

(مجموعه خلفای راشدین)



علی مرتضیٰ رضی الله عنه

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه چهارم)

مؤلف:

دکتر علی صلابی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.

www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نام کتاب:	علی مرتضی <small>رحمته الله علیه</small>
نویسنده:	دکتر علی صلابی
تیراژ:	۳۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۴۳۱ هـ ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com	www.tabesh.net
www.islamtxt.com	www.sadaislam.com
www.ahlesonnat.net	www.islamhouse.com
www.isl.org.uk	www.bidary.net
www.islamtape.com	www.sunni-news.net
	www.farsi.sunnionline.us

صلى الله عليه وسلم

اهداء

این اثر را هدیه می‌کنم به:

هر مسلمانی که خواهان سرافرازی و عزت دین بر حق خداست و به
اسمای حسنی و صفات علیایش توسل می‌جویم که این را خالصانه و
برای رضای خود پذیرا باشد، چون می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا﴾ (الكهف: ۱۱۰)

(پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته

کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.)

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات.....	۱
مقدمه.....	۳۲
فصل اول: علی بن ابی طالب در مکه.....	۵۸
مبحث اوّل: نام، نسب، کنیه، صفات و خانواده‌ی علی <small>علیه السلام</small>	۶۰
الف: نام، کنیه و لقب علی بن ابی طالب.....	۶۰
ب: تولّد.....	۶۱
ج: اهمّیت خانواده و تأثیر آن در نسلیها.....	۶۱
۱- قبیله‌ی قریش.....	۶۳
۲- بنی‌هاشم.....	۶۴
۳- عبدالمطلب بن‌هاشم.....	۶۴
۴- ابوطالب پدر علی <small>علیه السلام</small>	۶۶
۵- مادر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب.....	۶۹
۶- برادران علی <small>علیه السلام</small>	۷۲
۷- زنان و فرزندان علی بن ابی طالب.....	۷۴
۸- اوصاف ظاهری علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small>	۷۵
مبحث دوّم: مسلمان شدن و مهمترین کارهایش در مکه.....	۷۶
نخست: مسلمان شدن علی <small>علیه السلام</small>	۷۶
دوم: چگونگی مسلمان شدن علی؟.....	۷۷
سوم: علی و ابوطالب.....	۷۷
چهارم: آیا علی در مکه با رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> بت‌ها را شکست؟.....	۷۸
پنجم: آیا علی به فرمان رسول خدا پدرش را دفن کرد؟.....	۷۹

- ششم: علی با خونسردی ابوذر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند..... ۷۹
- درسها و پندهای حادثه‌ی فوق ۸۰
- هفتم: علی برای دیدار قبائل و عرضه‌ی اسلام به آنها همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در گفتگو با بنی شیبیان مشارکت کرد ۸۲
- هشتم: علی آماده بود جانش را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کند ۸۶
- نهم: هجرت علی علیه السلام ۹۰
- مبحث سوم: انس علی با قرآن و تأثیر قرآن در زندگی علی ۹۲
- اول: اعتقاد علی علیه السلام در مورد خدا، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنم و قضا و قدر ۹۲
- دوم: اهمیت و جایگاه قرآن در نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام ۱۰۰
- سوم: آیاتی که درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده است ۱۰۱
- چهارم: ابلاغ تفسیر آیاتی را که سرورما علی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود ۱۰۵
- پنجم: اصول و مبانی علی در استنباط احکام و فهم معانی از قرآن ۱۰۷
- ۱- التزام به ظاهر قرآن ۱۰۷
- ۲- حمل مجمل بر مفسر ۱۰۹
- ۳- حمل آیات مطلق بر آیات مقید ۱۱۱
- ۴- علم به ناسخ و منسوخ ۱۱۳
- ۵- توجه و اهتمام به زبان عربی ۱۱۳
- ۶- فهم نصی از قرآن با نصوص دیگری از آن ۱۱۴
- ۷- سؤال از الفاظ مشکل قرآن ۱۱۶
- ۸- علم و آگاهی به مناسبت آیات قرآن ۱۱۷
- ۹- خاص کردن عام ۱۱۷
- ۱۰- آشنایی با عادات و رسوم عربها و ملل همسایه ۱۲۰

- ۱۱- فهم و درک قوی و گسترده ۱۲۰
- ششم: تفسیر برخی آیات توسط امیرمؤمنان علی علیه السلام ۱۲۱
- ۱- تفسیر سوره ذاریات ۱۲۱
- ۲- تفسیر آیه ی ۱۵ تکویر: ﴿فَلَا أُقِيمُ بِالْحَسَنِ﴾ (تکویر/۱۵) ۱۲۲
- ۳- گریه ی زمین به خاطر مرگ بنده ی نیکوکار ۱۲۲
- ۴- قلب محل خشوع است و خوشرفتاری با مسلمان ۱۲۲
- ۵- دو دوست مؤمن و دو دوست کافر ۱۲۲
- ۶- زهد و پارسایی در قرآن بین دو کلمه است ۱۲۳
- ۷- تدبّر امیرمؤمنان علی در نماز ۱۲۴
- ۸- تفسیر علی علیه السلام در مورد آیات ۸۸-۸۹ سوره ی شعراء ۱۲۵
- مبحث چهارم: همراهی و ملازمت علی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** ۱۲۶
- اول: امیر المؤمنین و مقام نبوت ۱۲۷
- ۱- اطاعت از رسول خدا واجب و عمل و پابندی به سنتش ضروریست ۱۲۸
- ۲- سخن علی علیه السلام در مورد دلایل نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۰
- ۳- تشویق مردم به پیروی از راه و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۲
- ۴- بیان فضیلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از حقوق ایشان بر امت ۱۳۲
- ۵- شناخت دقیق و فراگیر از خوبیها و شاخصهای شخصیت نبوی ۱۳۶
- ۶- نمونه هایی از پابندی علی علیه السلام به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۹
- دوم: کسانی که از علی حدیث نقل کرده اند ۱۴۴
- مشهورترین صحابه هایی که از علی علیه السلام حدیث روایت کرده اند ۱۴۵
- راویان اهل بیت از علی علیه السلام ۱۴۷
- مشهورترین راویان تابعی از علی علیه السلام ۱۴۸
- مبحث پنجم: مهمترین عملکرد علی علیه السلام از هجرت تا جنگ احزاب** ۱۵۲
- اول: انعقاد پیمان برادری در مدینه ۱۵۲

- دوّم: جنب و جوش نظامی و اعزام سربیه‌ها ۱۵۵
- ۱- غزوه‌ی عشیره ۱۵۵
- ۲- جنگ اوّل بدر ۱۵۶
- ۳- غزوه‌ی بدر ۱۵۷
- سوم: ازدواج علی با فاطمه علیهما السلام ۱۶۰
- ۱- مهریه و جهیزیه فاطمه علیها السلام ۱۶۰
- ۲- زفاف سیده فاطمه علیها السلام ۱۶۱
- ۳- ولیمه‌ی عروسی ۱۶۲
- ۴- شیوه زندگی علی و فاطمه علیهما السلام ۱۶۲
- ۵- زهد، پارسایی و صبر فاطمه علیها السلام ۱۶۳
- ۶- جان ما در دست خداست و هر گاه بخواهد ما را برانگیخته خواهد نمود ۱۶۵
- ۷- محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای فاطمه و غیرت ایشان بر او ۱۶۶
- ۸- صداقت گفتار فاطمه علیها السلام ۱۶۸
- ۹- سروری فاطمه در دنیا و آخرت ۱۶۹
- پنجم: دو پسر فاطمه: حسن و حسین علیهما السلام ۱۶۹
- ۱- حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی ۱۶۹
- ۲- حسین بن علی علیه السلام ۱۷۲
- ۳- احادیث مشترک در مناقب حسن و حسین علیهما السلام ۱۷۳
- ششم: حدیث کساء و مفهوم اهل بیت ۱۷۶
- هفتم: احکامی که مختص به آل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند ۱۷۸
- ۱- حرام بودن زکات ۱۷۸
- ۲- از رسول الله ارث نمی‌برند ۱۷۸
- ۳- در اموال غنیمت و فیء خمس الخمس را دارند ۱۷۹

- ۴- درود فرستادن بر پیغمبر ﷺ و اهل بیت او ۱۷۹
- ۵- باید نسبت به اهل بیت محبت و دوستی ویژه داشته باشیم ۱۸۰
- هشتم: علی ﷺ در غزوه احد ۱۸۱
- نهم: علی ﷺ در غزوه بنی نضیر ۱۸۴
- دهم: علی ﷺ در غزوه‌ی حمراء الأسد ۱۸۴
- یازدهم: موضع علی ﷺ در حادثه‌افک ۱۸۶
- مبحث ششم: مهمترین کارهای علی ﷺ از جنگ احزاب تا وفات رسول الله ﷺ**
- ۱۸۹ ۱۸۹
- اول: علی در جنگ احزاب ۱۸۹
- دوم: علی ﷺ در غزوه‌ی بنی قریظه ۱۹۱
- سوم: علی ﷺ در صلح حدیبیه و بیعت رضوان ۱۹۲
- چهارم: غمزه‌ی قضاء سال هفتم هجری و سرپرستی دختر حمزه ۱۹۸
- پنجم: علی ﷺ در غزوه‌ی خیبر سال هفتم هجری ۲۰۰
- موضع گیری علی ﷺ در خیبر حاوی درسها و پند و عبرتهای متعددی است، از جمله: ۲۰۲
- ششم: علی در فتح مکه و غزوه‌ی حنین، هشتم هجری ۲۰۶
- علی در فتح مکه مواضع متعددی داشت از جمله: ۲۰۷
- ۱- خنثی کردن یک فعالیت تجسسی به نفع قریش ۲۰۷
- ۲- هر کس را تو امان داده‌ای در امان ماست ای ام‌هانی ۲۰۸
- ۳- قتل حویرث بن نقید بن وهب ۲۰۹
- ۴- علی ﷺ در انجام مأموریتی اصلاح جویانه ۲۰۹
- ۵- علی رضی الله عنه در غزوه‌ی حنین ۲۱۰
- ۶- اعزام سریه علی برای عملیات انهدام «بُت» فلس در طی ۲۱۱
- هفتم: در غزوه تبوک علی در مدینه جانشین پیامبر ﷺ بود ۲۱۱

- هشتم: نقش علی در اعلان عمومی به مردم در حج سال نهم که امیر آن ابوبکر بود ۲۱۲
- نهم: علی و هیئت اعزامی مسیحیهای نجران و آیهی مباحله (سال نهم هـ)..... ۲۱۶
- دهم: علی علیه السلام به عنوان دعوتگر و قاضی در یمن (سال دهم هـ)..... ۲۱۸
- ۱- قضاوت علی دربارهی چهار نفری که نزدیک گودال شکار شیر درگیر شد ۲۲۰
- ۲- سه نفر با یک زن در حالت طهر همبستری کردند ۲۲۱
- یازدهم: علی در حجت الوداع..... ۲۲۱
- دوازدهم: علی عهده دار غسل و دفن جنازه رسول الله صلی الله علیه و آله شد ۲۲۲
- سیزدهم: داستان درخواست کاغذ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله تا چیزی بنویسد ۲۲۳
- فصل دوم علی بن ابی طالب علیه السلام در دوران خلفای راشدین ۲۳۵**
- مبحث اوّل علی در دوران ابوبکر صدیق ۲۳۷**
- اوّل: بیعت علی با ابوبکر در خلافت ۲۳۷
- دوّم: همکاریهای علی با ابوبکر در جنگ با مرتدین ۲۴۱
- سوّم: از دیدگاه علی، اولویّت ابوبکر از همه بیشتر بود ۲۴۲
- چهارم: علی در نمازها به ابوبکر اقتدا کرده و هدایا را از او قبول می کرد ۲۴۵
- پنجم: ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۴۸
- ششم: پیوندهای ازدواج بین خانوادهی صدیق و اهل بیت و نامگذاری فرزندان اهل بیت به نام ابوبکر ۲۶۳
- هفتم: موضعگیری علی علیه السلام هنگام وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۲۶۵
- مبحث دوّم علی علیه السلام در دوران عمر فاروق رضی الله عنه ۲۶۸**
- اوّل: همکاری در امور قضایی ۲۶۸
- ۱- حکم علی در مورد زن دیوانه‌ای که بارها مرتکب زنا شده بود ۲۶۸

- ۲- دو برابر نمودن مجازات (حد) کسی که شراب می نوشد ۲۶۹
- ۳- حق نداری به جنین آسیب برسانی ۲۷۰
- ۴- امور مجهول را به سنت برگردانید ۲۷۲
- ۵- بر من تعرض کرده و مرا نزد خانواده ام خوار کرد ۲۷۳
- دوم: نقش علی علیه السلام در تنظیم امور مالی و اداری در دوران خلافت عمر رضی الله عنه ۲۷۴
- ۱- همکاریهای علی در تنظیم و برنامه‌های امور مالی ۲۷۴
- ۲- علی و تنظیم برنامه‌های اداری ۲۷۵
- ۳- عمر بارها علی را در مدینه به عنوان جانشین خود گذاشت ۲۷۶
- سوم: مشورت عمر رضی الله عنه با علی رضی الله عنه در مسائل جهادی و امور دولتی ۲۷۷
- چهارم: رابطه‌ی علی و فرزندانش با عمر ۲۷۹
- ۱- تو از پسرم عبدالله برای اجازه‌ی ورود مستحق‌تری ۲۷۹
- ۲- به خدا آنچه به من پوشانیدید برای من گوارا نیست ۲۸۰
- ۳- عمر بنی‌هاشم را در بخشش اموال بر همه مقدم می‌کرد ۲۸۰
- ۴- علی گفت: این لباس را برادر و دوست عزیزم به من داد ۲۸۱
- ۵- تقسیم زمینهای ینیع ۲۸۱
- ۶- ای ابوالحسن حتماً باید حرف بزنی ۲۸۲
- ۷- گفتگوی امیر مؤمنان عمر با علی درباره رؤیا ۲۸۲
- پنجم: ازدواج سیدنا عمر با ام کلثوم دختر علی و فاطمه ۲۸۳
- ششم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی از پدرت نزد ما محبوبتر نبوده و کسی بعد از پدرت برای ما محبوبتر از تو نیست ۲۸۵
- ادعای دروغین روافض ۲۸۵
- هفتم: اختلاف بین عباس و علی و داوری عمر در میانشان ۲۸۶
- هشتم: عمر، علی را با اهل شورا برای خلافت کاندید کرد، و گفتار علی بعد از شهادت عمر در مورد او ۲۸۸
- ۱- علی یکی از شش نفری بود که برای خلافت کاندید شده بود ۲۸۸

- ۲- سخنان علی علیه السلام درباره‌ی عمر رضی الله عنه بعد از شهادت او ۲۸۹
- ۳- علی درباره‌ی عمر گفته است: «قطعاً کار عمر درست بود...». ۲۹۰
- ۴- عمر بن خطاب از رفتن به آنجا تنفر داشت، لذا من هم ناپسند می‌دانم ۲۹۱
- ۵- اهل بیت عمر فاروق را دوست داشتند ۲۹۱
- ۶- خداوند عمر رضی الله عنه را سبب ادامه‌ی نسل حسین بن علی قرار داد ۲۹۲
- ۷- نظر عبدالله بن حسن بن علی در خصوص عمر رضی الله عنه: ۲۹۳
- مبحث سوم علی علیه السلام در دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه ۲۹۴**
- اول: بیعت علی علیه السلام با عثمان رضی الله عنه ۲۹۴
- دوم: دروغ‌پردازی‌های رافضیه برای لکه دار کردن شورا ۲۹۵
- ۱- متهم کردن صحابه به همدستی در تعیین سرنوشت رهبری مسلمانان .. ۲۹۶
- ۲- ماجرای حزب اموی و حزب هاشمی ۲۹۸
- ۳- دروغ و تهمت‌هایی که قهراً به علی نسبت داده‌اند ۲۹۸
- سوم: عثمان برتر است یا علی؟ ۲۹۹
- چهارم: علی علیه السلام در خلافت عثمان حدود را اجرا و در امور حکومتی با او مشورت می‌کرد ۳۰۰
- ۱- اقامه‌ی حدود شرعی در دوران عثمان ۳۰۰
- ۲- مشورت عثمان با علی و بزرگان صحابه در فتح آفریقا ۳۰۱
- ۳- رأی علی و جمع کردن مردم بر یک قرائت توسط عثمان ۳۰۱
- پنجم: موضعگیری علی در فتنه ترور و شهادت عثمان رضی الله عنه ۳۰۲
- ۱- موضع علی علیه السلام در آغاز فتنه‌ی شهادت عثمان رضی الله عنه ۳۰۴
- ۲- موضع علی در اثنای محاصره‌ی منزل عثمان ۳۰۷
- ۳- پیوندهای ازدواج میان خانواده‌ی علی و عثمان رضی الله عنه ۳۰۹
- ششم: اقوال علی علیه السلام درباره‌ی خلفای راشدین رضی الله عنهم ۳۱۱

- ۱- سردار بزرگان و جوانان بهشت ۳۱۲
- ۲- آرزو می‌کنم مانند ابوبکر و عمر باشم ۳۱۲
- ۳- این عثمان بن علی است که او را به نام عثمان بن عفان نامیده‌ام ۳۱۴
- ۴- ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از یاران خیلی نزدیک، صمیمی و خصوصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند ۳۱۵
- ۵- نتیجه‌ی ادعا و اعتقاد رافضه مبنی بر تکفیر صحابه ۳۱۶
- ۶- قرائن و دلایل قطعی رابطه‌ی حقیقی میان علی و خلفای راشدین ۳۱۷
- هفتم: وصف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کریم ۳۱۹
- فصل سوم بیعت با علی و مهمترین صفات او و روش زندگی او در جامعه ۳۲۵**
- مبحث اوّل بیعت با علی رضی الله عنه ۳۲۷**
- نخست: شیوه‌های بیعت با علی رضی الله عنه ۳۲۷
- دوم: سزاوارتر بودن علی رضی الله عنه به خلافت ۳۳۰
- سوم: بیعت طلحه و زبیر رضی الله عنهما ۳۳۵
- چهارم: تأیید خلافت علی رضی الله عنه با اجماع صحابه ۳۳۷
- پنجم: اولین سخنرانی و شرایط بیعت علی رضی الله عنه ۳۴۵
- ۱- اصل و مبنای شورا ۳۴۶
- ۲- اهل حل و عقد در دوران امیرمؤمنان علی رضی الله عنه ۳۴۷
- ۳- علی نمی‌خواست منصب خلافت بدون سرپرست و مسئول بماند ۳۴۸
- ۴- پاسخ و رد برخی کتابهای معاصر در بحث انتخاب خلیفه ۳۴۹
- ۵- اولین سخنرانی که علی رضی الله عنه ایراد نمود ۳۵۱
- ۶- مترادف بودن واژه‌های امام، خلیفه و امیرمؤمنین ۳۵۲
- ۷) کاربرد کدام‌یک از اصطلاحهای «رضی الله عنه»، «کرم الله وجهه» یا «علیه‌السلام» بعد از ذکر نام علی صحیح‌تر است؟ ۳۵۵
- مبحث دوم پاره‌ای از فضایل، صفات و قوانین خلافت علی رضی الله عنه ۳۵۸**

- اول: برخورداری از علم و فقه در دین ۳۶۰
- دوم: پارسایی و تقوای امیرمؤمنان علی علیه السلام ۳۷۳
- ۱- دینار و درهم‌ها! کسی غیر از من را فریب دهید..... ۳۷۵
- ۲- به خدا از مال شما استفاده نخواهم کرد..... ۳۷۶
- ۳- من به میل خودم خریدم و او نیز با رضایت خودش فروخت ۳۷۷
- ۴- آنگاه که قلب فروتن شود، مؤمن به او اقتدا می‌کند..... ۳۷۸
- ۵- برای خلیفه جز به اندازه‌ی دو کاسه از بیت المال حلال نخواهد بود... ۳۷۹
- ۶- دوست ندارم غذایی میل کنم که به حلال بودن آن یقین ندارم..... ۳۷۹
- ۷- تو خوشبو، خوشرنگ و بامزه هستی ۳۸۰
- ۸- پارساترین مردم دنیا علی است..... ۳۸۰
- سوم: تواضع و فروتنی امیرمؤمنان علی علیه السلام ۳۸۲
- اینک گلچینی از سخنان سیدنا علی علیه السلام ۳۸۴
- چهارم: سخاوت و بخشندگی علی علیه السلام..... ۳۸۶
- پنجم: حیا و شرم از جانب خداوند است ۳۹۰
- ششم: پایندی علی به بندگی و صبر و اخلاص برای خداوند متعال ۳۹۲
- هفتم: شکر و سپاسگزاریش علیه السلام از خداوند متعال ۳۹۹
- هشتم: دعا و طلب فقط از خداوند متعال ۴۰۰
- نهم: بالاترین مرجع در دولت امیرمؤمنان علی علیه السلام ۴۰۵
- الف: اولین مرجع کتاب الله ۴۰۵
- ب- منبع دوّم: سنت رسول الله صلی الله علیه و آله ۴۰۵
- ج- اقتدا به خلفای راشدین ۴۰۵
- دهم: امت حق دارد مراقب حکام باشند ۴۰۶
- یازدهم: شورا..... ۴۰۸
- دوازدهم: عدالت و مساوات ۴۱۰

- سیزدهم: آزادیها در دوران علی ۴۱۵
- مبحث سوم زندگی اجتماعی علی علیه السلام و اهتمام او به امر به معروف و نهی از منکر ۴۱۸
- اول: دعوت به توحید و مبارزه با شرک ۴۱۸
- ۱- این فرمایش حضرت علی علیه السلام که می فرماید: «لا یرجون عبد الآ ربه ولا یخافنّ أحدٌ إلاّ ذنبه» ۴۱۸
- ۲- علی علیه السلام اسما و صفات خدا جل جلاله را به مردم معرفی می کند ۴۲۶
- ۳- امیرالمؤمنین علی علیه السلام نعمتهایی را که باید شکر و سپاسشان به جای آورده شود، معرفی نموده است ۴۲۹
- ۴- توجه بیش از حد و حرص ورزی علی علیه السلام بر نابود کردن آثار جاهلیت ۴۳۰
- دوم: خطبه علی بن ابی طالب علیه السلام و تحلیل آن ۴۵۲
- سوم: علی علیه السلام و شعر و ادب ۴۵۸
- ۱- در باره‌ی سختی ۴۶۰
- ۲- در مورد صبر و بردباری ۴۶۰
- ۳- در مورد طمع و آزمندی مردم ۴۶۱
- ۴- در مورد صداقت ۴۶۲
- ۵- در مورد تواضع و قناعت ۴۶۳
- ۶- در مورد رازداری ۴۶۳
- چهارم: سخنان حکمت آمیز علی علیه السلام ۴۶۳
- پنجم: سخن علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد صفات بهترین بندگان الله، عبادات نفل و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتار ایشان در مورد توصیف صحابه رضی الله عنهم ۴۶۸
- ۱- صفات بندگان برگزیده ۴۶۸
- ۲- پاسخ او در مورد سؤال از نماز نفل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۴۶۹
- ۳- وصف صحابه‌ی کرام از زبان علی علیه السلام ۴۷۰

- ۴- علی علیه السلام دوستانش را به انجام بهترین اعمال گوشزد می کند ۴۷۱
- ۵- عیادت از بیماران ۴۷۱
- ۶- تشویق فرزندش حسن برای سخنرانی ۴۷۲
- ۷- چنان نیستم که تو می گویی ۴۷۲
- ۸- از هواپرستی بر حذر باش ۴۷۲
- ۹- شاد و مسرور کردن مسلمان ۴۷۲
- ۱۰- سخت ترین کارها سه چیز هستند ۴۷۲
- هشتم: هشدار علی علیه السلام از امراض خطرناک ۴۷۳
- ۱- کیفر گناه ۴۷۳
- ۲- آرزوی طولانی و پیروی از هوای نفس ۴۷۳
- ۳- ریاکاری ۴۷۴
- ۴- خود پسندی ۴۷۶
- هفتم: توجه و اهتمام علی علیه السلام به ساماندهی بازارها و مواضع گوناگون مردم ۴۸۰
- ۱- به اختلاط زنان و مردان در بازار اعتراض می کرد ۴۸۳
- ۲- سود کم را رد نکنید که از سود زیاد محروم می شوید ۴۸۳
- ۳- خطرناک بودن تجارت قبل از دانستن احکام شرعی آن ۴۸۴
- ۴- هر کس قبل از دیگران به جایی رفت به آن جا مستحق تر است ۴۸۵
- ۵- محتکر، گناهکار و ملعون است ۴۸۵
- ۶- ضرر بر سرمایه وارد می شود و سود بر اساس قرارداد است ۴۸۶
- ۷- سوزاندن روستایی که در آن شراب فروخته می شد ۴۸۶
- ۸- توجه او به لباس ۴۸۶
- ۹- زندانی کردن افراد شرور و مفسد ۴۸۷
- ۱۰- هشدار علی علیه السلام نسبت به عدم انفاق ۴۸۷
- ۱۱- فراخواندن برای نماز ۴۸۷

- ۱۲- اهتمام به راههای عمومی ۴۸۷
- ۱۳- ظهور بدعت قصه گویی و مبارزه علی علیه السلام با آن ۴۸۸
- هشتم: پلیس در دوران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ۴۸۸
- فصل چهارم مؤسسه مالی و قضائی در عهد علی بن ابی طالب علیه السلام و بخشی از
اجتهادات فقهی او ۴۹۱
- مبحث اول مؤسسه مالی ۴۹۳
- مبحث دوم مؤسسه قضائی ۴۹۷
- اول: خط مشی قضائی و قانونگذاری در عهد خلفای راشدین و منابعی که
صحابه در آن وقت بدان استناد می کردند ۴۹۸
- دوم: ویژگی های قضاوت در دوران خلفای راشدین ۵۰۱
- سوم: مشهورترین قاضی های علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۰۴
- چهارم: اسلوب قضائی علی علیه السلام و دیدگاه او درباره احکام صادره قبل از او و
قاضی های شایسته ی قضاوت و محل قضاوت و مجانی بودن صدور حکم ... ۵۰۷
- ۱- باقی گذاشتن اسلوب قضاوت ۵۰۷
- ۲- احکام صادر شده قبلی را لغو نمی کرد ۵۰۷
- ۳- صلاحیت قضاوت ۵۰۷
- ۴- محل قضاوت ۵۰۸
- ۵- مجانی بودن دادرسی ۵۰۸
- ۶- اساس وکیل مدافع ۵۰۹
- پنجم: وظایف و مسئولیت های قاضی ۵۰۹
- ۱- آگاهانه قضایای عرضه شده را مورد بررسی قرار دهد ۵۰۹
- ۲- برابری و عدم تبعیض در میان دو طرف دعوی ۵۰۹
- ۳- فریاد نزدن بر طرفین دعوا ۵۰۹
- ۴- مبارزه با انگیزه های نفسانی و پرهیز از تبعیض ۵۱۰

- ۵- مشاوره و رایزنی با اهل علم و نظر ۵۱۰
- مبحث سوم فقه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۱۱
- نخست: فقه علی علیه السلام در عبادات ۵۱۱
- * احکام طهارت ۵۱۱
- * احکام نماز ۵۱۳
- * احکام غسل و تکفین میت ۵۱۷
- * احکام زکات ۵۱۸
- * احکام روزه ۵۲۱
- * احکام حج ۵۲۳
- احکامی که به عبادات ملحق شده‌اند ۵۲۵
- احکام متعلق به معاملات مالی ۵۳۳
- دوّم: در مورد مجازات‌ها ۵۳۵
- ۱- مجازات مرتد ۵۳۶
- ۲- مجازات زنا ۵۳۸
- ۳- مجازات شراب ۵۴۳
- ۴- مجازات دزدی ۵۴۴
- سوم: احکام قصاص و جنایات ۵۴۸
- چهارم: در مورد تعزیرات ۵۵۷
- مبحث چهارم حجیت قول صحابی و خلفای راشدین ۵۶۰
- ۱- اصحاب بطور مستقیم از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می‌گرفتند ۵۶۰
- ۲- سلیقه و سرشت عرب بودن آنها ۵۶۲
- ۳- بهره‌مندی از اخلاص و تقوای فراوان ۵۶۲
- نخست: استدلال به قرآن ۵۶۵

- دوم: استدلال به سنت ۵۶۷
- سوم: استدلال به روایات ۵۶۸
- چهارم: پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در حجیت قول صحابی ۵۶۸
- فصل پنجم مؤسسه حکومتی و کارگزاران علی بن ابی طالب علیه السلام ۵۷۲**
- مبحث اول قلمروهای دولت ۵۷۴**
- نخست: مکه‌ی مکرمه ۵۷۴
- دوم: مدینه نبوی ۵۷۵
- سوم: ولایت بحرین و عمان ۵۷۶
- چهارم: یمن ۵۷۷
- پنجم: ولایت شام ۵۷۸
- ششم: ولایت جزیره ۵۸۲
- هفتم: ولایت مصر ۵۸۳
- هشتم: ولایت بصره ۵۹۸
- نهم: ولایت کوفه ۶۰۷
- دهم: ولایت‌های شرق ۶۰۹
- ۱- فارس ۶۰۹
- ۲- خراسان ۶۱۱
- ۳- آذربایجان ۶۱۲
- مبحث دوم تعیین فرمانداران در دوران علی علیه السلام ۶۱۶**
- نخست: موضع علی در برابر فرمانداران عثمان رضی الله عنه و خویشاوندان کارگزار او ۶۱۶
- ۱- موضع علی رضی الله عنه در برابر فرمانداران عثمان رضی الله عنه ۶۱۶
- ۲- علی رضی الله عنه برخی از اقوام خود را به عنوان فرماندار تعیین می کند ۶۲۳
- دوم: نظارت علی رضی الله عنه بر فرمانداران خود و رهنمودهای وی ۶۲۶
- سوم: صلاحیتهای داده شده به فرمانداران در دوران علی رضی الله عنه ۶۲۹

- ۱- تعیین وزراء..... ۶۲۹
- ۲- تشکیل مجالس شوری..... ۶۳۰
- ۳- تشکیل لشکر و تجهیز آن..... ۶۳۱
- ۴- ترسیم سیاست خارجی در زمینه جنگ و صلح..... ۶۳۲
- ۵- حفاظت از امنیت داخلی..... ۶۳۳
- ۶- تشکیل دستگاه قضایی در فرمانداری..... ۶۳۴
- ۷- هزینه‌های مالی..... ۶۳۴
- ۸- کارگزاران تابع فرمانداران، و پیگیری از آنها..... ۶۳۶
- ۹- اصناف و قشرهای جامعه..... ۶۳۸
- ۱۰- تربیت با مجازات و پاداش..... ۶۴۰
- ۱۱- نقش عرفا و نقیبان در تثبیت نظام ولایات..... ۶۴۱
- چهارم: مفاهیم مدیریتی در سیره علی بن ابی طالب علیه السلام..... ۶۴۲
- ۱- تأکید بر عامل انسانی..... ۶۴۲
- ۲- تخصص و دانایی محوری..... ۶۴۳
- ۳- رابطه بین رئیس و افراد تحت امر..... ۶۴۳
- ۴- مبارزه با جمود و انعطاف ناپذیری..... ۶۴۵
- ۵- نظارت هوشمندانه..... ۶۴۵
- ۶- استخدام افراد بر اساس مراعات ضوابط نه بر اساس روابط شخصی... ۶۴۶
- ۷- کنترل..... ۶۴۶
- ۸- مشارکت در تصمیم گیری..... ۶۴۷
- ۹- انتخاب نیکوی کارکنان توسط زمامدار و تأمین مادی و معنوی کارکنان دولت..... ۶۴۸
- ۱۰- همراهی با افراد متخصص و بهره مندی از آنان..... ۶۵۰
- ۱۱- مدیریت پدرانہ..... ۶۵۰

- فصل ششم جنگ جمل و صفین و ماجرای حکمیت ۶۵۱
- جنگ جمل و صفین و ماجرای حکمیت ۶۵۳
- مبحث اول رویدادهای پیش از جنگ جمل ۶۵۹
- نخست: تأثیر سبئیة در ایجاد فتنه ۶۶۰
- ۱- سبئیة، حقیقت یا خیال ۶۶۰
- ۲- نقش عبدالله بن سبا در تحریک فتنه ۶۶۵
- دوم: اختلاف نظر صحابه در مورد شیوه قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه ۶۶۹
- سوم- دیدگاه خونخواهان عثمان چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه رضی الله عنهم ۶۷۱
- الف- دیدگاه ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها ۶۷۱
- ب- طلحه و زبیر رضی الله عنهما ۶۷۵
- ج- معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه ۶۷۸
- چهارم: موضع کسانی که از فتنه کناره گرفتند ۶۸۲
- ۱- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ۶۸۴
- ۲- محمد بن مسلمة رضی الله عنه ۶۸۵
- ۳- ابو موسی اشعری رضی الله عنه ۶۸۵
- ۴- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما ۶۸۶
- ۵- سلمه بن اکوع رضی الله عنه ۶۸۸
- ۶- عمران بن حصین رضی الله عنه ۶۸۸
- ۷- سعید بن عاص أموی رضی الله عنه ۶۸۹
- ۸- اسامه بن زید رضی الله عنه ۶۸۹
- ۹- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما ۶۹۰
- ۱۰- صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه ۶۹۱
- ۱۱- ابویوب انصاری رضی الله عنه ۶۹۱
- ۱۲- ابوهریره رضی الله عنه ۶۹۲

- ۱۳- عبدالله بن سعد بن ابی سرح رضی الله عنه ۶۹۲
- پنجم: موضع کسانی چون علی رضی الله عنه ، که قائل به تأخیر انداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان تا هنگام استقرار و ثبات امور بودند ۶۹۴
- الف- موضع علی رضی الله عنه نسبت به قاتلان عثمان ۶۹۶
- ب- تلاش علی برای بی نیاز شدن از خدمات آن دسته از قاتلان که در درون سپاه وی بودند ۶۹۸
- ششم: خروج طلحه و زبیر و عائشه و همراهانشان به بصره برای اصلاح گری ۷۰۳
- برخی امور مهم در ماجرای خروج عائشه رضی الله عنها ۷۰۹
- هفتم: خروج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه به کوفه ۷۲۱
- ۱- نصیحت عبدالله بن سلام به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۷۲۴
- ۲- نصیحت حسن بن علی به پدرش ۷۲۴
- ۳- فراخواندن مردم کوفه از ذی قار توسط علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۷۲۵
- ۴- اختلاف نظر موجب ابطال دوستی نمی شود ۷۲۷
- ۵- سوالاتی در راه ۷۲۸
- هشتم: تلاشهایی برای برقراری صلح ۷۳۰
- ۱- عمران بن حصین رضی الله عنه ۷۳۰
- ۲- کعب بن سور رحمه الله ۷۳۰
- ۳- قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه ۷۳۱
- نهم: برپایی جنگ ۷۳۳
- ۱- نقش سبئیان در برپایی جنگ ۷۳۳
- ۲- مرحله نخست در جنگ جمل ۷۳۹
- ۳- مرحله دوم نبرد جمل ۷۴۲

- ۴- تعداد کشته شدگان..... ۷۴۶
- ۵- آیا صحت دارد که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است؟..... ۷۴۸
- ۶- ندای امیرالمؤمنین علی بعد از جنگ..... ۷۴۹
- ۷- بازدید علی از کشتگان و ترحم وی بر آنان..... ۷۵۰
- ۸- بیعت مردم بصره..... ۷۵۰
- ۹- حدیث ابی بکره از رسول خدا..... ۷۵۱
- ۱۰- تاریخ نبرد جمل..... ۷۵۳
- ۱۱- آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟..... ۷۵۴
- ۱۲- عذر خواهی ابوبکره ثقفی از قبول امارت بصره..... ۷۵۴
- ۱۳- موضع علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل کسانی که به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفته بودند..... ۷۵۵
- ۱۴- دفاع عمار بن یاسر از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها..... ۷۵۵
- دهم: بین ام المؤمنین عائشه و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب..... ۷۵۵
- یازدهم: سیره زبیر بن عوام و شهادت وی..... ۷۷۴
- ۱- اولین کسی که در راه خدا شمشیر از نیام برکشید..... ۷۷۴
- ۲- هجرت زبیر به حبشه..... ۷۷۵
- ۳- در غزوه بدر..... ۷۷۵
- ۴- در غزوه أحد..... ۷۷۷
- ۵- در غزوه خندق..... ۷۸۰
- ۶- غزوه یرموک..... ۷۸۳
- ۷- فتح مصر..... ۷۸۴
- ۸- غیرت زبیر بن عوام..... ۷۸۵
- ۹- زبیر فرزندان خود را به نام شهدای صحابه نامگذاری می کند..... ۷۸۶
- ۱۰- مخفی داشتن طاعات در نزد زبیر..... ۷۸۶

- ۱۱- شعر حسان بن ثابت در مدح زبیر ۷۸۶
- ۱۲- کرم و بزرگواری زبیر بن عوام رضی الله عنه ۷۸۷
- ۱۳- وقت کوچ فرا رسید... شهادت رسول خدا مبنی بر ورود وی به بهشت ۷۸۸
- ۱۴- اشتیاق زبیر در هنگام مرگ به ادای بدهی و دین خود ۷۹۱
- دوازدهم: سیره طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه و شهادت وی ۷۹۵
- ۱- مسلمان شدن، ابتلا و هجرت طلحه ۷۹۶
- ۲- در غزوه بدر ۷۹۷
- ۳- در غزوه أحد، بهشت بر طلحه واجب شد ۷۹۷
- ۴- شهیدی که بر روی زمین راه می‌رود ۷۹۹
- ۵- برخی از مؤمنان به وعده خود با خدا وفا کردند ۷۹۹
- ۶- دفاع طلحه از برادرانش و گمان نیکوی وی نسبت به آنان ۸۰۰
- ۷- انفاق طلحه در راه خدا ۸۰۰
- ۸- از سخنان زیبای طلحه رضی الله عنه ۸۰۲
- ۹- شهادت طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه ۸۰۲
- ۱۰- حفظ جسد طلحه بعد از مرگش ۸۰۳
- ۱۱- دعای سعد بن ابی وقاص علیه کسانی که به عثمان، علی، طلحه و زبیر ناسزا می‌گویند ۸۰۴
- مبحث دوم نبرد صفین (۳۷هـ) ۸۰۵
- نخست: سلسله حوادث قبل از نبرد ۸۰۵
- ۱- ام حبیبه دختر ابوسفیان، نعمان بن بشیر را همراه با پیراهن عثمان نزد معاویه و مردم شام می‌فرستد ۸۰۵
- ۲- انگیزه های معاویه در عدم بیعت ۸۰۶

- ۳- پاسخ معاویه به امیرالمؤمنین علی ۸۰۸
- ۴- آماده شدن و بسیج علی برای جنگ با مردم شام و اعتراض حسن بن علی
به این قضیه ۸۰۸
- ۵- بعد از نبرد جمل امیرالمؤمنین علی جریر بن عبدالله را بسوی معاویه
فرستاد ۸۰۹
- ۶- حرکت امیر مؤمنان علی به سوی شام ۸۱۱
- ۷- رفتن معاویه به صفین ۸۱۱
- ۸- جنگ بر سر آب ۸۱۳
- ۹- آتش بس میان دو گروه و تلاشهایی برای صلح ۸۱۴
- دوم: برافروخته شدن جنگ ۸۱۶
- ۱- روز اول ۸۱۶
- ۲- روز دوم ۸۱۸
- ۳- ليله الهرير و شب جمعه ۸۲۰
- ۴- دعوت به حکمیت ۸۲۱
- ۵- کشته شدن عمار بن یاسر و تأثیر آن بر مسلمانان ۸۲۶
- ۶- فهم علما از حدیث «گروهی طغیانگر عمار را به قتل می‌رسانند» ۸۲۹
- ۷- جواب این سخن معاویه «کسی که عمار را به اینجا آورده است، او را
کشته است» ۸۳۱
- ۸- قاتل عمار بن یاسر چه کسی است؟ ۸۳۳
- ۹- برخورد بزرگوارانه در اثنای نبرد ۸۳۴
- ۱۰- برخورد با اسرا ۸۳۶
- ۱۱- تعداد کشته‌ها ۸۳۸
- ۱۲- جستجوی امیرالمؤمنین علی از کشتگان و ترحم بر آنان ۸۳۸
- ۱۳- موضع معاویه در برابر پادشاه روم ۸۳۹
- ۱۴- داستانی باطل در مورد عمرو بن عاص در نبرد صفین ۸۴۰

- ۱۵- عبور امیرالمؤمنین از کنار قبرها بعد از بازگشت از صفین ۸۴۱
- ۱۶- اصرار قاتلان عثمان بر استمرار جنگ در صفین ۸۴۲
- ۱۷- حضرت علی مردم را از دشنام دادن معاویه و نفرین اهل شام نهی می کرد ۸۴۲
- مبحث سوم حکمیت ۸۴۴
- نخست: سیره ابوموسی اشعری ۸۴۵
- ۱- نشانه‌های شرف و بزرگی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سینه ابوموسی قرار داد ۸۴۵
- ۲- جایگاه ابوموسی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه ۸۴۹
- ۳- ولایت ابوموسی در زمان عمر و عثمان رضی الله عنهما ۸۵۲
- دوم: سیره عمرو بن عاص رضی الله عنه ۸۵۵
- ۱- اسلام آوردن عمرو بن عاص ۸۵۶
- ۲- تعیین ایشان از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان فرماندهی سریه ذات السلاسل سال ۷ هـ ۸۵۸
- ۳- فضائل و مناقب عمرو بن عاص ۸۶۰
- ۴- کارهای عمرو بن عاص در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ۸۶۲
- سوم: نص موافقت نامه حکمیت ۸۶۵
- چهارم: ماجرای مشهور حکمیت و بطلان آن از جهات مختلف ۸۶۷
- پنجم: آیا می توان از الگوی ماجرای حکمیت برای پایان دادن به منازعات دولتهای اسلامی بهره برد؟ ۸۷۹
- ششم: موضع اهل سنت در قبال این جنگها ۸۸۰
- هفتم: هشدار در مورد برخی از کتابهایی که تاریخ صحابه را دچار تحریف کرده و زشت و مکدر جلوه داده اند ۸۸۷

- ۱- الإمامه و السياسه منسوب به ابن قتيبه ۸۸۷
- ۲- نهج البلاغه ۸۹۰
- ۳- الأغاني ۸۹۳
- ۴- تاريخ يعقوبی (م ۲۹۰هـ) ۸۹۴
- ۵- مروج الذهب و معادن الجوهر تألیف مسعودی (م ۳۴۵هـ) ۸۹۵
- هشتم: خاور شناسی و تاريخ اسلامي ۸۹۷
- فصل هفتم موضع اميرالمؤمنين علي در قبال خوارج و شيعه ۹۰۳**
- مبحث اول خوارج ۹۰۵**
- اول: شكل گيري خوارج و شناخت آنان ۹۰۵
- دوم: احاديثي كه متضمن مذمت خوارج هستند ۹۰۸
- سوم: پيوستن خوارج به حروراء و مناظره ابن عباس با آنان ۹۱۴
- چهارم: حرکت امير المؤمنين عليه السلام برای مناظره با بقيه خوارج و سياست او در برخورد با آنان بعد از بازگشت آنان به كوفه و سپس حرکت و شورش دوباره آنان ۹۱۹
- پنجم: جنگ نهروان (سال ۳۸ هجري) ۹۲۵
- ۱- علت جنگ ۹۲۵
- ۲- اميرالمؤمنين علي سپاه خود را برای جنگ تحريك و ترغيب می کند ... ۹۲۷
- ۳- شروع جنگ ۹۲۹
- ۴- ذوالثديه يا مرد فلج و اثر كشته شدن او بر سپاه علي عليه السلام ۹۳۰
- ۵- برخورد و رفتار اميرالمؤمنين عليه السلام با خوارج ۹۳۲
- ششم: احكام فقهی بر گرفته از جنگهای امير المؤمنين علي عليه السلام ۹۳۴
- هفتم: مهمترين صفات خوارج ۹۴۰
- ۱- غلو در دين ۹۴۰
- ۲- جهالت نسبت به دين ۹۴۲

- ۳- ایجاد تفرقه در اطاعت ۹۴۴
- ۴- تکفیر به دلیل ارتکاب به گناهان و حلال دانستن خون و اموال مسلمانان ۹۴۴
- ۵- نسبت‌های ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۴۵
- ۶- توهین و گمراه خواندن دیگران ۹۴۶
- ۷- بدگمانی ۹۴۶
- ۸- خشونت علیه مسلمانان ۹۴۷
- هشتم: برخی از آراء و نظرات اعتقادی خوارج ۹۴۸
- ۱- تکفیر کسی که مرتکب گناه کبیره شود ۹۴۸
- ۲- نظر آنان درباره امامت ۹۵۳
- پاسخ به خوارج: ۹۵۶
- نهم: بدگویی از برخی صحابه و تکفیر عثمان و علی رضی الله عنهما ۹۶۱
- دهم: ویژگیها و گرایشات خوارج در عصر حاضر ۹۶۶
- ۱- جهل و بی اطلاعی نسبت به علوم شرعی ۹۶۷
- ۲- خواندن و مطالعه کتابها بدون معلم ۹۶۸
- ۳- کوتاهی بسیاری از علما در انجام وظایف خودشان ۹۷۵
- ۴- شیوع ظلم و حکم کردن بر اساس قوانین وضعی ۹۷۷
- ۵- برداشت نادرست از برخی آراء متفکران مسلمان معاصر ۹۷۷
- ۶- گسترش فساد میان مردم ۹۷۸
- ۷- عدم تزکیه نفس ۹۷۸
- مهمترین نشانه‌های غلو در عصر حاضر ۹۷۹
- ۱- سخت گیری در دین بر خود و دیگران ۹۷۹
- ۲- کبر و غرور ۹۸۰
- ۳- استبداد رأی و نادان خواندن دیگران ۹۸۰

- ۴- بدگویی و تخریب علمای اهل عمل ۹۸۱
- ۵- سوء ظن (بدگمانی) ۹۸۴
- ۶- خشونت و تندى با ديگران ۹۸۶
- ۷- تکفیر ۹۹۰
- مبحث دوم اميرالمؤمنين، علي عليه السلام و اندیشه‌ی شیعه‌پروری ۱۰۰۱
- اوّل: شیعه در لغت و اصطلاح، و رفض در لغت و اصطلاح ۱۰۰۱
- ۱- شیعه در لغت ۱۰۰۱
- ۲- تعريف شیعه در اصطلاح ۱۰۰۲
- ۳- رفض در لغت ۱۰۰۵
- ۴- رافضه در اصطلاح ۱۰۰۵
- ۵- علت نامگذاری مدعیان ولایت علی به رافضه ۱۰۰۷
- ۶- رافضه‌ی امروز ۱۰۰۸
- دوم: نشأت و پیدایش رافضه و بیان نقش یهود در ایجاد آنها ۱۰۰۹
- سوم: مراحل‌ی که شیعه رافضه پشت سر گذاشته است ۱۰۱۷
- ۱- مرحله‌ی اوّل ۱۰۱۷
- ۲- مرحله دوم ۱۰۱۸
- ۳- مرحله سوم ۱۰۱۹
- ۴- مرحله‌ی چهارم ۱۰۲۱
- مبحث سوم «امامت» مهم‌ترین عقیده‌ی شیعه‌ی رافضیه است ۱۰۲۳
- اوّل: منزلت و جایگاه امامت نزد آنها و حکم کسی که آن را انکار کند ۱۰۲۴
- ۱- تکفیر صحابه بزرگوار عليهم السلام ۱۰۲۷
- ۲- تکفیر اهل بیت توسط رافضیه ۱۰۲۹
- ۳- تکفیر خلفای مسلمین و حکومت‌های آنان ۱۰۳۱
- ۴- دار الکفر خواندن ممالک اسلامی ۱۰۳۲

- ۵- قاضیهای مسلمین ۱۰۳۳
- ۶- ائمه و علمای مسلمانان ۱۰۳۴
- دوّم: عصمت از دیدگاه شیعه‌ی رافضه ۱۰۳۸
- ۱- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از قرآن کریم ۱۰۴۲
- نقد و بررسی استدلال و برداشت شیعه از آیه ۱۰۴۳
- ۲- آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء ۱۰۴۷
- ۳- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از روایات ۱۰۵۹
- ۴- دلایل عقلی شیعه بر مسأله‌ی عصمت ۱۰۶۱
- ۵ - نقد کلی اصل عصمت ائمه ۱۰۶۴
- سوم: از دیدگاه امامیه وجود نص صریح شرط است ۱۰۷۱
- * حقایق قابل توجه در کلام علی علیه السلام که ادعای نص بر عصمت را باطل می‌کند ۱۰۷۹
- ۱- استدلال شیعه به کتابهای اهل سنت در تعیین تعداد ائمه ۱۰۸۰
- ۲- آیاتی از قرآن که ادعا می‌کنند، نص است بر وصیت به خلافت علی علیه السلام ۱۰۸۳
- * آیه‌ی ولایت ۱۰۸۳
- * آیه‌ی مباحله ۱۰۹۱
- * استدلال به آیه‌ی (۲۳) سوره‌ی شوری ۱۰۹۷
- دلایل شیعه از سنت ۱۰۹۹
- ۱- خطبه‌ی غدیر خُم ۱۰۹۹
- پاسخ و رد به کج فهمیهای شیعه از حدیث ثقلین ۱۱۰۷
- ۲- حدیث استخلاف علی علیه السلام بر مدینه در غزوه تبوک ۱۱۱۰
- روایات ضعیف و موضوع که برای امامت به آنها استناد می‌کنند ۱۱۱۷
- ۱- حدیث جوجه‌ی بریانی ۱۱۱۷

- ۲- حدیث الدار..... ۱۱۱۸
- ۳- حدیث أنا مدینه العلم و علی بابها..... ۱۱۲۱
- چهارم: مفهوم توحید از دیدگاه شیعه‌ی امامیه..... ۱۱۲۳
- ۱- نصوص توحید را به ولایت ائمه تفسیر کرده‌اند..... ۱۱۲۵
- ۲- ولایت شرط پذیرش اعمال است..... ۱۱۲۸
- ۳- شیعه، ائمه را واسطه ای بین خدا و خلق می‌دانند..... ۱۱۳۰
- ۴- می‌گویند: حرام کردن و حلال کردن در دست امام است..... ۱۱۳۸
- ۵- می‌گویند: دنیا و آخرت از آن امام است و به دلخواه خود در آنها تصرف می‌نماید..... ۱۱۴۰
- ۶- حوادث هستی را به ائمه نسبت می‌دهند..... ۱۱۴۲
- ۷- می‌گویند: جزئی از خدا در ائمه حل شده است..... ۱۱۴۳
- ۸- می‌گویند: ائمه از گذشته و آینده باخبرند و همه چیز را می‌دانند..... ۱۱۴۴
- ۹- اغراق در اثبات صفات خدا (تجسیم)..... ۱۱۵۵
- ۱۰- شیعه صفات خداوند را تعطیل می‌کنند..... ۱۱۵۸
- الف- مسأله خلق قرآن..... ۱۱۶۰
- ب- مسأله‌ی رؤیت و دیدن خدا ﷻ در قیامت..... ۱۱۶۴
- ۱۱- برتری دادن ائمه بر انبیاء و رسولان الهی..... ۱۱۶۷
- پنجم: دیدگاه امامیه در مورد قرآن کریم..... ۱۱۷۰
- ۱- اعتقاد برخی از آنها به تحریف قرآن و پاسخ به آنها..... ۱۱۷۰
- الف - دلایلی از قرآن کریم بر باطل بودن ادعای تحریف قرآن..... ۱۱۸۰
- ب- دلایلی از اقوال ائمه‌ی شیعه..... ۱۱۸۳
- ج- دلایل عقلی..... ۱۱۸۴
- ۲- می‌گویند: قرآن بدون وجود قیّم و سرپرست حجّت نیست..... ۱۱۸۵
- ۳- می‌گویند: قرآن معنای باطنی دارد که مخالف ظاهر آن است..... ۱۱۹۳
- الف - تحریف معنای توحید که اصل دین است، به ولایت و امامت..... ۱۱۹۷

- ب- تحریف معنای اله به معنای امام..... ۱۱۹۷
- ج- تحریف معنای ربّ در قرآن به معنای امام..... ۱۱۹۷
- د- تحریف معنای (کلمه) به معنای ائمه ۱۱۹۸
- ه- تحریف معنای مسجد و کعبه و قبله به معنای ائمه ۱۱۹۸
- و- تحریف معنای توبه در قرآن به بازگشت از ولایت ابوبکر، عمر و عثمان به ولایت علی ۱۱۹۹
- ششم: دیدگاه امامیه نسبت به اصحاب بزرگوار ۱۲۰۰
- ۱- نمونه‌هایی از اعمال سلیقه‌ایی شیعه در تفسیر آیاتی که ادعا می‌کنند مربوط به ارتداد صحابه می‌باشند و پاسخ به آنها ۱۲۰۶
- ۲- عدالت صحابه علیهم السلام ۱۲۲۳
- ۳- وجوب دوست داشتن اصحاب و دعا و طلب آمرزش برای آنها ۱۲۳۳
- ۴- حرام بودن ناسزاگویی به صحابه در قرآن و سنت ۱۲۳۵
- ۵- عشق و علاقه‌ی علی علیه السلام و فرزندانش به صحابه ۱۲۳۹
- هفتم: دیدگاه شیعه نسبت به سنت نبوی ۱۲۴۱
- ۱- اسناد حدیث ۱۲۴۲
- ۲- اعتبار یافتن احادیث بوسیله‌ی مراجعه به اصحاب ۱۲۴۳
- ۳- نقد راویان و بیان احوال ایشان از حیث راستی و دروغ ۱۲۴۳
- موضع شیعه نسبت به سنت به سبب تکفیر صحابه ۱۲۴۵
- هشتم: تقیه از دیدگاه شیعه ۱۲۵۲
- ۱- تعریف تقیه نزد شیعه ۱۲۵۲
- ۲- جایگاه تقیه نزد شیعیان رافضی ۱۲۵۲
- ۳- سبب غلو و افراط در تقیه ۱۲۵۴
- ۴- مفهوم تقیه از دیدگاه اهل سنت ۱۲۵۸

- نهم: مهدی موعود میان شیعه و سنی ۱۲۶۱
- ۱- اعتقاد به مهدی موعود در نزد شیعه ۱۲۶۱
- ۲- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت پیرامون مهدی ۱۲۶۵
- دهم: عقیده‌ی رجعت از دیدگاه شیعه ۱۲۶۹
- یازدهم: مقوله‌ی بداء ۱۲۷۴
- دوازدهم: موضعگیری اهل بیت در برابر رافضه ۱۲۷۹
- سیزدهم: دیدگاه تقریب (و وحدت) میان سنی و شیعه ۱۲۸۵
- ۱- توطئه‌ی ابن علقمی رافضی در سقوط بغداد، سال ۶۵۶ هـ ۱۲۸۶
- ۲- حکومت صفوی ۱۲۸۸
- ۳- تجارب علمای معاصر اهل سنت در باره‌ی تقریب (وحدت) ۱۲۹۰
- ۴- راهکار صحیح تقریب (وحدت) ۱۲۹۶

مبحث چهارم روزهای پایانی زندگانی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

- واستشهاد ایشان ۱۳۰۲
- اوّل: پس از جنگ نهروان ۱۳۰۲
- دوم: تلاش علی علیه السلام برای برانگیختن همّت لشکر خود و آتش بس با معاویه ۱۳۰۵
- خطبه‌ی حماسی مشهور علی علیه السلام ۱۳۰۶
- موضوع خطبه‌های ثابت علی علیه السلام ۱۳۰۷
- سوم: دعای علی علیه السلام برای نیل به شهادت زود هنگام ۱۳۰۹
- چهارم: اطلاع حضرت علی علیه السلام از اینکه شهید خواهد شد ۱۳۱۰
- پنجم: استشهاد حضرت علی علیه السلام و نکته‌ها و عبرت‌ها و فواید موجود در آن ۱۳۱۲
- ۱- گردهمایی توطئه‌گران ۱۳۱۳
- ۲- خروج ابن ملجم و ملاقات او با قطام دختر شجّنه ۱۳۱۴
- ۳- محمّد بن حنفیه ماجرای کشته شدن علی علیه السلام را نقل می‌کند ۱۳۱۶
- ۴- وصیت پزشک به علی و تمایل علی علیه السلام به شوری ۱۳۱۶

- ۵- سفارش علی علیه السلام به فرزندان حسن و حسین علیهم السلام ۱۳۱۷
- ۶- نهی علی علیه السلام از مُثله کردن قاتلش (ابن ملجم) ۱۳۱۹
- ۷- مدت خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و جای قبرش و سنش در روز شهادت ۱۳۲۳
- ۸- خطبه‌ی حضرت حسن بن علی علیهم السلام بعد از کشته شدن پدرش ۱۳۲۵
- ۹- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه علی علیه السلام را ستایش و تمجید می‌کند ۱۳۲۵
- ۱۰- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، علی ابن ابی طالب علیه السلام را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد ۱۳۲۵
- ۱۱- کیفیت استقبال معاویه از خبر کشته شدن علی ۱۳۲۶
- ۱۲- آنچه که حسن بصری رحمه الله گفته است ۱۳۲۷
- ۱۳- بیانات احمد بن حنبل پیرامون خلافت علی علیه السلام ۱۳۲۸
- ۱۴- برائت اشعث بن قیس از خون علی علیه السلام ۱۳۲۸
- ۱۵- خطرآفرینی گروه‌های گمراه و منحرف برای مسلمانان ۱۳۲۹
- ۱۶- کینه‌های پنهانی در قلب کینه‌توزان خوارج نسبت به مؤمنان صادق ... ۱۳۳۰
- ۱۷- تأثیر محیط فاسد بر افراد آن ۱۳۳۱
- ششم: مرثیه‌ها و سوگواری‌هایی که در مورد علی علیه السلام گفته شده است ۱۳۳۲
- ۱- اشعار ابوالأسود دؤلی در رثاء امیر المؤمنین علیه السلام ۱۳۳۲
- ۲- شعر اسماعیل بن محمد حمیری در رثای علی علیه السلام ۱۳۳۴
- ۳- شعر بکر بن حماد در جواب و رد شاعر خوارج عمران بن حطان ۱۳۳۵
- پایان ۱۳۳۹
- احادیث ضعیف و ساختگی در رابطه با علی بن ابی طالب علیه السلام ۱۳۴۴
- فهرست منابع و مراجع ۱۳۵۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿١٠٢﴾

((آل عمران: ١٠٢))

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا پرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر، حفظ کنید!)

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ ((نساء: ١))

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان پرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی پرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛ و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۚ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ ((احزاب: ٧٠-٧١))

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید... (۷۰) تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامزد؛ و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است!

یا رب لک الحمد كما ينبغي لجلال وجهک و عظیم سلطانک، ولک الحمد حتی ترضی ولک الحمد إذا رضیت ولک الحمد بعد الرضا.

اما بعد:

این چهارمین کتاب، پیرامون بررسی دوران خلافت راشد است، پیش از این سه کتاب دیگر در موضوع زندگی صدیق، فاروق و ذی النورین علیهم السلام به رشته‌ی تحریر و به چاپ رسیده است و این کتاب را «أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، شخصيته و عصره» بهترین مطالب در سیرت علی بن ابی طالب، شخصیت و عصر او، نامیدم.

در این کتاب زندگی علی علیه السلام از تولد تا شهادت، مورد بررسی قرار گرفته و با سخن از نام، نسب، لقب، محل تولد، خانواده و قبیله‌ی او آغاز می‌شود. سپس با مهمترین کارهای ایشان در مکه و هجرت و زندگی همگام و همدم او با قرآن و نقش آن در زندگی او آشنا می‌شویم و می‌فهمیم که عقیده و دیدگاه او درباره‌ی «الله» جل جلاله، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنم، قضا و قدر چگونه است و قرآن نزد او از چه ارزش و مقامی برخوردار بوده است، چه آیاتی از قرآن درباره‌ی او نازل شده است و نیز با اصول و مبانی که ایشان برای استنباط احکام و فهم معانی قرآن به کار گرفته و نظر ایشان در تفسیر برخی از آیات آشنا می‌شویم.

علی از کودکی همراه و ملازم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، لذا نسبت به مقام نبوت و روش لازم و شایسته در رفتار و تعامل با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شناخت عمیقی داشت و نشانه‌های همکاری و تلاش خود را با گفتار و رفتارش نمایان می‌کرد، مردم را به پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشویق می‌کرد و به وضوح شرح می‌داد که اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل به سنت قولی و هم فعلی و هم تقریری ایشان واجب است. در ادامه در می‌یابیم که علی به چه صورت دلایل نبوت و حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر امت را به مردم توضیح می‌داد، همچنین به برخی نمونه‌های پیروی امیر مؤمنان از سنت اشاره شده و نام برخی از راویان صحابه، تابعین و اهل بیت از ایشان را نیز ذکر کرده‌ایم.

این کتاب خواننده را به زندگی علی علیه السلام در مدینه در دوران زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله می‌برد، در مورد ازدواج ایشان با فاطمه و درس و پنجهایی که در این پیوند مبارک وجود دارد سخن می‌گوید که با بحث مهریه، جهیزیه، و زندگی مشترک آنها و نیز زهد و پارسایی و صداقت در گفتار سیده فاطمه که در دنیا و آخرت سردار زنان مسلمانان است، شروع می‌شود.

در ضمن این مباحث به گوشه‌ای از زندگی حسن و حسین، دو فرزند علی و فاطمه و احادیثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله در فضایل این دو بزرگوار روایت است، اشاره کرده‌ایم. مفهوم «اهل بیت» را از دیدگاه اهل سنت شرح داده‌ایم، همچنان که احکام خاص آنها مانند حرام بودن زکات برای اهل بیت و عدم دریافت ارث رسول الله صلی الله علیه و آله و دارا بودن سهم ایشان از یک پنجم خمس اموال فی و غنائم جنگی را توضیح و تفصیل داده‌ایم، در مورد درود فرستادن به اهل بیت و محبت و احترام به آنها که واجب است، اشاره کردیم.

در ادامه‌ی بحث با نقش امیرمؤمنان علی علیه السلام در سریه‌ها و غزوه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله، مانند: جنگهای بدر، احد، خندق، بنی قریظه، حدیبیه، خیبر و حنین آشنا می‌شویم، از مسائل دیگر مورد بحث اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی حدیبیه علی را به عنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد و در سال هشتم ابوبکر رضی الله عنه با مردم حج به جا آورد و امیرحجاج بیت الله شد، پیرامون نقش رسانه‌ای و تبلیغی او در همین مراسم حج که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ پیام و رسالتی شد که بر مبنای آن، کسی حق ندارد به صورت عریان خانه‌ی خدا را طواف کند، علاوه بر معلومات فوق در مورد نازل شدن آیه‌ی مباحله بر رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل کتاب (یهود و نصاری) و اعزام علی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به یمن به عنوان دعوتگر دین اسلام و قاضی که داوری و قضاوت‌هایش در آن شهر او را به چهره‌ای محبوب تبدیل کرد و نیز جایگاه و موضعگیری او در حج و داع را تبیین کرده‌ام.

حقیقت داستان نامه‌ی پیامبر در آخرین روزهای زندگی و در بستر بیماری وفات ایشان را روشن و واضح کرده‌ام و بعد از این موارد به رابطه‌ی علی با خلفای راشدین در دوران خلافت ایشان اشاره‌ای داشته‌ام و به توضیح بیعت علی با ابوبکر و همسویی ایشان با خلفا در جنگهایی که علیه مرتدان انجام شد، پرداختیم و از دیدگاه علی علیه السلام به شخصیت ابوبکر رضی الله عنه که برترین و شایسته‌ترین فرد به خلافتشان است، اشاره کرده‌ام و یادآور شده‌ام که علی علیه السلام در نمازهایش به او اقتدا می‌کرد و به ارشاد او توجه و هدایایش را قبول می‌کرد.

رابطه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و فاطمه و قضیه‌ارث بردنش از پیامبر را بررسی کرده‌ایم و شبهه‌های رافضه را رد کرده‌ایم و دلایل و ادعایشان را با براهین و دلایل واضح نقد کرده‌ایم، از روایات ضعیف و جعلی که مبنای استدلال مخالفین را تشکیل می‌داد پرده برداشتم. اثبات کرده‌ام که سیده فاطمه دوستدار حق، پایبند به حکم شریعت بود، نسبت به خلیفه‌ی پیامبر رضی الله عنه ابوبکر صدیق احترام می‌گذاشت و با گذشت با او رفتار می‌کرد، علاوه بر اینکه همه افراد اهل بیت به ابوبکر با دید احترام در خور شأن ایشان می‌نگریستند و دوستانه و صمیمی با او خویشاوندی سببی و ازدواج‌های متقابل برقرار نمودند، تا جایی که فرزندان‌شان را به نام ابوبکر نامگذاری می‌کردند.

به بحث در مورد همکاری‌های علی در دوران خلافت عمر فاروق در مسایل قضایی، توجه کردیم. برنامه‌ریزی‌های مالی و اداری و اینکه عمر بارها علی را به عنوان جانشین خود، در مدینه تعیین کرده است و در مسایل جهادی و امور دولتی با او مشورت می‌کرد، اشاره کردیم. رابطه‌ی دوستانه عمر با اهل بیت را توضیح دادیم و برای فهم بیشتر این رابطه به ازدواج عمر با ام کلثوم اشاره کردیم، حقیقت و اصل این ازدواج پر برکت و ارزشمند را مورد بحث و بررسی قرار دادیم و با دلایل قوی و براهین روشن ثابت کردیم که این ازدواج صورت گرفته و از ادعاهای دروغین مخالفین پرده برداشتیم و حقایق تاریخی شفاف را بازگو کردیم که این رابطه صمیمی و دوستانه بوده است، در ادامه، رابطه‌ی فیما بین صحابه را بیان کردیم؛ همانطور که قرآن یادآور شده صمیمی و دوستانه بوده است، در ادامه، بیعت علی با عثمان را توضیح دادیم و از دروغهایی که به این موضوع نسبت می‌دهند پرده برداشتیم و به شبهات پاسخ دادیم. تلاشهایی که امیر مؤمنان علی رضی الله عنه در خلافت عثمان داشته و موضعگیری و دفاع وی در برابر شورشیان از خلیفه‌ی سوّم و آشوب و فتنه‌ی شهادت خلیفه‌ی راشد عثمان رضی الله عنه از آغاز شهادت تا بعد از آن را مورد بحث و تحلیل مستند قرار دادیم، به موضوع پیوند ازدواج خانواده‌ی علی و عثمان اشاره کرده‌ایم و به نقل برخی سخنان علی درباره‌ی خلفای سه‌گانه پرداختیم که این حقیقت بیانگر رابطه‌ی صمیمی علی با خلفای سابق خود و نشانه‌ی نفرت و بیزاری ایشان از کسانی است که آن بزرگواران را دشنام و ناسزا می‌گویند و توضیح دادیم که علی بر کسانی که به ابوبکر و عمر دشنام می‌دادند حد تهمت اجرا می‌کرد، سخنان علی در مدح خلفای قبل از خودش آن قدر واضح و صریح است که هر خواننده‌ای منصف و مؤمن باشد، با تأمل در این سخنان به گریه خواهد افتاد.

آری! رابطه و تعامل امیرمؤمنان با آن نسل قرآنی بی نظیر و بزرگواران محترم این گونه

دوستانه بوده است، شاعر می‌گوید:

وَمَنْ عَجِبَ أُنَىٰ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ
وَتَطْلُبُهُمْ عَيْنِي وَهَمَّ فِي سِوَادِهَا
إِنِّي أَحَبُّ أَبَا حَفْصٍ وَشَيْعَتِهِ
وَقَدْ رَضِيْتُ عَلِيًّا قَدْوَةً وَعِلْمًا
كُلَّ الصَّحَابَةِ سَادَتِي وَمَعْتَقِدِي
وَأَسْأَلُ عَنْهُمْ مَنْ لَقِيْتُ وَهَمَّ مَعِي
وَيَشْتَاقُهُمْ قَلْبِي وَهَمَّ بَيْنَ أَضْلَعِي
كَمَا أَحَبُّ عَتِيْقًا صَاحِبَ الْغَارِ
مَا رَضِيْتُ بِقَتْلِ الشَّيْخِ فِي الدَّارِ
فَهَلْ عَلَيٌّ بِهَذَا الْقَوْلِ مِنْ عَارِ

یعنی: «من در شگفتی که چقدر مشتاق آنانم، با هر کس ملاقات می‌کنم درباره‌ی آنها پرس و جو می‌کنم، در حالی که آنها با من هستند. من ابوحفص و پیروانش را دوست دارم، همان طور که عتیق (ابوبکر) یار غار را دوست دارم، خرسندم که علی الگو و پیشوای ماست و هرگز راضی نبودم که عثمان رضی الله عنه در خانه‌اش کشته شود.

تمام صحابه برای ما محترمند و سرور ما هستند و این عقیده ماست، آیا این عقیده عیب و ایرادی دارد؟!»

در ادامه‌ی بحث بیعت مردم با علی رضی الله عنه و روند کامل شدن این بیعت را مورد بحث قرار دادیم، که در آن زمان او از همه شایسته تر بود و تمام صحابه بر این موضوع اتفاق نظر داشتند، یادآور شده‌ام که طلحه و زبیر بدون هیچ گونه اجبار و اکراهی و با رضایت و خرسندی کامل با او بیعت کردند، به اجماع خلافتش مورد تأیید قرار گرفت و نیز شرایطی را که علی رضی الله عنه در بیعتش منظور کرده بود، اولین سخنرانی و شورای حل و عقد در دولت علی را نقل نمودیم، سپس به برخی از فضایل و مهمترین ویژگیهای شخصیت و مبانی نظام حکومتی علی اشاره کردیم.

در توسعه‌ی بحث و بررسی صفات و ویژگیهای شخصیتی ایشان به علم و دانش واسع و درک و فهم و معلومات ژرف و فراوان او و زهد و فروتنی، سخاوت و بخشش، حیا و متانت، شدت بندگی و عبودیت، صبر و بردباری، اخلاص و سپاسگذاری بی دریغ در برابر خداوند متعال و دعاهای خاضعانه و خاشعانه این بزرگوار اشاره کرده‌ام.

به بالاترین مرجع در دولت علی سخن گفته‌ام و اشاره کرده‌ام و به اثبات این مسئله که علی در تمام زندگی به قرآن و سنت و پیروی از خلفای راشدین پایبند بوده و از ایده‌ی علی رضی الله عنه در مورد حق و حقوقی که مردم بر گردن حکام پس از بیعت با آنها دارند، اشاره

داشتیم، همانگونه که از دیدگاه او در مورد شورا و اینکه باید با مردم بر مبنای عدالت و مساوات و آزادیهای شایسته رفتار کرد، بیان شد.

در ادامه موضوعات به بررسی زندگی علی علیه السلام در متن اجتماع پرداختیم و شرح دادیم که علی به نشر و تبلیغ توحید و مبارزه با شرک اهمیت ویژه‌ای قائل بود و الله تعالی را با اسمهای زیبا و صفات والا و نعمتهایی که شکر الهی آنها را بر همگان واجب می‌گرداند، معرفی می‌کرد، بر زدودن و نابودی آثار و نشانه‌های جاهلیت حریص بود، برای باطل کردن اعتقاد به تأثیر ستارگان و ایده‌های دیگر تلاشی پیگیر مبذول داشت، کسانی را که با ادعای محبت و احترام افراطی راه‌اغراق‌گویی و غلو را در پیش گرفتند و تا حد و مزر ادعای خدا بودن او جلو رفتند با آتش مجازات می‌نمود.

از سخن او در مورد چگونگی ورود ایمان به قلب و تعریف تقوا و پرهیزکاری و مفهوم قضا و قدر و در مورد محاسبه مردم در قیامت - با وجود شمار بسیار بالای آنها - از نظر علی بحث شد.

در ادامه پاره‌یی از سخنرانیها، کلمات کوتاه علی علیه السلام و برخی اشعار منسوب به او و پند و حکمت‌های ارزنده که به ایشان نسبت می‌دهند و در میان مردم به صورت ضرب المثلی در آمده بود را نقل کردیم و نیز به نقل سخنان علی درباره صفات بندگان برگزیده خدا (صحابه)، عبادات نفلی رسول الله صلی الله علیه و آله و توصیف اصحاب بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و هشدار در مورد بیماریهای خطرناک قلب و روان مانند: آرزوهای دور و دراز و بی حد و مرز، هواپرستی، ریاء و خود پسندی پرداختیم. نیز اهتمام امیرمؤمنان علی علیه السلام به اصلاح بازارها، مبارزه با بدعتها و تمام اعمال مخالف شریعت خدا که در میان مردم رواج یافته بود، بحث نمودیم، موسسات دولتی را که توسط ایشان تشکیل شده بود بر شمردیم، از جمله موسسه‌ی مالی، قضایی و استانی و نحوه قضاوت و قانونگذاری در دوران خلفای راشدین و منابع مورد اعتماد خلفای راشدین در مسائل قضایی و قانون‌گذاری و شاخصه‌ها و ویژگیهای قضایی آن زمان و نام مشهورترین قاضیان امیر المؤمنین را ذکر کردیم. سیستم قضایی و نظر ایشان در خصوص احکامی که پیش از او صادر شده بود و کسانی که از دیدگاه ایشان شایسته قضاوت بودند و بی‌علاقه‌ای ایشان نسبت به خلافت و حاکمیت را مورد بررسی قرار دادیم و به بحث اجتهادات فقهی ایشان در عبادات، معاملات، حدود، قصاص، جنایات و حجیت قول صحابی و خلفای راشدین اشاره کردیم و استانداران و اقلیم‌های دولتی آن دوران و حوادث و اتفاقات مهم هر اقلیم و منطقه را بیان کرده‌ام.

از روش علی علیه السلام در تعیین و انتخاب استانداران و مراقبت و نظارت ویژه از کارداران نظام اسلامی و اختیاراتی که به ایشان داده بود، تعیین وزیران برای استانداران در هر منطقه و تشکیل مجالس مشورت و ایجاد لشکر و سپاه در هر استان و تعیین و ترسیم خط مشی سیاست خارجی در زمینه‌ی مسایل جنگی و صلح، تضمین امنیت داخلی، تشکیل دادگاههای قضایی در استانها، تعیین مخارج مالی، حقوق کارگزاران تابع هر استان و شهرستانهای تابع و نقش آگاهان و نمایندگان در تثبیت نظام اسلامی در استانها و به تشریح برخی از مفاهیم اداری از دیدگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام مانند: تأکید بر عنصر انسانی، کارگزار خبره و متخصص، رابطه‌ی بین رئیس و عموم مردم، مبارزه با جمود و برخورد‌های خشک، رقابت در علم و دقت در ایجاد آرامش و داشتن حسن اختیار در برابر استانداران و ضمانت‌های مادی و معنوی برای کارمندان دولت، تأکید بر قانون و شایسته‌سالاری نه پارتی و رابطه‌ی سالاری و دیگر مشکلات داخلی دوران خلافت علی علیه السلام پرداختیم.

سپس بحث را به توضیح برخی مشکلات داخلی دوران علی علیه السلام منتقل کردم، مانند: جنگ جمل و حوادث پیش از آن جنگ، برنامه‌های تشکیلات سبئیّه و شخص ابن سبأ که در شعله‌ور شدن آتش آن فتنه‌ها و بوجود آوردن درگیریهای داخلی و اختلافات صحابه نقش مؤثر ایفا کردند، را مورد بررسی قرار دادیم، قضیه اختلاف صحابه در قصاص گرفتن از قاتلان عثمان و موضوعگیری ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر و معاویه بن ابی سفیان و کسانی که خواهان قصاص فوری و سریع قاتلان عثمان بودند را بررسی کردیم. همچنین از موضوعگیری بزرگوارانی همچون: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، ابوموسی اشعری، عمران بن حصین، اسامه بن زید و کسانی که به پیروی از اینها از فتنه کناره‌گیری کردند، را شرح دادیم.

از موضع علی علیه السلام که معتقد بود باید مسئله‌ی قصاص گرفتن از قاتلان عثمان را تا آرام شدن اوضاع به تعویق بیندازیم، بحث کردیم، در ادامه از تلاش برای صلح قبل از شروع جنگ جمل و آغاز درگیری، شهادت طلحه و زبیر و بیعت مردم بصره با علی علیه السلام و رفتار محترمانه‌ی علی با ام المؤمنین عائشه و برگرداندن او با عزت به مدینه بحث کردیم.

به گوشه‌هایی از بیوگرافی و شرح فضایل و سیره‌ی ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر که از شخصیتهای مؤثر و بارز دوران حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین بودند، اشاره کردیم و از شهادت مظلومانه طلحه و زبیر دفاع کردیم. به شرح مقام والای این دو بزرگوار

پرداختیم و در اثنای اثبات حقایق روشن، شبهاتی را که در حقیقت، کذب محض است و به این دو بزرگوار نسبت می‌دهند، با دلایل قاطع رد کردیم و به آنها پاسخ دادیم، صفات و اخلاق این دو را مورد واری و پژوهش قرار دادیم تا مخاطب با شفافیت و بی‌پرده بتواند این دو بزرگوار را بشناسد و روایات ضعیف و داستانهای دروغ را که مورخان مبتدع و روافض ساخته‌اند، تا عقیده و باور مردم را نسبت به این دو شخصیت بزرگوار منحرف کند، مورد بحث قرار دادیم.

از زندگی و شخصیت افرادی مانند: عائشه، طلحه، زبیر و دیگر صحابه‌هایی که در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی مشارکت و نقش داشتند، سخن گفتیم که روش بررسی و تحقیق ما را در مورد شخصیت علی علیه السلام منسجم تر و پویاتر کرده‌است. ناگفته نماند که تمام شخصیت‌هایی که در آن دوران نقش مؤثر داشتند و ما در این مباحث به شرح زندگی شان پرداختیم، به صورت اجمالی و تفصیلی معتقد و پایبند به روش اهل سنت و جماعت بوده‌ام.

ابو محمد قحطانی (شاعر) می‌گوید:

وسعیدهم وبعابد الرحمن	أكرم بطلحة والزبير وسعدهم
وامدح جماعة بيعة الرضوان	وأبي عبيدة ذي الديانة والتقوى
وامدح جميع الآل والنسوان	قل خير قول في صحابة أحمد
بسيوفهم يوم التقى الجمعان	دع ما جرى بين الصحابة في الوغى
وكلاهما في الحشر مرحومان	فقتيلهم منهم وقاتلهم لهم
تحوى صدورهم من الأضغان	والله يوم الحشر ينزع كل ما
شتموا الصحابة دون ما برهان	لا تركن إلى الروافض إنهم
وودادهم فرض على الإنسان	لعنوا كما بغضوا صحابة أحمد
ألقى بهما ربى إذا أحياني	حب الصحابة والقراية سنة

یعنی:

طلحه، زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن را محترم شمار، ابو عبیده‌ی دیندار و با تقوا و تمام آنانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، را مدح کن.

در حق صحابه‌ی احمد علیه السلام چیزی جز سخن نیکو نگویید.

و آل بیت و همسران پیامبر را به خوبی یاد کن.

و آنچه را بین صحابه در فتنه‌ها اتفاق افتاده رها کن،

که در جنگ، دو گروه با شمشیرهایشان در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند. و کشتگان از خودشان بودند و قاتلان هم خودی بودند. ان شاء الله هر دو گروه در قیامت مورد لطف و رحمت الهی قرار خواهند گرفت. و الله در روز حشر تمام آنچه از کینه و بغض در دل‌هایشان بوده، بیرون خواهد کشید. هرگز به روافض کوچکترین تمایلی نداشته باش، که آنان اصحاب پیامبر را بدون دلیل و برهان دشنام می‌دهند؟!

و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را لعنت می‌کنند و نسبت به آنان بغض و کینه دارند! در حالی که دوست داشتن اصحاب پیامبر بر همگان واجب است. دوست داشتن اصحاب و آل بیت پیامبر سنتی است که خداوند از آغاز زندگی در قلبم قرار داده است! تا این که می‌گویید:

من كل إنس ناطق أو جان	إن الروافض شر من وطئ الحصى
ورمهم بالظلم والعدوان	مدحوا النبي وخونوا أصحابه
جدلان عند الله منتقصان	حبوا قرابته وسبوا صحبه
روح يضم جميعها جسدان	فكأنما آل النبي وصحبه
بأبي وأمي ذانك الفئتان	ففتان عقدهما شريعة أحمد
وهما بدین الله قائمتان	ففتان سالكتان في سبيل الهدى

یعنی:

درباره عقیده روافض چنین سروده است:
 (روافض) پیامبر را ستودند، ولی به اصحابش خیانت کردند و آنان را به ظلم و دشمنی متهم کردند؟! ادعا می‌کنند که آل بیت را دوست دارند و اصحاب پیامبر را دشنام می‌دهند. دو بحث و جدال بوجود آوردند که نزد خداوند متضاد است!
 (در حقیقت) آل پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او، یک روحند که در جسدهای متعدد متبلور شده‌اند.

آن دو گروه‌اند که به شریعت احمد پایبند بوده‌اند،

پدر و مادرم فدایشان، آنان فقط به ظاهر دو دسته‌اند. دو گروه هستند که عمرشان را در راههای هدایت گذرانند.

و هر دو گروه به دین خداوند پایبند بوده‌اند.

در ادامه جنگ صفین و عواملی که موجب شد معاویه رضی الله عنه بیعت نکند، نامه‌هایی که بین او و علی رد و بدل شد، تلاشهایی که برای صلح صورت گرفت، اسباب شروع جنگ، قضیه‌ی حکمیت، کشته شدن عمار بن یاسر، تأثیر آن بر روحیه‌ی مسلمانان، رفتار محترمانه‌ی طرفین در مدّت رویارویی، معاوضه‌ی اسیران، تعداد کشته‌ها، ترحم و دلسوزی و اظهار تأسف علی رضی الله عنه بر کشته‌های طرفین، ممانعتش از دشنام دادن به معاویه و لعنت کردن اهل شام بحث نمودیم و به مناسبت قضیه‌ی حکمیت زندگی ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص را مورد بررسی قرار دادیم، از بی اساس بودن داستانهایی که به موضوع حکمیت نسبت می‌دهند پرده برداشتیم، بطلان آنها را ثابت کردیم و به روش استفاده از داستان حکمیت در دفع اختلافات و بحرانهای داخلی دولت‌های اسلامی در تاریخ، اشاره کردیم.

همچنین موضوع عقیده‌ی اهل سنت در مورد آن جنگ‌ها را توضیح دادیم، خوانندگان را از اعتماد به کتاب‌های تاریخی که بر اساس دشمنی با صحابه و لکه دار جلوه دادن چهره‌ی شاگردان و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده برحذر داشتیم، کتاب‌هایی مانند: «الامامة و السياسة»، که به دروغ به «ابن قتیبه» نسبت داده‌اند و کتاب «الاعانی» اصفهانی، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی و دیگر کتابهایی که بدون رعایت امانت داری علمی نوشته شده و از حق منحرف‌اند، در مورد نقش مستشرقین (خاورشناسان) در تحریف تاریخ اسلام و گنجاندن دروغها و نسبتهای ناروا و شیوه‌ی سوء استفاده ایشان از کتابهای شیعه‌ی رافضی، تأسیس جبهه‌ی مخالفت داخلی جهت منحرف نمودن افکار و تحریف و نابودی حقایق، گستراندن و بزرگنمایی برخی مسائل کوچک در تاریخ اسلام، همراه با مبالغه و بزرگنمایی حوادث با شعارهای درخشنده‌ای همچون: بحث علمی آزاد، تحقیق واقعی و پژوهش تخصصی و... را شرح دادیم.

آری! دشمنان اسلام به این صورت توانستند با افکار منحرف و مخرب، عده‌ای از فرزندان مسلمان را تربیت کنند و بنیانگذاران افکار منحرف، این بار کسانی بودند که به اسلام منتسب بودند بدون این که فهم درستی از اسلام داشته باشند، بدون اینکه از اسلام دفاع کنند و حتی بدون اینکه به اسلام عمل کنند. اینها به دام کسانی افتادند که خودشان برای

آلوده کردن تاریخ و فرهنگ اسلام در تلاش بودند، همان تاریخ و فرهنگی که دین بزرگ اسلام به ارمغان آورده بود.

در فصل آخر با روش موضوعی و علمی به بررسی خوارج و رافضه پرداخته‌ام، ابتدای نشأت خوارج و تعریف خوارج را توضیح داده‌ام، احادیث نبوی که در مذمت آنها آمده‌اند و مستقر شدن ایشان در حروراء و مناظره ابن عباس با ایشان و سیاست امیرالمؤمنین در رفتار و برخورد با آنها، اسباب و عوامل جنگ علیه آنها، داستان مخدج و تأثیر آن بر سپاه علی علیه السلام را یادآور شده‌ام.

سپس احکام فقهی که امیرالمؤمنین در جنگ جمل و صفین و جنگ با خوارج بر اساس آنها اجتهاد کرد و نیز چگونگی اعتماد فقهای بعد بر آن احکام، ترتیب و تدوین آنها در کتابهایشان به نام احکام فقه «بُغَاة» یعنی طغیانگران را تبیین کرده‌ام، همچنین به بارزترین ویژگیهای خوارج در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده‌ام، از قبیل: غلو در دین، جهل نسبت به فهم درست اسلام، عدم اطاعت از ولی امر، تکفیر مرتکبین گناه، مباح دانستن خون و اموال مسلمین، طعن زدن، گمراه دانستن، سوءظن و خشونت علیه مسلمانان، سپس به جدال با آراء اعتقادی خوارج پرداختم، از جمله: تکفیر مرتکب گناه کبیره، طعنه زدن به صحابه، تکفیر عثمان بن عفان و علی علیه السلام و اسباب و عوامل انحراف خوارج و گرایشهای آنها در عصر حاضر، مانند: جهل نسبت به علوم شرعی به علت دوری از علمای واقعی دین، خواندن و یادگیری بدون معلم، افراط در نکوهش تقلید، عدم توجه علما به وظایف خود در قبال تفهیم دین به مردم، شیوع ظلم و حکم و داوری با قوانین بشری، توسعه‌ی فساد در میان مردم، عدم تزکیه‌ی درون... اشاره کردم و نیز مهمترین نماد افراط و غلو خوارج اشاره نموده‌ام که سختگیری در دین بر خود و دیگران و عالم نمایی و غرور و خودخواهی و تک رأیی بودن و جاهل دانستن غیر خود، طعن زدن به علمای اسلام و بدگمانی و اعمال خشونت علیه مردم و تکفیر مسلمین است.

به بررسی و تحقیق فرقه‌ی شیعه‌ی رافضه هم همّت گماشتم، ابتدا معنی شیعه در لغت و اصطلاح، سپس معنی رفض و رافضه در لغت و اصطلاح، بعد ابتدا نشأت گرفتن فرقه‌ی آنها و نقش یهودیان در این کار و بدنبال آن مراحل را که در ادوار تاریخ سپری کردند و مهمترین عقاید آنها، موضع امیرالمؤمنین و علمای اهل بیت نسبت به عقایدی همچون امامت و حکم کسی که امامت را قبول نداشته باشد و قضیه‌ی عصمت ائمه که به اهل بیت نسبت

داده‌اند را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام، بعد در مورد عصمت و ردّ استدلال‌ات واهی شیعه پرداخته‌ام که با آیه‌ی تطهیر، مباحله و ولایت به گمان خود استدلال کرده‌اند و نیز دلایل ادعایی ایشان را که از سنت برشمرده‌اند تا مدعای خویش را تثبیت کنند، مانند: خطبه‌ی غدیر خم و حدیث «أنت مَنّی بمنزلة موسی»، نیز در مورد درجه احادیث و روایات مورد استدلال شیعه همچون حدیث پرنده و حدیث خانه و «أنا مدینة العلم و علیُّ بابها» یعنی من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است، از جهت ضعف و قوت و جعلی بودن بحث و بررسی علمی ارائه داده‌ام.

فهرست احادیث ضعیف و موضوع و ساختگی را به کتاب ملحق کرده‌ام که شیعه بدانها احتجاج می‌کنند تا از این طریق مسلمانان را از گرفتار شدن در دام و دسیسه‌های شیعه برحذر کنم، علاوه بر توضیح و تبیین دیدگاه شیعه در مورد «توحید» که آن را به ولایت ائمه تفسیر می‌کنند و بس، پذیرش امامت را شرط قبولی اعمال انسان می‌دانند و معتقدند که امامان شیعه واسطه‌ی بین خدا و بندگان هستند و نیز می‌گویند: مردم جز با ائمه هدایت نمی‌شوند، جز با توسّل به نام ائمه دعا پذیرفتنی نیست و نیز ادعا می‌کنند که سفر مردم به زیارتگاههای شیعه از حج بیت الله برتر و بالاترست، معتقدند امام هر چه بخواهد حرام می‌کند و هر چه خود میل داشته باشد حلال می‌کند و نیز گمانشان بر این است که دنیا و آخرت از آن ائمه است، هرطور بخواهند در آنها تصرف می‌کنند و نیز حوادث جهان هستی را به آنها نسبت می‌دهند.^۱

در تبیین مقوله‌ی شیعه مبنی بر اطلاع ائمه از همه چیز و غلو و زیاده خواهی ایشان در مورد اثبات صفات خدا و حقیقت تعطیل صفات الهی از دیدگاه آنها، مسأله‌ی خلق قرآن، رؤیت و دیدن خداوند متعال در آخرت، برتری دادن ائمه بر پیامبران و انبیاء، موضعگیری آنها نسبت به قرآن کریم و اعتقاد برخی از عالمان شیعه به تحریف آن (مثل طبرسی)، ردّ این اعتقاد باطل، همچنین موضع ایشان نسبت به اصحاب بزرگوار رسول خدا ﷺ و مفهوم تقیه نزد شیعه، اعتقاد آنها در مورد مهدی غائب و نیز موضوع رجعت و بازگشت مردگان به این دنیا و مقوله‌ی «بداء» خداوند متعال، همه این مسائل مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند.

موضع امیرالمؤمنین و ائمه‌ی اهل بیت و علمای اهل سنت در قبال آن مجموعه از عقاید انحرافی را هم یاد آور شده‌ام، در بیان آراء مخالفین و ردّ آنها پایبند به ادب و نزاکت بوده و

۱- مقصود مؤلف از شیعه و شیعیان در اینجا همان شیعیان صفوی می‌باشد و نه شیعیان علوی.

هرگز سراغ ناسزاگویی و دشنام نرفته‌ام، بلکه در خلال اصول شیعه و با استناد به کتابهای مرجع و مورد اعتمادشان حقایق را نشان داده‌ام و حریص هستم بر اینکه حقایق را برای دوستداران اهل بیت روشن کنم و آنها را به پیروی از امیرالمؤمنین فراخوانم و از کسانی بر حذرشان کنم که در زیر پرده‌ی دفاع و طرفداری از اهل بیت، عقاید مردم را فاسد کرده و آنها را از کتاب الله و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دورتر می‌سازند.

علاوه بر مطالب فوق، بنده بسیار علاقمندم که حقیقت و ماهیت واقعی شیعیان رافضی را به جماهیر اهل سنت معرفی کنم، زیرا این قضیه تأثیر خود را بر ملت‌های آفریقا، آسیا، اروپا و آمریکا گذاشته و دعوت‌گران و مبلغین شیعه با نشاط کامل و بکارگیری همه توان و قدرت موجود دعوت انحرافی رافضی‌گری را توسعه می‌دهند، در این راه هر چیز گرانبهایی را صرف می‌کنند، برای ضربه زدن و نابودی اسلام صحیح و زشت جلوه دادن راه و روش آن با دشمنان اسلام همپیمان شده‌اند و این کار آنها تازگی ندارد، ولی اهل سنت - جز کسانی که مورد لطف و مرحمت الهی قرار گرفته‌اند - دچار سستی و بی‌حالی عجیبی شده و در خواب عمیقی فرو رفته‌اند، نسبت به اهداف مخالفینشان در غفلت بسر می‌برند، تا جایی که برخی می‌گویند: مبارزات و اختلافات شیعه و سنی طی گذر زمان خاموش می‌شود، اما این ادعایی است واهی و خالی از حقیقت و دلیلی است بر جهل و نادانی، در لایه‌های آن حیل و فریب جماهیر مسلمان، به نام «تقریب مذاهب و وحدت صفوف مسلمین» نهفته است.

راه درست برای نزدیک شدن مذاهب این است که علمای اهل سنت آستین همّت را بالا بزنند، با تلاش فراوان برای نشر و گسترش عقاید صحیح برگرفته شده از قرآن و سنت صحیح رسول خدا، همه توان خود را به کار ببندند، چرا که اهل سنت پیروان واقعی راه و روش رسول خدا و اصحاب بزرگوار او هستند و به سنت ایشان منتسب هستند که بارها مسلمین را به تمسک و چنگ زدن به آن دو منبع اصیل اسلام توصیه نمود و فرمود: «فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين من بعدی، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ»^۱

یعنی: به پیروی از سنت من و سنت و راه و روش خلفای راشدین پایبند باشید و با دندانه‌های آسیاب آنها را محکم بگیرد.

همچنین در بر حذر داشتن مسلمین از مخالفت با سنت می‌فرمود:

۱- سلسله الأحادیث الصحیحة (۲/۶۴۷، ۶۴۸).

«وایاکم ومحدثات الأمور، فإن کل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة»^۱.

یعنی: از امور پدید آمده و بدعت در دین اسلام بر حذر باشید، زیرا هر نوپدیده‌ای بدعت است.

همچنین در راستای هشدار از فرجام ناگوار مخالفت با راه و روش و سنت خویش می‌فرمود: «من رغب عن سنتي فليس مني»، یعنی: از من نیست هر که از سنت و راه و روش من رویگردان باشد.

برخلاف اهل بدعت راهی در پیش می‌گیرند که مغایر با راه و روش پیامبر اسلام ﷺ است، عقیده‌ی اهل سنت با ظهور بعثت رسول‌الله ﷺ ظهور یافت و با عنایت پروردگار تا قیام قیامت با حفظ قرآن و سنت محفوظ خواهد ماند. اما عقاید اهل بدعت بعد از زمان رسول خدا نشأت گرفته و حتی برخی در آخرین دوران صحابه، برخی بعد از آن زمان هم پدید آمده‌اند. رسول خدا هم خبر داده که اگر کسی از اصحاب، عمر طولانی داشته باشد، اختلاف و تفرق را خواهد دید، آنجا که می‌فرماید: «وانه من يعش منكم فسيري اختلافًا كثيرًا»^۲، یعنی: چنانچه کسی از شما مدتی طولانی زندگی کند اختلاف فراوانی خواهد دید.

سپس رسول خدا ﷺ روش و سلوک راه مستقیم را به ما نشان می‌دهد که پیروی از سنت او و سنت خلفای راشدین است، در عین حال ما را از امور پدید آمده در دین بر حذر می‌دارد، زیرا امور پدید آمده بدعت و موجب گمراهی است، نه معقول است و نه قابل قبول که حق و رهنمودی وجود داشته باشد که پیامبر ﷺ از اصحاب دریغ کند و آن را برای کسانی که بعداً می‌آیند ذخیره نماید، بنابراین هر بدعتی شر و گمراهی است، چنانچه خیری وجود داشته باشد، اصحاب بزرگوار بسوی آن سبقت می‌گرفتند، ولی بسیاری از کسانی که بعد از صحابه آمدند و از راه و روش آنها منحرف شدند، به بدعتها گرفتار شدند. همانگونه که امام مالک فرمود: «آخر این امت اصلاح نمی‌گردد جز به آنچه نسل اول (صحابه) اصلاح کردید». لذا اهل سنت به سنت منتسب هستند و غیر آنها هم به فرقه و کیش باطل خود، یا به اشخاص و افراد منتسب هستند.

راه درست و اصیل تقریب بیان حق و حقیقت، کشف و آشکار نمودن و بیان باطل است و تقریب شیعه بدین صورت درست است که به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ و فهم

۱- مسلم (۵۹۲/۲).

۲- سلسله الأحادیث الصحیحة (۶۴۷/۲، ۶۴۸).

درست و صحیح اسلام در اثنای علمای اهل سنت و در رأس ایشان فقها و دانشمندان اهل بیت؛ امثال امیر المؤمنین علی و فرزندان و نوه‌های او نزدیک شوند، علاوه بر این لازم است شجاعانه ندای اصلاحگری شیعیان صادق را یادآور شد، جهت نصیحت اقوام شیعه آنها را مورد احترام و تکریم قرار داد. مانند اقدام با ارزشی که سید حسن موسوی در کتاب مفید خود (لله ثم للتأریخ) که به فارسی ترجمه شده تحت عنوان: (اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)، ایشان در آن کتاب مستند، اسرار و رازهایی را فاش ساخته و با این کار اهل بیت اطهار را از افتراهای بیشماری که به دروغ به آنها نسبت داده‌اند تبرئه نموده و نیز مانند اثر علمی احمد کاتب در کتاب (تطوّر الفكر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایة الفقیه).^۱ همچنین لازم است ما با دوستان واقعی اهل بیت رابطه برقرار کنیم، از آثار و روایات صحیح و رهنمودهای زیبای ایشان استفاده کنیم و با نظر احترام و تکریم به آنها بنگریم که مردم را به کتاب الله و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ارشاد و توصیه می‌کنند و دست آنها را بگیریم و به سوی ساحل نجات سوق دهیم و به اعمال عاقلانه تشویق کنیم و ایشان را از بند تقلید کور کورانه برهانیم و انبوه اباطیل و پندارهای باطل را از فطرت ایشان برداریم تا عقل و اندیشه روشنی خود را باز یابند، برای فطرت‌های سالم مجال رسیدن به آن حقیقت فراهم گردد که از نور و روشنی آنچنانی بر خوردار گردند که ابرها یارای مقابله و پوشاندنشان را ندارند.

همچنین لازم است علمای اهل سنت در بحث و مناقشه و مجادله و مبارزه با بدعت و اهل بدعت آرام باشند و با رفق و مهربانی بحث و گفتگو کنند، در صورت لزوم با آنها ملاقات و نشست و برخاست داشته باشند، در حدود شرعی با آنها همکاری نمایند، خصوصاً در موقع گرفتاری و مصائب اهل بدعت، یا وقتی که با کفار و ستمگران درگیر نزاع و کشمکش بودند به یاری آنها بشتابند، اما همه اینها باید بر مبنای سیاست شرعی و با معیار مصلحت و مفاسد صورت گیرد، اما این اصل تعاون و همکاری و ارتباط حسنه و بحث و گفتگوی آرام را نمی‌توان همیشه با شیعیان رافضه به کار برد که با غلو و افراطیگری جواب می‌دهند، چه بسا سکوت و آرامش مخاطب ایشان را تحریک کرده و غوغا و هیاهو راه بیاندازند. بلکه بر ما واجب است همیشه علیه غلو شدید و اقوال و گفته‌های شاذ و مخالف اصول و قواعد

۱- کتاب «اهل بیت از خود دفاع می‌کنند» و کتاب «تکامل فکر سیاسی شیعه از شورا تا ولایت فقیه» در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم می‌باشد. www.aqeedeh.com

صحیح قد علم کنیم و مبارزه کنیم، اما حد و مرز این دو نوع رفتار متفاوت، یعنی برخورد و گفتار زیبا و دلنشین یا خشونت و حرفهای تند، بستگی دارد به اینکه چقدر طرف بخواهد با تکیه بر آیهی قرآن یا حدیث شبهه پردازى کند؛ به طوری که اذهان مردم را بسوی اعتقادات باطل خود جلب و جذب کند، کسانی که با تأویل نصوص شرعی تفره نروند، جا دارد که با آرامی با آنها بحث و گفتگو شود، در غیر اینصورت ضروری است حرفشان را انکار کرد، ولی آنکه با پیروی از نقل و روایات شگفت انگیز از افراد نادان و بدون تأویل به بحث بنشیند، بهتر است رو در رو ادعایش را ردّ کرد، گاهی هم واجب است بدعت او را با شدت انکار کرد.

شاعر می گوید:

واحذر مجادلة الرجال فإنها	تدعو إلى الشحناء والشنآن
وإذا اضطرت إلى الجدال ولم تجد	بك مهرباً وتلاقى الصفان
فاجعل كتاب الله درعاً سابغاً	والشرع سيفك وأبد في الميدان
والسنة البيضاء دونك جنة	واركب جواد العزم في الجولان
واثبت بصبرك تحت ألوية الهدى	فالصبر أوثق عدة الإنسان
واطعن برمح الحق كل معاند	لله در الفارس الطعان
واحمل بسيف الصدق حملة مخلص	متجرداً لله غير جبان

یعنی:

حذر کن از مجادله با چنین مردانی،
 زیرا مجادله موجب بر افروختن دشمنی و کینه می شود
 و در صورتی که ناچار به جدال شدی،
 و راه گریزی نداشتی و دو طرف در مقابل هم قرار گرفتید،
 از قرآن همچون زرهی جنگی استفاده کن
 و شریعت را شمشیر قرار ده و در میدان مبارزه نمایان شو،
 سنت منور را در جلو سپر کن،
 با اسب عزم و ارادهی راسخ وارد میدان جنگ شو،
 با صبر و بردباری در زیر لوای هدایت ثابت قدم باش،
 با رُمح (نیزه) حق بر هر معاندی و انکار کنندهی حق ضربه بزن،

در پناه خدا محفوظ باشی، سواره و ضربه زن بجنگ،
با شمشیر صداقت و راستگویی مخلصانه
و با شجاعت در راه خدا حمله ور شو.

همانگونه که علمای اهل سنت و جماعت و اهل حل و عقد در جلسات و مجالس طائفه و قبایل خود نقش بسزایی در رهبری مسلمانان به جانب خیر و نیکی ایفا می‌کنند، به همان صورت هم می‌توانند موضعگیری‌های سیاسی و پیمان حزبی با دیگر طوائف و فرقه‌های دیگر را بر اساس فقه مصالح و مفاصد بر مبنای قواعدی که ضوابط سیاست شرعی تعیین می‌کنند، ببندند. ولی این مسأله علمای مسلمین و دعوتگران را از تبلیغ و آموزش اصول منهج و راه و روش اهل سنت و تربیت مردم بر آن اصول و قواعد و دعوت بسوی آن باز نمی‌دارد، در عین حال آنها را از عقائد فاسد که در میان مردم رایج شده بر حذر می‌دارد و نسبت به عواقب سوء آن هشدار می‌دهد. به امید آنکه مسلمانان از آن افکار و عقاید متأثر نشوند، چرا که طرفداران آن عقاید، شب و روز، پنهان و آشکارا، بدون وقفه و با نشاط و بدون سُستی برای نشر و تبلیغ آن کوشا هستند. بهترین الگوی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که بعد از هجرت به مدینه نخستین اقدامش بستن پیمان و معاهداتی بود که در سایه دولت اسلام، زندگی توأم با امنیت و آرامش را برایشان تأمین کرد، در همان حال قرآن ماهیت یهود و تاریخ و اخلاق ایشان را به مسلمانان معرفی می‌کرد تا حقیقت یهودیان را بشناسند و فریبشان را نخورند و زمانی که یهود در عهد و پیمانشان خیانت کردند، صف مسلمین در مقابلشان مسلح و آماده باشد.

کسی که در مورد حرکت تاریخ اسلام مانند مرحله‌ی جنگهای صلیبی دوران نورالدین و صلاح الدین، زمان عثمانی در دوران سلطان محمد فاتح و غیره و جهادگران و مرزبانان عصر یوسف بن تاشفین تحلیل نماید، ملاحظه می‌کند که عوامل و علل پیروزی‌های متعدد ایشان صفای عقیده و درستی راه و روش و عمل به شریعت خدا در نظام و حکومت و وجود رهبری ربّانی بود که در پرتو نور خدا نظر می‌کرد و توانایی داشتند طبق سنتهای الهی و علل و اسباب تشکیل و سقوط دولتها و نیز با تحلیل و شناخت جوامع و بررسی مراحل تاریخی ملتها و اسرار تاریخ و نقشه و خط مشی دشمنان صلیبی و یهودی و ملاحده و فرقه‌های باطنیه و اهل بدعت، برای ملتها تربیت کنند، و در برخورد با هر عاملی حق طبیعی آن را ادا کنند، بنابراین قضایای فقه جهاد نهضتها دارای برنامه‌های متعدد و مرتبط با همدیگر هستند که بدون

فهم قرآن و سنت و ارتباط آنها با فقه و فهم سلف و نیاکان شایسته، آگاهی از ویژگی‌ها، اسباب و عوامل فراز و نشیب‌ها، ظفر و شکست‌ها و استفاده از تاریخ اسلامی و تجارب جنبش‌ها دست یافتنی نیستند.

محقق و پژوهشگر تاریخ نهضت‌های اسلامی یقین خواهد یافت که این امت اسلام زمانی رهبری جهان را از دست داد که نسبت به خدا و پیغمبرش بی وفایی کرد و می‌داند که شکست‌های نظامی پی‌درپی پایان یافتنی است، اما شکست و سقوط فرهنگی زخم کشنده و بسیار خطرناکی است، زیرا انسان مسلمان و خانواده‌ی اسلامی و جوامع مؤمن و مسلمان و حکومت اسلامی از مبنای فرهنگ صحیح و پایه‌های محکم قرآن و سنت و سنت خلفای راشدین، پیروی کردند.

وظیفه ما این است که به قوانین و احکام دین پایبند باشیم و یقین داشته باشیم که سعادت واقعی آن نیست که ثمره‌اش را در کوتاه مدت برداشت کنیم، بلکه سعادت در آن است که توفیق الهی نصیب‌مان گردد و به رضایت او امیدوار باشیم.

لازم به ذکر است که در تحلیل و بررسی و نوشتن دوران خلافت راشدین، سعی کردیم کلمات را گزینش کنیم، جملات و سطرها را تصفیه نماییم تا بهتر بتوانیم حقیقت این دوران را بر اساس روایات صحیح و معتبر معرفی کنیم. امید است فرزندان مسلمانان با مطالعه‌ی این مقطع تاریخی به علمی گسترده و فهمی دقیق و درکی درست و فراگیر از اسلام، دست یابند.

امیدواریم خداوند متعال این تلاش ناچیز حقیر را برکت و فزونی بخشد و باعث شود دعوتگرانی که نامشان را نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم و تاریخ آثارشان را خواهد دید و ثبت خواهد کرد، از اشتباهات و لغزشها در امان بمانند، آنانی که حق را بخوبی شناخته‌اند و دریافته‌اند که نیک بختی و سعادت در عمل و یاری و طرفداری از حق است، لذا به حق عمل می‌کنند و از آن دفاع می‌کنند و علی‌رغم مشکلات و سختی‌هایی که در مسیر دعوت اسلامی دارند، باز هم جانب حق را می‌گیرند، در نتیجه به علت صداقت و اخلاصشان در پیروی از رسول الله ﷺ، خداوند آنها را یاری می‌کند و موفق می‌گرداند. دعوتگران مذکور علاوه بر دانشجویان و طلاب، نوشته‌هایشان به اندازه‌ی خون شهداء ارزش دارد، تاجران و ثروتمندانی که با کمک‌های مالی شان این کاروان را از پشت صحنه یاری دادند، به زبان حال می‌گویند: ﴿لَا تَزِدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۱﴾ ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا ۱۰﴾ (انسان/۹)

یعنی: ما از شما پاداش و سپاسگزاری نمی خواهیم، ما (از عذاب) پروردگاران می ترسیم، از (عذاب) روز بس ترشو و سخت اخموتی (که قیامت نام دارد).

آری! اینها سپاهیان گم نام خداوند در دنیا هستند که فردا در بهشت جاویدان، شخصیت‌هایی بلند مرتبه و بزرگوار خواهند داشت، باید توجه داشته باشیم که طوفانی تند برای نابودی عقیده و اسلام در حال وزیدن است و دشمنان اسلام، اعم از صلیبها، یهودیها، بی دینان ملحد، باطنیها و مبتدعان برای نابودی پیشوایان و بزرگان دین در میدان علم، آداب و سیاست در تلاشند و می خواهند تاریخ ما را مخدوش و آلوده کنند و در نتیجه تاریخ را از ما بگیرند، تا ما ملت‌ای بدون تاریخ بمانیم، امتی که تاریخ (و ریشه) نداشته باشند، هرگز صلاحیت و ارزشی ندارد و امتی که شخصیت‌ها و مردان نام آور نداشته باشد، چه ارزشی دارد؟ و ارزش و بهای دینی که در مدتهای مدید تاریخ در میانشان راد مردانی نساخته باشد، چیست؟ آیا در چنان وضعیتی می توانیم از گذشته عبرت و پند بگیریم، در چنین شرایطی است که دشمنان اسلام، به اهداف مورد نظر خود می رسند و نیرنگ‌هایشان عملی خواهد شد، ما در عمل نسبت به رسالت‌مان و بازسازی فرهنگ مان توفیقی نخواهیم داشت.

واقعا انسان در عصر محرومیت از قوانین و برنامه‌های خداوند، غرق در مصیبت‌ها و سرگردانیها دست و پا می زند، در حالی که راه نجات و درمان بیماری‌هایشان فقط در اسلام است، آیا مسلمانان برای خودشان ارزش قائلند و حاضرند با اعتماد به نفس و افتخار به تاریخ و عقیده‌شان برای نجات انسانها تلاش کنند؟! .

شاعر می گوید:

و من العجائب و العجائب جمة قرب الحبيب و ما إليه وصول
کالعیس فی البیداء یقتلها الظمأ و الماء فوق ظهورها محمول

از شگفتیهاست! و شگفتیها زیاد است.

که یار در خانه و ما از آن محرومیم.

مانند: شتر سرخ مو که در صحرا از تشنگی می میرد

در حالی که آب را بر پشتش حمل می کند.

آیا ممکن است آن چنان به اسلام باز گردیم که اعتقادات و رفتار و گفتارمان بر مبنای دستورات اسلام اصلاح شود و ما را به قرآن مانوس کند و به آن مرحله از درک و شعور اجتماعی برسیم که انتساب به محمد صلی الله علیه و آله و دینش را افتخار بدانیم و عمل به دین و سنت

خلفای راشدین: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم و دیگر صحابه را ضرورتی اجتناب ناپذیر بدانیم و حلقه‌ای متصل به آن جمع باشیم، کسانی که همواره در طول تاریخ دین و رسالت محمد صلی الله علیه و آله را یاری داده‌اند؟.

پیش از معرفی منابعی که در تألیف این کتاب با آنها در ارتباط بوده‌ام، لازم می‌دانم اعتراف کنم که اگر توفیق خداوند، سپس تلاش علمای اهل سنت و دانشجویان و صاحب نظرانی که بر عقیده آنها هستند نبود، به تنهایی نمی‌توانستم از عهده‌ی این کار بسیار مهم برآیم، لذا اقرار می‌کنم که از رساله‌های علمی، اعم از چاپ شده و چاپ نشده، هم از نظر موضوع و هم از لحاظ روش و هم از جنبه‌ی حکم بر صحت و سقم روایات و رجوع به منابع جدید تاریخی و غیره استفاده کرده‌ام، تلاش کرده‌ام در نگارش و نقد و بررسی این کتاب از زحمات دیگر اساتید، خصوصاً دکتر اکرم ضیاء العمری که بر بسیاری از رساله‌های (رساله = پایان نامه دکتر و غیره) مربوط به این موضوع اشراف داشتند، بهره برده‌ام. علاوه بر این از کتاب‌های ایشان از جمله: «السيرة النبوية الصحيحة و عصر الخلافة الراشدة» و کتابهایی که زیر نظر ایشان نوشته شده، مانند: رساله‌ی: «الخلافة الراشدة و الدولة الاموية من فتح الباری» دکتر یحیی و رساله‌ی عبدالعزیز مقبل که خلافت ابوبکر صدیق را از کتابهای سنت (حدیثی) و تاریخ با نقد و بررسی روایات به استثنای جنگ‌های مرتدین، گردآوری کرده‌است و رساله‌ی دکتر عبدالعزیز بن محمد فریح در تحقیق کتاب: «محض الصواب فی فضائل امیر المومنین عمر بن الخطاب»^۱ و رساله‌ی «مقتل عثمان بن عفان» نوشته‌ی دکتر محمد بن عبدالله عنان و «خلافة علی بن ابی طالب» نوشته‌ی عبدالحمید علی ناصر و دیگر رساله‌های دانشگاهی که تحت نظارت دیگر اساتید نوشته شده‌اند مانند: «تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة من روایات الطبری و المحدثین» و رساله‌ی دکترای محمد محزون در تحقیق موضع صحابه در برابر فتنه و آشوبها و کتاب «عبدالله بن سبأ و اثره فی أحداث الفتنة فی صدر الاسلام» اثر سلیمان عوده و رساله‌ی: «دور المرأة السیاسی فی عهد النبی و الخلفاء الراشدین» نوشته‌ی خانم اسماء محمد احمد زیاده و دیگر رساله‌ها هم از لحاظ جمع آوری مطالب و هم از لحاظ سند و اعتبار آن استفاده کرده‌ام، فضل و احسان از آن خداست.

سپس از اساتید و برادران محترمی که شرایط نوشتن این کتابها را برایم فراهم کرده‌اند، متشکرم و شایسته‌است که برای این بزرگواران در غیابشان دعای خیر مسئلت کنم، از

۱- مؤلف این کتاب یوسف بن حسین بن عبدالهادی؛ دمشق، صالحی، حنبلی است.

خداوند متعال می‌خواهم که تلاش و زحمته‌شان را در روزی که مال و فرزند نفع نمی‌رساند، جز کسانی که با قلبی سالم به نزد خدا باز گردند؛ در ترازوی اعمالشان قرار دهد. اما منابعی که در این بحث تحقیقی مورد استفاده قرار دادیم، به شرح زیر است:

۱- کتابهای حدیث:

از کتابهای ششگانه: (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه) و موطأ امام مالک و مسند امام احمد به ترتیب استفاده کردم و برای استخراج موضوع تاریخی که با دوران خلافت راشدین مرتبط است، از مصنف عبدالرزاق، ابن ابی شیبه، مستدرک حاکم، سنن الکبری بیهقی، سنن سعید بن منصور، مسند حمیدی، طیالسی، سنن ترمذی، مجمع الزوائد، کشف الأستار عن زوائد البزار، موارد الظمان إلی زوائد ابن حبان، معجم کبیر طبرانی، سنن دارقطنی استفاده نمودم، با تلاش و زحمت محققین محترم که کتاب‌های مذکور را تحقیق کرده‌اند و صحت و ضعف روایات نیز توجه داشته و بهره‌ی لازم را برده‌ام.

۲- کتاب‌های شرح حدیث:

مهمترین شرح‌هایی که مورد استفاده قرار داده‌ام عبارتند از:

الف- فتح الباری ابن حجر.

ب- شرح نووی بر صحیح مسلم که موضوعات و مطالب تاریخی است. این دو کتاب شایان ذکر و تقدیر است و نیز تعلیقات ابن حجر و نووی بر برخی حوادث تاریخی بسیار با اهمیت اند.

۳- کتاب‌های تفسیر:

مهمترین کتاب‌های تفسیر مورد استفاده عبارتند از:

تفسیر طبری، قرطبی و ابن کثیر، شایان ذکر است که بیش از تفاسیر به تعلیقاتی که بر این تفاسیر نوشته‌اند، توجه نموده‌ام، زیرا بیشتر این روایات در کتاب‌های حدیثی و تاریخی وجود دارد.

۴- کتاب‌های عقیده:

مهمترین کتاب‌های عقیده‌ی مورد استفاده به ترتیب عبارتند از: «منهاج السنة النبویة» ابن تیمیه، «شرح عقیده الطحاوی» ابن ابی العزالحنفی، «الإبانه فی اصول الدیانة» اشعری، «الاعتقاد» بیهقی، «الشریعة» آجرّی.

از کتاب‌های دیگر در باب عقیده‌استفاده نمودم و به نقل اقوال و نظریات سلف در خصوص خلفای راشدین و صحابه پرداختم.

۵- کتاب‌های فقه:

مهمترین این کتاب‌های فقهی مورد استفاده، عبارتند از: «المغنی» ابن قدامه، «المجموع» نووی و «بدایة المجتهد» ابن رشد.

از دیگر کتاب‌های فقهی نیز استفاده کردم و از این کتابها در مسائل فقهی و قضایی که خلفای راشدین، اجتهاد کرده‌اند، بهره بردم.

۶- کتاب‌های ادبی:

برخی از ابیات منسوب به خلفای راشدین یا ابیاتی که در بین مردم بعنوان ضرب المثل رایج شده‌اند استفاده شده، یا از کتابهای ادبیات و شعر (عربی) استفاده نموده‌ام، از آنجایی که کتاب‌های ادبیات به صورت مستند وجود ندارد، در آنها روایت صحیح و نادرست به چشم می‌خورد، تصمیم گرفتم ادبیات و اشعاری را که با قرآن و سنت و اخلاق نسل نمونه و جاویدان (صحابه) همخوانی و سازگاری داشته باشد، برگزینم.

مهمترین کتاب‌های ادبی مورد استفاده عبارتند از: «عیون الاخبار»، ابن قتیبه و «الأدب الاسلامی فی عهد النبوة» نایف معروف.

۷- کتاب‌های زهد و موعظه:

از کتاب‌های زهد، به نقل و اقوال خلفای راشدین در خصوص زهد و پارسایی پرداختم، مهمترین این کتاب‌ها عبارتند از: «عدة الصابرين و ذخيرة الشاکرين» و «مدارج السالکین» ابن قیم، «مختصر القاصدين» احمد بن عبدالرحمن مقدسی و غیره.

۸- کتابهای فرقه‌ها و مذاهب:

مهمترین منبع در این موضوع هم «الفصل فی الملل و الأهواء و التّحل» ابي محمد بن حزم ظاهری و «أصول مذهب الشّیعة الإثني عشریه» دکتر ناصر قفاری.

۹- کتابهای سیاسی و حکومتی:

مهمترین منبع در این موضوع هم کتاب «نظام الحكومة الاسلامیة» کتانی که مشهور به ترتیب الاداریه است و کتاب «نظام الحكم فی الشّریعة و التّاریخ الاسلامی» ظافر قاسمی بوده است.

۱۰- کتابهای منابع بیوگرافی و زندگینامه و تراجم:

بارزترین اثر این موضوع هم عبارتند از: «سیر أعلام النبلاء» ذهبی و «شذرات الذهب فی أخبار من ذهب» عبد الحیّ حنبلی، «اسد الغابة» ابن اثیر، «سیر السلف» ابوالقاسم اصفهانی.

۱۱- کتابهای جرح و تعدیل:

مهمترین منابع این موضوع هم عبارتند از: «تهدیب الکمال فی أسماء الرجال» حافظ مزّی، «الجرح و التّعدیل» ابن ابی حاتم، «التّقات» ابن حبان، «الکامل فی ضعفاء الرجال» ابن عدی.

۱۲- کتابهای تاریخ:

مهمترین منابع تاریخی که در تألیف این کتاب از آنها بهره برداری کرده‌ام، تاریخ طبری است. طبری در این کتاب، روایات صحیح، ضعیف و موضوع را همراه با آسانید، در موضوعات عقیده، احکام شرعی و حوادث و اختلافات صحابه را نقل کرده‌است. لذا لازم است روایات این کتاب را از غربال جرح و تعدیل بگذرانیم. باید روایات مبتدعان، روافض، دروغگویان و راویان مجهول را برای مخاطبان توضیح دهیم و معرفی کنیم که در این موضوع از کتابهای: «استشهاد عثمان و وقعة الجمل فی مرویات سیف بن عمر فی تاریخ الطّبری» نوشته‌ی خالد الغیث و «مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطّبری»، تألیف دکتر یحیی ابراهیم یحیی و کتاب: «اثر التشیع علی المرویات التاریخیة» دکتر عبدالعزیز نور ولی و «البدایة و النهایة». ابن کثیر استفاده کرده‌ام.

کتابهای فوق، مهمترین منابعی است که در این نوشتار به آنها مراجعه کردم^۱ و علاوه بر اینها به منابع و نوشته‌ها و تألیفات جدید، بسیار بهره برده‌ام، گفتنی است که در تصحیح حکم روایات، بویژه روایاتی که مربوط به عقاید، احکام و صحابه است، دقت فراوان نموده‌ام، فقط به نقل اقوال علمای متخصص در این علم پرداخته‌ام. لذا این کتاب حاصل فضل و لطف خدا، سپس همکاری علمای متخصص است که از نوشته‌های آنها استفاده کردم، سعی کرده‌ام که صحنه‌های حوادث تاریخی را از روایات صحیح انتخاب کنم، به ترتیب روایات صحیح و سپس روایات حسن را ذکر کرده‌ام و در خودداری از نقل روایات ضعیف به هیچ عنوان سهل انگاری نکرده‌ام، اما برای تکمیل حوادث تاریخی تا آنجا که با روایات صحیح و حسن و با روح عصر سازگار باشد، از آنها استفاده نموده‌ام. مباحثی که با عقیده و شریعت

۱- کتاب های مذکور به زبان عربی بوده و اگر برای تحقیق و بررسی به آنها احتیاج داشتید با سایت "کتابخانه عقیده" تماس بگیرید. www.aqeedeh.com

ارتباطی نداشته و وارد بحث تحقیق و بررسی می‌شوند، چون شبهات و افتراهای روافض و مستشرقین و برخی از نویسندگان معاصر با آنها درهم آمیخته شده و پاسخ را بعد از واری درستی، بیان کرده‌ام. خیلی جدی به این اصل پایبند بودم که عقیده و منهج اهل سنت را در خصوص دوران خلافت راشده به تصویر کشیده و به شبهات پاسخ بدهم. بویژه دوران عثمان و علی علیه السلام که با افکار متنوع بسیاری از برادران در خصوص دوران خلافت راشده برخوردیم، ولی به یاری و اراده‌ی خداوند آنچه را شایسته‌ی آن عصر است منعکس نمودم. امیدوارم توفیق الهی قرین حال ما گردد.

با توجه به اهمیت اجتهادهای حسن بن علی در فقه سیاست شرعی و فقه مصالح و مفساد پنجمین کتاب این سلسله را به زندگینامه‌ی ایشان اختصاص دادیم، چرا که اجتهادات او موجب شد به خاطر صلح، از خلافت بِنفع معاویه کناره‌گیری کند و در نتیجه با موانع و مشکلات در حین اتخاذ این تصمیم روبرو شد و شرایط موجود در آن زمان موجب شد که آن بزرگوار اقدام به صلحی کند که امت اسلامی دوباره متحد و یکپارچه شود و پیش‌بینی پیامبر تحقق پیدا کند که فرموده بود: «ابنی هذا سیداً و لعل الله أن یصلح به بین فئتين من المسلمین»^۱ (این پسر من آقا است، امید می‌رود خداوند بوسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح ایجاد کند).

و نیز با کناره‌گیری حسن بن علی از خلافت و بیعت با معاویه، مدت خلافت نبوت که سی سال است به پایان رسید، به دلیل حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خِلافة النبوة ثلاثون سنة، ثم یؤتی الله الملک، أو ملکه من یشاء»^۲،

(خلافت) نبوت سی سال است، سپس خداوند پادشاهی را می‌آورد یا پادشاهی را به هر کس که بخواهد می‌دهد. رسول‌الله می‌فرماید: «الخِلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذالک»^۳ (خلافت در امت من سی سال است، بعد از آن سی سال، پادشاهی است).

ابن کثیر در تعلیقی بر این حدیث می‌نویسد: «سی سال با دوره‌ی شش ماهه خلافت حسن بن علی کامل شده است، چون او در ربیع الاول سال (۴۱هـ) از خلافت کناره‌گیری کرد و رسول‌الله نیز در ربیع الاول سال (۱۱هـ) وفات کرده است، به این ترتیب سی سال خلافت

۱- بخاری ش/۳۷۴۶

۲- صحیح سنن ابوداود ۳/۸۷۹

۳- سنن ترمذی با شرح الاحوذی (ج ۶/ ص ۳۹۵-۳۹۷).

کامل شده و این از نشانه‌های نبوت است.^۱ لذا حسن بن علی پنجمین خلیفه راشد است و با کتاب حسن بن علی، به طور خلاصه مسائل مهمی از آنچه مربوط به بررسی دوران خلافت راشد، شاخصه‌ها، اسباب بر چیده شدن، نظام حاکمیت، خصوصیات و صفات آن نسل، رهبری، فرماندهی، قوانین و کنترل بحرانها در آن، استنباط احکام و راههای پیشرفت و جایگاه زن در آن دوران و مؤسسات دولتی و با معرفی و بررسی فهم عبادت خداوند متعال از دیدگاه آن نسل، کامل و به پایان می‌رسد.

در این کتاب سعی بر آن داشتیم که جوانب مختلف شخصیت علی علیه السلام را مورد بررسی قرار دهیم که زندگی علی علیه السلام برگی درخشان در تاریخ اسلام است، او یکی از پیشوایانی است که مسلمانان از راه و روش و اقوال و کردارش در زندگی الگو می‌گیرند و زندگی ایشان از قویترین منابع ایمانی و عواطف صحیح در فهم دین به شمار می‌آید. به همین دلیل است که از وی تعامل با آداب و رسوم و سفارشات نیکو را می‌آموزیم، یاد می‌گیریم که چگونه طبق دستورات و قوانین قرآن زندگی کنیم و از رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفاده کنیم و از او پیروی کنیم، به تقوا و بیم از عظمت خداوند اهمیت بدهیم و خالصانه او را عبادت کنیم، به دنبال اجر و پاداشی باشیم که نزد خداوند متعال است و موفقیت و سعادت دنیا و آخرت را تأمین می‌کند و تأثیر این مفاهیم در زندگی مسلمانان و پیشرفت و پویایی آنها و قیام برای ایفای نقش این فرهنگ و تمدن بسیار زیاد است. به همین دلیل تلاش کردیم که شخصیت و دوران علی را بر حسب توان، بدون ادعای عصمت و پاک دانستن او از لغزش، بررسی و منعکس کنیم. در حالی که هدف و مقصود ما رضای خداوند بوده و بس. از خداوند امید پاداش خیر دارم، چرا که در مشکلات و طلب یاری فقط باید از او درخواست کمک کنیم، قطعاً ما به فضل و لطف او نیازمندیم و نام او پاک ترین نامها و او شنونده دعاهاست.

به لطف خدا تألیف این کتاب در تاریخ ۱۷ ربیع الاول / ۱۴۲۴ برابر با ۷ یونیوی ۲۰۰۳ پنج دقیقه مانده به ساعت یک بعد از ظهر به پایان رسید.

با توسل به نامهای نیکو و صفات اعلائی خداوند از الله جل جلاله می‌خواهم که این تلاش را خالصانه برای رضای خود بپذیرد و این نوشته را برای بندگانش مفید و سودمند گرداند.

امیدوارم در برابر هر حرف ثواب و پاداشی در میزان نیکی هایم قرار دهد، از خداوند می‌خواهم به تمام برادرانی که مرا با هر چه در اختیار داشتند، یاری دادند تا این تلاش متواضعانه به سرانجام برسد، پاداش خیر دهد و از تمام کسانی که این کتاب را مطالعه می‌کنند انتظار دارم مرا از دعای خیرشان فراموش نکنند که محتاج پروردگار آمرزنده‌ام و می‌گویم:

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ (نمل/۱۹)

یعنی: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهائی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و (مرا توفیق عطاء فرما تا) کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی (و من بدانها رستگار باشم) و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته‌ات گردان.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (فاطر/۲)

یعنی: خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد، او توانا و کار بجا است. (لذا نه در کاری در می‌ماند و نه کاری را بدون حکمت انجام می‌دهد). (هر رحمتی را خداوند برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و آنچه باز دارد، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها سازد و او عزتمند و حکیم است).

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

سبحانک اللهم وبحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

فقیر بخشش پروردگار و رحمت و رضوانش

علی محمد صلابی

خوانندگان گرامی! مؤلف این کتاب خوشحال می‌شود که ملاحظات و نظرات شما را در مورد کتاب هایش بداند، و از شما درخواست دعای نیک دارد.

فصل اول علی بن ابی طالب در مکه

این فصل شامل مباحث زیر می باشد:

مبحث اول: نام، نسب، کنیه، صفات و خانواده‌ی علی علیه السلام

مبحث دوم: مسلمان شدن و مهمترین کارهایش قبل از هجرت

مبحث سوم: انس علی با قرآن و تأثیر قرآن در زندگی علی

مبحث چهارم: همراهی و ملازمت علی با رسول الله صلی الله علیه و آله

مبحث پنجم: مهمترین عملکرد علی علیه السلام از هجرت تا جنگ احزاب

مبحث ششم: مهمترین کارهای علی علیه السلام از جنگ احزاب تا وفات

رسول الله صلی الله علیه و آله

مبحث اول

نام، نسب، کنیه، صفات و خانواده‌ی علی رضی الله عنه

الف: نام، کنیه و لقب علی بن ابی طالب

۱- علی پسر ابو طالب (عبد مناف)^۱ بن عبدالمطلب - که به عبدالمطلب شبیه حمد - گفته می‌شد - ابن‌هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره، ابن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرک بن الیاس ابن مضر بن نزار بن معد بن عدنان، پسر عموی پیامبر است که در اولین پدر بزرگش یعنی: عبدالمطلب بن‌هاشم به هم می‌رسند و پدرش ابوطالب برادر تنی عبدالله، پدر پیامبر است.

بعد از این که علی متولد شد مادرش او را «أسد» نامید. چون نام پدر خودش أسد ابن‌هاشم بوده‌است، دلیل این مدعا شعری است که در جنگ خیبر می‌خواند: «من کسی هستم که مادرم مرا حیدره - که یکی از نامهای شیر - نامیده‌است، مانند شیر جنگل که ظاهری پر هیبت و هراسناک دارد».

ابوطالب هنگام تولد علی حضور نداشت و چون که از سفر برگشت، از نامی که مادرش انتخاب کرده بود خوشحال نشد، لذا او را علی نامید.^۲

۲- کنیه: ابوالحسن، این کنیه منسوب به پسر بزرگش حسن است که از فرزندان دختر رسول‌الله است. کنیه دیگرش ابوتراب است. این کنیه را پیامبر صلی الله علیه و آله برایش به کار برد و هرگاه او را با این کنیه صدا می‌زدند، خوشحال می‌شد. علت نامگذاری با این کنیه این بود که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌ی دختر خود فاطمه آمد، علی در خانه نبود، پیامبر پرسید: پسر عمویت کجاست؟ گفت: بین ما بگو مگویی شد و از خانه بیرون رفت و برای استراحت نیمروزی (خواب قیلوله) پیش من نماند. پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از یارانش گفت: بین کجاست؟ پس از جستجو آمد و گفت: در مسجد خوابیده‌است. پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و دید علی بر پهلو خوابیده و عبایش از شانه‌اش افتاده و شانه‌اش خاک آلود شده‌است. پیامبر در حالی که خاکها را پاک می‌کرد. فرمود: «ای ابوتراب برخیز!»^۳.

۱- نام ابوطالب عبد المناف است.

۲- غریب الحدیث خطابی ۲/۱۷۰، خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید بن علی ناصر فقیهی ۱۸/

۳- مسلم ش/۲۴۰۹

در روایت بخاری آمده: بخدا سوگند این کنیه را کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله برایش انتخاب نکرده است.^۱ دیگر کنیه‌های منسوب به ایشان عبارتند از: ابوالحسین، ابوالقاسم الهاشمی^۲ و ابوالسبتین.^۳

۳- لقب او امیرالمومنین و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین است.

ب: تولد

روایات مختلف و متعددی در خصوص سال تولد علی وجود دارد و حسن بصری می‌گوید: علی پانزده یا شانزده سال قبل از بعثت متولد شده است.^۴ ابن اسحاق می‌گوید: ده سال قبل از بعثت متولد شده است.^۵ و ابن حجر قول ابن اسحاق را ترجیح داده است.^۶ محمد بن علی باقر در این باره دو قول ذکر کرده است که یکی از آن دو همان قول ابن اسحاق است مبنی بر این که علی ده سال قبل از بعثت متولد شده و ابن حجر همین قول را ترجیح داده است.^۷ و قول دوم محمد بن علی باقر این است که پنج سال قبل از بعثت متولد شده است.^۸ و از دیدگاه مؤلف نیز این قول ابن حجر و ابن اسحاق نسبت به دیگر اقوال ارجحیت دارد. ده سال قبل از بعثت متولد شده است و فاکهی می‌گوید: علی اولین نوزاد از بنی‌هاشم است که داخل کعبه متولد شده است.^۹

حاکم می‌گوید: طبق اخبار متواتر علی داخل کعبه به دنیا آمده است.^{۱۰}

ج: اهمیت خانواده و تأثیر آن در نسله‌ها

علم کالبد شکافی (که در موضوع شناسایی ترکیب بدنی و اعضای جسد است)، علم روانشناسی، علم اخلاق و علم جامعه‌شناسی بر این حقیقت تأکید دارند که خون و ژنتیک

۱- بخاری ش (۳۲۸۰-۳۷۰۳-۴۴۱)

۲- البداية و النهایة (۷/۲۲۳)

۳- اسد الغابه (۴/۱۶) و منظور از سبتین حسن و حسین است.

۴- المعجم الکبیر طبرانی (۱/۵۴/۱۶۳) با سند مرسل.

۵- السیرة النبویة (۱/۲۵۲) بدون سند.

۶- الاصابه (۲/۵۰۱) زندگینامه علی علیه السلام.

۷- المعجم الکبیر طبرانی (۱/۵۳/۱۶۵) و اسناد آن حسن به بعد مرسل است.

۸- المعجم الکبیر طبرانی (۱/۵۳/۱۶۶) اسناد آن تا محمد باقر حسن و از آن به بعد مرسل است.

۹- فتح الباری ۷/۱۷۴ و الاصابه ۲/۵۰۷

۱۰- صاحب اخبار مکه به تحقیق عبدالملک بن دهیش.

در اخلاق، رفتار، صلاحیتها، استعدادها و توانایی‌های نسلها تا حد زیادی در بیشتر حالتها مؤثر است و این تأثیرها از سه جهت قابل درک است:

الف - ارزش‌ها و الگوهای وجود دارد که همواره پدران، اجداد و بزرگان خانواده به آن ایمان دارند و بطور جدی به آن پایبند هستند و تلاش می‌کنند آن را حفظ نمایند. برای آن ارزش قائلند و همواره آنها را مورد ستایش و تمجید قرار می‌دهند و هر کس از فرزندان خانواده از این ارزش منحرف باشد، انسانی منحرف و نابهنجار به شمار می‌رود و معتقدند مخالفت با رسوم آباء و اجدادی نقص و عیب است و به باور اینها نداشتن جوانمردی و نافرمانی پدران گناهی در حق آنان است که هرگز در قوانین عرفی و ارثی خانواده بخشیده نخواهد شد.

ب - داستانها و حکایات زندگی پدران و بزرگان خانواده در قهرمانیها، جوانمردیها و مبارزات، رفتار نیکو، بزرگی، سخاوت و حمایتشان از مظلومان و مستضعفان، نسلها به یکدیگر منتقل می‌کنند و این مسئله را جزو افتخاراتشان می‌دانند و نقل این حکایات از آغاز سنین کودکی تا جوانی و در نهایت تا پیری ادامه دارد، لذا در تکامل فهم، شعور و تعیین مقیاسهای بزرگی و جوانمردی و نیکی کردن در حق پدران و حمایت از شهرت خانواده و نسل و نسب مؤثر است.

ج - همواره پیوند خونی و ارثی در اعضای خانواده نسل اندر نسل تأثیر دارد. بویژه خانواده‌ای که در پی حفظ نسب و اصالتش باشد و این همان چیزی است که علم نژاد شناسی آن را تأیید می‌کند.^۱ بدیهی است که این قاعده‌ای مطلق نیست که مانند سنتهای الهی استثنا نداشته باشد، چون خداوند متعال درباره‌ی سنت‌های خود می‌فرماید:

﴿ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴾ (فاطر/۴۳)

یعنی: هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوه رفتار خدا (در معامله با ملت‌ها) نخواهی یافت و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به همین موضوع می‌فرماید: «الناس معادن كمعادن الفضة و الذهب خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام إذا فقهوا»^۲.

۱- المرتضی، ندوی (۱۹-۲۰).

۲- مسند احمد (۲/۵۳۹) اسناد آن صحیح است.

یعنی: مردم معدنهایی همچون معادن نقره و طلا هستند، بهترین‌شان در جاهلیت، بهترین‌شان در اسلام هستند. به شرطی که (دین را به خوبی) فهمیده باشند.

نیز می‌فرماید: «من بطأ به عمله لم يسرع به نسبه»^۱ یعنی: هر کس عملی نداشته باشد، نسبش به تنهایی برایش کاری از پیش نمی‌برد.

شایان ذکر است که در پیوند نسبی هیچ گونه قداست و موروثیتی وجود ندارد تا بدین وسیله دین یا رهبری معنوی و علمی به خانواده‌ای مشخص داده شود و یا خانواده‌ای رهبری دینی، معنوی و علمی امت را به صورت دائمی احتکار کند. این مسئله‌ای است که جهان در گذشته‌ی قبل از اسلام از فساد اجتماعی، رفتار خشک، استبداد بی حد و حصر و سوء استفاده‌های مادی منحرف، در رنج و مشقت بوده است. کتاب‌های تاریخ مملو از این گونه اعمال حاکمان و شاهان ارثی است و گواهی مورخین در خصوص اعمال، رفتار و نحوه حکمرانی امپراتوران ارثی روم و ایران (ساسانی) و در جامعه‌ی یونان قدیم و هند و غیره مؤید این حقیقت است.

با توجه به آنچه درباره‌ی اهمیت خانواده یادآور شدیم، شایسته است به وضعیت خانواده، اجتماع و نژادی که علی علیه السلام در آن دنیا آمده اشاره کنیم، تا روشن شود چه امتیازات و ویژگی‌هایی از نگاه عادات، رسوم‌ها و سنتها و میراث اخلاقی و معنوی داشته است و بدانیم که خانواده و طایفه او در نظر اعراب چه ارزش و فضیلتی داشته است، بنابراین نخست از قریش و سپس از بنی‌هاشم شروع می‌کنیم.

۱- قبیله‌ی قریش

تمام اعراب به بالا بودن نسب قریش و رهبری، ریاست، فصاحت زبان، واضح بودن گفتار، برتری اخلاقی، شجاعت و جوانمردی شان معترف بودند. به واقعیتی تبدیل شده بود که هیچ جایی برای جرّ و بحث و مجادله باقی نگذاشته بود.^۲

قریش هم پیمانانی باوفا و پایبند به شریعت ابراهیم بودند و مانند دیگر عربها نبودند که به دین پایبندی نداشته باشند و به آداب اجتماعی بی توجه باشند. قریش فرزندان‌شان را دوست داشتند و حج خانه‌ی کعبه و مناسک حج را به جای می‌آوردند و اموات خویش را غسل می‌دادند و کفن می‌کردند و از آتش پرستی و عقاید و باور هندیان بری و متنفر بودند و در

۱- مسلم کتاب الذکر و الدعاء و التوبه.

۲- در خصوص ویژگیها و مزیت‌های عربها به سیره النبویه تالیف ندوی رجوع شود

ازدواج با محارمی همچون نکاح با خواهر زاده، نوه و خواهر اجتناب می‌ورزیدند و چون دارای غیرت بودند به این صورت از رسوم و عادات مجوسیان به دور بودند و هنگامیکه قرآن نازل شد، رفتار و انتخاب نیکویشان را مورد تأیید و تاکید قرار داد. آنها با مهریه و شاهد ازدواج می‌کردند و هنگام جدایی با سه طلاق از هم جدا می‌شدند.^۱

آنچه بر شرافت و احترام قریش می‌افزود این بود که بدون هیچ شرطی با هر طائفه‌ای که میخواستند ازدواج می‌کردند و شرط ایشان در ازدواج این بود که باید مرد یا زن مورد نظر برای ازدواج سخت به دینشان پایبند باشد و معتقد بودند؛ بدون رعایت این شرط ازدواجشان درست نیست.^۲

۲- بنی‌هاشم

بنی‌هاشم در میان قریش از همه بالاتر و برتر بودند و با مطالعه تاریخ و کتابهای سیرت، براحتی می‌توانیم استنباط کنیم آنان چه قدر از خوبیها و ارزشهای انسانی برخوردار بوده‌اند و در هر چیز میانه و در حدی شایسته قرار داشتند و دارای عقلی سالم و ایمانی قوی به ارزشهای کعبه بودند، در پرهیز از ظلم و دفاع از حق و بلندی همّت، مهربانی بر مظلومان و ضعیفاء، سخاوت، شجاعت و تمام شاخصه‌های جوانمردی در نزد عربها که از مفاهیم ارزشمند و خصلتهای حمید و نیکو است، کم نظیر بودند، از این رو خصوصیات و صفات مذکور موجب شده بود که اجداد و نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران برتری داشته باشند و از طرفی اخلاق و رفتارشان موجب برتری بر دیگران شده و از طرفی دیگر اخلاق و رفتارشان را با مکارم اخلاقی سازگار کرده بود، اما آنان در زمانی زندگی می‌کردند که هنوز پیامبر مبعوث نشده بود و با باورها و عبادات جاهلی، تربیت یافته بودند و بنی‌هاشم با فداکاری، سخاوت، بخشش و خدمت به مردم به بالاترین درجه و مقام در اجتماعشان رسیده بودند.

۳- عبدالمطلب بن‌هاشم

عبدالمطلب پدر بزرگ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و علی است که پس از عمویش مطلب تولیت و مسئولیت پذیرای حجاج را به عهده گرفت و برای قومش کارهایی را که پیرانش انجام

۱- بلوغ الأرب فی معرفه احوال العرب ۱/۲۴۳ آلوسی.

۲- المرتضی ۲۲/ و بلوغ الأرب ۱/۲۴۳.

می‌دادند، انجام داد و در میان قومش به شرافت و به مقامی رسید که کسی از پدراناش نرسیده بود و قومش او را بسیار دوست داشتند و مقامش به شرافت و مقامی رسید که کسی از پدراناش نرسیده بودند و قومش او را بسیار دوست داشتند و مقامش در میانشان بسیار بزرگ شد و مورد توجه همگان قرار گرفت.^۱

عبدالمطلب ثروتمندترین فرد قریش نبود و همانند قُصی تنها سرداری نبود که از او فرمانبرداری می‌کردند، چون مردان دیگری در مکه وجود داشتند که از او مال و قدرت بیشتری داشتند. اما او نسبت به دیگر مردان مکه از آبرو و اعتبار بیشتری برخوردار بود و پذیرایی از حجاج به عهده‌ی او بود و از مهمترین افتخاراتش این که آب زمزم در اختیار او قرار داشت و این مقام با خانه‌ی کعبه ارتباط داشت.^۲

عبدالمطلب یقین داشت خانه‌ی کعبه نزد خداوند ارزش و مقامی دارد و او حامی و نگهبان آن است و این امر در گفتگویی که بین او و ابرهه اتفاق افتاد بیشتر آشکار می‌شود. ماجرا از این قرار بود که ابرهه در حمله به مکه، که قصد تخریب و نابودی کعبه را داشت، دوپست شتر از عبدالمطلب گرفته بود. به او اجازه داده بود بنزدش بیاید و به احترام او از تختش پایین آمد و او را کنارش نشاند و گفت: حاجتت را بگو! عبدالمطلب گفت: حاجت من این است که همان دوپست شتری که از من گرفتی، به من برگردانی! این در خواست به نظر ابرهه بی ارزش تلقی گردید، از این رو از او روی برگرداند و گفت: با من درباره‌ی شترانی که از تو گرفتم حرف می‌زنی؟! و درباره‌ی خانه‌ی کعبه‌ای که دین تو و اجداد و نیاکان تو است چیزی نمی‌گویی؟! در حالی که من به قصد تخریب آن آمده‌ام؟!^۳

عبدالمطلب گفت: من صاحب شترانم و خانه هم صاحبی دارد که از آن حمایت خواهد نمود. ابرهه گفت: کسی نمی‌تواند جلوی من را بگیرد. عبدالمطلب گفت: این تو و آن خانه‌ی کعبه.^۳

سرانجام همانطور که عبدالمطلب گفته بود، خداوند خانه‌اش را حمایت کرد و نقشه و نیرنگ ابرهه و سپاهش را موجب هلاکتشان قرار داد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

۱- السیره النبویه ۱/۴۲، ابن‌هاشم.

۲- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی ۴/۷۸ و المرتضی ۲۲/۲۲.

۳- سیره ابن‌هاشم ۱/۴۹ و المرتضی ۲۳/۲۳.

﴿ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٢﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾ ﴾ (فیل/۳-۵)

یعنی: و مگر پرندگان را گروه گروه بر سر آنان نفرستاده است؟ آن پرندگان به سوی فیلداران سنگهای کوچکی از سنگِ گِل را می انداختند (و به سویشان نشانه می رفتند). ایشان را همچون برگ آفت زده (کشتزار، سوراخ سوراخ و نابود) می کردند. عبدالمطلب به فرزندانش سفارش می کرد که از ظلم و طغیان پرهیزند و آنها را به رعایت اخلاق خوب تشویق می کرد و از امور پست و ناهنجار باز می داشت و در سن هشتاد سالگی در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله هشت ساله بود، وفات کرد. به این ترتیب او در سال (۵۷۸م) وفات یافته است.^۱

مورخان نوشته اند به خاطر وفات عبدالمطلب، مدتی بازار مکه تعطیل شد.^۲

۴- ابوطالب پدر علی علیه السلام

ابوطالب که مال و ثروت چندانی نداشت، برادرزاده اش را خیلی دوست می داشت و هرگاه بیرون می رفت محمد صلی الله علیه و آله نیز همراه او بود و پس از وفات عبدالمطلب ابوطالب سرپرستی محمد را به عهده گرفت، لذا نزد او و همدم همیشگی او بود.^۳

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله دعوتش را آشکار نمود، ابوطالب او را حمایت کرد و قاطعانه تصمیم گرفت او را یاری نماید و تنهایش نگذارد، این امر بر شدت غم، حسادت و نیرنگ قریش افزود. آری! مردانگی و وفاداری ابوطالب نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله شگفت انگیز است، که چگونه راهش را با برادرزاده اش یکی نمود! و چون بزرگ بنی هاشم بود، بنی هاشم را طی پیمانی با بنی مطلب همراه نمود، تا در مرگ و زندگی همراه و همدم یکدیگر باشند. در نتیجه افراد مسلمان و مشرک این دو طائفه تحت رهبری ابوطالب از رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع می کردند.^۴

۱- المفصل فی العرب (۴/۷۸)

۲- انساب الاشراف، بلاذری (۱/۷۸)

۳- فقه السیره النبویه، منیر غضبان ص ۱۸۴.

۴- فقه السیره النبویه، منیر غضبان ص ۱۸۴.

ابوطالب به برادر زاده‌اش پناه داد تا در راه نشر عقیده‌اش هیچ تردید و محدودیتی نداشته باشد و عقیده‌اش را آزادانه ابراز کند. اما وقتی دید قومش در تلاشند که رسول‌الله را همراهی نکنند. قومش را به یاد گذشته و اهمیّت و احترام که محمّد در میانشان داشت انداخت و به آنها یادآور شد که محمّد در میانشان مقام و منزلتی داشته است. او می‌خواست با این کارش از شدّت دشمنی آنها بکاهد و نظر آنها را نسبت به محمّد عوض کند تا شاید مثبت واقع شود و به پیامبر به دیده‌ی مهر و راستی بنگرند.^۱

به همین دلیل خطاب به قومش شعر زیر را سرود:

إذا اجتمعت يوماً قریش لمفخر	فعبد مناف سرها وصمیمها
وإن حصلت أشراف عبد منافها	ففي هاشم أشرافها وقديمها
وإن فخرت يوماً فإن محمداً	هو المصطفى من سرها وكرمها
تداعت قریش غثها وسمينها	علينا فلم تظفر وطاشت حلومها
وكننا قديماً لا نقر ظلامه	إذا ما ثنوا صغر الحدود نقيمها

یعنی:

هرگاه قریش برای ابراز فخر و مباهات گرد آیند.

عبد مناف بنیاد و اصل افتخارشان است

اگر قبیله‌ی عبدمناف اشرف و بزرگانی دارد.

در طول تاریخ همه‌ی اشرف و بزرگانشان در بنی‌هاشم است

و اگر قرار باشد روزی بنی‌هاشم افتخار کند.

محمّد برگزیده و شریفترین کسی است که می‌توانند به آن افتخار کنند

همه‌ی قریش اعم از ضعیف و توانایشان بر ما هجوم آورده‌اند.

اما موفق نشدند و به آرزوهایشان نرسیدند.

ما (قریش) در گذشته ظلم و ستم را تأیید نمی‌کردیم.

و اگر جلوی ستم را نمی‌گرفتند، ترش رویی شان مانع آن می‌شد.

آن گاه که ابوطالب متوجه شد عموم عربها قصد دارند قومش را علیه رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم یاری دهند، آن قصیده‌ی معروفش را که در آن به احترام و منزلت مگه متوسّل شد. او در حالی که با بزرگان قومش رابطه‌ی دوستی داشت، شعرش را برای آنها خواند تا متوجه شوند

که هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را تسلیم آنها نخواهد کرد و تحت هیچ شرایطی او را تنها نمی‌گذارد، حتی اگر در راه دفاع از او جان را هم بسپارد و در قصیده‌اش چنین می‌سراید:

ولما رأيت القوم لا ود فيهم وقد قطعوا كل العرى والوسائل
وقد صارحونا بالعداوة والأذى وقد طأوعوا أمر العدو المزائل
وقد حالفوا قوما علينا أظنة يعضون غيظًا خلفنا بالأنامل
صبرت لهم نفسي بسمرء سمحة وأبيض غضب من تراث المقاول
وأحضرت عند البيت رهطى وإخوتى وأمسكت من أثوابه بالوصلائل

یعنی:

وقتی دیدم در این قوم محبت و دوستی وجود ندارد و تمام دستاویزها را پاره کرده و وسیله‌ها را از بین برده‌اند.

به صراحت با ما دشمنی می‌کنند و ما را آزار می‌دهند و از فرمان دشمن پیروی می‌کنند که قصد نابودی ما را دارند.

به پیروی از گمانهایشان با دیگر اقوام علیه ما همپیمان شدند، از خشم نسبت به ما انگشت به دهان گرفته‌اند.

با گذشت و پایداری به خود گفتم با آنها صبر و شکیبایی کنم و باید با خشمی که بر اساس جدایی دیرینه است، آنها را تحمل می‌کنم.

طرفداران و برادرانم را در کنار خانه‌ی کعبه جمع کردم، به سعه‌ی صدر و نرمی از درگیری خودداری کردم.

در ادامه به خانه و تمام مقدّساتی که در آن وجود دارد، پناه می‌برد و سوگند می‌خورد که هرگز محمد صلی الله علیه و آله را هر چند جوهای خون راه افتد و جنگ‌های سختی با شاخه‌های قریش شعله‌ور شود، تسلیم نخواهد کرد و می‌گوید:

كذبتم وبيت الله تُبزي محمداً ولما نظاعن دونه وناضل
وئسلمه حتى نصرع حوله ونذهل عن أبنائنا والحلائل
وينهض قوم في الحديد إليكم نهوض الروايا تحت ذات الصلاصل

یعنی: دروغ نگوئید! سوگند به کعبه که محمد را تسلیم نخواهیم کرد.

چرا به دفاع از او نیزه و شمشیر نزنیم؟!

این که فکر کردید، قبل از کشته شدن به خاطر او، او را تسلیم می‌کنیم، دروغ است!
 ما از فرزندان و زنان مان به خاطر او، می‌گذریم!
 گروهی با لباس جنگی و زره در برابر شما خواهد ایستاد.
 همچون مقاومت در اطراف آب شیرین پر جنجال!

ابوطالب همواره به حمایت از برادرزاده‌اش ادامه داد و توانست با جامعه‌ی قریش با اشعار و قصیده‌های بزرگی که هستی آنها را به لرزه در می‌آورد، مقابله کند و آن گاه که اسلام در دل فرزندان برخی قبایل رسوخ کرد، مردان و بزرگان جمع شدند و پس از رایزنی به توافق رسیدند عهدنامه‌ای بنویسند که هرگز با بنی‌هاشم و بنی‌مطلب ازدواج و خرید و فروش نکنند، در پی این تصمیم عهدنامه را نوشتند و داخل کعبه آویزان کردند و پیمان بستند که به آن پایبند باشند، در نتیجه بنی‌هاشم و بنی‌مطلب به شعب ابوطالب پناه بردند.^۱ در طول این مدت جز به صورت پنهانی چیزی به آنها نمی‌رسید، تا این که موریانه پیماننامه را خورد و پیامبر صلی الله علیه و آله ابوطالب را در جریان گذاشت و در پی آن، عهد نامه توسط خود قریش پاره و مفاد آن باطل شد^۲، ابوطالب در شوال دهم بعثت در سن هشتاد سالگی وفات یافت اما مسلمان نشد^۳ و در همین سال خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و به سبب وفات این دو نفر در آن سال، سال حزن و ناراحتی (عام الحزن) نام گرفت.^۴

۵- مادر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

مادر علی علیه السلام زنی صحابیه و بزرگوار و با فضیلت بود به نام فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی هاشمیه است^۵، مادر علی اولین زنی است که در میان بنی‌هاشم متولد شد.^۶ و افتخار سرپرستی رسول الله صلی الله علیه و آله نصیب او شد، این از زمانی شروع شد که عموی پیامبر به سفارش پدر سرپرستی رسول الله را به عهده گرفت. بنابراین فاطمه دختر اسد برای پیامبر صلی الله علیه و آله همچون مادرش بود که تمام کارها و امور زندگیش را تا حد توان انجام می‌داد.

۱- السیره النبویه ابن هشام ۱/۳۵۰۳۵۱

۲- السیره النبویه ابن هشام ۱/۳۷۳/۳۷۳، المرتضی و ابن موضوع را مفصلاً در کتاب سیره‌ام، آورده‌ام.

۳- بلوغ الأرب / ۳۲۴

۴- سیره ابن هاشم ۴۶-۱/۴۵ و المرتضی / ۲۶

۵- منبع سابق.

۶- فضائل الصحابه ۲/۹۸۵

سرپرستی رسول الله صلی الله علیه و آله برای مدتی نسبتاً طولانی بر عهده فاطمه بنت اسد بود. ایشان از جمله زنان برگزیده‌ای است که در مسلمان شدن از دیگر زنان پیشی گرفته است و در میدان فضیلت دارای مقام و منزلتی والا بود، ایشان با فاطمه دختر پیامبر از روی مهر ورزی و محبت رفتار می‌کرد و در نیکی کردن به او و پدرش از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و در کارهای خانه به دختر پیامبر علیه السلام کمک می‌کرد.

از علی علیه السلام روایت است که گفت: به مادرم گفتم: نگذار فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله آب بیاورد و در کارها کمکش کن تا او نیز با تو در آرد کردن و خمیر کردن کمک کند،^۱ همچنین رابطه‌ی نزدیک مادر علی با رسول الله صلی الله علیه و آله موجب شد که با حفظ و روایت مجموعه‌ی حدیث از او، بر شرافت و کرامتش افزوده شود و او در نزد رسول خدا بسیار محترم بود، لذا به او هدیه‌های ویژه‌ای می‌داد. ابن حجر در «الاصابة» نقل می‌کند که علی علیه السلام گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله به من پارچه‌ای ابریشمی داد و گفت این روسریها را بین فاطمه‌ها تقسیم کن.^۲ من آن را به چهار تکه تقسیم کردم: یک چادر از آن برای فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، یکی برای فاطمه دختر اسد (مادر علی)، یکی برای فاطمه دختر حمزه و چهارمی را نگفتم^۳، مادر علی در دوران حیات و هنگام مرگ در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از احترام زیادی برخوردار بود و هنگامی که در احتضار مرگ بود، پیامبر حضور داشت^۴، اما آنچه از انس روایت شده این است که رسول الله صلی الله علیه و آله مادر علی را دفن کرده است، بسیار ضعیف (ضعیف جداً) است و حتی با روایت‌های دیگر تقویت نمی‌شود. تمام طرق آن بسیار ضعیف است. روایت به شرح زیر است:

وقتی فاطمه دختر اسد (مادر علی) وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و کنار سرش نشست و گفت: «مادرم، خدا تو را رحمت کند، تو پس از مادرم برایم مادر بودی، گرسنه بودم سیرم کردی، عریان بودم مرا لباس می‌پوشاندی، غذاهای خوب را خودت نمی‌خوردی و به من می‌دادی، در همه‌ی اینها بدنبال رضایت خداوند و زندگی در سرای آخرت بودی». سپس دستور داد او را سه بار غسل دادند. قتی می‌خواستند آب و کافور را بر رویش بریزند،

۱- مجمع الزوائد ۶/۳۵۹ و می‌گوید: رجال این سند، صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه كتاب الیاس ش/۳۵۹۶

۳- الاصابة (۱۱۵۳/۲۷/۸).

۴- امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، احمد السید/۲۴.

رسول الله صلی الله علیه و آله آن را با دستش ریخت و سپس پیراهنش را از تن در آورد و با پارچه‌ای دیگر او را کفن کرد، بعد از این اسامه بن زید و ابو ایوب انصاری و عمر بن خطاب و غلامی سیاه پوست را صدا زد و دستور داد قبرش را حفر کردند، وقتی می‌خواستند لحد را حفر کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله با دستان خود آن را کند و خاک‌هایش را با دست بیرون می‌کرد. بعد از حفر لحد، در آن به پهلو خوابید و گفت: «ای خداوندی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و همیشه زنده‌ای و نمی‌میری، مادرم دختر اسد را مورد مغفرت خود قرار ده و حاجتش را به او تلقین نما و محل ورودش را به حق پیامبرت و پیامبرانی که پیش از او بوده‌اند وسیع و گشاد گردان، که تومهربان‌ترین مهربان‌هایی». در نماز جنازه‌اش تکبیر گفت، سپس او را به کمک عباس و ابوبکر داخل قبر گذاشت. این روایت بسیار ضعیف است^۱. (ضعیف جداً)

برخی از این روایت ضعیف بر جواز توسل به اشخاص استدلال کرده‌اند^۲، استاد ابو عبدالرحمن جیلان بن خضر العروسی در رساله‌ی لیسانس خود راههای روایت این حدیث را بررسی کرده و ضعف و بطلان آن را شرح و توضیح داده‌است^۳ و می‌گوید: این حدیث از پنج طریق روایت شده که سه تای آن متصل و دو تای دیگر مرسل است، اما توسلی که گمان می‌کنند جایز است فقط در یکی از روایت‌های آن یعنی همان روایت انس وجود دارد. البته گفتنی است که این روایات از نظر ارزش و اعتبار در حدی هستند که فقط می‌توان با آن ایرادها و معلول بودن روایت را ثابت نمود؛ چون همه ضعیف‌اند و ایرادها و ضعف‌های این روایات بگونه‌ای واضح است که به جز بر ضعف و بی پایه بودن آن چیزی افزوده نمی‌شود و متن آن از چند جهت متناقص است.

الف - این روایت با روش و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در غسل جنازه‌ی زن در چند مورد مخالف است، در این روایت آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله با دستش آب روی جنازه ریخت، این مطلب فقط در این روایت آمده است، در حالی که در روایتی که در رابطه با غسل زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که پیامبر به زنها دستور داد تا او را غسل دهند و خودش آب نریخت. بخاری و مسلم از محمد بن سیرین و او از امّ عطیه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالی که دخترش را غسل داده بودیم، خطاب به ما فرمود:

۱- السلسلة الصحيحة شیخ البانی (۱/۳۲/۲۳)

۲- السمهودي في وفاء الوفاء (۴/۱۳۷۳)، والكوثر في محق القول: ص (۳۷۹-۳۹۱)، والبوطي في السلفية

مرحلة، (۱۵۵)، والعلوي في مفاهيم: ص (۶۵)

۳- الدعاء و منزلته / ۷۹۴ تا ۷۹۸

«اغسلنها ثلاثاً أو خمساً أو أكثر من ذلك إن رأيتن ذلك بماء وسدر، واجعلن في الآخرة كافوراً، فإذا فرغتن فأذني»^۱

یعنی: او را سه بار، پنج بار یا بیشتر، اگر لازم دیدید با آب و سدر بشویید و بار آخر با کافور بشویید، وقتی که از شستنش فارغ شدید، مرا خبر کنید. می گوید: وقتی فارغ شدیم لباسش را انداخت و گفت با این او را کفن کنید و چیزی بر آن نیفزود.

ب - حفر قبر به دست مبارک پیامبر و بیرون نمودن خاکها و به پهلو خوابیدن در آن، هیچ اصلی ندارد و در آن زمان هم مرسوم نبوده است، بلکه فقط در همین حدیث ضعیف آمده و با روش معمول و مشهور از پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف و مبالغه و زیاده روی است.

ج - وانگهی شروع دعا با لفظ غائب و سپس با لفظ خطاب، از اسلوب معمول در دعاهای مأثور، مانند: «اللهم أنت...». به دور است و بجز در این دعا که آمده: «الله الذی...». در هیچ دعای دیگر سراغ نداریم.

د - از آنچه بر ضعف این روایت دلالت دارد این است که روایت کننده اعتراف کرده پیامبر صلی الله علیه و آله این کارها را فقط همین یکبار انجام داد! و به این صورت خواسته آنچه می گوید درست جلوه دهد. اما هرگز نادرست، درست نخواهد شد.^۲

۶- برادران علی علیه السلام

ابوطالب چهار پسر داشت که عبارتند از: طالب (این همان فرزندی است که کنیه اش با نام او شهرت یافته است) عقیل، جعفر و علی و دو دختر به نامهای امهانی و جمانه همی اینها دختران فاطمه بودند و فاصله ی تولد هر برادر با دیگری ده سال بوده است. با توجه به این قضیه طالب که بزرگتر از همه است ده سال از عقیل بزرگتر است و فاصله ی بین او جعفر و علی و عقیل به همین روال ده سال بود.^۳ اکنون به خلاصه ای از زندگی برادران علی می پردازیم:

۱- الدعاء و منزلته من العقیده الاسلامیه (۷۹۴ تا ۷۹۸).

۲- منبع سابق.

۳- البداية و النهایة ۷/۲۲۳، المرتضی / ۲۶.

الف - طالب بن ابی طالب

پس از جنگ بدر طالب مشرک از دنیا رفت و گفته‌اند: از کسانی است که به زمین سردرگم شده‌است، وی رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست داشت و در مدح ایشان شعرهایی سروده است و با دلی ناخواسته به جنگ بدر آورده شد و در حین خروج به طرف بدر بین او و قریش جرّ و بحثی در گرفت و به او گفتند: سوگند به خدا شما بنی‌هاشم، تمایل قلبتان با محمد است، در نتیجه با عدّه‌ای به مکه برگشت و در مدح رسول الله صلی الله علیه و آله قصیده‌ای سرود و در آن بر کشته‌های بدر گریست.^۱

ب) عقیل بن ابوطالب

کنیه‌اش ابو زید است و مسلمان شدنش تا سال فتح مکه به تأخیر افتاد و گفته‌اند: در سال حدیبیه مسلمان شده، و در اوّل سال هشتم هجری به مدینه هجرت کرد و در جنگ بدر اسیر گشت و عمویش عباس با پرداخت فدیّه او را آزاد کرد و در روایات متعدد صحیح نام او مذکور است. در جنگ مؤتّه حضور داشت. ابن سعد می‌گوید: در فتح مکه و جنگ حنین به علّت بیماری نتوانست حضور یابد، با این حال زبیر بن بکار بطور مستند از حسن بن علی روایت می‌کند که حضور عقیل در جنگ حنین ثابت است. عقیل در دوران خلافت معاویه وفات یافت و در تاریخ اصغر بخاری با سند صحیح روایت کرده‌است که او در آغاز حاکمیت یزید قبل از واقعه حره در سن نود و شش سالگی وفات یافت.^۲

ج - جعفر بن ابی طالب

ایشان یکی از سبقت گیرندگان در اسلام آوردن و دوست و همنشین مساکین بود و به آنها خدمت می‌کرد، به همین دلیل آنها نیز او را دوست داشتند و ضمن خدمت به او درد دلشان را به او می‌گفتند و او هم سخن آنها بود. جعفر از کسانی بود که به حبشه هجرت کردند و نجاشی و پیروانش به دست او مسلمان شدند، و در کتاب «سیره النبویه» زندگی او را بیشتر مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام، وی در جنگ موته در سرزمین شام در حال هجوم به دشمن به شهادت رسید.^۳

۱- الجوهره فی نسب النبی و اصحابه، از کتاب المرتضی/۲۳

۲- الاصابة فی تمییز الصحابة ۲/۴۹۴ و المرتضی/۲۴.

۳- المرتضی/۲۵.

د- امهانی دختر ابوطالب

وی دختر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است و گفته‌اند: نامش فاخته است. برخی گفته‌اند: نامش هند است. اما فاخته مشهورتر است. او زن هبیره بن عمر و ابن عائد مخزومی بوده است و پسرش عمرو از همین زنش بوده است، کنیه‌اش با نام همین پسرش شهرت یافت. او در فتح مکه دو نفر از بنی مخزوم را پناه داد و به همین مناسبت پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: «ای امهانی هر کس را پناه دادی ما هم پناه می‌دهیم». امهانی از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی روایت کرده است که در کتابهای ششگانه (کتب سته) موجود است^۱، ترمذی و کسانی دیگر گفته‌اند: او پس از علی نیز در قید حیات بوده است^۲.

ه- - جمانه دختر ابوطالب

وی مادر عبد بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود که ابن سعد نامش را در زندگی نامه‌ی فاطمه دختر اسد ذکر کرده است، اما در بخش دختر عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی‌اش را به صورت مستقل آورده است و جعفر بن ابوسفیان بن حارث از اوست و پیامبر صلی الله علیه و آله از درآمد خیبر سی وسق گندم به او داد^۳.

۷- زنان و فرزندان علی بن ابی طالب

- ۱- فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله اولین همسر علی رضی الله عنه است که حسن، حسین، زینب کبری و ام کلثوم کبری فرزندان او هستند^۴.
- ۲- خوله دختر جعفر بن قیس بن مسلمه که محمد اکبر (محمد حنیفه) فرزند اوست.
- ۳- لیلی دختر مسعود بن خالد از قبیله‌ی بنی تمیم: فرزندان علی از این زن عبارتند از: عبیدالله و ابوبکر.
- ۴- ام البنین^۵، دختر حزام بن خالد بن جعفر بن ربیع که عباس اکبر، عثمان، جعفر اکبر و عبدالله فرزندان او هستند.

۱- المرتضی/۲۷.

۲- الاصابة فی تمییز الصحابة (۳۱۷ - ۳۱۸/۹).

۳- الاصابة ۲۶-۲۵۹/۴ و المرتضی/۲۷.

۴- فاطمه اولین زنی است که علی با او ازدواج کرده و تا زنده بود با زنی دیگر ازدواج نکرد.

۵- البداية و النهاية ۷/۳۳۲.

- ۵- اسماء دختر عمیس خثعمیه: یحیی و عون فرزندان او هستند.
- ۶- صهباء^۱: عمر اکبر و رقیه فرزندان او هستند.
- ۷- امامه دختر عاص بن ربیع (که زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله مادر این زن است) و تنها محمّد اوسط از این زن متولد شده‌است.
- ۸- ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی: ام حسن و رمله فرزندان هستند و فرزندان علی علیه السلام از کنیزان عبارتند از: محمّد اصغر، ام هانی، میمون، زینب صغری، رمله صغری، ام کلثوم صغری، فاطمه امامه، خدیجه، ام کرام، ام سلمه، ام جعفر، جمانه و نفیسه. از محیاه دختر امری قیس دختری داشت که پیش از ازدواج وفات یافت.
- ابن سعد می‌گوید: علی غیر از اینها - طبق روایات صحیح که به ما رسیده - فرزند دیگری نداشته است.^۲
- تعداد فرزندان پسر علی چهارده و دخترانش نوزده نفر است و گفته‌اند: دخترانش هفده نفر بوده است و نسل علی از پنج نفر (از فرزندان) به شرح زیر تداوم یافته است:
- حسن، حسین، محمّد بن حنیفه، عباس بن کلایه و عمر بن تغلبه^۳. در ادامه بحث، درباره‌ی نسل فاطمه که از حسن، حسین و ام کلثوم است، بحث خواهیم نمود.
- ۸- اوصاف ظاهری علی بن ابی طالب علیه السلام
- ابن عبدالبرّ می‌گوید: بهترین روایتی را که در توصیف علی دیدم این است که او: مردی چهار شانه و کوتاه قد با چشمانی مشکی و دارای صورتی زیبا همچون ماه شب چهارده بود. شکمش نسبتاً بزرگ، شانه‌هایش پهن و عریض، دستانش درشت، بازوانش قوی، گردنش همچون آفتابه ای نقره‌ای (کشیده)، وسط سرش صاف و بی مو بود. تنها پشت سرش مو داشت، ریشی بزرگ داشت و دارای شانه‌های قوی و درشت بود، تا جایی که کسی را می‌گرفت (و فشار می‌داد) مانع تنفسش می‌شد، تقریباً چاق بود، بازو و دستهای قوی داشت، وقتی به جنگ می‌رفت می‌دوید، روحیه‌ای قوی و پایدار داشت و شجاع و با شهامت بود.^۴

۱- او ام حبیب دختر ربیع بن جبیر از اسیران عین التّمرد در دوران ابوبکر رضی الله عنه بود.

۲- طبقات کبری ۳/۲۰.

۳- طبقات ۳/۱۹-۲۰، البدایة و النهایة ۳۳۳-۳۳۱/۷ و منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة إلی الله، سلیمان العبد (۳۱-۳۰-۲۹)

۴- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۳/۱۱۲۳.

مبحث دوم

مسلمان شدن و مهمترین کارهایش در مکه

نخست: مسلمان شدن علی علیه السلام

از لطف و احسان خداوند نسبت به علی این بود که در یکی از قحط سالی‌ها قریش با بحرانی سخت روبرو شد و ابوطالب دارای اهل و عیال نسبتاً زیادی بود، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمویش عباس که از همه بنی‌هاشم در وضعیت مالی بهتری قرار داشتند - گفت: ای عباس، برادرت ابوطالب عیالمند و بی‌نواست و می‌بینی که مردم با این بحران مالی - فقر و خشکسالی - روبرو هستند، بیا مقداری از بار سنگین مخارج ایشان را سبک کنیم، یکی از فرزندان را من بر می‌دارم و یکی را تو بردار و مخارج شان را به عهده گیریم. عباس پذیرفت، به این ترتیب پیش ابوطالب رفتند و به او گفتند: می‌خواهیم مخارج برخی از فرزندان را به عهده بگیریم، تا این مشکلات برطرف شود. گفت: عقیل را برای من بگذارید و دیگر هر کاری می‌خواهید بکنید. بعد از این رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به خانه‌اش برد و عباس جعفر را و همچنان علی تا وقت بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی او زندگی می‌کرد و علی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرد و نبوتش را تصدیق نمود و جعفر همواره پیش عباس ماند تا این که مسلمان شد و از او اعلام بی‌نیازی کرد.^۱

هدف رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که به پاس زحمات و نیکبهای گذشته به عمویش کمکی کرده باشد و به ابوطالب که پس از پدر بزرگش سرپرستی او را به عهده داشت نیکی کند که این یکی از بزرگترین نعمتهای الهی نسبت به علی این بود که تعلیم و تربیتش را کسی به عهده گرفت که خداوند سبحان تربیتش کرده بود و حفظ و نگهداری و مراقبتش را کسی عهده دار شد که دارای اخلاق قرآنی بود؛ بنابراین علی با اخلاق و تربیت قرآنی پرورش یافت و چون در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کرد از تمام برنامه‌ها و قوانین اسلام از همان مرحله‌ی آغازین زندگی‌اش آگاه بود.

تربیت و پرورش علی علیه السلام از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شد تا دعوت به اسلام و یاری دادن دین خدا و گسترش آن به تمام دنیا و ابلاغ آن به مردم و نجاتشان از تاریکی‌های کفر به نور ایمان، ادامه یافت. علماء در خصوص این موضوع که آیا اولین مسلمان بعد از خدیجه علی بوده‌است یا ابوبکر، اختلاف نظر دارند، از نظر بنده قول راجح این است که: اولین مرد از آزاده‌ها ابوبکر، از بچه‌ها علی و از زنان خدیجه است. خدیجه اولین فردی است که مسلمان

شده است. از بردگان اولین مسلمان زید بن حارثه است،^۱ به این ترتیب علی اولین کودکی است که مسلمان شده است.

دوم: چگونگی مسلمان شدن علی؟

ابن اسحاق روایت می‌کند که علی پس از مسلمان شدن خدیجه به خانه‌ی پیامبر آمد، دید آن دو نماز می‌خوانند. گفت: محمد این چیست؟ گفت: این دین خداست که آن را برای خود برگزیده و رسولانش را برای ابلاغ آن مبعوث کرده‌است، در آن جا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از علی خواست ایمان بیاورد و فقط خدا را عبادت کند و به لات و عزّی کفر ورزد.

علی علیه السلام در پاسخ گفت: این چیزها را تا به حال نشنیده‌ام! لذا تا با ابوطالب مشورت نکنم به تو پاسخی نخواهم داد. رسول الله صلی الله علیه و آله که نمی‌خواست رازش قبل از فرمان الهی فاش شود. گفت: علی حال که مسلمان نمی‌شوی، این سخن را مخفی دار. علی آن شب را صبر کرد و سپس خداوند محبت اسلام را دلش انداخت. صبح نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد دیروز به من چه پیشنهادی دادی؟ رسول خدا فرمود: این که گواهی دهی معبود بر حقی جز خداوند یکتا نیست، شریکی ندارد و به لات و عزّی کفر ورزی و از شریکان اعلام بیزاری کنی. علی پذیرفت و مسلمان شد. اما همواره با بیم از ابوطالب نزد پیامبر می‌آمد و پنهانی مسلمان بود.

سوم: علی و ابوطالب

ابن اسحاق می‌گوید: یکی از علماء گفته‌است: هرگاه وقت نماز می‌رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به دره‌های مکه می‌رفت و علی نیز پنهان و بدور از چشم پدر و عموها و قومش با او می‌رفت و نماز می‌خواندند و برای فرا رسیدن شب منتظر می‌ماندند سپس بر می‌گشتند، مدّتی بر همین منوال عبادت می‌کردند تا این که روزی ابوطالب به طور اتفاقی آنها را دید که نماز می‌خوانند، لذا خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: برادر زاده‌این چه دینی است که انتخاب کردی؟ پیامبر فرمود:

«ای عمو! این دین خداوند، ملائکه، پیامبران و پدر ما ابراهیم است». گفت: «خداوند مرا بسوی بندگانش به عنوان پیامبر مبعوث کرده‌است و تو ای عمو شایسته‌ترین سزاوارترین هستی فردی هستی که باید من نسبت به او خیر خواه و دلسوز باشم و تو را به هدایت دعوت

دهم، امیدوارم دعوتم را اجابت کنی و مرا یاری دهی». ابوطالب گفت: برادر زاده! من نمی‌توانم دین و آئین پدرانم را رها کنم. اما تا زنده‌ام نمی‌گذارم مورد اذیت و آزار قرار گیری.

نوشته‌اند که ابوطالب خطاب به علی گفت: این چه دینی است که انتخاب کردی؟ علی گفت: پدر، به رسول خدا ایمان آورده‌ام و او را تصدیق کرده‌ام، با او نماز می‌خوانم و از او پیروی می‌کنم. به اعتقاد برخی خطاب به پدرش گفته‌است: او (محمد) تو را به خیر و خوبی دعوت می‌دهد، همراه او باش.^۱

چهارم: آیا علی در مکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بت‌ها را شکست؟

از علی روایت است که گفت: با رسول الله صلی الله علیه و آله به خانه‌ی کعبه رفتیم، به من گفت: بنشین، نشستم روی شانه‌هایم رفت، خواستم بلند شوم، متوجه شد که نمی‌توانم، پایین آمد و خودش نشست و گفت: برو روی شانه‌هایم، روی شانه‌هایم رفتم او هم بلند شد، علی می‌گوید: بعد از این که مرا بلند کرد چنان بنظم رسید که اگر می‌خواستم به افق آسمان بروم، می‌توانم! روی خانه کعبه رفتم و در آن مجسمه‌ای از طلا یا مس بود. آن را به راست، چپ، عقب و جلو تکان دادم. تا این که توانستم آن را حرکت دهم، آن وقت به من گفت: «آن را بینداز» آن را انداختم. مانند: شیشه شکست. می‌گوید: پایین آمدم و از بیم این که کسی ما را ببیند به سرعت از آن جا دور شدیم.^۲ چون این اسناد ضعیف است نمی‌توان - آن طور که برخی گمان کرده‌اند - حکمی با این روایت ثابت نمود؛ بنابراین همان اصل ثابت در دوران مکی باقی می‌ماند که رسول الله صلی الله علیه و آله صحابه را از بکارگیری خشونت علیه دشمنان و نابودی بت‌ها، باز می‌داشت و فقط در فتح مکه، کعبه و اطراف آن را از بت‌ها پاک کرد و بعد از آن دستور داد بت‌ها را در تمام جزیره‌ی عرب نابود کنند و پس از به قدرت رسیدن عوامل و اماکن شرک و طاغوت را از بین برد.

۱- السیرة النبویة ابن هشام ۱/۲۴۹ و المرتضی /۳۵.

۲- مسند احمد، الموسوعة الحدیثیه ش/۶۴۴، اسناد ضعیف است و حاکم صحیح دانسته و ذهبی می‌گوید: اسنادش ضعیف است و متن آن منکر و احمد میرین بلوچی (صیاد) در خصائص امیر المؤمنین علی پس از تحقیق در اسناد این روایت می‌گوید: ضعیف است به ص ۱۳۵-۱۳۶ و احمد شاکر صحیح داشته‌است.

پنجم: آیا علی به فرمان رسول خدا پدرش را دفن کرد؟

علی می‌گوید: نزد پیامبر رفتم و گفتم: پدرم ابوطالب وفات کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اذهب فواره»، یعنی: برو او را دفن کن. گفتم: او مشرک مرده، فرمود: برو او را دفن کن. گوید: رفتم و بعد از دفن برگشتم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برو غسل کن»^۱ در روایتی دیگر آمده، فرمود: برو غسل کن و چیزی نگو تا پیش منبر می‌گردد. گوید: غسل کردم و پیش پیامبر آمدم برایم دعاهایی کرد که از شتران سرخ مو و سیاه مو محبوب تر بود. عبدالرحیم سلمی (راوی) می‌گوید: هرگاه علی میتی را غسل می‌داد، خود غسل می‌کرد.^۲

ششم: علی با خونسردی ابوذر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند

یکی از ویژگیهای مرحله دعوت مکی، پنهانکاری احتیاط بود، تا حدی این مسئله رعایت می‌شد که عقیده و دعوت را از نزدیکترین خویشاوندان نیز مخفی می‌کردند. دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله بر واجب بودن پنهانی بودن دعوت روش و قاطع بود.

ابوذر رضی الله عنه از کسانی بود که به دلیل تنفر و بی‌زاری از وضعیت زندگی جاهلی و عبادت بتان و شرک ورزیدن به خدا به مکه آمده بود تا درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله تحقیق کند. لازم به ذکر است او سه سال قبل از مسلمان شدن فقط برای خداوند یکتا نماز می‌خواند، اما رو به قبله‌ای مشخص نماز نمی‌خواند. چنان به نظر می‌رسد که به روش دین ابراهیمیه نماز می‌ایستاد. آری، او شنیده بود که فردی در مکه ادعای پیامبری می‌کند، به همین دلیل آمده بود که از نزدیک درباره‌ی پیامبر جدید تحقیق کند، اما به دلیل حساسیت اوضاع مکه نمی‌خواست از کسی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی پرسد. بنابراین تا شب صبر کرد، سپس (نزدیک کعبه) به استراحت پرداخت، علی که او را دید متوجه شد غریبه است، پس او را به خانه‌اش برد، ولی چیزی نگفت، صبح ابوذر به مسجد الحرام رفت و تا شب آن جا ماند، دوباره علی آمد و او را به خانه برد، از او پرسید برای چه به مکه آمده‌ای؟

ابوذر اوّل از علی عهد گرفت که به کسی چیزی نگوید، سپس گفت: آمده‌ام که با این فردی که ادعای پیامبری می‌کند، ملاقات کنم.

۱- (مسند احمد الموسوعة الحديثية ش/۷۵۹ اسناد آن ضعیف است در الموسوعة بحث مفصّلی در خصوص حکم رجال این روایت وجود دارد).

۲- الصحيح المسند فضائل الصحابه /۱۸۸ ف مصطفی عدوی می‌گوید: با مجموع طرق، حسن است شواهدی هم دارد.

علی گفت: او رسول و پیامبر بر حق خداست، حال که می‌خواهید با او ملاقات کنی، صبح پشت سر من بیا، اگر چیزی دیدم که برایت خطری داشت، چنان می‌ایستم که گویا آب می‌ریزم، اگر به رفتن ادامه دادم، تو نیز بیا. به هر حال ابوذر طبق همین برنامه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرد و حرف‌های ایشان را شنید و مسلمان شد. بعد از این پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «ارجع الی قومک فأخبرهم حتی یاتیک امری». یعنی: به میان قوم خود برگرد و آنها را از این امر آگاه کن، تا فرمان من به تو برسد.

ابوذر گفت: به خدا سوگند! باید مسلمان شدنم را با آواز بلند در میان اهل مکه اعلام کنم. فردای آن شب به مسجد الحرام رفت و با صدای بلند فریاد زد: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله»، بلافاصله مشرکان به او حمله ور شدند و او را زیر مشت و لگد گرفتند تا این که عباس بن عبدالمطلب آمد و آنها را از انتقام جویی قبیله‌ی غفّار و ممانعت از تجارتشان که از مسیر قبیله‌ی غفّار به سمت شام می‌گذشت، بیم داد و او را از دستشان نجات داد.^۱

ابوذر قبل از اینکه خودش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید، برادرش را فرستاده بود که درباره‌ی او تحقیق کند، برادرش حرفهایی را که از پیامبر شنیده بود به ابوذر بازگو کرده و گفته بود که به خوبیهای اخلاق دستور می‌دهد و سخنانش شعر نیست. ابوذر بعد از شنیدن این حرفها گفت: مرا قانع نکردی و چیزی که من در پی آنم دستگیرم نشد، بنابراین تصمیم گرفتم که خودش به ملاقات پیامبر برود و برادرش به او هشدار داده بود که مردم مکه بشدت از پیامبر متنفرند و با او دشمن هستند.^۲

درسها و پندهای حادثه‌ی فوق

۱- آرامش و انتظار برای رسیدن به هدفی مشخص، زیرا ابوذر که می‌دانست قریش نمی‌گذارند مردم با رسول صلی الله علیه و آله خدا ملاقات کنند، بنابراین در چنان شرایطی رعایت صبر و تحمل خونسردی روزهای پیایی لازم بود و اگر بدون احتیاط از مردم سؤال می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله کجاست؟ قطعاً قریش او را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند و از رسیدن به هدفی که به خاطر آن سختیهای سفر را تحمل کرده بود، محروم می‌ماند.

۱- صحیح بخاری با. ۷/۱۷۳

۲- مسلم (۴/۱۹۲۳/۲۴۷۳) صحیح السیره النبویه، ابراهیم العلی/۸۳ و السیره الصحیحه، عمری/۱۴۵۱

۲- پیش از این که درباره هدف مورد نظر چیزی بگوید؛ باید جوانب احتیاط رعایت شود، هنگامی که علی دلیل آمدن به مکه را از ابوذر پرسید، با اینکه ابوذر سه شب مهمان علی بود؛ ولی به خاطر رعایت جوانب احتیاط و دقت و محکم کاری پیش از هر چیزی از علی عهد گرفت که در باره‌ی هدفی که به مکه آمده به کسی چیزی نگوید و او را در رسیدن به هدفش راهنمایی کند و به دلیل همین دقت و احتیاط بود که توانست به خواسته‌اش برسد.

۳- پنهان نگه داشتن مسائل امنیتی برای رسیدن به هدف: علی و ابوذر برای رسیدن به مقر ملاقات رسول الله صلی الله علیه و آله (دار الارقم) توافق کردند که با رعایت فاصله از همدیگر حرکت کنند و با اشاره و حرکت‌های مشخص مانند بستن بند کفش یا ریختن آب اعلام خطر نمایند، تا بدون جلب توجه و با امنیت به هدف برسند، این موضعگیری احتیاط و پیشبینی موانع مسیر رسیدن به آرمان به حساب می‌آید.

۴- رعایت نکات امنیتی با این حساسیت و دقت، بر میزان رشد و شعور امنیتی اصحاب دلالت دارد و رعایت بُعد امنیتی در میان آنها بسیار زیاد بوده است و چنان در قلب شان ریشه دوانده بود که به شاخصه‌ای آشکار برای تمام کارهای خصوصی و عمومی تبدیل شده بود، لذا حرکات و اعمالشان را منظم و حساب شده انجام می‌دادند و اکنون که در این عصر، امنیت، اهمیت فوق العاده‌ای در نابودی دولتها و فرهنگ‌ها و ناتوانی و قدرت امتهای، گروهها، مؤسسه‌ها و سازمانها دارد و کشورهای پیشرفته آموزشگاههای ویژه و وسایل پیشرفته‌ای دارند و شیوه‌ها و ابزار امنیتی به سرعت در حال تغییر و تحول است و بودجه‌های کلانی صرف آن می‌شود و مسائل امنیتی و اطلاعات سری با هزینه‌های گزاف فراهم می‌گردد و برای به دست آوردن اطلاعات در صورت لزوم خون افراد ریخته می‌شود، بنابراین در چنین وضعیتی است که رعایت مسائل امنیتی برای ما مسلمانان بسیار ضروریست و باید رعایت جوانب مختلف مسائل امنیتی را مورد توجه قرار دهیم تا دشمنان نتوانند به راحتی اسرار و رموز و مسائل داخلی ما را در اختیار بگیرند.^۱

هفتم: علی برای دیدار قبائل و عرضه‌ی اسلام به آنها همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در گفتگو با بنی شیبان مشارکت کرد

أبان بن تغلب از عکرمه و او از ابن عباس روایت می‌کند که علی گفت: وقتی به رسول‌الله صلی الله علیه و آله دستور داده شد که قبایل عرب را به اسلام دعوت کند، من و ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از مجالس عرب رفتیم، ابوبکر رضی الله عنه که همیشه در کارهای خیر پیش قدم بود، جلو رفت و سلام کرد، علی می‌گوید: ابوبکر نسب شناس بود... تا جایی که گفت: به کنار گروهی رفتیم که با آرامش و وقار نشسته بودند، ابوبکر جلو رفت و سلام کرد و گفت: شما از کدام قبیله هستید؟ گفتند: شیبان بن ثعلبه، ابوبکر رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: من و پدر و مادرم فدایت گردیم اینها مردمی نیکوکارند. از مفروق که نسبت به همه آنها از چهره‌ای زیبا و گیسوانی بلند که از دو طرف روی شان‌هایش آویزان بود و از بیانی گویا برخوردار بود پرسید: تعداد شما چند نفر است؟ مفروق گفت: از هزار نفر بیشتریم و هر گروهی که از هزار نفر بیشتر باشد هرگز از کمی عدد مغلوب نخواهد شد. پرسید: پایداریتان چگونه است؟

گفت: با قویترین و شدیدترین حالت خشم بر دشمن حمله می‌کنیم و از نظر ما اسبها از فرزندانمان بیشتر ارزش دارند و اسلحه را بر جام شراب ترجیح می‌دهیم و توفیق و یاری از جانب خداست که گاهی غالب و گاهی مغلوب می‌شویم. خطاب به ابوبکر گفت: شاید تو همان برادر قریشی هستی که ادعای نبوت می‌کند؟

ابوبکر رضی الله عنه گفت: اگر خبر رسول خدا به شما رسیده، آن رسول خدا - با اشاره به پیامبر - همین است. مفروق پرسید: برادر قریش! ما را به چه فرا می‌خوانی؟

پیامبر فرمود: «أدعوکم إلى شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له، وأني عبد الله ورسوله، وإلى أن تؤوونی وتنصرونی، فإن قریشاً قد تظاهرت علی الله، وکذبت رسوله، واستغنت بالباطل عن الحق، والله هو الغنی الحمید» یعنی: از شما می‌خواهم گواهی دهید که معبود بر حقی جز الله نیست و یکتا و بی نظیر و بی شریک است و من بنده و رسول او هستم و مرا پناه و یاری دهید؛ چون قریش علیه خداوند به مبارزه برخاسته‌اند و رسولش را تکذیب کردند و به باطل خود را از قبول حق بی نیاز دانسته‌اند و خداوند بی نیاز ستوده‌است. مفروق گفت: غیر از این به چه چیز دعوت می‌دهی؟ بخدا سوگند سخنی زیباتر از این نشنیده‌ام.

گوید: پیامبر آیات زیر را تلاوت کرد:

﴿ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ (۱۵۱)

(انعام/۱۵۱)

یعنی: بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چرا که) ما به شما و ایشان روزی می دهیم (و روزی رسان همگان مائیم؛ نه شما) و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آنها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدانها توصیه می کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید.

مفروق گفت: به خدا سوگند که به خوبیهای اخلاق و اعمال نیکو دعوت می دهی و تردیدی نیست قومی که تو را تکذیب و یا با تو مخالفت کند، دروغگو است. سپس قبول، یا رد، دعوت را به هانی بن قبیصه محول کرد و گفت: این هانی شیخ (بزرگ) و صاحب اختیار در مسایل دینی ماست.

هانی گفت: برادر قریشی! من حرفهایت را شنیدم، اما از نظر من اگر ما با نشست با شما دین خود را ترک و از تو پیروی کنیم، کار ما اشتباه است و نشانه‌ی عدم دور اندیشی و واقع گرایی است، عجله در هر کار اشتباه را در پی دارد، از نظر ما ایجاد موانع برای نسلهای بعدی ناپسند است، بنابراین ما بر می گردیم و شما هم برگردید تا تحقیق و بررسی کنیم. گویا دوست داشت که مثنی بن حارثه را نیز در رد یا قبول پیشنهاد مطرح شده مشارکت دهد، لذا گفت: این مثنی بزرگ و صاحب نظر در مسائل جنگی ماست، پاسخ شما همان پاسخ قبیصه است و با همان شرط از تو پیروی خواهیم نمود. اما ما در بین مسیر آب دو رودخانه قرار داریم که یکی از عمامه و دیگری از سمّامه است، پیامبر فرمود: «این دو رودخانه کدامند؟» گفت: یکی رودخانه ایست که سمت کسری قرار دارد و دیگر رودخانه های عرب است. لازم به ذکر است که رودهای کسری از سمتی می آید که هیچ عذری پذیرفتنی نیست و هیچ گناهی بخشودنی نیست، چون کسری از ما پیمانی گرفته مبنی بر این که هرگز بدعتی پدید نیاوریم و بدعت گذاری را پناه ندهیم، از نظر من آنچه ما را به آن دعوت می دهی،

پادشاهان آن را ناپسند می‌شمارند، اما اگر بخواهی تو را از آبهای عرب پناه و یاری دهیم، می‌پذیریم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما أسأتم في الرد، إذا أفصحتم بالصدق، وإن دين الله عز وجل لن ينصره إلا من حاطه من جميع جوانبه، رأيتم إن تلبثوا إلا قليلاً، حتى يورثكم الله تعالى أرضهم وديارهم، ويفرشكم نساءهم، أتسبحون الله وتقدسونه»

یعنی: پاسخ بدی به من ندادید، چون صادقانه حرف زدید و دین خدا یاری نمی‌شود مگر بوسیله‌ی کسانی که از تمام جوانب آن را حمایت کنند و بدانید که مدتی طولانی بر شما نخواهد گذشت که خواهید دید، خداوند سرزمین و دیارشان را در اختیار شما قرار خواهد داد و زنانشان را تصاحب می‌کنید، آیا در آن وقت خداوند را تسبیح می‌گویید و عبادت می‌کنید؟ نعمان بن شریک در جواب گفت: آری، در آن وقت خداوند را عبادت خواهیم نمود.^۱

علی بن ابی طالب از روایت مذکور درسها و پندها گرفته است:

۱- علی در این ملاقات از پیامبر آموخت که به قدرتهای تجاوزکار و افراد تحت حمایت آنها هیچ ضمانت و بهایی پرداخت نکند که تا آنها با گرفتن امتیاز بخواهند دعوت اسلامی را یاری یا تأیید کنند. زیرا دعوت اسلامی، دعوت به سوی خداست و شرط اساسی در پذیرش دعوت اسلامی برای همه این است که آن را خالصانه به خاطر خدا قبول کنند و یاری دهند و تلاش و زحمت شان به هدف دست یابی به جاه و مقام و قدرت نباشد، زیرا همواره اهداف انسانها، نوع گرایش آنها را می‌سازد، به همین دلیل لازم است هدفی که برای دادن دعوت دنبال می‌شود، از هر گونه مصلحت مادی خالی باشد تا تداوم و تأیید و یاری رساندن را تضمین کند و از انحراف در امان باشد و افراد نهایت تلاششان را به خاطر آن به کار گیرند و صادقانه جانشان را در راه آن فدا کنند^۲ لذا بر تمام کسانی که می‌خواهند پایبند به همکاری با جماعتی باشد که بسوی خدا دعوت می‌کنند لازم است که دست یابی به منصب یا مادیات را برای مساعدت آن جماعت شرط قرار ندهد، زیرا دعوت اسلامی باید تنها برای خدا انجام

۱- البدایة و النهایة (۱۴۳-۱۴۲/۳) و بیهقی در دلائل النبوه روایت کرده‌است و اسناد آن حسن است و ابن کثیر از بیهقی نقل کرده است.

۲- الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیة ۱/۴۲۱.

شود، هر کس را که بخواهد برای انجام آن توفیق می‌دهد و هر کس در مسیر دعوت مردم به سوی خدا قرار گرفت ابتدا باید جز رضایت او و برافراشته شدن پرچم دین او هیچ منظوری نداشته باشد، اما اگر هدف رسیدن به مال و مقام باشد، نشانه خطرناکی است که نشان می‌دهد نیت افراد آلوده است^۱، یحیی بن معاذ رازی با اشاره به همین واقعیت می‌گوید: اگر در کار و تلاش کسانی که مردم را به دین خدا دعوت می‌دهند، بویی از ریاست طلبی باشد، هرگز موفق نخواهند شد.^۲

۲- علی از پیامبر آموخته بود که کمک و مساعدتی که پیامبر صلی الله علیه و آله جهت پیشرفت اهداف و برنامه‌های دعوت اسلامی از قبایل و رهبران طوایف در خواست میکرد با به گونه‌ای باشد که با معاهدات بین دولتها ارتباطی نداشته باشد که با دعوت منافات و تناقض داشته باشد، زیرا هرگاه قبایل دعوت اسلامی را بپذیرند در حالی که با دولتها معاهدات و پیمانهای داشته باشند، دعوت اسلامی در معرض خطر نابودی از سوی آن حکومت‌های طرف پیمان نامه قرار خواهد گرفت و این برای دعوت خطر جدی است و تهدیدی برای مصلحت‌های دین و عقیده است^۳ و حمایت مشروط، یا جزئی، نمی‌تواند هدف مورد نظر در دعوت اسلامی را محقق کند، لذا واضح بود که بنی شیبان هرگز وارد جنگی علیه کسری نمی‌شدند و حتی اگر کسری به قصد نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله حمله می‌کرد، هرگز حاضر نمی‌شدند با او وارد جنگ شوند و با او مقابله کنند، در نتیجه مذاکرات بی‌نتیجه می‌ماند.^۴

۳- بدیهی است که دین خدا را کسی یاری می‌کند که از تمام جوانب حامی آن باشد و در واقع سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ ردی بود بر حرفهای مثنی بن حارثه که گفت: فقط در محدوده‌ی آبهای عرب می‌توانیم تو را حمایت کنیم، نه در نزدیکی آبهای فارس. هر کس ابعاد دور اندیشی سیاست اسلامی را به دقت مورد بررسی قرار دهد، به خوبی در می‌یابد که در نوع خود نظیر ندارد.

۴- علی آثار و نشانه‌های اسلام را در مثنی لمس کرد و پس از این که بنی شیبان مسلمان شد صبر و تحمل آنها را در برابر فارس‌ها را به صورت عملی تجربه نمود و مثنی در دوران

۱- وقفات تربویة من السیرة النبویة، عبدالحمید البلالی/۷۲.

۲- صفة الصفوة ۴/۹۴.

۳- الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیة ۱/۴۲۱.

۴- التحالف السیاسی فی الإسلام، منیر الغضبان: ص(۳۵).

ابوبکر صدیق از رهبران فتح عراق بود. بدیهی است که ایمان و اسلام، جرأت جنگ با فارس‌ها را در آنها ایجاد کرد. این مواردی بود از درس و عبرتهایی که علی در مذاکره با رهبران بنی شیبان در یافته بود.

هشتم: علی آماده بود جانش را فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله کند

بعد از این که قریش در «دارالندوه» تصمیم گرفتند رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و خود را از دست او خلاص کنند، خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را از این موضوع باخبر ساخت، از این رو رسول خدا که شخصیتی ممتاز و دارای اراده‌ی استوار بود، تصمیم گرفت کسی را در بستر خوابش قرار دهد تا کسانی که به قصد کشتن ایشان در انتظار خروج او در آنجا باقی بمانند، تصور اینکه کسی در بستر خوابیده پیامبر صلی الله علیه و آله است همچنان منتظر باشند و غافلگیر شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرصت استفاده کرده، بنابراین به علی بن ابی طالب دستور داد آن شب در بسترش بخوابد، اما چه کسی جرأت داشت در آن شرایط حساس که دشمنان، خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کرده بودند و منتظر بودند بیرون آید و او را بکشند در آن بستر بخوابد؟!.

چه کسی حاضر بود چنین کاری بکند و در خانه‌ی بماند که می‌داند دشمنان بی خبر از این که چه کسی در این خانه و بستر است، به قصد کشتن او را محاصره خواهند کرد؟ روشن است که بجز قهرمانان و افراد شجاع با پشتوانه‌ی لطف و فضل خدا کسی چنین نمی‌کند، علاوه بر این پیامبر صلی الله علیه و آله به علی دستور داد که پس از او چند روزی در مکه بماند تا امانتهایی را که از دشمنانش نزد او به منظور حفظ و نگهداری گذاشته بودند، به صورت کامل و بدون کم و کاست به صاحبانشان برگرداند و این بزرگترین نوع عدالت در برگرداندن امانت به صاحبانشان است.^۲

در روایتی دیگر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «زیر این ملافه‌ی سبز رنگ در رختخواب من بخواب و مطمئن باش که هرگز نمی‌تواند کاری کنند که برایت ناخوشایند باشد.»^۳

۱- الحکمة فی الدعوة إلى الله، قحطانی/۲۳۵.

۲- الطبقات الكبرى ۳/۲۲، تاریخ الخلفاء سیوطی/۱۶۶.

۳- السیرة، ابن هشام ۲/۹۱، فتح الباری/۲۳۶/۷.

ابن حجر می‌گوید: موسی بن عقبه از ابن شهاب روایت کرده‌است که: علی در رختخواب خوابید و روی خودش را پوشید و قریش با هم مشورت و رایزنی می‌کردند که چه کسی بر فرد خوابیده، هجوم ببرد و او را محکم بگیرد تا دیگران او را بکشند، شب را بر همین منوال سپری کردند تا صبح فرا رسید، دیدند علی از رختخواب بیرون آمد، از او پرسیدند. محمد کجاست؟ گفت: نمی‌دانم، آن وقت فهمیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله از دستشان نجات یافته است.^۱

از ابن عباس روایت است که علی در آن شبی که لباس رسول الله صلی الله علیه و آله را پوشید و به جایش خوابید از جانش گذشت^۲ و می‌گفت: آیه‌ی:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (۲۷)

(بقره/۲۰۷)

یعنی: در میان مردم کسی یافته می‌شود که جان خود را (که عزیزترین چیزی است که دارد) در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و مافیها می‌شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می‌دارد) و خداوندگار نسبت به بندگان بس مهربان است (و بدانان در برابر کار اندک، نعمت جاوید می‌بخشد و بیش از توانائی انسانی برایشان تکالیف و وظائف مقرر نمی‌دارد).

می‌توانیم از موضعگیری داستان فوق این درسها و پندها را بگیریم:

۱- رسول الله صلی الله علیه و آله برنامه‌ی هجرت را طوری تنظیم کرده بود که کسی را در خانه خود بگذارد تا محاصره کنندگان را مشغول نگهدارد و برای مدتی آنها را غافلگیر کند تا مسیر خروج او را کشف نکنند و نتوانند مانع خروجش شوند، در این مدت رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما از منطقه‌ی خطر خارج شوند.^۳

۲- اطاعت علی از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله نمونه‌ای از سرباز صادق و مخلصی است که قصد دارد در مسیر دعوت اسلامی تلاش کند و خود را فدای زنده ماندن رهبر و فرمانده‌اش کند، چون نجات و سلامتی رهبر به معنای نجات و سلامتی دعوت است و مرگ و نابودی رهبر و فرمانده ضعف و ناتوانی دعوت را در پی دارد. بنابراین خوابیدن علی در بستر پیامبر در شب هجرت فداکاری بسیار ارزشمندی به شمار می‌رود، چون احتمال می‌رفت شمشیرهای جوانان

۱- فتح الباری ۲۳۶/۷.

۲- فضایل الصحابه ش/۱۱۶۸، إسناده آن حسن است.

۳- خلفاء الرسول /۳۶، والعشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح

قریش بر سر او فرود آیند، ولی علی علیه السلام از این خطر هم پروا نداشت، چون نجات و سلامتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رهبر این امت برایش از همه چیز مهمتر بود.^۱

۳- در این که مشرکان امانتهایشان را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می سپردند و در همان حال با او در جنگ و درگیری بودند و حتی برای قتل او نقشه‌های کشیدند و در تصمیم خود قاطع بودند، دلیل واضح و روشنی است بر رفتار متناقض و شگفت‌انگیزی که به آن گرفتار شده بودند، چون در حالی که او را تکذیب می کردند و متهم به جادوگری و دیوانگی می کردند و او را کذاب قلمداد می نمودند، باز هم در اطراف خود کسی را نمی یافتند که در امانتداری و صداقت مثل او باشد، لذا چیزهای نفیس و گران بهاء و اموالی را که بیم نابودیشان را داشتند نزد کسی جز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی گذاشتند و این امر نشانگر آن است که کفر ورزیدن ایشان به سبب شک و شبهه داشتن آنها در صداقت و راستگویی او نبود، بلکه در برابر حق خودخواه و متکبر بودند از بیم اینکه رهبری و طغیان و تجاوزگری را از دست بدهند، خداوند متعال می فرماید:

﴿ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بَعَاثَتِ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ص ۳۳ ﴾

(انعام/۳۳)

یعنی: (ای پیغمبر!) ما می دانیم که آنچه (کفار مکه) می گویند تو را غمگین می سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند و در حقیقت) تو را تکذیب نمی کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می نمایند.

۴- پیامبر در آن شرایط سخت که به ظاهر باید دچار هراس و اضطراب شود و جز به موفقیت هجرتش به چیز دیگری فکر نکند، باز هم به علی دستور داد که امانتهای مردم را فراموش نکند که انسان در آن چنان شرایطی خودش را فراموش می کند چه رسد به دیگران.^۳

آری! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیانت به مردم را تحت هیچ شرایطی جایز نمی داند حتی اگر خیانت به دشمنی باشد که با او در حال جنگ و درگیری است و قصد کشتن او را دارد و از هیچ

۱- السیرة النبویة، سباعی / ۳۴۵.

۲- فقه السیرة بویطی / ۱۵۳.

۳- الهجرة فی القرآن / ۳۶۴.

گونه‌اذیت و آزاری نسبت به او دریغ نمی‌کند، دلیل این امر آن است که خیانت در امانت از صفات منافقان است و مؤمنان از آن بری هستند^۱

۵- این روایت دلیل قاطعی بر میزان شجاعت علی است، چون خودش می‌دانست که در حال انجام کاری است که او را در معرض خطری بزرگ قرار می‌دهد و چه بسا که وارد خانه می‌شدند و بدون شناسایی کسی که در رختخواب بود او را می‌کشتند و حتی احتمال داشت صبح، هنگام بیرون شدن از خانه بدون توجه به این که این فرد محمد یا کسی دیگر است به او یورش می‌بردند و او را می‌کشتند چون تمام شب را با دقت و حساسیت به انتظارش سپری کرده بودند و چنانچه بدون توجه حمله می‌کردند، امری بدور از انتظار نبود. شکی نیست که علی علیه السلام با در نظر گرفتن همه‌ی اینها باز هم با افتخار به اجرای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مبادرت ورزید، چون اولاً به حدی خدا و رسول خدا را دوست می‌داشت که قلب خویش را به آن محبت بخشیده بود و بالاترین آرمان و هدف او سلامتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود حتی اگر در این راه جان عزیز را هم فدا می‌کرد. دوم اینکه: این عملیاتی بود که جهت سلامتی جان رسول الله صلی الله علیه و آله و نجات ایشان از نیرنگ و دسیسه‌ی دشمنان، به خاطر نشر و گسترش اسلام چاره‌ای از انجام آن نبود، بنابراین حفظ وجود آن بزرگوار تحت هر شرایطی اولین و آخرین مصلحت بود و علی با بیش بینی تمام احتمالات مذکور در بستر خواب پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و این نشانه‌ی عمق ایمان او به قضا و قدر الهی است، لذا او به این فرموده‌ی خداوند ایمان داشت که می‌فرماید:

﴿ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

﴿ ۵۱ ﴾ (توبه/۵۱).

یعنی: بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده باشد. (این است که نه در برابر خیر مغرور می‌شویم و نه در برابر شر به جزع و فزع می‌پردازیم، بلکه کارهای خود را به خدا حواله می‌سازیم، و) او مولی و سرپرست ما است و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس.

از طرفی پیامبر به دلیل این که به علی اعتماد کامل داشت، او را برای این مأموریت مهم و خطیر انتخاب نمود و توانی‌هایی در علی دیده بود که در کسی دیگر نمی‌دید و علی نیز با آگاهی از این که اگر در این راه فدا شود مقام و سعادت نصیب او می‌شود که به هیچ قیمتی

نمی‌توان به دست آورد، بنابراین با ایمان به خدا و توکل به او پذیرفت که در بستر پیامبر بخوابد.^۱

نهم: هجرت علی علیه السلام

هنگام صبح علی علیه السلام از ازبستر خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله برخواست، وقتی که مشرکین او را دیدند یقین کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نجات یافته است، لذا از علی پرسیدند: رفیقت کجاست؟ گفت: نمی‌دانم، مگر من مراقب و نگهبان او بودم که از من سؤال می‌کنید؟ شما به او دستور دادید بیرون رود، او هم رفته است. وقتی این پاسخ شجاعانه را شنیدند، ناراحت شدند و به خشم آمدند و علی را زدند و به مسجد الحرام بردند و چند ساعتی نگهداشتند و سپس رها کردند.^۲

علی علیه السلام در حالی که مشکلات را به خاطر خدا تحمل می‌کرد از نجات رسول الله صلی الله علیه و آله آن قدر خوشحال بود که تحمل آزار و اذیت دشمنان برایش گوارا بود. به همین دلیل سست نشد و به کسی از محل رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید، چیزی نگفت و بعد از این طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در خیابانهای مکه به دنبال صاحبان امانتها می‌گشت و امانت‌هایشان را تحویل می‌داد و بعد از سه شب که در مکه گذراند و امانت‌ها را به مالکان برگرداند، آماده‌ی هجرت شد و حرکت کرد تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد.^۳

در مسیر هجرت به دلیل گرمای شدید، علی علیه السلام روزها خود را پنهان می‌کرد و استراحت می‌کرد و شب حرکت می‌کرد و با توجه به تاریکی شب و ترس از تنهایی و پیاده بودن، در حالی به مدینه رسید که پاهایش ورم کرده بود.^۴

آری! علی با تحمل سختیهای سفر و بدون داشتن مرکب و سواری، در هوای گرم روز و تاریکی شبها، تنها و بدون همدم و مونس، مسیر هجرت را طی کرد و خودش را به رسول الله رساند، تا در کنار او با آرامش زندگی کند و با پای ورم کرده و دل لبریز از محبت و شوق

۱- جولة تاريخية في عصر الخلفاء/ ۴۲۶.

۲- تاريخ طبری ۲/۳۷۴.

۳- تاريخ طبری ۲/۳۷۴، البداية و النهاية ۷/۳۳۵ و جولة تاريخية/ ۴۲۴.

۴- الكامل في التاريخ ۲/۱۰۶.

راه را طی کرد تا این که در قبیله بنی عمرو بن عوف به خانه‌ی کلثوم بن هدم رفت و این خانه‌ی او بود که پیش از او پیامبر در آنجا پیاده شده بود.^۱

به این ترتیب هجرت علی با فداکاری و تحمل مشکلات شجاعانه به پایان رسید. در مدت کوتاه که علی در قباء بود، متوجه شد شخصی نیمه‌های شب به درب خانه زن مسلمانی بیوه می‌آمد و درب می‌زد، زن بیرون می‌رفت و چیزی از دست او می‌گرفت، بجاست این داستان را از زبان امیر المؤمنین علی بشنویم. روایت است که علی علیه السلام می‌گفت: از کار آن شخص مشکوک شدم، لذا از آن زن پرسیدم: این کیست که هر شب درب خانه‌ات را می‌زند و بیرون می‌شوی و چیزی از او می‌گیری؟ و تو مسلمانی و شوهر نداری؟! گفت: آن فردی که هر شب می‌آید سهل بن حنیف است که با خیر شده من زنی بی کس هستم، هر شب بُتهای قومش را می‌شکند و بجای هیزم برایم می‌آورد تا از آنها استفاده کنم.

(راوی می‌گوید: همواره علی این کار سهل را از تمام خیرش بهتر و با ارزش تر می‌دانست، تا این که در عراق در کنارش وفات کرد^۲، اینجا صفت والای هوشیاری و آگاهی را ملاحظه می‌کنیم که در واقع باید هر مسلمانی به این صفت آراسته باشد و از حوادثی که در اطرافش اتفاق می‌افتد غافل نباشد.

۱- الطبقات الکبری ۳/۲۲، السیره ابن هشام ۲/۱۲۹ و ابن اسحاق بدون سند آورده و حوله تاریخیة /۴۲۵.

۲- محمد رسول الله، صادق عرجون ۲/۴۲۱.

مبحث سوم انس علی با قرآن و تأثیر قرآن در زندگی علی

اول: اعتقاد علی علیه السلام در مورد خدا، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنم و قضا و قدر

روشی که علی علیه السلام بر پایه آن تربیت شده بود، دقیقاً همان روشی بود که خلفای راشدین و تمام صحابه قبول داشتند و همه بر مبانی تعالیم قرآن تربیت یافته بودند و مرئی و استادش سردار و سرور همه‌ی مخلوقات محمد صلی الله علیه و آله بود و تردیدی نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابش را بر عقیده‌ی توحید واصل یکتا پرستی تربیت کرده‌است. قرآن و سنت دو منبع اصلی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار حریص بود بر اینکه افراد و خانواده‌ها و جامعه‌ی مسلمانان را در عقاید و عبادات و معاملات با آن دو منبع وحی تربیت کند و برنامه‌های اخلاقی قرآن و سنت را به آنها آموزش می‌داد. آیات قرآن را که علی مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود تأثیر بسزایی در ساختن شخصیت اسلامی او داشت و قلبش را پاک و روح و عقلش را روشن و منور و آراسته کرده بود و در نتیجه به انسانی جدید با ارزشها و اهداف و رفتار مخصوصی تبدیل شده بود.^۱

علی از پرتو آیات قرآن و تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته بود که معبودی که باید عبادت کند کیست و رسول الله صلی الله علیه و آله مفاهیم آیات را در دلش نشانده بود، چون با علاقه‌ی بسیار زیاد صحابش را بر مبانی عقیده‌ی صحیح در مورد پروردگار و حقوق او تعالی بر بندگان، تربیت می‌کرد و ضمناً به خوبی می‌دانست که به زودی این عقیده پس از این که دلها را تصفیه کند به تصدیق و یقین تبدیل خواهد شد و فطرتها را سالم و راست پرورش خواهد داد، بنابراین عقیده‌ی علی درباره‌ی خداوند، نظام هستی، زندگی، بهشت، جهنم، قضا و قدر، حقیقت انسان و مبارزه با شیطان را از قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله برگرفته بود.

با توجه به آنچه گفته شد علی معتقد بود خداوند متعال از عیوب و نقص پاک و منزّه و متصف به کمال مطلق و بی انتها است، او یکتا و بی شریک است و همسر و فرزندی ندارد و خالق و مالک و مدبّر هر چیز است؛ خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَىٰ
الَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَبِثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾﴾ (اعراف/۵۴).

یعنی: پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید، سپس بر عرش استوی کرد (بالا رفت) (و به اداره جهان هستی پرداخت). با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

معتقد بود تمام نعمتهایی که در این هستی وجود دارد، اعم از کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان، همه از خداوند تعالی است، همانگونه که خداوند می فرماید:

﴿وَمَا يَكُم مِّن نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ ﴿٥٣﴾﴾ (نحل/۵۳)

یعنی: آنچه از نعمتها دارید همه از سوی خدا است (و باید تنها نعم را سپاس گفت و پرستید) و گذشته از آن، هنگامی که زبانی (همچون درد و بیماری و مصائب و بلاها) به شما رسید (برای زدودن ناراحتیها و گشودن گره مشکله تنها دست دعا به سوی خدا برمی دارید (و) او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید، (پس چرا در وقت عادی جز او را می پرستید و انبازها را به کمک می طلبید؟).

معتقد بود: علم خداوند بر هر چیز احاطه دارد و هیچ چیز در زمین و آسمان از خداوند متعال پوشیده نیست و خداوند بوسیله فرشتگان تمام اعمال ریز و درشت انسانها را ثبت می کند. بزودی این اعمال نامه ها در وقت مناسب منتشر خواهد شد، همانگونه که خداوند

می فرماید: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾﴾ (ق/۱۸)

یعنی: انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی راند مگر این که فرشته ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.

خداوند متعال بندگانش را با اموری می آزماید که با خواسته ها و تمایلات و هوای نفسشان مخالف است، تا مردم به این وسیله افراد مؤمن راضی به قضاء و قدر الهی را از کسانی که به تقدیر خداوند ایمان ندارند، باز شناسند و بدانند که چه کسی شایسته است

خلافت و رهبری جامعه و امانت را عهده دار گردد، اما برخی در واکنش به آزمایشهای الهی ناراحت و خشمگین می‌شوند که ناراحتی‌هایشان هیچ ارزشی ندارد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٢﴾﴾ (ملک/۲)

یعنی: یعنی خداوند متعال همان ذاتی است که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا و آمرزگار و بخشاینده است.

و معتقد بود که هر کس به خداوند سبحان پناه آورد، خداوند او را پناه می‌دهد و یاری می‌کند، به شرطی که از خداوند پناه بخواهد و به حکم و قانون حکم نموده و به دستوراتش عمل کند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾﴾ (اعراف/۱۹۶)

یعنی: بیگمان سرپرست من خدائی است که این کتاب (قرآن را بر من) نازل کرده است و او است که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند.

و نیز بر این باور بود که حق خداوند بر بندگان این است که خالصانه او را عبادت کنند و هیچ چیز را شریک او قرار ندهند و همانگونه که می‌فرماید:

﴿بَلِ اللَّهِ فَاَعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ (زمر/۶۶)

یعنی: پس در این صورت تنها خدا را پرست و از زمره سپاسگزاران باش. بنابراین تنها خداوند متعال شایسته‌ی عبادت و بندگی است و این حق خداوند بر بندگان است. نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا

عَظِيمًا ﴿٤٨﴾﴾ (نساء/۴۸)

یعنی: بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد. هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.^۱

۱- منهاج الرسول فی الروح الجهادیه / ۱۰-۱۶.

علی عقیده‌ی خود درباره‌ی نظام هستی را از آیات زیر گرفته بود که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُمْ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رِوْاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَفَضَّلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾ ﴾

(فصلت/ ۹-۱۲).

یعنی: بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده‌است ایمان ندارید و برای او همگونها و انبازهائی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد، او در زمین بر فراز آن کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی (مختلف و جوراجور ساکنان) زمین را به اندازه لازم مقدر و مشخص کرد. اینها همه (اعم از خلق زمین و ایجاد کوهها و تقدیر اقوات) روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند (و کمترین کم و زیادی در آن نباشد). سپس بالا رفت به آسمان، در حالی که دود (گونه و به شکل سحابیها در گستره فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل بگیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). آن گاه آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازم‌ه‌اش را صادر (و نظام و تدبیر خاصی مقرر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید). آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم (و آن را کاملاً از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده‌از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است. مدت این دنیا هر چند طولانی باشد، باز هم رو به پایان است و بهره‌ی آن هر اندازه بزرگ و زیاد باشد باز هم حقیر و ناچیز است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا لِّلْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ ﴾ (کهف/ ۴۵-۴۶).

ای پیغمبر! برای آنان (که به دارائی دنیا می نازند و به اولاد و اموال می بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از (ابر) آسمان فرو می فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می گردند و به سبب آن رشد و نمو می کنند و) تنگاتنگ و تودرتو می شوند. (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان درهم می آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می گیرد. لی این صحنه دل انگیز دیری نمی پاید و باد خزان وزان می گردد و گیاهان سرسبز و خندان، زرد رنگ (و) سپس خشک و پرپر می شوند و بادها آنها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می سازند! (آری! داشتن را نداشتن و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست). دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیاند (و زوال پذیر و گذرآیند). اما اعمال شایسته ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزوست.

در این آیات، حقیقت زندگی برای ما شرح داده شده است و واقعاً این دنیا سرای کرامت و عزت نیست و زندگی در سرای آخرت بهتر و ماندگارتر است و این آیات ما را به دوستی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق می کند، تا رضای خدا و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر هر چیزی ترجیح دهیم، هر چند این امر موجب شود بهره و ثروت های دنیوی را از دست بدهیم و علی مفهوم و حقیقت این آیه را به این صورت تعبیر کرده و می فرماید: «ای دنیا! کسی دیگر را بفریب، آیا می خواهی مانع من شوی و یا مرا به طرف خود می کشانی! از من دور شو! تو را سه طلاقه کردم که حق رجوعی در آن نیست، عمر تو کوتاه و ارزش تو اندک است، ای افسوس! از توشه ی اندک و سفر طولانی و راه حشتناک و پر خطر).^۱

نگاه و تصور علی علیه السلام از بهشت از آیات قرآن گرفته شده بود، لذا او از کسانی بود که خداوند درباریشان می فرماید:

﴿ نَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۱۶﴾

﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً لِّمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ ﴾ (سجده ۱۶-۱۷).

یعنی: پهلوهایش از بسترها به دور می شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می خوانند و از چیزهایی

که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند. هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است. تصور علی ﷺ از جهنم نیز از آیاتی برگرفته شده در توصیف آن نازل شده و این موجب شد که در تمام زندگی پایبند به قوانین و منشور شریعت باشد، به همین دلیل هر کس سیره‌ی علی را مطالعه و بررسی کند به خوبی در می‌یابد چقدر عقیده‌ی ایشان فراگیر و عمیق بوده، تا جایی که همواره یقین داشت به زودی به ملاقات خداوند متعال می‌رود و از عذاب و مجازات او بیمناک بود و این شاءالله در همین کتاب بسیاری از این مسائل شرح و توضیح داده می‌شود.

علی ﷺ مفهوم قضاء و قدر را از قرآن و تعالیم پیامبر ﷺ آموخته بود و اعتقاد به قضاء و قدر در قلب و روان بسیار رسوخ کرده بود، تا جایی که یقین داشت علم و اطلاع خداوند بر همه چیز احاطه دارد، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۱۱﴾ (یونس/۶۱)

(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید. هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذره‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن، (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد به اعتقاد علی ﷺ خداوند متعال همه چیز را بوسیله فرشتگان می‌نویسد و می‌فرماید:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءِثْرَهُمْ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿۱۲﴾ (یس/۱۲)

یعنی: ما خودمان مردگان را زنده می‌گردانیم و چیزهایی را که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و (کارهایی را که کرده‌اند و همچنین) چیزهایی را که (در آن) برجای نهاده‌اند (و کارهایی را که نکرده‌اند، ثبت و ضبط می‌کنیم) و می‌نویسیم. ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم.

به اعتقاد او هر چه اتفاق می‌افتد به اراده و قدرت کامل خداوند است که می‌فرماید:

﴿ أُولَئِكَ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴾ (۴۴) (فاطر/۴۴)

یعنی: آیا در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند فرجام کار پیشینیان به کجا کشیده است، در حالی که آنان از اینان قدرت و قوت بیشتری داشته‌اند؟ هیچ چیزی چه در آسمانها و چه در زمین، خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد. چرا که او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴾ (۱۰۲) (انعام/۱۰۲).

آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. معبودی به حق جز او نیست و او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید پرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحقّ پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است.

عقیده‌ی صحیح و اعتقاد به حقیقت قضا و قدر چنان در قلب امیر مؤمنان جای گرفته بود که نتایج بسیار مفیدی در زندگی ایشان بار آورد و از آیات قرآن به حقیقت نفس (روح، روان) و اصل ماهیت انسانی پی برده و متوجه شده بود که حقیقت انسان به دو اصل بر می‌گردد که عبارتند از:

الف- اصل بعید(دور) که همان آفرینش اولیّه از گل است، آن گاه که خدا کالبد ظاهری بدن آدم را آفرید و سپس در آن روح را دمید.

ب- اصل قریب (نزدیک)، که از نطفه (تخمک مرد و زن) آفریده می‌شود. (۴) خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ﴾ (۷) ﴿ ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ، مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴾ (۸) ﴿ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ، وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴾ (۹) (سجده/۷-۹).

آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان (اول) را از گل آغازید. سپس خداوند ذریّه او را از عصاره آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید. آن گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلق به خود (که سرّی از اسرار است) در او دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید، اما) شما کمتر، شکر (نعمتهای او) را به جای می آورید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام بخوبی شناخته بود که خداوند انسان را با دستانش آفریده و به او قامتی متعادل و ظاهری نیکو و عقل و اندیشه و گویایی و توانایی بخشیده است و آنچه در آسمان و زمین است در اختیار او قرار داده و بر بسیاری از مخلوقات برتری داده است و با فرستادن پیامبران بر ارزش و مقام او افزوده و شگفت انگیزتر این که به او صلاحیت داده که با پیروی از پیامبر، محبت و رضای خداوند نصیب او شود و نعمت های جاویدان و همیشگی آخرت را به او می دهد، خداوند متعال می فرماید:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ (نحل/۹۷)

«هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم، و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام به حقیقت درگیری و مبارزه‌ی بین انسان و شیطان پی برده و می فهمید که این دشمن برای منحرف کردن انسان از جلو، پشت سر، سمت راست و سمت چپ به مقابله با انسان می پردازد و با وسوسه‌های مداوم همواره تلاش می کند او را به دام گناهان و معاصی بیاندازد و نیروهای شهوانی را در او تحریک می نماید؛ بنابراین همواره از خداوند می خواست که او را بر دشمنش ابلیس یاری دهد؛ به همین صورت همواره در طول زندگی اش با شیطان مقابله می کرد و این واقعیت را در زندگی و سیره‌ی ایشان مطالعه می کنید، علی از داستان آدم و شیطان که در قرآن آمده آموخته بود که آدم، اصل بشر است و جوهره‌ی اسلام، اطاعت مطلق از خداوند متعال است و در انسان قابلیت گرفتار شدن به دام گناهان و خطاها وجود دارد و از لغزش آدم آموخته بود که لازم است فرد مسلمان جهت امنیت در مقابل دسیسه و حيله‌های شیطان به خداوند متعال توکل داشته باشد و شناخته بود که توبه و استغفار در زندگی فرد مسلمان از اهمیت بسیار والا بر خوردار است و باید انسان از تکبر و حسد پرهیز کند و رضای خدا را بر همه چیز ترجیح دهد و به اهمیت سخن گفتن با

روش نیکو و پسندیده با برادران و یارانش توجه داشت، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ٥٣ ﴾ (اسراء/۵۳).

یعنی: (ای پیغمبر!) به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین (و نیکوترین سخنها) باشد. چرا که شیطان (به وسیله سخنهای زشت) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد و بی‌گمان اهریمن (از دیر باز) دشمن آشکار انسان بوده‌است (و پیوسته در صدد برآمده تا آتش جنگ را با افروزینه و سوسه شعله‌ور سازد).

امیر مؤمنان علی علیه السلام در تزکیه و تربیت دوستان و یارانش پایبند به روش تربیتی قرآن و سنت پایبند بود.

دوم: اهمیت و جایگاه قرآن در نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام

علی علیه السلام در تمام مدت حیات پر برکت خود با تلاوت، حفظ، فهم و عمل به قرآن زندگی می‌کرد و می‌فرمود: «هر کسی قرآن را تلاوت کند و بمیرد و به جهنم برود از کسانی است که قرآن را به تمسخر گرفته‌است»^۱ و نیز می‌فرمود: «خوشا به حال کسانی که قرآن را تلاوت و به آن عمل می‌کنند، چون این افراد محبوبترین مردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند»^۲. می‌فرمود: «به نظر من هیچ عاقلی قبل از تلاوت سه آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره نمی‌خواند»^۳. امیر مؤمنان در توصیف قرآن و اهمیت آن می‌فرماید: «قرآن کتاب خداست که در آن خبر کسانی است که پیش از شما زیسته‌اند و بعد از شما خواهند زیست، حکم و قانون در میان شماست، حق را از باطل جدا و مشخص می‌کند، در آن چیز بیهوده‌ای نیست، هر کس (عمل) آن را از ترس ستمکاری ترک کند، خداوند او را نابود می‌کند و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند، گمراه می‌شود، ریسمان محکم و ذکر (خداوند) حکیم است و آن صراط مستقیم است که هواها و خواهشها و زبانها نمی‌تواند در آن انحراف و پیچیدگی بیاورد، شگفتیهای آن تمام شدنی نیست و علماء از آن سیر نمی‌شوند، هر کس با آن سخن

۱- المتطرف ۱/۲۰ و فرائد الکلام / ۳۹۰.

۲- التبیان فی آداب حملة القرآن / ۱۶۴ و فرائد الکلام / ۳۹۰.

۳- التبیان فی آداب حملة القرآن / ۱۶۴ و فرائد الکلام / ۳۸۷.

گفت، راست می‌گویند و هر کس به آن عمل کند، پاداش داده خواهد شد، هر کس به آن حکم کند عدالت را رعایت کرده است و هر کس به آن دعوت دهد، به راه راست هدایت یافته است.^۱ از آنجایی که سرور ما علی علیه السلام به قرآن بسیار اهمیت می‌داد، علم گسترده‌ای از قرآن و علوم آن به دست آورد، از ایشان روایت است که فرمود: «سوگند به خدا! هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر این که می‌دانم درباره‌ی چه کسی، کجا و بر چه کسی نازل شده است، خداوند به من دلی آگاه و زبانی صادق و گویا بخشیده است.^۲»

و می‌فرمود: «از من درباره‌ی کتاب خدا سوال کنید، چرا که هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر این که می‌دانم شب نازل شده یا روز، در دشت نازل شده است یا در کوه»^۳. ابن عبدالبر بر این باور است که علی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع آوری کرده است.^۴

سرورمان علی علیه السلام در اواخر زندگانی خود می‌فرمود: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید»^۵؛ وی این سخن را زمانی می‌گفت که در عراق بود و بخش عمده‌ی اصحاب پیامبر وفات یافته بودند. چون در میان قومی بود که نسبت به احکام قرآن و سنت جاهل بودند و یا چندان که باید آگاه نبودند، علاقمند بود قرآن و سنت را به آنها آموزش دهد و آنها را به حق و حقیقت دین راهنمایی کند، چرا که او آگاهترین فرد در آن دوران بود و این که ایشان بر آموزش و تربیت مردم حریص بوده است، نمونه‌ای از عالم ربانی است.

سوم: آیاتی که درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده است

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن نازل می‌شد و به حوادث و مسائلی که در جامعه‌ی مدینه اتفاق می‌افتاد پاسخ می‌داد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را راهنمایی می‌کرد که با چه اقوام و گروههایی رابطه برقرار نماید و با چه کسانی قطع رابطه کند و حتی هشدار می‌داد که با برخی هیچ رابطه‌ای نداشته باشد و برخی اشتباهات را تذکر می‌داد و برخی از آیاتی که در مورد علی و صحابه نازل شدند که افتخارات جاویدان را برای ایشان ثبت کرد، از جمله:

۱- فضایل القرآن، ابن کثیر/ ۱۵۵ ف این روایت از پیامبر ثابت نیست بلکه موقوف بر علی است.

۲- الطبقات ۲/۳۳۸، تاریخ الخلفاء سیوطی / ۱۵۲.

۳- الصواعق السحرته ۲/۳۷۵ و الطبقات ۲/۳۳۸.

۴- الاستیعاب ۳/۱۱۳۰، منظور حفظ قرآن است نه جمع آوری به صورت مکتوب.

۵- منهاج السنة- ۵۷/۸.

۱- ﴿ هَذَا نِ حَصَمَانِ اَخْصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَهُمْ مَقَمِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كَلَّمَا ارَادُوْا اَنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ اُعِيْدُوْا فِيْهَا وَذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِيْقِ ﴿٢٢﴾ اِنَّ اللّٰهَ يَدْخُلُ الْاٰلِیْنَ اَمَانُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ جَنَّتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ يُكٰوَنُ فِيْهَا مِنْ اَسْوَارٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَّلُوْلُوْا وَّلِبَاسُهُمْ فِيْهَا حَرِيْرٌ ﴿٢٣﴾ ﴾ (حج/ ۱۹-۲۳)

اینان که دو دسته مقابل هم (مردمان، به نام مؤمنان و کافران) می‌باشند (و در آیه‌های متعدّد ذکری از ایشان رفته‌است) درباره (ذات و صفات) خدا به جدال پرداخته‌اند و به کشمکش نشسته‌اند. کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیه دیده و انگار آتش آن) جامه‌هایی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود. (این آب جوشان آن‌چنان در بدنشان نفوذ می‌کند که) آنچه در درونشان است بدان گذاخته و ذوب می‌گردد و هم پوستهایشان. تازیانه‌هایی از آهن برای (زدن و سرکوبی) ایشان (آماده شده) است. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانده شوند (و آمرانه بدیشان گفته شود): بچشید عذاب سوزان را. (این حال گروه اول، یعنی کافران در قیامت است. اما گروه دوم که مؤمنانند) خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به باغهایی (از بهشت) داخل می‌گرداند که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودبارها جاری است. آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می‌یابند و جامه‌هایشان در آنجا از حریر است.

بخاری از علی روایت می‌کند که می‌فرمود: «من نخستین کسی هستم که در روز قیامت در برابر خداوند برای خصومت با دشمنان احضار می‌شوم». قیس بن عباد می‌گوید: آیه‌ی: «هَذَا نِ حَصَمَانِ اَخْصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» در مورد برخی از صحابه و دشمنانشان مانند: حمزه، علی، ابو عبیده بن حارث، شیبه بن ربیع، عتبه بن ربیع و ولید بن عتبه نازل شده است که در جنگ بدر به نمایندگی از دو گروه مؤمن و کافر رو در روی هم قرار گرفتند. (و مبارزه کردند).^۱

۲- ایشان یکی از کسانی است که آیه زیر درباره آنها نازل شده است:

﴿ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴾ (۱۱)

(آل عمران/۶۱).

هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده است (باز) با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نمائیم.

وقتی که هیئت اعزامی از سوی طایفه‌ی نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عیسی بن مریم علیه السلام با آنها به معادله پرداخت و فرمود: عیسی بنده‌ی خدا و رسول و کلمه‌ی اوست که به مادر پاک او (مریم) القاء کرده است و در مورد ادعای آنها مبنی بر اینکه عیسی «خدا یا پسر یا سوّم سه خدا» باشد، آنها را تکذیب کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد، اما آنها نپذیرفتند، بنابراین آنها را به مباحله دعوت کرد.

از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است که وقتی آیه‌ی: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین را جمع کرد و فرمود: «پروردگارا اینها اهل بیت من هستند»^۱.

۳- علی علیه السلام طی مباحثه‌ای گفته بود: جهاد در راه خدا از آباد کردن مسجد الحرام فضیلت بیشتری دارد، به همین مناسبت آیه نازل شد و نظریه علی را تأیید کرد.

در روایت صحیح آمده: مردی گفت: من برایم مهم نیست که پس از مسلمان شدنم هیچ عملی انجام ندهم جز این که مسجد الحرام را تعمیر و آباد کنم. علی گفت: فضیلت جهاد در راه خدا از همه‌ی آنچه تو می‌گویی بیشتر و برتر است، عمر بن خطاب که آنجا حضور داشت گفت: در کنار منبر پیامبر سر و صدا نکنید. وقتی که نماز تمام شد در این باره از پیامبر سؤال می‌کنیم، لذا آیه‌ی زیر نازل شد:

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ (۱۱) الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي

سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾ (توبه/ ۱۹-۲۲)

آیا (رتبه سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجدالحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است (و به جان و مال کوشیده است؟ هرگز منزلت آنان یکسان نیست و) در نزد خدا برابر نمی‌باشند و خداوند مردمانی را که (به خویشتن به وسیله کفر ورزیدن و به دیگران به وسیله اذیت و آزار آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد.

کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند و آنان رستگاران و به مقصود رستندگان (و سعادت‌مندان دنیا و آخرت) می‌باشند. پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خوشنودی (از ایشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند.

همواره در بهشت ماندگار می‌مانند (و غرق در لذت و نعمتهای آن خواهند بود). بیگمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگ (و فراوانی برای فرمانبرداران امر او) موجود است. خداوند متعال در بیان این آیات فرمود که ایمان و جهاد در راه خدا از آبادانی مسجدالحرام، عمره، طواف و پذیرایی و نیکی با حاجیان بیشتر فضیلت دارد.

۴- خیر خواهی و دلسوزی علی علیه السلام نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله:

از علی روایت است وقتی آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤُنُكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾﴾ أَشْفَقْتُمْ أَن تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤُنُكُمْ صَدَقَتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ مَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾﴾ (مجادله/ ۱۳)

ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگوئی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر (برای زدودن حب مال از دلها) است. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است. آیا

می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هائی را بدهید (و مخارجی برای خود تولید کنید؟!)). حال که چنین کاری را نکرده‌اید و خداوند هم شما را بخشیده‌است (و این رنج را از دوش شما برداشته‌است و اجازه داده‌است بدون دادن صدقه با پیغمبر به نجوا پردازید) پس نماز را چنانکه باید بخوانید و زکات مال بدر کنید و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری نمائید. الله از همه کارهایی که می‌کنید آگاه است.

وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: به مسلمانان دستور بده صدقه بدهند، گفتم: چطور؟ فرمود: یک دینار، گفتم: نمی‌توانند، فرمود: نیم دینار. گفتم: نمی‌توانند، فرمود: پس چقدر بدهند خوب است؟ گفتم: به اندازه‌ی وزن یک جو طلا. فرمود: علی تو بسیار زاهد و پارسایی.

علی گوید: سپس آیه‌ی: «**ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ مَحْوِيكُمْ صَدَقْتُمْ خَيْرٌ**» نازل شد. راوی می‌گوید: علی می‌گفت: خداوند به خاطر من بر این امت آسان گرفت و تخفیف داد!

چهارم: ابلاغ تفسیر آیاتی را که علی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود

علی علیه السلام از تفسیر برخی آیات که از پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کرده، به مردم ابلاغ می‌کرد، از جمله به چند مورد از این آیات اشاره می‌کنیم:

الف- از علی روایت است که پیامبر فرمود: منظور از آیه‌ی:

﴿ **وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكذِّبُونَ** (۸۲) ﴾ (واقعه/۸۲)

یعنی: این است که خداوند به شما روزی داده ولی بجای اینکه شکرگزار باشید، بوسیله ستارگان طلب باران می‌کنید و می‌گویید: با طلوع فلان ستاره و فلان ستاره باران می‌بارد و به جای شکر و سپاس خدا، او را تکذیب می‌کنید.^۲

ب- برای هر کس همان آسان است که برای آن آفریده شده است.

از علی روایت است که گفت: در بقیع غرقد بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و نشست، ما نیز نشستیم، تگه چوبی به دست داشت و با آن به زمین می‌زد، سپس سرش را بالا برد و فرمود: «**ما منکم من أحد، من نفس منفوسة إلا وقد کتب الله مکانها من الجنة والنار، ألا وقد کتبت**

۱- ترمذی ش ۳۲۶۷ و میگوید: «حسن، غریب». آلبانی در ضعیف موارد الظمان ص ۱۲۷-۱۲۸ این روایت را ضعیف دانسته‌است.

۲- مسند، الموسوعة الحدیثی، ش/۸۴، حسن لغیره‌است.

شقیة او سعیده» یعنی: هیچ کس از شما وهیچ جاننداری نیست مگر این که خداوند جایش را در بهشت و جهنم نوشته است و کسی نیست مگر این که خداوند نوشته است که بدبخت است یا نیک بخت.

مردی گفت: ای رسول خدا! آیا بر کتاب تقدیر توکل نکنیم و از عمل دست نکشیم؟ چون هر کس سعادت‌مند باشد بزودی سعادت‌مند خواهد شد و هر کس بدبخت باشد، بزودی بدبخت خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمل کنید که برای هر کس همان آسان به نظر می‌رسد که نصیبش می‌شود، برای سعادت‌مندان عمل سعادت و برای بدبختان عمل افراد بدبخت جلوه خواهد نمود. سپس آیات:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَانْفَقَىٰ ۝۵ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ ۝۶ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۝۷ وَأَمَّا مَنْ جَحَلَ وَأَسْتَعْنَىٰ ۝۸ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۝۹ فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۝۱۰ ﴾^۱ (لیل/۵-۱۰).

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد). به پاداش خوب (خدا در این سرا و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد. (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و) او را آماده رفاه و آسایش می‌نمائیم و اما کسی که تنگ‌چشمی‌بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند. به پاداش خوب (خدا در این سرا و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد. او را آماده برای سختی و مشقت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم.

در روایتی دیگر آمده: «آیا بر نوشته‌ای که برای ما ثبت شده‌است، توکل نکنیم و از عمل دست نکشیم؟ چون هر کس از ما سعادت‌مند باشد، بزودی عمل افراد سعادت‌مند را انجام می‌دهد و هر کس از بدبختان باشد بزودی به سمت و سوی افراد بدبخت خواهد رفت».

در صحیحین از علی روایت است: روزی تگه چوبی به دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با آن به زمین می‌زد، سپس سرش را بلند کرد و فرمود: «هیچ کس از شما نیست مگر این که جایش را در بهشت و جهنم مشخص شده است». گفتند: ای رسول خدا! پس عمل برای چه؟ آیا از عمل دست بر نداریم؟ فرمود: خیر! عمل کنید که برای هر کس همان آسان به نظرش

می‌رسد که برای آن آفریده شده است و سپس آیات ۵ تا ۱۰ سوره‌ی اللیل را که در روایت فوق ذکر شد، تلاوت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده که علم و آگاهی و نوشتن و داوری خداوند از پیش در مورد نیک بختی، بدبختی و دیگر احوال بندگان مشخص است.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات مختلف توضیح داده است که انجام اعمال سعادت‌مندانه و یا انجام اعمالی که نشانه بدبختی است در افراد هیچ منافاتی با بدبخت یا نیک بخت بودنشان ندارد، چون هر کس از اهل سعادت باشد، شرایط عمل به اعمال سعادت‌مندانه برایش فراهم می‌شود و هر کس جزو افراد بدبخت باشد، انجام اعمال بدبختان برایش آسان و مناسب جلوه خواهد نمود. با این حال باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله از این که انسان عملی را به خاطر آنچه در تقدیر نوشته شده است، ترک کند، نهی کرده است، لذا هر کس به تقدیری که از پیش نوشته شده اعتماد کند و از عمل به دستورات الهی دست بکشد، بیشتر از همه ضرر خواهد نمود. این که کسانی برخی از عبادات و وظائف شرعی را ترک می‌کنند، از مقدراتی است که عمل اهل شقاوت بر ایشان بهتر به نظر می‌آید، چون نیک بختان کسانی هستند که به دستورات خداوند عمل می‌کنند؛ اما هر کس یکی از فرایض را به بهانه‌ی تقدیر ترک کند، از بدبختانی است که عمل افراد بدبخت برایشان آسان جلوه کرده است، این جوابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به سؤالی داده است و امیر مؤمنان علی و اصحاب از پیامبر آموخته‌اند.^۲

پنجم: اصول و مبانی علی در استنباط احکام و فهم معانی از قرآن

علی نسبت به قرآن و علوم آن علمی گسترده داشت؛ به همین دلیل معتقد بود که تمام احکام شرعی به دو صورت تصریحی و ضمنی در قرآن وجود دارد و می‌فرماید: «قطعاً خداوند متعال فراموشکار نبوده است»^۳ و به کثرت از قرآن استدلال می‌کرد و آیه‌ی مورد استدلالش را تلاوت می‌کرد.

۱- التزام به ظاهر قرآن

سرور ما علی هر گاه قرینه‌ای را نمی‌یافت که به اقتضای آن مفهوم و معنای ظاهر تغییر می‌کند، به ظاهر آیه استناد می‌کرد و بر آن تأکید می‌نمود، به همین دلیل با استناد به آیه‌ی:

۱- بخاری ش/ ۶۶۰۵ و الفتاوا ۱۶۵/۸.

۲- مصنف عبدالرزاق / ۱۷۴۴.

۳- همان منبع / ۱۷۴۴

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ (مائده/۶)^۱

ای مؤمنان! هنگامی که برای نماز بپا خاستید (و وضو نداشتید)، صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید.

برای هر نماز وضوء می گرفت، چون ظاهر آیه ایجاب می کند که هر گاه فرد قصد نماز خواندن کند، باید وضوء بگیرد. معتقد بود هر گاه بر فردی روزه فرض شد و سپس به مسافرت رفت (یعنی: فردی مقیم بود و روزه فرض شد و بعد از آن مسافر شد). روزه بر چنین فردی فرض است و نمی تواند روزه اش را بخورد و دلیل امیر مؤمنان آیه ی:

﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ ^۲، (بقره/۱۸۵)

یعنی: (هر کس از شما ماه (رمضان) را دید باید روزه بگیرد).

به باور سرور ما علی علیه السلام فردی که بعد از دو سالگی از زنی شیر بخورد، حرام بودن شیرخوارگی ثابت نمی شود و دلیل ایشان آیه ی:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ ۚ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ ۚ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَكَشَاوَرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۚ وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوهُنَّ فَإِنَّكُمْ عَلَيْكُمْ وَإِنْ شَاءْتُمْ سَوَّاهُنَّ لَكُمْ فَمَا تَرَاحُ ۚ وَإِنْ كُنْتُمْ عَسَاكِرًا مُجْتَمِعِينَ عَلَى أُمَّةٍ فَأُولَئِكَ الْأُمَّةُ الْمَوْلُودُ لَهُ ۚ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ ۚ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ ۚ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَكَشَاوَرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۚ وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوهُنَّ فَإِنَّكُمْ عَلَيْكُمْ وَإِنْ شَاءْتُمْ سَوَّاهُنَّ لَكُمْ فَمَا تَرَاحُ ۚ وَإِنْ كُنْتُمْ عَسَاكِرًا مُجْتَمِعِينَ عَلَى أُمَّةٍ فَأُولَئِكَ الْأُمَّةُ الْمَوْلُودُ لَهُ ۚ﴾ (بقره/۲۳۳)

یعنی: مادران (اعم از مطلقه و غیرمطلقه) دو سال تمام فرزندان خود را شیر می دهند، هر گاه یکی از والدین یا هر دوی ایشان خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی شوند، بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (یعنی پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را (در آن مدت به اندازه توانائی) به گونه شایسته بپردازد. هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانائی خود نیست، نه مادر به خاطر فرزندش و نه پدر به سبب بچه اش باید زیان ببیند (بلکه حق دیدار از فرزند برای هر دو محفوظ است و بر پدر پرداخت عادلانه و بر مادر پرورش

۱- تفسیر قرطبی ۲/۸۰.

۲- فقه الامام علی ۱/۴۵.

مسلمانانه لازم است. چنانچه پدر بمیرد یا به سبب فقر از پرداخت حق حضانت عاجز باشد) بر وارث فرزند چنین چیزی لازم است (و در صورت دارا بودن، باید آنچه بر پدر فرزند، از قبیل خوراک و پوشاک و اجرت شیرخوارگی لازم بوده است پردازد) و اگر (والدین) خواستند با رضایت و مشورت همدیگر (کودک را زودتر از دو سال) از شیر بازگیرند گناهی بر آنان نیست. اگر (ای پدران) خواستید دایگانی برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، به شرط این که حقوق آنان را به طور شایسته پردازید و از (خشم) خدا پرهیزید و بدانید که خدا بدانچه انجام می‌دهید بینا است (لذا پدران و مادران خدا را در نظر دارند و به تربیت اولاد عنایت نمایند).

طبق این آیه مدت شیرخوارگی دو سال است و هرکس بچه‌ای را در طول دو سال شیرخوارگی اش شیر دهد، حرمت (شیرخوارگی) شامل حالش می‌شود، اما اگر بچه‌ای بعد از دو سالگی از زنی شیر خورد، حرمت رضاعت (شیرخوارگی) شامل حالش نمی‌شود.^۱ در جایی دیگر با استناد به قسمت دیگر این آیه - و طبق قاعده‌ی جمع بین آیات - بین آیه‌ی: «مادران فرزندان‌شان را دو سال کامل شیر دهند». می‌گوید: این حکم مخصوص کسانی است که قصد دارند مدت شیرخوارگی را کامل کنند و آیه‌ی:

﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ یعنی: (مدتی که کودک در شکم مادر است و جدا شدنش سی ماه است)، جمع نموده و می‌گوید: زنی را که شش ماه پس از ازدواج، زایمان کرده بود از تهمت بری دانست و فرمود: «خداوند در این آیات به ما می‌گوید: (کمترین مدت) حاملگی شش ماه و شیرخوارگی بیست و چهار ماه است، که در مجموع سی ماه می‌شود. حکمش را از جمع بین دو آیه‌ی مذکور استنباط نمود.^۲

۲- حمل مجمل بر مفسر

مجممل حکمی است که منظور و مراد آن به گونه‌ای پوشیده است که بدون شرح و توضیح مراد و منظور گوینده فهمیده نمی‌شود.^۳

مفسر حکمی است که منظور آن بدون نیاز به شرح و توضیح، واضح باشد.^۱ سرورما علی ﷺ آیه‌ی:

۱- المجموع، نووی ۲۱۳/۸.

۲- منصف عبدالرزاق/۱۲۴۴۳ و فقه‌الامام علی ۱/۴۱

۳- مرآة الاصول فی شرح مرقاة الوصول/۱۶۷

﴿ هَدِيًّا بَلِغَ الْكَعْبَةِ ﴾ (قربانی که به کعبه برسد) که مجمل است بر آیات دیگر مفسر حمل کرده است.

روایت است: مردی از علی درباره‌ی قربانی که حاجی با خودش می‌برد سؤال کرد، علی گفت: هشت جفت از انواع حیوانات با خودش ببرد، آن مرد از این پاسخ به شک افتاد. لذا علی به او گفت: آیا قرآن تلاوت می‌کنی؟
گفت: آری.

علی گفت: آیا نشنیده‌ای خداوند می‌فرماید:

﴿ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴾ (مائده/۱)

یعنی: ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید (اعم از عقدها و عهدهای مشروع انسان با انسان یا انسان با خدا. بعد از ذبح، خوردن گوشت) چهارپایان برای شما حلال است، مگر آنهایی که (در این سوره مستثنی می‌گردد) و بر شما خوانده می‌شود. هنگامی که در حالت احرام هستید (یا این که در سرزمین حرم بسر می‌برید) شکار (بری) را حلال ندانید. خداوند هر چه بخواهد (و مصلحت بداند) حکم می‌کند.
آن مرد گفت: آری.

باز فرمود: آیا شنیده‌ای خداوند می‌فرماید: ﴿ لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةٍ ﴾ (حج/۳۴)؟

باید نام الله را در هنگام ذبح چهارپایانی که برایشان روزی داده است، ذکر کنند.
گفت: آری.

علی گفت: و شنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشٌ كُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴾ (انعام/۱۴۲)؟

برخی چهارپایان را برای بارکشی و برخی دیگر جانداران را که روی زمین می‌خزند آفرید، از آنچه خداوند به شما روزی داده است، بخورید).

گفت: آری.

فرمود: شنیده‌ای خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ نَبِيَّةً أَرْوَجُ مِنْ الضَّكَّانِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ
 أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِيَّيْنِ بَعْلِمِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ
 وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ أَلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اسْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ
 كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهِدًا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ
 النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾﴾ (انعام/ ۱۴۳ و ۱۴۴)؟

«... از میش دو تا (نر و ماده) از بز دو تا (نر و ماده) بگو آیا این دو نر (بز و میش) یا دو ماده را خداوند حرام کرده یا آنچه در شکم ماده قرار دارد. (کدام یک را خداوند حرام کرده‌است؟) با علم و یقین به من پاسخ دهید، اگر از راستگویانید و از شتر دو تا (نر و ماده)».

گفت: آری.

پرسید: اگر آهویی را در هنگام احرام کشتم بر من چه چیز لازم می‌آید؟

فرمود: «هَدْيًا بَلَغَ الْكَعْبَةِ»^۱.

منظور علی این بود که اگر کسی آهویی را در هنگام احرام حج شکار کرد، باید یک گوسفند به جای آن قربانی کند. به این صورت علی آیه‌ی مجمل را با آیات مفسر توضیح داد.

۳- حمل آیات مطلق بر آیات مقید

مطلق: الفاظ و کلماتی است که بودن قید بر معنا و ماهیتی دلالت کند و مقید: کلمه و لفظی است که با قیدی - هر قیدی که باشد - مقید شود.^۲ امیر مؤمنان علی در استنباط برخی احکام مطلق قرآن را بر مقید حمل کرده‌است، به عنوان مثال در آیه‌ی سرقت، به صورت مطلق دستور داده شده که دست سارق قطع شود، این آیه با حکمی که در آیه‌ی محاربه آمده، دست دزد راهزن قطع نشود مگر بعد از اینکه دو بار اقدام به دزدی کند، مقید شده است. اگر دزد به کرات دزدی کرد، بیشتر از یک دست و یک پایش قطع نشود، به این صورت که پس از اولین سرقت، دست راستش قطع شود، اگر بار دوم دزدی کرد، پای

۱- الدر المنثور ۳/۱۳.

۲- جمع الجوامع بشرح المحلی ۲/۷۹، فقه‌الامام علی ۱/۴۷.

چپش قطع می‌شود، اما اگر برای بار سوم و چهارم دزدی کرد، عضوی از او نباید قطع شود و به جای قطع عضو، باید تعزیر شود، این نظریه سرور ما علی علیه السلام است، چون به اعتقاد ایشان آیه‌ی:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ (مائده/۳۸).

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید.

آیه‌ی فوق بر آیه‌ی محاربه حمل می‌شود که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ

يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ﴾ (مائده/۳۳).

کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و بدین وسیله) با خدا و پیغمبرش می‌جنگند و در روی زمین (با تهدید امنیت مردم و سلب حقوق انسانها، مثلاً از راه راهزنی و غارت کاروانها) دست به فساد می‌زنند، این است که (در برابر کشتن مردم) کشته شوند یا (در برابر کشتن مردم و غصب اموال) به دار زده شوند یا (در برابر راهزنی و غصب اموال، تنها) دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود بنابراین علی می‌گفت: خداوند در این آیه‌ی محاربه فقط به قطع یک دست و یک پای راهزن دستور داده است، به همین دلیل اگر بیشتر از دو بار دزدی کرد مجازاتش این است که بجای قطع عضو زندانی شود.^۱

شعبی روایت می‌کند که سرور ما علی علیه السلام معتقد بود اگر سارقی بیش از دو بار دزدی کرد، فقط یک دست و یک پایش قطع می‌شود، بعد از بار دوم مجازاتش این است که زندانی شود و می‌گفت: از خداوند شرمم می‌آید که برای بنده‌اش دستی نگذارم که با آن غذا بخورد و استنجا و طهارت کند.^۲

۱- فقه‌الامام علی ۱/۴۷ و منصف عبدالرزاق/۲۱۸۷۴.

۲- فقه‌الامام علی ۱/۴۷ و منصف عبدالرزاق/۱۸۷۶۴.

۴- علم به ناسخ و منسوخ

نسخ: عبارتست از رفع و برداشته شدن یک حکم شرعی با حکم شرعی دیگری که بعد از آن آمده ساقط شود.

زرکشی می گوید: ائمه می گویند: برای کسی جایز نیست قرآن را تفسیر کند مگر بعد از این که ناسخ و منسوخ قرآن را بشناسد.^۱

امیر مؤمنان علی با تأکید بر همین قاعده، در برخورد با فردی (قصه پرداز) که به باور خود قرآن را تفسیر می کرد، وی را سرزنش کرد و گفت: آیا ناسخ و منسوخ قرآن را می شناسی؟ آن مرد گفت: خیر، فرمود: پس هم خودت گمراه و هلاک شدی و هم دیگران را گمراه و هلاک کردی.^۲

۵- توجه و اهتمام به زبان عربی

یکی از روشهای سرور ما علی علیه السلام در فهم قرآن این بود که به زبان عربی توجه خاص داشت، به عنوان مثال در مورد فهم آیه ی:

﴿وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره / ۲۲۸).

و زنان مطلقه باید (بعد از طلاق) به مدت سه بار عادت ماهانه (ویا سه بار پاک شدن از حیض) انتظار بکشند (و عده نگهدارند، تا روشن شود که حامله نیستند).

می گوید: منظور از «قُرُوء» حیض است و عده ی زن مطلقه تا از سومین عادت ماهیانه پاک نشود، تمام نمی شود.^۳

به همین دلیل درباره ی زن مطلقه می گوید: «زمانی شوهرش می تواند رجوع کند که پس از پاک شدن از حیض سوم غسل کند».^۴

(و قُرُوء) در زبان عربی جمع «قراء» است که هم به معنای حیض و هم به معنای طهر «پاکی» به کار می رود و جمله ی: «أقرأت امرأة» هم به این معنای این است که (زن در عادت ماهیانه) (حیض) قرار گرفت و هم به معنای پاک شدن از عادت ماهیانه است).

۱- البرهان فی علوم القرآن ۲/۹۲.

۲- ابو خثیمه، کتاب العلم العلم / ۳۱ با تحقیق آلبانی و گوید: إسناد آن صحیح است.

۳- تفسیر ابن کثیر ۱/۲۱.

۴- الدر المنثور ۷۳۳۴.

همچنین امیر مؤمنان علی علیه السلام از آیه‌ی: ﴿أَوْلَمَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ (نساء/۴۳) یعنی: (یا زنانان را لمس کردید)

از این آیه چنین فهمیده بود که معنای «لمس» همبستری و جماع است و خداوند متعال این کلمه را به صورت کنایه به کار برده است.^۱
همچنین در آیه‌ی:

﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (بقره/۲۳۷)
و اگر زنان را پیش از آن که با آنان تماس بگیرید (و آمیزش جنسی بنمائید) طلاق دادید، در حالی که مهریه‌ای برای آنان تعیین نموده‌اید... در این آیه واژه‌ی: «مس» را به معنای خلوت کردن با زن حمل کرده و می‌گوید: منظور از «مس» در این آیه خلوت کردن زن و مرد است.^۲ به این ترتیب از نظر علی هرگاه مردی با زنی که عقد ازدواج بسته خلوت کند، پرداخت تمام مهریه بر او واجب است^۳ و می‌گوید: هر گاه زن و مرد پشت پرده‌ی زفاف رفتند و درب اتاق را بستند، بر مرد پرداخت مهریه و بر زن عده واجب می‌شود.^۴

۶- فهم نصی از قرآن با نصوص دیگری از آن

از جمله اصول و قواعد امیرمؤمنان علی در فهم تفسیر قرآن این بود که معنای آیه‌ای را از آیات و نصوص دیگر استنباط می‌کرد، از جمله در آیه‌ی:

﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ (نساء/۱۴۱)

(نساء/۱۴۱)

هرگز خداوند برای کافران راهی (برای غلبه) بر مؤمنان قرار نداده.
چنین فهمیده است که منظور روز قیامت است و این فهم را از آن قسمت از آیه‌ای استنباط می‌کند که خداوند می‌فرماید: ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾. سرورما علی علیه السلام در پاسخ مردی که از ایشان سؤال کرده بود: معنای این آیه چگونه است؟ گفت: نزدیک بیا،

۱- فقه الامام علی ۱/۴۸ و الفصول فی الاصول، جصاص ۱/۲۰۳.

۲- الفصول فی الاصول جصاص ۱/۲۰۲

۳- فقه الامام علی ۱/۴۸.

۴- مصنف ابن ابی شیبہ ۴/۲۳۴ و فقه الامام علی ۲/۵۳۱.

نزدیک بیا، خداوند در روز قیامت بین شما حکم می‌کند و هرگز برای کافران راه غلبه برای مؤمنان قرار نخواهد داد.^۱

طبق روایت ابن جریر که ابن کثیر هم از او نقل کرده که طبق استنباط علی ﷺ منظور از آیه‌ی: ﴿وَالسَّقْفَ الْمَرْفُوعَ﴾ (طور/۵) آسمان است و سفیان گفت: علی پس از تفسیر آیه‌ی: ﴿وَالسَّقْفَ الْمَرْفُوعَ﴾ آیه‌ی: ﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ (الانبیاء/۳۲) را تلاوت کرد،

و آسمان را سقفی حفاظت شده قرار دادیم و آنان از نشانه‌هایش رویگردانند.

و نیز از همین موارد است تفسیر آیه‌ی: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ (بقره/۲۳۸)

در انجام نمازها و (به ویژه) نماز میانه (یعنی عصر، کوشا باشید و) محافظت ورزید و فروتنانه برای خدا بپا خیزید.

به فهم او «نماز میانه» نماز عصر است و این فهم و استنباط را با استناد به حدیثی گفته که رسول الله ﷺ در روز جنگ احزاب فرمود: «شغلونا عن الصلاة الوسطی صلاة العصر، ملاً الله بیوتهم وقبورهم ناراً»^۲ یعنی: ما را از نماز میان، نماز عصر مشغول کردند، خداوند خانه‌ها و قبرهایشان را پر از آتش کند.^۳

نیز از دیگر موارد تفسیر ایشان این است که در روایت آمده امیرمؤمنان علی ﷺ از آیه‌ی:

﴿إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَابِرَ مَا نُهَوْنَ عَنْهُ نَكَفَرْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾ (نساء/۳۱)

اگر از گناهان کبیره‌ای پرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زدائیم و (به شرط استغفار از کبائر و عدم اصرار بر صغائر) شما را به جایگاه ارزشمندی (که بهشت برین است) وارد می‌گردانیم.

۱- تفسیر ابن جریر اسناد آن صحیح است/۳۲۷.

۲- مسلم (۱/۴۳۷).

۳- مسلم (۱/۴۳۷).

سهل ابن ابی خثیمه از پدرش روایت می کند که: من در همین مسجد - کوفه - بودم، علی روی منبر سخنرانی می کرد و می گفت: ای مردم کبائر (گناهان کبیره) هفت تا هستند، مردم فریاد کشیدند، سه بار این سخنش را تکرار کرد و گفت: چرا از من نمی خواهید آن هفت گناه کبیره را برایتان بگویم؟ گفتند: آنها کدامند؟ فرمود: شرک و زردن به الله، قتل و کشتن ناحق، تهمت زدن به زنان پاکدامن، خوردن مال یتیم، خوردن ربا، فرار از معرکه‌ی جهاد هنگام رو در رویی و انصراف از هجرت^۱.

این نظر و دیدگاه علی علیه السلام بر مبنای حدیثی است که رسول الله ص فرمودند: «اجتنبوا السَّبْعَ الموبقات» یعنی: از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید. عرض کردند: ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمودند: «الشَّرک بالله و السَّحَر و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق و أكل مال الیتیم و التَّولی یوم الزَّخف و قذف المحصنات المؤمنات الغافلات»: (شرک و زردن به خدا، افسون و جادوگری، کشتن کسی که خداوند قتلش را حرام کرده مگر بر حق، رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار از معرکه‌ی جنگ هنگام رودر رویی با کفار و تهمت زدن به زنان پاکدامن بی خبر^۲).

تفسیر و فهم نصی با نصی دیگر از منهج و روش امیر مؤمنان علی در تفسیر قرآن بوسیله‌ی سنت است.

۷- سؤال از الفاظ مشکل قرآن

یکی از روشهای امیر مؤمنان علی در فهم قرآن کریم این بوده که هرگاه فهم آیه‌ای به نظرش مشکل می آمد در مورد آن به سؤال و کاوش می پرداخت، به همین دلیل از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید که منظور از: ﴿يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ در آیه‌ی:

﴿وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ. فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عَيْرٌ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه/۳) چیست؟

۱- تفسیر طبری ۵/۲۵

۲- بخاری الوصایا، ش/۲۷۶۶.

علی گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم «یوم الحج الاکبر» چه روزی است؟ فرمود: «روز قربانی»^۱، امیرمؤمنان علی این منهج و روش را با روایتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند شرح می دهد و می گوید: گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر اتفاقی پیش آمد که در مورد آن هیچ امر و نهی نیست، چه کار کنیم؟ فرمود: «با فقها و اهل عبادت مشورت کنید، و تنها به رأی خودتان عمل نکنید»^۲.

۸- علم و آگاهی به مناسبت آیات قرآن

داشتن علم و آگاهی از مناسبتها و اسباب نزول آیات به فهم معنا و مفهوم و استنباط حکم از آیات کمک می کند، چون شرح اسباب نزول، روشی قوی برای درک مفاهیم قرآنی است.^۳ سرور ما علی در اطلاع از اسباب نزول به سطحی از علم رسیده بود که مردم را تشویق می کرد از او درباره‌ی مفاهیم قرآن سؤال کنند و می گفت: «از من درباره‌ی قرآن و علوم آن پرسید! سوگند به خدا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه میدانم شب نازل شده یا روز»^۴، در روایتی دیگر می فرماید: «سوگند به خدا هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر اینکه میدانم درباره‌ی چه کسی و کجا نازل شده است»^۵.

۹- خاص کردن عام

عام: لفظی است که تمام آنچه را در حیطه‌ی صلاحیت آن است بدون محدودیت، یک جا و به یک دفعه در برمی گیرد.^۶

قاعده: هر لفظ عامی بر عمومیت باقی است تا وقتی که لفظی وارد شود که آن را خاص کند^۷ و گاهی از طرف شارع حکمی صادر می شود که «عام» را بر بعضی از افراد خود خاص می کند که اصطلاحاً این را «تخصیص عام» می گویند^۸، از علی رضی الله عنه روایاتی در مورد «تخصیص عام» نقل شده است: از ایشان پرسیدند، مردی دو کنیز دارد که خواهر همدیگرند،

۱- سنن ترمذی ش/۸۰ و آلبنی آن را صحیح دانسته ۲۸۲/۱.

۲- تاریخ خلیفه ابن خیاط /۷۷ و منهج علی بن ابیطالب فی دعوه‌الی الله /۷۸.

۳- منهج علی ابن ابیطالب /۷۶

۴- الاصابه /۲/۵۰

۵- طبقات /۲/۳۳۸.

۶- تیسیر الاصول عبدالله الجدید /۲۶۲

۷- تیسیر علوم الفقه، عبدالله جدید، ص ۲۶۲.

۸- منبع سابق.

با یکی همبستر شده، آیا می‌تواند با خواهر دیگر هم همبستر شود؟ فرمود: خیر... تا زمانی که هر دو از ملکیتش خارج شوند نمی‌تواند با خواهر دیگر همبستر شود^۱ از ابن کواء روایت است که از علی علیه السلام پرسیدم: آیا جمع بین دو خواهر جایز است؟ گفت: طبق آیه‌ای از قرآن ازدواج با دو خواهر همزمان منع شده و طبق آیه‌ای دیگر حلال است و من و خانواده‌ام این کار را نمی‌کنیم.^۲ منظور علی از آیه‌ای که جمع بین دو خواهر را تحریم کرده آیه‌ی (۲۳ سوره نساء) است که می‌فرماید:

﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ﴾ یعنی: و (بالاخره این که) دو خواهر را با هم جمع آورید.

هدفش از آیه‌ی دیگر آیه‌ی (۶/مؤمنون) است که می‌فرماید:

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَلَا تَمْنَحَ غَيْرَ مَلُومِينَ﴾

یعنی: مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست،^۳ و از همین دسته احکام است که امیر مؤمنان گفته: عده‌ی زنی که شوهرش بمیرد این است که بیشترین مدت از دو مدت تعیین شده برای عده را صبر کند^۴، معنای این حکم علی علیه السلام این است که عام بودن بوسیله‌ی دو آیه زیر خاص می‌شود: خداوند متعال در این باره در سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾

(۲۳۴/ بقره).

و کسانی که از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند (و عده نگاه دارند).
در سوره‌ی طلاق فرموده:

﴿وَالَّتِي يَتَرَبَّصْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أُرْبِتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ﴾ (طلاق/۴)

۱- فقه‌الامام علی از ۵۶۰ به نقل از مصنف بن ابی شیبه

۲- منبع سابق.

۳- الاحکام آمدی ۲/۴۴۵ و روضة الناظر ۲/۱۲۹.

۴- الفصول فی الاصول للجصاص ۶/۱۰۶.

یعنی: زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهیانه‌اند و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهیانه ندیده‌اند، اگر (درباره حکم عده ایشان) مترددید، بدانید که عده آنان سه ماه است. طبق نظریه‌ی علی علیه السلام اگر زن حامله‌ای شوهرش وفات کرد و قبل از چهار ماه و ده روز وضع حمل کرده مدت چهار ماه و ده روز را کامل کند و به عموم آیه‌ی دوم عمل نکند، چون آیه‌ی دوم آن را خاص کرده و اگر مدت حمل بیشتر از چهار ماه و ده روز طول کشید، با وضع حمل تمام می‌شود، چون آیه‌ی اول با آیه دوم خاص می‌شود. بنابراین هر یک از دو آیه در یک صورت عام و در صورت دیگر خاص است، که از دیدگاه دیگر علی علیه السلام هر یک دیگری را خاص می‌کند و احتمال می‌رود جانب احتیاط را رعایت کرده تا بین هر دو آیه هماهنگی ایجاد شود.^۱

اما قول راجح این است که عده‌ی زنی که شوهرش وفات کرده در هر حالت، وضع حمل است. به دلیل روایت که صحّت آن اثبات شده و از عبدالله بن عتبّه روایت است که سبیه دختر حارث به او خیر داد که زن سعد بن خاله بوده - این سعد کسی است که در جنگ بدر شرکت داشته - و سعد در حجه‌الوداع در حالی وفات نمود که این زن حامله بوده‌است، طولی نکشید که پس از وفات سعد وضع حمل کرد، وقتی از نفاس و آلودگی دوران زایمان پاک شد، خودش را برای خواستگاران آماده کرد، ابوسنابل به خانه‌اش رفت و گفت: چه شده که تو را آراسته می‌بینم، شاید می‌خواهی ازدواج کنی؟ سوگند به خدا اگر تا چهار ماه و ده روز صبر نکنی نمی‌توانی ازدواج کنی. سبیه گفت: این را که به من گفت لباسهایم را جمع کردم و به حالت سابقم بازگشتم، شب که شد خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمدم و در این باره سؤال کردم، رسول الله به من فتوا داد که با وضع حمل عده تمام شده و دستور داد که اگر شرایط ازدواج برایت فراهم شده، ازدواج کن.^۲

احتمال دارد این حدیث به علی نرسیده باشد، چون فردی مانند علی هرگز با حدیث صحیح و ثابتی که از رسول الله است، مخالفت نمی‌کند.

۱- فقه‌الامام علی ۵۰/۱.

۲- مسلم ش/۱۴۸۴.

۱۰- آشنایی با عادات و رسوم عربها و ملل همسایه

شناخت طبیعت و رسوم عربها و ملتها و اقوام حوالی آنها مانند یهودیان و مسیحیان در هنگام نزول قرآن، نقش بسزایی در فهم قرآن کریم داشته، علی علیه السلام در آن زمان زندگی می کرد و با بسیاری از عادات و رسوم رایج که قرآن از آنها نهی کرده و یا تأیید نموده، آشنا بود. ابن حاتم روایت کرده: وقتی که ابن وائل بر پدر فرزدق فخر فروشی کرد هر کدام یکصد شتر ذبح کردند، لذا علی سوار بر قاطر سفید رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت و فریاد می زد: «ای مردم از گوشت این شتران نخورید که به نام غیر الله ذبح شده اند». بنابراین در می یابیم که علی علیه السلام از عادات و رسوم عربها دریافته بود که این گونه ذبح کردنها برای خدا نیست، بلکه برای شیطان است. به همین دلیل با استدلال به آیه ی:

﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ ﴾ (مائده/۳)

(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود.

۱۱- فهم و درک قوی و گسترده

قدرت فهم و گستردگی درک از شاخصه ها و امتیازاتی است که علی علیه السلام به آن شهرت یافته و نمونه های بسیار زیادی مؤید این حقیقت است و در اینجا روایتی به نقل از ابن جریر نقل می کنیم که می گوید: یکی از خوارج خطاب به سرورمان علی علیه السلام در نماز صبح این آیه را قرائت کرد که می فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ (الزمر/۶۵)

به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می گردد و) هیچ و نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود. علی هم در حال نماز در جواب او این آیه را قرائت کرد که می فرماید:

﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴾ (روم/۶۰)

۱- تفسیر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، فهد بن عبدالعزیز الفاضل، رساله علی است که هنوز منتشر نشده ۳۰/۱

پس شکیبائی داشته باش. وعده خدا به طور مسلم حق است. هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند، مایه خشم و ناراحتی تو گردند (و عدم ایمان ایشان، تاب و توان و صبر و شکیبائی را از تو سلب کند).

اینها برخی از مبانی و اصولی است که امیرمؤمنان در استنباط احکام از قرآن کریم و فهم معانی آن بکار گرفته و شایسته است دوستان و معبان علی که از فرزندان مخلص و مسلمانان اند، با اقتدای به ایشان این گونه استنباط کنند.

ششم: تفسیر برخی آیات توسط امیرمؤمنان علی علیه السلام

۱- تفسیر سوره ذاریات

ثوری از حبیب ابن ابی صائب و او از ابی طفیل روایت می کنند که گفت: شنیدم (ابن الکواء) از علی ابن ابیطالب درباره‌ی تفسیر ﴿وَالذَّارِيْنَ ذَرَوْا ۝۱﴾ سؤال می کند، در پاسخ فرمود: منظور بادهاست در تفسیر ﴿فَالْحَمِلَاتِ وَقَرَأَ ۝۲﴾ گفت: منظور ابرهاست و گفت منظور از ﴿فَالْجَارِيْنَ يُسْرًا ۝۳﴾ کشتیهاست و منظور از ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ۝۵﴾ فرشتگان، هستند. حاکم این روایت را که به صورت دیگری آورده از ابی طفیل صحیح دانسته و طبری در تخریج راههای سند این روایت تا علی بحثنی طولانی ارائه نموده و عبدالرزاق همین روایت را به صورت دیگری از علی علیه السلام روایت کرده، ابی طفیل می گوید: «در خدمت علی - در مسجد - بودم که سخنرانی می کرد و می گفت: از من پرسید... از من درباره‌ی تفسیر و مفاهیم آیات قرآن سؤال کنید که به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه می دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا کوه، ابن الکواء - در حالی که پشت سر من بود و من بین او و علی بودم - گفت: ﴿وَالذَّارِيْنَ ذَرَوْا ۝۱﴾ چیست؟ تا آخر روایت مذکور و در آن آمده که علی علیه السلام گفت: وای بر تو! جهت آگاهی و افزایش معلومات سؤال پرس، نه به منظور بهانه و خیره سری و در همین روایت سؤال از چیزهایی دیگر غیر از این نیز هست.^۲

۱- الخلافة الراشدة، بحی الیحیی/ ۴۸۶.

۲- منبع سابق.

۲- تفسیر آیه ۱۵ تکویر: ﴿فَلَا أُقِيمُ بِالْخُسْفِ﴾ (تکویر/ ۱۵)

یعنی: (سوگند به ستارگانی که بامدادان غروب می کنند). سعید بن منصور با إسناد «حسن» از علی روایت کرده که منظور از این آیه ستارگانی است که در شب طلوع و در روز غروب می کنند و دیده نمی شوند.

۳- گریه‌ی زمین به خاطر مرگ بنده‌ی نیکوکار

علی علیه السلام می گوید: وقتی بنده‌ای نیکوکاری می میرد، آن قسمت از زمین که روی آن نماز می خواند گریه می کند و قسمتی از زمین از که عملش از آن بالا رفته و همان قسمت از آسمان هم برایش می گرید و سپس در تأیید این سخنان آیه‌ی: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ﴾ (دخان/ ۲۹) یعنی: نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صبحی بمانند و توبه کنند و به جبران گذشته‌ها پردازند).

۴- قلب محل خشوع است و خوشرفتاری با مسلمان

از امیر مؤمنان پرسیدند: منظور از آیه: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ (مؤمنون/ ۲) (آنانی که در نمازشان خشوع دارند) چیست؟ در پاسخ گفت: محل خشوع قلب است و اینکه با مسلمان به نرمی رفتار کنی و در نمازت زیر چشمی به کسی نگاه نکنی!

۵- دو دوست مؤمن و دو دوست کافر

از امیر مؤمنان پرسیدند منظور آیه‌ی: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف/ ۶۷): یعنی: (دوستان، در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران) چیست؟ گفت: منظور دو دوست مؤمن و دو دوست کافرند که یکی از آن دو دوست مؤمن از دنیا می رود، وقتی به بهشت مژده داده می شود، به یاد برادر مؤمنش می افتد و می گوید: پروردگارا! فلان دوستم مرا به کارهای خیر امر می کرد و از کارهای منکر نهی می کرد، به من دستور می داد که از تو و پیامبرت اطاعت کنم و مرا از ملاقات با تو آگاه ساخت، پس خدایا بعد از من او را گمراه نکن و او را همانند من هدایت، اکرام و احترام کن

و بعد از اینکه می‌میرد هر دو را با هم در بهشت جمع می‌کند و در آنجا به آنها گفته می‌شود: هر یک از شما یکدیگر را ستایش کند، دوست دیگر در تمجید و ستایش دوستش می‌گوید: پروردگارا، مرا به خیر امر و از شر نهی می‌کرد، دستور می‌داد از تو و پیامبرت اطاعت کنم و به من گفت که با تو الله تعالی ملاقات خواهیم نمود، لذا برادر، دوست و رفیق بسیار خوبی بوده است.

ولی هرگاه یکی از دو دوست کافر به هلاکت می‌رسد و او را به آتش جهنم مژده می‌دهند، در آنجا به یاد دوستش می‌افتد و می‌گوید: پروردگارا! فلان دوستم مرا به شرارت و بزهکاری دستور می‌داد و از انجام خیر و نیکی نهی می‌کرد و دستور می‌داد که از دستورات تو و رسالت نافرمانی کنم و می‌گفت قیامت کجاست و ملاقات با خدا چیست؟ پس پروردگارا او را گمراه کن همانطور که گمراهم کرد؛ وقتی دوستش می‌میرد هر دو در جهنم با هم جمع می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: یکدیگر را توصیف کنید. می‌گوید: پروردگارا! مرا به شرارت و بدی امر و از خیر نهی می‌کرد و دستور می‌داد که تو و رسالت را نافرمانی کنم و به من گفته بود هرگز تو را ملاقات نخواهم کرد، لذا برادر و دوست و رفیق بسیار بدی بوده است.

۶- زهد و پارسایی در قرآن بین دو کلمه است

علی ﷺ گفته است: تمام زهد و پارسایی در قرآن بین دو کلمه است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

﴿۲۳﴾ (حدید/۲۳)

یعنی: این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد.

با توجه به این آیه‌ی قرآن کریم هر کس بر آنچه در گذشته از دست داده تأسف نخورد و به آن دسته از نعمتها در آینده به او داده می‌شود فریب نخورد و خودخواه و مغرور نشود، به یقین که چنین کسی زاهد و پارسای واقعی است.^۱

۷- تدبیر امیرمؤمنان علی در نماز

امیر مؤمنان علی علیه السلام شرح داده که مستحب است وقتی نماز گزار آیهی رحمت را تلاوت کرد، از خداوند طلب رحمت کند و هنگامی که آیهی عذاب را تلاوت کند، از عذاب خداوند به او پناه ببرد. از عبد خیر همدانی روایت است که گفت: شنیدم علی در نماز آیهی ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ﴾ (اعلیٰ/۱). یعنی: تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را!

از حجر بن قیس مدری روایت است که گفت: شبی به خدمت امیرمؤمنان علی بودم، شنیدم در نماز شب (تهجد) قرآن تلاوت می کرد و آیهی:

﴿أَفْرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ ۚ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿۵۹﴾ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَٰتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾ عَلَيَّ أَنْ تَبْدَلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَآءَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۶۳﴾ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ ۚ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿۶۴﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَّمْتُمْ نَفْسَكُمْ هُونَ ﴿۶۵﴾ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ ﴿۶۶﴾ بَلْ نَحْنُ مُحْرِمُونَ ﴿۶۷﴾ أَفْرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي شَرِبْتُمْ ﴿۶۸﴾ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنْ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿۶۹﴾﴾ (واقعه ۵۸-۶۹)

وقتی به اینجا رسید که خداوند می فرماید: «آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟ آیا شما آن را می رویانید، یا ما می رویانیم؟» علی علیه السلام سه مرتبه گفت: البته شما ای پروردگار!.

و معنی آیات فوق بدین صورت است: آیا درباره نطفه ای که (به رحم) می جهانید، اندیشیده اید و دقت کرده اید؟ آیا شما آن را می آفرینید، و یا ما آن را می آفرینیم؟ ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته ایم و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی شود (و کسی بر ما چیره نمی گردد و از دست ما بدر نمی رود). هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه ببخشیم. شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده اید و آن را لمس کرده اید و اوضاع آن را) دانسته اید، پس چرا یادآور نمی گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی کنید؟). آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟ آیا شما آن را

می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم بگونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید. (حیران و اندوهناک خواهید گفت:) ما واقعاً زیانمندیم! بلکه ما بکلی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم). آیا هیچ درباره آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آب را از ابر پائین می‌آورید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟

سپس آیات بعدی را تلاوت کرد که می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمُ

شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾ (واقعه ۶۸-۶۹)

(آیا دیدید آن آبی که می‌نوشید، آیا شما آن را از ابر فرود می‌آورید یا ما فرود آوردگانیم) را که تلاوت کرد؛ سه بار گفت: پروردگارا بلکه تو فرودآوری! و سپس آیات بعدی را تلاوت کرد که می‌فرماید: (آیا دیدید آتشی که می‌افروزید، آیا شما درخت آن را پدید آوردید، یا ما پدید آورندگانیم) علی ﷺ سه بار گفت: بلکه تو، پروردگارا!.

۸- تفسیر علی ﷺ در مورد آیات ۸۸-۸۹ سوره‌ی شعراء

علی ﷺ در مورد آیات ذیل که می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾﴾

چنین گفت: مال و فرزندان کاشت دنیاست و نتیجه‌ی عمل صالح در آخرت به دست می‌آید که خداوند هر دو را با هم به کسانی از بندگانش داده است.^۲

۱- الدر المنثور سیوطی ۲۳۷۲۲/۸.

۲- تفسیر امیر المؤمنین علی، عبدالعزیز فاضل ۲/۶۶۱ رساله دانشگاهی که تا بحال منتشر نشد.

مبحث چهارم

همراهی و ملازمت علی با رسول الله ﷺ

علیؑ ساکن مکه بود و در آن جامعه بی سواد، خواندن و نوشتن را آموخته بود. این نشانه‌ای واضحی است بر علاقه‌ی شدید او از کودکی به علم و دانش و خداوند او را توفیق داد که از اوایل کودکی و در خانه‌ی رسول خدا ﷺ زندگی کند و با دست مبارک رسول الله ﷺ تربیت شود، بعد از مسلمان شدن رسول الله ﷺ به او بیشتر توجه می‌کرد و حامی و پشتیبان بسیار با قدرتی بود که در شخصیت او تأثیر گذاشته بود و تواناییهایش را صیقل داده، استعدادهایش را شکوفا و فعال کرده، قلب و روانش را پاک، عقل و اندیشه‌اش را منور و روحش را زنده کرده بود. علیؑ در مکه و مدینه همراه و ملازم رسول الله ﷺ بود و به شاگردی در خدمت رسول الله ﷺ که اصحابش را طبق برنامه‌های قرآن تربیت می‌کرد، حریص و شیفته بود. قرآن سرچشمه جوشانی بود که علیؑ در علم و تربیت و فرهنگش از آن کمک می‌گرفت و آیات قرآن بتدریج و بر حسب حوادث و وقایع بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد و آنها را بر اصحابش که مفاهیم قرآن یاد می‌گرفتند و در فهم آن به تدبّر و تعمق می‌پرداختند و تحت تأثیر مبادی و اصول آن قرار می‌گرفتند، تلاوت می‌کرد. قرآن ژرفترین تأثیر را بر جانها، عقلاها، دلها و روحشان گذاشت و علیؑ یکی از کسانی بود که تحت تأثیر تربیت قرآن بوسیله رسول الله ﷺ تعالیم و توجیهاات نبوی را آموخته بود. علیؑ از همان آغاز اسلام به حفظ، فهم و تدبر قرآن، اهمّیت می‌داد و همواره ملازم و همدم رسول الله ﷺ بود و هر آنچه را بر او نازل می‌شد به خوبی یاد می‌گرفت، تا آنجا که تمام آیات و سوره‌های قرآن را حفظ کرد و از برکت همراهی رسول الله ﷺ و تربیت او خیر فراوانی به دست آورد، بعداً یکی از خلفای راشدین شد و شیفته‌ی تبخّر و مهارت در شیوه‌های نبوی در جنگها و صلحها بود، لذا علم و معلوماتی وسیع و شناختی فراگیر از سنت رسول الله ﷺ داشت و از رسول الله، علم، تربیت و معرفت مقاصد این دین بزرگ را آموخته بود و بین رسول خدا و علی رابطه‌ی دوستی محکم و استوار ایجاد شده بود که این رابطه تأثیر بسزایی در فراهم نمودن شرایط و فضای علمی و آموزشی ممتاز بین معلّم و شاگرد دارد و نتایج علمی و فرهنگی بسیار خوبی در پی خواهد داشت، علیؑ رسول خدا ﷺ را بسیار دوست می‌داشت و قلبش وابسته به او بود و جانش را فدای رسول خدا ﷺ می‌کرد، حاضر بود در راه نشر و گسترش دعوتش جانش را ببخشد.

اول: امیر المؤمنین و مقام نبوت

خداوند سبحان بر جن و انسانهایی که رسالت رسول الله را دریافته‌اند و به آنها ابلاغ شده، واجب کرده که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه بر او نازل شده ایمان بیاورند. آیات قرآن به این حقیقت مهم گواهی داده و آن را مورد تأکید قرار داده و در موارد متعدّد، قرآن ایمان به خدا و ایمان به رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با هم ذکر کرده است، از جمله خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ يَتَّيِبُهَا النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ (اعراف/۱۵۸).

ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که به خدا و به سخنهایش ایمان دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذي نفس محمد بيده، لا يسمع بي أحد من هذه الأمة يهودي ولا نصراني ثم يموت ولم يؤمن بالذي أرسلت به إلا كان من أصحاب النار»^۱.
سوگند به آن ذاتی که جان محمد در دست اوست هیچ کس از این امت، از یهودیان و مسیحیان نیست که رسالت من به گوشش برسد و ایمان نیاورد مگر این که از دوزخیان خواهد بود.

به اجماع این امت اسلام، ایمان به رسول الله واجب است، همانگونه که اجماع دارند بر اینکه هر کس (از جن و انس) که با رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجّت بر او تمام شود و بدان ایمان نیاورد، همانند کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانشان مبعوث شده و کفر ورزیدند، مستحق عذاب خداوندی هستند، این اصلی مورد اتفاق بین صحابه و تابعین و پیشوایان دینی است و حتی فرقه‌های غیر اهل سنت و جماعت نیز بر این اصل اتفاق دارند.^۲

امیر مؤمنان علی حق مقام و منزلت نبوت را رعایت کرد و شاخصه‌های آن را با گفتار و رفتارش شرح می‌داد و به شدت علاقمند بود که اینها را به مردم آموزش دهد و ایشان را با

۱- مسلم ۱/۹۳ کتاب الایمان.

۲- حقوق النبی علی امته فی ضوء الكتاب و السنه ۱/۷۲.

گفتار و رفتار و تأییداتش تشویق می‌کرد که از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی کنند و می‌فرمود: «واقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ، فَإِنَّهَا أَفْضَلُ الْهُدَىٰ وَاسْتَوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السُّنَنِ»^۱.
به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید، چرا که راه و روش او افضلترین راه و روشهاست و به سنتش پایبند باشید که فاضلترین سنتهاست».

۱- اطاعت از رسول خدا واجب و عمل و پایبندی به سنتش ضروریست

امیرمؤمنان علی علیه السلام بر وجوب اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله تربیت شده و از کسانی بود که آیه:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/ ۸۰)

(هر کس از پیامبر اطاعت می‌کند بی‌گمان از الله اطاعت کرده‌است) را تلاوت و حفظ نمود و به خوبی درک کرده بود، این آیه و یک سری آیات از قرآن که اطاعت از خداوند متعال را با اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله مرتبط کرده - خداوند اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت از خود دانسته و هر دو رایکی قرار داده‌است - اشاره‌ای واضح است برای بندگان خدا تا بدانند که اطاعت از خداوند محقق نخواهد شد مگر با اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله و آیاتی که این حقیقت را مورد تأکید قرار می‌دهد، بسیار است.^۲

امیرمؤمنان علی علیه السلام تحت تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته بود که اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله واجب است و باید فرد مسلمان از آن شریعت و منشوری که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و بدان مبعوث شده پیروی و به سنتش اقتدا کند. احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه امت را توجیه می‌کند و ارشادهایی با شکوه کرده که اگر به آنها عمل و پایبندی کنند، سعادت و نیک بختی دنیا و آخرت برایشان محقق خواهد شد و به یاری خداوند موفق و سربلند می‌شوند، احادیثی که در این زمینه ذکر شده‌اند از ویژگی کثرت و تعدد و تنوع عبارت و اسلوب برخوردار است و برخی روایات در قالب مثال برای امت بیان شده است.

تردید نیست که از ویژگیهای مخصوصی که بر تأکید و شرح و توضیح این امر بیشتر می‌افزاید، به گونه‌ای است که برای کسانی که آیات و روایات را با هواهای نفسانی خویش، تأویل و تحریف می‌کنند، مجال و فرصتی باقی نمی‌گذارد که با نظریه‌ی فاسدشان معنا و مفهوم این روایت را عوض کنند، این احادیث علی‌رغم عبارت و تعدد اسلوبها همه از یک

۱- البدایة والنہایة (۳۱۹/۷).

۲- حقوق النبی علی امته ۱/۷۴.

معنا و مفهوم بحث می کنند و آن این که اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واجب و پیروی از شریعت و برنامه ای که آورده، لازم و ضروری می باشد و تشویق به این امر تأکیدی است بر تحذیر از مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علاوه بر اینکه نافرمانی از دستورات و اوامر او حرام است و تهدید و وعده وعیدهای شدید در مورد کسی که او را نافرمانی می کند.

از جمله ای این احادیث فرموده ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که می فرماید: «کل أمتی یدخلون الجنة إلا من أبی»

تمام امت من وارد بهشت می شود بجز کسی که انکار می کند. پرسیدند: ای رسول خدا چه کسی انکار می کند؟ فرمود: «من اطاعنی دخل الجنة و من عصانی فقد أبی» یعنی: (هر کس از من اطاعت کند وارد بهشت می شود و هر کس از من نافرمانی کند از ورود به بهشت سرباز می زند).^۱

اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این است که به سنتش ایمان آوریم و بدون چون و چرا قبول کرده و به آن عمل کنیم. هر کس از مسائل دینی چیزی برخلاف سنت بیان کرد، بدون حيله و نیرنگ برای رد سنتها با تأویلات بی پایه و خودساخته ای که واقعاً باطلند، رد کنیم.^۲

امیر مؤمنان از حریص ترین و پایبندترین افراد صحابه به سنت رسول الله بوده و می فرماید: «من هرگز سنت پیامبر را به خاطر قول کسی دیگر ترک نکردم»^۳ و نیز می فرماید: «بدانید! که من پیامبر نیستم و به من وحی نمی شود، اما به کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر چه در توان داشته باشم عمل می کنم» و علی رضی الله عنه الگویی جاوید است که به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پایبند بوده و مردم را به آن دعوت داده است.^۴

همین عقیده و تصور واضح نسبت به اهمیت اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیروی از سنت او است که تمام رفتار علی رضی الله عنه مطابق سنت بوده و آنهمه در عمل به سنت پایبند بود. در نقل و روایت سنت تلاش و دقت می کرده و فرموده: «هر گاه به شما از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث روایت کردم، بدانید که اگر از آسمان واژگون بیافتم برایم محبوبتر است از این که به نام او دروغ بگویم».^۵

۱- بخاری ش/۷۲۸۰.

۲- صحیح ابن حبان ۱/۵۳.

۳- فتح الباری ۳/۴۲۱.

۴- الشفا قاضی عیاض ۲/۵۵۶.

۵- فتح الباری ۶/۱۵۸.

فرمود: «هرگاه از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثی می شنیدم، هر چه خواست خدا بود از آن نفع می بردم و هرگاه از کسی دیگر می شنیدم او را سوگند می دادم، بعد از این که قسم می خورد، او را تصدیق می کردم»^۱.

امیر مؤمنان علی علیه السلام با هر چه مخالف پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله بود مبارزه می کرد و می فرمود: «اگر دین به رأی می بود، مسح زیر خُف از بالای آن شایسته تر بود».

۲- سخن علی علیه السلام در مورد دلایل نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام دلایل حَقّانیت نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله را برای مردم شرح می داد که برخی از آنها عبارتند از:

الف- برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

یک روز علی بیمار شد، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی به عیادتش آمد که می گفت: پروردگارا اگر وقت مرگم فرا رسیده است، مرا راحت کن و اگر نرسیده بیماریم را شفا ده و اگر آزمایش است به من توفیق صبر عنایت فرما! «.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه گفتی؟ علی دوباره کلمات مذکور را تکرار کرد. رسول الله گفت! پروردگارا! : او را شفا ده! پروردگارا او را عاقبت ده! سپس خطاب به علی فرمود: «برخیز» علی می گوید: بلند شدم و دیگر هرگز به آن بیماری مبتلا نشدم.^۲

در ادامه ذکر خواهیم نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ خیبر نیز برای علی که بیمار بود، دعا کرد.

ب - خبر دادن رسول الله صلی الله علیه و آله از پیروزی های آینده

علی علیه السلام فرموده: «هرگاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل قول کنم، اگر از آسمان واژگون بیافتم برایم محبوبتر است که به نام ایشان دروغ بگویم، هرگاه از مسایل بین خود و شما (مخالفین) حرف زدم، قطعاً جنگ فریب و تاکتیک است.^۳ و از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: «در آخر الزمان قومی کم سن و سال، بی خرد خواهد آمد که از قول پیامبر به شما روایت

۱- سنن ابن ماجه ش/۱۳۹۵.

۲- مسند احمد ۱۵۱/۲ تحقیق احمد شاکر اسناد این روایت صحیح است.

۳- منهج علی فی الدعوة الی الله /۰۱۱۷، فتح الباری ۶/۱۵۸.

می‌کنند، آنچنان از اسلام بیرون می‌شوند (مرتد می‌شوند) که تیر از چله‌ی کمان بیرون می‌رود، ایمانشان از حنجره‌هایشان پایین نمی‌رود. لذا هر جا آنان رایافتید، بکشید، چون به هر کس که آنها را بکشد در قیامت پاداش داده خواهد شد.^۱

ج- پیروز شدن با ترس و وحشت دشمنان از او

یکی از دلایل نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این است که علی علیه السلام به روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید ایشان فرمودند: «أعطيت ما لم يعط أحد من الأنبياء، فقلنا: يا رسول الله ما هو؟ قال: نصرت بالعرب، وأعطيت مفاتيح الأرض، وسميت أحمد، وجعل التراب لي طهوراً وجعلت أمتي خير الأمم» (به من چیزهایی داده شده‌است که به هیچ‌یک از پیامبران داده نشده‌است، گفتم: ای رسول خدا، آنها چه هستند؟ فرمود: خدا رُعب و هراس از مرا در دل دشمنانم انداخت و با آن یاریم کرد و به من کلیدهای زمین داده شده، به اسم احمد نام گذاری شدم، خاک برابم وسیله پاک کننده قرار داده شده و اتمم بهترین امتها قرار داده شده است.^۲

(د) - خاتم نبوت

علی در توصیف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکی از صفات ایشان را وجود مهر نبوت ذکر کرده که واضحترین دلایل حسی بر نبوت او است، . علی گوید: بین دو شانه‌ی مبارک مُهر و نشانه‌ی نبوت بود.^۳ این علامت از نشانه‌هایی بود که اهل کتاب آن را می‌شناختند و آن برآمدگی قرمز رنگی بود که در کنار شانه چپش قرار داشت، هرگاه کوچک می‌شد به اندازی تخم کبوتری بوده و بزرگ که می‌شد به اندازه‌یک دست بود.^۴

(ه) - سلام کردن کوهها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

علی علیه السلام می‌گوید: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بودیم، وقتی در یکی از بخشهای بیرون مکه رفتیم، با هیچ کوه و درختی برخورد نمی‌کرد، مگر اینکه می‌گفتند: «السلام عليك يا رسول الله، سلام بر تو ای رسول خدا».^۵

۱- بخاری کتاب المناقب ۱/۲۸۱، اینها خوارچند که در ادامه از آنها بحث خواهد شد.

۲- صحیح بخاری، ش ۳۳۵.

۳- مصنف ابی شیبیه ۵۱۳/۱۱، بخاری، کتاب المناقب

۴- فتح الباری ۶/۵۶۱ - ۵۶۳.

۵- سنن ترمذی کتاب: المناقب ۵/۹۳، المستدرک ۲/۶۲۰ - صحیح الاسناد.

۳- تشویق مردم به پیروی از راه و روش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

امیرمؤمنان علی مسلمانان را به پیروی از راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشویق می کرد و در سخنرانی که در ربذه (روستایی است در سه میلی مدینه)^۱، ایراد کرد، فرمود: «به دین تان پایبند باشید، به دستورات پیامبرتان عمل کنید و پیرو سنتش باشید و هر چه را قرآن تأیید کرده لازم بدانید و هر چه تأیید نکرد رد کنید»^۲.

پس از بازگشت امیرمؤمنان از جنگ خوارج برای یارانش سخنرانی رسا و سودمندی ایراد کرد که در بردارنده‌ی تمام خیرها بود و از شر ممانعت می کرد، در این سخنرانی به صورت ضمنی دستور به التزام به راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تشویق به پیروی از سنت فرمود و گفت: «به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید که شایسته‌ترین و بهترین راه و روشهاست و به سنتش عمل کنید که بهترین سنتهاست»^۳.

فتنه‌های داخلی و حوادثی که در دوران علی اتفاق افتاد، موجب نشد که اصحابش را به خیر دعوت ندهد و از انواع شر منع نکند.^۴ همواره آنها را از انواع بدعتها برحذر می داشت، از جمله خطاب به آنان می فرمود: بی گمان پیروی از اموری که از طریق شریعت واجب شده و استقامت بر آنها بهترین اعمال است و بدعتها برترین گناهان‌اند، هر نو پیدایی بدعت است و تمام نوپدید آوردندگان مبتدع‌اند، هر کسی بدعت بوجود بیاورد قطعاً دینش را ضایع کرده و هیچ بدعتگراری نیست که بدعتی را بوجود بیاورد مگر اینکه با به وجود آوردن آن بدعت سنتی را ترک کند.^۵

۴- بیان فضیلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از حقوق ایشان بر امت

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنانش خطاب به مسلمانان در مورد فضایل رسول خدا سخنها گفته، از جمله می فرماید: «از مواردی که خداوند به این امت فضیلت داده این است که فضیلت بعثت محمد را در میان آنها و به آنان اختصاص داده‌است، پیامبر به آنان قرآن، حکمت،

۱- معجم البلدان ۲۴/۳.

۲- البداية و النهاية ۲۴۶/۷.

۳- البداية و النهاية ۳۱۹/۷.

۴- البداية و النهاية ۳۱۹/۷.

۵- البداية و النهاية ۳۱۹/۷.

فرائض و سنت را آموزش داد تا پاک و پاکیزه باشند و از غم و اندوه نجاتشان داد تا ستم نکنند، وقتی از تمام اینها فارغ شد، خداوند متعال او را به سوی خود برگرداند، رحمت و برکات خداوندی نثار روحش باد.» برخی از حقوق پیامبر به شرح زیراند:

الف- واجب است صادقانه از او نقل روایت کنند و از دروغ گفتن به نام او برحذر باشند

امیر مؤمنان علی علیه السلام از دروغ گفتن به نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شدیداً مردم را برحذر می‌داشت. از ربیع بن فراس روایت است که گفت: از علی ابن ابی طالب شنیدم که می‌گفت: رسول خدا فرمود: «به نام من دروغ نبندید که هر کس به نام من دروغ ببندد قطعاً وارد جهنم خواهد شد!» و از نقل دروغ آگاهانه نیز بر حذر داشته‌است. از رسول الله روایت است که فرمود: «هرکس از قول من حدیث روایت کند در حالیکه می‌داند آن حدیث دروغ است، آن فرد نیز یکی از دروغ گویان محسوب می‌شود».^۱

ب- از عوامی که موجب تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌شود باید اجتناب کرد

امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم را ارشاد می‌کرد به اینکه از هر مسئله‌ای که موجب می‌شود رسول الله را دروغگو بیندارند و تکذیب کنند، دوری نمایند. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: «حدّثوا الناس بما یعرفون، اَتحبون أن یکذب الله و رسوله؟» (به مردم احادیثی را نقل کنید که درک می‌کنند، آیا دوست دارید که الله و رسولش تکذیب شود).^۲ معنای واژه یعرفون که در حدیث آمده این است که می‌فهمند و درک می‌کنند و این روایت دلیلی است بر اینکه متشابهات را نباید در حضور مردم ذکر کنیم. امام احمد از کسانی است که مکروه می‌دانست و معتقد بود که هر حدیثی را نباید برای مردم نقل کرد. می‌گوید روایاتی که به ظاهر خروج علیه حاکم را تشویق می‌کند نباید برای عموم مردم بیان کرد. امام مالک می‌گوید: نقل کردن روایات صفات برای هر کس مکروه است. ابویوسف می‌گوید: نقل روایات غریب مکروه است و پیش از اینها همانطور که ذکر شد - ابوهیره نقل روایات فتنه‌ها را برای هر کس ناپسند می‌دانست و از حذیفه نیز چیزی شبیه این روایات کرده‌اند و قاعده تشخیص این روایات این است که به ظاهر بدعتی را تأیید و تقویّت

۱- سنن ابن ماجه ۱۳/۱ - آلبانی گوید: صحیح است.

۲- بخاری کتاب العلم - ۴۸/۱.

می کند در حالی که مراد آن ظاهر نیست، لذا نقل کردن آن برای کسی که بیم می رود به ظاهر آن عمل می کند، امری شایسته نیست.^۱

ج- حُسن ظن به حدیث رسول الله

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «هر گاه از رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما حدیث نقل کردند نسبت به آن حدیث بهترین، هدایت یافته ترین و پاکترین معنا و مفهوم را در نظر داشته باشید.^۲

د- درود فرستادن به پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(۵۶)
(احزاب/۵۶).

خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگوئید.^۳

این خبر را خداوند سبحان پیرامون مقام و منزلت بنده و رسولش در پیشگاه خود اعلان می دارد، خداوند این بنده اش را در میان ملائکه ی مقربش ستایش می کند و ملائکه نیز بر او درود می فرستند، سپس خداوند متعال ساکنان عالم سفلی را دستور می دهد که بر او درود و سلام بفرستند تا ستایش همه اهل آسمان و زمین (آنهايي که در عالم علیا و عالم سفلی هستند) بر او جمع شود.^۴

علی درود فرستادن به رسول الله صلی الله علیه و آله را مورد تأکید قرار می دهد و می فرماید: هر کس نام رسول الله صلی الله علیه و آله را بشنود و بر او درود نفرستد بخیل است، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «لبخیل الذی ذُکرتُ عنده فلم یصل علیَّ»^۵: (بخیل کسی است نام من (رسول الله) در حضورش برده شود و بر من درود نفرستد.)

۱ - فتح الباري ۱/۲۲۵ باب من خص بالعلم قوماً دون قوم.

۲ - مسند احمد ۲/۲۱۱ احمد شاکر - اسناد آن صحیح است.

۳ - درود خداوند، ستایش از او در میان ملائکه، و درود ملائکه دعا است.

۴ - تفسیر ابن کثیر ۳/۵۰۸ منهج علي بن ابي طالب في الدعوة/۱۲۹.

۵ - صحیح سنن ترمذی ۳/۱۷۷ - این حدیث صحیح است.

هـ- محبت علی نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

خداوند می فرماید:

﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴾ (توبه/۲۴)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که فراچنگش آورده‌اید و بازرگانی و تجارتي که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.

این نصی آشکار است بر وجوب محبت الله تعالی و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و واضح است که به دلیل همین آیه واجب است محبت و دوستی این دو را بر تمام محبت‌ها ترجیح دهیم و مقدم شماریم و در این مسئله هیچ اختلافی بین امت نیست.^۱

همچنین خداوند می فرماید:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (آل عمران/۳۱)

(آل عمران/۳۱).

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

این آیه به صورت ضمنی اشاره‌ای است به وجوب محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چون خداوند متعال، دلیل روشن و برهان قاطع بر صداقت در ادعای دوستی خداوند متعال را پیروی از رسول الله دانسته و پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محقق نخواهد شد مگر بعد از ایمان آوردن به او، ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محقق نخواهد شد مگر بعد از تحقق شروط مخصوص که آنهم دوست داشتن صادقانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. از ابوهریره روایت است که رسول الله فرمود: «فوالذي نفسي بيده! لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من ولده و والده»: (سوگند به ذاتی که جانم

در دست اوست، هیچیک از شما ایمان ندارد تا آنکه من در نزد او از فرزندان و پدر و مادرش محبوبتر باشم).

بدون تردید صحابه به کامل ترین و بهترین شکل رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست داشتند. به دلیل اینکه محبت و دوستی ثمره شناخت است، بدیهی است که صحابه نسبت به دیگران قدر و منزلت رسول الله صلی الله علیه و آله را بیشتر می شناختند و از همه در این زمینه آگاهتر بودند، در نتیجه او را بیشتر از دیگران دوست می داشتند.^۱

از علی پرسیدند: محبت شما با پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بود؟ فرمود: سوگند به خدا او در نزد ما از اموال، اولاد، پدران، مادران و از آب سرد برای فرد بسیار تشنه محبوبتر بود^۲، این ویژگی مطلقاً به رسول الله صلی الله علیه و آله اختصاص دارد و هیچ کسی دیگر از چنین خصوصیت و امتیازی برخوردار نیست.

۵- شناخت دقیق و فراگیر از خوبیها و شاخصهای شخصیت نبوی

روابط خانوادگی و همزیستی طولانی و بررسی دقیق آنچه خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله از روحیه پیامبرانه اختصاص داده بود و خوبیهای اخلاق و امیال و گرایشها، امیرمؤمنان علی رضی الله عنه رایاری کرد که به شناختی دقیق و فراگیر از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ویژگی هایش دست یابد و بتواند این خصوصیات را به خوبی توصیف نماید و جوانب ظریف و حساس سیره و رفتار او را متذکر شود، این واقعیتها در روایتی که از علی در توصیف اخلاق و سلوک پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، به چشم می خورد.

الف: توصیف صفات ظاهری

امیرمؤمنان علی در توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: رسول خدا نه بیش از حد بلند قد و نه کوتاه قد بود، دستها و پاهایش درشت و قوی بود، گونه هایش سرخ متمایل به سفیدی بود. از زیر گلو تا ناف رشته موئی بود، به سرعت گام برمی داشت، چنانکه گویی از سرازیری پایین می آید، هیچ گاه کسی را مانند او ندیدم.^۳

۱- حقوق النبی علی امته ۱/۳۱۴.

۲- الشفاء ۲/۵۶۸ قاضی عیاض.

۳- مسند احمد ۱/۹۶، ش/۷۴۶۸ چاپ الرساله اسناد این روایت صحیح است.

محمد بن علی از پدرش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سری با شکوه، چشمانی درشت با مژگانی بلند داشت، چشمانش متمایل به سرخی بود و ریش انبوهی داشت، رنگی گلگون و دست و پاهای درشت و قوی داشت. وقتی راه می‌رفت چنان با هیبت حرکت می‌کرد که گویی از تپه‌ای بالا می‌رود و هنگامی که رو به کسی می‌کرد با تمام اندام رومی کرد.^۱

ترمذی از محمد (از فرزندان علی) روایت می‌کند که هرگاه علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را توصیف می‌کرد، می‌گفت: «بیش از حد قد بلند و قد کوتاه و در خود فرو رفته نبود، چهار شانه بود، گیسوانش نه چندان درهم و فرخورده و نه چندان آویخته و فروهشته بود، نه بسیار فربه و تنومند بود و نه صورتی کاملاً گرد داشت، در عین حال صورتش متمایل به گردی بود و سفید و گندمگون بود، دست و پاهای قوی و درشت داشت، وقتی راه می‌رفت چنان محکم حرکت می‌کرد که گویی از بلندی به پایین می‌آید، وقتی رو برمی‌گرداند کاملاً و با تمام اعضاء و اندام رو بر می‌گرداند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام یکی از صفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس از وفات ایشان تشریح کرده که کسی غیر از او از این صفتش آگاهی نداشته است بجز کسانی که در غسل بدن مبارکش با او بودند^۲ و آن اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس از وفات نیز بدنی پاک و پاکیزه داشته است. — از علی علیه السلام — روایت است که گفت: «پس از وفات رسول الله — ایشان را غسل دادم، دقت کردم بینم آنچه دیگر مرده‌ها دارند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم دارد، ولی خود و پدر و مادرم فدایش شویم هیچ چیز از او مشاهده نکردم، پس سلام و درود خدا بر او باد، هم در حال حیات و پس از وفات همواره پاک و پاکیزه بود.^۳

ب- تبیین اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد اخلاق پیامبر می‌گوید: «از همه مردم سخاوتمندتر و از همه راستگوتر بود و از همه سینه‌گشادتر و متواضعتر و بیش از همه دارای طبیعت نرم بود، هر

۱- مسند احمد ۱/۸۹ ش ۶۸۴ طبع الرساله - اسناد آن صحیح است.

۲- مانند: عباس، فضل و قثم بن عباس.

۳- صحیح سنن ابن ماجه البانی ۱/۲۴۷ - حاکم در مستدرک ۳/۵۹ این عبارت حاکم است، گوید بر شرط شیخین صحیح است و ذهی او را تأیید کرده است.

کس برای اولین بار او را می‌دید، از هیبتش بیمناک می‌شد، هر کس با او زندگی و معاشرت می‌کرد او را دوست می‌داشت، نه قبل از او و نه بعد از او هرگز کسی را مانند او ندیدم.^۱

علی علیه السلام در توصیف شجاعت، دلاوری و دلیری و نیز توانایی و قدرت او آنگونه که در اخبار جنگها آمده خبر داده است و می‌گوید: هرگاه شدت جنگ به اوج خود می‌رسید، همه ما در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله جمع می‌شدیم و به ایشان پناه می‌بردیم». در همین باره می‌گوید: «اگر در روز جنگ بدر ما را می‌دیدید که چگونه همه ما به رسول الله صلی الله علیه و آله پناه آورده بودیم، در حالیکه از همه به دشمن نزدیکتر بود و بیش از همه می‌جنگید».^۲

در روایتی دیگر می‌گوید: «وقتی که آتش جنگ سخت داغ می‌شد و هنگامیکه به صورت تن به تن رو در رو می‌قرار می‌گرفتیم، به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک می‌شدیم تا در پناه او باشیم، در حالی که هیچ کس از او به دشمن نزدیکتر نبود».^۳

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شرح و توصیف مهربانی، سخاوت، شجاعت و تواضع پیامبر در پاسخ یهودیانی که از او خواسته بودند رسول الله صلی الله علیه و آله را توصیف کند، می‌گوید: او مهربانترین انسان نسبت به مردم بود، برای یتیمان همانند پدری مهربان و برای بیوه زنان همچون سرپرستی بزرگوار بود، از همه خوش‌روتر بود، شجاعترین و دست و دل بازترین مردم بود، لباسش عبا و غذایش نان جو و شیر بود، بالشت او پوستی پر از لیف خرما و زیراندازش حصیر بود.^۴ دو عمامه داشت که یکی سحاب^۵ و دیگری عقاب نامیده می‌شد. شمشیرش ذوالفقار، پرچمش سفید و شترش غصباء (این شتر غیر از قصواء است که چیزی از او سبقت نمی‌گرفت) و قاطرش دلدل (رنگش سفید آمیخته به سیاه) بود که مقوقس به او هدیه کرده بود، قاطرهای دیگر هم داشت. (زادالمعاد/۱/۱۳۴)

۱- این قسمت ادامه روایت قبلی است.

۲- مسند احمد ۶۴/۲ با تحقیق احمد شاکر - اسناد این روایت صحیح است.

۳ - مسند احمد - ۳۴۳/۲ - محقق گوید: اسناد این روایت صحیح است.

۴- ابن قیم در زاد المعاد می‌گوید: گاهی رسول الله بر بستر و گاهی بر حصیر، گاهی بر زمین، گاهی بر تخت، گاهی بر روی ریگها و گاهی بر عبایی سیاه می‌خوابید- ۱۵۵/۱.

۵- همین عمامه را به علی داده‌است.

و الاغش یغفور و اسبش مرتجز^۱، بوده است، (به اتفاق مورخان اسبهای رسول الله هفت تا بوده است). گوسفندش برکت، چوبه دستی اش باریک و دارای لوای حمد و سپاس بود، شترش را عقال (بستن زانوی حیوان) می کرد و علفش می داد، لباسش را وصله می زد، کفشهایش را می دوخت^۲.

۶- نمونه هایی از پایبندی علی علیه السلام به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

امیرمؤمنان علی رضی الله عنه شدیداً شیفته پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پایبند به سنتش بود، زندگی او بهترین دلیل این مدعاست. ما در اینجا به نمونه هایی از عملکرد و علاقه ایشان به پیروی از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می پردازیم (تا جایی که بین سنتهای کوچک و بزرگ تفاوت قایل نبود). اینک نمونه هایی از پایبندی علی به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

* پایبندی علی به دعا خواندن هنگام سوار شدن بر مرکب

عبدالرزاق روایت می کند: مردی که هنگام سوار شدن علی بر مرکب او را همراهی می کرد، اینچنین روایت کرده است که: وقتی پایش را در رکاب می گذاشت: می گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» (سپاس خدای را که پاک است آن ذاتی که این مرکب را برای ما مسخر گردانید و ما بسوی پروردگار در حرکتیم)، سپس سه بار «الحمد لله» و سه بار «الله اكبر و بعد می گفت: «اللهم لا اله الا انت، ظلمت نفسي فاغفر لي، انه لا يغفر الذنوب الا انت»: (پروردگارا جز تو معبود بر حقی نیست، به جانم ستم کردم لذا مرا بیامرز که کسی جز تو گناهان را نمی تواند مغفرت کند). بعد از این تبسم کرد، راوی گوید: پرسیده شد: ای امیرمؤمنان علت تبسم شما چیست؟ گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم همین کاری را که من کردم و همان دعایی را که خواندم خواند» ما (اصحاب) پرسیدیم: ای پیامبر علت تبسم شما چیست؟ فرمود: «العبد - او قال عجبت العبد - اذا قال لا اله الا الله انت ظلمت نفسي فاغفر لي انه لا يغفر الذنوب الا هو»: (بنده یا گاه گفت: از بنده در شگفتم که هرگاه می گوید: «معبود بر حقی جز الله نیست، خدایا به

۱- زادالمعاد ۱/۱۳۳.

۲- الرياض النفرة في مناقب العشرة ۲/۱۶۳.

خودم ستم کردم، مرا بیامرز که گناهان را کسی جز تو نمی‌آمزد.» چنین بنده‌ای می‌داند و یقین دارد که کسی جز الله گناهانش را نمی‌آمزد.^۱

* آشامیدن در حالت ایستاده و نشسته

از عطاء بن سائب و او از زاذان روایت می‌کند که یک روز علی بن ابی طالب ایستاده آب می‌نوشید، لذا مردم چنان به او خیره شدند که گویی کارش را ناپسند می‌پنداشتند. علی خطاب به آنها گفت: چه شده نگاه می‌کنید؟.

در روایتی دیگر آمده که گفت: چه چیز را ناپسند می‌شمارید، اگر می‌بینید که گاهی ایستاده می‌نوشم به این دلیل است رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که در حال ایستاده آب می‌نوشد و باز او را دیدم در حالی که نشسته بود آب می‌نوشید.^۲

* آموزش روش وضوء پیامبر صلی الله علیه و آله

از عبد خبر روایت است: علی روش وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله را به مایاد داد. نوجوانی بر روی دستهایش آب ریخت تا دستهایش را خوب شست، بعد از آن با دستش از ظرف آب، آب برداشت و دهان و بینی و صورتش را سه بار شست، سپس دستهایش را با آرنجهایش شست، سپس دستش را داخل مشک کرد و با دست دیگرش مشک را از زیر فشرد و دستش را بیرون آورد و هر دو دست را به هم مالید و با کف دو دست تمام سرش را یک بار مسح کرد، سپس پاهایش را با دو قوزک شست، سپس یک مشت آب برداشت و نوشید و گفت: رسول الله به همین صورت وضوء می‌گرفت.^۳

* چیزهایی که رسول الله صلی الله علیه و آله علی را از آنها نهی کرده بود

عبدالله بن حنین از پدرش روایت می‌کند که گفت: از علی بن ابیطالب شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از انگشتر طلا به دست کردن و پوشیدن لباسهای ابریشمی و زرد رنگ و از خواندن قرآن در حال رکوع منع کردند، رسول الله صلی الله علیه و آله به من پارچه‌ای داد که خطهای ابریشمی داشت، من آن را پوشیدم و از خانه بیرون آمدم. خطاب به من فرمود: ای علی من

۱ - مسند احمد، موسوعة الحدیثية ش/ ۹۳۰ - حسن لغیرداست.

۲ - مسند احمد ش ۱۱۲۸ اسنادش حسن است.

۳ - مسند احمد - الموسوعة الحدیثية ش ۸۷۶ صحیح... اسناد آن حسن است.

این را به تو ندادم که خودت پیوشی! گفت: وقتی که برگشتم آن را از تنم درآوردم و قسمتی از آن را به فاطمه دادم، خواست آن را بگیرد و جمع کند، اما همه آن را به او ندادم. بلکه آن را دو قسمت کردم. می گوید: فاطمه گفت: ای پسر ابی طالب: دستهایت خاک آلود باد، چه کار کردی، گوید: به او گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا از پوشیدن این منع فرمود، پس تو قسمتی از آن را بپوش و قسمت دیگر آن را به زنان خویشاوند بده^۱.

* گناه و مغفرت آن

از علی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من أذنب في الدنيا ذنباً فعوقب به، فالله اعدل من أن يثني عقوبته على عبده و من أذنب ذنباً في الدنيا فستر الله عليه و عفا عنه، فالله اكرم من أن يعود في شيء قد عفا عنه»^۲: (هر کس در دنیا گناهی کند و در برابر آن مجازات شود، عدالت خداوند بیشتر از آن است که دوباره بنده اش را مجازات نماید و هر کس در دنیا گناهی بکند که خداوند گناهش را ببوشد و ببخشد، خداوند بزرگوarter از آن است که از چیزی که بخشیده بر گردد و پشیمان شود.

* تنها در محدوده‌ی مشروع اطاعت از رهبر واجب است

از علی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سپاهی را به محلی اعزام کرد و شخصی را امیر آن سپاه قرار داد، آن مرد آتشی روشن کرد و دستور داد که وارد آتش شوند، برخی خواستند اطاعت کنند، اما گروهی امتناع کردند و این ماجرا را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گزارش دادند، ایشان خطاب به آنانی که خواستند به اطاعت از آن فرمانده تن دهند و وارد آتش شوند فرمود: «لو دخلتموها لم تزالوا فيها إلى يوم القيامة»: (اگر وارد آتش می شدید تا قیامت در آتش می ماندید).

گروه دیگر را با سخنان نیکو تأیید کرد و فرمود: «لا طاعة في معصية الله، انما الطاعة في المعروف»^۳: (در نافرمانی خداوند اطاعتی نیست، اطاعت فقط در کارهای معروف (دستور خداوند و رسول او) است).

۱- مسند احمد، موسوعة الحديثية، ش ۷۱۰ - اسناد این روایت حسن است.

۲- مسند احمد ش/۱۳۶۵ اسنادش حسن است.

۳- مسند احمد - الموسوعة الحديثية ش ۷۲۴، اسنادش صحیح است.

این حدیث بیانگر این حقیقت است که اطاعت از حاکمان، مقید به اطاعت آنها از الله تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اطاعت مطلق از هیچ کس بجز الله و رسول او صلی الله علیه و آله جایز نیست.

* بعد از صد سال دیگر کسی از این مردم زنده نمی ماند

ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری نزد علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد، علی به او گفت: تو کسی هستی که می گویی بعد از صد سال دیگر کسی بر روی زمین زنده نخواهد بود؟ ما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «لایأتی علی الناس مئة سنة و علی الأرض عین تطرف ممّن هو حیّ الیوم»^۱: (بر مردم صد سال نخواهد گذشت که کسی از آنهایی که اکنون زنده اند، زنده باشند) سوگند به خدا آسایش این امت بعد از صد سال دیگر خواهد بود.

* پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل مدینه دعای نزول برکت کرد

از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که فرمود: همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون شدیم تا به سرزمین «حرة» کنار آب سعد بن ابی وقاص رسیدیم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أئتونی بوضوء»: (برایم آب وضو بیاورید) وضو که گرفت، برخاست و رو به قبله ایستاد و تکبیر گفت: سپس این گونه دعا کرد: «پروردگارا! ابراهیم بنده و خلیل تو بود که برای اهل مکه دعای برکت نمود و در «مد و صاع» (پیمانانه و ترازو) آنها همانند اهل مکه برکت ده و دو برابر اهل مکه برای اهل مدینه برکت عنایت فرما»^۲.

* دعای حل مشکلات و رفع مصیبتها

از علی روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت که هرگاه با مشکلی روبرو شدم بگویم: «لا اله الا الله الکریم، سبحان الله و تبارک الله ربّ العرش العظیم، والحمد لله رب العالمین»^۳: (معبود بر حقّی جز الله نیست، بردبار و کریم است، سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است).

۱- مسند احمد، ش/ ۷۱۴ إسناد آن قوی است

۲- مسند احمد / ۹۳۶ اسنادش صحیح است.

۳- مسند احمد، ۷۰۱ این حدیث صحیح است.

این روایت ما را راهنمایی می کند که در مصیبتها و مشکلات فقط به خداوند متعال دل ببندیم و به او توکل کنیم و پناه ببریم، چرا که مصیبت و مشکل را کسی جز الله حل و برطرف نخواهد کرد و فرد گرفتار و مصیبت زده را کسی جز الله تعالی نجات نخواهد داد، جز خالق او کسی به دادش نمی رسد و مصیبتش را برطرف نخواهد کرد، لذا هیچ پناهگاهی غیر از خدا نیست مگر پناه بردن به خود او و این حدیث برای تمام مسلمانان ارشاد و آموزشی است که در هر جا و هر حال به خداوند یکتا پناه ببرند و به او توکل کنند.

* رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر رازی را به علی گفته باشد از مردم پوشیده نگه نداشته است از ابوظفیل روایت است که به علی گفتیم: به ما چیزی بگو که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را به عنوان رازی در اختیارت قرار داده باشد. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ رازی را به من نگفته که از مردم پوشیده باشد، البته از او شنیدم می فرماید: «لعن الله من ذبح لغير الله و لعن الله من آوي محدثاً و لعن الله من لعن والديه و لعن الله من غير تخوم الارض^۱»: (خداوند لعنت کند کسی را که برای غیر خدا ذبح می کند، خداوند لعنت کند کسی را که مبتدعی را پناه دهد، خداوند لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعنت می کند (و دشنام می گوید)، خداوند لعنت کند کسی را که نشانه‌ی مرز بین زمینها را تغییر می دهد).

منظور از لعنت این است که هر کس چنین کاری بکند از رحمت خداوند طرد و دور خواهد شد و ذبح برای غیر الله تعالی تمام انواع ذبح را شامل می شود، حتی اگر ذبح برای پیامبر، فرشته، جن و غیره باشد. اگر این موارد در دین خدا کم اهمیت بود، قطعاً موجب نمی شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کارها را موجب لعنت الهی بداند.

* خداوند رفیق (نرم خو) است و نرم خویان را دوست دارد

از علی علیه السلام روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انّ الله رفیقٌ یحب الرفق، ویعطي علي الرفق ما لا يعطي علي العنف^۲»: (خداوند رفیق (نرم خو) است و نرم خویی را دوست می دارد و بر نرم خویی و مهربانی پاداشی می دهد که بر تندخویی و رفتار خشن نخواهد داد).

۱- مسند احمد، ش ۸۵۵، این حدیث صحیح است

۲- مسند احمد ۹۰۲، این حدیث شواهدش حسن است.

* پرداخت زکات قبل از موعد

از علی روایت است که عباس بن عبدالمطلب از رسول الله صلی الله علیه و آله خواست اجازه دهد قبل از اینکه یک سال بگذرد و وقت دادن زکات برسد زکات بدهد، رسول الله اجازه داد.^۱

* تأکید رسول الله صلی الله علیه و آله بر عبادت ده شب آخر رمضان

از علی علیه السلام روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در ده شب آخر رمضان خانواده اش را بیدار می کرد تا شبها را به عبادت و نماز بگذرانند و خودش را برای این کارها کاملاً آماده می کرد.^۲

دوم: کسانی که از علی حدیث نقل کرده اند

راویانی که از علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث روایت کرده اند، معتقدند که امیر مؤمنان علی در دوران خلافتش آگاه ترین فرد صحابه به سنت بوده است. روایت است که در زمان خلافت علی علیه السلام نام علی در مجلس ام المومنین عایشه (رضی الله عنها) ذکر شد، گفت: او در میان اصحابی که در قید حیات هستند، آگاه ترین فرد به سنت است.^۳ در حالی که (۵۸۶) حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که نسبت به روایات دیگر صحابه کمتر است، این نیز اسباب و عللی دارد:

- ۱- چون مشغول قضاوت و امارت و جنگ و جهاد بود فرصت کافی برای فتوا و جلسات درس نداشتند، لذا نتوانست همچون کسانی چون عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس، جلسات درس و موعظه برگزار کند و موجب انتشار علم و معلومات شرعی شود.
- ۲- ظهور اهل بدعت و هواپرستانی که در محبت علی غلو و افراط و زیاده روی کردند. این امر موجب شد که دروغهای زیادی به نام او پخش شود، به همین دلیل علماء تلاششان را در شناخت صحت راههای سند روایاتی که به علی منتهی می شد به کار گرفتند.
- ۳- کثرت فتنه و آشوبها در دوران علی موجب شد که برخی از مردم بجای اعتماد به علی علیه السلام به فتنه ها و رد و نقد آنها مشغول شوند، در نتیجه باعث شد امیر مؤمنان علی علیه السلام به هر

۱- مسند احمد ش ۸۲۲/ اسناد آن حسن است.

۲- مسند احمد - ش ۱۱۵ اسنادش حسن است.

۳ الطبقات ۲/ ۳۳۸

کسی اعتماد نکند و علمش را در اختیار هر کس قرار ندهد، به همین مناسبت از ایشان روایت است که به سینه‌اش اشاره می‌کرد و می‌فرمود: در این جا علمی هست که اگر آن را سرازیر کنم و بریزم، کسانی هستند که آن را حمل کنند.^۱

از شیوه و منهج امیر مؤمنان علی علیه السلام در نقل و قبول حدیث نکات ذیل را مورد نظر داشته‌ایم:

۱- از اینکه دروغی به نام پیامبر گفته شود سخت بر حذر بود، چون خود ایشان یکی از راویان این حدیث است که می‌فرماید: «من کذب علی معتمداً فلیتوبوا معقده من النار».^۲ (هر کس از زبان من عمداً دروغ بگوید جایگاهش را در جهنم آماده می‌کند).

۲- همواره در پی این بوده که نسبت به راویان اطمینان پیدا کند، لذا روایت کننده حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر صحت آن قسم می‌داد. از علی علیه السلام روایت است: «هرگاه خودم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی می‌شنیدم هر چه خواست خداوند بود از آن بهر مند می‌شدم و هرگاه کسی دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من حدیث نقل می‌کرد، از او می‌خواستم سوگند بخورد که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، وقتی قسم می‌خورد او را تصدیق و روایتش را قبول می‌کردم.^۳

۳- روایات منکر و شاذ را نقل نمی‌کرد، از علی علیه السلام روایت است که گفت: احادیثی برای مردم روایت کنید که برایشان مأنوس و قابل درک باشد و آنچه نمی‌شناسند و برایشان قابل درک نیست، رها کنید، آیا می‌خواهید خدا و رسولش تکذیب شوند؟^۴ علی علیه السلام از ابوبکر، عمر، مقداد بن اسود و همسرش فاطمه حدیث روایت کرده و بسیاری از صحابه و تابعین و اهل بیتش از او حدیث روایت کرده‌اند.

مشهورترین صحابه‌هایی که از علی علیه السلام حدیث روایت کرده‌اند

۱- ابوامامه ایاس بن ثعلبه انصاری از بنی حارثه - این شخص پسر خواهر اُبی برده بوده - فقط سه حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و این صحابه همان کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر به او دستور داد به خاطر مراقبت از مادرش به جنگ نیاید.^۵

۱- فقه‌الامام علی ۳/۱ به نقل از اعلام الموقعین

۲- صحیح سنن ابن ماجه ۱۳/۱ - آلبانی گوید: صحیح است.

۳- سنن ابن ماجه ش ۱۳۹۵ اسناد آن صحیح است.

۴- بخاری کتاب العلم ۴۶/۱.

۵- الاستیعاب ۱/۱۶۰.

- ۲- ابو رافع قبطنی مولای رسول الله صلی الله علیه و آله که نامش ابراهیم است که سنان و یسار نیز گفته شده است. ابن عبدالبر گوید: مشهورترین نامی که برایش ذکر کرده‌اند اُسلم است. در سال (۴۰ هجری) در دوران خلافت علی بن ابی طالب وفات کرده است.^۱
- ۳- ابو سعید خدری، سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه انصاری در پانزده سالگی همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در جهاد علیه کفار شرکت کرده است و در سال (۷۴ هجری) وفات کرده است.^۲
- ۴- جابر بن عبدالله بن عمر بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب انصاری سلمی. او در جنگ صفین همراه علی بود در سال (۷۶ هجری) وفات یافت و از حافظان سنت بوده است.
- ۵- جابر بن سمره بن جناده بن جندب عامری سوائی، هم پیمان بنی زهره بوده است، مادرش خالده دختر ابی وقاص و کنیه اش ابو عبدالله است، گفته: بیش از هزار دفعه پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواندم، در اواخر حیات به کوفه رفت و در سال (۷۴ هجری) همانجا وفات یافت.^۳
- ۶- زید بن ارقم بن زید بن قیس بن نعمان، گفته شده: کنیه اش ابو عمر و ابو عامر بود، سال (۶۶ هجری) و گفته شده در سال (۶۸ هجری) در کوفه وفات یافته است.
- ۷- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، برادر زاده‌ی علی علیه السلام در سرزمین حبشه متولد شده است.
- اولین نوزاد در اسلام است، در سال (۸۰ هجری) در سن نود سالگی وفات یافت.^۴
- ۸- عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، با پدرش قبل از رسیدن به سن بلوغ مسلمان شد و در سال (۶۳ هجری) در سن هشتاد و چهار سالگی در مکه وفات یافت.^۵
- ۹- عمرو بن حریث بن عثمان القرشی مخزومی کنیه اش ابو سعید است، رسول الله را دیده و از ایشان حدیث شنیده است و پیامبر دست مبارکش را بر سرش کشید و برایش دعای خیر

۱- سیر اعلام النبلاء ۱۶/۲.

۲- الاستیعاب ۱۶۷۱/۴.

۳- الاستیعاب ۲۱۹/۱.

۴- الاصابه ۲۷۶/۴.

۵- وفيات الاعیان ۲۳۶/۲.

فرمود، به کوفه نقل مکان کرد و دارای مقام و منزلتی والا بود و در سال (۸۵ هجری) وفات یافته است.

راویان اهل بیت از علی علیه السلام

- ۱- پسرش حسن بن علی نوه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
- ۲- پسرش حسین بن علی علیه السلام نوهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در سال (۶۱ هجری) در روز عاشورا و در سن پنجاه و شش سالگی به شهادت رسید.^۱
- ۳- پسرش محمد بن علی بن ابی طالب، ابوالقاسم مدنی، که به دلیل منتسب بودن به مادرش خوله دختر جعفر بن قیس از بنی حنیفه معروف به «ابن حنیفه» است، عجللی گوید: تابعی و موثق و مردی صالح و شایسته بود، کنیه اش ابوالقاسم است، در دوران خلافت عمر متولد شد و در سال ۷۳ ه و گفته شده ۸۱-۸۲ و ۹۳ وفات کرده است.^۲
- ۴- محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب نوهی علی علیه السلام. ابن حبان او را در میان ثقات ذکر کرده است.^۳
- ۵- علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ملقب به زین العابدین و از بزرگان تابعین است. مادرش سلافه دختریزگرد، آخرین پادشاه ایران است، از پدر بزرگش علی بن ابی طالب روایات را به صورت مرسل روایت می کرد. عجللی گوید: علی بن حسین مدنی، تابعی و ثقة است. در سال (۹۴ هجری) در سن هشتاد و پنج سالگی وفات کرده است.^۴
- ۶- پسر جعهده بن هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائد بن عمران بن محروم که خواهر زادهی علی است، مادرش امهانی دختر ابی طالب است. در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متولد شد و با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصاحبت داشته و (از صحابه شمار می آید)، استاندار خراسان شد و در کوفه سکونت داشت، عجللی می گوید: جعهده مدنی و تابعی و ثقة است، از علی روایت کرده است.^۵

۱- تهذیب التهذیب ۱۶۷۳/۳.

۲- تهذیب التهذیب ۳۵۷/۲.

۳- همان منبع ۸۲/۲.

۴- تهذیب التهذیب ۴۸۱/۱۲ - لسان المیزان ۵۳۳/۷.

۵- تهذیب التهذیب ۱۱/۱۰/۱۲ -

۷- سریت‌ام موسی، نام وی را فاخته و حبیه گفته‌اند. دارقطنی گوید: حدیثش مستقیم است، عجلی گوید: اهل کوفه تابعی و ثقه است.^۱

مشهورترین راویان تابعی از علی علیه السلام

- ۱- ابوالأسود الدؤلی بصری و قاضی بود. نامش ظالم بن عمرو سفیان است، گفته‌اند که: نامش عمرو بن عثمان بود و گفته‌اند: عثمان بن عمرو بوده‌است، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد و در جنگ جمل همراه علی بود، ابن معین، عجلی و دیگران او را موثق و قابل اعتماد دانسته‌اند، در زمان استانداری عبدالله بن زیاد در سال (۶۹ هجری) وفات کرده‌است.^۲
- ۲- ابو برده پسر ابو موسی اشعری، فقیه است و نامش حارث بود، گفته شده عامر است. ابن سعد و عجلی و ابن حبان او را موثق و قابل اعتماد دانسته‌اند، عجلی گوید: پس از شریح قاضی کوفه بوده است. از پدرش علی، حذیفه، عبدالله بن سلام، عایشه و کسان دیگران روایت کرده‌است، گفته‌اند: در سال (۱۰۴ هجری) و یا (۱۰۷ هجری) وفات یافته‌است.^۳
- ۳- ابوعبدالرحمن سلمی عبدالله بن حبیب بن ربیع کوفی قاری، پدرش با رسول الله صلی الله علیه و آله مصاحبت داشته‌است. عجلی و سنائی و ابوداود او را تصدیق کرده‌اند. از عمر و عثمان و علی و سعد و خالد بن ولید و ابن مسعود و حذیفه و کسان دیگر روایت کرده‌است، گفته‌اند در سال (۷۲ یا ۸۵ هجری) در سن (۸۵) سالگی وفات یافته‌است و به همراه علی در جنگ صفین شرکت کرده‌است.^۴
- ۴- زر بن جیش بن حبان بن اوس أسدی ابو مریم، کنیه‌اش را ابو مطرف کوفی گفته‌اند، ابن معین او را توثیق و تصدیق کرده‌است، در سال (۸۱ هجری) و گفته‌اند (۸۲ هجری) در سن صد و بیست سالگی وفات یافته‌است.
- ۵- زید بن وهب جُهنی، از قبیله قضاعه، کنیه‌اش ابوسلیمان و از بزرگان تابعین و از راویانی است که بر موثق بودنش اتفاق نظر داشته‌اند و به اتفاق آراء او را حجّت داشته‌اند،

۱- تَهذیب التَهذیب ۱۹/۱۲.

۲- تَهذیب التَهذیب ۱۸۴/۵.

۳- طبقات سعد ۱۰۳/۶.

۴- طبقات ابن سعد ۱۰۳/۶.

ابن معین و دیگران او را تصدیق کرده‌اند، در دوران استانداری حجاج در سال (۹۰ هجری) یا بعد از آن وفات یافته‌است.^۱

۶- سوید بن غفله بن عوسجه بن عامر، کنیه‌اش ابو امیه‌است، آهنگ آمدن به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را کرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رسیدنش به مدینه وفات یافت و مشرف به دیدار نشد، با ابوبکر و عمر و عثمان و علی مصاحبت داشته است و در سال (۸۱ یا ۸۲ هجری) در سن (۱۲۸) سالگی وفات یافت.^۲

۷- شریح بن هانی بن یزید بن نهیک حارثی مزحجی بن مقدم کوفی. در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زندگی می‌کرد اما ایشان را ندیده است. از یاران بزرگ علی است و با ابوبکره در سجستان در سال (۷۸ هجری) کشته شده‌است.^۳

۸- عامر بن شرحبیل بن عبد، در باره‌ی او گفته‌اند: عامر بن عبدالله بن شرحبیل شعبی و حمیری، ابو عمر و کوفی از شعب همدان است، از او روایت است که می‌گفت: (۵۰۰) نفر از صحابه را دریافته است. حسن بصری می‌گوید: سوگند به خدا دارای علم و دانش فراوان و بردباری وسیع بود. از گذشته‌های دور مسلمان شده و در اسلام مقام بلندی داشت. از مکحول روایت است که گفت: کسی را از او فقیه‌تر ندیدم.

۹- عبد خیر بن یزید، گفته‌اند: ابن بجید بن جوی بن عبد عمرو بن عبد یعرب بن صائد همدانی، ابو عمّاره‌ی کوفی، دوران جاهلیت را دریافته است، عجلی گوید: کوفی، تابعی، ثقه و ساکن کوفه بوده‌است. ابن حبان او را در ثقات تابعین ذکر کرده و می‌گوید: ۱۲۰ سال عمر کرده‌است و در جنگ صفین کشته شد.^۴

۱۰- عبدالرحمن بن ابی لیلی، نامش یسار می‌باشد. گفته می‌شود: بلال و گفته شده او داود بن بلال بن بلیل ابن اصحبه بن جلاح بن هریش انصاری اوسی است. شش سال از خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه باقی مانده بود، که متولد شد، از او روایت است که گفت: صد و بیست نفر صحابه از انصار را دریافتم، ابن معین و عجلی او را تصدیق کرده‌اند، گویند: در سال (۷۱ هجری) و گفته شده در سال (۸۲ هجری) در جماجم زخمی و کشته شد.^۵

۱- طبقات ابن سعد ۶/۹۷.

۲- تهذیب التهذیب.

۳- همان منبع.

۴- تهذیب التهذیب ۶/۱۲۴.

۵- میزان الاعتدال ۲۰/۵۸۴.

۱۱- عیبده سلمانی که همان عیبده بن عمرو است، گفته می‌شود: ابن قیس بن عمرو سلمانی مرادی، ابو عمر کوفی است. یک سال قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شد، اما توفیق ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله نصیب او نگردید، شعبی گوید: شریح از همه به قضاوت آگاهتر بود و عیبده با او برابری می‌کرد، عجلی گوید: کوفی، تابعی و ثقه است.^۱

۱۲- عبدالله بن سلمه مرادی کوفی، کنیه‌اش ابوالعالیه است، عجلی گوید: کوفی، تابعی و ثقه است. امام بخاری می‌گوید: حدیثش صلاحیت متابعه را ندارد، از عمرو بن مره روایت است که درباره‌ی او می‌گفت: «یعرف و نکر»: (روایاتش مخلوط از صحیح و ضعیف است)، پیر و از کار افتاده شده بود و یعقوب ابن شیبه گوید: ثقه است.^۲

۱۳- عبدالله بن شقیق عقیلی، کنیه‌اش ابو عبدالرحمن است و گفته شده ابو محمد بصری است، وی تابعی و اهل بصره بوده و ابن سعد او را در طبقه اول ذکر کرده است. ابن معین می‌گوید: او ثقه و از بهترین مسلمانان است، کسی نمی‌تواند در روایت حدیثش طعنه وارد کند. روایت شده مستجاب الدعاء بوده است، بعد از قرن اول وفات یافته است و برخی گفته‌اند: در سال (۱۰۸ هجری).^۳

۱۴- علقمه بن قیس نخعی، وی علقه بن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمه نخعی و کوفی است، در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله متولد شده است. امام احمد می‌گوید: علقمه موثق و اهل خیر و نیکی است. همچنین ابن معین او را ثقه دانسته است. درباره‌ی او روایت کرده‌اند که قرآن را در یک شب تلاوت کرد. در سال (۶۲ هجری) و گفته شده (۶۷ هجری) وفات یافته است. ابن سعد می‌گوید: ثقه و دارای حفظ و روایت حدیث فراوان بوده است.

۱۵- عمیر بن سعید نخعی صهبانی، ابویحیی کوفی. ابن معین گوید: موثق و معتمد است. ابن حبان او را تصدیق کرده است، وی یک حدیث از علی درباره شرابخواری روایت کرده است. ابن سعد گوید: در سال (۱۱۵ هجری) وفات یافته و گفته شده سال وفات او (۱۰۷ هجری) است.^۴

۱- طبقات ابن سعد ۹۰/۶ تہذیب التہذیب ۸۵/۷.

۲- میزان الاعتدال ۴۰۹/۲ تہذیب التہذیب ۵۴۲/۵.

۳- تہذیب التہذیب ۲۵۳/۵.

۴- تہذیب التہذیب ۱۴۶/۸، سیر اعلام النبلاء ۴۴۳/۴.

۱۶- هانی بن هانی همدانی کوفی. نسائی گوید: «لیس به باس»: (ایرادی ندارد)، ابن حبان او را در میان راویان ثقه و مورد اعتبار ذکر کرده است. گفته اند: به تشیع گرایش داشته است. ابن مدینی می گوید: وی مجهول و ناشناخته است. ابن سعد می گوید: وی منکر الحدیث است و روایت است که شافعی درباره او گفته: اهل حدیث است، اما به دلیل مجهول بودن او، حدیثش را معتبر نمی دانند. ابن سعد او را در طبقه اول ذکر کرده است که در کوفه زیسته است. ذهبی گوید: ایرادی ندارد.^۱

۱۷- یزید بن شریک بن طارق تیمی کوفی. یحیی بن معین گوید: ثقه است و ابن حبان او را در ثقات (راویان معتمد) ذکر کرده است، ابن سعد گوید: ثقه و سرشناس قوم خود بود، گفته اند دوران جاهلیت را دریافت، از عمر و علی و ابوذر و ابن مسعود و حذیفه حدیث روایت کرده است.^۲

این بود نگاهی گذرا و اشاره ای سریع به معرفی راویانی که از علی روایت کرده اند، برای تحقیق و پژوهش بیشتر می توان به رساله ی پایان نامه ی دکتر احمد محمد طه به نام «فقه علی بن ابی طالب» که به دانشگاه بغداد ارائه داده و تا بحال منتشر نشده است، مراجعه کرد.

۱- الکاشف ذهبی ۳/۳۱۸.

۲- الکاشف، ذهبی ۳/۲۸۰.

مبحث پنجم

مهمترین عملکرد علی علیه السلام از هجرت تا جنگ احزاب

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استقرار در مدینه به تثبیت و تقویت پایه‌ی دولت اسلامی پرداخت، لذا بین مهاجرین و انصار «پیوند برادری» برقرار کرد و پس از ساخت مسجد، بایهودیان پیمان صلح امضاء کرد، سپس شروع کرد به اعزام سریه و لشکرهای جهادی، در پی آن به استحکام مبانی اقتصادی، آموزشی و تربیتی در اجتماع جدید، توجه شایانی مبذول داشت. علی علیه السلام در تمام این اوضاع و شرایط همراه و ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و دستوراتش را اجراء می‌کرد و شاگرد کوشای مدرسه‌ی تعلیم و یادگیری راه و روشش و رهنمود ایشان بود.

اول: انعقاد پیمان برادری در مدینه

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین علی علیه السلام و سهل بن حنیف عقد برادری منعقد کرد و برخی از علماء از وجود عقد اخوت در مکه بین مهاجرین خبر داده‌اند. همانگونه که بلاذری اشاره کرده به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از هجرت در بین مسلمین در مکه پیمان برادری بر اساس حق و همکاری منعقد کرد، پس در بین حمزه و زید بن حارثه، بین ابوبکر و عمر، بین عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف، میان زبیر بین عوام و عبدالله بن مسعود، میان عبده ابن حارث و بلال حبشی، میان مصعب بن عمیر و سعد بن ابی وقاص، میان ابو عبیده بن جراح و سالم مولی ابی حذیفه، میان سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عبیدالله و بین خود (رسول خدا) و علی علیه السلام عقد اخوت برقرار کرد.^۱

بلاذری (ت ۲۷۶ هجری) نخستین کسی به حساب می‌آید که به عقد برادری مکه اشاره کرده و ابن عبدالبر (ت ۴۶۳ هجری) به تبعیت از او و بدون تصریح به نقل از او بدان اشاره کرده، همانگونه که (ابن سید الناس) هم بدون اشاره به نقل از هیچکدام از آنها پیروی کرده است.^۲

ولی شیخ الاسلام ابن تیمیه عقد برادری بین اصحاب مهاجر در مکه را انکار نموده و روایات مربوط به این موضوع را تکذیب کرده است، از جمله عقد برادری بین علی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.^۳

۱- انساب الاشراف (۲۷۰/۱)

۲- السیرة النبویة الصحیحة (۴۰/۱)

۳- منهاج السنّة (۷۱/۵) و (۳۶۱/۷).

ابن القیم بر این باور است که در مکه عقد برادری صورت نگرفته و می گوید: «گفته شده رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دومین بار بین مهاجرین با همدیگر عقد برادری بست و در آن مرحله خود با علی عقد اخوت بست، ولی رأی ثابت این است که تنها در مدینه این پیمان برادری بسته شد، زیرا مهاجرین در بین خود با برادری اسلام و برادری خانه و برادری خویشاوندی نیازی به چنین پیمانی نداشتند، برخلاف رابطه‌ی مهاجرین با انصار^۱ و نیز کتابهای سیره‌ی اول و اختصاصی سیره و تاریخ به عقد برادری در مکه اشاره نکرده‌اند، بلاذری^۲ خبر را بدون سند و با عبارت «گفته‌اند» نقل کرده که این اسلوب موجب ضعف روایت است، همانگونه که اهل نقد خود بلاذری را هم در نقل اخبار ضعیف قلمداد کرده‌اند، به فرض اینکه در مکه عقد اخوت صورت گرفته باشد، تنها منحصر به پشتیبانی و دلسوزی بین دو نفر بوده،^۳ بدون اینکه احکام ارث از همدیگر گرفتن و غیره از آن بوجود آمده باشد که بعداً با این آیه نسخ گردید که می‌فرماید:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (انفال/۷۵).

کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده‌است و حکم خدا بر آن رفته‌است و) بی گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.

این آیه وراثت حاصل از عقد اخوت را نسخ کرد و یاری و پشتیبانی و همکاری و دلسوزی در بین دو هم‌پیمان اخوت به جای خود باقی ماند.^۳

ابن کثیر یادآور شده که برخی از علما، عقد برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی را انکار کرده‌اند و صحت آن خبر را ممتنع دانسته‌اند، چون یکی از اهداف عقد برادری ایجاد نرم خوئی و خوشرفتاری و علاقه‌ی قلبی با یکدیگر است، پیمان برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس معنی نداشت، چون نسبت به همه نهایت خوشرفتاری و خوش اخلاقی و الفت قلب داشت، همچنین مهاجرین نسبت به همدیگر نیاز به عقد پیمان نداشتند، اما راوی اشاره کرده به اینکه

۱- زاد المعاد (۲/۷۹).

۲- سیره النبویة الصحیحة (۱/۲۴۱).

۳- التأریخ الاسلامی، حمید (۴/۲۵).

هدف پیامبر صلی الله علیه و آله از پیمان با علی آن بود که مصلحت او را به کسی دیگر واگذار نکند، بویژه که از کودکی هزینه و مخارج او را متحمل شده بود^۱.

ولی در جایی دیگر به این موضوع برگشته و می‌گوید: بخش عمده‌ی احادیثی که در این باره آمده‌اند، دارای سند ضعیف و حجّت نیستند^۲، همچنین اینجا منابعی دیگر بدون ذکر سند به عقد برادری پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده‌اند، مانند محمد بن حبيب^۳ و ابن الجوزی^۴ و ابن الأثیر^۵. قبل از عقد اخوت که در دوران مدینه بین مهاجرین و انصار منعقد گردید، عقیده و ایمان که ستون فقرات و پایه‌ی اصلی برادری محسوب می‌شد، تکمیل شده بود، چون آن عقیده بدون در نظر گرفتن همه امتیازات و طبقات به جز تفاوت درجه‌ی تقوا و پرهیزکاری و عمل صالح، همه مردم را در صف واحد بندگی خالص خداوند متعال قرار می‌دهد، قابل تصوّر نیست کسانی که افکار و عقاید مختلف، آنها را از هم متفرّق ساخته با عقد برادری و تعاون و ایثار متحد شوند و با وجود عقاید متفاوت، خودخواهی و هواهای نفسانی را کنار بگذارند^۶. سیاست عقد اخوت بین انصار و مهاجرین یک نوع سبقت سیاسی بود که رسول خدا در آن پیشی گرفت تا محبّت و دوستی را در شعور مهاجرین و انصار تثبیت و تحکیم نماید، در حالی که همه بر رعایت این محبّت و صمیمیت تمام عنایت خود را مبذول داشته بودند و اصلاً در اجرای عملی مواد آن از همدیگر سبقت می‌گرفتند، خصوصاً انصار و یاری‌کنندگان که اگر نویسندگان و پژوهشگران همه توان خود را بکار اندازند، نمی‌توانند بهتر از آنچه خداوند متعال درباره‌ی ایشان فرموده به رشته‌ی تحریر درآورند، آنجا که می‌فرماید:

۱- البداية و التّهایة (۲۲۶/۳)، هرکس طالب تحقیق بیشتر است به کتاب (أثر التّشیع علی الروایات التّاریخیة فی القرن الأوّل الهجری) عبدالعزیز نور ولی ص ۲۹۳-۲۹۸ مراجعه کند، لازم به ذکر است که این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم می‌باشد. www.aqeedeh.com

۲- البداية و التّهایة (۳۴۸/۷).

۳- المخبر (ص ۷۰)

۴- المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک (۷۴/۳)

۵- و اسد الغایة فی معرفة (۵۸۸/۳، ۶۰۱)

۶- فقه السّیرة بوطی، ص ۱۴۸.

﴿ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ ﴾ (حشر/۹).

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده‌است، ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند.

دوم: جنب و جوش نظامی و اعزام سریه‌ها

پس از آنکه مسلمانان تحت رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه استقرار یافتند، به منظور گسترش هیبت و شوکت دولت اسلامی در داخل و خارج، اعزام سریه‌ها آغاز گردید. از اهداف دیگر اعزام سریه‌ها این بود که حمایت برخی قبایل را به دست آوردند و خرابکاری‌ها و یغماگری عشایر مخالف را محدود و کنترل نمایند، علاوه بر تمرین و آمادگی صحابه برای حضور و شرکت در جنگهای بزرگ و آغاز فتوحات اسلامی. این کار میدانی بود برای تربیت عملی فرماندهی، امیر مؤمنان علی علیه السلام که در بسیاری از این سریه‌ها، چه قبل از جنگ بدر چه بعد از آن شرکت داشتند، برخی سریه‌های قبل از جنگ بدر که علی در آنها شرکت داشته به شرح زیر است:

۱- غزوه‌ی عشیره

پیامبر در این غزوه قصد جنگ با قریش را داشت، به همین دلیل ابوسلمه بن عبدالأسد را بر مدینه گمارد و از مدینه خارج شد، این غزوه «العشیره» نام گرفت، بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله ماه جمادی الاولی و چند شبی از جمادی الثانی را نیز در آنجا سپری کرد، با بنی مدلج و هم‌پیمان ایشان از بنی ضمیره خداحافظی کرد و به مدینه بازگشت، در این غزوه جنگ صورت نگرفت و علت خروج پیامبر صلی الله علیه و آله آن بود که به ایشان خبر دادند کاروان قریش چند روز پیش به قصد شام از مکه حرکت کرده‌است^۱ و راه ساحل را در پیش گرفته است، در پی

همین موضوع بود که قریش به دفاع از کاروان مکه، بیرون آمد و جنگ بدر بزرگ روی داد. عمار بن یاسر برای ما از حضور خود و علی در این غزوه «العشیره» چنین روایت می‌کند: من و علی در غزوه «العشیره» با هم بودیم، بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله در «العشیره» به قصد اقامت اردو زد، گروهی از بنی مدلج را دیدیم که در نخلستان کنار چشمه‌ای کار می‌کنند. علی رضی الله عنه به من گفت: ای ابوالیقظان! آیا موافق هستی برویم ببینیم چکار می‌کنند؟ رفتیم و چند لحظه‌ای نحوه کارشان را تماشا کردیم که خوابمان گرفت، لذا با علی رضی الله عنه رفتیم و در کنار تنه‌ی درخت خرما روی زمین صاف خوابیدیم و سوگند به خدا کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را بیدار نکرد، ما را با پایش در حالی که خاک آلود شده بودیم بیدار کرد. در آن روز بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی که خاک‌ها را روی لباسهایش دید، گفت: ای ابوتراب و فرمود: آیا می‌خواهید دو نفر که بدبخت‌ترین مردم هستند را به شما معرفی کنم؟ گفتیم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: «احیمر ثمود، همان کسی که شتر را زخمی کرد و آن کسی که شمشیر بر فرق سرت می‌زند تا ریش تو خون آلود می‌شود.»^۱ این خطاب را که پیامبر برای علی به کار برد همواره تکرار می‌شد و علی به ابوتراب معروف شد، درباره این موضوع بیشتر بحث خواهیم کرد.

۲- جنگ اول بدر

علت بر افروختن جنگ این بود که کُرز بن جابر فهری بر رمله‌های شتر و گوسفندان مدینه شبیخون زد و تعدادی از شتران و حیوانات را به یغما برد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را تا دره‌ای به نام «سفوان» از بخش‌های بدر تعقیب کرد، ولی کُرز فرار کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله موفق به دستگیری او نشد، پس از آن به مدینه برگشت.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در این غزوه پرچم سفید را به دست علی داد، حرکت‌های جنگی که در غالب سریه‌ها صورت می‌گرفت، آغاز جنگ مسلحانه علیه مشرکین به شمار می‌آمد، در این سریه‌ها نیروهای اعزامی و غزواتی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و یاران او از جمله علی با آن روبرو بودند، چشم اندازی بود از سنت تدافعی و به عقب راندن و با تثبیت پایه‌های قدرت دین رابطه عمیق داشت، خداوند سبحان با اشاره به همین موضوع می‌فرماید:

۱- فضایل صحابه ۲/۸۵۵، ش/۱۱۱۷۲ اسنادش حسن است.

۲- سیره ابن هشام ۲/۶۰۱.

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بقره ۲۵۱).

و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.
و می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج / ۴۰).

همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند (و از مکه و ادبار به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده‌است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کشتیهای (یهودیان) و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (اما خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلم خدایاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او رایاری دهند. خداوند نیرومند و چیره‌است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقق وعده‌هایش جلوگیری نماید).

۳- غزوه‌ی بدر

نووی - رحمه‌الله - می‌گوید: مورخان اتفاق نظر دارند بر اینکه علی علیه السلام در جنگ بدر و تمام صحنه‌های پیکار با مشرکان به جز غزوه تبوک حضور داشته‌است و در بسیاری از جنگها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم جنگ را به او می‌داد.

علی یکی از مجاهدین است که در جنگ بدر شرکت داشته، لذا شایسته‌است پای سخن او بنشینیم تا داستان حضورش را برای ما حکایت کند.

حارثه بن مضرب از علی بن ابی طالب روایت می‌کند که: رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اخبار و گزارشات بدر را دنبال می‌کرد، وقتی به او خبر دادند که مشرکان راهی بدر شده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به سمت بدر حرکت کرد (بدر نام چاهی است) علی علیه السلام می‌گوید: وقتی که

مطلع شدیم بسوی ما می آیند، از مشرکان پیشی گرفتیم و در آنجا دو مرد را یافتیم که یکی از قریش و دیگری مولای عقبه بن ابی معیط بود، مرد قریشی فرار کرد، اما مولای عقبه را دستگیر کردیم، از او پرسیدیم: تعداد افراد مشرکین چقدر است؟ گفت: سوگند به خدا تعدادشان زیاد و از قدرت زیادی برخوردارند. این حرفها را که می گفت، مسلمانان او را کتک می زدند تا اینکه او را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: تعداد سپاه مشرکان چقدر است؟ گفت: سوگند به خدا زیاد و از قدرت بالایی برخوردارند، پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش کرد تا تعدادشان را بداند، اما آن مرد از گفتن شمار آنها امتناع می کرد، بعد از این پرسید: «هر روز چند شتر ذبح می کنند؟» گفت: در هر روز ده شتر، پیامبر فرمود: «القوم ألف، کل جزور لمئة و تبعها»: (آنها هزار نفرند، هر شتر برای صد نفر).

سپس موقع شب کمی باران بارید، به زیر درختان و سایبانها رفتیم، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شب را با دعا و مناجات سپری کرد و می گفت: «پروردگارا! اگر این گروه نابود شوند، دیگر عبادت نمی شوی...» وی می گوید: صبح که فجر طلوع کرد، فریاد زد ای بندگان خدا! نماز!، مردم از زیر درختان و از هر طرف جمع شدند، با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز را برپا داشتیم، سپس ما را به مقاومت بر جنگ تشویق کرده و فرمود: «جماعت قریش زیر این کوه صاف قرار دارند»، وقتی که هر دو سپاه به هم نزدیک شدند و در مقابل هم قرار گرفتند و صف آرایی کردیم، مردی از آنها بر شتری سرخ موی در میان سپاه حرکت می کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! حمزه را صدا کن، - که حمزه از همه به سپاه دشمن نزدیکتر بود - و از او سؤال کن آن کسی که بر شتر سرخ موی سوار است کیست و به آنها چه می گوید؟ سپس گفت: اگر در میان گروه کسی باشد که به خیر امر کند، همان صاحب شتر سرخ موی است». گوید: حمزه آمد و گفت: آن مرد عتبه بن ربیع است و از جنگ نهی می کند و خطاب به آنها می گوید: ای مردم، من کسانی را می بینم که طالب مرگ و شهادتند، شما نمی توانید به راحتی به آنها دستبرد داشته باشید، ای قوم، ترس من از جنگ را علت ننگیدن اعلام کنید و بگویید: عتبه بن ربیع به دلیل ترس از جنگ حاضر به نبرد نیست، در حالیکه یقین دارید که من از شما ترسو تر نیستم. می گوید: ابوجهل این سخن را شنید و گفت: تو چنین حرفی می زنی؟ سوگند به خدا اگر کسی غیر از تو این حرف را می زد، حتماً او را از پای در می آوردم. سراسر وجود تو را ترس فرا گرفته است. عتبه گفت: مردک گوزو (کسی که از ترس نمی تواند خودش را کنترل کند و از او باد خارج می شود) به من طعنه می زنی؟!!

امروز مشخص می‌شود کدام‌یک از ما ترسو است. می‌گوید: عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید به میدان جنگ آمدند و مبارز طلبیدند. گروهی شش نفری از انصار داوطلبانه به میدان رفتند، عتبه گفت: ما نمی‌خواهیم اینها به مقابله ما بیایند، ما می‌خواهیم پسر عموهای ما از بنی عبدالمطلب به میدان بیایند. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی و حمزه و عبیده بن حارث برخیزید. خداوند هر دو پسر ربیعہ یعنی عتبه و شیبه و ولید بن عتبه را به هلاکت رساند و عبیده زخمی شد، هفتاد نفر از آنان را کشتیم و هفتاد نفر دیگر را اسیر کردیم. مردی کوتاه قد از انصار عباس بن عبدالمطلب را اسیر کرده بود و آورد. عباس گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند به خدا این مرد مرا اسیر نکرد، بلکه مردی طاس که از زیباترین مردم و بر اسبی ابلق سوار بود مرا اسیر کرد که اکنون او را در میان شما نمی‌بینم، مرد انصاری گفت: ای رسول خدا، من او را اسیر کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أُسْكَتَ، فَقَدْ أُيِّدَكَ اللَّهُ بِمَلَكٍ كَرِيمٍ»: (ساکت! خداوند تو را با فرشته‌ای گرامی‌یاری داده است).

علی می‌گوید: در آن روز از بنی عبدالمطلب، عباس و عقیل و نوفل بن حارث را اسیر کردیم.^۱

از توصیفی که علی از جنگ بدر داشته، درسها، پندها و فوائد بسیاری می‌گیریم که برای استفاده به کتاب مؤلف: «السيرة النبوية» رجوع شود.

۲- اشعاری که در وصف قهرمانیهای علی در بدر سروده‌اند:

در جنگ بدر پرچم مشرکین به دست طلحه بن ابی طلحه بود که علی علیه السلام او را کشت و به همین مناسبت حجاج بن علاط سلمی اشعار زیر را سروده است:

لله اي مذب عن حربيه	أعني ابن فاطمة المعتم المخولا
جادت يدك له بعاجل طعنة	تركت طليحة للجبين مجندلا
و شدت شدة باسل فكشفتهم	بالحق إذيهوون أخول أخولا
وعللت سيفك بالدماء ولم تكن	لترده حران حتى ينهلا

به خدا چقدر خطاکار است آن کسی که قصد جنگ با پسر فاطمه کند،
آن عمامه به سری که همچون دیلم شکننده است،
دستهایت با ضربه ای شتابان او را از پای در آورد،
و طلحه را در میان دو سپاه بر روی زمین افکند.

۱- مسند احمد، الموسوعة الحديثية، ش ۹۴۸ اسناد آن صحیح است.

یورش بردی، یورش بردنی همچون شیر و ماهیت آنها را آشکار کرد با حق آنگاه که می خواستند - نزدیک بود - پراکنده و متفرق شوند و شمشیر را با خونها آغشته کردی و آن را بر نمی گرداندی تا کسی را از پای در نمی آوردی و بی هدف به کار نمی بردی.^۱

سوم: ازدواج علی با فاطمه علیهما السلام

فاطمه دختر امام متقیان، سردار فرزندان آدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله است. مادرش خدیجه دختر خویلد بود، کنیه اش ام اییها:^۲ (مادر پدرش) است. در سن سی و پنج سالگی رسول الله صلی الله علیه و آله و پیش از بعثت متولد شده است.^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله در سال دوّم هجرت بعد از جنگ بدر او را به عقد ازدواج علی بن ابی طالب رضی الله عنه در آورد و خداوند سه فرزند به نامهای حسن و حسین و ام کلثوم به او عنایت کرد.

۱ - مهریه و جهیزیه فاطمه علیها السلام

علی رضی الله عنه می گوید: از فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله خواستگاری کردم، یکی از کنیزهایم گفت: آیا خبر داری که به خواستگاری فاطمه دختر پیامبر رفته اند؟ گفتم: خیر. گفت: از او خواستگاری کرده اند، چرا به نزد پیامبر نمی روی تا او را به عقد (ازدواج) تو در آورد. گفتم: مگر من چیزی دارم که او را به عنوان همسر، به من بدهد؟ گفت: یقین دارم اگر پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بروی و خواستگاری کنی، او را به نکاح تو در می آورد. گوید: سوگند به خدا، همواره مرا امیدوار می کرد تا آنکه به خدمت پیامبر رفتم، وقتی نشستم زبانم بند آمد و به خدا از هیبت او نتوانستم چیزی بگویم. پرسید: برای چه آمدی؟ نیازی داری؟ سکوت کردم، باز فرمود: «شاید آمدی از فاطمه خواستگاری کنی؟» گفتم: آری، فرمود: «آیا چیزی برای مهریه اش داری؟» گفتم: سوگند به خدا ای رسول خدا چیزی ندارم، فرمود: «زره را چکار کردی؟» آن زره با ارزش است و قیمتش چهارصد درهم است، گفتم: آن را دارم. فرمود:

۱- البدایة و النهایة ۳۷۹/۷.

۲- اسد الغابه ۵۲۰/۵ الاصابه ۳۶۵/۴.

۳- الطبقات ابن سعد ۲۶/۸.

«آن را به عنوان مهریه بده، او را به نکاح تو در آوردم». به این ترتیب آن زره به عنوان مهریه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین شد.^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را با پارچه‌ای مخملی، یک مُشک و یک بالش از پوست که داخل آن را با گیاه اذخر پر کرده بودند، آماده فرمود. اینها جهیزیه سیده فاطمه بوده است.^۲ در روایات شیعه آمده که علی گفته است: زره‌ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم به عثمان بن عفان (خلیفه سوم) فروختم، وقتی درهم‌ها را تحویل گرفتم و او زره را از من تحویل گرفت، گفت: ای ابالحسن آیا من بیش از تو سزاوار این زره نیستم و تو بیشتر سزاوار داشتن این درهم‌ها نیستی؟ گفتم: البته، گفت: حال که چنین است این زره از طرف من هدیه است و به تو تقدیم می‌کنم. لذا زره و درهم‌ها را گرفتم و آمدم آنها را جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشتم و ماجرا را برایش تعریف کردم، پیامبر برای عثمان دعای خیر کرد.^۳

۲- زفاف سیده فاطمه رضی الله عنها

اسماء دختر عمیس گوید: من در آماده کردن فاطمه برای زفاف حضور داشتم، وقتی صبح شد رسول الله صلی الله علیه و آله به در خانه آمد و گفت: «ای ام ایمن برادرم را صدا کن. ام ایمن گفت: برادر توست و حال آنکه دختری را به نکاحش درمی‌آوری؟ گفت: آری. ام ایمن گوید: علی را صدا زدیم و آمد - پیامبر صلی الله علیه و آله رویش آب پاشید و برایش دعای خیر کرد. سپس گفت: فاطمه را برایم صدا کنید. اسما می‌گوید: فاطمه را صدا زدند در حالی که از شدت شرم و حیا آمدن برایش مشکل بود، خطاب به او گفت: «سکوت کن که تو را به محبوب‌ترین اهل بیتم به نکاح دادم.» روی فاطمه هم آب پاشید و برایش دعای خیر کرد، پیامبر برگشت که برود که چشم مبارکش به خانمی افتاد، گویا صورت خانم پوشیده بود - پرسید کیستی؟ گفتم: منم، گفت: آسمایی؟ گفتم: آری، گفت: دختر عمیس؟ گفتم: آری، گفت: آمدی به احترام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله او را برای زفاف آماده کنی، گفتم: آری و ایشان برام دعای خیر کرد.^۴

۱- دلایل النبوه، بیهقی ۱۶۰/۳ اسناد آن حسن است.

۲- صحیح السیره النبویه ۶۶۷/، مسند فاطمه الزهراء و آنچه در فضیلتش در روایات نقل شده است از سیوطی با تحقیق فؤاد احمد زمري/۱۸۹.

۳- کشف الغمه اردبیلی ۳۵۹/۱ - بحار مجلسی/۳۹ به نقل از کتاب: «الشیعه و اهل البیت».

۴- فضایل الصحابة ۹۵۵/۲. ش/ ۳۴۲ اسناد آن صحیح است.

۳- ولیمه‌ی عروسی

از بریده رضی الله عنها روایت است: وقتی علی از فاطمه خواستگاری کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «انه لابد للعروس من ولیمه»: (برای عروسی ولیمه لازم و اجتناب ناپذیر است)، وی می‌گوید: سعد گفت: یک قوچ به عهده‌ی من، گروهی از انصار برایش چند پیمانانه ذرت جمع‌آوری کردند، شب زفاف که فرا رسید رسول الله صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «تا وقتی که با من ملاقات می‌کنی چیزی نگو»، آن وقت رسول الله صلی الله علیه و آله درخواست آب کرد، وضو گرفت و روی علی پاشید و این‌گونه دعا کرد: «اللهم بارک فیهما و بارک علیهما و بارک فی شلیهما!» (پروردگارا در زندگی این دو برکت بده و برکت نصیبشان کن و به فرزندانشان برکت عنایت فرما).

۴- شیوه زندگی علی و فاطمه علیهما السلام

زندگی علی و فاطمه که محبوبترین افراد در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، زندگی زاهدانه، سخت و همراه صبر و تحمل سختیها بود. هناد از عطا روایت می‌کند که به من خبر داده‌اند علی گفته است: روزهای متوالی بر ما می‌گذشت که نه در خانه‌ی ما و نه در خانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی برای خوردن یافت نمی‌شد. از خانه بیرون شدم، دیدم یک دینار سر راه افتاده، لحظاتی صبر کردم، در تردید بودم که آیا آن را بردارم یا نه و بالاخره تنگدستی شدید باعث شد که آن را بردارم و با آن از حمالها یا آرد فروش آرد خریدم و به خانه آوردم و به فاطمه گفتم: خمیر کن و نان پبز، شروع به خمیر کردن نمود. اما از شدت گرسنگی نزدیک بود روی لبه تشت بیافتد، سپس نان پخت، من خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. او را در جریان گذاشتم، فرمود: «كلوه فانه رزق رزقكموه الله عزوجل»^۱: (بخورید آن رزقی بوده که خداوند نصیب شما کرده‌است).

از شعبی روایت است که علی می‌گفت: با فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله ازدواج کردم در حالیکه من و او بستر و رختخوابی جز پوست قوچی که شب برای خواب استفاده می‌کردیم

۱- معجم الکبیر طبرانی ش ۱۱۵۳، فضائل الصحابة (۲/۸۵۸) با اسناد صحیح.

۲- کنز العمال ۷/۳۲۸؛ المرتضی ندوی/۴۱.

نداشتیم، روز که می شد روی همان پوست برای شتر آبکش مان علف می دادیم و غیر از آن شتر کاری نداشتیم.^۱

از مجاهد روایت است که علی می گفت: یک بار در مدینه بشدت گرسنه شدم. لذا برای یافتن کار به اطراف مدینه رفتم. در آنجا با زنی برخوردیم که مقداری خاک و کلوخ جمع کرده بود و می خواست گل درست کند، پیش آن زن رفتم و به توافق رسیدیم که از چاه برایش آب بکشیم و در برابر هر سطل آب یک خرما به من بدهد. شانزده سطل آب بالا کشیدیم تا اینکه دستهایم تاول زد. پیش آن زن آمدم، برایم شانزده خرما شمرد. خرماها را گرفتم و خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را برایش تعریف کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله از همان خرماها با من خورد.^۲

این روایت از شدت تنگدستی امیر مؤمنان علی در مدینه حکایت دارد و از این روایت راه صحیح مقابله با مشکلات و سختیها را می آموزیم. چون علی برای مقابله با فقر و تنگدستی بدنال کسب رزق حلال از راه مشروع بیرون می رود و به انتظار کمک و یاری نیکوکاران و اهل خیر نشست. نکته دیگر این که علی در حالیکه از شدت گرسنگی رنج می برد، سختی طاقت فرسای کار را تحمل کرد. مورد دیگری که در این روایت قابل ملاحظه است، ایثار و گذشتی است در این که امیرالمؤمنین مزد کارش را نگهداشت و علی رغم گرسنگی شدید باز هم تا خدمت پیامبر رسید صبر کرد و آن را با رسول الله صلی الله علیه و آله خورد.^۳

۵- زهد، پارسایی و صبر فاطمه علیها السلام

زندگی سیده فاطمه در نهایت سادگی و بی آلاچی و بدور از تکلف، بیشتر آغشته به مشقت و سختی بود تا زندگی راحت و گوارا.^۴

۱- کنز العمال ۱۳۳/۷، المرتضی ۴۱.

۲- صفه الصفوة ۱/۳۲۰، الموسوعة الحدیثیة مسند احمد- ۱۱۳۵ - اسنادش به دلیل انقطاع ضعیف است.

۳- التاریخ الاسلامی، حمیدی ۱۹/۴۹-۵۰.

۴- برای فهمیدن و آشنا شدن بیشتر با زندگانی فاطمه رضی الله عنها به کتاب: «فاطمه زهرا رضی الله عنها از خود دفاع می کند» مراجعه کنید. این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم قرار دارد.

۵- معین السیده ۲۵۵/ شامی.

داستان سختیها و مشقتهاى زندگى فاطمه و موضع رسول الله صلی الله علیه و آله در مقابل مشکلات زندگى دخترش آنگاه که از پدرش در خواست خادمى کرد، بیشتر روشن مى شود و زندگى زاهدانه و ساده‌ی او را برای ما به تصویر مى کشاند.

روزی علی علیه السلام به فاطمه گفت: به خدا آنقدر آب کشیده‌ام که سینه‌ام درد مى کند، خداوند به پدرت اسیرانى نصیب کرده‌است، برو از پدرت درخواست کن به ما خادمى بدهد. فاطمه گفت: به خدا من هم آنقدر آسیاب کرده‌ام که دستهایم تاول زده است، لذا فاطمه مى گوید: به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم، پرسید: «فرزندم برای چه آمده‌ای؟» گفتم: آمدم تا خدمت شما سلامى عرض کنم، خجالت کشیدم چیزى بگویم. لذا دوباره با هم به خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم، علی گفت: ای رسول خدا، به خدا آنقدر آب کشیدم که سینه‌ام به درد آمده و فاطمه گفت: آن قدر خمیر و کار کردم که دستهایم تاول زده است. این در حالى است که خداوند اسیران و اموال غنیمتى نصیب شما کرده است، به ما خادمى عطا کن، پیامبر فرمود: «والله لأعطيكما و أدع أهل الصفة تطوي بطونهم لأجد ما أنفق عليهم ولكني أبيعهم وأنفق عليهم أثمانهم»: (سوگند به خدا به شما خدمتکاری نخواهم داد در حالیکه اهل صفة را بگذارم از گرسنگی به خودشان پیچند و من غذایی نمی‌یابم به آنها بدهم، من آن برده‌ها را مى‌فروشم و پولشان را به مصرف اهل صفة مى‌رسانم!!).

فاطمه و علی به خانه‌هایشان برگشتند و رسول خدا آمد و دید که آنها مى‌خواهند استراحت کنند، ملافه‌ای داشتند که اگر سرشان را مى‌پوشاندند پاهایشان برهنه مى‌ماند و اگر پاهایشان را مى‌پوشاندند سرشان پوشیده نمی‌شد. وقتی که متوجه شدند پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است از جا پریدند، فرمود: راحت باشید. سپس فرمود: «آیا به شما چیزی بهتر از آنچه خواستید ندهم؟» گفتند: چرا، فرمود: کلماتی است که جبرئیل علیه‌السلام به من آموخته است و پس از هر نماز ده بار سبحان الله، ده بار الحمد لله و ده مرتبه الله اکبر بگویید و وقتی به رختخواب رفتید، ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ بار الحمد لله و ۳۴ بار الله اکبر بگویید.

این داستان بیانگر این است که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بحران اقتصادی را مهار مى‌کرد و نحوه‌ی مهار بحران اقتصادی طبق دسته بندی اولویتها بوده، لذا جلوگیری از گرسنگی اهل صفة و حل این مشکل ضرورتی بود که ناگزیر باید در اولویت قرار مى‌گرفت و نیاز فاطمه و علی در حد مشکل اهل صفة نبود، به همین دلیل رسول الله صلی الله علیه و آله اهل صفة را

ترجیح داد و باید توجه داشت که رسول الله صلی الله علیه و آله برای حل بحران اقتصادی راه حلهای متعددی را مورد استفاده قرار می داد است.

علی علیه السلام تحت تأثیر تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله رشد کرد تا با گذشت دوران جوانی در آینده خلیفه‌ی مسلمانان شود و با تأثیر پذیری از همین تربیت بود که از دنیا و زرق و برق آن در زمانی که گنجها و ثروت‌های زمین در اختیارش قرار داشت، خودش را بی نیاز می دانست، چون یاد خداوند متعال قلبش را پر کرده و تمام وجودش را فرا گرفته بود. همواره سفارش رسول الله صلی الله علیه و آله را به یاد داشت و به آن عمل می کرد، علی علیه السلام خودش برای ما اینگونه روایت می کند: سوگند به خدا از همان روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله تسبیحات مذکور را به من آموخت، هرگز ترکش نکردم، یکی از یارانش پرسید شب صفین هم ترک نکردی. فرمود: حتی در شب صفین هم ترک نکردم.^۱

۶- جان ما در دست خداست و هر گاه بخواهد ما را برانگیخته خواهد نمود

از علی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله شبی نزد من و فاطمه آمد و ما را برای نماز بیدار کرد، سپس به خانه اش برگشت و چند رکعت نماز خواند و اما بیدار شدن و نماز خواندن ما را احساس نکرد، به همین دلیل دوباره ما را برای نماز شب بیدار کرد و فرمود: «برخیزید و نماز بخوانید». علی می گوید: نشستم در حالیکه چشمانم را می مالیدم، می گفتم سوگند به خدا ما توفیق نماز خواندن نخواهیم داشت به جز آنچه خداوند برای ما نوشته و جانهای ما به دست خداست، هر گاه بخواهد بر می انگیزاند و بیدار می شویم، وی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت و در حالیکه با دستش بر ران خود می زد می گفت: «تنها به همان اندازه نماز می خوانیم که برای ما نوشته شده، تنها به همان اندازه نماز می خوانیم که برای ما نوشته شده» و آیه‌ی زیر را خواند:

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرِ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾﴾ (کهف آیه/ ۵۴)

(انسان موجودی است که بیشتر از همه موجودات به مجادله می پردازد.)

این روایت بیانگر این است که علی منحصر به حق بود و بر نشر و انتشار علم حریص بود. هر چند مسئله علم مربوط به شخص خودش بود و این ارزش بسیار والایی است که مسلمانان از علی آموخته‌اند، اگر علی علیه السلام اراده می کرد می توانست آن را پنهان کند، در حالی که می دانست نماز شب واجب نبوده است.

۷- محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به فاطمه و غیرت ایشان بر او

از ثوبان روایت است که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سفر می‌رفت، آخرین لحظه به منزل فاطمه سر می‌زد و چون بر می‌گشت قبل از هر جایی نزد او می‌رفت^۱، در روایت ابی ثعلبه خشنی می‌گوید: وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهاد یا سفری بر می‌گشت ابتدا به مسجد می‌رفت و در آنجا دو رکعت نماز به جا می‌آورد، سپس به خانه‌ی فاطمه می‌رفت و بعد از آن نزد همسرانش می‌رفت^۲. از عائشه هم روایت است که گفت: کسی را ندیده‌ام در رفتار و نشست و برخاست به اندازه فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت داشته باشد، هرگاه فاطمه نزد پیامبر می‌رفت به سوی او برمی‌خواست و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار فاطمه می‌رفت، از جای برمی‌خواست و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند^۳.

از اسامه بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أحبّ أهل بیتی الّی فاطمة^۴»: (محبوبترین شخص اهل بیت من، نزد من فاطمه است) علی رضی الله عنه تصمیم گرفت دختر ابوجهل را خواستگاری کند و او را هووی فاطمه قرار دهد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم خطبه ایراد کرد و فرمود: «فاطمة بضعة منّی؛ فمن أغضبها أغضبنی^۵»: (فاطمه پاره تن من است، هر کس او را ناراحت و خشمگین کند، مرا به خشم آورده است). این روایت دلیل است بر حقیقت محبت و دوستی بین آن دو سرور (پیامبر و دخترش)، نه آنگونه که مغرضان ستیزه جو ادعا می‌کنند، (زیرا نمی‌خواست دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا در جایی جمع شوند).

از مسور بن مخرمه رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر می‌فرمود: «بنی هاشم بن مغیره اجازه خواست که دخترش را به عقد ازدواج علی درآورد، به ایشان اجازه ندادم، مگر پسر ابوطالب بخواهد دخترم را طلاق دهد و دخترشان را عقد کند، اما دختر من پاره تن من

۱- مسند احمد (۲۷۵/۵) الدوحة النبویة، فاروق حمادة ص ۵۹.

۲- الاستیعاب (۳۷۶/۴)، و در سند آن فروه زهراوی وجود دارد که تضعیف شده، فاروق حمادة ص ۵۹.

۳- مسلم ش (۲۴۵۰)؛ صحیح سنن ابی داود شماره ۵۲۱۷.

۴- مسند طیالسی (۲۵/۲) حسن صحیح است.

۵- بخاری ش ۴۱۷۳

است، هر چه او را بیازارد مرا هم می آزارد^۱» با لفظی دیگر در روایت مسلم آمده است که گفت: علی بن ابوطالب علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم (و در آن موقع من به سن بلوغ رسیده بودم) بر منبر برای مردم سخنرانی کرد و می فرمود: «فاطمه از من است و من از این بیمناک هستم که در مورد دینش دچار فتنه گردد.» راوی می گوید: سپس یکی از دامادهای خود بنی عبد الشمس را یاد آور شد (که عاص بن ربیع شوهر زینب رضی الله عنها بود) و بعنوان داماد خوبی از او یاد کرد و فرمود: «در سخن گفتن راستگو بود و به وعده هایش وفا می کرد، من نه حلالی را حرام می کنم و نه حرامی را حلال می کنم، ولی به خدا سوگند خداوند دختر رسول خدا را با دختر دشمن خدا هرگز در یک مکان جمع نمی کند»^۲.

ترمذی با سند خود تا عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت می کند که علی در مورد دختر ابوجهل بحث و گفتگو کرد، این خبر به پیامبر رسید، فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر چه او را اذیت کند مرا هم اذیت می کند و هر چه او را خسته و درمانده کند، مرا هم خسته و ناراحت می کند»^۳.

اعلام خبر دوستی و علاقه به فاطمه و بحث جایگاه او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، به طوری که هر چه او را ناراحت کند رسول خدا را هم ناراحت می کند، معرفی حق حرمت فاطمه است^۴، همانگونه که این احادیث بر حرام بودن اذیت و آزار رسول الله صلی الله علیه و آله در همه احوال و شرایط دلالت می کند، هر چند که آن اذیت از چیزی به وجود بیاید که در اصل مباح بوده و رسول خدا هم در قید حیات بوده باشد، این امر تنها به ایشان اختصاص دارد و گفته اند: رسول خدا می دانست که ازدواج علی با دختر ابوجهل مباح بود، چون فرمود: «من هیچ حلالی را حرام نمی کنم»، بلکه از جمع کردن آن دو در یک خانه نهی کرد. به دو دلیل که در نص صریح اشاره شده اند:

اول: این کار منجر به اذیت و آزار فاطمه می شد، در نتیجه رسول خدا هم ناراحت می شد و اذیت کننده گمراه شده و به هلاکت می رسید، بنابراین به خاطر شقفت و دلسوزی کاملی که هم نسبت به علی و هم به فاطمه داشت از آن کار جلو گیری کرد.

۱- بخاری ش ۴۱۷۳.

۲- مسلم (۱۹۰۳/۴).

۳- فضائل الصحابة (۷۵۶/۲) ش ۱۳۲۷ سند آن صحیح است.

۴- الدوحة النبوية الشريفة، ص ۵۷.

دوم: از بیم گرفتار شدن فاطمه به فتنه در دین به خاطر غیرت کردن او بوده باشد و گفته شده: او نمی‌خواست از آن کار جلو گیری به عمل آورد، بلکه منظورش این بود که با توجه به فضل خداوند، او چنین کاری را نخواهد کرد و آنها را در یک جا جمع نمی‌کند. احتمال این هم هست که منظورش تحریم جمع کردن آن دو با هم باشد و معنی «من هیچ حلالی را حرام نمی‌کنم» این باشد که من چیزی بر خلاف حکم خدا نمی‌گویم و چنانچه خدا چیزی را حلال کرده باشد، من آن را حرام نمی‌کنم و اگر چیزی را حرام کنند از اعلام آن سکوت نمی‌کنم، چون سکوت من در مورد آن به معنی حلال کردن است و از جمله نکاحهای حرام ازدواج همزمان با دختر رسول خدا و دختر دشمن خداست.^۱

از جمله مناقب و ویژگیهای والای سرورمان فاطمه این است که حاکم با سند خود از بریده روایت کرده و می‌گوید: محبوبترین زن نزد رسول خدا، دخترش فاطمه و در میان مردان علی بود.^۲

شاید منظور این حدیث این باشد که فاطمه در میان افراد خانواده از همه نزد او دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر بوده باشد و علی در میان مردان اهل بیت از همه محبوب‌تر بوده باشد، همانگونه که ابن‌العربی در مورد حدیث می‌گوید: محبوب‌ترین مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و محبوب‌ترین همسرانش عائشه و محبوب‌ترین افراد اهل خود در زنان فاطمه و در میان مردان علی است، بدین صورت این روایات هم هماهنگ شده و تعارض از بین برداشته می‌شود.^۳

۸- صداقت گفتار فاطمه رضی الله عنها

حاکم با سند خویش از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که هرگاه نزد عائشه از فاطمه یاد می‌کردند، می‌گفت: کسی را راستگوتر از او در گفتار ندیدم مگر پدرش،^۴.

۱- شرح صحیح مسلم (۲۳۶/۱۶)، ۲۳۷

۲- المستدرک: کتاب معرفة الصحابة (۱۵۵/۳)، اسنادش صحیح است و ذهبی موافق آن است.

۳- عارضة الأحوذی (۲۴۷/۱۳-۲۴۸) صحیح است طبق شرط مسلم، و ذهبی هم موافق است.

۴- المستدرک (ظ ۱۶۰-۱۶۱) طبق شرط مسلم صحیح است، و ذهبی موافق آن است.

این یک ویژگی ممتاز فاطمه را بیان می‌کند، چون عائشه می‌گوید: در رفتار و گفتار و حسن احوال شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله، همانگونه که در پابندی به راستگویی و صداقت با او شباهت دارد، پس رضای خدا شامل حالش باد و خدا هم او را راضی و خشنود گرداند.^۱

۹- سروری فاطمه در دنیا و آخرت

احادیث صحیح متعددی در رابطه با سروری فاطمه در دنیا و آخرت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، ترمذی با سند خود از انس بن مالک روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تورا کفایت است در میان زنان جهان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه همسر فرعون».^۲

همچنین حاکم با سند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه سیده نساء أهل الجنة إلا ما كان من مریم بنت عمران»^۳: (فاطمه سرور تمام زنان عالم است جز مریم دختر عمران).

امام بخاری در سر فصل یکی از موضوعات کتابش نوشته: (باب مناقب فاطمة و قال النبی صلی الله علیه و آله: فاطمة سيدة نساء أهل الجنة): (فاطمه سیده و سرور زنان بهشت است).

پنجم: دو پسر فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام

۱- حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی

نوه رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحانه و گل خوشبوی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنیا و یکی از دو سردار جوانان بهشتی و مادرش فاطمه‌ی زهرا است. نیمه رمضان سال سوّم هجری متولد شده است. گفته‌اند: در ماه شعبان و گفته شده در سال چهارم یا پنجم هجری دیده به جهان گشود.^۴ در سال (۵۰ هجری) وفات یافته‌است، در کتاب «السیره النبویه» این رأی را برگزیدم که می‌گوید تولّد ایشان سال چهارم هجری بوده‌است.^۵

۱- العقيدة في أهل البيت ص ۱۳۶.

۲- فضائل الصحابة (۲/۷۵۵)، ش ۱۳۲۵، آلبانی آن را صحیح دانسته، تحريم المشكاة (۳/۷۴۵).

۳- فضائل الصحابة، ش ۱۳۳۲، سند آن حسن لغیره است.

۴- فضائل صحابه ۲/۹۶۰ - حلیه الاولیاء - ۲/۳۵.

۵- السیره النبویه، صلابی ۲/۱۹۹ و شذرات الذهب ۱/۱۰.

رسول الله صلی الله علیه و آله نامش را حسن گذاشت. علی می گوید: وقتی حسن متولد شد او را حرب نامیدم، رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی که به خانه‌ی ما آمد فرمود: «پسرم را به من نشان دهید، نامش را چه گذاشته‌اید؟ گفتیم: «حرب»، فرمود: او حسن است^۱، به این ترتیب آن نام تند به این نام زیبا و مسرت بخشی که دلها را شاد می کند، تغییر یافت و نوزاد جدید این نام زیبا را به خود گرفت؛ رسول الله صلی الله علیه و آله نوزاد را جلو خویش گذاشت و او را بوسید. ابورافع گوید: «بعد از اینکه حسن از فاطمه متولد شد، دیدم رسول الله در دو گوشش اذان خواند (مانند اذان نماز)»^۲. همچنین ابورافع روایت می کند که وقتی حسن متولد شد، فاطمه گفت: آیا برای پسرم با ذبح دو قوچ عقیقه به جا نیاورم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، لیکن سرش را تراش و به وزن موهایش نقره به مساکین و فقراء صدقه بده» فاطمه می گوید: «این کار را کردم»^۳.

احادیث زیادی در فضیلت حسن بی علی علیه السلام روایت شده است، از جمله:

الف- از راء بن عاذب روایت است که حسن بن علی را دیدم روی گردن رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله اینچنین برایش دعا می کرد: «اللهم إني أحبه فأحبه»: (پروردگارا من این فرد را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار)^۴.

ب- از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن گفت: «اللهم إني أحبه فأحبه وأحب من يحبه»: (پروردگارا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار و هر کس که او را دوست می دارد، دوست بدار)^۵.

ج- اسامه بن زید روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله حسن و حسین را به آغوش می گرفت و می فرمود: «اللهم إني أحبهما فأحبهما»: (پروردگارا من این دو را دوست می دارم تو نیز دوست بدار).

د- از ابی بکره روایت است: رسول الله روی منبر بود و حسن در کنارش بود، گاهی به مردم و گاهی به حسن نگاه می کرد و شنیدم که می فرمود: «ابنی هذا سیّد و لعل الله ان یصلح

۱- بخاری در الادب المفرد ۲۸۶.

۲- سنن ابوداود، ش ۵۱۰۵ اسناد آن ضعیف است. شیخ عثمان خمیس در رساله فوق لیسانس که در تحقیق احادیث مختص به حسن و حسین است، ص ۸۰.

۳- طبقات ۲۳۳/۱ اسناد آن ضعیف است. (۳) بخاری ش ۳۷۴۶.

۴- بخاری ش ۳۷۴۶.

۵- مسلم/۲۴۲۱

به بین فتنین من المسلمین»: (این فرزندم سید (آقا) است، امید است خداوند بوسیله او بین دو گروه از مسلمانان صلح ایجاد کند).^۱

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد اینکه حسن علیه السلام سید است، افتخاری بزرگ و امتیازی شرافتمندانه برای حسن علیه السلام است و مصداق این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال (۴۷ هجری) تحقق یافت که حسن موجب شد دو گروه از مسلمانان صلح کنند و مانع خونریزی مسلمانان شد و از حق خلافتش به نفع معاویه رضی الله عنه کنار رفت، در حالی که شش ماه بر مسند خلافت رانده بود و رهبر مسلمانان بود، به همین دلیل این سال را «عام الجماعة» نامیدند، این چیزی بود که پیامبر به تعبیر: «امید است خداوند بوسیله او (حسن) بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح ایجاد کند» از آن خبر داده بود.

ابن حجر می‌گوید: در این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت و نیز یکی از مناقب (فضایل) حسن ابن علی علیه السلام ذکر شده‌است، چون او از حاکمیت و خلافت کنار رفت، نه به خاطر کمبود نیروی جنگی و دفاعی و یا ذکت و خواری و نه به خاطر علتی دیگر؛ بلکه فقط به خاطر تمایل به حفظ خون مسلمانان، لذا مصلحت دین و امت را رعایت کرد و صلح نمود.^۲ بحث کناره‌گیری امام حسن از خلافت را در کتابی مستقل مفصلاً مورد بررسی قرار داده‌ام.

ه- سعید مقبری می‌گوید: همراه ابوهریره رضی الله عنه بودیم، حسن بن علی آمد و سلام کرد و ما سلامش را جواب دادیم، ولی ابوهریره متوجه آمدن امام حسن نشده بود، به او گفتیم: ای ابوهریره، این حسن بن علی است که سلام کرد، گوید: او را به آغوش کشید و گفت: ای سرور من سلام بر تو باد، سپس خطاب به ما گفت: این سید و سرور است.^۳

و- یکی دیگر از فضائل او شباهت وی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، امام بخاری با استناد به انس بن مالک روایت می‌کند که هیچ کس بیشتر از حسن بن علی علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شباهت نداشت.^۴

ز- امام بخاری با استناد به گفته‌ی عتبه بن حارث این چنین روایت می‌کند: ابوبکر صدیق را در حالیکه حسن بن علی را به آغوش گرفته بود دیدیم. نیز می‌گوید: پدرم فدایش

۱- بخاری/ ۳۷۴۷

۲- او کیسان مدنی مولای ام شریک ثقه و ثبت است، در سال/ ۱۰ وفات یافت، التقرب ۴۶۳.

۳- مستدرک، کتاب معرفة الصحابه ۱۶۹/۳ صحیح الاسناد است، ذهی نیز تأییدش کرده‌است.

۴- بخاری کتاب فضایل. ش/ ۳۷۵۲.

باد ایشان شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و شباهتی به علی ندارد و علی می‌خندید.^۱ شباهت حسن در خلقت و ظاهر به جد بزرگوارش که رسول خدا صلی الله علیه و آله است، فضیلت و افتخاری است بسی بزرگ و آشکار.^۲

۲- حسین بن علی علیه السلام

ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب، نوه و ریحانه و محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است. او در سال چهارم هجری متولد شده و اقوال دیگری هم در مورد تولد او مطرح است، وی در روز عاشورا ماه محرم سال (۶۱ هجری) در کربلا به شهادت رسید.^۳ او دارای فضائل و ویژگیهای متعددی است، از جمله:

الف- امام احمد از یعلی عامری روایت می‌کند که همراه رسول الله صلی الله علیه و آله به دعوتی می‌رفتیم، رسول الله صلی الله علیه و آله در جلو گروه بود، وقتی متوجه شد که حسین با بچه‌ها بازی می‌کند به طرف او رفت، خواست او را بگیرد، کودک به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خنده می‌آورد، تا اینکه او را گرفت و بوسید، فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین، اللهم أحب من أحبّ حسیناً، حسین سبط من الأسباط»: (حسین از من و من از حسینم، پروردگارا! دوست بدار کسی را که حسین دوست می‌دارد و حسین نوه‌ای از نوادگان پیامبران است).^۴

این فضیلتی آشکار برای حسین است، چون رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمانان را به محبت حسین تشویق می‌کند، گویا رسول الله صلی الله علیه و آله با نور وحی فهمیده بود که به زودی بین او و مخالفانش چه روی می‌دهد، به همین دلیل او را به صورت خاص ذکر کرده و بر وجوب محبت و تحریم تعرض و جنگ با او تاکید کرده است و می‌فرماید: «خداوند دوست بدارد کسی را که حسین دوست می‌دارد، چون دوستی او منجر به دوستی رسول الله صلی الله علیه و آله و دوستی رسول الله صلی الله علیه و آله منجر به دوستی خداوند خواهد شد.

۱- بخاری ش/۳۷۵۰.

۲- العقیده فی اهل البيت ص ۱۴۷.

۳- البداية و النهایة ۸/۱۵۲ و الاصابه ۱/۳۳۴/۳۳۱.

۴- فضایل الصحابه ش/۱۳۶۱ اسناد آن حسن است.

ب- امام بخاری با استناد از انس بن مالک روایت می‌کند که: وقتی سر حسین را پیش عیدالله آوردند، آن را در تشتی گذاشت و با چوبی به آن می‌زد و درباره زیبایی اش چیزی می‌گفت: انس گفت: از همه بیشتر به رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت دارد و سر و ریش خود را با وسمه (نوع گیاهی از دسته حناء است که موی را سیاه می‌کند) رنگ زده بود.

ج- و نیز در روایتی دیگر از انس آمده است که گفت: وقتی سر حسین را پیش عیدالله آوردند، با چوب به لبهایش می‌زد (بازی می‌کرد) به گمانم می‌گفت چقدر زیباست. انس می‌گوید: به او گفتم: آینده‌ی بدی برایت می‌بینم، من دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله همانجایی را که تو با چوب می‌زنی، می‌بوسید. و می‌گوید: چهره عیدالله از ناراحتی درهم کشیده شد. این دو حدیث بر فضیلت حسین دلالت دارد، چون او از تمامی اهل بیت به رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر شباهت داشته است، البته در اینجا اشکالی وارد است؛ چون در فضایل حسن نقل کردیم که «حسن» از بیشتر همه به رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت داشته است. به این ترتیب بین این دو روایت تعارض پیش می‌آید. ابن حجر به این اشکال پاسخ داده و این دو روایت را به این صورت جمع کرده که: آنچه انس در روایت زهری گفته، در حال حیات بودن حسن بوده و تا زمانی که حسن زنده بود از همه بیشتر به رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت داشت، پس از وفات امام حسن، حسین از همه بیشتر به رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت داشت، اما آنچه در روایت ابن سیرین آمده، از روند آن پیدا است که بعد از وفات حسن بوده است یا منظور این است که جز حسن، حسین از همه بیشتر به رسول الله صلی الله علیه و آله شبیه بوده است و احتمال دارد هر یک از آن دو در برخی اعضاء و اندام‌هایشان به رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت بیشتری داشته باشند. ترمذی و ابن حبان از طریق هانی ابن هانی از علی روایت کرده‌اند: حسن از سر تا سینه و حسین از سینه به پایین بیشتر شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند.^۱

اینها برخی از روایاتی است که در فضیلت حسین نقل شدند، خداوند از آنها راضی باد و در جایگاهی آنها را قرار دهد که خشنود و راضی باشند.

۳- احادیث مشترک در مناقب حسن و حسین علیهما السلام

الف- امام بخاری روایت می‌کند که مردی از عراق در مراسم حج از ابن عمر پرسید: حکم کسی که در حال احرام حج، مگسی را بکشد چیست؟ ابن عمر با تعجب گفت: عراقیها از

۱- فضایل الصحابه، ش/۱۳۶۶ - إسناد آن صحیح است (گفتنی است که برخی از محدثین این حدیث را ضعیف دانسته‌اند - مترجم).

کشتن مگس سؤال می کنند، در حالیکه پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند!! و رسول الله فرمود: «هما ریحانای من الدنیا»^۱: (آن دو (حسن و حسین)، دو گل ریحانه‌ی من در دنیا هستند).

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: منظور رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که این دو (حسن و حسین) دو گل هستند که خداوند بوسیله‌ی آنها مرا اکرام کرده است و تشبیه آنها به گل به دلیل بوسیدن آنها توسط پیامبر بوده است.^۲

ب- ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من أحبهما فقد أحببني ومن أبغضهما فقد أبغضني»^۳: (هر کس حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس از آن دو کینه و خشم داشته باشد، با من کینه توزی کرده و خشم و کینه من داشته است.)

ج- براء بن عازب روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین را دید و گفت: «اللهم إني أحبهما، فأحبهما»^۴: (پروردگارا، من این دو را دوست دارم تو نیز آنها را دوست بدار).

د- ابو سعید روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنة»^۵: (حسن و حسین سردار جوانان بهشتند).

ه - عبدالله بن بریده روایت می کند: شنیدم که ابو بریده می گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی می کرد که حسن و حسین در حالیکه پیراهن قرمز پوشیده بودند می رفتند و افتادند، رسول الله صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و آن دو را به آغوش گرفت و روی منبر جلویش گذاشت، سپس فرمود: خداوند درست فرمود: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (تغابن/۱۵): (اموال و فرزندانتان فتنه‌اند). فرمود: دیدم این دو بچه راه می روند و می افتند، نتوانستم خودم را کنترل کنم، سخنم را قطع کردم و آنها را به آغوش گرفتم.^۶

۱- بخاری، ش/۳۷۵۳.

۲- فتح الباری ۱۰/۴۲۷.

۳- صحیح سنن ابی داود (۲۹/۲) فضائل الصحابة، ش ۱۳۵۹.

۴- صحیح سنن ترمذی (۲۲۶/۳).

۵- مجمع الزوائد ۹/۱۸۴ و آلبانی در سلسله‌الصحیحیه ۲/۴۴۸ صحیح دانسته.

۶- فضایل الصحابه، ش ۱۳۵۸ - إسناد آن صحیح است.

و - سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که برای حسن و حسین دعا می کرد و آنها را به خداوند پناه می داد و می گفت: «أعیدکمما بکلمات الله التامة، من کلّ شیطان هامة و من کل عین لامة، هكذا کان ابراهیم یعوذ ابنیه اسماعیل و اسحاق»^۱: (شما را به کلمات کامل خداوند پناه می دهم - می سپارم - تا از شر هر نوع شیطان، حشره و گزنده و از چشم کسی که چشم زخم دارد، در امان باشید. ابراهیم به همین صورت بر دو پسرش اسماعیل و اسحاق تعویذ می خواند).

این حدیث با آنچه سعد بن ابی وقاص روایت کرده است، تعارض ندارد که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «لاهامه»^۲: (بد فالی نیست) و نیز ابوهریره روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: «لاهام، لاهام»^۳: (بدفالی نیست، بدفالی نیست). آن حدیثی که رسول الله فرمود «لاعدوی، ولا طيرة، ولا صفر»^۴: (مسری بودن بیماریها و منحوس دانستن ماه صفر و بوم و... اعتبار ندارد).

ابو جعفر طحاوی می گوید: در این احادیث هامة و وجود آن نفی شده است، پس چگونه جایز است از چیزی که معدوم است پناه خواست، هامة ای که رسول الله صلی الله علیه و آله از خداوند خواسته حسن و حسین را پناه دهد حشرات زمین است که بیم گزند آنها می رود و هامة ای که پیامبر صلی الله علیه و آله نفی کرده است، غیر از این است، بلکه نوعی بدفالی است که عربها در موضوع مرگ می گرفتند، از همین قبیل است که لید در ثنای برادرش که ارب نام داشت سروده^۴ و می گوید:

در میان مردم بعد از تو هیچ کس را سلامتی نیست.

و آنها نیستند جز اینکه با بیماری و «هام» از پای در آمده اند.

و سروده ای ابوداود آید نیز از همین نوع است که می گوید:

مرگ و مردن بر آنها چیره شده و بر ایشان در آباد کردن قبرها (مردن) «هام» است.

حدیث ابوهریره در مورد اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله هامة ای مذکور در اشعار فوق را نفی کرده است، هامة ای که رسول الله از آن برای حسن و حسین پناه خواستند در میان حشرات ترسناک

۱- بخاری، ش/۳۳۷۱.

۲- صحیح ابن حبان - ش/۶۱۲۷ اسناد آن قوی است، طبرانی - ۱۱۷۶۴.

۳- شرح مشکل الآثار ۷/۳۲۸ - اسناد آن صحیح است.

۴- شرح الآثار ۷/۳۲۹.

زمین وجود دارد و با میم مشدد است و هامة‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله نفی کرده با میم مخففه (بدون تشدید) است که آن معنی را ندارد.^۱

ششم: حدیث کساء و مفهوم اهل بیت

عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که در صبح یکی از روزها رسول الله صلی الله علیه و آله با عبایی پشمی خط دار که همان کساء است از خانه بیرون شد و به نزد علی و فاطمه و حسن و حسین رفت، سپس آیه‌ی تطهیر را تلاوت کرد که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ (۳۲) ﴿ (احزاب / ۳۳)

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

این روایت از دروغ کسانی پرده بر می‌دارد که ادعا می‌کنند صحابه فضایل علی را کتمان کرده‌اند، چون راوی این حدیث همان عایشه است که (رافضی‌ها) ادعا می‌کنند نسبت به علی "نعوذ بالله" کینه داشته است، در حالیکه او فضیلت علی و فاطمه را روایت می‌کند.^۲ پر واضح است که در آیات ما قبل و مابعد آیه فوق و حتی قسمت اول همین آیه، خطاب خداوند متوجه زنان پیامبر است و ابتدای آیه خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است و با خطاب به آنها پایان یافته است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكِ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهُنَّ فَأَنَّ لَكُنَّ أُمَّتَكُنَّ وَأَسْرَحَكُنَّ سَرَّاحًا جَمِيلًا ﴾ (۲۸) ﴿ وَلَئِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأَرْضَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ (۲۹) ﴿ يٰ نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴾ (۳۰) ﴿ وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرًا مَّرْتَبَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴾ (۳۱) ﴿ يٰ نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴾ (۳۲) ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

۱- مسلم، ش/ ۲۱۶۷ کتاب الزکاه.

۲- من التاریخ - ۱۸۷.

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿٣٣﴾ وَأَذْكُرْتُمْ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ (احزاب / ۲۸-۳۴).

ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده‌از نظر مادی و احیاناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته‌است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است. هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ‌یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده‌است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است.

در تمام این آیات مورد خطاب زنان پیغمبر هستند و امر و نهی، وعده و وعید همه برای آنهاست، البته پس از اینکه روشن شد منفعت مورد نظر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر می‌گیرد و کسانی دیگر از اهل بیت را نیز شامل می‌شود که مذکرند، تطهیر با ضمیر مذکر آمده، چون هر گاه مذکر و مؤنث با هم یک جا ذکر شوند، بنابر قاعده‌ی غالبیت، ضمیر مذکر به کار می‌رود و به این ترتیب علاوه بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین نیز از اهل بیت‌اند، همانطور که در حدیث زید بن ارقم آمده است که وقتی به او گفتند: آیا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او هستند، گفت: البته زنانش از اهل بیت او هستند. اما اهلی بیتی که

زکات بر آنان حرام شده عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل و آل عباس. با گسترده‌تر شدن مفهوم اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دلیل آیات فوق، زنان پیغمبر اهل بیت ایشان هستند، علاوه بر آنها به دلیل حدیث کساء علی، فاطمه، حسن و حسین نیز از اهل بیتند و با حدیث زید بن ارقم آل عباس بن عبدالمطلب و آل عقیل بن ابی طالب و آل جعفر بن ابی طالب و آل حارث بن عبدالمطلب همه از اهل پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌آیند.^۱

هفتم: احکامی که مختص به آل رسول الله صلی الله علیه و آله هستند

۱- حرام بودن زکات

دریافت زکات و خوردنش برای آل بیت حرام است به دلیل حدیث عبدالمطلب بن ربیع که روایت می‌کند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَبْغِي لَأَلِّ مُحَمَّدٍ، إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخ النَّاسِ»^۲: (خوردن زکات برای آل محمد شایسته نیست، چون چرک اموال مردم است).

۲- از رسول الله ارث نمی‌برند

ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنا صَدَقَةً»^۳: (مال ما، بعنوان ارث گرفته نمی‌شود، آنچه از ما به جا می‌ماند، صدقه است). این حدیث را ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوهریره روایت کرده‌اند، همانگونه که ابن تیمیه رحمه الله با نص صریح بیان کرده و نیز این روایت از آنان در کتابهای صحیح و سنن ثابت است.^۴

۱- برای تفصیل و توضیحات بیشتر در مورد آیه‌ی تطهیر، به کتاب: آیه‌ی تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه نوشته: طه الدیمی و کتاب: تأملی در آیه تطهیر نوشته: آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی مراجعه کنید. این دو کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" در دسترس عموم می‌باشد. www.aqeedeh.com

۲- مسلم - ش/۱۰۷۲.

۳- بخاری، ش/۳۰۹۳ مسلم ۱۷۵۷.

۴- منهاج السنه ۱۹۵/۴ - البدایة و النهایة ۲۵۲/۵. لازم به ذکر است که برای تفصیل بیشتر در این موضوع به سایت "اسلام تکس" www.islamtxt.com مراجعه بفرمایید.

۳- در اموال غنیمت و فیء خمس الخمس را دارند

خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَأَبْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَاقُحِ وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾﴾ (انفال/۴۱).

(ای مسلمانان!) بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید. بقیه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است. همچنین می‌فرماید:

﴿مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ
كُنْ لَا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ﴾ (حشر/۷).

چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادیها (بدون جنگ و خونریزی) به پیغمبرش ارمغان داشته‌است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد.

۴- درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او

از کعب بن عجره روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما و اهل بیت شما چگونه صلوات (درود) بفرستیم؟ زیرا خداوند نحوه‌ی سلام کردن بر شما را به ما آموخته‌است. فرمود: بگویید: «اللهم صلِّ علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمیدٌ مجید، اللهم بارک علی محمد و علی آل

محمّد کما بרכת علی ابراهیم و علی آل ابراهیم إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ^۱: (خداوندا بر محمد و آل محمد درود بفرست همچنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، به یقین که تو ستوده و با عظمتی، خداوند! بر محمد و آل محمد بركت ده همانگونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم بركت دادی، به یقین که تو ستوده و با عظمتی).

۵- باید نسبت به اهل بیت محبت و دوستی ویژه داشته باشیم

این حکم از روایت زیر ثابت است که می‌فرماید:

زید بن ارقم روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذْكُرُكُمْ فِي أَهْلِ بَيْتِي»^۲: (شما (مسلمانان) را در رعایت حقوق اهل بیتم به نام الله سفارش می‌کنم، سه بار تکرار فرمود).

قرطبی گوید: این سفارش و تأکید بسیار مهم، وجوب احترام و محبت و بزرگداشت اهل بیت را اثبات می‌کند و آنقدر در این مورد تأکید شده که هیچ عذری برای تخلف و ترک آن نیست.^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه این سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله را به خوبی فهمیده بود و کاملاً رعایت می‌کرده، به همین دلیل نسبت به اهل بیت محبت داشت و آنها را مورد اکرام و احترام قرار می‌داد و از مردم می‌خواست به احترام و بزرگداشت اهل بیت توجه داشته باشند. امام بخاری با سندش تا ابوبکر رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: مراقب سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص اهل بیت باشید.^۴

این سفارش و دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مسلمانان در مورد مراقبت از حقوق اهل بیت است و مراقبت هر چیز حفظ و نگهداری آن است. این سخن ابوبکر رضی الله عنه است که می‌فرمود: به حقوق پیامبر در رعایت حقوق اهل بیتش توجه داشته باشید و آنان را مورد اذیت و آزار قرار ندهید، به آنان بدی و بی‌احترامی روا ندارید.^۵ امام نووی می‌گوید: «ارقبوا» یعنی آن را

۱- بخاری، ش ۳۳۷، مسلم، ش ۴۰۶.

۲- مسلم، ش ۲۴۰۸.

۳- فتح القدیر منادی ۱۴/۳.

۴- بخاری، ش ۷۱۳.

۵- فتح الباری (۹۷/۷).

رعایت کنید و آنها را احترام و اکرام نمایید.^۱ ابوبکر این حقوق را خطاب به علی تأکید کرده و می‌گوید: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله برایم از خویشاوندان و فامیلهای خودم محبوبتر و با ارزشتر است.^۲

دوستی و محبت نسبت به اهل بیت از اصول اهل سنت و جماعت است؛ ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: یکی از اصول اهل سنت این است که آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارند و با آنها ولایت و محبت دارند و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله را در حق شان رعایت می‌کنند.^۳

قاضی عیاض می‌گوید: یکی از نشانه‌های دوست داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله این است که هر کس را که پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشته و تمام کسانی که به هر سببی از اهل بیتش به شمار می‌روند و صحابه ی بزرگوار او، اعم از مهاجرین و انصار و غیره را دوست داشته باشد، چون هر کس، کسی را دوست داشته باشد، دوستان او را نیز دوست می‌دارد.^۴

ابن کثیر می‌گوید: ما منکر سفارشهای رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد رعایت حقوق و احترام و بزرگداشت و دستور به رفتار نیکو با اهل بیت نبوده و نیستیم، چون آنان نسل پاکی هستند که شریفترین خانواده‌ی روی زمین از لحاظ نسب و شرف و افتخار هستند، به ویژه زمانی که آشکارا پیرو سنت صحیح و ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله باشند که در آن صورت همانند: عباس و فرزندان او و علی و اهل بیت و نوادگانش علیهم السلام اجمعین از اهل حق اند.^۵ و بهترین انسانهای روی زمین بشمار می‌روند.

هشتم: علی علیه السلام در غزوه احد

در جنگ اُحد مبارزه بین علی و طلحه بن عثمان که پرچمدار مشرکان بود آغاز شد، طلحه چند بار درخواست رقیب و مبارز کرد، علی بیرون آمد و خطاب به او گفت: سوگند به خدا تو را رها نخواهم کرد تا خداوند، تو را با شمشیرم به جهنم پیش براند یا مرا با شمشیر تو راهی بهشت نماید. طولی نکشید که علی علیه السلام او را با ضربه ای از شمشیر بگونه‌ای نقش بر زمین کرد که عورتش لخت گردید و گفت: پسر عمو! تو را به خدا و پیوند خویشاوندی

۱- العقیده فی اهل البیت بین الافراط و التفریط، ص ۱۷۵.

۲- بخاری، ش ۳۷۱۲.

۳- مجموع الفتاوی ۳/۴۰۷.

۴- الشفاء ۲/۵۷۳.

۵- تفسیر القرآن العظیم ۴/۱۱۳.

قسم می‌دهم! علی برگشت و او را نکشت، رسول الله صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و برخی از اصحاب به علی گفتند: چرا او را نکشتی؟ گفت: وقتی عورت پسر عمویم لخت شد مرا به پیوند خویشاوندی سوگند داد. لذا از او شرم کردم.^۱

علی بعد از دست به گریبان شدن لشکر و پس از شهادت مصعب بن عمیر، پرچم را به دست گرفت و در این جنگ علی‌رغم این که مسلمانان تلفات شدیدی متحمل شدند، تعداد زیادی از مشرکان نیز کشته شدند. علی در دفاع از رسول الله صلی الله علیه و آله با آزمایش و بلای سختی روبرو گردید.^۲ او بود که بعد از افتادن پیامبر به داخل چاله دست مبارکش را گرفت.^۳ در این جنگ بود که تعداد قابل ملاحظه‌ای از برگزیدگان مهاجرین و انصار به شهادت رسیدند و این امر اندوه عمیقی در دل رسول الله صلی الله علیه و آله به جای گذاشت و حتی شخص رسول الله صلی الله علیه و آله از ضربات دشمن در امان نماند، در این جنگ چهره‌ی مبارک ایشان زخمی شد و فاطمه دختر پیامبر علیه السلام و همسر حضرت علی علیه السلام به مداوای زخمهای او و قطع خون جاری از بدنشان که از صورت و ریش مبارک سرازیر بود پرداختند.^۴

در همین جنگ شجاعت و دلاوری علی بیشتر آشکار شد، آن گاه که خیر کشته شدن رسول الله صلی الله علیه و آله شایع شد، علی به جستجو پرداخت و معتقد بود که دیگر زندگی پس از رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ خیری در آن نیست و غلاف شمشیرش را شکست و چنان با خشم به دشمن حمله کرد که راهش را باز گذاشتند تا خودش را به رسول الله رساند.^۵ و در کنار ایشان ایستادگی و دفاع کرد، همانگونه که قهرمانان از حریم خویش دفاع می‌کنند، در آن روز شانزده زخم بر بدنش وارد شد.^۶ بعد از آنکه سپاه مشرکان از میدان جنگ عقب نشینی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به تعقیب آنان فرستاد تا بدانند مسیر حرکت سپاه دشمن به کدام سوی است و خطاب به علی فرمود: «در پی اینها برو و بین چه کار می‌کنند و قصدشان چیست؟ اگر شتران را سوار شدند و اسبها را یدک کشیدند، بدان که قصدشان مکه است و اگر سوار بر

۱- السیره الحلبیه ۲/۴۹۷ - ۴۹۸.

۲- البدایة و النهایة ۷/۲۲۴.

۳- السیره النبویة ابن هشام ۳/۸۹.

۴- بخاری، ش ۴۰۷۵.

۵ - مسلم با شرح نووی ۱۲/۱۴۸.

۶- مسند ابی یعلی. ۱/۴۱۵-۱۴۱۶ اسناد آن حسن است، خلافة علی عبدالحمید فقیهی ص ۳۹.

اسبها شدند و شتران را بدون سوار گذاشتند، بدان که می‌خواهند به مدینه حمله کنند، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست اگر آهنگ مدینه کنند، با سرعت هر چه تمام‌تر به سوی آنها خواهم شتافت و با تمام توان با آنان خواهم جنگید». علی علیه السلام می‌گوید: به دنبالشان رفتم بینم چه کار می‌کنند. دیدم شتران را سوارند و اسبها را یدک می‌کشیدند و رو به سوی مکه کردند.^۱ علی رفت و خبر سپاه مکه را به رسول‌الله داد.

در این روایت درسها و عبرتهاست، از جمله:

- شجاعت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، چرا که داخل صفوف و سپاهیان دشمن در محاصره‌ای تنگ قرار گرفته بود، تا حدی که علی علیه السلام با تلاشی فراوان توانست خودش را به او برساند. علی علیه السلام پس از اینکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله را پیدا کرد، دید در قلب سپاه دشمن با آنها می‌جنگد و زخمهای متعددی بر بدن مبارک ایشان وارد شده است.
- پیامبر صلی الله علیه و آله با هوشیاری و مراقبت دقیق، تحرکات دشمن را دنبال می‌کرد و مسائل جاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد و به پیامدهای کار دشمن توجه داشت.
- نیروی بلند و والای روحیه ایشان در اعلام آمادگی برای جنگ با مشرکان در صورت حمله به مدینه به خوبی آشکار می‌شود.
- این روایت بیانگر این است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله به علی اعتماد کامل داشته‌است و شناخت ایشان از معدن و ذات مردان بزرگ به جا و صحیح بوده است.
- جوانمردی و رعایت مکارم اخلاق در عملکرد علی آنگاه که پس از عریان شدن عورت دشمن، او را رها کرد و نکشت و برگشت، رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز او را تأیید کرد و این رفتار به ما ارزش گذشت را می‌آموزد و از آن می‌آموزیم که چگونه فضائل اخلاقی را نسبت به دشمن و حتی در میدان جنگ رعایت کنیم.
- وجوب فداکاری و جانفشانی در راه خدا و با چنین روحیه‌ای اسلام را به پیروزی می‌رساند و شهدا را به بهشت می‌رساند و این همان چیزی است که برخی از مهاجرین و انصار در این جنگ و دیگر جنگها از خود به نمایش گذاشته‌اند.
- استفاده کردن از امکانات، واجب است و به همین علت پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از اصحاب را در کوه احد مستقر کرد، لیکن نافرمانی کردند و پایین آمدند و این یکی از اسباب شکست بود.

- از این روایت شجاعت و جوانمردی علی ثابت می‌شود، چون اگر دلاور نبود با دیدن آن سپاه هرگز به میدان نمی‌رفت چرا که احتمال کشته شدنش زیاد بود.^۱

نهم: علی علیه السلام در غزوه بنی نضیر

مورخان و اهل تحقیق معتقدند که غزوه‌ی بنی نضیر در ماه ربیع الأول سال چهارم هجری و بعد از جنگ اُحُد بوده است، ابن القیم رحمه‌الله نظریه کسانی را که می‌گویند: غزوه بنی نضیر شش ماه بعد از جنگ بدر بوده است رد می‌کند و می‌گوید: محمد بن شهاب زهری بر آن باور است که غزوه‌ی بنی نضیر شش ماه بعد از جنگ بدر بوده است و این توهم یا اشتباهی بیش نیست. تردیدی نیست که این غزوه بعد از اُحُد اتفاق افتاده و آن غزوه‌ای که شش ماه بعد از جنگ بدر بوده، غزوه‌ی بنی قینقاع بوده و غزوه بنی قریظه بعد از خندق و جنگ خیبر بعد از حُدیبیه روی داده است.^۲

ابن عربی (مؤلف العواصم من القواصم) می‌گوید: گفته‌ی صحیح این است که غزوه‌ی بنی نضیر بعد از جنگ احد بوده است.^۳ ابن کثیر نیز همین قول را ترجیح داده است، در این غزوه بود که شبی صحابه علی علیه السلام را گم کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انّه فی بعض شانکم»: (او برای انجام مأموریتی رفته است)، طولی نکشید که علی با سر یکی از دشمنان آمد، علی به کمین یهودی‌ای نشسته بود که با گروهی از یهودیان به هدف یورش در وقت غفلت مسلمانان، بیرون آمده بودند، آن مرد یهودی شجاع و تیراندازی ماهر بود که در درگیری با علی کشته شده و گروه یهودیان فرار کردند.^۴

دهم: علی علیه السلام در غزوه‌ی حمراء الأسد

این غزوه در واقع کامل کننده جنگ احد بوده است. هنگامی که مسلمانان در شامگاه پانزدهم ماه شوّال سال سوّم هجری به مدینه بازگشتند، هنوز صبح نشده بود که مردم برای نماز فجر بیرون آمده بودند که موذن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرد برای تعقیب دشمن به سرعت

۱- السیرة النبویة صلابی ۱۴۵/۲، غزوة احد، ابی فارس ۶۵-۶۹.

۲- زاد المعاد ۳/۲۴۹.

۳- احکام القرآن، ابن العربی ۴/۱۷۶۵.

۴- امتاع الاسماع، مقریزی ۱/۱۸۰.

آماده شوید و کسی به جز کسانی که در جنگ احد حضور داشته‌اند، بیرون نروند، مردم علی رغم زخمها و خستگی زیادی که داشتند به درخواست رسول الله صلی الله علیه و آله لبیک گفتند. رسول الله صلی الله علیه و آله پیشاپیش مردم حرکت می‌کرد و به عبدالله بن ابی‌اجازه خروج نداد و ایشان به کسی غیر از شاهدان جنگ احد اجازه خروج ندادند، جز جابر بن عبدالله انصاری که پدرش در اُحُد به شهادت رسیده بود و به خاطر سرپرستی هفت نفر دخترش در خانه، پدرش به او اجازه نداده بود در جنگهای بدر و اُحُد شرکت کند. سپاه اسلام از مدینه خارج شد، در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و آله در پیشاپیش همه لشکر بود و پرچمدار سپاه همان پرچمدار احد بعد از مصعب یعنی علی بود.^۱

مسلمانان به فرماندهی رسول الله صلی الله علیه و آله تا «حمراء الأسد» که در سیزده مایلی مدینه قرار داشت پیش رفتند و همانجا اردو زدند، این حرکت شجاعانه و با جرأت مسلمانان، یهودیان و منافقان را به وحشت انداخت، یقین کردند که روحیه‌ی معنوی مسلمانان بسیار بالا است و اگر در اُحُد شکست خورده بودند، قطعاً قریش را تعقیب نمی‌کردند.^۲

در خروج پیامبر تا حمراء الأسد اشاره‌ی نبوی است به اینکه جنگ روانی تأثیر بسزایی در روحیه‌ی دشمن دارد، لذا رسول الله صلی الله علیه و آله تا حمراء الاسد پیش رفت و در آنجا سه روز اردو زد و دستور داد که آتشفشان روشن کنند تا جایی که آتش سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله از مسیری بسیار دور دیده می‌شد و روشنی آتشفشان زیاد فضای بسیار بزرگی را پر کرده بود، به طوریکه که قریشیان تصور کرده بودند تعداد مسلمانان در مقایسه با آنان بیشتر است و توان مبارزه با آنها را نخواهند داشت، لذا در حالی که مگه برگشتند که دل‌هایشان سرشار از ترس و وحشت شده بود.

ابن سعد می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله با اصحابش تا منطقه حمراء الأسد رفت و مسلمانان در آن شبها پانصد آتش روشن کردند تا جایی که شعله آتش حتی از نقطه‌ی بسیار دور هم دیده می‌شد و سر و صدای سپاهیان و روشنی آتش‌هایشان به هر طرف می‌رفت، اینگونه خداوند دشمنش را به هراس انداخت و خداوند به هدف مدح صحابه این جنگ را در کتابش ثبت کرده است و می‌فرماید:

۱- در غزوه‌ی الکدر بنی سلیم که هفت روز بعد از جنگ بدر بوده نیز پرچمدار علی بوده.

۲- علی بن ابی طالب، احمد سید رفاعی ۱/ ۱۹-۱۰، تاریخ الاسلام ذهبی، المغازی/ ۸۲۶.

﴿ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ (۱۷۲) الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهِنَّ سَوَاءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾

(آل عمران/ ۱۷۲-۱۷۵)

آنانی که پس از (آن همه) زخمهایی که خوردند و جراحتهایی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی کردند و تقوا پیشه نمودند پاداش بس بزرگی است. آن کسانی که مردم بدیشان گفتند مردمان بر ضد شما جمع شدند. پس از ایشان بترسید ولی بر ایمانشان افزوده شد و گفتند: الله ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است. سپس آنان با نعمت بزرگ و فضل و مرحمت خداوند برگشتند و حال آنکه هیچ گونه آسیبی بدیشان نرسید و بدنبال رضایت الله بودند و خداوند دارای فضل و کرم بزرگ است. این تنها شیطان است که شما را از دوستان خود می ترساند، پس از آنان نترسید و از من بترسید. اگر مؤمنان راستین هستید.

یازدهم: موضع علی علیه السلام در حادثه افک

در روایت داستان افک که منافقان ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها را متهم به آن تهمت ناروا کردند، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و اسامه رضی الله عنه را خواست و با آنها درباره‌ی جدا شدن از همسرش مشورت کرد، وقتی سخن به درازا کشید و پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اضطراب گردید و از طرفی وحی هم قطع شده بود، مشورت اسامه در حد آگاهی او این بود که عایشه پاک است و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خانواده‌ی شماست و چیزی جز خیر و نیکی از او نمی دانیم، علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خداوند بر تو عرصه را تنگ نکرده است، زنده‌ی دیگری غیر از او زیاد هستند، اگر از کنیزت سؤال کنی، تو را تصدیق خواهد کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله بریره را صدا زد و گفت: از عایشه چیزی دیدی که تو را مشکوک کند؟ بریره گفت: سوگند به آن خدایی که تو را بر حق مبعوث کرده است، هیچ عیب و ایرادی در او ندیدم جز اینکه دختری کم سن و سال است، خمیر که می کند می خوابد،

بزغاله می آید و خمیرهایش را می خورد و در آن روز رسول الله صلی الله علیه و آله برخواست و گفت: چه کسی مرا از عبدالله بن ابی بن سلول بی نیاز می کند. (یعنی جلوی او را می گیرد که مرا با شایعاتش اذیت نکند)، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که روی منبر بود گفت: «سوگند به خدا که من از خانواده ام چیزی جز خیر سراغ ندارم».

آنچه علی گفت به این دلیل بود که می خواست رسول الله صلی الله علیه و آله را از اضطراب و پریشانی و اندوهی که به خاطر آن حرفها دامنگیرش شده بود، نجات دهد. رسول الله صلی الله علیه و آله که انسانی با غیرت بود، از تهمتی که به همسرش نسبت داده بودند بسیار آشفته شده بود، با توجه با این وضعیتی علی خواست رسول الله صلی الله علیه و آله با جدا شدن از همسرش آرامش خود را بازیابد تا پس از مشخص شدن حقیقت و پاکی همسرش دوباره رجوع کند و از این نظریه استنباط می شود که او اخف الضررین یعنی کمترین ضرر از دو ضرر را انتخاب کرد تا ضرر خطرناک تر از بین برود.^۱

امام نووی می گوید: علی علیه السلام معتقد بود که مصلحت برای پیامبر صلی الله علیه و آله همان پیشنهاد اوست، زمانی به این باور رسیده بود که آن حالت پریشانی و آشفتگی را در رسول الله صلی الله علیه و آله مشاهده کرد، لذا تلاش کرد که او را نصیحت کند تا آرامش روانی خویش را بازیابد^۲ و علی علیه السلام درباره ی عایشه چیزی نگفته بود که آن اخلاق و رفتار ام المؤمنین زیر سؤال رود و یا او را به چیزی ناروا متهم کند.^۳

نظریه ی علی برای عایشه رضی الله عنها نیز بهتر بود، چون به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت: اگر می خواهی راحت شوی و این مشکل به زودی حل شود، زنانی غیر از او بسیار هستند و اگر می خواهی حقیقت را کشف کنی از کنیزت بپرس و کنیز با گواهی به پاکی عایشه تو را کمک می کند. وانگهی بعد از همین مشورت بود که رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد و پاکی عایشه و خطرناک بودن حرفهایی که با آبروی پیامبر به دروغ و ظلم بازی می کردند را شرح داد و مشورت علی و اسامه مثبت و به صلاح ام المؤمنین عایشه بود و بر اموری خیر و نیکیهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خانواده اش سراغ داشت، بیشتر افزود.

خواننده گرامی! باید از قبول روایت باطل و بی اعتباری که بدگمانی علی نسبت به عایشه را در مسئله افک تأیید می کند، بر حذر باشید، همان چیزی که برخی از نویسندگان را بر آن

۱- دور المرأة السياسي/ ۴۶۲.

۲- صحیح مسلم با شرح نووی ۵/ ۹۳۴.

۳- دور المرأة السياسي. اسماء محمد زباده ۴۶۲/

داشته که بگویند: عایشه رضی الله عنها به دلیل رأی علی در مشورت، از او خشمگین و ناراحت بود و کینه‌اش را به دل گرفت تا اینکه به دروغ در قضیه‌ی شهادت عثمان او را متهم به قتل نمود و علیه او قیام کرد و آن شمار سرسام‌آور سپاه مسلمانان را علیه او تدارک دید. یکی از این نویسندگان، علی ابراهیم حسن در (تاریخ اسلامی) و طه حسین در کتابش «علی و پسرانش»^۱ و غیره است. ان شاء الله به زودی از رابطه استوار و محکم بین علی و عایشه علیهما السلام در جنگ جمل بحث خواهیم نمود.

داستان افک یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی اذیت و آزار و محنتهایی بود که دشمنان اسلام مرتب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را با آنها آزار می‌دادند و لطف و عنایت خداوند شامل حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان شد و پرده از بطلان و پوچی آن تهمت ناروا برداشت، تاریخ روایت صحیح موضع‌گیری مؤمنان را در خصوص این تهمت و دروغ ثبت کرده و عملکرد آنان الگویی برای مؤمنان است که اگر در زندگیشان به چنین مواردی برخوردند، بدانند چه موضعی در پیش گیرند، آری وحی آسمانی قطع شده است، ولی درسها و پندهایی برای نسلهای مسلمان باقی مانده است تا خداوند حاکمیت زمین و زمینیان را به بندگان مؤمن برگرداند.^۲

در کتاب «السيرة النبوية عرض وقایع و تحلیل احداث» از پندها و عبرتها آداب و احکامی که از حادثه افک گرفته می‌شود بحث کرده‌ام.^۳

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید ص ۵۴.

۲- السيرة النبوية في ضوء مصادر الاصلية/ ۴۴۰.

۳- این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" www.aqeedeh.com در دسترس می باشد. لازم به ذکر است که برای آگاهی بیشتر از زندگانی و فضایل عایشه رضی الله عنها به کتاب «زندگانی مادر مومنان بانو عایشه رضی الله عنها» نوشته: سید سلیمان ندوی و کتاب « بگذارید از مادرم عایشه صدیقه رضی الله عنها بگویم» نوشته: ایوب گنجی مراجعه شود و هر دو کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" قابل دریافت می باشد.

مبحث ششم

مهمترین کارهای علی علیه السلام از جنگ احزاب تا وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اول: علی در جنگ احزاب

موضع امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ احزاب، موضع گیری قهرمانانه شگفت انگیزی است که از میزان عمق عقیده‌ای راسخ که در دل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جای گرفته بود حکایت دارد، عقیده‌ای که به سوی آن دعوت می‌کردند و آماده بودند در راه دفاع از آن بمیرند و از تمام کسانی که مخالف آن عقیده بودند، بیزار و متنفر بودند.

ابن اسحاق می‌گوید: علی پس از آنکه گروهی از مشرکین وارد یکی از گذرگاههای تنگ خندق شدند، با تعدادی از مسلمانان رفتند و آن شکاف را گرفتند. قهرمانان مشرک آهنک (قصد) آنان کردند و جنگجوی معروف قریش عمرو بن عبد ود بود که در جنگ بدر آنقدر مقاومت کرده بود که از شدت زخمهایش زمین گیر شده بود و به همین علت در جنگ احد شرکت نکرد، با نشانه و علامت خاصی بیرون آمد که موقعتش را بدانند، آنگاه که با اسب همراه جمعی از لشکریانش در برابر آنها ایستاد، گفت: چه کسی با من می‌جنگد. علی بیرون آمد و گفت: ای عمرو! تو با خداوند عهد کرده بودی که هر گاه کسی از مردان قریش تو را به یکی از دو خوبی دعوت کند قبول کنی. عمرو گفت: آری همینطور است، علی گفت: من تو را به اطاعت الله و رسولش و اسلام دعوت می‌کنم، گفت: به این نیازی ندارم، علی گفت: حال که چنین است، تو را به جنگ تن به تن دعوت می‌کنم. در پاسخ گفت: برادر زاده چرا؟ سوگند به خدا دوست ندارم تو را بکشم، علی گفت: اما من به خدا سوگند، دوست دارم تو را بکشم.

در این موقع عمرو به جوش آمد، از اسب پیاده شد و آن را زخمی کرد و بر پیشانی زد، سپس به علی روی آورد و به مبارزه پرداختند، سرانجام علی او را به هلاکت رساند و نیروهایشان شکست خورده عقب نشینی کردند و از اطراف خندق فرار کردند.^۱

ابن کثیر به نقل از بیهقی در کتاب «دلائل النبوة» اشعاری را ذکر کرده که عمرو بن عبدود و علی علیه السلام در این جنگ سرودند، عمرو وقتی که برای مبارزه بیرون آمد، گفت:

و لقد بَحَّحْتُ مِنَ النِّدَاءِ	جَمَعِهِمْ هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ؟
ووقفت إذ جئتُ المشجع	موقف القرن المناجز

و لَـذَکَ اِیْیَ لَمْ اَکْـنَ مَتَسْرِعَا قَبْلَ الْهَزَائِرِ
 اِنْ الشَّجَاعَةَ فِی الْفِئْتِی وَالْجُودَ مِنْ خَیْرِ الْغُرَائِرِ
 آنقدر جماعت آنها را صدا کردم که آیا کسی هست با من مبارزه کند تا صدایم گرفت،
 بدانگاه که دلاور ترسو می شود، همچون قله‌ی کوه ایستادم.
 از این رو من قبل از اینکه جنگ شدید به جوش آید شتابان نیستم.
 واقعاً که شجاعت و دلاوری و سخاوت در جوانمرد غرایز نیکویی هستند.

چون علی علیه السلام برای مبارزه با عمرو بن عبدود بیرون آمد گفت:.

لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ اَتَاكَ مُجِيبُ صَوْتِكَ غَیْرَ عَاجِزٍ
 فِی نِیَّةٍ وَبَصِیْرَةٍ وَالصَّدَقَ مَنْجَیْ كُلِّ فَائِزٍ
 اِیْیَ لِارْجُو اَنْ اَقِیْمَ عَلَیْكَ نَائِحَةَ الْجِنَائِزِ
 مِنْ ضَرْبَةٍ بَحَالَاءَ یَقِی ذَکْرَهَا عِنْدَ الْهَزَائِرِ

یعنی عجله نکن، که پاسخ دهنده ندای تو بدون عجز آمد.
 نجات و برنده بودن هر کسی بستگی به نیت و آگاهی و صداقت او دارد.
 واقعاً امیدوارم که گریه و زاری را با زدن ضربه ای بر جنازه‌ات به وجود بیاورم.
 ضربه‌ی آنچنان وسیعی که در موقع جنگ شدید یادآوری شود.

و هنگامی که علی عمرو بن عبدود را به هلاکت رسانید، گویند این شعر را سرود:

أَعْلَى تَفْتَحُمُ الْفُؤَارِسَ هَكَذَا عَنِّي وَعَنْهُمْ أَخْرُوا أَصْحَابِي
 الْیَوْمَ یَمْنَعُنِي الْفِرَارَ حَفِیْظَتِي وَمُصَمَّمٌ فِي الرَّأْسِ لَیْسَ بِنَابِي

آیا علی اینگونه سلحشوران را خاموش می کند؟
 یارانم را از من و از آنها دور کنید،
 امروز غیرتم نمی گذارد فرار کنم،
 و در ژرفای وجودم اثر کرده.

همچنین در آن روز وقتی که عکرمه از عمرو شکست خورد و نیزه خود را دور انداخت،
حسان بن ثابت هم گفت:

فرّ وألقى لنا رمحہ
ولیت تعدو کعدو الظلیم
لم تلو ظهرك مستأنساً
ولم تلو ظهرك مستأنساً

فرار کرد و نیزه‌اش را برای ما انداخت،

شاید ای عکرمه نمی جنگی

روی بر گردانده و فرار می کنی

مانند دویدن و فرار شتر مرغ نر و دیگر بر نمی گردی،

و پشتت را راست نمی کنی و روی بر نمی گردانی

که چه کسی در اطراف هست،

و پشتت مانند پشت گور خر کوچک است.

بعد از کشته شدن عمرو بن عبد ود مشرکان کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند تا
لاشه‌ی عمرو را با بیست هزار درهم از او خریداری کنند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
لاشه‌اش را به آنها بدهید که هم لاشه و هم دیه و پولش خبیث است و پول را قبول نکرد.
این حادثه در شرایطی اتفاق افتاد که مسلمانان در زندگی بسیار سختی به سر می بردند،
ولی با این وجود حلال، حلال و حرام، حرام است، این کجا و برخی از مسلمانان امروز کجا
که تلاش می کنند به هر بهانه‌ای که شده رباخواری و دیگر اموال حرام را برای خود توجیه
کنند!

دوم: علی علیه السلام در غزوه‌ی بنی قریظه

در این غزوه علی علیه السلام حامل پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جلو سپاه اسلام بود^۱، تا وقتی که سعد
بن معاذ در مورد یهودیان بنی قریظه (با درخواست خودشان) داوری کرد، در حالی که در
ابتدای امر حاضر نشدند حکم او را در مورد خودشان بپذیرند؛ ابن هشام می گوید: در حالی

۱- معین السیرة، شامی، ص ۹۴

۲- سیرة النبویة ابن هشام، (۳/۲۵۸).

که مسلمانان بنی قریظه را محاصره کرده بودند، علی علیه السلام فریاد زد: «ای لشکر ایمان! سپس خود و زبیر بن عوام در صف مقدم جلو رفتند و گفت: به خدا سوگند آنچه را حمزه چشید من هم می‌چشم (شربت شهادت) یا اینکه قلعه‌ی آنها را فتح می‌کنم، بنابراین بنی قریظه گفتند: ای محمد راضی به داوری سعد بن معاذ هستیم^۱، بدینصورت خداوند متعال با زبان آن مرد مؤمن و متقی و پاک که خدا محبت مرگ و جانفشانی در راه خدا و عزت و اقتدار دین اسلام را به او ارزانی داده بود، ترس و وحشت را در دل دشمنان دین و عقیده‌ی حق انداخت و با محبوبترین نام که ایمان است و در صدق عقیده و عمل شایسته و حب شدید و علاقه‌ی سرشار به جهاد در راه خدا تجلی می‌کند، لشکر خود را ندا کرد.^۲

وقتی که سعد بن معاذ در مورد آنها داوری کرد مبنی بر اینکه جنگاورانشان کشته شوند و زنان و کودکانشان به بردگی گرفته شوند و اموال و دارایی‌هایشان به عنوان غنیمت تقسیم گردد^۳، از جمله کسانی که اقدام به قتل و کشتار آنها کرد، علی و زبیر بن عوام رضی الله عنهما بودند.^۴

سوّم: علی علیه السلام در صلح حدیبیه و بیعت رضوان

در غزوه‌ی حدیبیه و قبل از صلح، تعدادی از بردگان از مکه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کردند، مالکانشان درخواست برگرداندن آنها را کردند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله از برگرداندنشان خودداری ورزید و فرمود: «ای جماعت قریش بس کنید و دست بردارید و گرنه خداوند کسی را به سوی شما مبعوث خواهد کرد که در راه دین گردنتان را با شمشیر می‌زند و خداوند قلبش را با ایمان آزموده‌است»، یاران با شوق و علاقه سؤال کردند: او چه کسی است ای رسول خدا؟ هر کدام آرزو می‌کرد که او برنده‌ی چنین گواهی بزرگ از

۱- بخاری ش ۱۴۲۱، سیره النبویه ابن هشام، (۲۶۳/۳).

۲- الخلیفتان عثمان و علی بین السنّة و الشیعة، انور عیسی ص ۷۸.

۳- سیره النبویه ابن هشام (۲۶۳/۳)، بخاری ش ۴۱۲۱.

۴- امتاع الأسماع مقریزی (۲۴۷/۱).

سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او کسی است که نعلهایش پینه و ترمیم شده‌اند» و خودش آن نعلها را به علی داده بود که پینه کند.^۱

وقتی که صلح بین مسلمانان و مشرکین به اتمام رسید، علی در بین آنها قرارداد صلح را نوشت، وقتی که جمله‌ی محمد رسول الله را نوشت، مشرکان گفتند: محمد رسول الله را ننویس، چون اگر اعتقاد داشتیم که او رسول خدا است با او نمی‌جنگیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی دستور داد که آن جمله را پاک کند، ولی گفت: من پاکش نمی‌کنم، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست خود نام محمد رسول الله را از روی قرارداد صلح پاک کرد، زیرا محبت و تعظیم علی نسبت به رسول خدا به حدی بود که حاضر به نابودی نام ایشان نشد.^۲

با مشرکان بر این قرار به توافق رسیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش به مدت سه روز اجازهی اقامت در مکه را داشته باشند و جز غلاف شمشیر، چیزی دیگر را با خود حمل نکنند.

رافضی‌های افراطی به موضع صحابه و عمر بن خطاب رضی الله عنه در صلح حدیبیه طعنه و ایراد وارد می‌کنند، مبنی بر اینکه عمر رضی الله عنه در مورد (بازنگری در شروط) صلح به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کرد، همچنین جماعت اصحاب ابتدا ذبح حیواناتی را که جهت قربانی در مکه با خود آورده بودند و حلق و تراشیدن سر خود را به تأخیر انداختند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود اقدام به ذبح قربانی و حلق موی سر کرد.

ولی در واقع نه در موضعگیری عمر بن خطاب رضی الله عنه و نه در موضع دیگر اصحاب جایی برای طعنه نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده بود که وارد مکه شد و طواف بیت الله را به جا آورد و در مدینه این رؤیا را برای اصحاب تعریف کرد و چون در سال صلح حدیبیه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راهی سفر حج شدند، جمعی از یاران تردیدی نداشتند در اینکه تعبیر رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جا آوردن حج در همان سال است، بنابراین وقتی صلح حدیبیه صورت گرفت که یکی از مواد صلح این بود که: آن سال باید مسلمانان به مدینه برگردند و سال بعد اجازهی ورود به مکه را داشته باشند، این امر برای اصحاب بزرگوار ناخوشایند بود^۳ و عمر با شجاعت و قدرتی که نسبت به حق برخوردار بود، چند مرتبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- مرویات غزوة حدیبیه، حافظ حکمی، ص ۱۸۳، حدیث با مجموع روایت های آن صحیح است، و خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ناصر، ص ۳۰.

۲- الانتصار للصحب و الال، رحیلی ص ۲۶۲-۲۷۴.

۳- البداية و النهاية (۱۷۰/۴)، تاریخ طبری (۶۳۵/۲).

مراجعه کرد (تا بلکه همه شروط عهدنامه را نپذیرد) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می کرد، ولی پرسشهای او به خاطر تردید در صداقت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به عنوان اعتراض از ایشان نبود، بلکه می گفت: ای رسول خدا آیا در رؤیای شما مقرر نشد که طواف خانه ی خدا را به جا می آوریم؟ هدفش این بود که وارد مکه شوند و او را از برگشتن به مدینه منصرف کند، چون این کار موجب سرافرازی اسلام و به خاک مالیدن بینی مشرکین بود^۱.

امام نووی فرمود: علماء گفته اند: سؤال و گفتار عمر رضی الله عنه در مورد صلح حدیبیه به خاطر شک و تردید نبود، بلکه جهت کشف نکته ای تلاش می کرد که از او پنهان بود، علاوه بر اینکه شیفته و علاقمند ذلت کفار و ظهور اسلام بود، آنگونه که از اخلاق او و قدرت او در یاری دین و به ذلت و خواری کشاندن اهل باطل معروف است^۲ و عمر در این قضیه اجتهاد کرد، شدت و قدرت او به طرفداری از حق و غیرت به خاطر حق، او را به این رأی واداشت که نباید چیزی را بپذیرند که نشان دهنده ی نوعی ذلت است، علاوه بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را چنین تربیت کرده بود که در وقت مشاوره قاطعانه اظهار نظر کنند، چون این اطاعت از فرمان خدا است که می فرماید:

﴿وَأَسْتَعْفِرُكُمْ وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (آل عمران/۱۵۹).

پس از آنان در گذر و برایشان طلب آموزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن.

خیلی وقتها هم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از رایزنی با رأی اصحاب عمل می کرد، همانگونه که در روز جنگ بدر با اصحاب در مورد دنبال کردن کاروان قریش رایزنی کرد و رأی آنها را پذیرفت و نیز در روز جنگ اُحُد مشاوره کرد که آیا برای دفاع در داخل مدینه باشند یا به بیرون شهر بروند و جلو دشمن را بگیرند که رأی اکثریت بر این بود که از شهر خارج شوند و همان رأی را برگزید و نیز در روز خندق در مورد اینکه با احزاب کفر بر یک سوّم محصولات آن سال مدینه مصالحه کند یا خیر، جلسه ی رایزنی تشکیل داد، سعد بن معاذ و سعد بن عباده مخالف بودند، در نتیجه رأی آنها را برگزید، در روز صلح حدیبیه هم مشورت

۱- الانتصار للصحب و الال، رحیلی ص ۲۶۴.

۲- شرح صحیح مسلم (۱۴۱/۱۲).

کرد که آیا بجنگند یا نه، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: ما برای انجام عمره آمده‌ایم نه برای جنگیدن و رأی او را پذیرفت^۱ و موارد متعددی که ذکر آنها طولانی است.

بنابراین عمر بن خطاب رضی الله عنه هم سعی می‌کرد رسول خدا رأی او را انتخاب کند و با کفار بجنگند، از این رو چندین بار به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعد به ابوبکر مراجعه کرد، ولی وقتی دید که هر دو نفر رأیشان متفق است نظرش را رها کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حسن نیت و صداقتش را می‌دانست برایش عذر آورد و مسأله را توجیه کرد^۲.

اما در مورد توقّف صحابه در ذبح قربانی‌ها و حلق موی سر تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشقدم شد، این توقّف آنها نافرمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محسوب نمی‌شود، همانگونه که علماء در این باره چند توجیه دارند، ابن حجر می‌گوید: گفته شده: توقّف کردند چون احتمال می‌دادند این امر برای ندب و سنت باشد نه واجب، یا اینکه امیدوار بودند وحی از آسمان نازل شود و پیمان صلح مذکور را باطل اعلام نماید، یا اینکه امید آن داشتند که جهت اتمام حج در آن سال اجازه اختصاصی صادر شود و چنین چیزی برایشان جایز باشد، چون زمان نسخ احکام بود و احتمال این هم هست که بر اثر آن شرایط و اوضاع که احساس شکست و ذلّت می‌کردند طوری در فکر فرو رفته باشند که از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم غافل بوده باشند، چون به اعتقاد خود دارای شوکت بودند و می‌توانستند به اهداف خود برسند و با زور و قهر و غلبه بر آنها، حج را انجام دهند، یا اینکه فرمانبرداری از امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به تأخیر اندازند، چون معتقد بودند امر مطلق، مقتضی اقدام فوری نیست و احتمال مجموع این امور هم هست^۳.

در برخی روایات مربوط به صلح حدیبیه آمده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسلمانان دستور داد حیواناتی را که جهت قربانی در مکه با خود آورده بودند ذبح کنند و موی سر خود را بتراشند، چون دید که آنها اطاعت نکردند، به نزد ام سلمه (در خیمه‌اش) وارد شد و مسأله را با او مطرح کرد، ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! با آنها حرف نزن، چون با مسأله‌ی بزرگی در رابطه با تأثیر سخت و نامطلوب این صلح بر روان و درون آنها و بازگشت بدون موفقیت روبرو شده‌اند^۴. بنابراین رأی ام سلمه در این رایزنی این بود،

۱- تفسیر ابن کثیر (۱/۴۲۰) در تفسیر آیه‌ی وَتَاوَوْهُمْ فِي الْأَمْرِ

۲- الانتصار للصحب و الال، رحیلی ص ۲۶۶.

۳- فتح الباری (۵/۳۴۷).

۴- منبع سابق.

همانگونه که در روایت صحیح بخاری آمده است گفت: «از اینجا خارج شو و بدون اینکه یک کلمه با کسی حرف بزنی شتر قربانی را ذبح کن و آرایشگر را صدا کن تا سرت را بترشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به همان صورت بدون حرف زدن با کسی از (خیمه) بیرون رفت و شترش را ذبح کرد و آرایشگر را صدا زد و سرش را تراشید، اصحاب وقتی که این صحنه را دیدند برخاستند و قربانی هایشان را ذبح نمودند.^۱

ابن حجر می گوید: احتمالاً ام سلمه از رفتار صحابه چنین فهمیده باشد که آنها این احتمال را در نظر داشته اند که دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها مبنی بر ایجاد رخصت و آسان کاری باشد و با وجود ذبح قربانی و تراشیدن سر، باز هم در حال احرام باقی بمانند، اما در مورد خود پیامبر، خداوند عزیمت و عدم رخصت را در نظر گرفته، بطوریکه نتواند احرامش را بشکند، لذا ام سلمه درخواست کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام این امر پیشقدم باشد تا چنین احتمالی هم را منتفی بدانند و درست بودن رأی ام سلمه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله محرز گردید.

نظیر همین قضیه در غزوه ی فتح مکه اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد روزه ی خود را بشکنند، ولی وقتی که دید همه به روزه داری ادامه می دهند، یک لیوان آب برداشت و نوشید، هنگامی که صحابه این را مشاهده کردند همه آب نوشیدند؛ و این یک توجیه زیبا است^۲ که قطعاً لایق مقام صحابه ی بزرگوار است، زیرا آنها نسبت به احترام و تعظیم احرام حج و کامل کردن آن بسیار حریص بودند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد احرام را بشکنند، ولی او همچنان در لباس احرام بود، گمان کردند که شاید به خاطر ترحم به حال آنها چنین فرمانی صادر کرده، مانند عادت همیشگی شفقت و مهربانی او نسبت به یاران، مثل اینکه پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر استفاده از رخصت که احرام شکستن بود، ترجیح دادند، سپس وقتی دیدند او احرام را برداشت، یقین یافتند که بهتر است به او اقتدا کنند، پس سریع اقدام به شکستن احرام کردند.

همانگونه که در سفر حج وقتی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شدند و طواف بیت الله و سعی بین صفا و مروه را انجام دادند، به آنها دستور داد که آن مراحل را عُمَره قرار دهند و

۱- منبع سابق.

۲- بخاری کتاب الشروط، ش ۲۷۳۲.

احرامشان را کاملاً بشکنند، به طوریکه هر کس می‌تواند با همسر خود همبستر شود، چنین مسأله‌ای را خیلی بزرگ و ناممکن تلقی کردند، چون حج را خیلی تعظیم می‌کردند، همانگونه که خودشان نقل کرده‌اند: وقتی راهی عرفه شدند (بعثت اینکه مدتی طولانی در احرام بودند و بر اثر محدودیت احرام شهوتشان افزوده شده بود) احساس می‌کردند از آنها منی می‌ریزد! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از موضوع با خبر شد، چون خودش احرام را نشکسته بود، فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! أَحَلُّوْا، فَلَوْلَا الْهَدْيُ الَّذِي مَعِيَ فَعَلْتُمْ كَمَا فَعَلْتُمْ»^۱: (ای مردم، اگر به خاطر این نبود که همراه خود حیوان قربانی آورده‌ام من هم احرام را می‌شکستم مانند شما). همه اینها ناشی از رغبت و علاقه‌ی آنها به خیر و نیکی و پیروی همه جانبه و کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^۲

قطعاً موضع‌گیری سکوت رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر اعتراض عمر بن خطاب رضی الله عنه نسبت به صلح، بیانگر این نکته‌ی بسیار با ارزش است که رهبران اسلامی، از علماء، حکام و دعوتگران باید با سعه‌ی صدر و صبر و بردباری و رفتار زیبا و شایسته در شنیدن نظر دیگران و فراهم نمودن مجال برای صاحب‌نظرانی که جهت خدمت به مصلحت عموم رأی و پیشنهاد ارائه می‌کنند، کوشا باشند، نه اینکه با زندان و شکنجه، رأی مخالفین را از بین ببرند. رسول الله صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه بیان نمود که آزادی بیان و اظهار نظر در جامعه‌ی اسلامی حمایت می‌شود و فرد در چنین جامعه‌ای حق اظهار نظر دارد، حتی اگر آن رأی موضع حاکم یا خلیفه‌ی مسلمین را مورد انتقاد قرار دهد، چون فرد مسلمان حق دارد نظر خود را در فضای امن و امان و به دور از خشونت و خفقانی که آزادی بیان و نظر را خفه کند ابراز کند، جایی که رسول الله صلی الله علیه و آله (با اینکه از جانب خدا وحی دریافت می‌کرد) چنین موضعی در برابر عمر بن خطاب اتخاذ کند، رئیس دولت بیشتر سزاوار است که مورد انتقاد قرار گیرد، چون اظهار نظر در حد ذات خود نه جرم است و نه مستوجب این است که با

۱- بخاری ش ۷۳۶۷.

۲- الانتصار للصحب و الال، رحیلی ص ۲۶۸، و این از جمله بهترین کتابهای ردّ شبهات رافضه است. برای دریافت این کتاب می‌توانید به سایت "کتابخانه عقیده" مراجعه کنید. www.aqeedeh.com نام کتاب به فارسی: «دفاع از آل و اصحاب پیامبر» نوشته: دکتر ابراهیم رحیلی و ترجمه: دکتر عبدالرحیم ملازاده می‌باشد.

زندانی شدن در سیاحالهای زندان مجازات شود^۱. همانگونه که رهنمود نبوی به ما می آموزد که اصحاب و یارانش را در اثنای حوادث چگونه پرورش داده بود. علی و دیگر اصحاب حاضر در حدیبیه نائل به رضایت و خشنودی خداوند متعال شدند و آیهی ذیل در مورد ایشان نازل گردید که می فرماید:

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ (فتح/۱۸).

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ أَحَدُ النَّارِ بَايِعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»: (هرگز کسانی که در حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند وارد آتش دوزخ نمی شوند). علی و دیگر برادرانش همچون ابوبکر و عمر و غیره رضی الله عنهم قبلاً با شرکت در «بدر» هم نائل به مقام والا و شرافت بزرگ شدند، آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلِيَّ أَهْلَ بَدْرٍ فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»^۲: (تو چه می دانی که خدا از اهل بدر مطلع شده و فرموده هر چه می خواهید انجام دهید که من همه ی شما را مورد عفو و مغفرت قرار داده ام).

چهارم: عمره ی قضا، سال هفتم هجری و سرپرستی دختر حمزه

تحت تأثیر اسلام، همه درونها و عقلها تغییر و دگرگونی عظیمی یافتند و داشتن دختر که قبلاً در میان اشراف عرب نشانه ی عار و لکه ی ننگ و رسوایی محسوب می شد و زنده به گور کردنشان رسم و عادت شده بود و کسی خواهان آن نبود، این بار محبوب دلها و عزیز خانواده ها شده بود، تا جایی که (تحت تربیت اسلام) مسلمانان بر سر پرورش و سرپرستی و خدمت به دختران با هم رقابت می کردند و با صرف نظر از امتیاز (پرهیزکاری و عمل صالح) همه خود را در برابر همدیگر یکسان می دانستند، بنابراین وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت

۱- غزوة حدیبیه، أبی فارس، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۲- سیره النبوة، ندوی ص ۳۲۱.

هجرت از مکه خارج شد، دختر حمزه دنبالش راه افتاد و او را عمو صدا می‌زد، پس علی دست او را گرفت و به فاطمه تحویل داد که او را نزد خود نگه دارد، در همان حال جعفر گفت: این دختر عموی من و خاله‌اش همسر من است، زید بن حارثه هم گفت: برادرزاده‌ی من است، تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داوری کرد و آن را به خاله‌اش داد (که همسر جعفر بود) و فرمود: «خاله به جای مادر محسوب می‌شود» و خطاب به علی فرمود: «تو از من و من از تو هستم» و به جعفر فرمود: «اخلاق و قیافه‌ات شبیه من است» و به زید فرمود: «تو برادر و مولای ما هستی»، علی خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: آیا دختر حمزه را به عقد خودت در نمی‌آوری؟ فرمود: «او دختر برادر شیری من است»^۱.

این داستان حاوی نکات و درس و پند و احکام و فوائد زیادی است، از جمله:

- ۱- خاله به جای مادر انسان است.
- ۲- برای حضانت و سرپرستی بچه در صورتی که پدر و مادر نداشته باشد، خاله از همه مقدم‌تر است.
- ۳- گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صداقت و درستکاری جعفر بن ابی طالب با توصیف اینکه: «اخلاق و ظاهر و قیافه‌اش شبیه او است».
- ۴- فضیلت زید بن حارثه، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو برادر و مولای ما هستی»، زیرا برادر حمزه ابن عبدالمطلب بود که در عقد اخوت، آن دو با هم برادر شده بودند و با تلاشی که می‌کرد می‌خواست تمام وظایفی را که بر عهده‌ی برادر شقیق است تحمل کند و سرپرستی دختر حمزه علیه السلام را بر عهده گیرد.
- ۵- ازدواج زن حق حضانت بچه‌ی فامیلهایش را ساقط نمی‌کند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضانت دختر حمزه را به خاله‌اش داد که همسر جعفر بود، با وجود اینکه عمه‌اش که صفیه دختر عبدالمطلب بود، زنده و موجود بود.
- ۶- برای اینکه زن حضانت و سرپرستی بچه‌ای را بر عهده گیرد، موافقت شوهرش لازم است، زیرا زن باید صرفاً در اختیار مصلحت و منفعت شوهرش باشد که حضانت و سرپرستی، بخشی از آن منفعت را از شوهر می‌گیرد، پس باید اجازه و رضایت او را به دست آورد. از آنجا که جعفر خودش خواهان آن دختر برای همسرش بود، پس این دلیل است بر اینکه وی رضایت داشت.

۷- کودک شیر خوار وقتی که با عموی خود در شیرخواری یک زن مشترک شوند، برادر شیری همدیگر می‌شوند. دختران برادر شیری همه برادر زاده‌ی شیری او می‌شوند و ازدواج با آنها بر او حرام می‌گردد.^۱

پنجم: علی علیه السلام در غزوه‌ی خیبر سال هفتم هجری

ابن اسحاق یادآور شده که^۲ این غزوه در محرم سال هفتم هجرت اتفاق افتاده، ولی واقدی^۳ آن را صفر یا ربیع الأول سال هفت هجری بعد از بازگشت ایشان از غزوه‌ی حدیبیه ذکر کرده و رأی ابن سعد هم بر این بوده که در ماه جمادی الأول سال هفت هجری به وقوع پیوسته و دو امام بزرگوار ژهری و مالک گفته‌اند: این غزوه در ماه محرم سال ششم هجری به وقوع پیوسته است^۴، ابن حجر گفته‌ی ابن اسحاق را بر رأی واقدی ترجیح داده است^۵. در این غزوه قهرمانی و شجاعت علی علیه السلام و مقام و جایگاه او نزد خدا و رسولش جلوه گر شد، چون خداوند متعال آن مستعمره‌ی یهودی نشین را که از اهمیت نظامی و استراتژیکی فوق العاده‌ای برخوردار بود، در چشم اندازی زیبا و باشکوه با دست علی فتح نمود، خیبر مستعمره‌ی یهودیان بود که از چند دژ و قلعه‌ی مستحکم و جنگی یهود تشکیل شده بود و آخرین سنگر و پناهگاه آنها در جزیره‌ی عرب بود، آنها چشم براه حوادث دردناک و مصائب خوفناکی بودند که بتوانند مسلمانان را از هر سو احاطه کنند و له و لورده سازند، برای حمله به مدینه با یهودیان خارج و داخل مدینه نقشه می‌کشیدند و دسیسه می‌ساختند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد برآمد خود را از شر آنها آسوده گرداند و از سمت آنها، یعنی شمال شرقی مدینه، در فاصله‌ی (هفتاد میلی) از مدینه^۶، در امن و امان باشند، (برای انجام این عملیات) پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با لشکریان اسلام که هزار و چهار صد نفر بودند، به سوی خیبر حرکت کرد و نزد قلعه‌های خیبر اردو زد و یکی بعد از دیگری شروع به فتح قلعه‌ها کرد.

۱- زاد المعاد (۲/۳۷۴، ۳۷۵)، صلح الحدیبیه‌ای فارس، ص ۲۸۶، ۲۸۷.

۲- سیره النبویه ابن هشام: (۳/۴۵۵).

۳- مغازی (۲/۶۳۴).

۴- تاریخ دمشق (۱/۳۳).

۵- سیره النبویه فی ضوء مصادرها الأصلية ص ۵۰۰.

۶- المرتضی، ندوی ص ۵۲.

قلعه‌ی غموص از مسلمانان یاغی شد و امیر المؤمنین علی علیه السلام در آن موقع دچار چشم درد^۱ شده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلِيَّ يَدِيهِ، يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ»: (فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خداوند به دست او فتح (را نصیب مسلمانان می‌کند) که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند).

اصحاب آن شب را با بحث و گفتگو بر سر اینکه پرچم نصیب چه کسی می‌شود، سپری کردند، صبح فردا همه زود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند، هر کدام امیدوار بود که پرچم را او به دست بگیرد، پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: ای رسول خدا از درد چشم ناراحت است و شکوا دارد، فرمود: دنبالش بفرستید، علی را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، آب دهانش را در چشم او ریخت و برای بهبودی او دعا کرد، بلافاصله طوری بهبود یافت که گویی هرگز دردی نداشته بود، سپس پرچم را به دست او داد و علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها می‌جنگم تا مثل ما (مسلمان) شوند، فرمود: ای علی آرام حرکت کن تا به محوطه و میدان آنها می‌رسی، سپس ایشان را به اسلام دعوت کن و حق و حقوق واجب خدا بر آنها را به ایشان اعلام کن، به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، از شتر سرخ برایت با ارزش‌تر است^۲. بنابراین علی حرکت کرد تا خدا خیر را توسط او فتح نمود.

از جمله دلاوریهای علی علیه السلام این است که مرحب پادشاه خیر برای جنگ با او بیرون آمد و این شعر را سرود:

قد علمت خيبر أني مرحب شاكي السلاح بطل مجرب
إذا الحروب أقبلت تَلَهَّبُ

خیبر می‌داند که من مرحب هستم، تا دندان مسلح و پهلوانی مجربم، وقتی که جنگ برافروزد ملتهب و برافروخته می‌شوم.

علی علیه السلام هم به او پاسخ داد و گفت:

أنا الذي سمتني أمي حيدرة كليث غابات كرية المنظرة
أُوفيهُم بالصاع كيل السندرة

۱- منبع سابق ص ۵۳.

۲- مسلم ش ۳۴۰۶.

من کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر درنده) نامید، همچون شیرهای درنده‌ی وحشتناک جنگل هستم، با پیمانانه سندرِه برایشان پیمانانه می‌کنم. بلا فاصله بر سر مرحب ضربه ای وارد ساخت و او را به هلاکت رسانید، سپس فتح خبیر با دست علی صورت گرفت!.

موضع گیری علی علیه السلام در خبیر حاوی درسها و پند و عبرتهای متعددی است، از جمله:

۱- فضیلت باشکوه علی علیه السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواهی داد که علی، خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند، این افتخاری بس بزرگ است. ابن حجر در تفسیر این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود محبت است و گر نه هر مسلمانی با علی در مطلق صفت دوست داشتن خدا و رسول مشترک است و این حدیث اشاره است به فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (۳۱)

(آل عمران/۳۱).

بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است. گویی این حدیث اشاره دارد به اینکه علی علیه السلام اهل پیروی کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که به صفت محبت و دوست داشتن توصیف شده است.

۲- برکت دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

خداوند دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کرد (و چشم علی برای همیشه شفا یافت)، به طوریکه علی علیه السلام می‌گفت: از زمانیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چشمم آب دهانش را ریخت، هیچ وقت چشم درد نگرفتم^۱، همانگونه که دفعه‌ای دیگر علی بیمار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او رفت، در حالی که علی دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا اگر موقع مرگم فرار سیده راحت و آسوده‌ام

۱- مسلم (۱۴۴۱/۳)، ش ۱۸۰۷.

۲- مسند احمد، الموسوعة الحدیثیة ش ۵۷۹، اسنادش حسن است.

گردان و اگر مرگم به تأخیر می‌افتد مرا به پا دار، اگر این آزمون و امتحان است صبر و بردباریم ده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه گفتی؟ علی برایش تکرار کرد، فرمود: «خدایا او را شفا ده و عافیت و سلامتی را به او برگردان»، سپس فرمود: برخیز، علی می‌گوید: از جای برخاستم، بعد از آن، آن درد به من برگردید.^۱

۳- این حدیث هیچ ارتباطی به امامت علی علیه السلام ندارد

رافضه بر این باورند که علی علیه السلام خلیفه و جانشین بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و به تعدادی احادیث استدلال می‌کنند که بر فضیلت علی علیه السلام دلالت می‌کنند نه بر امامت او، از جمله این حدیث و چیزهایی بدان افزوده‌اند که باطل و بی‌اساس هستند، علمای حدیث شناس بر هیچکدام از آن زیادت ها مهر صحّت نمی‌گذارند، همانگونه که اصلاً هیچ تلازم و ارتباط لازم و ملزومی بین دوست داشتن خدا و رسول و امامت و رهبری وجود ندارد، به همان صورت اثبات صفت دوستی خدا و رسول در او با نفی دوست داشتن از غیر ایشان هم ربطی ندارد، چگونه ممکن است گفته شود: چون خدا و رسول علی را دوست دارند پس غیر او را دوست ندارند، در حالی که خداوند در مورد ابوبکر صدیق و یارانش می‌فرماید:

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ (مائده/۵۴)

(خداوند آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند).

و پیرامون اهل بدر می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُم بَيْنَ مَرْصُومٍ﴾ (صف/۴۰)

(صف/۴۰).

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

بدون شک هر کس محبوب خدا باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم او را دوست می‌دارد و هر مؤمنی که خدا را دوست داشته باشد، رسول خدا را هم دوست دارد.

همچنین خداوند متعال در رابطه با اهل مسجد قبا می‌فرماید:

﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِروا لِلَّهِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (توبه/۱۰۸).

در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادتِ درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد.

همچنین هنگامی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه کسی بیش از همه نزد تو محبوب و دوست داشتنی است؟ فرمود: «عائشه»، عرض شد در میان مردان چه کسی؟ فرمود: «پدر عائشه»^۱، ولی در مورد علی با نصّ صریح محبت و دوستی او را ذکر کرده، با وجود اینکه غیر او مؤمنان بسیار زیادی یافت می‌شود که خدا و پیامبر را دوست دارند و متقابلاً خدا و پیامبر هم آنها را دوست دارند، به علت اظهار یک نکته بسیار ریز و دقیق که در ضمن این قسمت هم کلام رسول خداست که می‌فرماید «یفتح الله علی یدیه»^۲: (خداوند فتح و پیروزی را بر دو دست او نصیب مسلمانان می‌کند).

نکته در این جاست که اگر رسول خدا تنها «فتح» را یادآور می‌شد، شاید این توهم به وجود می‌آمد که این فتح موجب فضیلت علی نیست، زیرا در حدیث آمده است که رسول خدا می‌فرماید: «انّ الله یؤید هذا الدّین بالرّجل الفاجر»: (خداوند گاهی این دین را توسط مردی فاجر تأیید و تقویت می‌کند). لذا با اثبات این دو صفت برای او، این توهم را بر طرف نمود، بنابراین مقصود از حدیث، اختصاص مضمون و مفهوم «یفتح الله علی یدیه» است و ذکر صفات علی برای رفع توهم است.

۴- اینجا مجموعه‌ای از فوائد از حدیث فضیلت علی در فتح خیر برداشت می‌شود:

- فضیلت صحابه در اینکه تمام شب فتح خیر را به بحث در مورد آن شخص که مژده‌ی فتح توسط او به آنها داده شد که دارای دو صفت دوستی متقابل با خدا و رسول خدا است و نیز به تقدیر الهی ایمان داشتند، چون می‌دانستند که تقدیر این فتح را برای هر کس تعیین کرده باشد، همان خواهد بود و نصیب کسی شد که (بعلت درد و رنج چشمانش) برای به دست آوردنش تلاشی نکرده بود و این فضیلت از کسانی منع گردید که برای به دست آوردن آن مقام بسی کوشیدند، چرا که اصحاب، اول صبح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و هر کدام امیدوار بود پرچم جنگ به دست او داده شود، ولی به هیچکدام داده نشد، بلکه پیامبر

۱- بخاری، فتح الباری (۲۲/۷).

۲- مسلم، ش ۳۴۰۶.

آن را به دست علی بن ابی طالب داد که بیمار بود و برای به دست گرفتنش کوششی نکرده بود.

- ادب و متانت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد که آرام و بدون شتاب حرکت کند و قبل از آغاز جنگ و درگیری، آنها را به اسلام دعوت کند.

- دعوت با حکمت: این هم از این نکته برداشت می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنها خبر بده که حق و حقوق خدا بر آنها چیست، چون حکمت و فراست در این است که دعوت کامل شود و کافی نبود که تنها به اسلام بدون عمل و شناخت حقوق و وظایف، دستور دهد، زیرا در اینصورت گاهی اسلام تطبیق داده می شود و گاهی منطبق و عملی نمی شود، بلکه باید عهد و پیمانی صورت گیرد که به کفر برنگردد.

- آشنایی با حقوق الهی: این هم از آن قسمت استنباط می شود که فرمود: به آنها خبر بده که خدا چه حقوقی بر آنها دارد.

- پاداش کسی که حتی یک نفر را هدایت و راهنمایی می کند: چون فرمود: «اگر خدا یک نفر را بوسیله‌ی تو هدایت کند، از شتران سرخ رنگ برایت با ارزش تر است» یا از تمام دنیا و زیباییهای آن بهتر است و معنی این جمله آنگونه که برخی معنی کرده اند این نیست که: بهتر است از اینکه شتران سرخ را به صدقه بدهی.

- قسم یاد کردن بر فتوا: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند اگر خدا یک نفر را... و بدون اینکه از او قسم خواسته باشند، قسم یاد کرد. فائده‌ی این روش هم تشویق و تأکید است، همانگونه که خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را در سه مورد در قرآن به قسم خوردن دستور داده است:

﴿وَسَيُنْزِلُ غَيْثًا أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لِحَقِّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ (۵۳)

(یونس/۵۳).

(کافران بر سیبل استهزاء) از تو می پرسند: که آیا آن (رستاخیز و عذابی که می گوئی) راست است؟! بگو: آری، به خدایم سوگند قطعاً راست است و شما نمی توانید (از آن جلوگیری کنید و با فرار و سرپیچی از آن خدا را) درمانده و ناتوان سازید.

﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُجْعَلَ قُلُّ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّ نَمَّ لِنَبِيِّنَّ بِمَا عَمَلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (۷)

(تغابن/۷).

کافران می‌پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید! بگو: چنین نیست که می‌پندارید، به پروردگرم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد و سپس از آن چیزهایی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد و این کار برای خدا ساده و آسان است.

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ ﴾ (سبأ/۳).

کافران می‌گویند: قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود. بگو: بله، به پروردگرم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گستره جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازه سنگینی ذره‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد و نه کمتر از اندازه ذره و نه بزرگتر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود. بنابراین هرگاه مصلحت باشد، چه در ابتدای کلام و چه در جواب دیگران قسم جایز است و گاهی مطلوب است^۱.

ششم: علی در فتح مکه و غزوه‌ی حنین، هشتم هجری

قریش با پشتیبانی از قبیله‌ی بنی‌بکر و ارسال سلاح و اسب و نیروی جنگی به آنها، علیه قبیله‌ی خزاعه که همپیمان مسلمانان بودند، با مسلمانان نقض پیمان کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نصرت یا عمرو بن سالم، لا نصرتی الله ان لم أنصر بنی کعب»: (ای عمرو آنها را یاری کردی، خدا یاریم نکند اگر بنی کعب را یاری نکنم). چون ابر در آسمان پدید آمد فرمود: «إن هذه السحابة لتستهل بنصر بنی کعب»^۲: (این پیروزی بنی کعب را آسان می‌کند). عمرو بن سالم به مدینه آمد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله قصیده‌ای را سرود که در آن آمده است:

يا رب إني ناشد محمدًا	حلف أئبنا وأئبیه الأتلا
قد كنتم ولدًا، وكنا ولدًا	تُمت أسلمنا فلم نزع يدا

۱- القول المفید علی کتاب التوحید، محمد صالح العثیمین (۱/۱۴۱، ۱۴۲).

۲- البداية والنهاية (۴/۲۷۸).

فانصر هداك الله نصرًا أعتدا وادع عب-اد الله يأتوا مددا
 فيهم رسول الله قد تجردا إن سيم خسفا وجهه تربدا
 پروردگارا! من محمد را می خوانم که پدر ما و پدر او هم پیمان قدیمی بودند.
 زمانی ما هر دو کودک بودیم، آنگاه ما مسلمان شدیم و هرگز دست بردار نیستیم.
 خداوند تو را رهنمود گرداند، مرا یاری کن و بندگان خدا را به یاری ما فراخوان،
 که رسول خدا در میانشان باشد، طوری که از شدت خشم سیمایش برافروخته گردد.
 سپس به اینجا می رسد که می گوید:

وزعموا أن لست أدعو أحدًا وهم أذل وأقل عددا
 هم بيتونا بالوتير هجداً وقتلوننا زكعاً وسجدا
 آنها (که پیمان شکنی کردند و بر ما یورش آوردند) گمان می کنند که تو کسی را به
 یاری ما فرا نمی خوانی، حال آنکه خوار و ذلیلند و تعدادشان کمتر است،
 آنها بر ما شیبخون زدند و در حال رکوع و سجده به کشتار ما پرداختند.
 قریش ابوسفیان را جهت تثبیت صلح و افزایش مدت آن به مدینه فرستادند، وقتی نزد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، نیازش را مطرح ساخت، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله از او رو برگردانید و جوابش
 را نداد، از این رو به بزرگان صحابه امثال ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام متوسل گردید تا
 بین او و رسول خدا وساطت کنند، ولی همه از درخواستش امتناع ورزیدند و ناگزیر بدون
 هیچ موفقیتی از توافق یا تجدید عهد و پیمان به مکه باز گشت.^۱

علی در فتح مکه مواضع متعددی داشت از جمله:

۱- خنثی کردن یک فعالیت تجسسی به نفع قریش

از حسن بن محمد بن علی از عبیدالله بن ابی رافع روایت است که علی می گفت: رسول خدا
صلی الله علیه و آله من و زبیر و مقداد را اعزام کرد و فرمود: «خودتان را به باغ خاخ برسانید، زن مسافری
 آنجا است که نامه ای دارد، نامه را از او بگیرید و بیاورید»، گفت: سریع با اسب به آنجا رفتیم
 تا به باغ رسیدیم، زن مسافر را پیدا کردیم، گفتیم: آن نامه را بیرون بیاور، گفت: نامه ندارم،
 گفتیم: یا نامه را تحویل بده یا لباس را از تن بیرون می آوریم. نامه را در میان گیسوهایش
 بیرون آورد، نامه را از او گرفتیم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردیم، نامه را باز کرد، حاطب بن

۱- التاریخ السیاسی و العسکری، دکتر معطی، ص ۳۶۵.

ابی بلتعان را برای مشرکین مکه نوشته بود و برخی امور رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنها گزارش داده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای حاطب این چیست؟!» گفت: ای رسول خدا عجله نکن، من مردی وصل شده به قریش هستم و در اصل، فامیل و خویشاوندی در میان آنها ندارم و از آنها نیستم، در حالی که همه مهاجرینی که با تو هستند به نوعی در مکه فامیل و خویشاوندانی دارند که از آنها حمایت کنند، خواستم برای خودم در میان آنها حامی پیدا کنم و این کار را از روی اعتقاد کفری یا ارتداد از دین اسلام و راضی شدن به کفر بعد از اسلام نکردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب فرمود: «به شما راست گفت». عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا اجازه بده گردن این منافق را بزنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّه قد شهد بدرًا، وما يدريك لعلَّ الله قد اطلعَ إلى أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم، فقد غفرت لكم»^۱ او در غزوه بدر مشارکت داشته و تو چه می دانی که خداوند به اهل بدر گفته باشد: هر چه می خواهید انجام دهید، از شما گذشتم.

۲- هر کس را تو امان داده‌ای در امان ماست ای ام‌هانی

ام‌هانی دختر ابوطالب و خواهر علی گفت: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ارتفاعات مکه اردو زدند، دو مرد از خویشاوندان شوهرم از قبیله بنی مخزوم به نزد من فرار کردند که در آن موقع هبیره پسر ابی وهب مخزومی نزد بنی مخزوم بود، آن دو مرد را امان دادم، گفت: برادرم علی رضی الله عنه پیش من آمد، گفت: به خدا سوگند هر دو را می کشم، من هم در اتاقم را بر روی آنها قفل کردم، سپس پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله به بالای مکه رفتم، دیدم فاطمه پرده گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله از ظرفی آب برمی دارد که اثر خمیر بر روی آن دیده می شد و غسل می کرد، وقتی که از غسل فارغ شد، لباسهایش را پوشید و هشت رکعت نماز وقت چاشت به جا آورد، سپس به سوی من برگشت و فرمود: «مرحبا و أهلاً یا أم‌هانی، ما جاء بك؟» (سلام بر تو ای ام‌هانی، چکار داری؟)، خبر آن دو مرد را که امان داده بودم و تصمیم علی به کشتن آنها را برایش توضیح دادم، فرمود: «قد أجرنا من أجزت وأمننا من أمنت، فلا يقتلها»^۲: (هر کس را تو پناه و امان داده‌ای در پناه و امان ما هستند و نباید علی آنها را بکشد).

۱- إسناده صحيح است، الموسوعة الحديثية مسند أحمد ش ۶۰۰.

۲- صحيح السيرة: ص (۵۲۷).

بنا بر آنچه ذکر شد، در صورتی که هر مسلمانی به کفار جنگی امان و پناه دهد، بعد از آن در امان هستند و هیچ مسلمانی حق ندارد به آنها تعرض نماید. برای اینکه کافر از حق مصونیت و امنیت برخوردار باشد و هیچ ضرری متوجه او نگردد، باید از مسلمان درخواست امان کند، اما فقها گفته‌اند: شرط صحیح بودن امان این است که امان دهنده از اتهام بری باشد، علاوه بر اینکه پناه و امان دادن به کافر منجر به هیچ مفسده‌ای نشود یا اینکه مسأله به (ولی امر) مسلمانان موکول گردد تا در مورد او نظر بدهد.

۳- قتل حویرث بن نفیذ بن وهب

در فتح بزرگ مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به کارداران دولت اسلام دستور داد که هیچ زنی را نکشند مگر زنی که با آنها بجنگد، اما خون چند نفر از مشرکین را که نامشان را نیز ذکر کرد، هدر اعلام کرد و فرمود: آنها را بکشید حتی اگر در زیر پرده‌ی کعبه مخفی شوند، مانند حویرث بن نفیذ بن وهب که از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مکه اذیت و آزار می‌داد، علاوه بر اینکه وقتی ابن عباس فاطمه و امّ کلثوم را سوار بر شتر کرد، حویرث شتر را به جنب و جوش و هیجان واداشت تا هر دو بر زمین افتادند و لذا وقتی که خونش هدر و بی ارزش اعلام شد، علی به او ظفر یافت و او را از پای درآورد.^۱

۴- علی علیه السلام در انجام مأموریتی اصلاح جویانه

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را نزد بنی جذیمه فرستاد تا اشتباه خالد بن ولید مبنی بر کشتار تعدادی از آنها را جبران و تلافی کند. مسأله از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را سال هشتم هجری و بعد از فتح مکه نزد بنی جذیمه روانه کرد تا آنها را به اسلام دعوت کند، ولی آنها خوب نمی‌توانستند بگویند: «اسلمنا» (اسلام آوردیم)، به جای این کلمه گفتند: «صبئنا» (روی گردان شدیم)، خالد رضی الله عنه متوجه منظور ایشان نشد، لذا شروع کرد به کشتار و اسیر گرفتن از آنها. وقتی که این کار خالد به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ شد، هر دو دستش را رو به آسمان برداشت و دو دفعه گفت: «اللهم إني أبرأ إليك مما صنع»^۲ (خدایا من از کاری که او کرده اظهار برائت می‌کنم)، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را با مبلغی پول برای بررسی اوضاع نزد آن قبیله اعزام داشت، علی هم با بهترین وجه وظیفه و مأموریت خویش را انجام داد و

۱- فتح الباری (۱۱/۸)، السیرة النبویة ابن هشام (۴/۵۸، ۵۹).

۲- بخاری، ش ۴۳۳۹.

دیه‌ی همه‌ی کشته‌ها و خسارت ضرر و زیانها را به کاملترین وجه پرداخت کرد، وقتی از همه‌ی اینها فارغ شد از آنها سؤال کرد آیا خونبها یا خسارتی مانده که پرداخت نکرده باشم، من برای احتیاط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله این مبلغ باقی مانده را هم به شما می‌دهم، جهت آنچه نه او از آن خبر دارد و نه شما می‌دانید، وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گزارش کار خود را به ایشان اعلام کرد فرمود: «أصببت و أحسنت»^۱: (درست عمل کردی و کارت خوب بود)، از این رو، با انجام این مأموریت موفق‌ت آمیز، علی علیه السلام غم و اندوه و نگرانی سهمگینی که پیامبر را در بر گرفته بود، بر طرف کرد^۲ و موجب آرامش خاطر ایشان شد، اما قتل و کشتار خالد از بنی جذیمه بنا بر تأویل و اجتهاد اشتباه بود، به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نه او را عزل کرد و نه مجازات^۳.

۵- علی رضی الله عنه در غزوه‌ی حنین

از جمله فعالیت‌های جهاد و مبارزات علی که نشان دهنده‌ی شجاعت و دلآوری او بود و بر مهارت و تخصص ایشان در جنگ دلالت می‌کند، کارهایی است که در غزوه‌ی حنین واقع در سال هشتم هجرت انجام داد، زیرا علی در این جنگ همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مجاهدین پایدار ثابت قدم بود. در میان سپاه دشمن از قبیله‌ی هوازن، مردی با پرچمی سیاه و سوار بر شتر سرخ رنگ، به هر کس می‌رسید، با یک ضربه‌ی نیزه‌اش او را از پای در می‌آورد و جایی که کسی را نمی‌یافت، نیزه‌اش را برمی‌افراشت و همه (جهت تهاجم) به مسلمانان دنبالش راه می‌افتادند، بنابراین علی با نبوغ و مهارتی که در فنون جنگی و تجربه‌ی طولانی که داشت، فهمید که این مرد در ایجاد روحیه‌ی حماسی و قدرت شدید جنگی هوازن نقش بسیار مؤثری دارد، لذا همراه با یکی از انصار متوجه او شدند و به او حمله کردند و توانستند در مدتی کوتاه او را از شترش بر زمین بیندازند و از پای در آورند که ناگهان پس از گذشت مدتی کوتاه سپاه دشمن شکست خورد و تار و مار شدند و لشکر اسلام پیروز شد^۴.

۱- سیرة النبویة ابن هشام (۷۲/۴-۷۳) اسنادش ضعیف است ولی شواهدی دارد.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، ص ۴۶.

۳- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلية ص ۵۷۹.

۴- مسند ابی یعلی (۳/۳۸۸)، اسنادش حسن است؛ و صحیح مسند عدوی، ص ۱۴۱.

۶- اعزام سربه علی برای عملیات انهدام «بُت» فلس در طی

پس از پاکسازی بیت الله شریف از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بت و تندیسهایی که در داخل و اطراف آن قرار داشتند، نوبت انهدام و نابودی بتکده‌هایی فرا رسید که زمانی طولانی نماد جاهلیت بودند^۱، بنابراین سربه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی پس از دیگری برای عملیات پاکسازی جزیره‌ی عرب اعزام می‌شدند و نصیب علی در این تندیس (بت) فلس در سرزمین طی بود. بنابراین در ماه ربیع الآخر سربه‌ی علی بن ابوطالب با صد و پنجاه نفر از جهادگران انصار، با صد شتر و پنجاه اسب و با یک پرچم سیاه و یک پرچم سفید، برای انهدام بت فلس راهی منطقه‌ی طی شده و هنگام دم صبح به محله‌ی آل حاتم - حاتم طائی مشهور به سخاوت - حمله‌ور شدند و بت و بت خانگی فلس را تخریب و منهدم ساختند و دست پر از برده و احشام و گوسفند بازگشتند و خواهر عدی بن حاتم در میان برده‌ها بود و حاتم به طرف شام فرار کرد^۲.

هفتم: در غزوه تبوک، علی در مدینه جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود

غزوه تبوک در ماه رجب سال نهم هجری به وقوع پیوست، این غزوه در سیره‌ی نبوی اهمیت بسیاری دارد و با آن اهدافی محقق شد که در دل مسلمانان و اعراب تأثیر بسزایی داشت و مسیر حوادث را در تاریخ اسلام تغییر داد^۳. در این غزوه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی را بر مدینه گمارد و این امر موجب شد که برای منافقان فرصتی فراهم شود تا کینه‌ها و نفاق را که در دل داشتند آشکار کنند و درباره علی چیزهایی بگویند که موجب ناراحتی و آزار ایشان شود، از جمله گفتند: علی به خاطر تنبلی و تن پروری در مدینه گذاشته شده، این رفتار و گفتار نادرست منافقان، نشانه‌ی بارزی از نفاق درونی آنها بود. در روایت صحیح امام مسلم، علی علیه السلام می‌گوید: «سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: فقط مؤمنان مرا دوست می‌دارند و بجز منافق کسی نسبت به من بغض و کینه نخواهد داشت»^۴.

۱- معین السیره، ص ۲۹۴.

۲- تاریخ الاسلام، ذهبی ص ۶۲۴.

۳- المرتضی ندوی ص ۵۵.

۴- صحیح مسلم ش/۷۸.

اینجا بود که علی خودش را به سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و خواست با آنها در جنگ شرکت کند و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مرا در میان زنان و کودکان می‌گذاری؟! پیامبر فرمودند: «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى، غير أنه لا نبي بعدي!»^۱: (خشنود نیستی که برایم همانند هارون برای موسی باشی؟ با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد).

هشتم: نقش علی در اعلان عمومی به مردم در حج سال نهم که امیر آن ابوبکر بود

برنامه‌های تربیتی و ساختار حکومتی در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت پیاپی و مستمر در تمام زمینه‌ها و میادین اعم از اعتقادی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، عبادی و غیره ادامه داشت، با این حال فریضه‌ی حج در سالهای پیش از این به صورت عملی به مرحله اجرا در نیامده بود و در سال هشتم هجری بعد از فتح مکه عتاب بن اسید با عنوان امیر مکلف شده بود تا مراسم حج را انجام دهد؛ وی با مسلمانان مراسم حج را انجام داد، اما حج مسلمانان از حج مشرکان قابل تشخیص نبود^۲، وقتی مراسم حج به پایان رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله خواست سال بعد هم به حج برود، اما فرمود: «مشرکان عریان می‌آیند و کعبه را طواف می‌کنند، لذا دوست ندارم به حج بروم». این در سال نهم هجری بود، به این ترتیب تعداد زیادی از صحابه همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که امیر کاروان حج بود به حج رفتند^۳ و با خودشان قربانی بردند. بعد از رفتن ابوبکر با کاروان حج سوره‌ی براءت (توبه) نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را خواست و دستور داد به ابوبکر بیوندد، علی با شتر پیامبر صلی الله علیه و آله راهی سفر شد و در ذوالحلیفه به ابوبکر پیوست، ابوبکر رضی الله عنه که او را دید گفت: به عنوان امیر کاروان فرستاده شده‌ای یا مأمور؟ گفت: مأمور و به راهشان ادامه دادند. ابوبکر رضی الله عنه حج را در همان مکانهایی که در جاهلیت انجام می‌دادند، انجام داد و حج این سال - طبق روایات صحیح - در ماه ذی الحجّه بود نه در ذی القعدة.

۱- بخاری، ش ۲۴۰۴.

۲- سیره النبویه، ابی شهبه ۵۳۶/۲، دراسات فی عهد النبوة، ص ۲۲.

۳- نظرة النعيم ۹۸/۱، الطبقات الكبرى ۱۶۸/۲.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه با ایراد سخنرانی در روزهای ترویه و عرفه (هشتم و نهم) و روز قربانی و روز بازگشت به مردم روش انجام مناسک حج، اعم از وقوف عرفه، إفاضه، قربانی، بازگشت از سرزمین منی و رمی جمرات را آموزش می‌داد و در همه جا علی پس از ابوبکر در جایگاه قرار می‌گرفت و آیات اول سوره‌ی براءت را تلاوت می‌نمودند، سپس چهار مسأله را به مردم گوشزد می‌کردند:

- ۱- تنها کسانی وارد بهشت می‌شوند که به خدا و رسولش ایمان داشته باشند.
 - ۲- از امسال به بعد هیچ کس حق ندارد به صورت عریان خانه‌ی خدا را طواف کند.
 - ۳- هر کس با پیامبر عهد و پیمان دارد، پایان عهد مدّت تعیین شده است و دیگر تمدید نخواهد شد.
 - ۴- پس از این سال دیگر مشرکان حق ندارند با مسلمانان در مراسم حج شرکت داشته باشند^۱ و ابوبکر صدیق به گروهی از صحابه دستور داد علی را در اجرای این امر مهم‌یاری دهند^۲ و این پیام را به گوش تمام مردم برسانند.
- تردید نیست که نزول آیات نخست سوره‌ی براءت تصویری از مرز جدایی بین بت‌پرستان و مسلمانان را به نمایش می‌گذارد و حج آنان را ممنوع و با آنان اعلام جنگ می‌کند.^۳

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝۱﴾ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ
وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِزٌّ مَّعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ ۝۲ وَأَذِّنْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ
الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا
أَنَّكُمْ عِزٌّ مَّعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝۳﴾ (توبه/۱-۳).

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسط فرستاده خدا، فرمانده کل قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگردند یا سرزمین عربستان را ترک کنند و یا این که آماده نبرد با مسلمانان شوند). پس (ای

۱- مسند إمام احمد، الموسوعة الحديثية ش/۵۹۴، این حدیث صحیح است.

۲- سيرة النبوة أبوشهبه ۵۳۷/۲.

۳- نضرة النعيم ۳۹۹/۱.

مؤمنان! به کافران بگوئید: آزادانه چهار ماه در زمین بگردید (و از آغاز عید قربان سال نهم هجری، یعنی روز دهم ذی‌الحجه همان سال تا روز دهم ماه ربیع‌الآخر ق. سال بعدی، یعنی سال دهم هجری، به هر کجا که می‌خواهید بروید و بگردید) و بدانید که شما (در همه حال و همه آن، مغلوب قدرت خدائید و از دست او نجات پیدا نمی‌کنید و) هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد. این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همه مردم (که در اجتماع سالانه ایشان در مکه) در روز بزرگترین حج (یعنی عید قربان، توسط امیر مؤمنان علی بن ابیطالب و به امیرالحاجی ابوبکر صدیق بر همگان خوانده می‌شود) که خدا و پیغمبرش از مشرکان بیزارند و (عهد و پیمان کافران خائن را ارج نمی‌گذارند. پس ای مشرکان عهدشکن بدانید که) اگر توبه کردید (و از شرک قائل شدن برای خدا برگشتید) این برای شما بهتر است و اگر سرپیچی کردید (و بر کفر و شرک خود ماندگار ماندید) بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و (خویشتن را از قلمرو قدرت و فرماندهی او بیرون سازید. ای پیغمبر! همه) کافران را به عذاب عظیم، سخت و دردناکی مژده بده.

خداوند کسانی را که با پیامبر عهد و پیمان بسته بودند تا پایان مدت تعیین شده مهلت داد و در این باره می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْفُصُواكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾﴾ (توبه/۴).

اما کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته‌اید و ایشان چیزی از آن فروگذار نکرده‌اند (و پیمان را کاملاً رعایت نموده‌اند) و از کسی بر ضد شما پشتیبانی نکرده (و او را یاری نداده‌اند)، پیمان آنان را تا پایان مدت زمانی که تعیین کرده‌اند محترم شمارید و بدان وفا کنید. بیگمان خداوند پرهیزگاران (وفاکننده به عهد) را دوست می‌دارد.

همانگونه خداوند به مشرکانی که هیچ عهد و پیمانی با پیامبر نداشتند تا پایان ماههای حرام مهلت داد و بعد از آن در وضعیت جنگی در مقابل مسلمانان قرار خواهند گرفت.

﴿فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَأَحْضَرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾﴾ (توبه/۵).

هنگامی که ماههای حرام (که مدّت چهار ماهه امان است) پایان گرفت، مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاهها برای (به دام انداختن) آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمره شمايند و ایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوان (برای توبه کنندگان از گناهان) و رحمت گسترده (برای همه بندگان) است.

به همین علّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد که در موسم حج در حضور مشرکان اعلام کند که همه ی پیمانها پس از پایان مدّت تعیین شده تمام می شود. این اعلام جهت رعایت رسم متعارف بین عربها بود؛ در آن زمان رسم بر این بود که سردار قبیله یا یکی از مردان نزدیک وی اقدام به چنین کارهایی می کرد و این رسم با قوانین اسلامی منافاتی نداشت، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که متوجّه این موضوع بود، علی را فرستاد تا این کار را به نمایندگی از ایشان انجام دهد و به همین علّت علی مأمور شد که آیات اوّل سوره ی براءت را ابلاغ کند و این مأموریت علی هیچ ربطی به موضوع سزاوارتر بودن ایشان به خلافت ندارد، اما روافض گمان کرده اند که این موضوع اشاره ای به مستحق تر بودن علی به خلافت بوده است. دکتر ابوشهبه می گوید: نمی دانم چگونه از این قول ابوبکر، غفلت ورزیده اند که خطاب به علی گفت: «به عنوان امیر فرستاده شده ای یا مأمور؟!» و چگونه ممکن است مأمور از امیر، به خلافت سزاوارتر باشد؟^۱

این حج در واقع زمینه سازی بود برای حج بزرگ یعنی حجه الوداع و در حج ابوبکر، اعلام گردید که دیگر دوران بت و تندیس ها به پایان رسیده است و اکنون مرحله ای جدید آغاز شده که مردم وظیفه ای ندارند جز اینکه شریعت خدا را بپذیرند، پس از انتشار این اعلامیه قبایل عرب یقین حاصل کردند که قضیه جدی است و دوران بت پرستی به پایان رسیده است. بعد از این، قبایل عرب هیئتها و نمایندگانشان را به مدینه فرستادند و رسماً اعلام مسلمان شدن و گرویدن به اسلام و پذیرش توحید کردند.^۲

۱- السیرة النبویة ابوشهبه ۵۴۰/۲، صحیح السیرة / ۶۲۴.

۲- قرائة سیاسیة للسیرة النبویة / ۲۸۳.

نهم: علی و هیئت اعزامی مسیحیهای نجران و آیهی مباحله (سال نهم هـ)

رسول الله صلی الله علیه و آله به مسیحیان نجران^۱ نامه‌ای به شرح زیر نوشت: «أما بعد، فإني أدعوكم إلى عبادة الله من عبادة العباد، وأدعوكم إلى ولاية الله من ولاية العباد، فإن أبيتُم فالجزية. فإن أذنتکم بحرب. السلام»: (أما بعد: شما را از عبادت بندگان به عبادت الله تعالی و از ولایت و سرپرستی بندگان به ولایت او و پیروی از دستوراتش فرا می‌خوانم، اگر امتناع ورزیدید و نپذیرفتید، باید جزیه بپردازید، اگر از این هم سرباز زدید، به شما اعلان جنگ می‌کنم و السلام).

وقتی این نامه به دست اسقف (رهبر مسیحیان) رسید، مردم را جمع کرد و نامه را برایشان قرائت کرد و نظر آنان را جویا شد، تصمیم بر این گرفتند که هیاتی متشکل از چهارده نفر از بزرگانشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستند و گفته‌اند: وفد نصارای نجران متشکل از سوارانی بوده که سه نفر از آنها به عنوان امیر و تصمیم گیرنده با عنوانهای زیر تعیین شده بودند:

عاقب: امیر و مدیر بخش امور مشورتی شان بود و در رایزنی‌ها نظر او معتبر بود.

سید: مدیر حرکت و حمل و نقل و برنامه‌ی سفر ایشان بود.

ابوالحارث: اسقف، عالم و مدیر تحقیقات و تدریس بود.^۳

هیئت اعزامی نجران بعد از رسیدن به مدینه، نخست لباسهای سفر را در آورده و لباسهای ابریشمی بلند پوشیدند و انگشترهای طلایشان را به دست کردند، سپس نزد پیامبر آمده و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلامشان را نداد، مدتی طولانی به امید اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان صحبت کند منتظر ماندند، ولی چون آن لباسهای ابریشمی و انگشترهای طلا را پوشیده بودند با آنها حرفی نزد، بنابراین به جستجوی عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف که در دوران جاهلیت با آنها رفت و آمد داشتند و از آنان گندم و میوه و ذرت خریداری می‌کردند، پرداختند. آن دو را در جلسه‌ای میان گروهی از انصاریافتند و گفتند: ای عثمان و ای عبدالرحمن بن عوف! پیامبر شما طی نامه‌ای ما را دعوت کرد، ما هم اجابت کردیم و

۱- نجران شهر بزرگی در هفت منزلی مکه‌است و به سمت‌یمن قرار دارد.

۲- البداية والنهاية (۴۸/۵).

۳- منع سابق، السيرة النبوية لأبي شهبه (۵۴۷/۲).

آمدیم، حال به نزد او رفتیم و سلام کردیم، ولی جواب سلام ما را نداد و برای گفتگو با او مدتی طولانی نشستیم، ما را خسته کرد و با ما حرفی نزد، نظر شما چیست؟ آیا برگردیم؟ عثمان و عبدالرحمن به علی علیه السلام که او هم در همان جلسه بود گفتند: ابوالحسن نظر تو چیست؟ گفت: این لباسهای ابریشمی و انگشترهای طلا را در آورید و با لباس سفر پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بروید، به گفته‌ی علی عمل نمودند و پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند، سلام کردند، جواب سلامشان را داد و از آنها سؤالاتی کرد و آنها هم از او سؤال کردند و به همان صورت سؤال و جواب از دو طرف رد و بدل می‌شد.^۱

گفتند: ما پیش از شما مسلمان بودیم، پیامبر فرمود: «يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ ثَلَاثٌ: عِبَادَتُكُمْ الصَّلِيْبِ، وَأَكْلُكُمْ الْخَنْزِيْرَ، وَزَعْمُكُمْ أَنَّ لِهٖ وَلَدًا»^۲: (سه چیز مانع این است که مسلمان محسوب شوید: پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک و ادعای اینکه خداوند فرزند دارد!).

جدال و جر و بحث به درازا کشید و پیامبر صلی الله علیه و آله با تلاوت آیات قرآن، عقاید و حرفهایشان را با دلیل و برهان باطل می‌کرد، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: چرا پیامبر ما را دشنام می‌دهی و می‌گویی بنده‌ی خداست. پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «أَجَلْ إِنَّهٗ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهٗ وَكَلِمَتُهٗ الْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ الْعِذْرَاءِ الْبَتُولِ»: (آری! او بنده و رسول خدا و کلمه اوست و او را در مریم باکره‌ی پاکدامن القاء کرده است). از این پاسخ ناراحت و خشمگین شدند و گفتند: آیا انسانی بدون پدر دیده‌ای؟! اگر راست می‌گویی یکی مانند آن نشان بده؟ خداوند در پاسخ به این شبهه‌ی آنان آیات زیر را نازل کرد که می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾ ۝ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾﴾ (آل عمران/۵۹-۶۰).

مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و (بی‌درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت، پس از تردید کنندگان مباش.

این برهان و دلیلی بود در هم کوبنده که در آن عجیب به عجیب‌تر تشبیه شده بود.^۱ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شد که گفتگوی حکیمانه و موعظه‌ی حسنه برای آنها سودی ندارد، با فرمانبرداری از آیه‌ی زیر آنان را به مباحله^۲ فرا خواند که می‌فرماید:

۱- زاد المعاد ۳/۶۲۹-۶۳۸.

۲- همان منبع (۳/۶۳۳).

﴿ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴾ (آل عمران/۶)

هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده است (باز) با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نمائیم.

به این ترتیب رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که حسن، حسین و فاطمه همراهش بودند، از منزل بیرون آمده و فرمود: «وقتی دعا کردم آمین بگوئید»^۳. هیئت اعزامی نصارا با هم به مشاوره پرداختند و از هلاکت و نابودی خود بیمناک شدند، چون یقین داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر حق است و می‌دانستند هیچ قومی با پیامبری مباهله نکرده مگر این که هلاک شده است، به همین دلیل از ملاعنه (یکدیگر را لعنت کردن) خودداری کردند و گفتند: هر حکمی که برای ما مناسب می‌دانی صادر کن، با آنان به پرداخت سالیانه دو هزار حُلّه، یک هزار در ماه رجب و یک هزار در ماه صفر پیمان صلح نوشت.^۴

دهم: علی علیه السلام به عنوان دعوتگر و قاضی در یمن (سال دهم هـ)

بعد از فتح مکه قبایل عرب جزیره‌ی عربی، اسلام را پذیرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان قبایلی که تا آن زمان به اسلام نگرویده بودند دعوتگرانی فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت دهند، به همین منظور علی را به همدان در یمن فرستاد و براء بن عازب که در این مأموریت دعوت و تبلیغ، با علی علیه السلام همراه بوده‌است حوادث آن سفر را روایت می‌کند و می‌گوید:

وقتی به ابتدای شهر رسیدیم، خبر به مردم رسید، در پی این خبر همه جمع شدند، علی امامت نماز صبح را برایمان برعهده گرفت، وقتی که نماز تمام شد همه را یک صف نمود و خود در روبروی ما ایستاد و بعد از سپاس و ستایش خدا نامه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را بر آنان

۱- زاد المعاد ۳/۶۳۳.

۲- السیرة النبویة أبی شهبه (۲/۵۴۷)

۳- السیرة النبویة أبی شهبه (۲/۵۴۷).

۴- همان منبع سابق.

خواند، پس از آن کل مردم (همدان) در یک روز مسلمان شدند و علی طی نامه‌ای موضوع مسلمان شدن مردم همدان را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گزارش داد، وقتی نامه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن را خواند و به شکرانه‌ی مسلمان شدن آنان به سجده افتاد و فرمود: «السَّلام علی همدان، السَّلام علی همدان!»^۱ (سلام بر مردم همدان، سلام بر مردم همدان!).

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار حریص بود که جبهه‌ی جنوبی تسلیم حاکمیت دولت اسلام شود و قبایل یمن مسلمان شوند و این اهمیت در ثمره‌های واضحی که با دعوت اسلامی محقق شد، آشکار است، تعداد زیادی از هیئت‌های اعزامی که از تمام نقاط به سمت مدینه راهی شدند، نتایج اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به دعوت مردم آن دیار به اسلام بود که اعزام نیروهای دعوت و تبلیغ پیاپی و به صورت گسترده به یمن ادامه داشت و سرمایه‌های اعزامی نیز به پیشرفت و نشاط نیروهای دعوتگر کمک شایانی می‌کرد، به همین دلیل ابتدا خالد بن ولید، سپس علی بن ابی طالب را به آن منطقه اعزام نمود، ضمناً به کانونهای قدرت و مراکز اثرگذار در جوامع و تشکیل دولت اسلامی توجه شایانی داشت و علی در فضای این فهم و باور بزرگ از اسلام تربیت می‌شود.^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی را دستور داد که در بین مردم یمن به قضاوت بپردازد، علی رضی الله عنه خود این موضوع را بازگو می‌کند و می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن فرستاد، گفتم: ای رسول خدا مرا به میان قومی می‌فرستی که از من مسن‌ترند و من جوانم و در قضاوت تجربه و شناختی ندارم، علی می‌گوید: دست مبارکش را بر سینه‌ام گذاشت و گفت: «اللهم ثبت لسانه واهد قلبه، یا علی إذا جلس إليك الخصمان فلا تقض بینهما حتی تسمع الآخر، ما سمعت من الأول، فإنک إذا فعلت ذلك تبین لك القضاء» (پروردگارا! زبانش را ثابت بدار و قلبش را هدایت فرما، ای علی وقتی دو طرف خصومت در برابرت نشستند، تا حرف از هر دو طرف نشنیدی در بین‌شان قضاوت نکن، زیرا در غیر اینصورت قضاوت برایت روشن نمی‌شود) بعد از آن هیچ مسئله‌ی قضایی برایم پیچیده و مشکل نشد.^۲

بعد از انتشار اسلام در یمن، مردم احساس کردند نیازمند آموزش مسائل دینی در سرزمین خود هستند و باید کسانی باشند که در بین آنان طبق حکم خدا قضاوت کنند، به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعدادی از صحابه از جمله معاذ و ابوموسی اشعری و علی که از همه‌ی کسانی که

۱- زاد المعاد ۳/ ۵۹۶، إسناد آن صحیح است

۲- فضایل الصحابه ۲/ ۸۷۱، إسناد آن حسن است، ش/ ۱۹۹۵.

به یمن فرستاده شدند با فضیلت تر بود، به نقاط مختلف یمن فرستاد، همانگونه که در کتابهای تاریخ، حدیث و فقه بخش عمده‌ای از قضاوت‌های علی در یمن ثبت شده است، از جمله:

۱- قضاوت علی درباره‌ی چهار نفری که نزدیک گودال شکار شیر درگیر شد

حنس از علی روایت می‌کند که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد، پیش قومی رفتیم که گودالی برای شکار شیر حفر کرده بودند، چهار نفر در کنار همین گودال که شیری در آن به دام افتاده بود، با هم درگیر شده بودند، در حین درگیری یکی از آنها به داخل چاله افتاده بود و خودش را به یکی دیگر گیر داده بود که نیفتد و به ترتیب هر یک دیگری را گرفته بود، در نتیجه هر چهار نفر داخل چاله افتاده بودند و بر اثر زخمها هر چهار نفر هم مرده بودند، اولیای هر چهار نفر، ادعای خونخواهی داشتند. در نتیجه اسلحه برگرفتند و آماده جنگ با همدیگر شده بودند، در همین حال بود که علی به منطقه‌ی آنان آمد و خطاب به آنان گفت: آیا می‌خواهید با هم بجنگید در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله زنده است؟! با هم نجنگید، من در میان شما قضاوت می‌کنم، اگر قبول کردید و پسندیدید که قضاوت همان است و اگر نپذیرفتید، دست نگه دارید و پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بروید تا او در میان شما قضاوت کند و هر کس بعد از آن تجاوز کرد هیچ حقی ندارد.

قضاوت علی به این صورت بود که از میان قبایل حاضر در اطراف چاه یک چهارم و یک سوّم و نصف دیه و دیه‌ی کاملی را جمع آوری کنند، یک چهارم دیه را به نفر اوّل و یک سوّم دیه را به نفر دوّم و نصف دیه را به نفر سوّم و دیه کامل را به اولیاء نفر چهارم بدهند، آن قبایل داوری علی را نپذیرفتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، در کنار مقام ابراهیم با ایشان ملاقات کردند، سپس ماجرا را برایش بازگو کردند، فرمود: «من در میان شما قضاوت می‌کنم» و نشست، مردی از آنان گفت: علی در میان ما قضاوت کرده و قضاوتش را بازگو کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله قضاوت او را تأیید و به مرحله اجرا گذاشت.^۱

۲- سه نفر با یک زن در حالت طهر همبستری کردند

از زید بن ارقم روایت است که گفت: در یمن سه نفر با یک زن که پاک از عادت ماهیانه بود، همبستری کرده بودند، آنها را پیش علی آوردند، علی از دو نفر سؤال کرد: آیا اعتراف

۱- فضایل الصحابه، ش/۱۲۳۹، اسناد آن صحیح است.

می‌کنید که این زن حامله بچه‌اش از شماست؟ گفتند: خیر، تا از همه سؤال کرد، از دو نفر که سؤال می‌کرد قبول نمی‌کردند، وقتی دسته جمعی سؤال می‌کرد اعتراف می‌کردند، در میانشان قرعه کشی کرد و بچه را به همان فردی داد که قرعه به نام او در آمده بود و گفت: باید (دو سوّم) دیه را به آن نفر دیگر بپردازی.^۱ به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند که علی این گونه قضاوت کرده است، ایشان چنان خندید که دندانهایش دیده می‌شد. این خنده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خوشحالی و نشانه‌ی تأیید و صحّت قضاوت امیر مؤمنان علی بود.^۲

از این روایت چنان به نظر می‌رسد که آن سه نفر هنوز مسلمان نشده بودند، چون این کارشان در دین اسلام حرام است.^۳

یازدهم: علی در حجت الوداع

در حج وداغ، علی خود را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رساند، وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شصت و سه شتر را با دستان مبارکش قربانی کرده بود و این عدد، به اندازه‌ی سالهای عمر مبارک ایشان بود، سپس دست نگه داشت و به علی دستور داد بقیه‌ی شترها را که سی و هفت رأس بودند قربانی کند، در مجموع صد شتر بود، علی برخی از مناسککش را که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده است، برای ما بازگو می‌کند و می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که اسامه بن زید را در پشت سر خود بر روی شترش جای داده بود، در سر زمین عرفه ایستاد و فرمود: «هذا الموقف و کل عرفه موقف»: (ایستادن، همین جا است و تمام عرفه جای ایستادن است) و به آرامی اندکی به جلو رفت، مردم به سمت راست و چپ می‌رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می‌کرد و می‌گفت: «السکینه، السکینه، ایها الناس»: (ای مردم! آرامش تان را حفظ کنید، آرام گیرید) تا اینکه به «وادی محسر» آمد و شتر را خواباند و با تواضع و فروتنی نشست تا این که به مسیر حرکت اوّل بازگشت، تا محل رمی جمرات (پرتاب سنگ ریزه به نمادها) رفت و سنگ ریزه‌ها را پرتاب کرد و سپس به قربانگاه آمد و گفت: «هذا المنحر و کل منی منحر»: (این قربانگاه است و تمام سرزمین منی قربانگاه است). سپس زن جوانی از قبیله‌ی خثعم آمد و گفت: پدرم پیر و از پا افتاده است و حج هم بر او فرض شده است و نمی‌تواند فریضه‌ی حج را اداء کند، آیا می‌توانم به جایش حج کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آری» این در

۱- منهج علي بن ابي طالب في الدعوة إلى الله / ۸۷.

۲- سنن النسائي (۱۸۲/۶۶) حاشیة السندی.

۳- منهج علي بن أبي طالب في الدعوة إلى الله: ص (۸۸).

حالی بود که فضل بن عباس که پشت سر ایشان بر شتر سوار بود به آن زن نگاه می کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله چهره‌ی فضل را به این طرف و آن طرف بر می گرداند؛ سپس مردی دیگر آمد و گفت: من بعد از رمی جمره از عرفات برگشتم، لباسم را پوشیدم و مویم را تراشیدم، فرمود: «ایرادی ندارد، بتراش!» سپس مردی دیگر آمد و گفت: من بعد از رمی جمره، مویم را تراشیدم و لباسهایم را پوشیدم و قربانی نکردم، فرمود: «ایرادی ندارد، قربانی کن». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله از عرفات بازگشت و دستور داد یک سطل از آب زمزم آوردند، از آن نوشید و وضوء گرفت و سپس گفت: «انزعوا یا بنی عبدالمطلب، فلولا أن تُعَلَّبُوا علیها لَنَزَعْتُ^۱»؛ (ای فرزندان عبدالمطلب، آب بکشید، اگر بیم آن نداشتم که - از شدت تهاجم مردم - مغلوب می شوید، من هم آب می کشیدم). عباس پرسید: ای رسول خدا دیدم چهره‌ی برادرزاده‌ات را بر می گردانی، چرا؟ فرمود: «پسر و دختر جوانی دیدم که به یکدیگر نگاه می کنند، بیم آن می رفت که شیطان آنها را بفریبد».^۲

آن روزها تمام پیامهای رسول الله صلی الله علیه و آله را علی به مردم اعلام می کرد، عمرو بن سلیم از مادرش روایت می کند که در منی بودیم، علی می گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ هَذِهِ أَيَّامٌ أَكَلٌ وَ شَرِبٌ، فَلَا يَصُومُهَا أَحَدٌ»؛ (این روزها، روزهای خوردن و نوشیدن است، کسی این روزها را روزه نگیرد). مردم به پیروی از علی همه با صدای بلند این خبر را اعلان می کردند.^۳

دوازدهم: علی عهده دار غسل و دفن جنازه رسول الله صلی الله علیه و آله شد

رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت و علی به کمک فضل بن عباس و اسامه بن زید رضی الله عنهما جنازه‌ی ایشان را غسل دادند.^۴ علی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله را غسل دادم، دقت کردم بینم آنچه از دیگر اموات هنگام غسل دیده می شود، در ایشان هم هست، ولی چیزی ندیدم، ایشان در زندگی و بعد از وفات پاک و پاکیزه بودند.^۵

۱- المرتضی ندوی، ص ۵۷، و در روایت بخاری آمده است که پیامبر هفت شتر را با دست خود ایستاده قربانی کرد، ش ۱۷۱۲، و علی تقسیم گوشت آنها را تکفل کرد، ش ۱۷۱۸.
 ۲- مسند احمد ۹/۲ الوسوعه الحدیثیه، ش ۵۶۴/۱ إسناد آن حسن است.
 ۳- الموسوعه الحدیثیه، ش ۵۶۷/۱ إسناد آن صحیح است.
 ۴- ابوداود ۲۱۳/۳ از شعبی مرسل روایت کرده، ش ۳۲۰۹ و آلبانی در احکام جنائز صحیح دانسته.
 ۵- ابن ماجه ۳۶۲/۱، ش ۱۴۶۷ و آلبانی در احکام جنائز ۵۰/۱ صحیح دانسته.

روایت است که علی می گفت: پدرم فدایت که پاک و پاکیزه زیستی و پاکیزه وفات یافتی.^۱

علی داخل قبر رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و به کمک فضل بن عباس، قثم بن عباس و شقران مولای رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه‌ی ایشان را به خاک سپردند.^۲ از آنجایی که صحابه رضی الله عنهم، پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار دوست داشتند و به زندگی در کنار او همچون فرزندان در آغوش پدرانشان و یا بیش از آن عادت کرده بودند، خبر وفات ایشان برای آنها همچون صاعقه‌ای وحشتناک بود و طبیعتاً بهره‌ی اهل بیت و خانواده‌ی هاشمی در محبت شدید و دوستی و وابستگی به رسول الله صلی الله علیه و آله و در رأس آنها فاطمه دختر ایشان و علی به حکم فطرت و نزدیکی خویشاوندی و برتری درک و شعور و نیروی عاطفه و شدت محبت و دوستی، از همه بیشتر بود، لیکن با نیروی ایمان و رضایت به تقدیر الهی و تسلیم فرمان خداوندی آن را تحمل کردند.^۳

سیزدهم: داستان درخواست کاغذ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله تا چیزی بنویسد

در صحیحین و دیگر کتابهای حدیث با روایت ابن عباس ثابت است که: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله بیمار شد، در حالی که برخی از صحابه در خانه ایشان بودند فرمود: «هلموا أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده»: (بیایید برای شما کاغذی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید). برخی گفتند: رسول الله صلی الله علیه و آله از درد بیماریش رنج می برد و در فشار است، قرآن در میان شماست و برای ما کافی است، سپس دچار اختلاف و جر و بحث شدند، برخی گفتند: کاغذ بیاورید تا بنویسد که گمراه نشوید، برخی چیز دیگری می گفتند و سر و صدا بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخیزید».

عبدالله می گوید: ابن عباس می گفت: مصیبت عظیمی بود که دچار اختلاف شدند و نگذاشتند رسول الله صلی الله علیه و آله کاغذی بنویسد. در روایت دیگری از ابن عباس است که گفت: روز پنج شنبه! تو چه می دانی که روز پنج شنبه چه روزی بود؟! آن روزی که درد به رسول الله صلی الله علیه و آله فشار آورد و گفت: «کاغذی بیاورید که برایتان چیزی بنویسم تا بعد از آن هرگز گمراه نشوید»، بعد نزاع و جر و بحث کردند و نزاع در حضور هیچ پیامبری شایسته

۱- سیره ابن هشام ۴/۳۲۱.

۲- المرتضی، ندوی/۵۹.

۳- البخاری، ش/۴۴۳۲.

نیست، گفتند: او را چه شده؟ آیا هجران^۱ می‌گوید؟ خوب دقت کنید که چه می‌گوید، از او پرسید؟ در همین تردید بودند که فرمود: «مرا به حال خود بگذارید که آن (حالی که دارم)

۱- برخی کلمه «هجر» را به هذیان معنی می‌کنند که صحیح نمی‌باشد، زیرا کلمه «هجر» که از هجرت کردن گرفته شده و مادهی «هجر» در قرآن و لغت به منظور طلب کردن چیزهای بهتر همراه با تحمل مشقت بکار رفته است. زیرا کسی که هجرت می‌کند به دنبال جا و مکانی بهتر است که هر هجرتی هم دارای سختی و مشقت است، «مُهَجِّر» یعنی هر چیز برتر. گفته می‌شود: «بِعِیر مُهَجِّرٍ» یعنی شتر برتر، «نَخْلَةُ مُهَجِّرَةٍ» یعنی درخت خرما می‌برتر و «عَدَدُ مُهَجِّرٍ» یعنی تعداد زیاد. واژهی «مُهَجِّرَةُ» هم به همین معنی است. گفته می‌شود: «فَتَاءُ مُهَجِّرَةٍ» یعنی دختری که در جمال و کمال بر دیگران برتری دارد، «نَاقَةُ مُهَجِّرَةٍ» یعنی شتری که در چاقی و در حرکت بر شترهای دیگر برتری دارد. و نیز گفته می‌شود: «نَخْلَةُ مُهَجِّرٍ» یعنی درخت خرما بلند و بزرگ، «ذَهَبَتِ الشَّجَرَةُ هَجْرًا» یعنی آن درخت، بلند و بزرگ شد، بنابراین هر کس به دنبال شتر قوی و سریع باشد، باید بهای زیاد آن را تحمل کند و هر کس میوهی درخت خرما بلند و بزرگ را بخاهد، باید مشقت صعود و دست‌یابی به میوه‌های آن و چیدن آنها را تحمل کند. این بود کاربرد ریشه‌های مادهی «هجر» در لغت و قرآن که مبتنی بر جستجوی بهتر همراه با تحمل مشقت و سختی است. ولی در فرهنگ لغت‌ها مشتقات هر ریشه‌ی آن بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با همدیگر و بیان استعمال ریشه‌ی آنها جمع‌آوری شده‌اند که اگر کسی بخاهد کلمه‌ای را تفسیر کند، معنای آن را بدون در نظر گرفتن ریشه‌های آن بیان می‌کند و همین امر بعضی از مفسران و اهل لغت را به اشتباهات غیر قابل قبولی واداشته است و گمراهان در مسایل مختلفی با استناد به اقوال آنان به ایراد گرفتن از دین و تقبیح کار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته‌اند.

مثلاً در استفسار اصحاب از پیامبر که گفتند: «ما له اهجرج» هجر را به هذیان معنی کرده‌اند. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جمله‌ی: «ما له اهجرج» و «ان رسول الله یهجرج» با لغتی که آن را می‌شناختند و آن را به کار می‌بردند از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفسار کردند. مادهی «هجر» بمعنی جستجوی بهتر همراه با تحمل مشقت و سختی است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست از اختلافی که در مورد جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی خواهد داد - و اصحاب تا زمان وقوع آن از آن خبر نداشتند - و موجب گمراهی بعضی از آنان می‌شود جلوگیری کند و کتابی را در این زمینه و در زمینه‌ی مسائل دیگر برای آنان بنویسد. انجام دادن این کار برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تحمل تب شدیدی که داشت سخت‌تر بود و در نتیجه اصحابی که در آنجا حضور داشتند از روی دلسوزی این جمله را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بکار بردند و از او خواستند که استراحت کند و خود را بدان مشغول نسازد، چون نوشتن کتاب بدین معنی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لب به سخن خود خواهد گشود و کلام مفصلی را به حاضران املا می‌کند که وی را به سختی می‌اندازد. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تردید خود نسبت به اجرای دستور آن حضرت چنین استدلال کردند که: «قرآن نزد شما است و کتاب خدا ما را بس است» و بدین ترتیب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطمینان دادند که بعد از وی به قرآن کریم تمسک می‌جویند و بدان عمل می‌کنند و بدان مراجعه می‌نمایند و همین امر برای حفظ آنان از گمراهی کافی است. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این ترتیب از آماده نکردن لوح و دوات عذر خواهی کردند.

برایم از آنچه مرا بدان فرا می‌خوانید بهتر است». بعد آنها را به سه چیز سفارش کرد: فرمود: «مشرکان را از جزیره‌ی عرب بیرون کنید، به هیئت‌های مهمان همان پاداشی که من می‌دادم بدهید» و سکوت کرد و سومی را نگفت یا گفت و (راوی) فراموش کرد.^۱

در این روایت و تمام روایات صحیح هیچ ایرادی بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد نیست و آنچه روافض به عنوان طعنه ذکر می‌کنند، آشکارا باطل و بی‌اساس است، علما به شبهاتشان در گذشته پاسخ داده‌اند و ادعاهایشان را رد کرده‌اند:

۱- اختلاف صحابه ثابت است و ثابت است که علت اختلاف نظر صحابه و جر و بحث آنان، در فهم سخن و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نه اینکه قصد نافرمانی داشته باشند. قرطبی صاحب کتاب «المفهم» می‌گوید: سبب اختلاف در اجتهاد جایز و هدف و قصد درست بود و به هر مجتهد پاداش داده خواهد شد و یا نظریه‌ی یکی از دو طرف بر حق است و طرف دیگر گنه کار نخواهد بود، حتی آن طور که در علم اصول مقرر است، مأجور خواهد بود.^۲ سپس می‌گوید: پیامبر آنان را مذمت و سرزنش نکرد، بلکه به همه گفت: «مرا به حال خودم

گفتن این جمله موجب خشمگین شدن هیچ یک از اصحاب نشد و هیچ گونه اسائه ادبی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن ندیدند که همین امر بر فهم نادرست برخی از لغویان و گمراهان دلالت می‌کند، چون اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواستند کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «أَعْدَلُ» بکشند، پس چگونه در مقابل توصیف وی به هذیان گویی سکوت می‌کنند و حتی بسیاری از آنان خود این سخن را بر زبان می‌رانند. آیا کار کسی که می‌خواهد برای آنان کتابی بنویسد، سپس به آنان پاسخ می‌دهد آنگاه آنان را به سه چیز سفارش می‌کند و در نهایت از آنان می‌خواهد که از نزد او بروند بر هذیان دلالت می‌کند؟ این فهم در واقع جزو هذیان گمراهان و کسانی است که با روح لغت آشنایی ندارند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ کسانی که نسبت به وی دلسوزی می‌کردند و راحتی وی را می‌خواستند و او را مطمئن می‌ساختند که کتاب خدا نزد آنان است، فرمود: مرا رها کنید! آنچه که در آن به سرمی‌برم بهتر است از آنچه که مرا بدان دعوت می‌کنید. یعنی اینکه کتابی را برای شما بنویسم بهتر است از راحتی و ترک کتابتی که مرا بدان دعوت می‌کنید، چون بدون شک نگرانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به حوادثی که بعد از وی در میان امتش پدید می‌آیند و درخواست سلامتی آنان از هر فتنه‌ای بهتر و بزرگتر است از ترس آنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حرص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر راحتی و سلامتی امت خود از نگرانی و ترس وی بر جان خودش بیشتر بود.

و برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله ای با عنوان: «دلسوزی و ترحم اصحاب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (آیا عمر رضی الله عنه به پیامبر نسبت هذیان داده اند یا شیعیان معنا را تحریف کرده اند؟)». نویسنده: أبو مسلم/ عبد المجید العرابی اردنی» در سایت اسلام تکس مراجعه کنید. www.islamtxt.com

۱- المفهم لما أشکل، تلخیص کتاب مسلم ۵۵۹/۴.

۲- المفهم لما أشکل، تلخیص کتاب مسلم ۵۵۹/۴.

بگذارید، برایم بهتر است».^۱ شبیه این ماجرا در روز احزاب اتفاق افتاد، آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از جنگ به اصحاب گفت: «لا یصلین أحد العصر إلا فی بنی قریظه»؛ (کسی از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنی قریظه). برخی گفتند: اگر نماز نخوانیم وقت نماز عصر از دست می‌رود، به همین استدلال نرسیده به بنی قریظه نماز عصر را خواندند. برخی گفتند: نماز نمی‌خوانیم مگر در همان جایی که رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داده‌است؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌یک از دو گروه را ملامت نکرد.^۳

۲- ادعای شیعه مبنی بر اینکه می‌گویند، اختلاف صحابه موجب شد پیامبر صلی الله علیه و آله آن کاغذ را ننویسد و امت از عصمت محروم شود!، باطل است، چون معنای این ادعا آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله در ابلاغ امری که موجب حفاظت امت از گمراهی می‌شد، کوتاهی کرده است و حکم پروردگار را فقط به خاطر اختلاف نظر صحابه ابلاغ نکرد و از دنیا رفته است، این ادعا با امر پروردگار که خطاب به پیامبر می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (۱۶۷) (مانده/۶۷).

ای رسول (خدا)، هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای. چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد.

ادعای شیعه با این آیه مخالف است و رسول الله صلی الله علیه و آله به گواهی و تأیید پروردگارش از این اتهام پاک و مبرا است که درباره‌ی ایشان می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) (توبه/۱۲۸).

۱- بخاری، ش/۴۴۳۱.

۲- بخاری، ش/۴۱۱۹.

۳- المفهم ۵۵۹/۴.

بی گمان پیغمبری، از خود شما، به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می آید. به شما عشق می ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است.

خداوند متعال در این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به حریص بودن بر هدایت امتش توصیف فرموده، به طوری که می خواهد نفع دنیوی و اخروی به امتش برسد.^۱

وقتی که این قضیه نزد عام و خاص واضح و روشن است، هر کسی ذره ای ایمان داشته باشد، شک نمی کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام احکام و دستورات خداوند را ابلاغ کرده و بر ابلاغ آنها به امت خود حریصتر بوده است، همانگونه که از جهاد و جان فداایی هایی که برای هدایت مردم کرده و به صورت متواتر ثابت است و سخنان و اخباری که از ایشان روایت است، ما را به این یقین قطعی می رساند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دستورات خداوند کوتاهی نکرده است و اگر آنطور که ادعا می کنند، این نوشته یا کاغذ آن قدر مهم بود که امت را از گمراهی و اختلاف تا قیامت مصون نگه می داشت، نه دین و نه عقل تأخیر آن را تا آن وقت نامناسب جایز نمی داند و هیچ عقل سالمی این را نمی پذیرد، حتی اگر تا آن وقت به تأخیر می افتاد باز هم به خاطر اختلاف صحابه آن را ترک نمی کردند.^۲ و به هیچ عنوان نمی توان تصور کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر پروردگارش را ترک کند و ناگفته بگذارد.

حتی اگر فرض کنیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را تا آن وقت به تأخیر انداخته و به خاطر اختلاف صحابه و مصلحتی که به نظرش رسید، باز هم به تأخیر افتاد، چه عاملی موجب شد که بعداً آن را نوشت، حال آنکه به صحت ثابت است که چند روز بعد از آن زنده بود و طبق روایات انس که در صحیحین آمده در روز دوشنبه وفات یافت^۳، حادثه ای اختلاف صحابه به اتفاق شیعه و سنی در روز پنجشنبه بوده است^۴ و به اتفاق اهل سنت و شیعه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن کاغذ را نوشت تا از دنیا رفت، بنابراین به خوبی روشن می شود که آن از امور دین نبوده که پیامبر مأمور به ابلاغ آن باشد و طبق آیات قرآن خداوند دینش را کامل کرده است و تمام نیازهای امت بیان شده و آیات مذکور در «حجة الوداع» نازل شده بود، خداوند متعال در روزهای پایانی این حج چنین نازل فرمود:

۱- تفسیر ابن کثیر ۲/۴۰۴.

۲- مختصر التحفة الاثني عشریه/۲۵۱، الانتصار للصحب و الال/۲۸۸-۲۲۹.

۳- بخاری، ش/۴۴۴۸، مسلم، ش/۴۱۹.

۴- الانتصار للصحب و الال/۲۲۹.

﴿أَيُّومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

(مائده/۳).

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.

ابن تیمیه می گوید: آن چه رسول خدا می خواست بنویسد از مواردی نبود که خداوند نوشتن یا ابلاغ آن را در آن وقت بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب کرده باشد، چرا که اگر چنین می بود بدون تردید پیامبر صلی الله علیه و آله امر خداوند را ترک نمی کرد، البته مصلحتی بوده که برای دفع اختلاف در مورد جانشینی ابوبکر می خواست بنویسد، اما بعد از آن متوجه شد اختلاف امری اجتناب ناپذیر است و قطعاً واقع خواهد شد، به همین دلیل آنرا نوشت. در جایی دیگر می گوید: داستان نامه ای که می خواست بنویسد در روایات صحیحین توضیح داده شده و از عایشه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ادعی لی أباک و أخاک حتی أکتب کتاباً، فإنی أخاف أن یتمنی متمنٌ ویقول قائل: أنا أولى، ویأبی الله و المؤمنون إلا أبابکر»^۱: (ای عایشه پدر و برادرت را برایم صدا کن تا نامه ای بنویسم که بیم آن دارم آرزو کننده ای آرزو کند و یا کسی بگوید: من به خلافت سزاوارترم، در حالی که خداوند و مؤمنان کسی را نمی پذیرند به جز ابوبکر).

تا جایی که بعد از ذکر روایت می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله قصد کرد همان نامه ای را که عایشه یادآور شده است بنویسد، اما وقتی متوجه شد اختلاف اجتناب ناپذیر است، یقین کرد که با نوشتن نامه هم اختلاف بر طرف نمی شود و خداوند مسلمانان را بر هر چه اراده کرده است جمع خواهد نمود، به همین دلیل فرمود: «ویأبی الله و المؤمنون إلا أبابکر»^۲ (خداوند و مؤمنان کسی جز ابوبکر را قبول نمی کنند. اما این که در روایت آمده: «لن تضلوا بعدی» دهلوی در توضیح آن می گوید: گفته اند: اگر مسأله مربوط به امور دینی نبود، چرا فرمود: تا هرگز بعد از آن گمراه نشوید؟ جواب این است که واژه «ضلال» مفاهیم مختلف دارد که در اینجا

۱- منهاج السنة ۳۱۶/۶.

۲- مسلم، ش/۲۳۸۷.

۳- منهاج السنة ۲۳/۶، ۲۵.

منظور عدم خطر در تدبیر امور مملکت داری است و این که مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنند و به هیئت‌های مهمان به همان صورتی که پیامبر پاداش می‌داد پاداش بدهند، سپاه‌اسامه را برای انجام مأموریت بفرستند تا در انجام موارد فوق بعد از پیامبر منحرف نشوند، منظور این بوده نه انحراف از دین. ابوبکر بعد از پیامبر موارد فوق را به مرحله‌ی اجرا گذاشت.^۱

۳- ابن تیمیه درباره‌ی این سخن ابن عباس: «مصیبت بزرگی بود که نگذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن نامه را بنویسند»^۲ می‌گوید: آری اینکه مانع نوشتن آن نامه شدند، مصیبت بزرگی بود و مصداق آن مصیبت، کسانی هستند که در حقانیت خلافت ابوبکر شک دارند و دیگر اینکه خلیفه بر حق کیست؟ بر هر کس پوشیده مانده، برایش مصیبت بزرگی است، چون اگر نامه‌ای نوشته می‌شد شک و تردید بر طرف می‌گردید، اما برای کسانی که معتقدند خلافت ابوبکر حق است، هیچ مصیبتی نیست.^۳ و این حقیقت زمانی بیشتر روشن می‌شود که توضیحات ابن عباس در این باره را بعد از به وجود آمدن فرقه‌های هواپرست مانند: خوارج و روافض مورد تأمل قرار دهیم و ابن تیمیه^۴ و ابن حجر^۵ این توضیحات را نقل کرده‌اند.

۴- اما ادعای آنها مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست در آن کاغذ موضوع خلافت و جانشینی علی را بنویسد، همانگونه که برخی از روافض بر این باورند که قضیه نوشتن کاغذ هیچ تفسیر معقول دیگری جز این ندارد، در حقیقت این ادعا باطل است و هیچ اساسی ندارد. ابن تیمیه می‌گوید: آنانی که معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصد داشت در آن کاغذ بنویسد: علی بعد از من خلیفه است، به اتفاق اهل سنت گمراه هستند، چون به اعتقاد اهل سنت ابوبکر بعد از پیامبر از تمام مسلمانان برتر و به خلافت شایسته‌تر بوده است، اما کسانی که معتقدند علی علیه السلام به خلافت شایسته‌تر بوده است، چون ادعا می‌کنند که قبلاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نص صریح و آشکار جانشینی علی را اعلام کرده، دوباره ادعای آنها مبنی بر اینکه می‌خواست در آن کاغذ در

۱- مختصر التحفة اثني عشریه/۲۵۱.

۲ بخاری، ش/۴۴۳۲.

۳- منهاج السنة ۶/۲۵.

۴- منهاج السنة ۶/۳۱۶.

۵- فتح الباری ۱/۲۰۹.

مورد جانشینی علی بنویسد، باطل است، چون نیازی به نوشتن آن کاغذ نبود که قبل از این با نصی آشکار و معروف علی را به خلافت تعیین کرده بود.^۱

اما اینکه سیدنا عمر رضی الله عنه را مورد طعنه قرار می دهند و می گویند: ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله را متهم به هذیان گویی کرد و گفت: «انه یهجر»: (هذیان می گوید) و به درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله توجه نکرد و گفت: «حسبنا کتاب الله»: (کتاب خدا برایتان کافی است) در پاسخ می گوئیم: اوّل اینکه سیدنا عمر رضی الله عنه را متهم کرده اند که گفته: پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید، این ادعا باطل است، چون لفظ «أهجر» که به معنای هجران است، اصلاً از سیدنا عمر ثابت نشده که گفته باشد، بلکه کسی دیگر از حاضران در جلسه آن را گفته و روایاتی که در صحیحین آمده هیچ فردی را مشخص نکرده، فقط در این روایت آمده: «فقالوا: ماشأئها هجر؟». ^۲ به همین صورت با صیغه‌ی جمع آمده نه مفرد، به همین دلیل علماء و صاحب نظران نپذیرفته اند که این سخن را سیدنا عمر گفته باشد؛ ابن حجر می گوید: چنان به نظر می رسد که احتمال سوم قرطبی که می گوید: احتمالاً یکی از تازه مسلمانهایی که در جلسه حضور داشت این حرف را زده باشد، درست است. در آن زمان معمول بود بر هر کس درد فشار می آورد، حرفهایش را نمی نوشتند و به جای نوشتن حرفها به خود بیمار بیشتر توجه می کردند.

دهلوی می گوید: از کجا ثابت است که گوینده این خبر عمر رضی الله عنه بوده، در حالی که اکثر روایات با صیغه جمع آمده است. ^۳ ثابت و صحیح همان است که با لفظ سؤالی آمده «أهجر»: (آیا هجران می گوید) بر خلاف برخی دیگر از روایات است که با الفاظ «هجر، یهجر» این روایت و دیگر روایات به جز همان روایتی که به صورت سؤالی آمده از نظر محدثان و محققان و شارحان حدیث از جمله قاضی عیاض، ^۴ قرطبی، ^۵ نووی ^۶ و ابن حجر ^۷ مرجوح و

۱- منهاج السنة ۶/۲۵، الانتصار و الآل / ۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳.

۲- بخاری، ش/ ۴۴۳۱.

۳- مختصر التحفه الأثنی عشریه / ۲۵۰.

۴- الشفاء، ۲/ ۸۸۶.

۵- المفهم، ۴/ ۵۵۹.

۶- شرح صحیح مسلم، ۱۱/ ۹۳.

۷- فتح الباری، ۸/ ۱۳۳.

غیر صحیح است. همه این بزرگواران تصریح کرده‌اند که این عبارت به صورت استفهام انکاری در پاسخ کسی بوده که می‌گفت: ننویسید.^۱

قرطبی بعد از اینکه دلایل عصمت پیامبر از خطا در ابلاغ در تمام حالات را ذکر کرده، می‌گوید: این حقیقت در نزد تمام صحابه به صورت اصلی مسلم ثابت بوده، بنابراین محال است که این گفته آنها: «أهجر» از روی شک و تردید در زمان بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد، فقط آن سخن را برخی به صورت انکار، خطاب به کسی یا کسانی گفتند که در آوردن چرم و دوات برای نوشتن توقف کردند، گویا به کسی که در آوردن قلم و کاغذ تأخیر می‌کرد، می‌گفتند: چگونه توقف می‌کنی؟ آیا گمان می‌کنی هجران می‌گویی؟ توقف نکن، زود باش چون او فقط حق می‌گوید نه هجران! ^۲ از قرینه کلام به وضوح فهمیده می‌شود که صحابه هجران گویی را از پیامبر مطلقاً نفی می‌کنند و آنها این جمله را به صورت استفهام گفتند و هر کس - حتی مخالفان - همه روایت صحیح را مورد تأمل قرار دهد، هرگز نمی‌تواند در این حقیقت شک کند، با این توضیح باطل و بی‌اساس بودن ادعای روافض آشکار می‌شود.^۳

۶- اما ادعای آنها مبنی بر اینکه سیدنا عمر با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرد و گفت: کتاب خدا در نزد شماست و برای ما کافی است و از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌خواست نوشته‌ای به جای گذارد، اطاعت نکرد؛ جواب این شبهه بی‌اساس این است که عمر بن خطاب و دیگر اصحابی که با ایشان هم‌رأی بودند، اینگونه فهمیده بودند که فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از باب ارشاد به اصلح بوده است و علماء و صاحب نظرانی مانند: قاضی عیاض،^۴ قرطبی،^۵ نووی^۶ و ابن حجر^۷ به این واقعیت اشاره کرده‌اند.

وانگهی بعد از آن صحت اجتهاد عمر رضی الله عنه به اثبات رسید، چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشتن آن را رها کرد و اگر واجب می‌بود، قطعاً رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشتن آن را به خاطر اختلافشان ترک

۱- الانتصار للصحب و الآل / ۲۲۸.

۲- المفهم، ۵۵۹/۴.

۳- الانتصار للصحب و الآل، ۲۸ و این منبع از بهترین کتابهایی است که در شبهات شیعه مطالعه کرده‌ام. همانطور که در صفحات قبل ذکر کردم این کتاب در سایت "کتابخانه عقیده" به اسم «دفاع از آل و اصحاب پیامبر» نوشته: دکتر ابراهیم رحیلی و ترجمه: دکتر عبدالرحیم ملازاده در دسترس می‌باشد.

۴- الشفاء، ۸۸۷/۲.

۵- المفهم (۲/۵۵۹).

۶- شرح مسلم، ۹۱/۱۱.

۷- فتح الباری، ۲۰۹/۱.

نمیکرد، چون ایشان هیچ امری را که مأمور به تبلیغ آن بوده باشد، به خاطر مخالفت مخالفان ترک نکرده، لذا این یکی دیگر از موافقات عمر رضی الله عنه (مواردی که حکم شریعت مطابق نظر عمر رضی الله عنه بود) به حساب می آید و این که گفته است: کتاب خدا برای ما کافی است، ردی است بر حرف کسی که با سیدنا عمر منازعه می کند، نه سخن و امر پیامبر صلی الله علیه و آله. این سخن از آن قسمت سخن ایشان که گفته است: کتاب خدا در اختیار شماست، به خوبی روشن است، چون مورد خطاب جمع است و آن جمع مخالفان نظریه عمر بودند، از آنجایی که عمر رضی الله عنه فردی دوراندیش، با بصیرت، دارای نظریه ای محکم و استوار بوده، متوجه شده بود که نوشتن آن بهتر است و این را بعد از آن گفت که متوجه شده بود که امر بر وجوب نیست و این سخن او برای مصلحتی شرعی رایج بوده که علماء در توجیه آن سخنانی گفته اند، از جمله: دلسوزی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله چون علیرغم شدت بیماری، نوشتن مطالب برای ایشان مشکل بود و دلیل این مدعا آن است که می گوید: درد بر رسول الله صلی الله علیه و آله غلبه کرده است، به همین علت ناپسند دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حالت سخت به تکلیف و مشقت بیفتد.^۱ و این در حالی بود که همه ی آنان می دانستند خداوند متعال در قرآن فرموده است:

﴿ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ﴾ (انعام/۳۸)

در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته ایم).
خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴾ (نحل/۸۹)

و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است. امام نووی فرموده: در مورد این سخن سیدنا عمر تمام علماء و شارحان حدیث اتفاق نظر دارند که از نشانه های درک بالا، فضایل و دقت رأی او بوده است.^۲ در هر حال موضعگیری سیدنا عمر در نوشتن آن کاغذ، اجتهاد وی به شمار می آید و مجتهد در دین معذور و در هر حال ماجور است، به دلیل اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتِهَدْ ثُمَّ أَصَابْ

۱- الشفاء، ۲/۸۸۸

۲- شرح نووی بر مسلم ۹/۱۱، الانتصار للصحب و الآل ۳۸۹-۲۹۰ تا ۲۹۲

فله أجران و إذا حکم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر^۱: (هرگاه حاکم، حکمی نمود و در صدور حکمش اجتهاد کرد و خطا رفت به او یک پاداش داده خواهد شد). اگر چنین نیست چرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمر را که در حضورش اجتهاد کرد، گنه کار ندانست و مذمت نکرد و حتی طبق خواسته‌ی عمر چیزی ننوشت. این گونه باطل بودن طعنه‌ی طعنه‌زنندگان به اصحاب، در این حادثه آشکار می‌گردد و پرده از بی‌ارزش بودن ادعایشان برداشته می‌شود.^۲

۱- بخاری، ۷۳۵۲.

۲- الانتصار للصحب و الآل / ۲۹۴-۲۹۵.

فصل دوم

علی بن ابی طالبؑ در دوران خلفای راشدین

این فصل دربرگیرنده مباحث زیر می باشد:

مبحث اوّل: علیؑ در دوران ابوبکر صدیقؓ

مبحث دوّم: علیؑ در دوران عمر فاروقؓ

مبحث سوم: علیؑ در دوران خلافت عثمان بن عفانؓ

مبحث اول علی در دوران ابوبکر صدیق

اول: بیعت علی با ابوبکر در خلافت

روایات زیادی درباره‌ی تأخیر بیعت علی با ابوبکر و به همین صورت درباره‌ی تأخیر بیعت زبیر بن عوام نقل شده‌است. لیکن بیشتر این روایات صحیح نیستند و در روایات صحیح آمده که علی و زبیر در همان ابتدای امر با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند. از ابوسعید خدری روایت کرده‌است: «بعد از آن که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات کرد، خطیبان انصار برخواستند و سپس داستان جمع شدن در سقیفیه را ذکر می‌کنند^۱ و می‌گویند: بعد از جمع شدن انصار، گروهی از مهاجران نیز به سقیفیه آمدند و ابوبکر رضی الله عنه بر منبر نشست و به مردم نگاهی کرد و علی را ندید، پرسید علی کجاست؟ در پی این چند نفر از انصار بدنبال او رفتند علی رضی الله عنه که آمد، ابوبکر رضی الله عنه گفت: تو پسر عمو و داماد رسول خدا هستی دنبال فرستادم که کار ایشان - رهبری مسلمانان را - به عهده گیری، علی رضی الله عنه گفت: ایراد و ملامتی نیست. ای خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و با او بیعت کرد، سپس متوجه شد که زبیر هم حاضر نیست. پرسید: زبیر کجاست؟ زبیر را نیز آوردند. وقتی که آمد، ابوبکر گفت: تو پسر عمه‌ی رسول خدا و حواری او هستی، می‌خواستم که این مسئولیت - رهبری مسلمانان - را بعد از او به عهده گیری، زبیر نیز گفت: هیچ ایراد و سرزنشی نیست، ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله! ^۲ به این ترتیب این دو نفر هم که در میان جمع بیعت کنندگان نبودند، بیعت کردند.

آنچه بر اهمیت و ارزش این حدیث صحیح دلالت می‌کند این است که امام مسلم به خاطر همین روایت پیش استادش حافظ محمد بن اسحاق ابن خزیمه ^۳ می‌رود و درباره‌ی این حدیث سؤال می‌کند، ابن خزیمه حدیث را برایش می‌نویسد و می‌خواند، امام مسلم به استادش می‌گوید: آیا این حدیث به اندازه یک شتر یا گاو چاقی که برای قربانی به مگه می‌برند، ارزش دارد؟ ایشان می‌گویند: ارزشش تنها یک (شتر یا گاو چاق) نیست، بلکه با ارزش یک کیسه‌ی پولی که ده هزار دینار باشد برابری می‌کند، منظور این است که این حدیث گنج بزرگی است.

۱- مجمع الزوائد ۵/۱۸۳ رجال آن رجال صحیح است، البداية و النهایة ۵/۲۸۱ ابن کثیر گوید این اسناد صحیح و محفوظ است.

۲- المستدرک ۳/۷۶، سنن کبری بیهقی ۸/۱۴۳ با دو سند صحیح.

۳- ایشان مولف کتاب صحیح ابن خزیمه‌اند.

ابن کثیر در تعلیق بر این حدیث می‌نویسد: اسناد این حدیث صحیح و محفوظ است و در آن نکته‌ی بزرگی هست که علی علیه السلام در روز اول یا دوم وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌است و این حقیقتی انکار ناپذیر است، چون علی از ابوبکر در هیچ زمانی جدا نشده و قطع رابطه نکرده‌است و از شرکت در هیچ نمازی از نمازها تخلف نکرده،^۱ بلکه تمام نمازها را پشت سر ابوبکر می‌خوانده است.

حیب ابن ابی ثابت می‌گوید: «علی در خانه‌اش بود که مردی آمد و گفت: ابوبکر نشسته و بیعت می‌گیرد، علی تنها با یک پیراهن و بدون رداء و ازار به مسجد آمد و به دلیل آن که تأخیر در بیعت را ناپسند می‌دانست، عجله داشت، با ابوبکر بیعت کرد و نشست و کسی را فرستاد ردایش را آورد و آن را پوشید.^۲

عمرو بن حدیث از سعید بن زید سؤال کرد که چه زمانی با ابوبکر بیعت کردند؟ سعید گفت: در همان روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله وفات کرد، چون مسلمانان ناپسند می‌دانستند که یک روز بر آنان بگذرد و جماعتشان تحت رهبری فرد مشخصی نباشد. می‌پرسد: آیا کسی با ابوبکر مخالفت کرد؟ سعید گفت: خیر، بجز آنانی که مرتد شده بودند و یا نزدیک بود مرتد شوند! و خداوند متعال انصار را نجات داد و همه را بر بیعت با او جمع کرد و با او بیعت کردند، پرسید: آیا کسی از مهاجران بود که بیعت نکند؟ گفت: خیر، مهاجران بدون وقفه با او بیعت کردند.^۳

از جمله چیزهایی که علی به ابن کواء و قیس بن عباد - وقتی به بصره آمدند و از ایشان سؤال کردند - گفت، این بود که: «اگر از پیامبر عهد و پیمانی می‌داشتم که خلافت را بر عهده گیرم، قطعاً با آنان می‌جنگیدم، اما - این واضح است - که رسول الله صلی الله علیه و آله کشته نشد و ناگهانی وفات نکرد، بلکه چند شبانه روز در بیماریش زنده بود که مؤذن می‌آمد و او را برای نماز باخبر می‌کرد و ایشان به ابوبکر دستور می‌داد که برای مردم به امامت نماز بخواند، این در حالی بود که مقام و منزلت مرا نیز می‌دید و در همان حال یکی از زنانش خواست نظرش

۱- البدایة و النهایة ۵/۲۳۹.

۲- الطبری ۳/۲۰۷ این اثر مرسل است و در سند آن سیف بن عمر متروک است و عبدالعزیز بن سیاه صدوق و به تشیع گرایش داشته‌است،

۳- تاریخ طبری ۳/۲۰۷ اسناد این روایت ضعیف است، نگاه کن به خلافة ابوبکر الصدیق تألیف عبدالعزیز بن سلیمان /۶۶.

را از اینکه ابوبکر را به عنوان پیش نماز تعیین کند، منصرف کند که خشمگین شد و نپذیرفت و فرمود: «أنتن صواحب یوسف مروا أبابکر یصل بالناس»: (شما زنان همانهایی هستید که در اطراف یوسف بودند - حرف خودتان را می‌زنید - دستور دهید ابوبکر با مردم نماز گذارد). وقتی خداوند پیامبرش را به نزد خویش برد، امورمان را بررسی کردیم، ما نیز کسی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای پیشوایی - امامت - دینی ما پسندید و تعیین کرد، برای پیشوایی دنیای خود انتخاب کردیم و برای امامت نماز که اصل اسلام و از مهمترین و بزرگترین امور و مقام دین است، ابوبکر را پسندیدیم و انتخاب کردیم، لذا ما هم با ابوبکر بیعت کردیم که شایسته‌ی آن مقام بود و در بیعت با او حتی دو نفر از ما اختلاف نداشتند، حتی برخی از ما علیه برخی دیگر گواهی ندادیم - یکدیگر را رد نکردیم - و کسی از او اعلام بیزاری نکرد، من حق ابوبکر را ادا کردم و حق اطاعتش را شناختم و همراه او در لشکرها جنگیدم، هر چه در اختیارم قرار می‌داد می‌پذیرفتم و هر گاه مرا به جهاد می‌فرستاد می‌رفتم و با شلاقم در حضورش حدود را اجرا می‌کردم»^۱.

از جمله سخنانی که بر منبر کوفه در ثنا و مدح ابوبکر و عمر گفت، این بود که فرمود: «مسلمانان با خرسندی و رضایت با آن دو بیعت کردند و نخستین کسی که از فرزندان عبدالمطلب برای بیعت با آنها پیشی گرفت، من بودم»^۲.

روایاتی هست که به بیعت علی با ابوبکر در ابتدای امر اشاره دارد، هر چند با صراحت بیان نشده‌است؛ از ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت است: عبدالرحمن بن عوف در کنار عمر بن خطاب بود، سپس ابوبکر بلند شد و سخنرانی کرد، و خودش را معذور دانست، و گفت: «به خدا سوگند هیچ روز و شبی حریص بر امارت (خلافت) نبودم و به آن تمایلی نداشتم و هرگز پنهانی یا آشکارا از خداوند متعال درخواست امارت نکردم و لکن از فتنه بیم دارم و می‌دانم که امارت برایم راحتی نخواهد داشت و کاری بس بزرگ به من واگذار شده است که توانایی آن را ندارم و راه و چاره‌ای نیست جز امید به حمایت و یاری خداوند، (و خداوند می‌داند که) آروز می‌کردم نیرومندترین مردم امروز به جای من مسئولیت این کار را به عهده می‌گرفت! مهاجران سخن و عذر ابوبکر را پذیرفتند و علی و زبیر گفتند: «ما از چیزی ناراحت نشدیم، جز این که ما از جلسه‌ی مشاوره عقب ماندیم، در حالی که ما به

۱- تاریخ الاسلام، عهدالخلافة الراشدة: ۳۸۹/ إسناده آن ضعیف است، خلافة ابی بکر الصدیق عبدالعزیز سلیمان .۶۵/

۲- اسد الغابة، ۶۶/۴ - ۱۶۷، خلافة ابی بکر /۶۶.

خوبی می دانستیم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر از همه به امارت و (خلافت) مستحق تر است، چون او رفیق غار، ثانی اثین (دومی از دو تا) است و ما از شرف او آگاهیم و به بزرگی او معترفیم و پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود به او دستور داد که برای مردم امامت کند.^۱

از قیس عبدی روایت است: «آن روزی که علی علیه السلام به بصره آمد، در سخنرانی اش حضور داشتم، خدا را سپاس و ستایش نمود و از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و خدماتی را که برای مردم انجام داده بود متذکر شد و گفت: بعد از آن که خداوند او را از این دنیا گرفت و مسلمانان مناسب دیدند که ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان خلیفه برگزینند، با او بیعت کردند و پیمان بستند و سالم ماندند، من نیز با او بیعت کردم و پیمان بستم و تسلیم شدم و مسلمانان نیز خشنود و خرسند و راضی به خلافت او بودند، من نیز خرسند و راضی بودم، او کار خیر انجام داد و تا مرگش مشغول جهاد بود، رحمت خداوند متعال بر او باد».^۲

تردیدی نیست که علی علیه السلام در هیچ وقت از ابوبکر صدیق رضی الله عنه فاصله نگرفت و در هیچ جلسه و نشستی نبوده که شرکت نکند و یا رابطه اش قطع باشد، در مشاوره و تدبیر امور مسلمانان با او مشارکت داشت. ابن کثیر و جمعی از علماء بر این باورند که علی علیه السلام پس از شش ماه یعنی: بعد از وفات فاطمه رضی الله عنها با ابوبکر رضی الله عنه تجدید بیعت کرد و این بیعت نیز در روایات صحیح آمده است.^۳ به همین علت پس از بیعت دوم برخی راویان گمان کردند علی علیه السلام قبل از این بیعت نکرده بود، و این موجب شد که بیعت اول را نفی کنند و طبق قاعده‌ی اصولی ثابت کنند - در صورت صحت سند و متن - نفی کننده بر اثبات کننده مقدم است.^۴

کتابی به نام: «الامام علی جدل الحقیقة و المسلمین الوصیة و الشوری» نوشته محمود محمد علی است که مؤلف ادعا می کند تحقیق نموده و حق را اثبات نموده، اما (متأسفانه) مؤلف طبق منهج روافض مطالب را ذکر کرده است، در نتیجه سم را در غسل ریخته، بنابراین باید نسبت به آن هوشیار باشیم. این نویسنده بیعت علی را به چالش کشیده و ادعا می کند که علی طبق وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله به خلافت سزاوارتر بوده است!

۱- البدایة و النهایة ۳۴۱/۶ إسناد آن جید است، خلافة ابی بکر / ۶۷.

۲- السنة، عبد الله بن احمد، ۵۶۳/۲ رجال إسناد ثقة اند.

۳- البدایة و النهایة ۴۹/۵.

۴- البدایة و النهایة ۴۹/۵.

دوم: همکاری‌های علی با ابوبکر در جنگ با مرتدین

علی برای ابوبکر گنجینه‌ای نفیس بود که در حق او بسی خیرخواه و دلسوز بود و هر چه به مصلحت اسلام و مسلمین بود بر تمام چیزهای دیگر ترجیح می‌داد، از دلایل روشنی که قاطعانه مؤید این حقیقت است، اینست که علی نسبت به ابوبکر رضی الله عنه اخلاص داشت و او را به خاطر مصلحت اسلام و مسلمانان و برای حفظ و بقای خلافت و اتحاد و یکپارچگی مسلمانان نصیحت می‌کرد و نسبت به این مصلحت‌های بزرگ به شدت حریص بود، موضعگیری معروف او در آن لحظاتی است که ابوبکر رضی الله عنه شخصاً به طرف جبهه‌ی مرتدین در (ذی القصة) حرکت کرد و قصد جنگیدن با آنها را داشت و شخصاً رهبری تحرکات نظامی را علیه مرتدان از داخل صحنه جنگ به عهده گرفت و چون حضور ابوبکر در صحنه‌ی جنگ برای تمام نظام و کیان اسلام و مسلمانان خطرناک بود،^۱ با رفتن ایشان به میدان جنگ مخالفت کرد.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: وقتی ابوبکر بیرون آمد که به ذی القصة برود، وقتی که سوار شترش شد، علی آمد و لگام شتر را گرفت و خطاب به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «به تو همان چیزی را می‌گویم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ احد گفت، آن روز فرمود: شمشیرت را غلاف کن و ما را به خاطر خود دردمند مگردان و به مدینه باز گرد که سوگند به خدا اگر ما به مصیبت رفتنت گرفتار شویم، هرگز وضعیّت مسلمانان سر و سامان نخواهد یافت» به این ترتیب ابوبکر به پیشنهاد علی در مدینه ماند.^۲

اگر علی قلباً خلافت ابوبکر را تأیید نمی‌کرد و حقایق آن را قبول نداشت و با ابوبکر با نارضایتی بیعت کرده بود، این فرصتی طلایی بود که می‌توانست از آن استفاده کند و با همین هدف می‌گذاشت ابوبکر هر کار که می‌خواهد بکند تا شاید اتفاقی برایش بیفتد و از دست او راحت شود و زمینه برای خودش فراهم گردد، حتی اگر از او ناراضی و از خلافتش خشمگین می‌بود، - آن طور که ادعا می‌شود - و یا خلافتش به ناحق بود، می‌توانست کسی را تحریک کند که او را ترور نماید، همانطور که مردان سیاسی رقیبانشان را از صحنه بر می‌دارند و آنطور که با مخالفانشان رفتار می‌کنند.^۳ نظر علی بر این بود که با مرتدین جهاد کنند، ابوبکر به علی رضی الله عنه گفت: ای ابوالحسن نظر تو چیست؟ گفت: اگر چیزی را که

۱- المرتضی، ندوی / ۹۷.

۲- البداية و النهایة (۳۱۴/۶-۳۱۵).

۳- المرتضی، ندوی / ۹۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها می‌گرفت، نگیری، بر خلاف سنت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کرده‌ای. ابوبکر گفت: حال که چنان گفت، قطعاً با آنان خواهیم جنگید حتی اگر زانوبند شتری را از من دریغ کنند.^۱

سوّم: از دیدگاه علی، اولویت ابوبکر از همه بیشتر بود

در روایات متواتر از علی ثابت است که از دیدگاه وی ابوبکر از همه صحابه فضیلت بیشتری دارد و در خلافت از همه مقدمتر است، از جمله:

۱- از محمد بنی حنیفه روایت است: به پدرم گفتم: بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسی بهتر است؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد از او؟ گفت: عمر. و ترسیدم بگویم عثمان، گفتم: بعد از آن دو تو هستی؟ فرمود: من مردی از مسلمانان بیش نیستم.^۲

۲- از علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: شما را خبر ندهم که بهترین این امت بعد از پیامبر کیست؟ ابوبکر. سپس گفت: آیا به شما بگویم که بعد از ابوبکر از همه چه کسی بهتر است؟ عمر.^۳

از ابوائل شقیق بن سلمه روایت است: به علی گفتند: آیا برای خودت جانشینی تعیین نمی‌کنی؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه تعیین نکرد که من تعیین کنم، لیکن اگر خداوند برای مردم اراده‌ی خیری کرده باشد، به زودی آنها را پس از من بر بهترین‌شان جمع خواهد کرد، همان طور که بعد از پیامبر بر بهترین‌شان جمع کرد.^۴

۳- علی رضی الله عنه می‌گوید: هر کس مرا از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برتر و افضل‌تر بداند، بر او حد تهمت زننده را اجرا می‌کنم.^۵

۴- سخن معروف علی در پاسخ ابوسفیان که گفت: ما برای آن - خلافت - فرد شایسته‌ای یافته‌ایم.

۱- المختصر من کتاب الموافقة بین اهل البيت و الصحابة، زمخشری/۴۸، الرياض النضرة/۶۷۰.

۲- بخاری

۳- مسند احمد ۱/۱۰۶، ۱۱۰-۱۲۷، احمد شاکر بیشترطریق این احادیث را صحیح دانسته است.

۴- مستدرک حاکم (۷۹/۳) اسنادش صحیح است، ذهبی موافق آن است.

۵- فضایل الصحابه، ۸۳/۱ در سند آن ضعف وجود دارد

آثار و روایات دیگری نیز وجود دارد که از آنها به روشنی پیداست علی و ابوبکر رابطه‌ی بسیار خوب و صمیمی با هم داشته‌اند، از جمله:

الف- از عقبه بن حارث روایت است: چند شب پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر صدیق از نماز عصر بیرون آمدیم و علی نیز در کنار او بود، در راه که می‌رفتیم به حسن بن علی که با بچه‌ها بازی می‌کرد، رسیدیم، ابوبکر او را به آغوش گرفت و بر گردنش سوار کرد و گفت: «بأبي يشبه النبي - ليس شبيهاً بعلي» پدرم فدایش باد! شبیه پیامبر است نه علی، علی می‌خندید.^۱

ب- از علی رضی الله عنه روایت است: «هر کس یک وجب از جماعت مسلمانان فاصله گیرد، بی گمان از اسلام خارج شده است»^۲: آیا علی که چنین می‌گوید، خودش مخالف این سخن رفتار می‌کند؟ او که اختلاف را ناپسند می‌داند و بر حفظ جماعت و اتحاد حریص است، قطعاً بر خلاف این اصل رفتار نمی‌کند. قرطبی گوید: هر کس در آنچه بین ابوبکر و علی از گله و معذرت خواهی‌هایی که رد و بدل شده است، تأمل کند و به هم نظری و هماهنگی آنها دقتی داشته باشد، به خوبی در می‌یابد که هر یک از آن دو به فضیلت و احترام یکدیگر معترف بوده‌اند و قلبهایشان بر احترام و محبت متقابل می‌تپید؛ هر چند طبیعت بشری گاهی بر وی غلبه کند، اما دینداری آن را دفع می‌کند.^۳ این که در روایات آمده که زبیر بن عوام از بیعت تخلف کرده، از طریق روایت صحیح ثابت نیست و حتی در روایات صحیح حقیقت به گونه‌ای است که این ادعا را رد می‌کند، حقیقت این است که در همان ابتدای امر، بیعت کرده و این مساله در روایت صحیحی به روایت ابوسعید و دیگر آثار وارد شده است.^۴

ج- ابن تیمیه می‌گوید: به تواتر از علی روایت است که می‌گفت: «بهترین افراد امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر، سپس عمر است» این روایت از او به طرق مختلف نقل شده است تا جایی که گفته‌اند: به هشتاد طریق می‌رسد. از او روایت است که فرموده: «هیچ کس پیش من آورده نخواهد شد که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، مگر این که بر او حد تهمت زننده را اجرا خواهم نمود».^۵ و نیز می‌گوید: هرگز علی نگفته که من به خلافت مستحق‌ترم یا فلانی

۱- مسند احمد، با تحقیق احمد شاکر، إسناده صحیح است. ۱۷۰/۱.

۲- مصنف ابن ابی شیبه ۲۴/۱۵ از مرسل، ابی طارق آزدي که و رجال سند ثقه‌اند، خلافت ابی بکر / ۸۰.

۳- فتح الباری ۴۹۵/۷

۴- خلافت ابی بکر / ۸۱.

۵- منهاج السنة ۱۶۲/۳.

مستحق تر است، بلکه فقط کسانی که در آنها آثار و نشانه‌های جاهلیت عربی و تقلید از فارس (ایرانیان) بوده است، گفته‌اند: اهل بیت به ولایت سزاوارترند، چون در دوران جاهلیت عربها خانواده‌ای رئیس و رؤسایشان را به ولایت عهدی ترجیح می‌دادند و مقدم می‌دانستند. همین رسم دقیقاً در میان فارس‌ها رواج داشته که خانواده‌ی پادشاه را برای ریاست و پادشاهی مقدم می‌دانستند و موروثی بود، ابن تیمیه قول کسانی را که به این حقیقت اشاره دارد، نقل کرده است.^۱

د- به کار بردن لقب صدیق برای ابوبکر و گواهی علی به پیشی گرفتن ابوبکر رضی الله عنه در اسلام و شجاعت: از یحیی حکیم بن سعد روایت است که می‌گفت: شنیدم علی سوگند می‌خورد و می‌گفت: «قسم به خداوند که نام صدیق از آسمان برای ابوبکر نازل شده است».^۲ از صله بن زفر عبسی روایت است: هرگاه پیش علی نام ابوبکر برده می‌شد، می‌گفت: از سبقت گیرنده‌ها حرف می‌زنید و یاد می‌کنید، سوگند به آن که جانم در دست اوست در هیچ امر خیری پیشی نگرفتیم مگر این که می‌دیدیم ابوبکر از ما پیشی گرفته است.^۳

از محمد بن عقیل بن ابی طالب روایت است: علی رضی الله عنه برای ما سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! شجاع‌ترین مردم کیست؟ گفتیم: شما، ای امیر مؤمنان! گفت: ابوبکر صدیق رضی الله عنه شجاع‌ترین مردم است، در روز جنگ بدر ما برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سایه‌بانی درست کرده بودیم، گفتیم: چه کسی در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان نگهبانی می‌کند تا کسی از مشرکان به او نزدیک نشود؟ کسی جز ابوبکر برای نگهبانی نایستاد، او بود که با شمشیر از غلاف کشیده کنار سر مبارک او ایستاده بود، هرگاه کسی می‌خواست به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شود ابوبکر با شمشیرش جلوی او را می‌گرفت و من خودم (علی) دیدم که مشرکان جلوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته‌اند و تکان می‌دهند و می‌گویند: تو همان کسی هستی که معبودان را یکی دانسته‌ای، سوگند به خدا کسی جز ابوبکر رضی الله عنه به او نزدیک نشد، در آن زمان ابوبکر دو گیسوی بلند داشت، در حالی که با سرعت می‌آمد گیسوانش را کنار می‌زد، آمد و گفت: وای بر شما! آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگارم الله است و برایتان از جانب پروردگارش آیات و نشانه‌های واضح و روشن آورده است! در آن روز یکی از دو گیسوی

۱- منهاج السنة ۳/۲۶، مرویات أبي مخنف / ۳۰۹.

۲- المعجم الكبير، طبراني ۱/۵۵، حافظ در الفتح گوید: رجال آن ثقة‌اند.

۳- طبراني في الاوسط ۷/۲۵۰۷، إسناد آن ضعیف است.

ابوبکر کنده شد. راوی می گوید: علی مخاطبان را سوگند داد که آیا نزد شما مؤمن آل فرعون بهتر بوده یا ابوبکر؟ مردم چیزی نگفتند، علی گفت: سوگند به خدا ابوبکر از مؤمن آل فرعون بهتر است، آن مرد که ایمانش را پوشید، خداوند او را ستود. اما ابوبکر جان و خون و مالش را در راه خدا فدا کرد.^۱

چهارم: اقتدای علی در نمازها به ابوبکر و قبول کردن هدایا از او

تردیدی نیست که علی علیه السلام به خلافت ابوبکر رضی الله عنه راضی و خشنود بود، در رابطه با حوادثی که پیش می آمد مشارکت داشت، هدیه ها را از او قبول می کرد، در صورت نیاز به او شکایت می کرد، پشت سرش نماز می خواند، دوست دار او بود و از کسی که نسبت به او بغض و کینه داشت، متنفر بود.^۲ این واقعت را بزرگترین دشمن خلفای راشدین و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان و تابعان حقیقی شان پذیرفته و به آن اعتراف کرده است.^۳ یعقوبی، رافضی افراطی در تاریخش دوران خلافت صدیق را ذکر می کند و می گوید: هنگامی که ابوبکر خواست با رومیان جهاد کند، با صحابه رایزنی کرد، برخی مشورت دادند که با رومیان جهاد شود و برخی گفتند: حالا وقتش نیست، بنابراین با علی بن ابی طالب مشورت کرد، نظر علی علیه السلام این بود که با رومیان جهاد شود، پرسید: آیا اگر با آنان جهاد کنم پیروز می شوم؟ علی علیه السلام گفت: به تو مژده خیر داده شده است، بعد از این ابوبکر رضی الله عنه برای ایراد سخنرانی بر منبر رفت و دستور داد برای جهاد با رومیان آماده شوند. در روایتی دیگر آمده: ابوبکر رضی الله عنه گفت: چگونه و از جانب چه کسی بشارت داده شده ام؟ علی علیه السلام گفت: از سوی رسول خدا، من خودم این بشارت را از او شنیدم. ابوبکر گفت: با این بشارتی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دادی، مرا خوشحال کردی! خداوند تو را خوشحال کند!^۴، یعقوبی می نویسد: از جمله کسانی که مردم در دوران خلافت ابوبکر صدیق از آنان فقه یاد می گرفتند، علی ابن ابی طالب، عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، ابی بن کعب، زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود بوده است.^۵ ابوبکر، علی را بر تمام اصحابش ترجیح می داد و مقدم می دانست، دلیلش روشن است که آن بزرگواران با یکدیگر رابطه نزدیکی داشته اند و علی را در مشورتها و قضاوتها

۱- المستدرک (۶۷/۳) صحیح است بر شرط مسلم و ذهبی موافق آن است.

۲- الشیعة و أهل البيت، احسان الهی / ۶۹

۳- الشیعة و اهل البيت، ۶۹/

۴- تاریخ یعقوبی ۱۳۲/۲-۱۳۳ به نقل از الشیعه و اهل بیت / ۷۰.

۵- منبع سابق.

مقدم می‌دانستند. لذا وقتی خالد بن ولید به ابوبکر نوشت که در یکی از مناطق عرب نشین مردی است که همانند زن مورد استفاده‌ی جنسی قرار می‌گیرد (با او لواط می‌کنند)، ابوبکر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را برای نظر خواهی جمع کرد و علی نیز در میانشان بود، علی گفت: این گناهی است که هیچ ملّتی به آن مبتلا نبوده به جز اّمّت لوط علیه‌السلام و خداوند آنها را با عذابی هلاک کرد که می‌دانید، به نظر من این مرد را با آتش بسوزان، در نتیجه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به توافق رسیدند که آن فرد را با آتش بسوزانند و ابوبکر دستور داد که آن مرد را بسوزانند.^۱

علی از دستورات ابوبکر اطاعت می‌کرد، آن گاه که هیئت اعزامی از کفار به مدینه آمدند و دیدند مسلمانان به دلیل کثرت حضور در میادین جهاد برای نابودی مرتدان و سرکشان و طغیانگران در مدینه کم و ضعیف شده‌اند، ابوبکر احساس کرد پایتخت دولت اسلامی در خطر است و دستور داد بر سر تمام راههای ورودی مدینه به صورت گروهی نگهبانی دهند، به علی، زبیر، طلحه و عبدالله بن مسعود دستور داد بر این دسته‌های نگهبانی نظارت داشته باشند و به همین حال باقی ماندند تا در امان بمانند و امّیت پایتخت دولت اسلامی حفظ شود.^۲ به دلیل رابطه عاطفی، دوستی و تعاملی که بین علی - سردار اهل بیت و پدر دو سبط (نوه) رسول الله صلی الله علیه و آله - و ابوبکر و دیگر اصحاب بوده است، توافق و همکاری کاملی با هم داشتند، هدیه‌ها و بخشش‌هایی که در میان برادران و دوستان رواج دارد، از همدیگر قبول می‌کردند و علی کنیزکی به نام صهباء را که در جنگ عین التمر اسیر شده بود، از ابوبکر قبول کرد و دو فرزند علی به نامهای عمر و رقیه از اوست.^۳ ابوبکر صدیق خوله دختر جعفر بن قیس را که با اسیران جنگ یمامه اسیر شده بود، به علی بخشید که با فضیلت‌ترین فرزند بعد از حسن و حسین یعنی محمد حنفیه از او متولّد شده و خوله که از اسیران مرتد بود، پسرش به نام همان بنی حنفیه شهرت یافت، به همین علّت او را محمد بن حنفیه می‌گویند.^۴

۱- المغنی و الشرح الکبیر ۲۲۰/۱۲ المختصر من کتاب الموافقه ۵۱.

۲- تاریخ طبری ۶۴/۴، الشیعة و اهل البیت ۷۱/۱

۳- الطبقات ۲۰/۳، البدایة و النهایة ۳۳۱/۷-۳۳۳

۴- الطبقات ۲۰/۳

امام جوینی درباره‌ی بیعت صحابه با ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: آنان (صحابه) از ابوبکر بیش‌تر از پدرشان اطاعت می‌کردند و علی رضی الله عنه از ابوبکر صدیق رضی الله عنه اطاعت می‌کرد و در حضور همه و در ملاء عام با ابوبکر بیعت کرد و در جنگ بنی حنیفه تحت فرمان ابوبکر حضور داشت.^۱

در روایات متعددی آمده که علی و فرزندان او بخشش‌های مالی و خمس اموال غنیمت را از ابوبکر صدیق می‌پذیرفتند و در دوران خلافت ابوبکر، علی تقسیم‌کننده و متولی ۱/۵ مال غنیمت (خمس) بود و این اموال به دست علی رضی الله عنه بود و بعد از او در دست حسن و بعد به دست حسین و سپس به دست حسن بن حسن و سپس به دست زید بن حسن بود.^۲ علی رضی الله عنه نمازها را در مسجد پشت سر ابوبکر صدیق اداء می‌کرد، به امامتش راضی بود و موافق بودن و سازگاریش را با او آشکار می‌نمود.^۳

علی برخی از احادیث رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم را از ابوبکر روایت کرده است، از اسماء بن حکیم فزاری روایت است: شنیدم علی رضی الله عنه می‌گوید: هرگاه از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی (علمی) می‌شنیدم، خداوند مرا با آن سودمند و نافع می‌گردانید و هرگاه از کسی دیگر می‌شنیدم، او را سوگند می‌دادم که آیا از پیامبر شنیدی؟ وقتی قسم می‌خورد حرفش را قبول می‌کردم و ابوبکر رضی الله عنه به من حدیثی گفت - ابوبکر راست می‌گفت - گفت: شنیدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید: «ما من عبد مسلم یدنب ذنباً ثم یتوضأ فیحسن الوضوء ثم یصلی رکعتین ثم یتستغفر الله الا غفر الله له»؛ (هیچ بنده‌ی مسلمانی نیست که گناهی بکند و سپس به نحو احسن وضوء گیرد و دو رکعت نماز به جا آورد، سپس از خداوند متعال طلب مغفرت کند، مگر این که خداوند گنااهش را مورد مغفرت قرار می‌دهد و می‌بخشد). بعد از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، صحابه درباره‌ی محل دفن ایشان اختلاف کردند، برخی گفتند: او را در قبرستان بقیع دفن کنید و کسانی گفتند: در محل جنازه‌ها دفن کنید، عده‌ای گفتند: او را در محل دید اصحابش دفن کنید، ابوبکر گفت: بیرون روید که بلند کردن صدا در برابر پیامبر چه زنده و چه مرده، شایسته نیست، علی گفت: «ابوبکر در آن چه می‌گوید، امانت دار است». ابوبکر رضی الله عنه

۱- الارشاد جوینی / ۴۴۲۱ به نقل از اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی العشریة، قفاری ۱/ ۸۵.

۲- الشیعه و اهل بیت / ۷۲

۳- منبع سابق.

گفت: «تا آنجا که می دانم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر پیامبری وفات یافت او را در همانجایی که وفات کرده، دفن می کنند»^۱.

علی علیه السلام می گوید: ابوبکر با جمع آوری قرآن، پاداش بزرگی از آن خود کرده است، عبد خیر روایت می کند که شنیدم علی می گوید: «در خصوص قرآن، در میان همه مردم پاداش و اجر ابوبکر بیشتر است، او اولین کسی است که قرآن را در یک مصحف جمع آوری کرد.

پنجم: ابوبکر و سیده فاطمه و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله

ام المؤمنین عائشه می گوید: فاطمه و عباس پیش ابوبکر آمدند و خواهان ارث خود بودند که از پیامبر به جا مانده بود. از ابوبکر خواستند که زمین فدک پیامبر صلی الله علیه و آله و سهم خبیر را به آنها واگذار کند، ابوبکر گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «لا نورث ما ترکنا صدقة»: (ما - پیامبران - ارث مالی به جای نمی گذاریم (کسی از ما ارث نمی برد) هر چه از ما می ماند، صدقه است) تنها آل محمد از این مال می خورد.^۲

در روایتی دیگر آمده که ابوبکر گفت: «.... هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می داد، من نیز به آن پایبند خواهم بود و اگر چیزی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کرده ترک کنم، بیم آن دارم که منحرف شوم»^۳.

از عائشه روایت است: بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، همسران ایشان خواستند عثمان بن عفان را قاصد کنند که ابوبکر سهم ارث شان از پیامبر را به آنان بدهد، عائشه به آنها گفته بود: مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «لا نورث ما ترکنا صدقة»^۴: (ما ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است).

۱- مسند احمد ۸/۱ إسناد آن ضعیف است، احمد شاکر و ابن حجر گوید: إسناد آن صحیح اما موقوف است، الفتح ۶۳۱/۱.

۲- بخاری، ش/ ۶۷۲۶.

۳- مسلم، ش/ ۱۷۵۹.

۴- بخاری، ش/ ۶۷۳۰ و مسلم/ ۱۷۵۸.

از ابوهریره روایت است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لایقتسم وراثتی دیناراً، ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنه عاملي فهو صدقة»^۱: (از میراث من دیناری تقسیم نکنید و از آنچه بعد از من باقی می ماند، نفقه زنانم و مزد کارگرانم را پرداخت کنید و باقی را صدقه بدهید).

این برخورد و رفتار ابوبکر با فاطمه در واقع عمل به توصیه و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، لذا گفت: «عملی که پیامبر انجام داد، ترک نخواهم کرد»^۲. و گفت: «سوگند به خدا، کاری که دیدم پیامبر انجام می دهد، ترک نخواهم کرد»^۳.

فاطمه بعد از آن که ابوبکر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایش خواند و شرح داد، دست از این خواسته اش برداشت و این دلیل بر آن است که حق را قبول کرده و به سخن پیامبر اذعان و اعتراف نمود، ابن قتیبه می گوید: منازعه ای که سیده فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه داشت امری منکر نبود، چون از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر نداشت و گمان می کرد که مانند افرادی عادی از پدرش ارث می برد، وقتی ابوبکر رضی الله عنه او را در جریان حدیث پیامبر گذاشت، دست برداشت^۴. و دیگر ادعای میراث نکرد.

اما برخی در موضوع میراث پیامبر صلی الله علیه و آله غلو کرده و از حق منحرف شده اند و جاهلان از آنچه در روایات صحیح آمده اعراض کردند و این موضوع را یکی از اصول اختلاف بین صحابه و اهل بیت جلوه دادند، و آن را ادامه ای مسئله ای اختلاف در باب خلافت دانسته اند و صحابه را به ویژه ابوبکر و عمر متهم کردند که به اهل بیت ظلم و ستم روا می داشتند، چون به باور مخالفان این دو نفر بودند که خلافت را از اهل بیت غصب کردند و بعد از آن غصب اموال اهل بیت را بر آن افزودند، همان اموالی که خداوند برای اهل بیت فرض کرده و حقوق مالی ایشان قرار داده بود. به باور روافض مسأله ای فدک و ندادن ارث فاطمه از همان مسائلی است که بعد از این که ابوبکر خلافت را به تعبیر آنها غصب کرد، صحابه بر آن دست زدند و گفته اند: این بدان دلیل بود که مردم به اهل بیت گرایش پیدا نکنند و این مال موجب نشود که مردم اطراف آنان جمع شوند و او را از خلافت خلع کنند.

هر کس کتابهای روافض را بررسی و در آنها تحقیق کند، متوجه می شود که آنها در تلاشند تا حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرماید: «نحن معاشر الانبياء لانورث، ما ترکنا

۱- مسلم / ۱۷۵۸.

۲- بخاری / ۶۷۲۶.

۳- شذرات الذهب / ۱۶۹/۲.

۴- تاویل مختلف الحدیث ۱/۱۹.

صدقه» را رد کنند و مهمترین دلایل که در پی باطل جلوه دادن این حدیث هستند به شرح زیر است:

۱- ادعا می کنند که این حدیث را ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خودش ساخته است، حلی می گوید: فاطمه آن حدیثی که ابوبکر از خودش ساخته بود: «هر چه ما به جای گذاریم، صدقه است» را قبول نکرد و نیز می گوید: در این باره به روایتی پناه آورده که تنها خودش روایت کرده است.^۱

مجلسی می گوید: ابوبکر و عمر فدک را تصرف کردند و برای توجیه غضب آن، روایت دروغین پلید: «نحن معاشر الانبياء لانورث...» را از خودشان ساختند.^۲

خمینی می گوید: ما معتقدیم آن روایتی که به پیامبر نسبت داده اند، صحیح نیست و به هدف ریشه کن کردن خانواده و اهل بیت پیامبر ساخته اند.^۳ ما در پاسخ این ادعاها می گوئیم: اینها همه تهمت‌هایی واضح و کذب محض است، چرا که فقط ابوبکر رضی الله عنه این حدیث را روایت نکرده، بلکه علاوه بر ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف، عباس بن عبدالمطلب، همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوهزیره و حذیفه بن الیمان رضی الله عنه اجمعین روایت کرده اند.^۴

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: این روایت از تمام افراد مذکور در کتابهای صحیح و مستند، ثابت و مشهور است و علمای حدیث از آن آگاهند و این که فردی بگوید: ابوبکر به تنهایی این حدیث را روایت کرده، دلالت بر نهایت نادانی یا دروغ عمدی او دارد.^۵

ابن کثیر پس از ذکر نام کسانی که این حدیث را روایت کرده اند، می گوید: «این پندار روافض باطل است و حتی اگر تنها ابوبکر صدیق رضی الله عنه این حدیث را روایت می کرد، برای تمام زمینیان واجب بود قبول نمایند و در این مسأله از او اطاعت کنند.»^۶ دکتر سلیمان سحیمی مؤلف کتاب ارزشمند: «العقیده فی اهل البیت بین الافراط و التفریط» می گوید: این

۱- منهاج الكرامه نسخه‌ی چاپ شده با منهاج السنة ۱۹۳/۴ به نقل از العقیده فی اهل بیت.

۲- حق البقین ۱۹۱/ به نقل از العقیده فی اهل بیت ۴۴۳.

۳- كشف الاسرار ۱۳-۱۳۳ به نقل از العقیده فی اهل بیت

۴- العقیده فی اهل بیت ۴۴۴.

۵- منهاج السنة ۱۹۹/۴.

۶- البداية و النهاية (۲۵۰/۵).

حقیقت در کتابهای شیعه وجود دارد. کلینی، صفار و شیخ مفید از امام جعفر پنجمین امام معصوم شیعیان روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس به راهی به قصد یادگیری علم و دانش برود، خداوند راه رفتن به بهشت را برایش هموار و آسان می‌کند و علماء امانتدارانند و پرهیزگاران دژهای محکم اند و سفارش شده‌گان (اوصیا) سرداران و سادات‌اند و فضیلت عالم بر عابد همانند فضیلت ماه در شب چهارده بر ستارگان است و بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران از خودشان درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، لیکن آنها از پیامبران علم را به ارث برده‌اند، لذا هر کس علم را از پیامبران بگیرد بهره‌ای کامل برده‌است»^۱ و در روایتی دیگر از پیامبر نقل می‌کند: «بی‌گمان علماء وارثان پیامبرانند و پیامبران درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند، بلکه احادیث و سخنانشان را به جا می‌گذارند و علماء احادیثشان را به ارث می‌برند»^۲

پرسیده شد ای رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز به ارث می‌گذاری؟ فرمود: «آنچه پیامبران دیگر گذاشته‌اند».

۲- گمان کرده‌اند این حدیث با این آیه مخالفت دارد که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ﴾ (النساء/۱۱).

خداوند درباره (ارث بردن) فرزندان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مُردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دو زن است.

ادعا کرده‌اند که خداوند در باب میراث در این آیه پیامبر را استثناء نکرده و این حکم را مخصوص امت قرار نداده است.^۳

ولی حقیقت این است که خطاب این آیه شامل کسانی است که مورد هدف و قصداند و در این آیه هیچ نشانه‌ای نیست که لزوماً رسول الله صلی الله علیه و آله هم از افراد مورد خطاب باشد^۴، چون پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ کس از افراد بشر قابل مقایسه نیست و نسبت به مؤمنان از خودشان بهتر و شایسته‌تر است، خداوند زکات و صدقات مستحبی را بر او حرام کرده و به او چیزهایی

۱- الکافی کلینی/۱-۳۲-۳۴

۲- کافي ۱/۳۲-۳۴، بصائر درجات صفار/۱۰-۱۱، الاختصاص مفید/۴ و علم اليقينکاشاني ۲/۷۴۷ به نقل از العقیده في اهل البيت/۴۴۴.

۳- منهاج الكرامه چاپ شده با منهاج السنة ۴/۱۹۴.

۴- منهاج السنة ۴/۱۹۴-۱۹۵، العقیده في اهل البيت/۴۴۵.

اختصاص داده که به کسی غیر از او اختصاص ندارد. از جمله چیزهایی که به او اختصاص داده این بود که کسی از آنها ارث نمی‌برند، این بدان دلیل است که خداوند آنها را از این شبهه که بر نبوتشان طعنه‌ی دنیاطلبی برای ورثه‌شان وارد شود، حفظ کرده است، اما دیگر افراد بشر چون پیامبر نیستند، این ایراد و طعنه بر آنها وارد نخواهد شد، همان طور که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از نوشتن و طبع شعر و شاعری حفظ کرده تا شبهه‌ای بر رسالت ایشان وارد نشود و غیر از ایشان کسی نیاز به این حفاظت و صیانت ندارد.^۱

ابن کثیر در رد استدلال روافض با آیه‌ی مذکور می‌گوید: «تردید نیست که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در میان پیامبران احکام مخصوص به خود دارد که دیگر پیامبران با او مشارکت ندارند، اگر فرض را بر این بگیریم که از دیگر انبیاء وارثانشان ارث برده‌اند - در حالی که هرگز چنین نبوده - قطعاً آن چه صحابه و در رأس آنها ابوبکر روایت کرده‌اند، بیانگر این است که این حکم فقط به ایشان صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.^۲ و بدینصورت باطل بودن استدلال آنها در مخالفت با حدیث روشن و واضح می‌شود.

۳- گمان کرده‌اند که ندادن ارث و استدلال به این حدیث با آیه‌ی: ﴿وَوَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ﴾ (نمل/۱۶). (سلیمان وارث (پدرش) داود شد)، مخالف است و به پندار آنان با آنچه خداوند از پیامبرش زکریا حکایت کرده، مخالف است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۝٥
يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ۖ وَاجْعَلْهُ رَبِّي رَضِيًّا ۝٦﴾ (مریم/۵-۶)

(پروردگارا!) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (چرا که در ایشان شایستگی و بایستگی به دست گرفتن کار و بار دین را نمی‌بینم) و همسر من هم از اول نازا بوده است؛ پس از فضل خویش جانشینی به من ببخش. از من (دین و دانش) و از آل یعقوب (ثروت و قدرت) ارث ببرد و او را پروردگارا (در گفتار و کردار) مورد رضایت گردان.

و گفته‌اند: در این آیات میراث عام است و اقتضاء می‌کند که اموال و آنچه در مفهوم مال است را شامل شود، کسی نمی‌تواند بگوید: منظور فقط علم است و مال را شامل نمی‌شود.^۳

۱- منهاج السنة ۴/۱۹۴-۱۹۵، العقیده فی اهل البيت/۴۴۵.

۲- البداية و النهاية/۵/۲۵۴، العقیده فی اهل البيت/۴۴۶.

۳- منهاج الكرامه/۱۰۹/ به نقل از العقیده فی اهل البيت و دیگر کتابها مانند الطرائف ابن اووس/۳۴۷.

پاسخ این است که «ارث» اسم جنس است که انواع مختلفی دارد و در ارث علم، نبوت و پادشاهی و انواع چیزهای قابل انتقال را شامل می‌شود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ^ط ﴾ (فاطر/۳۲).

(ما کتابهای پیشین را برای ملت‌های گذشته فرستادیم و سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امت محمدی) عطاء کردیم.

و می‌فرماید:

﴿ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ^ط ۱۰ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ^ط ۱۱ ﴾

(مؤمنین/۱۰-۱۱).

آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.

بنابراین در حقیقت آیه‌ی: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ ^ط ﴾ و آیه‌ی: ﴿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ^ط ﴾ بر جنس ارث دلالت دارد و هیچ دلالتی بر ارث مالی ندارد، چون داود اولاد و فرزندان زیادی غیر از سلیمان داشت و طبعاً سلیمان تنها فردی نبود که به صورت خاص از او ارث ببرد، بنابراین مشخص می‌شود که منظور از ارث علم نبوت و مانند اینها است نه مال. این آیه برای مدح سلیمان و نعمتهایی است که خداوند به او اختصاص داده است و حصر ارث به ارثیه مال هیچ مدحی نیست، چرا که ارث بردن مال از امور عادی مشترک بین مردم است و منظور از آیه‌ی: ﴿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ^ط ﴾ ارثیه‌ی مالی نیست، چون آل یعقوب هیچ ارثیه‌ی مالی بجا نگذاشتند و حتی اگر می‌داشتند، فرزندان و دیگر ورثه‌اش ارث می‌بردند نه تنها فرزند زکریا.^۱

همانطور که آیه‌ی: ﴿ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي ^ط ﴾ (مریم/۵) هیچ دلالتی ندارد که منظور از ارث، ارث مالی باشد، چون زکریا بیم این نداشت که بعد از مرگش، مال و اموال او را بردارند چون مال چندانی نداشته، بلکه طبق روایت صحیح مسلم و بخاری از دسترنج خود می‌خورد.^۲ او کسی نبود که بیش از رزق و روزی شبانه‌روزش را ذخیره کند و از

۱- منهاج السنة ۴/۲۲۲-۲۲۴.

۲- مسلم، ش/۲۳۷۹.

خداوند بخواهد که به او فرزند و اولاد بدهد تا مالش را از او به ارث ببرند، به این ترتیب این دو آیه بر آن دلالت دارد که منظور از ارث، نبوت و جانشینی نبوت است.^۱

قرطبی در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌نویسد: به همین دلیل کسی از انبیاء مالی به ارث نمی‌برد و ذکر یا از خداوند نخواسته بود که کسی را وارث مالش گرداند، چون کسی مال و ثروت انبیاء را به ارث نمی‌برد و این صحیح‌ترین دو قول در تفسیر این آیه است. منظور زکریا این بوده که علم و نبوتش را به ارث ببرد نه مال و دارایی و دلیل این مدعا حدیث صحیحی است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: «ما پیامبران ارثیه نداریم، هر چه از ما بماند صدقه است»^۲ این حدیث تفسیر آیه‌ی: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ﴾ است و قول زکریا علیه السلام را که خداوند نقل می‌کند:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۝٥ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾

(پس برایم از جانب خود جانشینی ببخش که از من و آل یعقوب ارث ببرد)، تفسیر می‌کند، در حقیقت این حدیث عام بود و آیه را خاص می‌کند، چرا که سلیمان از داود مالی که به جای گذاشته بود به ارث نبرد، بلکه حکمت و علم او را به ارث برد، به همین صورت یحیی از آل یعقوب علم و نبوت را به ارث برده است نه مال، علماء و صاحب‌نظران جز روافض در تفسیر قرآن همین را گفته‌اند.^۳

شایسته است بدانیم که خود روافض هم با این استدلال‌شان مخالفت کرده‌اند، چرا که آنها میراث پیامبر را منحصر به فاطمه می‌دانند و گمان کرده‌اند که کسی جز او از رسول الله صلی الله علیه و آله ارث نمی‌برد و همسران و عصبه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را از ارث ایشان محروم می‌دانند، به این صوت با عموم آیه‌ی مورد استدلال خودشان مخالفت کرده‌اند؛ شیخ صدوق با سندش از ابوجعفر باقر روایت می‌کند: «سوگند به خدا، عباس و علی از رسول الله صلی الله علیه و آله ارث نمی‌برند و هیچ کس جز فاطمه از او ارث نمی‌برد و علی و کسانی دیگر دست به سلاح نبردند، مگر این که از طرف او صلی الله علیه و آله دینش را ادا کنند»^۴. کلینی، صدوقی و طوسی با سندهایشان از امام باقر

۱- منهاج السنة ۴/۲۲۵، البداية و النهاية ۵/۲۵۳، العقیده فی اهل البيت ۴۴۸.

۲- مسلم، ش ۱۷۵۸.

۳- تفسیر القرطبی ۱۱/۳۵-۴۵.

۴- من لاجضر الفقیه ۴/۱۹۰-۱۹۱، العقیده فی اهل البيت ۴۵۱.

روایت می‌کنند: «علی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله علمش را به ارث برد و فاطمه ترکه‌اش را^۱، آنها حتی فاطمه را هم از ارثیه‌اش محروم کرده‌اند و گمان کردند زنان از زمین ارث نمی‌برند؛ کلینی در اصول کافی بابی به نام «زنان از زمین هیچ ارثی نمی‌برند» نوشته و تحت آن روایاتی که ذکر کرده است، از جمله: از ابوجعفر صادق روایت است که گفت: زنان از زمین و چیزهای غیر منقول هیچ ارثی نمی‌برند.^۲

شیخ صدوق با سندش تا میسر روایت می‌کند: که از امام صادق سؤال کردم درباره‌ی حق زنان از میراث؟ فرمود: از زمین و اشیاء غیرمنقول میراثی ندارند.^۳ با این روایات روشن می‌شود که سیده فاطمه بدون استدلال از حدیث: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» حق ارثیه نداشته‌اند، اگر که زن - آنطور که در روایات شیعه آمده از چیزی غیرمنقول و زمین میراث نمی‌برد، چگونه می‌گویند فاطمه حق داشته درخواست کند فدک را - آن طور که می‌گویند - به او واگذار کنند و این در حالی است که فدک زمین بوده است!؟!^۴ این دلیلی است بر دروغ و تناقض‌گویی آنها، همچنین دلیل است بر جهل و نادانی.^۵

اما ادعای رافضه مبنی بر اینکه ابوبکر رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها جهت اثبات مدعا درخواست شاهد کرد و گویا او علی رضی الله عنه و ام‌ایمن را به عنوان شاهد آورد، اما ابوبکر شهادت آن دو را قبول نکرد، دروغی آشکار است، حماد بن اسحاق می‌گوید: «این که برخی می‌گویند: فاطمه آمد و فدک را درخواست نمود و یادآور شد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به او داده و علی نیز گواهی داد، اما ابوبکر رضی الله عنه با استدلال به این که علی شوهر او است، شهادت علی را قبول نکرده، این ادعا هیچ اصلی ندارد و از هیچ روایت صحیحی ثابت نشده که فاطمه چنین ادعایی کرده باشد، در حقیقت این مسأله خودساخته‌ای است که هیچ ثبوتی ندارد.^۶

۴- به دلالت سنت و اجماع کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث نمی‌برد، ابن تیمیه می‌گوید: این که کسی از پیامبر ارث نمی‌برد با احادیث صحیح و اجماع صحابه ثابت است و هر یک از این دو دلیل قطعی است، لذا نمی‌توان گفت: این با آیه، که عام است، تعارض دارد و اگر

۱- الکافی ۱۳۷/۷، العقیده فی اهل البیت / ۴۵۱.

۲- الکافی ۱۳۷/۷.

۳- الشیعة و اهل البیت / ۸۹.

۴- منبع سابق.

۵- العقیده فی اهل البیت ص ۴۵۲.

۶- منهاج السنة ۴/۲۳۶-۲۳۸.

عمومیت آیه را بپذیریم، باز هم حکم آن با این دو تخصیص می‌شود، حتی اگر عام بودن آیه را دلیل به حساب آوریم، ظنی است که قابلیت تعارض با دلیل قطعی را ندارد، چون ظن نمی‌تواند با امر قطعی معارض باشد و این بدان دلیل است که این روایت را اشخاص زیادی از صحابه در اوقات و مجالس مختلف روایت کرده‌اند و کسی از صحابه این روایت را انکار نکرده، بلکه همه آن را پذیرفته و تأیید کرده‌اند، آری، به همین دلیل کسی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله در خواست میراث نکرده‌اند و به طور عام هیچ کس از وارثان بر درخواست میراث اصرار نورزیدند، هر کس ادعای ارثیه کرد، وقتی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به او می‌گفتند، از ادعایش دست می‌کشید و این مسأله به همین حالت، در تمام دوران خلافت خلفای راشدین استمرار یافت و علی در دوران خلافت خودش هیچ تغییری در این باره به وجود نیاورد و ترکه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را که هنوز وجود داشت، مانند باغ فدک - تقسیم نکرد.^۱ ابن تیمیه می‌گوید: علی خلافت را بعد از ذی‌النورین به دست گرفت و فدک و دیگر اموال ترکه‌ی پیامبر تحت حکم او واقع شد و از آنها هیچ چیز به فرزندان فاطمه، همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و فرزند عباس نداد، اگر ندادن اینها ظلم و ستم بود، علی در آن شرایط می‌توانست این ظلم را دفع کند، چرا نکرد؟ حتی از جنگ با معاویه و سپاه شام برایش آسان‌تر بود، چرا برای عملی کردن آن هیچ اقدامی نکرد؟؟ مگر نه این است که با معاویه جنگید، در حالی که در جنگ با او آن شر بزرگ به پا شد و به آنان کمترین هدیه و بخشش مالی نداد، اما برگرداندن حق فرزندان فاطمه - آن طور که ادعا می‌کنند - برایش کاری بسیار آسان‌تر بود، چرا این کار را نکرد؟! به این ترتیب به اجماع خلفای راشدین کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و آن چه به جای می‌گذارند، صدقه‌است.

خلیفه‌ی عباسی یا همان عباس سفاح با استدلال به اجماع صحابه با مناظره کنندگانش در این مورد استناد می‌کرد، همانگونه که ابن جوزی در کتاب (تلبیس ابلیس) می‌نویسد: از سفاح روایت است روزی در حال سخنرانی بود که مردی از آل علی برخاست و گفت: من از فرزندان علی هستم، سپس گفت: ای امیر مؤمنان مرا علیه کسانی که به من ستم کرده‌اند، یاری کن، پرسید: چه کسی به تو ظلم کرده‌است؟ آن مرد گفت: من از خاندان علی هستم،

همان کسی که ابوبکر با ندادن فدک به فاطمه ظلم کرد؛ سفاح گوید: این ظلم به شما ادامه داشت تا آن که ابوبکر از دنیا رفت؟

گفت: آری! گفت: بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عمر، سفاح گفت: و عمر تا پایان عمر به ستم کردن به شما ادامه داد؟ گفت: آری. پرسید بعد از او چه کسی به ستم بر شما ادامه داد؟ گفت: عثمان، گفت: و تا آخر عمرش بر ستم به شما ادامه داد؟ گفت: آری، باز پرسید: بعد از او چه کسی به شما ستم کرد؟ راوی می گوید: آن مرد سؤال کننده متوجه شد نمی تواند بگوید: علی هم تا پایان عمر بر ما ستم کرد، لذا پریشان به این طرف و آنطرف نگاه می کرد که جایی پیدا نموده و فرار کند!^۱

برخی از فرزندان علی علیه السلام تصریح کرده اند که اگر آنها هم به جای ابوبکر رضی الله عنه می بودند، همان حکم ابوبکر را می دادند و تایید کرده اند که اجتهاد ابوبکر رضی الله عنه درست بوده است. بیهقی با سندش از فضیل بن مرزوق روایت می کند که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب گفت: اگر من هم به جای ابوبکر رضی الله عنه بودم درباره ی فدک همان حکم ابوبکر را می دادم.^۲

ابوالعباس قرطبی آورده که اهل بیت از علی گرفته تا کسانی که بعد از او آمده اند و فرزندان عباس که بعدها صدقات مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار آنها بوده است، اتفاق نظر داشته اند که ترکه ی رسول الله صلی الله علیه و آله صدقه بوده است و آنهایی هم که صدقات مربوط به رسول الله صلی الله علیه و آله در اختیارشان بوده، عقیده نداشتند که حق تصرف دارند، بلکه معتقد بودند فقط باید آن را در راه خدا انفاق کنند و بس.

قرطبی گوید: وقتی علی علیه السلام خلافت را به دست گرفت در هیچ چیز از آنچه در دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم صورت می گرفت تغییری نداد و اقدام به تصرف ترکه ی پیامبر صلی الله علیه و آله نکرد و هیچ چیز از آنها را بین ورثه تقسیم نکرد، فقط درآمد آنها را در میان همان افرادی که قبلاً تقسیم می شد، تقسیم می کرد، بعد از او به دست حسن بن علی و بعد از او حسین بن علی علیه السلام و بعد از او به دست علی بن حسین و بعد از او به دست حسین بن حسن و بعد از او به دست زید بن حسین و بعد از او به دست عبدالله بن حسین بود.

سپس طبق روایت برقانی در صحیحش سرپرستی آنها را فرزندان عباس به دست گرفتند، تمام افراد مذکور بزرگان اهل بیت بوده و از دیدگاه شیعه مورد اعتماد و ائمه ی آنها هستند و از هیچ یک از افراد فوق روایت نشده است که فدک و دیگر موارد مانند آن را تصرف

۱- تلبیس ابلیس / ۱۳۵.

۲- تاریخ المدینة ابن شیبہ ۱/ ۲۰۰، البداية و النهایة ۵/ ۲۵۳.

کرده باشند و یا کسی از آنها ارث برده باشد، اگر آنچه می گویند حق می بود، قطعاً علی علیه السلام یا یکی از افراد اهل بیت بعد از آنکه بر آنها تسلط پیدا کرد، آنها را تصرف می کرد و در اختیار می گرفت،^۱ در حالی که چنین نبوده و نشده است.

ابن کثیر می گوید: برخی در این موضوع با جهالت و نادانی سخنها گفته اند و در چیزی که علم نداشتند خودشان را به تکلف انداختند، از روی جهل و نادانی دروغ گفتند و چون نتوانستند آن را درست بفهمند، در مسئله ای دخالت کردند که به آنها مربوط نمی شد.^۲ اگر مسائل را آنطور که می بایست، درست می فهمیدند، قطعاً فضیلت و مقام ابوبکر صدیق رضی الله عنه را درک می کردند و عذرش را می پذیرفتند، همان چیزی که بر تمام افراد مسلمان پذیرش آن واجب است، لیکن آنها به متشابه تمسک جستند و امور معلوم نزد ائمه ی اسلام - از صحابه و تابعین گرفته تا علمای معتبری که بعد از آنها بودند - را ترک کردند.^۳

۵- تسامح سیده فاطمه با ابوبکر رضی الله عنه: از فاطمه با سند صحیح ثابت است که پس از آن درخواست، از ابوبکر رضایت داشته و با رضایت از ایشان از دنیا رفته است. بیهقی با سندش از شعبی روایت می کند: وقتی فاطمه بیمار شد، ابوبکر آمد و اجازه خواست، علی گفت: فاطمه! ابوبکر است، اجازه ی ورود می خواهد؟ گفت: دوست داری اجازه دهم؟ علی رضی الله عنه گفت: آری! فاطمه اجازه داد و ابوبکر وارد شد، با او به گفتگو پرداخت تا راضی شود و گفت: سوگند به خدا، منزل، مال، خانواده و خویشاوندی را ترک نکردم مگر به خاطر رضای خداوند و خشنودی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شما اهل بیت، سپس از او خواست که اعلام رضایت کند و همچنان به توضیح و تبیین پرداخت که فاطمه قانع و راضی شد.^۴

ابن کثیر می گوید: این اسناد قوی است و ظاهراً عامر شعبی این روایت را از علی یا از کسانی که از علی شنیده اند، شنیده است.^۵

با این واقعیت، طعنه ها و ایرادهایی که بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد می نمایند و ادعا می کنند که فاطمه را ناراحت و خشمگین کرده است - هر چند چنین نبوده - دفع می شود و حتی اگر

۱- المفهم، قرطبي ۵۶۴/۳.

۲- البداية و النهاية ۲۵۳/۵.

۳- البداية و النهاية ۲۵۱/۵.

۴- سنن کبري و بيهقي ۳۰۱/۶.

۵- البداية و النهاية ۲۵۳/۵.

در ابتدای امر ناراحت بوده باشد، بعداً راضی شده و با رضایت از دنیا رفته است، برای هیچ فرد صادقی که در محبتش به سیده فاطمه استوار باشد، مجالی نیست جز اینکه از آن کسی که فاطمه از وی راضی و خوشنود بود، راضی و خوشنود باشد^۱، گفتنی است آنچه گفته شد با روایتی که از ام المؤمنین عائشه نقل است هیچ تعارضی ندارد که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آل محمد صلی الله علیه و آله فقط می‌توانند از این مال بخورند و سوگند به خدا که من هیچ چیز از این صدقه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را تغییر نخواهم داد و آن را بر همان حالی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است، باقی خواهم گذاشت، قطعاً نسبت به آن به همان صورت رفتار می‌کنم که پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار و عمل می‌کرد، به این ترتیب ابوبکر رضی الله عنه از این که چیزی به فاطمه رضی الله عنها بدهد امتناع ورزید و فاطمه هم از ابوبکر دل خور شد و تا وفات با او قهر (قطع رابطه) کرد^۲. چون به طور طبیعی عائشه چیزی گفته است که خبر داشته و محدود به علم او بوده است و در روایت شعبی افزون بر آن علم و معلوماتی وجود دارد. ملاقات ابوبکر با سیده فاطمه مستند است و گفتگو و رضایت فاطمه نیز ثابت است، روایت عائشه بر نفی و روایت شعبی بر اثبات رابطه‌ی بین ابوبکر و سیده فاطمه دلالت دارد و از دیدگاه علماء و صاحب نظران اثبات بر نفی مقدم است، چون احتمال می‌رود نفی کننده از آن بی‌خبر بوده است، به ویژه در این مسأله، چون رفتن ابوبکر به عیادت فاطمه از حوادث بزرگی نبوده که در میان مردم منتشر و شایع شده باشد و همه از آن آگاه شده باشند، بلکه از امور عادی است که همه حضور نداشته و به طور طبیعی عموم مردم از آن بی‌خبر بوده‌اند و از مسائلی است که به دلیل عدم نیاز به نقل و روایت آن، بدان توجه زیادی نشده است. علماء و صاحب نظران می‌گویند: هرگز فاطمه عمداً با ابوبکر قطع رابطه نکرده است، چون فردی مانند فاطمه پاکتر از آن است که بر خلاف نهی رسول الله صلی الله علیه و آله کاری کند، چراکه که پیامبر صلی الله علیه و آله از این که مسلمان بیشتر از سه روز با کسی قهر باشد نهی فرموده، و حتی اگر حرفی نزده است علتش عدم نیاز بوده است^۳.

قرطبی در شرح حدیث عائشه می‌گوید: بعد از آن دیگر شرایط ملاقات فاطمه با ابوبکر فراهم نشد، زیرا فاطمه به مصیبت از دست دادن پدر بزرگوارش گرفتار بود، به همین دلیل راوی، عدم ایجاد شدن شرایط ملاقات را به هجران (ترک رابطه) تعبیر کرده است، چون

۱- الانتصار للصحیح و الآل / ۴۳۴

۲- بخاری، ش ۴۲۴۰ و مسلم، ش ۱۷۵.

۳- الانتصار للصحیح و الآل / ۴۳۴.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لایحلّ لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث»^۱: (برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر باشد). این در حالی است که فاطمه رضی الله عنها یکی از آگاهترین صحابه به حرام و حلال بوده و از همه‌ی مردم بیشتر از مخالفت با رسول الله صلی الله علیه و آله اجتناب می‌کرد، چگونه چنین نباشد در حالی که او پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله و سید و سردار زنان بهشت است.^۲

نوی می‌گوید: آن چه در روایت آمده که فاطمه با ابوبکر قطع رابطه کرده، معنایش این است که به ملاقاتش نیامده و با هم ملاقات نداشتند، بدون شک این امر از نوع ترک رابطه‌ی حرام نیست که به یکدیگر سلام نکنند و هنگام رویارویی از همدیگر روی بگردانند و اعراض کنند، آنچه در روایت آمده که وی با ابوبکر حرف نمی‌زد، به این معناست که درباره فدک و ارثیه دیگر با او حرف نزد و یا به خاطر قطع رابطه و سرگرم بودن به مصیبت خود از او چیزی درخواست نکرد و به ملاقاتش نرفت. هرگز در هیچ روایتی نیامده که فاطمه به دلیل از دست دادن شرافتمندترین مخلوقات و گرفتار شدن به اندوه آن از تمام چیزها به خود سرگرم بود و آن برایش مصیبتی بود که تمام مصیبتها را تحت تأثیر قرار می‌داد. فاطمه چنان بیمار شد که در بستر به سر می‌برد و به همین دلیل از مشارکت در تمام امور باز ماند، چه برسد به این که با خلیفه‌ای که در تمام لحظات شبانه‌روز به امور مسلمانان و امت اسلامی مشغول بود، ملاقات داشته باشد. ناگفته پیداست که در مدّت کوتاه زندگی سیده فاطمه خلیفه‌ی اوّل سرگرم جنگ با مرتدان بود، از طرفی رسول الله صلی الله علیه و آله به فاطمه خبر داده بود که او اوّلین فرد از اهل بیت خواهد بود که به او ملحق می‌شود. به طور طبیعی کسی که در چنین وضعیتی باشد، امور دنیوی به ذهنش خطور نمی‌کند و برایش اهمیتی ندارد. چه نیکوست سخن مهلب! - که عینی نقل کرده- در هیچ روایتی نیامده که ابوبکر و فاطمه ملاقات کنند و سلام و احوالپرسی نکنند، چون فاطمه از خانه‌اش بیرون نمی‌آمد، راوی این عملش را به هجران (ترک رابطه) تعبیر کرده است. یکی از نشانه‌های وجود رابطه‌ی محکم و استوار بین ابوبکر و سیده فاطمه این است که در مدّت بیماری ایشان، اسماء بنت عمیس همسر ابوبکر از او پرستاری می‌کرد و تا آخرین نفسهای عمر پر برکت فاطمه بالای سرش بود، در غسل و تجهیز وی مشارکت داشته است و علی نیز از سیده فاطمه پرستاری می‌کرد و

۱- بخاری، ش/۶۰۷۷.

۲- المفهم ۷۳/۱۲.

اسماء زن ابوبکر با او همکاری داشت، سیده فاطمه در مورد چگونگی کفن و دفن و تشییع جنازه اش به اسماء زن ابوبکر سفارشی‌هایی نمود و اسماء نیز به سفارشی‌هایش عمل کرد.^۱ فاطمه به اسماء گفته بود: من ناپسند می‌دانم که روی جنازه ام نیز همانند مردان پارچه‌ای بیاندازند که اعضاء و اندام مشخص می‌شود! اسماء گفت: ای دختر رسول خدا آیا چیزی نشان بدهم که در سرزمین حبشه دیده‌ام؟ سپس تعدادی از چوبهای تر خرما را درخواست کرد و آنها را به هم بافت، سپس پارچه روی آن انداخت، فاطمه که این را دید گفت: چقدر زیبا و خوب است؟! اینگونه مشخص می‌شود که این جنازه زن است، نه مرد!^۲ ابن عبدالبر روایت می‌کند که: فاطمه رضی الله عنها اولین زنی بود که در اسلام جنازه اش را پوشاندند و بعد از او جنازه‌ی زینب دختر جحش را پوشاندند.

بر خلاف آنچه گمان می‌کنند، همواره ابوبکر با علی رابطه داشت و احوال دختر رسول خدا علیه السلام را می‌پرسید و در هنگام بیماری فاطمه، علی علیه السلام نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند، بعد از نماز ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از او درباره‌ی احوال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کردند، از طرفی همسرش اسماء بنت عمیس جوایب احوال دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، چون پرستاری و اشراف بر بیماری و احوالش را به عهده داشت، در آن روزی که فاطمه وفات یافت، گریه‌های مردان و زنان، مدینه را تکان داد و مردم همانند روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به وحشت افتاده بودند، ابوبکر و عمر نخستین کسانی بودند که به خانه‌ی علی علیه السلام آمدند و به ایشان تسلیت گفتند و گفتند: ای ابوالحسن پیش از آمدن ما بر جنازه‌ی دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز نخوانی^۳ و فاطمه رضی الله عنها در شب سه شنبه، سوم ماه رمضان سال یازدهم هجری وفات یافت، ابن مالک بن جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علی بن حسین روایت می‌کند که: فاطمه بین مغرب و عشاء وفات یافت، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه حاضر شدند، وقتی جنازه را گذاشتند که نماز بخوانند، علی گفت: ای ابوبکر، برو جلو! ابوبکر گفت: ای ابوالحسن خودت برو، علی گفت: سوگند به خدا کسی غیر از تو بر او نماز نخواهد خواند، لذا ابوبکر بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کردند. در روایتی دیگر آمده که ابوبکر بر او نماز خواند و چهار تکبیر گفت.^۴

۱- الشیعة و اهل البیت / ۷۷.

۲- الاستیعاب / ۴ / ۳۷۸.

۳- الشیعة و اهل البیت / ۷۷، کتاب سلیم بن قیس / ۲۵۵.

۴- المختصر من کتاب الموافقة / ۶۸ و در سند آن ضعف وجود دارد.

در روایت مسلم آمده که علی علیه السلام بر او نماز خواند و قول راجح همین است^۱ و محمد اقبال در قصیده‌ی العصماء (فاطمه الزهراء) چه نیکو سروده:

نَسَبُ الْمَسِيحِ بِنِي مَرْيَمَ سِيرَةٌ	بقیت علی طول المدى ذکراها
والمجد يشرف من ثلاث مطالع	في مهد فاطمة فما أعلاها
هي بنت من؟ هي زوج من؟ هي أم من؟	من ذایداني في الفخار أباهها
هي ومضة من نور عين المصطفى	هادي الشعوب إذا تروم هداها
من أيقظ الفطر النيام بروحه	وكانه بعد البلى أحياها
وأعاد تاريخ الحياة جديدة	مثل العرائس في جديد خلهاها
هي أسوة للأمهات وقودة	يت رسم القمر المنير خطهاها
جعلت من الصبر الجميل غذاءها	ورأت رضا الزوج الكريم رضاها

یعنی:

نسبت مسیح ابن مریم از پیشینیان ماند
 که در طول زمان ذکر آن باقی خواهد ماند.
 و مجد و بزرگواری از سه جهت تابیدن گرفته؛
 بر گهواره‌ی فاطمه که هیچ شرفی از آن بالاتر نیست
 او دختر کیست؟ همسر کیست؟ مادر کیست؟
 کیست که در فخر به پدرش نزدیک باشد
 او پاره‌ای از نور چشم مصطفی است.
 هدایت کننده توده‌ها آن گاه که هدایتش را بطلبد
 آن کسی که سرشته‌های خوابیده را با روحش بیدار کرد (رسول الله)
 چنان که گویا بعد از پوسیدن آنها را زنده نمود
 و زندگی را دوباره به تاریخ باز گرداند.
 همانند: عروسی شد که به آرایش نور در می آید
 فاطمه‌الگو و اسوه‌ی مادران است که گامهایش همانند ماه روشن، روشنی می آفریند
 صبر جمیل غذای روح اوست و خشنودی شوهر ارزشمند، خوشنودی اوست.

تا آنجایی که می گوید:

لولا وقوفی عند شرح المصطفی
وحدود شرعته ونحن فداها
لمضیت للتطواف حول ضریحها
وغمرت بالقبلات طیب تراها
اگر به قوانین شریعت مصطفی پایبند نبودم
و حدود شریعت را رعایت نمی کردم - جان ما فدای شریعت -
حتماً می رفتم و ضریحش را طواف می کردم (اما چون جایز نیست نمی توانم)
و خاک قبرش را غرق در بوسه می کردم.^۱

ششم: پیوندهای ازدواج بین خانواده‌ی صدیق و اهل بیت و نامگذاری فرزندان اهل بیت به نام ابوبکر

رابطه‌ی ابوبکر با اعضای اهل بیت، رابطه‌ی صمیمی و مستمر و قابل تقدیر بود که شایسته‌ی هر دو طرف می‌باشد، این دوستی و اعتماد، متقابل و دو طرفه بود، چنان رابطه‌ی محکم و متینی داشتند که شکاف، فاصله و اختلاف در بینشان قابل تصور نیست. هر چند، قصه سرایان، اسطوره و اباطیل بیافند، آری، عائشه‌ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق و همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و محبوبترین فرد نزد رسول الله بود، هر چند حسودان بسوزند و مخالفان کینه توزی کنند، این حقیقتی ثابت و انکار ناپذیر است و عائشه رضی الله عنها به شهادت قرآن پاک و پاکیزه است، هر چند باطل پرستان قبول نکنند و منکران انکار کنند. اسماء دختر عمیس که قبلاً زن جعفر ابن ابی طالب، برادر تنی علی بود، بعد از وفات جعفر، با ابوبکر ازدواج کرد و از او پسری به نام محمد بن ابوبکر دارد که بعدها توسط سیدنا علی والی و استاندار مصر معرفی شد و بعد از وفات ابوبکر، علی با این زن ازدواج کرد که از او پسری به نام یحیی دارد.^۲

زن امام محمد - امام پنجم شیعیان - نوه‌ی ابوبکر صدیق است و امام محمد نوه‌ی علی نیز هست. استاد احسان الهی از کتابها و مراجع شیعه نقل و ثابت کرده که رابطه‌ی بین اهل بیت نبوت و خانواده‌ی ابوبکر، رابطه‌ای با پیوندهای ازدواج متقابل استوار بوده است و ثابت نموده که قاسم بن محمد بن ابوبکر (نوه‌ی ابوبکر) و علی بن حسین بن علی (نوه‌ی علی) با هم پسر خاله بودند، چون مادر قاسم بن محمد و علی بن حسین هر دو دختران یزدگرد ابن

۱- الدوحة النبویة / ۶۲-۶۳.

۲- خلافة علي بن ابيطالب، و ترتیب و تهذیب کتاب البداية و النهاية، سلمی / ۲۲.

شهربانو بن کسری - پادشاه ایران - بودند که در زمان عمر فاروق رضی الله عنه به دست سپاهیان اسلام اسیر شدند. استاد أحسان بحث روابط و پیوند ازدواجهای متقابل بین خانواده پیامبر و ابوبکر را به صورت گسترده دنبال و نقل کرده است.^۱

یکی دیگر از نشانه‌های قاطع بر استوار بودن پیوند دوستی بین ابوبکر صدیق و اهل بیت این است که آنها (اهل بیت) بچه‌هایشان را به نام ابوبکر نامگذاری می‌کردند، اولین فردی که از اهل بیت نام پسرش را ابوبکر گذاشت، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود، این نشانه‌ی دوستی، برادری، احترام و تقدیری است که علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه داشت و شایان ذکر است که این پسر علی رضی الله عنه بعد از آن که ابوبکر خلافت را به دست گرفته بود، به دنیا آمده است و نامگذاری فرزند به این نام در آن شرایط، دلیلی روشن بر تأیید خلافت و امامت ابوبکر است. حتی اگر بعد از وفات صدیق هم به نام ابوبکر نامگذاری می‌کرد، نشانه‌ی محبت و دوستی بود. آیا امروزه در میان شیعیان که خودشان را محبان علی و اولادش می‌دانند، کسی هست که پسرش را به این نام، نامگذاری کند؟! و آیا با این وضعیت، آنها دوستان و محبان علی هستند یا مخالفان او؟ بدیهی است که علی رضی الله عنه به دلیل خوشبینی و اظهار محبت و وفاداری نسبت به ابوبکر رضی الله عنه، حتی بعد از وفات او، نام فرزندش را ابوبکر می‌گذاشت، چون قبل از علی سابقه ندارد کسی از بنی‌هاشم اسم پسرش را ابوبکر بگذارد، وانگهی در میان اهل بیت تنها علی رضی الله عنه نبوده که نام پسرش را با خوشبینی، تبرک و اظهار محبت و صداقت، ابوبکر نامیده باشد، بلکه بعد از او فرزندانش نام ابوبکر را برای فرزندانشان انتخاب می‌کردند. حسن و حسین رضی الله عنهما نیز پسرانشان را با نام ابوبکر نامگذاری کرده‌اند و تاریخ نویسان شیعی از جمله یعقوبی و مسعودی نام این پسران حسن و حسین را ذکر کرده‌اند.^۲ همواره نامگذاری اهل بیت، با نام ابوبکر ادامه داشته است و برادرزاده علی - عبدالله بن جعفر طیار بن ابی طالب - یکی از پسرانش را ابوبکر نامگذاری کرد، بر خلاف تبلیغات مغرضانه برخی که می‌گویند: همیشه بین ابوبکر و اهل بیت دشمنی، کینه و جدائی وجود داشته است، این نامگذاری یکی از نشانه‌های دوستی و رابطه عمیق صمیمی بین ابوبکر و اهل بیت است.^۳

۱- الشیعه و اهل البیت / ۷۸-۸۳.

۲- تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۲۸، نتیجه و الاشراف / ۸۲.

۳- الشیعه و اهل بیت / ۸۳، الدر المنثور من تراث اهل البیت و الصحابه السید علاء الدین مدرسی / ۳۸-۴۴ و رحماء بینهم، صالح بن عبدالله الدرویش.

هفتم: موضعگیری علی علیه السلام هنگام وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه

علی علیه السلام از جمله افرادی بود که ابوبکر رضی الله عنه با او مشاوره و رایزنی کرده بود که پس از خودش خلافت را به چه کسی پیشنهاد کند، نظر علی این بود که بعد از ابوبکر، خلافت به عمر فاروق واگذار شود.^۱

آنگاه که ابوبکر در احتضار مرگ قرار گرفت، آخرین سخنی که بر زبان آورد، آیهی ۱۰۱ سوره یوسف بود:

﴿ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿۱۰۱﴾

(مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان).

وفات سیدنا ابوبکر رضی الله عنه موجب شد که مرد و زن مدینه چنان گریه کنند که شهر مدینه به لرزه درآید و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مدینه هیچ روزی را مثل آن روز مردان و زنان گریان به خود ندیده بود، همانند آن شامگاه اندوهگین در مدینه تجربه نشده بود و سیدنا علی علیه السلام همینکه خبر وفات ابوبکر صدیق را شنید، شتابان، گریان - و انا لله و انا الیه راجعون - گویان به خانهی ابوبکر آمد و گفت: «ای ابوبکر، خداوند تو را رحمت کند، تو دوست و مونس و آرامش دهنده و مورد اعتماد و رازدار و مشاور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودی! و نخستین فردی بودی که اسلام آوردی و ایمان تو از همه خالصانه‌تر و یقین تو به خداوند از همه قوی‌تر بود و ترس تو از خداوند، از همه بیشتر بود، در دین خدا از همه آگاه‌تر بودی، از همه بیشتر حامی و مدافع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام بودی و در مصاحبت از همه بهتر بودی؛ فضایل و مناقبت تو از همه بیشتر و سابقهات از همه برتر و مقام تو از همه والاتر بود. با پیامبر نزدیکترین رابطه را داشتی، در راه و روش به پیامبر مشابعت بیشتری داشتی؛ شرافت و مقام و احترام تو در نزد رسول خدا از همه بیشتر بود و خداوند از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام تو را بهترین پاداش دهد! زمانی که مردم رسول خدا را تکذیب کردند، تو تصدیق کردی، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون گوش و چشم بودی، خداوند تو را در کتابش صدیق نامید. آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۲۲﴾ ﴾ (زمر/۲۳)

۱- الکامل ابن الاثیر ۲/۷۶، المختصر من کتاب الموافقة زنجشیری / ۲۰-۱۰۰.

(کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده‌اند (و از سوی خدا به مردمان ابلاغ کرده‌اند که پیغمبرانند) و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته‌اند (و برابر آن رفته‌اند که مؤمنانند) آنان پرهیزگاران واقعی هستند).

زمانی که همه بخل ورزیدند، تو سخاوت کردی و اموال و دارایی‌هایت را در اختیارش قرار دادی، در کارهای سخت، زمانی که دیگران نشستند و خودداری کردند، تو یار و یاورش بودی. هنگام سختی او را به بهترین شکل همراهی و مصاحبت نمودی، یکی از آن دو یار غار که آرامش خدا بر او نازل گردید، تو بودی. رفیق پیامبر در راه هجرت و جانشین او در دین خدا و امتش تو بودی، آنگاه که عده‌ای از مردم مرتد شدند، به بهترین شکل ممکن خلافت نمودی و چنان از عهده‌ی کار برآمدی که فقط خلیفه‌ی برحق پیامبر می‌توانست برآید، در زمان سستی اصحاب قیام کردی، در زمان ضعف آنان به میدان آمدی، در زمان ناتوانی ایشان قوی و نیرومند بودی و در وقت سستی دیگران نسبت به پایبندی به منهج و شیوه‌ی رسول خدا، پایبندی نمودی، همانگونه بودی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: از نظر جسمی ضعیف و در اجرای فرمان خداوند قوی، در دل فروتن و متواضع و در نزد خداوند بزرگ، در چشم مردم محترم و در دلشان محبوب بودی، طعنه و ایراد بهانه جویان در حق تو نابجاست، هیچ مخلوقی در نظرت کوچک و کم ارزش نبود و افراد ضعیف در نظرت قوی و با عزت بودند، تا جایی که آنان را به حقشان می‌رساندی، در اجرای قوانین الهی، خویش و بیگانه نزد تو یکسان بود و نزدیکترین مردم به تو کسی بود که بیشتر فرمانبردار خداوند بود و بیشتر پرهیزکار بود، تو صادقانه از حق پیروی می‌کردی و سخن تو محکم و قطعی بود، فرمان تو با بردباری و استواری همراه و نظر و رأی تو عالمانه و آگاهانه بود، دین خدا با تو تعادل یافت و ایمان به وسیله تو تقویت گردید، فرمان خداوند توسط تو آشکار و علنی شد. به خدا سوگند! در ایمان به خدا از همگان با فاصله زیاد سبقت گرفتی و کسان بعد از خود را (به سبب لیاقتی که بیش از همه داشتی) به سختی و مشقت انداختی، در به دست آوردن خیر به توفیق آشکار دست یافتی. *إنا لله و إنا الیه راجعون!* (به حکم خداوند راضی شدیم و تسلیم امر او هستیم). سوگند به خدا مسلمانان پس از رسول الله صلی الله علیه و آله به مصیبتی صلی الله علیه و آله همانند مصیبت از دست دادنت گرفتار نخواهند شد، چون تو برای دین عزت و دژی محکم و محافظی قوی بودی، خداوند تو را به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله ملحق کند و ما را از پاداش تو محروم ننماید و بعد از تو گمراه نگرداند.

راوی می‌گوید: مردم تا تمام شدن کلام علی رضی الله عنه سکوت کرده بودند و سپس چنان گریستند که صدایشان بلند شد و گفتند: راست گفتی!^۱

در روایتی دیگر آمده که سیدنا علی وقتی آمد، ابوبکر رضی الله عنه با پارچه پوشیده شده بود، فرمود: کسی با نامه‌ی اعمالش به ملاقات پروردگارش نخواهد رفت که برایم از این پوشیده شده محبوب‌تر باشد.^۲

۱- التبصیر، ابن جوزی ۴۷۷/۱ الی ۴۷۹ بنقل از اصحاب الرسول ۱۰۸/۱.

۲- تاریخ الذهبی، عهد الخلفاء الراشدين / ۱۲۰.

مبحث دوم

علیؑ در دوران عمر فاروقؓ

علی بن ابی طالبؑ یکی از اعضای برجسته و حتی مشاور اوّل شورای دولت عمرؓ بود و سیدنا عمرؓ قدر فضیلت فقه و حکمت علی را می دانست و در باره اش نظر نیکو و مساعدی داشت. مستند است که درباره ی او گفت: علی در قضاوت از همه ی ما آگاهتر است!^۱

ابن جوزی می نویسد: ابوبکر و عمر با علی مشورت می کردند و عمر می گفت: «پناه بر خدا از مشکلی که در حل آن ابوالحسن نباشد».^۲

مسروق می گوید: مردم معلومات دین را از شش نفر می گرفتند که عبارتند از: عمر، علی، عبدالله، ابودرداء، ابی بن کعب، زید بن ثابتؓ. سپس درباره ی این شش نفر تحقیق کردم، دیدم علمشان به سه نفر ختم می شود، دانشمندی در مدینه و شام و عراق، دانشمندی در مدینه، دانشمندی در شام و دانشمندی در عراق. دانشمند مدینه علی ابن ابی طالب و عالم کوفه عبدالله بن مسعود و عالم شام ابودرداء است. هرگاه هر سه نفر (گرد هم آیند)، دانشمند عراق و شام از دانشمند مدینه سؤال می کنند، اما او از آنها سؤال نمی کند.^۳

علیؑ در دوران خلافت خلفای پیش از خود از نزدیکترین افراد به ایشان بود، آنان را حمایت و پشتیبانی می کرد و در مشاوره دریغ نمی کرد، برای حل مشکلات و پیشنهاد راه حل برای مسائلی که در نصوص قرآن و سنت نیست، اجتهاد می کرد و با مساعدت خلیفه در تنظیم برنامه ها و راهکارهای دولت نوپای خلافت، نهایت تلاش خود را به کار می بست و برای اثبات این مدعا شواهد زیادی وجود دارد که به برخی اشاره می کنیم:

اوّل: همکاری در امور قضایی

۱- حکم علی در مورد زن دیوانه ای که بارها مرتکب زنا شده بود از ابوظبیان جبّنی روایت است: زنی را نزد سیدنا عمرؓ آوردند که مرتکب زنا شده بود، دستور داد که وی را سنگسار کنند، در مسیر راه به علی برخوردند، پرسید: چه شده؟ گفتند:

۱- الاستیعاب فی معرفه الاصحاح / ۱۱۰۲، المعرفه و التاریخ / ۴۸۱/۱.

۲- فضایل الصحابه، ش/ ۱۱۰۰، اسناد آن ضعیف است.

۳- المعرفه و التاریخ، فسوی / ۴۴۴/۱.

مرتکب زنا شده و عمر رضی الله عنه دستور رجم او را صادر کرده، علی او را از دست شان نجات داد و آنها نزد عمر رضی الله عنه بازگشتند، پرسید: چرا بازگشتید؟ گفتند: علی رضی الله عنه ما را باز گرداند. خلیفه (عمر) گفت: علی این کار را نکرده مگر با دلیلی که داشته است، لذا به دنبال علی فرستاد، علی رضی الله عنه آمد در حالیکه آرام به نظر می رسید، خلیفه پرسید: چرا اینها را برگرداندی؟ گفت: مگر نشنیده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «رفع القلم عن ثلاث: عن النائم حتی یتقیظ و عن الصغیر حتی یکبر و عن المبتلی حتی یعقل؟»: (قلم ثبت گناه) از سه کس برداشته شده: از فرد خواب تا بیدار شود، از کودک تا وقتی که بزرگ (بالغ) شود و از فرد گرفتار (به دیوانگی و بی هوشی) تا هوشیار شود؟) گفت: چرا، شنیده‌ام. علی گفت: این زن دچار مرض بی هوشی و دیوانگی است که از فلان قبیله است، شاید در حالی مرتکب زنا شده که در حالت عادی نبوده، بلکه بی هوش یا دیوانه بوده، عمر گفت: من از این موضوع خبر نداشتم و آن زن را رجم نکرد.^۱ در حقیقت سیدنا عمر خبر نداشت که آن زن دیوانه است.

۲- دو برابر نمودن مجازات (حد) کسی که شراب می نوشد

عمر رضی الله عنه در دو برابر کردن مجازات شرابخوار طبق نظریه و دیدگاه علی رضی الله عنه عمل کرده بود، علت آن بود که شرابخواری در سرزمینهای اسلامی، به ویژه شهرهایی که تازه مسلمان شده بودند، شایع و عادی بود، بنابراین علی به عمر مشاوره داد که مجازات (حد) شرابخوار را تا دو برابر یعنی تا هشتاد ضربه شلاق افزایش دهد و آن را مانند کمترین حد از حدود شرعی قرار دهد و اجرا کند. علت این نظریه اش را به این صورت شرح داد که: شراب خوار مست می شود و هذیان می گوید، وقتی که هذیان می گوید: تهمت می زند و مجازات تهمت زننده هشتاد شلاق است.^۲

از علی رضی الله عنه مستند است که می گفت: اگر من حد را بر کسی اجرا کنم و بر اثر آن بمیرد، در دلم احساس ناراحتی می کنم، جز برای شرابخوار، چرا که اگر شرابخوار زیر شلاق اجرای حد بمیرد دیه (خونبهایی) دارد و به همین دلیل است که رسول الله صلی الله علیه و آله حد آن را این قدر (هشتاد تازیانه) اجرا نکرده است.^۳

۱- مسند احمد، الموسوعة الحدیثیة، ش/۱۳۲۸ صحیح لغیره است

۲- إرواء الغلیل آلبانی ۴۶/۸-۴۷، گوید اسناد آن ضعیف است و این اثر را عبدالحمید علی در رساله اش خلافة علی بن ابی طالب، پیوست / ۳۰ تحقیق کرده است.

۳- فتح الباری ۶۶/۱۲.

بیهقی جمله اجرا نکردن رسول الله صلی الله علیه و آله را به بیشتر از چهل ضربه زدن توجیه کرده است، یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله شرابخوار را فقط چهل ضربه شلاق می‌زد و یا معنایش این است که شرابخوار را با شلاق مجازات نمی‌کرد، بلکه با کفش و چادر و لنگ چهل ضربه می‌زدند و الله اعلم.^۱

فقها از اعمال و رفتار خلفای راشدین چنین استنباط کرده‌اند که مجازات شراب خوار هشتاد ضربه شلاق است، این رأی مالک، ثوری، ابوحنیفه و دیگر فقهای است که از آنها پیروی کرده‌اند و دلیل آنها در این حکم فقهی، اجماع صحابه است؛ آن دسته از صاحب نظرانی که گفته‌اند مجازات (حد) شرابخوار چهل ضربه است، کسانی چون ابوبکر، شافعی و امام احمد متفق القول هستند و سیدنا عمر گفت: بیشتر از چهل تازیانه تعزیر به حساب می‌آید که هر گاه امام مناسب و شایسته ببیند، می‌تواند اجرا کند و این رأی صحیح شافعی هم هست.^۲ ابن تیمیه نیز تمایل به این نظریه دارد و می‌گوید: هرگاه شرابخواران کم شدند و حل این مشکل آسان شد، همان چهل ضربه کفایت می‌کند.

۳- بررسی گفته: اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد!!^۳.

۱- سنن الکبری، بیهقی ۳۲۲/۸.

۲- المغنی (۳۰۷/۸).

۳- اولاً: این داستان ضعیف است زیرا در سند آن مؤمل بن اسماعیل است. (الإستیعاب، نوشته: ابن عبد البر ج ۳ ص ۱۱۰۳) دوماً: بدون سند و نیز نامی از علی هم در آن برده نشده است: «زنان عاجزند که مثل معاذ به دنیا بیاورند و اگر معاذ نبود، عمر هلاک می‌شد». حتی بیهقی در روایتی که اسم معاذ در آن وارد شده را ذکر کرده است و نوشته: اگر این ثابت باشد! (سنن بیهقی: ج ۷ ص ۴۴۳) ولی با این حال شیعیان آمده‌اند اسم معاذ را حذف کرده و اسم علی را در جای آن قرار داده‌اند. (مسند زید بن علی ص ۳۳۵). رافضی دیگری به نام محمد هادی امینی در تحقیق کتابی به نام خصائص الأئمه چنین ذکر می‌کند: «این حدیثی است که عامه (یعنی اهل سنت) و خواص (یعنی رافضیان) بر صحت و درست بودن آن اتفاق داشته و در کتب هر دو گروه وارد شده است؛ بنابراین گفته دلالت بر نادانی و کمبود علم عمر داشته و اعتراف عمر به فضل و بزرگواری علی در بر دارد». (خصائص الأئمه ص ۸۵) این در حالی است که اهل سنت به ثبوت این داستان اعتقادی نداشته‌اند ضمن اینکه در کتاب های اهل سنت ذکری از علی نشده است و اسم صحابی دیگر یعنی معاذ فقط وارد شده است. بسیاری از عوام الناس شیعه به تقلید از بزرگان شان این احادیث را ذکر می‌کنند در حالی که از اصل موضوع اطلاعی ندارند. همانطور که ذکر کردیم این حدیث ساختگی و اسناد آن منقطع می‌باشد.

حالا اگر فرض بر این بگیریم که این مقوله ثابت شده باشد، پاسخ اهل سنت چیست؟

زنی را پیش عمر رضی الله عنه آوردند که حامله بود و به عمل زشت زنا اعتراف کرد، عمر رضی الله عنه دستور داد او را رجم کنند، در راهی که او را برای رجم می بردند با علی رضی الله عنه برخورد کردند، پرسید: این زن را کجا می برید؟ گفتند: امیر مؤمنان دستور داده رجم شود، علی رضی الله عنه او را برگرداند و پیش عمر رفت و گفت: آیا تو دستور رجم این زن را داده‌ای؟ گفت: آری، او نزد من به زنا اعتراف کرده، علی گفت: تو بر زن تسلط و حاکمیت داری، اما بر جنینی که در شکم اوست چه حاکمیتی داری؟ علی گفت: نکند او را توبیخ کرده یا ترسانده‌ای؟ گفت: آری اینگونه بوده، علی گفت: مگر نشنیده‌ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر کسی که بعد از شکنجه اعتراف کند حدی نیست و هر کس به زنجیر کشیده شد یا زندانی و تهدید شد و اعتراف کرد، اعترافش اعتباری ندارد، لذا عمر رضی الله عنه هم آن زن را رها کرد و سپس گفت: زنان ناتوانند از اینکه فرزندی مانند علی ابن ابی طالب بزایند و اگر علی نبود، عمر هلاک می شد^۱.

این حدیث اگر ثابت شود دلالت بر این می کند که علی رضی الله عنه، عمر را دوست داشته است که ایشان را از هلاک نجات داده است، اگر علی رضی الله عنه می دانست که عمر شخصی است که به ضرر اسلام کار می کند باید می گذاشت که ایشان هلاک شود و الا خود ایشان شریک جرم هستند که کسی را نجات می دهند که به گمان شیعیان به زیان اسلام کار می کرد.

برای روشن شدن مساله چند مثال را می آوریم:

- اگر زحمات معلم نبود، دانش آموز در این درس مردود می شد.

- اگر غریق نجات نبود، فلانی غرق می شد.

- اگر دکتر نبود، مریض وفات می کرد.

- اگر این دوا نبود، مریض شفا نمی یافت.

آیا این طعنی است در مریض و دانش آموز و کسی که نجات یافته؟

هر چند این جمله ثابت نیست و ساختگی است ولی ما میگوییم معنای آن درست است زیرا ما چند روایت دیگر در نهج البلاغه که یکی از کتاب های معتبر نزد شیعیان است (هر چند این کتاب نزد اهل سنت غیر معتبر است) داریم که علی رضی الله عنه عمر را از رفتن به جنگ با رومیان بخاطر ترس از کشته شدن ایشان منع می کنند! بلکه این جریان دو بار اتفاق افتاده است که علی رضی الله عنه بخاطر ترس از کشته شدن عمر، ایشان را از رفتن به جنگ منع می کنند.

پس علی دوست دار و دلسوز عمر بوده است و همیشه نگران ایشان بوده است و از ایشان دفاع می کرده است، چرا اینطور نباشد در حالی که عمر داماد ایشان است.

خداوند همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید.

۱- سنن سعید بن منصور ۹۶/۲، ش ۲۰۸۳، المختصر من کتاب الموافقه ۱۳۱/.

ابن تیمیه بر این داستان تعلیقی به این شرح نوشت: اگر این داستان صحیح است، اما عمر رضی الله عنه نمی دانسته آن زن حامله است و علی که از آن مطلع بود او را در جریان گذاشت، شکی نیست که اصل، بی خبر بودن انسان است و هر گاه امام از حامله بودن زنی که سزاوار قتل و سنگسار است، بی خبر باشد، اگر مردم از حال آن باخبر باشند، از جمله وظایفشان است که با امام یا قاضی همکاری کنند. تا آنجایی که در مورد عمر رضی الله عنه می گوید: امام حقوق مردم را رعایت می کند، حدود شرعی را اجرا می کند و در بین تمام مردم حکم و داوری می نماید، با توجه به اینها در زمان سیدنا عمر رضی الله عنه اسلام چنان گسترش یافت و پیروزی به دست آورد که هرگز قبل از آن، تا این حد پیشرفت نکرده بود. او همواره در حال قضاوت و فتوا بود، اگر دارای علم فراوان و سعه صدر نبود، هرگز توان انجام آن همه کارهای بزرگ و طاقت فرسا را نداشت، بنابراین اگر از هزار و صد هزار مورد، یک مورد را اشتباه کند که به او تذکر دهند و یا فراموش نماید تا هنگامی که به او بگویند، چه ایرادی دارد؟ آیا چنین چیزی می تواند عیب و ایراد باشد^۱، ابن تیمیه این توضیحات را در ردّ رافضه بیان کرد.

۴- امور مجهول را به سنت برگردانید

زنی را پیش عمر رضی الله عنه آوردند که در حین عده با او ازدواج کرده بودند، عمر رضی الله عنه آن دو را از هم جدا کرد و مهریه اش را از بیت المال پرداخت کرد و گفت: پرداخت مهریه ی ازدواجی را که منحل شده اعلام می کنم، آن را برعهده ی زوج نمی گذارم و گفت: شما دو تا هرگز نمی توانید با یکدیگر ازدواج کنید. این خبر به علی رضی الله عنه رسید، گفت: از سنت بی خبر بوده اند، در برابر استفاده جنسی بر مرد مهریه لازم می شود و آن دو باید از یکدیگر جدا شوند، وقتی عده ی آن زن تمام شد، آن مرد هم می تواند یکی از خواستگاران این زن باشد، در پی این حکم علی، عمر رضی الله عنه برای مردم سخنرانی کرد و گفت: هر کس از روی نادانی بر خلاف سنت کاری کرده، به سنت بازگردد. و عمر رضی الله عنه از حکمی که صادر کرده بود رجوع کرد و حکم علی رضی الله عنه را اجرا نمود.^۲

۱- منهاج السنة ۴۲/۶.

۲- المغنی و شرح الکبیر ۶۷-۶۶/۱۱.

۵- بر من تعرض کرده و مرا نزد خانواده‌ام خوار کرد

جعفر بن محمد گفت: زنی را پیش عمر رضی الله عنه آوردند که شیفته‌ی یکی از جوانان انصار شده بود و علاقمند بود با آن جوان ازدواج کند، وقتی آن جوان ابراز بی‌علاقگی کرد و حاضر به ازدواج با او نشد، زن حيله‌ای اندیشید، بنابراین تخم مرغی شکسته و زرده‌ی آن را جدا کرد و سفیده‌اش را روی شلوار و بین پاهایش ریخته بود، سپس پیش عمر آمده و داد و فریاد راه انداخته و گفت: این مرد بر من تعرض کرده و مرا در میان خانواده‌ام رسوا کرده، این هم نشانه و اثر کار او. لذا عمر رضی الله عنه از زنان سؤال کرد و خواست وضعیتش را بررسی کنند، زنان گفتند: در لباس و بدنش اثری از منی وجود دارد، عمر خواست جوان را مجازات کند، آن جوان فریاد می‌زد و می‌گفت: ای امیرمؤمنان در مورد این مسأله دست نگه‌دار و تحقیق کن، سوگند به خدا من مرتکب عمل زنا نشده‌ام و حتی قصد چنین کاری را نکردم، او از من درخواست این کار را کرد، در حالی که من خودم را از گناه مصون داشتم و از پاسخ مثبت به خواسته‌اش خودداری کردم. در نتیجه عمر به علی گفت: ای ابوالحسن نظر تو در مورد این دو نفر چیست؟ علی رضی الله عنه به لباس آن زن نگاه کرد و سپس آب داغ خواست، آب داغ را بر روی لکه‌ی لباس ریخت، در نتیجه آن سفیدی منجمد شد و آن را برداشت و بوئید و چشید، متوجه شد تخم مرغ است، لذا آن زن را توبیخ کرد و در نتیجه آن زن (به دسیسه‌اش) اعتراف کرد.^۱

از این حادثه چند نکته پندآموز را استنباط می‌کنیم که به شرح زیراند:

- الف- وسایل و ابزار اثبات حکم شرعی در قضاوت‌های اسلامی، شامل اقرار، شهادت، قسم و انکار می‌باشد و تا بررسی نشانه‌ها و فرائض قاضی هم ادامه دارد.
- ب: اهمیت دادن عمر به مشورت با بزرگان صحابه در مسائل جدید، به ویژه با علی که در نزد عمر به منزله‌ی نیروی شاخص و دارای تشخیص قوی بود.^۲

۱- الطرق الحکمیه، ابن قیم / ۴۸.

۲- الاجتهاد فی الفقه الاسلامی عبدالسلام سلیمانی / ۱۴۵.

دوم: نقش علی علیه السلام در تنظیم امور مالی و اداری در دوران خلافت عمر رضی الله عنه

۱- همکاریهای علی در تنظیم و برنامه‌های امور مالی

الف- مخارج دارالخلافه

بعد از این که عمر رضی الله عنه عهده‌دار خلافت شد تا مدتی از بیت المال استفاده نمی‌کرد تا جایی که سخت نیازمند شد و آنچه از سود تجارتش به او می‌رسید کفاف زندگی نمی‌کرد، چون به مسائل مردم بیش از کار و بازرگانی مشغول بود، لذا با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل جلسه داد و با آنها به مشاوره و رایزنی پرداخت و گفت: مدتی است با خودم در این باره فکر می‌کنم، گرفتارم، شما چه صلاح می‌دانید؟

سیدنا عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت: از بیت المال مصرف کن و به دیگران هم طعام بده. سعید بن زید بن عمرو و بن نفیل نیز همین را گفت. عمر به علی گفت: «نظر تو چیست؟ علی گفت: به اندازه‌ی غذای صبح و شام خودت بردار، عمر رضی الله عنه به حرف علی رضی الله عنه عمل کرد و در آن جمع گفت: من بیت المال را حفظ خواهم نمود و خودم را به منزله‌ی سرپرست مال یتیم در بیت المال می‌دانم که هرگاه بی‌نیاز شدم از آن استفاده نمی‌کنم و هر گاه نیاز داشتم به اندازه‌ی نیاز از آن بر می‌دارم.^۱

ب: نظریه و دیدگاه علی درباره‌ی سرزمین سبز در عراق

بعد از اینکه سرزمین سبز و حاصلخیز عراق با جنگ فتح شد، تعدادی از صحابه به سیدنا عمر پیشنهاد کردند آن را بین مجاهدان تقسیم کند، اما به دلیل وسعت زیاد و حاصلخیزی آن و دور اندیشی عمر رضی الله عنه که در آینده چه کسانی به آنجا خواهند آمد، قلباً راضی به تقسیم آن نبود، لذا با علی رضی الله عنه مشورت کرد که با او هم‌رأی بود و به رأی علی رضی الله عنه عمل کرد و گفت: اگر مسلمانان دیگری نبودند، هر سرزمین و روستایی را که فتح می‌شد، آن را همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبیر را تقسیم کرد، بین اهالی آن تقسیم می‌کردم.^۲

۱- الخلافة الراشدة، سندان صحیح است / ۲۷۰ نوشته د.یحیی.

۲- الاموال، قاسم بن سلام / ۵۷، خلافة علي ابن ابي طالب، عبدالحميد عل / ۷۵.

ج: باید همه را تقسیم کنی

مقداری مال آوردند و تحویل خلیفه دادند، آنها را بین مسلمانان تقسیم کرد و چیزی از آن باقی ماند، با صحابه مشورت کرد که آنها را چه کار کند، برخی گفتند: شایسته است برای روز مبادا نگه داری، علی رضی الله عنه نیز در میان جمع صحابه ساکت نشسته بود، عمر رضی الله عنه می‌خواست رأی علی را بشنود، علی یادآور شد که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله اموالی که از بحرین آوردند، همه را تقسیم کرد، بنابراین عمر به علی گفت: ناگزیر باید آن را تقسیم کنی، لذا علی نیز آن را تقسیم نمود،^۱ ظاهراً این موضوع قبل از تقسیم دیوان‌ها بوده است.^۲

۲- علی و تنظیم برنامه‌های اداری

آن گاه که عمر رضی الله عنه احساس کرد لازم است تاریخ رسمی ثابت برای تنظیم امور اداری تعیین و ثبت شود، مردم را جمع کرد و از آنان پرسید: تاریخ اسلامی را از چه روزی بنویسم؟ علی رضی الله عنه گفت: از روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله هجرت کرده و سرزمین شرک را ترک و رها کرد. عمر رضی الله عنه نیز همین کار را کرد.^۳

از نظر سیدنا عمر رضی الله عنه، علی رضی الله عنه افضلترین فردی بود که می‌توانست مردم را رهبری کند، روایت است: عمر رضی الله عنه با یکی از انصار صحبت کرد و گفت: از نظر شما چه کسی بعد از من شایسته خلافت است؟ آن مرد تعدادی از مهاجران را برشمرد، اما علی رضی الله عنه را ذکر نکرد، عمر رضی الله عنه گفت: شما کجا و علی کجا؟ سوگند به خدا اگر آن را بعد از من خلیفه کنید حق را برایتان اقامه خواهد نمود، هرچند از حق خوششان نیاید.^۴ بعد از این که ضربه خورد به پسرش عبدالله بن عمر گفت: اگر خلافت را به آن سر طاس (علی) بسپارند، آنها را رهبری نموده و از پس آن برمی‌آید.^۵

۱- مسند امام احمد (۹۴/۱) اسناد آن ضعیف است چون منقطع است.

۲- خلافة علي ابن ابی طالب، عبدالحمید علی / ۷۵.

۳- تاریخ الکبیر، امام بخاری ۹/۱.

۴- تاریخ الکبیر بخاری (۹/۱)

۵- بغیة الباحث عن زوئد مسند الحارث، تحقیق حسین احمد، ۷۴/۳ صحیح الاسناد خلافة علي / ۷۶.

۳- عمر بارها علی را در مدینه به عنوان جانشین خود گذاشت

الف: عمر عازم «ماء صراء» شد و اردو زد

ماجرای این قرار است که رومیان علیه مسلمانان متحد شدند و آماده‌ی حمله شده بودند، لذا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مردم را جمع کرد و به رایزنی پرداختند و همه به او مشاوره دادند که خلیفه شخصاً عازم آنجا شود، بنابراین علی رضی الله عنه را در مدینه به عنوان جانشین تعیین کرد و رفت.^۱

ب- زمانی که عمر رضی الله عنه عازم «جایبه» شد

جریان از این قرار بود که عمرو بن العاص با سپاه اسلام «اجنادین» را فتح کرد و اردو زد، بعد از این ارطوبون روم طی نامه‌ای برایش نوشت: «سوگند به خدا تو نمی‌توانی هیچ چیز از سرزمین فلسطین را بعد از «اجنادین» فتح کنی، فریب نخور و برگرد که آن را فقط مردی فتح می‌کند که نامش سه حرفی است». عمرو بن عاص فهمید که فاتح فلسطین عمر رضی الله عنه خواهد بود، لذا طی نامه‌ای عمر رضی الله عنه را در جریان گذاشت، در پی این امیر المؤمنین در میان مردم اعلان نمود که عازم جبهه‌ی جهادی در فلسطین است و علی را به عنوان خلیفه بر مدینه گمارد.^۲

ج: زمانی که عمر رضی الله عنه با همسران پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به حج رفت

آخرین حج عمر در سال (۲۳ هـ) صورت گرفت، در آن سفر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه هر یک از امهات مؤمنین یکی از محارمشان را به همراه داشتند همراه عمر در این حج حضور داشتند. در آن مدّت علی را در مدینه به عنوان خلیفه تعیین کرد.^۳

۱- المنتظم ۴/۱۹۲.

۲- منبع سابق.

۳- المنتظم ۴/۳۲۷ و الفتح ۴/۸۷.

سوم: مشورت عمر رضی الله عنه با علی رضی الله عنه در مسائل جهادی و امور دولتی

در زمان خلافت عمر، علی مشاور اول او بود و با او در امور بزرگ و مهم و کوچک و کم اهمیت مشورت می کرد، ایشان در هنگام فتح بیت المقدس و مدائن توسط مؤمنان و رفتن به نهاوند و جنگ با فارس ها و رومی ها و تعیین تاریخ از آغاز هجرت با علی مشورت کرد.^۱

علی رضی الله عنه در طول زندگی عمر رضی الله عنه - در دوران خلافتش - مشاوری خیرخواه، دوستی دلسوز و نگران از هر حادثه‌ی احتمالی برای عمر بود، عمر رضی الله عنه نیز علی رضی الله عنه را دوست داشت و بین شان پیوند محبت و دوستی و اعتماد متقابل برقرار بود، با این حال باز هم دشمنان اسلام منکرند و بر تغییر و جعل تاریخ اصرار می ورزند و داستانهایی نقل می کنند که با روحیه و رفتار آن بزرگواران همخوانی ندارد، تا دوران خلافت راشدین را بگونه‌ای برای ما دگرگون جلوه دهند که هر کس تاریخ را از زاویه‌ی نوشته‌ها و گفته‌های آنان مطالعه کند، تصور می کند که هر کدام از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر فرصتی بوده که با استفاده از آن دیگری را نابود کند و همه‌ی مسائل در پشت پرده‌ی نیرنگ و فریب در جریان بوده است.^۲

یکی از بارزترین شاخصه‌ها برای هر فردی که با دقت و انصاف دوران خلافت عمر رضی الله عنه را بررسی کند، این است که در میان آن بزرگواران رابطه‌ی همکاری متقابل بسیار صمیمی و بی غل و غشی برقرار بوده، به ویژه بین سیدنا عمر و سیدنا علی رضی الله عنه.

آری! علی رضی الله عنه مشاور اول مسائل قضایی و دیگر مشکلات بوده و هیچ پیشنهادی اتخاذ نکرده مگر این که عمر رضی الله عنه آن را با رضایت قلبی به مرحله‌ی اجرا گذاشته باشد، علی نیز در تمام امور، خالصانه و خیرخواهانه با او همکاری می کرده است.^۳ به طور مثال وقتی فارس ها نیروهایشان را در نهاوند گرد آوردند و سپاه بزرگی برای جنگ با مسلمانان آماده نمودند، عمر رضی الله عنه مسلمانان را جمع کرد و درباره‌ی رفتن خود و حضور در جبهه جنگ مشاوره کرد، عموم مردم رأی دادند که خلیفه به میدان جنگ و جهاد برود.

بنابراین علی رضی الله عنه از جای برخاست و گفت: اما بعد: ای امیر مؤمنان! اگر تو شخصاً به جنگ اهل شام بروی، رومیها به خانه‌هایشان باز می گردند، اما اگر شخصاً در این جا حضور نداشته باشی، عربها از گوشه و کنار این سرزمین سر برمی آورند و به اینجا هجوم خواهند آورد، در نتیجه آنچه پشت سر گذاشتی، برایت از آنچه پیش روی توست، مهمتر و حساستر

۱- علی ابن ابی طالب مستشار امین للخلفاء الراشدين / ۹۹.

۲- علی ابن ابی طالب مستشار امین / ۱۳۸.

۳- فقه السیره النبویه، بویطی / ۵۲۹.

خواهد شد، چرا که زنان و فرزندان و ناموس همه‌ی ما در آن صورت در خطر خواهد بود، بنابراین اهل هر منطقه را بر شهر و منطقه‌ی خودشان بگمار و به مردم بصره بنویس که به سه گروه تقسیم شوند: یک گروه برای حفاظت از حریم و خانواده‌ها در بصره بمانند، گروهی در برابر هم پیمانانشان باشند تا پیمان شکنی نکنند و گروهی دیگر به یاری برادرانشان در کوفه بروند، چرا که اگر تو به میدان جنگ بروی عجم‌ها (ایرانیان) خواهند گفت: این امیر و اصل عربهاست و آنگاه با آخرین نیرو و توانشان بر تو حمله خواهند نمود، اما درباره‌ی اعزام دیگر مردم به صحنه، خداوند، رفتن آنها را از رفتن تو بیشتر ناپسند می‌داند و خودش بر تغییر آنچه ناپسند می‌داند تواناتر است، در مورد اینکه تعداد آنها زیاد است؛ باید گفت: ما در گذشته با پشتیبانی نیروهای زیاد و کثرت جنگجو با دشمنان نمی‌جنگیدیم، بلکه با کمک و یاری خداوند می‌جنگیدیم، عمر گفت: رأی درست همین است، من هم دوست داشتم همین کار را بکنم.^۱

پیشنهاد و مشورت علی، پیشنهادی خیر خواهانه و دوستانه‌ای برای سیدنا عمر رضی الله عنه و از نشانه‌های داشتن غیرت برای حفظ جان خلیفه و مقام خلافت است و رفتنش را به میدان جنگ ناخوشایند می‌داند و اصرار دارد جنگ در جایی باشد که خلیفه تنها و ناظر و دنبال کننده‌ی اوضاع باشد و هشدار می‌دهد که اگر خلیفه شخصاً به میدان جنگ برود احتمال دارد از مرزهای نزدیک و در داخل ناآرامی و خطرهایی سر برآورند که کنترل آن از جنگ با دشمن رو در رو مشکل‌تر و خطرناک‌تر باشد. حال در اینجا این سؤال پیش می‌آید: اگر رسول الله صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه اعلان کرده بود که تو خلیفه‌ی بعد از من و امام و پیشوای مسلمانان هستی، آیا برای علی جایز بود که از فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله سرپیچی کند و غصب‌کنندگان حق خود را بدین صورت تأیید کند، حتی اینگونه خالصانه بر خودش واجب بداند که همکاری کند؟... آیا برای تمام صحابه جایز بود که فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله را ضایع کنند؟.. آنان که تربیت یافتگان مستقیم شخص رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند؟... آیا در ذهن هیچ عاقلی می‌گنجد که تمام صحابه و پیشاپیش آنان علی بر امری که خلاف اسلام و فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله است اجماع کنند؟... تردیدی نیست به وضوح می‌توانیم یقین کنیم که مسلمانان تا آن زمان - آخر دوران عمر رضی الله عنه - حتی تا پایان دوران خلافت علی رضی الله عنه یک دسته

۱- تاریخ الطبری ۳/ ۴۸۰ و تحقیق مواقف الصحابة ۲/ ۹۴.

و یک گروه بودند و نمادی از وحدت و همدلی همه جانبه بودند، به ذهن کسی خطور نمی کرد که در امر خلافت و تعیین خلیفه هیچگونه اشکالی وجود داشته باشد و درباره‌ی سزاوارتر بودن به خلافت هیچگونه بحثی وجود نداشت.^۱ باید توجه داشت که معنای مشاوره‌ی متعدّد عمر رضی الله عنه با علی و دیگر صحابه این نیست که او در فقه و علم از آنان کمتر و پایین تر است، چرا که احادیث صحیح بر متعالی بودن علم و تکمیل بودن دین او دلالت دارد، لیکن ایمان عمر رضی الله عنه و علاقه‌ای که به شورا داشت و اینکه می‌خواست حاکمان بعد از او کارها را با مشورت انجام دهند و حاکمیت به استبداد و تکروی تبدیل نشود، او را وامی‌داشت که امور را به رایزنی و مشاوره بگذارد، با این حال باز هم بسیاری اوقات علی رضی الله عنه از نظر خودش انصراف می‌داد و رای عمر را ترجیح می‌داد.^۲

عائشه رضی الله عنها در بحث پیرامون عمر رضی الله عنه می‌گوید: با وجود مشاوره فراوان عمر با علی رضی الله عنه، بیشتر اوقات علی نظر عمر رضی الله عنه را تأیید و از آن پیروی می‌کرد، تا جایی که علی می‌گوید: عمر با من در مورد فلان چیز مشورت کرد، نظر من این بود و نظر او چیزی دیگر بود، ولی دیدم راهی جز قبول کردن رأی عمر ندارم.^۳

چهارم: رابطه‌ی علی و فرزندانش با عمر

عمر رضی الله عنه نسبت به آل و خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار احترام قائل بود و آنها را بر فرزند و خانواده‌اش ترجیح می‌داد، ما در اینجا فقط به برخی از موارد آن اشاره می‌کنیم:

۱- تو از پسرم عبدالله برای اجازه‌ی ورود مستحق تری

از حسن بن علی روایت است: روزی عمر رضی الله عنه از من پرسید: فرزندم! چه می‌شد اگر گاهی به من سر می‌زدی و پیش ما می‌آمدی؟! روزی به در خانه‌اش رفتم، عبدالله بن عمر را جلوی در نشسته دیدم و چون با معاویه خلوت کرده بود به او اجازه‌ی ورود داده نشده بود، به همین دلیل برگشتم، بعداً با عمر رضی الله عنه برخورد کردم، پرسید: فرزندم چرا نیامدی؟ گفتم: آمدم، تو با معاویه رضی الله عنه تنها بودی به پسرت اجازه‌ی ورود ندادی، من هم برگشتم، عمر گفت: تو از

۱- فقه‌السیرة، بوطی / ۲۵۹.

۲- خلافة علی ابن ابی طالب، عبدالحمید علی / ۷۷.

۳- الامامة و الرد علی الرافضة، اصفهانی ص ۲۹۵.

عبدالله بن عمر به ورود مستحق‌تری، آنچه می‌بینی از لطف خدا که شامل حال ما شده، به واسطه لطف او و سپس شما بوده است و دستش را به سرم گذاشت.^۱

۲- به خدا آنچه به من پوشانیدید برای من گوارا نیست

ابن سعد از جعفر بن محمد بن باقر و او از پدرش علی بن حسین روایت می‌کند که: از یمن لباسهایی آوردند و تحویل خلیفه دادند، عمر لباسها را بین مردم تقسیم کرد، پوشیدند و رفتند و خودش بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود، مردم می‌آمدند و درخواست لباس می‌کردند، به آنها می‌داد، آنها لباس را می‌گرفتند و دعا می‌کردند و می‌رفتند، در همین حال بود که حسن و حسین از خانه‌ی مادرشان فاطمه بیرون شدند و بین مردم راه می‌رفتند و از آن لباسها بر تن نداشتند. عمر رضی الله عنه به آنها نگاهی انداخت و گفت: به خدا آن چه بر شما پوشانده‌ام، برایم گوارا نیست؟! گفتند: ای امیرمؤمنان چرا؟ تو مردم را لباس پوشاندی و کار خوبی کردی؟! گفت: به خاطر اینکه از آن لباسها به این دو بچه نرسیده است، چون مناسب تن آنها نبودند و برایشان بزرگ بود، سپس به استاندار یمن نامه نوشت که برای حسن و حسین هر چه زودتر دو لباس بفرست، از آن جا برایشان دو لباس فرستادند و عمر آنها را به حسن و حسین داد.^۲

۳- عمر بنی‌هاشم را در بخشش اموال بر همه مقدم می‌کرد

از ابو جعفر روایت است: آنگاه که پیروزی‌هایی نصیب مسلمانان گردید، عمر تصمیم گرفت برای مردم حقوق تعیین کند. جمعی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا خواند و نظر خواهی کرد، عبدالرحمن بن عوف گفت: اول از خودت شروع کن. عمر گفت: به خدا چنین نخواهم کرد! بلکه اول از خویشاوندان و نزدیکان رسول الله صلی الله علیه و آله شروع می‌کنم. یعنی: از بنی‌هاشم که بستگان رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، بنابراین از عباس شروع کرد و سپس برای علی حقوق تعیین کرد، به طوریکه برای پنج قبیله از آنان حقوقشان را مشخص نمود تا به بنی‌عدی بن کعب رسید، اول برای کسانی که از بنی‌هاشم در جنگ بدر شرکت داشتند، سپس برای کسانی از بنی‌امیه بن عبد شمس که در جنگ بدر حضور داشتند و سپس به ترتیب خویشاوندی به رسول الله صلی الله علیه و آله، حقوقی تعیین نمود و برای حسن و حسین به خاطر

۱- المرتضی / ۱۱۸، کنز العمال / ۷/ ۱۰۵، الاصابة / ۱/ ۱۳۳.

۲- المرتضی / ۱۱۸؛ الاصابة / ۱۰۶.

نزدیکی‌شان به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و مقامی که در نزد ایشان داشتند، حقوق ویژه‌ای اختصاص داد.^۱

۴- علی گفت: این لباس را برادر و دوست عزیزم به من داد علی رضی الله عنه در حالی از خانه بیرون آمد که لباس عدنی پوشیده بود، گفت: این لباس را برادر و دوست صمیمی و برگزیده‌ام امیر مؤمنان عمر به من داده‌است.^۲ و در روایتی از ابی سفر آمده: امیر مؤمنان علی را دیدند که لباسی را زیاد می‌پوشد، پرسیدند: ای امیر مؤمنان می‌بینم که این لباس را زیاد می‌پوشی علت چیست؟ گفت: آری! این را دوست صمیمی و برگزیده‌ام عمر بن خطاب به من داده به خاطر الله خیر خواهی کرد و خداوند خیر نصیبش کرد و سپس گریست.^۳

۵- تقسیم زمینهای ینبع

عمر بن خطاب زمینهای ینبع را تقسیم کرد و قطعه‌ای را به علی داد، علی بر قطعه‌ی عمر رضی الله عنه چیزهایی افزود و در آن چاهی حفر کرد، در حین حفر چاه یکباره آب همچون گردن شتر فواره زد و آب فراوانی از آن بیرون می‌آمد، بعد از این علی آن را به عنوان صدقه‌ای در میان فقراء و مساکین در راه خدا وقف کرد تا روزی که چهره‌هایی سفید و روشن و چهره‌هایی سیاه می‌شود، خداوند چهره‌اش را از آتش حفظ کند و آتش را از چهره‌اش برگرداند. دستور داد این زمین‌ها را در بین اموال صدقه قرار دهند و نوشت: این دستور علی بن ابی طالب است که آن را از اموالش جدا کرده و «ینبع»، «وادی القری»، «الأذنیه» و «راعه» را در راه خدا و برای رضای او انفاق کردم که باید تمام درآمدهای زمینهای مذکور در راه خدا، در جنگ و صلح و برای مجاهدان و خویشاوندان نزدیک و دور انفاق شود و فروش، ارث و بخشش این زمینها جایز نیست، هرگز کسی چیزی از اینها چه بمیرم یا زنده باشم سهم الارث ندارند. امید است که قبول کنند وارث از آن خداست که بهترین ارث برندگان است، این چیزی است که بین من و الله فیصله شده است.^۴

۱- الخراج، ابویوسف / ۲۴-۲۵، المرتضی / ۱۱۸

۲- المختصر من کتاب الموافقه / ۱۴۰.

۳- المنصف، ابن ابی شیبہ / ۲۹/۱۲، ش / ۱۲۰۴۷ به نقل از الشریعه‌الجزی / ۵/ ۲۳۲۷ اسناد آن حسن است.

۴- المحلی / ۶/ ۱۸۰، مصنف عبدالرزاق / ۱۰/ ۳۷۵ و فقه علی قلجی / ۶۲۶.

۶- ای ابوالحسن حتماً باید حرف بزنی

گروهی از قریش که علی با آنها بود در خانه‌ی عمر جمع شده بودند که بحث از شرافت و بزرگواری به میان آمد، همه حرف می‌زدند و علی ساکت بود، عمر گفت: ابوالحسن چه شده است که ساکتی؟ گویا چنان به نظر می‌رسید که علی دوست ندارد حرف بزند، عمر گفت: ابوالحسن حتماً باید تو نیز اظهار نظر کنی و حرف بزنی. علی گفت:

في كل معترك تزيل سيوفنا
 فيها الجماجم عن فراخ الهام
 والله اكرمنا بنصر نبينه
 وبنأ أعز شرائع الإسلام
 ويزورنا جبريل في آياتنا
 بفرائض الإسلام والأحكام

در هر میدان جنگی شمشیرهای ماست که دشمن را نابود می‌کند
 در آن تپه‌ای از سرهای شکافته می‌آفریند.

خداوند ما را با یاری دادن پیامبرش شرف و بزرگواری داده
 و ما با قوانین و دستورات اسلام عزت یافته‌ایم
 جبرئیل با ما در خانه‌هایمان ملاقات می‌کند.
 و فرائض و احکام اسلام را آموزش می‌دهد.^۲

۷- گفتگوی امیر مؤمنان عمر با علی درباره رؤیا

عمر به علی گفت: در شکفتم که انسان خوابی می‌بیند که هرگز به ذهنش خطور نکرده و در نتیجه تعبیر آن مانند گرفتن دست محسوس می‌شود و کسی دیگر خوابی می‌بیند که چیزی بدنبال ندارد، علی علیه السلام گفت: سبب آن را برایت بگویم، امیرمؤمنان؟^۳ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ (۴۲)
 (زمر/۴۲).

۱- المختصر من كتاب الموافقة: ص(۱۳۸).

۲- المختصر من كتاب الموافقة / ۱۳۸.

۳- الفتاوى ۵/ ۲۷۰-۲۷۱.

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است، نگاه می دارد و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می گرداند تا سرآمد معینی (و وقت مشخصی که پایان عمر است).

پنجم: ازدواج سیدنا عمر با ام کلثوم دختر علی و فاطمه

علی رضی الله عنه دخترش ام کلثوم را که از فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، به ازدواج سیدنا عمر رضی الله عنه درآورد و این در پی آن بود که عمر رضی الله عنه برای اعتماد بیشتر و اعتراف به فضیلت و مناقب ایشان و تأیید خوبیها و زیباییهای رفتار و سیره او و نیز جهت تقویت هر چه بیشتر رابطه‌ی صمیمی از علی درخواست کرد که دخترش را به عقد ازدواج او درآورد تا روابط محکم و پاکیزه و استوار و مبارک بین آنها هر چه بیشتر آشکار و برجسته تر شود و قلب حسودان و دشمنان این ملت بزرگ و شرافتمند را آتش زند و بینی شان به خاک مالیده شود.^۱

عمر رضی الله عنه علاقه و محبت خاصی برای اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قائل بوده است، چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به احترام و رعایت حقوق اهل بیت خود سفارش کرده بود، از همین رهگذر و با همین انگیزه بود که ام کلثوم دختر علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها را خواستگاری کرد تا پیوند دوستی شان محکم تر شود و در این باره می گوید: «سوگند به خدا بر روی زمین مردی نمی یابم که از مصاحبت نیکو با او استفاده ببرم»، علی گفت: من این کار را می کنم - من کسی خواهم بود که از حسن مصاحبت با او استفاده ببری و دخترم را به نکاح تو درخواهم آورد - لذا عمر با خوشحالی و شادمانی خود را به جمع مهاجران رساند و می گفت: به من تبریک گوئید... سپس توضیح داد که علت ازدواجش با ام کلثوم این است که از پیامبر شنیدم می فرماید: «کل سبب و نسب منقطع یوم القيامة إلا ما کان من سببی و نسبی»: (تمام پیوندها و روابط خویشاوندی در روز قیامت قطع خواهد شد به جز رابطه‌ای که با من باشد). بنابراین من دوست داشتم که بین من و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیوندی باشد.^۲

۱- الشیعة و اهل البیت / ۱۰۵

۲- اسناد حسن است، حاکم در مستدرک ۱۴۲/۳ و گوید صحیح الاسناد و تخریج نکرده اند ذهی گوید: منقطع است، هبثمی آن را در مجمع الزوائد ۱۷۳/۹ روایت کرده و بگوید: طبرانی آن را در الکبیر و الاوسط و رجال آن دو صحیح است بجز حسن بن سهل که تقه است و برخی او را ضعیف دانسته اند

این ازدواج پر برکت را تمام تاریخ نویسان، نسب شناسان، محدثان و فقهاء شیعه و اهل عناد و ستیزه جویی و مجادله کنندگان ایشان و پیشوایان معصومشان - آن طور که گمان می کنند - تأیید کرده اند و «علامه احسان الهی ظهیر» تمام روایات مختص به این ازدواج را در کتابش که «الشیعة و السنة» نام دارد، آورده است.^۱ علماء اهل سنت نیز این ازدواج را در تاریخ ذکر کرده و تمام منابع بر آن اتفاق دارند، برخی از آنها که این ازدواج را ذکر کرده اند عبارتند از: طبری^۲، ابن کثیر^۳، ذهبی^۴، ابن جوزی^۵، دیار بکری^۶ و علمای رجال شناس نیز این کتاب را در کتابهای رجال شناسی ذکر کرده اند.

از جمله: ابن حجر^۷، ابن سعد^۸، صاحب اسد الغابه^۹ و استاد ابو معاذ اسماعیلی در کتابش: «زواج عمر بن خطاب من ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب حقیقة و لیس افتراء» مفصل به بررسی و ذکر منابع و مراجع اهل سنت و شیعه در این موضوع پرداخته است و به شبهاتی که به این ازدواج مبارک نسبت داده شده پاسخ داده اند و این جانب (مؤلف) نیز به بخشی از سیره و موضعگیری های ام کلثوم در دوران سیدنا فاروق در کتابم تحت عنوان «فصل الخطاب فی سیره امیر المؤمنین عمر بن الخطاب» اشاره کرده ام. با این حال باز هم گفتنی است که ام کلثوم دختر علی علیه السلام، از عمر رضی الله عنه دختری بدنیآ آورد که آن را رقیه نامیدند و پسری از او متولد شد که زید نامیدند، یاران زید روایت کرده اند که زید بن عمر در جلسه ی جر و بحثی از قوم بنی عدی بن کعب شرکت نمود، گویند: شب هنگام بود که زید بن عمر آمد تا در میانشان صلح و آشتی ایجاد کند، چون آنها در حال درگیری بودند، ضربه ای به سرش خورد و زخمی شد و در همان جا وفات یافت، مادرش از شنیدن وفات او غمگین شد و در همان لحظه از ناراحتی جان سپرد، هر دو را با هم در یک وقت دفن کردند، نماز جنازه ی آن

۱- الشیعة و اهل البیت / ۱۰۵.

۲- تاریخ طبری / ۲۸/۵.

۳- البدایة و النهایة / ۲۲۰/۵.

۴- تاریخ الاسلام فی عهد الخلفاء الراشدین / ۱۶۶.

۵- المنتظم / ۱۳۱/۴.

۶- تاریخ الحمیس / ۱۹.

۷- الاصابة / ۲۷۶ کتاب الکنی و کتاب النساء.

۸- همان منبع.

۹- اسد الغابة / ۴۲۵/۷.

دو را عبدالله بن عمر خواند، در حالی که حسن بن علی رضی الله عنه او را پیش نماز کرد و پشت سرش نماز خواند.^۱

ششم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی از پدرت نزد ما محبوبتر نبوده و کسی بعد از پدرت برای ما محبوبتر از تو نیست

اسلم عدوی روایت می کند: وقتی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر بن عوام پیش فاطمه رضی الله عنها می رفتند و با او مشورت می کردند، این خبر به عمر بن خطاب رضی الله عنه رسید، نزد فاطمه رضی الله عنها رفت و گفت: ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله کسی از مخلوقات برای ما محبوبتر از پدرت نبوده و اکنون بعد از پدرت هیچ کس از تو برای ما محبوبتر نیست و با فاطمه رضی الله عنها صحبت کرد، بعد از این علی و زبیر پیش فاطمه رفتند و فاطمه گفت: راهیافته باز گردید، لذا دیگر برای این موضوع به خدمت فاطمه نرفتند.^۲ این روایتی است که صحیح است و سند آن با روحیهی آن نسلی که خداوند آنها را تأیید کرده سازگار است، اما روافض بر این روایت دروغهای خود بافته‌ای که چیزی جز تهمت و افتراء نیست، افزودند و گفتند: عمر به فاطمه گفت: اگر دیگر اینها پیش تو جمع شوند، خانه را بر آنان آتش خواهم زد، چون اینها می خواهند با به تاخیر انداختن بیعتشان جماعت مسلمانان را متفرق کنند و سپس از خانهی فاطمه رضی الله عنها بیرون شد، طولی نکشید که آنها به خانهی فاطمه برگشتند، فاطمه گفت: خبر دارید که عمر این جا آمده و سوگند خورده اگر شما دوباره اینجا جمع شوید؛ خانه را آتش می زند و سوگند به خدا او راست می گوید و سوگندش را عملی خواهد نمود، از این جا بروید و دیگر بر نگردید، آنها نیز برگشتند و دیگر به آنجا نیامدند، مگر بعد از این که بیعت کردند.^۳

ادعای دروغین روافض

این داستان از عمر رضی الله عنه ثابت نیست و ادعای این که عمر رضی الله عنه قصد داشت خانهی فاطمه رضی الله عنها را آتش زند، از دروغهای مبتدعان و دشمنان صحابه ی رسول الله صلی الله علیه و آله است، این دروغها را طبرسی در کتاب «دلائل الامامة»^۴ از جابر جعفی که به اتفاق ائمه ی حدیث،

۱- الاصابة / ۲۷۶ کتاب الکنی و کتاب النساء.

۲- ابن ابی شیبیه در المنصف ۵۶۷/۱۴ اسناد آن صحیح است.

۳- عقائد الثلاثة و السبعین فرقه، ابو محمد الیمین ۱/۱۴۰.

۴- دلائل الامامة / ۲۶ به نقل از عقائد الثلاثة و السبعین ۱/۱۴۰.

رافضی کذابی است نقل کرده است،^۱ برخی از دشمنان صحابه بر این باورند که سیدنا عمر رضی الله عنهما، فاطمه رضی الله عنها را کتک زده تا جایی که پسرش محسن را سقط کرده است، این از دروغهایی است که هیچ اصل و اساسی ندارد و نمی‌دانند که با این روایات دروغین در واقع به علی رضی الله عنه که یکی از شجاعترین و با غیرت‌ترین اصحاب پیامبر بوده،^۲ تهمت بزدلی و ترسویی را وارد می‌سازند، به طوری که جرأت نداشته از ناموسش دفاع کند و به علت ترسویی سکوت کرده است، البته در برخی از کتابهای روافض صحت این روایت انکار شده و تصریح کرده‌اند که این دروغی خودباخته است، گفتنی است که آورده‌اند محسن در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده^۳ و این بار روایت صحیح ثابت است.

هفتم: اختلاف بین عباس و علی و داوری عمر در میانشان

مالک بن اوس می‌گوید: در لحظات آخر نیمه‌ی اول روز بود در حالی که در میان خانواده‌ام نشسته بودم، فرستاده‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: امیرمؤمنان مرا دنبال تو فرستاده است، با او پیش عمر رضی الله عنه رفتم، دیدم روی تختی از ریگ نشسته که روی آن هیچ فرشی نبود و بر بالشتی از پوست تکیه زده، سلام کردم و نشستم. گفت: ای مالک قوم تو ساکن «أبیات» هستند، پیش ما آمده‌اند و من دستور دادم مقداری مال به آنها بدهند، آنها را بگیر و بینشان تقسیم کن، گفتم: ای امیر مؤمنان به کسی دیگر بگو، گفت: ای مرد! آن مال را بگیر و تقسیم کن، در همین حال که من هم نشسته بودم، دربان آمد به خلیفه نزدیک شد و گفت: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد بن ابی وقاص اجازه می‌خواهند؟ گفت: بگو وارد شوند، آمدند و سلام کردند و نشستند، سپس دوباره دربان آمد نزدیک نشست و گفت: علی و عباس اجازه‌ی ورود می‌خواهند؟ گفت: اجازه بده بیایند، آمدند و نشستند.

عباس گفت: ای امیر مؤمنان بین ما قضاوت کن، اختلاف آنها در مال «فی» (غنیمت) بود که از بنی نضیر به دست آمده بود. عثمان و همراهانش گفتند: بین این دو داوری کن و آنها را راحت کن. عمر گفت: آرام باشید! شما را به خداوندی که آسمانها و زمین به دستورش برپایند، سوگند می‌دهم، مگر خبر ندارید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «ما ارث به جای

۱- تهذیب التهذیب (۲/۴۷).

۲- حقیبة من التاریخ / ۲۲۴.

۳- مختصر تحفة الاثنی عشریة / ۲۵۲.

نمی‌گذاریم، آنچه از ما می‌ماند صدقه است»؟ گفتند: بله این را فرموده‌اند، آنگاه رو به علی و عباس کرد و گفت: شما را به خداوند قسم می‌دهم، مگر نمی‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده؟ گفتند: البته خیر داریم که فرموده، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: من درباره‌ی این موضوع به شما توضیح می‌دهم که این مال غنیمت، مالی است که خداوند آن را به رسولش اختصاص داده و این چیزی است که به کسی دیگر اختصاص داده نشده است و سپس اشاره به آیه‌ی (حشر/۶) کرد که می‌فرماید:

﴿ وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

چیزهایی را که خدا از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری توانا است.

این آیه را تلاوت نمود و گفت: اینها را خداوند خالصانه برای رسولش قرار داده بود و آن را به غیر از شما عطا نکرده و کسی را بر شما ترجیح نداده است، بلکه فقط به شما داده و آن را در میان شما تقسیم نموده است، این مال که از آنها برایتان مانده است و رسول الله صلی الله علیه و آله آن را سالیانه در میان خانواده‌اش انفاق می‌کرد و باقیمانده‌ی آن را سهم بیت‌المال قرار می‌داد، رسول الله صلی الله علیه و آله در تمام زندگیش به همین صورت رفتار کرد، شما را به خداوند قسم می‌دهم، مگر از این خبر ندارید؟ ادامه داد و گفت: بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت و ابوبکر رضی الله عنه گفت: من جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله هستم و خداوند می‌داند که من در اجرای دستور و شیوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله صادق و خیرخواه و پیرو حقم؛ سپس ابوبکر وفات یافت و من جانشین او شدم و در مدت دو سال از خلافتم آنها را در اختیار گرفتم و به روش رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه رفتار نمودم و خداوند می‌داند که: صادقانه و خیرخواهانه راه‌یافته و پیرو حق بوده‌ام، آنگاه شما دو نفر آمدید و در مورد آن با من حرف زدید و من هم نظرم را گفتم، دیدم حرفتان یکی است و تو ای عباس آمده بودی حق خودت را مطالبه می‌کردی و علی آمده بود حق زنت را می‌خواست که از پدرش به او می‌رسید، من به شما گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ما ارث به جای نمی‌گذاریم، آنچه ترک می‌کنیم صدقه است». وقتی شایسته دیدم آن را در اختیار شما بگذارم بر این شرط که با خداوند عهد و پیمان ببندید که در تقسیم و استفاده از این مال به همان صورت رفتار کنید که رسول الله صلی الله علیه و آله رفتار کرده بود، با این عهد من آن را

در اختیار شما قرار دادم و شما را به خداوند سوگند می‌دهم؛ آیا آن را بر همین شرط در اختیار شما قرار ندادم؟ حاضران گفتند: همینگونه است که می‌گویی و سپس رو به علی و عباس گفت: شما را به خداوند سوگند می‌دهم؛ آیا آن را با همین شرط در اختیار شما قرار ندادم؟ گفتند: البته، عمر رضی الله عنه گفت: با این وضعیت آیا غیر از این قضاوت و داوری از من می‌خواهید؟ سوگند به خداوندی که آسمان و زمین به فرمان او استوارند، قضاوت و داوری غیر از این نخواهم نمود، اما اگر شما از تقسیم آن ناتوانید، آن را در اختیار خودم قرار دهید، خودم از عهده‌ی آن بر خواهم آمد.^۱

هشتم: عمر، علی را با اهل شورا برای خلافت کاندید کرد، و گفتار علی بعد از شهادت عمر در مورد او

۱- علی یکی از شش نفری بود که برای خلافت کاندید شده بود

بعد از آنکه عمر ضربه خورد و متوجه شد که به زودی از دنیا خواهد رفت، مسلمانان به عیادتش می‌آمدند و می‌گفتند: ای امیر مؤمنان وصیت کن و برای خود جانشین تعیین کن، گفت: شایسته‌تر از این شش نفر - که معرفی کرده بود - که رسول الله صلی الله علیه و آله با رضایت از آنان از دنیا حلت کرده بود، را برای خلافت نمی‌یابم و سپس علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن را نام برد.^۲ و سپس سه نفری را که بیشتر شایسته‌ی خلافت بودند احضار کرد^۳ و نصیحت کرد و گفت: عمر امام شما بود و بر او لازم است که فرد اصلح را برای خلافت برگزیند، در این باره اجتهاد نموده و شش نفری که رسول الله صلی الله علیه و آله با رضایت از آنها دنیا را وداع کرده، از دیگران شایسته‌تر یافته، *إن شاء الله* همانگونه است که وی شایسته دیده، چرا که کسی نگفته فرد دیگری از آنها مستحق‌تر است و از بیم آنکه هر کدام از این شش نفر را تعیین کند، در حالی که اصلح کسی دیگر باشد، انتخاب را به عهده خود این شش نفر گذاشته، چون برایش تعیین این شش نفر به نسبت دیگران ارجحیت داشته‌اند، نه تعیین یکی از آنها و گفت: تعیین یکی از این شش نفر به عهده‌ی خودشان است، این اجتهاد امام عادل و

۱- بخاری، ش/۳۰۹۴، مسلم ۱۷۵۷ و این متن از بخاری است.

۲- البدایة و النهایة ۷-۱۴۲.

۳- البخاری، ش/۳۷۰۰.

خیرخواهی است که از هوای نفسش پیروی نمی‌کند و این نمونه‌ای واقعی از تطبیق فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿ وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ﴾ (شوری ۳۸) و نیز فرمود: ﴿ وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾ (آل عمران/۱۵۹)

بنابراین آنچه خلیفه‌ی دوّم انجام داد شورایی و بر اساس مصلحت بود.^۱ حقیقت این است که عمر فاروق رضی الله عنه معتقد بود صلاحیت خلافت در میان شش نفر به هم نزدیک است، اگر در برخی فضیلت یا فضائلی وجود داشت که در بعضی دیگر نبود، در برخی دیگر خصوصیات و برتری‌هایی وجود داشت که در دیگران نبود و معتقد بود اگر یکی از آنها را تعیین کند، نوعی خلل و ایراد در کارش به او نسبت داده خواهد شد. بنابراین از ترس خداوند یک نفر را تعیین نکرد و از طرفی می‌دانست که کسی از این شش نفر به خلافت مستحق تر نیست، در نتیجه هر دو مصلحت را رعایت کرد، چون کسی خارج از این شش نفر صلاحیت این کار را نداشت و تعیین نکردن یک نفر مشخص از آنها نیز از بیم کوتاهی کردن و عدم تعیین فرد اصلح به تمام معنا بوده است، خداوند بر بنده‌اش واجب نموده که بر حسب امکان به مصلحت عمل کند و عملکرد عمر رضی الله عنه در نهایت مصلحت‌مکن صورت گرفت^۲، این اعتراض وارد نیست که شیعه ادعا می‌کنند و می‌گویند: عمر رضی الله عنه با واگذار کردن تعیین خلیفه به شورای شش نفره با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر مخالفت کرد، چرا که اختلاف دو نوع است: خلاف تضاد و خلاف تنوع، عملکرد عمر از نوع دوّم^۳ بوده است و اجتهاد عمر رضی الله عنه را تمام صحابه تأیید کردند و کسی نشنیده که حتی یک نفر با اجتهاد او مخالفت کرده باشد، این موضوع را در کتاب: «فصل الخطاب فی سیرة امیر المؤمنین عمر بن الخطاب، شخصیت و عصره» با شرح و تفصیل بیشتر توضیح داده‌ام.

۲- سخنان علی رضی الله عنه درباره‌ی عمر رضی الله عنه بعد از شهادت او

ابن عباس روایت می‌کند: عمر رضی الله عنه را بعد از شهادت روی تخت گذاشته بودند و مردم او را کفن می‌کردند و برایش دعا کرده و درود می‌فرستادند، هنوز جنازه را بلند نکرده بودند که من در میان جمعیت بودم و متوجه چیزی نبودم، مردی شانه‌ام را گرفت، دیدم علی بن ابی

۱- منهاج السنة ۱۶۲/۳-۱۶۴. المنتقی ۳۶۲-۳۶۴.

۲- منهاج السنة ۱۶۲-۱۶۴.

۳- عقیده اهل السنة ۱۰۴۲/۳.

طالب است، نسبت به عمر ترحم کرد و گفت: کسی را به جای نگذاشتی که تا به ملاقات خداوند می‌روم رفتارش همانند رفتار تو برایم محبوب باشد، سوگند به خدا گمان می‌کردم که خداوند تو را با دو رفیق همراه خواهد نمود، چون بسیاری اوقات می‌شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «با ابوبکر و عمر رفتم، با ابوبکر و عمر وارد شدم و با ابوبکر و عمر خارج شدم».^۱

۳- علی درباره‌ی عمر گفته است: «قطعاً کار عمر درست بود...».

این سخن علی علیه السلام بر عدم مخالفتش با عمر بعد از وفاتش دلالت دارد، از عبد خیر روایت است که گفت: نزد علی علیه السلام بودم که اهل نجران آمدند، با خودم گفتم اگر قرار باشد علی بخواهد چیزی علیه عمر علیه السلام بگوید امروز خواهد گفت، وی می‌گوید: سلام کردند و دریک صف جلوی نشستند، سپس یکی از آنها نامه‌ای بیرون آورد و به دست علی علیه السلام داد و گفت: این خط توست که با دست خویش نوشتی و رسول الله صلی الله علیه و آله دیکته کرده، دیدم اشک از چشمان علی جاری شد و سرش را بلند کرد و گفت: ای نجرانیان این آخرین نامه‌ای است که جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشتم، گفتند: آنچه در آن است به ما بده، گفت: به شما توضیح می‌دهم، آنچه عمر گرفته است، برای خود ایشان نبوده، بلکه برای گروهی از مسلمانان گرفته و آنچه از شما گرفته نسبت به آنچه به شما داده بهتر است، سوگند به خدا چیزی از آنچه عمر انجام داده رد نمی‌کنم، چون قطعاً کار عمر علیه السلام درست بود و او راه یافته است.^۲

این حادثه یکی از اصولی است که فقهاء آن را به صورت یک اصل رسمی شناخته‌اند و می‌گویند: «لا یرد القاضی اجتهاد قضاء من قبله»: (قاضی حق ندارد اجتهاد قضاوت پیش از خود را رد کند) و این اصول را از علی علیه السلام گرفته‌اند^۳ این نظریه‌ی جمهور فقهاء است^۴ و در جایی دیگر علی علیه السلام فرموده: «گره‌ی را که عمر بسته باز نخواهم کرد»^۵ و باز از علی روایت

۱- بخاری، ش-۳۶۸۵.

۲- مجمع البلدان ۲۶۹/۵ و المختصر من کتاب الموافقه ۱۳۹/، فقه امام علی ۸۱۳/۲ به نقل از سنن بیهقی، اسناد آن مرسل است و آجزی ۱۷۷۷/۴ اسنادش مرسل است

۳- فقه الامام علی ۸۱۳/۲.

۴- فقه الامام علی ۸۱۳/۲.

۵- المختصر من کتاب الموافقه بین اهل البیت و الصحابة، ص ۱۴۰، سند آن منقطع است، و مصنف ابن ابی شیبة (۳۳/۱۲) ش ۱۲۰۵۴.

است که فرمود: «مانند هم قضاوت کنید تا جماعتی واحد شوید، من بیم آن دارم که اختلاف پیش آید».^۱

۴- عمر بن خطاب از رفتن به آنجا تنفر داشت، لذا من هم ناپسند می‌دانم بعد از اینکه علی از جمل فارغ شد به بصره رفت و چون ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها می‌خواست به مکه برگردد، او را تا حدی همراهی و خداحافظی کرد و به کوفه رفت، در روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری وارد کوفه شد، به او گفتند: به قصر سفید می‌روی، گفت: خیر، عمر بن خطاب رفتن به آن را ناپسند می‌دانست، لذا من هم ناپسند می‌دانم و به «الرحبه» رفت و در مسجد جامع بزرگ دو رکعت نماز به جا آورد.^۲

۵- اهل بیت، عمر فاروق را دوست داشتند

یکی از نشانه‌های دوستی و محبت اهل بیت نسبت به عمر فاروق رضی الله عنه این بود که پسرانشان را عمر نامگذاری می‌کردند، چون نسبت به ایشان محبت داشتند و شخصیت عمر فاروق رضی الله عنه برایشان محبوب و دوست داشتنی بود و با این کار می‌خواستند از کارهای نیکو و مکارم بزرگ اخلاقیش قدردانی کنند، چون به اسلام خدمات بزرگ و ارزشمندی ارائه کرده بود و بدینوسیله می‌خواستند به آن پیوند محکم و استوار فیما بین شان و رابطه‌ی خویشاوندی و دامادی که بین عمر و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هر چه بیشتر و بهتر اعتراف و آن را تأیید کنند و سیدنا علی رضی الله عنه اولین فردی بود که نام یکی از پسرانش را که از ام حبیب دختر ربیعہ بکریه متولد شده، عمر گذاشت.^۳

در کتاب صاحب الفصول، تحت عنوان: «ذکر اولاد علی بن ابی طالب» ذکر شده: عمر بن علی از تغلبه است که مادرش صهباء دختر ربیعہ از اسیرانی است که خالد بن ولید بر آنان در «عین التمر» شیبخون زد، این فرزند علی، عمر طولانی در حدود هشتاد و پنج سال داشته و نیمی از ارثیه علی به او رسیده است، چون تمام برادرانش مانند: عبدالله، جعفر، عثمان و... با امام حسین در کربلا شهید شدند، بنابراین او از همه ارث برد.^۴

۱- مصنف عبدالرزاق ۳۲۹/۱۰ به نقل از فقه‌الامام علی ۸۱۳/۲.

۲- تاریخ‌الخلافة الراشدة، محمد کنعان ۳۸۳/۳.

۳- تاریخ الیعقوبی ۲۱۳/۲، الشیعة و اهل البيت ۱۳۳/۱۳۳.

۴- الفصول المهمة ۱۴۲/۱۴۲، الشیعة و اهل البيت ۱۳۳/۱۳۳.

امام حسن نیز به پیروی از پدر یکی از پسرانش را عمر نامید^۱ و به همین صورت حسین هم نام یکی از پسرانش را عمر نامید، بعد از اینها پسر امام حسین ملقب به زین العابدین هم نام یکی از پسرانش را عمر گذاشت^۲ و موسی بن جعفر معروف به کاظم نیز نام یکی از پسرانش را عمر گذاشته است.^۳

اینها پیشوایان اهل بیت هستند که طبق سنت و راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کردند و به عقیده و منهج اهل سنت پایبند بودند و با این کار می‌خواستند محبت و صمیمیتی را که نسبت به عمر فاروق رضی الله عنه حتی بعد از وفات او در دل می‌پروراندند، اظهار کنند و به همین صورت نامگذاری به نام عمر و نیز ابوبکر و عثمان در میان اهل بیت همواره ادامه داشته و راه و روش همه آنها اینگونه بوده، به همین علت است که نامهای صحابه و امهات المؤمنین (زنان پیامبر) در میان خانواده‌های هاشمی که به قرآن و سنت پایبند بوده‌اند، همواره به چشم می‌خورد، آنها فرزندانشان را به نام طلحه، عبدالرحمن، عائشه و ام سلمه و... نامگذاری می‌کردند و ما از تمام کسانی که خودشان را پیرو و مطیع مخلص اهل بیت می‌دانند، می‌خواهیم که به علی، حسن، حسین و دیگر پیشوایان اهل بیت، اقتدا کرده و برخی از فرزندانشان را با نامهای خلفای راشدین و امهات المؤمنین (همسران رسول الله) نامگذاری کنند^۴، امید می‌رود با این عمل نشان دهند که واقعاً پیرو ائمه اهل بیت هستند.

۶- خداوند عمر رضی الله عنه را سبب ادامه‌ی نسل حسین بن علی قرار داد

عمر بن خطاب رضی الله عنه در میان غنائم فارس دختر یزدگرد پادشاه ایران را به حسین بن علی داد که علی بن حسین، زین العابدین از او متولد شده، همان زین العابدینی که از نسل حسین کسی غیر از او باقی نماند و تمام نسل حسین از او و منتسب به اوست.^۵

بنابراین کسانی که عمر رضی الله عنه را دشنام و ناسزا می‌گویند و خود را پیرو و منتسب به حسین می‌دانند، باید از این کار زشت برحذر باشند، چرا که اگر او نبود آنها هم وجود نداشتند.^۶ و

۱- الشیعة و اهل البيت / ۱۳۳.

۲- الشیعة و اهل البيت / ۱۳۴.

۳- منبع سابق / ۱۳۵ ز

۴- مراجعه کن به: اذهبوا فأنتم الرافضة، عبدالعزيز زبیری / ۲۳۰.

۵- عمدة الطالب في أنساب ابي طالب، افضل الثاني به عنوان (عقب الحسين) به نقل از اذهبوا فأنتم الرافضة / ۲۳۲.

۶- اذهبوا فأنتم الرافضة. ص ۲۳۲

عمر خواهر همین زن را به محمد بن ابی بکر داد و به این ترتیب هر دو همپراز شدند و قاسم بن محمد بن ابوبکر از همین زن اوست، بنابراین قاسم بن محمد بن ابی بکر و زین العابدین با هم پسر خاله‌اند.^۱

۷- نظر عبدالله بن حسن بن علی در خصوص عمر رضی الله عنه:^۲

از حفص بن قیس روایت شده است که از عبدالله بن حسن درباره‌ی حکم مسح بر موزه سؤال کردم، گفت: مسح کن که عمر بن خطاب مسح کرده است، وی می‌گوید: گفتم: سؤال این بود که آیا تو مسح می‌کنی؟ گفت: آن برای بیشتر ناتوانی می‌آورد، من به تو می‌گویم عمر مسح کرده، تو از نظر من می‌پرسی!، در حالی که عمر از من و از تمام کسانی که روی زمین را پر کرده‌اند بهتر است، گفتم: ای ابو محمد! کسانی هستند که می‌گویند شما این سخن را از روی تقیه می‌گویید، در حالی که ما بین قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و منبر نشسته بودیم، خطاب به من گفت: خداوند می‌داند که این عقیده‌ام در دل (نهان) و بر زبان و به صورت آشکار است، بنابراین از این بعد حرف کسی را درباره‌ی من گوش مکن و نپذیر و گفت: این کیست که گمان می‌کند علی مردی مغلوب و مقهور بوده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمانی داده که اجرا نکرده است؟ همین برای گنه کار دانستن علی و ایراد بر او کافیست که گمان می‌کنند از اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرباز زده است؟!^۳

۱- سیر اعلام النبلاء ۶/۲۵۴.

۲- ایشان ابو محمد هاشمی فردی سخاوتمند، خوش زبان و با شرافت بوده که در نزد عمر بن عبدالعزیز مقام و منزلتی داشته در سال ۱۴۵ وفات کرده، الأعلام زرکلی ۴/۲۰۷ و تاریخ بغداد ۹/۴۳۱.

۳- النهی عن سبب الاصحاب و ما فيه من الاتم والعقاب، محمد عبدالواحد مقدسی ص ۵۷.

مبحث سوم علی علیه السلام در دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه

اول: بیعت علی علیه السلام با عثمان رضی الله عنه

هنوز کاملاً از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فارغ نشده بودند که اعضای شورا و رجال مجلس اعلای دولت در خانه‌ی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها تشکیل جلسه دادند. گفته‌اند: در خانه‌ی فاطمه دختر قیس فهری خواهر ضحاک بن قیس گرد آمدند تا در بزرگترین قضیه‌ای که بعد از وفات عمر بن خطاب رضی الله عنه در زندگی مسلمانان پیش آمده بود، تصمیم‌گیری کنند، در آن رایزنی هم آراء خود را ابراز کردند و هم بحثهای مفصلی بیان شد، در نتیجه به توفیق خداوند به نقطه‌ای مشترک دست یافتند که رضایت خداوند به طور خاص و مسلمانان به طور عام در آن بود.^۱

برنامه‌ی شورا زیر نظر عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه آغاز شد، تا خلیفه را انتخاب کنند، اولین چشم انداز و مظهر شورا را به صورت سازمان یافته عملی کنند و خلیفه را برگزینند تا اعمال سخت و طاقت فرسای خلافت و رهبری امور مسلمانان را بر عهده گیرد. عبدالرحمن چنان با آرامش و شکیبایی و با اراده‌ی استوار و محکم و حسن تدبیر و اجرای نیکو عمل کرد که موفقیتش را در ادای آن امر بسیار مهم و عظیم، تضمین نمود^۲ و شورا را با مهارت و آزادی کامل چنان دسته‌بندی کرد که واقعاً شایسته‌ی بزرگترین قدردانی است.^۳

ذهبی گفت: از بهترین کارهای عبدالرحمن در امر شورا این بود که اوّل خودش را از خلیفه شدن عزل کرد و گفت هر کس از شورای حل و عقد خلیفه‌ای برای امت برگزیند، من هم قبول دارم و با این کارش توانست به کاملترین شکل، امت را بر بیعت با عثمان رضی الله عنه جمع و متحد گرداند و اگر خودش دوست دار خلافت و حاکمیت می‌بود، می‌توانست و اگر برای خودش نمی‌خواست می‌توانست برای پسر عمویش و نزدیکترین فرد آن گروه به خود یعنی: سعد بن ابی وقاص تلاش کند تا خلیفه شود.^۴ در نتیجه همه به توافق رسیدند که با

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون/ ۶۲-۶۳.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون/ ۷۰-۷۱.

۳- مجله البحوث الاسلامیة، ش/ ۱۰ ص ۲۵۵.

۴- سیر اعلام النبلاء، ۸۶/۱.

عثمان بن عفان بیعت کنند و بعد از نماز صبح آخرین روز ماه ذی الحجه سال ۲۳ هجری برابر با ۶ نوامبر ۶۴۴ میلادی بیعت با عثمان صورت گرفت.

به این صورت که در آن روز امام جماعت صهیب رومی بود، در حالی که عمامه‌ای پوشیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سرش پیچید و عبدالرحمن در حالی آمد که اعضای شش نفره‌ی شورا در اطراف منبر جمع شده بودند، عبدالرحمن کسانی را فرستاد تا تمام مهاجران، انصار و امیران و فرماندهان لشکر اسلام که در مدینه بودند، بیایند، از جمله معاویه امیر شام، عمیر بن سعد امیر حمص، عمرو بن عاص امیر مصر که همه ایشان در آن سال آمده بودند تا با عمر مراسم حج را به جای آورند، بعد از حج نیز همه تا مدینه عمر را همراهی کرده بودند.^۱

در روایت بخاری آمده که بعد از اقامه‌ی نماز صبح، اعضای شورا در کنار منبر جمع شدند و عبدالرحمن دنبال افراد حاضر در مدینه از مهاجران و انصار و فرماندهان لشکر فرستاد که به حج آمده بودند، بعد از این که همه جمع شدند، عبدالرحمن کلمه‌ی شهادت را خواند و گفت: ای علی من نظر مردم را جویا شدم، هیچ کس را با عثمان برابر نمی‌دانند، به دل خودت چیزی راه مده و خطاب به عثمان گفت: با تو بر سنت خدا و پیامبر او و سنت و روش دو خلیفه‌اش بیعت می‌کنم، بعد از عبدالرحمن، مهاجران، انصار، فرماندهان لشکر و عموم مسلمانان با عثمان بیعت کردند.^۲

در روایت صاحب التمهید آمده: علی بن ابی طالب بعد از عبدالرحمن، اولین کسی بوده که با عثمان بیعت کرد.^۳

دوم: دروغ‌پردازی‌های روافض برای لکه دار کردن شورا

روایات باطل رافضی که با دسیسه ساخته شده و وارد تاریخ اسلام کرده‌اند تا از این طریق آن را لکه‌دار و مخدوش کنند، از جمله روایات جعلی داستان شورا و انتخاب عثمان بن عفان است. مستشرقان این روایات را گردآوری کرده و به صورت گسترده‌ای اقدام به انتشار آنها کرده‌اند، بسیاری از مورخان و روشنفکران جدید تحت تأثیر آنها قرار گرفته‌اند، حال آنکه بدون بررسی و پژوهش در مورد متن و سند، اینگونه روایات را در بین مسلمانان منتشر

۱- شهید الدار / ۳۷.

۲- بخاری کتاب الاحکام / ۷۲۰۷.

۳- التمهید و البیان / ۲۶.

کرده‌اند. مورخان شیعه به داستان شورا اهمیّت ویژه‌ای داده‌اند و روایات باطل و دروغینی ساخته‌اند تا جایی که برخی کتابهای مخصوص و مستقّلی در این زمینه نوشته‌اند، ابو مخنف کتاب شورا را تألیف کرد و نیز ابن عقده و ابن بابویه کتابهایی مستقل در همین موضوع نوشته‌اند.^۱ ابن سعد^۲ روایت از طریق واقدی درباره‌ی شورا و بیعت عثمان رضی الله عنه و تاریخ خلیفه شدن وی نقل کرده؛ یکی از روایاتش از طریق عبیدالله ابن موسی است که ترور و شهادت عمر رضی الله عنه و منحصر نمودن شورا در آن شش نفر و وصیتش به علی و عثمان در صورت خلیفه شدن هر یک از آن دو و سفارشی که صُهب رومی در این باره کرده را نوشته است.^۳

بلاذری هم داستان شورا و بیعت با عثمان را از طریق ابی مخنف روایت کرده و نیز هشام کلبی روایتی آورده که از ابی مخنف و روایت دیگری را از واقدی نقل کرده و نیز از عبیدالله بن موسی روایت کرده است.^۴

طبری در این داستان بر چند روایت اعتماد کرده است، از جمله روایتی از ابو مخنف^۵ که تنها او روایت کرده، همچنین ابن ابی الحدید، برخی حوادث داستان شورا را از طریق احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل کرده^۶ و اشاره نموده‌اند که آن را از کتاب «الشوری» واقدی گرفته است.^۷

روایات روافض در این مورد بر چند ادعای بی‌پایه و بی‌اساس تأکید می‌کنند که هیچ صحتی ندارد، به شرح زیر:

۱- متهم کردن صحابه به همدستی در تعیین سرنوشت رهبری مسلمانان
روایات روافض، صحابه را به پارتی بازی و رعایت نکردن حق، متهم کردند و نیز ادعا می‌کنند علی رضی الله عنه راضی نبوده عبدالرحمن خلیفه را تعیین کند، در روایت ابی مخنف، هشام

۱- الذریعة الی تصانیف الشیعة ۱۴/۲۴۶.

۲- الطبقات الکبریٰ ۳/۶۳ و ۳/۶۷.

۳- إنساب الاشراف ۵/۶ و ۵/۱۸-۱۹.

۴- اثر التشیع علی الروایات التاریخیة ۳۲۱.

۵- شرح نوح البلاغه ۹/۴۹-۵۰-۵۸.

۶- منبع سابق.

کلبی از پدرش و احمد جوهری^۱ نقل کرده که عمر دستور داد در صورت برابر بودن دو نفر ترجیح یکی از آن دو نفر برای امر خلافت به عهده‌ی عبدالرحمن بن عوف باشد و علی از همان اول احساس کرد که خلافت از دستش رفت، چون می‌دانست به دلیل رابطه‌ی دامادی^۲ که بین عثمان و عبدالرحمن وجود دارد، قطعاً عبدالرحمن، عثمان را ترجیح خواهد داد. علامه ابن تیمیه رحمه‌الله هرگونه ارتباط نسبی نزدیک بین عثمان و عبدالرحمن را نفی کرده و می‌گوید: عبدالرحمن برادر یا پسر عمو و حتی از قبیله‌ی عثمان نبوده، عبدالرحمن از بنی زهره و عثمان از بنی امیه بوده است، بنی زهره به بنی‌هاشم نزدیکتر است تا بنی امیه، چون بنی زهره دائیهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند که عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص نیز از آنها به حساب می‌آیند. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی سعد بن ابی وقاص فرموده: «هذا خالي، فليربي أمرؤ خاله»: این دائی من است، هر کس می‌خواهد دائیش را به من نشان دهد.^۳ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین هیچ فرد مهاجر با مهاجری دیگر و بین انصاری با انصار دیگر پیوند برادری ایجاد نکرد، بلکه پیوند برادری را بین مهاجرین با انصار بست، به این علت بین عبدالرحمن و سعد بن ربیع انصاری^۴ پیوند برادری منعقد کرد و داستان این پیوند مشهور در کتابهای صحیح و غیره ثابت است و علماء از این آگاهند.^۵ مبنای سازشی که روایات روافض ادعای آن را دارند بر اساس همان پیوند دامادی بین آن دو دوست است، در حالی که آنها فراموش کرده‌اند پیوند نسب از پیوند دامادی قویتر است و از طرفی فراموش کرده‌اند که آن رابطه که بین مؤمنان در اولین نسل مسلمانان بوده، هیچ گونه نسب و پیوند دامادی را نمی‌شناسد و پیوند دامادی که عبدالرحمن با بنی امیه داشته این بوده که عبدالرحمن با ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط خواهر ولید ازدواج کرده بود.^۶

۱- روایت هر دو تای اینها از نظر محدثین مردود است به کتاب الرجال مراجعه شود (م).

۲- اثر التشیع علی الروایات التاریخیه / ۳۲۲.

۳- صحیح سنن ترمذی ۳/ ۲۲۰، ش ۴۰۱۸.

۴- البخاری، کتاب: مناقب الانصار، ش / ۳۷۸۰.

۵- منهاج السنة النبویه ۶/ ۶۷۱-۶۷۲.

۶- الطبقات الکبری ۳/ ۱۲۷.

۲- ماجرای حزب اموی و حزب هاشمی

روایات ابومخنف بر این موضوع اشاره دارد که بین بنی هاشم و بنی امیه در مدّت مشورت برای بیعت، رقابتی سخت ایجاد گردید، در حالی که در هیچ روایت صحیح و یا ضعیفی چنین چیزی نقل نشده و وجود ندارد.^۱

برخی مورخان مغرضانه برخی از روایات رافضه را- به خاطر هدفی که در قلب پرورانده‌اند- علیرغم باطل بودن سند و تناقض و مخالفت با روایت صحیح نقل کرده‌اند، سپس بر اساس همین روایات غلط تجزیه و تحلیل باطل خود را بنا کرده‌اند و مشورت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله برای تعیین خلیفه‌ی جدید را به شکل اختلافات عشائری جلوه دادند که به دو حزب اموی و هاشمی تقسیم شده بودند، این تصویری خیالی و استنباطی مردود است که هیچ دلیلی ندارد، زیرا فضای آکنده از صمیمیت و مهر و خیرخواهی زندگی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به گونه‌ای بوده که یک فرد مهاجر همراه فردی از انصار بر علیه پدر، برادر، پسر عمو و فرزندان طائفه‌اش در یک صف قرار می‌گرفت، چیزی که اینها ادعا می‌کنند امکان ندارد. قابل تصور نیست آن اصحابی که برای سالم نگه داشتن و حفاظت دین شان تمام قید و بندهای دنیا را بی‌باکانه فدا می‌کردند و تمام منافع مادی را قربانی می‌نمودند، دست به چنین اقدامی دنیا پرستانه بزنند و این عمل با روحیه و ایمان و شناخت صحیح آن برگزیدگانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مژده‌ی بهشت داده بود، هیچ سازگاری و تناسبی ندارد و حوادث زیادی از آنان روایت است که ثابت می‌کند آنها به مراتب بزرگتر از این بودند که از چنین زاویه‌ای تنگ و روزنه‌ای کوچک به درمان و حل این امور بزرگ پردازند، بنابراین باید فهمید که قضیه‌ی خانوادگی و یا قبیله‌ای نبوده زیرا آنان به خاطر جایگاهی که در اسلام داشتند، به عنوان اهل شورا تعیین شدند.^۲

۳- دروغ و تهمت‌هایی که قهراً به علی نسبت داده‌اند و برایشان افترا زدند

ابن کثیر می‌گوید: این که بسیاری مورخان مانند: ابن جریر و غیره از رجالی مجهول روایت نقل کرده‌اند که علی علیه السلام خطاب به عبدالرحمن گفت: مرا فریب دادی و او را بدین خاطر به

۱- مرویات أبي مخنف في التاريخ الطبري/ ۱۷۷-۱۷۸

۲- الخلفاء الراشدون، امين القضاة/ ۷۸-۷۹.

خلیفه برگزیدی که داماد تو بود و نیز برای اینکه هر روز درباره‌ی کارهایش با تو مشورت کند! و علی تا جایی در بیعت درنگ کرد که عبدالرحمن این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيْرَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح/۱۰).

در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد. (آیه‌ی ۱۰ سوره فتح)

دیگر اخبار روایات دروغینی که مخالف روایات صحیح اند و اعتبار و ارزشی ندارند و به گویندگان و ناقلائشان برگردانده می‌شوند، «والله اعلم». آنچه در مورد صحابه قابل تصور است، مخالف اوهام و یاوه‌گویی و خیال‌بافیهای بسیاری از مبتدعان رافضه و قصه‌سرایان بی‌خرد است که نمی‌توانند از نظر علمی و حتی عقلی روایت صحیح و ضعیف و درست و نادرست را از هم تشخیص دهند.^۱

سوم: عثمان برتر است یا علی؟

عقیده‌ی اهل سنت بر این است که هر کسی علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مقدم شمارد و برتر بداند منحرف و مبتدع است و هر کس علی را بر عثمان مقدم شمارد و برتر بداند، خطا کار است، اما او را گمراه نمی‌دانند و مبتدعش نمی‌شمارند.^۲

باید توجه داشت که برخی از علماء و صاحب نظران در مورد کسی که علی را بر عثمان مقدم شمارد سخن تندی گفته‌اند، آنها می‌گویند هر کس علی را بر عثمان مقدم شمارد قطعاً چنین فردی اصحاب پیامبر را در ترجیح و اختیار عثمان بر علی خائن می‌داند.^۳

ابن تیمیه می‌گوید: عقیده‌ی اهل سنت این است که عثمان رضی الله عنه بر علی مقدم و از علی فضیلت بیشتری دارد، هر چند این مسئله از اصولی نیست که به خاطر این کسی از اهل سنت جدا و منحرف شود، چنین فردی تنها در مسئله خلافت منحرف شده است، چون اهل سنت

۱- البداية و النهایة ۷/۱۵۲.

۲- مجموع الفتاوی ۳/۱۰۱-۱۰۲.

۳- حقیة من التاریخ، عثمان خمیس/۶۶.

معتقدند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام خلیفه بوده‌اند و معتقدند هر کس به خلافت اینها اعتراض داشته باشد، از گمراهان است.^۱

علما در مورد کسی که علی را بر عثمان مقدم شمارد، دو نظریه دارند، طبق یک نظر به هیچ عنوان جایز نمی‌دانند که علی را از عثمان برتر بدانند و معتقدند هر کس علی را بر عثمان ترجیح دهد و برتر بداند از سنت خارج شده و مبتدع است، چون با اجماع صحابه مخالفت کرده‌است. به همین دلیل گفته‌اند: هر کس علی را بر عثمان مقدم بداند به مهاجرین و انصار خیانت کرده است، این عقیده کسانی همچون ایوب سختیانی، احمد بن حنبل و دارقطنی است. طبق روایت دوم چنین فردی را مبتدع نمی‌دانند چون از نظر فضیلت به هم نزدیک هستند.^۲

چهارم: علی علیه السلام در خلافت عثمان حدود را اجرا و در امور حکومتی با او مشورت می‌کرد

۱- اقامه‌ی حدود شرعی در دوران عثمان

حصین بن منذر روایت می‌کند: در مجلس عثمان بن عفان علیه السلام حضور داشتم که ولید را آوردند و دو نفر علیه او گواهی دادند که شراب نوشیده و شخص سوّمی گواهی داد که شراب استفراغ نکرده، عثمان گفت: نوشیده و استفراغ نکرده است؟ و گفت: ای علی برخیز و تازیانه‌اش بزن، علی گفت: حسن تازیانه‌اش بزن، حسن گفت: کار سخت را به عهده‌ی کسی بگذار که از آن نفع می‌برد. گویا حسن علیه السلام نسبت به او گله‌مند بود، لذا گفت: ای عبدالله بن جعفر! برخیز و شلاقش بزن، عبدالله شلاق می‌زد و علی می‌شمرد تا اینکه به چهل رسید، گفت دست نگه دار و سپس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر شرابخوار را چهل شلاق زدند و عمر رضی الله عنه هشتاد شلاق، هر دو سنت است البته از نظر من این (چهل تازیانه) بهتر است.^۳

از این روایت به وضوح فهمیده می‌شود که علی با عثمان علیه السلام رابطه نزدیک داشته است و در اجرای فرمان الهی همکار و یاور بودند و علی در مقام دفاع از عثمان در پاسخ کسانی که

۱- مجموع الفتاوی ۳/۱۰۱-۲۰۱.

۲- منبع سابق.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم، کتاب الحدود ۱۱/۲۱۶.

به خاطر کاری که به ولید نسبت می‌دادند بر عثمان ایراد می‌گرفتند، گفت: شما به عثمان چنان ایراد می‌گیرید که گویا خودش این کار را کرده است تا یاورش را به قتل برساند.^۱ گناه عثمان درباره‌ی مردی که او را به خاطر گناهش شلاق زده و از کار بر کنارش کرده چیست؟

۲- مشورت عثمان با علی و بزرگان صحابه در فتح آفریقا

در «ریاض النفوس» آمده است: از طرف استاندار مصر «عبدالله بن سعد» شخصی نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد و گفت: مسلمانان بر بخش‌هایی از آفریقا که با ما هم مرز هستند یورش می‌برند و از دشمن اموال غنیمت می‌گیرند، چه کار کنیم؟ در پی این عثمان مسور بن مخرمه را خواست و درباره‌ی اعزام لشکر به جنگ آفریقا صحبت کرد، در این باره روایت است که عثمان رضی الله عنه گفت: ابن مخرمه! نظرت درباره‌ی جنگ با آفریقا چیست؟ گفت: با آنها می‌جنگیم، گفت: پس همین امروز بزرگان صحابه را جمع و با آنها مشورت کن، همه یا اکثریت آراء بر هر چه توافق کردند عمل خواهیم نمود و گفت: علی، طلحه، زبیر و عباس را بیاور و تعدادی از مردان را نام برد و با تک تک آنها در مسجد به تنهایی سخن گفت، سپس ابو الأعور (سعید بن زید) و روایت است که عثمان پرسیدند: ای ابوعور چرا اعزام سپاه به جنگ آفریقا را نمی‌پسندی؟ گفت: چون شنیدم عمر می‌گفت: تا آب در چشمان من است مسلمانان با آنها نخواهند جنگید، معتقدم نباید بر خلاف عمر رضی الله عنه رفتار کنی، عثمان گفت: سوگند به خدا، از جنگ با آنها نمی‌ترسم و این در حالی است که آنها (آفریقاییها) راضی هستند که در جای و مواضع خودشان بمانند و نجنگند، عثمان با تمام کسانی که مشورت کرد کسی جز ابن مخرمه با او اختلاف نظر نداشت، سپس مردم را جمع و سخنرانی نمود و آنها را به جهاد در آفریقا تشویق کرد. در نتیجه برخی از صحابه مانند عبدالله بن زبیر و ابوذر غفاری رضی الله عنه برای جهاد بیرون رفتند.^۲

۳- رأی علی و جمع کردن مردم بر یک قرائت توسط عثمان

عثمان رضی الله عنه درباره‌ی جمع کردن مردم بر یک قرائت با بزرگان و افراد سرشناسی از مهاجرین و انصار و در رأس آنها با علی بن ابی طالب رضی الله عنه مشورت و در توضیح آن فرمود: این مشکلی

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۱/۴۲۱).

۲- ریاض النفوس ۱/۸-۹ و الجهاد و القتال، هیکل ۱/۵۵۶.

است که افراد برگزیده‌ی امت، فرماندهان جهادی و هدایت‌یافتگان هدایتگر با آن روبرو هستند و این موضوع را با سران صحابه در میان گذاشت، پس از بررسی و تبادل نظر تمام سران و بزرگان صحابه، بر این امر مهم اجماع نمودند و مقام و اهمیت قرآن چیزی نبود که آحاد مردم از آن بی‌خبر باشند، چه رسد به علماء و پیشوایان برجسته‌ی امت.^۱

در واقع عثمان رضی الله عنه کار نوپدید (بدعت) انجام نداد، بلکه قبل از او ابوبکر رضی الله عنه با مشورت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاری شبیه آن انجام داده بود. عثمان نیز با اصحاب مشورت کرد و همه کارش را پسندیدند و گفتند: جمع‌آوری قرآن کاری شایسته و نیکوست!^۲

مصعب بن سعد می‌گوید: صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دریافتم در حالی که عثمان قرآنهای متعدد غیر مصحف اصلی را جمع‌آوری کرد و سوزاند و دیدم که از این کار شگفت زده شده بودند.^۳

علی رضی الله عنه مردم را از این که از عثمان انتقاد و ایراد بگیرند نهی می‌کرد و می‌گفت: ای مردم! در مورد عثمان غلو و زیاده‌روی نکنید و چیزی جز خیر نگوئید، به خدا کارش (جمع‌آوری قرآن) با مشورت همه ما (صحابه) بوده است^۴، در روایت دیگر علی رضی الله عنه می‌گوید: بعد از آنکه مردم در مورد شیوه‌های قرائت قرآن اختلاف کردند و این خبر به عثمان رضی الله عنه رسید، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را جمع کرد و درباره‌ی جمع کردن مردم بربیک قرائت با ما مشورت کرد، همه‌ی ما با او اتفاق نظر داشتیم و علی رضی الله عنه می‌گوید: اگر من هم عهده‌دار مسئولیت خلافت می‌بودم، همان کار عثمان را انجام می‌دادم.^۵

پنجم: موضعگیری علی در فتنه ترور و شهادت عثمان رضی الله عنه

اسباب و علل مختلف دست به دست هم داد و شرایط فتنه‌ی قتل خلیفه سوم عثمان رضی الله عنه را فراهم نمود. از جمله دست‌یابی مردم به آسایش و رفاه و تأثیر آن در جامعه و طبیعت تغییر و تحولات اجتماعی در چنین شرایطی، آمدن عثمان رضی الله عنه بعد از عمر بن خطاب و بیرون شدن

۱- عثمان بن عفان صادق عرجون / ۱۷۵.

۲- فتنه مقتل عثمان ۱/ ۷۸.

۳- التاریخ الصغیر، بخاری ۱/ ۹۴ اسناد آن حسن لغیره است.

۴- فتح الباری ۹/ ۱۸ اسناد آن صحیح است.

۵- ابوداود، کتاب المصاحف / ۲۹-۳۰ اسناد آن صحیح است و خلافة علی، علی عبدالحمید ص ۸۰.

بزرگان صحابه از مدینه و تعصبات جاهلی، توطئه‌ی کینه توزان و دسیسه‌های محکم برای بهانه تراشی و ایرادهای هر چند جزئی بر علیه خلیفه عثمان و به کارگیری وسایل و شیوه‌های تحریک کننده‌ی مردم علیه خلیفه و تأثیر فرقه‌ی سبئی (پیروان ابن سبأ) در به وجود آوردن فتنه‌ها. این اسباب را با شرح و تفصیل در کتابم: «تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان» ذکر کرده‌ام.

دشمنان اسلام در فتنه‌ی ترور عثمان رضی الله عنه شیوه‌های تحریک کننده‌ای برای مردم به کار گرفتند و دروغها و اراجیف و شایعاتی پخش کردند، همه جا سخن از تحریک و مناظره و مجادله و جر و بحث با خلیفه در حضور مردم بود و به استانداران طعنه می‌زدند و انتقاد می‌گرفتند و نامه‌های جعلی و دروغ‌های ساختگی به نام صحابه ای مانند: عائشه، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم علیه خلیفه پخش می‌کردند و شایعه می‌کردند که علی بن ابی طالب به خلافت شایسته‌تر است و او وصی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، همچنین گروه‌ها و دسته‌جات مختلفی در شهرهای کوفه، بصره و مصر تشکیل دادند که دلالت بر آن داشت همه برنامه‌ها از پیش ساخته و حساب شده بود و از شهرهای مذکور به مدینه آمدند و برای اهالی مدینه این توهم را به وجود آوردند که شورشیان با دعوت اهل مدینه آنقدر به ایجاد حوادث ادامه دادند که منجر به قتل و شهادت خلیفه گردید.^۱

در کنار این عوامل مجموعه شعارهایی را به کار بردند مانند: استفاده از شعار الله اکبر، جهاد ضد ستم و ظلم‌ها، امر به معروف و نهی از منکر و تعویض و عزل استانداران از دیگر برنامه‌های فتنه‌گران آشوبگر بود، تا آن که این شعارها به شعار خلع و کناره‌گیری خلیفه تغییر یافت و این خواسته‌های نادرست و جسورانه تا جایی ادامه یافت که خواستار قتل خلیفه شدند و با شتاب هر چه تمامتر اقدام به قتل خلیفه کردند، زمانی آتش خشم آنها بر افراخت و شعله‌ور گردید که شنیدند مسلمانان از شهرهای مختلف برای یاری و دفاع از خلیفه حرکت کرده‌اند و راهی مدینه شده‌اند، به همین دلیل حلقه‌ی محاصره‌ی خانه خلیفه را تنگ و تنگ‌تر کردند و یکدیگر را به هر وسیله‌ی ممکن به قتل خلیفه تشویق نمودند.^۲

از وجود و تأثیر سازمان سبئی به رهبری عبدالله بن سبأ یهودی پشت این حوادث و دیگر حوادثی که بعد از آن به وجود آمد و آثار و پیامدهای شهادت سیدنا عثمان که جهان اسلام را به شدت تکان داد، در مباحث بعدی بحث خواهیم نمود.

۱- دراسات فی عهد النبوة والخلافة الراشدة / ۴۰۱.

۲- دراسات فی عهد النبوة والخلافة الراشدة / ۴۰۲.

۱- موضع علی علیه السلام در آغاز فتنه‌ی شهادت عثمان رضی الله عنه

علی رضی الله عنه طبق روال معمول همواره مطیع و خیرخواه خلفا بود و شخص علی رضی الله عنه درباره‌ی رفتار خود با خلیفه‌ی سوم عثمان رضی الله عنه می‌گوید: «اگر عثمان از من بخواهد که به دشوارترین راه بروم، اطاعت می‌کنم»^۱ و آن گاه که شورشیان قبل از شهادت عثمان در «ذی مروه» فرود آمدند، عثمان رضی الله عنه علی و مردی را که نامش در روایات ذکر نشده است به نزد آنان فرستاد، با آنها ملاقات کردند و علی گفت: از کتاب خدا اطاعت می‌کنید، ولی از هر چه به میل شما نباشد خشمگین هستید؟ بالاخره به توافق رسیدند.^۲

در روایتی دیگر آمده که آنان دو یا سه بار با علی به مجادله و بگومگو پرداختند، سپس گفتند: این پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاده‌ی امیر مؤمنان است و کتاب خدا را به شما پیشنهاد می‌کند، بنابراین قبول کردند و بر شروط ذیل به توافق رسیدند،^۳ تبعید شدگان برگردانده شوند، به هر کس تا به حال (از بیت المال) نداده‌اند بدهند، اموال غنیمت را به طور کامل تقسیم کنند، در تقسیم اموال بیت المال عدالت رعایت شود و افراد امین و قدرتمند به کار گمارده شوند.

این شرایط را طی نامه‌ای نوشتند و خواستار برگرداندن ابن عامر به بصره و ابقای ابوموسی شدند.^۴ در پی این عثمان با هر گروه به صورت خاص صلح کرد و سپس هر گروه با رضایت به شهر و دیار خویش بازگشت.^۵ پس از این، فتنه‌انگیزان ماجراجو متوجه شدند که نیرنگها و برنامه‌هایشان نقش بر آب شده و اهداف پست‌شان محقق نگردیده و به مقتضای آن توافق، صلح برقرار خواهد شد، لذا به فکر افتادند که فتنه را زیبا جلوه دهند و آتش آن را دوباره شعله ور کنند و پیمان صلح را بشکنند، این موضوع در روایات زیر بیشتر روشن می‌شود.

در حین بازگشت گروه‌هایی که از شهرها آمده بودند، متوجه شتر سواری شدند که گاهی خودش را نشان می‌دهد و پنهان می‌کند، گویا می‌خواست بگوید مرا دستگیر کنید!؟

۱- مصنف بن ابی شیبه ۲۲۵/۱۵ سند آن صحیح است.

۲- تاریخ دمشق، زندگی نامه‌ی عثمان / ۳۲۸، تاریخ خلیفه / ۱۶۹.

۳- فتنه مقتل عثمان / ۱۲۹/۱.

۴- فتنه مقتل عثمان / ۱۲۹/۱.

۵- همان منبع / ۳۲۹.

بالاخره او را گرفتند و پرسیدند چه شده؟ کجا می‌روی؟ گفت: من فرستاده‌ی امیرالمؤمنین هستم و مأمورم که پیش استاندار مصر بروم، او را بازدید کردند، نامه‌ای که از زبان عثمان رضی الله عنه نوشته شده به همراه داشت، نامه را باز کردند، در آن دستور قطع دست و پا و به دار آویختن اعتراض کنندگانی داده شده بود که تازه با آنها صلح کرده بود، بنابراین به مدینه برگشتند.^۱

این خبر به عثمان رضی الله عنه گزارش شد، نوشتن و مهر زدن چنین نامه‌ای را کاملاً رد کرد و گفت: یا دو شاهد بیاورید که من آن را نوشته‌ام و یا به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست سوگند می‌خورم که نه چنین نامه‌ای نوشته‌ام و نه به کسی دستور داده‌ام آن را بنویسد و نه از آن خبری دارم. گفتمی است که بسیار اتفاق می‌افتد نامه‌ای را از زبان فردی می‌نویسند و از طرف او مهر می‌زنند در حالی که وی بی‌خبر است^۲ و هر چه انکار کند حرفش را قبول نمی‌کنند، چه بسا که در انکارش صادق و خیرخواه و نیکوکار باشد و هستند افرادی که برای رسیدن به اهداف شوم خود دست به چنین دسیسه‌هایی می‌زنند و نامه‌ای که شورشیان طغیانگر و منحرف تصور می‌کردند عثمان نوشته و مهر زده است و به غلامش سپرده تا سوار بر یکی از شتران صدقه آن را به استاندار مصر برساند، نامه‌ای جعلی بود که به او نسبت داده بودند، دلیل این مدعا شواهد و قرائن زیر است:^۳

الف- چگونگی دو گروه عراقی و مصری که از هم جدا شده بودند و در فاصله دور از همدیگر قرار داشتند، عراقیها در شرق و مصریان در غرب، به طور همزمان از نامه باخبر شدند؟! این ممکن نیست مگر با نقشه‌ای از پیش تعیین شده که طبق برنامه، نامه‌ای با جعل و تزویر نوشتند و شتر سواری را کرایه گرفتند تا حامل نامه باشد و در جلو مصریان ظاهر شود، در عین حال شتر سوار دیگری را مزد بدهند تا نزد عراقی‌ها برود و به آنها خبر دهد که چنین نامه‌ای کشف شده و در آن عثمان دستور قتل شورشیان را صادر کرد، همانگونه که علی بن ابی طالب در پاسخ به اعتراض شورشیان به این مضمون استناد کرد و گفت: ای اهل بصره و ای اهل کوفه شما از کجا باخبر شدید که گروه مصری به چنین نامه‌ای دست یافته؟ در حالی که شما بخشی از مسیر راه را طی کرده بودید و از آنها فاصله‌ی زیادی گرفته بودید، ولی

۱- تاریخ طبری ۳۷۹/۵.

۲- فتنه مقتل عثمان ۱۳۲/۵، البدایة و النهایة ۱۹۱/۷.

۳- تیسیر الکریم المنان فی سیرة عثمان بن عفان / ۴۱۰.

همزمان با مصریان به سمت ما بازگشتید؟^۱ حتی علی قاطعانه (به شورشیان) گفته بود که این نقشه را در مدینه طرح کرده بودید.^۲

ب- این نامه‌ی شوم اولین نامه‌ای نبود که آن جنایتکاران جعل کرده بودند، بلکه نامه‌های دیگری از زبان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از زبان علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم جعل کرده بودند، آری! حتی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها را نیز متهم کردند که طی نامه‌ای مردم را علیه سیدنا عثمان تحریک کرده است، وقتی این خبر به عائشه رضی الله عنها رسید آن را رد کرد و گفت: نه هرگز! سوگند به آن خداوندی که مؤمنان به او ایمان آورده‌اند و کافران به او کافر شده‌اند، من برایشان تا کنون که اینجا نشسته‌ام از سیاه تا سفید ننوشته‌ام.^۳ و اعمش در این باره می‌گوید: آنها می‌گفتند: این نامه از زبان عائشه رضی الله عنها نوشته شده است.^۴

شورشیان علی را متهم می‌کردند که طی نامه‌ای از آنها خواسته به مدینه بیایند، در حالی که علی این ادعا را انکار می‌کرد و قسم می‌خورد و می‌گفت: والله که من هیچ نامه‌ای به شما ننوشته‌ام.^۵

همچنین صحابه‌های دیگر را متهم می‌کردند که به شهرهای مختلف نامه نوشته‌اند و از مردم خواسته‌اند به کمک شان بیایند که دارند دین محمد را تغییر می‌دهند و ادعا می‌کردند که صحابه در نامه‌هایشان اظهار نموده‌اند جهاد در مدینه از حفاظت مرزها و مرزبانی در مناطق دور بهتر است.^۶

ابن کثیر در تعلیقی بر این خبر می‌نویسد: اینها دروغ‌هایی بودند که به نام صحابه گفته‌اند و از طرف علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم نیز نامه‌هایی به خوارج (قاتلان) نوشته بودند همانگونه که آن نامه را به نام عثمان جعل کرده بودند، در حالی که اصلاً چنین دستوری نداده بود و از آن خبر نداشت.^۷ روایات طبری و خلیفه با صحیح ترین سند سخن ابن کثیر را تأیید می‌کنند

۱- تاریخ الطبری ۳۵۹/۵.

۲- همان منبع ۳۵۹/۵.

۳- تحقیق مواقف الصحابه ۳۳۴/۱.

۴- تاریخ خلیفه بن حیاط ۱۶۹/.

۵- تحقیق مواقف الصحابه ۳۳۵/۱، البداية و النهایة ۱۹۱/۷.

۶- تحقیق مواقف الصحابه ۳۳۵/۱، البداية و النهایة ۱۷۵/۷.

۷- البداية و النهایة ۱۷۵/۷.

مبنی بر اینکه صحابه‌هایی همچون علی، عائشه و زبیر رضی الله عنهم خودشان نوشتن چنین نامه‌هایی را انکار می‌کردند.^۱ تردیدی نیست که همین دست‌های جنایتکار که این نامه‌های دروغین را از زبان صحابه نوشته بودند، آتش فتنه‌ها را روشن و شعله‌ور کردند و در نتیجه فتنه و فسادها به وجود آمد و پخش و انتشار همین نامه‌های دروغین و تلقین افراد ساده لوح بود که منجر به قربانی شدن و شهادت عثمان رضی الله عنه گردید.

اما هدف اصلی توطئه‌های فرقه‌ی سبئیه یهودی فقط از بین بردن عثمان نبود، بلکه هدف اصلی‌شان تغییر و تحریف اسلام برای نسل‌های آینده بود.

آیا وقت آن نرسیده که مسلمانان و نسل‌های اسلامی حقیقت تاریخ‌شان را بشناسند و با سیره و زندگی صحیح و درست نیاکانشان آشنا شوند؟ و آیا زمان آن نرسیده که نویسندگان معاصر مسلمان، از خداوند بزرگ بترسند و جسورانه بی‌گناهان را پیش از تحقیق و بررسی دقیق جرح و ردّ نکنند؟ تا در پی این عملشان همانند دیگر افرادی که با این گونه اظهار نظرهای بی‌اعتبار شدند، بی‌اعتبار نشوند؟

۲- موضع علی در اثنای محاصره‌ی منزل عثمان

محاصره‌ی خانه‌ی خلیفه تا جایی شدت یافت که او را از حضور در مسجد منع کردند، اما او با درسی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بود، این مصیبت بزرگ را با شکیبایی تحمل می‌کرد و با ایمان به تقدیر، سعی داشت برای این مشکل راه حل مناسبی پیدا کند، لذا گاهی به وسیله‌ی ایراد سخنرانی به همه تذکر می‌داد که کشتن مسلمان جایز نیست جز در مواردی که اسلام مقرر کرده است و گاهی با مردم حرف می‌زد و فضایل و خدماتش را به اسلام یادآور می‌شد و با گواهی بقیه‌ی ده نفری که رسول خدا آنان را به بهشت مژده داده بود، بر این حرفهای خود استناد می‌جست.^۲

گویا با زبان حال می‌گفت: آیا ممکن است کسی چنین اعمال و فضایلی داشته باشد، ولی به دنیا وابسته شود و آن را بر آخرت ترجیح دهد؟! آیا چنین فردی ممکن است، در امانت خیانت کند و اموال و خونهای امت را به بازیچه بگیرد، در حالی که با یقین کامل از سرانجام آن آگاه است و تحت نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تربیت یافته و پیامبر و اصحاب به فضایل او گواهی داده‌اند، آیا رواست که با چنین انسانی این گونه رفتار شود؟!.

۱- تحقیق مواقف الصحابه ۱/۳۳۵.

۲- خلافة علي بن ابيطالب، عبدالحميد علي / ۸۵.

شورش طغیانگران بر مدینه شدت گرفت تا جایی که در اغلب اوقات خودشان پیشماز می‌شدند.^۱ در این زمان بود که صحابه دریافتند مسأله به آن سادگی نیست که فکر می‌کردند، از به وجود آمدن فرجامی که نمی‌پسندیدند به وحشت افتادند، چون شنیده بودند که شورشیان قصد دارند خلیفه را به قتل برسانند، لذا به خلیفه پیشنهاد کردند تا از حریم خویش دفاع کنند تا فتنه پایان یابد.

اما خلیفه نپذیرفت که خونی به خاطر او ریخته شود.^۲ در پی این برخی از بزرگان صحابه فرزندانشان را برای حفاظت از خلیفه بدون مشورت با او به خانه‌اش فرستادند که حسن بن علی و عبدالله بن زبیر از آن جمله بوده‌اند و در برخی روایات آمده است: در همان روزی که شورشیان خلیفه‌ی مظلوم را به شهادت رساندند، حسن بن علی را که زخمی شده بود از خانه‌ی خلیفه به خانه خودش بردند.^۳ به همین صورت غیر از حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم نیز زخمی شدند و حسین بن علی و عبدالله بن عمر نیز از کسانی بودند که از خلیفه دفاع می‌کردند.^۴

در آن مصیبت مروان بن حکم که از نظر خویشاوندی نزدیکترین فرد به عثمان رضی الله عنه بود، گواهی داده است که افراد مذکور به دفاع از عثمان رضی الله عنه آمده بودند.^۵ ابن عساکر که روایت می‌کند علی کسی را نزد عثمان فرستاد و گفت: من پانصد زره جنگی دارم اجازه دهید در مقابل شورشیان از تو دفاع کنم، چون تو کاری نکردی که ریختن خونت روا باشد، عثمان گفت: خداوند تو را جزای خیر دهد، دوست ندارم به سبب من خونی ریخته شود.^۶

روایات متعددی وجود دارد که ثابت می‌کند علی رضی الله عنه در هنگام محاصره از خلیفه عثمان رضی الله عنه دفاع کرده است و هنگامی که شورشیان آب را از خلیفه منع کردند و خانواده‌ی خلیفه در

۱- سیر اعلام النبلاء ۳/۵۱۵.

۲- فتنه مقتل عثمان ۱/۱۶۷، مسند احمد ۱/۳۹۶ تحقیق احمد شاکر.

۳- الطبقات ابن سعد ۸/۱۲۸ با سند صحیح.

۴- تاریخ خلیفه ۱۷۴.

۵- تاریخ الاسلام الذهبی، الخلفاء الراشدون ۸۷/ اسناد آن قوی است.

۶- تاریخ دمشق ۴۰۳.

تنگنا قرار گرفت، علی به خانه‌ی خلیفه آب فرستاد و تعدادی از خدمتکاران بنی‌هاشم و بنی‌امیه آنها را به خانه خلیفه رساندند و برخی از آنها زخمی شدند.^۱

حوادث با سرعت هر چه بیشتر شتاب گرفت و شورشیان وارد خانه‌ی خلیفه شدند و او را به شهادت رساندند، این خبر در حالی به صحابه رسید که بیشترشان در مسجد بودند و چنان بر آنان سخت تمام شد که از هوش رفتند، علی رضی الله عنه خطاب به فرزندان و برادرزادگانش گفت: چگونه با وجود شما بر درب خانه، عثمان کشته شد؟ و از شدت ناراحتی، حسن را که زخمی شده بود سیلی زد.^۲ و به سینه حسین زد و ابن زبیر و ابن طلحه را تویخ کرد و خشمگین و ناراحت به خانه‌اش رفت و می‌گفت: وای بر شما! پروردگارا من از دست داشتن و همکاری در قتل خلیفه بی‌زاری می‌کنم.

آری بدین صورت علی رضی الله عنه موضعی خیرخواهانه داشت و مشاور و تابع خلیفه بود و در حین فتنه شجاعانه در کنار عثمان رضی الله عنه ایستاده و از همه مردم بیشتر از او دفاع کرد، هرگز از او به بدی یاد نکرد و تلاش می‌کرد که اختلاف خلیفه و شورشیان حل شود و صلح کنند، لیکن این مسأله فراتر از توان و اراده‌ی ایشان بود و اراده‌ی خداوند بر آن بود که خلیفه و امیرمؤمنان به مقام بلند شهادت کامیاب شود.^۳

۳- پیوندهای ازدواج میان خانواده‌ی علی و عثمان رضی الله عنهما

بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه هیچ‌گونه دشمنی، مخالفت و تنفری، آن‌گونه که دشمنان اسلام یاوه‌گویی و دروغپردازی می‌کنند و داستانهای دروغینی که از خودشان درآوردند، وجود نداشته و برای هر فرد منصف و آگاه واضح است که رابطه‌ی بنی‌هاشم با بنی‌امیه، رابطه دوستی و برادری و پسر عمویی بوده است، آنان بیش از همه به هم نزدیک بودند و نسبت به هم محبت و قدردانی و احترام متقابل داشته‌اند، در غم و درد و گرفتاری یکدیگر شریک بودند، چون بنی‌هاشم و بنی‌امیه فرزندان یک پدر و نوادگان یک جد و شاخه‌های یک درخت قبل و بعد از اسلام بوده‌اند که همه از یک چشمه‌ی صاف و یک منبع زلال آب خوردند و میوه‌های دین پاک خداوند را چیدند که به وسیله‌ی رسول صادق و امین و معلم و مربی و خاتم انبیاء و رسولان فرستاده بود، بین ابوسفیان و عباس رابطه‌ی صمیمی و پیوند

۱- اسناد الاشراف بلاذری ۵/۶۷

۲- ابن ابی عاصم، الاحاد المثانی ۱/۱۲۵ به نقل از خلافة علی ۸۷/.

۳- خلافة علی بن ابی طالب ۸۷/.

دوستی قوی بود که برای همگان ضرب المثل شده بود.^۱ قبل از اسلام بین این دو طائفه پیوندهای ازدواجی برقرار بود و رسول الله صلی الله علیه و آله دو دخترش را به ازدواج عثمان بن عفان و دختر دیگرش را به ازدواج ابی العاص بن ربیع که هر دو از بنی امیه بودند، در آورد.

علاوه بر این، عثمان پسر دختر عمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و مادرش با عبدالله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله دو قلو بودند، از آروی دختر کریز بن حبیب بن عبد شمس است و این زن، ام کلیم بیضاء دختر عبدالمطلب عمه‌ی پیامبر بود. علاوه بر این، بعد از عثمان پسرش أبان بن عثمان با ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر طیار بن ابی طالب، ازدواج کرد.^۲ نوه‌ی عثمان، زید بن عمرو بن عثمان، با نوه علی سکینه دختر حسین، ازدواج نمود و نوه‌ی دیگر عثمان به نام محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان با فاطمه دختر حسین نوه‌ی دیگر علی، ازدواج کردند و ام حبیب دختر ابی سفیان سردار بنی امیه، زن سردار بنی هاشم و سردار فرزندان آدم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است و نیز هند دختر دیگر ابوسفیان زن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بنی هاشم بود که پسرش محمد از او متولد شده است.^۳ لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب با عباس بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد و بعد از او لبابه به عقد ازدواج ولید بن عتبه (برادرزاده‌ی معاویه) ابن ابی سفیان در آمد.^۴

رمله دختر محمد بن جعفر طیار بن ابی طالب زن سلیمان بن هشام بن عبدالمملک اموی بوده است و بعد از او ابوالقاسم بن ولید بن عتبه بن ابی سفیان با او ازدواج کرده است.^۵ به همین صورت رمله دختر علی زن پسر مروان بن حکم بن ابی العاص بوده است و نوه‌ی مروان بن حکم ولید بن عبدالمملک با نوه‌ی علی به نام نفیسه دختر زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ازدواج کرده است و نزد او وفات یافت؛ مادر نفیسه به نام لبابه دختر عبدالله بن عباس است.^۶ در اینجا تنها به همین اندازه بسنده می‌کنیم و این شاء الله برای کسی که جوایب حق باشد، کافی است.^۷

۱- الشیعه و اهل البیت / ۱۴۱

۲- المعارف دینوری / ۸۶، الشیعه و اهل البیت / ۱۴۱.

۳- طبقات ابن سعد ۵/ ۱۵، الاصابه ۳/ ۵۸-۵۹.

۴- نسب قریش / ۱۳۳، الشیعه و اهل البیت / ۱۴۳.

۵- الشیعه و اهل البیت / ۱۴۳.

۶- طبقات ابن سعد ۵/ ۲۳۴.

۷- الشیعه و اهل بیت / ۱۴۴.

ششم: اقوال علی علیه السلام درباره‌ی خلفای راشدین رضی الله عنهم

علی علیه السلام می‌گوید: در صحت اجماع بر خلافت ابوبکر، عمر و عثمان و علی تردیدی نیست، هر کس با یکی از آنها مخالفت کند با آیه مخالفت ورزیده که می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝۱۱۵ ﴾ (النساء/۱۱۵).

یعنی: کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آن که (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به) دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!

نیز با فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت ورزیده که می‌فرماید: «علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين المهديين عضوًا علیها بالتواجد»: (بر شماست که از سنت من و سنت خلفای راشدین راه یافته پیروی کنید و با دندانها آن را محکم بگیرید).

شکی نیست که خلفای راشدین، ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم، کسانی هستند که به خوبی از آنان پیروی کرده‌اند.^۱

سخن ایوب سختیانی چه زیبا است که می‌گوید: «هر کس ابوبکر را دوست داشته باشد، دین را اقامه کرده است و هر کس عمر را دوست داشته باشد آشکارا راهش را پیدا کرده است، هر کس عثمان را دوست داشته باشد، دلش با نور خداوند روشنی یافته است و هر کس علی را دوست داشته باشد به دستگیره‌ای محکم چنگ زده است، هر کس درباره اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم عقیده و نظر خوبی داشته باشد، از نفاق پاک و بری است»^۲

شاعر می‌گوید:

إني رضيت عليًا قدوةً علمًا كما رضيت عتيقًا صاحب الغار
وقد رضيت أبا حفص وشيعته وما رضيت بقتل الشيخ في الدار

۱- الشريعة آجری ۴/۱۷۶۸.

۲- الشريعة ۴/۱۷۷۲ - ۱۷۷۳.

كل الصحابة عندي قدوة علم فهل عليّ بهذا القول من عار
إن كنت تعلم أني لا أحبهم إلا لوجهك أعتقني من النار

یعنی:

من خشنود به آنم که علی در علم الگوی من باشد
همانطور که عتیق همراه و بار غار پیامبر را دوست دارم
و ابو حفص و طرفدارانش را دوست دارم
به کشته شدن عثمان در خانه‌اش هرگز خشنود نبودم
همه صحابه برای من الگو هستند
آیا این عقیده برای من ننگ است
خداوندا! تو می‌دانی که من اینها را فقط به خاطر تو
دوست دارم پس به همین خاطر از آتش نجاتم ده.^۲

به هر حال دلایل قطعی و براهین روشن بر وجود رابطه‌ی صمیمی و بسیار خوب علی علیه السلام
با خلفاء مشخص بوده است، در صفحات گذشته به بخشی از این روابط حسنه اشاره کردیم
و برای بهتر و بیشتر روشن شدن رابطه‌ی علی و خلفای راشدین دلایل دیگری نیز به آنها
می‌افزایم.

۱- سردار بزرگان و جوانان بهشت

از علی علیه السلام روایت است: در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه آمدند، فرمود:
«یا علی هذان سیدا کهل اهل الجنة و شباهما، بعد النبیین و المرسلین»^۳: (ای علی بعد از پیامبر
و رسولان، این دو سردار، بزرگان و جوانان بهشت هستند).

۲- آرزو می‌کنم مانند ابوبکر و عمر باشم

سوید بن غفله می‌گوید: از کنار گروهی از مدعیان طرفداری علی گذشتم که شنیدم نسبت به
ابوبکر و عمر حرفهای ناشایست می‌گویند، لذا نزد علی رفتم و گفتم: اندکی پیش، از کنار

۱- المصدر نفسه (۲۵۳۶/۵).

۲- همان منبع ۲۵۳۶/۵.

۳- مسند احمد، الموسعة الحديثية، ش/۶۰۲، این حدیث صحیح است و این اسناد حسن.

دسته‌ای از طرفدارانت عبور می‌کردم، دیدم درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حرفهایی که شایسته این امت نیست میزنند؟! اگر تو به آنچه اینها اظهار می‌کنند معتقد نباشی، اینان جسارت چنین حرفهایی را ندارند، علی رضی الله عنه گفت: عقیده‌ام درباره‌ی ابوبکر و عمر این است که آرزو دارم من هم بتوانم به روش آن دو زندگی کنم و گفت: لعنت خدا بر کسانی که در خصوص آن دو باوری جز خیر و نیکی در دل می‌پرورانند، سپس اشکهایش سرازیر شد و گریست و درحالی که دستانش را زیر بغل گرفته بود، به مسجد رفت و روی منبر نشست و ریش سفیدش را در دست گرفته بود و به آن نگاه می‌کرد تا مردم جمع شدند، آنگاه بر پا ایستاد و سخنرانی کوتاه و رسایی ایراد کرد و فرمود: چه شده که عده‌ای افراد دو سردار قریش و دو پدر مسلمانان را به بدی یاد می‌کنند؟! من از آنچه گفته‌اند اعلان برائت و بیزاری می‌کنم و به خاطر آنچه گفتند آنها را مجازات خواهم نمود. بدانید! سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، جز مؤمنان پرهیزکار آن دو را دوست نمی‌دارند و جز فاسقان و افراد پست نسبت به آن دو بزرگواری کینه ندارند. آن دو بزرگواری با صداقت و وفاداری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را همراهی نمودند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، در تمام کارهایش طبق دستور پیامبر عمل می‌کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه‌ای که به نظر آن دو اهمیت می‌داد، به رأی کسی دیگر اهمیت نمی‌داد و به اندازه‌ای که آن دو را دوست داشت کسی را دوست نداشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفت که از آن دو راضی بودند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری و فاتهش که نه روز طول کشید، دستور داد ابوبکر در نمازها امامت مردم را به عهده گیرد. پس از وفات ایشان مؤمنان اداره‌ی امورشان (خلافت) را به او سپردند و زکات اموالشان را به او می‌پرداختند، چون اداره‌ی امور و تحویل گرفتن زکات هر دو با هم است و مردم با رضایت کامل و بدون هیچ گونه اجباری با او بیعت کردند و از بنی عبدالمطلب، من اولین شخصی بودم که بیعت کردم، در حالی که او (ابوبکر) به خلافت راضی نبود و دلش می‌خواست یکی از ما این کار را بر عهده گیرد، سوگند به خدا! که او پس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین و با فضیلت‌ترین فرد بود.

از نگاه ترحم و مهربانی، مهربانترین و از نگاه دلسوزی، دلسوزترین فرد بود، در تقوا از همه استوارتر و از نظر سابقه‌ی ایمانی از همه با سابقه‌تر و در مسلمان شدن از همه جلوتر بود... در میان ما با روش و سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیست تا آن که وفات کرد، سپس عمر خلافت را به عهده گرفت در حالی که برخی راضی و برخی ناراضی بودند، او نیز قبل از آن که از دنیا برود، همه خلافتش را تأیید و اعلان رضایت کردند.

عمر طبق سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و به روش ابوبکر امور مسلمانان را رهبری کرد و چنان پیرو و دنباله‌رو آن دو بود که بچه شتر پیرو و دنباله روی مادرش است.

به خدا قسم دلسوز و مهربان بود و مظلومان را یاری می‌کرد و در اجرای دستور و فرمان خداوندی از ملامت گران پروایی نداشت، خداوند حق و صداقت را در زبانش قرار داده بود. تا جایی که گمان می‌کردیم فرشته با او حرف می‌زند، خداوند با مسلمان شدن او، اسلام را عزت داد و هجرتش را موجب استواری و قوام دین گردانید و خداوند در دل منافقان ترس او و در دل مؤمنان محبتش را قرار داده است.

تا جایی که فرمود: چه کسی مانند آن دو بزرگوار را سراغ دارد، رحمت خدا بر آنها، خدا به ما توفیق داده که راه آن دو را بیماییم، چون هیچ کس بدون پیروی از آنان به مقام ایشان نمی‌رسد.

بدانید! هر کس مرا دوست دارد باید آن دو را دوست بدارد و هر کس آن دو را دوست ندارد گویا با من دشمنی و بغض کرده است، من از چنین فردی بیزارم و اگر کسی را نزد من بیاورید که به آنها توهین کرده به شدیدترین وجه مجازاتش خواهم نمود، اما قبل از اقدام به چنین جرمی مجازات شایسته نیست، بدانید و آگاه باشید که هر کس بعد از این چنین حرفهایی بزند، قطعاً بر او حد تهمت زننده را جاری خواهم نمود و بدانید که بهترین افراد این امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر هستند، اگر بخواهم سوّمی را هم معرفی می‌کنم، از خداوند برای خود و شما طلب مغفرت می‌کنم.^۱

۳- این عثمان بن علی است که او را به نام عثمان بن عفان نامیده‌ام

ابوسعید خدری می‌گوید: روزی جوانی را دیدم که موهای بلندش بر شانه‌هایش افتاده بود، خدا می‌داند که تا به حال مشکوّم که او پسر بود یا دختر، بعد از آن نوجوان زیباتری را که کنار علی نشسته بود دیدم و پرسیدم: خداوند تو را عافیت دهد! این نوجوان کیست؟ گفت: این عثمان بن علی است که او را با نام عثمان بن عفان نامیده‌ام، پسر دیگری دارم که نامش را عمر بن خطاب گذاشته‌ام و پسر دیگری دارم که به نام عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نامگذاری کرده‌ام و یکی دیگر را به نام بهترین مخلوقات، محمّد صلی الله علیه و آله نامیده‌ام و حسن و حسین و

۱- النهي عن سب الاصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب / ۴۳، شرح اصول اعتقاد اهل السنة، لالکائی، ش ۴۴۵۶/

محسن را رسول الله صلی الله علیه و آله نامگذاری کرد،^۱ و برای آنها عقیقه ذبح کرد، سرشان را تراشید^۲ و به وزن موی آنها صدقه بخشید و دستور فرمود که برای ایشان نام انتخاب و آنها را ختنه کنیم.^۳

۴- ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از یاران خیلی نزدیک، صمیمی و خصوصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

با تواتری که بر عام و خاص پوشیده نیست، ثابت است که ابوبکر، عمر و عثمان در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله منزلت بسیار بزرگی داشتند و از همه‌ی مردم رابطه مصاحبت و همراهی ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر بود و بیش از همه به او نزدیک بوده‌اند و با هر سه نفر پیوند قرابت و خویشاوندی سببی و نسبی داشت، آنها را ستوده و دوست داشته است. بنابراین دو قضیه قابل تصور است، یا این سه نفر در ظاهر و باطن بر ایمان و عمل صالح در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفاتش ثابت قدم و استوار بوده‌اند، یا اینکه نه، بلکه بر خلاف این بودند، اگر فرضیه‌ی دوم را بپذیریم از دو حال خارج نیست: یا پیامبر صلی الله علیه و آله از انحراف ایشان بی‌خبر بوده و یا خبر داشته است و از ترس با آنها سازش و مدارا کرده است، رافضه هر کدام از این دو فرضیه را بپذیرد- پناه بر خدا- ناشایسته‌ترین طعنه و ایراد را به رسول الله صلی الله علیه و آله زده‌اند!؟ از همین رهگذر است که گفته‌اند:

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم

یعنی: اگر نمی‌دانستی، ندانستنت مصیبتی است.

و اگر می‌دانستی ولی بر خلاف حق و حقیقت رفتار کردی، مصیبت تو بزرگتر است!!
اگر بپذیریم که در ابتدای امر بر ایمانشان استوار بودند ولی بعداً منحرف شده‌اند، این ناتوانی رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌رساند (نعوذ بالله) که خواص و مشهورترین افراد امت و بزرگان و اکابر صحابه‌ی خود را پس از ایمان آوردن و استقامت منحرف و مرتد شده باشند.
حتی ناتوانی را به خداوند نسبت داده‌اند که وعده دینش را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند، چگونه ممکن است بزرگترین و مهمترین خواص این دین مرتد شوند؟!
نعوذ بالله این ادعاها و امثال اینها از بزرگترین طعنه‌ها و ایرادهایی است که روافض و مبتدعان

۱- مسند احمد ۲/۱۱۵، ش/۷۶۹، احمد شاکر گوید: إسناد آن صحیح است.

۲- المختصر من كتاب الموافقة/۱۴۱.

۳- منبع سابق.

بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می کنند؟! همانطور که امام مالک و دیگر دانشمندان مسلمان گفته اند: هدف این مبتدعان طعنه زدن به رسول الله صلی الله علیه و آله است، تا دشمنان اسلام بگویند: پیامبری که نادرست بوده اصحاب و یاران بد و نادرستی داشته!! اگر مرد صالح و درستی می بود، قطعاً اصحابش صالح و نیکوکار می بودند، به همین دلیل علما و دانشمندان و صاحب نظران می گویند: رافضه حاصل دسیسه های زندیقان (بی دینان) هستند.^۱

۵- نتیجه ی ادعا و اعتقاد رافضه (شیعیان صفوی) مبنی بر تکفیر صحابه

به اقتضای اصول و مبانی مذهب رافضه امیر مؤمنان علی علیه السلام کافر محسوب می شود، چون با سکوت خود، از اجرای فرمان خداوند شانه خالی کرده و نیز از دیدگاه آنان تواتر شریعت اسلامی بی اعتبار است و حتی باطل بودن شریعت و دین اسلام ثابت می گردد، چون آن طور که می گویند: راویان و ناقلان این دین انسانهای مرتد و از دین برگشته بوده اند و طبق این باورها صحّت قرآن زیر سؤال رفته و بی اعتبار تلقی می شود، چرا که قرآن را ابوبکر، عمر و عثمان جمع آوری و نقل کرده اند و آنها بهترین راویان قرآن هستند، اساسی ترین هدف یاوه سرایان و مدعیان این مقوله همین است، به همین علت ابوزرعه رازی می گوید: هرگاه کسی را دیدید که به یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله طعنه می زند و ایراد می گیرد، بدان که زندیق است، چرا که: قرآن حق است، رسول الله صلی الله علیه و آله حق است، قرآن و سنت را فقط اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت و نقل کرده اند، قطعاً هدف از ایراد بر صحابه لکه دار کردن و خدشه دار کردن آن مردان بزرگ و گواهان و تأیید کنندگان قرآن و سنت است تا بدین وسیله قرآن و سنت را از درجه ی ارزش و اعتبار بیاندازند، ولی حقیقت این است که بی اعتباری و رسوایی به خود این منحرفان زندیق سزاوارتر است.^۲ از این رو روافض که در کتابهایشان اعتراف کرده اند که بنیانگذار این عقیده (طعنه زدن به اصحاب) ابن سبأ یهودی بوده است و نوشته اند: اولین کسی که عیب جویی و طعن بر ابوبکر، عمر و عثمان و دیگر صحابه را آشکارا آغاز نمود و از آنها اعلان بیزاری کرد و مدعی شد که علی او را به این کار دستور داده، ابن سبأ یهودی بوده است.^۳

۱- منهاج السنة ۴/۱۲۳، اصول مذهب الشیعة ۲/۹۳۱.

۲- الکفایة ۶۹/۶۹.

۳- المقالات و الفرق، قسمی ۲۰/ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۲/۹۳۳.

۶- قرائن و دلایل قطعی رابطه‌ی حقیقی میان علی و خلفای راشدین

قرائن علمی و دلایل واقعی در سیره و زندگی امیر مؤمنان علی وجود دارد که ثابت می‌کند رابطه‌ی او با برادرانش ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم صمیمی و دوستانه بوده است، این دلایل فراوان هستند و متعددند که ما به برخی از اینها در صفحات گذشته اشاره کردیم که بیانگر محبتی صادقانه و صمیمانه بین آن دو نسل نو ظهور، پیشگام، برگزیده و منتخب بوده است، یکی از واضح ترین این ادله ازدواج عمر رضی الله عنه با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب است که توسط امیر مؤمنان علی رضی الله عنه انجام گرفت.^۱

جایی که فاروق این امت، عمر فاروق رضی الله عنه، از نظر روافض از ابلیس (شیطان) کافرتر باشد، آیا فکر نمی‌کنند که این ایده موجبات نابودی و انحلال و بطلان مذهب شیعه است؟! چون وقتی ابوبکر و عمر - آنطور که به دروغ ادعا می‌کنند - کافر باشند، علی نیز که ام کلثوم کبری را به ازدواج عمر بن خطاب در آورده، کافر یا فاسق است - اعاذنا الله - چرا که دخترش را در اختیار کسی قرار داده که با او زنا کند (پناه بر خدا) چون همبستری کافر با زن مسلمان زنای محض است.^۲

هر فرد عاقل و منصفی که صادقانه پیامبر و اهل بیت و پیروانش را دوست داشته باشد، راهی جز اذعان و اعتراف به حقیقت دوستی، محبت و صمیمیت صادقانه بین خلفای راشدین ندارد، به همین دلیل وقتی معز الدوله احمد بن بویه رافضی صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله را دشنام می‌داد به او گفتند: «علی دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر بن خطاب در آورده است»، بلافاصله سخت شگفت زده شد و گفت: من از این خبر نداشتم! و توبه کرد و بخش عمده‌ی مالش را صدقه داد و بردگان و کنیزانش را آزاد نمود و بسیاری از اموالی را که به ظلم و ستم گرفته بود به صاحبانش برگرداند و آنقدر گریه کرد که بیهوش شد.^۳ چون مدتی طولانی از عمر خویش را در راه ضربه زدن به حیثیت و اعتبار آن بزرگواران پاک سیرت صرف کرد، بنابراین به این جرم بزرگ خویش پی برد و علت این انحراف بزرگ او هم فریفته شدن به شبهه‌های رافضه بود.^۴

۱- اصول مذهب الشیعة ۹۳۲/۲.

۲- منبع سابق.

۳- المنتظم ۳۹/۳۸/۷.

۴- مذهب الشیعة ۹۳۷/۲.

بزرگان و سردمداران روافض تلاش کرده‌اند که این عمل علی علیه السلام را باطل جلوه دهند و روایت دروغینی به زبان ائمه جعل کرده‌اند که می‌گویند: «آن فرج (شرمگاهی) بود که از ما غضب کرده‌اند؟!»، (زهی بی حیایی و گستاخی بی شعورانه)، ولی با این کار موضوع را بدتر نمودند، تا جایی که - پناه بر خدا- شیر خدا و امیر مؤمنان علی علیه السلام شخصیتی ترسو و بی غیرت معرفی کرده‌اند که حتی جرأت دفاع از ناموس و شرف خانواده‌اش را نداشته و آنقدر ترسو و بزدل بوده که نتوانسته مانع عمل زنا با افراد خانواده اش گردد! آیا (ای دروغگویان مدعی محبت اهل بیت) این است مدح و توصیف نیک راد مردی چون امیر المؤمنین و قهرمان اسلام و شجاعترین صحابه؟!^۱.

این در حالی است که در میان عرب، حقیرترین افراد جانشان را در راه دفاع از حیثیت و آبرو فدا می‌کردند و حاضر به جانفدایی در راه دفاع از حریم خانواده بودند، چه رسد به بنی‌هاشمی که بزرگ و سادات عرب بودند و در نسب از همه بالاتر و در غیرت و جوانمردی از همه غیرتمندتر و جوانمردتر بودند، ای وای! چگونه بر امیر مؤمنان علی و نوه رسول‌الله صلی الله علیه و آله ام کلثوم چنین ایراد بزرگ و عمل زشتی را نسبت می‌دهند، او که شجاع، قهرمان، شیر بنی غالب و أسدالله (شیرخدا) در مشرق و مغرب بود.^۲

به نظر می‌رسد برخی از رافضه به این توجیه خوشحال نشده‌اند و جهت خلاصی از این دلیل محکم، ادعای شگفت‌انگیزتر مطرح کرده‌اند و می‌گویند: ام کلثوم دختر علی نبوده، بلکه جنی زاده‌ای است که بدان شکل در آمده بود.^۳ با اینگونه سخنها ساخته و بافته که از نظر خردمندان بی ارزش است و شاید این ادعا را برای آن عده از افراد طرح کرده باشند که از مرد و زن جنی خوششان نمی‌آید و غرق در خرافات هستند.

از دیگر قرائن وجود روابط نزدیک بین علی و دیگر خلفا و از نشانه‌های پیوند محکم و مظاهر محبت بین آنان این است که علی، حسن و حسین همانطور که ذکر کردیم برخی از فرزندان‌شان را به نام ابوبکر و عمر و عثمان نامگذاری می‌کردند، آیا کسی می‌تواند فرزندان‌ش

۱- برای تفصیل بیشتر در زمینه ازدواج عمر با ام کلثوم به کتاب: «به روشنی آفتاب - ازدواج امیرالمؤمنین عمر با ام کلثوم رضی الله عنهما» نوشته: ابوبکر بن حسین مراجعه شود. برای دریافت این کتاب می‌توانید به سایت: "کتابخانه عقیده" مراجعه کنید. www.aqeedeh.com

۲- مؤثر النجف، سویدی / ۸۶ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۲/ ۹۳۷.

۳- الانوار النغمانية از ۸۳-۸۴ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۲/ ۹۳۸.

را با نامهای بدترین دشمنان کافر و منفورش نامگذاری کند؟ و آیا می‌تواند تحمل کند که نام بدترین و منفورترین دشمنانش در کنار او و در همه گوشه‌های خانه‌اش تکرار شود و بارها در خانه‌اش آنها را با خانواده‌اش زمزمه کند.^۱

تمام صحابه و تابعین و تابعین آنها و دیگر پیشوایان اسلام و مسلمانان، از علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم در تمام دوران زندگی در خلافت و بعد از وفاتشان چیزی جز صفا و صمیمیت و محبت و دوستی بیاد نداشتند، در دوران خلافتشان با محبت متقابل، مطیع و فرمانبردارشان بوده‌است و به آنان احترام می‌گذاشت و در دوستی نسبت به آنان صادق و در اطاعت از آنان مخلص بود.

هر کدام از آنها در راه خدا جهاد می‌کرد، علی هم همراه و جنگاور او بود و جهاد می‌کرد، هر آنچه ایشان دوست می‌داشتند، علی هم دوست می‌داشت و هر چه را ناپسند می‌دانستند، ناپسند به حساب می‌آورد و در وقت حوادث و اتفاقات و مسائلی که پیش می‌آمد با علی مشورت و رایزنی می‌کردند و او نیز با خیر خواهی و دلسوزی دوستانه به آنها مشورت می‌داد تا جایی که بسیاری از کارهایشان با مشورت او صورت می‌گرفت.^۲

آنها نیز متقابلاً به همین صورت با او رفتار می‌کردند، به اعتقاد مؤمنان واقعی محبت و دوست داشتن همزمان ابوبکر، عمر و عثمان و علی تنها در دل پرهیزکاران این امت جمع می‌شود. سفیان ثوری می‌گوید: محبت عثمان و علی جمع نمی‌شود مگر در دل هوشیاران و برگزیدگان.^۳ انس بن مالک می‌گوید: برخی از مبتدعان می‌گویند: محبت علی و عثمان در قلب مؤمن جمع نمی‌شود! دروغ گفته‌اند، چون بدون شک خداوند محبت آن دو را در دل ما جمع کرده است، الحمد لله!^۴

هفتم: وصف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رِحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ

۱- اصول مذهب الشيعة ۹۳۸/۲.

۲- الشريعة، آجری ۲۳۱۲/۵.

۳- حلیة الاولیاء ۳۲/۷.

۴- الشريعة ۱۲۳۱۲/۵ اسناد آن صحیح است

أَخْرَجَ شَطْرَهُ، فَفَازَرَهُ، فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ، يُعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ
ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ (فتح / ۲۹).

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی. آنان همواره فضل خدای را می جویند و رضای او را می طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه های (خوشه های) خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه های خویش راست ایستاده باشد، به گونه ای که برزگران را به شگفت می آورد. (مؤمنان نیز همین گونه اند. آنی از حرکت باز نمی ایستند و همواره جوانه می زنند و جوانه ها پرورش می یابند و بارور می شوند و باغبانان بشریت را بشگفت می آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می دهد.

شایسته به نظر می رسید که برای تقویت و تأکید هر چه بیشتر موضوع محبت متقابل و دلسوزی و همکاری همه جانبه بین خلفای راشدین و صحابه ی کرام که در صفحات گذشته ذکر شد با این آیه ی کریمه ختم شود، چون حاوی ستایش از مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه ی بزرگوار است و توضیح می دهد که سخت گیری و تندی علیه کافران و مهربانی و عطف و دلسوزی نسبت به مؤمنان از برجسته ترین نشانه ها و اعمال صالح همراه با اخلاص و امید فراوان به فضل و رحمت خداوند متعال از دیگر صفات اصحاب است. در مقدمه ی این اعمال صالح برپاداشتن نماز فراوان، به هدف فضل و رضای خدا قرار دارد و خداوند متعال این ویژگی را به این صورت توضیح می دهد:

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾

(نشانه ی کثرت نماز خواندن در چهره هایشان نمایان است).

واژه ی «سیمما» به معنای نشانه است و گفته اند: سفیدی و روشنی است که در قیامت در چهره های آنان هویدا خواهد بود، این تفسیری است که حسن بصری، سعید بن جبیر و طبق

روایتی از ابن عباس نقل کرده‌اند و در روایتی دیگر او و ابن عباس گفته‌اند: منظور چهره‌ی زیبا و نورانی آنها در دنیاست و نیز مجاهد گوید: منظور از سیما فروتنی و تواضع است.^۱ در بین اقوال فوق هیچ منافات و تناقضی نیست، چون امکان این هست که در دنیا در چهره‌ی آنان نور و زیبایی ظاهر شود که از تواضع و فروتنی‌شان نشأت گرفته باشد و در آخرت سیمای روشن و نورانی برخوردار باشند.^۲

ابن کثیر می‌گوید: صحابه با نیت‌ها و اهداف پاک اعمالشان را خالصانه برای خدا انجام می‌دادند و هر کس در مورد زندگی اصحاب مطالعه کند از رفتار و کردارشان به شگفت می‌آید.

امام مالک می‌گوید: به من رسیده که هرگاه نصارا صحابه‌ای از فاتحان شام را می‌دیدند، می‌گفتند: سوگند به خدا که اینها از حواریون (یاران خاص عیسی علیه السلام) بهترند؟ راست گفته‌اند، چون این امت در کتابهای پیشین با بزرگی و احترام یاد شده‌اند که قطعاً بزرگترین و برترین افراد این امت اصحاب رسول خدا هستند. خداوند متعال با ذکر نامشان در کتابهای آسمانی و اخبار و روایات متداول در بین امتهای نام و آوازه‌ی آن نیکان شرافتمند را بلند کرده است.

به همین دلیل خداوند می‌فرماید: «مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» و سپس می‌فرماید: «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَجٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ» یعنی: شاخه‌هایش را بیرون آورده، «فَتَأْزِرُهُ» یاری نموده و محکم شده است. نیز می‌فرماید: «فَأَسْتَعْلَظُ»: قوی و بلند شده است و می‌فرماید: «فَأَسْتَوِي عَلَي سُوْقِهِ يَعْجِبُ الزُّرَّاعَ»: (بر ساقه‌اش راست ایستاده و کشاورزان را به شگفت می‌آورد). به همین صورت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، او را تقویت، تأیید و یاری نمودند و آنان در رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله همانند جوانه و نهال با کشتزار و ریشه‌ی درخت هستند تا «لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»: (با آنان کفار را به خشم آورد). امام مالک رحمه الله از این آیه استنباط می‌کند که مبتدعان رافضی^۳ کافر

۱- تفسیر الطبري ۱۱۰/۲۶-۱۱۱ و تفسیر القرطبي ۶/۲۹۲-۲۹۴.

۲- تفسیر طبري ۱۱۲/۲۶.

۳- قطعاً مقصود امام مالک رحمه الله شیعیان علوی نیست و مقصود تمامی علمای اهل سنت وقتی تکفیر شیعه می‌کنند، رافضیه (شیعیان صفوی) می‌باشد، اهل سنت با شیعیان علوی هیچ مشکلی ندارند و تمامی علمای اهل سنت آن‌ها را مسلمان می‌دانند، از مهمترین خصوصیت شیعیان صفوی تکفیر و لعن صحابه بخصوص خلفای راشدین رضی الله عنهم می‌باشد. (مصحح)

هستند چون دشمن صحابه هستند و نسبت به آن برگزیدگان بزرگوار کینه و حقد به دل دارند و ایشان را لعن و نفرین می کنند و هر کس بر صحابه خشم و کینه داشته باشد، به دلیل همین آیه کافر است. گروهی از علما و صاحب نظران هم امام مالک را تأیید کرده اند و سپس خداوند متعال در ادامه می فرماید: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾: «خداوند به آنانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که پاداشی بزرگ و شرافتمندانه بدهد و قطعاً وعده‌ی پروردگار حق و راست است و هرگز تغییر نخواهد کرد و خلاف وعده نخواهد شد و هر کس راه صحابه را در پیش گیرد، از آنها و در حکم آنها محسوب می گردد، با این تفاوت که در فضیلت و پیشی گرفتن و تکامل ایمانی که به آن رسیده اند، کسی دیگر از این امت نمی رسد و خداوند از آنان اعلان رضایت کرده و باغ های بهشت را جایگاه ایشان قرار داده است.^۱

از فرموده‌ی خداوند متعال که می فرماید: «لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»: (تا کفار را بوسیله‌ی صحابه به خشم آورد)، خطرناک ترین حکم و تندترین تهدید و سخت ترین وعید در حق کسانی است که نسبت به اصحاب رسول الله خشم و کینه در دل پرورانیده اند و یا در دلشان کدورتی باشد.^۲ این که خداوند در آخر آیه می فرماید: «خداوند به آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.» وعده‌ای است برای تمام صحابه و تمام کسانی (از این امت) که همراه با ایمان، عمل صالح انجام داده اند، و به بهشت جاویدان خواهند رفت، چون این وعده‌ی الهی برای تمام مؤمنان تا روز قیامت عام است.^۳

ضمیر «مِنْهُمْ» در این آیه‌ی سابق برای بیان جنس است، نه بیان تبعیض. ابن تیمیه رحمه الله گفت: بدون شك این صفات سخت گیری و تندى عليه كفار و مهربانى و عطف نسبت به خودشان و ركوع و سجده‌ای که برای به دست آوردن فضل و رضای خداوند باشد، با وجود نشانه‌ی آثار سجده‌ها در چهره و سیما، به طوری که آنها از حالت ضعف شروع می کنند تا به حد کمال و قدرت رسیده و راست و استوار می ایستند، مانند کشتزارها و وعده‌ی مغفرت و پاداش بزرگ، همه مدح و ستایش صحابه است و حتی تنها این صفات کافی نیست، بلکه

۱- تفسیر ابن کثیر ۳۶۵/۶.

۲- برگرفته شده از (من هدی الاسلام)، عبدالحسن العباد/۸۶.

۳- عقیده اهل السنة من الصحابه ۷۶/۱.

ایمان و عمل صالح نیز شرط است و اگر همه ایشان این صفات را داشته باشند، بیشتر سزاوار مغفرت و آمرزش الهی هستند. حتی اگر این اوصاف در قرآن در مورد صحابه ذکر نمی‌شد، باز هم گمان می‌رفت که آنان با داشتن این صفات سزاوار مغفرت هستند و در این آیه سبب پاداش بیان نشده، بر خلاف آن صورتی که فقط ایمان و عمل ذکر می‌شود، چون هر گاه حکم با اسم مشتق مناسبی معلق شود، آنچه از آن گرفته می‌شود علت حکم است.^۱

آنچه در این بخش گفته شد به طور کل با کلام و سخن قرآن کریم در مورد مهربانی و عطوفت صحابه نسبت به همدیگر و سخت‌گیری و تندگی با کفار هماهنگ و سازگار است، بویژه آن پیوند محکمی که بین خلفای راشدین که برترین صحابه و رهبران امت پس از وفات پیامبر بوده‌اند، برقرار بوده است، لذا لازم و حتی فرض است که مؤمنان از روایت ضعیف و داستانهای جعلی که دشمنان اسلام به منظور لکه‌دار کردن و مخدوش ساختن تاریخ صدر اسلام ساخته و پرداخته‌اند، به شدت پرهیز کنند، آیا روایات دروغین خود بافته و داستانهای بی‌اساس و واهی که دشمنان اسلام در بین خلفای راشدین با خیال بافی نقل کرده‌اند را بپذیریم و آنچه را در قرآن و احادیث صحیح آمده که با اقوال علمای مورد اعتماد ما موافق است، رد کنیم؟!

خداوند متعال درباره‌ی صحابه و مؤمنان می‌فرماید:

﴿ وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (انفال/۶۳).

و (خدا بود که) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دل‌های پر از حقد و کینه را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا و کارش از روی حکمت انجام می‌پذیرد).

این وصف قرآن از حقیقت پیوند دوستی و محبت بین اصحاب و در واقع عنایت و لطف خداوند متعال نسبت به آن نسل پاک است که بشر را در آن هیچ گونه دخالتی نیست و در قرآن الفت و محبت بین صحابه نعمتی از جانب خداوند به شمار می‌رود که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منت نهاده است و این تصویر قرآن از حقیقت صحابه است که با روایات صحیح

سازگار است و بدینصورت کسانی رسوا می‌شوند که روایات دروغین و جعلی را ساخته و پرداخته‌اند و در عین حال عقیده و روش کسانی را تأیید می‌کند که با آیات قرآن و روایات صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله منطبق است، ابن عباس فرمود: پیوند خویشاوندی قطع شدنی است، خوبی‌ها و نیکی‌ها فراموش می‌شود، اما هیچ پیوندی همانند پیوند دلها ندیده‌ایم! ^۱
شاعر می‌گوید:

ولقد صحبت الناس ثم خبرتهم وبلوت ما وصلوا من الأسباب
فإذا القرابة لا تقرب قاطعاً وإذا المودة أقرب الأسباب

یعنی:

با مردم نشست و برخاست داشتم و از وضعیت آنان اطلاع پیدا کردم و اسباب پیوند و روابط بین شان را آزمودم
دیدم پیوند خویشاوندی قابل گسیختن است،
و دوستی قلبی نزدیک‌ترین پیوندها است. ^۲

۱- الدر المنثور في تفسير المأثور ۴/۱۰۰.

۲- همان منبع ۴/۱۰۰.

فصل سوم
بیعت با علی و مهمترین صفات او و روش زندگی او در
جامعه

این فصل شامل سه مبحث زیر می باشد:

مبحث اول: بیعت با علی علیه السلام

مبحث دوم: پاره‌ای از فضایل، صفات و قوانین نظام دولت علی علیه السلام

مبحث سوم: زندگی اجتماعی علی علیه السلام و اهتمام او به امر به معروف

و نهی از منکر

مبحث اول بیعت با علی علیه السلام

نخست: شیوه‌های بیعت با علی علیه السلام

بیعت با علی اختیاری و به شیوه‌ی انتخاباتی صورت گرفت، ماجرا از این قرار بود که خلیفه‌ی راشد عثمان بن عفان رضی الله عنه توسط عوامل خارجی و بیگانه‌ی شورش‌ی به شهادت رسید، همان افراد منحرف که از گوشه و کنار ممالک اسلامی آمده و هر کدام از شهر و قبیله‌ای بودند و هیچگونه سابقه خیر و خوبی در دین نداشتند، اینها بودند که سیدنا عثمان رضی الله عنه را مظلومانه و به بهانه‌های دروغین و از روی دشمنی و کینه‌توزی در روز جمعه هیجدهم ماه ذی الحجه‌ی سال (۳۵ هجری) به قتل رساندند.^۱

پس از این ماجرا تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بودند با علی رضی الله عنه بیعت کردند، چون در آن وقت نه کسی از علی برتر بود و نه او هم مدعی خلافت بود و حتی تمایل چندانی هم به خلافت نداشت. به همین دلیل خلافت را بعد از اصرار شدید دیگر اصحابی که نگران بودند و از فتنه‌ی بیشتر و فراگیر بیمناک بودند، پذیرفت.

با این حال هم علی رضی الله عنه به عنوان خلیفه بعد از حادثه‌ی جمل و صفین از نقد و اعتراض برخی افراد در امان نماند، چون بدون تردید آتش آن فتنه‌ها را کینه‌توزان و دشمنان اسلام از جمله ابن سبأ و پیروانش که آنها را فرومایه و ناآگاه بارآورده بود و در فسق و انحراف اعتقادی از حق و هدایت از او پیروی می‌کردند و در آن شرایط انتقاد و اعتراض نسبت به خلافت و امانت سیدنا علی برای برخی فراهم شد.

برخی از علماء شیوه‌ی بیعت با علی را به شرح ذیل روایت کرده‌اند.^۲

ابوبکر خلال با سندش تا محمد بن حنیفه روایت می‌کند: وقتی که عثمان رضی الله عنه در محاصره قرار داشت همراه علی بودم، مردی آمد و گفت: امیر مؤمنان کشته شد! می‌گوید: علی از جای برخاست، محمد بن حنیفه می‌گوید: او را گرفتم که نرود، چون بیم آن داشتم که شورشیان بلایی سرش بیاوردند! گفت: بی‌مادر بگذار بروم! تا در خانه‌ی عثمان رفت، دید که او به شهادت رسیده بود! به خانه‌اش برگشت و درب خانه را بر روی خود قفل کرد، آمدند و در زدند و بالاخره وارد خانه شدند و گفتند: خلیفه را کشته‌اند، باید مردم خلیفه‌ای داشته

۱- الطبقات ابن سعد ۳/۳۱.

۲- عقیده اهل السنة في الصحابة الكرام ۲/۶۷۷.

باشند و ما کسی از تو سزاوارتر نداریم، علی به آنها گفت: مرا به عنوان خلیفه نخواهید، چون برای من وزیر بودن از خلافت بهتر است، گفتند: هرگز، به خدا سوگند کسی جز تو شایسته‌ی این کار سراغ نداریم، گفت: اگر چنین است و کسی را جز من انتخاب نمی‌کنید، بدانید که من پنهانی بیعت نمی‌گیرم، به مسجد می‌روم، به این ترتیب به مسجد آمد و مردم با او بیعت کردند.^۱

در روایت دیگری از سالم بن ابی جعد، از محمد بن حنیفه روایت است: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله پیش او آمدند و گفتند: این مرد می‌گوید: (خلیفه) کشته شده و ناگزیر باید مسلمانان امامی داشته باشند و هیچ کس از تو بیشتر در اسلام سابقه ندارد و به اندازه‌ی تو به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک نیست، علی گفت: این کار را نکنید، چون برای من وزیر بودن از امیر بودن بهتر است، گفتند: نه بخدا سوگند تا با تو بیعت نکنیم دست بردار نیستیم، گفت: اگر می‌خواهید با من بیعت کنید باید در مسجد باشد چون برای فردی مانند من شایسته نیست که پنهانی بیعت بگیرد و بیعت با من باید با رضایت مسلمانان باشد، سالم بن ابی جعد گوید: عبدالله بن عباس گفت: به نظر من رفتن به مسجد به دلیل احتمال غوغا و سر و صدا خوب نیست، اما علی بیعت را قبول نکرد مگر در مسجد، در نتیجه به مسجد رفت و مهاجران و انصار آمدند و مردم بیعت کردند.^۲

در این آثار صحیح درسه‌ها و پندها و عبرت‌هایی است، از جمله:

۱- علی، عثمان رضی الله عنهما رایاری و از او دفاع کرد، این حقیقت به تواتر از علی ثابت است و حتی بیش از دیگران از او دفاع کرده است، با سندهای متعدد و بسیاری ثابت است و مروان بن حکم نیز به این گواهی داده است، آنجا که می‌گوید: در میان مردم هیچ کس به اندازه‌ی علی از عثمان دفاع نمی‌کرد.^۳

۲- علی از قبول خلافت پرهیز می‌کرد و به دنبال آن نبود و هیچ طعمی هم بر آن نداشت و در خانه‌اش ماند تا آن که صحابه برای بیعت با او به دنبالش رفتند.

۳- تمام صحابه اعم از مهاجران، انصار و عموم مردم در مدینه با علی بیعت کردند که اهل حل و عقد (صاحب نظران معتبر و شناخته شده) نیز در میانشان بودند و آنها بودند که علی را

۱- کتاب السنة، ابوبکر خلال / ۴۱۵.

۲- کتاب السنة ابی بکر خلال / ۴۱۶ رجال این اسناد ثقه‌اند.

۳- بیعة علی بن ابی طالب، مالک خالدی / ۲ به نقل از تاریخ الذهبی، عهد الخلفاء الراشدون / ۴۶۰.

تعیین کردند و با اصرار از او خواستند بیعت را قبول کند. این بیعت به وسیله‌ی شورشیان و آن طور که در روایت ضعیف و جعلی آمده صورت نگرفته است.

۴- در آن زمان علی از همه به خلافت سزاوارتر بود، چون صحابه علی را برای خلافت در نظر گرفتند و با اصرار از ایشان خواستند بیعت را قبول کند و تصریح کردند که کسی از شما سزاوارتر به این امر نیست.

۵- اهمیت خلافت: به همین دلیل می‌بینم که صحابه برای تعیین علی با سرعت هر چه بیشتر اقدام به بیعت با او کردند در حالی که علی می‌گفت: اگر بیم به خطر افتادن دین خداوند نبود خواسته‌ی ایشان را اجابت نمی‌کردم.^۱

۶- شورشیان با ادعاهای نادرست بیعت علی را خدشه دار کردند و گفتند: ما اولین کسانی هستیم که با علی بیعت کردیم و طلحه و زبیر با اکراه بیعت نمودند؛ گفتنی است که سخنان و روایات برخی از مورخان در کتابهای تاریخ هیچ اساس و سند صحیحی ندارد. در حقیقت مردم بعد از ابوبکر عمر و عثمان هیچ کس را نیافتند که به اندازه‌ی سیدنا علی فضیلت، علم، تقوا، دینداری، سابقه‌ی طولانی در اسلام و جهاد داشته باشد، لذا مهاجران و انصار تصمیم قطعی گرفتند که با علی بیعت کنند و از دیدگاه آنها بر علی فرض بود که بیعت را قبول کند و تسلیم خواسته‌های آنان شود و اگر شتاب زده علی را به عنوان خلیفه تعیین نمی‌کردند، قطعاً فتنه و اختلافات زیادی در گوشه و کنار کشور اسلامی پدید می‌آمد، لذا به مصلحت مسلمانان بود که در آن شرایط به بیعت با علی روی آوردند و به همین دلیل تمام صحابه‌های حاضر در مدینه بیعت کردند، اما راویان قضیه بیعت با علی و رفتن به بصره با علی را با هم مخلوط کردند و شکی نیست که برخی از رفتن به همراه علی به بصره خودداری کردند و این یک مسئله‌ی اجتهاد بود.^۲ به همین دلیل علی نیز آنها را مجبور به خروج نکرد و ان شاء الله در بحث جنگ جمل بیشتر توضیح خواهیم داد.

۷- باید از روایات اغراق آمیز واقعه نگارانی که مدعی هستند پس از شهادت خلیفه، مدینه پنج روز بدون امیر ماند و غافقی بن حرب بر امارت بود و مردم در پی کسی بودند که خلافت را قبول کند، اما کسی را پیدا نمی‌کردند بر حذر باشیم^۳، می‌گویند: شورشیانی که از بصره آمده بودند از طلحه خواستند که بیعت را قبول کند، اینها در برابر روایات صحیح و

۱- فتح الباری ۱۳/۱۷۵ اسناد آن صحیح است، بیعه علی/۱۰۵.

۲- المدینه النبویه، محمد شزاب ۲/۳۱۱.

۳- تاریخ الطبری ۴/۴۳۲.

معتبر اعتباری ندارد.^۱ و همان طور که معروف است صحابه می توانستند شورشیان را از بین ببرند اما عثمان رضی الله عنه اجازه نداد از نیروی زور و قدرت علیه آنان کار گرفته شود، این موضوع را در کتاب تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان بیشتر توضیح داده‌ام، در حقیقت بیعت علی با اختیار و رضایت مسلمانان بوده، و شورشیان نقشی در تعیین علی نداشتند و تنها آن دسته از صحابه ای که در مدینه بودند علی را به عنوان خلیفه تعیین کردند.^۲

۸- حدود یازده روایت و شواهد صحیح در مورد این بیعت وجود دارد.^۳

دوم: سزاوارتر بودن علی رضی الله عنه به خلافت

مسئله‌ی سزاوارتر بودن علی رضی الله عنه به خلافت بعد از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از معتقدات اهل سنت و جماعت است، به اعتقاد اهل سنت بر هر مسلمانی واجب است علی را چهارمین خلیفه‌ی بر حق بدانند و این از مسایل بدیهی دین در مورد ترتیب خلافت راشد است و به این مسئله در بسیاری از نصوص شرعی اشاره شده است که عبارتند:

۱- خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ ﴾ (نور/۵۵).

خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آنچنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند. نکته‌ی مورد استدلال آیه این است که علی رضی الله عنه یکی از کسانی است که در زمین خلیفه شد و خداوند به آنان قدرت داد تا دین را در زمین پابرجا و حاکم گردانند.

۱- استشهد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغيث/۱۳۶-۱۴۰.

۲- استشهد عثمان /۲۴۰.

۳- بیعة علی /۱۲۲.

نکته‌ی مورد استدلال آیه این است که علی یکی از کسانی است که در زمین خلیفه شد و خداوند به آنان قدرت داد تا دین را در زمین پابرجا و حاکم گردانند.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی تمسکوا علیها و عضوا علیها بالتواجد»^۱: (پایبند به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من باشید، و بدان چنگ بزنید و با دندانهای آسیا آنها را بگیرید).

رسول خدا می فرماید: «بر شماست که از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته‌ی بعد از من پیروی کنید و به آن چنگ زنید و با دندانهایتان آن را بگیرید»^۱.

صورت استدلال از حدیث این است که بعد از سه خلیفه‌ی اول، علی از دیگران به خلافت شایسته‌تر بود، این است که علی یکی از کسانی بود که امر به معروف و نهی از منکر کرد و قوانین الهی را حفظ و نماز را اقامه کرد، زکات داد و در اجرای عدالت و اقامه حق بر سیرت و روش پیامبر عامل بود.

۳- همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلافت نبوت سی سال است، سپس خداوند پادشاهی را به هر کس بخواهد می دهد»^۲ این حدیث اشاره به شایسته‌تر بودن علی علیه السلام از دیگران است، چون خلافت او در پنج سال آخر سی سال خلافت راشده بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله مدت سی سال تعیین کرده است و با استناد به همین حدیث صاحب نظران می گویند: علی علیه السلام از خلفای راشدین است.^۳

عبدالله بن احمد فرمود: به پدرم گفتم: برخی گمان می کنند علی علیه السلام از خلفای راشدین نبوده است، گفت: این عقیده‌ای نادرست و بی ارزش است، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی امیر المؤمنین می گفتند، آیا می شود آنها را تکذیب کنیم، در حالی که تحت رهبری و امارت او مسلمانان حج به جا آوردند، حکم قطع دست سارق و رجم و سنگساری زناکاران محصن را بر پاداشتند؟ آیا این کارها را کسی جز خلیفه انجام می دهد.^۴

ابن تیمیه می گوید: حدیث سفینه، حدیث مشهور و از روایت حماد بن سلمه و عبدالوارث بن سعید و عوام بن حوشب از سعید بن جمهان از سفینه مولای رسول الله صلی الله علیه و آله است، که

۱- سنن ابی داود (۲۰۱/۴)؛ ترمذی (۴۴/۵).

۱ سنن ابوداود ۲۰۱/۴ ترمذی ۴۴/۵ و گوید «حسن» صحیح

۲- صحیح ابن حبان، ش ۶۶۵۷/، طبرانی فی الکبیر ۶۴۴۲/ السلسله الصحیحه ۷۴۲/۱ - ۷۴۹ البانی.

۳- عقیده اهل السنة و الجماعه ۶۸۶/۲.

۴- السنة، عبدالله بن حنبل ۲۳۵/.

صاحبان کتابهای سنن مانند: ابوداود و غیره آن را روایت کرده‌اند و امام احمد و دیگر صاحب نظران در تأیید خلافت خلفای راشدین چهارگانه به آن استناد کرده‌اند و امام احمد این حدیث را ثابت دانسته و از آن علیه کسانی که در مورد خلافت علی علیه السلام به دلیل اختلاف و پراکندگی مردم، توقف کرده‌اند، استدلال کرده است. امام احمد می‌گوید:

هر کس علی را به عنوان خلیفه‌ی چهارم قبول نداشته باشد از الاغ خودشان گمراهتر است و از ازدواج با چنین افرادی نهی می‌کرد.^۱

شارح عقیده‌ی طحاویه می‌گوید: بعد از عثمان خلافت را برای علی ثابت می‌دانیم و معتقدیم بعد از این که مردم با او بیعت کردند امام واجب‌الاطاعه و خلیفه‌ی زمان خود بود، و خلافتش جانشینی نبوت به حساب می‌آید، همانگونه که حدیث سفینه بر آن دلالت دارد و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: «خلافت نبوت سی سال است و سپس خداوند پادشاهی را به هر کسی بخواهد می‌دهد».^۲

۴- عکرمه می‌گوید: ابن عباس به من و پسرش علی گفت: بروید و از ابوسعید خدری حدیث بشنوید، گوید: رفتیم دیدیم مشغول ترمیم دیواری است، سپس لباسش را برداشت و نشست و نقل حدیث را آغاز نمود تا اینکه به روایت ساخت مسجد النبی رسید. گفت: ما یک یک خشت برمی‌داشتیم، ولی عمار دو تا دو تا خشت حمل می‌کرد، در آن حال پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید، در حالی که خاک را از شانه و دوش او می‌زدود، فرمود: «ویح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الي الجنة ويدعونه الي النار»: (افسوس که عمار را گروه سرکش می‌کشد! در حالی که او آنان را به بهشت دعوت می‌دهد، آنها او را به جهنم فرا می‌خوانند). گوید: همواره عمار می‌گفت: از فتنه‌ها به خداوند پناه می‌برم.^۳ در روایت مسلم آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله این را زمان حفر خندق در حالی که به سرش دست می‌کشید به عمار گفت: «و يؤسي ابن سمية تقتلك فئة باغية»^۱: (پسر سمیه برایت متأسفم که تو را گروه سرکش خواهد کشت).

۱- این رساله به صورت خطی در کتابخانه‌ی ظاهری است، به نقل از عقیده‌ی اهل سنت و الجماعت ۲۴/۲۸۶.

۲- شرح الطحاویه، ص ۵۴۵، سلسله الصحیحة (۱/۷۴۲-۷۴۹)

۳- بخاری، ش/ ۴۴۷.

۱ مسلم، ش/ ۲۲۳۵.

ابن تیمیه بعد از ذکر حدیث فوق می گوید: این حدیث بر صحت امامت علی علیه السلام و وجوب اطاعت از ایشان دلالت دارد و به این معناست که هر کس به خلافت علی علیه السلام دعوت دهد به بهشت و هر کس به جنگ با علی علیه السلام دعوت دهد به جهنم، دعوت کرده است، هر چند برای خودش تاویل داشته باشد، اما اگر بدون تاویل باشد یاغی است.

این صحیح ترین نظریه‌ی ما اهل سنت است و طبق این نظریه کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند بر خطا بوده‌اند و این عقیده‌ی ائمه و فقها است و برخی گفته‌اند: آن جنگ یاغیان تاویل کننده بوده است و هنگامی که یحیی بن معین امام شافعی را به خاطر استدلال به سیره‌ی علی علیه السلام مورد انتقاد قرار داد که چرا علی با یاغیان تاویل کننده جنگید؟ و گفت: آیا ممکن است طلحه و زبیر باهم از گروه باغیان باشند؟ امام احمد در پاسخ گفت: وای بر تو! برای شافعی در آن حالت چه کاری دیگر ممکن بود. یعنی: اگر به سیرت علی علیه السلام اقتدا نمی‌کرد دیگر دلیلی از سنت خلفای راشدین در مورد جنگ با یاغیان وجود ندارد. در ادامه ابن تیمیه می گوید: نه امام احمد و نه هیچیک از ائمه‌ی اهل سنت در این باره تردیدی ندارند.^۱

اگر بگویند: عمار در جنگ صفین در میان سپاهیان علی کشته شد و قاتلان او در سپاه معاویه بودند و گروهی از اصحاب نیز در میان سپاه معاویه بوده‌اند، چطور ممکن است اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنم دعوت دهند؟! پاسخ این است که آنان گمان می‌کردند به بهشت دعوت می‌دهند و در این مسئله مجتهد بودند، بنابراین هیچ ملامت و سرزنشی متوجه آنان نیست و منظور از دعوت به بهشت دعوت به اسباب و موجبات بهشت یعنی اطاعت از امام بر حق است و عمار آنها را به اطاعت از علی دعوت می‌کرد، در حالی که علی امام واجب الإطاعه بود و کسانی که بر خلاف این دعوت می‌دادند، به دلیل توجیه و تأویل‌هایشان معذور بودند.^۲

نووی در شرح حدیث: «بؤسی ابن سمیه تقتلك فئة باغية»^۳ می گوید: علما گفته‌اند: این حدیث برهانی آشکار است بر اینکه علی علیه السلام بر حق بود و گروه مقابل ایشان طغیانگر بودند، اما هر دو گروه مجتهد بوده‌اند، لذا گناهکار نیستند و در این روایت یکی از معجزات آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله از چند جهت مشهود است، از جمله: عمار کشته خواهد شد، او را مسلمانان خواهند کشت، آن دسته که عمار را می‌کشند یاغی هستند، صحابه با هم خواهند جنگید، به

۱- مجموع الفتاوی ۴/۴۳۷ - ۴۳۸.

۲- فتح الباری ۱/۵۴۲.

۳- مسلم، ش/ ۲۲۳۵.

دو گروه یاغی و غیر یاغی تقسیم خواهند شد، همه اینها همانند روشنایی صبح اتفاق افتاد و این حدیث قول کسی است که از هوا و هوس سخن نمی گوید، سخن او وحی است که به او وحی می شود.^۱

۵- از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تمرق مارقة عند فرقة من المسلمين يقتلها اولي الطائفتين بالحق»: (امت من دو گروه خواهد شد که از بین دو گروه، از دین برگشته گانی پیدا می شود که کشتن آنها را گروه شایسته تر و نزدیک به حق بر عهده خواهد گرفت) و در روایتی دیگر آمده: «تمرق مارقة في فرق من الناس فيلي قتلهم اولي الطائفتين بالحق»: (بدعت گذارانی در هنگام پراکندگی مسلمانان از دین خارج خواهند شد که کشتن آنها را گروه شایسته تر به حق بر عهده خواهد گرفت).

در روایتی دیگر آمده: «يخرجون علي فرقة مختلفة يقتلهم أقرب الطائفتين من الحق»: (در هنگام اختلاف و تفرقه، گروهی پیدا می شوند که خروج و شورش می کنند و گروه نزدیکتر به حق آنها را می کشد). منظور از اختلاف، اختلاف بین علی و معاویه رضی الله عنه است^۲ و منظور از کسانی که از دین خارج می شوند اهل نهروان هستند که در جنگ صفین در سپاه علی بودند و بعد از این که علی و معاویه بر تحکیم دو حکم به توافق رسیدند، آن گروه شورش و خروج کردند و گفتند: علی و معاویه همچون دو اسب به سوی کفر از یکدیگر سبقت گرفتند، معاویه زمانی که با علی جنگید کافر شد و علی با قبول حکمیت کافر شد. همچنین طلحه و زبیر را نیز تکفیر کردند، در نتیجه گروهی را که با آنها بودند را کشتند، بنابراین می گویم پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت داده که علی و همراهانش بر حق بوده اند و این از معجزات پیامبر است، چون خبر از حادثه ای داده بود که در آینده اتفاق خواهد افتاد و اتفاق هم افتاد و در این حدیث به وضوح خلافت علی مورد تأیید قرار گرفته است، بنابراین می توان گفت مخالفان او بر خطا و اشتباه بوده اند.^۳

۱- شرح نووي بر صحيح مسلم ۴۰/۱۸-۴۱.

۲- شرح مسلم ۱۶۶/۷.

۳- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين، ابن قدامة ۶۵-۷۶ به نقل از عقيدة اهل السنة ۶۸۳/۲.

سوم: بیعت طلحه و زبیر رضی الله عنهما

ابوبشیر عابدی می گوید: در مدینه بودم که عثمان رضی الله عنه کشته شد و مهاجران و انصار از جمله طلحه و زبیر جمع شدند و نزد علی آمدند و گفتند: ای ابوالحسن می خواهیم با تو بیعت کنیم، زود آماده شو با تو بیعت کنیم، علی رضی الله عنه گفت: من به این کار نیازی ندارم اما با شما هستم هر کس را انتخاب کردید حرفی ندارم. به خدا سوگند! او را انتخاب کردند و گفتند: کسی جز تو را انتخاب نخواهیم کرد... تا آخر روایت^۱ و در ادامه‌ی همین روایت می گوید: همه‌ی آنان با علی رضی الله عنه بیعت کردند. روایات در این باره بسیار است و برخی را ابن جریر طبری در تاریخش نقل کرده است که دلالت بر این دارد همه‌ی صحابه بدون استثناء با علی بیعت کردند.^۲

و این که در برخی روایات آمده: طلحه و زبیر با اکراه و ناراضی بیعت کردند، صحیح نیست و روایات صحیح خلاف این را اثبات می کند.^۳ در روایت طبری از قول عوف بن ابو جمیله آمده: من گواهی می دهم که ابن سیرین می گفت: علی آمد و به طلحه گفت: دست را بده که با تو بیعت کنم، طلحه گفت: تو سزاوارتری، تو امیر مؤمنانی، دستت را بده، علی دستش را به طلحه داد و با او بیعت کرد.^۴ از عبد خیر حیوانی نقل شده: نزد ابوموسی رفتیم و پرسیدم آیا طلحه و زبیر با علی بیعت کردند؟ گفت: آری.^۵

همانگونه که امام محقق ابن العربی به صراحت می گوید: ادعای آنانی که می گویند: طلحه و زبیر با اکراه و اجبار بیعت کرده اند باطل است و یادآور می شود که هرگز چنین چیزی شایسته‌ی مقام و شخصیت آن دو نبوده است و حتی شایسته نیست که به شخصیت علی چنین نسبتی داده شود که بزور از کسی بیعت گرفته باشد. ابن العربی می گوید: اگر بگویند: با یک و دو نفر بیعت منعقد و کامل می شود- این اجتهادی مردود است و هر کس بعد از بیعت کنندگان اولیه با او بیعت کرده باشد، بیعتش واجب می شود. شرعاً باید بیعت می کرد، حتی اگر فرض را بر این بگیریم که آن دو بیعت نکردند هیچ تأثیری به حال آنها و

۱- تاریخ طبری ۴۴۹/۵ اسناد این روایت حسن لغیره است و کتاب «حملة رساله الاسلام الاولون» محب الدین خطیب، ص ۵۷.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۵۹/۷۵.

۳- الانتصار للصحب و الال ۲۳۶.

۴- تاریخ الطبری ۴۵۶/۵ الانتصار للصحب و الال ۲۳۶.

۵- تاریخ الطبری ۵۴/۵.

بیعت علی نداشته است و این که در برخی روایت آمده: «ید شلاء و امر لایتم»^۱: (دستی فلج که در جنگ احد برای دفاع از پیامبر بر اثر تیرهای زیادی که به آن اصابت کرده بود از کار افتاد - و خلافتی که کامل نخواهد شد). این روایت را کسی ساخته است که فکر کرده طلحه اولین بیعت کننده با علی است، در حالی که این حقیقت ندارد، اگر اعتراض کنند که طلحه گفته: در حالی بیعت کردم که شمشیر روی گردنم گذاشته بودند، پاسخ این است که: این روایت جعلی و دروغ نسنجیده‌ای است، زیرا واژه‌ی «قضی»^۲ را به جای واژه‌ی «القفا» بکار برده است که این لهجه‌ی هذیل است، نه لهجه‌ی قریش. مانند واژه‌ی «الهوی» و «هوی»، اما این که گفته‌اند «ید شلاء»: (دست فلج) این هیچ ربطی به موضوع ندارد، چون دست طلحه در راه خدا و به دفاع پیامبر فلج شد، لذا چنین کار مهمی با چنین دستی کامل می‌گردد و از هر ناخوشایندی حفظ می‌شود، وانگهی حاکمیت به همان صورت و شکل خود کامل گردید و حکم علی بعد از آن به اجرا درآمد.^۳

تردیدی نیست که روایات بیعت اجباری طلحه و زبیر در کتابهای تاریخ باطل و بی‌اساس است.^۴ طبق روایات صحیح هر دو بدون اکراه بیعت کرده‌اند، در روایتی صحیح ابن حجر^۵ از طریق احنف بن قیس آمده است که عایشه، طلحه و زبیر رضی الله عنهم چون با آنها مشورت و رایزنی کرد که با چه کسی بعد از عثمان بیعت کنند، به او دستور دادند که با علی بیعت کند.^۶ بدون تردید سابقه‌ی فضیلت و پابندی علی به احکام قرآن و سنت و سخت‌گیری و تعهد در عمل به آنها، در سخنرانی‌ها و دستور به تطبیق احکام شرعی، برای کسی دروازه‌ی

۱- اشاره است به اینکه طلحه اولین کسی بوده که با علی بیعت کرده، و چون دست راستش بر اثر تیرهای جنگ احد فلج شده بود، و در برخی روایات آمده که مردی این حرف را زد که خلافت علی به نهایت نخواهد رسید. تاریخ الطبری ۴۵۷/۵ و البداية و النهایة ۲۳۷/۷.

۲- و نیز گفته شده این لعنت بی‌طی است، النهایة ۹۴/۴ و ابن کثیر می‌گوید: به ضم در لغت طی به معنای شمشیر است النهایة ۲۳۴/۴ و گفته شده در زبان هذیل به معنای شمشیر است و برخی از طوائف‌بمن نیز به همین بکار برده‌اند لسان العرب ۳۵۴/۲.

۳- العواصم من القواصم / ۱۴۸-۱۴۹.

۴- استشهد عثمان / ۱۴۱.

۵- فتح الباری ۳۸/۱۳.

۶- استشهد عثمان / ۱۴۱، المنصف ابن ابی شیبہ ۱۱۸/۱۱ رجال این روایت، صحیح است بجز عمر بن جواون که مقبول است و این حجر این روایت را در فتح ۱۳/۳۴-۵۷ صحیح دانسته است.

طعنه و ایراد بر خلافت علی را باز نمی‌گذارد و می‌توان گفت: علی بعد از شهادت عثمان کاندیدای اصلح برای خلافت بود، چون علی جزء شش نفری بود که عمر آنها را برای خلافت پیشنهاد کرده بود و در آن زمان بعد از آن که چهار نفر از شش نفر کناره‌گیری کردند، علی و عثمان تنها به عنوان کاندیدای خلافت باقی ماندند و فرصت را به این دو نفر دادند و این نوعی اجماع بود که توسط آن شورا منعقد گردید و این بدین معنی است که اگر عثمان نباشد، علی شایسته‌ترین فرد به خلافت بود و آنگاه که اهالی مدینه او را بر دیگران ترجیح دادند، در واقع صلاحیتش به خلافت تعیین شده بود و بدون تردید در آن شرایط از دیگر اصحاب باقی مانده در قید حیات به خلافت شایسته‌تر بود، چون او از مسلمانان با سابقه و از مهاجران پیشگام و پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، علاوه بر این، فضیلت و صلاحیت علی برای کسی پوشیده و قابل انکار نبود و او فردی شجاع، با هوش، خردمند و متخصص در مسائل قضایی نادر بود و در موضع‌گیریهای خود قاطع و با اراده و در دفاع از حق محکم و با صلابت بود، در بررسی کارها بسیار دوراندیش و سنجیده عمل می‌کرد. آری، تمام موارد فوق و دیگر موارد موجب شده بود که او تنها کاندیدای بلا منازع امامت مسلمانان در آن برهه‌ی حساس زمانی باشد، در نتیجه خلافت علی علیه السلام به اجماع مهاجران و انصار مورد تأیید قرار گرفت.^۱

چهارم: تأیید خلافت علی علیه السلام با اجماع صحابه

به اجماع اهل سنت علی پس از عثمان، به دلیل بیعت مهاجران و انصار با ایشان، خلیفه‌ی مسلمانان بوده و به دلیل برتری علی از اصحاب باقی مانده و سابقه‌ی او در ایمان، علم و دانش وافر، خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله، محبوبیتش نزد خدا و رسول، مناقب و ویژگیهای بارز و والا، شجاعت، فضایل، سوابق و شرافت، شباهت رفتار و کردار او با پیامبر صلی الله علیه و آله و منزلت والایی که داشت، مهاجران و انصار او را به خلافت تعیین کردند و آن دسته از اصحاب که در مدینه بودند به اجماع با او بیعت کردند، بنابراین در آن زمان امام بر حق و به تمام معنا خلیفه‌ی مسلمین بود و اطاعت او بر دیگر مسلمانان واجب و خروج و شورش علیه وی حرام بود. اجماع بر تأیید خلافت علی را بسیاری از علما نقل کرده‌اند، از جمله:

۱- طبق روایت ابن سعد، به اجماع تمام صحابه‌ای که در آن زمان در مدینه و صادقانه بر دین استوار بودند و در اسلام سابقه‌ای درخشان و طولانی داشتند؛ علی به عنوان خلیفه تعیین

۱- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه ۲/ ۹۱-۹۲.

شد و با او بیعت کردند، وی می‌گوید: در فردای همان روزی که سیدنا عثمان به شهادت رسید، با علی به عنوان خلیفه بیعت کردند، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید بن عمر بن نفیل، عمار بن یاسر، اسامه بن زید، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که در مدینه بودند با علی بیعت کردند.^۱

۲- ابن قدامه می‌نویسد: امام احمد با اسنادش از عبدالرزاق، از محمد بن راشد، از عوف روایت می‌کند که: نزد حسن بومردی به گونه‌ای حرف می‌زد که گویا به ابوموسی به دلیل آنکه از علی پیروی کرده بود ایراد می‌گیرد، حسن خشمگین شد و گفت: سبحان الله! امیر مؤمنان عثمان به قتل رسید و مسلمانان با علی بیعت کردند، آیا پیروی ابوموسی از علی ایرادی دارد؟^۲

۳- ابوالحسن اشعری گوید: امامت علی را بعد از عثمان را ثابت می‌دانیم، چرا که صحابه که اهل حل و عقد بودند او را تعیین کردند، چون در آن زمان کسی از اهل شورا باقی نمانده و همه به دلیل فضیلت و عدالتش او را تأیید کردند و اینکه علی در زمان خلفای راشدین ادعای خلافت نمی‌کرد، وقتی از این کار امتناع می‌کرد بدان علت بود که می‌دانست وقتش نرسیده و آن گاه که وقتش رسید آشکارا اعلان می‌کرد و در کارش دریغی نکرد و به وظیفه‌ی خود با اراده‌ی محکم و عمل به حق عمل کرد و به روش خلفای پیش از خود که در حقیقت پیشوایان عدالت و استوار بر راه حق و عامل به قرآن و سنت بودند، خلافت را انجام داد، بنابراین تمام اهل سنت بر عدالت و فضیلت خلفای چهارگانه اجماع دارند. خداوند از همه راضی باد.^۳

۴- ابو نعیم اصفهانی می‌گوید: وقتی که میان اصحاب اختلاف بوجود آمد، علی که از پیشگامان هجرت، یاری دهنده و اهل غیرت برای اسلام بود و اتفاقاً امت بر این بود که چنین کسانی به خاطر تقدّمی که در دین و دنیا دارند مقدّم هستند و در مورد فضیلت و اولویت آنها نزاع و اختلافی نیست و و از جمله افرادی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از آنها راضی بود و به ایشان مژده‌ی بهشت داده بود، مؤمنان او را دوست می‌دارند و منافقان با او دشمنی می‌کنند و کسی انکار نمی‌کند که از همه محبوب تر بود و این که کسانی قبل از او

۱- الطبقات الکبری ۳/۳۱.

۲- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين / ۷۷-۷۸ به نقل از عقیده‌ی اهل سنت في الصحابه ۲/۶۱۹.

۳- الإبانة من اصول الديانة ومقالات الاسلاميين ۱/۳۴۶.

خلافت را به عهده گرفتند مقام و منزلت او را پایین نمی‌آورد، چون شبیه این قضیه در میان انبیاء و رسولان نیز وجود دارد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اٰخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (بقره ۲۵۳)

این پیغمبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی از آنان سخن گفت و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی پسر مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس (یعنی جبرئیل) تقویت و تأیید نمودیم. اگر خداوند می‌خواست کسانی که بعد از این پیغمبران می‌آمدند، به دنبال نشانه‌های روشنی که به (دست) آنان می‌رسید (و هدایت راستین و دین حقی را که دریافت می‌نمودند به مقتضای چنین هدایت و دینی، همه‌ایشان ایمان می‌آوردند و اختلافی نمی‌ورزیدند و) بایکدیگر نمی‌جنگیدند. لیکن (بنا به خواست خدا) اختلاف ورزیدند و بعضی ایمان آوردند و برخی کافر شدند. اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند و به ستیز نمی‌خاستند، ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد.

لذا برتری دادن برخی نسبت به برخی دیگر، از مقام و منزلت آنان نمی‌کاهد و فضیلت دادن یک نفر هرگز به معنای نفی آن فضیلت از کسان دیگران نیست، فضایل یک نفر موجب پایین آوردن مقام و فضیلت کسی دیگر نخواهد شد. این در حالی است که رسولان بندگان برگزیده و بهترین مخلوقات خداوند هستند.

خلاصه‌ی سخن این که بعد از سیدنا عثمان خلافت را فردی عادل، پارسا، زاهد و پایبند به سیرت و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابش، به عهده گرفت و ایفای وظیفه نمود، تا آن که خداوند متعال شهادت را نصیب او کرد در حالیکه هدایت کننده و هدایت یافته بود و مردم را به راه روشن هدایت و صراط مستقیم رهبری می‌کرد.^۱

۵- ابو منصور بغدادی می‌گوید: پیروان حق و عدالت بر صحت تعیین علی بر خلافت پس از عثمان اجماع کرده‌اند.^۲

۱- کتاب الامامة و الرد علي الراضة. / ۳۶۰-۳۶۱.

۲- کتاب اصول الدین / ۲۸۶-۲۸۷.

۶- زهری می گوید: عثمان به پیمانش وفا کرد، شهید شد و برترین صحابه ی زمان خود بود و بعد از او علی از همه به خلافت شایسته تر بود، علی رغم این، باز مسئولیت خلافت را بدون بیعت اعضای شورا و دیگر مردم با او، به عهده نگرفت.^۱

۷- عبدالملک جوینی می گوید: اثبات خلافت عمر، عثمان و علی علیهم السلام همانند ابوبکر طبق شرایط بوده و مرجع اثبات امامت هر یک روایت متواتر و اجماع قطعی است و سخن کسی که می گوید: خلافت علی با اجماع منعقد نشده است اعتبار ندارد، چون امامت با مخالفت کسی به او سپرده نشد، بلکه فتنه ها به خاطر امور دیگر شعله ور گردید.^۲

۸- ابو عبدالله بن بظه می گوید: بیعت با علی، به وسیله ی اجماع (خودجوش) مسلمانان منعقد گردید و علی کسی را برای بیعت دعوت نداد و بوسیله ی شمشیر یا طایفه اش کسی را وادار به بیعت نکرد و خلافت را با جانش شرافت بخشیده و زینت بخشید و لباس زیبایی را با عدالت بر آن پوشاند و با بزرگواریش مقام آن را بلندتر نمود و او از قبول آن سرباز می زد، مجبورش کردند و از آن روی برگرداند اما مسلمانان وادارش کردند که قبول کند.^۳

۹- غزالی می گوید: مسلمانان به اجماع ابوبکر رضی الله عنه را برای خلافت تعیین کردند و سپس ابوبکر عمر را پیشنهاد کرد و مسلمانان با اجماع او را تأیید کردند و بعد از آن به ترتیب بر خلافت عثمان و علی اجماع نمودند. هرگز جایز نیست کسی گمان کند آن تربیت یافتگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیانت در دین خدا را روا بدانند و به خاطر اهداف و اغراض شخصی اقدام به چنین خیانتی بزرگ کرده باشند و اجماعشان بر این امر از نیکوترین و معتبرترین مسائلی است که فضیلت آنان را به ترتیب خلافت شان می دانند و از بررسی روایت و احادیث برای ما روشن می شود که عملکرد صحابه و اهل اجماع در این ترتیب، مستند و مستدل بوده است.^۴

۱۰- ابوبکر ابن العربی می گوید: وقتی تقدیر الهی عملی شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت، مشخص بود که مردم بدون رهبر و خلیفه رها نخواهند شد و بندگان خدا نیاز به خلیفه ای دارند و بر آنان فرض است که تحقیق کنند و برای خود خلیفه ای تعیین نمایند و از آنجایی که بعد از سه خلیفه ی اوّل کسی در علم، تقوا و دینداری، دارای مقام و شخصیتی همانند

۱- الاعتقاد / ۱۹۳.

۲- کتاب الارشاد الی قواطع الأدلة فی اصول الاعتقاد، ص ۳۴۲-۳۶۳.

۳- لوامع الانوار البهیه، سفارینی ۲/۳۴۶، عقیده اهل السنة ۲/۶۹۲.

۴- الاعتقاد فی الاعتقاد / ۱۵۴.

خلیفه‌ی چهارم نبود، بیعت با او منعقد گردید و اگر شتابزده با علی علیه السلام بیعت نمی‌کردند، قطعاً دایره‌ی فتنه و آشوب شورشیان منحرف گسترش می‌یافت و قابل کنترل نبود، به همین دلیل مهاجران و انصار علی علیه السلام را انتخاب کردند و علی قبول خلافت را بر خود فرض می‌دید، لذا قبول کرد و بعنوان خلیفه تعیین گردید.^۱

۱۱- ابن تیمیه می‌گوید: اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به اتفاق آراء بعد از عمر رضی الله عنه با عثمان رضی الله عنه بیعت کردند و از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که فرمود: «بر شماست که از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته‌ی بعد از من پیروی کنید و به آن چنگ زیند و آن را محکم بگیرید و بر شماست که از امور نوپیدا دوری کنید، چرا که هر نوپیدایی (بدعت در دین) و گمراهی است.»^۲ و امیرمؤمنان علی علیه السلام آخرین نفر از خلفای چهارگانه راشد راهیافته است و عموم اهل سنت اعم از علماء، عابدان، امیران و فرماندهان و... اتفاق نظر دارند که ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام به ترتیب خلفای راشد و هدایت یافته بوده‌اند.

۱۲- ابن حجر می‌گوید: بعد از شهادت عثمان در اوائل ذی حجه‌ی سال (۳۵ هجری) مهاجرین و انصار و تمام آنانی که در مدینه بودند با علی بیعت کردند و علی ماجرای بیعتش را به همه‌ی گوشه و کنار شهرها نوشت، همه بیعتش را پذیرفتند جز معاویه که در شام بود، در نتیجه آن حوادث پیش آمد.^۳

آنچه از روایات استنباط می‌شود این است که خلافت علی با توجه به شایستگی و سزاوارتر بودن او و صحت آن بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه، به تأیید اجماع رسیده است و سیدنا علی علیه السلام در شرایط شایسته و در زمان مناسب به خلافت رسید،^۴

برخی بر وقوع اجماع بر خلافت علی علیه السلام از چند جهت اعتراض کرده‌اند:

(۱)- برخی از صحابه مانند سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، ابن عمر، اسامه بن زید و امثال اینها با علی علیه السلام بیعت نکردند.^۵

(۲)- کسانی که بیعت کردند، بیعتشان مشروط به این بود که قاتلان عثمان قصاص

شوند.^۶

۱- العواصم من القواصم / ۱۴۲.

۲- سنن ابوداود ۲۰۱/۴، ترمذی ۴۴/۵، حسن و صحیح است

۳- فتح الباری ۷/۷۲.

۴- عقیده اهل السنة والجماعة في الصحابة ۲/۶۹۳

۵- العواصم و القواصم / ۱۴۶-۱۴۷.

۶- منبع سابق.

(۳) - شامیان - معاویه و طرفدارانش - نه تنها با او بیعت نکردند بلکه با او جنگیدند.^۱
اعتبار این اعتراضات در حدی نیست که صحت اجماع مذکور را زیر سؤال ببرد و یا تعارضی داشته باشد، چون از چند جهت مردود است،

جهت اول: ادعای تخلف گروهی از صحابه از بیعت علی نادرست است، زیرا صحابه از بیعت تخلف نورزیدند، فقط برخی از یاری علی در جنگهایی که با مسلمانان داشته خودداری کردند، چون مسأله اجتهادی بود و هر یک طبق اجتهاد خود عمل کرد و کار خود را درست می دانست.^۲

اما آنچه ابن خلدون گفته: بعد از شهادت عثمان علیه السلام مردم در شهرهای مختلف پراکنده بودند و در بیعت با علی شرکت نداشتند، دو گروه در زمان بیعت در مدینه بودند، برخی مانند سعد، سعید و ابن عمر تا جمع شدن صاحب نظران و توافق بر یک امام از بیعت خودداری کردند.^۳

در حقیقت نوشته‌ی ابن خلدون مبالغه آمیز و نادرست است، چون طبق روایت ابن سعد ابن حبان، ذهبی^۴ غیره، سعد بن ابی وقاص و دیگر صحابه ای را که ابن خلدون نام برده که با علی بیعت کردند چون همانطور که گفته شد تمامی صحابه ای که در مدینه حضور داشتند به اجماع بیعت کردند. به دلیل آن که خود ابن خلدون نوشته: تابعین حاضر در مدینه به صحت بیعت با علی و واجب بودن اطاعت از او بر مسلمانان تصریح کرده‌اند؛ این ادعا مبالغه آمیز است و من تنها بدین علت نوشته‌های ابن خلدون را نقل کردم که بسیاری از نویسندگان و محققان به نوشته‌هایش استناد کرده‌اند.

جهت دوم: تعیین خلیفه و پیشوا واجب و امری اجتناب ناپذیر است و به تأخیر انداختن این امر تا حضور و توافق تمام امت محال و بسیار مشکل است و هر آنچه که منجر به چنین چیزی شود، به دلیل فساد و تباهی حاصل از آن منتفی است.^۵

۱- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة ۲/۶۹۵.

۲- التمهید، باقلانی/ ۲۳۳-۲۳۴، العواصم من القواصم/ ۱۴۷.

۳- المقدمة/ ۲۱۴.

۴- الطبقات ۳/۳۱، الثقات ۲/۲۶۸، دول الاسلام ۱/۱۴ عبدالله بن سبأ و أثره فی احداث الفتنة فی صدر الاسلام ۱۷۱-۱۷۲.

۵- منهاج القاصدين فی فضل الخلفاء الراشدين/ ۷۶-۷۷ نقل از عقیده اهل السنة.

جهت سوم: جایی که بیعت با بیعت عمر و ابوعبیده و حاضران در سقیه از انصار و غیره بدون حضور عثمان، علی و دیگر صحابه ی حاضر در مدینه منعقد گردید و عدم حضور بعضی خدشه‌ای بر آن اجماع وارد نمی‌کند حتی اگر کسی دیگر هم با او بیعت نکرد، بنابراین عدم حضور تعدادی در بیعت با علی هم اشکالی ندارد، لذا حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند بیعت با علی همانند بیعت با ابوبکر و عمر بود! ^۱

جهت چهارم: ادعای اینکه بیعت به شرط قصاص قاتلان عثمان از سوی برخی بیعت کنندگان صورت گرفته صحیح نیست، شرط بیعت آنها تنها این بود که به حق حکم کند، بدین صورت که مدعی خون و افراد خواسته شده را حاضر کند و ادعا مطرح شود و متهم از خودش دفاع کند و دلایل در حضور قاضی ارائه گردد و پس از بررسی جوانب قضیه، قاضی حکم را صادر کند، ^۲ ولی آنطور که در روایات آمده طلحه و زبیر و برخی صحابه رضوان الله علیهم مشروط بر اقامه‌ی حدود بیعت کردند، سند این روایت ضعیف است و متن آن ایراد دارد. ^۳ و ابن العربی در این باره می‌گوید: اگر اعتراض کنند که در روایات آمده: برخی گفتند: با علی بر این شرط بیعت کنید که قاتلان عثمان را قصاص کند، در جواب باید گفت: این شرط صحیح نیست و اعتبار ندارد. ^۴

جهت پنجم: اختلاف معاویه و علی بر سر خلافت نبود، بلکه به خاطر اجرای حد شرعی بر کسانی بود که در قتل سیدنا عثمان علیه السلام مشارکت داشتند و معاویه رضی الله عنه گمان می‌کرد که کارش درست و اجتهادش صحیح است، به همین علت می‌گوییم: او در اجتهادی که به خطا رفته است یک پاداش دارد، ^۵ طبق روایات صحیح مخالفت معاویه با علی بر سر انتقام از قاتلان عثمان بوده است و هرگز به خاطر خلافت مخالفت نمی‌کرد و حتی به حقانیت خلافتش معترف بود، ابو مسلم خولانی می‌گوید: با گروهی از مردم نزد معاویه رضی الله عنه رفتم، گفتند: چرا با علی مخالفت کردی؟ آیا فکر می‌کنی صلاحیت و شایستگی او را داری؟ گفت: به خدا نه، می‌دانم که همتای او نیستم و او از من بهتر است، لیکن مگر شما نمی‌دانید که عثمان را مظلومانه کشته‌اند و من پسر عمو و ولی دم (خونخواه) او هستم؟ پیش علی بروید و بگویید: قاتلان عثمان را به من تحویل دهید، من هم تسلیم می‌شوم، گوید: آنها پیش علی

۱- عقیده اهل السنة في الصحابة ۶۹۶/۲

۲- عقیده اهل السنة في الصحابة ۶۹۶/۲.

۳- تاریخ الطبری ۴۹۵/۵ - ۴۶۰.

۴- العواصم و القواصم.

۵- عقیده اهل السنة ۶۹۶/۲.

آمدند و با علی صحبت کردند و حرفها و خواسته‌های معاویه را به اطلاعش رساندند، اما علی آنها را تحویل نداد.^۱

ابن کثیر از طریق ابی دیزیل با سندش تا ابودرداء و ابوامامه روایت می‌کند که: آن دو نزد معاویه رفتند و گفتند: معاویه! چرا با این مرد بزرگ می‌جنگی؟ به خدا او پیش از تو و پدرت ایمان آورده و در خویشاوندی، از تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر و به خلافت شایسته‌تر است، گفت: من به خاطر خون عثمان می‌جنگم، او قاتلان عثمان را پناه و جا داده است، بروید به او بگوئید، قصاص ما را از قاتلان عثمان بگیرد، بعد از آن من اولین فرد شامی خواهم بود که با او بیعت کنم.^۲ روایات زیادی در تأیید این موضوع وجود دارد و در بین علمای آگاه مشهور است^۳ که معاویه به خاطر خلافت با علی درگیر نبود و محققان به صراحت این حقیقت را در کتابهایشان نوشته‌اند.^۴

امام الحرمین جوینی می‌گوید: اگر چه معاویه با علی جنگید، اما منکر خلافت او نبود و ادعای خلافت نداشت، بلکه خواهان قصاص از قاتلان عثمان بود و گمان می‌کرد در این خواسته‌اش بر حق است، در حالی که چنین نبود.^۵

ابن حجر هیثمی می‌گوید: یکی از اعتقادات اهل سنت و جماعت این است که می‌گویند: جنگها و درگیریهای علی و معاویه رضی الله عنهما به خاطر خلافت و عدم اولوایت علی به خلافت نبوده‌است و هیچ فتنه‌ای به خاطر شایستگی علی به خلافت بر پا نشد، بلکه به خاطر آن بود که معاویه و طرفدارانش از علی خواسته بودند قاتلان پسر عمویش، عثمان را به آنها تحویل دهد و علی از این کار امتناع کرد.^۶ آن شاء الله موضع علی و علت عدم تسلیم قاتلان عثمان را در جای خود شرح خواهیم داد و شاهد ما از ذکر این موضوع در اینجا اثبات این حقیقت است که عدم بیعت معاویه با علی خللی در حقایق علی ایجاد نکرده است.

۱- البدایة و النهایة ۲۶۵/۷ و تحقیق مواقف الصحابة ۱۴۷/۲.

۲- البدایة و النهایة ۲۷۰/۷ و الانتصار للصحب و الآل ۲۳۹.

۳- البدایة و النهایة ۲۶۸/۷-۲۷۰ و دکتر المحزون این روایات در تحقیق مواقف الصحابة ۱۴۶/۲-۱۵۰ جمع کرد.

۴- الانتصار ۲۳۹.

۵- لمعة الادلة في عقاید اهل السنة ۱۱۵.

۶- الصوائق المحرومة، به نقل از الانتصار للصحب والآل ۲۳۹.

ابن تیمیه می گوید: معاویه ادعای خلافت نداشت و جنگیدن و بیعت نکردنش به خاطر خلافت نبود و هر کس از معاویه درباره‌ی حقانیت خلافت علی سؤال می کرد، به حقانیت آن معترف بود و هر دو گروه طرفدار علی و معاویه علاوه بر این که به خلافت علی معترف بودند، قبول داشتند که معاویه در سطح علی نیست و معتقد بودند تا وقتی شخصیتی همچون علی باشد خلافت معاویه جواز ندارد، چون فضیلت، سابقه، شجاعت، علم، دینداری و دیگر فضایل علی بر ایشان آشکار بود.^۱ در نتیجه ثابت است که هیچ کس با علی به خاطر خلافت درگیری نداشت.^۲ پس این اقوال که از علمای اعلام نقل کردیم همه اش بیانگر اعتقاد عموم مسلمانان در ترتیب خلفای راشدین است، باید از این معتقد دفاع کنیم و به آیندگان هم بیاموزیم که با عزت خود را به آن منسوب دانسته و به آن افتخار کنند.

پنجم: اولین سخنرانی و شرایط بیعت علی علیه السلام

در برخی روایات آمده که علی در قبول بیعت مسایلی را شرط کرد، از جمله اینکه: باید بیعت در ملأ عام و با حضور و رضایت مردم و در مسجد باشد، نه پنهان و تصریح کرده بود که امور را به همان صورتی که می داند و معتقد است اداره خواهد کرد، مردم با او موافقت کردند و قرار گذاشتند که صبح روز بعد در مسجد برای بیعت جمع شوند،^۲ آن روز، روزی سرنوشت ساز و شلوغ بود، امیر مؤمنان در حالی که لباسهایش را کاملاً پوشیده بود بیرون آمد و پس از حمد و ثنای خداوند، تلاش‌های اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیعت خود را شرح داد و گفت: من نمی‌خواستم مسئولیت این کار را بر عهده بگیرم (بپذیرم) اما شما اصرار ورزیدید، هان بدانید که اکنون برایم کاری جز اداره‌ی امور شما نخواهد بود و در استفاده از بیت المال هیچ اختیار شخصی ندارم و برای خود حقی قائل نیستم که حتی یک درهم را بدون حساب بردارم.^۳ سپس گفت: ای مردم! خلافت مسئله‌ای است که کسی در آن حقی ندارد، و خلیفه کسی است که خودتان انتخاب کنید و ما دیروز به خاطر این مسئله اختلاف کردیم اکنون اگر می‌خواهید مسئولیت این کار را بر عهده بگیرم و اگر نمی‌خواهید هر کس را تعیین کنید از نظر من مشکلی ندارد، سپس صدایش را بلندتر کرد و گفت: آیا راضی

۱- مجموع الفتاوی ۷۲/۳۵-۷۳.

۲- الانتصار للصحب و الال / ۲۴۱.

۳- تاریخ طبری ۴۴۸/۵، درسات عی عهد النبویه / ۲۸۱.

۴- تاریخ الطبری ۴۴۹۵/۵.

هستید که من خلیفه باشم؟ گفتند: آری، گفت: پروردگارا! بر اینها گواه باش، بعد مردم شروع به بیعت کردند.^۱ پس از بیعت امیر مؤمنان گفت: ای مردم شما با من بر چیزی بیعت کردید که قبلاً با دوستانم (خلفای سه گانه) بیعت کرده بودید، حال که بیعت کردید هیچ اختیاری ندارید و امام باید در اجرای قوانین الهی استقامت کند و بر مردم لازم است که تسلیم شوند و این بیعت عمومی است.^۲

مطاب فوق حاوی درسها و پندها و عبرت‌هایی است به شرح ذیل:

۱- اصل و مبنای شورا

بیعت با خلیفه‌ی چهارم از اصل شورایی که در گذشته اجرا می‌شد، خارج نبود و اگر چه امت اسلام در آن وضعیت با بحرانی دردناک و شرایط اضطراری و مشکلات پیاپی رو به رو بودند، بیعت با علی بر اساس رسوم عشایری، خانوادگی، طائفه‌ای و یا بر مبنای وصیت و سفارش از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت نگرفت و اگر مصداق یکی از این عناوین بود، قطعاً نیازمند آن گفتگوی طولانی نبود و امیرمؤمنان در ابتدای امر از قبول آن سرباز نمی‌زد، بلکه برعکس مطالبه‌ی حق می‌کرد، چون سیدنا علی علیه السلام در حالی بیعت و خلافت را قبول کرد که مردم از او می‌خواستند آن را قبول کند و بر این امر اصرار ورزیدند، ولی او همچنان بهانه تراشی می‌کرد تا خود را نجات دهد، شاید حدس می‌زد که چه موانع زیادی سر راهش وجود دارد تا اینکه بالاخره با اکراه و ناخرسندی قبول کرد و مردم بر اساس وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله از او در خواست نکردند که خلافت را قبول کند، چون اگر وصیتی در کار می‌بود قطعاً مردم از آن بی‌خبر نبودند و در اجرای آن کوتاهی نمی‌کردند و بر این اساس خواهان خلافت او نبودند که از نسل عبد مناف است و یا بر اساس صرف قریشی بودن چنین درخواستی از او نکردند، بلکه علی را به دلیل پیشقدم بودن در قبول اسلام و از عشره‌ی مبشره بودن و فرد دوم بعد از عثمان در شورای شش نفره‌ای که عمر تعیین کرد و مردم به رسمیت شناختند، بود و حتی پس از تعیین عثمان، هر کس از ابن عوف سؤال می‌کرد: اگر عثمان نبود چه کسی را به عنوان خلیفه تعیین می‌کردید، می‌گفت: علی را.^۳

۱- منبع سابق.

۲- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة/ ۲۸۲.

۳- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة/ ۲۸۲.

۲- اهل حل و عقد در دوران امیرمؤمنان علی علیه السلام

پیش کسوتها و اهل حل و عقد در دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان، عَشْرَه‌ی مبشره^۱ و بزرگان اوس و خزرج بودند، چون آنان سبقت گیرندگان در قبول اسلام و راسخان در علم و ایمان بودند.^۲ علی معتقد بود که تعیین خلیفه باید به عهدی اهل حل و عقد و مهاجران و انصاریهایی باشد که در مدینه باقی مانده بودند و کسانی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند و اعضای شورایی که عمر تعیین کرده بود باشد، البته حسن بن علی معتقد بود تحولات و مسایلی که تازه بوجود آمده بود، می‌طلبد که ترکیبی جدید از شورای حل و عقد ایجاد شود، این نظریه امام حسن از گفتگوی او با پدرش مشهود است، امام حسن خطاب به پدرش گفت: به شما گفتم و قبول نکردی، فردا با سختی به گونه‌ای کشته می‌شوی که یاری دهنده‌ای نخواهی داشت، علی گفت: تو همواره حرف می‌زنی، چه گفتمی که من قبول نکردم؟ گفت: روزی که عثمان را محاصره کردند، گفتم: از مدینه بیرون برو تا متهم نشوی و سپس روزی که عثمان کشته شد، گفتم: بیعت را تا آمدن نمایندگان شهرها و صحرانشینان قبول نکن، تا با تمام مردم بیعت کنی.^۳

علی در جواب گفت: این که می‌گویی: بیعت نمی‌کردی تا نمایندگان تمام شهرها جمع شوند، این کار را نکردم چون برای ما نظر اهل مدینه معتبر است و ما دوست نداریم این اصل ضایع شود.^۴ و علی معتقد بود علاوه بر مهاجرین و انصار رعایت کسانی دیگر در تعیین خلیفه ایرادی ندارد، اما اختیار این کار را از مهاجران و انصار گرفتن نادرست است و مشارکت دادن کسان دیگری که پرهیزکاری و صلاحیت نداشته باشند، در امر تعیین خلیفه جایز نمی‌دانست، چون بیم آن داشت که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین جانشینانش مسایلی بوجود آید که طبق راه و روش پیامبر نباشد و یا معتقد بود هنوز زود است که کسانی غیر از مهاجران و انصار در امر تعیین خلافت مشارکت داشته باشند، به همین دلیل ناشایست می‌دانست این اختیار از مهاجران و انصار گرفته شود.^۵

۱- عَشْرَه‌ی مبشره: مقصود ده صحابی است که از طرف رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بهشت بشارت داده شده‌اند. برای اطلاعات بیشتر به کتاب: «ده یار بهشتی» نوشته: عبدالمنعم هاشمی مراجعه کنید. برای دریافت این

کتاب به کتابخانه عقیده می‌توانید مراجعه کنید. www.aqeedeh.com

۲- الخلافه بین التَّنْظِيرِ و التَّطْبِيقِ، محمود مرادوي / ۲۸۸.

۳- البداية و النِّهَايَة (۲/۲۴۵).

۴- منبع سابق.

۵- الخلافه بین التَّنْظِيرِ و التَّطْبِيقِ / ۲۹۳-۲۹۴

آن گاه که اهل کوفه پیشنهاد کردند حسن را به عنوان خلیفه تعیین کند، گفت: من نه شما را به این کار امر و نه نهی می‌کنم و در این سخن علی اشاره‌ای است به این که جایز است کسانی غیر از اهالی مدینه در تعیین خلیفه مشارکت کنند و از گفتگوی حسن و علی مسایلی به شرح زیر استنباط می‌شود:

الف: احترام به رأی دیگران در گفتگو و مناظره.

ب: رفتار نرم و آرام امیر مؤمنان با پسرش

ج: صراحت گویی پسر با پدر در بحث و اظهار آنچه درست به نظر می‌رسد.

د: با توجه کامل به نظر مخالف گوش دادن، چون سیدنا علی با آرامش کامل به تمام دلایل پسرش حسن گوش فرا داد.

هـ: پاسخ علمی دادن به تک تک استدلال‌ها.^۱

۳- علی نمی‌خواست منصب خلافت بدون سرپرست و مسئول بماند

آنگاه که مهاجرین و انصار در مدینه احساس کردند خطر اختلاف و نابودی امت را تهدید می‌کند، تصمیم گرفتند که علی را به عنوان خلیفه تعیین کنند و چون علی علاقمند بود فتنه و غوغای شورشیان پایان یابد و غائله خاموش شود پذیرفت، اما مشروط بر این که بیعت علنی و در مسجد باشد، در آن زمان اهل حل و عقد به همین صورت امام را تعیین می‌کردند و موضع عموم مردم طبق رسم معمول بین اصحاب تأیید علنی بود.^۲

علی تا جایی به این روش معتقد بود که بر سر منبر بر این اصل تأکید کرد و گفت: ای مردم، این مسئله‌ایست (تعیین خلافت) که هیچ کس در آن حقی ندارد بجز کسی که شما تعیین کنید.^۳

۴- پاسخ و رد برخی کتابهای معاصر در بحث انتخاب خلیفه

محمود عقاد در مورد انتخاب خلیفه بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه می‌گوید: این روایت با اینکه مختصر است اسامی تمام کسانی را بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه در مدینه کاندید شدند و

۱- الخلافة بين التنظير و التطبيق / ۲۹۳-۲۹۴

۲- الدور السياسي للصفوة في صدر الاسلام، سيد عمر/ ۷۲.

۳- تاريخ طبري ۴۴۹/۵.

خواهان خلافت بودند را منحصر به افراد خاصی کرده و چه بسا که می‌توانیم بگوئیم طلحه و زبیر که با علی علیه السلام اعلان جنگ کردند از همه بیشتر خواهان منصب خلافت بودند، همان دو نفری که در زمان زندگی عثمان شرایط خلافت را برای خود آماده می‌کردند و بر این ایده بودند که قریش به اتفاق آراء فردی هاشمی را برای خلافت انتخاب می‌کند و علی از خلافت طرد خواهد گردید، همانطور که قبل از عثمان طرد شد و سیده عائشه معتقد بود که خلافت به یکی از دو نفر مذکور و یا عبدالله بن زبیر واگذار شود، چون طلحه از قبیله‌ی «تیم» و زبیر شوهر خواهرش اسماء بود، عائشه یکی از افراد مذکور را تأیید می‌کرد تا برای رسیدن به آرزوهای بزرگ توفیق یابد!^۱

در جای دیگر می‌گوید: بدون تردید علی از ستمی که به او شده بود ناراحت بود، چون فکر می‌کرد بعد از وفات پسر عمویش (پیامبر) صلوات الله علیه باید او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کردند و پیوند خویشاوندی او با پیامبر صلی الله علیه و آله برایش مزیت و خصوصیت کاندیدای خلافت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار خواهد رفت و او خودش را شاخه‌ای از خاندان نبوت که درخت آن و محل نزول وحی در خانه ایشان بود می‌دانست.^۲ و می‌گوید: پر واضح است که علی خود را از کسانی که قبل از او خلیفه بودند، به خلافت سزاوارتر می‌دانست و او تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله به رفیق اعلی پیوست از حقش دفاع می‌کرد.^۳ دیگر تهمت‌ها، دروغ‌ها و چرند بافی که دروغ بودنشان ناگفته پیدا و نمایان است و عباس محمود عقاد - ناسیونالیست - بر پایه‌ی روایات جعلی و خود ساخته به لجنزار چنین تفکراتی گرفتار آمده‌است.

خالد محمد خالد در کتاب خلفاء الرسول دنبال رو و مقلد عقاد بوده و در کتاب خود سخنی دروغین به نام علی نقل می‌کند سپس می‌گوید: ابوبکر و عمر خلافت را از علی غصب کردند.^۴ خالد بیطار نیز از حق منحرف شده و در کتاب (علی بن ابی طالب) در تعلیقی بر موضوع مطالبه‌ی ارث پدری از سوی سیده فاطمه^۵ و موضعگیری علی در خلافت ابوبکر می‌نویسد: این وادی بزرگ است که هر کس در هیاهوی آن داخل شود و گام نهد، به سرانجام نخواهد رسید. در واقع این دسته از نویسندگان ادعا می‌کنند که صحابه می‌خواستند

۱- عبقرية علي / ۸۴.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق ص ۱۸۱.

۴- خلفاء الرسول / ۵۲۶-۵۲۷.

۵- علي بن ابی طالب خالد بیطار / ۸۴.

علی را از خلافت طرد کنند، همان طور که قبل از عثمان طرد شد و می گویند: صحابه برای به دست آوردن منصب خلافت با تعصب شدید و در نظر گرفتن منافع مادی با بنی هاشم مخالفت کردند و علی از ظلمی که به دلیل محرومیت از خلافت به او شده بود ناراحت بود و ادعا می کنند که علی خود را از دیگر خلفاء به خلافت سزاوارتر می دانست و پیامبر صلی الله علیه و آله با تعیین گاه و بیگاه علی به عنوان امیر یا جانشین در مدینه شرایط خلافت را برایش فراهم کرده بود!! نویسنده مذکور تلاش کرده اند که وضعیت را بدین صورت جلوه دهند که علی با خلفاء رابطه خوبی نداشته است و تأیید ابوبکر و تأیید عمر از سوی علی را به گذشت و چشم پوشی از حق شخصی تعبیر کرده اند و می گویند: علی بعد از وفات فاطمه با ابوبکر صدیق بیعت کرد. ولی در حقیقت همه ی اینها دروغ، تهمت، افترا و خیانتی است که حق، انصاف، عدالت و تاریخ صحیح و مستند آنها را رد می کند و نمی پذیرد، حتی با سخنان صریح علی که ذکر آن گذشت در تضاد است و تناقض دارد و بدون تردید علی در دوران خلافت خلفای سه گانه، فضیلت و برتری ایشان را قبول داشت و در زمان خلافت خود بر سر منبر، فضیلت و برتری خلفاء را متذکر می شد. با روایات متعدد و صحیح ثابت است که علی تهدید می کرد هر کس که او را از خلفاء برتر بداند مجازات خواهد کرد و یار و یاور خلفا بود و با آنان رابطه ای محکم و استوار داشت به گونه ای که طوفانهای تندی که فریب خوردگان روایات ضعیف و جعلی را تحریک می کند، موفق به خدشه دار کردن این حقایق نشده اند. نویسندگانی که نامشان ذکر شد تنها چند نمونه از فریب خوردگانی است که به علت نادانی و جهالت در نقل تاریخ از عقیده ی اهل سنت و جماعت منحرف شده اند و نیز افراد مذکور روایات صحیح را از ضعیف و جعلی تشخیص نمی دهند و در تجزیه و تحلیل هایشان به روایات جعلی استناد می کنند.

۵- اولین سخنرانی که علی علیه السلام ایراد نمود

امیر مؤمنان علی در اولین سخنرانی بعد از بیعت برای خلافت فرمود: خداوند متعال کتابی هدایتگر نازل کرده که در آن نیکی و بدی را شرح داده است، پس خیر را بگیرید و شر را رها کنید، فرائض خداوند را بجای آورید، بهشت را به شما می دهد و بداند آنچه را که خداوند حرام کرده مشخص اند و حرمت شخصیت و آبروی مسلمان در رأس همه ی حرامها

قرار دارد و با اخلاص و توحید شخصیت تک تک مسلمانان استوار خواهد شد و مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش آسوده باشند مگر به حقی که خداوند تعیین کرده، آزار دادن مسلمان به هیچ عنوان روا نیست بجز در اجرای حدود الهی، لذا در توجه به کارهای عموم مردم مبادرت ورزید که مردم در برابر شما و با شما هستند و قیامت در پیش است و شما در حصار قرار می‌گیرید، آسان بگیرید که به سرای آخرت می‌روید و قیامت فرجام همه است و درباره‌ی بندگان و سرزمین‌ها از خدا بترسید و بدانید که در خصوص زمینها و چهارپایان بازخواست خواهید شد و از خداوند متعال اطاعت کنید و نافرمانی نکنید و هر گاه خیر و نیکی را دیدید بگیرید و از شر پرهیزید:

﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَنْخَظَفَكُمْ النَّاسُ فَتَاوَنَكُمْ وَيَأْتِدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (انفال/۲۶)

(ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکه) بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را برابند، ولی خدا شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأوی داد و با کمک و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهره شما کرد تا این که سپاسگزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید).

چون بیعت با علی پس آن فتنه و آشوبی بود که خلیفه‌ی سابق مسلمین (عثمان رضی الله عنه) فدای آن گردید، علی رضی الله عنه آنها را به گرفتن خیر و نیکی و ترک شر و بدی دعوت می‌کرد و احترام و حفظ شخصیت مسلمانان را از تمام حرمتها مهمتر می‌دانست، چون آزار رساندن به مسلمان تحت هیچ شرایطی جایز نیست و سپس مرگ را یادآور شد و با تشویق به آمادگی برای قیامت رعایت تقوای الهی را متذکر شد و از آنان خواست مطیع خداوند و پایبند اعمال صالح باشند.^۲

موضوع سخنرانی علی رضی الله عنه مباحثی همچون عقیده، عبادت، اخلاق و اهمیت و ارزش دادن به مقاصد و اهداف شریعت را در بر می‌گرفت و اگر بخواهیم اهداف و برنامه‌های ایشان را خلاصه کنیم باید بگوییم: می‌خواست بگوید به همان حالتی که در دوران رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین قبل از من برگردید.^۳ و امیر مؤمنان در بیانیه اش به شیوه‌ای که بزودی

۱- تاریخ الطبری ۵/۴۵۸-۴۵۹.

۲- الادب الاسلامی نایف معروف /۵۷.

۳- الخلفاء الراشدون، بخار /۳۷۸.

در دوران خلیفه‌ی جدید روبرو خواهند شد، اشاره می‌کند و می‌گوید: هرگاه خیر را یافتید بگیریید و هرگاه به شر برخوردید، از آن اجتناب کنید و سخنرانش را با آیه‌ای به پایان برد که در آن حالت به آن نیاز داشتند، تا با آن وضعیت قبل و بعد از اسلام را مقایسه کنید و بیان نمایید که به چه صورت از ضعف و ناتوانی به قدرت و توانایی و از کمی نیرو و کثرت نیروها دست یافته‌اند. همان کسانی که قبل از اسلام در بی‌روحي مطلق به سر می‌بردند و همچون تگه‌گوشی افتاده در صحرائی بودند که هر پرنده می‌توانست آن را برآید و سپس به قدرت و توانگری امنیت، صلح، رفاه و ثروت رسیده بودند و حیوانات بی‌شماری در اختیارشان قرار گرفت و پرچمهایشان در همه جا به اهتزاز در آمده بود و کشورها تسلیم ایشان شدند.^۱

۶- مترادف بودن واژه‌های امام، خلیفه و امیر مؤمنین

امام نووی می‌گوید: جایز است به امام، هم خلیفه و هم امیر مؤمنان گفته شود.^۲ ابن خلدون می‌گوید: حال که حقیقت منصب خلافت را شرح دادیم، باید گفت بطور خلاصه نمایندگی از صاحب شریعت در حفظ دین و سیاست و امور دنیوی است، به همین دلیل به آن خلافت و امامت گفته می‌شود و کسی که مسئولیت این کار را به عهده می‌گیرد خلیفه و امام است،^۳ ابن منظور در تعریف خلافت می‌گوید: خلافت همان امارت (امیر بودن) است.^۴

ابو زهره در تفسیر مترادف بودن خلافت با امامت کبری می‌گوید: خلافت را به این دلیل خلافت نامیده‌اند که خلیفه این مسئولیت بزرگ را به عهده می‌گیرد و حاکم اعظم مسلمانان و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اداره‌ی امور مسلمانان است. نیز آن را امامت نیز می‌گویند و خلیفه امام نامیده می‌شود، چون اطاعتش واجب است و مردم پشت سر او قرار دارند به همان صورت که نماز گزار پشت سر امام است و از او اطاعت می‌کنند.^۵

استاد محمد مبارک می‌گوید: علت انتخاب عنوانهای خلیفه، امام و امیر مؤمنان این است که مفاهیم اسلامی در دولت و ریاست و حاکمیت از نظام شاهنشاهی با مفاهیمی که در

۱- المرتضی، ندوی/۱۴۱.

۲- روضة الطالبین.

۳- قدمه/۱۹۰.

۴- لسان العرب ۸۳/۹.

۵- تاریخ المذاهب، ابوزهره/۲۱.

گذشته (و حتی در این زمان و همیشه) در میان ملت‌های دیگر مانند: ایرانیان و رومیان و... رواج داشته است، از اساس و بنیاد متفاوت باشد.^۱

خلفای نخست با لقب خلیفه و امام شناخته می‌شدند، اما از خلافت عمر بن خطاب مسلمانان لقب «امیر مؤمنین» را نیز بکار بردند.

در قرآن واژه‌ی «امام» در جاهای مختلف به معنای پیشوا و سرپرست و راهنما و یا رئیس بکار رفته است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/۱۲۴)
 و ((خداوند بدو) گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. (ابراهیم) گفت: آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را در بر می‌گیرد).

در این آیه امام به معنای الگویی که مردم به او اقتدا کنند، به کار رفته است.^۲
 و می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (فرقان/۷۴)

(ما را برای مردم پیشوا قرار ده) منظور اقتدا در مسایل دینی است. می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِّمْ﴾ (اسراء/۷۱)

(روزی که همه‌ی مردم را با پیشوایانشان فرا می‌خوانیم).

منظور تمام کسانی است که به آنها اقتداء کنند؛ از پیامبری یا هر پیشوای دینی که به او اقتدا کنند. همچنین گفته شده: امام در این آیه به معنای نامه‌ی اعمال است که پیش فرستاده‌اند.^۳

واژه‌ی «امام» در بسیاری از احادیث نبوی هم بکار رفته از جمله: «من بايع إماماً فأعطاه صفقة يده و ثمر قلبه فليعطه إن استطاع، فان جاء آخرينازعه فاضربوا عنق الآخر»^۴: (هر کس با

۱- نظام الاسلام (الحکم و الدولة) / ۶۱.

۲- نظام الحکم فی الاسلام، عارف خلیل / ۸۰.

۳- منبع سابق / ۸۱.

۴- صحیح مسلم با شرح نووي ۲۳۳/۱۲.

امامی بیعت کرد و با دست با او پیمان بست و از ته دل او را قبول کرد، تا جایی که می‌تواند از او اطاعت کند، اگر کسی دیگر آمد که با او درگیر شد، گردنش را بزیند).

حدیث: «تلزم جماعة المسلمین و امامهم^۱»: (جماعت مسلمانان و امامشان را لازم بگیر و از آن جدا نشو). حدیث: «سبعة یظلّهم الله فی ظلّه یوم لا ظلّ إلا ظلّه، امام عادل...»^۲: (هفت گروهند که خداوند آنها را در زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد، آن روزی که هیچ سایه‌ای نیست، : امام عادل...» همانطور که ملاحظه می‌شود غالباً اهل سنت و اژه‌ی امام را در مباحث اعتقادی و فقهی به کار می‌برند و در کتابهای تاریخی از لفظ «خلافت» استفاده می‌کنند، شاید علت این امر به خصوص در مباحث اعتقادی این است که کاربرد این واژه در رد مبتدع‌هایی همچون: روافض و خوارج نوشته شده‌اند.^۳ روافض کلمه‌ی امام را به کار می‌برند ولی از به کار بردن کلمه‌ی خلیفه خودداری می‌کنند و امامت را یکی از ارکان ایمان می‌دانند و بین امامت و خلافت تفاوت قائل اند و معتقدند امامت ریاست دینی و خلافت ریاست دولتی است.^۴ و منظورشان از این تفسیر این است که به باور آنان علی در دوران خلافت خلفای سه گانه‌ی پیش از خود امام بوده‌است.^۵

ابن خلدون می‌گوید: شیعیان صفت امام را به علی خاص کرده‌اند، اما در واقع امامت و خلافت دو واژه‌ی مترادف است، لیکن آنان برای ترجیح مذهبشان که معتقدند علی از ابوبکر به امامت نماز مستحق‌تر است این اصطلاح را به صورت خاص برای علی به کار برده‌اند.^۶ در حقیقت کلمه‌های خلیفه، امام و امیرالمؤمنین از مسایل عبادی محسوب نمی‌شوند، بلکه اصطلاحاتی است که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمده‌است و مردم آنها را به کار برده‌اند و بعدها مسلمانان علاوه بر این لقب سلطان را برای حاکمان مسلمان در دولت اسلامی بکار برده‌اند. بعدها مسلمانان علاوه بر این لقب‌های دیگری مانند امیر به کار بردند، همان طور که در اندکس کلمه‌ی امیر را به کار می‌بردند و نیز لقب سلطان را برای حاکمان

۱- مسلم ۲۳۷/۱۲.

۲- فتح الباری ۲۹۳/۳.

۳- الامامة العظمی عند اهل السنة و الجماعة، / ۳۶.

۴- منبع سابق.

۵- همان منبع.

۶- نظام الحکم، عارف خلیل / ۸۱.

مسلمان در دولت اسلامی بکار برده‌اند، در هر صورت کاربرد این الفاظ و اصطلاحات اهمیتی کلیدی ندارد، بلکه مهم آن است که مسلمانان و رئیس ایشان، بدون در نظر داشتن این القاب، در عقیده و احکام تسلیم و فرمانبردار شریعت اسلامی باشند.

رئیس دولت اسلامی تحت هر لقب و نامی اعم از خلیفه، امیرالمؤمنین، رئیس دولت، و یا رئیس جمهور و غیره باید تابع شریعت و قوانین الهی باشند و کاربرد لقب به عرف مردم برمی گردد و ایرادی ندارد، هر چند کاربرد لقب‌های سابق بهتر است، چرا که مفهوم سیاسی آن از دیگر مفاهیم کاربردی در میان ملل متفاوت است و از ذخایر رمز فرهنگ اسلامی در گذر تاریخ است.^۱

۷) کاربرد کدام یک از اصطلاحهای «رضی الله عنه»، «کرم الله وجهه» یا «علیه السلام» بعد از ذکر نام علی صحیح تر است؟

اصل در هنگام ذکر نام تمام صحابه این است که دعای رضایت و خشنودی خداوند را در حق آنان بر زبان آوریم، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّيِّقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه / ۱۰۰).

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح / ۱۸).

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خوشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود.

به دلیل همین آیات، اهل سنت پس از ذکر نام هر یک از اصحاب و یا روایت حدیث از آنان می‌گویند: «رضی الله عنه، عنها و عنهم و عنهما» و کسی بعد از ذکر نام هیچ یک از

اصحاب علیه السلام نگفته‌اند. این در حالی است که «سلام» رمز احوال پرسی در میان مسلمانان است، خداوند متعال می‌فرماید: **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً** ﴿نور/۶۱﴾. یعنی: هر وقت داخل خانه ای شدید بر همدیگر سلام کنید، سلام پربرکت (و لبریز از خیر و ثواب فراوان و تقویت کننده پیوند موجود میان دل‌های مردمان و درود) پاکی که به فرمان خدا مقرر است (و موجب صفا و صمیمیت می‌گردد).

بنابراین درست آن است که بگوئیم (رضی الله عنه) نه (علیه السلام)، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾** (توبه/۷۲): (خشنودی و رضایت از جانب الله تعالی بزرگتر است). رسول الله می‌فرماید: خداوند متعال به بهشتیان می‌فرماید: «أَحَلَّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ أَبَدًا»: (رضایت خشنودیم شامل حال شما گردید، دیگر هرگز از شما ناراضی و ناخشنود نخواهم شد). البته علما کاربرد سلام را اصطلاحاً برای انبیاء اختصاص داده‌اند، چون خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَسَلِّمُوا عَلَى الْمُرْسَلِينَ﴾** (صافات/۱۸۱): (سلام و درود بر رسولان باد). نیز می‌فرماید: **﴿وَسَلِّمُوا عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾** (مریم/۱۵): (سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می‌میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود). رافضیان افراطی با استناد به روایت: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»^۱: (تو برایم همانند هارون برای موسی، هستی). اصطلاح «علیه السلام» را برای علی علیه السلام به کار برده‌اند، و یا گاهی «کرم الله وجهه» را بعد از ذکر نام او می‌گویند، شکی نیست که علی علیه السلام صلاحیت این را دارد که برایش این اصطلاحات را بکار ببریم، اما همه صحابه با او در این اصطلاحات شریکند.^۲ و بسیاری از نسخه برداران کتابهای علمای اهل سنت فقط برای علی اصطلاح «علیه السلام» یا کرم الله وجهه را بکار برده‌اند اگر چه معنای این اصطلاحات صحیح است، اما شایسته است برای تمام صحابه به صورت برابر به کار برده شود.^۳

۱- بخاری، ش/ ۲۴۰۴.

۲- فتاوی فی التوحید، عبدالله جبرین/ ۳۷.

۳- الناهیه عن طعن امیر المؤمنین معاویه/ ۲۶ در پاورقی از تعلیق محقق تویجری

مبحث دوم

پاره‌ای از فضایل، صفات و قوانین خلافت علی علیه السلام

امام احمد، اسماعیل قاضی، نسائی و ابوعلی نیشابوری گفته‌اند: درباره‌ی هیچکدام از صحابه علیهم السلام با سندهای «جید»، مناقب و فضائلی بیشتر از علی روایت نشده است.^۱ حافظ ابن حجر می‌گوید: علت این که در مورد علی فضایل زیاد ذکر شده این است که ایشان خلیفه‌ی چهارم بود و بیشتر از دیگر خلفاء در جامعه و در میان مردم بود و در زمان ایشان اختلاف و نابسامانی و آشفتگی اوضاع به وجود آمد و باعث گردید که مناقب و فضایل ایشان بیش از دیگران پخش شود و صحابه مناقب و فضایل او را به کثرت روایت می‌کردند تا اعتراض‌های مخالفان و مخالفت با علی دفع گردد و موجب شود که اهل سنت به پخش و روایت فضایل علی بیشتر توجه کنند و در نتیجه نقل و روایت کنندگان سنت زیاد شدند، اما در حقیقت هریک از خلفای چهارگانه فضایل و مناقب زیادی داشتند، که اگر با تحقیق دقیق عادلانه و منصفانه و با تحقیق دقیق بررسی شود سیدنا علی علیه السلام در فضیلت هم در رتبه‌ی چهارم قرار خواهد گرفت، که باز هم با عقیده‌ی اهل سنت منطبق است.^۲

ابن کثیر می‌گوید: یکی از فضایل علی این است که نسبتش از همه‌ی ده نفری که به بهشت مزده داده شده‌اند، به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتر است.^۳

در طول این بحث بسیاری از فضایل علی را در جاهای مناسب و مناسبت‌های مختلف ذکر کردیم و برای کاملتر نمودن این موضوع به برخی از فضایل ایشان اشاره می‌کنیم، از جمله: از ابوذر روایت است که علی علیه السلام فرمود: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید پیامبر امی در مورد من یادآور شده که: «فقط مؤمنان مرا دوست می‌دارند و افراد منافق نسبت به من بغض و کینه خواهند داشت».^۴

۱- فتح الباری ۷/۷۱.

۲- منبع سابق.

۳- البداية و النهایة ۱۱/۲۹.

۴- الصحيح المسند فی فضایل الصحابه ۱۱۱.

از ابواسحاق روایت است: مردی از براء سؤال کرد در حالی که من هم می‌شنیدم: آیا علی علیه السلام در جنگ بدر شرکت داشت؟، گفت: آری، در حالی که جنگ آمده بود که دوزره برتن داشت.^۱

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم در غار حراء بودند که صخره‌ای به حرکت درآمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آرام بگیر که بر روی تو نیست مگر پیامبری، صدیقی و شهیدی».^۲

سعید بن زید می‌گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «پیامبر در بهشت است، ابوبکر در بهشت است، عمر در بهشت است، عثمان در بهشت است، علی در بهشت است، طلحه در بهشت است، زبیر در بهشت است، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است و سعد در بهشت است».^۳ اگر می‌خواستم نفر دهم را هم نام می‌برد»^۳

ام سلمه رضی الله عنها گوید: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است»^۴

مردی پیش ابن عمر آمد و درباره‌ی عثمان سؤال کرد؟ ابن عمر خوبیهای او را برشمرد و پرسید: شاید تو از کسانی هستی که درباره‌ی او گمان بدی دارند؟ گفت: آری! گفت: خداوند بینی تو را خاک آلود کند، سپس درباره‌ی علی سؤال کرد، ابن عمر خوبیهای علی را نیز برشمرد و گفت: آن خانه‌ی علی است که در میان خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد، سپس گفت: شاید نسبت به او نیز بدگمانی؟ گفت: آری! گفت: خداوند بینی تو را خاک آلود کند، برو هر کاری می‌توانی بکن (منظور این است که بدگمانی و مخالفت تو چیزی از فضایل صحابه را نمی‌کاهد). اینها برخی از فضایلی هستند که در حق سیدنا علی ثابت است. به طور خلاصه او صفات یک فرماندهی خداپرست، جان فدا و از خود گذشته در راه خدا و مدافع از قرآن و سنت را دارا بود که خلاصه‌ای از صفاتش را ذکر می‌کنیم و برخی را با جزئیاتی بیشتر شرح می‌دهیم.

۱- همان منبع / ۱۱۲.

۲- الصحيح المسند / ۱۱۷.

۳- همان منبع / ۱۱۷.

۴- همان منبع / ۱۲۴.

مهمترین صفات علی: داشتن عقیده‌ای درست، علم و دانش شرعی و اعتماد به الله از صفات بارز او بود و الگوی نیکویی، صداقت و راستی، صلاحیت و عدالت و شجاعت، جوانمردی و زهد بود و او فداکاری را دوست داشت، حلیم و صبور بود، همتی بلند و اراده‌ای قوی داشت، با عدل و انصاف رفتار می‌کرد، بر آموزش و آماده‌سازی فرماندهان توانا بود و دیگر صفاتی که برای هر محقق که در زندگی علی علیه السلام پژوهش کند بسیاری از صفات پسندیده علی علیه السلام، برای او برجسته‌تر و بهتر مشخص می‌شود و برخی دیگر از صفات علی در دوران رهبری و فرماندهی ایشان آن گاه که امیر مؤمنان شده بود، ظاهر و شناخته شد که مهمترین اینها به این شرح است:

اول: برخورداری از علم و فقه در دین

امیرمؤمنان علی علیه السلام از علمای بزرگ صحابه است که تلاش و تحقیق در تحصیل و قبول علم و سؤال و جستجو از خصوصیات او بوده است و با به کارگیری ابزار ثبت و نگهداری علم و یافته‌ها، اعم از نوشتن، متعهد بودن و همراهی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان به یادگیری علم می‌پرداخت و به همین مناسبت در مورد جمع آوری قرآن می‌گوید: با خودم تعهد کردم لباس رفتن به مسجد را نپوشم تا اینکه قرآن را جمع آوری کنم.^۱ و فرمود: هرگز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌خوابیدم و استراحت نمی‌کردم مگر آن که هر چه از حلال، سنت، قرآن، امر و نهی در آن روز و در مورد هر کس نازل می‌شد یاد می‌گرفتم.^۲

علی علیه السلام قرآن و سنت را مستقیماً از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاد می‌گرفت و می‌گوید: هر گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی می‌شنیدم، هر چه خواست خدا بود به من نفع می‌رسید و هر گاه حدیث را از کسی دیگر می‌شنیدم او را قسم می‌دادم و بعد از آن که قسم می‌خورد، او را تصدیق می‌کردم. می‌گوید: ابوبکر به من حدیث گفت: و ابوبکر راست می‌گفت: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «هر کس مرتکب گناهی شود، سپس به نحو احسن وضو گیرد و دو رکعت نماز بخواند و از خداوند طلب مغفرت کند، خداوند گنااهش را عفو می‌کند» و سپس آیه‌ی:

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ (آل عمران/۱۳۵)

۱- الطبقات ۲/۳۳۸.

۲- مسند امام زید/۳۴۳ به نقل از منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة.

را تلاوت نمود.^۱

آری! علی بن ابی طالب اصحاب رسول الله را در حالی که همه ثقه و مورد اعتماد بوده‌اند، سوگند می‌داد و بعد از آن با اطمینان حدیث را قبول می‌کرد. این عمل علی علیه السلام بیانگر آن است که ایشان در قبول و گرفتن حدیثی که از غیر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شنید به شدت احتیاط می‌کرد.^۲

علی علیه السلام زبانی سؤال کننده و دلی آگاه و فهیم داشت و می‌فرمود: «... پروردگارم به من قلبی آگاه و زبانی جویا بخشیده است».^۳

درباره‌ی علم خود می‌گوید: علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتم و سؤالهای زیادی از ایشان می‌پرسیدم و می‌گفت: هرگاه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌کردم، پاسخ می‌شنیدم و علم می‌آموختم و هرگاه سکوت می‌کرد، سؤال می‌کردم^۴ و هرگاه شرم مانع سؤال کردن می‌شد، یکی از اصحاب را واسطه می‌کردم تا از رسول الله صلی الله علیه و آله برایم سؤال کند، از محمد بن حنیفه روایت است که علی گفت: از من به کثرت «منی» ترشح می‌شد، شرم داشتم که از پیامبر در این باره سؤال کنم، لذا مقداد را مأمور کردم تا سؤال کند، او سؤال کرد و پیامبر فرمود «فیه الوضوء»: (از بیرون آمدن آن وضو لازم می‌شود).^۵ علی علیه السلام مردم را به بهانه شرم از محرومیت علمی برحذر می‌داشت و می‌فرمود: وقتی چیزی را نمی‌دانید از سؤال کردن شرم نکنید.^۶

انسان ناآگاه نباید از سؤال کردن شرم کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام از محدود افرادی است که در صدر اسلام نوشتن را آموخته بودند و بالاتر از اینکه او از کاتبان وحی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که این کار مستلزم مهارت و تبحر در خواندن و نوشتن بود. این مهارت نقش بسزایی در افزایش علم و معلومات او داشت و معتقد بود که باید نصوص شرعی با خطی واضح، با فاصله‌ی بین سطور و نزدیک بودن حروف نوشته شود، ابوعثمان عمرو بن بحر

۱- صحیح سنن ترمذی ۱/۱۲۸، مشکاة المصابیح ۱/۴۱۶.

۲- منهج علي في الدعوة / ۵۲.

۳- الطبقات ۲/۳۳۸، الحلیه ۱/۶۷.

۴- فضایل الصحابة ۲/۶۴۷ اسناد آن صحیح است.

۵- مسلم ۱/۲۴۷.

۶- مصنف بن ابی شیبہ ۱۳/۲۸۴.

الجاحظ می‌گوید: امیر المومنین علی علیه السلام فرموده است: خط نشانه و علامت است، هر چه واضحتر باشد، زیباتر است.^۱ و به منشی خود عبیدالله بن عامر می‌گفت: (دوات و قلم خود را آماده کن، بین سطور فاصله بده و حروف را نزدیک به هم بنویس.^۲ ابو حکیمه‌ی عبدی می‌گوید: در کوفه علی از کنار ما گذشت در حالی که قرآن می‌نوشتیم، می‌گفت: با خطی درشت‌تر بنویسید، می‌گوید: یک نمونه‌ی درشت از آن نوشت و سپس من نوشتم، فرمود: چیزی را که خداوند نورانی و واضح گردانیده است، اینگونه روشن و واضح بنویسید.^۳

علی علیه السلام به آنچه یاد می‌گرفت عمل می‌کرد و دوست داشت به هر چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شنود عمل کند، تا جایی که در سخت‌ترین شرایط کاری را که رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به او و فاطمه آموزش داده بود، فراموش نمی‌کرد و فرمود: از زمانی که اذکار را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفتم هرگز ترک نکردم، گفتند: حتی در جنگ صفین؟ گفت: در جنگ صفین هم ترک نکردم.^۴ امیر مؤمنان با اشاره به حفظ نصوص قرآن و حدیث فرمود: «علم (قرآن و حدیث) را یاد بگیرد تا به معرفت دست یابد و با شناخت و آگاهی به آن دو عمل کنید و عالم واقعی شوید.»^۵

علی علیه السلام معتقد بود کسی که به علم و دانش خود عمل نکند عالم به حساب نمی‌آید و نمی‌توان به او عالم گفت، لذا خطاب به عالمان (دینی) می‌گفت: ای علما! به علم عمل کنید که عالم کسی است که به علمش عمل کند و علم و عملش هماهنگ و موافق باشد.^۶ می‌فرمود: علم، عمل را می‌خواند و ندا می‌کند، اگر پاسخ داد، باقی خواهد ماند، در غیر اینصورت کوچ می‌کند.^۷ در میان اصحاب پیامبر علی علیه السلام از کسانی بود که بسیار فتوا می‌داد. ابن قیم می‌گوید: طبق تحقیقی که کردم تعداد مفتیان صحابه بیش از صد و سی نفر از زن و مرد بوده‌اند و بیشترین فتواها متعلق به این هفت صحابی بوده است: عمر بن خطاب، علی بن

۱- الجامع لأخلاق الراوي ۱/۲۶۲.

۲- منبع سابق

۳- همان منبع ۱/۲۶۰.

۴- مسلم ۴/۲۰۹۱ - ۲۰۹۲.

۵- البداية و النهاية ۸/۶.

۶- بیان العلم و فضله ۲۸۵.

۷- منهج علي ۶۳.

ابی طالب، عبدالله بن مسعود، ام المومنین عائشه، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنهم أجمعین.^۱

ابن حزم علی را در رتبه ی سوم صحابه هایی به حساب آورده که زیاد فتوا می دادند. در ادامه ی بحث، مسائل قضایی و بسیاری از اجتهادهای فقهی را مورد بحث قرار خواهیم داد.

و علی علیه السلام به تحقیق و یادگیری و درس و تدریس تشویق می کرد و می فرمود: «تحقیق کنید و حدیث را یاد بگیرید و نگذارید علم کهنه و فراموش شود.^۲

در روایتی دیگر می گوید: حدیث را تکرار، بررسی و تدریس کنید، در غیر اینصورت فراموش و فرسوده می شود.^۳

امیر مؤمنان علی بر لزوم داشتن استاد و یادگیری از او تأکید می کرد و می گفت: هرگز از مصاحبت استاد سیر نشوید، چون او همانند درخت خرماست که هر لحظه از او خرمایی می افتد.^۴

در دوران کودکی برای علی علیه السلام شرایطی فراهم شد که در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت و بعد از آن باز هم همراه و ملازم او بود، چون داماد و پدر دو نوه (حسن و حسین) ایشان بود، این گونه در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت و از ایشان علم و دانش می آموخت و عائشه رضی الله عنها ملازمت و همراهی پیوسته ی علی با رسول الله صلی الله علیه و آله را مورد تأیید قرار داد، مقدم بن شریح از پدرش روایت می کند به عائشه گفت: یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به من معرفی کن که از او درباره ی مسح بر (خُف) موزه سؤال کنم، گفت: برو نزد علی، رفتم و سؤال کردم، گفت: رسول خدا به ما دستور داد هر گاه به مسافرت رفتیم بر خف مسح کنیم.^۵

علی علیه السلام معتقد بود باید از هر علمی مقداری یاد بگیریم و با گزینش با یادگیری پردازیم و می فرمود: علم و دانش گسترده تر از آن است که بتوان همه ی آن را فرا گرفت و حفظ نمود، لذا از هر علم خوبیهایش را دریافت کنید.^۶

۱- اعلام الموقعین.

۲- الجامع لاخلاق الراوی ۱/۲۳۶.

۳- شرف اصحاب الحدیث، بغدادی ۹۳/.

۴- تذکرة السامع / ۱۰۰.

۵- مسند احمد ۲/۱۵۹ اسناد آن صحیح است، تحقیق احمد شاکر.

۶- تاریخ یعقوبی ۲/۵/.

علی علیه السلام در علم و دانش به درجه‌ای رسیده بود که در عراق به مردم می‌گفت: از من سؤال کنید! سعید بن مسیب می‌گوید: کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبود که بگوید از من سؤال کنید.^۱ تمام صحابه و تابعین به علمش اعتماد داشتند، ابن عباس می‌گوید: هرگاه دلیل و برهان از علی به ما می‌رسید هیچ کس را با او برابر نمی‌دانستیم.^۲

سويد بن غفله می‌گوید: مردی آمد و از من درباره‌ی میراث فردی سؤال کرد که بعد از مرگش فقط یک دختر و یک زن مانده است، وی می‌گوید: گفتم: جواب را از قول علی به تو می‌گویم. گفت: قضاوت و فتوای علی برایم کافیت است: علی یک هشتم را به زن و نیمی از میراث را هم به دختر می‌داد، بعد از این هر چه باقی می‌ماند به همان دختر می‌رسید.^۳

علمای صحابه و تابعین علی را به خاطر علمش ستوده‌اند، از ام المومنین عائشه رضی الله عنها روایت است: علی آگاه‌ترین فرد نسبت به سنت است.^۴

هر مسئله‌ای که برای معاویه رضی الله عنه پیش می‌آمد، از طریق مکاتبه از علی سؤال می‌کرد. وقتی خبر شهادت علی به او رسید، گفت: با وفات علی علیه السلام علم و فقه هم رفت.^۵ روایت است حسن بن علی بعد از وفات پدرش در سخنرانی گفت: دیروز مردی از شما جدا شد که افراد پیش از او در علم بر او پیشی نگرفتند و دیگران هم به او نرسیده‌اند.^۶

عبدالله بن عیاش بن ابی ربیع دربارهی علی علیه السلام گفت: «برای خداوند زیست، خویشاوند و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. از اولین مسلمانان و آگاه به قرآن و سنت و فنون جنگی بود و در همکاریهای اجتماعی بسیار سخاوتمند بود.^۷ مسروق می‌گوید: علم اصحاب رسول الله به عمر، علی، ابن مسعود و عبدالله رضی الله عنهم منتهی شد.^۸

از امیرمؤمنان علی نصیحت‌ها و ارشادهای زیادی برای دانشجویان، طلاب، علما و فقها به یادگار مانده است که شایسته است حفظ و به آنها عمل شود، از جمله:

۱- الاستیعاب / ۱۱۰۳.

۲- همان منبع / ۱۱۰۴.

۳- الطبقات / ۲ / ۳۳۸.

۴- سنن دارمی / ۲ / ۳۷۵.

۵- الاستیعاب / ۱۱۰۴.

۶- فضایل الصحابة / ۲ / ۵۹۵ اسناد آن صحیح است.

۷- ذخایر العقبی، محب طبری / ۷۹.

۸- تاریخ السیوطی / ۱۹۶.

۱- مردم سه دسته هستند

الف: عالم ربانی، ب: دانش پژوهی که در راه نجات است. ج: پست و فرومایه‌ای بی هدف که در پی هر ندایی می‌رود (بی‌هدفی که از هر کس و ناکس بدون فهم و درک پیروی می‌کند).

حافظ ابونعیم از گمیل بن زیاد روایت می‌کند که: علی دستم را گرفت و مرا با خود به صحرا برد، وقت خوب رفتیم و در فضایی کاملاً باز قرار گرفتیم، نشست و تنفسی کرد و گفت: ای گمیل بن زیاد! قلبها مانند ظرف هستند و بهترین قلبها، قلبی است که ظرف آن پر از علم باشد، لذا آنچه به تو می‌گویم حفظ کن! مردم سه دسته‌اند: عالم ربانی، دانش پژوهی که بر راه نجات است، حقیر و فرومایه‌ای بی هدف که در پی هر فریاد می‌رود و دل‌هایشان با نور علم روشن نشده است و به پناهگاهی محکم و قابل اعتمادی هم پناه نبرده‌اند.^۱

در این سفارش بلیغ و رسای علی، پنندهای نیکو و نصیحت‌های حکیمانه‌ای وجود دارد. امیرمؤمنان مردم را به سه دسته تقسیم نموده است که عبارتند از:

الف: علمای ربانی

منظور از علماء، علمای دینی هستند که دارای علم، فقه و آگاه از مفاهیم و مقاصد حکیمانه‌ی علوم دینی هستند، ابن عباس در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّكُمْ عَلِيمًا﴾ (آل عمران/۷۱): (و لیکن عبادت کنندگان پروردگار به معنای دقیق، صحیح و عمیق آن باشید!) می‌گوید: فقیهانی باشید که دین را با حکمت و تدبیر می‌فهمند. عبدالله بن مسعود نیز این آیه را به همین صورت تفسیر کرده است.^۲

لذا کسانی که هم از نعمت فقه و هم از نعمت حکمت برخوردارند، صلاحیت دارند که امت را تربیت و دین را به مردم تفهیم نمایند، چون حکمت آن است که هر چیزی در جای مناسب خود قرار داده شود و تطبیق حکم شرعی با حالت و وضعیت مردم توفیقی است که می‌توان نام آن را حکمت نامید. لازمه‌ی این کار فهم دقیق و عمیق از وضعیت جامعه‌ی اسلامی است و تلاش برای تربیت مردم طبق دستورات دین حکمت و کاری حکیمانه است و این کار می‌طلبد که افراد را با آموزش قوانین دینی و تربیت با تقوا و رعایت خوبیهای اخلاق

۱- حلیة الاولیاء ۱/۷۵، صفة الصفوة ۱/۳۲۹.

۲- التاریخ الاسلامی حمیدی ۱۲، ۱۱/۴۳۸.

پرورش دهیم و فقه: یعنی: فهمیدن احکام دینی از منابع شرعی، به همین دلیل علمای ربانی که فقه را با حکمت یاد می‌گیرند، بهترین افراد امت هستند، چون دو فضیلت یادگیری علم و تعلیم و تربیت را دارا هستند و صلاحیت تربیت امت و بیان مسائل دینی را برای مردم دارند.^۱ امیر مؤمنان علی «ربانی» را به کسی که مردم را با حکمت تربیت می‌کند و آموزش می‌دهند تفسیر می‌کرد.^۲

ب: طالبان علم که با نیت خالص علم‌آموزی می‌کنند

طالبان علم کسانی هستند که با نیت خالص علم‌آموزی می‌کنند تا بدینوسیله مسئولیت خویش را در برابر خداوند انجام دهند، سیدنا علی علیه السلام از این قسمت اندرز حکیمانه‌اش به دانش پژوهی که در راه نجات است، تعبیر کرده است. این تعبیر مختص کسانی نیست که در حال خواندن و یادگیری علوم شرعی هستند و تنها آنها را در بر نمی‌گیرد، بلکه تمام افرادی که مسئولیت عمل، دعوت و تربیت دینی را به دوش می‌کشند و نجات در آخرت بر ایشان اهمیت دارد، شامل می‌شود، اینان مسایل دینی را از علمای خداترس و خداپرست سؤال می‌کنند تا خداوند را آگاهانه و با بصیرت عبادت و با مردم طبق فرمان خداوند رفتار کنند، چنین انسانهایی از دانش آموزان و طلاب راه نجاتند هر چند در کلاس درس هم شرکت نداشته باشند.^۳

در این جمله سیدنا علی علیه السلام به اهمیت اخلاص نیت برای خداوند اشاره می‌کند که باید در یادگیری و طلب علم رعایت شود و دانش آموزان، طلاب و دانشجویان را دعوت می‌دهد که آنچه نزد خداوند است و سرای آخرت را بر کالاهای و رزق و برقه‌های دنیا و شهوت رانی‌ها ترجیح دهند و به قرآن و سنت و دین حق دعوت دهند و بر این صبور شکیبیا باشند.

ج: کسانی که از یادگیری علوم دینی بدور مانده و هیچ رابطه‌ای با علمای

ربانی ندارند

آنانی که از یادگیری و آموزش علوم دینی بدور مانده‌اند و هیچ رابطه‌ای با علمای ربانی ندارند، در نتیجه شناختی از امور دینی خود ندارند، به همین علت علی از این گونه افراد به فرومایگان دنباله رو تعبیر می‌کند، که هر بادی آنها را به سمت و سوی خود می‌برد و نور علم راه زندگی آنان را روشن نکرده‌است.

۱- التاريخ الاسلامي ۴۳۸/۱۲/۱۱.

۲- الفتاوى ۴۹/۱.

۳- التاريخ الاسلامي، حميدي (۱۲، ۱۱/۴۳۸).

امیر مؤمنان علیه السلام از فرومایگان پستی که در پی هر صدایی می‌روند و از نور علم محروم هستند سخن به میان آورده‌است و از این گروه شکم پرست نابکار ما را برحذر می‌دارد، گویا از مردم می‌خواهد همت‌هایشان را برای شناخت و پیروی از حق و ثبات بر آن به کار گیرند و دنیا و آخرت شان را بر پایه‌ی آبادانی با اطاعت خداوند و روشنگری و با نور الهی بنا کنند و دنیا را مرکب و وسیله‌ای برای رسیدن به خوشبختی آخرت قرار دهند.

۲- مقایسه‌ی علم و ثروت

در سفارش علی علیه السلام به کمیل بن زیاد آمده: ... علم بهتر از مال است، علم تو را حفاظت می‌کند در حالی که تو در پی حفاظت مال هستی، علم با عمل زیاد می‌شود، مال با دادن نفقه کم می‌شود، علم حاکم است و مال محکوم علیه، بهای هر مال با از بین رفتنش از بین می‌رود، اما دوست داشتن عالم بی اختیار بر دل همه می‌نشیند، علم موجب می‌شود که فرد در طول زندگی مطیع خداوند باشد و بعد از مرگ همه از خوبی‌های فرد تعریف کنند، مال اندوزان در حال زیستن هم مرده‌اند و علما تا جهان هست زنده‌اند، اجسادشان را از میان مردم می‌برند، اما محبت و وجودشان در دل مردم نقش بسته‌است.^۱

علی علیه السلام در مقایسه بین علم شرعی و مال و ثروت، علم را تکیه گاه صاحبان سرای آخرت، و کلید عزت و شرفشان در دنیا و آخرت دانسته و منظور از مال در این مقایسه، مالی است که افراد بدون توجه به طاعت و عبادت و قوانین الهی بی وقفه سرگرم جمع آوری آن هستند و برتری علم را با مسایلی نیکو جلوه می‌دهد:

الف: علم صاحبش را حفاظت می‌کند

علم صاحبش را حفاظت می‌کند، در حالی که صاحب مال همواره به فکر حفاظت مال و ثروت است. حفاظت علم به این صورت است که صاحبش را از افتادن در دره و پرتگاه‌های هلاکت بار دنیا و آخرت نجات داده و حفظ می‌کند. این که علم شرعی فرد را در آخرت نجات می‌دهد، واضح و روشن است، چون این علم صاحبش را به رضایت و خشنودی خداوند و بهشت می‌رساند و از جهنم نجات می‌دهد، وه! چه خواسته و فرجام مهمی است و چه نیکو حاصل و ثمره‌ای! اما این که از وادیهای هلاکت در دنیا نجات می‌دهد، بدان دلیل

۱- حلیة الاولیاء ۱/۷۵، صفة الصفوة ۱/۳۲۹.

است که سعادت و نیک بختی روحی حقیقی هرگز به دست نخواهد آمد، مگر با ایمان و یقینی که دنیا را در برابر آن کوچک و بی‌ارزش جلوه می‌کند و در نتیجه تمام گرفتاریها، سختی‌ها و مشکلات دنیوی برای صاحبان ایمان و یقین، تبدیل به آرامش و سلامتی می‌شود، چون آنها برای دنیای مادی ارزشی قائل نیستند، این در حالی است که گرفتاریها و سختیهای دنیا برای دنیا پرستانی که زندگی دنیا را در داشتن مال و منال و ثروت زیاد و زیبا می‌بینند، جهنمی دردناک می‌شود و این که ثروتمندان، حریص جمع آوری مال هستند، بر کسی پوشیده نیست. ثروتمندان در اندوه و اضطراب از دست رفتن مالشان چنان به خود می‌پیچند که فرد بیمار در بستر بیماری به خود می‌پیچد! و شب‌ها با اضطراب و هراس جانسوزی به محافظت از اموالشان می‌پردازند.^۱

علم نوریست که به افراد بینش می‌دهد و از امت‌های پیشین و زندگی شان درس بهتر و نیکوتر زیستن می‌آموزد و علم برای افراد جوانب گسترده‌ای در فهم اختلافها و تشخیص مصالح از مفاسد و درک و معرفت مقاصد می‌بخشد، و یاد می‌گیرد که چگونه اولویتها را طبق دسته‌بندی مناسب بشناسد و علم صاحبش را با نور راهنمایی می‌کند.

ب: علم رشد می‌کند و با عمل استوار می‌شود

علم همیشه در حال رشد و افزایش است، چون عمل اجرا و تطبیق علم است و با عمل در حافظه‌ی فرد ریشه می‌دواند و عمیقاً استوار می‌شود، بر خلاف مال که با خرج کردن کم می‌شود. ناگفته نماند که منظور از مال، اموال دنیاپرستانی است که به خاطر دنیا آن را جمع و در مصارف مادیگرایی آن را خرج می‌کنند، ولی ثروت و اموال خداپرستان آخرت‌گرا طبق قوانین شریعت به دست می‌آید و به مصرف می‌رسد و چون در راه خدا انفاق می‌شود، کم نمی‌گردد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ما نقص مال عبد من صدقة»^۲: (مال هیچ فردی از انفاق کردن در راه خداوند کم نمی‌شود).

ج: علم شرعی حاکم است

علم شرعی حاکم است، چون بوسیله‌ی آن امور زندگی تنظیم می‌شود و واجب است طبق برنامه‌های آن تمام نظامهایی که بین مردم حاکم است، مقرر شود، لذا این علم داور و

۱- التاریخ الاسلامی، حمیدی ۴۴۲/۱۲.

۲- منبع سابق.

حاکم حقیقی است، اما مال محکوم علیه است، چون صادر و وارد کردن آن طبق قوانین حاکم است، خواه شرعی یا غیر شرعی باشد.^۱

د: روابط اجتماعی که بر مبنای مصلحت مالی استوار باشد با از بین رفتن مال

از بین می‌روند

چنانچه مبنای روابط اجتماعی مصلحتهای مالی مشترک باشد، با از بین رفتن مال رابطه هم گسیخته می‌شود، ولی روابط برادری که بر مبنای علم شرعی بین عالم و دوست دارانش استوار است، برای همیشه در دنیا و آخرت باقی می‌ماند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف ۶۷)

(دوستان در آن روز (روز قیامت) برخی با یکدیگر دشمن اند به جز پرهیزگاران و

متقیان).

ه: علم شرعی موجب دوستی و اطاعت از او می‌شود:

علم شرعی موجب می‌شود که مسلمانان، عالم را بدون هیچ گونه تحمیلی دوست داشته باشند و به اراده و اختیار خود از او اطاعت کنند؛ این روال در تمام دوران زندگیشان ادامه دارد و بعد از وفات عالم هم تا دنیا هست از او به نیکی یاد می‌کنند، به گونه‌ای که شکل و قیافه‌ی عالم ربانی از ذهن مردم پاک نمی‌شود و اگر نگاهی به تاریخ بیندازیم می‌بینیم که از زمان صحابه تا عصر ما همواره نام علما بر سر زبانهاست و تاریخ زندگی آنان را در کتابها، سخنرانیها و درسهای علمی حفظ کرده و بیاد دارند، در حالی که نام ثروتمندان بزرگ با مرگشان از صفحه‌ی ذهن مردم و تاریخ حذف شده و بسی اوقات هنوز زنده‌اند، اما دیگر نام آنان از گفتار و ذهنها پاک شده است.^۲

۳- فقیه واقعی کدام است؟

فقیه به تمام معنا کسی است که مردم را از رحمت خدا نا امید نکند و از عذاب خدا بی‌خبر و غافل نگاه ندارد و آنان را از گناه برحذر دارد که از قوانین و دستورات قرآن منحرف

۱- همان منبع.

۲- تاریخ الاسلامی ۴۴۳/۱۲.

نشوند و باید دانست که عبادت بدون علم و علم بدون درک و تفهّم و تلاوت قرآن بدون تدبّر هیچ خیری نیست.^۱

در این جمله امیرمؤمنان علیه السلام شرح می‌دهد که لازم است فقیه به صفت برابری و اعتدال در امور دنیا و تلاش برای اصلاح مردم پایبند باشد، به این صورت که دعوتگر در مسیر دعوت بین ترس و امید زندگی کند و مردم را تا آن حد نترساند که از رحمت خداوندی نومید شوند و آن قدر هم امیدوار به عفو و گذشت خدا نکند که از عذاب الهی احساس امنیت و غفلت کنند و علی علیه السلام در این عبارت شرح می‌دهد که عالم نباید گناهان را آن قدر ساده به حساب به شمار آورد که مردم بدون پروا گناه کنند و با محافظت از ایمان و تقوا در میان مردم زندگی کند و همزمان برای بالا بردن سطح مردم بسوی کمال تلاش نماید، آنها را به سوی تکامل سوق دهد و مردم را با قرآن همسو و مرتبط کند. این گونه اهمّیت قرآن و برتری مطلق آن را بر دیگر چیزها به تصویر می‌کشاند و در همین راستا علماء می‌توانند قرآن را به مردم بفهمانند و آموزش دهند، در نتیجه مردم به قرآن که اولین منبع هدایت است عمل می‌کنند و به چیزهای دیگر روی نمی‌آورند، بدیهی است که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرح و توضیح قرآن است و توجّه به قرآن به معنای روی آوردن به سنت است و سپس علی توضیح می‌دهد که از مهمترین شروط قبولی عبادت و اعمال شرعی این است که آگاهانه با قرآن و سنت صحیح منطبق باشد. علم و عبادت بدون عقیده‌ی صحیح سودی نخواهد داشت. در پایان این سفارش، به بیان اهمّیت تدبّر در آیات قرآن اشاره می‌کند، چون تمام خیر و نیکی‌ها در درک مفاهیم قرآن کریم برای عمل به احکام آن نهفته است و باید در هنگام قرائت با دل و جان و اعضاء و اندام، متمرکز در قرآن باشیم و تمام توانمندی خویش را برای فهم منظور خداوند به کار گیریم و به آن عمل کنیم و کلیه‌ی موانع بین خود و کتاب خداوند را از میان برداریم و برای این کار لازم است عمل به تمام معنا برای خداوند باشد و خالصانه از دین او پیروی کنیم و برای فهم دین خدا و رسیدن به حق تلاش کنیم. حتّی اگر این تلاش منجر به جدایی از خانواده، مال، فرزند و جاه و مقام دنیوی شود، چرا که آنچه نزد خداوند است، بهتر و همیشگی است و نیز از پندهای قرآن پند پذیر باشیم و با مفاهیم این کتاب بزرگ درس بگیریم و به یاد خدا باشیم.^۲

۱- حلیة الاولیاء ۷۷/۱، صفة الصّفوة ۱/۳۲۵.

۲- التاریخ الاسلامی ۴۳۱/۱۲ تا ۴۳۳.

۴- چقدر برای دل خنک است

شعبی گوید: علی علیه السلام در حالی به نزد ما آمد که می گفت: چقدر برای دل و مایه‌ی راحتی است؟ پرسیدند قضیه چیست؟ گفت: وقتی چیزی را نمیدانی بگویی: «الله اعلم»: (خدا داناترین است).^۱

۵- نقش علماء در آموزش مردم

امیر مؤمنان علی علیه السلام می گوید: خداوند از افراد بی سواد و جاهل آن عهد و پیمان محکم را برای یادگیری نگرفته که از علماء برای آموزش گرفته است.^۲

۶- خیر و نیکی علم زیاد است، نه ثروت و فرزند

علی علیه السلام می گوید: خیر این نیست که مال و فرزند زیاد داشته باشی، بلکه خیر و عزت در آن است که از علم و دانش زیاد برخوردار و حلیم و بردبار باشی و در برابر مردم خوشحال باشی، به اینکه پروردگارت را عبادت می کنی و اگر بخوبی عبادت کردی، خدا را سپاس گویی و اگر توفیق نیافتی به خوبی عبادت کنی از خداوند طلب مغفرت کنی، در دنیا هیچ خیری نیست مگر برای دو شخص، اول: کسی که از گنااهش توبه کند و با توبه گنااهش بخشیده شود. دوم: کسی که برای انجام کارهای خیر با تمام توان تلاش می کند و هر عملی که با تقوا انجام شود، کم نمی شود، چگونه عمل مقبول و پذیرفته شده کم محسوب می شود؟^۳

۷- علم و جهل

علی علیه السلام فرمود: برای ارزش خوبی علم همین بس: کسانی که به خوبی از آن بهرمند نیستند ادعای علم می کنند و هرگاه منتسب به علم می شوند، خوشحال می گردند و برای

۱- جامع بیان العلم و فضله ۶۶/۲.

۲- فرائد الکلام / ۳۶۱.

۳- حلیة الاولیاء / ۷۵.

زشتی جهل و بی سوادى همین بس که خود فرد جاهل از آن بیزار و متنفر است و هرگاه جهل را به او نسبت دهند از آن ناراحت می‌شود.^۱

۸- علّت بی توجهی نسبت به یادگیری علم

علی علیه السلام می‌گوید: مردم به این دلیل نسبت به یادگیری علم بی‌توجه هستند که می‌بینند علماء از علمشان فایده‌ای اندک می‌برند.^۲

این سخن علی علیه السلام هشدارى است به علمای ناباب و بد که مانع راه خدا می‌شوند و از طرفی هم فراخوانی برای علماء است که به علم خود عمل کنند و با صبر و حوصله مردم را به دین خدا دعوت دهند و اذیت و آزارهای این راه را تحمل کنند، چرا که هر چه در راه حق ببینند نیکوست.

۹- حق علماء بر مردم

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: یکی از حقوق عالم بر مردم این است که با سؤالهای بیجا از او زیاد سؤال نکنند و در جواب او با اعتراض‌های بی مورد عالم را به چالش نکشاند و آنگاه که خسته است بر او وارد نشوند و هرگاه بلند شد لباسش را نگیرند و اصرار بر نشستن نکنند و راز و اسرارش را فاش نکنند، در حضور او کسی را غیبت نکنند، به دنبال لغزشها و عیبهایش نباشند، اگر اشتباهی کرد معذورش بدانند، ای مسلمان! بر تو لازم است که به خاطر خداوند به عالم احترام بگذاری و این احترام تا زمانی که او به دستورات خداوند پایبند است ادامه داشته باشد و از او جلوتر نشینی و اگر نیازی داشت برای برطرف کردن آن و خدمتش مبادرت ورزی و پیشی‌گیری.^۳

۱۰- مقام و منزلت علمای عامل نزد خداوند

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: هر کس علم بیاموزد و به آن عمل کند، در ملکوت آسمانها به عنوان فرد بزرگی از او یاد می‌شود.^۴

۱- فرائد الکلام، ص ۳۶۶.

۲- ادب الدین و الدنيا ۸۲/۸۵.

۳- جامع بیان العلم و فضله ۵۱۹/۱.

۴- همان منبع ۴۹۲/۱.

این سخن علی دعوتی است به یادگیری علم و عمل به آن و تشویقی است برای تلاش در راه رسیدن به مقامهای والا که خداوند هر کس را علم بیاموزد و به خاطر رضای خدا بدان عمل کند، مقامی بالا ارزانی بخشیده و مورد احترام قرار می‌دهد.

۱۱- آموزش علم برتر از عبادتهای مستحب است

امیرمؤمنان فرمود: عالم از روزه‌دار و شب زنده‌دار و مجاهد بهتر و برتر است و آنگاه که عالم بمیرد در اسلام شکافی ایجاد می‌شود که مسدود نخواهد شد، مگر با جانشینی عالمی دیگر این سخن علی علیه السلام بر فهم بالا در ترتیب اولویتها از نگاه ایشان دلالت دارد، چون عملی که موجب خیر رسانی بر همگان باشد که همان علم است از عمل عبادی فردی بهتر است. موارد فوق برخی از راهنماییهای سودمند و ارشادهای ارزشمند امیرمؤمنان برای طالبان علم و دانشجویان است.

دوم: پارسایی و تقوای امیرمؤمنان علی علیه السلام

علی علیه السلام در طول زندگی با قرآن و ملازمت با پیامبر صلی الله علیه و آله امین و همراهی با صحابه ی کرام و از تفکر در این حقیقت که دنیا سرای ابدی نیست، فهمیده بود که دنیا میدان آزمایش و امتحان است، بدون تردید علی با قرآن تربیت یافته بود و این سخن که برگرفته از آیات مربوط به مباحث دنیا و آخرت است حکایت از آن دارد که دنیا حقیر و فرومایه و از بین رفتنی و فناپذیر است و به آیاتی نیز اشاره دارد که زندگی آخرت و ارزش و دوام آن بر دنیا ترجیح داده شده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾ أَمْ أَلْمَأُومُونَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ ﴾ (کهف/ ۴۵-۴۶).

(ای پیغمبر!) برای آنان (که به دارائی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از (ابر) آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می‌گردند و به سبب آن رشد و نمو می‌کنند و) تنگاتنگ و

تودرتو می‌شوند. (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان درهم می‌آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می‌گیرد. لی این صحنه دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و باد خزان وزان می‌گردد و گیاهان سرسبز و خندان، زرد رنگ و) سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آنها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می‌سازند! (آری! داشتن را نداشتن و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می‌دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می‌گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست). دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند (و زوال‌پذیر و گذرایند). اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزو است.

علی علیه السلام تحت تربیت آگاهترین مخلوقات، پیامبر صلی الله علیه و آله که خوب دنیا و ارزش آن را شناخته بود، دنیا را شناخته بود، پیامبری که می‌فرماید: «لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقي كافراً منها شربة ماء»^۱: (اگر دنیا در نزد الله به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هیچ کافری را از دنیا جرعه آبی نمی‌داد) و می‌فرماید: «ما الدنيا في الآخرة إلا مثل ما يجعل أحدكم أصبعه في اليم فلينظر بما ترجع»^۲: (ارزش دنیا در برابر آخرت چیزی نیست مگر به اندازه‌ی این که یکی از شما انگشتش را داخل دریا می‌کند و بیرون می‌آورد، چه قدر از دریا برداشته است) و می‌فرماید: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر»^۳: (دنیا زندان مسلمان و بهشت کافر است).

امیرمؤمنان تحت تأثیر تربیت قرآنی و نبوی قرار گرفته بود، از صادق‌ترین نمونه‌هایی بود که تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله او را پاک و بی‌آلایش ساخته بود همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴾ (۱۵۱) ﴿ (بقره/۱۵۱).

و همچنین (برای تکمیل نعمت خود بر شما) پیغمبری را از خودتان در میانتان برانگیختم که آیات (قرآن) ما را بر شما فرو می‌خواند (و نشانه‌های وحدانیت و عظمت خدا را در گستره جهان به شما می‌نمایاند) و شما را پاکیزه می‌دارد (از ردائلی همچون زنده بگور کردن

۱- سنن ترمذی، ش/۴۱۱۰ صحیح و غریب است.

۲- مسلم، ش/۲۸۵۸.

۳- مسلم، ش/۲۸۵۶.

دختران و خونریزیها و کشتن فرزندان از ترس فقر و فاقه و غیره. با کاشتن نهال فضائل در اندرونتان، شما را سرور و سرمشق دیگران می‌سازد) و به شما کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار و منافع احکام) را می‌آموزد (تا با حفظ نظم و لفظ قرآن و بهره‌مندی از نور آن، به زندگی خویش حیات و تحرک بخشید و با استفاده از سنت عملی و سیرت نبوی، به احکام شریعت آشنا گردید). به شما (به همراه کتاب و حکمت) چیزی یاد می‌دهد که نمی‌توانستید آن را بیاموزید (چون وسیله آموزش آن، اندیشه و نگاه نیست، بلکه باید از راه وحی آموخته شود. همانند اخبار عالم غیب و اشارات علمی و بیان سرگذشت پیغمبران و احوال پیشینیان، که نه تنها برای اعراب بلکه برای اهل کتاب نیز مجهول بود).

علی علیه السلام یکی از بهترین نمونه های زهد و پارسایی می باشد، اینک به ذکر برخی از موضعگیری‌ها و سخنان شگفت انگیز علی در این مورد می‌پردازیم:

۱- دینار و درهم‌ها! کسی غیر از من را فریب دهید

علی بن ربیعہ و ابلی روایت می‌کنند که ابن نباح نزد علی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! بیت المال مسلمانان پر از دینار و درهم شده است؟ علی گفت: الله اکبر! و با تکیه به ابن نباح بلند شد و رفت و در کنار اموال بیت المال ایستاد و گفت:

هَذَا جَنَائِ خِيَارِهِ فِيهِ وَكُلَّ جَانٍ يَدُهُ أَلِي فِيهِ

این انباشته‌ای از طلا و نقره که در اختیار من است بهترین نوع آنهاست، و هر جنایت کاری هم دستش فقط تا دهنش می‌رسد.

ای پسر نباح! مردم کوفه را جمع کن، گوید: مردم را صدا زدند و تمام آن چه در بیت المال بود، تقسیم کرد و می‌گفت: ای دینارها و ای درهم‌ها کسی غیر از من را فریب دهید، بگیر! بگیر!، تا این که هیچ دینار و درهمی در آن نماند و سپس دستور داد آن را جارو زدند و در آن دو رکعت نماز خواند.

در روایتی دیگر ابونعیم از مجمع تیمی روایت می‌کند: علی بیت المال را جارو می‌زد و نماز می‌خواند و آن را محل سجده و نماز خود، قرار داده بود، به امید این که روز قیامت برایش گواهی دهد.

این نمونه روشنی است بر بلند همتی علی علیه السلام در مقابل کالا و بهره‌های فنا پذیر و نابود شدنی، که خود را از این چیزها بی‌نیاز دانسته و هیچ وابستگی به آنها نداشت، هنگامیکه

بیت المال پر از طلا و نقره شده بود امیرمؤمنان طوری به آن نگاه نکرد که شگفت زده شود و فریب آن را بخورد بلکه وقتی مسئول بیت المال خبر از پر شدن آن می‌دهد، می‌گوید: «الله اکبر!» مفهوم این واکنش علی این است که گرچه مردم دنیا را بزرگ و مهم می‌بینند، اما حقیقت این است که الله از دنیا و هر چیزی بزرگتر است و تا زمانی که فرد مسلمان معتقد است که «الله» از هر کس و هر چیز بزرگتر است، چرا خودش را به چیزی که کوچکتر و بی‌ارزش‌تر است، وابسته و محتاج بداند؟!

در واقع این فهم عالی آن شخصیت بزرگ است که با گفتن «الله اکبر»، بی‌ارزشی و کوچکی دنیا را به کسانی که عملاً فریب دنیا و زینت‌های آن را خوردند و فراموش کرده‌اند که الله از همه کس و همه چیز بزرگتر است هشدار می‌دهد که خداوند از همه کس و همه چیز بزرگتر است و این فهم دقیقی است که مؤمنان روشن دل آن را درک می‌کنند و در نتیجه: به همان صورتی که خداوند در قلب و باورش از هر چیز مهمتر و بزرگتر است، دنیا و آن چه در آن است از هر چیز بی‌ارزش‌تر است و در تلاش آن خواهد بود که مال حلال به دست آورد و در راه خدا مصرف کند و هر اندازه که دنیا در نظر و باور فرد بزرگتر جلوه کند، از بزرگی مقام خداوند در ذهن و فهم او کاسته می‌شود. لذا می‌بینیم که امیرمؤمنان در اوج عظمت و قدرت، خطاب به دنیا می‌گوید: ای دینارها! ای درهم‌ها! کسی دیگر را فریب دهید و این بر خورد علی علیه السلام نشانه‌ی وجدانی بیدار و درکی دقیق از دنیا است که آن را همچون دشمن در میدان جنگ فرض می‌کند و مورد خطاب قرار می‌دهد و این گونه مشخص می‌شود که او تا چه اندازه بر هواهای نفسانی و عواطف و تمایلات روانیش مسلط است و با درک و شعور خود و نگرش درست به دنیا، ارزش واقعی و متناسب با حال آن را می‌شناسد، که با زمان محدود و اندک و وجود سختیها و فناپذیر بودن نعمت‌های آن، بر خود و دنیا حکمرانی می‌کند و به سرای جاویدان آخرت ارزش مناسب حال آن را می‌دهد، یقین دارد که نعمت‌ها و عذاب‌های آن همیشگی است و پس از جارو زدن بیت المال در قله‌ی ارزشها و برتریها نماز به جا می‌آورد تا در روز قیامت برایش گواهی دهند که علی حکمران استوار و محکم و عادل بود و می‌توان گفت: در حقیقت نماز گزاردن در بیت المال اشاره‌ای بود به این که آخرت بر دنیا ترجیح دارد و این دو رکعت در حقیقت مکمل آن رفتار نیکویش که هنگام تقسیم بیت المال به افراد مستحق از خود نشان داد، می‌باشد.^۱

۲- به خدا از مال شما استفاده نخواهم کرد

یکی دیگر از نمونه‌های پارسایی و پرهیزکاری امیرمؤمنان علی این است که هارون بن عنتره از پدرش روایت می‌کند که در خورنق (جایی در کوفه) به خدمت علی رسیدم، دیدم در زیر ملافه‌ای از شدت سرما می‌لرزد! گفتم: ای امیرمؤمنان خداوند برای تو و خانواده‌ات این همه مال قرار داده و تو با خود این گونه رفتار می‌کنی؟ فرمود: به خدا که از مال شما (مسلمانان) استفاده نخواهم کرد و این همان ملافه‌ایست که آن را از مدینه آورده‌ام.^۱

اینجا یک سؤال پیش می‌آید: چه چیز موجب شده که امیرمؤمنان اینگونه فقیرانه زندگی کند و آن سرمای طاقت فرسا را تحمل نماید، در حالی که می‌توانست فاخرانه‌ترین و بهترین لباس زمان را خریداری کند؟ این نمونه‌ای است از زهد و پارسایی واقعی که در اوج توانایی بر استفاده‌ی از کالا و امکانات دنیا خودداری کند، آری! این شاگرد مدرسه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است که این گونه بی‌توجه به کالا و امکانات زودگذر دنیا تربیت شده است و تلاش می‌کند که نعمت‌ها و آسایش جاویدان آخرت را بر دنیا ترجیح دهد، همانگونه که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فقیرانه زندگی کرد در حالی که می‌توانست مانند بهترین ثروتمندان زندگی کند.^۲

۳- من به میل خودم خریدم و او نیز با رضایت خودش فروخت

ابو مطر بن عبدالله جهنی گوید: علی علیه السلام را دیدم که ازار و ردایی پوشیده و عصایی به دست دارد، گویا صحرائشین است، سپس ادامه داد که با همین حال وارد بازار شد و با یکی از تاجران درباره‌ی لباسی که سه درهم ارزش داشت گفتگو کرد، در حین گفتگو تاجر شناخت که این امیرمؤمنان است، گوید: همین که تاجر او را شناخت با او معامله نکرد، بعد از آن پیش نوجوانی رفت و از او لباسی به سه درهم خرید و رفت، بعد از آن که پدرش آمد، پسر جریان را به او گفت: به پدر نوجوان خبر دادند که خریدار علی بوده است، پدر آن نوجوان درهم‌ها را برداشت و نزد امیرمؤمنان رفت و گفت: این درهم‌ها چیست؟ گفت: پول پیراهن است، گفت: قیمت آن دو درهم است و شما سه درهم پرداخته‌ای. امیرمؤمنان گفت: من با رضایت خودم از او خریدم و او نیز با رضایت قبول کرد.^۳

۱- حلیة الاولیاء ۵۲/۱، صفة الصفوة ۱/۳۱۶.

۲- التاریخ الاسلامی ۱۲/۴۲۸.

۳- الزهد ۱۳۰/۱.

این نمونه دیگری از بی توجهی علی به دنیاست، او که لباس ظاهری اش او را صحرا نشین و روستایی نشان می‌داد و در خرید لباس نوع متواضعانه‌ی ارزان قیمتی می‌خرید در حالی که در آن زمان بالاترین قدرت حکومتی جهان را در اختیار داشت و خلیفه‌ی مسلمانان بود و این گونه خرید کردن بر تواضع و بی‌اعتنایی ایشان نسبت به دنیا دلالت دارد، این در حالی بود که در اموال بیت المال و غنیمت حقوق مخصوصی به خود داشت و منابع درآمدی دیگر غیر این نداشت، چون او خلیفه بود و جز پرداختن به خلافت و تدبیر امور و مصالح مسلمانان به کاری دیگر مشغول نبود. اینکه از دو تاجری که او را شناختند خرید نکرد، نشانه‌ی زهد و پارسایی است، چون نمی‌خواست تاجران به خاطر خلیفه بودنش رعایت حال او را بکنند و پولش را قبول نکنند و یا قیمت کمتری بگیرند و او نمی‌خواست که از مقام مهم و بزرگش برای مصالح شخصی خود بهره برداری کند، این فهم دقیق از زمینه‌های تقوا و پرهیزکاری است، چون خلافت از نگاه امیرمؤمنان عمل صالح و نیکو کاری بود و اگر خلیفه عادل باشد، اولین فرد از هفت گروهی خواهد بود که در روز قیامت در سایه‌ی عرش الهی قرار خواهد گرفت و علی نمی‌خواست که این عمل صالحش را با مصالح دنیوی آلوده کند که در آن صورت به جای پاداش اعمال نیکی، به گناه و معصیت تبدیل می‌شود. این رفتار عالی‌الگوی زیبایی است تا بعدها مردم به او اقتدا کنند.^۱

۴- کسی که قلبش فروتن شود، هر مؤمنی به او اقتدا می‌کند

عمر بن قیس می‌گوید: به علی گفتند: چرا پیراهنت را وصله می‌زنی؟ گفت: قلب که فروتن می‌شود هر مؤمنی به او اقتدا می‌کند.^۲

این نمونه‌ای دیگر از زهد و پارسایی او است که دوست داشت مسلمانان را بر زندگی زاهدانه و سخت تربیت کند، وصله‌ی زده شده بر لباس حاوی دو نکته است:

اول: آن که این عمل موجب فروتنی قلب و تواضع دل می‌شود و انسان از اسباب خودپسندی و تکبر دور می‌شود.

دوم: او با این رفتار الگوی مسلمانان قرار می‌گیرد، وقتی مردم می‌بینند او که در بالاترین منصب قدرت است، لباس وصله زده می‌پوشد، دل آنان نیز از سبقت در خریدن و پوشیدن

۱- تاریخ الاسلامی ۱۲/۴۲۹، حمیدی

۲- تاریخ الاسلامی، عهد الخلفاء الراشدین، ذهبی/۶۴۷.

لباس‌های گران و فاخر سرد می‌شود و با این رفتار خلیفه، زندگی و رفتار زاهدانه‌ی افراد پارسا که در معرض ملامت مردم هستند تقویت می‌شود.^۱

۵- برای خلیفه جز به اندازه‌ی دو کاسه از بیت المال حلال نخواهد بود

عبدالله بن زُرَیر غافقی می‌گوید: به خدمت علی علیه السلام رسیدم: کاسه گوشتی را که بعد از پختن روی آن آرد می‌پاشند جلوی ما گذاشت، گفتم: خداوند تو را اصلاح کند اگر به ما از آن گوشت مرغابی می‌دادی چه می‌شد؟ در حالی که خداوند مال فراوانی در اختیارات قرار داده است. گفت: ای ابن زُرَیر شنیدیم رسول فرمود: « لا یحل للخلیفة من مال الله الا قصعتان، قصعة یا کلهما هو واهله و قصعة یضعها بین یدی الناس »:^۲ (برای هیچ خلیفه‌ای حلال نیست که از مال خداوند بیشتر از دو کاسه استفاده کند، یک کاسه که با خانواده‌اش بخورد و کاسه‌ای که جلوی مهمانش بگذارد). آری! امیرالمؤمنین الگوی عالی پارسایی بود که با وجود اینکه هر چه می‌خواست می‌توانست از بیت المال بردارد تا جایی که با ثروتمندان مسلمان برابری کند، به خوردن و نوشیدن از دنیا توجه چندانی نداشت، اما او به زندگی سخت و دور از رفاه قانع بود، چون زندگی دراز مدت را بر زندگی گذرا ترجیح می‌داد و این گونه با احتیاط زندگی می‌کرد تا بتواند دینش را حفظ کند و الگویی برجسته و نیکو برای مؤمنان باشد، زمانی که بالاترین شخصیت دولت اسلامی اینگونه زندگی کند، رفتارش عزت، احترام و اعتماد بنفس برای فقیران و مستمندان است تا بتوانند با صبر و شکیبایی زندگی کنند و به تقدیر و قضای الهی راضی باشند. این رفتار، پند و نصیحتی است برای ثروتمندان تا شکر خداوند را به جای آورند و از اسراف و تن پروری دست بردارند.^۳

۶- دوست ندارم غذایی میل کنم که به حلال بودن آن یقین ندارم

۱- التاریخ الاسلامی ۴۳۰/۱۲

۲- مسند احمد ۷۸/۱ احمد شاکر می‌گوید: اسناد آن صحیح است و برخی این حدیث را ضعیف دانسته‌اند

۳- التاریخ الاسلامی ۴۳۱/۱۲

امیر مؤمنان علیه السلام کیسه آردی را که از آن می‌خورد نشانه می‌کرد و مهر می‌زد و می‌فرمود: «دوست ندارم چیزی که از حلال بودن آن یقین ندارم وارد شکمم شود».^۱

سفیان گوید: علی علیه السلام برای خانه سازی از خشت پخته و خشت خام و چوب استفاده نکرد (یعنی در پی ساختن ساختمان آنچنانی برای خود نبود). فقط کیسه‌ی جو و گندم و دگر انواع حبوبات از مدینه برایش می‌آوردند.^۲

۷- تو خوشبو، خوشرنگ و بامزه هستی

عدی بن ثابت و حبه بن جویین روایت می‌کنند که یک سینی فالوذج را برای علی آوردند، ولی از آن نخورد و خطاب به غذای داخل ظرف گفت: بو، رنگ و مزه‌ات بسیار خوب است، اما دوست ندارم شکمم را به چیزی عادت دهم که نمی‌توانم دوباره از آن بخورم.^۳

۸- پارساترین مردم دنیا علی است

حسن بن صالح بن حی گوید: در مجلس عمر بن عبدالعزیز سخن از زاهدان و پارسایان به میان آمد، گفت: پارساترین فرد دنیا علی بن ابی طالب است.^۴

ذهبی یادآور شده که علی بر الاغی سوار شد و پاهایش را به یک طرف قرار داد. گفت: من دنیا را بی ارزش می‌دانم و نسبت به آن بی‌توجه هستم. کار سیدنا علی از باب تربیت عملی بر زهد و تقوا و بی‌توجهی به دنیا بود، نه از روی تکبر و غرور، همانند متکبران.^۵

ابو عبید در کتاب الأموال از علی علیه السلام روایت می‌کند که بخششها را در سال سه بار تقسیم کرد، سپس اموالی از اصفهان آمد، گفت: فردا صبح اعلام کنید که برای تقسیم بار چهارم جمع شوند، چون نمی‌خواهم اینها را ذخیره کنم، در پی این برخی از مردم قبول کردند و برخی (به دلیل عدم نیاز) قبول نکردند^۶ برای مردم سخنرانی کرد و گفت: «ای مردم! سوگند به خداوندی که معبودی بر حق جز او نیست! از مال شما برای خودم برنداشتم بجز این و شیشه عطری کوچک از آستین پیراهنشش در آورد و گفت: این را دهقانی به من هدیه داد.

۱- الکامل فی التاریخ ۴۴۳/۲.

۲- همان منبع ۴۴۳/۲.

۳- الحلیة (۸۱/۱) صحیح التوثیق ص ۷۴

۴- تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين / ۶۴۵.

۵- تاریخ الاسلام، / ۶۴۵.

۶- کنز العمال ۳۲۰/۲

راوی می گوید: سپس به بیت المال رفت و گفت: بردارید و شعر زیر را زمزمه کرد:

أفلح من كانت له قوصرة يأكل منها كل يوم تمرة^۱

یعنی:

خوشبخت آن است که سبد حصیری پر از خرما داشته باشد،

و هر روز یک خرما از آن بخورد.

زهد و پارسایی یکی از بارزترین صفات علی بود و در اوج توانگری و ثروتمندی پارسا و زاهد بود و به مردم احترام می گذاشت و چنان مردم برایش مهم بودند که از محاسبه و مؤاخذه‌ی آنان خودداری می کرد.^۲ علیرغم اینکه زاهد، پارسا، با تقوا و پایبند به مسایل دین بود، هیچگونه خشونت و تند خویی و ترشروی نداشت و متکبر نبود، بلکه فردی دوست داشتنی و خوشرو بود و الفت و دوستی در چهره‌اش نمایان بود و در وصف او گفته‌اند: زیباروی و همیشه خندان بود و، آرام و آهسته راه می‌رفت.^۳

علی علیه السلام پارسایی را اینگونه تعریف کرده است:

ای مردم! پارسایی این است که آرزوهایتان کوتاه باشد، شکر نعمت خداوند را به جای آوردید و از حرامها اجتناب و دوری کنید.^۴ کوتاه کردن آرزوها بر عکس آرزوهای دور و درازی است که موجب می‌شود آخرتش را فراموش کند و منظور از آرزوی کوتاه این است که بین زندگی دنیا و آخرت به گونه‌ای همسویی ایجاد کند که خداوند راضی باشد و شکر نعمت یکی از صفات خدا پرستانه‌ی هر فرد مسلمان است، تا نعمتهای آشکار و پنهان مادی و معنوی خداوند را لمس می‌کند و در مقابل با شکر خداوند عزیز و بسیار بخشنده از آن قدردانی می‌نماید، اما نسبت به حرام، قطعاً از ترس خدا هرگز بدان نزدیک نمی‌شود. تعریف امیر المؤمنین بیانگر حقیقت زهد و پارسایی است.

تردیدی نیست که زهد علی اطرافیانش را تحت تأثیر گذاشته بود و به مدرسه‌ی مؤثر پارسایی و پرهیزکاری برای امت تبدیل شده بود. ابوالحسن ندوی پارسایی و اصلاح را با هم مرتبط می‌داند و می‌گوید: ما در تاریخ اسلام شاهد همسویی زهد و اصلاح هستیم و کسانی

۱- المرتضی للندی، ص (۲۱۲).

۲- همان منبع / ۲۱۰.

۳- همان منبع / ۲۱۳.

۴- علی بن ابی طالب، محمد رشید رضا / ۳۰۴.

را که با ایجاد دگرگونی مسیر تاریخ را عوض نموده‌اند و روحی تازه به جامعه‌ی اسلامی دمیده‌اند، یا دوران جدید در تاریخ اسلام بوجود آورده‌اند و با آثار علمی و فکری و دینی جاودانه در قرنهای متمادی بر افکار و باورها تأثیر گذاشته‌اند و جهان و ادبیات جهانی در اختیار گرفته‌اند، نمی‌شناسیم مگر اینکه با روحیه‌ای پارسایانه بر شهوات غلبه کرده‌است و بر مادیات و مردمان مادی گرا چیره شده‌اند، شاید راز این حقیقت در آن باشد که زُهد و پارسایی در انسان نیروی مقاومت را ایجاد می‌کند و عقیده و شخصیت انسان را قوت می‌بخشد و رجال ماده‌گرا و شهوت‌های بی‌مهاری و اسیران هوا و هوس را بی‌ارزش و تحقیر می‌کند.^۱

سوم: تواضع و فروتنی امیرمؤمنان علی علیه السلام

اخلاق و روحیات قرآنی، شخصیتی فروتن و متواضع از علی ساخته بود، در موضوع اخلاق نیک تواضع و فروتنی خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ (۳۷)

(اسراء/۳۷)

در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو (با پای کوبیدن قلدرانه ات بر زمین) نمی‌توانی زمین را بشکافی و (با گردن کشیدن جبار آنها بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندای کوهها برسی.
همچنین فرمود:

﴿وَلَا تَصْعَرَ حَذَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ (۱۸) وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (۱۹)﴾ (لقمان/۱۸-۱۹).

با تکبر و بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد. در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزین) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای الاغ است.
خداوند در آیه‌ی سوره اسراء با بیانی روشن به بیان اصول اخلاق، اعم از فروتنی و خودشناسی و پرهیز از خود پسندی و تکبر و غرور و تحقیر مردم می‌پردازند، به تواضع و فروتنی دستور می‌دهد و از تکبر و غرور و تحقیر مردم نهی می‌کند.

۱- رجال الفكر و الدعوة، در موضوع زندگی امام احمد ۱۰۵/۱.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ وَهُوَ﴾

(خداوند هیچ متکبر و مغروری را دوست ندارد.)

آنطور که در آیهی اوّل ذکر شده، دوست نداشتن کسی که این گونه باشد به معنای تنفر از اوست و در این آیه به اندازه کافی مؤمنان را به تواضع و فروتنی تشویق می‌کند.^۱ قرآن تنها به این حد و میزان کفایت نکرده، بلکه به تمجید و ستایش انسانهای فروتن و متواضع پرداخته و می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ (۱۳)

(فرقان/۶۳). بندگان (خوب خدای) رحمان کسانیند که آرام (و بدون غرور و تکبر) روی زمین راه می‌روند (و تواضع در حرکات و سکنات ایشان و حتی در راه رفتن آنان آشکار است) و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنامها و بد و بیراههای خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و ایشان را ترک می‌گویند.

خداوند آنان را با توصیف بندگان خود بیان کرده و بزرگترین منت را بر ایشان نهاده، این یک نوع بزرگداشت محسوب می‌شود، چرا که بندگی یکی از بالاترین درجات دوستان خدا و با ارزشترین افتخار برای آنهاست. شاعر چنین سروده است:

ومما زادني شرفاً وتبها
وكدت بأخصي أطأ الثريا
دخولي تحت قولك يا عبادي
وأن صيرت أحمد لي نبياً

یعنی: آنچه بر افتخار و شرافتم می‌افزاید

و نزدیک است با کف دو پایم بر آسمانها گام نهم.

این است که (پروردگار) مرا با واژه بند گانم خطاب کرده

و احمد علیه السلام را به عنوان پیامبر مبعوث کرده است^۲

پیامبر علیه السلام در قلّه این اخلاق عظیم، در تمام مراحل و موفقیت های زندگی، قرار داشت

و این تعجبی ندارد؛ چرا که پروردگار او را به بهترین شکل تربیت کرده است.

۱- اخلاق النبي في القرآن و السنة، احمد الحداد. ۴۵۴/۱.

۲- اخلاق النبي في القرآن و السنة ۴۵۵/۱.

از موارد و مصادیقی که خداوند به تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله توجه داشته این است که می‌فرماید:

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (حجر/۸۸) یعنی: خیره مکن! (ای پیغمبر!) چشمان خود را به آنچه که به گروه‌هایی از کافران داده‌ایم (چرا که نعمت دنیا گذران است و نعمت آخرت جاویدان) و بر آنان غمگین مباش (که چرا راه کفر می‌گیرند و به تو ایمان نمی‌آورند) و برای مؤمنان بال (مهربانی) خود را بگستران (که پشتیبان حق و حقیقتند).

و می‌فرماید: ﴿وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (شعرا/۲۱۵) (بال محبت را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستران). جمله‌ی: «خَفِضْ جَنَاحَ» در این آیات کنایه از فروتنی و نرمی با آنان است.^۱

پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام احوال (شخصی، اجتماعی، سیاسی) پایبند این فرمان الهی بود و در تمام زمانها و مکانها فروتنانه و متواضعانه رفتار می‌کرد و حتی لحظه‌ای از این اخلاق پسندیده غفلت نکرد و دائم برای کسب رضایت خداوند با مؤمنان فروتن و متواضع بود.^۲ امیر مؤمنان علی علیه السلام تحت تأثیر قرآن و تربیت صحیح نبوی به این صفات نیکو آراسته بوده، به شخصیتی نادر و ارزشمند تبدیل شده بود.

اینک گلچینی از سخنان علی علیه السلام

ارزش دنیا از نقطه نظر علی علیه السلام:

الف: من کسی هستم که دنیا را حقیر و ناچیز می‌دانم

صالح بن اسود از کسی دیگر روایت می‌کند که - دیدم علی سوار بر الاغ شد و پاهایش را به یک طرف آویزان کرد و سپس فرمود: «من کسی هستم که دنیا را بی ارزش و حقیر می‌دانم.» این گونه امیر مؤمنان از اینکه بر نفسش غلبه کرده بود خوشنود بود، حضور اینگونه او در برابر مردم در حالیکه خلیفه مسلمانان بود نیز امری شایان توجه بود و منصب و مقام دنیا همواره فریبنده و زیننده است و فتنه پُست و مقام خطرناکتر از فتنه مال و ثروت است و چه بسیارند مسئولانی که قبل از رسیدن پست و مقام افرادی متواضع و فروتنند، اما همینکه به

۱- روح المعانی آلوسی ۸۰/۵.

۲- اخلاق النبی فی القرآن و السنة ۴۹۸/۱

قدرت و مقام می‌رسند اندک اندک حس بزرگ‌بینی در آنها ایجاد می‌شود، تا جایی که تماس با آنها مشکل است، اما دوستان مؤمن هرچه مقامشان بالاتر رود و به مقام و منصب دنیوی برسند، بیشتر با مردم متواضع و فروتن می‌شوند و از تواضع و پایبندی به فروتنی و دور بودن از صفاتی همچون تکبر و غرور احساس خوشحالی می‌کنند.^۱

ب: پدر خانواده سزاوارتر به حمل بار خانواده است

روایت است که علی علیه السلام مقداری خرما به ارزش یک درهم خرید و در پارچه‌ای بر دوش نهاد و براه افتاد، گفتند: ای امیر مؤمنان اجازه بده ما ببریم. فرمود: خیر، پدر خانواده سزاوارتر به این است که بار خانواده‌اش را حمل کند.^۲ این نشانه‌ی تواضع امیر مؤمنان بود که بار و کالایش را خود حمل می‌کرد، در حالی که عمری از او گذشته بود. به این ترتیب می‌توان گفت: علی علیه السلام یکی از بهترین الگوهای تواضع و فروتنی برای مسلمانان است و اگر یکی از اربابان و صاحب منصبان تصور کند که حمل وسایل خانواده‌اش برای او عیب است، می‌تواند به علی علیه السلام افتدء کند و اگر کسی به افراد متواضع اعتراض کند در جواب گوید الگوی من علی علیه السلام بزرگترین امیران و حاکمان روی زمین است.^۳

ج- رفتار علی با عمویش عباس

از صهیب مولای عباس علیه السلام روایت است که می‌گفت: علی علیه السلام را در حالی دیدم که بر دست و پای عباس بوسه می‌زد و می‌گفت: ای عمو از من راضی و خوشنود باش.^۴ شایسته است که تأملی در روایت ضرار طائی در وصف علی داشته باشیم که می‌گوید: در شگفتم که علی لباس کوتاه می‌پوشید و خوراکی چندان مطلوب نمی‌خورد، در میان ما مانند یکی از ما بود، با این که خودش را با ما نزدیک می‌دانست و نزدیک هم بود، از هیبتش نمی‌توانستیم به راحتی با او حرف بزنیم.^۵

۱- التاریخ الاسلامی حمیدی ۶۳/۱۷

۲- الزهد، امام احمد ۱۳/

۳- التاریخ الاسلامی ۶۴/۱۷

۴- اصحاب الرسول ۱/۲۲۴ اسیر ذهی ۹۴/۲ إسناد آن صحیح است.

۵- الاستیعاب ۱۱۰۸/۳.

علی علیه السلام در مورد تواضع می‌فرماید: تواضع مرد را محترم و گرامی می‌کند.^۱ قطعاً انسان هر اندازه در علم به قرآن و سنت آگاه و در عمل به این دو پایبند باشد، خویشتر را بیشتر می‌شناسد و بر تواضعش در برابر خداوند و مخلوقات افزوده می‌شود و باید توجه داشت که علت خودپسندی برخی از دعوتگران امروزی، علم اندک و نداشتن فهم صحیح است. دعوتگر وقتی که تجمع پیروان و طرفداران را در اطرافش می‌بیند، اگر نسبت به لطف و عنایت خداوند بی‌توجه باشد و به علمای ربانی که از او بالاترند توجه نکند، بیشتر دچار خودپسندی می‌گردد و این یکی از راههای نفوذ شیطان بر قلب طلاب علم و دعوتگران است و در منشور اساس حاکمیت آمده: هرگاه علمی حاصل کردی، به کثرت و زیادی نادانان و جاهلانی که در اطرافت هستند و از تو پائین ترند توجه نکن، بلکه به دانشمندان و علمایی که از تو بالاترند توجه داشته باش.^۲

صحبت از این موضوع را با سخن از امیرمؤمنان خاتمه می‌دهیم، آنجا که می‌گوید: چه زیباست فروتنی ثروتمند در مقابل فقیر، که فقط به خاطر گرفتن اجر و پاداش از خداوند باشد و زیباتر از آن اظهار بی‌نیازی فقیر از ثروتمند که به خداوند توکل دارد.^۳

چهارم: سخاوت و بخشندگی علی علیه السلام

سخاوت و بخشندگی از دیگر صفات والایی است که قرآن همگان را به آن تشویق کرده است و علی علیه السلام همواره به آن پایبند بود. سخاوتمندان به کثرت در قرآن مورد ستایش قرار گرفته‌اند و خداوند در ابتدای سوره بقره بعد از بسم الله چنین فرمود:

﴿الْعَمَّ ۱﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُقْفُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾ (بقره/۱-۵).

این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که دنیای نادیده را باور دارند و نماز را به گونه ای شایسته می‌خوانند و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم،

۱- منهج امیرمؤمنان علی فی الدعوة / ۵۲۳.

۲- هدایة المرشدین، علی محفوظ / ۱۰۵.

۳- موعظة المومنین ۲/ ۳۴۴ فرائد الکلام / ۳۳۹.

می‌بخشند. آن کسانی که باور دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده و به روز رستاخیز اطمینان دارند. این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند. همچنین خداوند می‌فرماید.

﴿ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَئِكَ أُولَئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ ﴿٢٣﴾ جَنَّتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِن ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴿٢٤﴾ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾ ﴾ (رعد ۲۳-۲۴)

کسانی که (در برابر مشکلات زندگی و اذیت و آزار دیگران) به خاطر پروردگارشان شکیبائی می‌ورزند و نماز را چنان که باید می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، به گونه پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند و با انجام نیکیها، بدیها را از میان برمی‌دارند. آنان (با انجام چنین کارهای پسندیده‌ای) عاقبت نیک (که بهشت است) از آن ایشان است. (این عاقبت نیکو) باغهای بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی) است و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده‌ای برخوردار بوده) باشند (و جملگی در کنار هم جاودانه و سعادت‌مندانه در آن بسر می‌برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می‌آیند. (فرشتگان بدانان خواهند گفت: سلام بر شما باد!) همیشه به سلامت و خوشی بسر می‌برید) به سبب شکیبائی (بر اذیت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید. چه پایان خوبی (دارید که بهشت‌یزدان و نعمت‌جاویدان است).

رسول‌الله صلی الله علیه و آله در تمام صفات اخلاق به قله‌ی کمال رسیده بود، به ویژه اخلاق بخشندگی و سخاوت، خدیجه رضی الله عنها خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «تو پیوند خویشاوندی را حفظ می‌کنی و مشکلات را بر دوش می‌کشی و به مستمندان کمک می‌نمایی و مهمان‌نوازی می‌کنی و طرفداران حق رایاری می‌دهی». آری! خدیجه رضی الله عنها با این صفات والا و ارزشمندی که قبل از بعثت از آن بهره‌مند بوده او را توصیف می‌کند و نبوت بر عظمت و کمال اخلاق او کمالاتی دیگر افزود، حال باید پرسید کسی که قبل از نبوت اینگونه بوده، در زمان نبوت چگونه باید باشد؟ به ویژه که بعد از نبوت به اوج

قله‌ی سخاوت و بخشندگی انبیاء و دیگر افراد بشر دست یافته و این حقیقت از دلایل نقلی فراوانی ثابت است.^۱

علی علیه السلام تحت تأثیر تربیت قرآنی و پیامبر صلی الله علیه و آله به آیات و روایات پایبند بود و آثار بارزی از خود به یادگار گذاشته که به صورت برجسته بر این حقیقت بارز دلالت دارند که بخشندگی و سخاوت در شخصیت بزرگوار علی علیه السلام ریشه دوانیده و پویا شده است. ابن کثیر از أصبغ بن نباته روایت می‌کند: که مردی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان من نیازی دارم که قبل از تو آن را از خداوند می‌خواهم، اگر نیازم را بر آورده کردی که خدا را سپاس می‌گویم و از تو تشکر می‌کنم، در غیر اینصورت خدا را سپاس می‌گویم و تو را معذور می‌دانم. علی علیه السلام گفت: نیاز خود را روی زمین بنویس چرا که زشت می‌دانم که ذلت‌گذاری را در چهره‌ات مشاهده کنم. آن مرد روی زمین نوشت: من نیازمند هستم. علی علیه السلام گفت: آن لباسم را بیاورید، لباس را آوردند و علی علیه السلام به او داد، لباس را گرفت و پوشید و شعر زیر را زمزمه کرد:

فسوف أكسوك من حسن الثنا حللا	كسوتني حُلّة تبلي محاسنها
ولست أبغى بما قد قلته بدلا	إن نلت حسن ثنائي نلت مكرمة
كالغيث يحيي نداء السهل والجبلا	إن الثنا ليحيي ذكر صاحبه
فكل عبد سيجزي بالذي عملا	لا تزهّد الدهر في خير توقعه

به من لباس پوشیدی که با گذشت زمان زیبایی‌اش کهنه می‌شود

اما من بزودی تو را با ستایشهای نیکو خواهم پوشاند

اگر با تعریف و مدح من به ارزش و احترامی بررسی

من در برابر آنچه گفتم عوضی نمی‌خواهم

بدون تردید مدح، نام مدح شنونده را زنده نگه می‌دارد.

مانند باران که شبنم آن دشت و کوه را زنده می‌کند

هرگز زمانه خیری که انجام دادی فراموش نخواهد کرد

و هر کس به زودی پاداش عملی را که انجام داده، خواهد دید

علی علیه السلام دستور داد صد دینار آوردند و به آن مرد داد، أصبغ گفت: ای امیرمؤمنان! لباس

خوب و صد دینار می‌دهی؟ گفت: آری! چون از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام فرمود: «انزلوا الناس

منزلهم»: (با مردم به اندازه جایگاه آنان رفتار کنید، این ارزش و مقام این مرد در نزد من است).^۱

این ناشی از رفتار بزرگ منشانه‌ی امیرمؤمنان با نیازمندان و اهمیت دادن به امور و شؤون و توجه به احساسات آنها بوده است. نکته‌ی در خور توجه این است که علی می‌فرماید: «نیازت را روی زمین بنویس که من زشت می‌دانم ذلت‌گذاری را در چهره‌ات ببینم!» چه بسیارند نیازمندانی که دست نیاز به سوی افرادی دراز می‌کنند و ذلت و خواری را به جان می‌خرند، آن هم معلوم نیست که به نیازشان توجه شود یا خیر، چه بسا از شدت شرم زبانشان بند آید و توانایی سخن گفتن از آنان گرفته می‌شود.

تردیدی نیست که نیازمند مذکور روحیه‌ای بزرگ و احساس و شعور درستی داشت که امیرمؤمنان با او اینگونه محترمانه برخورد کرد، احساسات عالی او از اشعارش مشخص است.^۲

علی از آمدن مهمان خوشحال می‌شد و برادران دینی اش را بسیار گرمی می‌داشت و همواره احوال آنها را جو یا بود، روایت است که امیرمؤمنان می‌فرمود: «اگر تا هفت روز برایم مهمان نیاید، بیمناک می‌گردم که در نظر خداوند فرومایه و حقیر شده باشم!»^۳ و فرمود: «اگر بیست درهمی به برادر دینی ام (برادری که به خاطر خدا با او دوست هستم) بدهم، از صد درهمی که به مساکین بدهم برایم محبوبتر است.»^۴

آنگاه که از علی علیه السلام درباره‌ی سخاوت سؤال کردند، فرمود: «سخاوت آن است که بدون اینکه از تو درخواستی شود ببخشی و آنچه بعد از درخواست کردن می‌دهی شرم است و احترام»^۵. در زندگی اش اموالی را در راه خدا وقف کرده از جمله زمین ملکی ینبع را وقف کرده و در وقف نامه اش نوشت: علی بن ابی طالب دستور وقف این مال را داده و آن را در راه خدا وقف نموده است و فرموده: من زمین «ینبع و وادی القری، اذینه و راعه» را در راه

۱- البدایة و النهایة ۹/۸.

۲- تاریخ الاسلامی ۱۲۷/۱۷ حمیدی.

۳- فرائد الکلام / ۴۰۲، موعظة المومنین ۲۵۲/۲

۴- موعظة المومنین ۱۳۹/۱.

۵- تاریخ الخلفاء سیوطی / ۳۰۴.

خدا و برای مصارف خویشاوندان نزدیک و دور وقف کرده‌ام، لذا چه زنده باشم و چه بعد از مرگ من کسی حق هبه و بخشیدن یا به ارث بردن آن را ندارد.^۱

علی در مورد چگونگی صدقه و خیرات دادنش فرموده: بسی اتفاق افتاده که از شدت گرسنگی سنگ بر شکم بسته‌ام و در آن روز چهار هزار دینار صدقه داده‌ام.^۲

منظور چهار هزار دینار زکات مال نیست. بلکه منظور اموال وقفی است که صدقه داده و این رقم مربوط به صدقه است که از درآمد مال شخصی خود پرداخت می‌کرد، چون علی علیه السلام هیچ مالی پس انداز و ذخیره نمی‌کرد^۳ دلیل این ادعا سخن فرزندش حسن است که بعد از شهادت پدرش علی فرمود: امروز مردی از میان ما رفته که هیچ دینار و درهمی به جز هفت صد درهمی که از بخششهایش باقی مانده است، به جای نگذاشته است و با این پول می‌خواست خادمی را خریداری کند.^۴

علی علیه السلام مردم را به احترام و پذیرایی خویشاوندان تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «خویشاوندان را احترام کن که آنان بالهای تو هستند و تو با آنها می‌توانی پرواز و گردش کنی و ادامه حیات دهی و در هنگام سختی برایت کمک و یاورند و بزرگوارانشان را احترام کن و بیمارانشان را عیادت کن و آنان را در کارهایت شریک گردان و بر تنگ دستان آسان بگیر».^۵

پنجم: حیا و شرم از جانب خداوند است

حیا و شرم یکی از شاخصه‌های مهم اخلاقی است، چون بر پاکی دل و زنده بودن ضمیر، بیداری وجدان دینی و مراقب دانستن خداوند دلالت دارد. هر کس حیا نداشته باشد نه از مهمان پذیرایی می‌کند و نه به وعده وفا می‌کند و نه امانت‌هایی که به او سپرده شود به صاحبش برمی‌گرداند و نه به نیازمندان کمک می‌کند و نه خوبی را بر بدی ترجیح می‌دهد. چنین انسانی در پی شناخت زشتیها و دوری و پرهیز از آنها نیست و پرده‌ی حیای کسی را حفظ نمی‌کند و از ارتکاب اعمال زشت و ناروا دریغ نمی‌کند.

۱- تراث الخلفاء الراشدين ۵۱۷.

۲- اسد الغابه ۷/۴.

۳- صحیح التوثیق/ ۷۷.

۴- الطبقات ۳/۳۸.

۵- فرائد الکلام/ ۳۴۸.

اگر شرم و حیا نباشد بسیاری از مردم به فرامین و دستورات الهی توجهی ندارند و حق بندگان خدا را رعایت نمی‌کنند و به حقوق و پیوند خویشاوندی اهمیت نمی‌دهند و با پدر و مادرشان نیکی نمی‌کنند، چون آنچه موجب می‌شود که انسان به این امور پایبند باشد، یا انگیزه‌های دینی دارد که به امید پاداش نیکو در آخرت به آن پایبندی می‌کنند و یا انگیزه دنیوی دارد که بر مبنای روحیات بلند اخلاقی استوار است و این همان شرمی است که هدف از آن رعایت حال بندگان است و بدیهی است که اگر انگیزه رضای خداوند و رعایت حال بندگان برای حیا نبود، هیچ کس شرم نمی‌کرد^۱، هر چه دل زنده‌تر باشد حیا بیشتر و کاملتر خواهد بود و نبود و کمی حیا حکایت از مرگ دل دارد نه زنده بودن آن^۲.

حیا از شاخه‌های ایمان و انگیزه‌ای برای انجام کارهای نیک است و مانعی قوی بر سر راه گناهان و معاصی به شمار می‌رود^۳. به همین دلیل حیا از اخلاق و خصلت‌های والایی است که قرآن به آن توجه زیادی مبذول داشته است^۴.

در قرآن سخن از شرم و حیای پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و خداوند می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَظِيرِٰنَ إِنَّهُ وَلَكِنَّ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسَبِينَ لِحَدِيثٍ إِنْ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَىٰ النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي ۚ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي ۚ مِنَ الْحَقِّ ۗ﴾ (احزاب / ۵۳).

ای مؤمنان! به خانه‌های پیغمبر بدون این که به شما اجازه داده شود داخل نشوید (و سر زده به منازل مردم وارد نگردید)، وقتی داخل شوید که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به این که به موقع وارد شوید؛ نه این که از مدتی قبل بیایید و در انتظار پخت غذا بنشینید. ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراکنده گردید و (پس از صرف غذا هم) به گفتگو ننشینید (و در خانه مردم مجلس انس تشکیل ندهید). این کار شما، پیغمبر را آزار می‌داد، اما او شرم می‌کرد (چون میزبان بود آن را به شما تذکر نداد)، ولی خدا از بیان حق شرم نمی‌کند (و ابا ندارد).

۱- مفتاح دار السعادة ۳۷۷/۱.

۲- مدارج السالکین ۲/۲۵۹.

۳- شرح مسلم نووی ۵/۳.

۴- اخلاق النبی فی القرآن و السنة.

از این آیه به خوبی پیدا است که حیا و شرم مانع این می‌شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش دستور بیرون رفتن بدهد در حالیکه قلباً به این امر رغبت داشت، اما نمی‌توانست به صراحت به آنان بگوید^۱ چون پیامبر از دختران پاک هم باحیاطر بود و می‌فرمود: «الحیا لایأتی إلا بخیر»^۲: (حیا) شرم چیزی جز خیر و نیکی در پی ندارد).

این خصلت و اخلاق والا در امیرمؤمنان علی علیه السلام جلوه‌گر بود و در این باره می‌فرمود: «من از خداوند شرم می‌کنم که گناهی بزرگتر از عفو و گذشت من باشد و جهل و نادانی بزرگتر از بردباریم باشد، یا با عیبی از عیوب مردم روبرو شوم و نتوانم آن را بپوشانم و یا به نیازمندی برخورد کنم و نتوانم نیازش را برطرف کنم»^۳.

اینها چهار مورد از خصلتهای ناپسند بود که علی آنها را با چهار خصلت از صفات کمال در مقابل آنها ایستاد، بنابراین حیایی که از جانب خداوند متعال است، ایجاد می‌کند در صورت رو در رویی با یکی از گناهان، به شرطی که از حدود شرعی و حقوق الله نباشد بردباری کند و عیبهای مردم را بپوشاند و آنقدر سخاوت داشته باشد که به نیازمندان کمک کند، یکی از خصوصیات که ارزش حیا را به درجه شایسته‌ای می‌رساند، این است که امیرمؤمنان آن را به خداوند نسبت داده و چهار صفت فوق از نظر عاقلان از صفات کمال به شمار می‌روند. لی بسیاری از عاقلان به این صفات آراسته می‌شوند تا در دنیا نام آور و مشهور شوند و خشنودی و رضایت مردم را جلب کنند و از این طریق امور سیاسی را به دست گیرند، اما علی اینها را به شرم از جانب خداوند ربط می‌دهد، چون هدف اصلی او از آراسته شدن به این صفات رضای خداوند متعال است و بدون تردید هر کس با چنین هدفی این صفات را داشته باشد به مراتب از کسی که با اهداف دنیوی چنین صفاتی دارد، قویتر خواهد بود.

ششم: پابندی علی به بندگی و صبر و اخلاص برای خداوند متعال

علی به عبادت با مفهوم کامل و شامل آن پایبند بود و عبادت نیمه شب و شب زنده داری نزد او جایگاه ویژه‌ای داشت به طوری که این آیه او را هم شامل می‌شد که می‌فرماید:

﴿ تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا ﴾ (سجده ۱۶)

۱- اخلاق النبي في القرآن و السنة ۱/۴۷۸.

۲- صحیح مسلم ۳۷/۳۷.

۳- تاریخ دمشق ۴۲/۵۱۷ به نقل از تاریخ الاسلامی حمیدی ۱۵/۲۷۴.

پهلویشان از بستر (خواب و استراحت) دور می شود (و خواب شیرین) را ترک می کند و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند.
و فرموده است:

﴿أَخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ ﴿١٧﴾
وَيَا لَأَشْحَارَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ ﴿١٨﴾﴾ (ذاریات/ ۱۶-۱۸).

آنچه پروردگارشان - بدیشان مرحمت فرموده باشد دریافت می کنند، چرا که آنان پیش از آن از نیکوکاران بوده اند. آنان اندکی از شب را می خوابیدند (بقیه شب را به عبادت و دعا) می گذرانند و در سحرگاهان طلب مغفرت و آمرزش می کردند.

همچنین خداوند متعال در توصیف این بندگان شب زنده دار می فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾
وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾﴾ (فرقان/ ۶۲-۶۳)

«بندگان (خوب و مؤمن) خداوند رحمان کسانی هستند که بر روی زمین به آرامی (بدون تکبر) راه می روند و هرگاه جاهلان آنان را مورد خطاب قرار می دهند، به جهالت و نادانی شان توجه نمی کنند و سلام می گویند و کسانی هستند که شب را با سجده و عبادت پروردگار خویش سپری می کنند.

ضرار بن ضمیره کنانی شخصیت علی علیه السلام را برای معاویه رضی الله عنه اینگونه توصیف می کند: «از دنیا و لذت‌های آن وحشت داشت و با شب و تاریکی آن انس و الفت داشت، خدا را گواه می گیرم که گاهی او را می دیدم در حالی که قسمتی از شب سپری شده و ستارگان تمام آسمان را گرفته بودند، در محراب نمازش در حالی که ریشش را گرفته بود و همانند مارگزیده‌ای به خود می پیچید و همچون مصیبت زده‌ای می گریست و گویی هنوز هم آوازش را می شنوم که می گفت: یا ربنا! (پروردگارا) و به پیشگاه او تضرع و زاری می کرد و سپس خطاب به دنیا می گفت: آیا شیفته و دل‌باخته‌ی منی؟! زهی بعید است، دور شو، و غیر مرا فریب بده، من تو را سه طلاق داده‌ام، مدت عمر تو کوتاه و همشینی تو حقیر و اهمیت تو بسی ناچیز است، افسوس از کمی توشه راه و دوری مسیر سفر و وحشت راه! راوی می گوید: اشک‌های معاویه بر ریش مبارکش جاری شد و نتوانست خود را کنترل کند و در حالی که آنها را با آستین خود پاک می کرد و می گریست گفت: آری - ابوالحسن اینگونه

بود و پرسید: ای ضرار- با از دست دادن او چه حالی داشتی؟ گفت: مانند کسی است که یگانه فرزندش را در دامنش ذبح کرده باشند و اشکش بند نیاید و اندوه درونش آرام نگیرد و سپس بر خواست و رفت.^۱

روایت است که مالک اشتر نخعی شبانه به خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رفت - ایشان را در حال نمازیافت، گفت: ای امیرمؤمنان! روزها را روزه می‌گیری و شبها را به عبادت سپری می‌کنی و کارهای طاقت فرسا را نیز انجام می‌دهی؟ نماز تمام شد به مالک گفت: آخرت سفری طولانی است. برای پیمودن آن به راهپیمایی در شب نیاز است.^۲

علی علیه السلام مردم را به تقوی و مراقب دانستن خداوند و ترس از او تشویق می‌کرد و می‌فرمود: از آن کسی بترسید و پروا کنید که هر چه بگویید می‌شنود و هر چه مخفی کنید می‌داند و برای مرگی مبادرت ورزید که اگر از آن فرار کنید، شما را در می‌یابد و اگر فرار نکنید شما را فرا می‌گیرد.^۳

می‌فرمود: ای مردم این حرفها را از من بیاد داشته باشید. بدانید که بنده جز به پروردگارش نباید امیدی داشته باشد و جز از گنااهش نباید بترسد و اگر چیزی نمی‌دانست از یادگیری آن شرم نکند و اگر از او سؤالی کردند که جوابش را نمی‌دانست، از گفتن نمی‌دانم، شرم نکند و بدانید که صبر برای ایمان، همانند سر برای بدن است و بدنی که سر نداشته باشد خیری در او نیست.^۴

در این وصیت، تصحیح توحید و تشویق به رعایت آداب علم و دانش را با هم به مردم تذکر می‌دهد، ایشان به اصلاح عقیده در دو حالت ترس و امید می‌پردازد و تذکر می‌دهند که مؤمن حقیقی امیدش به خداست، چون تنها اوست که به همه نعمت می‌بخشد و آن دسته از بندگان هم که خدا نعمتی را بر دست ایشان جاری می‌کند، فقط وسیله و اسباب رسانیدن نعمتها به بندگان خداوند هستند و بس، اما خالق و پدیدآورنده‌ی نعمتها خداوند متعال است و مؤمن حقیقی فقط از خداوند متعال بیمناک است، چون جز او قدرت ضرر و فایده رساندن وجود ندارد و نیز هر مخلوقی که به باور مردم کانون ترس و وحشت است و تمام مخلوقات دیگر در اختیار خداوند و زیر سیطره‌ی قدرت بی‌نهایت او هستند. پس وقتی که تنها روزی

۱- حلیة الاولیاء - ۸۴/۱-۸۵- ارقه و البکاء / ۱۹۸.

۲- لطائف المعارف ابن رجب، التحمس لقیام اللیل، محمد صالح / ۹۳.

۳- ادب الدنیا و الدین / ۱۲۳، فرائد الکلام / ۳۶۹.

۴- حلیة الاولیاء / ۷۵/۱، صفة الصفوة / ۳۲۶/۱.

دهنده و خالق و مالک و قادر بر هر چیز خداوند متعال است، چرا فرد مؤمن از کسی یا چیزی غیر از او بترسد؟! امیرمؤمنان ترس از خداوند را به ترس از گناه تعبیر کرده‌اند که تعبیر بسیار رسا و درستی است، چون منظور ترس از عاقبت و فرجام گناهان و عذاب خداوند است و این سفارش امام، توصیه به مهمترین راههای رسیدن به مقام ترس از خداوند است. سپس به برخی از آداب تعلیم و تعلم اشاره می‌کند، چون دین از راه یادگیری علم گرفته می‌شود و یادآور می‌شود که شرم و حیا نباید مانع سؤال کردن و یادگیری علم شود، حتی اگر فرد دارای عمری زیاد و مقام بالایی باشد و تذکر می‌دهد که یکی از آداب (تعلیم و تعلم) این است که معلم در صورت ندانستن از واژه «نمی‌دانم» شرم نداشته باشد. برای حفظ دین عالم و سؤال کننده بسیار موثر است. سپس این سفارش سودمندش را با بیان یکی از اصول ایمان که صبر و بردباری و مقاومت است به پایان می‌برد و آن را در ایمان همچون اهمیت سر در بدن می‌داند، چون موفق شدن در تمام کارهای دینی و دنیوی به صبر بستگی دارد^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام در طول زندگی از همان دوران کودکی تا مسلمان شدن به صورت پنهانی در دورانی که در مکه به سر می‌بردند و در جنگها و سریه‌ها و در دورانی که در مدینه بودند و در دوران خلفای راشدین و حوادث بزرگ آن دوران، به خصوص انواع فتنه‌هایی که در دوران خلافت خود به وجود آمد، صبر را تمرین و تجربه کرده بود تا آنکه سرانجام به شهادت رسید، در تمام مراحل زندگی علی علیه السلام برای دعوتگران درسها و پندهایی وجود دارد و بر ایشان روشن می‌شود که دعوت به دین خدا که فقط به هدف رضای خداوند باشد، چقدر به صبر و تحمل مشکلات و پرداخت هزینه‌های مالی و جانی نیاز دارد^۲. علی یارانش را به صبر و مقاومت تشویق می‌کرد، همانگونه که به اشعث ابن قیس می‌فرماید: «اگر صبر کنی آنچه بر تو نوشته شده است اتفاق خواهد افتاد و به تو اجر و پاداش داده خواهد شد. اگر بی‌صبری و بی‌تابی کنی آنچه قلم تقدیر برایت نوشته به تو می‌رسد ولی گنه کار هم می‌شوی^۳ و فرموده: «بدانید که صبر در ایمان به منزله‌ی سر در بدن است، اگر سر بریده شود بدن از کار می‌افتد و سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: «بدانید که هر کس صبر ندارد،

۱- التاریخ الاسلامی ۴۴۳/۱۲.

۲- منهج علی فی الدعوه ۵۲۵.

۳- ادب الدنیا و الدین ۲۷۸، فرائد الکلام ۳۷۱.

ایمان ندارد^۱ و می‌فرمود: صبر آن مرکب و وسیله‌ی سواری است که هرگز امکان لغزیدن ندارد و صبر از دیدگاه دین ارزش شناخته شده‌ای دارد و خداوند در بسیاری از آیات به اهمیت صبر اشاره دارد و می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾ (زمر/۱۰): (قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود).

در بسیاری از روایات به فضایل صبر اشاره شده است. صبر بر سه نوع است: صبر بر عبادت و فرمانبرداری خداوند متعال، صبر بر پرهیز از نافرمانی و معصیت خداوند و صبر بر مصیبتها و مشکلات.

امیرمؤمنان علی علیه السلام همواره شیفته این بود که تمام اعمالش خالصانه برای رضای خداوند متعال باشد، تا به فرمان خدا عمل کرده باشد که می‌فرماید:

﴿ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴾ (اعراف/۲۹)

بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مکانی) به دادگری فرمان داده است و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید. خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَادِقًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴾ (کهف/۱۱۰)

(ای پیغمبر!) بگو: من فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من این است که من پیغمبر خدایم و آنچه گفتم: بگو؛ می‌گویم) و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس. پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد. و نیز می‌فرماید:

﴿ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾ (غافر/۱۴)

اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاصّ او بدانید، هر چند که کافران دوست نداشته باشند.
و می‌فرماید:

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾﴾
(غافر / ۶۵)

تنها زنده جاوید او است. جز او معبود بر حقی وجود ندارد، پس او را به فریاد خوانید و عبادت را خاصّ او بدانید. سپاس و ستایش الله را سزا است که پروردگار جهانیان است.
علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آموخته بود که اعمال انسان مورد قبول خداوند متعال واقع نخواهد شد مگر زمانی که با اراده و نیت خالصانه برای خداوند متعال باشد. مفهوم این سخن آن است که اخلاص در عبادت رکنی اساسی به شمار می‌رود و عبادتی که بدون اخلاص باشد پذیرفتنی نیست و بی اعتبار است. در حدیث قدسی آمده: «أنا أغني الشركاء عن الشرك، من عمل عملاً أشرك فيه غيري تركته و شرکه»: (من خداوند) بی نیاز ترین شریکان از شریک و شرک هستم و هر کس عملی انجام دهد که غیر مرا در آن شریک بداند او را با شرکش رها می‌کنم).

علی علیه السلام با تمام انواع و صورتهای شرک، اعم از شرک در ربوبیت و الوهیت مبارزه کرده و شیفته‌ی این بود که اعمالش خالصانه برای رضای خداوند متعال باشد و همه مردم به خصوص علم جویان و طالبان علوم شرعی را به پرهیز و دوری از ریاء تشویق می‌کرد و می‌فرمود: ای عالمان به علم خود عمل کنید، چون عالم کسی است که به آنچه آموخته عمل کند و عمل علم او هماهنگ و موافق با همدیگر باشند و به زودی کسانی عهده دار مسئولیت علم خواهد شد که از گلویشان پایین تر نمی‌رود، باطن آنها با ظاهرشان و علم آنان با عملشان در تضاد و ناهمگون است و جلساتی پر هیاهو و سر و صدا تشکیل می‌دهند، برخی بر برخی دیگر فخر و مباهات می‌کنند، تا جایی که اگر کسی از طرفداران و شرکت کنندگان در جلسات او در مجلس وعظ و ارشاد دیگری شرکت کند از او خشمگین می‌شود. اینها کسانی

هستند که مجالس علمی‌ایشان (که در واقع عبادت است) مورد قبول خداوند واقع نخواهد شد.^۱

در این پیام امیرمؤمنان علیه السلام به یکی از بیماریهای خطرناکی که ریاء و سُمعه است اشاره شده، بدینصورت که برخی افراد برای کسب افتخار و ریاء جلسات و حلقه‌های درس و موعظه تشکیل می‌دهند، (و چون هدفشان رضای خدا نیست) هرگاه یکی از طرفدارانشان مجلس ایشان را ترک کند و به نزد کسی دیگر برود، خشمگین می‌شود حتی اگر رفتن آنها به جلسات درس دیگران برایشان سودمندتر باشد برای این دعوتگران ریاکار اهمیتی ندارد. بلکه برای آنان نام و مقام مهم است، هر چند به زبان چیزی نگوید، اما از حالت و رفتارشان مشخص است.^۲

یکی از نشانه‌های دعوتگر مخلص این است که تمام هم و غم او پیروی مردم از حق باشد، هر چند با سلیقه‌ی شخصی وی مخالف باشد و امیرمؤمنان علی اینگونه بود و فرموده‌اند: هر طور که می‌خواهید قضاوت کنید، من آنقدر اختلاف را ناپسند می‌دانم که می‌خواهم یا همه مردم متحد و یک جماعت شوند، یا همانند یارانم بمیرم.^۳

علی در رأی و نظریات شخصی نیز اینگونه بود، بطور مثال علی معتقد بود فروختن کنیز بچه دار جایز نیست و عمر رضی الله عنه همان نظر را داشت، سپس علی از رأی اوّل برگشت و جواز فروختن کنیز بچه دار را قبول کرد.^۴ و اینگونه علی رضی الله عنه دعوتگران و طالبان علم را آموزش می‌دهد، که داشتن نظریه‌ی مشروع امری طبیعی است که نباید از آن ناراحت شویم چنانچه در وحدت و یکپارچگی ما تأثیر داشته باشد. تردیدی نیست که دعوتگران امروزی شدیداً نیازمند هستند در مورد این اخلاق تجدید نظر نمایند و بیند تا چه حد به این صفت - آراسته‌اند و موضع آنان در چنین مواردی چگونه است و خالصانه از خداوند متعال بخواهند که توفیق عمل به این امر اساسی و صفت پسندیده و زیبا را نصیب - آنان گرداند، تا پس از مرگ پاداش آن را از خداوند متعال دریافت کنند و دعوتشان در دنیا نتیجه بخش باشد. عبادت علی با اخلاص برای خدا و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌است، چرا که تنها خداوند متعال

۱- سنن دارمی فی المقدمه ۱/۱۰۶، الجامع لاخلق الراوي ۱/۹۰.

۲- منهج علي / ۵۱۳.

۳- البخاري، كتاب فضائل الصحابه ۳/۲۳.

۴- فتح الباري - ۷/۷۳.

شایسته و سزوار عبادت است و پیوسته در سراسر زندگی مشغول عبادت بود، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ

الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ ﴾ (انعام ۶۲-۶۳). بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه الله می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره ممانم شود). خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان (در میان امت خود و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسانها برای خدا) هستم.

بدون تردید عبادت تأثیر بسیار مهمی در تزکیه اخلاق و پایداری بر احکام شریعت خداوند دارد، به همین دلیل علی علیه السلام «استقامت» را به معنای ادای فرایض تفسیر کرده است.^۱

هفتم: شکر و سپاسگزاریش علیه السلام از خداوند متعال

در حقیقت شکر این است که بنده تمام نعمتهایی را که به خاطر او خلق شده و در اختیار دارد در راه رضای خالق به مصرف برساند، یعنی تمام نعمتهای ظاهری و باطنی و مالی و جانی را با تمام توان در جهت عبادت و بندگی پروردگار به کامل‌ترین شکل مصرف کند و هر گاه چنین عمل کند نعمتهای خداوند برای او ارجمند و با ارزش خواهد بود و شکر آن را به جای آورده است. شکر از مهمترین خصایص ایمانی است که باید هر فرد مؤمن در تمام لحظات زندگی به آن آراسته باشد، چون شکر نعمت نشانه‌ی اعتراف به مقام خالق نعمتهاست که مهمترین بخش شاخصه‌های ایمانی، مانند: محبت، راضی بودن به رضای خداوند و توکل به او را در بر می‌گیرد و شکر خدا کامل نخواهد بود مگر اینکه بنده به این صفت آراسته باشد و حقیقت آن را درک کند. قرآن به این صفت اخلاقی مهم به همان اندازه اهمیت داده که در علم اخلاق اهمیت دارد. خداوند متعال در حدود هفتاد آیه به بحث شکر پرداخته است. در برخی موارد به شکر فرمان داده و در برخی تشویق نموده و در پاره‌ای موارد شکرگزاران را مدح نموده و به آنان وعده‌ی پاداش نیکو داده و از آنچه خلاف شکر

است نهی کرده است که بر اهمیت این صفت اخلاق والا دلالت دارد، خداوند در کتابش - ذکر و شکر را در کنار هم قرار داده و می‌فرماید:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾ (بقره/۱۵۲)

پس مرایاد کنید (با طاعت و عبادت و دوری از معاصی، به دل و زبان و قلم و قدم و سیر در آفاق و انفس، جهت کشف عظمت و قدرت من) تا من نیز شما رایاد کنم (با اعطاء ثواب و گشایش ابواب سعادت و خیرات و ادامه پیروزی و قدرت و نعمت) و از من سپاسگزاری کنید (و با گفتار و کردار، شکرگذار انعام و احسان من باشید) و از من ناسپاسی نکنید (و نعمتهای مرا نادیده مگیرید).

گاهی خداوند متعال شکر را در کنار عبادت ذکر نموده و می‌فرماید:

﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (عنکبوت/۱۷)

روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب و سزا و جزا) به سوی او برگردانده می‌شوید.

این نشانه آن است که بندگی با شکر، پیوندی محکم دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله که به تمام صفات اخلاقی و خصلتهای پسندیده از جمله شکر از همه بیشتر پایبند بود، اصحابش را که علی علیه السلام یکی از آنان است بر این خصلت مهم تربیت نموده و شکر تمام نعمتهایی را که به او می‌رسید بجای می‌آورد و هر گاه از دستشویی خارج می‌شد روی شکم خود دست می‌کشید و می‌گفت: این راحتی چه نعمت بزرگی است، اگر بندگان می‌دانستند و شکر آن را به جای می‌آوردند^۱

روایت است که علی علیه السلام به مردی از اهل همدان گفت: نعمت و شکر به هم متصل هستند و شکر با زیاد شدن نعمت مرتبط است و این دو در کنار هم قرار دارند و افزایش زیادی نعمت از جانب خداوند هرگز قطع نخواهد شد مگر زمانی که بنده دست از شکرگذاری بردارد^۲. علی علیه السلام معتقد بود که گذشت و عفو خصم نوعی شکر نعمت محسوب می‌شود و فرموده است: هر گاه بر دشمن چیره شدی، به شکرانه این نعمت (پیروزی) او را عفو کن و از او در گذر^۳.

۱- اخلاق النبی صلی الله علیه و آله ۱/۱۸۷

۲- الشکر ابن ابی الدنيا به نقل از علو الهمة ۵/۴۸۱

۳- الاعجاز والایجاز، ثعالی/۳۰.

هشتم: دعا و طلب فقط از خداوند متعال

دعا دروازه بزرگی است که بر هر کس گشوده شود خیرات و برکات را به همراه دارد، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام بر داشتن پیوندی محکم و نیکو با خداوند و به دعای زیاد خیلی شیفته بود، خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾ (غافر/۶۰)

یعنی: پروردگار شما می گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگتر از آن می دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.
همچنین فرموده:

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴾ (بقره/۱۸۶).

و هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو): من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می گویم (و نیاز او را بر آورده می سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند (و با نور ایمان به مقصد برسند).

امیر المؤمنین علی علیه السلام همراه و همگام با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و می دید که چگونه از خداوند طلب فریادرسی و کمک و یاری می کند و تردیدی نیست که امیر مؤمنان شیفته‌ی این بود که این عبادت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاموزد و دعا و تسیحش با همان الفاظ و کلماتی باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن دستور می داد و تأیید می کرد، چون برای مسلمان شایسته نیست که در دعا و تسیح کلمات و جملات دیگری را بر کلمات و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح دهد، هر چند به ظاهر کلماتی زیبا با مفاهیمی عالی باشد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین معلم و هدایت کننده به راه راست است و او آگاه ترین بشر از بهترینها و کامل ترینهاست.

برخی از اهل بدعت دعاها و ذکرهای خود ساخته‌ی خود را به دروغ به علی نسبت داده‌اند و هر کس دوستدار علی است، باید از راه و روش علی علیه السلام پیروی کند و علی بود که همه را به پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در گفتار و رفتار تشویق می کرد و او کسی بود که دعایش

مستجاب بود، (زازان) ابو عمر روایت می‌کند: مردی برای علی علیه السلام حدیثی روایت کرد. علی گفت: به من دروغ گفتی! گفت: نگفتم. علی گفت: اگر دروغ گفته باشی علیه تو دعا می‌کنم، آن مرد گفت: دعا کن. علی علیه السلام دعا کرد. قبل از اینکه آن مرد از جایش بلند شود، کور شد.^۱

هر گاه کسی علی را مدح می‌کرد، می‌گفت: پروردگارا! آنچه (از گناهانم) نمی‌دانند برابم بیامرز و مرا بر آنچه می‌گویند مجازات مکن و مرا از آنچه می‌پندارند بهتر کن^۲، علی از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «إذا عطس أحدكم فليقل الحمد لله و ليبرء عليه من حوله: يرحمك الله وليرد عليهم يهديكم الله ويصلح بالكم»^۳: (هر گاه کسی از شما عطسه زد، بگوید: الحمد لله و کسانی که در اطرافش هستند بگویند: يرحمك الله و او در جواب آنان بگوید: يهديكم الله ويصلح بالكم (خداوند شما را هدایت کند و حالتان را اصلاح کند). این عمل از مکارم و خوبیهای اخلاق و رعایت ادب با خداوند متعال با حمد و ستایش اوست که به این مناسبت به بندگان دستور داده شده است.

حلیمی می‌گوید: عطسه زدن بیماری را از مغز که قدرت تفکر در آن است و مرکز کنترل اعصاب و حواس پنجگانه است دفع می‌کند، با سالم بودن مغز است که عضلات سالم می‌شود، آری. اینگونه روشن می‌شود که عطسه زدن نعمتی بزرگ و ارزشمند است و شایسته است که بعد از آن الحمد لله گفته شود که اعتراف است به اینکه خالق و قادر مطلق خداوند متعال است.^۴

علی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آداب سفر را شرح داده و فرمود: هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله اراده‌ی سفر می‌کرد می‌فرمود: «بِكِ اللّٰهُمَّ اَصُولٌ وَبِكِ اُحْوَالٌ وَبِكِ اَسِيرٌ»^۵: (پروردگارا به توفیق تو به مقصد می‌رسم و به توفیق تو بر می‌گردم و به توفیق تو می‌روم). علی علیه السلام یکی دیگر از آداب سفر را اینگونه بیان کرده است که وقتی اراده کرد راهی سفر گردد، بعد از اینکه پایش را در رکاب گذاشت، گفت: «بِسْمِ اللّٰهِ» بعد از نشستن گفت: «الحمد لله» و سپس گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»: (پاک و منزّه است خداوندی که این

۱- البداية و النهاية (۶/۸)

۲- فرائد الكلام، موعظة المؤمنين ۲/۲۸۸.

۳- سنن ابن ماجه ۲/۱۲۲۴، صحيح سنن ابن ماجه الباني ۲/۳۰۳.

۴- فتح الباري ۱۰/۶۰۲.

۵- مسند احمد (۸۳/۲) اسناد آن صحيح است احمد شاکر.

وسيله را برای ما رام کرد. در حالیکه ما قدرت رام کردن آن را نداشتیم و ما بسوی پروردگامان باز می‌گردیم). سپس سه مرتبه الحمد لله و سه بار الله اکبر می‌گفت و بعد از این گفت: پروردگارا! معبود بر حقی جز تو نیست، به خودم ستم کردم، پس مرا ببخش که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد و سپس تبسم کرد، پرسیدند: علت تبسم چیست؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که همین کار را کرد و آنچه من گفتم، گفت: سپس تبسم کرد، گفتیم: ای پیامبر خدا علت تبسم شما چیست؟ فرمود: شکفت زده و خوشحال شدم از اینکه بنده‌ای چنین دعایی را می‌خواند و می‌گوید: «خدایا معبود بر حقی جز تو نیست به خودم ظلم کردم پس گناهان مرا ببخش که کسی جز تو گناهان نمی‌بخشد»، چون می‌داند که کسی جز خدا گناهان را نمی‌آمرزد.^۱

ابن اُعبد می‌گوید: علی به من گفت: ای ابن اُعبد! می‌دانی حق غذا و خوراک چیست؟ گفتم: ای علی ابن ابی طالب، چیست؟ گفت: این است که بگویی: «بسم الله، اللهم بارک لنا فیما رزقتنا» (به نام خدا، پروردگارا در آنچه به ما روزی دادی برکت بده) و پرسید می‌دانی بعد از غذا خوردن چگونه حق شکرگذاری آن را به جای آوری؟ گفتم: چگونه شکر آن را بجای آورم؟ فرمود: به این صورت که بگویی: «الحمد لله الذي أطعمنا و سقانا»^۲: (سپاس خدایی را که به ما غذا و آب داد). هرگاه ماه را می‌دید، می‌گفت: پروردگارا! از تو خیر و پیروزی ویاری و برکت، رزق و روزی و پاکی و هدایت این ماه را می‌خواهم و از شر آن و شر آنچه در آن و بعد از آن است به تو پناه می‌برم.^۳

در سجده‌هایش می‌گفت: «ربِّ إني ظلمت نفسي فاغفر لي»: پروردگارا! من به خودم ستم کردم پس گناهان مرا ببخش.^۴ در بین دو سجده می‌گفت: «اللهم اغفر لي و ارحمني و اجبرني و ارزقني»^۵: پروردگارا! مرا ببخش، به من رحم کن و بی‌نیازم کن و روزیم‌ده.

۱- مسند احمد ۱۸۳/۲- احمد شاکر می‌گوید: اسناد آن صحیح است.

۲- مسند احمد - ۳۲۹/۲ - محقق گوید: اسناد آن حسن است.

۳- کنز العمال، ش/ ۲۴۳۱۰/ فقه علی بن ابی طالب، قلعجی / ۲۵۱.

۴- فقه علی / ۲۵۱.

۵- منبع سابق.

به کسی که وارد بازار می‌شد، آموزش می‌داد که دعای زیر را بخواند و می‌گفت: هرگاه وارد بازار شدی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ (به خداوند توکل کردم و هیچ نیروی تغییر دهنده‌ای جز الله نیست. پروردگارا از سوگند دروغ و معامله‌ای که ضرر و از شر آنچه این بازار را احاطه کرده است به تو پناه می‌برم.^۱ و می‌گفت: هیچ چیز برای خداوند محبوبتر از این نیست که بنده بگوید: پروردگارا! معبود بر حقی جز تو نیست. پروردگارا فقط تو را عبادت می‌کنم، پروردگارا هیچ چیز را شریک و انباز تو قرار نمی‌دهم! پروردگارا به خودم ستم کردم گناهانم را ببخش که کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد^۲ و می‌گفت: «پروردگارا ما را بر گفتن حق با خشنودی و در راه صحیح ثابت قدم بدار و ما را بر اجرای قوانین قرآن موفق و استوار بدار و ما را هدایت یافته و هدایت دهنده بگردان و ما را به راهی توفیق ده که تو از ما خشنود باشی و ما را خرسند گردان و نه گمراه و نه گمراه کننده گردان»^۳.

یکی دیگر از دعا‌های ایشان این بود که می‌فرمود: پروردگارا! از تو می‌خواهم که به رحمت که همه جا را فرا گرفته و قدرت تو که بر همه چیز غلبه کرده و به عظمت که بر همه چیز غلبه دارد و به قدرت تو که همه چیز را در بر گرفته و هیچ چیز در برابر آن توان مقاومت ندارد و به نور تو که بر همه چیز روشنی بخشیده و با علم تو که بر هر چیز احاطه دارد و با نامت که با آن هر چیز آشکار می‌شود و به ذات اقدس تو که بعد از نابودی هر چیز باقی و ماندگار ابدی است، یا الله، یا رحمن، یا رحیم، گناهانم را عفو کن. آن گناهانی که مجازات و پشیمانی در پی دارد. مرا از بهره‌ام محروم می‌کند و نعمتها را تغییر می‌دهد و مصیبتها را گریبانگیرم می‌کند و دشمنانم را بر من مسلط می‌نماید و باران آسمان را قطع کرده و مانع قبولی دعا می‌شود و مرا به مصیبت آتش گرفتار می‌کند.^۴

این دعا بیانگر این است که امیرمؤمنان علی که در برابر خداوند، خودش را نیازمند دانسته و از گناهانش بیمناک و هراس زده بوده‌است، برای ما درسی است که به چه صورت نامهای زیبای خدا را در دعاهایمان به کار ببریم و در حقیقت این دعا پرتوی از میزان عبودیت و بندگی امیرمؤمنان علی است.

۱-منبع سابق.

۲- مصنف ابن ابی شیبہ ۲/۱۴۹.

۳- فقه علی بن ابی طالب/۲۵۱.

۴-منبع سابق.

از علی روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله به من آموخت که هرگاه با مشکلی روبرو شدم بگویم: «لا إله إلا الله الحكيم الكريم سبحانه، تبارك الله ربّ العرش العظيم. الحمد لله رب العالمين»^۱: (معبود بر حقی جز الله نیست حکیم و بخشایشگر است، پاک و منزّه است و نام خداوند که صاحب عرش عظیم است، با برکت و والا مقام است، سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است).

عبدالله بن جعفر همین دعا را به کسی که در احتضار مرگ بود تلقین می کرد و بر بیمارانی که درد و تب شدید دارند، می خواند و بر او بسیار کم آب دهان می پاشید و نیز به کسانی که از داشتن دختر ناخوشایند بودند همین دعا را می آموخت.^۲

اینها برخی از صفاتی بود که در حقیقت ثمره‌ی توحید و ایمان علی علیه السلام به خداوند متعال است و اینگونه برای رفتن به پیشگاه خداوند متعال آماده شده بود. خوانندگان گرامی در ادامه‌ی بحث با بسیاری از صفات دیگر علی، مانند: شجاعت، بردباری، فصاحت، بلاغت و غیره آشنا خواهند شد.

نهم: بالاترین مرجع در خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام

بالاترین مرجع در دولت علی علیه السلام قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقتدا و پیروی از راه و روش ابوبکر و عمر بوده است.

الف: اولین مرجع کتاب الله

همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ۝۱۰۵ ﴾ (نساء/۱۰۵).

ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی که حق است) به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی و مدافع خائنان مباش.

۱- سنن بیهقی ۷/۱۲۹.

۲- فضایل الصحابه ۲/۸۲۰ اسناد آن حسن است.

تمام احکام شرعی که مربوط به امور زندگی است در قرآن وجود دارد و قرآن تمام مبانی مورد نیاز اداره‌ی حکومت و دولت اسلامی را بیان کرده است. علی علیه السلام می‌فرماید: «بر دیتان پایدار بمانید و به راه و روش پیامبر پایبند باشید و از سنت پیامبرتان پیروی کنید و فهم آنچه از سنت برایتان مشکل شد بر قرآن عرضه کنید. هر چه قرآن با آن موافق بود بپذیرید و به آن عمل کنید و آنچه با آن مخالف بود، رد کنید و نپذیرید.^۱

ب- منبع دوم: سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اصول قوانین و دستورات اسلامی از سنت گرفته می‌شود و شیوه اجرا و تطبیق احکام قرآن در سنت تشریح شده است.^۲

علی علیه السلام می‌فرماید: به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید که برترین راه و روش هاست و به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کنید که بهترین و افضل ترین سنت هاست.^۳

ج- اقتدا به خلفای راشدین

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «اقتدوا بالذین من بعدي أبی بکر و عمر»؛^۴ (بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید) و علی درباره‌ی ابوبکر و عمر فرمود: «سوگند به آنکه دانه را شکافت و جان را آفرید که آن دو (ابوبکر و عمر) را کسی جز افراد با تقوی دوست نمی‌دارند و با آن دو (ابوبکر و عمر) دشمنی نخواهد کرد، مگر افراد پست و فاسق، با صداقت و وفاداری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را همراهی کردند و در امر و نهی به آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفت پایبند بودند، به اندازه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به رأی و نظر آن دو توجه می‌کرد و اهمیتی می‌داد، به رأی کسی دیگر توجهی نمی‌کرد و به اندازه‌ی آن دو کسی را دوست نمی‌داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفت که از آنها راضی و خشنود بود و آن دو در حالی وفات یافتند که مؤمنان از آنها راضی بودند و همچنان به این سخنان ادامه داد تا جایی که درباره ابوبکر گفت: سوگند به خدا بعد از پیامبر ابوبکر بهترین انسان بود و از همه مهربانتر، دلسوزتر و باتقواتر بود و در اسلام سابقه‌ی بیشتری داشت و در میان ما به روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتار کرد تا اینکه وفات یافت و سپس بعد از ایشان عمر خلافت کرد و بر همان روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رفیق غار او ابوبکر

۱- البداية و النهاية (۲۴۶/۷)

۲- فقه التمكنين في القرآن الكريم، صلابي ۴۳۲.

۳- البداية و النهاية ۳۹۱/۷.

۴- صحيح سنن ترمذي ۲۰۰/۳.

صدیق خلافت کرد و کاملاً به روش آن دو پایبند بود، آنچنان که گفت: دیگر شما کسی همانند آن دو که رحمت خدا بر آن دو باد، ندارید، امیدواریم توفیق این را داشته باشیم که به راه و روش آنان پایبندی و عمل کنیم. چرا که هیچ کس به درجه و مقام آنان نخواهد رسید مگر با پیروی از راه و روش و دوست داشتن آنها و بدانید و آگاه باشید که هر کس مرا دوست دارد، باید آن دو را دوست داشته باشد و هر کس ابوبکر و عمر را دوست ندارد، من (علی) را ناراحت کرده است و من از او بیزارم و متنفرم.^۱

از کارها و اعمال عثمان رضی الله عنه دفاع می کرد و می گفت: «ای مردم درباره‌ی عثمان زیاده روی نکنید و چیزی جز خیر و نیکی نگویید، که سوگند به خدا، قرآن را بزرگان صحابه جمع آوری کردند و سوگند به خدا اگر من هم ولی امر مسلمانان در زمان او می بودم همان کار او را می کردم.^۲ می گفت: گره‌ای که عمر بسته من باز نخواهم کرد.^۳

دهم: امت حق دارد مراقب حکام باشند

امت اسلامی حق دارد که مراقب اعمال حاکمان باشد و آنها را امر به معروف و نهی از منکر کنند، خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل عمران/۱۰۴).

باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارند.

اولین چیزی که بعد از خلیفه شدن گفت این بود... این مسئولیت (رهبری) شما مسئله‌ای است که هیچ کس در آن حقی ندارد جز همان کسی که خودتان به رهبری انتخاب کنید. اما من هم مسئولیتی جز (رهبری) شما ندارم.^۴

۱- المختصر من کتاب الموافقة ص ۱۴۰ و اسناد آن منقطع است و ابن ابی شیبہ در المصنف، ش/۱۲۰.

۲- شرح اعتقاد اهل السنة و الجماعة لالکائی ۴۴۵۶.

۳- فتح الباری ۸/۹ اسناد آن صحیح است.

۴- تاریخ طبری ۴۴۹/۵-۴۵۷.

این مشابه همان سخنی است که ابوبکر بعد از به خلافت رسیدن گفت: آنجا که فرمود: اگر کارم درست بود و به خوبی مسئولیت را انجام دادم مرا یاری دهید و اگر مسئولیت را به خوبی انجام ندادم، مرا راهنمایی و اصلاح کنید.^۱

عمر بعد از اینکه مسئولیت خلافت را به عهده گرفت و انتخاب شد گفت: محبوبترین مردم برای من کسانی هستند که عیب‌هایم را به من تذکر دهند^۲ و گفت: من بیم آن دارم که اشتباه کنم و به خاطر هیتم کسی به من تذکر ندهد.^۳

عثمان پس از این که به خلافت برگزیده شد گفت: اگر در قرآن حکمی یافتید که بر مبنای آن باید پای من خلیفه را به زنجیر می‌کردید، پاهایم را به زنجیر کنید.^۴

آری در زمان خلفای راشدین، مسلمانان به اتفاق بر اعمال و کارهای حاکمان و خلفا نظارت داشتند و آنها را امر و نهی می‌کردند و بر این مسئله اجماع کرده‌اند و اجماع صحابه اعم از حاکمان و عموم مردم در دوران خلافت راشدین فقط یک مفهوم و معنا داشت که همان فهم صحیح قرآن و راه درست عمل به سنت بوده است. چون اصحاب بزرگوار در دوران نزول قرآن همراه و همگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگی کرده‌اند و تربیت یافته بودند. لذا آنان آگاه‌ترین افراد به روح دین و اهداف و مقاصد شریعت اسلام بوده‌اند و از هر کسی دیگر بر شناخت و تشخیص حق از باطل تواناتر بودند، بنابراین بعید و حتی محال به نظر می‌رسد که بر باطل اجماع کرده باشند و دلیل این مدعا حدیث پیامبر است که می‌فرماید: «إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْمَعُ عَلَى ضَلَالَةٍ»^۵: (امت من بر گمراهی اجماع نخواهد کرد.) به همین دلیل می‌گوییم که اجماع آنان (صحابه) معتبر است و از مراجع قوانین اسلامی به شمار می‌رود. گاهی اجماع امت بر فهم نصی از نصوص است و نیز جایز است بر مسأله قیاسی اجماع کنند و در آن صورت حجّت واقع گردد.^۶

امیرمؤمنان علی علیه السلام در دوران خلافتش مسلمانان را به امر به معروف و نهی از منکر تشویق می‌کرد. روزی در یکی از سخنرانیهایش پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم! علت نابودی امتهای پیشین این بوده است که بی پروا مرتکب انواع گناهان می‌شدند و عابدان و

۱- البداية و النهاية ۶-۳۰۵.

۲- الشيخان ابوبکر و عمر من رواية البلاذري / ۲۳۱

۳- همان ۲۳۱ و نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين / ۱۸۹.

۴- مسند احمد، الموسوعة الحديثية ش/ ۵۲۴.

۵- سنن ابن ماجه ۲/ ۲۶۴ ش/ ۴۰۱۴.

۶- روضة الناظر و جنة المناظر ۱/ ۳۸۵.

علمایشان آنها را امر به معروف و نهی از منکر نمی کردند، به همین علت به دام عذابهای الهی گرفتار شدند، لذا قبل از آنکه همانند آنها به عذابهای الهی گرفتار شوید، امر به معروف و نهی از منکر کنید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر موجب می شود رزق و روزی کسی قطع نشود و به مرگ زود هنگام مبتلا نشوید.

یازدهم: شورا

یکی از قواعد مسلم دولت اسلامی این است که رهبران و حاکمان دولت باید با مسلمانان مشورت و رایزنی کنند و به آراء آنان توجه نمایند و نظام شورا را اجرا کنند. خداوند متعال می فرماید:

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾﴾

(آل عمران / ۱۵۹)

از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی. اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آموزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. هنگامی که (پس از شور و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست به کار شو و) بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می دارد.

و می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٨﴾﴾

(شوری / ۳۸).

یعنی: کسانی که دعوت پروردگارشان را پاسخ می گویند و نماز را چنان که باید می خوانند و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است و از چیزهایی که بدیشان داده ایم (در کارهای خیر) صرف می کنند.

در این آیه حکم شورا با حکم نماز در یک ردیف قرار گرفته است و همانطور که حکم نماز واجب است، حکم مشورت و رایزنی نیز واجب است.^۱

امیرمؤمنان علی همواره در تمام جوانب اختیارات، اعمال و تصمیمات اجرایی شیفته‌ی نظام شورایی بود. از جمله: بعد از آنکه نامه معقل بن قیس ریاحی فرمانده علی که مأمور به کشتن خریث بن راشد خارجی شده بود به دستش رسید، یارانش را جمع کرد و با آنان مشورت کرد و از آنان در خواست اظهار نظر کرد، در نتیجه همه به توافق رسیدند که در جواب نامه‌اش بنویسد: آن فاسق خارجی را تا کشتن یا دستگیری تعقیب کند و تبعید کند، زیرا که از تحریک مردم علیه امیرمؤمنان در امان نبودند.^۲

سیدنا علی علیه السلام درباره‌ی اهمیت مشورت می‌فرماید: مشورت عین هدایت است و هر کس خود را از مشورت بی‌نیاز بداند، قطعاً در معرض اشتباه قرار دارد^۳ و فرموده: مشورت بهترین نوع همکاری است و استبداد و خود رأیی بدترین بدی است که فرد خویش را برای هر کاری آماده می‌پندارد^۴ و فرموده: رأی و مشورت پیران از همکاری جوانان بهتر است.^۵

امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی که می‌خواست مالک اشتر را به مصر بعنوان استاندار بفرستد به او سفارش کرد و فرمود: بخیل را به مشورت خود راه مده که تو را از نیکوکاری منصرف می‌کند و از فقر می‌ترساند و با افراد ترسو و بزدل مشورت نکن که روحیه‌ی تو را تضعیف می‌کند و تو را از تصمیم‌گیری قاطع باز می‌دارند و با افراد حریص مشورت نکن که حرص را ستمکارانه در نظرت زیبا جلوه می‌دهند، چون بخل و بزدلی و حریص بودن، غریزه‌های مختلفی است که در مجموع موجب گمان بد نسبت به خداوند می‌گردد.^۶

علی علیه السلام به خوبی می‌دانست که اگر حکمران مشاورانی نداشته باشد، محاسن و معایب حکومت خود را نمی‌شناسد و بسیاری از امور حاکمیت و مسایل دولتش از او پوشیده می‌ماند و می‌دانست که شورا فرد را با چیزهایی که نمی‌داند، آشنا می‌کند و راهنمایی می‌کند تا ناشناخته‌هایش را بشناسد و تردیدهایش برطرف شود و خطاب به مالک اشتر نخی بعد از آنکه او را به عنوان استاندار مصر تعیین کرد، گفته بود رفتار کارگزارانت را به دقت

۱- النظام السياسي في الاسلام، أبي فارس/ ۹.

۲- تاریخ الطبری ۳۹/۶.

۳- ادب الدنيا و الدین ۰ ماوردي ۸۹ - ۲۹۱ - الادارة العسكرية ۲۷۹/۱

۴- نهاية الارب ۹۶/۶ - به نقل از الادارة العسكري ۲۷۹/۱.

۵- همان منبع - ۹۶/۶ - الادارة العسكرية ۲۷۹/۱.

۶- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية ۲۷۹/۱.

زیر نظر داشته باش و هرگز آنان را از روی محبت نابجا و خود سرانه، به کاری برمگزین که انتخاب کارگزاران به این شیوه بدون مشورت و با استبداد از راههای ظلم، ستم و خیانت به خداوند متعال است و در نتیجه مردم ضرر می‌کنند و امور مردم و استانداران اصلاح نخواهد شد مگر با اصلاح کسانی که در کارهایشان از آنان کمک می‌گیرند و آنها را برای جبران نیازمندیهایشان بر می‌گزینند، لذا برای اداره‌ی محدوده‌ی حاکمیت افراد با تقوی، پاکدامن، عالم و سیاستمدار را انتخاب کن و با افراد با تجربه، خردمند، با وقار و با حیا که از خانواده‌های اصیل و صالح و دیندار و با تقوا هستند، ارتباط نزدیک داشته باش، چرا که خلق و خوی آنان بهتر و نجاتشان اصیلتر و تربیتشان درست تر و طمع و اسرافشان کمتر، و برای اصلاح امور و تدبیر و ساماندهی کارها از دیگران شایسته‌تر و دوراندیش‌ترند، باید چنین افرادی با آن اوصاف کارگزاران و یاوران تو باشند.

دوازدهم: عدالت و مساوات

یکی از مهمترین اهداف و برنامه‌های حاکمیت اسلامی این است که قوانین و برنامه‌های دین اسلام برای ایجاد جامعه اسلامی به صورت عملی اجرا شود و از مهمترین این قوانین عدالت و برابری در میان مردم است. علی برای ایجاد عدالت و مساوات در جامعه از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و تمام خصلتهای پسندیده و ویژگیهای علمی و فقهی در او وجود داشت و در نتیجه این صلاحیت و شایستگی در او ایجاد شده بود که بتواند به کامل‌ترین شکل از عهده مسئولیتش برآید تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دلیل اعتمادی که به وی داشت او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد.^۱ تردیدی نیست که عدالت در اندیشه امیرمؤمنان علی همان عدالت اسلامی است که در واقع پشتوانه اصلی در ایجاد جامعه اسلامی و حاکمیت اسلامی است، لذا در جامعه‌ای که ظلم و ستم بر آن حکمرانی کند و با عدالت آشنایی نداشته باشند اسلام وجود ندارد و علی علیه السلام در عدالت و برابری، الگو بود و با عدالتش دلها را اسیر و عقلها را حیرت زده کرده بود، بنابراین عدالت از دیدگاه علی علیه السلام یکی از مهمترین ارکان خلافت راشد و عملاً دعوتی برای اسلام بود که دلهای مردم را برای پذیرش ایمان آماده می‌کرد. به همین دلیل علی همواره می‌کوشید عدالت را به صورت عملی در تمام جوانب حکومتش گسترش دهد و با پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سیاستش را بر پایه‌ی عدالت فراگیر و همه‌جانبه

۱- نظام الحكم في العهد الراشدي / ۱۴۹.

در میان مردم استوار کرد، از شریح روایت است: آنگاه که علی در جنگ با معاویه زره‌اش را گم کرد و پس از جنگ زره را به دست فردی یهودی دید که در بازار برای فروش آورده بود، علی گفت: این زره مال من است که نه آن را فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام. یهودی گفت: این زره در دست من و مال خودم است. علی گفت: برویم پیش قاضی. به این ترتیب نزد شریح آمدند، علی در کنار شریح و یهودی روبروی او نشست. شریح گفت: ای امیرمؤمنان جریان چیست؟ گفت: من می‌گویم این زره مال من است که در دست این یهودی است و من این را به کسی نفروخته‌ام و به کسی هم نبخشیده‌ام. شریح قاضی گفت: شاهدت کیست؟ گفت: قنبر (خدمتکار) و حسن و حسین شهادت می‌دهند که زره مال من است، قاضی گفت: گواهی پسر به نفع پدر جایز نیست، علی گفت: گواهی مردی از اهل بهشت جایز نیست و پذیرفته نمی‌شوند؟ شنیدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «حسن و حسین سردار جوانان بهشت اند»^۱.

یهودی گفت: امیرمؤمنان از من به قاضی خود شکایت کرد و قاضی علیه او قضاوت کرد. گواهی می‌دهم که این دین حق است و گواهی می‌دهم که معبود بر حقی جز الله نیست و محمد رسول اوست و اعتراف می‌کنم که این زره مال توست. شبی که سوار بر شتر به طرف صفین می‌رفتی افتاد و من برداشتم، علی گفت: حال که اعتراف کردی، زره مال تو و نیز آسیبی به او داد، شریح گفت: همان یهودی را دیدم که به دفاع از علی با خوارج در نهروان جنگید.

نمونه دیگری از عدالت علی علیه السلام در دوران حاکمیتش:

ناحیه‌ی قُرشی از پدرش روایت می‌کند که ما بر دروازه قصر ایستاده بودیم که علی آمد و وقتی او را دیدیم از هیبتش خود را کنار کشیدیم، بعد از اینکه رفت پشت سرش رفتیم؛ در همین حال مردی فریاد کشید: به خاطر خدا کمکم کنید؛ دیدیم دو نفر درگیرند و در حال زد و خورد هستند. علی علیه السلام به سینه هر دو زد و آنها را از هم جدا کرد و گفت: با هم درگیر نشوید. یکی گفت: ای امیرمؤمنان این آقا از من گوسفندی خریده و بر او شرط کردم که پول جعلی و معیوب به من ندهد؛ اما بعد از تحویل گوسفند پول جعلی به من داد و من قبول نکردم، به همین علت با من جنگ و دعوا راه‌انداخته و مرا کتک می‌زند. امام از شخص ضارب پرسید تو چه می‌گویی، گفت: راست می‌گوید، علی گفت: به شرطت وفا کن و سپس به آن شخصی که کتک زده بود گفت: بنشین و به کتک خورده گفت: قصاص کن و

۱- مصنف ابن ابی شیبہ ش/۱۲۲۲۵ و المستدرک ۳/۱۲۶، این حدیث صحیح است.

کتکش بزن، آن مرد پرسید: می توانم او را ببخشم؟ امیرمؤمنان فرمود: اختیار در دست خودت است. راوی گوید: بعد از اینکه آن مرد گذشت کرد، علی گفت: مسلمان ضارب را بگیرند، او را گرفتند و بر پشتش باری گذاشتند و سپس به دستور امیرمؤمنان پانزده شلاق به او زدند و گفت: این مجازات به خاطر بی حرمتی کردنت به او است.^۱

در روایتی دیگر نمونه‌ای عالی و ارزشمند از تواضع امیرمؤمنان را بیان می کند که به تنهایی با پای پیاده از خانه‌ی خود خارج می شود و به بررسی اوضاع و احوال مردم و حل مشکلات آنان می پردازد و این بهترین و عالیترین رفتاری است که حضور و نقش برجسته حاکمان اعم از خلیفه، استاندار و غیره را در زندگی عموم مردم نشان می دهد و لازم نیست که هر روز مسئول در میان مردم حضور داشته باشد، زیرا حضور گاه و بیگاه آنان موجب می شود که مردم احساس کنند حکام و مسئولان همواره با آنان، در پی حل مشکلاتشان می باشد. هر کس صاحب حق باشد مطمئن است که می تواند از حق خود دفاع و آن را حفظ کند و حتی اگر به حقش تجاوز کنند، جلوی تجاوزگر را بگیرد و به حق خود برسد و به این ترتیب جلوی تجاوز به حقوق مردم گرفته می شود و بیش از آن و حتی مهمتر از آن کسی نمی تواند حق خداوند متعال را ضایع کند.

این رابطه‌ی نزدیک بین حاکم و مردم به صورتهای متعدد و به تناسب زمانها در تمامی مکانها باید اجرا شود و کسی حق ندارد بگوید: اینگونه رفتار مختص به امیرمؤمنان علی علیه السلام و دوران او بوده و در عصر حاکمان دیگر نمی توانند بدینگونه رفتار کنند، چون روشهای حکومت داری در دورانهای مختلف متفاوت است، بلکه این اهداف و مقاصد است که زندگی سعادت‌مندان‌ی مسلمانان را تضمین و محقق می کند، چرا که فقط در چنین نظامی در ابتدا حقوق خداوند و سپس حقوق عام و خاص مردم رعایت می شود.

اما در مورد اینکه امیرمؤمنان علی علیه السلام علیرغم گذشت صاحب حق از تجاوزگر باز هم او را مورد مجازات قرار داد، به این علت بود که علی علیه السلام واقعاً با مقاصد اسلام آشنا بود که همان حفظ امنیت و گسترش صلح و آشتی بین مؤمنان است و به خوبی دریافته بود که این روش موجب می شود که گرایش تجاوزگر به تجاوز کاهش یابد و می فهمند که حتی اگر طرف مقابل از آنها گذشت کنند به زودی با مجازات شایسته‌ای مواجه خواهند شد.

یکی دیگر از نمونه‌های عدالت علی را عاصم بن کلیب از پدرش روایت می‌کند که گفت: در دوران خلافت علی از اصفهان اموالی آوردند، علی علیه السلام آنها را به هفت قسمت تقسیم کرد و یک قرص نان را هم که در بین آن اموال بود به هفت قسمت تقسیم کرد و سپس به قید قرعه آنها را در اختیار مردم گذاشت.^۱

اصل مساوات و برابری که امیرمؤمنان آن را در خلافتش رعایت می‌کرد، از مبانی و اصولی به شمار می‌رود که اسلام آن را مقرر کرده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيَ النَّاسَ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾ (حجرات / ۱۳)

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما) است.

موارد متعدّد از رفتارهای عادلانه که به صورت تمرین و تکرار در عملکرد علی تجربه شده بهترین شاهد بر عدالت ایشان است.

یکی دیگر از موارد بیانگر عدالت علی این است که: از میان اموالی که به دست او می‌رسید، سهمیه‌ی مربوط به مصارف عمومی را جدا می‌کرد و در اسرع وقت به طور مساوی در بین مسلمانان تقسیم می‌کرد و خودش بیشتر از مردم بر نمی‌داشت و حتی سهمیه‌ی خوارج را پیش از اقدامشان به خونریزی و دشمنی آشکار، به طور کامل پرداخت می‌کرد.^۲ با اقتدا و پیروی از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخشش‌ها و اموالی را که به دستش می‌رسید، به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کرد و عرب را بر غیر عرب ترجیح نمی‌داد و بین افراد هیچ تفاوتی قایل نمی‌شد. یک مرتبه مقداری غذا و پول را میان دو زن که یکی عرب و دیگری عجم بود به صورت مساوی تقسیم کرد. زن عرب گفت: به خدا سوگند من عرب هستم و این زن غیر عرب! علی علیه السلام در پاسخ گفت: سوگند به خدا در تقسیم اموال غنیمت، دلیلی برای برتری

۱- الکامل فی التاریخ ۲/۴۴۲.

۲- نظام الحکم فی عهد خلفاء الراشدین ۲۱۶.

پسران اسماعیل بر پسران اسحاق سراغ ندارم و برای من فرقی ندارند^۱. نیز وقتی از او خواستند که اشراف و بزرگان عرب را بر موالی (برده‌های آزاد شده) و غیر عربها ترجیح دهد، گفت: سوگند به خدا اگر اموال من بود به صورت برابر در میانشان تقسیم می‌کردم اما اکنون که از آن خودشان است چگونه برابر تقسیم نکنم^۲.

یحیی بن سلمه می‌گوید: علی عمرو بن سلمه را به استاندار اصفهان منصوب کرد، بعد از مدتی با اموال و مشک‌های پر از عسل و روغن بازگشت، ام کلثوم دختر علی کسی را فرستاد که از عسلها و روغنها به او بدهند. عمرو بن سلمه مقداری روغن و عسل برایش فرستاد. فردای آن روز علی علیه السلام آمد که اموال و روغنها و عسلها را تقسیم کند، مشک‌های عسل و روغن را که شمرد، متوجه شد که دو کیسه کم شده است، علت را جویا شد، حقیقت را نگفتند، وقتی سخت گرفت، واقعیت را به او گفتند، لذا کسی را فرستاد و دو مشک را از ام کلثوم گرفتند. چون کیسه‌ها باز شده بود. تاجران را صدا زد و از آنها خواست قیمت مقدار کاسته شده از عسل و روغن را تخمین کنند، گفتند: سه درهم کم شده است، سه درهم را از دخترش ام کلثوم گرفت و همه را تقسیم کرد^۳.

ابورافع خزانه دار و مسئول بیت المال در زمان خلافت علی روایت می‌کند: روزی علی علیه السلام به خانه رفت و دید دخترش گردنبند مرواریدی به گردن کرده و می‌دانست که از اموال بیت المال است، پرسید: این را از کجا آورده‌ای، به خدا دست کسی را که این گردنبند را برایت آورده قطع خواهم کرد. گوید: وقتی دیدم بسیار جدی است، گفتم: ای امیرمؤمنان من آن را به برادرزاده‌ام (دختر تو) داده‌ام اگر من نمی‌دادم از کجا می‌آورد. ابورافع گوید: این را که گفتم سکوت کرد^۴.

سیزدهم: آزادیها در دوران علی

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله که از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم است، و بنی اسحاق طایفه‌ای که عموم پیامبران از آنها و یهودیان خودشان را متعلق به آنان می‌دانند.

۲- تراث الخلفاء الراشدين / ۱۰۱.

۳- الكامل في التاريخ ۲/ ۴۴۲.

۴- تاریخ الطبری ۶/ ۷۲.

اصل آزادی یکی از مبانی اساسی بوده که نظام حکومتی در دوران خلفای راشدین بر آن استوار بود، این اصل (آزادی) را در چهارچوب قوانین شریعت اسلام برای همه تضمین کرده است و دعوت اسلام برای آزادی همه مردم، دعوتی گسترده و فراگیر است و کمتر دعوتی در تاریخ وجود دارد که این همه آزادی را برای بشر به ارمغان آورده باشد و این دعوت در گام نخست به سوی توحید و عبادت و بندگی خداوند متعال است، همانگونه که آیات متعدد قرآن بیانگر این حقیقت است، چون تنها با توحید و یکتا پرستی همه مردم از دام عبادت دیگر اشیاء و افراد آزاد می‌شوند و دعوت به توحید همه معانی آزادی و استقلال را در بردارد و آزادی را به معنای صحیح و با مصداقها و مفاهیم درست آن برای جامعه انسانی به ارمغان می‌آورد، مانند امر به معروف و نهی از منکر و نهی از اینکه کسی به اجبار دین را بپذیرد و در مواردی آزادی با معنی رحمت مخلوط شده و در صورتهایی همچون مهربانی نسبت به یکدیگر، عدالت، شورا و برابری مطرح می‌شود، چون تمام اصول و مبانی که اسلام منادی آن است جز با رعایت اصل آزادی به درستی به اجرا در نمی‌آید و محقق نمی‌شود و رعایت این اصل در انتشار و تبلیغ دین اسلام و هموار کردن راه فتوحات اسلامی و گسترش حاکمیت اسلام در دوران خلفای راشدین سهم مؤثر داشته و نقش بسزایی ایفا کرده است، اسلام به انسان کرامت و احترام در خور شایسته‌ای می‌دهد و آزادی را به بهترین شکل ممکن برایش تضمین می‌کند و از طرفی نظامهای حاکم بر ایران و روم در آن زمان، حکومت استبدادی و خودکامگی بودند که با نهایت سنگدلی با مردم رفتار می‌کردند و بویژه مخالفان سیاسی و اقلیتهای مذهبی به بدترین شکل مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند و تحت فشار بودند.

اما اسلام در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین آنقدر برای مردم آزادی عمومی و عدالت و برابری آورده بود که تا امروز هم مشهور است و هر جا حاکمیت اسلامی به معنای صحیح آن وجود داشته باشد، عدالت هم وجود دارد.^۱

از امیر مؤمنان علی علیه السلام سخنانی در مورد دفاع از آزادی روایت شده است و ایشان به گونه‌ای رفتار می‌کرد که در تضمین آزادی به همه کمک می‌کرد و می‌فرماید: «دشمنی با مردم توشه بسیار بدی برای قیامت است.^۲ این سخن کوتاه امام بیانگر این است که دشمنی با مردم به هر شکلی که باشد در اسلام ناروا است و یادآور می‌شود که هرکس بدون دلیل

۱- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدین / ۱۵۶.

۲- منبع سابق.

شرعی با مردم دشمنی کند، در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد. معروف است که ایشان فرمودند: اینکه بر اساس گمان قضاوت کنیم از عدالت به دور است^۱. منظور از این سخن این است که مردم را با شبهه متهم و محکوم کردن نادرست است و نباید با شک و گمان علیه کسی حکم صادر کنیم، بلکه بر اساس یقینی که مستند به ادله قطعی است، حکم باید صادر شود و بهترین و معتبرترین ادله نصوص شرعی هستند^۲.

قانونی که امروز نظامهای بشری تصویب کرده‌اند و توسط مسلمین اعمال شد، مبنی بر اینکه متهم تا اثبات جرم تبرئه است، اسلام از هزار و چهارصد سال پیش اعلان کرده بود و توسط مسلمانان به اجراء در آمده است^۳. آزادی در دوران سیدنا علی علیه السلام به بهترین و زیباترین شکل تجلی یافت، این در حالی بود که در آن زمان شرایط استثنایی فتنه‌ها، توطئه‌ها و جنگها و ناآرامی‌ها حاکم بود و این شرایط اقتضاء می‌کرد که آزادیها محدود شوند و رفت و آمدها و نشست و برخاستها را کنترل نمایند و یا به تعبیری دیگر حکومت نظامی اعلام شود. اما با وجود همه اینها علی علیه السلام آزادی را برای هیچیک از طرفداران و مخالفانش محدود نکرد و کسی را مجبور نمی‌کرد که تحت حاکمیتش بماند، و یا به جبر کسی را بیرون نکرد و حتی کسی را مجبور نمی‌کرد در جنگ با دشمنان او شرکت کند و مانع پیوستن کسی به معاویه نمی‌شد^۴.

عبدالله بن مسعود، عیبده سلمانی و ربیع خثیم را که نمی‌خواستند با او در جنگ شرکت داشته باشند مجبور نکرد و آزاد گذاشت. بلکه آنها را مخیر کرد به هر مرزی که می‌خواهند بروند^۵. بعد از اینکه خوارج به بهانه قبول حکمیت توسط علی علیه السلام دست به شورش زدند و آنها را به ماندن در زیر سایه حکومت او، یا بیرون رفتن از محدوده حکومتش مجبور نکرد و حتی به کارگذارانش دستور می‌داد تا زمانیکه خوارج اقدام به خراب کاری و فساد در زمین نکرده‌اند، کاری به کارشان نداشته باشند^۶. و خطاب به خوارج فرمود: شما نزد ما سه

۱- منبع سابق.

۲- منبع سابق.

۳- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين / ۱۶۰

۴- نظام الحکم فی عهد خلفا الراشدين / ۱۵۶.

۵- نظام الحکم فی عهد خلفا الراشدين / ۱۶۰.

۶- منبع سابق.

حق دارید: شما را از حضور در مساجد منع نکنیم تا زمانیکه در جنگها یاورمان باشید، حق شما را از مال غنیمت پرداخت کنیم، تا شما اقدام به جنگ نکرديد با شما نمی‌جنگیم.^۱

مبحث سوم

زندگی اجتماعی علی علیه السلام و اهتمام او به امر به معروف و نهی از منکر

اول: دعوت به توحید و مبارزه با شرک

تردید نیست که سراسر زندگی علی بن ابی طالب علیه السلام به دعوت توحیدی و آشنا کردن مردم با مفاهیم ایمان و با اعتماد و توکل به خداوند و ترس از خداوند متعال و معرفی خداوند با نامهای والا و صفات اعلیٰ آباد بود و با همه انواع و صورتهای شرک مبارزه می نمود و در اثنای توجیه و تعلیم و تربیت مردم بر توحید خالص و مبارزه با همه اشکال مختلف شرک سخنانی دارد.

۱- این فرمایش حضرت علی علیه السلام که می فرماید: «لایرجون عبد إلا ربه ولا یخافن أحد إلا ذنبه»

هیچ بنده ای امیدوار نباشد مگر به پروردگارش و جز از گناهان خود از چیزی دیگر بیمناک نباشد، این سخن امام بهترین و بلیغ ترین و کاملترین سخن است، زیرا که امید و آرزو، همیشه برای دستیابی به خیر و خوبی است و ترس و هراس از شر و بدی است و بنده به سبب گناهانش به دام شر و بدی گرفتار می شود، خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴾ (شوری/۳۰)

(شوری/۳۰).

آنچه از مصائب و بلا به شما می رسد، به خاطر کارهایی است که خود کرده اید. تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می کند (که شما از آنها توبه نموده اید و یا با کارهای نیک آنها را از نامه اعمال زدوده و پاک کرده اید).

بنابراین انسان وقتی که به کسی امیدوار است، خواهان خیر و نیکی است و می خواهد شر و بدی از او دفع شود و یقین دارد همه نعمتها را خداوند می بخشد و تنها اوست که گرفتاریها را بر طرف و مشکلات را حل می کند. خداوند می فرماید:

﴿ وَإِن يَمَسَّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ

بِهِ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ (یونس/۱۰۷)

اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچ کس نمی‌تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند فضل و لطف خود را شامل هر کس از بندگانش که بخواهد می‌کند (و کسی نمی‌تواند مانع آن گردد) و او دارای مغفرت و مهر فراوان است.

و می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (فاطر/۲)

خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار بجا است. (لذا نه در کاری در می‌ماند و نه کاری را بدون حکمت انجام می‌دهد).

امید، مقارن و همراه با توکل است و در کنار هم ذکر می‌شوند، چون کسی که توکل می‌کند، به امید رسیدن به منفعت و دفع ضررهاست و توکل به کسی یا چیز دیگری به غیر از الله جایز نیست، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾ (آل عمران/۱۶۰).

اگر خداوند شما را یاری کند (همان گونه که در جنگ بدر یاری کرد) هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گرداند (و دست از یاریتان بردارد، همان گونه که در جنگ احد چنین شد) کیست که پس از او شما را یاری دهد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس.

و می‌فرماید: ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴾ (توبه/۵۹)

یعنی: اگر آنان بدانچه خدا و پیغمبرش بدیشان داده‌است (و قسمت ایشان کرده‌است) راضی می‌شدند و می‌گفتند: (دستور) خدا ما را بسنده است و خداوند از فضل و احسان خود به ما می‌دهد و پیغمبرش (بیش از آنچه به ما داده است این بار به ما عطاء می‌کند، و) ما (به فضل و بخشایش پروردگار خود چشم دوخته و) تنها رضای خدا را می‌جوئیم، (اگر چنین می‌گفتند و می‌کردند، به سود آنان بود).

همچنین می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران / ۱۷۳).

آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید، ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نینداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.

آنان گفتند: الله تعالی ما را کافی است، یعنی در دفع بلا و گرفتاری تنها او برای ما بس است و به آنان دستور داده شده که بگویند: در عطای نعمتها و به دست آوردن هر خیر و خوبی و در دفع و دور ساختن شر و آفت و بدی‌ها خداوند ما را کافی است و به کسی دیگر نیازی نداریم و هر کس بر غیر خدا توکل کند و امید به غیر او داشته باشد خداوند او را به حال خود رها می‌کند و از لطف و یاری او محروم می‌گردد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَلَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنكبوت / ۴۱).

کار کسانی که جز خدا، (اشخاص و اصنام و اشیائی را به دوستی برگرفته‌اند و از میان آفریدگان، برای خود) سرپرستانی برگزیده‌اند، همچون کار عنكبوت است که (برای حفظ خود از تارهای ناچیز) خانه‌ای برگزیده است (بدون دیوار و سقف و در و پیکری که وی را از گزند باد و باران و حوادث دیگر در امان دارد). بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه و کاشانه عنكبوت است، اگر (آنان از سستی معبودها و پایگاههایی که غیر از خدا برگزیده‌اند باخبر بودند، به خوبی) می‌دانستند (که در اصل بر تار عنكبوت تکیه زده‌اند).
و فرمود:

﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهاتٍ لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿۸۱﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿۸۲﴾﴾ (مریم / ۸۱-۸۲).

(این گونه‌افراد) به جز خدا، معبودهایی برای خود برگزیده‌اند تا این که چنین معبودهایی مایه عزت و احترام (دنوی و اخروی) ایشان گردند. (در دنیا در رفع مشکلات یاریشان دهند و

در آخرت برایشان شفاعت و میانجیگری کنند). نه چنین است (که می‌اندیشند. روز قیامت) معبودهائی را که می‌پرستند، عبادت ایشان را انکار خواهند کرد و دشمن آنان خواهند شد. و می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴾ (حج/۳۱)

یعنی: کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حسیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تگه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود).

و می‌فرماید: ﴿ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ﴾ (اسراء/۲۲)
(ای انسان!) با الله تعالی، خدای دیگری قرار مده (و معبود خود مدان و به فریاد مخوان) که نکوهیده و زبون شوی.

و خداوند متعال به نقل از ابراهیم خلیل می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ (عنکبوت/۱۷)

(ابراهیم بدیشان گفت): شما غیر از خدا بت‌هایی را هم می‌پرستید (که آنها را با دست خود می‌تراشید و می‌سازید) و دروغی را به هم می‌بافید (و می‌گوئید: اینها معبودهای ما بوده و وسیله تقرّب به خدایند). به جز خدا، کسانی را می‌پرستید که توانائی روزی رساندن به شما را ندارند و روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب و سزا و جزا) به سوی او برگردانده می‌شوید. بنابراین هر کس برای غیر خدا کاری انجام دهد، به امید اینکه از جانب او سود و منفعتی عاید او گردد، زیانکار خواهد بود، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾ (نور/۳۹)

کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد. اما هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که (او را بمیراند و)

به حساب او برسد و سزای (عمل) وی را به تمام و کمال بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است (و محاسبه بنده‌ای او را از محاسبه بنده دیگر باز نمی‌دارد).
و می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَلُ الْبَعِيدُ﴾ (ابراهیم/۱۸)

وصف حال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند [این گونه است] اعمالشان مانند خاکستری است که در یک روز توفانی، تند بادی بر آن بوزد [و آن را به صورتی که هرگز نتوان جمع کرد، پراکنده کند] آنان نمی‌توانند از اعمال خیری که انجام داده‌اند، چیزی [برای ارائه به بازار قیامت جهت کسب ثواب و پاداش] به دست آورند؛ این است آن گمراهی دور.

و می‌فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنَّ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنشُورًا﴾ (فرقان/۲۳)

ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم. چرا که نداشتن ایمان، موجب محو و نابودی احسان و بی‌اعتبار شدن اعمال خوب انسان می‌گردد).

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (قصص/۸۸)

همراه‌الله معبود دیگری را به فریاد مخوان. جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. فرماندهی از آن او است و بس و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتاب اقوال و اعمالتان رسیدگی می‌کند و در میانتان داوری خواهد کرد).

در تفسیر این آیه گفته شده: تمام اعمال بندگان نابود می‌شود و باطل به شمار می‌رود جز اعمالی که به خاطر رضای خداوند انجام می‌دهند. بنابراین هر عمل و تلاشی که برای غیر خدا و به امید غیر او انجام دهند باطل است و تلاششان بیهوده است که گاهی با باور قلبی به غیر الله پناه می‌برند و از غیر الله کمک می‌طلبند و این یکی از انواع عبادت و استعانت از غیرالله تعالی است، همانگونه که در سوره‌ی فاتحه می‌خوانیم:

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾﴾: (فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو استعانت و یاری می طلبیم) و می فرماید:

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٢٣﴾﴾ (هود/۱۲۳).

(آگاهی از) غیب آسمانها و زمین ویژه خدا است و کارها یکسره بدو برمی گردد (و امور جهان به فرمان او می چرخد)، پس او را بپرست و بر او تکیه کن و (بدان که) پروردگارت از چیزهایی که می کنی بی خبر نیست.

و می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿٣٠﴾﴾ (رعد/۳۰) بگو او پروردگار من است. جز او خدائی نیست. بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی او است.

با توجه به آیات فوق و دیگر آیات قرآن، روشن است که: هر خیر و نعمتی که به انسان می رسد از جانب الله است و هر بدی و مصیبت و مشکلی هم که از انسان دفع می شود، خداوند دفع می کند. خداوند مشکلات و گرفتاریها را برطرف می کند و هرگاه مشکلی حل و یا گرفتاری با استفاده از اسباب و وسایل و توسط بنده ای از بندگان برطرف شود، بدیهی است که خالق و بوجود آورنده ای تمام اسباب خداوند است، خواه آن اسباب به صورت مستقیم و با اختیار و اراده ای خود مخلوقات باشد مانند حرکت فرشته و پری و انسانها و حیوانات و یا حرکت طبیعی که خداوند در موجودات بی جان قرار داده و حرکتی ناخواسته بوسیله بادها و امواج دریا و سیلابها و غیره صورت گیرد که خداوند خالق همه این حرکتهاست، چون هیچ تغییر و تحوّل و نیرویی نیست مگر از جانب و توسط خداوند تعالی^۱ هر چه بخواهد و اراده کند همان می شود و هر چه نخواهد نمی شود، لذا باید همه امیدها متوجه خداوند متعال باشد، فقط بر او توکل کنیم و همه چیز را تنها از او طلب کنیم، چون هر چه او بخواهد و آسان کند، شدنی و آسان خواهد بود، گرچه مردم و مخلوقات نخواهند و اگر الله کاری نخواهد صورت گیرد، اگر تمام مردم جمع شوند و راغب به انجامش باشند، هرگز انجام نخواهد گرفت.^۲

۱- الفتاوی ۱۰۲/۸.

۲- الفتاوی ۱۰۲/۸.

اینها برخی از مفاهیم سخن امیرمؤمنان بود که فرموده بود: «کسی به جز پروردگارش امیدوار نباشد» و در توضیح جمله‌ی دیگر امیرمؤمنان علی که می‌فرماید: «بنده نباید جز از گناهان خود از چیزی دیگر بیمناک باشد و بترسد» باید گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ﴾
(اعراف/۱۳۱).

ولی (آنان نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد (که اغلب هم چنین بود) می‌گفتند: این به خاطر (استحقاق و امتیازی است که بر سایر مردمان داریم و ناشی از میمنت و مبارکی) ما است.

خداوند متعال واضح و روشن بیان فرموده که هر خوبی و نیکی ای که به انسان می‌رسد از جانب خداوند به بندگانش عطا می‌شود و بدیها و گرفتاریهایی که به آنان می‌رسد به سبب گناهانشان است و به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾
(انفال/۳۳).

خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند (به گونه‌ای که آنان را ریشه کن و نابود سازد. چرا که تو رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ بوده و آنان را به سوی حق فرا می‌خوانی و امیدواری که آئین اسلام را بپذیرند و راه رستگاری در پیش گیرند) و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که (برخی از) آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند (و از کرده خود پشیمانند و از اعمال ناشایست خویش توبه می‌کنند).

خداوند متعال در این آیه خبر داده که استغفار کنندگان را عذاب نمی‌کند، چون استغفار و طلب بخشش گناهان از جانب بنده، گناهان را پاک می‌کند و عذاب الهی را دفع می‌کند، رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ أَكْثَرَ اسْتَغْفَارَ، جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا وَ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجًا وَ رِزْقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسَبُ»^۱: (هر کس زیاد استغفار کند، خداوند او را از هر اندوهی نجات می‌دهد و برای هر مصیبت و گرفتاری راه نجاتی برایش قرار خواهد داد و او را از جایی روزی می‌دهد که گمان نکند).

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ (۱۷۲) وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمِيعَكُمْ مَنَّاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ، وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿۱۷۳﴾ (هود/۲-۳).

(ای پیغمبر! بدیشان بگو: این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم دهنده (کافران به عذاب دوزخ) و مژده دهنده (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. این که از پروردگارتان طلب آموزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبه مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکویی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد. اگر هم پشت بکنید، من بر شما از عذاب روز بزرگی (که روز قیامت است) بیمناکم.

خداوند در این آیه توضیح داده است که هر کس در حقیقت موحد باشد و از گناهانش طلب مغفرت و استغفار کند، خداوند او را تا مدتی معین از زندگی سعادت‌مندان‌ای بهره‌مند می‌گرداند و هر کس بعد از آن، اعمال خیر انجام دهد، خداوند از فضل و کرم خود به او بیشتر می‌دهد، در روایت آمده: «شیطان می‌گوید: من مردم را با گناهان هلاک کردم و آنها مرا با لا اله الا الله و استغفار نابود کردند، وقتی وضعیت را به این صورت دیدم، هوا پرستی و بدعتها را در میانشان پخش کردم، در نتیجه آنها گناه می‌کنند و توبه نمی‌کنند، چون تصور می‌کنند کارهای خوب و اعمال نیک انجام می‌دهند!»

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: هیچ مصیبت و گرفتاری دامن گیر انسان نمی‌شود مگر به سبب گناه و بر طرف نمی‌شود مگر با توبه از گناهان. به همین دلیل خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَّ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (۱۷۳) فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۷۵﴾ (آل عمران/۱۷۳-۱۷۵).

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: «مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند؛ پس، از آن بترسید.» [ولی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را بس است

و نیکو حمایتگری است.» (۱۷۳) پس با نعمت و بخششی از جانب خدا، [از میدان نبرد] بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود، و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند، و خداوند دارای بخششی عظیم است. (۱۷۴) در واقع، این شیطان است که دوستانش را می ترساند؛ پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید. (۱۷۵)

خداوند متعال در این آیات مؤمنان را از اینکه از طرفداران و دوستان شیطان بترسند و نسبت به قدرت آنها بیم و هراسی به دل راه دهند، نهی می کند و به ما دستور می دهد که فقط از خداوند متعال بترسیم و لازمه‌ی ترس از خداوند این است که به هر چه فرمان و دستور می دهد عمل کنیم و از تمام محرمات و آنچه نهی می کند دوری کنیم و باز آییم و از گناهانمان طلب مغفرت و توبه کنیم، اینگونه بلا و گرفتاری از ما دفع می شود و می توانیم بر دشمنان پیروز شویم، به همین دلیل امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «بنده فقط باید از گناهانش بترسد» و اگر مخلوقی بر او چیره شود، به سبب گناهانش چیره شده، بنابراین باید بسیار از الله تعالی بترسد و از گناهانی که به سبب آنها به مشکلات و مصیبت‌هایی گرفتار شده است، توبه کند. در روایت آمده: خداوند متعال می فرماید: من الله و شاهنشاهم و دلها و پیشانی آنها به دست من است. لذا هر کس از من اطاعت کند، بر او رحمت می فرستم و هر کس نافرمانی کند، بر او خشم و غضبم را فرو می آورم. بنابراین به اسباب و عواملی که در اختیار شاهان است سرگرم نشوید و از من الله تعالی اطاعت کنید، دل‌هایشان را نرم می کنم.^۱

۲- علی علیه السلام اسماء و صفات خدا جل جلاله را به مردم معرفی می کند

خداوند متعال در مورد اسمای حسنی و صفات والای خود می فرماید:

﴿ فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيَاكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ﴾ (محمد/۱۹)

یعنی: بدان که قطعاً هیچ معبودی به حق جز الله وجود ندارد. برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه.

بنابراین هر کس خداوند را بیشتر و بهتر بشناسد، از او بیشتر بیم دارد و می ترسد، خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ (فاطر/۲۸).

تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند. قرآن کریم توضیح داده که شناخت اسمها و صفات خداوند یکی از بزرگترین وسیله‌ها و عاملی برای افزایش و تقویت و ثبات ایمان است و شناخت اسمها و صفات خداوند هر سه نوع توحید (ربوبیت، الوهیت و اسما و صفات) را در بر می‌گیرد و در حقیقت این انواع توحید روح، هدف و اصل ایمان است و هر اندازه شناخت و آشنایی انسان نسبت به اسمها و صفات خداوند بیشتر باشد، ایمانش قویتر و یقین او پخته‌تر می‌شود.^۱

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

(اعراف/۱۸۰).

خدا دارای زیباترین نامها است (که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان) او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید و کسانی که در نامهای خدا به تحریف دست می‌یازند، ترک کنید (و واژه‌هایی به کار می‌برند که از نظر لفظیا معنی، منافی ذات یا صفات خدا است)، آنان کیفیت کار خود را خواهند دید.

همچنین می‌فرماید:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (اسراء/۱۱۰).

یعنی: بگو: (خدا را) با ندای «الله» یا «رحمن» به کمک طلبید (فرقی نمی‌کند و خدا را به نامها و صفات متعدّد به فریاد خواندن، مخالف توحید نیست) خدا را به هر کدام (از اسمای حسنی) بخوانید (مانعی ندارد و تعداد اسما نشانه تعدّد مُسمی نیست و) او دارای نامهای زیبا است (که هر یک مُعرف کاری از کارها و بیانگر زاویه‌ای از کمالات یزدان جهان است.

در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِئَةٌ إِلَّا وَاحِدَةً مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»: (همانا خداوند دارای نود و نه نام است که هر کس آنها را حفظ کند و ذکر نماید وارد بهشت می‌شود).^۲

۱- الوسطية في القرآن، صلابي/۲۳۸.

۲- بخاري، كتاب الدعوات، ش/۶۴۱۰.

یعنی نامها را حفظ کند و معانی آنها را بفهمد و به آنها اعتقاد داشته باشد و خدا را با آنها عبادت و پرستش کند، وارد بهشت می‌شود. ناگفته پیداست که فقط مؤمنان وارد بهشت می‌شوند.^۱

به دلیل اهمیت این علم (شناخت اسما و صفات) امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: ای کسی که به جستجوی علم هستی، بدان که عالم و دانشمند سه نشانه دارد: الله تعالی را می‌شناسد و نسبت به او عالم و آگاه باشد و نیز به هر چه خداوند متعال دوست دارد آگاه باشد، از هر چه در نظر الله ناپسند است علم و آگاهی دارد.^۲

در وصف خداوند متعال می‌فرماید: او آگاه به تمام مکانها، لحظه‌ها و زمانهاست. اشیاء را بر اصل و پایه سابق نیافریده و از روی نمونه و شبیه نساخته است، بلکه هر چه آفریده، خلقتش از خود خداوند بوده و هر چیز را به بهترین شکل و صورت و شایسته آفریده و در بلند مرتبه بودنش یکتا و بی‌نظیر است، هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند مانع کار خداوند شود و اطاعت بندگان و مخلوقات برایش سودی ندارد، به زودی خواسته‌های نیازمندان و فریادکنندگانی را که او را به فریاد می‌خوانند اجابت می‌کند، فرشتگان در آسمانها و زمین مطیع و فرمانبردار او هستند و علم و آگاهی او از مردگانی که پوسیده‌اند همانند علم و آگاهی او از افراد و موجودات زنده‌ای است که سرگرم زندگی‌اند، آگاهی‌اش از آسمانهای بالا همانند آگاهی‌اش از طبقات زیرین زمین است. از هر چیز آگاه‌است، صداها او را حیران و زبانها او را مشغول نمی‌کنند، با تدبیر و بینا و بر تمام امور آگاه‌است، زنده و پایدار است، پاک و بالاتر از این است که بتوانیم برای صفاتش کیفیت و چگونگی بیان کنیم.^۳

شخصی یهودی پیش امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و پرسید: پروردگار ما از چه زمانی بوده؟ چهره‌ی امام تغییر کرد و گفت: هیچ چیز نبوده که او بوده است، هستی وجود نداشته که او پایدار و برقرار بوده‌است، بدون کیفیت و چگونگی وجود داشته‌است، هنوز گذشته و آینده در کار نبوده که او بوده‌است. همه چیز غیر از او پایان پذیر است و او هدف و پایان هر هدف و پایان است، آن یهودی بعد از شنیدن سخنان امام اسلام آورد.^۴

۱- توضیح و البیان لشجره‌الایمان، سعدی/۴۱.

۲- تاریخ یعقوبی ۲/۲۰۷، منهج علی/۴۱.

۳- جلسه الاولیاء ۱/۷۳.

۴- تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۰۶.

یکی از احادیثی که علی از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است، حدیث زیر است. علی می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إن الله رفيق يجب الرفق ويعطي على الرفق ما لا يعطي على العنف»

(همانا خداوند رفيق (نرم و مهربان) است و نرم خوئی را دوست دارد و با نرمی چیزهایی می دهد که با تند خوئی و خشونت نمی دهد.

قطعاً شناخت خداوند با اسمها و صفاتش و تأمل در معانی آن و ایمان به آنها موجب می شود بنده خداوند را دوست بدارد و تعظیمش کند و در نتیجه از دستورات خداوند فرمانبرداری کند و از هر چه نهی کرد دست بکشد و در مشکلات فقط به او پناه برد و در نیازها فقط از او بخواهد و در مصیبتهای سخت او را به فریاد خواند و از او استعانه کند و تمام عبادتهای قلبی را فقط مختص او بداند و فقط برای او انجام دهد و به انجامش برساند.

۳- امیرالمؤمنین علی علیه السلام نعمتهایی را که باید شکر و سپاسشان به جای آورده شود، معرفی نموده است.

امیرمؤمنان علیه السلام در حالیکه نعمتهای خداوند را به بندگان یادآوری می کند، می گوید: ای بندگان خدا، شما را به ترس و بیم از خداوند سفارش می کنم که برای شما مثالها زده و مدتهای مشخصی برایتان تعیین کرده و به شما گوشههایی داده تا آنچه می گوید بفهمید و چشمانی داده تا بدون پرده ببینید و دلهایی داده تا نیرنگها و حیلهها را بشناسید و هر چیز را ترکیب و شکلی داده و برایش مدت زمانی تعیین کرده است و بدانید که خداوند شما را بیهوده نیافریده و از شما غافل نیست و حتی نعمتهای مورد نیاز شما را به طور کامل به شما بخشیده و ملائکه‌ی ثبت و ضبط اعمالتان و پاداش و سزا را در تمام احوال در کمین شما گذاشته است. لذا، ای بندگان خدا، از خدا بترسید و برای طلب و درخواست از خدا کوشا باشید و به انجام اعمال نیک مبادرت ورزید که شکم پرستیها قطع خواهد شد و لذتها تلخ خواهند گشت!

امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم را به نزدیک شدن به خداوند و شکر نعمتهای الهی تشویق می کرد و از توجه و علاقه زیاد به لذتها و آرامش با آنها بر حذر می داشت و تشویق می کرد که به آنچه نزد خداوند است امیدوار باشند و شکر نعمتهای الهی را به جای آورند تا خداوند نعمت بیشتری به آنها ارزانی بخشد و می فرماید: اگر زندگی و نعمتها بر حسب مراد است خداوند متعال را شکر گوئید و در کنار آن ترس از خداوند را فراموش نکنید و اگر با

مشکلات روبرو شدید، خداوند را ذکر کنید و به خداوند امیدوار باشید که خداوند به مسلمانان اعلان کرده که کارهای نیک انجام دهید و وعده داده که هر کس شکر نعمتهایش را به جای آورد، بر نعمتهایی که داده خواهد افزود.^۱

علی علیه السلام مردم را به تفکر و اندیشه در وجود خودشان و هستی دعوت و تشویق می کرد و فرموده: هر کس خویشتن را بشناسد، پروردگارش را می شناسد.^۲ همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾ ﴾ (ذاریات/ ۲۰-۲۱).

در زمین دلائل و نشانه های فراوانی است برای کسانی که می خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). در خود وجود شما (انسانها، نشانه های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی بینید؟

۴- توجه بسیار زیاد و حرص ورزی علی علیه السلام بر نابود کردن آثار جاهلیت

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مراسم تشییع جنازه ای فرمود: «أَيْكُمْ يَطْلُقُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَا يَدْعُ وَثَنًا إِلَّا كَسْرَهُ وَ لَا قَبْرًا إِلَّا سَوَّاهُ وَ لَا صُورًا إِلَّا لَطَخَهَا»: (چه کسی از شما به مدینه می رود و هر بت و تندیس یافت بشکند، هر قبری بالاتر از سطح زمین بود با زمین یکسان و برابرش کند و هر عکس و تصویری بود، نابود کند؟ علی گفت: من می روم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برو، علی رفت و بازگشت و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بُتِی در مدینه نگذاشتم مگر اینکه شکستم و قبری نگذاشتم مگر اینکه با خاک یکسان کردم و هیچ عکسی نگذاشتم مگر اینکه نابود کردم، سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دوباره چیزی از اینها را ساخت (یعنی بت، قبر و عکس) قطعاً بر آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.^۳

بعد از اینکه علی علیه السلام خلافت را به عهده گرفت، به ابوهیاج اسدی گفت: «تو را برای انجام کاری روانه می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرستاد که هیچ مجسمه ای نگذاری مگر اینکه نابود

۱- البداية و النهاية ۹/۷، ۳۰.

۲- مطلوب کل طالب من شرح کلمات علی بن ابی طالب، محمد عبدالجلیل عمري (خطی است) به نقل از منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله، ۹۶.

۳- مسند امام احمد، (۶۸/۲)، و احمد شاکر می گوید سند این حدیث صحیح می باشد.

کنی و هیچ قبری نگذاری مگر اینکه با زمین یکسان کنی»^۱ (یعنی قبرهای ساخته شده را از هر کس که باشد خراب و با زمین برابر کنی) به این ترتیب سیدنا علی دستور داد که مجسمه‌ها نابود شود و قبرهای ساخته شده را خراب کنند.

بسیاری اوقات علی به قبرستان می‌رفت تا از زیارت قبور پند و اندرز بگیرد، یک بار کنار قبرستانی ایستاد و گفت: ای صاحبان قبرها ما را از اخبارتان خبر دهید، اخبار شما در میان ما این است که زنان شما ازدواج کردند و اموال شما را تقسیم نمودند و در خانه‌هایتان کسانی دیگر سکونت کرده‌اند و سپس گفت: سوگند به خدا! اگر حرف می‌زدند می‌گفتند: هیچ چیز را بهتر از تقوا و پرهیزکاری نیافتیم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام همواره می‌کوشید توحید، خالص و پاک بماند و اسباب و وسایلی که منجر به شرک می‌شود قطع گردد، به همین دلیل از اینکه قبرها را محل نماز خواندن و مسجد قرار دهند، مردم را بسیار بر حذر می‌داشت و هشدار می‌داد، چرا که این امر موجب می‌شود افرادی که چنین کارهایی کنند به فتنه بیفتند و این عمل عاملی برای پرستش مرده‌ها شود و سیدنا علی علیه السلام کسانی را که قبرها را مسجد و محل عبادت قرار می‌دهند به بدترین مخلوقات توصیف کرده و می‌فرماید: بدترین مردم کسانی هستند که قبرها را مسجد قرار می‌دهند.^۲

این سخن را علی علیه السلام به پیروی از آن حدیث رسول‌الله صلی الله علیه و آله گفته که فرموده‌است: «اشتد غضبُ الله علی قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»^۳: (خشم و غضب خداوند بر آن قومی که قبرهای پیامبرشان را مسجد قرار دادند، سخت و شدید است). غیر از این، احادیث دیگری نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است.

در اینجا لازم به توضیح است که هدف از زیارت قبور از دیدگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه چیز است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیان فرموده‌اند، اول: پند و اندرز و عبرت گرفتن از مرگ. دوم: دعای خیر برای مردگان. در هیچ یک از این دو هدف شرعی چیزی وجود ندارد که مؤید این باشد که زائر به هدف برآورده شدن نیازهایش و نفع بردن به زیارت قبرها برود و هر کس با چنین نیتی به زیارت قبور برود با پیامبر صلی الله علیه و آله و آداب زیارتی که از دیدگاه اسلام و علمای معتبر صحیح است، مخالفت کرده است.

۱- فقه علی، قلعجی ص ۴۹۴.

۲- مصنف عبدالرزاق ۱/۴۰۵. کنز العمال، ش/۲۲۵۲۲.

۳- فتح الباری ۴/۳۷۶، اسناد آن حسن است.

ابن العربی در شرح اهداف سفر می گوید: یکی از سفرهای مشروع و جایز این است که به قصد دید و بازدید دوستان و برادران برویم. این را در باب فضیلت کسی که به دیدار برادر دینی زنده بیان کرده، اما اگر وفات کرده بود، زیارت قبرش نیز جایز است تا با زیارت قبر وی به حال او ترحم کند (و با دعای خیر و درود و سلام بر او) به او نفع برساند. اما زیارت قبور به این نیت که از میت و قبر نفعی برساند و یا مشککش حل شود، بدعت و ناجایز است.^۱

حتی اگر به زیارت قبر به نیت حل مشکل و برطرف شدن نیازهایش برود، عین همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده و نسبت به آن هشدار داده است، این زمانی بود که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از او در خواست کردند که برایشان مانند مشرکان «ذات انواط» قرار دهد، ابو واقد لثی روایت می کند وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله عازم جنگ حنین بود از کنار درختی عبور کرد که «ذات انواط» نامیده می شد و مشرکان اسلحه هایشان را (به نیت تبرک) بر آن آویزان می کردند، اصحاب گفتند: ای رسول الله صلی الله علیه و آله برای ما نیز همانند آنها درختی تعیین کن (تا اسلحه هایمان را آویزان کنیم)، رسول الله فرمود: «سبحان الله هذا كما قيل لموسى اجعل لنا الهاً كما لهم آلهة و الذي نفسي بيده لتركبن سنة من كان قبلکم»^۲: (سبحان الله! این دقیقاً همانند آن چیزی است که به موسی گفته شد: برای ما معبودهایی قرار بده، همانطور که آن مشرکان معبودانی دارند، سوگند به آنکه جانم در دست اوست، شما از راه و روش ملت‌های قبل از خود پیروی خواهید نمود).

شیخ زروق پس از ذکر حدیث فوق می گوید: علمای اسلام می گویند: تعظیم و بزرگداشت مکان، درخت و آثار و غیره به هیچ عنوان جایز نیست و احترام و بزرگداشت هر چیزی که در عقاید و باورهای عصر جاهلیت مورد توجه و احترام بوده و گمان می کردند به وسیله آنها شفاء می یابند و یا نیازهایشان برآورده می شود، جایز نیست و انحراف از عقیده‌ی پاک و صحیح اسلامی است.^۱

سپس در ادامه می نویسد: این حدیث دلیلی است بر اینکه هر چه عبادات عصر جاهلیت اصلی داشته و یا سبب دوام اعتقادات و عبادت‌های مشرکان می شود اعم از اینکه چرمی، آهن،

۱- فتح الباری ۳/۶۵.

۲- سنن ترمذی، ش/۲۱۸۰ حسن و صحیح است.

۱ عدة المرید / ۳۰۶، الغلو فی الدین، غریانی/ ۱۱۹.

سنگی، ساختمان و آثار باستانی و امثال اینها باشد هیچ ارزشی ندارد و موجب هلاکت و انحراف است.^۱

شکی نیست که قبر پرستی یکی از اصول اعتقادی عصر جاهلیت بوده است و واضح است که مشهورترین بت‌هایی که عبادت می‌کردند «لات» و «منات» بوده است و این دو، نام مردمان نیکوکاری بوده که بعد از مرگشان تا جایی در احترام و بزرگداشتشان غلو کردند که به جای الله آنها را عبادت می‌کردند.^۲

در حقیقت این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل سیدنا علی علیه السلام در حمایت از توحید تأثیر بسزایی داشته و برای ما روشن می‌شود که آنچه از طرف برخی جاهلان مسلمان امروزه در قالب احترام و تعظیم قبرها و طواف به دور آنها و توسل به اموات انجام می‌شود، حرام و مخالف دستور خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل سیدنا علی علیه السلام است، لذا بر علمای ربانی و خدا پرستی که به روز قیامت امیدوارند واجب است علی وار به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کنند و تلاش کنند که مردم تنها خداوند را عبادت و بندگی کنند و دل‌هایشان متوسل به خداوند واحد و قهار باشد و با موانعی که بر سر راه رسیدن به خداوند است با حکمت و موعظه‌ی نیکو مبارزه کنند.

الف: زیارت مشروع قبرها

زیارت قبرها یکی از سنت‌های مجهول اسلامی است که گروهی تلاش کردند مدام از شیوه صحیح زیارت قبور بی‌خبر بمانند، تا بدین وسیله بدعت و خرافات را در جهان اسلام رواج دهند و عدم راهنمایی و ارشاد و دعوت علماء و دعوت‌نگران به تبیین شیوه‌ی صحیح موجب شد تا راه و روش‌های نادرست زیارت قبور به عنوان عبادت معرفی شود.

در حقیقت هدف از زیارت قبور در اسلام این است که انسان به یاد مرگ و ارزش و پایان کار خود بیفتد و یقین کند که به زودی جایگاه او در همین مکانی است که اکنون زیارت می‌کند و این امر او را در عبادت و اطاعت خداوند متعال یاری می‌دهد و موجب می‌شود با ثبات و استواری بیشتری به عبادت روی آورد و خود را کنترل کند، بویژه زمانی که در عبادت سست و بی‌نشاط باشد، تا به نحو شایسته‌ای به امور عبادی بپردازد و جایز است که بر اموات سلام کنیم و برایشان دعای خیر و طلب مغفرت نمائیم، عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند: رسول الله صلی الله علیه و آله آخر شبها به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ

۱- عدة المرید / ۳۰۶، الغلو فی الدین، غریانی/ ۱۱۹.

۲- الغلو فی الدین / ۱۱۹.

و إنا إن شاء الله بكم لاحقون، اللهم اغفر لأهل البقيع الغرقد: (سلام بر شما سرای قوم مؤمنان و ما به خواست خداوند به شما خواهیم پیوست. پروردگارا! اهل بقیع غرقد را بیامرز). عایشه در روایتی دیگر می گوید: جبریل آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که خداوند به او دستور داده برای اهل بقیع طلب مغفرت کند، عایشه می گوید: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم: چه بگویم؟ فرمود: «بگو: سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که اهل این دیار هستید، رحمت خداوند بر گذشتگان و آیندگان ما باد و به خواست خدا بزودی به شما خواهیم پیوست»^۱.

علمای اسلام در رابطه با بناسازی و ساخت و ساز بر روی قبرها بیانات کافی و شافی را ایراد کرده اند، به همان صورت که آداب زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعا و نیایش او با پروردگار را توضیح داده اند و بر این نکته تأکید کرده اند که در بین خدا و بندگان هیچ واسطه‌ای در کار نیست:

*- کاسانی حنفی در کتاب «بدائع الصنائع» می گوید: ابوحنیفه بناسازی بر قبر را مکروه و ناپسند می دانست و هرگاه «مکروه» بطور مطلق بکار برده شود منظور حرام بودن است، همانگونه که ابن مالک حنفی با صراحت حرام بودن این کار را بیان کرده است.^۲

*- طحاوی حنفی میگوید: «نباید قبر را لمس کرد و نه بوسه زد، چون این عادت اهل کتاب (یهود و نصاری) بوده و این کار جز برای رکن یمانی کعبه و حجرالأسود جایز نیست و تنها خاص آن است»^۳.

*- قاضی عیاض از امام مالک نقل می کند که گفت: «به نظرم ایستادن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، بلکه باید سلام کرد و رفت. ابن وهب از او روایت می کند که گفت: زائر به قبر نزدیک می شود و سلام می کند و نباید قبر را لمس کند»^۴.

*- رزوق مالکی گفته: «ساختن مسجد بر روی قبر نیک مردان شایسته، ...لمس کردن و دست کشیدن بر روی آن در هنگام زیارت قبرها روش نصرانیها است و نیز بر داشتن خاک قبر به قصد تبرک، همه اینها بدعت و نوآوری در دین هستند و حرام و ممنوع اند»^۵.

۱- مسلم ۱/۶۷۱، ش/۹۷۴

۲- بدائع الصنائع/ (۱/۳۲)

۳- حاشیه‌ی طحاوی بر مراقی الفلاح، ص ۳۴۰.

۴- کتاب شرح الشفاء (۲/۱۵۲).

۵- شرح رساله‌ی قیروانی (۱/۲۴۴).

*- و شافعی فرموده: «رای من بر این است که قبر اصحاب مهاجرین و انصار گچکاری و... نشود» و نیز گفت: «کارداران و والیان مدینه را دیده‌ام که قبرهای آراسته به گچ را منهدم می‌کردند، ولی فقهای اسلام از آنها ایراد نمی‌گرفتند»^۱.

*- امام نووی گفته: «مسح و لمس قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بوسیدن آن مکروه و ناپسند است، بلکه ادب این است که زائر با فاصله از آن توقّف کند، همانگونه که در زمان حیات ایشان فاصله را با او رعایت می‌کرد، این است حق و صواب و درست که مورد اتفاق علما است»^۲.

*- امام سبکی در فتاوی خود می‌گوید: «قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لمس نمی‌گردد و نباید به آن نزدیک شد و طواف و گشتن به اطراف آن هم جایز نیست»^۳.

ب: تاریخ برگزاری گردهمایی در مزارها و گنبدها

مشهور است که اولین کسانی که برای مزارها و گنبدها گردهمایی و جشنهای سالانه گرفتند، فاطمیان یا همان عبیدیان قرن چهارم بودند. احمد بن علی مقریزی می‌گوید: فاطمیها شش جشن تولد داشتند که عبارتند از: جشن تولد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تولد علی بن ابی طالب، حسن، حسین، فاطمه و خلیفه و در کنار قبر حسین علیه السلام شتر و گاو و گوسفند قربانی می‌کردند.^۴

قبل از این در سه قرن اول اسلام اصلاً بارگاه و گنبد و مزاری وجود نداشته که برای احترام و بزرگداشت آن جلسه‌ای برگزار شود، واضح است که بیشتر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مصر و شام، عراق و غیره دفن شده‌اند و اصلاً قبرهاشان مشخص نیست و هر قبری که مشخص است مورخان و سیره نویسان درباره‌ی صاحب آن اختلاف نظر دارند. اگر قبر و بارگاه سازی در اسلام اهمیتی می‌داشت، چگونه قبر کسانی که صالحان و علما و پیشگامان هدایت این امت بودند نامشخص می‌ماند، به ویژه که آنان پرچم داران دین و علم و جهاد و عبادت بوده‌اند و اگر مراسم و گردهمایی سالگرد تولد و وفات ارزش و رنگ و بوی اسلامی می‌داشت، قطعاً قبور آنها ناشناخته باقی نمی‌ماند و به دلیل اهمیت موضوع جایی برای اختلاف بین مورخان باقی نمی‌ماند.

بدیهی است که این عمل مردم که بعد از خیر القرون (سه قرن برتر اول اسلام) بوده، نمی‌تواند مشروع باشد و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اینکه قبرش را محل جشن و

۱- الأم (۹۱۶/۱).

۲- الزواجر عن اقتراب القبائر (۲۴۴/۱).

۳- فتاوی سبکی (۲۸۹/۱).

۴- المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار (۴۲۷/۱، ۴۹۰)، الغلو فی الدین غریانی، ص ۱۰۳.

مراسم قرار دهند نهی کرده است و هر کس بر سر قبری جشن و مراسم برگزار کند، دقیقاً مرتکب عملی شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده و نسبت به انجام آن هشدار داده است. در واقع این افراد عمل مرشد و استاد خود را بر سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابش ترجیح داده‌اند، ولی خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْقُوا اللَّهَ﴾ (حجرات/۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی نکنید و از خدا بترسید و پروا داشته باشید.
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(نور/۶۳)

آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیان) می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی).

ج- رابطه‌ی مزار و ضریح و بارگاه‌ها با عقب ماندگی و جاهلیت

ارزش و اهمیت گنبدسازی که از جانب قبر پرستان بر خلاف دستور رسول الله صلی الله علیه و آله روی قبرها اعمال می‌شد، بالا گرفت و افزایش روزافزون یافت، چون پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده قبرهای برافراشته شده را خراب و با زمین همسطح کند و امیرمؤمنان علی این دستور شریعت اسلام را عملاً برای ما شرح داده، اما متأسفانه مردم قبرها، گنبدها و گلدسته‌هایی که بر روی قبرها می‌سازند، با انواع نماها و رنگ‌های جالب توجه، درست می‌کنند و روی قبرها را با پرده‌های ابریشمی همانند پرده‌های کعبه می‌پوشانند و با دربهای گران قیمت و فاخر از قبرها حفاظت می‌کنند و گاو صندوقهایی بر روی قبرها و گاهی کنار قبرها می‌گذارند تا زائران پول و نذوراتی را که به مرده‌ها می‌بخشند در آنها بریزند!!، تا نیازهایشان برآورده و مشکلاتشان حل شود و به آرزویشان برسند. در نتیجه خادمان و نگهبانان و متولیان این بارگاهها زندگی بسیار مرفه و راحتی دارند، ولی در واقع کار و تلاش آنها این است که درباره‌ی کارهای خارق العاده و کرامتهای صاحبان این قبرها را به سمع زائران (فریب خورده) و مردم (ساده لوح)

برسانند و از عاقبت بد کسانی که نسبت به کرامات صاحبان قبور شک می کنند، به آنها هشدار می دهند و مردم را می ترسانند.

حقیقت این است که از زمانی مسلمانان به قبر و گنبد و بارگاه و مزارها روی آورده اند، همّت هایشان سست و ضعیف شده و دوران عقب ماندگی و انحطاط و سقوط علمی و فرهنگی و جمود فکری مسلمین از آن زمان شروع شد و نور رسالت محمدی را که توانست در چهل سال اول از ایران تا مغرب را تابع دین خویش کند، تغییر داده و تحریف کردند.

آری! این دین را که سرتاسر فرهنگ و تمدن و پیشرفت بود، به عقب ماندگی، تنبلی و اوهام پرستی تبدیل کردند و تلاش و همّت مسلمانان را محدود به مسایلی کردند که سلف صالح ما از آنها بی خبر بودند، همان کسانی که تمام زندگیشان علم و عمل صالح بود و از هیچ عمل صالح و شایسته ای دریغ نمی کردند، آنها کوچکترین توجهی به این اوهام پرستی ها و خیال بافیها نمی کردند، آیا شایسته نیست از خود سؤال کنیم: آیا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه بزرگوار، این رسم و رسوم در میان مسلمین وجود داشته است و آیا صحابه بر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که افضل ترین قبرهاست چنین گنبدهایی ساخته اند؟ آیا برای قبور صحابه که برترین انسانها بوده اند چنین مزارهایی ساخته شده است؟ آیا در زمان پیشوایانی همچون: ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل که اکثریت قاطع مسلمانان از آنها پیروی می کنند چیزی از این قبرسازیها وجود داشته است؟ آیا عدم وجود چنین چیزهایی در بهترین عصر و دوره های مسلمانان دلیل روشنی بر این حقیقت نیست که این اعمال نه هیچ اصل و اساسی در دین داشته و نه ارتباطی به عبادت و ولایت دارد، بلکه اینها مظاهر عقب ماندگی و جاهلیت است که عده ای به نام دین و برای مصلحت شخصی خود از آنها بهره برداری می کنند. آری! مصلحت شخصی که توده های زیادی از مردم را تخدیر کرده و بر عقل و شعورشان چیره می شوند و جیب هایشان را خالی می کنند و اموالشان را به ناحق و باطل می خورند و همواره آنها را عقب مانده نگه می دارند.

این در حالی است که اسلام قرنهای متمادی زمام رهبری و علم و دانش و فرهنگ و قانونگذاری و اخلاق را در دست داشت و موجب رحمت و خیرخواهی بشریت و پیشرفت به سوی نوآوری مادی و ارزشهای اخلاقی را به عهده داشت، در آن قرنها مسلمانان واقعاً مسلمان و متعهد به اسلام بودند و عمل به احکام اسلام را برای خود و دیگران عزت و افتخار می دانستند. اما وقتی از حقیقت اسلام فاصله گرفتند و مفاهیم اسلام را عوض کردند و به مغالطه و سفسطه روی آوردند و به نام توکل بر خدا و در پیش گرفتن مسلک درویشی به تنبلی و اوهام پرستی و دل بستن به مسائل غیبی که هیچ دلیل شرعی معتبری بر آن نداشتند و خداوند

دستور و فرمانی به ما نداده بود روی آوردند، در حالی که علم و هدایت (قرآن و سنت صحیح) در دسترسشان بود و آنها تمامی آن اعمال باطل و بی اساس را تبرک جستن به اشیاء و اشخاص می‌نامیدند و با این نامگذاری هر چه مخالف آن بود را خلاف می‌دانستند، ولی شایسته آن کسی که از هدایت و عوامل آن رویگردان باشد، گمراهی و دوری از برکت هست!

د- ارتباط تهاجم استعماری و ساخت بارگاه و گنبدها بر قبرها

استعمارگران غربی در حملات و یورشهای خود نقشه‌ها و دسیسه‌هایی را برای سوق دادن مسلمانان به سمت و سوی خرافات و بدعت طراحی کردند تا از اصل دین فاصله بگیرند. روزنامه تایمز انگلیسی از زبان یکی از رهبران استعمار بریتانیا که مسلمانان را به بدعتها و اوهام پرستی تشویق می‌کرد، می‌نویسد: بدعتها و خرافات و اوهام پرستیها شیوه‌ای قطعی برای دور کردن مسلمانان از اصل اسلام است.

شیخ احمد باقوری می‌گوید: یکی از مستشرقان بزرگ، برخی از شیوه‌های استعماری در آسیا را برایش بازگو کرده و گفته بود: ضرورت ایجاب می‌کرد که کاروانهای استعماری را از هند به بغداد بیاوریم و در طول این مسیر طولانی گرایش و تفکری جدید بوجود آید تا به اهداف استعماری‌مان برسیم و چون راهی برای نقل و انتقال کاروانها نمی‌یافتیم، اخیراً متوجه شدیم لازم است در این مسیر بارگاه، قبرها و گنبدهایی با مسافتهای نزدیک ساخته شود و در میان مردم شایع می‌کردیم که این بارگاه و ضریح اولیای خداوند است و کرامات زیادی از آنها دیده شده و تا جایی به این قبر سازیها و شایعات ادامه دادیم که آن راه، راهی پر رونق و پر رفت و آمد و محل زیارت زائران فراوان می‌شد.^۲

انگلیس به وضعیت دینی مصر اهمیت ویژه‌ای می‌داد، زیرا در کمین رشد کمونیستی در منطقه بود و از طرفی پایبندی مردم مصر به باور دینی به حکومت انگلیس امید و آرامش می‌داد، چون در آن سال سه میلیون مسلمان آرامگاه احمد بدوی را در شهر طنطا زیارت کرده بودند، آری، این دینداری مورد تأیید انگلیس است.

۱- الغلو فی الدین، غریانی / ۱۰۵.

۲- لیس من الاسلام، محمد غزالی / ۲۲۴.

یکی از علمایی که از طرف اوقاف برای سخنرانی و نصیحت زائران اعزام شده بود می‌گفت: کارهایی از زائران می‌دیدم که بایستی آنها را با شلاق می‌زدیم، نه با حرف و زبان توبیخ کنیم و اگر از آن زائران می‌خواستیم به یکی از فرائض دینی (مانند: نماز و روزه و جهاد و حج) عمل کنند، از عمل به دستورات دینی با تنفر فرار می‌کردند و همین بس که بدانی آنان برای وفا کردن به نذرها و صدقات و دعا و تضرع می‌آمدند.

ه - آیا مزارها از مسایل نوپا و جدید در دین هستند؟

رسول الله صلی الله علیه و آله که برترین مخلوق و باتقواترین انسان نزد خداوند بود، از همه بیشتر از خداوند ترس و بیم داشت و احترامی که اصحابش نسبت به او داشتند بر کسی پوشیده نیست و محبتی که نسبت به ایشان داشتند بسیار زیاد بود، با این حال پس از وفات ایشان در خانه‌اش دفنش کردند و محل قبر شریف ایشان بر همگان بویژه بر اصحابش پوشیده نبود. قبرش افضلترین قبرها در دنیا است، اما با این حال روی قبر ایشان بارگاه، ساختمان، گنبد و قبه‌ای نساختند و خلفای راشدین و دیگر صحابه بزرگوارشان هیچ وقت روزی را تعیین نکردند که برای زنده کردن یاد و نام ایشان بر سر قبر و اطراف روضه شریف اجتماع کنند و آن را فرصتی برای ذکر و عبادت بدانند، البته وقتی از کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله عبور می‌کردند طبق دستور پروردگار بر ایشان سلام و درود می‌فرستادند، علاوه بر اینکه از دستوراتش پیروی می‌کردند و به سنت و راه و روش ایشان پایبند بودند و در زمان حیات و بعد از وفاتش تسلیم امر و نهی او و مطیع فرمان پروردگار بودند که می‌فرماید:

﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾ (حشر/۷).

چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید.

و می‌فرماید:

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾ (احزاب/۲۱).
سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله الگوهای نیکویی هستند، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داده از راه و روش آنان پیروی کنیم؛ اما کسی نقل نکرده که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سالی یا شبی یا روزی را

به جمع شدن در کنار آرامگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای ذکر، عبادت و زیارت اختصاص دهند و از زیارت قبر ایشان امید برکت و غیره داشته باشند؛ تردیدی نیست که خلفای راشدین و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، اولیاء خدا و حزب هدایت یافته و یاوران حق و حقیقت و سپاهیان جان بر کف دین بوده‌اند و قطعاً از ما و امثال ما آگاهتر بودند به اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله چه اعمالی را دوست داشته و شیفته‌ی اطاعت او بودند و به تأیید و تصریح قرآن به قدری محبت و احترام رسول الله صلی الله علیه و آله در دل‌هایشان ریشه دوانیده بود که بر همگان روشن بود و به اجماع تمام مسلمانان رسول خدا را قلباً دوست داشتند و کمال احترام و بزرگواری را در حق ایشان رعایت می‌کردند و اگر در سالگرد وفات یا تولد و یا مبعث پیامبر صلی الله علیه و آله عیدی بود که با جمع شدن در کنار آرامگاه برای عزاداری یا جشن و شادی، ثواب می‌داشت و هیچ پیامد و نتایج فاسدی نداشت، قطعاً آنها بر ما پیشی می‌گرفتند.

اما پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ دستوری به انجام چنین اعمالی نداده و در سنت، قولی یا تقریری و تأییدی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چیزی نیامده که مشروعیت این اعمال و رفتار را تأیید کند و کسی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه چنین اعمالی را در کنار آرامگاه پیامبر و یا قبر کسی از صحابه انجام نداده است. با توجه به اینکه سالها با آن بزرگوار همدم و همراه بودند و ایشان به کامل‌ترین شکل خدا را بندگی و عبادت می‌کرد و از همه آگاهتر بود که خداوند از چه اعمالی راضی و خشنود می‌شود و خیرخواه امت و شیفته‌ی این بود که هر چه به نفع امتش باشد به آنها ابلاغ کند. با این حال باز هم او و اصحابش به این صورت خدا را عبادت نکرده‌اند، خداوند متعال در مورد خیرخواهی و دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امتش می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه/۲۸).

بیگمان پیغمبری (محمد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است. حتی پیامبر صلی الله علیه و آله ما را از اینکه قبرش را محل تجمع و برگزاری جشن بگیریم، نهی کرده و می‌فرماید: «لا تجعلوا بيوتكم قبوراً و لا تجعلوا قبري عيداً و صلوا عليَّ فإنَّ صَلَاتِكُمْ تَبْلَعُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ»: (خانه‌هایتان را تبدیل به قبر نکنید و قبرم را محل تجمع و عید قرار ندهید، بر من صلوات بفرستید که درود شما، هر جا که باشید به من می‌رسانند). واژه «عید» از «العود» گرفته شده که

به معنای بازگشت و رجوع است، چون پیایی تکرار می‌شود، یعنی: برای زیارت قبر من روزهای مشخص و اوقات مخصوصی مانند هر ماه، هر سال و غیره تعیین نکنید که به صورتی ثابت مانند عید در هر سال تکرار شود و قبرم را همانند یهود و نصارا مکانی ثابت برای عبادت مانند حج قرار ندهید. مسیحیان تا جایی غلو و زیاده روی کردند که عیسی مسیح علیه السلام را معبود قرار دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله اصحابش را از این برحذر داشته و فرمود: «لا تطرونی كما اطرت النصارى ابن مریم، فإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»: (در حق من زیاده روی نکنید، آن طور که مسیحیان در حق ابن مریم زیاده روی کردند، که من بنده‌ای بیش نیستم، بگویید: بنده و رسول خدا).

وقتی متوسل شدن به قبر پیامبر که اشرف مخلوقات در نزد خداوند و سردار اولین و آخرین انسانها و افضل همه مخلوقات است و امید به قبول شفاعتش در نزد خداوند از هر کس بیشتر است، پس مخالفت با نهی و دستور ایشان، به اینکه در کنار آرامگاه یادواره و مراسم سالگرد برگزار کنند، وارد قسمت دوم حدیث است که چنین کسی به مخالفین پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر است تا به پیامبر، همانگونه که خداوند متعال فرموده:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور/۶۳)

(نور/۶۳)

آنان که با اوامر او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیان) که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی).

این بود راه و روش و هدایت بهترین قرن‌ها، پس هر کس به مخالفت با آنها برخیزد به گمان اینکه کارش عبادت و اطاعت و تقرب جستن به خداست، حال چنین کسانی از دو صورت خارج نیست: یا اینکه بدعتش را از روی ظلم و ستم انجام داده یا اینکه مدعی است از لحاظ علم و فضیلت بر آنها برتری دارد.

امام مالک رحمه الله می‌گفت: «هر کس در این امت چیزی را پدید آورد که در میان گذشتگان صالح نبوده، چنین کسی گمان کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دین اسلام خیانت کرده، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (مائده/۳)

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم.

وقتی که رفتن به این اماکن به پندار کسانی که این کارها را می‌کنند عبادت است، ولی پیامبر و اصحابش کاری را انجام نداده‌اند و حتی از آن نهی کرده‌اند و مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله بدعت است و بدعت انسان را به گمراهی می‌کشاند و پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جمعه در سخنرانی‌هایش به مردم هشدار می‌داد و می‌فرمود: «أما بعد: بهترین سخن کتاب خداوند و برترین راه و روشها راه و روش محمد است، بدترین امور، امور بدعت و نوپیدا در دین است و تمام بدعتها گمراهی است»^۱ و فرموده: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردٌّ»: (هر کس در دین ما نوآوری کند که در دین نبوده، نوآوری و بدعتش مردود و بی اعتبار است. با توجه به حدیث مذکور و دیگر دلایل صحیح و صریح، گردهمایی مردم در مکانی مشخص که از هر شهر و دیار و به قصد عبادت و زیارت آمده باشند جایز نیست مگر با دلیل شرعی معتبر مانند انجام مناسک حج در مکه که حجاج به عرفه، منی و مزدلفه می‌روند و نمازهای دو عید، جمعه و جماعت که شعائر الهی است که خداوند به انجام و بزرگداشت آنها دستور داده و کسانی را که به این شعائر عمل کنند ستوده و می‌فرماید:

﴿ ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴾ (حج/۳۲)

(مطلب) چنین است (که گفته شد) و هر کس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، بی‌گمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزگاری دلها (و خوف و هراس از خدا) است. ساخت و ایجاد زیارتگاههای دیگر جز موارد مذکور که در اوقات مشخص در سال و یا ماه مردم به سویشان سفر کنند از بدعتهایی است که به دین و عبادات افزوده شده که خداوند مشروع قرار نداده و بر همگان واضح است رفتن به زیارتگاههایی که امروزه در شهر و دیار و در هر کوی و برزنی ایجاد شده‌اند به باور و عقیده عموم مردم عبادتی همچون دیگر عبادات است که مردم در روز یا روزهای مشخصی به قصد ذبح حیوانات و عبادت به آنجا می‌روند، این عمل ذاتاً مذموم و نکوهیده است، چرا که مطلقاً باید تمام عبادات بوسیله دلایل معتبر شرعی و برای خداوند انجام شود، لذا هر عبادتی در وقت و مکان معینی انجام گیرد بدون اینکه خصوصیت آن روز یا زمان در شریعت تعیین شده باشد و افراد معتقد باشند که عبادت در آن وقت و مکان معین تأثیر خاصی دارد؛ همچون برکت در رزق و روزی و زندگی افراد، یا

۱- مسلم، ش/۸۶۷.

۲- بخاری، ش/۲۶۹۷.

معتقد باشند مقام و درجه‌ی افراد را در نزد خداوند بالاتر می‌برد و یا عمل انسان مقبول و پذیرفته شده خواهد بود، یا اجر بیشتر به انسان داده خواهد شد، این اعمال به اتفاق امت اسلام از عبادات به بدعت متحوّل می‌شود، چون مشخص کردن ثواب و پاداش برای اعمال، توقیفی و فقط حق شارع است، این اعمال و باورها منجر به مفاسد بزرگ می‌شود از جمله: عموم مردم گمان می‌کنند صاحب این قبر و بارگاه و گنبدها می‌توانند نفع یا ضرری به مردم برسانند و نیازهایشان برآورده و گرفتاریها را برطرف می‌کنند، حال آنکه بر خلاف دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی آنها ساختمانهای مجلل ساخته‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله از این کارها نهی کرده است. همچنین به گفته و ادعای این افراد، ذبح و قربانی در روزهای مشخص در کنار زیارتگاه موجب نزدیکی آنها به خدا می‌شود و بعد از انجام این عبادتها در کنار قبور شایعه می‌کنند که بیماران ما شفایافته و اگر نازا بوده‌اند، صاحب فرزندی شده‌اند، این در حالی است که فقط خداوند می‌تواند چنین نیازهایی که ادعا می‌کنند بر آورده شده، را برآورده کند. در نتیجه آن زیارتگاهها، پناهگاه نیازمندان و گرفتاران می‌شود. از زیارتگاهها درخواست چیزهایی می‌کنند که تنها در حیطه قدرت پروردگار است، ولی آنان از صاحبان قبرها طلب کمک و فریادرسی و برآوردن نیازهایشان را می‌نمایند و تا جایی به صاحبان قبور اعتقاد دارند که اگر باران نبارد در کنار قبر گاو و میش ذبح می‌کنند تا باران بیارد. از قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله روی گردان هستند که برای طلب باران به توبه و استغفار و دعا و برپاداشتن نماز باران امر فرموده‌اند. هر چند گاهی اوقات پس از ذبح و قربانی آنها در کنار قبرها برای طلب باران، خداوند به عنوان آزمون و گرفتار کردن آنها با استدراج مقداری باران نازل می‌کند، اما کارشان همواره شیطانی و از اعتقادات جاهلی محسوب می‌شود.^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام همواره مردم را به توحید دعوت می‌کرد و با شرک و راهها و عوامل شرک مبارزه می‌کرد، بنابراین بر دوستان و پیروانش لازم است که به گفتار و رفتار آن بزرگوار که ما را به پابندی از قرآن و راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله راهنمایی می‌کرد عمل کنیم و چه زیاست سخنش آنجا که می‌فرماید: «نباید جز به پروردگار، به کسی دیگر امیدوار بود؛ و جز گناهِش از چیزی بیم نداشته باشد». آنجا که خطاب به ابو هیاج اسدی می‌فرماید: تو را برای انجام کاری می‌فرستم که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرستاد که هیچ مجسمه‌ای نگذاری مگر اینکه نابود کنی و هیچ قبر ساخته شده‌ای را باقی نگذاری مگر اینکه با زمین یکسان نمایی.^۲

۱- الفتاوی ۸/۱۰۱.

۲- مسلم کتاب الجنائز ۲/۶۶۶.

و- حرص امیر مؤمنان علیه السلام بر باطل نمودن اعتقاد به ستارگان

وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام خواست عازم جنگ با خوارج شود، با منجمی (کسی که از روی حرکت و طلوع و غروب ستارگان پیشگویی می کند) برخورد کرد. منجم گفت: ای امیر مؤمنان به جنگ نرو که ماه در عقرب است و هر گاه ماه در عقرب باشد و تو به جنگ بروی شکست می خوری، یا چیزی شبیه این را گفت. علی گفت: با اعتماد و توکل به خدا و تکذیب تو می روم. امام رفت و سفرش پر خیر و برکت بود و به کشته شدن عموم خوارج تمام شد.^۱

در روایتی دیگر آمده... بعد از فراغت از جنگ نهران، علی علیه السلام حمد و سپاس خداوند را به جا آورد؛ سپس فرمود: اگر زمانیکه منجم برای ما تعیین کرده بود، می آمدم قطعاً جاهلان و افراد بی خبر از حقیقت دین می گفتند: چون در همان زمانیکه منجم گفته بود، رفتند و پیروز شدند.^۲ بین امیر مؤمنان علی علیه السلام چقدر شیفته‌ی تصحیح اعتقاد و باورهای یارانش بود، به سخن منجم هیچ توجهی نکرد، بلکه با صراحت تمام او را تکذیب کرد و با او مخالفت کرده تاپاران و همراهانش از عقیده‌ی فاسد حفظ شوند و این در حالی بود که سیدنا علی علیه السلام در موقعیت حساس جنگ با خوارج قرار داشت و نتیجه جنگ برایش بسیار مهم بود، علیرغم این باز هم در پایان جنگ، سخنی را که در ابتدای حرکتش گفته بود فراموش نکرد و بعد از جنگ در وقتی بسیار مناسب بعد از شکست و کشته شدن خوارج عقیده فاسد منجم را به یارانش تذکر داد.^۳

ز- علی علیه السلام کسانی را که با غلو و افراط مدعی شدند علی خداست در آتش

انداخت

عبدالله بن شریک عامری از پدرش روایت می کند: به علی علیه السلام گفته شد: بیرون از مسجد کسانی هستند که ادعا می کنند تو پروردگارشان هستی، گوید: علی آنها را صدا زد و گفت: وای بر شما! چه می گوئید؟ گفتند: تو پروردگار، خالق و رازق مایی. علی گفت: وای بر شما! من بنده‌ای مانند شما هستم، همچون شما غذا می خورم و همچون شما می نوشم، اگر خدا را عبادت و اطاعت کنم، ان شاء الله به من پاداش نیک می دهد و اگر او را نافرمانی کنم می ترسم مرا عذاب کند. لذا از الله تعالی بترسید و از او پروا کنید، از این حرفها و عقیده فاسدتان

۱- مجموع الفتاوی ۱۷۹/۳۵، البدایة و النهایة ۲۸۸/۷.

۲- البدایة و النهایة ۲۸۸/۷.

۳- منهج علی فی الدّعوة الی الله.

برگردید، راوی گوید: از اعتقادشان دست برداشتند، فردای آن روز دوباره آمدند، قنبر (خادم علی) آمد به علی علیه السلام گفت: سوگند به خدا! همان حرفشان را تکرار می کنند. علی گفت: بگو بیایند، آمدند، همان حرفها ردّ و بدل شد. روز سوم که آمدند، علی علیه السلام گفت: اگر چنین حرفهایی را ترک نکنید شما را به بدترین و فجیع ترین شکل به قتل می رسانم، آنها بر حرفها و اعتقادشان اصرار ورزیدند، در نتیجه علی آنها را دستگیر کرد و در بین خانه و مسجد کانالی را حفر کرد و در آن آتش افروخت، سپس خطاب به آنها گفت: از این حرفهایتان برگردید، اگر برنگردید و توبه نکنید شما را در این آتش می سوزانم، آنها برنگشتند لذا آنها را در آتش انداخت و سوختند^۱ و شعر زیر را سرود:

منکراً، أوقدث ناری و دعوت قنبراً^۲

إني إذا رأيت الأمر أمراً

من وقتی دیدم، بسیار منکر است

آشتم را روشن کردم و قنبر (غلام خدمتکار) را صدا زدم.

عکرمه روایت می کند: انسانهای زندیق و بی دین نزد علی آمدند، آنها را در آتش انداخت، خبر به ابن عباس رسید، گفت: اگر من به جای علی می بودم آنها را نمی سوزاندم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار نهی کرده و فرموده: «لا تعذبوا بعذاب الله»: (به سوزاندن که حق خداست کسی را عذاب ندهید.)، بلکه آنها را می کشتم. چون پیامبر فرموده: «من بدل دینه فاقتلوه»^۳: هر کس دینش را عوض کرد و مرتد شد او را بکشید.

ابن تیمیه می گوید: ثابت است که علی علیه السلام بیشتر افراد فرقه ی (غالیه: افراطی) را که معتقد به الوهیت و خدا بودن علی بودند با آتش سوزاند و به هلاکت رساند.^۴

ابن عباس رضی الله عنهما در سوزاندن فرقه سبثیه با علی هم عقیده نبود، به همین دلیل گفت: اگر من به جای علی بودم آنها را نمی سوزاندم و نهی پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان دلیل ذکر می کند که فرمود: با آتش که عذاب خداوند است مجازات نکنید و فرموده: «هر کس مرتد شد او را بکشید». ابن حجر می گوید: احتمال دارد ابن عباس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده باشد، یا از برخی اصحاب شنیده که آنها از پیامبر روایت کرده اند. در روایت ابو داود آمده که این خبر به علی رسید، گفت: «ویح ام ابن عباس»: (وای بر مادر ابن عباس). احتمال می رود که علی علیه السلام به دلیل

۱- فتح الباری ۱۲/۲۷۰ سند آن صحیح است.

۲- منبع سابق.

۳- بخاری - کتاب المرتدین ۴/۲۷۹.

۴- مجموع الفتاوی ابن تیمیه (۲۸ظ ۴۷۴)، منهاج السنّة (۵/۱۲).

عدم رضایتش از اعتراض ابن عباس این حرف را گفته باشد و معتقد بوده که این نهی پیامبر تنزیهی است نه تحریمی.^۱

ابن حجر گوید: واژه‌ی «ویح» گاهی برای ترخم و دلسوزی به کار می‌رود. لذا علی از اینکه ابن عباس حدیث فوق را بر ظاهرش حمل نمود و تصور کرده این نهی برای تحریم است، ناراحت شده و دلش به حال او به رحم آمده و سخنش را ناپسند دانسته‌است و احتمال می‌رود که جمله‌ی: «ویح ام ابن عباس» را از خوشحالی و با رضایت گفته باشد. چرا که ابن عباس چیزی را که علی فراموش کرده بود به یاد داشته‌است. این در صورتی درست است که واژه «ویح» را به مفهوم کاربردی مدح و تعجب فرض کنیم.^۲

ابن حجر می‌گوید: سلف صالح در مورد سوزاندن اختلاف داشتند، عمر بن خطاب و ابن عباس وعده‌ای دیگر مطلقاً سوزاندن را خواه به سبب مرتد شدن، یا در حال جنگ و یا جهت قصاص و غیره ناجایز دانسته‌اند و علی و خالد بن ولید و جمعی دیگر مجازات با سوزاندن را جایز دانسته‌اند. مهلب می‌گوید: نهی پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره برای تحریم نیست، بلکه تواضع و فروتنی در برابر خداوند است.

اما به دلیل اینکه ثابت است صحابه عمل سوزاندن را انجام داده‌اند این عمل جایز است و رسول الله صلی الله علیه و آله هم چشمان عرینی‌ها را که ساربان پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند و شتران بیت المال را به سرقت بردند با آهنی داغ سوزاند و بینایی ایشان را از بین برد. همچنین ابوبکر صدیق سرکشان و یاغیان را در حضور صحابه سوزاند. خالد بن ولید گروهی از مرتدان از دین برگشته را سوزاند و بیشتر اهل مدینه سوزاندن دژها و قلعه‌ها را با ساکنان آنها جایز دانسته‌اند. این نظریه‌ی ثوری و اوزاعی است. ابن منیر و کسانی دیگر گفته‌اند: موارد مذکور نمی‌تواند دلیلی برای جواز سوزاندن باشد، چرا که داستان عرینی‌ها از دو حال خارج نیست: یا قصاص به مثل بوده و یا حکم آن منسوخ شده‌است. جایز دانستن گروهی از صحابه با منع و مخالفت دسته‌ای دیگر از صحابه در تعارض است و داستان جواز سوزاندن دژها و قلعه‌ها و مرکب و سواری‌های جنگی در شرایطی است که ضرورت ایجاب کند و تنها از این طریق دشمن شکست داده شود.^۳

۱- سنن ابوداود، کتاب الحدود، ۲۵۰/۴ آلبانی این روایت را صحیح دانسته.

۲- فتح الباری ۲/۲۷۲.

۳- فتح الباری ۶/۱۵۰.

ابن قیم می گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه لواط کنندگان را با آتش سوزاند. در همین دنیا آنها را با آتش مجازات کرد. به همین دلیل یاران ما گفته اند: این مسأله مربوط به نظر خلیفه و امام مسلمین است، چرا که خالد بن ولید به ابوبکر نوشت در یکی از مناطق عرب نشین مردی است که مانند زن مورد استفاده جنسی قرار می گیرد، ابوبکر با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت کرد، در حالی که علی نیز در میانشان بود گفت: این گناهی است که هیچ امتی جز یک قوم (قوم لوط) به آن مبتلا نبوده اند و خداوند با آنها کاری کرد که می دانید، به نظر من باید آن مرد با آتش سوزانده شود. لذا ابوبکر به خالد نوشت: هر کس مرتکب چنین جنایتی شد با آتش بسوزانید، خالد او را سوزاند. بعدها عبدالله بن زبیر در دوران خلافت خود هر کس را که مبتلا به چنین جنایتی می شد می سوزاند. هشام بن عبدالملک نیز به همین صورت لواط کنندگان را مجازات می کرد.^۱

ح - چگونگی تثبیت ایمان در قلب از دیدگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام و تعریف تقوا

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: ایمان همانند نقطه‌ی سفیدی روی قلب است، هر چه بر ایمان انسان افزوده شود، بر سفیدی و روشنی دلش افزوده می شود و هر چه بر نفاق فرد افزوده شود قلب بیشتر سیاه و تاریک می شود، تا وقتی که فرد کاملاً منافق شود، قلب نیز کاملاً سیاه می شود، سوگند به خدا اگر قلب مؤمن شکافته شود، سفیدی آن را مشاهده می کنید و اگر قلب کافر و منافق شکافته شود سیاهی آن را همگان خواهند دید.^۲

علمای اهل سنت حقیقت ایمان را به این صورت تعریف کرده اند که ایمان تصدیق به قلب، اعتراف به زبان (گفتن شهادتین) و عمل بوسیله جوارح (اعضا و اندام) است، یعنی ایمان، اعتقاد داشتن، اعتراف کردن به زبان و عمل به مقتضیات آن است. این سه بخش حقیقت ایمان را تشکیل می دهند و این تعریف به تواتر از علمای معتبر ثابت است و آنان این تعریف را از آیات قرآن و احادیث صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت کرده اند، خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿٤﴾ ﴾ (انفال/۲-۴).

۱- الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة / ۲۲/۲۳.

۲- الفتاوی ۷/۱۹۱.

مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (و خویشتن را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند). آنان کسانی‌اند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی و روزی پاک و فراوان، در پیشگاه خدای خود می‌باشند.

در این آیات که خداوند مؤمنان را توصیف می‌کند، عمل قلب و اعضا و اندام را با هم ذکر نمود و همه را با هم ایمان به حساب آورده و ایمان را منحصر به اعمال مذکور دانسته و با «إِنَّمَا» که برای «حصر» است، به اضافه کردن ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾: (آنان مؤمنان حقیقی‌اند) مؤمنان را با صفات جامع معرفی کرده است و بر پاداشتن نماز و انفاق و صدقه در راه خدا در این آیات از اعمال اعضا و اندام‌هاست.^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: «الإیمان بضع و سبعون شعبة، أفضلها قول لا إله إلا الله و أدناها إمطة الأذى عن الطريق و الحياء شعبة من الإیمان»^۲: (ایمان هفتاد و چند شاخه دارد. گفتن لا إله إلا الله افضلترین آن و دور کردن آزار و اذیت (مثل خار و خاشاک) از سر راه، کمترین بخش آن است و حیا و شرم شاخه‌ای از ایمان است).

نکته‌ی مورد استدلال در این حدیث این است که رسول الله صلی الله علیه و آله گفتن «لا إله إلا الله» و دور کردن چیزهای مزاحم از سر راه را به عنوان عمل و شرم و حیا را که از صفات اخلاقی و رفتاری است، از شاخه‌های ایمان برشمرده‌اند و این سه مورد را به عنوان نشانه‌های حقیقت ایمان ذکر کرده‌اند و بیشتر شاخه‌های ایمان از اعمال است.^۳

امام بخاری رحمه الله در تعریف ایمان می‌گوید: ایمان اقرار به زبان و عمل به اعضا و اندام است، کم و زیاد می‌شود و دوستی و دشمنی به خاطر خدا از ایمان محسوب می‌شود.

عمر بن عبدالعزیز رحمته الله می‌گوید: ایمان فرائض، پایه‌ها، چارچوبه و سنت‌هایی دارد که هر کس به طور کامل به همه پایبند باشد، ایمانش کامل است. هر کس چنین نباشد ایمانش کامل

۱- تبصیر المؤمنین بفقہ النصر و التمكن / ۱۸۸.

۲- مسلم - کتاب الإیمان / ۱/ ۶۳ ش ۵۷.

۳- فی ظلال الإیمان / ۳۰.

نیست، اگر عمر باقی بود همه را برایتان شرح خواهم داد، تا به آنها عمل کنید، اگر هم وفات یافتم به ماندن با شما حریص نیستم.^۱

امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ به سؤالی درباره ایمان فرمود: ایمان بر چهار پایه: صبر، یقین، عدالت و جهاد استوار است و از این چهار پایه، صبر دارای چهار شاخه است. که عبارتند از: شوق، دلسوزی، پارسایی و مراقبت. لذا هر کس شوق رسیدن به بهشت را داشته باشد، از شهوترانی‌ها دست می‌کشد و هر کس دلسوز خویش باشد از حرام پرهیز می‌کند و هر کس زاهد و پارسا باشد، تحمل مشکلات و مصیبت‌های دنیا برایش آسان است و هر کس مراقب مرگ خود باشد در تلاش انجام کارهای خیر است. در میان این چهار شاخه هم یقین چهار شعبه دارد که عبارتند از: بینش و هوشیاری، تفسیر و شرح حکمت‌های پند و عبرت آمیز و آگاهی از راه و روش پیشینیان صالح و شایسته، لذا هر کس بینش و هوشیاری داشته باشد حکمت در کارها برایش روشن خواهد شد و هر کس در کارها حکمت داشته باشد و به جا و درست عمل کند درس و عبرت از حوادث گذشته را یاد می‌گیرد و هر کس درس و پند گرفتن را آموخته باشد، چنان است که گویا در میان پیشینیان است. عدالت از میان اینها بر چهار شعبه است که عبارتند از: فهم و درک عمیق، علم گسترده و حکمت شکوفا و بردباری راسخ، چون هر کس علمی را بفهمد و در آن غوطه ور شود و تفکر کند به راه راست هدایت می‌شود و حکمت و راز احکام و قوانین شریعت را می‌فهمد و هر کس بردبار باشد، در کارش کوتاهی نخواهد کرد و با خوشنامی در میان مردم زندگی خواهد نمود. جهاد نیز چهار شعبه دارد که عبارتند از: امر به معروف و نهی از منکر و صداقت و راستگویی در همه جا و دشمنی با فاسقان و هر کس امر به معروف انجام دهد، موجب تقویت و پشتیبانی مؤمنین است و هر که نهی از منکر کند بینی منافقان را به خاک می‌مالد و هر کس در همه جا راستگو بود وظایفی را که بر عهده دارد به خوبی انجام می‌دهد و هر کس با فاسقان دشمنی ورزید و به خاطر رضای خدا خشمگین شد، خداوند هم برای او خشم کرده و او را در قیامت خشنود می‌گرداند.^۲

امیر المؤمنین علی علیه السلام در تعریف تقوا و پرهیزگاری فرمود: تقوا یعنی اصرار و پافشاری نکردن بر انجام گناه و معصیت و مغرور نشدن به طاعت خدا.^۳ همچنین گفت: تقوا یعنی ترس

۱- بخاری کتاب الایمان ۹/۱.

۲- نخب البلاغه، ص ۶۶۷-۶۶۸.

۳- تفسیر رازی (۲/۲۱)

و بیم از خدا، عمل به قرآن و قناعت به اندک و آماده شدن برای سفر قیامت است^۱. اهتمام امیر المؤمنین به تشویق مردم بر پرهیزگاری، برای افراد و جامعه ثمرات و بهره‌های مفیدی را در بر دارد، از جمله:

*- دوست داشتن او از جانب خداوند متعال:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه/۴)

(بیگمان خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد).

*- همراهی و بودن با خدا:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (نحل/۱۲۸).

بی‌گمان خدا، همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا به دور دارند و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نیکوکار باشند و (با انجام اوامر الهی خویشان را به الطاف الله نزدیک سازند).

*- بهره مند شدن از قرآن:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (بقره/۲)

(این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است).

*- محفوظ بودن از وسوسه‌های شیطان:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (اعراف/۲۰۱).

(اعراف/۲۰۱).

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد (عداوت و نیرنگ شیطان و عقاب و ثواب الله) می‌افتند و (در پرتویاد خدا و به خاطر آوردن دشمنانگی شیطان) بینا می‌گردند (و آگاه می‌شوند که اشتباه کرده‌اند و از راه حق منحرف شده‌اند و لذا شتابان به سوی حق برمی‌گردند).

نداشتن ترس و غم (بعد از مرگ):

﴿فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (اعراف/۳۵)،

پس کسانی که پرهیزگاری کنند (و با انجام طاعات و ترک محرمات، خویشان را از عذاب خدا در امان دارند) و به اصلاح (حال خود و دیگران) پردازند، (در آخرت) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می گردند.

*- قبول شدن عمل در نزد خدا: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده/۲۷) (خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد!).

*- آسودگی بعد از مشکل و گرفتاری:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾ (طلاق/۲)

(هر کس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کارش را ساده و آسان می سازد.)
*- فراست و زیرکی و بهره مندی از حکمت و نور:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال/۲۹).

ای مؤمنان! اگر از خدا (بترسید و از مخالفت فرمان او) پرهیزید، خدا بینش ویژه ای به شما می دهد که در پرتو آن حق را از باطل می شناسید.
*- وارد شدن به بهشت:

﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران/۱۳۳).

یعنی: به سوی بهشت بشتابید و بر همدیگر پیشی گیرید که عرض آن همچون آسمانها و زمین است؛ (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است.
*- نجات یافتن از آتش دوزخ:

﴿ثُمَّ نَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَاتَقُوا وَنَذَرْنَا الظَّالِمِينَ فِيهَا جثيًا﴾ (مریم/۷۲).

سپس پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می سازیم.
*- داشتن جایگاه و مقام بالا در قیامت:

﴿وَالَّذِينَ ءَاتَقُوا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (بقره/۲۱۲)

(و روز رستاخیز پرهیزگاران بالاتر از ایشانند).

ط- قضا و قدر از دیدگاه علی علیه السلام

علی علیه السلام فرمود: تا قضا و اراده ی خدا در آسمان نباشد، هیچ چیزی در روی زمین اتفاق نمی افتد و هیچ کسی وجود ندارد مگر اینکه دو فرشته ی موکل همراه او وجود دارند که تا

فرا رسیدن تقدیر الهی از او دفاع می کنند، وقتی که تقدیر او رسید او را رها می کنند و من از جانب خدا با سپری محکم محافظت می شوم، وقتی که زمان اجل و مرگم فرا رسید، سپر کنار رفته و کشف می شوم و قطعاً کسی طعم ایمان را نخواهد چشید تا وقتی که معتقد نباشد آنچه در تقدیر برای او نوشته شده از او خطا نخواهد کرد و آنچه در قدر به او نرسیده هرگز به او اصابت نخواهد کرد.^۱

همچنین علی علیه السلام گفت: فرمان خدا از آسمان همچون قطره های باران برای هر شخصی بدون کم و زیاد شدن بر فرد و مال و خانواده فرود می آیند، هر کس در خود یا اهل و مالش نقص و کمبودی را مشاهده کرد و دید که دیگران به چیزی دست یافتند، این امر موجب فتنه و بلا برای او نگردد، زیرا مؤمن آن است که وقتی از دنیا نام می برند دچار خشوع و فروتنی نشود و فریب انسانهای خسیس را نخورد، مانند عالم فقیر به محض اینکه ثروت و مال برایش فراهم شود، آن را حقیر و ناچیز به حساب می آورد. مسلمان مبرا از خیانت نیز به همان صورت در بین یکی از دو نیکی قرار دارد، اگر از خدا در خواست کند، آنچه نزد خداست از همه چیز بهتر است، یا خدا به او مال ارزانی می بخشد، که ناگهان صاحب خانواده و مال و ثروت می شود علاوه بر اینکه دین و حسب را هم دارد، یا اینکه خداوند در قیامت به او عطاء می کند، که آخرت بهترین و ماندگارترین است، زراعت دو نوع است: زراعت دنیا مال و تقوا و پرهیزگاری است و زراعت آخرت هم اعمال شایسته ای است که نتایج آنها جاودانه است، که گاهی خدا برای برخی افراد هر دو را همزمان جمع می کند.^۲

ی - خداوند چگونه بندگان را با تعداد زیادشان محاسبه می کند؟

به امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته شد: چگونه خداوند بندگان را با وجود آن که تعدادشان خیلی زیاد است مورد بازخواست و محاسبه قرار می دهد؟
گفت: همان طور که آنها را با آن که تعدادشان زیاد است روزی می دهد.^۳

دوم: خطبه علی بن ابی طالب علیه السلام و تحلیل آن

۱- حیاة الصحابة (۲/۶۱۴)؛ فرائد الکلام، ۳۴۸.

۲- البداية و النهاية (۸/۸)؛ فرائد الکلام ص ۳۴۳.

۳- ادب الدنيا والدين، ص ۲۶، فوائد الکلام، ص ۳۳۹.

امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام همواره به توجیه مردم و تربیت و تعلیم آنها می پرداخت و از آن جا که خطبه‌ی نماز جمعه از مهم ترین تریبون‌ها برای راهنمایی و توجیه امت بود، او به خصوص در روز جمعه از تریبون نماز جمعه برای این امر مهم استفاده می کرد، در تاریخ خطبه های زیادی از خطبه های امیر المومنین علی ثبت شده است و اینک در اینجا اشاره ای گذرا به سخنرانی و خطبه او می شود و در اینجا نمونه‌ی بی نظیر و شگفت انگیزی از خطبه های او ارائه می شود.

در این خطبه او می فرماید:

دنیا پشت کرده و اعلام رفتن نموده است و آخرت روی آورده، امروز روز آمادگی و فردا روز مسابقه است، آگاه باشید که شما در روزهای امید هستید که آن سوی این روزها اجل در انتظار شماست، پس هر کس قبل از فرارسیدن اجل در آرزوها تقصیر و کوتاهی ورزد، واقعاً که ناکام و زیانکار است، آگاه باشید، همانگونه که به هنگام ترس و هراس خدا را عبادت می کنید در زمان شادی و رفاه هم او را بندگی نمائید، تعجب می کنم که طالب بهشت می خوابد و آن کس که از جهنم می گریزد در خواب به سر می برد. بدانید هر کس که حق به او سود نرساند، باطل به او زیان خواهد رساند و هر کس که هدایت او را راست نکرده باشد، گمراهی او را منحرف خواهد کرد، بدانید که شما به کوچ کردن امر شده اید و توشه به شما نشان داده شده است، آگاه باشید ای مردم، دنیا کالای حاضر و آماده ای است که صالح و فاسد از آن می خورند و آخرت وعده‌ی راستین و واقعی است که در آن پادشاه توانا و قدرتمند حکمرانی می کند، بدانید که شیطان شما را (به هنگام انفاق می ترساند و) وعده تهیدستی می دهد و به انجام گناه شما را دستور می دهد، ولی خداوند به شما وعده‌ی آمرزش خویش و فزونی (نعمت) می دهد. خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع (و از همه چیز) آگاه است. ای مردم اعمال نیک انجام دهید تا سرانجام خوبی داشته باشید و خوشنام گردید هر کس از خداوند اطاعت نماید، خدا به او وعده بهشت داده است و هر کس از فرمان او سرپیچی نماید، خدا به او وعده‌ی جهنم داده است، جهنم آتشی است که شعله‌های آن فروکش نمی کند و هر کس در آن گرفتار شود آزاد نمی گردد و کسی که گرفتار آن شده باشد هیچ کس نمی تواند او را پناه دهد، گرمای آن سخت و عمق آن دور و آب آن خونابه است.^۱

اگر به این سخنان امیرالمؤمنین بیندیشیم، می بینیم که عوامل تأثیر در دعوت شدگان به اسلام در نکات زیر خود را نشان می دهند که عبارتند از:

۱- صداقت گفتار که ناشی از ایمان و باور عمیق او به چیزهایی است که به آن دعوت می دهد و گویی سخنان او مشعل های فروزانی از وجود مشتعل اوست و تصویری از عواطف و احساسات خروشان او می باشد، هر جمله ای که او می گوید، بلافاصله در دل و ذهن شنوندگان نقش می بندد.

۲- کلمات امیرالمؤمنین با اینکه ساده و دلنشین و شیرین هستند، از طرفی پر معنی و پر بارند، عبارات واضح و جمله ها کوتاهند، شاید این سبک سخن، شنوندگان را کمک می کند که منظور او را بهتر بفهمند.

۳- تکرار مفاهیم مقابل که معانی را بیشتر واضح می کند و شنونده را بیشتر تحت تأثیر قرار می دهد: مثلاً می گوید: دنیا پشت کرده و اعلام رفتن نموده است، ... آخرت به سوی شما روی آورده است و می گوید: تعجب می کنم که طالب بهشت خوابیده است و همچنین در شگفتی که چگونه کسی که از جهنم می گریزد به خواب فرو رفته است.

اقتباس از قرآن کریم، همانگونه که می گوید: بدانید که شیطان به شما وعده فقر می دهد و شما را به زشتی ها فرمان می دهد و خداوند شما را به آمرزش و فضل خویش نوید می دهد و خداوند گشایشگر داناست، این سخنان علی برگرفته از این آیات است که خداوند متعال می فرماید: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۸۶).

شیطان شما را (به هنگام انفاق می ترساند و) وعده تهیدستی می دهد و به انجام گناه شما را دستور می دهد، ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی (نعمت) می دهد و خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع (و از همه چیز) آگاه است.

عناصر تشکیل دهنده خطبه مذکور نمایانگر این است که گوینده به شدت تحت تأثیر قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و خطبه به واقعیت های زندگی می پردازد و ارتباطی صمیمی با زندگی بشر برقرار می نماید و معانی آن عمیق و والا و فراگیرنده است و او بسیار خوب کلمات را برگزیده و جمله ها را زیبا و مختصر ارائه می دهد. با ارائه تمثیل، مفاهیم و کلمات را به زبان می آورد و با تکیه بر ابزارهای بیان، زیبا سخن می راند، خلاصه ی سخن اینکه این خطبه چون از مزایای دینی و ادبی و شخصیتی برخوردار است، دارای اهمیت ویژه ای

می‌باشد، از این رو این خطبه نمایانگر شخصیت والای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و نشانگر این است که علی علیه السلام مفاهیم و نظریات درست و به جای اسلام را که طبیعت دنیا و فرجام بشریت را تبیین می‌کند، بسیار درست درک کرده است و این خطبه ترسیم‌کننده‌ی نتایجی است که علی علیه السلام از این چیزها گرفته و نیز دیدگاه عمیق و صفای ذهن و پاکی روح امیرالمؤمنین و فرزاندگی او را به خوبی روشن می‌نماید، به اضافه آن، دیگر مزایای عقلی و روحی والایی را که او از آن بهره‌مند بود و دستاورد تقوا و ایمان و تمسک او به اسلام و به پروردگار بودند، را نیز به ما نشان می‌دهد، همه‌ی این ویژگی‌ها او را کمک کرده بودند تا بتواند در چنین حد والا و زیبا سخن بگوید، به حق که او شهسوار و رهبر و امام کامل دنیای ادب و گفتار بود، همانگونه که در میان مردم امامی عادل و زاهد و فرمانده ای حکیم و مجرب و جنگاوری قهرمان بود.^۱

امیرالمؤمنین فرصت مناسبت‌ها را غنیمت شمرده و در هر مناسبتی به موعظه مردم می‌پرداخت و فقط به خطبه‌های روز جمعه بسنده نمی‌کرد، وقتی جنازه‌ای را دفن می‌کردند و خانواده‌اش فریاد و شیون سر می‌دادند، به تذکر آنها می‌پرداخت و می‌گفت: چرا گریه می‌کنید؟ سوگند به خدا اگر آنچه را که مرده‌ی آنها مشاهده می‌کند، مشاهده می‌کردند، از مرده‌ی خویش غافل می‌شدند، همه اینها یکی یکی می‌میرند، سپس هیچ کسی از اینها باقی نمی‌ماند، ... پس ای بندگان خدا! از خدا بترسید و بکوشید پیش از آن که مرگ فرارسد که آرزوها را قطع می‌کند و لذت‌ها را از بین می‌برد، عمل صالح انجام دهید، بدانید که نعمت دنیا همیشه باقی نمی‌ماند و هیچ کس از بلاها و مصائب دنیا در امان نخواهد ماند، دنیا مایه‌ی فریب و غرور و تکیه گاهی است که در شرف سقوط می‌باشد، ای بندگان خدا، از اتفاقات و حوادث درس عبرت بگیرید و از نشانه‌ها پند بیاموزید و با هشدارها باز آید و از مواعظ استفاده کنید، در حقیقت گویا چنگال مرگ شما را فرا گرفته و خانه خاک شما را به آغوش گرفته و گویا که مرگ کارهایتان را ناتمام می‌گذارد، ناگهان شما را در معرض دمیده شدن «صور»: (بوق) قیامت قرار داده است، آنگاه که مردم از قبرها بلند می‌شوند و برای حساب و کتاب به پا می‌خیزند و قدرت خداوند جبار آنها را احاطه کرده و آنگاه با هر کس که همراهی دارد او را به سوی محشر پیش می‌برد و یک شاهد با اوست که به کارهایش گواهی می‌دهد:

﴿ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجَاءَ بِالْبَيْنِينَ وَالشُّهَدَاءَ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾ (زمر/۶۹).

زمین (محشر و قیامت) با نور خداوند گارش روشن می شود و کتاب گذاشته می شود و پیغمبران و گواهان آورده می شوند و راست و درست میان مردم داوری می گردد و اصلاً بدیشان ستم نمی شود.

در آن روز شهرها و آبادی ها تکان و به جنب و جوش می افتند و منادی ندا می دهد و روز رویارویی است و خورشید بی نور می گردد و حیوانات همه جمع آوری می شوند و از رازها پرده برداشته می شود و بدکاران هلاک می گردند و دلها به لرزه و تکان می افتند.^۱

از بررسی این موعظه به چند عامل تأثیر گذار پی برده ایم که بدین صورت ارائه می دهیم:
* - این موعظه متناسب با زمان و مکان ایراد شده، موعظه در یک تشیع جنازه ایراد شده که در چنین وقتی مردم آماده فراگیری سخنانی هستند که درباره ی مرگ بوده و از جهان آخرت بحث می کند.

* - ساختار بلاغی و شیوایی موعظه، آنچه مواعظ امیرالمؤمنین را از دیگر موعظه ها برجسته و متمایز می نماید اسلوب بلاغی آن است، که شنوندگان را تحت تأثیر قرار می دهد، نمونه های بلاغی و شیوایی در نمونه مذکور عبارتند از:

الف - استعاره، چنان که فرمود: گویا چنگال های مرگ شما را فرا گرفته است، او مرگ را به درنده ای که چنگال دارد تشبیه کرده و مشبه به را حذف نمود و چیزی از لوازم و صفات آن که چنگال است در آن ذکر کرد.

ب - هم قافیه بودن سخنان او بدون اینکه دچار تکلف شده باشد، آنجا که گفت: «إِنَّ الدُّنْيَا لَا يَدُومُ نَعْمَهَا، وَلَا تَوْمَنُ فِجَائِعُهَا، غُرُورٌ حَائِلٌ وَ سُنْدٌ مَائِلٌ».

ج - جمله های انشایی^۲ که در همه خطبه به چشم می خوردند: مثلاً چرا گریه می کنید؟ استفهام است...، از اتفاقات پند بگیرید ای بندگان خدا) ندا...، (پند بگیرید، درس عبرت بگیرید، باز بیابید، استفاده کنید،) همه اینها با صیغه امر است.

۱- حلیة الاولیاء ابی نعیم ۱ / ۷۸ صفة الصفوة ۱ / ۳۲۸

۲- سخنی که احتمال تصدیق و تکذیب را ندارد

د- اختصار کلمات، در هر بخشی از خطبه این چیز مشاهده می‌شود، چون همه خطبه بدون ضعف و نقص است.

*- موعظه با تکیه بر مفاهیم قرآنی ایراد شده و در ارشاد و قانع کردن، شیوه‌ی قرآن در پیش گرفته شده است، چنان که گفت: آنگاه که با هر کس همراهی هست که او را به سوی محشر پیش می‌برد و گواهی با اوست که بر کارهایش گواهی می‌دهد. این جمله را با تکیه بر این آیه که (و جاءت کل نفس معها سائق و شهید)^۲ ایراد نموده است.

یعنی هر کس در حالی که راهنمایی دارد او را به پیش می‌برد و گواهی به همراه دارد می‌آید. *- بیم دادن با بیان سختی‌های قیامت، آنجا که گفت: مرگ که کارهایتان را ناتمام می‌گذارد، گویا ناگهان شما را در معرض دمیده شدن صور (بوق) قیامت قرار می‌دهد، آنگاه که مردم از قبرها بر می‌خیزند و برای حساب و دادرسی برپا می‌ایستند و قدرت خداوند جبار آنها را احاطه کرده است.

*- اقناع مخاطب، چنانکه گفت: چه بسا افرادی از بیمارانی که در تلاش برای بهبودی آنها بوده‌اید و پزشکان را به درمان آن فرا می‌خوانده‌اید، ... یعنی با این جملات می‌خواهد در باور آنها بکنجاند که مرگشان فرا خواهد رسید و کوچ کردن از دنیا به سوی سرای آخرت قطعی است و راه گریزی از آن نیست.

*- به خاطر آوردن تصویر، به این صورت که با فعل ماضی از حوادث آینده تعبیر می‌کند و این روش سبب می‌شود تا شنونده چیزی را که منتظر وقوع آن است تصور کند، چنان که می‌گوید: گویا چنگال‌های مرگ شما را در برگرفته و خانه‌ی خاکی شما را به آغوش گرفته و مرگ ناگهان به شما یورش برده است.

*- زیبا ارائه دادن جمله‌ها به گونه‌ای که شنوندگان را جذب می‌نماید و آنها را متنفر نمی‌کند.^۱

اینها نمونه‌هایی بود از خطبه‌ها و مواعظ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که این موعظه در میان مردم شهرت یافته و در تربیت و خودسازی و پاک کردن دلها سهیم بوده و مواعظ و خطبه‌ها در نسل آن روز و در نسلهای بعد تا به امروز تأثیر گذار بوده است.

۱- نهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله ص ۱۴۵

سوّم: علی علیه السلام و شعر و ادب

از اخبار و روایات چنین بر می آید که جنبش شعر و سروده در دوران خلفای راشدین فعال بوده است و نیز همه می دانند که کتابهای ادبی بر راویان مورد اعتماد تکیه نکرده اند، ولی تنها منابعی هستند که می توان اخبار ادبی و هنری مربوط به خلفای راشدین و عموم اصحاب و تابعین را از آنها نقل کرد و از نظر صحّت و قوّت سند فقط می توان بخشی از رجزهایی را نام بُرد که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار می شده اند و کتابهای حدیث آن را روایت کرده است.^۱

بنابراین مراجع در مورد شعر و شعرا در دوران امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه کتابهای ادبی و ادبا می باشند که در این موضوع غنی هستند و موضع علی رضی الله عنه در مورد شعر با مواضع خلفای راشدین پیش از او تفاوتی ندارد، چون همه از قرآن و سنت استدلال می کردند، بنابراین، علی به شعر درست و معنی دار شاعران گوش فرا می داد و اگر شعر مورد پسند او واقع می شد، به شاعر جایزه می داد، چنانکه قبلاً گذشت که وقتی بادیه نشین شعر زیر را سرود علی آن را پسندید:

« کسوتنی حلّة تبلی محاسنها فسوف اکشوک من حسن الثنا حللاً »^۲

عبایی بر تنم پوشیدی که زیبایی آن کهنه خواهد شد، اما من عباهای زیادی از ستایش نیک را به تن تو می پوشانم.

و علی علیه السلام دارای نقدهای پیشرفته ای در شعر است که در عصر کنونی هم معیارهای سنجش خوبی برای نقّادان ادبی هستند. علی علیه السلام می گوید: شعر ترازوی سنجش گفتار است،^۳ یعنی شعر دارای خصوصیت های هنری است که بوسیله آن کسانی که با هنر کلامی آشنایی دارند گفتارهای درست را از نادرست تشخیص می دهند، گر چه ممکن است این خصوصیت ها با ارزش های اقوام دیگر مخالف باشند،^۴ اما شعر امیرالمؤمنین فرق می کند اما این تفاوت از جایگاه او به عنوان یک شاعر نمی کاهد و او همچنان در زبان و ادب پیشگام و پیشواست، اما هر کسی به کاوش در سخنان و اشعار او پردازد متوجه می شود که شعرسرای

۱- المدینة النبویة فجر الاسلام ۹۸/۲

۲- العمده ابن رشیق (ج ۱ ص ۱۶).

۳- العمده لابن رشیق (ج ۱ ص ۱۴)

۴- الادب الاسلامی، نایف معروف، ص ۱۹۲

هدف نهایی او نبوده است، همان طور که پردازش به امور سیاسی و رخدادهای مهمی که او را به خود مشغول کرده، به او اجازه نمی‌داد که به صنعت شعر و روایت آن و انتخاب مفاهیم زیبا و گزینش قافیه‌های موثر پردازد، اما با وجود این اشعار زیاد و قصائد و قطعه‌های شعری فراوانی به او نسبت داده شده که سرشار از بدیهه‌گویی و اندیشه‌های والایی است و اولین کسی که در مورد منسوب بودن بعضی از قصیده‌ها به علی رضی الله عنه شک کرد ابن هشام بود، روایت شده که وقتی مسجد نبوی در مدینه ساخته می‌شد علی این شعر را می‌سرود:

لا یستوی من یعمّر المسجدا یدأب فیہ قائماً وقاعداً

ومن یری عن الغبار حائداً^۱

یعنی: کسی که مسجد را می‌سازد و آباد می‌کند و همواره در آن نشست و برخاست دارد، با کسی که از گرد و خاک دور می‌ایستد برابر نیست.

ابن هشام بعد از ذکر این شعر می‌گوید: از بسیاری از آگاهان به شعر در مورد این شعر پرسیدم، آنان در پاسخ گفتند: به ما رسیده است که این شعر را علی بن ابی طالب سروده است، سپس می‌گوید: معلوم نیست که سُراینده علی است یا کسی دیگر^۲. و ابن هشام در جایی دیگر می‌گوید: ابن اسحاق سه قصیده روایت کرده که به علی نسبت داده شده‌اند و حال آن که نسبت دادن این اشعار به علی صحت ندارد و بلکه واقعیت امر این است که در یکی از جنگهای اسلامی یکی از مسلمین این اشعار را سروده است و روایان با توجه به مفاهیم دینی این اشعار تصور کرده‌اند که نسبت دادن این اشعار به علی متناسب است، بنابراین آن را به او نسبت داده‌اند و در مورد دیوان شعری که به او منسوب است نظر دکتر نایف معروف بر این است که امیر المؤمنین علی و شیوا گویی و بلاغت معروفش فراتر از این است که مجموعه این دیوان به او نسبت داده شود و گمان غالب این است که این دیوان آمیخته‌ای از اشعار شعرائی است که در سطوح مختلفی بوده‌اند و یکی از دوستان علی آن را جمع آوری کرده و به او نسبت داده و آنها فکر می‌کنند که نسبت دادن این مجموعه شعر مقام علی را نزد مردم بالاتر می‌برد، با اینکه همه می‌دانیم شاعرانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسئولیت پاسخگویی به حمله تبلیغاتی مشرکین علیه اسلام را به عهده داشتند علی از زمره آنها نبود^۳.

۱- سیره ابن هشام ۴۹۷/۱

۲- السیره النبویة لابن هشام (۴۹۷/۱)

۳- الأدب فی الإسلام د. نایف معروف ص ۱۹۵

اما آنگونه هم نیست که یاقوت حموی از ابی عثمان مازنی نقل کرده که علی جز دو بیت هیچ شعری نسروده است^۱. بلکه روایات متعددی وجود دارد که با این سخن مخالف است و راویان قطعه‌های شعری را به او نسبت داده‌اند که منسوب بودن آن به علی رضی الله عنه حقیقت دارد^۲ و از جمله اشعاری که به امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه نسبت داده شده است. برخی عبارتند از:

۱- در باره‌ی سختی

وإذا اشتملت علی الیأس القلوب	وضاق بما به الصدر الرحیب
وأوطنت المکاره واطمأنت	وأرست فی أماكنها الخطوب
ولم تر لانکشاف الضر وجهًا	ولا أغنی بحیلته الأرب
أتاک علی قنوط منک غوث	یمن به القریب المستجیب
وکل الحادثات إذا تناهت	فموصول بها الفرج القریب

آنگاه که مردم دلگیر و دلتنگ می‌شوند

و ناخوشی جای می‌گیرد و حوادث بزرگ و تلخ ریشه می‌دوانند،
و شما برای دور شدن زیان، راهی را نمی‌بینید و عاقل از چاره‌اندیشی در می‌ماند،
در کمال ناامیدی بر تو خداوند نزدیک و پذیرنده‌ی دعا منت می‌گذارد و به فریادت
می‌رسد و تو را یاری می‌نماید.
و همه حوادث وقتی به اوج سختی می‌رسند به زودی فرج و راه خروج از آن فرا
می‌رسد.^۳

۲- در مورد صبر و بردباری

ألا فاصبر علی الحدث الجلیل	وداو جواک بالصبر الجمیل
ولا تجزع فإن أعسرت یومًا	فقد أیسرت فی الدهر الطویل

۱- معجم الادباء یاقوت ۲۶۳/۵

۲- الادب فی الاسلام ص ۱۹۵

۳- البداية و التهایة (۱۰/۸)

ولا تظنن بربك ظن سوء	فإن الله أولى بالجميل
فإن العسر يتبعه يسار	وقول الله اصدق كل قيل
فلو أن العقول تجر رزقًا	لكان الرزق عند ذوى العقول
فكم من مؤمن قد جاع يومًا	سيروى من رحيق السلسبيل

در مقابل حادثه‌ی تلخ و مهم بردبار و صبور باش و اشتیاق و تمایل خویش را با صبر زیبا مداوا کن و بی قراری ممکن.

اگر در یک روز به سختی گرفتار آمده‌ای، سالها را با آسایش گذرانده‌ای، به پروردگارت گمان بد مبر زیرا خداوند به زیبایی سزاوارتر است. بعد از سختی آسانی و گشایش می‌آید و سخن خداوند که چنین گفته است، راست‌ترین سخن است

اگر عقل رزق و روزی می‌آورد، روزی فقط با عاقلان بود. چه بسیار افراد مؤمنی که روزی گرسنه مانده و به زودی از چشمه سیراب خواهد شد^۱

۳- در مورد طمع و آزمندی مردم

لئناس حرص على الدنيا وتديبر	وفي مراد الهوى عقل وتشمير
وإن أتوا طاعة الله رهم	فالعقل منهم على الطاعات مأسور
لأجل هذا وذاك الحرص قد مزجت	صفاء عيشاتها همّ وتكدير
لم يرزقوها بعقل عندما قسمت	لكنهم رزقوها بالمقادير
كم من أديب لبيب لا تساعده	ومائق نال دنياه بتقصير
لو كان عن قوة أو عن مغالبة	طار البزاة بأرزاق العصافير

مردم به دنیا حریص و آزمندند و برای جمع آوری آن چاره‌اندیشی می‌کنند، و برای رسیدن به خواسته‌هایشان عقل خود را به کار بسته و خود را آماده می‌کنند. اما در مورد انجام طاعت و بندگی پروردگارش عقلشان کار نمی‌کند. به خاطر این سستی در عبادت و به علت آن آزمندی، صفای زندگی با غم و اندوه مکدر می‌شود.

روزیها وقتی تقسیم شده، بر اساس عقل به آنها داده نشده است، بلکه بر اساس تقدیر الهی به آنان داده شده است. چه بسیار افراد هوشیار و زیرکی هستند که به او کمکی نمی‌کند، و چه زیادند افراد احمق و نادانی که با وجود کوتاهی‌هایی که دارند دنیا را به دست آورده‌اند.

اگر رزق و روزی با قدرت به دست می‌آمد، بازهای قدرتمند روزی گنجشک‌ها را می‌خوردند و با خود می‌بردند!

۴- در مورد صداقت

وإيـاك وإيـاه	فلا تصحب أخوا الجهل
حليماً حين آخاه	فكم من جاهل أزدى
إذا ما هو ماشاه	يقاس المرء بالمرء
مقاييس وأشـباه	وللشيء من الشيء
إذا ما هو حاذاه	قياس النعل بالنعل
دليل حين يلقاه	وللقلب على القلب

هرگز با فرد جاهل همراهی مکن و از او به شدت بپرهیز. چه بسیار افراد جاهلی که فرد بردبار را وقتی با او برادری نموده، خوار کرده‌اند. انسان با هر کسی همراهی کند با او مقایسه می‌شود. و هر چیزی با چیزی دیگر مشابهتی دارد و با آن مقایسه می‌شود. یک لنگه کفش را با کفشی مقایسه و اندازه می‌کنند که با آن همراه و همتاست. وقتی دو دل به همدیگر می‌رسند یکی دیگری را راهنمایی می‌کند!

۵- در مورد تواضع و قناعت

حقیق بالتواضع من يموت ويكفي المرء من دنياه قوت

۱- البداية و التّهایة ۱۱/۸

۲- البداية و التّهایة ۱۲/۸

فما للمرء یصبح ذا هموم وحرص لیس تدرکه النعوت
صنیع ملیکنا حسن جمیل وما أرزاقه عنا تفوت
فیا هذا سترحل عن قلیل إلی قوم کلامهم السکوت

کسی که روزی می میرد باید تواضع و فروتنی داشته باشد،
و برای هر کس از دنیا خوراک روزانه کافی است،
شایسته نیست انسان با غم و اندوه روز را آغاز کند،
و نیز با حرص و طمع غیر قابل توصیف هر روزش را شروع کند.
عملکرد پروردگار و مالک ما خوب و زیباست،
و ما از روزی های او محروم نخواهیم ماند.
ای انسان! شما به زودی به سوی قومی کوچ خواهی کرد که ساکت هستند.^۱

۶- در مورد رازداری

ولا تفش سرک إلا إلیک فإن لکل نصیح نصیحًا
فإنی رأیت غوأة الرجال لا یترون أدميًا صحیحًا

راز خودت را جز از خود با کسی در میان مگذار،
و هر خیر خواه و دوست صمیمی، دوست صمیمی دیگری دارد.^۲

چهارم: سخنان حکمت آمیز علی علیه السلام

بدهات گویی، شیوایی زبان، خرد و درک والا، پاکدلی، صفای وجود، ایمان عمیق، دیانت و پرهیزگاری و نزدیک بودن به رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرا گرفتن وحی از آن حضرت، همه عواملی بودند که به علی علیه السلام شیوایی و زیبایی گفتار بخشیده بودند، بنابراین سخنان او همچون دانه های مروارید، بود. جمله های سرشار از حکمت ایراد می کرد که عاقلان را به شگفت آورده اند و سخنان او مُراد اهل بلاغت بوده و هدایت یافتگان از آن بهره مند می شوند، او در سخنانش به کارهای خوب و ارزشهای والا تشویق می کند و سخنان حکمت آمیز او مادهی ارزشمندی در زمینهی دعوت و آموزش مردم به شمار می آیند و

۱- منبع سابق.

۲- عیون الاخبار ۹۷/۱

جمله‌های زیبای او وسیله خوبی برای پاکسازی وجود مردم و روشن کردن فکر و خرد آنهاست و زیبایی تعبیر و واضح بودن معانی کلماتش دل‌های مردم را زنده می‌نماید و آنان را به فکر فرو می‌برد و بالاتر از همه اینکه سخنان او از دلی سرشار از پرهیزگاری و سینه‌ای پاک بر می‌آیند.^۱، برخی از این سخنان حکمت آمیز عبارتند از:

۱- نماز شب باعث صفا و درخشندگی در روز است.^۲

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ (فرقان/۶۴)

(آنان که شب را با سجده و قیام برای پروردگارشان سپری می‌کنند.

همچنین علی رضی الله عنه در مورد نماز شب می‌گوید: نور مؤمن از عبادت و شب زنده

داری است.^۳

۲- صلاح دین انسان با پرهیزگاری است و فساد آن با طمع ورزی است.^۴

۳- خوشا به حال کسی که به علم خود عمل کرد.^۵

۴- فرصت چون ابرها می‌گذرد.^۶

۵- سنگدلی بر اثر سیری است.^۷

۶- شرافت با فضیلت و ادب است نه با نژاد و نسب.^۸

۷- زیبایی اخلاق بهتر از زیبایی صورت و قیافه است.^۹

۸- اخلاق خوب گنجینه روزی‌هاست.^{۱۰}

۹- نیکی یکی از بهترین گنج‌هاست.^{۱۱}

۱- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله ص ۲۷۵

۲- نثر الالهی نسخه خطی به نقل از منهج علی بن ابی طالب ص ۳۷۶.

۳- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۶.

۴- منهج علی بن ابی طالب... ص ۲۷۶

۵- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۷.

۶- منبع سابق.

۷- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۷.

۸- الاعجاز و الایجاز ثعالبی ص ۳۰ به نقل از منهج علی بن ابی طالب ص ۲۲۶.

۹- نثر الالهی، نسخه خطی به نقل از منهج علی ص ۲۲۸.

۱۰- منبع سابق.

جمعی نزد امیرالمؤمنین گرد هم آمدند و به بحث در مورد نیکی پرداختند، علی علیه السلام فرصت را غنیمت شمرد و آنان را به انجام نیکی تشویق کرد و گفت: نیکی کردن بهترین گنج است و بهترین زراعت و کشت است و نباید ناسپاسی و قدر نشناسی افراد، شما را بر آن دارد که خوبی نکنید، زیرا کسی که از تو سپاس و تقدیر می کند (یعنی خدا) بسی برتر و بالاتر از کسی است که تو با او نیکی کرده‌ای و در مقابل تو ناسپاسی کرده، نیکی فقط با سه خصلت کامل می‌گردد که عبارتند از اینکه: آن را کوچک به حساب آوری، آن را پنهان انجام دهی و برای انجام آن عجله کنی، چون وقتی تو آن را ناچیز و کوچک قرار دهی در واقع آن را بزرگ کرده‌ای و هرگاه آن را پنهان نمودی، در حقیقت آن را کامل نموده‌ای و وقتی آن را زود انجام دهی آن را زیبا نموده‌ای.^۲

۱۰- بی ادبی افتخار نیست.^۳

۱۱- کسی که حسادت می‌ورزد و بدخواه دیگران است، آرامش نمی‌یابد.^۴

۱۲- کسی که حسادت می‌ورزد بر کسی خشمگین است که مرتکب گناهی نشده‌است.^۵

۱۳- وای بر آنان که از احکم الحاکمین قهر کرده و یاغی شده‌اند.^۶

۱۴- هر کس شمشیر تجاوزگری بر کشید، روزی با آن کشته خواهد شد.^۷

۱۵- ستمگر متجاوز فردا انگشت حسرت به دندان می‌گیرد.^۸

این هشدار برگرفته شده از فرموده الهی است که می‌فرماید:

﴿ وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ ﴾ (الفرقان/۲۷)

در آن روز ستمکار (کفرپیشه) هر دو دست خویش را (از شدت حسرت و ندامت) به دندان می‌گزد.

۱۶- پنهان کردن سختی‌ها نشانه‌ی جوانمردی است.^۹

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۰ منهج علی بن ابی طالب ص ۲۳۰

۲- منبع سابق.

۳- الاعجاز و الایجاز ثعالبی ص ۲۸.

۴- مطلوب کل طالب من کلمات علی بن ابی طالب، نسخه خطی به نقل از منهج علی ص ۲۲۶.

۵- الاعجاز و الایجاز ثعالبی ص ۲۹ منهج علی ص ۲۳۵

۶- منبع سابق.

۷- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوه‌الی الله ص ۲۳۵.

۸- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۳۶.

۹- منهج علی بن ابی طالب ص ۲۴۳

- ۱۷- با کسی که بد می کند، نیکی کن، اینگونه او را باز می داری.^۱
- ۱۸- نیکی کردن دهان را می بندد.^۲
- ۱۹- هر کس زبانش شیرین باشد، برادرانش زیاد خواهند بود.^۳
- ۲۰- هر کس صداقتش کم باشد دوستان او نیز کم خواهند بود.^۴
- ۲۱- زبانت را هر طور که عادت دهی همان طور می چرخد.^۵
- ۲۲- هر کسی که به دنبال چیزهای بی فائده باشد، چیزهای مفید را از دست می دهد.^۶
- ۲۳- کسی که با خوبان است، از شروران در امان است.^۷
- ۲۴- همنشین خوب، غنیمت است.^۸
- ۲۵- همراهی با انسان احمق سبب نقص و زیان در دنیا و حسرت در آخرت می شود.^۹
- ۲۶- آنچه برای دیگران نمی پسندی، برای ادب کردن خودت کفایت می کند.^{۱۰}
- ۲۷- نگاه نکن به گوینده، بلکه به گفتار بنگر.^{۱۱}
- ۲۸- بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمند باشد.^{۱۲}
- ۲۹- انسان زیر زبانش پنهان است.^{۱۳}
- ۳۰- زبان معیار است، پرت و پلاگویی آن نشانه جهالت و درست گویی آن نشانه‌ی خرد است.^{۱۴}

۱- نشر اللائی من کلام علی بن ابی طالب به نقل از منهج علی ص ۲۴۵.

۲- الاعجاز و الایجاز ثالبی ص ۲۹ منبع گذشته ص ۲۴۹.

۳- به نقل از منهج علی ص ۲۴۷.

۴- منبع سابق.

۵- همان منبع.

۶- الاعجاز و الایجاز ثالبی ص ۲۹ منبع گذشته ص ۲۴۹.

۷- نثر اللالی فی کلام علی بن ابی طالب و منبع گذشته ص ۲۴۹.

۸- منبع سابق.

۹- نثر اللالی فی کلام علی بن ابی طالب و منبع گذشته ص ۲۴۹.

۱۰- نثر اللالی عن کلام علی بن ابی طالب و منبع گذشته ص ۲۵۰.

۱۱- منبع گذشته ص ۲۵۰.

۱۲- منبع گذشته ص ۲۵۱.

۱۳- منبع گذشته ص ۲۵۲.

۱۴- ادب الدنیا و الدین ص ۲۶۵.

- ۳۱- برادرت کسی است که در سختی با تو همدردی می کند.^۱
- ۳۲- ارزش هر فردی در چیزی است که آن را خوب می داند.
- ۳۳- از یورش سخاوتمند در وقت گرسنگی و از پرخاشگری بخیل در وقت سیری بر حذر باش.
- ۳۴- نفس آنچه را که با هوای آن سازگار است ترجیح می دهد و آسانی را بر می گزیند، به سوی سرگرمی و لهو می رود و انسان را به کارهای بد فرمان می دهد، به فساد فرا می خواند، راحت طلب است و از کار می گریزد، اگر آن را مجبور کنی آن را پرورش داده ای و اگر رهایش کنی خوار و ذلیلش نموده ای.^۲
- ۳۵- ناتوانی آفت و صبر شجاعت و زهد ثروت و پرهیزگاری سپر است.
- ۳۶- برده‌ی دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.
- ۳۷- هرگز به آرزوها تکیه مکن، چون اعتماد به خیالات و آرزوها سرمایه و کالای افراد احمق است.
- ۳۸- مردم در خواب به سر می برند، وقتی بمیرند بیدار می شوند.
- ۳۹- مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی دانند.
- ۴۰- کسی که قدر خود را بداند، هرگز هلاک و گمراه نمی شود.
- ۴۱- چه بسا که سخنی، نعمتی را از دست می گیرد.
- ۴۲- آداب لباس‌های نو و اندیشه آئینه صافی است.
- ۴۳- فقر انسان هوشیار را چنان لال می کند که دلیلش را نمی تواند ارائه دهد و فقیر در شهر و دیار خود غریبه است.
- ۴۴- هر گاه دنیا به کسی روی آورد، خوبی‌های دیگران را به او عاریه می دهد و هر گاه به او پشت کند خوبی‌های خودش را از او می گیرد.^۳
- ۴۵- دل‌هایتان را جمع کنید و آن را به سوی حکمت سوق دهید، زیرا دل هم مانند بدن‌ها خسته می شوند.^۴
- ۴۶- باز بودن چهره و خوشرویی بهره‌ای دیگر است.^۵

۱- منهج علی فی الدعوة الی الله ص ۲۵۳.

۲- المرتضی ندوی ص ۲۰۱.

۳- المرتضی ندوی ص ۲۰۲.

۴- المرتضی ندوی ص ۲۰۱.

۵- نثر اللالی فی کلام علی بن ابی طالب به نقل از منهج علی ص ۲۳۸.

- ۴۷- عفو و بخشیدن با وجود قدرت، شکر توانایی است.^۱
 ۴۸- تکرار معذرت خواهی یادآوری گناه است.^۲
 ۴۹- بهترین و رساترین پند و موعظه نگاه کردن به مرده‌هاست.^۳
 ۵۰- یادآوری مرگ به دلها صفا می‌بخشد.^۴

اینها بخشی از سخنان حکمت آمیز علی بن ابی طالب علیه السلام بود که میان مردم پخش شده‌اند، ایشان در حقیقت بسیاری از تجربه های زندگی خود را در قالب جمله‌های مختصر و پر معنی ارائه داده‌است و این سخنان در جامعه‌ی او و در جوامع بعدی تا به امروز تاثیر به سزایی داشته‌اند. خلاصه اینکه سخنان حکمت آمیز و سخنرانی‌ها و اشعار و مواعظ از وسیله‌هایی بودند که امیرالمومنین علی علیه السلام در توجیه و راهنمایی و تعلیم جامعه اسلامی از آن استفاده می‌کرد.

پنجم: سخن علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد صفات بهترین بندگان الله، نمازهای نفل و سنت (غیر واجب) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتار ایشان در مورد توصیف صحابه رضی الله عنهم

۱- صفات بندگان برگزیده

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در مورد بندگان برگزیده پرسیدند؟ فرمود: بندگان برگزیده کسانی هستند که وقتی کار نیک می‌کنند، شادند و هرگاه کار بد می‌کنند طلب آموزش می‌نمایند و وقتی به مصیبت گرفتار می‌آیند، صبر پیشه می‌کنند و آنگاه که آنها را به خشم می‌آورند عفو و بخشش پیشه می‌کنند.^۵ همچنین گفت: آگاه باشید، خداوند بندگانی دارد (آنقدر با یقین عمل می‌کنند) که گویی اهل بهشت را در بهشت جاوید دیده‌اند و اهل دوزخ را دیده‌اند که عذاب داده می‌شوند، مردم از شر و بدی ایشان در امان است، دل‌هایشان غمگین است، پاکدامن و عقیقند و نیازهایشان سبک و خفیف است، روزهای کمی صبر

۱- مطلوب کل طالب به نقل از منهج علی ۲۳۹.

۲- الاعجاز والایجاز ص ۲۹ به نقل از علی بن ابی طالب ص ۲۳۹.

۳- نثر اللآلی به نقل از منهج علی ص ۱۴۸.

۴- منهج علی بن ابی طالب ص ۱۴۹.

۵- مروج الذهب ۲/۴۳۱.

کرده‌اند تا سرانجام از راحتی طولانی و همیشگی رسیده‌اند، شب آنها را ایستاده و با چشمان اشک آلود می‌بینی، به درگاه خدا زاری می‌کنند و به او پناه می‌برند که گردن‌هایشان را آزاد کند و موقع روز آنان را افرادی بردبار و نیکوکار و پرهیزگار، همچون چوبه های تیر می‌بینی، هر کس به آنها بنگرد می‌گوید: بیمارند، ولی در واقع پریشان حال هستند نه بیمار و امر مهمی آنان را پریشان کرده است!^۱

و می‌گوید: نگاه مؤمن باید عبرت آموز و سکوت او تفکر و اندیشه و سخنش حکمت باشد.^۲

و گفت: خوشا به حال هر بنده‌ای که معروف و سرشناس نیست و کسی به او توجه نمی‌کند، او مردم را شناخته ولی مردم او را نشناخته‌اند و او خدا را با خشنودی شناخته، این افراد چراغهای هدایتند، خداوند آنان را از فتنه‌های تاریک دور نگه می‌دارد و آنان را مشمول رحمت خویش قرار می‌دهد، آنها راز دیگران را فاش نمی‌کنند و نه درشت خو و ریاکارند.^۳

پس واضح است که سخنان امیرالمؤمنین متاثر از فرموده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرمود: خداوند بنده پرهیزگار گمنام بی‌نیاز را دوست می‌دارد.^۴

۲- پاسخ او در مورد سؤال از نماز نفل رسول خدا صلی الله علیه و آله

عاصم بن صخره می‌گوید: علی علیه السلام را در مورد نمازهای نفلی (غیر واجب) پیامبر صلی الله علیه و آله در روز پرسیدیم؟ گفت: شما نمی‌توانید آن را انجام دهید.

گفتیم: آنچه بتوانیم انجام می‌دهیم، گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی نماز صبح را می‌خواند صبر می‌کرد تا اینکه خورشید از مشرق چنان بالا می‌آمد که به هنگام عصر از سمت مغرب بلند است، در آن موقع دو رکعت می‌خواند، سپس صبر می‌کرد تا اینکه خورشید به هنگام ظهر می‌رسید آنگاه از جای بر می‌خواست و چهار رکعت نماز می‌خواند. به هنگام زوال خورشید چهار رکعت و بعد از ظهر دو رکعت به جا می‌آورد، قبل از عصر هم چهار رکعت به جای می‌آورد و در هر دو رکعت بر ملائکه مقرب و پیامبران و مؤمنان و مسلمانان سلام می‌داد و نمازها را اینگونه دو رکعتی می‌خواند.

۱- البداية و النّهاية ۶/۸

۲- مروج الذهب ۴۳۴/۲

۳- صفة الصفوة ۱/۳۲۵

۴- مسند احمد (۱/۱۶۸)

آنگاه علی گفت: این شانزده رکعت نماز نفل بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز آن را می خواند و کمتر کسی بر انجام آن مداومت می نماید.^۱

امیر المؤمنین در جایی دیگر نماز وتر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان می کند و می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در ابتدای شب و در وسط و در آخر آن وتر خواند، وقتی نمازش را تمام می کرد و سلام می داد می گفت: (اللهم اغفر لی ما قدمت وماأخرت وماأسررت وماأعلنت وماأسرفت وماأنت أعلم به منی، أنت المقدم وأنت المؤخر لا إله إلا أنت).^۲

یعنی: بار خدایا آنچه را مقدم و یا مؤخر نموده ام و آنچه را پنهان یا آشکار انجام داده ام و زیاده روی هایم را بیامرز و آنچه را که تو بهتر از من به آن آگاه هستی، تو مقدم کننده و مؤخر کننده هستی هیچ معبود به حقی جز تو نیست.

۳- وصف صحابه‌ی کرام از زبان علی علیه السلام

وقتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام احساس کرد که یارانش کمی گرفتار غفلت شده اند و در عبادت نشاط ندارند، سیره و راه و روش اسلافشان، یعنی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آنان یادآوری می کرد، همانگونه که ابوراکه روایت می کند: نماز صبح را همراه علی به جا آوردم، وقتی نماز تمام شد، از سمت راستش رو بسوی مردم کرد و سکوت کرد، گویا ناراحت بود، تا اینکه خورشید طلوع کرد و نور آن بر دیوار مسجد افتاد و آفتاب به اندازه‌ی یک نیزه بالا آمده بود، آنگاه دو رکعت نماز خواند و گفت: آنگونه که من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیده ام، امروز کسی را که همانند آنها باشد سراغ ندارم، آنان در حالی روز را آغاز می کردند که چهره هایشان زرد و موهایشان غبار آلود بود، میان چشمانشان چون زانوی شتر علامت سجده بود، آنها شب را با عبادت و تلاوت قرآن سپری می کردند، گاهی در حالت ایستاده و گاهی در سجده بودند، وقتی صبح می کردند و خدا را یاد می کردند چون درخت که در روز طوفانی تکان می خورد به خود می لرزیدند و اشک از چشمانشان سرازیر می شد طوریکه لباس هایشان خیس می گشت، سوگند به خدا گویی این قوم شب را به غفلت

۱- مسند احمد ۶۲/۲، احمد شاگرد می گوید اسناد آن صحیح است.

۲- سند احمد ۶۴/۲ احمد شاگرد می گوید اسناد آن صحیح است.

۳- صحیح سنن ابی داود ۲۸۳/۱ البانی.

سپری کرده‌اند، آنگاه بلند شد و بعداً دیگر ندیدند که بخندد تا آن دشمن خدا ابن ملجم فاسق او را به قتل رسانید.^۱

۴- علی علیه السلام دوستانش را به انجام بهترین اعمال گوشزد می‌کند

در سخنرانی‌های علی آمده که گفت: شما را به تقوای الهی وصیت می‌کنم، زیرا بهترین چیزی که بنده بدان توسل می‌جوید ایمان و جهاد در راه خدا و کلمه‌ی اخلاص است که واقعاً کلمه‌ی اخلاص فطرت می‌باشد و نیز بر پا داشتن نماز که حقیقت دین نماز است و پرداختن زکات است که یک فریضه‌ی الهی است و روزه گرفتن ماه رمضان است که در برابر عذاب خدا سپر است و رفتن به حج کعبه است که گناهان را می‌زداید و صلّه رحم است که عُمر را طولانی می‌کند و در میان خویشاوندان محبوب می‌گردد و صدقه دادن به صورت پنهانی است که گناهان را زدوده و خشم پروردگار را خاموش می‌کند و نیکوکاری است که نیکوکاری انسان را از مرگ بدفرجام و قرار گرفتن در معرض نابودی‌ها نجات می‌دهد، بیشتر در یاد خدا غرق شوید که یاد او بهترین یاد است.^۲

۵- عیادت از بیماران

ثویر بن ابی‌فاخته از پدرش روایت می‌کند که گفت: علی علیه السلام دستم را گرفت و گفت: برویم پیش حسن که از او عیادت کنیم، وقتی پیش حسن رفتیم دیدیم ابوموسی نزد اوست، علی گفت: برای عیادت آمده‌ای یا برای دیدار؟ گفت: نه، بلکه برای عیادت آمده‌ام، آنگاه علی فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: هر روز که مسلمانی به عیادت مسلمانی دیگر برود، تا غروب هفتاد هزار فرشته برایش دعا می‌کنند و اگر شامگاه به عیادت او برود تا صبح روز بعد هفتاد هزار فرشته برایش دعا می‌کنند.^۳

۶- تشویق فرزندش حسن برای سخنرانی

امیر المؤمنین علی روزی به فرزندش حسن گفت: فرزندم، آیا سخنرانی نمی‌کنی تا بشنوم؟ حسن گفت: در جلوی تو خجالت می‌کشم سخنرانی کنم، آنگاه علی به جایی رفت که حسن او را نمی‌دید، سپس حسن در میان مردم ایستاد و سخنرانی شیوایی ارائه نمود، وقتی

۱- حلیة الأولیاء ۱/۷۶.

۲- البداية و النّهاية ۷/۳۱۹.

۳- صحیح سنن ترمذی آلبانی ۱/۲۸۶.

سخنرانی را تمام کرد علی گفت: ﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (۳۴): (نسلی که بعضی از بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست).^۱

۷- چنان نیستم که تو می گویی

عمرو بن مَرّه از ابی البختری روایت می کند که گفت: مردی پیش علی آمد و از او ستایش و تعریف کرد و در مورد او چیزهایی گفت، آنگاه علی فرمود: چنان نیستم که تو می گویی و بالاتر از آن هستم که به آنچه می خواهی تن دهم.^۲

۸- از هواپرستی بر حذر باش

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: از حاکم قرار دادن امیال نفسانی بر خود پرهیزید که امیال شهوانی در حال حاضر مذموم و در آینده وخیم هستند، اگر نفس با هشدار و بیم دادن تسلیم نشد، آن را با تشویق و امیدوار کردن به دست بیاورید، چون بیم و امید وقتی جمع شوند، نفس تسلیم می شود.^۳

۹- شاد و مسرور کردن مسلمان

علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یکی از اسباب مغفرت و عفو گناهان از جانب خدا این است که برادر مسلمانان را شاد کنی.^۴

۱۰- سخت ترین کارها سه چیز هستند

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: سخت ترین کارها سه چیز هستند! دادن حق از سوی خودت، ذکر الله متعال در هر حال و همدردی و کمک مالی به برادر.^۵

ششم: هشدار علی علیه السلام از مرض های قلب

۱- البدایة و النّهایة ۳۷/۸

۲- تاریخ الذّهبی عهد الخلفاء الراشدين ص ۲۴۶.

۳- ادب الدین و الدنیا ص ۲۶.

۴- تنبیه الغافلین ص ۲۴۵.

۵- حلیة الأولیاء ۸۵/۱.

۱- کیفر گناه

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: سزا و کیفر گناه، سُستی در عبادت و تنگی زندگی و نقصان لذت است، گفتند: نقصان لذت بردن چیست؟ هیچ چیز حلال خوشایند نمی‌آید مگر آنکه چیزی دیگر آن را تلخ می‌کند.^۱

همراه با این ترساندن از گناه، امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز از تشویق به ترک گناه غافل نبود، او می‌گوید: هر کس می‌خواهد بدون داشتن قبیله و عشیره قدرتمند و با عزت باشد و بدون فرزند زیاد، نسلش زیاد باشد و هر کس که می‌خواهد بدون مال توانگر باشد، باید از ذلت گناه خود را دور کرده و به عزت طاعت و عبادت روی آورد^۲ و گفت: اگر به خوبی‌ها علاقه داری پس از کارهای حرام پرهیز کن.^۳

۲- آرزوی طولانی و پیروی از هوای نفس

امیر المؤمنین علی علیه السلام بر منبر کوفه سخنرانی ایراد کرد و بعد از حمد و ستایش خدا گفت: ای مردم آنچه بیش از همه چیز از آن برای شما می‌ترسم، داشتن آرزوی طولانی و پیروی از هوای نفس است. داشتن آرزوی طولانی آخرت را از یاد انسان می‌برد و پیروی کردن از هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد، هان! آگاه باشید که دنیا دارد پشت می‌کند و آخرت روی می‌آورد و هر یک از دنیا و آخرت فرزندان دارند، پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، امروز کار است و فردا حساب و بازخواست، و عملی در کار نیست.^۴

امیر المؤمنین علی علیه السلام در این سخنرانی به دو امر مهم که تأثیر شگرفی در زندگی انسان دارند اشاره کرده و آن دو چیز عبارتند از: داشتن آرزوی طولانی برای زنده ماندن؛ داشتن آرزوی طولانی انسان را فریب داده و او را مشغول پروژه‌ها و برنامه‌ها و بلند پروازی‌های دنیوی می‌گرداند و به او می‌گوید: بعداً عمل صالح انجام می‌دهی و آخرت را از یاد او می‌برد، بنابراین فعالیت‌های او بر امور دنیوی متمرکز شده و کار او برای آخرت ضعیف و اندک می‌شود و اگر هر انسانی در ذهن خود این اندیشه را داشته باشد که هر لحظه ممکن است بمیرد، برای دنیا کم و به اندازه‌ی نیاز تلاش خواهد کرد و برای آخرت عمل زیادی خواهد کرد، چون عمل و کاری که برای آخرت انجام می‌شود بعد از مرگ ماندگار است و

۱- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۰۴.

۲- تاریخ یعقوبی ۲/۲۰۶.

۳- منهج علی فی الدعوه ص ۳۰۷ به نقل از سجع الحمام فی کلم الامام ص ۵۷

۴- حلیة الاولیاء ۱/۷۶، صفة الصفوة ۱/۳۲۱.

پیروی از هوای نفس رویکرد صاحب خود را تغییر می‌دهد و بالاترین هدف در فکر و اندیشه‌ی او رسیدن به خواسته‌های خود و بر آوردن آرزو و خواسته‌ی کسانی می‌شود که او تحت اراده آنها زندگی می‌کند و هدف والای اسلامی که به دست آوردن و جستجوی رضامندی خدا و بهشت است را از یاد می‌برد و با توجه به تغییر اهداف، شیوه‌های عمل و فعالیت هم تغییر می‌کنند و به شیوه‌های دنیوی تبدیل می‌شوند که محقق کردن اهدافی است که از دایره زندگی دنیا فراتر نمی‌روند، همانطور که ارتباطات نیز تغییر می‌کند و به جای آن منافع و مصالح دنیوی اساس برادری قرار خواهند گرفت و دیگر اموری که به دنبال تغییر اهداف تغییر می‌کند.^۱

۳- ریاکاری

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: هیچ کار خیری را برای ریا انجام مده و نیز کار نیک را از روی خجالت و شرم رها مکن و گفت: ریاکار سه علامت دارد: وقتی تنها باشد، تنبلی می‌کند و هنگامی که در میان مردم باشد با سرحالی کار می‌کند، وقتی ستایش شود کار را بیشتر انجام می‌دهد و چون نکوهش گردد از آن می‌کاهد^۲، نصوص شرعی ریاکاری را شرک اصغر نامیده‌اند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «آنچه بیش از همه چیز از آن برایتان بیم دارم شرک اصغر است، گفتند: ای رسول خدا شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری، خداوند در روز قیامت وقتی پاداش اعمال مردم را می‌دهد، می‌گوید: بروید پیش کسانی که در دنیا به خاطر نشان دادن به آنها کار می‌کردید و نگاه کنید آیا پاداشی نزد آنها می‌یابید»^۳، و از شداد بن اوس روایت است که گفت: ما در زمان رسول خدا ریاکاری را شرک اصغر می‌شمردیم^۴.

امیر المؤمنین علی علیه السلام از بیماری خطرناک قلبی که متعلق به اراده و قصد انسان است بر حذر داشت و مردم را تشویق می‌کرد تا در کارها و عبادات هدفشان فقط خدا باشد و به سنت نبوی پایبند باشند، او می‌گوید: هیچ قولی بدون عمل فایده ندارد و عمل بدون نیت و

۱- التاریخ الاسلامی حمیدی ۲۷۶/۲۰

۲- الکبائر ذهبی ص ۱۴۵، فرائد الکلام ص ۳۳۸

۳- مسند احمد / ۴۲۸، ۴۲۹

۴- الحاکم ۳۲۹/۴ آلبانی در صحیح الترغیب آن را صحیح دانسته است ۱۸/۱

قصده فایده‌ای ندارد و نیت زمانی مفید واقع می‌شود که مطابق با سنت باشد.^۱ از فضیل بن عیاض روایت شده که او این آیه را خواند که می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾

(تا شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل انجام می‌دهید)، سپس گفت: بهترین عمل آن است که خالصانه‌تر و صحیح‌تر باشد، به او گفتند: خالصانه‌تر و صحیح‌تر چیست ای ابو علی؟ گفت: اگر عمل خالصانه برای خدا انجام گیرد، اما درست انجام داده نشود پذیرفته نمی‌شود و اگر درست انجام شود اما مُخلصانه انجام داده نشود مورد قبول واقع نمی‌شود و عمل خالصانه عملی است که برای خداوند انجام گیرد. عمل درست و صحیح آن است که مطابق با سنت (دستورات رسول خدا) انجام شود.

ریاکاری صورت‌های مختلفی دارد، گاهی با اعمال انجام می‌شود، مثل کسی که نماز می‌خواند و قیام و رکوع و سجده را طولانی می‌کند و جلوی مردم خودش را فروتن نشان می‌دهد. گاهی با سخن و گفتار انجام می‌شود مانند موعظه گفتن برای ریا و حفظ روایت و احادیث به خاطر بحث و مجادله و اظهار علم و دانش و از جمله ریاکاری‌ها تکان دادن لب‌ها در محضر مردم و غافل بودن از آن در خانه و گاهی ریا از طریق لباس انجام می‌شود، مانند لباسهای زبر و کلفت و گذاشتن اثر سجده بر پیشانی اش و پوشیدن لباس‌های کلفت و بالا زدن و کوتاه کردن آن تا مردم بگویند: عابد و زاهد است و یا پوشیدن لباس مخصوص علماء و گاهی ریاکاری با جمع‌آوری دوستان و دیدار کنندگان انجام می‌شود، مثل کسی که می‌کوشد تا عالم یا عابدی را به دیدارش دعوت کند تا بگویند: فلانی به دیدار فلانی آمده است و کسی که مردم را به دیدارش دعوت می‌کند تا بگویند: اهل خیر نزد او رفت و آمد می‌نمایند و همچنین با داشتن اساتید ریا می‌کند تا بگویند فلانی از اساتید زیادی استفاده کرده است و همچنین ریاکاری اهل دنیا مثل کسی که با تکبر راه می‌رود و یا اخم می‌کند و یا عبایش را می‌پیچاند و یا ماشین خود را به صورت خاصی حرکت می‌دهد و یا اینکه ریاکاری از جهت جسم نشان داده می‌شود مثل کسی که اظهار لاغری می‌کند تا مردم فکر کنند که او زیاد عبادت می‌کند و ترس و هراس او از خدا زیاد است و دیگر صورت‌هایی که ریاکاران برای ریاکاری انجام می‌دهند و می‌خواهند بوسیله آن در دل‌های بندگان برای خود جا باز کنند.^۲

۱- الشریعة آجری ۶۳۸/۲ اسناد آن ضعیف است.

۲- مختصر منهاج القاصدین ص ۲۱۵-۲۱۲ الشکر فی القلم و الحدیث ابوبکر محمد زکریا ۱/۱۷۱، ۱۷۲

خلاصه اینکه مداومت بر انجام کارهای خیر و کثرت ذکر و عبادت خدا و هراس از خداوند و بیم نداشتن از مردم در راه خدا و دوست داشتن بندگان صالح و غیره همه از اعمال نیکو و مطلوب هستند، اما باید همه این کارها فقط برای رضای خدا انجام شوند، چون ریا یعنی عملی صالح که برای غیر از الله انجام داده می‌شود، بنابراین مؤمن باید نیت خود را فقط برای خدا قرار دهد، نه اینکه از ترس ریا عمل صالح را ترک کند، پس باید از خطر مرض ریاکاری پرهیز کرد و فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آورد که می‌فرماید: (هر کسی که به دنبال دانش برود تا بوسیله آن با فقها و علما مجادله کند و یا توجه مردم را بسوی خود بگرداند خداوند او را وارد جهنم می‌نماید).^۱

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از ریاکاری برحذر داشت و توضیح داد که اعمال زمانی پذیرفته می‌شوند که فقط برای رضامندی خدا انجام بگیرند و مطابق با سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم انجام داده شوند و علی رضی الله عنه در مناسبت‌های مختلفی مردم را به تمسک به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق می‌نمود، او می‌گوید: (به رهنمود پیامبرتان اقتدا کنید، زیرا بهترین رهنمود است و از سنت او پیروی کنید چون سنت آن حضرت بهترین سنت است).^۲

۴- خود پسندی

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «خود پسندی آفت خردهاست».^۳ خود پسندی یکی از آفت‌هایی است که اعمال را فاسد و بندگان را هلاک می‌کند و یکی از موانع پیش روی کسانی است که به سوی خدا و در راه خدا گام برمی‌دارند و با اخلاص منافات و تضاد دارد و مانع اظهار ذلت و نیازمندی در مقابل خدا می‌گردد، بنابراین خود پسندی یعنی رعایت نکردن ادب در مقابل خدا، همانگونه که مانع محاسبه‌ی نفس و بازخواست خویش است و انسان را از شناختن بیماری‌ها و عیوب وجود خود کور می‌کند و با این وجود، کمتر از این آفت خطرناک و مضر و شایع سخن گفته شده است. عبدالله بن مبارک می‌گوید: خود پسندی یعنی اینکه در خود چیزی را ببینی که در دیگران نیست.^۱

۱- مسلم ۱۵۱۳/۲

۲- البدایة و النہایة ۳۱۹/۷

۳- جامع بیان العلم و فضله ۵۷۱/۱

ابن تیمیه بین خود پسندی و ریاء فرق گذاشته است و می گوید: خودپسندی با ریاکاری همراه است، ولی ریاکاری یعنی شریک قرار دادن مخلوق و خودپسندی یعنی شریک قرار دادن نفس ریاکار به این گفته الهی که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ عمل نمی کند و خود پسند فرموده ی الهی ﴿وَأِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را محقق نمی کند پس هر کسی به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ عمل کند، از ریاکاری بیرون می رود.^۲

غزالی می گوید: بدان که آفت های خود پسندی زیاد است، خود پسندی انسان را به تکبر وا می دارد، بنابراین از خود پسندی، خود بزرگ بینی و تکبر پدید می آید و از تکبر آفت های زیادی به وجود می آید و خود پسندی سبب می شود انسان گناهانش را فراموش کند و عبادت هایی را که انجام می دهد، بزرگ می شمارد و به خاطر انجام آن بر خداوند منت می نهد و فراموش می کند که خداوند به او توفیق انجام عبادت را داده است و فرد خودپسند، به خود و فکر و نظرش مغرور می شود و فریب می خورد و از مکر الهی و عذاب خداوندی خود را ایمن می پندارد و گمان می کند که نزد خدا مقام و جایگاهی دارد و خودپسندی او را به جایی می رساند که خود را می ستاید و خود را پاک قرار می دهد.^۳

فراقی می گوید: راز حرام بودن خود پسندی این است که خودپسندی بی ادبی است در برابر خداوند، زیرا بنده نباید آنچه را که بوسیله آن خود را به سرور و مولایش نزدیک می کند بزرگ بداند، بلکه باید کار و عمل خود را نسبت به عظمت آقا و پروردگارش ناچیز و کوچک بداند و بنابراین خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ (الزمر: ۶۷) یعنی: آنگونه که باید خدا را تعظیم می کردند او را تعظیم نکردند، پس هر کسی که در مورد خود و کار و عملش دچار خود پسندی شد به راستی که هلاک شده است و خود را در معرض خشم و ناخوشنودی پروردگارش قرار داده است.^۴

می توان گفت که سبب خود پسندی دو چیز است:

الف - ندانستن حق خداوند متعال و نشناختن قدر الهی و اندک بودن دانش و آگاهی از نامها و صفات خداوندی و ضعف پرستش خداوند با این نامها و صفات.

۱- سیر اعلام النبلاء ۴۰۷/۸

۲- مجموع الفتاوی ۲۷۷/۱

۳- الاحیاء ۳۷۰/۳ با اختصار

۴- الفروق ۲۲۷/۴

ب- غافل بودن از حقیقت نفس و عدم آگاهی کافی از طبیعت آن و ندانستن عیوب و بیماری‌های آن و توجه نکردن به محاسبه و بازخواست نفس و خویشتن.^۱
 بنابراین علاج آن شناخت خداوند و تعظیم کردن او است، آنگونه که حق تعظیم اوست و همچنین بندگی کردن خدا با شناخت اسمای حُسنی و صفات والای خداوندی، پس خیر کاملاً در دست خداوند است و رحمت او همه چیز را در بر گرفته است:

﴿ وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ﴾ (النحل / ۵۳): (هر نعمتی که از آن برخوردارید از جانب خداوند است).

امام شافعی می‌گوید: هرگاه ترسیدی که مبادا گرفتار خود پسندی شوی به خاطر بیاور که رضامندی چه کسی را می‌جویی و به چه نعمتی علاقمند هستی و از عذاب چه کسی بیم و هراس داری، هر کس در این چیزها فکر کند، عملش برای او ناچیز و کوچک می‌نماید.^۲
 نووی می‌گوید: راه دور کردن خود پسندی این است که فرد بداند علم و دانش، فضل و لطفی از سوی خداوند است و هر چه خداوند از انسان بگیرد یا به انسان ببخشد، همه از آن او هستند و همه چیز سرآمدی دارد، بنابراین انسان نباید در مورد چیزی دچار خودپسندی شود که خودش آن را به وجود نیاورده و مالک آن نیست و به دوام آن یقین ندارد.^۳

ابن قیم می‌گوید: بدان که هرگاه انسان سخنی را برای رضامندی خدا آغاز کند و در آن این را مد نظر داشته باشد که خداوند به او توفیق آن را داده است و خداوند است که به او زبان و قلب و چشم و گوش بخشیده است و اوست که توفیق آن سخن یا عمل را به او عنایت کرده است، هرگاه این امور را به خاطر داشته باشد دچار خود پسندی نمی‌شود؛ خودپسندی یعنی اینکه انسان خودش را فقط می‌بیند و توفیق و احسان الهی را نمی‌بیند.^۴
 علاج دیگر خود پسندی شناخت نفس و محاسبه آن است، ابن جوزی می‌گوید: هر کس به خصوصیات و گناهان خود بنگرد به یقین می‌داند که گناهکار و مقصر است و از خود پسندی می‌پرهیزد و می‌کوشد تا در اعمال اخروی پیشروی کند و مؤمن همواره خود را ناچیز و حقیر می‌شمارد.

۱- معالم فی السلوک و تزکیه النفوس، عبدالعزیز العبد اللطیف ص ۹۸.

۲- سیر اعلام النبلاء ۴۲/۱۰

۳- المجموع نووی (۵۵/۱).

۴- الفوائد ص ۱۴۴.

به عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه گفتند: وقتی وفات کنی تو را در حجره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله دفن می‌کنیم، او گفت: اگر هر گناهی جز شرک مرتکب شده باشم، برایم بهتر از آن است که خود را شایسته چنین مقامی بدانم.^۱

ابن حزم می‌گوید: هر کس گرفتار خود پسندی شد؛ به عیب‌هایش فکر کند و اگر خوبیهایش او را به خود پسندی واداشتند، به اخلاق و رفتارهای زشت خویش بیندیشد، اگر همه عیبهایش بر او پوشیده بود و گمان می‌کرد که اصلاً عیبی ندارد، باید بداند که مصیبت او همیشگی است و از همه مردم ناقص‌تر و عیب‌او از همه بزرگتر است و قوه‌ی تشخیص او از همه ضعیفتر است و او دارای عقل اندک و جاهل است و هیچ عیبی از این دو عیب مهم تر نیست، چون عاقل کسی است که عیب‌های خود را بشناسد و برای از بین بردن آن تلاش نماید، احمق و نادان کسی است که عیب‌هایش را نمی‌داند. اگر افکار و اندیشه‌هایتان شما را به خود پسندی واداشت، به اشتباهات خود فکر کنید و آن را به خاطر بسپارید و از یاد نبرید. اگر عمل و کردارتان سبب خودپسندی شد، بدانید که شما در آن سهمی ندارید و این فقط بخشش است که خداوند آن را به شما بخشیده، پس در مقابل این نعمت، کاری نکنید که خداوند ناخوشنود شود.

اگر برادرانتان شما را ستایش و تمجید کردند، به مذمت و نکوهش دشمنان نسبت به خود فکر کنید، آنگاه خودپسندی از شما دور می‌شود، اگر دشمنی نداشتید، پس بدانید که خیری در شما نیست و کسی که اصلاً دشمنی ندارد، جایگاهش از همه پایین‌تر است و مانند کسی است که خداوند به او هیچ نعمتی نداده که مورد حسادت قرار گیرد و اگر عیب‌هایتان به نظرتان ناچیز و اندک می‌آمد، در آن فکر کنید که اگر مردم از آن مطلع شوند چه خواهد شد، اینجاست که خجالت می‌کشید و کمبود خود را می‌دانید.^۲

ابن قیم در بحث حکمت و اسرار مقدر شدن بدیها و گناهان می‌گوید: از جمله اسرار گناهان یکی این است که هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای اراده‌ی خیر داشته باشد، او را از دیدن عبادتش فراموش می‌گرداند و آن را از دل و زبان او رفع می‌کند و هرگاه مرتکب گناهی شود، همواره آن را نصب العین خود قرار می‌دهد و عبادت خویش را فراموش می‌نماید و تمام فکرش به گناهی که مرتکب شده مشغول می‌شود و همواره گناهش جلوی چشمانش نمایان می‌شود، پس این گناه رحمتی در حق اوست چنانکه یکی از سلف

۱- صید الخاطر ص ۲۵۰-۲۵۱

۲- الاخلاق و السیر ص ۶۶-۷۱

می گوید: گاهی بنده گناه می کند و به سبب آن وارد بهشت می شود و گاهی نیکی می کند و به سبب آن به جهنم می رود، گفتند چگونه؟ گفت: مرتکب گناه می شود و آن گناه همواره نصب العین او قرار می گیرد و هر گاه به یاد آن می افتد گریه می کند و پشیمان می شود و توبه می نماید و از خداوند طلب آمرزش می کند و به درگاه خدا تضرع و زاری می نماید و برای خداوند فروتنی و کرنش می نماید و کارهایی انجام می دهد که سبب می شود رحمت الهی شامل حال او گردد. از سوی دیگر گاهی انسان کار نیکی انجام می دهد و همواره آن کار نیک نصب العین اوست و با آن منت می نهد و آن را می بیند و آن را برای مردم و خداوند بر می شمارد و به سبب آن تکبر می کند و از مردم تعجب می کند که چگونه او را تعظیم نمی کنند و بزرگ نمی دانند و همواره این احساس در او هست تا اینکه او را به جهنم وارد می کند.^۱

این شرح کوتاه و گذرایی بود بر سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرماید: خود پسندی آفت عقلهاست.^۲

هفتم: توجه و اهتمام علی علیه السلام به ساماندهی بازارها و مواضع گوناگون با مردم

امیر المؤمنین علی علیه السلام می کوشید تا اوضاع کسانی را که در بازارها به داد و ستد می پردازند، بررسی نماید و آنها را وادار کند براساس شریعت اسلام داد و ستد نمایند و ثابت شده که ایشان رضی الله عنه به بازار توجه خاصی داشت، حر بن جرموز مرادی از پدرش روایت می کند که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که از قصر بیرون آمد در حالی که ازار او تا نصف ساقش بلند بود و چادرش نیز بال زده بود و با شلاقی در بازارها گشت زنی می کرد و اهل بازار را به پرهیزگاری و درست معامله کردن فرمان می داد و می گفت: کیل و ترازو را به تمام و کمال بدهید و مغز استخوانهایی را که با گوشت پوشیده شده اند را بیرون نکشید.

از ابی مطر روایت است که گفت: از مسجد بیرون آمدم، ناگهان دیدم که مردی از پشت سرم صدا می زند: شلوارت را بالا بزن، زیرا لباس پاکیزه تر می ماند و تقوای پروردگارت بیشتر رعایت می شود و اگر مسلمان هستی از موهای سرت بگیر، آنگاه پشت سر او راه افتادم، او ازار و ردایی پوشیده بود و شلاق به همراه داشت گویی بادیه نشین است، گفتم:

۱- مفتاح دارالسعادة ۲۹۷-۲۹۸، مدارج السالکین ۱/۱۷۷.

۲- جامع البیان و العلم و فضله ۵۷/۱

این کیست؟ مردی به من گفت: در این شهر غریب به نظر می آیی؟ گفتم: بله اهل بصره هستم. او گفت: این امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است، او همچنان می رفت و شتران را دنبال می کرد تا اینکه وارد خانه ابن ابی معیط شد، گفت: بفروشید و سوگند نخورید، زیرا با سوگند خوردن کالا به فروش می رسد اما سوگند برکت آن را از بین می برد، سپس پیش خرما فروشان آمد، دید کنیزی گریه می کند، گفت: چرا گریه می کنی؟ گفت: این مرد تعدادی خرما به یک درهم به من فروخته، مولایم آن را بازگرداند و اینک او از پس گرفتن آن ابا می ورزد.

آنگاه علی به او گفت: خرمایت را بردار و درهم را به او بده، این کنیز اختیاری ندارد، آنگاه خرما فروش درهم را به کنیز پس داد، گفتم: آیا می دانی این کیست؟ گفت: نه. گفتم: این علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است. آن وقت آن مرد خرمای کنیز را ریخت و یک درهم به او داد و گفت: ای امیر المؤمنین دوست دارم از من راضی باشی. گفت: هرگاه حق مردم را کامل دهی از تو راضی هستم. سپس از کنار خرما فروشان عبور کرد و گفت: ای خرمافروشان به مستمندان کمک کنید که در کسب شما برکت می آید، سپس در حالی که مسلمین همراه او بودند به راهش ادامه داد تا نزد ماهی فروشان آمد و گفت: ماهی خود مرده ای که از روی آب گرفته شده در بازار ما فروخته نمی شود. سپس به دار فرات که بازار پارچه فروشان بود آمد.^۱

زادان می گوید: او تنها به بازار می رفت و فرد گم گشته را راهنمایی می کرد و ناتوان را یاری می داد و از کنار فروشنده ها و بقاله ها می گذشت و بر آنها قرآن می خواند:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ (۸۳)

(قصص/۸۳).

ما آن سرای آخرت را تنها بهره کسانی می گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی جویند (و دلهایشان از آلودگیهای مقام طلبی و شهرت طلبی و بزرگ بینی و تباہکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت از آن پرهیزگاران است.^۲

خلال از ابوسعید روایت می کند که گفت: علی به بازار آمد و گفت: ای اهل بازار از خدا بترسید و از سوگند خوردن پرهیزید، زیرا سوگند خوردن کالا را به فروش می رساند اما برکت آن را از میان می برد و تاجر، فاجر است مگر کسی که حق را بگیرد و حق دیگران را

۱- البداية و النهاية ۳۹۰/۸-۳۹۱

۲- الدر المنثور سیوطی ۴۴۴/۶، البداية و النهاية ۵/۸

بدهد و السلام علیکم، سپس برمی گشت و باز به نزد آنها می آمد و آنچه را که گفته بود تکرار می کرد.^۱

ابی الصهباء می گوید: علی را در بازار کلاً دیدم که از نرخ ها می پرسید.^۲
این اشراف و کنترل مستقیم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چند چیز را در بردارد:

الف- گشت زنی ایشان فقط منحصر به زیر نظر داشتن و توجیه نبود، بلکه او به مردم کمک می کرد، فرد گم گشته را راهنمایی می نمود و ضعیف را یاری می داد، کسی که خودش چنین می کند سخنان و راهنمایی های او بیشتر در مردم اثر می گذارد.

ب- او در توجیه و توصیه های خود به تقوای الهی و معامله درست اشاره می کرد و گاهی با تلاوت قرآن آنها را موعظه می نمود، چون هر کس که تقوای الهی را رعایت کند با مردم به خوبی تعامل و داد و ستد می نماید و از فریب دادن آنها دوری می جوید.

ج- از ظلم در معاملات جلوگیری می کرد و حق را به صاحب آن بر می گرداند، چنانکه وقتی صاحب کنیز او را به خرید خرما اجازه نداده بودند و در واقع او اختیاری نداشت. به فروشنده فرمود: خرما را پس بگیرد.

د- از انواع فریب کاری هایی که در بازارها انجام می شود از قبیل در آوردن مغز استخوان گوشت نهی می کرد.

ه- برخی از احکام و آداب متعلق به معامله را بیان می کرد که برخی عبارتند از: نهی از سوگند خوردن در معامله و علت آن این است که سوگند خوردن کالا را به فروش می رساند اما برکت آن را از بین می برد، چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: سوگند خوردن کالا را به فروش می رساند و برکت را از بین می برد.^۳

تشویق به کمک به مستمندان، چون این به سود و درآمد می افزاید.
نهی از فروختن ماهی خود مرده ای که روی آب قرار دارد تا با ماهی تازه ای که شکار شده مخلوط و اشتباه نشود.

۱- السنة ص ۳۵۲ تحقیق د. عطیه زهرانی ص ۳۵۲

۲- الرياض النضرة فی مناقب العشرة ص ۶۹۰

۳- بخاری البيوع ۸۵/۲

امیر المؤمنین وقتی در آن جا حضور داشت خودش به جستجو و بررسی امور بازرگانان می‌پرداخت و در دیگر جاها فرمانداران و کارگزارانش را به این کار امر می‌نمود و تاجر خوب را مورد تمجید و ستایش قرار می‌داد و تاجری را که بعد از نهی مرتکب اشتباهی می‌شد تنبیه می‌کرد بدون آن که در مجازات او افراط کرده باشد،^۱ او رهنمودهای مفید و تذکرها را بازدارنده‌ای داشت که مردم را به انجام محاسن اخلاقی و پایبندی به احکام شریعت تشویق می‌نمود، برخی از توجیهاات او عبارتند از:

۱- به اختلاط زنان و مردان در بازار اعتراض می‌کرد

امیر المؤمنین علی علیه السلام به مردمانی که زنانشان را از رفتن به بازار و قاطی شدن با کفار منع نمی‌کردند، اعتراض می‌کرد و گفت: آیا حیا نمی‌کنید و غیرتتان به جوش نمی‌آید؟ به من گزارش شده که زنان شما به بازار می‌روند و با کفار اختلاط می‌کنند.^۲

۲- سود کم را رد نکنید که از سود زیاد محروم می‌شوید

علی علیه السلام در حالی که شلاق در دست داشت و عیبایی بر او بود وارد بازار می‌شد و می‌گفت: ای تاجران حق را بگیرید و حق را بدهید در امان می‌مانید، سود کم را رد نکنید که از سود زیاد محروم می‌شوید و به مردی نگاه کرد که داستان سرایی می‌کرد، به او گفت: آیا داستان می‌سرایید در حالی که فاصله‌ی ما با زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک است، از تو می‌پرسم اگر جواب مرا گفتی که خوب، و اگر نه با این شلاق تو را چنان می‌زنم که زمین بیفتی، بگو ثبات و زوال دین چیست؟ او گفت: دین با پرهیزگاری ثابت و ماندگار می‌شود و با طمع ورزی از بین می‌رود، گفت: آفرین، قصه بگو که افرادی چون تو می‌توانند قصه سرا باشند.^۳

۳- خطرناک بودن تجارت قبل از دانستن احکام شرعی آن

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: هر کس قبل از آگاهی از دین تجارت کرد به راستی که در رباخواری افتاده، باز در آن افتاده و باز در آن افتاده است،^۴

۱- الدور السياسي للصفرة في صدر الاسلام ص ۲۰۲.

۲- مسند احمد ۲/۲۵۴، ۲۵۵ احمد شاکر آن را صحیح دانسته است

۳- المنتظم فی تاریخ الملوک ابن جوزی ۵/۷۰

۴- بستان العارفين ص ۲۵۰

فاروق رضی الله عنه کسی را که - جهت تجارت - در بازار می نشست و احکام را نمی دانست شلاق می زد و می گفت: کسی که احکام ربا را نمی داند در بازار ما نشیند^۱ و می گفت: کسی در بازار ما معامله نکند مگر آنکه آگاه به احکام معامله باشد و اگر بدون آگاهی از احکام به داد و ستد پردازد خواسته یا ناخواسته رباخواری می کند،^۲

خلفا به همه امور حکومت توجه داشتند و توجه به هیچ قسمتی سبب بی توجهی به قسمتی دیگر نمی شد، بنابراین وضعیت همواره در کنترل حاکم بود، خلفا برای تاجران قواعدی که شایسته بازار بود و داد و ستد را نظم می داد و ثبات بازار را تضمین می کرد، وضع می کردند، بنابراین کلاهبرداری و فریب دادن و احتکار و ایجاد بازار سیاه پیش نمی آمد و آنچه را که در دنیای تجارت جایز و آنچه را که ناجایز است می دانستند، امروز می توان با تشکیل کلاس هایی در مساجد به خصوص مساجدی که وسط بازارها هستند تاجران را از فقه تجارت آگاه کرد و باید با نوشتن کتابچه های کوچک و نوارها احکام و مسائل مربوط به تجارت را به تاجران آموخت و امور ذیل را بیان کرد:

* - نمونه های منتخبی از تجار مسلمین که دوستدار دین بوده و خدا و پیامبر را با اموالشان یاری کرده اند.

* - بیان اهمیت آخرت، تا آنها خیر هر دو جهان را بیاندوزند.

* - علما و طلاب وظیفه بزرگی در آگاهی بخشیدن به این بخش بزرگ جوامع اسلامی دارند و حرکت های اسلامی هم باید آموختن فقه تجارت را به فرزندان فراموش نکنند.

۴- هر کس قبل از دیگران به جایی رفت به آن جا مستحق تر است

قضیه ی محل تجارت در بازار مطرح شد و علی بن ابی طالب رضی الله عنه در بازار کوفه چنین داوری کرد که هر کس قبل از دیگران به جایی رفت در آن روز تا وقتی در آن جاست از دیگران به آن مستحق تر است و وقتی او آن جا را ترک کرد، آن محل متعلق به هر کسی است که در آن قرار گیرد، اصبع بن نباته می گوید: همراه با علی بن ابی طالب رضی الله عنه به بازار رفتم، دید که اهل بازار جاهایشان را حصار کشی و تصرف کرده اند، گفت: این چیست؟ گفتند: اهل بازار

۱ - نظام الحکومه الاسلامیه کتانی ۱۷/۲

۲ - منبع سابق

جاهای خود را حصار کشی کرده‌اند، گفت آنها حق چنین کاری را ندارند، بازار مسلمین همچون محل نماز مسلمین است، هر کسی قبل از دیگران به جایی آمد در آن روز به او تعلق دارد تا وقتی که او آنجا را ترک می‌کند و تا فرمانداری مغیره بن شعبه از این قاعده پیروی می‌شد، وقتی زیاد بن ابیه در سال (۶۹ هـ) به فرمانداری رسید چنین دستور داد که هر کسی که در جایی نشسته است تا وقتی که آن جا نشسته از دیگران به آن جا مستحق تر است.^۱

۵- محترک، گناهکار و ملعون است

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد احتکار خوراک گفت: کسی که خوراکی وارد می‌کند، خداوند به او روزی می‌دهد و احتکار کننده گناهکار و ملعون است،^۲ امیر المؤمنین دستور داد اموال احتکار شده را بسوزانند.

حافظ بن ابی شیبه از حکم روایت می‌کند که گفت: علی علیه السلام را خبر کردند که مردی مواد خوراکی را احتکار کرده و آن را به صد هزار می‌فروشد، او دستور داد که سوزانده شوند.^۳ ابن قدامه می‌گوید: احتکار به سه شرط حرام است:

الف - اینکه بخرد، پس اگر چیزی را از جایی وارد کرد و یا اینکه غلات خود را انبار کرد محترک شمرده نمی‌شود و این گفته علی علیه السلام واضح است.

ب- آنچه خریده شده، خوراکی باشد.^۴

ج- به علت خریدن و احتکار آن مردم در تنگنا قرار بگیرند.

ترساندن و برحذر داشتن مردم از جانب علی نسبت به احتکار بر اساس فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: محترک گناهکار است.^۵

۶- ضرر بر سرمایه وارد می‌شود و سود بر اساس قرارداد است

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به تبیین یکی از احکام مضاربه پرداخته، مضاربه نوعی معامله است به این صورت که مال و مبلغ مشخصی به فردی داده می‌شود تا با آن تجارت کند و بخشی از سود را به صاحب مبلغ بدهد، علی علیه السلام گفت: ضرر و زیان هر یک از دو

۱- الاموال ابی عبید ص ۱۲۳، الحیة الاقتصادية ص ۱۱۵.

۲- فقه علی، قلجی ص ۲۷، مصنف عبدالرزاق ۲۰۴/۸ مسند زید، ص ۲۴۵.

۳- المصنف ش ۴۳۳ (۱۰۳/۶)، الحسبة فی العصر النبوی ص ۳۴.

۴- برخی هم گفته‌اند فرقی نمی‌کند.

۵- مسلم، کتاب المساقاه ۱۲۲۸/۳.

شریک به اندازه سرمایه است و سود بر اساس قرار دادی است که با هم بسته‌اند، اگر سرمایه‌هایشان برابر بود،^۱ زیان بین دو طرف برابر است و اگر دو سوم بود دو سوم زیان به آن بر می‌گردد.

۷- سوزاندن روستایی که در آن شراب فروخته می‌شد

علی علیه السلام به شدت با شراب فروش برخورد می‌کرد، یک آبادی را که در آن شراب فروخته می‌شد به دستور او آتش زدند، امام ابو عبیده قاسم بن سلام روایت می‌کند که علی بن ابی طالب علیه السلام به محله‌ی زراره در کوفه نگاه کرد و گفت: نام این آبادی چیست؟ گفتند: زراره نام دارد و در آن شراب فروخته می‌شود، او از جای برخاست و به راه افتاد تا به آنجا رسید، گفت: آتش بیفروزید. راوی می‌گوید: آن آبادی آتش گرفت و از غربت تا باغ خواستابن جبروتا سوخت.^۲

۸- توجه او به کوتاه بودن لباس

ابی مطر می‌گوید: از مسجد خارج شدم، ناگهان شنیدم که مردی از پشت سرم صدا می‌زند که: شلوارت را بالا بزن چون لباس پاکیزه‌تر می‌ماند و تقوای الهی بهتر رعایت می‌شود و اگر مسلمانی موهایت را کوتاه کن.^۳

۹- زندانی کردن افراد شرور و مفسد

علی علیه السلام افراد شرور و تباهکار را تعقیب می‌نمود و هرگاه فردی از آنان را می‌یافت به زندانشان می‌انداخت. قاضی ابویوسف از عبدالملک بن عمیر روایت می‌کند که گفت: اگر در قبیله یا قوم شخصی فاسدی موجود بود علی علیه السلام او را زندانی می‌کرد و اگر خودش دارایی می‌داشت از آن برایش صرف می‌کرد، در غیر اینصورت از بیت المال به او می‌بخشید و می‌گفت: برای اینکه مردم از شرارت او در امان باشند، اموال بیت‌المال مردم صرف شود.^۴

۱- المغنی ۳۱/۵

۲- الاموال ص ۹۷ و ۹۸، الحسبة ابن تیمیه ص ۶۰

۳- البدایة و النہایة ۴/۸

۴- الخراج ابویوسف ص ۱۵۰

۱۰- هشدار علی علیه السلام نسبت به عدم انفاق

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده است: دارایی بخیل را به حوادث یا رسیدن به دست وارث بشارت بده،^۱ و گفت بخیل به دنبال فقر عجله دارد، او در دنیا همچون فقیر زندگی می کند و در آخرت حساب ثروتمندان از او گرفته می شود.^۲

۱۱- فراخواندن برای نماز

امیر المؤمنین علی علیه السلام به نماز بسیار اهمیت می داد و در حال رفتن به مسجد، صدا می زد: نماز، نماز! و اینگونه مردم را برای نماز صبح بیدار می کرد، حسن علیه السلام در مورد بیرون رفتن علی از خانه اش در روز ضربه خوردنش می گوید: وقتی ایشان از در بیرون رفت صدا زد: ای مردم! نماز، نماز! و او هر روز چنین می کرد و به نماز می رفت و تازیانه اش همراهش بود، اینجا بود که دو مرد به او حمله ور شدند و ابن ملجم ضربه ای بر مغزش وارد ساخت.^۳

۱۲- اهتمام به راههای عمومی

امیر المؤمنین علی علیه السلام دستور می داد که از جاری شدن آب، سیل و فاضلاب در راه مسلمین جلوگیری شود.^۴

۱۳- ظهور بدعت قصه گویی و مبارزه علی علیه السلام با آن

بدعت داستان گویان در دوران علی علیه السلام پدید آمد و صحابه و تابعین با آن مخالفت ورزیدند، محمد بن وضّاح از موسی بن معاویه روایت می کند که گفت: ابن مهدی از سفیان و او از عبیدالله بن نافع روایت می کند که گفت: نه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عمر و نه در زمان عثمان داستانسرایی می شد، داستان سرایی برای اولین بار بعد از وقوع فتنه و جنگ پدید آمدند و داستان گویان واعظهایی بودند که برای وعظ و نصیحت مجالسی ترتیب می دادند که شبیه مجالس علمی بود، آنان در این جلسات با تعریف حکایات و داستانهای اسرائیلی و امثال آن برای مردم موعظه می گفتند: داستانهایی که اساسی نداشتند و یا کاملاً ساختگی بودند و یا به گونه ای بودند که عقل عموم مردم آن را درک نمی کرد،

۱- نثر اللالی به نقل از منهج علی بن ابی طالب ص ۱۸۳.

۲- منبع سابق.

۳- البداية و النهایة ۳۳۹/۷

۴- مصنف عبدالرزاق (۷۲/۱۰)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اعطان را منع کرد، چون چیزهای عجیب و غریبی را که عقل افراد عامی درک نمی‌کرد و نمی‌دانستند به خورد مردم می‌دادند،^۱ امیرالمؤمنین به کسانی که علم و دانش شرعی داشتند، اجازه داد که برای مردم داستان بگویند.

زندگی امیرالمؤمنین در جامعه دعوت به توحید و مبارزه با شرک بود، او بسیار می‌کوشید نامها و صفات والا و با عظمت خداوند را به مردم بیاموزد و دل‌هایشان را فقط به خدا مرتبط نماید و آنان را به نعمت‌های الهی تذکر دهد و ایشان را به شکرگذاری خداوند تشویق کند و ایشان با جدیت و پشتکار تمام می‌کوشید تا آثار جاهلیت را بزدايد و از بین ببرد و در این راستا از همه وسیله‌های دعوت از قبیل سخنرانی و موعظه و شعر و حکمت استفاده می‌کرد و هیچگاه جدا و به دور از مردم زندگی نکرد، بلکه او با اخلاق و دانش و راه و روش خویش در میان مردم می‌زیست.

هشتم: پلیس در دوران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

وقتی علی علیه السلام زمام خلافت را به دست گرفت وظیفه پلیس یکی از وظایف مهم و معروف در دولت به شمار می‌رفت، داستان‌هایی که از نقش پلیس در دوران خلافت علی علیه السلام سخن می‌گویند بسیارند، از آن جمله اینکه اصبح بن نباته روایت می‌کند: جوانی نزد علی بن ابی طالب از چند نفر شکایت کرد که اینها همراه پدرم به سفری رفته‌اند و همه بازگشته‌اند جز پدرم، وقتی خبر او را از آنها پرسیدم گفتند: مرده است، در باره‌ی مالش از آنها پرسیدم. گفتند: هیچ چیز از خود باقی نگذاشته و حال آن که پدرم مال فراوانی به همراه داشت و ما دعوا را نزد شریح بردیم، او آنها را سوگند داد و رهایشان کرد. آنگاه علی علیه السلام پلیس را فراخواند و برای هر متهم دو نفر را موظف کرد و به آنان توصیه نمود که اجازه ندهند افراد متهم به هم نزدیک شوند و با همدیگر حرف بزنند و منشی و نویسنده‌اش را فراخواند و یکی از متهمان را احضار کرد و فرمود: مرا از ماجرای پدر این جوان آگاه کن، کدام روز همراه شما به سفر رفته است؟ و کجا پیاده شدید؟ و چگونه راه را سپری کردید؟ و به چه دلیل او وفات یافت؟ و مالش چگونه از دست رفت؟ و او را پرسید که چه کسی او را غسل داد و دفنش کرد و چه کسی بر او نماز خواند و در کجا دفن گردید؟ و پرسش‌هایی دیگر از این قبیل را مطرح کرد و کاتب همه را می‌نوشت، آنگاه علی علیه السلام تکبیر گفت و حضار نیز تکبیر

۱- دراسات فی الأهواء و الفرق و البدع ص ۲۳۹.

گفتند و متهمان چیزی نمی‌دانستند جز اینکه فکر می‌کردند، دوستشان علیه آنها اعتراف کرده است، سپس بعد از آن که متهم اولی را از مجلس خود به جای دیگری فرستاد، یکی دیگر از متهمان را فراخواند و او را همانند دوستش مورد پرس و جو قرار داد، سپس دیگری را به همان روال فرا خواند تا اینکه از گفته‌های همه آنها اطلاع یافت و دید که هر کدام سخنانی بر خلاف سخنان دوستش می‌گوید، سپس دستور داد تا متهم اولی را دوباره بیاورند، وقتی او را آوردند، علی علیه السلام فرمود: ای دشمن خدا با توجه به آنچه از دوستانت شنیدم به لجاجت و دروغگویی تو پی بردم و جز راستگویی هیچ چیزی تو را از مجازات نجات نمی‌دهد، سپس فرمان داد او را به زندان ببرند و تکبیر گفت و خضار همراه او تکبیر گفتند، وقتی دوستان او وضعیت را دیدند در اینکه دوستشان علیه آنان اعتراف کرده هیچ شکی به خود راه ندادند، آنگاه علی علیه السلام یکی دیگر از آنها را فراخواند و او را تهدید کرد، سپس او گفت: ای امیرالمؤمنین سوگند به خدا از کاری که آنها کردند ناخوشنود بودم، سپس همه را فراخواند و آنها اقرار کردند و داستان را تعریف کردند و بعد آن یکی را که در زندان بود فراخواند و به او گفتند: دوستانت اعتراف کرده‌اند و تو را چیزی جز راستگویی نجات نمی‌دهد، آنگاه او به همه آنچه که دوستانش اقرار کرده بودند، اقرار کرد و آن وقت علی علیه السلام اموال مقتول را از آنها پس گرفت و دیه‌اش را نیز از آنان گرفت.^۱

این داستان حاوی مفاهیم و رهنمودهای زیادی است که برای محققین مفید است و نشانگر این است که در زمان علی زندان و افراد پلیس وجود داشته‌اند.^۲

امیرالمؤمنین در کوفه زندانی ساخت و آن را نفاع نامید که ساختمان آن خیلی محکم نبود و زندانیان از آن بیرون می‌آمدند، سپس آن را منهدم کرد و به جای آن زندانی دیگر ساخت و آن را مخیس (پاکسازی)^۳ نامید و مخارج و خوراک و پوشاک زندانیان را در زمستان و تابستان فراهم می‌کرد.^۴

همچنین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سرباز و پلیس‌هایی داشت که برخی از آنان عبارتند از: ابوالهیاج اسدی و قیس بن سعد بن عبّاد، و معقل بن قیس الریاحی و مالک بن خبیب یربوعی، واصغ بن نباته مشاجعی و سعید بن ساریه بن مره خزاعی و یکی از

۱- الطرق الحکیمه ص ۴۹.

۲- ولایة الشرطة فی الاسلام، دکتر نمر الحمیدانی ص ۱۰۷.

۳- این نامگذاری به صورت دیمی و بی حساب و کتاب نبود، بلکه از روی هدف چنین نامگذاری شده بود زیرا نافع یعنی سودمند و مخیس یعنی پاکسازی.

۴- ولایة الشرطة فی الاسلام، دکتر نمر الحمیدانی ص ۱۰۸.

وظیفه‌های اجتماعی پلیس کمک کردن به نیازمند و رسیدن به داد ستم‌دیده و نیز راهنمایی فرد گمشده و سرگردان و خوراک دادن به مستمندان و کمک و مهربانی و دیگر همکاری‌های انسان دوستانه بود که برای رضای خداوند انجام می‌شد.

از اینجا برای ما روشن می‌گردد که نیروهای امنیتی در عصر خلفای راشدین نقش مهمی در ارائه خدمات عمومی به جامعه ایفا کرده‌اند و نقش منحصر به بخش امنیتی نبوده، گرچه بخش امنیتی اهمیت زیادی دارد.

فصل چهارم

مؤسسه مالی و قضائی در عهد علی بن ابی طالب علیه السلام و
بخشی از اجتهادات فقهی او

این فصل شامل سه مبحث زیر می باشد:

مبحث اول: مؤسسه مالی

مبحث دوّم: مؤسسه قضائی

مبحث سوم: فقه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

مبحث اول مؤسسه مالی

در دوران علی بن ابی طالب علیه السلام تغییر قابل ذکری در سیاست مالی دولت اسلامی به وجود نیامد جز اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شیوه‌ی یکسان بخشیدن در دوران ابوبکر رضی الله عنه برگشت،^۱ بنابراین علی علیه السلام کسی را در این مورد از کسی برتر قرار نمی‌داد، از این رو او به همان اندازه که به سادات می‌بخشید، به موالی هم می‌بخشید.^۲

جمع آوری خراج در بعضی از شهرها به خود والیان سپرده شده بود، قیس بن سعد بن عباده - فرماندار کل - مسئول خراج مصر بود و همچنین وقتی علی علیه السلام اشتر نخعی را به عنوان والی مصر مقرر کرد، از خطاب ایشان به اشتر چنین بر می‌آید که او علاوه بر فرماندار کل بودن، مسئول خراج آنجا بود که از مردم به اندازه‌ای مالیات می‌گرفت، که موجب بهبود وضعیت آنها می‌گردید، زیرا درست و به جا بودن مالیات و درستکاری مردم موجب صلاح و بهبودی دیگران می‌شود و اصلاح و درستی مردم جز از طریق اصلاح مالیات امکان پذیر نیست، چون مردم همه عیال سفره‌ی خراج و خراج دهندگان هستند و باید نگاه و توجه تو به آبادی زمین بیش از توجه به گرفتن خراج باشد، چون بهبودی وضعیت و خراج با آباد بودن تحقق می‌یابد و هر کس بدون آباد کردن خراج و مالیات بگیرد به شهر زیان وارد می‌کند و مردم را هلاک می‌گرداند و کار او جز مدت کوتاهی سامان نخواهد یافت، اگر مردم از سنگینی خراج و یا از مشکل و انقطاع آب و غرق شدن زمین‌ها یا کمبود آب به تو شکایت کردند، از مقدار خراج کم کن تا کار آنها درست شود چون در مورد آبادی‌ها و زمینهای کشاورزی هر نوع احتمال می‌رود و بدان که ویرانی زمین به سبب فقیر شدن صاحبان آن است و صاحبان آن به خاطر چشم دوختن والیان به ثروت اندوزی و گمان بد در مورد باقی ماندن و پند و عبرت نیاموختن است.^۳

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خراج به عنوان منبع اساسی اقتصاد در آن وقت نگاه می‌کرد و سخت گیری علی علیه السلام در مراقبت و زیر نظر داشتن عاملانش در همه اطراف معروف بود و خراج و امور مالی از امور مهمی بودند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن خیلی دقت می‌کرد و

^۱ - الاستیعاب ۱۱/۳

^۲ - علی بن ابی طالب، دکتر علی شرفی ص ۴۶

^۳ - الولاية علی البلدان ۱۵۳/۲-۱۶۳

بدین خاطر افرادی را به عنوان نظاره‌گر و مراقب و بازرس می‌فرستاد تا از احوال عاملان خودش مطلع باشد^۱ فرمانداران شهرها در بیت المال حوزه‌های تحت کنترل خود اختیار تام داشتند و والیانی که بیت المال در دست آنها بود و عاملان جمع آوری خراج به طور مستقیم در زمان همه خلفا از بیت المال در راههای شرعی و مصالح منطقه و در امور جهاد و کشورگشایی و حقوق سربازان و دیگر امور مربوط به جهاد خرج می‌کردند و همچنین فرمانداران مخارج عاملان و کارمندان شهر خود را از بیت‌المال می‌پرداختند.^۲ به اضافه اینکه در امور عمرانی از قبیل ساختن پل‌ها و حفر قنات‌ها و چشمه‌ها و نهرها آن را صرف می‌کردند و اینگونه مالیاتی را که از شهر خود می‌گرفتند، در آنجا خرج می‌کردند.^۳

هرگاه سرپرستی خراج یا بیت المال از فرمانداری کل جدا می‌گردید، والیان به عنوان فرمانداران کل از مسئولین خراج می‌خواستند که از بیت المال برای این آبادانی‌ها خرج کنند و یا اینکه فرمانداران عاملان مخصوصی را جهت اجرای این پروژه‌ها تعیین می‌نمودند و عاملان از خزانه‌ی فرمانداری هزینه‌های کار و ساماندهی را می‌پرداختند و اینگونه حتی اگر مسئولیت مالیات گرفتن - به تعبیر برخی از پژوهشگران -^۴ از والی سلب می‌شد، بازهم در بسیاری مواقع هزینه‌های جهاد و عمران از طریق والیان و فرمانداران تأمین می‌گردید.

بعضی از فقها به این مطلب گوشزد کرده‌اند که فرمانداران و حکام باید اموال را در راستای منافع و مصالح مسلمین خرج نمایند و نباید اموال و پولها را راکد کرد، زیرا بلوکه و راکد کردن سرمایه و پولهایی که از راه درست اندوخته شده‌اند، اگر برای مصالح مسلمین صرف نشوند، جمع آوری و اندوختنشان ظلم است، بنابراین فقها بلوکه کردن اموال ملی را، ستم و کوتاهی از جانب والی و کارگزاران محسوب می‌کنند.^۵

همچنین باید دانست که مالیات و درآمدهای هر شهری باید در آن صرف گردند، از این رو فرمانداران اموال و سرمایه‌ها را به مدینه پایتخت یا کوفه انتقال نمی‌دادند مگر آنکه

^۱ - الولاية علی البلدان ۹۸/۲، النظريات المالية فی الاسلام ص ۱۵۵

^۲ - التراتیب الاداریة کتانی ۳۹۳/۱

^۳ - الولاية علی البلدان ۹۸/۲

^۴ - النظم المالية فی الاسلام ص ۱۵۷، الولاية علی البلدان ۹۹/۲

^۵ - اصول الفکر السیاسی الاسلامی، فتحی عثمان ص ۴۳

نیازهای مناطق آنها برآورده می‌گردید،^۱ و تردیدی نیست که نظم و ترتیب دقیقی که خلفای راشدین به خصوص عمر رضی الله عنه برای امور مالی و درآمدهای داخلی و خارجی دولت اسلامی اتخاذ کردند، ترتیب و راهبردی جدید بود و همچنین آنان از تجربه های گذشتگان استفاده کردند و دیوان ها و دفترهایی ایجاد کردند، که همه جوانب امور مالی در این دفاتر کنترل می‌شد، و در مورد مؤسسه مالی در عهد فاروق رضی الله عنه به تفصیل سخن گفته‌ام، برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتابم (فصل الخطاب فی سیره امیر المؤمنین عمر بن خطاب)^۲ مراجعه کنید. برخی از خاورشناسان و از آن جمله (فیلپ) در کتابش (تاریخ عرب) کوشیده است تا کارنامه خلفای راشدین را در تنظیم و ترتیب دارایی‌های دولت کم اهمیت جلوه دهد، او می‌گوید: در حقیقت اخبار زیادی به عمر رضی الله عنه می‌رسید که آثار سوء قحط سالی‌های زمان او را بازگو می‌نمود، و زمینه‌هایی پدید آمده بود که نیاز به تأسیساتی بر اساس تجربه ها و اوضاع جدید داشت و مالیات و سرانه‌هایی که خلفای گذشته و فرمانداران جمع آوری می‌کردند و اصول جمع آوری آن و سیاست مالی دولت اهمیت و تأثیر زیادی در حل مشکلات نداشت، اسلام اساس حکمفرمایی و نظم‌های اداری بیزانس را در مصر و سوریه باقی گذاشت و همچنین فرمانروایان در شهرهای فارس به فکر تغییر اصول حکومت محلی نیفتادند و فاتحان مالیات را طبق وضعیت و طبیعت مناطق و به مقتضای اصول رعایت شده در دوران حکومت‌های منقرض شده پیشین بیزانسی و فارسی می‌گرفتند، و این را که سرزمینی به زور فتح شده یا به صورت مسالمت آمیز به دست آنها افتاده را معیار قرار نمی‌دادند و قانونی که عمر ایجاد کرده بود را راهبر خویش قرار ندادند.^۳

نویسنده نسبت به نصوصی که عمر رضی الله عنه، خراج مناطق با زور فتح شده را استنباط می‌کرده را نادیده گرفته، و این که چگونه بعضی از صحابهش در بدو با این نظام مخالفت داشتند و پس از بحث و تبادل نظر بر آن موافقت کردند را ذکر نکرده‌اند.

محمد ضیاء الدین ریس براساس نصوص تاریخی موثقی که از آن چنین بر می‌آید که این ادعای مستشرقین بی‌اساس است، در صدد رد آنها بر آمده و متذکر شده که مسلمین و

^۱ - السیاسة المالیة عثمان بن عفان، قطب ص ۹۹

^۲ - کتاب مذکور توسط برادر عزیز و گرامی مولانا عبدالله ریگی احمدی به فارسی ترجمه شده، و در انتشارات حرمین به چاپ رسیده‌است.

^۳ - تاریخ العرب فیلیپ حتی ۲۲۸/۱

^۴ - الولاية علی البلدان ۱۰۰/۲

فقها بین آنچه عمر رضی الله عنه ایجاد کرد و آنچه دیگران پدید آوردند، فرق می گذاشتند بلکه فقها در مورد قضایای مالیات و خراج در عهد عمر رضی الله عنه تفصیلات دقیقی ارائه کرده اند.^۱ باید دانست که عادت مستشرقین و پیروانشان بر این است که بزرگان اسلام را مورد عیبجویی و انتقاد قرار دهند، اما مشکل این است که افرادی از امت به مستشرقین با دید احترام و تقدیر نگاه می کنند.

دولت در دوران خلافت علی رضی الله عنه به علت جنگ و کشمکش های داخلی در دستگاہهای مختلفی همچون مؤسسات مالی و نظامی و منصب خلافت تحت تأثیر قرار گرفت که این امور در از بین رفتن خلافت راشده نقش داشتند و به امید خدا در این مورد به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

^۱ - الخراج و النظم المالية للدولة الاسلامية ص ۱۳۱ - ۱۳۶

مبحث دوم مؤسسه‌ی قضائی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمانی زمام حکومت را به دست گرفت که عثمان رضی الله عنه شهید شد و به دنبال آن حوادثی به وقوع پیوست که در صف مسلمین شکاف ایجاد کرد، رویارویی با این حوادث برای جبران و پیوند شکافی که میان امت پدید آمده بود، و مهمترین دغدغه خاطر امیرالمؤمنین به شمار می‌رفت، این کشمکش خونین در دوران علی رضی الله عنه مانع اهتمام او به دستگاه قضایی نشد و نامه‌ی^۱ ایشان به اشتر نخعی که از سوی علی رضی الله عنه فرماندار عصر بود نشانگر این واقعیت است. او در این نامه می‌گوید: بهترین فرد رعیت خویش را برای قضاوت انتخاب کن که نزد تو از همه برتر و بهتر است، و در حل امور درمانده نمی‌شود، و شاکیان و خصوم با او دعوا نمی‌کنند، و پیوسته اشتباه نمی‌کند و هرگاه حق را بداند از روی آوردن به آن دریغ نمی‌ورزد، طمع نمی‌ورزد و از درک بالایی برخوردار است، از شبهات بیش از دیگران دوری می‌نماید و بیش از همه به دلیل و برهان استناد می‌نماید، و کمتر از مراجعه دعاگران خسته می‌شود و تا روشن شدن امور از همه بردبارتر و صبورتر است، در حکم از همه قاطع‌تر است و نیز باید فردی باشد که تعریف و تمجید او را فریب ندهد و گول زدن او را منحرف نکند، همواره قضاوت او را زیر نظر داشته باش و به او آنقدر حقوق بده که نیازی به مردم نداشته باشد و باید نزد تو چنان جایگاه و مقامی داشته باشد که دیگر خاصان تو نداشته باشند تا اینگونه از مردان پیش تو ایمن باشد.^۲

همچنین در این نامه آمده است: (با رعایت فرامین الهی انصاف را پیشه کن و با مردم منصفانه و عادلانه رفتار کن و نیز خانواده‌ات باید با مردم رفتاری عادلانه داشته باشند و هر فردی از رعیت تو که با او دوست هستی باید با مردم منصفانه رفتار نماید، اگر چنین نکنی ستم کرده‌ای و هر کسی بر بندگان خدا ستم نماید، خداوند دشمن و طرف دعوای او خواهد بود و هر کسی که خدا طرف دعوایش باشد دلیل و جهت او را در هم می‌شکند و دشمن خدا خواهد بود مگر آن که از ستم دست بکشد یا توبه نماید. آنچه بیش از هر چیزی سبب

^۱ - وقائع ندوة النظم الاسلامیة ۱/۳۷۹

^۲ - شرح فتح البلاغه به نقل از نظام الحم قاسمی ۲/۱۰۳

نابودی و از دست رفتن نعمت الهی و عذاب سریع الهی می‌شود، ظلم و ستم است، چون خداوند دعای ستم‌دیدگان را می‌شنود و در کمین ستمگران است.^۱

می‌بینیم که در این نامه به صفات قاضی و نیز حقوق و وظایف او اشاره شده است و هر کس در مطالبی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کارگزار خود در سال (۴۰ هجری) در مصر نوشت تأمل کند، از آن تعهدات شگفت زده می‌شود که تا آن زمان عرب‌ها هیچ ارتباطی با تمدن‌های دیگر نداشتند و هر کس در این نامه تأمل کند تعجب می‌کند که چگونه عقل و خرد مسلمان که در پرتو نور خدا نگاه می‌کند، مفاهیم را می‌شکافد و امور حکومتی را در جای خود قرار می‌دهد به گونه‌ای که بسیار بهتر از دستورها و قوانینی است که امروزه مشاهده می‌کنیم.^۲

این دیدگاه امیرالمؤمنین در خصوص رفتار عادلانه با رعیت و ستم نکردن به مردم، بعدها اساس تنظیم دادرسی در دادرسی‌ها قرار گرفت.^۳

اول: خط مشی قضائی و قانونگذاری در عهد خلفای راشدین و منابعی که صحابه در آن وقت بدان استناد می‌کردند

منظور از خط مشی، شیوه‌ای است که خلفای راشدین و صحابه علیهم السلام به هنگام وقایع و قضایا در حیات علمی‌خود با در پیش گرفتن آن شیوه‌ها احکام شرعی را جستجو می‌کردند، در حقیقت همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و تربیت یافتن در دامان ایشان اصحاب علیهم السلام را بر این شیوه رهنمون کرده بود.

با بررسی دوران خلفای راشدین در کتاب‌های ما (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) و بررسی دوران علی رضی الله عنه در این کتاب، ملاحظه می‌کنیم که هرگاه برای آنها واقعه‌ای پیش می‌آمد، یا نیاز به قضاوت و داوری کردن داشتند، ابتدا به کتاب خدا مراجعه می‌کردند و در صورتی که در قرآن دستور شرعی برای آن حادثه را می‌یافتند، قضیه پایان می‌یافت و در غیر این صورت به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه می‌کردند و اگر در سنت راه حلی برای آن نمی‌یافتند به رأی و نظر - به معنای وسیع آن - حکم می‌کردند و می‌بینیم که اغلب این رأی‌ها پس از گردهمایی

^۱ - منبع سابق ۵۵۹/۲

^۲ - نظام الحکمة قاسمی ۱۰۴/۲

^۳ - منبع سابق ۵۶۰/۲

و مشاوره ارائه می‌شد، به خصوص اگر موضوع مورد بحث مربوط به امور همگانی دولت بود.

جود و سخاوت بزرگان صحابه علیهم السلام در مدینه، جمع آوری نظر خواهی از آنان را آسان کرده بود و نتیجه رایزنی جمعی آنها بعداً اجماع نام گرفت و آنها از قیاس نیز بهره می‌گرفتند، مصلحت معیار و محور قانون گذاری بود و بهترین دلیل برای وجود این برنامه سخن میمون بن مهران است که می‌گوید: هرگاه دعواگران نزد ابوبکر می‌آمدند، او ابتدا به کتاب خدا نگاه می‌کرد، اگر در کتاب خدا چیزی می‌یافت بر اساس آن میان آنها قضاوت می‌کرد و اگر در کتاب خدا نمی‌یافت و در مورد آن موضوع از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به خاطرش بود، بر اساس آن داوری می‌کرد و اگر در سنت مربوط به آن چیزی نمی‌یافت، سران و برگزیدگان مردم را جمع می‌کرد و با آنها در مورد آن موضوع به رایزنی می‌پرداخت و وقتی آنها بر امری اجماع می‌کردند به آن حکم می‌کرد.^۱

عمر رضی الله عنه نیز اگر در قرآن و سنت چیزی نمی‌یافت، به بررسی می‌پرداخت در مورد اینکه آیا ابوبکر رضی الله عنه در چنین موضوعی قضاوتی کرده یا نه، اگر می‌یافت طبق قضاوت ابوبکر قضاوت می‌نمود و در غیر این صورت سران مسلمین را فرا می‌خواند و وقتی آنها بر امری اتفاق می‌نمودند به همان قضاوت می‌کرد.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از امروز به بعد اگر برای قضاوت نزد کسی مراجعه کردند باید بر اساس کتاب خدا قضاوت نماید و اگر مسئله‌ای به او عرضه شد که در کتاب خدا وجود نداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آن قضاوتی نکرده بود، آنگونه قضاوت نماید که صالحان در چنین موضوعی قضاوت کرده‌اند و اگر مسئله‌ای پیش آمد که در کتاب خدا و سنت پیامبر و قضاوت صالحان وجود نداشت، باید طبق نظرش اجتهاد نماید و نگوید: نظرم این است و من می‌ترسم، چون حلال و حرام مشخص و روشن هستند و در میان آن در امور متشهبی وجود دارند، پس آنچه در آن شک داری رهایش کن و به آنچه یقین داری عمل کن،^۲ ما در سخن از مرجعیت عالی در دولت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفتیم که او کوشیده بر همین شیوه گام بردارد و از این روایات روشن می‌شود که صحابه رضی الله عنهم در برنامه‌ها و شیوه‌های قانونگذاری و قضایی خود قبل از روی آوردن به رأی به معنای

^۱ - سنن الدارمی ۵۸/۱، روایان آن موثوق اند جر جعفرین برقان که صدوق است، السنن الکبری بیهقی ۱۱۴/۱۰ و

ابن حجر اسناد آن را صحیح دانسته‌است، فتح الباری ۳/۱۳

^۲ - اعلام الموقعین ۶۲/۱

گسترده‌ی کلمه^۱ به قرآن و سنت مراجعه کرده‌اند، دوست داریم تأملی در این روایت‌ها داشته باشیم تا نتیجه‌های ذیل را از آن استنباط کنیم:

۱- صحابه رضی الله عنهم همه بر این شیوه اتفاق نظر داشتند، چون آنها مراحل اجتهاد و فقه خود را ابتدا از کتاب خدا آغاز می‌کردند و سپس قبل از به کارگرفتن رأی جمعی به سنت مراجعه می‌نمودند و قیاس پس از اجماع قرار داشت.

۲- سابقه‌ی قضایی نقش مهمی در این روش داشت و این نقش بعد از نصوص به طور مستقیم مؤثر بود.

۳- از جمله اموری که در این شیوه‌ی قضایی جلب توجه می‌کند، این است که به خصوص ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما، فقط با کسانی از صحابه رضی الله عنهم به رایزنی و مشاوره می‌پرداختند که در مدینه حضور داشتند و هیچ دلیلی وجود ندارد که نشانگر این باشد آنها صحابه‌های خارج از مدینه را به قصد مشاوره در امری اجتهادی به مدینه فراخوانده باشند و این دلیل است بر اینکه اجماع با کسانی از صحابه که حاضر بودند منعقد می‌شد و نیازی به رأی کسانی که حضور نداشتند، نبوده است.^۲

با توجه به آنچه در مورد شیوه‌ی قانونگذاری و قضاوت خلفای راشدین و صحابه رضی الله عنهم گفته شد، روشن می‌گردد که هرگاه مشکلی برای آنها پیش می‌آمد، یا قضیه به آنها عرضه می‌شد، بلافاصله به قرآن مراجعه می‌کردند و اگر برای آن موضوع در قرآن راه‌حلی نمی‌یافتند، به سنت مراجعه می‌کردند و اگر در سنت هم راه حل آن را نمی‌یافتند از رأی به معنی گسترده‌ی کلمه؛ خواه رأی فردی یا جمعی کار می‌گرفتند و نظریه‌های جمعی آنان اجماع نامیده می‌شود. اجماع منبعی است که بعداً پدید آمد و در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشت و بعنوان سومین منبع بعد از قرآن و سنت به شمار می‌رود. از آنجا که جمع آوری همه صحابه رضی الله عنهم به منظور رایزنی و اتفاق نظر بر حکمی معین به دلایل زیادی همیشه میسر نبود، ناچار صحابه رضی الله عنهم به صورت فردی از رأی در فتوا و قضاوت استفاده می‌کردند و قرآن و سنت را معیار و اساسی برای آرای فردی و جمعی خود قرار داده بودند و بر اساس فهم عمیقی که از مقاصد شریعت داشتند که دفع مفسد و جلب منافع است اظهار نظر می‌کردند.

^۱ - الاجتهاد فی الفقه اسلامی: ضوابط و تنبیه ص ۱۵۳

^۲ - الاجتهاد فی الفقه الاسلامی: ضوابطه و مستقبله ص ۱۵۳.

حوادثی که در مورد آن نص صریح نیامده بود، حکم آن را از روح نصوص استنباط می کردند و به ظاهر نصوص قضاوت نمی کردند. آنها از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله از قیاس به عنوان منبع چهارم تشریح و قانونگذاری استفاده می کردند و رتبه‌ی قیاس بعد از اجماع قرار دارد، گرچه قبل از اجماع وجود داشته است.^۱

منابعی که خلفای راشدین و صحابه رضی الله عنهم کرام با استناد به آن قضاوت می کرده‌اند عبارتند از:

۱- قرآن کریم که اساس و سرچشمه حکمت و معجزه‌ی رسالت و نور دیده‌ها و بصیرت‌هاست و تنها راهی است که به خداوند می‌رساند.

۲- سنت که به چیزهایی گفته می‌شود که از طریق صحیح از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده‌اند

۳- اجماع و باید به استناد نصی از کتاب و یا از سنت و یا بر اساس قیاس صورت گرفته باشد.

۴- قیاس.

خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم بنابر مصلحتی که در نظر گرفتن آن واجب بود و یا به خاطر دفع فساد برای وقایعی احکامی صادر می کردند، بنابراین اجتهادشان در مواردی که نص وجود نداشت زمینه وسیعی برای پاسخگویی نیازهای و منافع مردم داشتند.^۲

دوم: ویژگی‌های قضاوت در دوران خلفای راشدین

قضاوت در دوران خلفای راشدین بعد از قضاوت در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله که نماد اساس و ریشه‌های قضاوت اسلامی است در مقام دوم قرار دارد و قضاوت در عهد خلفای راشدین نماد ساختار قضایی کامل و از سویی نماد تنظیم فراگیر بود و از طرفی دیگر ارائه دهنده سیمای درخشان قضاوت اسلامی و نمونه و الگویی برای دوره‌های پس از آن به شمار می‌رود، می‌توان به اختصار به مهم‌ترین ویژگی‌های قضاوت در دوران خلفای راشدین اینگونه اشاره کرد که عبارتند از:

۱- قضاوت در دوران خلفای راشدین، ادامه‌ی شیوه‌ی قضایی دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به این صورت که بدان پایبندی می‌شد، و الگویی بود که با تأسی و پیروی از آن قضاوت

^۱ - منبع سابق ص ۱۵۴.

^۲ - تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۵۸.

صورت می گرفت، و با گسترش تربیت دینی و ارتباط با ایمان و عقیده و اعتماد بر انگیزه‌ی دینی و سادگی در ارائه دعاوی و طی کردن مسیر قضایی و کوتاه بودن تشریفات و کم بودن دعاوی و کشمکش‌ها؛ با توجه به گسترده بودن قلمرو دولت و تعدد ملت‌ها و شهرها و حُسن انتخاب قاضیان و وفور شرایط در مورد آنها در نظر گرفته می‌شد. در حقیقت قضاوت در دوران خلفای راشدین امتداد فرآیند قضایی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

۲- قضاوت در دوران خلفای راشدین علیهم السلام سیمای درست و راستین و سالم قضاوت اسلامی است، از این رو همواره مرجعی برای پژوهشگران و مورد نظر فقها بوده است و احکام قضایی و تنظیم قضایی در دوران خلفای راشدین منبعی برای احکام شرعی و اجتهادات قضائی و آراء فقهی در جمله ادوار بوده است و همه علماء و مذاهب بر این اتفاق دارند، با اینکه در جزئیات و تفصیل اختلاف دارند، از آن جمله اینکه ائمه در مورد حجّت بودن قول صحابی اختلاف دارند، چنان که در علم اصول فقه و علم مصطلح حدیث و تاریخ تشریح ذکر شده است و در این مورد بحث خواهد شد.

۳- خلفای راشدین علیهم السلام و بعضی از فرمانداران شهرها در کنار حکومت امر قضاوت را نیز به عهده داشتند، همانگونه که خود و کارگزارانشان اهتمام خویش را به دادرسی افرادی که ادعای ستم‌دیدگی می‌کردند و قضاوت در مورد اتهامات کارکنان دولت معطوف داشتند.

۴- خلفای راشدین علیهم السلام در اکثر شهر و سرزمینها قضایانی تعیین کردند که فقط به امور قضاوت بپردازند و برای اولین بار به صورت اصولی و بعنوان دستگاه قضایی از بقیه دستگاههای حکومت جدا گردیدند، و فرمانداران در شهرهای بزرگی که در آن قضاوت تعیین شده بودند تسلطی بر قضاوت نداشتند، در حالی که در دیگر شهرها فرمانداران هم قضاوت و هم فرمانداری را در اختیار داشتند، وزیر نظر خلیفه‌ی راشد فعالیت می‌کردند و مورد بازخواست او قرار می‌گرفتند.

۵- قضاوت در دوران خلفای راشدین همه مجتهد بودند، بنابراین آنان به طور مستقیم به نصوص قرآن و سنت مراجعه می‌کردند و بر اساس اجتهادات خود عمل می‌کردند و اگر در قرآن و سنت حکم قضیه را نمی‌یافتند، با الهام از قضاوت گذشتگان بر اساس اجتهاد خود و رایزنی با علمای معاصرشان اقدام به صدور حکم و رأی می‌نمودند.

۶- در نتیجه‌ی التزام و پایبندی خلفای راشدین علیهم السلام به شیوه‌ی قضایی پیش از خود؛ منابع جدیدی برای قضاوت در دوران خلفای راشدین پدید آمد، احکام قضائی عبارت بودند از:

قرآن و سنت شریفه و اجماع، قیاس، سوابق قضایی، و رأی اجتهای به همراه رایزنی و مشورت.

۷- در دوران خلفای راشدین تنظیم دقیق اداری قضائی تکمیل یافت و عمر و علی علیهما السلام نامه‌های جاویدان و معروفی برای قاضیان و والیان برای تنظیم امور قضایی و قانون را توضیح دادند و شیوهی قضاوت را برایشان فرستادند و به دنبال آن خودشان هم عهده دار قضاوت شدند و مراقب دیگر قاضیها هم بودند و با آنها به تبادل نظر می‌پرداختند و از احوال و قضاوت‌هایشان می‌پرسیدند و از آنها می‌خواستند که قضایای مشکل و مهم را مورد تجدید نظر قرار دهند، این ویژگی در دوران عمر علیه السلام پر رونق و در اوج خود بود و در زمان عثمان اندکی از شکوفایی آن کاسته شد و در دوران علی علیه السلام به علت افزایش فتنه‌ها و بروز جنگ‌های داخلی و آغاز نشانه‌های استقلال در منطقه‌ی شام و اطراف آن، و نابسامانی امور و تعدد قدرت، این ویژگی ضعیف گردید.

۸- اغلب ویژگیهای قاضی عام و فراگیر بود و از صلاحیت گسترده برخوردار بود و در اجرای احکام، آزادی کامل داشت، اما در این دوران هسته‌ی اصلی تخصص داشتن قاضی در کارش نهاده شد و قضاتی برای بررسی قضایای کوچک و ساده تعیین گردیده، همان طور که قضاتی برای وقایع مهم و بزرگ تعیین شدند و خلفای راشدین اغلب خودشان قضایای جنایات و حدود را بررسی می‌کردند و بعضی از فرمانداران نیز این کار را می‌کردند و در این دوران در شهرهای بزرگ و مناطق وسیع همچون مدینه‌ی منوره و کوفه و بصره و یمن در یک شهر چند قاضی منصوب گردید و اضافه بر آن در زمان خلفای راشدین برای اولین بار برای ارتش و نظامیان قاضی تعیین شد.

۹- در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احکام قضایی زیر نظر بودند و آنچه مطابق با قرآن و سنت بود تایید می‌شد و آنچه بر خلاف آن بود رد می‌شد، در دوران خلفای راشدین این شیوه ادامه یافت و بیش از پیش مورد تأکید قرار گرفت.^۱

۱۰- در دوران خلفای راشدین به صورت منظم برای قضات حقوق و دستمزد تعیین شد و دستگاه قضایی توسعه یافت و دادگاهها تشکیل شدند و زندانهایی برای حبس مجرمان ساخته شد، در این دوره بود که برای اولین بار افرادی از بزرگان صحابه همچون ابن عمر علیهما السلام پذیرفتن مسئولیت قضاوت امتناع ورزیدند، عثمان علیه السلام از ابن عمر خواست که منصب قضاوت را قبول کند، اما او نپذیرفت و عمر علیه السلام از کعب بن یسار بن ضنه خواست که مسئولیت

^۱ - تاریخ القضاء فی الاسلام ۱۵۹

قضاوت در مصر را بپذیرد، اما او امتناع ورزید و گفته‌اند که او برای چند روزی آن را قبول کرد، سپس استعفا داد.^۱

۱۱- تشریفات دادرسی در عهد خلفای راشدین ساده و اندک بودند و از شنیدن دعاوی تا اقامه شهود و اثبات و تا صدور حکم و اجرای آن طولی نمی‌کشید و آداب قضاوت از قبیل حمایت از ضعیف و یاری مظلوم و برابر نگاه کردن به طرفین و اقامه حق و شریعت بر همه‌ی مردم حتی اگر حکم علیه امیر یا والی صادر می‌شد، رعایت می‌شد اگر اطرافیان با میل خود اجرای احکام را به عهده نمی‌گرفتند، اغلب قاضی خود اجرای احکام را به عهده داشت و بعد از صدور حکم بلافاصله حکم اجرا می‌شد، اما در دوران خلفای راشدین نظمهای جدیدی در قضاوت ترتیب داده شد، در زمان عمر رضی الله عنه برای قاضی منشی انتخاب کردند و در دوران عثمان برای کمک به قاضی و والی و دستیار و پلیس راهاندازی شد و تحقیق و پژوهش جنایی در دوران علی رضی الله عنه تحوّل یافت و پیشرفت یافت و او بین شهود برای رسیدن به حق و کشف حقیقت قضیه فرق گذاشت، تا جایی که ضرب المثل قرار گرفت.^۲

سوم: مشهورترین قاضی‌های علی بن ابی طالب رضی الله عنه

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعضی از قضاتی را که شایستگی و صلاحیت آنها به اثبات رسیده بود و قبل از او بر مسند قضاوت بودند را باقی گذاشت و قاضیان فرمانداران دیگری نیز تعیین کرد، از جمله قاضیان امیرالمؤمنین افراد ذیل هستند:

۱- شریح بن حارث قاضی کوفه که امیرالمؤمنین او را همچنان به عنوان قاضی کوفه باقی گذاشت سپس او را عزل کرد.^۳

۲- ابوموسی اشعری که عثمان رضی الله عنه او را به عنوان قاضی در کوفه تعیین کرده بود و علی رضی الله عنه او را همچنان نگه داشت سپس عزلش کرد.^۴

۳- عبیدالله بن مسعود والی و قاضی یمن.

۴- عثمان بن حنیف قاضی بصره.

^۱ - منبع گذشته ص ۱۶۰

^۲ - تاریخ القضا فی الاسلام ص ۱۶۰

^۳ - اخبار القضاة ۲/۲۲۷

^۴ - تاریخ القضا فی الاسلام ص ۱۴۹

۵- قیس بن سعد را به عنوان قاضی مصر تعیین کرد، وی شاهد فتح مصر بود و در آن جا نقشه خانه‌ای را کشید سپس امیرالمؤمنین او را عزل نمود و به جایش محمد بن ابی بکر را تعیین کرد.^۱

۶- عماره بن شهاب به عنوان قاضی کوفه.

۷- قثم بن عباس را به عنوان قاضی مدینه منصوب نمود و در سال (۳۷ هـ) وی به عنوان قاضی مکه و طایف تعیین شد.^۲

۸- جعه بن هبیره مخزومی را به عنوان قاضی خراسان و پس از او خلیل بن قره‌یربوعی را منصوب کرد.^۳

۹- عبدالله بن عباس از سوی علی علیه السلام والی و فرماندار بصره بود و ابوالاسود دولی قاضی آن جا مقرر شده بود. بر اساس روایتی دیگر عبدالله بن عباس عبدالرحمن بن یزید خُدّانی را بعنوان قاضی بصره منصوب کرد، او برادر ناتنی مهلب بن ابی صفره بود و در دوران علی بن ابی طالب قاضی بصره و در دوران معاویه رضی الله عنه تا مدتی قضاوت آن جا را به عهده داشت تا اینکه زیاد آمد و او را عزل کرد.^۴ ابو عبیده می گوید: ابن عباس به مردم فتوا می داد و در میان آنها قضاوت می کرد^۵ وقتی ابن عباس از بصره بیرون رفت، ابوالاسود دولی را جانشین خود نمود و او دیگر مفتی بود و در آن روز به قاضی مفتی گفته می شد و وی همچنان به قضاوت ادامه داد تا اینکه در سال چهل هجری حضرت علی رضی الله عنه شهید شد. قضاوت‌های زیبایی از ابوالاسود نقل شده است و وقتی امیرالمؤمنین از مدینه به سوی بصره حرکت کرد عبدالله بن عباس را به عنوان فرماندار مدینه مقرر کرد.^۶

۱۰- سعید بن نمران همدانی، که علی وقتی به کوفه آمد، او را به عنوان قاضی تعیین نمود، سپس عزلش کرد، بعد مصعب بن زُبیر تا سه سال در کوفه به امر قضاوت پرداخت و پس از آن ابن زبیر عبدالله بن عُتبه بن مسعود را به عنوان قاضی تعیین کرد.^۷

^۱ - تاریخ طبری ۵/۵۸۹

^۲ - تاریخ طبری ۶/۷۱

^۳ - تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۵۲

^۴ - اخبار القضاة ۱/۲۲۸ و ۲۸۹

^۵ - اخبار القضاة ۱/۲۲۸

^۶ - تاریخ القضاء فی الاسلام ص ۱۵۱

^۷ - اخبار القضاة ۲/۳۹۴-۳۹۷

۱۱- عبیده سلمانی محمد بن حمزه، که بعد از آن که علی علیه السلام سعید همدانی را عزل کرد او را به عنوان قاضی کوفه منصوب نمود و به او گفت: قضاوت کنید همان طور که قضاوت میکردید، سپس او را عزل و شریح را تعیین کرد. شعبی می گوید: شریح از همه مردم قضاوت را بهتر می دانست و عبیده در قضاوت با شریح برابری می کرد و قضاوت های زیبایی اعمال نمود و او از علمای معروف کوفه بود و شریح به او مراجعه می نمود و با او رایزنی می کرد.^۱

۱۲- محمد بن یزید بن خلیده شیبانی که علی علیه السلام او را به عنوان قاضی کوفه تعیین نمود، در کوفه قضاوت هایی نمود.^۲

قاضیان علی علیه السلام فرماندار هم بودند چون ولایت و فرمانداری آنها عام و کلی بود که فرمانروایی و اداره و اقامه حدود و امارت و قضاوت و جمع آوری صدقات، و غیره را شامل می شد^۳ علی علیه السلام از والیان و فرماندارانش تقاضا می کرد که در تعیین قضاوت دقت لازم را به عمل آورند و این فرمان او نشان می دهد که او به یقین قضاوت را به فرمانداران سپرده بود که در شهرهای تابعه قاضی تعیین کنند و اغلب قاضی ها والی و فرماندار شهرها هم بودند، اما اسامی شماری از قضاوت شهرها در دوران علی علیه السلام چنان که گفتیم ذکر شده است و چنین به نظر می آید که والیان و فرمانداران شهرها حق داشتند که دعاوی مطرح شده مردم علیه آنها را بررسی نمایند، و پرداختن به شکایات علیه قضاوتی که از سوی خودشان به قضاوت می پرداختند، بدون آن که از سوی خلیفه تعیین شده باشند در اولویت بود، و همچنین رسیدگی به شکایات علیه قضاوتی که از سوی خلیفه تعیین شده بودند مورد توجه بود، چون فرماندار فرماندهی کل بودند^۴، اما در چنین مواردی به خلفا مراجعه می کردند و در خلفاء به روی همه کسانی که شکایتی داشتند باز بود، فرق نمی کرد این شکایت علیه والیان بود یا علیه قضاوت یا علیه عاملان جمع آوری مالیات یا هر کسی.^۵

^۱ - طبقات ابن سعد ۱۰/۶ و اخبار القضاة ۳۹۹/۲ و ۴۰۱

^۲ - اخبار القضاة ۳۹۵/۱

^۳ - قضاء امیر المؤمنین، عبدالله بن عثمان، ص ۲۹۰

^۴ - الاحکام السلطانية ص ۷۷ ماوردی

^۵ - الولاية علی البلدان ۹۳/۲

چهارم: اسلوب قضائی علی علیه السلام و دیدگاه او درباره احکام صادره قبل از او و قاضی‌های شایسته‌ی قضاوت و محل قضاوت و مجانی بودن صدور حکم

۱- باقی گذاشتن اسلوب قضاوت

چنین به نظر می‌آید که علی بن ابی طالب علیه السلام می‌خواست اصلاحاتی را در شیره قضاوت و اصول داوری‌ها مطابق با تحولات جدید جامعه وارد نماید، اما او این کار را تا آرام شدن اوضاع به تأخیر انداخت و از ایشان علیهم السلام روایت شده است که گفت: قضاوت کنید همان طور که قبلاً قضاوت می‌کردید تا همه متحد باشید چون من نگران اختلاف هستم.^۱

۲- احکام صادر شده قبلی را لغو نمی‌کرد

از آنجا که امیر المؤمنین علیه السلام به شدت می‌کوشید اوضاع آرام شود، نظرش این بود که قاضی حق ندارد حکمی را که قاضی قبل از او صادر کرده لغو نماید و ایشان علیهم السلام بین پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل نجران عهدنامه نوشت و نجرانی‌ها در زمان عمر رضی الله عنه زیاد شدند و عمر از آنها برای مردم احساس خطر کرد و آنها با یکدیگر اختلاف کردند و نزد عمر آمدند و از او خواستند که آنرا تغییر دهد، آنگاه عمر رضی الله عنه خراج را تغییر داد، سپس پشیمان شدند و عمر مالیاتی بر آنها گذاشت و آنها انکار کردند و از او خواستند که قرارداد را فسخ نماید ولی عمر رضی الله عنه نپذیرفت و وقتی که علی رضی الله عنه خلافت را به عهده گرفت گفتند: ای امیر المؤمنین با دست خودت نوشتی و با زبانت شفاعت نمودی، علی رضی الله عنه گفت: وای بر شما! کار عمر رضی الله عنه درست بود^۲ و من هرگز قضاوتی که عمر رضی الله عنه کرده را پس نمی‌گیرم.^۳

۳- صلاحیت قضاوت

قضاوت از ولایت‌های عام و کلی است، بنابراین باید قاضی دارای شرایطی از قبیل عقل و بلوغ و اسلام که از شرایط ولایت عام و کلی بر مسلمین است بوده باشد و قاضی باید چشم به اموال مردم ندوزد و بردبار و شکیبیا باشد و حرف مردم او را به خشم نیاورد و به احکام شریعت آگاه باشد و ناسخ و منسوخ آن را بداند. علی بن ابی طالب به یک قاضی گفت: آیا

^۱ - مصنف عبد الرزاق ۳۲۹/۱۱

^۲ - سنن بیهقی ۱۲۰/۱۰

^۳ - المغنی ۵۷/۹

ناسخ و منسوخ را می‌دانی؟ گفت: نه، فرمود: هلاک شدی و دیگران را هلاک کرده‌ای،^۱ علی به خاطر آن او را در مورد ناسخ و منسوخ پرسید که شناخت آن در آن زمان آسان نبود و قاضی باید از قضاوت قاضیان قبل از خود آگاهی داشته باشد تا از مسیر قضایی آنها خارج نگردد و هرج و مرج قضایی پیش نیاید و همچنین باید قاضی از رایزنی و مشاوره با اهل علم و خرد ناراحت نشود چون چنین مشاوره و رایزنی او را از خطا در صدور احکام دور می‌نماید و قاضی باید در گفتن حق جرأت داشته باشد و در به زبان آوردن کلمه حق درنگ نکند، حتی اگر حق سبب خشمگین شدن صاحب قدرت و حاکم گردد و به همه این موارد در سخن علی علیه السلام اشاره شده که می‌گوید: قاضی باید پنج خصلت داشته باشد: پاکدامن، بردبار، به آنچه قبل از او اعمال شده، آگاه باشد و با خردمندان مشاوره نماید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نهراسد.^۲

۴- محل قضاوت

قاضی باید برای داوری بین متخاصمین محلی در وسط شهر را انتخاب نماید که آمد و شد به آنجا برای همه آسان باشد، به خاطر این علی علیه السلام به شریح قاضی فرمان داد که در مسجد بزرگ قضاوت کند^۳ تا رسیدن به او راحت و آسان باشد.^۴

۵- مجانی بودن دادرسی

از آنجا که اقامه‌ی عدالت بین مردم یکی از اهداف مهم دولت اسلامی است، اساس فقه اسلامی بر این است که بین صاحب حق و رسیدن به حقش هیچ مانعی نباشد، از این رو طرفین دعوا برای رسیدن به قضاوتی که اختلاف آنها را حل و فصل می‌نماید، هیچ مبلغی به قاضی و دولت نمی‌پردازند، بلکه دولت اسلامی هزینه‌های حاکم و دادگاه را می‌پردازد و علی علیه السلام به شریح در برابر قضاوت حقوقی می‌داد و وقتی او را به عنوان قاضی کوفی منصوب کرد ماهیانه به او پانصد درهم می‌داد.^۵

^۱ - سنن بیهقی ۱۱۷/۱۰

^۲ - المغنی ۴۳/۲

^۳ - مسند زید ۱۳۷/۴، موسوعة فقه علی بن ابی طالب ص ۵۰۶

^۴ - موسوعة فقه علی ص ۵۰۶

^۵ - منبع سابق ص ۵۰۶

۶- اساس وکیل مدافع

در دوران خلفای راشدین پایه‌های وکالت اساس گذاری شدند و علی علیه السلام در دعوا برادرش عقیل را وکیل می‌نمود و وقتی سن عقیل بالا رفته بود عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را در دادگاه به عنوان وکیل خود معرفی نمود و ایشان رضی الله عنه می‌گفت: هر فیصله‌ای که برای وکیل من انجام گیرد، آن را قبول دارم و هر آنچه علیه وکیل من داوری شود آن را می‌پذیرم.^۱

پنجم: وظایف و مسئولیت‌های قاضی

برای آن که قاضی در احکام عدالت را تحقق بخشد باید امور ذیل را رعایت کند:

۱- آگاهانه قضایای عرضه شده را مورد بررسی قرار دهد

قضیه‌ی عرضه شده را نباید قبل از پایان تحقیق و بررسی شتابزده مورد داوری قرار دهد، از این رو علی علیه السلام به شریح گفت: زبانت تا وقتی سخن نگفته‌ای برده‌ی تو است، اما وقتی سخن گفتی دیگر تو بنده و برده‌ی زبانت هستی، پس نگاه کن که چه قضاوت می‌نمایی و در چه موردی قضاوت می‌کنی و چگونه قضاوت می‌کنی؟^۲

۲- برابری و عدم تبعیض در میان دو طرف دعوی

شخصی چند روزی میهمان علی علیه السلام شد سپس دعوایی را مطرح کرد، علی علیه السلام به او گفت: آیا تو طرف دعوا هستی؟ گفت: بله، گفت: از پیش ما برو، چون ما از این نهی شده‌ایم که طرفی را بدون حضور طرف دعوایش بپذیریم.^۳

۳- فریاد نزدن بر طرفین دعوا

علی بن ابی طالب علیه السلام ابوالاسود دوئلی را به عنوان قاضی منصوب کرد، سپس او را عزل نمود، او گفت: چرا مرا عزل کردی در حالیکه من نه خیانت کرده‌ام و نه جنایت؟ فرمود: تو را دیدم که بر طرفین دعوا فریاد می‌زنی.^۴

^۱ - اصول المحاکمات الشرعية ص ۷۰ تاریخ القضاة فی الاسلام ص ۱۳۲

^۲ - کنز العمال ۱۴۴۳۳

^۳ - کنز العمال ش ۱۴۴۲۹، مصنف عبدالرزاق ۳۰۰/۸

^۴ - المغنی ۱۰۴/۹.

۴- مبارزه با انگیزه‌های نفسانی و پرهیز از تبعیض

قاضی باید به هیچکدام از عوامل و انگیزه‌های ترجیح یکی از طرفین بر دیگری پاسخ ندهد، خواه عامل ترجیح خویشاوندی باشد یا مال یا نفرت و... باشد، جعهده بن هبیره نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: ای امیر المؤمنین دو نفر نزد تو می‌آیند که یکی شما را از خودش بیشتر دوست دارد و دیگری چنان با شما دشمنی دارد که اگر می‌توانست شما را نابود می‌کرد، آیا شما به نفع دوست قضاوت می‌کنید؟ علی گفت: قضاوت چیزی است که اگر در اختیار خودم می‌بود، چنین می‌کردم اما قضاوت از آن خدا و برای اوست.^۱

۵- مشاوره و رایزنی با اهل علم و نظر

باید قاضی با اهل نظر و علما مشورت داشته باشد تا حق را به خوبی درک کند و اشتباه نکند، چنانچه علی علیه السلام یکی از اعضای هیئت مشاوره‌ی بود که خلفای راشدین در موقع پیش آمد مشکل بر مشورت با او حریص بودند. الخصاص در (ادب القاضی) روایت کرده که وقتی دو طرف دعوا نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌آمدند، به یکی می‌گفت علی رضی الله عنه را بیاور و دیگری را می‌گفت طلحه و زبیر و شماری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرا بخوان، وقتی آنها نزد او می‌آمدند به طرفین می‌گفت: سخن بگوئید و وقتی طرفین حرفهایشان را می‌زدند عثمان رضی الله عنه رو به صحابه می‌گفت: چه می‌گوئید؟ اگر آنها سخنی موافق با قول او می‌گفتند، با همان قضاوت می‌کرد و بیشتر از این به طرفین مهلت نمی‌داد.^۲

^۱ - فقه علی بن ابی طالب قلعی ص ۵۰۸

^۲ - شرح ادب القاضی خصاص ۳۰۵/۱ موسوعه علی ص ۵۰۸

مبحث سوم

فقه‌امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام

نخست: فقه علی علیه السلام در عبادات

امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام در بیان احکام عبادات برای مردم از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید و از دانش و آگاهی دینی فراوانی برخوردار بود و احکامی که وی برای مردم بیان کرده است نیاز به کتاب^۱ قطوری دارد که ما فقط به مجموعه احکامی در این کتاب به شرح ذیل اشاره می‌کنیم:

* احکام طهارت

۱- ادرار دختر بچه شسته شده و بر ادرار پسر بچه آب پاشیده می‌شود

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: ادرار دختر بچه باید شسته شود، ولی ادرار پسر بچه تا وقتی که غذا خوردن را شروع نکرده با آب پاشیدن بر محل ادرار پاک می‌گردد، به دلیل اینکه وقتی حسین بن علی علیه السلام در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله ادرار کرد، لبابه بنت حارث گفت: ای پیامبر خدا، لباس را بده تا بشویم و لباس دیگر بیوش، فرمود: برای پاک شدن ادرار پسر بچه فقط پاشیدن آب کافی است و ادرار دختر بچه باید شسته شود.^۲

۲- آیا شخص خوابیده در حالت نشسته وضویش باطل می‌شود؟

عبدالرزاق در مصنف خود روایت می‌کند که علی و ابن مسعود رضی الله عنهما و شعبی در مورد کسی که نشسته به خواب می‌رود، می‌گویند: وضو گرفتن برای او لازم نیست،^۳ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین رأی دلالت می‌نماید که می‌فرماید: بند بستن مقعد چشمها هستند، بنابراین هر کس خوابید باید وضو بگیرد.^۴

^۱ - صحیح سنن ابی داود آلبانی ۷۵/۱

^۲ - صحیح سنن ابن ماجه، آلبانی ۸۵/۱

^۳ - المصنف ۱۳۱/۱

^۴ - صحیح سنن ابی داود آلبانی ۲۰۳/۱

۳- شستن مذی و وضو گرفتن از آن

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت: من مدتی دچار مذی زیاد بودم، فردی^۱ را مأمور پرسیدن در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله نمودم، به خاطر اینکه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله همسرم بود شرم داشتم خود بپرسم، رسول خدا در جواب فرموده بود: (وضو بگیر و محل آلوده با مذی را بشوی).^۲

۴- خواندن قرآن بدون لمس آن جز با جنابت در همه حال جایز است

علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در همه حالات به ما قرآن می آموخت و برای ما می خواند جز وقتی که در حال جنابت و از عامر شعبی روایت است که گفت: از ابان الغریف همدانی شنیدم که می گفت: علی بن ابی طالب بعد از قضای حاجت گفت: قرآن بخوانید مگر زمانی که جنابت داشته باشید، اگر در جنابت بودید حتی یک کلمه از قرآن را نخوانید.^۳

۵- همبستر شدن با زن حائض

عمر رضی الله عنه از علی پرسید: در مورد کسی که با زن خود در حالت حیض همبستر شده چه می گویی؟ گفت: کفاره‌ای بر او نیست جز اینکه باید او توبه کند،^۴ و امت به اجماع آمیزش با زن حائض را حرام می دانند^۵ زیرا خداوند متعال می فرماید:

﴿وَسَأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَرُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره/۲۲۲)

و از تو درباره (آمیزش با زنان به هنگام) حیض می پرسند. بگو: زیان و ضرر است (و علاوه‌از نافرمانی، بیماریهائی به دنبال دارد). پس در حالت قاعدگی از (همبستری با) زنان کناره گیری نمائید و با ایشان نزدیکی نکنید تا آن گاه که پاک می شوند. هنگامی که پاک

^۱ - آن فرد مقداد بود چنان که در روایت بخاری آمده است.

^۲ - مسلم، کتاب الحيض ۲۴۷/۱

^۳ - مصنف عبدالرزاق ۳۳۶/۱

^۴ - مصنف ابن ابی شیبه ۵۹/۱

^۵ - بدایة المجتهد ۵۷/۱، المجموع ۳۵۹/۲۶

شوند، از مکانی که خدا به شما فرمان داده است (و راه طبیعی زناشوئی و وسیله حفظ نسل است) با آنان نزدیکی کنید.

۶- مباشرت با زن حائض

از علی علیه السلام پرسیدند: وقتی زن در دوران قاعدگی (حیض) باشد چه بهره‌ای می‌توان از او گرفت؟ فرمود: بالای لباس می‌توان از او کام گرفت،^۱ و دلیلش این است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: هرگاه هر یک از ما در ایام قاعدگی می‌بود پیامبر صلی الله علیه و آله بما فرمان می‌داد که ازار بپوشد و سپس با او مباشرت شود.^۲

* احکام نماز

۱- در حالت رکوع و سجده نباید قرآن خواند

علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا از خواند قرآن در رکوع و سجده نهی کرد.^۳

۲- هر کس نماز نخواند کافر است

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را پرسیدند: ای امیرالمؤمنین رأی شما در مورد زنی که نماز نمی‌خواند چیست؟ گفت: هر کس نماز نخواند کافر است.^۴ عبدالله بن شقیق می‌گوید: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک هیچ عملی را کفر نمی‌دانستند جز نماز که ترک آن را کفر می‌دانستند، چون عبادتی است که با آن انسان وارد اسلام می‌شود و با ترک آن از دایره‌ی اسلام بیرون می‌رود مثل شهادتین،^۵ و این حکم را فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله تأیید می‌نماید که می‌فرماید: «إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الشَّرْكِ وَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»: (فاصله‌ی بین انسان و شرک و کفر نماز است).^۶ امام نووی می‌گوید: تارک نماز اگر منکر و جوب آن باشد به اجماع مسلمین کافر و از دایره اسلام خارج است مگر آن که تازه مسلمان باشد و مدتی

^۱ - فقه الامام علی بن ابی طالب ۱/۱۵۵

^۲ - مسلم ۱/۱۶۶

^۳ - مسلم ۱/۳۴۹

^۴ - مصنف ابن ابی شیبہ ۱۱/۴۷، کنز العمال ۸/۱۳

^۵ - المغنی ۲/۴۴

^۶ - مسلم کتاب الایمان ۱/۸۸

آنچنانی با مسلمین همراه و آمیخته نبوده باشد که از وجوب نماز آگاه باشد، ولی اگر کسی به واجب بودن نماز معتقد باشد و از روی تنبلی و سُستی آن را نخواند چنانکه بسیاری از مردم اینگونه هستند، علماء در مورد چنین کسی اختلاف نظر دارند، امام مالک و شافعی رحمهما الله و توده‌ی زیادی از سلف و خلف بر این هستند که این فرد کافر شمرده نمی‌شود، بلکه فاسق است و باید از او درخواست توبه شود و اگر توبه کند که خوب است و گرنه به عنوان حد و مجازات کشته خواهد شد مثل زناکار متأهلی (محصن) که باید کشته شود، اما تارک نماز با شمشیر کشته می‌شود و همچون زناکار سنگسار نمی‌گردد و گروهی از سلف معتقدند که تارک نماز کافر است و همین نظریه از علی بن ابی طالب روایت شده و یک روایت از احمد بن حنبل همین است. عقیده‌ی عبدالله بن مبارک و اسحاق بن راهویه و برخی از شاگردان شافعی همین است. امام ابوحنیفه و گروهی از اهل کوفه و مُزنی همدم و شاگرد امام شافعی بر این باورند که تارک نماز کافر نیست و کشته هم نمی‌شود، بلکه باید تعزیر و تنبیه و زندانی شود تا وقتی که نماز می‌خواند.^۱

۳- اعاده نماز در همان وقت

اگر نمازگذار نمازش را خوانده بود و بعد از آن به خاطر فضیلت در نماز جماعت شرکت کرد،^۲ نماز اوّل که بدون جماعت خوانده فرض محسوب می‌شود و تکرار آن نزد علی علیه السلام نفل است. این از ابن قدامه نقل شده و حارث از علی رضی الله عنه در مورد کسی که تنها نماز می‌خواند و سپس در جماعت شرکت می‌کند نقل کرده که گفت: نماز واجب همان اوّلی است،^۳ یعنی نماز دوّم برای او نفل به حساب می‌آید و دلیلش حدیثی است که ابوذر روایت می‌کند و می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به من فرمود: «چگونه خواهی بود وقتی کسانی بر شما فرمانروایی کنند که نماز را ضایع می‌کنند، یا از وقتش آن را به تاخیر می‌اندازند، اگر نماز را با آنها خواندی بخوان زیرا برای نفل به حساب می‌آید»^۴ و وجه استدلال با حدیث در این است که نماز دوّم را که با جماعت خوانده می‌شود، نفل قرار داده

^۱ - شرح صحیح مسلم ۷۰/۲، المغنی ۴۴۲/۲ - ۴۴۷

^۲ - المغنی ۱۱۳/۲

^۳ - مصنف ابن ابی شیبہ ۲۷۶/۲، کنز العمال ۲۲۸۳۳

^۴ - مسلم کتاب المساجد ۲۴۰

^۱ و اگر نماز مغرب را تکرار کند نزد علی باید به آن رکعتی بیافزاید، حارث از علی روایت می‌کند: اگر مغرب را اعاده کرد یک رکعت به آن اضافه کند.^۲

۴- قضای نمازهای فوت شده

هر کسی نمازش فوت شد واجب است قضای آن را به جا آورد، از دیدگاه علی مستحب است که بلافاصله قضای آن را به جا آورد و او می‌گوید: اگر کسی در حال خواب بود و نمازش قضا شد یا فراموش کرد، باید وقتی که بیدار می‌شود یا نمازش را به یاد آورد نمازش را بخواند^۳ و مسلمین بر همین اجماع کرده‌اند،^۴ به دلیل فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: هرگاه فردی از شما خواب رفت و نمازش قضا شد و یا آن را فراموش کرد، هر وقت آن را به یاد آورد، آن را بخواند، زیرا خداوند می‌فرماید: (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي): (نماز را برای یاد من برپا دار).^۵

۵- نماز تراویح

از ابی عبدالرحمان سلمی روایت است که علی علیه السلام در ماه رمضان با آنها نماز تراویح را با امامت بر پاداشت^۶ و از اسماعیل بن زیاد روایت است که گفت: در ماه رمضان وقتی علی از کنار مساجد می‌گذشت و در آنها چراغها روشن بودند می‌گفت: خدا قبر عمر رضی الله عنه را روشن کند، همان طور که مساجد ما را روشن کرده‌است،^۷ و اجماع مذاهب اهل سنت بر خواندن نماز تراویح، به دلیل حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر کسی در ماه رمضان با ایمان و چشمداشت پاداش نماز شب بخواند گناهان گذشته‌اش بخشوده می‌شوند^۸ و نماز شب و قیام همان تراویح است، بنابراین تراویح سنت است^۹

^۱ - فقه‌الامام علی بن ابی طالب ۱/۱۷۷

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۲/۲۷۶

^۳ - منبع سابق ۲/۶۴

^۴ - فقه‌الامام علی ۱/۱۸۱

^۵ - مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلاه ۱/۴۷۷ ش ۶۸۴

^۶ - المغنی ۲/۱۶۹، مصنف ابن ابی شیبہ ۲/۳۹۵

^۷ - المغنی ۲/۱۶۹

^۸ - مسلم /ش ۷۵۹۹

^۹ - فقه‌الامام علی ۱/۲۸۵

از دیدگاه علی علیه السلام خواندن تراویح با جماعت بهتر است همانگونه که خود آن را با جماعت می خواند،^۱ و مردم را به قیام تراویح رمضان فرمان می داد و برای مردان یک امام و برای زنان یک امام دیگر مقرر می کرد، عرفجه می گوید: من پیشماز زنان بودم^۲ و در رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصل تراویح ثابت است، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنها فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبی به مسجد رفت و نماز (شب) را بر پا داشت و مردانی با اقتدا به او نماز خواندند، صبح روز بعد مردم از آن نماز سخن می گفتند و در شب بعد تعداد بیشتری جمع شدند و با او نماز خواندند و در شب سوم اهل مسجد بیشتر شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و مردم به او اقتدا کردند. در شب چهارم افراد زیادی در مسجد جمع شدند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اقامه ی نماز (نفل شب) بیرون نیامد تا آن که برای نماز صبح به مسجد رفت و بعد از خواندن نماز رو به مردم کرد و فرمود: «حضور شما بر من پوشیده نبود ولی ترسیدم مبادا این نماز بر شما فرض شود آنگاه توانایی خواندن آن را نداشته باشید» و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت و قضیه همین طور باقی ماند.^۳

۶- نماز عید در مسجد برای پیر مردان و ناتوانان

وقتی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام زمام خلافت را به دست گرفت و در کوفه مستقر شد، جمعیت کوفه زیاد بود، مردم گفتند: ای امیر المؤمنین در شهر پیر مردان و افراد ناتوانی هستند که بیرون آمدن به صحرا برای آنها دشوار است، آنگاه علی علیه السلام مردی را به عنوان جانشین خود تعیین کرد که برای آنها در مسجد نماز عید بخواند و خودش بیرون از شهر نماز عید را می خواند و این کار قبل از او انجام نگرفته بود، اما باید دانست که علی علیه السلام یکی از خلفای راشدین است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «از سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من پیروی کنید»^۴ پس هر کس به سنت خلفای راشدین تمسک جوید در حقیقت از خدا و پیامبرش اطاعت کرده است.^۵

^۱ - المغنی ۱۸۳/۲

^۲ - المجموع (۳۴/۴)؛ مصنف ابن ابی شیبہ (۲۲۲/۲)

^۳ - صحیح بخاری /ش/ ۲۰۱۲.

^۴ - سنن ترمذی /ش/ ۲۶۷۶، حدیث حسن است.

^۵ - الفتاوی (۱۱۳/۲۴)

* احکام غسل و تکفین میت

۱- شوهر می‌تواند جنازه‌ی همسرش را غسل دهد

از دیدگاه علی علیه السلام جایز است شوهر همسرش را غسل دهد و علی علیه السلام همسرش فاطمه را غسل داد^۱ و از اسماء دختر عمیس روایت است که گفت: فاطمه وصیت کرده بود که هرگاه وفات یافتم کسی جز اسماء و علی مرا غسل ندهد، بنابراین من و علی او را غسل دادیم^۲. گفته‌اند که صحابه رضی الله عنهم بر این مسئله اجماع داشته‌اند، چون این قضیه در میانشان شایع شد و آنها اعتراضی نکردند^۳. نظر جمهور علما نیز همین است و دلیلشان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که به عایشه گفت: اگر قبل از من وفات یابی تو را غسل می‌دهم و کفنت می‌کنم و سپس بر تو نماز می‌خوانم و تو را دفن می‌کنم^۴.

۲- کفن از مال میت تهیه شود

از دیدگاه علی علیه السلام اگر شخص مرده دارای مال و دارایی باشد باید از مالش کفن تهیه گردد^۵، عبدالله بن زمره از پدرش و او از جدش از علی علیه السلام روایت می‌کند که علی گفت: کفن باید از سرمایه میت تهیه شود^۶ و دلیلش این است که مصعب بن عمیر رضی الله عنه در جنگ اُحُد کشته شد و چیزی نبود که او در آن کفن شود جز یک چادر که وقتی با آن سرش را می‌پوشاندیم پاهایش بیرون می‌آمدند و چون پاهایش را می‌پوشاندیم سرش برهنه می‌شد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چادر را بر سرش بگذارید و پاهایش را با گیاه اذخر بپوشانید^۷. بنابراین اگر بر مسلمین واجب می‌بود کفنتش را تکمیل کنند، از مسلمین حاضر در خواست می‌شد که کفن او را تهیه کنند^۸.

^۱ - السَّيْلُ الْجَزَارُ ۱/۳۴۴، المِسْوُوطُ ۲/۷۱.

^۲ - مَصْنَفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ ۳/۴۱۰، الْمُحَلِّيُّ ۵/۱۷۵.

^۳ - الْمُغْنِيُّ ۲/۲۵۲، نَيْلُ الْاَوْطَارِ ۴/۵۸.

^۴ - سَنَنُ ابْنِ مَاجِدٍ ۱۴۶۴ اسناده صحیح.

^۵ - فِقْهُ الْاِمَامِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ۱/۳۰۵.

^۶ - طَبْرَانِيُّ الْاَوْسَطِ ۴/۶۷ اسنادش ضعیف است.

^۷ - مُسْلِمٌ ۲/۶۴۹ ش ۹۴۰.

^۸ - فِقْهُ الْاِمَامِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ۱/۳۰۶.

۳- کفن مرد و زن و افراط نکردن در آن

از دیدگاه علی رضی الله عنه سنت است که مرد در سه پارچه و زن در پنج پارچه کفن شود^۱، کاسانی و غیره این را از علی علیه السلام نقل کرده‌اند^۲ و از دیدگاه علی علیه السلام زیاده روی در کفن و افزودن بر سه پارچه برای مرد و پنج پارچه برای زن مکروه است^۳، امیر المؤمنین علی می‌فرماید: کفن زن پنج پارچه و کفن مرد سه پارچه است و از این فراتر نروید و تجاوز نکنید که خداوند متجاوزان و زیاده‌روان را دوست ندارد^۴

۴- غسل شهید و کفنش

از دیدگاه علی علیه السلام شهید غسل داده نمی‌شود و کفن هم نمی‌شود، کاسانی و غیره این نظریه را از او نقل کرده‌اند^۵، از علی علیه السلام روایت شده که یاوران خود را که در جنگ او با مخالفان کشته شدند غسل نداد و به کفن کردن آنها نیز امر نکرد، بلکه عمار را دفن نمود بدون آن که او را غسل دهد^۶ و نظریه جمهور اهل علم به جز حسن بصری و سعید بن مسیب همین است و آنها می‌گویند غسل داده شود چون ممکن است میت جنب شود^۷.

※ احکام زکات

۱- تا یک سال بر مال و دارایی نگذرد، زکات واجب نیست

امیر المؤمنین علی علیه السلام بیان فرموده که شرط واجب شدن زکات بر مال چرخش سال بر مال همانگونه که از ایشان علیه السلام روایت است که فرمود: تا وقتی که سال بر مال نگذشته زکات در آن واجب نیست^۸. باید بر دارایی‌های نقدی و احشام و اموال تجاری سال بگذرد آنگاه در

^۱ - البدائع ۷۶۶/۲، المبسوط ۷۲/۲

^۲ - فقه‌الامام علی ۳۰۷/۱

^۳ - البدائع ۷۶۶/۲، المبسوط ۷۲/۲

^۴ - البدائع ۲۸۲/۲، فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

^۵ - البدائع ۷۶۶/۲، فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

^۶ - المغنی ۵۳۴/۲، فقه‌الامام علی ۳۰۶/۱

^۷ - البدائع ۸۰۶/۲، المغنی ۵۲۹/۲

^۸ - مسند احمد ۲۱۱/۲ و احمد شاکر می‌گوید اسناد آن صحیح است

آن زکات واجب است، اما در کشاورزی گذشت سال شرط نیست و بر این اجماع است و اختلافی در آن نیست.^۱

۲- نصاب طلا و نقره و مقدار زکات در آن

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیان کرده که نصاب طلا برای واجب شدن زکات در آن بیست مثقال است و کمتر از بیست مثقال زکات ندارد و می‌گوید: در کمتر از بیست مثقال زکاتی نیست، و در بیست مثقال نصف دینار واجب می‌شود و در چهل مثقال یک دینار زکات است و بیشتر از آن به همان نسبت حساب می‌شود^۲، در مورد نصاب نقره می‌گوید: در کمتر از دویست درهم نقره زکات نیست^۳، و می‌فرماید: وقتی نقره‌ها به دویست درهم رسیدند پنج درهم در آن زکات است و اگر کمتر از دویست درهم بودند چیزی در آن واجب نمی‌شود و در بیشتر از دویست درهم حساب می‌شود^۴.

۳- نصاب شتر و مقدار زکات در آن

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید در پنج تا نه شتر یک گوسفند زکات واجب می‌شود و از ده تا چهارده دو گوسفند برای زکات واجب است و از پانزده تا نوزده، سه گوسفند زکات آن محسوب می‌شود و از بیست تا بیست و چهار، چهار گوسفند زکات دارند و وقتی تعدادشان به بیست و پنج رسید یک بچه شتر ماده‌ی یکساله، یا دوساله‌ی نر زکات آن است تا آن که شتران سی و شش تا شوند آنگاه یک شتر ماده‌ی دو ساله زکات محسوب می‌شود تا چهل و پنج و وقتی چهل و شش تا شدند، آنگاه یک شتر سه ساله زکات آن است تا وقتی که تعدادشان به شصت و یک نفر می‌رسد و وقتی شصت و یک تا شدند دو شتر دو ساله باید به عنوان زکات داده شود، تا نود تا و بعد از آن در هر پنجاه تا یک شتر سه ساله زکات محسوب می‌شود و شترانی که از هم جدا هستند یکجا حساب نمی‌شوند و شترانی که با هم هستند جدا شمرده نمی‌شوند^۵.

^۱ - موسوعة فقه الامام علی قلعجی ص ۲۹۵

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۱۱۹/۳

^۳ - مصنف ابن ابی شیبہ ۱۱۷/۳

^۴ - المحلی ۶ / (۶، ۵۹) المجموع ۱۶/۶

^۵ - مصنف ابن ابی شیبہ ۱۲۲/۳

۴- کشتزارهایی که زکات در آن واجب می‌شود

از محصولات کشاورزی از دیدگاه علی علیه السلام فقط در گندم و جو و خرما و کشمش زکات واجب می‌شود، چنانکه ابن حزم و غیره از او نقل کرده‌اند^۱، همانگونه که علی علیه السلام می‌گوید: زکات در محصولات کشاورزی در چهار چیز واجب است: گندم، اگر گندم نبود از خرما، اگر خرما نبود از کشمش و اگر کشمش هم نبود از جو^۲.

۵- در سبزیجات و میوه‌ها و غسل زکات واجب نیست

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: در سبزیجات زکات واجب نیست،^۳ در روایتی دیگر از او آمده است: در سبزیجات و گیاهان نخودی زکات واجب نیست،^۴ نظریه جمهور علما نیز همین است^۵ و نیز از دیدگاه علی در میوه‌ها زکات واجب نیست، و ابی اسحاق از علی روایت می‌کند که گفت: در سیب و امثال آن زکات واجب نیست،^۶ و عاصم بن ضمره از علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: در سبزیجات خوراکی و سیب و خیار زکات واجب نیست.^۷ همه کسانی که معتقدند زکات فقط در گندم و جو و خرما و کشمش واجب است نظرشان همین است و دلیلشان این است که میوه‌ها و سیب و خیار در عدم ماندگار بودن و قابل ذخیره نبودن حکم سبزیجات را دارند^۸ از دیدگاه علی علیه السلام پرداختن زکات غسل واجب نیست و می‌گوید: در غسل زکات واجب نیست.^۹

۶- دادن زکات به یک صنف

دادن زکات فقط به یک گروه از گروه‌های هشتگانه‌ای که مستحق زکات می‌باشند، جایز است و از دیدگاه علی علیه السلام دادن زکات به یک نفر هم جایز است و او می‌گوید: اگر

^۱ - المحلی ۲۱۲/۵، فقه‌الامام علی ۳۴۶/۱

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۴۳۸/۳

^۳ - مصنف عبدالرزاق ۷۱۸۸، جمع الجوامع ۱۵۷/۲

^۴ - سنن بیهقی به نقل از فقه‌الامام علی ۳۴۷/۱

^۵ - فقه‌الامام علی ۳۴۷/۱

^۶ - جمع الجوامع ۹۵/۲، فقه‌الامام علی ۳۴۸/۱

^۷ - مصنف عبدالرزاق ۷۱۸۸، فقه‌الامام علی ۳۴۸/۱

^۸ - فقه‌الامام علی ۳۴۵/۱

^۹ - جمع الجوامع ۱۵۷/۲، فقه‌الامام علی ۳۴۵/۱

فردی زکات اموالش را فقط به یک صنف بدهد اشکالی ندارد،^۱ از ایشان روایت است که زکاتی را نزد او آوردند و او آن را برای یک خانواده فرستاد.^۲

۷- بخشیدن زکات به اصول و فروع

امیر المؤمنین علی علیه السلام می گوید: پدر و پسر حقی در زکات ندارند، یعنی پدر نمی تواند زکاتش را به پسر خود بدهد و همانگونه که پسر نمی تواند زکات مالش را به پدرش بدهد و هر کس فرزندی یا پدری داشت و به او رسیدگی نکرد گناه کرده است^۳ و علماء بر این اجماع کرده اند و کسانی که مخالفند، مخالفتشان بر این حمل شده که منظور آنها صدقه نفلی و غیر واجب است، اما دلیل جمهور علما این است که اگر کسی زکات مالش را به پدرش یا به پسرش بدهد سود آن به خودش بر می گردد، چون او با دادن زکات به آنها از پرداختن مخارج آنها شانه خالی می نماید، بنابراین نباید زکات را به آنها بدهد و ممکن است از این کار به عنوان حيله ای برای رهایی یافتن از دادن زکات استفاده شود و علاوه از این باید دانست که زکات و صدقه دو واجب مستقل هستند که هیچکدام نمی تواند جای دیگری را بگیرد، مانند نماز و روزه که دو واجب مستقل هستند و هیچ کدام جای دیگری را نمی گیرد و زکات حق خداوند است، بنابراین عبادت محسوب می شود، اما نفقه و صدقه دادن حق بندگان است و دادن آن از جمله صله ی رحم و برقرار داشتن پیوند خویشاوندی است.^۴

* احکام روزه

۱- حلول رمضان با شهادت یک شخص عادل ثابت می شود

از دیدگاه علی علیه السلام اگر یک نفر درستکار و عادل هلال ماه رمضان را ببیند حلول ماه رمضان ثابت می شود و مردم باید روزه بگیرند. از فاطمه بنت حسین روایت است که مردی پیش علی علیه السلام گواهی داد که هلال ماه رمضان را رؤیت کرده، در فردای آن روز علی روزه گرفت و به مردم دستور داد روزه بگیرند^۵ و این کلمه بر اساس حدیثی است که از پیامبر خدا

^۱ - فقه الامام علی ۳۵۲/۱ نقل از سنن بیهقی

^۲ - فقه الامام علی ۳۵۲/۱ نقل از سنن بیهقی

^۳ - سنن بیهقی نقل از فقه الامام علی ۳۵۵/۱

^۴ - فقه الامام علی ۳۵۵/۱

^۵ - المجموع ۲۱۵/۶، المغنی ۹۰/۳، موسوعه فقه الامام علی ص ۴۲۰

روایت شده که فرمود: «صوموا لرؤیته و أفطروا لرؤیته، فإن غمَّ علیکم فأكملوا عدَّة شعبان ثلاثین يوماً» (با دیدن هلال ماه رمضان روزه بگیرید و با دیدن هلال شوال عید فطر بگیرید اگر ماه را ندیدید، سی روز شعبان را کامل کنید)^۱ نووی می گوید: منظور این است که اگر بخشی از مسلمین ماه را دیدند رویت ثابت می گردد و شرط نیست که همه افراد ماه را ببینند، بلکه اگر دو نفر عادل و درستکار آن را دیدند کافی است و بر اساس صحیح ترین قول اگر یک نفر عادل و درستکار هلال را ببیند حلول ماه رمضان ثابت می شود. اما در مورد هلال ماه شوال از دیدگاه علماء رویت یک نفر کافی نیست و فقط ابانور گفته است رویت یک نفر عادل کافی است.^۲

۲- روزه گرفتن فرد جنب

فرد با جنابت می تواند روزه بگیرد، یعنی می تواند غسل را تا صبح به تأخیر بیندازد و صبح غسل کند و ابن قدامه همین قول را از علی نقل کرده و حارث از علی روایت می کند که فرمود: اگر فرد صبح کرد در حالی که جنب بود، اگر خواست می تواند روزه بگیرد،^۳ و دلیلش حدیثی است که عایشه و ام سلمه روایت کرده اند که صبح می شد و پیامبر صلی الله علیه و آله جنب بود و آنگاه غسل می کرد و روزه می گرفت.^۴

۳- روزه نگرفتن افراد پیر و سالخورده

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾ (البقره/ ۱۸۴) (و آنان که توانایی روزه گرفتن را ندارند روزانه خوراک یک مستمند را بپردازند) می گوید: پیرمردی که نمی تواند روزه بگیرد، روزه نگیرد و به جای هر روز به یک بینوا و نیازمند غذا بدهد.^۵

^۱ - مسلم ۷۵۹/۲

^۲ - شرح صحیح مسلم ۱۹۰/۷

^۳ - مصنف ابن ابی شیبه ۸۱/۳، المغنی ۱۳۷/۱

^۴ - بخاری ۲۳۲/۲

^۵ - تفسیر طبری ۸۱/۲

۴- محل اعتکاف

ابی عبدالرحمن سلمی از علی علیه السلام روایت می کند که گفت: اعتکاف فقط در مسجدی که در آن نماز جماعت خوانده می شود، جایز نیست^۱ و در عبارتی دیگر آمده است فقط در شهر اعتکاف جایز است^۲ شاید منظورش این بود که برای اعتکاف فقط در مسجد جامع شهر که در آن نماز جمعه خوانده می شود، باید نشست^۳.

۵- آنچه برای معتکف جایز است

علی علیه السلام می گوید: هرگاه فرد به اعتکاف نشست باید در نماز جمعه حاضر شود و به عیادت بیمار برود و در نماز جنازه شرکت کند و پیش خانواده رفته و در حال ایستاده کارش را به آنها بگوید^۴.

* احکام حج

۱- بوسیدن همسر در حال احرام

علی علیه السلام می گوید: هر کسی در حال احرام زنش را ببوسد، باید گوسفندی ذبح کند^۵.

۲- کشتن حیوان مهاجم در حال احرام

مجاهد از علی علیه السلام روایت می کند که اگر کفتار به فرد محرم حمله کرد باید آن را بکشد و اگر قبل از آن که به او حمله کند آن را کشت، بر او ذبح یک گوسفند واجب می شود^۶ و دلیلش فرموده الهی است که می فرماید: ﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ عَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ (البقره/ ۱۷۳) (هر کس که مجبور شد بدون آن که تجاوز کند گناهی بر او نیست)

^۱ - مصنف ابن ابی شیبیه ۹۱/۳

^۲ - مصنف ابن ابی شیبیه ۹۱/۳

^۳ - مصنف عبدالرزاق ۸۰۰/۹

^۴ - مصنف ابن ابی شیبیه ۸۷/۳، جمع الجوامع ۱۴۰/۲

^۵ - فتح العزیز شرح الوجیز ۴۸۰/۷

^۶ - مصنف ابن ابی شیبیه ۶/۴

چون اگر فرد در حال احرام حیوان مهاجم را نکشد، حیوان او را خواهد کشت، بنابراین او مجبور است آن را بکشد و حیوانی که حمله می کند از جمله حیوانات مودئی به حساب می آید که کشتن آن جایز است.^۱

۳- کشتن کلاغ

از دیدگاه علی علیه السلام فرد مُحَرَّم می تواند کلاغ را بکشد^۲، چون پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: پنج حیوان فاسق و مودئی هستند که در حَرَم هم کشته می شوند: موش و عقرب و کلاغ و مرغ موش خوار و سگ درنده.^۳

۴- شک در طواف

امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: هر گاه کعبه را طواف نمودی و ندانستی که طواف را کامل کرده ای یا نه، با انجام دادن طواف دیگر شک را رفع کن چون خداوند به خاطر اضافه بودن عذاب نمی دهد.^۴

۵- فراموشی در طواف

اگر فردی فراموش کرد و بیش از تعداد سنت طواف کرد، به آن اضافه کند تا دو طواف شوند، علی علیه السلام در مورد مردی که فراموش می کند و به جای هفت دور هشت دور طواف می کند، می گوید: باید شش شوط دیگر بدان اضافه نماید تا چهارده شوط یعنی دو طواف شوند و آنگاه چهار رکعت نماز طواف انجام دهد.^۵

۶- نیابت برای ادای حج

از دیدگاه علی علیه السلام هر کسی توان مالی برای رفتن به حج داشت، اما به علت سالخوردگی یا بیماری توانایی جسمی نداشت، باید کسی دیگر به نیابت از او به حج برود، چنان که ابن

^۱ - فقه الامام ۴۰۳/۱

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۹۴-۴

^۳ - سنن ترمذی ۱۶۶/۱ حسن صحیح

^۴ - مصنف ابن ابی شیبہ ۹۶/۴

^۵ - مصنف عبدالرزاق ش ۹۸۱۴

حزم و غیره از علی علیه السلام عنه نقل کرده‌اند^۱ و علی علیه السلام در مورد پیرمرد سالخورده می‌گوید او باید با نفقه و هزینه خود شخصی را آماده کند تا به نیابت از او حج را انجام دهد^۲ دلیلش حدیثی است که ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: زنی از قبیله خثعم گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پدرم پیرمرد سالخورده‌ای است و حج بر او فرض است، اما نمی‌تواند روی شتر بنشیند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو به نیابت از او حج کن^۳ و این دلیلی است بر اینکه از دیدگاه علی و همفکرانش استطاعت و توانایی مالی برای وجوب حج بر مکلف کافی است و در مورد توانایی جسمی کافی است که با کمک کسی دیگر حج کند، خواه آن فرد را اجاره نماید یا به هر صورتی دیگر او را به جای خود به حج بفرستد.^۴

۷- شک در تعداد سنگ‌های پرتاب شده

از دیدگاه علی علیه السلام اگر حاجی در تعداد سنگ‌هایی که به جمره‌ها پرتاب کرده شک کرد، آنچه در آن شک دارد را دوباره انجام دهد، ابی مجلز روایت می‌کند که مردی از ابن عمر رضی الله عنهما پرسید و گفت: من جمره را سنگباران کرده‌ام اما نمی‌دانم شش سنگ زده‌ام یا هفت، گفت: نزد آن مرد یعنی علی برو، مرد به سوی علی علیه السلام رفت و از او پرسید، علی گفت: اگر من در نماز چنین اشتباهی بکنم آن را اعاده می‌کنم، مرد آمد و ابن عمر را از سخن علی آگاه کرد، ابن عمر گفت: راست گفته است، شیخ می‌گوید: گویا منظور علی این بوده است که رکعاتی را که در آن شک دارم دوباره می‌خوانم، همچنین سنگ‌هایی که در زدن آن شک هست دوباره زده می‌شوند.^۵

احکامی که به عبادات ملحق شده‌اند:

۱- یافتن حیوان اندکی قبل از مرگ آن

اگر اندکی پیش از مرگ حیوان، کسی آن را ذبح کند خوردن آن جایز است و از دیدگاه علی علیه السلام علامت زنده بودن حیوان قبل از ذبح این است که یکی از اعضایش بعد از

^۱ - المحلی ۶۱/۷، المغنی ۲۲۸/۳۰

^۲ - المحلی ۶۱/۷

^۳ - مسلم ۹۷۴/۲ ش ۷۳۳۵

^۴ - فقه‌الامام علی ۴۲۰/۱

^۵ - بیهقی ۱۴۹/۵ نقل از فقه‌الامام علی ۴۱۸/۱

ذبح تکان بخورد^۱ و او می گوید: حیوانی که ضربه خورده یا حیوانی دیگر او را شاخ زده یا از جای بلندی افتاده است؛ اگر در حالی یافته شد که دست یا پایش را تکان می داد ذبح می شود و از آن خورده می شود،^۲ دلیلش فرموده الهی است که می فرماید:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ (المائدة/۳).

(ای مؤمنان!) بر شما حرام است (خوردن گوشت) مردار، خون (جاری)، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده اند، آنهایی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده اند، مگر این که (قبل از مرگ بد آنها رسیده و) آنها را سر بریده باشید.

وجه استدلال در اینجا است که با حیوانات ذبح شده در همه موارد فوق را استثنا کرده و می فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾: (مگر این که (قبل از مرگ بد آنها رسیده و) آنها را سر بریده باشید).^۳

۲- ذبح مسیحیان عرب

از دیدگاه علی علیه السلام حیواناتی را که عرب های مسیحی ذبح می کنند حلال نیست، چنانکه طبری و غیره از علی نقل کرده اند^۴ و از عبیده سلمانی روایت است که گفت: خوردن حیواناتی که عرب های مسیحی ذبح می کنند، حلال نیست، چون آنها از آئین مسیحیت فقط به شرابخواری پایبند هستند^۵ در روایتی دیگر آمده است: حیواناتی را که مسیحیان قبیله ی بنی تغلب ذبح می کنند نخورید چون آنها از آئین مسیحیت تنها به خوردن شراب پایبند هستند^۶ و

^۱ - فقه الامام علی ۴۵۶/۱

^۲ - المحلی ۴۱۸/۷

^۳ - فقه الامام علی ۴۵۶/۱.

^۴ - تفسیر طبری ۵۶/۶، تفسیر قرطبی ۷۸/۶

^۵ - تفسیر طبری ۵۶/۶

^۶ - مصنف عبدالرزاق ۱۰۰۳۴، کنز العمال ۱۵۶۵۱

استدلال نموده به اینکه آنها به آموزه‌ها و حرامها و حلال‌های آیین مسیحیت پایبند نیستند، بنابراین آنها مسیحی به شمار نمی‌آیند، اما حقیقت امر این است که خداوند متعال زمانی ذبیحه‌ی مسیحی‌ها را برای ما حلال اعلام فرمود که آنها از اصل تعالیم مسیحیت در عقیده و احکام منحرف شده بودند، اما باز هم خداوند حیواناتی را که آنها ذبح می‌نمایند، حلال نموده و جمهور صحابه رضی الله عنهم و فقها بر همین نظر هستند.^۱

۳- حیوانی که از روی غرور و فخر فروشی ذبح می‌شود

از دیدگاه علی علیه السلام حیوانی که از روی غرور و فخر فروشی کشته می‌شود، حرام است، از جارود بن ابی سُبیره روایت است که گفت: مردی از بنی ریاح که ابن وشیل نام داشت و شاعری بزدل بود که فرزدق شاعر با او رقابت و مسابقه داد که هرگاه شتران به آب وارد شدند، هر یک صد تا از شترانشان را بکشند و وقتی شتران به آب آمدند هر دو با شمشیرهایشان بلند شدند و شتران را پی می‌زدند، آنگاه مردم سوار بر شترها به سوی آنها رفتند تا برای خود گوشت بیاورد و علی علیه السلام در کوفه بود، آنگاه سوار بر قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و ندا می‌زد: ای مردم از گوشت این شتران نخورید چون برای غیر نام خدا ذبح شده‌اند. ابن حزم می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: لعنت خدا بر کسی که برای غیر خدا حیوان را سر می‌برد^۲ و حیوانی که از روی فخر فروشی و خودنمایی کشته می‌شود از جمله حیواناتی است که برای غیر خدا ذبح می‌شوند و این حدیث شامل آن می‌شود.^۳

۴- تخم داخل شکم مرغ مرده نجس است

تخم مرغی که در شکم مرغی است که مرده است از دیدگاه علی علیه السلام پلید است و خوردنش جایز نیست، چه پوست آن سفت شده باشد یا خیر، چنان که ابن قدامه از علی علیه السلام نقل کرده است.^۴

^۱ - طبری ۶۵/۵، بدایه‌المجتهد ۴۶۵/۱

^۲ - مسلم کتاب الاضاحی ۱۵۶۷/۳

^۳ - فقه‌الامام علی ۴۶۸/۱

^۴ - المغنی ۷۵/۱ مجموع ۲/۱

۵- غذاهای مشرکین و آتش پرستان

علاوه بر حیواناتی که مشرکین و آتش پرستان ذبح می کنند خوردن دیگر غذاهایشان جایز است، چون تحریم مخصوص حیواناتی است که ذبح می کنند و علی علیه السلام می گوید: خوردن غذاهای آتش پرستان اشکالی ندارد، بلکه فقط از خوردن حیواناتی نهی شده که آنها سرمی برند،^۱ و در روایتی دیگر آمده است: خوردن نان مجوسی اشکالی ندارد و بلکه فقط از خوردن حیواناتی نهی شده که آنها ذبح می کنند^۲ و نظر جمهور فقها همین است.^۳

۶- سفید گذاشتن موی سفید

از دیدگاه علی علیه السلام چنان که ابن حجر و غیره از او نقل کرده اند: تغییر دادن رنگ موی سفید با حنا و غیره جایز است^۴ گفت: علی علیه السلام را با سرو ریش سفید دیدم که ریش او میان شانه هایش را گرفته بود.^۵ ابی اسحاق روایت می کند: که علی علیه السلام را دیدم با سر طاس که موهای سرو ریش او سفید بودند^۶ و از ابن حنیفه روایت است که علی علیه السلام یک بار با حنا موهایش را رنگ کرد سپس این کار را ترک گفت.^۷

۷- بازی با تخته نرد و شطرنج

بازی با تخته نرد از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرام است و او می گوید: اگر دو اخگر آتش را زیر و رو کنم برایم بهتر است از آن که دو مهره ی شطرنج و تخته نرد را جا به جا کنم و علی علیه السلام به کسانی که با تخته نرد بازی می کردند سلام نمی کرد^۸ و دلیل حرام بودن آن فرموده ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «من لعب التردشیر فکأنما صبغ یده فی لحم الخنزیر و دمه»: (هر کسی با تخته نرد بازی کند، گویی دستش را در گوشت و خون خوک

^۱ - کنز العمال ۲۵۷۶، فقه الامام علی ۴۷۶/۱

^۲ - المغنی ۲۹۶/۴

^۳ - فقه الامام علی ۴۷۷/۱

^۴ - المنتقی ۲۷۰/۷، فقه الامام علی ۴۹۵/۱ المنتقی ۲۷۰/۷، فقه الامام علی ۴۹۵/۱

^۵ - فقه الامام علی ۴۹۵/۱

^۶ - مصنف ابن ابی شیبہ ۴۲۷/۹

^۷ - منبع مذکور ۴۲۷/۹

^۸ - اعلاء السنن تھانوی ۴۶۴/۱۷

فرو برده است)^۱ و ابن قدامه از علی علیه السلام نقل می کند که شطرنج نیز از دیدگاه او حرام است و او در مورد شطرنج می گفت: شطرنج قمار عجم هاست^۲ در روایتی دیگر آمده است که شطرنج^۳ همان قمار است.

از میسره بن حبیب روایت است که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام از کنار گروهی گذشت که با شطرنج بازی می کردند فرمود: «این مجسمه هائی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند، اگر کسی اخگری را به دست بگیرد و آن را تا آن که خاموش می شود نگاه دارد برایش بهتر است که آن را دست بزند»^۴ از عمار بن ابی عمار روایت است که گفت: علی علیه السلام در کنار مجلسی از مجالس تیم الله گذشت که مشغول شطرنج بازی بودند، آنگاه علی علیه السلام در کنارشان ایستاد و گفت: سوگند به خدا برای چیزی دیگر غیر از این آفریده شده اید، سوگند به خدا اگر سنت نمی شد آن را بر چهره هایتان می کوبیدم.^۵ و دلیلش این است که شطرنج علت و سبب قمار بازی است که قمار به نقل کتاب حرام است.^۶

۸- ازدواج موقت (صیغه)

علی علیه السلام می گوید: رمضان همه روزه ها را منسوخ کرد و طلاق و عده و ارث نکاح موقت را منسوخ کردند.^۷ دلیل علی علیه السلام حدیثی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر خوردن گوشت الاغ های اهلی و از ازدواج موقت (صیغه) را حرام کرد.^۸

^۱ - مسلم ۱۷۷۰/۴ ش ۲۲۶۰

^۲ - اعلاء السنن تھانوی ۴۶۴/۱۷، فقه الامام علی ۵۰۱/۱

^۳ - همان منابع سابق.

^۴ - المغنی ۱۷/۹

^۵ - بیهقی نقل از فقه الامام علی ۵۰۲/۱

^۶ - فقه الامام علی ۵۰۲/۱

^۷ - منبع مذکور ۵۰۹/۲

^۸ - مسلم کتاب النکاح ۱۰۲۷/۲ ش ۱۴۰۷

۹- نکاح بدون ولی

از ابی قیس اودی روایت است که علی علیه السلام می گفت: اگر زنی بدون اجازه ولی خود ازدواج کرد و شوهرش با او همبستر شد، آنها از هم جدا کرده نمی شوند و اگر هنوز شوهرش با او همبستر نشده بود، از یکدیگر جدا کرده می شوند.^۱

۱۰- عیب های جسمی زن

اگر مرد در زنی که با او ازدواج کرده عیبی دید که زندگی با او را مشکل می نماید، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید: اگر شوهر با او همبستر شد مهریه بر او واجب است و اختیار دارد که زن را نگاه دارد یا طلاق دهد و اگر با او همبستر نشده بدون گرفتن مهریه از شوهر آنها از یکدیگر جدا می شوند.^۲

۱۱- نکاح اخته

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید: اخته نباید ازدواج کند، اگر با زنی ازدواج کرد و آن زن نمی دانست که مرد اخته است، باید از هم جدا کرده شوند و می گوید: برای اخته جایز نیست که با زن مسلمان پاکدامنی ازدواج کند^۳ و دلیلش این است که اخته بودن از عیب هایی است که زن را از شوهر متنفر می کند و آمیزش جنسی سخت یا اصلاً امکان پذیر نیست، بنابراین بر دیگر عیب هایی که با وجود آن جدا کردن زن و شوهر از یکدیگر جایز است قیاس می شود.

۱۲- کسی که بدون آگاهی همزمان با دو خواهر ازدواج کرده باشد

کسی با زنی ازدواج کرد و سپس با خواهر آن زن ازدواج نمود و آنگاه روشن شد که این دو زن خواهر یکدیگر هستند، از دیدگاه علی علیه السلام زنی که بعداً با او ازدواج شده طلاق داده می شود، ابن جریج می گوید: علی علیه السلام در مورد مردی که با زنی ازدواج می کند و با او همبستر می شود، سپس به سرزمینی دیگر می رود و با زنی دیگر ازدواج می کند و بعداً مشخص می شود که زن دوّم خواهر زن اوّل است، شوهر باید از زن دوّم جدا شود و با زن

^۱ - مصنف عبدالرزاق ۱۹۶/۶

^۲ - کنز العمال ۴۵۶۶۴، مصنف عبدالرزاق ۱۰۶۷۷، فقه الامام عی ۵۳۵/۲

^۳ - فقه الامام علی ۵۳۶/۲

اول زندگی نماید، اما زمانی به زن اولش رجوع کند که عدّه دوّمی تمام شود^۱ این قول جمهور فقهای مذاهب است،^۲ و دلیلشان این است که نکاح اول صحیح بوده و دوّمی ناصحیح و باطل است و منعقد نمی‌شود.^۳

۱۳- آمیزش با زن از پشت حرام است

از دیدگاه علی علیه السلام چنان که ابن قدامه از او نقل می‌کند آمیزش با زن از راه عقب حرام است،^۴ ابی معتمر می‌گوید: علی علیه السلام بالای منبر صدا زد و گفت: از من پرسید، آنگاه مردی گفت: آیا با زنان از راه عقب آمیزش درست است؟ گفت: پائین رفته‌ای که خداوند تو را پائین اندازد، آیا ندیده‌ای که خداوند می‌گوید: ﴿أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف/۸۰). شما کار بسیار زشتی را انجام می‌دهید، کار زشتی که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده‌است). همین از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهیره رضی الله عنهما روایت شده است و سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمان و مجاهد و عکرمه نیز به همین رأی داده‌اند و نظر ابوحنیفه و شافعی و احمد و مالکی‌ها و ظاهریه نیز همین است،^۵ و دلیل حرام بودن این کار فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «ملعون است هر کس از راه عقب با همسرش آمیزش کند»^۶ و هرگاه از چیزی نهی شد و به دنبال آن لعنت ذکر شد، دلیل بر حرام بودن است.^۷

۱۴- عدّه‌ی زن حامله‌ای که شوهرش وفات یافته‌است

اگر زنی حامله بود و شوهرش وفات یافت و او قبل از آن عدتش تمام شود و وضع حمل کرد، از دیدگاه علی علیه السلام همان وقت که دیرتر است عدّه‌ی او به شمار می‌رود، یعنی اگر قبل از تکمیل شدن چهار ماه و ده روز وضع حمل کرد، باید چهار ماه و ده روز را برای سپری شدن عدّه در نظر بگیرند و اگر قبل از وضع حمل چهار ماه و ده روز تمام شد عدّه‌ی او وضع

۱- مصنف عبدالرزاق ۱۰۵۱۷

۲- المدوّنه ۲۸۰/۲، المغنی ۶/۲۵۸۱

۳- فقه‌الامام علی ۲/۵۶۲

۴- المغنی ۷/۲۲

۵- المغنی ۷/۲۲، المعلی ۷/۶۹، تفسیر قرطبی ۳/۹۳

۶- سنن ابی داود ۲/۲۵۶، الجامع الصغیر ۲/۵۳۹

۷- فقه‌الامام علی ۲/۵۸۶

حمل است، این مطلب از ابن رشد و غیره نقل شده است،^۱ عبدالرحمن معقل می گوید: نزد علی بودم که مردی از او در مورد عدّه‌ی زن حامله‌ای پرسید که شوهرش وفات یافته، گفت آن زن باید دیرترین عدّه را بگذراند.^۲

از شعبی روایت است که می گوید: عدّه‌ی زن حامله وضع حمل و چهارماه و ده روز هر کدام طولانی تر باشد همان است^۳ و علی علیه السلام با جمع کردن آیه: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾^۴ (و عدّه زنان باردار، وضع حمل است، و آیه: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾^۵ (و کسانی که از شما (مردان) می میرند و همسرانی از پس خود به جای می گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده شبانه‌روز انتظار بکشند (و عدّه نگاه دارند).

ایشان با جمع کردن دو آیه‌ی فوق به هر دو عمل کرده‌است، چون نسبت بین این دو آیه نسبت عموم و خصوص است و نمی‌توان با عمل به یکی، آن را بر دیگری ترجیح داد پس به خاطر بیرون رفتن از دایره‌ی تردید و گمان و رسیدن به یقین و سالم ماندن از تعارض، به هر دو عمل می‌شود.^۶ اما قول راجح این است که در هر دو صورت عدت زن وضع حمل است و در حدیث صحیح از عبدالله بن عتبه روایت است که سبیعه بنت حارث به او گفت: من در عقد نکاح سعد بن خوله بودم و سعد از کسانی است که در بدر حضور داشته‌است و در زمان حج وداع در حالی که حامله بودم سعد وفات یافت و بعد از وفاتش دیری نگذشت که وضع حمل کردم و و پس از طی دوران زایمان و نفاس خود را برای خواستگاری آراستم، ابوالسنابل بن بعکک نزد من آمد و گفت: چرا خود را آراسته‌ای؟ شاید می‌خواهی ازدواج کنی؟ سوگند به خدا که نمی‌توانی ازدواج کنی مگر بعد از آن که چهارماه و ده روز از وفات شوهرت گذشته باشد. سبیعه می‌گوید: وقتی این را شنیدم لباسهایم بر تن خود پیچیدم و شامگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و او را در این مورد پرسیدم، در پاسخ من فرمود: وقتی وضع

^۱ - بدایة المجتهد ۲/۹۵، نیل الاوطار ۸/۷۷

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۴/۳۰۰

^۳ - منبع سابق ۴/۲۹۸

^۴ - طلاق/۴

^۵ - بقره/۲۳۴

^۶ - سبیل السلام ۳/۱۹۸

حمل کرده‌ای عده‌ات تمام شده و مرا دستور داد که اگر می‌خواهی ازدواج کن^۱ و رأی اکثریت علمای مسلمین همین است. گفته شده: بعد از شنیدن این حدیث بر این قول اجماع شده است.^۲

شعبی می‌گوید: تصدیق نمی‌کنم که علی گفته باشد عده‌ی زن حامله‌ای که شوهرش وفات یافته که طولانی‌ترین مدت در میان چهار ماه و ده روز یا زایمان باشد.^۳ شاید حدیث سیعه به علی علیه السلام نرسیده باشد، و گر نه با حدیث صحیح نمی‌توان مخالفت کرد.^۴

احکام متعلق به معاملات مالی:

۱- جوایز پادشاه

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: گرفتن پادشاه اشکالی ندارد و آنچه از حلال به شما می‌دهد بیشتر از حرام آن است^۵ همچنین می‌گوید: از پادشاه چیزی درخواست مکن، ولی اگر به شما داد آن را بگیر، چون دارایی‌های حلالی که در بیت المال هست از چیزهای حرامی که در آن هست بیشترند.^۶

۲- هدیه دادن به خاطر دفع ظلم و گرفتن حق

از دیدگاه علی علیه السلام چنان که ابن حزم از او نقل می‌کند: هر کس فردی را در رسیدن به حقی یاری کند، یا ستمی را از او دور نماید، جایز نیست از کسی که به او کمک کرده هدیه‌ای قبول کند.^۷

۳- ضمان نبودن عاریه

از دیدگاه علی علیه السلام اگر کسی چیزی را به عاریه بگیرد و بدون تجاوز و تقصیر نسبت به آن، آن چیز تلف شود از او خسارت گرفته نمی‌شود^۸ و علی علیه السلام می‌گوید: ضمانت و

^۱ - بخاری ۵۳۱۸، مسلم ۱۴/۱۴

^۲ - المغنی ۴۷۳/۷، فقه‌الامام علی ۷۱۶/۲

^۳ - سئیل السلام ۱۹۸/۳

^۴ - فقه‌الامام علی بن ابی طالب ۶۱۷/۲

^۵ - المغنی ۴۴۴/۶، فقه‌الامام علی ۷۱۶/۲

^۶ - المغنی ۴۴۴/۶

^۷ - المحلی ۱۲۹/۹

^۸ - فقه‌الامام علی ۷۲۱/۲

پرداختن خسارت عاریه لازم نیست، چون عاریه دادن نیکی و احسان است مگر آنکه خلافی صورت گیرد، آنگاه دادن خسارت لازم می‌شود.^۱

۴- ضمان نبودن ودیعه

ودیعه امانتی است که به دست امانتدار سپرده می‌شود و اگر بدون تعدی و کوتاهی وی تلف شود پرداختن خسارت بر امانتدار لازم نیست و علی علیه السلام می‌گوید: امانتدار و کسی که چیزی را برای استفاده عاریه گرفته است ملزم به پرداخت خسارت نمی‌شود.^۲

۵- فروختن غنیمت به کفار

از دیدگاه علی علیه السلام فروختن اموالی که مسلمین در جنگ از کافران به غنیمت گرفته‌اند به خود کافران جایز نیست، از امّ موسی روایت است که گفت: مقداری ظروف طلائی از ظروف عجم را نزد علی علیه السلام آوردند، او خواست آن را بشکند و بین مسلمین تقسیم نماید، مردمانی از دهقانها گفتند: اگر این ظرفها را بشکنی قیمتشان کاهش می‌یابد، ما آن را از شما می‌خریم، علی علیه السلام گفت: نمی‌خواهم چیزی را که خدا از دست شما گرفته به شما بازگردانم، آنگاه علی علیه السلام آن را شکست و بین مسلمین تقسیم کرد،^۳ امیرالمؤمنین علی علیه السلام این کار را کرد تا کفار افتخارات خود را به یاد نیاورند و با بازگرداندن به آنها سودی عاید آنها نشود.

۶- تضمین صنعتگر

به منظور حفظ اموال مردم باید صنعتگر ضامن اموالی باشد که مردم به منظور اصلاح یا درست کردن چیزی تحویل صنعتگر می‌دهند، شاطبی می‌گوید: خلفای راشدین علیهم السلام چنین قضاوت نمودند که صنعتگر ضامن است.

علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: جز این چیزی به صلاح مردم نیست،^۴ و ضامن قرار دادن صنعتگر تحقق هدفی از اهداف شریعت است مبنی بر حفظ و صیانت اموال مردم از تلف

^۱ - مصنف عبدالرزاق ۴۷۸۸

^۲ - منبع گذشته ۱۴۷۸۶

^۳ - فقه‌الامام علی ۷۵۲/۲

^۴ - الاعتصام ۱۹/۲

شدن^۱ و در مصنف عبدالرزاق آمده که علی علیه السلام از خیاط و صنعتگر و امثال آن در صورتی که جنس کسی را تلف می کردند، خسارت می گرفت تا اینگونه حق مردم ضایع نشود.^۲

۷- بستن پیمان با اهل ذمه و سخت نگرفتن در پرداخت سرانه

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید: از مشرکین عرب چیزی جز اسلام یا شمشیر پذیرفته نمی شود، اما از مشرکین عجم سرانه گرفته می شود و اهل کتاب از عرب و عجم اگر از پذیرفتن اسلام امتناع ورزیدند و از ما خواستند که در مقابل تأمین امنیت جان و مال آنها از ایشان سرانه بگیریم، قبول می کنیم،^۳ و از علی علیه السلام روایت است که می گفت: آنها پیمان ذمی بودن را پذیرفته اند تا مال و جان و خونشان همچون خون ما مصون باشد^۴ و علی علیه السلام با مهربانی و نرمی از آنها مالیات (سرانه) می گرفت و در مبلغ آن آسانی می کرد، از عبدالملک بن عمیر روایت است که گفت: مردی از قبیله ی ثقیف به من گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام مرا به عنوان عامل جمع آوری مالیات مقرر کرد و فرمود: برای گرفتن یک درهم هرگز کسی را شلاق نزن و آنها را مجبور به فروش آذوقه ی و لباس زمستان و تابستان مکن و مردی را در پی یافتن یک درهم از جا بلند مکن، می گوید: گفتم: ای امیرالمؤمنین در این صورت به همان حالتی که از پیش تو رفته ام نزد تو بر می گردم، فرمود: اگر به همان صورت هم که می روی بر گردی سخت مگیر، وای بر تو! ما فقط دستور داده شده ایم که آنچه اضافه هست را از آنان به عنوان سرانه بگیریم.^۵

دوم: در مورد مجازاتها

۱- مجازات مرتد

امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: سه بار از مرتد درخواست توبه می شود، اگر به اسلام بازگشت که خوب و گرنه کشته می شود.^۶ دلیل کشتن مرتد حدیثی است که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله

^۱ - مقاصد الشریعه ص ۶۰۲

^۲ - مصنف عبدالرزاق ۲۷۸/۸، موسوعه علی ص ۲۲

^۳ - فقه الامام علی ۷۵۶/۲

^۴ - المغنی ۳۷۵/۸، فقه الامام علی ۷۵۶/۲

^۵ - کنز العمال ۱۴۳۴۶، المغنی ۵۳۷/۸

^۶ - مصنف ابن ابی شیبه ۱۳۸/۱۰

روایت می‌کند که فرمود: «من بدل دینه فاقتلوه»^۱: (هر کس دینش را تغییر داد او را بکشید) و دلیل اینکه باید از مرتد درخواست توبه می‌شود حدیثی است که جابر بن عبدالله روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را که مرتد شده بود چهار بار به توبه فراخواند^۲ و در مورد دعوت به توبه زندیق یعنی کسی که اظهار اسلام می‌کند و در درون کافر است، دو قول نقل شده است:

الف- در دعوت دادن مرتد و زندیقی که اظهار اسلام می‌کند، به توبه فرقی نیست.^۳ چنانچه عبدالرزاق روایت کرده که محمد بن ابی بکر در مورد دو نفر از مسلمانان که زندیق شده بودند به علی علیه السلام گذارش داد، و علی علیه السلام در جواب نوشت: از آنان بخواه توبه نمایند، در غیر اینصورت گردنشان را بزن.^۴

ب- کسی که اظهار ارتداد کند به بازگشت به اسلام دعوت داده می‌شود و زندیق به توبه فراخوانده نمی‌شود، اُثرم با سند خود نقل می‌کند که عربی را که مسیحی شده بود پیش علی علیه السلام آوردند، از او خواست که توبه کند و به اسلام بازگردد، اما او نپذیرفت، آنگاه حضرت علی علیه السلام آن مرد را کشت و گروهی را نزد او آوردند که نماز می‌خواندند اما زندیق بودند و گواهان عادل به زندیق بودنشان گواهی دادند، اما آنها انکار کردند و گفتند: ما دینی جز اسلام نداریم، آنگاه علی علیه السلام آنها را کشت و از آنها درخواست توبه نکرد و گفت: آیا می‌دانید چرا از مسیحی خواستم که توبه کند و به اسلام برگردد؟ چون او کیش خود را آشکار کرده بود از او خواستم که توبه کند، اما زندیق‌هایی را که گواهان به کفرشان گواهی دادند کشتم چون آنها با وجود چند شاهد انکار کردند.^۵ و در مورد زنی که مرتد می‌شود از علی علیه السلام دو قول نقل شده است:

^۱ - بخاری ش ۳۰۱۷

^۲ - مجمع الزوائد ۶/۶۶۲ روایت ضعیف است

^۳ - مجمع الزوائد ۶/۶۶۲ روایت ضعیف است

^۴ - مصنف ابن ابی شیبہ (۳۴۲/۷) (۱۷۰/۱۰)

^۵ - المغنی ۸/۴۱۴۱ موسوعة علی ص ۲۷۳

الف- در اینکه کشته می‌شود با مرد فرقی ندارد و این قول از ابوبکر رضی الله عنه هم نقل شده و حسن و زُهری و نخعی و مکحول و حماد و مالک و لیث و اوزاعی و شافعی و اسحاق نظرشان همین است.^۱

ب- زن کنیز کشته نمی‌شود و این قول حسن و قتاده است، چون ابوبکر رضی الله عنه زنان قبیله‌ی بنی حنیفه و فرزندانشان را وقتی که این قبیله مرتد شد، برده و کنیز قرار داد و یکی از آنها را به علی رضی الله عنه داد، و علی رضی الله عنه از او صاحب فرزندی به نام محمد بن حنیفه گردید و این در حضور جمعی از صحابه رضی الله عنهم انجام شد و کسی اعتراض نکرد، از این رو این مسئله به اجماع انجام شد^۲، همانگونه که داستان فرستاده شدن لشکری به سوی بنی ناجیه از سوی علی رضی الله عنه دلیلی بر این نظریه است، بعداً در این مورد سخن گفته خواهد شد و در این داستان آمده است که جنگجویان قبیله بنی ناجیه کشته شدند و زنان و فرزندانشان به اسارت در آمدند.^۳

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مرتدین را با شیوه‌های مختلف متناسب با وضعیت و حالت هریک به نحو ذیل به قتل رسانید:

الف- گردن زدن مرتد با شمشیر، چنان که علی بن ابی طالب رضی الله عنه در جواب نامه‌ی محمد بن ابی بکر که از او در مورد دو مسلمان که کافر شده بودند پرسید، فرمود: آن دو نفر که کافر شده‌اند، اگر توبه کردند خوب است و گرنه گردنشان را بزن.^۴

ب- زدن و کتک کاری تا مرگ، در مصنف ابن ابی شیبیه آمده است که مردی مسیحی را نزد علی رضی الله عنه آوردند که مسلمان شده بود و دوباره مسیحی شده بود، علی رضی الله عنه از او چیزی پرسید و او جواب داد، سپس علی رضی الله عنه به سوی او رفت و با پایش به او لگدی زد، آنگاه مردم بلند شدند و او را زدند تا اینکه او را کشتند.^۵

ج- سوزاندن بعد از کشتن، چنان که در داستان مستورد عجلی که مسلمان شد و سپس مرتد گردید آمده است، که علی رضی الله عنه بعد از آن که او را کشت وی را سوزاند، شاید علی رضی الله عنه

^۱ - المغنی ۱۲۳/۸

^۲ - المغنی ۱۲۳/۸، فتح الباری ۲۶۸/۲

^۳ - مصنف ابن ابی شیبیه ۱۴۴/۱

^۴ - مصنف عبدالرزاق ۳۹۵/۸

^۵ - المحلی ابن حزم ۳۹۵/۸

به خاطر این جسد او را آتش زد که مبادا قومش قبر او را باز کنند و جسد او را در بیاورند و قومش مبلغی پول پیشنهاد کردند که در مقابل تحویل جسد او بپردازند اما علی علیه السلام نپذیرفت.^۱

د - کشتن با سوزاندن در آتش، چنان که در داستان علی با سبئه ذکر شد.^۲

کشتن مرتد سبب حفظ و صیانت دین می شود که از جمله اهداف شریعت حفاظت از دین است، ملاحظه نمودیم که خلفای راشدین در اجرای احکام الهی در مورد هواپرستان و آنهایی که از دایره دین خارج بودند چقدر جدی و کوشا بوده اند و مجازاتی را که مناسب هر یک بود به او می دادند و از بزرگترین مجازات های هوا پرستان یکی کشتن مرتدین و جنگیدن با آنها بود، چنان که خلفای راشدین چنین کردند و آنها فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کردند که فرمود: «لا یحلّ دم امرئ مسلم یشهد أن لا إله إلا الله إلا بإحدى ثلاث: الثیب الزانی و النفس بالنفس و التارک لدینه المفارق للجماعة»؛ ریختن خون مسلمانی که به لا اله الا الله گواهی جایز نیست مگر در یکی از این سه مورد: متاهل زناکار، کشتن در مقابل کشتن کسی دیگر و کسی که دینش را ترک می کند و از جماعت مسلمین جدا می شود).^۳ ابن تیمیه می گوید: اگر مرتد کشته نشود، هر کسی که به دین می گردد از دایره آن بیرون می رود، بنابراین کشتن مرتد حفاظت از دین و اهل دین است و کشتن مرتد از کم شدن مسلمین و بیرون رفتن از اسلام جلوگیری می کند.^۴

۲- مجازات زنا

الف- داستان یک مورد سنگسار

شعبی می گوید: شرحه زن شوهر داری بود و شوهرش در شام بود و با او فاصله داشت، شرحه حامله شده بود، آقایش او را نزد امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام آورد و گفت: این زن زنا کار است و به زنا اعتراف کرده است، آنگاه علی علیه السلام او را روز پنجشنبه صد ضربه شلاق زد و روز جمعه سنگسارش کرد و برای او چاله ای زد که تا ناف در آن قرار گرفت و من حضور داشتم، سپس گفت: سنگسار کردن سنتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان گذار آن

^۱ - موسوعة فقه علی ص ۲۷۵

^۲ - منهج علی بن ابی طالب ص ۲۷۵

^۳ - بخاری ش ۶۸۷۸

^۴ - مجموع الفتاوی ۱۰۲/۲۰

است. اگر کسی علیه این زن گواهی می داد اولین کسی که به سوی او سنگ می انداخت شاهد بود با شهادتی که علیه او داده بود، ولی این زن اعتراف کرده است، پس من اولین کسی هستم که به سوی او سنگ پرتاب می کنم، آنگاه سنگی به او زد و سپس مردم سنگ زدن را شروع کردند و من هم یکی از آنها بودم، سوگند به خدا من یکی از کسانی بودم که او را کشتند.

در لفظ احمد و بخاری آمده که علی علیه السلام گفت: بر اساس کتاب خدا او را شلاق زدم و بنا بر سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله او را سنگسار کردم،^۱ این حکم قضایی اجتهاد علی علیه السلام است و فقها در این مورد اختلاف نظر دارند و جمهور می گویند که هر دو مجازات شلاق و سنگسار جمع نمی شوند،^۲ در روایتی دیگر آمده است: در بازار برای آن زن چاله ای حفر کرد و مردم اطراف آن حلقه زدند، آنگاه علی علیه السلام با شلاق آنها را زد و گفت: اینطور نه، اگر اینچنین کنید یکدیگر را زخمی می کنید، صف بایستید همان طور که در نماز به صف می ایستید، سپس گفت: ای مردم اگر زناکار اعتراف کرده باشد اولین کسی که او را سنگسار می کند امام است و اگر چهار گواه به زنا گواهی دهند، اولین کسی که سنگ می زند شاهدها هستند، سپس امام سنگ می زند و سپس عموم مردم، آنگاه سنگی به آن زن زد و تکبیر گفت و سپس به صف اول دستور داد و گفت: بزیند و سپس گفت: برگردید و سپس صف بعدی تا اینکه زن را کشتند.^۳

ب- به تاخیر انداختن سنگسار کردن زن حامله

از دیدگاه علی علیه السلام^۴ اگر زنای زن حامله ثابت شود، تا وقتی که وضع حمل کند مجازاتش به تأخیر می افتد و از او علیه السلام روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله خدمتگذاری داشت که مرتکب کار زشت شده بود، ایشان صلی الله علیه و آله به من دستور داد که حد و مجازات را بر او اجرا کنم، دیدم که تازه زایمان کرده، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و ماجرا را با او در میان گذاشتم، فرمود: وقتی خونش بند آمد حد و مجازات را بر او اجرا کن، بر کنیزان و بردگان خود مجازات را اقامه کنید.^۵

^۱ - بخاری، کتاب الحدود ۴/۲۵۳

^۲ - تاریخ القضا فی الاسلام ص ۱۵۲

^۳ - مصنف عبدالرزاق ۱۳۳۳۵، فقه الامام علی ۲/۷۸۲

^۴ - فقه الامام علی ۲/۷۸۳

^۵ - مسند امام احمد ش ۱۱۳۷

ج- زنی که به زنا مجبور شده است

زنی که به زور زنا شده از دیدگاه علی علیه السلام مجازات نمی‌شود و در مقابل مهریه به او می‌رسد،^۱ علی علیه السلام می‌گوید: دوشیزه‌ای که به زنا مجبور شده است به اندازه مهریه یکی از خویشاوندانش از زناکار گرفته می‌شود و بیوه‌ای که به زور با او زنا شده است مقدار مهریه بیوه‌ای مثل خودش به او تعلق می‌گیرد.^۲

د- زنی که از روی ناچاری مرتکب زنا می‌شود

اگر زنی به خاطر نجات دادن خود از مرگ به ناچار مرتکب زنا گردید، از دیدگاه علی علیه السلام مجازات نمی‌شود و در روایتی آمده است: زنی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: من زنا کرده‌ام مرا سنگسار کن، عمر رضی الله عنه او را برگرداند تا آن که تا چهار بار به زنا گواهی داد، آنگاه عمر رضی الله عنه فرمان داد او را سنگسار کنند، در آن موقع علی علیه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین او را بازگردان و از او پرس چرا زنا کرده‌ای، شاید عذری داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه او را باز گرداند و گفت: چگونه زنا کردی؟ زن گفت: خانواده‌ام شترانی داشتند، به دنبال شتران خانواده‌ام رفتم ما شریکی داشتیم، او نیز به دنبال شترهای خود بیرون آمده بود، من با خود آب همراه آورده بودم و شترانم شیر نداشتند و شریک ما هم آب همراه داشت و هم شترانش شیر داشتند، آب من تمام شد، از او درخواست آب کردم، اما او نپذیرفت و گفت آب نمی‌دهم مگر اینکه خود را در اختیارم بگذاری، من نپذیرفتم تا اینکه نزدیک بود بمیرم، آن وقت به خواسته‌اش تن دادم، آنگاه علی علیه السلام گفت: الله اکبر، ولی آن کس که مجبور شود در صورتی که علاقه‌مند نباشد و از حد نگذرد، به نظر من معذور است.^۳ در روایتی دیگر آمده است که عمر رضی الله عنه به او چیزی داد و رهایش کرد و فقها این حادثه را در ضمن موضوع اجبار به زنا ذکر کرده‌اند و در ساقط شدن مجازات کسی که به اجبار با او زنا شد اختلافی ندارند، اما به زور انجام دادن غیر از مجبور شدن است چون کسی که مجبور است و چاره‌ای ندارد با اختیار خودش کار را انجام می‌دهد، اما در انجام کار با اکراه فرد را به زور به انجام کار وادار می‌کنند، به دلیل اینکه خداوند متعال اکراه را جدا از مجبور شدن ذکر کرده است، چنان که می‌فرماید:

^۱ - فقه‌الامام علی ۲/۷۸۶

^۲ - فقه‌الامام علی ۲/۷۸۶

^۳ - کنز العمال ۳۵۹۶، مغنی المحتاج ۴/۱۴۵

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (نحل/ ۱۰۶)

(جز آنانی که وادار به اظهار کفر می شوند و در همان حال دل‌هایشان ثابت بر ایمان است).

می فرماید: ﴿وَلَا تُكْرَهُوا فَنَيْتَكُمْ عَلَى الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَا﴾ (نور/ ۳۳)

(کنیزان خود را وادار به زنا نکنید).

می فرماید: ﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَابِغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ (البقره/ ۱۷۳)

(هر کس مجبور شود در حالی که از حد فراتر نرود و تجاوز نکند گناهی بر او نیست)

علی علیه السلام از آیه‌ی اخیر استدلال کرد، چون مجبور شدن به انجام گناهی به خاطر نجات زندگی مجازات اخروی را از کسی که مجبور است دور می‌نماید، پس مجازات دنیوی را نیز که از حقوق خدا باشد به طریق اولی ساقط می‌نماید و از این مسئله استنباط می‌شود که علی علیه السلام به این قاعده که ضرورت‌ها امور ممنوع را مباح می‌گردانند، عمل کرده‌است.^۱

ه- دفع حدود با شبهات

از دیدگاه علی علیه السلام حدود شرعی با شبهه ساقط می‌شوند، ضحاک بن مزاحم از علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: وقتی در حدود و مجازات‌ها شاید و غیره مطرح شد مجازات اجرا نمی‌شود^۲ و از علی علیه السلام روایت است که زنی نزد او آمد و گفت: من زنا کرده‌ام، علی علیه السلام گفت: شاید در رختخواب خود خواب بودی که کسی این کار را با تو کرد، یا به زور به این امر وادار شده‌ای؟ زن گفت: با اختیار خود بی آن که وادار شوم آن را انجام دادم، گفت: شاید بر خودت خشم گرفته‌ای گفت: خشم نکرده‌ام، آنگاه او را نگاه داشت و زندانی کرد و او را شلاق زد چون آن هنوز ازدواج نکرده بود^۳ از این رو او را شلاق زد.

و- زناى زن مسیحی

از دیدگاه علی علیه السلام اگر یک زن مسیحی زنا کند مجازات نمی‌شود، بلکه به اهل دینش سپرده می‌شود تا آنها بر اساس مقررات دین خود او را مجازات کنند،^۴ قابوس بن مخارق روایت می‌کند که محمد بن ابی بکر نامه‌ای به علی علیه السلام نوشت و از او در مورد مسلمانی

^۱ - فقه‌الامام علی ۷۸۹/۲

^۲ - مصنف عبدالرزاق ۱۳۷۲۷، المغنی ۲۱۱/۸

^۳ - فقه‌الامام علی ۷۶۱/۲

^۴ - فقه‌الامام علی ۷۶۶/۲

پرسید که با زنی مسیحی زنا کرده‌است، علی در جواب به او نوشت: مسلمان را با اقامه حد بر او مجازات کن و زن مسیحی را به اهل دینش بسپار،^۱ مجازات زنا امری عبادی است که فرد را از گناه پاک می‌گرداند و این مجازات برای کسی که مسلمان نیست نمی‌سزد.

ز- اجرای حدودات شرعی کفاره گناه است

ابی لیلی از مردی از قبیله هزیل که از قریش به شمار می‌آمد روایت می‌کند که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت: هر کسی مرتکب گناهی شد و حد شرعی بر او اجرا گردید، اجرای حد و مجازات کفاره گناهانش می‌باشد،^۲ همچنین در روایتی دیگر از او آمده است که می‌گوید: وقتی شراحه سنگسار شد همراه علی علیه السلام بودم گفتم: این زن بر بدترین حالتی که داشت وفات یافت، آنگاه علی مرا با چوب یا شلاق می‌زد که در دست داشت چنان زد که احساس درد کردم، گفتم: دردمندم کردی، گفت: بگذار درد بگیری، این زن هرگز در مورد گناهش پرسیده نخواهد شد مثل وامی که پرداخت شود.^۳

دلیل دیدگاه علی علیه السلام حدیث عباد بن صامت رضی الله عنه است که می‌گوید: در مجلسی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، ایشان فرمودند: هر کس مرتکب زنا شد و مجازات گردید، مجازاتش کفاره گناهش می‌باشد و هر کسی مرتکب این گناه گردید و خداوند راز او را پوشاند کار او با خداست؛ اگر بخواهد او را می‌بخشد و اگر بخواهد او را عذاب می‌دهد.^۴

یکی از اهداف آئین اسلامی حفاظت از آبرو و حیثیت و صیانت نسبه‌هاست، محفوظ نبودن نسبه‌ها مفاسد زیادی به بار می‌آورد، از جمله اینکه به دنبال آن جنگ‌ها و فساد و اختلاط انساب و قطع نسل پیش می‌آید، چون هدف زناکار این نیست که از آن زن صاحب فرزندی شود، بلکه هدف فقط شهوت رانی و لذت بردن است و اگر پاکدامنی نباشد مردم از دواج روی برمی‌تابند و فساد اخلاقی شایع می‌گردد و جنایت زنا ظهور می‌یابد، علاوه بر مفاسد اخلاقی و بهداشتی حاصله از آن و نیز سبب می‌شود تا مصایب و بلاها سرازیر شوند و اگر تنها فقط همین آیه در مورد زنا نازل می‌شد که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْفَ إِنَّهُ كَانَ

^۱ - مصنف عبدالرزاق ۱۳۴۱۹

^۲ - مصنف عبدالرزاق / ۱۳۳۵۵

^۳ - مصنف عبدالرزاق ۱۳۳۵۳

^۴ - مسلم، کتاب الحدود ش ۷۰۹ / ۱۳۳۳

فَلِحِشَّةٍ وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ (اسراء/ ۳۲) یعنی: و (با انجام عوامل و انگیزه‌های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه‌است. اگر تنها همین آیه نازل می‌شد کافی بود، بنابراین اسلام مقررات لازم را برای حفاظت از آبروی مردم و صیانت نسب‌ها مقرر نموده و خلفای راشدین آن را اجرا کرده‌اند.

۳- مجازات شراب

الف- شراب خواری در رمضان

عطاء از پدرش روایت می‌کند که علی علیه السلام نجاشی حارثی شاعر را که در ماه رمضان شراب نوشیده بود هشتاد ضربه شلاق زد و او را زندانی کرد و روز بعد او را از زندان بیرون آورد و بیست شلاق دیگر به او زد و به او گفت: این بیست ضربه شلاق را برای آن به تو زدم که در مقابل خداوند به خود جرأت داده‌ای و در رمضان روزه نبوده‌ای.^۲

ب- حکم مردن به سبب اجرای مجازات شراب خواری

از علی علیه السلام روایت است که گفت: در مورد هیچ کسی که به سبب اجرای حد بر او می‌میرد به دلم چیزی نمی‌گذرد جز کسی که به سبب اجرای مجازات شراب بر او می‌میرد و اگر چنین کسی بمیرد دیه‌اش را می‌پردازم، چون پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرده‌است.^۳ احکام و دستورات شریعت اسلامی مقرر داشته‌اند که عقل انسان که خداوند به سبب آن به او کرامت داده مصون بماند، از این رو شریعت اسلامی شراب را حرام کرده که عقل انسان را می‌برد و ناپیدایش می‌کند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾﴾ (مائده/ ۹۰-۹۱).

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی به کار می‌برید، همه و همه از

^۱ - مقاصد الشریعه یوبی ص ۲۵۵

^۲ - کنز العمال ۱۳۶۸۷، فقه الامام علی ۸۰۷/۲

^۳ - مسند احمد ۱۰۲۴

لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزئین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید. همانا شیطان از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا (از این دو چیزی که پلیدند و دشمنانگی و کینه‌توزی می‌پراکنند و بندگان را از یاد خدا غافل می‌کنند و ایشان را از همه عبادات، به ویژه نماز که مهمترین آنهاست، باز می‌دارند) دست می‌کشید و بس می‌کنید؟!۱

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کلّ مسکر خمر و کلّ خمر حرام»: هر چه انسان را مست می‌کند شراب است و هر شرابی حرام است.^۱ بنابراین کسی که مست است مجازات می‌شود و شریعت اسلام مخدرات و چیزهایی که سلامت عقل را تهدید می‌کنند و بر آن تاثیر می‌گذارند را حرام کرده است.^۲

حفاظت و صیانت عقل مطلوب شریعت است، چون با مصون بودن عقل دیگر ضروریات مصون و محفوظ می‌مانند و بی توجهی به حفظ عقل خلل و زیانهای بی‌شماری بر سلامتی عقل به دنبال دارد.^۳

۴- مجازات دزدی

الف: مال باید در حرز قرار گرفته باشد

از دیدگاه علی علیه السلام برای اینکه دست سارق قطع شود باید او مال را از جای محفوظ و متناسب با ارزش آن مال دزدیده باشد، از ضمیره روایت است که علی علیه السلام گفت: دست دزد قطع نمی‌شود مگر آن که کالا را از خانه دزدیده باشد.^۴

ب- سرقت چیزی که در آن شبهه مالکیت است

از دیدگاه علی علیه السلام اگر سارق چیزی را دزدیده باشد که در آن شبهه مالکیت باشد، مثل اینکه سهمی در آن داشته باشد، دستش قطع نمی‌شود،^۱ از زید بن ثابت بن دثار روایت است

^۱ - بخاری ۵۵۸۵

^۲ - الحکم و التحاکم فی خطاب الوحی ۴۶۷/۱

^۳ - مقاصد الشریعة یوبی ص ۲۴۳

^۴ - کنز العمال ۱۳۹۱۱، فقه‌الامام علی ۸۱۰/۲

که مردی را نزد علی علیه السلام آوردند که از اموال خُمس دزدی کرده بود، علی علیه السلام فرمود: او در این خُمس سهمیه دارد و دستش را قطع نکرد. شعبی از علی علیه السلام روایت می کند که می گفت: هر کسی از بیت المال دزدی کند دستش قطع نمی شود.^۲

ج- دزدیدن انسان آزاد

از دیدگاه علی علیه السلام هر کسی بچه آزادی غیر برده را دزید، به مجازات آن دستش قطع می شود. از ابن جریر روایت است که گفت علی علیه السلام دست کسی را که فرد آزادی را فروخته بود قطع کرد و گفت: فرد آزاد برده قرار نمی گیرد،^۳ چون ارزش انسان از مال بیشتر است، پس به طریق اولی دست کسی که انسانی را می دزدد قطع می شود.

د- برده ای که از مال آفایش دزدی می کند

از دیدگاه علی علیه السلام اگر برده ای از اموال صاحب و آفایش سرقت کند، دستش قطع نمی شود و از حَکَم روایت است که علی علیه السلام گفت: اگر غلام من از مالم دزدی کند دستش را قطع نمی کنم.^۴

ه- ثابت کردن سرقت

ابن قدامه نقل می کند که از دیدگاه علی علیه السلام جرم سرقت با شهادت دو شاهد یا دوبار اعتراف کردن سارق ثابت می شود^۵ و از عکرمه بن خالد روایت است که گفت: علی علیه السلام دست هیچ دزدی را قطع نمی کرد مگر آن که گواهان می آمدند و علیه او گواهی می دادند و اگر گواهی می دادند دستش را قطع می کرد و اگر از دادن شهادت امتناع می ورزیدند او را رها می کرد. یکبار دزدی را آوردند و علی علیه السلام او را زندانی کرد و فردای آن روز او و دو گواه را فراخواند، گفتند: یکی از گواهان حاضر نشده است، آنگاه علی علیه السلام دزد را آزاد کرد و دستش را قطع نکرد.^۶ قاسم بن عبدالرحمن و او از پدرش روایت می کند که مردی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: من دزدی کرده ام، علی علیه السلام بر او پرخاش کرد و به او ناسزا گفت: او

^۱ - فقه الامام علی ۸۱۱/۲

^۲ - مصنف عبدالرزاق ۱۸۸۷۱

^۳ - منبع مذکور/ ش ۱۸۸۰۶

^۴ - مصنف ابن ابی شیبہ ۲۰۲/۱۰

^۵ - المغنی ۲۷۹/۸

^۶ - مصنف عبدالرزاق ۱۸۷۷۹، ۱۳۹۰۸

بازهم گفت: من دزدی کرده‌ام، علی علیه السلام فرمود: دستش را قطع کنید او دوبار علیه خودش گواهی داده است، دستش را در گردنش آویزان کنید.^۱

و- کشف دزد قبل از سرقت

از دیدگاه علی علیه السلام اگر دزد قبل از آن که کالا را از مکان محفوظ بردارد دستگیر شود، دستش قطع نمی‌شود، حارث از علی روایت می‌کند که مردی را آوردند که خانه‌ای را سوراخ کرده بود و در همان حالت دستگیر شده بود و علی دستش را قطع نکرد،^۲ در لفظ دیگر این اضافه شده که او را چند ضربه شلاق به عنوان تعزیر زد.^۳

ز- تکرار دزدی

از دیدگاه علی علیه السلام هر کسی دزدی کند دست راستش قطع می‌شود، اگر برای بار دوم دزدی کند پای چپش قطع می‌شود و اگر برای بار سوم دزدی کند تعزیر می‌شود و دست دیگر و پای دیگرش قطع نمی‌شود، این نظریه را ابن منذر و غیره از علی علیه السلام نقل کرده‌اند،^۴ و از عبدالله بن سلمه روایت است که دزدی را نزد علی آوردند ایشان دست او را قطع کرد، باز برای بار دوم او دزدی کرده بود و او را نزد علی علیه السلام آوردند، آنگاه علی علیه السلام پایش را قطع کرد، باز برای بار سوم او را آوردند آنگاه علی گفت: اگر دست دیگرش را قطع کنم صورتش را با چه پاک کند و با چگونه غذا بخورد؟ سپس گفت: اگر پایش را قطع کنم با چه راه می‌رود؟ من از خدا شرم می‌آید، عبدالله بن سلمه می‌گوید: آنگاه علی علیه السلام او را شلاق زد و برای همیشه او را به زندان انداخت.^۵ از مغیره و شعبی روایت است که گفتند: علی علیه السلام می‌گفت: اگر دزد چند بار دزدی کرد، یک دست و یک پایش قطع می‌شود و اگر باز هم دزدی کرد زندانی می‌شود،^۶ و شعبی می‌گوید: علی فقط یک دست و یک پا را قطع

^۱ - مصنف ابن ابی شیبہ ۴۷۷/۹

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۴۷۷/۹

^۳ - کنز العمال ۱۳۹۱۱، فقه الامام علی ۸۱۷/۲

^۴ - المحلی ۳/۳۵۴، المغنی ۸/۲۶۴

^۵ - البدائع ۹/۴۳۷۳، فقه الامام علی ۸۱۸/۲

^۶ - مصنف عبدالرزاق ش ۱۸۷۶۴

می کرد و اگر دزد بعد از این دزدی می کرد زندانی و تنبیه می شد و علی علیه السلام می گفت: من از خدا شرم می کنم که برای دزد دستی نگذارم که با آن غذا بخورد و استنجاء و طهارت کند.^۱

ح- قطع کردن دست و آویزان کردن آن

از دیدگاه علی علیه السلام مستحب است که دست دزد وقتی قطع می شود بعد از آن به گردنش آویزان گردد،^۲ از حجه بن عدی روایت است که می گوید: علی علیه السلام دست دزد را قطع و آنها را زندانی می کرد و وقتی بهبودی می یافتند آنها را از زندان بیرون می آورد و می گفت: دست هایتان را به سوی خدا بلند کنید و آنها دست هایشان را بلند می کردند، می گفت: چه کسی دست هایتان را قطع کرده است؟ می گفتند: علی علیه السلام سپس می فرمود: چرا؟ می گفتند: چون دزدی کرده ایم، سپس می گفت: بار خدایا گواه باش، بار خدایا گواه باش^۳ و دست قطع شده را در روغن داغ می زد تا خون ریزی نکند و زودتر بهبود یابد، مبادا زخم عفونت کرده و به دیگر قسمتهای بدن سرایت کند و فرد تلف شود.^۴

یکی از اهداف شریعت اسلامی حفظ و صیانت از اموال مردم است، آن مالی که مایه ی دوام و استواری زندگی است و تمام عوامل و وسایل گرفتن مال را بدون حق شرعی حرام کرده و نیز ممنوع و حرام نموده و هر کس که مرتکب این جرم شود و سرقت بر او ثابت گردد، اسلام حد و مجازات سرقت اجراء می کند، چنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ﴾ (المائدة/ ۳۸)

«دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید».

خلفای راشدین علیهم السلام این احکام را اجرا کرده اند.

سوم: احکام قصاص و جنایات

شریعت اسلامی به خاطر حفاظت و صیانت جان مردم و جلوگیری از مفاسدی که قتل و خون ریزی به دنبال دارد احکام قصاص را تشریح کرده، چنان که خداوند متعال می فرماید:

^۱ - مصنف عبدالرزاق ش ۱۸۷۶۴

^۲ - فقه الامام علی ۸۲۱/۲

^۳ - کنز العمال ۱۳۴۲

^۴ - فقه الامام علی ۸۲۱/۲

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنِبَ عَلَيْكُمْ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾ (البقره / ۱۷۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده است».

و می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (البقره / ۱۷۹)

«ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است».

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ (الاسراء / ۳۳)

«هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند بیگمان صاحب خون یاری شونده است».

و اینک بخشی از احکام مربوط به قتل و قصاص و جنایت‌ها از دیدگاه علی علیه السلام ذکر

می‌شود:

الف- مشارکت در قتل عمد

از دیدگاه علی علیه السلام اگر گروهی جمع شوند و یک نفر را به قتل برسانند، همه در مقابل او کشته می‌شوند و از ایشان روایت است که سه نفر را که یک نفر را کشته بودند قصاص کرد.^۱

ب- کسی که برده‌اش را دستور به قتل بدهد

از دیدگاه علی علیه السلام اگر کسی برده‌اش را دستور دهد که کسی را به قتل برساند، صاحب برده قصاص می‌شود و برده زندانی می‌گردد، ابن مندر و غیره این را نقل کرده‌اند^۲ خلاص از علی علیه السلام روایت می‌کند که ایشان در مورد مردی که برده‌اش را به قتل کسی دستور داده بود،

^۱ - المغنی ۷/۶۲۷

^۲ - المغنی ۷/۷۵۷

گفت: برده به منزله‌ی شلاق یا شمشیر اوست^۱ و در روایتی دیگر آمده است: هرگاه کسی برده‌اش را دستور دهد که کسی را به قتل برساند، برده به منزله‌ی شمشیر و یا شلاق او است و صاحب برده کشته می‌شود و برده زندانی می‌گردد.^۲

ج- کسی که در ازدحام کشته شود

از دیدگاه علی علیه السلام دیه کسی که در شلوغی کشته شود و قاتلش مشخص نباشد بر عهده بیت المال است^۳ و از یزید بن مذکور همدانی روایت است: مردی در روز جمعه به سبب ازدحام جمعیت در مسجد کشته شد، علی علیه السلام دیه‌ی او را به عهده بیت المال گذاشت.^۴

د- جنایت راننده و پیشرو و سوار

در این مسئله از علی علیه السلام دو روایت است: اول اینکه کسی که حیوان را به جلو می‌راند، یا در جلو و حیوان پشت سر او باشد و یا کسی که سوار بر حیوان است، اگر حیوانی چیزی را له کند یا با پایش کسی یا چیزی را لگد بزند، اینها ضامن هستند و باید خسارت را بپردازند، چون در هدایت حیوان کوتاهی ورزیده و دقت نکرده‌اند،^۵ خلاص از علی علیه السلام روایت می‌کند که او کسی را که حیوان را پیش می‌راند، یا در جلوی حیوان حرکت می‌کند یا سوار آن است اگر حیوان چیزی را له کند یا تلف نماید اینها ضامن هستند و دلیلش این است کسی که سوار است گویا قتل را مستقیماً خود انجام می‌دهد، چون حیوان مثل وسیله‌ای در دست اوست و کسی که از پشت حیوان را به جلو هدایت می‌کند یا حیوان در پشت سر او حرکت می‌کند سبب جنایت هستند و به خاطر عدم دقت و بی احتیاطی ضامن هستند و باید خسارت را بپردازند،^۶ روایت دوم این است که از دیدگاه علی علیه السلام اگر ثابت شود که هدایت کننده‌ی حیوان کوتاهی نکرده است، ضامن پرداخت خسارت نمی‌گردد و از علی علیه السلام روایت است که گفت: اگر هدایت کننده حیوان گفت: راه را باز کنید و فردی که آنجا بود شنید،

^۱ - مصنف ابن ابی شیبہ ۳۷۱/۹

^۲ - فقه الامام علی ۸۳۶/۲

^۳ - فقه الامام علی ۸۳۸/۲

^۴ - الخلافة الراشدة، یحییٰ الیحیی ص ۵۰۲

^۵ - فقه الامام علی ۸۴۱/۲

^۶ - مصنف ابن ابی شیبہ ۲۵۹/۹

ضمانتی بر هدایت کننده حیوان نیست،^۱ از علی علیه السلام روایت است که گفت: اگر راه گشاده باشد ضمانتی بر هدایت کننده حیوان نیست،^۲ و دلیلش این است که عریض بودن راه و آگاه کردن عابران احتیاط است، پس اگر با وجود گشاده بودن راه عابران توجه نکنند تقصیر خودشان است و اگر مصدوم شوند خود بر خویش جنایت کرده‌اند و هدایت کنندگان حیوانات تضمینی ندارند و این دو روایت تضادی ندارند، چون در روایت اول گفته شده: اگر کوتاهی ورزیدن هدایت کنندگان حیوانات ثابت شود، باید خسارت را پردازند و در روایت دوم آمده است که اگر کوتاهی ورزیدن هدایت کنندگان حیوانات ثابت نشود و تقصیر عابران ثابت گردد، خسارت را نمی‌پردازند.^۳

ه - کسی که بر اثر تجاوز سبب تلف شدن دیگران شود

هر کسی چاهی حفر کند، یا ساخت و ساز انجام دهد در جایی که اجازه حفر یا بنا یا گذاشتن آن چیز را در آن جا نداشته باشد و به سبب آن انسانی تلف شد، مثلاً در چاه افتاد یا به سبب آنچه او سر راه گذاشته بود لغزید و کشته شود، کسی که چاه را حفر یا چیز لغزنده را گذاشته ضامن است،^۴ علی علیه السلام می‌گوید: هر کسی چاهی حفر کرد یا چوبی را گذاشت و انسانی بر اثر اصابت آن کشته شد، ضامن است.^۵

و - اشتباه در گواهی دادن

از دیدگاه علی علیه السلام اگر کسی به اشتباه علیه کسی گواهی داد ضامن است، پس اگر کسی علیه فردی به اشتباه گواهی داد و بر اساس آن گواهی فرد قصاص یا مجازات شد، گواه ضامن است که دیه را پردازد،^۶ از طرق متعددی از علی علیه السلام روایت است: که دو مرد علیه کسی گواهی دادند که او دزدی کرده است، آنگاه علی علیه السلام دستش را قطع کرد، فردای آن روز مرد دیگری را آوردند و گواهان گفتند: ما اشتباه کرده‌ایم و دزد اولی نبوده و همین

^۱ - فقه‌الامام علی ۸۴۱/۲

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۵۵۹/۹

^۳ - فقه‌الامام علی ۸۴۲/۲

^۴ - منبع مذکور ۸۴۲/۲

^۵ - مصنف عبدالرزاق ۸۴۰۰

^۶ - فقه‌الامام علی ۸۴۳/۲

بعدی است، آنگاه علی علیه السلام گواهی آنان را علیه آن مرد باطل قرار داد و آنها را ملزم کرد که دیه او را پردازند،^۱ در روایتی دیگر آمده است که گفت: اگر شما عمداً چنین گواهی را داده بودید دستهایتان را قطع می کردم و شهادت آنها را علیه مرد اول باطل قرار داد و آنها را ملزم به پرداخت دیه آن مرد نمود،^۲ دلیلش این است که آن دو گواه سبب شده اند تا عضو انسانی تلف شود و سبب قرار گرفتن در اتلاف موجب پرداخت خسارت است، مثل کسی که سر راه چاهی حفر کند.^۳

ز- اگر گروهی گروه دیگری را از روی اشتباه به قتل برسانند

اگر گروهی در کشتن یکدیگر مشارکت نمایند مسئولیت جنایت بر همه آنها تقسیم می شود و هر یک از آنها به اندازه ی کاری که از او سر زد، مجازات می شود و آنچه مقتول علیه خودش انجام داده به عهده خودش قرار می گیرد،^۴ خلاص می گوید: مردی چهار نفر کارگر را آورده بود که برایش چاهی حفر کنند، چاه روی آنها سقوط کرد و یکی از آنها مُرد، قضیه را به علی علیه السلام ارجاع دادند و ایشان سه نفر را مُلزم کرد که سه چهارم دیه را پردازند و یک چهارم آن را کم کرد.^۵

ح- کسی که کودک و برده را بدون اجازه ولی و صاحبش به کار گیرد

از دیدگاه علی علیه السلام اگر کسی بچه ای را بدون اجازه سرپرست او، یا برده ای را بدون اجازه صاحبش به کار گیرد، یا آن را بر حیوانی سوار کند و بچه یا برده بمیرد، چنین کسی ضامن پرداخت خسارت است، حکم روایت می کند که علی علیه السلام گفت: هر کسی برده ی قومی را خواه برده کوچک باشد یا بزرگ به کار گیرد باید خسارت پردازد،^۶ و علی علیه السلام می گوید: هر کس از کودک آزاد غیر برده کمک بگیرد، باید خسارت بدهد... هر کس از بزرگی کار بگیرد ضامن نیست.^۷

^۱ - مصنف ابن ابی شیبہ ۴۰۹/۹

^۲ - مصنف عبدالرزاق ۱۸۴۶۱

^۳ - فقه الامام علی ۸۴۴/۲

^۴ - منبع سابق.

^۵ - الخلی ۵۰۵/۱۰ و فقه الامام علی ۸۴۴/۲.

^۶ - مصنف ابن ابی شیبہ ۳۷۷/۹

^۷ - مصنف ابن ابی شیبہ ۳۷۷/۹

ط - جرم معنوی

از دیدگاه علی هر کس از نظر معنوی مرتکب جرم شود، به عنوان مثال کسی را بترساند و ترساندن سبب مرگ یا هلاکت شود، مسئولیت جنایی به او بر می‌گردد و ضامن است،^۱ ابن جریج می‌گوید: به عطا گفتم: مردی کودکی را که بالای دیوار قرار دارد، صدا می‌زند که افتادی و کودک می‌افتد و می‌میرد، آیا مسئول است؟ گفت: از علی روایت می‌کنند که او این فرد را به پرداخت خسارت ملزم می‌نمود و می‌گفت: او را ترسانیده است،^۲ و جمهور علماء به صورت اجمالی همه متفق هستند که مرتکب جرم معنوی مسئول است.^۳

ی - جنایت پزشکی

اگر پزشک یا جراح کاری بر خلاف شرایط و دستورات معالجه انجام داد و به سبب آن انسان یا حیوانی تلف گردید، از دیدگاه علی علیه السلام مسئول است،^۴ ضحاک بن مزاحم می‌گوید: علی علیه السلام برای مردم خطبه ایراد نمود و گفت: ای گروه پزشکان و اطباء هر کس از شما به معالجه‌ی انسان یا حیوانی پرداخت از طرف تعهد بگیرد که در صورت هلاکت انسان یا حیوان مورد معالجه مسئول نیست و اگر انسان یا حیوانی را بدون گرفتن تعهد معالجه کند و بیمار تلف شود پزشک ضامن و مسئول است.^۵ از مجاهد روایت است که علی علیه السلام در مورد طبیب گفت: اگر بر روش معالجه خود گواه نگرفت خودش مقصر است، یعنی مسئول است.^۶

ک - کسی که به سبب قصاص یا مجازات بمیرد

از دیدگاه علی علیه السلام اگر حد یا قصاص بر مستحقی انجام گرفت و او به سبب آن مُرد، بر قصاص گیرنده مسئولیت و ضمانتی نیست،^۷ و او علیه السلام می‌گوید: اگر کسی به حکم قرآن

^۱ - فقه‌الامام علی ۸۴۶/۲

^۲ - کنز العمال ۴۰/۸۶

^۳ - فقه‌الامام علی ۸۴۶/۲

^۴ - فقه‌الامام علی ۸۴۷/۲

^۵ - مصنف عبدالرزاق ۱۸۰۴۷

^۶ - مصنف عبدالرزاق ۱۸۰۴۶

^۷ - فقه‌الامام علی ۸۴۷/۲

قصاص شد و به سبب قصاص مُرد دیه‌ای ندارد،^۱ و می‌گوید: هر کسی به هنگام مجازات مرد، مجازات او را کشته است،^۲ و همچنین می‌گوید: اگر کسی به خاطر ارتکاب جرم زنا یا دزدی مجازات شد و مرد دیه‌ای ندارد،^۳ دلیلش این است که گرفتن قصاص واجب است و آنچه واجب است شرط نیست که سلامت فرد در آن تضمین گردد، پس اگر در انجام واجب کوتاهی سرزده نباشد مسئولیتی به انجام دهنده واجب بر نمی‌گردد.^۴

ل- راهزنی که قبل از راهزنی دستگیر می‌شود

اگر راهزن قبل از اینکه مالی را بگیرد و یا کسی را بکشد دستگیر شود، زندانی می‌شود تا وقتی که توبه کند و اگر مالی را بگیرد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای چپش قطع می‌شود و اگر کسی را کشته باشد و همچنین مالی را برده باشد دست راست و پای چپش قطع می‌شوند، سپس به دار آویخته می‌گردد تا بمیرد و اگر قبل از دستگیری توبه کرد باید اموال را بر گرداند و از او قصاص گرفته می‌شود ولی مجازات نمی‌شود.^۵ حارث بن بدر قبل از دستگیری توبه کرد، او یک راهزن بود، علی علیه السلام توبه اش را قبول کرد و مجازات محاربه را از او ساقط نمود چون قبل از دستگیری توبه کرده بود.^۶

م- قاتلی که به خاطر نجات متهم بی‌گناهی اعتراف به قتل می‌کند

مردی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند که او را از یک خرابه در حالی که چاقویی آلوده به خون در دست داشته بود و در کنار جسد خونین انسانی ایستاده بود دستگیر کرده بودند، امیرالمؤمنین از او بازجویی کرد، گفت: من او را کشته‌ام، فرمود: او را اعدامش کنید، وقتی او را برای کشتن بردند مردی شتابان آمد و گفت: ای قوم عجله نکنید او را پیش علی علیه السلام برگردانید، آن مرد را بازگرداندند، مرد دیگری گفت: ای امیرالمؤمنین او قاتل نیست، من او را کشته‌ام، آنگاه علی علیه السلام به مرد اوّل گفت: چرا گفتی که من قاتل او هستم حال آن که تو او را نکشته بودی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، چه کار می‌توانستم بکنم، پلیس‌ها

^۱ - فقه‌الامام علی ۸۴۸/۲

^۲ - منبع سابق.

^۳ - مصنف ابن ابی شیبہ ۳۴۲/۹

^۴ - فقه‌الامام علی ۸۴۸/۲

^۵ - المحلی ش ۲۵۲، عصرالخلافة امرا شده عمری ۱۵۱

^۶ - عصرالخلافة الراشده ص ۱۵۱

در حالی بالای سر جسد مقتول آمدند که در خونش می غلطید و من با چاقوی آغشته به خون در کنارش ایستاده بودم و من در همان خرابه دستگیر شده بودم، ترسیدم اگر بگویم قاتل نیستم حرفم مورد قبول واقع نشود و آن وقت باید پنجاه نفر از محله را سوگند می دادند، از این رو به جرمی اعتراف کردم که مرتکب آن نشده بودم. آنگاه علی گفت: کار بدی کردی، ماجرای تو چه بود؟ گفت: من قصاب هستم، در تاریکی به سوی مغازه ام رفتم، گاوی را سر بریدم و پوستش را در آوردم، در همین حالت که چاقو در دستم بود برای قضای حاجت به خرابه ای که نزدیکم بود رفتم، پس از فراغت خواستم به مغازه برگردم، ناگهان این مقتول را دیدم که در خونش می غلطید، وحشت زده شدم و ایستادم و به جسد نگاه کردم و همچنان کارد در دستم بود، ناگهان دیدم که مأموران شما کنار من ایستاده اند، مرا دستگیر کردند، مردم گفتند: قاتل همین است، قاتل جز این کسی نیست، بنابراین یقین کردم که شما سخنان آنها را به خاطر آنچه من می گویم رد نمی کنی، از این رو به جرمی اعتراف کردم که مرتکب نشده بودم، سپس علی علیه السلام به مرد دوم که به قتل اعتراف کرده بود گفت: داستان تو از چه قرار است؟ گفت: شیطان مرا فریب داد و این مرد را به طمع دست یابی به اموالش کشتم و پس از شنیدن صدای پای نگهبانان از خرابه بیرون رفتم و این قصاب را در وضعیتی که می گوید دیدم، در گوشه ای از خرابه خود را از نگاه او پنهان کردم، تا آن که نگهبانان آمدند و او را دستگیر کردند و نزد تو آوردند، وقتی شما فرمان کشتن او را دادید صادر کردی فهمیدم که گناه خون این هم به گردن من خواهد بود، از این رو آمدم و به حقیقت اعتراف کردم. آنگاه علی علیه السلام به حسن گفت: دستور در مورد این چیست؟ او گفت: ای امیرالمؤمنین اگر او یک نفر را کشته است نفر دیگری را از مرگ رهایی داده و خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (المائدة / ۳۲)

(و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد گویا همه مردم را از مرگ رهایی بخشیده است.)

آنگاه علی علیه السلام هر دو تا را آزاد کرد و دیه ی مقتول را از بیت المال پرداخت نمود،^۱ ممکن است علی علیه السلام بعد از آن که اولیای دم به جای قصاص دیه را قبول کردند چنین نموده است.^۲

^۱ - الطرق الحکیمه ص ۵۶، القضاء فی الاسلام ص ۱۵۴

^۲ - القضاء فی الاسلام ص ۱۵۴

ن- زنی که روز زفاف، شوهرش را با حضور دوستش کشت

در زمان علی علیه السلام زنی شوهرش را در روز زفاف بحضور دوستش به قتل رسانید و علی علیه السلام او را به مجازات قتل قصاص کرد.^۱

ص- پرداخت بدل شتر خونبها و چگونگی پرداخت دیه

اصل این است که شتر به عنوان دیه و خونبها داده شود و از دیدگاه علی علیه السلام اگر شتران فراهم نباشد می‌توان به جای آن چیزی دیگر داد. عامر از علی و عبدالله و زید علیهم السلام روایت می‌کند که گفتند: دیه (خون بها) صد شتر است،^۲ و از حسن روایت است که علی علیه السلام دوازه هزار درهم را به عنوان دیه مقرر کرد،^۳ و کیفیت دادن دیه از دیدگاه علی علیه السلام به این صورت است که دیه قتل خطا و شبه عمد بر عاقله است که به صورت اقساطی باید تا سه سال آن را بپردازند^۴ دلیل آن حدیثی است که مغیره بن شعبه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دیه را بر عاقله گذاشت،^۵ اما اینکه به صورت اقساطی پرداخت شود به خاطر آن است که مبلغ دیه زیاد و سنگین است و پرداختن آن به صورت یکجا سخت است، بنابراین بر سه سال تقسیم می‌شود تا بر حسب دستور اسلام آسان‌گیری شود.^۶

ع- دیه‌ی اهل کتاب

دیه‌ی اهل کتاب از قبیل یهودیان و نصارا همانند دیه مسلمان است،^۷ حکم بن عتیبه روایت می‌کند که علی علیه السلام گفت: خونبهای یهودی و مسیحی و هر کافری که در کنار مسلمین زندگی می‌کند مانند خون بهای مسلمان است.^۸

^۱ - المغنی ۳۶۲/۹، الطریق الحکیمه ص ۵۰، عصرالخلافة الراشد ص ۱۵۳

^۲ - مصنف ابن ابی شیبیه ۱۲۸/۹

^۳ - الام ۱۷۷/۷

^۴ - فقه‌الامام علی ۸۵۳/۲

^۵ - سنن ابن ماجه ش ۳۶۳۳

^۶ - فقه‌الامام علی ۸۵۴/۲

^۷ - منبع سابق ۸۵۵/

^۸ - مصنف عبدالرزاق ۱۸۴۹۴

ف- دیه‌ی ستون فقرات

از دیدگاه علی علیه السلام دیه‌ی ستون فقرات یک دیه کامل است و اگر شکسته شود و فرد توانایی آمیزش جنسی را از دست دهد، باید جانی یک دیه‌ی کامل پرداخت کند، همانگونه که علی علیه السلام بدان حکم کرده و دیه‌ی کامل را برای آن موارد مقرر نمود.^۱

س- کور کردن چشم کسی که فقط یک چشم دارد

از دیدگاه علی علیه السلام اگر کسی چشم فردی را که فقط یک چشم دارد کور کرد، باید دیه‌ی کامل یک انسان را بپردازد و یا اینکه یک چشم از او قصاص بگیرد و چشمش را کور کند و نصف دیه را بگیرد، این را ابن قدامه نقل کرده است،^۲ چون چشم کسی که یک چشم دارد از نظر منفعت با هر دو چشم فرد بینا برابر است، از این رو از جانی دیه کامل گرفته می‌شود.^۳

ق- دیه انگشتان

دیه‌ی هر انگشتی از نظر علی علیه السلام یک دهم دیه‌ی کامل است، یعنی دیه هر انگشت ده شتر است. عاصم بن ضمره از علی علیه السلام روایت می‌کند که گفت: دیه‌ی هر انگشت ده شتر است،^۴ و در روایتی دیگر آمده است: دیه هر انگشت یک دهم یک دهم دیه است.^۵

چهارم: در مورد تعزیرات

اگر در مورد یک گناه و جرم حد شرعی مقرر نشده بود و در اسلام مجازات مشخصی وجود نداشت، امیر المؤمنین علی علیه السلام او را ادب می‌کرد و با تنبیه نمودن او را از گناهش باز می‌داشت و از آنجا که مجازات بر گناه‌اندازه‌ی مشخصی ندارد، امیر المؤمنین به تناسب گناه فرد را مجازات می‌کرد و هر چند گناه بزرگتر بود، ایشان مجازات بزرگتری در نظر

^۱ - مصنف ابن ابی شیبہ ۲۳۱/۹

^۲ - المغنی ۵/۸

^۳ - فقه‌الامام علی ۸۶۰/۲

^۴ - مصنف ابن شیبہ ۱۹۳/۹

^۵ - مصنف عبدالرزاق ۱۷۶۹۳

می گرفت و بر حسب نوع گناه و حالت گناهکار امیرالمؤمنین از وسیله‌های تعزیری و تنبیهی متعددی استفاده می نمود، از آن جمله به عنوان مثال برخی عبارتند از:

۱- زدن با دست

عمر بن خطاب رضی الله عنه و علی رضی الله عنه مشغول طواف کعبه بودند، ناگهان مردی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین حق مرا از علی بن ابی طالب رضی الله عنه بگیر، عمر گفت: او چه کار کرده؟ مرد گفت: سیلی بر چشم من زده است، آنگاه عمر رضی الله عنه ایستاد، تا اینکه علی رضی الله عنه به او رسید، گفت: ای ابالحسن آیا بر چشم این سیلی زده‌ای؟ علی رضی الله عنه گفت: آری، ای امیرالمؤمنین، عمر گفت: چرا؟ گفت: چون او را دیدم که در حالت طواف نگاهش را متوجه زنان مسلمین کرده، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: خوب کرده‌ای ای ابالحسن.^۱

۲- شلاق زدن

علی رضی الله عنه با زدن شلاق مجرمان را تعزیر می کرد، از آن جمله نجاشی شاعر را که در ماه رمضان شراب نوشیده بود شلاق زد و گفت: این بیست شلاق را اضافه بر مجازات شرابخواری به خاطر آن به تو می زنم که در رمضان روزه نبوده‌ای.^۲

۳- معرفی کردن به مردم

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گناهکار را به مردم معرفی می کرد، همانگونه که کسی را که به دروغ گواهی می داد به مردم معرفی می کرد و این به مصلحت جامعه بود تا دوباره کسی گواه گرفته نشود که گواهی او موجب تلف شدن حق مردم می شود. علی بن حسین می گوید: هر گاه علی رضی الله عنه گواهی را دستگیر می کرد که به دروغ گواهی داده بود او را نزد قبیله اش می فرستاد و می گفت: این کسی است که به دروغ گواهی می دهد او را بشناسید و او را به دیگران معرفی کنید، آنگاه پس از این کار آن فرد را رها می کرد.^۳ و زیدبن علی از پدرش و او از جدش و او از علی رضی الله عنه روایت می کنند که ایشان رضی الله عنه فردی را که به دروغ

^۱ - الرياض النظرة فی مناقب العشرة ۲/ ۱۶۵

^۲ - موسوعة فقه علی، قلعجی ص ۱۵۳

^۳ - منبع گذشته ص ۱۴۹

گواهی داده بود دستگیر و تعزیر کرد و او را در محله‌اش گرداند و مردم را نهی کرد از اینکه او را در چیزی گواه بگیرند.^۱

۴- زندانی کردن

گاهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام با زندانی کردن افراد را مجازات می‌کرد، از آن جمله نجاشی شاعر را که شراب خورده بود و در ماه رمضان روزه نبود، زندانی کرد.^۲

۵- بستن پاها با زنجیر در زندان

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام افراد فاسد را در زندان زنجیر می‌کرد و این زنجیرها قفل داشتند و افرادی را مقرر می‌کرد که به هنگام نماز از یک طرف زنجیرها را باز کنند.^۳

۶- فرو بردن در آلودگی‌ها

مردی را در رختخواب زنی یافتند و او را نزد علی علیه السلام آوردند، فرمود: او را ببرید و از قسمت جلو او را در جایی آلوده فرو ببرید، چون در جای بدتری از این رفته است.^۴

۷- قتل و اعدام

از دیدگاه علی علیه السلام اگر جنایت بزرگ و دارای تأثیر مهم باشد، تعزیر گاهی به کشتن هم می‌رسد، مثل جعل و ساخت احادیث به نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چون این کار سبب می‌شود تا چیزهایی وارد دین کنند که در حقیقت از دین نیستند و موجب انحراف مردم از دین صحیح می‌شود،^۵ بنابراین علی علیه السلام می‌گفت: هر کسی دروغ بگوید و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهد گردنش زده می‌شود.^۶

^۱ - منبع مذکور ص ۱۴۸

^۲ - مصنف ابن ابی شیبہ ۳۶/۱۰

^۳ - موسوعة فقه علی، قلجی ص ۱۵۶

^۴ - منبع سابق ص ۱۵۴

^۵ - منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله ص ۳۲۴

^۶ - موسوعة فقه علی ص ۱۵۴

۸- نابود کردن وسایل جرم و جنایت

ربیعہ بن زکار می گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام به روستایی نگاه کرد و گفت: اسم این آبادی کجاست؟ گفتند: این قریه زراره^۱ نامیده می شود که در آن شراب درست می شود و فروخته می شود، آنگاه علی علیه السلام فرمود: آن را آتش بزیند چون چیزهای پلید یکدیگر را از بین می برند و آن قریه را آتش زدند.^۲ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این قریه شرابها و مواد و ادوات ساخت آن سوزاند و از بین برد.^۳

امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اجتهادات خویش در زمینه ی قصاص و حدود و امور جنایی و تعزیر در مؤسسه قضایی تأثیر به سزایی گذاشت، همانطور که ایشان علیه السلام از سویی در تحول در مراکز فقهی با اجتهادات خویش که نشانگر آگاهی فراوان و عمیق و بر خورداری از دانش و فقه و درک و فهم اهداف شریعت اسلامی می باشد سهم به سزایی داشت.

^۱ - محله ای بود در کوفه که اسلم زراره بن یزید بن عمر از قبیله بنی بکار بر آن گذاشته شده بود.

^۲ - کنز العمال ۱۳۷۴۴، ابوعبید، الاموال ص ۱۰۳

^۳ - منهج علی فی الدعوة الی الله ص ۳۲۵

مبحث چهارم حجیت قول صحابی و خلفای راشدین

علمای اصول در مورد مذهب صحابی بحث بررسی لازم به عمل آورده‌اند و اذعان کرده‌اند به اینکه مذهب صحابی از دلایل مورد اختلاف است. ابن القیم می‌گوید: ائمه‌ی چهارگانه بر این اجماع کرده‌اند که مذهب صحابی حجّت است.^۱ اصحاب پیامبر ﷺ به خصوص بزرگان صحابه از جایگاه والایی در فهم و درک کردن برخوردار بودند، چنان که ابن مسعود رضی الله عنه درباره آنان می‌گوید: آنان در میان این امت از همه قلب پاک تر و از دانش عمیقتر برخوردار بودند و از همه کمتر گرفتار تشریفات و تکلفات بودند و رهنمودشان از همه افراد امت درست تر و بهتر است. مجموعه‌ای بودند که خداوند آنها را برای همراهی پیامبر خود و بر پاداشتن دینش برگزیده بود، پس فضل و مقام آنها را بشناسید و از آنان پیروی کنید، چون آنها رهروان راه راست بوده‌اند.^۲

شاهد ما از سخن ابن مسعود رضی الله عنه این است که صحابه‌ی بزرگوار از علم و دانشی عمیق تر برخوردار بودند است، پس آنها بیش از تمام امت از دانش و فهم و ادراک بیشتری برخوردار بوده‌اند و نسبت علم و دانش کسانی که بعد از آنها آمده‌اند همچون نسبت مقام و فضیلت مسلمانان بعدی نسبت به آنان است،^۳ از آنجا که این مطلب چنان روشن است که به دلیل و حجت نیاز ندارد، ما به بیان اسباب و عواملی می‌پردازیم که ایشان را در چنین جایگاهی قرار داده‌است که عبارتند از:

۱- اصحاب بطور مستقیم از پیامبر ﷺ فرا می‌گرفتند

فراگرفتن مستقیم از چند ناحیه در فهم و درک تاثیر دارد که عبارتند از:

الف- زلال بودن سرچشمه

آنان با فرا گرفتن از خود پیامبر ﷺ وحی را همانطور که بود و دست نخورده فرا می‌گرفتند و سخن وحی را مستقیم از زبان پیامبر ﷺ می‌شنیدند، بنابراین علم و دانش آنها با

^۱ - اعلام الموقعین ۴/۱۲۰

^۲ - شرح السنة بغوی ۱/۲۱۴، ۲۱۵

^۳ - اعلام الموقعین ۴/۱۴۷

آنچه صفای آن را مکدر می نماید آلوده نیست، بلکه همان خالص و ناب کتاب و سنت است که آراء و دیدگاههای افراد با آن نیامیخته و همچون دیگر علومى که بعد از آنها درب آن به روی مسلمین گشوده شد مثل فلسفه و کلام و غیره، آمیخته با نظر افراد نمی باشد.

ب- فهم دقیق و ژرف

چون رسول خدا ﷺ خود معلّم و استاد اصحاب بود که همه مردم زبانش شیواتر و واضح تر و توانایی تفهیم بیشتری داشت، دقیق و ژرف حقایق را می فهمیدند، آری آنگاه که افرادی فهیم و سراپا گوش با دلهایی آگاه، و سلیقه‌ای هم آهنگ که آوای حق را سر می دادند و تشنه شنیدن آن بودند، سخنان پیامبر ﷺ را می شنیدند، آن را به بهترین وجه حفظ می کردند و دقیق و درست منظور خدا و پیامبر ﷺ را می فهمیدند و این امر واضح و روشن است، چون مردم در طول زندگی خود و طلاب علم همواره به دنبال اساتیدی می روند که از نظر علم و دانش از دیگران بهتر هستند و صورت مسئله‌ها را بهتر بیان می کنند و توانایی تفهیم بیشتری دارند و چه بسیار دانش پژوهانی بوده‌اند که در آسمان علم و دانش درخشیده‌اند و به لطف خدا، بعد بواسطه‌ی تعلیم و آموزش والای معلم خود بهره‌ی فراوانی از دانش به دست آورده‌اند. ما می دانیم که هیچ کس به یک دهم زیبایی و حسن آموزش پیامبر ﷺ و حتی به کمتر از آن نمی رسد و معاویه بن حکم رضی الله عنه به همین امر گواهی می دهد و می گوید: پدر و مادرم فدای رسول خدا ﷺ باد، نه قبل از او و نه بعد از او معلّمی همچون او ندیده‌ام.^۱

ج: آنها به آنچه می شنیدند و می فهمیدند یقین داشتند:

از این رو علوم آنان یقینی است و علوم پسینیان آنها در بسیاری اوقات دستخوش گمان قرار می گیرد

د: آنان از اسباب نزول آیات و اسباب ورود احادیث آگاه بودند: از آن جا که آنان ناسخ و منسوخ را می دانستند، آگاهی از این موارد، آنها را در فهمیدن مُراد و درک مقاصد بیشتر یاری می کرد.

ه - - آنان عملکرد پیامبر ﷺ و رفتارش را که مفسّر قرآن و گفته‌های ایشان رضی الله عنه بود و توضیح می داد و مقصود آنان را بیان می کرد با چشم خود مشاهده می نمودند.

^۱ - مسلم / ش ۳۳ کتاب المساجد

و- اگر اشکالی برایشان پیش می‌آمد می‌توانستند آن را بپرسند و جواب خود را بگیرند.

۲- سلیقه و سرشت عرب بودن آنها

آنها از آن جا که عرب بودند و از سلیقه و سرشت عرب برخوردار بودند، آیات قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌فهمیدند و دلالت آن بر معانی شان را درک می‌کردند، بنابراین به دستور زبان و قواعد اصول که دیگران برای فهمیدن قرآن و سنت به آن نیاز داشتند، نیازی نداشتند.

۳- بهره مندی از اخلاص و تقوای فراوان

آنها به برکت اخلاصی که داشتند در زمان اندکی به علوم سودمند زیادی دست یافتند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره/۲۸۲): (از خدا بترسید و خداوند آنگاه به شما علم و دانش می‌دهد). همه این عوامل فقه قوی و به هم پیوسته‌ای را برای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شکل داده بود، ابن قیم بعد از بیان اسبابی همچون شنیدن از پیامبر صلی الله علیه و آله و فرا گرفتن از یکدیگر و دانستن زبان عربی به کاملترین صورت،^۱ می‌گوید: آنها علاوه بر اینکه از اسبابی که با ما در آن اشتراک داشتند همچون دلالت کلمات و قیاس‌ها برخوردار بودند، یقیناً بیش از همه افراد امت از قلب‌های پاک تر و دارای دانش عمیق بهره مند بودند و کمتر تکلف می‌کردند و رسیدن به آنچه ما به آن دست یافتنی نیست برای آنان میسر بود و از آنجا که خداوند به طور ویژه‌ای به آنان حضور ذهن، شیواگویی، دانش فراوان، آسان بودن فراگیری، درست و نیک فهمیدن و زود فهمیدن، کمبود معارض یا عدم آن، نیک زیستی و تقوای الهی را عطا کرده بود. از طرفی دیگر طبیعت و سرشت آنان عربی بود و معنای درست در فطرت و عقل آنها نهفته بود و نیازی نبود که اسناد و احوال راویان و علت‌های حدیث و مسایل جرح و تعدیل را بررسی کنند و همچنین نیازی به نگاه کردن به قواعد اصول و اوضاع اصولی‌ها نداشتند، بلکه در همه این امور بی‌نیاز بودند و فقط دو کار داشتند که عبارتند از اینکه:

اول خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرموده‌اند.

^۱ - مقاصد الشریعة یومی ص ۶۰۰

دوّم اینکه: معنایش این است؛ آنها از همه مردم و از تمام امت از این دو قضیه بهره بیشتری داشتند و آنها تمام توان و نیروی خود را بر این دو قضیه متمرکز کرده بودند، اما توان و نیروی متأخرین و بعدی‌ها بر امور مختلفی تقسیم شده و متفرق است، بخشی از توان ذهنی آنان صرف فراگیری زبان عربی و قواعد آن می‌شود و بخشی جهت فراگیری اصول و قواعد آن صرف می‌شود و بخشی به علم اسناد و بررسی احوال راویان مشغول است و بخشی از فکرشان را سخن مؤلفان اسناد و اساتیدشان که سخنان مختلفی دارند به خود مشغول کرده‌است و علاوه بر این دیگر مسایلی که اذهان را به خود مشغول می‌کند و وقتی بعدی‌ها به قرآن و سنت با دلها و اذهانی خسته از پرداختن به دیگر بخش می‌رسند به اندازه توان خود نصوص و معانی آن را درک می‌نمایند.^۱

پس با توجه به اسباب مشخصی که در راستای فهمیدن و علم کمک می‌نمایند، اصحاب پیامبر ﷺ از فهم و علم دقیقتری برخوردار بوده‌اند، بنابراین آنان به مقاصد و اهداف شریعت از دیگران آگاه‌تر بوده‌اند و از آن جا که یکی از مهم ترین راههای فهم مقاصد شریعت آگاهی از قرآن و سنت و روش استنباط از آن دو می‌باشد، باید گفت: بدون تردید اصحاب پیامبر ﷺ به کاملترین صورت از این وسیله برخوردار بودند.^۲

شاطبی می‌گوید: سلف از همه مردم به مقاصد قرآن آگاه‌ترند.^۳ در مورد صحابه رضی الله عنهم می‌گوید: آنان در فهم و درک شریعت و گام برداشتن در مسیر آن الگو هستند.^۴

علما در مورد حجّت بودن قول صحابی مذاهب گوناگون و متفاوتی دارند و نظرشان به پنج قول مشهور تقسیم می‌شود و ما قبل از ذکر اقوال مذاهب محل اختلاف را ذکر می‌کنیم:

۱- همه بر این اتفاق دارند که مذهب صحابی در مسایل اجتهادی بر دیگران خواه‌امام یا حاکم یا مفتی باشند حجت نیست.

۲- هر گاه صحابی سخنی گفت و دیگران با او موافقت کردند، در آن نمی‌توان اختلاف کرد چون در آن اجماع شده‌است.

۳- اگر صحابی قولی گفت و پخش شد و کسی با آن مخالفت نکرد، این به منزله‌ی اجماع سکوتی است.

^۱ - اعلام الموقعین ۱۴۹/۴

^۲ - مقاصد الشریعة الاسلامیة یوبی ص ۶۰۱

^۳ - الموافقات ۴۰۹/۳

^۴ - الموافقات ۱۳۰/۴

- ۴- علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هرگاه با صحابی با قول صحابی دیگری مخالفت کرد قول صحابی حجّت نیست.
- ۵- اتفاق کرده‌اند که هرگاه قول صحابی به قرآن و سنت و یا اجماع برگردانده شد، حجت در آن وقت همان مرجع است.
- ۶- علما اتفاق نظر دارند که اگر صحابی دیدگاه و قولش را پس بگیرد، قول او حجت نیست و محل اختلاف زمانی است که صحابی در مسئله‌ای اجتهادی تکلیفی سخن بگوید و در آن مورد موافق یا مخالفی نداشته باشد و ما هم نمی‌دانیم که آیا قول او منتشر شده یا نه؟ کسی مخالفت کرده یا نه؟^۱

علما در این مورد دو رأی دارند

- قول اول: اینکه قول صحابی حجّت است و این نظریه مالک و شافعی در قول قدیم و رأی احمد است در یک روایت و اکثر اصولی‌ها و فقهای احناف و ابن عقیل از حنابله و علائی^۲ خطیب بغدادی از شافعی‌ها نظرشان همین است و ابن قیم در اعلام الموقعین و شاطبی در الموافقات و ابن تیمیه نیز همین نظریه را دارند.^۳
- قول دوم: اینکه قول صحابی حجّت نیست، این یکی از دو قول شافعی است و آمدی و رازی و غزالی و احمد در روایتی نظریه شان همین است.^۴
- قول سوم: اینکه قول صحابی حجّت است، اگر مجالی برای رای در آن نباشد و این قول گروهی از احناف است.^۵
- قول چهارم: قول ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حجّت است، نه قول دیگر صحابه.^۶
- قول پنجم: قول خلفای چهارگانه ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم حجّت است نه قول دیگران.^۱

^۱ - مقاصد الشریعة ص ۵۹۴ و ۵۹۷

^۲ - حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۰

^۳ - مجموعة الفتاوی ۵/۴۱۳، اعلام الموقعین ۴/۱۲۰

^۴ - مقاصد الشریعة ص ۵۹۷

^۵ - حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۱

^۶ - الاحکام آمدی ۴/۱۳۰، حجة قول الصحابی ص ۴۰

اما قول راجح قول اول است و دلایل ترجیح در این مورد عبارتند از:

نخست: استدلال به قرآن

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

﴿۱۰۰﴾ (توبه/۱۰۰)

یعنی: پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را بخوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

حافظ ابن جریر در تفسیر این آیه از محمد بن کعب قرظی روایت می‌کند که گفت: عمر بن خطاب رضی الله عنه از کنار مردی گذشت که این آیه را می‌خواند تا به اینجا رسید:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ آنگاه عمر رضی الله عنه دست او را گرفت و گفت: چه کسی این آیه را به تو یاد داده است؟ گفت: ابی بن کعب، گفت: از من جدا نشو تا تو را پیش او ببرم، وقتی عمر رضی الله عنه نزد ابی آمد گفت: این آیه را تو اینگونه برای این خوانده‌ای... گفت: بله. عمر رضی الله عنه گفت: تو آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ گفت: گمان می‌بردم مقام ما چنان بالا برده شده که بعد از ما کسی به آن نمی‌رسد. ابی گفت: اول سوره‌ی جمعه این آیه را تصدیق می‌کند: ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (او مبعوث برای دیگران نیز هست، آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند). خدا چیره کار بجا است.)

و نیز در آیه‌ی دهم سوره‌ی حشر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ (و کسانی که بعد از آنان می‌آیند می‌گویند پروردگارا ما را و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده بیامرز.

در سوره انفال فرموده:

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾ ﴾ (انفال/۷۵)

«کسانی که پس از (نزول این آیات) ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمره شما هستند و (از حقوق و مدد و یاری شما برخوردار می‌گردند، این ولایت ایمانی بود و اما ولایت خویشاوندی علاوه بر این میان افرادی موجود است و) کسانی که بایکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته‌است و) بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.»

انگیزه سؤال عمر رضی الله عنه این بود که او این آیه را با رفع انصار بدون و او در ﴿ وَالَّذِينَ ﴾ می‌خواند، چنان که ابن جریر گفته‌است،^۱ سپس وقتی اُبی بن کعب برای او توضیح داد که کلمه الانصار مجرور است و بعد از آن واو می‌آید، گفت: گمان می‌بردم مقام ما چنان بالا برده شده که هیچ کسی بعد از ما به آن نمی‌رسد و این قول ایشان رضی الله عنهم قول گروه اول را تائید می‌کند که می‌گویند: اقوال همه صحابه حجّت است، چون همه آنان مورد ستایش قرار گرفته‌اند و بیان شده که در همه علوم و دانش‌ها و در فضیلت و جهاد و عمل گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و ابن القیم از این آیه استدلال کرد و آن را از دلیل بر وجوب پیروی از صحابه قرار داده‌است،^۲ همچنین ذکر کرده که امام مالک همین استدلال را کرده است،^۳ بیان می‌دارد که در این آیه صحابه ستایش شده‌اند و بیان شده که آنها سزاوارند که به آنان اقتدا شود و پیشوا قرار گیرند و به گفته‌هایشان عمل شود و نیز به اقتضای این آیه کسانی که از همه صحابه پیروی می‌نمایند ستوده شده‌اند و همچنین از هر فرد صحابه باید پیروی کرد به شرط آن که قول فرد صحابه با نص صریح قرآن و سنت مخالف نباشد^۴ از جمله دلایلی که نشانگر آن است قول همه صحابه حجّت است این آیه است که می‌فرماید:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ﴾

^۱ - تفسیر طبری ۴۳۸/۱۴

^۲ - اعلام الموقعین ۱۲۳/۴

^۳ - منبع سابق.

^۴ - همان منبع ۱۲۳/۴-۱۲۹

(آل عمراه / ۱۱۰)

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید، به معروف امر می‌کنید و از منکر باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

ابن جریر با سند خودش در تفسیر این آیه از ضحاک روایت می‌کند که گفت: منظور از بهترین امت در آیه فوق اصحاب پیامبر ﷺ هستند^۱، ابن جریر بعد از ذکر این روایت مفهوم آن را اینگونه توضیح می‌دهد: بعضی اصحاب راویان و ناقلان و دعوتگران هستند که خداوند به مسلمین فرمان داده که از آنها پیروی نمایند.

شاطبی با این استدلال نموده و می‌گوید: سنت صحابه رضی الله عنهم سنتی است که به آن عمل می‌شود و مرجع به شمار می‌آید^۲ و در آیه این نکات اشاره شده که آنان از سایر امت‌ها برترند و این به معنای آن است که آنها در هر حال مطابق با قرآن سنت بوده‌اند و مخالفت نکرده‌اند^۳.

امام ابن قیم جوزی بر حجت بودن قول صحابه از آیات زیادی استدلال کرده و با توجیه درست استدلال خود را بیان نموده و بحث مفیدی ارائه نموده است.^۴

دوم: استدلال به سنت

این دلایل زیادند و به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: پیامبر ﷺ می‌فرماید «خیر الناس القرون الذی أنا فیہ، ثم الثانی، ثم الثالث»^۵: (بهترین مردم مؤمنانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند، سپس کسانی که در قرن دوم می‌آیند و پس از آنها کسانی که در قرن سوم می‌آیند).

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بدین معناست که صحابه در هر بابی از ابواب خیر و نیکی از دیگران جلو هستند، به خصوص در رسیدن به حقیقت و آنچه درست است،^۶ پس آنان در هر کار خوبی از قبیل علم و عمل و ایمان و عقل و دیانت و بیان و عبادت از دیگران برتر هستند و آنها در بیان و حل مشکلی از دیگران سزاوار ترند و هیچ کسی با این امر مخالفت

^۱ - تفسیر طبری ۱۰۲/۷

^۲ - الموافقات ۷۴/۴

^۳ - منبع سابق.

^۴ - اعلام الموقعین ۱۲۳/۴-۱۳۵

^۵ - مسلم ۱۹۶۵/۲

^۶ - اعلام الموقعین ۱۳۶/۴

نمی‌کند مگر کسی که یکی از بدیهیات دین اسلام را از روی خود بزرگ بینی رد کرده باشد.^۱

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر پیامبری که خداوند مبعوث کرده در امتش برای او یارانی قرار داده که به سنت او تمسک می‌جویند و به او اقتدا می‌نمایند.^۲ بیهقی برای اثبات برتر بودن صحابه و رفعت مقام آنها در هر علم و عمل و هدفی با همین حدیث^۳ استدلال کرده است.^۴

سوم: استدلال به روایات

از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: ای گروه قاریان قرآن راه کسانی را بگیرید که پیش از شما بوده‌اند، سوگند به خدا اگر بر راه راست آنان گام بردارید بسیار جلو رفته‌اید و اگر راه راست را ترک کردید و به چپ و راست رفتید، به گمراهی بسیار دور از حق گرفتار آمده‌اید.^۵ خطیب با سند خودش از عامر شعبی روایت می‌کند که گفت: آنچه از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به شما گفتند آن را بگیرید.^۶

چهارم: پاره‌ای از اقوال ائمه و علما در حجیت قول صحابی

۱- قول شافعی:

وقتی قرآن و سنت وجود دارد، هر کسی آنها را بشنود عذری ندارد و باید از آن دو اطاعت نماید و در مواردی که قرآن و سنت چیزی نگفته باشند، به گفته‌های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به قول یکی از آنان مراجعه می‌کنیم،^۷ و همچنین فرمود: شما حق ندارید سخنی

^۱ - مجموع الفتاوی ۱۵۸/۴

^۲ - مسلم، کتاب الایمان ۶۹/۱

^۳ - الاعتقاد بیهقی ص ۳۱۹

^۴ - حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۸

^۵ - حلیة الاولیاء ۱۰/۲۸۰، البدع ابن وضاح ص ۱۰

^۶ - حقیقة البدعة و احکامها ۱/۳۲۹

^۷ - الام شافعی ۲۶۵/۷

بگوئید مگر بر اساس یکی از اصول گفته باشید، یا بر اصل قیاس کرده باشید، که اصول کتاب خدا و سنت و یا قول یکی از اصحاب پیامبر ﷺ یا اجماع مردم است.^۱

۲- قول احمد بن حنبل:

در مورد دین خود از هیچکدام این‌ها تقلید مکن، آنچه از پیامبر ﷺ و اصحاب او آمده را بگیر، سپس در مورد اقوال تابعین انسان اختیار دارد.^۲

۳- قول امام مالک:

قول امام مالک و مذهب او در ترجیح عمل اهل مدینه معروف است، اما او فراتر از این رفته و قول صحابه را معتبر دانسته و قول ولی امرهای بعد از پیامبر ﷺ را حجت قرار داده است.^۳

۴- ابن تیمیه می گوید:

آن دسته از علما که گفته‌اند قول صحابی حجت است، فقط زمانی آن را حجت دانسته‌اند که صحابی دیگر مخالف آن نباشند، و نیز اگر قول او معروف شد و به آن اعتراض نکرده باشند، مثل این است که او را تأیید کرده باشند و می‌توان گفت: اگر صحابه ﷺ آن را تأیید کرده باشند، اجماع اقرار به حساب می‌آید، چون آنها باطل را تأیید نمی‌کنند، اما اگر قول او معروف نباشد، اگر مشخص شود که با آن مخالفت شده، به اتفاق همه حجت نیست.^۴

۵- رأی شاطبی:

شاطبی در توضیح فرموده پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «ما أنا علیه و أصحابی»: (آنچه من و اصحابم بر آن هستیم)^۵ می‌گوید: این به گفته‌ها و سنت و روشهای صحابه بر می‌گردد و آنچه آنان در آن اجتهاد کرده‌اند مطلقاً حجت است و پیامبر ﷺ اینگونه برای آنها گواهی داده‌است، تا اینکه می‌گوید... بنابراین هر آنچه آنان اساس نهاده‌اند، سنت است اگر چه

^۱ - مناقب الشافعی ص ۳۶۷

^۲ - مسائل الامام احمد، ابی داود ص ۲۷۶

^۳ - اعلام الموقعین ۴/۱۲۳ و ترتیب المدارک ۱/۹۴

^۴ - مجموع الفتاوی ۱/۲۸۳

^۵ - السلسله‌الصحیحه ۱/۱۲، ۲۵ (۳/۴۸۰)

شبهی نداشته باشد، به خلاف دیگران.^۱ و در (الموافقات) می گوید: سنت صحابه سنتی است که بر آن عمل می شود و به آن مراجعه می شود.^۲

^۱ - الاعتصام ۲/۲۶۳

^۲ - الموافقات ۴/۷۴

فصل پنجم

مؤسسه حکومتی و کارگزاران علی بن ابی طالب علیه السلام

فصل پنجم به دو مبحث زیر می پردازد:

مبحث اول: قلمروهای دولت

مبحث دوم: تعیین فرمانداران در دوران علی علیه السلام

مبحث اول قلمروهای دولت

نخست: مکه‌ی مکرمه

وقتی عثمان رضی الله عنه وفات یافت، فرماندار مکه خالد بن سعید بن عاص بود، سپس علی رضی الله عنه او را عزل نمود و ابو قتاده‌ی انصاری را به عنوان والی و فرماندار مکه تعیین کرد،^۱ چنین به نظر می‌آید که ابو قتاده مدّت کوتاهی فرماندار مکه بوده، چون وقتی علی رضی الله عنه خواست به سوی عراق حرکت کند، قثم بن عباس^۲ را به عنوان فرماندار مکه به آن جا فرستاد و ابو قتاده انصاری را عزل نمود،^۳ بر این اساس مدت فرمانداری ابو قتاده دو ماه طول کشید و از دوران کوتاه فرمانداری او سخنان و اخبار قابل ذکرى نقل نشده و بیشتر منابعی که از فرمانداری قثم بن عباس بر مکه سخن گفته‌اند، بیان کرده‌اند که علی رضی الله عنه او را به عنوان فرماندار همزمان مکه و طائف مقرر کرد،^۴ و اخبار مکه در دوران خلافت علی رضی الله عنه جز آن قسمت که مربوط بوده به موسم حج و کسانی که امیر حج قرار گرفته‌اند نقل شده‌اند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه در دوران خلافت خود در حج حضور نیافت، چون با فتنه‌هایی درگیر بود که در گوشه‌های دولت اسلامی سر بلند کرده بودند و اوضاع هنوز در آن مناطق آرام نبود و علی رضی الله عنه در موسم حج کسی را می‌فرستاد که حجّاج را رهبری کند، ظاهراً قثم بن عباس فقط در موسم حج سال (۳۷ هـ) امیر حج بوده و در سال (۳۶ هـ) علی رضی الله عنه عبدالله بن عباس را به عنوان امیر حج فرستاد و در سال (۳۸ هـ) عبیدالله بن عباس را به امیر حج منصوب کرد و به مکه فرستاد. با وجود اینکه منابع در بیان سالی که هر یک از اینها به حج رفته‌اند اختلاف دارند و در سال (۳۹ هـ-) معاویه رضی الله عنه یکی از فرماندهان شام را همراه حجّاج شام به مکه فرستاد تا حج را اقامه نماید، وقتی به مکه رسید با قثم بن عباس درگیر شد و اگر صحابه رضی الله عنهم برای برقراری صلح و توافق بر این که یکی از افراد بنی شیبه حج را اقامه نماید اقدام نمی‌کردند، نزدیک بود میان آنها جنگ پیاگردد، اما با دخالت صحابه رضی الله عنهم حج با امنیت برقرار شد و جنگی در نگرفت.^۵

۱- الولاية علی البلدان ۳/۲، تاریخ ابن خیاط ص ۲۰۱

۲- سیر اعلام النبلاء ۳/۴۴۰

۳- تاریخ یعقوبی ۲/۱۷۹

۴- الکامل فی التاریخ ۳/۳۹۸، الولاية علی البلدان ۴/۲

۵- الولاية علی البلدان ۴/۲ تاریخ طبری ۶/۷۹

قثم بن عباس همچنان فرماندار مکه بود تا اینکه لشکر معاویه رضی الله عنه به فرماندهی بسر بن ارطاه وارد مکه شد و قثم از آن جا که برای خود احساس خطر کرد پا به فرار گذاشت و از مکه بیرون رفت و اینگونه دوران فرمانداری او بر مکه به پایان رسید و مکه از قلمرو حکومت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیرون آمد و علی رضی الله عنه یکی از لشکرهاش را فرستاد تا مکه را باز پس بگیرند اما به شهادت رسیدن علی رضی الله عنه سبب شد تا این مهم انجام نگیرد.^۱

دوم: مدینه نبوی

در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سه خلیفه بعد از او مدینه پایتخت دولت اسلامی بود و خلیفه در آن ساکن بود و مدینه را در زمان حضورش در آن خودش اداره می کرد و وقتی خلیفه به سفر می رفت کسی را به عنوان جانشین خود بر آن مقرر می کرد که آن را اداره کند. بعد از بیعت مردم با علی رضی الله عنه اوضاع دگرگون شد، چون وضعیت کلی و درگیری که بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه پیش آمد او را وادار به ترک مدینه کرد، به خصوص بعد از آن که طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهن قبل از واقعه جنگ جمل به سوی عراق رهسپار شدند،^۲ و چنان که بعضی از روایات می گویند در این وقت سهل بن حنیف انصاری به عنوان جانشین خلیفه در مدینه مقرر گردید.^۳

مدت فرمانداری سهل بن حنیف بر مدینه برای ما معلوم نیست، اما ظاهراً دوران فرمانداری او در مدینه بیش از یک سال بوده، چون روایت است که او در سال (۳۷هـ) فرماندار مدینه بوده است،^۴ سپس علی رضی الله عنه بعد از آن که سهل بن حنیف را عزل کرد، تمام بن عباس را به عنوان والی و فرماندار مدینه منصوب نمود و بعد از او ابو ایوب انصاری را به فرماندار مدینه انتخاب کرد، که تا سال (۴۰هـ) ایشان فرماندار مدینه باقی ماند. در این سال لشکر شام از سوی معاویه رضی الله عنه به فرماندهی سیر بن ارطاه^۵ وارد مدینه شد، پس ابو ایوب از مدینه فرار کرد و بسوی علی در کوفه رفت،^۶ و اینجا بود که مدینه از قلمرو حکومت علی رضی الله عنه بیرون آمد و جزو قلمرو حکومت معاویه رضی الله عنه گردید و اینگونه در دوران علی رضی الله عنه

۱- تاریخ طبری ۸۰/۶، الولاية علی البلدان ۵/۲

۲- تاریخ خلیفه ابن خیاط ص ۱۸۱، الولاية علی البلدان ۲/۲

۳- منبع سابق.

۴- تاریخ طبری ۵۳/۶، الولاية علی البلدان ۲/۲

۵- سیر اعلام النبلاء ۴۰۹/۳، الولاية علی البلدان ۲/۲

۶- تاریخ طبری ۸۰/۶، الکامل ۳۷۳/۳

مدینه از پایگاه خلافت به ولایتی از ولایت‌ها تبدیل شد و حوادث سیاسی دور از آن رخ می‌دادند، بنابراین می‌بینیم که منابع تاریخی تقریباً در این برهه مدینه را فراموش کرده‌اند، تا آن که لشکر معاویه توانست بر آن غالب آید.^۱

سوم: ولایت بحرین و عمان

بحرین در زمانی که عثمان رضی الله عنه وفات یافت تابع امارت بصره بود و ابن عامر یکی از فرمانداران خود را امیر آن جا مقرر می‌کرد و علی رضی الله عنه در دوران خود مجموعه‌ای از أمراء خود را که مهمترین آنها عمر بن ابی سلمه^۲ بود را به عنوان امیر بحرین مقرر کرد، عمر بن ابی سلمه در اثنای سفر علی رضی الله عنه به عراق او را همراهی کرد، سپس علی او را برای مدت زمانی به عنوان فرماندار بحرین منصوب کرد^۳ و سپس او را به عراق فراخواند تا در کنارش باشد، همچنین قدامه بن عجلان انصاری^۴ و نعمان^۵ بن عجلان انصاری از فرمانداران علی رضی الله عنه در بحرین بودند و گفته‌اند که عیدالله بن عباس^۶ نیز از جمله کسانی بوده‌است که علی آنها را به فرمانداری بحرین منصوب کرده‌است و عیدالله بن عباس فرماندار یمن بود، شاید بحرین و نجد در آن زمان تابع یمن بوده‌اند، همانگونه که از تعبیر طبرانی بر می‌آید، همچنان که تعبیر خلیفه بن خیاط به این نکته اشاره می‌کند که ترتیب مشخصی برای این فرمانداران را سراغ نداشته است،^۷ منابع تاریخی اسامی بعضی از فرماندارانی را ذکر کرده‌اند که علی به عمان می‌فرستاد، که یکی فرماندار و دیگری فرمانده لشکر بود، ایشان رضی الله عنه این فرماندهان را می‌فرستاد تا شورش‌هایی را که در عمان علیه علی رضی الله عنه بپاخته بودند خاموش کنند،^۸

۱- الولاية علی البلدان ۳/۲

۲- تهذیب التهذیب ۴۵۶/۷

۳- الکامل ۲۲۲/۳، الولاية علی البلدان ۵/۲

۴- الولاية علی البلدان ۵/۲

۵- الاصابة ۵۶۲/۳، الولاية علی البلدان ۵/۲

۶- تاریخ طبری ۹۰/۶

۷- الولاية علی البلدان ۶/۲

۸- تاریخ یعقوبی ۹۵/۲، الولاية علی البلدان ۶/۲

همچنین فرمانداری در یمامه بود که شاید او تحت اشراف والی و فرماندار بحرین قرار داشت.^۱

چهارم: یمن

وقتی عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و مردم با علی رضی الله عنه بیعت کردند، علی رضی الله عنه عبید الله بن عباس رضی الله عنه را به فرمانداری یمن منصوب کرد،^۲ و قبل از رسیدن عبید الله بن عباس به یمن، فرمانداران عثمان رضی الله عنه از آنجا بیرون آمدند و بعضی از آنها همراه لشکر جمل با طلحه و زبیر رضی الله عنهما همراه شدند و در مجهز کردن لشکر نقش به سزایی داشتند،^۳ عبید الله بن عباس فرماندار صنعاء و توابع آن بود و سعید بن سعد بن عباد انصاری با او در فرمانداری کمک می کرد و فرمانده لشکر بود،^۴ شهادت عثمان رضی الله عنه تاثیر شگرفی بر مسلمین یمن گذاشته بود و آنها از این جنایت ناراحت و متنفر بودند، بنابراین بعضی از اهالی یمن بیعت نکردند و دوست داشتند قاتلان عثمان رضی الله عنه را بکشند و چون امر کشتن قاتلان عثمان رضی الله عنه به تأخیر افتاد، آنها بعد از واقعه‌ی حکمیت به معاویه نامه نوشتند، بنابراین معاویه بسر بن ارطاه را فرستاد و او توانست با همکاری این دسته از مردم برای مدت کوتاهی^۵ بر یمن چیره شود، بعد از آن علی توانست یمن را از لشکر معاویه باز پس بگیرد و باری دیگر عبید الله بن عباس را به عنوان فرماندار یمن منصوب کرد و تا وقتی که علی رضی الله عنه به شهادت رسید عبید الله والی یمن بود.^۶

روایت شده که بسر بن ارطاه دو پسر عبید الله بن عباس و برخی از طرفداران علی را در آن جا به قتل رسانید، سپس به سوی شام بازگشت و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جاریه بن قدامه سعدی را به یمن فرستاد و او همان کاری را کرد که به سر کرده بود و او بعضی از دوستداران عثمان را در یمن به قتل رسانید.^۷ ابن کثیر می گوید: این خبر نزد سیره نویسان مشهور است، اما از دیدگاه اینجانب صحت آن قابل تأمل است^۸ و تردیدی نیست که در این

۱- الولاية علی البلدان ۶/۲

۲- تاریخ خلیفة بن خیاط ص ۶

۳- مروج الذهب مسعودی ۳۵۷/۲، الولاية علی البلدان ۶/۲

۴- الاستبصار ابن قدامه مقدسی ص ۹۹، الولاية علی البلدان ۶/۲

۵- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۰۹

۶- تاریخ طبری ۸۰/۶، ۸۱، الولاية علی البلدان ۷/۲

۷- تاریخ طبری ۵۵/۶

۸- البداية و التّهایة ۳۳۴/۷

برهه افراد بی گناه کشته نشده‌اند، حتی در بصره و صفین وقتی دو طرف با هم جنگیدند افراد بی گناه را نمی‌کشتند، پس چگونه در دوران آتش بس کودکان و بی گناهان را می‌کشته‌اند، بنابراین نمی‌توان این حرفهای متضاد با عرف و ارزش‌ها و دین مسلمین را قبول کرد.^۱

پنجم: ولایت شام

در دوران خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما معاویه رضی الله عنه فرماندار شام بود، وقتی علی رضی الله عنه زمام خلافت را به دست گرفت خواست معاویه را عزل کند و عبدالله بن عمر را به فرماندار شام منصوب نماید، اما عبدالله بن عمر از پذیرفتن فرمانداری شام امتناع ورزید و در این مورد پوزش خواست و خویشاوندی بین آنها را یادآور شد،^۲ و امیر المؤمنین علی درخواست عبدالله بن عمر را در خصوص نرفتن به شام پذیرفت و او را مجبور نکرد. اما روایاتی که ادعا می‌کنند که علی بر عبدالله بن عمر به خاطر این که او کناره‌گیری کرد و در کنار علی نایستاد پرخاش کرد، تحریف حقیقت و دروغ است،^۳ و نهایت امر در مورد قضیه عبدالله بن عمر و فرمانداری شام این بود که ذهبی از طریق سفیان بن عیینه و او از عمر بن نافع و او از پدرش و او از ابن عمر روایت می‌کند که گفت: علی کسی را نزد من فرستاد و گفت: ای ابا عبد الرحمن تو کسی هستی که در شام از تو اطاعت می‌کنند، به شام برو تو را به عنوان امیر آن جا مقرر کرده‌ام، گفتم: به یاد خداوند و خویشاوندی و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌افتم، این مسئولیت را به من واگذار مکن، اما علی رضی الله عنه نپذیرفت، آنگاه از حفصه کمک گرفتم باز هم نپذیرفت، بنابراین شب هنگام به سوی مکه رفتم.^۴ این دلیل قاطعی است بر اینکه عبدالله بن عمر با علی رضی الله عنه بیعت کرده بود، زیرا اگر عبدالله بیعت نکرده بود چگونه می‌خواست او را به عنوان فرماندار منصوب نماید؟ در الاستیعاب ابن عبدالبر از ابی بکر بن ابی جهم و او از ابن عمر روایت می‌کند که به هنگام مرگ گفت: بر هیچ چیزی تأسف نمی‌خورم جز اینکه جنگیدن با گروه شورشیان را همراه علی ترک کردم.^۵ این نیز نشانگر آن است که ابن عمر

۱- الانصاف دکتر حامد خلیفة ص ۵۷۵

۲- المصنف ابن ابی شیبہ ۴۷۲/۷

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث ص ۱۶۰

۴- سیر اعلام النبلاء ۲۲۴/۳

۵- الاستیعاب ۳۲۶/۶

با علی بیعت کرده بود، چون از اینکه همراه علی به جنگ شورشیان نرفته بود پشیمان بود، چرا که عبدالله بن عمر از زمره کسانی بود که از فتنه کناره گیری کرد و با کسی نجنگید و اگر او با علی بیعت نکرده بود بیشتر پشیمان می شد و آن را نیز به صراحت بیان می کرد، چون بیعت کردن و در آمدن در آنچه مردم وارد آن شده اند واجب است و بیعت نکردن امری است که خود ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة»^۱ هر کسی بمیرد بدون آن که بیعتی به گردن داشته باشد با مرگ جاهلی مرده است، ولی بیعت با بیرون آمدن همراه علی علیه السلام برای جنگ فرق داشت، چون این قضیه مورد اختلاف صحابه رضی الله عنهم بود و بعضی از آن کناره گیری کرده بودند. پس چگونه ممکن است ابن عمر به خاطر عدم حضور در این جنگ پشیمان شود ولی به خاطر عدم بیعت متأسف نباشد، در صورتی که برای عدم بیعت وعید سخت آمده است و اینگونه باطل بودن ادعای بخشی از مورخین مبنی بر اینکه ابن عمر با علی بیعت نکرده آشکار می شود، چون ثابت شد که ابن عمر از زمره کسانی بود که با علی علیه السلام بیعت کردند و بلکه ابن عمر رضی الله عنه از مقربان علی رضی الله عنه بود که علی رضی الله عنه دوست داشت آنها را به عنوان فرماندار منصوب نماید و از آنها کمک بگیرد، چون علی می دید که ابن عمر رضی الله عنه صادقانه او را دوست دارد و خیرخواه اوست.^۲

بعد از آن که ابن عمر رضی الله عنه از پذیرفتن فرمانداری شام عذر خواهی کرد، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه سهل بن حنیف را به جای او فرستاد، اما همین که او به شام نزدیک شد، اسب سواران معاویه رضی الله عنه او را گرفتند و به او گفتند: اگر عثمان رضی الله عنه تو را فرستاده خوش آمدی و اگر کسی دیگر تو را فرستاده برگرد.^۳ اهالی شام به خاطر شهادت مظلومانه ی عثمان رضی الله عنه به شدت خشمگین بودند و پیراهن خونین عثمان همراه با انگشتان قطع شده ی دست نائله همسر عثمان به هنگام دفاع از عثمان رضی الله عنه به شام آورده شده بودند و داستان شهادت عثمان رضی الله عنه بسیار دردناک بود و احساسات مردم تحریک و قلبها جریحه دار و چشمها اشکبار بودند. همچنین خبر تسلط شورشیان بر مدینه و فرار بنی امیه به مکه و دیگر رخدادها اهل شام و در رأس آنها معاویه رضی الله عنه را متاثر کرده بود، از این رو ایشان فکر می کرد که وظیفه ی اوست که

۱- مسلم، کتاب الامارة ۸۵۱

۲- الانتصار للصحب و الال ص ۵۰۷

۳- تهذیب تاریخ دمشق ۳۹/۴، خلافة علی بن ابی طالب عبدالحمید علی ۱۱۰

برای گرفتن خون عثمان علیه السلام از قاتلانش به پاخیزد، چون ولی و صاحب خون عثمان علیه السلام است و خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ (۳۳)
(اسراء/۳۳).

یعنی: هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او این قدرت را داده‌ایم (که قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند بیگمان صاحب خون یاری شونده است.

از این رو معاویه رضی الله عنه مردم را جمع کرد و در مورد عثمان رضی الله عنه و اینکه او مظلومانه به دست بیخردان منافقی که از ریختن خون ناحق باکی نداشته‌اند به شهادت رسیده است، سخن گفت و متذکر شد که آنها عثمان رضی الله عنه را در ماه حرام و در شهر حرام کشته بودند، آنگاه مردم شوریدند و این کار را زشت شمردند و صداها بلند شد و در میان این جمع تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند، یکی از اصحاب حاضر در جمع به نام مره بن کعب رضی الله عنه بلند شد و گفت: اگر حدیثی نبود که از پیامبر شنیده‌ام سخن نمی‌گفتم، پیامبر صلی الله علیه و آله روزی فتنه‌ها را یاد شد و متذکر شد که فتنه‌ها نزدیکند، در آن موقع مردی از نزدیک ما عبور کرد که خود را با پارچه‌ای پوشانیده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این مرد در آن روز بر هدایت است» من آن مرد دنبال کردم، رفتم ناگهان دیدم که او عثمان بن عفان رضی الله عنه است، چهره‌اش را به سوی پیامبر برگرداندم و گفتم: آیا همین است؟ فرمود: بله^۱ و حدیثی دیگر هست که محرک و انگیزه‌ی قوی برای معاویه رضی الله عنه بود که خون عثمان رضی الله عنه را بخواهد، این حدیث را نعمان بن بشیر از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را دنبال عثمان بن عفان رضی الله عنه فرستاد، سپس عثمان آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله رو به او کرد به شانه‌اش دست زد و آخرین سخنی که به او گفت این بود که فرمود: «ای عثمان به زودی خداوند لباسی را به تو می‌پوشاند، اگر منافقان از تو خواستند آن را از تن در آوری آن را در نیاور تا به دیدارم بیایی». سه بار پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت، عرض کردم: ای امیر المؤمنین چرا تا کنون این حدیث را نمی‌گفتی؟ گفت: سوگند به خدا آن را فراموش کرده بودم و به یادم نمی‌آمد، من معاویه رضی الله عنه را از این حدیث با خبر کردم، او قبول نکرد تا آن که نامه‌ای به ام

المؤمنین نوشت و از او خواست که این حدیث را برای او بنویسد، آنگاه عایشه رضی الله عنها در نامه‌ای این حدیث را برای او نوشت.^۱

از آنجا که اهل شام به رهبری معاویه بن ابی سفیان به شدت بر اجرای فرمان خداوند در مورد قاتلان عثمان رضی الله عنه حریص بودند، علت اصلی بیعت نکردن آنها با علی بن ابی طالب رضی الله عنه این بود، نه به خاطر اینکه معاویه رضی الله عنه بر فرمانداری شام باقی بماند، یا به خاطر چشم دوختن به خلافت، چون کاملاً می‌دانست که امر خلافت مربوط به شش نفری است که عمر بن خطاب رضی الله عنه به عنوان شورای انتخاب خلیفه بعد از خودش تعیین کرده بود و کاملاً می‌دانست که علی رضی الله عنه از او برتر و به خلافت سزاوارتر است،^۲ به دلیل روایتی که یحیی بن سلیمان جعفی با سند جید از ابی مسلم خولانی روایت می‌کند که او به معاویه رضی الله عنه گفت: شما با علی رضی الله عنه همانند و هم‌تراز هستی که با او درگیری؟ معاویه رضی الله عنه گفت: نه سوگند به خدا من می‌دانم که او از من برتر است و از من به امر خلافت سزاوارتر است، ولی آیا شما نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است و من پسر عموی او هستم و خون او را می‌خواهم، پس نزد علی رضی الله عنه بروید و به او بگوئید: قاتلان عثمان را به من تحویل دهد تا تسلیم او شوم، آنگاه نزد علی آمدند و با او سخن گفتند ولی علی رضی الله عنه قاتلان را به معاویه تحویل نداد.^۳ در روایتی دیگر آمده است: نزد علی رضی الله عنه آمدند و با او صحبت کردند، علی رضی الله عنه گفت: معاویه با من بیعت کند و همراه آنان برای داوری نزد من بیاید، اما معاویه رضی الله عنه امتناع ورزید و نپذیرفت،^۴ اما روایتی که می‌گویند معاویه به خاطر اعتراض شخصی و طمع‌های دینوی و به علت دشمنی و رقابتی که در دوران جاهلیت بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه بود از بیعت کردن با علی رضی الله عنه اباء ورزید و دیگر تهمت‌هایی که به اصحاب پیامبر می‌زنند و نویسندگان معاصر همچون عباس محمود عقاد در کتاب (عبقریه علی) و عبدالعزیز الدوری در کتاب (مقدمة فی تأریخ صدر الاسلام) بر اساس این روایت خیال پردازی‌های پوچ و باطل خود را ارائه داده‌اند، باید دانست که اینها روایاتی غیر قابل قبول و متروک می‌باشند که راویان آن از نظر عدالت و حفظ دارای ضعف و عیب هستند.^۵

۱- مسند احمد، باقی سند الانصارش ۲۴۰۴۵

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۱۲

۳- فتح الباری ۹۲/۱۳، البدایة و النہایة ۱۲۹/۸

۴- فتح الباری ۹۲/۱۳ استشهد عثمان ص ۱۶۰

۵- خلافة علی عبدالحمید علی ص ۱۱۲

در تمام دوران خلافت علی علیه السلام شام در سلطه‌ی معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه قرار داشت و علی رضی الله عنه نتوانست بر آن چیره شود و یا افرادی را در آن جا به عنوان امیر و فرماندار مستقر کند، در شرق سرزمین شام درگیری‌هایی بین لشکر علی رضی الله عنه و لشکر معاویه رضی الله عنه رخ داد که مهم ترین آن جنگ صفین بود که علی رضی الله عنه و معاویه رضی الله عنه هر دو در این جنگ شرکت داشتند و این جنگ در سال (۳۷هـ) اتفاق افتاد، اما این جنگ‌ها مانع ادامه‌ی سلطه معاویه رضی الله عنه بر شام نگردید.^۱

ششم: ولایت جزیره

در ایام حکومت عثمان رضی الله عنه جزیره یکی از ولایت‌های تابع شام بود و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه شام در دست معاویه رضی الله عنه و عراق در دست علی رضی الله عنه بود، از این رو جزیره با توجه به موقعیت جغرافیایی که داشت و یک طرف آن به عراق و طرف دیگرش به شام متصل بود، همواره محل کشمکش دو گروه بود،^۲ و از سویی دیگر تسلط بر آن برای هر دو گروه‌اسان بود، لذا جنگ‌های زیادی بین لشکریان معاویه و لشکریان علی در جزیره در گرفت و هر گروه می‌کوشید بر جزیره مسلط شود و چنین به نظر می‌آید که علی رضی الله عنه نتوانست برای مدت زمانی بر آن چیره شود^۳ و در این مدت ایشان (اشتر) را به عنوان فرماندار جزیره مقرر کرد، او یکی از معروفترین فرمانداران علی در جزیره است،^۴ علی چند بار او را به عنوان فرماندار جزیره منصوب نمود و او توانست امور جزیره را سامان دهد، سپس علی رضی الله عنه در سال (سی و هشت هجری) به ناچار اشتر را به عنوان فرماندار به مصر فرستاد، با رفتن اشتر بار دیگر نابسامانی به جزیره برگشت و معاویه برای سیطره بر آن به پا خاست و جنگ‌هایی در جزیره در گرفت^۵ معاویه نتوانست در اواخر سال (سی و نه) تا حدودی بر جزیره مسلط شود،^۶ و جزیره پناهگاهی برای بعضی از کسانی بود که از جنگ در بین علی و معاویه کناره‌گیری کرده

۱- الولایه علی البلدان ۸/۲

۲- معجم البلدان ۱۳۵/۲

۳- الاخبار الطوال دینوری ص ۱۵۴، الولایه علی البلدان ۸/۲

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۰۰

۵- تاریخ طبری ۵۴/۶

۶- الفتوح ابن اعثم کوفی ۴۵/۴، الکامل ۳۷۹/۳

بودند،^۱ و شاید چون جزیره در میان قلمرو دو طرف قرار داشت، آنها آن را برای سکونت برگزیده بودند. اسامی بعضی از کسانی که از سوی علی علیه السلام به عنوان فرماندار جزیره تعیین شده‌اند ذکر شده است، از آن جمله یکی شیب ^۲ بن عامر و کمیل بن زیاد بود، این دو در مقابله با لشکریان شام که به جزیره حمله می‌کردند نقش به‌سزایی داشتند، چراکه اینها توانستند از طرف جزیره به شام حمله کنند.^۳

هفتم: ولایت مصر

عثمان رضی الله عنه در حالی به شهادت رسید که فرماندار مصر محمد بن ابی حذیفه بود، او از سوی عثمان رضی الله عنه به فرمانداری منصوب نشده بود، بلکه به زور آنجا فرمانداری را به دست گرفته بود و بعد از وفات عثمان علی او را بر پست فرمانداری مصر باقی گذاشت، با هجوم لشکر معاویه رضی الله عنه به مصر محمد بن ابی حذیفه توسط لشکریان معاویه رضی الله عنه دستگیر و زندانی گردید و سپس کشته شد،^۴ از این رو مدت فرمانداری او در دوران خلافت علی بسیار کوتاه بود. گفته شده که علی رضی الله عنه محمد بن ابی حذیفه را به فرماندار مصر انتخاب نکرد، بلکه او را بر حالتش باقی گذاشت تا اینکه کشته شد، بعد از کشته شدن او علی رضی الله عنه قیس بن سعد انصاری را به فرماندار مصر منصوب کرد^۵ به او گفت: به مصر برو تو را به عنوان والی آنجا منصوب کرده‌ام و نزد قوم خود برو و افراد مورد اعتماد خود را گرد آوری کن و کسانی را که دوست داری همراه تو باشند، جمع کن تا لشکری همراه داشته باشی چون این دشمنت را بیشتر می‌ترساند و عزت و افتخار دوستت را بیشتر می‌کند، اگر به خواست خداوند وارد مصر شدی با نیکوکاران آن جا به نیکی رفتار کن و با شک کنندگان و فتنه جویان سخت گیر باش و با عام و خاص به مهربانی رفتار کن، چون نرم خویی نعمت است^۶ زیرکی و فراست و حسن تصرف قیس در مواضع متعددی نمایان شد، او وقتی به سوی مصر حرکت کرد، گروهی از کسانی که به خاطر کشته شدن عثمان رضی الله عنه خشمگین بودند و گروهی از کسانی که در کشتن او شرکت داشتند نیز با او بودند، قبل از اینکه وارد مصر شود سوارانی از مصر به سوی او آمدند و

۱- الکامل ۳/۳۸۰

۲- الولاية علی البلدان ۹/۲

۳- الفتوح ابن اعثم کوفی ۵۰/۴ - ۵۲ تاریخ طبری ۱۹/۶

۴- ولایة مصر کندی ص ۴۲-۴۳، الولاية علی البلدان ۹/۲

۵- ولایة مصر کندی ص ۴۴، النجوم الزاهرة ۱/۹۴

۶- الکامل فی التاريخ ۲/۳۵۴

گفتند: تو کیستی؟ گفت: از گروه شکست خوردگان عثمان رضی الله عنه هستم، به دنبال کسی هستم که مرا پناه دهد و به وسیله او یاری شوم، گفتند: تو کیستی؟ گفت: قیس بن سعد، گفتند: برو او به راهش ادامه داد تا اینکه وارد مصر شد.^۱ این موضعگیری قیس به او قدرت داد که وارد مصر شود و او بعد از ورود به مصر اعلام کرد که فرمانده و امیر مصر است و اگر او قبل از ورود به این سپاهیان می گفت فرماندار مصر است ممکن بود به او اجازه ورود به مصر را ندهند، همانطور که لشکریان شام وقتی دانستند که فرماندار برگزیده‌ی علی رضی الله عنه برای فرمانداری شام اعزام شده نگذاشتند که وارد شام شوند.^۲

وقتی قیس بن سعد به فسطاط رسید بالای منبر رفت و در میان اهل مصر سخنرانی کرد و برایشان نامه‌ای از سوی علی بن ابی طالب رضی الله عنه را خواند و از آنها خواست که با علی بیعت نمایند^۳ و اینجا بود که اهل مصر به دو گروه تقسیم شدند، گروهی خلافت علی را پذیرفتند و با قیس بیعت کردند و گروهی دیگر توقف نموده و کناره‌گیری کردند، قیس با کسانی که با او بیعت کردند و با کسانی که از بیعت کردن امتناع ورزیده بودند حکیمانه و عاقلانه رفتار می کرد و آنها را به بیعت کردن مجبور نکرد و به حال خودشان رها کرد،^۴ و به این بسنده نکرد و بلکه هدایای آنها را در همان جایی که بودند می فرستاد و گروهی از اینها نزد او آمدند و او با آنان به خوبی رفتار نمود و آنان را گرامی داشت،^۵ این رفتار خوب باعث شد تا جنگ و درگیری بین آنها رخ ندهد و در نتیجه اوضاع مصر آرام شد و قیس توانست امور را سامان دهد، او فرماندهان را منصوب امور خراج و مالیات را منظم کرد،^۶ و اینگونه توانست ولایت مصر را سامان دهد و همه طرف‌ها را راضی کند.^۷

قیس بن سعد در موقعیتی قرار داشت که برای معاویه در شام مزاحمی سیاسی و خطری نظامی به حساب می آمد، چون مصر به شام نزدیک بود و قیس هم مصر را سامان بخشید و هوشیاری و زیرکی قیس معروف و نام‌آوری برخوردار بود، بنابراین معاویه از حرکات

۱- الولاية علی البلدان ۱۰/۲ به نقل از نهاية الارب فی تاریخ العرب نویری

۲- تهذیب تاریخ دمشق ۳۹/۴

۳- الکامل فی التاریخ ۳۵۴/۲

۴- ولاة مصر ص ۴۴، الکامل ۳۵۴/۲

۵- ولاة مصر ص ۴۴

۶- الولاية علی البلدان ۱۱/۲، النجوم الزاهرة ۹۸/۱

۷- الولاية علی البلدان ۱۱/۲

نظامی قیس احساس خطر می‌کرد که مبادا به جنگ او بیاید، از این رو برای قیس نامه می‌نوشت و او را تهدید می‌کرد و در عین حال می‌کوشید او را فریب دهد تا به او بپیوندد، اما قیس به حدی هوشیارانه این نامه‌ها را پاسخ می‌داد که معاویه نتوانست نیت و موضع او را بفهمد و نامه‌های متعددی بین آنها رد و بدل شد،^۱ روایات رافضی از نامه‌های رد و بدل شده بین معاویه و قیس زیادند که ابومخنف در کتاب‌های تاریخ روایت کرده است، اما این روایات باطل اند و صحت ندارند و کل این روایات را فقط همین رافضی روایت کرده که علمای جرح و تعدیل او را ضعیف قلمداد کرده‌اند و در متن این روایات چیزهای عجیب و غریبی ذکر شده که بارزترین آن مطلبی است که ذیلاً ذکر می‌شود:

۱- پیام علی به اهل مصر که با قیس بن سعد بود و در آن پیام آمده است: «بعد از آن دو یک والی زمام امور را به دست گرفت و کارهای تازه‌ای کرد، به خاطر آن امت به او اعتراض کردند و حکومت را تغییر دادند...» یعنی افراد امت علیه عثمان علیه السلام قیام کردند و امت این منکر را با کشتن عثمان علیه السلام تغییر داد، اما علی علیه السلام از گفتن چنین سخنانی پاک و به دور است و علی علیه السلام می‌دانست که قاتلان عثمان علیه السلام اراذل و اوباش بودند و کشتن عثمان ظلم و فساد بود و گفته‌های علی علیه السلام بر همین دلالت می‌نماید، از آن جمله آنچه ابن عساکر روایت کرده:

ابن عساکر روایت کرده که محمد بن حنیفه گفت: هیچگاه از علی علیه السلام نشنیدم که از عثمان علیه السلام به بدی یاد کند.^۲ حاکم و ابن عساکر روایت کرده‌اند که علی علیه السلام گفت: بار خدایا از خون عثمان علیه السلام اعلام بی‌گناهی و برائت می‌کنم، سوگند به خدا روزی که عثمان کشته شد عقلم را از دست دادم و خودم را نمی‌شناختم و مردم برای بیعت کردن پیش من آمدند، گفتم: سوگند به خدا از خدا شرم می‌کنم با قومی بیعت کنم که مردی را کشته‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «آیا از کسی شرم نکنم که ملائکه از او شرم می‌کنند» سوگند به خدا از خدا شرم می‌آید که بیعت کنم در حالی که عثمان علیه السلام کشته شده و جسدش روی زمین افتاده و هنوز دفن نشده است. مردم از نزد او منصرف شدند تا وقتی که عثمان علیه السلام به خاک سپرده شد، بعد از آن باری برگشتند و از من خواستند که با آنها بیعت نمایم، گفتم: بار خدایا از آنچه می‌خواهم انجام دهم می‌ترسم، تصمیم گرفتم و بیعت کردم، وقتی مردم گفتند:

۱- الکامل ۲/۳۵۵، الولاية علی البلدان ۱۱/۲

۲- تاریخ ابن عساکر، شرح حال عثمان ص ۳۹۵

امیرالمؤمنین گویا قلبم شکافته شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت^۱ در همین معنا علی اقبال زیادی دارد^۲ که آن را در کتابم (تیسیر الکریم المنان فی سیره امیرالمؤمنین عثمان بن عفان) گرد آورده‌ام.^۳

۲- گفته‌ی قیس بن سعد: «ای مردم ما با کسی بیعت کرده‌ایم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین فرد است....» این سخن مردود است، چون ثابت است که ابوبکر و عمر از علی رضی الله عنه برتر هستند و این مسئله‌ای بود که در آن زمان هیچ کسی از صحابه و از دیگران در آن شکی نداشتند، بنابراین نسبت دادن این سخن نه به قیس و نه به هیچ کدام از صحابه و تابعین درست و صحیح نیست و این نظریه فقط در میان شیعیان امامیه‌ی اخیر انتشار یافته است^۴، ابن تیمیه فرمود: شیعیان گذشته اتفاق نظر داشتند بر اینکه ابوبکر و عمر از علی رضی الله عنه برتر هستند،^۵ و دلایل زیادی هست که بیانگر این هستند که ابوبکر و عمر از علی رضی الله عنه برترند، از جمله ابن عمر روایت می‌کند که ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از بین مردم انتخاب می‌کردیم، قبل از همه ابوبکر و پس از او عمر و سپس عثمان رضی الله عنه را برتر می‌دانستیم.^۶ احادیث زیادی در این مورد آمده است،^۷ حقیقت امر همان طور که قبلاً در روایات صحیح گفته شد این است که معاویه از امیرالمؤمنین خواست قاتلان عثمان را به او تحویل دهد و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را به کشتن عثمان متهم نکرد.

۳- نامه معاویه به قیس بن سعد و اشاره به اینکه علی رضی الله عنه در کشتن عثمان طرف ماست، نسبت دادن چنین سخنی به معاویه صحت ندارد، چون بی گناهی علی چنان که قبلاً گفته شد واضح است و معاویه از این بی خبر نبود و می‌دانست که علی بی گناه است، چه برسد به اینکه به قیس بن سعد بگوید که علی این کار را کرده است.

۱- المستدرک ۳/۹۵، ۱۰۳

۲- مرویات ابی مخنف دکتربیحی الیحبی ص ۲۱۱

۳- عثمان بن عفان صلابی ص ۴۰۷-۴۰۹

۴- مرویات ابی مخنف ص ۲۱۱

۵- منهاج السنة ۴/۱ ۲۱۱۱

۶- بخاری ش ۳۶۹۷

۷- مرویات ابی مخنف ص ۲۱۲

محمد بن سیرین یکی از بزرگان تابعین و از کسانی که در آن روزگار می‌زیسته، می‌گوید: عثمان کشته شد و هیچ کسی را سراغ ندارم که در آن وقت علی را به کشتن او متهم کرده باشد^۱ همچنین می‌گوید روزی که عثمان کشته شد خانه پر از جمعیت بود، عبدالله بن عمر و حسن بن علی در حالی که شمشیر بر گردن آویخته بود در میان حاضران بودند، اما عثمان قاطعانه از آنها خواست که نجنگند.^۲

ابن شیبه از محمد بن حنیفه روایت می‌کند که علی گفت: خداوند قاتلان عثمان را در کوه و دشت و خشکی و دریا لعنت کند و نصوص زیادی با این مفهوم در این زمینه آمده است،^۳ که بر این تاکید می‌نمایند که همه می‌دانستند که علی علیه السلام به خاطر کشته شدن عثمان ناراحت بود.^۴

۴- اما آنچه در مورد اتهام معاویه انصار را به خون عثمان، نسبت دادن چنین سخنی به معاویه درست نیست، چون معاویه می‌دانست که انصار همه برای دفاع از عثمان به پا خواستند، ابن سعد روایت می‌کند که زید بن ثابت رضی الله عنه نزد عثمان رضی الله عنه در حالی که در محاصره بود آمد و گفت: این انصار دم دروازه هستند، اگر می‌خواهی ما دوباره یاوران خدا می‌شویم، می‌گوید: عثمان گفت: جنگ نه.^۵

۵- اینکه می‌گوید: معاویه نامه‌ای را به دروغ به قیس نسبت می‌داد، این دروغی است که سرزدن چنین کاری از معاویه پذیرفته نیست چون عرب‌ها دروغ را از زشت ترین صفاتی می‌دانستند و افراد بزرگوار و با شخصیت از آن دوری می‌کردند، ابوسفیان روزگاری که مشرک بود و هرقل از او در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد، ابوسفیان می‌گوید: سوگند به خدا اگر از شرم که دروغی برایم ثبت می‌شود چیزهائی را به دروغ به او نسبت می‌دادم.^۶ پس عرب‌ها اینگونه از دروغ دوری می‌کردند، در حالی که دروغ نزد مسلمین زشت تر بود بیشتر از آن پرهیز می‌کردند و کسی نمی‌تواند بگوید: او می‌خواست دشمن را فریب دهد و جنگ

۱- تاریخ ابن عساکر شرح حال عثمان ص ۳۵ مرویات ابی مخنف ص ۲۱۲

۲- تاریخ ابن عساکر شرح حال عثمان ص ۳۵۰

۳- ابن عساکر نصوص زیادی نقل کرده که بیانگر این اند که علی عثمان را یاری می‌کرد، شرح حال عثمان ص ۳۹۵

۴- مرویات ابی مخنف ص ۹۱۳

۵- طبقات ابن سعد ۷۰/۳

۶- بخاری ش ۷

یعنی فریب دادن، چون فریب دادن دشمن به معنای دروغ گفتن نیست و معاویه هوشیارتر از این بود که چنین کاری بکند.^۱

۶- روایت این همه نامه بین قیس و معاویه و علی علیه السلام به صورت پی در پی و با این دقت خواننده را دچار تردید می‌کند، چون ناقل آن مشخص نیست و کسی او را نمی‌شناسد.^۲

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: همه بر این اتفاق دارند که قیس بن سعد بن عبادة علیه السلام از سوی علی علیه السلام به فرمانداری مصر منصوب گردیده است^۳ همه کسانی که شرح حال قیس بن سعد را نوشته‌اند این تفصیل را ذکر نکرده‌اند،^۴ یعنی تفصیلی که ابومخنف در روایاتش بیان کرده دیگران آن را ذکر نکرده‌اند و حتی مورخین معتبر مصری به آن اشاره‌ای نکرده‌اند^۵ و حال آن که ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و ابن تغری بردی همه بعد از حذف و اختصار روایت ابی مخنف را از طبری نقل کرده‌اند،^۶ و کندی از عبدالکریم بن حارث روایت می‌کند که گفت: وقتی جایگاه قیس بر معاویه گران آمد برای بعضی از بنی امیه در مدینه نوشت که خداوند به قیس بن سعد پاداش نیک دهد و این را پنهان کنید، زیرا می‌ترسم اگر علی از ارتباط او با گروه ما خبر شود او را عزل کند. آنگاه خبر به علی رسید، کسانی از سران اهل عراق و مدینه که با او بودند به او گفتند: قیس تغییر یافته، علی گفت: وای بر شما او چنین نکرده است مرا بگذارید، گفتند: او را حتماً عزل کن چون او تغییر کرده است و همچنان اصرار ورزیدند تا آن که علی به قیس نوشت: می‌خواهم در کنارم باشی چون به تو نیاز دارم، بنابراین کسی را به جانشین خود تعیین کن و نزد من بیا.^۷

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمندش «مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری» این روایت را ترجیح داده است و می‌گوید: به دلایل ذیل این روایت راجح است:

۱- ناقل این روایت اهل مصر است و او اوضاع کشورش را از دیگران بهتر می‌داند.

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۱۴

۲- منبع مذکور ص ۲۱۴

۳- تاریخ خلیفه، ص ۲۰۱، فتوح مصر ۲۷۴، ولاء مصر ۴۴۰ سیر اعلام النبلاء ۱۳/۳

۴- طبقات ابن سعد ۵۲/۶، تاریخ بغداد ۱/۱۷۷، سیر اعلام النبلاء ۱۰۲/۳

۵- فتوح، ولاء مصر، مرویات ابی مخنف ص ۲۰۷

۶- تاریخ ابن خلدون ۴/۱۰۹۲، النجوم الزاهرة ۱/۹۷، البداية و التهایة ۷/

۷- ولاء مصر ص ۴۵-۴۶ یکی از روایان این روایت مدائنی است که راستگوست و بقیه رجال آن گفته هستند اما روایت مرسل است.

۲- این روایت را مورخ مصری نقل کرده است.

۳- از چیزهای عجیب و غریب خالی است.

۴- متن روایت با سیره این مردان همخوانی می کند.

۵- در روایت بیان شده که علی در عزل کردن قیس متردد بود تا اینکه مردم او را تحت فشار قرار دادند، آنگاه خواست که قیس پیش خودش بماند و اینگونه فرمانده ماهر در زمان جنگ فرماندهان ماهر را از خود دور نمی کند.^۱

تعیین محمد بن ابوبکر به فرماندار مصر

بعضی از مردم برای آن که رابطه‌ی علی علیه السلام را با قیس تیره کنند در میان آنها دخالت نمودند تا علی او را عزل کند و در نهایت بعضی از مستشاران علی از او درخواست کردند که قیس را عزل کند و شایعاتی را که در مورد او پخش شده بود، تصدیق کردند و اصرار کردند که علی علیه السلام او را عزل کند، آنگاه علی علیه السلام به قیس نامه نوشت که می خواهم در کنارم باشی، چون به تو نیاز دارم، بنابراین کسی را به جانشینی خود مقرر کن و خودت پیش من بیا.^۲

این نامه به منزله‌ی عزل قیس از فرمانداری مصر بود و علی اشتر نخعی را به جای او منصوب کرد.^۳ علی علیه السلام پیش از حرکت اشتر بسوی مصر با او دیدار کرد و در مورد اهل مصر با او سخن گفت و از اوضاع مردم آنجا او را باخبر کرد و گفت: برای فرمانداری مصر جز تو کسی نیست، به آنجا برو رحمت خدا بر تو باد، اگر تو را توصیه نکرده‌ام به خاطر آن است که به دیدگاه و رأی تو اعتماد دارم، از خدا یاری بجوی و نرمی را با سختی بیامیز و جایی که نرم خوئی بهتر است به نرمی رفتار کن و جایی که جز سختی و شدت کار ساز نیست شدت و سختی را به کار گیر،^۴ اشتر به همراه گروهی از یارانش به سوی مصر حرکت کرد، اما وقتی به اطراف دریای سرخ رسید قبل از اینکه وارد مصر شود جان سپرد، گفته‌اند عسل مسموم به او خوراندند و او به سبب آن مُرد و بعضی مردم معاویه را متهم کردند که با تحریک او مسموم شده،^۵ و این تهمت از طریق صحیحی ثابت نیست و ابن کثیر و ابن

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۱۰

۲- ولادة مصر ۴۵/۴۶

۳- فتوح البلدان ص ۲۲۹، الولاية علی البلدان ۱۲/۲

۴- النجوم الزاهرة ۱۰۳/۱

۵- منبع مذکور ۱۰۴/۱، سیر اعلام النبلاء ۳۴/۴

خلدون آن را بعید دانسته‌اند^۱ و نیز دکتر یحییٰ الیحیی^۲ آن را بعید دانسته و من نیز به همین قول گرایش دارم.

اشتر قبل از آن که کارش را در مصر شروع کند وفات یافت و با وجود این منابع تاریخی از او به عنوان یکی از فرمانداران علی بن ابی طالب علیه السلام در مصر سخن گفته‌اند و بعد از او محمد بن ابوبکر به فرماندار مصر منصوب گردید.^۳

محمد بن ابی بکر قبلاً در زمان عثمان رضی الله عنه در مصر زندگی کرده بود و روایات نشانگر این هستند که محمد بن ابوبکر قبل از اینکه اولین فرماندار مصر یعنی قیس، آنجا را ترک کند وارد مصر شد و وقتی به آن جا رسید با قیس به گفتگو پرداخت قیس نصایحی را به محمد تقدیم کرد، به خصوص او را در مورد مردمی که به خاطر کشته شدن عثمان خشمگین بودند و هنوز با علی بیعت نکرده بودند. او را نصیحت کرد و قیس گفت: ای ابا القاسم تو از جانب امیر المؤمنین آمده‌ای و عزل شدنم مرا از نصیحت کردن شما باز نمی‌دارد و من در مورد وظیفه‌ی کنونی شما آگاه هستم، این گروه که با علی و با هیچ کسی بیعت نکرده بودند و کسانی را که به ایشان پیوسته‌اند به حالشان بگذار، اگر نزد تو آمدند آنها را بپذیر، در غیر این صورت آنها را احضار مکن و مردم را به تناسب مقام و جایگاهی که دارند گرامی بدار و اگر توانستی به عیادت بیماران برو و در تشییع جنازه‌ها شرکت کن، چون این کار از جایگاه تو چیزی کم نمی‌کند.^۴

محمد حامل پیام علی رضی الله عنه بود که آن را برای اهل مصر قرائت کرد و برایشان سخنرانی نمود،^۵ هنگامی که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را به فرماندار مصر منصوب کرد برای او نامه‌ای نوشت که منحصر به سیاست فرماندار نبود، بلکه ایشان را به سوی خدا دعوت کرد، از جمله در این نامه ذکر نوشته بود: بدان ای محمد اگر چه تو به بهره‌ی خویش از دنیا نیازمندی، اما به تحصیل بهره‌ی آخرت برای خود نیاز بیشتری داری، اگر دو قضیه برایت پیش آمد یکی برای آخرت و دیگری برای دنیا بود، نخست کار آخرت را انجام بده و باید

۱- البدایة و النہایة ۳۰۳/۸ و تاریخ ابن خلدون ۱۱۲۵/۴

۲- مرویات ابی مخنف ص ۲۲۴

۳- النجوم الزاهرة ۱۰۶/۱

۴- ولا مصر ص ۵۰، الولاية علی البلدان ۱۳/۲

۵- الکامل فی التاریخ ۳۵۶/۲

به کار خیر علاقه زیادی داشته باشی و نیت تو در انجام آن نیک باشد، چون خداوند به بنده به اندازه نیتش پاداش می‌دهد و اگر بنده خیر و اهل خیر را دوست بدارد و خیر را انجام ندهد، انشاءالله همانند کسی است که آن را انجام داده است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از جنگ تبوک برگشت فرمود: «در مدینه گروههایی هستند که شما هیچ مسیری را طی نکرده‌اید و از هیچ دره‌ای پائین نیامده‌اید مگر اینکه آنها با شما بوده‌اند و تنها چیزی که آنان را از همراهی با شما بازداشته بیماری بوده است»، چون آنان نیت آمدن به جنگ را داشته‌اند.^۱ سپس بدان ای محمد که تو را به عنوان فرماندار بزرگترین لشکر خود یعنی اهل مصر منصوب کرده‌ام و کار مردم را به تو سپرده‌ام، سزاوار است که برای خود بترسی و برای دین خود هوشیار باشی، اگر یک لحظه در روز توانستی به این فکر باشی دریغ مکن. برای راضی کردن هیچ کسی پروردگارت را ناخوشنود مکن، بر ستمگر سخت بگیر و با اهل خیر و نیکوکاران به نرمی رفتار کن و آنان را به خود نزدیک کن و آنان را رازدار خویش و برادرانت بگردان،
والسلام.^۲

محمد بن ابوبکر کار خود را در مصر آغاز کرد، اولین ماه فرمانداری او با امنیت و آرامش سپری شد، اما دیگر کم کم امور تغییر می‌کرد، او به نصیحت قیس عمل نکرد و شروع به تحریک کسانی نمود که با علی علیه السلام بیعت نکرده بودند، او به آنها نامه نوشت و آنها را به بیعت فرا خواند، اما آنها درخواست او را نپذیرفتند، بنابراین مردانی را به سوی بعضی از خانه‌هایشان فرستاد و آنها خانه‌هایشان را خراب و اموالشان را غارت نمودند و بعضی از فرزندان آنان را زندانی کردند، از این رو این گروه برای جنگ با محمد بن ابوبکر فعال شدند.^۳

سپس معاویه لشکری را به فرماندهی عمرو بن عاص برای جنگ با مصر آماده کرد و با مخالفان محمد بن ابوبکر هم‌پیمان شد، آنان نیروهای زیادی برخوردار بودند که حدود ده هزار جنگاور بودند و مسلم بن مخلد و معاویه بن حدیج نیز در میان آنها بودند^۴ و جنگ‌های سختی بین آنها و فرماندار در گرفت. با کشته شدن محمد بن ابوبکر پایان یافتند و لشکریان معاویه بر مصر چیره شدند و اینگونه مصر از قلمرو حکومت علی علیه السلام در سال سی و

۱- مسلم کتاب الاماره ۱۵۱۸/۳

۲- تاریخ طبری، منهج علی فی الدعوة الی الله ص ۲۸۲

۳- الکامل فی التاریخ ۳۵۷/۲، الولاية علی البلدان ۱۳/۲

۴- تاریخ طبری ۱۱/۶

هشت هجری جدا شد^۱ و فقط ابو مخنف شیعه روایت مفصلی در این مورد نقل کرده که تاریخ طبری آن را ذکر کرده است،^۲ ابو مخنف در این روایت بسیاری از حقایق تاریخی را تحریف کرده و چیزهایی می گوید که دیگران نگفته اند و بعضی از مورخین به صورت ذیل آن را بیان کرده اند:

یعقوبی: بیان جنگ عمرو بن عاص با محمد بن ابوبکر و اینکه معاویه، بن حدیج او را دستگیر نمود و به قتل رسانید و سپس جسد او را در لاشه مرده الاغی گذاشت و آتش زد،^۳ و مسعودی و ابن حبان^۴ به کشتن محمد بن ابوبکر اشاره کرده اند، اما از پرداختن به جزئیات خود داری کرده اند و ابن اثیر^۵ روایت ابی مخنف در طبری را با حذف نامه معاویه به محمد بن ابوبکر حذف کرده و متن نامه های رد و بدل شده بین علی و محمد و حذف جواب محمد بن ابوبکر به نامه های معاویه و عمرو بن عاص، ذکر کرده است.

نویری به همان صورت که ابن اثیر واقعه را ذکر نموده ان را بیان کرده است،^۶ و ابن کثیر نزدیک به آنچه ابن اثیر و نویری نوشته اند بیان کرده است، اما ابن خلدون به مفهوم روایات ابی مخنف اشاره کرده است،^۷ و ابن تغری بردی روایات ابی مخنف را مختصر نموده است،^۸ ولی همه این روایات تنها از طریق ابی مخنف نقل شده اند و این روایات برای مشوه نمودن و لکه دار کردن چهره ی تاریخ اسلام در آن برهه دست به هم داده اند و مشارکت کرده اند و نویسندگان معاصر بدون بررسی و پالایش آن را نقل کرده اند و در پخش آن سهیم شده اند و بسیاری از این دروغ ها در اذهان بعضی از فرهنگیان جای گرفته است و اینگونه این روایات بخش جدایی ناپذیری از سلسله مفاهیم غلط شده اند که بین مردم شایع و نشر کرده اند.

اما حتی اگر معاویه بن حدیج محمد بن ابی بکر را کشته باشد اما در حدیث صحیح از عبدالرحمان بن شماسه روایت است که گفت: نزد ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها رفتم،

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹، تاریخ طبری ۵/۶

۲- تاریخ طبری ۷/۶ تا ۱۸

۳- تاریخ یعقوبی ۱۹۴/۲

۴- مروج الذهب ۴۲۰/۲ الثقات ۲۹۷/۲

۵- الکامل ۴۰۹/۲ تا ۴۱۴

۶- نهاية الارب ۱۰۷/۲۰ - ۱۱۲

۷- تاریخ ابن خلدون ۴/۱۱۲۶ - ۱۱۲۸

۸- النجوم الزاهرة ۱۰۷/۱ - ۱۱۲

فرمود: اهل کجا هستی؟ گفتیم: مصر، گفت: در این جنگ ابن حدیج را چگونه یافتید؟ گفتیم: او را بهترین فرمانده یافتیم، برده‌ی هر کدام از ما می‌مرد او به آن کس برده‌ای می‌داد و شتر و اسب هر کس از بین می‌رفت به او شتر و اسب می‌داد، عایشه فرمود: اینکه او برادر مرا کشته است مرا از گفتن آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام باز نمی‌دارد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «هر کسی در چیزی فرمانده امت من قرار گرفت و با آنها مهربانی کرد با او مهربانی می‌شود و هر کسی با آنها به سختی رفتار کند با او به سختی رفتار می‌شود»^۱.

روایات ابی مخنف در تاریخ طبری در مورد فرمانداری محمد بن ابوبکر در مصر و کشته شدن او چیزهای عجیب و غریبی ذکر شده که بارزترین آنها از این قرار است:

۱- او می‌گوید بعد از واقعه تحکیم، اهل شام با معاویه بر خلافت بیعت کردند. اما این درست نیست چون ابن عساکر با سندی که راویان آن ثقه هستند از سعید بن عبدالعزیز تنوخی که آگاه‌ترین فرد در مورد شام بود.^۲ روایت می‌کند که گفت: علی علیه السلام در عراق امیرالمؤمنین خوانده می‌شود و معاویه در شام امیر گفته می‌شد، وقتی علی علیه السلام وفات یافت معاویه را در شام امیرالمؤمنین می‌گفتند.^۳ پس این روایت بیانگر آن است که با معاویه بر خلافت بیعت نشد مگر بعد از وفات علی علیه السلام.

طبری نیز همین را می‌گوید، او در آخر بحث از حوادث سال چهل هجری می‌گوید: در این سال در ایلیا با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد.^۴

ابن کثیر در توضیح این سخن طبری می‌گوید: یعنی وقتی علی علیه السلام وفات یافت، اهل شام به پا خواستند و با معاویه به عنوان امیرالمؤمنین بیعت کردند، چون از دیدگاه آنها دیگر کسی نبود که با او درباره‌ی خلافت درگیر باشد،^۵ و اهل شام می‌دانستند که معاویه در امر خلافت با علی علیه السلام برابر نیست و با وجود خلیفه بودن علی علیه السلام جایز نیست او خلیفه باشد، چون فضیلت و پیشگام بودن و دانش و شجاعت علی علیه السلام و سایر برتری‌های او برای اهل شام آشکار و شناخته شده بود، همان طور که فضایل و جایگاه برادران علی علیه السلام یعنی ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و دیگران را می‌دانستند،^۶ علاوه بر این نصوص دینی در صورت وجود خلیفه،

۱- مسند ابی عوانه ۱۱۳/۴۰ مسلم ۱۴۵۸/۳

۲- حاکم می‌گوید برای اهل شام همچون مالک برای اهل مدینه است، تهذیب التهذیب ۶۰/۴

۳- تاریخ طبری ۷۶/۶

۴- تاریخ دمشق ۳۶۰/۱۶

۵- البداية و التهایة ۱۶/۸

۶- فتاوی ابن تیمیه ۳۷/۳۵

بیعت با خلیفه‌ای دیگر را منع کرده‌اند. مسلم در صحیح خود از ابی سعید خدری روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا بویع لخلیفین فاقتلوا الآخر منهما»^۱: (وقتی با دو خلیفه بیعت شد آخری را بکشید) و نصوص زیادی به همین معنا آمده است و امکان ندارد که صحابه رضی الله عنهم با آن مخالفت بورزند.^۲

۲- اینکه عمرو بن عاص با معاویه به توافق رسیدند که تا وقتی زنده‌است مصر تحت فرمانداری او باشد، این داستان را ابن عساکر با سندی روایت کرده که یکی از راویان مجهول^۳ و ناشناخته‌ای است و ذهبی آن را با صیغه تمریض (کلمه‌ای که به ضعیف بودن اشاره می‌کند و با فعل مجهول بیان می‌شود) روایت کرده‌است، پس در نتیجه روایت صحت و اعتباری ندارد.

۳- متهم کردن محمد بن ابوبکر به اینکه او عثمان رضی الله عنه را با خنجرش کشته است، این هم صحت ندارد و روایات ضعیفی در این مورد آمده است و از آن جا که متن این روایات با روایات صحیح که بیان می‌دارد که قاتل عثمان رضی الله عنه مردی از اهل مصر^۴ بوده، مخالف می‌باشند و شاذ و غیر قابل قبول هستند. دکتر یحیی الیحیی عوامل متعددی را بیان کرد، که بی‌گناهی محمد بن ابی بکر را در مورد کشتن عثمان رضی الله عنه اثبات می‌نمایند. که برخی از این دلایل عبارتند از:

الف- عایشه رضی الله عنها به بصره رفت و خواستار مجازات قاتلان عثمان گردید و اگر چنانچه برادرش یکی از قاتلان می‌بود او به خاطر کشته شدن او ناراحت نمی‌شد.

ب- علی رضی الله عنه قاتلان عثمان رضی الله عنه را لعنت و نفرین می‌کرد و از آنها اعلام بیزاری نمود و به اقتضای این عملکرد ایشان رضی الله عنهم باید قاتلان را از خود دور می‌کرد نه اینکه فرماندار را از میان آنها انتخاب کند، حال آن که علی رضی الله عنه محمد بن ابی بکر را به عنوان فرماندار مصر مقرر نمود و اگر محمد از زمره قاتلان عثمان رضی الله عنه می‌بود علی رضی الله عنه او را به فرمانداری منصوب نمی‌کرد.

۱- صحیح مسلم ۳/۱۴۸۰

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۴۱۲

۳- تاریخ و مشق ۱۳/۲۶۱

۴- فتنه مقتل عثمان ۱/۲۰۹

ج- ابن عساکر با سند خود از محمد بن طلحه بن مصرف روایت می‌کند که گفت: از کنانه مولای صفیه بنت یحیی شنیدم که می‌گفت: در حادثه‌ی کشته شدن عثمان حضور داشتم و در آن وقت چهارده ساله بودم، پرسیدند آیا محمد بن ابوبکر هم در ریختن خون عثمان علیه السلام مشارکت داشت؟ گفت: پناه به خدا، محمد بن ابوبکر وارد خانه عثمان علیه السلام شد، آنگاه عثمان علیه السلام گفت: ای برادر زاده‌ام تو قاتل من نخواهی بود، بعد محمد برون رفت و هیچ مشارکتی در قتل او نداشت^۱ و آنچه خلیفه بن خیاط و طبری با اسنادی که راویان آن ثقه هستند از حسن بصری روایت کرده‌اند این را تایید می‌کند، آنها از حسن بصری که از کسانی بود که در خانه عثمان علیه السلام حضور داشت^۲ روایت می‌کنند که می‌گوید: محمد بن ابوبکر ریش عثمان علیه السلام را گرفت، عثمان علیه السلام گفت: پدرت با من چنین نمی‌کرد، آن وقت محمد او را رها کرد و از خانه بیرون رفت،^۳ اینگونه روشن می‌شود که دست محمد بن ابوبکر به خون عثمان علیه السلام آلوده نبوده است و بی‌گناهی او در این مورد ثابت می‌شود و پر واضح است که علت متهم شدن او به قتل عثمان علیه السلام این بود که او قبل از شهید شدن عثمان علیه السلام وارد خانه‌ی او گردید،^۴ و ابن کثیر رحمه الله می‌گوید وقتی عثمان علیه السلام با محمد بن ابی بکر سخن گفت، او حیا کرد و از شرم برگشت و پشیمان شد و چهره‌اش را پوشاند و از عثمان علیه السلام به دفاع پرداخت، اما ممانعت او فایده‌ای نداشت.^۵

د- اینکه معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه محمد بن ابوبکر را به مثله تهدید کرد، یعنی خواست گوش و بینی او را ببرد و اینکه می‌گویند محمد بن ابی بکر را در لاشه الاغی گذاشته و آتش زدند، هیچیک از این موارد با احکام شریعت سازگاری ندارند، اسلام از مثله کردن و قطع گوش و بینی کشته شدگان کفار نهی کرده چه برسد به مسلمین، امام مسلم در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه کسی را به عنوان امیر و فرمانده لشکری مقرر می‌کرد او را به تقوای الهی توصیه می‌کرد و سپس می‌فرمود: «به نام خدا در راه خدا بجنگید، با کسانی که به خداوند کفر ورزیده‌اند کار زار کنید، بجنگید و خیانت و عهد

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۴۳

۲- مرویات ابی مخنف ۲۴۴، تهذیب الکمال ۹۷/۶

۳- مرویات ابی مخنف ص ۲۴۴

۴- فتنه مقتل عثمان ۲۰۹/۱

۵- البداية و النهایة ۱۹۳/۷

شکنی نکنید و گوش و بینی کشته شدگان را قطع نکنید و نوزاد و کودکی را به قتل نرسانید!.

شافعی می‌گوید: اگر مسلمین مشرکان را در جنگ اسیر کردند و خواستند آنها را بکشند، فقط گردنشان را بزنند و از این فراتر نروند، یعنی دست و پا و عضو کسی را قطع نکنند و شکم کسی را پاره نمایند و کسی را نسوزانند و در آب غرق نکنند، چون پیامبر صلی الله علیه و آله از قطع کردن گوش و بینی و اعضا نهی کرده است،^۲ آیا می‌توان گفت که صحابه کرام رضی الله عنهم با این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده‌اند؟ حال آن که ابن مسعود رضی الله عنه آنان را اینگونه می‌ستاید که: بهترین افراد این امت بودند، دل‌هایشان از همه افراد امت پاک تر و علم و دانش آنان بیشتر و تکلفشان کمتر بود، آنان قومی بودند که خداوند آنان را برای همراهی پیامبرش و رساندن دینش انتخاب کرده بود، پس در کردار و رفتار خود را شبیه آنان گردانید، قسم به پروردگار کعبه که یاران محمد صلی الله علیه و آله به راه راست بودند،^۳ و ابن ابی حاتم در مورد صحابه رضی الله عنهم می‌گوید: خداوند به تمسک به رهنمود صحابه رضی الله عنهم و گام زدن در مسیر آنان و پیروی از آنان فرمان داده است، چنان که می‌فرماید:

﴿وَيَتَّبِعْ عَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (نساء/۱۱۵)

(نساء/۱۱۵)

«و هر کسی (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است، رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است».

صحیح‌ترین روایتی که در مورد سوزاندن محمد بن ابوبکر آمده روایتی است که طبری از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: این فاسق محمد بن ابوبکر در یکی از دره‌های مصر دستگیر شد و دخل شکم الاغی قرار داده شد و آتش زده شد، این روایت مرسل است چون حسن بصری در واقع حضور نداشته‌است و همچنین نگفته‌این قضیه را از چه کسی نقل کرده، علاوه بر این در عبارت ذکر نشده که چه کسی او را سوزانده است و همچنین حسن

۱- مسلم ۳/۱۳۵۷

۲- الام ۴/۱۶۲، و نگاه کن به آثار العرب فی الفقه الاسلامی ص ۴۷۹

۳- حلیه الاولیا ۱/۳۰۵

۴- المعجم الکبیر ۱/۸۴

بصری محمد بن ابوبکر را به فسق متهم نمی‌کند در حالی آن که او خبر دارد که علی علیه السلام محمد بن ابوبکر را می‌ستود و مقدم می‌داشت.^۱

ه- می‌گویند: علی علیه السلام گفته: فاسق پسر فاسق، یعنی منظورش معاویه بوده‌است، باید گفت که بیرون آمدن چنین کلماتی از زبان علی علیه السلام بعید به نظر می‌آید، زیرا علی علیه السلام با معاویه اختلاف داشت نه با پدرش و ابوسفیان علیه السلام مسلمان شد و مسلمان خوبی بود و قبل از کشته شدن عثمان علیه السلام وفات یافت و در دوران فتنه‌ها زنده نبود^۲ و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (فاطر/۱۸): (هیچ کسی بار گناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد).

صحابه رضی الله عنهم بیش از همه مردم کتاب خدا را می‌دانستند و بیشتر از همه به آن پایبند بودند، پس چگونه چنین کاری به آنان نسبت داده می‌شود.^۳

و- می‌گوید: وقتی عمرو بن عاص محمد بن ابی بکر را خواست، معاویه بن حدیج رضی الله عنه

این آیه را تلاوت کرد ﴿اَكْفَارُكُمْ حَيْرٌ مِّنْ اَوْلِيٰكُمْ اَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ﴾ (قمر/۴۳)

آیا کافران شما از اینان بهترند؟! یا اینکه برای شما امان نامه‌ای در کتاب‌ها (از سوی خدا) نازل شده‌است؟! . یعنی اینکه او محمد بن ابی بکر و غیره را کافر قرار داده‌است، در صورتی که چنین چیزی از صحابه کسی سراغ ندارد و اختلاف آنها با یکدیگر به جایی نرسیده بود که یکدیگر را کافر بدانند و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه این مطالب را اینگونه توضیح می‌دهد و می‌گوید: «اختلافی که در میان ما پیش آمد به دین ما نرسید»^۴ و همچنین معاویه بن حدیج از لشکریان عمرو بن عاص رضی الله عنه بود و او نمی‌توانست خواسته‌ی فرمانده‌اش را رد کند.^۵

ز- ابی مخنف روایت می‌کند که محمد بن ابوبکر گفت: عثمان رضی الله عنه ستم کرد و حکم قرآن را پشت سر انداخت؛ باید بگوییم نتوانستیم به اصلی دست یابیم که صحت نسبت دادن این سخن را به محمد بن ابوبکر اثبات نماید، اما اظهار برائت عثمان رضی الله عنه از این مسائل چنان

۱- الاستیعاب ۳/۳۴۸

۲- سیر اعلام النبلاء ۲/۱۰۵، مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری ص ۲۴۸

۳- مرویات ابی مخنف ص ۲۴۷

۴- فضائل الصحابه ۲/۷۵۱ و مرویات ابی مخنف ص ۲۴۸

۵- مرویات ابی مخنف ص ۲۴۸

معروف است که نیازی به گفتن ندارد^۱ و در کتابم سیره عثمان رضی الله عنه به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌ام.

هشتم: ولایت بصره

زمانی که عبدالله بن عامر والی بصره آنجا را ترک کرد و به سوی مکه رهسپار شد، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه عثمان بن حنیف انصاری را به جای او به فرماندار بصره منصوب کرد، عثمان بن حنیف انصاری از منطقه‌اگاه بود، زیرا قبلاً عمر رضی الله عنه او را برای تعیین مقدار خراج به آن جا فرستاده بود،^۲ عثمان بن حنیف به سوی بصره رفت و بدون جنگ وارد آن جا شد، اما اهل بصره به سه گروه تقسیم شدند: گروهی بیعت کردند و وارد جماعت شدند و گروهی کناره‌گیری نمودند و گفتند: نگاه می‌کنیم اهل مدینه چکار می‌کنند، ما نیز همانند آنها عمل می‌کنیم و گروه دیگر بیعت نکردند.^۳

بعد از آن که عثمان بن حنیف فرمانداری بصره را به عهده گرفت، طولی نکشید که لشکر طلحه و زبیر و عایشه قبل از جنگ جمل و کسانانی که به قصد مطالبه خون عثمان بیرون آمده بودند وارد بصره شدند و اوضاع متحوّل گردید و جنگ شروع شد و آنگاه عثمان بن حنیف به سوی علی رضی الله عنه رفت و او را در راهی که به بصره منتهی می‌شد کمی پیش از جنگ جمل ملاقات نمود و اینگونه فرمانداری عثمان بن حنیف در بصره پایان یافت.

اندکی پیش از جنگ جمل علی بن ابی طالب رضی الله عنه به بصره رسید و مدت کوتاهی در آن اقامت گزید که در همین مدت جنگ جمل به وقوع پیوست - که در مورد آن به تفصیل سخن گفته خواهد شد- و هنگامی که علی بن ابی طالب خواست از بصره خارج شود عبدالله بن عباس رضی الله عنه را فرماندار بصره قرار داد و به همراه عبدالله بن عباس زیاد بن ابیه را به عنوان مسئول گرفتن خراج در آن جا مقرر کرد و از آن جا که از مهارت کاری و زیرکی سیاسی زیاد با خبر بود علی رضی الله عنه به ابن عباس فرمان داد که در کارها با زیاد مشورت کند،^۴ و نیز علی نصایحی را به ابن عباس توصیه کرد؛ از جمله به او گفت: «تو را به تقوای الهی و رفتار

۱- منبع سابق.

۲- سیر اعلام النبلاء ۲/۳۲۰

۳- خلافة علی عبدالحمید علی ص ۱۰۷، تاریخ طبری ۵/۴۹۲

۴- تاریخ طبری ۵/۵۸۰

عادلانه با کسانی که خداوند تو را مسئول آنها قرار داده توصیه می‌نمایم، در برخورد با مردم و فرامین خود با سعه‌ی صدر با مردم رفتار کن و از کینه جویی دوری کن، زیرا کینه‌ها دل را می‌میراند و حق را می‌کشد و بدان که آنچه تو را به خدا نزدیک می‌نماید تو را از جهنم دور می‌کند و آنچه تو را به دوزخ نزدیک می‌کند از خداوند دورت می‌نماید و خداوند را بسیار یاد کن و از غافلان مباش»^۱.

ابن عباس وظایف فرمانداری خویش را شروع کرد و او یکی از صحابه‌هایی بود که به دانش وسیع و گسترده‌اش در فقه و تفسیر معروف است و ایشان مهارت خویش را در اداره امور با تحکیم و تثبیت امنیت در سجستان که تابع ولایت بصره بود و تأمین امنیت در ولایت فارس به اثبات رسانید، ایشان جهت برقراری امنیت در فارس زیاد بن ابیه را به عنوان فرماندار آن جا مقرر کرد و همچنین وقتی از بصره بیرون رفت زیاد را به جانشین خود در آنجا تعیین کرد و توانست از لحاظ امنیت آنجا را کنترل نماید، لذا عبدالله بن عباس یکی از مهم‌ترین افراد علی علیه السلام به شمار می‌آید و ایشان علی علیه السلام را در مواقع خطرناک همراهی می‌کرد و خیر خواه و مدافع و مورد اعتماد امیر المؤمنین بود و از او مشورت می‌خواست. فرمانداری ابن عباس در بصره تا سال (۳۹هـ) ادامه یافت و رئیس پلیس و مسئول اخذ مالیات با او همکاری می‌کردند و در بعضی روایات آمده که او تا زمان کشته شدن علی علیه السلام همچنان بر پست فرمانداری بصره باقی ماند، طبری در حوادث سال (۴۰هـ) می‌گوید: در این سال عبدالله بن عباس از بصره بیرون آمد و به مکه رفت، چنانکه بیشتر سیره نگاران همین را گفته‌اند و بعضی این را انکار کرده و ادعا می‌کنند که او تا شهادت علی علیه السلام از سوی او فرماندار بصره بود و بعد از کشته شدن علی علیه السلام هم وقتی که حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد ابن عباس بصره را ترک گفت و به مکه رفت.^۲

ویژگی‌های یک رهبر ربانی از قبیل علم و هوشیاری و بردباری و قاطعیت و دیگر صفات‌های رهبری در شخصیت ابن عباس فراهم بودند، اما از آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرده بود که خداوند آگاهی دینی و علم تفسیر قرآن را به او ارزانی نماید به علم و فقه معروف بود و همچنین عامل دوم شهرت او در فقه و تفسیر این بود که ایشان علم را از بزرگان صحابه فرا گرفته بود و توانایی خاصی در اجتهاد و استنباط داشت و به تفسیر اهمیت زیادی می‌داد و در تعلیم شاگردانش روش ویژه و بارزی داشت و برای نشر و گسترش علم و

۱- وقعه صفین منقروی ص ۱۰۵، الولاية علی البلدان ۱۵/۲

۲- تاریخ طبری ۵۶/۶

دانش بسیار کوشا بود و به همین منظور سفرهایی انجام داد و نیز مدتی طولانی زیست، همچنین از عوامل شهرت ایشان نزدیکی او به عمر رضی الله عنه بود، زیرا وقتی عمر رضی الله عنه متوجه هوش سرشار و نجابت ایشان شد توجه خاصی به او مبذول داشت و او را نزدیک خود می‌نشاند و با او مشورت می‌کرد و اگر در مورد آیات دچار مشکلی می‌شد رای و نظر او را می‌پذیرفت، و ابن عباس که هنوز هم جوان بود برخورد و رفتار عمر رضی الله عنه او را تشویق می‌کرد، بیشتر به تحصیل علوم پردازد و پیشرفت نماید.

عمر شعبی از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پدرم به من گفت: پسر من بینم امیر المؤمنین تو را به خود نزدیک می‌کند و با تو تنها می‌نشیند و سخن می‌گوید و وقتی با اصحاب رسول خدا رایزنی می‌نماید نظر تو را نیز می‌خواهد، بنابراین تو را به سه چیز سفارش می‌کنم: از خدا بترس و هیچ رازی از رازهای امیر المؤمنین را فاش مکن و هیچگاه با او دروغ مگو و پیش او غیبت هیچ کس را مکن.^۱

عمر رضی الله عنه او را در کنار بزرگان صحابه رضی الله عنهم جای می‌داد، چون می‌دانست که او تیزفهم است و فکر خوبی دارد و استدلال‌های دقیقی می‌نماید، ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: عمر رضی الله عنه مرا همراه با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌کرد و می‌گفت: چیزی نگو تا آنان سخن بگویند، وقتی من سخن می‌گفتم می‌گفت: شما نمی‌توانید سخنی مثل این جوان بگوئید،^۲ از آن جا که ابن عباس خیلی با ادب بود هر گاه در مجلسی می‌نشست که افراد بزرگتر از او در آن جا حضور داشتند، سخن نمی‌گفت مگر وقتی که به او اجازه سخن گفتن داده می‌شد. عمر رضی الله عنه این را احساس می‌کرد و او را تشویق می‌کرد که حرف بزند و در راه فراگیری علم و دانش تشویق شود،^۳ عمر رضی الله عنه جلسه‌ای تشکیل می‌داد و جوانان را تعلیم می‌داد و از میان همه جوانان ابن عباس نزد عمر رضی الله عنه مقدم بود، عبدالرحمان بن زید می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی نمازهای نفل را تمام می‌کرد در جایی متعلق به او که در آنجا خرما خشک می‌کردند وارد می‌شد و به دنبال جوانانی می‌فرستاد که قرآن را خوانده بودند، یکی از این جوانان ابن عباس بود، آنگاه جوانان می‌آمدند و قرآن می‌خواندند و آن را از یکدیگر فرا می‌گرفتند، وقت ظهر ما بر می‌گشتیم، می‌گوید: قرآن خواندند تا اینکه به این آیه رسیدند که می‌فرماید:

۱- الحلیه ۳۱۸/۱۰، تفسیر التابعین ۳۷۶/۱

۲- المستدرک ۵۳/۳

۳- تفسیر التابعین ۳۷۷/۱

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُ لَهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾ ﴾

(بقره/ ۲۰۶-۲۰۷)

و هنگامی که بدو گفته می‌شود: از خدا بترس (و اقوال و افعال برابر دار، و به جای افساد اصلاح کن)، عظمت (و نخوت، سراپای) او را فرا می‌گیرد و (غرور) گناه (او را به بزهکاری و ادار) می‌کند. پس دوزخ او را بسنده‌است و چه بد جایگاهی است. در میان مردم کسی یافته می‌شود که جان خود را در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و مافیها می‌شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می‌دارد) و خداوندگار نسبت به بندگان بس مهربان است.

پس از قرائت این آیه ابن عباس به یکی از کسانی که در کنارش بودند گفت: دو مرد با یکدیگر درگیر شدند، عمر رضی الله عنه سخن ابن عباس را شنید و گفت: چه گفتی؟ او گفت: چیزی نیست ای امیرالمؤمنین، گفت چه گفتی؟ دو مرد با یکدیگر درگیر شدند؟ عبدالرحمان بن زید می‌گوید: وقتی ابن عباس رضی الله عنه این را دید گفت: به نظر من در اینجا کسی که به تقوای الهی امر می‌شود و عظمت و نخوت او را فرا می‌گیرد و به گناه و ادار می‌کند و کسی که جان خود را در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد، این یکی بلند می‌شود و دیگری را به تقوای الهی فرمان می‌دهد و وقتی او قبول نکند و تکبر و نخوت او را و ادار به گناه نماید، این می‌گوید: من خویشتن را خریداری می‌کنم و اینگونه دو مرد با هم درگیر می‌شوند، آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: آفرین بر تو ای ابن عباس!

عمر رضی الله عنه ابن عباس را در مورد چیزی از قرآن می‌پرسید و می‌گفت: غواصی کن ای غواص،^۱ بلکه هر گاه قضایای مشکل نزد عمر رضی الله عنه مطرح می‌شد به ابن عباس رضی الله عنه می‌گفت: قضیه مشکلی برای ما پیش آمده و تو برای آن قضا و امثال آن درست شده‌ای، آنگاه نظر ابن عباس را می‌پذیرفت و هرگاه قضیه‌ی پیچیده‌ای پیش می‌آمد، او جز ابن عباس را فرا نمی‌خواند،^۲ از سعد بن ابی وقاص روایت است که گفت: هیچ کسی را ندیده‌ام که چون ابن عباس دارای حضور ذهن علم و بردباری باشد و عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که او را برای حل

۱- تفسیر طبری ۴/۲۴۵، الدرالمثور ۱/۵۷۱

۲- فضائل الصحابه احمد ۱/۹۸۱ ش ۱۴۰

۳- تفسیر التابعین ۱/۳۷

مسائل مشکل فرا می خواند و می گفت: مسئله مشکلی برایت مطرح می شود و وقتی ابن عباس آن را حل می کرد عمر از سخن او فراتر نمی رفت و حال آن که اهل بدر و مهاجرین و انصاری حضور داشتند،^۱ و عمر رضی الله عنه ابن عباس را اینگونه توصیف می کرد و می گفت: این جوان بزرگی است، زبانی گویا و قلبی خردمند دارد،^۲ و طلحه بن عبیدالله می گوید: هیچگاه عمر بن خطاب را ندیدم که کسی را بر ابن عباس مقدم بدارد،^۳ و ابن عباس همواره همدم و مصاحب عمر رضی الله عنه بود و به شدت علاقه مند بود که از او سؤال کند و از او یاد بگیرد، از این رو ابن عباس رضی الله عنه بیش از همه صحابه تفسیر و دانش عمر رضی الله عنه را نقل و روایت کرده است و بعضی از علما گفته اند: ابن عباس بیشتر علم و دانش خود را از عمر رضی الله عنه فرا گرفته است، خداوند از همه آنان راضی و خوشنود باد.^۴

عمر رضی الله عنه با اهتمام به ابن عباس او را کمک می کرد تا در راه علم پیشرفت کند، به خصوص در تفسیر،^۵ بنابراین مدرسه‌ی مکی در دوران تابعین به حضور دانشمند امت و ترجمان قرآن حضرت ابن عباس رضی الله عنه مفتخر گردید،^۶ و ابن عباس در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه از مقربان خلیفه بود و ایشان رضی الله عنه ابن عباس را در سال شهادتش سرپرست کاروان حج منصوب کرد تا حج را همراه مردم بگذرانند،^۷ اما می بینیم که بعضی از کسانی که تحت تأثیر مکتب خاورشناسی قرار گرفته اند سیمای زیبای دانشمند امت را مشوه کرده و دروغ‌ها و یاوه‌هایی را به ایشان نسبت داده و سیره‌ی ایشان را لکه دار جلوه می دهند، ولی باید دانست که مکتب خاورشناسی در بخش مربوط به دوران خلفای راشدین و تاریخ صدر اسلام ادامه دهنده‌ی راه مورخین امامیه و شیعیان افراطی است که روایات و اخبار دروغین از سوی خود ساخته و سیره‌ی صحابه‌ی کرام را با آن آلوده اند، آنگاه پس از آنها مستشرقین آمدند و این اخبار و روایت دروغین را زنده کرده اند و با شیوه‌ی جدیدی ارائه می کنند و با این حال (به منظور زیبا جلوه دادن زشتیهای خود) دم از واقعگرایی و منطق و پژوهش علمی می زنند، حال

۱- طبقات ابن سعد ۲/۳۶۹

۲- تفسیر التابعین ۱/۳۷۹، فضائل الصحابه ۱۵۵۵

۳- طبقات ابن سعد ۲/۳۷۰

۴- تفسیر التابعین ۲/۳۷۰

۵- تفسیر التابعین ۱/۵۰۶

۶- فضل الخطاب فی سیره امیرالمؤمنین عمر بن خطاب صلابی ص ۲۲۰

۷- تاریخ طبری ۵/۴۲۵-۴۳۱

آن که همه‌اینها دروغ هستند، اما متأسفانه بسیاری از پژوهشگر نمایان و ادیبان و مورخین تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند، از این رو در کتابهای معاصر تاریخ و ادبیات که به دور از شیوه اهل سنت و آغشته به شیوه‌ی مستشرقین می‌باشند، می‌بینید که به صورت عجیبی سیمای صحابه تخریب شده‌است، به عنوان مثال این کتاب‌ها ادعا کرده‌اند که عبدالله بن عباس علیه السلام اموال مسلمین را در بصره به یغما برده‌است و به پسر عمویش علی علیه السلام خیانت کرد و همراه با این اموال مسروقه به مکه گریخته و بعد از آن که با علی بوده می‌خواسته به معاویه بپیوندد،^۱ آری طه حسین در کتابش الفتنه الکبری (علی و بنوه) با کمال بی شرمی این را ذکر کرده است و عباراتی که طه حسین در کتابش (علی و بنوه) آورده برخی به صورت ذیل می‌باشند:

۱- طه حسین می‌گوید: ابن عباس از امور دینی و دنیوی آگاه بود و در میان بنی‌هاشم و قریش جایگاه ویژه‌ای داشت و چنین جایگاهی سزاوار بود که او را از انحراف نسبت به پسر عمویش مصون دارد.^۲

۲- ابن عباس علیه السلام دید که ستاره پسر عمویش در حال غروب است و ستاره معاویه درخشش می‌گیرد بنابراین در بصره نشست و بیش از اینکه به پسر عمویش فکر کند به خودش می‌اندیشید.^۳

۳- و می‌گوید: گرچه ابن عباس علیه السلام مدت کوتاهی پسر عمویش را فراموش کرد، اما نه کم و نه بیش خویش را فراموش نکرد و خود را در جایگاهی قرار نداد که بایستی مدت کوتاهی در آن قرار می‌داد و آن اینکه از طرف علی فرماندار یکی از شهرهای مسلمین باشد.^۴

دیگر دروغ‌ها و یاوه‌هایی که گویندگان آن بر روایات ضعیف و ساختگی تکیه کرده‌اند و برای ابن عباس همین افتخار کافی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: بار خدایا او را تفسیر قرآن بیاموز و او را در دین آگاهی بده.^۵

۱- اباطیل یجب ان تمحی من التاریخ ص ۱۹۱

۲- الفتنه الکبری (علی و بنوه) ص ۱۲۱

۳- منبع قبل ص ۱۲۲

۴- همان منبع ص ۱۲۶

۵- طبرانی ش ۱۰۵۸۷

بعد از آن که علی علیه السلام بصره را به قصد کوفه ترک کرد، ابن عباس همچنان فرماندار بصره بود و اندکی پیش از جنگ صفین به علی علیه السلام پیوست و زیاد را به عنوان جانشین خود در بصره مستقر کرد.^۱

ابن عباس در دوران فرمانداری خود کارهای متعددی انجام داد که مهمترین آن ترتیب امور سجستان بود. فرماندار سجستان به دست گروهی از شورشیان کشته شد، آنگاه ابن عباس به دستور علی علیه السلام مجموعه‌ای از لشکریان بصره را به آنجا فرستاد و آنها توانستند در آنجا شورشیان را سرکوب کنند و امنیت را در آنجا برقرار نمایند.^۲ همان طور که ابن عباس و لشکریان بصره در جنگ صفین در کنار علی علیه السلام نقش چشم‌گیری ایفا کردند.^۳

همچنین ابن عباس علیه السلام امور بعضی از مناطق تابعه را ترتیب داد و از سوی خود بر آن جاهها فرماندهانی تعیین کرد، ایشان زیاد بن ابیه را به فارس فرستاد و زیاد امور فارس را سامان بخشید و توانست اهالی آن را پس از نافرمانی ادب کند،^۴ در ایام فرمانداری ابن عباس اهل اصطخر خیانت کردند، لذا ایشان به جنگ با آنها برخاست و ادبشان کرد و در سال (۳۸هـ) معاویه ابن ابی سفیان مردی را به بصره فرستاد تا در میان مردم آنجا برای معاویه تبلیغات کند و مردم را به او فراخواند، اما زیاد بن ابیه نایب ابن عباس توانست با آن مرد مقاومت کند و او را تعقیب نماید و در نهایت موفق شد و آن مرد در یکی از خانه‌های بصره کشته شد.^۵

ابن عباس علی علیه السلام را در بسیاری از فعالیت‌ها و تحرکات ایشان در نواحی عراق همراهی می‌کرد و هرگاه اتفاقی می‌افتاد و ابن عباس در بصره بود. علی علیه السلام با فرستادن نامه‌او را آگاه می‌کرد و علی علیه السلام همواره با ابن عباس نامه‌نگاری می‌کرد و در بسیاری از قضایا نظر وی را جویا می‌شد و همچنین ابن عباس علیه السلام در مورد امور فرمانداری خویش برای علی علیه السلام نامه می‌نوشت و در سال (۳۸هـ) علی علیه السلام ابن عباس را به نیابت از خود به حج فرستاد و طبق نظر طبری تا زمان به شهادت رسیدن علی علیه السلام ابن عباس فرماندار بصره بود و در ایام خلافت

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۰۱، الولاية علی البلدان ۱۶/۲

۲- الکامل فی التاریخ ۳۵۱/۲-۳۵۲

۳- تاریخ طبری ۵۲/۶-۵۳

۴- الاخبار الطوال، ص ۲۰۵، الولاية علی البلدان ۱۶/۲

۵- الولاية علی البلدان ۱۶/۲

علی علیه السلام و الی بصره دارای مجموعه‌ای همکار داشت که قاضی و رئیس پلیس و مسئول جمع آوری مالیات از زمره آنان بودند و همچنین مجموعه از شهرهای فارس تابع ولایت بصره بودند.

از آنچه گذشت برای ما روشن می‌شود که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از بیعت با مردم بلافاصله ابن عامر فرماندار عثمان در بصره را عزل کرد و به جایش عثمان بن حنیف را قرار داد، اما واقعه جمل در بصره وضعیت بغرنج و پیچیده‌ای ایجاد کرد که در نتیجه بصره از تسلط عثمان خارج شد و عثمان بن حنیف به ناچار بصره را تا وقتی که علی علیه السلام آمد ترک کرد و بعد از جنگ جمل علی علیه السلام امور بصره را سامان داد،^۱ همان طور که به دنبال حرکت خوارج نابسامانی‌هایی در بصره پدید آمد و همچنین در اثنای تلاش معاویه برای مسلط شدن بر بصره بحران در آن بوجود آمد، اما با وجود این بصره همچنان به عنوان یکی از ایالت‌های تابع خلافت علی علیه السلام در دوران حکومتش باقی ماند و مخالفانش نتوانستند بر آن چیره شوند،^۲ و توانمندیهای فرماندهی و رهبری ابن عباس در بصره آشکار گردید و ابن عباس علیه السلام از همراهی علی علیه السلام سودمند شد و از ایشان بسیار متأثر گردید و علی علیه السلام گاه گاهی به موعظه و راهنمایی و نصیحت وی می‌پرداخت تا جایی که ابن عباس می‌گوید: بعد از سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سخن هیچ کسی چنان استفاده نبرده‌ام که از نامه‌ی علی استفاده کردم و برایم نوشت بود: «انسان به خاطر از دست دادن آنچه نتوانسته به دست بیاورد ناراحت می‌شود و از موفقیت‌ها شاد می‌گردد، بنابراین باید برای موفقیت‌های آخرت شاد شوی و به خاطر از دست دادن امور آخرت متأسف شوی و برای آنچه از دنیا به دست آورده‌ای نباید زیاد خوشحال شوی و به خاطر از دست دادن دنیا غمگین مباش و باید دغدغه‌خاطر برای پس از مرگ باشد».^۳

ابن عباس اهل شب زنده داری بود، از ابن ملیکه روایت است که گفت: از مکه تا مدینه با ابن عباس همراه شدم، او دو رکعت نماز می‌خواند، آنگاه نیمه شب بلند می‌شد و قرآن را با ترتیل می‌خواند و به شدت گریه می‌کرد و می‌نالید،^۴ و ایشان علیه السلام به قدری گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت و اثر اشک‌هایش بر گونه‌هایش نمایان بود، از ابی رجاء روایت است که

۱- الولاية علی البلدان ۱۷/۲

۲- منبع سابق.

۳- صفة الصفوة ۱/۳۲۷

۴- سیر اعلام النبلاء ۳/۳۵۲

گفت: ابن عباس را دیدم در حالی که زیر چشمانش از فرط گریه کردن همچون تسمه‌های خشک کفش بود.^۱ همچنین ابن عباس روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت، از سعید بن ابی سعید روایت است که گفت: نزد ابن عباس بودم مردی آمد و گفت: ای ابن عباس، چگونه روزه می‌گیری؟ گفت: روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گیرم، گفت: چرا؟ چون اعمال در این دو روز به نزد خدا برده می‌شوند، بنابراین دوست دارم در حالی اعمال من نزد خدا برده شوند که روزه هستم.^۲

ابن عباس بزرگ منش و سخاوتمند و بخشنده بود و جایگاه و مقام پیشکامان را گرامی می‌داشت، ابو ایوب انصاری رضی الله عنه گرفتار بحرانی مالی قرار گرفت و بدهکاری بر دوش او سنگینی می‌کرد، نزد ابن عباس رفت، ابن عباس خانه‌اش را برای او خالی کرد و گفت: با تو همان کاری می‌کنم که شما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادی، سپس گفت: چقدر بدهکار هستی؟ ابوایوب گفت: بیست هزار، ابن عباس چهل هزار و بیست برده و هر چه در خانه داشت به او داد.^۳

ایشان از شیواترین مردم بود و قدرت عجیبی در تفهیم شنوندگان داشت، اعمش می‌گوید:

ابووائل به می‌گفت: ابن عباس رضی الله عنه که در موسم حج امیر ما بود سخنرانی کرد و از سوره‌ی نور آغاز کرد، آیه را می‌خواند و تفسیر می‌کرد، من می‌گفتم: تاکنون سخنی مثل سخن این مرد نشنیده‌ام، اگر فارس و روم و ترک‌ها سخنان او را بشنوند مسلمان می‌شوند،^۴ همچنین ابن عباس از زیباترین و شیواترین و آگاه‌ترین مردم بود، مسروق می‌گوید: هرگاه ابن عباس رضی الله عنه را می‌دیدم می‌گفتم: زیباترین مردم است و وقتی حرف می‌زد می‌گفتم شیواترین مردم است و وقتی حدیث می‌گفت، می‌گفتم بزرگ‌ترین مردم است،^۵ قاسم بن محمد

۱- منبع سابق ۳/ ۳۵۲

۲- سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۵۲

۳- سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۵۱، الحلیه ۱/ ۳۲۴

۴- منبع سابق.

۵- سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۵۱

می‌گوید: هیچگاه در مجلس ابن عباس سخن پوچی را نشنیده‌ام،^۱ و ایشان پیش از مرگ نابینا شد و در این مورد شعر سرود:

إن يأخذ الله من عيني نورهما ففی لسانی وقلبی منهما نور
قلبی ذکی وعقلی غیر ذی دخل وفی فمی صارم کالسیف مأثور^۲

اگر خداوند نور چشمانم را گرفته، در زبان و قلبم روشنایی چشمانم باقی هستند.

قلبم بیدار و عقلم سالم و زبانم چون شمشیر بران است.

ابن عباس علیه السلام نمونه شکفت انگیز یک عالم ربانی و رهبر ورزیده و فرمانده عادل است و او یکی از افراد موثر در حوادث زمان خود بود و خلاصه اینکه او یکی از بهترین نمونه‌ها و الگوها برای وارثان پیامبران است.

نهم: ولایت کوفه

وقتی عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید ابوموسی اشعری از سوی ایشان فرماندار کوفه بود و بعد از آن که با علی رضی الله عنه بر خلافت بیعت شد، ایشان همچنان ابوموسی اشعری را بر فرمانداری کوفه باقی گذاشت و ابوموسی اشعری از مردم کوفه برای علی رضی الله عنه بیعت گرفت و موضع اهل کوفه را در نامه به اطلاع علی رضی الله عنه رسانید چنان که بسیاری از اهل کوفه بیعت کردند،^۳ و هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه به سوی عراق حرکت کرد به طور ویژه‌ای در مورد ابوموسی می‌پرسید و در میان راه مردی از اهل کوفه با ایشان دیدار کرد و امیر المؤمنین علیه السلام از او در مورد ابوموسی سؤال کرد؟ او گفت: اگر خواهان صلح باشی ابوموسی مرد صلح است و اگر خواهان جنگ باشی او مرد جنگ نیست، امیر المؤمنین گفت: سوگند به خدا که چیزی جز اصلاح نمی‌خواهم، مرد گفت: تو را با خبر کردم.^۴

بعداً روشن شد که ابوموسی به صلح و مسالمت و عدم جنگ بین مسلمین تمایل دارد و علی رضی الله عنه قبل از جنگ جمل محمد بن ابوبکر و عمار بن یاسر و حسن بن علی و دیگران را در گروه‌های مختلفی برای پرسیدن اهل کوفه فرستاد - که به تفصیل در مورد آن سخن گفته خواهد شد - آنگاه اهل کوفه از ابوموسی پرسیدند که چه موضعی اتخاذ کنند و با او در مورد

۱- منبع پیشین

۲- منبع سابق

۳- تاریخ طبری ۴۶۷/۷

۴- منبع سابق ۵۱۱/۵

حرکت برای جنگ مشورت کردند، او گفت: راه آخرت این است که بنشینید و راه دنیا این است که برای جنگ بیرون روید و شما بهتر می‌دانید،^۱ و بعد از آن شمار زیادی از اهل کوفه پس از گفتگوهای متعدد و طولانی با حسن علیه السلام پذیرفتند که همراه ایشان برای جنگ بیرون بیایند و گفته شده که تقریباً نه هزار نفر همراه ایشان برای جنگیدن از کوفه بیرون آمدند،^۲ و شماری از روایات به این اشاره دارند که فرمانداری ابوموسی بر کوفه در همین برهه از زمان و اندکی پیش از جنگ جمل پایان یافت و بعضی از روایات می‌گویند: که اشتر «او یکی از فرماندهان علی بود» ابوموسی و فرزندان او را از قصر کوفه بیرون راند و بر آن چیره شد،^۳ و بعضی از روایات می‌گویند که علی علیه السلام نامه‌ای نوشت و ابوموسی را عزل کرد و به جای او قرضه بن کعب انصاری را به عنوان فرماندار کوفه منصوب کرد.^۴

سپس بعد از جنگ جمل علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه آمد و کوفه پایگاه خلافت گردید و در نتیجه ایشان خودش به طور مستقیم اوضاع کوفه و شهرهای تابعه را پی‌گیری می‌نمود و کوفه در دوران خلافت علی علیه السلام جایگاه خاصی داشت چون پایتخت و دارالخلافه بود و امیرالمؤمنین از آنجا بر سایر مملکت حکمرانی می‌کرد و هیئت‌ها به کوفه می‌آمدند و لشکرها از آنجا حرکت می‌کردند و این سبب شد تا ساکنان زیادی جذب کوفه شوند و تردیدی نیست که این قضیه نقش بزرگی در پیشبرد تجارت و عمران در دوران خلافت علی علیه السلام در کوفه باز می‌کرد و ایشان علیه السلام به کوفه‌اهتمام زیادی داشت و خود اوضاع ساکنان آن را بررسی می‌کرد و همچنین در زمان عدم حضور خویش کسی را به عنوان جانشین خود در آنجا مقرر می‌کرد و هنگامی که علی علیه السلام خواست به صفین برود ابا مسعود بدری^۵ را به عنوان جانشین خود در کوفه گذاشت و وقتی برای جنگ با خوارج به نهروان^۶ رفت هانی بن هوذنه‌النحفی^۷ را جانشین خود در کوفه کرد، علی علیه السلام تا زمان شهادت در کوفه باقی ماند.^۸

۱- همان منبع ۵/۵۰۸

۲- تاریخ طبری ۵/۵۱۷

۳- پیشین ۵/۵۱۹

۴- الاستبصار ابن قدامه ص ۱۳۴، الولاية علی البلدان ۲/۱۹

۵- سیر اعلام النبلاء ۲/۴۹۳

۶- منطقه‌ای است بین بغداد و واسط که جنگ امیرالمؤمنین با خوارج در آن در گرفته‌است، نعجم البلدان ۵/۳۲۴

۷- الولاية علی البلدان ۲/۲۰ تاریخ خلیفه ص ۱۸۷، ۲۰۲

۸- الولاية علی البلدان ۲/۲۰

دهم: ولایت‌های شرق

۱- فارس

منابع تاریخی می‌گویند علی بن ابی طالب علیه السلام سهل بن حنیف انصاری رضی الله عنه را فرماندار فارس قرار داد و سپس بعد از مدتی اهالی فارس از اطاعت او سرباز زدند و سهل بن حنیف را تقریباً در سال (۳۷هـ) از آن جا بیرون کردند، آنگاه علی رضی الله عنه با ابن عباس تماس گرفت و در مورد فارس با او بحث و تبادل نظر کرد و ابن عباس فرماندار بصره بود و بعد از رایزنی با گروهی از مردم ایشان و ابن عباس توافق کردند که ابن عباس معاون خود زیاد بن ابیه را به عنوان فرماندار فارس به آن جا بفرستد،^۱ و در اینجا ارتباط و پیوستگی بین ولایت بصره و فارس روشن می‌گردد، چنان که ابن عباس در مورد اقلیم فارس به عنوان مسئول بصره احساس مسئولیت می‌کرد و با علی رضی الله عنه توافق نمود که یکی از معاونان خود را به فارس بفرستد تا اوضاع آن جا را کنترل نماید و امور را سامان دهد، زیاد همراه با چهار هزار سرباز به سوی فارس رهسپار گردید و بر این سرزمین مسلط شد و فتنه‌ها را در آن سرکوب کرد و توانست اوضاع را مهار کند،^۲ و زیاد به توانمندی سیاسی کم نظیری معروف بود و توانست با کمترین هزینه اوضاع را در آن جا آرام کند.^۳

طبری می‌گوید: وقتی زیاد به فارس آمد به سران آنجا پیام فرستاد و کسانی را که او را یاری کردند وعده و نوید داد و گروهی را تهدید نمود و بعضی از آنها را با بعضی دیگر درگیر کرد و اسرار بعضی را برای بعضی دیگر فاش کرد، آنگاه گروهی فرار کردند و گروهی باقی ماندند و یکدیگر را کشتند و او فارس را پاکسازی کرد و دیگر آن جا کسی نبود که با او بجنگد و همین کار را در کرمان کرد،^۴ و سپس به فارس بازگشت و در میان

۱- تاریخ طبری ۷۱/۶

۲- تاریخ طبری ۵۳/۶

۳- ولایه‌البلدان ۲۱/۲

۴- تاریخ طبری ۵۳/۶

آبادی‌های آن به گشت و گذار پرداخت، مردم ساکت شدند و اوضاع در آن سرزمین آرام گرفت!^۱

زیاد امور و اوضاع فارس را سامان داد و قلعه‌هایی در آن ساخت و امور خراج و مالیات را مرتب کرد و نیز تا پایان خلافت علی علیه السلام فرماندار آن جا بود و زیاد با توجه به سیاست و برخورداری از قدرت کنترل فارس معروف ترین فرماندار علی علیه السلام در آن جا به شمار می‌رفت^۲، در داخل اقلیم فارس تقسیماتی اداری وجود داشته، همانگونه که از برخی فرمانداران که مختص به شهرهای مشخص در داخل اقلیم فارس نام برده شده است، از جمله اصطخر را نام برده‌اند که منذر بن جارود^۳ فرماندار آن بوده و با علی مکاتبه داشته،^۴ همچنین زیاد بن ابی سفیان بعد از کشته شدن علی علیه السلام در اصطخر سکونت و گوشه نشینی را اختیار کرد و در آن پناه گرفت،^۵ و همچنین از اصفهان به عنوان یکی از بزرگترین آبادی‌ها و شهرهای فارس نام برده شده،^۶ و از جمله فرمانداران علی در آن محمد بن سلیم^۷ بود، و معروفترین فرماندار علی در اصفهان عمر بن سلمه بود که از اصفهان اموال و خوراکی‌هایی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد و در سال (۳۹هـ) در زمان علی علیه السلام درهم به عنوان پول در این منطقه فارسی ضرب شد و تا کنون بعضی از آن درهم‌ها در موزه‌ی عراق نگهداری می‌شوند و عبارت‌های عربی بر آن نوشته شده و اضافه بر آن تاریخ ضرب آن نیز حک شده است.^۸

۲- خراسان

خراسان یکی از ولایت‌های پهناور و گسترده به شمار می‌رفت و در دوران خلفای راشدین به طور مستقیم و غیر مستقیم با بصره مرتبط بود و در دوران خلافت علی علیه السلام رخدادها و حوادثی در تاریخ ذکر شده که در این ولایت اتفاق افتاده‌اند و نام بعضی از فرمانداران آن

۱- تاریخ طبری ۵۳/۶

۲- الولاية علی البلدان ۲۱/۲

۳- الطبقات الکبری ۵۶۱/۵، ۸۷/۷

۴- تاریخ یعقوبی ۲۰۳/۲، الولاية علی البلدان ۲۲/۳

۵- الاخبار الطوال ص ۲۱۹، الولاية علی البلدان ۲۲/۲

۶- معجم البلدان ۲۰۷/۱

۷- الاخبار الطوال ص ۱۵۳، الولاية علی البلدان ۲۲/۲

۸- الدرهم الاسلامیه للخلفاء الراشدين ص ۵

ذکر شده‌اند و همچنین از بعضی از امیران آبادی‌ها و شهرهای آنجا نام برده شده‌است و در تاریخ آمده که اولین فرماندار منصوب شده از سوی علی علیه السلام بر خراسان عبدالرحمن بن ابزی بود،^۱ و همچنین جعده بن هبیره^۲ بن ابی وهب از والیان خراسان بود که از سوی علی علیه السلام به آن جا فرستاده شده بود و علی علیه السلام بعد از جنگ صفین در سال (۳۷هـ) او را به آن جا فرستاد، اهالی خراسان مرتد شده بودند، ولی او کوشید آنها را ادب کند و بار دیگر امور آنجا را سامان دهد،^۳ اما موفق نشد، سپس علی یکی از فرماندهان خود را به خراسان فرستاد و او توانست با اهل خراسان صلح کند و بار دیگر امور آن را کنترل نماید.^۴ همچنین سیستان یکی از اقلیم‌های مجاور خراسان بود و هر دو اقلیم تا حدود زیادی مرتبط با فرماندار بصره بودند و اغلب این دو اقلیم با یکدیگر ارتباط اداری داشتند.

در تاریخ بعضی از فرمانداران سیستان در دوران علی ابن ابی طالب علیه السلام ذکر شده‌اند، یکی از آنان عبدالرحمن ابن جزء الطایی^۵، بود بعد از جنگ جمل علی علیه السلام او را به آن جا فرستاد، آنگاه گروهی از ارازل و اوباس تهی دست عرب او را کشتند و در سرزمین سجستان فساد و نابسامانی به پا کردند، در آن موقع علی علیه السلام نامه‌ای برای ابن عباس فرستاد و از او خواست که فرمانداری دیگر به سجستان بفرستد، آنگاه ابن عباس ربیع بن کاسل عنبری را به سجستان فرستاد و ربیع توانست شورش تهیدستان عرب را خاموش کند و رهبر آنها را به قتل رسانید و منطقه را کنترل کرد و تا وقتی که علی علیه السلام به شهادت رسید در آن جا باقی ماند.^۶

همدان یکی از مرزهای شرقی حکومت علی علیه السلام بود، در دوران عثمان علیه السلام همدان فرماندار مستقلی داشت و وقتی عثمان علیه السلام وفات یافت جریر بن عبدالله در آن جا فرمانداری می‌کرد و بعد از آن که با علی علیه السلام به عنوان خلیفه بیعت شد و ایشان به عراق آمد، به جریر بن عبدالله پیام فرستاد که از مردم بیعت بگیرد و نزد او بیاید،^۷ علی علیه السلام پیام را با فرد مورد اعتمادی فرستاد و گفت: فلانی را نزد تو فرستاده‌ام، آنچه می‌خواهی از او بپرس و نامه‌ام را برای

۱- فتوح البلدان ص ۳۹۹

۲- تهذیب الکمال ۱/۱۹۱، الولاية علی البلدان ۲/۲۳

۳- فتوح البلدان ص ۳۹۹، الولاية علی البلدان ۲/۲۳

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۹۹، الولاية علی البلدان ۲/۲۳

۵- الولاية علی البلدان ۲/۲۳

۶- فتوح البلدان ص ۳۸۷، الاخبار الطوال ص ۱۵۳ الولاية علی البلدان ۲/۱۵۳

۷- تاریخ طبری ۵/۵۹۹

مسلمین بخوان.^۱ جریر در کوفه نزد علی آمد و علی علیه السلام او را به شام نزد معاویه فرستاد، او دوباره از شام بازگشت و وقتی آمد بوسیله بعضی از سربازان علی از آن جمله اشتر و غیره مورد اهانت قرار گرفت و بعد جریر به شام بازگشت و به معاویه پیوست و پست فرمانداری را ترک کرد و این اندکی پیش از واقعه‌ی صفین بود.^۲

۳- آذربایجان

وقتی عثمان بن عفان رضی الله عنه وفات یافت اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان بود، وقتی با علی رضی الله عنه بر خلافت بیعت شد به اشعث نامه نوشت که از مردم برای او بیعت بگیرد،^۳ چنین به نظر می‌آید که علی رضی الله عنه از اشعث خواست که نزد او بیاید، او در کوفه به علی پیوست و سپس با او در جنگ‌ها مشارکت داشت و در جنگ صفین و جنگ با خوارج حضور یافت.^۴ چنین بر می‌آید که علی رضی الله عنه در این مدت سعید بن ساریه خزاعی را به فرماندار آذربایجان برگزید و سپس بار دیگر اشعث بن قیس را به عنوان فرماندار به آذربایجان فرستاد و علی رضی الله عنه ولایت ارمنستان را چنان که بلاذری تصریح کرده‌است به آذربایجان ملحق کرد،^۵ و اشعث بن قیس در زمانی که از سوی علی رضی الله عنه فرماندار آذربایجان بود، کارهای مهمی کرد، او گروهی از عرب‌هایی را که اهل خیر و بخشنده‌گی بودند در اردبیل اسکان داد و آن را به شهر تبدیل کرد و پس از آن که اهالی آن مسلمان شدند در آن جا مسجدی ساخت،^۶ در تاریخ اسامی بعضی از فرمانداران علی در بعضی از شهرهای دیگر شرق بیان شده است، از آن جمله اسامی برخی از فرمانداران اهواز که یکی از آنها خریت بن راشد بود که وی قبل از جنگ صفین فرمانداری یکی از ولایت‌های اهواز بود، وقتی علی رضی الله عنه از صفین بازگشت خریت شروع به گردآوری سرباز و لشکر کرد و برای براندازی حکومت علی دعوت و تبلیغ می‌کرد و بر بعضی مناطق چیره شد، این خبر به علی رضی الله عنه رسید و ایشان لشکری را به سوی او فرستاد که آن

۱- الفتوح الن اعثم کوفه ۳۶۳/۲، الولاية علی البلدان ۱۶۷/۳

۲- تاریخ طبری ۶۰۰/۵، ۶۰۱

۳- تاریخ طبری

۴- تاریخ خلیفه ابن خیاط ص ۱۹۳، الولاية علی البلدان ۲۴/۲

۵- فتوح البلدان ص ۲۰۷، الولاية علی البلدان ۲۴/۲

۶- فتوح البلدان ۳۲۴، الولاية علی البلدان ۲۵/۲

لشکر توانست جنبش او را از پای درآورد و خودش را به قتل رسانید،^۱ که به تفصیل در مورد آن سخن گفته خواهد شد.

از جمله فرماندهان علی در اهواز مصقله بن هبیره شیبانی بود،^۲ او بعضی از اسیرانی را که لشکر علی علیه السلام به اسارت گرفته بود خرید اما نتوانست قیمت آنها را به طور کامل بپردازد، بنابراین به شام نزد معاویه گریخت،^۳ و تاریخ نگار (خلیفه بن خیاط) از فرمانداری نام برده است که از سوی علی علیه السلام بر سند مستقر شده بود و می گوید: او گروهی را جمع آوری کرد و در ایام علی علیه السلام به سند رفت، اما در یکی از جنگها او و همراهانش شکست خوردند و از لشکر او جز اندکی باقی نماند،^۴ همچنین از جمله فرمانداران علی علیه السلام (یزید بن حجیه تمیمی) را نام برده که از سوی علی علیه السلام بعد از جنگ صفین به عنوان فرمانداری بر شهر (ری) منصوب گردید، سپس علی علیه السلام او را به اتهام دستبرد در خراج دستگیر نمود و در کوفه زندانی کرد و سپس او نزد معاویه در شام گریخت،^۵ فرماندار مدائن سعد بن مسعود ثقفی بود که او نقش مهمی در رویارویی با خوارج ایفا نمود و نامه‌های فراوانی بین علی و او و فرماندهان جنگی علی علیه السلام در مورد خوارج رد و بدل گردید، چون خوارج کوشیدند خود را به مدائن برسانند،^۶ و معروف است که سعد در زمان عدم حضورش برادر زاده‌اش مختار بن ابی عبید ثقفی^۷ را به عنوان جانشین خود در مدائن قرار داد و علی علیه السلام به علت اینکه مختار ثقفی دستبرد نامشروعی^۸ در اموال خراج زده بود بر او خشمگین شد، سعد یکی از فرماندهان معروف و به نام علی به شمار می‌آید و شاید نزدیک بودن حوزه فرمانداری او به کوفه دلیل اصلی مشارکت او با علی علیه السلام در بسیاری موارد بود.

مورخ ابوحنیفه دینوری اسامی بعضی از فرمانداران علی را در مناطق مختلف ذکر کرده است.^۹

۱- تاریخ یعقوبی ۹۵/۲، تاریخ طبری ۶/۲۷، ۴۷

۲- الانساب سمعانی ۴۳۸/۷، الولاية علی البلدان ۲۵/۲

۳- البداية و النهایه ۳۱۰/۷، الولاية علی البلدان ۲۵/۲

۴- تاریخ خلیفه ص ۲۰۰، الولاية علی البلدان ۲۵/۲

۵- نهایة الارب ۱۹۷/۲۰، الولاية علی البلدان ۲۶/۲

۶- تاریخ طبری ۵/۶۹۰

۷- تاریخ طبری ۵/۶۹۰

۸- التمهید و البیان ص ۱۸۶، الولاية علی البلدان ۲۶/۲

۹- الاخبار الطوال ص ۲۶ به نقل از الولاية علی البلدان ۲۶/۲

از آنچه گذشت دیدیم که علی علیه السلام تلاش‌های زیادی برای سامان دادن امور ولایت مبذول نمود و او با مشکلات و دشواری‌های زیادی در مورد فرمانداری‌ها مواجه بود و شماری از ولایت‌ها مثل یمن و حجاز و مصر از قلمرو حکومت او خارج شدند و همچنین موفق نشد که بر بعضی از ولایت‌ها همچون شام و فلسطین چیره شود و سرزمین‌هایی که همواره تحت تصرف حکومت او بودند، یعنی عراق و فارس هم مشکلاتی بر او داشتند و او در این دو سرزمین از مشکلات زیادی رنج می‌برد و در رأس همه مشکلات مشکل خوارج بود که در این مناطق ظهور کرده بودند، به خصوص در سالهای اخیر حکومت علی علیه السلام خوارج بیشتر عرض اندام می‌کردند، بنابراین در نتیجه اوضاع این مناطق کاملاً آرام نبود و همچنین در فارس و خراسان و سجستان شورش‌های متعددی سر بر افراشت که در بعضی‌ها فرمانداران علی علیه السلام کشته شدند، از بارزترین مشکلاتی که علی علیه السلام با آن مواجه گردید اختلاف با برخی از فرمانداران بود که در نتیجه ولایت‌های آنان را از دستشان گرفت، مثل جریر بن عبدالله در همدان و مفضل بن هبیره در اهواز و غیره و اینگونه روشن می‌شود که علی علیه السلام دوران خلافت خویش را با جهاد در جبهه‌های داخلی سپری کرد، جبهه‌هایی که بسیاری اوقات او را از سامان بخشیدن آن سرزمین‌آنگونه‌ای که خود می‌خواست باز می‌داشتند و ایشان علیه السلام با مشکلات و موانع زیادی روبرو بود که توان و انرژی ایشان را از بین بردند و تلاش‌های او را بی نتیجه کردند و این مشکلات توجه تاریخ‌نگاران را معطوف به خود نموده، در نتیجه آنها بدان پرداخته‌اند و امور ساماندهی و اداری این ولایت‌ها را زیر نظر گرفته‌اند.^۱

مبحث دوم

تعیین فرمانداران در دوران علی علیه السلام

بعد از شهادت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه، با علی رضی الله عنه به عنوان خلیفه بیعت شد، و از آنموقع به بعد ناآرامی گوشه‌های مختلف دولت را فرا گرفته بود، بنابراین با علی رضی الله عنه در شرایط سخت و دشواری بیعت شد، شرایطی که دولت اسلامی امنیت و ثبات خود را از دست می‌داد، نابسامی خود را در مدینه به وضوح نشان می‌داد و نیز در گوشه‌های مختلف قلمرو حکومت اسلامی بحران و ناآرامی سایه می‌افکند، مشاوران و خیر خواهان خطر پیش رو را احساس می‌کردند، از این رو بعضی از آنها در ابتدا پیشنهادهایی را برای مهار اوضاع به علی رضی الله عنه ارائه دادند و بیشتر آنها در مورد فرماندهان اظهار نظر می‌کردند.

نخست: موضع علی در برابر فرمانداران عثمان رضی الله عنه و خویشاوندان کارگزار او

۱- موضع علی رضی الله عنه در برابر فرمانداران عثمان رضی الله عنه

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه نیک این موضع را می‌دانست که از عوامل اساسی فتنه، عدم رضایت گروهی از مردم از فرمانداران عثمان رضی الله عنه است آن هم تنها به دلیل شایعاتی بود که سران فتنه‌جو و آشوبگر علیه عثمان رضی الله عنه و فرماندارانش پخش کرده بودند، که البته به دلیل ناتوانی یا ستمگری فرمانداران نبود، اما بسیاری از نویسندگان معاصر وقتی از سیاست علی رضی الله عنه در منصوب کردن فرمانداران سخن می‌گویند سخن خود را اینگونه آغاز می‌کنند: علی رضی الله عنه بعد از در دست گرفتن زمام خلافت راضی نبود که فرمانداران تعیین شده از سوی عثمان رضی الله عنه حتی برای یک لحظه در مقام خود باقی بمانند، دینداری و امانتداری ایشان رضی الله عنهم چنین اجازه‌ای نمی‌داد.^۱

واقعاً چه اتهام زشتی که عثمان رضی الله عنه و فرماندارانش را بدان متهم می‌کنند، من به این اتهام در کتاب (تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان رضی الله عنه) پاسخ داده‌ام و در مورد حقیقت و ماهیت فرمانداران عثمان رضی الله عنه در یک بحث کامل^۲ به بحث و پژوهش پرداخته‌ام، پس برای آگاهی بیشتر به آنجا مراجعه کنید.

۱- الخلفاء الراشدين بخار ص ۳۷۴

۲- عثمان بن عفان، صلابی ص ۲۶۴-۲۸۹

کسانی که فرمانداران عثمان رضی الله عنه را مورد انتقاد و عیب جویی قرار داده‌اند به روایاتی واهی و پوچ اما معروف و شایع استناد کرده‌اند

الف- اولین روایت: از این روایت‌ها از واقدی نقل شده که می‌گوید: ابن عباس گفت: عثمان مرا فراخواند و به امیر حج منصوبم کرد، سپس وقتی به مدینه آمدم مردم با علی رضی الله عنه بیعت کرده بودند، من به خانه‌ی علی رضی الله عنه رفتم، دیدم که مغیره بن شعبه با او تنها نشسته، من منتظر ماندم تا او بیرون رفت، آنگاه در مورد خواسته‌ی وی پرسیدم، علی رضی الله عنه گفت: او قبل از این هم به من گفته بود: به عبدالله بن عامر و معاویه و فرمانداران عثمان رضی الله عنه پیغام بفرست و آنها را بر مقامشان باقی بگذار تا از مردم برای تو بیعت بگیرند چون آنها شهرها و مردم را آرام می‌کنند، اما در همان روز از پذیرفتن سخن او امتناع ورزیدم و گفتم: سوگند به خدا اگر برای یک لحظه در روز بر خلافت بمانم از رأی و نظر خود استفاده می‌کنم، و اینها و امثال اینها را به عنوان فرماندار منصوب نمی‌کنم.

آنگاه او از پیش من رفت و من احساس کردم که او می‌داند که اشتباه می‌کند، و اینک دوباره نزد من آمد و گفت: ابتدا با شما مشورت کردم و با من مخالفت کردید، بعد از آن فکری دیگر به ذهنم خطور کرده و می‌خواهم آن را عملی نمایید و آن هم عزل فرمانداران است از افراد مورد اعتماد کمک بگیر، خداوند کافی است، آنها قدرتش از قبل ضعیف تر است.

ابن عباس می‌گوید: به علی رضی الله عنه گفتم: بار اوّل تو را نصیحت کرده و در بار دوم تو را فریب داده است، آنگاه علی رضی الله عنه به من گفت: حتی اگر مرا نصیحت کرده باشد؟ ابن عباس گفت: تو می‌دانی که معاویه و یارانش اهل دنیا هستند، وقتی تو آنها را بر مقامشان باقی بگذاری توجه نمی‌کنند که چه کسی زمام امور را در دست دارد، و وقتی آنها را عزل کنی می‌گویند: او بدون شورا خلافت را به دست گرفته است، و قاتل عثمان اوست، و مردم را علیه تو می‌شورانند، سپس اهل شام و اهل عراق علیه تو بپا می‌خیزند علاوه بر آن از شورش طلحه و زبیر علیه تو ایمن نیستم.

علی رضی الله عنه گفت: اما در مورد اینکه آنان را بر مقامشان باقی بگذارم از نظر دنیوی مصلحت است، اما آنچه حق مرا بدان ملزم می‌نماید و شناختی که از فرمانداران عثمان دارم این است که هیچ کس از آنان را هیچگاه به عنوان فرماندار منصوب نکنم، اگر قبول کنند برایشان بهتر است و در غیر این صورت با شمشیر با آنان برخورد خواهم کرد.

ابن عباس علیه السلام گفت: سخن مرا بپذیر و وارد خانه‌ات شو و درب را به رویت ببند، عرب‌ها گشتی می‌زنند و ناآرام می‌شوند و غیر از تو کسی را نخواهند یافت، سوگند به خدا اگر امروز با مردم همراه شوی، فردا خون عثمان رضی الله عنه را بر گردن تو می‌اندازند، اما علی رضی الله عنه نپذیرفت و به ابن عباس گفت: به شام برو تو را فرماندار آنجا مقرر کرده‌ام، آنگاه ابن عباس گفت: این فکر خوبی نیست، معاویه از بنی امیه و پسر عموی عثمان رضی الله عنه و فرماندار او در شام است، از اینکه گردن مرا به خاطر خون عثمان بزنند ایمن نیستم، حداقل اگر مرا نکشد زندانیم می‌کند، آنگاه علی علت را پرسید، گفت: به خاطر اینکه خویشاوند تو هستم و آنچه بر گردن تو می‌گذرانند بر گردن من هم می‌گذرانند، پس بهتر است به معاویه نامه بنویسی و او را وعده و وعیدی دهی، اما علی رضی الله عنه نپذیرفت و گفت: سوگند به خدا که این کار را نخواهم کرد.^۱

ب- روایت دوم: روایت دوم به معنای روایت اول است و چیزهایی در آن اضافه شده و مقداری با روایت اول تفاوت دارد که در مورد صحت آن انسان دچار تردید می‌شود، در این روایت آمده که ابن عباس بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه به مکه آمد و در راه با طلحه و زبیر رضی الله عنهما که گروهی از قریش را همراه داشتند ملاقات کرد.^۲ این امر با واقعیت مخالف است، چون با علی رضی الله عنه بعد از آمدن ابن عباس رضی الله عنه از حج بیعت شد و طلحه و زبیر با علی رضی الله عنه بیعت کردند که اگر در این زمان بیرون رفته باشند، پس قبل از بیعت کردن بیرون رفته‌اند و این اشتباه واضح و آشکاری است.^۳

ج - روایت سوم: روایت ابی مخنف که آن را بدون سند روایت کرده است که مغیره بن شعبه به علی رضی الله عنه پیشنهاد کرد که معاویه را بر فرمانداری شام باقی بگذارد و طلحه و زبیر را به فرمانداری بصره و کوفه منصوب کند، اما ابن عباس به رأی او اعتراض کرد، چون بصره و کوفه سرچشمه مال و منبع ثروت بودند، و اگر آنها را در این دو شهر فرماندار قرار دهد می‌تواند علی را در تنگنا و فشار قرار دهند، ماندن معاویه هم در شام به نفع علی نیست، آنگاه علی رضی الله عنه نظر و رأی ابن عباس را پذیرفت و مشورت مغیره بن شعبه را قبول نکرد.^۴

۱- تاریخ طبری ۵/۴۶۱ تا ۴۶۳

۲- منبع سابق ۵/۴۶۳

۳- خلافة علی عبد الحمید علی ص ۱۰۳

۴- انساب الاشراف ۲/۳۶

د- روایت چهارم: روایت اول واقدی با اندکی اختصار از طریق ابن عبدالبر^۱ ذکر شده است، اما به جای ابن عباس نام حسن را آورده است.^۲

خطر این روایات در اینجاست که به عنوان اساس و پایه‌ی مهم‌ترین پژوهش‌های تاریخی معاصر قرار گرفته‌اند و نتیجه‌ی حاصل از آنها عیب‌جویی و لکه‌دار کردن دیانت، عدالت و امانتداری بزرگان اصحاب و اهل شورا است، آنها افرادی مادی‌گرا تصور شده‌اند که هدفشان ثروت اندوزی و رسیدن به قدرت است حتی اگر به قیمت ریختن خون مسلمین باشد، و فتنه‌ای که به کشته شدن عثمان انجامید و جنگ جمل، همه به خاطر طمع‌ورزی‌های شخصی بوده است.^۳

در متن بیشتر این روایات اضطراب و ناهمگونی مشخص است و اینکه در روایت آمده که ابن عباس بعد از بیعت مردم با علی به مدینه آمد، با روایت‌های مورد اعتماد مخالف است، چون در روایات معتبر آمده که ابن عباس قبل از آنکه با علی بر خلافت بیعت شود به مدینه آمده بود، که قبلاً گذشت، اینکه می‌گوید: مغیره به علی پیشنهاد کرد که به عبدالله بن عامر و معاویه و فرمانداران عثمان علیهم السلام پیغام بفرستد و آنها را بر پستشان باقی بگذارد با روایات معتبرتر متضاد است، به گفته‌ی روایات معتبر بیشتر این فرمانداران ولایت‌های خود را ترک گفته و به سوی مکه رهسپار شده بودند، پس چگونه علی به آنها پیغام بفرستد که بر مقامشان باقی بمانند و حال آنکه آنان شهرها را ترک کرده‌اند؟

در مورد اینکه می‌گوید: علی در مورد فرمانداران گفت: سوگند به خدا اگر برای یک لحظه در روز خلیفه باشم به نظر و رأی خود عمل می‌کنم و اینها و امثال اینها را به عنوان فرماندار منصوب نخواهم کرد، این گفته با این حقیقت که این فرمانداران صلاحیت فرمانداری و رهبری را داشته‌اند تضاد دارد، همین فرمانداران و رهبران بودند که دولت اسلامی را گسترش دادند، عبدالله بن عامر در دوران فرمانداری خود بر بصره فتوحات اسلامی را تا کابل پایتخت افغانستان گسترش داد و اگر معاویه رضی الله عنه صلاحیت و لیاقت نمی‌داشت بیست سال فرمانداری نمی‌کرد...

۱- انساب الاشراف ۳۶/۲

۲- الاستیعاب ۳۷۱/۲

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید ص ۱۰۳، تاریخ الاسلام ذهبی، عهدالخلافة الراشدة ص ۵۳۷

گفتیم که علت نارضایتی گروهی از مردم از فرمانداران عثمان، شایعه‌هایی بود که فتنه‌جویان آشوبگر در مورد آنان پخش کرده بودند و دلیلش ناتوانی آنها نبود، - همانگونه که حقیقت تاریخی این را اثبات می‌کند- روایت دروغین مغیره بن شعبه را شخصیتی دروغگو و فریبکار معرفی می‌کند که به مصلحت مسلمین توجه ندارد به خصوص در چنان شرایط سخت و دشواری که وجود داشت و این موضوع با اخلاق و سیره مغیره بن شعبه قبل از فتنه و بعد از فتنه همخوانی ندارد، همچنین این روایت علی علیه السلام را به صورت فردی معرفی می‌کند که از امور سیاسی آگاه نیست، اما مغیره و ابن عباس توانایی بیشتری در این زمینه‌ها دارند.^۱

اما در روایت ابی محنف ابن عباس به علی علیه السلام پیشنهاد می‌دهد که معاویه را عزل کند چون فرمانداری معاویه از نظر سیاسی به نفع او نیست... بر خلاف روایات واقدی که در آن آمده‌است: اگر علی علیه السلام دو صحابی بزرگوار طلحه و زبیر را فرمانده کوفه و بصره قرار دهد، درآمدهای مالی آن دو شهر را تصاحب خواهند کرد.^۲ این روایات از نظر سند واهی و ضعیف هستند که دلیل مناسبی برای بی اعتبار بودن آنهاست، از نظر متن نیز مضطرب و منکرند و همه با فرض و تخمین مطرح شده‌اند که اگر چنین شود چنان خواهد بود، پس این روایات تاریخ را به صورت واقعی آن نقل نمی‌کنند و مشخص است که هوا پرستیها و دخالت شخصی راوی و تمایلات رافضی‌گری در این روایات تأثیر زیادی دارد.^۳

بر سرکار گذاشتن فرمانداران جدید از جانب امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شهرهای دوردست، مردم را برای بیعت کردن بهتر تشویق می‌کرد، دوران فتوحات را برای آنان یادآوری می‌کرد و راه را برای مهارت‌های جدیدی باز می‌کرد که به حرکت در آیند و در خدمت دین خدا باشند.^۴

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از استعداد و توانمندی رهبری برخوردار بود و مردم و اوضاع حاکم بر جامعه را می‌شناخت، او فرمانداران را عزل می‌کرد تا کسانی دیگر غیر از آنها را که برای تحقق انسجام اداری و سیاسی بین خلیفه و همکارانش مناسب می‌دید به جایشان انتخاب نماید، همانگونه که قبلاً عمر رضی الله عنه تعدادی از فرمانداران ابوبکر رضی الله عنه را عزل

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۱۰۵

۲- خلافة علی بن ابی طالب ص ۱۰۶

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی ص ۱۰۵

۴- علی بن ابی طالب، عبدالستار الشیخ ص ۱۷۶

نمود و عثمان رضی الله عنه نیز بعضی از فرمانداران عمر رضی الله عنه را عزل کرد، پس علی هم حق داشت که کسی را که خود مصلحت می‌دید عزل کند و کسی دیگر را به جای او تعیین کند.^۱

اما بعضی از نویسندگان معاصر در این قضیه که علی رضی الله عنه فرمانداران عثمان را عزل کرده از حقیقت دور شده و این موضع را نامناسب تفسیر کرده‌اند، بعضی این کار علی را دلیلی بر پایداری وی برحق و ضرورت تغییر عنوان نموده‌اند و بعضی آن را نشانه‌ی ضعف آگاهی سیاسی علی دانسته‌اند و گفته‌اند که از نظر سیاسی بهتر آن بود که او این فرمانداران، به خصوص معاویه را باقی می‌گذاشت تا آنکه اوضاع آرام می‌شد و در شهرها برای علی بیعت گرفته می‌شد، همه این تفسیرها بر محور روایات واهی و بی اساسی ارائه می‌شوند که در آنها: مغیره بن شعبه دو پیشنهاد متضاد در مورد فرمانداران به علی رضی الله عنه داد^۲، علاوه بر این باید دانست که علی رضی الله عنه یک امام مجتهد بود و می‌توانست در صورت مصلحت همه فرمانداران عثمان را عزل نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که معصوم است خالد بن سعید بن عاص را به عنوان فرماندار صنعاء و عمرو بن عاص را به فرمانداری عمان منصوب کرد^۳، اما پس از ایشان ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد را عزل کرد و به جایش مهاجر بن ابی امیه را گذاشت، عمرو را عزل نمود و به جایش حذیفه بن محصن را منصوب کرد.^۴ ابوبکر رضی الله عنه دو فرمانده بزرگ خالد بن ولید و مثنی بن حارثه رضی الله عنهما را به عنوان فرمانده منصوب کرد، اما بعد از وی عمر رضی الله عنه آنها را با اینکه صلاحیت و کفایت داشتند، عزل نمود.^۵ عمر رضی الله عنه عمرو بن عاص را به فرمانداری مصر منصوب کرد^۶ و مغیره بن شعبه رضی الله عنه را به عنوان فرماندار کوفه مقرر نمود^۷ اما بعد از او عثمان رضی الله عنه این دو را از مقامشان عزل کرد و ابن ابی سرح^۸ را به فرمانداری مصر و سعد بن ابی وقاص^۱ را به فرمانداری کوفه منصوب کرد.

۱- عصرالخلافة الراشدة ص ۱۲۹

۲- پیشین ص ۱۵۹

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۲۳

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۲۳

۵- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۲۲

۶- پیشین ص ۱۵۵

۷- تاریخ طبری ۴۶۷/۵

۸- سیر اعلام النبلاء ۳۳/۱، الولاية علی البلدان ۱/۱۷

آیا انسان خردمند و عاقل، از ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم به خاطر اینکه فرمانداران را عزل کرده‌اند انتقاد می‌کند؟ هر زمانی اوضاع و شرایط متناسب با خود را دارد، کسی که بعداً می‌آید اجتهاد و نظری دارد که فرد سابق نداشته است و کسی که حضور دارد چیزهایی را می‌بیند که فرد غایب نمی‌بیند.^۲

این گفته بعضی از نویسندگان معاصر که علی رضی الله عنه همه فرمانداران عثمان رضی الله عنه را عزل کرد صحت ندارد، بلکه ایشان فقط معاویه بن ابی سفیان در شام^۳ و خالد بن ابی العاص بن هشام در مکه را عزل کرد.^۴

در بصره فرماندار آن عبدالله بن عامر از آن بیرون رفت و عثمان کسی دیگر را به جای او تعیین نکرد.^۵ در یمن یعلی بن منیه رضی الله عنه که امیر بود اموال خراج را می‌گرفت و بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه به مکه رفت و به طلحه و زبیر پیوست و با آنها در جنگ جمل حضور یافت، ابن ابی سرح فرماندار مصر برگشت و پسر عمویش را به عنوان جانشین خود در آن جا تعیین کرد و وقتی که به مصر بازگشت، دید که ابن ابی حذیفه بر آنجا مسلط شده است و ابن ابی حذیفه او را از مصر بیرون راند، وی به رمله در فلسطین رفت و در همان جا درگذشت.^۶ اینگونه فرمانداران یمن و بصره خودشان از مقام فرمانداری کناره گیری کردند؛ فرماندار مصر ابن ابی حذیفه را عزل کرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرماندار کوفه را در پست خود باقی گذاشت. پس در حقیقت علی رضی الله عنه فقط معاویه فرماندار شام و خالد بن ابی العاص فرماندار مکه را عزل کرد، امیر المؤمنین علی رضی الله عنه به همانصورت افراد برگزیده و منتخب را به عنوان فرمانداران مسلمین منصوب کرد، یکی از فرماندارانی که ایشان او را منصوب کرد سهل بن حنیف انصاری بود، او صحابی بزرگواری است که در جنگ بدر و احد حضور داشته است و در روز جنگ احد آنگاه که مردم پراکنده شدند، او در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و با ایشان بر مرگ بیعت کرد، با تیراندازی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کرد، وی همچنین در غزوه‌ی خندق و دیگر جنگها با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود.^۱ علی رضی الله عنه این صحابی بزرگواری را فرماندار تعیین کرد و

۱- تاریخ طبری ۵/۲۵۱

۲- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنة ۲/۹۹

۳- المعجم الكبير طبرانی ۱۲/۲۶۱، مصنف ابن ابی شیبه ۱/۸۱

۴- تاریخ ابن خیاط ۲۰۱، الولاية علی البلدان ۲/۳

۵- سیر اعلام النبلاء ۳۰۳۵، الاصابه ترجمه ش ۴۷۱۱

۶- تحقیق مواقف الصحابه ۲/۱۰۰

۱- الطبقات ۳/۴۷۱

عثمان بن حنیف را به عنوان فرماندار بصره مقرر کرد؛ عثمان بن حنیف صحابی بزرگوار و از انصار بود و در زمان عمر رضی الله عنه به فرمانروایی عراق تعیین شده بود،^۱ قیس بن سعد بن عباده را به عنوان فرماندار مصر منصوب کرد،^۲ او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رئیس پلیس و فردی هوشیار و بخشنده بود.^۳ عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را به عنوان فرماندار یمن تعیین کرد،^۴ عبیدالله صحابی بود و یک سال از برادرش کوچکتر است، وی فردی شریف و ستوده بود.^۵

در مورد اینکه بعضی از نویسندگان گفته‌اند که علی رضی الله عنه فرمانداران را پیش از آنکه اهالی شهرها با او بیعت کنند عزل کرده است، باید گفت برای اینکه امام و رهبر فرمانداران شهرها را تعیین کند، شرط نیست که مردم با او بیعت کرده باشند و همه مسلمین بر این اتفاق دارند، بلکه وقتی اهل حل و عقد با هر خلیفه‌ای بیعت کردند همه شهرهای تابع مرکز مسلمین باید بیعت نمایند و اگر تعیین فرمانداران مشروط به بیعت اهالی شهرها بود بیعت صدیق رضی الله عنه کامل نمی‌گردید، چون قبل از آنکه اهل مکه، طایف، حواشی و بحرین با او بیعت نمایند لشکر اسامه را فرستاد و با منکران زکات و مرتدین جهاد کرد. همچنین عمر فاروق رضی الله عنه در آغاز خلافتش خالد بن ولید را عزل کرد و ابی عبیده بن جراح را به فرماندهی کل لشکر مسلمین در شام تعیین کرد. این زمانی بود که هنوز بیعت اهل یمن به او نرسیده بود. همچنین عثمان رضی الله عنه قبل از رسیدن بیعت شهرها در امور مسلمین شروع به تصرف کرد.^۶

۲- علی رضی الله عنه برخی از اقوام خود را به عنوان فرماندار تعیین می‌کند

نویسندگان معاصر از اینکه علی و عثمان رضی الله عنهما خویشاوندانشان را در شهرها به فرمانداری منصوب کرده‌اند سخن گفته‌اند. در مورد عثمان رضی الله عنه باید گفت از بین هیجده فرماندار ایشان فقط پنج نفر از بنی امیه بودند و هنگامی که عثمان رضی الله عنه وفات یافت فقط سه نفر از بنی امیه بر سر پست فرمانداری بودند: معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی سرح و عبدالله بن عامر بن کریز، عثمان رضی الله عنه ولید بن عقبه و سعید بن عاص را عزل کرد، اما آنها را از کجا عزل کرد؟ از کوفه

۱- التاریخ الکبیر بخاری ۲۰۹/۳

۲- النجوم الزاهره ۹۴/۲، و لامصر ص ۴۴

۳- الاصابة ۹۴/۳، تحقیق مواقف الصحابه ۱۰۱/۲

۴- سیر اعلام النبلاء ۵۱۲/۳

۵- تحقیق مواقف الصحابه ۱۰۱/۲

۶- تحقیق مواقف الصحابه ۱۰۱/۲

که عمر رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص را از فرمانداری آن عزل کرده بود، کوفه از هیچ فرماندرای راضی نبودند و عزل این فرمانداران از سوی عثمان رضی الله عنه برای آنها عیب به حساب نمی‌آید، بلکه عیب از شهری بود که در آنجا به عنوان فرماندار قرار گرفته بودند.^۱

خویشاوندان عثمان رضی الله عنه که به عنوان فرماندار تعیین شده بودند، کفایت و توانایی خود را در اداره امور ولایتهایشان اثبات کردند، بسیاری از شهرها بدست آنان فتح گردید و بارعیت خود به نیکی و عدالت رفتار می‌کردند، بعضی از آنها قبلاً در دوران ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرماندار بودند.^۲ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه به شیوهی عثمان رضی الله عنه از میان خویشاوندان خود کسانی را که صلاحیت، کفایت و توانایی داشتند به فرمانداری تعیین کرد که فرزندان عمویش عباس بودند و عبارت بودند از: عبدالله بن عباس، عبیدالله بن عباس، قثم و تمام فرزندان عباس و محمد بن ابوبکر که پسر رضاعی او بود.

بعد از تحقیق معلوم می‌شود که عثمان و علی رضی الله عنهما کسانی را به فرمانداری منصوب کردند که به گمان غالب آنان دارای کفایت و مهارت کافی بودند و چنین نیست که به خاطر خویشاوندی کسی را برتر دانسته باشند، شرایط حاکم به گونه‌ای بود که می‌بایست در انتخاب فرمانداران از حیث توانایی و امانتداری دقت زیادی به عمل آید، زیرا علاوه بر مشکلات خوارج در زمان علی، هنوز فتوحات در سرزمینهای شرقی استقرار نیافته بودند.^۳

اگر در نسب فرمانداران علی رضی الله عنه تأمل کنیم، می‌بینیم که از بین سی و شش فرماندار یازده نفر از انصار و هفت نفر از قریش بودند که از قریشها چهار نفر از فرزندان عباس بن عبدالمطلب بودند، اسامی فرمانداران در دوران خلافت علی رضی الله عنه به صورت زیر بود:

۱- سهل بن حنیف انصاری (مدینه).

۲- تمام بن عباس بن عبدالمطلب (مدینه).

۳- ابو ایوب انصاری (مدینه).

۴- ابو قتاده انصاری (مدینه).

۵- قثم بن عباس بن عبدالمطلب (مکه و طایف).

۶- عمر بن ابی سلمه (بحرین).

۱- حقه من التاريخ ص ۷۵ و ن ک عثمان بن عفان صلابی ص ۲۶۵

۲- تحقیق مواقف الصحابه ۴۱۷/۱

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۲۹

۴- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۲۹

- ۷- قدامه بن عجلان انصاری (بحرین).
- ۸- نعمان بن عجلان انصاری (بحرین).
- ۹- عبیدالله بن عباس (یمن و بحرین).
- ۱۰- سعید بن سعد بن عبادہ انصاری (فرمانده لشکر).
- ۱۱- مالک اشتر (جزیره، سپس مصر).
- ۱۲- شیب بن عامر (جزیره).
- ۱۳- کمیل بن زیاد نخعی (جزیره).
- ۱۴- محمد بن ابی حذفه بن عتبہ (مصر).
- ۱۵- قیس بن سعد بن عبادہ انصاری (مصر).
- ۱۶- محمد بن ابوبکر صدیق (مصر).
- ۱۷- عثمان بن حنیف انصاری (بصره).
- ۱۸- عبدالله بن عباس (بصره).
- ۱۹- ابوالاسود الدؤلی (بصره).
- ۲۰- هانی هوذہ نخعی (کوفه).
- ۲۱- ابو موسی اشعری (کوفه).
- ۲۲- ابو مسعود بدری (کوفه).
- ۲۳- قزطه بن کعب انصاری (کوفه).
- ۲۴- سهل بن حنیف انصاری (فارس).
- ۲۵- زیاد بن ابی سفیان (فارس).
- ۲۶- منذر بن جارود (اصطخر).
- ۲۷- عمر بن سلمه (اصفهان).
- ۲۸- محمد بن سلیم (اصفهان).
- ۲۹- خلیل بن قره تمیمی (خراسان).
- ۳۰- عبدالرحمن بن أبزی (خراسان).
- ۳۱- جعده بن هبیره بن ابی وهب (خراسان).
- ۳۲- عبدالرحمن بن جزء طائی (سجستان).
- ۳۳- ربیع بن کأس عنبری (سجستان).

۳۴- جریر بن عبدالله بجلی (همدان).

۳۵- اشعث بن قیس کندی (آذربایجان).

۳۶- سعید بن سریه خزاعی (آذربایجان).

۳۷- خریث بن راشد ناجی (اهواز).

۳۸- مصقله بن هبیره شیبانی (اهواز).

۳۹- یزید بن حجیه تمیمی (ری).

۴۰- سعد بن مسعود ثقفی (مدائن).

۴۱- حارث بن مره عبدی (سند).^۱

عثمان و علی علیهما السلام دو خلیفه راشد بودند که مقتدا و الگوی مسلمانان هستند و کارهایشان سوابق قانونی درخشانی در این امت است، همان طور که عمر رضی الله عنه این سنت و شیوه را برای کسانی که بعد از او می آیند بنا نهاد که از دادن پست به خویشاوندانش پرهیز می کرد، عثمان و علی پست دادن به خویشاوندان را در صورت داشتن صلاحیت برای مسلمین بعدی بنا نهادند.^۲

دوم: نظارت علی علیه السلام بر فرمانداران خود و رهنمودهای وی

روش نظارت امیر المؤمنین علی علیه السلام مراقبت از فرماندارانش بود، و اوضاع آنها را جستجو و پی گیری می کرد، در مورد آنها سؤال می کرد و در این راه از چند شیوه استفاده می کرد، یکی اینکه بازرسان خود را نزد فرمانداران می فرستاد، و درباره آنها از مردم سؤال می پرسیدند و گاهی از فرمانداران در مورد یکدیگر می پرسید و به آنها دستور می داد که امور یکدیگر را بررسی نمایند، ایشان به کعب بن مالک نوشت: کسی را به جانشینی خود تعیین کن و همراه با گروهی از یاران خود به سرزمین (کوره السواد) برو و در مورد فرمانداران من پرس و جو کرده و عملکرد و رفتارشان را بررسی کن.^۳

همچنین علی علیه السلام بازرسانی داشت که از ولایتها گزارشهای سری و محرمانه را برای ایشان می فرستادند و فرمانداران کار و مأموریت این بازرسان را نمی دانستند^۱، گاهی مراقبها از

۱- عصرالخلافة الراشدة ص ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲

۲- لاساس فی السنة و فقهها سعید حوی ۱۶۷۵/۴ عثمان بن عفان صلابی ص ۳۶۵

۳- تاریخ یعقوبی ۲۰۴/۲

۱- الولاية علی البلدان ۳۳/۲

کارمندان فرماندار و گاهی افراد ناشناخته دیگر و یا افراد مقیم در حوزه فرمانداری بودند که این کار را انجام می‌دادند، گاهی کسانی بودند که از ولایتی به ولایت دیگری می‌رفتند، نامه‌هایی که علی به این فرمانداران می‌نوشت نشان می‌داد که گزارشهای سرّی به او می‌رسید، شاید دخالت بعضی افراد بین امیرالمؤمنین و فرماندارانش سبب می‌شد تا بعضی از فرمانداران پست و کار خود را ترک کنند، مانند دخالت اشتر بین علی و جریر بن عبدالله بجلی و دخالت بعضی مردم بین علی علیه السلام و مصقله بن هبیره.^۱

علی علیه السلام راه را برای هر شکایتی که بر علیه یکی از فرماندارانش تقدیم می‌شد باز گذارده بود و اگر شکایتی از فرمانداران به او می‌رسید می‌گفت: بار خدایا! من به آنان فرمان نداده ام که بر بندگانت ستم کنند یا حق تو را رها کنند.^۲ هنگامی که از یکی از فرماندارانش شکایت کردند و اتهام ثابت گردید، او را با تازیانه زدن و زندانی نمودن ادب نمود.^۳

امیرالمؤمنین علی علیه السلام همواره فرماندارانش را نصیحت می‌کرد، همانگونه که یک بار مجموعه‌ای از فرمانداران را نصیحت کرد، از جمله قیس بن سعد که وقتی به فرمانداری مصر منصوب کرد او را چنین نصیحت نمود: «در حالی که مصر برو که لشکری همراهت باشد، چون همراهی لشکر با تو سبب هراس بیشتر دشمن می‌شود و دوست و یاورت بیشتر قدرت می‌گیرد، پس هرگاه وارد مصر شدی با نیکوکار نیکی کن و با بدکار به سختی رفتار نما و با عام و خاص مهربان باش، زیرا مهربانی نیکی است».^۴

از جمله اندرزهای ایشان به قیس بن سعد در یکی از نامه‌هایش این است: «به حق خراج و مالیات بگیر، با رفتاری منصفانه به لشکرت نیکویی کن و آنچه خدا به تو آموخته به دیگران یاد بده».^۵

بعضی از نامه‌هایی که برای تعیین فرمانداران به شهرها می‌فرستاد مشتمل بر پندها و رهنمودها هستند، از آن جمله نامه‌ای که علی علیه السلام به محمد بن ابوبکر در ولایت مصر نوشت و

۱- تاریخ طبری ۵/۶۰۰، ۶۰۱

۲- الفتاوی ۲۸/۱۵۱

۳- الولاية علی البلدان ۲/۳۴ به نقل از الکامل ابن اثیر.

۴- الولاية علی البلدان ۲/۳۶

۵- الولاية علی البلدان ۲/۳۶

وی آن را برای مردم قرائت کرد، این نامه حاوی اندرزهایی برای عموم مردم و خود فرماندار بود.^۱

ارتباطهای متعددی بین علی و فرماندارانش به صورت نامه نگاری، شفاهی و ارتباط مستقیم برقرار بود، وقتی این فرمانداران برای دیدار امیرالمؤمنین یا برای شرکت در جنگ با خوارج به کوفه آمدند با آنها گفتگو کرد، از امیرالمؤمنین نقل شد که در موسم حج با فرماندارانش ارتباط برقرار می کرد آنگونه که خلفای سابق چنین می کردند، علی علیه السلام فرد مورد اعتمادی را به عنوان نایب خود به حج می فرستاد، چنان که فرزندان عباس و غیره را برای این کار می فرستاد، فرمانداران حوزه شرق بیشتر از همه فرمانداران با علی علیه السلام ارتباط داشتند، چون آنها به کوفه نزدیک بودند و هیئت‌هایی از حوزه فرمانداری آنان همواره با کوفه در رفت و آمد بودند. و علی علیه السلام بسیاری اوقات فرمانهایی به صورت اندرز و نصیحت صادر می کرد که برای فرمانداران روش کار را توضیح می داد، برخی از این فرمانها به صورت کتبی و بعضی شفاهی صادر می شد، در یکی از نامه‌های امیرالمؤمنین به فرماندارانش آمده است: «شما خزانه داران حاکم، و کلای امت و نمایندگان ائمه هستید، هیچ کس را از رسیدن به نیازش باز ندارید، وقتی خراج و مالیات می گیرید لباس زمستانی و تابستانی و همچنین چارپایانی که با آن کار می کنند را از آنها نگیرید، برده‌ای را که دارند از آنها نگیرید و به خاطر یک درهم کسی را شلاق نزنید، به مال فرد نمازگزار یا کسی که با مسلمین پیمان صلح بسته دست درازی نکنید».^۲

یکی از دهقانان نزد علی آمد و از فرماندار او شکایت کرد، علی علیه السلام به آن فرماندار نوشت: «دهقانان شهر تو از سخت گیری و درشت خویی تو شکایت کرده‌اند»، با آنان رفتاری میانه داشته باش، سختی را با نرم خویی و مهربانی آمیخته کن، نه آنان را کاملاً از خود دور کن و نه بیش از حد آنان را به خود نزدیک نما، چون مشرک هستند و صلاحیت نزدیکی به تو را ندارند و از سویی چون عهد و پیمان صلح بسته‌اند نباید رانده شوند و مورد ستم قرار گیرند».^۳

سوم: صلاحیتهای داده شده به فرمانداران در دوران علی علیه السلام

۱- تراث الخلفاء الراشدين ص ۱۵۶

۲- نصح البلاغة ۱۵۵/۲

۳- پیشین.

امیر المؤمنین علیه السلام از اینکه همه قدرت در دست یک نفر باشد ابا می‌ورزید، بلکه اصل نزد او توزیع قدرت و تعیین صلاحیتها بود، ایشان ابن عباس را به فرمانداری بصره منصوب کرد و زیاد را به عنوان مسئول جمع آوری مالیات و بیت المال مشخص کرد و تنها به این امر بسنده ننمود، بلکه به ابن عباس دستور داد که به سخنان ابن زیاد گوش کند و از او اطاعت نماید،^۱ این روش اوج کنترل اداری است، زیاد در چهارچوب فرمانداری از ابن عباس اطاعت می‌کند و ابن عباس در چهارچوب کار بیت المال و خراج از او اطاعت می‌نماید. وی برای امور قضایی ابو الأسود دؤلی را منصوب کرد.^۲

با بررسی نامه‌ای که امیر المؤمنین به مالک اشتر نوشت می‌توانیم صلاحیتهای داده شده به فرمانداران را ملاحظه کنیم، ما می‌کوشیم این تصویر را واضح تر کنیم و به تفصیل آن را ارائه دهیم:

۱- تعیین وزراء

امیر المؤمنین در نامه‌اش به مالک اشتر می‌فرماید: «وزیران بد و شرور تو کسانی هستند که قبلاً وزیر افراد شرور بوده‌اند، هر کس با افراد شرور مشارکت داشته باشد نمی‌تواند محرم و رازدار تو قرار گیرد، زیرا آنان همکار و برادر ستمگران هستند، تو به جای آنها افراد بهتری را می‌توانی پیدا کنی که فکر و قدرت اجرایی همچون آنان را دارند که با ستمگر در ستمش و با گناهکار در گنااهش همکاری نکرده‌اند، چنین کسانی بهترند، بهتر تو را یاری کرده و با تو مهربان تر خواهند بود و کمتر به کسانی دیگر غیر از تو توجه می‌نمایند».

در این متن که امیر المؤمنین به صورت اندرز بیان کرده‌اند نقاط و حقایق ذیل را متذکر شده است:

- الف - تعیین وزیران در صلاحیت والی و فرماندار می‌باشد.
- ب - شرایطی که به موجب آن والی وزیرانش را انتخاب می‌کند.
- ج - طریقه تعامل و روابط دو جانبه والی و وزیر.
- د - وظیفه‌ی وزیر.

۱- تاریخ طبری ۵۸۰/۵

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۰۰

امیر المؤمنین تعداد وزرا را ذکر نکرده و فقط لفظ جمع را به کار برده است، از این عبارت چنین بر می آید که فرماندار به اندازه‌ی نیاز می‌تواند معاون و همکار داشته باشد، چون کار وزیر این است که با فرماندار در کارهایش همکاری نماید، امیر المؤمنین شرایطی را مشخص می‌کند از جمله اینکه وزیر در گذشته نباید وزیر فرمانداران شرور بوده باشد، فرماندار از بین مجموع وزرا یک وزیر را به عنوان معاون خود در پیشبرد کارها انتخاب نماید و این انتخاب بر اساس این گفته از امیر المؤمنین باشد که می‌فرماید: «باید کسی را ترجیح دهی که برای گفتن سخن حق، توانایی بیشتری از دیگران داشته باشد».

وظایف وزیران در دایره‌ی «همکاری» قرار دارد و تعیین جزئیات این دایره، به عهده فرماندار است که بر حسب نیازی که دارد وظایف وزرا را مشخص می‌کند و ارتباط وزیران با فرماندار به صورت مستقیم خواهد بود.

۲- تشکیل مجالس شوری

باید به کمک علماء و فرزندگان که اهل حل و عقد هستند مجالس شورا تشکیل شوند، در این خصوص این متن آمده است: «با علما زیاد به بحث و تبادل نظر پرداز و برای تثبیت و سامان یافتن اوضاع سرزمین خود با فرزندگان بحث و تبادل نظر کن»^۱ در این نص بر جمع آوری علماء و فرزندگان در مجالس مشورتی تأکید شده است، فرماندار می‌تواند خود این افراد را انتخاب کند، می‌توان از طریق مردم هم این افراد انتخاب شوند، امیر المؤمنین چگونگی تشکیل این مجالس را مشخص نکرده است، بلکه تنها به همین بسنده نموده که از فرماندارش خواسته است که بیشتر با علما و فرزندگان به بحث و تبادل نظر پردازد.

اما اینکه آنها چگونه جمع آوری شوند؟ آیا حاکم آنها را فرا بخواند یا از سوی مردم انتخاب شوند؟ این امری است که امیر المؤمنین آن را به طور قطع مشخص نکرده است، بلکه آن را به شرایطی که در چهارچوب آن تعیین می‌شوند واگذار کرده است که بر حسب شرایط، فرماندار یا مردم آنها را انتخاب می‌کنند، اما وظیفه این مجلس بررسی و تعیین سیاستهای کلی در خصوص دو چیز است:

الف - تثبیت آنچه موجب بهبودی و سامان یافتن شده است.

ب - برپا داشتن آنچه که مایه سامان یافتن اوضاع مردم است از سوی فرماندار.

این یعنی ترسیم اصول کلی برای همه آنچه که مربوط به اصلاح اوضاع شهرها و مردم است، خواه در مورد مصرف بیت المال یا تعیین اداریها باشد، یا مربوط به ارائه خدمات به اصناف از قبیل تاجران، صنعتگران و کشاورزان باشد، این مجلس بیشتر به مجالس محلی شباهت دارد که در دولتهایی که بر اساس تمرکز داری حکومت می کنند برپا می شوند.^۱ در نصی دیگر امیر المؤمنین صفات این مستشاران و معاونان را بیان می کند: «با افراد شرافتمند، نجیب و خانواده‌های خوب و دارای سوابق نیکو ارتباط تنگاتنگی داشته باش و بعد از آنها به افراد دلیر و سخاوتمند و بزرگوار خود را نزدیک کن، چون آنها دارای بزرگواری و خوبی هستند».^۲

امیر المؤمنین علی علیه السلام اهمیت اهتمام ورزیدن به آنها و بررسی امورشان را گوشزد می نماید و می فرماید: «اوضاع و احوال آنان را بررسی کن چنانکه پدر و مادر اوضاع فرزندانیشان را مورد بررسی و جستجو قرار می دهند، نباید در مدت قدرتی که به آنها داده‌ای چیزی به دست بیاید و لطفی را که به آنها کرده‌ای هرگز ناچیز بدان. هر چند آن لطف ناچیز و اندک باشد، زیرا لطف سبب می شود تا آنها خیرخواه تو باشند و به تو گمان نیک داشته باشند، مبادا با تکیه به امور بزرگ کارهای کوچک آنها را فراموش کنی، چون کوچکترین لطفی که به آنها بکنی از آن سود می برند و لطف بزرگ تو چیزی است که آنها نمی توانند از آن بی نیاز باشند».^۳

۳- تشکیل لشکر و تجهیز آن

امیر المؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر نخعی فرمود: «باید از تمام لشکر کسانی نزد تو باشند که به لشکر بیشتر کمک می نمایند، مخارج و نیازمندیهای آنان و خانواده‌ی ایشان را فراهم کن تا دغدغهی خاطر آنها فقط جهاد با دشمنان باشد، چون مهربانی تو نسبت به آنان سبب عطوفت قلب آنان نسبت به تو می گردد».^۴ از این متن امور ذیل برداشت می شود:

۱- الإدارة والنظام الاداری عند الامام علی ص ۱۶۱

۲- نهج البلاغة شرح محمد عبده ص ۶۱۲

۳- نهج البلاغة شرح محمد عبده ص ۶۱۳

۴- منبع سابق

الف - قدرت نظامی برای دفاع از ولایت باید وجود داشته باشد.

ب - تشکیل این نیرو و آماده کردن آن وظیفه فرماندار است و هزینه آن از بیت المال پرداخت می‌شود.

ج - تعیین سران ارتش از وظایف فرماندار است، شرایطی هست که حاکم به مقتضای آن سران لشکر و ارتش را تعیین می‌کند، پس باید سران ارتش مورد توجه و اهمیت قرار گیرند تا دغدغه خاطر آنها فقط جهاد با دشمن باشد^۱ و مهربانی به آنان، آنها را شیفته تو می‌گرداند.^۲

۴- ترسیم سیاست خارجی در زمینه جنگ و صلح

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرماندارش مالک اشتر می‌فرماید: «هرگاه دشمنت تو را به صلح فراخواند، به شرطی که خشنودی خدا در آن باشد خواهستی او را رد مکن، زیرا صلح سبب می‌شود تا سربازانت استراحت کنند و همچنین خاطر تو را آسوده و شهر را در امنیت قرار می‌دهد، اما بعد از صلح از دشمن دوری کن، چون ممکن است خود را به شما نزدیک کرده تا از غفلت شما سوء استفاده کند، پس آماده باش و در این خصوص حسن ظن بی جا را نداشته باش، اگر بین تو و دشمن پیمانی بسته شد به آن وفادار باش، چون در میان فریاض الهی مردم به هیچ چیزی همچون وفای به عهد اهمیت نمی‌دهند، حتی مشرکین به پیمانهای خود وفادار بودند زیرا عواقب عهدشکنی را تجربه کرده بودند. بنابراین عهد شکنی مکن چون فقط افراد جاهل و بدبخت هستند که اقدام به نافرمانی خدا می‌نمایند، خداوند پیمان و عهد را مایه‌ی امنیت بندگان و پناهگاهی برای آرامش آنان قرار داده است، پس پیمان شکنی و خیانت درست نیست.^۳ پیمانی نبند که موجب بهانه باشد و به ناحق قراردادهای صلح را لغو مکن، زیرا تحمل سختی بهتر از عهد شکنی است، پس به حساب دنیا آخرت را از دست مده.»^۴

با استناد به این متن حاکم کارهای ذیل را انجام می‌دهد:

۱- بستن پیمان صلح با دولت‌ها و ملت‌های همسایه.

۱- الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص ۲۶۵

۲- نصح البلاغة شرح محمد عبده ص ۶۱۳

۳- نصح البلاغة ص ۶۲۷

۴- منبع پیشین.

۲- آمادگی برای جنگ و آماده باش احتیاطی در صورت نیاز، برای این دو کار جزئیاتی از قبیل تبادل نامه‌ها، هیئت‌ها، دیدارهای دوجانبه و مذاکرات انجام می‌شود.^۱

۳- وفای به عهد و پیمان یکی از قاعده‌ها و اصول اساسی دین اسلام است که هر مسلمانی باید به آن پایبند باشد،^۲ همانطور که وفاداری به پیمانها و قراردادهای از دیدگاه امیر المؤمنین علی فقط یک تئوری نوشته روی کاغذ نبود، بلکه ایشان بصورت عملی وفاداری به عهد و پیمان را نشان می‌داد، خداوند از عهد شکنی و سوگند شکنی در بسیاری از آیات قرآنی نهی کرده و می‌فرماید:

﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴾ (نحل/۹۱)

به پیمان خدا (که با همدیگر می‌بندید) وفا کنید هرگاه که بستید و سوگندها را پس از تأکید (آنها با قسم به نام و ذات خدا) نشکنید، در حالی که خدای را آگاه و گواه (بر معامله و وفای به عهد) خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید (و پاداش کردارتان را می‌دهد). و می‌فرماید: ﴿ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَتْ مَسْئُولًا ﴾ (اسراء/۳۴)

(و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته‌اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده می‌شود).

۵- حفاظت از امنیت داخلی

با اتخاذ سیاستهای سالم باید امنیت داخلی را تأمین کرد، امیر المؤمنین به یکی از فرماندارانش می‌نویسد: «دهقانهای شهر تو از سنگدلی و درشت خوئی تو شکایت کرده‌اند... با آنان با نرم خوبی و مهربانی آمیخته با مقداری سختی رفتار کن و آنان را نه زیاد از خود بران و نه خیلی به خود نزدیک کن»^۳، این سیاست برای تأمین امنیت داخلی است و اگر مشکلی پیش آمد که امنیت را مخدوش می‌کرد، باید حاکم با استفاده از شیوه‌های مسالمت آمیز مشکل را حل

۱- الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص ۲۵۶

۲- منهج الاعلام الاسلامی فی صلح الحدیبیه ص ۳۲۹

۳- الولاية علی البلدان ۲/۳۷ به نقل از شرح نهج البلاغة.

کند و از به کار گرفتن قدرت بهره‌یزید^۱، امیر المؤمنین در نامه‌ی خود به مالک اشتر می‌فرماید: هرگز قدرت و حکومت خود را با ریختن خون ناحق تقویت مکن، زیرا در حقیقت ریختن خون قدرت را ضعیف و بلکه نابود می‌کند.^۲

۶- تشکیل دستگاه قضایی در فرمانداری

امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید بهترین افراد را برای داوری و قضاوت بین مردم انتخاب کن، آنانکه به هنگام داوری به سبب دعوی طرفین لجاجت نمی‌کنند و کمتر در قضاوت دچار اشتباه می‌شوند و اگر بعد از قضاوت به‌اشتباه خود پی ببرند بلافاصله به حق باز می‌گردند، طمع ورزی نمی‌کنند، با دقت داوری می‌نمایند، از همه بیشتر به دلایل استناد می‌کنند، کمتر از مراجعه دادخواه به ستوه می‌آیند، برای روشن شدن امور از همه بردبارترند، به هنگام قضاوت از همه قاطع‌ترند، کسانی که ستایشهای بی جا و زیاد آنان را سبک سر نمی‌کند و فریب نمی‌خورند... نیازهای قاضی را برآورده کن تا به مردم نیازی نداشته باشند و از ربوده شدن او از سوی مردم ایمن باشی، پس نگاه عمیقی به این مسأله بینداز.^۳

از متن مذکور چنین بر می‌آید:

الف - تعیین قاضی جزء وظایف حاکم است.

ب - حاکم باید در انتخاب قاضی بشرایط قاطعی پایبند باشد.

ج - حاکم باید کاملاً به قضاوت رسیدگی کند تا آنها به دیگران نیازی نداشته باشند.^۴

۷- هزینه‌های مالی

منبع تأمین هزینه‌ها در حوزه‌ی فرمانداری، اموال زکات، غنیمتها و مالیاتها می‌باشند، این درآمدها به بیت المال سپرده می‌شوند و کسی باید در بیت المال مسئول نظارت و ثبت ورود درآمدهای رسیده و خروج هزینه‌ها و دخل و خرجها باشد. بیت المال نقش مهمی در تمرکز زدائی دارد، اموالی که در بیت المال انباشته می‌شوند ابتدا برای کارهای حوزه فرمانداری، برای کارمندان و کارکنان، قضات، نیازمندان، آبادانی و دیگر نیازها خرج می‌شوند و آنچه باقی بماند به پایتخت خلافت فرستاده خواهد شد، بیت المال قلب حوزه فرمانداری شمرده

۱- الادارة والنظام الاداری عند الامام علی ص ۲۵۷

۲- شرح نهج البلاغة ص ۶۲۷

۳- شرح نهج البلاغة ص ۶۱۵

۴- الادارة والنظام الاداری ص ۲۵۸

می‌شود که خون را در رگهای دستگاههای کاری تزریق می‌نماید،^۱ امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: به اموالی که خداوند آن را نزد تو گرد می‌آورد نگاه کن و آن را برای افراد عائله‌مند و گرسنگان خرج کن^۲، منبع بخشی از این اموال مالیات است که نخستین منبع تأمین حقوق کارمندان به شمار می‌رود و مازاد بر هزینه کارمندان بین فقرا و مستمندان توزیع می‌گردد، امیرالمؤمنین علی می‌فرماید: مردم همه نیازمند سفره‌ی مالیات و اهل آن هستند. منظور از مردم همه کارمندان و مجاهدان است که امیرالمؤمنین در مورد آنان می‌گوید: آنچه لشکریان را پا برجا می‌دارد مالیات است. امیرالمؤمنین علیه السلام به آبادانی زمین اشاره کرده و می‌گوید: نگاه شما باید بیشتر به آبادانی زمین باشد نه به گرفتن خراج، چون خراج و مالیات جز با آباد شدن زمین بدست نمی‌آید، هر کس از زمین مخروبه خراج و مالیات بخواهد شهرها را ویران و مردم را نابود می‌کند.^۳

آبادانی زمین منابع مالی تازه‌ای را بوجود خواهد آورد که می‌توان از آن برای تأمین هزینه‌های مختلف استفاده کرد، این درآمدها مستقل از دستگاههای مرکزی هستند، آنچه از این درآمدها از هزینه‌های ولایتها اضافه باشد به دستگاههای مرکزی داده می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «مازاد آن را نزد ما بفرست تا آن را میان کسانی که اینجا هستند تقسیم کنیم».^۴

یکی از مهمترین هزینه‌ها در ولایت تعمیر و آباد کردن نه‌رها و قناتهاست، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قرضه بن کعب انصاری نوشت: «مردانی از اهل ذمه گفته‌اند: در سرزمین آنها رودخانه‌ای خشکیده و زیر خاک مدفون گشته است، مسلمین باید آن را برای آنها آباد کنند، شما و آنها آن را بررسی کنید و سپس نهر را درست و آباد کن، سوگند که اگر آنها آباد کنند برایم خوشایندتر است از اینکه آنها را ترک کنند و ناتوان باشند و در ادای وظیفه‌ای که به مصلحت شهرهاست کوتاهی ورزند، والسلام».^۵

۱- الادارة والنظام ص ۲۶۲

۲- شرح نهج البلاغة ص ۶۴۷

۳- شرح نهج البلاغة ص ۶۱۷

۴- پیشین ۶۱۸ الادارة والنظام ص ۲۵۸

۵- تاریخ یعقوبی ۲/۲۰۳، الولاية علی البلدان ۲/۳۷

۸- کارگزاران تابع فرمانداران، و پیگیری از آنها

امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «سپس به امور عاملان و کارکنان خود بنگر و به طور آزمایشی به آنها کار بسپار، و از روی کم‌رویی و ترجیح بدون دلیل به آنها کار مده، چون این کار ریشه‌ی ستم و خیانت است و به دنبال افراد با تجربه و حیادار برو، کسانی که از خانواده‌های صالح و نیکو هستند و در اسلام سابقه دارند و خانواده‌ایشان در ایمان به اسلام سبقت گرفته‌اند، چون چنین کسانی رفتار و اخلاق بهتری دارند و اهداف نیکوتری دنبال می‌کنند، کمتر به مطامع چشم می‌دوزند و بیشتر به عواقب امور می‌اندیشند، سپس روزی فراوان به آنان بده، چون این امر سبب می‌شود آنان به اصلاح خود بپردازند و از آنچه در دسترس آنها قرار دارد بی‌نیاز شوند، اگر با فرمانت مخالفت ورزند یا به تو خیانت کنند عذری نخواهند داشت، سپس کارهایشان را بررسی کن و مراقبان صادق و وفادار را بر آنها بگمار، چون وقتی آنها بدانند که به طور سری مراقب کارهایشان هستی این امر باعث می‌شود تا امانتدار، باشند و با مردم به نرمی رفتار کنند، اگر یکی از آنها دست خیانت دراز نماید همه مراقبان تو علیه او شهادت خواهند داد و نیازی به شاهد و گواه نیست، آنگاه تو او را مجازات و تنبیه می‌کنی و او را در مقام ذلّت و خواری قرار می‌دهی، او رابه عنوان خائن معرفی می‌کنی و ننگ تهمت را به گردنش می‌آوری»^۱.

در اینجا امیر المؤمنین از کارمندان فرمانداران، نگهبانان شهرها و قریه‌ها و مسئولان جمع آوری زکات سخن می‌گوید، آنها مسئولیت بزرگی به دوش دارند، چون کارشان به طور مستقیم با مردم مرتبط است، در این متن اهمیت این افراد در دستگاه اداری به وضوح آشکار می‌شود، زیرا این افراد نماینده قدرت اجرایی هستند، پس باید نیازهای خودشان برآورده شود تا به اموال و حقوق دیگران چشم طمع ندوزند،^۲ و امیر المؤمنین علی علیه السلام به اهمیت مراقبانی که مراقب ادارات، بخشها و بیت المال هستند اشاره می‌کند، این مراقبان باید از سوی حاکم تعیین گردند و با او در ارتباط باشند، شرایطی هست که باید بازرسان کاملاً از آن برخوردار باشند:

۱- شرح نهج البلاغه ص ۶۱۶

۲- الادارة والنظام الاداری ص ۲۶۶

الف - باید راستگو باشند تا گزارشهای آنان واقعی و راست باشند.
 ب - باید افرادی وفادار باشند تا هدفی جز حمایت از دولت نداشته باشند، بعد از آنکه گزارش مراقبان به حاکم رسید باید با دقت کامل محتوای گزارشها را ثابت کند و با پرهیز از شتاب و عجله در مورد افراد حکم کند، از جمله کارهای این دستگاه این است که مراقب بازرگانان، تاجران و صنعتگران باشند تا اجناس را احتکار نکنند و مردم را دچار ضرر و زیان نگردانند، آنچه امیر المؤمنین در نامه‌اش به اشتر در این بند گفته است اشاره دارد به اینکه دولت خلافت را شده همواره اوضاع مردم را به طور مستقیم زیر نظر داشته و آن را مورد بررسی قرار می‌داد تا کم و کاستیهای افراد و گروهها مشخص گردند، به این امر اهمیت داده‌اند و این یک اصل قرآنی است که خداوند متعال آنرا از زبان پیامبرش سلیمان علیه السلام بیان کرده و می‌فرماید:

﴿ وَتَقَدَّ الْأَطْيَرُ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَا عَذَابَ لَهُمْ وَلَا يَمُوتُونَ ﴾
 شکیداً أَوْ لَا أَذْبَحْتَهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾ ﴿ (نمل/ ۲۰-۲۱).

«سلیمان از لشکر پرندگان سان دید و جویای حال آنها شد و گفت: چرا شانه به سر را نمی‌بینم؟ (آیا او در میان شما نیست؟) یا اینکه از جمله غائبان است؟ حتماً او را کیفر سختی خواهم داد و یا او را سر می‌برم و یا اینکه باید برای من دلیل روشنی آشکار کند».

بررسی و جستجوی اوضاع پرندگان، این بر حسب توجهی است که باید به امور خلافت شود و باید به هر بخش از آن توجه داشت به خصوص ضعیفان باید زیر نظر باشند، تردیدی نیست که رهبر برای انجام این امر مهم به مؤسسه‌ها، انجمنها و دستگاههایی نیاز دارد، سلیمان به جستجوی اوضاع لشکر و کارکنان اهمیت می‌داد، به خصوص وقتی مورد مشکوکی را مشاهده می‌کرد، بنابراین سلیمان علیه السلام وقتی هدده را ندید، بلافاصله پرسید: ﴿ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ ﴾: چرا هدده را نمی‌بینم؟ یعنی او غایب است؟ گویا از سلامتیش می‌پرسید، سپس گفت: ﴿ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴾ یا از جمله غائبان است، سؤال دیگری است که بعد

از آن که اظهار مهربانی کرد، سپس سلیمان خواست بفهمد که او درباره غایب فقط از روی مهربانی نمی‌پرسد، بلکه اگر غیبتش بدون عذر باشد بسیار جدی و سختگیر خواهد بود. بنابراین دوران خلافت راشده تطبیق و اجرای عملی مفاهیم قرآن کریم است. امیر المؤمنین علی علیه السلام به اهمیت دستگاههای امنیتی دولت اسلام اشاره می‌نماید، دستگاههایی که نهایت تلاش را برای جمع آوری اخبار و اطلاعات مبذول می‌دارد تا این اخبار و اطلاعات برای خدمت به دین، نشر مبادی و ارزشهای والا و اهداف و آرمانهای عالی به کار گرفته شوند، و ریشه‌های فساد را در دستگاههای متعددی که نظام حکومتها بر آن استوار است بخشکاند.

۹- اصناف و قشرهای جامعه

امیر المؤمنین علی می‌فرماید: «بدان که رعیت و مردم قشرهای مختلف پیوسته به یکدیگرند، هیچ بخشی جز با بخش دیگر سامان نمی‌یابد و نمی‌توانند از یکدیگر بی‌نیاز باشند، بعضی لشکریان خدا هستند و بعضی نویسندگان عموم یا خصوص هستند، بعضی قاضیان عادل و بعضی کارکنانی منصف و مهربانانند، بعضی مالیات و خراج را از ذمیها و مسلمین می‌گیرند و بعضی تاجر و برخی صنعتگرند، بعضی طبقه پایین جامعه و افراد نیازمند و مستمند می‌باشند و خداوند سهمیه و حق و بهره‌ی هر یک را در کتاب خود یا در سنت پیامبرش بیان داشته است، این عهدنامه خداست که نزد ما محفوظ است... تا اینکه می‌گوید: «و طبقات برپا نمی‌ایستند مگر با تاجران و صاحبان صنعت که آنها را یاری و کمک می‌نمایند و رفاه را تأمین می‌کنند، سپس طبقه پایین که نیازمندان و مستمندان هستند باید کمک و یاری شوند»، بعد توصیه می‌کند که با تاجران و صنعتگران به خوبی رفتار شود و می‌فرماید: «با تاجران و صنعتگران به نیکی و خوبی رفتار کن، هم تاجرانی که مقیم هستند و هم تاجرانی که همراه کالاهایشان از شهری به شهر دیگر می‌روند و کسی که با بدن و جسم خود خدمت رسانی می‌کند، چون اینها وسیله‌های منفعت و اسباب رفاه هستند، رفاه و آسایش و لوازم مورد نیاز را از دور و نزدیک و از کوه و دشت و دمن و از جاههایی که مردم نمی‌توانند برای رسیدن به این نیازمندیها و لوازم به آنجا بروند فراهم می‌آورند، اینها نردبانی هستند که خطر ندارد و صلحی هستند که غوغا و سر و صدا ندارند، اوضاع تاجران و صنعتگران در داخل شهر و در

۱- الحکم التحاکم فی خطاب الوحی ۵۹۳/۲

۲- شرح نهج البلاغه ص ۶۱۱

حواشی شهرها را بررسی کن، با وجود این بدان بسیاری از اینها تنگ چشم و بخیل هستند و منافع را احتکار می کنند، در خیر و فروش به دلخواه خود عمل می نمایند، این امر درب زیان را به روی عموم می گشاید و عیبی است برای حکومت، بنابراین از احتکار جلوگیری کن، چون پیامبر صلی الله علیه و آله احتکار را منع کرده و خرید و فروش باید با موازین و معیارهای منصفانه انجام شود که نه فروشنده و نه خریدار مورد ستم قرار نگیرند، هر کسی دست به احتکار زد پس از آن که او را از کارش بازداشته بودی، او را تنبیه کن و مجازاتش کن اما در مجازات از حد فراتر نرو»^۱.

از کلام امیر المؤمنین علیه السلام متوجه می شویم که تاجران از مهم ترین اقشار جامعه به شمار می آیند. بنابراین ایشان حُکام را به اهتمام ورزیدن به بازرگانان و زیر نظر داشتن کارهایش راهنمایی می کند، تا تاجران به جلوه های منفی همچون تنگ چشمی، بُخل، احتکار و امثال آن مبتلا نشوند و نیز راهنمایی می کند که صنعتگران هم در معرض مشکلات و زیانهای هستند که بازرگانان در معرض آن قرار می گیرند، بنابراین لازم است دستگاهی تشکیل شود که به آنها توجه نماید و آنان را در اتمام و انجام کارهایشان یاری دهد،^۲ یکی از این اقشار آسیب پذیر مالیات دهندگان هستند که کشاورزان و چاه کنان هستند، آنها نیز نیازمند توجه و اهتمام ویژه هستند و لازم است کمیته هایی برای رفع مشکلات اهل خراج و مالیات دهندگان تشکیل شود، چون این راه رشد و آبادانی زمین است. یکی دیگر از اصناف جامعه اسلامی اهل ذمه هستند، یعنی غیر مسلمانانی که تحت حمایت دولت اسلامی زندگی می کنند و مشغول کار هستند، دولت باید به آنها توجه کند و امورشان را مورد بررسی قرار دهد و دستگاهی را تشکیل دهد که امور اقتصادی و اجتماعی آنان را مورد بررسی قرار دهد.^۳

یکی از اقشار جامعه طبقه پایین مستمندان، نیازمندان و فقراء می باشند، در این طبقه افرادی متکدی هستند و بعضی هم قناعت پیشه کرده دست نیاز به کسی دراز نمی کنند، باید نیاز آنها بر آورده شود، یتیمان و سالخوردهگان جزء همین طبقه به شمار می آیند، پس دولت مسئول است که به این افراد از نظر اقتصادی و اجتماعی و آموزش توجه کاملی مبذول دارد، حاکم باید برای دیدار با این طبقه محروم وقت تعیین نماید و خود مستقیماً اوضاع آنان را

۱- شرح نهج البلاغه ص ۶۲۰

۲- الادارة والنظام الاداری ص ۲۶۳

۳- پیشین.

بررسی کند تا اینگونه احساس محرومیت را از آنها دور نماید و باید زمینه را کاملاً فراهم نماید تا محرومین بتوانند به راحتی با حاکم سخن بگویند و درد دل کنند.^۱

۱۰- تربیت با مجازات و پاداش

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «نباید بدکار و نیکوکار نزد تو برابر باشند، چون در اینصورت نیکوکاران نسبت به انجام نیکی بی علاقه می‌شوند و بدکاران بیشتر بدکاری را تمرین می‌کنند، و هر یک از این دو گروه را به پاداش کاری که کرده‌اند برسان و بدان که رفتار نیکو با رعیت و دور کردن مشکلات از آنها و مجبور نکردنشان به انجام اموری که در توانشان نیست، مهم‌ترین چیزی است که نشان می‌دهد حاکم نسبت به رعیت حسن ظن دارد، باید به رعیت حسن ظن داشته باشی زیرا حسن ظن خستگی و رنج بزرگی را از تو دور می‌نماید و کسی که کار شما را نیک می‌داند باید بیشتر به او خوش بین باشی».^۲

تربیت با مجازات و پاداش امری است که قرآن از آن سخن گفته و نشانه‌های آن در داستان ذوالقرنین به وضوح آشکار است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَّكَرًا ۗ ﴿٨٧﴾ وَأَمَا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحَسَنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنۡ أَمْرِنَا يُسْرًا ۗ ﴿٨٨﴾ ﴾ (کهف/ ۸۷-۸۸)

(ذوالقرنین بدیشان) گفت: اما کسانی که ستم کنند، آنان را مجازات خواهیم کرد، سپس در آخرت به سوی پروردگارشان برگردانده می‌شوند و ایشان را به عذاب شدیدی گرفتار خواهد کرد و اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند پاداش نیکو خواهند داشت و ما (هم در دنیا) دستور سهل و ساده‌ای در حق ایشان صادر می‌کنیم.

مصدق تربیت عملی در رهبری خلافت را شده تشویق نیکوکار بود، تا در نیکوکاری بیفزاید و نیروی او را بیشتر می‌کرد تا بیش از پیش نیکی کند، و این تشویقها باعث می‌شد تا نیکوکار احساس کند که مورد احترام و تقدیر است، اینگونه دست بدکار را می‌گرفت تا او را از کار بدش باز بیاید، خلافت را شده گستره احسان و نیکی را در جامعه بیشتر می‌نمود و دایره‌های شرارت را بر اساس قانون پاداش مجازات تا آخرین حد تنگ می‌کرد و این رهنمود امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

۱ الادارة والنظام الاداری ص ۲۶۴

۲ فتح البلاغة ص ۶۱۵

۱۱- نقش عرفا^۱ و نقیبان در تثبیت نظام ولایات

مسلمانان نقیبان را در بیعت دوم عقبه شناختند، آن هنگام که رسول خدا دوازده نقیب را از انصار بر قومشان تعیین کرد که سه نفر از اوس و نه نفر از خزرج بودند.^۲ تعیین و سامان دهی نقیبان و عرفا در سپاههای مختلف اسلامی در زمان عمر ادامه یافت، از جمله این موارد سازماندهی مردم در نبرد قادسیه بدست سعد بن ابی وقاص بود، یعنی جایی که در آنجا که قبائل اجتماع کرده بودند و امیران سپاه و عرفا را انتخاب کرد و بر هر دسته ده نفری عریفی- یا سردسته‌ای- معین گماشت چنان که در زمان رسول خدا نیز چنین افرادی تعیین می شدند و این امر تا وقت مقرر- که حکومت به مردم می داد- ادامه داشت. برای حمل پرچمها افراد با سابقه‌ای از مسلمانان را گماشت و سران گروههای ده نفری را از کسانی برگزید که در اسلام اعتباری داشتند.^۳ عمر بن خطاب اولین کسی به حساب می آید که نظام تقسیم مردم در شهرها را به طور عام پایه ریزی کرد، چه در زمان او در شهرها عرفا برای مردم تعیین شدند و این عریفها در مقابل والی مسئول قبائل و گروههای مرتبط با خود براساس تقسیم بندی رایج در آن وقت تقسیم شدند.^۴ نظام عرفا در طول دوران خلافت عثمان و علی برقرار بود. خلیفه نقیبان را جمع می کرد و اموال را به میزان سهمشان به آنان می داد و آنان هم این اموال را میان افراد تحت پوشش خود تقسیم می کردند.^۵ فرمانداران در اداره امور مختلف شهری و نظامی ولایات از عرفا استفاده می کردند و آنان هم در توزیع اموال اعطایی بر مردم و در نظارت بر نظام داخلی ولایات و پیگرد افراد خوانده شده برای محاکمه در دادگاه و کارهای دیگر فرمانداران را کمک می کردند. آنان مردم را در وقت نیاز فوراً بسیج می کردند و از آنها مشورت می گرفتند. همچنین کسانی که قرار بود نام آنها به لیست عطا شوندگان اضافه شود یا از آن حذف شود و در کارهایی دیگر این نقیبان نقش ایفا می کردند. بدین سان عرفا

۱- جمع عریف و به معنی رئیس و مسئول دسته‌ای از مردم. مترجم

۲- سیره ابن هشام ۴۳/۲.

۳- الولاية علی البلدان ۱۰۶/۲؛ تاریخ طبری ۸۷/۵.

۴- النظم الإسلامية، صبحی صالح؛ الولاية علی البلدان ۱۰۶/۲.

۵- الأموال، قاسم بن سلام، ص ۳۴۵؛ الولاية علی البلدان ۱۰۶/۲.

مهم ترین کارمندان فرمانداران در اداره شهرها بودند، اما این افراد غالباً تنها به این کار نمی پرداختند، بلکه فقط در وقت نیاز به کمک می آمدند. در تقسیم بندی عرفا و نقبا در بسیاری از حالات نوعی سازماندهی قبلی وجود داشت، زیرا تقسیم بندی در برخی از اوقات براساس قبیله افراد بود. این وضعیت همچنان ادامه داشت تا اینکه تعداد افراد غیر عربی که به اسلام می گرویدند رو به فزونی نهادند و شروع به سکونت در شهرها کردند و به این دلیل این تقسیم بندی به تدریج رو به کاهش نهاد،^۱ گرچه در زمان خلفای راشدین در بیشتر اوقات به قوت خود باقی بود.^۲ برخی از فرماندهان بزرگ که بر بخشهای معینی از سپاه ریاست داشتند از فرمانداران سرزمینها تبعیت می کردند و بنا به فرمان امرای سرزمینهای مختلف، اقدام به فتح می کردند. هم چنین در جنگهایی که فرمانداران شرکت داشتند و فرماندار خود امیر سپاه بود این افراد در کنار فرماندار می بودند و او را در سازماندهی سپاه و فرماندهی آن کمک می کردند.^۳ ترتیب فرماندهی در این جنگها به قرار زیر بود: امیر- همان فرماندار-، امیران آماده سازی، امیران اعشار، پرچمداران، سران قبائل.^۴ همچنین پیشنهادات و دادخواهی های دسته جمعی مردم را این عرفا به نیابت از مردم به دست فرمانداران و یا دیگر افراد مسئول می رساندند و به نام آنان سخن گفته و از حقوقشان در نزد این مسئولان دفاع می کردند.^۵

چهارم: مفاهیم مدیریتی در سیره علی بن ابی طالب علیه السلام

۱- تأکید بر عامل انسانی

امیر المؤمنین در نامه ای به یکی از کارداران خود نوشت: اما بعد، دهقانهای مردم شهر تو از تندخویی، قساوت، تحقیر و جفاکاریهای تو درباره آنان شکایت کرده اند... پس إن شاء الله در کار آنان درشتی و نرمی را درهم آمیز و با آنان گاه با شدت و گاه با نرمش رفتار کن، برای آنان نزدیکی را با دور داشتن درهم بیامیز.^۶ بنابراین بر رئیس و مسئول لازم است که به

۱- الولاية علی البلدان ۱/۱۰۷.

۲- همان ۲/۱۰۷.

۳- الحياة الإجتماعية و الإقتصادية فی الکوفة، زبیدی، ص ۴۱.

۴- تاریخ طبری به نقل از الولاية علی البلدان ۲/۱۰۸.

۵- العرافة و النقابة، فاروقی، ص ۶۱، ۸۰، ۸۶؛ الولاية علی البلدان ۲/۱۰۸.

۶- نهج البلاغة، ص ۵۳۹.

اوضاع روانی افراد تحت اداره و مدیریت خود توجه داشته باشد و استراتژی مدیریتی خود را بر اساس این واقعیت پایه ریزی کند و میان ضرورتها و اقتضائات ایجاد نظم و مدیریت و ضرورتها و اقتضائات واقعیت حال که حالات انسانی و روانی ایجاد می‌کنند توازن برقرار نماید. بنابراین خطاست که تئوری مدیریتی بر اساس قواعد سختگیرانه و ثابتی پایه ریزی شود که در آن عامل انسانی و تأثیر شرایط و موقعیتها رعایت نشود و انگار که مدیریت و ایجاد نظم اداری برای هر مؤسسه، سازمان، جنبش، حزب، جمعیت و یا باشگاهی فارغ و بدور از تأثیرات خارجی و داخلی به حرکت درمی‌آید.^۱

۲- تخصص و دانایی محوری

در این مورد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر اهمیت این امر که فرد مسئول متخصص، و دانا باشد تأکید دارند و معتقدند که اگر چنین خصوصیتی داشت اطاعت از او واجب و لازم است و در غیر این صورت اطاعت از او لازم نمی‌باشد. ایشان در این مورد می‌گویند: اطاعت شما از کسی که به خاطر جاهل بودن وی در اطاعت از او معذور نیستید واجب است.^۲ اما اگر جاهل بود مردم تحت امر وی معذور هستند و اطاعت از فرد جاهل واجب نیست، زیرا چنین فردی آنان را به سوی هلاک و نیستی می‌برد. نیز می‌گویند: هیچ مخلوقی را با معصیت خالق نمی‌توان اطاعت کرد،^۳ و فرد نادان و ناآگاه عاقبت کارش به سوی معصیت و نافرمانی از خالق با انجام امر مخالف شرع است.^۴

۳- رابطه بین رئیس و افراد تحت امر

تعیین این رابطه بر اساس سلسله مراتب اداری صورت نمی‌گیرد، بلکه مبنای ترسیم آن مصالح مشترک میان رئیس افراد تحت امر است. امیرالمؤمنین علی وقتی که فرماندار خود را روانه مصر کرد به او گفت: برخی از امور است که باید مستقیماً آنها را مورد بررسی یا اجرا قرار بدهی، از جمله: پاسخ مسائل کارگزاران در آن موقع که کاتبان تو ناتوان باشند، برآوردن نیازهای مردم که به تو ارجاع داده‌اند و دستیاران تو در برآوردن آن نیازها دلهره

۱- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص ۲۱۷.

۲- نهج البلاغة، ص ۷۰۰.

۳- همان ۷۰۱.

۴- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص ۲۱۷.

داشته باشند.^۱ در اینجا ما در مقابل حالتی قرار داریم که سلسله مراتب اداری در آن بطور کامل ملغاً شده است و اگر فرماندار نتوانست این کار را انجام دهد یکی از افراد مورد اعتماد خود را برای این کار برمی‌گزیند. ایشان می‌گویند: امور کسانی از این طبقه را که نمی‌توانند به حضور تو برسند و مردم به آنان با تحقیر می‌نگرند و مردان چشمگیر آنان را پست می‌شمارند تحت نظر بگیر و برای رسیدگی به امور آنان کسانی را معین کن که در نزد تو مورد اطمینان و اهل ترس از خدا و فروتن می‌باشند.^۲ این سخن ایشان گذر آشکار از مدیریت بروکراتیکی است که بر اساس آن باید هر چیزی در ضمن سلسله مراتب اداری روی دهد و کسی حق الغای این سلسله مراتب را ندارد و هر کس آن را الغا نماید متعدی و قانون شکن به حساب می‌آید. سپس امیرالمؤمنین در بیان ضررهای تقید غیر مسؤولانه به سلسله مراتب اداری می‌گوید: زیرا اختفای زمامداران از رعیت نوعی وارد کردن فشار بر آنان و کم اطلاعی از امور حیات اجتماعی مردم است. غیاب زمامداران از مردم، زمامداران را از دانستن اموری که از آنان پوشیده است باز می‌دارد. در نتیجه این امر بزرگ در نزد آنان کوچک شده و کوچک بزرگ می‌شود و زیبا زشت شده و زشت زیبا جلوه می‌کند و حق با باطل درهم می‌آمیزد.^۳ اینها ضررهای سلسله مراتب اداری و تقید حرفه‌ای و شغلی به آن می‌باشد. به تأخیر افتادن کارها در این سلسله طولانی و انتقال کارها از مسؤولان مختلف به همدیگر تا هنگام رسیدن آنها به دست مردم عادی - یعنی سلسله مراتبی که به دور از نظارت مستقیم رئیس و مدیر اصلی می‌باشد - بعضاً موجب تغییر و دگرگونی امور و و سرو ته شدن آنها می‌شود و در نتیجه چنان که علی بن ابیطالب می‌گویند موضوعات کوچک بزرگ شده و حق، باطل و نیک، زشت و زشت، نیک می‌گردد. این همان چالش و معضل نظامهای بروکرات می‌باشد، زیرا این نوع نظامها مبتنی بر سلسله مراتبی هستند که در طی آن مسائل و موضوعات رد و بدل می‌شوند و از اهداف و خود منحرف می‌شوند و راه چاره این معضل همان است که علی بن ابیطالب بیان کرد و آن اینکه فرد مسؤول خود را از مردم مخفی نکند، زیرا مخفی شدن وی و عدم نظارت مستقیم وی بر امور، سبب تغییر تصمیمهای وی شده و یا موجب تغییر در اجرای آنها در بهترین وضعیت ممکن می‌گردد به طوری که دیگر با اهداف مورد نظر از آنها به میزان زیادی فاصله می‌گیرد. کار و مأموریت اصلی رئیس، تنها

۱- نهج البلاغه، ص ۶۲۳.

۲- همان ۶۲۱.

۳- همان ۶۲۴.

دیدار با مرؤوسان نیست، بلکه بر وی لازم است تا فضای مناسب و مطمئنی را فراهم کند که در آن فضا فرد مرؤوس بتواند با آرامش و بدون ترس از چیزی مسائل و مشکلات خود را بیان نماید، زیرا هدف تنها دیدارهایی خشک و بی روح نیست، بلکه هدف از این دیدارها این است که فائده‌ای را در پی داشته باشند. بنابراین لازم است که فضای مناسبی برای این دیدارها ایجاد گردد. امیرالمؤمنین علی در این باره می‌گوید: برای نیازمندان که مراجعه آنان به تو ضروری است قسمتی از وقت خود را اختصاص بده که با شخص تو بطور مستقیم دیدار نمایند و برای آنان مجلس عمومی قرار بده که در آنجا به خدایی تواضع کنی که تو را آفریده است و در این ارتباط لشکریان و معاونان مانند نگهبانان و پاسبانان را از آنان دور گردان تا کسی از آن نیازمندان که با تو صحبت می‌کند بدون گرفتگی زبان سخنش را بگوید.^۱ ایشان همچنین در نامه‌ای به پسر عمویش قثم بن عباس می‌فرماید: از طرف تو برای مردم سفیری جز زبانت نباشد و مابین تو و مردم فاصله‌ای جز صورتت قرار مده.^۲ نصوص دیگری هم وجود دارند که طبیعت رابطه رئیس و مرؤوس را مورد تأکید قرار می‌دهد و بیان می‌کند که این رابطه بر اساس وسائل و قید و بندهای اداری نیست، در صورت نیاز به صورت دیدار چهره به چهره نیز می‌باشد.^۳

۴- مبارزه با جمود و انعطاف ناپذیری

برخی از تئوریهای مدیریتی و لوائح قانونی وجود دارند که سبب انعطاف ناپذیری و جمود و ضایع ساختن وقت و تلاش و حقوق افراد می‌شوند. هم چنین بسیاری از کارها هستند که اساساً در مورد انجام آنها کسی تأمل نمی‌کند، زیرا وقت زیادی را طلب می‌کنند و نمی‌توان آن را در سلسله کارهای اداری قرار داد. به همین دلیل امیرالمؤمنین علی می‌گوید: هر کس از سستی اطاعت نماید حقوق را ضایع می‌سازد.^۴

۵- نظارت هوشمندانه

۱- همان ۶۲۲.

۲- همان ۶۴۷.

۳- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۴- نهج البلاغة، ص ۷۱.

نظارت در هر نظام اداری از اهمیت بالایی برخوردار است. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در اشاره به این امر مهم می‌فرماید: بازرسان مخفی از میان مردمانی که اهل صدق و وفا هستند بر آنان بگمار، زیرا تحت نظر قرار دادن پنهانی امور کارگزاران آنان را وادار به حفظ امانت و مدارا با رعیت می‌نماید.^۱ بنابراین نظارت از دید ایشان وادار کردن و یاری دادن فرد مورد نظارت برای تداوم ادای امانت است. هم چنین لازم است که در نظارت از افرادی صادق و وفادار استفاده شود تا ارزیابی آنان عادلانه و بدور از تمایلات شخصی باشد. پس در این نگاه بازرسی و نظارت عاملی در جهت کمک به پیشرفت امور و واداشتن افراد به حرکت، جنبش و اخلاص در عمل است. قوانین سفت و سخت در تفکر مدیریتی امیر المؤمنین علی وجودی ندارد، زیرا این قوانین مانع حرکت افراد در داخل سازمان شده و سبب اضاعه حقوق افراد می‌گردد.^۲

۶- استخدام افراد بر اساس مراعات ضوابط نه بر اساس روابط شخصی

در این مورد امیر المؤمنین در توصیه نامه‌ای به والی خود بر مصر فرمود: «سپس در امور کارگزارانت نظر کن و آنان را با آزمایش - و تحقیق و کشف صلاحیت - به کار بگمار نه از روی بخشش بی علت و استبداد». بنابراین لازم است در مورد شخصی که برای کاری استخدام می‌شود آزمایشهای اولیه‌ای انجام بگیرد و لازم است که زمامدار ملاکهای شخصی را در استخدام افراد یا ارتقای افراد به مناصب بالا لحاظ نکند. سپس ایشان می‌گویند: در حال کاتبانت نظر کن و بهترین آنان را برای امور خود انتخاب کن،^۳ نه آن کسی را که به نزد تو محبوب تر و به خانواده ات نزدیک تر است. بنابراین روابط و عواطف شخصی مجالی در بکارگیری افراد ندارد، بلکه معیار حق است و این معیار خود با ویژگی دیگری که امانت داری می‌باشد ارتباط دارد.^۴

۷- کنترل

در نامه امیر المؤمنین علی به اشعث بن قیس - کارگزار ایشان در آذربایجان - این مفهوم روشن می‌شود. ایشان به وی فرمودند: این کاری که بر آن هستی طعمه‌ای برای تو نیست، بلکه

۱- همان ۶۱۶.

۲- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۳- نهج البلاغة، ص ۶۱۸.

۴- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص ۲۲۲.

امانتی است در گردن تو و تو زیر نظر کسی هستی که بالاتر از توست.^۱ ایشان در این نامه، کار اداری و مدیریتی را یک امانت دانسته‌اند و بر مسؤول واجب است که این امانت را چنان که بوده است برگرداند و از آن محافظت نماید و در پیشگاه خدا در مورد ادای آن مسئولیت دارد. نیز در اعتراف به اهمیت سلسله مراتب کاری، او در مقابل مافوق خود مسئولیت دارد و این عاملی مهم از عوامل ایجاد کنترل می‌باشد که مانع مظاهر غفلت و لغزش و انحراف می‌شود.^۲

۸- مشارکت در تصمیم‌گیری

با مطالعه دوباره نصوص امیر المؤمنین علی علیه السلام در مورد تشویق بر مشورت در می‌یابیم که هدف از این تشویق ایجاد میزانی از مشارکت در تصمیم‌گیریها و این امر است که تنها یک فرد در رأس تصمیم‌گیری نباشد، خواه این فرد یک فرمانده نظامی یا یک مسؤول مالی و یا یک مدیر و یا مسئولی در دیگر میدانهای مختلف باشد، زیرا مشارکت در تصمیم‌گیری منجر به رسیدن به رأی درست می‌گردد،^۳ مشارکت در واقع جمع کردن عقلا در یک جا و استفاده از آرا و نظریات افراد متخصص و مجرب است. بنابراین تصمیمی که در طی یک بحث شامل و کامل و رد و بدل کردن افکار استخراج شده و افراد بر آن اتفاق نظر می‌کنند به صواب و درستی نزدیک تر است.^۴ همچنین مشورت موفقیت در کار را تضمین می‌کند. امیر المؤمنین علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: مشورت کنید، زیرا موفقیت در مشورت است.^۵ در این نص ایشان کیفیت و روش مشورت را برای ما مشخص نکرده‌اند، بلکه یک قاعده عام را در مقابل ما قرار داده‌اند و فوائد اجرای این قاعده را برای ما بیان کرده‌اند و هیچ میدان و عرصه‌ای را از مشورت مستثنی نکرده‌اند و این بیانگر این نکته است که در هر عملی که انسان انجام می‌دهد انجام مشورت امری ضروری می‌باشد و اگر این کار مربوط به مجموعه‌ای از افراد باشد ضرورت آن بیشتر می‌شود و اگر با دقت در این نص نگاه کنیم

۱- نهج البلاغه، ص ۵۲۵.

۲- الإدارة و النظام الإداری عند الإمام علی، ص ۲۲۳.

۳- همان ۲۲۹.

۴- همان.

۵- همان.

که ایشان در آن فرموده‌اند: «درستی یک نظر بستگی به گردش و تبادل افکار دارد»^۱ اهمیت مناقشات و بحثهای شامل و شایع از طرف افراد متخصص برای دستیابی به تصمیم درست برای ما روشن می‌شود.^۲

۹- انتخاب نیکوی کارکنان توسط زمامدار و تأمین مادی و معنوی کارکنان دولت انتخاب نیکو راه را بر مشکلاتی که بعضاً در نتیجه ضعف کارمند یا عدم انسجام و هماهنگی با جو عمومی عارض می‌شود می‌بندد. با دقت در نامه امیر المؤمنین علی به مالک اشتر نخعی شرایط مهمی را مشاهده می‌کنیم که ایشان برای وی معین کرده بود تا در هنگام انتخاب کارکنان در مقابل خود قرار دهد. ایشان فرمودند: در امور کارگزاران نظر کن و آنان را با آزمایش - و تحقیق و کشف صلاحیت - به کار بگمار نه از روی بخشش بی علت و استبداد، زیرا آنان مجموعه‌ای از شعبه‌های ظلم و خیانتند. از میان مردم کسانی را برای کارگزاری انتخاب کن که تجربه و حیا دارند. از خاندانهای صالح و صاحب قدمهای مفید در اسلام و دارای سوابق شایسته می‌باشند، زیرا آنان دارای اخلاقی شریف تر و حیثیت و آبرویی صحیح تر می‌باشند و کمتر از دیگران خود را در پرتگاه طمعها قرار می‌دهند و دارای نظر رساتر در عواقب کارها می‌باشند.^۳ اینها شرایط متعددی هستند که تنها محدود به کفایت و شایستگی لازم در کار نمی‌باشد، بلکه لازم است که جنبه‌های روانی و اجتماعی نیز در نظر گرفته شود تا دچار بلند پروازی نشده و اغراض و نیت‌های او تغییر پیدا نکند. همچنین لازم است که رفتار و منش اجتماعی و توانایی وی در انطباق با محیط جدید اجتماعی در نظر گرفته شود. بعد از این است که مسئولیت والی و زمامدار آغاز می‌شود که در این مورد ایشان می‌فرمایند: عوامل و مواد معیشت آنان را فراوان نما، زیرا به این وسیله است که بر اصلاح نفس خود قدرت پیدا می‌کنند و از دست درازی به آنچه که از دولت یا مردم در زیر دست دارند بی نیاز می‌گردند و با این بی‌نیازی در آن هنگام که با امر تو مخالفت کنند و یا در امانت تو خیانت بورزند حجت تو بر آنان تمام است.^۴ پس اگر آن شرایط در فردی از افراد وجود داشت و سپس از طرف مافوق آن رفتار و پاسخ و نیک را مشاهده کرد و مافوق به امور او رسیدگی کرد و نیازهایش را برطرف ساخت، این امر سبب می‌شود که وی کار خود را به

۱- همان.

۲- همان.

۳- نصح البلاغة، ص ۶۱۶.

۴- همان.

درستی انجام دهد و تلاشش را برای پیشرفت ولایت یا مؤسسه محل اشتغال خود تداوم بخشد. ایشان در جای دیگری می‌گویند: در بذل مواردی که نیاز او را منتفی بسازد و احتیاج او را به سبب آن بذل، از مردم کم کند (برطرف نماید) مضایقه مکن و مقام او (قاضی) را در نزد خود چنان بالا ببر که هیچ یک از خواص در آن مقام طمع نکنند.^۱

عواملی که مانع انحراف کارکنان رده بالا و سقوط آنان از طریق گرفتن رشوه یا خریداری شدن آنان با پول می‌شود عبارتند از:

۱- امکانات مورد نیاز به آنان داده شود، بطوری که همه نیازهای آنان را برطرف نموده و آنان احساس بی‌نیازی نمایند.

۲- از جایگاه زینده و برآورنده‌ای برخوردار باشند به طوری که در مورد کار و وظیفه خود احساس امنیت و آرامش نمایند. این مورد را امنیت شغلی می‌نامند.

کارمندی که زندگی مطمئن و آسوده‌ای داشته و وضعیت کاری ثابتی داشته باشد چیز دیگری نمی‌خواهد. این شرط که کارمندان رده بالای دولت تأمین باشند، می‌توان چنین شرطی را نیز در مورد مسئولان شرکتها و موسسات بزرگ و رهبران جنبشهای اسلامی قائل شد. این تضمین و تأمین کاملی است که بهترین افکار مدیریتی آنها را تضمین می‌کند و حتی نظام مدیریتی در ژاپن هم چنین آسایش و امنیتی را برای کارمند خود تأمین نمی‌کند، زیرا فرد کارمند حقوق معینی را دریافت می‌کند که بعضاً کفاف هزینه‌ای او را نمی‌کند. پس در این صورت این فرد کارمند چکار کند؟ و گاهی نیاز او را وامی‌دارد که دست به انجام اعمال خلاف اخلاق بزند. اما در روش مدیریتی امیرالمؤمنین علی واجب است که فرد کارمند به قدری تأمین شود که بی‌نیاز گردد، یعنی فقط به دادن حقوق ماهیانه به او بسنده نشود، بلکه معیار تأمین نیاز او و در نتیجه فراهم کردن امنیت شغلی برای او باشد.^۲ ایشان در این مورد فرموده‌اند: مقام او (قاضی) را در نزد خود چنان بالا ببر که هیچ یک از خواص در آن مقام طمع نکنند.^۳

۱- همان ۶۱۵.

۲- الإدارة و النظام الإداری، ص ۲۳۱.

۳- نهج البلاغه، ص ۶۱۵.

۱۰- همراهی با افراد متخصص و بهره مندی از آنان

افراد با تجربه منبع شناخت واقعی می‌باشند و طبیعی است که شخص متعلم از صاحبان تجربه بیشتر از دانش آموختگان علوم نظری بهره می‌برد. به همین دلیل ژاپنیها هم از این قاعده بهره بردند و کارگاههای خود را تبدیل به دانشگاههایی کردند تا دانشجوی جدید از آنها بهره بگیرد و دانشجو در این دانشگاه تخصص را از افراد با سابقه و افراد با سابقه از افراد با سابقه تر از خود فرامی‌گرفتند. این قاعده نیز در کلام علی بن ابی طالب هم وارد شده و ایشان می‌فرمایند: بهترین مشاور تو افراد دانا و صاحب بصیرت، علما و افراد با تجربه و دوراندیش^۱ و بهترین مشاوران افراد با تجربه می‌باشند.^۲ ایشان در مورد مصاحبت با علما و افراد با تجربه می‌گویند: بهترین مصاحبان افراد عالم و بردبار می‌باشند.^۳ این نصوص قواعدی هستند که هدف آنها آماده ساختن انسان مسلمان موفق در زندگی و در نتیجه بنای جامعه‌ای است که متصف به صفت پیشرفت و ترقی مستمر باشد.^۴

۱۱- مدیریت پدرانه

والی و زمامدار قبل از اینکه صاحب قدرت باشد، نقش یک پدر را دارد و رابطه و تعامل او با کارکنان خود مانند رابطه پدر با فرزندان خود است و چنان که پدر زحمت تربیت فرزندان خود را متحمل می‌شود، به همان شکل همه مسئولیت آماده ساختن کارکنان رده بالای دولت را متحمل می‌شود. ژاپنیها این موضوع را تجربه کرده‌اند و در سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام هم مصداق آن را می‌توان یافت، آنجا که در نامه خود به مالک بن اشراف او را در مورد کارکنانش توصیه کرده و می‌فرماید: سپس امور آنان را همان گونه تحت نظر گیر که پدر و مادر امور فرزند خود را زیر نظر می‌گیرند.^۵ بنابراین بر شخص مسئول واجب است که با کارکنان خود چنان رفتار نماید که پدر با فرزند خود رفتار می‌کند، مواظب او باشد، اگر کار بدی کرد او را بیخشد و هرگاه او را تربیت کرد، مجازاتش تربیتی برای او باشد.

۱- الإدارة و النظام الإداری، ص ۲۳۴.

۲- همان.

۳- همان ۲۳۵.

۴- همان.

۵- نهج البلاغة، ص ۶۱۲؛ الإدارة و النظام الإداری، ص ۲۳۵.

اینها برخی از مفاهیم مدیریتی در سیره علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

فصل ششم
جنگ جمل و صفین و ماجرای حکمیت

این فصل مشتمل بر سه مبحث است:

۱- حوادث قبل از جنگ جمل

۲- جنگ صفین

۳- ماجرای حکمیت

جنگ جمل و صفین و ماجرای حکمیت

خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾ ﴾ الحجرات: ٩ - ١٠

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود) با آن دسته‌ای که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی گردد و حکم او را پذیرا می شود. هرگاه باز گشت (و فرمان خدا را پذیرا شد)، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.»

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که گفت: - وقتی که عبدالله بن ابی بن سلول، منافق مشهور مدینه مریض شد- به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: کاش نزد عبدالله بن ابی بن سلول- می رفتید و اسلام را بر او عرضه می داشتید. انس می گوید: پس رسول خدا سوار بر الاغی نزد او رفت و مسلمانان نیز همراه ایشان رفتند. آنجا سرزمینی شوره زار بود و فقط بعضی از درختان در آنجا می روئید. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی رفت، عبدالله بن ابی گفت: از من دور شوید، به خدا قسم بوی بد الاغ تو مرا آزار می دهد. انس می گوید: پس مردی از انصار گفت: به خدا قسم الاغ رسول خدا از تو خوشبو تر است. انس می گوید: پس مردی از قوم عبدالله بن ابی به جانبداری از او به خشم آمد. راوی می گوید: سپس اصحاب هر یک به خشم آمدند و دو گروه یکدیگر را با شاخه خرما و کفش و دستها کتک زدند، سپس به ما خبر رسید که در مورد این موضوع این آیه نازل شده است که می فرماید: ﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ﴾!

از حسن از علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت است که در مورد آیه:

﴿وَأِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾

گفت: خدای سبحان به رسول خدا و مؤمنان امر فرموده که اگر دو گروه از مؤمنان با هم به زد و خورد پرداختند آنان را به قبول حکم خدا در مورد اختلاف خود دعوت کنند و آن دو گروه در مورد هم انصاف را رعایت نمایند؛ اگر آن دو گروه معارض قبول کردند، بر اساس حکم خدا در مورد آنان داوری کند و حق مظلوم را از ظالم بگیرد، اما اگر کسی خودداری کرد او متعدی و تجاوزگر است و بر امام مؤمنان واجب است که با آنان جهاد و جنگ نماید تا اینکه به حکم خدا برگشته و به حکم او اقرار نمایند^۱.

قول الهی: ﴿وَأِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ به این معنی است که اگر دو گروه از مسلمانان با هم به زد و خورد پرداختند بر حاکمان واجب است که با نصیحت کردن و دعوت آنان به اطاعت از حکم خدا در مورد منازعه و اختلاف خود و با ارشاد آنان و ازاله شبهات و اسباب اختلاف، میان آنان صلح و سازش برقرار نمایند. استفاده از «إِنْ» در این عبارت برای اشاره به این امر است که شایسته و درخور مسلمانان نیست که میان آنان جنگ و دعوا روی دهد و اگر چنین چیزی روی دهد نادر و اندک است. خطاب این آیه متوجه حاکمان و زمامداران است و امر وارده در این آیه، بر وجوب دلالت دارد^۲. بخاری و دیگر علما با استدلال به این آیه عنوان کرده‌اند که معصیت و گناه گرچه بزرگ هم باشد سبب خروج فرد از ایمان نمی‌شود، حال آنکه خوارج بر این باور هستند که مرتکب گناه کبیره کافر بوده و جایگاه او در آتش جهنم است. در کتاب «صحیح البخاری» از ابی بکررضی الله عنه آمده است که گفت: روزی رسول خدا خطبه می‌خواند و حسن بن علی هم بر روی منبر در کنار ایشان بود. پس رسول خدا یک بار به وی و یک بار به مردم نگاه می‌کرد و فرمود: این پسر من فرد بزرگواری است و بسا که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید^۳. همانطور که رسول خدا بیان فرموده بودند خداوند متعال به

۱- التفسیر المنیر، زحیلی ۲۶/۲۳۷.

۲- التفسیر الصحیح، حکمت بشیر ۴/۳۶۹.

۳- صحیح البخاری ۷۱۰۹.

وسیله او میان مردم شام و مردم عراق بعد از جنگ‌هایی که میان آنان روی داد صلح برقرار نمود.^۱

قول الهی: ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ نَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ به این معنی است که اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز و درازدستی کرد و حکم خدا و نصیحت را نپذیرفت، بر مسلمانان واجب است که با این گروه تجاوزگر بجنگند تا اینکه حکم خدا را قبول نموده و امر او مبنی بر عدم تجاوز را بپذیرا شود. این جنگ می‌تواند با اسلحه و یا با غیر آن باشد و فرد واسطه کارهایی را که لازم است تا مصلحت محقق شود، یعنی گروه تجاوزگر دست بردار شود، باید به انجام برساند. پس اگر مطلوب بدون استفاده از اسلحه محقق شد، این بهتر است، اما اگر این روش نتیجه نداد، استفاده از اسلحه تا برگشتن گروه تجاوزگر از ظلم واجب می‌باشد.

قول الهی: ﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ به این معنی است که گروه تجاوزگر بعد از تجاوز خود از آن دست بردارد و به امر و حکم خدا راضی شود. در این صورت بر مسلمانان واجب است که میان آنان عادلانه داوری نمایند و مطابق حکم خدا رأی درست را جستجو نمایند و دست گروه ظالم را بگیرند تا اینکه دست از ظلم بردارد و حق گروه دیگر را که بر عهده اوست برگرداند تا بار دیگر میان آنان جنگ روی ندهد. ای کسانی که در این موضوع میانجیگری کرده‌اید در داوری میان آنان به عدالت رفتار نمایید که به درستی خدا عادلان را دوست دارد و بهترین پاداش را به آنان می‌دهد. این آیه امر به رعایت عدالت و انصاف در همه امور است.^۲

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: عادلان در روز قیامت در نزد خدا بر روی منبرهایی - منبرهای حقیقی یا منازل و جایگاههای رفیع - از نور و در سمت راست خدای متعال قرار دارند و هر دو دست خدا، راست هستند. این فضل برای کسانی است که در مسئولیتی که به آنان سپرده شده است - چون خلافت، امارت، قضاوت، حسبه، قیومت بر یتیم، صدقه، وقف، حقوق خانواده و فرزندان - عدالت را رعایت می‌کنند.^۳

۱- التفسیر المنیر ۲۶/۲۳۸.

۲- همان.

۳- صحیح مسلم ۱۸۲۷.

سپس خدای متعال دستور داده که در غیر حالت جنگ و حتی در کوچک‌ترین اختلافات هم صلح برقرار شود و فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾. این آیه یکی از اصولی است که رابطه فرد مسلمان با برادر مسلمان خود را تنظیم می‌کند. با وجود وقوع جنگ میان آن دو گروه، خدای متعال صفت ایمان را از هیچ یک از آن دو گروه نفی نکرده است و برترین مردم به قرار گرفتن در شمول این آیه، سروران مسلمانان، یعنی صحابه بزرگوار رسول خدا می‌باشند و اتفاقاتی که در دو جنگ جمل و صفین روی داد هیچ تفاوتی با هم ندارند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خاطر اشتیاق زیاد به اجرای صلح، اقدام به اجرای مفاد این آیه کرد و طلحه و زبیر رضی الله عنهما هم درخواست او را پذیرفتند، اما پیروان عبدالله بن سبأ جنگ را در میان دو گروه شعله‌ور ساختند. تفصیل این مطلب به خواست خدا در جای خود خواهد آمد. هم چنین امیرالمؤمنین اشتیاق زیادی به برقراری صلح با مردم شام داشت و همه تلاش خود را با روشهای مسالمت‌آمیز در این راه بکار گرفت و بعد از اینکه همه این تلاشها برای ایجاد صلح با شکست مواجه شدند، ایشان شمشیر کشیدند تا معاویه رضی الله عنه اطاعت کند و خلافت اسلامی متحد گردد، اما معاویه شرط گذاشت که ابتدا باید قاتلان عثمان رضی الله عنه را به وی تسلیم کند. معاویه رضی الله عنه این شرط را بنا بر اجتهاد خود گذاشت، اما اجتهاد او خطا بود و حق با امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بود، اما در هر حال جنگ روی داد.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ در این آیه خداوند برادری ایمانی را برای همه مسلمانانی که با هم می‌جنگند ثابت کرده است و از باب اولی علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم که در جنگ جمل با هم جنگیدند و علی و معاویه رضی الله عنهما که در صفین با هم جنگ داشتند مشمول حکم این آیه می‌باشند. پس برای ما روشن و واضح می‌گردد که کسانی که در جمل و صفین با هم جنگیدند مؤمن هستند و به خاطر این وقایع تاریخی نمی‌توان طعن را متوجه صحابه نمود یا اینکه تلاش کرد صفت ایمان و مؤمن بودن را از آنان برداشت یا اینکه سخنان منحرفی را در مورد آنان اظهار داشت و برای پاسخ به این سخنان باطل همین قدر کفایت می‌کند که این آیات برادری ایمانی را برای آنان ثابت کرده است. تفصیل وقایع و رویدادهای میان آنان إن شاء الله ذکر خواهد شد.

خدای متعال بیان فرموده که مؤمنان در دین با هم برادر هستند و نقطه مشترک همه، اصلی واحد، یعنی ایمان است. بنابراین واجب است که میان برادرانی که با هم نزاع دارند صلح و سازش برقرار کرد. خدای متعال برای توجه دادن بیشتر به امر ایجاد سازش میان برادران، امر به تقوا کرده است، بنابراین معنی آیه چنین می‌شود: میان آنان صلح برقرار نمائید و پیشاهنگ و طلایه‌دار شما در ایجاد صلح و سازش و در همه امور، تقوا و خوف و خشیت از خدا باشد، بدین صورت که ملتزم و پایبند به حق باشید و حیف و میلی نسبت به یکی از برادران خود روا مدارید، زیرا آنان برادران شما هستند و اسلام میان همه مساوات برقرار کرده و فضل و فرقی میان آنان وجود ندارد و تا که شاید به سبب تقوا که همان التزام و پایبندی به اوامر و اجتناب از نواهی می‌باشد مورد رحمت خدا قرار بگیرید.^۱

آیه کریمه جهت بزرگداشت امر ایجاد سازش میان مسلمانان، ایجاد سازش میان برادران و تقوای خدا را سبب نزول رحمت خدا دانسته است.^۲ و ملاحظه می‌شود که گفته است: هنگامی که دو نفر با هم خصومت پیدا می‌کنند، تقوای خدا را رعایت کنید و نگفته است وقتی که دو گروه با هم در صلح بسر می‌برند تقوا را رعایت کنید، زیرا در حالت خصومت دو نفر، خوف توسعه پیدا کردن خصومت وجود دارد و در هنگام خصومت دو گروه، تأثیر فتنه یا مفسدهء عام و شامل کل می‌باشد.^۳

کلمه «إنما» برای حصر است و بیانگر این است که برادری فقط در میان مؤمنان وجود دارد و میان مؤمن و کافر برادری وجود ندارد، زیرا اسلام همان پیوند جامع در میان پیروان خود می‌باشد. نیز بیانگر این امر می‌باشد امر ایجاد سازش و وجوب آن، در هنگام وجود برادری دینی و اسلامی در میان آنان می‌باشد، و مربوط به کفار نیست. پس اگر کافر ذمی یا مستأمن بود، کمک به او و حمایت از او و رفع ظلم از او واجب می‌باشد، آنچنان که یاری دادن به فرد مسلمان در صورتی که دشمن او کافر حربی بود، واجب می‌باشد.^۴

ابن العربی می‌گوید: این آیه قاعده و مبنای اصلی در باب جنگ مسلمانان و قاعده عمده و اصلی در مورد جنگ کسانی است که از روی تأویل با هم وارد جنگ شده‌اند و صحابه نیز بر همین آیه استناد داشتند. از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «عمار بن یاسر

۱- التفسیر المنیر ۲۶/۲۳۹.

۲- منهج القرآن الکریم فی إصلاح النفوس، حریری، ص ۱۶.

۳- التفسیر المنیر ۲۶/۲۳۹.

۴- همان ۲۴۰.

توسط گروهی باغی به قتل می‌رسد.^۱ یعنی امر به جنگ با باغیان فرض کفائی است، و اگر برخی از مکلفان به انجام آن اقدام کردند، از ذمه دیگران ساقط می‌شود، به همین دلیل گروهی از صحابه چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه در این جنگ حضور نیافتند و هر یک از آنان برای عدم حضور در این جنگ عذری آوردند که امیرالمؤمنین علی آنها را پذیرفت.^۲ بسیاری از احکام وجود دارند که در هنگام بیان وقائع روی داده شده در میان صحابه در مورد آن سخن به میان خواهد آمد.

نظام داوری و حکمیت و جنگ با گروه طغیانگر و تجاوزگر تا وقتی که به امر و حکم خدا برگردد، نظامی به حساب می‌آید که از نظر زمانی نسبت به تلاشهای بشری در این مسیر دارای قدمت است و برائت و پاکی آن از عیب و نقص نسبت به تلاشهای قاصر بشر از کمال و صحت واضحی برخوردار است. همچنین برخوردار از صفت پاکی و امانت و عدالت مطلق است، زیرا طرح دعوا در این نظام، در پیشگاه امر و قانونی صورت می‌گیرد که فارغ از غرض و میل بوده و نقص و قصوری به آن تعلق ندارد.^۳ تلاشهایی که از هنگام شعله‌ور شدن آتش جنگ برای برقراری صلح و سازش به انجام رسید، ادامه یافت تا اینکه با صلح بزرگی که امیرالمؤمنین حسن بن علی علیه السلام برای آن مقدمه چینی نمود، مزین گشت.

۱- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب: « پرده برداری از صحنه‌ی قتلی مرموز » نوشته: مولانا محمد اسحاق صدیقی مراجعه کنید. این کتاب در سایت کتابخانه عقیده در دسترس عموم می باشد. www.aqeedeh.com

۲- همان ۲۴۲؛ أحكام القرآن، ابن العربی ۴/ ۱۵۰.

۳- فی ظلال القرآن ۶/ ۳۳۴.

مبحث اول

رویدادهای پیش از جنگ جمل

فتنه قتل عثمان رضی الله عنه سبب ایجاد فتنه‌های دیگری گشت و بر فتنه‌های بعد از خود سایه‌انداخت. در ایجاد فتنه قتل عثمان رضی الله عنه عوامل زیادی نقش داشت، از جمله: آسایش و ثروتمندی مردم و تأثیر آن در جامعه، طبیعت تحول اجتماعی در زمان ایشان، روی کار آمدن عثمان رضی الله عنه بعد از عمر رضی الله عنه، خروج بزرگان صحابه از مدینه، تعصب جاهلی، توقف مسیر فتوحات، ورع و پرهیزگاری جاهلانه برخی از افراد، بلند پروازی عده‌ای از افراد، دسیسه‌چینی کینه‌جویان و مغرضان، ترسیم یک نقشه قوی برای نسبت دادن عیب و نقصهایی به عثمان رضی الله عنه، بکارگیری وسائل و شیوه‌های مختلف برای تحریک مردم، نقش مؤثر عبدالله بن سبا در این فتنه. تفصیل این مطالب در کتاب «تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان» تألیف اینجانب آمده است.^۱ به خاطر سیاست و روش نیکوی عثمان رضی الله عنه، جایگاه او در نزد رسول خدا، وجود احادیث فراوان در ستایش از وی و ازدواج وی با دو دختر رسول خدا و در نتیجه ملقب شدن وی به «ذی النورین» مردم به او علاقه زیادی داشتند. او از آن دسته از صحابه بزرگوار رسول خدا- عشره مبشره- بود که مژده بهشت به آنان داده شده بود. در زمان حیات خود از جانب برخی از آشوبگران مورد ظلم قرار گرفت و می‌توانست که شر آن افراد را کم کند و بر آنان غالب آید، لکن از ترس اینکه اولین فردی باشد که خون امت محمد صلی الله علیه و آله را می‌ریزد از این کار امتناع ورزید. سیاست وی در برخورد با فتنه، بر اساس بردباری و تأنی و عدالت و خویشتنداری بود و صحابه را نیز از جنگ با آشوبگران منع کرد و دوست داشت که خود را فدای مسلمانان نماید. به همین دلیل کشته شدن وی سبب ایجاد فتنه‌های زیادی شد و فتنه کشته شدن او بر فتنه‌های بعد از خود سایه‌انداخت. کشته شدن وی برای مسلمانان بسیار گران آمد، به همین دلیل به خاطر وقوع این رویداد بزرگ جامعه اسلامی دچار شکاف گشت و بعد از شهادت او مردم به چند دسته تقسیم شدند. چیزی که بر جایگاه والا و برائت عثمان رضی الله عنه از اتهامات انتسابی به او می‌افزاید، موضع گیریهای صحابه در قبال کشته شدن وی است. همه صحابه بر برائت و بی‌گناهی و انتقام خون او اتفاق نظر داشتند، اما این مواضع از حیث کیفیت با هم تفاوت داشتند. این موضوع إن شاء الله خواهد آمد.

۱- نک: عثمان بن عفان، صلابی، ص ۳۱۱-۳۴۰.

نخست: تأثیر سبیه در ایجاد فتنه

۱- سبیه، حقیقت یا خیال

حقیقت عبدالله بن سبأ

قدما بر وجود شخصی به نام عبدالله بن سبأ اتفاق نظر دارند و کسی در این مورد مخالفت نکرده است و تنها عده‌ای از معاصران که بیشتر آنان شیعه می‌باشند با این موضوع مخالفت کرده‌اند، با این استدلال که این شخصیت ساخته و پرداخته ذهن سیف بن عمر تمیمی است، زیرا برخی از علمای علم رجال، او را در بحث روایت حدیث مورد انتقاد قرار داده‌اند. اما علما او را در اخبار حجت می‌دانند، زیرا ابن عساکر روایات زیادی را نقل کرده که در آنها به ذکر احوال عبدالله بن سبأ پرداخته‌اند و در میان راویان آن روایات، نام سیف بن عمر به چشم نمی‌خورد و البانی سند برخی از آنها را صحیح دانسته است.^۱ البته اینها غیر از روایات بی‌شماری است که در کتب فرق یا رجال و یا حدیثی شیعه در مورد عبدالله بن سبأ آمده است و نام سیف بن عمر چه از نزدیک (معاصرین) و چه از دور (قدما) در آنها وجود ندارد. اولین باری که آنان شروع به تشکیک در مورد شخصیت عبدالله بن سبأ^۲ و وجود او کردند در تلاشی از جانب آنان بود که از یک جهت برای نفی نقش عنصر کینه جوی یهودی در ایجاد فتنه در میان مسلمانان و از جهت دیگر برای متوجه ساختن انگشت اتهام به سوی صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و معرفی آنان به عنوان اسباب فتنه و جهت از بین بردن سیمای تابناک آنان در نزد مسلمانان بود. برخی از معاصران که همه آنها شیعیان رافضی می‌باشند جهت نیل به هدف اصلی خود، یعنی تلاش مذبحخانه آنان برای تیرئه اصل مذهب خود از مؤسس حقیقی آن- که مورد اتفاق قدما و از جمله از شیعیان است- بود. لازم به ذکر است که آن دسته از کسانی که از جمله اهل سنت به حساب آمده‌اند و منکر شخصی به نام عبدالله بن سبأ شده‌اند، از جمله کسانی هستند که متأثر و دانش آموخته محضر خاورشناسان

۱- دعاوی الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، عوده. در این کتاب نویسنده طرقي را که آلبانی ذکر کرده است، بیان نموده است.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۲۸۴؛ عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام، عوده.

می‌باشند. ببینید که اینان از بی‌حیائی و نادانی به کجا رسیده‌اند؟! حال آنکه در کتب تاریخی و فرق پر از ذکر حال او بوده و راویان کارهای او را ذکر کرده‌اند و اخبار او به همه جا رسیده است. مؤرخان و محدثان و نویسندگان در باب فرق و ملل و نحل، طبقات، ادب و انساب بر وجود شخصیت عبدالله بن سبأ، یعنی کسی که در پشت پرده حوادث فتنه قرار داشت، اتفاق نظر دارند. نقش ابن سبأ در این وقایع تنها در تاریخ طبری و مستند به روایات سیف بن عمر تمیمی نمی‌باشد، بلکه شامل اخباری است که در روایات متقدمان و در خلال کتابهایی که حوادث و وقایع تاریخ اسلامی و آراء فرق و مذاهب آن دوران را ذکر کرده‌اند پراکنده است. اما ویژگی کتاب تاریخ طبری نسبت به سائر کتابها در این است که حاوی تفصیل و نکات بیشتری در مورد او می‌باشد. به همین دلیل شک کردن نسبت به این وقایع بدون داشتن سند و دلیل و به صرف استدلال به اینکه اخبار مربوط به عبدالله بن سبأ فقط از طریق سیف بن عمر روایت شده است و حتی بعد از اینکه در روایات صحیحی نام او ثبت شده که از طریق سیف بن عمر روایت نشده‌اند، به معنی از بین بردن و ابطال همه آن اخبار و نسبت دادن نادانی و کم‌خردی به آن مخبران و علما و جعلی دانستن حقائق تاریخی است. از کی تا حالا چنین بوده که روشمند بودن به معنی انواعی از استنتاج عقلی محض و مخالفت با نصوص و روایات منسجم و متحد‌المضمون است؟ و آیا روشمند بودن تحقیق به معنی روی گردانی از منابع فراوان متقدم و متأخری است که برای ابن سبأ شخصیتی واقعی به اثبات رسانده‌اند؟^۱

در کتب اهل سنت نام عبدالله سبأ زیاد وارد شده است که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

أعشى همدان^۲ (م ۸۳ هـ) در شعری که در هجو مختار بن أبوعبید ثقفی و یاران او از اهالی کوفه سروده است، او را به این خاطر که همراه با اشراف کوفه به بصره گریخته مورد هجو قرار داده و نام سبئی را در شعر خود آورده و می‌گوید:

شهدت علیکم أنکم سبئیة وأنی بکم یا شرطة الکفر عارف^۳

(من علیه شما گواهی می‌دهم که سبئی هستید. ای یاران کفر، من شما را به خوبی می‌شناسم).

۱- دعاوی الإنفاذ للتاریخ الإسلامی، عودة، تحقیق مواقف الصحابة ۱/۷۰.

۲- عبدالرحمن بن حارث همدانی، معروف به أعشى همدان.

۳- دیوان أعشى همدان، ص ۱۴۸.

از شعبی (م ۱۰۳ هـ) روایتی وجود دارد که مفید کذب عبدالله بن سبأ است.^۱ ابن حبیب^۲ (م ۲۴۵ هـ) در مورد ابن سبأ سخن گفته و او را از اهالی حبشه دانسته است.^۳ ابو عاصم، خُشیش بن أصرم (م ۲۵۳ هـ) در کتاب «الإستقامة» خبری را روایت کرده مبنی بر اینکه علی بن ابی طالب تعدادی از پیروان ابن سبأ را سوزانده است.^۴ جاحظ^۵ (م ۲۵۵ هـ) از اولین افرادی به حساب می‌آید که به عبدالله بن سبأ اشاره کرده است،^۶ لکن چنان که دکتر جواد علی روایت کرده است، روایت وی قدیمی‌ترین روایت در مورد ابن سبأ نیست.^۷ در مورد این ماجرا که علی بن ابی طالب گروهی از زندیقان را سوزانده است روایات صحیحی در کتب صحاح و سنن و مسانید وجود دارد،^۸ و لفظ «زندیق» در مورد عبدالله بن سبأ و پیروان او، لفظی غریب نمی‌باشد.

ابن تیمیه می‌گوید: مبدأ و سرمنشأ رافضه، عبدالله بن سبأ زندیق است.^۹ ذهبی می‌گوید: عبدالله از غالیان زنادقه و فردی گمراه و گمراهگر بود.^{۱۰} ابن حجر می‌گوید: عبدالله بن سبأ از غالیان زنادقه بود و پیروانی دارد که به آنان سبئیّه گفته می‌شود و معتقد به الوهیت علی بن ابی طالب می‌باشند و علی در زمان خلافت خود آنان را سوزاند.^{۱۱}

در کتب جرح و تعدیل هم در مورد عبدالله بن سبأ مطالبی وجود دارد. ابن حبان (م ۳۵۴ هـ) می‌گوید: کلبی - محمد بن سائب إخباری - سبئی و از طرفداران عبدالله بن سبأ، یعنی کسانی

۱- تاریخ دمشق، ابن عساکر ۹/۳۳۱.

۲- تاریخ بغداد ۲/۲۷۷.

۳- عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۵۳؛ المحبر، ابن حبیب، ص ۳۰۸.

۴- تذکرة الحفاظ ۲/۵۵۱؛ شذرات الذهب ۲/۱۲۹.

۵- وفيات الأعیان ۳۰/۴۷۰.

۶- البیان و التبیان ۳/۸۱.

۷- تحقیق مواقف الصحابة ۸/۲۹۰.

۸- عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۵۳.

۹- مجموع الفتاوی ۲۸/۴۸۳.

۱۰- میزان الاعتدال، ذهبی ۲/۴۲۶.

۱۱- لسان المیزان، ابن حجر ۳/۳۶۰.

بود که معتقدند: علی از دنیا نرفته است و قبل از قیامت به دنیا برمی‌گردد و اگر ابری را مشاهده نمایند می‌گویند: امیرالمؤمنین در درون آن قرار دارد.^۱

کتب انساب هم بر این امر تأکید دارند که نسبت سبئیه را منسوب به عبدالله بن سبأ می‌کنند، یعنی کسی که سبئیه منسوب به او می‌باشند. سبئیه غلات رافضه هستند و اصل ابن سبأ از یمن می‌باشد و فردی یهودی بود که اظهار اسلام کرد.^۲

سیف بن عمر تنها منبع در مورد اخبار ابن سبأ نیست، زیرا ابن عساکر در تاریخ خود روایاتی را آورده که نام سیف در آنها وجود ندارد، و ابن سبأ و اخبار او را ثابت و تأکید می‌کنند.^۳

شیخ الإسلام ابن تیمیه (م ۷۲۸ هـ) بر این باور است که اصل رافضه از منافقان زناده است، زیرا ابن سبأ زندیق این مذهب را ابداع کرد و در مورد علی بن ابی طالب دست به غلو زد و مدعی امامت علی و منصوص بودن امامت علی و عصمت او شد.^۴

شاطبی^۵ (م ۷۹۰ هـ) می‌گوید: بدعت سبئیه از بدعت‌های اعتقادی و متعلق بوجود خدایی دیگر در کنار خدای متعال است و با بدعت‌های دیگر متفاوت است.^۶

در کتاب خطط مقریزی (م ۸۴۵ هـ) آمده است که عبدالله بن سبأ در زمان علی بن ابی طالب در مورد وصیت و رجعت و تناسخ با مردم سخن می‌گفت.^۷

از مصادر و منابع شیعی که ابن سبأ را ذکر کرده‌اند می‌توان به آن موارد اشاره کرد: کشی از محمد بن قولویه روایت کرده که گفت: سعد بن عبدالله به من روایت کرد: یعقوب بن زید و محمد بن عیسی از علی بن مهزیار از فضاله بن ایوب ازدی از ابان بن عثمان روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم که ابو عبدالله می‌گوید: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند، زیرا او در مورد امیرالمؤمنین علی ادعای پروردگاری نمود، اما به خدا علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و بنده‌ای مطیع خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ می‌بندد. عده‌ای

۱- المجرهون من المحدثین، ابوحاتم/۲/۲۵۳.

۲- الأنباب/۷/۲۴.

۳- تحقیق مواقف الصحابة/۱/۲۹۸؛ عبدالله بن سبأ، عودة، ص ۵۴.

۴- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه/۴/۴۳۵.

۵- ابراهیم بن موسی، محمد غرناطی.

۶- الإعتصام/۲/۱۹۷.

۷- المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار، مقریزی/۲/۲۵۶-۲۵۷.

در مورد ما چیزهایی را می‌گویند که ما خود در مورد خود نمی‌گوییم. ما در نزد خدا از این چیزها تبری می‌جوییم.^۱ این روایت در نزد شیعه از حیث سند صحیح است.^۲

قمی در کتاب «الخصال» همین خبر را با سند دیگری ذکر کرده است. اما نویسنده کتاب «روضات الجنات» از زبان رسول خدا نقل کرده که آن حضرت ابن سبأ را لعنت نموده است چرا که او پیامبر را به کذب و تزویر متهم می‌کرد.^۳

دکتر سلیمان عوده در کتاب خود مجموعه‌ای از روایات را جمع‌آوری نموده که در کتب و مرویات شیعه به کثرت در مورد عبدالله بن سبأ آمده است و آنها به منزله‌ی وثیقه‌هایی ثبت شده است و شیعیان متأخری را که در صدد انکار عبدالله بن سبأ یا تشکیک در مورد او به بهانه قلت یا ضعف مصادری که اخبار او را نقل کرده اند، محکوم می‌کند.^۴

به درستی که شخصیت عبدالله بن سبأ یک حقیقت تاریخی است که در منابع متقدم و متأخر شیعی و سنی التباسی در مورد آن وجود ندارد. هم‌چنین بیشتر خاورشناسان چون یولیوس فلهاوزن^۵، فان فولتن^۶، لیفی دیلافیدا^۷، گلدزیهر^۸، رینولد نیکلسون^۹ و داوید روندلس^{۱۰} او را به عنوان یک شخصیت تاریخی پذیرفته‌اند. با این وجود عده‌ای اندک از خاورشناسان چون کیتانی و برنارد لوئیس^{۱۱} نسبت به آن شک دارند یا آن را خرافات می‌دانند و فرید لندر مابین نفی و اثبات آن حرکت کرده است.^{۱۲} اما باید دانست که ما در مورد وقایع تاریخی خود اقوال آنان را معتبر نمی‌دانیم.

۱- رجال الکشی ۱/۳۲۴.

۲- عبدالله بن سبأ الحقیقة المجهولة للشیعة، محمد علی علم، ص ۳۰.

۳- عبدالله بن سبأ، سلیمان عوده، ص ۶۲.

۴- همان.

۵- الخوارج و الشیعة، یولیوس فلهاوزن، ص ۱۷۰.

۶- السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات، ص ۸۰.

۷- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۲۱.

۸- العقیدة و الشریعة الإسلامیة، گلدزیهر، ص ۲۲۹.

۹- تاریخ العرب الأدبی فی الجاهلیة، ص ۲۳۵.

۱۰- عقائد الشیعة، ص ۵۸.

۱۱- أصول الإسماعیلیة، ص ۸۶.

۱۲- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۱۲.

هر کس منابع قدیم و جدید شیعه و سنی را مطالعه نماید درمی یابد که وجود ابن سبا مورد تأکید روایات تاریخی است و در کتب عقیده نام او به وفور یافت می شود و کتب حدیث، رجال، انساب، ادب و لغت نام او را بیان کرده اند، و بسیاری از محققان و پژوهشگران جدید بر این روش حرکت کرده اند. به نظر می رسد که اولین بار بعضی از خاورشناسان در مورد وجود ابن سبا شک کردند و سپس اکثر معاصران شیعه از این طرح پشتیبانی کردند و حتی برخی از آنان وجود او را به صورت قطعی منکر شدند. برخی از پژوهشگران عرب معاصر هم دیدگاههای معاصران به مذاقشان خوش آمد و برخی تحت تأثیر نویسندگان معاصر شیعه قرار گرفتند، اما همه این افراد چیزی برای پشتیبانی از شک و شبهه خود و تقویت آن ندارند و صرفاً در وادی شک و گمان و فرضیه مانده اند.^۱

برای شناخت منابع و مراجع سنی، شیعی و خاورشناسی که در مورد ابن سبا سخن گفته اند به کتاب «تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة» تألیف دکتر محمد أمحزون و کتاب «عبدالله بن سبا و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام» تألیف دکتر سلیمان بن حمد العوده مراجعه کنید.

۲- نقش عبدالله بن سبا در تحریک فتنه

در سالهای پایانی خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه - در نتیجه عوامل تغییر که قبلاً ذکر شد - نشانه های اضطراب و آشوب در افق جامعه اسلامی پدیدار شد. بعضی از یهودیان با بهره گیری از عوامل فتنه و با تظاهر به اسلام و بکارگیری تقیه فرصت را برای ظهور غنیمت شمردند. یکی از این افراد، عبدالله بن سبا ملقب به ابن سوداء بود. همانطور که بزرگ نمایی در مورد ابن سبا جایز نیست، آنچنان که برخی برای بزرگ نمودن نقش او در فتنه دست به غلو و افراط زده اند^۲ به همان شکل هم ایجاد شک در مورد او کوچک نشان دادن نقش او در ایجاد فتنه به عنوان یکی از عاملان آن جایز نیست - چه او از بارزترین و مهم ترین عوامل آن بود - زیرا در آنجا فضاهایی برای برپایی فتنه وجود داشت که مقدمات آن را فراهم آورد و عوامل دیگری دخیل بود که آن را یاری رساند و نهایت چیزی که ابن سبا انجام داد بیان دیدگاهها و اعتقاداتی بود که وی ادعای آنها را داشت و از جانب خود آنها را آورده و ساخته حس یهودیت مغرض وی بود و همین حس وی را واداشت تا به منظور دستیابی به

۱- همان.

۲- مانند سعید افغانی در کتاب «عائشة والسياسة».

هدف مورد نظر خود آنها را ترویج دهد و آن هدف مورد نظر وی چیزی نبود جز ایجاد دسیسه در میان جامعه اسلامی و هدف قرار دادن و متلاشی ساختن اتحاد و یکپارچگی آن و برافروختن آتش فتنه و کاشت بذره‌های اختلاف و ناسازگاری در میان افراد آن. همین امر یکی از جمله عواملی بود که منجر به قتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه و تفرق و چنددستگی امت شد.^۱ خلاصه کاری که ابن سبأ کرد این بود که مقدمات صحیحی را بیان نمود و مبادی و اصول فاسدی را بر این مقدمات بنا نمود و این چیزها در میان افراد ساده لوح افراطی و افرادی که تمایلات و گرایش‌هایی داشتند شیوع پیدا کرد. وی در این امر از شیوه‌های پیچیده‌ای استفاده کرد که برای طرفداران او مبهم و پنهان بود و آنان گرد وی جمع شدند، از جمله بنا به ادعای خود دست به تأویل قرآن زد و گفت: باعث تعجب است که افرادی ادعا می‌کنند عیسی در آخرالزمان برمی‌گردد، اما رجوع محمد را تکذیب می‌کند، حال آنکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ﴿٨٥﴾﴾ القصص: ۸۵

همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محلّ بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند) بنابراین محمد نسبت به رجوع مستحق تر از عیسی است.^۲ همچنین به قیاس فاسد متوسل شد و مدعی وصیت رسول خدا در مورد خلافت علی رضی الله عنه شد و گفت: هر پیامبری که وجود داشته هر یک از آنان وصی و جانشین داشته‌اند و علی وصی و جانشین محمد است. سپس گفت: محمد خاتم الأنبياء و علی خاتم الأوصياء است.^۳ وقتی که پیروان وی این موضوع را پذیرفتند، وی به سراغ اجرای نقشه خود، یعنی دعوت مردم بر خروج علیه عثمان بن عفان رضی الله عنه رفت و این فکر وی موافق میل برخی از مردم قرار گرفت. وی برای این منظور به آنان گفت: ظالم تر از کسی که وصیت رسول خدا را نپذیرفته و بر وصی رسول خدا ظلم کرده و امر حکومت بر امت را بدست گرفته است، چه کسی می‌تواند باشد؟ سپس به آنان گفت: عثمان خلافت را به ناحق بدست گرفته است و این - علی - وصی رسول خدا است. پس برای این کار بپا خیزید و آن را به حرکت درآورید و این کار را با طعنه زدن به حاکمان خود آغاز کنید و اظهار کنید که قصد امر به معروف و نهی از منکر

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۲۷.

۲- تاریخ طبری ۵/۳۴۷.

۳- همان.

دارید تا مردم به سوی شما جلب شوند و مردم را به سوی این کار دعوت کنید.^۱ وی داعیان خود را در نقاط مختلف پراکنده کرد و به افراد خود در شهرها نامه نوشت و آنان هم به سوی وی نامه نگاری کردند و مردم را به صورت مخفیانه به اعتقاد و دیدگاه خود دعوت نمودند و اظهار امر به معروف و نهی از منکر نمودند و شروع به نوشتن نامه‌هایی جعلی در مورد عیب والیان خود کردند و طرفداران آنان هم چنین نامه‌هایی را می‌نوشتند و اهل هر شهر در مورد کارهای خود به اهالی شهر دیگر - که طرفدار آنان بودند - نامه می‌نوشتند و آن افراد آن نامه‌ها را در شهرهای خود قرائت می‌کردند و حتی این کارها را هم به مدینه کشاندند و همه جا را پر از این اخبار کردند. آنان چیزی غیر از آنچه که اظهار می‌کردند می‌خواستند و هدف اصلی خود را بروز نمی‌دادند و اهالی شهرهای مختلف می‌گفتند: ما از مصیبتی که بر سر مردم شهرهای دیگر آمده است در سلامت می‌باشیم.^۲

در این نصوص می‌توان شیوه‌ای را که ابن سبا در پی گرفته بود مشاهده نمود. وی می‌خواست در نظر مردم میان دو نفر از بزرگان صحابه دشمنی قرار دهد، زیرا یکی از آن دو یعنی علی رضی الله عنه را چنین نشان داد که حقیقت ضایع شده و دیگری یعنی عثمان رضی الله عنه را چنین نشان داد که غاصب است. بعد از این تلاش کرد تا مردم - خصوصاً مردم کوفه - را تشویق نماید تا آنان به اسم امر به معروف و نهی از منکر علیه امرای خود بپاخیزند. به همین خاطر مردم به خاطر کوچک‌ترین حادثه‌ای علیه والیان خود می‌شوریدند. لازم به ذکر است که وی در این حمله خود از اعرابی استفاده می‌کرد که ماده مناسب برای اجرای نقشه‌اش در آنان وجود داشت، چه قراء را از طریق امر به معروف و نهی از منکر به سوی خود جلب کرد و اهل طمع را با انتشار شایعاتی مغرضانه در مورد عثمان رضی الله عنه مورد تشویق قرار داد و مثلاً چنین شایعه کرده بود که عثمان خویشاوندان خود را بر کارها گمارده و از بیت المال مسلمانان اموال فراوانی را به آنان داده است و قرقگاهها را به خود اختصاص داده است و مطاعن و تهمت‌های دیگری که به وسیله آنها، او باش و آشوبگران را علیه عثمان رضی الله عنه - که بی‌گناه بود - شوراند. سپس شروع به تشویق پیروان خود کرد تا در نامه‌هایی اخباری کذب و دردناک و فاجعه‌بار از شهر خود به دیگر شهرها ارسال نمایند و بدین ترتیب مردم در همه شهرها فکر کردند که وضعیت به حد بحرانی رسیده است. از این وضعیت تنها سبثیه سود می‌بردند، زیرا با تصدیق این اخبار از جانب مردم، آنان می‌توانستند شراره آشوب را در درون جامعه

۱- همان ۲۴۸.

۲- همان.

اسلامی شعله ور گردانند.^۱ عثمان رضی الله عنه احساس کرده بود که در شهرها چیزهایی نقل می‌شود و امت آبهستن شر گشته است، پس گفت: به خدا قسم آسیاب فتنه به دوران افتاده است، پس خوشا آن وقت که عثمان در حالی مرده باشد که آن را به حرکت درنیاورده باشد.^۲

جایی که ابن سبا در آن تغذیه می‌کرد و کارهایش را سر و سامان می‌داد، مصر بود. وی در آنجا شروع به تنظیم حملات خود علیه عثمان رضی الله عنه کرد و جهت ایجاد فتنه و آشوب مردم را تشویق می‌کرد تا با ادعای اینکه عثمان خلافت را به ناحق گرفته است و بر وصی رسول خدا یعنی علی حمله برده است به مدینه بروند.^۳ وی آنان را با نامه‌هایی جعلی که ادعا می‌کرد از جانب بزرگان صحابه آمده است آنان را فریب داد و چون این افراد به مدینه آمدند و با بزرگان صحابه دیدار کردند، ندیدند که آن بزرگان ایشان را بر چیزی تشویق نمایند و آن صحابه از نامه‌هایی که در تشویق مردم علیه عثمان به آنان منسوب شده بود تبری جستند^۴ و دریافتند که عثمان حقوق افراد را محترم می‌شمارد و حتی در مورد اتهاماتی که به وی منسوب شده بود با آنان بحث و مناظره کرد و اتهامات آنان را رد کرد و درستی اعمالش را برای آنان تبیین کرد و حتی یکی از رهبران آن مخالفان، یعنی مالک اشتر نخعی گفت: شاید او و شما فریب خورده‌اید.^۵

ذهبی معتقد است عبدالله بن سبا در مصر فتنه را تحریک می‌کرد و بذره‌های اختلاف و دشمنی و عداوت با فرمانداران و سپس امیر المؤمنین عثمان بن عفان را پراکنده می‌ساخت.^۶ اما ابن سبا این کار را به تنهایی انجام نمی‌داد، بلکه کار وی در ضمن یک شبکه دسیسه‌گر و اختاپوسی از شیوه‌های نیرنگ، حيله، فریب و بسیج اعراب و قاریان و غیر آنان بود. ابن کثیر روایت می‌کند که سبب شوریدن برخی از مردم علیه عثمان، ظهور ابن سبا و رفتن وی به مصر بود و همین مسأله باعث شد که وی سخنی را که خود درآورده بود میان مردم منتشر سازد و اینگونه بسیاری از مردم مصر فریفته سخنان وی شدند.^۷

۱- الدولة الأموية، يوسف العشي، ص ۱۶۸؛ مواقف الصحابة ۱/۳۳۰.

۲- تاریخ طبری ۵/۲۵۰.

۳- همان ۵/۳۸۴؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۳۰.

۴- همانجاها.

۵- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۳۱.

۶- همان ۳۳۸.

۷- البداية والنهاية ۷/۱۶۷-۱۶۸.

مؤرخان و علمای مشهور سلف و خلف اتفاق نظر دارند که ابن سبا عقائد و افکار و نقشه‌هایی پلید را در میان مردم منتشر ساخت تا مسلمانان را از دین و اطاعت از امامشان برگرداند و میان آنان تفرقه و اختلاف بیندازد. عده‌ای او باش گرد وی جمع شدند که همین افراد طائفه سبئی را تشکیل دادند که یکی از عوامل فتنه‌ای بودند که به قتل عثمان بن عفان منتهی شد و به خاطر کشته شدن وی در این فتنه، جنگهای جمل و صفین و مواردی دیگر روی دادند. چیزی که از نقشه‌های سبئی بر می‌آید سازماندهی دقیق آن است، زیرا در توجیه تبلیغات و نشر افکار آن بسیار با مهارت عمل شده بود، چه این حرکت امر تبلیغات را تحت تسلط خود داشت و میان او باش و افراد جنجال برانگیز تأثیر نهاد. همچنین در ایجاد شعبه‌هایی برای آن در بصره و کوفه و مصر با استفاده از تعصبات قبیله‌ای بسیار فعال عمل نمود و توانست نقاط اعتراض و شکایت اعراب و بندگان و موالی را که نقاط حساس در زندگی آنان و خواسته‌های آنان نامیده می‌شد تحریک نماید.^۱

دوم: اختلاف نظر صحابه در مورد شیوه قصاص قاتلان عثمان رضی الله عنه

منشأ اختلافی که میان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه از یک طرف و میان طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهن از طرف دیگر و سپس میان علی و معاویه رضی الله عنه روی داد این نبود که آنان در مورد خلافت و امامت و برحق بودن علی رضی الله عنه در خلافت و ولایت بر مسلمانان اشکال و ایراد داشته باشند، بلکه همه در مورد برحق بودن وی اتفاق نظر و اجماع داشتند.

ابن حزم می‌گوید: معاویه هیچ‌گاه فضل و استحقاق علی برای خلافت را انکار نکرد، بلکه اجتهاد وی او را به این حکم رساند که باید قصاص قاتلان عثمان بر بیعت مقدم گردد و خود را در مورد خونخواهی عثمان مستحق تر می‌دانست (زیرا خویشاوند وی بود).^۲

ابن تیمیه می‌گوید: معاویه مدعی خلافت نبود و وقتی که با علی جنگید به عنوان خلیفه با وی بیعت نشد و به عنوان خلیفه در جنگ شرکت نکرد و او نه مستحق خلافت بود و مردم هم او را مستحق خلافت نمی‌دانستند و اگر کسی در این مورد از وی سوال می‌کرد به این موضوع اقرار می‌نمود و معاویه و افراد وی نمی‌خواستند ابتدا وارد جنگ با علی و افراد وی بشوند و این کار را هم نکردند.^۳ هم چنین می‌گوید: با این وجود همه گروهها اقرار داشتند

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱/۳۳۹.

۲- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل ۴/۱۶۰.

۳- مجموع الفتاوی ۲۵/۷۲.

که معاویه برای بدست گرفتن خلافت در حد علی نیست و با وجود امکان خلیفه شدن علی، او خلیفه نمی‌شود، زیرا فضل و سابقه و علم و دینداری و شجاعت و سائر فضائل علی نزد آنان، به مانند فضائل دیگر برادرانش یعنی ابوبکر و عمر و عثمان، روشن و معلوم بود.^۱

به درستی که منشأ اختلاف اشکال و ایراد در مورد خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبود، بلکه اختلاف آنان در مورد قصاص قاتلان عثمان علیه السلام بود و اختلاف آنان در مورد اصل مسأله قصاص هم نبود، بلکه در مورد روش حل این قضیه بود، زیرا امیرالمؤمنین علی با اصل مسأله قصاص شدن قاتلان موافق بود، اما معتقد بود که قصاص این افراد تا زمانی که اوضاع مستقر و آرام شده و مردم یکپارچه می‌گردند به تأخیر بیفتد.^۲ امام نووی می‌گوید: بدان که سبب آن جنگها این بود که مسائل مشتبه و پیچیده گشته بود و به خاطر شدت پیچیدگی قضایا، اجتهادات آنان نتایج مختلفی در پی داشت و به سه دسته تقسیم شدند: عده‌ای اجتهادشان به این حکم منجر شد که حق با این طرف - علی - است و مخالف وی طغیانگر می‌باشد. پس بر آنان واجب است که وی را نصرت دهند و بنا به اعتقادی که داشتند جنگ با طغیانگر بر علی واجب بود و همین کار را هم انجام دادند و برای کسی که دارای این ویژگی می‌باشد حلال نیست که در مساعدت امام عادل در جنگ با کسانی که به اعتقاد آنان طغیانگر بودند، تأخیر بورزد. عده‌ای عکس این دیدگاه را داشتند و با اجتهاد به این نتیجه رسیده بودند که حق با طرف دیگر است و مساعدت وی بر آنان واجب است و جنگ با طغیانگران علیه او بر آنان واجب می‌باشد. دسته سوم این مسأله بر آنان مشتبه و پیچیده شد و دچار تحیر گشتند و نتوانستند یکی از دو گروه را بر دیگری ترجیح دهند. به همین دلیل از هر دو گروه کناره گرفتند. این کناره‌گیری بر آنان واجب بود، زیرا اقدام به قتل مسلمان وقتی حلال است که برای فرد واضح گردد که استحقاق این کار را دارد و اگر راجح بودن و بر حق بودن یکی از این دو گروه برای آنان روشن می‌شد، تأخیر در یاری رسانی به آن دسته در جنگ با طغیانگران علیه او، برای آنان جایز نبود.^۳

۱- همان.

۲- دحداث و أحادیث فتنة المرح، ص ۱۵۸.

۳- شرح النووی علی صحیح مسلم ۱۵/۱۴۹.

سوم- دیدگاه خونخواهان عثمان چون طلحه، زبیر، عائشه و معاویه رضی الله عنهمالف- دیدگاه ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها

وقتی که عائشه در راه بازگشت از مکه به مدینه بود خبر کشته شدن عثمان به وی رسید. پس به مکه برگشت و داخل مسجد الحرام شد و به سوی حجر اسماعیل رفت و در آنجا مردم گرد وی جمع شدند و او گفت: ای مردم، اوباش و آشوبگران شهرها و اعراب بادیه نشین و بردگان اهل مدینه اجتماع کردند. ایرادی که این افراد آشوبگر بر عثمان می گرفتند پیروی از هوا و هوس و به کار گماشتن افراد جوان و قرق کردن برخی جاها بود. اینها اموری بود که قبل از وی نیز انجام شده بود و چیزی غیر از آن به مصلحت نبود. پس وی قول آنان را پذیرفت و به خاطر اصلاحشان دست از آن موارد کشید و چون دیگر عذر و بهانه ای نیافتند به جنبش آمدند و تعدی آغاز کردند و کردارشان از گفتارشان دوری گرفت و خون فردی بیگناه را ریختند و حرمت سرزمین حرام را زیر پا گذاشتند و مالی حرام را به یغما بردند و حرمت ماه حرام را نگاه نداشتند. به خدا قسم یک انگشت عثمان به اندازه پر زمین از امثال آن افراد می ارزد. باید شما فراهم آید تا مردم این قوم را برانند و پراکنده کنند. به خدا قسم اگر چیزهایی که به دستاویز آن بر عثمان تاختند گناه بود از آن پاک شد چنان که طلا از ناخالصیها پاک می شود و چنان که جامه از چرک پاک می شود که وی را پاک کردند چنان که جامه با آب پاک می شود.^۱ در روایتی دیگر آمده است که زمانی که عائشه رضی الله عنها به مکه برگشت، عبدالله بن عامر حضرمی - امیر مکه - نزد وی آمد و به وی گفت: ای ام المؤمنین، چه چیزی شما را به مکه برگردانده است؟ عائشه گفت: علت برگشتن من این است که عثمان مظلومانه کشته شده است و تا وقتی که این اوباش عهده دار امور باشند، اوضاع سر و سامان نمی یابد. پس قصاص خون عثمان را درخواست کنید و اسلام را عزیز دارید.^۲

با نصوص صریح و صحیح روایت شده که عائشه رضی الله عنها، عثمان رضی الله عنه را مورد ستایش و تمجید قرار داده و قاتلان او را لعنت کرده است و در مورد فضائل او احادیثی را از رسول خدا روایت نموده است. از جمله از فاطمه بنت رحمان یشکریه از مادرش روایت است که یکی از عموهایش وی را نزد عائشه فرستاد و از او پرسید: یکی از فرزندان شما به شما عرض سلام دارد و می خواهد در مورد عثمان از شما سوال نماید، زیرا مردم در مورد او

۱- تاریخ طبری ۵/۴۷۳-۴۷۴.

۲- همان ۴۷۵.

چیزهای زیادی می گویند. پس عائشه گفت: خداوند لعنت کند کسانی را که عثمان را لعنت کرده اند. به خدا قسم عثمان نزد رسول خدا نشسته بود و پیامبر پشت خود را به من تکیه داده بود و جبرئیل قرآن را به وی وحی می کرد و پیامبر می فرمود: ای عثمان، بنویس. خداوند چنین منزلتی را فقط به کسی می دهد که نزد خدا و رسولش گرامی و بزرگوار باشد.^۱

از مسروق روایت شده که وقتی عثمان کشته شد عائشه گفت: او را چون لباسی که پاک از آلودگی باشد رها کردید و سپس آن را به نزدیک آوردید تا به سان یک قوچ ذبح نمایید. پس مسروق به وی گفت: این کار تو بود، تو به مردم نامه نوشتی و آنان را امر کردی که علیه او خروج نمایند. عائشه گفت: خیر، سوگند به خدایی که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران به او کفر می ورزند من تاکنون که در اینجا هستم نامه ای به آنان نوشته ام.^۲

در کتابی که در مورد عثمان بن عفان رضی الله عنه نوشته ام در مورد دروغ سبئیون مطالبی را بیان کرده ام و گفتم که آنان نامه هایی را به مردم شهرها نوشتند و آن را به دروغ به عائشه رضی الله عنها منسوب ساختند. روایاتی جعلی با سند بسیار ضعیف روایت شده که متأسفانه برخی از معاصران از آن تبعیت نموده اند و این دروغها را علیه آنان رواج داده و رابطه بین عثمان و عائشه رضی الله عنها را متناقض با تمام روایات صحیحی به تصویر کشیده که قبلاً بیان شد. این روایت کاذب بیانگر این امر هستند که عائشه رضی الله عنها مردم را علیه عثمان رضی الله عنه شوراند و بیانگر وجود اختلاف در میان آن دو می باشند و به عائشه رضی الله عنها منسوب کرده که در قتل وی مشارکت شبه عملی داشته است، و طبری هم این روایت مجعول را روایت کرده است، و بسیاری از مؤرخان آن را از طبری نقل کرده اند. حال در این مورد مثالی بیان می شود. طبری می گوید: علی بن أحمد بن حسن عجلی در نامه ای به من نوشت که حسین بن نصر عطار گفت: سیف بن عمر از محمد بن نویره و طلحه بن أعلم حنفی به ما روایت کرد: عمر بن سعد از اسد بن عبدالله از کسانی از علما که دیده بود روایت کرد که وقتی عائشه در راه بازگشت به مکه به سرف- مکانی در نزدیکی مکه و در فاصله شش مایلی آن- رسید عبد بن ام کلاب- عبد بن اُبی سلمه که به مادرش منسوب می شود- به وی رسید. عائشه به وی گفت: چه شده نگران به نظر می رسی؟ عبد گفت: عثمان بن عفان را به قتل رساندند و هشت روز بماندند. عائشه گفت: بعد از آن چه کردند؟ عبد بن اُبی سلمه گفت: مردم مدینه اتفاق کردند و کارشان

۱- المسند/۶/۲۵۰-۲۶۰؛ تحقیق مواقف الصحابة/۱/۳۷۸.

۲- فتنه مقتل عثمان/۱/۳۹۱؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۶. اسناد آن به عائشه صحیح است.

سرانجامی نیک یافت و درباره علی بن ابی طالب هم سخن شدند. پس عائشه گفت: به خدا قسم اگر کار خلافت را به رفیق تو بسپارند، ای کاش آسمان بر زمین افتد، مرا بر گردانید، مرا برگردانید. پس عائشه به مکه برگشت در حالی که می گفت: به خدا قسم عثمان مظلومانه کشته شده است، به خدا قسم من خونخواهی او را می کنم. پس عبد بن ام کلاب به وی گفت: برای چه؟ به خدا قسم اولین کسی که در مورد عثمان سخنش را تغییر داد، تو- عائشه- بودی، و در مورد عثمان می گفتم: نعتل- مردی مصری که ریش زیادی داشت و شبیه عثمان بود- را بکشید که کافر است. عائشه گفت: آنان از او خواستند توبه کند و بعد وی را کشتند و من چیزهایی را گفتم و آنان چیزهایی را؛ و سخن آخر من بهتر از سخن اول بود. پس پسر ام کلاب به وی گفت:

فمنك البداء ومنك الغير ومنك الرياح ومنك المطر

وأنت أمرت بقتل الإمام وقلت لنا: إنه قد كفر

(آغاز این کار از جانب تو بود و تغییر از جانب تو شروع شد و باد و باران را توبه راه انداختی. تو فرمان قتل امام را دادی و به ما گفتمی که او کافر است).

پس عائشه به مکه برگشت و بر در مسجد الحرام پیاده شد و به سوی حجر اسماعیل رفت و خود را پنهان نمود و مردم گرد وی اجتماع کردند و عائشه گفت: عثمان مظلومانه کشته شده است، به خدا قسم من خونخواهی او را می کنم.^۱

چنان که ملاحظه شد این روایت در تاریخ طبری از دو طریق نقل شده است. در یک طریق آن نصر بن مزاحم عطار وجود دارد که در کتب رجال با این صفات مورد جرح- انتقاد- قرار گرفته است: شیعی، منکر، متروک و متشدد است.^۲ در سند طریق دوم هم نام عمر بن سعد وجود دارد که فرمانده سربهای بود که با حسین بن علی ع جنگید. رجال حدیث، احادیث وی را صحیح نمی دانند و متهم به جعل بوده و روایات او متروک است.^۳ پس این روایت از هر دو طریق قابل قبول نمی باشد.^۴ در کتب تاریخی و ادبی روایات جعلی

۱- تاریخ طبری ۵/۴۸۵.

۲- المغنی فی الضعفاء ۲/۶۹۶؛ میزان الاعتدال ۷/۲۴؛ التاریخ الکبیر ۸/۱۰۵.

۳- سیر أعلام النبلاء ۴/۳۴۹؛ الطبقات ۵/۱۶۸.

۴- دور المرأة السياسي فی عهد النبی ص والخلفاء، ص ۳۵۴.

و ساختگی ای وجود دارد که در مقابل نقد علمی دوام نمی آورند و در پی بد نام کردن ام المؤمنین عائشه می باشند.^۱

روایاتی که در کتابهای العقد الفرید، الأغانی، تاریخ یعقوبی، تاریخ مسعودی، أنساب الأشراف و دیگر کتابهایی وارد شده که به استدلال در مورد شأن نقش سیاسی ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در زمان خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه می پردازند، مورد اعتماد نیستند، زیرا مخالف با روایات صحیح بوده و مبتنی بر روایاتی واهی هستند و غالب آنها روایاتی غیر مسند می باشند و آنهایی هم که مسند می باشند، در سند آنها افرادی مجروح وجود دارند که به روایت آنان استدلال نمی شود. البته این علاوه بر فساد است که در صورت مقایسه آنها با روایات صحیح تر و نزدیک تر به واقعیت، در متن آنها مشاهده می شود.^۲

بانوی فاضل و پژوهشگر، اسماء محمد احمد زیاده در تحقیقی سندها و متون روایاتی را که در مورد نقش سیاسی عائشه در حوادث فتنه سخن می گویند مورد بررسی قرار داده و روایاتی را که بیانگر اختلاف سیاسی میان عائشه و عثمان رضی الله عنهما هستند و در تاریخ طبری و کتابهای دیگر وارد شده است به نقد کشانده و کذب و جعلی بودن آنها را بیان داشته است و سپس می گوید: شایسته ماست که از ذکر همه آنها روی برگردانیم، زیرا از طریقی مورد اعتماد به ما نرسیده اند، بلکه طریقی که این روایات در طی آنها به ما رسیدند متهم به تشیع و کذب و رافضی بودن می باشند، لکن چون این روایات در غالب تحقیقات جدید به چشم می خورند و نیز جهت استدلال بر ساقط بودن آنها، ما به بیان آنها پرداختیم. اینها - چنان که روشن شد - روایاتی هستند که در تلاش می باشند تا تاریخی را بسازند که در آن روابط میان عائشه و عثمان رضی الله عنهما و صحابه تیره و متشنج بوده است، حال آنکه چنین تاریخی اصل و اساس ندارد.^۳

اگر فرض را بر این بگذاریم که عائشه رضی الله عنها با آن افراد آشوبگر در مورد شورش علیه عثمان رضی الله عنه توافق داشته است، در این صورت انتظار این است که عائشه رضی الله عنها در تلاش برای این باشد که به نوعی آن افراد آشوبگر را معذور بسازد، اما چنین چیزی از وی نقل نشده است و اگر هم چیزی از این روایات در مورد موضع عائشه و صحابه همراه او صحیح باشد،

۱- همان ۳۵۲.

۲- همان ۲۷۰.

۳- همان ۳۷۰.

ما آنها را نخواهیم پذیرفت، زیرا خداوند و رسول او آنان را عادل خوانده‌اند و همین برای ابطال این روایات کفایت می‌کند. اما با این وجود به بحث در مورد این روایات پرداختیم تا تأکیدی بر ابطال این روایات و استدلال مبتنی بر آنها باشد تا بدین صورت ادله دینی و علمی و تاریخی در یک جا قرار گرفته و همدیگر را مورد تأکید قرار دهند.^۱ به درستی اتهاماتی که متوجه ام المؤمنین عائشه شده‌اند، از سند درستی برخوردار نبوده و در مقابل ادله عقلی نیز استواری ندارند.

ب- طلحه و زبیر رضی الله عنهما

طلحه و زبیر و صحابه رضی الله عنهم همراه آنان از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه خواستند تا در اجرای قصاص بر قاتلان عثمان رضی الله عنه تعجیل نماید. وی در جواب آنان گفت: ای برادران من، من نسبت به آنچه شما می‌دانید ناآگاه نیستم، اما با مردمی که بر ما سلطه دارند و ما سلطه‌ای بر آنان نداریم چکار کنم. بردگان و اعراب بادیه‌نشین با آنان همراه شده‌اند و برشوریده‌اند و آنان در میان شمایند و هر چه بخواهند بر سر شما می‌آورند. پس آیا دیگر راهی برای اجرای آنچه که شما می‌خواهید می‌بینید؟ آنان گفتند: خیر. علی گفت: به خدا هستم، ان شاء الله من هم به همان چیزی معتقدم که شما بر آن هستید. این وضعیت از امور جاهلیت است- یا این کار، کار جاهلیت است- و این قوم دارای مددکار و یاریگرانی می‌باشند- یا اینکه ریشه دارند- و شیطان هرگاه روشی پدید آرد پیروان آن از جهان معدوم نباشند. اگر این موضوع شروع شود مردم در قبال آن سه دسته می‌شوند: عده‌ای با شما همراه می‌شوند و عده‌ای به مانند شما فکر نخواهند کرد و گروهی به هیچ یک از این دو نظر اعتقاد پیدا نمی‌کنند. صبوری لازم است تا اینکه مردم آرام شوند و قلبها در جایگاه خود قرار گیرند و حقا گرفته شود و به من فرصت دهید و منتظر دستور من باشید- در جایی در ترجمه آن گفته‌اند: آرام گیرید و بنگرید چه پیش می‌آید- و آن گاه نزد من آید.^۲

برخی از آنان این تدبیر حکیمانه را درک نکردند، زیرا مردم در حال خشم و عصبانیت و حرکت از روی عاطفه و احساسات خود، نمی‌توانند اوضاع را به صورت واقعی درک نمایند تا در نتیجه بتوانند ارزیابی دقیقی داشته باشند و به همین دلیل در ارزیابی آنان اوضاع وارونه جلوه کرده و امور محال را ممکن می‌بینند. به همین دلیل گفتند: وظیفه‌ای را که برعهده ما

۱- همان ۳۷۱.

۲- تاریخ طبری ۵/۶۰.

است به انجام می‌رسانیم و آن را به تأخیر نمی‌اندازیم.^۱ منظور آنان درخواست اقامه حدود بر قاتلان عثمان بود.^۲ این سخن به گوش علی علیه السلام رسید. پس رغبت یافت تا به آنان نشان دهد که او و آنان در چنین شرایطی نخواهند توانست کاری از پیش ببرند. پس ندا در داد: هر غلامی که سوی مالکان خود برنگردد خونش هدر است. پس سبثیون و اعراب بدوی شروع به غر زدن و شکایت کردند و گفتند: فردا هم چنین چیزی به ما گفته خواهد شد و ما نمی‌توانیم در مقابل آنان حجتی بیاوریم.^۳ انگار که به ذهن رهبران سبئی فتنه رسیده بود که خلیفه می‌خواهد آنان را از کسانی که از آنها حمایت می‌کردند جدا بگرداند. به همین دلیل از قبول این امر روی برتافتند و اعراب بدوی را بر ماندن تشویق نمودند و آنها هم از اینان اطاعت کردند و در جای خود ماندند. در روز سوم بعد از بیعت، علی علیه السلام از خانه خارج شد و به آنان گفت: به اعراب بدوی بگویید از اینجا بروند و گفت: ای اعراب، به کنار آنها و محل استقرار خود بروید. سبثیون خودداری کردند و اعراب بدوی نیز از سبثیون اطاعت بردند. سپس داخل خانه‌اش شد و طلحه و زبیر همراه با عده‌ای از صحابه رسول خدا نزد او رفتند و علی به آنان گفت: بروید انتقام خودتان را بگیرید و آنان گفتند: در این قضیه بینا نیستیم. علی به آنان گفت: به خدا قسم این شورشیان کورتر و بی‌خبرترند - و بعد از این کم بصیرت‌تر شده و بیشتر ابا می‌ورزند - سپس این بیت را بر زبان آورد:

لو أن قومی طاوعتني سراتهم أمرتهم أمراً يديخ الأعدايا

(اگر بزرگان قومم از من اطاعت برند، آنان را به چیزی فرمان می‌دهم که دشمنان را خوار و ذلیل گرداند).^۴

تا این لحظه علی و طلحه و زبیر و همه صحابه علیهم السلام اتفاق نظر دارند که اجرای حدود بر کسانی که موجب ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی شده و خلیفه را به قتل رسانده‌اند جهت دفع ضرر آنان بر همه دین ضروری می‌باشد و آنان در این امر معاون و همیار وی بودند و تمام کارهای علی منطقی به نظر می‌آید و همه صحابه در این مورد با وی متفق هستند، اما با این آشوبگرانی که بر امور استیلا دارند و بندگان و اعراب بدوی با آنان همراه شده‌اند و در میان

۱- همان.

۲- دور المرأة السیاسی فی عهد النبی صلی الله علیه و آله والخلفاء، ص ۳۷۸.

۳- تاریخ طبری ۵/ ۴۶۰.

۴- همان ۴۶۱.

مردم مدینه هستند و کاری که بخواهند می‌توانند بر سر آنان بیاورند، چکار کنند، حال آنکه در آن هنگام توانی برای جنگ با این افراد نداشتند؟!^۱

طلحه و زبیر رضی الله عنهما طرحی را در مورد رویارویی با سبئیان موجود در اطراف علی رضی الله عنه پیشنهاد دادند و طلحه به علی گفت: بگذار تا من به بصره بروم و به سرعت همراه با سپاهی برگردم. زبیر گفت: بگذار تا من به کوفه بروم و به سرعت همراه با سپاهی برگردم.^۲ اما علی درنگ ورزید و به آن دو گفت: بگذارید در این موضوع اندیشه کنم.^۳

احتمالاً علی از فتنه و آشوب در هراس بود و می‌ترسید که به جنگی داخلی در اطراف مدینه تبدیل گردد که نتیجه خوشایندی به دنبال نداشته باشد. به همین دلیل به درخواست طلحه و زبیر رضی الله عنهما جواب نداد.^۴ پیشنهاد زبیر و طلحه به علی بر این دلالت دارد که آنان در آن هنگام به سخن علی راضی بودند که گفته بود این اوباش در درون مدینه هستند و بر مسلمانان چیره می‌باشند و مسلمانان بر آنان سلطه‌ای ندارند. پس تلاش کردند تا با این درخواست وقت تعطیل یکی از حدود را به حداقل رسانده و طرف علی را تقویت نمایند تا علی قادر به انجام آن باشد. صحابه مدتی منتظر ماندند تا علی در مورد این موضوع بیندیشد، اما علی معتقد بود که فقط با میراندن این موضوع می‌توان آن را حل و فصل نمود و فتنه‌ای از آتش است که هرگاه روشن شود، زیاد و پنهان می‌گردد.^۵

وقتی که طلحه و زبیر و صحابه موافق وی دیدند که چهار ماه از قتل عثمان گذشته و علی هنوز نتوانسته قاتلان عثمان را قصاص نماید به این سبب که شورشیان دارای قدرت و سلطه هستند و در سپاه علی نفوذ دارند، طلحه و زبیر به علی گفتند: به ما اجازه بده تا از مدینه خارج شویم، یا غلبه می‌کنیم و یا از ما چشم‌پوش. پس علی گفت: تا جایی که بتوانم دست نگه می‌دارم و اگر دیگر چاره‌ای جز جنگ با آنان نیافتم در این صورت با آنان می‌جنگم، زیرا آخرین دوا، داغ کردن است.^۶

علی می‌دانست که خروج آن دو از مدینه تلاشی از جانب آن دو برای دست‌یابی به یک راه حل است، پس مانع رفتن آنان نشد، چه بسا او هم امید آن را داشت که به یک راه حل

۱- فتح الباری ۱۲/۳۶۰.

۲- تاریخ طبری ۵/۳۶۱.

۳- همان.

۴- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۰۸.

۵- تاریخ طبری ۵/۴۶۷؛ دور المرأة السياسية، ص ۳۸۰.

۶- تاریخ طبری ۵/۳۶۸؛ دور المرأة السياسية، ص ۳۸۰.

دست یابد، بلکه او در تلاش برای این امر بود، لکن برای این کار روش خاص خود را داشت.^۱

برخی از پژوهشگران معاصر در تفسیر متن مربوط به اجازه گرفتن طلحه و زبیر برای رفتن به بصره و کوفه و آوردن سپاهی از آن دو شهر برای سرکوب آشوبگران و امتناع علی از موافقت با آنان، می‌گویند: علی از این دو می‌ترسید و خوف این را داشت که با آن سپاهیان بر او حمله ببرند و همان کاری را با وی بکنند که مردم مصر در یوم الدار با عثمان بن عفان کردند.^۲ باید گفت که چنین تفسیری مافوق تحمل متن است^۳ و این تفسیر ظلم و تجاوز به حق برگزیدگان صحابه می‌باشد.

طلحه و زبیر رضی الله عنهما به مکه رفتند و در راه به جماعت انبوهی از مسلمانان رسیدند که خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان رضی الله عنه بودند. بحث در این مورد ان شاء الله به تفصیل خواهد آمد.

ج - معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه

در گذشته و حال چنین میان مردم شایع شده که اختلاف بین علی و معاویه رضی الله عنهما به این بر می‌گردد که معاویه به گرفتن خلافت طمع داشت و خروج معاویه بر علی و امتناع معاویه از بیعت با علی به این سبب بود که علی معاویه را از ولایت بر شام عزل نمود. در کتاب «الإمامة والسیاسة» منسوب به ابن قتیبه دینوری روایتی آمده است که بیانگر این امر می‌باشد که معاویه ادعای خلافت کرده است. این موضوع در خلال روایتی آمده که در آن ابن کواء به ابوموسی اشعری گفت: بدان که معاویه آزاد شده اسلام است و پدرش سرکرده احزاب بود و بدون مشورت ادعای خلافت دارد، پس اگر تو را تصدیق نمود زمان خلع وی آمده است و اگر تو را تکذیب نمود سخن گفتن با او برای تو حرام است.^۴

اینکه چنین سخنی از جانب امیر المؤمنین علی باشد، صحیح نمی‌باشد، بلکه از سخنان روافض است. بعداً در مورد کتاب «الإمامة والسیاسة» و کذب و جعلی بودن آن و نقش آن

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۳۷۲.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۱۱۸.

۴- الإمامة و السیاسة ۱/۱۱۳.

در مکدر ساختن واقعیات تاریخی مواردی بیان خواهد شد. کتب تاریخ و ادب آکنده از روایات جعلی و ضعیفی است که بیانگر این نکته می‌باشند که معاویه برای بدست گرفتن حکومت و خلافت و فرمانروایی با علی اختلاف داشته است.^۱

صحیح این است که اختلاف میان علی و معاویه رضی الله عنهما بر سر این موضوع بود که آیا بیعت معاویه و افراد وی با علی قبل از اجرای قصاص بر قاتلان عثمان واجب می‌باشد یا بعد از آن؟ و این موضوع اصلاً ربطی به بحث خلافت ندارد، بلکه رأی معاویه و مردم شام این بود که علی ابتدا از قاتلان عثمان قصاص بگیرد و بعد از اجرای قصاص آنان با وی بیعت نمایند.^۲

قاضی ابن العربی می‌گوید: سبب جنگ میان اهل شام - معاویه - و اهل عراق - علی - به اختلاف دیدگاه آنان برمی‌گشت، زیرا درخواست اهل عراق بیعت با علی و وحدت کلمه در مورد امام بود و اهل شام درخواست قصاص قاتلان عثمان را داشتند و می‌گفتند: با کسی که قاتلان را پناه می‌دهد بیعت نمی‌کنیم.^۳

امام الحرمین جوینی در کتاب «لمع الأدلة» می‌گوید: معاویه گرچه با علی جنگید اما منکر خلافت علی نبود و خلافت را برای خود نمی‌خواست، بلکه خواهان قصاص قاتلان عثمان بود و فکر می‌کرد که این دیدگاه و اجتهاد وی صحیح است، گرچه به واقع اجتهاد وی خطا بود.^۴

همیشگی می‌گوید: اعتقاد اهل سنت و جماعت این است که جنگهایی که میان علی و معاویه روی داد به خاطر منازعه معاویه با علی بر سر خلافت نبود، زیرا بر آحق بودن علی نسبت به معاویه برای بدست گرفتن خلافت اجماع وجود دارد و فتنه هم به این سبب روی نداد، بلکه سبب وقوع آن این بود که معاویه پسر عموی عثمان بود و علی - از اجرای قصاص - امتناع کرد.^۵

روایات همه به اتفاق بر این نکته اشاره دارند که معاویه برای خونخواهی عثمان این موضع را اتخاذ کرد و تصریح نمود که اگر علی حد را بر قاتلان عثمان جاری سازد از علی اطاعت می‌کند. اگر فرض را بر این بگذاریم که معاویه ماجرای قصاص و خونخواهی عثمان

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ۲/۱۴۵.

۲- البداية و النهایة ۸/۱۲۹؛ فتح الباری ۱۳/۹۲.

۳- العواصم من القواصم، ص ۱۶۲.

۴- لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة و الجماعة، ص ۱۱۵.

۵- الصواعق المحرقة ۲/۶۲۲. این اجتهاد معاویه بود، گرچه صحیح و درست این بود که معاویه ابتدا با علی بیعت کند و بعد از آن درخواست قصاص را مطرح نماید.

را بهانه قرار داد تا به طمع دستیابی به حکومت با علی بجنگد، در این صورت چه اتفاقی روی می‌دهد اگر علی قصاص را بر قاتلان عثمان جاری سازد. در این صورت نتیجه حتماً این خواهد بود که معاویه از علی اطاعت برده و با او بیعت می‌کند، زیرا معاویه در موضعی که در برابر این فتنه گرفت به این امر ملتزم شده بود. نیز همه کسانی که همراه با معاویه با علی می‌جنگیدند بر اساس اجرای حد بر قاتلان عثمان می‌جنگیدند. اما اینکه معاویه نیت دیگری داشته و آن را اعلان ننموده، در نتیجه چنین موضع‌گیری حادثه جویی و به خطر انداختن جان خود خواهد بود و ممکن نیست که با وجود داشتن طمعهایی اقدام به انجام آن نماید.^۱

معاویه رضی الله عنه از کاتبان وحی و فضیله صحابه و از صادق‌ترین و بردبارترین آنان بود. بنابراین چگونه ممکن است که معتقد به این شود که با خلیفه شرعی بجنگد و خون مسلمانان را به خاطر دستیابی به حکومتی که زوال می‌یابد بریزد، حال آنکه او می‌گفت: اگر بین دو چیز مخیر شوم که یکی از آنها خدا باشد، خدا را بر دیگری ترجیح می‌دهم و آن را برمی‌گزینم.^۲ نیز روایت شده که رسول خدا در مورد وی فرمود: پروردگارا، او را هدایتگر و هدایت کننده قرار بده و مردم را به وسیله او هدایت کن.^۳ نیز فرمود: پروردگارا، قرآن را به او بیاموز و او را از عذاب دور گردان.^۴

علت خطا بودن موضع معاویه در ماجرای قتل عثمان این است که وی بیعت با علی قبل از اجرای قصاص بر قاتلان عثمان را نپذیرفت. علاوه بر این، معاویه به خاطر موضعی که قبلاً در قبال این اوباش گرفته بود از جانب آنان بر جان خود بیمناک بود و آنان نسبت به کشتن وی بسیار حریص بودند، و از علی درخواست می‌کردند تا او را در اختیار آنان قرار بدهد. نیز باید در نظر داشت که کسی که خونخواهی کسی را می‌کند خود نمی‌تواند حکم صادر کند، بلکه داخل در اطاعت حاکمی دیگر می‌شود و حق را در نزد وی طلب می‌کند.^۵

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۰/۲.

۲- سیر أعلام النبلاء ۱۵۱/۳.

۳- صحیح سنن الترمذی، آلبانی، شماره ۳۰۱۸، ۲۳۶/۳.

۴- فضائل الصحابة ۹۱۳/۲. سند آن حسن است.

۵- تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۱/۲.

أئمة فتوی اتفاق نظر دارند جز حاکم یا کسی که از جانب حاکم برای اجرای قصاص منصوب شده باشد برای کسی جایز نیست که کسی دیگر را قصاص نماید، زیرا این امر منجر به فتنه و اشاعه هرج و مرج می‌گردد.^۱

می‌توان گفت: معاویه مجتهدی بود که برای مخالفت خود تأویلی داشت و به ظن غالب دریافته بود که حق با وی می‌باشد. وی در میان مردم شام به خطبه برخاست و به آنان گفت که ولی دم - پسر عمومیش - عثمان است و عثمان مظلومانه کشته شده است و این آیه کریمه را قرائت کرد که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ (۳۳)

الإسراء: ۳۳ «هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند بدو است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است - چرا که حق قصاص را بدو داده است -». سپس گفت: دوست دارم که موضع خود را نسبت به قتل عثمان به من بگویید. پس همه مردم شام برخاستند و در جواب وی گفتند که به خونخواهی عثمان بر می‌خیزند و در این مورد با وی بیعت کردند و به وی عهد و پیمان دادند که در این راه جان و مال خود را فدا کنند تا اینکه انتقام خود را بگیرند یا اینکه بمیرند.^۲

اگر میان طلحه و زبیر و معاویه رضی الله عنه دست به مقایسه بزنیم می‌بینیم که طلحه و زبیر نسبت به معاویه از چهار جهت به صواب و حق نزدیک‌تر هستند:

○ آن دو از سر رضایت با علی بیعت کردند و به فضل علی اقرار داشتند، اما معاویه گرچه به فضل علی اعتراف داشت اما با علی بیعت نکرد.^۳

○ آن دو در اسلام و در نزد مسلمانان از منزلت و سابقه بالاتر و بیشتری برخوردار بودند و معاویه از این جهات در رتبه پایین‌تر از آنان قرار داشت.^۴

۱- تفسیر قرطبی ۲/۲۵۶.

۲- صفین، ابن مزاحم، ص ۳۲؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۵۲.

۳- البداية و النهاية ۸/۱۲۹؛ فتح الباری ۱۳/۹۲.

۴- طلحه و زبیر از عشره مبشره هستند.

- آن دو فقط می‌خواستند قاتلان عثمان و کسانی را که علیه وی شوریده بودند به قتل برسانند و جنگ آنان با علی در نبرد جمل به عمد و قصد آنان روی نداد،^۱ اما معاویه در جنگ صفین به جنگ با علی و همراهانش اصرار داشت.^۲
- آن دو علی را در قضیه گرفتن قصاص از قاتلان عثمان به اغماض و صرفنظر از آن متهم نکردند، اما معاویه و همراهانش علی را به این امر متهم ساختند.^۳

چهارم: موضع کسانی که از فتنه کناره گرفتند

بسیاری از صحابه که در قضیه فتنه کناره گرفتند و وارد آن نشدند به این سخن رسول خدا اعتماد داشتند که فرموده بود: فتنه‌هایی روی خواهد داد که کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آنها به پا ایستاده باشد و کسی که در آنها به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آنها راه برود و کسی که در آنها راه برود بهتر از کسی است که در آنها به تندی حرکت می‌کند. هر کس در معرض آنها قرار بگیرد آن فتنه‌ها او را بهلاک می‌اندازند. هر کس پناهگاه و مفری برای فرار از آن فتنه‌ها پیدا کرد به آنجاها پناه ببرد.^۴

ابن حجر می‌گوید: در این حدیث مسلمانان را از فتنه برحذر داشته و آنان را تشویق کرده که وارد آن نشوند و شر آنها بر حسب نوع ارتباط با آنها می‌باشد.^۵

رسول خدا فرموده‌اند: فتنه‌ای روی خواهد داد که کسی که در آن خوابیده باشد بهتر از کسی است که در آن نشسته باشد و کسی که در آن نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن به پا ایستاده باشد و کسی که در آن به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن به آهستگی راه برود و کسی که در آن به آهستگی راه برود بهتر از کسی است که در آن به تندی راه برود. صحابه گفتند: ای رسول خدا، در مورد این فتنه چه فرمانی به ما می‌دهید؟ ایشان فرمودند: کسی که شتران یا گوسفندانی دارد به کنار شتران و گوسفندان خود برود و کسی که زمینی دارد سر زمین خود برود. صحابه گفتند: اگر کسی چنین چیزهایی نداشت

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۱۳۹/۲؛ تاریخ طبری ۴۷۵/۳.

۲- تاریخ طبری ۶۱۲/۵-۶۱۵.

۳- تحقیق مواقف الصحابة ۱۳۹/۲؛ البداية و النهاية ۲۵۹/۷.

۴- صحیح البخاری، شماره ۷۰۸۱.

۵- فتح الباری ۳۱/۱۳.

چکار کند؟ فرمود: شمشیر را ببرد و در زمینی فرو کند- یا به قولی آن را بشکند (تا بدین وسیله راه جنگ را بر خود مسدود گرداند)- و سپس به هر نحو که توانست به دنبال نجات و رهایی باشد.^۱

هم چنین رسول خدا فرموده‌اند: نزدیک است- که فتنه‌هایی روی دهد و در آن هنگام- بهترین مال برای فرد گوسفندانش باشد که همراه با آنها به بالای کوهها و جایگاههای نزول باران برود و از خوف اینکه در دینش دچار فتنه گردد و با فاسدان در فساد وارد شود، فرار نماید.^۲

احادیث دیگری هم وجود دارند که به صورت صریح مسلمانان را از دخول در فتنه و جنگهای ناشی از آن نهی می‌کنند. امام الحرمین جوینی می‌گوید: گروهی از بزرگان صحابه رسول خدا در زمان خلافت علی بن ابی طالب به جنگ نرفتند و بی طرفی و تکیه بر صلح و دوری از همه‌همه و غوغای فتنه‌ها را ترجیح دادند، از جمله این افراد عبارتند از: سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل.^۳ این دو نفر از عشره مبشره بودند. از جمله کسانی که ابتدا از این جنگها تخلف ورزیدند عبارتند از: ابوموسی اشعری، عبدالله بن عمر، أسامه بن زید، ابویوب انصاری. گروهی از صحابه از این افراد تبعیت کردند و علی در سرزنش آنان شدت عمل زیادی به خرج نداد.^۴

ابن حجر معتقد است که آن دسته از صحابه که از فتنه کناره گرفتند تعداد کمی بودند و می‌گوید: از این رو صحابه‌ای که در جنگ جمل و صفین به جنگ نرفتند کمتر از کسانی بودند که به جنگ پرداختند و همه آنان بر خلاف کسانی که بعد از آنان در طلب دنیا به جنگ پرداختند، إن شاء الله دارای تأویل بودند و مأجور هستند.^۵

ابن تیمیه می‌گوید: بیشتر بزرگان صحابه به طرفدارای از هیچ یک از دو طرف به جنگ نپرداختند. کسانی که جنگ را ترک کردند به نصوص زیادی از رسول خدا در مورد ترک جنگ در فتنه استدلال داشتند و بیان داشتند که این جنگ فتنه است.^۶

۱- صحیح مسلم.

۲- صحیح البخاری، شماره ۷۰۸۸.

۳- از عشره مبشره که در سال ۵۱ هجری وفات یافت. تهذیب التهذیب ۴/۳۰.

۴- غیاث الأمم فی ثیاب الظلم، ص ۸۵-۸۶.

۵- فتح الباری ۱۳/۳۴.

۶- مجموع الفتاوی ۳۵/۵۵.

قرطبی معتقد است که علت توقف برخی از صحابه در مشارکت در جنگ در کنار علی، این بود که جنگ با طغیانگر فرض کفائی است نه فرض عین. به همین دلیل افرادی چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه به جنگ نرفتند.^۱ حال در زیر به برخی سخنان صحابه‌ای که به جنگ نرفتند اشاره می‌شود:

۱- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

وی در روز نبرد صفین، افضل صحابه بعد از علی بود. وقتی که به سعد گفته شد: تو از افراد شورای خلافت هستی و نسبت به دیگران برای این امر مستحق‌تر هستی، چرا نمی‌جنگی؟ گفت: من نخواهم جنگید تا اینکه شمشیری برای من بیاورید که دو چشم و یک زبان و دو لب داشته باشد و مؤمن و کافر را از هم تشخیص بدهد. من قبلاً به جهاد رفته‌ام و جهاد را خوب می‌شناسم.^۲

مسلم از حدیث عامر روایت کرده است: سعد بن ابی وقاص در میان شترانش بود که فرزندش عمر نزد او آمد. وقتی که سعد از دور او را دید گفت: از شر این سوار به خدا پناه می‌برم. پسرش از مرکب پیاده شد و به سعد گفت: شما در میان شتران و گوسفندانان هستید حال آنکه مردم در مورد حکومت با هم منازعه دارند؟ پس سعد بر سینه او زد و گفت: ساکت باش، من شنیدم که رسول خدا فرمود: خداوند بنده متقی و پاک و گمنام - کسی که از مردم کناره گرفته و مکان خود را بر مردم پنهان می‌کند تا به عبادت پردازد، یا کسی که خود را آشکار نمی‌سازد و تلاش نمی‌کند تا خود را به مردم بنمایاند یا مردم با انگشت به او اشاره نمایند یا اینکه مردم در مورد او صحبت کنند، بلکه او را در راه خانه به مسجد و مسجد به خانه و خانه به منزل خویشان و برادران می‌توان دید و خود را زیاد نشان نمی‌دهد^۳ - را دوست دارد.^۴

۱- تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۶.

۲- مجموع الزوائد ۲۹۹/۷. طبرانی آن را روایت کرده و رجال آن، رجال روایات صحیح است.

۳- دو معنا در مورد آن روایت شده که یکی در شرح نووی بر صحیح مسلم و دیگری در شرح ریاض الصالحین آمده است. مترجم

۴- صحیح مسلم ۲۲۴۴/۴.

۲- محمد بن مسلمه رضی الله عنه

از حسن روایت شده که علی دنبال محمد بن مسلمه فرستاد و او را آوردند و به او گفت: چرا در جنگ شرکت نکردی؟ محمد گفت: پسر عمویت- یعنی رسول خدا- شمشیری را به من داد و فرمود: مادام که با دشمن جنگ شد با آن بجنگ. اما اگر دیدی که مردم- مسلمانان- با هم می‌جنگند آن را به صخره‌ای ببر و در آن فرو کن و سپس در خانه‌ات بنشین تا اینکه از دنیا بروی و یا اینکه مظلومانه کشته شوی. پس علی گفت: او را رها کنید.^۱

۳- ابو موسی اشعری رضی الله عنه

از زید بن وهب روایت است که گفت: خبر قتل عثمان به ما رسید و مردم به این خاطر اظهار ناراحتی کردند. پس نزد یکی از دوستانم رفتم که نزد او نیروی تازه‌ای می‌گرفتم و گفتم: چنان که می‌بینی با وجودی که گروهی از صحابه رسول خدا در میان ما هستند مردم مرتکب این قتل شده‌اند. پس ما را نزد آنان ببر. او ما را نزد ابوموسی اشعری امیر کوفه برد. دستوری که ابوموسی به ما داد نهی از فتنه و امر به نشستن در خانه‌هایمان بود.^۲

طبری در ماجرای رفتن ابن عباس و اشتر به کوفه برای طلب کمک از مردم آورده است که ابوموسی اشعری- که در آن هنگام امیر کوفه بود- برخاست و مردم را به ماندن در خانه‌های خود و باقی گذاشتن شمشیرها در نیام دعوت کرد و در سخنانی از جمله گفت: فتنه‌ای است که در اثنای آن خفته از بیدار بهتر و بیدار از نشسته بهتر و نشسته از ایستاده بهتر و ایستاده از سوار بهتر. مایه‌ای از مایه‌های عرب- اصل عرب- باشید، شمشیرها را در نیام کنید و سر از نیزه‌ها برگیرید و زره کمانها را ببرید و مظلوم و محنت دیده را پناه دهید تا وضع بهتر شود و این فتنه از میان برخیزد.^۳ هم چنین گفت: فتنه وقتی بیاید شبهه ایجاد می‌کند و چون برود روشن می‌شود. این فتنه رنج آور است چون درد شکم که با باد شمال و جنوب و صبا- باد شرقی- و دبور آید و ناگهان آرام شود و کس نداند از کجا آمده است و مرد بردبار را چنان واگذارد که بوده است. شمشیرها را در نیام کنید، نیزه‌ها را کوتاه کنید، تیرها را بگذارید و زره کمانها را پاره کنید و در خانه‌هایتان بنشینید.^۴

۱- مسند احمد ۴/۲۲۵. در سند آن انقطاع وجود دارد. البته این حدیث به طریق دیگری هم روایت شده است؛ المعجم الکبیر، طبرانی ۱۲/۱۷۷-۱۷۸. هیشمی در مجمع الزوائد (۳۰۱/۷) می‌گوید: رجال آن ثقة هستند.

۲- تاریخ ابن عساکر، ص ۴۸۷-۴۸۸.

۳- تاریخ طبری ۵/۵۱۳.

۴- همان ۵/۵۱۵.

ابوموسی رضی الله عنه در مورد این موضع خود به این روایت از رسول خدا استدلال داشت که در آن پیامبر از ورود به فتنه نهی کرده و به شکستن کمانها و پاره کردن زره‌ها و شکستن شمشیرها و بردباری ورزیدن بر مرگ به مانند بهترین فرزند آدم، یعنی هابیل، امر کرده است (منظور این است که بردباری بر مرگ بهتر از حرکت در آن فتنه است، زیرا حرکت بر فتنه می‌افزاید).^۱

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نشانه‌های آمدن قیامت این است که فتنه‌هایی روی خواهند داد که تیره و تار هستند - منظور التباس و پیچیدگی و شیوع و استمرار آن است - و فرد صبح خون و مال و ناموس برادرش را بر خود حرام می‌داند و چون شب می‌شود آن را حلال می‌شمرد - یا به قول عده‌ای دیگر: صبح مؤمن است و شب کافر می‌گردد و صبح کافر است و شب مؤمن (یعنی مردم زود رنگ عوض می‌کنند) - و کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن به پایستاده باشد و کسی که در آن به آرامی حرکت می‌کند بهتر از کسی است که در آن به تندی حرکت می‌کند. پس کمانهای خود را بشکنید و زره کمانهای خود را پاره کنید و شمشیرهای خود را بشکنید (تا بدین وسیله راه جنگ را بر خود ببندید) - یا جنگ را ترک کنید - پس اگر این فتنه برای کسی از شما روی داد، آن فرد صبر پیشه نماید و تسلیم شود تا اینکه به مانند هابیل کشته شود و به مانند قابیل قاتل نشود - یعنی صبر و بردباری بر مرگ در آن شرایط بهتر از حرکت در آن است، زیرا حرکت موجب ازدیاد فتنه می‌شود.^۲

۴- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

عائشه رضی الله عنها می‌گوید: مردی را به مانند عبدالله بن عمر ندیده‌ام که خداوند او را از امور مردم سالم داشته و بر روش پیشینیان خود استوارتر باشد.^۳

از سعید بن جبیر روایت است که گفت: عبدالله بن عمر بر ما عبور کرد و ما امیدوار بودیم که سخن نیکویی را به ما بگوید. مردی از ما پیشدستی کرد و نزد وی رفت و گفت: ای ابو عبدالرحمان، در مورد جنگ در فتنه برای ما صحبت کن، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

۱- أحداث وأحادیث فتنة المرح، ص ۱۸۱.

۲- سنن الترمذی ۳/۳۳۲. ترمذی می‌گوید: حسن غریب است.

۳- مصنف ابن ابی شیبة ۸/۲۵۹.

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ (۱۹۳) البقرة: ۱۹۳ «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند».

پس عبدالله گفت: مادرت به عزایت بنشیند، می‌دانی فتنه چیست؟! محمد ﷺ با مشرکان می‌جنگید و فتنه ورود به دین آنان- مشرکان- است، و مانند جنگ شما بر سر بدست گرفتن حکومت نبود.^۱ از نافع روایت است که مردی به ابن عمر گفت: ای ابو عبدالرحمان، شنیده‌ای که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ (۹) الحجرات: ۹

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید».

عبدالله گفت: اینکه از این آیه پند بگیریم و جنگ نکنم برای من بهتر از این است که از آیه‌ای پند بگیریم که در آن خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ (۹۳) النساء: ۹۳

«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند».

مگر نمی‌بینی که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ (۱۹۳) البقرة: ۱۹۳

ما در زمان رسول خدا که تعداد مسلمانان اندک بود این کار را کردیم و فرد به خاطر ترس از این که او را می‌کشتند یا برده می‌کردند در دین خود دچار فتنه می‌شد- یعنی روی از دین خود بر می‌گرداند- اما چون تعداد مسلمانان افزایش یافت دیگر فتنه باقی نماند.^۲

روایت است که امیرالمؤمنین علی، ابن عمر و سعد بن ابی وقاص را به خاطر این موضعی که داشتند مورد تمجید قرار داد و در مورد آنان گفت: آفرین و مرحبا بر این موضعی که سعد بن مالک و عبدالله بن عمر گرفتند که اگر نیک است ثواب بزرگی دارد و اگر گناه باشد خطای آن اندک است.^۳ در روایت دیگری آمده است: آفرین و مرحبا بر این موضعی که سعد بن مالک و عبدالله بن عمر گرفتند. به خدا قسم اگر این کار آنان گناه باشد، کوچک و مورد مغفرت است و نیک باشد ثواب آن بزرگ و در خور ستایش است.^۴

۱- صحیح البخاری/۸/۹۵.

۲- سیر أعلام النبلاء/۳/۲۲۸-۲۲۹.

۳- مجموع الفتاوی/۴/۴۴۰.

۴- سیر أعلام النبلاء/۱/۱۱۹-۱۲۰؛ مجمع الزوائد/۷/۲۴۶.

خطابی می گوید: ابن عمر از آن دسته از صحابه‌ای بود که بیشترین پرهیز را از وقوع در فتنه داشت و مردم را از افتادن در آن برحذر می‌داشت. وی تا زمان عبدالله بن زبیر زنده بود و در جنگ همراه او نشد و از او دفاع نکرد، اما در نماز همراه او می‌شد و اگر نمی‌توانست با او نماز بخواند با حجاج بن یوسف نماز می‌خواند و می‌گفت: اگر فرمانداران ما را به سوی خدا دعوت کردند دعوتشان را اجابت می‌نماییم و اگر به سوی شیطان فراخواندند آنان را رها می‌کنیم.^۱

ابن تیمیه می‌گوید: از وقتی که عثمان به قتل رسید مردم متفرق گشتند و عبدالله بن عمر آن مرد صالح به مکه رفت و هم چنان از فتنه کناره جست و با کسی بیعت نکرد تا اینکه مردم در مورد خلافت معاویه به اتفاق نظر رسیدند- و او هم با معاویه بیعت کرد- گرچه به علی علاقه داشت و معتقد به این بود که علی مستحق خلافت می‌باشد و او را می‌ستود و دوست می‌داشت و کسانی را که به او طعن می‌زدند مورد مذمت قرار می‌داد و فقط در جنگهای فتنه بود که از موافقت با علی امتناع ورزید.^۲

۵- سلمه بن اکوع رضی الله عنه

وقتی که عثمان بن عفان رضی الله عنه به قتل رسید سلمه بن اکوع به ریزه رفت و در آنجا با زنی ازدواج کرد و از آن زن صاحب فرزندی شد و هم چنان در آنجا بود تا اینکه مدتی قبل از وفات خود بازگشت و در مدینه سکونت گرفت.^۳

۶- عمران بن حصین رضی الله عنه

ذهبی در مورد وی می‌گوید: وی از جمله افرادی بود که از فتنه کناره گرفتند و همراه با علی وارد جنگ نشد.^۴ از حمید بن هلال روایت است که گفت: وقتی که فتنه به تلاطم درآمد، عمران بن حصین به حجیر بن ربیع عدوی گفت: نزد قومت برو و آنان را از فتنه نهی کن. حجیر گفت: من در میان آنان گمنام و ناشناخته هستم و امر مرا اطاعت نمی‌کنند. عمران گفت: از جانب من خبر ببر و آنان را نهی کن. راوی می‌گوید: شنیدم که عمران به خدا قسم

۱- العزلة، خطابی، ص ۲۰-۲۱.

۲- منهاج السنة ۶/۲۸۵.

۳- صحیح البخاری ۶/۲۸۵.

۴- سیر أعلام النبلاء ۲/۵۰۹.

یاد کرد و گفت: به خدا قسم اینکه من یک برده حبشی سیاه باشم و بزهایی گریزپا را در بالای کوهها بچرانم تا اینکه مرگ به سراغ من آید، نزد من خوشایندتر از این است که به سوی یکی از این دو صف پرتاب نمایم، خواه این تیر به هدف بخورد و یا اینکه به خطا برود.^۱

۷- سعید بن عاص رضی الله عنه

ذهبی در مورد وی می گوید: وی از فتنه کناره گرفت و همراه با معاویه وارد جنگ نشد و چون معاویه به خلافت رسید سعید به سوی او رفت و معاویه به او احترام گذاشت و مال فراوانی به وی عطا کرد.^۲ ابن کثیر می گوید: وقتی که عثمان از دنیا رفت او از فتنه کناره گرفت و در جنگ جمل و صفین حضور پیدا نکرد و وقتی که معاویه به خلافت رسید، سعید نزد وی رفت.^۳ سعید به تنهایی از فتنه کناره نگرفت، بلکه عده‌ای به تبعیت از او از فتنه کناره نشستند تا اینکه جنگ جمل و صفین به پایان رسید.^۴

۸- اسامه بن زید رضی الله عنه

ذهبی می گوید: اسامه از سخنی که رسول خدا در آن به وی فرمود: «ای اسامه، او را بعد از اینکه گفت: «لا إله إلا الله» کشتی؟ بهره برد و وارد فتنه نشد و از آن کناره گرفت و در خانه‌اش نشست و کار نیکی کرد.^۵ منظور ذهبی از این سخن روایتی است که اسامه بن زید نقل کرده و در آن می گوید: رسول خدا مرا در سربهای اعزام کرد. من و مردی از انصار به سوی دشمن با هم مسابقه دادیم و من بر مردی حمله بردم و چون به وی نزدیک شدم آن مرد تکبیر سر داد و من به او ضربه‌ای زدم و او را کشتم و اعتقاد من در آن هنگام بر این بود که آن مرد برای حفظ جان خود تکبیر گفت. سپس اسامه حدیث را ذکر نمود و در آن از جمله می گوید: پیامبر فرمود: ای اسامه، کسی را که «لا إله إلا الله» بر زبان آورد کشتی؟ گفتیم: ای رسول خدا، او این سخن را برای نجات جان خود بر زبان آورد. پیامبر فرمود: ای

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱۰/۱۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی ۱۸/۱۰۵. راویان آن راویان روایات صحیح می‌باشند.

۲- سیر أعلام النبلاء ۳/۴۴۶.

۳- البداية و النهایة ۸/۹۱.

۴- سیر أعلام النبلاء ۳/۴۴۶.

۵- همان ۲/۵۰۰-۵۰۱.

اسامه، کسی را که «لا إله إلا الله» گفت کشتی؟ پیامبر همین طور این جمله را تکرار کرد^۱ تا اینکه اسامه گفت: به خدا دوست دارم که من این سابقه خود در اسلام را نمی‌داشتم و امروز مسلمان می‌شدم، اما آن مرد را نمی‌کشتم. من با خدا پیمان می‌بندم که دیگر هرگز فردی را که می‌گوید: «لا إله إلا الله» نکشم. پس پیامبر فرمود: ای اسامه، بعد از من؟ اسامه گفت: بعد از شما.^۲

از حرمله روایت است که گفت: اسامه مرا نزد علی فرستاد و گفت: علی اکنون از تو خواهد پرسید و می‌گوید: چرا اسامه به جنگ نیامد؟ به او بگو: جواب اسامه این است: اگر تو در گوشه دهان شیر قرار می‌داشتی من دوست داشتم که در آنجا با تو باشم، لکن من اعتقادی به شرکت در این جنگ ندارم.^۳

ابن حجر می‌گوید: وی چنین عذر خود را خواست که نیامدن وی به جنگ ناشی از بخل به علی و کراهت از وی نبوده است و اگر علی در سخت‌ترین شرایط هم باشد دوست دارد که با وی بوده و شخصاً او را یاری دهد و علت نیامدن وی به جنگ کراهیت از جنگ با مسلمانان است.^۴ در روایت دیگری ذهبی از زهری روایت کرده که گفت: علی با اسامه بن زید دیدار کرد و گفت: ای اسامه، ما تو را از خود می‌دانستیم، چرا در جنگ همراه ما نشدی؟ اسامه گفت: ای ابوالحسن، به خدا قسم اگر تو یک فک شیر را بگیری من هم همراه تو آن فک (آرواره) دیگر او را می‌گیرم تا اینکه یا هر دو هلاک شویم و یا هر دو زنده بمانیم. اما این کاری که تو در آن هستی - فتنه - به خدا قسم هرگز داخل آن نمی‌شوم.^۵

۹- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه

از وی روایت شده که در مورد علت خروج وی به جنگ همراه با معاویه و پدرش به صفین از وی سوال شد وی در جواب بیان کرد که او برای جنگ بیرون نرفته است، بلکه در اطاعت از پدرش به آنجا رفت. از حنظله بن خویلد عنبری روایت است که گفت: روزی نزد معاویه

۱- صحیح مسلم، شماره ۹۶۶؛ المستدرک، حاکم ۱۱۶/۳.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۵۰۵. اسناد آن صحیح و رجال آن ثقة هستند.

۳- صحیح البخاری ۸/۶۱-۶۸.

۴- فتح الباری ۱۳/۶۷.

۵- سیر أعلام النبلاء ۲/۵۰۴.

بودم که دو نفر آمدند و در مورد سر عمار بن یاسر با هم خصومت داشتند و هر کدام می گفتند: من او را کشته‌ام. عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: یکی از شما به نفع دیگری کنار بکشد، زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: عمار توسط گروهی طغیانگر کشته می شود. پس معاویه گفت: ای ابن عمرو، چرا این سخن را می گویی، تو که خودت نیز با ما بودی؟! عبدالله گفت: پدرم از دست من نزد رسول خدا ﷺ شکایت کرد و ایشان به من فرمودند: مادام که پدرت زنده است از او اطاعت کن. من هم در این جنگ با شما بودم اما نمی جنگیدم.^۱ از او روایت دیگری نیز وجود دارد که بر پشیمانی وی از حضور در جنگ صفین دلالت می کند. ابن سعد به صورت مستند از ابن ابی ملیکه^۲ روایت کرده که گفت: عبدالله بن عمرو گفت: من با صفین و جنگ با مسلمانان چکار داشتم، به خدا قسم دوست داشتم که ده سال قبل از آن می مردم، اما با این وجود به خدا قسم نه از شمشیرم استفاده کردم و نه با کمانم تیراندازی نمودم.^۳

۱۰- صهیب بن سنان رومی رضی الله عنه

ذهبی می گوید: وی از کسانی بود که از فتنه کناره جست و به سراغ کار خود رفت.^۴ از جعفر بن برقان روایت است که میمون بن مهران به بیان دسته های مردم و اختلاف آنان در مورد امر عثمان و طلحه و زبیر و معاویه سخن می گفت و از جمله چیزهایی که بیان کرد این بود: گروهی که کنار کشیدند از جمله آنان می توان به سعد بن ابی وقاص، ابویوب انصاری، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید، حبیب بن سلمه فهری، صهیب بن سنان، محمد بن مسلمه اشاره کرد که همراه با بیشتر از ده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و تابعین آنان بودند و همگی گفتند: ما عثمان و علی را دوست داریم و از هیچ یک از آن دو تبری نمی جویم و بر مؤمن بودن آن دو و پیروان آنان شهادت می دهیم و در مورد آنان خوف و رجا داریم.^۵

۱۱- ابویوب انصاری رضی الله عنه

۱- مسند احمد ۲/۴۱۶ سند آن صحیح است؛ تہذیب التہذیب ۳/۵۲.

۲- ابوبکر عبدالله تمیمی. وی از عبادله اربعه- چهار راوی حدیث که عبدالله نام داشته اند- روایت کرده است. تہذیب التہذیب ۵/۲۶۸.

۳- طبقات ابن سعد ۴/۲۶۶. راویان آن ثقہ هستند.

۴- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۸.

۵- دول الإسلام ۱/۲۹؛ تاریخ دمشق، ص ۵۰۳-۵۰۵.

ابن ابی شیبیه و خلیفه بن خیاط و ابن سعد از شعبه روایت کرده‌اند که گفت: از حکم سوال کردم: آیا ابویوب در جنگ صفین شرکت کرد؟ گفت: خیر، اما در جنگ نهروان شرکت داشت.^۱

۱۲- ابوهریره رضی الله عنه

روایت است که وی در جنگ‌های جمل و صفین شرکت نداشت. وی یکی از راویان احادیثی است که از ورود در فتنه نهی می‌کنند. وی می‌گوید: رسول خدا فرمود: فتنه‌هایی روی خواهد داد که کسی که در آن فتنه‌ها نشسته باشد بهتر از کسی است که در آنها به پا ایستاده باشد و کسی که در آنها به پا ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آنها راه برود و کسی که در آنها راه برود بهتر از کسی است که در آنها به تندی حرکت می‌کند. هر کس در معرض آنها قرار بگیرد آن فتنه‌ها او را بهلاکت می‌اندازند. هر کس پناهگاه و مفری برای فرار از آن فتنه‌ها پیدا کرد به آنجاها پناه ببرد.^۲

۱۳- عبدالله بن سعد بن ابی سرح رضی الله عنه

ذهبی می‌گوید: وی فرماندار عثمان در مصر بود. گفته‌اند: وی در نبرد صفین شرکت داشت. اما رأی ظاهر این است که وی به رمله رفت و در آنجا عزلت اختیار کرد.^۳ اینها تنها قطره‌ای از دریای سخنان صحابه‌ای است که از فتنه کنار نشستند و در آن شرکت نکردند و حتی برخی از آنان دیگران را از حضور در آن بر حذر می‌داشتند. این امر اقتناعی بود که تکوین یافته از خلال احادیثی بود که روایت کرده بودند و در آنها از ورود به فتنه‌ای که در آینده میان مسلمانان روی می‌داد نهی کرده بودند.

این صحابه میان جنگ با خوارج و جنگ در جمل و صفین قائل به تفاوت بودند، چه تعدادی از آنان چون ابو برزه و ابویوب انصاری که از فتنه میان مسلمانان در جمل و صفین عزلت گرفته بودند در آن شرکت داشتند. نیز این گروه از صحابه که از فتنه عزلت گرفته

۱- مصنف ابن ابی شیبیه ۳۰۳/۱۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۶؛ الطبقات الکبریٰ ۲۴۹/۳.

۲- صحیح مسلم ۴/۲۲۱۱-۲۲۱۲.

۳- سیر أعلام النبلاء ۳/۳۳.

بودند بعد از اینکه معاویه خلافت را بعد از کناره گیری حسن بن علی رضی الله عنه از خلافت و بیعت امت با او بدست گرفت، به سرعت با معاویه بیعت کردند.

ابن حجر می گوید: همه افرادی چون عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه که از فتنه کنار کشیده بودند با معاویه بیعت کردند.^۱

چیزی که از خلال نصوص مذکور می توان فهمید این است که علت خودداری این صحابه از همراهی با دو طرف درگیر، یا به این دلیل بوده که اوضاع برای آنان مشتبه و پیچیده بوده - آنچنان که امام نووی می گوید - و نتوانستند دریابند که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است که این را می توان از سخن سعد بن ابی وقاص دریافت، و یا اینکه به این خاطر بوده که آنان جنگ را تنها راه حل این مشکل نمی دانسته اند، زیرا صلح بهتر است و لازمه صلح این بود که جهت اتحاد مسلمانان، دو طرف از برخی از حقوق خود صرف نظر نمایند. این نکته را می توان از خلال کلام اسامه برداشت کرد، چه وی در عذر خواهی از امیرالمؤمنین علی چنین می گوید که در این مورد قائل به جنگ در کنار او نیست، گرچه به امامت و فضل وی اعتراف دارد.^۲

علما در مورد عذر کسانی که وارد جنگ نشده اند بحث کرده اند، از جمله:

قرطبی می گوید: گفته شده است: آن دسته از صحابه که توقف کردند و در جنگ شرکت نکردند احادیث وارده را بر دست برداشتن از همه آنها حمل کرده اند و به همین دلیل از اختلاف و جنگ میان صحابه اجتناب ورزیدند.^۳

ابن حزم می گوید: کسانی که توقف ورزیدند حجت شان تنها این بود که حق برای آنان روشن نیست و کسی که حق برایش روشن نمی باشد جهت مناظره با او راهی غیر از این وجود ندارد که حق را برای او روشن نماییم تا او آن را ببیند.^۴

ابن حجر می گوید: صحیح این است که عمل صحابه مذکور حمل بر صحت و درستی شود، زیرا کسانی که وارد جنگ شدند دلیل و حق برایشان روشن شده بود، زیرا در مورد جنگ با گروه طغیانگر امر وارد شده است و آنان توان انجام آن را داشتند. کسانی که وارد جنگ نشدند برایشان روشن نشده بود که کدام گروه طغیانگر می باشند، یا اینکه توان جنگ

۱- أحداث و أحادیث الفتنة، عبدالعزيز دخان، ص ۲۱۲.

۲- همان.

۳- التذكرة ۲/۲۲۳.

۴- الفصل ۳/۷۸.

را نداشت. این وضعیت برای خزیمه بن ثابت روی داد، چه او همراه علی بود اما با این وجود نمی‌جنگید. اما هنگامی که عمار کشته شد، او به جنگ پرداخت و این حدیث را بیان کرد: عمار توسط گروهی طغیانگر کشته می‌شود (یعنی وقتی عمار کشته شد او دریافت که سپاه مقابل طغیانگر هستند). این حدیث توسط امام احمد و دیگران روایت شده است.^۱

جصاص می‌گوید: اگر گفته شود: عده‌ای از صحابه چون سعد و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید و ابن عمر در جنگ همراه علی نشدند، جواب این است: دلیل همراه نشدن آنان این نبود که به جنگ با طغیانگر قائل نباشند. جایز است که علت همراهی نکردن آنان این باشد که آنان معتقد بودند امام همراه با نیروهایی خود از عهده این کار بر می‌آید و نیازی به آنان ندارد و با استدلال به همین امر عدم همراهی با او را برای خود جایز دانستند، چه می‌بینیم که آنان در جنگ با خوارج نیز همراه علی نشدند، نه به این دلیل که آنان جنگ با آنان را واجب ندانند، بلکه به این دلیل بود که آنان می‌دیدند که برای جنگ با خوارج افراد زیادی حضور دارند و نیازی به آنان نیست.^۲

پنجم: موضع کسانی چون علی علیه السلام، که قائل به تأخیر انداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان تا هنگام استقرار و ثبات امور بودند

امیر المؤمنین علی علیه السلام منتظر این بود که اوضاع مستقر شود و آرامش حکمفرما گردد و بعد از آن به کار قاتلان عثمان رسیدگی نماید و هنگامی که طلحه و زبیر و همراهانشان از او خواستند قصاص را بر آنان جاری گرداند عذر خود را برای آنان چنین بیان کرد که تعداد این اوباش بسیار زیاد است و دارای قدرت می‌باشند و نمی‌توان آنان را دست کم گرفت و از آنان درخواست کرد که فعلاً صبر پیشه سازند تا اینکه اوضاع آرامش یافته و امور مستقر گردد و آنگاه حقوق گرفته شوند، زیرا شرایط برای جلب مصالح مناسب نبود. امیر المؤمنین علی با اشاره اینکه این کار خود، انتخاب کمترین شر از میان دو شر موجود می‌باشد، گفت: این چیزی که من شما را به آن دعوت می‌کنم یعنی صبر کردن در مورد سرنوشت قاتلان عثمان شری است که از جنگ و ایجاد تفرقه بهتر است.^۳

۱- فتح الباری ۱۳/۴۶.

۲- أحكام القرآن ۵/۲۸۱.

۳- تاریخ طبری ۵/۴۶۰.

امیر المؤمنین چنین نظر داشت که مصلحت مقتضی این می‌باشد که قصاص به تأخیر بیفتد، نه اینکه به طور کلی ترک شود و به همین دلیل هم قصاص را به تأخیر انداخت. وی در مورد این وضعیت، به روش رسول خدا در برخورد با حادثه افک اقتدا کرد. در حادثه افک گروهی از مردم در مورد عائشه به بدی صحبت کردند و قسمت عمده این سناریو را عبدالله بن ابی بن سلول بر عهده داشت. رسول خدا از منبر بالا رفت و فرمود: ای مسلمانان، چه کسی انتقام مرا از این مردی می‌گیرد که به خانواده من تهمت زده است؟ پس سعد بن معاذ انصاری - از قبیله اوس - برخاست و گفت: ای رسول خدا، اگر از اوس می‌بود من انتقام شما را از او می‌گرفتم و گردن او را می‌زدم - زیرا سعد بن معاذ رئیس اوسیان بود و حکم وی در میان آنان نفوذ داشت - و اگر از خزرج است به ما امر کنید تا امر شما را انجام دهیم. سعد بن عباده رئیس خزرجیان برخاست و پاسخ سعد بن معاذ را داد. سپس اسید بن حضیر پسر عموی سعد بن معاذ برخاست و جواب سعد بن عباده را داد و پیامبر شروع به ساکت کردن آنان نمود.^۱ رسول خدا می‌دانست که این مسأله بزرگی است، زیرا قبل از آمدن رسول خدا به مدینه، اوس و خزرج با هم به توافق رسیده بودند که عبدالله بن ابی بن سلول را حاکم خود کنند و او در نزد آنان از منزلت والایی برخوردار بود و هم او بود که در جنگ احد یک سوم از سپاه را به مدینه برگرداند. اما چرا رسول خدا اجرای حد بر عبدالله بن ابی بن سلول را ترک کرد؟ علت کار ایشان مصلحت و مفسده بود، زیرا ایشان چنین مشاهده می‌کرد که شلاق زدن وی مفسده بیشتری از ترک آن دارد. امیر المؤمنین علی هم مصلحت را در این می‌دید که قصاص را به تأخیر بیندازد چرا که در آن هنگام تأخیر انداختن قصاص مفسده کمتری نسبت به تعجیل در اجرای آن داشت، زیرا ایشان در آن هنگام اصلاً نمی‌توانست قصاص را بر قاتلان جاری گرداند، زیرا آن قاتلان قبائلی داشتند که از آنان دفاع می‌کردند و هنوز امنیت برقرار نشده و فتنه پابرجا بود و چه کسی می‌گوید که آنان علی را نکشتند؟ حال اینکه همان افراد بودند که بعداً او را کشتند.^۲

امیر المؤمنین علی در مورد سرنوشت قاتلان عثمان منتظر این بود که امنیت برقرار شود و امت متحد گردند و اولیای دم درخواست اجرای قصاص را بنمایند و شاکی و خواستار قصاص و متهمان حاضر شوند و جلسه محاکمه برگزار گردد و شاهدان حاضر شوند و در

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۱۴۱.

۲- حقیقه من التاریخ، ص ۱۰۲.

محکمه قاضی در مورد سرنوشت قاتلان حکم داده شود.^۱ امت همه اتفاق نظر دارند که امام می‌تواند در حالتی که اجرای قصاص موجب ایجاد فتنه و تفرقه می‌شود، اجرای آن را به تأخیر بیندازد.^۲ اما در مورد بلوایی که حول این مسأله ایجاد شده که چرا قاتلان عثمان در سپاه علی حضور داشتند و چرا علی راضی شد که آنان در سپاه وی حاضر باشند، امام طحاوی می‌گوید: عده‌ای از آن طاغیان و خوارج که عثمان را به قتل رسانده بودند در سپاه علی حضور داشتند که برخی از آنان عیناً معلوم نبودند و عده‌ای بودند که مورد حمایت قبائل خود قرار داشتند و برخی از آنان هم دلیلی بر اثبات قتل علیه آنان نبود و برخی در دل نفاق داشتند و امکان بروز و اظهار آن را نداشتند.^۳

در هر حال موضع علی نسبت به آنان محطاطانه بود و از کار آنان تبری می‌جست و تمایل زیادی به بی‌نیاز شدن از آنان و بلکه اجرای قصاص بر آنان داشت در صورتی که راهی برای این امر یافت می‌شد. این واقعیت در دو چیز متجلی می‌شود:

الف - موضع علی علیه السلام نسبت به قاتلان عثمان علیهم السلام

علی علیه السلام قتل عثمان علیه السلام را مورد نکوهش قرار داد و خود را از قتل وی مبرا دانست و در خطبه‌های خود و موارد دیگر قسم یاد می‌کرد که او عثمان را به قتل نرسانده و دستور قتل وی را نداده و برای این کار با کسی همدستی نکرده و قاتلان او را یاری نداده و به آن راضی نبوده است. این موضوع به طریقی قطعی از او روایت شده است که مفید یقین می‌باشد. این موضوع خلاف آنچه است که رافضیها اظهار می‌دارند که علی به قتل عثمان راضی بوده است.^۴ حاکم نیشابوری بعد از ذکر برخی از اخبار وارده در مورد کشته شدن عثمان علیه السلام می‌گوید: اینک اهل بدعت می‌گویند: امیرالمؤمنین علی در ماجرای قتل او دست داشته است دروغ و جعل است، زیرا اخبار به صورت متواتر خلاف این را بیان کرده‌اند.^۵

۱- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۵۶.

۲- احکام القرآن، ابن عربی ۲/۱۷۱۸.

۳- شرح الطحاویة، ص ۵۴۶.

۴- العقیده فی أهل البيت بین الإفراط والتفریط، ص ۲۲۹.

۵- المستدرک ۳/۱۰۳.

ابن تیمیه رحمته الله می گوید: اینها همه دروغ و تهمت به علی است. علی در قتل عثمان دست نداشته و فرمان آن را نداده و به آن هم راضی نبوده است و تبرای وی از قتل عثمان از او روایت شده است و او فردی صادق و نیکوکار بود.^۱ علی گفته است: پروردگارا، من از خون عثمان از درگاه تو تبرا می جویم.^۲ حاکم به صورت مستند از قیس بن عباد روایت کرده که گفت: شنیدم که علی در جنگ جمل می گوید: پروردگارا، من از خون عثمان از درگاه تو تبرا می جویم. روزی که عثمان به قتل رسید عقل از سرم پرید و به خودم شک کردم و آنان برای بیعت نزد من آمدند و من گفتم: به خدا قسم من از خداوند شرم دارم که با مردمی بیعت کنم که مردی را کشته اند که رسول خدا در مورد وی فرمود: «آیا از کسی که ملائک از او شرم می کنند شرم نداشته باشم». من از خدا شرم می کنم که در حالی با من بیعت شود که جنازه عثمان هنوز دفن نشده است. پس آن مردم برگشتند و چون جنازه عثمان دفن شد مردم نزد من برگشتند و درخواست بیعت با من را دادند و من گفتم: از پروردگار از اقدام به این کار ترس دارم و سپس عزم من جزم شد و بیعت کردم و چون آنان گفتند: «ای امیرالمؤمنین» انگار که قلبم شکافته شد و گفتم: خداوندا، از حسنات من بگیر و به عثمان بده تا اینکه راضی و خشنود گردد.^۳

امام احمد از محمد بن حنفیه روایت کرده که گفت: به علی خبر رسید که عائشه در مبرد - محلی در فاصله سه مایلی از بصره - قاتلان عثمان را لعنت می کند. پس علی دستش را تا نزدیک صورتش بلند کرد و دو یا سه بار گفت: پروردگارا، قاتلان عثمان را لعنت کن، خداوندا، آنان را در پستی و بلندی - یعنی در همه جا - لعنت کن.^۴

ابن سعد از ابن عباس روایت کرده که علی سه بار گفت: به خدا قسم من عثمان را به قتل نرساندم و دستور قتل او را هم ندادم، بلکه مردم را از آن نهی کردم به خدا قسم من عثمان را نکشتم و دستور آن را هم ندادم، بلکه مغلوب واقع شدم.^۵ همچنین از ایشان روایت است که گفت: هر کس از دین عثمان تبری بجوید از ایمان تبری جسته است. به خدا قسم من در قتل او همدستی نکرده ام و دستور آن را نداده ام و به آن راضی نبوده ام.^۶ وی عثمان را مورد

۱- منهاج السنة ۴/ ۴۰۶.

۲- البداية و النهایة ۷/ ۲۰۲. سند آن حسن است.

۳- المستدرک ۳/ ۹۵. حدیث صحیح بر شرط شیخین است، اما مسلم و بخاری آن را تخریج نکرده اند.

۴- فضائل الصحابة ۱/ ۵۵۵ شماره ۷۳۳. سند آن صحیح است.

۵- الطبقات الكبرى ۳/ ۸۲؛ البداية و النهایة ۷/ ۲۰۲.

۶- الرياض النضرة، ص ۵۴۳.

ستایش قرار می‌داد و می‌گفت: او بیشتر از همه ما صله رحم را بجا می‌آورد و بیشتر از ما تقوای خدا را رعایت می‌کرد.^۱

از عمیره بن سعد روایت است که گفت: ما در ساحل رود فرات همراه علی بودیم در هنگامی یک کشتی که بادبانهایش را برافراشته بود و عبور کرد. پس علی گفت: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ﴾ الرحمن: ۲۴

«خدا کشتی‌هایی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوهها هستند». سوگند به کسی که آن را در دریایی از دریاهاى خود قرار داده است من عثمان را نکشته‌ام و در ماجرای قتل او همدستی نکرده‌ام.^۲

علی می‌گوید: در روزی که عثمان به قتل رسید کاری از دست من بر نمی‌آمد.^۳ حافظ ابن عساکر طرقي را که از طریق آنها روایاتی از علی وارد شده و در آنها علی از خون عثمان تبری جسته است و در خطبه‌ها و دیگر موارد خود بر عدم داشتن در این ماجرا و عدم رضایت به قتل او قسم خورده است جمع آورده است. این موضوع به طرقي که نزد بسیاری از ائمه حدیث مفید یقین می‌باشند از علی علیه السلام روایت شده است.^۴

ب- تلاش علی علیه السلام برای بی‌نیاز شدن از خدمات آن دسته از قاتلان که در درون سپاه وی بودند

علی علیه السلام چون از جانب آنان احساس خطر می‌کرد رفتاری محطاطانه با آنان داشت و حتی به هنگام رفتن به سوی شام مسئولیت کاری را به آنان واگذار نکرد، چه فرزندش محمد بن حنفیه را فراخواند و پرچم را بدست او داد و عبدالله بن عباس را بر سمت راست سپاه و

۱- صفة الصفوة ۱/۳۰۶.

۲- فضائل الصحابة ۱/۵۵۹-۶۶۰. سند آن صحیح لغیره است، شماره ۳۷۹.

۳- المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم ۵/۶۱.

۴- البداية و النهاية ۷/۱۹۳.

ابولیلی بن عمر بن جراح را پیش قراول سپاه قرار داد^۱ و قثم بن عباس را به جای خود در مدینه گمارد.^۲

این اقدامی پیش‌دستانه از جانب علی علیه السلام بود تا بدین وسیله برائت خود را از آن اوباشان اعلام داشته و قدرت خود برای سیطره بر امور مسلمانان بدون کسب کمک از آنان را اعلام دارد، زیرا وی در میان مسلمانان موالیان و کسانی را داشت که خلافت او را تأیید می‌کردند و همین افراد او را از کمک گرفتن و دوستی با آنان بی‌نیاز می‌ساخت و این نهایت چیزی بود که در آن زمان می‌شد با آن گروه انجام داد و همین برای معذور بودن وی کفایت می‌کرد، زیرا آنان صدها نفر بودند و علاوه بر این طوائف و قبائلی داشتند که در سپاه علی حضور داشتند و اگر در مورد آنان شدت عملی بیشتر از آن به خرج می‌داد خوف این می‌رفت که دایره فتنه در میان امت گسترده‌تر شود.^۳ وقتی که علی، طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهن با با وساطت قعقاع بن عمرو - این موضوع بعداً ذکر خواهد شد - با هم صلح کردند امیر المؤمنین علی علیه السلام شب آن روز برای مردم خطبه خواند و به بیان جاهلیت و تیره روزی آن یاد کرد و از اسلام و نیکروزی و نعمت همدلی که خداوند بعد از پیامبر به وسیله ابوبکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان به امت داده بود سخن آورد و سپس این واقعه روی داد که عده‌ای - قاتلان عثمان - آن را بر سر امت آوردند که طالب دنیا بودند و به کسانی که خداوند آنان را به سبب فضیلت غنیمت‌شان کرده بود حسد می‌بردند و می‌خواستند کارها را به حال اول بازبرند، اما خداوند کار خویش را بسر می‌برد و آنچه بخواهد می‌کند.^۴ سپس گفت: بدانید که من فردا حرکت می‌کنم، شما نیز حرکت کنید، ولی هیچ یک از آنان که بر ضد عثمان کمک کرده‌اند نیایند و سفیهان زحمت خویش را از من کم کنند.^۵

قاضی ابوبکر باقلانی موضوع اجرای حکم قصاص در مورد قاتلان عثمان رضی الله عنهم را مورد بحث و مناقشه قرار داده و رأی خود را در مورد موضع علی علیه السلام در به تأخیر انداختن اجرای قصاص تا حد امکان بیان داشته و می‌گوید: چون ثابت شود که علی از کسانی است که قاتل به این می‌باشند که اگر جمعی یک نفر را به قتل برسانند همه آن جمع قصاص می‌شوند، در

۱- تاریخ طبری؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۵۸.

۲- تاریخ طبری ۵/۴۷۰.

۳- إفادة الأخبار، تبانی ۲/۵۲ به نقل از تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۵۹.

۴- تاریخ طبری ۵/۵۲۵.

۵- همان.

این صورت جایز نیست که وی همه قاتلان عثمان را قصاص کند، مگر آنگاه که بر قاتل بودن آن قاتلان بعینه، بینه وجود داشته باشد و اولیای دم در مجلس او حضور یابند و خواهان خون پدر و ولی خود شوند و امام با اجتهاد خود به این حکم برسد که اجرای قصاص بر قاتلان عثمان، منجر به هرج و مرجی بزرگ تر و فسادى شدیدتر نمی شود که در آن چیزی مثل قتل عثمان یا حادثه‌ای خطیرتر از آن روی دهد و به تأخیر انداختن اجرای حد تا هنگام وقت امکان آن و گرفتن و استیفای حق در آن، برای امت بهتر و مناسب تر بوده و پراکندگی آنان را بهتر جمع می آورد و فساد و تهمت را بهتر از آنان دفع می کند.^۱

ابن حزم در توجیه موضع علی علیه السلام در تأخیر انداختن اجرای قصاص بر قاتلان عثمان می گوید: با توفیق خداوندی می گوئیم: اینکه گفتند از قاتلان عثمان و محاربان با خدا و رسول او و کسانی که در پی ایجاد فساد در روی زمین بودند و حرمت اسلام، حرم امامت، هجرت، خلافت و صحبت - صحابه رسول خدا بودن - و سابقه را زیر پا گذاشتند قصاص گرفته شود، امری درست است و علی هم هرگز در این مورد و در براءت و بیزارى جستن از این قاتلان و اوباشان با آنان مخالف نبود، لکن تعداد این اوباش بسیار زیاد بود و از علی اطاعت نمی بردند و کاری که در توان علی نباشد از ذمه او ساقط است، چنان که اگر مسلمانی قادر به انجام نماز و روزه و حج نباشد انجام آنها از ذمه وی ساقط می شود و بین این دو فرقی وجود ندارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقرة: ۲۸۶)

«خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: اگر شما را به چیزی امر کردم به قدر توان خود از آن انجام دهید.^۲ اگر معاویه با علی بیعت می کرد بدین ترتیب علی تقویت می شود و می توانست حق را از قاتلان عثمان بگیرد. پس اختلاف علی را تضعیف کرد و او نتوانست حق را بر آنان جاری گرداند و اگر چنین نمی شد حق را بر آنان جاری می کرد، آن چنان که حق را بر قاتلان عبدالله بن خباب جاری گرداند،^۳ زیرا وی بر مطالبه قاتلان وی توانا بود.^۴

۱- التمهید، باقلانی، ص ۲۳۱؛ تحقیق مواقف الصحابة ۱۵۹/۲.

۲- صحیح البخاری ۸/۱۴۲.

۳- خوارج وی را کشته بودند. إن شاء الله در مورد وی بحث خواهد شد.

۴- الفصل فی الملل و النحل ۴/۱۶۲.

ابن‌العربی دیدگاه علی بن ابی‌طالب را چنین بیان می‌کند: علی می‌گوید: نمی‌گذارم کسی که از فردی شکایت دارد حق خود را از او بگیرد مگر آنگاه که قاضی به نفع وی حکم داده باشد.^۱ سپس ادامه می‌دهد: اینکه در میان آنان جنگی روی داد قطعاً معلوم و مبرهن است. هم چنین اینکه به این سبب بوده است، یعنی به سبب اختلاف در مورد قصاص از قاتلان عثمان بوده است، امری روشن می‌باشد، اما در این ماجرا حق با علی بود، زیرا کسی که خود خونخواهی می‌کند صحیح نیست قاضی جلسه رسیدگی به آن باشد و اگر خواهان تهمتی نسبت به قاضی داشت، این موجب خروج خواهان بر قاضی نمی‌شود، بلکه حق را در نزد او و در محکمه او مطالبه می‌کند. پس اگر برای وی حکمی داد که می‌پذیرد و اگر حکمی نداد ساکت مانده و صبر می‌کند، زیرا چه بسیارند حقهایی که خداوند متعال در مورد آنها حکم می‌دهد و - آنگاه که با علی بیعت شد - و ولی عثمان نزد علی حاضر می‌شد و می‌گفت: هزار نفر بر خلیفه هجوم بردند و او را به قتل رساندند و آنها افرادی معلوم و مشخص هستند، علی چه چیزی می‌گفت؟ آیا غیر از این را به وی می‌گفت: ادعایت را ثابت کن و حق خودت را بگیر و این در یک روز قابل اثبات بود، مگر اینکه قاتلان عثمان ثابت می‌کردند که عثمان مستحق قتل بوده است. ای مسلمانان، به خدا قسم همه می‌دانید که ظلمی علیه عثمان ثابت نمی‌شد و در آن هنگام فرصت و شرایط برای طلب حق بهتر و رسیدن به هدف آسان‌تر بود.^۲

علی علیه السلام امام بود و هر کس بر او خروج کرد طغیانگر است و جنگ با وی تا وقتی که به اطاعت برگردد واجب می‌باشد و بدون شک این سخن که علی در جواب مردم شام گفت که ابتدا باید بیعت کنند و سپس خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان شوند، سخنی صحیح و درست بود، زیرا اگر وی قبل از اینکه با وی بیعت می‌شد و کار در دست او قرار می‌گرفت از قاتلان عثمان قصاص می‌گرفت، قبائل آن قاتلان به هواخواهی آن افراد بر می‌خواستند و جنگ سومی درمی‌گرفت. پس علی منتظر این بود که ابتدا زمام امور را بدست بگیرد و سپس علیه آن جانیان طرح دعوا شود و سپس در مورد آنان قضاوتی از روی حق انجام دهد.^۳

۱- العواصم من القواصم، ص ۱۶۳.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۶۱.

۳- احکام القرآن، ابن‌العربی؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۶۱.

فقهای حجاز و عراق (یعنی علمای حدیث و موافقان آنان) و از جمله مالک و شافعی و ابوحنیفه و اوزاعی و جمهور متکلمین معتقدند که علی در جنگ خود با اهل صفین - و نیز اهل جمل - بر حق بود. نیز می‌گویند: کسانی که با علی جنگیدند طغیانگر بودند و به او ظلم کردند، اما نمی‌توان آنان را به خاطر این بغی و طغیان، کافر دانست.^۱

ابن تیمیه رأی علی علیه السلام را این چنین خلاصه می‌کند: او معتقد بود که بر معاویه و یاران وی واجب است که از وی اطاعت کنند و با او بیعت نمایند و آنان خارج از اطاعت وی بوده و از ادای این واجب امتناع می‌ورزند و آنان دارای قدرت هستند. پس علی به این رأی و نتیجه رسید که با آنان بجنگد تا این واجب را ادا نمایند و از او اطاعت ببرند و مردم متحد شوند.^۲

همانا تأخیر علی رضی الله عنه از اقامت حد شرعی و قصاص قاتلان عثمان علیه السلام به خاطر ضرورت بود و برای ایشان کاملاً واضح و تمام شده بود که باید قصاص انجام بگیرد، هنگامی که علی رضی الله عنه از مدینه به عراق رفت تا به شام نزدیک باشد و قاتلان عثمان که در لشکر وی حضور داشتند و تعدادشان بسیار زیاد بود - خصوصاً از اهالی کوفه و بصره - در زیر سایه قدرت و فخر فروشی قبائل خود همراه با وی به عراق منتقل شدند. علی علیه السلام بر این باور بود که اجرای قصاص در مورد قاتلان عثمان در مقابل وی دری را خواهد گشود که چه بسا بعداً نتواند آن را ببندد. صحابی بزرگوار قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه به این حقیقت پی برد و در مورد آن با ام المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر رضی الله عنهم صحبت کرد و آنان هم به آن اقرار کردند و علی را معذور دانستند و در مورد موضع و رأی استوار وی، یعنی دفع نزدیک‌ترین مفسده و ارتکاب کوچک‌ترین ضرر با او هم سخن شدند. سیاست حکیمانه مقتضی همان چیزی بود که علی بن ابی طالب اظهار می‌داشت و آن اینکه صبر و تحمل شود و عجله به خرج داده نشود، زیرا این کار به اتحاد موضع و سخن برای گرفتن موضعی واحد و رویارویی با آن مبارزه طلبی ای نیاز داشت که مرکز خلافت را تهدید می‌کرد، اما اختلاف نظر مرکز جدید خلافت را ضعیف کرده و همه آرزوها در مورد اجرای قصاص بر قاتلان عثمان را بر باد داده بود.^۳

۱- أعلام النصر المبين، ابن دحية؛ تحقيق مواقف الصحابة ۱۶۲/۲.

۲- مجموع الفتاوى ۳۵۰/۷۲.

۳- تحقيق مواقف الصحابة ۱۶۳/۲.

دلایلی قوی وجود دارند که بیان گر این امر می‌باشند که علی نسبت به طلحه و زبیر و معاویه بیشتر بر حق بود، این دلایل عبارتند از:

بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: افسوس برای عمار! او توسط گروهی طغیانگر به قتل می‌رسد.^۱ ابن حجر می‌گوید: در این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت وجود دارد و فضیلتی آشکار برای علی و عمار است و پاسخی به ناصیبانی است که اظهار می‌دارند علی در جنگهای خود بر حق نبود.^۲ امام نووی می‌گوید: روایات وارده از رسول خدا به صورت صریح بیان گر این نکته می‌باشند که علی بر حق بود و یاران معاویه طغیانگر و دارای تأویل هستند. نیز بر این نکته تصریح دارند که دو طرف در گیر مؤمن بوده و به خاطر این جنگ از ایمان خارج نشده و فاسق نمی‌شوند.^۳

۲- در حدیث صحیحی که امام مسلم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده، آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قومی سخن گفتند که در میان امت وی می‌باشند که بدانگاه که مردم دچار تفرقه می‌شوند آنان خروج می‌کنند و سرهایشان را تراشیده‌اند- یعنی خوارج- و در مورد آنان فرمود: آنان بدترین مخلوقات هستند و نزدیک‌ترین گروه به حق از میان آن دو، آنان را به قتل می‌رسانند.^۴ در روایت دیگری آمده است: در هنگام تفرقه‌ای که در میان مردم روی می‌دهد خروج می‌کنند و نزدیک‌ترین گروه به حق از میان آن دو، آنان را به قتل می‌رسانند.^۵ این حدیث دلالت آشکاری بر این نکته دارد که علی رضی الله عنه نسبت به مخالفان خود در جمل و صفین، به حق نزدیک‌تر بوده است.

ششم: خروج طلحه و زبیر و عائشه رضی الله عنهن و همراهانشان به بصره برای اصلاح‌گری

طلحه و زبیر رضی الله عنهما به مکه آمدند و با عائشه رضی الله عنها دیدار کردند. آن دو تقریباً چهار ماه بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه، یعنی در ربیع الآخر سال ۳۶ هـ- به مکه رسیدند.^۶ سپس گفتگو با عائشه رضی الله عنها در مکه و در مورد رفتن ایشان با آنها آغاز شد. در آن هنگام فشار روانی زیادی بر کسانی وجود داشت که چنین احساس می‌نمودند که آنان برای متوقف ساختن عملیات

۱- صحیح البخاری ۲/۲۰۷.

۲- فتح الباری ۱/۵۴۲.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم ۷/۱۶۸.

۴- صحیح مسلم، شماره ۱۰۶۵.

۵- همان ۲۱/۷۴۶.

۶- تاریخ طبری ۵/۴۶۹.

قتل خلیفه مظلوم کاری نکرده‌اند. آنان خودشان را به این متهم می‌کردند که خلیفه را تنها گذاشته‌اند و جز رفتن و خونخواهی عثمان، کفاره‌ای برای گناه آنان وجود ندارد. اما نباید فراموش کرد که عثمان به قصد فدا نمودن خود در راه خدا کسانی را که می‌خواستند از وی دفاع نمایند از این کار باز می‌داشت. عائشه رضی الله عنها می‌گفت: عثمان مظلومانه کشته شده است. به خدا قسم من خون او را مطالبه می‌کنم.^۱ طلحه می‌گفت: درباره عثمان کاری از من سرزده که باید به توبه آن خونم را در راه خونخواهی او بریزم.^۲ زبیر می‌گفت: مردم را تشویق می‌کنیم که خون عثمان گرفته شود و معوق نماند که معوق ماندنش سلطه خدا را در میان ما به سستی افکند و اگر مردم از امثال آن باز بمانند همه امامان توسط اینگونه افراد کشته می‌شوند.^۳

این احساس که بر اعصاب و روان آنان فشار وارد می‌کرد برای اینکه مردم را به حرکت درآورد و از محل آسایش و استقرار خود آنان را خارج گرداند، کفایت می‌کرد، بلکه آنان بدانگاه که راهی می‌شدند می‌دانستند که به سوی امور ترسناک و نامشخصی در آینده در حال حرکت هستند. بنابراین هر کدام از آنان که از خانه‌اش خارج می‌شد این انتظار را نداشت که بار دیگر به خانه‌اش برگردد و فرزندان‌شان آنان را با گریه مشایعت نمودند. به همین دلیل، روز خروج آنان از مکه به بصره را روز گریه نام نهاده‌اند. کسی روزی ندیده بود که بیش از آن بر اسلام گریسته باشند.^۴

در مکه مجموعه‌ای عوامل دست به دست هم داد و آنان را واداشت تا به فکر راهی مناسب برای محقق ساختن خواسته خود باشند. از جمله این عوامل این بود که بنی‌امیه از مدینه فرار کرده و در مکه مستقر شده بودند. نیز عبدالله بن عامر - امیر بصره در زمان خلافت عثمان - در مکه بود و مردم را به خروج تشویق می‌کرد و کمک مادی می‌داد. هم چنین یعلی بن‌امیه که از یمن برای کمک به عثمان آمده بود وقتی به مکه رسیده بود که خلیفه کشته شده بود و او اموال و سلاح و مرکب‌های زیادی با خود داشت و پیشنهاد داد تا همه آن چیزها برای کمک در قتل قاتلان عثمان بکار گرفته شود. این امر برای تشویق کسانی که به

۱- همان‌ه/۴۸۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۴.

۳- تاریخ طبری ۵/۴۸۷.

۴- تاریخ طبری ۵/۴۸۷؛ دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، شجاع، ص ۴۱۷.

دنبال راهی برای پیگرد قاتلان عثمان بود کفایت می‌کرد. حال که وسایل و عوامل برای گردآوری نیروی برای خونخواهی عثمان فراهم شده بود، می‌بایست از کجا کار را آغاز می‌کردند؟ آنان در مورد جهتی که می‌بایست در آن راهی می‌شدند با هم به گفتگو پرداختند. برخی از آنان - که عائشه در رأس آنان قرار داشت - گفتند: به مدینه بروند. برخی دیگر می‌گفتند: به شام بروند تا همراه با آنان علیه قاتلان عثمان اجتماع نمایند. بعد از بررسی زیاد به این نتیجه رسیدند که به بصره بروند، زیرا در مدینه تعداد زیادی حضور داشتند که اینان به علت کمی نفرات قادر به رویارویی با آنان نیستند. نیز شام به علت حضور معاویه در آنجا محفوظ بود. به همین دلیل ورود آنان به بصره بهتر بود، زیرا در بصره کمترین نیرو و سلطه وجود داشت و از این طریق می‌توانستند نقشه خود را عملی نمایند.^۱ نقشه و هدف اصلی آنان چه قبل از خروج و چه در اثنای راه و چه در هنگام رسیدن به بصره روشن بود و آن خونخواهی عثمان، اصلاح، اعلام کار او باش به مردم و امر به معروف و نهی از منکر^۲ و اجرای یکی از حدود الهی بود^۳ و اینکه اگر قاتلان عثمان به سزای خود نرسند همه حکام در معرض قتل به وسیله امثال این افراد قرار خواهند داشت.^۴ نقشه‌ای که آنان ترسیم کرده بودند ورود به بصره و سپس ورود به کوفه و استعانت از مردم آنجا برای گرفتن انتقام از قاتلان عثمان - چه آن قاتلانی که اهل کوفه بودند و چه آن قاتلانی که اهل جاهای دیگر بودند - و سپس دعوت از مردم دیگر شهرها به منظور تنگ کردن عرصه بر قاتلان عثمان حاضر در سپاه علی و دستگیری آنان با کمترین تلفات ممکن بود.^۵

رفتن به بصره و خشمی که صحابه را به حرکت درآورد به این سادگی نبود که برای مردم آشکار شد که این موضوع فقط برای خونخواهی عثمان است و انگار که فقط فردی از عوام الناس به قتل رسیده و سپاه‌یانی برای گرفتن انتقام خون او به راه افتاده‌اند. هم چنین حدی از حدود الهی است که به خشم آمدن به خاطر آن واجب و لازم بوده و مستلزم ایجاد چنین ماجرابی است، بلکه جایگاه و شخصیت عثمان و جایگاه معنوی او به عنوان خلیفه و قتل او به آن صورتی که روی داد، مافوق این چیزها بود. علاوه بر این، ترور خلافت به شمار می‌رفت

۱- تاریخ طبری ۴۷۶/۵؛ دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۱۸.

۲- تاریخ طبری ۴۸۹/۵.

۳- دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۱۹.

۴- تاریخ طبری ۴۸۷/۵.

۵- دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۱۹.

که مسلمانان آن را وسیله‌ی حفظ دین و اداره‌ی امور دنیوی می دانستند.^۱ بنابراین تجاوز بر آن بدون داشتن دلیل موجه، تجاوز بر صاحب شریعت و توهین به حاکمیت او و ضایع ساختن نظام مسلمانان است.^۲

أم المؤمنین عائشه و زبیر و طلحه و همراهانشان در تلاش برای ایجاد یک دیدگاه عام اسلامی در مورد مواجهه با گروه سبئی بودند که عثمان را به قتل رساندند و دارای چنان قدرتی شده بودند که نمی شد به آسانی از کنار آن گذشت. این موضوع را مسلمانان از خلال اقداماتی فهمیدند که این سبئیان و ابی‌بش شهرها و آشوبگران قبائل و بدویان و بندگان حامی آنان به انجام رساندند. نزد آن دسته از صحابه که همسخن و موافق عائشه رضی الله عنها بودند کاملاً روشن شده بود که این آشوبگران و سبئیون در سپاه علی وجود دارند و به همین دلیل برای علی مشکل است که با آنان رویاروی شود، چه علی بر جان مردم مدینه بیمناک بود. از این رو بر آنان لازم بود که برای فهماندن موضوع به مسلمانان تلاش کنند و جانب کسانی را که خواهان اجرای قصاص بر قاتلان عثمان می باشند تقویت نمایند تا قصاص با حداقل تلفات از بی گناهان به اجرا در آید. این هدفی است که ما اطمینان داریم علی هم در تلاش برای آن بود و روایاتی هم که در بحث گفتگوی علی و زبیر و طلحه رضی الله عنهم ذکر شد بر این موضوع دلالت دارد. اینکه این گروه از صحابه نیت کردند مردم را روشن سازند و امور را برایشان واضح گردانند، بر هوشیاری و آگاهی کامل آنان از روش و هدف سبئیان در بازیچه قرار دادن افکار عمومی و هدایت آن به سمت متلاشی شدن و عدم استقرار امت دلالت دارد. بنابراین لازم بود که در میدان افکار عمومی و جهت ابطال نقش و کارکرد آن، با آن رویارویی شود. این عمل در روایات صحیحی که در آن ام المؤمنین عائشه از اهداف خروج به بصره سخن گفته است، به خوبی روشن و صریح می باشد.^۳ طبری روایت کرده که عثمان بن حنیف والی علی بن ابی طالب بر بصره کسی را نزد عائشه فرستاد تا در مورد سبب آمدنش از وی سوال نماید. عائشه در جواب گفت: به خدا کسی همانند من به کار نهانی نمی رود و خبر را از فرزندان خود مکتوم و پنهان نمی دارد. آشوبگران ولایات و ابی‌بش قبائل به حرم پیامبر خدا هجوم آوردند و در آنجا حادثه‌ها پدید آوردند و حادثه‌سازان را به آنجا

۱- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۱.

۲- دور المرأة السیاسی، ص ۳۹۱.

۳- همان ۳۹۴.

کشانیدند و در خور لعنت خدا و پیامبر خدا شدند به سبب آنکه پیشوای مسلمانان را کشتند بی آنکه دلیل یا قصاصی در میان باشد خون حرام را حلال دانستند و بریختند و مال حرام را غارت کردند، حرمت شهر و ماه حرام را رعایت نکردند، حرمت نوامیس و تن افراد را رعایت نکردند، بی رضایت مردم در خانه آنان اقامت گزیدند، چرا که آن مردم قدرت مقاومت نداشتند و در امان نبودند، ضرر زدند و سود ندادند و از خدا نترسیدند. من آمده‌ام که کار این جمع و محنت مردمی را که آنجا هستند و آنچه را که باید برای اصلاح این وضع باید انجام داد با مسلمانان بگویم و این آیه را خواند:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ

النَّاسِ ۝۱۱۴﴾ النساء: ۱۱۴

«در بسیاری از نجواها و پیچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پیچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد».

می‌خواهیم کسانی را که خدا گفته و پیامبر خدا فرمان داده از صغیر و کبیر و مرد و زن برای اصلاح‌گری تشویق نماییم. کار ما این است. شما را به معروف می‌خوانیم و از منکر منع می‌کنیم و به تغییر آن ترغیب می‌کنیم.^۱

ابن حبان روایت کرده که عائشه رضی الله عنها در نامه‌ای به ابوموسی اشعری والی علی در کوفه نوشت: شما از قتل عثمان و کیفیت آن با خبر هستید. من برای ایجاد اصلاح در میان مردم خارج شده‌ام. پس به مردمی که نزدیک تو هستند اعلام کن که در خانه‌های خود بمانند و به عافیت خوشنود باشند تا اینکه خبر خوشحال‌کننده ایجاد صلح و سازش در میان مسلمانان به آنان برسد.^۲ وقتی که علی قعقاع بن عمرو را نزد عائشه و همراهانش فرستاد تا در مورد سبب آمدنشان از آنان سوال نماید، قعقاع نزد عائشه رفت و به او سلام کرد و گفت: مادر جان، چه چیزی شما را به این شهر کشانده است؟ عائشه گفت: پسر، اصلاح در میان مردم.^۳ بعد از پایان نبرد جمل، علی نزد عائشه آمد و به عائشه گفت: خداوند تو را بیامرزد. عائشه گفت: خداوند تو را نیز بیامرزد، من فقط قصد اصلاح‌گری داشتم.^۴ پس عائشه اعلام کرد

۱- تاریخ طبری ۵/۴۸۹.

۲- الثقات، ابن حبان ۲/۲۸۲.

۳- تاریخ طبری ۵/۵۲۰.

۴- شذرات الذهب ۱/۴۲.

که فقط برای ایجاد اصلاح و سازش در میان مردم خارج شده است. این جوابی است به شیعه و روافض که عائشه را مورد طعنه قرار می‌دهند و می‌گویند: او از خانه‌اش خارج شد حال آنکه خداوند به وی دستور داده بود که در آن استقرار یابد، در این آیه که می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ﴾ الأحزاب: ۳۳

«و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید». زیرا به اجماع سفری که در اطاعت از خدای متعال انجام شود با قرار گرفتن در خانه و عدم خروج از آن منافات ندارد و این همان چیزی بود که ام المؤمنین در مورد خروج خود برای اصلاح در میان مسلمانان به آن اعتقاد داشت و در این سفر محرم وی یعنی خواهر زاده‌اش عبدالله بن زبیر نیز همراه وی بود.^۱

ابن تیمیه در جواب رافضیه در این مسأله می‌گوید: وی همچون جاهلیت پیشین دست به خودنمایی نکرد و امر به ماندن در خانه با خروج برای انجام یک مصلحت که در مورد آن امر وجود دارد منافاتی ندارد، آنچنان که اگر زن برای حج و عمره خارج شود، یا اینکه همراه با شوهرش به سفری برود. این آیه در زمان حیات رسول خدا نازل شد و رسول خدا بعد از نزول این آیه، زنانش را با خود به سفر می‌برد، آنچنان که در حجه الوداع و مواردی دیگر عائشه را با خود به سفر برد و پیامبر عائشه را همراه با برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر روانه کرد و عبدالرحمن عائشه را پشت سر خود سوار کرد و عائشه - بعد از اتمام حج - از تنعیم محرم به عمره شد - زیرا در ابتدای ورود به مکه عمره نگذاشت - و حجه الوداع حداقل سه ماه قبل از وفات پیامبر و بعد از نزول این آیه انجام شد. به همین دلیل، زنان رسول خدا به مانند زمانی که با رسول خدا حج می‌کردند بعد از وفات ایشان و در زمان خلافت عمر بن خطاب و بعد از آن هم به حج می‌رفتند. عمر رضی الله عنه، عثمان یا عبدالرحمن بن عوف را مسئول هدایت شتران آنان می‌کرد و اگر سفر آنان برای مصلحتی باشد جائز است. پس عائشه اعتقاد داشت که آن سفر به مصلحت مسلمانان است. پس وی در این باره تأویل - اجتهاد - داشت.^۲

۱- الانتصار للصحب والآل، ص ۴۴۴.

۲- منهاج السنة ۴/۳۱۷-۵۷۰.

ابن العریبی می‌گوید: در مورد رفتن وی به جنگ جمل باید گفت که وی برای جنگ به آنجا نرفت، بلکه مردم دستاویز به وی شدند و در مورد فتنه و اغتشاش بزرگی که گریبانگیر مردم شده بود نزد وی شکایت کردند و امیدوار بودند که به برکت وی میان مردم سازش برقرار شود و امید آن را داشتند که چون عائشه در مقابل مردم بایستد مردم از وی شرم کنند و عائشه خود هم همین اعتقاد را داشت و به همین دلیل با اقتدا به خداوند در آیه:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾

النساء: ۱۱۴

شد، زیرا همه مردم چه زن و چه مرد و چه آزاد و چه برده مخاطب امر به اصلاح-در آیه- هستند.^۱

برخی امور مهم در ماجرای خروج عائشه رضی الله عنها

۱- آیا عائشه رضی الله عنها برای خروج مورد اکراه کسی واقع شد؟

یعقوبی اظهار داشته که زبیر بن عوام ام المؤمنین عائشه را وادار به خروج کرده است.^۲ نویسنده کتاب «الإمامة والسياسة»^۳ و ابن أبی الحدید^۴ و دینوری^۵ همچنین چیزی را بیان کرده‌اند. روایتی که ذهبی بیان کرده است به این اشاره دارد که عبدالله بن زبیر- پسر خواهر عائشه- بر او تسلط داشته است.^۶ و بسیاری از پژوهشگران چون محمد سید و کیل^۷- وی اظهار داشته زبیر و طلحه، عائشه را بر خروج تشویق و ترغیب نمودند- و زاهیه قدوره^۸ و افرادی دیگر بر اساس همین روایت حرکت کرده‌اند. اما این صحیح نیست، زیرا عائشه از همان لحظه‌ای که از قتل عثمان اطلاع یافت و قبل از رسیدن زبیر و طلحه و دیگر بزرگان صحابه به مکه اقدام به خونخواهی عثمان کرد، زیرا روایت شده که وقتی وی به مکه

۱- أحكام القرآن/۴/۳۱۷.

۲- تاریخ یعقوبی/۲/۱۸۰-۲۰۹.

۳- الإمامة و السياسة/۱/۵۸-۶۹.

۴- شرح نصح البلاغة/۹/۱۸.

۵- الأخبار الطوال، ص ۱۴۵.

۶- سیر أعلام النبلاء/۲/۱۹۳.

۷- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۶.

۸- عائشة ام المؤمنین، ص ۱۸۴.

بازگشت عبدالله بن عامر حضرمی نزد وی آمد و گفت: ای ام المؤمنین، چه چیزی شما را به مکه برگردانده است؟ عائشه گفت: علت برگشتن من این است که عثمان مظلومانه کشته شده است و تا وقتی که این او باش عهده‌دار امور باشند، اوضاع سر و سامان نمی‌یابد. پس تقاص خون عثمان را درخواست کنید و اسلام را عزیز دارید و عبدالله اولین کسی بود که درخواست وی را اجابت کرد^۱ و در آن هنگام هنوز طلحه و زبیر از مدینه خارج نشده بودند، بلکه آنان بعد از گذشت چهارماه از قتل عثمان از مدینه خارج شدند.^۲

۲- آیا عائشه علیها السلام بر همراهان خود سلطه داشت؟

در میان کسانی که همراه با عائشه علیها السلام از مکه خارج شدند جمعی از صحابه رسول خدا حضور داشتند^۳ و چنان که بروکلیمان اظهار داشته است وی بر هیچ یک از همراهان خود سلطه نداشت تا هرجا که بخواهد مردم را ببرد.^۴ روایاتی که طبری آورده است بیانگر این می‌باشد که ام المؤمنین عائشه و همراهانش در تلاش برای اصلاح و ایجاد سازش مورد تأیید دیگر زنان رسول خدا و تعداد زیادی از مردم بصره بودند.^۵ این تعدا زیاد از مردم بصره را نمی‌توان دست کم گرفت، زیرا طلحه و زبیر در توصیف آنان اظهار داشته‌اند که از برگزیدگان و نیکان بصره بودند^۶ و عائشه هم آنان را افرادی صالح توصیف کرده است.^۷ خروج این تعداد از افراد صالح فقط به خاطر اعتقاد راسخ آنان به این امر بوده که این خروج را سودمند می‌دانستند و معتقد بودند مقصد آن درست و صحیح است و امیرالمؤمنین هم این را می‌دانست و اینکه برخی از افراد اظهار داشته‌اند کسانی که با عائشه از مکه خارج شدند جمعی از نادانان و اوباش و آشوبگران بودند سخنی مردود رانده‌اند،^۸ زیرا بعد از جنگ جمل امیرالمؤمنین علی در میان کشته شدگان افراد همراه عائشه ایستاد و اقدام به اظهار ترحم

۱- تاریخ طبری ۴۷۵/۵.

۲- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۳؛ تاریخ طبری ۴۶۹/۵.

۳- همان ۳۸۴.

۴- تاریخ الشعوب الإسلامية، ص ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷.

۵- تاریخ طبری ۴۷۵/۵.

۶- همان به نقل از دور: المرأة السیاسی، ص ۳۸۵.

۷- همان.

۸- نک: الإمامة والسیاسة ۵۷/۱.

بر آنان و بیان فضائل آنان کرد.^۱ بعداً در مورد اینکه این خروج، خروج عده‌ای از اوباش و اغتشاش‌گران نبوده است و اینکه عائشه بر عده‌ای از نادانان حکم نرانده است و اینکه خروجی از سر هوشیاری بوده و در آن برخی از بزرگان صحابه حضور داشته‌اند بحث خواهد شد.^۲

۳- موضع زنان رسول خدا ﷺ نسبت به مسأله خروج برای خونخواهی عثمان

در این سال زنان رسول خدا ﷺ برای فرار از فتنه عازم حج شدند. وقتی که در مکه به مردم خبر رسید که عثمان رضی الله عنه به قتل رسیده است، در حالی که از مکه خارج شده بودند به آنجا برگشتند و در این شهر اقامت کردند و منتظر ماندند تا ببینند مردم چکار می‌کنند و همواره اخبار را دنبال می‌کردند. پس وقتی که با علی بیعت شد برخی از صحابه که به خاطر وجود اوباش در مدینه، از ماندن در آن کراهت داشتند از مدینه خارج شدند. بنابراین تعداد زیادی از صحابه و أمهات المؤمنین در مکه اجتماع نمودند.^۳ دیگر زنان رسول خدا در مورد رفتن به مدینه با عائشه هم رأی بودند، اما وقتی که نظر عائشه و صحابه همراه وی بر این شد که به بصره بروند، از تصمیم خود برگشتند و گفتند: ما به جایی غیر از مدینه نمی‌رویم.^۴ أمهات المؤمنین در مورد خروج برای خونخواهی عثمان با هم اختلاف نظر نداشتند، بلکه زمانی که مسیر حرکت از مدینه به بصره تغییر پیدا کرد، در مورد آن دچار اختلاف نظر شدند. ام المؤمنین حفصه در مورد رفتن به بصره با عائشه موافق بود، لکن برادرش عبدالله او را قسم داد که خارج نشود. پس عدم خروج وی ناشی از عدم موافقت وی نبود^۵ و به عائشه گفت: عبدالله نگذاشت که من حرکت بکنم و کسی را برای بیان عذر خود نزد عائشه روانه کرد.^۶

تقریباً روایات شائع بیانگر این هستند که ام سلمه رضی الله عنها موافق با رأی عائشه رضی الله عنها نبود، بلکه رأی علی رضی الله عنه را می‌پسندید^۷ اما نزدیک‌ترین روایات به صحت بیانگر این امر می‌باشد که

۱- تاریخ طبری ۵/۵۷۴.

۲- دور المرأة السياسي، ص ۳۸۵.

۳- البداية والنهاية ۷/۲۴۱.

۴- همان.

۵- دور المرأة السياسي، ص ۳۸۶.

۶- تاریخ طبری ۵/۴۸۷.

۷- أنساب الأشراف ۴/۲۲۴.

وی فرزندش عمر بن ابوسلمه را نزد علی فرستاد و گفت: به خدا قسم پسر عمر را که بیشتر از خودم دوست دارم همراه تو می آید تا در همه صحنه‌ها با تو حضور یابد. پس عمر همراه علی شد و همواره در کنار وی حضور داشت.^۱ با تحقیق در این روایت نمی‌توان به این نتیجه رسید که این کار ام سلمه، یعنی فرستادن فرزندش به نزد علی، به معنی مخالفت وی با نظر أمهات المؤمنین مبنی بر ایجاد سازش در میان مؤمنان است، زیرا چنان که دیدیم و چنان که در پیگیری وقایع خواهیم دید، عائشه و همراهان وی چنین معتقد نبودند که با این خروج خود قصد مخالفت با علی را دارند یا اینکه قصد خروج بر خلافت علی را دارند. هم چنین ما در روایات صحیح چیزی را ندیده‌ایم که دلالت بر این داشته باشد که عائشه با نظر أمهات المؤمنین مبنی بر اهمیت تلاش برای ایجاد سازش و اصلاح مخالفت کرده است.^۲ أمهات المؤمنین می‌دانستند که خروج برای اصلاح و ایجاد سازش در میان مسلمانان داخل در چهارچوب واجب کفائی است و ضابطه و معیار در فرض کفائی این است که در این نوع از واجب، طلب متوجه تک تک مکلفان نیست، بلکه متوجه کسانی است که اهلیت اقدام به انجام آن را دارند و اهلیت اقدام به این کار، یعنی ایجاد سازش در میان مسلمانان به صورت کامل و از حیث جایگاه و سن و سال و علم و توانایی، در ام المؤمنین عائشه صدیقه وجود داشت و به اجماع جمهور مسلمانان وی از همه آنان به احکام شرعی داناتر بود.^۳ هم چنین وی به مسائل عمومی جامعه اهتمام داشت و از شخصیتی بسیار فرهیخته برخوردار بود. این شخصیت وی دستاورد چند چیز بود: نخست اینکه وی دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که به ایام العرب و نسبهای آنان دانا بود. دوم اینکه وی در خانه رسول خدا زندگی می‌کرد، آن خانه‌ای که بنیان‌های اداره دولت اسلامی از آن برخاست. هم چنین وی دختر خلیفه اول مسلمانان بود. علما این جایگاه والای وی را مورد تأکید قرار داده‌اند. عروه بن زبیر می‌گوید: من با عائشه مصاحبت داشتم و کسی را ندیدم که به اندازه او به آیات قرآن، واجبات، سنتها و شعر داناتر بوده و روایات بیشتری داشته و نسبت به ایام العرب و انساب و فلان و فلان و قضا و طب آگاه تر باشد.^۴ شعبی در مورد وی سخن رانده و از فقاها و دانایی وی اظهار

۱- أسد الغابة ۴/ ۱۶۹؛ الإصابة ۴/ ۴۸۷؛ دور المرأة السياسي، ص ۳۸۷؛ المستدرک، مرویات مخنف، ص ۲۵۷.

۲- دور المرأة السياسي، ص ۳۸۷.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/ ۱۸۳.

۴- همان.

شگفتی می‌کند و سپس می‌گوید: در مورد ادب نبوت چه گمانی دارید؟! عطا می‌گوید: عائشه فقیه‌ترین مردم و در مورد امور عمومی نیک‌رأی‌ترین مردم بود.^۱ احنف بن قیس رئیس بنی تمیم و یکی از بلیغان عرب می‌گوید: من خطبه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفای بعد از آنان را شنیده‌ام، اما سخنی را از دهن مخلوقی نشنیده‌ام که با عظمت‌تر و نیکوتر از سخن عائشه باشد. معاویه هم چنین چیزی را گفته است.^۲

وقتی که عائشه راهی بصره شد سائر أمهات المؤمنین وی را بدرقه کردند. این کار آنان یکی از معانی و مفاهیم یاری دادن و تشویق وی به انجام کارش می‌باشد.^۳

۴- گذر حضرت عائشه رضی الله عنها بر آب حوآب

به طرق صحیحی روایت شده که عائشه بر آب حوآب گذر کرده است. از یحیی بن سعید بن قطان از اسماعیل بن أبوخالد از قیس بن حازم روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به زنان خود فرمود: اگر سگان آب حوآب بر یکی از شما پارس کند چه حالی خواهد داشت؟!^۴ از طریق شعبه از اسماعیل نیز روایت شده است و لفظ شعبه چنین است: وقتی که عائشه به آب حوآب رسید صدای پارس کردن سگان آنجا را شنید، پس گفت: فکر می‌کنم که من بر می‌گردم، زیرا رسول خدا به ما فرمود: سگان آب حوآب بر کدام یک از شما پارس می‌کنند. پس زیر به وی گفت: آیا بر می‌گردد؟! - برنگرد- چه بسا که خداوند به وسیله تو میان مردم سازش برقرار نماید.^۵ یعلی بن عبید هم همین لفظ را از اسماعیل روایت کرده است که حاکم آن را ذکر کرده است.^۶ آلبانی می‌گوید: سند آن به حقیقت صحیح است و می‌گوید: از بزرگان ائمه حدیث، ابن حبان و ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر آن را صحیح دانسته‌اند.^۷

۱- همان ۱۸۵.

۲- همان ۱۸۳.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۳۸۹.

۴- مسند أحمد ۶/۹۷.

۵- همان.

۶- المستدرک ۳/۱۲۰.

۷- سلسلة الأحادیث الصحیحة ۱/۷۶۷ شماره ۴۷۴.

در این روایات صحیح شهادت دروغ یا تدلیس، یعنی چیزهایی مقام صحابه منزه از آن می‌باشد و از چیزی که روایات ضعیف بیان داشته‌اند- و بعداً ذکر خواهند شد- وجود ندارد.^۱

اگر کسی در این روایات که علما آنها را صحیح دانسته‌اند تأمل و اندیشه کند چیزی در آنها نمی‌یابد که بر نهی از چیزی یا امر به چیزی دلالت داشته باشند تا عائشه رضی الله عنها آنها را انجام دهد، بلکه چیزی که از آنها می‌فهمد این است که رسول خدا سوال کرده کدام یک از شما بر آب حوآب گذر می‌کند؟ اما روایاتی که بر نهی دلالت دارند و لفظ «ایاک» در آنها آمده است، مانند این روایت که می‌گوید: «ایاک أن تکونی یا حمیراء»^۲ (ای حمیراء- عائشه- مواظب باش که تو آن شخص نباشی) علما آنها را صحیح ندانسته‌اند و روایاتی ضعیف می‌باشند. از این رو رأی صحیح این است که عبور عائشه رضی الله عنها بر آب حوآب فاقد اثر سلبی می‌باشد که روایات جعلی ساخته و پرداخته‌اند و اثر زیادی بر روان عائشه نگذاشت به طوری که او به صورت جدی به این فکر برود که برگردد و کار ایجاد صلح در میان مسلمانان و تلاش برای استوارسازی گامهای آنان را رها نماید و نهایت چیزی که برای وی روی داد این بود که یک لحظه «ظن»- گمان- بازگشتن به ذهنش خطور کرد و خود وی هم در تعبیر از آن گفت: «ما أظنني إلا راجعة» (فکر می‌کنم که من بر می‌گردم) و این فقط یک ظن و گمان بود و وی فقط برای مدت اندکی درنگ ورزید و سپس بعد از اینکه زیر گفت: چه بسا خداوند به وسیله او میان مسلمانان سازش و اصلاح ایجاد نماید، دوباره هدفش روشن و واضح گردید.^۳ همیشه و همواره مسأله آب حوآب^۴ و احادیث مذکور در مورد آن جولانگاه و مرتعی خوشگوار برای شیعه و کسانی دیگر جهت طعنه وارد کردن بر ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها بوده است و در مسأله خروج وی برای خونخواهی عثمان رضی الله عنهما به آن باور دارند و حتی کارشان به جایی رسیده که با ادعای مخالفت عائشه با نهی رسول خدا از وارد شدن بر آب حوآب، صفت مجتهد بودن را از عائشه رضی الله عنها نفی کرده‌اند. منابع تاریخی این ماجرا را ذکر کرده‌اند. طبری آن را طی یک روایت طولانی بیان داشته است که اسماعیل بن موسی

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۴۰۵.

۲- ذهبی می‌گوید: همه احادیثی که در آنها لفظ «یا حمیراء» آمده است صحیح نیستند.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۶۷-۱۶۸.

۴- از آنجای عرب در راه بصره و در نزدیکی آن و بر سر راه مکه به بصره.

فزاری راوی آن می‌باشد و ابن عدی در مورد این راوی می‌گوید: صفت غلو و تشیع او را مورد نکوهش قرار داده‌اند.^۱ فزاری این خبر را از علی بن عباس أرزق روایت کرده که ابن حجر و نسائی وی را ضعیف دانسته‌اند.^۲ علی بن عباس این روایت را از خطاب هجری روایت می‌کند که فردی ناشناس است^۳ و این هجری مجهول آن را از فرد ناشناس دیگری به نام صفوان بن قبیعه أحمسی^۴ و او آن را از شخصی ناشناس تر به نام عزنی صاحب الجمل روایت می‌کند که وی در واقع صاحب الجمل نیست، بلکه صاحب آن یعلی بن أمیه است.^۵

در متن این روایت و در انتهای روایت می‌توان بوی تشیع و رفض را احساس کرد، زیرا راوی بر زبان علی بن ابی طالب بیان می‌کند که برای بدست گرفتن خلافت مستحق‌تر از ابوبکر و عمر و عثمان است، حال آنکه روایات صحیح و ثابت خلاف این را بیان می‌کنند.^۶ بر اساس مباحث سابق برای ما روشن می‌شود که این روایت صحیح نمی‌باشد.^۷ روایات دیگری هم در باب این ماجرا وجود دارد که همه از جهت سند و متن باطل می‌باشند و هدف اصلی آنها طعنه زدن به بزرگان و فضیلتی صحابه و بیان این امر است که هدف آنان از خروج خود، محقق ساختن مطامع دنیوی شخصی چون دارایی و ریاست و غیره بوده است و اینکه هدف وسیله را توجیه می‌کند و اینکه آنان در این راه از برافروختن آتش فتنه و جنگ در میان مسلمانان هراس و پرهیزی نداشتند و هدف اصلی همه این روایات، دو صحابی بزرگوار، یعنی طلحه و زبیر می‌باشد.^۸ نیز بافندگان این روایات قصد بیان و تأکید بر این امر را دارند که این دو صحابه بزرگوار جرأت زیر پا گذاشتن حرمت‌های الهی را داشتند، چه در این روایات آنان برای ام المؤمنین عائشه قسم‌های سختی را ادا می‌کنند و می‌گویند که این آب حوآب نیست و علاوه بر این هفتاد نفر- و به روایتی پنجاه نفر- را آوردند تا بر صداقت

۱- دور المرأة سیاسی، ص ۴۰۶.

۲- الكامل فی ضعفاء الرجال ۱/۵۲۸؛ میزان الاعتدال ۱/۴۱۳.

۳- تقریب التهذیب ۱/۶۹۷.

۴- همان ۲/۳۹۲؛ دور المرأة سیاسی، ص ۴۰۰.

۵- میزان الاعتدال ۳/۴۳۴؛ لسان میزان ۳/۲۲۵.

۶- أسد الغابة ۵/۴۸۶؛ دور المرأة سیاسی، ص ۴۰۰.

۷- دور المرأة سیاسی، ص ۴۰۲.

۸- تاریخ طبری ۵/۴۸۳.

سخن‌شان شهادت بدهند و این کار چنان که مسعودی شیعه و رافضی بر آن افراد افترا می‌بندد، اولین شهادت دروغ در اسلام است.^۱

این روایات در تلاش برای این امر هستند تا نشان دهند که طلحه و زبیر و ام المؤمنین عائشه رضی الله عنهن نیت و قصد پاک و خالصی نداشتند و هدفشان یکی نبود و می‌خواهد چنین نشان دهند که عائشه قلباً موافق طلحه بود و دوست داشت که وی خلیفه شود، زیرا طلحه هم به مانند عائشه از بنی تیم بود. هم چنین در پی نشان دادن این امر می‌باشند که طلحه و زبیر هم با یکدیگر رقابتی داخلی داشتند و هر کدام از آنان مشتاق این بودند که خلافت را بدست بگیرند. این روایات دارای ضعف‌های بسیار قوی می‌باشند، چه سند برخی از آنها منقطع است و در سند برخی دیگر افراد مجهولی وجود دارد که شناخته شده نمی‌باشند، یا اینکه هر دو عیب در آنها وجود دارد.^۲ بسیاری از نویسندگان و مؤرخان تحت تأثیر این روایات قرار گرفته‌اند و بر آنها تکیه کرده و در نشر آنها نقش داشته‌اند، حال آنکه این روایات بی پایه و اساس هستند، مانند کتاب «عبریة علی» تألیف عقاد و کتاب «علی و بنوه» تألیف طه حسین و برخی دیگر از نویسندگان معاصر.^۳

۵- اقدامات آنان در بصره

وقتی که طلحه و زبیر و همراهانشان به بصره رسیدند در کنار خربیه^۴ فرود آمدند^۵ و از آنجا کسانی را نزد بزرگان و برگزیدگان قبائل فرستادند تا از آنان علیه قاتلان عثمان رضی الله عنه کمک بگیرند. بسیاری از مسلمانان بصره و دیگر شهرها اجرای قصاص بر قاتلان عثمان رضی الله عنه را دوست داشتند، اما برخی از این افراد معتقد بودند که این کار در اختیارات خلیفه می‌باشد و خروج برای انجام این امر بدون فرمان و اطاعت وی، معصیت است. لکن خروج این صحابه بزرگواری که مژده بهشت به آنان داده شده بود و خروج اعضای شورای خلافت و خروج ام المؤمنین عائشه، همسر مورد علاقه رسول خدا و فقیه‌ترین زن اسلام و درخواست شرعی و

۱- مصنف ابن ابی شیبہ ۲۸۳/۱۵. سند آن ضعیف و منقطع است؛ أنساب الأشراف ۴۷/۲. از همان طریق روایت شده است. این روایات با روایات صحیح و ثابت مخالفت دارند.

۲- مروج الذهب ۳۶۷/۲.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۳.

۴- محلی در کنار بصره. نک: خطط البصرة ومنطقها العلمی (۱۱۴-۱۲۲).

۵- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۲.

روشن آنان که کسی از صحابه آن را انکار نمی کردند، برخی از مردم بصره - از قبائل مختلف - را واداشت که به آنان پیوندند. زبیر شخصی را نزد احنف بن قیس سعدی تمیمی فرستاد تا در مسأله خونخواهی عثمانی از او طلب یاری نماید. احنف از رؤسای تمیم بود و سخن وی در میان آنان رواج داشت و از او اطاعت می کردند. احنف خود در مورد سختی این موقعیت می گوید: مسأله‌ای بسیار سخت بر من عرضه شد که تا به حال چنین چیزی بر من عرضه نشده بود و گفتم: اینکه من این افراد را که ام المؤمنین و حواری رسول خدا - زبیر بن عوام - هم با آنان می‌باشند رها کنم، این کاری بسیار بد خواهد بود.^۱ اما وی کناره گرفت و شش هزار نفر از قومش که از وی اطاعت می‌بردند کناره گرفتند، اما بسیاری از آنان از او سرپیچی کردند و مطیع طلحه و زبیر و ام المؤمنین شدند.^۲ زهری بیان کرده که عامه مردم بصره از آنان تبعیت کردند.^۳ بدین ترتیب، افراد جدیدی به طلحه و زبیر رضی الله عنهما پیوستند تا در کاری که آنان قصد اجرای آن را داشتند به آنان کمک نمایند. عثمان بن حنیف به حد توان خود - والی علی در بصره - خواست امور را سر و سامان داده و اصلاح نماید، اما امور از کنترل وی خارج شد بطوری که یکی از آنان در مورد بصره گفت: بخشی از مردم شام در میان ما فرود آمده‌اند.^۴ حتی معاویه بعدها تلاش کرد تا با کمک مردم بصره بر بصره استیلا یابد.

برخی از منابع غیر معتمد بیان کرده‌اند که عثمان بن حنیف به حکیم بن جبلة اجازه داد تا وارد جنگ شود، اما چنین چیزی ثابت نشده و در منابع صحیح هم چنین مطلبی روایت نشده است.^۵

۶- کشته شدن حکیم بن جبلة و اوباش همراه او

بعد از اینکه عائشه رضی الله عنها برای مردم بصره‌ای خطبه‌ای ایراد نمود حکیم بن جبلة آمد و جنگ را شعله ور ساخت. یاران عائشه و طلحه و زبیر نیزه‌های خود را بالا بردند و نگهداشتند که جنگ نشود، اما حکیم و همراهان او دست‌بردار نشدند و هم چنان به جنگ با آنان ادامه دادند و طلحه و زبیر و عائشه فقط از خود دفاع کردند، اما حکیم هم چنان سواران خویش را

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۳.

۲- طبقات ابن سعد ۵/۴۵۶.

۳- مصنف عبدالرزاق ۵/۴۵۶. سند آن صحیح و به صورت مرسل از زهری روایت شده است.

۴- طبقات ابن سعد ۶/۳۳۳.

۵- فتح الباری ۱۳/۲۶، خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۷.

تحریک می کرد و تشویق می نمود.^۱ علیرغم این امر عائشه رضی الله عنها اصرار داشت که جنگ برپا نشود. پس به یاران خود دستور داد که به سمت چپ بروند و از جنگجویان دور شوند و مدتی در آنجا- قبرستان بنی مازن- بمانند- و آن مردم بر آنان تاختند- تا اینکه شب آنان را از هم جدا کرد.^۲ وقتی که صبح فرارسید حکیم بن جبلة در حالی که ناسزا می گفت آمد و در دستش نیزه ای قرار داشت و به سوی عائشه و همراهان وی می رفت. حکیم در سر راه به هر مرد یا زنی که می رسید و آن فرد کار وی در ناسزاگویی به عائشه را مورد نکوهش قرار می داد، به قتل می رساند.^۳ در این هنگام مردم عبدالقیس جز آنانی که گمنام بودند به خشم آمدند و گفتند: تو دیشب چنان کردی و امروز اکنون نیز کارت را از سر گرفتی؛ به خدا قسم می گذاریم تا خدا از تو قصاص بگیرد. سپس رفتند و او را ترک کردند. افرادی از پراکنندگان قبائل که همراه حکیم به جنگ با عثمان رفته بودند و در محاصره وی شرکت داشتند به راه خود ادامه دادند. آنان می دانستند که دیگر در بصره جایی ندارند پس گرد حکیم جمع شدند و به یاران عائشه رسیدند و جنگ سختی را با هم انجام دادند.^۴ منادی عائشه بر آنان بانگ می زد و آنان را دعوت می کرد که دست از جنگ بردارند، اما آنان نمی پذیرفتند^۵ و عائشه می گفت: هیچکس را نکشید مگر آنکه با شما بجنگد. اما حکیم به دعوت منادی توجه نکرد و همچنین جنگ افزوری می کرد. در این هنگام و بعد از اینکه طبیعت این افراد جنگجو برای طلحه و زبیر روشن شد و دریافتند که آنان از چیزی پرهیز ندارند و هر حرمتی را زیر پا می گذارند و در افروختن آتش جنگ دارای هدفی می باشند، گفتند: حمد خدایی را که انتقام ما را از مردم بصره فراهم ساخت. خدایا، هیچ یک از آنان را باقی مگذار و از آنان قصاص بگیر و همه را بکش. سپس به جنگ آنان رفتند و می گفتند: هر کس که از جمله قاتلان عثمان نیست، از جنگ با ما کنار برود، زیرا ما فقط قصد جنگ با قاتلان عثمان را داریم و با کسی جنگ را آغاز نمی کنیم. سپس جنگ سختی را با هم انجام

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲- تاریخ طبری ۵/۴۹۴.

۳- همان ۴۹۵.

۴- همان ۴۹۹.

۵- همان.

دادند.^۱ از میان قاتلان بصره‌ای عثمان رضی الله عنه فقط یک نفر توانست فرار نماید. منادی طلحه و زبیر ندا می‌زدند: اگر در قبیله شما کسی هست که در جنگ مدینه و قتل عثمان دست داشته است او را نزد ما بیاورید.^۲ گروهی از آن نادانان و اوباش - چنان که عائشه می‌گوید - در تاریکی شب به سراغ وی آمده بودند تا وی را بکشند و حتی تا آستانه خانه او هم رسیده بودند و فردی راهنما به همراه خود داشتند تا آنان را به سوی عائشه راهنمایی نماید، اما خداوند شر آنان را به وسیله گروهی که گرد خانه عائشه بودند دفع کرد و آسیاب جنگ بر آنان برگشت و مسلمانان دورشان را بگرفتند و آنان را کشتند.^۳

طلحه و زبیر رضی الله عنهما و همراهانشان توانستند بر بصره سیطره یابند و به غذا و کمک غذایی نیاز داشتند، زیرا هفته‌ها بر آنان سپری شده و آنان مهمان کسی نشده بودند. پس سپاه زبیر به دارالاماره بصره و سپس به بیت المال رفت تا ارزاق خود را از آنجا تهیه نمایند و عثمان بن حنیف را رها کردند و او به نزد علی رفت.^۴

بدین ترتیب طلحه و زبیر و ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها بر بصره استیلا یافتند و تعداد زیادی از افرادی را که در هجوم بر مدینه دست داشتند که تعداد آنان را هفتاد نفر برآورد کرده‌اند و در رأس آنان حکیم بن جبله، رئیس شورشیان بصره حضور داشت و به جنگ و آتش افروزی علاقه زیادی داشت، به قتل رسانند. در این جنگ زبیر فرمانده بود و در این مورد با وی بیعت شد.^۵

۷- نامه‌های ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به دیگر شهرها

عائشه رضی الله عنها تمایل زیادی داشت تا حقیقت جنگی را که با اهل بصره روی داد برای مردم روشن گرداند. به همین دلیل برای مردم شام و کوفه و یمامه نامه نوشت. نیز نامه‌ای برای مردم مدینه نوشت تا در مورد کارهایی که انجام داده‌اند آنان را باخبر گرداند. از جمله چیزهایی که وی در نامه‌اش برای مردم نوشت این بود: آمده بودیم تا از جنگ جلوگیری کنیم و کتاب خدای عزوجل را پابداریم و حدود خدا را در باره شریف و غیر شریف و کم و زیاد اجرا کنیم مگر آنکه خدا ما را از آن بازدارد. نیکان و نجیبان مردم بصره با ما بیعت

۱- همان.

۲- همان ۵۰۱.

۳- همان ۵۰۳.

۴- همان ۴۹۳؛ خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۸.

۵- أنساب الأشراف ۲/۹۳. سند آن حسن است؛ خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۳۹.

کردند و اشرار و اوباش به مخالفت ما برخاستند و دست به اسلحه بردند و از جمله سخنانی که به ما گفتند، این بود که ام المومنین را به گروگان می گیریم به این سبب که آنان را به سوی حق خوانده و ترغیب کرده بود. خدای عزوجل روش مسلمانان را مکرر به آنان وانمود و چون حجت و دستاویزی نماند قاتلان امیرالمؤمنین عثمان دلیری نمودند، اما از پای درآمدند و جز حرقوص بن زهیر کسی از آنان جان بدر نبرد که اگر خدای سبحان بخواهد او را نیز گرفتار می کند. شما را به خدا شما نیز چنان کنید که ما کرده ایم که ما و شما در پیشگاه خدا معذور باشیم که تکلیف خویش را انجام داده ایم.^۱

۸- اختلاف بین عثمان بن حنیف و سپاه عائشه و زبیر و طلحه رضی الله عنهم

طبری از ابومخنف از یوسف بن زید از سهل بن سعد روایت کرده که گفت: وقتی عثمان بن حنیف را گرفتند ابان بن عثمان بن عفان را پیش عائشه فرستادند و نظرش را در مورد عثمان بن حنیف خواستند. عائشه گفت: او را بکشید. زنی به عائشه گفت: ای ام المؤمنین، ترا به خدا با عثمان که صحابه پیامبر خدا بوده چنین مکن. عائشه گفت: ابان را برگردانید. وقتی که او برگرداندند، عائشه گفت: بگو: عثمان را نکشید، بلکه حبس کنید. ابان گفت: اگر می دانستم که مرا برای این برگردانده اید بر نمی گشتم. مجاشع بن مسعود به آنان گفت: عثمان را بزنید و موی ریشش را بکنید. آنان چهل تازیانه به او زدند و موی ریش و سر و ابروان و مژه هایش را بکنند و او را در حبس کردند.^۲ در سند این روایت ابومخنف وجود دارد که او فردی شیعی و رافضی و متشدد است و از طریق صحیحی ثابت نشده که بتوان بر آن اعتماد کرد و صحابه بزرگوار از انجام چنین کار قبیحی منزه می باشند. چیزی که می توان از روایت سیف فهمید این است که اوباش و اغتشاش گران این کار را بر سر وی آوردند و طلحه و زبیر این کار را زشت و بسیار بد دانستند و این خبر را به سمع عائشه رساندند و عائشه گفت: او را رها کنید تا هر جا که می خواهد برود.^۳ این روایت با تفصیلاتی که ابومخنف نقل کرده است تعارض دارد، زیرا در این روایت ذکر نشده که به قتل یا حبس کردن یا کندن موهای صورت وی امر شده باشد. نویری و ابن کثیر این روایت - روایت سیف - را

۱- تاریخ طبری ۵/۵۰۱.

۲- همان ۴۹۷.

۳- همان.

برگزیده‌اند.^۱ ذهبی بیان داشته که مجاشع بن مسعود قبل از ورود به خانه عثمان بن حنیف کشته شده بود.^۲ حتی اگر هم فرض شود که مجاشع بن مسعود به قتل نرسیده بود، رهبری و فرماندهی بدست وی نبود تا این فرمانها را صادر نماید.^۳

هفتم: خروج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به کوفه

خروج امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه مورد تأیید صحابه موجود در مدینه نبود. این موضوع وقتی روشن شد که علی علیه السلام تصمیم گرفت به شام برود تا با مردم آنجا دیدار کرده و ببیند معاویه چه نظری دارد و چکار می‌کند.^۴ علی معتقد بود که مدینه دیگر دارای آن عناصر لازمی که برخی دیگر از شهرها در آن مرحله زمانی داشتند، نمی‌باشد و گفت: مردان بزرگ عرب و داراییها در عراق هستند.^۵ وقتی که ابویوب انصاری از این تمایل خلیفه اطلاع پیدا کرد به وی گفت: ای امیر مؤمنان، کاش شما در این شهر اقامت می‌کردید، زیرا پناهگاهی استوار و محل هجرت رسول خدا است و مزار و منبر ایشان و خمیر مایه اصلی اسلام در آن قرار دارد. پس اگر اعراب از شما اطاعت بردند شما هم در این شهر به مانند افراد قبلی خواهید بود و اگر قومی بر شما شورید آنان را با دشمنانشان دفع خواهی کرد، اما اگر اکنون چاره‌ای جز رفتن ندارید، بروید، شما معذور هستید. خلیفه نظر وی را پذیرفت و تصمیم به اقامت در مدینه گرفت و عمال خود را به شهرها فرستاد.^۶ اما حوادث سیاسی جدید و زیادی روی داد که خلیفه را وادار به ترک مدینه کرد و علی تصمیم گرفت به کوفه برود تا به مردم شام نزدیک باشد.^۷ هنگامی که علی داشت برای رفتن به کوفه آماده می‌شد به وی خبر رسید که عائشه و طلحه و زبیر به بصره رفته‌اند.^۸ پس مردم مدینه را تشویق کرد تا به وی کمک کنند. چون برخی از او باش در سپاه علی حضور داشتند، و نیز به خاطر روش برخورد و تعامل با آنان، برخی از مردم مدینه در همراه شدن با علی درنگ ورزیدند، زیرا بسیاری از

۱- نهاية الإرب ۳۸/۲۰؛ البداية و النهاية ۲۳۳/۷.

۲- تاریخ الإسلام، مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۳۵۹.

۳- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۵۹.

۴- الثقات، ابن حبان ۲/۲۸۳؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۱.

۵- همانجاها.

۶- همانجاها.

۷- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۱۸۳.

۸- تاریخ طبری ۵/۵۰۷.

مردم مدینه معتقد بودند که فتنه هم چنان پابرجاست و لازم است تا وقتی که امور آشکار می شوند تأمل و غور شود و می گفتند: خیر، به خدا قسم ما نمی دانیم چکار کنیم، زیرا این موضوع برای ما مشتبه است و ما تا وقتی که موضوع برایمان روشن و آشکار شود در مدینه می مانیم. طبری روایت کرده که علی با همان آرایشی که برای حرکت به سوی شام به سپاه خود داده بود از مدینه بیرون رفت و جمعی از کوفیان و بصریان نیز سبکبار با وی روان شدند که همه هفتصد کس بودند.^۱ در مورد اینکه تعداد زیادی از مردم مدینه از همراهی با علی و اجابت دعوت او درنگ ورزیدند، ادله زیادی وجود دارد، از جمله: خطبه‌های زیادی از علی بن ابی طالب که وی در آنها از این امر شکایت کرده است؛^۲ پدیده گوشه‌گیری بسیاری از صحابه بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه که امری واضح و روشن است؛ همچنین تعدادی از صحابه‌ای که در نبرد بدر حضور داشتند، بعد از کشته شدن عثمان در خانه‌های خود ماندند و تا هنگام وفات از آنها خارج نشدند.^۳ ابوحمید ساعدی انصاری - از صحابه حاضر در نبرد بدر - در مورد حزن و اندوه خود به خاطر کشته شدن عثمان بن عفان می گوید: پروردگارا، من در پیشگاه تو تعهد می‌دهم که تا وقتی که با تو ملاقات می‌کنم، نخندم.^۴ آنان معتقد بودند که خارج شدن از مدینه در آن مرحله از تاریخ، آنان را به سوی لغزش و افتادن در فتنه‌ای سوق می‌دهد که از عواقب آن در هراس هستند^۵ و می‌ترسند سلامت گذشته آنان و ثواب جهاد آنان در کنار رسول خدا در معرض خطر قرار گیرد.^۶

آنچه ذکر شد به این معنی نیست که کسی از صحابه خلیفه را همراهی نکرد، بلکه برخی از آنان همراه وی شدند، اما تعدادشان زیاد نبود. شعبی می‌گوید: غیر از علی، عمار، طلحه و زبیر کسی از صحابه رسول خدا در جنگ جمل حضور نداشتند. اگر کسی نفر دیگری را ذکر کند پس من دروغگو هستم.^۷ در روایت دیگری آمده است: اگر کسی به شما گفت که از صحابه حاضر در نبرد بدر بیشتر از چهار نفر شرکت داشته‌اند، او را تکذیب کن. علی و

۱- همان ۴۸۱.

۲- الطبقات ۳/۲۳۷؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۳.

۳- البداية و النهاية به نقل از الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۴.

۴- تاریخ الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین.

۵- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۴.

۶- همان.

۷- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۶؛ مصنف ابن ابی شیبة ۸/۷۱۰.

عمار در یک طرف جنگ و طلحه و زبیر در طرف دیگر قرار داشتند.^۱ در روایت دیگری آمده است: غیر از شش نفر از افراد حاضر در نبرد بدر کس دیگری همراه علی به بصره نرفت.^۲

پس روشن شد که منظور روایات سابق، آن دسته از صحابه است که در نبرد بدر حضور داشته‌اند. در هر حال تعدادانندی از انصار در فتنه مشارکت داشتند.

ابن سیرین و شعبی می‌گویند: وقتی که فتنه در مدینه روی داد، اصحاب رسول خدا بیشتر از ده هزار نفر بودند در حالی که کمتر از بیست نفر در آن شرکت نمودند. پس جنگ علی و طلحه و زبیر و صفین فتنه نامیده شد.^۳

بنابراین، از مباحث سابق روشن می‌شود که تعداد صحابه‌ای که همراه علی عازم بصره شدند بسیار کم بود و نمی‌توان به صورت یقینی بیان داشت که آنان در جنگ جمل مشارکت داشته‌اند. به علت سختی این ماجرا و کثرت وقایع آن، منابع تاریخی به مشارکت‌های صحابه یا شهدا و یا افراد زخمی اشاره نکرده‌اند^۴ و تنها یکی از روایات می‌گوید: جمعی از کوفیان و بصریان نیز سبکبار با وی روان شدند که همه هفتصد کس بودند.^۵ چیزی که از این روایت بدست می‌آید این است که به واقعیت آن مرحله نزدیک‌تر بوده و با مسیر حرکت حوادث انسجام بیشتری دارد. هم چنین به این دلیل که مردم مدینه دو دسته شده بودند و برخی میل به عزلت داشتند و برخی از مشارکت در وقایع درنگ می‌ورزیدند.^۶

۱- نصیحت عبدالله بن سلام به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب رضی الله عنه

عبدالله بن سلام رضی الله عنه صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست علی بن ابی طالب رضی الله عنه را از تصمیمش مبنی بر خروج منصرف سازد. به همین دلیل وقتی که علی برای رفتن آماده شده بود نزد وی آمد و ترس خود در مورد رفتن وی به عراق را بیان کرد و گفت: من می‌ترسم که نوک شمشیر به تو اصابت کند- یعنی تو کشته شوی- هم چنین به وی گفت که اگر منبر رسول خدا را

۱- العثمانیة، جاحظ، ص ۱۷۵؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۵.

۲- الخلافة الراشدة من تاریخ ابن کثیر، کنعان، ص ۳۵۶.

۳- همان.

۴- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۶۵.

۵- تاریخ طبری ۴۸۱/۵.

۶- الإنصاف فیما وقع فی تاریخ العصر الراشدی من الخلاف، ص ۳۸۸.

ترک نماید دیگر آن را هرگز نخواهد دید. علی این چیزها را از رسول خدا شنیده بود، پس در جواب وی گفت: به خدا سوگند رسول خدا این چیزها را به من گفته‌اند. افرادی از اهالی کوفه و بصره که با علی بودند چنان جرأت یافته بودند که به علی گفتند: بگذارید او را بکشیم. وضعیت چنان شده بود که قتل مسلمانانی که در سر راه آنان قرار می‌گرفتند، یا اگر از قول یا عمل کسی در مورد جان خود احساس خطر می‌کردند، برای آنان امر آسانی شده و در مورد آن اشکالی مشاهده نمی‌کردند. این سخن و تهاجم آنان بر این دلالت دارد که ورع و تقوایی نداشتند و صحابه بزرگوار را در آن جایگاه شایسته‌ای قرار نمی‌دادند که رسول خدا به مردم بعد از آنان دستور داده بود تا آنان را در آن جایگاه‌های شایسته قرار دهند. اما علی بن ابی طالب آنان را نهی کرد و گفت: عبدالله بن سلام مرد صالحی است.^۱

۲- نصیحت حسن بن علی علیه السلام به پدرش

امیرالمؤمنین از مدینه خارج شد و هنگامی که به ریزه^۲ رسید، همراه با افراد خود در آنجا اردو زد و تعدادی از مسلمانان که تعدادشان به دوست نفر می‌رسید نزد وی آمدند.^۳ در ریزه پسرش حسن در حالی که گریه می‌کرد و خوف و ناراحتیش نسبت به اختلاف و پراکندگی و تفرقه‌ای که دچار مسلمانان شده بود، آشکار بود نزد وی آمد و به پدرش گفت: به تو چیزی گفتم اما تو آن را نشنیده گرفتی، فردا دچار بلایی می‌شوی و کسی تو را یاری نمی‌کند. علی گفت: پیوسته مانند زن ناله می‌کنی، چه گفتی که من انجام ندادم؟ حسن گفت: وقتی عثمان را محاصره کردند به تو گفتم از مدینه بیرون شو تا وقتی که او را می‌کشند آنجا نباشی. پس از آن، روزی که او کشته شد به تو گفتم بیعت نکن تا فرستادگان ولایات و قبائل بیایند و بیعت هر شهر نزد تو بیاید. پس از آن وقتی که این دو مرد چنان کردند گفتم در خانه ات بنشین تا توافق کنند و اگر فساد شد بدست دیگری باشد، اما به من گوش ندادی. علی گفت: پسر، اینکه گفتی چرا وقتی عثمان را محاصره کردند از مدینه خارج نشدی، به خدا ما را نیز چون او محاصره کرده بودند. اینکه گفتی بیعت نمی‌کردی تا بیعت شهرها بیاید، کار بدست مردم مدینه بود و نخواستم کار تباه شود. آنچه درباره خروج

۱- مسند ابی یعلی ۱/۳۸۱. محقق کتاب می‌گوید: سند آن صحیح است.

۲- در فاصله ۲۰۴ km شرق مدینه.

۳- أنساب الأشراف ۲/۴۵؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۴۳.

طلحه و زبیر گفتی، این برای مسلمانان وهن و ضعف بود. به خدا قسم از وقتی که خلیفه شده‌ام پیوسته بر من چیره بوده‌اند و اختیار نداشتم و چنان که باید تسلط نداشتم. اینکه گفتی در خانه می‌نشستم، با تکلیف خود و با کسانی که پیش من می‌آمدند چه می‌کردم؟ می‌خواستی مثل گفتار باشم که محاصره‌اش کنند و بگویند: نیست، نیست، اینجا نیست، تا پاهایش را ببندند و بیرون بکشند. اگر در تکالیف خلافت که بر عهده من می‌باشد، ننگرم، پس چه کسی در آن بنگرد؟ پسر، پس دست از سرم بردار.^۱

امیر المؤمنین در مورد این قضیه تصمیم قاطع و روشنی گرفته بود و کسی نمی‌توانست او را از تصمیمش برگرداند. وی محمد بن ابوبکر صدیق و محمد بن جعفر را از ریزه به بصره فرستاد تا مردم بصره را به کمک فراخواند. اما این دو در مأموریت خود موفق نبودند، زیرا ابوموسی اشعری فرماندار علی در کوفه مردم را بازداشت و از خروج و جنگ در فتنه نهی کرد و هشدار رسول خدا در مورد حضور در فتنه را برای آنان بیان کرد.^۲ بعد از آن، علی هاشم بن عتبۀ بن اُبی وقاص را فرستاد، اما او هم به خاطر تأثیری که ابوموسی بر مردم گذاشته بود، دست خالی برگشت.^۳

۳- فراخواندن مردم کوفه از ذی قار^۴ توسط علی بن اُبی طالب^۵

علی سپاه خود را به ذی قار برد و بعد از گذشت هشت روز از خروج خود از مدینه، همراه با قریب نهصد نفر در آنجا اردو زد.^۵ وی این بار عبدالله بن عباس را به کوفه فرستاد، اما مردم وی را معطل گذاشتند و با او نیامدند. سپس علی عمار بن یاسر و فرزندش حسن را فرستاد و ابوموسی را از سمت خود عزل کرد و قرظۀ بن کعب را به جای او منصوب کرد.^۶ قعقاع نقش زیادی در قانع ساختن مردم کوفه داشت، چه در میان آن به سخن ایستاد و گفت: من خیر خواه و دلسوز شمایم و می‌خواهم راه صواب را گیرید و سخنی درست با شما می‌گویم. گفتار درست این است که ناچار باید زمامداری وجود داشته باشد که کار مردم را به نظام آورد و حق را از ظالم بگیرد و مظلوم را نیرو دهد. اینک علی زمامدار است و دعوت

۱- تاریخ طبری ۵/۴۸۲.

۲- تاریخ طبری ۵/۵۱۴؛ مصنف ابن اُبی شیبۀ ۱۵/۱۲. سند آن حسن است.

۳- خلافة علی بن اُبی طالب، ص ۱۴۴؛ سیر أعلام النبلاء ۳/۴۸۶.

۴- اُبی متعلق به بکر بن وائل در نزدیکی کوفه. معجم البلدان ۴/۳۹۳.

۵- تاریخ طبری ۵/۵۱۹-۵۲۱.

۶- فتح الباری ۱۳/۵۳؛ التاریخ الصغیر ۱/۱۰۹.

منصفانه می کند و به صلح دعوت می نماید. حرکت کنید و کار را از نزدیک ببینید و بشنوید.^۱ حسن بن علی تأثیر روشنی در این امر داشت، چه در میان مردم به سخن ایستاد و گفت: ای مردم، به ندای امیر خویش پاسخ بگویید و سوی برادرانتان حرکت کنید. باید کسانی برای این کار روان شوند. به خدا اگر خردمندان به آن اقدام کنند برای حال و بعد بهتر است. دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری مشترک کمک کنید.^۲ بسیاری از مردم کوفه دعوت آنان را قبول کردند و مابین شش تا هفت هزار نفر از آنان همراه عمار و حسن به نزد علی رفتند و سپس دو هزار نفر از مردم بصره هم به آنان پیوستند و سپس عده‌ای دیگر از قبائل مختلف نزد آنان آمدند و بدین ترتیب تعداد افراد سپاه وی در هنگام وقوع جنگ قریب دوازده هزار نفر شد.^۳ وقتی که مردم کوفه نزد علی رسیدند علی به آنان گفت: ای مردم کوفه، شما شوکت عجمان و شاهانشان را ببردید و جماعت‌هایشان را پراکنده کردید و میراث آنان به شما رسید و شما ناحیه خویش را ثروتمند ساختید و مردم را علیه دشمنانشان یاری دادید. دعوتتان کرده ام تا همراه ما برادران بصره‌ای را ببینید، اگر باز آمدند و دست برداشتند این همان است که ما می‌خواهیم و اگر اصرار ورزیدند مدارا می‌کنیم و از آنان کناره می‌گیریم تا تجاوز آغاز کنند و کاری را که موجب اصلاح باشد بر تباهی مرجع می‌داریم. *إن شاء الله* که نیرویی جز به کمک خدا وجود ندارد.^۴

۴- اختلاف نظر موجب ابطال دوستی نمی‌شود

این سخن بر وضعیت صحابه در ماجرای فتنه منطبق می‌باشد، زیرا آنان با وجود اختلاف نظر، کسی از آنان نسبت به برادران خود کینه‌ای نداشت، مانند این ماجرای که در کوفه روی داد که بخاری آن را از ابووائل نقل کرده که گفت: وقتی که علی عمار را نزد مردم کوفه فرستاد تا آنان را برای کمک فراخواند، ابوموسی اشعری و ابومسعود عقبه بن عمرو انصاری نزد وی رفتند و گفتند: از زمانی که اسلام آورده‌ای کاری را انجام نداده‌ای که نزد ما ناخوشایندتر از تعجیل و سعی تو در این موضوع باشد. عمار گفت: من هم از زمانی که شما اسلام آورده‌اید

۱- تاریخ طبری ۵/۵۱۶.

۲- همان.

۳- مصنف عبدالرزاق ۵/۴۵۶-۴۵۷. سند آن تا زهری صحیح و مرسل است؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۴۶. عبدالحمید علی می‌گوید: سند آن حسن لغیره است.

۴- تاریخ طبری ۵/۵۱۹.

کاری را از شما ندیده‌ام که نزد من ناخوشایندتر از تأخیر شما در این قضیه باشد. در روایت دیگری آمده است: ابومسعود - که فردی توانگر بود - به غلامش گفت: ای غلام، دو حله بیاور و یکی را به عمار و دیگری را به ابوموسی بده و گفت: آن را بپوشید و با آن به نماز جمعه بروید.^۱ در این ماجرا مشاهده می‌شود که ابومسعود و عمار همدیگر را خطاکار می‌دانند، اما با این وجود ابومسعود حله‌ای را به عمار می‌دهد تا آن را بپوشد و با آن در نماز جمعه حاضر شود، زیرا در آن هنگام عمار لباس سفر بر تن داشت و حالت پوشش وی حالت پوشش جنگی بود و ابومسعود دوست نداشت که عمار در آن لباس در نماز جمعه حاضر شود. این کار بر این دلالت دارد که آن دو با هم نهایت دوستی را داشتند، کار یکدیگر در فتنه را عیب و خطا می‌دانستند، زیرا عمار معتقد بود که تأخیر ابوموسی و ابومسعود در تأیید و کمک به علی خطا است و ابوموسی و ابومسعود معتقد بودند که شتاب و تعجیل عمار در تأیید علی عیب و خطا است، و هر دو در مورد کاری که می‌کردند برای خود دلایلی قانع‌کننده داشتند، چه ابومسعود و ابوموسی معتقد بودند که به دلیل وجود احادیثی در مورد ترک جنگ در زمان فتنه و با توجه به وعیدهایی که در مورد حمل سلاح علیه مسلمانان وجود دارد باید جنگ را رها کرد و عمار به مانند علی معتقد بود که با طغیانگران و پیمان‌شکنان جنگ شود و به این قول الهی تمسک جست که می‌فرماید: ﴿فَقَاتِلُوا آلَی تَبَغَى﴾ (حجرات: ۹) و معتقد بود که وعید وارده در مورد جنگ را بر کسی حمل کرد که بر دیگری تعدی می‌نماید. هر دو گروه تمایلی به قتل یکدیگر نداشتند و هر دو از کوچک‌ترین اسباب برای جلوگیری از ایجاد جنگ قبل از وقوع آن و جلوگیری از گسترش یافتن آن بعد از وقوع بهره می‌بردند، زیرا هر دو جنگ با هم را دوست نداشتند.^۲

۵- سوالاتی در راه

الف - ابورفاعه بن رافع بن مالک عجلان انصاری وقتی که علی علیه السلام قصد خروج از ربنده را کرد به وی گفت: ای امیر مؤمنان، چه می‌خواهی و ما را کجا می‌بری؟ علی گفت: آنچه که می‌خواهیم و قصد آن را داریم صلح است اگر از ما بپذیرند و دعوت ما را اجابت نمایند. گفت: اگر قبول نکردند چه؟ علی گفت: با عذرشان رهایشان می‌کنیم و حقشان را می‌دهیم و

۱- صحیح البخاری، کتاب: الفتن.

۲- المدینه النبویه فجر الإسلام و العصر الراشدی ۲/۳۰۴.

صبر می کنیم. گفت: اگر راضی نشدند چه؟ علی گفت: تا با ما کاری نداشته باشند با آنان کاری نداریم. او گفت: اگر کاری داشتند چه؟ علی گفت: دفاع می کنیم. گفت: نیکو است. وی این سلسله از سوالات و جوابها را شنید و به آن راضی و خشنود شد و گفت: تو را به کردار خشنود می کنم چنان که به گفتار خشنودم کردی و این شعر را خواند:

دراکها دراکها قبل الفوت

و انفر بنا واسمُ بنا نحو الصوت

لا وألَّتْ نفسي إن هبت الموت^۱

(دریاب دریاب، پیش از آنکه فرصت از دست برود. ما را به طرف این صدا ببر. جانم نماند اگر از مرگ بترسم).

ب- سوال عده‌ای از اهل کوفه و از جمله اعرور بن بنان منقری. وقتی مردم کوفه نزد امیر المومنین علی در ذی قار رسیدند عده‌ای از مردم کوفه از جمله اعرور بن بنان منقری نزد وی رفتند. علی به وی گفت: اصلاح و ایجاد سازش و خاموش کردن جنگ دشمنی بر من لازم است تا که شاید خداوند به وسیله ما پراکندگی این امت را جمع نماید و جنگ را به پایان برساند، اگر دعوت ما را قبول کردند. اعرور گفت: اگر قبول نکردند، چه؟ علی گفت: مادامی که کاری با ما نداشته باشند با آنان کاری نداریم. اعرور گفت: اگر ما را رها نکردند چه؟ علی گفت: از خودمان دفاع می کنیم. اعرور گفت: آیا به مانند آنچه از این موارد که علیه آنان می‌باشد برای آنان نیز خواهد بود؟ (یعنی چنین احکامی برای آنان نیز جایز می‌باشد؟) علی گفت: آری.^۲

ج- ابوسلامه دألانی از جمله کسانی بود که از او سوال کرد و به ایشان گفت: به نظر تو اگر این قوم که به خونخواهی برخاسته‌اند از این کار خدای عزوجل را منظور داشته باشند معذور خواهند بود؟ علی گفت: آری. ابوسلامه گفت: آیا تو نیز به خاطر تأخیری که در این کار انجام می‌دهی معذور هستی؟ علی گفت: آری، وقتی کاری نامشخص باشد باید ابتدا کاری را که به احتیاط نزدیک‌تر است و نفع شامل‌تری دارد انجام داد. ابوسلامه گفت: اگر فردا چاره‌ای جز جنگ وجود نداشت حال ما و حال آنان چگونه خواهد بود؟ علی گفت:

۱- تاریخ طبری ۵/۵۱۰.

۲- البداية و النهاية ۷/۲۵۰؛ تاریخ طبری ۵/۵۲۹.

امیدوارم که هر کس از ما و آنان با قلب پاک کشته می‌شود خداوند او را وارد بهشت گرداند.^۱

د- مالک بن حبیب نیز از علی بن ابی طالب سوال کرد و گفت: اگر با این قوم رو در رو شدی چکار خواهی کرد؟ علی گفت: معلوم داشته‌ایم که صلاح دست نگه داشتن است، اگر با ما بیعت کردند چه بهتر، اما اگر جز جنگ راهی نبود در این صورت این شکافی است که به هم نخواهد آمد. مالک گفت: اگر از جنگ چاره‌ای نبود وضع کشتگان ما چگونه خواهد بود؟ علی گفت: هر که خدای عزوجل را مدنظر داشته است این کار برایش سودمند واقع شده و مایه نجات وی می‌شود.^۲

هدف امیرالمؤمنین ایجاد صلح و خاموش کردن آتش فتنه بود و جنگ در دستور کار وی قرار نداشت، زیرا اگر جنگ روی می‌داد این دردی بود که درمان نداشت. کسی که در این جنگ از دو طرف به قتل می‌رسید در گرو نیتش بود، خواه در کنار امیرالمؤمنین می‌جنگید یا علیه ایشان. بدین ترتیب، علی بن ابی طالب بیان می‌دارد که مسلمانانی که بعد از شهادت عثمان در مورد این قضیه خروج کرده‌اند دنبال اصلاح و از بین بردن فتنه هستند و مجتهد می‌باشند و اجرشان به اندازه اخلاص آنان در نیت و پاکی قلبشان است.^۳

هشتم: تلاشهایی برای برقراری صلح

قبل از اینکه علی علیه السلام سپاه خود را به طرف بصره حرکت دهد چند روز را در ذی قار اقامت کرد. هدف وی از بین بردن فتنه و تفرقه با وسائل مسالمت‌آمیز و دور ساختن مسلمانان از شر جنگ و درگیری مسلحانه به قدر توان و وسع بود. طلحه و زبیر نیز چنین نیت و وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین که از فتنه کناره گرفته بودند برای برقراری صلح تلاشهایی را انجام دادند، از جمله:

۱- عمران بن حصین رضی الله عنه

وی کسی را به میان مردم فرستاد تا عزم آنان بر جنگ و رویارویی را سست کند. سپس کسی را نزد بنی عدی - آنان تعداد زیادی بودند که به زبیر پیوسته بودند - فرستاد. فرستاده وی نزد آنان که در مسجد خود بودند آمد و به آنان گفت: عمران بن حصین صحابه رسول

۱- البداية و النهایة ۷/۲۵۰.

۲- تاریخ طبری ۵/۵۲۹. در کتاب این ارجاع به اشتباه آمده بود اصلاح کردم.

۳- الإنصاف، د. حامد، ص ۴۰۶.

خدا مرا نزد شما فرستاده است و شما را نصیحت می کند و به خدای یگانه سوگند می خورد که اگر برده‌ای حبشی و مجدع - بینی بریده - باشد و در بالای کوهها گوسفندانی را بچرانند و تا دم مرگ بر همین وضعیت باشد نزد وی دوست داشتنی تر از این است که به سوی یکی از این دو گروه تیری پرتاب کند که به هدف بخورد یا به خطا برود. پس پدر و مادرم به فدایتان باشد دست نگه دارید. مردم در جواب وی گفتند: دست از سر ما بردار، به خدا قسم ما هرگز بازمانده رسول خدا - منظورام المؤمنین عائشه است - را به خاطر چیزی رها نمی کنیم.^۱

۲- کعب بن سور رحمه الله

وی یکی از بزرگان تابعین بود. او در این راه تلاش زیادی به خرج داد و چنان نقشی ایفا کرد که هر کسی قادر به ادای آن نبود. او همچنان به تلاش خود برای صلح ادامه داد تا اینکه چیزی که از آن بیم داشت روی داد و قربانی تلاشهای خود شد، زیرا وی در حالی که در میان دو صف قرار داشت و مردم را به داور قرار دادن قرآن و دست برداشتن از سلاح دعوت می کرد به قتل رسید.^۲

۳- قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه قعقاع بن عمرو تمیمی رضی الله عنه را برای انجام صلح نزد طلحه و زبیر رضی الله عنهما فرستاد و به وی گفت: نزد این دو مرد برو و آنان را به الفت و اتحاد دعوت کن و خطر تفرقه را به آنان بگو. قعقاع به بصره رفت و از عائشه شروع کرد و به وی گفت: مادر جان، برای چه سوی این ولایت آمده‌ای؟ عائشه گفت: پسر، برای اصلاح میان مردم. پس قعقاع از وی خواست تا کسی را نزد طلحه و زبیر بفرستد تا آن دو حاضر شوند تا در حضور عائشه با آنان صحبت نماید.

۱- طبقات ابن سعد ۴/۸۷؛ خلافة علی، عبد الحمید، ص ۱۴۸.

۲- طبقات ابن سعد ۷/۹۲. وی از دو طریق که سند آن صحیح می باشد آن را روایت کرده است؛ خلافة علی، عبد الحمید، ص ۱۴۹.

* گفتگوی قعقاع با طلحه و زبیر رضی الله عنهما

وقتی که آن دو حاضر شدند قعقاع در مورد سبب حضورشان از آنان سؤال کرد و آنان هم به مانند عائشه گفتند: برای اصلاح بین مردم. قعقاع به آن دو گفت: به من بگویید طریقه این اصلاح چیست؟ به خدا اگر آن را بدانیم همراه با شما به اصلاح دست زنیم و اگر ندانیم آن را انجام نمی‌دهیم. آن دو گفتند: کار قاتلان عثمان است که باید کشته شوند، زیرا اگر بدون قصاص رها شوند این ترک قرآن و تعطیل کردن احکام آن است و اگر از آنان قصاص گرفته شود این احیای قرآن و دستورات آن است. قعقاع گفت: در بصره ششصد نفر از قاتلان عثمان حضور داشتند که شما همه را جز حرقوص بن زهیر سعدی به قتل رساندید و چون او از دست شما فرار کرد نزد قومش از بنی سعد پناهنده شد و هنگامی که شما خواستید او را از آنان بگیرید و به قتل برسانید قومش شما را از این کار منع کرد و شش هزار نفر از مردم بنی سعد که از شما کناره گرفته بودند برای حمایت از او بپاخواستند و به مانند فرد واحدی در مقابل شما ایستادند. حال اگر شما حرقوص را ترک کنید و او را نکشید، در واقع شما چیزی را که خود می‌گویید و آن را از علی درخواست می‌کنید ترک کرده‌اید و اگر به خاطر دستیابی به حرقوص با علی بجنگید و آنان بر شما غلبه یابند و شما را شکست دهند در محذور قرار می‌گیرید و آنان را تقویت می‌کنید و گرفتار چیزی می‌شوید که خوشایند شما نیست. شما به خاطر اینکه حرقوص را مطالبه کردید ربیعه و مضر را به خشم آوردید، زیرا آنان برای کمک به بنی سعد برای جنگ با شما و رها کردن آنان اجتماع کردند. این وضعیت که برای شما روی داد، برای علی هم روی داد، زیرا قاتلان عثمان در سپاه وی حضور داشتند.

راه حل پیشنهادی قعقاع

راه حل وی صبر و درنگ و حفظ آرامش بود. ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و همراهانش تحت تأثیر منطق قعقاع و استدلال مقبول وی قرار گرفتند و ام المؤمنین به وی گفت: ای قعقاع، به نظر تو باید چکار کرد؟ قعقاع گفت: علاج این کار حفظ آرامش است و در گرفتن قصاص از قاتلان عثمان باید بردباری و تأمل کرد و چون اختلافات به پایان رسید و امت در مورد امیر المؤمنین علی به اتفاق نظر دست پیدا کرد وی برای گرفتن قصاص از قاتلان عثمان فراغت می‌یابد. اگر شما با علی بیعت کنید و با او هم نظر گردید این نشان خیر و آثار رحمت و توانایی بر گرفتن انتقام عثمان است، اما اگر از این کار ابا بوزرید و به تکلیف گرایش یابید این نشان شر و از دست رفتن انتقام است. پس عافیت را مرجح دانید تا

از آن بهره‌مند شوید. کلید خیر باشید چنان که در ابتدا هم چنین بودید. به معرض بلیه مروید و ما را هم در معرض آن قرار ندهید که هم ما و هم شما را از پای در آورد. به خدا قسم این سخنان با شما می‌گویم و بیم آن دارم که کار سامان نیابد تا خدا این امت را که کارش آشفته و این حادثه بر آن فرود آمده به محنت افکند که این حادثه را نباید آسان گرفت که چون کارهای دیگر نیست و چنان نیست که یکی یکی را کشته باشد یا گروهی یکی را و یا قبیله‌ای قبیله‌ای را کشته باشند.

آنان به سخن قانع کننده و از سر صدق و اخلاص قعقاع قانع شدند و در مورد دعوت وی به صلح موافقت کردند و به وی گفتند: نکو گفتمی و صواب آوردی، باز گرد، اگر علی بیاید و رأی او نیز همانند تو باشد این کار به اصلاح گراید. قعقاع که در مأموریت خود موفق شده بود به ذی قار، نزد علی برگشت و ماجرا را برای علی بیان کرد و علی از این موضوع خوشحال شد و مردم در نزدیکی صلح قرار گرفتند، عده‌ای ناخشنود و عده‌ای راضی.^۱

بشارتهای اتفاق نظر در میان دو گروه

وقتی که قعقاع برگشت و خبر را به علی داد علی دو نفر^۲ را نزد عائشه و زبیر و همراهانشان فرستاد تا در مورد خبر قعقاع کسب اطمینان نماید. آن دو نزد علی برگشتند و گفتند که طلحه و زبیر گفته‌اند که قراردادی که با قعقاع بستیم پابرجاست، پس اینجا بیا. پس علی رفت و در میان آنان فرود آمد و افراد هر قبیله‌ای پهلوی قبیله خویش فرود آمدند، مضریان، نزد مضریان، افراد قبیله ربیعہ نزد ربیعہ و اهل یمن نزد اهالی یمن، و تردید نداشتند که صلح می‌شود. آنان پهلوی هم بودند و پیش هم می‌رفتند و جز صلح سخن و نیتی نداشتند.^۳ امیرالمؤمنین علی وقتی که قصد رفتن کرد تصمیم مهم خود را اعلام کرد و گفت: بدانید که من فردا حرکت می‌کنم - یعنی به سوی بصره - شما نیز حرکت کنید، ولی هیچ یک از آنان که به نحوی بر ضد عثمان کمک کرده‌اند نیایند.^۴

۱- البدایة و النہایة ۷/۷۳۹؛ تاریخ طبری ۵/۵۲۱.

۲- تاریخ طبری ۵/۵۲۱.

۳- همان ۵۳۹.

۴- همان ۵۲۵.

نهم: برپایی جنگ

۱- نقش سبئیان در برپایی جنگ

در اردوگاه لشکر علی، تعدادی از آن طاغیان و خوارج که عثمان رضی الله عنه را به قتل رسانده بودند حضور داشتند که برخی از آنان بعینه معلوم نبودند و برخی دیگر مورد حمایت قبائل خود بودند و عده‌ای هم بودند که دلیلی در مورد اتهام آنان وجود نداشت و برخی دیگر منافق بودند و توانایی اظهار نفاق خود را نداشتند.^۱ پیروان ابن سبا جهت نجات یافتن خود از قصاص تمایل زیادی به برافروخته ساختن آتش فتنه و شعله‌ور ساختن آتش آن داشتند.^۲ وقتی مردم فرود آمدند و آرام گرفتند علی روان شد و طلحه و زبیر نیز روان شدند و به هم رسیدند و درباره مورد اختلاف با هم سخن گفتند و وقتی دریافتند که کار به تفرقه افتاده و نمی‌توان به جایی رسید کاری را بهتر از صلح و جلوگیری از جنگ ندانستند. بدین ترتیب - با چنین توافقی - از هم جدا شدند و علی به اردوگاه خود و طلحه و زبیر هم به اردوگاه خود بازگشتند. طلحه و زبیر پیش سران گروه خود فرستادند و علی نیز پیش سران قوم خود فرستاد، البته بجز آنهایی که عثمان را محاصره کرده بودند. آن شب به نیت صلح و عافیت گذشت و شکی در وقوع صلح نداشتند و برخی نزد برخی دیگر بوده و برخی نزد برخی دیگر می‌رفتند و جز صلح نیت و سخن دیگری نداشتند. اما کسانی که در ماجرای فتنه و قتل عثمان دست داشتند بدترین شب عمر خود را می‌گذراندند، زیرا در شرف مرگ قرار گرفته بودند. آنان آن شب را با هم به مشورت پرداختند. یکی از آنان - مالک اشتر - گفت: حال طلحه و زبیر را دانسته بودیم، اما حال علی را تا به امروز ندانسته بودیم. آنان این موضوع را وقتی فهمیدند که علی از مردم درخواست کرد که فردا حرکت کنند و کسی از افرادی که به نحوی در قتل عثمان دست داشته است با وی حرکت نکند. آن فرد همچنین گفت: به خدا رای مردم در مورد ما یکسان است و اگر با علی صلح کنند بر سر خون ماست.^۳ عبدالله بن سبا - که در میان آنان بود و مورد مشورت قرار می‌گرفت - گفت: ای مردم، پیروزی شما در اختلاط با آنان است. پس با آنان مماشات کنید - یا با آنان مخلوط شوید - و چون فردا افراد به ملاقات آمدند میان آنان جنگ اندازید و فرصت تفکر به آنان ندهید تا کسی که با وی

۱- همان ۵۲۶.

۲- همان ۵۲۷؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۲۰.

۳- تاریخ طبری ۵/۵۲۶.

هستید از صلح بازماند و خدا علی و طلحه و زبیر و موافقان آنان را از کاری که شما خوش ندارید باز بدارد. آنان این رأی را پسندیدند و بر این قرار پراکنده شدند و سایر مردم از این ماجرا بی‌خبر بودند.^۱ آنان مخفیانه در مورد این رأی با هم به توافق رسیدند و صبحدم بی‌آنکه همسایگان بدانند رفتند و پنهانی به کار پرداختند و مضریان نزد مضریان و ربیعان سوی ربیعان و یمنیان نزد یمنیان رفتند و سلاح در آنان نهادند. مردم بصره و دیگر افراد در برابر کسانی که به آنان حمله آورده بودند پیاختند. طلحه و زبیر با سران قوم مضر آمدند و عبدالرحمان بن حارث بن هشام را جهت آرایش دادن و فرماندهی سمت راست و عبدالرحمان بن عتاب بن أسید را جهت آرایش دادن و فرماندهی سمت چپ فرستادند و خود در مرکز سپاه ایستادند و گفتند: چه شده است؟ گفته شد: مردم کوفه شبانه بر ما حمله آوردند. پس طلحه و زبیر گفتند: می‌دانستیم که علی تا خون نریزد و حرمت نشکند دست بر نمی‌دارد و با ما صلح نمی‌کند. سپس با مردم بصره برگشتند. مردم بصره مهاجمان را بکوفتند و سوی اردوگاهشان رانندند.^۲ علی و اهل کوفه سر و صدا را شنیدند. سبئون یکی را نزد علی نهاده بودند تا آنچه را که خود می‌خواهند به علی گزارش دهد و چون علی گفت: چه شده است؟ آن مرد گفت: ناگهان جمعی از مخالفان به ما شیخون زدند و ما آنها را به عقب راندیم. علی به فرمانده سمت راست سپاه گفت: به سمت راست برو. به فرمانده سمت چپ گفت: سمت چپ برو. در این اثنا سبئان پیوسته به تحریک جنگ می‌پرداختند.^۳ گرچه این آغاز جنگ روی داد اما دو طرف هم چنان خویشنداری می‌کردند تا اینکه واقعت ماجرا روشن شود و علی و همراهانش بر این اتفاق داشتند که جنگ را آغاز نمایند تا اینکه طلحه و زبیر جنگ را آغاز نمایند تا بدین ترتیب حجت را تمام کرده و حق جنگ داشته باشند. آنان با این وجود فراریان را نمی‌کشتند و زخمیها را خلاص نمی‌کردند اما سبئان پیوسته به تحریک جنگ می‌پرداختند.^۴ در جانب دیگر، طلحه که روی مرکب خود بود و مردم اطراف او را گرفته بودند می‌گفت: ای مردم، آیا ساکت می‌شوید؟ اما مردم به او توجه نمی‌کردند و ساکت نمی‌شدند و او فقط توانست بگوید: أف بر شما، أف بر شما، شما فقط به

۱- همان ۵۲۷.

۲- تاریخ طبری ۵/۵۴۱.

۳- همان.

۴- همان.

مانند پروانه‌های اطراف آتش - به معنی نادانی و سبکسری - و مگسان طمع هستید.^۱ آیا پروانگان گرد آتش و مگسان طمع کسی غیر از این سبثیان می‌باشند؟! بلکه تلاشها برای انجام صلح تا آخرین لحظات نبرد ادامه می‌یابد.

از خلال این مباحث می‌توان تأثیر ابن سبا و پیروان سبئی او را در نبرد مشاهده کرد و می‌توان به روشنی - و به صورتی که جای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد تمایل زیاد صحابه به ایجاد صلح و متحد ساختن مردم مشاهده نمود. این همان سخن حقی است نصوص آن را ثابت می‌کنند و انسان در مورد آن احساس آرامش می‌کند.^۲

قبل از اینکه وارد بحث در مورد مراحل نبرد شویم لازم به ذکر است که اشاره کنیم تأثیر سبئی در نبرد جمل تقریباً مورد اجماع علما است، خواه آنان را مفسدان یا اوباش دو طائفه و یا قاتلان عثمان یا سفیهان و کم خردان یا اوباشان نام برده و یا به صورت صریح آنان را سبئی نام نهاده باشند.^۳ حال در زیر به برخی از نصوصی که مؤید این امر می‌باشند اشاره می‌شود:

الف - در کتاب «أخبار البصرة» عمر بن شبة آمده است کسانی که قتل عثمان به آنان منسوب شد ترسیدند که دو گروه در مورد قتل آنان با هم به توافق برسند. به همین دلیل میان آنان جنگ به راه‌انداختند و آن ماجراها روی داد.^۴

ب - امام طحاوی می‌گوید: فتنه جمل بدون اختیار علی و طلحه روی داد، بلکه مفسدان بدون اختیار افراد سابق آن را به راه‌انداختند.^۵

ج - قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: صلح انجام شد و دو گروه با رضایت از هم جدا شدند. پس قاتلان عثمان ترسیدند که بر آنها سلطه یابند و آنان را احاطه نمایند. بنابراین با هم جمع شدند و به مشورت پرداختند و در مورد راه حل ماجرا با هم اختلاف نظر داشتند، اما بعد از مدتی بر این امر به اتفاق رسیدند که در میان دو گروه پراکنده شوند و هنگام سحر در میان دو اردوگاه جنگ را آغاز نمایند و با آنان اختلاط یابند و گروهی که در اردوگاه علی قرار دارند فریاد برآورند که گروه طلحه و زبیر به ما خیانت کردند و گروهی که در اردوگاه طلحه و زبیر هستند فریاد برآورند که علی به ما خیانت کرد. ماجرا به همان شکلی که آنان

۱ - تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۸۲.

۲ - عبدالله بن سبا و أثره فی أحداث الفتنة فی صدر الإسلام، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۳ - همان ۱۹۴.

۴ - فتح الباری ۱۳/۵۶.

۵ - شرح العقيدة الطحاوية، ص ۵۴۶.

طرح ریزی کرده بودند روی داد و جنگ آغاز شد. پس هر یک از دو گروه مکروهی را که برای وی داده بود دفع می کرد و از ریخته شدن خون خود جلوگیری می نمود و وقوع این کار از دو گروه و دفاع آنان از خود، درست و طاعت خداوند می باشد. این رأی صحیح و مشهور می باشد و من هم با آن تمایل دارم و به آن قائل می باشم.^۱

د- قاضی عبدالجبار معتزلی اقوال علما در مورد به توافق رسیدن علی، طلحه، زبیر و عائشه در مورد صلح و ترک جنگ و استقبال از گفتگو در مورد این امر را نقل کرده است و نیز نقل نموده که آن دسته از دشمنان عثمان که در میان اردوگاه بودند از این امر ناخشنود بودند و ترسیدند که دو گروه در مورد آنان فراغت یابند. به همین دلیل در باره آن واقعه - که امری معروف است - دست به چاره اندیشی زدند و آن وقایع - یعنی جنگ جمل - روی داد.^۲

ه- قاضی ابوبکر بن العربی می گوید: علی به بصره وارد شد. آنان به هم نزدیک شدند تا تدبیری بیندیشند. اما هوی و هوس پرستان آنان را رها نگذاشته و شروع به خونریزی کردند و در میان آنان جنگ برپا شد و غوغاء و هرج و مرج مستولی گشت. همه این مسائل به این خاطر بود که حجت و برهانی ارائه نگشته و آنچه پنهان بود آشکار نگردد و قاتلان عثمان پنهان بمانند، زیرا شخصی واحد در لشکر می تواند تدبیر آن لشکر را فاسد کند، حال چه رسد به اینکه هزار نفر این کار را انجام بدهند!^۳

ابن حزم می گوید: دلیل این امر این است که آنان با هم اجتماع کردند و با هم به جنگ پرداختند. وقتی که شب فرا رسید قاتلان عثمان دریافتند که حمله و تدبیر دو گروه علیه آنان خواهد بود. پس شبانه وارد اردوگاه طلحه و زبیر شدند و بر آنان حمله بردند و مردم دست به دفاع از خود زدند تا اینکه با اردوگاه علی در هم آمیختند و افراد اردوگاه علی هم به دفاع از خود پرداختند و هر دو گروه گمان می بردند - و در این شکی وجود ندارد - که گروه دیگر جنگ را آغاز کرده است و کار در هم آمیخت و مردم فقط قادر به دفاع از خود بودند و فاسقانی که عثمان را به قتل رسانده بودند و سبب آن دست از تحریک جنگ و برافروخته ساختن آن بر نمی داشتند. بنابراین دو گروه در هدف و مقصود خود مصیب هستند و از خود

۱- التمهید، ص ۲۳۳.

۲- تثبیت دلائل النبوة، عبدالجبار همدانی، ص ۲۹۹.

۳- العواصم من القواصم، ص ۱۵۶-۱۵۷.

دفاع کرده‌اند. زیر برگشت و جنگ را به حال خود وانهاد و تیری ناشناس به سوی طلحه که ایستاده بود و از حقیقت این اختلاط - یعنی اختلاط افراد - بی‌خبر بود آمد و به زخمی‌اصابت کرد که در روز جنگ احد و در حضور رسول خدا برداشته بود، و او برگشت و در جا از دنیا رفت. زیر هم - بعد از اینکه از نبرد عقب نشست در وادی السباع در فاصله کمتر از یک روزی بصره کشته شد. آری، وضعیت چنین بود.^۱

ذهبی می‌گوید: جنگ جمل را نادانان دو گروه برافروختند.^۲ نیز می‌گوید: دو گروه با هم صلح کردند و علی و طلحه قصد جنگ نداشتند و حتی آنان در مورد اتحاد سخن گفتند. اما اوباش دو گروه به هم تیراندازی کردند و بدین سان آتش جنگ روشن شد و مردم بر هم شوریدند.^۳ در کتاب «دول الإسلام» آمده است: جنگ را اوباش به راه‌انداختند و کار از دست علی و طلحه و زیر خارج شد.^۴

دکتر سلیمان بن حمد عوده می‌گوید: بعد از این می‌توانیم بگوییم: چه مانعی وجود دارد که روایت طبری که تصریح به این امر دارد که سبیه در ماجرای جنگ جمل نقش داشته‌اند این تعمیم را تفسیر نموده و آن مسمیاتی را که در منقولات این علما آمده است مشخص نماید؟ حتی اگر این گروه‌های اوباش ارتباط مستقیمی با سبیه نداشته و اهدافشان به مانند اهداف آنان نباشد، چرا نتوان گفت که این امر زمینه را فراهم ساخت و ابن سبأ و پیروان سبئی او از آن بهره بردند، آنچنان که رسم در حرکت‌های اغتشاش‌گرانه چنین است که از جانب مفسدان مورد بهره‌برداری واقع می‌شود؟!^۵

فراموش نکنیم که فتنه و فضا‌های آن در شکل‌گیری این وقایع ایفای نقش کرد. امر مسلم اینکه مردم واقع شده در فتنه و آشوب چیزهایی را که دیگران به وضوح می‌بینند مشاهده نمی‌کنند و در مورد آن تأویلاتی را انجام داده و چیزهایی را می‌تراشند و می‌سازند که دیگران حقیقت آن را روشن و بدون نیاز به تحمل سختی می‌دانند. همچنین توده‌های زیادی که در این فتنه اجتماع کرده بودند برای اینکه بصیرت و تفکر را بر آنان ببندد کفایت می‌کرد.^۶ این امر بعیدی نیست، چه احنف بن قیس - یکی از کسانی که در ماجراهای جمل

۱- الفصل فی الملل و النحل ۴/ ۱۵۷-۱۵۸.

۲- العبر ۱/ ۳۷؛ عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۱۹۵.

۳- تاریخ الاسلام ۱/ ۱۵؛ عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۱۹۵.

۴- همانجاها.

۵- عبدالله بن سبأ، عوده، ص ۱۹۵.

۶- همان ۱۹۶.

حضور داشت - از خانه خارج می شود تا به علی بن ابی طالب کمک کند و در راه ابوبکره^۱ به وی می رسد و به وی می گوید: ای احنف، قصد کجا داری؟ گفت: می خواهم به پسر عموی رسول خدا یاری بدهم. ابوبکره گفت: ای احنف، برگرد زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر مسلمانان با شمشیرهایشان رو در روی هم قرار بگیرند هم قاتل و هم مقتول در جهنم می باشند. پس گفتم - یا اینکه کسی گفت: ای رسول خدا، وضعیت قاتل که روشن است اما چرا مقتول در جهنم می شود؟ فرمود: او قصد قتل طرف مقابل را داشت.^۲

جنگ در کنار علی علیه السلام حق و درست بود و کسانی که در کنار وی کشته شدند شهید هستند و دو اجر دارند. اما ابوبکره رضی الله عنه حدیثی را که در مورد غیر حالت علی وارد شده است حمل بر وضعیت علی نموده و این موضوع را از آن حدیث فهمیده بود اما فهم ایشان درست نبود. از این روایت می توان به گردنه ها و موانع متعددی که در جنگ با دیگران در سر راه علی رضی الله عنه قرار داشت پی برد، از جمله مانند این فتاوی که برخاسته از تقوا بود و بیشتر از فتاوی تأثیر داشتند که به صورت درست ارائه شده بودند.^۳ پس به این خاطر احنف همراه علی نشد و در جنگ جمل همراه هیچ یک از دو طرف نشد.^۴

زبیر رضی الله عنه که یکی از ارکان اساسی این نبرد بود در مورد واقعیت این ماجرا می گوید: این همان فتنه ای است که در مورد آن سخن می گفتیم. غلام آزاد شده اش به وی گفت: آیا آن را فتنه می نامی و در آن جنگ می کنی؟! زبیر گفت: وای بر تو، می نگریم اما نمی بینیم، هیچ کاری نبود که جای پایم را در اثنای آن ندیده باشم، جز این کار که نمی دانم رو به جلو داریم یا رو به عقب.^۵ طلحه رضی الله عنه نیز در اشاره به این امر می گوید: در حالی که ما علیه دیگران

۱ - به نقل امام احمد: نفع بن حارث بن کلدنه ثقفی. امام احمد این قول را به اکثر علما نسبت داده است. گفته شده است: وی نفع بن مسروح می باشد و ابن سعد آن را به یقین پذیرفته است. قولی هم می گوید: نام وی مسروح بوده است و ابن اسحاق به صورت یقینی این را پذیرفته است. در هر حال وی به کنیه خود - یعنی ابوبکره - مشهور می باشد. وی از فضلالی صحابه و از مردم طائف بود. وی از فتنه روز جمل و صفین کناره گرفت. در مورد سبب مکنی شدن وی به این کنیه گفته اند: وی با یک بکره - شتر جوان - خود را به قلعه طائف نزدیک کرد و به همین دلیل به آن مشهور شد. وی در سال ۵۲ هـ در بصره وفات یافت.

۲ - صحیح مسلم ۴/۲۲۱۳.

۳ - الأساس فی السنة و فقهها، السیره النبویه ۴/۱۷۱۱.

۴ - شرح نووی بر صحیح مسلم ۱۰/۱۸.

۵ - تاریخ طبری ۵/۵۰۶.

همدست بودیم هم اکنون تبدیل به دو کوه آهنین شده ایم که در جستجوی یکدیگریم.^۱ در طرف دیگر نبرد هم یاران علی علیه السلام بر فتنه بودن این ماجرا تأکید دارند و عمار رضی الله عنه در کوفه در مورد خروج عائشه رضی الله عنها می گوید: عائشه در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است، لکن شما به وسیله عائشه مورد ابتلا قرار گرفته اید.^۲

۲- مرحله نخست در جنگ جمل

سبب‌یون به تلاش‌های خود در دو سپاه برای برپایی جنگ و هجوم بر گروه دیگر و فریفتن گروه مقابل با گروه دیگر و تشویق آنان بر جنگ افزودند و جنگ سخت و شدید جمل در گرفت. دلیل نامگذاری این جنگ به جمل این است که ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در مرحله دوم نبرد سوار بر یک شتر در وسط میدان نبرد ایستاده بود. وی سوار بر آن شتری بود که یعلی بن أمیه آن را که از یمن خریده بود در مکه به وی داد. عائشه رضی الله عنها سوار بر آن شتر از مکه به بصره آمد و در اثنای نبرد بر آن سوار شد. این جنگ در روز جمعه شانزدهم جمادی الثانی سال ۳۶ هـ در منطقه «زابوقه» در نزدیکی بصره روی داد. علی از ماجرا آزرده و محزون شد و به منادی خود دستور داد تا بگوید: ای مردم، دست از جنگ بردارید. اما کسی صدای او را نشنید، زیرا همه مشغول به جنگ با طرف مقابل خود بودند.^۳ جنگ جمل دو مرحله داشت. در مرحله اول آن طلحه و زبیر فرمانده سپاه بصره بودند و از طلوع فجر تا قبل از ظهر ادامه یافت.^۴ علی و طلحه و زبیر در میان سپاه خود فریاد برآوردند: فراریان و زخمیان را نکشید و به سراغ کسانی که خارج از نبرد قرار دارند و آن را ترک کرده‌اند نروید.^۵

قبل از این جنگ زبیر به پسرش عبدالله وصیت کرده بود که بدھیش را بدهد و گفته بود: امروز کسانی که کشته می‌شوند یا ظالم هستند و یا مظلوم، و من فکر می‌کنم که امروز مظلومانه کشته می‌شوم و بزرگ‌ترین دغدغه‌ای که دارم بدهی است که در ذمه دارم.^۶ در این اثنا مردی نزد زبیر آمد و به وی پیشنهاد قتل علی را داد، بدین صورت که وارد سپاه علی شود و سپس او را غافلگیر کرده و به قتل برساند- ترور کند- اما زبیر این پیشنهاد وی را به

۱- همان.

۲- همان ۵۱۶. قسمت دوم سخن عمار در تاریخ طبری نبود نمی‌دائم آن را از کجا آورده است؟ (مترجم)

۳- همان ۵۴۱.

۴- همان ۵۴۱-۵۴۳؛ الخلفاء الراشدون، خالدی، ص ۲۴۵.

۵- تاریخ طبری ۵/۵۴۱.

۶- مصنف ابن ابی شیبہ ۱۵/۲۷۹؛ طبقات ابن سعد ۳/۱۰۸. سند آن صحیح است.

شدت مورد انکار قرار داد و گفت: مؤمن مؤمن دیگر را ترور نمی کند، یا ایمان مانع ترور کسی می شود.^۱ بنابراین، زبیر رضی الله عنه قصد کشتن علی رضی الله عنه یا هر شخص دیگری که در ماجرای قتل عثمان رضی الله عنه بی گناه بود، نداشت. امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه زبیر رضی الله عنه را فراخواند و با لطیف ترین عبارات و کوتاه ترین سخنان با وی سخن راند و این حدیث رسول خدا را به وی یادآور شد که در آن رسول خدا به زبیر فرمود: تو با علی می جنگی و در این جنگ نسبت به او ظلم روا می داری.^۲ این حدیث سند صحیحی ندارد.^۳ برخی دیگر از روایات سبب انصراف زبیر از جنگ را این می دانند که وی چون قبل از جنگ از وجود عمار بن یاسر در سپاه مقابل اطلاع یافت از جنگ منصرف شد، زیرا وی گرچه روایت «عمار توسط گروهی طغیانگر به قتل می رسد»^۴ را روایت نکرده بود اما شاید آن را به دلیل شهرتش از برخی از صحابه شنیده بود.^۵ برخی دیگر معتقدند که سبب برگشتن وی این بود که در مورد صحت موضعی که در این فتنه - چنان که خود آن را به این اسم می نامید - گرفته بود دچار شک شد.^۶ در روایت دیگری سبب انصراف وی این بیان شده که عبدالله بن عباس خویشاوندی نزدیک او با علی را به یادش آورد و به وی گفت: تو پسر صنفیه دختر عبدالمطلب هستی و با شمشیر خود با علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب می جنگی.^۷ پس زبیر از میدان نبرد خارج شد و ابن جرmoz به او رسید و او را به قتل رساند^۸ که تفصیل این مطلب بعداً ذکر خواهد شد.

بنابراین زبیر رضی الله عنه در مورد هدف خود - یعنی اصلاح - هوشیار و آگاه بود، اما چون دید که سلاح جای اصلاح را گرفته است برگشت و نجنکید. اینکه ابن عباس به وی گفت: با شمشیر خود با علی بن ابی طالب می جنگی؟ در این سخن مفهوم آن حذف شده است و این مفهوم

۱- مسند أحمد ۱۹/۳. احمد شاکر محقق کتاب می گوید: سند آن صحیح است.

۲- استشهاد عثمان ووقعة الجمل، ص ۲۰۱. مؤلف طرق مختلف حدیث را تخریج کرده و سپس آن را ضعیف دانسته است.

۳- المدینة النبویة فجر الإسلام ۲/۳۲۴؛ المطالب العلیة، شماره ۴۴۶۸.

۴- مسند أحمد ۱/۴۷-۴۹، ۱۱/۳۸. احمد شاکر محقق کتاب می گوید: سند آن صحیح است.

۵- خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۵۴.

۶- همان؛ تاریخ طبری ۵/۵۰۶.

۷- طبقات ابن سعد ۳/۱۱۰ سند آن صحیح است؛ خلافة علی، ص ۱۵۵.

۸- طبقات ابن سعد ۳/۱۰؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۸۶.

این است: یا اینکه برای اصلاح و ایجاد اتحاد آمده‌ای؟^۱ بعد از این سخن، زبیر برگشت و میدان را ترک نمود. شاید عوامل متعددی و تو در تویی در خروج زبیر از میدان نبرد دخیل بوده است. اما طلحه بن عبیدالله فرمانده دوم سپاه بصره در همان آغاز نبرد زخمی شد، چون تیری ناشناس به وی اصابت کرد و خون زیادی از بدن وی جاری شد. یارانش به وی گفتند: ای ابومحمد، تو زخمی هستی، پس برو و داخل خانه‌ها شو تا در آنجا مورد معالجه قرار بگیری. پس طلحه به غلام خود گفت: ای غلام، مرا ببر و جای مناسبی را برایم پیدا کن. او را به بصره برد و در خانه‌ای قرار داد تا معالجه شود، اما هم چنان از زخم وی خون جاری شد تا اینکه در اثر آن زخم در همان خانه از دنیا رفت و سپس در بصره دفن شد.^۲ اما روایتی که در آن چنین اشاره آمده که طلحه و زبیر رضی الله عنهما مردم را به جنگ تشویق کرده‌اند و اینکه زبیر زمانی که شکست خوردن مردم بصره را دید میدان نبرد را خالی کرد و رفت، صحت ندارد^۳، زیرا این خبر با عدالت صحابه در تعارض است. نیز با روایاتی که بیانگر این امر می‌باشند که اصحاب جمل فقط برای اصلاح خارج شده بودند تعارض دارد. چگونه این عمل زبیر با هدف وی به هنگام خروج از مکه به بصره، یعنی اصلاح در بین مردم توافقی و سازگاری دارد؟! و در عمل هم موضع زبیر تا آخرین لحظات، تلاش برای اصلاح بود و این چیزی است که حاکم نیشابوری از طریق ابوالأسود دؤلی روایت کرده و در آن آمده است که زبیر برای ایجاد صلح در میان مردم تلاش کرد، لکن جنگ در گرفت و کار مردم اختلاف یافت و زبیر به این خاطر رفت و جنگ را ترک کرد.^۴ همچنین طلحه برای اصلاح آمده بود نه خونریزی. اما در مورد کشته شدن طلحه چنان که احنف بن قیس به آن تصریح کرده است در ابتدای نبرد روی داد.^۵

زبیر از میدان نبرد بیرون می‌رود و طلحه از دنیا می‌رود. با کشته شدن و زخمی شدن تعدادی از دو طرف مرحله اول نبرد به پایان می‌رسد. در این مرحله غلبه با سپاه علی بود. علی سیر نبرد را زیر نظر داشت و وقتی کشتگان و زخمیان دو طرف را می‌دید ناراحت و آزرده خاطر می‌شد. علی نزد پسرش حسن رفت و او را در آغوش گرفت و شروع به گریه کرد و

۱- المدینة النبویة فجر الإسلام ۲/۲۴۸.

۲- البداية و النهایة ۷/۲۵۳.

۳- تاریخ طبری ۵/۵۴۰.

۴- المستدرک ۳/۳۶۶؛ استشهاد عثمان، ص ۲۰۰.

۵- تاریخ خلیفه، ص ۱۸۵؛ استشهاد عثمان، ص ۲۰۲.

به او گفت: پسر، ای کاش پدرت بیست سال قبل از این مرده بود. حسن گفت: پدر جان، من شما را از این امر نهی کردم. علی گفت: فکر نمی‌کردم تا این حد برسد. بعد از این دیگر زندگی چه فایده‌ای دارد؟ و بعد از این انتظار چه خیری را می‌توان داشت؟^۱

۳- مرحله دوم نبرد جمل

خبر جنگ به ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها رسید، پس سوار بر شتر خود و در حالی که قبائل آزدی اطراف وی را گرفته بودند خارج شد. کعب بن سور همراه عائشه بود و عائشه قرآنی به وی داد تا مردم را به متوقف ساختن جنگ دعوت نماید. ام المؤمنین پیش رفت و همه امیدش این بود که مردم به خاطر جایگاهی که وی در قلب مردم دارد سخنش را بشنوند و مانع آنان شود و آتش این فتنه‌ای را که آغاز شده خاموش گرداند.^۲ کعب قرآن را با خود به همراه برد و پیشاپیش سپاه بصره به حرکت درآمد و سپاه علی را فریاد زد و گفت: ای مردم، من کعب بن سور قاضی بصره هستم، شما را به کتاب خدا و عمل به دستورات آن و صلح بر اساس آن دعوت می‌کنم. سبئیون که در پیشاپیش سپاه علی بودند ترسیدند که تلاش کعب به موفقیت برسد. به همین دلیل، همه به سوی او تیراندازی کردند و او را به شهادت رساندند و او در حالی که قرآن را در دست داشت از دنیا رفت.^۳ تیرهای سبئیون به شتر و کجاوه عائشه اصابت کرد، به همین دلیل عائشه ندا زد و گفت: ای فرزندان من، خدا را در نظر داشته باشید، خدا را در نظر داشته باشید، خدا و روز قیامت را یادآور شوید و دست از جنگ بردارید. اما سبئیون جواب وی را نمی‌دادند و هم چنان اقدام به حمله به سپاه بصره می‌کردند و علی هم که پشت سر آنان قرار داشت آنان را به دست برداشتن از جنگ و عدم هجوم بر مردم بصره دستور می‌داد، اما سبئیون که در پیشانی سپاه بودند توجهی نمی‌کردند و فقط حمله و هجوم می‌بردند و می‌جنگیدند. وقتی که عائشه رضی الله عنها دید آنان به سخن وی توجه نمی‌کنند و کعب بن سور در مقابل او کشته شد، گفت: ای مردم، قاتلان عثمان و پیروان آنها را لعنت کنید. سپس عائشه شروع به دعا کردن علیه قاتلان عثمان و لعنت فرستادن بر آنان کرد. صدای مردم بصره در دعا علیه قاتلان عثمان و لعنت کردن آنان بلند شد و علی چون

۱- البدایة والنهاية ۷/۵۲۱.

۲- مصنف عبدالرزاق ۵/۴۵۶. سند آن به زهری می‌رسد و صحیح است.

۳- البدایة والنهاية ۷/۲۵۳.

این دعای بلند را از سپاه بصره شنید گفت: این چیست؟ به وی گفتند: عائشه علیه قاتلان عثمان دعا می کند و مردم هم با وی علیه آنان دعا می کنند. پس علی گفت: شما هم همراه من علیه قاتلان عثمان و پیروانشان دعا کنید و بر آنان لعنت بفرستید. پس صدای دعای سپاه علی در لعنت کردن و دعا علیه قاتلان عثمان بلند شد^۱ و علی گفت: پروردگارا، قاتلان عثمان را در پستی و بلندی لعنت کن.^۲ جنگ شدت یافت و شعله برکشید و مردم با نیزه به جان هم افتادند و چون نیزه‌هایشان شکسته شد شمشیر برکشیدند و با آنها با هم به زد و خورد پرداختند تا اینکه شمشیرهایشان شکسته شد.^۳ مردم به همدیگر نزدیک شدند.^۴ بعد از این سبئون تلاش خود را متوجه پی کردن شتر عائشه و قتل او کردند. پس سپاه بصره فوراً برای حمایت از عائشه و شتر وی شتافتند و در مقابل شتر شروع به مقاومت کردند و هر کس افسار شتر را می گرفت کشته می شد، زیرا نبرد در مقابل شتر بسیار شدید و سخت بود و کجاوه عائشه به خاطر تیرهای زیادی که به آن اصابت کرده بود چنان شد که انگار یک جوجه تیغی است.^۵ در اطراف شتر بسیاری از مسلمانان آزد و بنی ضبه و جوانان قریش بعد از اینکه شجاعت و دلاوری کم نظیری از خود نشان دادند کشته شدند.^۶ عائشه رضی الله عنها دچار حیرت شدیدی شد و بسیار احساس حرج و گناه می کرد، زیرا وی قصد جنگ نداشت، لکن برغم میل وی جنگ روی داد و در وسط آشوبی قرار گرفته بود و مردم را با حرکت دست ندا می زد اما کسی به وی جواب نمی داد. هر کس افسار شتر عائشه را می گرفت کشته می شد. سپس محمد بن طلحه - سجاد - آمد و افسار شتر را گرفت و به عائشه گفت: مادر جان، چه دستور می دهی؟ عائشه گفت: دست از جنگ بردار. پس وی شمشیر خود را که برکشیده بود در نیام کرد و کشته شد.^۷ هم چنین عبدالرحمان بن عتاب بن أسید که تلاش کرده بود مالک اشتر را به قتل برساند، گرچه خود نیز با وی کشته شود، کشته شود، زیرا وی مالک اشتر را بر زمین زد و هر دو نفر بر زمین افتادند و ابن عتاب به اطرافیانش گفت: من و مالک

۱- همان.

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱۵/۲۶۸. سند آن صحیح است؛ سنن سعید بن منصور ۲/۲۳۶. سند آن صحیح است.

۳- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱۵/۲۵۸. راویان آن راویان روایات صحیح است.

۴- طبقات ابن سعد ۵/۲. سند آن صحیح است.

۵- البداية و النهایة ۷/۲۵۳؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۹۰. سند آن حسن است.

۶- البداية و النهایة ۷/۲۵۴.

۷- نسب قریش، ص ۲۸۱؛ تاریخ الصغیر، بخاری ۱/۱۱۰. سند آن صحیح است.

را با هم بکشید،^۱ زیرا به دلیل نقش بارزی که مالک در تشویق مردم علیه عثمان ایفا کرد، عبدالرحمان کینه زیادی از او در دل داشت، اما چون اشتر در میان مردم به اسم «مالک» معروف نبود و آجلش فرا نرسیده بود مردم به وی حمله نکردند و اگر عبدالرحمان می گفت: من و اشتر را بکشید، مردم فوراً با شمشیرهایشان به وی حمله می آوردند.^۲ عبدالله بن زبیر هم جنگ کم نظیری را انجام داد و خود را در میان شمشیرها انداخت و وقتی او را از میان کشته شدگان بیرون آوردند- در حالی که کشته نشده بود- جای چهل و اندی ضربه شمشیر و نیزه بر بدن او بود که شدیدترین و آخرین آن ضربه اشتر بود، زیرا از روی خشم نسبت به عبدالله بن زبیر به این راضی نشد که در حالی که بر روی اسب نشسته است به او ضربه بزند، بلکه بر روی رکابهای اسب خود بلند شد و ضربه ای بر سر او وارد آورد و گمان نمود که وی را کشته است.^۳ تعداد زیادی از بنی عدی و بنی ضبه و ازد هم به قتل رسیدند. بنی ضبه در دفاع از ام المؤمنین فداکاری و جان نثاری و دلاوری زیادی از خود نشان دادند. یکی از سران آنان، یعنی عمر بن یثربی ضبی در رجزی که در این مورد بیان کرده است می گوید:

نحن بنی ضبة أصحاب جمل ننازل الموت إذا الموت نزل

الموت عندنا أحلى من العسل ننعى ابن عفان بأطراف الأسل^۴

(ما بنی ضبه ایم و یاران «جمل» و چون مرگ بیاید با او در می آمیزیم. مرگ در نزد ما شیرین تر از عسل است و با دم شمشیر بر ابن عفان نوحه می کنیم).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مهارت و تیزبینی نادری که در امور نظامی داشت دریافت که باقی ماندن شتر موجب استمرار جنگ و هلاک مردم می شود و مادام که ام المؤمنین در میدان نبرد باشد اصحاب جمل شکست نخورده و دست از جنگ بر نمی دارند. نیز باقی ماندن عاتشه در میدان نبرد خطری برای جان وی بود، زیرا کجاوه ای که عاتشه در آن قرار داشت به مانند جوجه تیغی پر از تیر شده بود.^۵ پس به چند نفر از افراد سپاه خود از جمله محمد بن ابوبکر برادر ام المؤمنین- و عبدالله بن بدیل دستور داد تا شتر را پی کنند- یعنی ساقهای شتر

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱/۲۲۸؛ مرویات ابی مخنف، ص ۲۶۸. سند آن صحیح است.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۵۹.

۳- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱/۲۲۸. ابن حجر در فتح الباری ۱۳/۵۷-۵۸ سند آن را صحیح دانسته است.

۴- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۰. سند آن حسن است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۵۹.

۵- أنساب الأشراف، بلاذری ۲/۴۳. سند آن متصل است.

را با شمشیر بزنند- و عائشه را از هودج خارج کنند.^۱ آنان شتر را پی کردند و محمد برادر عائشه عبدالله بن بدیل کجاوه را برداشتند و در مقابل علی گذاشتند و علی دستور داد تا او را به منزل عبدالله بن بدیل ببرند.^۲ برداشت نظامی علی درست بود، زیرا همین که سبب یا انگیزه‌ای که بصریان را وا می‌داشت تا با عشق و علاقه به سوی مرگ بروند، برداشته شد و ام‌المؤمنین از میدان نبرد خارج شد، سپاه بصره عقب‌نشینی نمود. اگر چنین سیاستی اتخاذ نمی‌شد جنگ تا زمانی که سپاه بصره، اصحاب جمل یا سپاه علی به طور کامل از بین می‌رفتند ادامه می‌یافت. وقتی که سپاه بصره عقب‌نشینی نمود، علی یا منادی او ندا در داد که فراریان را دنبال نکنند و زخمیان را نکشند و جز تجهیزات یا سلاحهایی که به میدان نبرد یا اردوگاه آورده شده است چیزی را به غنیمت نگیرند زیرا غیر از این نمی‌توانند چیزی را ببرند و آنان را از اینکه داخل خانه‌ها شوند نهی کرد. البته این ندای وی به همین جا ختم نشد، بلکه به کسانی از اهل بصره که با وی می‌جنگیدند گفت: اگر چیزی از وسایل خود را در نزد افراد سپاه من دیدید می‌توانید آن را پس بگیرید. پس مردی نزد جماعتی از سپاه علی آمد که داشتند در دیگی که متعلق به او بود گوشت می‌پختند و او آن دیگ را از آنان گرفت و از روی خشم و عصبانیت نسبت به آنان محتویات دیگ را ریخت.^۳

۴- تعداد کشته شدگان

در این جنگ سخت تعداد زیادی از دو طرف به قتل رسیدند، اما در مورد تعداد آنان روایات مختلفی وجود دارد. مسعودی بیان کرده که این اختلاف در مورد تعداد کشته‌گان به تمایلات و خواسته‌های راویان آنها بر می‌گردد.^۴

قتاده بیان کرده که در این جنگ بیست هزار نفر کشته شدند.^۵ روشن است که در این آمار مبالغه زیادی شده است، زیرا تعداد هر دو سپاه رقمی در حول همین مقدار یا کمتر از آن بوده است. ابومخنف رافضی- بر اساس امیال خود- مبالغه زیادتری به خرج داده و به گمان خود کار خوبی کرده است، اما نمی‌دانسته که کاری بسیار بد است و عنوان داشته که تنها از

۱- أعلام الحدیث، خطابی ۱۶۱۱/۳.

۲- مصنف ابن ابی شیبة ۲۸۶/۱۵-۲۸۷، سند آن بسیار خوب است؛ فتح الباری ۵۷/۱۳.

۳- همانجاها.

۴- مروج الذهب ۳۶۷/۳.

۵- همان.

سپاه بصره بیست هزار نفر کشته شد.^۱ سیف ذکر کرده که در این جنگ ده هزار نفر کشته شدند که نصف آنان از یاران علی و نصف دیگر آن از یاران عاتشه بودند. در روایت دیگری آمده است: پانزده هزار نفر کشته شدند که پنج هزار نفر آن از مردم کوفه و ده هزار نفر آن از مردم بصره بودند که نصف این مقدار در مرحله اول نبرد و نصف دیگر آن در مرحله دوم نبرد کشته شدند.^۲ این دو روایت به دلیل وجود انقطاع و قوادحی دیگر در سند آنها ضعیف هستند. نیز در آمارهای ارائه شده مبالغه زیادی روی داده است. عمر بن شبة روایت کرده که در این نبرد بیش از شش هزار نفر کشته شدند، اما سند این روایت ضعیف است.^۳ یعقوبی پا را از هم‌اینها فراتر نهاده و اظهار داشته که در این جنگ سی و دو هزار نفر به قتل رسیدند.^۴ به درستی که این آمارها مبالغه آمیز هستند. دلیل اعمال این مبالغه در آنها موارد زیر است:

الف- رغبت و اشتیاق دشمنان سبئی صحابه و پیروان این سبئیون به توسعه دادن به دایره اختلاف در میان فرزندان امی که قدر مشترک آنان عشق به صحابه و اقتدا به آنان بعد از رسول خدا می‌باشد.

ب- برخی از شعرا و جاهلان و افراد قبائل در بزرگ جلوه دادن این ماجرا ایفای نقش کردند تا این آمار با اشعاری که آنان درست کرده و به برخی از سران و سواران خود منسوب می‌کنند تناسب داشته باشد. علاوه بر این، قصه‌گویان قصه‌های شبانه و راویان اخباری نیز که از خلال وقایع و ماجراهای مهیج در پی کسب نظر مردم هستند در این امر نقش داشته‌اند.

ج- ایجاد اعتماد به نفس در میان پیروان اوباش و سبئیون برای اثبات موفقیت نقشه‌ها و تدابیر آنان.^۵

در مورد تعداد واقعی کشته شدگان این جنگ باید گفت که تعداد آنان بسیار زیاد نبوده است، به چند دلیل از جمله:

-
- ۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۶. سند آن مرسل است.
 - ۲- تاریخ طبری ۵/۵۴۲-۵۵۵.
 - ۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۶. سند آن منقطع است و سند آن به قتاده حسن می‌باشد.
 - ۴- مصنف ابن ابی شیبة ۷/۵۴۶؛ فتح الباری ۱۳/۶۲.
 - ۵- الإنصاف، ص ۴۵۵.

الف- مدت جنگ بسیار کم بود، زیرا ابن ابی شیبه با سند صحیح روایت^۱ کرده است که جنگ بعد از ظهر آغاز شد و چون آفتاب غروب کرد کسی از افرادی که در اطراف شتر دفاع می کردند باقی نماند.

ب- سبک و سیاق نبرد دفاعی بود و هر دو گروه فقط از خود دفاع می کردند.

ج- هر دو گروه در مورد جنگ احساس حرج می کردند، زیرا به حرمت زیاد خون مسلمان اطلاع داشتند.

د- در جنگ یرموک سه هزار نفر شهید شدند و در جنگ قادسیه هشت هزار و پانصد نفر شهید شدند، حال آنکه این جنگ سه روز ادامه یافت. پس اگر جنگ جمل را با این دو مقایسه کنیم پی خواهیم برد که تعداد کشته شدگان جنگ جمل زیاد نیست. علاوه بر این، آن دو جنگ از نوع جنگهای تعیین کننده در تاریخ امتهای بودند و شدت جنگ جمل به پای شدت و سختی آن دو نمی رسد.

و- خلیفه بن خیاط لیستی از اسامی کسانی را که در جنگ جمل کشته شده اند ذکر کرده است که قریب به صد نفر می باشند.^۲ پس اگر فرض کنیم که تعداد آنان دویست نفر بوده است و نه صد نفر، این بدان معنی است که کشته شدگان نبرد جمل بیشتر از دویست نفر نمی باشد. این رقمی است که دکتر خالد بن محمد غیث در رساله خود تحت عنوان «استشهاد عثمان و وقعة الجمل فی مرویات سیف بن عمر فی تاریخ الطبری، دراسة نقدیة» ترجیح داده است.^۳

۵- آیا صحت دارد که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است؟ بسیاری از روایات به این امر اشاره دارند که طلحه بن عبیدالله توسط مروان بن حکم به قتل رسیده است.^۴ اما با بررسی این روایات به این نتیجه می رسیم که مروان در این امر دخالتی نداشته است و از این تهمت مبرا است، به دلایل زیر:

۱- مصنف ابن ابی شیبه ۷/۵۴۶؛ فتح الباری ۱۳/۶۲.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۷-۱۹۰.

۳- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۱۵.

۴- طبقات ابن سعد ۳/۲۲۳؛ تاریخ المدینة ۴/۱۱۷۰؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۸۵.

الف- ابن کثیر می گوید: گفته اند که کسی که این تیر را به سوی طلحه پرتاب کرد مروان بن حکم بوده است. نیز گفته اند: کسی دیگر این تیر را پرتاب کرده بود. من این قول را به واقعیت نزدیک می بینم، گرچه قول اول مشهورتر است. والله أعلم.^۱

ب- ابن العربی می گوید: می گویند: مروان طلحه را به قتل رسانده است، چه کسی جز خداوند از این امر اطلاع دارد، حال آنکه کسی که روایت وی صحیح باشد آن را نقل نکرده است.^۲

ج- محب الدین خطیب می گوید: این خبر وارده در مورد قتل طلحه به وسیله مروان به مانند یک بچه سر راهی است که پدر و مادر آن معلوم نیست.^۳

د- سببی که بیان شده که مروان به خاطر آن طلحه را به قتل رسانده است باطل می باشد. این سبب مورد ادعا این است که مروان طلحه را متهم به این کرده بود که در قتل عثمان دست داشته است. این سبب ادعا شده صحیح نیست، زیرا از طریق صحیحی ثابت نشده که کسی از صحابه در ماجرای قتل عثمان دست داشته است.

ه- مروان و طلحه در روز جنگ جمل در صف واحدی حضور داشتند و هر دو مردم را به اصلاح و سازش فرا می خواندند.^۴

و- معاویه در زمان خلافت خود مروان را والی مکه و مدینه کرد. پس اگر این قضیه صحت می داشت معاویه او را والی مسلمانان و مقدس ترین سرزمینها در نزد خدا نمی کرد.

ی- در صحیح بخاری^۵ - که می دانیم نویسنده آن یعنی بخاری در موضوع پذیرفتن روایات بسیار دقت و بررسی می کرد- روایتی از مروان آمده است. پس اگر اقدام مروان به قتل طلحه صحیح می بود همین عامل برای ردّ روایت او و قدح در عدالت وی کافی می بود.^۶

۱- البدایة و النهایة ۷/۲۴۸.

۲- العواصم من القواصم، ص ۱۵۷-۱۶۰.

۳- همانجا.

۴- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۰۲.

۵- فتح الباری ۲/۵۲۰؛ استشهاد عثمان، ص ۲۰۳.

۶- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۲۰۲.

۶- ندای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از جنگ

بعد از اینکه جنگ رو به اتمام نهاد منادی علی علیه السلام ندا در داد: مجروحان را نکشید، فراریان را دنبال نکنید، وارد خانه‌های مردم نشوید. هر کس سلاح بر زمین بگذارد در امان است، هر کس در خانه خود را ببندد در امان است. سپاه علی از غنائم نصیبی ندارد مگر از سلاح و چهارپایانی که به میدان نبرد آورده شده‌اند و غیر از این نمی‌توانند چیز دیگری ببرند. سپس منادی علی در میان سپاه بصره ندا در داد که اگر کسی از آنان وسایل خود را در دست سپاه من دید می‌تواند آن را از آنان بازستاند.^۱ برخی از سپاهیان علی گمان برده بودند که علی اسرار را در میان آنان تقسیم خواهد کرد. پس در این مورد سخن راندند و آن را میان مردم منتشر ساختند، اما علی بسیار زود آنان را غافلگیر ساخت و به آنان گفت: شما نمی‌توانید ام ولید بگیرید- یعنی زنانشان را اسیر کنید- و میراث بر اساس فرائضی است که خداوند تعیین کرده است. هر زنی که شوهرش کشته شده است باید چهارماه و ده روز عده بشمارد. پس این گروه از سپاهیان علی از سر انکار و تأویل گفتند: ای امیر المؤمنین، آیا شما خون آنان را برای ما حلال می‌دانید اما زنانشان را برای ما حلال نمی‌دانید؟ علی گفت: در مورد مسلمانان چنین عمل می‌شود. سپس گفت: تیرهایتان را بیاورید و در مورد اینکه عائشه که فرمانده و سرکرده آنان است قرعه بیندازید و ببینید که سهم کدام یک از شما می‌شود! پس آنان پراکنده شدند و گفتند: از خدا طلب آمرزش می‌کنیم. پس بدین طریق برایشان روشن شد که سخن و گمان آنان خطای فاحشی دارد. اما علی علیه السلام برای اینکه آنان را راضی گرداند به هر کدام از آنان از بیت المال پانصد درهم داد.^۲

۷- بازدید علی علیه السلام از کشتگان و ترحم وی بر آنان

بعد از پایان جنگ، علی علیه السلام همراه با چند نفر از یاران خود خارج شد تا در میان کشتگان جستجو و بازدید کند. در این اثنا چشمش به محمد بن طلحه (سجاد) افتاد و گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون، به خدا قسم او جوانی صالح بود. سپس غمگین و محزون نشست و برای کشتگان دعای مغفرت کرد و بر آنان ترحم کرد- یا رحمت فرستاد- و عده‌ای از آنان را به

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبة ۱۵/۲۸۶. سند آن صحیح است.

۲- مصنف ابن ابی شیبة ۱۵/۲۸۶. ابن حجر سند آن را صحیح دانسته است ۱۳/۵۷.

خیر و شایستگی ستود. ^۱ علی به منزل خود برگشت و دید که زنش و دو دخترش برای عثمان و خویشاوندانش و زبیر و طلحه و دیگر خویشان قریشی خود گریه می‌کنند، پس به آنان گفت: من امیدوارم که ما از کسانی باشیم که خدای متعال در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرُرٍ مُّتَقَنِينَ﴾ (حجر: ۴۷) «و کینه‌توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند». سپس گفت: اگر ما از آنان- افراد مورد اشاره در آیه- نباشیم پس آنان چه کسانی می‌توانند باشند؟! اگر ما از آنان نباشیم پس آنان چه کسانی می‌توانند باشند؟! علی همین طور این را تکرار کرد به طوری که من دوست داشتم که دیگر سکوت کند. ^۲

۸- بیعت مردم بصره

امیرالمؤمنین علی علیه السلام تمایل زیادی به اتحاد مردم و احترام گذاشتن به رعایای دولت و انجام رفتار کریمانه با آنان داشت. این برخورد بزرگ‌منشانه تأثیر زیادی در بیعت مردم بصره با امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت. وی در شب روز نبرد جمل اسرا را در مکان خاصی قرار داد و هنگامی که نماز صبح را خواند موسی پسر طلحه بن عبیدالله را فراخواند و او را به خود نزدیک کرد و در آغوش گرفت و در کنار خود نشاند و در مورد احوال او و برادران و خواهرانش از وی سوال کرد و سپس به وی گفت: ما این زمین شما را نگرفته‌ایم تا آن را برای خود ببریم، ما به خاطر ترس از اینکه مردم آن را غارت کنند آن را گرفتیم و سپس درآمد آن را به وی داد و گفت: ای برادر زاده، اگر نیازمند شدی نزد ما بیا. علی با برادرش عمران بن طلحه نیز همین کار را کرد و آن دو با علی بیعت کردند. وقتی که اسرا این موضوع علی را دیدند نزد علی رفتند تا با وی بیعت نمایند. پس علی با آنان بیعت کرد و دیگران هم گروه گروه و قبیله به قبیله با وی بیعت نمودند. ^۳ هم چنین علی در مورد مروان بن حکم سوال کرد و گفت: خویشاوندی نزدیک مرا به مهربانی با او فرامی‌خواند و او علاوه بر این یکی از جوانان بزرگ قریش است. مروان کسی را نزد حسن و حسین و ابن عباس

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱/۲۶۱؛ المستدرک ۳/۱۰۳، ۱۰۴، ۳۷۵، سند آن حسن لغیره است؛ خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۶۹.

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱/۲۶۸-۲۶۹؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۶۹.

۳- طبقات ابن سعد ۳/۲۲۴ سند آن حسن است؛ المستدرک ۳/۳۷۶-۳۷۷.

فرستاده بود تا در مورد وی با علی سخن بگویند و علی گفت: او در امان است هر جا که می خواهد برود. اما با وجود این کرامت و بزرگواری، مروان به خودش اجازه نداد تا قبل از بیعت با علی برود.^۱ هم چنین مروان کار علی را مورد تقدیر قرار داد و به پسرش حسن گفت: من هیچ فرد غالبی را به بزرگواری پدربندیده‌ام، زیرا وقتی که ما در روز نبرد جمل عقب نشینی کردیم منادی وی ندا در داد: فراریان را دنبال نکنید و زخمیان را نکشید.^۲

بدین ترتیب، مردم بصره با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند و علی پسر عموی خودش عبدالله بن عباس را والی آنان کرد و زیاد بن ابیه را مسئول خراج آنجا نمود. علی می خواست مدت بیشتری در بصره اقامت نماید، اگر مالک اشتر او را به تعجیل وانمی داشت، زیرا اشتر در این طمع داشت که علی ولایت جایی را به او بدهد، اما چون دریافت که ابن عباس والی بصره شده است به خشم آمد و میان قوم خود رفت. علی ترسید که مبادا او فتنه و شری برپا نماید به همین دلیل سپاه را به حرکت درآورد و به او رسید و او را به خاطر حرکت انفرادی مورد سرزنش قرار داد و چنین وانمود کرد که اصلاً چیزی در مورد وی - اشتر - نشنیده است.^۳

۹- حدیث ابی بکره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله

«اگر مسلمانان با شمشیر در مقابل هم بایستند قاتل و مقتول در آتش جهنم هستند».^۴ قرطبی می گوید: علما می گویند: این حدیث در مورد صحابه رسول خدا - که در این جنگ فتنه شرکت کردند - نیست، زیرا خدای متعال می فرماید:

﴿وَأِنْ طَافْنَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾﴾ الحجرات: ۹ - ۱۰

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود) با آن دسته‌ای که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا

۱- سنن سعید بن منصور ۲/۳۳۷. سند آن حسن است.

۲- کتاب أهل البغی من الحاوی الکبیر، ماوردی، ص ۱۱۱؛ فتح الباری ۱۳/۶۲.

۳- فتح الباری ۱۳/۵۷؛ خلافة علی، عبد الحمید، ص ۱۷۴.

۴- صحیح مسلم ۴/۲۳۳.

برمی گردد و حکم او را پذیرا می شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

پس خدای متعال دستور داده که با طغیانگران جنگ شود و اگر مسلمانان از جنگ با طغیانگران دست بردارند یکی از فرائض الهی تعطیل می شود. این امر بر این دلالت دارد که قول «قاتل و مقتول در آتش جهنم هستند» در مورد صحابه رسول خدا نیست، زیرا بر اساس تأویل اجتهادی که داشتند با هم جنگیدند. طبری می گوید: اگر در همه اختلافات بین دو گروه از مسلمانان واجب باشد که مسلمانان از آن فرار کنند و در منازل خود بنشینند و شمشیرهایشان را بشکنند، هرگز حدی اجرا نشده و باطلی ابطال نمی شود و اهل نفاق و فجور راهی می یابند که در آن همه چیزهایی را که خداوند بر آنان حرام کرده است، از قبیل اموال مسلمانان، اسیر کردن زنان آنان و ریختن خون آنان را حلال می شمردند، بدین صورت که علیه مسلمانان دسته می گیرند و مسلمانان دست از سر آنان بر می دارند و می گویند: این فتنه ای است که ما از جنگ در آن نهی شده ایم و مأمور شده ایم که در این فتنه دست برداریم و از آن فرار کنیم.^۱ امام نووی می گوید: اینکه گفته است: «قاتل و مقتول» حمل بر کسی می شود که تأویل اجتهادی ندارند و جنگ آنان از روی تعصب و چیزهایی از این قبیل است. اینکه گفته است در آتش جهنم می باشند به این معنی است که مستحق آتش جهنم می باشند و گاهی با انداخته شدن در آتش جهنم مجازات شده و گاهی خداوند او را مورد عفو قرار می دهد. این مذهب اهل حق - اهل سنت - است.... تمام موارد نظیر این قضیه هم بر این قضیه تأویل می شوند. بدانید که خونهایی که در جنگهای میان صحابه جاری شد مشمول این وعید نمی شوند و مذهب اهل سنت و اهل حق، حسن ظن به آنان و خودداری از پرداختن به مشاجرات میان آنان و تأویل جنگ آنان است و اینکه آنان مجتهد بوده و اجتهاد کرده و تأویل داشته اند و قصد گناه و معصیت و دستیابی به محض دنیا را نداشته اند، بلکه هر گروهی از آنان بر این اعتقاد بودند که آنان بر حق بوده و مخالفشان طغیانگر است. به همین دلیل جنگ با طغیانگر بر وی واجب است تا او را به امر خداوند برگرداند و برخی از آنان

مصیب بودند و برخی دیگر در اجتهاد خود به خطا رفته و به خاطر اینکه اجتهاد کرده بودند در این خطا معذور هستند و مجتهد اگر خطا کند گناهی بر او نیست و علی در آن جنگها مصیب بود. این مذهب و دیدگاه اهل سنت است. قضایای مربوط به این جنگها مشتبه بود و حتی گروهی از صحابه دچار حیرت شدند و از دو گروه کناره گرفتند و وارد جنگ نشدند و به صورت یقینی نمی دانستند که چه چیزی درست و صحیح است و به همین دلیل به آنان کمک نکردند.^۱

۱۰- تاریخ نبرد جمل

تاریخ نویسان در مورد تاریخ واقعه جمل با هم بر اقوال زیادی اختلاف نظر دارند:

أ- خلیفه بن خیاط از طریق قتاده روایت کرده که دو گروه در روز پنج شنبه نیمه جمادی الآخر سال سی و شش با هم رو در رو شدند، اما جنگ در روز جمعه روی داد.^۲

ب- عمر بن شبة روایت کرده که این واقعه در نیمه جمادی الآخر سال سی و شش روی داد.^۳

ت- طبری از طریق واقدی روایت کرده که این واقعه در روز پنج شنبه دهم جمادی الآخر سال سی و شش روی داد.^۴

ث- مسعودی روایت کرده که این واقعه در روز پنج شنبه دهم جمادی الأولى بوده است.^۵

قول اول یعنی قولی که خلیفه بن خیاط از طریق قتاده روایت کرده است ارجح می باشد، زیرا سند وی در این باب اصح به شمار می آید.

۱۱- آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟

امیرالمؤمنین به خانه ای وارد شد که ام المؤمنین عائشه در آن اقامت داشت. پس اجازه ورود گرفت و به عائشه سلام کرد و عائشه به او خوش آمد گفت. در آن هنگام زنانی که در خانه بنی خلف بودند برای کشتگان خود از جمله عبدالله و عثمان فرزندان خلف گریه می کردند. عبدالله در کنار عائشه و عثمان در کنار علی کشته شده بودند. وقتی که علی وارد شد صفیه

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم ۸/۲۲۷-۲۲۸.

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۳- فتح الباری ۱۳/۶۱.

۴- استشهد عثمان، ص ۲۰۶ به نقل از تاریخ طبری.

۵- مروج الذهب ۲/۳۶۰.

زن عبدالله، مادر طلحه الطلحات به وی گفت: خداوند فرزندان را یتیم کند، آنچنان که فرزندان مرا یتیم کردی. اما علی جوابی به وی نداد. وقتی که علی خارج شد آن زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و علی بازهم سکوت کرد و جوابی به وی نداد. پس مردی به علی گفت: ای امیرالمؤمنین، چرا در حالی که سخن این زن را می شنوی جواب او را نمی دهی؟ علی گفت: وای بر تو، ما امر شده ایم که از زنان مشرک دست برداریم، پس آیا در حالی که این زنان مسلمان هستند دست از سر آنان بر نداریم؟^۱

۱۲- عذر خواهی ابوبکر ثقفی از قبول امارت بصره

عبدالرحمن بن ابوبکر ثقفی نزد امیرالمؤمنین علی آمد و با او بیعت کرد. علی به او گفت: مریض - یعنی پدر عبدالرحمن - کهجاست؟ عبدالرحمن گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا او مریض است و به شادی شما و دلخوشیتان علاقمند است. علی گفت: پیشاپیش من حرکت کن. پس نزد پدر او رفت و از او عیادت کرد. ابوبکر عذر خود را برای علی بیان کرد و علی پذیرفت. سپس علی علیه السلام پیشنهاد امارت بصره را به وی داد، اما وی امتناع کرد و گفت: باید مردی از خاندان تو عهده دار این امارت شود که مردم بدو آرام گیرند. سپس پیشنهاد داد که عبدالله بن عباس را به جای وی والی بصره کند و علی هم پذیرفت و ولایت بصره را به او داد و زیاد بن ابیه را در کنار او مسئول خراج و بیت المال بصره کرد و به ابن عباس امر کرد که به مشورت زیاد عمل کند.^۲

۱۳- موضع علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل کسانی که به عائشه رضی الله عنها ناسزا گفته بودند
مردی گفت: ای امیر مؤمنان، دو مرد بر در خانه هستند و به عائشه ناسزا می گویند. پس علی به قعقاع بن عمرو دستور داد تا هر کدام از آنان را در حالی که لباس بر تن ندارند صد ضربه شلاق بزند.^۳ قعقاع هم دستور وی را اجرا کرد.

۱- البدایة و النهایة ۷/۳۵۷.

۲- همان.

۳- همان ۲۵۸.

۱۴- دفاع عمار بن یاسر رضی الله عنه از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها

از محمد بن عریب روایت است که گفت: مردی نزد علی برخاست و به عائشه ناسزا گفت. پس عمار آمد و گفت: این چه کسی است که به همسر رسول خدا ناسزا می‌گوید؟ ساکت ای قبیح بی صاحب مورد سرزنش و رانده و مانده.^۱ در روایت دیگری آمده است: گم و دور شده‌ای رانده شده، آیا محبوبه رسول خدا را می‌آزاری؟^۲ در روایت دیگری آمده است: نزد علی مردی به عائشه ناسزا گفت و عمار گفت: آیا همسر رسول خدا را می‌آزاری؟^۳

دهم: بین ام المؤمنین عائشه و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب

عائشه ام المؤمنین صدیقه دختر صدیق ابوبکر، عبدالله بن عثمان و مادرش ام رومان دختر عویمر کنانی است. وی چهار یا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. وقتی که وی شش سال داشت رسول خدا او را به عقد خود در آورد و چون عائشه نه ساله شد با وی عروسی کرد. عروسی رسول خدا با وی در شوال سال اول هجری یا سال دوم هجری بود. برائت و پاکدامنی عائشه رضی الله عنها توسط خداوند و از بالای هفت آسمان اعلام شد و محبوب‌ترین زنان رسول خدا نزد ایشان بود. رسول خدا غیر از وی با دختر باکره‌ای ازدواج نکرد. وی داناترین زنان امت به فقه و احکام شرعی می‌باشد. او از بزرگان صحابه بود و هرگاه صحابه در مورد موضوعی دچار اشکال می‌شدند از او استفتا می‌کردند. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت عائشه رضی الله عنها هجده سال داشت. عائشه هفدهم رمضان سال ۵۸ هـ از دنیا رفت و ابوهریره بر جنازه وی نماز خواند و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.^۴ عائشه مناقب زیاد و مشهوری دارد و احادیث صحیحی در مورد وی وارد شده است که وی با داشتن آنها از دیگر امهات المؤمنین متمایز می‌باشد. از جمله این احادیث می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- قبل از ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با عائشه رضی الله عنها، فرشته‌ای سیمای عائشه را با لباسی از حریر اعلا نزد رسول خدا آورد. بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا فرمود: من سه شب در خواب تو را دیدم، فرشته‌ای سیمای تو با لباسی از حریر اعلا را

۱- فضائل الصحابة ۲/۱۱۰. سند آن ضعیف است؛ ضعیف سنن الترمذی، آلبانی، شماره ۸۱۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۷۹. ذهبی آن را حدیثی حسن دانسته است.

۳- همان ۲/۱۷۶. حدیث حسن است.

۴- همان ۲/۱۳۵-۲۰۱؛ طبقات ابن سعد ۸/۵۸؛ البداية والنهاية ۸/۹۵.

نزد من آورد و گفت: این همسر توست، و چون من روپوش تو را کنار می‌زدم تو را می‌دیدم و می‌گفتم: اگر این از جانب خدا باشد آن را انجام می‌دهد.^۱

۲- محبوب‌ترین زنان پیامبر نزد ایشان: وقتی که در مورد محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا از ایشان سوال شد ایشان به محبت و علاقه خود به عائشه تصریح کردند. بخاری از عمرو بن عاص روایت کرده که رسول خدا او را در رأس سربه ذات السلاسل گسیل داشت. وی می‌گوید: پس من نزد رسول خدا رفتم و گفتم: از میان مردم چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. گفتم: از مردان چه کسی نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمود: پدر عائشه.^۲

حافظ ذهبی می‌گوید: با وجود مخالفت روافض، این حدیث ثابت و صحیح است و رسول خدا جز پاک و پاکیزه چیز و یا کسی را دوست نداشت و فرموده‌اند: اگر من در میان این امت خلیل (دوستی) می‌گرفتم، ابوبکر را به خلیلی (دوستی) می‌گرفتم، لکن برادری اسلامی افضل است. پس ایشان افضل مردان و افضل زنان امت خود را دوست داشته است و هر کس نسبت به محبوبان رسول خدا بغض و خشم داشته باشد برای اینکه مبعوض خدا و رسول خدا قرار گیرد اهلیت دارد و عشق و علاقه رسول خدا به عائشه امری مشهور و معروف است.^۳

۳- نزول وحی بر رسول خدا در زمانی که ایشان در بستر در کنار عائشه بوده‌اند. بخاری از هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که گفت: مردم در روزی که نوبت همخوابگی رسول خدا با عائشه بود برای ایشان هدیه می‌بردند. عائشه می‌گوید: پس دیگر زنان رسول خدا نزد ام سلمه جمع شدند و گفتند: ای ام سلمه، به خدا مردم در روزی که نوبت همخوابگی عائشه است برای رسول خدا هدیه می‌برند، حال آنکه ما هم به مانند عائشه طالب خیر هستیم. پس به عرض پیامبر برسان که به مردم امر کنند که اگر هدیه می‌آورند در هر جا و هر خانه‌ای که ایشان حضور داشتند برای ایشان هدیه بیاورند- و منتظر این نشوند که نوبت عائشه بشود و بعد هدیه بیاورند- عائشه می‌گوید: ام سلمه موضوع را به اطلاع رسول خدا رساند. ام سلمه می‌گوید: پس رسول خدا از من روی برگرداند. وقتی که رسول خدا نزد من

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۴۳۸.

۲- صحیح البخاری، شماره ۴۳۵۸.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۴۳.

برگشت دوباره این موضوع را به ایشان گفتم و ایشان بازهم از من روی برگرداند. وقتی که برای بار سوم آن را مطرح کردم، ایشان فرمودند: ای ام سلمه، مرا در مورد عائشه آزار مده، به خدا قسم غیر از بستر عائشه هیچ گاه در بستر کسی از شما بر من وحی نازل نشده است.^۱ ذهبی می گوید: این پاسخ ایشان بر این دلالت دارد که فضل و برتری عائشه بر دیگر زنان رسول خدا به امر خداوند و در ورای عشق ایشان به او می باشد و همین عامل هم موجب علاقه رسول خدا به عائشه بوده است.^۲

۴- سلام کردن جبرئیل بر پیامبر و عائشه: بخاری از عائشه روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا به من فرمود: ای عائشه، این جبرئیل است و به تو سلام می کند. پس عائشه گفت: وعلیه السلام ورحمة الله و رکاته. شما چیزی را می بینید که من نمی بینم. - منظورش رسول خدا ﷺ است.^۳

۵- وقتی که آیه تخییر نازل شد رسول خدا ابتدا از عائشه شروع کرد: رسول خدا در این کار از وی خواست که با پدر و مادرش مشورت نماید، زیرا ایشان می دانستند که والدین عائشه او را به جدا شدن از رسول خدا امر نمی کنند. پس عائشه رسول خدا و سرای آخرت را برگزید و دیگر زنان ایشان هم به عائشه تأسی جستند. بخاری و مسلم از عائشه روایت کرده اند که گفت: وقتی که رسول خدا به مخیر ساختن زنان خود مأمور شدند، ایشان ابتدا از من شروع کردند و فرمودند: من چیزی را برای تو می گویم، اما در آن تعجیل به خرج مده و با والدین مشورت کن. عائشه می گوید: ایشان می دانستند که والدین من مرا به جدا شدن از ایشان امر نمی کنند. عائشه می گوید: سپس فرمودند: خداوند متعال می فرماید:

﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ قُلٌّ لِأَزْوَجِكَ إِنْ كُنْتَن تَرُدُّنَ الْحَيَوَةَ الدُّنْيَا وَزَيْنَتَهَا فَنَعَالَيْكَ أُمَّتِعُكَ وَأَسْرَحُكَ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِنْ كُنْتَن تَرُدُّنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالْدارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ الأحراب: ۲۸ - ۲۹

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیاید تا به شما هدیه ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید- و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۴۳.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۶۸.

قانع هستید - خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است». عائشه می گوید: گفتم: در این مورد با والدینم مشورت کنم؟ من خدا و رسول او و سرای آخرت را می خواهم. عائشه می گوید: سپس دیگر زنان رسول خدا مانند من عمل کردند.^۱

۶- آیاتی از قرآن به سبب عائشه رضی الله عنها نازل شده است که برخی از آنها به صورت خاص در شأن وی می باشند و برخی دیگر برای عموم امت می باشند. آیاتی که خاص وی می باشند و بر شأن و جایگاه والای او دلالت دارند شهادت خدای متعال بر عفت و پاکی و براءت وی از ماجرای افک و بهتان وارد شده بر او می باشد که در آن می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُمْ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾﴾ تا آیه:

الْحَيْثُوتُ لِلْحَيْثِينَ وَالْحَيْثُوتُ لِلْحَيْثِيَّتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٣٦﴾ النور: ۱۱ - ۲۶

«کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عائشه، ام المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده اند، گروهی از خود شما هستند، اما گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است (و خیر شما در آن است. چرا که: منافقان کوردل از مؤمنان مخلص جدا و کرامت بیگناهان را پیدا و عظمت رنجدیدگان را هویدا می کند، برخی از مسلمانان ساده لوح را به خود می آورد. آنانی که دست به چنین گناهی زده اند، هر یک به اندازه شرکت در این اتهام، سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهد داشت و) هر کدام از آنان به گناه کاری که کرده است گرفتار می آید و کسی که (سردسته آنان در این توطئه بوده و) بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی دارد..... زنان ناپاک، از آن مردان ناپاکند و مردان ناپاک، از آن زنان ناپاکند و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند و مردان پاک، متعلق به زنان پاکند. (پس چگونه تهمت می زنید به عائشه عقیفه رزین، همسر محمد امین، فرستاده رب العالمین؟!) آنان از نسبتهای ناموسی ناروایی که بدانان داده می شود میرا و منزّه هستند، (و به همین دلیل) ایشان از مغفرت الهی برخوردارند و دارای روزی ارزشمندند - که بهشت جاویدان و نعمتهای غیرقابل تصور آن است».

ابن قیم می‌گوید: از جمله خصائص وی این است که خداوند متعال او را از تهمتی که اهل افک بدو منتسب ساختند مبرا ساخت و در مورد پاکی و برائت وی قرآنی را نازل فرمود که در محرابهای مسلمانان و نمازهای آنان تا به قیامت خوانده خواهد شد و در مورد او شهادت داد که از پاکان است و به وی وعده مغفرت و رزق کریم داده است. خداوند در این آیات خبر داده که تهمتی که در مورد وی گفته شد برای او خیر است و آن چیزی که در مورد وی گفته شد برای وی شر نبوده و منزلت او را پایین نمی‌آورد، بلکه خداوند به وسیله آن بدو رفعت بخشیده و منزلت و شأن او را والا و بزرگ می‌دارد و این تبدیل به ذکر و سخن اهل آسمان و زمین در مورد پاکی و برائت عائشه رضی الله عنها شد. به راستی که منقبت بسیار بزرگی است! حال ببینید بزرگواری و نجات عائشه رضی الله عنها را که برخاسته از تواضع وی می‌باشد، وی قبل از نزول این آیات می‌گفت: من خودم را کمتر از آن می‌دانم که خداوند متعال در مورد من آیاتی از قرآن را نازل نماید، لکن امید آن را دارم که رسول خدا خوابی ببیند و خداوند به وسیله آن برائت مرا اعلام نماید.^۱ این است صدیقه امت و ام المؤمنین و محبوبه رسول خدا. وی می‌داند که بی‌گناه است و مظلوم واقع شده است و کسانی که این تهمت را به وی زده‌اند در حق وی ظلم روا داشته و به او بهتان زده‌اند و آزار آنان در حق عائشه به والدین او و رسول خدا رسید.^۲

ابن کثیر می‌گوید: وقتی که اهل افک به دروغ و از روی بهتان علیه عائشه زبان به سخن گشودند خداوند او را مورد حمایت قرار داد و در ده آیه برائت او را اعلام کرد آیاتی که تا به قیامت خوانده خواهند شد. علما اجماع دارند که اگر کسی بعد از نزول این آیات عائشه را قذف نماید کافر می‌شود.^۳

اما آن آیه‌ای که به سبب عائشه رضی الله عنها نازل شده و حکم آن برای همه امت است آیه تیمم است که رحمت و آسانگیری خداوند در حق امت می‌باشد. بخاری از عائشه نقل کرده که وی گردنبندی را از اسماء به عاریه گرفت، اما آن گردنبند از او در سفری گم شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای از اصحاب خود را برای پیدا کردن آن فرستاد و وقت نماز بر آنان فرارسید و آنان بدون وضو نماز خواندند و وقتی که آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند در این مورد زبان به شکوه گشودند و آیه تیمم نازل شد. پس اسید بن حضیر گفت: خداوند جزای خیرت دهد،

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۱۴۱.

۲- جلاء الأفهام، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۳- البدایة و النهایة ۷/۹۵۸، تفسیر القرآن العظیم ۳/۲۶۸.

به خدا سوگند هر گاه امر ناخوشایندی برای تو پیش آمده است خداوند در آن برای تو و مسلمانان خیر قرار داده است.^۱

۷- تمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینکه در خانه عائشه از ایشان پرستاری شود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که سر ایشان کنار گردن و سینه عائشه رضی الله عنها بود و آن روز هم نوبت عائشه بود و خداوند در آخرین ساعات زندگی ایشان در دنیا و اولین لحظات زندگی در آخرت آب دهان ایشان و عائشه را در هم کرد و در خانه عائشه دفن شد.^۲ بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که وقتی رسول خدا بیمار شد در خانه‌های زنان خود می‌گشت و می‌فرمود: من فردا کجا هستم؟ ایشان این جمله را از سر تمایل به ماندن در خانه عائشه بر زبان می‌آوردند. عائشه می‌گوید: پس وقتی که نوبت من شد ایشان در خانه من سکونت کردند.^۳ مسلم از عائشه نقل کرده که گفت: رسول خدا می‌گشت و می‌فرمود: من امروز کجا هستم، فردا کجا هستم؟ یعنی ایشان منتظر فرا رسیدن نوبت عائشه بودند. عائشه می‌گوید: وقتی که نوبت من شد خداوند متعال ایشان را در حالی که سرشان کنار گردن و سینه من بود قبض روح کرد.^۴ همچنین بخاری از عائشه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری وفات خود می‌پرسید: من فردا کجا هستم، من فردا کجا هستم؟ و منظورشان نوبت عائشه بود. پس زنانشان به ایشان اجازه دادند تا هر جا که می‌خواهند باشند. پس ایشان تا زمانی که از دنیا رفتند در خانه عائشه رضی الله عنها بودند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: ایشان در همان روزی که نوبت من بود از دنیا رفت در حالی که سر ایشان ما بین گردن و سینه من بود و آب دهان ایشان با آب دهان من مخلوط شد. سپس گفت: عبدالرحمن بن ابوبکر داخل شد در حالی که سواکی در دست داشت و با آن سواک می‌زد. پس رسول خدا به آن نگاه کرد. به عبدالرحمن گفتم: ای عبدالرحمن، این سواک را به من بده. وی آن را به من داد و من آن را شکستادم و سپس جویدم و آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادم و ایشان با آن سواک زدند در حالی که به سینه من تکیه زده بودند. در روایت دیگری آمده است: پس

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۳۶.

۲- سیر أعلام النبلاء ۱۸۹/۲؛ البدایة و النهایة ۸/۹۵.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۴.

۴- صحیح مسلم، شماره ۲۴۴۳.

خداوند در آخرین روز زندگی ایشان در دنیا و اولین روز زندگی اخروی ایشان آب دهان من را با آب دهان ایشان مخلوط کرد.^۱

۸- خبر دادن رسول خدا ﷺ مبنی بر بهشتی بودن عائشه: حاکم از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از زنان شما به بهشت می‌روند؟ فرمود: تو از جمله آنان هستی. عائشه می‌گوید: چنین به نظر آمد که این سخن ایشان به این دلیل است که ایشان غیر از من با زن باکره‌ای ازدواج نکرده‌اند.^۲ نیز بخاری از قاسم بن محمد روایت کرده که عائشه مریض و ضعیف شد و ابن عباس آمد و گفت: رسول خدا و ابوبکر پیش از تو شتافته‌اند و خانه را در بهشت برای تو آماده کرده‌اند و تو هم به آنان ملحق می‌شوی. پس ناراحت نباش و بلکه از این بابت خوشحال باش.^۳ این فضیلتی بزرگ برای عائشه رضی الله عنها است، زیرا به صورت یقینی برای وی بیان کرده که داخل بهشت می‌شود، زیرا ابن عباس چنین چیزی را نمی‌گوید مگر اینکه آن را از رسول خدا شنیده باشد.^۴

۹- فضیلت عائشه رضی الله عنها بر سایر زنان مانند برتر بودن ترید بر سائر غذاها است. بخاری و مسلم از عبدالله بن عبدالرحمن روایت کرده‌اند که وی از آنس بن مالک شنیده که گفت: شنیدم که رسول خدا می‌فرماید: «فضل عائشه بر سائر زنان، مانند فضل ترید بر سائر غذاها است».^۵

نووی می‌گوید: علما می‌گویند: معنایش این است که ترید هر غذا بهتر از آب خورش آن است، پس ترید گوشت بهتر از آب آن بدون ترید است و ترید آنچه که در آن گوشت وجود ندارد بهتر از خورش آن است. منظور از فضیلت سودمندی آن و سیر شدن از آن و هضم آسان آن و لذت بردن از آن و آسان خوردن آن و این امر است که انسان به سرعت می‌تواند به قدر کفایت از آن بهره‌مند شود و مواردی دیگر. پس ترید از هر نوع آب خورش و از سائر غذاها بهتر است و فضل عائشه بر سایر زنان مانند فضل ترید بر سائر غذاها است. این حدیث تصریحی بر این امر ندارد که عائشه برتر از مریم و آسیه باشد، زیرا احتمال دارد که منظور از آن، فضل عائشه بر زنان این امت باشد.^۶

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۴۵۰، ۴۴۵۱.

۲- المستدرک ۱۳/۴. سند آن صحیح است. اما آن را تخریح نکرده‌اند و ذهبی با او موافق است.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۱.

۴- فتح الباری ۷/۱۰۸؛ العقیده فی أهل البيت، ص ۹۵.

۵- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۰.

۶- شرح نووی بر صحیح مسلم ۱۵/۲۰۸-۲۰۹.

اینها برخی از احادیثی بود که به فضل و سابقه و جایگاه عائشه و منزلت والای او در دین و جایگاه بزرگ او دلالت دارند. اما با این وجود عائشه از جانب شیعه رافضه و کسانی که تحت تأثیر روایات مختلف و آثار مجعول آنان قرار گرفته‌اند مورد طعن و جرح و کذب و افترا قرار گرفته است و این افراد به سراغ آثار صحیح و احادیث مسند و صحیح آمده و آن را به منظور و معنایی غیر واقعی تأویل کرده‌اند، آنچنان که نویسنده کتاب «ثم اهدتیت» این کار را کرده است. البته نویسنده این کتاب کار جدیدی نکرده است، بلکه راه اسلاف شیعی و رافضی خود را پیموده است و ام المؤمنین عائشه را با این سخن عمار بن یاسر مورد طعن قرار داده است که گفت: «به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است، لکن خدای متعال شما را با او مورد ابتلا قرار داده تا بداند که از او اطاعت می‌برید یا از عائشه». ^۱ باید گفت که در این قول عمار طعنی متوجه عائشه رضی الله عنها نیست، بلکه در آن بزرگ‌ترین فضیلت عائشه رضی الله عنها وارد شده است، زیرا در آن بیان شده است که عائشه همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است. چه فضیلتی می‌تواند بزرگ‌تر از این باشد؟! هدف اصلی و نهایی هر مؤمنی دستیابی به خوشنودی خدا و بهشت است و بنا به شهادت عمار که در ماجرای فتنه مخالف عائشه بود این امر برای وی محقق شده است و بنا به این شهادت عائشه رضی الله عنها در بالاترین درجات بهشت همدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. ^۲ در حدیث صحیحی که به صورت مرفوع به رسول خدا می‌باشد این امر ذکر شده است، چه حاکم نیشابوری از عائشه روایت کرده است که پیامبر به وی فرمود: ای عائشه، آیا به این راضی نیستی که در دنیا و آخرت همسر من باشی؟ عائشه گفت: چرا، به خدا خوشنودم. پیامبر فرمود: پس تو در دنیا و آخرت همسر من هستی. ^۳ بنابراین، این حدیث از بزرگ‌ترین فضائل عائشه است، و به همین دلیل نیز بخاری اثر سابق از عمار را در بخش مناقب عائشه ذکر کرده است. ^۴ اینکه عمار در قسمت دوم این اثر گفت: «لکن خدای متعال شما را با او مورد ابتلا قرار داده تا بداند که از او اطاعت می‌برید یا از عائشه» ^۵ در این سخن طعنی متوجه ام المؤمنین عائشه نیست، به چند دلیل:

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۲.

۲- الإنتصار للصحب والال، ص ۴۸.

۳- المستدرک ۱۰/۴؛ الصحیح المسند، مصطفی عدوی، ص ۳۵۶.

۴- صحیح البخاری، شماره ۳۷۷۲.

۵- همان.

الف- این سخن عمار رضی الله عنه بیانگر رأی او است و عائشه رضی الله عنها معتقد به خلاف این بود و دیدگاه خود را درست می دانست و هر دو از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در دین و علم جایگاه بزرگی داشتند. پس قول هیچ یک بر دیگری حجت نیست.^۱

ب- نهایت چیزی که قول عمار رضی الله عنه بر آن دلالت دارد این است که عائشه رضی الله عنها در آن موقعیت خاص با امر خداوند مخالفت کرده است و مخالفت وقتی مذموم است که حجتی مخالف آن پیدا شود و دانسته شود که آن مخالف است. در غیر این صورت فرد مادام که در مخالفت تعمد نداشته باشد معذور است، زیرا ممکن است این کار را به نسیان یا از روی تأویل انجام داده باشد و به خاطر این امور مواخذه نمی شود.

ج- هدف عمار رضی الله عنه از بیان این سخن، سرزنش عائشه رضی الله عنها یا کاستن از منزلت وی نبود، بلکه هدف وی این بود که جهت خیرخواهی برای امت خطای عائشه در اجتهاد را بیان نماید و عمار با این وجود به جایگاه و فضل ام المؤمنین اقرار و اعتراف داشت.^۲ در برخی از روایات این اثر از عمار آمده است که عمار شنید مردی به عائشه ناسزا می گوید. پس گفت: ساکت باش ای قبیح بی صاحب، به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است، لکن خداوند به وسیله او شما را مورد آزمایش قرار داده تا ببیند که از او اطاعت می کنید یا از عائشه.^۳ شیعه رافضی می گویند: رسول خدا به سخن برخاست و به سوی خانه عائشه اشاره کرد و فرمود: «فتنه آنجاست، شاخ شیطان از آنجا بیرون می آید» و عائشه را با این سخن مورد طعن قرار می دهند و اظهار می دارند که منظور رسول خدا این بوده که فتنه از خانه وی خارج می شود. این سخن گمراهگری و وارونه جلوه دادن واقعیتها و تدلیس عوام است که اطلاع و علمی نسبت به این امور ندارند، زیرا این رافضیان این سخن راوی را که گفته است: «فأشار نحو مسكن عائشة» (پس به طرف مسکن عائشه اشاره کرد) چنین تفسیر کرده اند که اشاره ایشان به خانه عائشه رضی الله عنها بوده است و با این اشاره بیان کرده اند که عائشه سبب این فتنه می باشد، اما باید گفت که این حدیث به هیچ وجه بر این تفسیر دلالت ندارد و کسی که کمترین شناختی از مقاصد این کلام داشته باشد درمی یابد که این عبارت محتمل این معنا و مفهوم نیست، زیرا راوی گفته است: «فأشار نحو مسكن عائشة» و نگفته است: «إلى جهة مسكن عائشة» و فرق میان این دو تعبیر روشن و آشکار است. این روایت که ذکر کرده اند

۱- الانتصار للصحب والآل، ص ۴۴۸.

۲- همان ۴۵۰-۴۵۱.

۳- البداية و النهاية ۲/۷۴۸.

بخاری آن را در باب فرض الخمس^۱ ذکر کرده است. این حدیث در صحیح مسلم و بخاری و دیگر کتب از طرق مختلف و با الفاظ گوناگون روایت و تخریح شده است و در برخی از نصوص آن، به سرزمینهای مد نظر این حدیث اشاره شده است، و این اشاره دعوی شیعیان رافضی را ابطال می‌کند و دیگر نیازی به تکلف برای ابطال آن با چیزی دیگر باقی نمی‌گذارد. حال در زیر به برخی از روایات حدیث از طرق مختلف از ابن عمر رضی الله عنهما اشاره می‌شود:

○ از لیث از نافع از ابن عمر روایت است که وی شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله که رو به سمت شرق کرده بود و فرمود: «ألا إن الفتنه هاهنا من حيث يطلع قرن الشيطان»^۲.

○ از عبید بن عمر روایت است که گفت: نافع از ابن عمر به من روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه حفصه برخاست و با دست به طرف مشرق اشاره کرد و فرمود: «الفتنة من حيث يطلع قرن الشيطان»^۳ ایشان آن را دو یا سه بار بیان کرد.

○ از سالم بن عبدالله از پدرش روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که رو به سمت شرق کرده بود فرمود: «ها إن الفتنه هاهنا، ها إن الفتنه هاهنا، ها إن الفتنه هاهنا من حيث يطلع قرن الشيطان»^۴.

در این روایات به صورت صریح جهت مورد اشاره مشخص شده است و بیان گشته که آن جهت مشرق است، و منظور اشاره در روایتی که شیعیان رافضی ذکر کرده‌اند تفسیر شده است.^۵ در روایات دیگری از این حدیث هم سرزمینهای مورد اشاره ذکر شده است، از جمله از نافع از ابن عمر روایت است که گفت: پیامبر فتنه‌ها را بیان کرد و فرمود: پروردگارا شام و یمن را برای ما مبارک گردان. صحابه گفتند: ای رسول خدا، در نجد چه؟^۶ راوی می‌گوید:

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۱۰۴.

۲- همان ۷۰۹۳؛ صحیح مسلم، شماره ۲۹۰۵.

۳- صحیح مسلم ۴/۲۲۹.

۴- همان.

۵- الانتصار للصحب والآل، ص ۴۵۳.

۶- نجد در جهت شرق قرار دارد و کسانیکه در مدینه هستند شرق آنان صحرا- یا جلگه- عراق می‌شود.

فکر می‌کنم که در بار سوم فرمود: در آنجا فتنه‌ها و آشوبهایی روی می‌دهد و شاخ شیطان از آنجا طلوع می‌کند.^۱

از سالم بن عبدالله بن عمر روایت است که گفت: ای مردم عراق، شما در مورد گناه صغیره سوال می‌کنید و مرتکب گناه کبیره می‌شوید! از پدرم عبدالله بن عمر شنیدم که گفت: شنیدم که رسول خدا می‌فرماید: «فتنه از اینجا می‌آید» و با دست خود به سمت مشرق اشاره کردند «از جایی که شاخهای شیطان بر می‌آید».^۲

در برخی از روایات برخی از قائل و وصف حال آنانی که در آن سرزمینها زندگی می‌کنند آمده است، از جمله از ابومسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستش به‌یمن اشاره کرد و گفت: به درستی که ایمان اینجاست و قساوت و سنگدلی در میان فدادین - کسانی که صدایشان را در کشتزارها و چارپایان خود بلند می‌کنند - و کسانی است که به خاطر مشغول بودن به مراقبت از شترانشان از مدنیت به دور بوده و به نشانه‌های دین خود جاهل هستند، یعنی همان جایی که شاخهای شیطان بر می‌آید - منظور روی دادن امور ناپسند و استیلا هر چه بیشتر شیطان و انتشار کفر - یعنی در میان ربیعه و مضر (ربیعه و مضر بدل از فدادین هستند).^۳

این روایات دلالت قطعی دارند که منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از قول «الفتنة هاهنا» سرزمینهای شرق است، زیرا روایات بر این امر تصریح دارند. هم چنین در برخی از این روایات آن سرزمینها توصیف شده و برخی از قبائل تعیین شده‌اند. هم چنین بر بطلان مدعای شیعیان رافضی دلالت دارد که می‌گویند اشاره ایشان به طرف خانه عائشه بوده است. پس این قول آنان باطل و دیدگاهی ساقط است که کسی غیر از این افراد چنین چیزی را از آن نفهمیده و کسی غیر از آنان به آن قائل نشده است.^۴

۱۰- فضل و برتری عائشه و خدیجه و فاطمه نسبت به همدیگر

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: برترین زنان این امت خدیجه، عائشه و فاطمه هستند، اما در مورد اینکه کدام یک از نظر فضل بر دیگری برتری دارند اختلاف وجود دارد.^۵ از ابن

۱- صحیح البخاری، شماره ۷۰۹۴.

۲- صحیح مسلم ۴/۲۲۲۹.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۳۰۲؛ الانتصار للصحب والآل، ص ۴۵۵.

۴- الانتصار للصحب والآل، ص ۴۵۵.

۵- مجموع الفتاوی ۴/۳۹۴.

تیمیه سوال شد که از میان ام المؤمنین خدیجه و ام المؤمنین عائشه کدام یک برتر هستند و وی در جواب گفت: سابقه خدیجه و تأثیر او در ابتدای اسلام و نصرت او به دین و اقدامات او برای دین به نحوی است که نه عائشه و نه دیگر امهات المؤمنین در این مورد با او شریک نیستند و این موارد خاص وی است و تأثیر عائشه در آخر اسلام و حمل دین و تبلیغ آن برای امت و میزان درک وی از علم به شکلی است که نه خدیجه و نه دیگر زنان رسول خدا با وی شریک نمی‌باشند و وی با این صفات از دیگر زنان پیامبر متمایز می‌باشد.^۱

ابن حجر می‌گوید: گفته شده است: علما بر افضل بودن فاطمه اتفاق نظر و اجماع دارند، اما در مورد عائشه و خدیجه اختلاف نظر وجود دارد.^۲ وی هم چنین در شرح حدیث ابوهریره می‌گوید که جبرئیل نزد رسول خدا آمد و به ایشان امر کرد که سلام خدا را به خدیجه برساند. سهیلی در این مورد می‌گوید: ابوبکر بن داود با استدلال به این ماجرا می‌گوید که خدیجه برتر از عائشه است، زیرا جبرئیل از جانب خود به خدیجه سلام کرد، اما جبرئیل سلام خدا را به خدیجه رساند. ابن العربی می‌گوید: در مورد اینکه خدیجه افضل از عائشه است اختلافی وجود ندارد. در رد این قول وی گفته‌اند: اختلاف در این باره از قدیم الایام وجود داشته است، گرچه راجح این است که با توجه به این مورد و موارد سابق، خدیجه از وی برتر است.^۳ با تحقیق و نظر در نصوص وارده در مورد فضل این دو در می‌یابیم که بر افضل بودن خدیجه و فاطمه و سپس عائشه دلالت دارند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: خدیجه بر زنان امتم برتری دارد (چنان که مریم بر زنان جهان فضل دارد).^۴ نیز می‌فرماید: برترین زنان اهل بهشت خدیجه و فاطمه و مریم و آسیه می‌باشند.^۵ ابن حجر می‌گوید: این نصی صریح و غیر قابل تأویل است.^۶ هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: برترین زنان دنیا عبارتند از: مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد و آسیه زن فرعون.^۷ این حدیث نص بر این است که خدیجه برترین زن این امت می‌باشد. هم چنین لفظی که در

۱- همان ۳۹۳.

۲- فتح الباری ۷/۱۰۹.

۳- همان ۱۳۹.

۴- همان ۱۳۵؛ مجمع الزوائد ۹/۲۲۳.

۵- الإحسان، ابن حبان ۹/۷۳؛ صحیح الجامع، البانی ۱/۳۷۱.

۶- فتح الباری ۷/۱۳۵.

۷- فضائل الصحابة ۲/۷۵۵ شماره ۱۳۲۵. البانی در تخریج المشكاة ۳/۱۷۴۵ آن را صحیح دانسته است.

بیان فضل فاطمه آمده است و می‌فرماید: «ای فاطمه، آیا به‌این خشود نیستی که سرور زنان مؤمن یا سرور زنان این امت باشی؟»^۱ و در لفظی دیگر: «سرور زنان اهل بهشت باشی؟»^۲ لفظی صریح است و احتمال تأویل ندارد و نص بر این است که فاطمه برترین زن امت و سرور زنان بهشت است و مادرش در این فضل و برتری با او شریک است. بنابراین وی و مادرش برترین زنان اهل بهشت هستند، زیرا نصوص بیانگر این معنا می‌باشند.^۳ اما آنچه که در بیان فضل عائشه رضی الله عنها وارد شده و می‌گوید: «فضل عائشه بر سائر زنان، مانند فضل ترید بر سائر غذاها است» چنان که ابن حجر می‌گوید، این لفظ مستلزم افضلیت مطلق نیست^۴ و تصریحی بر افضل بودن وی بر دیگر زنان ندارد، زیرا برتری ترید بر دیگر غذاها به‌این خاطر است که کم هزینه‌تر و سهل‌الهضم‌تر می‌باشد و بهترین غذای آن روز بوده است و این صفات مستلزم ثبوت افضل بودن عائشه از همه جهات نیست، زیرا ممکن است از جهات دیگری نسبت به دیگران فضل کمتری داشته باشد.^۵ پس حدیث بر افضل بودن عائشه بر زنان امت اسلام غیر از خدیجه و فاطمه دلالت دارد، زیرا در این باره دلیل وجود دارد و این افضلیت عائشه را مقید کرده است.^۶ اما اینکه در حدیث عمرو بن عاص آمده است که وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال نمود: کدام یک از زنان نزد شما محبوب‌تر هستند و ایشان فرمودند: عائشه؛^۷ ابن حبان بیان کرده که این مقید به زنان پیامبر می‌باشد و در کتاب خود عنوانی به این مضمون آورده است که: «(بیان اخباری که در تفسیر آنها، کسانی که صنعت حدیث را به خوبی یاد ندارند دچار وهم و اشتباه شده‌اند.)» و در ذیل آن حدیث عمرو بن عاص را با این لفظ آورده است: «گفتم: ای رسول خدا، کدام یک از مردم نزد شما محبوب‌تر می‌باشند؟ فرمود: عائشه. گفتم: ای رسول خدا، منظور من از میان زنان نبود، بلکه منظورم مردان بود. پس ایشان فرمودند: ابوبکر؛ یا اینکه فرمود: پدر عائشه». ابن حبان در ادامه می‌گوید: حال خبری را ذکر می‌کنم که بیانگر این است که مخرج سوال در مورد زنان ایشان بوده است نه در مورد سائر زنان چون فاطمه و غیره. سپس وی از انس روایت کرده است که گفت: از

۱- صحیح البخاری، شماره ۶۲۸۵.

۲- فتح الباری/۷/۱۰۵.

۳- العقیده فی أهل البيت، ص ۹۷.

۴- فتح الباری/۷/۱۰۷.

۵- همان/۶/۴۴۷.

۶- العقیده فی أهل البيت، ص ۹۷.

۷- صحیح البخاری، شماره ۴۳۵۸.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال شد: محبوب ترین مردم نزد شما چه کسی است؟ فرمود: عائشه. به ایشان گفتند: در مورد زنان شما از شما سوال نمی کنیم. پیامبر فرمود: پدر عائشه.^۱

پس روشن می شود که عائشه رضی الله عنها از حیث فضل بعد از خدیجه و فاطمه رضی الله عنهما قرار دارد، زیرا همه آنچه که در مورد فضل عام وی وارد شده است، مقید به نص وارده در مورد فضل خدیجه و فاطمه است و عائشه فضائلی هم چون علم دارد که با آن از خدیجه و فاطمه متمایز است، اما از ثبوت چیزی از فضائل به صورت خاص، نمی توان فضل مطلق را برای او ثابت کرد.^۲ اما در هر حال لازم به ذکر است که فضل یکی از آنان بر دیگری به معنای طعن در دیگری نیست، بلکه این امر بر جایگاه والای این سه زن، یعنی خدیجه، فاطمه و عائشه دلالت دارد، زیرا دایره اختلاف به کسی دیگر از زنان امت توسع نیافته است. بنابراین، اگر عائشه سومین زن امت باشد این چه ضروری برای ام المؤمنین عائشه خواهد داشت؟! و آیا این امر عامل و سببی برای احترام و ارج گذاری به او می باشد یا اینکه عامل و سبب وارد کردن طعنه به وی می باشد، آنچنان که شیعیان رافضی این کار را انجام می دهند؟!^۳

* آیا ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها جنگیدن مسلمانان با هم در نبرد جمل را مباح می دانست؟

قبلاً ذکر شد که عائشه رضی الله عنها برای این امر خروج نکرد و قصد جنگ را هم نداشت. زهری از عائشه رضی الله عنها نقل کرده که بعد از ماجرای جمل گفت: من می خواستم که مکانی و جایگاه من، مردم را از هم جدا کند و فکر نمی کردم که بین مردم جنگی روی دهد و اگر می دانستم که جنگی روی می دهد هرگز چنین موضعی نمی گرفتم.^۴ اینکه گفته شده: عائشه رضی الله عنها جنگ با مسلمانان را مباح دانست قولی باطل می باشد و دوامی ندارد در مقابل روایات صحیحی که قبلاً ذکر شدند و بیانگر این می باشند که عائشه رضی الله عنها فقط برای اصلاح در میان مردم به بصره رفت. این اقوال از روایاتی هستند که شیعیان رافضی جعل کرده اند و همان چیزهایی هستند که تاریخ صدر اسلام را تیره و تار گردانده است و از حوادث و وقایع

۱- الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان ۱۱/۹.

۲- فتح الباری ۷/۱۰۸؛ العقیلة فی أهل البيت، ص ۹۸.

۳- الانتصار للصحیح والآل، ص ۴۶۱.

۴- المغازی، زهری، ص ۱۵۴.

بین علی، طلحه، زبیر و عائشه رضی الله عنهن جنگی داخلی ساخته‌اند و برخی از پژوهشگران تحت تأثیر این روایات قرار گرفته و حتی برخی از آنان گفته‌اند: عائشه به اسارت درآمد. اینان این موضوع را چنان جنگی داخلی به تصویر کشیده‌اند که در مورد آن برنامه‌ریزی شده است. البته بیان این قول از طرف پژوهشگرانی که اطلاعات خود را از روایات مقدوح، غیر صحیح و منابع غیر معتبر چون کتابهای الإمامة والسیاسة، الأغانی، مروج الذهب، تاریخ یعقوبی و تاریخ التمدن الإسلامی تألیف جورجی زیدان کسب می‌کنند، امری طبیعی است.^۱

*** آیا حدیث «ای عائشه، تو با علی می‌جنگی و در این جنگ نسبت به او ظالم هستی» صحیح می‌باشد؟**

در هیچ یک از کتب معتبر علمی این حدیث وجود ندارد و از سند معروفی برخوردار نیست، بلکه بیشتر شبیه احادیث جعلی و کاذب است تا احادیث صحیح؛ حتی می‌توان گفت که قطعاً کذب است، زیرا عائشه نجنگید و برای جنگ هم خروج نکرد، بلکه به قصد اصلاح میان مردم خروج نمود، جنگ نکرد و به جنگ هم دستور نداد. این قول بسیاری از کسانی است که به اخبار اطلاع و آگاهی دارند.^۲

*** امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، عائشه رضی الله عنها را با عزت و احترام به مأمن خود برمی‌گرداند**

علی رضی الله عنه برای عائشه رضی الله عنها هر چه بایسته بود از مرکب و توشه و لوازم فراهم کرد و همه کسانی را که همراه وی آمده بودند و سالم مانده بودند همراهش فرستاد، مگر آنانی که می‌خواستند بمانند. چهل نفر از زنان معتبر بصره را برای همراهی وی برگزید و گفت: ای محمد بن حنفیه، تدارک ببین و او را برسان. وقتی که روز حرکت عائشه رسید علی پیش وی آمد و مردم هم حاضر شدند. پس عائشه برون شد و مردم با وی وداع گفتند و او نیز با مردم وداع کرد و گفت: ای فرزندان من، ما به سبب توقع یا زیادت‌جوئی از همدیگر گله‌ها داشتیم، هر که از این باب چیزی شنیده به آن اعتنا نکند. به خدا سابقاً میان من و علی چیزی نبوده جز آنچه میان زن و اقوام شوهرش روی می‌دهد، ولی او با وجود گله‌ام نزد من از نیکان

۱- نک: دراسة وتحلیل للعهد النبوی الأصيل، محمد جمیل زینو؛ الحزبية السياسية، ریاض عیسی؛ الحرم السياسي؛ النبی والنساء؛ الدولة العربية، فلهاوزن، به نقل از دور المرأة السياسي، ص ۴۴۲.

۲- منهاج السنة ۱۸۵/۲.

است. علی گفت: ای مردم، به خدا راست و نکو گفت، میان من و او چیزی جز این نبود. وی در دنیا و آخرت همسر پیامبر شما است. عائشه رضی الله عنها روز شنبه از آغازین روزهای رجب سال سی و ششم حرکت کرد. علی رضی الله عنه چند مایل او را بدرقه کرد و فرزندان خود را به فاصله یک روز همراه او فرستاد.^۱

با این رفتار بزرگوارانه‌ای که امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه از خود نشان داد، می‌بینیم که ایشان وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خود را به اجرا درآورد که به وی فرمود: میان تو و عائشه چیزی روی خواهد داد. علی گفت: ای رسول خدا، من؟ پیامبر فرمود: آری. علی گفت: من؟ پیامبر فرمود: آری. علی می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، من شقی‌ترین آنان هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، لکن اگر این مسأله روی داد عائشه را به مأمنش برگردان.^۲

کسانی که گمان می‌برند عائشه به این دلیل به بصره رفت که از علی به خاطر موضعی که در ماجرای افک نسبت به او گرفت آزرده بود، زیرا وقتی که منافقان عائشه را متهم به زنا ساختند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد جدا شدن از عائشه با علی مشورت کرد و علی گفت: «ای رسول خدا، خداوند شما را در تنگنا قرار نداده و غیر از او زنان زیادی وجود دارند و اگر از خادم سوال کنید راستش را به شما می‌گوید» این سخن آنان درست نیست، زیرا علی این سخن را به خاطر ترجیح جانب رسول خدا بیان کرد، چه دید که ایشان به خاطر این قضیه دچار ناراحتی و تشویش و اضطراب شده‌اند و رسول خدا غیرت زیادی داشت. به همین دلیل علی مصلحت را در این دید که اگر رسول خدا از وی جدا شود ناراحتی و تشویش خاطر ایشان برطرف می‌شود و چون براءت و پاکی عائشه معلوم گردد برای رسول خدا ممکن است که به وی رجوع نماید و در واقع کمترین ضرر را برای دفع ضرر بزرگ‌تر انجام دهد.^۳

امام نووی می‌گوید: علی چنین باور داشت که این کار به مصلحت رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی وقتی به این کار اعتقاد یافت که دید رسول خدا به خاطر این قضیه دچار اضطراب و آزرده‌گی شده‌اند پس جهت خیرخواهی و برگرداندن آسایش به رسول خدا صلی الله علیه و آله همه تلاش خود را به کار گرفت.^۴ علی رضی الله عنه با کمترین کلمه‌ای که از آن توهین و تهمت به عائشه رضی الله عنها

۱- تاریخ طبری ۵/۵۸۱.

۲- مسند احمد ۶/۳۹۳. سند آن حسن است.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۴۶۲.

۴- شرح نووی بر صحیح مسلم ۵/۶۳۴.

برداشت شود در مورد عائشه سخن نگفت و فقط همین را به رسول خدا ﷺ گفت: خداوند بر شما سخت نگرفته است^۱، و سپس بر گشت و از سر خیرخواهی به رسول خدا ﷺ گفت: اگر از خادم سوال کنید راستش را به شما می گوید.^۲ پس علی در ابتدا رسول خدا ﷺ را دعوت کرد که قبل از اینکه از عائشه جدا شود در مسأله تأمل و دقت نماید، یعنی از نصیحت اول خود به رسول خدا ﷺ مبنی بر طلاق دادن عائشه بر گشت و نصیحت دیگری را به ایشان عرضه داشت و گفت که در مورد این موضوع از خادم عائشه سوال نماید و حقیقت را جویا شود.^۳ رسول خدا ﷺ هم از کنیزی که بیشترین ارتباط را با عائشه رضی الله عنها داشت سوال کرد و آن کنیز تأکید کرد که جز خیر چیزی از عائشه سراغ ندارد. رسول خدا ﷺ همان روز که از آن کنیز سوال کرد، برخاست و از عبد الله بن ابی بن سلول شکایت کرد و فرمود: «چه کسی در مورد مردی که با تهمت زدن به خانواده ام باعث اذیت و آزارم شده است، مرا معذور می داند؟ (اگر او را مجازات نمایم، مرا سرزنش نمی نماید). سوگند به خدا که من از خانواده ام بجز خیر و نیکی، چیز دیگری سراغ ندارم. به درستی که نصیحت علی به نفع عائشه تمام شد، زیرا رسول خدا ﷺ به خاطر اطلاعی که از خیر بودن و نیک بودن خانواده اش یافت بر باور ایشان افزوده شد.^۴

به درستی که موضع علی رضی الله عنه در ماجرای افک باعث و بانای این نشد که عائشه از علی خشمگین باشد، یا به این خاطر از او چنان کینه بر دل بگیرد که او را وادارد که به دروغ علی را متهم به قتل عثمان کند و تعداد زیادی از مسلمانان را علیه او بشوراند، اما پژوهشگرانی که در دام روایات جعلی شیعیان رافضی افتاده اند دست به چنین اظهار نظرهایی زده اند.

* پشیمانی آنان از کار خود

ابن تیمیه می گوید: همچنین عامه سابقون از اینکه وارد جنگ شده بودند پشیمان شدند و علی، زبیر، طلحه و دیگران از کار خود پشیمان شدند. این افراد در روز جنگ جمل قصد وارد شدن به جنگ را نداشتند، اما بدون اختیار آنان جنگ روی داد.^۵

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۷۸۶.

۲- همان.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۴۶۲.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۴۶۲.

۵- المنتقی من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض والاعتزال، محب الدین خطیب، ص ۲۲۲.

الف- از امیرالمؤمنین علی روایت است که وقتی مردم در جنگ جمل کشته می شدند، گفت: دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم.^۱

ب- نعیم بن حماد از حسن بن علی روایت کرده که به سلیمان بن سرد گفت: وقتی که جنگ شدت یافت علی نزد من آمد و گفت: ای حسن، دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم.^۲

ج- از حسن بن علی علیه السلام روایت است که گفت: امیرالمؤمنین علی قصد کاری دیگر را داشت، اما حوادثی پشت سر هم روی داد، و او از آنها چاره‌ای نیافت.^۳

د- از سلیمان بن سرد از حسن بن علی روایت است که گفت: آنگاه که مردم کشته می شدند گفت: آیا همه اینها به خاطر ما است؟ ای کاش بیست یا چهل سال قبل از این مرده بودم.^۴

ه- از عائشه رضی الله عنها روایت است که وقتی در مورد جنگ جمل بحث می کرد می گفت: دوست دارم که من هم چون اصحاب خود می نشستم و نمی رفتم. من دوست می داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ده واندی فرزند می داشتم و همه آنان مانند عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر می بودند.^۵

و- عائشه رضی الله عنها هنگامی که این آیه را قرائت می کرد که می فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (احزاب: ۳۳) «و در خانه‌های خود بمانید...» آن قدر می گریست که مقنعه‌اش خیس اشک می شد.^۶

ز- عائشه می گوید: دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیست فرزند چون عبدالرحمان بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر می داشتم و همه آنان را از دست می دادم اما در جنگ جمل حضور نمی داشتم.^۱

۱- الفتن، نعیم بن حماد ۱/۸۰.

۲- همان.

۳- همان ۸۱.

۴- أحداث و أحادیث فتنة الهمج، ص ۲۱۷.

۵- الفتن، نعیم بن حماد ۱/۸۱.

۶- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۷۷؛ الطبقات ۸/۸۱.

ح- ابن تیمیه می گوید: عائشه جنگ نکرد و به قصد جنگ خارج نشد، بلکه به قصد اصلاح میان مسلمانان خارج شد و گمان می برد که خروج وی به مصلحت مسلمانان است، اما بعداً برای وی روشن شد که ترک خروج اولی بوده است. پس هرگاه به یاد خروج خود می افتاد آن قدر می گریست که مقنعه اش خیس می شد. عامه سابقون هم چنین وضعی داشتند و از اینکه وارد جنگ شده بودند پشیمان بودند. علی، طلحه، زبیر و دیگران پشیمان بودند. این افراد در روز جنگ جمل قصد وارد شدن به جنگ را نداشتند، اما بدون اختیار آنان جنگ روی داد.^۲

ط- ذهبی می گوید: شکی نیست که عائشه به طور کامل از رفتن خود به بصره و حضور در جنگ جمل پشیمان شده بود و گمان نمی برد که موضوع به آن نتیجه ختم شود.^۳

یازدهم: سیره زبیر بن عوام و شهادت وی

وی ابو عبدالله زبیر بن عوام بن خویلد بن أسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب از قبیله قریش و طائفه أسد است.^۴ وی در جد خود قصی به رسول خدا ﷺ می رسد. او حواری رسول خدا و فرزند عمه ایشان، یعنی صفیه بنت عبدالمطلب و یکی از عشره مبشره و یکی از اعضای شورای خلافت است.^۵ وی در سنین جوانی و در حالی که شانزده سال داشت اسلام را پذیرفت.^۶ وی از هیچ غزوه ای از غزوات رسول خدا تخلف نوریزد.^۷ بعد از اینکه مسلمان شد مورد آزار و اذیت قرار گرفت. روایت شده که عموی زبیر او را در حصیری می گذاشت و در آن دود می دماند و می گفت: به کفر برگرد و زبیر می گفت: هرگز به کفر بر نمی گردم.^۸

۱- التمهید، باقلانی، ص ۲۳۲. عبدالرحمان بن حارث بن هشم مخزومی از مردان نجیب و برگزیده بنی مخزوم بود و قبل از معاویه وفات یافت.

۲- المنتقی من منهاج الاعتدال فی نقض کلام أهل الرفض والاعتزال، محب الدین خطیب، ص ۲۲۲.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/۱۷۷.

۴- الإصابة ۱/۵۲۶-۵۲۸.

۵- الطبقات الکبری ۳/۱۰۰؛ الإصابة ۱/۵۲۶-۵۲۸.

۶- سیر أعلام النبلاء ۱/۴۱.

۷- سیر السلف ۱/۲۲۶. این روایت مرسل است.

۸- المعجم الکبیر، طبرانی ۱/۱۲۲.

۱- اولین کسی که در راه خدا شمشیر از نیام برکشید

از سعید بن مسیب روایت است که گفت: اولین کسی که در راه خدا شمشیر برکشید، زبیر بن عوام بود. وقتی که زبیر بن عوام در شعب المطابخ بود و داشت چرت می‌زد صدایی را شنید که می‌گفت: رسول خدا کشته شد. پس در حالی که شمشیر از نیام کشیده بود از خانه بیرون آمد. در راه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مواجه شد و ایشان فرمود: ای زبیر، چه شده است؟ گفت: شنیدم که شما به قتل رسیده‌اید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می‌خواستی چکار کنی؟ گفت: به خدا قسم می‌خواستم مردم مکه را با مبارزه فراخوانم. سعید بن مسیب می‌گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او دعای خیر کرد. سعید می‌گوید: من امیدوارم که دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد خداوند ضایع نشود.^۱

۲- هجرت زبیر رضی الله عنه به حبشه

وقتی که آزار و اذیت مشرکان قریش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران ایشان زیاد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمان داد تا به حبشه بروند تا در آنجا در امان پادشاه عادل آنجا، یعنی نجاشی باشند. آنان در حبشه نزد بهترین همسایه - یعنی نجاشی - و در بهترین سرزمین بودند. آنان همچنان در آن حالت در آنجا در امنیت و آرامش بودند تا اینکه مردی از اهالی حبشه برای گرفتن حکومت از دست نجاشی علیه او بپا خاست. به همین علت، مسلمانان بسیار اندوهگین و ناراحت شدند و ترسیدند که مبادا آن مرد پیروز شود و در این صورت آن مرد حق و جایگاه صحابه را نمی‌شناخت. به همین علت، صحابه خواهان پیگیری اخبار نبرد نجاشی و آن مرد شدند و برای این منظور به گوشه‌ای از رود نیل رفتند.^۲ ام سلمه می‌گوید: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چه کسی به نزدیک نبرد این دو گروه می‌رود تا اخبار نبرد را برای ما بیاورد؟ ام سلمه می‌گوید: زبیر بن عوام گفت: من این کار را می‌کنم. پس صحابه گفتند: این کار را بکن. وی جوان‌ترین فرد گروه بود. ام سلمه می‌گوید: پس مردم مشکی را برای وی پر از باد کردند و او آن را به سینه‌اش بست و به کمک آن در رود نیل به شنا پرداخت و خود را به ساحل دیگر رود نیل که آن دو گروه در آنجا جنگ می‌کردند رساند و سپس رفت و در آنجا حضور یافت. ام سلمه می‌گوید: ما به درگاه خدا دعا می‌کردیم که نجاشی بر دشمن

۱- فضائل الصحابة ۲/۹۱۴، شماره ۱۲۶۰. سند آن ضعیف است و حسن لغیره می‌باشد.

۲- سیره ابن هشام ۱/۲۷۹؛ اصحاب الرسول ۱/۲۷۴.

خود پیروز شود و در سرزمینش تمکین یابد. ام سلمه می گوید: به خدا ما در همین حالت در انتظار بودیم که ناگاه زبیر در حالی که می دوید آمد و لباسش را برای ما تکان می داد و می گفت: مژده باد، نجاشی پیروز شد و خداوند دشمنش را نابود کرد و نجاشی در سرزمین خود بلامنازع شد.^۱ بعد از اینکه زبیر از حبشه برگشت در کنار رسول خدا ﷺ ماند و مبادی و ارکان اسلام و اوامر و نواهی شرعی را از ایشان فرا می گرفت و هنگامی پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرد زبیر ﷺ نیز همراه با دیگران به آنجا مهاجرت کرد.

۳- در غزوه بدر

زبیر ﷺ سوار کاری جسور و دلاوری بی باک بود و در هیچ صحنه‌ای تخلف نورزید و در تمام نبردها و غزوات می توان او را دید. وی متصف به شجاعت و دلاوری نادر و کم نظیر و اخلاص کامل و از خود گذشتگی برای اعتلای سخن حق است.^۲ وی اموال زیادی را در راه خدا بخشید و جان و مال خود را وقف خدا نمود و به همین دلیل خداوند او را گرامی داشت و در دنیا و آخرت رفعت بخشید. وی عمامه‌ای زرد رنگ داشت که در روز بدر آن را بر خود پیچیده بود. از عروه روایت است که گفت: زبیر در روز بدر عمامه‌ای زرد بر خود پیچیده بود، پس جبرئیل در سیمای زبیر نازل شد.^۳ چه فضیلت بزرگی، به راستی که در دنیا چیزی با آن برابری نمی کند. عامر بن صالح بن عبدالله بن زبیر در این باره می گوید:

جدي ابن عمه أحمد ووزيره عند البلاء وفارس الشقراء
وغداة بدر كاون أول فارس شهد الوغى في الأمانة الصفراء
نزلت بسيماء الملائك نصره بالحوض يوم تألب الأعداء

(جد من زبیر، پسر عموی رسول خدا و مشاور او در مواقع سخت بود و سوار بر مرکبی بور بود. در روز بدر وی اولین سواری بود که وارد نبرد شد و جوشنی زرد داشت. ملائک در روز بدر در سیمای او و جهت کمک به مسلمانان نازل شدند بدان گاه که دشمنان هجوم آورده بودند).

از زبیر روایت است که گفت: در روز بدر به عبیده بن سعید بن عاص رسیدم. او خود را کاملاً با سلاح و زره پوشانده بود، به طوری که فقط چشمانش بیرون بود. او مکنی به ابوذات

۱- سیره ابن هشام ۱/۲۷۹.

۲- أهل الشورى و السنة، رياض عبدالله، ص ۶۷.

۳- المعجم الكبير، طبرانی شماره ۲۳۰. مرسل است اما سند آن صحیح می باشد؛ سیر أعلام النبلاء ۱/۴۶.

الکرش بود. او گفت: من ابو ذات الکرش هستم. من بر او حمله بردم و وسیله‌ای را که در دست داشتم در چشمش فرو کردم و او کشته شد. زبیر می‌گوید: پایم را بر روی او گذاشتم و آن اسلحه را با تلاش زیاد بیرون کشیدم و دیدم که سر آن خم شده است. عروه بن زبیر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن عنزه را از زبیر درخواست کرد و زبیر آن را به ایشان داد. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت ابوبکر آن را درخواست کرد و زبیر آن را به وی داد. وقتی که ابوبکر وفات یافت، عمر آن را درخواست کرد و زبیر آن را به وی داد. وقتی که عمر از دنیا رفت عثمان آن را از زبیر درخواست نمود و زبیر آن را به وی داد. وقتی که عثمان کشته شد نزد آل علی افتاد و عبدالله بن زبیر آن را درخواست کرد و تا زمانی که عبدالله بن زبیر کشته شد نزد وی بود.^۱

این خبر بیانگر دقت زبیر بن عوام در زدن هدف است، زیرا وی توانسته بود با وجود کوچکی هدف و با وجودی که وی نیروی خود را میان هجوم و دفاع تقسیم کرده بود، نیزه را در چشم آن مرد فرو ببرد. زدن آن مرد امری بسیار بعید بود، زیرا وی خود را با زره فولادی حمایت کرده بود، لکن زبیر توانست نیزه را در یکی از چشمان او فرو کند. هم چنین نیزه به صورتی عمیق در بدن آن فرد فرو رفته بود که این علاوه بر دقت و مهارت وی در زدن هدف، بر توانایی بدنی او دلالت دارد.^۲ در روز نبرد بدر دو سوار کار در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که یکی زبیر بود و سوار بر اسب خود در سمت راست رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت و دیگری مقداد بن أسود بود که سوار بر اسبش در سمت چپ ایشان قرار گرفته بود.^۳

۴- در غزوه أحد

زبیر رضی الله عنه می‌گوید: در روز أحد رسول خدا به من فرمود که پدر و مادرم به فدای تو باد.^۴ این موضوع بر دلاوری و جنگاوری و شجاعت زبیر رضی الله عنه در این نبرد دلالت دارد. وی متصف به این بود که در جنگ بردبار و جدی است و عاشق شهادت می‌باشد. زبیر در توصیف عمل ابودجانه انصاری در نبرد أحد می‌گوید: وقتی که دو سپاه درهم آمیختند و جنگ شدت

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۹۹۸.

۲- التاریخ الإسلامی ۴/۱۶۳.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱/۴۶. این روایت مرسل است.

۴- فضائل الصحابة ۲/۹۱۸ شماره ۱۲۶۷. سند آن صحیح است.

یافت، رسول خدا ﷺ شروع به تشویق یاران خود کرد و برای بالا بردن روحیه و معنویات آنان دست به کار شد و شمشیری را به دست گرفت و فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد؟ افراد همه به سوی آن دست دراز کردند و همه - از جمله زبیر - می‌گفتند: من، من. پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد تا حق آن را ادا کند؟ مردم از پذیرش آن شانه خالی کردند و ابودجانه سماک بن خرشه گفت: ای رسول خدا، حق آن چیست؟ پیامبر فرمود: اینکه با آن آنقدر دشمن را بزنی تا اینکه خم شود. پس ابودجانه گفت: من حق آن را ادا می‌کنم. پس رسول خدا ﷺ آن را به وی داد. ابودجانه مردی شجاع بود و در هنگام نبرد با ناز و تبختر راه می‌رفت. وقتی که رسول خدا ﷺ او را دید که در میان صفها با ناز و تبختر راه می‌رود فرمود: خداوند از این نوع راه رفتن جز در چنین جاهایی ناخشنود است.^۱ زبیر در توصیف عمل ابودجانه در نبرد احد می‌گوید: وقتی که من شمشیر را از رسول خدا درخواست کردم و رسول خدا آن را به من نداد و آن را به ابودجانه داد با خود گفتم: - من پسر صفیه عمه او و از قریش هستم و قبل از ابودجانه به سوی آن شمشیر دست کشیدم، اما رسول خدا آن شمشیر را به ابودجانه داد و گفتم: - به خدا قسم نگاه می‌کنم بینم ابودجانه چکار می‌کند. پس به دنبال وی رفتم. وی دستاری قرمز رنگ بیرون آورد و آن را دور سر خود بست. پس انصار گفتند: ابودجانه دستار مرگ را بیرون آورد - قبلاً که ابودجانه این دستار را بیرون می‌آورد و بر سر خود می‌بست انصار این سخن را در مورد وی می‌گفتند - سپس ابودجانه از سپاه خارج شد در حالی که می‌گفت:

أنا الذي عاهدني خليلي ونحن بالسفح لدى النخيل
أن لا أقوم الدهر في الكيول؟ أضرب بسيف الله والرسول^۲

(من همانی هستم که دوستم زمانی که در دامنه کوه و در میان نخلها بودیم با من عهد بست که من هرگز به انتهای صفها نروم و با شمشیر خدا و رسولش دشمنان را بزنم).
ابودجانه به هر مشرکی می‌رسید او را از پای در می‌آورد. در میان مشرکان مردی بود که اگر فردی زخمی را می‌دید او را می‌کشت. ابودجانه و آن مرد هر لحظه به هم نزدیک‌تر می‌شدند. من دعا کردم که آن دو به هم برسند. پس آن دو به هم رسیدند. آنان دو ضربه به سوی همدیگر انداختند. آن مشرک ضربه‌ای به سوی ابودجانه انداخت که ابودجانه سپر خود را در مقابل آن قرار داد و شمشیر وی در داخل آن سپر گیر کرد و ابودجانه ضربه‌ای به او زد

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۴۷۰.

۲- نک: البداية و النهاية ۴/۱۷.

و او را کشت. سپس او را دیدم که شمشیر را بر روی فرق سر هند بنت عتبه گذاشته است، اما شمشیر را از روی سر او برداشت، و من گفتم: خدا و رسول او داناتر هستند.^۱ ابن اسحاق از ابودجانه نقل کرده که می‌گوید: فردی را دیدم که داشت مردم را به شدت به جنگ کردن تشویق می‌کرد. پس به سوی او رفتم. وقتی با شمشیر بر او حمله بردم دست به شیون و زاری کرد و چون نگاه کردم دیدم که یک زن است. پس او را رها کردم و شمشیر رسول خدا بزرگ‌تر از آن دیدم که با آن یک زن را بزنم.^۲

از هشام از پدرش (عروه) روایت است که عائشه رضی الله عنها گفت: ای خواهر زاده، پدران تو - یعنی ابوبکر و زبیر - از کسانی هستند که خداوند در مورد آنان می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرُّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ﴾ آل عمران: ۱۷۲

«کسانی که پس از - آن همه - زخمهائی که خوردند و جراحتهائی که برداشتند، فرمان خدا و پیغمبر را اجابت کردند».

وقتی که مشرکان از نبرد بدر منصرف شدند و برگشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان آن مصیبتها را دیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله خوف این را داشت که مشرکان برگردند. پس فرمود: چه کسی حاضر است دنبال آنان برود تا این مشرکان دریابند که ما هنوز دارای قدرت و توان هستیم؟ پس ابوبکر و زبیر در گروهی هفتاد نفری به دنبال مشرکان به راه افتادند و به آنان فهماندند که هنوز قدرت و توان دارند و سپس برگشتند. خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿فَأَنْقَلِبُوا إِلَى بَنِي نَعْمٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضَّلْنَا لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ﴾ آل عمران: ۱۷۴

«به همین جهت، آنها (از این میدان)، با نعمت و فضل پروردگارشان، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید». و با هیچ دشمنی رو به رو نشدند.^۳

وقتی که حمزه بن عبدالمطلب در نبرد احد به شهادت رسید مادر زبیر، یعنی صفیه بنت عبدالمطلب آمد تا برادر خود را نگاه کند که مشرکان بینی او را بریده و شکمش را شکافته و گوشها و بیضه‌هایش را بریده بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به زبیر رضی الله عنه فرمود: خود را به او

۱- همان ۱۸۰.

۲- همان.

۳- صحیح البخاری، شماره ۴۰۷۷.

برسان و او را برگردان تا آنچه را که بر سر برادرش آمده است نیند. پس زبیر به مادرش گفت: مادر جان، رسول خدا به شما فرمان می‌دهد که برگردید. صفیه گفت: برای چه؟ من خبر دارم که برادرم مثله شده است، این امر در راه خدا بوده است. آنچه که ما را خشنود می‌گرداند قطعاً کار نیکی است. من این را در راه خدا می‌دانم و این شاء الله صبر پیشه می‌کنم. وقتی که زبیر نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را به ایشان گفت، پیامبر فرمود: بگذار بیاید. پس صفیه آمد و به جنازه حمزه نگاه کرد و بر او نماز خواند و «إنا لله وإنا إليه راجعون» گفت و برایش طلب آمرزش نمود.^۱ در روایتی از عروه آمده که گفت: پدرم زبیر به من گفت: در روز نبرد أحد زنی در حال دویدن آمد تا خود را بر بالای سر کشتگان برساند. رسول خدا ﷺ دوست نداشت که آن زن این جنازه‌ها را ببیند، پس فرمود: جلوی این زن را بگیرید. زبیر می‌گوید: من دریافتم که آن زن - مادرم - صفیه است. پس به سوی او دویدم و قبل از اینکه او بتواند خود را بر بالای سر جنازه‌ها برساند من خود را به او رساندم. اما او ضربه‌ای بر سینه من زد - او زنی قوی بود - و گفت: از من دور شو، ای بی‌مادر. گفتم: رسول خدا ﷺ به تو دستور داده است. پس صفیه ایستاد و دو پیراهن را که با خود داشت بیرون آورد و گفت: من از کشته شدن برادرم حمزه خبر دارم. من این دو لباس را برای برادرم حمزه آورده‌ام او را در این لباسها دفن کنید. زبیر می‌گوید: پس ما آن لباسها را بردیم تا حمزه را در آنها کفن کنیم. در کنار حمزه جنازه مردی از انصار وجود داشت که او را نیز به مانند حمزه مثله کرده بودند. پس دیدیم اگر حمزه در دو لباس کفن شود و آن فرد انصاری کفن نداشته باشد این مایه بدنامی بوده و کاری ناپسند است. پس گفتیم: یک لباس را برای کفن حمزه و لباس دیگر را برای کفن این فرد انصاری قرار می‌دهیم. وقتی که آن دو را اندازه گرفتیم دیدیم که یکی از آن دو بزرگ‌تر از دیگری هستند. پس میان آن دو قرعه‌انداختیم و هر کدام را در لباسی کفن کردیم که قرعه وی شده بود.^۲

۵- در غزوه خندق

هر پیامبری یک حواری دارد و حواری من زبیر است.^۳ رسول خدا ﷺ در روز نبرد خندق فرمود: چه کسی از بنی قریظه برای ما خبر می‌آورد؟ زبیر گفت: من این کار را می‌کنم. پس

۱- سیره ابن هشام ۳/۱۰۸.

۲- مسند أحمد ۳/۳۴ الموسوعة الحدیثية. سند آن حسن است.

۳- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۴.

سوار بر اسب خود رفت و در مورد آنان اطلاعاتی جمع آوری نمود و آورد. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای ما خبر می آورد؟ زبیر گفت: من. رسول خدا ﷺ برای بار سوم هم این پیشنهاد را مطرح کرد و زبیر اعلام آمادگی کرد و رفت. پس پیامبر ﷺ فرمود: «هر پیامبری یک حواری دارد و حواری من زبیر است»^۱. اینکه رسول خدا فرمود: زبیر حواری من است، به این معنی است که زبیر از صحابه و یاوران خاص من است. دوستان و یاوران خاص و مخلص حضرت عیسی نیز حواریون نامیده می شوند. پس حواری به معنی یاور مخلص است. بنابراین، حدیث مشتمل این منقبت و صفت بزرگ برای زبیر است و او با این امر از دیگران متمایز می باشد. به همین دلیل، وقتی عبدالله بن عمر شنید که مردی می گوید: من فرزند حواری هستم، به او گفت: اگر از فرزندان زبیر هستی راست می گویی اما اگر چنین نیست، سخن تو درست نمی باشد.^۲ عینی - شارح کتاب صحیح البخاری - می گوید: اگر گفته شود: صحابه همه یاران و دوستان خاص و مخلص رسول خدا بودند، پس چرا زبیر به این صفت اختصاص یافته است؟ جواب این است: رسول خدا این سخن را وقتی بیان کرد که در غزوه احزاب فرمود: چه کسی در مورد بنی قریظه برای ما خبر می آورد؟ زبیر گفت: من. رسول خدا ﷺ دو بار دیگر هم این سخن را اعلام کردند و زبیر در هر سه بار اعلام آمادگی نمود و شکی نیست که زبیر در آن وقت نصرت و یاری بیشتری از دیگران انجام داد.^۳ هم چنین رسول خدا ﷺ در روز نبرد احزاب در مورد وی فرمود که پدر و مادرم به فدای تو باد، چه از عبدالله بن زبیر روایت است که گفت: من و عمر بن ابی سلمه در روز جنگ احزاب در میان زنان بودیم. پدرم را دیدم که سوار بر اسب خود دو یا سه بار به سوی بنی قریظه رفت و برگشت. وقتی که برگشت گفتم: پدر جان، من شما را دیدم که به سوی بنی قریظه رفتید و برگشتید. زبیر گفت: ای پسر، آیا مرا دیدی؟ گفتم: آری. زبیر گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: چه کسی بنی قریظه می رود تا در مورد آنان کسب خبر کند؟ من رفتم و چون برگشتم رسول خدا ﷺ فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد.^۴ این حدیث منقبتی آشکار برای زبیر است، زیرا رسول خدا ﷺ پدر و مادر خویش را فدای او

۱- همان.

۲- مصنف ابن ابی شیبیه، شماره ۱۲۲۱۹. صحیح است.

۳- عمدة القاری، ۱۹/۲۲۳۹.

۴- صحیح البخاری، شماره ۳۷۲۰.

کردند. این سخن رسول خدا ﷺ در واقع بزرگداشت جایگاه زبیر و توجه به کار او می‌باشد، زیرا انسان چنین سخنی را وقتی بر زبان می‌آورد که کار انجام شده را بزرگ بداند و به همین دلیل هم خود یا عزیزترین اشخاص نزد خود را فدای او می‌کند.^۱

زبیر ﷺ در نبرد خندق به نشانی دست یافت که در گذر زمان جاودان می‌ماند، یعنی این نشان که رسول خدا ﷺ به او داد و در مورد او فرمود: «هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر است».^۲ رسول خدا ﷺ زبیر ﷺ را حواری خود توصیف نمود، این توصیفی است که دارای دلالتی عمیق و مفاهیمی وسیع است. کسانی که در این مفاهیم تحقیق کند ابعاد کلمه حواری را درک می‌کند و نشانه‌ها و عمق و باطن آن برایش روشن می‌شود. کسانی که بیشترین نیاز را به توجه به این مفاهیم دارند علما، داعیان و مریبان هستند، زیرا دعوت اسلامی نیاز به آماده نمودن حواریانی دارد که نمونه‌هایی زنده برای یک قدوه و الگو باشند، زیرا الگوی عملی در نشر مبادی و افکار تأثیر بیشتر و عمیق‌تری دارد، زیرا این الگوی عملی تجسم بخشیدن به آن و اجرای عملی آن است و مشاهده آن و تأثر و اقتدا به آن امری آسان می‌باشد. همچنین حواریون به سنت رسول خدا ﷺ عمل می‌کنند و فرمان او را اجرا می‌نمایند،^۳ چنان که در حدیث آمده است که می‌فرماید: «هر پیامبری که خدای متعال برای امت‌های پیشین مبعوث گردانده است از میان امتشان دارای حواریون و اصحابی بوده‌اند که به سنت وی عمل کرده و فرمان او را اجرا می‌نمودند».^۴ از سنت‌های دعوت این است که در مسیر خود دچار فتنه‌ها و محنت‌هایی می‌شود و از جانب دوستان و دشمنان خود مورد ابتلا قرار می‌گیرد. رسول خدا ﷺ تمایل زیادی داشت که مسلمانان را به این پارامترها و حوادث ارشاد نماید، از اینرو به آنان فرمود: سپس بعد از آنان نسلهایی می‌آیند که چیزی را می‌گویند که انجام نمی‌دهند و چیزی را انجام می‌دهند که به آن ایمان ندارند.^۵

اما وظیفه یک حواری چیست؟ از بارزترین صفات یک حواری این است که الگویی نیک و مثالی عملی برای ایمان و اخلاص و فداکاری باشد و باید مثالی واقعی برای وارثان انبیا باشد و برای نشر حق و خیر و هدایت امت تلاش کرده و آن را از سقوط نجات داده و

۱- تحفة الأحوذی، ۱۰/۲۴۶.

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۴.

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲/۲۶-۲۷.

۴- دراسات تربویة، أعظمی، ص ۲۰۶.

۵- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲/۲۶-۲۷.

نیرویی به آن بدمد و همه چیز خود را در راه خدا فدا نماید تا اسلام در وقتی که افراد بی‌همت جز مصالح شخصی خود به چیزی توجه ندارند، جوانی و نشاط اولیه خود را بدست آورد.^۱ زبیر بن عوام رضی الله عنه نمونه‌ای نادر از تجسم این مفاهیم است. وی در آغوش دعوت و بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت یافت و از همان عنفوان جوانی جرعه‌های مطلوب برای تحمل سختی‌ها را نوشید. موضعی که زبیر در غزوه احزاب گرفت شخصیت او و نشأت و پرورش وی بر جرأت و نصرت و محبت به رسول خدا را به تصویر می‌کشد. روزگار ثابت کرده که زبیر رضی الله عنه مرد مأموریت‌های مشکل بود. وی متصف به جرأت و دلاوری و شهامت بود و به همین دلیل مکلف به مأموریت شناسایی اسرار دشمن شد. چیزی که در مورد زبیر در آن ماجرا روی داد، به مشروعیت تقسیم کارها و دسته‌بندی داعیان حسب اخلاص، فداکاری، جانبازی، نیروها و تواناییهای آنان دلالت دارد.^۲

زبیر رضی الله عنه در همه غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت و مواضعی شریفی گرفت و در زمان خلفای راشدین از ستونهای اصلی دولت در فتوحات بزرگ آن بود.

۶- غزوه یرموک

از عروه بن زبیر روایت است که در روز نبرد یرموک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به زبیر گفتند: آیا حمله نمی‌کنی تا ما هم با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: من اگر حمله کنم شما با من همراه نمی‌شوید. آنان گفتند: با تو می‌آئیم. پس زبیر بر آنان حمله برد و صفوف آنان را شکافت و از آنان عبور کرد، اما کسی همراه وی نبود. سپس برگشت و آن دشمنان دو ضربه بر شانه وی وارد کردند که آن دو ضربه در اطراف ضربه‌ای فرود آمد که در نبرد بدر بر شانه زبیر فرود آمده بود. عروه می‌گوید: زمانی که من بچه بودم انگشتانم را در آن ضربه فرو می‌بردم و بازی می‌کردم. عروه می‌گوید: در آن هنگام عبدالله بن زبیر که نوجوانی ده ساله بود همراه وی بود. پس زبیر آن را بر اسبی سوار کرد و مردی را مأمور حفاظت از وی نمود.^۳ ذهبی در السیر در تعلیقی می‌گوید: این واقعه - إن شاء الله - در نبرد یرموک روی داد، زیرا عبدالله در آن

۱- دراسات تربویة فی الأحادیث النبویة، ص ۲۰۷.

۲- همان ۲۰۸.

۳- صحیح البخاری، شماره ۳۹۷۵.

هنگام ده سال داشت.^۱ ابن کثیر معتقد است که این واقعه در نبرد یرموک بوده است، اما در هر حال منعی وجود ندارد که این مسأله در هر دو واقعه روی داده باشد. ابن کثیر می‌گوید: از جمله کسانی که در نبرد یرموک حضور داشتند زبیر بن عوام بود. وی افضل صحابه حاضر در آنجا بود. وی از سواران و شجاعان حاضر بود و به همین دلیل جمعی از دلاوران در گرد وی جمع شده بودند و به وی گفتند: آیا حمله نمی‌کنی تا ما هم با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: شما پایداری نمی‌ورزید. آنان گفتند: پایداری می‌ورزیم. پس زبیر حمله کرد و آنان هم حمله بردند، اما وقتی که با صفوف رومیان مواجه شدند، آن دلاوران عقب نشستند، اما زبیر هم چنان به جلو رفت و صفوف رومیان را شکافت و از طرف دیگر بیرون رفت و نزد یاران خود برگشت. سپس آن دلاوران برای بار دوم نزد وی آمدند و او به مانند مورد اول عمل نمود. در آن روز شانه وی دو زخم برداشت. در روایت دیگری آمده است: یک زخم برداشت.^۲ ابن کثیر بار دیگر می‌گوید: وی برای جهاد همراه مردم به شام رفت و در نبرد یرموک حاضر شد و آنان با حضور وی مشرف گشتند. وی در این جنگ دستی توانا و همتی والا داشت و دو بار صفوف رومیان را از اول تا آخر شکافت.^۳

۷- فتح مصر

وقتی که عمرو بن عاص رضی الله عنه برای فتح مصر عازم شد، نیروهای همراه وی برای این فتح کافی نبودند. پس نامه‌ای به امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه نوشت و از او درخواست نیروی کمکی کرد. پس عمر رضی الله عنه از کمی نیروهای عمرو ترسید و زبیر بن عوام را همراه با دوازده هزار نفر و به قولی چهارده هزار نفر به کمک او فرستاد که از بزرگان صحابه زبیر بن عوام و مقداد بن أسود و عبادة بن صامت و مسلمه بن مخلد و در روایتی دیگر - به جای مسلمه - خارجه بن حذافه در رأس آنان بودند و عمر رضی الله عنه در نامه‌ای به عمرو رضی الله عنه نوشت: من چهارده هزار نفر به کمک تو فرستاده‌ام که در رأس هر هزار نفر از آنان مردی قرار دارد که به اندازه هزار نفر می‌باشد و زبیر در رأس این مردان است.^۴ وقتی که زبیر نزد عمرو رسید دید که وی قلعه بابلیون را محاصره کرده است. پس زبیر بی‌درنگ سوار اسب خود شد و گرد خندقی که در

۱- سیر أعلام النبلاء/۱/۶۳.

۲- البداية و النهایة/۱/۶۳.

۳- همان/۷/۲۶۰.

۴- فتوح مصر و المغرب، ص ۶۱؛ قادة فتح الشام و مصر، ص ۲۰۸-۲۲۶.

اطراف قلعه زده شده بود گشت و سپس افراد خود را در اطراف خندق پراکنده کرد. محاصره این قلعه هفت ماه به درازا کشیده شد. به زبیر گفته شد: در اینجا طاعون سرایت یافته است. زبیر گفت: ما برای پیکار و طاعون آمده‌ایم.^۱

فتح مصر برای عمرو به درازا کشید، پس زبیر گفت: من خود را فدای راه خدا می‌کنم، بدان امید که خداوند بدین وسیله فتح را نصیب مسلمانان گرداند. پس پلکانهایی را از ناحیه سوق الحمام به دیوار قلعه نصب کرد و به افراد خود دستور داد که چون صدای تکبیر وی را شنیدند همگی جواب او را بدهند و دنبال وی بروند. دیری نپایید که زبیر به بالای قلعه رفت و افراد دیدند که وی دارد تکبیر سر می‌دهد و با خود شمشیری دارد. پس مسلمانان به سوی نردبانها هجوم بردند، حتی عمرو آنان را نهی کرد، زیرا می‌ترسید که نردبانها شکسته شوند. وقتی که رومیان دیدند اعراب بر قلعه پیروز شده‌اند عقب نشستند و بدین صورت درهای قلعه بابلین بر روی مسلمانان گشوده شد و با فتح آن نبرد سخت فتح مصر به پایان رسید. شجاعت نادر زبیر علیه السلام سبب اصلی پیروزی مسلمانان بر مقوقس شد.^۲

۸- غیرت زبیر بن عوام

از اسماء دختر ابوبکر صدیق روایت است که گفت: وقتی که زبیر بن عوام با من ازدواج کرد غیر از اسبش مال و مملو ک دیگری نداشت. اسماء می‌گوید: من به اسب وی علف می‌دادم و هزینه آن را می‌دادم و به آن اسب رسیدگی می‌کردم و هسته خرما- یا چیزهای دیگر- را برای شترش خرد می‌کردم و به آن علف و آب می‌دادم و چرمهایش را می‌دوختم و نان برای او می‌پختم، اما من به خوبی نمی‌توانستم نان بپزم به همین دلیل زنانی از انصار که زنانی صادق بودند برای من نان می‌پختند. اسماء می‌گوید: من هسته‌ها را از زمین زبیر که رسول خدا به وی بخشیده بود و فاصله‌ای دو سوم فرسخی از مدینه داشت بر بالای سر می‌آوردم. اسماء می‌گوید: روزی من به همان جا رفتم و هسته‌ها بالای سر من بود. در راه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و چند نفر از اصحاب ایشان رسیدم. ایشان برای من دعا کردند و سپس کلمات «أخ أخ» را بر زبان آوردند تا شتر بخوابد و من پشت سر ایشان سوار شوم. اما من شرم کردم از اینکه همراه با مردان راه بروم و به یاد زبیر و غیرت او افتادم. اسماء می‌گوید: زبیر از باغیرت‌ترین مردم

۱- سیر أعلام النبلاء/۱/۵۵.

۲- قادة فتح الشام و مصر، ص ۲۰۹-۲۲۷.

بود. اَسْمَاء می گوید: رسول خدا پی برد که من شرم دارم، پس به راه خود رفتند. سپس من نزد زبیر رفتم و گفتم: در راه به رسول خدا رسیدم که همراه با چند نفر از اصحاب خویش بودند و من مقداری هسته بر بالای سر خود داشتم. ایشان شتر خود را خواباند تا من بر ترک ایشان سوار شوم، اما من شرم کردم و غیرت تو را می دانستم. پس زبیر گفت: به خدا قسم اینکه تو هسته‌ها را بر بالای سر خود حمل کرده‌ای برای من سخت‌تر از این است که بر ترک ایشان سوار می‌شدی. اَسْمَاء می گوید: این وضعیت من همین‌طور ادامه داشت تا اینکه ابوبکر خادمی برایم فرستاد و او به جای من به اسب رسیدگی کرد، ابوبکر با این کار خود انگار که مرا از بردگی آزاد ساخته بود.^۱

۹- زبیر فرزندان خود را به نام شهدای صحابه نامگذاری می‌کند

زبیر به خاطر علاقه زیادی که به شهادت داشت نام صحابه شهید را بر فرزندان خود نهاد. هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که گفت: زبیر گفت: طلحه نام انبیا را بر فرزندان خود می‌نهاد و می‌دانست - و باور داشت - که بعد از محمد ﷺ پیامبری نخواهد آمد، اما من نام صحابه شهید را بر فرزندان خود می‌گذارم تا که شاید به شهادت برسند. پس نام عبدالله را از نام عبدالله بن جحش و نام منذر را از منذر بن عمرو و نام عروه را از عروه بن مسعود و نام حمزه را از نام حمزه بن عبدالمطلب و نام جعفر را از نام جعفر بن ابی طالب و نام مصعب را از نام مصعب بن عمیر و نام عبیده را از نام عبیده بن حارث و نام خالد را از نام خالد بن سعید و نام عمرو را از نام عمرو بن سعید بن عاص - که در نبرد یرموک به شهادت رسید - برگزید.^۲

۱۰- مخفی داشتن طاعات در نزد زبیر

زبیر بن عوام می گوید: هر کدام از شما توانست عمل صالح مخفیانه‌ای داشته باشد انجام دهد.^۳

۱- حیاة الصحابة ۲/۶۹۱؛ أصحاب الرسول ۱/۲۸۱.

۲- تاریخ اسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۰۵؛ الطبیقات ۳/۱۰۱.

۳- الزهد، ابن مبارک، ص ۳۹۲.

۱۱- شعر حسان بن ثابت در مدح زبیر

زبیر بر مجلسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و دید که حسان دارد برای آنان شعر می‌خواند، اما آنان با شنیدن آن اشعار وی سر نشاط نبودند. پس زبیر با آنان نشست و سپس گفت: چرا به اشعار «ابن فریعه» گوش نمی‌دهید. وی اشعار خود را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواند و ایشان به نیکی به آن گوش می‌سپردند و پاداش زیادی به او می‌دادند و از آن روی بر نمی‌تافتند. پس حسان در مدح زبیر گفت:

أقام علی عهد النبی وهدیه	حواریه والقول بالفعل يعدل
أقام علی منهاجه وطريقه	یوالی ولی الحق والحقُّ أعدل
هو الفارس المشهور والبطل الذي	یصول إذا ما كان یوم محجّل
إذا كشفت عن ساقها الحرب حشّها	بأبيض سباق إلى الموت يُرقل
وإن امرؤ كانت صافية أمّهُ	ومن أسد فی بیتها لمؤتّل
له من رسول الله قری قریة	ومن نصره الإسلام مجد مؤتّل ^۱
فكم كربة ذب الزبیر بسيفه	عن المصطفى والله یعطی فیجزل
ثناؤك خیر من فعال معاشر	وفعلك یا ابن الهاشمیة أفضل ^۲

«حضرت زبیر حواری پیامبر بر راه و روش پیامبر بود و قولش همنوا و همگام با عملش بود. قول به وسیله عمل تصحیح می‌شود. حضرت زبیر بر روش و شیوه پیامبر با حاکم بر حق موالات می‌کرد و روشن است که پیروی از حق عادلانه‌تر است. او همان اسب سوار و قهرمانی است که حتی اگر به زنجیر باشد به دشمنان حمله‌ور می‌شود و هرگاه جنگ سربگیرد و شروع شود اوست که بدون هیچ ترس و واهمه‌ای از مرگ با شمشیر سفید و درخشان وارد کارزار می‌شود. کسی که مادرش صفیة و پدرش آن شیر خدا، عوام باشد شایسته است که بزرگوار باشد. او از لحاظ خویشاوندی جزو نزدیکان پیامبر بود و در نصرت و یاری اسلام افتخارات زیاد و بزرگی داشت. حمد و بزرگداشت شما ای زبیر از کردار

۱- سیر أعلام النبلاء ۱/۵۶.

۲- همان ۵۷.

مردان بسیاری شایسته‌تر و بهتر است و رفتار و عمل شما ای فرزند صفیه هاشمی، بهتر و شایسته‌تر است.»

۱۲- کرم و بزرگواری زبیر بن عوام رضی الله عنه

از عروه بن زبیر روایت است که گفت: هفت نفر از صحابه به زبیر وصیت کردند از جمله: عثمان و ابن مسعود و عبدالرحمن. اما زبیر از اموال خود برای ورثه آنان خرج می‌کرد و اموالشان را حفظ می‌نمود.^۱

این مثالی رفیع از مثالهای والای کرم و بزرگواری و وفا است. او معانی والای موجود در درون را مجسم می‌کند تا این مفاهیم تا در ضمیرهای زنده و بیدار آشکار و هویدا باشد و در نتیجه این ضمیر زنده تمام دارایی خود را در راه سیادت این مفاهیم به کار بگیرد. گاهی شخص یک یا دو بار نیکی می‌کند و سپس دچار فتور و سستی می‌شود، اما اینکه مثل چنین دلاور سخاوتمندی متکفل هزینه ورثه تعدادی از صحابه شده و اموال آنان را برایشان حفظ نماید، در دنیا الگویی نادر و درجه‌ای از درجات پیشرفت اخلاقی در نزد صحابه به شمار می‌رود.^۲

۱۳- وقت کوچ فرا رسید... شهادت رسول خدا مبنی بر ورود وی به بهشت

زبیر بن عوام رضی الله عنه در مرحله اول نبرد از میدان نبرد خارج شد. دلایل خروج وی از جنگ و ترک میدان نبرد قبلاً بیان شد. وی در هنگام خروج از میدان این شعر را می‌خواند:

تَرَكُ الْأُمُورَ الَّتِي أَخَشَى عَاقِبَهَا
فِي اللَّهِ أَحْسَنُ فِي الدُّنْيَا وَفِي الدِّينِ
«اینکه من به خاطر رضای خدا اموری را که از عاقبت آنها خوف دارم ترک نمایم در دنیا و در دین بهتر است.»

به قولی دیگر وی این شعر را خواند:

وَلَقَدْ عَلِمْتُ لَوْ أَنِّ عَلِمْتُ نَافِعِي
أَنَّ الْحَيَاةَ مِنَ الْمَمَاتِ قَرِيبٌ
«من به تحقیق می‌دانم - اگر علمم برای من سودمند باشد - که زندگی و مرگ فاصله بسیار نزدیکی با هم دارند.»

۱- همان ۱۳۱.

۲- تاریخ الاسلامی ۱۳۱/۱۷.

۳- سیر أعلام النبلاء ۶۰/۱.

بعد از اینکه زبیر رضی الله عنه از میدان خارج شد عمرو بن جرموز و فضاله بن حابس و نفع همراه با عده‌ای از اوباش بنی تمیم به دنبال او رفتند. گفته‌اند که آنان وقتی به زبیر رسیدند در قتل زبیر با هم همکاری نمودند. نیز گفته‌اند: عمرو بن جرموز به وی رسید و به زبیر گفت: من خواسته‌ای از شما دارم. زبیر گفت: نزدیک بیا. پس خادم زبیر - که نامش عطیه بود - گفت: او با خود سلاحی داشت. پس زبیر گفت: نزدیک بیا. پس عمرو نزدیک او رفت و شروع به سخن گفتن با او کرد. آن هنگام وقت نماز بود. پس زبیر به وی گفت: وقت نماز است. عمرو هم گفت: وقت نماز است. پس زبیر جلو رفت تا با آن دو نماز بخواند اما عمرو بن جرموز ضربه‌ای به او زد و او را کشت. قولی دیگر می‌گوید: عمرو در جایی به نام وادی السباع به زبیر رسید. در آن هنگام زبیر در گرمای شدید ظهر خوابیده بود. پس عمرو بر او هجوم برد و او را کشت. این قول مشهورتر است و شعر عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل که آخرین زن زبیر می‌باشد گواه همین قول می‌باشد. این زن قبلاً همسر عمر بن خطاب بود و چون عمر به قتل رسید وی بیوه شد. وی قبل از عمر زن عبدالله بن ابوبکر صدیق بود که عبدالله هم کشته شده و وی بیوه شده بود. پس وقتی که زبیر به قتل رسید این زن در رثای وی قصیده نغزی را سرود و گفت:

غدَر ابْنُ جَرْمُوزٍ بِفَارِسٍ بِهَمَّةٍ	یومَ اللِّقَاءِ وَكَانَ غَرًّا مَعْرَدٍ
یا عمرو لو نهتہ لوجدتہ	لا طائشاً رعش الجنان ولا الید
ثکلتک أمک أن ظفرت بمثلہ	ممن بقی ممن یروح ویغتدی
کم عمرة قد خاضها لم ینہ	عنها طرادک یا ابن فقح العردد ^۱
والله ربی إن قتلت مسلماً	حلت علیک عقوبة المتعمد ^۲

«ابن جرموز در روز کارزار از پشت به قهرمان با همت و شجاع خنجر زد. ای عمرو بن جرموز، اگر در هنگام حمله کردن و خیانت زبیر را آگاه می‌کردی او را با استقامت و پایدار و قوی دل می‌یافتی. ای عمرو، مادرت داغت ببیند که مردی همچون زبیر را از پا درآوردی که از یاران باقی مانده پیامبر بود. او با چه جنگها و مصائبی رو به رو شده است که همچو

۱- البدایة و النہایة ۷/۲۶۱.

۲- همان.

شمشیر تو ای پلید زاده درشت خونتوانست با او مقابله کند. سوگند به پروردگرم حال که یک مسلمان را به قتل رسانده‌ای مجازات قتل عمد شامل تو خواهد شد».

وقتی که عمرو بن جرموز او را به قتل رساند سرش را از بدن جدا کرد و آن را نزد علی برد و گمان برد که با ارائه آن منزلت و مقامی بدست می‌آورد. پس کسب اجازه نمود و علی گفت: به قاتل فرزند صغیه مژده آتش جهنم بده. سپس علی گفت: شنیدم که رسول خدا فرمود: «هر پیامبری حواری دارد و حواری من زبیر بن عوام است».^۱ وقتی که علی شمشیر زبیر را دید گفت: این شمشیر برای مدت زیادی غم و محنت را از سیمای رسول خدا ﷺ دفع می‌کرد.^۲ در روایت دیگری آمده است: امیرالمؤمنین علی ﷺ، ابن جرموز را از آمدن نزد خود منع کرد و گفت: قاتل فرزند صغیه را به آتش جهنم مژده بدهید.^۳ گفته می‌شود: عمرو بن جرموز در زمان علی بن ابی طالب خودکشی کرد. قولی دیگر می‌گوید: وی هم چنان زنده بود و چون مصعب بن زبیر امارت عراق را بدست گرفت خود را از مصعب مخفی کرد. پس به مصعب گفته شد: عمرو بن جرموز اینجاست و خود را مخفی کرده است، آیا می‌خواهی از او انتقام بگیری؟ مصعب گفت: به او بگوئید از مخفی گاه خود بیرون آید، او در امان است، به خدا قسم من قصاص زبیر را از او نمی‌گیرم، زیرا او حقیرتر از آن است که من او را با زبیر برابر بدانم.^۴

پیامبر ﷺ اعلام کرده بودند که زبیر شهید خواهد شد. از ابوهریره روایت است که رسول خدا بر روی کوه حرا بود که کوه به حرکت و لرزه افتاد و رسول خدا ﷺ فرمود: ای حراء، آرام باش، زیرا جز پیامبر، صدیق و شهید کسی بالای تو قرار ندارد. در آن هنگام رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بر روی آن بودند.^۵ امام نووی می‌گوید: در این حدیث برای رسول خدا معجزاتی وجود دارد، از جمله: اخبار رسول خدا مبنی بر اینکه این افراد شهید می‌شوند و همه آنان غیر از رسول خدا به شهادت رسیدند، زیرا عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر مظلومانه به شهادت رسیدند، چه قتل عمر، علی و عثمان امری مشهور است و زبیر هم در وادی السباع در نزدیکی بصره و در حالی که جنگ را ترک

۱- فضائل الصحابة ۲/۹۲۰.

۲- البداية و النهاية ۷/۲۶۱.

۳- طبقات ابن سعد ۳/۱۰۵ سند آن حسن است؛ خلافة علی، عبدالحمید، ص ۱۶۴.

۴- البداية و النهاية ۷/۲۶۱.

۵- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۷.

کرده بود و برمی گشت کشته شد. طلحه نیز صف جنگ را ترک کرده بود و از مردم کناره گرفته بود که تیری ناشناس به وی اصابت کرد و او را کشت و ثابت شده که هر کس مظلومانه کشته شود شهید است.^۱ شعبی می گوید: من پانصد نفر از صحابه یا چیزی بیشتر از آن را ملاقات کردم و همه آنان می گفتند: علی، عثمان، طلحه و زبیر در بهشت هستند. ذهبی می گوید: زیرا آنان از جمله عشره مبشره و از افراد حاضر در نبرد بدر و بیعت رضوان هستند و از پیشتازان به اسلام می باشند که خدای متعال اعلام نموده که از آنان راضی است و آنان هم از خداوند خشنود می باشند. هم چنین به این دلیل که این چهار نفر کشته شدند و شهادت روزی آنان شد. پس ما محب آنان بوده و نسبت به کسانی که این چهار نفر را به قتل رساندند بغض و خشم داریم.^۲

۱۴- اشتیاق زبیر رضی الله عنه در هنگام مرگ به ادای بدهی و دین خود

از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که گفت: زبیر در روز نبرد جمل در مورد بدهی خود به من وصیت کرد و گفت: اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. به خدا نمی دانستم منظورش از «مولایم» چیست، پس گفتم: پدر جان، مولای شما کیست؟ گفت: الله. عبدالله می گوید: هرگاه در غم پرداخت بدهیش گیر می کردم می گفتم: ای مولای زبیر، آن را به جای زبیر ادا کن و خداوند هم آن را ادا می کرد. بدهی ای که بر عهده زبیر قرار داشت این بود که مردم اموال خود را نزد زبیر می آوردند و به امانت می گذاشتند و زبیر می گفت: خیر، آن را نزد من به امانت نگذار، بلکه من آن را به عنوان قرض از شما می گیرم تا اگر از بین رفت من در مقابل آن ضامن باشم، زیرا من می ترسم از بین برود. عبدالله می گوید: وقتی که زبیر کشته شد جز زمینهایی دینار و درهمی از او باقی نماند. پس آن زمینها را فروختم و بدهیش را با آن تصفیه کردم. پس فرزندان زبیر گفتند: میراثمان را میان ما تقسیم کن. من گفتم: به خدا قسم آن را میان شما تقسیم نمی کنم تا اینکه به مدت چهار سال در موسم حج میان مردم ندا در دهم: هر کس طلبی نزد زبیر دارد نزد ما بیاید تا طلب او را بدهیم. پس عبد الله بن زبیر هر سال در موسم حج ندا می داد. پس وقتی که چهار سال سپری شد میراث زبیر را میانشان تقسیم نمود. زبیر چهار زن داشت و به

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم ۲۷۱/۱۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ۶۲/۱.

هر کدام از زنان وی یک میلیون و دویست هزار درهم رسید. جمع دارایی زبیر پنجاه میلیون و دویست هزار درهم بود.^۱ قول بخاری حمل بر این می‌شود که همه اموال وی در هنگام مرگ این مقدار بود و شامل اضافات آن در این چهار سال قبل از تقسیم نمی‌شود.^۲ در ماترک زبیر برکت زیادی افتاد^۳ و خداوند زمینهایش را بعد از مرگ او با برکت گرداند و با فروش آن بدهی خود را صاف کرد و مقدار زیادی از آن هم باقی ماند. در این ماجرا درسها و عبرتهایی وجود دارد:

الف- قول زبیر به پسرش

پسرم اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر. این مثالی از مثالهای یقین راسخ و ایمان قوی است که توکل صادقانه بر خداوند و پناه بردن به او در برطرف کردن نیازها و از بین بردن غم و محنتها هم مترتب بر آن شده است. پس مؤمن واقعی اعتقاد راسخ دارد که همه چیز بدست خدا است و چون در تنگنا و محنتی قرار گیرد اولین چیزی که به ذهن او خطور می‌کند تصور وجود خدا و سلطه او بر همه چیز است و مخلوقات که در این مشکل او جانب دیگر قضیه را تشکیل می‌دهند در قبضه‌ی خدای متعال قرار دارند و قلبهایشان در دست خداست و به هرطرف که بخواهد می‌گرداند. به همین دلیل، قبل از هر چیز به آن پناه می‌برد و برای رفع نیاز و غم و محنت خود به او پناه برده و از او مسألت می‌کند و سپس اقدام به انجام اسبابی می‌کند که خداوند متعال برای رسیدن به نتایج مطلوب خلق کرده است، اما در عین حال معتقد است که این امور فقط یک سری اسباب هستند و فاعل و تقدیرگر اصلی خداوند متعال است و او بر این قادر است که تأثیر این اسباب را از آنها گرفته و در نتیجه به نتایج مطلوب خود منجر نشوند.^۴

ب- آیا زبیر رضی الله عنه از ثروتمندان بود؟

نص سابق بیان گر این است که زبیر از مالداران و ثروتمندان معروف و مشهور نبود، بلکه وی احساس تنگدستی داشت و اموال و دیونی که بر ذمه داشت فکر او را مشغول کرده و برایش بسیار با اهمیت بود، و از این می‌ترسید که زمینها و املاکش کفاف اموالی را که بر

۱- صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

۲- شذرات الذهب ۱/۲۰۹.

۳- الإصابه، ابن حجر ۲/۴۶۱.

۴- التاريخ الإسلامي ۲۰/۳۰۹.

ذمه دارد نکند. هم چنین این نص بیانگر این است که عبدالله بن زبیر هم به مانند پدرش اعتقاد داشت و فکر می کرد که بدهیهای زبیر بیشتر از داراییهای وی باشد. زبیر به عبدالله می گوید: آیا فکر می کند که بدهیها چیزی از داراییهایمان را برای ما باقی بگذارد؟ اما عبدالله جوابی برای سوال پدرش نمی یابد و اگر چیزی غیر از نظر پدرش را اعتقاد داشت در آن وقت حساس و دشوار با اطمینان جواب پدرش را می داد و می گفت که پیش بینی و برداشت زبیر درست نیست و اموال کفاف بدهی را می کند، اما می بینیم که عبدالله بن زبیر به صورت صریح در مورد برداشت خود در مورد کم بودن اموال سخن می گوید و هنگامی که زبیر به او گفت: اگر اموال کم بود در مورد جبران آن از مولایم کمک بگیر، عبدالله به او می گوید: مولایت چه کسی است؟ و در آن هنگام عبدالله انتظار داشت که از آن مولای مورد نظر زبیر در مورد پرداخت بدهیها کمک خواهد گرفت. هیچ کسی ادعا نمی کند که عبدالله از دارایی و املاک پدرش اطلاع و شناخت نداشته است، زیرا در آن هنگام عبدالله سی و پنج سال داشت و کسی که در چنین سن و سالی باشد شأن وی این است که دستیار و مددکار پدر خود بوده و به احوال و اموال او آگاه است، خصوصاً اینکه پسر بزرگ خانواده باشد. اینکه زبیر از عبدالله سوال نمود: «آیا فکر می کند که بدهیها چیزی از داراییهایمان را برای ما باقی بگذارد؟» بر این گواهی دارد که عبدالله از احوال و اموال پدرش مطلع بوده است و حتی عبدالله تصریح می کند که ادای بدهیها کار آسانی نیست و می گوید: هرگاه در غم پرداخت بدهیها گیر می کردم می گفتم: ای مولای زبیر، آن را به جای زبیر ادا کن و خداوند هم آن را ادا می کرد.^۱ از جمله چیزهای دیگری که بر این گواهی دارند که زبیر در شمار ثروتمندان و افراد متمول نبوده و انتظار و توقع او در مورد تناسب اموال وی با بدهیها بجا بوده است این است که حکیم بن حزام - پسر عموی زبیر - وقتی که به عبدالله بن زبیر می رسید به وی می گفت: فکر نمی کنم بتوانید این بدهیها را پرداخت کنید، اگر نتوانستید آنها را پرداخت کنید از من کمک بگیرید.^۲ دلیل چهارم این است که عبدالله بن جعفر نزد عبدالله بن زبیر می آید - زیرا چهار صد هزار درهم نزد زبیر طلب داشت - و به او می گوید: اگر بخواهید آن را از شما نمی گیرم. عبدالله بن زبیر در جواب وی گفت: خیر. عبدالله بن جعفر گفت: اگر

۱ - صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

۲ - همان.

می‌خواهید قرض مرا به آخر بیندازید (و اگر دست آخر چیزی باقی ماند با آن قرض مرا ادا کنید).^۱

این شهادت دو نفر از بزرگان صحابه بر این است که داراییهای زبیر کفاف بدهی او را نمی‌کند و چنین فکر می‌کنند که او به کمک نیاز دارد. هم چنین این دو نفر از کسانی بودند که با زبیر رابطه داشتند و او را می‌شناختند و به احوال و وضعیت او آگاه بودند، چه یکی از آنان حکیم بن حزام پسر عموی زبیر و دیگری عبدالله بن جعفر پسر خاله او بود، زیرا مادر زبیر، صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا بود و عبدالله با زبیر بده بستان و سر و سرّ زیادی داشت.

این چهار دلیل که شکی در آنها وجود ندارد بیانگر این امر هستند که زبیر فردی ثروتمند نبود.^۲ اما با این وجود در مورد ثروت و بی‌نیازی زبیر و بردگان و اسبهای او سخنان زیادی شائع شده است. در برخی از منابع آمده است که وی هزار برده داشت و این بردگان هر روز به وی خراج می‌دادند، اما حتی یک درهم از آنها هم وارد خانه زبیر نمی‌شد، بلکه وی همه آنها را صدقه می‌داد.^۳ اما مستشرق مشهور، ویل دورانت، هزار را ده هزار بیان داشته و می‌گوید: زبیر ده هزار برده داشته و هزار اسب نیز به آن افزوده است؛^۴ و بالطبع این مستشرق باهوش این خبر را که زبیر خراج بردگان خود را صدقه می‌داده است حذف کرده است.^۵ اما باید گفت که این خبر در مقابل خبر بخاری ایستادگی ندارد، زیرا در آن آمده است: وقتی که زبیر کشته شد جز این موارد دینار و درهمی نداشت: چند قطعه زمین که یکی از آنها در غابه در اطراف مدینه بود، یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر.^۶ این روایت واضح و روشن است زیرا به شیوه حصر، داراییهای زبیر را بیان کرده است و این موارد را در این مقام بیان می‌کند که عبدالله در مورد بدهیها و نحوه ادای آن دچار غم و محنت و تنگنا بود، پس اگر زبیر هزار برده می‌داشت، در این روایت ذکر می‌شد و بهای آنها ارزش و قیمتی می‌داشت، زیرا آیا هزار برده در کمترین تخمین دو هزار

۱- همان.

۲- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص ۹.

۳- سیر السلف الصالحین ۱/۲۲۷. در سند آن ضعف وجود دارد.

۴- الزبیر بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظیم دیب، ص ۱۱.

۵- همان ۱۳.

۶- صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

درهم ارزش ندارد؟!^۱ و در این صورت ارزش برده‌ها غالب بدهی زبیر را ادا می‌کرد. البته این به فرض این است که بردگان زبیر را هزار نفر بدانیم، اما اگر سخن موهوم ویل دورانت را بپذیریم که وی ده هزار برده داشته است، معنای آن ابطال روایت بخاری از اساس می‌باشد، زیرا بهای ده هزار برده و هزار اسب - هر قدر هم ارزان باشد - برای ادای بدهیهای وی کفایت می‌کند و ورثه او را غرق ثروت زیادی می‌کرد و دیگر زبیر نیازی به این نداشت که به پسرش بگوید: بزرگ‌ترین دل مشغولی من بدهیهایم است و دیگر از عبدالله سوال نمی‌کرد: آیا فکر می‌کنی که بدهی من چیزی از اموال را باقی بگذارد؟ و دیگر نیازی نبود که به او وصیت کند: اگر در مورد پرداخت مقداری از بدهی من ناتوان بودی از مولایم کمک بگیر.^۲

سخن در مورد سیره زبیر و طلحه و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و ام المؤمنین عائشه با اهداف این کتاب تطابق دارد، از این حیث که سخن در مورد سیره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عصر ایشان می‌باشد و این شخصیت‌ها در بحث از عصر امیرالمؤمنین علی، از نقش محوری برخوردار هستند. همچنین چیزهایی که در کتب تاریخ و ادب در مکدر ساختن این افراد بیان شده است در بحث از فتنه‌های داخلی مطرح می‌شود. پس بیان سیره و اخلاق و صفات آنان بر ما واجب است تا خواننده حقیقت این شخصیتها را بشناسد و تحت تأثیر روایات ضعیف و داستانهای جعلی ای که مورخان شیعی و رافضی نوشته‌اند و نگاه مردم به این شخصیتهای بزرگ را مکدر گردانده است، قرار نگیرند. بنابراین سخن در مورد سیره زبیر یا دیگر بزرگان صحابه که در حوادث و وقائع زمان امیرالمؤمنین علی نقش داشته‌اند با اهداف مؤلف که قصد رساندن آنها از خلال بررسی دوران خلفای راشدین به خواننده را دارد، هماهنگ است.

۱- الزبیر بن العوام، الثروة والثورة، عبدالعظیم دیب، ص ۱۴.

۲- صحیح البخاری، شماره ۳۱۲۹.

دوازدهم: سیره طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه و شهادت وی

وی ابو محمد طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب قریشی تیمی است.^۱ جد وی در مرة بن کعب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد و در تیم بن مره جد وی به ابوبکر صدیق می‌رسد و تعداد پدران مابین آنان مساوی می‌باشد.^۲ مادرش صعبة بنت حضرمی زنی از اهالی یمن و خواهر علاء بن حضرمی است.^۳ مادر طلحه اسلام آورد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و به شرف هجرت دست یافت.^۴ طلحه یکی از عشره مبشره و یکی از هشت نفری است که پیش‌تاز به اسلام شدند و یکی از پنج نفری می‌باشد که به وسیله ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسلمان شدند و یکی از اعضای شش نفره شورای خلافت است.^۵

۱- مسلمان شدن، ابتلا و هجرت طلحه

طلحه بن عبیدالله می‌گوید: به بازار بصری رفتم. در آنجا راهبی بود که در صومعه‌اش می‌گفت: از حاضران اینجا پرسید که کسی از اهالی حرم اینجا حضور دارد؟ طلحه گفت: آری، من اهل حرم هستم. پس آن راهب گفت: آیا أحمد ظهور کرده است؟ گفتم: أحمد کیست؟ راهب گفت: أحمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. این ماهی است که او در آن ظهور می‌کند (یا مبعوث می‌شود)، او آخرین پیامبر است. او از حرم مبعوث شده و به سرزمینی دارای نخل و سرزمینی با سنگهای سیاه و سوراخ سوراخ و با خاکی شور مهاجرت می‌کند. پس حتماً تو سوی او بشتاب. طلحه می‌گوید: آنچه که او گفت در قلم نشست و من فوراً از آنجا رفتم و به مکه برگشتم و گفتم: آیا واقعه‌ای روی داده است؟ گفتند: آری، محمد بن عبدالله امین خود را پیامبر خوانده و ابن ابی قحافة تابع او شده است. طلحه می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و گفتم: آیا از این مرد تبعیت کرده‌ای؟ گفت: آری. پس نزد او برو و از او تبعیت کن، زیرا او مردم را به حق و خیر دعوت می‌کند. طلحه سخن آن راهب را به ابوبکر گفت. پس ابوبکر و طلحه به اتفاق خارج شدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و طلحه اسلام آورد و سخن آن راهب را به سمع رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و رسول خدا از این موضوع

۱- الإصابة ۲/۲۲۰؛ الإستیعاب، ابن عبد البر علی حاشیة الإصابة ۲/۲۱۰.

۲- فتح الباری ۷/۸۲.

۳- الإصابة ۲/۲۲۰.

۴- همان ۴/۳۳۷؛ فتح الباری ۷/۸۲.

۵- المستدرک، حاکم ۳/۳۶۹؛ عقیده أهل السنة فی الصحابة ۱/۲۲۸.

خوشحال شد. وقتی که ابوبکر و طلحه بن عبیدالله اسلام آوردند نوفل بن خویلد بن عدویه آن دو را گرفت و با طنابی محکم بست و بنی تیم از آن دو طرفداری نکردند. نوفل شیر قریش نامیده می شد و به همین دلیل ابوبکر و طلحه را «قرینین» نامیده‌اند.^۱

طلحه به خاطر ایمان خود از جانب مشرکان و حتی از جانب اقوام بسیار نزدیک خود آزار زیادی را متحمل شد، اما وی هم چنان این آزار و اذیتها را تحمل کرد تا اینکه خداوند اذن هجرت داد. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در راه هجرت به مدینه بود، در راه طلحه که همراه با یک کاروان از شام بازمی گشت به ایشان رسید و از لباسهای شامی لباسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما داد و سپس طلحه به مکه رفت تا از تجارت خود فارغ گشت. بعد از آن، طلحه خانواده ابوبکر را با خود به مدینه برد. پس طلحه از اولین گروه مهاجران است.^۲ وقتی که طلحه به مدینه رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و ابویوب انصاری پیمان برادری بست.^۳ بنا به قولی دیگر به هنگام بستن پیمان برادری میان مهاجر و انصار، میان او و کعب بن مالک انصاری پیمان برادری بست.^۴

۲- در غزوه بدر

طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه مکلف شده بود تا در مورد کاروان قریش کسب خبر نماید در آن موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله منتظر رسیدن کاروان مشرکان از شام به نزد قریشیان بود. پیامبر طلحه و سعید بن زید را فرستاد تا برای ایشان خبر بیاورند. آن دو رفتند و به حوراء رسیدند و همچنان در آنجا اقامت کردند تا اینکه کاروان عبور کرد و به ساحل دریا رفت. بعد از این آن دو اخبار را به مدینه برگرداندند. وقتی که آنان به مدینه رسیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را به غزای بدر برده بود. پس آنان شتافتند تا به سپاه ملحق شوند، آن دو به نبرد نرسیدند و رسول خدا سهمی به مانند جنگجویان و اجری به مانند مجاهدان را برای آنان تعیین کرد.^۵

۱- البدایة و النهایة ۲/۲۵۸.

۲- همان؛ فرسان من عصر النبوة، ص ۲۲۵.

۳- البدایة و النهایة ۲/۲۵۸.

۴- فرسان من عصر النبوة، ص ۲۲۵؛ الاستیعاب، ابن عبدالبر.

۵- المستدرک، حاکم ۳/۳۶۹؛ الإستیعاب، ۴۱۸۸.

۳- در غزوه أحد، بهشت بر طلحه واجب شد

از جابر روایت است که گفت: در روز جنگ أحد وقتی که مسلمانان عقب‌نشینی کردند رسول خدا ﷺ در گوشه‌ای همراه با دوازده نفر از جمله طلحه بود. مشرکان به ایشان رسیدند، پس پیامبر فرمود: چه کسی به مصاف این مردم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پیامبر فرمود: فعلاً صبر کن. پس مردی از انصار گفت: من بروم؟ پس او رفت و جنگید و به شهادت رسید. سپس رسول خدا نگاه کرد و دید که مشرکان می‌آیند، پس فرمود: چه کسی به مصاف این قوم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پیامبر فرمود: فعلاً صبر کن. پس مردی از انصار گفت: من. پیامبر فرمود: تو برو. پس او جنگید و به قتل رسید. پس وضعیت به همین شکل ادامه یافت تا اینکه فقط طلحه در کنار رسول خدا ﷺ باقی ماند. پس پیامبر فرمود: چه کسی به مصاف این مردم می‌رود؟ طلحه گفت: من. پس طلحه به اندازه آن یازده نفر جنگید تا اینکه انگشتانش قطع شد و گفت: آخ. پس رسول خدا فرمود: اگر می‌گفتی: «بسم الله» ملائک در حالی که مردم به تو نگاه می‌کردند تو را بالا می‌بردند. سپس خداوند مشرکان را دفع کرد.^۱ امام احمد روایت کرده است: اگر می‌گفتی: «بسم الله» در حالی که در دنیا زنده هستی می‌دیدي که در بهشت برای تو خانه‌ای بنا می‌شد.^۲ از قیس بن حازم روایت است که گفت: طلحه را دیدم که دستش به خاطر اینکه با آن در نبرد أحد از رسول خدا ﷺ محافظت کرده بود شل شده است.^۳ طلحه در این نبرد ۳۹ یا ۳۵ زخم برداشت و و انگشت سبابه و انگشت کناری آن وی شل شد.^۴ ابوداود طیالسی از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت: وقتی که ابوبکر به یاد نبرد أحد می‌افتاد می‌گفت: آن روز، کاملاً از آن طلحه بود.^۵ از عائشه وام اسحاق دختران طلحه روایت است که گفتند: پدر ما در روز نبرد أحد بیست و چهار زخم برداشت یکی از آنها زخمی بود که بر سرش وارد شد و چهار گوش بود و رگش قطع شد و انگشتانش شل شد، اما سایر زخمها بر بدنش وارد گشت. وی در اثر این زخمها بیهوش شد و رسول خدا او را به عقب بر می‌گرداند و هرگاه یکی از مشرکان به وی می‌رسید از او دفاع می‌کرد و با مشرکان

۱- السلسلة الصحيحة، شماره ۲۱۷۱. حدیث در همه طرق روایت خود حسن است.

۲- فضائل الصحابة، شماره ۱۲۹۴. سند آن صحیح است.

۳- فتح الباری، شماره ۴۰۶۳.

۴- همان ۳۶۱/۷؛ أصحاب الرسول ۱/۲۶۴.

۵- فتح الباری ۳۶۱/۷.

می جنگید تا اینکه او را به کناره دره رساند.^۱ به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد وی فرمود: به خاطر این کاری که طلحه برای رسول خدا کرد بهشت برای او واجب شد.^۲

۴- شهیدی که بر روی زمین راه می رود

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی کوه حرا بود که کوه به حرکت و لرزه افتاد و رسول خدا فرمود: ای حراء، آرام باش، زیرا جز یک پیامبر، صدیق و شهید کسی بالای تو قرار ندارد. در آن هنگام رسول خدا، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص بر روی آن بودند.^۳ وقتی که طلحه از پیامبر شنید که شهید خواهد شد همواره در جاهایی که مظنه شهادت بود به دنبال آن می گشت، و به همین دلیل در همه غزوات جز غزوه بدر حضور یافت.^۴ علت عدم حضور وی در نبرد بدر مأموریتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی واگذار نمود و بیان شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد طلحه فرمود: هر کس دوست دارد شهیدی را نگاه کند که بر روی زمین راه می رود به طلحه بن عبیدالله نگاه کند.^۵

۵- برخی از مؤمنان به وعده خود با خدا وفا کردند

از موسی و عیسی فرزندان طلحه از پدرشان روایت است که اصحاب رسول خدا به فردی بادیه نشین گفتند که از رسول خدا سوال کند منظور از ﴿مَنْ قَضَىٰ حَبَهُ﴾ که در آیه:-

﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ حَبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا

تَبَدُّلًا﴾ الأحزاب: ۲۳

«در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده اند در پیمانی که با او بسته اند. برخی پیمان خود را بسر برده اند (و شربت شهادت سرکشیده اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می گردد و جان را به جان آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ گونه تغییر و

۱- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۲.

۲- صحیح الجامع، البانی، شماره ۲۵۴۰.

۳- صحیح مسلم، شماره ۲۴۱۷.

۴- أصحاب الرسول ۱/۲۶۰.

۵- به روایت ترمذی و حاکم. البانی آن را در صحیح الجامع شماره ۵۹۶۲ صحیح دانسته است.

تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند» - آمده است چه کسانی می‌باشد، زیرا صحابه به خاطر احترام و تعظیمی که برای رسول خدا ﷺ قائل بودند جرأت پرسیدن این سوال را از ایشان نداشتند. پس آن فرد بدوی در این مورد از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و رسول خدا از روی برگرداند. سپس آن فرد از ایشان سوال کرد و رسول خدا ﷺ جواب او را نداد. سپس من - یعنی طلحه - که لباسی سبز بر تن داشتم بر در مسجد رسیدم و چون رسول خدا مرا دید فرمود: کسی که در مورد ﴿مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ﴾ سوال داشت کجاست؟ آن فرد بدوی گفت: ای رسول خدا، من بودم. پیامبر ﷺ (اشاره به طلحه نموده) فرمود: این از جمله کسانی است که پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سرکشیده‌اند).^۱

۶- دفاع طلحه از برادرانش و گمان نیکوی وی نسبت به آنان

از مالک بن ابی عامر روایت است که گفت: مردی نزد طلحه آمد و گفت: فکر می‌کنی این فرد یمنی - ابوهریره - در مورد احادیث رسول خدا داناتر از شما باشد؟ از او چیزهایی را می‌شنویم که از ما نمی‌شنویم. طلحه گفت: اینکه او از رسول خدا چیزهایی را شنیده باشد که ما نشنیده باشیم من در آن شکی ندارم، زیرا ما خانه و دارایی داشتیم و صبح و شب نزد رسول خدا ﷺ می‌رفتیم، اما او - ابوهریره - مسکینی بود و دارایی نداشت و بر در خانه رسول خدا ﷺ زندگی می‌کرد. پس شک ندارم که او از رسول خدا ﷺ چیزهایی را شنیده که ما نشنیده‌ایم. آیا کسی را که خیری در او سراغ برود می‌یابی که چیزی را به دروغ به رسول خدا نسبت بدهد؟^۲

در این ماجرا درس‌های مفیدی در دفاع از علما و فقهای صالح وجود دارد.

۷- انفاق طلحه در راه خدا

از قبیصه بن جابر روایت است که گفت: من همراه طلحه بودم و کسی را ندیده‌ام که بیشتر از وی بدون اینکه از وی درخواست بشود اموال زیادی را ببخشد.^۳ از موسی از پدرش طلحه روایت است که مالی به مقدار هفتصد هزار درهم از حضرموت به دست طلحه رسید. اما آن شب وی بی‌قرار بود و نمی‌توانست بخوابد. پس گفت: فردی که می‌خواهد و چنین مالی در

۱- ترمذی، شماره ۳۷۴۲. سند آن حسن است.

۲- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۷. سند آن حسن است.

۳- الحلیة ۱/۸۸؛ سیر أعلام النبلاء ۱/۳۰.

خانه دارد چه ظنی می تواند به پروردگار خود داشته باشد؟ زن طلحه گفت: تو کجا و برخی از دوستان کجا! وقتی که صبح شد جفان- جام- و قصاع- کاسه بزرگ- بیاور و آن را تقسیم کن. پس طلحه به زنش گفت: تو زنی موفق و دختر مردی موفق هستی. زن وی ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق بود. پس چون صبح فرا رسید جفانی را خواست و آن اموال را میان مهاجر و انصار تقسیم کرد و مقدار یک جام را هم برای علی فرستاد. زن طلحه به وی گفت: ای ابو محمد، آیا ما از این مال نصیبی نداریم؟ طلحه گفت: پس تا حالا کجا بوده ای؟ آنچه باقی مانده برای تو. زن طلحه می گوید: تنها کیسه ای باقی مانده بود که در آن قریب هزار درهم قرار داشت.^۱

از سعدی بنت عوف مریه- زن طلحه- روایت است که گفت: روزی نزد طلحه رفتم اما دیدم که خیلی سر حال نیست. پس به وی گفتم: شما را چه شده است؟ شاید چیزی از زنت دیده ای و موجب ناراحتی شما شده است؟ طلحه گفت: خیر، به خدا قسم تو بهترین زنی هستی که یک مسلمان دارد، مالی دارم که موجب غمگینی من شده است. گفتم: چه چیزی تو را غمگین می کند؟ آن را به قومت بده. طلحه گفت: ای غلام، قومم را فراخوان و این مال را در میان آنان تقسیم کن. سعدی می گوید: من از خزانه دار سوال کردم که چقدر به آنان داده است و وی گفت: چهار صد هزار درهم.^۲

از حسن بصری روایت است که طلحه بن عبید الله زمینی متعلق به خود را به هفتصد هزار درهم فروخت، اما شب از خوف آن مال مضطرب بود و چون صبح کرد آن را میان مردم تقسیم کرد.^۳

از علی بن زید روایت است که گفت: فردی بدوی نزد طلحه آمد تا از او کمک مالی مسألت کند و خود را خویشاوند طلحه معرفی نمود. طلحه گفت: این خویشاوندی است که قبل از تو کسی به وسیله آن از من چیزی را مسألت نکرده است. من زمینی دارم که عثمان آن را به سیصد هزار درهم به من داد. این زمین مال تو باشد و اگر خواستی آن را به عثمان می دهم و پول آن را به تو می پردازم. فرد بدوی گفت: آری، من بهای آن را می خواهم. پس طلحه آن را به وی داد. هر کس از بنی تیم نیازمند و عیالوار می بود طلحه به او کمک می کرد

۱- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۰-۳۱.

۲- مجمع الزوائد ۹/۱۴۸. هبثمی می گوید: طبرانی آن را روایت کرده و راویان آن ثقه هستند.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱/۳۲.

و قرضش را پرداخت می نمود. وی هر سال ده هزار درهم برای ام المؤمنین عائشه می فرستاد.^۱ وی طلحة الخیر و طلحة الفیاض و طلحة الجود بود.^۲ به خاطر عطاها و بخشش های زیاد طلحه در امور خیر، رسول خدا ﷺ او را فیاض نامید. حاکم از موسی بن طلحه روایت کرده که طلحه در روز نبرد ذی قرد^۳ شترانی را قربانی نمود و چاهی حفر کرد و به آنان غذا و نوشیدنی داد. پس رسول خدا فرمود: «یا طلحة الفیاض». به همین دلیل او طلحة الفیاض نامیده شد.^۴

۸- از سخنان زیبای طلحه رضی الله عنه

کمترین عیب مرد این است که در خانه بنشیند.^۵
لباس نعمت را آشکار می کند و نیکی به خادم دشمنان را خاموش می کند.^۶
طلحه آراء ثاقب و صحیحی در میان مردم دارد، او در مورد صله رحم با افراد بخیل مشورت نمی کرد و در مورد امور جنگی با افراد ترسو مشورت انجام نمی داد.^۷

۹- شهادت طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه

وقتی که طلحه در نبرد جمل حضور یافت و علی با وی دیدار کرد و او را موعظه نمود، وی به یکی از صفهای عقب رفت که ناگاه تیری ناشناس به ران و به قولی به گردن وی اصابت کرد و بالای زانوی وی را به پهلوی اسب دوخت و نزدیک بود که او را از بالای اسب بر زمین بیندازد. در آن هنگام طلحه می گفت: ای بندگان خدا، سوی من آئید. یکی از موالی طلحه به او رسید و او را بر ترک خود سوار نمود و به بصره برد و طلحه در خانه ای در آنجا وفات یافت. گفته اند: او در میدان نبرد از دنیا رفت و علی هنگامی که در میدان نبرد در میان

۱- همان ۳۱.

۲- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۷.

۳- آبی در فاصله دو شبانه روزی مدینه که مابین مدینه و خیبر قرار دارد. النهایة ۴/۳۷.

۴- البدایة و النهایة ۷/۲۵۸.

۵- المستدرک ۳/۳۷۴. سند حدیث صحیح است، اما آن را تخریج نکرده است؛ مختصر تاریخ دمشق ۱۱/۲۰۳. منظور زیر این است که در کنجی نشستن و عدم اهتمام به یک کار، بجز از وارد شدن در امور بی معنا و بی فائده است.

۶- فرسان من عصر النبوة، ص ۲۳۷.

۷- همان.

کشته شدگان می گشت او را دید و شروع به پاک کردن خاک از سیمایش کرد^۱ و سپس گفت: ای ابومحمد، برای من بسیار گران است که تو را در حالی بینم که بر زمین افتاده‌ای. سپس گفت: از غم و اندوهی که در درون من موج می‌زند به خدا شکایت می‌برم. سپس بر او رحمت فرستاد و گفت: ای کاش من بیست سال قبل از این مرده بودم.^۲

شکی نیست که طلحه رضی الله عنه از اهل بهشت است، زیرا ترمذی از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، سعد، سعید، ابو عبیده، زبیر و عبدالرحمن بن عوف در بهشت هستند. بعد از این ترمذی می‌گوید: مثل این حدیث از عبدالرحمن بن حمید از پدرش از سعید بن زید از رسول خدا روایت شده است.^۳

در این حدیث منقبتی برای طلحه وجود دارد، زیرا رسول خدا در مورد وی شهادت داده که اهل بهشت است. این شهادتی بزرگ است که متضمن خبر در مورد سعادت طلحه و خوشبختی او در دنیا و آخرت است.^۴

۱۰- حفظ جسد طلحه رضی الله عنه بعد از مرگش

خدای متعال جسد طلحه رضی الله عنه را بعد از مرگش مورد محافظت قرار داد، زیرا وقتی که بعد از گذشت سی سال قبر طلحه را باز کردند و جسد او را به مکانی دیگر منتقل ساختند دیدند که جسد وی تغییر نکرده و فقط چند تار موی ریشش در یکی از گوشه‌های صورتش تغییر کرده است. از مثنی بن سعید روایت است که گفت: مردی نزد عائشه دختر طلحه آمد و گفت: من طلحه را در خواب دیدم و به من گفت: به عائشه بگو محل قبر مرا تغییر دهد، زیرا رطوبت یا آب، مرا آزار می‌دهد. پس عائشه همراه با خادمان خود رفت و بر روی قبر او بنایی ساخت و محل قبر او را تغییر دادند. راوی می‌گوید: جز چند تار مو از یکی از گوشه‌های ریش طلحه - یا سر او - چیزی از جسد او تغییر نیافته بود، این در حالی است که از وفات او سی و چند سال گذشته بود.^۵ خداوند از طلحه و سائر صحابه راضی و خشنود باد.

۱- البدایة و النهایة ۲/۲۵۸.

۲- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۵۲۸.

۳- ترمذی، شماره ۳۷۵۷؛ ابوداود، شماره ۴۶۴۹. حدیث حسن است.

۴- عقیده أهل السنة ۱/۲۹۳.

۵- أصحاب الرسول ۱/۲۷۰.

۱۱- دعای سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه علیه کسانی که به عثمان، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم ناسزا می گویند

از سعید بن مسیب روایت است که مردی به طلحه، زبیر، عثمان و علی رضی الله عنهم ناسزا می گفت. پس سعد او را از این کار نهی کرد و گفت: به برادران من ناسزا مگو، اما آن مرد نپذیرفت. پس سعد برخاست و دو رکعت نماز خواند و سپس گفت: پروردگارا، اگر قول او مورد خشم و غضب توست در مورد آن امروز نشانه‌ای به من نشان بده و آن را مایه عبرت گردان. پس آن مرد خارج شد و در این هنگام شتری بزرگ رم کرده بود و از میان مردم عبور می زد و مردم از جلوی او کنار می رفتند. بر روی سنگ فرش محل عبور وی آن شتر به او برخورد کرد و او را میان سینه خود و سنگفرش خیابان قرار داد و بر زمین کوبید و کشت. سعید بن مسیب می گوید: من دیدم که مردم به دنبال سعد می رفتند و می گفتند: ای ابواسحاق، بر تو گوارا باد، دعای تو مستجاب شد.^۱

مبحث دوم نبرد صفین (۳۷هـ)

نخست: سلسله حوادث قبل از نبرد

۱- ام المؤمنین ام حبیبه دختر ابوسفیان، نعمان بن بشیر را همراه با پیراهن عثمان نزد معاویه و مردم شام می فرستد

وقتی که عثمان رضی الله عنه به قتل رسید، ام المؤمنین ام حبیبه بنت ابی سفیان رضی الله عنها فردی را نزد خانواده عثمان رضی الله عنه فرستاد و گفت: لباس عثمان را که وی در آن به قتل رسید برای من بفرستید. پس آنان پیراهن عثمان را که آمیخته با خون وی بود و مقداری از موی ریشش که کنده شده بود برای وی فرستادند. سپس ام حبیبه رضی الله عنها نعمان بن بشیر رضی الله عنه را فراخواند و او را نزد معاویه رضی الله عنه فرستاد و او آن پیراهن و ریش عثمان را همراه با نامه ام حبیبه نزد معاویه برد.^۱

در روایت دیگری آمده است: نعمان بن بشیر پیراهن عثمان را که وقت کشته شدن به تن داشته بود و به خون وی رنگین شده بود همراه با انگشتان نائله - همسر عثمان - که به هنگام دفاع از عثمان با دست خود قطع شده بود با خود برد.^۲ نائله بنت فرافصه کلبی همسر عثمان و زنی شامی و از قبیله کلب بود.^۳ نعمان نزد معاویه در شام رفت و معاویه او را بالای منبر قرار داد تا مردم او را ببینند و انگشتان را در آستین پیراهن کرد و گاهی آن را بلند می کرد و گاهی پایین می آورد و مردم در اطراف آن می گریستند و همدیگر را برای گرفتن انتقام عثمان رضی الله عنه تشویق و ترغیب می کردند.^۴ شرحبیل بن سمط کنندی آمد و به معاویه گفت: عثمان خلیفه ما بود، اگر می توانی انتقام او را بگیری و الا ما کناره می گیریم.^۵ مردان شام قسم خورده بودند که پیش زنان خود نروند و بر بستر خود نخوانند تا قاتلان عثمان رضی الله عنه را با هر که به حمایت آنان برخیزد بکشند یا در این راه جان خود را از دست بدهند.^۶ این همان چیزی بود که معاویه می خواست. تصویری که نعمان بن بشیر برای مردم شام بیان کرد قتل خلیفه را

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۳۵۹.

۲- البداية و النهاية ۵۳۹/۷.

۳- تاریخ الدعوة الإسلامية، محمد جمیل، ص ۳۹۸.

۴- البداية و النهاية ۵۳۹/۷. سند آن ضعیف است.

۵- الأنساب ۴/۱۸؛ تاریخ الدعوة الإسلامية، ص ۳۹۸.

۶- تاریخ طبری ۵/۶۰۰.

بسیار اندوهناک نشان می‌داد، زیرا خلیفه کشته شده و شمشیر او باش بر گرده مردم مسلط بود و بیت المال گرفته شده و به یغما رفته بود و انگشتان نائله قطع شده بود. پس عواطف و احساسات مردم به هیجان درآمد و قلبهایشان تحت تأثیر قرار گرفت و اشک از چشمها جاری شد. پس شکفت نیست که بعد از این ماجرا معاویه و همراهانش از اهالی شام، بر خونخواهی عثمان اصرار بورزند و قبل از اینکه بیعت کنند خواستار تسلیم قاتلان عثمان شوند. آیا متصور است که امیر مؤمنان و سرور مسلمانان توسط کینه‌جویان و دسیسه‌گران کشته شود اما عالم اسلامی در مورد قصاص عاملان این جرم زشت به پا نخیزند؟!^۱

۲- انگیزه‌های معاویه در عدم بیعت

معاویه رضی الله عنه در زمان عمر و عثمان رضی الله عنهما فرماندار شام بود و وقتی که علی رضی الله عنه خلافت را بدست گرفت خواست معاویه را عزل نموده و عبدالله بن عمر را به جای او منصوب نماید، اما عبدالله معذرت خواست و علی به جای او سهل بن حنیف را فرستاد، اما همینکه به وادی القری در نزدیکی‌های شام رسید از آنجا برگشت، زیرا اسب سوارانی از سپاهیان معاویه به فرماندهی حبیب بن مسلمه فهری به وی رسید و به او گفتند: اگر عثمان تو را فرستاده است بیا و اگر کس دیگری تو را فرستاده است برگرد.^۲ معاویه و مردم شام از بیعت امتناع کردند و اعتقاد داشتند که علی باید ابتدا از قاتلان عثمان قصاص بگیرد و بعد از آن آنان با وی بیعت نمایند^۳ و گفتند: ما با کسی که به قاتلان پناه می‌دهد بیعت نمی‌کنیم.^۴ آنان در مورد جان خود از آن دسته از قاتلان عثمان که در سپاه علی بودند می‌ترسیدند، به همین دلیل معتقد بودند که بیعت با علی بر آنان واجب نیست و اگر به این خاطر بجنگند مظلوم هستند و نه ظالم و می‌گفتند: زیرا به اتفاق مسلمانان عثمان مظلومانه کشته شده است و قاتلان او در سپاه علی حضور دارند و از حیث قدرت بر آنان غالب هستند. پس اگر ما بیعت کنیم آنان به ما ظلم و تجاوز می‌کنند و در نتیجه خون عثمان به هدر می‌رود؛ و معاویه بر این باور بود که مسئولیت کمک به عثمان و قصاص قاتلان او بر عهده وی می‌باشد، زیرا او ولی دم عثمان است و خداوند متعال می‌فرماید:

۱- معاویه بن ابی سفیان، غضبان، ص ۱۷۸-۱۸۳.

۲- تاریخ طبری ۴۶۶/۵.

۳- البداية و النهایة ۱۲۹/۷.

۴- العواصم من القواصم، ص ۱۶۲.

﴿ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴾ (۳۳)

الإسراء: ۳۳

«هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیک‌ترین خویشاوند بدو است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد). بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است.» به همین دلیل، معاویه رضی الله عنه مردم را جمع آورد و در مورد عثمان رضی الله عنه و اینکه وی مظلومانه و به دست عده‌ای نادان و منافق کشته شده است برای آنان سخن گفت و به آنان گفت که آنان حرمت خون حرام را رعایت نکرده و خون حرامی را در ماه حرام و در حرم ریختند. پس مردم برآشفتنند و این کار را به شدت مورد انکار قرار دادند و صدایشان بلند شد. تعدادی از آنان از اصحاب رسول خدا بودند. یکی از آنان - یعنی مره بن کعب - برخاست و گفت: اگر نبود به خاطر حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام زبان به سخن نمی‌گشودم. در این حدیث ایشان فتنه‌ها را ذکر کردند و آن را نزدیک دانستند، در این هنگام مردی که ردایش را به دور سر و صورت خود پیچانده بود گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این فرد در آن هنگام بر هدایت خواهد بود». من به سوی آن فرد رفتم و دیدم که عثمان بن عفان است. پس سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: این فرد مد نظر شما است؟ ایشان فرمودند: «آری»^۱.

حدیث دیگری هم وجود دارد که در درخواست معاویه برای قصاص قاتلان عثمان تأثیر نهاد و انگیزه‌ای قوی برای تصمیم‌وی بر تحقق این هدف بود. این حدیث این است که نعمان بن بشیر از عائشه روایت کرده که گفت: رسول خدا دنبال عثمان بن عفان فرستاد.... و آخرین سخنی که به وی فرمود این بود که بر شانه عثمان زد و فرمود: «ای عثمان، خداوند پیراهنی - خلافت - را بر تن تو می‌کند. پس اگر منافقان خواستند آن را از تن تو بیرون آورند آن را بیرون نیاور تا اینکه با من ملاقات می‌کنی». ایشان این سخن را سه بار تکرار کردند. من به عائشه گفتم: ای ام المؤمنین پس چرا تا حالا این را نگفته بودید؟ عائشه گفت: به خدا قسم آن را فراموش کرده بودم و به یاد نمی‌آمد. نعمان می‌گوید: من این خبر را به معاویه بن

۱- صحیح سنن ابن ماجه ۲۴۰/۱.

أبوسفیان دادم، اما او این را از من قبول نکرد و به عائشه نامه‌ای نوشت تا این حدیث را برای وی بنویسد و عائشه هم در نامه‌ای آن را برای معاویه نوشت.^۱

عامل اصلی در اینکه مردم شام به رهبری معاویه بیعت با علی را نپذیرفتند، تمایل زیاد آنان به اجرای حکم خدا در مورد قاتلان عثمان بود و چنین اعتقاد داشتند که باید اجرای حکم قصاص بر بیعت با علی مقدم شود و به خاطر طمع معاویه به بدست گرفتن ولایت بر شام نبود. همچنین به این خاطر نبود که وی درخواست چیزی را داشته باشد که حق وی نیست، زیرا وی به یقین می‌دانست که خلیفه از میان دیگر اعضای شش نفره شورای خلافت انتخاب خواهد شد و علی از او برتر و اولی است^۲ و به اجماع اصحاب موجود در مدینه با وی بیعت شده بود.

۳- پاسخ معاویه به امیرالمؤمنین علی

علی رضی الله عنه نامه‌های زیادی را برای معاویه نوشت اما معاویه رضی الله عنه جواب آنها را نداد. علی بارها و تا سه ماه بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه در ماه صفر این کار را تکرار کرد. سپس معاویه نامه‌ای را برای وی نوشت و همراه مردی برای وی فرستاد. آن فرد را نزد علی بردند و علی به او گفت: از آنجا چه خبر؟ من از نزد قومی آمده‌ام که جز قصاص چیز دیگری نمی‌خواهند و همه آنها خونخواه عثمان و در پی انتقام خون او می‌باشند. وقتی که من آمدم شصت هزار نفر در زیر پیراهن عثمان که بر بالای منبر دمشق بود نشسته بودند و گریه می‌کردند. علی گفت: پروردگارا، من در درگاه تو از خون عثمان برائت می‌جویم. سپس فرستاده معاویه از نزد علی رفت. پس آن خوارجی که عثمان را به قتل رسانده بودند خواستند او را بکشند و آن فرد فقط با تلاش فراوان توانست خود را نجات بدهد.^۳

۴- آماده شدن و بسیج علی برای جنگ با مردم شام و اعتراض حسن بن علی به این قضیه

بعد از دریافت نامه معاویه توسط امیرالمؤمنین علی، خلیفه تصمیم گرفت به جنگ با مردم شام برود. پس نامه‌ای به قیس بن سعد در مصر نوشت و در آن از او خواست که مردم را برای جنگ با مردم شام تشویق و دعوت کند. همچنین نامه‌هایی به این مضمون به ابوموسی

۱- مسند احمد، شماره ۲۴۰۴۵. حدیث صحیح است.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۱۱۲.

۳- البدایة و النهایة ۷/۲۴۰.

در کوفه و عثمان بن حنیف نوشت و برای مردم سخن راند و آنان را به این امر تشویق کرد و عزم تجهیز سپاه کرد و از مدینه خارج شد و قثم بن عباس را به جای خود بر مدینه گمارد. او قصد این را داشت که به وسیله کسانی که از او اطاعت کرده‌اند با کسانی که از وی اطاعت نمی‌برند و همراه با دیگر مردم با او بیعت نکرده‌اند بجنگد. در این اثنا فرزندش حسن نزد وی آمد و گفت: پدر جان از این کار صرف‌نظر کن، زیرا این موجب ریختن خون مسلمانان و ایجاد اختلاف در میان آنان می‌شود. اما علی آن را نپذیرفت و تصمیم به جنگ گرفت و سپاه را آرایش داد و پرچم را بدست محمد بن حنفیه داد و عبدالله بن عباس را بر سمت راست سپاه و عمر بن ابی سلمه را بر سمت چپ سپاه گماشت. گفته‌اند: عمرو بن سفیان بن عبدالأسد را بر سمت چپ گماشت. همچنین ابولیلی بن عمر بن جراح برادر زاده ابو عبیده بن جراح را بر مقدمه سپاه قرار داد و قثم بن عباس را جانشین خود در مدینه کرد. همه چیز مهیای این بود که علی مدینه را ترک کرده و به شام برود، اما ماجرای طلحه و زبیر رضی الله عنهما و خروج آنان به بصره و نبرد جمل روی داد و همین موضوع علی را به خود مشغول داشت.^۱

۵- بعد از نبرد جمل امیرالمؤمنین علی، جریر بن عبدالله را بسوی معاویه فرستاد گفته‌اند که مدت ما بین خلافت علی تا فتنه سبئی دوم یا آنچه که بصره یا نبرد جمل نامیده می‌شود پنج ماه و بیست و یک روز و مدت ما بین آن و ورود وی به کوفه یک ماه و ما بین آن و رفتن وی به صفین شش ماه^۲ و به روایتی دو یا سه ماه بوده است.^۳ علی دوشنبه دوازدهم رجب سال سی و شش وارد کوفه شد. در آن هنگام به وی گفتند: در قصر الأبیض فرود بیا. علی گفت: خیر، عمر بن خطاب از فرود آمدن در آن کراهت داشت، من به همین خاطر از فرود آمدن در آن کراهت دارم. پس در رجه فرود آمد و در مسجد جامع بزرگ شهر دو رکعت نماز خواند و سپس برای آنان سخن راند و آنان را به خیر تشویق و از شر نهی کرد و در این خطبه مردم کوفه را ستود و سپس به دنبال جریر بن عبدالله فرستاد که از زمان عثمان والی همذان بود و نزد اشعث فرستاد که از زمان عثمان والی آذربایجان بود و آنان را امر کرد که برای وی از مردم بیعت بگیرند و سپس نزد وی بیایند و آن دو هم همین کار را انجام

۱- البدایة و النهایة ۷/۲۴۰-۲۴۱.

۲- مروج الذهب ۲/۳۶۰.

۳- التاریخ الصغیر، بخاری ۱/۱۰۲.

دادند. وقتی که علی خواست کسی را نزد معاویه بفرستد تا او را به بیعت خود فراخواند، جریر بن عبدالله بجلی گفت: مرا به سوی او بفرست زیرا او دوست من است تا بروم و او را به اطاعت تو دعوت کنم. اشتر به علی گفت: او را نفرست زیرا به پندار من دل وی با معاویه است. علی گفت: بگذار برود. پس او را سوی معاویه فرستاد و نامه‌ای برای وی نوشت و از اتفاق مهاجر و انصار بر بیعت خویش و ماجرای جمل سخن آورد و معاویه را دعوت کرد که مانند مهاجر و انصار به اطاعت وی درآید. وقتی که جریر نزد معاویه رسید نامه را به او داد و معاویه عمرو بن عاص و سران شام را فراخواند و با آنان مشورت کرد، اما آنان گفتند که با او بیعت نمی‌کنند تا اینکه قاتلان عثمان را قصاص کند، یا اینکه قاتلان عثمان را به آنان تسلیم نماید و گفتند اگر علی این کار را انجام ندهد با او می‌جنگند و با او بیعت نمی‌کنند تا اینکه همه آنان کشته شوند. پس جریر نزد علی برگشت و این خبر را به وی داد. اشتر گفت: ای امیر مؤمنان، مگر شما را نهی نکردم که جریر را نزد او نفرستید؟ اگر مرا می‌فرستادید معاویه هر دری را که باز می‌کرد من می‌بستم. پس جریر به اشتر گفت: اگر تو آنجا می‌بودی تو را به خاطر قتل عثمان قصاص می‌کردند. پس اشتر گفت: ای جریر، به خدا قسم اگر پیش آنان رفته بودم از جواب به معاویه باز نمی‌ماندم و چنان می‌کردم که معاویه فرصت تفکر نیابد. اگر امیر مؤمنان مطابق رأی من عمل می‌کرد تو و امثال تو را در محبسی نگاه می‌داشت تا کار این امت سامان یابد. پس جریر آزرده شد و برخاست و رفت و در قرقیساء اقامت کرد و در نامه‌ای سخنان خود و سخنان آنان به خود را به معاویه خبر داد. پس معاویه در جواب وی نامه‌ای نوشت و از او خواست که نزد وی برود.^۱

بدین سان اشتر سبب دور کردن صحابی بزرگوار جریر بن عبدالله فرماندار علی بر قرقیساء و نقاط دیگر شد که در میان قبیله بجله از سران بود و او را به جدا شدن از امیر مؤمنان علی واداشت. صحابی بزرگوار جریر بن عبدالله می‌گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ مرا می‌دید به روی من تبسم می‌کرد و می‌فرمود: از این در مردی بر شما وارد می‌شود که از بهترین اهالی یمن است و بر سیمایش نشان شاهی وجود دارد.^۲

۶- حرکت امیر مؤمنان علی به سوی شام

امیر مؤمنان برای جنگ با مردم شام آماده شد. پس کسانی را برای تشویق مردم به شرکت در

۱- البدایة و النهایة ۷/۲۶۵.

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۴۷۵.

جنگ روانه کرد.^۱ وی سپاهی بزرگ را تجهیز کرد که روایات در مورد میزان آن اختلاف دارند و همه روایاتی ضعیف می‌باشند^۲ و فقط یک روایت حسن وجود دارد که در آن تعداد سپاه را پنجاه هزار نفر ذکر کرده است.^۳

مکان تجمع سپاه علی در نخيله بود.^۴ این مکان در دو مایلی کوفه آن زمان قرار داشت. عده‌ای از قبائل مختلف سرزمین عراق به آن پیوستند.^۵ علی علیه السلام ابومسعود انصاری را بکار گرفت و از نخيله زياد بن نضر حارثی را به عنوان پیش قراول سپاه در رأس هشت هزار جنگجو روانه کرد و شریح بن هانی را در رأس چهار هزار نفر روانه نمود. سپس علی سپاه خود را به مدائن - بغداد - برد و در آنجا تعدادی جنگجو به وی پیوست و سعد بن مسعود ثقفی را در رأس آنان قرار داد و از آنجا پیش قراولی متشکل از سه هزار نفر را به موصل فرستاد.^۶ وی راه اصلی جزیره را در ساحل شرقی رود فرات پیمود تا اینکه به نزدیکی قرقیسَاء رسید.^۷ در آنجا به وی خبر رسید که معاویه برای رویارویی با وی خارج شده و در صفین اردو زده است. پس علی به رقه^۸ پیش رفت و از آنجا از فرات عبور کرد و به قسمت غربی آن رفت و در صفین فرود آمد.^۹

۷- رفتن معاویه به صفین

معاویه در پیگیری قاتلان عثمان بسیار جدی بود. وی توانست تعدادی از افراد مصری که در جنگ مدینه - و قتل عثمان - دست داشتند و در راه بازگشت بودند بگیرد و به قتل برساند.

- ۱- الإصابه ۱/۱۲۳-۱۲۴ به نقل از حاکم با سند حسن.
- ۲- عده‌ای گفته‌اند: صد و پنجاه هزار نفر یا بیشتر بوده است. البداية و النهایه ۷/۲۶۰؛ عده‌ای گفته‌اند: صد و بیست هزار نفر بوده‌اند، المعرفة و التاريخ ۳/۱۳ سند روایت منقطع است؛ عده‌ای گفته‌اند: نود هزار نفر بوده‌اند، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۳.
- ۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۳. سند آن حسن است.
- ۴- مکانی در نزدیکی کوفه در جهت شام. معجم البلدان ۵/۲۷۸.
- ۵- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص ۱۸۸.
- ۶- تاریخ طبری ۵/۶۰۳. سند آن حسن و منتهی به عوانه اما منقطع می‌باشد.
- ۷- شهری در کنار رود خابور در مصب رود فرات. معجم البلدان ۳/۱۵۳.
- ۸- شهری مشهور در سوریه امروزی در کنار قسمت شرقی رود فرات. معجم البلدان ۳/۱۵۳.
- ۹- تاریخ طبری ۵/۶۰۴.

یکی از این افراد ابوعمر و بن بدیل خزاعی بود.^۱ همچنین معاویه در مصر و در میان اهل «خربتا» یادی و پیروانی داشت که خونخواهی عثمان را می‌کردند. این گروه توانسته بودند که در چند رویارویی در سال ۳۶هـ محمد بن ابوحذیفه را شکست دهند. همچنین توانست تعدادی از سران مصری جنگ مدینه مانند عبدالرحمان بن عدیسی و کنانه بن بشر و محمد بن ابوحذیفه را بگیرد و آنان را در فلسطین به زندان افکند. این موضوع قبل از خروج معاویه به صفین روی داد. سپس وی در ذی الحجه سال ۳۶هـ آنان را به قتل رساند.^۲ وقتی که علی از حرکت سپاه عراق اطلاع یافت مستشاران خود از بزرگان شام را فراخواند و برایشان سخن راند و گفت: علی همراه با مردم عراق به سوی شما آمده است. پس ذوالکلاع حمیری گفت: بر تو فرمان دادن واجب است و بر ما اجرا.^۳

مردم شام در مورد خونخواهی عثمان و جنگ با معاویه بیعت کردند^۴ و عمرو بن عاص اقدام به تجهیز سپاه و بستن پرچم کرد و سپس جهت تشویق سپاه در میان سپاه شروع به سخن کرد و گفت: مردم عراق جمع خویش را پراکنده‌اند و شوکت خویش را سست کرده‌اند و نیروی خود را متفرق کرده‌اند. مردم بصره نیز با علی مخالفند که خونی آنها است و کسانشان را کشته است. در جنگ جمل سران مردم بصره و سران مردم کوفه نابود شده‌اند و علی با اندک گروهی از آنان حرکت کرده که بعضی‌شان قاتلان خلیفه شمایند. خدا را در نظر داشته باشید و نگذارید که حقتان ضایع شود و خونتان معوق بماند.^۵ معاویه در رأس سپاهی بزرگ به حرکت در آمد. روایات در مورد بیان تعداد آن با هم اختلاف نظر دارند و همه روایاتی هستند که سندشان منقطع می‌باشد و عین همان روایاتی هستند که تعداد سپاه علی را برآورد کرده‌اند و برخی تعداد آن را صد و بیست هزار نفر^۶ و برخی هفتاد هزار نفر و برخی مقداری بیشتر از آن را ذکر کرده‌اند،^۷ اما نزدیک‌ترین روایت به صحت تعداد آنان را شصت هزار جنگجو ذکر کرده است. این روایت گرچه سند منقطعی دارد، اما راوی آن صفوان بن عمرو سکسی حمصی از اهالی شام است که در سال ۷۲هـ به دنیا آمده است و ثقه

۱- المحن، أبو عرب تمیمی، ص ۱۲۴؛ خلافة علی، عبد الحمید، ص ۱۹۱.

۲- خلافة علی، عبد الحمید، ص ۱۹۱.

۳- الإصابة ۱/ ۴۸۰؛ خلافة علی، عبد الحمید، ص ۱۹۲.

۴- أنساب الأشراف ۲/ ۵۲ سند آن منقطع است؛ خلافة علی، ص ۱۹۲.

۵- تاریخ طبری ۱/ ۶۰۱. سند آن منقطع است.

۶- خلافة علی بن ابی طالب، ص ۱۹۴؛ المعرفة و التاريخ ۳/ ۳۱۳.

۷- خلافة علی، ص ۱۹۴؛ تاریخ خلیفة، ص ۱۹۳.

بودن وی ثابت شده است و تعدادی از حاضران در نبرد صفین را دیده است و این امر در سرگذشت وی معلوم است^۱ و استناد به وی صحیح می‌باشد.^۲

فرماندهان سپاه علی به قرار زیر بودند: عمرو بن عاص فرمانده سواران مردم شام، ضحاک بن قیس فرمانده همه پیاده نظام سپاه، ذوالکلاع حمیری بر بال راست سپاه، حبیب بن مسلمه بر بال چپ سپاه و ابوالاعور سلمی فرمانده پیش قراولان سپاه. اینان فرماندهان بزرگ سپاه بودند و در زیر مجموعه هر کدام از این فرماندهان، فرماندهان دیگری بودند که حسب قبائل تقسیم شده بودند. این ترتیب که ذکر شد مربوط به ابتدای حرکت سپاه بود، اما در اثنای حرکت و به خاطر وجود برخی از شرایط برخی از فرماندهان تغییر کردند و فرماندهان دیگری منصوب شدند و شاید همین عامل، علت اختلاف در مورد نامهای فرماندهان در برخی از منابع باشد.^۳

معاویه ابوالاعور سلمی را به عنوان پیش قراول سپاه روانه کرد. جهت حرکت آنان به شمال شرقی دمشق بود. وقتی که به صفین در پایین فرات رسید در یک دشت باز در کنار گودال آبی از فرات اردو زد و در آن مکان گودالی غیر از آن وجود نداشت و آن را به تصرف خود درآورد.^۴

۸- جنگ بر سر آب

سپاه علی علیه السلام به صفین رسید، جایی که در آن سپاه معاویه اردو زده بود. سپاه علی جایی را نیافت که به اندازه کافی فراخ بوده و بتواند همه سپاه را در خود جای دهد، به همین دلیل در مکانی ناهموار اردو زدند، زیرا غالب جاهای آن مکان متشکل از صخره‌های سخت و پشته‌ای بود.^۵ سپس سپاه عراق مواجه با این امر غافلگیر شد که معاویه آب را از آنان منع کرد. پس برخی از سپاهیان نزد علی شتافتند و در این مورد شکایت کردند. پس علی علیه السلام دنبال أشعث بن قیس فرستاد و او در رأس دو هزار نفر به سوی آب رفت و اولین نبرد میان

۱- سیر أعلام النبلاء/۶/۳۸۰.

۲- خلافة علی بن أبی طالب، ص ۱۹۴.

۳- امتداد العرب فی صدر الإسلام، صالح علی، ص ۷۳؛ خلافة علی، ص ۱۹۴.

۴- صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۵- خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص ۱۹۶.

دو گروه روی داد و در این نبرد اشعث پیروز شد و بر آب استیلا یافت.^۱ اما روایت دیگری وارد شده که اصل جنگ را نفی می‌کند و مفاد آن چنین است که اشعث بن قیس نزد معاویه آمد و گفت: ای معاویه، در مورد امت محمد ﷺ خدا را در نظر داشته باش. فرض کنید که شما همه مردان عراق را می‌کشید، پس در این صورت چه کسی به داد مسافران و بچه‌ها برسد؟ خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن طَافَيْنَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلَوْا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾ الحجرات: ۹

معاویه گفت: چه می‌خواهی؟ گفتند: اجازه بده از آب استفاده کنیم. پس معاویه به ابوعور گفت: بگذار برادران ما از آب استفاده نمایند.^۲

جنگ بر سر آب در اولین روزی که در آن با هم رویاروی شدند در آغاز ماه ذی الحجه بود و گشاینده شر برای هر دو گروه مسلمان بود، زیرا در طول این ماه جنگ میان دو گروه پیوسته ادامه داشت. جنگ به شکل دسته‌های کوچکی بود و علی دسته کوچکی را از سپاه خود می‌فرستاد و کسی را امیر آن می‌کرد و اینان در روز و در صبح یا عصر یک بار و در برخی از اوقات دوبار در یک روز جنگ می‌کردند. کسانی که غالباً فرماندهی این دسته‌ها را در سپاه علی بر عهده داشتند، عبارت بودند از: اشتر، حجر بن عدی، شیب بن ربیع، خالد بن معتمر، معقل بن یسار ریاحی. از سپاه معاویه غالباً این افراد فرماندهی را بدست داشتند: حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن خالد بن ولید، عیدالله بن عمر بن خطاب، ابوالاعور سلمی و شرحبیل بن سمط. هر دو گروه از اینکه دو سپاه به طور کامل با هم روبه رو شوند اجتناب می‌کردند، زیرا خوف این را داشتند که جنگ سبب فنای دو گروه شود. نیز به این امید که شاید میان دو گروه صلح روی دهد و در نتیجه جان افراد مصون بماند.^۳

۹- آتش بس میان دو گروه و تلاش‌هایی برای صلح

همین که ماه محرم فرا رسید دو گروه با هدف دستیابی به صلحی که بتواند جان مسلمانان را نجات دهد برای ایجاد آتش بس شتافتند و از این ماه برای نامه نگاری به هم استفاده بردند، اما اطلاعاتی که در مورد مفاد این نامه‌ها- نامه‌های ماه محرم- وارد شده از طرق ضعیف و

۱- مصنف ابن ابی شیبیه ۱/۲۹۴. سند آن حسن است.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۴۱؛ مرویات ابی مخنف، ص ۲۹۶.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ البداية والنهاية ۷/۲۶۶؛ تاریخ طبری ۵/۶۱۴.

مشهوری روایت شده‌اند،^۱ لکن ضعف این روایات نافی وجود آنها نیست. کسی که در ابتدا شروع به نامه نگاری کرد، امیر المؤمنین علی علیه السلام بود. بدین منظور وی بشیر بن عمرو انصاری و سعید بن قیس همدانی و شبت بن ربیع تمیمی را نزد معاویه فرستاد تا به مانند قبل او را به پیوستن به دیگر مسلمانان و بیعت با خود کند، اما معاویه همان جواب سابق و معروف خود را به وی داد و گفت که باید ابتدا قاتلان عثمان تسلیم شوند یا اینکه قصاص در مورد آنان به اجرا درآید و بعد از آن وی بیعت کند. قبلاً موضع علی نسبت به این قضیه بیان شد.^۲ همچنین قاریان دو گروه که تعدادشان زیاد بود در ناحیه‌ای از صفین گرد هم جمع شدند و به منظور دستیابی به صلح تلاشهایی را انجام دادند، اما این تلاشها با موفقیت مواجه نشدند، زیرا هر دو گروه به موضع و رأی خود ملتزم بودند.^۳ دو نفر از صحابه یعنی ابودرداء و ابوامامه رضی الله عنهما تلاش کردند میان دو گروه صلح ایجاد کنند، اما به همان سبب سابق، این دو در این کار موفق نشدند و این دو هر دو گروه را ترک کردند و در کار آنان حضور نیافتند.^۴ همچنین مسروق بن أجدع - یکی از بزرگان تابعین - در این ماجرا حضور یافت و آن را موعظه کرد و بیم داد و با هیچ یک از آنان نجنگید.^۵

ابن کثیر تفصیلات طولانی ای را که در روایات ابومخنف و نصر بن مزاحم و خصوصاً در نامه‌های دو طرف آمده است مورد انتقاد قرار داده و می‌گوید: سیره نویسان ماجرای بین آنان و علی را به صورت کامل و طولانی ذکر کرده‌اند، اما صحت این روایات در مورد این دو گروه جای بحث دارد، زیرا در لابلای آن سخن از علی چیزی نقل کرده که بیانگر این است علی معاویه و پدرش را مورد طعن قرار می‌دهد و به آن دو می‌گوید که آنان گرچه داخل اسلام شده‌اند اما هنوز دچار تردید هستند و چیزهایی دیگر. نیز علی علیه السلام در این سخنان می‌گوید: من نمی‌گویم که عثمان ظالمانه کشته شده یا مظلومانه... به نظر من انتساب این

۱- تاریخ طبری ۵/۶۱۲-۶۱۳؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص ۱۹۹.

۲- تاریخ طبری ۵/۶۱۳؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص ۱۹۹.

۳- تاریخ طبری ۵/۶۱۴.

۴- البدایة و النهایة ۷/۲۷۰.

۵- سیر أعلام النبلاء ۴/۶۷ بدون سند است.

قول به علی علیه السلام صحیح نیست.^۱ موضع گیری علی علیه السلام در قبال قتل عثمان رضی الله عنه روشن و واضح است و بنده آن را در کتاب خود در مورد سیره عثمان بن عفان ذکر کرده ام.

دوم: برافروخته شدن جنگ

در ماه ذی حجه جنگ به مانند سابق یعنی با گسیل داشتن دسته‌ها و لشکرها و مبارزات فردی و به خاطر ترس از روی دادن یک مبارزه فراگیر ادامه یافت و این وضعیت تا یک هفته اول این ماه برقرار بود. تعداد برخوردهای جنگی دو گروه تا این تاریخ بیشتر از هفتاد مورد و به قولی نود مورد بود،^۲ اما بعد از این علی علیه السلام در میان سپاه خود اعلام کرد که فردا درگیری کامل میان دو سپاه روی خواهد داد و سپس به معاویه اعلان جنگ داد.^۳ آن شب مردم همه اسلحه‌هایشان را آوردند و مشغول به آماده کردن و تیز نمودن آنها نمودند. عمرو بن عاص اسلحه را از انبارها بیرون آورد تا به کسانی بدهد که سلاحهایشان از کار افتاده یا شکسته است و مردم را به دلاوری و شجاعت در نبرد تشویق می نمود.^۴ آن شب سپاهیان همه مشغول مشورت و تنظیم فرماندهی و تقسیم پرچم بودند.

۱- روز اول

در صبح روز چهارشنبه دو سپاه صفهایشان را نظم دادند و حسب آرایش جنگی‌های بزرگ آرایش یافتند، یعنی عده‌ای در مرکز و عده‌ای در سمت راست و عده‌ای در سمت چپ قرار گرفتند. آرایش سپاه علی به قرار زیر بود:^۵ علی بن ابیطالب در رأس قلب سپاه، عبدالله بن عباس در رأس سمت چپ سپاه، عمار بن یاسر در رأس پیاده نظام، محمد بن حنفیه پرچمدار سپاه، هشام بن عتبه (مرقال) پرچمدار، أشعث بن قیس در رأس سمت راست سپاه. آرایش سپاه شام هم به قرار زیر بود: معاویه در رأس لشکر شهباء- لشکری بسیار و پر سلاح- بود که شمشیر و سپر در دست داشتند و بر بالای تپه‌ای مرتفع حضور یافته بودند و معاویه امیر سپاه بود، عمرو بن عاص فرمانده همه سواران شام بود، ذوالکلاع حمیری در رأس بال راست سپاه

۱- البداية و النهایة ۲۶۹/۷.

۲- الأنباء بتواریخ الخلفاء، ص ۵۹؛ صفین، ص ۲۰۲؛ شذرات الذهب ۴۵/۱.

۳- البداية و النهایة ۲۷۳/۷.

۴- سنن سعید بن منصور ۲/۲۴۰. این روایت ضعیف است.

۵- تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۹۳. سند آن حسن و منتهی به یک شاهد عینی آن ماجرا است.

بود که از اهالی یمن بودند، حبیب بن مسلمه فهري در رأس بال چپ سپاه از اهالی مضر قرار داشت و مخارق بن صباح کلاعی پرچمدار بود.^۱

دو سپاه روبه روی هم ایستادند و به قدری زیاد بودند که افق را پوشیده بودند. کعب بن جعیل تغلبی یکی از شعرای عرب^۲ وقتی که در شب چهارشنبه مردم را دیده بود که سراغ نيزه‌ها و شمشیرهای خود رفته و دست به آماده ساختن آن برای جنگ زده بودند در این مورد می‌گوید:

أصبحت الأمة في أمر عجب والمملك مجموع غداً لمن غلب
فقلت قولاً صادقاً غير كذب إن غداً تملك أعلام العرب^۳

«امت به کاری شگفت افتاده است. فردا ملک از آن کسی می‌شود که غلبه‌یابد. سخن راست می‌گویم که دروغ ندارد. فردا سران عرب به هلاکت می‌رسند».

برخی از روایات ضعیف ذکر کرده‌اند که علی در میان سپاه خود به سخن برخاست و آن را بر بردباری و شجاعت و ذکر فراوان نام خدا تشویق کرد.^۴ همچنین بیان می‌کنند که عمرو بن عاص سپاهیان خود را تشویق کرد و به آنان امر کرد که صفهایشان را مرتب نمایند.^۵ قبول این روایات فاقد اشکال و مانع است، زیرا طبیعی است که هر فرمانده‌ای سپاهیان خود را تشویق می‌کند و به همه چیزهایی که منجر به پیروزی شوند اهتمام می‌ورزد. دو سپاه با هم به نبردی سخت پرداختند که به شدت تا غروب آفتاب ادامه یافت و فقط برای ادای نماز متوقف می‌شد و هر گروه در اردوگاه خود نماز می‌خواندند و در میان دو اردوگاه افرادی کشته شده و جنازه‌های آنان در میان دو گروه قرار داشت. وقتی که علی علیه السلام برای ادای نماز به عقب بر می‌گشت، یکی از افراد سپاه علی از وی سوال کرد: ای امیر مؤمنان، در مورد

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۳. سند آن حسن و منتهی به یک شاهد عینی ماجرا است.

۲- وی در عصر خود شاعر تغلیبان و مخضرم- یعنی زمان جاهلیت و زمان اسلام را درک کرده بود- بود. در جنگ صفین همراه معاویه بود. وی شاعر معاویه و مردم شام بود. الأعلام، زرکلی، ۱۸۰/۶.

۳- البدایة و النهایة ۷/۲۷۳؛ تاریخ طبری ۵/۶۲۶.

۴- تاریخ طبری ۵/۶۲۲ به روایت ابوحنیف.

۵- طبقات ابن سعد ۴/۲۵۵ از طریق واقدی.

کشته‌های ما و آنان چه نظری دارید؟ علی گفت: هر کس که از ما و از آنان کشته شده و قصد وی رضای خدا بوده است داخل بهشت می‌شود.^۱

آنان در مقابل هم بردباری می‌کردند و کسی بر دیگری غالب نمی‌آمد و تا وقتی که آن روز به پایان رسید دیده نشد که کسی عقب بنشیند. شب هنگام علی به میدان نبرد رفت و به مردم شام نگاه کرد و سپس به درگاه خدا دعا کرد و گفت: پروردگارا، مرا و آنان را بیامرز.^۲

۲- روز دوم

روایات بیانگر این هستند که علی روز پنج‌شنبه بعد از اینکه سپیده دم نماز صبح را خواند برای هجوم آماده شد و برخی از فرماندهان را تغییر داد و عبدالله بن بدیل خزاعی را به جای أشعث بن قیس کندی بر سمت راست سپاه قرار داد و اشعث را فرمانده سمت چپ نمود.^۳ دو گروه علیه هم یورش بردند و جنگی شدیدتر از جنگ سابق با هم انجام دادند و اهل عراق شروع به پیشروی کردند و برتری آنان بر مردم شام آشکار شد و عبدالله بن بدیل توانست بال چپ سپاه معاویه را که حبيب بن مسلمه فرمانده آن بود درهم شکند و به سوی لشکر معاویه پیش برود و شجاعت و دلاوری کم نظیری از خود نشان داد. این پیشرفت جزئی توأم با پیشرفت عمومی سپاه عراق بود و حتی معاویه می‌خواست میدان نبرد را ترک کند، لکن صبر ورزید و این شعر را خواند:

أبت لي عفتي وأبي بلائي	وأخذى الحمد بالثمن الريح
وإكراهي على المكروه نفسي	وضري هامة البطل المشيح
وقولي كلما جشأت وجاشت:	مكانك تحمدي أو تستريحي ^۴

معاویه لشکر شهباء خود را تشویق کرد و آنان توانستند عبدالله بن بدیل را به قتل برسانند و اشتر به جای عبدالله فرماندهی سمت راست سپاه را بدست گرفت. مردم شام به هم پیوستند و برخی از آنان بر مرگ با هم بیعت کردند و بار دیگر با شدت حمله بردند و تعدادی از آنان کشته شدند که بارزترین آنان ذوالکلاع و حوشب و عبيدالله بن عمر بن خطاب بودند. وضعیت برای مردم شام دگرگون شد و آنان کمی پیشرفت کردند و سپاه عراق شروع به

۱- سنن سعید بن منصور ۲/۳۴۴-۳۴۵. سند آن ضعیف است.

۲- مصنف ابن ابی شیبه ۱۵/۲۹۷ سند آن ضعیف است؛ تاریخ طبری ۵/۶۳۰.

۳- تاریخ طبری ۵/۶۳۰.

۴- همان ۶۳۶.

عقب‌نشینی کرد و تعداد زیادی از مردم عراق کشته و زخمی شدند. وقتی که علی عقب‌نشینی سپاه خود را دید آنان را ندا زد و تشویق نمود و جنگ سختی را انجام داد و رو به سوی قلب سپاه نهاد که مردم قبیله ربیع در آنجا بودند. در نتیجه در میان آن روح دلاوری دمیده شد و این افراد که مردمانی جنگاور بودند با امیر خود خالد بن معتمر بر مرگ بیعت کردند.^۱

عمار بن یاسر در آن هنگام بیشتر از نود و چهار سال داشت و با دلاوری می‌جنگید و مردم را تشویق می‌کرد و ترغیب می‌نمود. وی از اینکه غلو نماید بسیار دور بود. وی شنید که مردی در کنار وی می‌گوید: اهل شام کافر هستند. پس عمار او را از این سخن نهی کرد و گفت: آنان بر ما بغی نمودند و ما به این خاطر که طغیانگر هستند با آنان می‌جنگیم. اما در عین حال خدا و پیامبر و قبله ما یکی است.^۲

وقتی که عمار عقب‌نشینی یاران خود و پیشروی طرف مقابل را دید شروع به تشویق آنان نمود و برایشان بیان کرد که آنان بر حق هستند و نباید ضربه‌های سخت شامیان آنان را فریب بدهد و می‌گفت: هر کس دوست دارد حورالعین او را در کنف خود بگیرد برای رضای خدا به میان دو صف بیاید، زیرا من صفی را می‌بینم که ضربه‌ای به شما می‌زنند که مایه بدگمانی باطل‌جویان است. سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر ما را بزنند و تا نخلستانهای هجر برانند دانیم که ما بر حقیم و آنان بر باطل و می‌دانیم که مصلحان ما بر حق و آنان بر باطل هستند.^۳ سپس عمار شروع به پیشروی کرد و نیزه‌ای در دست داشت که به خاطر سن و سال زیادش در دستش می‌لرزید و بر پرچمدار لشکر، هاشم بن عتبّه بن اُبی وقاص فشار می‌آورد و او را بر پیشروی تشویق می‌کرد و نسبت به نعمت‌های بهشتی ترغیب می‌نمود. همچنین یاران خود را تشویق می‌کرد و می‌گفت: بهشت نزدیک شده و حورالعین زینت داده شده‌اند، هر کس دوست دارد که حورالعین او را در کنف خود گیرند برای رضای خدا به میان دو صف پیش بروند. او در میان سپاه چهره‌ای مؤثر بود، زیرا صحابه‌ای بزرگوار و مهاجر و حاضر در نبرد بدر بود که سن و سالش از ۹۴ فراتر رفته بود اما با این وجود این همه شهامت و دلاوری داشت. این عزم راسخ و روحیه معنوی بالا و یقین استوار او عامل مهمی از عوامل دلاوری و شجاعت یافتن سپاه عراق و بالا رفتن روحیه آنان شد و بر

۱- الإصابة ۱/۴۵۴؛ أنساب الأشراف ۲/۵۶. سند آن حسن و به صورت مرسل منتهی به قتاده است.

۲- مصنف ابن اُبی شیبة ۱/۲۹۰. سند آن حسن لغیره است.

۳- مجمع الزوائد ۷/۲۴۳؛ خلافة علی بن اُبی طالب، ص ۲۱۹ سند آن حسن است.

سرسختی و فداکاری آنان در نبرد افزود به طوری که توانستند کفه جنگ را به نفع خویش کنند. هشام بن عتبه بن اُبی وقاص پیش رفت و رجزی به این مضمون خواند:

أعوور بیغی أهله محلاً
قد عالج الحیاة حتی مالاً
لابد أن یفلّ أو یفلأ

(یک چشمی که برای کسان خود جایی می جوید چندان زندگی کرده که به تنگ آمده است ناچار می باید بشکند یا شکسته شود).

عمار می گفت: ای هشام، پیش برو، بهشت زیر سایه شمشیرها است و مرگ بر سر نیزه‌ها. درهای آسمان را گشوده اند و حوران آرایش کرده‌اند:

الیوم ألقى الأحبة
محمدأ وحزبه^۲

(امروز دوستانم یعنی محمد ﷺ و یارانش را می بینم).

در هنگام غروب آفتاب آن پنج شبه، عمار مقداری شیر درخواست کرد و سپس گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمود: آخرین نوشیدنی که از این دنیا می نوشی شیر است.^۳ سپس عمار پیش رفت و پرچمدار سپاه یعنی هشام بن عتبه بن اُبی وقاص نیز همراه وی شد، اما هر دو کشته شدند و برنگشتند.^۴ خداوند هر دو را رحمت کند و از آنان خشنود باشد.

۳- لیلۃ الهیریر و شب جمعه

در همان شب جنگ با شدت و حدت از سر گرفته شد و به قدری شدید بود که در روزهای قبل نظیر آن مشاهده نشده بود. حرکت و پیشروی اهل عراق با شجاعت و روحیه بالایی بود و توانستند اهل شام را از مواضع خود خارج سازند و امیرالمؤمنین علی جنگ سختی را انجام داد و بر مرگ بیعت نمود.^۵ گفته‌اند که علی در آن هنگام نماز مغرب را با سپاهیان خود به صورت نماز خوف خواند.^۶ امام شافعی می گوید: روایت شده که علی در لیلۃ الهیریر نماز خوف خواند.^۷

۱- تاریخ طبری ۵/۶۵۲.

۲- همان.

۳- مصنف ابن اُبی شیبۃ ۱۵/۳۰۲-۳۰۳.

۴- تاریخ طبری ۵/۶۵۳.

۵- المستدرک ۳/۴۰۲. ذهبی می گوید: روایتی ضعیف است؛ خلافة علی، ص ۲۲۶.

۶- السنن الکبری، بیهقی ۳/۲۵۲. بیهقی آن را با صیغه تمریض روایت کرده است؛ إرواء الغلیل ۳/۴۲.

۷- تاحیص الحیریر ۲/۸۷؛ خلافة علی بن اُبی طالب، ص ۲۲۷.

شاهد عینی ماجرا می گوید: ما سه شبانه روز با هم جنگیدیم و نیزه هایمان شکسته شد و تیرهایمان تمام گشت. سپس دست به شمشیر بردیم و تا نیمه شب شمشیر زنی کردیم و وضعیت به نحوی شدیم که گردن آویز هم می شدیم. وقتی که شمشیرهایمان چون داس خمیده شد دست به میله های آهنی بردیم. در آن هنگام جز نعره و خروش و همه مه مردم چیز دیگری شنیده نمی شد. بعد از آن به همدیگر سنگ پراکنی کردیم و به همدیگر خاک می پاشیدیم و با دندان و دهان همدیگر را گاز می گرفتیم تا اینکه صبح جمعه شد و آفتاب برآمد و دیگر اثری از غبار نبرد نبود و پرچمها و بیرقها بر زمین افتاده بودند و خستگی سپاه را از پا درآورده بود و دستها ناتوان شده بود و گلوی افراد خشک گشته بود.^۱

ابن کثیر در توصیف لیلۃ الهریر و روز جمعه می گوید: آنان با چنگ و دندان به جان هم افتادند. دو مرد آنقدر با هم می جنگیدند که هر دو سست و ناتوان می شدند و سپس می نشستند و استراحت می کردند و هر دو بر علیه همدیگر سخن می راندند^۲ و سپس برمی خاستند و با هم می جنگیدند. پس باید گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون. آنان تا صبح روز جمعه به همین کار خود ادامه دادند و مردم نماز صبح را با ایماء و اشاره و در حین جنگ خواندند و چون چاشتگاه شد پیروزی رو به مردم عراق و علیه مردم شام کرد.^۳

۴- دعوت به حکمیت

وضعیتی که دو سپاه بعد از لیلۃ الهریر پیدا کرده بودند دیگر تحمل جنگ بیشتر را نداشت. أشعث بن قیس رئیس کنده در میان یاران خود به سخن ایستاد و گفت: ای مسلمانان، شما از وضعیت و ماجرای دیروز مطلع هستید و می دانید که بسیاری از اعراب در آن از بین رفتند. به خدا قسم به این سن که رسیده ام چیزی مثل این را هرگز ندیده ام. کسانی که اینجا هستند این را به افراد غائب برسانند که اگر ما فردا روبه روی هم قرار بگیریم عرب از بین رفته و حرمتها زیر پا گذاشته می شوند. به خدا قسم من این سخن را به خاطر ترس از مرگ نمی زنم، من فردی سالخورده هستم بلکه در مورد وضعیت زنان و بچهها نگران می باشم اگر ما فردا از بین

۱- شذرات الذهب ۱/۴۵؛ وقعة صفین، ص ۳۶۹.

۲- در کتاب البداية و النهایة هم چنین مطلبی را نیافتیم از نظر لغوی هم معنایی مناسب برای آن نیافتیم.

۳- البداية و النهایة ۷/۲۸۳.

برویم. پروردگارا، تو خود می‌دانی که من فقط مصلحت مردم خود و هم‌دینانم را مد نظر داشته‌ام و نه چیزی دیگر.^۱

این خبر به معاویه رسید و گفت: به خدای کعبه او راست می‌گویند، اگر ما فردا با هم رو در رو شویم رومیان بر زنان و فرزندان ما و ایرانیان بر زنان و فرزندان مردم عراق سلطه می‌یابند. چنین دوراندیشی و بصیرتی را فقط خردمندان دارند. سپس به یاران خود گفت: قرآن‌ها را به نوک نیزه‌های خود ببندید.^۲ این روایت از فردی عراقی نقل شده است و در آن در مورد عمرو بن عاص و نیرنگ زدن و حيله‌گری ذکر شده است، بلکه در آن فقط رغبت دو گروه بیان شده است و اینکه عمرو یا معاویه شجاعت به خرج دهند و چنین کاری انجام دهند و بدین صورت باقی مانده نیروهای درگیر امت را نجات دهند ضروری به شأن و مقام عمرو و معاویه ندارد. چنین چیزهایی را سبثیونی دامن می‌زنند که آتش این فتنه را روشن ساختند و انباشتی از روایات گمراه‌کننده را در این مورد برای ما باقی گذاشته‌اند که حق را باطل کرده و فضل - دعوت طرف مقابل به حکم قرار دادن قرآن جهت حفظ جان مسلمانان - را جرم و توطئه و دسیسه و حيله قرار می‌دهد^۳، و به امیرالمؤمنین علی سخنان کذبی را منتسب کرده‌اند که با اقوال صحیح در تعارض است، از جمله به وی منتسب ساخته‌اند که در این مورد گفت: آنان قرآن‌ها را بر سر نیزه نکردند و آن را بر سر نیزه نمی‌کنند - تا به آن عمل کنند - و از چیزهایی که در قرآن وجود دارد آگاهی ندارند و فقط به قصد نیرنگ زدن و حيله‌گری و دسیسه آنها را بر سر نیزه‌ها کردند.^۴ از جمله چیزهای ناروایی که در مورد قرآن بر سر نیزه کردن گفته‌اند این است که علی گفت: این کار حاصل مشورت با پسر آن زن زناکار - یعنی عمرو بن عاص - است.^۵ آنان دایره تبلیغات خود علیه عمرو بن عاص را توسعه دادند به طوری که به خاطر وجود روایت‌های جعلی‌ای که دشمنان صحابه سرهم کرده‌اند و طبری و ابن اثیر و دیگران نقل کرده‌اند نمی‌توان کتابی از کتاب‌های تاریخی را یافت که در آن شخصیت و شأن عمرو بن عاص زیر سوال نرفته باشد و نگفته باشند که این نیرنگ‌باز و حيله‌گر بوده است، و بسیاری از مؤرخین معاصر چون حسن

۱- وقعة صفین، ص ۴۷۹.

۲- همان ۴۸۱-۴۸۴.

۳- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين، ص ۳۱۶.

۴- الکامل ۲/۳۸۶.

۵- تاریخ طبری ۵/۶۶۲.

ابراهیم حسن در کتاب «تاریخ الإسلام» و محمد خضری بک در کتاب «تاریخ الدولة الأمویة» و عبدالوهاب نجار در کتاب «تاریخ الخلفاء الراشدين» و بسیاری دیگر نیز در این اشتباه و تقصیر افتاده‌اند. این امور همه در تحریف حقائق تاریخی ایفای نقش کرده‌اند. روایت ابومخنف بیانگر این است که علی در ابتدا پیشنهاد حکمیت را که مردم شام ارائه کرده بودند رد کرد و نپذیرفت، اما بعداً زیر فشار قاریانی که بعدها به خوارج معروف شدند آن را پذیرفت.^۱ این روایت حاوی ناسازی از جانب علی برای معاویه و یاران او است که البته آن نسل مبارک و خجسته از چنین کاری منزّه و به دور می‌باشند، پس چگونه ممکن است که سران آنان و در رأسشان علی بن ابیطالب چنین کاری انجام دهند؟! برای ساقط بودن این روایت همین بس که در سلسله راویان این روایت ابومخنف رافضی محترق قرار دارد. پس این روایتی است که در یک پژوهش علمی و بی‌طرف اصلاً سرپا نمانده و ابطال می‌شود و در برابر روایات دیگری که راویان آنها متهم به هوی و هوس و تمایلاتی نیستند استواری نمی‌ورزد، مانند این روایت که امام احمد بن حنبل از طریق حبیب بن اُبی ثابت روایت کرده که می‌گوید: نزد ابووائل، یکی از افراد علی بن ابیطالب رفتم و او گفت: ما در صفین بودیم، وقتی که تعداد زیادی از مردم شام کشته شد، عمرو به معاویه گفت: مصحف (قرآن) را نزد علی بفرست و او را به کتاب خدا دعوت کن، او از پذیرش آن سر باز نمی‌زند. پس مردی قرآن را نزد علی آورد و گفت: کتاب خدا میان ما و شما حکم کند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ

وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ آل عمران: ۲۳

«آیا آگاهی از حال کسانی که بدیشان بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داده شده است (هنگامی که) ایشان به سوی کتاب خدا (قرآن) دعوت می‌شوند تا در میانشان داوری کند (و حق را از باطل جدا سازد، ولی آنان دعوت را نمی‌پذیرند) سپس گروهی از ایشان سرپیچی می‌کنند، و حال آن که (همیشه چنین کسانی از حق و حقیقت) روی گردانند». علی گفت: آری، من به این کار اولی هستم. پس قاریان - کسانی که بعداً خوارج شدند - در حالی که شمشیرهایشان را بر گردنشان نهاده بودند برخاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان، آیا نزد آنان نرویم تا خداوند میان ما و آنان حکم کند؟ پس سهل بن حنیف انصاری برخاست و گفت:

ای مردم، رأی و دیدگاه خودتان - در مورد ادامه جنگ - را متهم کنید - و بدانید که متوقف ساختن جنگ به مصلحت است - (یعنی اعتماد بیش از حد به آن نداشته باشید و بر آن تکیه نکنید) چه ما در روز صلح حدیبیه، یعنی صلحی که میان رسول خدا و مشرکان مکه روی داد، همراه رسول خدا ﷺ بودیم و اگر جنگ را در آن زمان به مصلحت می دانستیم با مشرکان می جنگیدیم. سپس مخالفت عمر بن خطاب با انجام صلح در روز حدیبیه و نزول سوره فتح بر رسول خدا ﷺ را برایشان بیان کرد - یعنی خواسته بگوید رأی انسان همیشه صحیح نیست و محتمل خطا است و ممکن است که خیر و مصلحت در خلاف آن باشد - پس علی گفت: ای مردم، این قضیه فتح و پیروزی است. پس پیشنهاد را قبول کرد و برگشت و مردم هم برگشتند.^۱ سهل بن حنیف بیزاری خود را از کسانی که دعوت به ادامه جنگ میان دو گروه می کردند آشکار کرد و گفت: ای مردم، رأی خود را که مخالف امر شرع است - و نظیر رأی ما در قضیه ابوجندل در صلح حدیبیه است - متهم بدانید (زیرا نقل اصل است و عقل صحیح مخالف نقل نمی باشد و عقل اگر مخالف نقل باشد به آن توجهی نمی شود).^۲ وی برای آنان بیان کرد گریزی از صلح و گفتگو وجود ندارد، زیرا گزینه های دیگر غیر آن، فتنه است و عواقب آن معلوم نمی باشد. وی گفت: هرگاه در راه خدا شمشیر برگرفته ایم و برای کاری عازم شده ایم ما را به چیزی واضح رسانده که در آن خیر وجود داشته است، اما این فتنه ای که میان مسلمانان روی داده است برای ما مبهم و مشکل است و ما نمی دانیم که مسلمانان به چه خاطر کشته می شوند. پس پایین آوردن و در نیام کردن شمشیر در این موضع اولی از برکشیدن آن است و هر سو و گوشه آن را که می بندیم گوشه ایی دیگر از آن باز می شود و نمی دانیم با آن چکار کنیم.^۳

این روایات صحیح جواب و ردی برای داعیان فتنه و کسانی است که نسبت به صحابه بغض و خشم و کینه دارند، یعنی آن کسانی که اخبار جعلی را می بافند و أشعاری را می سازند و به بزرگان صحابه و تابعینی منسوب می کنند که در صفین شرکت داشتند تا آنان را در سیمایی نشان دهند که انگار آنان بر آتش این جنگ دمیده اند تا بدین طریق خشم و کینه را در درون افراد بکارند و در حد توان خود فتنه را استمرار دهند.^۴

۱ - مصنف ابن ابی شیبة ۳۳۶/۸؛ مسند أحمد مع الفتح الربانی ۴۸۳/۸.

۲ - صحیح البخاری، شماره ۴۱۸۹.

۳ - همان.

۴ - الإنصاف فیما وقع فی تاریخ العصر الراشدی من الخلاف، ص ۵۳۰.

دعوت به حکم قرار دادن کتاب خداوند بدون تأکید بر تسلیم قاتلان عثمان به معاویه و قبول حکمیت بدون تأکید بر اطاعت معاویه از علی و بیعت با او، تغییر موضعی بود که شرایط جنگ صفین پدید آورد، زیرا جنگی که وارد زندگی بسیاری از مسلمانان شد، یک جهت گیری دسته جمعی را بروز داد که اعتقاد داشت متوقف ساختن جنگ و حفظ جان افراد ضرورتی است که مقتضی حمایت از قدرت و شوکت امت و صیانت نیروهای آن در مقابل دشمنانش می باشد و این مسأله دلیلی بر زنده بودن امت و بیداری آن و تأثیر این بیداری در اتخاذ تصمیمات است.^۱

امیرالمؤمنین علی علیه السلام توقف جنگ در صفین را پذیرفت و به حکمیت راضی شد و آن را پیروزی قلمداد کرد و به کوفه بازگشت.^۲ وی امیدوار بود که حکمیت موجب از بین بردن اختلاف و اتحاد امت و تقویت دولت و بازگشت مجدد حرکت فتوحات شود.

رسیدن دو طرف درگیر در صفین به فکر حکمیت و قبول آن، ناشی از عواملی بود، از جمله: من فکر می کنم که اگر من و تو می دانستیم که جنگ به اینجا می رسد آن را بر نمی گزیدیم، گرچه ما کاری نابخردانه کرده ایم اما از عقل ما آنقدر باقی مانده که شایسته است که برگزیده خود پشیمان بوده و باقی مانده را اصلاح کنیم.^۳

الف- این آخرین تلاش از تلاشهایی بود که برای متوقف ساختن درگیری و حفظ جان مردم انجام شد، چه آن تلاشهایی که به صورت دسته جمعی روی داد و چه آن تلاشهای فردی که بعد از جنگ جمل صورت گرفت و به موفقیت نرسید. نامههایی نیز که میان دو طرف رد و بدل شد تا نظرات دو گروه را منعکس نماید به نتیجه ای دست نیافتند. آخرین تلاشی که در این مورد روی داد کاری بود که معاویه در روزهای سخت نبرد انجام داد. در این تلاش وی برای علی نامه ای نوشت و درخواست متوقف ساختن جنگ را به او داد و گفت: گمان من در مورد تو این است که اگر تو می دانستی و ما نیز می دانستیم که جنگ به اینجا می رسد اقدام به چنین کاری نمی کردیم، اگر فکر ما درست کار نمی کرد دیگرانی

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص ۳۸.

۲- همان.

۳- الأخبار الطوال، دینوری، ص ۱۸۷؛ دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۳۲.

در میان وجود داشتند که شایسته بود بر کارهای گذشته پشیمان شوند و امور آینده را اصلاح نمایند.^(۱)

ب- کشته شدن تعداد زیادی از افراد و ریخته شدن خونهای فراوان و ترس از نابودی دو گروه. به همین دلیل، دعوت برای متوقف ساختن جنگ به خواستی مورد تمایل دو گروه تبدیل شد.

ج- ملالت و آزرده‌گی و ناراحتی که به خاطر به درازا کشیده شدن جنگ دامان مردم را گرفته بود، به طوری که حتی آنان چنان شده بودند که انگار قبلاً وعده به آنان داده شده بود که ندایی آنان را به صلح و آتش بس دعوت خواهد کرد و غالب سپاهیان علی رضی الله عنه خواستار آتش بس بودند و می‌گفتند: جنگ ما را از بین برده است، و جز با آتش بس بقا نخواهیم داشت.^۲ این سخن در واقع نقض سخن سبک و احمقانه‌ای به حساب می‌آید که بیان می‌کند بر سر نیزه کردن قرآن نیرنگی از جانب عمرو بن عاص بوده است. حقیقت این است که بر سر نیزه کردن قرآن کاری جدید و ابتکار عمرو بن عاص نبود، بلکه در جنگ جمل هم چنین کاری انجام شد و حامل قرآن که کعب بن سور قاضی بصره بود مورد اصابت تیری قرار گرفت و کشته شد.

د- اجابت فرمان وحی که مسلمانان را به برقراری صلح فرا می‌خواند و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^(۵۹)

النساء: ۵۹

«اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید». مؤید این امر این است که وقتی حکم قرار دادن کتاب خدا مطرح شد علی بن ابی طالب گفت: آری، من به این کار- یعنی حکم کردن قرآن- اولی هستم، کتاب خدا میان ما و شما حکم کند.^۳

(۱) الأخبار الطوال للدينوري: ص(۱۸۷)، دراسات في عهد النبوة: ص(۴۳۲).

۲- صفین، ص ۴۸۲-۴۸۵؛ دراسات في عهد النبوة، ص ۴۳۳.

۳- مصنف ابن ابی شیبة ۸/۳۳۶.

۵- کشته شدن عمار بن یاسر و تأثیر آن بر مسلمانان

حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عمار، یعنی «ای عمار! گروهی طغیانگر، تو را می کشند»^۱ از احادیث ثابت و صحیح است. کشته شدن عمار تأثیر زیادی در نبرد نهاد، زیرا وی به سان پرچمی برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و هر جا که او می رفت آنان نیز حرکت می کردند. خزیمه بن ثابت که در نبرد صفین حضور داشت سلاح خود را در نیام کرده بود. وقتی که دید عمار بن یاسر کشته شده است شمشیر بر کشید و با مردم شام جنگید، زیرا وی این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد عمار را شنیده بود^۲ که می فرماید: «ای عمار، گروهی طغیانگر تو را می کشند» و به جنگ ادامه داد تا اینکه کشته شد.^۳

کشته شدن عمار در اردوگاه معاویه هم تأثیر نهاد، چه ابو عبدالرحمان سلمی داخل اردوگاه اهل شام شد و دید که معاویه، عمرو بن عاص و فرزندش عبدالله بن عمرو و أبوعور سلمی در کنار گودال آب هستند و آب می نوشند. این آبگاه تنها آبگاهی بود که دو گروه از آن می نوشیدند. آنان داشتند در مورد کشته شدن عمار بن یاسر سخن می گفتند و در این هنگام عبدالله به پدرش عمرو بن عاص گفت: ما این مرد را کشتیم حال آنکه رسول خدا در مورد وی می فرماید: «عمار را گروهی طغیانگر می کشند». پس عمرو به معاویه گفت: ما این مرد را کشتیم حال اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد وی این سخن را فرموده است. پس معاویه به عمرو گفت: ساکت باش به خدا قسم هنوز در کارها عزم و ثبات نداری، آیا ما او را کشته ایم؟ کسی او را کشت که به اینجا آورد.^۴ تأویل معاویه به سان آتشی که در هیزم انتشار می یابد در میان مردم شام انتشار یافت. در روایت صحیحی آمده که عمرو بن حزم نزد عمرو بن عاص رفت و گفت: عمار کشته شد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد وی می فرماید: «عمار را گروهی طغیانگر می کشند». پس عمرو بن عاص با ناراحتی برخاست و نزد معاویه رفت و معاویه به وی گفت: چکار داری؟ عمرو گفت: عمار کشته شد. معاویه گفت: خوب چکار کنم؟ عمرو گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی می فرماید: «ای عمار! تو را گروهی

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۹۱۶.

۲- همان.

۳- خلافة علی، ص ۲۱۱؛ مجمع الزوائد، هیشمی ۲۴۲/۷. هیشمی در مورد آن می گوید: طبرانی آن را روایت کرده و در سلسله روایت آن ابومعشر قرار دارد که لین است.

۴- مسند احمد ۲/۲۰۶. سند آن حسن است.

طغیانگر می‌کشند». معاویه به وی گفت: هنوز در کارها عزم و ثبات نداری، آیا ما او را کشته‌ایم؟ علی و یارانش او را کشتند و او را به اینجا آوردند و میان نیزه‌های ما انداختند و به روایتی او را میان شمشیرهای ما انداختند.^۱

در روایت صحیح دیگری آمده است: دو نفر نزد معاویه آمدند و در مورد سر عمار با هم نزاع داشتند و هر کدام ادعای این را داشتند که عمار را او کشته است. پس عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: کسی از شما به نفع دیگری کنار بکشد، زیرا من شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ای عمار! تو را گروهی طغیانگر می‌کشند». پس معاویه گفت: ای عبدالله، اگر چنین است پس چرا با ما همراه شدی؟ عبدالله گفت: پدرم نزد رسول خدا ﷺ از من شکایت کرد و رسول خدا ﷺ به من فرمود: «مادام که پدرت زنده بود از او اطاعت کن و از او نافرمانی نکن». من گرچه همراه شما بودم اما نجنگیدم.^۲

از روایات سابق درمی‌یابیم که صحابی فقیه عبدالله بن عمرو بر قول حق و خیر مشتاق و متمایل بود و چنین نظر داشت که سپاهیان معاویه طغیانگر هستند، زیرا آنان عمار را کشته‌اند. وی این اعتقاد خود را در مناسبت‌های مختلف تکرار کرد. شکی نیست که کشته شدن عمار به سبب وجود این حدیث در میان اهل شام تأثیر نهاد. تأویلی که معاویه از این حدیث داشت مقبول نیست و صحیح نیست که گفته شود کسانی که عمار را به جنگ آورده بودند او را کشته‌اند.^۳ کشته شدن عمار بر عمرو بن عاص هم تأثیر نهاد و شهادت وی سببی برای این شد که عمرو بن عاص برای پایان بخشیدن به جنگ به تلاش بیفتد^۴، و گفت: دوست دارم که بیست سال قبل از این مرده بودم.^۵

بخاری از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: در بنای مسجد ما آجرها را دانه دانه حمل می‌کردیم اما عمار دو تا دو تا. پس رسول خدا ﷺ او را دید و گرد و خاک را از او پاک کرد و فرمود: وای^۶ عمار، گروهی طغیانگر او را به قتل می‌رسانند، او آنان را به

۱- مصنف عبدالرزاق ۱۱/۲۴۰. سند آن صحیح است.

۲- مسند أحمد ۱۱/۱۳۸-۱۳۹.

۳- خلافة علی بن أبیطالب، عبدالحمید، ص ۳۲۵.

۴- معاویه بن أبی سفیان، غضبان، ص ۲۱۵.

۵- أنساب الأشراف ۱/۱۷۰؛ عمرو بن عاص، غضبان، ص ۶۰۳.

۶- کلمه ترجم و دلسوزی برای کسی که در مصیبتی قرار می‌گیرد که استحقاق آن را ندارد.

بهشت فرامی خواند، اما آنان او را به جهنم دعوت می کنند. عمار گفت: از فتنه ها به خدا پناه می برم.^۱

ابن عبدالبر می گوید: به صورت متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: گروهی طغیانگر عمار را به قتل می رسانند. این خبر ایشان به امری غیبی و اعلام نبوت ایشان و از صحیح ترین احادیث است.^۲ ذهبی بعد از ذکر حدیث می گوید: این حدیث از عده ای از صحابه روایت شده است و به همین دلیل متواتر است.^۳

۶- فهم علما از حدیث «گروهی طغیانگر عمار را به قتل می رسانند»^۴

○ این حجر می گوید: این حدیث یکی از نشانه های نبوت و فضیلتی آشکار برای علی و عمار است. هم چنین این حدیث ردی بر قول آن نواصبی است که ادعا می کنند علی در جنگ های خود مصیب نبوده است.^۵ وی همچنین می گوید: حدیث «عمار توسط گروهی طغیانگر کشته می شود» بر این دلالت دارد که علی در آن جنگها مصیب بوده است، زیرا یاران معاویه او را کشتند.^۶

○ امام نووی می گوید: صحابه در روز جنگ صفین از او - عمار - تبعیت می کردند و به هر جا که او می رفت آنان نیز می رفتند، زیرا آنان می دانستند که با توجه به این حدیث او همراه با گروه عادل می باشد.^۷

○ ابن کثیر می گوید: علی و یاران وی نسبت به معاویه و یارانش به حق نزدیک تر بودند و یاران معاویه طغیانگر بر یاران علی بودند، چنان که در صحیح مسلم روایت شده که شعبه از ابوسلمه از ابونضره از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: کسی که بهتر از من است - یعنی ابوقتاده - به من خبر داد که رسول خدا به عمار فرمود: گروهی طغیانگر تو را

۱- صحیح البخاری، شماره ۴۴۷.

۲- الإستیعاب ۳/۱۱۴۰.

۳- سیر أعلام النبلاء ۱/۴۲۱.

۴- برای اطلاعات بیشتر در مورد این مسأله به کتاب: «پرده برداری از صحنه قتل مرموز» نوشته: مولانا محمد اسحاق صدیقی ترجمه: دکتر عبدالؤمن اعظمی مراجعه فرمایید. این کتاب را می توانید از سایت "کتابخانه عقیده" دریافت کنید. www.aqeedeh.com (مترجم).

۵- فتح الباری ۱/۶۴۶.

۶- همان ۱۳/۹۲.

۷- تہذیب الأسماء و اللغات ۲/۳۸.

به قتل می‌رسانند.^۱ نیز می‌گوید: این است ماجرای کشته شدن عمار بن یاسر در صف سپاه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که مردم شام او را به قتل رساندند. و بدین ترتیب سرِ خبر رسول خدا که فرموده بودند: «او را گروهی طغیانگر به قتل می‌رسانند» آشکار و روشن شد و بدین ترتیب روشن شد که علی بر حق بوده و معاویه باغی است و این از جمله نشانه‌های نبوت ایشان است.^۲

○ ذهبی می‌گوید: آنان طائفه‌ای از مؤمنان بودند که بر علی بغی ورزیدند. این بر اساس نص رسول خدا به عمار می‌باشد که فرمود: گروهی طغیانگر تو را می‌کشند.^۳

○ قاضی ابوبکر بن العربی در مورد آیه «وإن طائفتان» می‌گوید: این آیه اصل در جنگهای مسلمانان می‌باشد و دلیل عمده در جنگ کسانی می‌باشد که دارای تأویل می‌باشند. صحابه نیز بر همین تکیه کرده‌اند و بزرگان امت اسلامی هم به آن پناه برده‌اند و رسول خدا از حدیث «عمار را گروهی طغیانگر می‌کشند» همین را مد نظر داشته‌اند.^۴

○ ابن تیمیه می‌گوید: این بر صحت امامت علی و وجوب اطاعت از وی دلالت دارد و اینکه داعی به اطاعت از وی داعی به بهشت است و داعی به جنگ با وی داعی به جهنم است - گرچه تأویل هم داشته باشد - همچنین دلیلی بر این است که جنگ با علی جایز نیست. بنابراین کسانی که با وی جنگیدند - گرچه تأویل دارند، اما - به خطا رفته‌اند - یا اینکه طغیانگر هستند - و تأویلی ندارند - این اصح اقوال از دیدگاه اصحاب ما است و حکم به تخطئه کسانی است که با علی جنگیدند. این دیدگاه ائمه فقهایی است که فرع بر این بحث در مورد جنگ با باغیان (طغیانگران) متأول بحث کرده‌اند.^۵ همچنین می‌گوید: گرچه علی در قیاس با گروه مقابل اولی به حق بود و گرچه عمار را گروهی طغیانگر به قتل رساندند - چنان که در نصوص آمده است - اما با این حال بر ما واجب است که به همه آنچه از جانب خدا آمده است ایمان و باور داشته و به حق بطور کامل اقرار داشته باشیم و از روی هوی و بدون داشتن علم صحبت نکنیم، بلکه راه‌های عدل و علم را بیمائیم و این همان تبعیت از

۱- البدایة و النهایة ۶/۲۲۰.

۲- همان ۷/۲۷۷.

۳- سیر أعلام النبلاء ۸/۲۰۹.

۴- أحكام القرآن ۴/۱۷۱۷.

۵- مجموع الفتاوی ۴/۴۳۷.

قرآن و سنت است. اما اگر کسی به برخی از حق تمسک کرده و برخی دیگر را رها کند این امر منشأ تفرقه و اختلاف خواهد بود.^۱

○ عبدالعزیز بن باز می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث عمار می فرماید: «عمار را گروهی طغیانگر می کشند» پس معاویه و یارانش او را در نبرد صفین به قتل رساندند. پس معاویه و یاران او طغیانگر می باشند، لکن آنان مجتهد بودند و گمان می بردند در خونخواهی عثمان مصیب هستند.^۲

○ سعید حوی می گوید: بعد از اینکه عمار کشته شد، یعنی کسی که نصوص بیانگر این هستند که گروهی طغیانگر او را به قتل می رسانند، برای کسانی که شک داشتند روشن شد که علی بر حق است و جنگ در کنار وی واجب می باشد. به همین دلیل، ابن عمر در مورد تخلف خود از همراهی علی غمگین است و این فقط به خاطر این می باشد که وی کاری واجب یعنی نصرت امام حق علیه کسانی را که بر اساس فتوای فقها به ناحق بر وی خروج کرده بودند ترک کرده است.^۳

۷- جواب این سخن معاویه رضی الله عنه: «کسی که عمار را به اینجا آورده است، او را کشته است»^۴.

بیشتر صحابه و تابعین از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار رضی الله عنه: «گروهی طغیانگر تو را می کشند»^۵ چنین فهمیده اند که منظور از آن گروه طغیانگر، سپاه معاویه رضی الله عنه است، اما با این وجود معاویه و سپاهیان او در اجتهاد خود معذور می باشند. پس آنان دنبال حق بودند اما به حق نرسیدند و چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید، گروه علی به حق اولی بودند.^۶ گرچه ائمه تأویل معاویه را نپسندیده اند - چنان که ذکر خواهد شد - اما آنان او را در اجتهاد خود معذور می دانند، از جمله ابن حجر می گوید: آنان را به بهشت فرا می خواند و آنان او را به جهنم.^۷

۱- همان ۴/۴۹-۴۵۰.

۲- فتاوی و مقالات متنوعه ۶/۸۷.

۳- الأساس فی السنة ۴/۱۷۱۰.

۴- مسند أحمد ۲/۲۰۶. سند آن حسن است.

۵- صحیح مسلم، شماره ۲۹۱۶.

۶- معاویه بن ابی سفیان، ص ۱۲۰-۲۱۴.

۷- صحیح البخاری، شماره ۴۴۷.

اگر گفته شود: عمار در صفین و همراه علی کشته شد و کسانی که او را کشتند همراه معاویه بودند و در کنار معاویه عده‌ای از صحابه حضور داشتند. پس چگونه برای آنان جایز است که به جهنم دعوت کنند؟ جواب این است: آنان ظن این را داشتند که به بهشت دعوت می‌کنند و مجتهد بودند و به خاطر تبعیت آنان از ظن خود مورد سرزنش نیستند. پس منظور از دعوت به بهشت، دعوت به سبب آن، یعنی اطاعت از امام است. همچنین عمار آنان را به اطاعت از علی دعوت کرد که در آن هنگام امام واجب الطاعة بود، اما آنان به خلاف آن دعوت می‌کردند، لکن آنان به خاطر تأویلی که به آن رسیده بودند معذور هستند.^۱

قرطبی می‌گوید: امام ابوالمعالی در کتاب الإرشاد می‌گوید: فصل... علی در ولایتی که بر مسلمانان داشت امام بر حق بود و کسانی که با او می‌جنگیدند طغیانگر بودند. حسن ظن به آنان مقتضی این است که به آنان قصد خیر شود، گرچه آنان در رسیدن به آن به خطا رفته باشند.^۲ همچنین می‌گوید: علی در جواب سخن معاویه می‌گوید: اگر این سخن معاویه راست باشد، بنابراین اینکه رسول خدا حمزه را به نبرد احد برد، در واقع او را به قتل رسانده است. این سخن علی در واقع الزام است - یعنی الزام معاویه - و جوابی از جانب او نیست و حجتی است که اعتراضی بر آن وارد نیست. این را امام حافظ ابوالخطاب بن دحیه گفته است.^۳

ابن کثیر می‌گوید: اینکه معاویه گفت: «کسی عمار را کشت که او را نزد شمشیرهای ما آورد» تأویل بسیار بعیدی است، زیرا اگر چنین باشد امیر سپاه قاتل کسانی خواهد بود که در راه خدا می‌جنگند، زیرا امیر سپاه آنان را به جلوی شمشیرهای دشمنان می‌برد.^۴

ابن تیمیه می‌گوید: من سراغ ندارم که کسی از اصحاب ائمه اربعه و امثال آنان از اهل سنت به این قول قائل شده باشد، لکن بسیاری از مروانیه و موافقانسان به این قائل شده‌اند.^۵

ابن قیم در تعلیقی بر این تأویل می‌گوید: آری، تأویل باطل تأویل مردم شام از سخن رسول خدا در مورد عمار است که فرمود: «گروهی طغیانگر تو را می‌کشند»^۱ و گفتند: ما او را نکشیم بلکه کسی او را کشت که او را آورد و میان نیزه‌های ما قرار داد. این تأویلی باطل

۱- التذکره ۲/۲۲۲.

۲- همان ۲۲۳.

۳- همان.

۴- البدایة و النهایة ۶/۲۲۱.

۵- منهاج السنة ۴/۴۰۶.

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۹۱۶.

و مخالف با حقیقت و ظاهر لفظ است، زیرا کسی او را کشت که مستقیماً موجب قتل او شد، نه کسی که او را به کمک خود خواند.^۱

۸- قاتل عمار بن یاسر علیه السلام چه کسی است؟

ابوالغادیه جهنی که در مورد کشتن عمار توسط خود سخن می گفت، می گوید: در جنگ صفین در ابتدای لشکر پیاده می آمد و چون بین دو صف قرار گرفت مردی را دید که سراسر پوشیده بود و نیزه ای را به سوی او پرتاب کرد که به ران او اصابت کرد و آن مرد لغزید و افتاد و کلاهش از سرش افتاد و چون آن را کنار زدیم که سر عمار است و اینگونه عمار کشته شد. راوی می گوید: ابوغادیه درخواست آب کرد و در ظرفی شیشه ای برای او آب آوردند، اما او از خوردن آب در شیشه خودداری کرد و در پیاله ای برای او آب آوردند و او آن را نوشید. پس مردی گفت: از خوردن آب در شیشه پرهیز می کند، اما از قتل عمار پرهیز نکرد.^۲ عمرو بن عاص رضی الله عنه خبر را بیان می کند و می گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «قاتل عمار و کسی که سلب او را می برد در آتش جهنم هستند».^۳

ابن کثیر می گوید: روشن است که در نبرد صفین عمار در سپاه علی بود و یاران معاویه از اهالی شام او را کشتند و کسی که اقدام به قتل او کرد مردی بود که ابوغادیه نام داشت که از افراد کم خرد و به قولی صحابی بوده است.^۴ ابن حجر می گوید: ظن به صحابه این است که حضور آنان در آن جنگها به این دلیل بوده که تأویلی داشته اند و مجتهد مخطئ یک اجر دارد و اگر چنین خصوصیتی در مورد مجتهدان عادی مردم ثابت شود ثبوت آن در مورد صحابه اولی می باشد.^۵ ذهبی می گوید: رافضیها ابن ملجم را در آخرت شقی ترین انسان می دانند، اما ما اهل سنت امیدواریم که او به جهنم برود و اعتقادی مانند خوارج و روافض نداریم و او را مانند قاتل عثمان، زبیر، طلحه، سعید بن جبیر، عمار، خارجه و حسین می دانیم. از همه این افراد- یعنی قاتلان این افراد- براءت می جوئیم و به خاطر رضای خدا نسبت به آنان

۱- الصواعق المرسله ۱/۱۸۴-۱۸۵.

۲- الطبقات الكبرى ۳/۲۶۰-۲۶۱. سند آن صحیح است.

۳- السلسلة الصحيحة ۵/۱۸-۱۹.

۴- البداية و النهاية ۶/۲۲۰.

۵- الإصابة ۷/۲۶۰.

بغض و خشم داریم و امر آنان را به خدا وامی‌گذاریم.^۱ آلبنانی در تعلیقی بر قول ابن حجر می‌گوید: این درست است، لکن تطبیق آن بر همه افراد آن گروه مشکل است، زیرا در این صورت تناقض قاعده مذکور با حدیث: «قاتل عمار و کسی که سلب او را می‌برد در آتش جهنم هستند»^۲ لازم می‌آید، زیرا نمی‌توان گفت که ابوغادیه قاتل عمار، مأجور است به این دلیل که وی عمار را از روی اجتهاد کشته است، زیرا رسول خدا می‌فرماید: «قاتل عمار در آتش جهنم است».^۳ پس درست این است که گفته شود: قاعده صحیح است مگر در مورد آنچه که دلیل قاطع و یقینی بر خلاف آن دلالت کند و اگر دلیلی قاطع در مورد مواردی وجود داشت استثنا می‌شود، آنچنان که در این مورد وضعیت چنین است و این بهتر از زدن و ابطال حدیث صحیح با آن می‌باشد.^۴ ابن عبدالبر در بیان شرح حال ابوغادیه می‌گوید: در مورد نام وی اختلاف وجود دارد. به قولی یسار بن سبع و به قولی یسار بن أهر است و در قولی نام وی را مسلم بیان کرده‌اند. وی در شام ساکن و در واسط فرود آمد. از اهالی شام به شمار می‌آید. وی در جوانی رسول خدا ﷺ را درک کرد. از ابوغادیه روایت است که گفت: من وقتی که جوان بودم و گوسفندان خانواده‌ام را به چرا می‌بردم رسول خدا ﷺ را درک کردم. وی از رسول خدا ﷺ این حدیث را شنید که می‌فرماید: «بعد از من کافر نشوید بطوری که گردن همدیگر را بزنید».^۵ وی علاقه زیادی به عثمان رضی الله عنه داشت. او قاتل عمار بن یاسر است و اگر در مورد قتل عمار از او سوال می‌شد آن را توصیف می‌کرد و برایش مهم نبود. علما در مورد داستان وی در شگفتند.^۶

۹- برخورد بزرگوارانه در اثنای نبرد

نبرد صفین از شگفت‌ترین وقایعی است که میان مسلمانان روی داد. شگفتی این رویداد به حدی است که خواننده چیزهایی را که می‌خواند تصدیق نمی‌کند و در مقابل طبیعت افراد دو گروه مدهوش و حیرت‌زده می‌شود، زیرا هر کدام از نفرات دو گروه در وسط میدان نبرد می‌ایستادند در حالی که شمشیر برکشیده بودند و به کار خود باور کامل داشتند و نبردی نبود

۱- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۶۵۴.

۲- السلسلة الصحيحة ۱۸/۵-۱۹.

۳- همان.

۴- همان ۱۹.

۵- مسند أحمد ۴/۷۶. سند آن حسن است.

۶- الإستيعاب في معرفة الأصحاب، شماره ۳۰۸۹.

که افراد فقط در اجرای دستور رهبر و فرمانده پا به میدان آن گذاشته باشند و بدون اینکه خود به آن باور داشته باشند وارد آن شده باشند، بلکه این نبرد از حیث انگیزه‌های آن و روش ادای آن و آثاری که از خود برجای گذاشت، جنگی نادر است. چیزی که بیانگر انگیزه‌های حاضران در نبرد می‌باشد برخی از موضع‌هایی است که در برخی از منابع تاریخی آمده است، از جمله اینکه دو رقیب به مانند برادر سر آب می‌روند و همه آب می‌خورند و در اطراف آب ازدحام می‌کنند و از آن آب بر می‌دارند اما با این وجود کسی دیگری را آزار نمی‌رساند^۱، و هنگامی که جنگ متوقف می‌شود چنان برادرانی با هم روزگار می‌گذرانند. یکی از حاضران می‌گوید: وقتی که دست از جنگ می‌کشیدیم دو گروه وارد اردو گاه همدیگر می‌شدند و با هم سخن می‌گفتیم^۲، و به مانند افراد یک قبیله بودند و هر کدام اجتهاد خاص خود را داشتند اما در عین حال با هم به سختی می‌جنگیدند^۳، و هر یک خود را بر حق می‌دانستند و هر کدام آمادگی این را داشتند که به خاطر باور خود کشته شوند. گاه دو مرد آن قدر با هم می‌جنگیدند که ضعیف و ناتوان می‌شدند و به این خاطر می‌نشستند و استراحت می‌کردند و با هم برای مدت زیادی سخن می‌گفتند و سپس بر می‌خاستند و به مانند سابق با هم می‌جنگیدند^۴. هر دو از دین واحدی بودند و این دین نزد آن دو، دوست داشتنی‌تر از جانشان بود و هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید برای ادای نماز دست از جنگ بر می‌داشتند^۵ و وقتی که عمار بن یاسر کشته شد دو طرف بر جنازه او نماز خواندند^۶. یکی از حاضران در نبرد صفین می‌گوید: در سرزمین صفین فرود آمدیم و چند روز با هم جنگیدیم و تعداد زیادی از دو طرف کشته شدند به طوری که اسبها پی شدند. پس علی کسی را نزد عمرو بن عاص فرستاد و به او گفت: تعداد زیادی کشته شده‌اند، پس مدتی دست نگه دار تا کشته شدگان دفن شوند. عمرو درخواست وی را قبول کرد. پس مردم با هم اختلاط یافتند و چنین شدند- راوی انگلستان دستانش را برای بیان درهم شدن

۱- تاریخ طبری ۵/۶۱۰.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۴۱؛ مرویات أبی مخنف، ص ۲۹۶.

۳- البداية و النهاية ۷/۲۷۰؛ دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۲۳.

۴- تاریخ طبری به نقل از دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۲۴.

۵- تاریخ دمشق ۱۸/۲۲۳۹؛ دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۲۴.

۶- أنساب الأشراف ۶/۵۶ سند آن حسن و منتهی به عتبه است؛ خلافة علی بن أبی طالب، عبدالحمید، ص ۲۴۱.

مردم در هم فرو کرد. از افراد علی کسانی بودند که به طرف مقابل حمله می‌بردند و در داخل اردوگاه معاویه به قتل می‌رسیدند و سپس از آنجا بیرون آورده می‌شدند. یاران علی به یکی از یاران مقتول خود در مقابل عمرو رسیدند. وقتی که علی او را دید گریست و گفت: در راه خدا زندگی سخت و پر تلاشی داشت.^۱ آنان حتی در چنین مواقعی در نهی هم از امور منکر شتاب می‌کردند. در این نبرد، عده‌ای از افراد بودند که قراء نامیده می‌شدند و از شاگردان عبدالله بن مسعود و از اهالی شام بودند و نه به علی پیوستند و نه به معاویه بن أبوسفیان، و به علی گفتند: ما همراه با شما می‌آئیم اما در اردوگاه شما فرود نمی‌آئیم، بلکه خود جداگانه در جایی اردو می‌زنیم و در کار شما و مردم شام نظر می‌کنیم و اگر دیدیم کسی قصد انجام چیزی را دارد که حلال نیست، یا اینکه ستمی از او دیده شد، علیه او عمل می‌کنیم. پس علی به آنان گفت: خوش آمدید، این همان دانش و فقاقت در دین و علم به سنت است و اگر کسی به این راضی نباشد ستمگر و خائن است.^۲

حقیقت این است که این موضع‌گیریها برخاسته از اقناعات درونی و اجتهاداتی است که در تصمیم خود بر آنها اعتماد کردند و بر اساس آن جنگیدند.^۳

۱۰- برخورد با اسرا

برخورد نیکو با اسرا و اکرام آنان در صفین، از امور بدیهی می‌باشد. قبلاً هم در مورد برخورد و رفتار نیکو در اثنای جنگ سخن به میان آمد. اسلام روش برخورد با اسیران را بیان کرده است و رسول خدا ﷺ بر احترام به اسیران و دادن بهترین غذاها به آنان توصیه و تشویق کرده است. البته این حکم در مورد اسرای غیر مسلمان است، پس اگر اسرا مسلمان باشند برخورد چگونه خواهد بود؟! شکی نیست که اکرام و احترام به اسیر مسلمان و نیکی به او اولی است، لکن اسیری که در میدان نبرد باشد به خاطر اختلافی که با طرف مقابل دارد، یک گروه و یک نیرو به حساب می‌آید.^۴ به همین دلیل علی ﷺ امر کرد که اسرا را در حبس کنند و اگر بیعت کردند آنان را رها کنند و اگر ابا ورزیدند سلاح و مرکب آنان را می‌گرفت یا اینکه سلاح و مرکب او را به کسی هبه می‌کرد که آنان را اسیر کرده بود و او را

۱- همانجاها.

۲- صفین، ص ۱۱۵؛ دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۲۴.

۳- دراسات فی عهد النبوة، ص ۴۲۴.

۴- بخش «قتال أهل البغی» از کتاب الحاوی الکبیر، ص ۱۳۳-۱۳۴.

سوگند می‌داد که جنگ نکند. در روایت دیگری آمده است که چهار درهم به آنان می‌داد.^۱ هدف خلیفه از این کار روشن است و آن ضعیف ساختن جانب طغیانگران می‌باشد. در روز صفین اسیری را آوردند و اسیر گفت: مرا به اسارت نکش. علی گفت: من تو را به اسارت نمی‌کشم، من از خدا، پروردگار جهانیان می‌ترسم. پس او را رها کرد و سپس گفت: آیا در تو خیری سراغ می‌رود که بیعت کنی؟^۲

از این روایات چنین برداشت می‌شود که رفتار و برخورد علی با اسرا به شکل زیر بود:

- اکرام و احترام به اسیر و نیکی به او؛
- بیعت و دخول در اطاعت بر وی عرضه می‌شود، پس اگر بیعت کرد رها می‌شود؛
- اگر از بیعت ابا می‌کرد سلاح او را می‌گرفت و سوگندش می‌داد که دیگر جنگ نکند و سپس او را رها می‌ساخت؛
- اگر اسیر جز جنگ کردن چیز دیگری را نمی‌پذیرفت او را در اسارت نگاه می‌داشت و او را به اسارت نمی‌گشت.^۳ یک بار پانزده اسیر را نزد علی آوردند- و به نظر زخمی بوده‌اند- و کسانی از آنان را که مردند غسل داد و کفن پوشاند و بر جنازه آنان نماز خواند.^۴

محب الدین خطیب در تعلیقی بر این جنگ می‌نویسد: با این وجود، این جنگ الگوی جنگ انسانی در تاریخ است که در آن دو طرف نبرد بر اساس مبانی فضائی عمل کردند که حکمای جهان آرزوی این را دارند که ای کاش بتوانند در جنگهایشان گرچه در قرن بیست و یکم باشد به آنها عمل شود و اگر این جنگ نبود بسیاری از قواعد اسلامی مربوط به جنگ دانسته نشده و مدون نمی‌گشت و خدا در هر امری حکمتی دارد.^۵

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۴۳.

۲- الأم، شافعی ۴/۲۲۴، ۸/۲۵۶.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۴۳.

۴- تاریخ دمشق، تحقیق المنجد ۱/۳۳۱؛ خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۴۳.

۵- العواصم من القواصم، ص ۱۶۸-۱۶۹ برگرفته از تعلیق خطیب بر حاشیه آن.

ابن عدیم می گوید: گفتیم: اینها همه احکام مربوط به اهل بغی است. به همین دلیل ابوحنیفه می گوید: اگر علی در مورد آنان حکم نمی کرد، کسی نمی دانست که روش برخورد با مسلمانان - در جنگها - چگونه است.^۱

۱۱- تعداد کشته‌ها

اقوال علما در مورد تعداد کشته شدگان با هم اختلاف دارد. ابن ابی خيثمه بیان کرده تعداد کشته شدگان صفین به هفتاد هزار نفر می‌رسید که بیست و پنج هزار نفر از سپاه عراق و چهل و پنج هزار نفر از سپاه شام بودند.^۲ ابن قیّم می گوید: در صفین هفتاد هزار نفر یا تعدادی بیش از این کشته شدند.^۳ شکی نیست که این آمار دقیق نمی‌باشد و صرفاً عددهای خیالی هستند، زیرا جنگ واقعی سه روز ادامه داشت و شبها نیز جنگ تعطیل می‌شد و فقط در شب جمعه جنگ ادامه داشت. بنابراین می‌توان گفت که جنگ در حدود سی ساعت ادامه داشت.^۴ هر قدر هم جنگ سخت بوده باشد به شدت نبرد فادسیه نمی‌رسد که در آن هشت هزار و پانصد نفر به قتل رسیدند.^۵ در نتیجه عقلاً مشکل است که بتوان این روایات را که این ارقام بزرگ را بیان کرده‌اند پذیرفت.

۱۲- جستجوی امیرالمؤمنین علی از کشتگان و ترحم بر آنان

بعد از پایان یافتن مراحل نبرد، امیرالمؤمنین علی اقدام به گشتن در میان کشتگان نمود. شاهد عینی این ماجرا می‌گوید: علی را دیدم که سوار بر شهباء، یعنی استر رسول خدا ﷺ بود و در میان کشتگان می‌گشت.^۶ آن هنگام که وی در میان کشتگان می‌گشت اشتر هم با وی بود، در هنگام گشتن به جنازه‌ای رسیدند - که متعلق به یکی از قاضیان و عابدان مشهور شام بود - و اشتر - و به روایتی دیگر عدی بن حاتم - گفت: ای امیر مؤمنان، آیا حابس^۷ هم با آنان بود؟ به خدا قسم او مؤمن بود. پس علی گفت: او امروز هم مؤمن است. شاید این مرد مقتول همان

۱- بغیة الطلب فی تاریخ حلب ۱/۳۰۹؛ خلافة علی، ص ۲۴۵.

۲- الأنباء، قضاعی، ص ۵۹ به نقل از خلافة علی، ص ۲۴۶.

۳- الصواعق المرسلّة ۱/۳۷۷. سند آن ذکر نشده است.

۴- الدولة الأمویة، ص ۳۶۰-۳۶۲.

۵- تاریخ طبری ۴/۳۸۸.

۶- مصنف ابن ابی شیبة.

۷- حابس بن سعد طائی. وی از مخضرمین بود و در نبرد صفین به قتل رسید.

قاضی باشد که نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: خوابی دیده‌ام که مرا آشفته ساخته است. عمر گفت: چه دیدی؟ آن فرد گفت: خورشید و ماه را دیدم که با هم می‌جنگند و ستارگان دو دسته شده و نصفی در کنار خورشید و نصف دیگر در کنار ماه هستند. پس عمر گفت: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَٰوَنَّا ۖ آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً ﴿۱۲﴾﴾

الإسراء: ۱۲

«ما شب و روز را دو نشان (دالّ بر بودن یزدان و قدرت فراوان گرداننده جهان) قرار داده‌ایم. نشان شب را محو (تاریکی) گردانده‌ایم (تا در آن بیسائید) و نشان روز را تابان کرده‌ایم.»

پس برو، به خدا قسم دیگر برای من کاری انجام نخواهی داد. راوی می‌گوید: به من خبر رسید که او در صفین در سپاه معاویه بود و کشته شد.^۱ علی در میان کشتگان سپاه خود و معاویه ایستاد و گفت: خداوند شما را پیامرزد، خداوند شما را پیامرزد. وی این سخن را در مورد کشتگان دو طرف بیان نمود.^۲ از یزید بن أضم روایت است که گفت: وقتی که علی و معاویه با هم صلح کردند علی بیرون رفت و در میان کشتگان راه رفت و می‌گفت: اینان در بهشت هستند. سپس به سوی کشتگان سپاه معاویه رفت و گفت: اینان در بهشت هستند و این موضوع - یعنی این جنگ - به من و معاویه بر می‌گردد.^۳ همچنین در مورد آنان می‌گفت: آنان مؤمن هستند.^۴ این سخنان علی در مورد حاضران در صفین، تقریباً مانند سخن وی در مورد کسانی است که در نبرد جمل حضور یافتند.^۵

۱۳- موضع معاویه رضی الله عنه در برابر پادشاه روم

پادشاه روم میان اختلاف پیش آمده میان علی و معاویه رضی الله عنه را فرصتی مناسب یافت و در برخی از سرزمین اسلامی تحت حاکمیت معاویه طمع کرد تا آنها را به سرزمین خود اضافه

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱۱/۷۴. سند آن منقطع است.

۲- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۵۰.

۳- مصنف ابن ابی شیبۀ ۱۵/۳۰۳. سند آن حسن است.

۴- تاریخ دمشق ۱/۳۲۹-۳۳۱؛ خلافة علی، ص ۲۵۱.

۵- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۵۱.

نماید. ابن کثیر می‌گوید: پادشاه روم که قبلاً از معاویه می‌ترسید و معاویه او را خوار کرده و سپاهشان را مغلوب و مضمحل کرده بود، در سرزمینهای معاویه طمع کرد. پادشاه روم که دیده بود معاویه درگیر جنگ با علی است همراه با سپاهیان زیادی به برخی از سرزمینها نزدیک شد و در آنها طمع کرد. پس معاویه در نامه‌ای به او نوشت: ای ملعون، به خدا قسم اگر دست برنداری و به سرزمین خود برنگردی من و پسر عمویم علیه تو با هم صلح می‌کنیم و تو را از سرزمینهای خودت نیز بیرون می‌کنیم و زمین را با همه فراخی بر تو تنگ می‌کنیم. پادشاه روم از این تهدید او به هراس افتاد و به عقب نشست و کسانی برای آتش بس نزد معاویه فرستاد.^۱ این قضیه بر عظمت روحی معاویه و غیرت او نسبت به دین دلالت دارد.

۱۴- داستانی باطل در مورد عمرو بن عاص در نبرد صفین

نصر بن مزاحم کوفی می‌گوید: اهل عراق حمله کردند و اهل شام به رویارویی آنان رفتند و استواری ورزیدند و عمرو بن عاص حمله کرد پس علی در برابر او قرار گرفت در حالی که می‌گفت:

قد علمت ذات القرون الميل والخصر والأنامل الطفول

تا آنجا که می‌گوید: سپس ضربه‌ای به سوی او انداخت و او را بر زمین زد و عمرو با پایش او را دفع کرد و عورتش آشکار شد. پس علی صورتش را برگرداند و در این اثنا آمدند و او را از میدان نبرد به در بردند. مردم گفتند: ای امیر مؤمنان، آن مرد فرار کرد. علی گفت: آیا می‌دانید که او کیست؟ گفتند: خیر. علی گفت: او عمرو بن عاص بود عورتش را به من نشان داد و من صورتم را برگرداندم.^۲ ابن کلبی نیز چنانچه سهیلی در الروض الأنف ذکر می‌کند این داستان را آورده است و ذکر کرده که علی گفت: او با عورتش مرا دفع کرد و خویشاوندی خود را به یاد من آورد... تا آنجا که می‌گوید: مثل این از عمرو بن عاص با علی در نبرد صفین روایت شده است. حارث بن نصر سهمی به روایت ابن کلبی در این باره می‌گوید:

أفي كل يوم فارس غير منته وعورته وسط العجاجة بادية

يكف لها عنه علي سنانه ويضحك منه في الخلاء معاوية^۳

۱- البداية و النهاية ۸/۱۲۲.

۲- وقعة صفين، ص ۴۰۶-۴۰۸؛ قصص لا تثبت، سليمان خراشي ۶/۱۹.

۳- الروض الأنف ۵/۴۶۲، قصص لا تثبت ۶/۱۹.

رد این افترا و افک و تهمت اشکار به فرار زیر است:
 راوی روایت اول، نصر بن مزاحم کوفی نویسنده کتاب «وقعه صفین» یک شیعه متعصب است و دروغ و افترای او بر صحابه چیزی عجیب نیست. ذهبی در مورد وی می گوید: نصر بن مزاحم کوفی یک رافضی متعصب است و روایت او ترک شده است. عقیلی در مورد وی می گوید: او فردی شیعه است و در روایت او اضطراب و خطای زیادی وجود دارد. ابوخیثمه می گوید: او فردی کذاب است.^۱ ابن حجر می گوید: عجللی می گوید: او یک رافضی افراطی بود... ثقه و امین نیست.^۲

کلبی، هشام بن محمد بن سائب کلبی است و علما اتفاق نظر دارند که او یک شیعه افراطی است. امام احمد در مورد وی می گوید: چه کسی از او نقل قول می کند؟ فکر نمی کنم کسی از او چیزی روایت نماید. دارقطنی می گوید: روایات او متروک است.^۳
 از طریق این دو رافضی، این داستان در همه جا پخش شده و نزد مورخان بعدی شیعه و برخی از اهل سنت این اکاذیب رواج یافته است، این داستان را قاییده‌اند.^۴ این داستان نمونه‌ای از اکاذیب و افتراءات شیعه در مورد صحابه رسول خدا است. دشمنان رافضی صحابه این تهمتها را علیه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ساخته‌اند و آنها را در قالب حکایتها و اشعاری ریخته‌اند تا انتشار آنها در میان مسلمانان به راحتی صورت گیرد. هدف آنان از این کار، پایین آوردن شأن و جایگاه و منزلت صحابه بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله در غفلت اهل سنت است که اندک زمانی است به بازار تحقیق در روایات تاریخ اسلامی وارد شده‌اند، حال آنکه این اشعار و حکایات در میان قصه‌گویان پراکنده شده و بسیاری از آنها حتی متأسفانه در نزد مؤرخان اهل سنت به مسلمات تاریخی مبدل گشته‌اند.^۵

۱۵- عبور امیرالمؤمنین از کنار قبرها بعد از بازگشت از صفین

وقتی که امیرمؤمنان از صفین بازگشت به تعدادی قبر رسید و گفت: سلام بر شما ای مردان و زنان مؤمن و مسلمان که اهل دیار وحشتید و جایگاه خلوت. شما پیش از ما رفته‌اید و ما نیز

۱- میزان الاعتدال/۴-۲۵۳-۲۵۴.

۲- لسان المیزان/۶-۱۵۷.

۳- الجروحون، ابن حبان/۳-۹۱؛ تذکره الحفاظ/۱-۳۴۳؛ معجم الأدباء/۱۹-۲۸۷؛ قصص لا تثبت/۱-۱۸.

۴- قصص لا تثبت/۱-۲۰.

۵- همان/۱۰.

به زودی به شما ملحق می‌شویم. خدایا، ما و آنها را بیامرز و به عفو خویش از ما درگذر. خدایی که شما را از خاک آفرید و به آنجا باز می‌گرداند که از آنجا بر می‌خیزید و بر آن محشور می‌شوید. خوشا آنکس که معاد را به یاد داشته باشد و برای روز حساب عمل کند و به مقدار کفاف قناعت کند و از خدای عزوجل خشنود باشد.^۱

۱۶- اصرار قاتلان عثمان بر استمرار جنگ در صفین

قاتلان عثمان تمایل زیادی به استمرار جنگ میان دو طرف داشتند تا بدین طریق دو گروه از بین رفته و نیروی آنان ضعیف شود و نتوانند آنان را قصاص و مجازات کنند. به همین دلیل وقتی دیدند که مردم شام قرآن‌ها را بالا می‌برند و علی درخواست آنان را قبول می‌کند و دستور توقف جنگ و خونریزی را می‌دهد به شدت به هراس افتادند. به همین دلیل تلاش کردند علی علیه السلام را از این تصمیم خود منصرف سازند، اما با این وجود جنگ متوقف شد و آنان در کار خود درمانده شدند و چاره‌ای جز خارج شدن از فرمان علی نیافتند و استراتژی «الحکم لله» را ساختند و به دور از دو گروه تحصن کردند. نکته عجیب این است که مؤرخین به راحتی از کنار کار این گروه در این مرحله گذشته‌اند و آن را مورد مذاقه قرار نداده‌اند، آنچنان که آنان در جنگ جمل هم چنین کاری را کرده بودند. این در حالی بود که آنان در سپاه علی حضور داشتند. همچنین توجهی به راز ناکامی و شکست گفتگوهایی که چندین ماه به طول انجامید و همچنین نقشی که ممکن است قاتلان عثمان علیهم السلام برای ناکام گذاشتن همه تلاشها برای برقراری صلح میان دو گروه ایفا کرده باشند، نکرده‌اند، زیرا صلح علی و معاویه رضی الله عنهما در واقع صلح و اتفاق آنان ریختن خون آنان بود و عاقلانه نبود که آنان در نبرد جمل برای افروختن فتنه تلاش کنند و آن را در نبرد صفین ترک نمایند.^۲

۱۷- حضرت علی علیه السلام مردم را از دشنام دادن معاویه رضی الله عنه و نفرین اهل شام نهی می‌کرد روایت شده که وقتی به علی رضی الله عنه خبر رسید که دو نفر از یارانش به معاویه رضی الله عنه ناسزا گفته و مردم شام را لعنت می‌کنند نزد آنان فرستاد که دست از این کاری که خبر آن به وی رسیده است بردارند. پس آن دو نزد علی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، مگر ما بر حق نیستیم و آنان بر باطل؟ علی گفت: آری، سوگند به پروردگار کعبه که چنین است. آن دو گفتند: پس

۱- البیان و التبیین، جاحظ ۳/ ۴۸؛ فرائد الکلام للخلفاء الکرام، ص ۳۲۷.

۲- أحداث وأحادیث فتنة الہرج، ص ۱۴۷.

چرا ما را از ناسزاگویی و لعنت کردن آنان باز می‌دارید؟ علی گفت: من کراهت دارم که شما لعنتگر باشید، بهتر است بگویید: پروردگار جان ما و آنان را مصون دار و رابطه بین ما را اصلاح کن و آنان را از گمراهیشان دور گردان تا کسی که به حق جهل دارد آن را بشناسد و کسانی که بر گمراهی خود اصرار و پافشاری دارند توبه کنند و پشیمان شوند.^۱

اینکه گفته‌اند: علی در قنوت نماز خود معاویه و یارانش را لعنت می‌کرد و وقتی معاویه قنوت می‌خواند علی، ابن عباس، حسن و حسین را لعنت می‌کرد، روایتی غیر صحیح است، زیرا صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از دیگران به اوامر شرع در مورد نهی از ناسزاگویی و لعنت کردن فرد مسلمان پایبند بودند.^۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس مسلمانی را لعنت کند مانند این است که او را کشته باشد.^۳ نیز می‌فرماید: مؤمن طعنه‌زن و لعنت‌گر نیست.^۴ همچنین می‌فرماید: کسانی که اهل لعنت کردن هستند در روز قیامت اهل شفاعت و شهادت نخواهند بود.^۵ همچنین روایتی که در آن وارد شده که علی در قنوت نماز خود معاویه و یارانش را لعنت می‌کرد و وقتی معاویه قنوت می‌خواند علی، ابن عباس، حسن و حسین را لعنت می‌کرد از حیث سند ثابت و صحیح نمی‌باشد، زیرا در سلسله راویان آن ابومخنف لوط بن یحیی رافضی محترق وجود دارد که روایات وی مورد وثوق نیست. همچنین در صحیح‌ترین کتب حدیثی شیعیان، از ناسزاگویی به صحابه نهی شده است. همچنین علی کار کسانی را که به معاویه و یارانش ناسزا می‌گفتند مورد نکوهش قرار داد و گفت: من خوش ندارم که شما اهل ناسزاگویی باشید، اما اگر اعمال آنان را توصیف کرده و حال و وضع آنان را بیان کنید در این صورت در سخن گفتن راه راست را انتخاب می‌کنید و برای معذور شدن شما کاری رساتر و صحیح‌تر را انجام می‌دهید. به جای ناسزا گفتن با خدا چنین نیایش کنید: خداوندا، خونهای ما و خونهای آنان را از ریخته شدن حفظ فرما و رابطه

۱- الأخبار الطوال، ص ۱۶۵ به نقل از تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ۲/۲۳۲.

۲- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۲۳۲.

۳- صحیح البخاری ۷/۸۴.

۴- السلسلة الصحیحة، آلبانی، شماره ۳۲۰؛ صحیح سنن الترمذی ۲/۱۸۹، شماره ۱۱۱۰.

۵- صحیح مسلم ۴/۲۰۶ شماره ۲۵۹۸.

بین ما و آنان را اصلاح فرما.^۱ پس این ناسزاگویی و تکفیر بنا به اعتراف صحیح‌ترین کتاب حدیثی در نظر شیعیان، در سیره علی وجود ندارد.^۲

۱- نهج البلاغة، ص ۳۲۳.
۲- أصول مذهب الشيعة ۲/۹۳۴.

مبحث سوم

حکمیت

بعد از پایان نبرد صفین دو گروه با هم بر حکمیت توافق کردند یعنی توافق کردند که هر کدام از آنان مردی را از طرف خود به عنوان داور انتخاب نماید و سپس این دو داور بر آنچه که مصلحت مسلمانان باشد با هم به توافق برسند. معاویه عمرو بن عاص را و علی ابوموسی اشعری را نماینده خود کرد و در این مورد وثیقه‌ای میان دو گروه نوشته شد. محل اجتماع دو داور در دومة الجندل و در ماه رمضان سال ۳۷ هجری بود. گروهی از سپاهیان علی معتقد بودند که این کار علی گناه بود و موجب کفر است و به همین دلیل بر وی واجب است که به درگاه خدا توبه نماید و بر وی خروج کردند و خوارج نامیده شدند. پس علی ابن عباس را نزد آنان فرستاد و ابن عباس با آنان مناظره و مجادله کرد و سپس علی خود با آنان مناظره کرده و عده‌ای از آنان برگشتند اما عده‌ای دیگر استنکاف نمودند. به همین دلیل میان آنان و علی جنگهای در گرفت که به ضعف سپاه علی منجر شد. آنان همین طور به اختلاف خود با علی ادامه دادند تا اینکه علی را ترور کردند. تفصیل این مطلب به خواست خدا در جای خود خواهد آمد.

ماجرای حکمیت از مهم‌ترین موضوعات در تاریخ خلافت راشد به حساب می‌آید و بسیاری از نویسندگان در مورد آن به گمراهی رفته و برخی دیگر در آن سردرگم شده‌اند و آن را در کتابها و نوشته‌های خود مرقوم داشته‌اند و بر روایاتی ضعیف و جعلی تکیه کرده‌اند که چهره صحابه بزرگوار و خصوصاً ابوموسی اشعری رضی الله عنه را مکدر جلوه داده است و او را چنین توصیف کرده‌اند که ابله و نادان و ضعیف‌الرأی و فریب خورده است و فردی بسیار غافل می‌باشد و به همین دلیل عمرو بن عاص در ماجرای حکمیت او را فریب داد و عمرو بن عاص را فردی نیرنگ‌باز و مکار توصیف کرده‌اند. مغرضان و کسانی که از اسلام کینه به دل دارند تلاش کرده‌اند که این صفات نکوهیده را به این دو مرد بزرگوار نسبت دهند، همان کسانی که مسلمانان آنان را برگزیدند تا به این اختلاف بزرگ که منجر به مرگ تعداد زیادی از مسلمانان شد پایان دهند. بسیاری از مؤرخان و ادیبان و پژوهشگران با این روایات که بافته دست دشمنان صحابه بزرگوار می‌باشد به عنوان واقعیاتی تاریخی برخورد کرده‌اند و مردم هم بدون اینکه در آنها دقت نظر داشته باشند مقبول دانسته‌اند و به عنوان روایاتی صحیح و بدون تردید پذیرفته‌اند. گاهی به خاطر ساختار قصه‌گونه و هیجان آور آن و نیرنگ

و خدع‌های که در آن وجود داشته است سبب شده که مردم به آن اهتمام ورزند و مؤرخان اقدام به تدوین آن کنند. لازم به ذکر است که این سخن ما در مورد تفصیلات واقعه است و نه اصل ماجرای حکمیت، زیرا در وقوع اصل ماجرای حکمیت شک و شبهه‌ای وجود ندارد.^۱

من مصلحت را بر این دیدم که در مدخل این بحث در مورد سیره دو صحابی بزرگوار ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص بحث کنم.

نخست: سیرت ابوموسی اشعری

وی عبدالله بن قیس بن حضار بن حرب، امام بزرگ، صحابه رسول خدا ﷺ، ابوموسی اشعری تیمیمی، فقیه مقری است.^۲ وی از همان ابتدای اسلام در مکه اسلام آورد. ابن سعد می‌گوید: وی به مکه آمد و با سعید بن عاص هم پیمان شد و از مسلمانان نخستین است و به سرزمین حبشه مهاجرت کرد.^۳ برخی از روایات بیان کرده‌اند که وی نزد قومش برگشت تا مردم را به اسلام فراخواند. ابن حجر روایات وارده در مورد اسلام آوردن وی را با هم جمع کرده و می‌گوید: ذکر ابوموسی در میان آنان مشکوک است، زیرا چیزی که در روایات صحیح آمده این است که ابوموسی همراه با عده‌ای از قوم خود قصد رفتن به خدمت رسول خدا ﷺ را کرد که در آن هنگام ایشان در خیبر حضور داشتند..... می‌توان این روایات را چنین با هم جمع کرد که ابوموسی در ابتدا به مکه هجرت کرد و اسلام را پذیرفت و رسول خدا ﷺ او را همراه با عده‌ای به حبشه فرستاد و ابوموسی به سرزمین قوم که خود که در مقابل حبشه و در جانب شرقی آن قرار دارد رفت و وقتی که رسول خدا ﷺ و یاران ایشان در مدینه استقرار یافتند، ابوموسی و آن دسته از قوم وی که مسلمان شده بودند به مدینه مهاجرت کردند و به خاطر باد تندی که در دریا می‌وزید کشتی آنان را به سرزمین حبشه برد. چنین امری محتمل است و موجب جمع بین اخبار وارده می‌شود، و مورد اعتماد واقع می‌شود.^۴

۱- نشانه‌های شرف و بزرگی که رسول خدا ﷺ بر سینه ابوموسی ﷺ قرار داد

• «شما دو بار هجرت کرده‌اید، یک بار به سوی نجاشی و یک بار به سوی من.»

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۳۷۸؛ تنزیه خال امیرالمؤمنین معاویه، ص ۳۸.

۲- سیر اعلام النبلاء ۲/۳۸۱.

۳- الطبقات الکبری ۴/۱۰۷.

۴- فتح الباری ۷/۱۸۹.

از ابوموسی اشعری روایت است که گفت: ما که حدود پنجاه واندی نفر از قوم خود بودیم از یمن خارج شدیم. ما سه برادر بودیم: من و ابورهم و ابوعامر. کشتی ما را به نزد نجاشی و نزد جعفر و یارانش برد. هنگامی که خیبر فتح شد ما به مدینه رفتیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما دوبار هجرت دارید، زیرا نزد نجاشی و نزد من هجرت کردید.^۱ از انس روایت است که گفت: فردا قومی نزد شما می آیند که نسبت به شما برای اسلام دل نازک تر هستند. پس اشعریون آمدند و رجز خوانی می کردند و می گفتند:

غداً نلقى الأحبة محمداً وحزبه

(فردا با محبوبان خود، یعنی محمد و یارانش دیدار می کنیم).

وقتی که آنان به مدینه رسیدند مصافحه کردند. اینان اولین کسانی بودند که مصافحه کردند.^۲

• «ای ابوموسی، آنان قوم تو هستند».

از عیاض اشعری روایت است که گفت: وقتی که این آیه نازل شد که می فرماید:

﴿سَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ المائدة: ۵۴

«خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می دارد و آنان هم خدا را دوست می دارند».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوموسی، منظور آیه، قوم شما می باشد» و به ابوموسی اشاره کرد.^۳

• «پروردگارا، گناه عبدالله بن قیس را بیامرز و او را در روز قیامت به جایگاه ارزشمندی وارد گردان».

از ابوموسی روایت است که گفت: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نبرد حنین فراغت یافت ابوعامر اشعری را بر سپاه اوطاس روانه کرد و او در راه به درید بن صمه رسید و درید را کشت و خداوند یاران درید را با شکست مواجه کرد. مردی تیری به سوی ابوعامر انداخت و آن تیر به ران او اصابت کرد.^۴ گفتم: عمو جان، چه کسی به سوی شما تیر انداخت؟ ابوعامر به سوی آن مرد اشاره کرد. پس من به دنبال آن مرد رفتم و به او رسیدم. وقتی که آن مرد

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۵۰۲.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۴ سند آن صحیح است.

۳- المستدرک ۲/۳۱۳. حاکم آن را صحیح و ذهبی آن را موثق دانسته است؛ سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۴.

۴- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۵.

مرا دید به عقب برگشت و رفت. به او می‌گفتم: آیا شرم نمی‌کنی؟ مگر تو عرب نیستی؟ چرا نمی‌ایستی؟ پس وی ایستاد و ما چند ضربه شمشیر با هم زد و بدل کردیم و من او را کشتم. سپس به نزد ابوعامر رفتم و گفتم: خداوند آن فرد را کشت. ابوعامر گفت: این تیر را بیرون بیاور. من آن تیر را بیرون کشیدم و آب از آن بیرون زد. ابوعامر گفت: به رسول خدا سلام برسان و به ایشان بگو برای من طلب مغفرت نماید. ابوعامر مرا جانشین خود و فرمانده سپاه کرد و اندکی زنده ماند و سپس از دنیا رفت. وقتی برگشتیم و موضوع را به رسول خدا ﷺ گفتم، ایشان وضو گرفتند و سپس دستشان را بلند کردند و فرمودند: «پروردگارا، عیب بن ابوعامر را بیامرز». رسول خدا به قدری دست خود را بلند کردند که من سفیدی زیر بغل ایشان را دیدم. سپس فرمودند: «پروردگارا، او را در روز قیامت بالاتر از بسیاری از بندگان قرار بده». گفتم: ای رسول خدا، برای من نیز طلب آمرزش کنید. ایشان فرمودند: «پروردگارا، گناهان عبدالله بن قیس - ابو موسی - را بیامرز و در روز قیامت او را در جایگاه ارزشمندی داخل گردان»^۱.

• «این فرد بشارت را رد کرد، پس شما آن را بپذیرید».

از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: من در جعرانه - بین مکه و طائف، اما به مکه نزدیک تر است - نزد رسول خدا بودم که فردی بادیه‌نشین نزد ایشان آمد و گفت: آیا وعده‌ای را که به من دادید عملی نمی‌کنید؟ پیامبر فرمود: «بر تو مژده باد». آن بدوی گفت: شما بشارت زیادی به من داده‌اید. پس رسول خدا ﷺ رو به من و بلال کرد و فرمود: «این فرد بشارت را رد کرد، پس شما آن را بپذیرید». آن دو گفتند: ای رسول خدا، ما آن را می‌پذیریم. پس رسول خدا ﷺ کاسه‌ای خواست و دستان و صورتش را در آن شست و آب دهن خود را در آن انداخت و سپس فرمود: از آن بنوشید و از آن بر سر و گردن خود بریزید. پس آن دو این کار را کردند. ام سلمه از پشت پرده گفت: اگر چیزی اضافه مانده آن را به مادران - یعنی ام المؤمنین ام سلمه - بدهید. پس آن دو مقداری از آن را به ام سلمه دادند.^۲

• «یکی از مزامیر آل داود به تو عطا شده است».

از ابن بریده از پدرش روایت کرده است که گفت: شبی از مسجد خارج شدم و دیدم که رسول خدا ﷺ بر در مسجد ایستاده است و مردی دارد نماز می‌خواند. رسول خدا ﷺ به من

۱- صحیح مسلم، شماره ۲۴۹۸.

۲- صحیح مسلم، شماره ۲۴۹۷.

فرمود: «ای بریده، آیا فکر می کنی او ریا می کند؟» گفتیم: خدا و رسول او داناترند. پیامبر فرمود: «او بندهای مؤمن و توبه کار است، و به تحقیق یکی از مزامیر - صدای زیبا شبیه صدای زیبایی که به داود (علیه السلام) داده شد - آل داود به وی عطا شده است». وقتی که نزد آن نماز گزار رفتیم دیدم که ابوموسی اشعری است و این خبر را به او دادم.^۱

• «ای عبدالله بن قیس، آیا تو را به کلمه‌ای از گنجهای بهشت راه بنمایم؟»

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: در یک سفر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و مردم از یک گردنه بالا می رفتند و اگر کسی از آن بالا می رفت می گفت: لا إله إلا الله والله أكبر - فکر می کنم گفت: با صدای بلند این را می گفت - و رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر استر خود بود و آن را در کوه حرکت می داد و فرمود: ای مردم! شما کر و غائبی را صدا نمی زنید و در ادامه فرمود: «ای عبدالله بن قیس - یا ای ابوموسی -، آیا تو را به کلمه‌ای از گنجهای بهشت راه بنمایم؟» گفتیم: آری، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «لا حول ولا قوة إلا بالله».^۲

• رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوموسی رضی الله عنه را کار گزار خود بر زبید و عدن کرد^۳ و او را همراه با معاذ رضی الله عنه به یمن فرستاد.

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله او و معاذ را به یمن فرستاد به آن دو گفت: «آسان بگیرید و سخت گیری نکنید و از همدیگر اطاعت کنید و با هم اختلاف نکنید». ابوموسی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: در سرزمین ما نوشیدنی ای وجود دارد که از عسل ساخته شده و «تبغ» نامیده می شود و نوعی نوشیدنی ساخته شده از جو و وجود دارد که «مزر» نامیده می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مست کننده ای حرام است». ابوموسی رضی الله عنه می گوید: معاذ به من گفت: چگونه قرآن را قرائت می کنی؟ گفتیم: در نماز و در حال سوار بودن بر مرکب و در حالت ایستاده و در حالت نشسته و همواره بر قرائت خود ملازم دارم و ورد خود را یکباره نمی خوانم. ابوموسی می گوید: معاذ گفت: اما من شب را به چند بخش تقسیم می کنم و در بخشی از آن می خوابم و در برخی دیگر بر می خیزم و عبادت می کنم و از خواب خود به

۱- همان ۷۹۳؛ مجمع الزوائد ۹/۳۵۸.

۲- صحیح مسلم، شماره ۴۲۷۰.

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۹۷؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۲۲۶.

مانند بیداری خود- و عبادت در بیداری- طلب ثواب می‌کنم (زیرا اگر خواب برای قوی شدن در ادای عبادت باشد ثواب دارد).^۱

۲- جایگاه ابوموسی رضی الله عنه نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه

ابوموسی در زمان عمر بن خطاب از ستونهای دولت به شمار می‌آمد و در فتح قم و قاشان^۲ و نبرد تستر- شوشتر- فرمانده سپاهیان بود.^۳ هم چنین وی از مؤسسان مدرسه البصریه در زمان عمر فاروق رضی الله عنه است. وی از جمله دانایان صحابه به شمار می‌آید و وقتی به بصره آمد در آنجا به تعلیم پرداخت.^۴ وی متأثر از عمر بن خطاب رضی الله عنه بود و میان آن دو نامه نگاری می‌شد- که در بحث مؤسسه فرمانداران و قاضیان خواهد آمد- وی مشهور به دانایی، عبادت، تقوا، حیا، عزت نفس، پاکدامنی، زهد در دنیا و پایداری بر اسلام بود. وی از بزرگان علما و فقها و مفتیان صحابه به شمار می‌آید. ذهبی در کتاب طبقة الحفاظ او را در طبقه اول صحابه ذکر کرده است. وی فردی عالم بود و به علم خود عمل می‌کرد و کتاب خدا را زیاد تلاوت می‌کرد و زیباترین صدا را در تلاوت داشت و علم مبارک و پاکی را روایت کرد. وی قاری‌ترین و فقیه‌ترین فرد در بصره بود. ابوموسی رضی الله عنه ملازمت زیادی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت. همچنین از بزرگان صحابه چون عمر، علی و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود کسب علم کرد. ابوموسی رضی الله عنه خصوصاً تأثر زیادی از عمر بن خطاب گرفته بود و عمر او را در طول ولایت طولانی‌ش بر بصره متعهد به نامه‌ها و وصایا می‌کرد. همچنین ابوموسی رضی الله عنه در مورد مسائلی که بر او عرضه می‌شد به عمر رضی الله عنه مراجعه می‌کرد و حتی شعبی او را یکی از چهار قاضی برتر امت دانسته است، و می‌گوید: قضات امت چهار نفر هستند: عمر، علی، زید بن ثابت و ابوموسی اشعری.^۵

ابوموسی هنگامی که به مدینه می‌آمد به حضور در مجالس عمر علاقه زیادی داشت و بسیاری اوقات قسمت عمده وقت خود را به حضور در آنها اختصاص می‌داد. از ابوبکر بن ابوموسی روایت است که ابوموسی بعد از عشا نزد عمر بن خطاب آمد و عمر به او گفت: برای چه کاری اینجا آمده‌اید؟ ابوموسی گفت: آمده‌ام تا با شما بحث و گفتگو کنم. عمر

۱- صحیح مسلم، شماره ۱۷۳۳؛ صحیح البخاری، شماره ۴۳۴۴.

۲- البداية و النهایة ۷/۱۱۴.

۳- همان ۸۸.

۴- تفسیر التابعین ۱/۴۲۳.

۵- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۹.

گفت: در این ساعت آمده‌اید؟ ابوموسی گفت: این فقه است. راوی می‌گوید: پس عمر نشست و آن دو برای مدت طولانی با یکدیگر صحبت کردند سپس ابوموسی گفت: ای امیر مؤمنان، وقت نماز تهجد است. عمر گفت: ما در نماز هستیم.^۱

ابوموسی به یادگیری علم و تعلیم اهتمام می‌ورزید و در عین حال به نشر علم و تعلیم مردم و آشناسازی آنان با احکام اسلامی علاقه زیادی داشت و در خطبه‌ها و سخنان خود مردم را به تعلیم و تعلم تشویق می‌کرد. از ابومهلّب روایت است که گفت: شنیدم که ابوموسی بر روی منبر می‌گوید: هر کس که خداوند علمی به او عطا کرده است آن را تعلیم دهد و نگوید که علمی ندارد که در این صورت از کسانی می‌شود که تکلف می‌ورزند و از دین منحرف می‌شود.^۲

ابوموسی مسجد بصره را مرکز فعالیت علمی خود قرار داده و قسمت زیادی از وقت خود را به مجالس علمی اش اختصاص داده بود. البته وی به صرف این امر اکتفا نمی‌کرد، بلکه از هر فرصتی برای تعلیم مردم و تعلیم احکام شرعی به آنان بهره می‌برد. وی هرگاه سلام نماز را می‌داد به مردم رو می‌کرد و شروع به تعلیم آنان و اصلاح قرائت آنان از قرآن می‌پرداخت. ابن شوذب می‌گوید: ابوموسی بعد از اینکه نماز صبح را می‌خواند رو به صفوف نمازگزاران می‌کرد و قرائتشان را اصلاح می‌کرد (یا نحوه صحیح قرائت را به آنان یاد می‌داد).^۳

ابوموسی علیه السلام در میان صحابه باین مشهور بود که قرائت زیبا و صحیحی دارد. به همین دلیل هرگاه مردم می‌شنیدند که وی قرآن تلاوت می‌کند اطراف وی تجمع می‌کردند. نیز هنگامی که ابوموسی در مجلس عمر رضی الله عنه حضور می‌یافت از او می‌خواست تا آیاتی را برای وی تلاوت کند.^۴ خدای متعال او را در تعلیم مردم موفق گرداند و او همه تلاش خود را در تعلیم قرآن و نشر آن در میان مردم سرزمینهایی که به آنجا می‌رفت بکار می‌برد و برای این کار از صدای زیبا و قرائت رسای خود بهره می‌گرفت و مردم گرد او جمع می‌شدند و طالبان علم در مسجد بصره در اطراف او تجمع می‌کردند. به همین خاطر، وی آنان را به دسته‌ها و

۱- ابوموسی الأشعری العالم المجاهد، محمد طهماز، ص ۱۲۱.

۲- الطبقات الکبریٰ ۴/ ۱۰۷.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/ ۲۸۹.

۴- ابوموسی الأشعری العالم المجاهد، محمد طهماز، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ سیر أعلام النبلاء ۲/ ۳۹۱.

حلقه‌هایی تقسیم کرد و خود بر آنان می‌گذشت و برای آنان قرائت می‌کرد و به قرائتشان گوش می‌داد و قرائتشان را اصلاح می‌کرد.^۱

در واقع پرداختن به قرآن کریم شغل اصلی وی شده بود و او بیشتر اوقات خود را در زمان سفر و اقامت صرف آن می‌کرد. از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوموسی اشعری مرا نزد عمر فرستاد و چون من نزد عمر رسیدم به من گفت: وقتی آمدی ابوموسی چکار می‌کرد؟ گفتم: او مشغول تعلیم قرآن به مردم بود. پس عمر گفت: او فردی عاقل و زیرک است^۲، اما این را برایش نگو.^۳

ابوموسی حتی آن هنگام نیز که به جهاد می‌رفت تعلیم می‌داد و احکام شرعی را به مردم می‌آموخت. از خطاب بن عبدالله رقاشی روایت است که گفت: ما در سپاهی در ساحل دجله همراه ابوموسی اشعری بودیم. وقتی که وقت نماز ظهر می‌شد منادی وی برای نماز ندا می‌داد و مردم برای وضو به پا می‌ایستادند و او وضو می‌گرفت و با آنان نماز می‌خواند و سپس آنان در حلقه‌هایی می‌نشستند و چون وقت نماز عصر می‌شد منادی او اعلام کرد که برای نماز وضو بگیرند. پس همه مردم برای گرفتن وضو رفتند. پس منادی ابوموسی اعلام کرد: فقط کسانی وضو بگیرند که دچار حدث شده‌اند.

تلاشهای علمی او به بار نشست و با پرورش یافتن تعداد زیادی از حافظان و قاریان قرآن و عالمان به آن، وی خشنود گشت، به طوری که تعداد آنان در بصره به تنهایی به سیصد نفر می‌رسید. وقتی که عمر بن خطاب رضی الله عنه از کارگزاران خود خواست تا نام حافظان قرآن را به وی اعلام دارند تا وی آنان را اکرام داشته و بر عطای خود به آنان بیفزاید ابوموسی در نامه‌ای به وی نوشت که تعداد حافظان قرآن در حوزه من به سیصد و اندی مرد می‌رسد.^۴ ابوموسی به تعلیم سنت و روایت آن نیز اهتمام داشت و تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین از او روایت کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: بریده بن حصیب، ابوامامه باهلی، ابوسعید خدری، انس بن مالک، طارق بن شهاب، سعید بن مسیب، أسود بن یزید، ابووائل شقیق بن سلمه، ابوعثمان نهدی و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند.^۵

۱- ابوموسی الأشعری العالم المجاهد، محمد طهماز، ص ۱۲۷؛ سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۹.

۲- الطبقات ۴/۱۰۸. روایان آن ثقه هستند.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۹۰.

۴- ابوموسی الأشعری، ص ۱۲۹.

۵- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۱.

ابوموسی تمسک زیادی به سنت داشت. دلیل این امر منش و رفتار وی در زندگی و وصیت دم مرگ او به فرزندانش است. برغم اشتیاق و علاقه زیاد وی به سنت، او به مانند دیگر بزرگان صحابه احادیث زیادی را روایت نکرده است، زیرا آنان از روایت حدیث بیم داشتند. از جمله مقربان ابوموسی در بصره، انس بن مالک بود و از خواص او بشمار می آمد. از ثابت بن أنس روایت است که گفت: در راهی همراه ابوموسی بودیم و مردم داشتند در مورد دنیا سخن می گفتند. ابوموسی گفت: ای أنس، چیزی نمانده که یکی از آنان چرم را با زبانش پاره کند! بیا تا ساعتی ذکر خدای بگوئیم. سپس گفت: چه چیزی مردم را از اطاعت خداوند بازداشته است؟ گفتیم: دنیا و شیطان و امیال و خواستها. ابوموسی گفت: خیر، دنیا زود به سراغشان آمده و آخرت ناپدید شده است. به خدا قسم اگر آخرت را می دیدند هرگز از آن روی بر نمی گردانند.^۱ به خاطر اعتمادی که ابوموسی به أنس داشت ابوموسی او را مأمور می کرد که فرستاده او نزد امیرمؤمنان عمر بن خطاب باشد. أنس می گوید: ابوموسی اشعری مرا به نزد عمر می فرستاد و عمر در مورد اوضاع مردم از من سوال می کرد؛ و بعد از نبرد تستر، ابوموسی او را همراه با اسرا و غنائم نزد عمر فرستاد و أنس همراه با فرمانروای تستر، یعنی هرمان نزد عمر رفت.^۲

۳- ولایت ابوموسی در زمان عمر و عثمان علیهما السلام

به حقیقت ابوموسی مشهورترین فرماندار بصره در زمان عمر بن خطاب علیه السلام است. در زمان وی مناطق زیادی از ایران فتح شد. وی خود شخصاً به جهاد می رفت و از بصره فرماندهان را به نقاط و جهتهای مختلف می فرستاد. در زمان وی بصریان توانستند اهواز و مناطق اطراف آن و تعدادی از مناطق مهم را به فتح در آورند. زمان ولایت وی بر بصره سرشار از جهاد بود. در بسیاری از جنگها و فتوحات ابوموسی با والیان مناطق مجاور خود همکاری می کرد. وی برای ساماندهی مناطق فتح شده و تعیین فرمانداران بر آنها و تأمین و اداره کارهای مختلف آنها تلاش های زیادی کرد. در مورد مسائل مختلفی نامه نگاریهای زیادی میان ابوموسی و عمر بن خطاب روی داد که از جمله آنان راهنمایی عمر برای ابوموسی در مورد کیفیت استقبال از مردم در مجلس امارت بود. مورد دیگر نصیحت عمر علیه السلام به او مبنی بر مراعات

۱- أنس بن مالک الخادم الأمين، عبد الحمید طهماز، ص ۱۳۵.

۲- تاریخ طبری ۶۶/۵.

تقوا و تلاش برای سعادت‌مند کردن مردم بود که نصیحت ارزشمندی است و عمر در آن از جمله می‌گوید: سعادت‌مندترین مردم کسی است که رعایایش به وسیله او به سعادت برسند و بدبخت‌ترین مردم کسی است که رعیتش بوسیله او بدبخت شوند. از خوشگذرانی پرهیز زیرا در این صورت عمال و کارگزاران تو رو به خوشگذرانی می‌کنند و در این صورت مانند چهارپایی خواهی بود که سبزه‌زاری را می‌بیند و در آن می‌چرد تا فربه شود اما غافل از اینکه مرگ او در فربه شدنش است.^۱

نامه‌های زیادی میان عمر و ابوموسی رضی الله عنه وجود دارد که بر نواحی اداری و اجرائی مختلفی دلالت دارد که ابوموسی بر اساس راهنمایی عمر به انجام آنها اقدام می‌کرد. محمد حمیدالله بیشتر این نامه‌ها را در کتاب وزین «الوثائق السياسية» گردآورده است.^۲

دوران ولایت ابوموسی رضی الله عنه بر بصره از بهترین دورانها به حساب می‌آید به طوری که یکی از نسلهای بعدی بصره، یعنی حسن بصری می‌گوید: سواری به بصره نیامده که برای مردم آن بهتر از ابوموسی بوده باشد^۳، زیرا ابوموسی علاوه بر امارت خود، بهترین معلم برای مردم بصره بود، چه قرآن و امور مختلف دینی را به آنان آموزش داد.^۴ در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه تعدادی از شهرهای ایران- که در زمان او فتح شده بود- مطیع بصره بودند و از جانب والی بصره اداره می‌شد و فرماندار بصره فرماندارانی را برای آن شهرها منصوب می‌کرد و این فرمانداران با فرماندار بصره ارتباط مستقیمی داشتند. به همین دلیل ابوموسی رضی الله عنه از بزرگ‌ترین فرمانداران عمر رضی الله عنه به حساب آمده است، و نامه‌نگاری‌های عمر رضی الله عنه با ابوموسی رضی الله عنه از بزرگ‌ترین منابعی هستند که سیره عمر با فرمانداران خود و روشهای گوناگون تعامل وی با آنان را روشن و آشکار می‌سازند.^۵ عمر در وصیت خود به خلیفه بعد از خود گفت: کسی از عاملان مرا بیشتر از یک سال به کار نگمارد، اما خلیفه بعدی ابوموسی را به مدت چهار سال در پست خودش باقی گذاشت.^۶

ابوموسی رضی الله عنه در زمان عمر رضی الله عنه منصب قضاوت را بر عهده داشت، و نامه عمر رضی الله عنه به او در مورد قضاوت، نمونه و الگویی بر همه قضات و حتی برای همه کارمندان اداری در هر زمان

۱- مناقب عمر، ابن جوزی، ص ۱۳۰.

۲- الوثائق السياسية للعهد النبوی و الخلافة الراشدة.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۸۹.

۴- الولاية علی البلدان ۱/۱۲۰.

۵- همان.

۶- سیر أعلام النبلاء ۲/۳۹۱.

و مکان به حساب می‌آید.^۱ ابن قیم در مورد این نامه می‌گوید: این نامه‌ی بزرگی است که علما آن را قبول کرده‌اند و اصول قضاوت و داوری و شهادت را بر آن بنا نهاده‌اند و بیشتر از همه فرد فتوا دهنده به تأمل و پرداختن به آن نیاز دارد.^۲

ابوموسی رضی الله عنه در زمان عثمان رضی الله عنه نیز ولایت داشت و عثمان ذی النورین او را قاضی بصره کرد. وقتی که عثمان به قتل رسید او فرماندار بصره بود و وقتی که علی رضی الله عنه خلافت را بدست گرفت ابوموسی از مردم کوفه برای او بیعت گرفت زیرا او فرماندار عثمان بر آنجا بود و وقتی که خلیفه از ذی قار کوفیان را به کمک فراخواند، ابوموسی نشانه‌های نخستین فتنه و اختلاف در میان مسلمانان را مشاهده کرد. به همین دلیل مردم کوفه را نصیحت کرد که در خانه‌هایشان بنشینند و از این کار کناره بگیرند، زیرا این فتنه است و کسی که در آن نشسته باشد بهتر از کسی است که در آن ایستاده باشد و کسی که در آن ایستاده باشد بهتر از کسی است که در آن راه برود. به علت اختلاف دیدگاهش با خلیفه، از ولایت کوفه عزل شد.^۳

ابوموسی از همان لحظه‌ای که اسلام را قبول کرد زندگی خود را صرف نشر اسلام و تعلیم علم به مردم و خصوصاً قرائت قرآن - که به قرائت آن مشهور شده است - و جهاد در راه خدا و اشتیاق به آن و فیصله دادن اختلافات و نشر عدالت و اصلاح ولایات از طریق قضاوت و مدیریت کرد. شکی نیست که این کارهای مهم دشوار بوده و به مهارتها و صفات نادری از علم و فهم و زیرکی و مهارت و تقوا و زهد نیاز دارد که ابوموسی از آنها بهره‌ای وافر داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای بعد به خاطر همین امور به او اعتماد کردند.^۴ پس آیا متصور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای بعد به فردی اعتماد کرده باشند که به زعم این افراد در ماجرای حکمیت اینچنین فریب بخورد؟!^۵

انتخاب ابوموسی رضی الله عنه به عنوان داور از جانب مردم عراق و از طرف علی رضی الله عنه و یارانش، به صورت کامل با حوادث انسجام دارد. پس مرحله دوم، مرحله صلح و متحد شدن مسلمانان است. ابوموسی اشعری رضی الله عنه از داعیان به صلح و سازش بود. همچنین در آن وقت امین مردم

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۶۲.

۲- أعلام الموقعین ۱/۱۸۶.

۳- فتح الباری ۱۳/۵۳؛ تاریخ الصغیر ۱۱/۱۰۹.

۴- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۶۲.

۵- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ۲/۲۲۷.

عراق بود و منابع قدیمی بیان کرده‌اند که علی خود ابوموسی اشعری را برگزید. خلیفه بن خیاط می‌گوید: در سال ۳۷ هجری داوران اجتماع کردند: ابوموسی اشعری از جانب علی و عمرو بن عاص از جانب معاویه.^۱ ابن سعد می‌گوید: مردم از جنگ ناخشنود بودند و بر صلح به توافق رسیدند و دو داور برگزیدند، علی ابوموسی و معاویه عمرو بن عاص را برگزید.^۲ به همین دلیل می‌توان گفت: اینکه گفته‌اند: قاریان مسئول متوقف ساختن جنگ و حکمیت و تحمیل ابوموسی به عنوان داور بوده‌اند یک دروغ تاریخی است که اخباریون شیعه که همواره در پی تزویر و مکدر ساختن تاریخ اسلام با روایات باطل می‌باشند سرهم کرده‌اند، چه برایشان آزار دهنده بود که علی نسبت به معاویه و مردم شام موضع منعطفی بگیرد و به صلح با دشمنان سنتی‌شان رغبت داشته باشد. از جهت دیگر مسئولیت را بر دوش دشمنان خوارجی خود انداخته و از زیر بار آن در می‌روند و ادعای خوارج را فی نفسه متناقض نشان می‌دهند، زیرا در این صورت این خوارج بودند که علی را به قبول حکمیت وادار کردند و در عین حال به خاطر قضیه حکمیت بر علی شوریدند.^۳

این مختصر در مورد شخصیت ابوموسی با بحث ما در مورد شخصیت امیرالمؤمنین علی و عصر او در ارتباط است. ابوموسی از شخصیت‌های مؤثر عصر خود است که مورد تهمت واقع شده است و غالباً وقتی کسی در مورد ماجرای حکمیت صحبت می‌کند شخصیت ابوموسی و عمرو بن عاص را به سبب وجود این روایات مجعول و ضعیف مورد تهمت و کذب قرار می‌دهد. پس بر ما لازم است که مختصری در مورد سیره معطر و پاک آنان بحث کنیم و یکی از اهداف نوشتن و تألیف در این بحث، همین امر می‌باشد.

دوم: سیره عمرو بن عاص رضی الله عنه

او عمرو بن عاص بن وائل سهمی، مکنی به ابومحمد و ابو عبدالله است. ابن اسحاق^۴ و زبیر بن بکار^۵ اتفاق نظر دارند که وی در حبشه و نزد نجاشی اسلام آورد و در صفر سال هشتم هجری به مدینه هجرت کرد. اما ابن حجر معتقد است که وی در سال هشتم هجری و قبل از

۱- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۲- الطبقات ۳/۳۲.

۳- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۲۱۵.

۴- المعجم الكبير، طبرانی ۹/۵۳. ابن اسحاق آن را به صورت مرسل آورده است.

۵- الإصابة ۳/۲۳؛ خلافة علی، عبد الحمید، ص ۲۶۳.

فتح مکه به اسلام گروید. قولی دیگر می گوید: وی مابین صلح حدیبیه و نبرد خیبر اسلام را پذیرفت.^۱

۱- اسلام آوردن عمرو بن عاص

عمرو بن عاص در مورد اسلام آوردن خود می گوید: وقتی که همراه با احزاب از جنگ خندق برگشتیم، چند نفر از مردان قریش را که هم فکر من بودند و از من حرف شنوی داشتند جمع کردم و به آنان گفتم: به خدا قسم می دانید که من معتقدم قضیه محمد به صورت ناخوشایندی دارد بر همه امور بالا می گیرد. فکری به نظرم رسیده است و می خواهم بدانم شما در مورد آن چه نظری دارید؟ آنان گفت: چه فکری داری؟ گفت: من می گویم نزد نجاشی برویم و آنجا بمانیم، زیرا اینکه ما زیر دست نجاشی باشیم برای ما خوشایندتر از این است که زیر دست محمد باشیم و اگر قوم ما بر او پیروز شد، در این صورت ما را می شناسند و جز خیر چیزی از جانب آنان به ما نمی رسد. آنان گفتند: رأی خوبی است. عمرو می گوید: گفتم: پس چیزی جمع کنید تا به نجاشی هدیه بدهیم و بهترین چیزی که در سرزمین ما برای هدیه کردن به او وجود داشت پوست بود. پس پوست زیادی را برای وی جمع کردیم. سپس از مکه خارج شدیم و نزد وی رفتیم. ما نزد وی بودیم که عمرو بن أمیه ضمیری نزد نجاشی آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را در مورد جعفر و یارانش نزد نجاشی فرستاده بود. عمرو بن أمیه ضمیری نزد نجاشی آمد و سپس از نزد وی رفت. به همراهان خود گفتم: او عمرو بن أمیه ضمیری است. کاش نزد نجاشی می رفتم و او را از نجاشی درخواست می کردم و نجاشی او را به من تحویل می کرد و من گردن او را می زدم، چه اگر این کار را انجام دهم قریش فکر خواهد کرد که من کفایتش را کرده ام، چه فرستاده محمد را کشته ام. عمرو می گوید: پس نزد نجاشی رفتم و بنا به رسم سابق برای نجاشی سجده کردم. نجاشی گفت: ای دوست من، خوش آمدی، آیا از سرزمین خود چیزی برای من به هدیه آورده ای؟ گفتم: آری، ای پادشاه، من پوست زیادی برای شما به هدیه آورده ام. سپس پوستها را نزد نجاشی بردم و نجاشی از آنها خوشش آمد و اظهار تمایل کرد. سپس به وی گفتم: ای پادشاه، من مردی را دیدم که از نزد شما خارج شد، او فرستاده دشمن ما است. او را به من بدهید تا او را بکشم، زیرا او تعدادی از بزرگان و برگزیدگان ما را به قتل رسانده است.

عمرو می گوید: نجاشی به خشم آمد و دستش را بلند کرد و چنان ضربه‌ای بر روی بینی خود زد که فکر کردم آن را شکست و اگر زمین دهان باز می کرد از ترس او داخل زمین می شدم. سپس به او گفتم: ای پادشاه، به خدا قسم فکر می کنم که درخواست من برای شما ناخوشایند بود. نجاشی گفت: تو از من می خواهی فرستاده آن مردی را که جبریل نزد او می آمد همانگونه که نزد موسی می آمد جهت کشتن به تو تسلیم کنم؟! عمرو می گوید: گفتم: ای پادشاه، آیا واقعاً او چنین است؟ نجاشی گفت: ای عمرو، وای بر تو سخن مرا قبول کن و از او تبعیت نما، چه به خدا قسم او بر حق است و بر مخالفان خود پیروز می شود، چنان که موسی بر فرعون و سربازان او پیروز شد. عمرو می گوید: گفتم: آیا از جانب او با من بر اسلام بیعت می کنی؟ نجاشی گفت: آری. پس دستش را آورد و من بر اسلام با او بیعت کردم. سپس در حالی که رأی و دید گاهم با رأی سابقم تغییر پیدا کرده بود نزد همراهان خود رفتم و اسلام خود را از آنان مخفی کردم. سپس نزد رسول خدا ﷺ رفتم تا اسلام بیاورم. در راه به خالد بن ولید رسیدم. این ماجرا قبل از فتح مکه بود و از مکه در حال حرکت بود. به وی گفتم: ای ابو سلیمان، کجا می روی؟ خالد گفت: به خدا قسم راه روشن و آشکار شده است و محمد پیامبر است، نزد او می روم و مسلمان می شوم، تا کی؟ به وی گفتم: به خدا قسم من هم دارم می روم تا مسلمان شوم. عمرو می گوید: پس به مدینه و نزد رسول خدا رفتم. خالد بن ولید پیش رفت و اسلام آورد و بیعت کرد. سپس من به ایشان نزدیک شدم و گفتم: ای رسول خدا، من بر این با شما بیعت می کنم که گناهان سابق من آمرزیده شود و آنچه را که قبلاً روی داده است به یاد نیاورم. رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمرو، بیعت کن، اسلام و هجرت گناهان سابق را پاک می کنند. عمرو می گوید: پس با ایشان بیعت کردم و سپس برگشتم.^۱ در روایت دیگری آمده است که گفت: وقتی که خدا اسلام را در قلب من انداخت، نزد رسول خدا ﷺ رفتم و گفتم: دست راستان را بیاورید تا با شما بیعت کنم. پس ایشان دست راست خود را آوردند، اما من دست خود را جمع کردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای عمرو، تو را چه شده است؟ گفتم: می خواهم شرطی بگذارم. پیامبر فرمود: چه شرطی می خواهی بگذاری؟ گفتم: اینکه گناهانم آمرزیده شود. پیامبر فرمود: آیا نمی دانی که اسلام و هجرت و حج کارها و گناهان سابق را محو و پاک می کنند؟^۲

۱- نک: صحیح السیره النبویه، ص ۴۹۴؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۶۰؛ سیره ابن هشام ۲/۲۷۶.

۲- صحیح مسلم، شماره ۱۲۱.

۲- تعیین ایشان از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان فرماندهی سریه ذات السلاسل سال ۷هـ

رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به فرماندهی عمرو بن عاص رضی الله عنه مجهز کرد و روانه ذات السلاسل ساخت تا قضاعه را که ماجرای مؤته آنان را مغرور ساخت و در آن نبرد با رومیان همدست شد و به جمع نیرو اقدام نموده بود تا به مدینه حمله کنند. پس عمرو بن عاص همراه با سیصد نفر از مهاجران و انصار به سرزمین آنان رفت. وقتی که عمرو به مکان تجمع دشمنان رسید به وی خبر دادند که تعداد دشمنان بسیار زیاد است. پس کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد تا برای وی نیروی کمکی بفرستد. پس نیروی کمکی به فرماندهی ابوعبیده بن جراح برای وی اعزام شد.^۱ مسلمانان به نبرد با کفار پرداختند و عمرو به خاک قضاعه نفوذ کرد، اما آنان پای به فرار گذاشته و پراکنده شده و شکست را پذیرفته بودند. بدین سان، عمرو موفق به بازگرداندن هیبت اسلام به اطراف شام و بازگرداندن هم‌پیمانان مسلمانان به پیمان اولیه خود شد و قبائلی دیگر به هم‌پیمانی مسلمانان گرویدند و بسیاری از مردم بنی عبس و بنی مره و بنی ذبیان مسلمان شدند. نیز قبیله فزاره و رئیس آن عینه بن حصن هم پیمان مسلمانان شدند و بنی سلیم و در رأس آن عباس بن مرداس و بنی أشجع از آنها تبعیت نمودند. بدین سان، مسلمانان به قوی‌ترین نیرو در شمال سرزمین‌های عرب تبدیل شدند، گرچه همه این قبائل در بلاد عرب نبود.^۲ در این واقعه درس‌ها و عبرت‌ها و حکمت‌هایی وجود دارد که متعلق به عمرو بن عاص است، از آن جمله:

الف- اخلاص عمرو بن عاص

عمرو بن عاص می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را نزد من فرستاد و فرمود: لباس و سلاح را بردار و نزد من بیا. من نزد ایشان رفتم و ایشان داشتند وضو می‌گرفتند. ایشان سرش را بلند کرد و به من نگاه‌انداخت و سپس سرش را پایین افکند و فرمود: «من می‌خواهم تو را به فرماندهی بر سپاهی - یعنی سپاه سریه ذات السلاسل - فرستم خدا تو را سالم نگه دارد و به تو غنیمت عنایت فرماید و به تو علاقه درست و سالمی نسبت به مال بدهد». عمرو می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا، من به خاطر کسب مال اسلام نیاوردم، بلکه به خاطر رغبت و

۱- نک: السیره النبویه الصحیحة ۲/۴۷۱؛ سیره ابن هشام ۳/۲۸۰.

۲- نک: السیره النبویه، أبو شهبة ۲/۴۳۳؛ سیره ابن هشام ۴/۲۸۰.

اشتیاق به اسلام و بودن و اقامت با شما اسلام را قبول کردم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: «ای عمرو، مال صالح برای مرد صالح بسیار خوب است»^۱.
 این موضع گیری عمرو بر قدرت ایمان و صداقت و اخلاص عمرو بن عاص رضی الله عنه نسبت به اسلام و اشتیاق وی به همراهی با رسول خدا ﷺ دلالت دارد و رسول خدا برای وی بیان نمود که مال حلال نعمت است اگر در دست مرد صالح قرار بگیرد، زیرا به وسیله آن مال رضایت خدا را جستجو می کند و آن را در وجوه خیر چون رعایت و سرپرستی یتیمان و زنان بی سرپرست و داعیان و پشتیبانی از مجاهدان و طرح های خیر و دیگر کارهای نیک به مصرف می رساند و با آن خود و خانواده اش را از گناه دور می کند^۲، و با آن مسلمانان بی نیاز می شوند. از این حدیث می توان به این نکته رسید که تلاش بنده برای دستیابی به مال شایسته امری پسندیده و مورد تشویق رسول خدا ﷺ است. همچنین مرد ثروتمند اگر بتوانیم که او را صالح گردانیم تا هم خود صالح بوده و هم مال صالح داشته باشد، این نیز امری مطلوب و پسندیده است و این برای او و اسلام و مسلمانان بهتر است.

ب- تمایل زیاد عمرو به سلامت نیروهایش

رسول خدا ﷺ عمرو رضی الله عنه را به غزوه ذات السلاسل فرستاد و گرفتار سرما شدند. پس عمرو به آنان گفت: کسی آتش روشن نکند. وقتی که نیروها به مدینه برگشتند نزد رسول خدا ﷺ از عمرو شکایت کردند. عمرو در جواب گفت: ای رسول خدا، تعدادشان کم بود و ترس این را داشتم که دشمن کمی تعداد آنان را مشاهده کند؛ و آنان را از تعقیب دشمن نهی کردم تا مبادا گرفتار کمین دشمن شوند. پس رسول خدا ﷺ از این کار وی خوشنود شد.^۳

ج- از جمله نمودهای دانش فقهی عمرو بن عاص

عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: در شبی سرد در غزوه ذات السلاسل دچار احتلام شدم و ترسیدم که اگر غسل کنم هلاک شوم. پس تیمم کردم و سپس نماز صبح را با یاران خود خواندم. آنان این موضوع را به اطلاع رسول خدا ﷺ رساندند و ایشان فرمود: ای عمرو، آیا در حالی که جنابت داشتی نماز صبح را با یارانت خواندی؟ من چیزی را که مرا از غسل کردن بازداشت به اطلاع ایشان رساندم و گفتم: من شنیده ام که خداوند متعال می فرماید:

۱- به روایت ابن حبان، شماره ۲۲۷۷؛ صحیح السیره، ص ۵۰۸. آلبانی آن را صحیح دانسته است.

۲- نک: التاريخ الإسلامی، حمیدی ۱۳۳/۷.

۳- سیر أعلام النبلاء ۳/۶۶.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ (النساء: ۲۹)

«و خودتان را مکشید زیرا خدا همواره با شما مهربان است». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خندید و دیگر چیزی نفرمود.^۱

اجتهاد عمرو بن عاص بر فقاہت و عقل سرشار و دقت وی در استنباط حکم از دلیل آن دلالت دارد.^۲ اگر فقها در این ماجرا درنگ نمایند می‌توانند احکام را بر آن متفرع نمایند. امری که ما^۳ را به درنگ در سیره و از جمله سرعت عمرو در استنباط حکم از قرآن و ارتباط وی با قرآن و توانایی وی در درک حکم امور از خلال آیات با وجود گذشتن چیزی حدود چهار ماه از مسلمان شدن وی، اشتیاق به فقاہت و دانش‌اندوزی در دین خدا است. ممکن است که عمرو - این احتمال وارد است - قبل از اسلام خود با قرآن در ارتباط بوده و در جستجوی چیزی برای رسیدن به آن بوده باشد. حال در مقابل مثال دیگری از عظمت این قرآن قرار می‌گیریم که گردن کافران را خم کرد و آنان را در سخت‌ترین حالات دشمنی با این دین واداشت که به قرآن گوش بسپارند، چنان که این امر در عهد مکی نیز مشاهده شد. مؤید این امر شناخت عمرو از قرآن است که در مباحث قبلی مشاهده شد که عمرو از نجاشی خواست از مهاجران حبشه در مورد دیدگاه آنان در مورد عیسی علیه السلام سؤال نماید.^۴

۳- فضائل و مناقب عمرو بن عاص

الف- شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایمان وی

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مسلمان‌ترین و مؤمن‌ترین مردم، عمرو بن عاص است».^۵ در حدیثی دیگر می‌فرماید: «عمرو و هشام فرزندان عاص، مؤمن هستند».^۶ عمرو بن عاص می‌گوید: «مردم در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که مردم از چیزی به هراس افتادند. پس همه متفرق شدند. سالم را دیدم که شمشیری را در جلوی دو ساق پایش قرار داده و زانوهایش را

۱- همان ۶۷؛ سند آن صحیح است؛ ابن حبان در شماره ۲۰۲ آن را صحیح دانسته است.

۲- نک: غزوة الحديبية، أبو فارس، ص ۲۱۰.

۳- معین السيرة، ص ۳۸۱. گوینده آن صالح أحمد شامی نویسنده کتاب معین السيرة است.

۴- نک: معین السيرة، ص ۳۸۱؛ مسند أحمد ۱/۲۰۳. راویان آن راویان روایات صحیح است.

۵- سلسلة الأحاديث الصحيحة ۱/۲۳۸ شماره ۱۵۵.

۶- الطبقات ۴/۱۹۱؛ السلسلة الصحيحة ۱/۲۴۰ شماره ۱۵۶.

به سینه‌اش چسبانده است و در مسجد نشست. وقتی که این را دیدم من هم به مانند او عمل کردم. وقتی که رسول خدا ﷺ بیرون آمد و من و سالم را دید نزد مردم آمد و فرمود: «ای مردم، چرا به خدا و رسول او پناه نبردید؟ چرا به مانند این دو مرد عمل نکردید؟»^۱

ب- رسول خدا ﷺ او را بر دیگران مقدم می‌دارد و در مورد او شهادت می‌دهد که از صالحان قریش است

از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که گفت: از روزی که من و خالد بن ولید مسلمان شدیم رسول خدا ﷺ در جنگ کسی را با ما برابر ندانست و کسی را بر ما مقدم نکرد.^۲ هم چنین رسول خدا ﷺ در مورد وی شهادت داد که از صالحان قریش است، چه از ابوملیکه روایت است که گفت: طلحه بن عبیدالله گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: عمرو بن عاص از صالحان قریش است.^۳ این درسی نبوی در شناخت رسول خدا ﷺ از معادن مردان و استفاده از آنان است.

ج- دعای رسول خدا برای وی

از زهیر بن بلوی از عمویش علقمه بن رمثه بلوی روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ عمرو بن عاص را به بحرین فرستاد. سپس رسول خدا ﷺ چرتی زد و بعد بیدار شد و فرمود: خداوند عمرو را رحمت کند. پس ما شروع به یادآوری کسانی کردیم که نامشان عمرو می‌باشد. سپس رسول خدا ﷺ چرت دیگری زد و بعد بیدار شد و فرمود: خداوند عمرو را رحمت کند. سپس چرت سوم را زد و بیدار شد و فرمود: خداوند عمرو را رحمت می‌کند. گفتیم: ای رسول خدا، کدام عمرو مد نظر شما است؟ فرمود: عمرو بن عاص. گفتیم: مگر او را چه شده است؟ فرمود: در خواب دیدم که از مردم خواستم صدقه بدهند و او بیشترین صدقه را آورد و به او گفتم: این صدقه را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از نزد خدا. عمرو راست می‌گوید زیرا عمرو در نزد خدا خیر زیادی دارد. زهیر می‌گوید: وقتی که فتنه روی داد،

۱- مسند أحمد/۱/۲۰۳. سند آن حسن است.

۲- سنن البیهقی/۴/۴۳.

۳- سنن الترمذی، شماره ۳۸۴۴.

گفتم: از عمرو تبعیت می‌کنم، زیرا رسول خدا در مورد وی آن سخن را بیان فرمود و از او جدا نمی‌شوم.^۱

۴- کارهای عمرو بن عاص در زمان ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو را نزد جیفر و عباد فرزندان جلندی فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. عمرو هم رفت و آنان را به اسلام فراخواند و آن دو نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کردند و عمرو را جهت گرفتن زکات و حکم در مورد قوم خود آزاد گذاشتند و کمک ایشان علیه مخالفان او بودند.^۲ بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن عاص را در رأس سپاهی روانه فلسطین کرد. ابوبکر او را در میان دو کار باقی ماندن بر پستش و آنچه که خودش برایش در دنیا و آخرت مناسب می‌داند حق انتخاب داد، البته او باقی ماندن در پستش را ترجیح می‌داد، پس در جواب ابوبکر نوشت: من یکی از تیره‌های اسلام هستم و بعد از خدا این تو هستی که این تیر را پرتاب می‌کنی و جمع می‌کنی. پس بین کدام هدف سخت‌تر و ترسناک‌تر و بهتر است و مرا به سوی آن پرتاب کن.^۳ وقتی که عمرو به مدینه بازگشت ابوبکر به او دستور داد که از مدینه خارج شود و اردو بزند تا مردم را همراه او کند. سپس او را با سپاهی روانه شام کرد.^۴

در نبرد یرموک عمرو در رأس جناح راست سپاه بود و مشارکت وی تأثیر زیادی بر پیروزی مسلمانان نهاد. بعد از وفات ابوبکر صدیق، عمرو در شام به کار خود ادامه داد و در حرکت فتح اسلامی در شام مشارکت فعالی داشت. وی در فتح بیسان و طبریه و اجنادین با شرحبیل بن حسنه همکاری نمود.^۵ وی همچنین اقدام به فتح غزه، اللد، یبسی، عمواس، بیت جبرین، یافا، رفح و بیت المقدس کرد. عمرو رضی الله عنه تنها به فتح سرزمین‌های شام اکتفا نکرد، بلکه سرزمین‌های مشهور مصر را نیز فتح کرد، زیرا عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از فراغت از فتح شام به عمرو فرمان داد که با سپاهیان همراه خود به مصر برود. عمرو نیز عازم آنجا شد و به

۱- المعجم الکبیر ۱۸/۵؛ المستدرک ۳/۴۵۵. حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی می‌گوید: صحیح است و سند آن حسن می‌باشد.

۲- الطبقات ۱/۲۶۲؛ جوامع السیره، ابن حزم، ص ۲۴، ۲۹.

۳- إتمام الوفاء بسیره الخلفاء، ص ۵۵.

۴- فتوح الشام، بلاذری، ص ۴۸-۵۱.

۵- تاریخ طبری ۳/۶۰۵؛ الکامل، ابن اثیر ۲/۴۹۸.

عریش رسید و آنجا را فتح کرد. همچنین حرکت فتح شامل نقاط دیگری شد که عبارتند از: فرما، فسطاط، حصن بابلین، عین شمس، فیوم، أشمونین، أحمیم، بشرود، تنیس، دمیاط، تونه، دقهله، اسکندریه و برخی دیگر از سرزمینهای آفریقائی چون برقه، زویله و طرابلس شد.^۱

عمر فاروق رضی الله عنه به شایستگی عمرو رضی الله عنه برای رهبری و امامت گواهی داده و می گوید: شایسته نیست که عمرو بن عاص جز به امیری بر روی زمین راه برود.^۲ وی در زمان عثمان رضی الله عنه از نزدیکان خلیفه و از مشاوران او بود و زمانی که عثمان محاصره شد عمرو بن عاص از مدینه عازم شام شد و گفت: ای مردم مدینه، به خدا هر که در مدینه باشد و عثمان کشته شود خداوند عزوجل او را ذلیل می کند و هر کس توان یاری او را ندارد باید فرار کند. پس عمرو حرکت کرد و پسرانش عبدالله و محمد نیز با وی رفتند و بعد از وی حسان بن ثابت نیز از مدینه خارج شد و بعد از این حوادثی که خدا می خواست روی داد.^۳ وقتی که خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی به عمرو بن عاص رسید، عمرو گفت: خداوند عثمان را رحمت کند و او را بیامرزد. پس سلامه بن زباع جذامی گفت: ای مردم قریش، به خدا میان شما و عربان دری بود که شکسته شد. پس دری دیگر پیدا کنید. عمرو گفت: ما هم همین را می خواهیم. اصلاح در به مته ای نیاز دارد که حق را از ورطه جنگ بیرون آورد و مردم در عدالت همانند باشند. سپس شعری را به تمثیل خواند با این مضمون:

فيا لهف نفسي على مالك وهل يصرف مالك حفظ القدر

أنزع من الحر أودی بهم فأعذرهم أم بقومي سكر

(ای دریغ از مالک، مگر دریغ خوردن موجب تغییر تقدیر می شود. مگر گرما نابودشان کرد که معذورشان دارم یا قوم من دچار مستی بودند).

آنگاه پیاده راه افتاد و می گریست و می گفت: ای دریغ برای عثمان، حیاء و دین از میان رفت. وی همچنان به راه ادامه داد تا به دمشق رسید.^۴

این تصویری درست از عمرو بن عاص است که همگام با شخصیت او و سیر زندگی او و نزدیکی او به عثمان رضی الله عنه است، اما تصویری که او را انسانی سازشکار و طمع ورز و مشتاق به

۱- سیر أعلام النبلاء ۳/۷۰؛ القيادة العسكرية في عهد الرسول، ص ۶۳۴-۹۴۲.

۲- سیر أعلام النبلاء ۳/۷۰.

۳- تاریخ طبری به نقل از: عمرو بن العاص، غضبان، ص ۴۶۴.

۴- همان.

دنیا نشان می‌دهد در روایاتی وارد شده که متروک و ضعیف هستند و واقدی از موسی بن یعقوب ذکر کرده است.^۱

تعدادی از نویسندگان و مؤرخان تحت تأثیر این روایات ضعیف و نادرست قرار گرفته و عمرو را در جایگاهی پست قرار داده‌اند، مانند آنچه که محمود شیت خطاب،^۲ عبدالخالق سید ابو رایبه^۳ و عباس محمود العقاد نوشته‌اند. عقاد اصلاً در این نوشته‌ها خود را فراتر از این می‌داند که به سند آن نگاه کند و خواننده را کوچک می‌شمارد و سیمای معاویه و عمرو بن عاص را چنین نشان می‌دهند که افرادی فرصت طلب و منفعت‌اندیش بوده‌اند. اگر همه منتقدان تاریخ در مورد بطلان روایات مورد استدلال عقاد اتفاق نظر پیدا کنند، این برای عقاد اهمیتی ندارد، زیرا وی بعد از ذکر روایات واهی و ضعیف و غیر قابل استدلال می‌گوید: منتقدان تاریخ هر چه می‌خواهند در مورد صدق این گفتگو و صحت این سخنان و آنچه که نقل آن ثابت شده و سند و نصش ثابت نشده است بگویند، زیرا چیزی که در آن شکی وجود ندارد گرچه همه کتب تاریخی بر ابطال آن اتفاق داشته باشند، این است که اتفاق نظر میان آن دو نفر، توافقی به شکل چانه‌زنی و همکاری برای رسیدن به خلافت و ولایت بوده است و چانه‌زنی و توافق میان آنان بر سر میزان نصیب هر دو بوده است، و اگر چنین نمی‌بود میان آنان توافقی حاصل نمی‌شد.^۴

شخصیت حقیقی عمرو رضی الله عنه این است که وی مرد اصول و مبانی بود و هنگامی که دید نمی‌تواند به عثمان رضی الله عنه کمک کند مدینه را ترک کرد و هنگامی که عثمان کشته شد برای عثمان گریه تلخی کرد. وی در زمان عثمان رضی الله عنه بدون اینکه ولایت داشته باشد وارد مجلس مشورت می‌شد. وی بعد از قتل عثمان نزد معاویه رفت تا با هم برای جنگ با قاتلان عثمان و گرفتن انتقام خلیفه شهید همکاری نمایند.^۵

کشته شدن عثمان برای اینکه همه خشم او را بر مجرمان خونریز به حرکت درآورد کافی بود و لازم بود که مکان دیگری برای گرفتن انتقام از این افرادی انتخاب می‌شد که بر حرم

۱- عمرو بن العاص، غضبان، ص ۴۸۱.

۲- سفراء النبی، محمود شیت خطاب، ص ۵۰۸.

۳- عمرو بن العاص، عبدالخالق سید ابورایبه، ص ۳۱۶.

۴- عمرو بن العاص، عقاد، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۵- عمرو بن العاص، غضبان، ص ۴۸۹-۴۹۰.

رسول خدا جسارت به خرج داده و خلیفه را در انظار مردم به قتل رسانده بودند. چه شگفتی دارد که عمرو به خاطر عثمان به خشم آید؟ اگر کسی در این مورد شک دارد آن کسی است که حول محور روایات مکذوبی می‌گردد که عمرو را چنین نشان می‌دهند که قصد دستیابی به حکومت را داشته است.^۱

سوم: نص موافقت‌نامه حکمیت

«بسم الله الرحمن الرحيم»

- ۱- این آنچه است که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و پیروانشان بر آن توافق کرده‌اند که بر اساس آن به حکم خدا و رسولش راضی شوند.
- ۲- حکم علی بر همه مردم عراق از حاضر و غائب و حکم معاویه بر همه مردم شام از حاضر و غائب است.
- ۳- ما به توافق رسیدیم که به حکم قرآن از آغاز تا پایان پایبند باشیم و آنچه را که زنده کرد زنده می‌داریم و آنچه را که بمیراند می‌میرانیم. ما بر این امر توافق کرده‌ایم و به آن راضی هستیم.
- ۴- علی و طرفدارانش عبدالله بن قیس را به عنوان ناظر و داور خود برگزیده‌اند و معاویه به عمرو بن عاص به عنوان داور و ناظر خود راضی می‌باشد.
- ۵- علی و معاویه از عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص عهد و پیمان خدا و رسولش را گرفته‌اند که قرآن را در این داوری امام خود قرار دهند و از حکم موجود در قرآن به حکمی دیگر عدول نکنند و اگر حکم آن را در قرآن نیافتند به سنت جامع و وحدت آور رسول خدا ﷺ حکم دهند و به عمد در آن اختلاف افکنی نکنند و به خاطر شبهه از حق تجاوز نکنند.
- ۶- عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص از علی و معاویه عهد و پیمان الهی گرفته‌اند که به حکم آن دو که بر اساس قرآن و سنت می‌باشد راضی باشند و حق ندارند آن را باطل نموده و با آن مخالفت کرده و رأیی دیگر را بپذیرند.
- ۷- آن دو به خاطر این داوری جان و مالشان و جان و مال غائبان و حاضرانشان و خانواده و خویشان آنان در امان است اگر از حق عدول نوزند، خواه افراد به آن

- حکم راضی باشند یا نباشند و امت در حکم حقی که آنان بر اساس قرآن می دهند یارشان خواهند بود.
- ۸- اگر یکی از داوران قبل از صدور حکم، وفات یافت گروه متبوع وی می توانند مردی دیگر از اهل عدل و صلاح را به جای او برگزینند و این فرد جایگزین هم ملترزم به همان چیزی می باشد که دوست او - که وفات یافته - به آن ملترزم بود.
- ۹- اگر یکی از امرا در فرصت تعیین شده برای این داوری وفات یافت، گروه متبوع می توانند فردی را که به عدل او راضی هستند به جای او برگزینند.
- ۱۰- نزاع میان دو گروه برطرف شد و صلح برقرار گشت و جنگ خاتمه یافت.
- ۱۱- حکم صادر شده از داوران بر کسانی که در این صلحنامه نام برده شده اند لازم الاجرا است و این شرطی بر دو امیر و دو داور و دو گروه است و خدا نزدیک ترین شاهد است و او به تنهایی به عنوان شاهد کفایت می کند. پس اگر مخالفت ورزیدند و تعدی کردند، امت از حکم آن دو مبرا بوده و عهد و پیمانی ندارند.
- ۱۲- تا پایان مدت تعیین شده، مردم در مورد جان، خانواده و فرزندان و اموال خود در امان هستند و سلاحها بر زمین بوده و راهها امن است و هر کس از دو گروه که حاضر نباشد در حکم حاضر است.
- ۱۳- دو داور می توانند در منزلی متوسط میان اهل عراق و شام فرود آیند.
- ۱۴- کس دیگری همراه آنان نباشد مگر آنکه خود دوست داشته باشند و هر دو به آن راضی باشند.
- ۱۵- مدت حکمیت تا پایان ماه رمضان است. پس اگر داوران مصلحت را در تعجیل داوری دیدند می توان زود آن را به انجام رسانند و اگر تأخیر آن به پایان مدت تعیین شده را به مصلحت دیدند می توانند آن را به تأخیر بیندازند.
- ۱۶- اگر دو داور تا پایان مدت تعیین شده نتوانستند بر اساس قرآن و سنت حکمی بدهند، دو گروه به سر جنگ اول خود بر می گردند.
- ۱۷- در این موضوع بر امت اسلامی لازم است که عهد و میثاق خداوند را اجرا و همه در برابر کسی که در این قضیه قصد الحاد و ظلم و خلاف را داشته باشد یکصدا، متحد شوند.

حسن و حسین فرزندان علی، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، أشعث بن قیس کندی، اشتر بن حارث، سعید بن قیس همدانی، حصین و طفیل فرزندان حارث بن عبدالمطلب، أبوسعید بن ربیعہ انصاری، عبدالله بن خباب بن آرت، سهل بن حنیف، ابوبشر بن عمر انصاری، عوف بن حارث بن عبدالمطلب، یزید بن عبدالله أسلمی، عقبه بن عامر جهنی، رافع بن خدیج انصاری، عمرو بن حمق خزاعی، نعمان بن عجلان انصاری، حجر بن عدی کندی، یزید بن حجیه کندی، مالک بن کعب همدانی، ربیعہ بن شرحبیل، حارث بن مالک، حجر بن یزید، علبه بن حجیه و از مردم شام حبیب بن مسلمه فهری، ابوالأعور سلمی، بسر بن أرتاة قرشی، معاویه بن خدیج کندی، مخارق بن حارث زبیدی، مسلم بن عمرو سکسکی، عبدالرحمان بن خالد بن ولید، حمزه بن مالک، سبیع بن یزید بن أبجر عبسی، مسروق بن جبلة عکی، یسر بن یزید حمیری، عبدالله بن عامر قرشی، عتبه بن أبی سفیان، محمد بن أبی سفیان، محمد بن عمرو بن عاص، عمار بن أحوص کلبی، مسعده بن عمرو عتبی، صباح بن جلهمه حمیری، عبدالرحمان بن ذی کلاع، تمامه بن حوشب و علقمه بن حکم بر مفاد این پیمان نامه شهادت دادند. این عهدنامه روز چهارشنبه ۱۷ صفر سال سی و هفت نوشته شد.^۱

چهارم: ماجرای مشهور حکمیت و بطلان آن از جهات مختلف

در مورد ماجرای حکمیت سخن زیاد گفته شده است و مؤرخان و نویسندگان به عنوان یک حقیقت ثابت شده با آن برخورد کرده‌اند و برخی به تفصیل و برخی به اختصار به آن پرداخته و برخی دیگر آن را شرح کرده‌اند و برخی دیگر درسهایی را از آن استنباط کرده‌اند و عده‌ای دیگر احکامی را بر مضامین آن بنا کرده‌اند. به ندرت کسی را می‌توان یافت که به بحث و بررسی و تحقیق در مورد آن نپرداخته باشد. ابن العربی به خوبی به رد آن پرداخته است، لکن این رد وی زیاد مفصل نیست. این امر بر قدرت وی در نقد نصوص دلالت دارد، زیرا همه متون ماجرای حکمیت در مقابل معیارهای نقد علمی دوام نمی‌آورند و بلکه از جهات مختلف باطل می‌باشند.^۲

۱- نک: الوثائق السياسية، ص ۵۳۷-۵۳۸؛ الأخبار الطوال، دینوری، ص ۱۹۶-۱۹۹؛ أنساب الأشراف/۱؛ ۳۸۲؛

تاریخ طبری ۵/۶۶۵-۶۶۶؛ البداية والنهاية/۷؛ ۲۷۶-۲۷۷.

۲- مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۴۰۴.

۱- همه طرق روایت آن ضعیف است

قوی‌ترین طریقی که روایت در آن نقل شده است توسط عبدالرزاق و طبری روایت شده است که رجال آن ثقه بوده و به صورت مرسل از زهری روایت شده است. زهری می‌گوید: مردم شام مصحف‌های خود را گشودند و مردم را به مفاد آن خواندند. مردم عراق ترسیدند و کار را به داوران سپردند. مردم عراق ابوموسی اشعری و مردم شام عمرو بن عاص را برگزیدند و چون کار بر عهده‌ی داوران گذاشته شد مردم پراکنده شدند. آن دو شرط کردند که به هر چه را قرآن معین کرده بدان عمل کنند و خلاف آن انجام ندهند و در دومه الجندل با هم بنشینند و در غیر این صورت سال آینده در اذرح اجتماع نمایند. وقتی که علی علیه السلام برگشت حروریان مخالفت کردند و قیام کردند و این نخستین مرحله ظهور این فرقه بود که با علی اعلام جنگ کردند و معترض شدند که چرا بنی آدم را در کار خدای عزوجل حکمیت داده است و گفتند که حکمیت خاص خداست و جنگ کردند. وقتی که حکمان در اذرح فراهم آمدند مغیره بن شعبه نیز جزو جمع حاضران بود. حکمان نزد عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن زبیر فرستادند که با مردم بسیاری بیایند. معاویه نیز با مردم شام بیامد، اما علی و مردم عراق از آمدن دریغ کردند. مغیره بن شعبه به تنی چند از مردم صاحب رأی قریش گفت: به نظر شما کسی می‌تواند به طریقی دریابد که دو حکم به اتفاق رسیده اند یا دچار اختلاف شده اند؟ گفتند: فکر نمی‌کنیم کسی این را بداند. مغیره گفت: به خدا قسم فکر می‌کنم اگر به خلوت با آنان سخن بگویم این را خواهم فهمید. آنگاه پیش عمرو بن عاص رفت و گفت: ای ابو عبدالله، به این سوال من پاسخ بده که رأی تو درباره ما گروه کناره گرفتگان چیست که ما در کار جنگ که برای شما روشن بوده به تردید افتادیم و چنان دیدیم که تأمل کنیم و به جای باشیم تا اینکه امت فراهم آمده و متحد شوند... گفت: به نظر من شما گروه کناره گرفتگان پشت سر نیکان بوده‌اید و پیش روی بدکاران. مغیره بیش در این باره از او چیزی نپرسید و پیش ابوموسی رفت و سخنانی را که با عمرو گفته بود با او نیز گفت. ابوموسی گفت: به نظر من رأی شما از دیگران روشن تر بوده و ذخیره مسلمانان بودید. مغیره بیش از این چیزی از او نپرسید و رفت و آن گروه صاحب رأی قریشی را که با آنان چنان گفته بود بدید و گفت: این دو نفر بر یک چیز اتفاق نمی‌کنند. وقتی که حکمان نزد هم اجتماع کردند و سخن گفتند، عمرو بن عاص گفت: ای ابوموسی، به نظر من نخستین

چیزی که در مورد آن یک فیصله حق داشته باشیم این است که به انسان های وفادار، وفادار بمانیم و با انسان های پیمان شکن بر اساس پیمان شکنی آنان رفتار کنیم. ابوموسی گفت: چگونه؟ عمرو بن عاص گفت: مگر نمی دانی که معاویه و مردم شام سر وعده ای که با آنان نهاده بودیم آمده اند؟ ابوموسی گفت: آری. عمرو گفت: این را بنویس. ابوموسی هم آن را نوشت. عمرو گفت: ای ابوموسی، اگر می توانی یکی را نام ببری که کار این امت را بر عهده بگیرد نام ببر که اگر پیروی تو ممکن باشد در این صورت بر من لازم باشد که از تو پیروی کنم و گرنه بر تو لازم باشد که از من پیروی کنی. ابوموسی گفت: من عبدالله بن عمر را نام می برم. عمرو بن عاص گفت: عبدالله بن عمر از این جنگ کناره گرفت. سپس عمرو گفت: من معاویه بن ابی سفیان را نام می برم. راوی می گوید: آن دو همچنان در مجلس خود بودند تا اینکه یکدیگر را بد و بیراه گفتند و آنگاه میان مردم آمدند و ابوموسی گفت: من مثال عمرو را چون کسانی یافتم که خدای متعال در مورد آنان می فرماید:

﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا ﴿١٧٥﴾﴾ الأعراف: ۱۷۵

«ای پیغمبر- برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او (علم و آگاهی از) آیات خود را دادیم (و او را از احکام کتاب آسمانی پیغمبر روزگار خود مطلع ساختیم) اما او از (دستور) آنها بیرون رفت - و بدانها توجه نکرد-». وقتی که ابوموسی ساکت شد عمرو سخن آغاز کرد و گفت: ای مردم، من مثال ابوموسی را مانند کسی یافتم که خداوند در مورد آنان می فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّوَابَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا ﴿٥﴾﴾ الجمعة: ۵

«کسانی که تورات بدیشان واگذار گردید، ولی بدان عمل نکردند و حق آن را ادا ننمودند، به درازگوشی می مانند که کتابهایی را برمی دارد- ولی از محتوای آنها خبر ندارد-». آنگاه هر دو نفر مثلی را که برای یار خود گفته بود به ولایات نوشتند.^۱

زهری خود این رویداد را مشاهده نکرده است و به همین دلیل این روایت وی مرسل است و مراسیل او به تأیید علما پوچ و بیهوده و غیر قابل استناد و استدلال می باشد.^۲

طریق دیگر روایت این ماجرا، روایتی است که ابن عساکر با ذکر سند از زهری نقل کرده که مرسل است و در سند آن ابوبکر بن ابی سبره وجود دارد که امام احمد در مورد

۱- المصنف ۵/۴۶۳؛ مرویات تاریخ الطبری، ص ۴۰۶.

۲- المراسیل، ابوحاتم، ص ۳؛ الجرح و التعديل ۱/۲۴۶.

وی می گوید: او جعل حدیث می کرد.^۱ همچنین در سند آن واقعی وجود دارد که متروک است^۲ و نص آن به قرار زیر است: مردم شام مصحف‌ها را بلند کردند و گفتند: شما را به کتاب خدا و حکم بر اساس آن دعوت می کنیم. این دعوت نیرنگ و دسیسه‌ای از جانب عمرو بن عاص بود. پس آنان با هم صلح کردند و عهد نامه‌ای میان خود نوشتند که طبق آن ملتزم شدند سر سال در اذرح حضور به هم رسانند و دو داور تعیین کردند تا موضوع را مورد بررسی قرار دهند و دو طرف ملزم به تبعیت از حکم آن دو شدند. علی ابوموسی را و معاویه عمرو بن عاص را داور خود کرد و سپس مردم پراکنده شدند و رفتند و علی توأم با اختلاف و ناسازگاری و خیانت- یارانش- به کوفه برگشت و یارانش با وی اختلاف نظر یافتند و خوارج که از یاران وی بودند بر او خروج کردند و قبول حکمیت توسط او را مورد نکوهش قرار دادند و گفتند: فقط خداوند حق حکم دارد، اما معاویه توأم با الفت و اتحاد با یارانش و در صلح و صفا به شام برگشت. بعد از رسیدن موعد، داوران در شعبان سال سی و هشت هجری با هم جلسه کردند و مردم هم گرد آنان تجمع کردند. آن دو با هم مخفیانه بر چیزی اتفاق کرده بودند، اما عمرو بن عاص آمد و آشکارا با آن مخالفت کرد. پس ابوموسی آمد و سخن راند و علی و معاویه را خلع نمود و علی را خلع نمود و معاویه را ابقا نمود. پس داوران و کسانی که گرد آنان جمع شده بودند متفرق شدند و مردم شام در ذی القعدة سال ۳۸هـ با معاویه بیعت کردند.^۳

اما روایاتی که از طریق ابومخنف ذکر شده‌اند، همه معلول هستند، زیرا وی ابومخنف لوط بن یحیی است که در روایت فردی ضعیف و غیر ثقة است^۴ و فردی اخباری و تالف- از اصطلاحات جرح و تعدیل- و یک رافضی افراطی است. هم چنین ابن سعد در مورد وی می گوید: وی- در روایت- فردی ضعیف است.^۵ بخاری و ابوحاتم می گویند: یحیی قطان او

۱- تهذیب التهذیب ۲۷/۱۲؛ مرویات تاریخ الطبری، ص ۴۰۶.

۲- مرویات تاریخ الطبری، ص ۴۰۶.

۳- تاریخ دمشق ۱۶/۵۳.

۴- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۲۲۳.

۵- مرویات ابی مخنف، ص ۴۰۷.

را ضعیف می‌داند.^۱ عثمان دارمی می‌گوید: او ضعیف است.^۲ نسائی می‌گوید: او ضعیف است.^۳

این بود طرق و راه‌های روایت ماجرای مشهور حکمیت و مناظره ادعا شده میان ابوموسی و عمرو بن عاص؛ آیا مثل چنین چیزی قابل استدلال می‌باشد؟! یا اینکه می‌توان در مورد تاریخ صحابه بزرگوار و دوران خلفای راشدین که عصر الگو و نمونه می‌باشد بر چنین چیزهایی تکیه کرد؟ اگر جز اضطراباتی در متون این روایات نقصی دیگر بر آنها وارد نبود همین برای ضعیف بودن آنها کفایت می‌کرد. پس اگر ضعف سند هم به این مورد اضافه شود چه وضعیتی خواهد داشت؟!^۴

۲- اهمیت این ماجرا از لحاظ اعتقادی و تشریح. با این وجود این ماجرا با سندی صحیح برای ما روایت نشده است و محال است که با وجود اهمیت این ماجرا و شدت نیاز به آن، بر اهمال آن اتفاق نظر پیدا کنند.

۳- روایتی وارد شده که همه روایات پیشین را باطل می‌کند. این روایت را بخاری به صورت مختصر و با سندی که راویان آن ثقه هستند ذکر کرده است، اما ابن عساکر آن را به شکل معلول ذکر نموده است. روایت این است: از حصین بن منذر روایت است که معاویه او را نزد عمرو بن عاص فرستاد و به او گفت: از عمرو خبرهایی به من رسیده که خوشایند من نیست، نزد او برو و سوال کن که عمرو و ابوموسی در مورد چیزی که برای آن اجتماع کردند چکار کردند؟ عمرو گفت: مردم چیزهایی گفته‌اند و چیزهایی می‌گویند، اما به خدا قسم چنین نیست، بلکه وقتی که من و ابوموسی با هم جلسه تشکیل دادیم به ابوموسی گفتم: در مورد این موضوع چه نظری داری؟ گفت: نظر من این است که از میان کسانی که رسول خدا ﷺ در حین وفات از آنان راضی بود کسی را خلیفه کنیم. عمرو می‌گوید: من هم گفتم: من و معاویه را در این بین در چه جایی قرار می‌دهی؟ ابوموسی گفت: اگر آن فرد از شما طلب کمک کرد شما کمک‌دهنده خواهید بود و اگر از شما بی‌نیاز بود پس خدا در امر خویش احتیاجی به شما ندارد.^۵ ابوموسی روایت کرده که

۱- التاريخ الكبير ۴/۲۶۷؛ الجرح و التعديل ۹/۱۳۸.

۲- التاريخ، دارمی، ص ۲۳۸؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۲۲۳.

۳- الضعفاء والمتروكون، ص ۲۵۳.

۴- مرویات أبي مخنف، ص ۴۰۸.

۵- التاريخ الكبير ۵/۳۹۸.

عمر و فردی پرهیزگار بود و او خویش را محاسبه می نمود و ذکر کرده که او به بیان سیره ابوبکر و عمر پرداخته و او را از بدعت بعد از آن دو بر حذر داشته است. ابوموسی می گوید: عمرو بن عاص به من گفت: به خدا سوگند اینکه ابوبکر و عمر این مال را باقی گذاشتند و با وجود اینکه برایشان حلال بود از آن استفاده نمودند دلیل بر خطا و اشتباه و کوتاه فکری آنان نیست بلکه سوگند به خدا که آنان زیانکار و خطاکار و کوتاه فکر نبودند بلکه این گمان و سستی از جانب ما به وجود آمده است.^۱

۴- معاویه به فضل علی و مستحق بودن او نسبت به خود در مورد خلافت

اقرار داشت. و به همین دلیل، در مورد خلافت با او منازعه نکرد و در زمانی که علی زنده بود خلافت را برای خود درخواست نکرد. یحیی بن سلیمان جعفری با سندی جید^۲ از ابو مسلم خولانی روایت کرده که به معاویه گفت: تو بر سر خلافت با علی منازعه داری یا اینکه مثل او هستی؟ معاویه گفت: خیر، من می دانم که علی در مورد خلافت مستحق تر از من است، اما آیا نمی دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است و من پسر عمو و ولی دم او هستم و خون او را مطالبه می کنم؟ پس نزد علی بروید و به او بگویید: قاتلان عثمان را به ما تسلیم کند تا من هم تسلیم او شوم. پس آنان نزد علی رفتند و در این مورد با وی صحبت کردند، اما علی آنان را تسلیم نکرد.^۳ اصل منازعه معاویه و علی علیه السلام بر سر همین موضوع بود، پس حکمیت برای حل این قضیه مورد اختلاف بود نه انتخاب یا عزل خلیفه.^۴

ابن حزم در این باره می گوید: علی به این دلیل با معاویه جنگید که معاویه از تنفیذ دستورات علی در سرزمین شام امتناع کرد و علی خلیفه مسلمانان بود و اطاعت از علی واجب بود. معاویه هرگز فضل و برتری علی بر خود و استحقاق وی برای بدست گرفتن خلافت را مورد انکار قرار نداد، بلکه اجتهادش او را به این نتیجه رساند که قصاص از قاتلان عثمان باید مقدم بر بیعت با علی شود و خود را به دلیل سن و سالش و نیز توانش بر طلب آن به نسبت فرزندان عثمان و حکم بن ابی العاص مستحق تر برای مطالبه خون عثمان و صحبت

۱- العواصم من القواصم، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۲- فتح الباری ۱۳/۸۶.

۳- سیر أعلام النبلاء ۳/۱۴۰.

۴- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۴۰۹.

کردن در مورد آن می‌دانست. وی گرچه در این دیدگاه درست می‌گفت، اما در اینکه باید قصاص مقدم بر بیعت شود سخن و اجتهادش خطا بود.^۱

فهم اختلاف موجود در صفین به این شکل - که در واقع تصویر حقیقی آن است - بیانگر میزان خطای روایات سابق در حکمیت در به تصویر کشیدن تصمیم داوران است. این دو داور به آنان اختیار داده شده بود که در رابطه با اختلاف میان علی و معاویه حکم کنند و اختلاف موجود میان آنان بر سر خلافت و این امر نبود که چه کسی برای بدست گرفتن آن استحقاق دارد، بلکه در مورد اجرای قصاص بر قاتلان عثمان بود و این قضیه ربطی به بحث خلافت ندارد. پس اگر داوران این موضوع اساسی را یعنی چیزی که از آنان خواسته شده بود تا در مورد آن حکم دهند، به کنار نهاده باشند و چنان که روایات شایع شده ادعا می‌کنند در مورد خلافت تصمیم گرفته باشند، این بدین معناست که آن دو وارد موضوع نزاع نشده و به موضوع دعوا احاطه نداشته‌اند، که البته این جدا بعید است.^۲

۵- امام باید عادل و عالم بوده و از دیدگاهی صائب برای اداره مردم و تأمین

مصالح جامعه برخوردار باشد و از قریش باشد^۳

این شرایط در علی بن ابی طالب علیه السلام وجود داشت، اما آیا بیعت با او منعقد شد یا خیر؟ آری، منعقد شده بود - که شکی در آن نیست - و اهل حل و عقد مهاجر و انصار با او بیعت کردند و مخالفان علی به این موضوع اقرار دارند. نیز قول سابق معاویه بر این امر دلالت دارد، یعنی بیانگر این است که امام اگر دارای صفات امامت باشد و کسانی که بر امامت با او بیعت کرده باشند بخواهند او را خلع نمایند به اتفاق علما نمی‌توانند این کار را انجام دهند، زیرا عقد بیعت، عقدی لازم است و بدون وجود سبب مقتضی خلع او، نمی‌توان او را خلع کرد و امامت سامان نخواهد یافت و غرض و هدف مورد نظر از خود را برآورده نخواهد ساخت مگر اینکه لازم بودن آن قطعی و یقینی باشد و اگر رعایا در خلع امام مردم به شکل ترجیح و اختیار مختار باشند اطاعتی از جانب مردم برای امام برقرار نمی‌شود و قدرت و توان او استمرار نمی‌یابد و تصور معنایی برای منصب امامت صحیح نیست.^۴

۱- الفصل فی الملل و النحل ۴/۱۶۰.

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ۲/۲۲۵.

۳- الأحكام السلطانية، ماوردی؛ الأحكام السلطانية، ابویعلی، ص ۲۰؛ غیث الأمم، ص ۷۹ به بعد.

۴- غیث الأمم، ص ۱۲۸؛ مرویات ابی مخنف، ص ۴۱۰.

پس واقعیت خلاف آنچه است که این روایات بیان می‌کنند و چنین نیست که هر کس از امام خود راضی نبود او را خلع کند. بنابراین عقد امامت را فقط اهل حل و عقد، یعنی کسانی که آن را جاری ساخته‌اند می‌توانند باطل کنند، البته مشروط بر اینکه شرایط امامت دچار اخلال شده باشد. اما آیا علی بن ابی طالب علیه السلام چنین کاری انجام داد- که محل شرایط امامت او باشد- و آیا اهل حل و عقد بر عزل وی که خلیفه‌ای راشد بود، اتفاق نظر داشتند تا بتوان گفت که عمرو و ابوموسی رضی الله عنهما بر آن توافق کردند؟ هیچ وقت از علی علیه السلام چیزی مشاهده نشد که ناقض بیعت او باشد و جز عدل و تلاش و نیکی و تقوا و خیر از او مشاهده نشد.^۱

۶- حکمیت در زمانی روی داد که روزگار فتنه بود و مسلمانان با وجود داشتن خلیفه، روزگار مضطرب و پر آشوبی را می‌گذراندند، پس چگونه ممکن است که با وجود عزل خلیفه اوضاع آنان سر و سامان یابد. شکی نیست که اوضاع بدتر می‌شد و صحابه بزرگوار ماهرتر و عاقل تر از این بودند که دست به چنین کاری بزنند. از اینرو این رأی بر اساس عقل و دلایل نقلی باطل می‌باشد.

۷- عمر بن خطاب رضی الله عنه خلافت را در اهل شورا محصور کرد

این گروه شش نفر بودند و مهاجر و انصار هم به این راضی بودند. این موضوع اعلام این امر است که مادام که یکی از این شش نفر زنده باشد، کسی غیر از آنان نمی‌تواند خلیفه شود و در زمان حکمیت جز سعد بن ابی وقاص کسی زنده نبود و سعد هم از جنگ کناره گرفته و از ولایت بیزار بود و علی بن ابی طالب که خلافت را بدست داشت بعد از عثمان برترین آن شش نفر بود. پس چگونه ممکن بود که با واگذاری خلافت به دیگری تخطی ورزد.^۲

۸- روایات بیانگر این هستند که بعد از حکمیت، مردم شام با معاویه بیعت

کردند

سوال این است که مردم شام با چه مجوزی با معاویه بیعت کردند؟ اگر به خاطر حکمیت باشد می‌دانیم که داوران با هم به توافق نرسیدند و توجیهی غیر از این وجود نداشت تا به آنان منسوب شود. ابن عساکر با سندی که راویان آن ثقة هستند از سعید بن عبدالعزیز

۱- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل ۴/ ۲۳۸.

۲- مرویات ابی مخنف، ص ۴۱۱.

تنوخی^۱ داناترین مردم به به وضعیت شام^۲ روایت کرده که گفت: علی را در عراق امیر مؤمنان می خواندند و در شام معاویه را امیر می خواندند، اما هنگامی که علی کشته شد، معاویه را در شام امیر مؤمنان می خواندند.^۳ این نص بیانگر این امر است که بعد از کشته شدن علی بود که با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد. طبری نیز به این قائل است و در آخر حوادث سال چهارم می گوید: در این سال در ایلای با معاویه به عنوان خلیفه بیعت شد.^۴ ابن کثیر در تعلیقی بر این قول می گوید: یعنی وقتی که علی کشته شد مردم شام با معاویه به عنوان خلیفه و امیر مؤمنان بیعت کردند، زیرا آنان معتقد بودند که معاویه دیگر منازعی ندارد.^۵ مردم شام می دانستند که معاویه جهت گرفتن خلافت هم کفو علی نیست و جایز نیست که با وجود امکان خلیفه شدن علی، معاویه خلیفه شود، زیرا فضل و سابقه و دانایی و دینداری و شجاعت و سائر فضائل علی، به مانند فضل ابوبکر و عمر و عثمان و دیگران در نزد آنان امری معروف و آشکار بود.^۶ همچنین نصوص از اینکه با وجود یک خلیفه با خلیفه ای دیگر بیعت شود منع می کنند، چه مسلم از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: اگر با دو خلیفه بیعت شد دیگر را بکشید.^۷ نصوص دیگری با این مفهوم زیاد هستند^۸ و محال است که صحابه بر مخالفت با آن اتفاق نظر یابند.^۹

۹- بخاری از ابن عمر روایت کرده که گفت: نزد حفصه رفتم و گفتم: وضعیت چنین است که می بینی و برای من چیزی قرار داده نشده است. حفصه گفت: نزد آنان برو زیرا آنان منتظر تو هستند و می ترسم که اگر نزد آنان نروی این امر باعث شود که اختلاف و تفرقه در میان مردم ایجاد شود. حفصه دست از او برداشت تا اینکه عبدالله بن عمر رفت. وقتی که مردم پراکنده شدند معاویه برای مردم سخن راند و گفت: هر کس می خواهد در این مورد سخنی بگوید خود را نشان دهد، زیرا ما از او و حتی پدرش نسبت به این مسأله حق بیشتری

۱- وی فردی ثقه و امام بود، التقریب.

۲- تهذیب التهذیب ۴/۶۰.

۳- تاریخ طبری ۶/۷۶.

۴- همان.

۵- البداية و النهایة ۸/۱۶.

۶- الفتاوی ۳۵/۷۳.

۷- صحیح مسلم ۳/۱۴۸۰.

۸- سنن البیهقی ۸/۱۴۴.

۹- مرویات ابی مخنف، ص ۴۱۲.

داریم. حبیب بن مسلمه به عبدالله بن عمر گفت: آیا جواب او را نمی‌دهی؟ عبدالله می‌گوید: داستانم را که جلوی زانویم گرفته بودم باز کردم و خواستم بگویم کسی که به خاطر اسلام با تو و پدرت جنگید در این مورد بیشتر از تو لیاقت دارد، اما از این ترسیدم که مبدا سخنی را بر زبان بیاورم که موجب تفرقه میان مردم و خونریزی شود و چیزی غیر از آن از من نقل شود. پس آنچه را که خداوند در بهشت گرد آورده است به یاد آوردم و ساکت شدم. حبیب گفت: خود را حفظ کردی و از گناه دور شدی.^۱

ممکن است از این حدیث چنین فهمیده شود که وی در مورد خلافت با معاویه بیعت کرده است، اما در این حدیث تصریحی به این موضوع وجود ندارد. برخی از علما می‌گویند: این حدیث در مورد جلسه‌ای بوده است که در آن حسن بن علی و معاویه رضی الله عنهما با هم صلح کردند.

ابن جوزی می‌گوید: این خطبه در زمان معاویه روی داد بدانگاه که می‌خواست پسرش یزید را ولی عهد خود نماید، اما ابن حجر معتقد است که در مورد حکمیت بوده است.^۲ دلالت نص بر دو قول اول قوی‌تر است، زیرا اینکه عبدالله بن عمر گفت: «اما از این ترسیدم که مبدا سخنی را بر زبان بیاورم که موجب تفرقه میان مردم و خونریزی شود» دلیل اتفاق نظر مسلمانان در مورد معاویه است، و روزگار روی دادن حکمیت، روزگار تفرقه و اختلاف مردم بود، نه روزگار اتحاد و ائتلاف.^۳

۱۰- حقیقت ماجرای حکمیت

اختلافی که داوران معتقد بودند که باید تصمیم‌گیری در مورد آن به امت و اهل شورا عودت داده شود، در واقع اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما در مورد قاتلان عثمان رضی الله عنه بود و معاویه ادعای خلافت را نداشت و چنان که قبلاً هم بیان شد منکر حق علی در خلافت نبود و امتناع وی از بیعت با علی و اجرای دستورات او در شام به این دلیل بود که معاویه با بهره‌گیری از اطاعت مردم از او و بعد از اینکه قریب بیست سال بر آن ولایت داشت در واقع و در حقیقت و به صورت عملی - و نه بر اساس حکم قانون - بر آن غلبه داشت.^۴ ابن دحیه

۱- صحیح البخاری ۵/۴۸.

۲- فتح الباری ۷/۴۶۶.

۳- مرویات اَبی مخنف.

۴- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة ۲/۱۳۴.

کلبی می گوید: قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب مناقب الأئمة می گوید: عمرو و ابوموسی هیچ وقت در مورد خلع علی بن ابی طالب با هم توافق نکردند و حتی اگر آن دو در مورد خلع علی به توافق می رسیدند علی خلع نمی شد تا اینکه دلیلی از قرآن یا سنت یا یکی از آن دو که مورد اجماع و اتفاق است بر آن دلالت می کرد بر اساس آنچه که در موافقت خود شرط کرده بودند یا تا اینکه چیزی را از قرآن و سنت بیان می کردند که موجب خلع او باشد و نص نامه علی علیه السلام بر حکمین شرط کرده بود که بر اساس قرآن از ابتدا تا انتهای آن حکم بدهند و از آن تجاوز نکرده و از آن دور نشوند و به هوی و هوس و نیرنگ متمایل نشوند و از آن دو سخت ترین عهد و پیمانها را گرفت و اگر آن دو از حکم کتاب خدا در گذرند حق دادن حکم ندارند، قرآن و سنت امامت علی را ثابت می کنند و عمرو و ابوموسی علی را بزرگ و قابل ستایش می دانستند و بر صداقت و عدالت و امامت و سابقه او در دین و جهاد بزرگ وی با مشرکان و نزدیکی وی به رسول خدا ﷺ و برتری او در علم و شناخت احکام و بردباری زیاد و شایستگی و استحقاق او برای امامت و کفایت او برای بر دوش گذاشتن سخیهای کار خلافت اقرار داشتند.^۱

۱۱- محل برپایی جلسه داوران

زمان تعیین شده برای برگزاری جلسه داوری، چنان که در نص پیمان نامه آمده است، رمضان سال ۳۷ هجری بود، البته اگر موانعی نباشد. مکان تعیین شده برای آن بر اساس روایات موثق، محلی در وسط عراق و شام، یعنی در دومة الجندل^۲ بود. اما در روایات دیگری که از درجه ثقه کمتری برخوردارند أذرح^۳ نام برده شده است. شاید نزدیکی دو مکان به هم در اختلاف روایات تأثیر نهاده باشد، زیرا خلیفه بن خیاط^۴ می گوید: گویند در أذرح روی داد که به دومة الجندل نزدیک است. این جلسه بدون اینکه مانعی در کار باشد در موعد مقرر برگزار شد.^۵

مکانی که در آن داوران جلسه گذاشتند در دومة الجندل بود و این بر خلاف دیدگاهی است که یاقوت حموی به آن یقین یافته است و می گوید که در أذرح روی داده است.

۱- أعلام النصر المبين في المفاضلة بين أهل صفين، ص ۱۷۷.

۲- در غرب شهر خوف در شمال جزيرة العرب.

۳- شهری در اطراف شام از توابع شراط در ناحیه بلقاء.

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۵- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۲۶۷.

یاقوت در این باره به برخی از روایات استناد دارد که آنها را بیان نکرده است. نیز به برخی از اشعار خصوصاً شعر ذی الرمه^۱ در مدح بلال بن اُبی برده^۲ استدلال دارد که می گوید:

أبوک تلافی الدین والناس بعدما تشاءوا وبيت الدین منقلع الکسر

فشد إصار الدین أيام أذرح ورد حروباً قد لقحن إلى عقر^۳

«وقتی که خانه دین داشت خراب و نابود می شد پدرت به داد مردم رسید و در روز اجتماع در اذرح رشته های دین را محکم کرد و با این کار جنگهای را مانع شد که در درون افراد ریشه کرده بودند»

۱۲- آیا سعد بن اُبی وقاص در جلسه داوران حضور یافت؟

دو داور در موعد مقرر با هم جلسه گذاشتند و همراه هر کدام از آنان چند صد نفر حضور داشت که نمایانگر دو گروه بودند، یکی گروه عراق و دیگری گروه شام. دو داور از برخی از بزرگان و فضیلتی قریش خواستند که در جلسه آنان حضور داشته باشند تا با آنان مشورت کنند و از رأیشان استفاده کنند، اما آن دسته از بزرگان صحابه که از همان آغاز جنگ از آن کناره گرفته بودند در این جلسه حضور نداشتند که برترین آنان، سعد بن اُبی وقاص بود. او در این ماجرا شرکت نکرد و قصد آن را نداشت و اراده شرکت در آن را هم نکرد.^۴ از عامر بن سعد روایت است که برادرش عمر بن سعد نزد پدرش سعد رفت که در خارج از مدینه و در میان گوسفندان خود بود. وقتی که به نزد وی رسید به او گفت: پدر جان، آیا راضی هستی که یک عرب بدوی بوده و در میان گوسفندان باشی و در گوشه ای دیگر مردم بر سر خلافت با هم منازعه داشته باشند؟ سعد بر سینه عمر زد و به او گفت: ساکت باش، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خداوند بنده پرهیزگار و پاک و متواضع - و گوشه گیر - را دوست دارد.^۵

۱- غیلان بن عقبه که در سال ۱۱۷ هـ وفات یافت. سیر أعلام النبلاء/۵/۲۶۷.

۲- عامر بن اُبوموسی اشعری. تهذیب تاریخ دمشق/۳/۳۲۱.

۳- دیوان ذی الرمه، ص ۳۶۱-۳۶۲ به نقل از خلافت علی، ص ۲۷۳.

۴- خلافت علی بن اُبی طالب، ص ۲۷۲.

۵- المسند/۱/۱۶۸. أحمد شاکر می گوید: سند آن صحیح است ۲۶/۳؛ خلافت علی بن اُبی طالب، سلمی، ص ۱۰۷.

پنجم: آیا می‌توان از الگوی ماجرای حکمیت برای پایان دادن به منازعات دولتهای اسلامی بهره برد؟

می‌توان از ماجرای حکمیت برای از بین بردن منازعات میان دولتهای اسلامی بهره برد، بدین صورت که همه رهبران سرزمین‌های اسلامی و در ورای آنان، امت اسلامی که بر آن حکومت می‌کنند فشار جدی و صادقانه بر طرفین درگیر بیاورند تا جنگ میان خود را متوقف سازند و به حکمیت شرعی در اسلام روی بیاورند و هر دو طرف نماینده‌ای از جانب خود بفرستند تا به اختلاف موجود پایان دهند. این امر در پرتو موارد زیر صورت می‌گیرد:

۱. مشخص کردن صلاحیت‌های داوران در صدور احکامی که جهت حل مشکلاتی که سبب این نزاع می‌باشند، لازم هستند و چاره‌ای از آنها وجود ندارد.

۲. منابع قانونگذاری اسلامی به عنوان یگانه منبع برای صدور آن احکام و راه‌حلهایی قرار داده شوند که موجب پایان دادن به منازعات می‌شوند.

۳. گرفتن تعهد از طرفین نزاع و گرفتن تعهد از رهبران سرزمین‌های اسلامی در مورد اینکه احکام و راه‌حل‌های مشروعی را که داوران جهت پایان دادن نزاع صادر می‌کنند قبول نمایند، مشروط بر اینکه اجرای این احکام و راه‌حلها بر اساس حکم اسلام واجب بوده و خروج بر آنها یا رضایت به آن خروج، شرعاً گناه در پی داشته باشد.

۴. اگر داوران احکام و راه‌حلهای مورد توافق خود را صادر کردند و طرفین نزاع آن را پذیرفتند امر پایان یافته و مؤمنان از جنگ بی‌نیاز می‌شوند.

۵. اگر یکی از طرفین یا هر دو پذیرش حکم داوران را رد کردند، طرفی که حکم را رد کرده است طغیانگر به حساب می‌آید، خواه عدم پذیرش از هر دو طرف بوده باشد یا از یکی از آنان؛ و بر نیروهای اسلامی مستقر در نقاط دیگر شرعاً واجب است که مطیع دستورات نظامی داوران قرار دهند تا برای پایان دادن به نزاع از زور استفاده نمایند، البته به نحوی که این دخالت نظامی ضررها و خطراتی بیشتر از نزاع موجود نداشته باشد.

۶. به اتفاق یکی از صلاحیت‌های حکمین این است که احکامی را صادر کنند که در مورد نحوه حرکت نیروهای مسلح در دیگر سرزمین‌های اسلامی جهت حل نزاع موجود و در پرتو مواردی است که قبلاً ذکر شد.^۱

شاید استفاده از این روش برای حل منازعات میان سرزمین‌های اسلامی، ضامن این باشد که راه را بر دخالت نیروهای بیگانه در منازعات مسلمانان به بهانه اینکه یکی از طرفهای درگیر او را به این دخالت فراخوانده است، ببندد و بدین طریق فرصت را برای دسیسه‌چینی علیه مسلمانان غنیمت شمارد و برای بالابردن این منازعات تلاش نماید و راه حل‌های را ارائه دهد که فقط به مذاق خودش خوش باشد و فقط مصلحت خودش در آن باشد و مسلمانان بعداً از آثار آن راه حل چنان رنج ببرند که از فتنه موجود میان خود به آن اندازه در رنج نبودند. پس این رنج بردن برای او اهمیتی ندارد و حتی این رنج بردن مسلمانان از جمله تلاشهایی است که به خاطر ایجاد آنها این راه حل ناگوار را ارائه داده است. گفتیم شاید استفاده از الگوی حکمیت به صورتی که قبلاً بیان شد راه بر آن نیروهای خارجی ببندد که در صفوف مسلمانان به دنبال فساد هستند. این صفت الزامی شرعی برای حل منازعات از طریق حکمیت - که بیان شد - مستند به اجماع صحابه می‌باشد، زیرا همه صحابه در زمان اختلاف موجود میان علی و معاویه اعتقاد داشتند که باید برای حل این منازعه از حکمیت استفاده شود و قبول این راه حل، مورد اتفاق صحابه همراه علی و صحابه همراه معاویه و آن دسته از صحابه چون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و عده‌ای دیگر بود که از فتنه کناره گرفته بودند.^۱

ششم: موضع اهل سنت در قبال این جنگها

موضع اهل سنت و جماعت در قبال جنگهای میان صحابه، عدم سخن گفتن در مورد آن مشاجرات است مگر به صورتی که در شأن صحابه باشد، زیرا غور و فرو رفتن در آن، ایجاد دشمنی و کینه و بغض نسبت به یکی از دو طرف می‌شود و می‌گویند: بر هر مسلمانی واجب است همه را دوست داشته و از آنان راضی و خشنود باشد و بر آنان رحمت بفرستد و به فضائل و سوابق آنان اقرار داشته باشد و مناقب آنان را منتشر گرداند و چنین اعتقاد داشته باشد که این جنگ که از آنان سر زده است از روی اجتهاد بوده است و همه در اجتهاد خود به صواب یا به خطا رفته باشند ثواب و پاداش دارند، با این تفاوت که کسی که به صواب رفته است دو برابر کسی که به خطا رفته است ثواب می‌برد و قاتل و مقتول صحابه در این جنگها در بهشت هستند. اهل سنت جایز ندانسته‌اند که در مورد مشاجرات آنان غور و

تفصیل نگری شود. قبل از اینکه به بخشی از اقوال اهل سنت در مورد موضع آنان نسبت به مشاجرات میان صحابه اشاره نمایم، نصوصی را بیان می‌کنم که به حوادث میان صحابه و صفات آنان در این جنگها اشاره دارند می‌پردازم. این نصوص عبارتند از:^۱

۱- خدای متعال می‌فرماید:

﴿ وَإِنْ طَافَيْنَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَقْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾ (الحجرات: ۹).

در این آیه خدای متعال فرمان داده که اگر میان مؤمنان جنگی روی داد میان آنان صلح و سازش برقرار شود، زیرا آنان با هم برادر هستند و این جنگ آنان را از صفت مؤمن بودن خارج نمی‌کند، زیرا خدای متعال آنان را مؤمن نامیده و امر کرده که میان آنان صلح و سازش برقرار شود. پس اگر نزاع میان عامه مؤمنان روی دهد و آنان به این خاطر از مؤمن بودن خارج نشوند، پس صحابه رسول خدا ﷺ که در نبرد جمل و جنگهای بعد از آن با هم جنگیدند اولی به این هستند که در مسمای ایمان مذکور در آیه داخل شوند. پس آنان همواره مؤمن حقیقی بوده و مشاجره میانشان آنان را به هیچ وجه از ایمان خارج نمی‌کند، زیرا این جنگ از روی اجتهاد روی داده است.^۲

۲- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: در هنگام ایجاد اختلاف و تفرقه میان مسلمانان، گروهی از حدود شرعی تجاوز کرده و با دیگر مسلمانان می‌جنگند و طائفه اولی به حق، آنان را می‌کشند.^۳ منظور از تفرقه مورد اشاره در حدیث، اختلاف میان علی و معاویه رضی الله عنهما است و حدیث هر دو گروه را به این توصیف کرده که مسلمان هستند و دستاویز به حق می‌باشند. این حدیث یکی از نشانه‌های نبوت رسول خدا ﷺ است، زیرا به همان شکلی که رسول خدا ﷺ خبر داده بودند این رویداد رخ داد و در این حدیث حکم به مسلمان بودن هر دو گروه، یعنی مردم شام و مردم عراق داده شده است، و چنان نیست که رافضیان و افراد نادان اعلام می‌دارند و می‌گویند اهل شام کافر هستند. همچنین در این حدیث بیان شده که علی و یارانش به حق نزدیک‌تر و اولی‌تر هستند. دیدگاه

۱- عقیده أهل السنة و الجماعة فی الصحابة الكرام ۲/۲۷۲؛ تنزیه خال أميرالمؤمنین معاوية بن ابي سفيان من الظلم والفسق فی مطالبته بدم أمير المؤمنين عثمان، ص ۴۱.

۲- العواصم من القواصم، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ أحكام القرآن ۴/۱۷۱۷.

۳- صحیح مسلم ۲/۷۴۵.

اهل سنت و جماعت همین است یعنی معتقدند که علی در اجتهاد به صواب رفته است گرچه معاویه هم مجتهد بوده است و معاویه هم این شاء الله مأجور است، لکن چون علی امام بود و در اجتهادش به صواب رفت دو اجر دارد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اگر حاکم اجتهاد کرد و به رأی درست دست یافت دو اجر دارد اما اگر به خطا رفت تنها یک اجر دارد»^۱.

۳- از ابی بکره روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت سخن می گفت که حسن بن علی آمد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این پسر من انسان بزرگی است و بسا که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید»^۲. در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی داده‌اند که هر دو گروه عراق و شام مسلمان هستند. این حدیث ردی صریح بر سخن خوارج است که علی و معاویه رضی الله عنهما و همراهانشان را کافر می دانستند، زیرا حدیث شهادت داده که هر دو گروه مسلمان هستند. به همین دلیل، سفیان بن عیینه می گفت: اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است «دو گروه از مسلمانان» جدا باعث شگفتی ما است. بیهقی می گوید: دلیل شگفتی آنان این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو گروه را مسلمان نامیده است. این خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد این است که حسن بن علی رضی الله عنهما بعد از وفات علی رضی الله عنه، خلافت را بدست معاویه بن ابی سفیان می دهد.^۳

احادیثی که قبلاً بیان شدند به این اشاره دارند که مردم عراق که همراه علی رضی الله عنه بودند و مردم شام که همراه معاویه رضی الله عنه بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را امت خود توصیف کرده است.^۴ همچنین هر دو را به این توصیف کرده که دستاویز به حق می باشند و از حق خارج نشده‌اند. همچنین در مورد آنان شهادت داده که بر ایمان استمرا دارند و به سبب این جنگی که میان آنان روی داد از ایمان خارج نشده‌اند و مشمول معنای عام این آیه می باشند که می فرماید:

﴿وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ (حجرات: ۹)

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید».
قبلاً بیان شد که مدلول آیه شامل آنان نیز می شود. پس آنان به خاطر این جنگها کافر و فاسق نشده‌اند، بلکه مجتهدانی بوده‌اند که تأویل اجتهادی داشته‌اند و چنان که قبلاً هم ذکر

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ۱۳/۳۱۸.

۲- صحیح البخاری، شماره ۷۱۰۹.

۳- الاعتقاد، ص ۱۹۸؛ فتح الباری ۱۳/۶۶.

۴- در صحیح مسلم ۲/۷۴۶ آمده است: «در امت من دو گروه خواهند بود».

شد علی بن ابی طالب علیه السلام حکم جنگ میان آنان را بیان کرد. بنابراین بر شخص مسلمان واجب است که در اعتقاد خود در مورد مشاجرات میان صحابه، مسلک و روش اهل سنت را بپیماید، یعنی در مورد مشاجرات میان صحابه فقط به نحوی سخن بگوید که در شأن آنان باشد. کتب اهل سنت پر از بیان عقیده صاف و پاک و خالص آنان در مورد این گروه برگزیده است.

اهل سنت موضع خود در قبال این جنگها را در اقوال نیکی بیان کرده‌اند از جمله:^۱

۱- از عمر بن عبدالعزیز در مورد جنگ میان صحابه سوال شد و او گفت: آن خونهایی بود که خداوند دست مرا به آن آلوده نکرد، پس آیا زبانم را از آن پاک نکنم. مثل اصحاب رسول خدا، مانند چشم است و درمان چشم، دست نزدن به آن است.^۲ بیهقی در تعلیقی بر قول عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: این سخنی نیکو و زیبا است، زیرا سکوت فرد در مورد چیزی که ربطی به او ندارد کاری درست است.^۳

۲- از حسن بصری در مورد جنگ میان صحابه سوال شد و او گفت: این جنگی بود که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در آن حضور داشتند و ما از آن غائب بودیم و آنان به آن داناتر از ما بودند و تنها چیزی که بر ما لازم است این است که از مواردی که بر آن اتفاق نظر دارند پیروی کنیم و در مورد موارد اختلافی توقف کنیم.^۴ این سخن حسن بصری به این معنا است: صحابه به جنگی که داخل آن شدند داناتر بودند و تنها چیزی که بر ما لازم است این است که از مواردی که آنان بر آن اجماع دارند تبعیت کنیم و در مورد آنچه که مورد اختلاف آنان است توقف کنیم و رأیی را از جانب خود بیان نکنیم و بدانیم که آنان اجتهاد کرده‌اند و خدای متعال را مد نظر داشته‌اند، زیرا آنان در دین متهم نیستند.^۵

۳- از جعفر بن محمد صادق در مورد جنگ میان صحابه سوال شد و او گفت: من چیزی را می‌گویم که خداوند فرموده است: ﴿ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴾ [طه: ۵۲].^۶ «اطلاعات مربوط بدیشان در کتابی عظیم و شگفت (به نام لوح محفوظ،

۱- عقیده اهل السنة في الصحابة ۲/۷۴۶؛ الطبقات ۵/۳۹۴.

۲- الإنصاف، باقلانی، ص ۶۹؛ الطبقات ۵/۳۹۴.

۳- مناقب الشافعي، ص ۱۳۶.

۴- الجامع لأحكام القرآن ۱۶/۳۳۲.

۵- همان.

۶- الإنصاف، باقلانی، ص ۶۹.

مکتوب) است و تنها پروردگارم از آن مطلع است و بس. پروردگار من به خطا نمی‌رود (و لذا چیزی از قلم او نمی‌افتد) و فراموش نمی‌کند».

از امام احمد سوال شد که در مورد جنگ میان علی و معاویه چه نظری دارد و او گفت: جز نیکی در مورد آنان چیزی نمی‌گویم.^۱

از ابراهیم بن آزر فقیه روایت است که گفت: نزد احمد بن حنبل رفتیم و مردی از او سوال کرد که در مورد ماجرای میان علی و معاویه چه دیدگاهی دارد؟ پس احمد بن حنبل از او روی برگرداند و جوابش را نداد. به احمد بن حنبل گفتند: ای ابو عبدالله، او از بنی‌هاشم است. پس رو به آن مرد کرد و گفت: من این آیه را قرائت می‌کنم:

﴿ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ (۱۴۱)

البقرة: ۱۴۱

«- به هر حال- آنان قومی بودند که مردند و سر خود گرفتند. آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود- و هیچ کس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند-».

۴- ابو زید قیروانی که در مورد چیزهایی صحبت می‌کرد که واجب است شخص مسلمان در مورد صحابه رسول خدا علیهم السلام به آن اعتقاد داشته باشد و آنچه که واجب است آنان را با آن ذکر کند، گفت: کسی از صحابه را نام نبرد مگر با نیکوترین بیان و از پرداختن به مشاجرات آنان خودداری نماید و آنان مستحق‌ترین افراد به این هستند نیکوترین مخارج و جایگاهها برای آنان طلب شود و نیکوترین دیدگاهها در مورد آنان برود.^۲

۵- ابو عبدالله بن بطله که در مورد عقیده اهل سنت و جماعت بحث می‌کرد گفت: بعد از آن از مشاجرات میان صحابه رسول خدا علیهم السلام امساک کرده و به آن نمی‌پردازیم، زیرا صحابه در صحنه‌های مختلف با رسول خدا علیهم السلام همراه بودند و در رسیدن به فضل بر مردم سبقت گرفتند. خداوند آنان را آمرزیده و به شما فرمان داده که برای آنان طلب آمرزش ننمائید و با علاقه و عشق به آنان به خدا تقرب بجوئید. خداوند این را بر زبان پیامبرش واجب کرده و او

۱- مناقب الإمام أحمد، ابن جوزی، ص ۱۶۴.

۲- رساله مشهور ابوزید قیروانی همراه با شرح آن به نام الثمر الدانی، ص ۲۳.

می دانست که در آینده چه ماجرای از جانب آنان روی خواهد داد و می دانست که آنان با هم خواهند جنگید و آنان بر دیگر افراد برتری دارند، زیرا حکم خطا و عمد از آنان برداشته شده است و اختلافاتی که میان آنان روی داده است آمرزیده شده است.^۱

۶- قاضی ابوبکر باقلانی می گوید: واجب است که دانسته شود که مشاجره و جنگی که میان صحابه رسول خدا ﷺ روی داد باید از پرداختن به آن خودداری نمود و برای همه طلب رحمت نموده و همه را مورد ستایش قرار دهیم و از خدا بخواهیم که رضوان و امان و رستگاری و بهشت را نصیب آنان کند و معتقد باشیم که علی ﷺ در این کار خود راه صواب را پیمود و به این خاطر دو اجر دارد و اگر کارهای صحابه از روی اجتهاد روی داده باشد به این خاطر اجر و ثواب دارند و فاسق و بدعتگر نمی شوند، زیرا خدای متعال می فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ

السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ الفتح: ۱۸

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد». نیز به این دلیل که رسول خدا ﷺ می فرماید: «اگر حاکم اجتهاد کرد و به رأی درست دست یافت دو اجر دارد اما اگر به خطا رفت تنها یک اجر دارد». پس اگر حاکم در زمان ما به خاطر اجتهادش دو اجر داشته باشد اجتهاد کسانی که خداوند از آنان راضی بوده و آنان از خدا خوشنود بوده اند چه حکمی خواهند داشت؟! دلیل صحت این قول، سخن رسول خدا ﷺ در مورد حسن بن علی است که فرمود: «این پسر من انسان بزرگی است و بسا که خداوند به وسیله او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید».^۲ پس این حدیث بزرگ بودن و فراوانی دو گروه را بیان کرده و در مورد آنان حکم داده که اسلام آنان صحیح است. خدای متعال به این قوم وعده داده که کینه و دشمنی را از دل آنان بیرون می کند و می فرماید:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ الحجر: ۴۷

۱- الشرح والإبانة على أصول السنة والديانة، ص ۲۶۸.

۲- صحیح البخاری، شماره ۷۱۰۹.

«و کینه توزی و دشمنانگی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم، و برادرانه بر تختها رویاروی هم می‌نشینند».

واجب است که از پرداختن به مشاجرات آنان خودداری شده و در مورد آن سکوت شود.^۱

۷- ابن تیمیه در بحث از عقیده اهل سنت و جماعت در مورد مشاجره میان صحابه می‌گوید: از پرداختن به مشاجره میان صحابه خودداری ورزند و بگویند: این آثار که در مورد کارهای بد آنان روایت شده است برخی چیزهایی به آنها اضافه شده و برخی دیگر چیزهایی از آنها کم شده و برخی دیگر تغییر داده شده‌اند، اما رأی صحیح این است که آنان معذور هستند، زیرا یا مجتهد مصیب هستند و یا مجتهد مخطئ.^۲

۸- ابن کثیر می‌گوید: مشاجراتی که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله میان آنان روی داد، برخی از آنان به مانند جنگ جمل بدون قصد و عمد از آنان روی داد و برخی دیگر چون جنگ صفین از روی اجتهاد روی داد و اجتهاد گاهی به خطا می‌رود، لکن چنین مجتهدی معذور بوده و مأجور نیز می‌باشد، اما مجتهدی که مصیب باشد دو اجر دارد.^۳

۹- ابن حجر می‌گوید: اهل سنت اتفاق نظر دارند که نمی‌توان به خاطر این مشاجراتی که میان صحابه روی داد زبان به طعن آنان گشود، گرچه گروه محق از میان آنان شناخته شود، زیرا آنان در آن جنگها فقط از روی اجتهاد جنگیدند و ثابت شده که مجتهد مخطئ یک اجر و مجتهد مصیب دو اجر می‌برد.^۴

پس اهل سنت اجماع دارند که واجب است در مورد فتنه روی داده در میان صحابه بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه سکوت شود و بر آنان رحمت فرستاده شده و به فضائل و سوابق آنان اقرار شده و محاسن آنان منتشر شود. خداوند از آنان راضی باد و خشنودشان گرداند.^۵

۱- الإنصاف فیما یجب اعتقاده و لا یجوز الجهل به، ص ۶۷-۶۹.

۲- العقیده الواسطیة ص ۱۳.

۳- الباعث الحثیث، ص ۱۸۲.

۴- فتح الباری ۱۳/۳۴.

۵- عقیده اهل السنة ۲/۷۴۰.

هفتم: هشدار در مورد برخی از کتابهایی که تاریخ صحابه را دچار تحریف کرده و زشت و مکدر جلوه داده‌اند

۱- الإمامه والسیاسه منسوب به ابن قتیبه

از جمله کتابهایی که تاریخ صدر اسلام را تحریف کرده است کتاب الإمامة و السياسة منسوب به ابن قتیبه می‌باشد. دکتر عبدالله عسیلان در کتاب «الإمامة والسیاسة فی میزان التحقیق العلمی» ادله و براهینی را ذکر کرده که بیانگر این می‌باشد که این کتاب به دروغ به امام ابن قتیبه نسبت داده شده است، از جمله این ادله موارد زیر است:

- کسانی که در مورد زندگی نامه ابن قتیبه سخن گفته‌اند و شرح حال او را نوشته‌اند هیچ یک بیان نکرده‌اند که او کتابی با نام «الإمامة والسیاسة» نوشته باشد و در بحث تاریخ فقط کتابی از او سراغ داریم که «المعارف» نام دارد.
- کسی که این کتاب را مطالعه کرده باشد در می‌یابد که ابن قتیبه در دمشق و مغرب اقامت کرده است، حال آنکه ابن قتیبه از بغداد فقط به دینور رفته است.
- روش و شیوه‌ای که مؤلف در کتاب «الإمامة والسیاسة» در پی گرفته است به صورت کامل با روش ابن قتیبه در کتابهای موجود او فرق دارد، زیرا ابن قتیبه برای کتابهای مقدمه‌ای طولانی ذکر می‌کند و در آنها روش و هدف خود از آن تألیف را بیان می‌کند، اما در کتاب «الإمامة والسیاسة» نویسنده مقدمه‌ای بسیار کوتاه را آورده که بیشتر از سه سطر نمی‌باشد. علاوه بر این، از حیث روش نیز با تألیفات ابن قتیبه تفاوت دارد و چنین روشی در نوشته‌ی ابن قتیبه به چشم نمی‌خورد.
- مؤلف کتاب به شکلی از ابو لیلی روایت می‌کند که انگار مستقیماً با او ملاقات داشته است، و این ابو لیلی، محمد بن عبدالرحمن بن ابو لیلی فقیه قاضی کوفه است که در سال ۱۴۸ هجری وفات یافته است، و معروف این است که ابن قتیبه در سال ۲۱۳ هجری یعنی ۶۵ سال بعد از وفات ابولیلی به دنیا آمده است.
- راویان و شیوخی که ابن قتیبه معمولاً در کتابهای خود از آنان نقل قول می‌کند در هیچ جای این کتاب ذکری از آنها به میان نیامده است.
- بسیاری از روایات او با صیغه ترمیض و اشاره و نامعلوم آمده است، زیرا در بسیاری از جاها در این کتاب آمده است: از برخی از مصریان روایت کرده‌اند؛ از محمد بن سلیمان از مشایخ اهل مصر روایت کرده‌اند، برخی از مشایخ مغرب به ما روایت

کرده‌اند، از برخی از مشایخ روایت کرده‌اند؛ یکی از مشایخ به ما روایت کرده است. چنین ترکیباتی از اسلوب و عبارات ابن قتیبه بسیار دور می‌باشد و چنین چیزهایی در هیچ یک از کتابهای وی وارد نشده است.

• نویسنده کتاب «الإمامة والسیاسة» از دو نفر از علمای بزرگ مصر روایت می‌کند، حال آن که ابن قتیبه به مصر نرفته و از این دو عالم کسب علم نکرده است. ابن قتیبه در نزد علما جایگاهی والا دارد و علما او را از اهل سنت می‌دانند و معتقدند که از حیث علم و دین فردی ثقة است. سلفی می‌گوید: ابن قتیبه از افراد ثقة و از اهل سنت است. ابن حزم در مورد وی می‌گوید: او در علم و دین فردی ثقة است. خطیب بغدادی هم در این مورد از وی تبعیت کرده است.^۱ ابن تیمیه در مورد وی می‌گوید: ابن قتیبه از منتسبان به امام احمد و اسحاق است، و از کسانی که اقدام به نصرت مذاهب مشهور اهل سنت کرده است.^۲ مردی که میان علمای محقق چنین منزلت و جایگاهی داشته باشد، آیا معقول است که مؤلف کتاب «الإمامة والسیاسة» باشد که تاریخ را تحریف کرده و چیزهایی را به صحابه بزرگوار منتسب ساخته که در آنان نیست؟!^۳

دکتر علی نفع علیانی در کتاب «عقیده الإمام ابن قتیبه» در مورد کتاب «الإمامة والسیاسة» می‌گوید: بعد از اینکه کتاب «الإمامة والسیاسة» را به صورتی دقیق خواندم این باور نزد من رجحان یافت که مؤلف آن یک رافضی خبیث است که خواسته به خاطر کثرت تألیفات ابن قتیبه و شهرت او در میان مردم به حمایت از مذهب اهل حدیث، این کتاب را داخل در کتابهای ابن قتیبه نماید و احتمالاً از رافضیان مغرب باشد، زیرا ابن قتیبه در مغرب از شهرت و آوازه نیکویی برخوردار است.^۴ چیزهایی که رافضی بودن مؤلف «الإمامة والسیاسة» را رجحان می‌دهد موارد زیر است:

• مؤلف کتاب از زبان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که به مهاجران گفت: ای گروه مهاجر، خدا را در نظر داشته باشید و سلطه و حکومت محمد بر عرب را از خانه

۱- لسان المیزان ۳/۳۵۷؛ تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۴۴.

۲- الفتاوی، ابن تیمیه ۱۷/۳۹۱.

۳- تحقیق مواقف الصحابة ۲/۱۴۴.

۴- عقیده الإمام ابن قتیبه، علی علیانی، ص ۹۰.

و کاشانه‌اش به خانه‌های خود خارج نکنید و اهل او را از جایگاه و حق او در میان مردم دفع نکنید، ای گروه مهاجر، به خدا قسم ما مستحق‌ترین مردم به او هستیم، زیرا ما اهل بیت می‌باشیم و ما نسبت به بدست گرفتن خلافت از شما مستحق‌تر هستیم. به خدا قسم خلافت در میان ما اهل بیت است، پس از هوا و هوس خود پیروی نکنید، چه در این صورت از راه خدا گمراه می‌شوید.^۱ جز شیعه کسی به این اعتقاد ندارد که خلافت در میان اهل بیت موروثی است.

- مؤلف این کتاب به صحابه طعن و عیب وارد کرده است و ابن عمر را فردی ترسو و سعد بن ابی وقاص را شخصی حسود معرفی نموده و بیان کرده که محمد بن مسلمه به خاطر اینکه علی مرتضی را در خیبر به هلاکت رساند از علی خشمگین بود و بیان کرده که این عایشه بود که فرمان قتل عثمان را صادر کرد.^۲ طعن و عیب وارد کردن به صحابه از بارزترین خصوصیات صحابه می‌باشد. خوارج نیز گرچه در این خصوصیت با آنان مشترک می‌باشند اما خوارج عموم صحابه را مورد طعن و عیب قرار نمی‌دهند.^۳
- مؤلف کتاب «الإمامة والسياسة» بیان کرده که مختار بن ابوعبید از طرف مصعب بن زبیر به قتل رسید زیرا وی مردم را به اهل بیت رسول خدا ﷺ دعوت می‌کرد و خرافات مختار و اینکه ادعای وحی را داشت بیان نکرده است.^۴ و این رافضیان هستند که مختار را به این خاطر که از قاتلان حسین بن علی انتقام گرفت دوست دارند، اما ابن قتیبه رحمه الله (در کتاب معارف خود) مختار را در شمار کسانی ذکر کرده که بر حاکم جامعه خروج کردند و بیان کرده که او ادعای این را داشت که جبرئیل نزد وی می‌آید.^۵
- مؤلف این کتاب در مورد خلافت ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ فقط بیست و پنج صفحه نوشته است، اما در مورد فتنه موجود میان صحابه دویست صفحه نوشته است. پس مؤلف آن دور از تاریخ اسلام را که روشن و آشکار و تابناک است به صورت

۱- الإمامة والسياسة ۱/۱۲.

۲- همان ۱/۵۴-۵۵.

۳- عقيدة الإمام ابن قتیبة، علیانی، ص ۹۱.

۴- الإمامة والسياسة ۲/۲۰.

۵- المعارف، ص ۴۰۱.

مختصر بیان کرده و صفحات زیادی را به تاریخی جعلی اختصاص داده که فقط اندکی از آن صحیح می‌باشد. چنین کاری از اخلاقیات معروف و شناخته شده رافضیان می‌باشد. از گمراهی و خواری به خدا پناه می‌بریم.

محمود شکری آلوسی در مختصر تحفه‌ی اثنا عشری می‌گوید: از جمله نیرنگها و دسیسه‌های رافضیان این است به نامهای مردان معتبر اهل سنت نگاه می‌کنند و هر کس را پیدا کنند که از حیث نام و لقب با یکی از آنها موافق باشد روایت حدیث آن فرد شیعی را به او اسناد می‌دهند و هر کس از اهل سنت که به آن فرد آشنایی نداشته باشد اعتقاد می‌یابد که او یکی از ائمه است قولش را معتبر دانسته و به روایت او اعتماد می‌کند، مانند سدی که دو نفر هستند یکی سدی کبیر و دیگری سدی صغیر. سدی کبیر از افراد ثقه اهل سنت است، اما سدی صغیر از جاعلان و کاذبان و یک رافضی افراطی است. نیز مانند عبدالله بن قتیبه که یک رافضی افراطی است و عبدالله بن مسلم بن قتیبه که از افراد موثق اهل سنت است. این فرد سنی کتابی را به نام «المعارف» نوشته است و آن فرد رافضی هم کتابی را نوشته و آن را «المعارف» نامیده است تا بدین وسیله گمراه‌گری کند.^۱

این سخن از جمله دلایلی است که این باور را رجحان می‌دهد که کتاب «الإمامة والسیاسة» اثر ابن قتیبه رافضی باشد و نه امام ابن قتیبه سنی و موثق؛ و مردم به خاطر تشابه نام این دو، دچار اشتباه و اختلاط شده‌اند.^۲

۲- نهج البلاغه

از جمله کتابهایی که در تحریف تاریخ صحابه سهم دارد کتاب نهج البلاغه است. این کتاب از حیث سند و متن مورد طعن می‌باشد، زیرا سه قرن و نیم بعد از وفات علی بن ابی طالب علیه السلام و بدون سند جمع آوری شده است. شیعه تألیف این کتاب را به شریف رضی نسبت داده‌اند که این شخص از دیدگاه محدثان حتی اگر سندی را موافق با بدعت خود بیان کند مورد قبول نمی‌باشد، پس حال که در این کتاب بدون ذکر سند این مطالب را جمع آورده است

۱- مختصر التحفة الأثنی عشریة، آلوسی، ص ۳۲.

۲- عقیده الإمام ابن قتیبة، ص ۹۳.

چه وضعیتی دارد؟ کسی که در نگاه محدثان متهم می‌باشد برادرش علی است.^۱ علما در مورد نهج البلاغه سخن گفته‌اند، از جمله:

- ابن خلکان در شرح حال شریف رضی می‌گوید: علما در مورد کتاب نهج البلاغه که مجموعه‌ای از سخنان علی بن ابی طالب علیه السلام است با هم اختلاف دارند که آیا وی آن را گردآوری کرده است یا اینکه برادرش رضی آن را گردآورده است؟ گفته‌اند: این کلام علی علیه السلام نیست، بلکه کسی که آن را جمع‌آوری کرده و به علی منسوب کرده است همان کسی است که آن را جعل کرده است. و الله أعلم.^۲
- ذهبی می‌گوید: هر کس نهج البلاغه را مطالعه نماید در می‌یابد که مطالب این کتاب به دروغ به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت داده شده است، زیرا در آن آشکارا به ابوبکر و عمر ناسزار گفته شده و منزلت آنان را پایین آورده است. همچنین در آن تناقض و چیزهای رکیک و عباراتی وجود دارد که هر کس به صحابه قریشی و غیر قریشی از متأخران بعد از آنان شناخت داشته باشد یقین می‌یابد که اکثر آن باطل است.^۳
- ابن تیمیه می‌گوید: علما می‌دانند که بیشتر خطبه‌های این کتاب به دروغ به علی منسوب شده است. به همین دلیل غالب مطالب آن در کتابهای قدیمی‌تر از آن به چشم نمی‌خورد و مطالب آن سند معروف و شناخته شده‌ای ندارند.^۴
- ابن حجر، شریف مرتضی را به جعل متهم می‌کند و می‌گوید: هر کس این کتاب را مطالعه کند یقین می‌یابد که به دروغ به علی نسبت داده شده و اکثر آن باطل است.^۵ با استناد به این اخبار و اخباری دیگر تعدادی از پژوهشگران به بحث در مورد این موضوع پرداخته‌اند و قائل به عدم صحت نسبت این سخنان و مطالب به علی علیه السلام شده‌اند.^۶ می‌توان مهم‌ترین مواردی را که علمای قدیم و جدید در تشکیک به صحت انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام بیان کردند در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- الأذدب الإسلامی، نایف معروف، ص ۵۳.

۲- الوفیات ۳/ ۱۲۴.

۳- میزان الاعتدال ۳/ ۱۲۴.

۴- منهاج السنة ۴/ ۲۴.

۵- لسان المیزان ۴/ ۲۲۳.

۶- الأذدب الإسلامی، نائف معروف، ص ۵۳.

- نداشتن سندهایی مؤید که نسبت کلام به گوینده آن را از حیث متن و سند و روایت استحکام بخشیده و تقویت کند.
- خطبه‌های زیاد و طولانی، زیرا با کثرت و طولانی بودن خطبه‌ها، حفظ و ضبط آن خطبه‌ها قبل از عصر تدوین دشوار می‌باشد، زیرا خطبه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود شدت اهتمام و توجهی که به آنها بوده است به صورت کامل و سالم بدست ما نرسیده است.
- تعدادی از اقوال و خطبه‌ها که در نهج البلاغه به علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب شده است در منابع معتبر به افرادی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام منسوب شده است و افرادی که به روش و سبک آن افراد آشنایی دارند این اقوال و خطبه‌ها را برای آن افراد تأیید می‌کنند.
- در این کتاب از زبان علی بن ابی طالب علیه السلام چیزهایی در مورد ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم ذکر شده است که نه در شأن علی است و نه در شأن آن سه نفر. نیز با احترامی که علی علیه السلام برای آنان قائل بود منافات دارد، مانند خطبه معروف به «ششقیه» که در آن علی علیه السلام تمایل زیاد خود به خلافت را آشکار می‌کند و این درست بر خلاف پرهیزکاری و زهدی است که علی به آنها مشهور شده است.
- در نهج البلاغه سجع به صورت زیادی دیده می‌شود، زیرا تعدادی از ادیبان معتقدند که این کثرت سجع با عدم تکلف عصر علی در سخن گفتن - گرچه سجع غیر ارادی و زیبا از روح و مبنای آن روزگار به دور نمی‌باشد - سازگار نیست.
- کلام آکنده از صناعت‌های ادبی که در آن آرایه‌های ادیبی به چشم می‌خورد که از نوع پیرایه‌ها و تزئینات ادبی عصر عباسی است، مانند آنچه که در این کتاب در وصف طاووس و خفاش و زنبور و مورچه و کشت و زرع و ابر و امثال آن گفته شده است.
- استفاده از عبارات فلسفی و کلامی که در لابلائی نهج البلاغه وارد شده است و فقط در قرن سوم نزد مسلمانان شناخته شد و رواج یافت، یعنی در زمانی که کتابهای

یونانی و فارسی و هندی به عربی ترجمه شدند و بیشتر شبیه کلام منطقدانان و متکلمین می‌باشد تا کلام خلفای راشدین.^۱

در هنگام بحث از صحابه و رویدادهای میان آنان و میان امیر المؤمنین علی علیه السلام باید از این کتاب پرهیز شود و نصوص آن بر قرآن و سنت عرضه شود و آنچه از آن که موافق قرآن و سنت بود اشکالی نیست که مورد استفاده قرار گیرد و آنچه از آن که مخالف قرآن و سنت باشد مورد توجه و استفاده قرار نگیرد.

۳- الأغانی

کتاب الأغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی کتابی در موضوع ادب، سمر و غزل به حساب می‌آید و کتابی علمی و تاریخی و فقهی نیست و نزد ادیبان و مورخان از شهرت بالایی برخوردار است. شهرت این کتاب نباید باعث شود تا درباره مشکلاتی که در آن وجود دارد از قبیل تعصبات نژادی، دروغ‌های شاخدار و انتقادات و عیوب بیجا سکوت نمایم. شاعر و استاد بزرگ عراقی، ولید اعظمی کتابی ارزشمند را نوشته و آن را «السیف الیمانی فی نحر الأصفهانی صاحب الأغانی» نام نهاده است. وی در این کتاب آستین همت را بالا زده تا شوخی و جدی و سم را از عسل متمایز ساخته و دروغها و آتشیهای ملی‌گرایی و نیرنگ را که در سینه‌ها به مانند غلیان و جوشش آب در دیگ جوشش می‌یابد برملا سازد و هرزه‌گوییهای وی را در اخبار و حکایات دروغین و غیر مؤثقی که به خانواده بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله اسائه ادب می‌کند و سیره آنان را مورد جرح قرار می‌دهد و رفتار آنان را تحریف و زشت می‌کند، ابطال نموده و پاسخ گوید. هم‌چنین ادعاهای اصفهانی در مورد معاویه بن ابوسفیان و دیگر خلفای راشد اموی را که با طرح روایات کذب و توطئه‌آمیز بیان شده است، ابطال نماید. هم‌چنین این استاد بزرگوار و شاعر گرانمایه اسلامی، حکایات پراکنده‌ای را که در کتاب الأغانی وجود دارد و عقیده و دین اسلام را مورد طعن قرار داده و جاهلیت را بر اسلام برتری می‌دهد و دیگر اباطیلی را که در آن وجود دارد مورد نقد قرار داده است.^۲

۱- الأدب الإسلامی، ص ۵۴-۵۵.

۲- السیف الیمانی فی نحر الإصفهانی، أعظمی، ص ۹-۱۴.

علما از دیر باز در مورد این کتاب سخن گفته‌اند، از جمله:

- خطیب بغدادی می‌گوید: ابوالفرج اصفهانی دروغگوترین مردم بود، وی کتابهای زیادی را می‌خرید و همه روایات خود را از آن می‌ساخت.^۱
- ابن جوزی می‌گوید: به روایت فردی مانند او اعتماد نمی‌شود؛ زیرا وی مطالبی را در کتابش صحیح قرار می‌دهد که باعث فاسق شدن او می‌گردد و همچنین شراب خواری را امری بسیط و آسان جلوه می‌دهد و چه بسا خودش را به عنوان شرابخوار معرفی می‌کند و هر کس در کتاب اغانی بیان‌دیشد زشتی‌ها و منکرات زیادی را در آن مشاهده می‌نماید.^۲
- ذهبی می‌گوید: شیخ ما تقی الدین ابن تیمیه او را ضعیف و در مورد نقلیاتش متهم می‌دانست و چیزهایی را که می‌گفت خوف انگیز عنوان می‌کرد.^۳

۴- تاریخ یعقوبی (م ۲۹۰هـ)

وی احمد بن ابی یعقوب إسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح عباسی از اهالی بغداد و از مؤرخان شیعه امامی است. وی در دولت عباسی در نوشتن دیوانها فعالیت داشت و ملقب به کاتب العباسی شد. یعقوبی تاریخ دولت اسلامی را از دیدگاه شیعه امامی بیان می‌کند. وی خلافت را فقط برای علی و فرزندان او و حسب تسلسل ائمه در نگاه شیعه قبول دارد و علی علیه السلام را وصی می‌نامد و هنگامی که به بیان تاریخی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم می‌پردازد، لقب خلافت را به آنان نمی‌دهد، بلکه می‌گوید: فلانی حکومت را بدست گرفت. وی در مورد هر کدام از آنان و همچنین بزرگان صحابه که سخن می‌گوید زبان طعن به آنان می‌گشاید. وی در مورد عائشه^۴، خالد بن ولید^۵، عمرو بن عاص^۶ و معاویه بن أبوسفیان^۷ اخبار

۱- تاریخ بغداد ۱/۳۹۸.

۲- المنتظم ۷/۴۰-۴۱.

۳- میزان الاعتدال ۳/۱۲۳.

۴- تاریخ الیعقوبی ۲/۱۸۰-۱۸۳.

۵- همان ۱۳۱.

۶- همان ۲۲۲.

۷- همان ۲۳۲-۲۳۸.

توهین آمیزی را بیان می‌کند و خبر سقیفه را به صورتی زشت بیان می‌کند^۱ و در آن ادعا می‌کند برای سلب خلافت از علی که از دیدگاه او وصی رسول خدا می‌باشد توطئه چیده شده است. روش وی در بافتن اتهامات همان روش شیعیان روافض است که یا خبر را به طور کامل می‌سازد و می‌بافد^۲ یا اینکه چیزهایی بر خبر می‌افزاید،^۳ یا اینکه خبر را در غیر سیاق و جایگاه آن بیان می‌کند تا بدین طریق معنای آن را منحرف سازد. نکته قابل ملاحظه دیگر اینکه وی زمانی که در مورد خلفای اموی سخن می‌گوید آنان را شاه می‌نامد و هنگامی که در مورد خلفای عباسی سخن می‌گوید آنان را خلیفه توصیف می‌کند. همچنین دولت آنان را در کتاب «البلدان» «الدولة المباركة» نام می‌نهد.^۴ این چیزها منعکس کننده نفاق و مخفی شدن وی در پس پرده تقیه است. این کتاب نمایانگر تحریف ایجاد شده در نوشتن تاریخ اسلامی است. همچنین این کتاب منبع بسیاری از خاورشناسان و غرب‌گرایان است که به تاریخ اسلامی و سیره مردان آن طعن وارد کرده‌اند. البته این موارد از نظر علمی ارزشی ندارند، زیرا غالب موارد مورد استفاده گروه اول قصص و خرافات و اساطیر است و مطالب گروه اول از زاویه دید حزبی نوشته شده‌اند. همچنین از حیث متدلوژی و روش تحقیق در مقابل ساده‌ترین قواعد مستند سازی علمی از بین می‌روند.^۵

۵- مروج الذهب و معادن الجواهر تألیف مسعودی (م ۳۴۵هـ)

وی ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی از نسل عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است.^۶ بنا به قولی وی از اهالی مغرب بوده است.^۷ در جواب این قول گفته‌اند که مسعودی خود تصریح دارد که از اهالی عراق است و به سرزمین مصر رفته تا در آنجا سکونت نماید.^۸ اگر منظور از بلاد مغرب، عکس مشرق باشد در این صورت اشکالی ندارد، زیرا مصر از سرزمینهای غربی

۱- همان ۱۲۳-۱۲۶.

۲- منهج كتابة التاريخ الإسلامی، ص ۴۳۱.

۳- همان.

۴- البلدان، یعقوبی، ص ۴۳۲.

۵- منهج كتابة التاريخ الإسلامی، ص ۴۳۲.

۶- الفهرست، ابن نلسم، ص ۱۷۱؛ سیر أعلام النبلاء.

۷- الفهرست، ص ۱۱۷.

۸- معجم الأدبا ۱۳/۹۱-۹۳.

اسلامی است.^۱ مسعودی فردی شیعه است، چه ابن حجر در مورد وی می‌گوید: کتب وی سرشار از ادله‌ای است که بیانگر این نکته می‌باشند که وی شیعه و معتزلی است.^۲ مسعودی می‌گوید: از آدم تا پیامبر ما روش و سنت بر وصیت و تعیین جانشین بوده است. بعد از این به اختلاف مردم در مورد نص و اختیار- یعنی تعیین جانشین به وسیله نص یا انتخاب- اشاره می‌کند. وی در مورد جانشینی دیدگاه شیعه امامی را دارد که قائل به نص می‌باشند.^۳ وی در کتاب مروج الذهب به حوادث مربوط به علی بن ابی طالب به قدری توجه کرده است که به زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان اهتمام و توجهی ندارد.^۴ در این کتاب به شکلی آشکار به خاندان علوی و جستجوی اخبار آنان توجه خاصی دارد^۵ و بدون اینکه احساس شرم و حیا کند دست به تحریف تاریخ اسلام زده است.

اینها برخی از کتب قدیمی بود که شما را از آنها بر حذر داشتیم؛ واقعیت این است که این کتابها در نوشته‌های بعضی از معاصرین امثال طه حسین در کتاب «الفتنة الكبرى... علی و بنوه» و عقاد در کتاب «العقريات» تأثیر نهاده و آنان در دام روایات مجعول و ضعیف آن کتابها افتاده و تحلیلات خود را مبتنی بر آنها کرده‌اند و در نتیجه راه صواب را نپیموده و در حق صحابه خطاهای شنیعی را مرتکب شده‌اند. همچنین بر عبدالوهاب نجار در کتاب «الخلفاء الراشدون» تأثیر نهاده‌اند، زیرا وی نصوصی از روایات رافضیان را از کتاب «الإمامة والسياسة» ذکر کرده است. نیز بر حسن ابراهیم حسن تأثیر نهاده و او در کتاب «عمرو بن العاص» و با استناد به روایات مجعول رافضیان بیان می‌کند که عمرو بن عاص فردی مصلحت‌اندیش و طمع‌ورز بوده است و فقط وقتی وارد کارها می‌شد که در آن برای وی مصلحت و منفعتی دنیوی وجود می‌داشت.^۶

۱- منهج المسعودی فی كتابة التاريخ، ص ۴۴؛ أثر التشيع على الروايات التاريخية، ص ۲۴۳.

۲- لسان الميزان ۴/۲۲۵؛ أثر التشيع على الروايات التاريخية، ص ۲۴۶.

۳- مروج الذهب ۱/۳۸.

۴- أثر التشيع على الروايات التاريخية، ص ۲۴۸.

۵- همان.

۶- تاريخ عمرو بن العاص، حسن ابراهیم حسن، ص ۲۰۶-۲۰۷.

پژوهشگران دیگری هم هستند که همین راه را پیموده‌اند و به سبب دوری آنان از روش اهل سنت و جماعت در برخورد با توده‌های انبوه روایات تاریخی وارد تونل‌های تاریکی شده‌اند.

هشتم: خاورشناسی و تاریخ اسلامی

از فرقه‌هایی که بیشترین تأثیر را در تحریف تاریخ اسلامی داشته است، شیعه رافضی با طوائف و فرق مختلف آن است. اینها از قدیمی‌ترین فرقه‌هایی هستند که سربرآوردند و دارای سازمانی سیاسی و فلسفه‌ای عقیدتی و روشی فکری-اما منحرف-می‌باشند. این گروه بیشترین دروغها را علیه دشمنان خود سرهم کرده‌اند. آنان بیشترین دشمنی را با صحابه دارند- این موضوع ذکر خواهد شد- و ناسزاگویی به صحابه و تکفیر آنان از بنیانها و ارکان عقیده آنان می‌باشد و خصوصاً با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دشمنی جداگانه‌ای دارند و آنان را جبت و طاغوت می‌نامند.^۱ شیعیان تعداد زیادی راوی و اخباری دارند که نشر اکاذیب و بهتان‌های آنان و تدوین این موارد در کتابها و رساله‌هایی در مورد وقایع تاریخ اسلامی، خصوصاً وقایع داخلی را برعهده دارند. همچنین ملی‌گرایی و تعصبات در جعل اخبار تاریخی و حکایات و قصصی که هدف آنها تحریف تاریخ اسلامی و اعتلا دادن به یک طائفه بر طائفه دیگر یا اهل یک سرزمین بر اهل سرزمین دیگر یا یک جنس بر جنس دیگر و کنار نهادن معیار شرعی برتری یعنی معیار تقوا- ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾ الحجرات: ۱۳

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است» تأثیر داشته است. همچنین فرقه‌های منحرف از جعل قصه‌گویان و انتشار آنها و جهل بیشتر این افراد و کمی‌شناخت آنان از سنت و انحراف گروهی از آنان که به دنبال کسب و کار می‌باشد، بهره برده‌اند و اکاذیب و حکایات و قصص جعلی را در میان آنان منتشر ساخته‌اند و این قصه‌سرایان آنها را بدون آگاهی و ادراک قبول کرده‌اند و میان عامه منتشر ساخته‌اند. از طریق این افراد صدها حدیث دروغین و منسوب به صحابه و تابعین و علمای اسلام منتشر شده که موجب اسائه ادب به آنان و تحریف تاریخ و سیره آنان می‌شود. اما فضل و توفیق الهی گروهی از علمای ناقد را مسخر نمود تا تلاشهای بزرگ و موفقیتی را در نقد راویان و روایات آنها انجام دهند و احادیث صحیح را از غیر صحیح جدا نمایند و از عقیده و تاریخ امت دفاع کنند. علمای اهل

۱- الشیعة و السنة، إحسان الهی ظهیر، ص ۳۲.

سنت در بیان احادیث جعلی با تصریح به آن و بیان راویان ضعیف و افراد متهم و اهل هوی و هوس و ایجاد روشی برای نقد و قبول روایات، تلاش‌های زیادی را به انجام رسانده‌اند. از بارزترین افرادی که به روشن‌سازی غلط‌گوییهای تاریخی و ردّ روایات جعلی و دروغین همت کرده‌اند، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: قاضی ابن العربی در کتاب «العواصم من القواصم»، شیخ الإسلام ابن تیمیه در بسیاری از کتب و رساله‌های خود، خصوصاً کتاب ارزشمند «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة» حافظ نقاد ذهبی در بسیاری از تألیفات تاریخی خود مانند کتاب «سیر أعلام النبلاء»، «تاریخ الإسلام» «میزان الاعتدال فی نقد الرجال»، حافظ ابن کثیر، مفسر و مورخ در کتاب «البدایة والنهاية»، و حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»، «لسان المیزان»، «تهدیب التهذیب» و «الإصابة فی تمييز الصحابة».

وسایلی که برای تحریف وقایع تاریخی و بد نام ساختن نسل نخستین این امت یعنی صحابه و تابعین بکار گرفته شده‌اند، زیادند، از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- جعل و کذب
- خبر یا حادثه صحیحی را ذکر می‌کنند و سپس چیزی را بر آن می‌افزایند یا اینکه چیزی را از آن کم می‌کنند به طوری که آن خبر یا حادثه از شکل افتاده و از اصلش خارج شود.
- گذاشتن خبر در غیر سیاق آن تا از معنا و مقصود آن منحرف گردد و تأویل و تفسیر باطل از حوادث و رویدادها
- ابراز نقائص و خطاها و مخفی ساختن حقیقت‌ها و واقعیت‌ها
- استفاده از صنائع شعری و سرقت ادبی جهت تأیید حوادث تاریخی مورد ادعا، زیرا شعر عربی به عنوان یک سند تاریخی مورد توجه قرار گرفته و به عنوان مستندی مورد استفاده واقع می‌شود که به موثق ساختن خبر و تأیید آن کمک می‌کند.
- وضع کتاب‌ها، و رساله‌های مجعول و کذب و منتسب ساختن آن به علما و شخصیت‌های مشهور، آنچنان که رافضیان، کتاب «الإمامة والسیاسة» را ساخته و به ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری به دلیل شهرتش در نزد اهل سنت و اعتماد آنان به وی، منتسب ساخته‌اند.

در قرن گذشته علما و نویسندگان غربی از خاورشناسان و دعوتگران به مسیحیت در ضمن جنگ خود علیه سرزمین‌های اسلامی و استعمار آنها- این اکاذیب و تحریفات را قاپیده و گم‌شده خود را در آنها پیدا کرده‌اند و برای بارز کردن آنها و تکیه و تمرکز بر آنها تلاش کرده‌اند و - از روی تعصب و کراهت خود از مسلمانان- از جانب خود چیزهایی دروغین را بر آنها افزوده‌اند، مانند ابداع رویدادهای که هیچ اصلی ندارند، یا تفسیر مغرضانه رویدادهای تاریخی به قصد تحریف، یا تفسیر اشتباه آنها حسب پندار و اعتقاد و باور خود. سپس گروهی از شاگردان مستشرقان در سرزمین‌های عربی و اسلامی از این افراد پیروی کرده و طریقه و روش آنان را در بحث و فکر و پندارها در تحلیل و تفسیر تاریخ در پی گرفتند و بعد از رفتن آن خاورشناسان از سرزمین‌های اسلامی، پرچم آنان را بدست گرفتند. ضرری که این افراد ایجاد می‌کنند بیشتر و بدتر از ضرر استادان خاورشناس آنان و اسلاف بدعتگر و گمراهشان می‌باشد، زیرا اینان- به مانند استادان خود- ادعای تبعیت از روح علمی صرف و روش علمی در بحث را دارند، اما حقیقت این است که آنان فقط از اعتقاد خود جدا و مجرد گشته‌اند، اما تجرد به معنای اخلاص در برابر حق و پیمودن روش علمی درست در اثبات رویدادهای تاریخی، مانند مقایسه میان روایات و شناخت ارزش منابع مورد استفاده و میزان امانتداری ناقلان و راویان و ضبط روایت و قیاس اخبار و مورد توجه قرار دادن آنها بر اساس وضعیت فرهنگی و تمدنی بشری و طبیعت‌های آن، در نزد این افراد مشاهده نمی‌شود.^۱ آنان از روش علمی فقط اموری شکلی و ظاهری مانند حواشی و ترتیب منابع و چیزهایی شبیه این را فهمیده‌اند و چه بسا مفهوم روش علمی در نزد آنان همین چیزها باشد.^۲ محب‌الدین خطیب می‌گوید: کسانی که فرهنگ بیگانه را پذیرفته‌اند این توهم بر آنان غلبه یافته است که آنان از این گذشته بیگانه هستند و موضع آنان نسبت به مردان این تاریخ، مانند موضع و کلا نسبت به متهمان است و حتی برخی از آنان تمایل بسیار زیادی دارند که نزد دیگران خود را چنان نشان دهند که با گذشته عربی و اسلامی هیچ پیوندی ندارند. آنان این کار را در پیروی از خاورشناسان انجام می‌دهند، چه وقتی که احساس اطمینان می‌کنند شک می‌ورزند و هنگامی که حق آنان را به کسب اطمینان فرامی‌خواند آنان به هوی و میل خود

۱- منهج كتابة التاريخ الإسلامی، محمد صامل، ص ۵۰۲.

۲- همان.

گرایش می‌یابند و قبل از اینکه دلائلی بر چیزی داشته باشند در مورد قضیه حکم می‌دهند و در مورد آن احساس آسودگی می‌کنند.^۱

از مهم‌ترین وسائلی که خاورشناسان و شاگردانشان برای تحریف حقائق تاریخ اسلامی به کار برده‌اند، موارد زیر است:

الف- تفسیر اشتباه از رویدادهای تاریخی بر وفق مقتضیات روزگاری که خود در آن زیست می‌کنند و بر حسب آنچه که در ذهنشان جریان دارد، بدون اینکه اولاً واقعه تاریخی را خوب مورد تحقیق قرار دهند تا واقعه ثابت شود و بدون اینکه شرایط عصری را که رویداد در آن روی داده است و احوال و نگاه مردم به قضایا را در نظر بگیرند و بدون اینکه به عقیده و باور آنان نگاهی داشته باشند، زیرا قبل از تفسیر یک رویداد لازم است که ابتداءً وقوع آن ثابت شود و وجود آن در یک کتاب، برای ثابت شدن آن رویداد کفایت نمی‌کند^۲، زیرا مرحله ثابت کردن رویداد، مقدم بر بحث و بررسی در تفسیر رویداد تاریخی است. همچنین شایسته است که تفسیر همگام با منطوق و مدلول لفظ خبر تاریخی و موضوع بحث و ویژگی و شرایط عمومی جامعه یا روزگار یا محیطی باشد که واقعه در آن روی داده است. نیز شرط است که این تفسیر با واقعه یا وقایع دیگری که ثابت شده می‌باشند متعارض نباشد. همچنین جایز نیست که در تفسیر تنها یک عامل مد نظر قرار بگیرد - چیزی که خصلت و ویژگی مکاتب معاصر تاریخی است-، بلکه باید همه عوامل مؤثر در حدیث و خصوصاً عوامل عقیدتی و فکری مد نظر باشد. تفسیری تاریخی که همه این عوامل هم در آن مراعات شود، باز هم چیزی فراتر از یک اجتهاد بشری نیست که محتمل خطا و صحت می‌باشد. برخی تاریخ فرقه‌های ضاله و منحرف را بسیار برجسته کرده‌اند و برای بزرگ کردن نقش آنها تلاش کرده‌اند و خواسته‌اند آنان را در سیمای یک گروه اصلاحگر و مظلوم نشان دهند و مورخان مسلمان را چنین نشان داده‌اند که انگار بر آنان حمله برده‌اند، مثلاً قرمطیان و اسماعیلیه و روافض امامی و فاطمیان و زنگیان و اخوان الصفا و خوارج همه در نگاه آنان داعیان به اصلاح و عدالت و آزادی و برابری و قیامهایشان انقلابهایی برای اصلاح ظلم و جور می‌باشد. این جارو جنجال و بهتان به تاریخ اسلامی و مقابله سیرت مردان و داعیان آن، با سیرت رهبران فرق منحرف، چیزی است که طرح آن از جانب مردمی که به

۱- المصادر الأولى لتاریخنا، مجلة الأزهر، سال ۱۳۷۴ هـ

۲- منهج كتابة التاريخ الإسلامی، محمد صامل، ص ۵۰۴.

اسلام باور ندارند، چیز عجیب و غریبی نیست، زیرا آنان بر اساس واقعیت عقیده خود با همه توان خود و شب و روز و در نهان و آشکار علیه اسلام دسیسه‌چینی و توطئه می‌کنند. از کسانی که ایمانشان نامعلوم می‌باشد و از ملل کفر فقط این را می‌توان انتظار داشت که برادران خود را در گمراهی یاری دهند. اما چیزی که شگفتی برخی از افراد را موجب می‌شود این است که کسانی بعد از سقوط دولت خاورشناسان پرچمدار تحریف و مکرر سازی تاریخ را بر عهده می‌گیرند که نامهایی اسلام داشته و از فرزندان مسلمانان هستند و این سمها را میان افراد قوم خود منتشر می‌کنند تا به وسیله آن افراد بی‌تجربه را از راه درست برگردانند. این افرادی به روایات مشکوک و ضعیف و ساقطی می‌چسبند که آنها را از کتابهای ادب و قصص، شعر، حکایت‌های ملی، کتابهای سرفتی- یا منسوب شده به افراد مشهور- و ضعیف بر می‌گیرند. این نوع کتابها به اضافه روایات کذب وارد شده در تاریخ طبری و مسعودی غالب مستندات آنها را تشکیل می‌دهد، حال آنکه خود نیز می‌دانند که این کتابها مراجع علمی و معتبری به حساب نمی‌آیند. تجاوز بر تاریخ اسلام- خصوصاً تاریخ صدر اول- با تحریف و بد جلوه دادن آن، از طریق انتخاب موارد خاص و زوم کردن بر آنها مانند جنگها و نبردها و به تصویر کشیدن آنها به صورتی غیر واقعی جهت زائل شدن صفت جهاد در راه خدا از آنها و نشان دادن آن به این شکل است که انگار نمونه مبارزات و نیرنگهای سیاسی روزگار معاصر می‌باشد. از دیگر روشهای آنان موارد زیر است:

تجهیل، یعنی مهمل گذاشتن آنچه انگیزه و عامل اقتدا و الگوی نیک می‌شود؛
تشکیک، یعنی متوجه ساختن تیرها به سوی تاریخ و رجال آن و مورخان مسلمان و ایجاد شک در مورد معلومات و صداقت آنان؛

تجزیه، یعنی تلاش برای تجزیه تاریخ اسلامی به حلقه‌ها و بخشهای جدا از هم، به نحوی که انگار هیچ ارتباطی میان آنها وجود ندارد، مانند توزیع بر اساس سرزمین و نژاد و غیره.
هدف همه این وسائل و حملات، خراب کردن تاریخ اسلامی ما و محو نمودن نشانه‌های تابنده آن و دور ساختن آن از اینکه بتواند الگویی نیک بوده و در تربیت صحیح مؤثر باشد.
به همین دلیل، بر مؤرخ مسلمان لازم است که این وسائل را شناخته و در مورد آنها بیدار باشد و کسانی را که از آرا و روشهای خاورشناسان پیروی می‌کنند بشناسد و فقط با رعایت احتیاط زیاد از آنها چیزی بگیرند. علمای ما بسیاری از راویان را به سبب کسب علم آنان از اهل کتاب و روایت روایات اسرائیلی مورد نقد قرار داده و ضعیف دانسته‌اند، پس بر ما لازم است در قبول اقوال و تفسیرات کسانی که از خاورشناسان کسب علم کرده‌اند توقف و

درنگ داشته باشیم و آنها را ساقط و غیر معتبر بدانیم مگر اینکه دلیل و برهانی واضح و آشکار داشته باشند.^۱

۱- منهج كتابة التاريخ الإسلامی، محمد صامل، ص ۵۰۷.

فصل هفتم

موضع امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قبال خوارج و شیعه

این فصل مشتمل بر چهار مبحث است:

مبحث اول: خوارج

مبحث دوم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فکر شیعه

مبحث سوم: مهم ترین عقیده شیعه رافضیه (امامت) است.

مبحث چهارم: روزهای آخر از زندگی امیرالمؤمنین علی بن ابی

طالب علیه السلام و شهادت او

مبحث اول خوارج

اول: شکل گیری خوارج و شناخت آنان

اهل علم تعریفهای زیادی از خوارج ارائه کرده‌اند. از جمله آنها تعریفی است که ابوالحسن اشعری بیان کرده است که اسم خوارج بر آن طایفه‌ای که علیه چهارمین خلیفه راشد، علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کردند اطلاق می‌شود، او بیان می‌کند که خروج آنان علیه علی، علت نام گذاری آنان به این اسم است. در جایی که می‌گوید: علت این که آنان خوارج نامیده شدند، خروج آنان علیه علی علیه السلام در هنگام پذیرفتن حکمیت است.^۱

اما ابن حزم: چنین بیان کرده است که اسم خارجی به هر کسی که همچون آن گروهی که علیه علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کردند، طغیان کند و در اعتقادات با آنان شریک باشد، اطلاق می‌گردد. او می‌گوید هر کس که همچون خوارج حکمیت را انکار کند و صحابه بزرگوار را تکفیر کند و به خروج علیه حاکمان و امامان غیر عادل و ماندگاری همیشگی صاحبان گناه کبیره در جهنم و جایز بودن امامت در میان غیر قریش، معتقد باشد، خارجی است. و اگر در سایر موارد اختلافی میان مسلمانان و آن مواردی که ذکر کردیم با آنان مخالف باشد، خارجی نیست.^۲

اما شهرستانی گفته است: خوارج را با یک تعریف عام تعریف نموده و در آن خروج کردن علیه امامی که همه بر او و امامت شرعی او، توافق کرده باشند، در هر زمانی که باشد، خروج می‌داند. او در تعریف خود از خوارج می‌گوید: هر کس که بر امام بر حقی که جماعت بر او توافق کرده باشند، خروج کند، خارجی نامیده می‌شود خواه این خروج در زمان صحابه بر امامان راشدین بوده باشد و یا بعد از آن بر تابعین نیکوی آنان و امامان در هر زمان باشد.^۳

۱- مقالات اسلامیین (۲۰۷/۱)

۲- هدی الساری فی مقدمه فتح الباری، ص (۴۵۹)

۳- فتح الباری (۲۸۳/۲)

ابن حجر در تعریف آنان می گوید: خوارج کسانی هستند که پذیرش حکمیت از جانب علی را ناشایست دانستند و از او و عثمان و فرزندان او خود را بری کردند و با آنان جنگیدند و اگر آنان را کافر بدانند آنان، غالی (اهل غلو) هستند.^۱

او در تعریفی دیگر می گوید: اما خوارج گروهی هستند که خروج کردند یعنی طایفه‌ای هستند که اهل بدعت هستند و بدلیل خروج علیه دین و خروج علیه بهترین مسلمانان به این نام نامیده شدند.^۲

اما ابوالحسن ملطی: او معتقد است که اولین خوارج کسانی بودند که فریاد زدند «لا حکم الا لله» و می گفتند: علی کافر شده است هنگامی که حکم را به ابو موسی اشعری داد در حالی که حکم جز برای خدا نیست. فرقه خوارج به دلیل خروج علیه علی علیه السلام در روز حکمیت به این نام نامیده شدند آنان حکمیت را قبول نداشتند و گفتند: لا حکم الا لله.^۳ اما دکتر ناصر عقل می گوید: آنان کسانی هستند که به خاطر معصیت و گناه تکفیر می کنند و بر امامان ستمکار خروج می کنند...^۴

خوارج همان گروهی هستند که در جنگ صفین بعد از این که علی علیه السلام حکمیت را پذیرفت، علیه او خروج کردند آنان غیر از لقب خوارج لقبهای دیگری دارند که به آنها مشهور هستند برخی از این لقبها عبارتند از حروریه^۵، شراه^۶، مارقین، محکمه^۷ آنان به همه این لقبها به جز مارقین راضی بودند. آنان انکار می کردند که همچون خارج شدن تیر از بدن شکار، از دین خارج شده باشند (مارقین).^۸

از میان علما برخی آغاز شکل گیری خوارج را زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانند و ذو الخویصره را که در تقسیم شدن طلایی که علی علیه السلام آن را از یمن در داخل یک پوست دباغی

۱- هدی الساری فی مقدمة فتح الباری، ص: ۴۵۹.

۲- فتح الباری، ۲/۲۸۳.

۳- التنبیه و الرد علی اهل الأهواء و البدع ص (۴۷)

۴- الخوارج، ناصر العقل، ص (۲۸)

۵- به این دلیل به این نام نامیده شدند چون در ابتدای کارشان به نزد حروراء رفتند.

۶- به این دلیل شراه نامیده شدند چون گفتند: شرینا انفسنا فی طاعة الله. یعنی ما جان خود را در مقابل اطاعت خداوند و رسیدن به بهشت فروختیم.

۷- به این دلیل به این نام نامیده شدند، چون دو حکم را قبول نداشتند و گفتند: لا حکم الا لله.

۸- مقالات الاسلامین (۲۰۷/۱)

شده با برگ درخت سلم فرستاده بود، به رسول الله صلی الله علیه و آله اعتراض کرد، اولین خوارج می دانند. از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت شده است که می گوید: علی بن ابی طالب مقداری طلا را که از خاک معدنش جدا نشده بود، داخل یک پوست دباغی شده برای رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد. می گوید: او نیز آن را بین چهار نفر تقسیم کرد. بین عینیه بن حصن، أقرع بن حابس، زید الخلیل و نفر چهارم یا علقمه بن علائه و یا عامر بن طفیل بود.

یکی از اصحاب او گفت: ما برای این طلا از آنان مستحق تر هستیم. می گوید: این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. او فرمود: « آیا مرا امین نمی دانید در حالی که من امانتدار کسی هستم که در آسمان است و صبح و شب خبر آسمان را برای من می آورد.» می گوید: مردی با چشمان در حدقه فرو رفته و گونه های برآمده و پیشانی برجسته، ریش انبوه، سر تراشیده و شلوار بالازده برخاست و گفت: «ای رسول الله از خدا بترس» فرمود: « وای بر تو آیا مگر من مستحق ترین مردم روی زمین نیستم که از خدا بترسد.» می گوید: سپس آن مرد روی برگرداند و خالد بن ولید گفت: « یا رسول الله ایا اجازه می دهید گردنش را بزنم؟». فرمود: « نه. شاید او نمازخوان باشد.» خالد گفت: « چه بسیار نمازگزارانی که با زبان چیزهای می گویند که در قلبشان وجود ندارد.» رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: « به من امر نشده است که دل و قلب مردم را بشکافم و شکمشان را باز کنم.^۱ می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگریست در حالی که پشت کرده بود و فرمود: « این از تبار قومی است که کتاب خدا را تلاوت می کنند اما از حنجره هایشان فراتر نمی رود و همچون خارچ شدن تیر از بدن شکار از دین خارج می شوند، « می گوید: گمان می کنم که گفت: « اگر به آنان برسم آنان را همچون قوم ثمود خواهم کشت.»^۲

این جوزی درباره این حدیث می گوید: اولین خوارج و زشت ترین نوع آن، ذو الخویصره تمیمی است. در یک لفظ دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: اعدل. یعنی عادل باش. فرمود: « وای بر تو اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است.»^۳ بنابراین این اولین خارجی است که در اسلام خروج کرد و آفت آن این است که او به رأی و نظر خود راضی

۱- معنایش این است که: به من دستور داده شده است که بر اساس ظاهر قضاوت کنم و خداوند مسئول اسرار درون است.

۲- بخاری (۲/۲۳۲) و مسلم (۲/۷۴۲) آن را استخراج کرده اند.

۳- مسلم آن را استخراج کرده است (۲/۷۴۰).

بود هر چند که او علم به این داشت که هیچ رأی و نظری بالاتر از نظر رسول الله صلی الله علیه و آله وجود ندارد. و پیروان این مرد همان کسانی هستند که با علی بن ابی طالب علیه السلام مبارزه کردند.^۱ از جمله کسانی که اشاره به این امر کردند که اولین خوارج ذوالخویره بوده است، ابو محمد بن حزم است^۲ و همچنین شهرستانی در کتاب الملل و النحل است.^۳ برخی از علما معتقدند که نشأت خوارج با خروج علیه عثمان رضی الله عنه و حوادث فتنه‌ای که منجر به قتل ظالمانه و کینه توزانه او شد، آغاز گردید و این فتنه‌ای را که آنان ایجاد کردند فتنه اول نامیده شد.^۴ شارح الطحاویه می‌گوید: خوارج و شیعیان فتنه اول را درست کردند^۵ و ابن کثیر آشوب گرانی را که بر عثمان شوریدند و او را به قتل رساندند، خوارج نامید. در جایی که در ضمن یادآوری آنان بعد از قتل عثمان رضی الله عنه می‌گوید: خوارج آمدند و بیت المال را بردند و مقدار آن زیاد بود.^۶

نظر و رأی ارجح درباره آغاز نشأت خوارج این است که: علیرغم ارتباط قوی بین ذوالخویره و آشوبگرانی که علیه عثمان خروج کردند و همچنین خوارجی که به دلیل حکمت علیه علی رضی الله عنه خروج کردند، اصطلاح خوارج به معنی دقیق کلمه فقط بر خروج کنندگان به دلیل حکمت منطبق است چون آنان یک گروه در شکل طایفه‌ای دارای گرایش سیاسی و نظرات خاص خود بودند که یک اثر فکری و عقیدتی واضح و روشنی را ایجاد کردند و این عکس حالتهای قبل از آن بود.^۷

دوم: احادیثی که متضمن مذمت خوارج هستند

احادیث زیادی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله در مذمت و نکوهش و صفت‌های نکوهیده و زشت خوارج روایت شده است، که در آنها که آنان را در پلیدترین جایگاهها قرار می‌دهد. از جمله احادیثی که در آنها به مذمت و نکوهش آنان اشاره شده است، روایتی است که

۱- تلبیس ابلیس، ص (۹۰).

۲- الفصل فی الملل والنحل (۱۵۷/۴).

۳- الملل و النحل (۱۱۶/۱).

۴- عقیده اهل السنة فی الصحابة (۱۱۴۱/۳).

۵- شرح العقیده الطحاویه، ص (۵۶۳).

۶- البدایه و النهایه (۲۰۲/۷).

۷- فرق معاصره، عواجی (۶۷/۱). خلافة علی، عبدالحمید، ص (۲۹۷).

شیخین در صحیح خودشان از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که می‌گوید: هنگامی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و او چیزی را تقسیم کرد و ذوالخویصره که مردی از تمیم بود نزد او آمد و گفت: ای رسول الله، عادل باش. فرمود: وای بر تو اگر من عادل نباشم چه کسی عادل است. اگر من عادل نبودم ناکام می‌شدم و زیان و خسران می‌دیدم. عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول الله اجازه بده تا گردن او را بزنم. فرمود: رهایش کن او اصحاب و یارانی دارد که هر یک از شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنان و روزه خود را با روزه آنان حقیر و ناچیز می‌داند. آنان قرآن می‌خوانند در حالی از استخوان ترقوه شان فراتر نمی‌رود. آنان از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود که به پیکان آن نگریسته می‌شود و چیزی (اثری از خون) در آن نیست سپس به قسمت و نخ بعد از پیکان آن نگریسته می‌شود و در آن جا هم چیزی نیست، سپس به خودش نگریسته می‌شود و در آن هم چیزی نیست (یعنی در بخشهای مختلف آن اثری از خون نیست) و به سرعت در بدن شکار فرو رفته و از خون و سرگین داخل شکمش عبور کرده است، نشان آنان مردی است که یکی از بازوهای او چون پستان زن سیاه شده و یا مانند تکه گوشتی حرکت می‌کند. و آنان در یک زمان خروج می‌کنند و به عنوان یک فرقه از مردم جدا می‌شوند. ابو سعید می‌گوید: من شهادت می‌دهم که این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و شهادت می‌دهم که علی بن ابی طالب با آنان مبارزه کرد و من نیز همراه او بودم، که دستور داده شد آن مرد را آوردند و بر اساس این وصف پیامبر به بدن او نگریسته شد.^۱ شیخین همچنین حدیثی از ابی سلمه و عطاء بن یسار روایت کرده‌اند که آن دو نزد ابو سعید خدری آمدند و از او درباره حروریه پرسیدند که آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی که فرمود: «در این امت - نگفت از این امت» قومی خارج می‌شود که شما نماز خود را در مقایسه با نماز آنان ناچیز و کم ارزش می‌شمارید. و قرآن می‌خوانند و این قرآن خواندن از حلقوم آنان - یا حنجره‌هایشان - فراتر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود و تیرانداز به تیر خود، پیکان آن، بند بعد از پیکان آن نگاه می‌کند و سپس در شکاف انتهای تیر جستجو می‌کند که آیا خونی به آن رسیده است.^۲ و بخاری حدیث اسیدبن عمرو را روایت می‌کند و می‌گوید: به سهل بن حنیف گفتم: آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی که چیزی درباره خوارج بگوید؟ گفت: از او شنیدم در حالی که دستش را سوی عراق دراز کرده بود، فرمود: از آن

۱- مسلم (۷۴۴/۲، ۷۴۳).

۲- مسلم (۷۴۴/۲، ۷۴۳).

قومی خروج می کنند که خواندن قرآن از استخوان ترقوه شان فراتر نمی رود. از اسلام خارج می شوند همان طور که تیر از بدن شکار خارج می شود. در این سه حدیث به روشنی مذمت و نکوهش فرقه خوارج دیده می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به طایفه ای که از دین خارج می شوند، توصیف می کند که در دین بی جهت و بی مورد سخت گیری می کنند و به محض وارد شدن در دین از آن به سرعت خارج می شوند و از آن بهره ای نمی برند و حتی حدیث اول از این احادیث سه گانه شامل این مطلب می شود که آنان با اهل حق مبارزه می کنند و اهل حق نیز با آنان مبارزه می کنند و در میان آنان مردی که دستش چین و چنان است و همه این موارد همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود، اتفاق افتاد. و درباره این فرمایش او صلی الله علیه و آله که فرمود: قرآن از ترقوه های (حنجره ها) آنان فراتر نمی رود دو احتمال وجود دارد:

۱- این احتمال وجود دارد که قلبهای آنان قرآن را نمی فهمد و آن را بر غیر از مراد و هدف آن حمل می کنند.

۲- این احتمال وجود دارد که هدف از آن این باشد که تلاوت آنان به نزد خداوند بالا نمی رود.^۱

از جمله صفات نکوهیده آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به آنها مذمت نموده این است که: آنان از ایمان جز به زبان آوردن خالی آن بهره ای نبرده اند و دارای عقل و خرد ضعیف و پستی هستند و وقتی که قرآن می خوانند بر اساس فهم نادرست خود به شدت گمان می کنند که قرآن با آنان است در حالی که علیه آنان است. بخاری رحمته الله حدیثی از علی رضی الله عنه روایت می کند که می گوید: وقتی که من حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله برای شما بگویم به خدا قسم اگر از آسمان فرو بیفتم برای من دوست داشتنی تر از آن است که چیزی به دروغ از او بگویم و اگر درباره آن چه که بین من و شما بوده است برای شما صحبت کنم: این جنگ یک حيله و نیرنگ است چون از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: در آخر زمان ^۲ قومی کم سن و سال ^۳

۱- فتح الباری (۶/۶۱۸). آن چه که قاضی عیاض در شرح نووی گفته است (۷/۱۵۹).

۲- حافظ ابن حجر می گوید: منظور از آخر زمان، زمان خلافت نبوی است و در حدیث سفینه که از سنن و صحیح ابن حبان و سایرین استخراج شده است آمده است که: «خلافت بعد از من سی سال است سپس پادشاهی می شود» و جریان خوارج و جنگ آنان در نحران در اواخر خلافت علی رضی الله عنه در سال سی و هشت هجری رخ داد. فتح الباری (۱۲/۲۸۷).

۳- شرح النووی (۷/۱۶۹).

و ضعیف عقل^۱ خروج خواهند کرد در حالی که بهترین سخنان مردم را به زبان می آورند و ایمان شان از حنجره‌ها و ترقوه‌ها فراتر نمی‌رود آنان از دین خارج می‌شوند همانطور که تیر از بدن شکار خارج می‌شود.^۲

در این دو حدیث، نکوهش خوارج این گونه آمده است که ایمان آنان چیزی جز به زبان آوردن آن نیست و حدیث اول دلالت بر این امر می‌کند که آنان به زبان ایمان می‌آورند نه به قلب^۳. اما این حدیثی که حدیث زیدبن وهب جهنی به نقل از علی علیه السلام است، او در این حدیث ایمان را بر نماز اطلاق کرده است و هر دو حدیث دلالت بر این امر دارند که ایمان آنان در زبان و نطق شان محصور است و از حنجره‌ها و ترقوه‌هایشان فراتر نمی‌رود و این زشت ترین و قبیح ترین نکوهش برای کسانی است که به آن توصیف می‌شوند.^۴

از جمله صفات زشت دیگری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به آنها مذمت کرده این است که: آنان از دین خارج می‌شوند و موفق به بازگشت به آن نمی‌شوند و آنان بدترین مردم و مخلوقات هستند. مسلم رحمته الله علیه حدیث ابوذر رضی الله عنه را روایت می‌کند که می‌گوید: بعد از من از میان امت قومی خواهد آمد که قرآن را می‌خوانند در حالی که از حلقوم شان فراتر نمی‌رود و از دین خارج می‌شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می‌شود و سپس به آن باز می‌گردند و آنان بدترین مردم و مخلوقات هستند.^۵

از ابو سعید روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قومی یاد کردند که در میان امت او خواهند بود و به عنوان یک فرقه از میان مردم خارج می‌شوند و سر و رویشان تراشیده شده است. می‌فرماید: « آنان بدترین مردم - یا از بدترین مردم - هستند که نزدیک ترین آن دو گروه به حق با آنان می‌جنگد.»

از صفات دیگری که از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، آنان با آن مورد مذمت قرار گرفته‌اند این است که: آنان مبعوض ترین مردم نزد خداوند هستند. حدیث عبیدالله بن ابی رافع غلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در صحیح مسلم آمده است که حروریة وقتی که خروج کردند و عبیدالله نیز همراه علی بن ابی طالب بود، گفتند: لا حُکْمَ اِلاَّ لِلّٰهِ. علی رضی الله عنه گفت: این کلمه حقی است که

۱- فتح الباری (۶/۶۱۹).

۲- بخاری (۲/۲۸۱).

۳- فتح الباری (۲/۲۸۱).

۴- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرم (۳/۱۱۸۳).

۵- مسلم (۲/۷۵۰).

به وسیله آن امر باطل طلب می شود.^۱ رسول الله صلی الله علیه و آله گروهی را توصیف کرد که صفت آنان را می شناسم و آنان با زبان خود سخن حق را می گویند. اما از این جا فراتر نمی رود - به حلق خود اشاره کرد - از مبعوض ترین بندگان خدا در نزد او هستند. در میان آنان یک مرد سیاه است که یکی از دستهایش مثل پستان گوسفند است. وقتی علی با آنان مبارزه کرد گفت: آن مرد را بجوید. اما آنان چیزی نیافتند. او دو یا سه بار این را گفت: برگردید به خدا قسم که من دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشده است، سپس او را در خرابه ای پیدا کردند و آوردند و در مقابل علی علیه السلام قرار دادند. عیدالله می گوید: من در آن جا حاضر و شاهد کار آنان و سخن علی در مورد آنان بودم.^۲

از جمله صفات قبیح آنان که در احادیث به ثبت رسیده است اینکه آنان از شناخت حق و هدایت بر اساس آن محروم هستند.^۳ مسلم در صحیح خود حدیث اسید بن عمر به نقل از سهل بن حنیف به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت می کند که فرمود: «قومی از جانب مشرق گمراه می شوند که دارای سرهای تراشیده هستند.»^۴ نووی هم این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را می گوید: (یتبه قوم قیل المشرق محلقة رؤوسهم)^۵

«قومی از جانب مشرق گمراه می شوند» به این معنی است که از راه راست و درست و راه حق خارج می شوند. می گوید: «تاه» به معنی این است که برود و به راه حق هدایت نشود. والله اعلم.

از صفات نکوهیده دیگر خوارج که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که در مورد آنان به وقوع می پیوندد، این است که آنان معتقد به کشتن مسلمانان و ترک بت پرستان بتها و صلیبها می شوند.^۶ شیخین در صحیحین خودشان حدیث ابوسعید خدری را روایت کرده اند که

۱- معنی آن این است که این کلمه در اصل درست است خداونتر می فرماید: «إن الحكمم آلا لله» (یوسف/۱۴۰) اما آنها می خواهند به واسطه آن حکمیت علی را انکار کنند، شرح نووی (۱۷۳/۷، ۱۷۴).

۲- مسلم (۷۴۹/۲).

۳- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الكرام (۱۱۸۴/۳).

۴- مسلم (۷۵۰/۲).

۵- شرح نووی (۱۷۵/۷).

۶- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الكرام (۱۱۸۴/۳).

می گوید: علی علیه السلام زمانی که در یمن بود مقداری طلا را که آمیخته با خاک معدنش بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را بین آن چهار نفر تقسیم کرد...

مردی دارای ریش انبوه، گونه‌های برآمده، پیشانی برجسته و سر تراشیده آمد و گفت: ای محمد از خدا بترس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر من در برابر خدا عصیان کنم، چه کسی از او اطاعت می کند. او مرا امین اهل زمین قرار داده است آیا شما مرا امین نمی دانید.» می گوید: آن مرد پشت کرد و یکی از افراد آن جمع که روایت می کنند خالد بن ولید بوده است، اجازه خواست که او را به قتل برساند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از تبار این مرد قومی می آید که قرآن می خوانند و قرآن از حنجره‌هایشان فراتر نمی رود، با اهل اسلام می جنگند و بت پرستان را رها می کنند، از دین اسلام خارج می شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می شود، اگر آنان را ببینم همانند قوم عاد آنان را خواهم کشت^۱.

در اینجا معجزه‌ای آشکار از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد به طوری که همان گونه که خبر می دهد واقع می شود و آنان شمشیر خود را علیه اهل اسلام برای جنگ بر کشیدند و در برابر کفار یهود و مسیحیان آن را در غلاف می گذاشتند^۲ که به خواست خداوند متعال بحث درباره آن خواهد آمد.

از صفات قبیح دیگری که نکوهش و مذمت و عار و ننگ برای خوارج است این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در صورت ظاهر شدن آنان، به جنگ با آنان ترغیب می کند و خیر می دهد که اگر خودش آنان را ببیند. آنان را همانند قوم عاد و ثمود از بین می برد. و خبر می دهد که هر کس با آنان بجنگد در روز قیامت در نزد خداوند متعال اجر و پاداش دارد. و خداوند چهارمین خلیفه راشد را به جنگ با آنان و کشتنشان مشرف گردانید. چون آنان در زمان او ظهور کردند و او با توجه به توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنان، ظهورشان را تشخیص داد و همراه با سپاهی که برای مبارزه با اهل شام آماده کرده بود، به سمت آنان رفت و در نهروان با آنان مبارزه کرد و به جز تعداد اندکی یعنی کمتر از ده نفر، کسی از آنان نجات نیافت، که بیان آن خواهد آمد او با آنان مبارزه نکرد تا این که آنان خون حرام ریختند و اموال مسلمانان را غارت کردند و علی علیه السلام برای بر طرف کردن ظلم و گمراهی شان و زمانی که اعمال و سخنان شر خود را اظهار کردند، با آنان جنگ کرد. ما در این جا به این مقدار احادیث روایت شده در مذمت خوارج اکتفا می کنیم چرا که احادیث وارد شده در مذمت آنان بسیار زیاد هستند

۱- بخاری (۲/۲۳۲)، مسلم (۲/۷۴۱، ۷۴۲).

۲- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام (۳/۱۱۸۵).

و به ندرت کتابی از کتب سنت مطهر یافت می‌شود که خالی از این صفات باشد.^۱ و به خواست خداوند متعال در صفحات بعدی این کتاب درباره آغاز ملحق شدن آنان به حروراء، مناظره ابن عباس علیه السلام با آنان، علاقه امیرالمؤمنین علی به روشن نمودن و هدایت آنان، علل و اسباب جنگ نهروان و نتایج آن و اصول خوارج و مناقشه و بررسی آن اصول و این که آیا افکار و گرایشات خوارج همچنان در میان مردم وجود دارند؟ علل آن چیست؟ و چگونه باید بررسی و حل و فصل شوند؟، بحث خواهد شد.

سوم: پیوستن خوارج به حروراء و مناظره ابن عباس علیه السلام با آنان

خوارج در قالب گروه فراوانی از سپاه علی علیه السلام در حین بازگشت از صفین به کوفه، جدا شدند که تعداد آنها در یک روایت چندین هزار نفر بوده است و در روایتی دیگر تعداد آنان دوازده هزار نفر^۲ تعیین شده است و در روایتی دیگر هشت هزار نفر^۳ و در روایتی دیگر چهارده هزار نفر^۴ و همچنین در روایتی دیگر بیست هزار نفر^۵ تعیین شده است و این روایتی که تعداد آنان را بیست هزار نفر ذکر کرده است، بدون سند است^۶ این افراد به مسافت چندین شبانه روز قبل از رسیدن سپاه به کوفه، جدا شدند و این تفرقه و جدایی یاران علی را آشفته و دچار ترس کرد و علی به همراه آن دسته از باقی مانده سپاهش که تحت اختیار و مطیع او بودند، وارد کوفه شد بعد از این که به علی خبر رسید که خوارج گروه خود را سازمان دهی کرده‌اند و یک امیر را برای نماز و امیری دیگر را برای جنگ انتخاب کرده‌اند و با خداوند عزیز و بزرگوار بیعت کرده و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند که همه اینها به این معنی بود که آنان عملاً از جماعت مسلمانان جدا شدند، به امور مربوط به آنان مشغول شد.

۱- عقیده اهل السنة فی الصحابة الکرام (۳/۱۱۸).

۲- تاریخ بغداد (۱/۱۶۰).

۳- البدایة و النهایة (۷/۲۸۱-۲۸۰)، سند آن صحیح است. مجمع الزوائد (۶/۲۳۵).

۴- مصنف عبد الرزاق (۱۰/۱۵۷، ۱۶۰)، با سند حسن.

۵- تاریخ خلیفه ص (۱۹۲).

۶- خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۰۳).

امیر المؤمنین علی علیه السلام دوست داشت آنها را به جمع مسلمانان بر گرداند بنابراین ابن عباس رضی الله عنه را به نزد آنان فرستاد تا با آنان مناظره کند و اینک ابن عباس رضی الله عنه این حادثه را برای ما روایت می کند و می گوید: ... به نزد آنان رفتم در حالی که بهترین لباس یمنی خود را بر تن کردم و پیاده رفتم و در نیم روز در یک خانه نزد آنان رفتم. ابن عباس رضی الله عنه مردی خوش چهره و دارای صدایی بلند بود. گفتند: خوش آمدی ای ابن عباس رضی الله عنه، این لباس زیبا چیست؟ گفت: چرا بر من عیب می گیرید؟ من دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از این لباسها را بر تن می کرد. و این آیه نازل شد:

﴿ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ﴾ الأعراف: ۳۲

«ای پیامبر بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگان پدید آورده و نیز روزبهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانید؟»

گفتند: برای چه کاری آمده‌ای؟ گفت: من از جانب صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مهاجرین و انصار و از جانب پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن بر آنان نازل شد آمده‌ام، آنان در تأویل قرآن از شما عالم تر هستند و در میان شما کسی از آنان نیست و هر چه را که آنان می گویند به اطلاع شما می رسانم و هر چه را که شما می گوئید به اطلاع آنان می رسانم. عده‌ای از آنان به سمت من آمدند. گفتم: به چه دلیل بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عموی ششم گرفته‌اید، بگوئید؟ گفتند: به سه دلیل. گفتم: آن دلایل کدام هستند؟ گفتند: اولین آنها این است که: او مردانی را در امر خداوند حکم قرار داد در حالی که می فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ أَلَّا لَه» "حکم جز برای خداوند نیست" مردان را چه به حکم و حکمیت؟ گفتم: این یک دلیل. گفتند: اما دومی این که او جنگ کرد (در جنگ جمل) اما اسیر نگرفت و غنائم جنگی جمع نکرد. اگر آنان کافر بودند بنابراین اسیر کردن آنان نیز حلال بود و اگر مومن بودند، نه اسیر کردن آنان نه مبارزه با آنان حلال نبود. گفتم: این دومین دلیل، سومین کدام است؟ گفتند: لقب امیرالمؤمنین را از نام خود جدا کرد. بنابراین اگر او امیرمؤمنان نبود پس امیر کافران است. گفتم: آیا غیر از این موارد، مورد دیگری هم هست؟ گفتند: ما به این موارد اکتفا می کنیم. به آنان گفتم: نظرتان چیست اگر من از کتاب خداوند بزرگوار و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را برایتان بخوانم که به ادعاهای شما پاسخ دهد. آیا از موضع خود باز می گردید؟ گفتند: بله. گفتم: این که می گوئید: او در امر خداوند دو مرد را حکم قرار داد. من بخشی از کتاب خداوند را برایتان می خوانم که خداوند حکم

خود را در مورد ارزش ربع درهم به بندگان واگذار می کند که آنان در آن مورد حکم کنند. آیا دیده اید که خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ

يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ ﴿١٥﴾ المائدة: ۹۵

«ای کسانی که ایمان آورده اید در حالی که مُحرمید شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد باید نظیر آن چه کشته است. از چهار پایان کفاره ای بدهد. که نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند»

و این حکم کردن رجال است. شما را به خدا قسم می دهم که آیا حکم رجال درباره اصلاح بین دو طرف و جلوگیری از خونریزی خوب است یا درباره کشتن یک خرگوش؟ گفتند: بله. این بهتر است گفتیم: و در مورد مسئله میان زن و مرد نیز نازل شده است

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا ﴿٣٥﴾

النساء: ۳۵

«و اگر از جدائی میان آن زن و شوهر بیم دارید پس داوری از خانواده آن شوهر و داوری از خانواده آن زن تعیین کنید»

پس شما را به خدا قسم می دهم بگوئید که حکم کردن رجال برای اصلاح رابطه بین آنان و جلوگیری از ریخته شدن خون شان بهتر است یا درباره رابطه با زن؟ آیا از این امر خارج شدم؟ گفتند: بله. گفتیم: اما قول دوم شما که می گوئید: او مبارزه کرد اما اسیر نگرفت و غنایم جنگی جمع آوری نکرد. آیا شما مادران عایشه را به اسیری می گیرید و آنچه را در مورد سایر زنان حلال می دانید درباره او نیز حلال می دانید، قطعاً شما کافر شدید. و اگر شما بگوئید: او مادر ما نیست باز هم شما کافر شدید.

﴿الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ ﴿٦﴾ الأحزاب: ٦

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیکتر است و همسرانش مادران ایشانند.»

بنابراین شما بین دو گمراهی قرار دارید، پس یک راه برای خروج از آن بیاورید. آیا از این امر خارج شدم؟ گفتند: بله. می گوید: اما این که لقب امیرالمؤمنین را از نام خود حذف کرد، من چیزی را برای شما می آورم که علیه شما است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه با

مشركان صلح كرد و به علي گفت: اي علي بنويس آنچه كه محمد رسول خدا بر اساس آن صلح كرده است. گفتند: اگر ما معتقد بوديم كه تو رسول خدا هستي با تو نمي جنگيديم، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اي علي پاك كن. پروردگارا تو كه مي داني من رسول خدا هستم. اي علي پاك كن و بنويس: «اين چيزي است كه محمد بن عبدالله بر اساس آن صلح كرده است». به خدا قسم رسول خدا بهتر از علي است او عنوان رسول خدا را از نام خود پاك كرد و اين پاك كردن او به معني پاك شدن از نبوت نبود. آيا از اين امر هم خارج شدم؟ گفتند: بله. بنابراین دو هزار نفر از آنان باز گشتند و بقيه خروج كردند و بر اساس گمراهي خود مبارزه كردند و مهاجرين و انصار با آنان جنگيدند و آنان را به قتل رسانند.^۱

مي توان از مناظره ابن عباس رضي الله عنه با خوارج درسها و عبرتها و حكمتهايي استخراج كرد كه برخي از آنها عبارتند از:

۱- انتخاب فردي مناسب براي مناظره با مخالفان: اميرالمؤمنين علي، پسرعمویش عبدالله بن عباس رضي الله عنه را كه بزرگ انديشمند امت و مترجم و مفسر قرآن بود انتخاب كرد چون آنان افراد پارسا و پرهيزكار را مي شناختند و درباره اعتقاد خود استدلال آنان بر اساس قرآن را قبول داشتند. بنابراین مناسب ترين فرد براي مناظره با آنان، آگاه ترين و عالم ترين مردم به تفسير و تاويل قرآن بود. و مي توان گفت ابن عباس در اين مناظره، بي نظير و تك بود به اين دليل كه او آراسته به اخلاص نيت براي خدا، دوري از هوي و هوس، آراسته به بردباري و صبر، تأمل و نرمي در مقابل مخالفان، گوش فرا دادن نيكو به همه مخالفان، دوري از كشمكش و ارائه استدلال واضح و روشن و دليل قوي بود.

۲- در مناظره با مخالفان، شروع كردن از نقاط مورد اتفاق نظر: اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب با خوارج. مخالف خود در دريافت از كتاب خداوند و سنت پيامبرش محمد صلی الله علیه و آله، اتفاق نظر داشتند. اين گونه بود كه عبدالله بن عباس رضي الله عنه به آنان گفت: چه مي گوئيد اگر من از كتاب خدا و سنت پيامبرش چيزي در جواب شما بخوانم، آيا باز مي گرديد؟ با وجود اين ابن عباس قبل از شروع مناظره از آنان اطمينان گرفت.

۳- شناخت استدلالهاي مخالفان و بررسي آنها و آمادگي براي پاسخ به آنها قبل از شروع مناظره والبتة كه ما توقع داريم اميرالمؤمنين علي رضي الله عنه قبل از مناظره با آنان از استدلالهايشان مطلع بوده باشد و به اصحاب خود بياموزد كه چگونه به آنها پاسخ دهند.

۱- خصائص اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب، النسائي، تحقيق احمد بلوچي. ص (۲۰۰) سند آن حسن است.

- ۴- رد ادعاهای مخالفان، یکی پس از دیگری: تا این که استدلال و حجتی برای آنان باقی نماند همان گونه که از سخنان ابن عباس رضی الله عنهما در مناظره با آنان روشن است که هر گاه که یک حجت را به طور کامل رد می کند می گوید آیا از این خارج شدم؟
- ۵- شروع مناظره با آن چه که نتیجه اش حق باشد: عبدالله عباس رضی الله عنهما در ابتدای کار و قبل از مناظره می گوید: من از جانب اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و داماد او نزد شما آمده ام و قرآن بر آنان نازل شد و آنان در تأویل آن از شما آگاه تر هستند و یکی از آنان در میان شما نیست^۱.
- ۶- احترام گذاشتن به رأی و نظر طرف مقابل در حین مناظره: تا اینکه از این طریق به آن چه که می گوید گوش دهد و او را بر احترام به رأی خودش سوق دهد و این در مناظره ابن عباس رضی الله عنهما با خوارج ظاهر و پیدا است^۲.
- ۷- خداوند عزیز و بزرگوار هزاران نفر از آنان را توفیق و هدایت داد: چون تعداد خوارج که در جنگ نهروان حضور داشتند کمتر از چهار هزار نفر بود - که به خواست خداوند درباره آن بحث خواهیم کرد - به این دلیل بود که آنان حق را شناختند و به فضل و عنایت خداوند شبهه از آنان برداشته شد و سپس به دلیل آن مطالبی که ابن عباس رضی الله عنهما با علم، قوت و استدلال و وضوح بیان کرد، بطلان استدلالهایشان را با تفسیر آیاتی که آنها تفسیر صحیح آن را تأویل کرده بودند و به وسیله سنت روشن گرنوی که معانی قرآن کریم را توضیح می دهد، برایشان روشن و آشکار کرد^۳.
- ۸- این سخن ابن عباس رضی الله عنهما که گفت: کسی از آنان در میان شما نیست^۴: این نص صریحی است درباره این که کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان خوارج نبودند، و کسی از خوارج به دلیل این حرف به او اعتراض نکرد و این روایت صحیح و ثابت شده است، همچنین هیچ یک از علمای اهل سنت - از لحاظ علمی - نگفته است که: در میان خوارج، کسی از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند. و اما این ادعا که می گویند در میان خوارج صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند یک ادعا از نظر مذهب خوارج است و هیچ دلیل علمی موثق برای این سخن خود ندارند.

۱- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. ص (۱۹۷) سند آن حسن است.

۲- منهج علی بن ابی طالب فی الدعوة الی الله، ص (۳۳۹).

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید. ص (۳۰۷).

۴- خصائص علی بن ابی طالب، نسائی، ص (۲۰۰)، اسناد آن حسن است، بلوچی.

۹- تعیین مرجع: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: چه می گوئید اگر از کتاب خدا و سنت رسول او در جواب ادعای شما بخوانم آیا باز می گردید؟ گفتند: بله. بنابراین در این سخن ابن عباس درس مهمی وجود دارد که برای دو طرف مناظره مرجع تعیین شود تا در خلال مناظره بتوان به یک نتیجه ای رسید.

چهارم: حرکت امیر المؤمنین علیه السلام برای مناظره با بقیه خوارج و سیاست او در برخورد با آنان بعد از بازگشت آنان به کوفه و سپس حرکت و شورش دوباره آنان

بعد از مناظره ابن عباس رضی الله عنهما با خوارج و استعجابت دو هزار نفر از آنان از دعوت او، امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه خودش به نزد آنان رفت و با آنان صحبت کرد و آنان باز گشتند و وارد کوفه شدند اما این توافق زیاد طول نکشید چون خوارج این گونه از سخنان علی متوجه شدند که او از نظر خود درباره حکمیت بازگشته است و از خطای خود - به زعم آنان - توبه کرده است و این حدس و گمان خود را در میان مردم منتشر کردند و اشعث بن قیس کندی نزد امیرالمؤمنین آمد و به او گفت: مردم می گویند که تو از کفر باز گشته ای. علی رضی الله عنه روز جمعه سخنرانی کرد و بعد از حمد و ستایش خداوند، از خوارج و مخالفت آنان با مردم و مسأله ای که باعث شد آنان به خاطر آن دچار تفرقه شوند سخن گفت. در روایت دیگری آمده است که: مردی آمد و گفت: لا حُکْمَ اِلَّا اللهُ، سپس یک نفر دیگر گفت: لا حُکْمَ اِلَّا اللهُ، سپس از گوشه های مسجد افرادی برخاستند و ندای لا حُکْمَ اِلَّا اللهُ سر دادند. علی رضی الله عنه با دست به آنان اشاره کرد که بنشینید. و گفت: بله، لا حُکْمَ اِلَّا اللهُ. این کلمه حقی است که با آن امری باطل طلب می کنید، من منتظر حکم خدا درباره شما هستم^۲ و بر بالای منبر آنان را با اشاره ساکت می کرد و یک نفر که دو انگشت را در گوشه اش قرار داده بود، برخاست و گفت:

﴿لَیْنِ اَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ﴾ الزمر: ۶۵
«اگر شرک بورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد»
امیرالمؤمنین علی نیز با این آیه به او جواب داد:

﴿فَاَصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخْفِنَکَ الَّذِیْنَ لَا یُوقِنُوْنَ﴾ الروم: ۶۰

۱- مصنف ابن ابی شیبہ (۳۱۳/۱۵، ۳۱۲)، آلبانی آن را در ارواء الغلیل صحیح می داند (۱۱۹/۸، ۱۱۸).

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ طبری، ص (۴۵۲).

«پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وا دارند.»

امیرالمؤمنین سیاست عادلانه و روشن گر خود را در برابر این جماعت افراطی اعلام کرد و به آنان گفت: شما در نزد ما در سه مورد حق دارید:

۱- مانع نماز خواندن شما در این مسجد نمی شویم.

۲- شما را از سهمتان از فیه که در آن دست داشتید، محروم نمی کنیم.

۳- با شما نمی جنگیم مادامی که با ما جنگ نکند!

امیرالمؤمنین علی علیه السلام این حقوق را برای آنان در نظر می گیرد تا زمانی که با خلیفه جنگ نکنند و علیه جماعت مسلمانان خروج ننمایند و همزمان تصورات خاص خود را در چار چوب عقیده اسلامی داشته باشند، در ابتدا آنان را از اسلام خارج نمی کند. حق اختلاف نظر برای آنان محفوظ است بدون این که منجر به فرقه گرایی و جدایی و به کار بردن سلاح شود.^۲ امیرالمؤمنین خوارج را پشت میله های زندان نینداخت و بر آنان جاسوس قرار نداد و آزادیهای آنان را سلب نکرد اما آن حضرت علیه السلام علاقه مند بود که برای آنان و سایر کسانی که فریفته آراء و ظاهر کار آنان شده بودند، حجت و استدلال را روشن نماید. و حق را نمایان کند. او به ندا دهنده خود دستور داد که قاریان قرآن نزد او بروند و جز کسانی که قرآن را از حفظ داشته باشند، نزد او نروند، بنابراین خانه او پر از قاریان قرآن شد. او مصحف بزرگ امام را در خواست کرد و شروع کرد با دست بر روی آن می زد و می گفت: ای مصحف برای مردم سخن بگو، مردم او را صدا زدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین چه چیزی را از آن می پرسی، آن فقط جوهر و کاغذ است و ما درباره آن چه که از آن آگاه و مطلع شده ایم، سخن می گوئیم. تو چه می خواهی؟ گفت: این دوستان شما که در مورد آن چه میان من و آنان است، کتاب خدا را قرار می دهند و خروج کرده اند. خداوند متعال در کتاب و خود در رابطه زن و شوهر می فرماید:

۱- مصنف ابن ابی شیبیه (۳۲۸/۱۵، ۳۲۷)، شافعی در الام (۱۳۶/۴). تازیخ طبری (۶۸۸/۵) با سند ضعیف به دلیل انقطاع بر این امر که این سند شواهدی دارد و مورد تبعیت قرار گرفته است. البانی آن را در ارواء الغلیل گفته است، ص (۱۱۸/۸، ۱۱۷).

۲- الوظيفة العقدية للدولة الإسلامية، حامد عبدالمجید، ص (۴۷)

﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ، وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَ إِصْلَاحًا

يُوفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ۗ ﴾ النساء: ۳۵

«و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید. پس داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن تعیین کنید اگر سر سازگاری دارند خداوند میان آن دو سازگاری خواهد کرد.»

بنابراین خون و حرمت امت محمد بزرگ تر و مهم تر از رابطه زن و شوهر است. به این دلیل بر من خشم گرفته‌اند که من با معاویه مکاتبه کرده‌ام و نوشته‌ام: علی ابن ابی طالب (بدون لقب امیرالمؤمنین) ما در حدیبیه همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم از زمانی که با قوم خود، قریش صلح کرد، که سهیل بن عمر نزد ما آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: نمی‌نویسم: «بسم الله الرحمن الرحيم». فرمود: پس چگونه می‌نویسی؟ گفت: مینویسم: باسمک اللهم: «پروردگارا با نام تو» رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس. من هم نوشتم، سپس فرمود: بنویس: «این چیزی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بر اساس آن صلح کرده است.» او گفت: «اگر من تو را رسول خدا می‌دانستم با تو مخالفت نمی‌کردم.» سپس نوشت: این چیزی است که محمد بن عبدالله بر اساس آن با قریش صلح کرده است. خداوند در کتاب خود می‌فرماید:

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ۗ ﴾

الأحزاب: ۲۱^۱

«قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد.»

وقتی که خوارج یقین پیدا کردند که امیرالمؤمنین تصمیم گرفته است که ابو موسی اشعری را به عنوان حاکم بفرستد، از او خواستند که از این کار خود داری کند، علی این را نپذیرفت و برایشان بیان کرد که این یک بی وفایی و نقض عهد و پیمان است. ما بین خود و آنان عهد و پیمانهایی بسته‌ایم. و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ

عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ۗ ﴾ النحل: ۹۱

۱- مسند احمد (۲/۶۵۶)، احمد شاکر می‌گوید: دارای سند صحیح است.

« و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آنها، مشکینید با اینکه خدا را بر خود ضامن قرار داده‌اید.»

بنابراین خوارج تصمیم گرفتند که از امیرالمؤمنین علی جدا شوند و یک امیر برای خود تعیین کنند. از این رو در منزل عبدالله بن وهب راسبی جمع شدند و او برای آنان خطبه بلیغی ایراد کرد و آنان را به دوری از دنیا و رغبت به آخرت و بهشت فرا خواند و آنان را به امر معروف و نهی از منکر تشویق نمود، و سپس گفت: ای برادران ما از این منطقه‌ای که اهل آن ظالم هستند به سمت حومه و اطراف آن و سینه کوهها و برخی از مداین که با این احکام ظالمانه ناآشنا هستند، برویم. سپس حرقوس بن زهیر برخاست و بعد از حمد و ستایش خداوند گفت کالا و بهره این دنیا ناچیز و اندک است و زمان دور شدن از آن نزدیک است بنابراین زینت و درخشش آن شما را از حق طلبی و انکار ظلم منصرف نکند.

﴿ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴾ (النحل: ۱۲۸)

«در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و آنان که نیکو کارند.»

حمزه بن سنان اسدی گفت: ای مردم، رأی همان است که شما دارید و حق آن است که شما می‌گویید، پس کسی را مسئول و امیر خود گردانید، شما باید بزرگان و سرنیزها و بیرقی برای برافراشته کردن و برگشتن به سمت آن داشته باشید: آنان کسی را به دنبال زید بن حصن طایی - که از سرانشان بود - فرستادند و فرماندهی را به او پیشنهاد کردند، اما او نپذیرفت. سپس بر حرقوس بن زهیر عرضه کردند، او هم نپذیرفت و آن را به حمزه بن سنان پیشنهاد کردند، او نپذیرفت، بر شریح بن ابی أوفی عبسی عرضه کردند، او هم نپذیرفت و بر عبدالله بن وهبی راسبی پیشنهاد کردند که او پذیرفت و گفت: به خدا قسم من این را برای رسیدن به دنیا قبول نکرده‌ام و به خاطر فرار از مرگ هم آن را رها نمی‌کنم.^۱

آنان همچنین در خانه زید بن حصن طایی سنیسی گرد آمدند و او برایشان سخنرانی کرد و آنان را به امر به معروف و نهی از منکر تشویق نمود و آیاتی از قرآن را برای آنان تلاوت کرد، این آیه که می‌فرماید:

﴿ يٰۤاٰوْدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ

اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَظْلُمُوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ يَّمَسُوْنَ يَوْمَ الْحِسَابِ ﴾ (ص: ۲۶)

۱- البدایه النهایه (۳۱۲/۷)، تاریخ طبری (۶۸۹/۵).

«ای داوود ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند به سزای آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت.»
و اینکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ المائدة: ۴۴

«و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند آنان خود کافراند» و اینکه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ المائدة: ۴۵

«و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند آنان خود ستم‌گراند.» و در آیه‌ی بعدی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ﴾ المائدة: ۴۷

«و کسانی که به آن چه که خدا نازل کرده حکم نکنند آنان خود نافرمانانند»

سپس گفت: من بر اهل دعوت‌مان و اهل قبله مان شهادت می‌دهم که آنان از هوس پیروی کرده و حکم کتاب را کنار نهاده و در گفتار و عمل ظلم کرده‌اند و جهاد با آنان بر مؤمنان واجب است. مردی از آنان که عبدالله بن شجره سلمی‌نامیده می‌شد گریه کرد و سپس آنان را بر خروج علیه مردم تشویق کرد و در میان سخنانش گفت: صورت و پیشانی‌شان را با شمشیرها بزنید تا این که خداوند رحمان و رحیم اطاعت شود اگر شما پیروز شوید و خداوند اطاعت شود همان طور که شما می‌خواهید، ثواب اطاعت کنندگان به امر او به شما می‌رسد و اگر شکست بخورید، پس چه چیزی بهتر از سرنوشت رسیدن به رضایت و خشنودی خدا و بهشت او وجود دارد.^۱

ابن کثیر بعد از این که آن چه را که شیطان بر آنان دیکته کرده است و بیان شد، ذکر می‌کند، می‌گوید: این نوع از مردم از غریب‌ترین نوع فرزندان آدم هستند پاک و منزّه است خدایی که مخلوقات خود را همان گونه که خواست، متنوع آفرید و از پیش مقدر عظیم خود را فرستاد: و یکی از گذشتگان درباره خوارج چه زیبا می‌گوید: آنان در این قول خداوند ذکر شده‌اند که می‌فرماید:

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝۱۰۳ ﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

﴿ ۱۰۴ ﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿ ۱۰۵ ﴾

الكهف: ۱۰۳ - ۱۰۵

«بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟ آنان کسانی‌اند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند، (آری) آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و در روز قیامت برای آنها ارزشی نخواهیم نهاد»

مقصود این است که آنان همان جاهلان گمراه و در سخنان و اعمال خودشان بدبخت هستند و آنان بر خروج از میان مسلمانان اجماع کردند و موافقت کردند که به مدائن بروند تا آنجا را به دست بگیرند و در آن جا تحصن کنند و از آن جا به دنبال هم اندیشان و هم مسلکان و هم مذهبان خود در بصره و سایر نواحی بفرستند تا به آن جا بیایند و در آن جا اجماع کنند. زیدبن حصن طائی به آنان گفت: نمی‌توانید به مدائن بروید در آن جا سپاهی است که نمی‌توانید در مقابل آنان قرار بگیرید و شما را از ورود به آن منع می‌کنند. اما با برادرانتان در کنار پل رودخانه جوخی قرار بگذارید و به صورت دسته جمعی از کوفه خارج نشوید بلکه یکی یکی بروید تا علیه شما ترفندی نشود.

بنابراین نامه‌ای کلی و عام به همه هم مذهبان و هم مسلکان خود در میان اهل بصره و سایر جاها نوشتند و برای آنان فرستادند که در کنار آن رودخانه جمع شوند تا همچون دستی واحد علیه مردم باشند. سپس مخفیانه و یکی یکی رفتند تا کسی متوجه آنان نشود و آنان را از رفتن باز ندارند. بنابراین آنان با پدران و مادران و دایی و خاله‌ها رفتند و از سایر خویشاوندان جدا شدند، چون معتقد بودند که آنان نادان هستند و نسبت به این امر که موجب رضایت پروردگار آسمانها و زمین است، از علم و خرد اندکی برخوردارند، در حالی که خودشان ندانستند که آن کار از بزرگترین گناهان هلاک کننده و اشتباهی عظیم است و چیزی است که ابلیس شیطان و رانده شده و طرد شده از آسمانها برایشان زینت داده است کسی که عداوت و دشمنی را در مقابل پدرمان آدم و بعد از او فرزندانش قرار داد تا زمانی که روح در بدنشان در حرکت باشد. گروهی از مردم به برخی از فرزندان و برادرانشان رسیدند و آنان را باز گرداندند و آنان را سرزنش و توبیخ کردند. و برخی از آنان همچنان مقاومت کردند و برخی هم از دست خانواده خود فرار کردند و دوباره به خوارج ملحق

شدند و در روز قیامت زیانکار شدند و بقیه به آن مکان رفتند و آن دسته از اهل بصره و سایر جاها که برایشان نامه نوشته شده بود، به آنان رسیدند و همه در نهروان جمع شدند و دارای قدرت و عظمت و نیروی باز دارنده شدند^۱

وقتی که دو حکم با نارضایتی از هم جدا شدند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خوارج که در نهروان جمع شده بودند، نامه نوشت که شما به حالت اولیه خود باز گردید و با ما به جنگ با اهل شام بیایید اما آنان نپذیرفتند و گفتند: مگر اینکه بر کفر خود شهادت بدهی و توبه کنی. علی هم این را نپذیرفت.^۲

در روایتی آمده است که آنان به علی نوشتند: «اما بعد. تو به خاطر پروردگارت خشمگین نشدی بلکه فقط به خاطر خودت خشمگین شدی، پس اگر بر کفر خودت شهادت بدهی و توبه را قبول کنی، در مورد آنچه که بین ما و بین تو بوده فکر و بررسی می کنیم. در غیر این صورت از تو کاملاً جدا می شویم. خداوند خائنان را دوست ندارد» وقتی که علی نامه آنان را خواند از آنان نا امید شد و تصمیم گرفت که آنان را رها کند و مردم را برای مقابله با اهل شام ببرد تا به آنان برسد و با آنان مبارزه کند.^۳

این قضیه که خوارج اعلام کردند که علی علیه السلام کافر شده است و از او خواستند که توبه کند، با این روایت‌ها ثابت نمی شود اما با نظر خوارج درباره تکفیر علی، عثمان و امتحان مردم به واسطه آن سازگاری دارند.^۴

پنجم: جنگ نهروان (سال ۳۸ هجری)

۱- علت جنگ

شرطهایی که امیرالمؤمنین علی از خوارج گرفته بود این بود که خونی را نریزند و هیچ کس را نترسانند و راهی را بر کسی نبنند. وقتی آنان این تخلفات را مرتکب شدند او علیه آنان اعلام جنگ کرد و با توجه به این که خوارج مخالفان خود را تکفیر می کردند و خون و مال آنان را مباح می شمردند، به ریختن خونهای حرام در اسلام پرداختند، در حالیکه روایت‌های

۱- البداية و النهایة (۳۱۳/۷، ۳۱۲).

۲- انساب الأشراف (۶۳/۲) با سندی که ضعف دارد و شواهدی دارد.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، (۳۱۹).

۴- همان، ص (۳۱۸).

متعددی درباره اعمال ممنوع و حرام آنان وجود دارد. از جمله این روایت‌های صحیح، روایتی است که یک شاهد عینی که خود از خوارج بود سپس آنان را ترک کرد. روایت می‌کند و می‌گوید: من همراه یاران نهروان بودم سپس کار آنان را ناپسند دانستم اما این امر را به خاطر ترس از این که مرا به قتل برسانند کتمان کردم. در حالی که من همراه گروهی از آنان بودم به روستایی آمدم و مابین ما و روستا یک رودخانه بود که ناگهان مردی ترسناک از روستا خارج شد در حالی که ردای خود را از پی‌اش می‌کشید. به او گفتند: مگر ما تو را ترسانده‌ایم؟ گفت: بله. گفتند: نه، ترسی برای تو نیست. گفتیم: به خدا قسم آنان او را می‌شناسند و من او را نمی‌شناسم. آنان گفتند تو پسر خباب صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله هستی؟ گفت: بله. گفتند: آیا حدیثی از پدرت به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله داری که برای ما بگویی؟ گفت: از او شنیدم که می‌گفت: او از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فتنه‌ای شنیده بود که فرمود: کسی که در آن بنشیند از ایستاده بهتر است و ایستاده در آن از رونده بهتر و رونده در آن از تلاش کننده بهتر است. اگر تو در زمان آن جنگ باشی پس بنده مقتول خدا باش. آنان او و زن همراهش را گرفتند. یکی از آنان بر میوه افتاده‌ای از درخت نخل گذر کرد و آن را برداشت و در دهانش قرار داد. یکی از آنان گفت این یک میوه مورد عهد و پیمان است چگونه حلالش می‌کنی؟ آن را از دهانش انداخت. سپس به یک خوک رسیدند یکی از آنان با شمشیر خود به آرامی بر خوک زد و یکی دیگر گفت: یک خوک حرام و مورد عهد و پیمان، با چه چیزی حلالش می‌کنی؟ عبدالله بن خباب گفت: آیا می‌خواهی شما را به چیزی که بیشتر از این بر شما حرام است راهنمایی کنم؟ گفتند: بله. گفت: آن من هستم. آنان او را به کنار رودخانه آوردند و گردنش را با شمشیر قطع کردند. راوی می‌گوید: دیدم که خون او بر روی آب جاری شد همانند بند کفش بر روی آب بود و آب آن را دور کرد تا از دید آنان پنهان شد.^۱ سپس آن زن را که آستن بود خواستند و شکمش را گشودند و آن چه را که در آن بود بیرون آوردند. راوی می‌گوید: همراهی با هیچ قومی برای من منفورتر و بدتر از همراهی با آنان نبود. تا این که در نهایت در یک جای خلوت از نزد آنان متواری شدم.^۲

۱- یعنی با آب مخلوط نشد. تاریخ بغداد (۱/۲۰۶، ۲۰۵).

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ (۱۵/۳۱۰، ۳۱۱)، با سند صحیح.

این عمل وحشیانه آنان در میان مردم سر و صدایی به پا کرد و میزان ترس و وحشت آنان با شکافتن شکم آن زن و بریدن سر عبدالله همچون سر گوسفند، روشن شد. آنان تنها به این موارد اکتفا نکردند و مردم را تهدید به قتل می نمودند. تا جایی که برخی از خود آنان این عمل شان را ناشایست می دانستند و می گفتند: وای بر شما، ما برای این کارها از علی جدا نشدیم^۱. علیرغم اعمال زشت و ناپسندی که خوارج مرتکب شدند، امیرالمؤمنین علی به جنگ با آنان اقدام نکرد بلکه فرستاده‌ای را نزد آنان فرستاد تا قاتلان را برای اجرای حد بر آنان، تسلیم او کنند، اما آنان با عناد و تکبر جواب دادند: همه ما قاتل هستیم^۲. بنابراین علی علیه السلام با سپاهی که برای مبارزه با اهل شام آماده کرده بود، در ماه محرم سال سی و هشت هجری^۳ به طرف آنان حرکت کرد و در کرانه غربی رودخانه نهروان اردو زد و خوارج نیز بر کرانه شرقی آن روبه روی شهر نهروان قرار داشتند^۴.

۲- امیرالمؤمنین علی سپاه خود را برای جنگ تحریک و ترغیب می کند

امیرالمؤمنین دریافت که این گروه همان کسانی هستند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به خروج از دین توصیف کرده بود. بنابراین در جریان حرکت به سمت آنان یاران خود را ترغیب و آنان را به جنگ تحریک می کرد. احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره خوارج اثر زیادی بر صحابه و پیروان امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت. علی علیه السلام سپاه خود را ترغیب می کرد که ابتدا و قبل از اهل شام، این خوارج را از سر راه بر دارند. او می گفت: ای مردم من شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: « گروهی از امت من خارج می شوند که قرآن می خوانند و قرائت شما در مقابل قرائت آنان و نمازتان در مقابل نماز آنان و روزه تان در برابر روزه آنان چیزی به حساب نمی آید. آنان قرآن می خوانند و گمان می کنند که قرآن با آنان است در حالی که علیه آنان است. نمازشان از استخوان ترقوه شان فراتر نمی رود. آنان از اسلام خارج می شوند همان گونه که تیر از بدن شکار خارج می گردد». اگر این سپاهی که با آنان مواجه می شود، می دانست که چه چیزی از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان مقدور شده است، در عمل تنبلی و سستی نمی کردند. و علامت شاخص آنان این هست که در میان آنان مردی است که بازو

۳- مجمع الزوائد (۶/ ۲۳۸، ۲۳۷). سند آن صحیح است.

۲- مصنف ابن ابی شیبة (۳۰۹/۱۵، ۳۰۸)، با سند صحیح.

۳- انساب الاشراف (۲/ ۶۳)، با سندی که در آن یک مجهول قرار دارد. خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۲۲).

۴- تاریخ بغداد (۱/ ۲۰۶، ۲۰۵).

دارد ولی ساعد ندارد و بر سر بازوی او چیزی همانند پستان است که برجستگیهایی مانند دانه‌های سفید جو قرار دارد. شما به سمت معاویه و اهل شام می‌روید و این خوارج را در میان فرزندان و اموال خود باقی می‌گذارید. به خدا قسم من امیدوارم که آن قوم آنان باشند. اما آنان خون حرام ریخته و اموال و حیوانات مردم را غارت کرده‌اند، پس با نام خدا به سمت آنان بروید^۱.

علی علیه السلام در جنگ نهروان گفت: « به من دستور داده شده است که با مارقین بجنگم ». اینان همان مارقین هستند^۲. سپاه در مقابل خوارج اردو زده بود و رودخانه نهروان بین آنان قرار داشت. علی به سپاه خود دستور داد که جنگ و مبارزه را ابتدا شروع نکنند. مگر این که خوارج به سمت غربی رودخانه عبور کنند. علی علیه السلام نمایندگان خود را نزد آنان فرستاد و آنان را به خدا قسم داد و دستور داد که بازگردند. او براء بن عازب رضی الله عنه را نزد آنان فرستاد و او به مدت سه روز از آنان خواست که بازگردند، اما آنان نپذیرفتند^۳. و فرستادگان علی پیاپی نزد آنان می‌رفتند تا این که فرستادگان او را کشتند و از رودخانه گذشتند^۴. وقتی که خوارج کار را به این حد رساندند و همه امید و آرزوها برای تلاشهای صلح آمیز و جلوگیری از خون ریزی قطع شد، و خوارج با سرکشی و تکبر بازگشت به حق را رد کردند و بر جنگ اصرار داشتند، امیرالمؤمنین اقدام به مرتب نمودن سپاه نمود و آن را برای جنگ آماده کرد^۵. او حجر بن عدی را بر سمت راست سپاه، شیب بن ربیع و معقل بن قیس بن ریاحی را بر سمت چپ آن، ابو ایوب انصاری را بر سواره نظام و ابو قتاده انصاری را بر پیاده نظام و قیس بن سعد بن عبادة را بر اهل مدینه که هفتصد نفر بودند، گماشت. علی به ابو ایوب انصاری دستور داد که یک بیرق امان را برای خوارج برافرازد و به آنان بگوید: هر کس به نزد این بیرق بیاید، در امان است و هر کس به کوفه و مدائن بازگردد، در امان است. ما کاری با شما نداریم فقط با کسانی که برادرانمان را کشتند می‌جنگیم. به این ترتیب گروههای زیادی برگشتند که تعدادشان چهار هزار نفر بود و از خوارج جز هزار نفر و یا کمتر از آن به همراه

۱- مسلم (۷۴۹، ۷۴۸).

۲- السنة، ابن ابی عاصم، تحقیق ألبانی .:

۳- السنن الکبری، بیهقی (۱۹۷/۸)، خلافة علی، عبدالحمید ص (۳۲۴).

۴- مصنف ابن ابی شیبة (۳۲۵/۱۵، ۳۲۷).

۵- خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۲۴).

عبدالله بن وهب راسبی باقی نماندند. و به سمت علی بازگشتند که زیدبن حصن طائی سنبلی بر سمت راست آنان و شریح بن اوفی بر سمت راست، حمزه بن سنان بر سواره نظام و حرقوص بن زهیر سعدی بر پیاده نظام فرماندهی می کردند و ایستادند و با علی علیه السلام و یارانش به جنگ پرداختند.^۱

۳- شروع جنگ

خوارج به سمت علی علیه السلام رفتند و علی علیه السلام سوار نظام پیشاپیش او، و تیراندازان در پس او قرار داشتند و صف پیاده نظام در پشت سوار نظام بود. او به یاران خود می گفت: کاری با آنان نداشته باشید. مگر این که آنان ابتدا به شما حمله کنند. و خوارج می گفتند: « لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، حرکت، حرکت به سوی بهشت. سپس به سوار نظامی که علی علیه السلام در ابتدا قرار داده بود حمله کردند و آنان را متفرق کردند به طوری که عده‌ای از آنان به سمت راست و عده‌ای دیگر به سمت چپ سپاه رفتند و تیراندازان با تیراندازی در مقابل شان قرار گرفتند و به سمت آنان تیر پرتاب کردند و سواره نظام هم از سمت چپ و راست به آنان هجوم آوردند و پیاده نظام هم با نیزه‌ها و شمشیرها در مقابل آنان قرار گرفتند و خوارج کشته شدند و بر زمین در زیر سهمای اسبها قرار گرفتند و فرماندهانشان، عبدالله بن وهب، حرقوص بن زهیر، شریح بن عوفی و عبدالله بن سخبره سلیمی نیز کشته شدند.^۲ ابو ایوب می گوید: با نیزه بر بدن یکی از خوارج زدیم که از پشت او بیرون زد و به او گفتم: ای دشمن خدا، مژده جهنم بر تو باد. او گفت: خواهی دانست که کدام یک از ما برای سوختن در آتش جهنم مستحق تر هستیم.^۳ بسیاری از خوارج به خاطر جمله‌ای که از عبدالله بن وهب راسبی شنیدند، از جنگ کناره‌گیری کردند، جمله‌ای که نشان دهنده ضعف بینش و یقین سست آنان بود، و این هنگامی بود که علی علیه السلام یک نفر از خوارج را با شمشیر خود زد، آن خارجی گفت: چه خوش است رفتن به بهشت، و عبدالله بن وهب گفت: نمی‌دانم به بهشت یا به جهنم.^۴ یک نفر از بنی سعد که فروه بن نوفل اشجعی بود گفت: من فریب این مرد را خوردم و به این جنگ آمدم و الان می‌بینم خودش دچار تردید شده است. بنابراین گروهی از یاران خود را کنار کشید و با هزار

۱- تاریخ الخلافة الراشدة، محمد کنعان ص (۴۲۵)، مختصری از البداية و النهایة.

۲- همان منبع، ص (۴۲۵).

۳- همان منبع، ص (۴۲۵).

۴- اخبار الخوارج از الکامل، میرد، ص (۲۱)، خلافة علی، ص (۳۲۵).

نفر به سمت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه رفت و مردم نیز آهسته به آن سمت می‌رفتند.^۱ جنگ سخت و کوتاه مدتی بود که در بخشی از روز نهم ماه صفر سال سی و هشت هجری (۳۸/۲/۹هـ) صورت گرفت^۲ و این جنگ سریع منجر به کشته شدن افراد زیادی از خوارج شد در حالی که شرایط برای سپاه علی رضی الله عنه کاملاً برعکس بود و بر اساس آن چه که مسلم در صحیح خود از زید بن وهب استخراج کرده است، تعداد کشته‌های سپاه علی رضی الله عنه فقط دو نفر بودند.^۳ در روایت دیگری با سند صحیح آمده است: از یاران علی رضی الله عنه دوازده و یا سیزده نفر کشته شدند.^۴ در روایت صحیح آمده است که ابو مجلز^۵ می‌گوید: از مسلمانان، منظور او سپاه علی رضی الله عنه بود، جز نه نفر کشته نشدند. اگر می‌خواهی برو نزد ابو برزّه^۶ و از او سوال کن و او بر این امر شهادت می‌دهد.^۷ اما کشته شدگان خوارج، روایت‌ها ذکر می‌کنند که همه آنان کشته شدند^۸ و مسعودی ذکر می‌کند که تعداد اندکی که از ده نفر تجاوز نمی‌کرد، بعد از شکست سخت گریختند.^۹

۴- ذوالثدیّه یا مرد فلج و اثر کشته شدن او بر سپاه علی رضی الله عنه

روایت‌های مختلفی درباره شخصیت ذوالثدیّه وجود دارند که بعضی از این روایت‌ها از لحاظ سند ضعیف و برخی دیگر قوی هستند. در احادیث نبوی اوصاف و مشخصات

۱- همان منبع، ص (۲۱)، خلافة علی، عبد الحمید، ص (۳۲۵).

۲- انساب الاشراف (۶۳/۲)، با سندی که در آن فردی مجهول است.

۳- مسلم (۷۴۸/۲).

۴- مصنف بن ابی شیبّه (۳۱۱/۵)، تاریخ خلیفه، ص (۱۹۷)، با سند حسن.

۵- لاحق بن حمید سدوسی بصری فردی موثق از طبقه سوم است.

۶- نخله بن عبید اسلمی صحابی، مشهور به کنیه‌اش است و در سال ۶۵ هـ. ق از دنیا رفت.

۷- المعرفة للتاریخ (۳۱۵/۳). تاریخ بغداد (۱/۱۸۲).

۸- اخبار الخوارج من الکامل، ص (۳۳۸).

۹- خلافة علی، ص (۳۲۹)، تاریخ خلیفه، ص (۱۹۷).

ذوالثدیة ذکر شده‌اند، از جمله این که سیاه پوست بود^۱ و در روایت حبشی آمده است که دست او شل و جمع شده و ناقص بود و فقط از شانه تا بازو بود یعنی ساعد نداشت و در انتهای بازویش چیزی مثل نوک پستان بود و بر روی آن برجستگیهایی سفیدی همانند جو وجود داشت و بازوی او ثابت نبود گویا این که بدون استخوان بود چون بی اختیار حرکت می‌کرد. اما عبارتهای مخدج الید، مودون الید، مثنون الید در احادیث همگی به معنای دست ناقص است^۲. اما در باره اسم او کسانی که گفته‌اند «ذوالثدیة» همان حرقوص بن زهیر سعدی بوده است اشتباه کرده‌اند^۳. حرقوص مردی مشهور بود که در فتوحات اسلامی نقش داشت سپس علیه عثمان رضی الله عنه خروج کرد و بعد از جنگ اول (کوچک) جمل که زبیر و طلحه رضی الله عنهما در آن قاتلان عثمان رضی الله عنه در بصره را به قتل رساندند او گریخت. حرقوص یکی از رهبران سرشناس خوارج شد^۴. اما در روایتی آمده است که اسم «ذوالثدیة» (حرقوص) بوده است اما کسی پدرش را نمی‌شناسد. و در روایتی دیگر آمده است که اسم او مالک بوده است. چون وقتی که یاران علی به دنبال او گشتند و در میان کشته‌ها وی را پیدا کردند علی گفت: الله اکبر، کسی از شما می‌گوید که پدرش کیست؟ مردم می‌گفتند: این مالک است. این مالک است. علی گفت: پسر کیست؟^۵ اما کسی پدرش را نشناخت. در روایتی که طبری آن را صحیح می‌داند آمده است که اسم او نافع ذوالثدیة بود. همان طور که ابن ابی شیبۀ و ابو داوود نیز این را ذکر کرده‌اند اما طریق روایت هر دو یکی است و آنچه که در این سه منبع آمده است یک روایت با یک طریق به حساب می‌آید^۶. علی رضی الله عنه از آغاز بدعت خوارج درباره آنان صحبت می‌کرد و در بسیاری از موارد از ذوالثدیة یاد می‌کرد و اینکه او نشانه‌ی آنان است و اوصاف او را بیان می‌کرد و بعد از پایان جنگ سخت علی رضی الله عنه دستور داد که جسد ذوالثدیة را پیدا کنند چون وجود او در میان خوارج یکی از نشانه‌های برحق و راه درست بودن علی رضی الله عنه بود. بعد از مدتی جستجو، امیرالمؤمنین در کنار رودخانه گروهی از جسدها را دید که بر روی همدیگر افتاده بودند، گفت: آنها را از هم جدا کنید که ناگهان

۱- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱۴۶).

۲- النهایة فی غریبة الحدیث (۱/۱۳، ۱۲)، فتح الباری (۱۲/۲۹۵، ۲۹۴).

۳- الملل و النحل (۱/۱۱۵).

۴- فتح الباری (۱۲/۲۹۲)، الاصابة (۱/۱۳۹).

۵- الفتح الربانی علی مسند الامام احمد (۲۳/۱۵۵). با اسناد حسن، البداية و النهایة (۷/۲۹۵، ۲۹۴).

۶- خلافة علی، عبدالحمید، ص (۳۳۴).

ذوالثدیه در زیر همه آنان و به زمین چسبیده بود. علی تکبیر سر زد و سپس گفت: خداوند راست می‌گوید و رسول او خبر را به درستی رساند سپس سجده شکر به حای آورد و مردم وقتی او را دیدند خوشحال شدند و تکبیر گفتند.^۱

۵- برخورد و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج

امیرالمؤمنین علی علیه السلام قبل از جنگ و بعد از جنگ با خوارج به عنوان مسلمان بر خورد کرد و به محض این که جنگ پایان یافت به سربازان خود دستور داد که به دنبال کسی که فرار کرده نروند. و به مجروحان نزدیک نشوند و یا کشته شدگان را مثله نکنند. شقیق بن سلمه مشهور به ابو وائل یکی از فقهای تابعین و کسی که در جنگهای علی علیه السلام همراه او بود می‌گوید: علی در روز جنگ جمل و جنگ نهروان کسی را به اسارت نگرفت.^۲ او وسایل به جا مانده اهل نهروان را به کوفه برد و گفت: هر کس چیزی از وسایل خود را که می‌شناسد بر دارد و مردم آنها را برداشتند تا این که فقط یک دیگ ماند و یک مرد آمد و آن را برای خود برداشت. این روایت از چندین طریق نقل شده است^۳ و چیزی جز آن ابزار و سلاح و حیواناتی که خوارج به میدان جنگ آورده بودند، چیزی را بین سربازان خود تقسیم نکرد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام خوارج را تکفیر نکرد چون قبل از جنگ تلاش کرد که آنان را به جمع بازگرداند و بسیاری از آنان هم بازگشتند. او همچنین آنان را موعظه کرد و تهدید به قتل نمود. این قدامه می‌گوید: او همان گونه بود چون هدف او منصرف کردن آنان و دفع شرشان بود نه کشتن آنان. اگر فقط این را هم به زبان آورده باشد، این بهتر از جنگ بود چون ضرر جنگ به هر دو گروه می‌رسید و این دلالت می‌کند که خوارج فرقه‌ای از مسلمانان بودند. همان گونه که بسیاری از علما این نظر را دارند.^۴ سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آنان را فاسق می‌نامد از مصعب بن سعد روایت شده است که می‌گوید: از پدرم درباره این آیه پرسیدم که خداوند می‌فرماید:

۱- مصنف ابن ابی شیبیه (۱۵/۳۱۷-۳۱۹)، با سند صحیح.

۲- السنن الکبری، بیهقی (۸/۱۸۲)، با سند صحیح.

۳- التلخیص الحبیر (۴/۴۷).

۴- فتح الباری (۱۲/۳۰۱، ۳۰۰)، نیل الأوطار (۸/۱۸۲).

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴾ (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

﴿ ۱۰۴ ﴾ الكهف: ۱۰۳ - ۱۰۴

«بگو آیا شما را از زیان کاران مردم آگاه گردانیم؟ کسانیاند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.»

پرسیدم که آیا آنان حروریها (خوارج) هستند؟ گفت: نه. آنان یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند. یهودیان که محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و مسیحیان به بهشت کافر بودند و گفتند: در آنجا غذا و شرابی وجود ندارد. اما حروریها اینها هستند:

﴿ وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴾ (۶۱) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا

أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿ ۲۷ ﴾ البقرة: ۲۶ - ۲۷
« و جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خداوند به پیوستن آن امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند. آنان که زیان کارانند.»

سعد آنان را فاسق می‌نامد^۱. و در روایت دیگری از سعد نقل شده است وقتی از او درباره خوارج سوال شد گفت: آنان قومی بودند که منحرف شدند و خداوند قلبهایشان را منحرف نمود^۲.

از علی علیه السلام سوال شد که آیا خوارج کافر هستند؟ گفت: آنان از کفر فرار کردند. گفته شد: آیا منافق هستند؟ گفت: منافقان جز به مقدار اندک ذکر خدا نمی‌گویند، گفته شد: پس آنان چه هستند؟ گفت: آنان قومی بودند که علیه ما طغیان کردند و ما با آنان مبارزه کردیم. در روایت دیگری آمده است: آنان قومی بودند که علیه ما طغیان کردند و ما بر آنان پیروز شدیم. در روایت دیگری آمده است: آنان قومی بودند که گرفتار فتنه‌ای شدند و در آن کور شدند^۳.

همچنین علی علیه السلام بعد از آن سپاه خود و امت اسلامی را نصیحت کرد و گفت: اگر با امام عادل مخالفت کردند با آنان بجنگید و اگر با امام ستمگر مخالفت کردند با آنان مبارزه نکنید

۱- صحیح بخاری، فتح الباری (۵/۸۴۲).

۲- مصنف ابن ابی شیبة (۱۵/۳۲۵، ۳۲۶)، الاعتصام، شاطبی (۱/۶۲).

۳- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱۵۰)، مصنف ابن ابی شیبة (۱۵/۳۳۲)، با سند صحیح.

چون آنان حرفی برای گفتن دارند^۱. آنچه که در مبارزه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خوارج و جنگ او در در جمل و صفین قابل ملاحظه است این است که علی علیه السلام از جنگ خود در جنگ جمل و صفین پشیمان و ناراحت شد، اما در جنگ با خوارج اظهار خوشحالی و سرور می‌کند. ابن تیمیه می‌گوید: نص و اجماع بین این دو متفاوت بود. او به نص حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله با خوارج مبارزه کرد و به این دلیل خوشحالی می‌کرد. و کسی از صحابه رضی الله عنهم در این مورد با او مخالفت نکرد. اما در جنگ صفین ناراحتی و پشیمانی به دلیل جنگ از او دیده شد^۲.

ششم: احکام فقهی بر گرفته از جنگهای امیر المؤمنین علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به واسطه علم فراوان و دانش فقهی گسترده خود توانست قواعد و احکامی را وضع کند که در واقع قوانین شرعی در مبارزه با طغیانگران هستند سپس امامان و فقهاء اهل سنت بر اساس سیره او در برخورد با طغیان گران عمل کردند و از شیوه روشن گر او احکام و قواعد فقهی را در این زمینه استنباط کردند به طوری که همه علما می‌گویند: اگر جنگهای علی با مخالفانش نبود، سنت جنگ با اهل قبله مشخص نمی‌شد^۳.

این مطلب از خود علی علیه السلام روایت شده است که می‌گوید: اگر من در میان مردم نبودم بگوئید چه کسی این سیره را برایشان عملی می‌کرد؟^۴ احنف به علی گفت: ای علی، قوم ما در بصره گمان می‌کردند که اگر تو فردا بر آنان چیره شوی، مردان آنان را کشته و زنائشان را به اسارت می‌گیری. علی گفت: بیم چنین عملی از کسی چون من نمی‌رود. آیا این کار جز از کسی که مرتد شده و کفر می‌ورزد، سر می‌زند؟

بنابراین جنگ با اهل قبله از چندین جهت با جنگ با کفار و مرتدین متفاوت است:

۱- مصنف ابن ابی شیبیه (۳۲۰/۱۵) فتح الباری (۳۰۱/۱۲) در نزد طبری دارای سند صحیح است.

۲- مجموع الفتاوی (۵۱۶/۲۸).

۳- التمهید، باقلانی، ص (۲۲۹)، تحقیق مواقف الصحابة (۲۹۵/۲).

۴- مصنف عبدالرزاق (۱۲۴/۱۰).

۱- باید در جنگ با اهل قبله هدف بازگرداندن آنان باشد و کشتن آنان به عمد انجام نشود چون هدف بازگرداندن آنان به اطاعت و دفع شر آنان است نه کشتن شان، در حالیکه کشتن عمدی مشرکان و مرتدین جایز است.^۱

۲- اگر همراه با طغیانگران بردگان، زنان و کودکانی به جنگ بیایند، حکم همه آنان حکم یک مرد بالغ آزاده، است که وقتی حمله کنند باید با آنان جنگیده شود و وقتی فرار کردند و پشت نمودند باید رها شوند. چون جنگ با آنان برای برطرف نمودن آزار و اذیت شان است در حالی که جنگ با مرتدین و کافران در حالت حمله و فرارشان جایز است.^۲

۳- هرگاه طغیانگران جنگ را ترک کردند، خواه به دلیل بازگشت به اطاعت، به زمین گذاشتن سلاح، یا به دلیل شکست و یا به واسطه ناتوانی به خاطر زخمیها، بیماری و یا اسارت باشد، حمله بر مجروحان آنان و کشتن اسرایشان جایز نیست، اما حمله به مجروحان مشرکان و مرتدین و کشتن اسرایشان جایز است. ابن ابی شیبیه در مصنف خود از علی علیه السلام روایت کرده است که در جنگ جمل گفت: کسی که فرار کرد، دنبالش نروید و بر مجروح حمله نکنید و هر کس از آنان سلاحش را بر زمین بگذارد در امان است.^۳ در روایت دیگر عبدالرزاق آمده است که علی علیه السلام به جارچی خود دستور داد که در جنگ بصره ندا دهد: کسی به دنبال فراری نرود و به مجروحی نزدیک نشود و اسیری را به قتل نرساند و هر کس در خانه‌اش را ببندد و یا سلاحش را بر زمین بگذارد، در امان است و چیزی از وسایل او گرفته نمی‌شود.^۴ علی در جنگ جمل گفت: دنبال کسی که فرار کرده نروید و بر مجروح حمله نکنید و اسیری را به قتل نرسانید. با زنان کاری نداشته باشید حتی اگر به شما و فرمانروایان شما فحش و ناسزا بگویند. در جاهلیت دیده‌اید که مردی از ما عربها با یک شاخه درخت خرما و یا چماق زنی را می‌زد بعد از آن، او و قوم او مورد عیب و سرزنش قرار می‌گرفتند.^۵ از ابوامامه باهلی علیه السلام روایت شده است که می‌گوید: در جنگ صفین حاضر بودم و آنان به مجروح حمله نمی‌کردند و اسیر را نمی‌کشتند و شکم کشته شده‌ای را نمی‌شکافتند.^۶

۱- المغنی (۱۰۸/۸-۱۲۶).

۲- المغنی (۱۱۰/۸)، الاحکام السلطانیة، ص (۶۰).

۳- مصنف ابن ابی شیبیه (۲۳۶/۱۵)، الفتح (۵۷/۱۳)، سند آن صحیح است.

۴- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱۲۴، ۱۲۳)، تحقیق مواقف الصحابة (۲۹۶/۲).

۵- نصب الراية (۴۶۳/۳)، تحقیق مواقف الصحابة (۲۹۷/۲).

۶- المستدرک (۱۵۵/۲)، سند آن صحیح است و ذهبی با آن موافق است.

۴- حال اسرای طغیانگر به این گونه است که اگر از عدم بازگشت او به جنگ اطمینان حاصل شود، آزاد می‌شود و اگر کسی از عدم بازگشت او به جنگ اطمینان حاصل نشود تا پایان جنگ زندانی می‌شود و سپس آزاد می‌گردد چون جایز نیست بعد از آن زندانی شود. اما جایز است که کافر در اسارت بماند.^۱

۵- در مبارزه به خوارج از مشرک هم پیمان و یا ذمی کمک گرفته نمی‌شود. اما در جنگ با مرتدین و محاربین می‌توان از آنان کمک گرفت.^۲

۶- نباید امام با آنان تا مدت معینی صلح و سازش کند و با گرفتن مال با آنان سازش کند پس اگر با آنان تا مدتی صلح کرد، رعایت این صلح برای امام لازم نیست و اگر برای مبارزه با آنان ضعیف شد باید منتظر باشد تا دوباره در برابر آنان قوی شود و اگر با گرفتن مال از آنان سازش کند، آن سازش باطل می‌شود و آن مال نگه داشته می‌شود و اگر آن مال از فیء و صدقه‌های آنان باشد، آن را به آنان باز نمی‌گرداند و صدقه‌ها در میان اهل آن و فیء برای مستحق آن صرف می‌شود و اگر هم از اموال خالص آنان باشد، نباید امام آن را برای خود بردارد و باید به آنان بازگردانده شود.^۳ از این رو علی علیه السلام اموال اهل جمل را حلال نکرد.

۷- هرگاه با یک تأویل و تفسیر جایز علیه امام خروج کردند، باید در آن مورد با آنان گفتگو و نامه نگاری کند و اگر از ظلمی شکایت کردند باید به شکایت آنان رسیدگی شود و اگر شبهه‌ای را مطرح کردند باید، برای آنان روشن گردد. همانگونه که علی علیه السلام شبهات پیش آمده برای خوارج را روشن نمود و بسیاری از آنان به صف جماعت بازگشتند.^۴ این در صورتی است که بازگردند در غیر این صورت مبارزه با آنان بر امام و مسلمانان واجب است.^۵

۸- اگر خوارج به ظاهر از اطاعت امام خارج نشوند و در خانه‌ای برای کناره گیری جمع نشوند و افرادی باشند که تحت کنترل باشند و گرفتن و کنترل آنان ساده باشد، باید به حال

۱- الاحکام السلطانیة، ص (۶۰).

۲- همان منبع، ص (۶۰) تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۲/۲۹۸).

۳- الاحکام السلطانیة، ص (۶۰)، ماوردی.

۴- السنن الکبری، بیهقی (۸/۱۸۰).

۵- مجموع الفتاوی (۴/۴۵۰).

خود رها شوند و با آنان جنگ نشود و در آنچه که حق آنان است احکام عدالت برای آنان جاری گردد و حقوق و حدود نیز برای آنان در نظر گرفته شود.^۱

۹- نباید در جنگ با طغیانگران از ابزاری چون آتش سوزی و منجنیق و سایر موارد که ضرر و اثر آنها کلی و عام است، استفاده کرد و نباید خانه‌هایشان بر سرشان آتش زده شود و نخلستانها و درختهایشان قطع گردد هر چند که این موارد در جنگ با کفار و مشرکین جایز هستند. چون خانه‌ای که در آن اسلام است، متعلقات درون آن باید محفوظ باشند حتی اگر اهل خانه در آن قرار گرفته باشند. مگر این که در موارد ضروری که اهل خانه در آن خانه پناه بگیرند و شکست ناپذیر باشند، بنابه قول شافعی و ابو حنیفه در این صورت امام می‌تواند آنان را هدف منجنیق قرار داده و یا خانه شان را آتش بزند.^۲

۱۰- به غنیمت بردن اموال خوارج و به اسارت گرفتن زن و فرزندانشان جایز نیست، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «مال یک مسلمان جز با رضایت خود او حلال نمی‌شود».^۳ از علی علیه السلام در جنگ جمل روایت شده است که گفت: هر کس چیزی از اموال خود را در دست کسی دیگر بیابد آن را از او بگیرد.^۴ این یکی از دلایلی است که خوارج به دلیل آن بر علی علیه السلام خشم گرفتند و گفتند: او جنگ کرد ولی اسیر نگرفت و غنائم جنگی جمع نکرد، وقتی که خون آنان برایش حلال باشد قطعاً اموالشان نیز بر او حلال می‌شود و اگر اموالشان برای علی علیه السلام حرام باشد قطعاً خونشان نیز بر او حرام می‌شود. ابن عباس رضی الله عنهما در مناظره با خوارج به آنان گفت: آیا شما مادران یعنی عایشه رضی الله عنها را به اسارت می‌گیرید؟ یا این که آیا شما آن چه را که درباره سایر زنان حلال می‌دانید درباره او حلال می‌دانید؟ اگر بگوئید: او مادران نیست، کافر شده‌اید. و اگر بگوئید: او مادران است و به اسارت گرفتن او برای شما حلال است، باز هم کافر شده‌اید.^۵

ابن قدامه در ادامه این مطلب می‌گوید: چون جنگ با طغیانگران فقط برای دفع شر آنان و بازگرداندنشان به حق است نه به خاطر کفرشان، بنابراین جز موارد ضروری برای دفع شر همچون حمله کننده‌ها و راهزنان، چیز دیگری از آنان حلال نیست و مال و فرزندان آنان باید

۱- الأحكام السلطانية، ماوردی، ص (۵۸).

۲- المغنی، ابن قدامة (۱۱۰/۸).

۳- سنن الدار قطنی (۲۶/۳). البانی آن را در ارواء الغلیل صحیح می‌داند شماره (۱۴۵۹).

۴- المغنی (۱۱۵/۸).

۵- السنن الکبری، بیهقی (۱۷۹/۸)، خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص (۱۹۷)، سند آن حسن است.

مصون باشند^۱. از ظاهر روایات نقل شده از علی علیه السلام اینگونه معلوم می‌شود که بهره بردن از سلاح آنان جایز است. ابن ابی شیبۀ از ابو البختری روایت کرده است که می‌گوید: وقتی که اهل جمل شکست خوردند علی گفت: چیزی از اموال آنان که در خارج از اردوگاه جنگ است، را طلب نکنید و حیوانات و سلاح آنان که در اردوگاه است از آن شماس^۲. در روایت دیگری می‌گوید: چیزی از اموالشان را برندارید مگر آن را که در اردوگاه شان است بیایید.^۳

۱۱- اگر کسی از طغیانگران کشته شود باید غسل داده شود و کفن شود و بر او نماز خوانده شود، چون آنان بر اساس مذهب شافعی و صاحب نظران، مسلمان هستند.^۴

۱۲- اگر طغیانگران اهل بدعت نباشند، فاسق نیستند و جنگ امام و اهل عدالت با آنها فقط به دلیل خطا و اشتباه آنان در تأویل است. و آنان همانند فقهای مجتهد در احکام هستند و اگر کسی از آنان عادل باشد و شهادت بدهد شهادت او پذیرفته می‌شود. این قول شافعی است. اما خوارج و اهل بدعت اگر علیه امام طغیان کنند، شهادت آنان پذیرفته نمی‌شود چون آنان فاسق هستند.^۵

۱۳- انسان عادل می‌تواند نزدیکان طغیانگر خود را به قتل برساند چون این عمل به حق است و شبیه به اجرای حد بر اوست. هر چند که از انجام این کار کراهت داشته باشد.^۶

۱۴- هرگاه طغیانگران بر یک سرزمینی پیروز شدند و از آنجا مالیات جمع آوری کنند و حدود را جاری کنند. آن مالیاتی را که جمع آوری کرده‌اند، اگر افرادی عادل بر آن جا غلبه کرده و پیروز گشته باشند از آنان گرفته نمی‌شود، بنابراین وقتی که علی علیه السلام بعد از جنگ جمل بر اهل بصره پیروز شد، آن مالیاتی را که جمع آوری کرده بودند، از آنان نگرفت.^۷

۱۵- حکم وراثت طغیانگر از عادل

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۰).

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ (۱۵/۲۶۳).

۳- تاریخ طبری به نقل از تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۰).

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۱).

۵- المغنی (۸/۱۱۸)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۱).

۶- المغنی (۸/۱۱۸)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۱).

۷- المغنی (۸/۱۱۹)، تحقیق مواقف الصحابة (۲/۳۰۲).

طغیانگری که یک عادل را به قتل رسانده، ارث نمی‌برد و عادل که یک طغیان‌گر را به قتل برساند، ارث نمی‌برد، چون پیامبر فرمود: «قاتل ارث نمی‌برد»^۱. ابو حنیفه می‌گوید: عادل از طغیان‌گر ارث می‌برد و طغیان‌گر از عادل ارث نمی‌برد. ابو یوسف می‌گوید هر دو از یکدیگر ارث می‌برند چون در آن قتل تأویل کرده‌اند^۲، نووی نیز همین نظر را دارد^۳.

۱۶- اگر برای دفع شر طغیانگران راهی جز کشتن آنان وجود نداشته باشد، کشتن آنان جایز می‌شود و گناه و ضمانت و کفاره‌ای بر کسی که آنان را می‌کشد لازم نمی‌شود چون او کاری را انجام داده که به او دستور داده شده است و به خاطر خداوند قتل انجام داده است. که می‌فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا آلَ بَنِي تَمِيمٍ حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ الحجرات: ۹

«با آن طایفه‌ای که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد».

چون مسلمان اگر کسی قصد جاننش را بکند، می‌تواند برای دفاع از خود آن فرد را به قتل برساند اگر راه دفاع جز با کشتن میسر نباشد و به همین گونه است که اگر عادل در حین جنگ با طغیان‌گر اموالی از او را تباہ کرده باشد، هیچ ضمانتی در قبال آن ندارد^۴. و بنابر صحیح‌ترین قولها و همان گونه که نووی می‌گوید: طغیانگر نیز اگر در حین جنگ اموالی از طرف مقابل خود را تلف کند، چیزی در مقابل آن پرداخت نمی‌کند^۵.

آنچه زهری از اجماع صحابه روایت می‌کند که طغیان‌گر در قتل عادل هیچ ضمانتی علیه او نیست، بر این امر دلالت می‌کند. او می‌گوید: فتنه اول آغاز شد و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فراوان بودند و در میان آنان شرکت کنندگان در غزوه بدر نیز بودند، آنان اجماع کردند که اگر کسی بر اساس تأویل قرآن کشته شود، قاتل قصاص نشود و اگر مالی بر اساس تأویل قرآن گرفته شود، باز پس گرفته نشود^۶.

در روایت عبدالرزاق آمده است: فتنه اول شکل گرفت و تعداد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در بدر حضور داشتند زیاد بود. آنان به این اجماع رسیدند اگر در موردی که بر اساس تأویل

۱- سنن ابن ماجه، کتاب دیات (۸۸۳/۲) صحیح سنن ابن ماجه شماره (۲۱۴۰).

۲- الاحکام السلطانية، ص (۶۱).

۳- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۷۰/۷).

۴- المغنی (۱۱۲/۸).

۵- شرح نووی بر صحیح مسلم (۱۷۰/۷).

۶- السنن الکبری، بیهقی (۱۷۴/۸)، با سند صحیح، تحقیق مواقف الصحابة (۳۰۳/۲).

قرآن حلال دانسته شد، برای آن حد جاری نشود و خونی که بر اساس تأویل قرآن ریخته شود، قصاص نداشته باشد و مالی که بر اساس تأویل قرآن گرفته شده باشد، باز پس گرفته نشود مگر آن که عین آن مال در دست کسی دیده شود که باید آن را به صاحبش باز گرداند.^۱

هفتم: مهمترین صفات خوارج

کسی که درباره تاریخ فرقه خوارج مطالعه و بررسی کند، چندین صفات را ملاحظه می کند که پیروان این فرقه متصف به آن هستند، از جمله:

۱- غلو در دین

در این امر شکی نیست که خوارج اهل طاعت و عبادت بودند و به شدت علاقمند به پایبندی به دین و اجرای احکام آن و دوری گزیدن از همه آن چه که اسلام از آن نهی کرده است، بودند همچنین از واقع شدن در هر نوع معصیت و یا خطایی که با اسلام مخالفت داشت پرهیز می کردند، به طوری که این یک ویژگی بارز برای این طایفه بود که در این مورد کسی به پای آنان نمی رسید و چیزی بیشتر از قول رسول الله صلی الله علیه و آله بر این امر دلالت نمی کند که فرمود: آنان قرآن می خوانند و قرآن خواندن شما در پیش قرآن خواندن آنان چیزی نیست و روزه شما در برابر روزه آنان هیچ است.^۲

ابن عباس رضی الله عنهما خوارج را هنگامی که برای مناظره با آنان رفت، این گونه توصیف می کند: بر قومی وارد شدم که هیچ کس را همانند آنان در مسائل شرعی کوشا ندیده بودم. پیشانی شان به دلیل سجده فراوان زخم داشت و دستهایشان همچون زانوی پینه بسته شتر بود، پیراهنهایی تمیز و آستین بالا زده بر تشنه داشتند و از شدت شب زنده داری رنگ از چهره شان پریده بود.^۳ از جندب ازدی روایت شده است که می گوید: وقتی که همراه علی بن ابی طالب رضی الله عنه به سمت خوارج حرکت کردیم و به اردوگاه آنان رسیدیم، صدای قرآن خواندن

۱- مصنف عبدالرزاق (۱۰/۱۲۱).

۲- مسلم، کتاب زکات، شرح نووی (۷/۱۷۱).

۳- تلبیس ابلیس.

آنان همچون آواز زنبور عسل به گوش می‌رسید^۱، آنان اهل روزه داری، نماز خواندن و قرآن خواندن بودند اما از حد اعتدال گذشتند و به حد غلو افراطی گری رسیدند به طوری که این افراط به دلیل آن چه که عقل و تفکرشان بر آنان عرضه نمود، آنان را به مخالفت با اصول اسلام سوق داد. مانند تکفیر مرتکب به گناه کبیره که، به اذن خدا درباره عقاید و افکار آنان بحث خواهیم کرد. حتی برخی از آنان در این امر هم مبالغه کردند و هر کسی را که مرتکب هر نوع گناهی می‌شد حتی اگر گناه صغیره بود، کافر و مشرک ماندگار در آتش جهنم می‌دانستند^۲.

از جمله نتیجه این افراط که آنان را از حدود دین و اهداف متعالی آن خارج کرد، این بود که آنان هر یک از مسلمانان را که با آنان همفکر نبودند، تکفیر کردند و آنان را به کفر یا نفاق متهم نمودند و حتی آنان خون مخالفان خود را نیز مباح می‌دانستند^۳.

برخی از آنان قتل زنان و فرزندان مخالفان خود را همچون دشمنان آشکار مباح می‌شمردند^۴. بدون شک خوارج با آن صفاتی همچون جهل، افراط، درستی و خشونت که داشتند، محاسن و زیباییهای دین اسلام را به طور عجیبی زشت و نازیبا جلو دادند. این اغراق در تأویل و اجتهاد، آنان را از روح اسلام، زیبایی و اعتدال آن خارج کرد و آنان در این تعمق و غور خود راهی را پیمودند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را نگفته و قرآن کریم به آن فرا نخوانده بود و اما تقوایی که آنان به آن تظاهر می‌کردند از نوع تقوای کورکورانه بود و آن صلاح و خیرخواهی که در ظاهر امر به آن آراسته بودند، بر اساس تأویل ظاهری و آراستگی ظاهری بود و آنان به بهشت طمع داشتند و سعی کردند از طریق این تعمق و غلو در دین که منجر به خروج آنان از حد صحیح شد، به آن برسند^۵. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تعمق و تند روی در دین بر حذر می‌داشت چون آن با اعتدال و آسانی دین اسلام مخالف است و او همچنین خبر داد که تعمق کننده مستحق هلاک و خسران است و این حدیث صحیح از او روایت شده است که فرمود: تعمق کنندگان قطعاً هلاک می‌شوند^۶. این را سه بار گفت. بر این

۱- همان منبع، ص (۹۳).

۲- الفصل، ابن حزم (۴/۱۹۱)، الخوارج، ناصر سعودی، ص (۱۸۳).

۳- الخوارج، سعودی، ص (۱۸۳).

۴- تلبیس ابلیس، ص (۹۵)، الخوارج، سعودی، ص (۱۸۴).

۵- الخوارج، سعودی، ص (۸۴).

۶- مسلم، کتاب علم، شرح النووی (۱۶/۲۲۰).

اساس بی قاعدگی خوارج و مخالفت با آنان با این اصول برای ما روشن می‌شود و همچنین کسانی که بر روش آنان که بر اساس بی عدالتی و تندروی مخالف با آسانی و سهولت اسلام استوار است، می‌روند. زیرا اسلام دین سهولت و آسانی است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «دین آسان است و هر کس در دین افراط و تندروی کند مغلوب می‌شود پس درست عمل کنید و نزدیک به آن عمل کنید»^۱.

۲- جهالت نسبت به دین

یکی از بزرگترین آفتهای خوارج جهل آنان نسبت به کتاب و سنت و فهم نادرست و کم تدبیری و کم اندیشی آنان و قرار ندادن نصوص و آیات و احادیث در محل صحیح نزول آنهاست. ابن عمر اعتقاد داشت که آنان بدترین بندگان خدا هستند. او می‌گوید: آنان آیاتی را که درباره کفار نازل شده را، بر مؤمنان حمل نمودند^۲. وقتی درباره حروریه (خوارج) سوال شد، گفت: آنان مسلمانان را تکفیر می‌کنند و جان و مالشان را مباح می‌شمارند و چندین زن را به نکاح خود در می‌آوردند و اگر زنی نزد یکی از آنان بیاید، با وجود آن که همسر داشته باشد، او را به ازداواج خود در می‌آورد. من کسی را مستحق‌تر از آنان برای قتل نمی‌دانم^۳. از جمله جهالتهای آنان نسبت به شرع خداوند این است که اعتقاد داشتند حکمیت گناهی است که موجب کفر می‌شود و کسی که در این معصیت قرار می‌گرفت به اعتقاد آنان می‌بایست به کفر خود اعتراف می‌کرد سپس توبه او پذیرفته می‌شد^۴. این همان چیزی بود که آنان از علی علیه السلام خواستند آنان از علی خواستند که به کفر خود اعتراف کند سپس توبه کند، اینکه خوارج، علی و مهاجرین و انصار همراه او را خطاکار می‌دانستند و اعتقاد داشتند که خودشان از آنان عالم‌تر و در ارائه رأی و نظر سزاوارترند، به خداوند قسم این عین جهل و گمراهی است^۵.

۱- بخاری، کتاب ایمان، فتح الباری (۱/۹۳).

۲- ظاهرة الغولفی الدین، محمد عبد الحکیم، ص (۱۱۴).

۳- الاعتصام (۲/۱۸۴، ۱۸۳).

۴- مصنف ابن ابی شیبة (۳۱۳/۱۵، ۳۱۲)، البانی در ارواء الغلیل (۸/۱۱۹، ۱۱۸)، تلبیس ابلیس ص (۹۳).

۵- الخوارج، سعودی ص (۱۸۶).

از جمله جهالت‌های ناشایست و کریه آنان این بود که وقتی عبدالله بن خباب رضی الله عنه و زن باردار همراه او را یافتند، درباره اموری او را مورد سوال قرار دادند سپس نظر او را درباره عثمان و علی رضی الله عنهما جویا شدند و او از هر دوی آنان به خوبی تمجید کرد، بنابراین آنان بر او خشم گرفتند و او را تهدید به بدترین نوع قتل کردند و او را به قتل رساندند و شکم آن زن را شکافتند.^۱ هنگامیکه یک خوک اهل ذمه از کنار آنان می‌گذرد، یکی از آنان آن را می‌کشد و سعی می‌کند که خود را از کشتن آن بری و بی حساب کند و در پی صاحب خوک گشته و او را به خاطر آن خوک راضی می‌کند. چه جای تعجب دارد، آیا در نزد کسی که ادعای اسلام داشته باشد حرمت خوکها بیشتر از حرمت خون مسلمانان است.^۲ اما آن عبادت جاهلان است که هوس و شیطان در قلب آنان قرار داده است.^۳

ابن حجر می‌گوید: خوارج از آن جایی که مخالفان خود را تکفیر کردند، خون آنان را مباح دانستند اما اهل ذمه را رها کردند و گفتند: نباید عهدی که با آنان دارند، نقض کنند و به این ترتیب جنگ با مشرکان را رها کردند و به جنگ با مسلمانان مشغول شدند، همه اینها از آثار عبادت جاهلان است کسانی که سینه و قلب شان به نور علم گشایش نیافته و به یک ریسمان مطمئن از آن چنگ زده‌اند و در مورد آنان همین بس که در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امر او سر برتافتند و ظلم را به او نسبت دادند. از خداوند سلامت را طلب می‌کنیم.^۴

ابن تیمیه درباره آنان می‌گوید: آنان نادانانی بودند که به دلیل جهلشان از سنت و جماعت جدا شدند.^۵ به این ترتیب روشن می‌شود که جهل یکی از صفات آن طایفه از طوایف منتسب به اسلام بود و جهل یک مرض سختی است که صاحب خود را از جایی که احساس نمی‌کنند، هلاک می‌گرداند. و بلکه او قصد خیر دارد اما جهل او را در ضد آن (شر) قرار می‌دهد.^۶

۱- تلبیس ابلیس، ص (۹۳).

۲- فتح الباری (۲۸۵/۱۲).

۳- الخوارج، سعودی.

۴- فتح الباری (۳۰۱/۱۲).

۵- منهاج السنة (۴۶۴/۳).

۶- نوادر الاصول، محمد حکیم ترمذی ص (۵۴)، خوارج، سعودی ص (۱۸۸).

۳- ایجاد تفرقه در اطاعت

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: آنان به دلیل گمراهی‌شان در اعتقاد به اینکه بزرگان هدایت و جماعت مسلمانان، از عدالت خارج شدند و گمراه گشتند، همانند برداشت رافضیها و سایر فرقه‌هایی همچون آنان عمل نموده و از سنت خارج شدند، و با این برداشت که این عمل ظلم است و کفر به حساب می‌آید، احکامی را نزد خود بر کفر مترتب کردند^۱ و به این گونه در اطاعت ایجاد تفرقه کردند و برای بر هم زدن اتحاد مسلمانان تلاش نمودند. این نگرش، موضع آنان را در مورد امیرالمؤمنین علی روشن می‌کند وقتی که از او دور شدند و در سخت ترین مواضع با او مخالفت کردند و از فرمان او سرپیچی کردند^۲، این صفت در طول تاریخ همیشه از ویژگیهای آنان بوده است و هر کسی را که در موردی با آنان مخالفت می‌کرد با او عداوت و دشمنی می‌کردند به طوری که آنان خودشان به چندین فرقه تبدیل شدند، همدیگر را تکفیر می‌کردند و به این دلیل در میان آنان دشمنیها، اختلافات و نامالایمات بسیاری صورت گرفت^۳.

۴- تکفیر به دلیل ارتکاب به گناهان و حلال دانستن خون و اموال مسلمانان

ابن تیمیه می‌گوید: شاخصه و تفاوت دومی که خوارج و اهل بدعت داشتند این بود که آنان به دلیل گناهان تکفیر می‌کردند و بر اساس تکفیر ناشی از گناهان، خون مسلمانان و اموالشان را حلال می‌کردند و این اعتقاد را دارند که سرزمینهای اسلامی سرزمین جنگ است و سرزمینهای آنان سرزمین ایمان است. جمهور رافضیها نیز این نظر را دارند... این اصل بدعتی است که با نص سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اجماع گذشتگان بدعت بودن آنها ثابت شده است. آنان گذشت را گناه و گناه را موجب کفر می‌دانند^۴. خوارج با افکار و آراء خاص خود متمایز هستند و بر اساس آنها از جماعت مسلمانان جدا شدند و آنها را جز دین دانستند که خداوند جز آن را نمی‌پذیرد و هر کس در این مورد با آنان مخالفت کند به

۱- الفتاوی (۴۹۷/۲۸).

۲- الخوارج، سعودی، ص (۱۹۱).

۳- همان منبع، ص (۱۹۲).

۴- الفتاوی (۷۳/۱۹).

گمان آنان از دین خارج شده و باید از آن اظهار برائت کند و حتی آنانی که در این مورد غلو می‌کنند قتل مخالفان خود را واجب دانسته و خون شان را حلال می‌دانند.^۱

از این رو بود که آنان عبدالله بن خباب رضی الله عنه را بدون دلیل به قتل رساندند فقط به این بهانه که او در نظر و رأی آنان با آنها موافق نبود.^۲ ابن کثیر می‌گوید: آنان اقدام به کشتن زنان و کودکان می‌نمودند و شکم زنان باردار را می‌شکافتند و کارهایی انجام می‌دادند که کسی غیر از آنان چنین کارهایی را انجام نداده بود.^۳ ابن تیمیه می‌گوید: بدعت اول نیز مانند بدعت خوارج و فقط به دلیل فهم و برداشت نادرست از قرآن بود و آنان قصد مخالفت با قرآن نداشتند اما چیزی از قرآن برداشت کردند که بر آن دلالت نمی‌کرد و گمان می‌کردند کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، باید تکفیر شوند چون مؤمن همان نیکوکار پرهیزکار است و گفتند: هر کس نیکوکار و پرهیزکار نباشد، کافر است و در آتش جهنم جاودانه می‌شود. سپس گفتند: عثمان و علی و هر که آن دو را دوست بدارد مؤمن نیستند چون آنان به چیزی غیر از آن چه که خداوند نازل کرده است، حکم کردند.

بدعت آنان دو مقدمه داشت:

اول: هر کس در عمل و یا در اظهار نظری اشتباه با قرآن مخالفت کند، کافر است.

دوم: عثمان و علی رضی الله عنهما و کسانی که با آن دو بودند، این حالت را داشتند. بنابراین باید از تکفیر مؤمنان به دلیل گناهان و خطاهایشان پرهیز کرد و این اولین بدعتی بود که در اسلام به وجود آمد و اهل آن، مسلمانان را تکفیر کردند و خون و اموال آنان را حلال شمردند. احادیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مذمت آنان و دستور به جنگ با آنان به ثبت رسیده است.^۴

۵- نسبت‌های ناروا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

جایز دانستن مواردی همچون جور و ستم در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که نسبت دادن آنها در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست، ابن تیمیه می‌گوید: خوارج بر خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جایز دانسته‌اند که او ستم کند و در سنت خود گمراه گردد. و در این صورت اطاعت و پیروی از او را واجب

۱- منهاج السنة (۳/۶۲).

۲- الفرق بین الفرق، بغدادی، ص (۵۷). الخوارج، سعودی، ص (۱۹۱).

۳- البداية و النهاية (۳/۲۹۴).

۴- الفتاوی (۳۱/۱۳، ۳۰).

نمی‌دانند. آنان فقط او را درباره آن چه که از قرآن به او رسیده است صادق می‌دانند و در مورد شرع و سنت که به زعم خودشان با ظاهر قرآن مخالفت دارد، او را صادق نمی‌دانند و اغلب اهل بدعتها و خوارج که بر این اساس از آنان تبعیت می‌کنند، روایت می‌کنند که اگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را برخلاف گفته آنان بگوید از او تبعیت نمی‌کنند... آنان با هر دلیلی از خودشان دفاع می‌کردند یا آن روایت را نمی‌پذیرفتند و یا آن را تأویل می‌کردند و گاهی به سند آن ایراد می‌گرفتند و گاهی به متن آن ایراد می‌گرفتند، آنان پیرو حقیقت سنتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد، نبودند و به آن اطمینان نداشتند و بلکه در مورد حقیقت قرآن نیز این نظر را داشتند!

۶- توهین و گمراه خواندن دیگران

از بارزترین صفات خوارج توهین به بزرگان و امامان هدایت و گمراه خواندن آنان و حکم دادن به خروج آنان از عدالت و راه درست است. این صفت در موضع ذوالخویصره در برابر پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله و سلم روشن و آشکار می‌گردد وقتی که ذوالخویصره گفت: ای رسول الله عادل باش^۲ ذوالخویصره خودش را پرهیزکارتر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانست و در مورد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکم به ستم و خروج از عدالت در تقسیم کردن نمود. این صفت در طول تاریخ همواره با آنان بود و به دلیل احکام و کارهایی که بر اساس آن صورت گرفتند، بدترین تأثیر را داشت.^۳

۷- بدگمانی

این صفت دیگر خوارج است که در حکم ذوالخویصره نادان درباره رسول هدایت صلی الله علیه و آله و سلم به عدم اخلاص او نمایان می‌شود وقتی که گفت: به خدا قسم در این تقسیم کردن عدالت رعایت نشد و در آن رضای خدا در نظر گرفته نشد.^۴ ذوالخویصره وقتی که دید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به بزرگان ثروتمند عطا نمود و به فقرا چیزی عطا نکرد، به این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ظن

۱- الفتاوی (۷۳/۱۹).

۲- بخاری، کتاب استتابة المرتدین، فتح الباری (۲۹۰/۱۲).

۳- ظاهرة الغلوفی الدین، ص (۱۰۶).

۴- بخاری، کتاب استتابة المرتدین، فتح الباری، (۲۹۰/۱۲).

نگریست. این کار عجیبی است و انگیزه ها برای این کار زیاد هستند اما اگر انجام دهنده این کار رسول هدایت صلی الله علیه و آله باشد، همین کافی است که انسان حسن ظن داشته باشد، اما «ذوالخویصره» این را نپذیرفت و به دلیل مرض روانی که داشت بد گمان شد و کوشید که این بیماری خود را با پوشش عدالت مخفی کند. به این دلیل ابلیس به او خندید و او را فریب داد و در دامهای خودش انداخت. بنابراین بهتر است انسان مراقب نفس خود باشد و در انگیزه و علل رفتار و اهداف خود دقت نماید و از هوای نفس خود بر حذر باشد و نسبت به حيله‌های ابلیس آگاه و بیدار باشد، چون او در بسیاری از موارد عمل زشت را با پوششی زیبا و براق می‌پوشاند و یک رفتار ناشایست را به نام اصول حق برای انسان توجیه می‌کند و یکی از چیزهایی که انسان را در مراقبت نفس خود کمک می‌کند و او را از حيله‌ها و دامهای شیطان نجات می‌دهد، علم است و اگر ذوالخویصره، ذره‌ای علم و یا فهم داشت در این دام گرفتار نمی‌شد.^۱

۸- خشونت علیه مسلمانان

خوارج به خشونت و تندی مشهور بودند و آنان در برخورد با مسلمانان بسیار سر سخت و خشن بودند و سر سختی آنان به حد فجیعی رسید به طوری که خون، مال، آبرو و حیثیت مسلمانان را حلال می‌دانستند و آنان را دچار ترس و وحشت می‌کردند و به قتل می‌رساندند اما دشمنان اسلام، بت پرستان و سایر دشمنان را رها کرده و به حال خودشان گذاشته و اذیتشان نمی‌کردند، تاریخ صفحات سیاهی از اقدامات خوارج را در این مورد به ثبت رسانده است.^۲ داستان عبدالله بن خباب و کشته شدن او را فراموش نکرده‌ایم بنابراین برخورد خوارج با مسلمانان همراه با خشونت، تندی و سر سختی بود و در برخورد با کافران نرم، ملایم و با گذشت بودند.^۳ شارع شریعت آن را آسان و سهل توصیف می‌کند و به سر سختی علیه کفار و ملایمت و مهربانی با مؤمنان تشویق می‌کند و خوارج عکس این عمل کردند.^۴ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحِمَاءٌ بَيْنَهُمْ ﴾ الفتح: ۲۹

۱- ظاهرة الغلو في الدين، ص (۱۱۱).

۲- همان منبع، ص (۱۱۰).

۳- همان منبع، ص (۱۱۱).

۴- فتح الباری (۳۰۱/۱۲).

«محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند».

همچنین می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْدٍ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ عَلَيْهِمْ ۝٥٤﴾ المائدة: ٥٤

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی دیگر را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند، اینان با مؤمنان فروتن و بر کافران سرافرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند».

خوارج به عکس این آیات عمل کردند و مسلمانان را ترساندند و دچار رعب و وحشت کردند^۱ و اینها برخی صفاتی هستند که خوارج به آنها مشهور شدند.

هشتم: برخی از آراء و نظرات اعتقادی خوارج

با مرور زمان آراء و نظرات اعتقادی مخصوص خوارج جا افتادند و در این آراء با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به مخالفت پرداختند و برخی از اثرات انحرافی این آراء، عبارتند از:

۱- تکفیر کسی که مرتکب گناه کبیره شود

خوارج کسی را که مرتکب گناه کبیره می شود، تکفیر می کنند. به ماندگاری او در آتش جهنم حکم می دهند. آنان برای این اعتقاد خود به چندین دلیل استدلال می کنند: به این فرموده خداوند متعال استدلال می کنند که می فرماید:

﴿بِكُلِّ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝٨١﴾ البقرة: ٨١

«آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود».

۱- ظاهرة الغلو في الدين، ص (۱۱۱).

آنان به ماندگار بودن اهل گناه در آتش جهنم به این آیه استدلال می‌کنند و می‌گویند: گناه کاری که با گناه خود می‌میرد، برای او هیچ امیدی به رحمت خداوند وجود ندارد.^۱ آنان گمان می‌کنند که گناه انسان را احاطه می‌کند و با وجود آن هیچ نیکی قابل قبول برای او باقی نمی‌ماند حتی ایمان او را نیز می‌برد اما واقعیت عکس آن چیزی است که آنان به آن اعتقاد دارند و این آیه اعتقادشان را رد می‌کند که می‌گویند گناه انسان، او را در بر می‌گیرد و او را در جهنم ماندگار می‌کند. اما هیچ گناهی که انسان را فرا بگیرد و اعمال او را باطل کند و به سبب آن انسان در آتش جهنم ماندگار شود، جز کفر و شرک به خدا وجود ندارد. آیه‌ای که درباره یهود نازل شده است، این مطلب را تأیید می‌کند آنان به خدا شرک ورزیده بودند و از راه او بازگشتند. همچنین چیز دیگری که زعم و گمان آنان را باطل می‌کند، این است که خداوند پاک و منزّه توضیح داده است که به محض به دست آوردن بدی موجب ماندگاری در آتش نمی‌شود بلکه باید آن گناه و بدی او را در بر بگیرد، که گفته می‌شود آن گناه شرک است. این سخن از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است و همچنین معنی این آیه از او روایت شده است و می‌گوید: هر کس که آن قدر کفر بورزد تا کفرش او را در بر بگیرد، هیچ نیکی از او پذیرفته نمی‌شود و بر اساس آن چه که در سنت به تواتر به ثبت رسیده است که گناه کاران موحدین از آتش جهنم خارج می‌شوند، این برداشت و معنی بهتر است.^۲ سپس این که خداوند می‌فرماید: «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً» «هر کس که بدی به دست آورد»، کلمه سیئه در این آیه به صورت نکره آمده و شامل همه نوع گناه و بدی می‌شود. شیخ عبدالرحمن سعدی رحمته الله می‌گوید: در این آیه منظور از سیئه، شرک است چون خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَحْطَطَ بِهِ حَظِيئَتُهُ» «و گناهِش او را در میان گیرد»، یعنی گناه عامل خود را در میان بگیرد و هیچ راه نفوذی را برای او باقی نگذارد. این نوع گناه جز شرک نمی‌تواند باشد و هر کس ایمان داشته باشد، گناهِش او را در میان نمی‌گیرد، و آنان (مشرکان) اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود» خوارج برای تکفیر صاحب گناه به این آیه استدلال می‌کنند و همان گونه که دیدید این آیه علیه آنان است و این آشکارا بر شرک دلالت می‌کند و اینگونه است که هر اهل باطلی به یک آیه و یا حدیث صحیح برای قول باطل خود

۱- الاباضیة فی موبک التاریخ، علی معمر (۱/۱۳۳).

۲- فتح القدیر، شوکانی (۱/۱۰۵).

استدلال می کنند و به ناچار هر آن چه که به آن استدلال می کنند علیه خودشان است^۱. سایر دلایل آنان که علمای اهل سنت و جماعت به هر یک از آنان در جای خود پاسخ گفته اند. می توان پاسخ به ادعای خوارج در مورد تکفیر صاحب گناه کبیره را به اجمال از چندین وجه ارائه کرد:

الف- مرتکب شونده به گناه کبیره اگر کافر شود حکمش مانند حکم کسی است که بعد از ایمان آوردن، کافر می شود: و حکم مرتد این است که باید کشته شود چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس را که دینش را تغییر داد، به قتل برسانید»^۲، و همچنین می فرماید: خون یک فرد مسلمانی که شهادت بدهد که هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد رسول خداست، جز با یکی از این سه راه حلال نمی شود: قصاص نفس در برابر نفس، زناکار همسر دار و کسی که دین خود را ترک کند و از جماعت جدا شود^۳. این دو حدیث و سایر دلایل درباره حکم مرتد، این معنا را می رسانند که هر کس بعد از ایمان آوردنش کافر شود حکمش قتل است. اما نصوص کتاب و سنت دلالت بر این امر دارند که زناکار، دزد و دشنام دهنده، به قتل نمی رسند، بلکه بر آنان حد جاری می شود. همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (النور: ۲)

«هر زن زناکار و هر مرد زناکاری را صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند».

همچنین خداوند درباره حکم سارق می فرماید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (المائدة: ۳۸)

«مرد و زن دزد را به سزای آن چه کرده اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است».

۱- تفسیر السعدی (۱/۱۰۳).

۲- البخاری، کتاب الجهاد، فتح الباری (۶/۱۴۹).

۳- البخاری، کتاب الدیات، فتح الباری (۱۲/۲۰۱).

درباره حکم شراب خوار از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که مردی در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله نام داشت لقبش حمار بود و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را می‌خندانند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر شراب خواری به او تازیانه زد. روزی او را آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که او را تازیانه بزنند، یک نفر از حاضران گفت: خداوندا او را لعنت کن او چه فراوان شراب می‌خورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را لعن نکنید به خدا قسم من چیزی از او نمی‌دانم مگر این که او خدا و رسولش را دوست دارد.»^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد شراب خمر را تازیانه بزنند اما او را به قتل نرسانند و حتی از لعن کردن او نیز نهی کرد و برای این مرد شهادت داد که او خدا و رسولش را دوست می‌دارد با وجود این که او بارها اقدام به شراب خواری کرده بود. اما برای او و دزد و زناکار حکم به تکفیر و قطع رابطه آنان با مسلمانان را نداد، برای آنان طلب استغفار می‌نمود و می‌گفت، علیه برادران، یاران شیطان نباشید.^۲ صحابه و تابعین نیز بر این امر اجماع نظر دارند مگر افراد نادر که سخنان اعتباری ندارد. همچنین اگر صاحب گناه کبیره کافر شود باید از همسر خود جدا شود و همچنین نمی‌تواند از یک مسلمان ارث ببرد و مسلمان هم از او ارث نمی‌برد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحب گناه کبیره را از همسرش جدا نکرد و او را از میراث متعلق به خود محروم نکرد و صحابه و تابعین نیز چنین کردند بنابراین به طور یقین ثابت می‌شود که صاحب گناه کبیره کافر نمی‌شود.^۳

ب: خداوند متعال، صاحبان گناهان کبیره را با وجود این که مرتکب گناه شده‌اند، مؤمن می‌نامد و می‌فرماید:

﴿ وَإِنْ طَآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰﴾﴾ الحجرات: ۹ - ۱۰

«و اگر دو طایفه از مومنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آنکه تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد پس اگر باز گشت میان آنها دادگرانه سازش دهید و از خدا پروا بدارید امید که مورد رحمت قرار گیرد.»

۱- بخاری، کتاب الحدود، فتح الباری (۷۵/۱۲).

۲- مجموع الفتاوی (۶۷۱/۷).

۳- الخوارج، سعودی ص (۱۱۶، ۱۱۷).

ابن کثیر رحمته الله اهل کبیره را مؤمن می نامد ولی می گوید در عین حال باید با آنان جنگید و امام بخاری و دیگران به همین دیدگاه استدلال می نمایند و می گویند: مرتکب گناه از دین خارج نمی شود اگرچه گناهش بزرگ هم باشد، پس آنگونه نیست که خوارج و پیروانشان اعم از معتزله و امثال آنان می پندارند.^۱ این آیه نیز همانند آیه فوق می باشد که می فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُنِبَ عَلَيْكُمْ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ سَنَىٰ فَإِنْبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعَدَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾ البقرة: ١٧٨

ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده است (و باید در آن کسی را به گناه دیگری نگرفت، بلکه): آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن است. پس اگر کسی (از جنایتش) از ناحیه برادر (دینی) خود، گذشتی شد (و یکی از صاحبان خون بها کشنده را بخشید، و یا حکم قصاص تبدیل به خون بها گردید، از سوی عفو کننده) باید نیک رفتاری شود و (سخنگیری و بدرفتاری نشود، و از سوی قاتل نیز به ولی مقتول) پرداخت (دیه) با نیکی انجام گیرد (و در آن کم و کاست و سهل انگاری نباشد). این (گذشت از قاتل و اکتفاء به دیه مناسب) تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان. پس اگر کسی بعد از آن (گذشت و خوشنودی از دیه) تجاوز کند (و از قاتل انتقام بگیرد) او را عذاب دردناکی خواهد بود.

ابن حزم رحمته الله می گوید: خداوند عزیز و بزرگوار ابتدا اهل ایمان را که در میان شان قاتل یا مقتول وجود دارد، مورد خطاب قرار می دهد و خداوند متعال به صراحت بیان می کند که قاتل قتل عمد و ولی دم مقتول برادر هستند. می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، بنابراین به درستی قاتل قتل عمد بر اساس نص قرآن مؤمن است و خداوند برای او به برادری دینی و ایمانی حکم می دهد و برای کافر یا مؤمنان چنین برادری نیست.^۲

اینها برخی از ادله اهل سنت در جواب به خوارج و نظرشان درباره گناه کبیره هستند و این اعتقاد در نزد علمای اهل سنت ثابت شده و در کتابهایشان قید کرده اند که برخی از سخنانشان را به اطلاع شما می رسانم:

۱- تفسیر ابن کثیر (۴/۲۱۱).

۲- الفصل فی الملل و النحل و الأهواء و النحل (۳/۲۳۵).

۲- نظر آنان درباره امامت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید: مردم به ناچار باید حکومت داشته باشند چه عادل و نیکو کار باشد و یا فاجر باشد. به او گفتند: حکومت نیکوکار را می دانیم، اما این حکومت فاجر، دیگر چیست؟ گفت: تا به وسیله آن راهها امن، حدها جاری و با دشمن جهاد شود و غنائم تقسیم گردد.^۱ بنابراین حکم امامت بر امت اسلامی واجب است چون اگر بدون امام باشند، همگی گناه کارند چون خداوند متعال می فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ النساء: ۵۹

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.»

ابن کثیر درباره این آیه می گوید: در ظاهر امر - خداوند بهتر می داند - این آیه عام و مربوط به همه اولیای امر و علما می شود.^۲ این معنی راجح است و وجه استدلال از این آیه این است که خداوند پاک و منزّه، اطاعت از اولیای امر مسلمانان که همان امامان هستند، را بر آنان واجب گردانیده است. امر به اطاعت بر وجوب نصب ولی امر دلالت دارد چون خداوند متعال به اطاعت از کسی که وجود نداشته باشد، امر نمی کند و اطاعت از کسی که وجودش اختیاری و مطلوب باشد، را واجب نمی کند. بنابراین امر به اطاعت از او، امر به ایجاد او را اقتضا می کند و دلالت بر این امر دارد که ایجاد امام برای مسلمانان بر آنان واجب است.^۳ رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر گردن او نباشد، به مرگ جاهلی مرده است»^۴. یعنی بیعت با امام بر وجوب نصب امام دلالت می کند چون وقتی که بیعت بر گردن مسلمان واجب شده باشد و بیعت هم جز برای امام نیست، بنابراین امام نیز واجب است و صحابه رضی الله عنهم و همچنین بزرگان بعد از آنان بر وجوب امامت اجماع نظر دارند. از جمله موارد دیگری که وجوب امامت را حتمی می کند، آن دسته از احکام واجبی است که شریعت آنها را آورده است و جز امام کسی مسوول آنها نیست و این احکام بدون وجود امام درست نیست.^۵ احکامی همچون جهاد، حج، اجرای حدود و سایر موارد که جز با قدرت و

۱- منهاج السنة (۱/۱۴۶).

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/۳۰۳).

۳- الامامة العظمی، دمیجی ص (۴۷).

۴- مسلم، کتاب الإمامة (۳/۱۴۷۸).

۵- اصول الدین، بغدادی، ص (۲۷۲).

حکومت عملی نمی‌شوند^۱. شریعت روشن کرده است که از جمله حقوق امام، گوش دادن به او و اطاعت از او در غیر از معصیت خداوند متعال است. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر کس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس از من نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است و هر کس از امیر و فرمانروا اطاعت کند از من اطاعت کرده است و هر کس از امیر سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است^۲. شریعت اطاعت از امام را تا زمانی که به معصیت دستور ندهد، واجب کرده است و اگر به معصیت خدا دستور داد، اطاعت از او در آن مورد و کمک به او جایز نیست و باید در اطاعت از خدا تا جایی که امکان دارد به او کمک شود و از او خواسته شود که به اطاعت از خدا کمک نماید^۳ بنابراین موضع مسلمان، نصیحت برای اولیای امر مسلمانان است چون پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیحی که از ابن رقیه تمیم بن اوس داری رضی الله عنه روایت شده است می‌فرماید: «دین نصیحت است» این را سه بار گفت. گفتیم: نصیحت برای چه کسی ای رسول الله؟ فرمود: «برای خداوند، برای کتاب او و رسول او و برای امامان مسلمانان و عامه آنان»^۴.

ابن حجر رحمته الله می‌گوید: نصیحت امامان مسلمانان در واقع کمک به آنان در آنچه که مسوؤل انجام آن هستند و همچنین آگاه کردن آنان در صورت غفلت و پوشش دادن کجیهای آنان در صورت لغزش و ایجاد وحدت درباره آنان و بازگرداندن قلبهای رمیده به سوی آنان است. بزرگترین نصیحت به آنان دور کردن آنان از ظلم با آنچه که بهتر است، می‌باشد، از جمله امامان مسلمانان، امامان اجتهاد هستند و نصیحت به آنان با نشر علوم و کرامتها و بزرگواریهای آنان و ایجاد حسن ظن نسبت به آنان عملی می‌شود^۵.

خوارج با این اصل راهنما مخالفت کردند و به دلیل کوچکترین دلایل بر امامان مسلمانان خروج کردند. آنان این کار را با امیرالمؤمنین علی که خدا از او راضی باشد و او را خشنود گرداند، انجام دادند، خونها را ریختند، راهها را بستند، حقوق را تضييع نمودند و چنان مسلمانان را تضعیف کردند که دشمنان به آنان هجوم آوردند و به آنان ضربه زدند. اینها از

۱- السیاسة الشرعية، ابن تیمیة ص (۱۲).

۲- بخاری، کتاب الجهاد، فتح الباری (۱۱۶/۶).

۳- منهاج السنة (۱/۴۷).

۴- مسلم، کتاب الإیمان، شرح النووی (۲/۳۷).

۵- فتح الباری (۱/۱۳۸).

جمله زیان و ضررهای خروج علیه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. همچنین خوارج با شرط قریشی بودن امام که جمهور مسلمانان بر آن اجماع داشتند، مخالفت کردند و گفتند: این امر اختصاص به قریش ندارد و آنان هیچ مزیتی نسبت به دیگران ندارند بلکه هر کس که شایسته امامت باشد، بدون در نظر گرفتن نسبت او، جایز است امامت را به عهده بگیرد.^۱

آنان در این باره برای عقیده و مذهب خود این استدلالها را آورده‌اند:

الف: گفتند: شرط قریشی بودن برای امامت عاقلانه نیست چون عقل مانع از این نمی‌شود که اگر کسی برای این امر در میان غیر از آنان وجود داشته باشد و از آنان بهتر باشد.
ب: خداوند نبوت را در یک قوم خاص قرار نداد، پس چگونه امامت را این گونه قرار می‌دهد؟

ج: قرآن بر این امر دلالت نمی‌کند چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳)
«همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست»

د: آنان به این قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کردند که فرمود: هیچ عربی بر هیچ عجمی جز به واسطه تقوا برتری ندارد.^۲

ه: به این قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کردند که فرمود: «اگر یک بنده حبشی دماغ بریده بر شما امیری کرد مادامی که کتاب خدا را در بین شما پیاده کند، از او بشنوید و از او اطاعت کنید».^۳

و: انصار شرط قریشی بودن را تائید نکردند چون اگر آن شرط را تائید می‌کردند خواستار امامت برای خودشان نمی‌شدند و مهاجرین به واسطه آن به آنان پاسخ می‌دادند.^۴

ز: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افرادی از غیر قریش را برای امیری امته، ولایتها و امارتهای بزرگ برگزید و هر آنچه که جایز باشد، برای فرعیهای آن نیز جایز است و هر آن چه که ممنوع باشد برای فرعیهای آن نیز ممنوع است.^۵

۱- الفصل (۸۹/۴)، مقالات الاسلامیین (۲۰۴/۱).

۲- مسند احمد (۴۴۱/۵).

۳- مسلم، شرح نووی (۲۲۷/۱۲).

۴- الخوارج، سعودی، ص (۱۵۵).

۵- همان منبع، ص (۱۵۵).

پاسخ به خوارج:

الف: استدلال آنان به عقل مردود است چون با وجود اثبات از طریق نص و اجماع، به عقل استدلال نمی‌شود.

ب: اما این که می‌گویند خداوند نبوت را در میان یک قوم خاص قرار نداد، این هم استدلال درستی نیست چون خداوند برای نبوت و رسالت شایسته‌ترین مردم را برمی‌گزیند و مردم نمی‌توانند به طور قطع بگویند که فلانی از فلانی شایسته‌تر است و انتخاب مخلوق با انتخاب خالق قابل مقایسه نیست، اما مزیت قریش نسبت به دیگران از جنبه عمومی است و آن به دلیل جایگاه دینی و اجتماعی آنان در دلهای مردم است.

ج: این که استدلال می‌کنند که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳)

و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هیچ عربی بر هیچ عجمی جز به تقوا برتری ندارد» به این مورد از دو جنبه جواب داده می‌شود:

د: منظور از این آیه و این حدیث، برتری طلبی میان عموم مردم است. بدون شک اگر کسی خود را به واسطه زیادی تقوی بر دیگری برتر بداند، او از آن فرد گرامی‌تر و در نزد خداوند بهتر و برتر است و این بدون توجه به امر امامت است. هدف آیه و حدیث مذکور اینگونه است چون دلالت هر یک از آنها عام است.

ه: اما از جنبه امامت: بدون شک هر کس بیش از دیگران، عدالت، تقوی و شایستگی داشته باشد و سایر شرایط امامت نیز در او وجود داشته باشد، او شایسته‌تر است اما فراموش نکنیم که قریشی بودن یک شرط است و هیچ تعارضی بین این شرطها وجود ندارد.

و: این که می‌گویند باید از امیر اطاعت و فرمانبرداری شود، حتی اگر یک برده حبشی باشد، در این مورد هیچ اشکالی وجود ندارد و در این مورد چندین روایت وجود دارد از جمله این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حتی اگر یک بنده حبشی با سری همچون مویز(نوعی کشمش) باشد»^۱ و این منعی برای شرط قریشی بودن امام ندارد. و این در نزد اهل سنت برگرفته از این سه امر است:

این که بنده باید از جانب امام قریشی به عنوان امیر انتخاب شود و او امام اعظم نیست.

۱- بخاری، کتاب الاحکام، فتح الباری (۱۲/۱۲۱).

گفته شده است: بنده حبشی به عنوان مثال ذکر شده است اگر چه چنین چیزی اتفاق نیفتاده. همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره کسانی که مسجدی ساختند فرمود: حتی اگر جای مسجد همچون جای تخم گذاری، مرغ سنگخوار باشد^۱. و جای تخم گذاری مرغ سنگخوار نمی تواند مسجد باشد^۲.

و جوب اطاعت و فرمانبرداری از برده حبشی که امیر است، به جهت مبالغه ذکر شده است و یا به اعتبار آنچه که قبل از بندگی بوده است^۳.

ز: اما این که اعتقاد دارند که انصار بر حق بودن قریش را در خلافت تائید نکردند، این نادرست است بلکه درست این است که آنان به این امر اذعان کردند و برای بر حق بودن قریش در امر خلافت، اجماع حاصل شد. امام اشعری رحمته الله علیه می گوید: انصار در سقیفه بنی ساعده واقع در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله گرد هم آمدند و خواستند با سعد بن عباده برای امامت بیعت کنند، این خبر به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رسید و آن دو همراه با عده ای از مهاجرین به سمت محل اجتماع انصار رفتند و ابوبکر به آنان خبر داد که امامت فقط در میان قریش است و با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنان استدلال آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان از قریش هستند»^۴. آنان نیز با فرمانبرداری این را پذیرفتند و مطیعانه به حق بازگشتند. بعد از این که انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد و بعد از این که حباب بن منذر شمشیرش را بیرون کشید و گفت: من حرف اول و آخر را می زنم.... سپس با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و بر امامت او اجماع و برخلاف او توافق نمودند و از فرمان او اطاعت کردند^۵.

ح: اما این که به این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می کنند که او برای امارت برخی از سرزمینها و سپاهیان افرادی غیر از قریش را منصوب می کرد، این مورد از استدلالشان نیز قابل قبول نیست چون آن مربوط به امامت عظمی نمی شود و ما این را درست نمی دانیم که آنان آن چه را در فرع جایز است برای اصل نیز جایز می دانند^۶.

۱- فتح الباری (۱۲/۱۲۲)، جامع العلوم و الحكم، ص (۲۳۰).

۲- الخوارج، سعودی، ص (۱۵۷).

۳- فتح الباری (۱۳/۱۲۲).

۴- المصنف، ابن ابی شیبة (۵/۵۴۴)، بخاری با لفظی دیگر شماره (۷۱۴۰).

۵- مقالات السلامین (۱/۳۹، ۴۱)، شرح النووی (۱۲/۲۰۰)، الفصل (۴/۸۹).

۶- الخوارج، سعودی، ص (۱۵۸).

ابن حجر رحمته الله می گوید: این استدلال کسانی که خلافت را مخصوص قریش نمی دانند، می گویند که عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه و اسامه و سایرین در جنگها فرمانده بودند، این امر به امامت عظمی ارتباطی ندارد بلکه بر اساس آن جایز است که امام شخص غیر قریشی را به عنوان جانشین در طول حیات خود انتخاب کند^۱، والله اعلم.

دلایل اهل سنت که معتقد به شرط قریشی بودن امام هستند:

الف: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این امر (امامت) در میان قریش است و هر کس در این باره با آنان دشمنی کند خداوند او را با چهره به جهنم می اندازد البته تا زمانی که دین خدا را اجرا کنند^۲.

ب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این امر همواره در میان قریش خواهد بود تا زمانی که دو نفر از آنان باقی باشند»^۳. در روایتی از مسلم آمده است: مادامی که دو نفر از مردم باقی بمانند^۴.

ج: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردم تابع و پیرو قریش هستند^۵.
د: اجماع بر این امر که چندین نفر از علما آن را نقل کرده اند، از جمله آنان نووی است که در شرح این حدیث می گوید: «مردم پیرو قریش هستند»... الی آخر.

این احادیث و احادیث دیگر شبیه به آنها دلیل آشکاری هستند بر این امر که خلافت مختص قریش است و نباید آن را بر عهده کسی غیر از آنان قرار داد و در زمان صحابه و تابعین بر این اساس اجماع شده است و بعد از آنان نیز بر اساس احادیث صحیح به این روش عمل کرده اند^۶. از جمله آنان قاضی عیاض است که نووی از او نقل کرده و می گوید: شرط آن است که امام قریشی باشد و این مذهب همه علما است. می گوید: ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در روز سقیفه بر این اساس برای انصار استدلال آوردند و کسی از آنان منکر آن نشد. قاضی می گوید: علما این امر را جز موارد مورد اجماع به حساب آورده اند و از هیچ کس از گذشتگان سخن و یا عملی نقل نشده است که مخالف آنچه ذکر کردیم باشد، و همچنین

۱- فتح الباری (۱۳/۱۱۹).

۲- البخاری، کتاب الاحکام، فتح الباری (۱۳/۱۱۴).

۳- البخاری، کتاب الاحکام، فتح الباری (۱۳/۱۱۴).

۴- مسلم، کتاب الامارة، شرح النووی (۱۳/۲۰۱).

۵- البخاری، کتاب المناقب، فتح الباری (۶/۵۲۶).

۶- شرح النووی علی صحیح مسلم (۲۰۰/۱۲)، الإمامة العظمی، دمیحی ص (۲۷۳).

کسانی که بعد از آن و در همه دوره‌ها آمده‌اند مخالفتی نداشته‌اند، می‌گوید: سخن نظام، خوارج و اهل بدعت موافق او که امامت را برای غیر از قریش جایز می‌دانند، قابل اعتنا نیست و همچنین است سبک عقلی ضرار بن عمر که می‌گوید: اگر غیر قریشی از نبطیها باشد و یا غیر از آنان باشد، در صورت بی‌کفایتی قریشی و در صورتی که موردی از او سر بزند، از او مقدم‌تر هستند. این سخن باطل و دروغ را در حالی می‌گوید که این امر با اجماع مسلمانان مخالفت دارد. والله اعلم.^۱

از جمله افراد دیگری که این اجماع را نقل کرده‌اند، ماوردی^۲، ایجی^۳، ابن خلدون^۴ و غزالی^۵ هستند.

از علمای امروزی، محمد رشید رضا است که می‌گوید: اجماع بر قریشی بودن به نقل و عمل به اثبات رسیده است و محدثین موثق آن را روایت کرده و متکلمین و همه فقهای مذاهب اهل سنت به آن استدلال کرده‌اند و با تسلیم انصار و اذعان آنان نسبت به قریشیها و سپس اذعان اکثر امت در طی چندین قرن بر این اساس عمل شده است.^۶ اما حافظ بن حجر بر این اجماع اعتراض دارد و می‌گوید:

برای نقل اجماع، به تأویل روایت منقول از عمر رضی الله عنه در این باره نیاز است. احمد با استناد به رجال موثق از عمر رضی الله عنه نقل می‌کند که او گفت: اگر اجلم فرا می‌رسید در حالی که ابو عبیده مرده بود، معاذ بن جبل را جانشین خود می‌کردم، معاذ بن جبل انصاری از نسب قریش نبود و این روایت منسوب به عمر به دلیل انقطاع آن همان طوری که برخی از علما بیان کرده‌اند، ضعیف است.^۷ امام جوینی نیز متمایل به عدم شرط قریشی نسب بودن، است^۸ و سخن ابوبکر باقلانی در این باره مختلف است او در کتاب الانصاف قریشی بودن را شرط می‌داند^۹ و در کتاب التمهید آن را شرط ندانسته است.^۱ اکثر علمای معاصر شرط قریشی

۱- شرح النووی علی صحیح مسلم (۱۲/۲۰۰).

۲- الاحکام السلطانیة، ص (۶).

۳- المواقف، ص (۳۹۸).

۴- المقدمة، ص (۱۹۴).

۵- الباطنیة، ص (۱۸۰).

۶- الخلافة او الامامة العظمی، محمد رشید رضا ص (۱۹).

۷- الأمة العظمی، ص (۲۸۴).

۸- غیاث الأمم، جوینی، ص (۱۶۳).

۹- الانصاف، باقلانی، ص (۶۹).

بودن را نفی می‌کنند. از جمله آنان: محمد ابو زهره در کتاب المذاهب الاسلامیة معتقد است که احادیث روایت شده فقط اخباری هستند که حکم به حساب نمی‌آیند.^۱ از جمله این افراد عقاد است^۲ و همچنین دکتر علی حسنی خربوطی در کتاب الاسلام و الخلافة^۳ به جسارت احادیث مذکور را جعلی خوانده است. همچنین دکتر صلاح الدین دبوس در کتاب «الخلیفة تولیته و عزله» گفته است که این احادیث فقط اخبار هستند^۴ و همچنین استاد محمد مبارک رحمته الله آنها را از باب سیاست شرعی متغیر با تغییر عوامل دانسته است^۵ و قول راجح و برتر قول جمهور مسلمانان مبنی بر شرط قریشی بودن برای امامت است^۶ چون دلایل آشکاری در حقانیت آنان برای این امر وجود دارند و همچنین صحابه و کسانی که بعد از آنان آمدند بر این نظر اجماع داشتند و دلایل مخالفان بر عدم شرط بودن نسب قریش مستدل نیستند. اما حقانیت قریش برای خلافت باید دو شرط داشته باشد:

اول: باید دین را اجرا کنند؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این امر (امامت) در میان قریش است و هر کس در این باره با آنان دشمنی کند خداوند او را با چهره به جهنم می‌اندازد البته تا زمانی که دین خدا را اجرا کنند.^۷

دوم: این که امام دیگری بر صدر امر نباشد، اما اگر امامی باشد، آنان برای امامت مستحق نیستند. بنابراین شرط قریشی بودن امام در ابتدای ولایت و در هنگام انتخاب است نه در طول و ادامه امامت کسی دیگر. چون مبارزه با امام بر منصب نشسته و خروج علیه او چه قریشی باشد و یا غیر قریشی، جایز نیست^۸ مادامی که امر خدا را اجرا کند و از شرع خداوند منحرف نشود و از او کفر آشکار نبینیم. اما اگر به آشکارا کفر ورزد، در این صورت این امر منوط به قدرت و تابع فقه مصلحتها و مفسده‌هاست.

۱- التمهید به نقل از الامة العظمی، ص (۲۷۵).

۲- المذاهب الاسلامیة (۹۰/۱).

۳- الديمقراطية فی الاسلام، ص (۶۹).

۴- الاسلام و الخلافة ص (۴۲).

۵- الخلیفة تولیته و عزله، ص (۲۷۰).

۶- نظام الاسلام فی الحكم و الدولة، ص (۷۱).

۷- الاحکام السلطانیة، ابی یعلی، ص (۲۰)، الخوارج، سعودی، ص (۱۵۹).

۸- البخاری، کتاب الاحکام، باب الأمراء من قریش، فتح الباری (۱۳/۱۴۴).

۹- الخوارج، سعودی، ص (۱۵۹)، الامامة العظمی، ص (۲۹۵).

نهم: بدگویی از برخی صحابه و تکفیر عثمان و علی علیهما السلام

خوارج امامت صدیق و فاروق علیهما السلام را قبول دارند و از این حیث از شیعیان رافضی متمایز هستند. آنان معتقدند که امامت ابوبکر و عمر امامت شرعی است و در صحت آن و شرعی بودنش شک و تردیدی ندارند و امامتشان با رضایت و علاقمندی مؤمنان بوده و آن دو بر راه مستقیمی که خداوند به آن دستور داده رفته‌اند و تغییر و تبدیل در آن ایجاد نکردند تا این که خداوند متعال عمر آنان را با عمل صالح و خیرخواهی شان برای رعیت که موجب رضایت او بود، به پایان رساند، این اعتقاد آنان بر حق و درست است. این اعتقاد خوارج درباره شیخین همراه با استوری و درستی بود و آنان در این مورد موفق بودند اما در مورد خلفای بعد از آن دو دچار اشتباه شدند به طوری که شیطان رانده شده آنان را گمراه نمود و از راه حق و درست در اعتقادشان نسبت به عثمان و علی علیهما السلام خارج کرد و آنان را به انکار امامت عثمان علیه السلام در زمانی که دشمنان و مخالفانش علیه او به پا خاستند، سوق داد، همان طور که آنان امامت علی را نیز بعد از حکمیت انکار کردند و بلکه اعتقاد ناشایست آنان را به تکفیر آن دو و تکفیر طلحه، زبیر، معاویه، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، عبدالله بن عباس رضی الله عنهم و اصحاب جمل و صفین کشاند و خوارج توهینهایی به طور عام به این صحابه بزرگوار نسبت می‌دادند و به برخی از آنان نیز به طور خاص توهین می‌کردند. توهین عام خوارج نسبت به آنان این بود که اعتقاد داشتند آنان کافر شده‌اند و علما این اعتقاد ناشایست آنان را در کتابهای خود گرد آوری کرده‌اند.^۱ امام ابو الحسن اشعری رحمته الله می‌گوید: همه خوارج امامت ابوبکر و عمر علیهما السلام را قبول دارند و امامت عثمان را در زمانی که آن حوادث موجب خشم علیه او شد، انکار می‌کنند، آنان امامت علی را قبل از این که حکمیت را بپذیرد قبول داشتند و وقتی که حکمیت را پذیرفت امامت او را انکار کردند، آنان معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری علیهما السلام را تکفیر می‌کنند.^۲

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: وقتی که مسلمانان در دوران سه خلیفه اول یعنی ابوبکر و عمر و عثمان متحد و یکپارچه بودند، شیطان خوارج سرخورده و زندانی بود اما هنگامی که امت اسلامی در دوران خلافت علی علیه السلام بن ابی طالب دچار تفرقه و اختلاف شدند، شیطان خوارج راهی برای بیرون رفتن پیدا کرد. اینگونه آنان خروج کردند و علی و معاویه و طرف

۱- عقیده اهل السنة و الجماعة فی اصحابه الکرام (۳/۱۱۵۷).

۲- مقالات الاسلامیین (۲۰۴/۱).

داران آن دو را تکفیر کردند و نزدیک ترین طایفه به حق یعنی علی بن ابی طالب با آنان جنگید.^۱

شهرستانی بعد از برشمردن گروههای بزرگ فرقه خوارج می گوید: آنان در دوری جستن از عثمان و علی اجماع داشتند و آن را بر هر طاعتی مقدم می دانستند. او درباره حکمیت اول می گوید: آنان به خاطر حوادثی که پیش آمد و موجب دشمنی آنان با عثمان شد، از عثمان بدگویی کردند و درباره اصحاب جمل و اصحاب صفین نیز بدگویی کردند.^۲ او بعد از این که ذکر می کند که ارازقه معتقد به تکفیر علی علیه السلام هستند، می گوید: ارازقه بر اساس این بدعت عمل کردند و تکفیر عثمان، طلحه، زبیر، عائشه، عبدالله بن عباس و سایر مسلمین و ماندگاری آنان در آتش جهنم را بر آن افزودند.^۳ این اعتقاد به محض شنیده شدن، بطلانش آشکار می گردد و اعتقاد به آن، گمراهی و انحراف و کنار نهادن حق است. شیطان به واسطه این اعتقاد خوارج، آنان را در پی هوس کشاند و آنان نیز پیروان او شدند و این اعتقادشان درباره این گروه از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، به چند دلیل باطل است:

اول: خداوند متعال درباره آنان خبر داد و فرمود: «خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» «بهترین امتی که برای مردم پدیدار شد». و همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده است که آنان بهترین امت هستند و خداوند متعال می فرماید:

﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ ۗ ﴾ آل عمران: ۱۱۰

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید؛ به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید».

خداوند متعال در این آیه شریفه آنان را این گونه گرامی می دارد که آنان بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدار شدند. و این به دلیل اقدام کامل شان به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است و این محقق نشده است مگر این که آنان به کمال ایمان و یقین قوی رسیده و صفات بهترین بودن را که در این آیه ذکر شده است، محقق نموده اند. ابو عبدالله حاکم با

۱- مجموع الفتاوی (۱۹/۸۹).

۲- الملل و النحل (۱/۱۱۷).

۳- همان منبع (۱/۱۲۱).

اسناد به ابن عباس رضی الله عنه درباره این آیه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» می گوید: «آنان همان کسانی بودند که همراه با رسول الله از مکه به مدینه مهاجرت کردند»^۱ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین مردم، مردم قرنی هستند که من در میانشان بودم، سپس قرن دوم و سپس قرن سوم.^۲ قرن پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین مردم بودند چون آنان زمانی که مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند، به او ایمان آوردند و وقتی مردم او را تکذیب کردند، آنان او را صادق دانستند و او را یاری کردند و وقتی مردم او را خوار نمودند، جهاد کردند و او را پناه دادند^۳، صحابه‌هایی که خوارج مارقین معتقد به کفرشان هستند، همان کسانی بودند که با رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه مهاجرت کردند و آنان در پیشاپیش کسانی هستند که این ثنا و تمجید ارزشمند، شامل حال آنان است، آنان اهل هجرت بودند و کسانی بودند که زمانی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند که مردم به او کفر می‌ورزیدند، و آنان بودند که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردند و او را یاری دادند و از نوری که همراه با او نازل شده بود، تبعیت نمودند. بنابراین در این دو آیه و حدیث شهادت خداوند و رسول او برای عموم صحابه رضی الله عنهم است که آنان بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله هستند^۴ و بارزترین این صحابه، همچون علی، زبیر، طلحه و سایرین جزء کسانی هستند که احادیثی در حق آنان روایت شده است که آنان از اهل بهشت هستند و رسول الله صلی الله علیه و آله این مزده را به آنان داده است.

دوم: شهادت خداوند مبنی بر ایمان حقیقی و ثابت آنان که در جاهای زیادی از کتاب عزیز او آمده است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ آل عمران: ۶۸

«در حقیقت نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده‌اند» عبارت «وَالَّذِينَ آمَنُوا» و کسانی که ایمان آورده‌اند، در لفظ بر همه صحابه بزرگوار رضی الله عنهم صدق می‌کند چون آنان بهترین کسانی هستند که بدون بحث و نزاع شامل این خطاب می‌باشند، اما خوارج، خداوند قلبشان را منحرف کرد

۱- المستدرک (۲/۲۹۴)، حاکم آن را صحیح می‌داند و ذهبی آن را قبول کرده است.

۲- مسلم (۴/۱۹۶۵).

۳- فیض القدير، مناوی (۳/۴۷۸).

۴- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة الکرام (۳/۱۱۶۰).

و با شهادت خداوند علیم و خبیر مبنی بر حقیقت ایمان صحابه‌ای که تکفیرشان نمودند و یا از آنان دوری جستند، هدایت نشدند.^۱

سوم: پروردگار تبارک و تعالی در کتاب استوار و ارزشمند خود خبر داده است که از صحابه راضی است و آنان نیز از او راضی هستند: خداوند به آنان وعده جاودانگی در باغهای بهشتی و رستگاری عظیم، داده است و می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفَجَّرُونَ فِي الْأَرْضِ يُرْسِلُ فِيهِمُ السَّمَاءَ الْغَوَّيَاتِ﴾
 ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفَجَّرُونَ فِي الْأَرْضِ يُرْسِلُ فِيهِمُ السَّمَاءَ الْغَوَّيَاتِ﴾
 ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفَجَّرُونَ فِي الْأَرْضِ يُرْسِلُ فِيهِمُ السَّمَاءَ الْغَوَّيَاتِ﴾
 التوبة: ۱۰۰

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خوشنود و آنان نیز از او خوشنودند و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر درختان آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ»
 خداوند متعال در این آیه به صراحت بیان کرده است که از پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار^۲ خوشنود است. و این یک دلیل قرآنی آشکار است که کسانی که به کفر آنان معتقد هستند، گمراه و مخالف خداوند بزرگوار و متعال هستند چون کسی را تکفیر کردند که خدا از او خوشنود است و بدون شک تکفیر کسی که خداوند از او راضی باشد، مخالفت با خداوند بزرگوار و متعال و طغیان و سرکشی است و این صفت رافضیها و خوارج از دین خارج شده می‌باشد.^۳
 خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۴
 ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۵
 ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۶
 الفتح: ۱۸

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خوشنود شد و آن چه دردلهایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد».

۱- همان منبع (۳/۱۱۶۳).

۲- همان منبع (۳/۱۱۶۳).

خداوند متعال در این آیه رضایت و خشنودی خود را از سپاه ایمان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله که در میانشان، علی، طلحه، زبیر و عثمان رضی الله عنهم بودند و در حدیبیه حاضر شدند، اعلام می کند که در آنجا عثمان رضی الله عنه به عنوان فرستاده رسول الله صلی الله علیه و آله، در مکه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به جای او بیعت کرد و دست خود را به جای دست او قرار داد و برای عثمان، دست پیامبر صلی الله علیه و آله مایه خیر شد.^۱

چهارم: کفر از قومی که خداوند متعال درباره آنان خبر داده و کفر، فسق و عصیان را در نظر آنان ناخوشایند کرده است و آنان را از راه یافتگان قرار داده است، دور و بعید می باشد: خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ﴾ الحجرات: ۷

«و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست اگر در بسیاری از کارها از رأی و میل شما پیروی کند قطعاً دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما زینت بخشیده و کفر و پلیدی و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت آنان ره یافتگانند.»

خداوند در این آیه خبر می دهد که ایمان را محبوب ترین چیز در نزد آنان قرار داده است و از آنان جز کارهایی که شایسته است و با ایمان سازگار است سر نمی زند و به این دلیل مستحقند که راه یافتگان باشند. همانگونه که این آیه شریفه آن را بیان کرد، مشخص نیست این بهترین انسانها، چگونه بر اساس گمان رافضیها و خوارج مارقین کفر می ورزند در حالیکه آیات خداوند بر آنان تلاوت می شود و رسول او در میان آنان است؟ و بلکه آنان چگونه کفر می ورزند در حالیکه خداوند کفر را در نظر آنان ناخوشایند کرده و آنان را جز ره یافتگان قرار داده است؟. بنابراین خوارج نادان با این گمان باطل خود درباره عثمان، علی، طلحه، زبیر، ابن عباس، عائشه، عمرو بن عاص، ابو موسی اشعری، معاویه و اصحاب جمل و صفین رضی الله عنهم که جز صحابه بزرگوار بودند، از راه راست منحرف شدند.^۲

۱- عقیده اهل السنة في الصحابة (۱۱۶۳/۳).

۲- همان منبع، (۱۱۶۵/۳).

دهم: ویژگیها و گرایشات خوارج در عصر حاضر

نشانه ها و گرایشات خوارج امروزه به تدریج در میان گروهها و مسلمانان ظاهر می شوند که به شکلها و قالبهای مختلفی از گروهها، افراد، دعوتها، حرکتها، گرایشات، شعارها، روشها، اسلوبها، مواضع، رفتارها و گرایشات فردی و گروهی و نظیر آنها به چشم می آیند که در هنگام آشکار شدن بذرای اعتقادی، فکری و رفتاری خوارج نمایان می شوند و اعلام خطر می کنند.^۱ از جمله این نشانه ها سخت گیری در دین بر نفس و در فشار قرار دادن دیگران، تظاهر به علم و غرور، در رأس قرار گرفتن افراد کم سن و سال و بی تجربه ها، کم صبر، ضعیف حکم، استبداد در رأی، نادان خواندن دیگران، توهین و بدگویی نسبت به علما و بدگمانی به آنان و تحقیر آنان و دوری و تنفر نسبت به آنان، تندی در برخورد با دیگران، سختی در برقراری ارتباط و تفاهم با آنان، قابلیت پراکندگی و جدایی و سهولت متهم کردن دیگران، به سختی گرد هم آمدن واتحاد، تکفیر و سایر نشانه های غلو که مجموعه ای از علل و اسباب در به وجود آمدن آنها سهیم هستند:

۱- جهل و بی اطلاعی نسبت به علوم شرعی

کسی که به واقعیت اکثر صاحبان گرایشات متمایل به ویژگیهای خوارج، بنگرد و در آنها تأمل کند، پی می برد که آنان به جهل و فهم و درک ضعیف در دین و دریافت سطحی از علوم شرعی متمایز هستند و هنگامی که در رأس امور مهم و مصالح بزرگ قرار می گیرند، بیشتر در معرض لغزشها، خلط مسائل، احکام عجولانه و مواضع بحرانی و متشنج قرار می گیرند^۲ چون توانایی احاطه بر فقه مصالح و مفاسد و علم به مراتب آنها، را ندارند و همچنین به آحاد نصوص مرتبط با قضایای معین جهل دارند چون منکرات عام به سیاست شرعی مرتبط نیست و این مسائل همچون طهارت، نماز، حج و احوالات شخصی که غالباً حق در آنها بر اساس دلایل مفصل استوار است، موجب بروز فتنه ها می شوند و بلکه رسیدن به علم در این گونه موارد بر این پایه ها استوار است:

الف: دلایل شرعی عام و اصولی که امور زیادی در ضمن آنها قرار می گیرند.

ب: اهداف شرعی

۱- الخوارج، ناصر العقل، ص (۱۲۰).

۲- همان منبع، ص (۲۷).

ج: موازنه بین مصالح و مفاسد

د: دلایل تفصیلی

برای عموم مردم و حتی علمای کم تجربه فهم قضایای کلی و عام ممکن نیست هر چند که فهم نصوص جزئی برایشان امکان پذیر باشد و همچنین فهم مقاصد شریعت جز با استقراء مجمل نصوص و تصرفات شارع ممکن نیست. بنابراین شناخت مقاصد فقهی مهم است که هر کس به آن دست نمی یابد بلکه جز کسی که مدارج علمی را پیموده باشد و بر واقعیت حال اشراف داشته و در احتمالاتی که وقوع آنها مورد ظن است، دقت نظر داشته باشد، نمی تواند به آن دست یابد. و موازنه بین مصالح و مفاسد احتیاج به فهم شریعت و مقاصد آن و فهم واقعیت و مراتب مفاسد و مصالح دارد و همه این امور جز توسط علماء دست یافتنی نیستند^۱. اگر علمای متوسط و ضعیفی که کتاب خدا و سنت رسولش را نمی فهمند، در رأس امور عام قرار گیرند، مسلمانان پراکنده و در امور خود دچار تفرقه می شوند چون اگر بزرگانی در میان عوام مردم نباشند که نظر و رأی خود را ارئه نمایند، توافق بر هیچ امری برای آنان متصور نیست، بنابراین باید به بزرگان و صاحب نظران رجوع شود.

۲- خواندن و مطالعه کتابها بدون معلم

یکی از علت‌هایی که در شکل گیری تفکر غلو سهیم است، علم آموزی از راه غیر اصولی خود و رغبت و حرص شدید به علم بدون کمک هیچ معلم و یا راهنما است که جویندگان علم قبل از این که در علم به کتاب و سنت مسلط و مطمئن گردند اقدام به استخراج نمودن احکام در مسائل سخت و پیچیده می کنند، و در نتیجه دچار لغزش می گردند. این حالت از جانب دو نوع از جوانان دیده می شود:

جوانانی که در زندان بوده و با سختیها و شکنجه ها مواجه بوده‌اند.

جوانانی که وارد زندان نشده و در معرض سختیها و مصیبتها نبوده‌اند، که نتیجه تلخ آن آشوب فکری و بلای غلو می شود که مسلمانان را به سختی پراکنده و بر تفرقه و جدایی آنان می افزاید: و این معضل دلایلی دارد، از جمله:

الف: روی گردانی از علماء: اهل غلو به این دلیل این راه و روش اشتباه را پیموده‌اند، چون عده‌ای از هوی و هوس پرستان که خود را منتسب به علم می دانند، برخی انحرافات را به وجود آورده‌اند، در نتیجه این اهل غلو به تدریج اعتماد خود را نسبت به علمای هوی و

۱- قواعد فی التعامل مع العلماء، ص (۱۲۱).

هوس پرست و سخنان آنان هر چند که حق هم باشند، از دست می‌دهند سپس سوءظن بر این افراد غالب می‌گردد و دایره روی گردانی خود از علما را وسیع تر می‌کنند و علمای صادق و اهل عمل را نیز در این دایره قرار داده و اعتماد خود را نسبت به آنان نیز از دست می‌دهند و هر عالم سختکوشی که در موردی با رأی و نظر مورد توجه آنان، مخالفت کند، نسبت به او بی‌اعتماد می‌شوند و از او روی بر می‌گردانند. در اینجا است که خطر کمین کرده و تفرقه و پراکندگی به وجود می‌آید یکی از علمایی که در دیدارش با جوانان گفتگو می‌کرد، گفت: آن چه که من از آن ترس دارم این است که بی‌اعتماد شدن نسبت به علما، شما را به یکی از این دو امر و یا هر دو با هم سوق خواهد داد، که عبارتند از: اجتهاد کردن بدون آمادگی و توانایی کافی و شناخت شایستگی برای این کار و یا مراجعه به کتابها و دریافت از آنها بدون کمک گرفتن از کسی؛ که در هر دو این موارد خطرهای زیادی وجود دارد.

یکی از جوانان گفت: ما هم زمان در هر دو این حالتها قرار گرفته‌ایم.^۱

ب: زیاده روی و غلو در نکوهش تقلید کردن: قرآن کریم تقلید و اهل آن را سرزنش کرده و گذشتگان را از این روش بر حذر داشته است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾﴾ البقرة: ۱۷۰

«چون به آنان گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم، آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند؟»

از میان اقوال امامان در این باره قول امام شافعی است، که می‌گوید: کسی که علم را بدون استدلال و دلیل فرا گیرد همانند کسی است که در تاریکی شب هیزم جمع می‌کند و پشته هیزم را حمل می‌کند در حالی که در آن یک مار افعی قرار دارد و او را نیش می‌زند ولی خودش متوجه نیست.^۲ احمد می‌گوید: از من تقلید نکنید و از مالک، ثوری و اوزاعی

۱- التکفیر جذوره و اسبابه، ص (۱۴، ۱۵)، ظاهرة الغلوفی فی الدین، ص (۳۱۳).

۲- اعلام الموقعین (۲/۲۰۰).

تقلید نکنید، بلکه از جایی که آنان دریافت کرده‌اند، علم را به دست آورید.^۱ ابو یوسف می‌گوید: بر کسی حلال نیست که حرف و نظر ما را بگوید مگر این که بداند ما آن را از کجا گفته‌ایم.^۲ جوانان این مطالب را می‌خوانند، و می‌خوانند که تقلید کننده در نزد عالم همچون کودک در آغوش مادر است و فرقی بین تقلید کننده و حیوان نیست.^۳ بنابراین از تقلید از علما دوری می‌کنند و در دوری کردن از تقلید و مذمت آن مبالغه می‌کنند و گمان می‌کنند که هدایت یافتن به واسطه صحابه اولین، تابعین، علمای صادق و استفاده از روشهای آنان و راهنمایی با فتوهای تقویت شده با دلیل و استدلال آنان، جزء تقلید نکوهیده است بنابراین صدور فتوی را برای خود جایز می‌دانند در حالیکه برای آن آمادگی ندارند و به کتابها روی می‌آورند تا از آنها احکام استخراج کنند و آراء و نظرات عجیبی را استنباط می‌کنند و در این میدان غور می‌کنند در حالی که اهل آن نیستند بنابراین دچار سستی و جور می‌شوند و از حدود تجاوز می‌کنند. این جوانان نتوانستند به خوبی امور را تشخیص داده و مسائل را باز کنند و سخنان صحیح را از سخنان ضعیف و نادرست بشناسند و نصوص را به خوبی در محل نزول خود قرار ندادند و در جایی که تعمیم جایی نداشت، تعمیم دادند. در جایی که باید روی می‌آوردند، روی بر گرداندند و در جایی که باید باز می‌ایستادند، اقدام کردند. بنابراین نصوصی که تقلید را مذمت می‌کنند عام نیستند بلکه آنها در حالتی خاص صدق می‌کنند.^۴ ابن عبدالبر بعد از این که روایات و احادیث نقل شده در مذمت تقلید را ذکر می‌کند در انتهای این باب می‌گوید: همه اینها برای غیر از عامه مردم هستند و عامه مردم در مسأله‌ای که پیش آمده حتماً باید از علمای خود تقلید کنند چون آن مسأله با استدلال قابل تبیین نیست و بدون داشتن علم آن قابل قبول نمی‌باشد. چون علم در جاتی دارد که رسیدن به اوج آن جز با کسب پائین ترین سطح آن امکان پذیر نیست و این یک مانع بین عامه مردم و استدلال و دلیل خواستن است. «والله اعلم». در سخنان علما درباره این که عامه مردم باید از علمای خود تقلید کنند، اختلاف نظری وجود ندارد. آنان این آیه را مد نظر دارند که خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ ﴿٧﴾ ﴿ الْأَنْبِيَاءُ: ٧ ﴾

۱- همان منبع (۲/۲۰۰)

۲- همان منبع (۲/۲۰۱)

۳- اعلام الموقعین (۲/۲۰۱)، جامع بیان العلم و فضله (۴/۱۱۴).

۴- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۱۶).

«اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید».

بنابراین کسی که علم و بینشی نسبت به دین ندارد باید از عالم آن تقلید کند و همچنین علما در این مورد که عامه مردم نباید فتوا دهند، اختلاف نظر ندارند چون - البته خدا بهتر می‌داند - آنان نسبت به معانی که بر اساس آنها حلال و حرام کردن و رسیدن به علم، امکان پذیر می‌شود، نا آشنا و بی اطلاع هستند^۱. عموم این جوانان درباره علوم شرعی و لوازم و مقدمات آنها بی اطلاع هستند و از سوال کردن از علما و کمک گرفتن از آنان در تفسیر دوری می‌کنند و نتیجه این کار در اثر اضطراب و آشوب فکری، تلخ و ناگوار می‌شود.

ج: مطابقت دادن سخنان نادرست، بر سخن حق و درست: این یک آفت بزرگ است و هر کس از آن دوری کند نجات می‌یابد بنابراین مشکل کسانی که امروز و دیروز در غلو خوارج گرفتار آمده‌اند، در استدلال شان نیست بلکه در مطابقت دادن آن چیزی است که به واقعیت و مراد آن استدلال می‌کنند. وقتی که خوارج علیه امیرالمؤمنین علی شوریدند و او را متهم به کفر کردند... و گفتند: لا حکم الا لله، حکم جز برای خدا نیست، علی گفت: سخن حقی است که باطل از آن برداشت می‌شود^۲. برخی از معاصران نیز در آن چه که دیگران گرفتار شده‌اند، واقع شده‌اند، چون در مطابقت دادن سخنان درست و عادلانه، اشتباه می‌کنند و نتیجه آن جسارت پیدا کردن علیه احکام و ارائه آرائی منحرف و نامتعادل می‌شود. از جمله این سخنان به عنوان مثال اینها هستند:

تقلید نکوهیده است:

این سخن حقی است که قرآن و سنت بر آن دلالت می‌کنند و امامان عالم و فاضل از تقلید کردن نهی کرده‌اند در اینجا چندین مطلب مهم وجود دارد که برای این که این سخن در جای درست و مورد نظر خودش قرار گیرد، باید آنها را اعلام و بیان نمود:

تقلید باطل و نکوهیده یعنی: قبول کردن سخن دیگران بدون دلیل و حجت^۳.

تقلید برای کسی که قادر به اجتهاد باشد، نکوهیده و برای کسی که در اجتهاد کردن عاجز باشد، جایز است^۴.

۱- جامع بیان العلم و فضله (۱۱۴/۲، ۱۱۵).

۲- تاریخ الطبری (۶۸۸/۵).

۳- الفتاوی (۲۰/۱۵).

۴- همان منبع (۲۰۳/۲۰، ۲۰۴).

خواندن کتابهای علمای قدیم و استفاده بدون تعصب از آراء و نظرات آنان، تقلید نکوهیده به حساب نمی آید بلکه جوینده علم بهتر است که آنچه را که گذشتگان درباره آن مسأله گفته‌اند، قبل از حکم کردن درباره آن، بدانند تا به این ترتیب با آراء و فهم و درک آنان از مسأله، ارشاد گردد.^۱

عطاء رضی الله عنه می گوید: شایسته نیست کسی برای مردم فتوا صادر کند مگر این که به اختلاف مردم علم داشته باشد. اگر اینگونه نباشد آن علمی که موثق تر از علم موجود در نزد اوست را رد می کند.^۲ قتاده می گوید: هر کس اختلافات میان مردم را نشناسد، شمه‌ای از فقه را به دست نخواهد آورد.^۳ یحیی بن سلام می گوید: کسی که نسبت به اختلافات شناخت ندارد، شایسته نیست که فتوا دهد و کسی که به سخنان دروغ علم نداشته باشد، نباید بگوید این در نزد من دوست داشتنی تر است.^۴ اما برخی از معاصران در مطابقت دادن و یا عدم جایز بودن تقلید، به خطا رفته و آن را به طور یکسان بر مردم عوام و علما حمل کرده‌اند و بین توانا، ناتوان و بین اصول و فروع تفاوتی قائل نشده‌اند. حال نتیجه چه می شود؟ روی گردانی از سخنان علما و حتی سفیهانه خواندن آراء علما و کنار نهادن روشهای آنان رسیده است چون این تقلید مذموم است. سپس جسارت نسبت به فتوی و استخراج مستقیم احکام از قرآن و سنت و بدون فراگیری علومی که این امر را برایشان میسر نماید.^۵

– آنان کسانی هستند و ما هم برای خودمان کسی هستیم:

این سخن جالبی است که موجب اعجاب برخی از معاصران شده است چون این سخن به معنی توجه به خود و خودداری از تحت فرمان دیگران بودن است و این چیزی است که برخی از مردم به آن رغبت دارند. این سخن را امام فقیه ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است. اما برخی از مردم گوینده آن و ویژگیهای او و مناسبت آن را فراموش کرده‌اند و به محض خواندن آیه قرآن و یا حدیث بلافاصله احکام را از آن می گیرند و به ندرت به شرح و درک امامان و علما از آن آیات و احادیث توجه می کنند و در نزد آنان مانعی برای بی ارزش دانستن آنها وجود ندارد و وقتی به این افراد گفته شود: چه کار می کنید؟ صبر کنید و درنگ نمائید و در

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص(۳۱۸).

۲- جامع بیان العلم و فضله (۲/۴۶، ۴۷).

۳- همان منبع (۲/۴۷).

۴- همان منبع (۲/۴۷).

۵- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۱۹).

احکام علما تأنی و تأمل کنید و ابتدا به فهم و درک علمای خود توجه کنید، می گویند: آنان کسانی هستند و ما هم برای خود کسی هستیم. بله شما از حیث ساختار بدنی و طبیعتهای بشری با هم مساوی هستید، اما آیا می دانید صاحب این عبارت کیست؟ و مناسبت آن چیست؟ او یک امام عالم و فقیه است که خداوند با یک فهم و اندیشه نافذ و برتر و علمی سرشار و تقوای قلب بر او منت گذاشت و آن را در جایی خاص به زبان آورد و گفت: اگر سخنی از قرآن یا سنت باشد، من به آن دو اقدام می کنم اما اگر سخن صحابی باشد من از آن خارج نمی شوم و اگر سخن یک تابعی باشد، آنان کسانی هستند و ما هم برای خود کسی هستیم^۱. بنابراین باید موضع سخن و مناسبت آن معلوم می شود تا این که در مطابقت دادن آن به انحراف نرویم. بله آنان علمایی مجتهد هستند. اما آیا شما هم این چنین هستید؟^۲

روش صحابه رضی الله عنهم دریافت مستقیم از قرآن و سنت بود:

برخی از معاصران روش صحابه بزرگوار رضی الله عنهم را در پیش گرفته و برای استخراج احکام به قرآن و سنت روی آورده اند و از راهنمایی فهم علمای اسلام روی گردانده اند و می گویند: قرآن و سنت برای ما کافی است و فهم و درک مردگان برای ما حجت و استدلال نیستند، آن دو منبع صاف و زلال هستند و ما آن را با هیچ چیزی کدر و آلوده نمی کنیم. در اینجا آنان اشتباه کرده و تیرشان به خطا رفته است^۳. چون دریافت مستقیم و برخورد بی واسطه با قرآن و سنت، حد و حدود و شرایط خاص خود را دارد. هر مسلمانی می تواند به طور مستقیم با قرآن و سنت در تعامل باشد تا اینکه اصول عقاید و اخلاق، پندها، عبرتهای روشن و ارزشمند را بشناسد. خداوند سبحان و متعال این امور را آشکار نموده و به کامل ترین شکل بیان نموده است به طوری که مادامی که انسان زبان قرآن را بداند در فهم آنها با هیچ مشکلی مواجه نمی شود. اما شناخت امور دقیق و ریز در عقاید و احکام، دایره اش تنگ تر و محدودتر از مورد قبلی است به طوری که فقط افراد با کفایت و توانمند می توانند وارد آن شوند. همان کسانی که به علوم فراتر از زبان و اصول و حدیث مجهز هستند که آنان را در فهم نیک و استنباط دقیق توانمند نموده و از انحراف در برابر امور متشابه و امور پنهان و پوشیده باز می دارد و صحابه بزرگوار بر اساس این تفکیک آگاهانه عمل کرده اند. وقتی که

۱- همان منبع، ص (۳۱۹).

۲- همان منبع، ص (۳۲۰).

۳- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۲۱).

مسائل برای آنان پیش می‌آمدند و در معرض امور واقع می‌شدند، اگر آن امور از نوع اول بودند، به آسانی و سهولت کامل به آنها پی می‌بردند و اگر از نوع دوم بودند یعنی مشابه و پنهان بودند اقدام نمی‌کردند تا اینکه از علما و فقهای خود سوال می‌کردند. این روشی است که پیروی از آن شایسته است که همان روش عقل و حکمت است و از جمود محفوظ می‌دارد و از آشوب و هرج و مرج جلوگیری می‌کند^۱. برداشت و فهم بدون معلم از مسائل توسط برخی منجر به نتایج و اثرات سوء و خطرهای بزرگ شده است که مهمترین آنها کنار نهادن میراث علوم و فنون مختلف گذشتگان، گردنکشی و تکبر در مقابل علما، گرایش سطحی و ظاهری در فهم نصوص، اقدام و جسارت به فتوا دادن و افکار اهل غلو است^۲.

اسلام به ما آموخته است که علم ابوابی دارد همان گونه که آدابی دارد و خوشبخت کسی است که علم را از راه مخصوص آن فرا گیرد و به آداب آن آراسته گردد و ما در طول تاریخ کسی را ندیده‌ایم که به طور مستقیم به قرآن و سنت پردازد و بر اساس فکر خود عمل نماید و احکام را در اولین گامهای خود استنباط کند و بعد از آن به سخنان گذشتگان بنگرد و یا از آنها روی بگرداند ما این روش را از کسی ندیده‌ایم مگر گروه اندک خوارج عرب بدوی جاهل که از فقه بی بهره و از فقها بی نصیب بودند و خوارجی که به راه آنان رفتند^۳.

علما از دریافت علم به طور مستقیم از کتابها بدون راهنمایی گرفتن از آراء و درک و فهم اهل علم، بسیار برحذر داشتند چون این یکی از ابواب تحریف، اشتباه، تبدیل احکام، بدون علم سخنی را به خدا نسبت دادن، حلال کردن حرام و حرام کردن حلال می‌باشد. ابن جماعه در جریان یادآوری آداب جوینده علم در انتخاب یک شیخی که از او علم فرا گیرد و از او اخلاق را بیاموزد، می‌گوید: باید جوینده علم تلاش کند که شیخ او از جمله کسانی باشد که بر علوم شرعی اشراف کامل داشته و در کنار آن با بزرگان موثق عصر خود بحثها و نشستهای فراوان و طولانی داشته باشد و کسی نباشد که علم را از میان ورقهای کتابها فرا بگیرد و با بزرگان ماهر و با تجربه همنشینی نداشته باشد.

۱- همان منبع، ص (۳۲۳).

۲- همان منبع، ص (۳۲۳).

۳- همان منبع، ص (۲۳۴).

شافعی رحمته الله می گوید: هر کس در درون کتابها به جستجوی احکام پردازد، احکام را تباه خواهد کرد. یکی از علما می گوید: یکی از بزرگترین مصیبتها دریافت علم از روزنامه‌هاست^۱. خدا خیر دهد کسی را که این اشعار را گفته است:

(۱) من يأخذ العلم عن شيخ مشافهة يكن من الزيف والتصحيف في حرم

(۲) و من یکن آخذاً للعلم من صحف فعلمه عند اهل العلم كالعدم

۱- هر کس که علم را به طور شفاهی از شیخی فرا بگیرد از انحراف و خطا و اشتباه در امان خواهد بود.

۲- و هر کس آن را از روزنامه‌ها بگیرد علم او در نزد اهل علم همچون عدم و نیستی است.

علمای سلف گفته‌اند: قرآن را بر مصحفیها (قرآن فروشها) نخوانید و علم را از روزنامه نگاران فرا نگیرید^۲.

ابوزرعه می گوید: یک روزنامه نگار برای مردم فتوا نمی‌دهد و یک مصحفی برای آنان قرآن نمی‌خواند^۳.

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۷﴾ الأنبياء: ۷

«اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید».

خداوند متعال دوست ندارد کسی قبل از محقق شدن امور به آنها پردازد و آنها را آشکار و منتشر نماید، که در این صورت صحیح نخواهد بود^۴، معنی این عبارت این نیست که ما مردم را از درس خواندن و علم آموزی منع کنیم بلکه فراگیری علم یک واجب است و از گهواره تا گور مطلوب است، ما می‌گوییم: مردم هر چه قدر درس بخوانند باز هم به اهل تخصص محتاج و نیازمند خواهند بود. علم شرعی اسباب و ادواتی دارد که آنان به تحصیل آنها اقدام نکرده‌اند و اصولی دارد که در شناخت و فراگیری آنها ممارست نداشته‌اند و فروع و مکملاتی دارد که وقت‌شان و کارهایشان به آنان اجازه نداده که به آنها پردازند^۵.

۱- تذکرة السامع و التکلم فی آداب العالم و المتعلم، ص (۸۷).

۲- الفقیه و المتفقة، خطیب بغدادی (۹۷/۲).

۳- همان منبع (۹۷/۲).

۴- تفسیر ابن کثیر.

۵- الصحوة الاسلامیة، ص (۳۰۶).

نه جسارت و گستاخی و رهایی و شتاب بی قید و بند باشد و نه تنبلی و سستی، جمود فکر و اندیشه، ممنوعیت بحث و بررسی و محدودیت و تحریم برای تعقل باشد، بلکه ما فقط یک جدیت و تلاش همراه با تأنی و اثبات کردن، اندیشه و تاکید کردن و سوال کردن درباره اشکالات پیش آمده می‌خواهیم، و بهترین امور حد متوسط آنها است^۱.

۳- کوتاهی بسیاری از علما در انجام وظایف خودشان

علما وارثان پیامبرانند بنابراین شایسته است که در جامعه راهبر و راهنما باشند و وجود ادبی، علمی و مرجعی خود را به کمک اخلاق، تلاش و علم‌شان در میان مردم تحمیل کنند، آنان وظیفه دارند که برای ساختن جامعه‌ای سالم بر اساس دین و علمی که از این دین آموخته‌اند، حرکت کنند و هر یک از حاکم و محکوم را در محل صحیح خود قرار دهد، یعنی حاکم را به پایبندی به شریعت الهی باز گردانند که از این طریق ظلم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه از بین می‌رود و همچنین محکومین را به پایبندی به اوامر و نواهی الهی باز گردانند که از این طریق فساد اخلاقی، روحی، رفتاری جامعه برطرف شود و یا این که علما حداقل در این راه تلاش کنند و با توجه به میزان خلوص نیت مردم برای خدا و به مقدار تلاشی که برای اصلاح ارائه می‌کنند، اصلاح جامعه محقق شود. علما همواره در جامعه نقش رهبری و پیشگامانه داشته‌اند و مردم نیز چه حاکمان و چه محکومان، این نقش را برای آنان قائل بوده‌اند.

رهبران سیاسی بی‌دین (علمانیها) در میان مسلمانان فقط بعد آن ظاهر شدند که علما در نقش خود در رهبری امت و ارشاد آن کوتاهی کردند. مردم هرگز به کسانی دیگر به جای علمای خود راضی نمی‌شدند و امت اسلامی در همه گوشه‌های دولت علمای خود را دوست داشتند و آنان را بزرگ می‌داشتند و در اطراف آنان گرد می‌آمدند و در هنگامی که مسأله دشواری برایشان پیش می‌آمد و مصیبتی آنان را در بر می‌گرفت، بعد از خداوند سبحان و متعال به آنان پناه می‌بردند چون مردم جایگاه علما و قدرت آنان را در ایجاد تحرک و پوشش هر گونه مصیبتی که بر آنان نازل می‌شد، می‌شناختند و همچنین حکام نیز ارزش و احترام علما را یا به خاطر علاقه به آنان و یا به خاطر ترس از آنان نگه می‌داشتند علمای مسلمانان نیز همیشه مشغول به درس و تحصیل نبودند، بلکه آنان پیشاپیش مجاهدان و مبارزان و پیشاپیش امرکنندگان به معروف و نهی از منکر قرار داشتند و در شادیها و غمها شریک

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۳۲۶).

امتشان بودند و برخی از آنان به این دلیل با مصائب و مشکلاتی مواجه شدند، اما این امور آنان را در پرداختن به وظایفشان سست و بی رمق نکرد^۱، چون آنان معنی وارث بودن پیامبران را فهمیده بودند.

علما همان فقهای اسلام و کسانی هستند که فتواها بر اساس سخنان آنان در بین مردم ارائه می‌شد و فقط آنان به استنباط احکام می‌پرداختند و به ثبت قواعد حلال و حرام عنایت داشتند^۲. علما همان امامان دین هستند که این منزلت و جایگاه عظیم را به واسطه اجتهاد، صبر و یقین به دست آوردند

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^(۲۴)

السجدة: ۲۴

«و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند».

علما وارثان پیامبران هستند که علم را از آنان به ارث برده و آن را در سینه خود حمل می‌کنند و همه اعمال خود را بر اساس آن تطبیق می‌دهند و مردم را به آن فرا می‌خوانند. علما گروهی هستند که برای فهم در دین خدا از این امت دور شدند سپس به وظیفه دعوت و مأموریت هشدار دادن می‌پردازند بنابراین باید در میان مردم باشند و به عنوان وارثان پیامبران به وظیفه خود عمل کنند و از انزوا و دوری جستن از مردم و مشکلات آنان و اکتفا به وظیفه ابلاغ و هشدار بیرون بیایند و بلکه تربیت، تهذیب، ارشاد و راهنمایی مردم و صبر و شکیبایی بر همراهی و ملازمت با آنان و حل مشکلات فکری، روانی، اجتماعی، سیاسی و... مردم را بر اساس شرع خداوند متعال در پیش گیرند.

بنابراین علما هدایت گران مردم هستند که هیچ عصر و زمان بدون آنان نیست تا این که امر خداوند بیاید و آنان تا قیام قیامت در رأس طایفه منصوره قرار دارند. رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «طایفه‌ای از امت من همواره به امر الهی خواهند پرداخت که کسانی که آنان را خوار کنند و یا با آن مخالفت کنند، ضرری به آنها نمی‌رساند تا این که امر الهی محقق شود و آنان پشتیبان مردم هستند»^۳. لذا شایسته نیست که بسیاری از علما از وظایف خود در قبال

۱- ظاهرة التكفير، امین حاج محمد احمد، ص (۱۸۱).

۲- اعلام الموقعین (۷/۱).

۳- البخاری، کتاب الاعتصام، شماره (۷۳۱۱).

دعوت خداوند متعال شانه خالی کنند و مردم را بدون یک رهبری که آنان را به سوی خیر و رستگاری رهنمون کند، رها کنند.

۴- شیوع ظلم و حکم کردن بر اساس قوانین و ضعی

از مهم ترین عواملی که منجر به بروز پدیده غلو می شود، سرکوب سیاسی ناشی از ظلم به افراد و ملت‌هاست و ظلم به مردم چیزی است که با اهداف شریعت و آنچه که خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم در محقق شدن عدالت و نفی ظلم به آن امر کرده ند، مخالف است^۱.

۵- برداشت نادرست از برخی آراء متفکران مسلمان معاصر

همانگونه که خوارج، برخی از آیاتی که درباره کفار نازل شده بودند، را به دروغ و بهتان به گروهی از بهترین صحابه نسبت می دادند، در عصر حاضر گروهی از جوانان متعصب و پر شور و احساس که در علم شرعی و فهم از دین کم بهره و کم بضاعت هستند، برخی از آراء متفکران معاصر مسلمانان را بیشتر از حد خودشان، تأویل می کنند و با این دلیل وارد مسائل دشوار و سختی می شوند^۲.

۶- گسترش فساد میان مردم

یکی از بزرگترین مصیبت‌هایی که امت اسلامی در این عصر گرفتار آن شده است، فساد اعتقادی، انحراف شدید از روش اهل سنت و جماعت و ظهور بدعتها در میان مسلمانان می باشد و بسیاری از آنان هنوز حقیقت شهادتی را که صبح و شب به زبان می آورند: «لا اله الا الله محمد رسول الله» و هدف این عبارت و شرطها و حقیقت آن را نمی فهمند. دشمنان اسلام کوشیده اند که کلمه توحید را از محتوای کامل آن خالی کنند و اسلام را فقط در گفتن شهادتین و یا به زبان آوردن آن دو و اجرای شعائر محصور کنند و همه دین را دور از زندگی قرار دهند تا مسلمانان در آن صورت در سستی، ذلت، خواری و شکست روحی در مقابل طغیان مادی و آراستگی دروغین زندگی، به سر ببرند، همان چیزی که امروزه حال مسلمانان است^۳. فساد اخلاقی در میان مردم منتشر شده است و دشمنان اسلام بر این ایجاد فساد اشراف دارند و فساد شیوع یافت و به شکلی همه گیر شد که برخی از بزرگان از اصلاح

۱- الخوارج، ناصر العقل، ص (۱۲۶).

۲- همان منبع، ص (۱۵۵). ظاهرة التكفير، الامین الحاج، ص (۱۴۶).

۳- ظاهرة التكفير، ص (۱۵۲).

مجدد مأیوس شدند و از این جاست که این یأس و ناامیدی در درون برخی از جوانانی که برای انجام عمل اسلامی پرشور هستند، عکس‌العملهایی خشن و خشمناک ایجاد می‌کند و این عکس‌العملها شکل‌های مختلف و متفاوتی دارند، برخی از آنان همراه با آن جریان می‌روند و برخی دیگر یک موضع منفی دشمنانه در پیش می‌گیرند و خود را این گونه قانع می‌کنند که این جامعه‌ای که به این اندازه گرفتار فساد اخلاقی و اعتقادی شده است، به هیچ وجه خیری در آن وجود ندارد و شاید هم برخی از آنان این گونه حکم بدهند که آن یک جامعه کافر است^۱.

۷- عدم تزکیه نفس

یکی از دلایل اصلی به وجود آمدن بدعت تکفیر، عدم تزکیه نفس به سبب ضعف جنبه تربیتی است که منجر به غرور و استبداد می‌شود و انسان را بیشتر از توجه و عنایت به خود و نفس خود، به عیبهای دیگران مشغول می‌کند که منجر به عدم تزکیه نفس می‌شود و مرضهای خطرناکی چون شتابزدگی، برتری طلبی با طاعت، هوی خواهی، کوچک شمردن مردم، عدم احترام به آنان و شاید اخراج آنان از دین، از این حالت به وجود می‌آیند. اینها برخی از اسباب و دلایلی بودند که موجب بروز پدیده غلو در عصر حاضر شده‌اند.

مهمترین نشانه‌های غلو در عصر حاضر

نشانه‌های غلو در عصر حاضر فراوان هستند از جمله آنها:

۱- سخت‌گیری در دین بر خود و دیگران

یکی از نشانه‌های غلو در عصر حاضر، خارج شدن از روش اعتدال در دین است همان اعتدالی که روش پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن بود. در حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله از این امر بر حذر نموده و می‌فرماید: «این دین آسان است و کسی که در دین افراط و تندروی کند مغلوب دین می‌شود.»^۲ سخت‌گیری در دین بیشتر از کمبود درک و فقاقت در دین ناشی می‌شود و این دو، یعنی سخت‌گیری در دین و کمبود درک و فقاقت

۱- همان منبع.

۲- البخاری، کتاب الایمان، فتح الباری (۱/۹۳).

در دین از بارزترین نشانه‌های خوارج هستند و اغلب کسانی که امروزه به گرایشات خوارج متمایل هستند، این دو خصلت در وجودشان یافت می‌شود.^۱

از نشانه‌های غلو، سخت‌گیری و ترک سهولت و آسانی در امور دین است، اهل غلو چیزهایی را از مردم می‌خواهند که طاقت آن را ندارند و آنان را ملزم به چیزهایی می‌کنند که شرع آسان به آن ملزم نکرده است، آنان توانایی و تفاوت‌های مردم، توانمندی‌های آنان، متفاوت بودن آنها و فهم آنان و اختلاف این درک و فهم را در نظر نمی‌گیرند. بنابراین با آنان به گونه‌ای صحبت می‌کنند که نمی‌فهمند و چیزهایی از آنان می‌خواهند که توانایی انجام آنها را ندارند. از جمله علل سخت‌گیریها، پرهیزکاری‌ها و پارسایی بی‌مورد و نادرست، و جهل به مراتب احکام و جهل به تفاوت مردم است و اما مجال و صورت و شکل آن، کلی‌نگری و استدلال برای همه صحبت کردن با مردم به گونه‌ای که درک نمی‌کنند، ترک راحتی و الزام چیزهایی که شرع آنها را ملزم نکرده است.^۲

۲- کبر و غرور

از نشانه‌های بارز پدیده غلو در عصر حاضر خود برتر بینی، غرور و ادعای علم در زمانی است که می‌بینی هیچ‌یک از آنان حتی در بدیهیات علم شرعی و احکام و قواعد دین شناختی ندارند و یا این که علم و شناخت اندکی در این‌باره دارند بدون این که اصول، ضوابط، فقه و اندیشه‌ای راسخ داشته باشند و گمان می‌کنند که با این علم اندک و فهم و درک نادرست همه علوم گذشتگان را و آیندگان را به دست آورده‌اند در نتیجه با توجه به غرور خود علم‌ها را نمی‌پذیرند و در پی طلب علم نمی‌روند و به وسیله این غرور هلاک می‌گردند و باعث هلاک دیگران می‌شوند. و خوارج اولیه نیز این گونه ادعای علم و اجتهاد داشتند و به علما عیب و ایراد می‌گرفتند در حالی که خودشان نادان‌ترین مردم بودند.^۳

این خود برتر بینی و غرور منجر به این شد که افراد کم‌سن و سال و کم‌خرد دعوت را بدون علم و فقه به دست بگیرند. و برخی از مردم نیز عده‌ای از آنان را به عنوان رئیس و بزرگ خود در نظر گرفتند و آنان بدون علم فتوا دادند و بدون فقه و درک مسائل حکم کردند و بدون تجربه و اندیشه و رجوع به اهل علم و فقه، با مسائل و حوادث مهم و بزرگ

۱- الخوارج، ناصر العقل ص (۱۳۰).

۲- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۴۱-۲۴۹).

۳- الخوارج، ناصرالعقل، ص (۱۲۹).

مواجه شدند حتی برخی از آنان به علما و بزرگان بی احترامی می کردند و برای آنان ارزش قائل نمی شدند و هرگاه برخی از بزرگان بر خلاف میل و مذهب و یا برخلاف موضع او فتوا می دادند، از آنان با لفاظی چون، کوتاهی، ناتوانی، ترس و خیانت، سادگی و آگاهی و درک اندک بدگویی می کردند. این گونه مسائل باعث شیوع تفرقه و فساد عظیم و ایجاد نهال کینه علیه علما و بی احترامی و عدم توجه و اعتنا به آنان و سایر مواردی شد که ضرر هنگفتی را بر دین و دنیای مسلمانان وارد ساخت.^۱

۳- استبداد رأی و نادان خواندن دیگران

یکی از نشانه‌های برجسته اهل غلو در عصر حاضر، تعصب نسبت به رأی و عدم توجه و اعتنا به رأی دیگران و انکار حق از جانب آنان مادامی که همفکر و هم رأی نباشد و از جمله علی که باعث ایجاد این تعصب به رأی و میل به آن می شوند، عبارتند از: علم اندک، ارائه رأی با ذهن خالی، خود پسندی و خود رأی و پیرو هوی و هوس بودن.

آفت خود پسندی و خود رأی بودن و تعصب به آن صاحبان خود را در زمانهای قبل از ما به مهلکه‌های خطرناک و بزرگی کشانده است آنچه ذوالخویصره نادان را متزلزل کرد. ابن جوزی می گوید: آفت او این بود که او به رأی خود راضی شد و اگر درنگ می کرد می دانست که هیچ رأی و اندیشه‌ای فراتر از رأی رسول الله صلی الله علیه و آله نیست.^۲ و آنچه که یاران ذوالخویصره را منحرف کرد این بود که آنان به رأی و نظر خود راضی شدند و نسبت به دیگران سوءظن داشتند. خوارج اهل عبادت بودند اما این اعتقاد را داشتند که از علی علیه السلام عالم تر هستند و این یک مرض سختی است^۳، که آنان را در مهلکه قرار داد. این بیچارگان و درماندگان اسیر الفظی شدند که خوب آنها را نمی فهمیدند و به کسی که آنها را برای آنان روشن می کرد و به آنان می فهماند گوش ندادند چون فکر می کردند نظر درست رأی و نظر آنان است و غیر از آن اشتباه و نادرست است.

محمد ابوزهره می گوید: الفاظ ایمان، لا حکم الا لله و دوری جستن از ظالمان بر ذهن آنان چیره شد و آنان به اسم این الفاظ خون مسلمانان را مباح کردند و سرزمینهای اسلامی را

۱- الخوارج، ناصرالعقل، ص (۱۲۹).

۲- تلبیس ابلیس، ص (۹۰).

۳- همان منبع، ص (۹۱).

با خونهای پر رنگ آغشته کرده و به هر جایی هجوم بردند^۱ این تعصب منفور آنان را از پاسخگویی به حق بعد از روشن شدن آن بازداشت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آنان مناظره کرد و ابن عباس رضی الله عنه با آنان مناظره کرد و بهانه‌های آنان را بر طرف کردند و شبهات شان را رفع نمودند و دلایل و استدلالهایی قاطع در برابر آنان ارائه کردند و با برهانهایی روشن زبان آنان را بستند اما جز برخی از آنان جواب ندادند و بسیاری از آنان به مباح کردن خون مسلمانان پرداختند. این تعصب نسبت به رأی و جاهل خواندن دیگران با اصول مهمی در اسلام همچون مشورت، نصیحت و خیرخواهی منافات دارد.

۴- بدگویی و تخریب علمای اهل عمل

عصر ما شاهد هجوم غریب و پدیده‌ی عجیب تعدی و تجاوز به حرمت علمای درستکار و ضربه زدن به آنان با خنجرهای انحراف و گمراهی است، روزنامه‌ها، مجلات، کتابها، مقاله‌ها، حلقه و سالنهای درس نمونه‌های زیادی از این جملات و هجومها را به خود دیده‌اند و این حالت شدیدترین ضررها را به امت اسلامی وارد نموده و اجتماع پراکنده آنان را پراکنده‌تر و جمع متفرق آنان را متفرق‌تر کرد و عمیق و ریشه‌ای شد. بدون شک تخریب و بدگویی از علما دلایل متعددی دارد که برخی از آنها عبارتند از: علم آموزی بدون معلم، فهم نادرست از برخی عبارتهای علما، پیروی از هوسها و حسادت. برخی از جوانان به اسلوب ناشایستی روی آورده‌اند که همان دنبال کردن عیبها و لغزشهای علما و گرفتن سخنان و آراء شاذ و نادر آنان و تحریف کردن سخنان آنان از منظور اصلی شان است. آیا این کارها را به این علت انجام می‌دهند که هجوم همه جانبه خود در توهین و تخریب علمای قدیم و جدید که با افکارشان مخالف هستند و روشهای به دور از اعتدال آنان را تأیید نمی‌کنند، توجیه نمایند؟ کارهای آنان به ضرر و زیان اسلام و موجب چشم روشنی دشمنان اسلام از جمله صهیونیستها و بت پرستان شده است. علما از این عمل و روش زشت و ناپسند که نشان دهنده جهل و مرض و کینه صاحب آن است، به خاطر خطر آن بر مسلمانان برحذر داشته‌اند چون آن عمل در واقع اجرای برنامه‌های دشمنان دین و تحقق یافتن بدون رنج و زحمت اغراض آنان است^۲. ابن تیمیه در حالی که از روایت اقوال ضعیف به نقل از امامان و علما نهی می‌کند، می‌گوید: این چنین مسأله ضعیفی را نباید کسی به نقل از یکی از امامان و

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیة، محمد زهره، ص (۶۱).

۲- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۸۵).

بزرگان مسلمانان چه به قصد عیب و ایراد گرفتن بر او و چه به قصد تبعیت از او، ذکر کند. چرا که این یک نوع خرده گرفتن بر بزرگان و پیروی از سخنان ضعیف است. و وزیر تاتارها به این طریق بین مذاهب اهل سنت فتنه ایجاد می کرد و حتی آنان را به خروج از سنت و جماعت فرا می خواند و آنان را به مذهب رافضیها و اهل بی دینی گرفتار می نمود.^۱

کسانی که علمای درستکار امت را تخریب و بدنام می کنند، به برنامه های یهودیان، مسیحیان، طاغوتیان و برنامه های جاسوسی آنان خدمت می کنند خواه متوجه این امر باشند و یا نباشند و کسانی که همواره با این کار خود به بدنام کردن و تخریب چهره علمای امت می پردازند، از روش و شیوه اهل سنت و جماعت دور می شوند، روشی که در آن گفته می شود: علماء پیشین گذشتگان و علمای تابعین بعد از آنان اهل خیر و نیکویی و اهل فهم و درک و نظر هستند و جز به نیکی یاد نمی شوند و هر کس از آنان به بدی یاد کند، بر این راه نیست.^۲ کسانی که به تخریب چهره علمای درستکار امت می پردازند باید بدانند، گوشت این علما مسموم و روش خدا درباره هتک حرمت بدنام کنندگان آنان معلوم و مشخص است. و این کسی که ادعای علم دارد نمی داند که اعتبار حکم دادن درباره اشخاص بر اساس کثرت فضیلت های آنان است. ابن قیم رحمته الله می گوید: هر کس دارای علمی در شرع باشد و در واقع به طور قطع معلوم شود که این فرد بزرگوار در اسلام گامهای خیر و آثار نیک داشته و برای اسلام و اهل آن در جایگاهی قرار گرفته که اگر گاهی مرتکب خطا و لغزش شود، معذور است و بلکه به دلیل اجتهاد خود اجر می برد بنابراین در این صورت جایز نیست که در آن مورد از او تبعیت شود و جایز نیست که جایگاه و امامت و پیشوایی او در دل مسلمانان تباه گردد.^۳ اگر علمای امت اسلامی بد نام شوند، چه کسی برای آنان باقی می ماند؟ جوانانی کم سن و سال و کم تجربه باقی بمانند که خوب تلاوت نمی کنند، زبانی را به خوبی بلد نیستند و توانایی آن چنانی در بسیاری از علوم شرعی ندارند؟

این روش تخریب شخصیت علما مایه چشم روشنی دشمنان اسلام است چرا که این روش یک نسل بدون رهبر را ایجاد می کند و آیا دیده اید که یک نسل بدون رهبر به رستگاری برسد؟

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۱۵-۲۲۳).

۲- الفتاوی (۱۳۷/۳۲).

۳- شرح الطحاویة (۷۴۰/۲).

در میان امتهای گذشته بدترین چیز، علما و بزرگانشان بوده‌اند بنابراین در میان آنان تعداد گمراهان و گمراه کنندگان فراوان شد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبُطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (التوبة: ۳۴)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند»

بهترین افراد در اسلام علمای ربانی و درستکارش هستند، شعبی می‌گوید: همه امتهای به جز مسلمانان، علمایشان، بدترین شان هستند اما علمای مسلمانان بهترین شان هستند^۱. ابن تیمیه این را توضیح داده و می‌گوید: همه امتهای به جز مسلمانان گمراه هستند و آنان را علمایشان گمراه می‌کنند، بنابراین علمایشان بدترین شان هستند. در حالیکه مسلمانان بر راه هدایت قرار دارند و هدایت فقط توسط علمایشان روشن و تبیین می‌گردد. بنابراین علمایشان بهترین شان هستند^۲.

۵- سوء ظن (بدگمانی)

این مرض در دوره ما زیاد شده و ضررش فراگیر گشته است. این آفت ابزاری برای ریشه کنی و ویرانی و وسیله‌ای برای تخریب و نابودی است که نتایج و آثار خطرناک و مفساد فراوانی در پی دارد. این آفت علل و انگیزه‌هایی دارد، از جمله: جهل، جهل به فهمیدن حقیقتی که دیده و شنیده و خوانده نشده است و جهل به هدف آن و همچنین عدم درک یک حکم شرعی دقیق در این مواضع مخصوصاً اگر مواضعی غریب و نامأنوس باشند و احتیاج به یک فقه با بینشی دقیق و نگاهی دور نگر، صاحب خود را به بدگمانی، متهم کردن دیگران به عیب و نقص و بی اعتبار و بی ارزش کردن آنان، می‌کشاند.

یکی از آفتهای دیگر هوی و هوس است و این آفت آفتهاست این کافی است که یک انسان چیزی را که مورد خوشایندی و خشنودی او نیست و با آن موافق نیست، ببیند یا بخواند و یا بشنود... این امر کافی است که او را به بدگمانی بکشاند و افسار او را در دست بگیرد و هر جا که بخواهد بگرداند، بچراند، بچرخاند. او دیگر امور را با معیار و میزان دقیق شرع نمی‌سنجد و تلاش نمی‌کند که موانع و شرایط را در نظر بگیرد و علاوه بر متهم کردن خود،

۱- اعلام الموقعین (۲۸۳/۳).

۲- الفتاوی (۲۸۴/۷).

حتی به نفس خود مراجعه نمی کند چون هوی و هوس او را از این امر باز می دارد از جمله آفتهای دیگر، خودپسندی و غرور است. انسان اگر نسبت به خودش حسن ظن داشته باشد و اگر فهم و درک داشته باشد و به آن مغرور گردد و خود رأی شود به این سمت کشیده می شود که نفس خود را پاک و متعالی و دیگران را حقیر بداند، نظر خودش را درست و نظر دیگران را نادرست، نظر خودش را حق و نظر دیگران را باطل و نظر خود را عین هدایت و نظر دیگران را مایه گمراهی فرض کند. افرادی را دیده ایم که به نامتعدالی در سوءظن رسیده بودند که همه مردم را به غیر از خودشان چه مرده و چه زنده به انحراف، گمراهی و فساد عقیدتی متهم کردند و این گونه وانمود کردند که همگی در عقیده خودشان ناخالص و فاسد هستند و فقط آنان اهل خلوص هستند، همه مردم هلاک می شوند و فقط آنان نجات می یابند، گمان بد یک آفت است و هر آفت هم آثار سوء خود را دارد از جمله آثار سوء و بد آن - ز بدی جز بدی نزیاید - عبارتند از:

بدگمانی صاحب خود را به عیب جویی، دنبال کردن لغزشهای دیگران و تحقیق و کاوش فراوان در خطاهای آنان می کشاند و به این ترتیب نفس او را در معرض خشم و عذاب خداوند قرار می دهد چون این از صفات انسانهای بیمار قلب است که رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را به فصاحت و رسوایی وعده داده و می فرماید: ای جماعت کسانی که به زبان خود ایمان آورده و ایمان در قلبتان وارد نشده است. از مسلمانان بدگویی نکنید و در پی عیبهای آنان نباشید، کسی که دنبال عیبهای آنان باشد، خداوند نیز به دنبال عیب او خواهد بود و هر کس خداوند به دنبال عیبش باشد، او را در خانه اش رسوا می گرداند^۱.

بدگمانی همچنین صاحب خود را به غیبت کردن و بردن آبروی دیگران و انتقام جویی از آنان می کشاند.

و در نهایت گمان بد، نهال تفرقه و پراکندگی را در میان مسلمانان می کارد و بندهای اخوت و برادری را می گسلد و پیوندهای محبت را پاره کرده و بذر دشمنی و کینه و نفرت را می پاشد.

از آن جایی که این آفت همان طور که بیان شد، خطرات فراوانی در پی دارد، اسلام یک موضع قطعی و محکم اتخاذ کرده و به دوری جستن از بیشتر گمانها دستور داده است زیرا

۱- الفتاوی (۲۸۴/۷).

وقایع و حوادث ثابت کرده‌اند که در پی بدگمانی و پیروان آن رفتن عاقبت وخیم و ضررهایی فراوان در پی دارد.^۱
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ (الحجرات: ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. از بسیاری از گمانها بپرهیزید پاره‌ای از گمانها گناه

است».

ابن کثیر می‌گوید: خداوند متعال بندگان مؤمن خود را از بسیاری از گمانها همچون تهمت، خیانت به خانواده و نزدیکان و مردم در موارد نا به جا، نهی می‌کند چون برخی از آنها گناه محض هستند بنابراین با احتیاط از بسیاری از آنها دور می‌شود.^۲ آنچه که بدگمانی را رفع می‌کند، معذور دانستن برادرت است. عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: «به کلمه‌ای که از دهان برادر مؤمنت خارج می‌شود، گمانی جز خیر نداشته باش، اگر در وجود او جایی برای نیکی بیابی».^۳

۶- خشونت و تندی با دیگران

یکی از نشانه‌های غلو در عصر حاضر شدت و خشونت در برخورد با دیگران و به کارگیری شدت و خشونت در غیر از محل خودشان است به گونه‌ای که انگار اصل در برخورد و رفتار با دیگران، خشونت و تندی است نه نرمی و مهربانی. این تندی شکل و حالت غالب رفتار برخی از جوانان شده و این خشونت از حد سخن به عمل نیز تجاوز نموده است در نتیجه خونهای ناحقی به دلیل آن ریخته شده و تأسیسات فراوانی ویران گشته‌اند. این خشونت باعث وارد شدن ضررهای سنگین بر عاملان خود و بر امت اسلامی شده است. به کارگیری خشونت و تندی و سنگدلی و سخت‌گیری توسط برخی از جوانان، علل و اسبابی دارد که می‌توان خلاصه‌ای از آنها را به این گونه بیان نمود:

مشکلات و سختی‌ها: بسیاری از این جوانان در معرض مشکلات و سختیهای گوناگون قرار گرفته و این سختیها بر آنها تأثیر گذاشته است و بنابراین عکس العمل آنان شدید می‌شود و در برخورد با خشونت، رفتار می‌کنند و این حالت بر طبع شان غالب گشته است.

۱- مسند احمد (۴/۴۲۱-۴۲۴).

۲- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۰۱-۲۱۱).

۳- تفسیر ابن کثیر (۴/۲۱۲).

جهل نسبت به فقه امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف و نهی از منکر از جمله بزرگ ترین واجباتی است که خداوند متعال این امت را به آن مکلف نموده است و شایسته است که اقدام کننده به آن در آن زمینه فقیه باشد تا بتواند مصلحت را محقق و مفسده را به ساده ترین روش دفع کند. در این جا امور واجبی وجود دارد که اقدام کننده به آنها بهتر است دانش و درک کافی داشته باشد. از جمله اینکه واجب گاهی با قلب، گاهی با زبان و گاهی با دست انجام می گردد و روش قلبی در هر حال واجب است برخی از مردم در این مورد اشتباه می کنند برخی از آنان می خواهند که فقط با زبان و یا با دست خود امر و نهی کنند بدون این که در این زمینه دانش و بینش، بردباری و صبر داشته باشند و دقت نظر نمایند که چه چیز شایسته است و چه چیز شایسته نیست و چه چیزی توانایی اش را دارند و چه چیز در حد توانایی شان نیست. به این حالت اقدام به امر به معروف و نهی از منکر می کنند^۱ و اعتقاد دارند که در این زمینه از خدا و رسولش اطاعت می کنند درحالی که حدود خود تجاوز می نمایند. بنابراین به ناچار باید نسبت به معروف و منکر علم حاصل گردد و آن دو از هم متمایز شوند و باید به حال و شرایط امر شونده و نهی شونده دانا بود. صلاح در این است که به راه و روش مستقیم، امر و نهی شود و این نزدیک ترین راه به حاصل شدن هدف مورد نظر است و باید در این زمینه با ملایمت برخورد شود و فرد امر و نهی کننده باید در برابر سختی و اذیت بردبار و صبور باشد چون چاره ای از آن اذیت و سختی برای او نیست و اگر بردبار و صبور نباشد، بیشتر از آنچه که خیر و صلاح ایجاد کند فساد به بار می آورد. بنابراین برای این امر این سه مورد باید در نظر گرفته شود: علم، ملایمت و صبر، علم قبل از امر و نهی و ملایمت همراه با آن و صبر و شکیبایی بعد از آن. این سه مورد باید همراه با این حالات باشد. قاضی ابویعلی ذکر کرده است: امر به معروف و نهی از منکر نمی کند مگر کسی که به آن چه امر می کند و آنچه که نهی می کند فقیه و آگاه باشد^۲.

این نمونه ها برخی از امور فقه امر به معروف و نهی از منکر هستند که جهل نسبت به آنها و عدم مراعات آنها منجر به رفتن به راه تند و خشونت در دعوت می شود. برخی از جوانان در ارشاد و راهنمایی مردم و گفتگو با آنان و دعوت شان برای دست کشیدن از آن چه که مخالف شرع است، از روش تند و خشونت بهره می گیرند. گمان

۱- الفتاوی (۱۲۷/۸، ۱۲۸).

۲- الفتاوی (۱۳۶/۲۸، ۱۳۷).

می‌کنند که روش تند و خشونت، کارساز و بازدارنده است و غافل از این هستند که روش ملاحظت و نرم خوئی اصل است و این روش نباید کنار گذاشته شود مگر این که سودمند و کارساز نباشد، چون این روش سودمند و تأثیر گذار است. اما خشونت و تندی در بیشتر مواقع موجب گریز و تنفر می‌شود و مخالف را به اصرار بر مخالفت سوق می‌دهد. مطلب مورد تعجب این است که آنان بین مخالف با علم و نادانی که متوجه نیست و بین دعوت گر به بدعت و قربانی گمراه و فریب خورده و بین عمل منکر مورد اختلاف نظر و منکر مورد توافق، فرقی قائل نیستند. یکی از روشها و راهکارهای خشونت آمیزی که برخی از آنان در پیش می‌گیرند: خشونت در رفتار با والدین است و احترامی هم برای آنان نمی‌گذارند، به آنان کمک نمی‌کنند و برایشان خدمت نمی‌کنند. آنان فراموش کرده‌اند که والدین نسبت به سایر مردم به ویژه در دعوت و ارشاد آنان، دارای خصوصیتی هستند و این به معنی عدول کردن از پابندی و تمسک به امری از امور دین و یا ارتکاب به معصیت برای راضی کردن آنان نیست.... هرگز... هرگز، هدف و منظور ما فقط ادب در رفتار و ملائمت در گفتار و معاشرت نیکو و صبر و شکیبایی در برابر آنان و دلسوزی و مهربانی نسبت به آنان است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ لقمان: ۱۴ - ۱۵

ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیک باشد و نیکی کند، به ویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سال نیز، کودک شیر، یعنی شیره جان مادر را می‌نوشد. مادر در این مدت ۳۳ ماهه حمل و شیرخوارگی، مهمترین خدمات و بزرگترین فداکاری را مبذول می‌دارد. لذا به انسان توصیه ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم).

هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و (کوچکترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. (چرا که در مسأله عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جائر نیست و رابطه با خدا،

مقدم بر رابطه انسان با پدر و مادر است، اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن و راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من (با یکتاپرستی و طاعت و عبادت) رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم (و بر طبق اعمالتان پاداش و کیفرتان می‌دهم).

ما می‌بینیم که برخی از جوانان راضی به کمک کردن به مردمی که هم عمل صالح وهم عمل ناشایست داشته‌اند و هر دو را به هم آمیخته‌اند، نمی‌شوند. این عده از مردم در نظر آنان مستحق هیچ خدمت و هیچ سخن نیک و مساعدت سودمند نیستند. برای این جوانان مفهوم دوستی و برائت، و حدود هر یک از اینها روشن نشده است در نزد آنان برائت بر ولایت و دوستی غلبه پیدا کرده است و فراموش کرده‌اند که خدمات اجتماعی یکی از وسایل و ابزار موفقیت آمیز دعوت هستند چون این خدمات عملی هستند و بیشتر از سخن در مردم تأثیر می‌گذارند. آنان فراموش کرده‌اند که خشونت آنان در رفتار و شانه خالی کردن از مساعدت و کمک، شکاف موجود در را بین آنان بیشتر می‌کند و دشمنان دین آن دسته از مردم را به صف منحرفان می‌کشانند.

یکی از نشانه‌های خشونت شدید اقدام برخی از آنان در تجاوز کردن از خشونت با سخن به قتل و ریختن خون علما، سربازان بی گناه یا همشهریان بی دفاع است. در نهایت از این امر هم تعجب نکن اگر بدانی که طرفداران این خشونتها در بسیاری از مواقع با زبان و گاهی دست به جان همدیگر می‌افتند و این امر غریب و ناآشنا نیست اگر انسان اندکی به مطالعه احوال فرقی پردازد که کتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه و آله و راه گذشتگان صالح را کنار گذاشته‌اند. این فرقه‌ها به دشمنی با همدیگر پرداخته و همدیگر را گمراه خواندند و یکدیگر را تکفیر نموده‌اند این گونه است سرنوشت کسی که، روشی را که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله آورده است، رها کند. موضع اسلام درباره خشونت و تندی در دعوت و برخورد با مردم صریح و روشن است. خداوند متعال به موسی و برادرش هارون دستور می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّنَا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ ﴾ طه: ۴۳ - ۴۴

«به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم گوید شاید که پند

پذیرد یا بترسد».

اینها سفارشات و توصیه‌های پروردگار عزیز و بزرگوار ما به موسی وهارون علیهم السلام در هنگام دعوت فرعون طغیانگر است. سخن نرم در بیان حق چون این روش مفیدتر و به قبول پند و ایجاد ترس نزدیک تر است. خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِنَهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ ﴾ فصلت: ۳۴ - ۳۵

«نیکی با بدی یکسان نیست بدی را به آن چه خود بهتر است، دفع کن، آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می‌گردد و این خصلت را جز کسانی که شکبیا بوده‌اند، نمی‌یابند. و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهند یافت.»

دعوت کننده در این راه با مواردی که موجب خشم و اذیت او شود، مواجه می‌گردد و او به ناچار با این موارد مواجه می‌شود بنابراین باید صبر را پیشه کند و فرو بردن خشم و گذشت و بخشش مردم، نفس و درون خود را قوی و محکم نماید:

﴿ يَبْنِي أَقْرِبَ الصَّلَاةِ وَأَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾ ﴾ لقمان: ۱۷

«ای پسر عزیزم! نماز را چنان که شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکبیا باش. اینها از کارهای (اساسی و مهمی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید.»

دعوت کننده بهتر است از روشهای برانگیزاننده و خوار شمردن اجتناب نماید و همچنین از فحش و ناسزا گویی دوری کند:

﴿ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ ﴾ الأنعام: ۱۰۸

«آنهايي را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد.»

روایت و احادیث نبوی فراوانی وجود دارند که بر پابندی به اصل ملایمت و مهربانی و دوری کردن از خشونت و تندی تأکید و تمرکز دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ملایمت و مهربانی در هیچ مورد وارد نمی‌شود مگر این که آن را زینت دهد و از هیچ موردی برداشته نمی‌شود مگر این که آن را معیوب کند»^۱.

ملایمت و مهربانی یک اصل در دعوت است و معنی این عبارت این نیست که خشونت و تندى به طور کلی لغو شود، نه، بلکه تندى بعد از بی ثمر ماندن ملایمت و صبر مواضع خاص خود را دارد و انسان موفق کسی است که خداوند به او توفیق دهد که هر یک از اینها را در محل خاص خود پیاده کند و او را از پی روی از هوی و هوس خود مصون بدارد^۲.

۷- تکفیر

این مورد حد اعلای غلو است. پدیده تکفیر در سال ۱۹۶۵ م آغاز شده و به تدریج در سال ۱۹۶۷ م در نتیجه برخی مصائب و مشکلات گسترده شد و این تفکر آرام آرام منتشر شد تا این که به شکل یک پدیده بارز در آمد و افراد بسیاری را دیده‌ایم که به تکفیر مردم می‌پرداختند در حالی که از بسیاری از اصول و قواعد مهم غافل بودند در نتیجه در آن حالت قرار گرفتند از جمله این اصول عبارتند از:

قاعده اول: گناهان، کبیره و صغیره

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: گناهان بر اساس نص قرآن و سنت و اجماع گذشتگان و قیاس، به دو دسته صغیره کبیره تقسیم می‌شوند^۳. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِن يَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا نُهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَعَاتِكُمْ﴾ النساء: ۳۱

«اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید دوری گزینید بدیهای شما را از شما

می‌زداییم»

خداوند متعال همچنین می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾ النجم: ۳۲

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکارها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان

سرزند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد)

۱- مسند احمد (۴/۳۶۲).

۲- مدارج السالکین (۱/۲۳۷).

۳- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۳۱-۲۳۷).

جمهور علما بر این عقیده‌اند که «اللّم» «لغزشهای کوچک» گناهان غیر از کبیره‌ها هستند و در یک حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که می‌فرماید: «نمازهای پنج گانه، نماز جمعه تا جمعه دیگر و ماه رمضان تا رمضان دیگر، گناهان حد فاصل خود را می‌دیند اگر از گناهان کبیره دوری شود»^۱. بنابراین گناهان بر اساس اثرشان متفاوت هستند.

قاعده دوم: کفر دو نوع است

کفر اکبر و کفر اصغر و نصوص دلالت بر این امر دارند که کفر دو نوع است و شایسته است که از همدیگر متمایز شوند اما کفر اکبر: از جمله تکذیب آنچه که رسول الله صلی الله علیه و آله آورده و انکار خداوند و روی گردانی است. اما گناهان صغیره: گناهانی هستند که موجب استحقاق تهدیدها و عذابها به جز ماندگاری در آتش جهنم می‌شوند. مانند این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «بعد از من با کشتن یکدیگر و به جان همدیگر افتادن، به کفر بازنگردید و کافر نشوید»^۲. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ ^۹ الحجرات: ۹

«هرگاه دو گروه از مومنان با هم به جنگ پرداختند بین آنان صلح برقرار کنید». خداوند در این آیه دو گروه درگیر را به ایمان توصیف می‌کند و این دلالت بر این دارد که توصیف به کفر بر اساس این مورد، کسی را از دین خارج نمی‌کند و این همان کفر اصغر است. ابن قیم می‌گوید: منظور این است که همه معصیتها به نوعی کفر اصغر هستند چون آنها ضد شکر یعنی عمل طاعت هستند»^۳.

قاعده سوم: تفاوت میان بدعتها

اسلام همه نوع بدعتها را مورد نکوهش قرار داده و آنها را به صاحب خودش باز گردانده است. «هر کس عملی انجام دهد که امر ما بر آن نبوده است، آن مردود است»^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «بهترین حدیث، کتاب خداوند، بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله و بدترین امور، امور جدید و حدیث هستند»^۵.

۱- مسلم (۲۰۹/۱) شماره (۲۳۳).

۲- مسلم (۸۲/۱) شماره (۶۶).

۳- مدارج السالکین (۲۵۳/۱).

۴- بخاری شماره (۲۶۹۷).

۵- بخاری شماره (۷۲۷۷).

اما برخی از مردم به دلیل غلبه هوی و هوس بر آنان و سیطره شبهات بر آنان در بدعت شک دارند و به این ترتیب مستحق مذمت می‌شوند اما آنان به دلیل تفاوت بدعتها در انجام گناه نیز متفاوت هستند. مثلاً: بدعت تکفیر همانند بدعت روزه نیمه شعبان نیست و قبل از صادر کردن هر گونه حکم بهتر است که به بدعت، و بدعت آورنده جاهل تقلید کننده غیر دعوتگر نگریسته شود چون اولی با دومی مساوی نیست و همچنین آشکار کننده بدعت و پوشاننده آن مثل هم نیستند.

قاعده چهارم: تکفیر شرایط و موانعی دارد

این قاعده از مهمترین قواعد است و بر بسیاری از مردم پوشیده مانده است که جا دارد نسبت به آن آگاهی و هوشیاری داده شود و در هر حکمی شرایط در نظر گرفته شود. گاهی انسان مرتکب گناهی می‌شود که کفر است و یا سخنی به زبان می‌آورد که کفر است و یا اعتقادی دارد که کفر است. بنابراین آیه به محض مرتکب شدن به این سخن یا گناه و یا اعتقاد، فرد کافر شده و خون و مالش حلال می‌گردد؟

علما جواب داده‌اند: این شخص گناهکار، کافری که خون و مالش حلالش باشد، قلمداد نمی‌شود مگر این که در او چندین شرط باشد و چندین مانع نیز از او برداشته شود. در این صورت می‌توان علیه او حکم به کفر داد. اما اگر هر شرطی منتفی باشد، یک مانع به وجود می‌آید و نمی‌توان علیه او حکم به کفر داد و این به معنای بخشش کامل او در برابر مجازات نیست بلکه او با توجه به حال خود مجازات می‌گردد و فقط نمی‌توان حکم به کفر داد اما مطلق مجازات از او سلب نمی‌شود.

شرایط تکفیر

در این صورت سه شرط وجود دارند که باید همه آنها در وجود کسی که مرتکب عملی می‌شود که مستحق سرزنشهایی مانند، لعن و کفر می‌شود، جمع گردند و هر گاه یکی از این شرطها از او ساقط شود باید از لعن کردن و تکفیر او امتناع شود. اما شرطها عبارتند از:

شرط اول: علم

برای اینکه در مورد فردی که عملی انجام داده و سخن به زبان آورده و یا اعتقادی را داشته که کفر بوده، حکم به کافر بودن او داده شود، باید قبل از حکم دادن به طور قطع

مشخص شود که آیا آن فرد بر این امر شناخت داشته است، که آن کاری را که انجام می‌دهد، کفر است، و آیا او مخالف انجام دادن عمل واجب و حق و صواب است. اگر او نسبت به امر حق و صواب جاهل بوده باشد، قبل از بیان و روشن نمودن حق واضح و آشکار، به مجازات او حکم داده نمی‌شود. خداوند متعال قبل از ارائه حجت، به مجازات حکم نداده است^۱ خداوند عزیز و بزرگوار می‌فرماید:

﴿ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا ﴾ (۱۵) الإسراء: ۱۵

«ما تا پیامبری را بر نینگیزیم به عذاب نمی‌پردازیم.»

خداوند می‌فرماید:

﴿ رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا

حَكِيمًا ﴾ (۱۱۵) النساء: ۱۶۵

«پیامبرانی که بشارت گر و هشدار دهنده بودند تا برای مردم پس از پیامبران در مقابل

خدا بهانه و حجتی نباشد و خداوند توانا و حکیم است»

همچنین می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءآيَاتِنَا ﴾ (۵۹) القصص: ۵۹

القصص: ۵۹

«پروردگار تو ویرانگر شهرها نبوده است تا در بیشتر در مرکز آنها پیامبری بر انگیزد که

آیات ما را بر ایشان بخواند»

و می‌فرماید:

﴿ كَلَّمَا لَقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتُمْ خَزَنَتَهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴾ (۸) المملک: ۸ - ۹

مِن شَيْءٍ ﴿ ۹ ﴾ المملک: ۸ - ۹

«هر بار که گروهی در آن افکنده شوند نگهبانان آن از ایشان پرسند مگر شما را هشدار

دهنده‌ای نیامد، گویند چرا، هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد ولی تکذیب کردیم و گفتیم

خدا چیزی را فرو نفرستاده است»

و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنَخْزِيكَ﴾ (۱۷۴) طه: ۱۳۴

«و اگر ما آنان را قبل از آمدن قرآن به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند: پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم».

این آیات قرآن نشان می دهد که خداوند متعال بندگانش را جز بعد از ارائه حجت در میان آنان و مطلع نمودن آنان از حق و درستی، باز خواست نمی کند. در نصوص دیگری آمده است که خداوند انسان جاهل را مورد مواخذه قرار نمی دهد حتی اگر جهل او درباره مسائل عقیدتی باشد.^۱

از ابو هریره رضی الله عنه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که می فرماید: «مردی بر نفس خود زیاده روی می کرد وقتی که موقع مرگ او فرا رسید، به پسرانش گفت: وقتی که من مردم را بسوزانید سپس بقایای جسد را خرد و آسیاب کنید سپس در مسیر باد به هوا پاشید. به خداوند قسم که او عذابی را بر من مقدر کرده است که آن عذاب را برای کس دیگر مقدر ننموده است، وقتی که مرد با جسد او همان کار را کردند. خداوند به زمین دستور داد و فرمود: «هر آن چه از او بر روی پوست جمع کن و زمین هم چنین کرد، و ناگهان آن مرد ایستاده ظاهر شد، خداوند فرمود: چه چیزی تو را بر آن داشت تا این کار را انجام دهی؟ گفت: ای پروردگارم، ترس از تو باعث شد، خداوند نیز او را بخشید. در روایت دیگر آمده است، خوف از تو، ای پروردگار من».^۲

این حدیث با تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده و اصحاب حدیث و با سندهایی از ابو سعید، حذیفه و عقبه بن عمرو رضی الله عنهم و دیگران به طرق متعددی این را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده اند، و معلوم است که این حدیث، معنای علم یقین را می رساند. اگر چه این حالت برای سایر کسانی که در اسباب این علم شراکت نداشتند، حاصل نشد، اما این مرد نسبت به قدرت خداوند متعال در باز گرداندن انسان بعد از این که سوزانده و در هوا پراکنده شود، گرفتار

۱- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۶۷).

۲- البخاری، شماره (۳۴۷۸).

شک و جهل شد در حالی که خداوند مرده را زنده می‌کند و محشور می‌کند همان طور که او را زنده کرد و باز گرداند، و اینها دو اصل اساسی هستند:

اول: متعلق به خداوند متعال است و ایمان به این که خداوند به هر امری تواناست.

دوم: متعلق به روز آخرت است. و آن ایمان به این است که خداوند این میت را بازمی‌گرداند و او را جزا می‌دهد. با وجود این، از آنجاییکه او در کل به خداوند و روز آخرت ایمان داشت و اینکه خداوند بعد از مرگ پاداش و عذاب می‌دهد و عمل شایسته‌ای انجام داد و آن ترس از خداوند بود که او را به خاطر گناهانش عذاب دهد، خداوند بر اساس آن ایمان او به روز قیامت و عمل صالح او را بخشید^۱. دلایل فراوانی در این مورد از سنت موجود هستند.

شرط دوم: عمد

بعد از اینکه شرط علم و آگاهی کامل گردید و دلایل حق برای مخالف بیان شد و مطمئن شدیم که دلیل به او رسیده است اگر باز هم بر کار و اعتقاد کفرآمیزش اصرار ورزید ما نمی‌توانیم او را تکفیر کنیم تا زمانی که شرطی دیگر یعنی عمدی بودن، متحقق نشود؛ در نتیجه باید دقت کنیم که آیا این شخص به طوری عمدی از این سخن باطلش دفاع می‌کند و بعد از رسیدن دلیل و حجت با حق مخالفت می‌کند یا اینکه دچار خطا و اشتباه شده است و چون شبهاتی برایش وارد شده است تأویل می‌نماید زیرا خداوند متعال کسی را که دچار خطا شود و تأویل نماید گنهکار نمی‌داند و او را بازخواست نمی‌کند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ، وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ﴾ الأَحْزَاب: ۵

«و در آن چه اشتباهاً مرتکب آن شده‌اید بر شما گناهی نیست ولی در آن چه دل‌هایتان

عمد داشته است مسئولید»

همچنین می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا ۗ﴾ البقرة: ۲۸۶

«پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.»

از ابو هریره رضی الله عنه به نقل از پیامبر روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مومنان این را بر زبان بیاورند، این دعایشان را برآورده می‌کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «سوره فاتحه و اواخر سوره بقره از گنجینه تحت عرش به من عطا شده است و حرفی از آنها خوانده نشد مگر این که به من عطا شده است»^۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «خداوند به خاطر من از خطا و فراموشی امتم گذشته است»^۲.

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «خطا به طور عام مسائل خبری، کلامی و مسائل عملی را در بر می‌گیرد، گذشتگان همچنان در بسیاری از این مسائل با هم اختلاف دارند اما کسی از آنان نسبت به دیگر، بر کفر، فسق و یا گناه شهادت نداده است»^۳.

شرط سوم: اختیار و توانایی:

هرگاه انسان حق را شناخت و خلاف آن را به زبان آورد در حالیکه تأویل نکرده باشد، آیا این کافی است که علیه او حکم بدهیم؟ ما در اینجا به شرط سوم می‌رسیم و به حال این شخص می‌نگریم که آیا او وقتی این سخن باطل را بر زبان آورده، مختار و توانا بوده است یا نه؟ این شرط نیز باید حاصل شود چون نصوص و وقایع مختلف نشان می‌دهند که خداوند متعال انسان مجبور و بی اختیار و ناتوان را باز خواست نمی‌کند.^۴

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۶﴾ النحل: ۱۰۶

«هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد، عذابی سخت خواهد داشت، مگر آن کس که مجبور شد. ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد، لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود.»

۱- مسلم شماره (۱۷۳)، (۸۰۶).

۲- سنن ابن ماجه شماره (۲۰۴۳). ألبانی در صحیح ابن ماجه آن را صحیح دانسته است. (۳۴۷/۱).

۳- الفتاوی (۲۲۹/۳).

۴- ظاهرة الغلو فی الدین ص (۲۴۷).

موانع تکفیر انسان گناه کار: خطا، جهل، ناتوانی و اجبار^۱.

موانع رسیدن تهدید به انسان گناه کار:

ابن تیمیه رحمته الله بیان کرده است که موانع رسیدن تهدید به انسان گناهکار ده مورد هستند که عبارتند از: توبه و استغفار، نیکوکاری، نیکوکاران، دعا، مومنان، اثر دعای نیکو کار برای مرده، شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران در روز قیامت برای گناه کاران، مصیبتها و مشکلاتی که خداوند به خاطر آنها از خطاها و اشتباهات در دنیا می گذرد، فتنه، فشار و وحشتی که در قبر پیش می آید و خداوند به واسطه آنها از خطاها می گذرد. ترس و وحشت و سختی و مصائب روز قیامت، رحمت، گذشت و بخشش بدون سبب خداوند از بندگان، همه این ده علت و مانع از رسیدن تهدید به شخص گناه کار ممانعت می کند. اگر درباره آنچه موجب تهدید می شود، ابهام پیش آید^۲ و هر گاه همه این اسباب از بین رفتند و البته جز برای کسی که سرکشی و تمرد کند و از خداوند دور و گریزان شود همان گونه که شتر از صاحب خود می رمد و دور می شود، از بین نمی روند، در این صورت تهدید او را در بر می گیرد. و اگر گفته شود فایده این تهدید چیست؟... جواب این است: حقیقت تهدید این است که بیان شود این عمل موجب این عذاب می شود و فایده این است که معلوم می شود این عمل حرام و ناپسند است. اما این که هر کسی که این سبب را انجام دهد، مسبب او را نیز در بر می گیرد، این مطلب به طور یقین باطل است چون آن مسبب وابسته به وجود شرط و از میان رفتن همه این موانع است^۳.

معنی این جمله، هر کسی که کافر را تکفیر نکند، کافر است:

از جمله عبارتهایی که بر زبان افرادی که مردم را با تازیانه تکفیر به آتش می زنند، مشهور و معروف شده، این است که می گویند: هر کس که کافر را تکفیر نکند، کافر است، آنان این عقیده را برای تکفیر مخالفان خود به کار می برند و در حقیقت این افراد این سخن را به خوبی در جای خودش قرار نداده اند و آن را به درستی نفهمیده اند. منظور از کافر برای کسی که اگر کافر را تکفیر نکند، مثل خودش است، شخصی است که کفر او همه شرایط را دارد و همه موانع آن برایش منتفی است. و کسانی که از اول کافر بوده و هرگز وارد اسلام نشدند مانند فرعون، ابو جهل، ابو لهب، مارکس و...

۱- منهج ابن تیمیه فی مسألة التکفیر (۲/۲۳۰-۲۶۶).

۲- ظاهرة الغلو فی الدین، ص (۲۸۱-۲۸۴).

۳- الفتاوی (۲۰/۲۵۴، ۲۵۵).

هر کس این افراد و امثال آنان را تکفیر نکند، همانند خودشان است. اما کسی که به دلیل اظهار کردن اسلام و پنهان نمودن کفر و تنفرش از اسلام، حال او نامشخص باشد. هر گاه فردی که از حال این فرد مطلع باشد و در مجالس خاصی و به دلیل نزدیکی به او، از حقیقت او باخبر باشد و در نتیجه وجود همه شرایط تکفیر تحقق یافته و موانع آن برایش منتفی باشد، باید به تکفیر او اعتقاد داشته باشد اما کسی که مطلع نباشد و به اسلام او شهادت دهد، گناهی بر او نیست چون او بر اساس علم خود شهادت داده است. ما ظاهر را در نظر می‌گیریم و خداوند است که مسئول باطن و درون انسانهاست. با منافقان همانند مسلمانان برخورد می‌شد چون آنان تظاهر به اسلام می‌نمودند و کفر خود را آشکار نمی‌نمودند و بلکه آن را پنهان می‌کردند. اعمال امامان گذشته دلالت بر این امر دارد که منظور از کافر، کسی است که کفر او قطعی شده باشد نه کسی درباره کفرش اختلاف نظر وجود داشته باشد. چون کسی که کفرش قطعی نشده باشد، تکفیر نکردنش موجب کفر نمی‌شود و دلیلش این است که امام احمد معتقد بود که ترک کننده نماز کافر است و سه امام دیگر این اعتقاد را نداشتند و بین امام شافعی و امام احمد، درباره این مسئله بحث و مناقشه صورت گرفت. آیا امام احمد، شافعی را به علت عدم تکفیر تارک نماز، تکفیر نمود؟ طبیعتاً، نه.

ابن تیمیه رحمته الله علیه آنچه که درباره حکم به کسی که اهل بدعتها را تکفیر نکند، و منسوب به امام احمد است را تحقیق نموده و می‌گوید: به نقل از او درباره تکفیر کسی که تکفیر نکند، دو روایت وجود دارد که صحیح ترین آنها این است که او را تکفیر نمی‌کند^۱ و این درباره کسی است که کافری را که درباره کفر او اختلاف نظر وجود دارد، تکفیر نکند، اما مربوط به کسی که کفرش قطعی شده است، نمی‌باشد. و آنچه که درباره تکفیر کسی که مستحق تکفیر نیست و به شیخ محمد بن عبد الوهاب نسبت داده شده است، در این جا بخشی از سخنان او وجود دارد که روش خود را در دعوت توضیح می‌دهد و از این طریق آنچه را که به دروغ و بهتان درباره تکفیر کسی که مستحق تکفیر نیست، به او نسبت دادند، نفی می‌کند. او در نامه خود به شریف می‌گوید: اما دروغ و بهتان مثل این سخنان است که می‌گویند: ما همه را رد می‌کنیم و کسی را که می‌تواند دینش را اظهار کند، بر او واجب می‌دانیم که به طرف ما بیاید و ما هر کس را که تکفیر نکند، و مبارزه نکند تکفیر می‌کنیم. اینگونه موارد و

چندین برابر اینها که همه دروغ و بهتان هستند و مردم را از دین خدا و فرستاده‌اش باز می‌دارند. وقتیکه ما کسانی چون عبدالقادر و احمد بدوی را که بت را پرستش کردند و افرادی مثل آنان را تکفیر نمی‌کنیم چون به این مسأله جهل داشته و کسی آنان را هوشیار نکرده بود، پس چگونه کسی را که به خداوند شرک نورزیده است و فقط به خاطر این که به نزد ما نیامده و تکفیر نکرده و مبارزه نکرده است، تکفیر می‌کنیم؟ «خداوند پاک منزّه است، این یک بهتان عظیم است»^۱. او در جواب به این مطلب و در نامه‌ای که به سویدی بغدادی می‌نویسد، می‌گوید: من نگفتم که من همه مردم را جز کسانی که از من تبعیت کنند، تکفیر می‌کنم و گمان نمی‌کنم که نکاح آنان باطل است؛ جای تعجب است؛ چگونه این در عقل یک انسان عاقل وارد می‌شود؟ آیا مسلمان، کافر، عارف و یا دیوانه هم چنین حرفی می‌زند؟

او به سخنانش ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: درباره مسأله تکفیر باید گفت که من کسی را که دین اسلام را بشناسد و بعد از آن، دین را بد و بیراه بگوید و انسانها را از آن بازدارد و با مسلمانان دشمنی کند، تکفیر می‌کنم؛ فقط چنین شخصی را من تکفیر می‌کنم و خدا را سپاس می‌گویم که بیشتر افراد امت، اینگونه نیستند.^۲

اینها قواعد و اصول مهمی هستند که قبل از پرداختن به مسئله تکفیر باید مورد توجه واقع شوند و علما بر آنها اتفاق نظر داشته و در احکام خود به حساب آورده‌اند، از این رو است که آنان را در افتادن در لغزش گاهها و قرار گرفتن در پرتگاه تکفیر محفوظ داشته و آنان را بر صراط مستقیم و راه راست و استوار که هیچ کجی و انحراف در آن نیست، استوار نموده است.

هر کس بخواهد در این مسئله بیشتر از این بحث و بررسی کند، به کتاب منهاج ابن تیمیه رحمته الله فی مسئله التکفیر اثر دکتر عبدالمجید مشعبی و ظاهرة التکفیر، اثر امین حاج محمد احمد و ظاهرة الغلو فی الدین فی العصر الحدیث اثر محمد عبدالحکیم حامد، و الغلو فی الدین فی حیاة المسلمین المعاصرة، اثر عبد الرحمن بن معلا لویحق و شبهات الکفر الاسلامی المعاصر و الحکم و قضیة التکفیر المسلم، اثر سالم بهنساوی، مراجعه کند.

۱- مصباح الظلام، عبداللطیف بن عبدالرحمن آل الشیخ، ص (۴۳).

۲- همان منبع، ص (۴۳)

مبحث دوم امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و اندیشه‌ی شیعه‌پروری

اول: شیعه در لغت و اصطلاح، و رفض در لغت و اصطلاح

۱- شیعه در لغت

شیعه‌ی هر کس: یعنی پیروان و یاران او، و گفته می‌شود (شایعه) یعنی از او پیروی کرد. همانگونه که گفته می‌شود: والاه (از ماده ولی) یعنی پشتیبان و طرفدار او شد. و تشیع الرَّجُل: یعنی آن مرد ادعای شیعه‌گری کرد. و تشایع القوم، یعنی آن جماعت به گروه‌هایی تبدیل گشتند، و هر جماعتی که بر چیزی اجتماع کنند و در آن مشترک باشند و بعضی از آنها از بعضی دیگر پیروی کنند شیعه گفته می‌شوند، و اشیاع در آیه‌ی ذیل بمعنی امثال است آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ ﴾ (سبأ / ۵۴)

یعنی: میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می‌شود، همان گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است.

در (مصباح المنیر) آمده است: شیعه یعنی پیروان و یاران و هر جماعتی که بر سر مسأله‌ای به توافق برسند و جمع شوند، شیعه هستند، سپس شیعه به صفت جماعت مخصوصی تبدیل گشت و جمع آن شیعیان است، مانند: سدره و سدر. و اشیاع جمع الجمع است. و شیعتُ رمضان بستّ من شوال یعنی: بدنبال رمضان شش روز ماه شوال را روزه گرفتیم.^۱ پس شیعه به لحاظ معنای لغوی یعنی جماعت‌گرایی، همراهی، پیروان و یاران. در حقیقت این معنی در بعضی از آیات قرآن کریم ذکر شده است، مانند این آیه:

﴿ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ

عَدُوِّهِ ﴾ (قصص / ۱۵)

یعنی: در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله او (بنی اسرائیلیها) و دیگری از دشمنان او بود.

و مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ (الصافات/۸۳): (و از پیروان او، ابراهیم بود).

بنابراین لفظ شیعه در آیه‌ی نخست معنی قوم و جماعت را می‌دهد و در دوّمی، به پیروان اشاره می‌کند؛ کسانی که بر سر یک رأی و شیوه باهم توافق حاصل می‌کنند و در آن سهیم می‌شوند.

۲- تعریف شیعه در اصطلاح

تعریف شیعه اساساً با مراحل نشأت و پیدایش آنها و مراحل تکامل و تحوّل اعتقادی آنها مرتبط است، زیرا این نکته قابل توجه است که عقاید و افکار شیعه بطور مستمر در حال تغییر و دگرگونی است، شیعه‌گری در عصر اوّل، با شیعه‌گری بعد از عصر اوّل، متفاوت است و به همین خاطر، صدر اوّل به شیعه نام‌گذاری نمی‌شود مگر کسی که علی علیه السلام را بر عثمان رضی الله عنه مقدم شماره کرده است^۱ و به همین خاطر گفته شده: شیعی و عثمانی. شیعی کسی بوده که علی را بر عثمان مقدم نموده است، بر این اساس تعریف شیعه در صدر اوّل چنین است: آنها کسانی هستند که فقط علی را بر عثمان مقدم می‌دارند.^۲ به همین خاطر ابن تیمیه (رحمه الله) گفته است: «شیعیان نخستین کسانی بوده‌اند که در دوران علی، او را بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌دادند»^۳. و شریک بن عبدالله - و او از جمله کسانی است که به شیعه‌گری توصیف می‌شود.

اطلاق نام شیعه‌گری را بر کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم می‌دارد، منع کرد، زیرا این کار او، با آنچه که از حضرت علی علیه السلام در این باره به تواتر رسیده، منافات و تضاد دارد، چون تشیع یعنی: یکدیگر را یاری کردن و از هم پیروی کردن، نه با هم مخالفت کردن و یکدیگر را نپذیرفتن و ترک کردن، ولی علی مخالف برتری دادن خود بر آن دو خلیفه‌ی

۱- اصول شیعه امامیه (۱/۶۴).

۲- فتاوی ابن تیمیه (۳/۱۵۳)، فتح الباری (۷/۳۴).

۳- منهاج السنه (۲/۶۰).

سابق بود،^۱ (پس کسی که علی را بر ابوبکر و عمر برتری دهد مخالف علی است نه یاور و طرفدار او).

ابن بطه از استاد معروفش، ابی عباس بن مسروق روایت کرده که گفت: محمد بن حمید به ما خبر داد، جریر از سفیان و او از عبدالله بن زیاد بن جریر (روایت کرده) و به ما خبر داد که او گفت: «ابو اسحاق سبعی به کوفه تشریف آورد و آنجا به ما گفت: شهر بن عطیه آمد، به سوی او برخیزید! بعد ما هم در کنار او نشستیم. آنها با هم گفتگو کردند، ابو اسحاق گفت: در حالی از کوفه خارج شدم که کسی در فضیلت و برتری ابوبکر و عمر شکی نداشت و حالا که باز گشته‌ام می‌بینم (که چنین و چنان می‌گویند) به خدا نمی‌دانم چه می‌گویند؟!»

محبّ الدین خطیب گفته است: این یک متن و سند تاریخی بزرگ است که زمان تغییر و دگرگونی شیعه را نشان می‌دهد، زیرا ابواسحاق سبعی شیخ و عالم کوفه بود، در دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه، سه سال قبل از شهادتش، دیده به جهان گشود، و در سال (۱۲۷ هـ) دار فانی را وداع گفت، وی در دوران خلافت حضرت علی رضی الله عنه کودکی بیش نبود، در همین ارتباط درباره‌ی خود می‌گوید: «پدرم مرا بلند کرد تا اینکه توانستم علی بن ابی طالب را که خطبه می‌خواند، مشاهده کنم، سر و ریشش سفید بود...». و اگر ما می‌دانستیم که وی در چه زمانی از کوفه خارج شده و سپس به منظور دیدار به آنجا باز گشته، می‌توانستیم بفهمیم که شیعیان کوفه در چه زمانی به پیروی از امامشان، به فضیلت و برتری ابوبکر صدیق و عمر اعتراف کرده‌اند و در چه زمانی شروع به جدا شدن از علی رضی الله عنه کرده و کم کم با دیدگاه وی نسبت به فضیلت و برتری ابوبکر رضی الله عنه که آن را علناً بر روی منبر کوفه بیان می‌کرد، مخالف کردند؛ ابوبکر و عمری که دو برادر او و خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امتش بودند، آن هم در پاک‌ترین زمان که همان ابتدای عصر رسالت و نبوت خاتم بود.^۲

لیث بن ابی سلیم می‌گوید: «شیعیان نخستین را دریافتم، آنها کسی را بر ابوبکر و عمر برتری نمی‌دادند.^۳ و نویسنده «مختصرالتحفة» یاد آور شده: کسانی که از مهاجران و انصار و پیروان نیکخواه آنان، در دوران خلافت حضرت امیر رضی الله عنه بودند، همگی حق او را شناخته و

۱- اصول شیعه اثنی عشریه (۱/۶۵).

۲- حاشیه‌ی المنتقی، ص ۳۶۰، ۳۶۱.

۳- المنتقی، ص ۳۶۰.

رعایت کردند و فضیلت لازم را برای او قائل شدند، از ارزش و منزلت هیچ یک از برادران او، یعنی اصحاب رسول گرامی صلوات الله علیهم، نکاستند، چه رسد به اینکه به آنها ناسزا بگویند و آنها را تکفیر نمایند^۱.

اما تشیع همینطور پاک و صاف و سالم و عالی باقی نماند، بلکه مبدأ و اصل آن تغییر یافت، در نتیجه شیعه به چند گروه تبدیل شدند و شیعه‌گری به ماسکی تبدیل شد که هر کس می‌خواست علیه اسلام و مسلمانان حقه بزند، دسیسه کند و در رشته‌ی دشمنان مُغرض و حسود و کینه توز درآید، آن را به صورت خود می‌زد. به همین خاطر است که توهین‌کنندگان به شیخین (ابوبکر و عمر) را «رافضی» می‌نامیم، چون آنها لیاقت وصف شیعه‌گری را ندارند^۲. کسی که مراحل تغییر عقیدتی فرقه‌ی شیعه را مورد مطالعه و پژوهش قرار داده باشد، عجیب نمی‌پندارد که بر گروهی از محدثان و غیر محدثان سرشناس از علماء و بزرگان، عنوان و لقب شیعه اطلاق شده است، در حالیکه آنها از علمای سرشناس اهل سنت بوده‌اند، زیرا مفهوم شیعه‌گری در زمان سلف، به لحاظ تعریف و مفهوم، با شیعه‌گری کنونی و متأخر تفاوت دارد. به همین خاطر، امام ذهبی، هنگامی که درباره‌ی کسانی که به شیعه‌گری متهم شده‌اند سخن می‌گوید، گفته است: «بدعت بر دو قسم است؛ بدعت صُغری، مانند غلو تشیع یا شیعه‌گری بدون غلو و اغراق، این نوع شیعه‌گری در میان تابعین و پیروان آنها بسیار بوده است، با این وجود مسأله دین و تقوا و صداقت را هم فراموش نکرده‌بودند، اگر سخن و حدیث این گروه پذیرفته نشود، مجموعه‌ای از آثار و احادیث نبوی روایت شده از این گونه راویان از بین می‌رود، و این مفسده و خلأ روشن و آشکاری است. سپس بدعت کُبری مانند رافضه بودن کامل و اغراق در این زمینه و اهانت به ارزش و مقام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و تبلیغ و فراخوانی برای این اقدام، این نوع شیعه‌روایاتشان قابل استناد و احتجاج و ارزش نمی‌باشد. در این نوع شیعیان شخصی صادق و قابل اطمینان را نشناخته‌ام، بلکه دروغ و تقیه و نفاق، شعار و اساس کار آنهاست، پس، چگونه نقل از کسی که چنین حالی دارد، قابل قبول است؟! هرگز، هرگز... بنابراین شیعه‌ی افراطی در زمان سلف و در عرف آنها همان کسی بوده که در ارتباط با اصحاب بزرگواری همچون عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و نیز طایفه‌ای بوده که با حضرت علی وارد جنگ و نبرد شدند، سخن ناسزا گفته‌اند، اما شیعیان

۱- مختصرالتحفة الاثنی عشریه (۱/۶۶، ۶۷).

۲- اصول شیعه امامیه اثنی عشری (۱/۶۶-۶۷).

افراطی در زمان و عرف ما همان کسی است که آن بزرگواران را کافر می‌داند و از شیخین تبری می‌جوید. بی‌گمان این شخص (با این عقیده) گمراه و بهتان‌چین است.^۱

بنابراین شیعه‌گری دارای مراتب، ادوار و مراحل مختلف است، همانگونه که از گروه‌ها و فرقه‌های متعدد تشکیل شده. قبل از آنکه سخن را پیرامون تعریف شیعه به پایان برسانیم به این نکته اشاره می‌کنیم که در بیشتر کتاب‌ها و مقالات شیعه، وقتی که می‌خواهیم تعریف شیعه را بدانیم، می‌بینیم که آنها همگی بر حسب تعریف شیعه‌ی امامیه را به خود زده، به این معنی که آنها پیروان علی علیه السلام هستند.

این مسأله به یک نوع نتیجه‌ی اشتباه می‌انجامد که با اجماع همه امت اسلامی مغایرت دارد. نتیجه این است که گویا علی شیعی‌ای بوده که درست همان اعتقادات و باورهای شیعه را داشته است!، این در حالی است که علی علیه السلام از آنچه که شیعه درباره‌ی شخص او و پسرانش معتقدند، بری است. به همین خاطر لازم است در تعریف شیعه، قید و بندی ذکر شود تا هر گونه ابهامی از بین برود.

در تعریف شیعه گفته می‌شود: آنها کسانی هستند که گمان می‌برند و ادعا می‌کنند که پیروان و یاران علی هستند، چون آنها در واقع از علی پیروی نکرده‌اند و حضرت علی علیه السلام هم اعتقادات و باورهای آنها را نداشته است.^۲ یا در تعریف آنان گفته می‌شود: آنها مدعی طرفداری و پیروی علی علیه السلام می‌باشند، یا می‌گوییم: آنها رافضی هستند. به همین خاطر است که یکی از علماء این چنین از آنها تعبیر کرده است: آنها رافضی هستند و خود را به شیعه‌ی علی منتسب می‌کنند.^۳ آنها بر راه و روش و شیوه‌ی شیعه و پیرو علی علیه السلام نیستند، بلکه تنها مدعی آن هستند و در واقع رافضی می‌باشند.^۴

۳- رفض در لغت

رفض در لغت همان ترک کردن می‌باشد، گفته می‌شود: رَفَضْتُ الشَّيْءَ: یعنی آن چیز را ترک کردم. پس رفض در لغت معنایش ترک کردن و شانه خالی کردن از چیزی می‌باشد.

۱- میزان الاعتدال، ذهبی (۵/۱، ۶)، لسان‌المیزان (۹/۱، ۱۰).

۲- اصول شیعه امامیه اثنی عشریه (۶۸/۱).

۳- منهاج‌السنه، (۱۰۶/۲).

۴- اصول شیعه امامیه اثنی عشری (۶۹/۱).

۴- رافضه در اصطلاح

یکی از گروه‌های منسوب به شیعه‌ی آل بیت رافضه می‌باشد، اما در عین حال، نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله - جز تعداد اندکی - اظهار برائت می‌کنند، آنها را کافر می‌دانند و آنها را ناسزا می‌گویند.^۱ امام احمد فرموده: رافضه کسانی هستند که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تبری جسته، از ارزش آنها کاسته، و آنها را فحش و ناسزای گویند.^۲ عبدالله بن احمد می‌گوید: در ارتباط با رافضه از پدرم سؤال کردم؟! گفت: آنانی که به ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنهما بد و ناسزا می‌گویند.^۳

ابوالقاسم تیمی با توجه به تعریفی که اهل سنت از آنها دارند، گفته است: آنها کسانی هستند که به ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنهما ناسزا می‌گویند و در میان گروه‌های منسوب به اسلام این تنها رافضه هستند که به شیخین یعنی ابوبکر و عمر بد و ناسزا می‌گویند و سایر گروه‌های دیگر این خاصیت را ندارند. این از جمله رسوایی‌ها و سرخوردگی‌های بزرگ آنان است. خدا آنها را بکشد!^۴

ابن تیمیه - رحمه الله - می‌گوید: رافضه، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را مورد بغض و کینه قرار داده، آنها را لعن کرده‌اند، اما دیگر طوایف این کار را نکرده‌اند.^۵ البته در کتابهای رافضه هم مواردی آمده که این مطلب را تأیید می‌کنند، آنجا که آنها محبت به ابوبکر صدیق و عمر و ابراز علاقمندی به آنها (و پذیرش خلافت آنها را) تفاوت اساسی میان خود و میان کسانی که به آنها ناصبی می‌گویند، قرار داده‌اند.

(درازی) از محمد بن علی بن موسی روایت کرده که گفت: درباره‌ی ناصبی نامه‌ای به علی بن محمد علیه السلام^۶ نوشتم و از او سؤال کردم که آیا برای امتحان کردنش به بیشتر از این

۱- قاموس المحيط فیروزآبادی (۳۳۲/۲)، مقایس الغة (۴۲۲/۲).

۲- الانتصار للصحب و الال، ص ۲۵.

۳- طبقات الحنابلة ابن یعلی (۳۳/۱).

۴- السنة للخلال، رقم ۷۷۷ و محقق اسناد آن را صحیح دانسته است.

۵- مجموع فتاوی ابن تیمیه (۴۳۵/۴).

۶- او یکی از ائمه دوازده‌گانه شیعه امامیه است، و فیات الاعیان (۲۷۲/۳).

نیاز دارد که جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را مقدّم می‌دارد و معتقد به امامت آنها باشد؟ جواب این گونه آمد: هر کس این عقیده را داشته باشد، ناصبی است.^۱

۵- علت نامگذاری مدعیان ولایت علی به رافضه

علت نامگذاری آنها به رافضه این است که زیدبن علی را ترک گفته و از او جدا شدند در حالیکه قبلاً جزو گروه و سپاه وی بودند.

وقتی که زیدبن علی در سال (۱۲۱ هجری) بر هشام بن عبدالملک قیام کرد، آنها (یعنی طرفدارانش) نسبت به شیخین اظهار برائت و بیزاری کردند، اما زید آنها را از این کار باز داشت، ولی آنها (به جای قبول سخن او) وی را ترک کردند. ابوالحسن اشعری در این رابطه می‌گوید: زید بن علی، حضرت علی بن ابی طالب را بر سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم نمی‌داشت و ابوبکر و عمر را دوست می‌داشت و خلافت آنها را قبول داشت و معتقد بود قیام علیه رهبران ظالم و ستمگر جایز است و چون در کوفه، از یارانش شنید که درباره‌ی ابوبکر صدیق و عمر بد و ناسزا می‌گویند، این مسأله را از هر کس که شنیده بود، انکار کرد، در نتیجه کسانی که با او بیعت کرده بودند، از او جدا شدند. آنگاه او به آنها گفت: «رَفَضْتُمُونِي»: مرا ترک و رها کردید (و اسم فاعل رفض رافض می‌شود).^۲

گفته شده: آنها به این دلیل رافضه نام نهاده شدند که زید به آنها گفت: رَفَضْتُمُونِي: (مرا ترک کردید و از من روی گردان شدید). قوام السنه^۳، رازی^۴، شهرستانی^۵ و ابن تیمیه^۶ - رحمهم الله - چنین گفته‌اند، ولی اشعری نظر دیگری ارائه کرده و گفته است: آنها بدین علت

۱- منظورش از ناصبی (نعوذ بالله) ابوبکر و عمر است، همان‌گونه که در تفسیر عیاشی (۱/۲۶۴) که مهم‌ترین کتاب تفسیری شیعیان است، در تفسیر این آیه چنین آمده است: ﴿لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَتُّوْا لَهُمْ أَسْمَاءُ أَهْدَى مِنَ الْإِيمَانِ أَتَأْمَنُوا سَبِيلًا﴾ (نساء / ۵۱)
 ۲- مقالات الاسلامیین (۱/۳۷).
 ۳- الحجّة فی بیان الحجّه (۲/۴۷۸).
 ۴- اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، ص ۵۲.
 ۵- الملل و النحل (۱/۱۵۵).
 ۶- منهاج السنه (۸/۱)، مجموع الفتاوی (۱۳/۳۶).

رافضه نامگذاری شدند که امامت شیخین را رد کردند، یعنی آنها امامت ابوبکر صدیق و عمر^۱ را نپذیرفتند به همین دلیل رافضه نامگذاری شدند.

۶- رافضه‌ی امروز

رافضه‌ی امروزی، از این نام به خشم می‌آیند و بدان راضی نیستند، و چنین معتقدند که رافضه از جمله القابی است که مخالفان آنها، آن را به‌ایشان چسبانده‌اند. محسن امین می‌گوید: رافضه لقب توهین آمیزی است برای کسی که علی را در خلافت مقدم می‌دارد و بیشتر در زمینه تلافی کردن و انتقام‌گیری به کار برده می‌شود^۲، به همین خاطر است که امروزه شیعه بدان نامگذاری می‌شوند و در نزد عموم به‌این نام شهرت یافته‌اند. بعضی از نویسندگان و روشنفکران از این مسأله متأثر شده و می‌بینیم که‌این تسمیه را بر آنها اطلاق می‌کنند، در حقیقت شیعه اصطلاحی عام است و همه کسانی را در بر می‌گیرد که سنگ طرفداری علی را به سینه می‌زنند.^۳

صاحب کتابها و مراجعی که در باره‌ی فرقه‌ها و اعتقادات مختلف نوشته‌اند همه یادآور شده‌اند که شیعه از سه فرقه‌ی اصلی تشکیل شده‌اند:

الف- غالیه: آنها کسانی هستند که در مورد علی غلو و افراط نموده مدعی الوهیت و خداوندی یا نبوت او شده‌اند.

ب- رافضه: آنها کسانی هستند که مدعی وجود نص و عبارت صریح از قرآن و سنت بر خلافت علی علیه السلام می‌باشند و از خلفای قبل از او و عامه صحابه اظهار برائت و بیزاری می‌کنند.

ج- زیدیه: آنها پیروان زید بن علی هستند، کسانی که علی علیه السلام را بر سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح می‌دهند، در عین حال، خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را قبول دارند.^۴ بنابراین اطلاق کردن شیعه بر رافضه - بدون مقید کردن این اصطلاح - نادرست است، چرا که زیدیه هم که خلافت ابوبکر و عمر را قبول دارند، در این اصطلاح داخل می‌شوند^۵، بلکه نامگذاری آنها به شیعه، چنین می‌نمایاند که آنها با شیعیان قدیم که در دوران حضرت علی

۱- مقالات الاسلامیین (۱/۸۹).

۲- اعیان‌الشیعه (۱/۲۰).

۳- مقالات الاسلامیین (۱/۶۵)، الملل و النحل شهرستانی (۱/۱۴۴).

۴- همان مصدر، (۱/۶۶۱، ۸۸، ۱۳۷)، همان منبع (۱/۲۵).

۵- الانتصار للصحب و الال، ص ۲۹.

بوده، و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند، فرقی نداشته‌اند - چرا که همه‌ی آنها، بر این اجماع داشته‌اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه بر علی رضی الله عنه برتری داشته، بلکه شیعه گری آنها تنها این بوده که معتقد بوده‌اند علی از عثمان برتر است، در میان این گروه، بسیاری از اهل علم و کسانی که به خیرخواهی و نیکی منسوب بوده‌اند، وجود داشته‌اند. مرحوم ابن تیمیه می‌گوید: و به همین خاطر، شیعه‌های قدیمی، کسانی که با حضرت علی همدم بوده، یا در آن دوران بوده‌اند، در ارتباط با برتری دادن ابوبکر صدیق و عمر اختلافی نداشته‌اند، بلکه نزاعشان تنها در رابطه با برتری دادن علی و عثمان بوده است.^۱

از همین روی، نامگذاری رافضه به شیعه، یکی از اشتباهات آشکار و روشنی است که بعضی از معاصرین در آن افتاده‌اند، آن هم به تقلید از رافضه که تلاش می‌کنند از این اسم خلاصی یابند، چون دیده‌اند که بسیار مورد مذمت و خشم سلف قرار گرفته‌اند، از این رو خواستند که از این اسم خلاصی یابند و با منتسب شدن به شیعه، بصورت عام، سر کسانی که آنها را نمی‌شناسند، کلاه بگذارند و آنها را فریب دهند.

این مسأله موجب شده که بسیاری از طلاب و دانش جویان که در مراحل ابتدایی تحصیل می‌کنند و از حقیقت اصطلاحات فوق آگاهی ندارند، احکام رافضه را با احکام شیعه قاطی کنند و آنها را از هم باز نشناسند، زیرا برای آنها چنین ثابت شده که اصطلاح شیعه گری بر رافضه اطلاق می‌شود، در نتیجه گمان برده‌اند، آنچه که در کلام علمای قدیم درباره‌ی شیعه وارد شده بر رافضه هم انطباق می‌یابد، در حالیکه اهل علم، میان آن دو، در همه‌ی احکامی که برای آنها صادر می‌کنند، تفاوت قایل می‌شوند.^۲ بر این اساس لازم است که آن رافضیه با نام واقعی خود نامگذاری شوند که اهل علم بر آنها گذاشته‌اند، و به طور کلی شیعه نامگذاری نشوند. چون این کلی‌گویی، باعث اختلاط (اصطلاحات) و ایهام‌گویی است، اگر عنوان شیعه بر آنها گفته شد باید به چیزی مقید شوند که بطور خاص بر آنها دلالت کند، مثلاً گفته شود: «شیعه‌ی امامیه» یا «اثنی عشریه»، بر اساس آنچه که عادت علما به هنگام ذکر آنها بر آن جاری شده است^۳ و خداوند متعال داناترین است.

۱- منهاج السنه (۱۳/۱).

۲- الانتصار للصحب و الال، ص ۳۰.

۳- همان منبع، ص ۳۲.

دوم: نشأت و پیدایش رافضه و بیان نقش یهود در ایجاد آنها

نخستین پایه گذار اصول عقاید رافضی که بدان دعوت داد و فراخوانی کرد، مردی یهودی به نام عبدالله بن سبأ از یهودیان یمن بود. در دوران خلیفه‌ی راشد عثمان بن عفان رضی الله عنه اسلام آورد و شروع به رفت و آمد میان شهرهای مسلمانان جهت فراخوانی به این اعتقاد فاسد کرد. این همان عبارتی است که طبری در تاریخش ذکر کرده است: «عبدالله بن سبأ یک نفر یهودی از اهل صنعاء بود، مادرش سیاه پوست بود، او در زمان عثمان اسلام آورد، پس به رفت و آمد به شهرهای مسلمانان پرداخت، تا آنها را به گمراهی بکشاند. از حجاز شروع کرد، سپس به بصره، سپس به کوفه بعد به شام رفت. در نزد اهل شام پاسخی برای خواسته‌ی خود نیافت؛ لذا آنها او را بیرون راندند تا اینکه به مصر آمد و در میان آنان سکونت گزید. او به آنها می‌گفت: در شگفتم از کسی که گمان می‌برد عیسی برمی‌گردد، و برگشتن محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کند در حالیکه الله تعالی فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (قصص/۸۵)

یعنی: همان کسی که (تبلغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محل بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند.

بنابراین محمد صلی الله علیه و آله، بیشتر از عیسی سزاوار برگشتن است. گویند: این سخن وی مورد قبول واقع شد و او چگونگی «رجعت و بازگشتن» را برای آنها توضیح داد و درباره‌ی آن با هم حرف زدند، سپس به آنها گفت: هزار پیامبر آمده‌اند، و برای هر پیامبر معاون و وصی‌ای وجود داشته و علی هم وصی و معاون محمد صلی الله علیه و آله بوده است، سپس گفت: محمد خاتم پیامبران است و علی خاتم اوصیاء است، بعد از آن به آنها گفت: چه کسی از آن کس ظالم‌تر است که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را جایز ندانسته و بر وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله پریده و شئون امت را بدست گرفته است؟! سپس به آنها گفت: عثمان شئون امت را به ناحق بدست گرفته است، این وصی و معاون رسول خداست (منظورش علی است)، پس در ارتباط با این امر قیام کنید و او را به حرکت و قیام وادارید و طعنه و بدگویی را بر امیر و فرمانداران آغاز کنید! مسأله را چنین وانمود کنید که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، توجه مردم را به خود جلب کنید و آنها را به این مسأله فرا بخوانید. در نتیجه عبدالله بن سبأ، مبلغان و کاتبان خود - از کسانی که آنها را فاسد کره بود، مغزشان را با سخنانش مسموم کرده بود به

سرزمین‌های اسلامی فرستاد، به آنها دستور داد که به صورت مخفیانه از طریق مکاتبه مردم را به طرف عقاید خود بکشانند.^۱

سرآغاز رفض و رافضه گری اینگونه بود، و نیز آن عقایدی که ابن سبأ به سوی آنها دعوت می‌کرد در قلب اهل انحراف و گمراهی نفوذ کرد و عقل و دل‌هایشان آن افکار فاسد را به خود جذب کرد، تا جایی که یکی از نتایج آن، کشته شدن خلیفه‌ی راشد حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بدست این گروهک فاسد بود.

وقتی دوران علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه فرا رسید، این عقاید بیشتر از گذشته خودنمایی کرد، تا اینکه خبر آنها به حضرت علی رضی الله عنه رسید و به شدت آنها را انکار نمود و از آنها و از پیروان آنها اظهار برائت کرد، از جمله روایت‌هایی که در این باره از علی رضی الله عنه به صحت رسیده، روایتی است که ابن عساکر از عمار دهنی روایت کرده است. گفت: از ابوظیفیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن لجه را دیدم که ابن سوداء (عبدالله بن سبأ) را آورد در حالیکه علی بر روی منبر بود، علی گفت: چه کار کرده؟! گفت: بر الله تعالی و رسولش دروغ می‌گویند.^۲ و از یزید بن وهب از علی روایت شده که گفت: من با این حمیت^۳ سیاه چه کار دارم؟! یزید بن وهب از سلمه، از شعب روایت کرده که علی بن ابی‌طالب گفت: من با این حمیت (روغن‌دان) سیاه چه کار دارم؟ - یعنی مرا با عبدالله بن سبأ چه کار؟! - او در مورد ابوبکر صدیق و عمر بد و ناسزا می‌گفت.^۴ و این روایت‌ها، با سندهای صحیح از علی رضی الله عنه به اثبات رسیده‌اند. مورخان، فرقه‌شناسان و کارشناسان این مسائل، حکایت کرده‌اند که ابن سبأ در ارتباط با حضرت علی رضی الله عنه مدعی ربوبیت شد، در نتیجه علی و یارانش او را با آتش سوزاندند.^۵ جرجانی می‌گوید: سبئی طایفه‌ای از رافضه هستند که به عبدالله بن سبأ نسبت داده می‌شوند، او اولین کسی بود که از میان رافضی‌ها کافر شد و گفت: علی پروردگار جهانیان

۱- تاریخ طبری (۳۴۷/۵).

۲- تاریخ دمشق، الانتصار للصحب و الال، ص ۳۵.

۳- حمیت ظرفی روغنی است که با رب خرما محکم شده است و بر همه چیز سرسخت و محکمی اطلاق می‌شود و در حدیث وحشی آمده: گویی حمیت است. ابن حجر گفته است: «یعنی مشکمی چرمین و بزرگ و بیشتر از این نگفته اگر پر باشد». فتح الباری (۳۶۸/۷)

۴- فتح الباری (۳۶۸/۷).

۵- عبدالله بن سبأ، ص ۹۸؛ سندها که در آلبانی درباره آنها نظر داده است.

است، در نتیجه علی و یارانش او را با آتش سوزاندند.^۱ ملطی در موضوع بحث درباره‌ی سبثیه می‌گوید: آنها یاران و هواداران عبدالله بن سبأ می‌باشند، آنها به حضرت علی علیه السلام گفتند: تو تو!!، گفت: مگر من کیستم؟ گفتند: خالق باری، لذا حضرت علی از آنها درخواست توبه کرد، اما آنها توبه نکردند و از سخن خود برنگشتند، در نتیجه آتشی بزرگ برای آنها برافروخت، آنها را سوزاند و در مقام رجز خوانی گفت:

لما رأیت الامر امراً منکراً اججت ناری و دعوت قنبراً^۲

(وقتی که آن کار را کاری منکر و ناپسند مشاهده کردم، آتشم را برافروختم و قنبر را فراخواندم).

بعضی از مورخان بر این باورند که علی علیه السلام ابن سبأ را نسوزاند، بلکه او را به مدائن تبعید کرد، سپس بعد از آنکه حضرت علی فوت کرد مدعی شد که علی نمرده است و به کسانی که خبر مرگ وی را آورده بودند گفت: «اگر مغز او را در هفتاد کیسه برایمان بیاورید، باز هم مردن او را باور نخواهیم کرد».^۳

شاید قول اول صحیح باشد و آنچه که در صحیح بخاری آمده بر آن گواهی می‌دهد. از عکرمه نقل شده که گفت: زندیقهایی را پیش حضرت علی آوردند، وی آنها را سوزاند، خبر به ابن عباس رضی الله عنه رسید، گفت: اگر من به جای علی می‌بودم آنها را نمی‌سوزاندم زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از این کار نهی کرده، و فرمود: «لا تعذبوا بعذاب الله»: (با عذاب خداوند عذاب (که آتش است) ندهید). و آنها را می‌کشتم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهِ فَاقْتُلُوهُ»^۴ (هر کس دینش را تغییر داد، او را بکشید). ابن جعفر در شرح این حدیث بعد از آنکه بعضی از روایت‌ها را درباره‌ی آن سوخته‌شدگان نقل می‌کند، می‌گوید: آنها مردمانی بوده‌اند که بت را می‌پرستیدند و در بعضی از روایات آمده که آنها از اسلام مرتد شده‌اند، البته در اینکه آنها چه کسانی بوده‌اند، در روایات اختلاف وجود دارد، سپس گفته است: ابومظفر اسرافینی در (الملل و النحل) مدعی است کسانی که توسط علی علیه السلام سوزانده شدند طایفه‌ای از رافضیه بودند که مدعی خدا بودن علی بودند و آنها سبثیه هستند و بزرگ و مهتر آنها عبدالله بن سبأ یهودی بود که به اسلام آوری تظاهر کرد و این مقاله را ساخته و پرداخته کرد و این ممکن

۱- الانتصار للصحب و الال، ص ۳۶.

۲- التعريفات، ص ۱۰۳.

۳- التنبیه علی اهل الاهواء و البدع، ص ۸.

۴- بخاری، کتاب طلب توبه کردن از مرتدان، شماره ۶۹۲۲.

است که اصلش چیزی باشد که ما آن را از حدیث ابی طاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری، روایت کردیم. او گفت: به علی گفته شد: در اینجا قومی از کفار در مسجد هستند که ادعا می کنند تو پروردگار آنها هستی. آنگاه علی علیه السلام آنها را فراخواند، و گفت: وای بر شما، چه می گوید؟

گفتند: تو پروردگار ما و خالق ما و رازق ما هستی! ^۱ سپس بقیه روایت را ذکر کرده که در آن، این مطلب هم قید شده که علی سه دفعه از آنها درخواست توبه کرد، اما آنها توبه نکردند، در نتیجه علی علیه السلام آنان را در گودالهایی که برایشان کنده بود، با آتش سوزاند، و گفت:

لما رأیت الامر منکراً اججت ناری و دعوت قنبراً

(وقتی که آن کار را کاری منکر و ناپسند مشاهده کردم، آتشم را برافروختم، و قنبر را فراخواندم).

ابن حجر می گوید: سند این روایت در مرتبه‌ی (حسن) قرار دارد ^۲ و منظور در اینجا این است که عقاید شیعه رافضه که در قالب غلو و افراط در مورد علی علیه السلام در آن دوره زمانی هویدا شده روشن و واضح گردد. (و نیز این نکته مطرح شود) که حضرت علی نسبت به عقوبت آنها بی توجهی نشان نداده و آنها را به گونه‌ای مجازات کرد که عکس العمل ابن عباس را هم برانگیخت، چنانکه ثابت شد که حضرت علی همه‌ی عقاید دیگری را که در دوران وی ظهور کردند و به نحوی خود را در رشته‌ی شیعه‌گری برای وی درآوردند و مدعی برتری علی بر عموم صحابه و شیخین شدند انکار نمود و علیه آنها مخالفت ورزید که منشأ انتشار فحش و ناسزاگویی به صحابه گرامی آن گمراهان بودند.

ابن تیمیه (رحمه الله) گفته است: وقتی که شیعه در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آن بدعت‌ها را به وجود آوردند، آن حضرت به رد آنها برخاست و آنها سه طایفه بودند: غالیه، سبیه، و مفضلّه. اما درباره‌ی غالیه باید بگوییم که علی آنها را با آتش سوزاند، چون یک روز از دروازه‌ی کنده خارج و ناگهان اقوامی برای او سجده بردند، آنگاه گفت: این چه کاری است که می کنید؟ گفتند: تو همان الله هستی، آنگاه علی علیه السلام سه بار از آنها

طلب توبه کرد، اما آنها بازنگشتند، در مرتبه‌ی سوّم دستور داد که گودال‌هایی برای آنها حفر کنند و آتش در آن برافروخته شود، سپس آنها را در آن انداخت.

درباره‌ی سبّیه باید گفت که وقتی خبر ناسزاگویی عبدالله بن سبأ به ابوبکر صدیق و عمر به سمع علی رسید، خواستار کشتن او شد، ابن سبأ هم به سوی قرقسیا فراری شد و قرقسیا درباره‌ی او سخن گفت، علی با کارگزارانش با مدارا و نرمی برخورد می‌کرد، زیرا (بعثت نابسامانی اوضاع) قدرت کامل نداشت و آنها از همه دستوراتش، اطاعت نمی‌کردند.

و اما درباره مفضّله: علی گفت: هر کس را که پیش من بیاورند به جرم اینکه مرا بر ابوبکر و عمر تفضیل و برتری داده آن عدد شلاقی را که برای بهتان چینان و توهین‌کنندگان در نظر گرفته شده است، بر او خواهم زد، بیشتر از هشتاد روایت نقل شده که علی فرموده است: بهترین این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر است سپس عمر.^۱

به هر حال عقاید رافضه با اینکه در دوران حضرت علی ظهور یافتند، به صورت انحصاری افراد یا فرقه‌ای نمایندگی آنها را بر عهده نگرفت و تا پایان عمر علی علیه السلام رضی‌گری بر آن حالت باقی ماند.

دکتر سعدی هاشمی در رساله‌ی خود: (ابن سبأ حقیقت است نه خیال) عقیده‌ی ابن سبأ و بدعت‌هایی را که بدان فرا خوانده را به طور اختصاصی و نیز راویانی (روایت‌کنندگان احادیث و اثر) را که از ابن سبأ متأثر شدند ذکر کرده است، مهمترین بدعتی که ابن سبأ منادی آن شده است، قول به «وصیت» است، او اولین کسی است که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی را ذکر کرد و اولین کسی بود که وجود نص صریح الهی بر جانشینی علی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطرح ساخت همچنین اولین کسی است که برائت خود را نسبت به دشمنان علی علیه السلام - به گمان خودش - اظهار کرد و از مخالفانش رازگشایی کرد و آنها را تکفیر نمود، اولین کسی است که قایل به خدا بودن و پروردگاری علی شد و از میان فرقه‌های شیعه افراطی، اولین کسی بود که مدعی نبوت علی علیه السلام شد، همچنین اولین کسی بود که گفت: علی بعد از مرگش به دنیا باز می‌گردد، و پیامبر صلی الله علیه و آله هم به دنیا باز می‌گردد. نخستین کسی است که مدعی شد علی علیه السلام همان (دابة الارض) است و او همان کسی است که خلق را آفریده و رزق و روزی را گسترش داده است. سبّیه گفتند: آنها نمی‌میرند، بلکه بعد از مردنشان پرواز می‌کنند و به طیاره (یعنی پروازکننده) نامگذاری شدند. جماعتی از سبّیه‌ها مایل به اعتقاد انتقال روح القدس در ائمه شدند و گفتند: ارواح در یکدیگر تناسخ می‌یابند و

نیز سبثیه گفتند: به وحیی رهنمود شدیم که مردم در ارتباط با آن گمراه هستند، به علم و دانشی دست یافته‌ایم که از آنها پنهان مانده است و گفتند: علی در میان ابرهاست، و رعد صدای او و برق شلاق و تازیانه‌اش می‌باشد. اینها بارزترین بدعت‌هایی است که ابن سبأ و پیروانش بدانها معتقد بوده‌اند و به وسیله آنها به افراطی و غالی مبدل شدند.^۱

فرقه‌های شیعه‌ی رافضی به عنوان ایده و ایدئولوژی ناگهانی سر برنیاموردند، بلکه چندین مرحله را طی و زمانی طولانی سپری کردند تا به آنجا رسیدند. اما پیشاهنگ عقیده‌ی شیعه‌ی رافضی و اصل اصول زیر بنای آنها به وسیله‌ی سبثی‌ها ظاهر نمایان گردید، همانگونه که کتاب‌های خود شیعه اعتراف کرده‌اند که ابن سبأ اولین کسی است که به مقوله‌ی فرض بودن امامت علی، و اینکه علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است، شهادت و گواهی داد - چنان که گذشت - و این عقیده بر امامت علی نص می‌گذارد، همانگونه که بزرگان رافضی عقیده دارند، این مسأله پایه و اساس شیعه‌گری رافضی را تشکیل می‌دهد.

در همین رابطه در (الکافی) از ابومحسن نقل است که: «ولایت علی در همه مصاحف پیامبران نوشته شده است و الله تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر اینکه پیام نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصیت او برای علی را ابلاغ کرد».^۲

کتاب‌های شیعه‌ی رافضی - همانگونه که توضیح آن به لطف الهی خواهد آمد - گواهی داده‌اند که ابن سبأ و هوادارانش اولین کسانی بوده‌اند که علیه ابوبکر صدیق و عمر رضی الله عنهما دو پدر زن و خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله، و عثمان رضی الله عنه داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک‌ترین مردمان به ایشان و سایر اصحاب بزرگوار، زبان به بدگویی، تهمت و افتراء باز کرده‌اند، که در واقع این حقیقت عقیده‌ی شیعه‌ی رافضی است. درباره‌ی صحابه، چنانکه در کتاب‌های معتبرشان ذکر شده و همانگونه که ابن سبأ مقوله‌ی رجعت علی رضی الله عنه را مطرح ساخت، رجعت از اصول شیعه‌ی رافضیه می‌باشد. همانگونه که ذکر خواهد شد - و به همانصورت ابن سبأ گفت: علی و اهل بیت به طور اختصاصی از علوم نهانی خاص برخوردار هستند، همانگونه که حسن بن محمد بن حنفیه یادآور شده^۴ و در رساله‌ی ارجاء^۱ به آن اشاره شده است.

۱- روایانی که از ابن سبأ متأثر شدند، دکتر سعید هاشمی، ص ۱۹-۲۰.

۲- اصول کافی (۴۳۷/۱)، اصول شیعه امامیه (۷۱/۱).

۳- المقالات و الغرق، اثر قمی، ص ۲۱، فرقه الشیعة، نوبختی، ص ۲۳، اصول شیعه امامیه ۹۶/۱.

۴- تحذیب التهذیب (۳۲/۲).

این مسأله بعداً به یکی از اصول اعتقادی شیعه تبدیل شده است. در صحیح بخاری موردی درباره اینکه این عقیده در وقت زود هنگامی ظاهر شده وجود دارد، از علی در این باره سؤال شد: آیا شما چیزی در اختیار دارید که در قرآن یا در نزد مردم نباشد؟! ایشان قاطعانه و با لحنی کوبنده^۲ این مسأله را نفی کرد. این از مهم‌ترین اصولی است که شیعه‌ی رافضی بدان دینداری می‌کند^۳. این اصل، بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و در دوران خلافت حضرت علی رضی الله عنه پدید آمد، اما در درون فرقه‌ی معینی جای نگرفت، بلکه سببیه هنوز سر بلند نکرده بودند که حضرت علی رضی الله عنه با آنها به مبارزه پرداخت، - چنانکه گذشت - اما اتفاقاتی که پس از آن افتاد، زمینه مناسبی را برای ظهور این عقاید فراهم آورد و در قالب جماعتی نمایان گردید، مانند جنگ صفین و حادثه‌ی تحکیم که به دنبال آن آمد. کشتن علی رضی الله عنه و کشتن حضرت حسن.... همه این حوادث، قلب‌ها و عاطفه را به طرفداری و هواخواهی آل بیت سوق داد، از این روی، این اندیشه از دریچه‌ی شیعه‌گری و طرفداری از علی و اهل بیت سر بر افراشت، تشیع به وسیله‌ای تبدیل شد که هر ملحد و منافق و طاغوتی که می‌خواست اسلام را نابود کند، آن را به کار می‌گرفت. افکار و معتقدات بیگانه با اندیشه‌ی مسلمانان، با لباس شیعه‌گری وارد آن شد چون راه‌یابی آنها به اسلام با پوشش شیعه‌گری و طرفداری از اهل بیت بسیار آسان شد، با مرور ایام آن بدعت دامنه‌ای وسیع تر یافت و خطر آن به مراتب بیشتر از گذشته می‌شد، زیرا جانشینان زیادی برای ابن سبأ پیدا شدند و استعمال لقب شیعه در دوران حضرت علی رضی الله عنه فقط به معنای ولایت و یاری کردن بود و به هیچ عنوان به این معنا نبوده است که باید به یکی از عقاید کنونی شیعه‌ی رافضی ایمان داشت^۴.

هواخواهی آل بیت و علاقمندی به آنها و دوست داشتن ایشان امری طبیعی است و محبت و علاقه‌ای است که همه اهل بیت را در بر گیرد و بین آنها فرق قائل نباشد و درباره‌ی آنها اغراق و غلو نشود و از ارزش و جایگاه هیچکدام از اصحاب گرامی نمی‌کاهد، نه آنگونه که فرقه‌های منسوب به شیعه آن را انجام می‌دهد.

بعد از اتفاقات و درد و محنت‌هایی که بر سر آل بیت آمد که آغازگاه آنها کشته شدن حضرت حسین بود، عشق و علاقمندی به آل بیت رشد یافت و افزایش پیدا کرد. این اتفاقات

۱- رسالۃ الارحاء ضمن کتاب الایمان، محمد معدنی، ص ۲۵۰-۲۹۴.

۲- بخاری، کتاب العلم مع الفتح (۲۰۴/۱).

۳- اصول شیعه اثنی عشریه (۹۷/۱).

۴- اصول شیعه امامی (۹۸/۱).

عواطف مسلمانان را بر افروخت، که در نتیجه کینه‌توزان از این در وارد شدند، زیرا نظریات ابن سبأ تا بعد از آن اتفاقات جو و فضای مناسب و سازگار را پیدا نکرد.

اما شیعه‌گری به معنای اعتقاد به وجود نص صریح بر جانشینی علی علیه السلام، رجعت، بداء، غیبت، و عصمت ائمه و غیره، شکی در این نیست که همه‌اینها عقایدی هستند که الله تعالی هیچ دلیلی را بر آنها نفرستاده است، بلکه وارداتی هستند و اصول و ریشه‌های آنها به عناصر گوناگونی برمی‌گردد، چون هر کس که خواسته به اسلام و پیروانش حيله و کلک بزند، سوار بر مرکب تشیع شده است. و نیز هر کسی که به نیرنگ متوسل شده تا در سایه‌ی عقاید و افکار سابق خود و در عین حال به نام اسلام زندگی کند، اعم از یهودی و مسیحی و زرتشتی و غیره از مقوله‌ی شیعه‌گری استفاده کرده است.

بنابراین بسیاری از عقاید فاسد در تشیع وارد شد، چنانکه این مسأله به هنگام اصول عقیده شناسی آنها روشن خواهد شد - و به همین خاطر ابن تیمیه - رحمه‌الله - بر این باور است که منتسبان به شیعه از مذاهب ایرانی‌ها، رومیان، یونان، مسیحیان، یهودیان و غیره اموری را برگرفته‌اند که آنها را با تشیع قاطی کرده‌اند و می‌گویند: این همان مصداق خبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان می‌دهد... سپس در ادامه‌ی بحث بعضی از احادیثی را ذکر می‌کند که بیان می‌کنند این امت، از سنت و راه و روش امت‌های پیشین قبل خود پیروی خواهد کرد، ... و گفته که این مسأله در منتسبان شیعه به وقوع پیوسته و تحقق یافته است.^۱

سوم: مراحل‌ی که شیعه رافضه پشت سر گذاشته است

رافضه در دوران نشأت و شکل‌گیری مراحل‌ی را طی کرد تا اینکه به یک فرقه مستقل تبدیل شده که دارای اسم و رسم و عقیده مخصوص و جداگانه‌ای از سایر فرقه‌های امت اسلامی شده است. می‌توان این مسأله را از لابه‌لای چهار مرحله‌ی اساسی نشان داد:

۱- مرحله‌ی اول

دعوت و تبلیغ عبدالله بن سبأ به اصولی که زیربنای عقیده‌ی شیعه‌ی رافضی می‌باشد، مانند تبلیغ برای عقیده‌ی رجعت، پدید آوری این مقوله که علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است و توهین

۱- منهاج‌السنه (۱/۴۷)، اصول شیعه امامیه (۱/۱۰۹).

کردن به خلفای سابق به خاطر حضرت علی علیه السلام در امر خلافت. دو مسأله ابن سبأ را در راستای ترویج اندیشه گمراه و دور از روح اسلامیش، یاری داد:

الف - انتخاب فضای مناسب برای دعوت: چرا که دعوتش را در سرزمین‌های عراق و مصر گسترش داد، آن هم پس از آنکه در میان این سرزمین‌ها رفت و آمدهای بسیاری کرده بود، همانگونه که در کلام طبری ذکر شد.^۱ دعوت ابن سبأ میان مجموعه‌ای پا گرفت که از فهم صحیح اسلامی برخوردار نبودند و در زمینه‌ی علم شرعی و تفقه در دین اسلام آگاهی و معلومات چندان بالایی نداشتند، چون تازه مسلمان شده بودند و آن سرزمین‌ها صرفاً در دوران عمر رضی الله عنه فتح شدند، علاوه بر این مردم آن سرزمینها از جامعه صحابه در حجاز دور بوده و در خدمت ایشان زانوی تلمذ و شاگردی نزده و دست‌پرورده‌ی آنها نبودند.

ب - ابن سبأ علاوه بر اینکه برای دعوتش آن جوامع را برگزیده بود، برای اینکه حيله و نیرنگ بیشتری به خرج دهد، دعوتش را با پوششی از کتمان‌سازی و رازداری احاطه کرد، دعوتش را به هر کسی ارائه نمی‌کرد، بلکه فقط از کسی دعوت می‌کرد که نادان بوده و قابلیت پذیرش آن افکار را دارا بود و یا از کسانی دعوت کرد که دارای نیت‌های پلید و مغرضانه بودند و فقط برای ترفند زدن به مسلمانان، آن هم بعد از آنکه سپاهیان اسلام تاج و تخت فرمانروایی آنها را در هم کوبیدند و ممالکشان را متلاشی ساختند، به اسلام گرویدند. قبلاً در کلام طبری درباره‌ی ابن سبأ ذکر شد که گفت: او مبلغانش را در همه جا پراکنده ساخت و با کسانی که در آن سرزمین‌ها فاسدشان کرده بود، مکاتبه کرد و آنها هم با او مکاتبه کردند و بطور مخفیانه مردم را به معتقدات خود فرا خواندند.^۲ وی در بیان وصف آنها می‌گوید: دامنه‌ی شایعه پراکنی و تبلیغ را در زمین توسعه دادند در حالیکه خواسته غیر از آن چیزی بود که ظاهر می‌کردند.^۳

۲- مرحله دوم

مرحله‌ی دوّم آشکار کردن صریح این اعتقاد بود، آن هم بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و مشغول شدن صحابه به خاموش کردن فتنه‌ی حاصل شده از کشتن وی، صورت گرفت. در آن شرایط گمراهان هوای جدیدی برای نفس کشیدن پیدا کردند و آن عقاید فاسد در روان‌هایشان قوت گرفت، با این حال، این عقاید فقط در طایفه‌ی مخصوصی خلاصه شد،

۱- تاریخ طبری (۳۴۷/۵).

۲- تاریخ طبری (۳۴۷/۵).

۳- همان منبع، ۳۴۸/۵.

یعنی در کسانی که ابن سبأ آنها را اصالت بخشیده بود، و جز آن افرادی که در جنایت قتل حضرت عثمان رضی الله عنه به مصیبت قتل و خونریزی ناحق گرفتار و مبتلا شدند، و خوارج گمراه که با آنها مشارکت کردند در نزد هیچ کسی سخنشان مورد قبول واقع نشد.

از جمله دلایل دال بر این قضیه روایتی است که طبری نقل کرده و می‌گوید: ابن سواد (پسر آن زن سیاه) به سخن پرداخت و گفت: ای جماعت! عزت شما در این است که با مردم مجالست کنید و با آنها رابطه برقرار کنید، پس با آنها سازش کنید! ^۱ این سخن را هیچ صاحب شوکت و قدرتی نمی‌گوید، با این حال، وی نقش آفرینی آن سبئی‌ها و قاتلان عثمان را در شعله‌ورسازی آتش جنگ میان صحابه انکار نمی‌کند، بلکه این امری ثابت شده در نزد اهل تحقیق در ارتباط با آن فتنه و وقایع آن می‌باشد. ابن حزم ضمن تأکید این مطلب می‌گوید: به دلیل اینکه آنها جمع شدند و جنگ نکردند، لذا وقتی که قاتلان عثمان موقع شب فهمیدند علیه آنان نقشه کشی می‌شود، به سپاه طلحه و زبیر شیخون زدند و علیه آنها شمشیر کشیدند، آنها هم به دفاع از خود پرداختند (و آن جنگ بزرگ در گرفت).^۲

۳- مرحله سوم

محکم کردن کار و قوت گرفتن و متحد شدن تحت رهبری واحد، آن هم بعد از کشته شدن حسین بن علی رضی الله عنه فراهم شد و به نام انتقام‌گیری و خونخواهی از دشمنانش وارد صحنه شدند. طبری درباره‌ی حوادث سال (۶۴هـ) می‌گوید: در این سال شیعه در کوفه به حرکت و جنب و جوش افتادند و در سال (۶۵هـ) اجتماعی را در منطقه النخيله برای حرکت به سمت شام جهت خونخواهی حسین تشکیل دادند، در این ارتباط با هم مکاتبه کردند^۳ و آغاز کار آنها چیزی است که طبری از روایت عبدالله بن عوف بن احمر ازدی نقل کرده که گفت: وقتی که حسین بن علی رضی الله عنه کشته شد، ابن زیاد از پایگاهش در نخلیه بازگشت و وارد کوفه شد، شیعه با سرزنش و سرکوب مواجه شدند و دیدند که اشتباه بزرگی کرده‌اند که حسین را به یاری خود فراخواندند، اما به یاری او قیام نکردند، دیدند که در کنار آنها کشته شد بی آنکه به یاریش بشتابند، و چنین به نظرشان آمد که زمانی این لکه‌ی عار و ننگ از چهره‌ی

۱- همان منبع، ۵/۵۲۶.

۲- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (۴/۲۳۹).

۳- تاریخ طبری (۶/۴۸۷-۵۰).

آنها زدوده خواهد شد که قاتل او را بکشند، یا به خاطر او بجنگند، به همین خاطر در کوفه به پنج نفر از سران شیعه متوسل شدند؛ که عبارت بودند از: سلیمان بن سرد خزاعی، که او هم صحبتی و مجالستی با پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است، مسیب بن نجبه رازی که یکی از اصحاب و یاران و برگزیدگان علی بوده است، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وائل تیمی، رفاعة بن شداد بجلي. سپس آن پنج نفر در منزل سلیمان بن سرد جمع شدند آنها بهترین‌های یاران علی بودند، و همراه با آنان جماعتی از شیعه و برگزیدگان و سرشناسان آنها هم حضور داشتند^۱، این اجتماع، یک اجتماع عمومی بود و همه‌ی شیعیان وقت را شامل می‌شد. در کنار سلیمان بن سرد هفده هزار نفر جمع شدند، که سلیمان از کمی تعداد آنها ناراحت بود، به همین خاطر حکیم بن منقذ را به کوفه فرستاد تا با صدای بلند ندا سر دهد، در نتیجه مردم با آنها خارج شدند درحالی که تعدادشان به نزدیک بیست هزار نفر بود.

در همین اثنا مختار بن ابی عبید ثقفی به کوفه آمد و دید که شیعه به سلیمان بن سرد توجه کرده و او را بیش از حد بزرگ کرده و آماده‌ی نبرد هستند، پس همین که نزد آنها در کوفه مستقر شد، محمد بن علی بن ابی طالب که همان محمد بن حنفیه است را فراخواند و او را به «مهدی» ملقب کرد، از این رو تعداد زیادی از شیعیان او را دنبال کردند و از سلیمان بن سرد جدا شدند، شیعه به دو گروه تقسیم شدند: اکثریت که با سلیمان بودند و می‌خواستند حمله کنند تا انتقام خون حسین را بگیرند و دسته دیگر با مختار بودند که می‌خواستند برای دعوت به امامت محمد بن حنفیه خارج شوند و البته این کار بدون دستور ابن حنفیه بود و تنها درباره‌ی او شایعه پراکنی می‌کردند تا مردم را از این طریق فریب دهند و به اهداف پلید و فاسد خود برسند^۲. این آغاز اجتماع شیعه بود.

سپس مورخان ذکر می‌کنند که سلیمان بن سرد با شیعیانی که همراهش بود، به سوی شام خارج شد، در نتیجه در کنار چاهی به نام «عین الورد» با اهل شام برخورد کردند و نبرد شدیدی را آغاز کردند که تا سه روز طول کشید. ابن کثیر می‌گوید: پیر و جوان تا به حال چنین جنگی ندیده بود، چیزی مانع جنگ آنها نمی‌شد مگر اوقات نمازها و جنگ تا شب

۱- البداية و النهایة (۲۵۴/۸).

۲- مرجع سابق، ۲۵۴/۸.

ادامه می‌یافت^۱، سپس با کشتن سلیمان بن سرد و بسیاری از یارانش و شکست همه‌ی آنها، جنگ میان آنها به پایان رسید و مابقی یاران سلیمان، به کوفه بازگشتند^۲.
 اما مختار وقتی که افراد بازمانده سپاه سلیمان به کوفه بازگشتند، و جریان خود را برای او تعریف کردند، نسبت به سلیمان و کشته شدگان سپاهش ابراز ترحم کرد و گفت:
 اما بعد: من امیر مأمون و قابل اطمینان هستم و ستم‌پیشگان و فاسدان را اگر خدا بخواهد خواهم کُشت، پس آماده شوید و بشارت بدهید^۳.
 ابن کثیر می‌گوید: در حقیقت قبل از باز آمدن آنها، وی از طریق الهامی که از طرف شیطان دریافت می‌کرد، خبر هلاک آنها را به مردم داده بود. زیرا گاهی شیطان نزد او می‌آمد، و به او الهام می‌کرد شبیه آنچه شیطان به مسیلمه‌ی کذاب الهام می‌کرد^۴. سپس مختار آن فرمان و بیانیه را به نواحی و شهر و روستاها از سرزمین عراق و خراسان فرستاد و پرچم‌ها را برگزید، سپس مختار شروع کرد به دنبال کردن و ردیابی قاتلان حسین و از بزرگ و کوچک هر چه می‌یافت به قتل می‌رسانید^۵.

۴- مرحله‌ی چهارم

متفرق شدن شیعه‌ی رافضه از زیدیه و باقی فرقه‌های شیعه و متمایز شدن آنها با این نام و عقیده دقیقاً در سال (۱۲۱ هجری) بود، یعنی وقتی که زید بن علی بن حسین علیه السلام علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد^۶، و تعدادی از شیعیانی که در سپاهش بودند، نسبت به ابوبکر صدیق و عمر اظهار بدگویی و اتهام کردند، او آنها را از این کار منع کرد و راضی به این کار نبود، اما آنها او را ترک کردند، در نتیجه به رافضه نامگذاری شدند، و طایفه‌ی باقی‌مانده با او، زیدیه نامگذاری شد^۷.

۱- مصدر سابق، ۲۵۷/۸.

۲- منبع سابق.

۳- همان منبع (۲۵۸/۸).

۴- همان منبع (۲۵۷/۸).

۵- همان منبع (۲۷۱/۸).

۶- تاریخ طبری (۱۶۰/۷)، الانتظار للصحب و الال، ص ۴۷.

۷- الانتصار للصحب و الال، ص ۴۷.

ابن تیمیه - رحمه الله - می‌گوید: اولین بار که واژه‌ی رافضی در اسلام شناخته شد، وقت قیام زید بن علی در اوایل قرن دوم هجری بود. در آن هنگام درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از او سؤال کردند، او هم به علاقمندی نسبت به آنها و پذیرفتن ولایت ایشان اذعان کرد، در نتیجه جماعتی او را ترک و رفض کردند و به رافضه نامگذاری شدند.^۱ ابن تیمیه گفته است: از همان زمان که زید قیام کرد، شیعه به دو گروه رافضه و زیدیه تقسیم شد، زیرا وقتی که زید درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مورد سؤال قرار گرفت، نسبت به آنها ابراز دلسوزی و ترحم کرد، جماعتی وی را رفض و ترک کردند، آنگاه او به آنها گفت: شما مرا رفض و ترک کردید، به همین خاطر، به رافضه نامگذاری شدند، چون زید را رفض کردند و آن شیعیانی که وی را رفض و ترک نکرده بودند، زیدیه نامگذاری شدند، چون به زید منسوب بودند.^۲ از آن تاریخ، رافضه از باقی گروه‌های شیعه جدا شده، به فرقه‌ای مستقل که نام و رسم و عقیده‌ی مخصوص به خود را دارد، تبدیل شده است، و خداوند تعالی دانایان است.

علاوه بر این علمای فرقه‌شناس پیرامون گروه‌های منسوب به شیعه سخن گفته‌اند و گروه‌های زیر را از جمله گروه‌های منسوب به شیعه برشمرده‌اند: سبئی، غرایبه، بیاتیه، مغیره، هاشمیه، خطابیه، علبائیه، کیسائیه، زیدیه، جادودیه، سلیمانیه، صالحیه و بتریه بعضی از این فرقه‌ها به اغراق و غلو بسیار زیادی دست یازیده‌اند و بعضی دیگر از اغراق و غلو کمتری برخوردار است. افرادی که خواهان کسب اطلاعات بیشتری هستند، باید به کتاب (مقالات الاسلامیین) ابوالحسن اشعری، (الملل و النحل) شهرستانی، (الفرق بین الفرق) ابوظاهر بغدادی و (فرق معاصره) اثر دکتر غالب بن علی عواجی مراجعه کنند. البته راجع به کتاب اخیر باید گفت: این کتاب تا جایی که من اطلاع دارم بهترین کتاب از میان تألیفات معاصرین است.^۳

۱- مجموع الفتاوی (۳۶/۱۳).

۲- منهاج السنه: (۳۵/۱).

۳- البته به نظر این حقیر (مترجم) مطالعه کتاب (سیارات الفکر الاسلامی) نوشته دکتر محمد عماره هم خالی از لطف نیست و می‌تواند در این زمینه خیلی مفید باشد.

مبحث سوم

«امامت» مهمترین عقیده‌ی شیعه‌ی رافضیه است

شیعه‌ی رافضی (اثنا عشری) معتقد است که امامت یکی از ارکان بزرگ اسلام و اصل ریشه‌دار و اصیل از اصول ایمان است، ایمان انسان کامل و تمام نمی‌شود مگر با اعتقاد به امامت و هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود مگر با عملی شدن امامت. اولین کسی که به شیوه‌ی موجود در نزد شیعه‌ی رافضیه از مفهوم امامت سخن گفت، همان ابن سبأ است. همان کسی که شروع به این شایعه پراکنی کرد که امامت یکی از وصیت‌های پیامبر ﷺ است و در شخص وصی محصور است، و اگر کسی غیر از آن وصی مقام امامت را احراز کرد، لازم است که از او اظهار برائت شود و او را تکفیر نمود. در حقیقت کتاب‌های شیعه اعتراف کرده‌اند که ابن سبأ اولین کسی بوده که نظریه‌ی فرضیت امامت علی را شایع کرد و نسبت به دشمنان علی ابراز برائت نمود، و از مخالفانش رازگشایی کرد و آنها را کافر دانست، زیرا او یهودی الاصل بوده، و معتقد بود که یوشع بن نون وصی و جانشین موسی است، پس وقتی که مسلمان شد، این گفته را در رابطه با علی بن ابی طالب اعلام کرد.^۲

این چیزی است که بزرگان رافضیه براساس آن شناخته می‌شوند. مثلاً ابن بابویه قمی به تثبیت و نگارش عقاید شیعه در قرن چهارم پرداخته و می‌گوید: آنها معتقد بوده‌اند به اینکه هر پیامبری دارای یک نفر وصی و معاون بوده است که به فرمان خدا به او وصیت شده است^۳ و بیان می‌کند که تعداد اوصیاء یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده است.^۴ همانگونه که مجلسی در روایات خود ذکر کرده که: علی آخرین وصی است^۵، در یکی از عنوان‌های الکافی این فصل آمده است: «امامت، عهد و پیمانی است از طرف خدا که از یکی به دیگری رسیده است»^۶. و نیز آمده است: «خداوند متعال و پیامبر ﷺ بر امامت یک یک ائمه نص صریح نهاده‌اند»^۷ و مجموعه‌ای از روایت‌هایی که آنها را دلایل انکار ناپذیر

۱- الانتصار للصحب و الال، ص ۴۸.

۲- رجال الکشی، ص ۱۰۱؛ المقالات و الفرق قمی، ص ۲۰.

۳- رجال الکشی، ص ۱۰۱؛ اصول الشیعه (۲/۷۹۲).

۴- عقاید الصدوق، ص ۱۰۶.

۵- همان.

۶- بحار الانوار (۳۹/۳۴۲).

۷- اصول کافی (۱/۲۲۷).

به حساب می‌آورند که شک و تردید بدانها راه‌یاب نیست. به همین خاطر، شیخ آنها مقداد حلی - ت ۸۲۱ هجری - یادآور شده که شخص سزاوار امامت در نزد آنها باید از طرف خداوند متعال و رسولش معرفی شده باشد، نه هر شخصی که مورد اتفاق واقع شود.^۱ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء، یکی از مراجع معاصر شیعه‌ی اثنی عشری می‌گوید که: امامت همچون نبوت منبعی الهی است، پس همانگونه که خداوند متعال از میان بندگان هر کس را که بخواهد برای نبوت و رسالت برمی‌گزیند و او را با معجزه‌ای تأیید می‌کنند که به منزله نصی از طرف خدا بر اوست، بدین‌سان خداوند متعال هر کس را که بخواهد برای امامت انتخاب می‌کند و پیامبرش را به نص گذاشتن برای او دستور می‌دهد و بعد از خود، وی را به عنوان امامی برای مردم منصوب کند.^۲

همانگونه که می‌بینیم در نزد آنها، مفهوم امامت همچون مفهوم نبوت است، یعنی همانگونه که خداوند متعال از میان انسان‌ها، پیامبران را برمی‌گزیند، ائمه را هم انتخاب می‌کند و بر آنها نص صریح می‌گذارد، خلق را از آنها آگاه می‌سازد، به وسیله‌ی آنها اقامه حجت می‌کند، با معجزات آنها را تأیید می‌کند، کتاب‌ها را بر آنها نازل می‌کند و به آنها وحی می‌فرستد، هر چه می‌گویند و می‌کنند به فرمان و وحی خداوند متعال است، یعنی امامت همان نبوت است و امام همان پیامبر است و تغییر و تفاوت فقط در اسم آنها است، از این رو، مجلسی گفته است: برداشت کردن تفاوت میان پیامبر و امام از آن روایت‌ها خالی از اشکال نیست!، سپس می‌گوید: دلیل و توجیهی را برای عدم توصیف آنها به نبوت نمی‌شناسیم جز رعایت خاتم‌الانبیاء و عقل ما به این نمی‌رسد که میان نبوت و امامت فرقی باشد.^۳ این سخن آنها درباره‌ی مفهوم امامت است، اما در رابطه با نقد و ردّ سخن شیعه همین کافی است که برای اثبات مدعای خود هیچ سند و مرجعی جز ابن سبأ یهودی ندارند.^۴

اول: منزلت و جایگاه امامت نزد آنها و حکم کسی که آن را انکار کند

۱- النافع یوم الحشر، ص ۴۷.

۲- اصول الشیعه و اصولها، ص ۵۸.

۳- بحارالانوار، (۲۶، ۸۲).

۴- اصول شیعه امامیه (۷۹۴/۲).

امامت نزد اهل سنت از آن اصول دینی نیست که مکلف باید آنها را بداند، همانگونه که جمعی از اهل علم مقرر کرده‌اند.^۱ اما امامت در نزد شیعه‌ی رافضه مقام دیگری دارد؛ در کافی روایت‌هایی وجود دارد که امامت را به عنوان بزرگترین ارکان اسلام قرار می‌دهد. کلینی با سند خود از ابو جعفر روایت کرده که گفت: اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده است: «نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و هیچ چیزی مانند امامت مورد توجه و اهمیت قرار نگرفته است، مردم آن چهار پایه را بر گرفته، و این یکی - یعنی ولایت - را ترک گفتند».^۲

شما ملاحظه می‌کنید که آنها شهادتین را از ارکان اسلام ساقط کرده‌اند، و به جای آنها ولایت را قرار داده‌اند و آن را از جمله بزرگ‌ترین ارکان حساب کرده‌اند، همانگونه که از این سخن آنها چنین بر می‌آید که هیچ چیزی به اندازه‌ی امامت مورد توجه و اهمیت قرار نگرفته است، همانگونه که روایت دیگر آنها بر آن دلالت دارد و متن روایت فوق در آن ذکر شده و در آخر این مطلب را می‌افزاید: گفتم (یعنی راوی): در میان این پنج پایه کدامیک از همه برتر است؟ گفت: ولایت از همه برتر و افضل تر است.^۳

مجلسی می‌گوید: شکی در این نیست که ولایت و اعتقاد به امامت ائمه و اذعان کردن به آنها، از جمله اصول دین است و از همه اعمال بدنی بافضیلت‌تر است، زیرا امامت کلید همه آنهاست.^۴

مظفر که یکی از علمای معاصر آنهاست، می‌گوید: معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است و ایمان جز با اعتقاد بدان کامل نمی‌شود، در ارتباط با آن جایز نیست که از پدران و خانواده و مربیان تقلید کنیم هر چند که بزرگ باشند، بلکه باید در ارتباط با آن با نظر و استدلال عمل کنیم، همانگونه که در توحید و نبوت نظر لازم است^۵، بلکه روایت‌هایشان از این هم پا را فراتر نهاده و گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت علی و ائمه بعد از او را بیشتر از آنچه که او را به فرائض سفارش کرد، بالا برد.^۶

۱- غایة المرام، آمدی، ص ۳۶۳، اقتصاد، غزالی، ص ۱۴۳.

۲- اصول کافی (۱۸/۲)، شماره ۳.

۳- همان منبع (۱۸/۲).

۴- مرآة العقول (۱۰۲/۷).

۵- عقاید امامیه (ص ۱۰۲).

۶- بحارالانوار (۶۹/۲۳).

این روایت‌های شیعه‌ی رافضی و امثال آنها در کُتب شیعه‌ی رافضیه، ضامن قرار دادن امامت به عنوان حکم و داور بر ایمان یا کفر انسان است و مسلمان را به خاطر کوچک‌ترین اختلاف با شیعه‌ی امامیه در اعتقاد به امامت در معرض اتهام کفر قرار دهند و از همین روی، بعضی از علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه چه قدیم و چه جدید را دیده‌ایم که به این حقیقت تلخ تصریح می‌کنند.

ابن بابویه قمی در رساله‌ی (الاعتقادات) می‌گوید: اعتقاد ما درباره کسی که امامت امیرالمؤمنین علی را انکار کند، این است که او همچون کسی است که نبوت همه‌ی پیامبران را انکار کرده است و درباره کسی که به امامت امیرالمؤمنین اقرار می‌کند ولی امامت ائمه بعد از وی را انکار می‌کند، این است که وی به منزله‌ی کسی است که نبوت همه پیامبران - جز نبوت محمد ﷺ - را پذیرفته است.^۱

یوسف بحرانی در فرهنگ خود (الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة)، می‌گوید: کاش می‌دانستم که چه تفاوتی میان کسی که به خداوند متعال و رسولش کفر ورزیده و کسی که به ائمه کفر ورزیده، وجود دارد؟ در حالیکه ثابت است امامت یکی از اصول دین است.^۲

مجلسی می‌گوید: بدان که اطلاق کردن لفظ شرک و کفر بر کسانی که معتقد به امامت حضرت علی و ائمه - از فرزندان او - نیستند و دیگران را بر آنها تفضیل و برتری می‌دهند، نشان می‌دهد که آنها برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهند ماند.^۳

ابن مطهر حلّی گفته است: امامت لطف عام و نبوت یک لطف خاص است. چون این امکان وجود دارد که زمان از وجود پیامبر زنده خالی باشد، ولی امکان خالی بودن زمان از وجود امام زنده وجود ندارد و از سوی دیگر انکار کردن آن لطف عام (یعنی امامت)، بدتر از انکار کردن آن لطف خاص می‌باشد (که نبوت پیامبران است).^۴

بنابراین او کسی را که به ائمه آنها ایمان نمی‌آورد، از یهود و نصاری هم کافرتر می‌داند و بر این اساس، چنین نتیجه گرفته که زمانه از امام خالی نخواهد شد و این خود اشاره‌ای است به ایمان به وجود امام غایب که رافضیه انتظارش را می‌کشند. همان امامی که حتی

۱- الاعتقادات، ص ۱۰۳، و سپس حقیقت را دیدم، محمدالخضر، ص ۱۲۷.

۲- الحدائق الناضرة (۱۵۳/۱۸).

۳- بحارالانوار (۲۳، ۳۹۰).

۴- الفین، ص ۳، اصول شیعه امامیه، (۸۶۷/۲).

طوایفی از شیعه آن را انکار کرده‌اند و علمای محقق نسبت شناس و آگاه به تاریخ ثابت کرده‌اند که وی اصلاً به دنیا نیامده است. اما به نظر این شیخ رافضی انکار کردن او از کفر هم بزرگ‌تر است.^۱

آخوند بزرگ جناب شیخ مفید اتفاق نظر آنها را در این زمینه که مستوجب تکفیر امت اسلام است، نقل می‌کند و می‌گوید: امامیه بر این اتفاق نظر دارند که هر کسی امامت یکی از ائمه را انکار کند و اطاعت لازم الاجرای او را که خداوند متعال مقرر کرده، انکار نماید، چنین شخصی کافر و گمراه و سزاوار آن است که برای همیشه در آتش دوزخ باقی بماند.^۲ این مسأله کار را به جایی رسانده که نعمت‌الله جزایری رافضی انفصال و جدا شدن شیعه امامیه را از مسلمانان، به علت قضیه امامت اعلان کند و بگوید: خدا و پیامبر و امام شیعه با خدا و پیامبر و امام آنها یکی نیست؛ زیرا آنها می‌گویند: خدای ما همان کسی است که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اوست و خلیفه و جانشین آن پیامبر ابوبکر است و ما به این خدا و این پیامبر قایل نمی‌شویم، بلکه می‌گوییم: خدایی که جانشین پیامبرش ابوبکر است، خدای ما نیست و آن پیامبر هم پیامبر ما نیست.^۳

بنابراین امامت از دیدگاه آنان هم طراز و همسان نبوت یا از آن بالاتر است و امامت اصل دین و قاعده‌ی اساسی آن می‌باشد، به همین خاطر، حکم شیعه اثنی عشری علیه کسی که امامت یکی از ائمه دوازده‌گانه را انکار می‌کند، به عنوان تکمیل‌کننده این غلو و اغراق و افراط به کفر و جاودانه ماندن در آتش دوزخ صادر شده و این حکم همه گروه‌های مسلمانان را به لعن و ارتداد اختصاص داده‌اند جز شیعه‌ی دوازده امامی، بنابر این تکفیر آنها این دسته‌ها را در برمی‌گیرد:

۱- تکفیر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم

کتاب‌های رافضی سرشار از لعنت، نفرین و تکفیر علیه کسانی که خداوند متعال از آنها راضی شده و آنها هم از او خشنود شدند، می‌باشد یعنی مهاجران، انصار، اهل بدر، بیعت رضوان و همه اصحاب دیگر و در این میان تنها عده‌ی انگشت شماری از این لعن و تکفیر

۱- اصول شیعه امامیه (۲/۸۶۷).

۲- المسائل المفید، و مجلسی در بحار (۸/۳۶۶) این مورد را از او نقل کرده است.

۳- انوار النعمانیه (۲/۲۷۹).

در امان مانده‌اند. این مسأله بعد از منتشر شدن کتابهای رافضیه از جمله مسائلی درآمده که با تقیه نمی‌شود آن را بپوشانند^۱، چنانکه از میان اهل علم و علمای فرقه شناس کسانی بر این مسأله در نزد شیعه‌ی امامیه، اطلاع حاصل کرده‌اند. قاضی عبدالجبار می‌گوید: امامیه به این باور رسیده است که امامت دوازده امام، نص روشن و آشکار است که اگر کسی آن را انکار کنند کافر می‌شود و تکفیر وی واجب است، به همین خاطر صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را کافر دانسته‌اند.^۲ و مشابه این مفهوم را عبدالقاهر بغدادی گفته است: «اما امامیه، در حقیقت اکثریت آنان^۳ گمان برده‌اند که صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند، به استثنای علی و پسرانش که تعدادشان بر سیزده نفر می‌رسد».^۴

و مرحوم ابن تیمیه می‌گوید: رافضه می‌گوید: مهاجرین و انصار آن نص صریح را کتمان ساختند، در نتیجه بجز تعداد قلیلی که کمتر از بیست نفر بودند کافر شدند. سپس می‌گویند: ابوبکر و عمر و امثالشان همواره منافق بوده‌اند. گاهی می‌گویند: بلکه ایمان آوردند، سپس کافر شدند. و کتاب‌های اثنی عشری می‌گویند: صحابه به خاطر خلافت پذیری ابوبکر، به جز سه نفر، همگی مرتد شدند. و بعضی از روایت‌های آنها، سه یا چهار نفر دیگر را تا امامت علی، اضافه می‌کنند تا آن مجموعه به هفت نفر برسد و بیشتر از این نمی‌افزایند، شیعه اخبار و روایات مربوط به این افسانه را در کتاب‌های معتبرشان دست به دست کرده‌اند، آنها این مطلب را در اولین کتاب تألیف آشکار شده‌ی شیعه که کتاب سلیم بن قیس بود ثبت کردند، سپس کتاب‌های آنها یکی پس از دیگری به تقریر و اشاعه‌ی این مطلب پرداختند، که در رأس آنها (الکافی) قرار دارد که از میان کتاب‌های مرجع چهارگانه آنها موثق‌ترین کتاب است و سپس (رجال الکشی)^۵ که در کُتب رجال حرف اول را می‌زند، و دیگر مصادر آنها این مطلب را نوشته‌اند و ابلاغ کرده‌اند.^۶ به اذن خداوند متعال، در ارتباط با موقف و موضع شیعه‌ی رافضه درباره‌ی صحابه به طور مفصل سخن خواهیم گفت.

۲- تکفیر اهل بیت توسط رافضیه

- ۱- اصول شیعه امامیه (۲/۸۶۸).
- ۲- شرح اصول خمس، ص ۷۶۱.
- ۳- ملاحظه می‌کنیم که عبدالقادر این مذهب را بر همه امامیه تعمیم نمی‌دهد.
- ۴- الفرق بین الفرق، ص ۳۲۱.
- ۵- رجال الکشی، ص ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۱.
- ۶- اصول شیعه امامیه (۲/۷۸۰).

روایت‌هایی که حکم تکفیر و ارتداد آن جمع سمبلیک و منحصر به فرد را صادر می‌کند و فقط هفت نفر - آن هم اگر خیلی مایه بگذارند - را از میان آنها استثناء می‌کنند، هیچ کدام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان این هفت نفر به ذکر نشده، به استثنای یکی از روایات که فقط علی را در ضمن آنها ذکر می‌کنند و آن روایت فضیل بن یسار از ابوجعفر است که او گفت: مردم همه به جاهلیت برگشتند جز چهار نفر: علی، مقداد، سلمان و ابوذر. گفتم: پس عمار چه؟! گفت: اگر تو کسانی را می‌خواهی که دستخوش هیچ شک و شبهه‌ای نشده‌اند، پس همین سه نفر هستید.^۱

بنابراین حکم به ارتداد در این عبارت‌ها شامل صحابه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از همسرانش و نزدیکانش، می‌باشد، در حالی که بنیانگذار آن گمان می‌برد که هواخواه و طرفدار اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است، پس آیا این دلیل روشن نیست بر این که تشیع صرفاً پوششی است برای اجرای اهداف پلید بر ضد اسلام و پیروانش، و بنیان‌گذاران چنین روایت‌هایی دشمنان صحابه و خویشاوندان (پیامبر صلی الله علیه و آله) بوده‌اند؟!^۲

این در حالی است که شیعه رافضه تعدادی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به طعن و تکفیر اختصاص داده‌اند مانند عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که حتی گفته‌اند: این گفته خداوند متعال درباره او نازل شده است:

﴿ وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ (۷۲) (اسراء / ۷۲).

و هر کس در این (جهان) کور (دل و گمراه) باشد، در آخرت کورتر و گمراه‌تر خواهد بود. (چرا که وجود اخروی انسان، درخت روئیده از دانه زندگی دنیوی او است) و مانند پسرش عبدالله بن عباس معروف به حبر الامه (دانشمند امت اسلامی) و ترجمان القرآن (مترجم قرآن) که خاصتاً به او لعن فرستاده‌اند، وی را عقب مانده‌ی ذهنی تصور کرده‌اند^۳، همانگونه که در (الکافی) و (رجال الکشی) آمده است که گفته: «خدایا دو پسر فلانی را لعنت کن، و چشمهایشان را نابینا ساز! همانگونه که قلبهایشان را نابینا ساخته‌ای و کوری چشم‌های

۱- تفسیر عیاش (۱/۱۹۹)، برهان (۱/۳۱۹)، تفسیر صافی (۱/۳۸۹)، اصول شیعه امامیه (۲/۸۹۱).

۲- اصول شیعه امامیه (۲/۸۹۱).

۳- اصول کافی (۱/۲۴۷).

آنها را به عنوان دلیل و نشانه‌ای بر کوردلی آنها قرار بده!»^۱ شیخ شیعه حسن مصطفوی در شرح این دعا می‌گوید: منظور از آن دو، عبدالله و عبیدالله بن عباس می‌باشند.^۲

حقد و کینه و خشم شیعه اثنی عشری دختران پیامبر ﷺ را هم درنوردیده و همه را تحت الشعاع دایره‌ی تکفیر قرار می‌دهند، بلکه بعضی‌ها بر این عقیده‌اند که پیامبر ﷺ جز فاطمه اصلاً دختری نداشته است.^۳

پس آیا کسی که نظرش درباره‌ی رسول خدا ﷺ و دخترانش این چنین است، واقعاً رسول خدا را دوست دارد؟!^۴

این در حالی است که نویسنده (الکافی) در روایت‌هایش بر این مطلب تأکید کرده که هر کس به دوازده امام ایمان نیاورد کافر است، اگرچه علوی و فاطمی باشد.^۵ این سخن در حقیقت شامل تکفیر صحابه و افراد بعد از آنها از جمله آل و اصحاب هم می‌شود زیرا آنها اندیشه‌ی اثنی عشری را که برای نخستین بار در سال (۲۶۰ هـ) پدید آمد نشناخته‌اند، همانگونه به تکفیر امهات المؤمنین همسران بزرگوار پیامبر ﷺ پرداخته‌اند و هیچ کدام از آنها را از این تکفیر مستثنی نساخته‌اند و عجیب آنکه با شدت هر چه تمام‌تر حملات توهین آمیز، لعن، نفرین و تکفیر^۶ خود را متوجه عایشه و حفصه رضی الله عنهما می‌نمایند.^۷ مجلسی مرجع بزرگ رافضه بابی را تحت عنوان (باب احوال عایشه و حفصه) باز کرده که در آن هیفده روایت را ذکر کرده^۸ و بقیه روایات را به بابهای دیگر ارجاع داده است.^۹ شیعه در آن روایات رسول خدا ﷺ را در رابطه با اهل بیت و خانواده‌ی گرامیش به شدت مورد اذیت و آزار قرار داده‌اند، حتی کسی را که خداوند متعال از بالای هفت آسمان وی را بی‌گناه و پاک و مبراء از تهمت معرفی کرد (یعنی مادر عزیز مؤمنان عایشه‌ی صدیقه دختر

۱- رجال الکشی، ص ۵۲.

۲- اصول شیعه امامیه (۸۹۲/۲).

۳- کشف‌العضاء، جعفر نجفی، ص ۵، اصول شیعه (۸۹۲/۲).

۴- اصول شیعه امامیه (۸۹۲/۲).

۵- اصول کافی (۳۷۲/۱-۳۷۴).

۶- اصول کافی (۳۰۰/۱)، رجال کشی، ص ۵۷-۶۰.

۷- اصول شیعه امامیه (۸۹۳/۲).

۸- بحارالانوار (۲۲۷/۲۲-۲۴۷).

۹- بحارالانوار (۲۴۵/۲۲).

صدیق) به فاحشه‌گری متهم کردند. در تفسیر قمی^۱ که اصل اصول تفاسیر آنها به شمار می‌رود تهمتی زننده و بسیار زشت بر ایشان وارد کرده‌اند که مقتضی تکذیب قرآن کریم است.

ابن کثیر - رحمه الله - در تفسیر سوره‌ی نور گفته است: عامه‌ی اهل علم اجماع دارند که اگر کسی به عایشه ناسزا بگوید و به او تهمت فاحشه‌بزند، آن هم بعد از این برائتی که در این آیه در مورد ایشان ذکر شد او کافر است، زیرا چنین کسی با قرآن از در لجاجت و قلدری درآمده است.^۲

قرطبی می‌گوید: پس هر کسی که به خاطر آنچه که خداوند متعال عایشه را از آن مبرا کرده است، به او ناسزا بگوید، البته خداوند تعالی را تکذیب کرده و کسی که خداوند متعال را تکذیب کند کافر است.^۳

۳- تکفیر خلفای مسلمین و حکومت‌های آنان

در دین امامیه، هر حکومتی غیر از حکومت امامیه‌ی رافضی باطل است و صاحب آن ظالم و طاغوتی است که به جای خداوند متعال عبادت می‌شود، هر کسی که با او بیعت کند در حقیقت غیر خدا را عبادت می‌کند. کلینی این معنی را در چندین باب به اثبات رسانده‌اند، مانند باب (کسی که ادعای امامت می‌کند ولی اهلّیت و شایستگی آن را ندارد و کسی که ائمه یا بعضی از آنها را انکار کند و کسی که امامت را برای کسی ثابت کند که لایق آن نیست) و در رابطه با آن، دوازده حدیث^۴ را از ائمه خودشان - به ادعای آنها - ذکر کرده است، و نیز باب (کسی که تسلیم خداوند متعال می‌شود بدون امامی از طرف خداوند متعال منصوب شده باشد) را که در آن پنج حدیث روایت کرده را آورده است.^۵ همه خلفای مسلمانان - به استثنای علی و حسن علیهم السلام - بر حسب گمان‌شان، طاغوت و استبدادی می‌باشند اگرچه به سوی حق دعوت کنند و نسبت به اهل بیت نیکی کرده و دین خداوند متعال را بر پا دارند، زیرا آنها می‌گویند: هر پرچمی که قبل از پرچم قائم (که به گمانشان همان مهدی

۱- تفسیر قمی (۲/۳۷۷).

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/۲۸۹-۲۹۰)، الصارم المسلول، ص ۵۰.

۳- تفسیر قرطبی (۱۲/۲۰۶).

۴- الکافی (۱/۳۷۲-۳۷۴).

۵- منبع سابق (۱/۳۷۴-۳۷۶).

است که انتظارش را می‌کشند) برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است^۱. شارح الکافی گفته است: اگرچه صاحب آن پرچم به سوی حق فرا بخواند^۲. جناب مجلسی این روایت را طبق معیارهای^۳ خودشان، صحیح^۴ دانسته است.

۴- دار الکفر خواندن ممالک اسلامی

در روایت‌های آنها بسیاری از بلاد مسلمانان به دشنام و ناسزاگویی و تکفیر اهل آنها به طور مشخص، تخصیص یافته است و از میان سرزمین‌های اسلامی، خصوصاً مناطقی را ذکر می‌کنند که بیشتر به اسلام پایبند و بیشتر از سنت پیروی می‌کنند. به همین خاطر، به کفر اهالی مکه و مدینه در قرون مفضله (سه قرن اول اسلام) تصریح کرده‌اند. آنها در دوران جعفر صادق درباره‌ی اهل مکه و مدینه می‌گفتند: اهل شام بدتر از اهل روم هستند «یعنی بدتر از مسیحیان می‌باشند» و اهل مدینه بدتر از اهل مکه هستند و اهل مکه آشکارا به خدا کفر می‌ورزند^۵. گفته‌اند: اهل مکه علناً به خدا کفر می‌ورزند، اهل مدینه از اهل مکه آنهم هفتاد برابر کثیف‌تر هستند^۶. پر واضح است که اهل مدینه - به خصوص در قرون مفضله - به حدیث و آثار رسول خدا ﷺ بیشتر از سایر مناطق تمسک و اقتداء می‌کردند و اهل مدینه همواره متمسک به مذهب مالکی بودند و تا اوایل سده‌ی ششم هجری یا قبل و یا بعد از آن، به آن منسوب می‌شدند، بعداً رافضیان مشرق به سوی آنها روان شدند و مذهب بسیاری از آنها را فاسد و تباه ساختند^۷. نیز درباره‌ی مصر و اهالی آن گفته‌اند: فرزندان مصر بر زبان حضرت داود علیه السلام لعنت شدند، در نتیجه خداوند آنها را به شکل بوزینه و خوک درآورد^۸. همین که خداوند متعال از بنی اسرائیل عصبانی شد آنها را وارد مصر ساخت و همین که از آنها راضی شد آنها را از مصر به سوی جایی دیگر، خارج ساخت^۹.

۱- کافی با شرح مازندرانی (۳۷۱/۱۲)، بحارالانوار (۱۱۳/۱۲۵)، اصول شیعه امامیه (۸۹۶/۲).

۲- اصول شیعه امامیه (۸۹۶/۲).

۳- مرآة العقول (۳۷۸/۴).

۴- اصول شیعه امامیه (۸۹۶/۲).

۵- اصول کافی (۴۰۹/۲).

۶- منبع سابق (۴۱۰/۲).

۷- فتاوی (۲۹۹/۲۰، ۳۰۰).

۸- بحارالانوار (۲۰۸/۶۰)، تفسیر قمی، ص ۵۹۶.

۹- تفسیر عیاشی (۳۰۴/۱)، برهان (۴۵۶/۱).

گفته‌اند: بدترین سرزمین‌ها مصر است، و آنجا زندان کسانی از بنی اسرائیل است که خداوند متعال بر آنان خشم گرفته است.^۱ همچنین گفته‌اند: قصد مصر کنید اما نخواهید که در آن مکث کنید، زیرا دیوٹی را به ارمغان می‌آورد. در نزد آنها چندین روایت در ذم مصر و ناسزاگویی^۲ به اهالی آن و برحذر بودن از ساکنان آن آمده است و این روایات را - به دروغ - به رسول خدا صلی الله علیه و آله و محمد باقر و علی باقر نسبت داده‌اند. رأی و نظر رافضیه درباره‌ی مصر آن هم در دوران‌های شکوفایی اسلام اینگونه است. مجلسی هم در توضیح این نصوص و روایات می‌گوید: در آن زمان‌ها، مصر به بدترین سرزمین‌ها تبدیل شد، زیرا اهالی آن، به بدبخت‌ترین و کافرترین مردمان مبدل گشتند.^۳ و بعید نیست که این عبارت‌ها به نحوی تعبیر باشد از کینه و خشم رافضیه بر مصر و اهالی آن، به علت سقوط حکومت برادرانشان اسماعیلی‌های عبیدی به دست راد مرد اسلام صلاح‌الدین ایوبی، همان کسی که سرزمین کنانه را از پلیدی آنها پاک ساخت و گرنه این سخنان ظالمانه درباره‌ی مصر و اهالی آن کجا و آن بابی که امام مسلم در صحیحش تحت عنوان (باب وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل مصر)^۴ باز کرده، کجا؟! در نزد آنها مذمت و نکوهش بسیاری از سرزمین‌های اسلامی و اهالی آن، آمده است.^۵

از سرزمین‌های مسلمانان موردی استثناء نشده، مگر آن سرزمینی که قایل به مذهب آنها باشد و البته که چنین سرزمینی در آن زمان‌ها کم بوده است، حتی از آنها نقل شده است که گفته‌اند: خداوند متعال ولایت ما را بر اهالی سرزمین‌های اسلامی عرضه کرد، هیچکدام آن را قبول نکردند جز کوفه.^۶

۵- قاضیهای مسلمین

روایت‌های شیعه قاضیهای مسلمانان را به عنوان طاغوت‌ها و سرکشان قلمداد می‌نماید، زیرا به گمانشان، آنها با امامت باطل ارتباط دارند.

۱- تفسیر عیاشی (۳۰۵/۱)، برهان (۴۵۷/۱).

۲- بحارالانوار (۲۱۱/۶۰)، اصول شیعه (۹۰۰/۲).

۳- بحارالانوار (۲۰۸/۵).

۴- مسلم (۲۹۷۰/۲).

۵- بحارالانوار (۲۰۶/۶۰)، اصول الشیعه، (۹۰۱/۱۲).

۶- مرجع سابق.

در الکافی آمده که از عمر بن حنظله روایت شده که گفت: درباره‌ی دو نفر از هم‌کیشان ما که میان آنها درباره‌ی نسیه یا میراث منازعه‌ای رخ داده است و آنها برای رفع نزاع به سلطان یا قضات مراجع می‌کنند، از ابو عبدالله علیه السلام سؤال کردم و گفتم که آیا این کار حلال است؟! گفت: هر کس که در مسأله‌ای حق یا باطل، داوری را پیش آنها ببرد در حقیقت، داوری را صرفاً پیش طاغوت برده است، و آنچه که به نفع او حکم داده می‌شود، برایش حرام (و نوعی رشوه) است، اگرچه حق ثابت او باشد، زیرا او به حکم طاغوت حقیقت را گرفته در حالیکه خداوند متعال به کافر شدن به طاغوت^۱ دستور داده و فرموده است:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (نساء / ۶۰).

می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم او را به جای حکم خدا بپذیرند؟!) و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه (و از راه حق و حقیقت بدر) کند.

این روایت در رابطه با قاضیان دوران جعفر صادق حکم می‌دهد، همانگونه که از اسناد دادن روایتشان به جعفر، چنین به نظر می‌آید. پس وقتی که این نظرشان درباره‌ی قاضیان مسلمان در آن قرون مفضله (قرون برتر) است، درباره‌ی نظر آنها به افراد بعد از آنها چه فکر می‌کنید؟!^۲.

۶- ائمه و علمای مسلمانان

شیعه‌ی رافضی از اینکه نزد اساتید بزرگ مسلمانان و علمای آنها زانوی شاگردی بزنند و از آنها علم بیاموزند به شدت خودداری کرده‌اند و آنها را همچون ملل اهل شرک به حساب آورده‌اند. از هارون بن خارجه نقل است که گفت: به ابو عبدالله گفتم: ما پیش آن مخالفان (اهل سنت) می‌آئیم و از آنها حدیثی را می‌شنویم که حجت ما بر آنها خواهد شد. (آیا این کار اشکالی دارد یا نه؟) گفت: به سراغ آنها نرو و چیزی از آنها نشو! خدا آنها را لعنت کند! و ملت‌های مشرک آنها را لعنت کند! در الکافی آمده است: سدیر از ابو جعفر نقل کرده که گفت: کسانی را به تو نشان می‌دهم که در راه دین خدا سنگ‌اندازی و مانع تراشی

۱- اصول شیعه امامیه (۲/۹۰۲)، اصول کافی (۱/۶۱۷).

۲- اصول شیعه امامیه (۲/۹۰۱).

۱- این لقب بر اهل سنت گفته می‌شود، و بعضی اوقات هر مخالفی را در بر می‌گیرد.

می کنند؟! سپس به ابوحنیفه و سفیان ثوری - در آن زمان - نگاه کرد که در مسجد حلقه وار نشسته بودند. آنگاه گفت: آنها بدون اینکه از طرف خداوند متعال هدایتی و یا کتاب روشنی دریافت کرده باشند، در راه دین مانع ایجاد می کنند، ای کاش آن پلیدها در خانه هایشان می نشستند (و دست از تبلیغ بردارند) و مردم به جستجو بپردازند و کسی پیدا نکنند که در مورد خدا و پیامبرش به آنها اطلاعات بدهد، تا وقتی که به سراغ ما آیند که آن وقت ما، در ارتباط با خداوند متعال و رسولش به آنها خبر می دهیم.^۱

ابن تیمیه - رحمه الله - دیدگاه شیعیان رافضی را نسبت به سلف، گذشتگان امت، ائمه، انصار و کسانی که به نیکویی از آنها پیروی کردند، خداوند متعال از آنها راضی شد و آنها از او راضی شدند، بیان کرده است و بیان کرده که آنها اکثریت توده های امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعم از متقدمین و متأخرین را کافر دانسته اند. آنها هر کس را که معتقد به عدالت و دادگری ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و مهاجرین و انصار باشد، یا از آنها خشنود باشد، همانگونه که خداوند متعال از آنها خشنود شد، یا برای آنها طلب آموزش کند همانگونه که خداوند متعال فرمان به طلب آموزش کردن برای آنها داده؛ کافر می دانند. لذا ناماوران و علمای طراز اول امت اسلام همچون سعید بن مسیب، ابو مسلم خولانی، ویس القرنی، عطاء بن ابی رباح، ابراهیم نخعی، و مالک، اوزاعی، ابوحنیفه، و حماد بن زید، و حماد بن سلمه، ثوری، شافعی، احمد بن حنبل، فضیل بن عیاض، ابوسیلیمان دارانی، معروف کرخی، جنید بن محمد، سهل بن عبدالله تستری و دیگر علمای اسلام را کافر می دانند و معتقدند که کفر اینها از کفر یهود و مسیحیان غلیظتر است! زیرا در نزد ایشان، آنها کفار اصلی هستند، ولی اینها مرتد می باشند. با اجماع کفر ارتداد از کفر اصلی غلیظتر و تندتر است، ... تا اینکه گفت: و بیشتر محققان شیعه - از دیدگاه آنها محقق هستند - معتقدند که ابوبکر و عمر و اکثر مهاجران و انصار، و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند عایشه و حفصه، و سایر ائمه مسلمین و عامه ای آنها به اندازه ای یک چشم به هم زدن هم به خداوند متعال ایمان نیاورده اند، زیرا در نظر آنها ایمانی که کفر به دنبالش می آید، از اساس باطل است و حتی بعضی از آنها عقیده دارند که (نعوذ بالله) آلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که با عایشه و حفصه تماس جنسی برقرار کرده حتماً آتش آن را لمس خواهد کرد تا از

۱- اصول الکافی (۱/۳۹۲-۳۹۳)؛ اصول الشیعة ۲/۹۰۵

همبستری با زنان کافر - بنا به گمان آنها - پاک شود؛ زیرا تماس و همبستری کافر حرام است.^۱

آیا این تکفیر عمومی و فراگیر که کسی از آن نجات نیافته است، نیازی به نقد دارد؟! در حقیقت بطلان آن واضح‌تر از آن است که بیان شود، و دروغ بودن آن آشکارتر از آن است که کشف شود. تکفیر امت اسلامی هم همان دنباله‌ی تکفیر صحابه است، علت هم یکی است و تفاوتی نمی‌کند، چون طبیعی است کسی که نسبت به صحابه‌ی رسول خدا ﷺ حقد و کینه می‌ورزد و به آنها ناسزا می‌گوید و آنها را کافر می‌داند، بر همه امت اسلامی کینه و حقد بورزد و آنها را کافر بداند. همانگونه که یکی از گذشتگان فرموده است: «سینه‌ی کسی آکنده از حقد و کینه نسبت به یکی از اصحاب نمی‌شود، مگر اینکه نسبت به مسلمانان، سینه‌اش حقد و کینه‌ی بیشتری پیدا می‌کند».^۲

پس وقتی که او از ابوبکر، عمر، عثمان، اهل بدر و بیعت رضوان و مهاجرین و انصار راضی نشده در حالیکه آنها در اوج فضیلت و احسان بوده‌اند، آیا بعد از این حاضر است که از افراد بعد از آنها راضی شود؟! اساس این دیدگاه این است که رافضیه مدعی هستند صحابه بزرگوار آن نص امامت علی را انکار کرده‌اند و ما به زودی بطلان آن نص را با دلایل عقلی و نقلی و با امور متواتر و معلوم - به لطف خداوند متعال - بیان خواهیم کرد. و هر آنچه که بر باطل بنا نهاده شود، قطعاً باطل است.

در واقع اینکه آنها نسل صحابه ﷺ را محکوم به ارتداد می‌کنند، خود جلوه‌ای روشن و واضح بر بطلان و بی‌پایگی مذهب شیعه از اساس است.^۳ به همین خاطر است که احمد کسروی ایرانی که در اصل شیعه است، گفته است: اما اینکه گفته‌اند مسلمانان بعد از مرگ پیامبر ﷺ مرتد شده‌اند، نشان‌دهنده گستاخی و جرأت آنها برای دروغ گفتن و بهتان‌سازی است. گوینده حق داشت که بگوید: آخر چگونه مرتد شدند در حالیکه آنها اصحاب پیامبر ﷺ بودند و در زمانی که دیگران او را تکذیب کردند، آنها به وی ایمان آوردند و از او دفاع کردند و در دوران خلافت ابوبکر متحمل اذیت و آزار شدند، آیا به خاطر او از دینشان مرتد می‌شوند؟! کدام یک از این دو مسأله آسان‌ترین احتمال است؟! اینکه آیا یک یا دو مردی را که دارای اهدافی پست و فاسد هستند تکذیب کنم بهتر است یا اینکه ارتداد

۱- مجموع الفتاوی (۲۸/۱/۲۶۱، ۲۶۲).

۲- الأبانة، ابن بطه، ص ۴۱.

۳- اصول شیعه امامیه (۲/۹۱۶).

چند صد نفر از مسلمانان مخلص و فداکار را تکذیب کنم؟! پس به ما جواب دهید اگر جوابی دارید؟!^۱

پروردگار عزتمند در قرآن کریم، اصول عقاید و حقایق آنها را بیان کرده است، و قرآن بیان کننده و روشنگر همه چیز است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل/ ۸۹)
 و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرده ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان یزدان) است

خداوند متعال در حالیکه کتابش را توصیف می کند به اینکه در موضوعی که دین بر آن اقامه می شود، هیچ فروگذار نکرده است، می فرماید:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (انعام / ۳۸)

در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم (و همه چیز را ضبط و به همه چیز پرداخته ایم). بگذار تکذیب کنندگان هر چه می خواهند بکنند

اگر مسأله اینگونه است، انسان مسلمان درباره‌ی سند این عقیده سؤال می کند؟! زیرا کتاب عظیم اسلام یعنی قرآن کریم، بارها درباره‌ی نماز و روزه و زکات و حج سخن می گوید، اما درباره‌ی شأن ائمه اثنی عشریه، یا اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی امام است، سخنی نمی گوید، به رغم آنکه امامت - همانگونه که نظریه‌ی شیعه رافضه می گوید - بزرگترین رکن دین است؟! آیا این شگفت‌انگیز و تعجب‌آور نیست که می بینیم قرآن جزئیات مربوط به چگونگی وضو گرفتن را ذکر می کند، و انواع خوراکی‌ها و مشروبات حرام را دسته‌بندی می کند، یک بار از جهاد سخن می گوید و بار دیگر از صلح و آشتی، به بحث و بررسی مسائل اخلاقی می پردازد؛ ولی عمداً امامت اثنی عشری را نادیده می گیرد، آن هم امامتی که آل کاشف الغطاء آن را توصیف می کند به اینکه: «همچون نبوت، منصبی الهی است». این نصوص قرآنی با وضوح هر چه تمام‌تر گواهی داده‌اند به اینکه قرآن در رابطه با مسأله‌ای که انسان‌ها بدان نیاز دارند، فروگذار و کوتاهی نکرده است، پس چگونه قضیه‌ی امامت را که شیعه‌ی امامی قائل به وجود نص صریح در مورد آن هستند از قلم می اندازد و آن

۱- شیعه و شیعه‌گری احمد کسروی ص ۶۶، اصول شیعه (۲/ ۹۱۶).

را برای علمای شیعه باقی می‌گذارد تا خود، آن را شکل‌دهی کرده، نشانه‌های آن را مشخص کنند، با وجود آنکه نص بر ائمه - به ادعای خودشان - از طرف خداست نه از طرف آنها!^۱.

دوم: عصمت از دیدگاه شیعه‌ی رافضیه

معصوم بودن امام در نزد شیعه‌ی رافضی امامیه، شرطی از شروط امامت است. و در تار و پود اعتقادی آنها، از اصول اولیه به شمار می‌رود. عصمت در نزد آنها، از اهمیت فراوانی برخوردار است. شیعیان چون صفات، قدرت، استعداد و توانمندی‌های علمی نامحدود را به ائمه خود بخشیده‌اند، به این اعتقاد رسیده‌اند که «امام هر کاری که انجام دهد در برابر هیچ کس از مردم مسؤول و پاسخگو نیست و اشتباه و خطا در عملکردهایش وجود ندارد، بلکه لازم است تصدیق کنیم و باور داشته باشیم که همه کارهای او خیر است و شری در آنها وجود ندارد. زیرا او به دانشی مسلح است که هیچ کسی بدان آگاهی ندارد».

از همین جاست که شیعیان در ضمن امتیازاتی که برای امام قایل شده‌اند، مقوله عصمت را هم برای او مقرر کرده‌اند و گفته‌اند: امامان در همه دورانهای زندگی‌شان معصوم هستند، هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را انجام نمی‌دهند، و از آنها هیچ نافرمانی و معصیتی سر نمی‌زند و اشتباه و فراموشی هم برای آنها جایز نیست.^۲

جناب شیخ مفید در این رابطه به نقل اجماع پرداخته و گفته: «ائمه که در راستای اجرای احکام و اقامه‌ی حدود و صیانت از شرایع و تنبیه کردن قانون‌شکنان، به جای پیامبران نشسته‌اند، از معصومیتی همچون معصوم بودن پیامبران برخوردارند و جایز نیست که گناهی کبیره یا صغیره از آنها سر بزند و نیز جایز نیست که در چیزی از امور دین دچار سهو و خطا شوند، چیزی از احکام دینی را فراموش نمی‌کنند. اعتقاد همه امامیه این است، مگر افراد شاذ که به ظاهر روایات چسبیده و تأویلات آنها را که بر خلاف گمان نادرستش در این باب است، در نظر نگرفته است».^۳

ابن مطهر حلی گفته است: «امامیه و اسماعیلیه گفته‌اند امام باید معصوم باشد، آنها با این نظریه، در مقابل همه فرقه‌ها ایستاده‌اند».^۱

۱- «ثم أبصرت الحقيقة»، محمد سالم، ص ۱۳۰.

۲- تحقیقاتی درباره گروه‌ها، دکتر احمد جلی، ص ۲۰۳، مسألة التقريب (۱/۳۲۲).

۳- اوائل المقالات، مفید، ص ۳۵.

۱- کشف المراد، فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۹۰.

مجلسی هم این مسأله را اینگونه تأکید کرده است: «بدان که امامیه بر این اتفاق نظر دارند که ائمه علیهم السلام از گناهان صغیره و کبیره معصوم هستند و اصلاً گناهی از آنها سر نمی‌زند، نه به عمد و نه از روی فراموشی و نه به خاطر اشتباه در تأویل و نه به خاطر اینکه از طرف خداوند متعال دچار سهو بشوند».^۱

شیخ صدوق رافضی با سندش که آن را به دروغ به ابن عباس مرتبط ساخته، روایت کرده که گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «من، علی، حسن و حسین و... نه نفر از فرزندان حسین، معصوم هستیم».^۲ در تأیید و تثبیت این مطلب گفته است: «اعتقاد ما درباره‌ی پیامبران و رسولان و ائمه این است که همگی آنها معصوم و از هر گونه ناپاکی و پلیدی پاک می‌باشند، آنها مرتکب گناه صغیره و کبیره نمی‌شوند و از زیر فرمان خداوند متعال در نمی‌روند، آنچه را که به آنها دستور داده شده انجام می‌دهند، هر کسی عصمت آنها را در مورد چیزی نفی کند در واقع جاهل و نادانی را به آنها نسبت داده و هر کس که آنها را جاهل و نادان بداند، قطعاً کافر است».^۳

البته این عقیده فقط به گذشتگان رافضی اختصاص نداشته، بلکه هم کیشان معاصر هم در این زمینه با آنها شریک شده‌اند، در همین رابطه محمد رضا مظفر می‌گوید: «معتقدیم که امام همانند پیامبر صلی الله علیه و آله است، لازم است که از همه رذالت‌ها و کارهای فاحشه آمیز ظاهری و باطنی، از سنین کودکی تا به هنگام مرگ، عمداً و سهواً معصوم باشند. همانگونه لازم است که امام از سهو و اشتباه و فراموشی معصوم باشند».^۴

زنجانی در (عقاید امامیه)^۵، بحرانی در (منارالهدی) صفحه‌ی (۱۰۲) و سید مرتضی عسکری در (معالم المدرستین، ص ۱۵۹) به این مسأله اشاره کرده‌اند.

اما باید به این نکته اشاره کنیم که در مذهب شیعه آثار و روایت‌هایی وجود دارد که با این اعتقاد آنها مطابقت نمی‌کند، از این رو مجلسی حیران و سرگشته وقتی می‌بیند آن روایت‌ها با اجماع یارانش جور در نمی‌آیند، به همین خاطر گفته است: «این مسأله در نهایت اشکال

۱- بحارالانوار (۲۰۵/۹).

۲- اکمال‌الدین، صدوق، ص ۴۷۴.

۳- این مطلب از زنجانی در عقاید امامیه اثنی‌عشری نقل شده است.

۴- عقاید امامیه، ص ۱۰۴.

۵- عقیده درباره اهل بیت، ص ۳۷۱.

است! زیرا آیات و اخبار زیادی نشان می‌دهند که اشتباهاتی از آنها سر زده است، از طرفی، اصحاب و یاران ما، به صورت کلی قایل به عدم جواز آن شده‌اند مگر آن دسته که از آنها جدا شده و این معصومیت را نپذیرفته‌اند.^۱

این اعتراف مجلسی است به اینکه اجماع شیعه‌ی کنونی بر عصمت کلی ائمه با روایات ایشان مغایرات دارد، و این یک دلیل واقعی و اعترافی صریح است به اینکه آنها بر سر گمراهی جمع شده‌اند و حتی از کتاب‌های خودشان دلیل ندارند.^۲

چنین به نظر می‌رسد که اندیشه‌ی عصمت، مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته، یا اینکه شیعه، در راستای تعیین کردن نوعیت آن - در آغاز امر - عقاید متفاوتی داشته‌اند. مثلاً در عصر ابوجعفر ابن بابویه قمی - ت ۳۸۱ هجری - و استادش محمد بن حسن قمی، نظریه‌ی جمهور شیعه بر این بود که اولین درجه و مرتبه‌ی غلو و اغراق این است که سهو و اشتباه از پیامبر ﷺ نفی شود^۳، لذا کسانی را که سهو را از پیامبر ﷺ منتفی می‌دانستند، از مجله شیعیان افراطی به حساب می‌آوردند.

اما بعد از دگرگون شدن اوضاع و مسأله‌ی منتفی دانستن اشتباه و فراموشی از ائمه آنها را به جایی رسید که مانند نفی خطا و اشتباه از خداوند متعال شد که نه خواب او را فرامی‌گیرد و نه چُرت زدن دارد، عصمت به این صورت افراطی یعنی نفی سهو و فراموشی از ائمه، اعتقاد دسته‌ی مجهول و ناشناخته‌ای از شیعه‌ی کوفه بود. در بحارالانوار مجلسی آمده است: «به حضرت رضا - امام هشتم شیعه - گفته شد: در کوفه جماعتی پیدا شده‌اند که می‌پندارند پیامبر ﷺ، در نماز مرتکب سهو نشده، امام گفت: خدا لعنتشان کند دروغ می‌گویند، کسی که اشتباه نمی‌کند فقط خداوند متعال است که خدای حق جز او وجود ندارد»^۴. این نشان می‌دهد که عقیده «اشتباه نکردن» اعتقاد قومی گمنام و نامشخص بوده است. زیرا در این اعتقاد، استثنائی هستند و منحرف شده‌اند. آن فرقه منتفی بودن سهو و اشتباه را برای پیامبر ﷺ که برترین پیشوا است مطرح کردند، ولی آن گروه نامعلوم این موضوع را به ائمه نکشاندند، بعداً این اعتقاد تغییر و توسعه پیدا کرد تا ائمه شیعه‌ی اثنی عشری را شامل شود و از یک مجموعه‌ی ناشناخته همه شیعیان امامیه را در بر گرفت. پس این شیخ شیعه‌ی کنونی و

۱- البحار (۲۵، ۳۵۱).

۲- مسأله التقریب (۱/۳۳۰).

۳- شرح عقاید صدوق، مفید، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۴- بحار (۲۵/۳۵۰).

آیت عظمای آنها، عبدالله ممقانی است که تأکید می‌کند: منتفی دانستن سهو و اشتباه از ائمه، از جمله ضروریات و بدیهیات مذهب شیعی درآمده است^۱، ولی در عین حال قبول دارد که شیوخ و بزرگان سابق شیعه این مسأله را به عنوان غلو و افراط محسوب می‌کردند، اما می‌گوید: «آنچه که در گذشته غلو و افراط محسوب می‌شد امروزه از جمله ضروریات مذهب شیعی درآمده است»!!^۲.

اگر که ادعای عصمت امامت در نظر آنها به منظور شبیه سازی امام با پیامبر صلی الله علیه و آله است، در واقع منتفی دانستن این اشتباه از آنها، به منزله‌ی خدا قرار دادن ائمه می‌باشد، همانگونه که امام هشتم شیعیان علی رضا به این مطلب اشاره کرد. لذا ابن بابویه قمی و دیگران چنین مقرر کرده‌اند که این اعتقاد مرز میان افراطی‌ها و دیگران را جدا می‌سازد^۳. وقتی که شیخ شیعه جناب ممقانی - که از معاصرین عصری است - می‌آید و چنین نظر می‌دهد که سهو نکردن ائمه جزو ضروریات مذهب شیعی است و انکارکننده یکی از ضروریات هم کافر است چنانکه شیخ معاصر آنها محسن امین تصریح می‌کند^۴، این یعنی شیعیان کنونی شیعیان قدیم را کافر دانسته و شیعیان قدیمی شیعیان کنونی را تکفیر کرده‌اند. اگر به نظر جناب ممقانی نفی سهو از ائمه جزو بدیهیات و ضروریات مذهب شیعه است و بعضی از آنها حتی در این باره اجماع هم نقل می‌کنند، ما در بعضی از کتاب‌هایی که به سرزمین‌های اهل سنت فرستاده می‌شوند^۵، می‌بینیم که می‌گویند: «اعتقاد به اینکه ائمه سهو و اشتباه می‌کنند، دیدگاه همه شیعه است» و بدین‌گونه یکدیگر را تکفیر می‌کنند و گفته‌های یکدیگر را نقض می‌نمایند، هر یک گمان می‌برد که آنچه می‌گوید عین دیدگاه و مذهب شیعه است^۶.

این نکته هم از قلم نیفتد که عقیده به عصمت ائمه یکی از عوامل نشأت و پاگیری عقیده‌ی بداء و تقیه می‌باشد - همانگونه که بیان آن به لطف الهی خواهد آمد - زیرا واقعیت ائمه به هیچ عنوان با ادعای عصمت آنها سازگار نیست، لذا اگر اختلاف و تناقضی در اقوال

۱- تنقیح المقال (۲۴۰/۳).

۲- مسألة التقرب (۹۸/۲).

۳- همان منبع (۲۴۰/۳)، مسألة التقرب (۹۷/۲).

۴- كشف الارتیاب المقدمة الثانية و مهذب الاحكام (۳۹۳/۱، ۳۸۸).

۵- صراط‌الحق (۱۲۱/۳)، مسألة التقرب (۹۸/۲).

۶- مسألة التقرب (۹۸/۲).

و گفته‌های ائمه آشکار می‌شد می‌گفتند: این بداء است، یا می‌گفتند: امام تقیه کرده (یعنی واقعیت را نگفته) است همانگونه که بعضی از شیعیان به این مسأله اعتراف کرده‌اند.^۱

یکی از خطرناک‌ترین آثار و پیامدهای علمی ادعای عصمت این است که آنها هر آنچه را که از زبان ائمه بیرون می‌آید، همچون قول و سخن خداوند متعال و پیامبرش به حساب می‌آورند، به همین خاطر، بیشتر اسانید منابع حدیثی آنها به یکی از ائمه ختم می‌شود و سلسله‌ی سند به رسول خدا ﷺ نمی‌رسد. شیعه برای ائمه خود آنچنان عصمتی را در نظر گرفته است که برای انبیاء و رسولان الهی محقق نشده است. همانگونه که آیات صریح قرآن، سنت و اجماع بر آن دلالت دارند.^۲

۱- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از قرآن کریم

علی‌رغم آنکه در کتاب خداوند متعال ذکر و یادی از ائمه (اثنی عشری) نشده - همانگونه که گذشت - چه رسد به ذکر عصمت آنها؛ می‌بینیم که آنها دوازده امام را جهت تثبیت مقوله‌ی عصمت به قرآن پیوند می‌دهند و شیوخ آنها جهت استدلال، این آیه را خاطر نشان می‌کنند:

﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾﴾ (بقره / ۱۲۴).

و (به خاطر آورید) آن گاه را که خدای ابراهیم، او را با سخنانی (مشمول بر اوامر و نواهی و تکالیف و وظائف، و از راههای مختلف و با وسائل گوناگون) بیازمود و او (به خوبی از عهده آزمایش برآمد و) آنها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد. (خداوند بدو) گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. (ابراهیم) گفت: آیا از دودمان من (نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟ خداوند) گفت: (درخواست تو را پذیرفتم، ولی) پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (بلکه تنها فرزندان نیکوکار تو را در بر می‌گیرد).

مجلسی این آیه را در آغاز فصلی که در بحارالانوار تحت عنوان فصل لزوم عصمت باز کرده است، قرار داده است.^۳

۱- مسأله التقریب (۳۲۹/۱).

۲- مسأله التقریب (۳۲۴/۱).

۳- بحارالانوار (۱۹۱/۲۵).

جمعی از بزرگان ی شیعہ معاصر این آیه را اصل استدلالشان از قرآن قرار می دهند و جز به آن استدلال نمی کنند، مانند محسن امین^۱ و محمد حسین آل کاشف العطاء که می گوید این آیه در مورد لزوم عصمت صریح است.^۲

نویسنده (مجمع البیان)، در مقام تبیین وجه استدلال یارانش به این آیه می گوید: «یاران ما از این آیه چنین استنباط و برداشت کرده اند که امام حتماً از گناهان معصوم است، زیرا خداوند متعال مقرر فرموده که عهد و پیمان او به انسان های ظالم و گناه پیشه نخواهد رسید^۳ و کسی که معصوم نیست، یا به خود ظلم کرده و یا به دیگران، اگر گفته شود مراد این است که ظالم در حالت ظلم آن عهد و پیمان را دریافت نخواهد کرد، اما وقتی که توبه کرد دیگر ظالم خطاب نشده و می تواند از آن عهد برخوردار شود، در جواب باید بگوییم که ظالم اگر هم توبه کند، باز از این خارج نمی شود که این آیه وی را در حالت ظالم بودنش در بر گرفته است، پس وقتی که اعطای این عهد به او منتفی است، بر او چنین حکم می شود که هرگز چنین عهدی به او داده نخواهد شد، گذشته از این، آیه مزبور مطلق است و به وقت خاصی مقید نشده است، لذا لازم است که به همه اوقات اختصاص یابد، بنابراین ظالم آن عهد را دریافت نمی کند اگرچه بعداً توبه کند».^۴

نقد و بررسی استدلال و برداشت شیعہ از آیه

الف- گذشتگان ما در رابطه با معنای «عهد» نظریات و اقوال گوناگون و مختلفی ارائه داده اند، و در این باره اتفاق نظر ندارند بدین ترتیب که: ابن عباس و سدی گفته اند: منظور از نبوت است، گفته اند ﴿لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ یعنی: (نبوت من به انسان های ظالم نمی رسد). مجاهد می گوید: منظور امامت است. یعنی امام ظالمی را قرار نمی دهم که از او الگو برداری شود، قتاده و ابراهیم نخعی، عطاء، حسن و عکرمه گفته اند: عهد خداوند، در آخرت، از آن ظالمان نخواهد شد، ولی در دنیا، گاهی ظالم به آن رسیده است و در سایه ی

۱- اعیان الشیعة (۱/۳۲۴).

۲- اصل الشیعه، ص ۵۹.

۳- سلف در رابطه با معنای «عهد» اختلاف دارند همانگونه که بیان خواهد شد. اما روافض به دخواه خود آن را معنی می کنند و بدون دلیل قاطعانه حکم می کنند.

۴- مجمع البیان طبرسی (۱/۲۰۱)، تبیان طوسی (۱/۴۴۹).

آن امنیت یافته، خورده و خوابیده و زندگی کرده است... زجاج گفته: این نظریه و سخن مناسب و به جاست، یعنی امنیت من به ظالمان نمی‌رسد، یعنی آنها را از عذاب خودم امان نخواهم داد و مراد از ظالم، مشرک است. ربیع بن انس و ضحاک گفته‌اند: عهد و پیمان خداوند به بندگان همان دین و رسالت اوست، یعنی: دینش را به ظالمان نمی‌دهد، مگر نمی‌بینی که خداوند متعال فرموده:

﴿وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ﴾ (صافات/۱۱۳).

ما به ابراهیم و (فرزندش) اسحاق خیر و برکت دادیم (در عمر و زندگی، در نسلهای آینده، در مکتب و ایمان، و...) از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند، و هم افرادی که (به خاطر عدم ایمان) آشکارا به خود ستم کردند. خداوند می‌فرماید: ای ابراهیم همه دودمان و فرزندان تو بر حق نیستند...

و نیز از ابن عباس روایت شده که ﴿يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ یعنی: برای ظالمان عهد و پیمانی نیست، و اگر هم با او عهد و پیمان ببندم، آن را نقض خواهد کرد.^۱

این آیه همانگونه که ملاحظه می‌کنی، سلف صالح و سابقین این امت درباره‌ی تأویل و تفسیر آن اختلاف نظر داشته‌اند و رأی اکثر آنها بر این است که این آیه هیچ ربطی به مسأله امامت ندارد.

کسانی که آن را به معنای امامت تفسیر کرده‌اند، منظورشان امامت و پیشوایی در علم و نیکی و پیروی می‌باشد، نه امامت به مفهوم رافضیه^۲.

ب- اگر این آیه بر امامت هم دلالت کند، به هیچ وجه بر عصمت دلالت نمی‌کند، چرا که امکان ندارد گفته شود: کسی که ظالم نیست معصوم است و اشتباه نمی‌کند، چیزی را فراموش نمی‌کند و به خطا و سهو دچار نمی‌شود... همانگونه که شیعه برای عصمت چنین مفهومی را ارائه می‌کنند. زیرا قیاس مذهب آنها این است که اگر کسی سهو و اشتباه کند ظالم است و کسی که به خطا برود، باز هم ظالم است... و نه تنها کسی با این تئوری موافق نیست که با اصول اسلام هم سازگار نیست، بنابراین میان ثابت کردن و نهادینه کردن

۱- المخرر الوجیز لابن عطیه، (۲۵۰/۱)، اصول شیعه (۲/۹۵۳).

۲- اصول شیعه امامیه (۲/۹۵۳).

عصمت و منتفی دانستن ظلم زمین تا آسمان فاصله هست، زیرا منتفی دانستن ظلم عدل و دادگری را اثبات می کند نه آن عصمت که شیعه ادعا می کنند.^۱

ج- اگر کسی مرتکب ظلمی شد از آنها پذیرفته نمی شود و پس از توبه هم وصف ظالم همواره او را تعقیب خواهد کرد و از او جدا نخواهد شد، برای برداشتن آن ظلم، توبه هم کارساز نخواهد بود، ... حال آنکه بزرگترین ظلم شرک است. خدای تعالی فرموده است:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (انعام/۸۲)
 کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است و آنان راه یافتگان (راه حق و حقیقت) هستند.

سپس ظلم را اینگونه تفسیر کرده است: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان / ۱۳)

(چیزی و کسی را) انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است.

با این حال، خداوند متعال درباره‌ی کافران فرموده است:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعَفَّرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعَدُّوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ﴾ (انفال / ۳۸)

(ای پیغمبر) به کافران بگو: (درگاه توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر و عناد) دست بردارند، گذشته اعمالشان بخشوده می شود و اگر هم (به کفر و ضلال خود) برگردند (و به جنگ و ستیزتان برخیزند) قانون خدا درباره پیشینیان از مدنظر گذشته است (و همان قانون هم درباره آنان اجرا می گردد. یعنی سزای مشرکان و معاندان و مکذبان نابودی است و ایشان هم نابود می شوند).

اما معیار سخن آنها این است که کسی شرک بورزد، اگر برای یک لحظه هم باشد، یا مرتکب گناه شود، اگر گناه صغیره هم باشد چنین شخصی ظالم است و وصف ظالم از او جدا نمی شود و نتیجه این سخن آن است که مشرک، حتی اگر مسلمان هم شود، باز هم

مشرك است^۱ آنها با ارائه این نظریه، از خوارج وعیدیه (تهدیدگرا) هم سرسخت‌تر و تندتر شده‌اند، زیرا خوارج، وعید و تهدید را برای کسی که گناه کبیره انجام داده ثابت نمی‌کنند مگر در شرایطی که او توبه نکند! روشن است که یکی از بدیهیات عقل - قطع نظر از شرع و عُرف و لغت - این است که «صحیح نیست به کسی که کفر ورزیده یا ظلم کرده، سپس توبه کند و خود را اصلاح نماید، کافر یا ظالم گفته شود». و گرنه جایز می‌بود گفته شود: کودک، پیرمرد است، یا خوابیده بیدار است، یا ثروتمند فقیر است، یا گرسنه سیر است و زنده مرده است و برعکس...

همچنین اگر این یک قاعده و قانون کلی می‌بود، لازم می‌آمد کسی که سوگند خورده که به کفری سلام نکند، به انسان مؤمنی سلام کرد که قبلاً سال‌های طویلی کافر بوده است، سوگندش شکسته شود و نباید به چنین کسانی سلام کند.^۲

بدیهی است که گاهی توبه‌کننده از ظلم، بهتر از کسی خواهد بود که مرتکب آن نشده و کسی که معتقد باشد به اینکه هر کس که کفر نورزیده و کسی را نکشته برتر از کسی است که بعد از کفرش ایمان آورده و بعد از گمراهی هدایت یافته و بعد از گناهانش توبه کرده است. معیار شیعه با قاعده‌ای که از بدیهیات دین اسلام است مخالف است، چرا که روشن است که سابقین از اولادشان برترند، آیا شخصی عاقل و خردمند فرزندان مهاجرین و انصار را به پدرانشان تشبیه می‌کند؟!^۳، از سوی دیگر، این نتیجه و حاصل استدلال و برداشت آنها این است که همه مسلمانان و نیز شیعه و اهل بیت - مگر آن دسته از آنها که شیعه معتقد به عصمتشان هستند - همگی ظالم و ستمکارند چون معصوم نیستند! این در حالی است که شیخ شیعه طوسی بیان کرده که ظلم نامی است که برای ذم و نکوهش بکار برده می‌شود و از همین روی فقط بر کسی که سزاوار لعن و نفرین است، جایز است این نام بکار برده شود، زیرا خداوند متعال فرموده:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (هود/۱۸): (هان! نفرین خدا بر ستمگران باد!)

۱- آنها مرادشان از ظلم، شرک است. چون می‌خواهند خلافت ابوبکر و عمر را باطل اعلام کنند چون آنها بعد از شرک اسلام آوردند و به گمان آنها، آن شرک حتی بعد از ایمان آوردنشان هم از آنها جدا نشده است، و از همین روی کلینی گفته است: این آیه امامت هر ظالمی را باطل کرده است. اصول کافی (۱/۱۹۹).

۲- روح المعانی، آلوسی (۱/۳۷۷).

۳- منهاج السنه (۱/۳۰۲-۳۰۳).

د- یکی از علمای شیعه زیدیه مطلبی در راستای به نقض کشاندن استدلال شیعه اثنی عشری به این آیه عنوان کرده است و گفته است: رافضه برمبنای این آیه، دلیل آورده که هر کسی که یک بار ظلم کرده باشد، لیاقت امامت را ندارد و از همین روی امامت ابوبکر صدیق و عمر را مورد طعنه و نقد و ایراد قرار داده‌اند و البته که این استدلالی غلط است، زیرا عهد در این آیه، به معنای نبوت است، پس دلیلی در دست نیست. و اگر هم به معنای امامت حمل شود، کسی که از ظلم توبه کند، دیگر به ظالم بودن، توصیف نمی‌شود و خداوند متعال او را از نیل بدان ممنوع نساخته است مگر آنکه در حالت ظلمش باقی بماند.^۱

۲- آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء

آیه‌ی تطهیر این فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ (۳۳)

(احزاب/۳۳)

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

این آیه همانگونه که معلوم و روشن است

و همانگونه که واضح است بخشی از این دو آیه است که موضوعات آن به هم مرتبط است و می‌فرماید:

﴿ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَ مِنْ الرِّسَالَةِ ۚ اِنَّ اَنْفِئْتَنَ فَلَآ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴾ (۳۳) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ وَاقْمَنَّ الصَّلٰوةَ وَءَاتِينَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ ۗ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ (احزاب / ۳۲-۳۳)

یعنی: ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). و در

۱- الثمرات البانعة، یوسف بن احمد زیدی، به صورت دست خط است، به نقل از اصول شیعه امامیه، ۲/۹۵۵.

خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (واندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

شیعه عمده‌آیه‌ی تطهیر را از سیاق و روند قرآنی بریده‌اند، چون خداوند متعال در این آیه زنان پیامبر ص را مورد خطاب قرار داده است، آنها روند قرآنی را قطع کرده و خطاب خدا به زنان پیامبر ص را کنار گذاشته‌اند، سپس حدیث (کساء) که در صحیح مسلم از عایشه روایت شده^۱ را به آن ضمیمه کرده‌اند. عایشه فرمود: یک روز صبح پیامبر ص در حالی که جامه‌ی راه راهی از موی سیاه بر تن داشت، بیرون شد، آنگاه حسن بن علی آمد، ایشان وی را وارد کرد، پس حسین آمد، او هم همراه با او وارد شد، سپس فاطمه آمد، پیامبر ص او را هم وارد کرد، سپس علی آمد، و او را هم وارد کرد، سپس فرمود: «خداوند متعال فقط می‌خواهد که پلیدی و رجس را از شما اهل بیت دور کند. و شما را کاملاً پاک نماید».

و نیز حدیث ام المؤمنین ام سلمه - رضی الله عنها - را هم بدان افزوده‌اند که می‌گوید: وقتی این آیه بر پیامبر ص نازل شد: (خدا فقط می‌خواهد پلیدی و رجس را از شما اهل بیت دور نماید و شما را کاملاً پاک نماید)، گفتم: ای رسول خدا آیا من هم با آنها هستم؟! پیامبر ص فرمود: «تو دارای مقام و جایگاه خود هستی، و تو بر خیر و نیکی می‌باشی»^۲ آنها این ضمیمه‌ها را بدین خاطر انجام داده‌اند تا معنایی را که از استدلال به این آیه می‌خواهند، به اثبات برسانند.^۳ دیدگاه علمای شیعه‌ی امامیه بر این است که در آیه‌ی تطهیر بر عصمت اصحاب کساء، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین ع از گناهان و لغزشهای صغیره و کبیره و حتی از خطا و سهو انسانی دلالت می‌کند.

۱- این همان عایشه‌ای است که مدعی هستند علی را مورد بغض و غرض‌ورزی قرار می‌داده است و حال این فضیلت را برای علی و فاطمه روایت می‌کند.

۲- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۷۶.

۳- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۷۶.

نقد این استدلال از چند وجه است:

الف - حدیث مزبور ام سلمه با چند صیغه وارد شده است:

از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین در کنار من بودند، من شوربای آرد و روغن برای آنها تهیه کردم و آن را جلوی آنها گذاشتم، سپس آن را خوردند و خوابیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله یک عبا یا پارچه‌ی کتانی بر روی آنها انداخت و گفت: «خدایا، اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور بدار و آنها را کاملاً پاک ساز!».

در روایت دیگر آن حضرت آنها را روی جامه‌ای نشانده، سپس چهارگوشه‌ی آن را با دست چپش گرفت و آن را بالای سر آنها انداخت، و با دست راستش به پروردگارش اشاره کرد و گفت: خدایا اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها دور بدار و آنها را کاملاً پاک ساز. این دو روایت، با روایت مسلم از عایشه - رضی الله عنها - در این نکته متفق است که آن پنج نفر تحت الشعاع آن آیه قرار گرفته‌اند. اما این واجب نمی‌سازد که دیگران شامل آن نشده باشند، البته روایت‌هایی از ام سلمه وارد شده که در آنها اضافاتی وجود دارد که به این اشاره می‌کنند که ام سلمه همراه با آنان زیر آن جامه (کساء) نرفته است. ولی اکثریت آنها ضعیف هستند، اما از تعداد آنها این روایت صحیح است: وقتی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «خداوند متعال فقط می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزاید و شما را کاملاً پاک کند». ایشان در خانه ام سلمه بود. سپس فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و آنها را با جامه‌ای پوشاند و علی هم پشت سرش بود، و او را هم با جامه‌ای پوشاند، سپس فرمود: «خدایا، اینها اهل بیت من هستند، پس رجس و پلیدی را از آنها دور بدار، آنها را کاملاً پاک ساز. ام سلمه گوید: و آیا من هم با آنها هستم ای پیامبر خدا؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو دارای مقام و جایگاه خود هستی، و تو بر خیر و نیکی می‌باشی».^۳

در آنجا روایت بسیار مهمی وجود دارد که با (سند حسن) روایت شده که اشاره دارد به این که ام سلمه بعد از آنکه اهل کساء از آن خارج شدند به زیر آن جامه وارد شد.

۱- همان منبع، ص ۱۷۷.

۲- فضائل الصحابه ۲/۷۲۷، شماره ۱۹۹۴، در اسناد آن ضعفی وجود دارد البته طریق‌هایی دارد که آن را تقویت می‌کند.

۳- ثم أبصرت الحقیقة، ص ۱۷۷.

شاید علت اینکه در وهله اول ام سلمه با آنها زیر آن پارچه یا جامه نرفت این باشد که صحیح نیست ام سلمه با علی علیه السلام زیر یک جامه برود. به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خروج اهل کساء، او را هم به زیر آن وارد کرد. از (شهر) نقل است که گفت: وقتی که خبر شهادت حسین بن علی آمد، ازام سلمه - رضی الله عنها - شنیدم که اهل عراق را لعن کرد و گفت: او را کشتند، خدا آنها را بکشد! او را فریب دادند و ذلیل ساختند، خدا آنها را لعنت کند، من رسول خدا را دیدم که بامدادی فاطمه، مقداری فرنی که خودش آن را پخته بود آورد، و آن را در مقابلش قرار داد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «پس عمویت کجاست؟» گفت: در منزل است، فرمود: «برو، او را صدا کن، و دو پسرش را هم بیاور» (شهر) گوید: فاطمه آمد در حالیکه دو پسرش را به پیش می‌راند آمد و علی هم پیاده دنبال آنها می‌آمد، تا اینکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، آنگاه آن پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را در آغوش پرمهرش نشانید، علی در طرف راستش، و فاطمه در سمت چپش نشست. ام سلمه گوید: آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله کساء را که ما آن را در مدینه به عنوان فرش در اتاق خواب پهن می‌کردیم، را کشید و پیامبر صلی الله علیه و آله همه آن را در هم پیچید، با دست چپش دو گوشه‌ی آن جامه را گرفت و با دست راستش به سوی پروردگار متعال اشاره کرد و گفت: «خدایا اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی و رجس را از آنها دور بدار و آنها را کاملاً پاک کن».

گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا من از اهل تو نیستم؟! فرمود آری، پس وارد این جامه شو! من هم بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله دعایش را برای پسرعمویش علی و دو نوه‌اش و دخترش فاطمه^۱ به پایان رساند، به زیر آن جامه رفتم.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله برای ام سلمه شهادت و گواهی داد که وی از اهل بیتش است، و بعد از آنکه برای آنها دعا کرد، وی را هم به زیر آن جامه کشاند.

ب- خطاب در این آیه برای زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است:

و نیز دلیل بر اینکه این آیه بر عصمت و امامت دلالت نمی‌کند، این است که خطاب در تمامی آن، متوجه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، چرا که آیه را خطاب با آنها آغاز کرده و با آنها خاتمه داده است، خداوند متعال فرموده است:

۱- فضائل الصحابه (۸۵۲/۲)، شماره (۱۱۷۰) سندش حسن است.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَنَعَالَيْكَ أُمْتَعَكُنَّ وَأُسْرَحَكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يٰ نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَحِشَةٍ مَّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۖ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَن يَفْعَلْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وِتْعَمَلْ صَدِيقًا نُّؤْتَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يٰ نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِن تَقِيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ۖ يُطْمَعِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ (احزاب/ ۲۸-۳۳).

یعنی: ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احياناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه‌اشکاری شود (از آنجا که مفسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (واندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

بنابراین کل خطاب و روی سخن در آیه‌ی فوق متوجه زنان پیامبر ﷺ است، و آن امر و نهی، و وعده و وعید با آنهاست. اما چون معلوم شد که در آن منفعت و سود همه آنها را در بر می‌گیرد و هم غیر آنها را، «تطهیر» با ضمیر جمع مذکر (وَيُطَهِّرُهُمْ) آمده است، زیرا اگر مذکر و مؤنث با هم جمع شوند، مذکر غلبه می‌یابد، چون با این صیغه‌ی جمع مذکر، همه اهل بیت را شامل شده و در بر می‌گیرد و علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ از دیگران به آن خاص تر می‌باشند، به همین خاطر پیامبر ﷺ خصوصاً برای آنها دعا کرد، همانگونه که همسر مرد، جزو اهل بیت او می‌باشد، این در لغت (عرب) شایع است. به همانصورت که شخصی به رفیق و دوستش می‌گوید: اهلت چطور است؟! یعنی همسرت چطور است؟! او هم می‌گوید: خوب هستند، و خداوند متعال فرموده است:

﴿ قَالُوا أَنْعَجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴾ (هود / ۷۳)

(هود / ۷۳)

گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)! رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطاء نفرموده باشد). بیگمان خداوند ستوده (در همه افعال و) بزرگوار (در همه احوال) است. به اتفاق آراء، کسی که در این آیه مورد خطاب قرار گرفته است، همان سارا، همسر حضرت ابراهیم علیه السلام است و این نشان می‌دهد که همسر مرد، جزو خانواده او می‌باشد.^۱

و نیز می‌فرماید: ﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ

أَمْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴾ (قصص / ۲۹).

هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی را دید به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی می‌بینم. شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید.

اینجا هم خطاب به زن موسی علیه السلام است.

همچنین در این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾﴾ (مریم / ۵۴-۵۵).

و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن که او در وعده‌هایش صادق، و رسول و پیامبری (بزرگ) بود. او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد، و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.

پس اهل و خانواده‌ی او چه کسانی هستند که به آنها دستور نماز می‌دهد؟! چون این شبیه به همین آیه است که خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ﴿١٣٢﴾﴾ (طه / ۱۳۲)

(و خانواده‌ات را به نماز دستور بده، و بر آن صبر کن!).

بدون تردید این آیه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله، یا حداقل خدیجه - اگر آیه مکی باشد - را شامل می‌شود.^۱

و خداوند متعال فرموده است:

﴿وَأَسْتَبَقُوا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٥﴾﴾ (یوسف / ۲۵)

و هر دو به سوی در دویدند، و (همسر عزیز مصر) پیراهن او را از پشت پاره کرد، و در آن هنگام، آقای آن زن را نزدیک دریافتند. آن زن گفت: کیفر کسی که بخواهد نسبت به خانواده‌ی تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟

شخص مورد خطاب در اینجا عزیز مصر است. و خدا فرمود:

﴿مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا ﴿٢٥﴾﴾

همسرت، و این آشکار و روشن است.

ج- دور کردن پلیدی در لغت عربی، و در قرآن معنای عصمت را نمی‌رساند:

راغب اصفهانی در کتاب (مفردات الفاظ القرآن)، ماده‌ی رجس می‌گوید: «رجس» یعنی چیز کثیف، گفته: رجل رجسی یعنی: مردی کثیف، و رجال ارجاس یعنی: مردانی کثیف و ناپاک. خداوند متعال فرموده:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحُمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾﴾ (مائده/۹۰).

یعنی: ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت آزمائی و غیبگوئی به کار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند و (ناشی از تزئین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا این که رستگار شوید.

این رجس به لحاظ شرع: یعنی شراب و قمار. و چون شرک و ورزیدن به خداوند متعال در معیار عقل و خرد زشت ترین است کافران کثیف و پلید هستند، خداوند متعال فرموده است:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾﴾ (توبه / ۱۲۵).

و اما کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است، (نزول سوره‌ای از سوره‌های قرآن، به جای این که روح تازه‌ای به کالبدشان دمد و مایه تربیت جدیدی شود)، خباثی بر خباثشان می‌افزاید (و کفر و عنادشان را بیشتر می‌نماید و پلیدیهایشان هر روز فزونی می‌گیرد، و تاریکیهای جان و دلشان دائماً تراکم می‌پذیرد، و) در حال کفر می‌میرند. و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾﴾ (یونس / ۱۰۰)

گفته شده: رجس در اینجا یعنی پوسیده و گندیده و گفته شده: یعنی عذاب و این همانند فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ﴿٢٨﴾﴾ (توبه/۲۸): (بیگمان مشرکان (به سبب کفر و شرکشان، پلیدند).

فرموده: ﴿أَوْ لَحْمِ خنزيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ (انعام/۱۴۵): (یا گوشت خوک، که آن کثیف و پلشت است). خلاصه‌اینکه واژه‌ی «الرجس» در اصل به معنی کثافت و آلودگی می‌باشد، زمانی که مطلق و بدون قید گفته می‌شود مراد و منظور از آن شرک است، همانگونه که در این آیه خداوند فرموده:

﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾﴾ (حج/۳۰): (از) بت‌های پلید اجتناب کنید! و از سخن باطل پرهیزید)

و نیز برای خوراکی‌ها و مشروبات حرام بکار برده می‌شود، و منظور و مقصود از آنها را می‌رساند مانند این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ﴾ (انعام / ۱۴۵).

ای پیغمبر! بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر (چهار چیز و آنها عبارتند از: مردار، همچون حیوان خفه شده، پرت گشته، شاخ‌زده، درنده خورنده، ذبح شرعی نشده) و خون روان (نه بسته همچون جگر و سپرز و خون مانده در میان عروق، که مباح است) و گوشت خوک که همه اینها ناپاک (و مضر برای بدن) هستند و گوشت حیوانی که (در وقت ذبح به نام خدا سربریده نشده باشد و بلکه) به نام (بتی یا معبودی) جز خدا سربریده شده باشد.

مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (مائده / ۹۰).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید، تا رستگار شوید.

بنابراین قرآن واژه «رجس» را به مفهوم و معنای مطلق «گناه» به کار گرفته باشد، به طوری که در دور ساختن پلیدی از کسی، بتوان عصمت وی را ثابت کرد!

د- پاک‌سازی از پلیدی به معنای اثبات عصمت برای کسی نیست:

همانگونه که کلمه‌ی «رجس» به معنای گناه و خطا در اجتهاد نیست، بلکه منظور از آنها صرفاً پلیدی و کثافت معنوی و حسی است، در واقع کلمه «تطهیر و پاک‌سازی هم معنای عصمت را نمی‌رساند. چرا که خداوند متعال تطهیر و پاک‌سازی همه مؤمنان را می‌خواهد، نه فقط اهل بیت. گرچه اهل بیت سزاوارترین و لایق‌ترین مردمان به پاکی و پاک شدن می‌باشند. در حقیقت خداوند متعال در قرآن کریم درباره صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

﴿ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتَمِّمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ ﴾ (مائده/ ۶)

خداوند نمی‌خواهد مشکلی را برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد، و نعمتش را بر شما تمام نماید...

و خداوند عزتمند خطاب به رسول‌الله فرمود:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾ (توبه/ ۱۰۳)

از اموال آنها صدقه (زکات)ی را بگیر که به وسیله آن، آنها را پاک ساز و تزکیه بده.

و فرموده: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴾ (بقره/ ۲۲۲)

خداوند متعال توبه‌کاران را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست می‌دارد.

پس همانگونه که خداوند متعال خبر داده می‌خواهد اهل بیت را پاک نماید، بدینسان خبر داده که می‌خواهد مؤمنان را پاک نماید. بنابراین اگر در اراده‌ی تطهیر و پاکسازی عصمتی حاصل می‌شد این عصمت برای صحابه و عموم مؤمنان هم حاصل می‌شد، همان مؤمنانی که آیات فوق تصریح کردند به‌اینکه خداوند متعال اراده‌ی پاک‌سازی آنها نموده است و این در حالی است که خداوند متعال در رابطه با آن دسته از صحابه‌هایی که زیاد به مسجد قباء سر می‌زدند فرمود:

﴿ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا اللَّهَ يَحِبُّ الْمُطَهِّرِينَ ﴾ (توبه/ ۱۰۸)

در آن مردانی وجود دارند که دوست دارند پاک شوند، و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.

به اتفاق آراء اینها از گناهان معصوم نبوده‌اند.

خداوند متعال درباره‌ی اهل بدر که (۳۱۳) نفر بودند، فرمود:

﴿ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ

رِجْزَ الشَّيْطَانِ ﴾ (انفال/ ۱۱)

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم‌آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایه آرامش و امنیت (روح و جسم شما) از ناحیه خدا گردد و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما به دور سازد.

اینجا بحثی از اثبات عصمت برای آنها نیست، حالیکه این الفاظ و کلمات با آنچه در آیه‌ی آمده تفاوتی ندارند که خداوند درباره‌ی اهل بیت فرموده:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ (۳۳)

(احزاب/۳۳).

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

و نیز با فرموده‌ی خداوند درباره‌ی اهل بدر تفاوت قابل ملاحظه‌ای مشاهده نمی‌شود، بنابراین رجس و رجز (به لحاظ معنایی) هم خانواده هستند و «وَيُطَهِّرَكُمْ» (و شما را پاک نماید) در هر دو آیه، یکی است، اما با هوای نفس و آرزوی شخصی آیه اول را دلیل عصمت (اهل بیت) قرار داده است، عجیب است که می‌بینیم علمای شیعه، به آیه فوق تمسک کرده و آن را به اصحاب کساء ارجاع می‌دهند و معنای آن را از اراده‌ی تطهیر و پاک‌سازی، به اثبات عصمت برای اصحاب کساء (یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین) انتقال می‌دهند، ولی آیات دیگر را که در همان زمان درباره‌ی اراده‌ی خداوند متعال برای پاک‌سازی صحابه نازل شده‌اند، عمداً به طاق نسیان و فراموشی می‌سپارند، بلکه به جای آن به بدگویی پرداخته و می‌گویند: اصحاب دگرگون و مرتد شدند، در حالیکه خداوند متعال با نص صریح بر اراده‌ی تطهیر و پاک‌سازی آنها خاطر نشان ساخته است، ﴿ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴾ (نور / ۴۰)

(و کسی که خدا نوری بهره او نکرده باشد، او نوری ندارد).

هـ- منظور از اراده در آیه مزبور اراده‌ی شرعی است:

اراده‌ی شرعی با اراده‌ی قدری تفاوت دارد، یعنی خداوند متعال دوست دارد که پلیدی را از شما دور سازد. علمای اهل سنت، در ارتباط با هر دو اراده یعنی اراده‌ی شرعی و اراده‌ی قدری و (کونی) و وجودی بحث کرده‌اند و گفته‌اند:

اراده‌ی شرعی و دینی همان اراده‌ای است که معنای محبت و خشنودی را در بر می‌گیرد. مانند این فرمود: خداوند متعال:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ (بقره / ۱۸۵).

خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.

و این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا

﴿۲۷﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿۲۸﴾﴾ (نساء / ۲۷-۲۸).

خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوث گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرائید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چرا که او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد).

و اراده‌ی قدری - (کونی) وجودی و آفرینشی، همانی است که به معنای مشیئت و اراده‌ی شامل برای همه موجودات می‌باشد، مانند آنچه در این آیه ذکر شده است:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (بقره/۲۵۳)

(ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد).

همچنین آنچه در این فرموده‌ی الهی ذکر شده: ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ

إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (هود / ۳۴).

هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هر چند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند (و پندهایم در شما نمی‌گیرد). خدا پروردگار شما است و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید).

بنابراین گناه و معصیتها اراده‌ی (کونی) قدری هستند که خداوند متعال آنها را نه دوست دارد و نه می‌پسندد و بدانها دستوری نمی‌دهد، بلکه آنها را مبعوض می‌دارد و از آنها بیزار است و از آنها نهی می‌کند، این سخن مجموع گذشتگان و ائمه‌ی سلف است؛ چون آنها

میان اراده‌ای که شامل محبت و رضایت خداست، با اراده و مشیت (کونی) - قدری که مستوجب محبت و خشنودی نیست،^۱ تفاوت قائل هستند.

بدون تردید خداوند متعال پلیدی و ناپاکی را از حسین، علی و همسران پیامبر علیهم السلام دور ساخته، اما اراده در این آیه، یک اراده‌ی شرعی است و به همین خاطر در حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی آنها را با آن جامه پوشاندند اینگونه دعا کرد: «خدایا، اینان اهل بیت من می‌باشند، پلیدی را از آنها دور بدار».^۲

و - دعای پیامبر صلی الله علیه و آله این مسأله را پایان می‌دهد:

اگر در آیه‌ی تطهیر چیزی می‌بود که بر وقوع عملی تطهیر و پاک‌سازی اهل کساء دلالت می‌کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه بر نمی‌خاست و آنها را با آن کساء نمی‌پوشاند و اینگونه برای آنها دعا نمی‌کرد: «خدایا اینان اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور بدار!» . بلکه این به وضوح نشان می‌دهد که این آیه در رابطه با زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که اصحاب کساء از این بیانه‌ی الهی درباره‌ی تطهیر، آگاه شوند و از آن بهره‌ای داشته باشند، به همین خاطر آنها را جمع کرد و با آن کساء (جامه) پوشاند و برایشان دعا کرد، خداوند، دعایش را در رابطه با آنها قبول کرد.^۳ خداوند متعال همانگونه که با نص قرآن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را پاک ساخت، آنها را هم پاک نمود.

ز - این آیه به هیچ وجه بر امامت و عصمت دلالت نمی‌کند:

از جمله پاسخ‌های رد به ادعای شیعه این است که این آیه بر امامت و عصمت دلالت نمی‌کند. به زعم و ادعای شیعه آنچه که در آیه‌ی فوق به حضرت علی، حسن و حسین علیهم السلام اختصاص یافت، برای حضرت فاطمه هم ثابت شده، در حالی است که ویژگی‌های امامت به زنان اختصاص نمی‌یابد.

بنابراین اگر مقوله‌ی عصمت و امامت برای آنها ثابت شده، پس فاطمه هم از آن مستثنی نیست و این نشان می‌دهد که منظور از این آیه امامت و عصمت نیست، و گذشته از این، نه

۱ - وسطیة اهل السنة بین الفرق، محمد، ابا عبدالله. ص ۳۸۷.

۲ - سنن ترمذی، کتاب مناقب اهل بیت، شماره (۳۷۸۷).

۳ - سپس حقیقت را دیدم، ص ۱۸۲،

نفر ائمه از آن خارج نمی‌شود، چون آیه‌ی مزبور آنها را تحت الشعاع بیان خود قرا نمی‌دهد، چون فقط سه نفر را مورد اختصاص قرار داده است^۱

۳- استدلال شیعه بر عصمت ائمه از روایات

امامیه، با توجه به روایت‌های ضد و نقیضی که به لحاظ متن و سند در الکافی، تفسیر قمی، انوار البحار مجلسی و امثال آنها... وجود دارند، در ارتباط با مقوله‌ی عصمت، نظر خود را ساخته و پرداخته‌اند. این آقایان با این شیوه، آن عصمت خیالی را برای شیعه‌ی امامیه بوجود آورده‌اند و آن را ثابت کرده‌اند. مجلسی در بابی که تحت عنوان عصمت باز کرده، (۲۳) روایت را از اساتید خود قمی، عیاش، مفید و دیگران نقل کرده و بعد از استدلال به آیه‌ی سوره‌ی بقره ذکر کرده است. کلینی هم در الکافی چند فصل را پیرامون عصمت خیالی باز کرده و در آن با سند خود روایت‌هایی را از دوازده امام نقل کرده و مدعی هستند که ائمه نه تنها معصوم هستند، بلکه در نبوت هم شریک بوده و حتی به صفات الهی متصف می‌باشند، در کتاب الکافی، در باب اعتقاد آنها به اصول دین، مثال‌هایی از این بابت را خواهید یافت، و در باب: «ائمه همان ارکان زمین هستند»، سه روایت نقل کرده که می‌گویند: ائمه امامیه در زمینه‌ی واجب‌الاطاعه بودن، فضائل، تکالیف و مسئولیت‌ها فرقی با پیامبر ﷺ ندارند، بر این اساس، هر طاعتی که از رسول خدا به عمل آمده، برای آن نیز باید اعمال یابد.^۲

پس دیری نپایید که امام را از مقام پیامبر ﷺ به مقام رب‌العالمین ارتقاء دادند، چون می‌گوید: علی فرمود: پنج ویژگی به من داده شده که قبل از من به هیچ کس داده نشده است: از علم و دانش مربوط به مرگ و بلاها بهره مند هستم، اطلاع از گذشته و چیزهای غایب از دستم در نرفته است،^۳ ..

در حالی که تنها ذاتی که مرگ و میرها و مصیبتها و بلاها را می‌داند خداوند متعال است، همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ (لقمان / ۳۴)

(و هیچ انسانی نمی‌داند که فردا چه کسب خواهد کرد، و هیچ انسانی نمی‌داند که در چه سرزمینی خواهد مرد؟).

۱- الامامه و النص، ص ۳۸۷

۲- اصول کافی (۱/ ۱۹۸).

۳- اصول کافی (۱/ ۱۹۷).

و کسی که چیزی از دید او پنهان نمی‌شود و چیزی از دستش در نمی‌رود، فقط آفریدگار سبحان است، همانگونه که فرموده است: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ (سبأ / ۳)

یک مثقال ذره در آسمان‌ها و در زمین از دید وی پنهان نمی‌ماند. هر کس که ابواب و فصلهای الکافی را بررسی کند می‌بیند که جز یک مشت (چرندیات و افتراءات) رمالان و پیشگویان و ملحدان - در گذر تاریخ - را تحویل نمی‌دهد، که به تعدادی از اهل بیت پاک سیرت، منسوب کرده‌اند.^۱

۴- دلایل عقلی شیعه بر مسأله‌ی عصمت

گفته‌اند: امت اسلامی نیازمند مدیر و رئیس معصوم است تا بتواند ثابت قدم و استوار باشند، چون اگر آن رئیس معصوم نباشد و مرتکب خطا و اشتباه شود لازم است کسی دیگر به تصحیح کارهایش پردازد، در این صورت ضرورت تسلسل پیش می‌آید و در اینصورت ناچاریم بگوئیم: امام معصوم است، چون در دیدگاه شیعه ثقه و اعتماد به امامت است نه به امت اسلامی. گفته‌اند: امام نگهبان و حافظ شرع است و بدون آن نمی‌توان به کتاب، سنت و اجماع... اعتماد کرد.^۲

بدون شک این یاوه سرایی و تئوری‌بافی شیعه فرسنگ‌ها با حق و حقیقت فاصله دارد، چون امت اسلامی در پرتو قرآن و سنت پیامبرش مورد حفاظت و صیانت قرار گرفته است و امت اسلام بر ضلالت و گمراهی جمع نمی‌شود و عصمت امت اسلامی از گمراهی عمومی، ما را از عصمت امام بی‌نیاز می‌سازد، و این چیزی است که علماء در بیان حکمت و فلسفه عصمت امت اسلامی گفته‌اند، آنها می‌گویند: امت‌های قبل از ما هر وقت دینشان را تغییر می‌دادند، خداوند متعال پیامبری را برایشان ارسال می‌کرد تا حق را برای آنها بیان نماید، ولی امت ما که دیگر پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم برایشان مبعوث نخواهد شد، عصمتش در جای نبوت است، لذا کسی از ما نمی‌تواند چیزی از دین را تغییر دهد، چون خداوند متعال کسی را

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۹۵۸).

۲- کشف الاسرار، ابن مطهر، ص ۳۹۰-۳۹۱، نوح‌المسترشدین ص ۶۳، الشيعة في عقایدهم، ص ۳۶۸-۳۶۱.

مأمور تبیین خطای او در این تغییر و تبدیل می‌نماید. به همین خاطر خداوند متعال راه مؤمنان را همراه و مقارن با اطاعت از پیامبر ﷺ قرار داده و می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ (نساء / ۱۱۵).

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‌شود و) دوستش داشته است رهنمود می‌گردانیم (و با همان کافرانی همدم می‌نمائیم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!

بنابراین عصمت و حفاظت و پاسداشت امت اسلامی دچار شدن به گمراهی بشود - همانگونه که نصوص شرعی بیان کرده‌اند - کاملاً مخالف این دیدگاه است که می‌گوید: باید یک نفر معصوم در میان مسلمانان باشد تا همه آنها توسط او از گمراه شدن در امان باشند و برای همه امت اسلامی در صورت عدم وجود معصوم خطا را واجب می‌دانند.^۱ همه آن قلم‌فرسایی‌ها و یاوه‌سرایی‌ها که با ذکر دلایل عقلی برای اثبات نیاز به معصوم کرده‌اند، پیامبر ﷺ آن نیازها را برطرف ساخته، (وجود امام معصوم را منتفی کرده است)، به همین خاطر وقتی که مسلمانان دچار اختلاف و تنازع شدند، به ارمغان پیامبر ﷺ که همان کتاب و سنت است مراجعه می‌کنند نه به امام، همانگونه که خداوند متعال فرمود:

﴿ فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَادُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ۖ ﴾ (نساء / ۵۹)

و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید.

علماء فرموده‌اند: بعد از وفات رسول خدا ﷺ، مسلمانان به سنت ایشان مراجعه می‌کنند، بنابر این، امت اسلام با رهنمود قرآن و سنت بر سر گمراهی جمع نمی‌شوند، زیرا لابد در میان آنها تا قیام قیامت کسی پیدا می‌شود که واقعاً به قرآن و سنت متمسک است و بدان چنگ می‌زند، پس با ارسال رسولان حجت بر انسان‌ها اقامه شده است:

﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالتَّيْسَ مِنْ ﴿۱۶۳﴾ (نساء / ۱۶۳):

ما بر تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم.

و در ادامه به اینجا می‌رسد که می‌فرماید:

﴿لَيْتَ لَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (نساء / ۱۶۵)

تا بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

ولی خداوند متعال نفرموده: تا بعد از وجود «ائمه» حجّتی بر خدا باقی نباشد. این آیه سخنی کسی را که انسانها را به غیر رسول، یعنی ائمه محتاج می‌داند، باطل می‌سازد.^۱ همانگونه که ادعای عصمت در نزد آنها دلیلی بر آن نیست جز اینکه ادعا میکنند که خداوند متعال جهان را از ائمه‌ی معصوم تهی و خالی نمی‌کند، چون این کار باعث مصلحت مسلمانان و یک لطف الهی است. ولی یقیناً از طرف آن امام غایب و مفقود که شیعیان انتظارش را می‌کشند، هیچ مصلحت و لطفی صورت نگرفته است و نیز اجداد گذشته‌اش هم منشأ هیچ مصلحت و لطف حاصل از امام معصوم و قدرتمند نبودند - آنگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از هجرت اقتدار یافت و موجب مصلحت و لطف برای مؤمنین بود، زیرا او برای مؤمنان امام بود و اطاعت کردن از او بر آنها واجب بود، بدین وسیله سعادت و خوشبختی آنها رقم می‌خورد، و بعد از او، کسی نیامد که دارای آن چنان قدرت و سلطانی باشد که ادعای عصمت برای او شود مگر علی علیه السلام.

بدیهی است که آن مصلحت و لطفی که مؤمنان در زمان خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم با آن مواجه بودند، بزرگتر از آن مصلحت و لطفی بود که در دوران خلافت علی علیه السلام، یعنی در زمان قتل، فتنه و تفرقه^۲ وجود داشت. اما بدون علی علیه السلام هم کسانی وجود داشتند که مردم از دانش و دین آنها آنچه را که از او حاصل می‌شد، بدست آوردند، مثل همتایان علی. و علی بن حسین و پسرش ابوجعفر، و دو پسرش جعفر بن محمد، آنچه را که خداوند به آنها آموخته بود، به مردم می‌آموختند، همانگونه که علمای زمانشان را آموزش دادند. ولی در زمان آنها کسانی بودند که از آنها داناتر و برای مسلمانان مفیدتر بودند، همانگونه که نزد اهل علم معروف است، و اگر چنین ارزیابی شود که آنها، داناتر و دین‌دارتر بوده‌اند، آنچه از قدرت و اقتدار و ملزم ساختن مردم به حق و منع کردن آنها از باطل با دست و (نیروی فیزیکی) از دولت مردان حاصل می‌شود از اهل علم و دین حاصل نمی‌شد.

۱- الفتاوی (۶۶/۱۹)

۲- منهاج السنة (۱۴۰۴/۲).

اما کسانی که بعد از آن سه خلیفه آمدند مانند عسکری‌ها، اینها آنچنان عالم نبودند که مسلمانان از آن استفاده کنند و قدرتی هم نداشتند که امت اسلام از آن یاری بگیرند، بلکه همانند هاشمی‌ها دارای احترام و جایگاه خود بودند و علم و معرفتی که از آن برخوردار بودند و برای شناخت در اسلام و دین مورد نیاز مردم بود، امثال آنها کسانی دیگر هم یافت می‌شدند که از چنان معرفتی برخوردار بودند، این چیزی است که بسیاری از مسلمانان عوام آن را می‌دانند، لذا اهل علم آنچنان که از آن سه تن اول دانش‌اندوزی کرده‌اند، از ائمه‌ی بعدی بهره‌ی علمی و دینی نگرفتند.

۵ - نقد کلی اصل عصمت ائمه

ادعای عصمت ائمه، مانند ادعای مشارکت و سهمیم بودن آنها در مقام نبوت است، زیرا باید از همه گفته‌های معصوم پیروی کرد و در هیچ چیزی با او مخالفت نکرد، در حالیکه این اطاعت بی‌چون و چرا فقط مخصوص پیامبران است و به همین خاطر است که به ما دستور داده شده به آنچه که بر پیامبران نازل شده ایمان بیاوریم، همانگونه که خداوند متعال فرمود:

﴿ قُلُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّنَا وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِذْ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾ (۱۳۶)
 أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفِرُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾
 (بقره / ۱۳۶).

بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم.

بنابراین خداوند متعال به ما دستور داده که به آنچه به پیامبران داده شده است، ایمان بیاوریم، پس ایمان به آن شریعت و قانونی که پیامبران آورده‌اند، از جمله چیزهایی است که به ما دستور داده شده آن را بر زبان آوریم و بدان ایمان داشته باشیم، این امر مورد اتفاق همه مسلمین است، لذا کسی که بعد از پیامبر ﷺ ادعای معصومیت کسی را مطرح نماید، بطوری

که ایمان و تصدیق به همه او را لازم بدانند، در واقع ادعای نبوت او را مطرح ساخته و مفهوم نبوت را به او بخشیده اگر چه صریح نبوت و پیامبری او را ادعا نکرده باشد.^۱ این تفکر مخالف دین اسلام، قرآن، سنت و اجماع گذشتگان و پیشوایان امت اسلام است. خداوند متعال در قرآن فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَذُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (نساء / ۵۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

خداوند در این آیه به ما دستور داده که به هنگام تنازع و اختلاف فقط به خداوند متعال و پیامبرش صلی الله علیه و آله مراجعه کنیم، اگر برای مردم، معصومی جز پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بود، به ما دستور می‌داد که به او مراجعه کنیم. پس قرآن برای ما بیان می‌کند که جز پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ معصومی وجود ندارد.^۲

همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء / ۶۹).

و کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان در گاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود،

۱- منهاج السنة (۱۷۴/۳).

۲- همان منبع (۱۰۵/۲).

عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!

و فرموده: ﴿إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَةً ۚ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۙ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا

﴿۲۳﴾ (جن/۲۳).

لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. هر کس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند. الف- قرآن در موارد متعدّد اذعان کرده که هر کس از پیامبر اطاعت کند، اهل سعادت است و در این رابطه اطاعت کردن از معصومی دیگر را شرط قرار نداده است و نیز به این که کسیکه از پیامبر ﷺ نافرمانی کند، از اهل وعید است تصریح نموده، اگر چه چنین فرض شود که او به گمان خود از امام معصومی اطاعت کرده است.

اهل علم بر این اتفاق نظر دارند که هر شخصی - به استثنای پیامبر ﷺ - سخنش می‌تواند قابل قبول یا قابل رد شدن داشته باشد، اما پیامبر ﷺ از هر چیزی که خبر داده باید او را تصدیق و تأیید نماییم و از همه دستورات و فرامینش پیروی و اطاعت کنیم و از آنچه که نهی و ممانعت بعمل آورده، اجتناب ورزیم. اهل علم بر این باور اجماع دارند که خداوند متعال جز با آنچه مشروع است عبادت نشود، چون او پیامبر ﷺ معصوم است و از روی خواسته و تمایلات شخصی خود، سخن نمی‌گوید، بلکه آنچه می‌گوید وحی و الهامی است که از جانب خدا بر او وحی می‌شود.^۱

ب- سنت مطهر هم بر این دلالت کرده است، اما آنها به سخنان ائمه خود مراجعه نمی‌کنند، اینک سخنانی از حضرت علی علیه السلام را نقل می‌کنیم که در نزد آنها ثابت و معلوم هستند، و این سخنان آن مذهب را به تیغ انتقاد می‌کشد. در نهج البلاغه که یکی از منابع معتبر شیعه محسوب می‌شود مطلبی آمده است کاخ عصمت ساخته و پرداخته‌ی آنها را بکلی ویران می‌سازد، آنجا که علی علیه السلام - همانگونه نویسنده‌ی نهج البلاغه روایت می‌کند، می‌گوید: «با دورویی و سازش و رودرواسی با من قاطی نشوید و در ارتباط نباشید و فکر نکنید که تحمل سخن حق برایم سنگین است، من در پی خود بزرگ بینی نیستم، کسی که بر او گران

آید که حق به او گفته شود، یا عدالتی که به او پیشنهاد شود، عمل کردن به آن دو، برایش دشوارتر و سنگین تر است، از سخنی حق گرا، یا مشورتی عادلانه شانه خالی مکنید! من خودم را بالاتر از آن نمی‌پندارم که مرتکب خطا و اشتباه شوم، یا از این لحاظ مطمئن باشم!^۱

علی علیه السلام در اینجا تأکید می‌کند، احتمال خطا و اشتباه از او هم می‌رود، و همچون شیعه گمان نمی‌برد که خطا نمی‌کند. همانگونه که نیاز خود را به مشورت با مردم اعلام داشت و خواهان آن شد که آن مشورت بجا و عادلانه باشد، چرا که امت بر سر گمراهی جمع نمی‌شود، بلکه هر انسانی - به تنهایی - در معرض گمراهی قرار دارد. بنابراین روشن می‌شود که این شیعه‌های افراطی هستند که مدعی «عصمت» می‌باشند.^۲

همچنین در نهج البلاغه آمده است: «لازم است مسلمانان امیر و حاکمی داشته باشند، چه آن امیر نیکوکار باشد و چه فاجر، تا مؤمن در سایه قدرت و نفوذ او عمل کند و بوسیله او فیء و اموال زکات جمع آوری می‌شود و با دشمن پیکار و مبارزه می‌شود، امنیت برقرار می‌گردد و حق ضعیف از قوی گرفته می‌شود.»^۳ همانگونه که می‌بینید که ایشان عصمت را شرط امیر بودن قرار نداده و از هیچ راهی به آن اشاره نکرده است، بلکه چنین نظر داده که لازم است امیری منصوب شود که منافع و مصالح کشوری و ملی به او منوط گردد. ایشان به هیچ وجه نفرمود: فقط شخصی معصوم باید استاندار و والی مردم باشد و هر پرچمی - غیر از پرچم معصوم - بر افراشته شود، پرچم جاهلیت است - همانگونه که کتاب‌های شیعه می‌گویند - و علاوه بر این، ایشان امارت را در دوازده نفر که در نزد شیعه معصوم هستند - منحصر نکرده است، که بنا به اعتقاد شیعه هر خلیفه‌ای که آن را به جای دوازده احراز کرده کافر است! . بلکه ایشان لازم دانسته‌اند که حتماً امامی بر سر کار آید حتی اگر فاجر و گنه کار هم باشد و حکومت کردن وی را به رسمیت شناخته است، بدین دلیل که وی، جهاد کردن در زیر سایه و امارت و حکومتی فاجر را جایز دانسته است. این کجا و ادعای شیعه کجا که تا ظهور امام زمان خود جهاد را ممنوع می‌دانند؟!^۴، زیرا در نظر آنها امامت شرعی در دوازده امام منحصر است.

۱- نهج البلاغه ص ۳۳۵.

۲- اصول شیعة الامامية (۹۶۴/۲).

۳- نهج البلاغه، ص ۸۲.

۴- فصل الغیبة والمهدیة، ص ۸۲۴.

ج- اعتراف ائمه به گناه و استغفار کردن از آن

علاوه بر این دلایل، ائمه به گناهان خود اعتراف کرده و بخاطر آنها به استغفار روی آورده‌اند. مثلاً حضرت علی در دعایش در نهج البلاغه می‌گوید: خدایا از من در گذر آنچه را از من بدان داناتری و اگر بار دیگر آن را تکرار کردم تو هم مغفرت و عفو گناهم را تکرار کن، خدایا! آنچه از اعمال نیکو که تصمیم گرفتم و انجام ندادم، ببخشای. خدایا ببخشای آنچه را که با زبان به تو نزدیک شدم ولی قلبم مخالفت کرد، خدایا ببخشای نگاه‌های اشارت‌آمیز، سخنان بی‌فایده، خواسته‌ها و تمایلات بی‌مورد دل و لغزش‌های زبانم را!^۱

می‌بینید که وی به گناه اعتراف کرده، و حتی بعد از توبه هم به آن بازگشته است و به سخنان بی‌فایده، و تمایلات بی‌مورد دل، و مخالفت قلب با زبان، اقرار کرده است، همه اینها بر مقوله‌ی عصمت که شیعه مدعی آن است، خط بطلان می‌کشد، زیرا اگر قرار باشد که حضرت علی و ائمه معصوم باشند، دیگر استغفار آنها برای گناهانشان امری بیهوده می‌بود و کتاب‌های شیعه از همه ائمه شیعه نقل کرده‌اند که آنها به درگاه خداوند متعال - بخاطر گناه و معصیت - استغفار کرده‌اند، اگر معصوم می‌بودند، گناهی از آنها سر نمی‌زد.^۲

بزرگان شیعه وقتی که به چنین دعاهایی می‌رسند، دستپاچه و سرگردان می‌شوند، نمی‌دانند چگونه آنها را توجیه کنند. چه با قوانین آنها در باب عصمت بکلی منافات دارند.^۳

د- اختلاف و تناقض دیدگاه و اعمال ائمه

دلیل دیگری که کتاب‌های شیعه بدست ما می‌دهند این است که آن کتاب‌ها در ارتباط با بعضی از دیدگاه‌های و مسائل با هم اختلاف داشته و ساز مخالف می‌زنند، در حالیکه اعمال ائمه‌ی معصوم نه تنها متناقض و مختلف نیست، بلکه یکدیگر را تأیید کرده، برای یکدیگر گواهی می‌دهند. اختلاف آراء و دیدگاه‌های ائمه‌ی شیعه علاوه بر اینکه ادعای عصمت را نقض می‌کند، اصل امامت را هم باطل می‌کند، چون شرط امامت نزد شیعه عصمت است، و به همین خاطر، پدیده‌ی اختلاف کارهای ائمه مستقیماً موجب شده که بعضی از شیعیان از چهارچوب شیعه‌گری خارج شوند، چرا که این تناقض و اختلافها آنها را دچار شک و تردید کرده است. بعنوان مثال قُمی و نوبختی گفته‌اند: بعد از کشته شدن امام حسین علیه السلام دسته‌ای از یارانش سرگردان شدند و گفتند: ما نمی‌دانیم کار امام حسن علیه السلام را قبول کنیم یا کار حسین

۱- نهج البلاغه ص ۱۰۴.

۲- اصول شیعه امامیه، (۹۶۶/۲).

۳- همان منبع (۹۶۶/۲).

را؟! حسن تسلیم معاویه شد و مقاومتی از خود نشان نداد، کاملاً بجا و مناسب بود، اما کاری که حسین انجام داد، یعنی به رغم آنکه از قدرت و نفرت چندانی برخوردار نبود، با یزید به مقابله برخاست، کارش نه تنها واجب نبود، بلکه بجا هم نبوده است. زیرا حسین برای مبارزه کردن با یزید و طلب صلح و بیعت کردن با او از حسن در دست کشیدن از مبارزه با معاویه معذورتر بود! اگر آنچه که حسین انجام داد، حقی واجب و کاملاً بجا بود که جنگید تا فرزندان و یارانش هم کشته شدند، پس دست کشیدن حسن از نبرد و مبارزه با معاویه در حالیکه از تعداد نفرت و لشکر بیشتری برخوردار بود، نادرست و باطل است، به همین خاطر در مورد امامت آن دو، شک کردند و بازگشتند و وارد مقاله‌ی عوام شدند.^۱

اما مثال تناقض در اقوال ائمه موضوع وسیع و زیاد است، و این هم یکی دیگر از دلایل انصراف بعضی از شیعیان از شیعه‌گری بوده است. و شیخ طایفه‌ی شیعه جناب طوسی به این حقیقت اعتراف کرده که روایت‌های آنها ضد و نقیض است، تا جایی که خبر و روایتی مشاهده نمی‌شود مگر اینکه روایتی یا خبری متضاد با آن وجود دارد. وی این مشکل را یکی از بزرگترین طعنه‌های اتهاماتی برشمرده که بر مذهب شیعی وارد می‌شود. و یکی از اسباب جدا شدن بعضی از شیعه‌های امامیه از مذهب شیعه می‌باشد.

دو کتاب تهذیب و استبصار، که - دو منبع معتبر از منابع چهارگانه‌ی شیعی هستند - در طی روایت‌های فراوان به حقیقت این تناقض و اختلاف گواهی می‌دهند. طوسی کوشیده که اختلاف و تناقض را با حمل بر تقیه معالجه کند، اما موفق نشده و بلکه آب را گل آلودتر کرده است، علاوه بر اینکه می‌دانیم طوسی در کار توجیه تناقض گویی ائمه‌ی شیعه اقداماتی کرده و می‌گوید این حدیث تقیه است و این یکی درست و در آن تقیه نشده است. ولی چیزی که مورد اتفاق همه است این که خود طوسی هم معصوم نیست و ضرورتاً در توجیه بعضی از این روایت‌ها اشتباه کرده و روایاتی را که ربطی به تقیه نداشته‌اند بر تقیه حمل کرده و البته شیعیان هم در این توجیه از طوسی تقلید می‌کنند. به عبارتی دیگر روشن می‌شود که شیعه در دینداری خود از امثال طوسی پیروی و تقلید می‌کنند نه از امام معصوم، شیعیان رافضی اعتقاد تقیه و بداء را بوجود آوردند تا روی این اختلافات و تناقضات سرپوش بگذارند - که به اذن خدا درباره تقیه و بداء توضیح خواهیم داد -، یکی از شیعیان پس از

۱- مقالات و فرق، قمی، ص ۲۵، فرق شیعه نوبختی ص ۲۵-۲۶.

کشف اسباب و علل ساخته و پرداخته کردن این دو مبدأ اعتقادی (بداء و تقیه) و درک حقیقت امر، با شیعه‌گری وداع گفت و اذعان داشت که پیشوایان و ائمه رافضی برای پیروان خود این دو مقوله را پایه‌گذاری کردند، تا بتوانند دروغهایی را که به نام ائمه می‌ساختند مخفی نگه دارند و همه را با نظریه‌ی بداء و جایز دانستن تقیه توجیه کنند.

هـ. اختلاف بر سر تعداد ائمه

مسئله‌ی دیگری که ادعای عصمت را باطل می‌کند: امام معصومی که مدعی پیروی از او هستند، آنها را از اختلاف بر سر یکی اصول دین شیعه که امامت است مصون نکرد و می‌بینیم که با همدیگر بر سر تعداد ائمه و تعیین افراد آنها دچار اختلاف و کشمکش شده، یکدیگر را طرد کرده، همدیگر را لعن و نفرین و تکفیر می‌کنند و نیز در مورد توقف امامت و انتظار برگشت امام غائب و جابجا شدن، از دنباله روی امامی به امام دیگر اتفاق نظر نداشتند.

این علاوه بر روایت‌های مختلف و متناقضی است که درباره‌ی بسیاری از امور دین - اصول و فروع آن - ذکر می‌شود. بنابراین، آن عصمت خیالی که برای امام خود ساختند نتوانست مانع اختلاف و گمراهی شیعه شود، چون معصومیت آنها هیچ تأثیری بحال آنها نداشت. می‌گوییم امام معصوم وجود نداشته و ندارد. گاهی گفته می‌شود: اعتقاد آنها به عصمت ائمه، امری است که امروز اثر نمی‌کند، زیرا از سال ۲۶۰ هجری، وجود بالفعل و عملی ائمه به پایان رسیده است، و چیزی جز انتظار آن امام غائب و موعود باقی نمانده است. ولی این عقیده، در متن زندگی شیعیان امروز آثار خود را برجای گذاشته و این آثار در جوانی چند نمایانگر است از جمله:

۱- عمل کردن آنها به آنچه که از ائمه امامیه برجای مانده است، همانگونه که سایر مسلمانان به قرآن و سنت عمل می‌کنند.

۲- اغراق و غلو آنها در رابطه با قبر و بارگاه آنان، افراط و اغراقی که آنها در توصیف ائمه بعمل می‌آورند تا جایی که صفات الوهیت را به آنها می‌دادند و اکنون به افراط و اغراق در قبرهای آنان و مزارهای آنان تبدیل شده است. در اطراف آن قبرها طواف می‌کنند. و آنها را بجای خدای متعال می‌خوانند.

۳- مجتهد شیعه مقداری از این صفات را دارا شده است، چون شیعیان معتقدند که هر کس نظر او را رد کند، مثل این است که فرمان خدا را رد کرده و این در مرتبه شریک قرار دادن برای خداست که در جای خود بسیار خطرناک است.

۴- نسبت دادن این اعتقاد فاسد و دینداری کردن^۱ با آن که اصلاً ربطی به حضرت علی علیه السلام و فرزندان و نوه‌های اطهارش ندارد.

سوم: از دیدگاه امامیه وجود نص صریح شرط است

شیعیان معتقدند که امامت همچون نبوت است و جز با ذکر نص از طرف خداوند متعال بر زبان پیامبرش نخواهد بود، امامت همچون نبوت لطفی از طرف خداوند متعال است و واجب نیست که هیچ عصری از عصرها از امامی واجب‌الاطاعه و منصوب شده از جانب الله تعالی، خالی باشد و نیز معتقدند که بشر حق انتخاب و تعیین امام را ندارد، حتی خود امام هم حق ندارد نفر بعد از خود را تعیین کند. آنها دهها روایت در این باره را بنام ائمه ساخته و پرداخته‌اند، از جمله به امام محمد باقر نسبت داده‌اند که گفته: «آیا فکر می‌کنید که این امر (تعیین امام) به عهده‌ی ماست و آن را بر هر کس که بخواهیم می‌دهیم؟! نه بخدا، جز عهد و پیمانی از طرف رسول خدا نیست، شخص به شخص نامگذاری شده، تا اینکه به صاحبش رسیده است.»^۲

امامیه معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ائمه بعد از خودش نص گذاشته، و آنها را با نامهایشان مشخص نموده است و تعدادشان دوازده نفرند، نه کم می‌شوند و نه زیاد که عبارتند از:

علی بن ابی طالب علیه السلام: معروف به مرتضی (ت، ۴۰ هـ).

حسن بن علی علیه السلام: زکی، (ت، ۵۰ هـ).

حسین بن علی علیه السلام: سیدالشهداء (ت، ۶۱ هـ)

علی بن الحسین: زین العابدین (ت ۹۵ هـ).

محمد بن علی: باقر (ت ۱۱۴ هـ).

جعفر بن محمد: صادق (ت ۱۴۸ هـ).

موسی بن جعفر: کاظم (ت ۱۸۳ هـ).

علی بن موسی: رضا (ت ۲۰۳ هـ).

محمد بن علی: جواد (ت ۲۲۰ هـ).

علی بن محمد: هادی (ت ۲۵۴ هـ).

۱- اصول شیعه امامیه، (۲/۹۶۹-۹۷۳).

۲- امامت و نص، فیصل نور، ص ۸.

حسن بن علی عسکری (ت ۲۶۰ هـ).

محمد بن حسن: مهدی (ت ۲۵۶ هـ).

ابن سبأ امر امامت و وصیت را در علی علیه السلام پایان داد، اما پس از او کسانی آمدند که این مقوله را در مجموعه‌ای از فرزندان علی تعمیم دادند، و سلولهای شیعه آرام و ساکت و پنهانی فعالیت می‌کردند، با این وصف، وقتی که بعضی از این ادعاها به برخی از افراد اهل بیت ابلاغ می‌شد، قاطعانه آن را رد می‌کردند، همانگونه که جد آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام انکار کرد، به همین خاطر، آن دروغ بافان «عقیده‌ی تقیه» را برای اهل بیت درست کردند، تا به آسانی بتوانند افکار خود را گسترش دهند و نگران این نباشند که پیروانشان از موضعگیریهای صادق، و پاسخهای شفاف که به مردم می‌دادند متأثر شوند.^۱

یکی از خطرناک‌ترین اموری که شیعه اختراع و ابداع کردند طرح قضیه‌ی «وصیت» بود، که گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصت کرد بعد از وفات او، علی علیه السلام جانشین و خلیفه‌ی بلافضل باشد و کسانی که قبل از او قبای خلافت بر تن پوشیده‌اند، حق او را غصب کرده‌اند، همانگونه که در کتاب آنها «الکافی» آمده است: «کسی که بمیرد و امامش را نشناخته باشد، بر جاهلیت مرده است»، و به گمان آنها، علی همان امام و وصی است.^۲

اما وقتی که تاریخ خلفای راشدین را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهیم، می‌بینیم که در دوران خلافت ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اصلاً خبری از «وصیت» نبوده، بلکه در سال‌های پایانی خلافت عثمان رضی الله عنه، وقتی که فتنه و آشوب شاخ خود را نشان دادند، زمره‌های بحث و وصیت به گوش مردم رسید. وقتی صحابه‌این را شنیدند بلافاصله آن ادعا را رد کردند و دروغ بودن آن را بیان کردند، از مشهورترین این صحابه‌ها علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ام المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها هستند.

سپس می‌بینیم این مقوله در دوران خلافت علی علیه السلام بصورت یک طرز فکر موجه و عقیده‌ای پذیرفته شده که برای آن دعوت و فراخوانی می‌شود. این وصیت که شیعه مدعی آن است، با اعتراف علمای شیعه هم ثابت است که مؤسس آن ابن سبأ یهودی بوده است، همانگونه که نوبختی و کشی - که قبلاً ذکر کردیم - به این مسأله اذعان کرده‌اند. برای رد ادعای آنها کافی است که به منقولات صحیح از تعدادی صحابه که حضرت علی علیه السلام هم یکی از آنان است، توجه نماییم، البته دلایل در این مورد فراوان است، از جمله:

۱- اصول الشیعة الامامية ۲/ ۸۰۰

۲- اصول کافی (۲/ ۱۶۱۷).

۱- نزد عایشه رضی الله عنها عنها ذکر شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی وصیت کرده است، عایشه فرمود: چه کسی گفته؟! زمانی که من شخصاً تکیه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و بر سینه‌ام تکیه کرده بود، طشتی را درخواست کرد، سپس دیدم شل و وارفته شد، وفات یافت ولی من احساس نکردم، پس چگونه به علی وصیت کرده است (و من نفهمیدم)؟^۱

تصریح حضرت عایشه به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ وصیتی به علی نکرده، بزرگترین دلیل است بر اینکه وصیتی در کار نبوده، چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش او وفات یافت و اگر وصیتی در کار می‌بود، عایشه قبل از همه مردم آن را می‌فهمید.^۲

۲- عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: علی بن ابی طالب در بیماری وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه آن حضرت بیرون آمد، مردم پرسیدند، ای ابوالحسن! حال رسول خدا صلی الله علیه و آله چطور است؟ گفت: خدا را شکر، خوب شده است، سپس عباس بن عبدالمطلب دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز بنده‌ی عصا خواهی شد (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات خواهد کرد و تو زیر دست دیگران خواهی شد) بخدا سوگند، من می‌دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بیماری وفات خواهد یافت، چرا که من چهره‌های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می‌شناسم، ما را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا از او بپرسیم که خلافت به چه کسی می‌رسد؟! اگر به ما می‌رسد بدانیم، و اگر به غیر ما هم برسد، بدانیم، که در این صورت برای ما وصیت نماید. علی گفت: بخدا سوگند اگر چنین درخواستی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بکنیم و ما را از آن باز دارد، بعد از او، هرگز مردم خلافت را به ما واگذار نخواهند کرد. بخدا سوگند که من چنین درخواستی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهم کرد.^۳

این سخن حضرت علی نشان می‌دهد که صحابه‌ی گرامی تا چه اندازه به اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پایبند بوده‌اند. اگر وصیتی در کار بود کسی از اجرای آن تخلف نمی‌کرد و انصار - در سقیفه سعدیه - آزادانه و شجاعانه و صادقانه نظر خود را نمی‌گفتند: «از ما امیری و از شما امیری انتخاب شود»^۴، بلکه بلافاصله با کسی که وصیت به او واگذار شده بود بیعت می‌کردند، یا دست کم بعضی آن را ذکر می‌کردند. اگر آنجا قبل از آن نص و روایتی وجود

۱- بخاری، شماره (۱۴۷)، کتاب الوصایا).

۲- بذل المجهود فی اثبات مشاهجة الرافضة لليهود (۱/۱۹۰).

۳- بخاری، کتاب المغازی شماره (۴۴۴۷).

۴- بخاری، کتاب حدود شماره (۶۸۳).

می‌داشت، یقیناً علی علیه السلام به عباس می‌گفت: چگونه از او بپرسیم که چه کسی خلیفه خواهد بود در حالیکه برای من وصیت کرده که خلیفه باشم و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان روز وفات یافت، پس وقتی که چیزی در این باره مشاهده نشده معلوم می‌شود که ادعای نص بر امامت علی علیه السلام باطل و بی‌پایه است و هر نص و عبارتی که درباره‌ی تصریح کردن به خلافت علی آورده‌اند، مردود است، زیرا با این گفتار واضح علی علیه السلام مغایرت دارد و همه دلایل نقلی و سمعی آنها یا ربطی به آن موضوع ندارند و بر مدعا دلالت ندارند، یا اینکه روایات جعلی و ساختگی هستند.^۱

۳- از علی علیه السلام پرسیده شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله شما را به چیزی خاص نمود؟! گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به چیزی اختصاص نکرده که عموم نداده باشد جز آنچه در این نیام شمشیرم بوده است. راوی می‌گوید: آنگاه علی علیه السلام از نیام آن شمشیر صحیفه‌ای را بیرون آورد که در آن نوشته شده بود: «لعنت خدا بر کسی که برای غیر خدا قربانی کند و لعنت کند کسی را که نشانه‌های تقسیم زمین را تغییر دهد و لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند و لعنت کند خدا کسی را که بدعت گزار را پناه دهد.»^۲

ابن کثیر رحمه الله گفته است: این حدیث که در صحیحین و غیره از علی علیه السلام ثابت است، بر ادعای رافضه که می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله به علی وصیت کرد بعد از او خلیفه باشد خط بطلان می‌کشد. اگر واقعاً پیامبر صلی الله علیه و آله به علی وصیت می‌کرد آنگونه که آنها ادعا می‌کنند - هیچکدام از اصحاب آن وصیت را رد نمی‌کرد، زیرا آنها نسبت به خدا و پیامبرش - چه در دوران حیات ایشان و چه بعد از وفاتش - مطیع‌تر از آن بوده‌اند که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به زمین بیندازند و کسی را که او مقدم نداشته، مقدم نهند و کسی را که با نص خود مقدم داشته، به عقب دهند. حاشا و کلاً که آنها اینگونه کرده باشند! و هر کس که چنین پنداری درباره‌ی صحابه رضی الله عنهم داشته باشد، در واقع همه‌ی آنها را به فسق و فجور نسبت داده و آنها را متهم به توطئه علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده‌اند و با حکم و نص صریح او به مخالفت برخاسته‌اند. هر کس چنین گمان کند حلقه‌ی اسلام را از گردن خود در آورده و به اجماع

۱- الامامة والرد علی الرافضة، تحقیق علی ناصر فقیهی ص ۲۲۸.

۲- مسلم (۱۵۱۷/۳) شماره (۱۹۷۸).

ائمه‌ی نامدار و طراز اول اسلام کافر گردیده است.^۱ امام نووی فرموده است: این سخن، ادعای جعلی و ساختگی شیعه‌ی امامیه مبنی بر وصیت برای علی، را نقش بر آب می‌سازد.^۲

۴- عمرو بن سفیان می‌گوید: وقتی که در روز جنگ جمل حضرت علی نمایان شد، گفت، ای مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد خلافت چیزی به ما نگفته (کسی را تعیین نکرده است) تا اینکه به خلافت ابوبکر رأی دادیم که ابوبکر را به مقام خلافت منصوب کنیم، او هم به انجام وظیفه قیام کرد و تا آخر ثابت‌قدم به راه خود ادامه داد، بعد رفت.^۳

۵- ابوبکر بیهقی با سند خودش که به شقیق بن سلمه می‌رسد، روایت کرده: به علی بن ابی طالب گفته شد: آیا کسی را به عنوان خلیفه بر ما نمی‌گماری؟! گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی خود منصوب نکرده، تا من این کار را بکنم. اما اگر خداوند خیر و صلاح مردم را بخواهد، بعد از من آنها را بر سر جانشینی بهترینشان جمع خواهد کرد، همانگونه که بعد از پیامبرشان آنها را بر انتخاب بهترینشان جمع کرد.»^۴ این سخن دلیل واضحی است بر اینکه ادعای نص بر خلافت علی علیه السلام، یک ادعای خود درآورده‌ی رافضه است، آنان که قلب‌هایشان آکنده از حيله و کینه نسبت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که علی علیه السلام و اهل بیت هم بخشی از اصحاب هستند. تنها بدین علت مدعی محبت و علاقمندی به اهل بیت هستند که بهتر بتوانند علیه اسلام و مسلمین دسیسه کنند.^۵ در پرتو این نصوص قطعی بوضوح معلوم می‌شود که آن وصیت دروغین فاقد پایه و اساس است و چیزی که رافضه بدان تکیه کرده است، ساخته و پرداخته‌ی عبدالله بن سبأ است، کسی که برای اولین بار این وصیت را مطرح کرد و بعد از آن، سند و مدرکهایی وضع گردید و متونی ترتیب‌بندی شدند که آنها را به دروغ و بهتان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند. و هدفشان این است که انگشت اتهام را به سوی صحابه دراز کنند، و بگویند بر خلاف فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کرده‌اند و بر این مخالفت اجماع داشته‌اند. هدف شیعه از این کار این بود که از اینجا طعن و اشکال خود را بر قرآن و

۱- البداية والنهاية (۵/۲۲۱).

۲- شرح صحیح مسلم (۱۳/۱۵۱).

۳- اعتقاد، ص ۱۸۴، و بیهقی در دلائل نبوت گفته است: سندش حسن است.

۴- اعتقاد، ص ۱۸۴، سندش عالی است.

۵- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۲/۶۲۰).

حدیث که توسط اصحاب بزرگوار به نسل‌های مسلمانان انتقال یافته است، وارد کنند و آن را مردود اعلام دارند.^۱

ابن تیمیه رحمه الله به هنگام پاسخ دادنش به حلی شیعه گفت: درباره‌ی نص بر امامت علی علیه السلام باید بگوئیم که هیچ یک از کتاب‌های معتبر حدیث اشاره‌ای به آن نکرده‌اند و اهل حدیث بر بطلان آن اجماع دارند، تا جایی که ابو محمد بن حزم گفته است: در رابطه با این نص ادعا شده، نزد هیچ کس روایتی را نیافتیم، مگر یک روایت که (راوی) آن مجهول است و کنیه‌اش ابو حمزه است، و نمی‌دانیم کجا متولد شده است.^۲

در جایی دیگر گفته است: پس معلوم شد که نص و روایتی که رافضه مدعی آن هستند، هیچ کس از اهل علم، چه در قدیم و چه در جدید، از آن خبر ندارد و نشنیده که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را گفته باشد، به همین خاطر، حدیث‌شناسان ضرورتاً به دروغ بودن این نقل پی برده‌اند، همانگونه که دروغ بودن (بسیاری) از منقولات دیگر برای آنها مشخص شده است.^۳

بعد از بر سر کار آمدن شیعیان افراطی و اهل غلو، نظریه‌ی ابن سبأ در مورد علی علیه السلام را زنده کردند، سپس به منظور تحریک احساسات مردم و نفوذ به قلب آنها، وصیت به جانشینی را به افراد دیگری از دودمان علی و حسین علیهما السلام تعمیم دادند و گفتند: این خلافت از همه‌ی آنها غصب شده، تا با این کار بتوانند اهداف و مقاصد ضد حکومتی خود را در سایه‌ی این نقاب، عملی سازند. اولین کسی که به ترویج این سخن پرداخت که خلافت حق منحصر به فرد اهل بیت است «شیطان طاق» بود که شیعه او را ملقب به «مؤمن طاق» کردند.^۴ وقتی که زید بن علی از حقیقت این شایعه پراکنی آگاه شد، کسی را دنبال وی فرستاد تا دقیقاً مسأله برایش مشخص شود. زید به او گفت: به من خبر داده‌اند که تو می‌گویی: در بین آل محمد صلی الله علیه و آله امام واجب اطاعه‌ای اکنون وجود دارد؟! شیطان طاق گفت: آری و پدر تو علی بن حسین هم یکی از آن ائمه بود. زید گفت: چگونه ممکن است؟! او در صورتی که برایش غذای گرم می‌آوردند ابتدا آن را سرد می‌کرد، سپس تناول می‌کرد (که مبادا دهانش بسوزد)، آیا به نظر تو او در برابر گرمی یک لقمه غذا احتیاط لازم را در نظر می‌گرفت، ولی از دوزخ بی باک بود (و این امانت را که به او واگذار شده بود رها کرد)؟ شیطان طاق

۱- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۶۵.

۲- منهاج (۳۶۲/۸) الفصل، (۴/۱۶۱).

۳- منهاج السنة (۵۰/۷).

۴- اصول شیعة الامامية (۲/۸۱۱).

گفت: من به او گفتم، ولی خودش دوست نداشت که به تو خبر دهد، که مبادا آن را قبول نکنی و در آن صورت شفاعت شامل حال تو نگردد.^۱

این داستان که در موثوق‌ترین و معتبرترین کتاب‌های رجال آنها روایت شده نشان می‌دهد که تئوری طرح وصیت و نص صریح بر امامت اهل بیت، آنچنان پنهانی شیوع و انتشار پیدا کرد که حتی بر امام اهل بیتی همچون زید بن علی بن حسین هم مخفی مانده است. محب‌الدین خطیب بیان کرده که شیطان طاق اولین کسی بوده است که این ایده‌ی گمراه‌کننده را پدید آورد و امامت و تشریح را منحصر کرد، وی مدعی شد که عصمت به افرادی مخصوص از اهل بیت تعلق دارد.^۲ البته شیطان طاق یک همکار دیگری هم داشته که نامش هشام بن حکم - متوفای ۱۷۹ هـ - بوده است^۳ چنین بنظر می‌رسد که با سعی و کوشش مجموعه‌ای از پیروان هشام و شیطان طاق عقیده‌ی حصر امامت در افرادی معین، در کوفه نفوذ کرده است.^۴ البته اندیشه‌ی حصر ائمه در تعدادی مشخص، توسط گروهی که مدعی برقراری پیوند و ارتباط با اهل بیت بودند، همچون هشام بن حکم و شیطان طاق، در قرن دوم ریشه دوانید.^۵ این در حالی است که رویکردها و نظرات شیعیان در ارتباط با تعداد ائمه، با هم سازگار و متفق نیست. در مختصر تحفه می‌گوید: بدان که امامیه قایل به انحصار ائمه هستند، اما در مورد تعداد و شمار آنها اختلاف نظر دارند، بعضی گفته‌اند: پنج نفرند، بعضی گفته‌اند: هفت نفر و برخی دیگر معتقدند هشت نفر هستند و برخی قائل به دوازده نفر هستند و بعضی دیگر گفته‌اند: سیزده نفر می‌باشند.^۶

کتاب‌های شیعه، سیمای این تضاد و تناقض را نقل کرده‌اند، چه کتابهای اسماعیلیه مانند نوشته‌های (ناشی اکبر)، یا «الزینه» نوشته ابوحاتم رازی و هم کتابهای امامیه مانند آنچه در (المقالات) اشعری، (الفرق) نوشته قمی و (فرق الشیعه)، اثر نوبختی. قضیه امامت در اعتقادات شیعه یک مسئله‌ی فرعی نیست که اختلاف در مورد آن عادی باشد، بلکه امامت

۱- رجال کشی، ص ۱۸۶.

۲- مجله فتح ص ۵، شماره ۸۶۲، سال ۱۳۶۷ هـ.

۳- اصول شیعة الامامیة (۲/۷۰۳).

۴- بحار الانوار (۱۰۰/۲۵۹)، اصول شیعة الامامیة (۲/۸۰۵).

۵- اصول شیعة الامامیة (۲/۸۰۶).

۶- مختصر التحفة ص ۱۹۳.

اساس دین شیعه و اصل محکم آنست و کسی که به امامت ایمان ندارد، از دیدگاه آنها دین ندارد، به همین خاطر بعضی از آنها برخی دیگر را کافر دانسته‌اند. اصلاً گاهی پیروان یک امام همدیگر را تکفیر، لعن و نفرین می‌کردند.^۱ سپس شیعه‌ی امامیه نظریه‌ی حصر امامت در دوازده امام را تثبیت کردند، (نکته‌ی جالب توجه‌اینکه) در دوران پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام کسی از افراد بنی‌هاشم در مورد امامت چیزی نگفت، بلکه بعد از وفات حسن عسکری، اعتقاد به دوازده امام شناخته و مرسوم شد.^۲

حصر ائمه در عددی معین و از پیش تعیین شده، عقیده‌ای بی‌پایه و بی‌اساس است و حضرت علی و فرزندان و نوه‌هایش از آن بری می‌باشند، در کتاب‌های معتبر شیعه و نهج‌البلاغه از علی روایت شده که گفت: کاری به من نداشته باشید، و غیر مرا بجوئید! زیرا در اینصورت از چیزی استقبال کرده‌ام که دارای صورت‌ها و رنگ‌های مختلفی است و قلب‌ها آن را نمی‌پذیرند و عقل‌ها بر سر آن ثابت نمی‌مانند. (یارای صبر و پذیرش آن را ندارند) اُفق‌ها را مه (غلیظی) فرا گرفته است و آن راه مستقیم و صحیح دیگر ناشناخته مانده است. بدانید که اگر من به درخواست شما تن دهم، طبق دانسته‌های خودم با شما رفتار خواهم کرد و به قیل و قال‌ها و سرزنش‌ها توجهی نخواهم کرد. اگر دست از سر من بردارید، من هم مانند شما هستم و بسا که در برابر کسی که او را متولی امر خود ساخته‌اید، از شما شنواتر و مطیع‌تر باشم. اگر من وزیر و معاون شما باشم برای شما بهتر است از آنکه امیر و استاندار باشم.^۳

اگر امامت علی از طرف خداوند متعال امری بیان شده بود، تحت هیچ شرایطی برای علی علیه السلام جایز نبود که بگوید: «کاری به من نداشته باشید و غیر مرا بجوئید» یا بگوید: «اگر من وزیر شما باشم، برای شما بهتر است از آنکه امیر و استاندار باشم.» چگونه می‌توانند آن وصیت یا فرمان را زیر پا بگذارد در حالیکه مردم خواهانند او را به خلیفه و امام منصوب کنند و آمده‌اند تا با او بیعت کنند.^۴ او در نهج‌البلاغه سخنی بس صریح‌تر و روشن‌تر دارد، آنجا که می‌گوید: آن جماعتی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، بر اساس آنچه که با آنها بیعت کردند با من هم بیعت کرده‌اند. لذا کسی که حاضر و شاهد است حق انتخاب و

۱- منهاج السنة (۱۱/۲).

۲- اصول شیعة الامامية (۸۰۸/۲).

۳- نهج‌البلاغه خطبه شماره ۹۲، ص ۲۳۶.

۴- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۶۱.

گزینش ندارد، و کسی که در اینجا نیست و غائب است، حق ندارد که این بیعت را رد کند و شورا فقط به مهاجرین و انصار اختصاص دارد، اگر آنها بر سر منصوب کردن کسی به توافق رسیدند و او را امام نامیدند، این موجب رضایت خداوند متعال است و چنانچه کسی با تهمت زدن، یا بدعت کردن از فرمان آنها خارج شد، وی را به آنچه که از آن خارج شده باز می‌گردانند، اگر بازهم امتناع کرد به خاطر آنکه راه غیر مؤمنین را در پیش گرفته و خدا آن چیز را در پی او قرار داده، اما او آن را نپذیرفته، او را خواهند کُشت.^۱

* حقایق قابل توجه در کلام علی علیه السلام که ادعای نص بر عصمت را باطل می‌کند

امیرالمؤمنین با این بیانات به حقایق قابل توجهی اشاره نموده است زیرا:

الف- در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، شوری را به مهاجرین و انصار اختصاص داده و گره‌گشایی را به دست آنها سپرده است.

ب- اگر مهاجرین و انصار بر انتخاب شخصی توافق حاصل کنند، این امر موجب خشنودی خداوند متعال است و نشان می‌دهد که خداوند با این انتخاب آنها موافق است.

ج- در زمانی که مهاجرین و انصار حضور دارند، بدون آنها و بدون انتخاب آنها امامت منعقد نمی‌شود...

د- کسی نمی‌تواند سخنان مهاجرین و انصار علیهم السلام را رد کند، و از حکمشان خارج شود، جز انسان یاغی که از غیر راه مؤمنان پیروی می‌کند.

اکنون این تصریحات و بیانات علی علیه السلام کجا و ادعای شیعه کجا؟! از یک سو مسأله‌ی نص مزبور با هیچ شکلی و صورتی ثابت نمی‌شود و از سوی دیگر، ادعای قضیه‌ی حصر ائمه به تعدادی مشخص توسط کتاب و سنت مردود است، همانگونه که عقل سالم و منطق درست آن را نمی‌پذیرد، آیا بعد از پایان یافتن آن عدد مشخص شده، امت اسلام باید بدون امام و رهبر باقی بمانند و رها شوند؟!، حال آنکه آن تعداد ائمه که امامیه تعیین کرده بودند دو قرن و نیم ظاهر شدند و یکی پس از دیگری زندگی را بدرود گفتند.

۱- نهج البلاغه، نامه‌ای به معاویه شماره ۶، ص ۵۲۶.

۲- ثم أبصرت الحقیقة، ص ۱۶۱.

شیعه برای خلاصی از این چالش بزرگ که بر اثر منحصر کردن امامت در دوازده نفر بوجود آمده بود، به مسأله‌ی نیابت مجتهد از امام متوسل شده‌اند. البته درباره‌ی حد و مرز آن نیابت و جانشینی با هم به اختلاف و کشمکش پرداختند.^۱

و بالاخره در این عصر، شیعه مجبور شدند که برای همیشه از این اصل که زیربنای دین امامیه است خارج شوند، لذا، تصویب کرده‌اند که بایستی ریاست حکومت از طریق انتخابات تعیین شود، اما آنها از مسأله‌ی حصر عدد، به حصر نوع انتقال یافته و ریاست حکومت را به فقیه شیعه منحصر کرده‌اند.^۲

۱- استدلال شیعه به کتابهای اهل سنت در تعیین تعداد ائمه

الف - جابر بن سلمه روایت می‌کند که دوازده امیر و رهبر خواهند آمد، سپس کلمه‌ای گفت که من آن را نشنیدم، پدرم گفت: فرمود: «همگی آنها از قریش خواهند بود».^۳

ب- در صحیح مسلم از جابر نقل است که گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: «اسلام همچنان قدرتمند و با عزت باقی خواهد ماند تا دوازده خلیفه»، سپس کلمه‌ای گفت که من آن را نفهمیدم. از پدرم در مورد آن کلمه سؤال کردم؟ پاسخ داد که فرموده: «همگی آنها از قریش خواهند بود» و در لفظ دیگر روایت: «این دین همواره عزیز و با قدرت خواهد بود تا دوازده خلیفه».^۴ در لفظی دیگر: «تا زمانی که دوازده نفر متولی امور مسلمانان می‌شوند، امورشان جلو خواهد رفت».^۵ در سنن ابی داود آمده است: «این دین همچنان پابرجا و استوار خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه بر شما امارت کنند و همه مورد اتفاق امت من هستند».^۶

ابوداود از طریق اسود بن سعید، از جابر آن حدیث را به شیوه‌ی مزبور روایت کرده و این مطلب را اضافه کرده است: وقتی که او به منزلش بازگشت، قریش نزد او آمدند، و گفتند: بعداً چه خواهد شد؟ فرمود: بی‌نظمی و هرج و مرج پدید خواهد آمد».^۷

۱- حکومت اسلامی، خمینی، ص ۶۸، اصول شیعه (۲/۸۱۴).

۲- حکومت اسلامی، خمینی ۲۴۸، اصول شیعه (۲/۸۱۴).

۳- مسلم، کتاب امارت، باب مردم (۲/۱۴۵۳).

۴- همان منبع (۲/۱۴۵۳).

۵- همان منبع (۲/۱۴۵۲).

۶- سنن ابی داود، کتاب المهدی (۴/۴۷۱).

۷- سنن ابی داود (۴/۴۷۲) فتح الباری (۱۳/۲۱۱).

امامیه به این روایت متوسل شده و با آن علیه اهل سنت احتجاج می کنند، نه بخاطر اینکه به کتاب های حدیث اهل سنت ایمان دارند،^۱ بلکه به منظور اینکه آنها را شکست دهند و تسلیم شوند.

با نگرش موضوعی و بی طرفانه در عبارت روایات فوق، درمی یابیم که خلافت آن دوازده نفر بدینصورت توصیف شده که: «اسلام در دوران آنها از قدرت و شوکت برخوردار خواهد بود و مردم بر سر انتخاب آنها اتفاق نظر حاصل می کنند و همواره در دوران آنها امور مردم سامان یافته خواهد بود و پیش خواهد رفت». این اوصاف بر هیچ کدام از کسانی که شیعه مدعی امامت آنها هستند انطباق نمی یابد، زیرا از میان آنها فقط حضرت علی و حضرت حسن - آنها هم به مدت کوتاهی - زمام خلافت را دست گرفتند. و درست برعکس خیال اندیشی و یاوه سرایی شیعیان، - حتی به اعتراف شیعه - امور مسلمین در دوران هیچ کدام از آن دوازده امام شیعیان روبه راه و بسامان نبوده است، بلکه بر عکس همواره رو به تباهی نهاده است... و ظالمان، و حتی گاهی کافران بر آنها حکومت رانده اند^۲ و ائمه در ارتباط با شئون دینی خود به تقیه متوسل می شدند.^۳

دوران امیرالمؤمنین علی علیه السلام که بر مسند خلافت تکیه زده بود، - به اعتراف شیعه هم - دوران تقیه بوده است همانگونه که شیخ مفید که از بزرگان شیعه است به این مسأله تصریح کرده^۴ و می گوید: علی نتوانست قرآن را آشکار کند و به تعدادی از احکام اسلام حکم کند! و نیز جزائری که او هم از بزرگان شیعه بود تصریح کرده است^۵ که گویا علی علیه السلام مجبور شده به حساب دین با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله سازش و مدارا کند و با آنها کنار بیاید، همانگونه که شیخ مرتضی مطهری اقرار کرده است.^۶

موضوع حدیث فوق در یک طرف درّه ای قرار دارد و ادعاها و پندارهای اینان در طرف دیگر است، گذشته از این، آن حدیث ائمه را در عدد مذکور حصر نمی کند، بلکه قدرت و

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۸۱۵).

۲- منهاج السنة (۴/۲۱۰) منتقی.

۳- اصول شیعة الامامية (۲/۸۱۶).

۴- همان منبع.

۵- اصول شیعة الامامية (۲/۸۱۶).

۶- همان منبع.

شوکت اسلام را در زمان آنان بیان می‌کند و عصر خلفای راشدین و عصر بنی‌امیه، دوران عزت و سرفرازی و اقتدار مسلمانان بود.^۱

بنابر این ابن تیمیه می‌گوید: «اسلام و قوانین آن در زمان بنی‌امیه ظاهرتر و پر دامنه‌دارتر از زمان حکمای بعد از آنان بوده است» سپس به این حدیث استشهاد می‌کند که می‌فرماید: «این دین در زمان دوازده خلیفه همواره غالب و چیره خواهد بود که همه آن خلفاء از قریش هستند»، سپس ابن تیمیه گفت: «واقعیت حال هم آنگونه بوده است، ابتداء ابوبکر، عمر، عثمان و علی خلیفه بودند، سپس کسانی به خلافت رسیدند که مردم آنها را انتخاب کردند و اسلام در زمان آنها دارای عزت، قدرت و شوکت بود، یعنی زمان معاویه و پسرش یزید، سپس عبدالملک و چهار فرزندش که عمر بن عبدالعزیز یکی از آنها بود.

بعد از آن قدرت اسلام رو به کاهش رفت تا به امروز رسید و ابن تیمیه به شرح آن ادامه می‌دهد.^۲

سپس در ارتباط با آن قسمت از حدیث که می‌گوید: «همه‌ی آنها قریشی هستند»،^۳ گفته است معنی آن این است که خلافت فقط به علی و فرزندانش اختصاص ندارند، چون اگر به آنها اختصاص می‌یافت مشخصه و امتیاز آنها را ذکر می‌کرد، مگر نمی‌بینی که پیامبر ﷺ نفرمود: «همه آنها از فرزندان اسماعیل و از عرب هستند»، اگر بخاطر هاشمی بودن، یا از خاندان علی بودن ممتاز بودند، بدان عنوان ذکر می‌شدند. پس وقتی که پیامبر ﷺ به طور مطلق ذکر فرمود که آنها از قریش هستند، معلوم می‌شود که آنها قریشی هستند و در میان قریش به یک قبیله اختصاص ندارند، بلکه از مجموع آنان‌اند، مثل بنوتمیم، بنوعدی، بنوعبدشمس و بنوهاشم، که خلفای راشدین هم از این قبایل بوده‌اند^۴، بنابراین از میان اوصافی که شیعه می‌خواهند برای مدعای خود بدان استدلال کنند چیزی جز عدد دوازده باقی نمانده است، ولی آن عدد هم بر هیچ چیز دلالت نمی‌کند.^۵

۱- همان منبع سابق.

۲- مسلم، ۱۴۵۳/۲.

۳- منهاج السنة (۴/۲۰۶).

۴- منهاج السنة (۴/۲۱۱).

۵- اصول شیعة الامامية (۲/۸۱۸).

۲- آیاتی از قرآن که ادعا می‌کنند، نص است بر وصیت به خلافت علی علیه السلام شیعه‌ی رافضه چون نتوانسته‌اند برای تأیید و نهادینه کردن عقیده‌ی امامت به نص پشتوانه‌ای از جانب شرع دست یابند، به آیاتی از کتاب خداوند متوسل شده‌اند که به مدح و ستایش بندگان صالح خداوند و اولیای متقی و پرهیزگار می‌پردازند، سپس آن اوصاف را به حضرت علی اختصاص داده و آنها را طبق اعتقاد فاسد خود تأویل کرده‌اند. از سوی دیگر جهت تأیید این بدعت زشت، احادیث زیادی را ساخته و پرداخته‌اند تا از این راه بتوانند مسلمانان جاهل و ساده لوح و کسانی را که در این زمینه اطلاعات اندکی دارند، فریب دهند، ولی پر واضح است که همه مقولات و ره آوردهای آنان در این باره، باطل است. علاوه بر این، استدلال آنها از دو نکته خارج نیست:

الف- یا آنچه که بدان استدلال کرده‌اند دلیلی است علیه مدعای آنها، مانند (آیه‌ی تطهیر، و آیه مباحله)، و حدیث رایت (پرچم) و حدیث غدیر خم و غیره.

ب- یا احادیثی جعلی و ساختگی هستند، که حدیث جعلی بعنوان مدرک و حجت پذیرفته نیست و از این روی، نزد اهل علم مشهور است که در میان گروه‌های منتسب به اسلام، دروغگوترین فرقه رافضه است. و در ابن تیمیه اتفاق نظر اهل علمای نقل و روایت و اسناد را بر این نکته نقل کرده که آنها دروغگوترین فرقه‌اند و از روزگاران قدیم، دروغگویی در تار و پود آنها ریشه دوانده است، به همین خاطر، ائمه و پیشوایان اسلام می‌دانستند که مشخصه و علامت تشخیص آنها دروغ گفتن است.^۱ این شما، و این هم بعضی از استدلالات قرآنی آنها:

* آیه‌ی ولایت

خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ (مائده/۵۵)

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند.

آنها در تفسیر این آیه، موردی را ذکر کرده‌اند که به گمانشان بر امامت حضرت علی دلالت می‌کند. آخوند بزرگ شیعه طوسی گفته است: اما در ارتباط با وجود نص امامت علی علیه السلام از قرآن، باید بگوییم که این آیه قوی‌ترین دلیل است.^۱

طبرسی می‌گوید: این آیه از واضح‌ترین دلایل است بر صحت امامت علی رضی الله عنه بعد از پیامبر^۲ است و تقریباً اساتید شیعه این آیه را از جمله قوی‌ترین دلایل در این زمینه بر شمرده‌اند، زیرا در تألیفات خود، در مقام استدلال بر امامت علی، آن را قبل از همه دلایل دیگر ذکر می‌کنند.^۳

اما در مورد اینکه آنها چگونه این آیه را به هدف مورد نظرشان ربط می‌دهند و بدان استدلال می‌کنند، باید گفت که آنها ادعا می‌کنند که مفسران و محدثان از عام و خاص، بر این نکته اتفاق نظر دارند که این آیه، در مورد علی علیه السلام نازل شده، چرا که انگشترش را در حال نماز، بعنوان صدقه به آن مسکین داد در حالیکه تعدادی از صحابه در آنجا حضور داشتند و این رویداد در صحاح ششگانه‌ی حدیث نقل شده است^۴ و کلمه‌ی «انما» به اتفاق لغت‌شناسان برای حصر است و «ولی» به معنای سزاوارتر برای تصرف است که با امام و خلیفه مرادف است.^۵ همانگونه که می‌بینید آنها به روایتی استدلال می‌کنند که در مورد سبب نزول این آیه مطرح می‌کنند، چون در متن آیه چیزی نیست که آنها را به مرادشان برساند، بنابراین استدلال آنها به روایت جعلی و ساخته‌ی خودشان است نه به قرآن. پس آیا این روایت در مورد سبب نزول آیه صحیح و ثابت است یا نه و آیا این نوع استدلال درست است یا نه؟ همه این سؤالات را به صورت‌های زیر جواب خواهیم داد.

نقد ادعای استدلال از قرآن بر تعیین ائمه

الف- در مورد این ادعا که می‌گویند: اهل سنت این روایت را قبول دارد که این آیه درباره‌ی حضرت علی علیه السلام نازل شده، از بزرگترین دروغ‌پراکنی‌های آنان به شمار می‌رود، بلکه علمای متخصص در علم نقل و روایت و سند بر این اجماع دارند که این آیه بطور خاص درباره‌ی علی علیه السلام نازل نشده است و علی در حال نماز انگشترش را صدقه نداده است.

۱- تلخیص الشافی (۱۰/۲) به نقل از اصول مذهب شیعه الامامیه (۸۲۲/۲).

۲- مجمع‌البیان (۱۲۸/۲) به نقل از اصول شیعه الامامیه (۸۲۲/۲).

۳- عقاید شیعه اثنی‌عشری (۸۲/۸۱/۱) اصول مذهب شیعه (۸۲۳/۲).

۴- اصول مذهب شیعه (۸۲۳/۲).

۵- عقاید امامیه اثنی‌عشری (۸۲/۸۱/۱) به نقل از مرجع سابق (۸۲۳/۲).

حدیث شناسان هم بر این باورند که این روایت جعلی و ساختگی است.^۱ اینکه می گویند این روایت در (صحاح سته) نقل شده^۲، باز هم دروغ و افتراء است، زیرا در کتابهای حدیث اهل سنت اصلاً چنین روایتی وجود ندارد. البته ابن کثیر روایتها و اقوالی را در این زمینه نقل کرده که این آیه در وقتی که حضرت علی انگشترش را صدقه داد، درباره‌ی او نازل شده است و در پایان در توضیح آن می گوید: البته به علت ضعف سند و مجهول بودن رجال سندهای آنها هیچ کدام از آنها صحیح و قابل قبول نیستند.^۳

عبدالعزیز دهلوی می گوید: فقط ثعلبی گفته این آیه درباره‌ی علی علیه السلام و داستان آن گدا و بخشیدن آن انگشتر به او در حالت رکوع، نازل شده است^۴، ولی محدثان اهل سنت به اندازه یک تار مو هم به روایت‌های ثعلبی اعتماد ندارند، و او را (حاطب اللیل) لقب داده‌اند^۵، چرا که او تر را از خشک جدا نساخته و بیشتر روایت‌هایش از کلبی و ابوصالح است، که بی‌اهمیت‌ترین و ضعیف‌ترین روایات در مورد تفسیر نزد آنها هستند.^۶

روایت درست و صحیح در مورد سب نزول آیه‌ی مزبور - همانگونه که ابن جریر در تفسیر آن آیه با سندش چنین استخراج کرده است - این است که: وقتی بنو قینقاع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کردند، پیش عبادی بن صامت رفتند و از او خواستند که با آنها همراه شود، اما وی آنها را ترک کرد و دست رد به سینه‌ی آنها نهاد و ولایت خداوند متعال و پیامبرش را برگزید. آنگاه خدا این آیه را نازل کرد:

۱- منهاج السنة (۴/۴).

۲- اصول مذهب شیعه (۸۲۴/۲).

۳- تفسیر ابن کثیر (۱۷۷/۷۶/۲).

۴- مختصر تحفة اثنی عشریه ص ۱۴۱-۱۴۲

۵- این یک تشبیه ادبی است، یعنی کسی که در سیاهی شب هیزم جمع می کند. این در مورد کسی گفته می شود که کار بیهوده‌ای انجام می دهد. «مترجم»

۶- همان منبع قبلی، ص ۱۴۱-۱۴۲، عقیده اهل بیت بین افراط و تفریط، ص ۴۷۳، و نگاه کن به اسباب نزول واحدی، تحقیق امان شعبان، ص ۱۶۳، یهود در سنت مطهره (۲۸۲/۱)، و آن خبری باقی می ماند که ابن اسحاق با سند مرسل روایت کرده که با پیگری‌ها و شواهد تقویت می یابد. و نگاه کن به مختصر تفسیر قرآن عظیم که به عمدةالتفاسیر از حافظ بن کثیر نامگذاری شده، احمد محمد شاکر (۷۰/۱) احمد شاکر در باره کسانی که می گویند درباره علی نازل شده، می گوید: «این بخشی از دروغ‌پراکنی‌های شیعه است که با تأویل قرآن بازی می کنند».

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾ (۵۵)

(مائده / ۵۵)

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال را می‌پردازند. یعنی آنها در همه شئون خود، در برابر خداوند متعال سر تسلیم فرود می‌آورند، لذا خداوند متعال در اول آن آیات فرمود:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ (مائده / ۵۱)

ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید (و به طریق اولی آنان را به سرپرستی نپذیرید). ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره ایشان بشمار است. و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند.

یعنی عبدالله ابن سلول (را به دوستی نگیرید،) زیرا او طرفدار بنی قینقاع بود و وقتی که میان پیامبر ﷺ و بنی قینقاع اختلاف و خصومت ایجاد شد، او در کنار آنها ایستاد و از آنها پشتیبانی کرد و پیش پیامبر ﷺ رفت تا برای آنها میانجیگری کند، اما عباد بن صامت رضی الله عنه از آنها تبرا کرد و دست رد به سینه آنها نهاد، لذا خداوند متعال آیه‌ی (مائده / ۵۱) را نازل کرد، سپس خداوند متعال به بیان صفت مؤمنان - که منظورش عباد بن صامت و پیروانش می‌باشد، پرداخت و فرمود: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ﴾ (مائده / ۵۵) تنها خدا و پیغمبر او، و مؤمنانی امثال عباد و غیره یاور و دوست شما هستند؛ بنابراین آن آیه در ارتباط با عباد بن صامت نازل شده است.^۱

آیات کریمه‌ی فوق دستور به دوستی‌گزینی با مؤمنان، داده و از دوست‌گزینی و هم‌پیمانی با کافران نهی کرده‌اند. این معنی همچنین - پس از شناخت سبب نزول واقعی آن

۱- ابن هشام، در سیره، در رابطه با بنی قینقاع (۴۹/۲) آن را عباد بن ولید روایت کرده است. وابن جریر در تفسیرش در تأویل این قول خداوند تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ (مائده/۵۱) آن را روایت کرده است. تفسیر طبری (۱۷۸/۶) و رجال سندش - از طریق ابن جریر - موثق و قابل اعتماد هستند. و ابن اسحاق به حدیث بودن آن از پدرش تصریح کرده است، امام‌رسل است، چه عباد بن ولید یک تابعی بزرگوار است از پدر و جدش و غیر آنها روایت کرده است و او ثقة است. تَحْذِيب (۱۱۴/۵).

- بوضوح از سیاق و روند خود آیات فهم می‌شود، زیرا قبل از این آیه کریمه، این فرموده خداوند متعال آمده است:

﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾﴾ (مائده / ۵۱).

این آیه، با صراحت هر چه تمام تر از موالات یهود و مسیحیان بوسیله محبت و علاقه و نوع دوستی و یاری‌رسانی... منع کرده است و به اتفاق همه ولایت در اینجا به معنای امارت و امامت نیست و اصلاً این معنی وارد نشده است، پس این آیه کسانی را به ترتیب ذکر نموده که محبت و موالات آنها واجب است، یعنی الله تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان. بنابراین واضح است آن موالات که بمعنی محبت و یاری و نصرت در قسمت اول آیه از آن نهی شده است و به حکم مقابله این موالات همان موالاتی است که در قسمت دوم به مؤمنان دستور داده شده است.

همانگونه که این مسأله در لغت عرب آشکار و روشن است^۱. مرحوم رازی می‌گوید: «وقتی که در آیات قبلی از موالات و دوستی و پشتیبانی کافران نهی فرمود، در این آیه به محبت و دوستی و پشتیبانی کسانی فرمان داده که موالات آنها واجب است»^۲. مرحوم ابن تیمیه فرموده است: چیزی که برای مفسران - خلف از سلف - معلوم و یقین بخش می‌باشد، این است که این آیه درباره‌ی نهی از علاقه و صمیمت و دوستی و پشتیبانی و موالات با کفار و فرمان دادن به موالات و دوستی و پشتیبانی با مؤمنان، نازل شده است^۳.

ب- خداوند متعال بی‌خود و بی‌جهت انسانی را مورد تعریف و تمجید قرار نمی‌دهد، مگر اینکه کاری انجام داده باشد که مورد پسند خداوند جل جلاله باشد، یعنی کار واجب یا مستحب باشد و به اتفاق علمای اسلام، صدقه دادن در اثنای نماز مستحب و سنت نیست، اگر مستحب می‌بود، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انجام می‌داد و بر انجام آن مسلمانان را تشویق می‌کرد و پیوسته آن را انجام می‌داد، گذشته از این، نماز خواندن انسان را به خود مشغول می‌کند، و فرصت بخشش به درخواست کننده بعد از سلام دادن نماز هم ممکن است، و می‌تواند

۱- اصول مذهب شیعه (۲/۸۲۶).

۲- تفسیر فخر رازی (۲۵/۱۲).

۳- منهاج السنة (۵/۴).

صدقه‌اش را بعد از نماز به او بدهد. بلکه نظر تعدادی از اهل علم بر این است که مشغول شدن به دادن و عطا کردن به سائل (در نماز) موجب باطل شدن نماز می‌شود.^۱

ج- اگر این مسأله در نماز مشروع بود، به رکوع اختصاص پیدا نمی‌کرد، چگونه گفته می‌شود: «ولی نیستند جز کسانی که در حالت رکوع صدقه می‌دهند؟»، اگر گفته می‌شود: خواست خداوند بر این بوده که با این حالت علی را بستاید، در جواب گفته می‌شود: اوصافی که علی علیه السلام با آنها شناخته می‌شود، فراوان و آشکار بودند، پس چگونه ستایش او با امور مهم و معروف رها می‌شود و در تعریف و ستایش او به چیزی اکتفاء می‌شود که باور کردن آن بسیار مشکل است مگر برای کسی که آن را شنیده و باور کرده باشد؟! جمهور امت اسلامی، این خبر را نشنیده و در هیچ یک از کتاب‌های معتبر مسلمانان وجود ندارد.^۲

د- در مورد اینکه گفته می‌شود علی علیه السلام انگشتر خود را بعنوان زکات در حالت رکوع بخشیده است، می‌گوییم: آیه‌ی مورد نظر در خلاف آن وضعیت نازل شد که ادعا می‌کنید، زیرا علی در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جمله کسانی نبوده که زکات بر او واجب شده باشد، زیرا او فقیر و تهی دست بوده و زکات نقره وقتی واجب می‌شود که از ملکیت نصاب یک سال گذشته باشد، و علی از زمره‌ی آنان نبوده است.^۳

ه- اصل در زکات این است که زکات دهنده خود برای پرداخت اقدام کند، نه اینکه منتظر شود تا اینکه زکات گیرنده به سراغش بیاید. کدامیک از این دو کار بهتر است: اینکه در خانه بنشینید و زکات خود را نگه دارید و منتظر باشید تا مردم بیایند و درخواست زکات و صدقه کنند، یا اینکه سریعاً خود برای پرداخت زکات خود اقدام کنید؟! شکی در این نیست که روش اول برتر و درست‌تر است.^۴

و- و در مورد اینکه می‌گویند مراد از (ولی) در آیه امارت و فرمانروایی است، با کل آیه هماهنگ و جور در نمی‌آید که می‌فرماید:

﴿إِنَّهَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (مائده / ۵۵).

زیرا خداوند متعال به متولی امور بندگان و فرمانروایی توصیف نمی‌شود که متولی بندگان و امیر آنها می‌باشد، بلکه گفته می‌شود او خالق، رازق، پروردگار و فرمانروای

۱- منهاج السنة (۲۰۸/۱) (۵/۴).

۲- منهاج السنة (۵/۴) اصول مذهب شیعه (۸۲۵/۲).

۳- اصول مذهب شیعه (۸۲۵/۲).

۴- حقیقة من التاريخ ص ۱۹۳.

آنهاست، و آفرینش و فرمان از آن اوست. گفته نمی‌شود: خداوند متعال امیرالمؤمنین است، همانگونه که به کسی همچون علی و دیگران امیرالمؤمنین گفته می‌شود.^۱

اما ولایت بمعنای مخالف عداوت‌ستیزی، باید بگوئیم که خداوند متعال بندگان مؤمنش را سرپرستی می‌کند، آنها را دوست می‌دارد و آنها هم او را دوست می‌دارند، از آنها خشنود می‌شود و آنها هم از او خشنود می‌شوند و کسی که یکی از اولیای او را مورد دشمنی و اذیت و آزار قرار دهد، خداوند متعال علناً با او مبارزه می‌کند.^۲

پس آیا این ولایت مطلب مورد نظر در این آیه است؟! و معنای این قسمت از آیه:

﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ این است که آنها در برابر پروردگارشان فروتن بوده و به فرمانش گردن می‌نهند، که رکوع در اصل لغت به معنای خضوع و فروتنی می‌باشد، یعنی نماز و زکات را در حال رکوع که همان خشوع و فروتنی و شکسته نفسی در برابر خداوند است اقامه کرده و می‌پردازند^۳، این مورد شبیه این فرموده‌ی خداوند متعال است که درباره‌ی حضرت داود علیه السلام فرمود:

﴿وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ، وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ (ص / ۲۴).

«داود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم (واندازه هراس او از دیگران، و نیز نحوه قضاوت وی را به محک آزمایش زده‌ایم). پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد.»

و بدین جهت راکعاً نامیده شده که رکوع فروتنی، خضوع و خشوع برای خداوند متعال را نشان می‌دهد.

نیز مانند این فرموده‌ی خداوند متعال که فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ﴾

﴿(مرسلات/۴۸) وقتی بدانان گفته می‌شود: (در برابر اوامر و نواهی الهی) خضوع کنید و کرنش بپسندید خضوع نمی‌کنند و کرنش نمی‌برند!﴾^۴

۱- اصول مذهب شیعه (۲/۸۲۷).

۲- همان منبع (۲/۸۲۷).

۳- کشاف زحشری، (۱/۶۲۴)، تفسیر رازی (۱۲/۲۵).

۴- حقیقه من التاریخ ص ۱۹۴.

ز- و اما در مورد اینکه با ادات حصر «إِنَّهَا» استدلال کرده و می‌گویند: بدین وسیله مراد خاصاً علی علیه السلام است! باید بگوییم که این دلیل اگر (به ادعای شیعه) بر نفی امامت از متقدمین علی دلالت می‌کند، به همانصورت هم بر سلب امامت از کسانی دلالت می‌کند که بعد از او آمده‌اند، بنابر این لازم می‌آید که امامت حسن، حسین و ائمه اطهار بعد از آنها نا مشروع بوده و حق امامت نداشته‌اند. اگر در جواب این تناقض بگویند: مراد حصر ولایت در بعضی اوقات است، یعنی فقط در زمان امامت او ولایت منحصر به او بوده نه وقت امامت افراد بعد از او، در این صورت با اهل سنت همگام و همسو هستند که ولایت عامه دارای وقت معین است و آن زمانی است که خود او امام است نه قبل از آن^۱. طبق گفته‌ی اساتید و بزرگان آنها اگر قرار است که این قوی‌ترین دلیل آنها در مورد ادعای امامت علی علیه السلام باشد، کاملاً روشن می‌شود که آنها هیچ اساس و پایه‌ای ندارند، زیرا اصل در این مسأله‌ی عظیم و سرنوشت‌ساز این است - که در دیدگاه شیعه یکی از بزرگترین ارکان دین آنها است و انکارکننده‌ی آن در شمار کافران قرار دارد - که صیغه‌ای روشن و واضح برای آن بکار گرفته شود، بطوری که برای افشار مختلف مردم قابل فهم باشد و بیسواد و عامی بتوانند آن را درک کنند، همانگونه که عالم و دانشمند آن را درک می‌کند، نسل آینده آن را بفهمند همانگونه نسل حاضر آن را می‌فهمد و بادیه نشین هم مانند شهرنشین آن را بفهمند. پس چون چنین عبارت و کلامی در کتاب خداوند متعال بکار گرفته نشده، نتیجه می‌گیریم که هیچ نص و عبارت صریحی بر قضیه‌ی امامت وجود ندارد آنگونه که آنها گمان می‌برند^۲. این قویترین استدلالی بود که با کتاب خداوند می‌کنند و آن را آیه‌ی ولایت نام گذاشته‌اند. آنها دلبستگی‌هایی به آیات دیگری دارند که ابن مطهر حلّی آنها را ذکر نموده، و ابن تیمیه رحمه الله با جواب‌هایی جامع و فراگیر آنها را جواب داده است^۳.

۱- اصول مذهب شیعه ص ۸۲۵.

۲- اصول مذهب شیعه الامامیه (۲/۸۲۱).

۳- دکتر علی سالوس اقدام به یک رشته تحقیقات درباره آیاتی کرد که به گمان امامیه راجع به امامت هستند و دست آخر به این نتیجه رسیده که استدلالات آنها مبنی بر روایت‌های پی در پی و متصل به اسباب نزول و تأویلاتی است که فقط خودشان آنها را گفته‌اند. هیچ‌یک از این و از آن صحیح نیست، (مع الشیعه الاثنی عشری: (۱/۵۵) الی

* آیهی مباحله

آیهی مباحله که درباره هیئت اعزامی نجران نازل شد، در نظر امامیه بعنوان دلیل دیگری بر امامت مطرح است و آن این فرموده‌ی خداوند متعال است:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ (آل عمران / ۶۱).

«پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمد با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیائید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نمائیم».

در نظر طوسی و دیگر علمای شیعه این آیه از دو وجه بر فضیلت اهل بیت و علی دلالت دارد:

اول اینکه موضوع مباحله برای آن است که صاحب حق از باطل تشخیص داده شود، و این کار فقط برای کسی صحیح است که دارای باطنی روشن و امنیت یافته و بی‌غل و غش بوده و در مورد صحت عقیده یقین حاصل شده باشد و خلاصه اینکه بهترین مردم در نزد خداوند متعال باشد.

دوم اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله علی را همانند خود قرار داده، آنجا که خداوند می‌فرماید: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسِكُمْ» چون منظور از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین رضی الله عنهما هستند و مراد از «وَنِسَاءَنَا» فاطمه و رسول خدا «وَأَنْفُسَنَا» خود و علی علیه السلام را در نظر داشته است و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را همانند خود قرار می‌دهد، واجب است که کسی به لحاظ فضیلت و برجستگی به پای او نرسد و هم ردیف او قرار نگیرد.^۱

این آیه بدین دلیل مباحله نامگذاری شده که هر شخص صاحب حقی که دوست دارد خداوند متعال طرف مناظره‌اش را که بر باطل است هلاک کند، آن را انجام می‌دهد،

۱- تفسیر تبیان، طوس، (۳/۴۸۵).

خصوصاً اگر در این راستا دلیل و مدرکی داشته باشد که وی را در بیان و روشن کردن حقش یاری می‌دهد.

مباهله با درخواست مرگ انجام می‌شود، زیرا زندگی در نظر اهل کتاب بسی شیرین، دوست داشتنی، عزیز، مهم و عظیم بوده است، چون می‌دانستند که چه فرجام بدی - پس از مرگ - در انتظار آنها است.

آیه‌ی مباهله به چند دلیل نمی‌تواند بعنوان دلیل و سند ادعای شیعه‌ی اثنی عشریه در باب امامت، قرار بگیرد:

الف- علی رغم اینکه واژه‌ی (نفس) دارای معانی متعدّد و مترادف است، این کلمه که شیعیان امامیه می‌خواهند با استناد به آن ثابت کنند که این نص صریح است بر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام، نه معنای حقیقی و نه مجازی برای این واژه یافت نمی‌شود که بیانگر خلافت باشد. اما در مورد اینکه اهل سنت در مقام استدلال گفته‌اند: واژه‌ی (نفس) بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستار حضور خود و نزدیکان ایمانی یا نسبی در موقع دعا کردن باشد دلالت می‌کند، این توجیه در لغت ذکر شده و موافق روح دین است. زبیدی گفت: ابن بری گفته است: شاهد بر این مقوله این فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ (نور / ۶۱)

(هر وقت داخل خانه‌ای شدید بر همدیگر سلام کنید).

ابن عرفه (نفس را در) این فرموده‌ی خداوند متعال به اهل ایمان و اهل شریعت آنها تفسیر کرده آنجا که می‌فرماید^۱:

﴿ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ (نور / ۱۲)

«بِأَنْفُسِهِمْ» در آیه‌ی فوق بیانگر اهل ایمان و اهل شریعت است. (مترجم). دهلوی

می‌گوید: «نَدَعُ» یعنی: «خود را حاضر کنیم».

اگر فرض کنیم که علی علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان مصداق «وَأَنْفُسَنَا» مطرح شده است، پس چه کسی را از طرف کافران به عنوان مصداق «أَنْفُسِكُمْ» فرض کنیم؟! در حالیکه در صیغه‌ی «نَدَعُ» مشترک هستند، بعد از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «تَعَالَوْا»: (بیایید) دیگر برای

۱- تاریخ العروس (۱۶/۵۷۰)، ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۸۸.

دعوت پیامبر از آنها و پسرانشان معنایی وجود نخواهد داشت.^۱ و فرموده‌ی خداوند متعال: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» همانند این آیه است: ﴿لَوْلَا إِذْ سَعَيْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ أَنْفُسَهُمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ﴾ (نور/۱۲): چرا هنگامی که این تهمت را می‌شنیدید، نمی‌بایست مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن (و پاکدامنی و پاکی) را نیندیشند و نگویند: این تهمت بزرگ آشکار و روشنی است؟. که درباره حضرت عایشه رضی الله عنها در ارتباط با حادثه افک نازل شد. بنابراین یکی از ایمانداران به منزله نفس‌های ایمانداران مرد و زن است. و نیز خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَتَوْبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ (بقره / ۵۴)

یعنی: (بعنوان توبه) همدیگر را بکشید.

از آن جمله است این فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَا تَخْرُجُوا أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِينِكُمْ﴾ (بقره / ۸۴)

«و (در این جا هم أَنْفُسَكُمْ) یعنی یکدیگر را بیرون نکنید. بنابراین مرداد از «وَأَنْفُسَنَا» برادران است، یا برادران نسبی یا دینی».^۲

در حقیقت خداوند متعال درباره‌ی پیامبر گرامیش صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه / ۱۲۸)

«بیگمان پیغمبری (محمد نام)، از خود شما (انسانها) به سویتان آمده است. هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

در این آیه دلیل و حجت بالغ و رسایی برای کسانی وجود دارد که می‌گویند: «وَأَنْفُسَنَا» به معنای همتایی و همانندی علی با پیامبر صلی الله علیه و آله است، این آیه از رسول خدا و از کفار مکه

۱- مختصر تحفه اثنی عشری، ص ۱۵۶.

۲- منهاج السنة (۱/۱۶۷/۱۶۸).

سخن می‌گوید و می‌فرماید: «مَنْ أَنْفُسِكُمْ» پس چه کسی می‌تواند بگوید که نفس رسول خدا همان نفس کفار مکه است، (پناه بر خدا)؟!^۱

اینجا مشخص می‌شود که نوعی اعمال سلیقه در تفسیر آیه‌ی مباحله بکار رفته، چون علمای شیعه خود را به نادانی زده و همه‌ی این نصوص را عمداً نادیده گرفته‌اند، پس به سراغ این آیه‌ی کریمه رفتند و در معنای آن باید آنقدر مبالغه و اغراق می‌کنند که می‌گویند: علی همان محمد ﷺ است جز در مقام نبوت، حتی بعضی از روایت‌های شیعه به این اشاره می‌کنند که اطلاق لفظ «وَأَنْفُسَنَا» بر برادر، فامیل، یا رئیس یک گروه در میان اعراب متداول و متعارف بوده است، ابو عبدالله ﷺ می‌گوید: امیر المؤمنین (علی)، عبدالله بن عباس را به سوی ابن کواء و یارانش فرستاد، پیراهنی نازک و عبایی بر تن داشت. وقتی که به او نگاه کردند، گفتند: «یا ابن العباس، انت خیرنا فی انفسنا و انت تلبس هذا اللباس؟!» ای ابن عباس تو در میان ما بهترین هستی، در حالیکه این لباس را می‌پوشی. آنگاه ابن عباس گفت: من (برای جایز بودن خودآرایی) اولین دلیلی را در مناظره با شما با این آیه می‌آورم که می‌فرماید: ﴿حُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ و ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾ (اعراف/۳۱-۳۲)

(ای آدمیزادگان! در هر مسجد و عبادتگاهی، خود را بیارائید..... بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟)

آیا بعد از این دلایل قرآنی و روایت‌هایی شیعی دیگر سخن و حرفی باقی مانده که افراطی‌ها آن را بر زبان آورند؟!^۲

ب- یکی از قطب‌های شیعه؛ «شریف رضی» اعتراف کرده که ﴿وَأَنْفُسَنَا﴾ در فرموده‌ی خداوند متعال بدین معنی نیست که حضرت علی - آنگونه که شیعه می‌گوید - خود پیامبر ﷺ است، زیرا علماء می‌گویند: عرب در زبان گفتگوی خود در مورد فامیل و پسرعموی نزدیک و دیگر خویشاوندان می‌تواند بگوید: او خود پسر عموی من است و فامیل خویشاوند همان خویشاوند اوست، شاهد ما فرموده‌ی خداوند متعال است که می‌فرماید:

۱- س ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۸۸.

۲- همان منبع ص ۱۸۹.

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ (حجرات / ۱۱):

(و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید).

در این آیه مراد خداوند متعال این است که در پی عیب‌جویی از برادران مؤمن خود بر نیایید. بنابراین اخوت دینی را در مجرای اخوت نسبی قرار داده است، پس وقتی که در نظر آنها واژه‌ی «نفس» می‌تواند بر شخصی بیگانه و دور واقع شود، سزاوارتر و اولی‌تر است که بر فامیل نسبی اطلاق شود.

شاعر گفته است: «کأنا يوم قری انما نقتل اياناً» شاعر خواسته که بگوید: گویی ما (در روز قری) با کشتن برادرانمان خودمان را می‌کشیم. پس وی فامیل‌ها و نزدیکان خود را بجای خود تصور نموده است، بخاطر ارتباط و خویشاوندی و پیوند نژادی و نیز بخاطر اینکه خویشاوند زاده هم خویشاوند است و از پیوند خویشاوندی شجره‌ی خانوادگی بوجود می‌آید. اما این آیه که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ امکان دارد که بدین گونه استعمال شده باشد. زیرا در تفسیر آمده است: معنی این آیه این است که بر یکدیگر سلام کنید. چون محال است که انسان بر نفس خود سلام کند. زیرا نفس‌های مؤمنان به جای یک نفس در نظر گرفته شده، چون در بستن پیمان دینداری همگرا و متحد هستند و زبان شریعت مقدس آنها را مشترکاً مورد خطاب قرار داده است، پس اگر یکی از آنها بر برادرش سلام کند، شبیه به آن است که بر خود سلام کرده باشد، چون تفاوت برچیده شده و رشته‌ی نفس‌ها و قلبها با هم گره خورده است.^۱

بدین ترتیب روشن شد که ادعای شیعه مبنی بر اینکه این آیه نص صریح است بر اینکه علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ تفاوتی ندارد، فاقد دلیل و مدرک است، چون لفظ (نفس) در زبان عرب، بر خویشاوند دور هم اطلاق می‌شود و در این مقوله، از هیچ طرفی بر امامت دلالتی وجود ندارد.^۲

ج- مباحله زمانی رغبت و رهبت و احساس به صداقت داعی را فراهم می‌آورد که او خود و اهلش را جمع کند به طبیعت حال قلب مشتاق و شیفته‌ی آنها است، چون قلب مشتاق

۱- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۸۹.

۲- همان منبع ص ۱۹۰.

و طرفدار اشخاص بیگانه و دورتر نیست و اگر در شرف هلاک قرار گیرند بیش از همه نگران خویشاوندان نزدیک است.^۱ پس اینکه پیامبر ﷺ نزدیکترین خویشاوندان را به سوی خود فرا خواند، دلیل واضحی است بر صحت نبوت و رسالت او، از این رو وقتی که مسیحیان نجران این مورد را مشاهده کردند، نسبت به نفس خود ترسیده و از مباحله کردن با او دست کشیدند، اما رافضه‌های بدعت‌گذار، چون به بیماری حق‌زدایی و عدم تسلیم شدن به آن مبتلا شدند، برداشت و فهمی از آن کردند که آیات خداوند متعال هیچگاه بر آن دلالت نکرده‌اند.^۲

د- ادعای امامیه مبنی بر اینکه این آیه در مورد علی علیه السلام - جز در مقام نبوت - با پیامبر ﷺ مساوی است دلالت می‌کند، به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا هیچ کس، نه علی و نه غیر او در امور دینی با پیامبر ﷺ مساوی و هم‌تراز نیست، به عبارت دیگر: مقام پیامبر ﷺ و کمال انسانی وی را چگونه می‌توان با سایر انسانها مقایسه کرد؟! حتی خود علی علیه السلام راضی نمی‌شود که شیعه‌ی امامیه درباره‌ی او چنین بگویند. انسان منصف و خردمند با وضوح هرچه تمام‌تر، این مسئله را درک می‌کند.^۳ مقام نبوت جایگاهی است که نزد علی از اعتبار، هیبت و جایگاه خاص خود برخوردار بود و ما در این کتاب، در این رابطه سخن گفتیم.

برای اثبات مسائل بزرگ اعتقادی، و اصول بنیادی و عظیم دین باید دلایل روشن و قطعی قرآن که بر معنای مورد نظر دلالت کند وجود داشته باشد، مانند این آیه که در رابطه

با توحید می‌فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (بقره / ۲۵۵).

و در مورد رسالت محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ (فتح / ۲۹).

و مانند: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ (نور / ۵۶) که بر فرضیت و مشروعیت نماز دلالت دارند،

.....^۱

۱- منهاج السنة (۷/۱۲۵، ۱۲۶).

۲- عقیده اهل سنت و جماعت درباره صحابه (۲/۵۶۴، ۵۶۵).

۳- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۱۹۱.

۱- آیه تطهیر و رابطه آن با عصمت ائمه، عبدالهادی حسین ص ۵.

* استدلال به آیهی (۲۳) سورهی شوری

﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴾

بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عاید خودتان می‌گردد).

شیعه‌ی امامیه در تفسیر این آیه حدیثی را وارد کرده‌اند و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله منسوب نموده‌اند. (به ادعای آنها) پیامبر صلی الله علیه و آله «قُربی» را به علی، فاطمه و پسران آنها تفسیر کرده‌اند. در دیدگاه شیعه بر افضلیت، برتری و ضرورت مهرورزی و مودت آنها و از آن پس ضرورت اطاعت کردن از آنها و انتخاب و پذیرفتن آنها بعنوان امام، قبل از همه دلالت می‌نمایند.^۱

پاسخ به ادعاهای فوق الذکر به قرار زیر است:

الف - این آیه در سورهی شوری است، و به اتفاق اهل سنت این سوره مکی است.^۲ بدون تردید علی رضی الله عنه بعد از جنگ بدر با فاطمه رضی الله عنها ازدواج کرده، حسن در سال چهارم هجری متولد شد. بنابراین آیهی مورد نظر ما چندین سال قبل از وجود حسن و حسین نازل شده است. پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را به واجب بودن محبت علی و خانواده و فرزندانش تفسیر کرده که هنوز شناخته شده نبوده و برخی آفریده نشده‌اند؟!^۳

ب - تفسیری که از این آیه در صحیح بخاری بعمل آمده است، با این روایت کاملاً مغایرت دارد، زیرا بخاری با سند خود روایت می‌کند که در مورد «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» سؤال شد، سعید بن جبیر گفت: الْقُرْبَىٰ یعنی: آل بیت، ابن عباس گفت: عجله کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله با همه خانواده و طایفه‌های قریش به نوعی خویشاوند بود، بلکه فرمود: مگر اینکه خویشاوندی و رابطه‌ی نزدیکی که میان من و شما هست را بجای آورید.^۱

۱- مجمع‌البیان طبرسی (۴۹/۲۵-۵۱) مختصر تحفة اثنی عشری ص ۱۵۳-۱۵۵.

۲- تفسیر نبوی (۴-۱۱۹) عقیده درباره اهل بیت ص ۳۶۴.

۳- منهاج السنة (۷/۹۹) دراسته عن الفرق و تاریخ المسلمین جبلی، ص ۱۹۰.

۱- بخاری، کتاب التفسیر، شماره (۴۸۱۸).

ابن تیمیه - رحمه الله - گفته است: این ابن عباس رضی الله عنه است که به ترجمان قرآن معروف است و داناترین افراد اهل بیت بعد از علی رضی الله عنه بود که می‌گوید: معنای آیه دوست داشتن اهل بیت نیست، بلکه به این معنی است که ای جماعت عرب و ای جماعت قریش، پاداشی را بر این رسالت از شما درخواست نمی‌کنم، ولی از شما می‌خواهم که پیوند قرابت و خویشاوندی را که میان من و شما هست به جای آورید. بنابراین او قبل از هر چیز از آن مردمانی که بسوی آنها فرستاده شده، می‌خواهد که حق خویشاوندی را بجای آورند و علیه او تجاوز و تعدی ننمایند، تا بتواند رسالت و پیام پروردگارش را ابلاغ نماید.^۱

ج - حدیثی که در تفسیر این آیه به آن استناد می‌کنند، به اتفاق حدیث شناسان جعل و دروغ است، که علمای متخصص علوم حدیث در این باره حق تصمیم‌گیری و اظهار نظر دارند. ابن تیمیه بر این مسأله تصریح کرده است^۲، ابن کثیر هم آن احادیثی را که در ارتباط با تفسیر این آیه وارد شده و قایل به این هستند که مراد از «الْقُرْبَى» فاطمه و فرزندانش هستند، دنبال گرفته و آنها را بررسی نموده است و به این نتیجه رسیده که همگی به لحاظ سند ضعیف می‌باشند، او روایتی از ابن ابی حاتم را ذکر نموده که گفته: مردی از حسین اشقر، از قیس و او از اعمش و او از سعید بن جبیر به ما خبر داده که ابن عباس گفت: وقتی که این آیه نازل شده:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ گفتند: ای رسول خدا، کیستند آن کسانی که خداوند متعال به مهرورزی نسبت به آنها دستور داده است؟ فرمود: فاطمه و فرزندانش رضی الله عنهم ولی این سند ضعیف است، که در آن شخص متهمی وجود دارد که از طریق شیخ شیعی ساخته حسین اشقر شناخته نمی‌شود و خبر و روایت او در این جا پذیرفته نیست. ذکر نازل شدن آیه در مدینه بعید و محال به نظر می‌رسد، چون آیه‌ی مذکور در مکه و زمانی که اصلاً فاطمه فرزندی نداشت نازل شد، چون فاطمه در مدینه و در سال دوم هجرت و بعد از جنگ بدر با علی ازدواج کرد. تفسیر واقعی آیه‌ی فوق همان است که دانشمند امت اسلام ابن عباس بیان کرد. ابن حجر هم در مورد ضعف روایات شیعه در مورد تفسیر این آیه، و مخالفت آنها با احادیث صحیح را مفصل بحث کرده است.^۱

۱- منهاج السنة (۱۰۰/۷).

۲- منهاج السنة (۱۰۰/۷).

۱- تفسیر ابن کثیر (۴/۱۱۲)؛ فتح الباری (۸/۵۶۴).

دلایل شیعه از سنت

۱- خطبه‌ی غدیر خُم

غدیر خُم جایی است بین مکه و مدینه در جحفه^۱ و در مسافت (۲۶) مایلی شرق رابغ قرار دارد. امروزه آن را غربه می‌گویند.^۲ گفته می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا در میان مردم به ایراد خطبه پرداخته است و فضل و برتری علی علیه السلام را یادآور شده است. رافضی‌ها از یک سو این روایت را بعنوان تکیه‌گاه شیعه‌گری افراطی خود قرار داده‌اند و از سوی دیگر از آن بعنوان دستاویزی جهت حق به جانب بودن حضرت علی به امر خلافت استفاده کرده‌اند. آنان به این حادثه آنچنان اهمیت و عنایتی داده‌اند که به دیگر حوادث زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نداده‌اند.^۳ حتی یک کتاب ده‌جلدی به نام کتاب (غدیر)، پیرامون آن تألیف کرده‌اند که مؤلف، آن را مملو از احادیث ضعیف و موضوع و جعلی کرده‌اند.

در این باره امام مسلم در صحیح خود حدیثی را از زید بن ارقم رضی الله عنه نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار چاه آبی که خُم نامیده می‌شد ایستاد و پس از حمد و ستایش خداوند متعال و موعظه و اندرز، فرمود: ای مردم آگاه باشید! من جز انسانی نیستم که نزدیک است فرستاده‌ی پروردگرم نزد من بیاید و من دعوت وی را اجابت کنم. من دو چیز گرانبها را برای شما باقی می‌گذارم: اول کتاب الله است، که در آن هدایت و روشنگری و نور است، پس به کتاب خدا تمسک کنید و آن را بگیرید. آنگاه مردم را برای تمسک و چنگ زدن به قرآن تشویق و ترغیب نمود، بعد فرمود: «واهل بیتم». سپس سه دفعه فرمود: خدا را درباره‌ی اهل بیت خویش به یاد شما می‌اندازم، حصین - راوی حدیث از زید بن ارقم - به او گفت: ای زید، چه کسانی اهل بیت او هستند؟ آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت او نیستند؟! گفت: آری، اما اهل بیتش کسانی هستند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از زکات محروم هستند. گفت: یعنی چه کسانی؟ گفت: آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس. گفت: اینها همه از زکات محروم هستند؟! گفت: آری^۱

۱- معجم البلدان (۲/۲۸۹).

۲- علی طرق الهجرة، عاتق البلاد، ص ۶۱.

۳- اثر شیعه‌گری بر روایت‌های تاریخی، عبدالعزیز محمد نور ولی، ص ۲۹۹.

۱- مسلم رقم (۲۴۰۸).

امام مسلم، ترمذی^۱، امام احمد^۲، نسائی در خصائص^۳، حاکم^۴ و غیره، با اسناد صحیح از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: «من كنتُ مولاة فعلی مولاة»^۵.

اما اضافه بر آن بخش از روایت، این قسمت که می‌گوید: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»: (خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می‌دارد) بعضی از علما صحیح دانسته‌اند، ولی رأی صحیح آن است که صحیح نیستند. اما در باره‌ی عبارت: «خدایا یاری کن کسی را که او را یاری می‌کند، و خوار کن کسی را که او را خوار می‌کند، و حق را به هر جایی که می‌رود، قرین او ساز!»، باید گفت که به دروغ به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است^۶.

ایراد خطبه و سخنرانی پیامبر ﷺ در غدیر خم سبب و علت موجّهی داشت، چون بریده بن حصیب^۷ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ علی^۸ را بسوی خالد بن ولید در یمن فرستاد تا غنایم را به پنج قسمت تقسیم کند، در میان غنایم کنیزی بود که بهترین اسیران بشمار می‌رفت! و در خمس سهم (علی^۹) قرار گرفت، سپس علی در حالی بیرون آمد سرش را پوشانده بود و غسل کرده بود. در این باره از او سؤال کردند، در پاسخ خبر داد که آن کنیز که در میان غنایم بوده، به سهم او درآمده و او را به کنیز خود در آورده است. برخی کار او را نپسندیدند و برید بن حصیب نامه‌ای از طرف خالد را به سوی پیامبر ﷺ آورد. او از جمله کسانی بود که علی را دوست نمی‌داشت. علی^{۱۰} نامه‌ی خالد را که حاوی گزارش کار علی بود، تأیید کرد. پیامبر ﷺ در این مورد باری دیگر از بریده سؤال کرد و فرمود: «او را مورد بغض قرار مده!» چرا که او سهم بیشتری از آن خمس دارد^{۱۱}. هنگام (حجة الوداع) علی^{۱۲} از یمن بازگشت تا همراه رسول خدا ﷺ حج کند و شترهای قربانی را با او به پیش براند^{۱۳}. و علی برای ملاقات با پیامبر ﷺ عجله کرد و یکی از یارانش را بعنوان جانشین خود منصوب

۱- سنن ترمذی شماره (۳۷۱۳).

۲- سند احمد، موسعة الحدیثیة، شماره ۶۷۰، صحیح لغیره

۳- خصائص علی شماره (۷۹) صحیح و رجالش ثقات دهند.

۴- السمندرک ک (۱۱۰/۳).

۵- حقبة من التاريخ ص ۱۸۲.

۶- ن. ک به سلسله احادیث صحیح آلبانی (۱۷۵۰).

۷- مجمع الزوائد (۱۲۷/۹). همیشه گفته است: رجالش، رجال صحیح است جز عبدالجلیل بن عطیه، و او ثقه است و به سماع تصریح کرده، و در او مقداری نرم‌گیری وجود دارد.

۸- مسلم شماره ۱۲۸۱.

کرد، سپس آن مرد از لباسهای غنایم بر تن سربازان کرد، وقتی که آن سپاه به مکه نزدیک شد، علی علیه السلام به استقبال آنها رفت و ناگهان متوجه شد که آنها از جامه‌های اموال غنیمت پوشیده‌اند. به جانشین خود گفت: وای بر تو این چیست؟! گفت: این جامه‌ها را به سربازان داده‌ام تا وقتی که به میان مردم می‌آیند، زیبا و خوش قیافه باشند! حضرت علی گفت: وای بر تو! آنها را از تشنه‌شان درآور قبل از آنکه خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برسیم. جامه‌ها را از آنها باز ستاند و به غنیمتها بازگرداند. سپس آن سپاه، بخاطر کاری که علی با آنها کرده بود، شکوا و گلایه‌ی خود را ظاهر کردند^۱. وقتی که آنها از حضرت علی زبان به گلایه گشودند، در آن موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم به سخنرانی پرداخت.

ابن کثیر گوید: سر و صدای سربازان بلند شد و زبان به شکایت گشودند که چرا نگذاشته‌اند از شترزکاتی استفاده کنیم و چرا جامه‌ها و لباس‌هایی که نایب علی علیه السلام در اختیار ما گذاشته بود، از ما باز پس گرفت و خداوند متعال داناتر است.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ادای مناسک از حج بازگشت، در مسیر مدینه از منطقه‌ای بنام «غدیر خم» عبور کرد، آنجا به ایراد سخنرانی برخاست، و ساحت علی علیه السلام را تبرئه کرد و قدر و ارزش او را بالا برد، به فضیلت و برتری وی اذعان کرد، تا آن شک و تردید و ناراحتی‌هایی را که در دل بسیاری از مردم نسبت به علی جای گرفته بود برطرف شود.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفتن در این باره را تا وقتی که به مدینه رسید به تأخیر انداخت و در مکه و در حج و روز عرفه چیزی در این باره نفرمود، بلکه مسأله را به وقت بازگشت به مدینه موکول کرد، این نشان می‌دهد که این مسأله تنها مربوط به اهل مدینه بود، زیرا کسانی که درباره‌ی علی علیه السلام سخن گفته و اعتراض نمودند از اهالی مدینه بودند، یعنی همان کسانی که با علی علیه السلام در غزوه بودند. غدیر خم در جحفه است و جحفه تقریباً (۲۵۰) کیلومتر از مکه فاصله دارد. این گفته نادرست است که می‌گویند غدیر خم در تقاطع از هم جدا شدن حاجیان قرار دارد، زیرا اجتماع حاجیان در مکه است، هرگز تقاطع حاجیان نمی‌تواند (۲۵۰) کیلومتر از مکه دور باشد، زیرا اهل مکه در مکه باقی می‌مانند، اهل طائف به طائف باز

۱- البداية و النهاية (۹۵/۵) سيرة النبوية ابن هشام (۲۵۹/۴). ابن کثیر گفته است: این سیاق و شیوه بیانی از سیاق بیهقی نزدیک‌تر است («دلایل النبوة» ۳۹۸/۵) به‌رغم اینکه درباره روایت بیهقی گفته است: این اسناد عالی است بر شرط نسائی.

۲- البداية و النهاية (۹۵/۵).

می‌گردند، اهل یمن بسوی یمن و اهل عراق بسوی عراق، و بدینسان بعد از اتمام حج به سرزمین خود باز می‌گردد. بدینصورت قبایل عرب به چادرهای بزرگ خود باز می‌گردند، پس فقط اهل مدینه و کسانی که بر سر راه مدینه (سکونت داشتند) همراه رسول خدا ﷺ بوده‌اند. آنها همان کسانی هستند که پیامبر ﷺ در میان آنها به ایراد خطبه پرداخت. اختلاف میان اهل سنت و شیعه در مورد مفهوم سخن پیامبر ﷺ است نه در وجود آن، رافضی‌ها می‌گویند: روایت «من كنت مولاة فعلی مولاة»: (یعنی هر کس که من والی او هستم، پس علی هم والی و امیر اوست) و اهل سنت می‌گویند: مفهوم «مولى» در این سخن پیامبر ﷺ موالات و یاری کردن و محبت و مهرورزی است و عکس آن معادات و دشمنی کردن است، به چندین دلیل:

الف- به خاطر زیاده‌ای که بعد از این روایت وارد شده که بعضی از علماء آن را صحیح دانسته‌اند، که پیامبر ﷺ است در ادامه فرموده: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»: (خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می‌دارد!)^۱، بنابراین موالات یعنی محبت و مهرورزی مسلمانان به علی بن ابی طالب ﷺ، چون در مقابل آن دشمنی ذکر شده است.

ب- کلمه‌ی «مولى» بر معانی متعددی دلالت دارد، ابن اثیر گفته است: مولى به رب، مالک، نعمت دهنده، یاری دهنده، دوست دار، همپیمان، بنده، آزاد کننده‌ی بنده، پسرعمو و داماد گفته می‌شود.^۲ اعراب همه اینها را بر کلمه‌ی «مولى» اطلاق می‌کنند.

ج- این حدیث دلالت بر امامت ندارد، زیرا اگر پیامبر ﷺ منظورش از مولى خلیفه بود - آنگونه که شیعه ادعا می‌کنند- هرگز آن را با کلمه‌ای بیان نمی‌کرد که دارای معانی متعدد باشد، - همانگونه که ابن اثیر می‌گوید- چرا که پیامبر ﷺ بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین عرب است و می‌توانست با صراحت بگوید: علی جانشین یا امام بعد از من است، یا اگر من از دنیا رفتم از علی بن ابی طالب اطاعت کنید و... اما پیامبر ﷺ با این کلمه‌ی جداکننده و قاطع که به همه اختلافات برای همیشه پایان می‌دهد، چنین مقصودی را بیان نکرد، بلکه فرمود: «هر کس که من مولا و یاور او هستم، علی هم مولا و یاور اوست»^۱.

۱- سلسله احادیث صحیح آل‌بانی شماره (۱۷۵۰).

۲- النهایة فی الحدیث (۲۲۸/۵).

۱- حقبة من التاریخ، ص ۱۸۵.

د- خداوند متعال فرموده است: ﴿مَأْوَانِكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَانِكُمْ وَيَسَّ الْمَصِيرُ﴾ (حدید / ۱۵):
(دوزخ سرپرستان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی
است!)

خداوند متعال منزلگاه آتش را «مولی» و یاور نام گذاشته، بخاطر شدت پیوند و
چسبیدگی و هم پیوندی و اتحاد با کفار. پناه بر خدا.

ه- موالات و دوست داشتنی بودن یک صفت پایدار و ثابت برای علی علیه السلام در دوران
حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات ایشان و بعد از وفات خود علی علیه السلام می باشد. بنابراین بعد از
وفات پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام مولای مؤمنان بوده و بعد از وفات خودش علیه السلام هم مولای
مؤمنان می باشد. پس او اکنون هم مولای ما می باشد همانگونه که خداوند متعال فرموده
است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (مائده / ۵۵): (تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و
دوست شمایند).

و علی علیه السلام هم یکی از مؤمنین بزرگوار است.
و- امام شافعی رحمه الله از زید روایت می کند که گفت: «منظور از ولاء در حدیث
پیامبر صلی الله علیه و آله ولاء است» همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ (محمد / ۱۱)

این بدین خاطر است که خداوند متعال مولا و یاور کسانی است که ایمان آوردند اما
کافران مولا و یآوری ندارند.

پس این حدیث بر این دلالت نمی کند که علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه است، بلکه
بدن معنی است که علی یکی از اولیای خداوند است که بایستی در حق او موالات، یعنی
محبت و مهرورزی و یاری رسانی و تأیید و پشتیبانی صورت گیرد.^۱

عموماً ایراد این خطبه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم بدین منظور بوده که ساحت
حضرت علی از (گناه) تبرئه شود و برای همگان معلوم می شود که دارای جایگاهی ارزشمند
و با فضیلت است و از سوی دیگر، شبهه افکنی هایی که در مورد او می شد؛ آنهم از طرف

۱- حقه من التاريخ (ص ۱۸۷).

یارانش که در یمن همراه او بودند و نسبت به بعضی از کارهای او زبان به اعتراض گشودند، بکلی از بین برود و نسبت به او بد گمان نباشند. پیامبر ﷺ نخواست که این کار را در اثنای موسم حج انجام دهد، زیرا این حادثه به رغم انتشار و شایعه‌ی آن، تنها به اهل مدینه محدود و مربوط می‌شد، ولی ایشان تا وقت رسیدن به مدینه آن را به تأخیر نینداخت، تا منافقان نتوانند از چنین حادثه‌ای سوءاستفاده کرده، آن را در خدمت نقشه‌های شوم خود قرار بدهند.^۱

از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد پیامبر ﷺ با این سخنرانی خواسته که فضیلت علی را برای کسانی که از آن آگاه نبوده‌اند بازشناسد، این است که وقتی برید بن حصیب - که از علی رنجیده خاطر بود - در نزد پیامبر ﷺ می‌خواست از ارزش او کم نماید، چهره‌ی پیامبر ﷺ تغییر کرد، و گفت: «ای بریده آیا من برای مؤمنان از نفس خودشان سزاوتر نیستم؟!»^۲ بریده گفت: چرا ای رسول خدا؟ پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که من مولا و یاور او هستم، علی هم مولا و یاور او می‌باشد.»^۳

اینجا یک بحث ارزشمند (علمی) در این باره وجود دارد که توسط دکتر محمد سالوس ارائه شده است. او درباره‌ی خطبه‌ی غدیر و روایت‌هایی که می‌گویند به کتاب الله و «عترت» تمسک کنید، به پژوهش پرداخته و بر آنها حکم کرده است. از آنچه گذشت در می‌یابیم که حدیث «ثقلین» هم به لحاظ سند و هم از ناحیه‌ی متن درست و صحیح است، ولی روایت‌های هشتگانه‌ای که به تمسک کردن به اهل بیت در کنار کتاب خدا دعوت می‌کنند، هیچکدام از وجود ضعف در سندش در امان نمانده است.^۱

در متن این روایت‌ها می‌خوانیم: «قرآن و اهل بیت از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر حوض کوثر بر پیامبر ﷺ وارد می‌شوند»، از این رو تمسک کردن به هر دوی آنها لازم است، اما این اخبار و روایات با واقعیت مخالفت می‌کند، چون بسا کسانی که خود را به اهل بیت منتسب می‌کنند، گمراه شده و دیگران را هم گمراه کرده‌اند. اکثر فرقه‌هایی که در

۱- اضراب علی در سیره النبویه، صلح الشامی، ص ۱۱۳، ۱۱، تأثیر شیعه‌گری بر روایت‌های تاریخی، ص ۳۰۴.

۲- یعنی آیا مؤمنان نباید بیشتر از خودشان به من توجه کنند؟! مترجم.

۳- سلسله احادیث صحیح‌البنی (۴/۳۳۶) و آلبانی گفته است: و این اسنادی صحیح است بر شرط شیخین.
۱- با وجود این ضعف، در کتاب مراجعات موسوی ص ۵۱، آمده که متواتر است. و به شیخ سلیم بشری چنین نسبت داده است که او این قول را تلقی قبول کرده است، ص ۴۵، و او زیاده خواهی کرده، و نویسنده مراجعات روایت‌های دیگری ذکر کرده که از ضعف بیشتری برخوردار می‌باشند. با شیعه اثنی‌عشری (۱/۱۳۶).

صدد دسیسه و توطئه علیه اسلام و مسلمان بر می آمدند، برای حمایت خود، از نقاب شیعه گری سوء استفاده کرده اند و بسیاری از منتسبان به اهل بیت کسانی هستند که طرفدارانش را به مصالح مادی و دنیوی تشویق می نمایند، مانند گرفتن خمس از آنچه که پیروان آن را به غنیمت می برند.

عدم گمراهی و انحراف به اینکه واقعاً به قرآن و سنت تمسک جویم بستگی دارد و اگر اهل بیت به آن دو تمسک کنند، در عین اینکه فضیلت نسبی و خویشاوندی دارند، فضیلت تمسک هم خواهند داشت و لیاقت پیدا خواهند کرد که ائمه و پیشوایان راهگشایانی باشند که ما به آنها اقتدا کنیم، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

﴿ (فرقان/۷۴).

پروردگارا! همسران و فرزندان ما را عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، سرور ما و) باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.

منظور این است که با پیروی از شایستگان قبل از خود امام پرهیزگاران شویم و کسانی که بعد از ما می آیند نیز ما را الگوی نیکی قرار دهند.

این پیشوایی فقط به اهل بیت اختصاص ندارد، بلکه به هر کسی که به کتاب و سنت چنگ می زند تعلق دارد. بنابراین روایت‌هایی که سند آنها ضعیف است، بدینسان متن آنها هم محکم و درست در نمی آید و این خود ضعف دیگری است. با وجود تمام اینها اگر این روایت‌ها صحیح هم باشند، باز هم از طرفی بر ضرورت امامت ائمه‌ی امامیه، و سزاوار بودن آنها به خلافت، دلالت نمی کنند.^۱

علامه مناوی در مورد فقه و معنای روایات حدیث (قرآن و عترت) گفته است: «اگر شما از دستورات کتابش فرمان ببرید، و از نواهی آن دست بردارید، و به اهل بیت من هدایت یافتید، و به سیره و سرگذشت آنها اقتدا کردید، هدایت یافته‌اید و راه را پیدا کرده‌اید، و گمراه نشده‌اید.»^۲

۱- با شیعه اثنی عشری (۱/۱۳۶).

۲- فیض القدر (۳/۱۴).

و ابن تیمیه رحمه الله پس از بیان ضعف و عدم صحّت حدیث گفته است: در ارتباط با این روایت، گروهی از اهل حدیث به گونه‌ای جواب داده‌اند که نشان می‌دهد مجموع اهل بیت همزمان بر سر گمراهی جمع نمی‌شوند و گفت: و ما نیز همین را می‌گوییم، همانگونه که قاضی ابویعلی و غیره این را ذکر کرده‌اند.

نیز گفته است: اجماع ائمت بر این است که قرآن و سنت و اجماع حجت هستند و اهل بیت هم قسمتی از ائمت هستند، از همین روی از ثبوت اجماع ائمت، ثبوت اجماع عترت هم لازم می‌آید.^۱

در حقیقت حدیث «ثقلین» که می‌گوید: «در میان شما چیزی را باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید، بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و اهل بیت»^۲ این روایت به لحاظ صحّت و ثبوت آن از پیامبر ﷺ جای بحث است و چیزی که در حدیث زید بن ارقم نزد مسلم ثابت است این است که مسأله‌ی تمسک به کتاب الله و سفارش کردن به اهل بیت بوده است، همانگونه که از حدیث زید بن ارقم در صحیح مسلم گذشت، پیامبر ﷺ به قرآن و حرص ورزیدن و علاقمندی به چنگ زدن به آن سفارش کرد، سپس فرمود: «واهل بیت، خداوند متعال را در رابطه با اهل بیت به یاد شما می‌اندازم...» (یعنی مواظب اهل بیت من باشید و به آنها ظلم نکنید...) پس چیزی که امر شده بدان تمسک کنیم، کتاب الله است، و اما نسبت به اهل بیت پیامبر ﷺ، امر شده که مراعات گردند و حقوقی را که خداوند متعال برایشان قرار داده، به آنها داده شود.

پاسخ و رد به کج فهمیهای شیعه از حدیث ثقلین

از چندین جهت می‌توان به کج فهمی شیعیان رافضی از حدیث ثقلین پاسخ دهیم:

الف- عترت هر شخص، خانواده او هستند و عترت پیامبر ﷺ همه کسانی هستند که زکات بر آنها حرام شده که بنی‌هاشم می‌باشند، پس آنها همان عترت پیامبر ﷺ هستند. گذشته از این، روافض برای روایات خود سندهایی در اختیار ندارند که به پیامبر ﷺ ختم شود و خود آنها به این مسأله اعتراف کرده و می‌گویند: ما در نقل کتاب‌ها و روایات خود

۱- همان.

۲- سنن ترمذی، کتاب المناقب شماره (۳۷۸۶) و در زید الأنطاطی، و این حدیث بیشتر از چند طریق دارد که همه جای سخن دارند در حالیکه به لحاظ متن با هم تفاوت دارند.

سندی در اختیار نداریم، بلکه کتاب‌هایی هستند که آنها را یافته‌ایم و معتقدیم که روایت‌های آنها حق و صحیح هستند.^۱

اما درباره‌ی «اسانید» آنها باید بگوییم: همانگونه که خُر عاملی و دیگر پیشوایان و بزرگان شیعه می‌گویند: شیعه اصلاً سندی در اختیار ندارند، و به اسانید تکیه نمی‌کنند^۲، پس آنها چگونه با روایت‌های خود می‌توانند ثابت کنند که مرویات آنها منقول از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ بلکه پیروان واقعی اهل بیت اهل سنت هستند، حشاشان را پایمال نکرده و چیزی را در مورد آنها کم یا زیاد نکرده‌اند! همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی خود فرموده است: «لاتطرونی کما اطرت النصارى عیسی ابن مریم، و لکن قولوا عبدالله و رسوله^۳»: (آنگونه که مسیحیان عیسی بن مریم را تعریف و تمجید و ستایش اغراق آمیز کردند، شما مرا ستایش و تمجید نکنید! بلکه بگویید (محمد) بنده‌ی خدا و فرستاده او است).

ب- امام اهل بیت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد، و بعد از وی، به لحاظ مقام علمی عبدالله بن عباس می‌آید که معروف به دانشمند امت است. او قایل به امامت حضرت ابوبکر و عمر قبل از حضرت علی بود. با سند متواتر از علی علیه السلام ثابت شده که گفت: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردم ابوبکر و عمر می‌باشند! چنانچه ملاحظه می‌کنید علی که خود امام عترت است، به فضیلت و برتری شیخین اعتراف می‌نماید.^۲

ج- این حدیث مانند این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است: «در میان شما چیزی را باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت من»^۳
پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «بر شما لازم است که از سنت من و سنت و سلوک خلفای راه یافته‌ی بعد از من تبعیت کنید و با (چنگ) و دندان به آنها را بگیرید!»^۴

۱- حقیبة من التاریخ، ص ۲۰۳

۲- حقیبة من التاریخ، ص ۲۰۳.

۳- بخاری شماره (۳۴۴۵).

۱- بخاری شماره (۳۶۷/۱).

۲- حقیبة من التاریخ، ص ۲۰۴.

۳- مستدرک حاکم (۹۳/۱).

۴- سنن ابی داود (۲۰۱/۴) ترمذی آن را حسن و صحیح دانسته است.

پیامبر ﷺ دستور داده که با (چنگ) و دندان آنها را بگیریم. و فرموده: «به دو کسی که بعد از من می‌آیند یعنی ابوبکر و عمر، اقتدا کنید!»^۱

و فرمود: «با هدایت و رهنمود عمار هدایت شوید و به عهد و پیمان ابن مسعود چنگ زنید.»^۲. این حدیث (مانند این احادیث) هرگز بر امامت دلالت نکرده است. بلکه بر اینکه آنها بر سر هدایت پیامبر ﷺ بوده دلالت می‌کند، همانگونه که عترت پیامبر ﷺ هیچگاه بر گمراهی جمع نمی‌شود.^۳

د- شیعه انگشت اتهام و طعنه را به سوی عباس^۴ و پسرش عبدالله و فرزندان حسن دراز کرده و می‌گویند: آنها نسبت به اولاد حسین حسادت ورزیده‌اند. همچنین خود پسران حسین - آنانی که در نظرشان ائمه نیستند مانند زید بن علی^۵ و ابراهیم برادر حسن عسکری - و غیره را مورد طعنه قرار می‌دهند و می‌گویند: آنها جزو اولیاء و دوستان پیامبر ﷺ و اهل بیتش نیستند، بلکه اولیاء و شیفتگان پیامبر ﷺ و اهل بیت او، همان کسانی هستند که آنها را مورد مدح و ستایش قرار داده، حقشان را ادا کرده، چیزی از آنها نکاسته‌اند.^۵

ه- برداشت و فهم صحابه از این حدیث:

صحابه^۶ چنین فهم کرده‌اند که مراد از مولا یا ولی، همان علاقمندی و نوع دوستی و فرمان‌پذیری و احترام نسبت به سالار اهل بیت علی بن ابی طالب را با خطاب کردن او به «مولانا» بازگو کرده‌اند.

ریاح حارث می‌گوید: جماعتی در حیاط خانه پیش علی آمدند، گفتند: سلام بر تو ای مولای ما! علی^۷ گفت: چگونه می‌توانم مولای شما (یعنی آزادکننده‌ی شما بعد از بردگی) باشم در حالیکه شما عرب هستید. گفتند: از پیامبر ﷺ شنیدیم که در روز غدیر خم می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»: (هر کس که من مولایش هستم، پس این هم مولایش است). ریاح گفت: وقتی که رفتند، درباره‌ی آنها به پرس‌وجو پرداختم و گفتم اینها چه کسانی بودند؟ گفتند: تعدادی از انصار بودند که ابویوب انصاری هم در میان آنها بود.^۱

۱- صحیح سنن ترمذی از آلبانی (۲۰۰/۳).

۲- سنن ترمذی شماره (۲۸۰۵).

۳- حقه من التاریخ ص ۲۰۵.

۴- رجال کشی ص ۵۲، به نقل از حقه من التاریخ ص ۲۰۵.

۵- حقه من التاریخ ص ۲۰۵.

۶- فضائل الصحابه (۷۰۲/۲) حدیث شماره ۹۶۷.

مهمترین نکته‌ی مستفاد از این حدیث این است که علی علیه السلام به هیچ وجه از واژه «مولی» معنای امارت و امامت را فهم نکرده است. قابل توجه این که ایشان صدا کردن خود را با واژه «ای مولای ما» مورد نکوهش و استنکار قرار داده و اگر او که اهل زبان عربی فصیح بود می‌دانست که (ای مولای ما) مترادف با ای امیر ما، ای امام ما است، این نوع صدا کردن را بر گویندگان آن مورد انکار و سرزنش قرار نمی‌داد.^۱

و- کتاب‌های شیعه‌ی امامیه از بعضی از اهل بیت روایت کرده‌اند که آنها نص بودن حدیث غدیر بر امامت علی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله منتفی دانسته‌اند. به امام حسین بن علی که بزرگ دانش پژوهان دوران خود و وصی پدرش و ولی صدیقه‌ی جدش بود، گفته شد: آیا مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده: «هر کس که من مولایش هستم، علی هم مولای اوست»؟ گفت: آری، اما بخدا سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله با این عبارت منظورش امامت یا سلطنت نبوده است، و اگر چنین می‌خواست، آن را بطور رسا و روشن به آنها می‌گفت. پسرش امام عبدالله گفت: در این مسأله ما چیزی بیش از دیگران نیست و در میان اهل بیت امامی وجود ندارد که از طرف خداوند متعال واجب‌الاطاعه باشد. و او همواره این را منتفی می‌دانست که امامت حضرت علی علیه السلام از طرف خداوند متعال تعیین شده باشد.^۲

پس وقتی که اهل بیت که پسران حضرت علی و حامیان او هستند چنین بگویند، به نظر شما دیگران باید چه بگویند؟!^۱

۲- حدیث استخلاف علی علیه السلام بر مدینه در غزوه تبوک

در رجب سال نهم هجری جنگ تبوک اتفاق افتاد، آن غزوه در سیره‌ی نبوی اهمیت زیادی داشت و از آن اهدافی متحقق شدند که در درون مسلمانان و عرب و روند حوادث تاریخ اسلام تأثیر عمیقی داشته‌اند.^۲ پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر مدینه گمارد، در نتیجه منافقان فرصت یافتند که نیرنگ و نفاق خود را آشکار کنند! لذا شروع کردند به حرف‌های بد و بیراه نسبت

۱- س ثم أبصرت الحقیقة، ص ۲۰۰

۲- س ثم أبصرت الحقیقة، ص ۲۰۱، در کتب اهل سنت این روایت چنین است. الاعتقاد، بیهقی، ص ۱۸۲-۱۸۳، و از کتاب‌های شیعه، بصائرالمؤمنین صفار، ۱۰۳-۱۰۶.

۱- س ثم أبصرت الحقیقة، ص ۲۰۱.

۲- مرتضی، از ندوی، ص ۵۵.

به او، از جمله گفتند: پیامبر ﷺ فقط بدین خاطر او را ترک کرده و بر مدینه گماشته که او را مزاحم خود دانسته است، این سخن آنها نشان بارز و آشکار نفاق و دورویی آنها بود، چون در حدیث صحیح آمده که علی رضی الله عنه فرمود: «قسم به کسی که دانه را شکافت و نفس را آفرید، عهد و پیمان پیامبر ﷺ است که: «جز مؤمن مرا دوست نمی‌دارد و جز منافق کسی مرا مورد و بغض و کینه قرار نمی‌دهد»^۱.

در آن هنگام خود را به سپاه مسلمانان رساند و می‌خواست با آنها در غزوه شرکت کند و گفت: ای رسول خدا ﷺ آیا مرا در میان کودکان و زنان برجای می‌گذاری؟! آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی که تو نسبت به من به منزله‌ی هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد»^۲.

شیعه به این حدیث استناد کرده و می‌گویند: با توجه به این روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ است، ولی از چندین وجه می‌توان به آنها پاسخ:

الف- این حدیث دارای سبب است:

بدون بررسی علت و سبب بیان مورد حدیث معنی و مفهوم آن فهمیده نمی‌شود، زیرا منافقان علی رضی الله عنه را مورد طعنه قرار دادند، آنگاه پیامبر ﷺ جایگاه و فضیلت علی را یادآور شد و دروغ آن منافقان را بیان کرد.

ب- هارون قبل از موسی علیه السلام، از دنیا رفت

ثابت شده که حضرت هارون قبل از موسی علیه السلام دیده از جهان فرو بسته است، بنابراین استدلال به این حدیث بر امامت علی بعد از پیامبر ﷺ ناهمگون و ناسازگار است و اگر پیامبر ﷺ می‌خواست با این فرموده بر امامت او نص بگذارد، می‌گفت: تو برای من، بمنزله‌ی یوشع برای موسی هستی. چون بعد از وفات حضرت موسی یوشع پیامبر بنی اسرائیل شد. ولی پیامبر ﷺ هارون را ذکر کرد که در دروان حیات موسی جانشین او بود، نه بعد از وفاتش. این فرموده یک معنی دارد و آن هم زدودن غم و نگرانی علی رضی الله عنه است از اینکه پیامبر ﷺ او را بعنوان جانشین خود بر ضعیفان و زنان و کودکان و بازماندگان از غزوه، باقی گذاشته بود، تا با آن گفتار او را راضی و خشنود سازد!، به تعبیر دیگر، پیامبر ﷺ برای او بیان کرده: همانگونه که موسی علیه السلام برادرش هارون را بعنوان جانشین خود بر قومش منصوب کرد و خود به کوه طور رفت تا با پروردگارش دیدار کند، پس استخلاف من نسبت به تو،

۱- مسلم.

۲- بخاری، شماره (۲۴۰۴).

از همین بابت می‌باشد. چون موسی به منظور کاستن از ارزش و مقام هارون او را به جانشینی خود منصوب نکرد، بلکه بدین خاطر که به او اعتماد و باور داشته است و من هم ای علی اینگونه با تو رفتار کرده‌ام.

ج- هارون علیه السلام وصی موسی علیه السلام نبوده است

هارون علیه السلام وصی موسی علیه السلام نبوده، بلکه به نص قرآن در عین حال که وزیر موسی بود، پیامبر هم بوده است و اینکه شیعه وضعیت علی علیه السلام را با هارون مقایسه می‌کنند و او را بعنوان وصی معرفی می‌نمایند، باید بگوییم که قیاس مع الفارق و نابجا است، علاوه بر اینکه آنها اصلاً قیاس را قبول ندارند.

د- عجیب تر از همه استدلال به وزیر بودن هارون است

در مورد اینکه می‌آیند و با توجه به وزیر بودن هارون برای موسی، مسأله‌ی وزارت علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله را مطرح می‌کنند، بسی از مورد سابق شگفت‌انگیز تر است! زیرا خداوند متعال بنا به درخواست حضرت موسی، هارون را بعنوان وزیری برای پیامبر «موسی» قرار داده است، همانگونه که در قرآن فرموده است:

قَالَ تَعَالَى: ﴿وَجَعَلْنَا لِيِ وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِى ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ أَشَدُّ بِهٖ زُرِّي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِى

﴿٣٢﴾ (طه / ۲۹-۳۲)

و یآوری از خاندانم برای من قرار بده. برادرم هارون را. به وسیله او پشت مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای) و او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. بنابراین آیا کسی که مدعی است میان این دو نفر تطابق و یکسانی وجود دارد، بر این بارو است که علی علیه السلام شریک پیامبر صلی الله علیه و آله در نبوت بوده است، همانگونه که هارون در کار و امور حضرت موسی با او شریک بوده است؟! کسی که چنین عقیده دارد، شکی در کفر و خروج او از دین اسلام نیست! ^۱

بجز علی علیه السلام کسانی دیگر هم بر مدینه بوده‌اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی دیگر غیر از علی را هم بر مدینه به جانشینی خود انتخاب و منصوب کرده است، مثلاً در جنگ بدر عبدالله بنام مکتوم و در غزوه‌ی سلیم سبع بن عرطفه غفاری، یا ابن ام مکتوم (در این باره اختلاف است) و در غزوه‌ی سویق بشیر بن عبدالمنذر را به

۱- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۲۱۵.

جانشینی خود منصوب کرده است. در غزوه‌ی بنی‌مصطلق ابوذر غفاری را بر مدینه گمارد، و در غزوه‌ی حدیبیه نُمَیله بن عبدالله لیثی را به جانشینی خود منصوب کرد، همانگونه که در غزوه خیبر هم او را بکار گرفت، در قضای عمره، عویف بن اضبط دیلمی را بکار گرفت و در فتح مکه، کلثوم بن حصین بن عُبَته غفاری را (بر مدینه گمارد)، و در (حجة الوداع) ابودجانیه ساعدی را به جانشینی خود منصوب کرد. ابن هشام این موارد را در جاهای پراکنده از سیره‌اش ذکر کرده است.^۱

علاوه بر این، استخلاف علی از جانب پیامبر ﷺ بر مدینه آخرین استخلاف نبوده است، زیرا در (حجة الوداع) غیر از علی ﷺ را بر مدینه به جانشین خود منصوب کرد. منهج و برنامه پیامبر ﷺ برای تربیت و پرورش رهبران اینگونه بود. همانگونه که که ابوبکر ﷺ را به پیشنمازی جمع اصحاب در بیماری قبل از وفات منصوب کرد.^۲

و- تشبیه کردن علی به هارون یک فضیلت است

همانگونه که پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر ﷺ را به افرادی بزرگتر از هارون هم تشبیه کرده است. مثلاً در جنگ بدر وقتی که قضیه‌ی اُسرا پیش آمد، و پیامبر ﷺ با آنها در این مورد رایزنی کرد، ابوبکر چنین نظر داد که از آنها بگذرد و قومشان بجای آنها فدیة بدهند، و عمر نظر داد که آنها را بکشند. سپس پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمود: تو مانند ابراهیم هستی که آن روز گفت:

﴿ رَبِّ إِنَّمَا أَضَلَّنَا كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٦﴾

(ابراهیم / ۳۶).

یعنی: پروردگارا! این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند. (خداوندا! من مردمان را به یکتاپرستی دعوت می‌کنم) پس هر که از من پیروی کند، او از من است، و هر کس از من نافرمانی کند (تو خود دانی، خواهی عذابش فرما و خواهی بر او ببخشا) تو که بخشاینده مهربانی.

و مانند عیسی هستی وقتی که گفت: ﴿ إِن تَعَدَّهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾ (مائده / ۱۱۸)

۱- سیره نبوی، ابن هشام، ۶۵۰/۲۱، ۸۰۴، ۸۰۶.

۲- س ثمَّ أَبْصَرَتِ الْحَقِيقَةَ. ص ۲۱۵.

اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه که بخواهی درباره ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله رو به عمر رضی الله عنه کرد و فرمود: ای عمر تو شبیه نوح هستی وقتی که گفت:

﴿ وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴾ (نوح / ۲۶)

نوح (به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار.

و نیز « شبیه موسی هستی » آنوقت که گفت:

﴿ وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴾ (يونس / ۸۶)

یعنی: موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت (و بهجت جهان، یعنی فرزندان و قدرت فراوان و نعمت) و دارائی (سرشار) داده‌ای و عاقبت آن این شده است که (بندگان را) از راه تو به در می‌برند و گمراهشان می‌کنند. پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دل‌هایشان (بند قسوت را) محکم کن، تا ایمان نیاورند مگر آن گاه که به عذاب دردناک (دوزخ) گرفتار آیند.^۱

بدینسان رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را به ابراهیم و عیسی و عمر را به نوح و موسی تشبیه کرد، در حالیکه این پیامبران صلی الله علیه و آله جزو پیامبران اولوالعزم بوده و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین انسانها می‌باشند. در حالی که پیامبران الوالعزم به مراتب از هارون برتر می‌باشند، درود و سلام خداوند بر همه آنها باد.

بنابراین تشبیه علی رضی الله عنه به هارون از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله صرفاً بمنظور تکریم و بزرگداشت او بوده است. همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را مورد اکرام قرار داد، که آنها را به ابراهیم و موسی و عیسی و نوح - علیهم السلام - تشبیه نمود.^۱

ز - سخنانی از علماء درباره شرح این حدیث

۱- مسند احمد (۳۸۳/۱) سندش صحیح است.

۱- حقه من التاريخ ص ۲۰۰

امام نووی رحمته الله می‌گوید: این حدیث حجّت و دلیلی برای شیعه در بر ندارد، بلکه مراد و مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی جز بیان فضیلت و برجستگی علی علیه السلام نبوده و نیز در آن اشاره‌ای نشده به‌اینکه از امثال خود برتر است، گذشته از این، در آن دلالتی بر این وجود ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بعد از خود بعنوان جانشین منصوب کرده باشد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این را در آن زمان فرموده که وی را به هنگام غزوه‌ی تبوک در مدینه جانشین خود کرد، آنچه‌این نکته را تأیید می‌کند این است که هارون که علی به او تشبیه شده، بعد از موسی جانشین او نبوده است، بلکه در دروان حیات موسی و طبق گفته‌ی اهل اخبار و داستان، چهار سال قبل از وفات حضرت موسی علیه السلام وفات یافته است و نیز گفته‌اند: موسی فقط وقتی که به میقات پروردگار رفت تا با او نیایش کند، هارون را به جانشینی خود منصوب کرد.^۱

ابن حزم پس از ذکر احتجاج و استناد شیعه به این حدیث، می‌گوید: «این حدیث موجب فضل و برتری او بر دیگران نیست، نیز بیان نمی‌دارد که او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مستحق و سزاوار امامت است، زیرا هارون علیه السلام بعد از موسی علیه السلام زمام امور بنی اسرائیل را در دست نگرفت، بلکه این مقام نصیب خدمتکار و یار و همدم مسافرتی موسی علیه السلام یعنی یوشع بن نون شد که در طلب خضر، او را همراهی نمود، به همانصورت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رفیق و همدم او در غار ثور، همان کسی که با او به مدینه کوچ کرد، متولی شئون مسلمانان شد، بنابراین وقتی قرار است علی علیه السلام حتی مانند هارون علیه السلام پیامبر هم نباشد، همانگونه که او بعد از وفات موسی علیه السلام خلیفه و جانشین نشد، علی هم جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نشده است، پس روشن می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای خود به منزله هارون برای موسی می‌داند، فقط از باب قرابت و نزدیکی در خویشاوندی است و گذشته از این، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که در غزه تبوک، او را بر مدینه گمارد این سخن را گفت، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از تبوک و بعد از آن افراد دیگری را در سفرهایش به جانشینی خود منصوب کرده است، بنابراین روشن می‌شود که این استخلاف نشان دهنده‌ی ضرورت برتری علی علیه السلام بر دیگران و اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله متولی امر باشد نیست، همانگونه‌این فضل و برتری و مقام برای جانشینان دیگر هم واجب نشده است.»^۱

مرحوم ابن حجر می‌گوید: از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که در میان صحابه تنها حضرت علی سزاوار و مستحق خلافت بوده است و گفته‌اند: مگر نه این است که هارون

۱- الفصل (۴/۱۵۹، ۱۶۰).

۱- الفصل (۴/۱۵۹، ۱۶۰).

جانشین حضرت موسی علیه السلام بوده است! و ما در جواب می‌گوییم: هارون فقط در دورانی که حضرت موسی در قید حیات بود، جانشین او بوده است، چون به اتفاق (همه داستان‌نویسان و تاریخ‌نویسان) قبل از وفات حضرت موسی هارون وفات یافته است. خطابی به این نکته اشاره کرده است، ...»^۱

ابن تیمیه رحمه الله آنجا که می‌خواهد استدلال رافضی به این حدیث را رد کند، می‌گوید: «کسی که می‌گوید: زمانی که گفته می‌شود: این به منزله‌ی آن است، یعنی مانند آن است و این گفتار به مثابه‌ی تشبیه کردن چیزی به چیز دیگر است و طبق سیاق سخن بر آن دلالت کرده است و مستوجب مساوات کلی و مطلق بین دو طرف تشبیه در همه چیز نمی‌باشد، این استخلاف بعنوان یکی از ویژگی‌های حضرت علی مطرح نمی‌شود، بلکه اصلاً مانند استخلافات وی نیست چه رسد به اینکه از آنها برتر باشد؟! چون در بسیاری از غزوه‌ها کسانی دیگر غیر از علی را به جانشینی بر مدینه گماشته، و این جانشینی برتری فرد جانشین شده را بر علی واجب نکرده است اگر با او بنشیند (وبه غزوه نرود)، پس چگونه موجب برتری دادن او بر حضرت علی خواهند بود؟! چندین نفر بر مدینه گماشته شده‌اند و آن جانشینان برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزله‌ی هارون برای موسی بوده‌اند، یعنی درست از جنس استخلاف حضرت علی. بلکه آن جانشینی‌ها بسی برتر و افضل‌تر از استخلاف علی علیه السلام در سال تبوک تعیین شدند و نیاز به این استخلاف بر مدینه بیشتر بود، زیرا قبلاً نگران بودند که دشمنان بر مدینه یورش کنند، اما در سال تبوک، عرب حجاز مسلمان شده بودند و مکه فتح شد و اسلام غالب و عزتمند بود، به همین خاطر خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که پیکار کند و چون مدینه دیگر جای نگرانی و بیم دشمنان نداشت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از رزمندگان را در کنار علی علیه السلام باقی نگذاشت، و همه را با خود برد، ولی قبلاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سایر غزوه‌ها تعدادی از آنها را باقی می‌گذاشت.^۱

ج- چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را جانشین خود قرار نداد

اگر این حقیقت را به خوبی درک کنیم که اسلام یک دین ربّانی است برای بشریت، پر واضح است که حکمت این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را برای در دست گرفتن امور امت بعد از خود اختصاص نداده است چیست. اگر آن حضرت شخصی را بعد از خود تعیین می‌کرد،

۱- فتح الباری (۷/۷۴) الانتصار للصحب والآل ص ۵۴۰.

۱- منهاج السنة (۷/۳۳۰-۳۳۲).

یک مجوز شرعی بدست کسانی (مقام طلب) می‌داد که بگویند: قیادت و رهبری امت تنها بدست یک خانواده است و البته عملاً هم این کار را بدون دلیل کرده‌اند - و از آن پس، دیگر حکومت موروثی می‌شد و حکومت جاری و ساری در اسلام همان می‌شد، اما پیامبر ﷺ که از روی خواسته‌ی شخصی سخن نمی‌گوید، بلکه با وحیی که به او می‌شود، خواست که این مسئله را برای مسلمانان باقی بگذارد، و آنها شایسته‌ترین و بهترین فرد میان خود را انتخاب نمایند.

اگر چه اشاره‌ای چند به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نموده و می‌توانست این مسئله را با صراحت اعلام نماید، اما وی برای این مقصود، چنین کاری نکرد و گذشته از این، اشاره و تلویح مجوز بدست‌گیری مقام و سرپرستی مستقیم را نمی‌دهد. اگر در آنجا به شخصی وصیت می‌شد، در آغاز این مسأله در سقیفه بنی ساعده اختلاف پدید نمی‌آمد. و ابوبکر صدیق برای واگذاری خلافت به عمر رضی الله عنه با مردم مشورت نمی‌کرد و عمر رضی الله عنه امر خلافت را برای شش نفر از مهاجرین ترک نمی‌کرد... و چنانچه مسأله موروثی بود بنی‌هاشم اولین کسانی می‌بودند که به این امر نایل می‌آمدند.^۱

این دین اسلام برای همه انسانهاست و در هیچ شرایطی صحیح نیست که در دست یک خانواده‌ی حاکم محصور باشد و مانند کالا پیوسته از این به آن برسد. و اگر نسل‌های بعدی چنین کاری کردند، همچون بنی‌امیه و بنی‌عباس و غیره، یک کار را بر خلاف قاعده‌ی شرعی انجام داده‌اند. و چیزی که بر خلاف قاعده‌ی شرعی باشد، امری عارضی و بیگانه از دین خداوند متعال است. لازم است که این مفهوم علیل و قاصر بطور کلی از اندیشه‌ی اسلامی پاک شود، تا درخشان و تابناک گردد!^۱

روایات ضعیف و موضوع که برای امامت به آنها استناد می‌کنند

۱- حدیث جوجه‌ی بریانی

یکی از مهمترین دلایل شیعه بر امامت علی رضی الله عنه حدیث جوجه‌ی بریان شده است. حاکم در مستدرک از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده، که من به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت می‌کردم، یک جوجه‌ی بریان شده را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین خلقت

۱-دراسات فی عهد النبوة، شجاع، ص ۲۷۰.

۱-المستدرک (۳/۱۳۰/۱۳۱) به لحاظ سند و متن ضعیف است.

را نزد من بیاور تا از این جوجه با من بخورد. انس می گوید: خدایا او یکی از مردان انصار باشد، سپس علی رضی الله عنه آمد، گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله کار دارد، پس باز آمد، بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در را باز کن! علی رضی الله عنه وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی چه چیز تو از آمدن منع کرد؟! گفت: این سوّمین باری است که انس جلوی مرا می گیرد، و می گوید که پیامبر کار دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس چرا این کار را کردی؟! عرض کردم: ای رسول خدا، دعایت را شنیدم، دوست داشتم که مردی از قوم من باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انسان واقعاً قوم خود را دوست می دارد.^۱

این حدیث به سندهایی روایت شده که خالی از ضعف نیستند. علاوه بر اینکه کثرت روایت‌هایی که به حضرت انس نسبت داده می شود و عدم صحت سند یکی از آنها، امری است که موجب شگفتی و دهشت است! راستی، یاران انس که سال‌های طولانی وی را مصاحبت کرده‌اند، در این حدیث کجا هستند؟! ندیده‌ایم که یکی از آنها این حدیث را روایت کرده باشد. آنهایی که (در اوج) موثوق، دقت، حفظ و کنترل احادیث هستند؛ نظیر حسن بصری، ثابت بنابی، حمید طویل، حبیب بن ابی ثابت، بکر بن عبدالله مزنی، اسعد بن سهل بن حنیف، اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، أبان بن صالح، ابراهیم بن مبسر و غیره فراوانند، از جمله کسانی که از انس روایت می کنند اما گمنام هستند. ابن کثیر گفته است: «کتابی بزرگ از قاضی ابوبکر^۲ باقلانی را بدست آورده‌ایم در رد و تضعیف این حدیث - حدیث جوجه - به لحاظ متن و سند نوشته شده است». ابن جوزی گفته است: ابن مردویه این حدیث را به بیست گونه نقل کرده است که همگی مبهم بوده و مورد طعنه قرار گرفته‌اند. از این رو، بهتر دیدم که در این باره زیاده‌گویی نکنم.^۱ شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: روایت جوجه بریانی، نزد اهل علم و معرفت به حقایق، دروغ و ساختگی محسوب می شود.^۲ زیلعی گفته است: چه بسیار روایاتی که راویان آن فراوانند و به گونه‌های مختلف و متعدد روایت شده است، ولی با این حال حدیث ضعیف است.^۳

۱- فتح الباری (۷/۷) الانتصار للصحیح والآل ص ۵۴۰.

۲- البداية و النهایة (۴/۳۵۴).

۱- العلل المتناهية (۱/۲۲۵-۲۳۴).

۲- منهاج السنة (۴/۹۹).

۳- تحفة الاحوذی (۱۰/۲۴).

۲- حدیث الدار

از جمله احادیثی که امامیه برای منصوص بودن امامت بدان استناد می‌کنند، حدیث منزل است، چرا که چنین عقیده دارند که پیامبر ﷺ از همان آغاز بعثت و در اثنای عرضه‌ی اسلام بر کفار مکه و از همان زمان که از آنها خواست عبادت بت‌ها را فروگذارند و تنها خداوند متعال را عبادت کنند، بر امامت علی علیه السلام نص نهاده است. روایت منزل از این قرار است که وقتی این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعرا / ۲۱۴) (و خویشاوندان نزدیکت را انداز بده!).
 (علی علیه السلام گوید) پیامبر ﷺ مرا فراخواند و گفت: ای علی! خداوند متعال به من دستور داده که خویشاوندان نزدیکم را انداز دهم، اما من مقداری به این امر دلتنگ شدم، چون می‌دانم هر وقت این مسئله را با آنها در میان بگذارم واکنشی ناپسند از آنها مشاهده خواهم کرد. پس یک صاع از غذا برای ما درست کن! و پای گوسفندی را هم در آن قرار بده! و لیوان بزرگی را برای ما پر از شیر کن! سپس فرزندان عبدالمطلب را برآیم جمع کن تا با آنها حرف بزنم و مأموریت خودم را به آنها ابلاغ نمایم. آنچه را که پیامبر ﷺ به من دستور داد، انجام دادم و آنها را برایش دعوت کردم، آنها در آن روز کم و بیش چهل نفر می‌شدند. در میان آنها عموهای حضرت، یعنی ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب حضور داشتند. همین که در کنار او جمع شدند، از من خواست غذای آماده شده را جلوشان بگذارم. من هم غذا را آوردم آوردم، همین که غذا را گذاشتم پیامبر ﷺ یک طرف آن گوشت را برداشت و با دندانش آن را تکه‌تکه کرد، و آن را در قسمت‌های بشقاب ریخت. سپس فرمود: با نام خدا شروع کنید! آن جماعت خوردند تا سیر شدند. و من فقط جای دستان آنها را مشاهده می‌کردم و سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یک نفر از آنها می‌توانست همه آن خوراکی را که برای آنها گذاشته‌ام، به تنهایی بخورد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: برای جماعت آب بیاور. من هم آن لیوان بزرگ را آوردم تا همه از آن سیر آب شدند و بخدا قسم یک نفر از آنها به تنهایی می‌توانست همه آن نوشیدنی را میل کند، وقتی که رسول خدا ﷺ خواست با آنها حرف بزند، ابولهب پیش‌دستی کرده گفت: محمد شما را جادو کرده است، بلا فاصله جماعت پراکنده شدند و پیامبر ﷺ با آنها حرفی نزد. سپس روز بعد فرمود: ای علی این مرد چنان که شنیدی، زودتر از من سخن گفت: و من قبل از آنکه بتوانم با آن جماعت حرف بزنم، آنها پراکنده شدند. پس همین طعمی که امروز ساخته بودی، دوباره آن را برایمان آماده کن! سپس آنها را برای من جمع کن! علی گوید: این کار را انجام دادم، سپس آنها را

جمع کردم، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست آن طعام را کرد، من هم طعام حاضر شده را جلوی آنها گذاشتم و مانند روز گذشته پذیرایی صورت گرفت، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، بخدا من در میان عرب، جوانی را نمی‌شناسم که ارمغانی بهتر از ارمغان من برای قومش آورده باشد! من خیر و نیک‌بختی دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خداوند متعال به من امر فرمود که شما را به سوی آن دعوت نمایم، پس روی کدامیک از شما می‌توانم حساب نمایم، که در این زمینه، برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد؟! علی رضی الله عنه گوید: در حالیکه از همه کم سن و سال تر بوده، و بیشتر از همه آنها چرک سفید در گوشه چشمم جمع می‌شد، بیش از همه شکم گنده داشتم و استخوان ساق پایم از هم آنها باریک‌تر بود^۱، گفتم: من ای رسول خدا وزیر شما می‌شوم، آنگاه گردنم را گرفت و گفت: این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، پس به گفتار او گوش فرا دهید، و از او اطاعت کنید! لذا آن جماعت خنده‌کنان برخاستند و به ابوطالب گفتند: (محمد) به تو دستور داد که از این پس به پسرش گوش دهی و از او اطاعت کنی. در سیاق دیگر روایت آمده است: هیچیک از آنها به او جواب ندادند، آنگاه علی برخاست و گفت: من ای رسول خدا، فرمود: بنشین! سپس دوباره سخنش را تکرار کرد، همگی ساکت شدند و علی برخاست و گفت: من ای رسول خدا، گفتم: بنشین، سپس برای بار سوم سخنانش را برای آن جماعت تکرار کرد و هیچکس از آنها جوابی نداد، آنگاه علی برخاست و گفت: من ای رسول خدا، گفتم: بنشین! تو برادر من هستی.^۱

این حدیث هم به لحاظ سند و متن باطل و بی‌پایه است:

از لحاظ سند باطل است چون در آن عبدالغفار بن قاسم و عبدالله بن عبدالقدوس وجود دارند، عبدالله متروک الحدیث است و به او استناد نمی‌شود، علی بن مدینی در ارتباط با او گفته است: حدیث وضع می‌کرد. و یحیی بن معین گفته است: چیزی نیست^۲. عباس بن یحیی روایت کرده: چیزی نیست. بخاری گفته است: از نظر علمای جرح و تعدیل قوی نیست. ابن حبان درباره‌ی او گفته است: روایات را وارونه می‌کند و درست نیست که به او احتجاج

۱- با وجود آنکه عمرش در آن زمان حدود ده سال بوده است.

۱- المراجعات، المراجعة (۳۵۰/۱) از کتاب الحجج الدامغات لنقض کتاب المراجعات. ابو مریم بن محمد الاعظمی.

۲- المجرهین- ابن حبان، ص ۱۳.

شود. احمد بن حنبل و یحیی بن معین وی را ترک کرده‌اند. نسائی گفته: او متروک الحدیث است.^۱

عبدالله بن عبد القدوس هم نزد عموم اهل حدیث مجروح است. نسائی گفته است: ثقه نیست، و دار قطنی گفته است: ضعیف است.^۲

از لحاظ متن هم به دلایلی چند، واضح البطلان می‌باشد:

الف- این روایت با روایت دیگری که از نظر همه اهل حدیث صحیح و ثابت است، تعارض دارد. بخاری و مسلم در دو صحیح خود، از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: وقتی که این آیه نازل شد که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (شعرا/۲۱۴) (و خویشاوندان نزدیکت را انداز بده!).

نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه صفا فراز آمد، و شروع به فراخواندن تیره‌های قریش کرد و گفت: (ای بنی فهر، ای بنی عدی...) تا اینکه همگی جمع شدند، و اگر کسی نمی‌توانست خود بیاید، کسی را می‌فرستاد تا ببیند خبر چیست، سپس ابولهب و قریش آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا اگر به شما خبر دهم که لشکری در این بیابان می‌خواهد به شما یورش برد، و به قتل و غارت شما پردازد، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟» گفتند: آری، سابقه ندارد که ما از شما دروغ شنیده باشیم. هرگاه سخنی از شما شنیده‌ایم، راست بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حال که چنین است، من آمده‌ام تا به شما هشدار دهم که عذابی سخت در انتظار شماست! آنگاه ابولهب گفت: «هلاک شوی، بخاطر همین حرف‌ها ما را در اینجا گرد آوردی؟!» آنگاه آیات ذیل نازل شد:^۱

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ، وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾﴾ (مسد/ ۱، ۲)

یعنی: نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند).

ب- دیر زمانی است که امامیه مدعی است نص صریح بر امامت و خلافت علی رضی الله عنه و اینکه او وصی و یگانه مرد لایق این منصب است، وجود دارد و نصوصی که این فهم را بیان دارند فراوان می‌باشند، و این روایت نظریه‌ی آنها را تأیید می‌نماید، زیرا در آن آمده است

۱- المراجعات، المراجعة (۱/۳۵۰) از کتاب حجج دافعات لنقض کتاب الرامعات. ابو مریم بن محمد الاعظمی.

۲- الضعفاء و المتروکین، نسائی ص ۲۱۰.

۱- بخاری، شماره (۴۴۹۲).

که پیامبر صلی الله علیه و آله قومه را جهت یاری و نصرت خود فراخواند و اگر کسی یاری او را قبول کند، برادر و وصی و خلیفه او بعد از وفاتش خواهد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در این روایت علی علیه السلام را به این امر اختصاص نداد، بلکه سه مرتبه از او روی گرداند و چون در آخر یار و یآوری جز او نیافت، مطالب مزبور را به علی گفت، این نکته نشان می‌دهد که علی، بصورت اول و ابتدایی، سزاوار این مقام نبوده و پیامبر صلی الله علیه و آله چون دید که قومه از آن خودداری می‌ورزد، به ناچار این مسئله را به علی واگذار کرد. از این رو آیا با ادعای شیعه که می‌گوید: علی از آسمان انتخاب شده است، درست در می‌آید و همسویی و مطابقت دارد؟!^۱

۳- حدیث أنا مدینة العلم و علی بابها

احادیث موضوع و جعلی در این زمینه بسیار زیادند، که از جمله آنها این است که جابر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن می‌باشد». این روایت مورد طعنه و اعتراض است، زیرا بخاری آن را انکار نموده و یحیی بن معین درباره‌ی آن گفته: ساختگی و موضوع است.^۲

مرحوم آلبنانی می‌گوید: حدیث: «من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن می‌باشد، پس هر کس خواهان دانش‌اندوزی می‌باشد، باید از آن دروازه وارد شود.» موضوع و جعلی است. امام نووی و ذهبی گفته‌اند: موضوع و جعلی است.^۱ و نیز روایت: «هر کس در امر خلافت با علی علیه السلام مخالفت کند، او کافر است»، به هیچ وجه در کتابهای اهل سنت اثر و نشانه‌ای ندارد.^۲ اینها نمونه‌های هستند از ضعف و عدم کارآیی پشتوانه و مستند روافض در اینکه می‌گویند خلافت فقط به علی علیه السلام اختصاص داشته و غیر از او کسی لایق این مقام نبوده است. همچنین ابن خلدون چنین نظر داده که نصوصی که شیعه بدان استدلال کرده و آنها را نقل کرده، طبق مذهب خود آنها را تفسیر و تأویل می‌کنند، منتقدان و بزرگان اهل سنت و

۱- ثم أبصرت الحقيقة ص ۲۲۴.

۲- الفوائد الموضوعة فی الاحادیث الموضوعة، ص ۷۱، شماره ۲۵۷، فتاوی (۴/۱۰۴).

۱- ضعیف جامع صغیر، (۱۳/۲) شماره (۱۴۱۶).

۲- مقدمه ابن خلدون ص ۱۹۷

ناقلان شریعت، آنها را نمی‌شناسند، بلکه اکثریت آنها جعلی بوده یا روش نقل آن جای سؤال و طعنه دارد، یا با تأویلات و تفسیرات و برداشت‌های اهل سنت بیگانه^۱ است.

این خود ضعف این استناد را نشان می‌دهد. در ادامه ابن حزم بیان کرده که سایر احادیثی که روافض بدانها دل بسته‌اند، موضوع و جعلی می‌باشند و کسی که دانش ناچیزی به روایت‌ها و شیوه‌های نقل آنها داشته باشد، به خوبی از این مسأله آگاه می‌باشد.^۲

نویسنده‌ی شیعی ابن ابی الحدید ضمن اینکه به تأثیر شیعه در جعل و ساخت احادیث جهت تأیید دیدگاهشان درباره‌ی امامت اعتراف می‌کند، می‌گوید: منشأ اصلی احادیث دروغ در باب فضایل و ارزش‌ها شیعه‌ها بودند. آنها ابتدا به خاطر دشمنی با مخالفان خود، روایات مختلفی را در ارتباط با سرور خود وضع کردند.

وقتی بکره (برخی از مدعیان طرفداری از ابوبکر) مشاهده کردند که شیعه برای تأیید رأی خود روایت جعل می‌کنند، در مقابل این احادیث، برای سرور خودشان (ابوبکر) احادیثی را وضع و جعل کردند و چون شیعیان این کار ابوبکر را مشاهده کردند، دامنه‌ی کار خود را گسترش دادند، این در حالی بود که هیچکدام از دو گروه نیازی به این کار نداشتند، چرا که در ارتباط با فضایل علی و ابوبکر رضی الله عنهما آنقدر احادیث ثابت و صحیح و تحقیق شده و روشن وجود داشت، که آنها را از این تکلف و دردسری متعصبانه بی‌نیاز سازد.^۱

به رغم اینکه می‌بینیم که همه این استدلال‌ها ضعیف بوده و از قوت و اعتبار چندانی برخوردار نیستند، باز هم برخی از شیعیان معاصر را می‌بینیم که پیوسته آنها را در کتاب‌های خود تکرار کرده و برای اثبات اعتقاد خود در مورد امامت به آنها استناد می‌کنند، یکی از پیشوایان و سران شیعه معتقد است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را بعنوان جانشین بعد از خود تعیین نمی‌کرد، می‌گفتیم او رسالت و پیام الهی را ابلاغ نکرده است!^۱

همچنین می‌گوید: خداوند متعال با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طریق وحی سخن گفت که باید فرمان الهی را در مورد کسی که او را خلیفه و جانشین مردم می‌کند، به آنها ابلاغ نماید و به حکم این فرمان، از دستور پیروی کرده، و علی را بعنوان خلیفه تعیین کرده است.^۲

۱- الفصل، ابن خلدون (۴/۱۴۸).

۲- الفصل ابن حزم (۴/۱۲۸).

۱- شرح نصح البلاغه (۴۸/۱۱-۱۵۰) به نقل از دراسات عن الفرق، اثر استاد دکترا احمد جلی، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۲- حکومت اسلامی خمینی ص ۴۳، ۴۲. دراسات عن الفرق فی تاریخ المسلمین ص ۱۹۶.

این مدعای شیعه با همه آیات و احادیثی که بعنوان سند و مدرک امامت مطرح می‌کنند، در تناقض است، زیرا از این سخن آنها چنین لازم می‌آید که خداوند متعال و پیامبرش در حادثه‌ی غدیر خُم نصی بر امامت حضرت علی نگذاشته‌اند.

برای به نقد کشیدن نظریه‌ی امامت شیعه، همین کافی است که آنها در ارتباط با ادعای نص بر امامت علی سند و مدرکی جز «عبدالله بن سبأ» یهودی ندارند که به ترویج مقوله‌ی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله برای امامت علی، و محصور بودن امامت به وحی پرداخت و نیز اینکه غیر از علی هر کس آن را پذیرا شود، لازم است که از او ابراز براءت نمود و او را کافر دانست. در حقیقت کتاب‌های شیعه‌ی امامیه اعتراف کرده‌اند که ابن سبأ اولین کسی بود که قایل به فرضیت امامت حضرت علی شد و از دشمنانش ابراز براءت و از مخالفانش رازگشایی کرد و آنها را تکفیر نمود^۱، زیرا او یهودی الاصل بود و معتقد بود که یوشیع بن نون وصی و نماینده‌ی موسی است و آنگاه که مسلمان شد، این مقوله را درباره‌ی حضرت علی علیه السلام نمایان ساخت.^۲

چهارم: مفهوم توحید از دیدگاه شیعه‌ی امامیه

شیعه عقیده داشتن به امام را بعنوان اساس مذهب خود و یکی از ارکان دین قرار داده است و امام در نظر آنها به بخشی از عقیده تبدیل شده است. بعضی از شیعیان از زبان برخی از ائمه خودشان می‌گویند: در میان این امت هر کس بدون امام شود، گمراه و سرگردان شده است و کسی که در چنین حالتی بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است^۱، زیرا امام در اندیشه‌ی شیعیان، باندیشه همه مسلمانان در مورد خلیفه زمین تا آسمان تفاوت دارد، زیرا مسلمان امام یا خلیفه را از لحاظ ساختار و دانش و معارف یک انسان عادی تصور نگریسته و نقش بیشتر از این را برای او قایل نیستند که مقام مجری شریعت خداوند متعال را بر عهده دارد، مانند سایر انسانها در معرض خطا و اشتباه و انحراف قرار دارد و در صورتی که مخالف با فرمان خدا عمل کند باید او را به راه و مسیر درست برگردانند و مورد اعتراض قرار گیرد. بالاتر از

۱- رجال الکشی ص ۱۰۹، ۱۰۸، اصول مذهب شیعه الامامیه (۷۹۲/۲).

۲- اصول مذهب شیعه (۷۹۲/۲).

۱- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۱۹۸.

این، خلیفه مطابق با قاعده‌ی شوری،^۱ از طرف جماعت مسلمان انتخاب و برگزیده می‌شود. و درست بر عکس این تصور و اندیشه، شیعه بر این باور است که ائمه قبل از خلقت این جهان نور بوده‌اند، در کنار ولایت حکمی دارای ولایت تکوینی و وجودی می‌باشند، زیرا امام دارای مقامی ستایش شده و مورد پسند، مرتبه‌ای والا و خلافت تکوینی است که ذره ذره‌ی جهان هستی در مقابل ولایت و قدرت او، سر تسلیم فرود می‌آورد. آنها در این رابطه روایتی را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند که سند آن را به علی رضی الله عنه ارجاع داده‌اند.^۲ یکی از ائمه و بزرگان شیعه‌ی معاصر می‌گوید: «ثبوت ولایت و حاکمیت برای ما بدین معنی نیست که او را از مقامی که در نزد خدا دارند جدا کنیم و نیز مانند سایر حکام و سردمداران در نظر گرفته نمی‌شود، زیرا امام دارای مقام پسندیده، ستایش شده، درجه و مقامی رفیع و خلافت تکوینی و وجودی است بطوری که سایر اجزای هستی در برابر آن فروتنی می‌کنند و یکی از بدیهیات مذهب ما این است که ائمه‌ی ما دارای مقام و جایگاهی هستند که نه فرشته‌ی مقرب و نه پیامبران مرسل از چنین مقام و جایگاهی برخوردار نیستند و به موجب روایات و احادیثی که در این باره در دسترس ماست، پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و ائمه (علیهم السلام) قبل از وجود و تشکیل این جهان نور بوده‌اند، سپس خداوند آن نورها را به عرش خود حلقه زده و جایگاه آنچنان نزدیکی برایشان قرار داده که جز خدا کسی آن را نمیداند، و آنگونه که در روایات مربوط به معراج آمده است جبرئیل گفت: «...چنانچه به اندازه‌ی یک سر انگشت نزدیک می‌شدم می‌سوختم». نیز از ائمه روایت شده که گفته‌اند: ما دارای حالت‌هایی هستیم که هیچ فرشته‌ی مقرب یا پیامبر مرسل گنجایش آنها را ندارد.^۱ بر اساس این طرز فکر درباره‌ی امام، وظیفه و نقش او تنها به اجرای شریعت خداوند متعال محدود نمی‌شود، بلکه او یک قدرت فرا انسانی بر همه شئون و جریان هستی دارد. در نظر آنها، علی، حاکم مسلط شرعی بر شئون عباد و بلاد است و فرشتگان در برابر او فروتن هستند. همه‌ی مردم، حتی دشمنان هم در برابر او سر تسلیم فرود می‌آوردند، زیرا آنها در رابطه با نشست و برخاست و صحبت کردن و ساکت شدن، و در خطبه‌ها و نمازهای و جنگهای فرمانبردار او می‌گردند.^۲

۱- نظام سیاسی حکومت اسلامی ص

۲- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین ص ۱۹۸.

۱- حکومت اسلامی آیت الله خمینی ص ۹۴، ۹۳.

۲- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۰۰.

اعتقاد شیعه درباره‌ی ائمه، به علت اغراق و افراطی که در این زمینه صورت گرفته، روی اعتقاد آنها در رابطه با توحید خداوند متعال هم تأثیر گذاشته است، زیرا آنها:

۱- نصوص توحید را به ولایت ائمه تفسیر کرده‌اند

اولین چیزی که ما ناگهان با آن روبرو می‌شویم این است که آن دسته از آیات و عبارت‌های قرآنی را که به عبادت و بندگی کردن خالصانه برای خداوند متعال دستور می‌دهند، به‌ایمان آوردن به ولایت و امامت علی و ائمه (بعد از او) تغییر داده‌اند، و از سوی دیگر، نصوص و آیات صریحی را که از شرک نهی می‌کنند، به شریک‌قرار دادن در ولایت ائمه تفسیر می‌کنند، مثلاً درباره‌ی این فرموده‌ی خداوند متعال که می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

﴿ (زمر/۶۵)

به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود.

در کافی^۱ - صحیح‌ترین کتاب روایتی شیعه - و در تفسیر قمی^۲ - تفاسیر معتمد آنها - و در دیگر مصادر معتبر^۳ آنها، در مورد آیه فوق این تفسیر ارائه شده است: «یعنی اگر در مورد ولایت غیر او را شریک سازی^۱ و در لفظ دیگر: «اگر همراه با ولایت علی، بعد از خودت (ای پیامبر) به ولایت کسی دیگری دستور دهی، عمل تو نابود می‌شود»^۲ نویسنده‌ی البرهان در تفسیر قرآن، چهار روایت از آنها را پیرامون آیه‌ی فوق با همان معنی بیان کرده است.^۳

در مورد سبب نزول این آیه از دیدگاه شیعه گفته‌اند: وقتی که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد که علی را برای مردم بعنوان امام معرفی کند، معاذ بن جبل به او نفوذ کرد و گفت: در ولایت علی، اولی و دومی (منظورش ابوبکر و عمر است) را شریک

۱- اصول کافی (۴۲۷/۱) شماره ۷۶.

۲- تفسیر قمی (۲۵۱/۲).

۳- البرهان (۸۳/۴) و تفسیر صافی (۲۲۸/۴).

۱- این لفظی کلینی در کافی است، اصول شیعه (۵۱۹/۲).

۲- اصول شیعه الامامیه (۵۲۰/۲).

۳- البرهان (۸۳/۴) اصول شیعه (۵۱۹/۲).

کن! تا مردم با این سخن تو آرامش بیابند و تو را تأیید کنند، وقتی که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (مائده / ۶۷)

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان.

وقتی این آیه نازل فرمود، پیامبر ﷺ به جبرئیل شکایت کرد و گفت: مردم مرا تکذیب می‌کنند، و از من نمی‌پذیرند. آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (زمر / ۶۵).

و برای اینکه خواننده بخوبی درک کند که شیعه تا چه اندازه آیات را دستخوش تحریف و تبدیل قرار می‌دهند، و حاضرند برای تغییر معنای این آیه و آیات قبل و بعد از این دسیسه‌چینی کنند، معنی این آیه را توضیح می‌دهیم. خداوند متعال فرمود:

﴿قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾ ﴿٦٤﴾ ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ﴿٦٥﴾ (زمر / ۶۴-۶۵).

بگو: ای نادانان! آیا به من دستور می‌دهید که غیر خدا را پرستش کنم؟! به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود.

همانگونه که از روند آیه معلوم است؛ این آیه متعلق است به توحید خداوند متعال است، اما آنها این مسأله را تغییر داده و چنین برداشت کرده‌اند که این آیه به علی مربوط می‌باشد، در حالیکه اصلاً ذکر و یادی از او در این آیه نشده است. گویی آنها علی علیه السلام را با لفظ جلاله‌ی «الله» تعبیر داده و «عبادت» مذکور را همان ولایت قرار داده‌اند، در حالی که معنای آیه کاملاً واضح و دلالتش روشن است و میان معنای آن و تأویل مذکور شیعه کمترین پیوند و ارتباطی وجود ندارد.^۱

اهل علم در تفسیر آن آیه گفته‌اند: وقتی که مشرکان پیامبر صلی الله علیه و آله را به بازگشت به بت‌پرستی فرا خواندند، خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمان داد که این مطلب را به مشرکان بگوید. آنها گفتند: این دین پدرانت است! و معنای آن چنین است: ای پیامبر صلی الله علیه و آله به

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۵۲۰).

۲- تفسیر ابن کثیر (۴/۶۷) تفسیر نجومی (۴/۲۸۴).

مشرکان قومت بگو: ای جاهلان! آیا مرا به عبادت غیر خداوند متعال دعوت می‌کنید؟ در حالیکه به غیر از خداوند متعال هیچ چیز و هیچ کسی شایسته‌ی عبادت و بندگی نیست. چون فرمان دادن به عبادت غیر خداوند متعال فقط از طرف شخصی گمراه و احمق و جاهل صادر می‌شود، خداوند متعال آنها را با وصفی که متقاضی آنست، ندا داد و فرمود: (أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ: ای جاهلان!) (زمر/۶۴)، سپس خداوند متعال بیان فرمود که او به پیامبران و رسولان قبل از او وحی فرستاده است که اگر برای خدا شریک قایل شوی، عملت نابود می‌شود. این امر در راستای تبیین خطر شرک و پلیدی آن می‌باشد. وقتی خداوند خطاب به کسی که هرگز مرتکب شرک نخواهد شد چنین تهدید سختی را بیان فرمود، پس در رابطه با غیر او (عامه‌ی مسلمانان) چگونه باید باشد؟! سپس خداوند متعال فرمود: «بلکه خدا را عبادت کن!» یعنی آنچه را که مشرکان به تو دستور داده‌اند، عبادت و بندگی مکن! بلکه فقط خداوند متعال را خالصانه و بجای همه خدایان دروغین و بت‌ها عبادت و بندگی نما!^۱

همانگونه که ملاحظه می‌کنید، این معنی کاملاً واضح است و فقط برای کسی گنگ و مبهم می‌نمایند که هواپرست، کینه‌توز و مغرض باشد، چون چنین کسی هوا و هوشش او را از دیدن حق نایبنا ساخته است. این گروه که این روایت‌ها را جعل و وضع کرده‌اند، نهایت دغدغه و هدفشان این است که برای تئوری خودشان یعنی «امامت» در قرآن کریم دلیل و سندی بیابند، حتی اگر این کار به قیمت تحریف آیات قرآن هم تمام شود!! باری، این دسته در این راستا کورکورانه گام برداشته‌اند و در زمینه‌ی استدلال و استناد جویی خود به اصلی لغوی یا عقلانی متکی نیستند، چه رسد به اصل شرعی و دینی. چنانکه این مسأله در روایتی که به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌ادبی و بی‌احترامی می‌کند کاملاً نمایان است. در آن روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله بعنوان شخصی ترسناک و هراسیده از قومش ترسیم می‌شود که نمی‌داند آیا دستور خدایش را اجرا کند یا اجرا ننماید؟! تا جایی که وقتی این شک و تردید را وانهاد که با تهدید خداوند مبنی بر نابودی اعمالش مواجه شد.^۱

۱- تفسیر طبرسی (۲۴، ۲۴) تفسیر طبرسی (۲۷۶/۱۵، ۲۷۷) فتح القدر (۴/۴۷۴) روح المعانی آلوسی (۲۳/۲۴/۲۴).

۱- اصول شیعة الامامية (۵۲۲/۲۱).

۲- ولایت شرط پذیرش اعمال است

شیعه گفته‌اند: خداوند متعال علی علیه السلام را بعنوان جانشین و پیشوا میان خود و میان انسانها قرار داده است و هر کس که او را بشناسند مؤمن و هر کس او را انکار کند، کافر می‌باشد، هر کس نسبت به او جاهل باشد، گمراه خواهد بود و هر کس چیزی را همراه با او مدنظر قرار دهد، مشرک است، هر کس ولایت او را داشته باشد، وارد بهشت می‌شود.^۱ گفته‌اند: هر کس ولایت ما را بپذیرد و از دنیا برود، نماز، روزه، زکات، و حج او مورد قبول واقع خواهد شد، و کسی که به ولایت ما در حضور خداوند اقرار نکند، خداوند متعال هیچ یک از اعمالش را قبول نخواهد کرد.^۲ همچنین به گمان و ادعای شیعه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد سلام بر تو باد، پروردگارت بر تو سلام می‌فرستد و می‌فرماید: آسمان‌های هفتگانه و موجودات آنها، و هفت زمین و موجودات روی آنها را آفریدم، و هیچ جایی را برتر از رکن کعبه و مقام ابراهیم نیافریدم. و اگر بنده‌ای از روزی که آسمانها و زمینها را آفریده‌ام، با من به راز و نیاز بپردازد، اما در حالیکه ولایت علی را انکار نموده باشد، پیش من بیاید، او را در دوزخ می‌اندازم.

روایت‌ها در این باره فراوان هستند و هیچ یک از آنها صحیح نمی‌باشند.^۱ هیچکدام از این روایت‌ها در اسلام دارای ارزش نیستند، زیرا کتاب خداوند متعال در دسترس و مقابل ما قرار دارد که هیچ یک از ادعاهای آنها در آن وجود ندارد. قرآن داور نهایی است و در همه اختلافات ترجیح دهنده‌ی اول است. قرآن کریم در بیان اصل قبول اعمال همان توحید و یکتاپرستی را ذکر کرده و علت محرومیت را شرک و ورزیدن به خداوند معرفی می‌کند، همانگونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّهُم مِّنْ يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَكَدَّ حَرَمَ اللَّهِ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ (مائده / ۷۲)

بیگمان هر کس شریک و انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است. آیات قرآن کریم همه اغراق‌ها و زیاده‌گویی‌های شیعیان را تکذیب می‌نماید، زیرا می‌فرماید:

۱- اصول کافی (۱/۴۳۷).

۲- امالی صدوق ص ۱۰۴-۱۰۵.

۱- امالی صدوق، ص ۱۰۴-۱۰۵.

﴿مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

(مائده/۶۹).

آنان که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و کار شایسته انجام دهند (اهل نجات هستند و) خوف و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) بر آنها نیست. آنها چنین می‌پندارند که ولایت امامیه از نماز و سایر ارکان اسلام برتر و مهم تر است، در حالی که نماز بطور صریح و روشن هشتاد مرتبه در قرآن ذکر شده است، ولی ولایت آنها حتی یک بار هم ذکر نشده است. پس آیا خداوند متعال خواسته بندگانش را به بیراهه بکشاند، یا راه رسیدن به خود را برای آنان روشن نکند؟! پاک و منزّه است خداوند متعال که این بهتان و تهمت عظیم می‌باشد، خود می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَتِ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾ (توبه/۱۱۵)

خداوند (به سبب عدالت و حکمتی که دارد) هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد (و در برابر اشتباه و لغزش ناشی از اجتهادی که می‌کنند به عقاب و عذابشان نمی‌گیرد) مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها پرهیزند روشن و آشکار (و بی‌شبهه و اشکال، توسط پیغمبر) برای آنان بیان کند.

در روایت‌های آنها چیزهای ذکر شده که گفته‌های آنها را نقض می‌کند، اگرچه تأویلات و تقیه‌کاری‌های آنها در مقابل این نصوص معتدل و میانی حرفی برای گفتن ندارند، اما این مورد را هم بیان نمایم تا شاید عاقلی پند گیرد، یا غافلی آگاه شود یا خفته‌ای بیدار شود و تا برای کسانی که اهل عناد و سرکشی هستند با استدلال به کتابهای خودشان اقامه حجت شود و تبیین گردد که نصوص آنها تا چه اندازه سرشار از تناقض گویی می‌باشد...

در تفسیر فرات آمده است: علی بن ابی طالب گوید: وقتی که ایه‌ی: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (شوری/۲۳)

بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عاید خودتان می‌گردد).

وقتی این آیه نازل شد، از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: جبرئیل گفت: ای محمد هر دینی دارای اصل و ستون و فرع و بنیانی می‌باشد، و اصل این دین و ستون آن، لا اله الا الله، و فرع و بنیان آن محبت و مهریزی شما نسبت به اهل بیت و موالات و طرفداری شما در آنچه که مطابق حق و حق‌گویی است، می‌باشد.^۱

این عبارت با اعتقادی که روایت‌های آنها بدست می‌دهند، مغایرت دارد، چون این عبارت، اصل دین را شهادت به توحید قرار می‌دهد، نه به ولایت و محبت اهل بیت را بعنوان یکی از مسائل فرعی قرار می‌دهد و این محبت را به حق‌گویی و حق‌پویی و حق‌گستری مشروط می‌کند.^۲

۳- شیعه، ائمه را واسطه‌ی بین خدا و خلق می‌دانند

امامیه می‌گوید: ائمه‌ی امامیه میان الله تعالی و انسان‌ها پادرمیانی می‌نمایند و واسطه هستند. مجلسی در مورد ائمه‌ی شیعه می‌گوید: آنها حجاب‌های پروردگار و واسطه‌های میان او و خلق می‌باشند.^۳ او برای این موضوع فصلی را تحت عنوان اینکه مردم فقط بوسیله آنها راه می‌یابند و هدایت می‌شوند، آنها واسطه‌های میان خلق و خداوند هستند و فقط کسی وارد بهشت می‌شود که آنها را بشناسد، باز کرده است.^۱ در کتاب عقاید امامیه آمده است: ائمه‌ی امامیه به منزله‌ی دروازه‌های خداوند متعال و راه‌های منتهی به او می‌باشند... آنها همانند کشتی نوح می‌باشند که هر کس سوار آن شد، نجات یافت و هر کس از آن عقب ماند غرق شد.^۲ از جمله مسائل موجود در کتاب‌های منابع ایشان که بیانگر این مفاهیم می‌باشند، موارد زیر است:

الف- می‌گویند: مردم هدایت نمی‌یابند جز با ائمه

ابوعبدالله - به ادعای گمان شیعه - گفته است: گرفتاری و بلای مردم عظیم است، اگر آنها را دعوت کنیم به ما جواب نخواهند داد و اگر آنها را رها کنیم، به غیر ما هدایت

۱- تفسیر فرات ص ۱۴۸-۱۴۹، بحارالانور (۲۳/۲۴۷).

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۵۳۵).

۳- بحارالانور (۲۳/۹۷).

۱- همان.

۲- عقاید امامیه، مظفر، ص ۹۸-۹۹.

نخواهند یافت^۱. روایت‌های آنها می‌گوید: ابوجعفر گفت: بوسیله‌ی ما خداوند متعال شناخته شد و بوسیله‌ی ما یگانه و یکتا معرفی گردید.^۲

البته این نصوص و روایت‌ها، هدایت یافتن امت اسلام را منتفی نمی‌کند، ولی منشأ و منبع اصلی هدایت را ائمه معرفتی می‌کنند. حقیقت این است که هدایت و راهگشایی به معنای توفیق رسیدن به حق و حق‌پذیری، جز ربّ و خدای بندگان، کسی قادر به انجام آن نیست. یعنی همان خدایی که تغییر دهنده‌ی قلب‌ها و بصیرت‌هاست و میان انسان و قلبش حایل می‌شود و اگر به چیزی فرمان بوجود آمدن دهد پدید می‌آید... و شیعه که بی‌هیچ قید و محدودیتی این عبارت‌ها را بر زبان می‌آورد، خود به خود ائمه‌ی خود را در زمینه‌ی هدایت مردم با خداوند سهیم می‌گردانند، در حالیکه فقط خداوند متعال هدایت دهنده و بی‌شریک می‌باشد.^۳ خداوند متعال فرموده است:

﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ يَجْدَلَهُ. وَلَيَأْمُرُ شِدَا ۱۷﴾ (کهف / ۱۷)

خدا هر که را راهنمایی کند، راهیاب (واقعی) او است و هر که را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت.

خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (قصص / ۵۶).

(ای پیغمبر!) تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان دهی (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید.

اما هدایتی که بیانگر حق باشد و به جانب آن راهنمایی نماید وظیفه‌ی پیامبران و کسانی است که به شیوه‌ی نیک از آنها پیروی می‌نمایند و در دوازده امام منحصر نمی‌شود همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ (یوسف / ۱۰۸).

بگو: این راه من است، با آگاهی، من و پیروانم به سوی خداوند متعال دعوت می‌کنیم.

۱- امالی صدوق، ص ۳۶۳، اصول شیعه (۵۳۹/۲).

۲- بحارالانوار (۱۰۳/۲۳).

۳- اصول شیعه الامامیه (۵۴۰/۲).

این سخن که هدایت بندگان فقط بوسیله‌ی ائمه انجام می‌پذیرد، یک نوع گستاخی بر خداوند متعال می‌باشد.^۱

ب- می‌گویند: دعا قبول نمی‌شود جز با ذکر نام ائمه

همچنین گفته‌اند: جز با توسل به نام ائمه کسی رستگار و برنده نمی‌شود، و هر کس این کار را انجام دهد، در واقع هلاک شده است. در روایت‌های آنها از ائمه آمده است: هر کس با ما به راز و نیاز کند هلاک شده و طلب هلاکت کرده است.^۲

گستاخی و بی‌شرمی شیعه در این زمینه به جایی رسیده که گفته‌اند: دعای پیامبران با توسل به ائمه و طلب شفاعت از آنها مستجاب شده است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد.^۳ این ساخته و پرداخته‌ی شیعه‌ی رافضی است، اما خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (اعراف / ۱۸۰).

خدا دارای زیباترین نامها است. پس به هنگام ستایش خداوند و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان او را بدان نامها فریاد دارید و بخوانید.

خداوند متعال فرموده: او را با نام‌های ائمه و مقامات و مقابر ائمه بخوانید. همانگونه جل

شأنه فرموده است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر / ۶۰)

و پروردگار شما گفت: مرا بخوانید تا شما را استجاب کنم.

اگر اساس قبولی دعا ذکر نام ائمه می‌بود، به یقین می‌فرمود: با نام‌های ائمه مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم. بلکه این امری که شیعه ادعا می‌کند و آن را سر هم می‌کنند، یکی از دلایل رد دعا و عدم پذیرش آن می‌باشد. زیرا شرط اجابت و قبول دعا وجود اخلاص در دعا برای الله تعالی است. خداوند متعال فرموده است:

﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (غافر / ۱۴)

خدا را بخوانید (و) دین خود را برای او خالص کنید هر چند کافران ناخشنود باشند.

نیز می‌فرماید: ﴿وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (اعراف / ۲۹)

در حالیکه دین را برای خداوند خالص کرده‌اید، او را بخوانید.

۱- اصول شیعة الامامية (۲/ ۵۴۰).

۲- وسائل الشیعه (۴/ ۱۱۴۲)، اصول شیعه (۲/ ۵۴۱).

۳- واین یکی از باب‌های بحارالانوار است. (۳۱۹/ ۲۶).

تمام ائمه هم جزو سایر انسانها هستند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ ﴾ (۱۹۶) ﴿ اعراف / ۱۹۴.﴾

تمام کسانی را که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگانی همچون خود شما هستند (و کاری از آنان ساخته نیست و نمی‌توانند فریادرس شما باشند). آنان را به فریاد خوانید و (از ایشان استمداد جوئید) اگر راست می‌گوئید (که کاری از ایشان ساخته است) باید که به شما پاسخ دهند (و نیاز شما را برآورده کنند).

﴿ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ﴾ (نساء / ۱۷۲).
هرگز مسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای (از بندگان متواضع) برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او سر باز نمی‌زنند).
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴾ (مریم / ۹۳).
تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده خداوند مهربان (و فرمانبردار یزدان) می‌باشند.

اما این ادعا که می‌گوید: دعای پیامبران تنها با توسل به ائمه مستجاب شده است، ادعایی باطل و بی‌پایه است، چون انبیاء تنها خداوند متعال را با نامها و وحدانیت ایشان خوانده‌اند، مثلاً حضرت ایوب علیه السلام به نامهای مبارک و نیکوی خداوند و اینکه او ارحم الراحمین است، متوسل شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَنْ يَغْوُصُونَ لَهُ، وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ ۗ وَكُنَّا لَهُمْ حَفِظِينَ ۗ ﴾ (۸۲) ﴿ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴾ (۸۳) ﴿ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ ۖ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ، وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا ۚ وَذَكَرْنَا لِلْعَالَمِينَ ﴾ (انبیاء / ۸۲-۸۴)

و گروهی از شیاطین را (نیز فرمانبردار سلیمان کرده بودیم) که برای او (در دریا جهت استخراج لؤلؤ و مرجان و جواهرات و مواد پرارزش دیگر) غواصی می‌کردند و کارهایی جز این (از قبیل ساختن کاخها و دژها) انجام می‌دادند و ما آنان را (از تمرّد و سرکشی در برابر

فرمان سلیمان و اذیت و آزار رسانیدن به مردمان، دور) نگاه می‌داشتیم. ایوب را (یاد کن) بدان گاه که (بیماری او را از پای در آورده بود، و در این وقت) پروردگار خود را به فریاد خواند (و عاجزانه گفت: پروردگارا!) (بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی (پس بدین بنده ضعیف رحم فرما). دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و (به جای) اولاد (و اموالی که از دست داده بود) دو چندان بدو دادیم، محض مرحمتمان (در حق ایوب) و تذکاری (از صبر و شکیبائی) برای پرستندگان (خداوند سبحان، تا همچون ایوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند).

اما یونس علیه السلام به توحید و اقرار به وحدانیت خدا جل جلاله متوسل گردیده است، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُفَجِّئُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾﴾ (انبیاء/۸۷-۸۸).

(یاد کن داستان یونس ملقب به) ذوالنون را در آن هنگام که (بر قوم نافرمان خود خشم گرفت و ایشان را به عذاب خدا تهدید کرد و بدون دریافت پیام آسمانی، از میانشان) خشمناک بیرون رفت و گمان برد که (با زندانی کردن و دیگر چیزها) بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم. (سوار کشتی شد و کشتی به تلاطم افتاد و به قید قرعه مسافران و کشتیبانان او را به دریا انداختند و نهنگی او را بلعید). در میان تاریکیها (ی سه گانه شب و دریا و شکم نهنگ) فریاد بر آورد که (کریم و رحیم!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصور می‌کنیم. خداوندا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب!). دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

کلماتی که آدم علیه السلام و همسرش آنها را بر زبان آوردند، همانگونه بود که خداوند متعال فرمود:

﴿قَالَ رَبِّنا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ ﴿۲۳﴾﴾ (اعراف/۲۳). (آدم و همسرش، دست دعا به سوی خدا برداشتند و) گفتند: پروردگارا! ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

بی‌پایگی این گفته و ادعای شیعه معلوم است، و فاسد بودن آن از بدیهیات دین است، کتاب‌های شیعه در زمینه دعا و مناجات با خدا مواردی را از ائمه نقل کرده‌اند، که این ادعای آنها را به نقض و باطل می‌کند، هیچ امامی نیست مگر اینکه دعا و نیایش فراوانی را از او نقل کرده‌اند و مجلسی اکثریت آنها را در کتاب بحار الانوار خود آورده است.^۱

ج - می‌گویند: زیارت قبور بزرگان بهتر از حج خانه خداست

ابن تیمیه رحمته الله علیه گفته است: «اشخاص مورد اعتمادی برایم بنقل کرده‌اند که در میان شیعه کسانی هستند که معتقدند زیارت آرامگاه و قبر (ائمه) از زیارت خانه‌ی عتیق کعبه بزرگتر و مهم‌تر است! با این حساب، آنها شریک قایل شدن برای خداوند متعال را از عبادت و بندگی کردن انحصاری برای او را بزرگتر و برتر می‌دانند و این از جمله بزرگترین ایمان و باوری به طاغوت است».^۲ در الکافی و غیره آمده است که زیارت قبر حسین با بیست حج برابری می‌کند و از عمره بیت الله و حج برتر است.^۳ روایات موضوع و جعلی شیعه زیارت قبر حسین در روز عرفه را به فضیلت خاصی اختصاص داده، می‌گویند: «هر کس به زیارت (قبر) حسین آید در روزی که عید نیست، در حالی که نسبت به حق او آشنا باشد، خداوند متعال برای او بیست حج و بیست عمره مقبول و مبرور را در دفتر عملش ثبت می‌کند و هر کس در روز عید به زیارت او بیاید، خداوند متعال برای او بیست حج و یکصد عمره می‌نویسد و کسی که در روز عرفه نزد او بیاید، در حالی که حشش را بشناسد، خداوند متعال هزار حج و هزار عمره‌ی مقبول و مبرور و هزار جهاد همراه با پیامبر مرسل یا امامی عادل را برایش می‌نویسد.^۱ البته در نظر ایشان زیارت قبر حسین نه تنها از حج، بلکه از همه اعمال برتر است. در روایت‌های آنها آمده است: زیارت قبر حسین بهترین و برترین اعمال است.^۲ در روایت دیگر: از دوست داشتنی‌ترین اعمال، زیارت قبر حسین است.^۳

۱- اصول شیعة الامامية (۵۴۵/۲).

۲- منهاج السنه (۱۴۲/۲).

۳- ثواب الاعمال، ابن بابویه، ص ۵۲، تہذیب الاحکام طوسی (۱۶/۲).

۱- فروع الکافی (۳۲۴/۱) کلینی، من لا یحضره الفقیه، بابویه (۱۸۲/۱).

۲- کامل الزیارات ص ۱۴۶، اصول شیعة الامامية (۵۶۱/۱۲).

۳- اصول شیعة الامامية (۵۶۱/۱۲).

بدین گونه دستورات و قوانین اسلام به بوت‌های فراموشی سپرده می‌شود و قبرها، گنبد‌ها و آرامگاه‌ها مورد اهتمام توجه و عنایت قرار می‌گیرد، آنها را بدون هیچ دلیلی جزو برترین اعمال قرار می‌دهند و دلیل آنها چیزی جز توهم و خیال پردازی و الهامات شیاطین آنها نیست، تا آنچه را که خداوند متعال در دین مشروع نکرده است، تشریح کنند.^۱

شیعیان زیارت بارگاه‌ها و آرامگاه‌ها را یکی از فریضه‌های مذهب خود قرار داده و برای آن همچون حج خانه‌ی خدا مراسم و مناسک خاص قرار داده‌اند. مرحوم ابن تیمیه می‌گوید: شیخ شیعه ابن نعمان معروف به «مفید» کتابی را تصنیف کرده که نام آن را «مناسک المشاهد»: (مراسم مربوط به مقابر) گذاشته است. او قبر بندگان را همچون کعبه و خانه‌ی خدا در نظر گرفته که در آن مناسک حج انجام می‌شود. آن کعبه‌ای که خداوند متعال آن را برای مردم برافراشته ساخت و اولین خانه‌ای است که برای مردم تعیین شد و جز به دور آن طواف جایز نیست، جز به سوی آن، نماز گذارده نمی‌شود و به حج و عازم شدن بسوی آن، دستور داده می‌شود.^۲ کسی که به منابع شیعه‌ی رافضیه مراجعه کند که درباره‌ی مقبره و آرامگاه‌ها سخن می‌گویند، عجیب‌ترین عجایب! و انحراف از کتاب خداوند متعال و هدایت پیامبر ﷺ را مشاهده خواهد کرد و هر کس خواهان اطلاع بیشتری در این زمینه است، به کتاب اصول مذهب شیعه‌ی امامیه مراجعه کند.^۳

مسلمانان دارای یک کعبه هستند که در نمازها و دعاهایشان به سوی آن رو می‌کنند و برای ادای مناسک حج نزد آن رفته و به دور آن طواف می‌کنند، اما شیعه دارای مزارها و مقبره‌ها و گنبد بارگاه ائمه هستند^۱ در حالیکه همه‌ی این کارها از جمله اموری هستند که خداوند متعال و پیامبرش از آن نهی کرده‌اند و هر چیزی که خداوند متعال و پیامبرش از آن نهی کرده‌اند، مذموم و ممنوع می‌باشد، خواه انجام دهنده‌ی آن منتسب به سنت باشد یا به تشیع، چون از بدیهیات دین اسلام است که پیامبر ﷺ به آنچه شیعه پیرامون قبر و بارگاه ذکر کرده‌اند، دستور نداده است و برای امت اسلام مراسم و مناسکی نزد قبور انبیاء و صالحان مشروع نکرده است، بلکه این کار از جمله مسائل دین مشرکان است؛ کسانی که خداوند متعال درباره‌ی آنها فرموده است:

۱- همان منبع سابق (۵۶۱/۱۲).

۲- منهاج السنه (۱۷۵/۱) مجموع الفتاوی (۴۹۸/۱۷).

۳- اصول مذهب شیعه الامامیه (۵۵۰/۲-۵۸۶).

۱- منبع سابق (۵۸۰/۲).

﴿ وَقَالُوا لَا تَنْزُرْنَا الْهَتَكُمْ وَلَا تَنْزُرْنَا وَلَا سَوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴾ (نوح / ۲۳)

(سران و سردمداران مشرکان) به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و ودّ، سُواع، یغوث، یعوق و نَسْر را رها نسازید.

ابن عباس و غیره گفته‌اند: اینها، نام‌های مردان صالحی از قوم نوح بودند، وقتی که وفات یافتند، شیطان به قوم آنها الهام کرد که در مجالسی که آنها می‌نشستند، بت و تندیسهای یادبودی برای آنها بسازند و آنها را با نام آنها نامگذاری کنند. آنها هم این کار را انجام دادند. این بت‌ها عبادت نمی‌شدند تا وقتی که آنها هلاک شدند و دانش و علم فراموش شد، آنگاه آن بت‌ها مورد عبادت و بندگی قرار گرفتند.^۱

علی بن ابی طالب علیه السلام به ابو هیاج اسدی گفته است: آیا تو را نفرستم برای کار و مأموریتی که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا فرستاد؟ «که هیچ مجسمه‌ای را رها نکنی مگر اینکه آن را نابود سازی و هیچ قبر بلندی را رها نسازی مگر اینکه آن را با خاک یکسان سازی».^۲

بعضی از روایت‌های شیعه به این معنی اقرار کرده است، کلینی از ابی عبدالله روایت کرده که امیرالمؤمنین گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به مدینه فرستاد، و گفت: «هیچ مجسمه‌ای را رها نمی‌سازی مگر اینکه آن را نابود کرده باشی و هیچ قبری را رها نمی‌کنی مگر اینکه آن را با خاک یکسان کرده باشی».^۱ ابو عبدالله می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از نماز خواندن روی قبر، نشستن بر آن و یا بر روی آن بنا ساخته شود^۲ و باز ابو عبدالله می‌گوید: بر روی قبرها بنا نسازید. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را نمی‌پسندید.^۳ نیز او از پدرانش نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله از گچ کاری کردن قبرها نهی کرده است.^۴

حرّ عاملی چنین گمان برده که این نهی شامل همه قبرها به استثنای قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و از سوی دیگر این نهی تنها برای کراهیت این کار است^۵، حال آنکه

۱- بخاری، فتح الباری (۶۶۷/۸) دیدگاه علی ابن عباس درباره حکم مرفوع مرحوم البانی آن را گفته است در شرح عقیده طحاویه ص ۸۰.

۲- مسلم، کتاب جنائز شماره ۹۶۹.

۱- فروع کافی (۲۲۷/۲) وسائل الشیعه (۸۶۹/۲).

۲- تهذیب الحکام طوسی (۱۳۰/۱) وسائل الشیعه (۸۶۹/۲).

۳- من لا یحضره الفقیه ۱۹۴/۰۲ ابن بابویه. وسائل الشیعه (۸۷۰/۲).

۴- اصول ال شیعة الامامیة (۵۸۴/۲).

۵- اصول شیعة الامامیة (۵۸۴/۲).

صیغه‌ی عموم و فراگیری در این روایت‌ها کاملاً واضح است، همانگونه که دلالت بر تحریم کاملاً مبرهن و واضح می‌باشد و حرّ عاملی هیچ دلیلی برای ادعای خود در دست ندارد جز کردار فرقه‌ی او که با آن کارهای شاذ و بی اساس از جماعت مسلمانان جدا می‌شوند، و روایانی ضعیف و ساختگی که آنها را بیان می‌کنند. این شذوذ و انحراف دلیل باطل بودن است؛ چون با کتاب خداوند متعال و سنت رسول خدا و اجماع امت اسلام مخالف است که اهل بیت هم جزو آن اجماع هستند و از آنها نقل است که در این باره هشدار داده‌اند. چون این کار وسیله‌ی شریک قرار دادن برای خداوند متعال است، پس فلسفه و حکمتی که بخاطر آن نهی وارد شده است، میان یک قبر و قبری دیگر تفاوتی قایل نمی‌شود و احتمالاً این خطر نسبت به قبور ائمه شدیدتر باشد، چون مردم خیلی فراوان مفتون آنها واقع می‌شوند، لذا اصل شرک (در جهان) همان اغراق و افراط در مورد صالحان و نیک‌مردان می‌باشد.^۱

۴- می‌گویند: حرام کردن و حلال کردن در دست امام است

شیعه‌ی امامیه در روایات خود ادعا کرده‌اند که خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه را آفرید، سپس آنها هزار سال ماندگار شدند بعد موجودات دیگر را آفرید، آنها را شاهد بر خلق و آفرینش آنها نمود، اطاعت کردن از آنان را بر آنها به جریان انداخت و شئون و امور آن موجودات را به آنها واگذار کرد، بنا براین آنها هر چه را که بخواهند، حرام می‌کنند و هر چه را که بخواهند حلال می‌نمایند.^۱

شیخ آنها مجلسی به شرح نص روایت سابق پرداخته و گفته است: «و اطاعت کردن از آنان بر روی آنها به جریان انداخته است، یعنی بر همه‌اشیاء حتی جامدات، از موجودات آسمانی و زمینی اطاعت کردن از آنها را واجب و الزامی ساخته است، مانند شکافتن ماه، استقبال درخت، تسبیح کردن سنگریزه و امثال اینها که قابل شمارش نیستند. امور همه موجودات را به آنان واگذار کرده است، اعم از حلال کردن و حرام کردن و بخشیدن و منع کردن.^۲ شیخ مفید در کتاب الاختصاص و مجلسی در البحار و کسانی دیگر از ابوجعفر نقل کرده‌اند که گفته‌اند: «هر کس چیزی را برایش حلال کنیم که (بخاطر آن) به چیزی از

۱- تیسیر العزیز الحمید برای شرح کتاب التوحید ص ۳۰۵.

۱- اصول کافی (۴۴۱/۱) بحار الانوار (۲۵-۳۴).

۲- بحار الانوار (۳۴۱-۳۴۲) هستند.

کارهای ظالمان^۱ دچار شد، آن کار حلال است، زیرا (شئونات) شما (انسان‌های عادی) به ما واگذار شده است. پس هر آنچه که ائمه حلال کرده‌اند، حلال است و آنچه که حرام کرده‌اند حرام می‌باشد^۲. از جمله بدیهیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله این است که ایمان به اینکه تنها خداوند متعال قانون‌گذار است؛ هر چه را که بخواهد حلال می‌کند و هر چه را که بخواهد حرام می‌نماید، در این باره شریکی ندارد و رسولان خداوند، شرع خداوند را به بندگانش ابلاغ می‌نمایند، که یکی از اصول توحید می‌باشد و هر کس ادعا کند که دارای امامی است که هر چه بخواهد برای او حلال می‌کند و هر چه بخواهد برای او حرام می‌نماید، تحت الشعاع این فرموده‌ی خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید:

﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ ﴾ (شوری / ۲۱).

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟).

حق تشریح و قانون‌گذاری را فقط پروردگار بندگان در اختیار دارد، پیامبر صلی الله علیه و آله فقط پیام‌رسانان خداوند متعال هستند و فقط طبق دستور وحی خداوند متعال حرام و حلال می‌کنند. این در حالی است که خداوند متعال درباره‌ی کسانی که در مورد حلال بودن و حرام بودن از بزرگان خود پیروی می‌کنند و به حکم و قانون خدایی اهمی نمی‌دهند، فرموده است:

﴿ اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ﴾ (توبه / ۳۱)

آنها کشیشان و راهبان خود را بجای خداوند متعال بعنوان اربابانی بر گرفتند. بنابراین همانگونه که در تفسیر این آیه آمده است^۱، خداوند متعال تبعیت کردن آنان از راهبان خود در زمینه کارهایی که حلال می‌کردند و حلال‌هایی که حرام می‌کردند، بعنوان

۱- ظن و گمان در نظر آنها همان خلفای حکومت اسلامی، جز حضرت علی و پسرش حسین علیه السلام زیرا بقیه ائمه آنها حتی یک روز هم متولی خلافت نشدند، و بنا به حد گمان آنها هر خلیفه‌ای غیر از آنها ظالم و غاصب حق ائمه است.

۲- الاختصاص ص ۳۳۰، بحار الانوار (۳۳۴/۲۵).

۱- تفسیر طبری (۱۱۳/۱-۱۱۴) تفسیر ابن کثیر (۲/۳۷۳-۳۷۴).

یک نوع عبادت و بندگی برای آنها قرار داده است. زیرا حلال و حرام را از طرف آنها دریافت کردند، در حالی که این امری است که به خداوند متعال اختصاص دارد.^۱

۵- می‌گویند: دنیا و آخرت از آن امام است و به دلخواه خود در آنها تصرف می‌نماید نویسنده‌ی الکافی، بابی را در این زمینه تحت عنوان «باب اینکه همه زمین برای امام است»^۲ گشوده است. از جمله در آن آمده است که ابو بصیر از ابو عبدالله نقل کرده این است: آیا ندانسته‌ای که دنیای برای امام است، هر جا که بخواهد آن را قرار می‌دهد و به هر کس که بخواهد می‌دهد، این کار برای او از طرف خداوند متعال جایز است.^۳

این عبارت و نص شرک در ربوبیت و پروردگاری خدا محسوب می‌شود. زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿الَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (بقره / ۱۰۷)

آیا نمی‌دانی که ملک و فرمانروائی آسمانها و زمین از آن او است؟ (و حق دارد هرگونه تغییر و تبدیلی در آیات و معجزات خود بدهد) و جز خدا سرپرست و یآوری برای شما نیست.

می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ (مائده / ۱۸)

و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، متعلق به خدا است (و همه چیز از آن او است) و برگشت (همگان) به سوی او است (و به حساب و کتاب هرکسی رسیدگی می‌کند).

خدای سبحان می‌فرماید:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (مائده / ۱۲۰)

حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، از آن خدا است و او بر هر چیزی توانا است.

و فرموده:

۱- تفسیر ابن عطیه (۱۶۶/۸).

۲- اصول کافی (۴۰۷/۱-۴۱۰).

۳- منبع سابق (۴۹/۱).

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَخْذَ لِدَاوُلَمَّ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾ (فرقان/۲).
آن کسی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن او است، و فرزندی (برای خود) برنگزیده است، و در حکومت و مالکیت انبازی نداشته است.

خدای سبحان فرموده: ﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾ (نجم / ۲۵)
آخرت و دنیا از آن خداوند متعال است.

همانگونه خدای سبحان فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْيَاتِكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ / ۲۴).

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌رساند.

و خداوند متعال فرمود: ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ عِندَ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ (فاطر/۳)
آیا غیر خدا آفریدگاری هست که از آسمان و زمین شما را رزق و روزی دهد.

و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ﴾ (عنکبوت/۱۷)

رزق و روزی را در نزد خدا بجوئید و او را بندگی و عبادت کنید و برای او سپاس گذاری کنید.

بنابراین خداوند متعال است که خاصتاً و به تنهایی فرمان‌روایی، رزق و تدبیر (شئونات بندگان) را بر عهده گرفته و در این راستا هیچ شریکی ندارد.^۱

۶- حوادث هستی را به ائمه نسبت می‌دهند

سماعه بن مهران می‌گوید: من در نزد اباعبدالله علیه السلام بودم، در آن موقع آسمان رعد و برق زد و ابو عبدالله علیه السلام گفت: این رعد و برق بوسیله‌ی فرمان پیشوای شما زده شده است. گفتم: پیشوای ما کیست؟! گفت: امیر المؤمنین^۲ یعنی هر رعد و برقی که واقع شده به دستور علی بوده است، نه به دستور خداوند متعال که یگانه و قهار است. بنظر شما یک مسلمان منصف چه برداشتی از این روایت می‌کند در حالی که خداوند متعال می‌فرماید:

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۶۲۲).

۲- اختصاص، مفید ص ۳۲۷، بحار الانوار (۲۷/۳۳).

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ﴾ (۱۲)

(رعد/۱۲)

او کسی است که برق را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس است و هم مایه امید؛ و ابرهای سنگین بار ایجاد می‌کند.

آیا این همان سبیه نیست که از لابلای کتاب‌های اثنا عشریه سر زشت خود را بر آورده؟! آیا این ادعای ربوبیت علی علیه السلام نیست؟! یا به نوعی شریک قرار دادن با خداوند متعال در ربوبیت نیست؟! قلم مجلسی، و قبل از او قلم مفید چگونه جرأت می‌کند که این افسانه و اسطوره‌ها را بنویسد و آن را به جعفر نسبت دهد؟! این نوع اشاره و تلویح بر امثال آنها پوشیده نیست و هیچکس بجز شخصی زندیق و دین ستیزه آن ایمان نمی‌آورد و بسوی آن فراخوانی نمی‌کند. در شگفتم از قومی که دینشان را از کتاب‌هایی بر می‌گیرند که حاوی این همه چرک و خاشاک است و آخوندهایی را تعظیم می‌کنند که چنین بلایی را بر سر آنها آورده‌اند، آیا در میان این طایفه، خردمند و دیندار وجود ندارد که نسبت به این گمراهی و این کفر آشکار نهیب اعتراض و نکوهش سر دهد؟! و اهل بیت اطهار را از این میکروب کشنده تبرئه کند و لباس شیعه‌گری را از کفر و گمراهی حکومت صفوی که بدان آلوده شده است را پاک نماید؟ یا اینکه خیر، هر صدای صادقی در نطفه خفه می‌شود همانگونه که با کسروی چنین کردند! یا اینکه سخن او حمل بر تقیه می‌شود، چنانکه با بسیاری از روایت‌های خود چنین کرده‌اند و قسمتی از اقوال اساتید خود را دستخوش این معضل کرده‌اند. آیا این مذهب در راه دعوتش به سوی نور حق‌پویی و حق‌گوئی به بن بست رسیده است؟!^۱

۷- می‌گویند: جزئی از خدا در ائمه حل شده است

نزد شیعه‌ی امامیه روایت‌هایی هست که مدعی هستند بخشی از نور الهی در علی حلول یافته است.^۲ ابو عبدالله گفته است: پس با دست راستش ما را مسح کرد، سپس نور خود را روانه وجود ما ساخت.^۳ اما خداوند متعال ما را در خود ترکیب کرد.^۴ این بخش الهی که در ائمه

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۶۲۴).

۲- همان منبع (۲/۶۲۸).

۳- اصول کافی (۱/۴۴۰).

۴- اصول کافی (۱/۴۳۵).

است - آنگونه که ادعا می کنند - بوسیله ی آن از قدرت های مطلقى برخوردار شده اند، به همین خاطر کسانی که آنچه را که آن را معجزات ائمه می گویند، می خوانند؛ که به صدها روایات می رسد، مشاهده می کنند که ائمه همچون ربّ العالمین در آمده اند! خداوند متعال بسی بالاتر است از این ادعاهای باطل. یعنی - ادعا می کنند - ائمه می توانند مرده را زنده کنند و مرده را بمیراند، بیافرینند و رزق و روزی دهند! ^۱ ولی روایات آنها این مسئله را به اینکه این مسئله از طرف خداوند متعال همانند نوعی از تلبیس و ایهام است ربط می دهند و برای پوچی و نادرستی این مقوله همین کافی است که آن را تصور کنیم، زیرا این مقوله، مخالف نقل و عقل و سنت های جهان هستی است، همانگونه که واقعیت ائمه و اقرارات آنها آن را به نقض می کند. شیعه گمان می برد که ائمه مظلومانه و در زیر فشار زندگی کرده اند و پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله فرموده و پروردگارش به او دستور داده که بگوید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ﴾ (اعراف / ۱۸۸).

بگو من نمی توانم هیچ نفعی یا ضرری را بخودم برسانم مگر آنچه را که خداوند بخواهد. جالب این است که کتاب های شیعه با وجود آنکه ائمه را تعظیم کرده و در مورد آنها اغراق می کنند، روایت هایی مخالف این را نقل می کنند تا تناقض آن در آنچه که می گویند، طبق عادت در هر دروغ و باطلی، ثابت شود. در الرجال کشی آمده است که جعفر بن محمد گفت: بخدا قسم ما جز بنده ی کوچکی نیستیم که خداوند متعال ما را آفریده و ما را برگزیده است و توانایی هیچ نفع و ضرری را نداریم. اگر ما را مورد رحم خود قرار دهد، به رحمت خود بوده است و سوگند بخدا ما بر خدا هیچ حاجتی نداریم و از طرف خدا هیچ برائتی نداریم، ما می میریم، و در قبرها دفن می شویم، برانگیخته و زنده خواهیم شد، در محشر ایستاده می شویم و مورد بازخواست قرار می گیریم! خدا آنها را لعنت کند آنها را چه شده که خداوند متعال را اذیت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در قبرش و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسن و محمد بن علی درود سلام خدا بر همه آنها باد - را اذیت کردند... من شما را به شاهد می گیرم که من انسانی هستم که از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ام و از طرف خداوند

متعال برائتی همراه ندارم، اگر او را اطاعت کنم به من رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم به شدت مرا عذاب خواهد داد.^۱

اما اساتید شیعه چنین روایت‌هایی را از باب تقیه قلمداد می‌کنند. در نتیجه قومشان را از راه راست منحرف کردند و مذهب شیعه به جای اینکه مذهب ائمه باشد، ان را به مذهب اساتید تبدیل کردند.^۲

۸- می‌گویند: ائمه از گذشته و آینده باخبرند و همه چیز را می‌دانند

نویسنده‌ی الکافی در این زمینه بابی را تحت عنوان «باب اینکه ائمه دانش آنچه را که بوده و خواهد بود می‌دانند و چیزی بر آنها پوشیده نیست»^۳ باز کرده، و قسمتی از روایت‌های آنها را ضمیمه آن کرده است. باب دیگری را تحت عنوان «باب اینکه ائمه اگر بخواهند که بدانند، می‌دانند»^۴ تشکیل داده و تعدادی از احادیث آنها را در آن ذکر کرده است. از جمله روایت‌های این ابواب این است:^۵ ابو عبدالله - همانگونه که دروغ می‌گویند - گفت: من آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، می‌دانم و آنچه را که در بهشت و آنچه را که در جهنم است و آنچه را که بوده و خواهد بود، می‌دانم.^۶ و سیف تمار می‌گوید: جماعتی از شیعه در حجر همراه ابو عبدالله بودند. گفت: چشمی ما را می‌بیند! آنگاه ما به چپ و راست نگاه کردیم. کسی را ندیدیم. لذا گفتیم: هیچ چشمی بر ما نیست.

قسم به پروردگار کعبه و قسم به پروردگار این ساختمان - سه بار این سوگند را تکرار کرد - اگر من میان موسی و خضر می‌بودم، به آنها خبر می‌دادم که من از آنها دانانتر هستم و به آنها خبر می‌دادم به آنچه که در دستشان نیست، زیرا موسی و خضر - علیهما السلام - علم آنچه را که بوده، به آنها داده شده بود، ولی به آنها علم آنچه که خواهد بود و آنچه که موجود است و مستقر خواهد بود تا روز قیامت، داده نشده بود و ما این دانش را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آل او بطور ارثی، به ارث برده‌ایم.^۱

۱- رجال کشی ص ۲۲۵-۲۲۶.

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۶۳۰).

۳- اصول کافی (۱/۲۶۰-۲۶۱).

۴- مصدر سابق (۱/۲۵۸).

۵- اصول شیعة الامامية (۲/۶۷۹).

۶- اصول کافی (۱/۶۲۱).

۱- همان منبع (۱/۲۶۰-۲۶۱).

این نمونه‌ای از غلو و اغراق رافضی بود. این روایات بعضی از چیزهایی است که نزد آنها وجود دارد، بنابراین افراط و اغراق اساس و اصل مذهب آنها را تشکیل می‌دهد، در حالی که خداوند متعال از افراط و تندروی نهی کرده است، چون مخالف توحید و یکتاپرستی خداوند متعال است و از سوی دیگر اساس شرک قدیم و جدید غلو و افراط بوده است. خداوند متعال فرموده است:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ (مائده / ۷۷)

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپوئید.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه می‌گوید: یعنی در راستای پیروی کردن از حق، از حد و مرز (مقرر شده) تجاوز نکنید و در ارتباط با امیر و سرور خود آنچنان اغراق و افراط نکنید که او را از حوزه پیامبری خارج ساخته، به مقام الهی ارتقاء دهید. همانگونه که درباره‌ی عیسی مسیح علیه السلام چنین کردید، که پیامبری از پیامبران بود، ولی او را بجای خدا قرار دادید و این فقط به علت پیروی شما از شیخ‌های گمراه است که در قدیم گمراه شدند، همانگونه که خداوند در ادامه‌ی آیه‌ی فوق می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ

التَّسْوِيلِ﴾ (مائده / ۷۷)

«از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمائید».

یعنی از راه درست و اعتدال‌گرا خارج شده، به راه گمراهی و کژروی وارد شدند! همچنین خداوند متعال فرموده:

﴿يَتَأْهَلِ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (نساء / ۱۷۱).

ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید (و درباره عیسی راه افراط و تفریط نپوئید) و درباره خدا جز حق مگوئید.

خداوند متعال در این دو آیه از زیاده‌روی، تعریف بیش از حد و فراتر روی از حد معمول، نهی می‌کند، که این پاسخی صریح دندان شکن است به شیعه‌ی رافضی و همه

کسانی که این مسلک را در مقابل کسانی که آنها را بزرگ می‌پندارند، داده است. این در حالی است که خداوند متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله دستور داد که برای مردم بیان کند که مالک هیچ چیزی نیست و اینکه نفع و ضرر بدست خداوند متعال است، و علم غیب را جز خداوند متعال کسی نمی‌داند. خداوند متعال فرموده است:

﴿ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُمُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴾ (انعام / ۵۰)

(ای پیغمبر! بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) خداوند در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ (اعراف / ۱۸۸).

«بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و) از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گردانم. اگر غیب می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی‌رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی‌خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم‌دهنده و مژده‌دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب خداوند) نمی‌باشم».

بنابراین خداوند متعال به پیامبر عظیم الشان اسلام دستور داد که شئونات را به او واگذار کند و در ارتباط با خود به آنها بگوید که او چیزی از غیب آینده نمی‌داند و در این ارتباط فاقد هر گونه اطلاعی است.^۱

این همه بیانات قاطع خداوند به خاطر بستن هر راهی است که ممکن است منجر به غلو و افراط گویی در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله شود و نیز هشدار است به امت اسلام از گرفتار شدن به غلو و افراطی که یهود و ترسایان در مورد انبیای خود بدان گرفتار شدند. پس جایی که خداوند در مورد برترین مخلوق خدا، که دارای بالاترین جایگاه است چنین می فرماید، غیر او به طریق الاولی از غیب بی خبرند.

به این ترتیب روشن می شود که ادعای رافضه در مورد ائمه، و پندار آنها در مورد اینکه غیب می دانند و از گذشته و آینده خبر دارند و در خلق و زنده کردن و در اسماء صفات شریک خدا هستند، بی پایه و بی اساس است.

اصلاً این پندار آنها چگونه با آیات متعددی که در این باره نازل شده هماهنگ است؟! خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾﴾ (لقمان / ۳۴).

آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است و او است که باران را می باراند، و مطلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است و هیچ کسی نمی داند فردا چه چیز فراچنگ می آورد و هیچ کسی نمی داند که در کدام سرزمینی می میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.

خداوند متعال فرمود: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾﴾ (مائده / ۱۰۹).

آن روزی (را خاطر نشان ساز) که خداوند پیغمبران را (در پیشگاه خود) گرد می آورد و بدیشان می گوید: به (دعوت) شما چه پاسخی داده شده است؟ (آیا ملتھائی که به سوی آنان فرستاده شده اید چگونه از دعوت شما استقبال کرده اند و به چه راهی رفته اند؟ راه ایمان یا راه انکار پیموده اند؟). می گویند: ما را هیچ گونه آگاهی و دانشی نیست (مگر آنچه از راه وحی آموخته ایم و ظواهری که در روزگار حیات خود از مردم مشاهده کرده ایم) تو خود (علاوه از ظواهر) از تمام خفایا آگاهی.

خداوند متعال فرمود: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾﴾ (رعد / ۸).

خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه چیز حمل می‌کند (و بار او پسر یا دختر است، و وضع جسمانی و روحانی، و کیفیت و کمیت استعدادها و نیروهای بالقوه در او چگونه است) و می‌داند که رحمتها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال است) و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّمُ الْمَوْتِنَ﴾ (حج / ۶).

آن (چیزهایی که در آیات پیشین درباره مراحل مختلف آفرینش انسان و جهان گیاهان بازگو شد) بدان خاطر است که (بدانید) خدا حق است و (لذا نظامی را که آفریده نیز حق بوده و بیهوده و بی‌هدف نیست و به زبان حال به شما می‌گوید): او مردگان را زنده می‌گرداند.

خداوند متعال فرموده است:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (انعام / ۵۹).

کلیدهای غیب در نزد اوست و جز او کسی آنها را نمی‌داند.

نیز فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران / ۱۸۹).

و ملک آسمانها و زمین از آن خدا است، و خدا بر هر چیزی توانا است.

و می‌فرماید: ﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (ملک / ۱)

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

آیات متعدد دیگری که در این زمینه وارد شده و ثابت می‌کنند که تنها خداوند متعال است که از علم غیب آگاهی دارد و به شیون هستی می‌پردازد، پس کسی که چیزی از این را به یکی از مخلوقات نسبت دهد، در واقع با خداوند متعال در زمینه ربوبیت و الوهیت به منازعه پرداخته و در باتلاق شرک در افتاده است! با این وصف، چه اسلامی برای او باقی می‌ماند؟! خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء / ۴۸).

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد.

و فرموده: ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ (مائده / ۷۲).

بیگمان هر کس شریک و انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد) و جایگاه او آتش (دوزخ) است و ستمکاران یار و یآوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنم براهند). این بدین خاطر است که خداوند متعال خلق را برای عبادت و بندگی خود آفریده است، همانگونه که فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات / ۵۶).

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. یعنی برای اینکه خدا را یگانه بدانند. از همین روی، رسولان را فرستاد و بخاطر یکتاپرستی‌اش کتاب‌های (آسمانی) را نازل کرد، همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْبِئُوا بِحُكْمِ رَبِّكُمْ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل / ۳۶).

ما به میان هر ملت‌ی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید. (پیغمبران دعوت به توحید کردند و مردمان را به راه حق فرا خواندند).

زیادروی و غلو منافی تحقق پیدا کردن بندگی و عبادت است.^۱

همانگونه که خداوند متعال تندروی و اغراق را با همه نمادها و جلوه‌هایش ممنوع کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله هم آن را بمنظور حمایت از توحید خداوند متعال و بستن هر راهی که منجر به نقض توحیدش بشود، ممنوع کرده است.

زیرا زیاده روی، مرکب شرک و وسیله آن می‌باشد و در هر امتی شرک جنب و جوشی داشته، حتماً آن را هلاک کرده است. به همین خاطر، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که امتش را از این درد بر حذر می‌دارد، فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوَّ فِي الدِّينِ»: (پرهیزید از زیاده‌روی، زیرا تنها چیزی که امتهای قبل از شما را هلاکت کرد اغراق و

زیاده‌اندیشی در دین بود»^۱. و ابن عباس می‌گوید: از عمر شنیدم که بر روی منبر می‌گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که گفت: «آنگونه که مسیحیان به تعریف و تمجید و ستایش پسر مریم پرداختند، مرا مورد تمجید و تعریف و ستایش قرار ندهید، بلکه بگوئید: بنده‌ی خدا و رسول او»^۲. بنابراین، پیامبر ﷺ امتش را از این باز می‌دارد که زیاده‌روی نموده و بیش از حد او را مورد تعریف و تمجید قرار دهند، همانگونه که مسیحیان در ارتباط با عیسی چنین کردند. از سوی دیگر، به مسلمانان دستور می‌دهد که او را به صفت «عبودیت و بندگی» توصیف کنند، یعنی همان صفتی که خداوند متعال در شب معراج به او بخشید و فرمود:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾ (اسراء / ۱)

تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدس) برد.
همانگونه که در مقام نیایش کردن با خدا، باز هم او را به بندگی متصف کرده است.

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ (جن / ۱۹).

چون بنده خدا (محمد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگی یکدیگر ازدحام کردند.
بدینسان به هنگام نازل کردن قرآن بر پیامبر ﷺ، و نزول فرشته به سوی او، او را چنین توصیف کرده است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَلَمِينَ نَذِيرًا﴾ (فرقان / ۱).

والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (یعنی جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد (و آن را به گوش ایشان برساند).

اینها سه مقام و جایگاهی هستند که از همه مقامات بالاتر می‌باشند و در آنها خداوند متعال پیامبر ﷺ را به صفت عبودیت و بندگی برای خودش، توصیف و مدح نموده است. پس شیعه کجا و این آیات و احادیث کجا که در زمینه‌ی زیاده‌روی و غلو و بر حذر داشتن از آن و فراخوان به سوی تحقق عملی به بندگی و عبودیت وارد شده؟!

۱- صحیح سنن ابن ماجه (۱۷۷/۲) الباقی آن را صحیح دانسته است.

۲- بخاری، کتاب احادیث الانبیاء شماره (۳۴۴۵).

کسی که به سخنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و پسرانش علیهم السلام توجه کند، در می‌یابد که ایشان با لحنی کاملاً رسا و بلیغ از این زیاده‌اندیشی و افراط‌گرایی نهی کرده‌اند و بکلی از اقوال شیعه و همه کسانی که درباره‌ی آنها اغراق ورزیده‌اند، مبرا می‌باشند. همانگونه که دروغ بودن آن روایت‌های نسبت داده شده به آنها و گمراهی آنها، روشن می‌شود.^۱ امام مسلم در صحیحش از حدیث ابی طفیل عامر بن واثله رضی الله عنه روایت کرده که گفت: من در نزد علی بن ابی طالب بودم، مردی به نزد او آمد و گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راز و سری را به تو نگفته است (که به ما نگفته باشد؟) عامر گوید: حضرت علی رضی الله عنه عصبانی شد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را پنهانی به من نگفته که آن را از مسلمانان پنهان داشته باشد، غیر از آنکه چهار مورد. عامر گوید: آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین آن چهار مورد چیستند؟ گفت: به من فرمود: «خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعنت می‌کند و لعنت کند کسی را که برای غیر خدا قربانی می‌کند و لعنت کند کسی را که نشانه‌های تقسیم زمین را تغییر می‌دهد».

در روایتی دیگر آمده است: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما را به (چیزی) اختصاص داده است؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را به هیچ چیزی اختصاص نداده است.^۲

در روایتی در نزد امام احمد...: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیز خاصی را - جدا از مسلمانان - به من نسپرده است.^۳

امام بخاری در صحیح خود از ابی جحیفه رضی الله عنه روایت کرده که او گفت: به علی رضی الله عنه گفتم: آیا شما کتابی در اختیار دارید؟ گفت: نه، مگر کتاب خدا، یا فهم و برداشتی که به یک نفر مسلمان داده شده باشد، یا آنچه که در این صحیفه است، گوید: گفتم: این صحیفه چیست؟ گفت: احکام خون بها، آزاد کردن اسیر و اینکه مسلمانی بخاطر کشتن کافر کشته نمی‌شود.^۱ در روایتی دیگر: آیا جز آنچه که در کتاب الله آمده است، شما وحی دیگری هم در اختیار دارید؟ گفت: نه سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و نفس را آفرید در این باره چیزی نمی‌دانم مگر فهم و برداشتی که خداوند متعال به من داده باشد...^۲

۱- عقیده درباره اهل بیت، ص ۳۹۹.

۲- مسلم، کتاب الاضاحی، شماره (۱۹۷۸).

۳- مسند، ۱/۱۱۹.

۱- بخاری، کتاب العلم، شماره (۱۱۱).

۲- بخاری، کتاب جهاد، شماره (۳۰۴۷).

ابن حجر گفته است: دلیل سؤال ابوجحیفه از علی علیه السلام این بود که می‌دانست جماعتی از شیعه ادعا می‌کردند که در نزد اهل بیت - به ویژه علی - چیزهایی از وحی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله خاصتاً به آنها ابلاغ کرده است و دیگران از آن بی‌بهره‌اند.^۱ ابن تیمیه رحمه الله، ضمن ذکر این روایت در توضیح آن می‌گوید: کتاب‌های منسوب به علی علیه السلام یا دیگر اهل بیت که در ارتباط با پیشینی مسائل آینده آمده‌اند - همگی دروغ می‌باشند، مانند (جفر و بطاقه) و غیره و نیز این مطلب که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله از میان صحابه، تنها علی را به علمی خاص از طرف خودش برگزیده است، این هم دروغ است و همچنین آنچه که درباره‌ی غیر علی از صحابه نقل می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به دانش باطنی دین اختصاص داده، همه دروغ هستند.^۲

چیزی که باطل بودن این مسأله را بیان می‌کند، روایتی است که ابن سعد از علی بن حسین زین العابدین نقل می‌کند. (در آن روایت) او درباره‌ی سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: این مرد (زین العابدین) از کنار ما می‌گذشت، آنگاه ما درباره‌ی فرایض و چیزهایی که خداوند متعال بوسیله‌ی آنها به ما سود می‌رساند، از او سؤال کردیم. گفت: و ما چیزی در اختیار نداریم که آنها (با دست به عراق اشاره می‌کرد) ما را بدان متهم می‌کنند! . نقل است که محمد بن حنفیه ضمن اینکه به شیعه هشدار می‌دهد که بیخود آنها را به علم و دانشی خاص که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اختصاص داده است - متصف نکنند، می‌گوید: بخدا ما جز آنچه که در بین این دو لوح (قرآن) است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث نبرده‌ایم.^۱

از آل بیت به تواتر روایت شده و رسیده که آنها به شیعیان و پیروان خود می‌گفتند: ای مردم، ما را اسلام محورانه دوست بدارید! این نوع از علاقه و محبت (افراطی) شما نسبت به ما ادامه خواهد داشت تا مایه‌ی عار و ننگ ما خواهد شد. (و بالفعل هم چنین شده است!)^۲. علاوه بر این، در کتاب‌های شیعه در رابطه با این نوع غلو و افراط‌گرایی هشدار داده شده و بیان شده که آل بیت از این افراط مبراء هستند. همانگونه که مجلسی با سند خود از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: از اینکه در مورد ما اغراق و زیاده‌روی کنید پرهیز کنید! بلکه

۱- فتح الباری (۲۰۴/۱)

۲- منهاج السنة (۱۳۶/۸).

۱- منهج سابق (۱۰۵/۵).

۲- البدایة و النهایة (۱۱۰/۹).

بگویند که ما بنده‌های تربیت یافته هستیم! روایت شده که علی علیه السلام (در مقام دعا) می‌فرمود: خدایا! من از افراطی‌ها بری هستم و نسبتی با آنها ندارم همانند برائت عیسی پسر مریم نسبت به مسیحیان، خدایا آنها را برای همیشه خوار کن! و هیچ یک از آنها را یاری مکن و موفق مگردان!^۲

کُلینی با سند خود از سدید روایت کرده که گفت: من، ابوبصیر، یحیی بزار و داود بن کثیر در یکی از مجالس ابوعبدالله شرکت داشتیم، ناگهان خشمناک بر ما بیرون آمد، وقتی که نشست، گفت: در شگفتم از جماعتی که گمان می‌برند ما غیب می‌دانیم، جز خداوند متعال کسی غیب نمی‌داند. من خواستم که فلان کنیزم را بزنم، اما او از دستم در رفت، نفهمیدم در کدام خانه پنهان شده است؟!^۳

کشی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: به ابو عبدالله گفتم: (مردم) حرف‌هایی درباره‌ی شما می‌زنند؟ گفت: چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند شما قطره‌های باران و تعداد ستارگان و برگ‌های درختان و وزن موجودات دریایی و عدد خاک‌ها را می‌دانید! دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پاک و منزّه است خداوند متعال، نه بخدا، جز خداوند متعال کسی اینها را نمی‌داند.^۴

اینها (همه) اقوال ائمه اهل بیت پاک است، همانگونه که کتاب‌های شیعه‌ی رافضی بدان تصریح کرده‌اند و آنها از آن اتهامی که رافضیه به آنها می‌زنند بری و پاک هستند، چون در میان انسانها رافضه دروغگوترین هستند و دین آنها نفاق و دروغ‌گویی عادت آنهاست! به همین خاطر است که ابن تیمیه رحمه الله گفته است: شیعه در معقولات جاهل‌ترین و نادان‌ترین مردم هستند.^۱

روایت‌های شیعه، خود نقاب از چهره‌ی خود برداشته و نصوص خود را به نقد می‌کشاند. این مقوله که می‌گوید: ائمه منشأ رزق و نزول باران و... هستند و مطالبی که سران امامیه روایت می‌کنند، همه از دستاوردها و پس‌مانده‌های تندروان و افراطیون شیعی است، همان

۱- بحارالانوار (۲۵/۲۷۰).

۲- همان منبع (۲۵/۲۸۴).

۳- اصول کافی (۱/۲۵۷).

۴- رجال کشی، ص ۱۹۳، عقیده درباره‌ی اهل بیت، ص ۴۰۲.

۱- منهاج السنة (۱/۳).

کسانی که ائمه، دیدگاه و کیش آنها را انکار نمودند. در روایت‌های آنها آمده است که وقتی به ابو عبدالله گفته شد: مفضل بن عمر مدعی است که گویا شما قادر به رزق دادن بندگان هستید، گفت: بخدا، جز خداوند متعال کسی روزیهای ما را مقدر نمی‌کند، در حقیقت من برای طعام دادن خانواده‌ام محتاج شدم و دلم تنگ شد و تا وقتی که قوت آنها را بدست آوردم خیالاتی بر ذهنم خطور کرد، بعد دلم آرام گرفت، خدا او را لعنت کند (که در باره‌ی ما چنین ادعایی کرده)، خدا از او بری است.^۱ اما این چند روایت مانند یک تار موی سفید بر روی گاوی سیاه است، (و مثنی است از خروار) چون تقیه می‌تواند هر عبارتی را که به مزاج آقایان خوش نیاید، در خود جای دهد. برای مثال، به آنچه که شارح الکافی در توضیح سخن ابی عبدالله که هم اکنون آن را نقل کردیم و در آن ابو عبدالله از جماعتی که علم غیب را به او نسبت داده‌اند، اظهار تعجب می‌کند و برای رد نظریه و پندار آنها، به کنیزش مثال می‌زند که در خانه‌اش پنهان شده، ولی نمی‌داند کجاست، (پس چگونه ادعا می‌کند که گذشته و آینده می‌داند؟!) شارح الکافی می‌گوید: «...هدف از این تعجب این است که نادانان او را بعنوان خدا برنگیرند، یا با این کار، از اندیشه و خیال بعضی از حاضران که قایل به فضیلت او نیستند، این را بزادید که او علم غیب را می‌داند، تا سلامت و حفظ جان خود را تضمین کند! و گرنه، ایشان نسبت به آنچه که بوده و خواهد بود عالم بوده است. پس چگونه جای آن جاریه بر او مخفی می‌ماند؟! اگر بگویی: این سخن او مستوجب دروغ گفتن است، می‌گوییم: وقتی مقتضی دروغ است که قصد توریه^۱ نکرده، باشد، در حالیکه آن را قصد کرده است. پس معنایی که شما از آن فهم کردی، از آن فهم و برداشت نمی‌شود، یعنی او می‌دانسته که در کدامیک از خانه‌ها پنهان بوده است.^۲

به این تکلف و تصنع عجیب و غریب که برای ردّ این روایت بخرج داده، تا ثابت کند که امام از گذشته و آینده با خبر بوده و دست آخر بتواند در این راه، دروغ به امام نسبت دهد و یکی از اصول آنها را که همان عصمت است^۳ ویران سازد، نگاه کنید. شعرانی که یکی دیگر از سران شیعه که ارتباط با آن شرح در پاورقی بیان می‌کند که این تکلف و دردسری برای تأویل این روایت، چندان به مزاجش خوش نیامده و در یک اقدامی عجیب‌تر

۱- رجال کشی ص ۲۷۴، اصول شیعة الامامية (۲/۲۸۵).

۱- توریه معنی اراده کردن چیزی و تظاهر کردن به چیزی دیگر. مترجم.

۲- شرح جامع بر کافی (۶/۳۴، ۳۰) مازندرانی.

۳- اصول شیعة الامامية (۲/۶۸۶).

و سرسام آورتر کل این روایت را کذب می‌خواند. بدینگونه از علمای اهل بیت چنین روایت‌های دروغی را اشاعه می‌دهند، پس وقتی که آن ائمه به تکذیب، ترفند و اتهام آنها می‌پردازند و در مقابل مردم، باطل آنها را رسوا می‌کنند، این آقایان این تکذیب و انکار را حمل بر تقیه می‌کنند... بنابراین، تقیه به حیل‌های تبدیل شده که در دست شیعیان افراطی افتاده و می‌خواهند شیعه‌گری را (با آن) در دایره غلو و افراط‌گرایی باقی بگذارند، حق را رد کنند و به اهل بیت بدی نمایند.^۱

یکبار زراره بن أعین مدعی شد که جعفر بن محمد اهل بهشت و اهل جهنم را می‌شناسد، وقتی که این خبر به گوش جعفر رسید، این سخن را انکار کرد و گوینده آن را تکفیر کرد. اما زراره وقتی که این دیدگاه و موضع‌گیری جعفر را برای او نقل کردند، گفت: با تقیه با تو رفتار کرده است.^۲

۹- اغراق در اثبات صفات خدا (تجسیم)

گمراهی «تجسیم» و (تصوّر کردن خدا بصورت جسم) در میان یهودیان شهرت یافت، اما اولین کسانی که آن را در میان مسلمانان ابداع کردند، شیعه بودند، به همین خاطر است که رازی می‌گوید: از میان آنها، یهود بیشتر از همه به تشبیه خدا می‌پردازند. آغاز ظهور تشبیه کردن در اسلام توسط روافض همچون هشام بن حکم، هشام بن سالم جوالیقی، یونس عبدالرحمن قمی و ابوجعفر احوّل صورت گرفت.^۱

همه این افراد از جمله کسانی هستند که در نظر امامیه استاد و شیوخ رهبر بوده و کسانی هستند که به لحاظ نقل مذهب شیعه مورد ثقّه و اعتماد می‌باشند.^۲

در حقیقت ابن تیمیه عامل اصلی این افتراء و دروغ‌پردازی را معین کرده، آنجا که می‌گوید: اولین کسی که در اسلام معروف شد به اینکه بگوید: خداوند متعال جسم است، همان هشام بن حکم است.^۳ فرقه‌شناسان سخنان اغراق‌آمیز در مورد تشبیه و تجسیم خدا از هشام بن حکم و یارانش نقل کرده‌اند، مؤمن از شنیدن آن حرفها موی بدنش سیخ می‌شود!

۱- اصول شیعة الامامية (۶۸۶/۲).

۲- میزان الاعتدال (۷۰/۶۹/۲).

۱- اعتقاد فرق المسلمین و المشرکین، ص ۹۷.

۲- اعیان الشیعه (۱۰۶/۱) اصول شیعة الامامية (۶۴۱/۲).

۳- منهاج السنة (۱۰۶/۱) اصول شیعة الامامية (۶۴۱/۲).

عبدالقاهر بغدادی می‌گوید: ابن هشام بن حکم ادعا کرده که معبود او دارای جسم محدود و متناهی است و نیز دارای سه بُعد طول، عرض و عمق است، طول و عرضش همانند می‌باشد.^۱ در کتاب‌های فرقه‌ها و غیره، از هشام بن حکم و پیروانش مسأله‌ی غلو و افراط در تجسیم، به وفور بیان شده است.^۲

در حقیقت تشبیه خداوند متعال به خلقتش (ابتدا) در میان یهود صورت گرفت و به تشیع نفوذ کرد. عامل اصلی آن (در میان مسلمانان) هشام بن حکم بود، سپس اثر آن به دیگران هم سرایت کرد. آنها در کتاب‌های فرقه‌شناسی، به مذاهب گمراه و افراطی شناخته و تعریف شده‌اند.^۳ اما شیوخ و بزرگان امامیه از این گمراهان که خبر فتنه‌ی آنها مشهور و شرارت آنها فراگیر شد، هر روایتی را (که مخالف دیدگاه آنها بود) تأویل یا تکذیب می‌کردند.^۴ همانگونه که بعضی از روایت‌های شیعه ذکر می‌کنند، هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالمیقی شخصاً نقشی آشکار در گرایش «تجسیم» در نزد شیعه داشته‌اند.^۵

این در حالی است که ائمه از آن دو و از سخنانشان تبری می‌جستند و وقتی یکی از شیعیان نزد امامشان آمد و به او گفت: من سخنان هشام را می‌گویم، امام آنها ابو حسن علی بن محمد گفت: شما به قول و گفته‌ی هشام چکار داری؟! در حالیکه از ما نیست. کسی که گمان ببرد که الله تعالی جسم است، ما در دنیا و آخرت از او بری هستیم.^۱ بعضی از روایت‌های آنان از آنچه که درباره‌ی پروردگار عظیم الشان و دارای نامهای مقدس گفته‌اند: پرده بر می‌دارند. برای مثال یکی از رجال^۲ آنان برای ابو عبدالله نظریه طایفه‌ای از شیعه مبنی بر تجسیم را نقل می‌کند - همانگونه که در روایت آمده است - می‌گوید: «بعضی از یاران ما گمان می‌کنند که خداوند دارای صورتی مانند انسان است. و دیگری گفته است: الله تعالی در سیمای جوانی (بی‌ریش) و کوتاه و دارای موی فروری است، پس ابو عبدالله سجده کنان بر

۱- الفرق بین الفرق ص ۶۵.

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۶۴۲).

۳- اصول شیعة الامامية (۲/۶۴۳).

۴- بحارالانوار (۳/۲۹۰-۲۹۲) دفاع مجلسی از اینان.

۵- اصول شیعة الامامية (۲/۶۴۶).

۱- التوحید، ص ۱۰۴، ابن باویه، اصول شیعة الامامية (۲/۶۴۶).

۲- سمت و نقش راوی است: یعقوب سراج، و او یکی از ثقة‌های آنان است، فهرست طوسی، ص ۲۱۴.

زمین افتاد، سپس سرش را بلند کرد و گفت: پاک و منزّه است ذاتی که هیچ چیزی شبیه او نیست چشمها او را درک نمی کنند و علم او را احاطه نمی کند.^۱

شما ملاحظه می کنید که بزرگان متکلمین آنها در رابطه با صفات خدا تا جایی اغراق کرده اند که خداوند متعال را به خلقش تشبیه کرده اند، که این کفر ورزیدن به خداوند متعال است، چون این آیه را تکذیب می کند که می فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری / ۱۱): (هیچ چیزی همانند خدا نیست).

صفات لایق خداوند را از کارانداخته، و او را به چیزی غیر از آنچه خود خویشتن را بدان وصف کرده، وصف کرده اند. روایت های آنها در این زمینه بسیار است.^۲

این گرایش به سوی اغراق در اثبات تجسیم خدا، به اثبات حقی که علمای اهل بیت بر آن هستند، سر کشیده است. مذهب شیعه به گونه ای درآمده که دو گرایش بر سر آن منازعه می کنند، گرایش تجسیم که هشام آن را ادعا کرد و گرایش تنزیه و پاک و منزّه دانستن خدا از آنچه شایسته ی او نیست، که اهل بیت بر آن است همانگونه که خود روایت های شیعه بدان اشاره می کند. این موارد اثبات و بصورت مشهور در کتابهای اهل علم است.^۳

۱۰- شیعه صفات خداوند را تعطیل می کنند

بعد از این زیاده روی در اثبات تجسیم، در اواخر سده ی سوم کم کم تغییر و تحوّل این مذهب شروع شد، زیرا از مذهب معتزله در تعطیل کردن صفات ثابت شده ی خدا در کتاب و سنت، متأثر شدند و در سده ی چهارم گرایش به تعطیل کردن آن صفات نزد آنها بیشتر شد، زیرا شیخ مفید و پیروانش مانند موسوی ملقب به شریف رضی و بوجعفر طوسی کتاب هایی را تألیف کردند و در این زمینه به کتاب های معتزله اعتماد نمودند.^۱ بسیاری از چیزهایی که در این باره نوشته اند، سطر به سطر از معتزله نقل شده است.

۱- التوحید ص ۱۰۴، ۱۰۳ ابن بابویه، اصول شیعه (۲/۶۴۷).

۲- اصول کافی (۱/۱۰۴-۱۰۶) اصول شیعه (۲/۶۴۸).

۳- اصول شیعه (۲/۶۴۸).

۱- منهاج السنة (۱/۲۲۹).

بدین سان مطالبی که درباره‌ی قضا و قدر، و صفات الهی ذکر می‌کنند، همگی برآمده از تفاسیر معتزله می‌باشند.^۱ بنابراین خواننده، تقریباً در زمینه‌ی صفات و اسماء الهی در میان کتاب‌های متأخرین شیعه و کتاب‌های معتزله تفاوتی ملاحظه نمی‌کند و در همه‌این مسائل - همانگونه که گمان می‌بردند - عقل ملاک و تعیین‌کننده اصلی است. مسائلی که معتزله تقریر و نهادینه کرده‌اند، شیعیان کنونی به اقتباس و اخذ آنها پرداخته‌اند، مانند مسأله‌ی خلق قرآن و منتفی دانستن رؤیت و دیدن خداوند در جهان آخرت توسط مؤمنان و انکار صفات خداوند، بلکه شبه‌افکنی‌هایی که معتزله در این زمینه انجام می‌دهند، همان شبه‌افکنی‌هایی است که شیعیان کنونی انجام می‌دهند. تنها فرقی که در این مسأله برای خواننده ملموس به نظر می‌رسد، این است که شیعیان روایت‌هایی را به ائمه نسبت می‌دهند، که قایل به نفی صفات و تعطیل و از کار انداختن آنها می‌باشند. آنها روایت‌های زیادی را از ائمه نقل می‌کنند و تعطیل صفات خدا را با آنها توجیه می‌نمایند. به دروغ می‌گویند: علی علیه السلام و بعضی از علمای اهل بیت همچون محمد باقر و جعفر صادق به تعطیل صفات خداوند نظر داده‌اند. یکی از شیوخ معاصر آنها بر این باور است که این مقوله، دلیل و مدرک نهایی برای نفی صفات خداوند می‌باشد، زیرا او تحت عنوان راه شناخت صفات خداوند می‌گوید: «آیا میدانی دیگر برای شناختن صفات و راهکاری باقی نمی‌ماند جز اینکه به گفته‌ی امیرالمؤمنین گردن نهیم که می‌گوید: اوج اخلاص، نفی صفات از خداوند است!»^۲

این در حالی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه‌ی اهل بیت به اثبات رسیده که آنها قایل به صفات خدا بوده‌اند. در کتابهای اهل علم، این اعتراف، به اثبات رسیده و فراوان ذکر شده است.^۱ این چیزی است که بعضی از روایت‌های آنها که در میان انباری بزرگ از روایت‌هایی که قائل به تعطیل صفات خداوند می‌باشند، موجود می‌باشند، بدان اقرار می‌کند. مجموعه‌ای از روایت‌های آنها، پروردگار جهانیان را با صفات منفی توصیف کرده و آنان آمده‌اند «نفی صفات ثابت خداوند» را هم در میام آنها انداخته‌اند. البته این کار جدیدی نیست، بلکه این همان راه و شیوه‌ی فیلسوف‌نماها، فرقه‌ی جهمیه و غیره است که از راه و شیوه‌ی رسولان منحرف شده‌اند. خداوند متعال جهت بیان صفات خود، پیامبران را فرستاد تا اثبات مفصل^۲،

۱- منبع سابق (۱/۳۵۶).

۲- عقاید امامیه اثنی‌عشری زنجانی، ص ۲۸.

۱- منهاج‌السنة (۲/۱۴۴).

۲- شرح الطحاوی، ص ۴۹، الله مبریه، ابن تیمیه، ص ۸.

مجمل و بدون تفصیل انجام دهند. به همین خاطر است که کتاب خداوند متعال به اثبات تفصیلی صفات کمال خداوند متعال و نفی کلی و مجمل می‌پردازد و می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری / ۱۱): (هیچ چیزی مانند او نیست).
در اینجا نفی بصورت کلی مجمل آمده است و معمولاً این روش قرآن در بیان نفی است، خداوند متعال فرموده است: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ (مریم / ۶۵).
از ابن عباس نقل شده است که گفت: یعنی آیا مثل و شبیه و همتایی برای او سراغ داری؟^۱

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ (اخلاص / ۴): (برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است و (نخواهد بود)).
اما اثبات صفات، بطور مفصل می‌آید، همانگونه که می‌فرماید:
﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری / ۱۱): (و او شنوا و بینا است).
و مانند آیات آخر سوره‌ی حشر که می‌فرماید:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُهُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (۲۲) ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمُّ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (۲۳) ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۲۴) (حشر / ۲۲-۲۴).

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان نهران و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حق همگان) و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است. خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و

آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند و او چیره کار بجا است. شواهد و دلایل این قبیلی، فراوان هستند.^۱

شیعه از ائمه‌ی خود روایت می‌کند که خالق جز آنچه که خود، خویشان را به آن وصف کرده است، توصیف نمی‌شود،^۲ اما از این هم روی گردان می‌شوند همانگونه که از قرآن و مقتضای عقل و فطرت روی می‌گردانند. شکی نیست که تقلید کتب بسته و اقتباس از «حذقیات» فلسفه‌های پوسیده و کهنه، در این مسئله دخیل بوده است، و گرنه چگونه شخصی خردمند می‌تواند در ارتباط با یک مسئله غیبی که مفصلاً راه شناختی جز خبر آسمان و وحی الهی برای آنها وجود ندارد، به عقل و خرد ناتوان و اندیشه‌ی درمانده تکیه کند و خیال‌اندیشی‌های ضد و نقیض انسانها و گمان و پندارهای متعارض آنها را مورد ملاک قرار دهد؟!^۳

الف- مسأله خلق قرآن

قرآن یعنی سخن نازل شده‌ی الله تعالی، مخلوق نیست، کتاب، سنت و اجماع سلف صالح^۴ بر این دلالت دارد. اما شیعه به تقلید از جهمیه قایل به مخلوق بودن قرآن شدند. سرور و عالم شیعه، مجلسی در کتاب البحار در ارتباط با قرآن بابتی را تحت عنوان «باب در مورد اینکه قرآن مخلوق است»^۱ تشکیل داده و در آن یازده روایت می‌آورد که بیشتر آنها با دیدگاه مخالفند، اما شیعه برای تأویل آنها شیوه‌ای خاص به خود را دارند که به لطف خداوند متعال به زودی آن را ذکر خواهیم کرد. و آیت شیعی محسن امین می‌گوید: شیعه و معتزله گفتند: قرآن مخلوق است^۲ بر این اساس که آنها کلام را بعنوان صفت خداوند قبول ندارند، زیرا گمان می‌کنند که خداوند متعال (صفت کلام) را در بعضی از موجودات به ودیعت نهاده

۱- ن. ک تدمیریه، این تیمیه، ص ۸. و ما بعد آن.

۲- اصول شیعة الامامية (۶۰۶/۲).

۳- همان منبع (۶۰۶/۲).

۴- الردّ علی الرّنادقة، امام احمد، خلق افعال العباد، بخاری.

۱- بحار الانوار، (۹۲/۱۱۷-۱۲۱).

۲- اعیان الشیعه (۴۶۱/۱).

است، مانند درخت (کوه طور) که با موسی سخن گفت و مانند جبرئیل که قرآن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد.^۱

این قسمتی از مطالبی است که سران شیعه در این باره می‌گویند.^۲ اگر به روایت‌هایی که آنها از «اهل بیت» نقل می‌کنند مراجعه کنیم، می‌بینیم که با غالب اعتقادات آنها مخالف است، مثلاً در تفسیر عیاشی از رضا نقل است که از او در مورد قرآن سؤال شد، در جواب گفت: قرآن کلام خداوند متعال است و مخلوق نیست.^۳ در کتاب توحید ابن بابویه قمی آمده است: به ابوالحسن موسی علیه السلام گفته شد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی قرآن چه می‌گویی؟، زیرا افراد قبل از ما پیرامون آن اختلاف پیدا کرده‌بودند، جماعتی گفتند: قرآن مخلوق است و جماعتی گفتند: مخلوق نیست؟! در پاسخ گفت: اما من در این رابطه سخن آنها را نمی‌گویم، بلکه می‌گویم قرآن کلام و سخن خدای عزوجل می‌باشد.^۴

با این معنا و مفهوم روایت‌های فراوانی نزد آنها موجود است.^۵ اما ملاحظه می‌شود که ابن بابویه قمی - شیخ بزرگ زمان خود - در تفسیر و تأویل این عبارات‌ها رو به سمت دیگری نموده، ثابت نموده که سخن ائمه مبنی «بر اینکه قرآن مخلوق نیست، بدین معناست که دروغ نیست، نه اینکه پدیده و نوپیدا نیست!»^۶ و (می‌گوید:) ما بدین دلیل از اطلاق مخلوق بودن آن خودداری کردیم چون ماده‌ی مخلوق در لغت‌ها گاهی به معنای مکذوب و دروغ هم می‌آید و گفته می‌شود: کلامی مخلوق یعنی ساخته و دروغین.^۱ علمای سلف در مقام رد آنها گفته‌اند: این قرآن مخلوق نیست و ائمه نخواسته‌اند که بگویند دروغ نیست، چون این کفری آشکار و روشن است که هر مسلمانی آن را می‌داند. بلکه گفته‌اند: مخلوقی متفاوت با مخلوق دیگری است. سلف هم این قول را رد کرده‌اند. همانگونه که روایت‌ها و آثار آنان در این باره به تواتر رسیده است و در این ارتباط کتاب‌های متعددی تألیف شده است.

۱- منبع سابق (۱/۴۵۳).

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۶۵۸).

۳- تفسیر عیاشی (۱/۸).

۴- توحید، ابن بابویه، ص ۲۲۴.

۵- البحار (۱۲۱/۹۲، ۱۱۷) اصول شیعه (۲/۶۵۹).

۶- البحار (۱۱۹/۹۲) اصول شیعه (۲/۶۵۹).

۱- اصول شیعه (۲/۶۵۹).

در کتاب تفسیر الصراط المستقیم آیت بزرگ شیعه بروجردی، از ابن بابویه نصی را نقل کرده‌اند که نصوص و روایات سابق الذکر را به تقیه ارجاع می‌دهد و می‌گوید: «شاید علت ممانعت از اطلاق مخلوق بودن قرآن، یا تقیه باشد (که به کمک آن) با عامه (اهل سنت) همسو می‌گردیم، یا اینکه معنای دیگری را به ذهن می‌دهد که کفار آن را استعمال کرده‌اند و می‌گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَنْخَلِقُ﴾: (این جز دروغ ساخته و پرداخته شده نیست»، این روش نشان می‌دهد که آنها بر هیچ چیزی نیستند و وجود احتمال تقیه در هر روایت و نصی، امورشان را به فساد و تباهی می‌کشاند، یا حقیقت مذهب آنها را نابود ساخته است. در نتیجه دینشان به دین مجلسی یا کلینی یا ابن بابویه قمی تبدیل شده نه روایت‌های ائمه. بدین ترتیب، دانش و حق به این روش فریبکارانه نابود می‌گردد و با این اسلوب‌ها که از سروش شیطانی و ترفندهای او تشکیل شده، اختلاف و تفرقه را در میان امت اسلامی بوجود آوردند. اگر کسی بخواهد در حق شیعه نیکی و خیرخواهی کند آنها را در رشته‌ی جماعت در می‌آورد و روایت‌هایی از آنها را می‌پذیرفت و بر می‌گرفت که با قرآن و سنت پیامبر ﷺ، هدایت و رهنمود صحابه‌ی کرام و علمای اهل سنت و جماعت هماهنگ و متفق می‌نمایاند و از مکر و دسیسه‌ی قمی و کلینی و مجلسی رهایی می‌یافت، آنهم در شرایطی که ائمه از دست دروغگویی‌های آنها فریاد و داد و فغان سر می‌دادند تا جایی که گفته‌اند: مردم به دروغ بستن بر ما علاقه پیدا کرده‌اند.^۱

اگر بخواهیم روایت‌های اهل سنت و اهل تشیع را که در این زمینه با هم هم‌آوا هستند با هم تطبیق کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که شیعه هم در کتاب‌های خود روایت‌هایی را از اهل بیت نقل کرده‌اند که می‌گویند: کلام نازل شده خداوند مخلوق نیست و کتاب‌های اهل سنت هم نظیر آنها را روایت کرده‌اند...

مثلاً بخاری در کتاب «افعال العباد»،^۱ ابن ابی حاتم،^۲ ابوسعید دارمی، آجری در «الشریعه»^۳ و بیهقی در «الاعتقاد»^۴ و الأسماء و الصفات^۵، لالکائی در «شرح اصول اعتقاد اهل

۱- رجال کشی ص ۱۳۵-۱۳۶.

۱- خلق افعال العباد، ص ۳۶، تحقیق البدر.

۲- منهاج السنة ابن تیمیه (۲/۱۱۷-۱۸۸).

۳- شریعت ص ۷۷.

۴- اعتقاد، ص ۳۶.

۵- أسماء و صفات ص ۲۴۷.

سنت^۱ و ابوداود در «مسائل امام احمد»^۲ از جعفر صادق نقل کرده‌اند که او وقتی درباره قرآن مورد سؤال قرار گرفت، گفت: نه خالق است و نه مخلوق، ابن تیمیه گفته است: روایت این عبارت از ایشان مشهور و مستفیض است.^۳ پس چرا مفهوم مورد اتفاق پذیرفته نمی‌شود و باطلی باقی گذاشته می‌شود که فقط از پشتیبانی نظر و اقوال آقایانی برخوردار است که می‌خواهند امت را دچار چند دستگی و اختلاف نمایند و خواهان انحراف و کجروی مردم هستند تا اموال هنگفتی بنام خمس عاید ایشان گردد و از جایگاه اجتماعی برخوردار شوند و به نام نیابت از امام زمان، جایگاه «مقدس» را احراز نمایند؟! به همین خاطر است که همواره می‌گویند: آنچه که مخالف (نظر) عامه (اهل سنت) است، مایه رشد و هدایت است.^۴

روایت‌های منقول در کتب شیعه که می‌گویند قرآن نازل شده غیر مخلوق است، نمایانگر دیدگاه شیعیان قدیم است، آنان که طبق اشاره‌ی علما، بر این اعتقاد بوده‌اند.^۵ زیرا تئوری مخلوق بودن قرآن، از نوآوری^۶ شیعیان اخیر است و اعتقاد به غیر مخلوق بودن آن دیدگاه ثابت اهل بیت می‌باشد. چون در میان اهل بیت چون حضرت علی بن حسین و ابوجعفر باقر و پسرش جعفر بن محمد کسی نگفته قرآن مخلوق است، اما امامیه، در عموم اصول خود با اهل بیت مخالفت می‌ورزند.^۱ بعد از این روشنگری‌ها، آیا همین که آنها بر خلاف اهل بیت نظر دارند و بر خلاف روایت‌های خود که با اعتقاد اهل سنت متفق و سازگار است، عمل می‌کنند و در یک سخن همه روایت‌های آنها با هم متعارض و متناقض است، کافی نیست که روشن شود مذهب و دیدگاه آنان بی‌پایه و اساس است؟!^۲

در واقع دیدگاه اهل سنت و جماعت در این مسأله این است که: قرآن کلام خداوند متعال است، به لحاظ گفتاری، بدون کیفیت و چگونگی، از خداوند آشکار شده و خداوند متعال بعنوان سروش آسمانی آن را بر فرستاده‌اش نازل فرمود و مؤمنان به واقعیت این را

۱- شرح اصول اعتقاد اهل سنت.

۲- مسائل امام احمد ص ۱۶۵.

۳- منهاج السنة (۱/۲۷۸).

۴- اصول شیعه ۲/۶۶۲.

۵- منهاج السنة ۱/۲۹۶، اصول شیعة الامامية ۲/۶۶۴.

۶- مقالات الاسلامیین، اشعری ۱/۱۱۴.

۱- منهاج السنة ۱/۲۹۶.

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۶۶۸).

تصدیق و باور کردند و یقین دارند که قرآن کلام حقیقی و واقعی خداوند متعال است و مانند سخن کلام مخلوقات مخلوق نیست و کسی که آن را شنید و ادعا کرد که کلام بشر است در واقع کافر است، خداوند متعال او را مورد مذمت و نکوهش و عقاب قرار داده و به جهنم او را وعده داد، آنجا که فرمود:

﴿سَأُصَلِّهِ سَقَرًا﴾ (مدثر / ۲۶): (به زودی او را به دوزخ خواهم افکند).

پس وقتی که می‌بینیم خداوند متعال به کسی که گفت: «این قرآن فقط سخن آدمی زاد است، وعده‌ی سقر و دوزخ داده است، یقین پیدا می‌کنیم و در می‌یابیم که قرآن، سخن و کلام خالق انسانهاست و به قول آدمی زاد هیچ شباهتی ندارد.^۱

ب- مسأله‌ی رؤیت و دیدن خدا ﷻ در قیامت

امامیه به حکم همسایگی به معتزله، قایل به عدم رؤیت خداوند در روز قیامت شده‌اند. روایت‌های متعددی در این زمینه نقل است که ابن بابویه قمی آنها را در کتابش «التوحید» ذکر کرده است، ولی بخش عمده‌ی آنها را نویسنده «بحار الانوار» گردآوری کرده است که همگی نصوص و متونی را که رؤیت خداوند در قیامت را برای مؤمنان ثابت می‌کنند، انکار می‌نمایند. برای مثال در روایتی، می‌بینیم با دروغ و افتراء می‌گویند: از ابو عبدالله جعفر صادق در این باره که آیا خدا در روز قیامت با چشم دیده می‌شود یا نه سؤال شد، در جواب گفت: «خداوند متعال از این مبراست! دیدگان فقط چیزی را درک می‌کنند که دارای رنگ و کیفیت باشد، در حالی که خداوند متعال، خالق رنگ‌ها و کیفیت است.^۱

شیخ و آیت شیعه جعفر نجفی نویسنده‌ی کشف الغطاء گفته است: اگر کسی بعضی از صفات - همچون دیدن او را - به خداوند متعال نسبت دهد، به ارتداد او حکم می‌کنیم^۲ و جناب حرّ عاملی نفی رؤیت را بعنوان یکی از اصول و بنیان‌های ائمه بر شمرده است و برای این مسأله، بابی را تحت عنوان «خداوند متعال در دنیا و آخرت با چشم قابل رؤیت و درک نیست» گشوده است.^۳ یقیناً، پافشاری آنها بر اینکه مؤمنان در روز قیامت خداوند متعال را نمی‌بینند، موجب زیر پا گذاشتن پیام و مقتضیات نصوص شرعی و کنار زدن مذهب و دیدگاه

۱- المنعة الالهية في تهذيب شرح الطحاوية، عبدالآخر غنیمی، ص ۱۰۹.

۱- بحار الانوار، (۴/۳۱).

۲- کشف الغطاء ص ۴۱۷، اصول شیعة الامامية (۲/۶۷۰).

۳- اصول شیعه (۲/۶۷۰).

اهل بیت است، چون بعضی از روایت‌های آنان، به این اعتراف کرده‌اند که خداوند (در جهان آخرت) قابل رؤیت است. مثلاً ابن بابویه قمی از ابوبصیر و از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که به او گفت: در مورد خداوند عزوجل به من خبر بده که آیا مؤمنان او را در روز قیامت می‌بینند (یا نه)؟! گفت: آری^۱. این رؤیت، برای بهشتیان واقعی است و آنها بدون هیچ حجاب و مانعی خداوند متعال را مشاهده می‌کنند، همانگونه قرآن بدین مطلب سخن گفته است مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ (قیامه/ ۲۲، ۲۳).

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.

و می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾﴾ (ق / ۳۵).

هر چه بخواهند در بهشت برای آنان هست و افزون بر آن نزد ما نعمتهای دیگری وجود دارد.

انس بن مالک رضی الله عنه فرمود: مراد از نعمتهای دیگر همان نگاه کردن به سیمای خداوند متعال است.^۲

و این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴿٢٦﴾﴾ (یونس/ ۲۶). کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم) دارند.

حُسْنَى: یعنی بهشت، و زیادت: یعنی نگاه کردن به سیمای زیبا با شکوه الله تعالی. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب بعد از او آن را اینگونه تفسیر کرده‌اند. همانگونه که مسلم در صحیحش از ضُهِیب روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را قرائت فرمود: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴿٢٦﴾﴾ سپس فرمود: «وقتی بهشتیان وارد بهشت می‌شوند و دوزخیان وارد دوزخ، ندا دهنده‌ای ندا سر می‌دهد که شما در نزد خداوند متعال دارای وعده‌ای بودید و هم اکنون او می‌خواهد نسبت به شما به وعده‌ی خود عمل کند. آنگاه می‌گویند: آن چیست؟! ترازوی اعمال ما را سنگین کرد و سیماهای ما را نورانی و تابان، ما را وارد بهشت کرد و ما

۱- الفصول المهمة فی اصول الائمه، ص ۱۲

۲- مجمع الفوائد (۱۱۲/۷).

را از عذاب آتش نجات داد؟! آنگاه حجاب کنار می‌رود، و بهشتیان به خداوند متعال نگاه می‌کنند، از میان نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است، این نگاه کردن به سوی او، از همه‌ی آنها برایشان دوست‌داشتنی‌تر است! و این همان (معنای) زیاده است.^۱

و خداوند متعال فرموده است:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ ﴿١٥﴾﴾ (مطففین / ۱۵).

یعنی: هرگز اهر گز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارش محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان).

مرحوم شافعی و ائمه دیگر به این استناد کرده، گفته‌اند بهشتیان خداوند را می‌بینند. این نکته را طبری و دیگران از مزنی و شافعی نقل کرده‌اند. حاکم گفته است: تکه کاغذی از طرف اهالی مصر برای امام شافعی فرستاده شد که در آن نوشته شده بود: نظر شما درباره‌ی این آیه چیست؟

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ ﴿١٥﴾﴾ (مطففین / ۱۵)

امام شافعی فرمود: وقتی که خداوند متعال بخاطر خشم و عصبانیت محجوب شده، در این دلیلی است بر اینکه اولیایش در حالت خشنودی او، وی را ملاقات می‌کنند. در ارتباط با احادیث و سخنان پیامبر ﷺ و اصحابش که بیانگر این رؤیت هستند، باید بگوییم که همگی متواتر هستند و صاحبان کتابهای صحاح و مسانید و سنن^۱ آنها را روایت کرده‌اند. در حقیقت صحابه و تابعین و ائمه‌ی اسلام که معروف به امامت در دین هستند و سایر فرقه‌های اهل کلام منتسب به اهل سنت و جماعت به ثابت شدن (دیدن) و رؤیت خداوند قائل شده‌اند.

۱۱- برتری دادن ائمه بر انبیاء و رسولان الهی

پیامبران برترین انسانها و سزوارترین آنها به رسالت و پیام آسمانی هستند؛ زیرا خداوند متعال آنها را برای کمال بندگی و دعوت و تبلیغ و جهاد و تلاش آماده ساخته است، ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (انعام / ۱۲۴)

۱- مسلم، شماره (۱۸۱).

۲- مناقب امام شافعی (۱/ ۴۱۹) بیهقی.

۱- شرح طحاویه، ص ۱۵۱.

(خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد).

بنابراین آنها به امتیاز و رتبه‌ی «رسالت» از بقیه‌ی مردم متمایز شده‌اند. خداوند متعال اطاعت کردن از آنها را بر انسانها واجب کرده، همانگونه که فرموده است:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ (نساء / ۶۴).

و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود.

هیچ انسانی بر آنها برتری ندارد. طحاوی در مقام بیان اعتقاد اهل سنت می‌گوید: هیچ کسی از اولیاء را بر هیچ پیامبری علیهم السلام برتری و ارجح نمی‌دهیم و می‌گوییم: یک پیامبر، برتر از همه اولیاء است.^۱ برتری دادن ائمه بر انبیاء دیدگاه و روش رافضی‌های افراطی است، چنانچه عبدالقاهر بغدادی^۲، قاضی عیاض^۳ و ابن تیمیه^۴ به این مورد اشاره کرده‌اند. این مذهب ذاتاً، به یکی از اصول و مبانی امامیه در آمده است، همانگونه نویسنده‌ی «الوسائل» بیان کرده که برتری بخشی ائمه بر انبیاء یکی از اصول و مبانی مذهب شیعه می‌باشد که آن را به ائمه نسبت می‌دهد^۵ و اذعان کرده که روایت‌های آنها در این مورد بیشتر از آن هستند که در حیظه‌ی شمارش درآیند!^۱ مجلسی در بحارالانوار بابی را تحت عنوان «برتری ائمه بر انبیاء و همه خلائق، و پیامبران اولوالعزم بدین جهت اولوالعزم شدند که محبت و عشق ائمه را در دل داشتند درود و سلام خدا بر همه آنها باد» تعیین کرده است.^۲

این دیدگاه امامیه، مشمول تغییرات و دگرگونی‌هایی شده و به سوی «زیاده روی و غلو و افراط» سوق داده شده است، زیرا طبق قول اشعری در قضیه‌ی برتری بخشی انبیاء بر ائمه سه فرقه بوده‌اند:

۱- شرح طحاویه، ص ۴۹۳.

۲- اصول دین، ص ۲۹۸.

۳- الشفاء، ص ۱۰۷۸.

۴- منهاج السنة (۱/۱۷۷).

۵- اصول شیعه امامیه (۲/۷۴۵).

۱- همان منبع.

۲- بحارالانوار (۲۶/۲۶۷).

فرقه اول: می‌گویند: پیامبران از ائمه برترند، اما بعضی از این گروه، جایز دانسته‌اند که ائمه از ملائکه بالاتر باشند.

فرقه دوم: گمان می‌برند که ائمه از پیامبران و از ملائکه برتر می‌باشند.

فرقه سوم: قایل به قول معتزله و به امامت هستند و می‌گویند: ملائکه و انبیاء برتر از ائمه هستند.^۱ شیخ مفید در «اوائل المقالات» دیدگاه چهارمی را به آنها اضافه می‌کند که می‌گوید: ائمه از همه پیامبران جز اولو العزم برترند.^۲

پس مذهب مورد قبول خود را از میان این چهار مذهب فاش نمی‌کند، بلکه ترجیح می‌دهد در این باره نظری ندهد.^۳

اما چنین به نظر می‌رسد که همه این مذاهب و موضع‌گیری‌ها، با تلاش و اقدام شیوخ حکومت صفوی و پیروان آنها متلاشی شدند و مذهب غلو اندیشی در مورد ائمه استقرار یافت. حتی مجلسی در یکی از بابهای کتاب بحار که به این منظور باز کرده می‌گوید: «پیامبران اولو العزم بدین جهت اولو العزم شدند که محبت و عشق ائمه را در دل داشتند درود و سلام خدا بر همه آنها باد.»^۴

کسی که به کتاب الله مراجعه می‌کند می‌بیند که در آن یادی از ائمه شیعه نشده، چه رسد به اینکه بر پیامبران و رسولان خداوند متعال مقدم باشند! همانگونه که ملاحظه می‌شود پیامبران بخاطر امتیازی که دارند، قبل از دیگر بندگان شایسته خداوند متعال ذکر می‌شوند، و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ^۵ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿۶۹﴾﴾ (نساء / ۶۹)

و کسی که از خدا و پیغمبر (با تسلیم در برابر فرمان آنان و رضا به حکم ایشان) اطاعت کند، او (در روز رستاخیز به بهشت رود و همراه و) همنشین کسانی خواهد بود که (مقربان در گاهند و) خداوند بدیشان نعمت (هدایت) داده است (و مشمول الطاف خود نموده است و بزرگواری خویش را بر آنان تمام کرده است. آن مقربانی که او همدمشان خواهد بود،

۱- مقالات اسلامیین (۱/۱۲۰).

۲- اوائل المقالات، ص ۴۲-۴۳.

۳- مصدر سابق (ص ۴۳).

۴- بحار الانوار (۲۶/۲۶۷).

عبارتند) از پیغمبران و راستروان (و راستگویانی که پیغمبران را تصدیق کردند و بر راه آنان رفتند) و شهیدان (یعنی آنان که خود را در راه خدا فدا کردند) و شایستگان (یعنی سایر بندگانی که درون و بیرونشان به زیور طاعت و عبادت آراسته شد)، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!.

بنابراین خداوند متعال بندگان سعادت‌مند و برخوردار از نعمت را به چهار رتبه تقسیم کرده است.^۱ کتاب خداوند متعال در همه آیاتش دلالت بر آن دارد که انبیاء بر همه جهانیان برگزیده و انتخاب شده‌اند.^۲ مؤمنان سه عصر اول، جمعاً بر تفضیل و برتری بخشی انبیاء بر دیگر انسانها متفق هستند و این اجماع حجت بشمار می‌رود. ابن تیمیه رحمه الله گفته است: سلف امت، ائمه، پیشوایان آن و سایر اولیای خداوند متعال بر این اتفاق حاصل کرده‌اند که پیامبران از اولیاء - کسانی که پیامبر نیستند - برتر و والاتر می‌باشند.^۳

عقل صریح حکم می‌کند که قرار دادن پیامبر بعنوان فردی واجب‌الاطاعه و قرار دادن وی به صورت دستوردهنده و بازدارنده و حاکم بدون چون و چرا و قرار دادن امام بعنوان نائب و تابع او، بدون فضیلت و برتری پیامبر بر او معقول بنظر نمی‌رسد. چون این معنی در حق هر پیامبری موجود است و در حق هر امامی منتفی است، پس امام هیچگاه از پیامبر برتر نبوده است، بلکه این مسئله محال است.^۱ گذشته از این در خود کتاب‌های شیعه موردی ذکر شده که با نص و اجماع و عقل جور در نمی‌آید و آن انحراف را انکار می‌کند، و آن چیزی است که کلینی از هشام احوال و او از زید بن علی روایت می‌کند مبنی بر اینکه: انبیاء از ائمه برتر می‌باشند و هر کس غیر از این را بگوید، قطعاً گمراه است.^۲ ابن بابویه از صادق مطلبی نقل کرده که با نص صریح گفت: انبیاء نزد خداوند متعال از علی دوست‌داشتنی‌تر هستند.^۳

۱- اصول شیعة الامامية (۷۴۹/۲).

۲- فتاوی (۲۲۱/۱۱).

۳- مرجع سابق.

۱- مختصر التحفة، ص ۱۰۱.

۲- اصول شیعة الامامية (۷۵۳/۲) مختصر التحفة، ص ۱۰۰.

۳- مختصر التحفة، ص ۱۰۱.

پنجم: دیدگاه امامیه در مورد قرآن کریم

اعتقاد شیعه در مورد امامت و اقدام دفاعی از آن تأثیر بسزایی در به پیش راندن بعضی از شیعه‌ها بسوی اظهار افکار و مقولاتی خطرناک پیروان قرآن، سنت و صحابه رضی الله عنهم داشته است. در مورد قرآن به تشکیک پرداختند و بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را انکار کردند. علاوه بر اینها، انگشت اتهام به صحابه رضی الله عنهم دراز کرده و به آنها زخم زبان زده و گفته‌اند: عمداً دروغ گفته و قرآن را تحریف کرده‌اند.

۱- اعتقاد برخی از آنها به تحریف قرآن و پاسخ به آنها

بعضی از شیعیان رافضی ادعا کرده‌اند که قرآن کریم مورد دستبرد قرار گرفته و برخی از سوره‌های آن و بسیاری از آیاتی که پیرامون فضائل اهل بیت و فرمان دادن به پیروی کردن از آنها و نهی کردن از مخالفت کردن با آنها و واجب کردن محبت و دوست داشتن آنها نازل شده‌اند، از آن حذف شده است، و نیز نامهای دشمنان آنها و طعنه زدن و لعنت کردن آنها از آن حذف شده است. شیعه صحابه را مورد اتهام قرار داده که آنها بخشهایی از قرآن را حذف کرده‌اند، و ادعا می‌کنند که از جمله آیاتی که آن را حذف کرده‌اند این است: (و جعلنا علیاً صهرک): (و علی را داماد تو قرار دادیم) که (به گمان آنها) در سوره‌ی انشراح بوده و اشاره به آن دارد که تنها علی فامیل اختصاصی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده شده نه - نه عثمان - ولی اینها نفهمیده‌اند که این سوره مکی است، و زمانی که این سوره نازل شد، علی داماد پیامبر صلی الله علیه و آله نشده بود. زیرا علی در مدینه و بعد از غزوه‌ی بدر با فاطمه ازدواج کرد. همانگونه که قبلاً به این مطلب اشاره کردیم شیعه معتقد است در بین چیزهایی که «از قرآن» حذف شده، سوره‌ی ولایت است. و گمان می‌برند که آن سوره، طولانی بوده که در آن فضایل اهل بیت بیان شده است.^۱

آری، بدینسان بخش عمده‌ی پندارهای تعدادی از افراد این فرقه پیرامون قرآن در اطراف این چند قضیه می‌چرخد، چون آنها چیزی از احکام، یا قواعد آن را انکار نکرده‌اند، اما نظرات و گفته‌های آنان اشاره به این دارد که بعضی از آیات که به ولایت علی رضی الله عنه و ائمه بعد از او اشاره می‌نمایند، حذف شده‌اند. بسیاری از علمای شیعه و در رأس آنها حجت مشهور آنان ابو جعفر محمد بن جعفر کلینی ت ۳۲۹ هـ صاحب الکافی که از نظر اعتبار و حجّت بودن در نظر شیعه، به مرتبه بخاری در نظر اهل سنت می‌رسد، این یاوه‌گویی‌ها و اتهامات را

۱- دراسات عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۲۶.

به در مورد قرآن بارها زمزمه کرده‌اند. نویسنده‌ی شیعی تفسیر الصافی گفته است: «چنین بنظر می‌رسد که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - به تحریف و نقصان قرآن معتقد بوده است، زیرا او روایت‌هایی را در این معنی در کتابش الکافی نقل کرده و نسبت به آنها اعتراض و نکوهش کرده است، گذشته از این، در آغاز کتابش بیان کرده که کاملاً به مرویات کتاب اطمینان و باور دارد.^۱»

لازم به ذکر است که این کتاب کلینی سرشار از یاوه‌گویی‌ها و خیال‌پردازی‌های منحرفانه است، که اساساً می‌خواهد امامت علی علیه السلام و ائمه بعد از او به اثبات برساند. مثلاً کلینی از ابوبصیر و او از ابا عبدالله علیه السلام در ارتباط با این فرموده‌ی خداوند متعال ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ روایت کرده که او گفته است: یعنی: کسی که از ولایت علی و ائمه بعد از او اطاعت کند. و ادعا می‌کند که گفت: بعد از آن «فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً» بوده و بدینگونه نازل شد.^۲

و نیز از جابر روایت می‌کند که او به ابوجعفر گفت: چرا علی بن ابی طالب «امیرالمؤمنین» نام نهاده شده است؟! گفت: خداوند متعال او را نام نهاده، و بدینگونه در کتابش نازل فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ «و آن محمداً رسولی و آن علیاً امیرالمؤمنین»^۱ یعنی: بیاد بیاور آن هنگام را که پروردگار تو از فرزندان آدم، از نسل‌های آنان و فرزندان‌شان، پیمان گرفت و آنها را بر نفسهای خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ و آیا محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین نیست؟!»

کلینی از احمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت: ابوالحسن مصحفی را به جانب من آورد، و گفت: داخل آن را نگاه مکن! من هم آن را باز کردم و این آیه را خواندم:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ آنگاه نام هفتاد نفر از مردان قریش را همراه با نام پدرهایشان مشاهده کردم، (که در شمار این کافران قرار گرفته بودند)، گوید: آن مصحف را برای من

۱- تفسیر صافی، ص ۱۳، امام صادق، ابی‌زهرة، ص ۳۳۳.

۲- اصول کافی (۱/۴۱۴).

۱- اصول کافی (۱/۴۱۲) سنی و شیعه، حسان الهی، ص ۱۰۳.

فرستاد.^۱ علاوه بر این، کلینی، مدعی است که فقط ائمه همه قرآن را جمع آوری کرده‌اند، و همه علوم و معارف مربوط به آن را می‌دانند. از همین روی، فقط حضرت علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او آمدند و قرآن را طبق صورتی که نازل شده بود، جمع آوری کرده و گرد آوردند.^۲

او همواره این دروغ را که علی علیه السلام قرآن را جمع آوری کرده، تکرار می‌کند؛ نویسنده احتجاج هم بر این باور است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی، قرآن (اصلی) را جمع آوری کرد و آن را پیش مهاجرین و انصار آورد و بر آنها عرضه کرد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله چنین به او سفارش کرده بود. پس وقتی که ابوبکر آن را باز کرد، در اولین صفحه رسوایی‌های آن جماعت را دید، آنگاه عمر رضی الله عنه جستی زد و گفت: ای علی، آن را برگردان، ما نیاز به آن نداریم. پس علی رضی الله عنه آن را برداشت و برگرداند. سپس آنها زید بن ثابت را که قاری قرآن بود حاضر کردند عمر به او گفت: علی قرآنی آورده که در آن رسوایی‌هایی مهاجرین و انصار به چشم می‌خورد ما بهتر دیدیم که قرآن را جمع آوری کنیم و بی‌آبرویی‌های مهاجرین و انصار را از آن حذف کنیم. زید با این خواسته موافقت نمود و گفت: اگر من کار این قرآنی را که شما می‌گویید به اتمام برسانم و آنگاه علی بیاید و قرآنی را که جمع آوری کرده به مردم نشان بدهد، آیا همه تلاش و عمل شما بی‌ثمر نمی‌شود؟! عمر گفت: پس چاره چیست؟ زید گفت: شما به راه چاره بیشتر آگاهید! عمر گفت: چاره‌ای نیست جز اینکه او را بکشیم و از او دست آسوده شویم. این بود که برای کشتن او بر دست خالد بن ولید نقشه کشید. اما خالد موفق به انجام این کار نشد.^۱

شکی نیست که چنین روایتی ساخته و پرداخته‌ی اندیشه و خیال علیلی است که می‌خواهد صحابه را به تحریف قرآن متهم نماید و بگوید که آنها دست به دست هم داده‌اند تا علی را از مقام امامت مسلمانان محروم نمایند. او هنگامی که علی را مدح می‌کند، در واقع او را مذمت می‌نماید، زیرا وی را چنین نشان می‌دهد که وقتی صحابه قرآن وی را نپذیرفتند، او سکوتی مخفیانه از خود نشان داد، ولی چگونه این قضیه با سلحشوری‌ها و جهت‌گیریهای رادمردانه حضرت علی رضی الله عنه که در راستای دفاع از اسلام از خود به یادگار گذاشته است، جور در می‌آید؟!

۱- اصول کافی (۲/۶۳۱)، سنی و شیعه، ص ۸۷.

۲- اصول کافی (۱/۲۲۸).

۱- احتجاج طبرسی، ص ۲۲۵، ۲۲۸، دراسات عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۲۸.

چنین یاوه‌گویی‌هایی را خود سخن حضرت علی جواب می‌دهد و می‌گوید: «کسی که بخاطر قرآن بیشترین اجر و ثواب می‌برد، ابوبکر است، خدا رحمت کند ابوبکر را، او اولین کسی است که ما قرآن را بین دو لوح جمع‌آوری نمود.^۱

البته کلینی فقط به این بسنده نکرده، بلکه این افتراءات و گمان‌های باطل پیرامون تحریف قرآن را به جعفر صادق هم نسبت داده است، چون به خیال پوچ او، جعفر می‌گوید: قرآنی که سرش آسمانی آن را بر محمد فرود آورد، هفت هزار آیه بوده، و آیاتی را که هم اکنون آنها را می‌خوانیم، (۶۲۶۳) آیه می‌باشد و مابقی در نزد آل بیت ذخیره شده است.^۲ کلینی ادعا می‌کند که جعفر صادق در مورد قرآنی که علی آن را جمع‌آوری نموده گفته است: «گفته شده که این قرآن، همانند قرآن شماست، (سه بار این را گفت) بخدا حتی یک حرف هم از قرآن شما در آن وجود ندارد.^۳ و می‌گویند: فاطمه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده ماند. در آن ایام، طوفان‌های غم و اندوه آنچنان او را در نوردید که فقط خدا از آنها آگاه است! بنابر این خداوند متعال جبرئیل را بسوی آنها فرستاد تا او را تسلی خاطر دهد و در ارتباط با پدرش و اینکه برای فرزندان فاطمه چه اتفاقاتی روی می‌دهد با او سخن بگوید. علی آنچه را که می‌شنید، به آن گوش جان فرا می‌داد و آن را می‌نوشت، تا اینکه مصحفی سه برابر قرآن (فعلی) آورد، چیزی از حلال و حرام در آن نیست، اما معلومات همه آنچه که در آینده خواهد بود در آنست.^۱

یکی دیگران از سران بزرگ شیعه که علی بن ابراهیم قمی است همان یاوه‌گویی‌ها و خیال‌پردازی‌های کلینی را تکرار می‌نماید و محمد حسن ملقب به فیض کاشانی در تفسیرش به نقل از او، می‌گوید: از روایت‌هایی که از آل بیت به دست ما رسیده است، چنین برداشت می‌شود که قرآنی که در جلوی ما قرار دارد، آنگونه که خداوند متعال بر محمد نازل فرمود کامل و تمام نیست، بلکه قسمتی از آن بر خلاف دستور خداست و برخی دیگر تغییر یافته و تحریف گردیده است. از (قرآن اصلی) اشیاء زیادی حذف شده است، از جمله نام «علی» در بسیاری از جاها و واژه‌ی «آل محمد» بیش از یکبار و نامهای منافقان و بسیاری از موارد دیگر

۱- کتاب المصاحف (سجستانی) (۱/۵).

۲- امام صادق، ص ۳۲۳.

۳- اصول کافی (۱/۲۳۹).

۱- اصول کافی (۱/۲۴۰)، بحارالانوار (۴۴/۲۶).

از آن حذف شده است. این قرآن بر آن ترتیبی نیست که خدا و رسولش می‌پسندند. همچنین علی بن ابراهیم معروف به قُمی، به این نظریه قایل شده است. وی دارای تفسیری است که آکنده از این ادعاها و یاوه‌ها و اغراق‌گوییهاست و مدّعی است که آنجا آیاتی در مورد ولایت علی بوده‌اند که حذف شده‌اند.^۱

نویسنده‌ی کتاب «بصائر الدرجات» صفّار با سند خود از ابوجعفر - طبق یاوه‌سرایی او - گفته است: «کسی نمی‌تواند ادعا کند که کسی جز اوصیا و ائمه قرآن را بصورت ظاهری و باطنی جمع کرده است»^۲. و نیز می‌گوید: «هر کس بگوید قرآن را آنچنان که خدا نازل کرده است، جمع‌آوری نموده است، دروغگو است. این تنها حضرت علی و ائمه بعد از او بوده‌اند که آن را حفظ و جمع‌آوری نموده‌اند»^۳.

در تفسیر العیاشی از ابی عبدالله روایت شده: «اگر قرآن آنچنان که نازل شده خوانده می‌شد، نام ما را در آن مشاهده می‌کردی»^۱ و در همان تفسیر از ابوجعفر نقل است که گفته: اگر در کتاب خداوند متعال زیادت و کاهشی صورت نمی‌گرفت، بر هیچ دلیل خواهی، حق ما پوشیده نمی‌ماند^۲ و روایت‌هایی که با صراحت کامل قایل به تحریف قرآن هستند. علماء و محققان شیعه به متواتر بودن و مشهور بودن آن روایات - در نظر شیعه - خبر داده‌اند. شیخ مفید می‌گوید: روایات و اخبار بطور جامع و شامل از ائمه هدایت از آل محمد عليهم السلام آمده‌اند که قرآن تغییر یافته و حذف و نقصان‌هایی توسط ستمگران در آن صورت گرفته است.^۳

هاشم بحرانی از مفسرین بزرگ شیعه می‌گوید: آگاه باش، آن حقیقتی که طبق اخبار متواتر و غیره که ذکر خواهند شد، گریزی از آن نیست، این است که در این قرآن که در دسترس ما قرار دارد، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تغییراتی چند در آن صورت گرفته است و افرادی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را جمع‌آوری نموده‌اند، بسیاری از کلمات و آیات را حذف کرده‌اند.^۴ همچنین می‌گوید: بعد از بررسی و پیگیری روایت‌ها آثار و اقوال برای اینجانب صحت این

۱- دراسة عن الفرق، فی تاریخ المسلمین، ص ۲۳۰، ۲۲۹.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۱۳.

۳- همان منبع، ص ۲۱۳.

۱- تفسیر عیاشی (۱/۱۳).

۲- همان.

۳- اوائل المقالات، ص ۹۱.

۴- هشام بن سلیمان بحرانی، متوفای سال ۱۱۰۷ هـ.

سخن - یعنی تحریف قرآن - آنچه آشکار و روشن شده است که می‌توانم آن را جزو ضروریات، بدیهیات و پایه‌های مذهب تشیع بحساب آورم و بگویم که یکی از بزرگترین مقاصد و اهداف خلافت می‌باشد.^۱

نعمت الله جزائری^۲ می‌گوید: روایت‌هایی که بر این تحریف دلالت می‌کنند، بالغ بر دوهزار حدیث می‌باشند و جمعی همچون شیخ مفید و محقق داماد و علامه مجلسی مدعی مشهور و مستفیض بودن آنها شده‌اند.^۳ آری، این سخن بزرگان، ائمه و محققان طراز اول شیعه است که قاطعانه به متواتر و مستفیض بودن روایت‌هایی که دال بر تحریف قرآن هستند، نظر می‌دهند و می‌گویند: تعداد این روایت‌ها به هزاران عدد می‌رسد. امری که باعث شده بعضی از این علماء، قاطعانه بگویند: این عقیده از جمله بدیهیات مذهب آنها و یکی از بزرگترین اهداف امامت می‌باشد.

علاوه بر این در کتاب‌هایشان هزاران روایت وجود دارد که بیانگر ادعای تحریف قرآن می‌باشد و سخنان علما و صاحب‌نظران و مجتهدان آنها در راستای تأیید این دیدگاه فاسد عنوان شده‌اند که در اینجا وسعت نقل همه آن گفته‌ها را نداریم، اما این را نقل می‌کنم که علمای بزرگ در مورد تحریف قرآن اجماع دارند. مثلاً شیخ مفید در اجماع آنها بر تحریف قرآن را نقل می‌کند و می‌گوید: «امامیه متفق شدند که پیشوایان و سردمداران گمراهی در بخشهای زیادی از نوشتن و جمع‌آوری قرآن راه مخالفت را پیموده و موجب انحراف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده‌اند. ولی خوارج و مرجئه و اهل حدیث در تمام مواردی که برشمریم بر خلاف رأی شیعه نظر داده‌اند».

نوری طبرسی، یکی از علمای بزرگ و متأخر آنها که در سال ۱۳۲۰ هـ. هلاک شده است، به تألیف کتابی ضخیم در زمینه‌ی اثبات ادعای (تحریف) قرآن نزد شیعه پرداخته و آن را

۱- مقدمه تفسیر البرهان در تفسیر قرآن، ص ۳۶.

۲- متوفای سال ۱۱۱۲ هـ. حر عاملی درباره او گفته است: شخصی فاضل، عالم محقق و گرانقدر است. امل الآمال (۳۳۶/۲).

۳- فصل الخطاب ص ۲۴۸.

۱- اوائل المقالات، ص ۴۹.

(فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب)^۱، نام نامگذاری کرده و آن را با سه مقدمه که دو باب در پی آنها می‌آیند، آغاز نموده است.

باب اول: دلایل تحریف قرآن (به گمان او)

باب دوم: پاسخ ردّ به کسانی که قائل صحت قرآن در میان امت هستند.

طبرسی در کتاب فوق، هزاران روایت می‌آورد که به گمانشان بر تحریف قرآن دلالت دارد. چون در دو فصل پایانی کتاب از باب اول که از دوازده فصل تشکیل شده است (۱۶۰۲) روایت نقل کرده است، علاوه بر روایت‌هایی که در فصول دیگر از این باب نقل کرده‌اند و در عین حال بخاطر کمی آنچه جمع کرده است، عذرآوری می‌کند و می‌گوید: «علی رغم قلت بضاعتمان، روایت‌هایی را ذکر می‌کنیم که ادعای آنها را تأیید می‌نماید^۲ و در حالی که این روایت‌ها را موثوق می‌داند، می‌گوید: «بدان که این روایت‌ها از کتاب‌های معتبری نقل شده‌اند که یاران ما برای اثبات احکام شرعی و آثار نبوی بر آنها تکیه می‌کنند»^۱. و بعد از آنکه نام تعداد زیادی از علمای آنها را که قایل به تحریف قرآن هستند ذکر می‌کند که پنج صفحه از کتابش را به خود اختصاص می‌دهند، می‌گوید: بعد از همه مواردی که ذکر و نقل کردیم، آنها را با پیگیری علیل و ناتوان اینجانب، می‌توانیم ادعا کنیم که اکثریت متقدمین قایل به تحریف قرآن هستند و مخالفان آن، در اشخاص محدود و معینی منحصر می‌شوند که نام آنها خواهد آمد^۳. سپس بیان می‌کند که آن مخالفان عبارتند از: صدوق، مرتضی و شیخ طائفه طبرسی و گفته: در میان قدماء، موافقی با آنها دیده نشده است^۳ و ذکر کرده که طبرسی نویسنده‌ی کتاب مجمع البیان از این چند نفر تبعیت کرده است و گفته است: در میان هم ردیفان، مخالفت صریح و روشنی را جز این مشایخ چهارگانه ندیده‌ام^۴، سپس به دنبال بهانه‌تراشی برای اینان افتاده و گفته است: چیزی که آنها را وادار کرده قایل به تحریف قرآن نشوند، تقیه و مدارا کردن با مخالفان (اهل سنت) بوده است و در مقام معذرت آوردن طوسی که در کتابش (تبیان) قایل به عدم تحریف شده است، می‌گوید: پس بر کسی

۱- الانتصار للصحیح و الآل ص ۶۱.

۲- فصل الخطاب، ص ۲۴۹، الانتصار للصحیح و الآل، ص ۶۲.

۱- فصل الخطاب، ص ۲۴۹.

۲- فصل الخطاب، ص ۳۰.

۳- فصل الخطاب ص ۳۰.

۴- فصل الخطاب، ص ۳۰.

که در کتاب تبیان تأمل کند پوشیده نیست که روش او در تعامل و برخورد با مخالفان، بر اساس نهایت مدارا کردن و همگامی با آنها بوده است... و اگر هم بر وجه هماهنگی و هم آوایی نمی بود، واقعاً شگفت آور می بود.^۱

البته نعمت الله جزائری در زمینه عذرآوری برای آن علماء گوی سبقت را از نوری طبرسی ربوده و بعد از آنکه اجماع علمای امامیه را بر عقیده قرآن نقل می کند، می گوید: آری، مرتضی و صدوق و شیخ طبرسی با تحریف قرآن مخالفت کرده و گفته اند: آنچه که میان دو جلد این مصحف قرار دارد، همان قرآن است نه غیر آن و تبدیل و تحریفی در آن واقع صورت نگرفته است. و چنین بنظر می رسد که آنها این سخن را بخاطر منافع و مصالح فراوانی به زبان آورده اند از جمله: بستن دروازه طعنه زدن به آن، به جای اینکه بگویند: وقتی که تحریف قرآن جایز شمرده شده، پس چگونه عمل کردن به قواعد و احکام آن جایز می باشد، چگونه است که این سرشناسان در مؤلفات خود روایت های زیادی را نقل کرده اند که شامل وقوع تحریف و حذف در قرآن هستند و اینکه فلان آیه اینگونه نازل شد، سپس به این تغییر داده شده است؟!^۱ و بدین ترتیب روشن می شود که اعتقاد به تحریف و تبدیل و تغییر قرآن محل اجماع همه علمای رافضی است. یعنی همان چیزی که طبرسی در (فصل الخطاب) تحقیق کرده است و قول سابق از علمای بزرگ آنها بر آن دلالت کرده است. همچنین کسی از علمای آنها در این عقیده ساز مخالف نزنده است، حتی در هنگام تألیف فصل الخطاب، جز چهار نفر که تقیه و مدارا کردن با مخالفان - طبق گفته ی طبرسی، و قبل از او نعمت الله جزائری - آنها را وادار به آن کرده است. از سوی دیگر مباحث نوین هم که این مسأله را مورد بحث قرار داده اند آن را ثابت کرده و با شواهد فراوانی از روایت های دال بر تحریف که در کتاب های چهارگانه شیخ آمده است، آن را تأیید کرده اند.^۲ به بیان دیگر، نشان می دهند که این چهار تن هم به مفهوم دیدگاه علمای شیعه رافضه معتقد بوده و با آن موافق بوده اند. یعنی در کل اعتقاد به تحریف و تبدیل قرآن را قبول داشته اند، اگرچه برای اهل سنت روش تقیه، نفاق، خدعه و نیرنگ را بکار برده اند.^۳ از جمله چیزهایی که دیدگاه

۱- فصل الخطاب، ص ۳۴.

۱- انوار العنایة (۲/۳۵۹، ۳۲۸).

۲- شیعه و قرآن، احسان الهی ظهیر، ص ۶۸-۷۱.

۳- الانتصار للصحب و آلهم، ص ۶۵.

مرا تأیید می‌کند این است که هیچ یک از کسانی که قایل به تحریف قرآن شده‌اند، به زیر تیغ انتقاد شیعه کشیده نشده‌اند، کلینی همچنان مورد احترام و اطمینان و بزرگداشت است و امروزه بعنوان مرجع اول همه شیعیان محسوب می‌شود. به رغم آنکه شیعه‌های معاصر، تحریف قرآن را منتقی دانسته‌اند و افزایش و کاهش در آن را رد می‌کنند، باز هم نمی‌بینیم یکی از آنها در برابر کلینی عرض اندام کند و با صراحت او را رد کند، یا عدم اطمینان خود به او را علنی سازد، یا دیدگاهش را نپذیرد. بلکه بعضی‌ها کوشیده‌اند با روش‌های پیچیده از او دفاع کنند و برای او عذرهایی بتراشند!^۱

اگر این جماعت واقعاً صادق هستند، باید از کسانی که قایل به تحریف قرآن هستند، ابراز برائت کنند، و در این شک نداشته باشند که هر کس یک آیه از قرآن را انکار کند، کافر است، و بیان کنند که انکار جزء همانند انکار کل است، چون این کار طعنه و اتهام صریح است به آنچه پیامبر ﷺ آورده است و ثابت بودن آن از بدیهیات دین است و اتفاق مسلمین بر آن است. قرآن همان کتاب الهی است که تحریف و تبدیل به آن راه نیافته است، زیرا خداوند متعال خود عهده‌دار حفاظت و نگهداری آن شده است، برعکس تورات و انجیل، که خداوند عهده‌دار حفاظت از آنها نشد، بلکه از اهل آنها خواسته است که از آن محافظت کنند، اما آنها هر دو را ضایع کردند. شاطبی از ابی عمر دانی و او از ابی حسن منتاب حکایت کرده که گفت: من یک روز در کنار قاضی ابواسحاق اسماعیل بن اسماعیل بودم، به او گفته شد: چرا جایز است که به اهل تورات بگوییم دینشان را تغییر دادند؟ اما این چیز بر اهل قرآن درست و جایز نیست؟! قاضی گفت: خداوند متعال درباره‌ی اهل تورات فرموده است:

﴿بِمَا أَسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ﴾ (مائده / ۴۴):

(خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند).

بنابراین حفاظت از تورات را برعهده علماء و خداپرستان گذاشت، پس جایز است که بگوییم در آن تبدیل انجام داده‌اند. اما در ارتباط با قرآن فرموده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر / ۹).

یعنی: ما خود قرآن را نازل کردیم، و خود از آن محافظت بعمل می‌آوریم.

بنابراین جایز نیست که بگوییم مسلمانان قرآن را تبدیل و تغییر می دهند. علی علیه السلام گفت: به سوی ابی عبدالله محاملی رفتم و این داستان را برایش بازگفتم، گفت: کلامی بهتر و زیباتر از این نشنیده‌ام^۱. و در طول گذشت عصرها و روزگارها امت اسلامی بر این اجماع داشته‌اند که آن قرآن کریمی که خداوند متعال آن را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل فرموده است، همان قرآنی است که هم اینک در دسترس مسلمانان قرار دارد و هیچ افزایش یا کاهش در آن صورت نگرفته است، هیچ تغییر و تبدیلی به آن راه نیافته است و امکان ندارد که چیزی از این قبیل به آن راه یابد، زیرا خداوند متعال به حفظ و صیانت آن وعده داده است. در این باره کسی به غیر از شیعه‌ی رافضی، که ادعا می‌کنند در قرآن کریم تحریف، تغییر و تبدیل صورت گرفته و گمان برده‌اند که صحابه بخاطر مصالح شخصی و دنیوی خود، قرآن را تحریف کرده‌اند مخالفت نکرده‌اند. البته این عقیده‌ی آنها بی‌پایه و پوچ است و دلایلی از قرآن کریم و اقوال ائمه اهل بیت و دلایل عقلانی بر باطل بودن آن دلالت دارند و اینک این دلایل را بیان می‌کنیم:

الف - دلایلی از قرآن کریم بر باطل بودن ادعای تحریف قرآن

آیات صریح و روشنی دلالت می‌کنند که خداوند متعال عهده دار حفظ و صیانت قرآن شده است و امکان ندارد که دست تحریف یا تبدیل به سوی آن دراز شود. آیات در این باره فراوان هستند از جمله این آیه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾

و این فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿ وَأَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴾ (۲۷)

(کهف / ۲۷)

بخوان آنچه را که از کتاب (قرآن) از سوی پروردگارت به تو وحی شده است (و به گفته‌های این و آن که آمیخته به دروغ و خرافات و مطالب بی‌اساس است اعتناء مکن. تکیه‌گاه بحث تو در امور غیبی همچون سرگذشت اصحاب کهف، تنها باید وحی الهی

باشد. چرا که سخنان خدا حقائق تغییر ناپذیری است و کسی نمی‌تواند سخنان او را تغییر (و احکام آن را دگرگون) کند و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت. و مانند آیات زیر:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت / ۴۲).

هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجه قرآن نمی‌گردد. (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستاده یزدان است که با حکمت و ستوده است.

و فرموده است: ﴿الرَّكَانِبُ أَحْكَمَتْ أَيْتُهُنَّ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ﴾ (هود / ۱).

الف. لام. را. (این قرآن) کتاب بزرگواری است که آیه‌های آن (توسط خدا) منظم و محکم گردیده است (و لذا تناقض و خلل و نسخی بدان راه ندارد) و نیز آیات آن از سوی خداوند (جهان) شرح و بیان شده است که هم حکیم است و هم آگاه. و فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّيَ الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ أَيْتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (حج / ۵۲)

ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان و با پخش یاهو سرائی توسط ذریه و دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات اهریمنان انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلایل نابه‌جای نیرنگ بازان بی‌مایه و دسیسه بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش) دارای حکمت است. و می‌فرماید:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶) ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (۱۷) ﴿﴾ (قیامه / ۱۶، ۱۷).

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مَجْنُبَان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گرد آوردن قرآن (در سینه تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیه حفظ قرآن در میان دل و جان خود و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش).

این آیات کریمه نشان می‌دهند که خداوند متعال از کتاب کریمش حفاظت می‌کند و آیاتش را استحکام می‌بخشد و باطل از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد ﴿ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴾ (نساء / ۱۲۲)

(وعده‌ی خداوند حق است، و سخن هیچ کس از خداوند متعال راست‌تر و درست‌تر نیست!)

دلالت این آیات در اینکه خداوند متعال خود حفاظت آن را برعهده گرفته و آن را از تحریف و تبدیل باز می‌دارد، آنقدر روشن و واضح هستند که احتیاجی به شرح و توضیح ندارند. از سویی دیگر، ستایش و تمجیدی که خداوند متعال در قرآن از صحابه بعمل می‌آورد، تأکید می‌نماید که اتهام شیعه به صحابه مبنی بر اینکه آنها قرآن را تحریف کرده‌اند، کذب و بهتان محض است، خداوند متعال در توصیف و ستایش صحابه فرموده است:

﴿ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْ الْقَوْمِ الْمُبْتَلِينَ وَتَبَوَّءُوا فِيهَا مَبَادِعَ الدِّينِ وَأَخْرَجُوا إِلَى الدُّنْيَا أَكْثَرًا مِنْ أَكْثَرِ الْأُمَّةِ ﴾ (توبه / ۱۰۰)

﴿ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْ الْقَوْمِ الْمُبْتَلِينَ وَتَبَوَّءُوا فِيهَا مَبَادِعَ الدِّينِ وَأَخْرَجُوا إِلَى الدُّنْيَا أَكْثَرًا مِنْ أَكْثَرِ الْأُمَّةِ ﴾ (توبه / ۱۰۰)

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن

رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌ماند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ (فتح / ۱۸).

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

دیگر آیاتی که در مدح صحابه وارد شده‌اند، ما در جای خود به اذن الهی، به شرح و بیان آنها خواهیم پرداخت. و بعد از ذکر این آیات با هر دو قسمت متقدم آن، به شیعه‌ی رافضی می‌گوییم: سخن شما مبنی بر تحریف قرآن، با این آیات کریمه در تضاد است که خداوند در آنها تأکید کرده که این قرآن تحریف نشده و هرگز تحریف نخواهد شد، زیرا اولین کسی که شخصاً عهده‌دار حفاظت و صیانت آن از تحریف و تبدیل شده است خداوند است، همانگونه که صحابه‌ی پیامبرش را مورد تعریف و تمجید قرار داده است، کسانی که شیعه آنها را متهم به تحریف می‌کنند، آنها را به راستی و صدق و ایمان آوری به الله و پیامبرش توصیف کرده است و آنها را به پاک‌ترین شیوه، تزکیه کرده است، بنابراین ای شیعیان بر شما لازم می‌آید که در مقابل این آیات دو رویکرد را اتخاذ کنید: یا اینکه اعتراف و اقرار کنید که این آیات از طرف خداوند متعال آمده‌اند که در آن هنگام چاره‌ای جز قبول و اعتقاد به پیام آنها ندارید، یعنی باید بپذیرید که قرآن از تحریف و تبدیل مصون مانده است و یا اینکه انکار کنید که آنها از طرف خدا هستند که این کار به اجماع مسلمانان کفر است زیرا کسی که یک آیه از قرآن را انکار کند و معتقد باشد که نسبت دادن آنها به خداوند متعال صحیح نیست، قطعاً به اجماع مسلمانان کافر است.^۱

ب- دلایلی از اقوال ائمه‌ی شیعه

روایات زیادی از ائمه که در نظر شیعیان معصوم هستند، آمده‌اند که شیعیان را به تمسک کردن به کتاب خداوند متعال و ارجاع دادن همه مسائل به کتاب و سنت تشویق و ترغیب

می نمایند. از جمله، از موسی بن جعفر سؤال شد: آیا همه چیز در قرآن و سنت پیامبر یافت می شود، یا اینکه شما درباره‌ی آنها نظر می دهید؟! گفت: بلکه همه چیز در کتاب الله و سنت پیامبرش است.^۱

از ابو عبدالله نقل است که گفت: هر کس با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالفت کند، در حقیقت کفر ورزیده است.^۲

ابو جعفر گفته است: خداوند متعال هیچ چیز را که امت بدان احتیاج داشته، باقی نگذاشته مگر اینکه آن را در کتابش نازل فرموده و آن را برای پیامبرش بیان کرده و برای هر چیزی حد و مرزی قرار داده است و دلیلی بر آن قرار داده که بر آن دلالت می کند.^۳

باز هم ابو عبدالله می گوید: هیچ چیزی نیست مگر اینکه در آن قرآن یا سنت وجود دارد.^۴ کسی که در این روایت‌ها بیندیشد، دو نکته و فایده‌ی اساسی بدست می آورد:

اول اینکه امامان اهل بیت همانند بقیه‌ی سلف صالح به صحت و درستی قرآن اعتقاد داشته‌اند و گرنه چرا به شاگردانشان توصیه می کردند که به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک نمایند و جز آن دو منبع همه چیز را رها کنند و نیز به آنها تأکید کرده‌اند که همه چیز در قرآن و سنت وجود دارد و نیازی به نظر و رأی آنها نیست؟!

دوم اینکه روایت‌هایی که در رابطه با تحریف قرآن به آنها نسبت داده شده همگی جعلی و دروغ هستند و آنها از آن روایت‌ها و بنیان آنها مبرأ می باشند.^۱

ج- دلایل عقلی

همانگونه که دلیل نقلی ادعای تحریف قرآن کریم توسط رافضه را مردود می شمارد، عقل هم بر باطل بودن آن ادعا دلالت می کند، زیرا مقوله‌ی تحریف قرآن، مفساد بزرگی را به بار می آورد و مستلزم اتهام و طعنه به سوی خداوند متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله، صحابه رضی الله عنهم و ائمه اهل بیت است و اتهام است به خداوند متعال به اینکه به وعده خود، مبنی بر حفظ قرآن وفا نکرده، - واقعاً که خداوند متعال از این یاوه‌گوییها مبرأست - و نیز این اتهام را متوجه شخص

۱- اصول کافی (۱/۶۲).

۲- همان منبع (۱/۷۰).

۳- همان منبع (۱/۵۹).

۴- همان منبع (۱/۵۹).

۱- بذل المجهود (۱/۴۳۷).

پیامبر ﷺ می‌کند که بصورت رسا و کامل قرآن کریم را به مسلمانان ابلاغ نکرده، بلکه بصورت اختصاصی آیات زیادی را به علی علیه السلام گفته و بقیه‌ی مسلمین را از آن محروم کرده است. ادعای شیعه این اتهام را متوجه صحابه می‌سازد که بخاطر منافع دنیوی و شخصی خود، قرآن را تحریف کرده‌اند و این اتهام را متوجه حضرت علی علیه السلام و ائمه بعد از او می‌سازد که قرآن اصلی را - طبق گمان شیعه رافضه - چرا به مسلمانان تقدیم نکرده‌اند و آنها را به سوی آن قرآن فرا نخوانده‌اند؟ آیا این کتمان کتاب خدا نیست؟! در حالیکه خداوند برای این کتمان عقیده تهدید خطرناکی در نظر گرفته است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْهُ لِّلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾ ﴾ (بقره / ۱۵۹).

بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند.

اگر واقعاً شیعه حاضر است به دلیل و منطق اعتراف کند، این نتایج فاسد و پوچ که معلول آن اعتقاد فاسد است، قبل از هر چیز موجب می‌شد که آنها از این عقیده دل برکنند، و از همه اتهامات و افترااتی که به خداوند متعال، پیامبرش، صحابه گرامی و اهل بیت زده‌اند، به سوی بارگاه خداوند متعال توبه نمایند.^۱

۲- می‌گویند: قرآن بدون وجود قِیم و سرپرست حَجَّت نیست

کلینی نویسنده‌ی اصول کافی که در نظر شیعیان همچون بخاری برای اهل سنت است^۲ می‌گوید: قرآن زمانی حَجَّت است که قِیم و سرپرستی در کار باشد و حقیقت علی علیه السلام قِیم بوده و واجب الطاعه است و بعد از رسول خدا برای مردم حَجَّت بود^۳. همانگونه که این مقوله در قسمتی از کتاب‌های معتبر آنان همچون رجال کشی^۴، علل الشرایع^۵، محاسن^۶

۱- بذل المهجود (۴۳۷/۱).

۲- اصول شیعة الامامية (۱۵۵/۱).

۳- اصول کافی (۱۸۸/۱).

۴- رجال کشی ص ۴۲۰.

۵- صدوق، علل الشرایع ص ۱۹۲.

وسائل الشیعه^۲ و غیره موجود است. چگونه چنین چیزی در ارتباط با قرآن گفته می شود در حالی که جهت هدایت مردم از جانب خداوند نازل شده است، و می فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (اسراء / ۹)

(این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می کند که مستقیم ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است).

خلیفه‌ی راشد علی بن ابوطالب علیه السلام در باره‌ی قرآن فرمود: «کتاب خداوند متعال، در آن خبر گذشتگان و آیندگان شما، و حکم اختلافات شما وجود دارد، کتاب خدا جدا کننده‌ی حق از باطل است، شوخی نیست، هر کس از روی خودخواهی و جباری آن را ترک کند، خداوند متعال کمرش را می شکند و هر کس هدایت را در غیر آن بجوید، خداوند متعال او را گمراه می سازد و آن همان ریسمان محکم و ذکر حکیم و صراط مستقیم است، چیزی است که تمایلات و خواسته‌ها بوسیله‌ی آن منحرف نمی شوند، و زبانها با آن قاطی و مخلوط نمی شوند، شگفتی‌های آن پایان نمی یابد، علما از سرچشمه‌اش سیراب نمی شوند، هر کس بدان سخن گوید صادق است و هر کس بدان عمل کند، پاداش می یابد و هر کس بدان حکم کند، عادل است و هر کس به سوی آن فرا خواند، به صراط مستقیم هدایت می یابد»^۱.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «کسی که قرآن می خواند و به مفاهیم آن عمل می نماید، خداوند متعال ضمانت می کند که او در دنیا گمراه نشود و در آخرت بدبخت و شقی نگردد.» سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿قَالَ أَهْطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ (طه / ۱۲۳)

خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حواء و شیطان!) از بهشت فرو آئید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندان) دشمن برخی دیگر خواهند شد و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد.

۱- محاسن برقی، ص ۲۶۸.

۲- وسائل شیعه، حر عاملی.

۱- فضائل القرآن، ابن کثیر، ص ۱۵، موقوف بر علی ابن ابی طالب است.

این در حالی است که در خود کُتب شیعه، روایاتی از اهل بیت آمده، و در مصادر معتبر آنان ثبت شده که این مقوله را نقض و تکذیب می‌کند. در آنها آمده است: پس وقتی که فتنه‌ها همچون شب تاریک شما را در نوردید، به قرآن مراجعه کنید، زیرا قرآن شفاعت کاری است که شفاعتش پذیرفته می‌شود، هر کس آن را امام خود گرداند، او را به بهشت سوق می‌دهد و هر کس آن را پشت سر بیندازد، او را به آتش سوق می‌دهد و قرآن، راهنمای بهترین راه است.^۱

و در نهج البلاغه که به علی علیه السلام منسوب است، و در نظر شیعه یکی از موثق‌ترین منابع است، آمده است: قرآن دستور دهنده‌ای است بازدارنده، سخن‌گوی خاموش و حجت خدا بر خلقش می‌باشد.^۲

این نصوص و روایات دارای شواهد و مدارک دیگری هستند که به ما نشان می‌دهند منابع شیعه تا چه اندازه حاوی تناقض‌گویی، و آشفتگی و نابسامانی است! همانگونه که می‌بینید، روایت‌های آنها با یکدیگر در تعارضند، اما آنها در حالت تعارض، برای خود منهج و روش خطرناکی را تعیین کرده‌اند، چون معیار سنجش روایت درست نزد آنها مخالف بودن با عامه - یعنی اهل سنت - است. کسی که در این مقوله به دقت بیندیشد که بصورت متواتر در کتابهای شیعه ثبت شده، ملاحظه می‌کند که بنیانگذار این اندیشه یک دشمن بسیار کینه‌توز است که می‌خواهد مانع مراجعه‌ی شیعه به کتاب الله باشد و آنها را از راه هدایت خداوند متعال باز دارد، پس مادام که این تئوری حجیت قرآن را به وجود قیّم و سرپرست مربوط سازد و آن قیّم یکی از ائمه دوازده امام است، زیرا - به ادعای آنها - قرآن تنها برای یک نفر که همان علی علیه السلام است، تفسیر شده است و دانش قرآنی از علی علیه السلام به سایر ائمه امامیه انتقال یافته است، و هر امامی این علم را به امام بعدی منتقل کرده، تا اینکه به امام دوازدهم ختم شد و آن امام در نظر شیعه بیش از یازده قرن است که از دیدگان غایب است، البته در نظر بعضی از گروه‌های شیعه و دیگران، هنوز متولد نشده است، پس مادامی که این مقال حجّت بودن قرآن را به شخص غایب، یا اصلاً معدوم مربوط می‌سازد، گویی بالاخره این نتیجه را اعلام کنند که احتجاج و استدلال کردن به قرآن متوقف است و به کتاب خدا مراجعه نمی‌شود و برای استدلال و دلیل‌آوری بدان مراجعه نمی‌شود، زیرا حجّت قرآن در قول امام است، که او هم غایب است، پس در این صورت، هیچ حجّتی در آن وجود ندارد و

۱- تفسیر طبری (۲۲۵/۱۶).

۲- تفسیر عیاشی (۲/۱) البحار (۱۷/۹۲).

همین گمراهی و گمراه کردن از راه راست خداوند متعال برای شما کافی است. البته این پایان کار دسیسه چینی علیه قرآن و بر علیه شیعه نیست، بلکه این تنها حلقه‌ای از حلقات و توطئه‌ای است که به دنبال سلسله توطئه‌های دیگر می‌آید، که می‌خواهد شیعه را از کتاب خداوند متعال دور نماید.

یکی از بدیهیات دین اسلام این است که دانش و علوم قرآن کریم راز و اسراری نیست که یک دودمان خاص آن را از یکدیگر به ارث ببرند و علی در این میان کسی نبوده که آیات قرآن بطور ویژه و بدور از سایر صحابه به او تعلق داشته باشد، از دیگر اصحاب پنهان بماند. در حالیکه صحابه اولین نسلی بودند که افتخار دریافت این قرآن را از پیامبر بشریت «محمد صلی الله علیه و آله و سلم» را کسب کردند و توانستند آن را به نسل‌های بعدی انتقال دهند.

اما شیعه با این اصل مخالفت ورزیده، و مدعی هستند که خداوند متعال ائمه‌ی امامیه را به همه علوم و فنون قرآن و تأویلات آن اختصاص داده است و هر کس در پی فراگیری دانش قرآن از غیر آنها باشد، در حقیقت به دره‌ی گمراهی وارد شده است.^۱ بعضی از منابع اهل سنت چنین یادآور می‌شوند که منشأ و بنیانگذار این اندیشه و ریشه‌ی اصلی آن به ابن سبأ (یهودی) بر می‌گردد، چون او بود که گفت: این قرآن جزئی از نه اجزا است و دانش مربوط به آن در نزد علی است.^۱

ذکر این گفته بطور فراوان و در قالب روایات و اخبار گوناگون در کتب امامیه وارد شده است:

الف- در اصول کافی در روایتی طولانی از ابو عبدالله آمده است که گفت: همین قرآن برای مسلمانان کافی است اگر مفسری برای آن پیدا کنند، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای یک نفر تفسیر نموده است و شأن و جایگاه آن مرد را برای امت توضیح داده است و او علی بن ابی طالب است.^۲ در تعدادی از منابع معتبر آنان آمده است که - به ادعای شیعه - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند متعال این قرآن را بر من نازل فرمود و این قرآن چیزی است که هر کس با آن مخالفت کند (خلاف آن عمل نماید) گمراه می‌شود و هر کس دانش مربوط به آن را در

۱- اصول شیعة الامامية (۱/۱۶۱).

۱- احوال الرجال، ص ۳۸، جوزانی.

۲- اصول کافی (۱/۲۵) وسائل الشیعه (۱۸/۱۳۱).

نزد غیر علی جستجو کند، هلاک می‌شود^۱». و نیز کتب شیعه می‌گویند: ابوجعفر گفت: ای قتاده، تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت: چنین گمان می‌برند. ابوجعفر علیه السلام گفت: به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می‌کنی؟ قتاده گفت: آری، تا به اینجا می‌رسد که ابوجعفر گفت: - وای بر تو ای قتاده! کسی قرآن را می‌داند که به او خطاب شده است.^۲

روایت‌های آنها در این زمینه بسیار است و شاید کتابی را در بر بگیرد. همگی حول و حوش این قضیه پر می‌زنند که دانش قرآن به ائمه اختصاص دارد و در نزد آنها انباشته و ذخیره شده است و بوسیله‌ی آن همه چیز را می‌دانند.^۳

برای پاسخ ردّ به این مقوله، (قرآن کافی است) همانگونه که خداوند متعال پیرامون کسانی که خواستند نشانه‌ای را جهت تحقیق راستی و درستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیاورند، فرمود:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ﴾ (کهف / ۵۱).

آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود.

بنابراین قرآن کریم، شاهد و دلیل و حجّت است و کسی که دانش قرآن را از قرآن، سنّت نبوی یا از صحابه فرابگیرد، که علی هم یکی از اصحاب به شمار می‌آید در حقیقت هدایت یافته است. این ادّعا که هر کس دانش قرآن را نزد غیر علی فرا بگیرد، هلاک و گمراه شده، در واقع رنگ و بویی از اسلام ندارد و باطل بودن آن از ضروریات و بدیهیات دین است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث نشده تا علم شریعت را به یک نفر صحابه بیاموزد و دیگر اصحاب را از آن محروم کند، بلکه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل / ۴۴).

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است».

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه بیان و روشنگری برای کل مسلمانان بوده و فقط به یک نفر، یا یک گروه و حتّی اهل بیت، اختصاص نداشته است. گذشته از این، علی علیه السلام هم این را که پیامبر - بجای مسلمانان - وی را به دانش و علمی اختصاص داده باشد را انکار کرده است

۱- امالی صدوق، ص ۴۰، وسائل الشیعه (۱۳۱/۱۸).

۲- بحار الانوار (۲۳۸/۰۲، ۲۳۷) اصول شیعه (۱۶۳/۱).

۳- اصول شیعه الامامیه (۱۶۶/۱).

۱. این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نسل صحابه و نسل‌های دیگر را مورد خطاب قرار داده و در زمینه‌ی تبلیغ سنت آنها را تشویق کرد و کسی از آنها را جدا نکرده، و فرموده: «نضر الله امرءة سمع منا حدیثاً فحفظه، حتی یبلغه غیره، فانه ربّ حامل فقه لیس بفقیه، و ربّ حامل فقه الی من هو أفقه منه»^۲ «خداوند شاداب گرداند کسی را که از ما حدیثی شنیده و آن را حفظ می‌کند تا اینکه آن را به دیگری برساند. زیرا چه بسا کسانی که حامل حدیثی می‌شوند و آن را به کسی میرسانند که از خودش داناتر است و آگاه شود و چه بسا حاملی فقیه‌تر از کسی گردد که از او فقیه‌تر بوده است!»

این حدیث را کتاب‌های^۳ امامیه روایت کرده‌اند،^۴ بنابراین، این حدیث حجّت و مدرکی علیه آنان محسوب می‌شود، اما این ادعا که قرآن کریم جز امامیه را مورد خطاب قرار نداده، از همین روی، دیگران قرآن را نمی‌دانند - بلکه فقط کسی قرآن را می‌داند که با آن مورد خطاب قرار گرفته باشد - باید بگوییم که بر اساس این فهم و برداشت ضعیف و علیل، صحابه و تابعین و ائمه اسلام - در طول امتداد عصور به هلاکت رسیده و دیگران را به هم هلاک رسانده‌اند - آنگونه که آنها می‌پندارند - چون انبیاء طبق قواعد و اصول مربوطه به تفسیر قرآن اقدام نمودند و معتقد بودند که کتاب خداوند متعال برای همه کس قابل فهم است و قسمتی از آن برای عامه‌ی عرب - با توجه به ساختار کلام عربی، قابل درک و شناخت است و قسمتی از آن را فقط علماء می‌دانند و قسمتی دیگر را کسی جز الله تعالی نمی‌داند.^۱

شیعه می‌گوید: جز ائمه کسی قرآن را نمی‌داند. این ادعایی است که به دلیل و مدرک نیاز دارد، و پنداری است که عقل و نقل آن را تکذیب می‌کند. چرا که از جمله مسائلی که باید آن را بدانیم این است که پیامبر صلی الله علیه و آله الفاظ و معانی قرآن را به صحابه آموخته است. زیرا این فرموده‌ی خداوند متعال ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل / ۴۴)

۱- مسلم شماره (۱۹۷۸).

۲- سلسله احادیث صحیحیه (۶۹۰/۱، ۶۸۹).

۳- اصول کافی (۴۴۰۳/۱) و مسائل الشیعه، حر عاملی (۶۴/۱۸).

۴- بحار الانوار (۲۳۷/۲۴، ۲۳۸)، اصول شیعه (۱۶۳/۱).

۱- تفسیر طبری (۷۶/۱) سخن ابن عباس.

(و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن و بیان‌نمایی آنچه را که به سوی آنها نازل شده است).

تبيين در این آیه هم تبیین معنا و هم تبیین واژه‌ها را شامل می‌شود. ابو عبدالرحمن سلمی گفته است: افرادی که قرآن را به ما آموختند و آن را برای ما تلاوت می‌کردند - مانند عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران - برای ما تعریف می‌کردند که وقتی ده آیه از پیامبر ﷺ می‌آموختند، تا زمانی که دانش و عمل مربوط به آنها را فرا نمی‌گرفتند، به سراغ آیات دیگر نمی‌رفتند. چون گفتند: ما قرآن، علم و عمل را همه با هم یاد گرفتیم. به همین خاطر است که مدتی در حفظ سوره‌ای باقی می‌ماندند. زیرا خداوند متعال فرموده است:

﴿ كَتَبْنَا الْقُرْآنَ لَكَ مُبْرَكًا لِيَذَّبُوا عَائِيَتَهُ ﴾ (ص / ۲۹).

(ای محمد! این قرآن) کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشند.

و فرموده: ﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ ﴾ (نساء / ۸۲): (آیا این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند).

و فرموده: ﴿ أَفَلَمْ يَذَكِّرُوا الْقَوْلَ ﴾ (مؤمنون / ۶۸): (آیا در این سخن اندیشه نکرده‌اند؟!).

و تدبیر در قرآن بدون فهم معنای آن ممکن نیست. همچنین خداوند متعال فرموده است:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ (یوسف / ۲).

ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید).

اندیشیدن در قرآن، فهم و درک آن است و بدیهی است هدف از هر سخنی، فهم معنای آن است نه مجرد الفاظ و کلمات آن که در این راستا از اولویت ویژه برخوردار است. به همین خاطر گروهی از شیعیان دیگر این گفته را هضم نکرده و آن را از شمول و عمومی بودن خارج ساخته و گفته‌اند: «ظاهر قرآنی را نه تنها ائمه‌ی امامیه، بلکه دیگران هم می‌دانند، اما آیات باطنی آن به ائمه اختصاص دارد». و اختلاف بزرگی پیرامون حجّت بودن ظواهر قرآن میان نقل‌گرایان و اصول‌گرایان به راه افتاده است، نقل‌گرایان شیعه معتقدند که تفسیر ظاهر و باطن قرآن را فقط ائمه می‌دانند و اصول‌گرایان بر این باورند که ظواهر قرآن حجّت است، زیرا دلایلی که به تدبیر در قرآن دعوت می‌کنند جنبه‌ی عمومی دارند و کسی را

استثناء نمی‌کنند.^۱ این ادعا که قرآن فقط برای علی علیه السلام تفسیر شده، با این فرموده‌ی خداوند متعال مغایرت دارد که می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل / ۴۴)

(و ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن و بیان‌نمایی آنچه را که به سوی آنها نازل شده است).

بنابراین روشنگری و بیان - همانگونه که بیان کردیم - نه فقط برای علی، بلکه برای مردم است، و کسی که این گفته را بیان کرده، یکی از این دو راه بیشتر ندارد: یا باید بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پیام آسمانی نازل شده بر او را ابلاغ نکرده است؛ یا اینکه بگوید: قرآن دروغ است (نعوذ بالله) و هر دو مقوله مخالف با عقل و با قواعدی است که بعنوان یک ضرورت و بدیهی در اسلام شناخته شده است. علاوه بر این، مشهور بودن تعداد زیادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به تفسیر قرآن، مانند خلفای راشدین، ابن مسعود، ابن عباس، زید بن ثابت و غیره با این ادعا که دانش قرآن فقط به ائمه اختصاص داشته، منافات دارد. حضرت علی علیه السلام هم همواره تفسیر ابن عباس رضی الله عنه را مورد تأیید و تمجید قرار می‌داده است.^۲

ابن تیمیه رحمه الله فرمود: «این ابن عباس رضی الله عنه است که از او درباره‌ی تفسیر آنچه را که خدا خواسته با سندهای ثابت نقل شده است، که در چیزی از آنها، یادی از علی نرفته است. ابن عباس از چند صحابه روایت می‌کند از عمر، ابوهریره، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت، اُبی بن کعب، اسامه بن زید و چندین مهاجر و انصار رضی الله عنهم دیگر روایت می‌کند و روایت او از علی رضی الله عنه بسیار اندک است. صاحبان کتابهای صحاح چیزی از حدیث او را استخراج نکرده‌اند که از علی رضی الله عنه روایت کرده باشد و حدیث او را از عمر و عبدالرحمن بن عوف و ابوهریره رضی الله عنهم و غیره اخراج کرده‌اند و تفسیر ثابتی از علی رضی الله عنه در دست مسلمانان شناخته شده نیست. کتابهای حدیث و تفسیر سرشار از روایت‌های صحابه و تابعین هستند و آنچه که آنها از علی روایت کرده باشند بسیار اندک است و آنچه بعنوان تفسیر از جعفر صادق نقل می‌شود، دروغی بیش نیست که بر او بسته‌اند»^۱.

۱- البیان، خوئی، ص ۴۶۳، اصول فقیه مظفر (۳/۱۳۰).

۲- تفسیر ابن عطیه (۱/۱۹)، تفسیر ابن جزی (۱/۹).

۱- منهاج السنة (۴/۱۵۵).

این در حالی است که جعفر درباره‌ی این سخن، گفته که مردم به دروغ بستن بر او علاقمند شده‌اند. و ادعای آنها مبنی بر اینکه علوم قرآن بطور خاص به علی انتقال یافته این اتهام را پدید می‌آورد که نقل شریعت قرآن از طرف صحابه[ؓ] به نسل‌های بعدی به تواتر نرسیده است، زیرا طبق این توهم جز یک نفر که علی است، آن را از رسول خدا نقل نکرده است! بنابراین باید بگوییم که این مقوله دسیسه‌ای بیش نیست، که به هدف ایجاد موانع در برابر قرآن و جلوگیری از تدبّر و الهام گرفتن از رهنمود کتاب الله و تفکّر در پند و اندرزهایش طرح ریزی شده است. در دین شیعه، برای فهم معانی قرآن، وسیله‌ای جز روایت‌های ائمه امامیه وجود ندارد. و استفاده از افراد دیگر در این زمینه ممنوع است. این اندیشه حیل‌های است که هدف آن سرگشاده و مقصد و مرام آن روشن است. زیرا قرآن با زبان عربی روشن و آشکار نازل شد و همه انسانها مورد خطاب آن قرار گرفتند، همانگونه که می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾ (یوسف / ۲).

ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید).
و می‌فرماید:

﴿ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ (آل عمران / ۱۳۸)

یعنی: این (که درباره صفات مؤمنان و قواعد و ضوابط ثابت خدا درباره گذشتگان گذشت) روشنگری است برای مردمان و مایه رهنمود و پندپذیری برای پرهیزگاران است. خداوند متعال بندگانش را به تدبّر و تفکّر قرآن و پند و عبرت گرفتن از مثال‌های آن و متذکر شدن از مواعظ آن دستور داده است. محال است به کسی که نمی‌داند چه چیزی به او گفته می‌شود و تأویل و تفسیر آن را نمی‌فهمد، گفته شود: به چیزی که فهمی و درکی از آن نداری و شناختی از بیان و سخن نداری، عبرت بگیر! ^۱ همه این تئوری بافیها و یاوه گوییها در تلاش برای ایجاد موانع بر سر راه بهره مندی از علوم و دانشهای قرآن هستند، علوم و دانشی که صحابه[ؓ] و سلف صالح و ائمه آن را به سوی ما نقل کرده‌اند. بنابراین، این گنج‌های نفیس و گرانبها، در دین شیعه فاقد ارزش و بها است، چون از راه ائمه‌ی امامیه وارد

نشده و به آنها نرسیده است. یکی از آخوندهای معاصر شیعه به این مسأله تصریح کرده و می‌گوید: همه تفسیرهای وارده از غیر اهل بیت فاقد ارزش هستند، و بدانها اعتماد نمی‌شود.^۱ کتاب‌های تفسیر معتبر شیعه نظیر تفسیر قمی، عیاشی، صافی و برهان، و کتاب‌های حدیث آنها، مانند کافی و بحار کوشیده‌اند تا تأویلاتی منسوب به اهل بیت، از قرآن را بدست دهند که بیشتر آنها از جهل آشکار و رسوا کننده نسبت به کتاب خدا پرده برمی‌دارد و تأویل نادرست و کج فهمانه از آیات قرآن و عملی خودسرانه در زمینه‌ی تفسیر آنها قلمداد می‌گردند. و نسبت دادن آنها به اهل بیت صحیح نمی‌باشد، زیرا آنها تأویلها و برداشت‌هایی هستند که هیچ ربطی به معانی الفاظ، مفهوم، سیاق و روند موضوع قرآن ندارند. - که انشاءالله مثال‌هایی در آن مورد ذکر خواهیم کرد - بر اساس عقیده‌ی آنها، این منتهای دانش اهل بیت است. این جماعت که ادعای محبت و شیعه‌گری آنها را دارند، با این کار جهالت و نادانی زیادی را به آنها نسبت داده و آنها را تحقیر می‌کنند!^۲

۳- می‌گویند: قرآن معنای باطنی دارد که مخالف ظاهر آن است

یکی از اعتقادات شیعه طرح قضیه‌ی ظاهر و باطن قرآن است و می‌گویند: مردم تنها از ظاهر خبر دارند و فقط ائمه و کسانی که دست‌پورده‌ی آنها هستند از باطن آن باخبر می‌باشند. با چنین طرز فکری است که زندیقان، ملحدان، هواپرستان، مذاهب و مکاتب ویرانگر بستر و فضای مناسب را می‌یابند که به قرآن بازی کنند و همگی بخواهند به آن نیرنگ و حيله کنند! و نور اسلام را با دهانشان خاموش کنند. اما بی‌خبرند از اینکه خداوند متعال نورش را کامل خواهد ساخت، اگرچه کافران هم از آن خوشایند نباشند. شیعیان با استفاده از اندیشه‌ی ظاهر و باطن کوشیده‌اند قرآن را تفسیر کنند، تا با معتقداتشان هماهنگ شود و در جهت اعتقاد به امامت آن را به خدمت مذهب خود بکار گیرند. همانگونه که قرآن را بعنوان پایگاهی جهت حمله علیه صحابه‌ی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و زخم زبان زدن به آنها قراد داده، همزمان با آن به تعریف و تمجید اهل بیت پرداخته، مطالبی را به آنها نسبت دهند که خود ائمه هم آنها را از خویشان دفع کنند. در این زمینه رافضیه نظرات و آرای را از خود درآورده‌اند که با همه

۱- شیعه و رجعه ص ۱۹، محمد رضا نجفی.

۲- اصول شیعة الامامية (۱/۱۷۶).

ره آورده‌های تفسیری قرآن مخالف هستند و فاقد پشتوانه‌ی روایتی، عقلی، لغوی و منطقی می‌باشند.^۱

در حقیقت ریشه‌های تأویل باطنی در خیمه‌گاههای سبئیه سر بر آوردند، زیرا ابن سبأ در صدد برآمد که برای تنوری «رجعت» خود پشتوانه‌ای از قرآن با توسل به تأویل باطل بیابد و آن هنگامی بود که گفت: درشگفتم از کسی که گمان می‌برد عیسی برمی‌گردد، ولی رجعت و بازگشت محمد را انکار می‌کند، در حالیکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ (قصص / ۸۵).

همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محلّ بازگشت بزرگ (قیامت) برمی‌گرداند.

برخی از کتاب‌های اهل سنت نمونه‌هایی از تأویلات شیعه برای قرآن را برای ما نقل کرده‌اند، اما چیزی که امروز برای ما کشف شده است مسئله‌ای است که عقاید، فکر و فرهنگ مسلمانان را تهدید می‌کند. امام اشعری^۲، بغدادی^۳، شهرستانی^۴، و غیره از مغیره بن سعید که به اتفاق سنی و شیعه یکی از افراتیون شیعه است و فرقه‌ی مغیره منسوب به او است حکایت می‌کنند که او واژه‌ی شیطان را در آیه‌ی (حشر / ۱۶) که می‌فرماید: ﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ﴾ به عمر بن خطاب^۵ تأویل کرده است و خود امامیه این تأویل را به ارث برده‌اند و در منابع معتبر خود آنرا ثبت کرده‌اند. مثلاً در تفسیرهای عیاشی^۶، صافی^۷، قمی^۸، برهان^۹ و بحارالانوار^{۱۰} از ابوجعفر نقل است که درباره این آیه: ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ (ابراهیم / ۲۲) گفت: او همان دومی (عمر) است، و هر جا در قرآن (و شیطان گفت) بکار رفته باشد، حتماً منظور عمر است. البته امامیه با وضع و مقرر

۱- دراسة عن الفرق في تاريخ المسلمين ص ۲۳۴، ۲۳۳

۲- مقالات اسلامین (۱/۷۳).

۳- الفرق بين الفرق (ص ۲۴).

۴- الملل و النحل (۱/۱۷۷).

۵- تفسیر عیاشی (۲/۲۲۳).

۶- تفسیر صافی (۳/۲۲۳).

۷- تفسیر قمی (۳/۸۴).

۸- البرهان (۲/۳۰۹).

۹- بحار الانوار (۳/۳۷۸).

کردن این گمراهی در مورد قرآن بعنوان یک قاعده‌ی کلی در انحراف و گمراهی از مغیره جلو افتاده‌اند.^۱

این روایت‌ها که کتابهای امامیه آنها را به ابوجعفر باقر نسبت می‌دهد، در واقع از اکاذیب و دروغهای ساخته و پرداخته‌ی مغیره بن سعد و امثال او هستند. ذهبی از کثیرالنواء^۲ نقل کرده که ابوجعفر گفت: خدا و پیامبرش از مغیره بن سعید و بیان بن سمعان مبراء هستند، زیرا آن دو به نام ما اهل بیت دروغ گفته‌اند.^۳

آقای کشی در الرجال خود از ابوعبدالله روایت کرده که گفت: خداوند متعال مغیره بن سعید را لعنت کند، او همواره بر ما دروغ می‌گفت.^۴ کشی روایت‌های زیادی را در این زمینه ذکر کرده است.^۵ ملاحظه می‌شود که هر یک از اشعری، بغدادی، ابن حزم و نشوان حمیری بر این اتفاق دارند که جابر جعفی - بیانگذار تفسیر باطنی شیعه - جانشین مغیره بن سعید بوده است، همان کسی که گفت: مراد از شیطان در قرآن امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه است. بنابراین اینها عناصر خطرناکی بودند که از یکدیگر استفاده کرده و در راستای به فساد کشاندن تشیع کار کرده‌اند.^۶

و هنگامی که شیخ و آقای شیعه در زمان خود، ابن مطهر حلّی - کسی که پس از دریافت لقب علامه دیگر به آن معروف شد - در مقام استدلال برای استحقاق علی جهت امامت برآمد، گفت: سه دلیل وجود دارد، فرموده‌ی خداوند متعال:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ (رحمن / ۱۹): (دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است).

۱- اصول شیعة الامامية (۲۰۶/۱).

۲- کثیرالنواء، شیعی است و روایت شده که او از تشیعش برگشته است.

۳- میزان الاعتدال (۱۶۱/۴).

۴- رجال کشی ص ۱۹۵.

۵- همان.

۱- مقالات الاسلامین (۷۳/۱) الفرق بین الفرق، ص ۲۴۲. المحلی (۴۴/۵) اصول شیعه (۲۰۷/۱).

۲- اصول شیعة الامامية (۲۰۸/۱).

گفت: منظور (از دو دریا) علی و فاطمه هستند. و ﴿يَبْنِيهَا بَرَزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ (الرحمن / ۲۰):
 اما در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی
 کند).

گفت: منظور پیامبر است.

﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُوُّ وَالْمَرْجَاتُ﴾ (الرحمن / ۲۲): (از آن دو، مروارید و مرجان بیرون
 می‌آید).

گفت: منظور حسن و حسین هستند.

هنگامی که ابن مطهر حلّی اینگونه استدلال نمود، مرحوم ابن تیمیه فرمود: این آقا و امثال
 او چیزهایی می‌گویند که نه معقول است و نه مفهوم، بلکه بیشتر به هذیان شبیه است تا به
 تفسیر قرآن! این تفسیری که او ارائه می‌دهد از جنس تفسیر ملحدان و قرامطه‌ی باطنیه برای
 قرآن است، بلکه به مراتب از آن هم بدتر است! اینگونه تفسیرها، راه را برای ملحدان باز
 می‌کند تا به قرآن طعنه و اتهام وارد نمایند، بلکه می‌توانم بگویم: اینگونه تفسیر کردن قرآن
 از بزرگترین طعنه‌ها و بی‌حرمتی‌ها نسبت به قرآن است!^۱
 اکنون مثال‌هایی از تحریف رافضیه نسبت به آیات قرآن کریم را - که معلول بسترسازی
 آنها برای تفسیر باطنی قرآن است - تقدیم می‌نمائیم:

الف - تحریف معنای توحید که اصل دین است، به ولایت و امامت
 از ابوجعفر نقل است که: خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده مگر با ولایت ما و براءت از
 دشمنانمان! خداوند متعال در قرآن فرمود:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل / ۳۶).

ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده‌ایم (و محتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است)
 که خدا را پرستید و از طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، و غیره) دوری کنید.

۱- منهاج السنة (۴/۶۶).

۱- تفسیر عیاشی (۲/۲۶۱) برهان (۲/۳۷۳).

ب- تحریف معنای اله به معنای امام

خداوند متعال فرمود:

﴿ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا هُوَ إِنََّّمَا هُوَ إِلَهُهُ ﴾ (نحل / ۵۱).

«خداوند فرموده است که دو معبود دو گانه برای خود برنگزینید، بلکه خدا معبود یگانه‌ای است.»

ابو عبدالله گفت: منظور این است که دو امام نگیرید بلکه امام یکی است.^۱

ج- تحریف معنای ربّ در قرآن به معنای امام

در رابطه با تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴾ (فرقان / ۵۵)

(کافران پیوسته در راه سرکشی از پروردگارشان همدیگر را پشتیبانی می‌کنند).
آیت بزرگ شیعه قمی در تفسیر خود می‌گوید: کافر همان دوّم (یعنی عمر بن خطاب) است که همواره بر ضد علی علیه السلام پشتیبان بود.^۲
و کاشانی در البصائر گفته است: باقر علیه السلام در مورد تفسیر این آیه مورد سؤال قرار گرفت، گفت: تفسیر آن در بطن قرآن است، علی همان ربّ او در ولایت است.^۱

د- تحریف معنای (کلمه) به معنای ائمه

آنها در تفسیر آیه ۲۱ سوره شوری که می‌فرماید: ﴿ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ أُنزِلَتْ لَفُضِّلَ بَيْنَهُمْ ﴾ (شوری / ۲۱)

اگر این سخن قاطعانه و داورانه نبود، میانشان داوری می‌گردید.
گفته‌اند: این کلمه: یعنی امام است.^۲ و در تفسیر آیه ۶۴ سوره یونس که می‌فرماید:
﴿ لَا بُدَّ لِلَّهِ لِكَلِمَتِهِ ﴾ (سخنان خدا تخلف‌ناپذیر است). گفته‌اند: تفسیری برای امامت نیست.^۳

۱- البرهان (۳۷۳/۲)، اصول شیعه (۲۰۹/۱).

۲- تفسیر قمی (۱۱۵/۲).

۱- تفسیر نور الثقلین (۲۵/۴).

۲- تفسیر قمی (۲۷۴/۲) بحارالانوار (۱۷۴/۲۴).

ه - تحریف معانی مسجد و کعبه و قبله به معانی ائمه

آنها در رابطه با تفسیر آیه ۲۹ سوره‌ی اعراف که می‌فرماید: ﴿وَأَقِمْ وَجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (و دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید) گفته‌اند: منظور امامت است.^۲

و در رابطه با آیه ۳۱ سوره اعراف که می‌فرماید:

﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (ای آدمیزادگان! در هر نماز گاه و عبادتگاهی، خود را بپارائید). گفته‌اند: منظور از مسجد در اینجا ائمه است.^۳

در رابطه با آیه‌ی ۱۸ سوره جن که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (مسجدها مختص پرستش خدا است، و (در آنها) کسی را با خدا پرستش نکنید).

گفته‌اند: مساجد امام آل محمد است. پس غیر اینها را به امامت نگیرید!^۴

امام صادق در مورد خودشان می‌گوید: ما بلد حرام (مکه) و ما کعبه الله و قبله خدا هستیم.^۱ و سجود: همان ولایت ائمه است و اینگونه آیه ۴۳ سوره‌ی قلم را تفسیر می‌کنند که می‌فرماید: ﴿كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ﴾ (پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند). گفته‌اند: خدا مردم را به ولایت علی در دنیا فراخوانده می‌شدند.^۲

و- تحریف معنای توبه در قرآن به بازگشت از ولایت ابوبکر، عمر و عثمان به ولایت علی

و آیه‌ی ۷ سوره غافر که می‌فرماید: ﴿فَاَغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ﴾

پس خدایا در گذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند، و از راههای انحرافی دوری می‌گزینند) برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند).

۱- تفسیر قمی (۳۱/۴/۱) بحارالانوار (۱۷۵/۲۴).

۲- تفسیر عیاشی (۱۲/۲) اصول شیعه (۲۱۶/۱)

۳- تفسیر عیاشی (۱۳/۲) اصول شیعه (۲۱۶/۱).

۴- برهان (۳۹۳/۴) اصول الشیعه (۲۱۶/۱).

۱- بحارالانوار (۳۰۳/۲۴).

۲- تفسیر قمی (۳۸۳/۲) مرآة الانوار ص ۱۷۶.

این آیه را به سه گونه تأویل کرده‌اند: روایت اول می‌گوید: ﴿فَاعْزِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا﴾ یعنی: ببخش کسانی را که از ولایت فلان و فلان (یعنی: ابوبکر و عمر و بنی‌امیه توبه کردند)». و در روایت دوم می‌گوید: یعنی از ولایت طاغوت‌های سه گانه (یعنی ابوبکر و عمر و عثمان) و بنی‌امیه برگشتند و توبه کردند.

و در روایت سوم می‌گویند: ﴿وَاتَّبِعُوا سَبِيلَكَ﴾ (راه تو را پوییدند). منظور از راه خدا امیرالمؤمنین (علی) است.^۱ و هر سه روایت فوق را به ابوجعفر محمد باقر نسبت داده شده است، در حالیکه علم و دین او صحت آن را رد می‌کنند.^۲ البته اینها تعداد اندکی از تأویلات پوچ و فراوان آنها می‌باشد، بیشتر مصادر و منابع تفسیری آنها، از این شیوه باطنی برای تأویل، که منشأ آن ابوظباب، جابر جعفی، مغیره بن سعید و دیگر افراد افراطی هستند الهام می‌گیرند. البته در قرن پنجم رفته رفته اندیشه‌ی کنار نهادن این تفسیر باطنی که گرایش افراطی دارد، پا به عرصه‌ی وجود نهاد، مثلاً شیخ شیعیان ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) کتابی در این زمینه‌ی تفسیر برای آنها تألیف می‌کند که در آن سعی می‌کند تفسیر را از آفت غلو و افراط که در تفسیر قُمی، عیاشی، و اصول کافی و غیره مشاهده می‌شد، بکلی پاک سازد یا دست کم آن را تخفیف دهد. اگرچه او هم از اصول شیعیان دفاع می‌کند و مبانی مبتدعانه‌ی آن را تأیید می‌نماید، ولی به‌اندازه‌ی قُمی و کسانی که به او گرایش دارند گرفتار سقوط و انحطاط نشده است. فضل بن حسن طبرسی هم مثل او می‌اندیشد و در مجمع‌البیان مسلک وی را پوییده است، همانگونه که ابن تیمیه به این نکته اشاره کرده و فرموده: طوسی و همراهانشان، در راستای تفسیرهای خود به تفاسیر اهل سنت مراجعه می‌کنند و اگر در تفاسیر آنها مورد قابل استفاده‌ای مشاهده شود، باید بدانیم که از تفاسیر اهل سنت برگرفته شده است.^۱

۱- تفسیر صافی (۴/۳۳۵)، تفسیر قُمی (۲/۲۵۵).

۲- اصول شیعه (۱/۲۱۸).

۱- منهاج السنة (۳/۲۴۶).

ششم: دیدگاه امامیه نسبت به اصحاب بزرگوار

شیعه در مقابل اصحاب بزرگوار پیامبر ﷺ موضعی خصمانه، کینه‌توزانه و خشم‌آلود اتخاذ می‌کنند و این موضع در خلال طعنه‌ها و اتهامات شنیع و بزرگی که به آنها می‌زنند و کتاب‌های قدیم و جدیدشان که آکنده از آنهاست، خودنمایی می‌کند. مثلاً معتقدند که جز تعداد انگشت شماری همه از اسلام برگشتند و کافر و مرتد شدند. در صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌هایشان روایت‌هایی این نکته با صراحت تمام بیان شده است.

کلینی از ابوجعفر روایت کرده که گفت: جز سه نفر همه مسلمانان مرتد شدند، گفتیم: آن سه نفر چه کسانی بودند؟ گفت: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی، که رحمت و برکات خدا بر آنها باد. بعد از کمی مکث، مردمانی را معرفی کرد و گفت: اینها کسانی هستند که سنگ آسیاب بر روی آنها چرخیده و از بیعت کردن امتناع کردند تا اینکه امیرالمؤمنین آورده شد و آنها با ناخشنودی با او بیعت کردند.^۱

و نعمت الله جزائری گفت: امامیه گفته‌اند نص آشکار و روشنی بر امامت حضرت علی وجود دارد و صحابه را کافر دانسته و به بدگویی از آنها پرداخت و امامت را به جعفر صادق و پس از او به فرزندان معصومش علیهم السلام، کشانده‌اند و مؤلف این کتاب از این فرقه است و ان شاء الله، این فرقه، همان فرقه نجات یافته است.^۲

بدگویی شیعه نسبت صحابه به همین مقدار این محدود نمی‌شود که آنها را کافر و مرتد می‌دانند، بلکه از این فراتر رفته و ادعا می‌کنند که آنها بدترین مخلوق خداوند متعال هستند. زمانی ایمان به خدا و پیامبر ﷺ در نظر شیعه تحقق می‌یابد که از آنها - بخصوص سه خلیفه‌ی راشد، یعنی ابوبکر، عمر و عثمان - و مادران مؤمنان، همسران گرامی رسول خدا ﷺ ابراز براءت و تنفر شود!!^۱

محمد باقر مجلسی می‌گوید: اعتقاد ما در زمینه‌ی تبری جستن این است که ما از بت‌های چهارگانه: ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه، و چهار همسر پیامبر: عایشه، حصفه، هند و ام‌حکم و از همه پیروان و یاران آنها تبری می‌جوئیم و معتقدیم که آنها بدترین خلق خدا بر روی

۱- روضة، کافی (۲۴۵/۸-۲۴۶) الانتصار للصحب و الال، ص ۷۶.

۲- انوار النعمانية (۲/۲۴۴).

۱- الانتصار للصحب و الال، ص ۷۷.

زمین هستند، و ایمان به خدا و به رسول خدا و ائمه جز با تبری جستن از دشمنانشان کامل نمی‌شود.^۱

خشم و کینه‌ی شیعه نسبت به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به جایی رسیده که لعنت و نفرین آنها را مباح و جایز می‌دانند و حتی معتقدند که این کار به صورت غیر قابل وصفی آنها را به خداوند متعال نزدیک می‌کند. ملاکاظم از ابو حمزه ثمالی روایت کرده - این هم دروغی شاخدار بر زین العابدین رحمه الله است - که او گفته: هر کس جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را یک لعنت فرستد، خداوند هفتاد هزار هزار نیکی برایش می‌نویسد، هفتاد هزار هزار بدی را از او پاک می‌سازد و او را هفتاد هزار هزار درجه بالا می‌برد و هر کس شب هنگام آنها را یک لعنت کند، چنین پاداشی را برایش می‌نویسند. گفت: سپس مولای ما علی بن حسین رفت و من نزد بر مولایمان ابوجعفر محمد باقر وارد شدم. گفتم: ای سرورم! حدیثی را از پدرت شنیدم، گفت: آن را بگو ای ثمالی! حدیث را برای او تکرار کردم، گفت: آری ای ثمالی دوست داری که بیشتر برایت بگویم؟! گفتم: آری ای سرورم! گفت: هر کس صبحگاه آنها را یک لعنت فرستد، در آن روز گناهی برایش نوشته نمی‌شود تا وقتی که شب می‌کند و کسی که شب هنگام آنها را یک لعنت فرستد در آن شب، گناهی برایش نوشته نمی‌شود تا وقتی صبح کند.^۲

یکی از دعاهای مشهور آنها که در کتابهای اذکار آمده است دعا کردن علیه دولت قریش است (یعنی ابوبکر و عمر). این دعا را که بیش از یک صفحه و نیم است به دروغ و بهتان به علی علیه السلام نسبت می‌دهند. در قسمتی از آن دعا آمده است: «خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست و دو بت و طاغوت و جبت (چیزی که مردم بجای خداوند در برابر او تسلیم و فروتن می‌شوند) و افک آنها و دختران آنها لعنت بفرست! همان دو نفری که با فرمان تو مخالفت ورزیدند و سروش (آسمانی) تو را انکار کردند، نعمت تو را انکار کردند، از فرمان رسول تو سرباز زدند، دین تو را وراونه کردند و کتاب تو را تحریف کردند... تا اینکه به آخر دعا می‌رسیم و آن این است که: «خدایا آنها را در رازگاه (خود) و در ملاء عام لعنت کن! لعنتی فراوان و پیوسته و دائمی و پایان ناپذیر، بطوریکه عدد آن تمام نشود، لعنتی

۱- حق الیقین ص ۵۱۹ (فارسی) و ترجمه عربی را شیخ محمد عبدالستار تونسلی انجام داده است در کتابش بطلان این نص عقاید شیعه ص ۵۳.

۲- اجمع الفصائح، ملاکاظم، ص ۵۱۳، به نقل از شیعه و اهل سنت ص ۱۵۷.

که به اولش باز می‌گردد، و از آخرش نمی‌گذرد... برای آنها، همدستان، یاران و دوستداران، تسلیم شدگان و طرفداران آنها، بر کسانی که برایشان احتجاج می‌کنند و از آنها دفاع می‌کنند و از سخن آنها پیروی می‌نمایند و تأییدکنندگان احکام آنها (چهار بار بگو!) خدایا آنها را چنان عذاب بده که جهنمیان بخاطر آن طلب فریاد رسی کنند، آمین یارب العالمین!^۱

این دعا مورد علاقه‌ی خاص شیعه است، تا جایی که جهت ابراز فضیلت آن، روایتی را به ابن عباس منسوب ساخته‌اند که او گفته است: حضرت علی در نمازهایش این دعا را بعنوان قنوت می‌خواند و می‌گفت: کسی این دعا را بخواند مانند مجاهدی است که در جنگهای بدر، حنین و احد همراه پیامبر ﷺ هزاران تیر در راه اسلام پرتاب کرده باشد.^۲ به همین خاطر است که آخوندهای شیعه توجه خاصی را به این دعا نشان می‌دهند تا جایی که آغا بزرگ طهرانی می‌گوید: ده شرح بر آن نوشته شده است.^۳

این چیزی است که در کتاب‌های قدیمی آنها و بر زبان علمای متقدم آنها آمده است. آخوندهای معاصرشان هم هیچ فرقی نکرده و در مسیر عقیده‌ی گذشتگان خود گام برداشته و به آن چنگ زده‌اند. مثلاً این امام بزرگوار و آیت عظمای آنها خمینی است که در کتابش کشف الاسرار می‌گوید: ما در اینجا کاری با شیخین نداریم، اینکه چه مخالفتی با قرآن انجام داده‌اند و احکام خدایی را به بازی گرفته‌اند، خودسرانه به حلال کردن و حرام کردن پرداخته‌اند و ظلمی که در حق فاطمه دختر پیامبر ﷺ و بر ضد اولاد او انجام داده‌اند، بلکه به این اشاره می‌کنیم که آنها نسبت به احکام خدا و دین جاهل و ناآگاه بوده‌اند.^۱

در مورد شیخین علی و ابوبکر می‌گوید: در اینجا ناچاریم شواهد و مدارکی بیاوریم که نشان می‌دهد آنها صریحاً با قرآن مخالفت‌هایی داشته‌اند تا ثابت کنیم که آنها مخالف قرآن بوده‌اند.^۲

۱- مفتاح الجنان فی الادعية و الزیارات و الاذکار ص ۱۱۳-۱۱۴، و تحفة عوام مقبول، ص ۲۱۴-۲۱۵، و این کتاب اخیر از طرف علمای معاصر آنها تأیید شده است، و نامهای آنها در پشت جلد کتاب آمده است که خمینی یکی از آنها می‌باشد.

۲- علم الیقین فی اصول دین، محسن کاشانی (۱۰۱/۲).

۳- الذریعة الی تصانیف الشیعة (۱۹۲/۸).

۱- کشف الاسرار، ص ۱۲۶.

۲- همان منبع، ص ۱۳۱.

در حالیکه آنها را متهم به تحریف قرآن می‌کند، می‌گوید: خداوند متعال هشت گروه را ذکر کرده که مستحق سهم زکات می‌باشند، اما ابوبکر یکی از آن گروه‌ها را بنا به اشاره‌ی عمر ساقط کرد و مسلمانان هم اعتراض نکردند.^۱

می‌گوید: الحق خوب قدردانی کردند از پیغمبر خدا که برای ارشاد و هدایت آنها آن همه خون دل خورد و زحمت کشید، انسان باشرف دیندار غیور میداند روح مقدّس این نور پاک با چه حالی پس از شنیدن این کلام از این خطاب از این دنیا رفت، و این کلام یاوه که از اصل کفر و زندقه ظاهر شده....

می‌گوید: از مجموع این ماده‌ها معلوم شد که مخالفت کردن شیخین از قرآن در حضور مسلمانان یک امر خیلی مهمی نبود و مسلمانان نیز یا داخل حزب! آنها بوده و در مقصود با آنها همراه بودند و یا اگر همراه نبودند جرئت حرف زدن در مقابل آنها که با پیغمبر خدا و دختر او اینطور سلوک می‌کردند نداشتند،...^۲

اکنون صداهایی از طرف برخی از شیعیان طنین انداز شده که خواهان نزدیک‌سازی شیعه و سنی هستند و ادعای می‌کنند که به صحابه ارج می‌نهند همانند خنیزی، احمد بن مغنیه، رفاعی، و محمد جواد مغنیه. قبل از هر چیز اگر راست می‌گویند لازم است در میان اقشار شیعه دیدگاه مثبت خود را نسبت به صحابه علنی سازند، تلاش کنند دستاورد و میراث شیعی را از همه چیزهایی که با قرآن و سنت رسولش مخالف است پیراسته نمایند، در مقابل آخوندهایی شیعه که هنوز هم به این کژروی ادامه می‌دهند عرض اندام کنند، مطالب اختلاف بر انگیزی را که در کتاب‌هایی قدیم و جدیدشان آمده است به عمد نادیده بگیرند، وضعیت مردم عوام و بزرگان خود را خوب بررسی کنند، صادقانه پا به میدان بگذارند و یکدیگر را نقض نکنند تا دیدگاه و جهت‌گیریشان مورد قبول واقع شود.^۱

دیدگاه رافضه در ارتباط با صحابه در اصول کتاب‌های آنان موجود است و بر اساس آن مذهب شیعه آنچنان بدی، گمراهی، ناسزا و تهمت‌هایی زننده به آنها می‌زند که انسانهای آبرومند و دین‌دار، از اطلاق و عنوان کردن آنها بر کافرترین مردم هم خودداری می‌نمایند. در حالیکه شیعیان بدون هیچ دغدغه‌ای، با سینه‌ی گشاد و از روی شتاب به اصحاب

۱- همان منبع ص ۱۳۵.

۲- کشف الاسرار خمینی ص ۱۱۹ نسخه‌ی قلم جیبی (این قسمت از روی اصل نسخه‌ی فارسی نوشته شد).

۱- اصول شیعة الامامية (۳/۱۳۱۹-۱۳۴۲).

پیامبر ﷺ، خلفا، وزرا، خویشاوندان و دامادان او می‌تازند، این حملات زبانی را دینداری و عبادت محسوب می‌کنند و امیدوارند بخاطر آن از طرف خداوند متعال مستحق اجر و پاداش شوند! ولی وقتی مسلمان در انحراف و حق‌گریزی آنها دقت کند، لازم است این دو موضع را داشته باشد:

الف - موضع اول اینکه احساس کند خداوند متعال باران رحمت، نعمت، لطف فراوان و کرم خود را بر روی کسی فرو فرستاده که او را از این گمراهی نجات داده است که مستوجب سپاسگذاری از خداوند متعال - بخاطر آن - است.

ب - دوم موضع پند و عبرت‌گیری از انحراف و بیراهه‌پیمایی که این فرقه در آن گرفتار آمده‌اند. هر کس یک ذره عقل و شعور داشته باشد این انحراف و گمراهی را درک می‌کند، مانند تقرب جستن آنها به سوی خداوند متعال با لعن کردن ابوبکر و عمر در صبحگاهان و شامگاهان و گمان آنها به اینکه کسی که آنها را یک لعنت کند گناه آن روز برایش نوشته نمی‌شود.

یکی از بدیهیات و ضروریات معلوم از دین اسلام که عامه‌ی اندیشمندان امت و تمام خردمندان ادیان سماوی آن را درک می‌کنند این است که خداوند متعال پرستش و بندگی هیچ امتی را بر این اساس که حتی کافران را لعنت کنند قرار نداده و حتی آنها را به نفرین و لعن ابلیس ملعون و طرد شده از رحمت خدا در صبح و شامگاه آنها در اذکار و اوراد مخصوصی که مسلمان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازد، مکلف نساخته است همانگونه که رافضیه با لعن کردن ابوبکر و عمر (ادعا می‌کنند که) به خدا نزدیک می‌شوند. بلکه من در حدودی که کتابهای شیعه را مطالعه کرده‌ام،^۱ دعایی بخصوص یا کلی پیرامون لعن و نفرین ابوجهل یا امیه بن خلف، ولید بن مغیره که بیش از همه کفار به تکذیب رسول خدا پرداخته و کفر پیشه کردند و یا حتی در رابطه با لعن ابلیس هم (دعایی) در آنها آمده باشد، ندیده‌ام! در حالیکه کتاب‌هایشان مملو از لعن و نفرین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است، همانگونه که در دعای دو بت قریش و غیره مشهود است برای هر کس که اهل باشد، مایه‌ی عبرت و اندرز است و می‌فهمد که اگر بنده از شریعت خداوند روی گرداند و در پی امیال نفسانی و بدعت‌هایی رهسپار گردد که اعمال بد و زشت او را برایش مزین و آراسته می‌سازد، آنقدر منحرف شده و به بیراهه می‌رود که دیگر خوب را از بد و حق را از باطل تشخیص نمی‌دهد،

۱- گوینده این سخن دکتر ابراهیم رضایی است نویسنده کتاب الانتصار للصحب و الال، ص ۸۵.

بلکه در تاریکی‌ها کورکورانه قدم می‌نهد و در مستی شهوت‌ها بسر می‌برد و این درست همان چیزی است که خداوند متعال آن را در کتابش عنوان کرده و حال و روز اصحاب آن را بیان کرده و می‌فرماید:

﴿ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَاهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ﴾

(فاطر/۸).

آیا کسی که عملهای بدش (توسط شیطان و شیطان صفتان) در نظرش زینت و آراسته شده است و آن را زیبا و آراسته می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می‌بیند و از قوانین آسمانی پیروی می‌کند؟) خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد راهیاب می‌نماید.

و فرموده: ﴿ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾ (کهف/۱۰۴).

آنان کسانی که تلاش و تکاپویشان (به سبب تباهی عقیده و باورشان) در زندگی دنیا هدر می‌رود (و بیسود می‌شود) و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند.

و خداوند متعال فرموده است: ﴿ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلِمَ دِدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِذَا الْعَذَابُ وَإِنَّمَا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴾

(مریم/۷۵).

(ای پیغمبر!) بگو: کسانی که در گمراهی هستند (و اصرار بر ادامه این راه دارند) خداوند مهربان بدیشان مهلت می‌دهد (تا بر کفر و طغیان خود بیفزایند و بیشتر در گناه فرو بروند) تا آن گاه که می‌بینند آنچه را بدان وعده داده شده‌اند، چه عذاب (کافران توسط جهادگران مسلمان) را و چه (خواری و رسوائی) آخرت را. بالاخره ایشان خواهند دانست که چه کسی مسکن و منزلش بدتر و سپاه و لشکرش ضعیف‌تر و ناتوانتر است.

۱- نمونه‌هایی از اعمال سلیقه‌ای شیعه در تفسیر آیاتی که ادعا می‌کنند مربوط به ارتداد صحابه می‌باشند و پاسخ به آنها

الف- آیه‌ی آل عمران

شیعه برای ادعای باطل خود به‌ایه ۱۴۳-۱۴۴ سوره آل عمران استدلال می‌کنند که می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ نُنْظِرُونَ ﴿۱۴۳﴾ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۴۴﴾

شما که تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) را داشتید پیش از آن که با آن روبرو شوید، (هم‌اینک در میدان نبرد اُخْد آماده‌اید و با شهادت یاران) مرگ را می‌بینید و شما بدان می‌نگرید، محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او (در جنگ اُخْد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا به عقب برمی‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت پرستی بازگشت می‌کنید)؟! و هر کس به عقب بازگردد (و ایمان را رها کرده و کفر را برگزیند) هرگز کوچکترین زبانی به خدا نمی‌رساند، (بلکه به خود ضرر می‌زند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.

آنها مدعی هستند که این آیه به ارتداد و از دین برگشتن اکثریت صحابه تصریح می‌کند و نیز چنین می‌رساند که جز تعداد انگشت‌شماری بر دین خود ثابت قدم نماندند! به ادعای رافضیه تنها تعدادی معدود اسلام خود را رها نکردند، که از شاکران بودند و شاکران و سپاسگذاران هم جز تعداد اندکی نیستند، همانگونه که خداوند متعال فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾ (سبأ / ۱۳): (اندکی از بندگانم سپاسگزارند).

خلاصه مهم این است که این آیه ارتداد و عقب‌نشینی مستقیم صحابه را مورد هدف قرار می‌دهد، آنان که در مدینه با رسول خدا زندگی می‌کردند و به این که آنها پس از وفات رسول خدا ﷺ بلافاصله از دین برگشتند^۱، اشاره می‌کند. آنها این آیه را به ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده، یعنی هنگامی که صحابه‌ی بزرگوار ابوبکر صدیق رضی الله عنه را انتخاب کرده‌اند، ارجاع داده‌اند.

ما بصورت زیر به این دروغ بزرگ پاسخ خواهیم داد:

طبری در تفسیرش با سند خود از ضحاک روایت کرده که در مورد آیه‌ی فوق فرمود: روزی که مردم اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله را خالی کردند و گریختند، بالای ابروان پیامبر صلی الله علیه و آله زخمی شد و دندان‌های رباعیش شکسته شد، افرادی متردد، بیمار دل و منافق گفتند: محمد کشته شد، پس به دین اول خود بازگردید! و این آیه که می‌فرماید: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ در رابطه با این مسأله است.^۱ از ابن جریر روایت شده که گفت: وقتی که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله گریختند، بیمار دلان، شکاکان و منافقان گفتند: واقعاً محمد صلی الله علیه و آله کشته شده است پس به دین اولتان برگردید! آنگاه آیه فوق نازل شد.^۲ بنابراین منظور از به عقب برگشتن موجود در آیه، همان گفته‌ی منافقان است، آن هنگام که در بین مردم شایع شد که پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. این آیه در مورد کسانی نبوده که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ارتداد یافتند، اگرچه علیه آنان هم حجّت است. ولی با این وجود اگر پیرامون آن مرتدان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بود، واضح‌ترین دلیل بر بی‌گناهی و براءت صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بود، زیرا آنها همان کسانی بودند که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با مرتدان جنگیدند و خداوند متعال دینش را بوسیله آنها ظفرمند ساخت. با نبرد صحابه علیه مرتدان، آنها را خوار و ذلیل ساختند، در نتیجه عده‌ای از آنها به آغوش اسلام بازگشتند و عده‌ای دیگر هم بر سر ارتداد خود هلاک شدند. فضیلت و برجستگی ابوبکر صدیق بوسیله نبرد و مبارزه با آنها نمایان شد، به همین خاطر از علی رضی الله عنه با روایت صحیح ثابت شده که درباره‌ی این آیه که می‌فرماید:

﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران / ۱۴۴)

همواره می‌گفت: منظور ابوبکر و یارانش هستند که بر دین اسلام ثابت قدم ماندند.^۲ همواره می‌گفت: ابوبکر امین، پیش‌قراول شاکران و امین دوستان و محبوبان خداوند متعال است و از همه آنها بیشتر شکر و سپاس خداوند متعال را بجای می‌آورد و بیش از همه محبوب خداوند متعال بود!^۳

۱- تفسیر طبری (۳/۴۵۸).

۲- تفسیر طبری (۳/۴۵۸).

۱- الانتصار للصحب و الال، ص ۳۲۲.

۲- تفسیر طبری (۳/۴۵۵).

۳- تفسیر طبری (۳/۴۵۵).

جنگ اُحُد، دارای شرایط و حالات مخصوص بود، و به خاطر مراعات همان شرایط و ظروف و موقعیت‌ها بود که آیات مزبور در سوره‌ی آل عمران نازل شدند لذا استدلال به این آیه برای وقایع حوادث سقیفیه یا جنگ جمل، خالی از تعجب و اعمال سلیقه نیست و به هیچ وجه با روش علمی و منطقی سر و کار ندارد. گذشته از این، این آیه بعنوان یکی از بزرگترین دلایل برای ایمان باشکوه ابوبکر صدیق و کاردانی و بکار بستن تاکتیک جنگی او در راستای دفاع از دین خداوند متعال محسوب می‌شود! زیرا دیدگاه ثابت و استوار او در روزی که پیامبر ﷺ وفات یافت، بهترین دلیل بر این مدعاست! - روزی که مردم بر اثر از دست دادن پیامبر ﷺ سست و ضعف شده بودند - استوار ایستاد و خطاب به مردم گفت: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (زمر/۳۰): (ای محمد تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند).

و می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران / ۱۴۴)

پس هر کس خداوند متعال را عبادت و بندگی کرده است، خداوند متعال زنده است و نمی‌میرد و هر کس محمد ﷺ را عبادت و بندگی می‌کرد در واقع محمد وفات یافته است.^۱ دیدگاه قاطع و کوبنده وی در برابر کسانی که به عقب برگشته، ایمان را با کفر عوض کردند و دنبال مسلمیه‌ی کذاب، سجاج، طلیحه بن خولید، اسود عنسی و امثال آنها افتادند و در برابر کسانی که گفتند: نماز می‌خوانیم ولی زکات نمی‌دهیم، ... در نتیجه آنها با تمایل و خواسته‌ی شخصی خود شعایر و مراسم (عبادی) اسلام را حذف کردند... شگفتی‌ترین و جالب‌ترین نمونه است که بر عظمت ابوبکر صدیق و صحابه و علاقمندی آنها به دین دلالت می‌کند.^۲ این در حالی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام همواره در کنار خلیفه‌ی راشد و صدیق برای جهاد و مبارزه با مرتدان و مانعان زکات ایستاده است.

اما تیجانی، شرف‌الدین موسوی، فلان و فلان از سران امامیه پیرامون قضیه مانعین زکات وزوز کرده و می‌کوشند آنها را بی‌گناه و بی‌تقصیر جلوه دهند و در عین حال، ابوبکر صدیق و یارانش را به اباطیل و ارتداد متهم سازند! واقعاً این چه انحراف و گمراهی بزرگی است

۱- بخاری، فضایل الصحابه، شماره (۳۶۶۸).

۲- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۳۰۲.

که آقایان شیعه بر زبان می‌آورند، آن هنگام که انگشت اتهام را بسوی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دراز می‌کنند و از کسانی که بخاطر سربلندی اسلام در راه خدا جهاد کرده‌اند، نمادهایی برای کفر و ارتداد و نفاق قرار می‌دهند؟! پس جای تعجب نیست که می‌بینیم امام جعفر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب تا چه اندازه حضرت ابوبکر را مورد احترام و بزرگداشت قرار می‌دهد! اربلی در کتاب «کشف الغمة فی معرفة الائمة» از عروه بن عبدالله روایت می‌کند که گفت: در رابطه با حکم زیورآلات روی شمشیرها از ابوجعفر محمد بن علی سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد، زیرا ابوبکر صدیق رضی الله عنه شمشیرش را آراسته است! گفتیم: می‌گویی صدیق؟! گفت:

گفت: آری صدیق، هر کس به او نگوید صدیق، خداوند متعال هیچ قول و گفته‌ای را در دنیا و آخرت برای او راست نمی‌گرداند.^۱

خدا رحمت کند امام جعفر را و خدا رحمت کند سخنان او را که نوشته‌ها و نشریه‌های دیروز آنها را در خود پیچیدند و قلب و وجدانهای امروز آن سخنان را بازگو نمی‌کنند!^۱

ب - آیه‌ی سوره مائده

برخی طعنه‌جویان لجوج که قائل به ارتداد و برگشت صحابه از دین هستند، به آیه ۵۴ سوره‌ی مائده استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ (مائده / ۵۴)

ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (و از ایمان به کفر گراید، کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و در آینده) خداوند جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای (در اطاعت از فرمان خداوند) هراسی به خود

۱- کشف الغمة (۲/۱۴۷)

۱- ثم أبصرت الحقيقة، ص ۳۰۴.

راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است (که کسی دارای چنین اوصافی باشد)؛ خداوند آن را به هر کس که بخواهد (به خیر و خوبی نائل شود) عطاء می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان و (انعام بیشمار است، و از مستحقان آن) آگاه است.

این آیه که در دسترس ما قرار دارد و امامیه آن را دلیل ارتداد و از دین برگشتگی اصحاب می‌داند،^۱ بزرگترین دلیل است بر عظمت و بزرگواری اصحابی که برای دفاع از اسلام از هیچگونه جانفشانی دریغ نکرده‌اند، نه اینکه دلیلی بر ارتداد و از دین برگشتگی آنها باشد. طبری با سند خود از علی^{علیه السلام} روایت کرده که او در مورد آیه فوق گفت: آن جمعیت که خدا آورد و آنها را دوست می‌داشت و آنها هم دوست دار خدا بودند، ابوبکر و اصحابش هستند.

حسن بصری گفته است: بخدا این ابوبکر و یارانش می‌باشند، و ضحاک گفته است: آن جماعت ابوبکر و یاران او بودن که وقتی جمعی از عرب در صدد ارتداد و از دین برگشتن بر آمدند، ابوبکر و یاورانش به جهاد و مبارزه علیه آنها به پا خواستند تا اینکه آنها را به اسلام بازگرداند. قتاده بن جریر طبری و دیگر بزرگان تفسیر چنین نظر داده‌اند.^۱

این آیه از خصوصیات آن نسل برتر و توانمند سخن گفته و بیان داشته که اهل ایمان سرانجام پیروزی و قدرت و تمکین را خواهند یافت و به عزت و کرامت نایل خواهند شد، در حالیکه دسیسه و حيله‌گری مرتدان بر خودشان بر خواهد گشت، و فرومایه و ذلیل خواهند شد. و این حقیقتی است که هر که تاریخ را مطالعه کند عزت و سربلندی صحابه و در رأس آنها خلیفه‌ی راشد ابوبکر صدیق را لمس می‌کند و می‌داند که پیشگامان رده چگونگی خوار و سرافکننده و رسوا شدند که مسیلمه، عنسی و سجاح از جمله‌ی آن شکست خوردگان بودند.^۲

ویژگی‌هایی که در این آیه ذکر شده، قبل از هر کس بر ابوبکر صدیق^{علیه السلام} و یارانش که با مرتدان جنگیدند، انطباق می‌یابد. خداوند متعال آنها را با کاملترین صفات و بالاترین احترام آنها را مدح ستوده، چون بیان فرموده که مهرورزی متقابلی میان او و آنها وجود دارد. همچنین یکی دیگر از اوصاف آن نسل برگزیده این است که در برابر مؤمنان فروتن و متواضع و در مقابل کافران سرسخت و نیرومند هستند، در راه خداوند متعال به جهاد

۱- ثم أبصرت الحقيقة ص ۳۱۱.

۱- تفسیر طبری (۴/۱۲۳-۶۲۴).

۲- همان منبع ص ۳۱۲.

می پردازند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بیم و واهمه ندارند. البته بنده این خصوصیات و اوصاف را در کتابی تحت عنوان «الانشراح و رفع الضیق فی سیره ابی بکر الصدیق» شرح و توضیح داده‌ام، کسی که خواهان مطالب بیشتری است، بدان مراجعه کند.

ج - آیه سوره‌ی توبه

خداوند متعال فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ
﴿٣٨﴾ إِلَّا نَفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ (توبه / ۳۸-۳۹)

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ (و فانی را بر باقی ترجیح می‌دهید؟ آیا سزد که چنین کنید؟) تمتع و کالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست. اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را (در دنیا با استیلاء دشمنان و در آخرت با آتش سوزان) عذاب دردناکی می‌دهد و (شما را نابود می‌کند و) قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند (و پاسخگوی فرمان خدایند و در اسرع وقت دستور او را اجرا می‌نمایند. شما بدانید که با نافرمانی خود تنها به خویشتن زیان می‌رسانید) و هیچ‌زیانی به خدا نمی‌رسانید (چرا که خدا بی‌نیاز از همگان و دارای قدرت فراوان است) و خدا بر هر چیزی توانا است.

بعضی از علمای شیعه گفته‌اند: این آیه بطور صریح و آشکار بیان می‌دارد که صحابه رضی الله عنهم در ارتباط با امر جهاد سستی از خود نشان داده و دل به دنیایی بستند که می‌دانستند در برابر آخرت متاعی ناچیز است، تا جایی که سزاوار این توبیخ و سرزنش خدا شدند، خداوند آنها را تهدید کرد که به عذاب دردناکی دچارشان خواهد کرد، و مؤمنان صادق دیگری را بجایشان خواهد نشانند... و این آیه تهدید است که دیگران را بجای آنها خواهد نشانند، در

بسیاری از آیات دیگر آمده است که نشان می‌دهند سستی آنها از جهاد و قتال تنها یک بار نبوده است، بلکه چندین بار بوده است.
در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی محمد آمده است:

﴿ هَاتُتُمْ هَتُولَاءِ تُدْعُونَ لِنُفُوقِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ ۗ وَاللَّهُ الْعَنِي وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ ﴾ (محمد / ۳۸).

نویسنده کتاب «آنگاه هدایت شدم» در صفحه ۱۱۵ می‌نویسد: «کاملاً بدیهی و روشن است که صحابه بعد از پیامبر ﷺ متفرق شده و با هم اختلاف پیدا کردند و آتش فتنه و آشوب را روشن کردند، تا اینکه کار به جایی کشیده شد که کشتارهای خونین در میان آنها روی داد؛ امری که موجب شد مسلمانان به واپس‌گرایی و عقب‌ماندگی دچار شوند و دشمنان چشم طمع به آنها بدوزند». ما اینگونه به‌این شیعی رافضی جواب می‌دهیم: «در این آیه طعنه و اتهامی علیه اصحاب پیامبر ﷺ وجود ندارد، بلکه خداوند متعال در این دو آیه اصحاب پیامبر ﷺ را برای شتافتن به جهاد تشویق و ترغیب کرده است، هنگامی که پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک اصحابش را به غزوه و یورش بردن بر روم فرمان داد درست در زمانی بود که دست تنگی و نیازمندی اصحاب نمایان بود، هوا بسیار گرم و راه هم بسیار طولانی بود که این امر تا حد زیادی بر بعضی از آنها سخت و گران آمد، در نتیجه آیات فوق در راستای ترغیب و تشویق برای جهاد در راه خدا و هشدار دادن از سهل‌انگاری در آن، فرود آمدند که پس از آن، اصحاب پیامبر ﷺ به فرمان پروردگارشان لبیک گفتند.
در تفسیر طبری پیرامون این آیه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ﴾ (توبه / ۳۸).

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟
طبری می‌گوید: این آیه تشویق و ترغیبی از خداوند متعال است به اصحاب بزرگوار تا برای شرکت در جنگ با روم آماده شوند و این در غزوه‌ی تبوک بود که رسول خدا ﷺ در آن حضور یافت!

بدون شک این دو آیه، به نوعی به عتاب و سرزنش آن دسته از کسانی می‌پردازند که امر جهاد برایشان سنگینی می‌کرد، ولی نباید آن را بر همه اصحاب تعمیم دهیم، کسانی که شتابان به فرمان خدا و رسولش لبیک گفته و برای جهاد آماده شدند. و اکثریت صحابه هم مشمول این عتاب نمی‌شوند.^۱ ابن کثیر گفته است: این شروعی است برای عتاب و سرزنش کسانی که در غزوه‌ی تبوک از رسول خدا تخلف ورزیدند.^۲ بدیهی است که در غزوه‌ی تبوک کسی از صحابه علیهم السلام - البته به استثنای افرادی که معذور بودند - جز سه نفر تخلف نکردند، همانگونه که حدیث مشهور کعب بن مالک بر این دلالت دارد^۳ و آن سه نفر کعب بن مالک و هلال بن امیه، و مراره بن ربیع بودند. با این وجود، نص صریح قرآن که باطل از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد، ثابت شده که خداوند متعال توبه آنها را قبول کرد و در راستای توبه آنها وحی و پیام آسمانی بر سائر اصحاب نازل شد که در قرآن می‌خوانیم، که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾﴾ (توبه / ۱۱۷-۱۱۸)

خداوند توبه پیغمبر (از اجازه‌دادن منافقان به عدم شرکت در جهاد) و توبه مهاجرین و انصار (از لغزشهای جنگ تبوک، مثل کندی و سستی اراده و اندیشه بد به دل راه دادن و آهنگ بازگشت از نیمه راه جهاد) را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد، کمی وسیله سواری و زاد، فصل درو و چیدن محصول خود) از پیغمبر پیروی کردند (و همراه او رهسپار جنگ تبوک شدند) بعد از آن که دل‌های دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که (از حق به سوی باطل) منحرف شود. (در این حال) باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است.

۱- الانتصار للصحب و الال ص ۳۲۷

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/۳۷۲).

۳- بخاری شماره (۴۱۱۸)، مسلم (۲۷۶۹).

خداوند توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بی‌هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیغمبر و مؤمنان و خانواده خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدی رسید که) زمین با همه فراخی، بر آنان تنگ شد و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند. بالاخره) دانستند که هیچ پناهگاهی از (دست خشم) خدا جز برگشت به خدا (با استغفار از او و پناه‌بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان او است و بس). آن گاه خدا (به نظر مرحمت در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و خدا هم توبه ایشان را پذیرفت). بیگمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

این آیات حاوی این خبر هستند که خداوند متعال توبه را از مهاجران و انصاری که پیامبر ﷺ را در غزوه‌ی تبوک همراهی کردند، پذیرفت. غزوه‌ی تبوک، به غزوه عسره هم نامگذاری می‌شد، آنها با وجود اینکه در آن غزوه دچار زحمت و سختی و فقر شدیدی شدند، از پیامبر ﷺ تخلف نورزیدند، حتی در بعضی از روایت‌ها آمده است که جماعتی از آنها یک دانه خرما را دست به دست می‌کردند؛ این یکی آن را می‌مکید سپس آب می‌نوشید و یکی دیگر آن را می‌مکید و آب می‌نوشید... تا اینکه به نفر آخر می‌رسید.^۱

همانگونه که به بیان این مهم می‌پردازند که خداوند متعال توبه‌ی آن سه نفر را که تخلف ورزیدند، قبول کرد؛ کسانی که در آن غزوه از پیامبر ﷺ تخلف ورزیدند و بعد از آنکه پیامبر ﷺ آنها را هجر کرد، و آنقدر پشیمان شدند که زمین با آن همه گستردگی بر آنها تنگ شد.^۲

بنابراین دیگر برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای باقی نمانده که بخواهد به صحابه‌ی گرامی‌ناسزا یا زبان زخم بزند، یا به چیزی اشاره کند که (بنا به مقتضای انسانی) از آنها صادر شده. مگر نه این است که خداوند متعال آنها را مورد عفو و مغفرت خود قرار داده، و توبه‌ی آنها را پذیرفته، و در کتابش تعریف و تمجیدی عظیم از آنها بعمل آورده است و پیامبر ﷺ هم در سنت خود آنها را پاکیزه و میراء معرفی کرده است.^۳

اما در رابطه با کشمکش و درگیری متقابل میان اصحاب ﷺ باید بگوییم که این حوادث در دوران علی ﷺ اتفاق افتاد و قبلاً علت اختلاف صحابه، یعنی «بروز فتنه» را بیان کردیم.

۱- تفسیر طبری (۵۰۲/۶) تفسیر بغوی (۳۳۳/۲).

۲- الانتصار للصحب و الال، ص ۳۲۹.

۳- همان منبع، ص ۳۲۸.

توضیح دادیم که هر دسته دلیلی برای خود داشته و از همه برجسب‌هایی که در این رابطه به آنها می‌زنند، بری هستند و بیشتر عملکردهای آنان در این ارتباط، ناشی از اجتهاد فکری آنها بوده و کسی حق ندارد به دلیل آن آراء و اجتهادات، آنها را مورد مذمت و نکوهش قرار دهد^۱، بلکه بهترین روش این است که از اظهار نظر درباره‌ی اختلافات آنها چشم پوشی کنیم و با نگاهی خیراندیشانه و مهربانانه بنگریم که این روش در رابطه با حق آنها استوارترین روش است. رضای خدا بر همه‌ی آنها باد.^۲

د- حدیث راندن و دور کردن از حوض کوثر

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بینما انا قائمٌ فاذا زمرةٌ حتی اذا عرفتهم، خرج رجلٌ من بنی و بینهم، فقال هلّم، فقلت: الی این؟ فقال الی النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال ارتدوا علی ادبارهم القهقری، فلا أری یخلص منهم الا مثل همل النعم»^۱ فقال صلی الله علیه و آله: «انی فرطکم علی الحوض من مرّ علی شرب، و من شرب لم یظمّ ابداً، لیردن علی اقوامٍ اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بنی و بینهم، فأقول: اصحابی، فیقال إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک، فأقول سحقاً سحقاً لمن غیر بعدی»^۲

«در روز حشر من در کنار چشمه‌ی کوثر می‌ایستم، ناگهان گروهی را می‌بینم که همه را می‌شناسم و از میان آنها مردی بیرون می‌آید و می‌گوید: زود همه بیایید، می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند بسوی آتش آنها را می‌برم، می‌گویم: مگر چکار کرده‌اند که (سزاوار این آتش هستند)؟! می‌گوید: به عقب بازگشته‌اند (و از دین برگشته‌اند)، پس نمی‌بینم که از آنها خلاصی یابند مگر به (اندازه‌ی) شتران بی‌ساریان رها شده، (یعنی تعدادی انگشت‌شمار)» آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من قبل از شما در حوض کوثر قرار می‌گیرم، هر کس بر من بگذرد، از آب کوثر می‌نوشد و هر کس بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله انداخته می‌شود، می‌گویم: اینها اصحاب من هستند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که

۱- همان منبع ص ۳۳۰.

۲- بخاری، کتاب الرقاق، شماره (۶۵۸۴)، (۶۵۸۷).

۱- الانتصار للصحب و الال، ص ۳۳۰.

۲- بخاری، کتاب الرقاق، شماره (۶۵۸۴)، (۶۵۸۷).

بعد از تو چه چیزهایی بوجود آورده‌اند؟! پس می‌گوییم: هر کس که بعد از من تغییر کرده (و مرتد شده) دور باد دور باد!».

بعضی از شیعیان می‌گویند: کسی که در این احادیث متعدّد که علمای اهل سنت آنها را در صحاح و مسانیدهای خود روایت کرده‌اند، دقت می‌کند، بی‌تردید اذعان می‌کند که اکثریت صحابه دینشان را تغییر داده و بعد از پیامبر ﷺ به عقب برگشته‌اند مگر تعداد اندکی از آنها که به «همل النعم» (شتران بی‌ساربان رها شده) تعبیر شده است و به هیچ حالی نمی‌توان این احادیث را بر قسم سوّم، یعنی منافقان حمل کرد، زیرا متن حدیث می‌گوید: می‌گوییم: «اصحابم» و برای اینکه منافقان بعد از پیامبر ﷺ تغییر نکردند و گرنه به مؤمن تبدیل می‌شدند.^۱

پاسخ به این شبه‌افکنی بدین صورت است که: اصحاب پیامبر ﷺ کسانی هستند که نزاع و کشمکش بر سر عدالت آنها یا شک در ایمان آنها قابل قبول نیست؛ زیرا خداوند متعال در قرآن آنها را عادل معرفی نموده و پیامبر ﷺ در سنت آنها را تزکیه نموده است و تعریف و تمجید خداوند متعال و پیامبرش از آنها، زیباترین تعریف و تمجید است! آنها را به بهترین صفات توصیف کرده است؛ و این چیزی است که از قرآن و سنت پیامبر ﷺ معلوم و متواتر است. به اذن خداوند متعال بیان این مورد خواهد آمد. به همین دلیل است که شارحان حدیث از اهل سنت، متفقاً بر این باورند که صحابه در این احادیث مورد توجه و عنایت قرار نگرفته‌اند و این احادیث عیب و ایرادی را متوجه آنها نمی‌سازد. ابن قتیبّه - به هنگام پاسخ دادن به رافضیه که در مورد ارتداد صحابه به این حدیث استدلال می‌کنند - می‌گوید: چگونه جایز است (و معقول بنظر می‌رسد) که خداوند متعال از اقوامی راضی شود و آنها را مورد ستایش و تمجید و تعریف قرار دهد و در تورات و انجیل به آنها مثل زده باشد، در حالیکه می‌داند آنها بعد از وفات رسول خدا ﷺ به عقب بر می‌گردند و اسلام را رها می‌کنند؟! (آنها چاره‌ای ندارند) جز اینکه بگویند: خدا این را ندانسته و این بدترین این دو کفر است!^۱ خطابی می‌گوید: از میان صحابه کسی مرتد نشده، بلکه از ستم پیشگان عرب که یار و یاور دین نبوده‌اند کسانی مرتد شده‌اند و این اعتراض و طعنه‌ای را برای صحابه‌ی مشهور موجب نمی‌شود و این فرموده «اصحابی» به قلت تعداد آنها اشاره می‌کند.^۲

۱- سپس هدایت یافتیم، ص ۱۱۹.

۱- تأویل مختلف الحدیث ص ۲۷۹.

۲- فتح الباری (۲۸۵/۱۱).

امام نووی در شرح بعضی از روایت‌های این حدیث فرموده: «فیقال إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک»: (آیا می‌دانی بعد از تو چه چیزهایی بوجود آوردند؟) می‌گوید: علما در تعیین مراد آن بر چند قول اختلاف نظر دارند:

الف- مراد از آن منافقان و مرتدان هستند، چون ممکن است که آنها هم در محشر دارای پیشانی و دست و پای سفید و روشن حشر شوند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از روی سیمای سفید، و نشانه‌ای که دارند آنها را صدا کند. سپس گفته می‌شود: اینها از کسانی نیستند که تو به آنها وعده داده‌ای، بلکه بعد از تو دین خود را تغییر داده‌اند، یعنی بر اسلام ظاهری خودشان نمرده‌اند.

ب- مراد از آن کسانی باشند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته‌اند، سپس بعد از او مرتد شده‌اند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را صدا می‌زند چون در دوران حیاتش آنها را مسلمان دیده بود، آنگاه گفته می‌شود: بعد از تو مرتد شدند.

ج- مراد از آن معصیت‌کاران و صاحبان گناهان کبیره است که بر توحید مرده‌اند و نیز بدعت‌گذارانی که با بدعت خود از دایره‌ی اسلام خارج نشده‌اند و بر این اساس، این حکم قطعی نیست که آنها بعنوان مجازات بسوی آتش دوزخ پیش رانده می‌شوند، پس خداوند به آنها رحم می‌کند، و بدون عذاب آنها را وارد بهشت سازد^۱. قرطبی و ابن حجر - رحمهما الله - این اقوال یا مشابه آنها را نقل کرده‌اند.^۲

این رأی هم ممتنع نیست که گفته شوند: کسانی که از کنار آن حوض رانده می‌شوند، از اهل همه اصناف مزبور باشند، چون این روایت‌ها، این احتمال را هم می‌دهند و در بعضی از آنها، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فأقول اصحابی او أصحابی» - باصیغهی تصغیر - (پس می‌گویم آنها اصحاب من یا تعداد کمی از اصحابم هستند)، و در بعضی دیگر از آن روایت‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سیؤخذ اناس من دونی، فاقول یا رب منی و من امتی»: (مردمانی در نزدیکی من گرفته خواهند شد، آنگاه می‌گویم: پروردگارا! اینان از من و از امت من

۱- شرح صحیح مسلم، (۳/۱۳۶-۱۳۷).

۲- فتح الباری (۳۸۵/۱۱).

می‌باشند.» و در بعضی از آنها فرمود: «لیردن علیّ اقوامٌ اعرفهم و يعرفوننی» «جماعت‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند.»^۱

چنین بر می‌آید که این رانده‌شدگان (از حوض کوثر) یک گروه بخصوص نباشد و مقتضا حکمت هم همین است، چون عقوبات و کیفیات شرعی بستگی به نوع گناه خواهند داشت، بر همین اساس، گاهی یک گناه همه کسانی را که آن را انجام داده‌اند، تحت الشعاع خود قرار می‌دهد^۲ و از آنجا که پیامبر ﷺ بیان فرمود سبب راندن آنها از حوض کوثر همان ارتداد است همچنانکه در این سخنش آمده است: «انهم ارتدوا علی ادبارهم»: (آنها به عقب برگشتند)، یا همان بدعت گذاری است چنانچه در این روایت آمده است: «انک لاتدری ما احدثوا بعدک»: (تو نمی‌دانی که بعد از تو چه چیزهایی را (در دین) پدید آوردند). پس باید همه مرتدان، چه اعرابی که بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، و چه کسانی که بعد از آنها به دایره ارتداد گرایده‌اند، از حوض کوثر رانده شدند. البته طبق نظریه بعضی از علما، بدعت گذاران هم در این زمینه با مرتدان مشارکت خواهند داشت.

ابن عبدالبرّ رحمه الله گفته است: «همه کسانی که در دین خود بدعت بوجود آورده‌اند، مانند خوارج و روافض و سایر هواپرستان و نیز ظالمان و زیاده‌خواهان در ظلم و حق‌ستیزی و کسانی که آشکارا گناهان کبیره انجام می‌دهند، از جمله‌ی طردشدگان از حوض کوثر می‌باشند.» او در ادامه می‌افزاید: «بیم آن می‌رود که این خبر همه آن اصناف را در بر می‌گیرد. و الله اعلم.»^۲

مرحوم قرطبی در کتاب تذکره‌ی خود می‌گوید: علمای ما گفته‌اند: هر کس که از دین بر حق خدا عقب‌گرد کرد، یا چیزی بدان بیفزاید که خداوند متعال به آن اجازه نداده است، او از کسانی است که از آن حوض طرد و رانده می‌شوند، در این میان کسی که بیش از همه طرد می‌شود که با جماعت مسلمانان مخالفت ورزیده و از راه و روشن آنها جدا شود مانند خوارج، روافض و سایر هواخواهانی که دینشان را تغییر داده‌اند.^۳

۱- این روایت‌ها در بخاری موجود هستند، کتاب الرقاق، فتح الباری (۱۱/۴۶۵، ۴۶۳).

۲- الانتصار للصحیح و الال ص ۳۵۴

۱- مسلم، کتاب الفضائل و اثبات الحوض (۴/۱۷۹۲-۱۰۸۲).

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۳/۱۳۷).

۳- التذکره فی احوال الموتی و امور الآخرة (۱/۳۴۸).

بنابراین وقتی که این مسأله ثابت شد، برائت و بی‌گناهی اصحاب از همه اتهاماتی که شیعیان رافضی متوجه آنها می‌سازند، واضح و روشن می‌شود، چون راندن از حوض، به علت ارتداد و بدعت‌گذاری در دین است و معلوم است که صحابه‌ی بزرگوار بیش از همه مردم از این کار دوری کرده‌اند، آنها دشمنان سرسخت مرتدان بوده و در سخت‌ترین و دشوارترین موقعیت و شرایط - بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله - با آنها جنگیده‌اند. در این خصوص، طبری در تاریخش، با سند خود از عروه بن زبیر و او از پدرش روایت کرده که گفت: در میان هر قبیله از عرب، یا بطور عام یا بطور خاص کسانی مرتد شدند و سر و کله‌ی نفاق نمایان شد و یهودیان و مسیحیان گردن کشیدند! مسلمانان بخاطر از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و کمبود نفرات و کثرت افراد دشمن همچون گوسفندان باران‌زده‌ای در شیبه زمستانی اوضاعشان بحرانی شد! ^۱

با این وجود اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با آن مرتدان و از دین‌برگشتگان وارد نبردی سخت شدند تا اینکه به لطف الهی بر آنها پیروز شدند، در نتیجه عده‌ای از آنها به آغوش پرمهر اسلام بازگشتند و عده‌ای دیگر هم کشته شدند، و بار دیگر کاخ هیبت، قدرت و شوکت اسلام بدست اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بنا گردید.

در مورد اهل بدعت هم باید بگوییم که اصحاب بیش از همه مردم آنها را انکار می‌کردند و به همین خاطر است که فقط بعد از انقضای عصر آنها بدعت‌ها با شدت بیشتری تقویت شده و افزایش یافتند. هنگامی که بعضی از علامت‌های بدعت در عصر آنها نمایان شد، بلافاصله آنها را محکوم کرده و از آن بدعت‌ها و اهل آنها ابراز برائت کردند. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وقتی کسی در مورد گفتار قدریه به او خبر داد، گفت: اگر آنها را دیدی، سه بار به ایشان بگو: این عمر از آنها بری است، و آنها هم از او بری می‌باشند، (و نسبتی میان ما وجود ندارد ^۱). و بغوی در حالیکه اجماع صحابه و سائر سلف را بر دشمنی و مقابله با بدعت‌گذاران نقل می‌کند، می‌گوید: «صحابه و تابعین و پیروان آنها و علمای اهل سنت بر این روش پیش رفته‌اند و اجماعاً و متفقاً به دشمنی و مقابله با اهل بدعت و قطع رابطه با آنها تأکید کرده‌اند. ^۲»

۱- الانتصار للصحب و الال ص ۳۵۶، به نفل از تاریخ طبری (۲۲۵/۳).

۱- شرح سنت بغوی (۱۹۴/۱).

۲- همان منبع.

این دیدگاه‌های عظیم صحابه نسبت به مرتدان و بدعت‌گذاران یکی از بزرگترین شواهد و مدارک روشن بر صداقت، دینداری، ایمان استوار، موفقیت و سربلندی آنها در آزمون دین و جهاد آنها با دشمنان دین بعد از وفات پیامبر ﷺ را نشان می‌دهد، تا جایی که خداوند متعال بوسیله‌ی آنها سنت را برپا کرد و بدعت‌ها را سرکوب نمود؛ امری که دروغ رافضه را در مورد صحابه مبنی بر ارتداد و بدعت‌گذاری آنها در دین و رانده شدنشان از حوض پیامبر ﷺ را روشن و آشکار می‌سازد، بلکه آنها بیش از همه مسلمانان سزاوار حوض پیامبر ﷺ هستند؛ زیرا در دوران پیامبر ﷺ معاشرت و همصحبتی نیکویی با او داشته و بعد از وفات او هم شئون دینی را برپا داشته‌اند. این فرموده‌ی پیامبر ﷺ «لیردّ علیّ اناس من اصحابی الحوض حتی اذا عرفتهم اختلجوا دونی»^۱.

«مردمانی از اصحابم نزد حوض کوثر بر من وارد می‌شوند تا وقتی که آنها را می‌شناسم، از نزدیک من بر کشیده می‌شوند.» اشکالی بر این مطلب وارد نمی‌کند، زیرا آنها کسانی هستند که وقتی پیامبر ﷺ وفات یافته هنوز آنها بر دینش بوده‌اند. همانگونه که عده زیادی از قبایل عرب بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، بنابراین اینان (اصحابی که در حدیث به آن اشاره شده است) در دانش و علم پیامبر ﷺ جزو اصحابش هستند، چون او در حالی وفات یافته که آنها را مسلمان دیده است و پس از وفاتش مرتد شده‌اند، به همین خاطر است که به پیامبر ﷺ گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که بعد از تو چه چیزهایی پدید آوردند». در بعضی از روایت‌ها آمده است: «..... آنها به عقب باز گشتند (و اسلام را ترک گفتند).»^۱

بنابراین ناگفته پیداست که این مقوله در حق کسانی است که بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شده‌اند... و اصحاب پیامبر ﷺ؛ کسانی که بعد از پیامبرشان، به بهترین شیوه، امر دین را به پا داشتند و مرتدان را از پای درآوردند و علیه کافران و منافقان وارد جنگ و جهاد شدند و بعد از آن، سرزمین‌ها را فتح کردند، تا اینکه دین خداوند متعال بسیاری از کشورها را فراگرفت، این بزرگواران کجا و منافقین و از دین برگشتگان و مرتدان کجا؟! آنهايي که در نظر اهل سنت اصلاً صحابه به شمار نمی‌آیند و هر وقت که اصطلاح (صاحب) گفته می‌شود،

۱- بخاری، شماره (۶۵۸۲).

۱- مسلم، فضائل (۴/۱۷۹۶).

آنها را شامل نمی‌شود. چون صحابه همانگونه که علمای محقق تعریف کرده‌اند: کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدار کرده و به او ایمان آورده و بر اسلام وفات یافته باشد.^۱

اما در مورد این قسمت از فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «فلا أرى يخلص منهم الا مثل همَل النعم»: (نمی‌بینم که از آن رهایی یابند مگر تعدادی که مانند شترانی که بی‌ساربان رها شده‌اند)^۲ که رافضیه برای تکفیر همه اصحاب - جز تعداد انگشت‌شماری - به آن استناد می‌کنند، ولی باید بگوییم که دلیل و حجتی در آن نیست، زیرا ضمیر در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «منهم»، صرفاً به آن جماعتی بر می‌گردد که به حوض نزدیک شده، سپس از آن طرد می‌شوند و تنها عده‌ی کمی از آنها نجات می‌یابند، این هم از سیاق و روند حدیث پیداست. زیرا عبارت حدیث این است: «بینما انا قائمٌ فاذا زمرةٌ حتى اذا عرفتهم، خرج رجلٌ من بيني و بينهم، فقال هلم، فقلت: الى اين؟ فقال الى النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال ارتدوا على ادبارهم القهقري، فلا أرى يخلص منهم الا مثل همَل النعم»^۱ فقال صلی الله علیه و آله و سلم: «انى فرطكم عل الحوض من مرّ على شرب، و من شرب لم يظماً ابداً، ليردن على اقوام اعرفهم و يعرفونى ثم يحال بيني و بينهم، فأقول: اصحابي، فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول سحقاً سحقاً لمن غير بعدى»^۲

«در روز حشر من در کنار چشمه‌ی کوثر می‌ایستم، ناگهان گروهی را می‌بینم که همه را می‌شناسم، از میان آنها مردی بیرون می‌آید و می‌گوید: زود همه بیایید، می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند بسوی آتش آنها را می‌برم، می‌گویم: مگر چکار کرده‌اند که (سزاوار این آتش هستند)؟! می‌گوید: به عقب بازگشته‌اند (و از دین برگشته‌اند)، پس نمی‌بینم که از آنها خلاصی یابند مگر به (اندازه‌ی) شتران بی‌ساربان رها شده، (یعنی تعدادی انگشت‌شمار)» آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من قبل از شما در حوض کوثر قرار می‌گیرم، هر کس بر من بگذرد، از آب کوثرم می‌نوشد و هر کس بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد. اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله انداخته می‌شود، می‌گویم: اینها اصحاب من هستند. پس گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد

۱- الاصحابه فی تمییز الصحابه (۷/۱).

۲- بخاری، شماره (۶۵۸۴-۶۵۸۷).

۱- الانتصار للصحب و الال، ص ۳۳۰.

۲- بخاری، کتاب الرقاق، شماره (۶۵۸۴)، (۶۵۸۷).

از تو چه چیزهایی بوجود آورده‌اند؟! پس می‌گویم: هر کس که بعد از من تغییر کرده (و مرتد شده) دور باد دور باد!».۱

ابن حجر در شرح حدیث، در توضیح این گفته: «فلا أرى يخلص منهم إلا مثل همل النعم» می‌گوید: منظور کسانی هستند که آنقدر به حوض کوثر نزدیک شده‌اند، که نزدیک است بر آن وارد شوند، اما جلوی آنها گرفته می‌شود و معنایش این است که تنها تعداد کمی بر آن حوض وارد می‌شوند، چون شترهای بی‌ساربان و رها شده به نسبت شترهای دیگر کم هستند.^۱ به همین خاطر باطل بودن استدلال رافضیه، فریب کاری آنها از یک طرف و در آنسوی دیگر برائت و بی‌گناهی صحابه^{رضی الله عنهم} از طعنه و نقد و ایراد گرفتن و زخم‌زبان‌های آنها هویدا و روشن می‌شود.^۲

۲- عدالت صحابه^{رضی الله عنهم}

تعریفاتی که اهل علم برای اصطلاح عدالت ارائه می‌دهند، در واقع همه به یک معنی برمی‌گردد و آن این که عدالت استعداد و توانایی فطری در درون و نفس انسان است که او را به پایبندی پرهیزگاری و جوانمردی و آبروداری و ادار می‌سازد و برای انسان محقق نمی‌شود مگر با انجام دادن دستورات (شرعی)، و ترک منهیات و ناهنجاریها و دوری کردن از هر آنچه که به شخصیت و آبروی انسان لطمه می‌زند. از سوی دیگر، عدالت جز با اسلام و بلوغ و سالم بودن از فسق و بزهکاری محقق نمی‌شود. بنابراین اصحاب پیامبر^{صلی الله علیه و آله} از چنان عدالتی برخوردار بودند که در هیچ کسی آنگونه تحقق نیافته، پس همه آنها عادل بودند و صفت عدالت در آنها محقق و فراهم بود.^۱ در اینجا مراد از عدالت، عدالت آنها در روایت حدیث پیامبر^{صلی الله علیه و آله} است که حقیقت آن در خودداری و پرهیز از دروغ‌گویی عمدی در روایت و انحراف در آن است. علامه دهلوی گفته است: «سیره و سرگذشت همه صحابه را مورد بررسی و پیگیری پژوهش قرار داده‌ایم، آنها را چنین یافتیم که معتقد بودند دروغ گفتن بر پیامبر^{صلی الله علیه و آله} از بزرگترین گناهان است! و با شدت هرچه بیشتر از آن خودداری می‌کرده‌اند. همانگونه که این مسأله بر اهل سیره پوشیده نیست.^۲»

۱- فتح الباری (۱/۴۷۵، ۴۷۵).

۲- الانتصار للصحب والآل، ص ۳۶۰.

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی (۲/۷۹۹).

۲- ظفرالامانی فی مختصر الجرجانی، لکنوی، ص ۵۰۶-۵۰۷.

در قرآن و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دلایل زیادی در دست است که عدالت صحابه رضی الله عنهم را ثابت می‌نمایند و با وجود آنها، دیگر شکی برای کسی در مورد عدالت آنها تردید دارد، باقی نخواهند ماند. پس هر حدیثی که دارای سند متصل میان راویها و میان پیامبر صلی الله علیه و آله است، عمل کردن به آن الزامی نیست مگر بعد از ثابت شدن عدالت رجال و راویان آن و جز افراد صحابه‌ای که حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می‌کنند، باید در احوال بقیه‌ی راویان آن دقت نظر شود؛ زیرا خداوند صحابه را عادل معرفی کرده است و پاکی و برگزیده بودن آنها را با نص قرآن کریم اعلام فرموده، قرآنی که باطل از هیچ سوئی بدان راه نمی‌یابد.^۱

الف - خداوند متعال فرمود:

﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ أُمَّةٍ وَسَطًا لِنَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ ۗ وَإِنْ كَانَتْ لَكِبْرَةٌ إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لِرُءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾ ۗ ﴾

(بقره / ۱۴۳).

و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادیگرایان لذائذ جسمانی طلب و روحانیت باخته و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته‌ای از شما راه او گیرد و یا گروهی از شما از جاده سیرت و شریعت او بیرون رود، با آئین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد) و ما قبله‌ای را که بر آن بوده‌ای (و تا کنون به سوی آن نماز خوانده‌ای و هم اینک فرمان رو کردن به جهت کعبه صادره شده است) قبله ننموده بودیم مگر این که بدانیم چه کسی از پیغمبر پیروی می‌نماید و چه کسی بر پاشنه‌های خود می‌چرخد (و به عقب بر می‌گردد تا صف ثابت‌قدمان بر ایمان، و فرصت‌طلبان بی‌ایمان از هم روشن و جدا شود) و اگرچه (تغییر قبله برای کسی که الفت گرفته است بدان رو کند) بس بزرگ و دشوار است مگر بر کسانی که خدا ایشان را رهنمون کرده باشد (به احکام دین و راز قانونگذاری و بدانند که هدف از رو کردن به این سو یا آن سو اطاعت فرمان خدا است نه به خاطر تقدّس خود جهات) و خدا ایمان شما را (که انگیزه

۱ - عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی (۲/۸۰۰).

پیروی از پیغمبر است) ضایع نمی‌گرداند (و اجر و پاداش عبادات قبلی شما را هدر نمی‌دهد، چه) بی‌گمان خدا نسبت به مردم بس رؤوف و مهربان است. وجه استدلال به این آیه بر عدالت صحابه^{علیهم‌السلام} این است که «وسط» یعنی: عدالت‌پیشه و برگزیده، زیرا خطاب در این آیه مستقیماً با آنهاست.^۱

ب- و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۱۱۰﴾﴾ (آل عمران / ۱۱۰).

شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب (مثل شما به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است (از باور و آئینی که برآند. ولی تنها عده کمی) از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق (و خارج از حدود ایمان و وظائف آن) هستند.

وجه دلالت این آیه بر عدالت صحابه^{علیهم‌السلام} این است که این آیه، نیک بودن مطلق را برای این امت بر سایر امت‌های گذشته ثابت و نهادینه کرده است. اولین کسانی که مستقیماً داخل این نیکی و برتری هستند مخاطبان اوّل و مستقیم آن بودند و این چنین می‌طلبند که آنها در همه حال استقامت و پا برجایی داشته و روال حال آنها همواره بر اساس موافقت (با حق) بود نه مخالفت. زیرا بعید است که خداوند متعال آنها را به بهترین امت توصیف کند، اما آنها عدالت‌پیشه و ثابت‌قدم نباشند و آیا چیزی بهتر از این است؟!^۱

ج- همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۰﴾﴾ (توبه / ۱۰۰).

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای

۱- الکفایة، خطیب بغدادی، ص ۶۴.

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی (۲/ ۸۰۴).

آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

وجه دلالت این آیه بر عدالت آنها این است که: خداوند متعال در آن، از خشنودی خود نسبت به آنها خبر داده است و رضایت و خشنودی خداوند متعال ثابت نمی‌شود مگر برای کسی قابلیت و اهلیت آن را داشته باشد. کسی در همه امور اهل استقامت باشد، در کلیه شئون دین عادل باشد و کسی که خداوند متعال اینچنین وی را مورد تعریف و ثنا قرار داده است، چگونه عادل و عدالت محور نیست؟! اگر عادل بودن با شهادت دو نفر از مردم ثابت می‌شود، چگونه عدالت برگزیده خلایق و بهترین انسانها با این تمجید و ستایش که از جانب پروردگار جهانیان صادر شده است، ثابت نمی‌شود؟!^۱

د - همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَجٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح / ۲۹).

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند و همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین

۱ - عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی (۲/۸۰۴).

کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

چنین اوصافی که خداوند متعال صحابه را در قرآن بدان توصیف کرده، جای هیچگونه شک و تردیدی را در رابطه با عدالت آنها باقی نمی‌گذارد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه می‌گوید: صحابه که به مثابه‌ی اولیا و برگزیدگان خداوند و بهترین انسانها بعد از پیامبر و رسولان هستند، همه اهل عدالت هستند، ولی با این وصف، گروه و طائفه‌ای ناچیز و کم اهمیت می‌گویند: حال صحابه هم مانند حال بقیه افراد است، پس لازم است در مورد عدالت آنها بحث و تحقیق کنیم. عده‌ای هم میان حالت و موفقیت اولیه آنها تفاوت گذاشته و گفته‌اند: صحابه زمانی عدالت محور بوده‌اند، سپس احوالشان تغییر پیدا کرده و جنگ و خونریزی‌هایی در میان آنها شکل گرفت!.

ولی این مقوله هم مردود و غیر قابل قبول است، زیرا بهترین صحابه و برگزیدگان آنها همچون علی، طلحه، زبیر و غیره - رضی الله عنهم - (که بعداً دچار اختلاف و درگیری هم شدند) از جمله کسانی هستند که خداوند متعال آنها را مورد تمجید و ستایش قرار داده و ایشان را پاک نموده و از آنها راضی شده و آنها هم از خدا راضی شدند و به آنها وعده‌ی بهشت داده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

خصوصاً آن ده نفری که از جانب پیامبر ﷺ بطور قطعی به آنها نوید بهشت داده شد، الگو و مقتدا هستند. با وجود آنکه، بر بسیاری از فتنه‌ها و اتفاقاتی که بعد از پیامبر ﷺ بر سرشان خواهد آمد و پیامبر ﷺ در این باره آنها را آگاه نموده بود، آگاه بودند و چیزی از مرتبه و مقام و فضیلت آنها کاسته نشده است؛ چون آن شئون تماماً بر اساس اجتهاد صورت پذیرفتند.^۱

ه - همچنین خداوند متعال فرمود:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۸ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ

إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ (حشر / ۸-۹).

همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

بنابراین راستگویان همان مهاجران هستند و رستگاران همان انصار. و این دو کلمه را ابوبکر صدیق رضی الله عنه روزی که در سقیفه بنی ساعده انصار را مورد خطاب قرار داد، اینگونه تفسیر کرد و گفت: خداوند متعال ما را «صادق» نام نهاده و شما را «رستگار». به شما دستور داده در هر جا که ما باشیم، شما هم باشید، آنجا که می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه / ۱۱۹).

ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید.

باری، مهاجرین و انصار از اصحاب رسول خدا همه‌ی این صفات حمیده که در این دو آیه ذکر شده‌اند را جامه‌ی عمل پوشاندند و به همین خاطر صفات مهاجرین را ختم کرد به اینکه اهل صداقت و راستگویی هستند و آخرین صفتی که به انصار و حامیان و یاوران آنان و دیگر برگزیدگان داده شد «رستگاری» بود و ممکن نیست هیچ قومی این صفات والا و عالی را جامه‌ی عمل بپوشانند که عادل نباشند؟ این آیات بصورت روشن و واضح بیانگر عدالت اصحاب رضی الله عنهم می‌باشند. به همین خاطر می‌گوییم: با نص قرآن کریم عدالت محوری و عدالت گستره‌ی و عدالت خواهی آنان ثابت و نهادینه شده است.^۱

۱- عقیده اهل سنت درباره اصحاب گرامی (۸۰۲/۲).

* - دلالت سنت رسول خدا ﷺ در مورد عدالت صحابه

در مورد دلالت سنت بر عدالت آنها باید بگوییم که پیامبر ﷺ در حدیث‌های فراوانی آنها را توصیف نموده است و با زیبا ترین مدح و ثناگویی آنها را عادل خواندن معرفی کرده است، از جمله:

الف - شیخین در صحیحین از حدیث ابوبکر روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «... الا لیبلغ الشاهد منکم الغائب»^۱: (آگاه باشید، این مطالب را هر کس که حاضر است به کسی غایب است برساند).

وجه دلالت این حدیث بر عدالت آنها این است که پیامبر ﷺ این سخن را در بزرگترین همایش واجتماع صحابه، در حجة الوداع بیان فرمود. این یکی از بزرگترین دلایل ثبوت عدالت آنها است، چون پیامبر ﷺ از آنها خواست که گفتارش را به گوش کسانی برسانند که در آن جمع حضور نیافته بودند و کسی از آنها را از این کار استثناء نکرد.^۲

ابن حبان - رحمه الله - گفته است: در این سخن پیامبر ﷺ «آگاه باشید که باید شاهد و حاضر شما (در این اجتماع) به گوش غائب برساند» بزرگترین دلیل است بر این که همه اصحاب عادل بوده‌اند، و افراد مجروح یا ضعیفی نبوده‌اند. اگر کسی ناعادل در میان آنها می‌بود، پیامبر ﷺ استثنا می‌کرد و می‌فرمود: آگاه باشید که فلان نفر از شما به آن غائب برساند، پس چون بصورت کلی همه را مأمور به تبلیغ کرده است، این امر نشان می‌دهد که همه آنها عادل هستند^۳. و همین افتخار کافی است برای کسی که پیامبر ﷺ او را عادل دانسته است.

ب - بخاری با اسناد خود که به ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌رسد روایت کرده که او گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «لاتسبوا اصحابی، فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهباً، ما بلغ مد احدهم و لا نصیغه»^۴: (به اصحابم بد و ناسزا نگوئید! چرا که اگر یکی از شما مانند کوه احد طلا صدقه دهد، به اندازه‌ی یک مُدّ از صدقه‌ی آنها یا نصف آن نمی‌رسد).

۱ - الاحسان بتربیت صحیح ابن عباس (۹۱/۱).

۲ - عقیده اهل سنت درباره اصحاب گرامی (۸۰۲/۲).

۳ - الاحسان بتربیت صحیح ابن عباس (۹۱/۱).

۴ - بخاری (۲۹۲/۲).

وجه استدلال به این حدیث برای عدالت صحابه علیهم السلام این است که: توصیف کردن آنها به ناعدالتی به مثابه‌ی ناسزاگویی به آنهاست! بخصوص که کسانی از تعرض به آنها منع شده‌اند که هم عصر و همدم آنها بوده‌اند، ولی بدلیل مواضع و مواقف بزرگی که صحابه از خود به یادگار گذاشته‌اند، از آنها برتر هستند، حال این مسأله برای همه نسل‌های بعدی از اولویت بیشتری برخوردار است.^۱

بنابراین صحابه به دلیل اینکه خداوند متعال آنها را عدالت‌محور معرفی کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم آنها را مورد ستایش و تمجید قرار داده است، همگی عادل هستند و نیاز به تعدیل کسی از خلق ندارند.^۲

اگر هم عدالت‌محوری آنها در کتاب خداوند متعال و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نص صریح بیان نمی‌شد، با توجه به کارهای بزرگ و خدمات بزرگ و فراوانی که جهت نصرت و یاری دین پاک خداوند متعال ارائه کرده‌اند، انسان‌هایی که از عقل خرد صحیح و قلب‌هایی سالم و بی‌غل و غش برخوردار هستند، به عدالت‌محوری آنها یقین پیدا می‌کردند. باید اعتراف کنیم که آنها با همه توان خود در راه پیروزی حق و برافراشتن پرچم آن و محکم‌سازی قواعد و پایه‌های آن و انتشار احکام آن در همه ممالک گام برداشته و هر چه را که در توان داشتند به کار انداختند. رضای خدا بر همه آنها باد!

البته عدالت مورد بحث ما در اینجا از آن به هیچ وجه بدین معنا نیست که آنها دچار لغزش و گناه نمی‌شوند، چون این ویژگی تنها به انسان معصوم تعلق دارد^۳، بلکه منظور این است که روایت‌های آنان را بدون اینکه زحمت بررسی و جستجوی اسباب عدالت آنها را متحمل شویم، بپذیریم، تا اینکه مرتکب شدن عمل زشت ثابت می‌شود، که الحمدلله چنین چیزی در مورد آنان ثابت نشده است. بنابراین ما آنها را به همان حالت می‌نگریم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند تا وقتی که بتوانند خلاف آن را ثابت می‌شود! اما آنچه سیره نویسان ذکر می‌کنند قابل توجه نیست، چون صحیح نیستند و آن قسمت هم که صحیح هستند قابل تأویل هستند.^۴

۱- فتح المغیث شرح الفیه الحدیث (۱۱۰/۳-۱۱۱).

۲- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی (۸۰۹/۲).

۳- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی (۸۰۹/۲).

۴- فتح المغیث (۱۱۵/۳).

* - اجماع بر عدالت اصحاب ثابت است

اهل سنت و جماعت بر این اجماع دارند که همه صحابه عادل بوده و در این میان استثنایی وجود ندارد، هم آنهایی که دوران فتنه‌ها را مشاهده کرده‌اند و چه غیر آنها مشمول این اجماع قرار دارند و میان آنها تفاوتی قایل نمی‌شوند. اهل سنت نظر به حُسن ظنی که به آنها دارد و با توجه به احترامی که خداوند متعال از آنها گرفته و افتخار هم‌صحبتی و همدمی پیامبر ﷺ را نصیبتان ساخته است و با عنایت به خدمات بزرگشان در راه‌یاری‌رسانی به پیامبر ﷺ، هجرت بسوی او، جهاد کردن در حضور او، محافظت از شئون دین و برپایی حدود شریعت همگی را عادل می‌داند و شهادت و روایات آنها بدون کوچکترین تلاشی برای یافتن اسباب عدالت آنها، اجماعاً قابل قبول می‌باشد. کسانی در این باره اجماع دارند که سخنانشان قابل اعتماد و اطمینان است. جمع فراوان و چشمگیری از اهل علم، اجماع را بر عدالت‌پیشگی آنها نقل کرده‌اند. از جمله این اقوال موارد زیر است:

الف- مرحوم خطیب بغدادی پس از بیان دلایلی از قرآن و سنت پیامبر ﷺ که بیانگر عدالت‌پیشگی صحابه و اینکه همه آنها عادل هستند، می‌گوید: «این مذهب همه علما و فقهای است که سخنانشان قابل اعتماد است.^۱»

ب- و مرحوم ابو عمر ابن عبدالبر گفته است: «و ما اگر چه از بحث و بررسی احوال صحابه ﷺ دست برداشته‌ایم، چون حق‌پویان و حق‌گویان مسلمان که همان اهل سنت و جماعت هستند، بر این اجماع دارند که آنها عادل هستند، اما باز هم لازم است که نامهای آنها را بدانیم.^۲»

ج- امام الحرمین جوینی - رحمه الله - اجماع را بر عدالت آنها ذکر کرده و در تعلیل حصول اجماع بر عدالت آنها گفته است: «شاید علت آن این باشد که آنها نقل‌کنندگان شریعت هستند و به فرض اینکه در مورد روایات آنها لازم باشد توقّف، یا تجدید نظر کنیم، شریعت منحصر به عصر پیامبر ﷺ می‌شد و به دیگر عصرهای دیگر انتقال نمی‌یافت!^۳»

د- ابن صلاح یادآور شده که اجماع بر عدالت صحابه ویژگی و امتیازی است منحصر به فرد، که در پرتو آن از دیگران تمایز یافته‌اند. وی در ادامه می‌افزاید: همه صحابه دارای

۱- الکفایة، ص ۶۷.

۲- الاستیعاب علی حاشیة الاصابة (۸/۱).

۳- فتح المغیث شرح الفیة الحدیث (۲۱۴/۳) و سیوطی آن را در تدریب راوی (۲۱۴/۲) ذکر نموده است.

این خصوصیت هستند که در مورد عدالت هیچ یک از آنها سؤال و تحقیق نمی‌شود، بلکه این کار بی‌ثمر است، زیرا بطور کلی نصوص قرآن و سنت عدالت آنها را تأیید نموده‌اند و گذشته از این، در این ارتباط، اجماعی هم از طرف همه کسانی که به سخنانشان اعتماد می‌شود، وجود دارد. همچنین گفته است: «امت اسلامی مجموعاً قایل به عدالت همه اصحاب می‌باشند، حتی آنان که با فتنه‌ها روبه‌رو شدند. پس بدینسان عدالت آنها به اجماع علمایی که در زمینه‌ی اجماع به آنها اعتماد می‌شود، بعنوان حُسن ظن به آنها، ثابت شده است، زیرا آنها ناقل و روایت کننده‌ی شریعت هستند. والله اعلم.»^۱

ه- امام نووی می‌گوید: جنگ‌هایی که میان اصحاب در گرفت، ناشی از اجتهاد آنها بوده و همه‌اینها در این باره معذورند و به همین خاطر است که اهل حق و کسانی که در مورد اجماع به آنها اعتماد می‌شود، بر این اتفاق بسته‌اند که روایات و شهادت‌هایشان پذیرفته شود و به کمال صداقت آنها - رضی الله عنهم - اذعان شود.^۲ در «التقریب» گفته است: صحابه همگی به اجماع اشخاص مورد اعتماد عادل هستند، چه آنانی که شاهد فتنه‌ها بوده و با آنها دست و پنجه نرم کرده‌اند و چه غیر آنها.^۳

و- مرحوم حافظ ابن کثیر گفته است: «در دیدگاه اهل سنت و جماعت صحابه همگی عادل هستند، بدین خاطر که خداوند متعال در کتاب عزیز خود آنها را ستوده و سنت نبوی در مورد همه اخلاق و عمکردهای آنان، به مدح و ثنای آنان پرداخته است و از سوی دیگر، به خاطر علاقه و دل بستگی به ثواب فراوان و زیبایی که در نزد خداوند متعال است، و بخاطر علاقمندی به پاداش اخروی نزد خداوند متعال، مال و جان و روح خود را در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کردند.»^۴

ز- حافظ عراقی در شرح الفیه‌ی خود بعد از ذکر برخی از آیات قرآن و احادیثی که بیانگر عدالت صحابه هستند، می‌گوید: همه مسلمانان بر تعدیل صحابه‌هایی که با آن فتنه‌ها دست و پنجه نرم نکرده‌اند، اجماع دارند، اما آن دسته از اصحاب که به هنگام کشته شدن با

۱- مقدمه ابن صلاح، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۲- شرح نووی، صحیح مسلم (۱۴۹/۱۵).

۳- تقریب نووی با شرح تقریب راوی. (۲/۲۱۴).

۴- الباعث الحدیث ص ۱۸۱-۱۸۲.

آن فتنه‌ها مواجه شدند، بعنوان حُسن ظن به آنها و حمل کردن آن مسائل بر اجتهاد شخصی آنها، از نظر همه کسانی که به اجماعشان اعتماد می‌شود، عادل می‌باشند.^۱

ح- حافظ ابن حجر در حالیکه اجماع اهل سنت را بر عدالت صحابه بیان می‌کند، می‌گوید: همه اهل سنت بر این اتفاق دارند که تمام صحابه عادل هستند و کسی با این مخالفت نکرده مگر منحرفانی از بدعت‌گذاران.^۲

این روایت‌ها و نقل‌های مبارک از اجماع آن ائمه، همگی بیانی واضح و روشن و دلیلی قاطع هستند بر این که ثبوت عدالت صحابه امری قطعی و مسلم است و بعد از تعدیل خدا و رسولش و اجماع امت اسلامی در این ارتباط، برای هیچ کس شک و تردید باقی نمی‌ماند.^۳

۳- وجوب دوست داشتن اصحاب و دعا و طلب آمرزش برای آنها

از جمله عقاید اهل سنت و جماعت، ضرورت مهرورزی به اصحاب رسول خدا ﷺ و بزرگداشت و احترام گذاری به آنها، استناد به اجماع آنها، پیروی از ایشان و حرام بودن کینه و نفرت نسبت به هر کدام از آنهاست؛ زیرا خداوند متعال افتخار همراهی و هم‌صحبتی رسول خدا ﷺ را نصیب ایشان کرد، تا همراه او جهت پیروزی دین اسلام جهاد نمایند و اذیت و آزار مشرکان و منافقان را تحمل نمایند، از سرزمین و اموال خود دست بکشند و محبت خدا و پیامبر ﷺ را بر همه‌اینها ترجیح دهند. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر / ۱۰).

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

این آیه دلیل است بر واجب بودن محبت و مهرورزی نسبت به صحابه؛ زیرا خداوند سهمی از مال (فیء) یعنی غنیمت بدون جنگ) برای کسانی تعیین شده که بعد از صحابه آمدند مادامی که محبت آنها و دوستی و مهرورزی نسبت به آنها، و طلب آمرزش آنها را برپادارند. اگر کسی به آنها ناسزا بگوید، یا حتی یکی از آنها را مورد ناسزاگویی قرار دهد،

۱- شرح الفیه عراقی نامگذاری شده به تبصرة و تذكرة (۳/۱۳-۱۴).

۲- الاصابه (۱/۱۷).

۳- عقیده اهل سنت درباره صحابه گرامی

یا در ارتباط با او معتقد به شرارتی باشد، در آن فیء سهمی نخواهد داشت. این مورد از امام مالک و غیر او روایت شده است.

امام مالک فرمود: هر کس که یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را مورد دشمنی و کینه و بغض قرار دهد، یا در قلبش نسبت به آنها غلّ و غشی داشته باشد، در (فیء) مسلمانان سهم و

حق ندارد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ (حشر / ۱۰).

هم متقدمین اهل سنت و جماعت و هم متأخرین از این آیه چنین برداشت و فهم کرده‌اند که مراد از آیه‌ی سابق، دستور است به آیندگان مسلمان به دعا و طلب آموزش برای اصحاب و پیشگامان سلف که اصحاب رسول خدا هستند.

امام مسلم با اسناد خود از هشام بن عروه از پدرش روایت کرده که گفت: عایشه به من گفت: ای خواهر زاده! به آنها دستور داده شده که برای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله طلب آموزش نمایند، (اما آنها بجای این کار) به آنها بد و ناسزا می‌گویند.^۱

امام ابن بطه و غیره از حدیث ابی بدر روایت کرده‌اند که گفت: عبدالله بن زید از طلحه بن مصرف، از مصعب بن سعد بن ابی وقاص برای ما گفت: مردم در سه مقام و جایگاه دارند قرار دارند. دو دسته رفته‌اند و یک دسته باقی مانده است و بهترین مقام که شما می‌توانید داشته باشید این است که بر سر این منزلت که باقی مانده، باقی بمانید، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ (حشر / ۸)

گفت: اینها مهاجران هستند و این منزلت سپری شده است، سپس این را تلاوت کرد: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (حشر / ۹)

سپس گفت: اینان انصار هستند، و این منزلت هم سپری شده است، سپس تلاوت کرد:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر / ۱۰)

گفت: این دو منزلت سپری شده‌اند، و این منزلت باقی مانده است، یعنی این باقی مانده که برای اصحاب استغفار نماید.^۱

کسی که از کمترین علم و آگاهی برخوردار است، شکی در این ندارد که رافضه از این منزلت خارج هستند، زیرا آنها نسبت به صحابه رضی الله عنهم نه محبت و مهرورزی کرده و نه برای آنها استغفار می‌کنند، بلکه به آنها ناسزا گفته و در قلب‌های خود غل و غش و کینه‌ای را نسبت به آنها دارند، از همین روی، از این منزلت محروم شده‌اند. منزلتی و جایگاهی که لازم است هر مسلمانی از آن برخوردار باشد و تا زمانی که به دیدار پروردگارش می‌شتابد، از آن کناره‌گیری نکند.^۲

ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: «این آیات در برگیرنده تعریف، تمجید و ستایش از مهاجران و انصار و کسانی است که بعد از آنها آمده‌اند. آنها برای اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله طلب آموزش می‌نمایند و از خداوند متعال می‌خواهند که نسبت به آنها کینه و حسادت را در قلب‌هایشان قرار ندهد. همچنین این را در بر می‌گیرد که این اصناف، مستحق دریافت (فیء) می‌باشند. شکی در این نیست که آن رافضی‌ها از این اصناف سه گانه خارج می‌باشند. زیرا آنها برای سابقین و پیشگامان این امت طلب آموزش نکرده‌اند و در قلب‌هایشان نسبت به آنها خشم و کینه وجود دارد، بنابراین در این آیات، ستایش و تمجید خدا بعد از صحابه‌ی بزرگوار اهل سنت را شامل می‌شود که پس از آنها می‌آیند و برای صحابه طلب مغفرت می‌کنند. طبق این آیه، رافضی‌ها از دایره‌این تمجید بیرون هستند و این مذهب رافضه را باطل می‌کند.^۳

۴- حرام بودن ناسزاگویی به صحابه رضی الله عنهم در قرآن و سنت

الف - خداوند متعال فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾﴾

(احزاب / ۵۷).

۱- منهاج السنة (۱۵۳/۱) المستدرک (۴۸۴/۲) و حاکم گفته است: این حدیثی صحیح الاسناد است و آن را روایت نکرده‌اند. و ذهبی با آن موافقت کرده است.

۲- همان.

۳- منهاج السنة (۱۵۳/۱)، عقیده اهل سنت (۷۷۲/۲).

کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نسیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیه می‌بیند.

این آیه، تهدید و وعده به طرد کردن، دور کردن از رحمت خدا و گرفتار شدن به عذاب خفت‌آور را برای کسی در بردارد که خداوند متعال و پیامبرش را با مخالفت اوامر و ارتکاب منہیات و پافشاری بر گناه و معصیت می‌آزارد. اذیت و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله شامل همه نوع آزار گفتاری، کرداری، فحش و دشنام، یا نسبت دادن نقص به او و به دین او، و یا بدگویی از هر کس که اذیتش به‌ایشان برمی‌گردد^۲ از جمله‌ی اذیت و آزارهای ناسزاگویی صحابه است، هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله را اذیت و آزار رساند در واقع موجب اذیت خداوند متعال می‌شود.^۳

چه اذیتی برای صحابه از فحش دادن به آنها بدتر است؟ در این آیه اشاره‌ی قوی و روشنی - به این نکته شده که دشنام دادن به آنها حرام است.

ب- و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا

مُيْتَنًا ﴿٥٨﴾ (احزاب / ۵۸)

کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشتی و گناه‌اشکاری شده‌اند.

این آیه به ما هشدار می‌دهد که از اذیت کردن مردان و زنان مؤمن، با نسبت دادن چیزهایی به آنها که اصلاً از آنها خبری ندارند و انجام هم نداده‌اند، پرهیز کنیم. بهتان بزرگ این است که به منظور عیب‌جویی و کاستن از ارزش‌های مردان و زنان ایماندار، چیزی از آنها نقل یا حکایت شود که آن را (نگفته) و انجام نداده‌اند.^۴ وجه دلالت آیه‌ی فوق بر

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۸۳۲/۲).

۲- تفسیر سعدی (۱۲۱/۶).

۳- مسند احمد (۸۷/۴).

۴- تفسیر ابن کثیر (۵۳۵/۳).

تحریم دشنام دادن به صحابه رضی الله عنهم این است که: آنها در صدر اهل ایمان قرار دارند و صحابه رضی الله عنهم در هر آیه که با (یا ایها الذین آمنوا) آغاز می‌شود، (قبل از همه) مورد خطاب هستند.

مانند این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ در همه قرآن کریم. پس این آیه بر تحریم ناسزاگویی به صحابه دلالت می‌کند، زیرا لفظ مؤمنین قبل از هر کس بر آنها انطباق می‌یابد، زیرا صدرنشینی در ایمان برای آنهاست و دشنام دادن و آسیب‌رسانی به آنها از بزرگترین اذیت‌ها بشمار می‌رود! کسی که اینگونه به آنها آسیب (کلامی) برساند، در حقیقت، بهترین مؤمنان را بدون هیچ تقصیری مورد اذیت و آزار قرار داده است و کسی که دشنام و ناسزاگویی و آسیب‌رسانی به آنها را بعنوان دین خود تلقی کند، هشدار و تهدید مذکور در آیه‌ی فوق به او خواهد رسید.^۱

ابن کثیر رحمه الله در رابطه با این آیه گفته است: «بیشترین کسانی که داخل در این وعید و تهدید می‌شوند، کافران به خداوند متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سپس رافضه می‌باشند، که از ارزش صحابه کاسته و آنها را به عیبی متهم می‌کنند که خداوند متعال آنها را از آن بری دانسته است و آنها را بر ضد آنچه که خداوند متعال درباره آنها خبر داده، مبنی بر اینکه از مهاجرین و انصار راضی شده و آنها را مورد مدح و ستایش قرار داده است، اما آن جاهلان ستم‌پیشه و احمق به آنها ناسزا می‌گویند و از ارزش‌های آنها می‌کاهند، و درباره آنها چیزهایی می‌گویند که اصلاً نبوده و هرگز هم انجام نداده‌اند، باید بگوییم که آنها در حقیقت کسانی هستند که قلب‌هایشان واژگون شده، تعریف‌شدگان را مذمت و نکوهش می‌کنند و مذمت‌شدگان را تعریف و ستایش می‌نمایند.^۲

ج- این فرموده خداوند متعال: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ در آیه ۲۹ سوره بقره، ترجمه آن به این صورت است: «سبحان الله از آنچه شرک می‌کنند، خداوند شناسنده و داننده است». در آیه ۲۹ سوره بقره، فرموده خداوند متعال: ﴿لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حِزْبًا مِمَّنْ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِّنْ قَبْلِ ذَلِكَ وَكَانَ خِزْيَانًا لِّلْكَافِرِينَ﴾ ترجمه آن به این صورت است: «خداوند برای کفار هیچ حزبی را در برابر اهل ایمان قرار نمی‌دهد که قبلاً به آنها نپیوسته بودند و این برای کفار خوارکننده است». (فتح / ۲۹).

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره

۱- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۲/۸۲۳).

۲- عقیده اهل سنت، به نقل از ابن کثیر.

فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

وجه دلالت این آیه بر تحریم دشنام دادن بر صحابه گرامی این است که شخصی به آنها فحش نمی‌دهد مگر اینکه در دلش آتش کینه و حسادت نسبت به آنها شعله‌ور باشد، در حالیکه خداوند متعال در این آیه بیان کرده که بوسیله‌ی آنها فقط کفار مورد بغض و دشمنی قرار می‌گیرند، بنابراین این آیه بر حرام بودن دشنام دادن به آنها و تعرض و پرداختن به اتفاقاتی که میان آنها روی داده، به منظور عیب‌جویی کردن، دلالت می‌کند.

د- ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به اصحابم دشنام ندهید! قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه اُخْد طلا صدقه دهد، به (پای) یک مُد بخشش آنها نمی‌رسد و حتی به نیم آنها هم نمی‌رسد.»^۱

این حدیث شامل نهی و هشدار درباره‌ی دشنام دادن به صحابه رضی الله عنهم است، و صریح به حرام بودن ناسزاگویی به آنها تأکید می‌نماید. و احادیث در این باره فراوان هستند.

* نهی سلف از ناسزاگویی به صحابه رضی الله عنهم

نصوصی که از سلف امت و ائمه‌ی آن، از اصحاب رسول خدا و تابعین به یادگار مانده و مقتضای تحریم^۲ دشنام دادن به صحابه و دفاع از آنها هستند، فراوان هستند.

الف- احمد بن حنبل رضی الله عنه گفته است: اگر مردی را دیدی که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بدی یاد می‌کرد، او را در مورد مسلمان بودن متهم و مشکوک بدان! ^۱.

۱- مسلم (۴/۱۶۹۷-۱۶۹۸).

۲- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۲/۸۳۸).

ب) ابوزرعه رازی - رحمه الله - گفته است: «اگر مردی را دیدی که داشت از یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ بدگویی می کرد، بدان که او زندیق است، زیرا، پیامبر ﷺ در نزد ما حق است و قرآن هم حق است و این تنها اصحاب رسول خدا ﷺ بوده‌اند که این قرآن و سنت‌های پیامبر ﷺ را به ما رسانده‌اند، ولی ناسزاگویان می‌خواهند شاهد‌های ما را جرح و لکه دار کنند تا قرآن و سنت را باطل نمایند، حال آنکه ناسزاگویان صحابه بیش از هر کس لکه دار و متهمند چون زنادقه هستند!»^۲

ج- و مرحوم امام شوکانی اجماع اهل بیت ﷺ را بر تحریم ناسزاگویی به صحابه ﷺ با دوازده روایت ذکر کرده است.^۳ ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مقدس با سند خود که به محمد بن علی ختم می‌شود، روایت کرده که او به جابر جعفی گفت: ای جابر! به من خبر رسیده که جماعتی در عراق ادعای محبت ما را دارند و در عین حال درباره‌ی ابوبکر و عمر بد و ناسزا می‌گویند و گمان می‌برند که من به آنها چنین دستور می‌دهم! برو به آنها بگو که من نزد خدا خود را از آنها مبرا می‌دارم، قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر قدرتی داشتم با ریختن خون آنها خود را به خداوند متعال نزدیک می‌کردم. اگر من برای ابوبکر و عمر طلب آموزش نکنم و نسبت به آنها عطف و مهرورزی نداشته باشم، شفاعت محمدص هرگز مرا در نخواهد یافت. براستی که دشمنان خداوند متعال از فضیلت آن دو (ابوبکر و عمر) بی‌خبر و غافل هستند. پس به آنها خبر بده که من از آنها و از کسانی که از ابوبکر و عمر ﷺ تبری می‌جویند، تبری هستم.^۴

همچنین با سندی که به عبدالله بن حسن بن علی ختم می‌شود روایت کرد که گفت: بنظر من مردی که به ابوبکر و عمر دشنام می‌دهد، هرگز توفیق یافتن توبه برای او آسان نمی‌شود.^۵

۵- عشق و علاقه‌ی علی ﷺ و فرزندانش به صحابه ﷺ

سیمای حقیقت درخشان و روشن همواره ماندگار است و غیر آن نابودشدنی است. این سیمای در مهمترین کتاب امامیه، یعنی نهج‌البلاغه متبلور است! این عبارات و نصوص به تنهایی کافی هستند کاخ ساخته شده بر لعن و فحش صحابه‌ی رسول خدا ﷺ، و ادعای ارتداد و از

۱- مناقب امام احمد، ابن جوزی، ص ۱۶۰.

۲- الکفایة فی علم الروایة ص ۶۷.

۳- ارشاد الغیبی الی مذهب اهل بیت فی صحب النبوی، ص ۶۴۵۰.

۴- البداية و النهایة (۳۴۹/۹)

۵- عقیده اهل سنت درباره صحابه (۸۵۱/۲).

دین برگشتگی آنها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، را منهدم سازند! . این امیرالمؤمنین علی است که شخصاً سیمای صحابه را برای ما همانگونه که آنها را دیده و ملاحظه کرده است، ترسیم می کند و می گوید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را آنگونه یافتیم که شبیه و نظیرشان را ندیدیم، ژولیده مو و خاک آلود صبح می کردند و شب را در سجده و بر پا ایستاده سپری می کردند، دمی بر پیشانی و گاهی چهره را به خاک می مالیدند و از بیم رستاخیز و معاد گویی بر روی اخگری می ایستادند، بر اثر سجده های طولانی میان دو چشمانشان همچون سفیدی زانوی بز شده بود و چون یاد خداوند متعال بر زبان می آمد سیل اشک از چشم هایشان سرازیر می شد و پهلوهایشان را هم خیس می کرد! از ترس عذاب و امید به پاداش اخروی همچون درختی خمیده در مقابل تندباد بودند.^۱

او از فراق و جدایی آنها حسرت زده و همچون حال دلباخته ای که محبوبش را از دست داده در رثای مرگ آنها می گفت: کجایند آن جماعتی که وقتی به اسلام دعوت شدند آن را پذیرفتند، و قرآن را خواندند و بدان حکم کردند، شمشیرها را از غلاف بیرون آوردند، نواحی و کناره های زمین را با حملات و صف آرای پی در پی به قلمرو اسلام درآوردند، چشم ها بر اثر گریه ی زیاد بیمار شدند، شکم ها با روزه گرفتن زیاد خالی شدند، لب ها با زمزمه ی دعا خشکیدند، رنگ های (صورت) بخاطر شب زنده داری، زرد شدند، بر صورت های آنها غبار خاشعان بود؛ آنان برادران رفته ی من هستند. پس ما حق داریم که تشنه ی دیدارشان باشیم، و از حسرت فراقشان دستهایمان را بگزیم.^۲

پس ای دوستان و شیفتگان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نگرش و دیدگاه او نسبت به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دقت و تأملی کنید!

و اما علی بن حسین زین العابدین - رحمه الله - هم همواره از اصحاب رسول خدا یاد می کرد و در نمازش برای آنها دعای مغفرت و رحمت می کرد، چون سرور مخلوقات صلی الله علیه و آله را در راه نشر دعوت توحید و تبلیغ رسالت و پیام الهی به خلقش یاری کردند، او می گفت: خدایا از تو می خواهم که مغفرت و خوشنودی خود را شامل حال آنها سازی! خدایا، بخصوص اصحاب محمد را می گویم؛ آنان که هم صحبتی نکو بودند و در راستای

۱- نهج البلاغه ص ۱۸۲-۱۸۹، ثم أبصرت الحقيقة ص ۳۲۵.

۲- صحیفة كاملة از زین العابدین ص ۱۳، به نقل از ثم أبصرت الحقيقة.

یاری پیامبر ﷺ سخت‌ترین بلاها را تحمل کردند و با سربلندی از عهده‌اش بر آمدند، از او حمایت کردند و شتابان به استقبالش رفتند، قبل از همه به دعوتش لبیک گفتند، هر جا که حجت پیام خود را به گوش آنها رسانید، به او پاسخ مثبت دادند، بخاطر آشکار کردن پیام او از همسران و فرزندان خود جدا شدند، در راستای تثبیت نبوت او، با پدران و پسران خود جنگیدند و کسانی که وقتی به ریسمان او چنگ زدند، خویشاوندانشان آنها را ترک کردند و هنگامی که در جوارش آرمیدند نزدیکان با آنها قطع رابطه کردند. خدایا آنچه آنان ترک کردند برای تو و در راه تو بوده است، رضایت و خشنودی خودت را به آنها ببخش و بخاطر آنکه «حق» را برای تو انباشته کردند و آنها در این رابطه برای تو و بسوی تو بودند، چون سرزمینشان را بخاطر تو ترک کردند و از زندگی مرفه به زندگی تنگ و پرمشقت پای نهادند، در راه اعتزاز دین تو از زیاد دست برداشتند و به کمتر بسنده کردند، از آنها قدردانی کن! خدایا به تابعین نیک اندیش آنها - همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا از برادرانمان که در ایمان از ما پیشی گرفتند - بهترین پاداشت را ارزانی ده و کسانی که بسوی آنان گرائیدند و اگر همچون آنان به پیش می‌رفتند، در زمینه‌ی بصیرت خود شک و تردیدی آنها را در نمی‌وردید و شکی پیدا نمی‌کردند در اینکه (بهترین کار این است) که دنباله‌رو آثار آنان باشند و به هدایت مناره‌ی آنها اقتدا کنند، هم دوش و موازی با آنها می‌شدند، به دین آنها دینداری می‌کردند، با هدایت آنها راه می‌پویدند، بر سر آنها اتفاق حاصل می‌کردند و در آنچه که به سوی آنها انتقال داده‌اند، آنها را مورد اتهام قرار نمی‌دادند.

این است دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به صحابه، نه آنچه که دسیسه‌گران رافضی و مدعیان دروغین تشیع اهل بیت که واقعاً دشمنان قرآن کریم، سنت نبوی شریف و ائمه اهل بیت هستند، ادعا می‌کنند!!

هفتم: دیدگاه شیعه نسبت به سنت نبوی

سنت نبوی در اصطلاح دانشمندان اصول به معنی گفتار و کردار و تأییداتی است که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده‌اند.^۱ دانشمندان اهل سنت جهت مصون داشتن سنت صحیح از جعل و تزویر تزویرکنندگان به تدوین و ثبت آن همت گماشته و تلاش‌های فراوانی را در این خصوص مبذول داشته‌اند و در این رابطه نهایت کوشش خود را به کار بستند، و صحیح‌ترین اسلوب علمی را برای انتقاد و تصحیح و تصفیه کردن پیمودند، تا جایی که می‌توانیم قاطعانه

۱- السنة و مکانها فی التشریح الاسلامی، ص ۴۷.

بگوییم: علمای ما در میان تمام ملت‌های روی زمین اولین کسانی بوده‌اند که قواعد دقیق نقد علمی را برای اخبار و روایات وضع نموده‌اند و تلاش آنان در این خصوص مایه‌ی افتخار و مباحثات نسل‌های بعدی بوده و این بخشش خداوند است که به هر کس خود بخواهد می‌بخشد، و خداوند بسی گشایشگر و داناست.

دانشمندان اهل سنت در راه نقد و بررسی اقدامات آتیه را اتخاذ کرده‌اند تا اینکه سنت نبوی را از توطئه‌چینی‌های انجام شده برای آن نجات داده و آن را از گل و لای چسبیده بدان پاک گردانیده‌اند.^۱

۱- اسناد حدیث

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات آن حضرت به همدیگر مشکوک نبودند (یکدیگر را صادق می‌دانستند) و تابعین بر پذیرفتن هر حدیثی که اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کردند توقف نمی‌کردند، تا اینکه فتنه‌ها بوجود آمدند و یهودی پست و فاسد عبدالله بن سبأ، دعوت جنایتکارانه خویش را، که مبتنی بر تفکر شیعه‌گری افراطی معتقد به خدا بودن علی علیه السلام بود شروع نمود و دسیسه‌ها و فتنه‌گری‌ها با مرور زمان افزایش می‌یافت، در این هنگام دانشمندان اصحاب و تابعین در مورد روایت احادیث بررسی می‌کردند، و تنها احادیثی را می‌پذیرفتند که راه و روایت آنها نزد ایشان شناخته شده بود و اعتبار و عدالت روایان مورد اطمینان ایشان باشد.

امام مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود از ابن سیرین روایت کرده که می‌گفت: قبلاً از سند حدیث سؤال نمی‌کردند، ولی هنگامی که فتنه‌ها به وقوع پیوست گفتند: رجال و روایان را برایمان نام ببرید، پس اگر از اهل سنت بودند روایتشان پذیرفته می‌شد و اگر از اهل بدعت می‌بودند، روایتشان مقبول واقع نمی‌شد. این محکم‌کاری از دوران اصحاب کم سن پیامبر صلی الله علیه و آله که وفات آنها تا زمان فتنه به تأخیر افتاد آغاز شد. امام مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود از مجاهد روایت می‌کند که بشیر عدوی نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد، سپس روایت حدیث را آغاز کرد و می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده. ابن عباس رضی الله عنهما حدیثش را نمی‌پذیرفت و بدان توجه نمی‌کرد، سپس گفت: ای ابن عباس! به چه علتی به حدیث من گوش فرا نمی‌دهی؟ من فرموده‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای تو نقل می‌کنم، و تو بدان توجه نمی‌کنی؟

ابن عباس گفت: ما قبلاً اگر می‌شنیدیم که شخصی می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ فرموده، نگاهمان را متوجه او می‌کردیم و با جان و دل بدان گوش فرا می‌دادیم، ولی هنگامی که مردم دچار نوسانات و فراز و نشیب شدند، از آنان نمی‌پذیرفتیم مگر آنچه را که نزد ما شناخته شده و مسلم بود.

سپس وقتی که دروغ پردازی‌ها رایج شد، تابعین اسناد حدیث را درخواست می‌نمودند. ابوالعالیه می‌گوید: اگر حدیثی از صحابه به گوش ما می‌رسید، راضی نمی‌شدیم تا این که خود شخصاً نزد آنان رفته و از زبان ایشان آن را می‌شنیدیم. و ابن مبارک می‌گوید: اسناد حدیث جزء دین است و اگر اسناد نبود هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت. ابن مبارک می‌گوید: میان ما و آنان قوائمی هست، منظورش اسناد است.^۱

۲- اعتبار یافتن احادیث بوسیله‌ی مراجعه به اصحاب

از جمله عنایات خداوند متعال به سنت پیامبر ﷺ این بود که عمر تعدادی از نخبگان و فقهاء اصحاب را طولانی کرد تا همانند مرجعی باشند و به هدایت و رهنمود ایشان تمسک جویند. زمانی که دروغگویی رایج شد، مردم ناچار شدند به آنان مراجعه نموده و در مورد آنچه که نزد آنها بود از ایشان می‌پرسیدند و درباره‌ی احادیث و روایاتی که می‌شنیدند از آنان طلب فتوا می‌کردند و برای این هدف تابعین و حتی برخی از اصحاب رنج سفرهای زیادی را از شهری به شهر دیگر متحمل شدند، تا اینکه احادیث ثابت را از راویان قابل اعتماد بشنوند و در این راستا جابر بن عبدالله به شام و ابو ایوب انصاری به مصر سفر کردند تا به احادیثی دست یابند.

۳- نقد راویان و بیان احوال ایشان از حیث راستی و دروغ

این باب بزرگی است که دانشمندان از طریق آن به تشخیص و جداسازی حدیث صحیح از دروغ و روایت قوی از ضعیف دست یافته‌اند و در این راه آزمایش نیک و شایسته‌ای را متحمل شده‌اند، حال راویان را بررسی کرده و زندگی و تاریخ و سرگذشت و شرح حال پنهان و آشکارشان را مطالعه نموده‌اند، و به خاطر خدا سرزنش ملامت‌کنندگان در آنها تأثیری نداشته است.^۲

۱- مقدمه صحیح مسلم (۱۰/۱).

۲- السنة و مکانها فی التشریح الاسلامی، ص ۹۳.

در این خصوص قواعد و رهنمودهایی را قرار داده‌اند و طبق آنها عمل کرده‌اند، در مورد اینکه حدیث چه کسی پذیرفتنی و روایت چه کسی غیر قابل قبول است و نیز احادیث چه کسانی نوشته می‌شود و کدامیک نوشته نخواهد شد، و از جمله مهمترین اصناف ترک شده‌ها عبارتند از:

الف- دروغ‌پردازان بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

دانشمندان اتفاق نظر دارند بر اینکه حدیث کسی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بیافد پذیرفته نخواهد شد، همانطور که متفقند بر اینکه دروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بزرگترین گناهان کبیره به شمار می‌آید و در مورد کفر آن شخص اختلاف دارند، که گروهی بدان معتقدند و دسته‌ای دیگر به وجوب قتل وی نظر داده‌اند و نیز در مورد توبه‌ی دروغ‌پرداز اختلاف داشته‌اند که از او پذیرفته می‌شود یا خیر؟

ب- دروغ‌گویان در سخنان عادی خودشان

همچنین اتفاق نظر دارند بر اینکه از هر کس دروغ صادر شده باشد، با اینکه بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ نبسته باشند، اگر برای یک مرتبه هم باشد روایتش مردود است.

ج- بدعت‌گذاران و هواپرستان

همچنین اجماع دارند که حدیث بدعت‌گذار که بسبب بدعتش کافر شود، مقبول نیست و اگر دروغ را حلال و مباح بدانند، با اینکه به سبب بدعتش کافر نگردد روایتش مردود است، اما اگر معتقد به مباح بودن دروغ نباشد، آیا حدیثش پذیرفته می‌شود و یا خیر؟ و یا دعوتگر و غیر دعوتگر در این مورد جدا می‌شوند؟ ابن کثیر می‌گوید: در این خصوص اختلاف قدیم و جدید هست، اما آنچه که رأی اکثریت آنهاست این است که باید دعوتگر از غیر دعوتگر جدا شود^۱. آنچه مورد توجه اینجانب است این که آنان روایت بدعت‌گذار را در صورتی که با بدعتش موافق باشد و یا اگر روایت از طرف گروهی که مباح‌کننده‌ی دروغ و جعل حدیث بر طبق هوا و آرزوهایشان معروفند باشد، مردود می‌شمارند، از اینرو روایات رافضه را نپذیرفته‌اند (چون برای پیشبرد اهداف مذهبی خود دروغ را مباح می‌دانند)،

و روایت بدعت‌گذارانی را که خود یا گروهش دورغ را مباح نکرده باشند مانند: عمران بن حطان پذیرفته‌اند.^۱

د- ملحدان و فاسقان و نادانانی که روایت خویش را نمی‌فهمند

روایت زندیقان، فاسقان، افراد غافل و تمام کسانی که صفات ضبط، عدالت و فهم در آنان محقق نشده باشد غیر قابل قبول است. محدثین برای شناسایی انواع احادیث صحیح، حسن، ضعیف قواعد و اصولی وضع کرده‌اند و قواعدی را نیز برای شناخت حدیث موضوع و جعلی قرار داده‌اند و علامات و نشانه‌هایی برای آن بیان داشته‌اند تا به واسطه‌ی آنها شناخته شود، مانند، سستی و رکیک بودن لفظ، فاسد بودن معنی، مخالفت آن با صریح قرآن و یا مخالفت آن با حقایق شناخته شده‌ی تاریخ در دوران پیامبر ﷺ و علاماتی دیگر.^۲

با چنین تلاش‌های موفق‌ستون و پایه‌های سنت که دوّمین مصدر تشریح و قانون‌گذاری شریعت است تثبیت شده و امور آن استحکام یافته است. مسلمانان به حدیث پیامبرشان اطمینان پیدا کرده‌اند که هر چیز وارد شده‌ای از آن دور است و میان حدیث صحیح، حسن و ضعیف جدایی حاصل شده است. خداوند شریعت خود را از بیهوده‌کاری‌های مفسدین، نیرنگ توطئه‌گران و دسیسه‌ی ملحدان و ملّی‌گرایان مصون داشته است. مسلمانان ثمره‌ی این جنبش قدرتمند و مبارک را چیده‌اند و از آن بهره‌مند شده‌اند که از بارزترین آنها تدوین سنت و علم (مصطلح الحدیث) و جرح و تعدیل و علوم الحدیث است.^۳

موضع شیعه نسبت به سنت به سبب تکفیر صحابه

اعتقاد به امامت تأثیر زیادی در تکفیر بخش عمده‌ای از اصحاب از جانب شیعه داشته است و بر اثر این تکفیر زشت و کریه، شیعیان تمام احادیثی را که از طریق اصحاب وارد شده‌اند نفی کرده‌اند و تنها روایات وارده از طریق امام اهل بیت و یا کسانی که آنان را به تشیع منسوب نموده‌اند، مانند: سلمان فارسی، عمار، یاسر، ابوذر و مقداد بن اسود را پذیرفته‌اند و سرسختانه علیه راویانی همچون: ابوهریره، سمره بن جندب، عروه بن زبیر، عمرو بن عاص،

۱- همان منبع، ص ۹۳.

۲- السنة و مکانتها فی التشریح الاسلامی، ص ۹۴ تا ۹۷ و ۹۸.

۳- همان، ص ۱۰۳.

مُغیره بن شعبه رضی الله عنه و غیره هجوم برده‌اند و آنان را به جعل کردن و تقلبی و دروغ‌پردازی متهم نموده‌اند.^۱

به علت این که شیعیان روایات اصحاب رسول نور و هدایت صلی الله علیه و آله را قبول ندارند، امام عبدالقاهر بغدادی شیعه را از منکرین سنت برشمرده است.^۲

پس شیعه به مبارزه با سنت می‌پردازند و به علت اینکه اهل سنت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌نمایند بدین نام اختصاص یافته‌اند،^۳ که این در برخی از مصادر اهل سنت نقل شده، ولی اهل تشیع از امامانشان روایت می‌کنند که گویا گفته‌اند: هر چیزی بر قرآن و سنت عرضه می‌شود و هر حدیثی که با قرآن موافقت نداشته باشد مزخرف است^۴ و روایات دیگری هم به این مفهوم دارند.^۵

از این روایات چنین بر می‌آید که شیعه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار نمی‌کنند، بلکه بدان اعتماد دارند و آن را همراه قرآن به عنوان معیار و داور قرار می‌دهند. کسی که اکثر روایات اهل تشیع را بررسی کند، به این نتیجه می‌رسد که اکثر روایات و سخنان ایشان به سمتی روی می‌آورند که از سنت شناخته شده مسلمانان از حیث فهم و اجرا و در اسناد و متون فاصله می‌گیرد و دور می‌شود. و این هم از بیانات زیر روشن می‌شود:

* سخن امام همانند سخن خدا و پیامبر است

وقتی که سخن امام شیعه نزد ایشان به منزله‌ی فرموده‌ی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس سنت به اعتقاد ایشان یعنی: هر گفتار و کردار و تأییدی است که از امام معصوم صادر شود.^۶ کسی که از طبیعت مذهب آنان آگاهی نداشته باشد، نمیداند این سخن تا چه حدی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دور است، چون معصوم تنها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، ولی آنها سخن دوازده امام خود را هم‌تراز و همسان فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌دهند و بین سخن آنها و کلام کسی که از روی هوای نفس و آرزو سخن نمی‌گوید و هر چه نطق می‌کند به او وحی می‌شود،

۱- اضواء علی خطوط محب الدین، ص ۶۸، ۶۵، ۴۸.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۳۲۲ و ۳۲۷ و ۳۴۶.

۳- منهاج السنة (۱۷۵/۲).

۴- صحیح الکافی (۱۱/۱)، اصول شیعة الامامية (۳۷۳/۱).

۵- اصول شیعة الامامية (۳۷۳/۱).

۶- الاصول العاقة فی الفقه المقارن، محمد تقی الحکیم، ص ۱۲۲.

تفاوتی قائل نیستند.^۱ آنها امام را بعنوان کسانی که حدیث را از رسول خدا ﷺ روایت میکنند در نظر نمی‌گیرند، که سخن ایشان از آن جهت حجّت است که از حیث روایت حدیث مورد اعتمادند، بلکه از این جهت سخن آنان را حجّت می‌دانند که از جانب خدا بر زبان پیامبرش ﷺ منصوب شده‌اند، تا (به ادعای شیعه) احکام و دستورات واقعی و پاسخ به حوادث پیش آمده تبلیغ کنند، پس آنان جز احکام واقعی نزد خداوند متعال همانطور که هست ابلاغ نمی‌کنند.^۲

در سخن این دوازده امام تفاوتی میان سن کودکی و سن بلوغ و تکامل عقلی وجود ندارد، چون ایشان - از دید شیعه - نه بصورت عمدی، نه سهوی و نه از سر فراموش کاری، در طول زندگی شان اشتباه نمی‌کنند - همانطور که در مسأله‌ی عصمت بیان داشتیم - و بدین خاطر است که یکی از بزرگان معاصر شیعه گفته است: اعتقاد به عصمت امام احادیثی را که از آنان صادر می‌شود بدون به شرط گرفتن اتصال سند به پیامبر ﷺ صحیح قرار داده است - بر خلاف اهل سنت که اتصال سند را به شرط می‌گیرند^۳ - پس سنت به نظر آنان تنها سنت پیامبر نیست، بلکه سنت ائمه و سخنان ایشان همانند سخنان خدا و پیامبر خدا ﷺ می‌باشند، و بدین خاطر اعتراف کرده‌اند که شیعیان سخنان ائمه را به سنت پاک ملحق نموده‌اند و گفته‌اند: و شیعیان امامیه هر چیزی را که از دوازده امام صادره، اعم از قول و فعل و تقریر به سنت گرانقدر پیامبر ﷺ ضمیمه کرده‌اند.^۴

اهل تشیع چنین سخنی را از دو رهگذر خطرناک و دو قاعده‌ی اساسی نزد آنان در این خصوص بیان می‌دارند، که یکی از سران بزرگ معاصر ایشان آن دو قاعده را به هنگام بیان اینکه سخن امام از حجّت و واجب‌الاتباع بودن بر بندگان شبیه سخن پیامبر ﷺ است بیان داشته است و اینکه ائمه تنها به احکام واقعی نزد خداوند متعال همانطور که هست حکم می‌کنند و نیز بیان داشته که اینها از دو راه برای ایشان تحقق می‌یابد: یا از طریق الهام همانگونه که پیامبر ﷺ از طریق وحی دریافت می‌کرد و یا از طریق دریافت نمودن از معصوم قبل از خود.^۵

۱- اصول الشیعة الامامية (۳۷۳/۱).

۲- اصول الفقه المقارن (۵۰/۳)، اصول شیعه (۳۷۴/۱).

۳- تاریخ الامامیه، ص ۱۴۰، عبدالله فیاض.

۴- سنة اهل بیت، محمد تقی الحکیم، ص ۹۰.

۵- اصول الشیعة الامامية (۳۷۳/۱).

همچنین شیعیان ادعا می‌کنند که امامان خزانه‌داران دانش و وحی خداوند هستند. صاحب کتاب اصول کافی فصلی را در این مورد تحت عنوان: فصل در مورد اینکه ائمه ولی امر و خزانه‌دار علم خداوند هستند نوشته است.^۱ این فصل حاوی شش روایت در این مفهوم می‌باشد و فصل دیگری را در آن درج نموده بعنوان: ائمه وارثان دانش پیامبر و تمام انبیاء و اوصیاء قبل از خود می‌باشند.^۲ در این مورد هفت روایت نقل کرده و فصل سوم را تحت عنوان: اینکه ائمه به تمامی علومی که نزد فرشتگان، انبیاء و رسولان علیهم السلام وجود داشته آگاهی دارند. در این رابطه چهار روایت موجود است.^۳

شیعیان رافضی بحث‌های زیادی را در این مورد کرده‌اند و ما به این مقدار از منابع موهوم که شیعیان ادعا می‌کنند بسنده می‌کنیم و برای بیان فاسد و باطل بودن تنها عرضه و تصور آنها کافی است. در نتیجه چنین تصور و نگرشی از امامان، شیعیان نسبت به صحت سند روایت و معتمد بودن راویان بی‌اهتمام بوده‌اند، برخلاف آن اندازه که دانشمندان حدیث از اهل سنت بدان توجه نموده‌اند. در حالیکه اهل تشیع صحیح بخاری و مسلم و کتاب‌های مورد اعتماد و موثق حدیث را رها کرده‌اند، به روایات کلینی که برخی از آنها را در مورد بسیاری از عقائدشان عرضه کردیم اعتماد کرده و آن را حجت شمرده‌اند. کتاب الکافی او از قدیمی‌ترین کتابهای روایت شیعه و موثق‌ترین کتاب حدیث آنها به شمار می‌آید.^۴

یکی از شیعیان مقام و منزلت این کتاب را نزد شیعه به تصویر می‌کشد، سپس می‌گوید: امامیه و جمهور شیعیان در مورد برتری این کتاب مقبول بودن آن، اعتماد به روایات آن و اکتفاء به احکام و دستورات آن متفق هستند و نیز بر اقرار به رفعت مرتبه و علو منزلت آن و همچنین بر اینکه این کتاب محور مدار روایات راویان مورد اعتماد و شناخته شده به ضبط و اتقان تا به امروز می‌باشد اجماع دارند. این کتاب نزد آنان از تمام اصول احادیث ارزشمندتر و برتر است. با علم به اینکه قسمت اعظم روایات الکافی - آنگونه که ابوزهره می‌گوید - به ائمه منتهی می‌شوند و صحیح نیست که بگوییم این کتاب سند متصل به پیامبر صلی الله علیه و آله را

۱- اصول الکافی (۱/۱۹۲-۱۹۳).

۲- اصول الکافی (۱/۲۲۳-۲۲۶).

۳- اصول الشیعه (۱/۳۸۵).

۴- اثر الامامة فی الفقه الجعفری و اصوله از سالوس، ص ۲۷۴-۲۷۵.

یا آورنده، و ادعا شود که سخنان موجود در آن اقوال پیامبر ﷺ هستند، مگر بر این اساس که اقوال امامانشان همان اقوال پیامبر ﷺ و دین خداوند متعال می‌باشد...
بیشتر روایات موجود در الکافی نزد امام صادق متوقف می‌شوند و اندکی از آنها به پدرش امام باقر ارتقاء می‌یابد، و کمتر روایتی به امیرالمؤمنین علی ﷺ می‌رسد و به ندرت روایتی تا پیامبر ﷺ توقف نکند.^۱

همانگونه که کتاب دیگری به نام (من لایحضره الفقیه) دارند، که آن را ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه که وی را شیخ صدوق لقب داده‌اند تدوین نموده است. او نیز از بزرگترین دانشمندان شیعه در خراسان بوده و در سال (۳۸۱ هـ) وفات یافته است. از جمله کتاب‌های مورد اعتماد نزد شیعیان دو کتاب (تهذیب الکلام) و (استبصار فیما اختلف من الاخبار) که اثر محمد بن طوسی هستند. این کتاب‌ها سرشار از ده‌ها هزار حدیث و روایت هستند که اثبات صحت آنها ممکن نیست، بلکه بیشتر آنان روایات جعلی و ساختگی می‌باشند،^۲ همانطور که قبلاً به احادیثی که در دفاع از شایسته‌تر بودن علی به امامت و جانشینی به آنها تکیه کرده‌اند و به هنگام ارائه نمودن آراء و نظریات اهل تشیع، اشاره نمودیم. تشیع و یا حداقل برخی از آنان به اینکه در این کتاب‌ها بعضی از روایات جعلی موجود است، اعتراف می‌کنند همانگونه که خودشان برخی از راویانشان را مجروح کرده و به آنان لطمه زده‌اند و اگر واقعیت امر چنین است آیا ممکن است که شیعه به توصیه‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ عمل کنند که فرموده است: به دینتان ملتزم و پایبند باشید و به رهنمود پیامبرتان ره یابید و از سنت او پیروی کنید. آنچه را که بر شما مشکل آمد بر قرآن عرضه نمایید اگر موافق آن بود بدان تمسک جوید و اگر با قرآن مخالفت داشت آنرا مردود شمارید.^۳ و نیز اینکه فرموده است: به راه و روش پیامبرتان اقتدا کنید، چرا که بهترین راه و روش‌هاست و به سنت او تمسک جوید، چون سنت وی برترین راه و روش‌هاست.^۴

آیا ممکن است که شیعیان به روش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ در رابطه با فهم احکام و دستورات از قرآن کریم و معانی آیات ملتزم شوند، تا اینکه به ظاهر قرآن کریم التزام داشته باشند و مجملات آن را بر مفسر و مطلق آن را بر مقید حمل نمایند. اینکه ناسخ و منسوخ را

۱- الامام الصادق، ابوزهره، ص ۴۲۹.

۲- المخطوط العریضة، ص ۴۹.

۳- البداية و النهایة (۲۴۶/۷).

۴- البداية و النهایة (۳۱۹/۷).

مراعات نموده و به لغت عرب نگاه کنند و نصوص را به واسطه‌ی نصوص دیگر درک نموده و از مشکل آن سؤال کنند، به تناسب آیات و تخصیص عام آگاهی یابند. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام یاد بگیرند که چگونه مقام نبوت را ارج نهند و با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله طبق راهنمایی وی که در این کتاب بیان داشتیم رفتار نمایند، سپس روایات موجود در کتابهایشان را بر دو معیار دادگر و عادل، کتاب خدا و سنت پیامبرش عرضه دارند و آنچه را که موافق کتاب خدا و سنت رسولش باشد بپذیرند و آنچه را که مخالف آنها باشند رها سازند و پیروانشان را از آن بر حذر نمایند، به خصوص آن روایاتی که نه تنها اسلام، بلکه خود ائمه نیز از آن ضررمند خواهند شد.

دین خدا کامل شده است، زیرا خداوند متعال فرموده:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده/۳).

امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمام آنچه را که بر وی نازل شده تبلیغ نموده است و فرمان پروردگارش را به جای آورده است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (مائده / ۶۷)

ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای.

قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارا رسالتش را تبلیغ نمود و برجانیان اقامه حجّت کرد، و این را میان مسلمانان اعلان نمود و هیچ چیزی از شریعت را از هیچ کس پنهان نداشت و مخفی ننمود، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَبَّيْنَاهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ﴾ (آل عمران/۱۸۷): (برای مردمان آشکار سازید و توضیح

دهید و آن را کتمان و پنهان نسازید)

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أُنزِلْنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَثُوبٌ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾﴾ (بقره / ۱۵۹-۱۶۰).

بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان)، ایشان را نفرین می‌کنند. اگر کسانی که توبه کنند (از کتمان حق) و به اصلاح (حال خود و جبران مافات) پردازند و (آنچه را که از اوصاف پیغمبر و اسلام و دیگر حقائق می‌دانستند و پنهان می‌کردند) آشکار سازند. چه توبه چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم.

و فرموده است: ﴿ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾ (نحل / ۶۴).

ما کتاب (قرآن) را بر تو نازل نکرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان بیان و روشن نمائی که (جزو امور دینی است و) در آن اختلاف دارند و (هم بدان خاطر که این کتاب) هدایت و رحمت برای مؤمنان گردد.

بنابر این دین تمام و کامل گشته است و فزونی و کاستی نمی‌پذیرد و تغییر نمی‌یابد^۱، نه از جانب امام موهوم و غائب و افسانه‌ای^۲. پیامبر ﷺ در حالی دنیای فانی را وداع گفت که تمام دین را تبلیغ کرد و همه‌ی آن را طبق دستور پروردگارش تبیین و روشن ساخت، رسول خدا فرموده است: «ترکتکم علی مثل البیضاء لیلها کنهارها، لا یزیغ عنها بعدی الا هالک»: (من شما را بر راه روشن باقی گذاشتم که شب آن همانند روزش روشن است و پس از من کسی از آن منحرف نمی‌شود مگر گمراه شده‌ی تباه گشته)^۳

ابوذر رضی الله عنه گفته است: محمد ﷺ در حالی ما را ترک کرد که هیچ پرنده‌ای با بال‌هایش در آسمان پرواز نمی‌کرد مگر اینکه دانشی در مورد آن را برای ما بیان داشته بود.^۴

۱- المحلی (۲۶/۱)

۲- اصول الشیعة الامامیه (۳۹۸/۱).

۳- اکثر مفهوم این فرموده را آلبانی (رح) صحیح دانسته است.

۴- مسند احمد (۱۵۳/۵).

هشتم: تقیه از دیدگاه شیعه

۱- تعریف تقیه نزد شیعه

شیخ مفید می‌گوید: تقیه یعنی پنهان داشتن حق، مخفی نمودن اعتقاد بدان و پوشاندن مخالفت با مخالفین و حمایت نکردن آنان به چیزی که زیانی دینی و یا دنیایی به دنبال دارد.^۱ یوسف بحرانی - یکی از علمای بزرگ آنان در قرن دوازده می‌گوید: مقصود از تقیه این است که از سر ترس با مخالفین در آنچه که بدان اعتقاد دارند موافقت شود.^۲ خمینی می‌گوید: تقیه بدین معنی است که انسان سخنی خلاف واقع بگوید، یا کاری انجام دهد که با معیارهای شریعت در تناقض باشد تا خون، مال و حیثیت خویش را حفظ کند،^۳ این سه تعریفی است برای تقیه از جانب برجسته‌ترین دانشمندان شیعیان رافضی که هر کدام در دوره زمانی مختلفی آمده‌اند. این تعریف‌ها پیرامون چهار حکم اساسی و بنیادین شیعه در جریان هستند که عبارتند از:

*- تقیه یعنی اینکه انسان برای دیگران خلاف آنچه را که در نهان دارد آشکار سازد.

*- تقیه برای مخالفین به کار گرفته می‌شود و پوشیده نیست که تمامی مسلمانان تحت این عموم جای می‌گیرند.

*- تقیه در چیزهایی خواهد بود که مخالفین در امور دین بدان معتقد هستند.

*- تقیه تنها موقعی صورت می‌گیرد که ترس از دین، نفس و مال در جریان باشد، و این چهار حکم محور اعتقاد به تقیه نزد اهل تشیع می‌باشند.^۴

۲- جایگاه تقیه نزد شیعیان رافضی

تقیه نزد آنان مقامی والا و مکانی بلند را اشغال می‌کند، و شماری از روایات که در مهمترین کتاب‌هایشان قرار دارند بر این مطلب دلالت دارند. کلینی و غیره از امام جعفر صادق روایت کرده‌اند که میگفت: تقیه آئین من و نیاکان من است و کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.^۵

۱- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۵.

۲- الکشکول (۲۰۲/۱).

۳- کشف الاسراء، ص ۱۴۷.

۴- بذل المجهود (۶۳۸/۲).

۵- اصول الکافی (۲۱۹/۰۲)، المحاسن ص ۲۵۵.

از اباعبدالله روایت کرده‌اند که گفت: نه دهم دین در تقیه نهفته است و کسی که تقیه نداشته باشد دین ندارد و تقیه در همه چیز است جز شراب و مسح بر خفین.^۱
در المحاسن آمده است: حبيب بن بشير از ابا عبدالله نقل می‌کند که گفت: به خدا سوگند هیچ چیز محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از تقیه بر روی زمین برای من وجود ندارد، ای حبيب کسی که تقیه کند خدا وی را رفعت می‌بخشد، ای حبيب کسی که تقیه نداشته باشد خدا وی را فرود می‌آورد.^۲

در امالی طوسی از جعفر صادق روایت شده که گفت: کسی که تقیه پیشه نکند و ما را از زیردستان فرومایه مصون ندارد از ما نیست.^۳

در الاصول الاصلیه: از علی بن محمد از مسائل داود صرمی نقل شده که گفت: به من گفت: ای داود اگر به تو بگویم که ترک کننده‌ی تقیه همانند تارك الصلاه است راست گفته‌ام.^۴
روایت کرده‌اند که از باقر سؤال شد: کاملترین مردم چه کسانی هستند؟ گفت: آگاهترین آنان به تقیه و کسی که بیش از همه حقوق برادرانش را ادا می‌کند.^۵ دوباره از وی نقل شده که گفت: بارزترین منش پیشوایان بزرگ از شیعیان ما به کار گرفتن تقیه می‌باشد.^۶
این آیات بر ارزش تقیه نزد آنان و منزلت و مرتبه‌ی رفیع آن در دینشان دلالت دارند. به نظر شیعیان رافضی تقیه اصلی از اصول دین است، کسی که تقیه پیشه نکند مؤمن نیست و رها کننده‌ی تقیه همانند ترک کننده‌ی نماز است، بلکه تقیه از دید آنها از سایر ارکان اسلام برتر می‌باشد، چون نه دهم دینشان را تشکیل می‌دهد و تمام ارکان و فرائض اسلام را یک دهم دیگر دین را مجسم می‌کنند.^۷

صاحب (الكافی) روایاتی در باب تقیه^۸، کتمان^۹، اذاعه و فاش‌سازی^{۱۰} بیان داشته است و مجلسی در (بحارالانوار) در موارد بالا صد و نه روایت را نقل نموده، که آنها را تحت عنوان (باب التقیة و المداراة) نوشته است.^{۱۱}

۱- همان، (۲/۲۱۷)، بذل‌المجهود (۲/۲۳۶).

۲- المحاسن، نوشته برقی، ص ۲۵۷.

۳- امالی طوسی، ص ۲۸۷.

۴- الاصول الاصلیه، عبدالله بشر، ص ۳۲۰.

۵- همان، ص ۳۲۴.

۶- همان، ص ۳۲۳.

۷- بذل‌المجهود (۲/۶۳۷).

۸- اصول الكافی (۲/۲۱۷).

۳- سبب غلو و افراط در تقیه

الف- شیعه امامت خلفاء سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را باطل می دانند و خودشان و کسانی را که با آنها بیعت کرده اند کافر به حساب می آورند، با وجود اینکه علی رضی الله عنه با ایشان بیعت نمود و پشت سر ایشان نماز می خواند، به همراه آنان به جهاد می رفت، دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه در آورد، از جهاد به همراه ابوبکر شادمان و مسرور بود، هنگامی که خلافت را به دست گرفت راه و روش آنان را ادامه داد و هیچ چیزی را از افعال ابوبکر و عمر تغییر نداد، همانطور که کتاب های شیعه خود بدان اعتراف دارند. این موارد اساس مذهب اهل تشیع را باطل می گرداند، لذا تلاش کرده اند که با به میان کشیدن اعتقاد به تقیه از چالش این تناقضات که آنان را احاطه کرده است بیرون آیند.^۴ اصل تقیه را برای تفسیر حوادث تاریخی شان به کار گرفته اند، بنابر این گفته اند که سکوت علی رضی الله عنه در برابر ابوبکر رضی الله عنه از سر تقیه بوده است، کناره گیری حسن بن علی از خلافت به نفع معاویه رضی الله عنه به خاطر تقیه بوده و ائمه به قصد تقیه خود را مخفی و پنهان نموده اند. بدین ترتیب ممکن است هر رخدادی را که با دیدگاه آنان مخالفت داشته باشد با تقیه شرح و تفسیر شود.^۵

ب- شیعیان معتقدند که ائمه معصومند و دچار سهو و اشتباه و فراموشکاری نخواهند شد، در حالی که این ادعا بر خلاف احوال شناخته شده ی آنان است، تا جایی که خود روایات اهل تشیع که به ائمه منسوبند با همدیگر مخالفت داشته و در تناقض می باشد، حتی خبری از آن روایات نیست مگر در مقابل آن خبری متناقض موجود است، همانگونه که شیخ طوسی به این واقعیت اعتراف نموده است این اصل عصمت را از ریشه باطل می گرداند، پس برای برطرف کردن این تناقض و اختلاف و پنهان نمودن دروغ بستنشان بر ائمه مسأله ی تقیه را مطرح کرده اند. صاحب (الکافی) از منصور بن حازم نقل کرده است که گفت: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: چرا من در مورد مسأله ای از شما می پرسم به من پاسخی می دهی، سپس

۱- همان، (۲/۲۱۲).

۲- همان، (۲/۳۶۹).

۳- بحارالانوار (۷۵/۳۹۳-۴۴۳).

۴- اصول الشیعه الامامیه (۲/۹۸۴).

۵- دراسة عن الفرق فی تاریخ المسلمین، ص ۲۱۷.

۶- اصول الشیعه الامامیه (۲/۹۸۵).

کسی دیگر می‌آید و همان سؤال را از شما می‌پرسد ولی پاسخ دیگری به او می‌دهی؟ در جواب گفت: «ما جواب مردم را بر حسب زیاده و نقصان خواهیم داد»^۱، شارح کافی گفته است: یعنی زیادی حکم به هنگام تقیه و نقصان آن به هنگام عدم وجود تقیه. این هم به فراموش کاری و نادانی بر نمی‌گردد، بلکه بدین خاطر است که می‌دانند اختلاف سخنانشان برای آنان بهتر و شایسته‌تر می‌باشد و برای ماندگاری آنها مفیدتر خواهد بود، چون اگر همچنان بر یک سخن پافشاری می‌کردند به شیعه معروف می‌گشتند، و این موجب قتل آنان و ائمه دیگر می‌شد.^۲

ج- آسان کاری دروغ‌پردازان بر ائمه و تلاش برای تیره و تار کردن حقیقت مذهب اهل بیت، تا به گونه‌ای پیروانشان را دچار توهم کنند، که آنچه را (بنیان‌گذاران تقیه) از ائمه نقل می‌کنند همان مذهب آنان باشد، و آنچه که از آنها مشهور است و شایعه گشته و آنچه را که خودشان می‌گویند و یا در میان مسلمانان انجام می‌دهند، تجسم یافته‌ی مذهب و اعتقاد ایشان نباشد، بلکه پیروانشان فکر کنند که تنها به خاطر تقیه چنین کارهایی انجام داده‌اند، تا با این حيله و نیرنگ جعل سخنان ائمه برایشان آسان گردد و بر ائمه دروغ و افتراء ببندند و حقایقی را که از آنان روایت شده تکذیب نمایند. مثلاً می‌بینیم سخنان امام محمد باقر، یا جعفر صادق را که در میان اقشار مردم بیان داشته‌اند و یا شماری از مسلمانان عادل و راستگو آن را نقل کرده‌اند به دلیل اینکه برخی از اهل سنت به هنگام آن سخن حضور داشته‌اند تکذیب می‌نمایند و می‌گویند: به منظور تقیه چنین گفته‌اند، در حالیکه آنچه را که تنها دروغ‌گویان امثال جابر جعفی روایت می‌کنند (بدون تغییر به بهانه‌ی تقیه) قبول دارند، به دلیل اینکه آنجا شخصی وجود نداشته که امام در سخنش از وی تقیه کند. برای شما کافی است که بدانید امام زید بن علی که از اهل بیت است از علی علیه السلام روایت می‌کند - همانطور که کتاب‌های شیعیان دوازده امامی خود آن را نقل می‌کنند - که علی هنگام وضو گرفتن پاهایش را شسته است، ولی کسی که نزد شیعه به (شیخ الطائفه) ملقب است این حدیث را نمی‌پذیرد، در حالیکه دلیلی جز تقیه برای رد آن نمی‌یابد. او در (الاستبصار) این حدیث را مردود می‌شمارد. از زید بن علی روایت کرده و او از پدر بزرگش علی بن ابی طالب نقل می‌کند که گفت: من نشستم که وضو بگیرم، در آن موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، وقتی که شروع به

۱- اصول الکافی (۶۵/۱).

۲- شرح جامع - مازندرانی (۶۵/۱).

وضو گرفتن کردم.... تا اینکه گفت - و پاهایم را شستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی میان انگشتان را شستشو بده، که آتش دوزخ در آن نفوذ نکند»^۱.

می بینی که علی در وضو پاهایش را می شست و پیامبر صلی الله علیه و آله بر او تأکید می کند که میان انگشتانش را شستشو دهد. اهل تشیع با سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و هدایت علی علیه السلام در این مورد مخالفت می ورزند و به چنین روایاتی اهمتی نمی دهند، با وجود اینکه در کتاب هایشان به نام روایت امام اهل بیت ذکر شده است، ولی آخوندهایشان شیعیان را به تفکر و بررسی این روایات مکلف نمی نمایند، بلکه نزد آنان تنها این دلیل پیش ساخته و آماده (تقیه) وجود دارد.^۲

بدین خاطر طوسی گفته است: این روایتی است که با عامه (اهل سنت) موافق است و در محل ورود تقیه واقع شده است، چون از جمله بدیهیاتی که شک و تردید به آن راه ندارد و مذهب امامان علیهم السلام ماست اعتقاد به مسح بر پاهاست (نه شستن پا)، سپس می گوید: راویان این روایت همه از عامه (سنی) و زیدیه هستند و حدیثی که به آنان اختصاص داشته باشد^۳ بدان عمل نمی شود.

در رابطه با نکاح: نزد شیعیان روایاتی در خصوص تحریم نکاح متعه (ازدواج موقت) آمده است، در کتاب هایشان آمده است که زید بن علی از نیاکان خود و آنان از علی علیه السلام نقل کرده اند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر گوشت خر اهلی و ازدواج موقت را تحریم نمود.^۴

آخوند بزرگ حُر عاملی گفته: من می گویم: شیخ^۵ و غیره نیز این روایت را بر تقیه حمل نموده اند، چون مباح کردن نکاح متعه از ضروریات مذهب امامیه است.^۶

در مورد تقسیم ارث: اینکه زن از اموال غیر منقول، منازل و زمین چیزی به ارث نمی برد^۷، و وقتی که نص صریح ائمه نزد آنها وجود دارد که با این عقیده مخالف است، که حدیثی

۱- الاستبصار (۱/۶۵-۶۶).

۲- اصول شیعة الامامیه (۲/۹۸۷).

۳- الاستبصار (۱/۶۵-۶۶).

۴- تهذیب الاحکام - طوسی (۱/۱۸۴).

۵- هر وقت واژه شیخ در کتاب های شیعیان اطلاق شود، منظور شیخ طوسی است.

۶- وسائل الشیعة (۷/۴۴۱).

۷- الاستبصار، طوسی (۴/۱۰۱-۱۰۵).

است ابو یعقوب از ابوعبدالله روایت می‌کند و می‌گوید: در مورد اینکه آیا مرد از منزل و زمین همسرش چیزی به ارث می‌برد و آیا در این رابطه منزلتی برای زن هست که از وی گرفته نشود؟ از او پرسیدم، در جواب گفت: زن و شوهر از هر چیزی که هر کدام از آنها بعد از خود باقی گذارند هر دو از یکدیگر ارث می‌برند.^۱

طوسی می‌گوید: این روایت را بر تقیه حمل می‌کنیم، چون تمام مخالفان ما در این مسأله با ما مخالفت می‌کنند و در این خصوص یکی از عامه (اهل سنت) با ما موافق نیست و هر چیزی که شبیه این مورد باشد تقیه در آن جایز خواهد بود.^۲

د- قرار دادن اصل تقیه به خاطر کناره‌گیری اهل شیعه از مسلمانان است، بدین سبب روایات آنان در مورد تقیه به این انگیزه آمده‌اند. ابوعبدالله می‌گوید: آنچه از من شنیدی و با سخن مردم عامه (اهل سنت) شباهت داشت در آن تقیه هست و آنچه را که از من شنیدی و مشابه سخن عامه (اهل سنت) نبود تقیه در آن نیست.^۳ از جمله دستاوردهای اعتقاد به تقیه، ضایع و تباه شدن مذهب ائمه نزد اهل تشیع بوده است، تا جایی که دانشمندانشان در بسیاری از اقوال ایشان نمی‌دانند کدام سخن را از سر تقیه گفته شده و کدام سخن حقیقت دارد^۴ و برای آنان معیاری قرار داده‌اند که مذهب آنها را به دایره‌ی زیاده‌روی و افراط سوق داده است و آن این است که هر چیزی که با عامه (اهل سنت) مخالفت نماید هدایت در آن است.^۵

صاحب (الحدائق) اعتراف نموده که او به سبب تقیه تنها به اندکی از دین شیعیان آگاهی یافته است، آنجا که می‌گوید: فقط به اندکی از احکام و دستورات دین، به علت آمیزش اخبار و روایات دین با اخبار تقیه به یقین آگاهی پیدا کرده‌ام. همانطور ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جامع خود الکافی به این حقیقت اعتراف کرده است، تا جایی که او عمل نمودن به روایات ترجیح یافته را به هنگام تعارض اخبار اشتباه می‌داند و ناچار شده به محض رد و تسلیم برای ائمه نیک متوسل شود.^۶

۱- الاستبصار، (۴/۱۵۴).

۲- الاستبصار، طوسی (۴/۱۵۵).

۳- بحارالانوار (۲/۲۵۲).

۴- اصول الشیعة الامامیه (۲/۹۸۹).

۵- همان (۲۹۸۹).

۶- الحدائق الناضرة، یوسف البحرانی (۱/۵).

پرواضح است که کاربرد تقیه نزد شیعه ارتباطی به حالت ضرورت ندارد و یوسف بحرانی به اینکه ائمه با وجود اینکه هیچ کسی از مخالفین هم نزد ایشان حضور نداشته باشد، در حکم آنها تضاد و مخالفت‌هایی دارند، اعتراف نموده، بطوریکه می‌بینی در مورد یک مسأله جواب‌های گوناگونی می‌دهند با اینکه کسی از مخالفین در آن خصوص سخنی نگفته باشد.^۱

۴- مفهوم تقیه از دیدگاه اهل سنت

مفهوم تقیه در اسلام غالباً با بحث از کفار همراه است؛ خداوند متعال فرموده است:

﴿إِلَّا أَنْ تَكْفُرُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً﴾ (آل عمران / ۲۸)

(مگر آن که (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید).

ابن جریر طبری گفته است: تقیه‌ای که خداوند متعال در این آیه ذکر کرده است، صرفاً تقیه با کفار است نه با غیر آنان.^۲ از همین روی، بعضی از سلف صالح ما بر این باور بودند که چون خداوند متعال اسلام را عزتمند ساخته، دیگر تقیه معنا و مفهومی ندارد. معاذبن جبل و مجاهد گفته‌اند: قبلاً تقیه در ابتدای اسلام بود، اما امروز که خداوند متعال مسلمانان را آنقدر عزتمند و قوی ساخته که از آنها (کفار) نمی‌ترسند.^۳

اما باید بگوییم که شیعه با مسلمانان بخصوص اهل سنت تقیه می‌کنند، تا جایی که همانگونه که شیخ مفید گفته است معتقدند که سه قرن برتر اول اسلام دوران تقیه و کتمان‌سازی بوده است، از سوی دیگر نصوص و عبارت‌هایی که آنها را به ائمه نسبت می‌دهند، حاکی از این مطلبند. زیرا به نظر آنها سنی‌ها حتی از یهودیان مسیحیان هم کافرتر هستند، زیرا کسی که امامت امامیه را انکار می‌کند، (حکمش) سنگین‌تر و سخت‌تر از کسی است که نبوت را انکار می‌کند.^۴

۱- الحدائق الناضرة، یوسف البحرانی (۵/۱).

۲- تفسیر طبری (۳۱۶/۶).

۳- تفسیر طبری (۷۵/۴)، فتح‌القدر (۳۳۱/۱).

۴- همان منبع (۹۷۸/۲).

در حالت اضطرار و ناچار کردن تقیه بعنوان یک رخصت دینی محسوب است، لذا خداوند متعال آن را از اصل نهی از موالات و طرفداری از کفار استثناء کرده است، انجا که می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾﴾ (آل عمران/۲۸).

مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند و هر که چنین کند (رابطه او با خدا گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست - مگر آن که (ناچار شوید و) خویشان را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید) - و خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد و بازگشت (همگان) به سوی او است.

ملاحظه می‌کنید که در این آیه، خداوند متعال از دوستی با کافران منع و نهی کرده و رساترین و بالغ‌ترین تهدید را متوجه آنان نموده است: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ «هر کسی مرتکب این نهی خداوند متعال شود، از خداوند متعال بری شده است.»

سپس فرموده است: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةً﴾

اگر در بعضی از شهرها و زمان‌ها از شرارت آنها بترسید، در آن صورت می‌توانید ظاهراً نه باطناً، در مقابل آنها تقیه کنید.^۱

اهل علم بر این اجماع بسته‌اند که تقیه در حالت ضرورت، یک رخصت است. ابن منذر گفته است: علما بر این اجماع بسته‌اند که اگر کسی به زور وادار به کفر شود و بیم کشته شدن داشته باشد و در نتیجه کفر ورزید اما قلبش مطمئن به ایمان بود، حکم به کافر شدن چنین شخصی نمی‌شود.^۲ اما اگر کسی در این حالت، عزیمت (و تکلیف شرعی) خود را انتخاب کند، این کار بهتر و افضل است. ابن بطال گفته است: علما بر این اجماع بسته‌اند که اگر کسی به زور وادار به کفر شود ولی او کشته شدن را انتخاب نماید، نزد خداوند متعال از پاداش بزرگ تری برخوردار است.^۳ اما تقیه‌ی شیعه با این فرق دارد، یعنی بعنوان رخصت از

۱- همان منبع (۲/۹۷۸).

۲- تفسیر ابن کثیر (۱/۳۷۱).

۳- فتح الباری (۱۲-۳۱۴).

آن استفاده نمی‌کنند، بلکه یکی از ارکان دین بشمار می‌آید^۱. تقیه در اسلام که دین جهاد و پیکار و تبلیغ است، نمایانگر راهکاری عمومی در سلوک و رفتار مسلمانان و یکی از خصوصیات جامعه اسلامی نیست، بلکه غالباً یک حالت فردی موقت است که در حالت اضطرار پدید می‌آید و مربوط به عدم توانایی بر هجرت است. با از بین رفتن حالت اجبار و اضطرار، آن هم از بین می‌رود.

اما در مذهب شیعه، بعنوان یک ماهیت درونی ساختار مذهب، و یک حالت مستمر و دوام‌پذیر و سلوک دائمی اجتماعی محسوب است.^۲

اهل علم از لابلای شناختی که از مذهب واقعی شیعه بدست آورده‌اند، تصریح کرده‌اند که تقیه نزد آنها تنها دروغ و نفاق است. ابن تیمیه - رحمه الله - میان تقیه‌ی نفاق آمیز با تقیه در اسلامی تفاوت قایل شده و می‌فرماید: «... (تقیه) این نیست که دروغ بگویم و با زبانم چیزی را بگویم که در قلبم نیست، چون این نفاق است، پس آنچه را که در توان دارم انجام می‌دهم، ... انسان مؤمن اگر میان کفار و فاجران قرار بگیرد، - در صورت عدم توانایی - بر او واجب نیست که بصورت فیزیکی با آنها مقابله کند، - اما در صورت توانایی - با زبانش می‌تواند با آنها جهاد و مقابله نماید، اگر نتوانست، پس با قلبش و در عین حال، خلاف باطن و قلب خود را به زبان نمی‌آورد و دروغ‌گویی نمی‌کند، خلاصه یا دینش را ظاهر می‌کند و یا آن را کتمان می‌سازد، با این حال با همه دین آنها موافق نمی‌شود، بلکه نهایت حد اینکه مانند مؤمن آل فرعون عمل می‌کند، که با همه‌ی دین آنها موافق نبود، دروغ هم نمی‌گفت و چیزی بر زبان نمی‌آورد. ولی شخصی بیاید دین باطلی را اظهار نماید، این چیز دیگری است که خداوند متعال آن را جز برای مؤمنی که مورد اکراه و اجبار قرار گرفته مباح نکرده، بطوریکه او می‌تواند کلمه‌ی کفر را در چنین حالتی بر زبان آورد و خداوند متعال او را معذور قرار داده است. اما منافق و دروغگو در هیچ حالی معذور نیستند، گذشته از این، مؤمنی که چاره‌ای جز زندگی کردن در میان کافران ندارد و ایمانش را کتمان می‌سازد، اگرچه موافق دین آنها نیست ولی به مقتضای ایمانش، با صداقت و امانت و خیرخواهی با ایشان تعامل و رفتار می‌نماید. همانگونه که حضرت یوسف صدیق علیه السلام در میان اهالی مصر

۱- منبع سابق (۳۱۷/۱۲).

۲- همان منبع (۹۸۱/۲).

که کافر بودند، تعامل کرد، بر خلاف رافضیها که از هیچ شرارتی که قادر به انجام آن باشد نسبت به مخالفین دریغ نمی‌ورزد.^۱»

شیخ سلیمان عوده فرق‌های تقیه‌ی اهل سنت با تقیه‌ی شیعه را خلاصه کرده و می‌گوید: در نظر اهل سنت، تقیه یک استثنا موقت است که با قاعده‌ی اصلی مخالف می‌باشد. اما در نظر شیعه، یک واجب فرض شده است تا زمانی که قائم آل بیت ظهور می‌کند. در نظر اهل سنت زمان تقیه سر رفته، چون سبب و مقتضی آن از بین رفته است، اما در نظر شیعه تقیه یک وظیفه‌ی عمومی و اجتماعی پایدار و مستمر است که تا ظهور مهدی - که هیچ وقت هم ظهور نمی‌کند - باید بدان عمل نماید. غالباً اهل سنت در برابر کافران و گاهی در مقابل انسانهای فاسق و ستم‌پیشه تقیه میکنند، ولی اصل و اساس کاربرد تقیه‌ی شیعه با مسلمانان مخالف، یعنی اهل سنت انجام می‌شود. تقیه در نظر اهل سنت حالتی موقت است که مسلمان با اکراه و بی‌میلی بدان متوسل می‌شود، اما در نظر شیعه، بعنوان یک ویژگی و عملکرد پسندیده و ستایش شده در آمده است، که در راستای مدح و تعریف آن، عبارتها و نصوص فراوانی از ائمه آنها نقل شده است.^۲

نهم: مهدی موعود میان شیعه و سنی

۱- اعتقاد به مهدی موعود در نزد شیعه

یکی از بارزترین عقاید شیعه که تقریباً همه کتاب‌هایشان را بر کرده، اعتقاد به مهدی موعود است. منظور امامیه از مهدی موعود، محمد بن حسن عسکری است که او را امام دوازدهم می‌دانند. اصطلاح «حجّت» و «قائم» را بر او اطلاق می‌نمایند.^۳ به گمان آنها در سال ۲۵۵ هجری) متولد شده و در سال ۲۶۵ هجری) در سرداب (این راز معمای کسی است که دیده است) مخفی شده است. آنها منتظرند که وی در آخرالزمان بیرون آید تا از دشمنانشان - برای آنها - انتقام بگیرد و موفقیت و پیروزی را برای آنها به ارمغان بیاورد!^۴ و شیعه (به اصطلاح خودشان!) همچنان در سرداب (معمای کسی که آن را دیده)^۵ وی را زیارت

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۹۹۵).

۲- العزلة و الخصلة، سلمان بن فهد عوده، ص ۱۴۹.

۳- الارشاد مفید، ص ۲۶۳، كشف الغمه، اربلی (۲/۴۳۷) بذل المجهود (۱/۲۳۷).

۴- بذل المجهود (۱/۲۳۷)، معج البلدان، ص (۳/۱۷۳).

۵- مفید؛ ص ۳۴۶، كشف الغمه، ص (۲/۴۴۶)، بذل المجهود (۱/۲۳۷).

می‌کنند و از او در خواست بیرون آمدن می‌کنند.^۱ ولی این مهدی که رافضه ادعا می‌کند، معدوم است و وجود خارجی ندارد: زیرا حسن عسکری که مهدی را به او نسبت می‌دهند، بدون این که فرزندی از خود به یادگار بگذارد، وفات یافت، بنابراین ارث و ترکه‌اش را میان مادر و برادرش (جعفر) تقسیم کردند. این در حالی است که افسانه واسطوره‌های دروغین بزرگی که هیچ انسان عاقلی آنها را باور نمی‌کند، همدم و همراه با این اعتقاد پیشرفته است!

آنها معتقدند که مهدی از نسل حسین است.^۲ در رابطه با ولادت او مطالب عجیب و غریبی^۳ نقل می‌کنند و می‌گویند: زمانی که ظهور می‌کند همه شیعیان از نقاط مختلف جهان در کنارش جمع می‌شوند^۴ و صحابه را از قبرهایشان بیرون می‌آورد و آنها را عذاب می‌دهد.^۵ عرب و قریش^۶ را می‌کشد، کعبه و مسجد نبوی و همه مساجد را منهدم و ویران می‌سازد.^۷ برای دین جدید، کتاب جدید، حکومت و قضاوتی جدید مردم را دعوت می‌کند.^۸ بوسیله‌ی تابوت یهود سرزمین‌ها را فتح می‌کند.^۹ دو چشمه، یکی از آب و دیگری از شیر برایش می‌جوشند. هر نفر شیعه (به برکت آمدن او!) دارای قدرت و نیروی چهل نفر می‌شود، گوش‌هایشان و چشم‌هایشان تیزتر و بازتر می‌شود و او با حکم و شریعت آل داود حکم می‌کند.^{۱۰}

-
- ۱- مصابیح الخیبات، محسن عصفور ص ۲۵۵.
 - ۲- الغیبة، ص ۱۱۵، بذل المجهود (۱/۲۳۸).
 - ۳- بذل المجهود (۱/۲۹۳).
 - ۴- بحارالانوار (۲۹۱/۵۲).
 - ۵- همان منبع (۲/۳۸۶).
 - ۶- همان منبع (۲/۳۵۵).
 - ۷- الرجعة، احسائی، ص ۱۸۴.
 - ۸- الغیبة، ص ۱۵۴.
 - ۹- بذل المجهود، (۱/۲۴۷).
 - ۱۰- همان منبع (۱/۲۴۹).

اعتقاد شیعه‌ی رافضی در مورد مهدی موعود به دلایل زیر باطل است:

الف- تولد این مهدی ثابت نیست

حکمت خداوند دانای توانا چنین اقتضا کرد که حسن عسکری - امام یازدهم رافضه - بدون اینکه فرزندی از خود به جای گذارد، چشم از جهان فرو بندد و این خود آبروی آبرو و حیثیت رافضی را لکه دار کرده است آخر چگونه باید امام بمیرد اما فرزندی نداشته باشد که جای امامت او را بگیرد؟! مگر نه این است که در اعتقاد شیعه تأکید بر این است که بعد از وفات امام تنها کسی که می‌تواند جای او را بگیرد فرزند اوست و جایز نیست که امامت بعد از حسن و حسین به برادرانشان منتقل گردد! گذشته از همه اینها به دنیا نیامدن مهدی موعود در مراجع شیعه ثابت شده است.^۱

ب - اختفای مهدی هیچ معنا و توجیهی ندارد

اگر فرضاً بپذیریم که این مهدی متولد شده است، در حقیقت مخفی شدن او در زیر زمین (سرداب) هیچ معنا و توجیهی ندارد، اگر از شیعه پرسیم که چرا او مخفی شده، در جواب می‌گویند: چون امنیت جانی نداشته و می‌ترسیده که او را بکشند! ^۲ ولی این علت واهی و پوچ است و به چند دلیل بی‌پایه و باطل است:

*- اول اینکه در خود کتاب‌هایشان آمده که او از جانب خداوند متعال یاری و پشتیبانی خواهد شد و کنترل همه جهان را دست خواهد گرفت و همانگونه که جهان آکنده از ستم و بی‌عدالتی شده، آن را سرشار از عدالت خواهد کرد، و تا زمان نزول حضرت عیسی عجل الله فرجه خواهد زیست.^۳

*- از سوی دیگر این سخن آنها (یعنی مخفی شدن مهدی) این را می‌رساند که تا زمانی ظلم و فساد برطرف نشود و مهدی امنیت جانی پیدا نکند، ظهور نخواهد کرد و در آن هنگام، هیچ نیازی به ظهور او نیست. گذشته از این، آن حکومت‌ها می‌توانند امنیت جانی مهدی را تضمین کنند، پس چرا ظهور نمی‌کند و خارج نمی‌شود؟!

*- ناگفته پیداست کسی که نمی‌تواند در برابر کشتن از خود حمایت کند، به طریق اولی نمی‌تواند از دیگران حمایت نماید. زیرا کسی که چیزی ندارد، چگونه می‌تواند آن را

۱- اصول کافی (۵۰۵/۱) بذل المجهود (۲۷۱/۱).

۲- الغیبة، ص ۱۰۹.

۳- الغیبة، ص ۱۹۹، بذل المجهود، (۲۷۱/۱).

به مردم بدهد؟! پس، چگونه شما از کسی که دارای چنین صفتی است که انتقام شما را از دشمنانتان می‌گیرد و قاطعانه شما را کمک می‌کند، چگونه ادعا می‌کنید که به خاطر عدم امنیت جانی خود را در سرداب مخفی کرده، پس این دلیل باطل و پوچ از آب درآمد. بر همین اساس، اصلاً ادعای وجود مهدی غلط از آب در می‌آید، زیرا علتی جز عدم امنیت جانی، موجب اختفای او نشده است، همانگونه که شیخ طایفه‌ی آنها طوسی به این مطلب تصریح کرده است.^۱ و این ناشی از توفیق و فضل عظیم خداوند متعال است.

ج- هیچ منفعتی بوسیله‌ی این مهدی حاصل نشده است

از جمله چیزهایی که بر باطل بودن عقیده‌ی شیعه در مورد مهدی موعود دلالت می‌کند، این است که این مهدیی که رافضه ادعا می‌کند، تا کنون منفعتی در هیچ یک از امور دنیوی و اخروی نه برای مسلمانان و نه برای شیعه و نه دیگران از او بدست نیاورده‌اند. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «امام معصومی که ادعا می‌کنند (۴۵۰) سال قبل متولد شده است^۲ و به نظر آنها در سال (۲۶۰ هـ) که برخی می‌گویند سن او پنج ساله و برخی دیگر می‌گویند از این هم کمتر بوده وارد، زیر زمینی شد، ولی تا کنون این امام هیچ کاری انجام نداده است. پس وجود او (اگر بفرض موجود باشد، حال که معدوم است) چه منفعتی می‌تواند داشته باشد؟!!

اصلاً چه لطف و منفعتی دینی و دنیایی به کسانی که به این امام معصوم ایمان آورده‌اند داشته است؟! (... تا آنجا که می‌گوید:) و این کسی که رافضه ادعا می‌کنند یا به نظر آنها مفقود هم است و یا از دیدگاه اندیشمندان معدوم و غیر موجود است. به هر تقدیری که باشد، وی نمی‌تواند منفعتی دینی یا دنیایی به کسی برساند.^۳

شیعیان امامیه در دوران معاصر، عملاً با طرح نظریه‌ی ولایت فقیه، این عقیده را به نقض کشانده‌اند، زیرا ولایت فقیه، یعنی تجویز حکمرانی و ولایت برای مسلمانی عادی و غیر معصوم، بدون اینکه از جانب خداوند متعال و پیامبرش تعیین شده باشد به شرط عالم بودن و داشتن عدالت.

۱- بذل المجهود، (۱/۲۷۱).

۲- این سال شماری به نسبت دوران ابن تیمیه است، اما هم اکنون بالغ بر ۱۱۵۰ سال از آن گذشته است.

۳- منهاج السنة (۸/۲۶۱-۲۶۲).

۲- عقیده‌ی اهل سنت و جماعت پیرامون مهدی

در احادیث صحیح بیان شده که با تأیید و یاری خداوند متعال در آخرالزمان مردی از اهل بیت قیام می‌کند و بوسیله‌ی او دین را پشتیبانی کرده و هفت سال (بر اوضاع) مسلط خواهد شد و جهان را سرشار از عدالت و صلح و آشتی و امنیت خواهد کرد، همانگونه که پر از ستم و ظلم بیدادی شده است. در دوران وی مسلمانان از آنچنان نعمتی برخوردار خواهند شد که هرگز سابقه نداشته است!!

نباتات و گیاهان زمینی می‌رویند و باران آسمانی می‌بارد، مال و ثروت زیاد می‌شود، همانگونه که در احادیث زیر آمده است:

الف- ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا فرمود:

«يُخْرِجُ فِي آخِرِ أُمَّتِي الْمَهْدِيَّ يَسْقِيهِ اللَّهُ الْغَيْثَ، وَ تَخْرُجُ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا، وَ يُعْطَى الْمَالُ صِحَاحًا، وَ تَكْثُرُ الْمَاشِيَةُ، وَ تَعْظُمُ الْأُمَّةُ وَ يَعِيشُ سَبْعًا أَوْ ثَمَانِيًا»^۱ یعنی حججاً.^۲
(در آخر و پایان امتم، مهدی ظهور می‌کند که خداوند متعال (به برکت او) باران می‌باراند، گیاهان از زمین می‌رویند، و اموال توسعه و فزونی می‌یابد، امت اسلامی بزرگ و قدرتمند می‌شود و او هفت یا هشت سال زندگی می‌کند.)

ب- باز هم ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَمْتَلِيءَ الْأَرْضَ ظُلْمًا وَ عِدَاوًا» قال «ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ عَتْرَتِي - أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي - يَمْلِئُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ عِدَاوًا»^۳

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه زمین سرشار از ظلم و بی‌عدالتی و تجاوز می‌شود.) فرمود: (پس مردی از عترتم - یا از اهل بیتم ظهور می‌کند، که آن را سرشار از قسط و عدالت می‌کند همانگونه (که قبلاً) سرشار از ظلم و بی‌عدالتی و تجاوز شده است.)

ج- و ثوبان رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَقِيلُ عِنْدَ كُنُزِكُمْ ثَلَاثَةُ كَلِمٍ ابْنِ خَلِيفَةَ، وَ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قِتْلًا لَمْ يَقْتُلْهُ قَوْمٌ»

۱- المستدرک (۴/۵۵۷-۵۵۸) آلبانی گفته است: سندش صحیح و رجالش ثقة هستند، سلسله احادیث صحیح شماره ۷۱۱.

۲- المهدي، و فقه الشراطة اساعة، محمد اسماعيل ص ۳۳.

۳- السلسلة الصحيحة (۱۲۵۹)، و آلبانی حکم به تواتر آن نموده است.

(در کنار این گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی خلیفه‌زاده هستند و پرچم‌های سیاه از طرف مشرق نمایان می‌شوند، آنها طوری شما را می‌کشند، که هیچ جماعتی اینچنین نکشته و مبارزه نکرده است.)

(ابوسعید گوید) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را ذکر کرد که من آن را حفظ ندارم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه فرمود: «فاذا رأیتموه، فبایعوه، و لو حبوا علی الثلج، فانه خلیفه الله المهدی»^۱: (پس هنگامی که او را دیدید، با او بیعت کنید اگر بر روی برف چهار دست و پا بروید، چون او خلیفه‌ی خداوند «مهدی» است!)

ابن کثیر - رحمه الله - گفته است: مراد از گنج مذکور در این روایت گنج کعبه است؛ در کنار آن درگیری و کشت و کشتار صورت می‌گیرد تا سه تن از اولاد خلفاء آن را بگیرند، تا اینکه آخرالزمان خواهد شد، آنگاه مهدی ظهور می‌کند. پس ظهور این مهدی از سرزمین مشرق خواهد بود، نه از سرداب سامراء همانگونه که رافضی‌های نادان گمان می‌برند که هم اکنون در آن زیرزمین است و منتظر هستند که آخر زمان ظهور کند، براستی که این نوعی هذیان‌گویی و درماندگی است که از درماندگی شیطان هم سخت‌تر است! زیرا این ادعا فاقد دلیل و برهان است، نه از کتاب و سنت بر آن دلیلی وجود دارد و نه عقل صحیح، نه قیاس صحیح و نه استحسان بر آن دلالت نمی‌کنند.

(تا جایی که ابن کثیر گفت:) با مردی از اهل مشرق پشتیبانی و تأیید می‌شود، آنها او را یاری می‌دهند و قدرت و حاکمیت او را برپا می‌دارند و ارکان و پایه‌های آن را محکم می‌سازند و نیز پرچم‌های آنها سیاه خواهد بود و مایه‌ی عظمت و بزرگی و وقار است! زیرا پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله سیاه بود، و به آن «عقاب» گفته می‌شده... تا جایی که گفت: «و مقصود از مهدی ممدوح و موعود به وجودش در آخرالزمان این است که اصل و ظهور و خروج او از ناحیه‌ی مشرق زمین خواهد بود، همانگونه که بعضی از احادیث بر این دلالت کرده‌اند.»^۲

۱- سنن ابن ماجه (۱۳۶۷/۲)، مستدرک حاکم (۴/۴۶۴) و گفته‌این حدیث بر شرط شیخین صحیح است، و ذهبی با او موافقت نموده است.

۲- النهایة، الفتن و الملاحم (۳۱/۱)

د- و از ابوهریره رضی الله عنه نقل است که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم، و امامکم منکم»^۱: (چگونه خواهید بود اگر پسر مریم (عیسی) فرود آید در حالی که امام شما از خودتان باشد).

ه- جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «لاتزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرين الی یوم القیامة» الی ان قال: «فینزل عیسی بن مریم - علیه السلام - فبقول امیرهم: صل بنا فیقول: ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله لهذه الامة»^۲.
(گروهی از امتم همچنان بخاطر حق تا در قیامت نبرد خواهند کرد و پیروز و سربلند خواهند بود!) تا جایی که فرموده: «پس عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله فرود می‌آید و امیر (مسلمانان) می‌گوید: پیشنهاد ما شو! می‌گوید: نه، زیرا بعضی از شما بر بعضی دیگر امیر و امام می‌باشد و این نوعی احترام خداوند متعال برای این امت است).

احادیثی که در صحیحین وارد شده بر دو مسأله دلالت دارند: یکی این که به هنگام نزول عیسی صلی الله علیه و آله از آسمان، متولی فرمانروایی مسلمان، مردمی از خود آنان خواهد بود.

دوم اینکه حضور امیر آنها برای نماز و امامت وی برای مسلمانان و طلب او از عیسی صلی الله علیه و آله به هنگام نزولش که امامت نماز را برعهده بگیرد، بر شایستگی این امیر و هدایت‌یابی او دلالت دارد. در سنن و مسانید و غیره احادیثی آمده‌اند که این احادیثی را که در صحیحین هستند، تفسیر و توضیح می‌دهند و بیانگر این هستند که آن مرد شایسته و صالح «محمد بن عبدالله» نامگذاری شده و به او «مهدی» گفته می‌شود، چون برخی از سنت برخی دیگر را تفسیر کرده و توضیح می‌دهد.

و- ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از ماست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند»^۳

ز- ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدی منی، اجلی الجبهة، اقنی الأنف، یملأ الارض قسطاً و عدلاً، کما ملئت ظلماً و جوراً، و یملک سبع سنین»^۴

۱- بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، (۴۹۱/۶).

۲- مسلم، کتاب الایمان (۱۹۳/۲) با شرح نوی.

۳- روایت از ابونعیم در اخبار مهدی، آلبانی آن را صحیح دانسته، صحیح الجامع (۷۱۷/۵).

۴- سنن ابی داود، کتاب المهدی، شماره ۴۲۶۵.

(مهدی از من است، پیشانی‌اش روشن‌تر و بینی‌اش باریک‌تر است، جهان را سرشار از عدالت و داد خواهد کرد، همانگونه مالا مال از ظلم و ستم شده است، و هفت سال عمر خواهد کرد.)

میان مهدی سنی با مهدی شیعه هیچ رابطه و شباهتی یافت نمی‌شود. اینک به برخی از تفاوت‌های موجود در میان آنها اشاره می‌شود:

*- در نظر اهل سنت مهدی نامش (محمد بن عبدالله) است که نامش با نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هماهنگی دارد و اسم پدرش موافق با اسم پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، اما مهدی رافضه، نامش محمد بن عسکری است.

*- در نظر اهل سنت، مهدی از فرزند حسن است و مهدی شیعه رافضه از فرزند حسین آمده است.

*- در نظر اهل سنت، مهدی به حالت طبیعی متولد شده و مدت زندگی‌اش هم طبیعی و عادی است، در احادیث اشاره‌ای به این نشده که وی در این زمینه با مردم فرق دارد... اما در نظر شیعه حمل و ولادت او در یک شب صورت گرفته و در حالیکه نه سال داشته وارد سرداب گردیده و از آن زمان که او وارد سرداب شده بیش از (۱۲۵۰) سال می‌گذرد.

*- مهدی اهل سنت جهت یاری اسلام و مسلمانان ظهور می‌کند و همه را با یک چشم می‌نگرد، اما مهدی شیعه رافضه بطور اختصاصی برای یاری شیعه‌ی رافضی و انتقام گرفتن برای آنها از دشمنانشان ظهور می‌کند و عرب و قریش را دوست نمی‌دارد، بلکه تنها با زور و شمشیر با آنها برخورد می‌کند و در میان اعراب یاور و پیرو نخواهد داشت، همانگونه که روایت‌های آنها بر این دلالت کرده‌اند.

*- مهدی سنی دوستدار صحابه بوده و از آنها خشنود است و به سنت و روش آنها چنگ می‌زند و در عین حال، نه تنها امّهات المؤمنین را دوست دارد، بلکه فقط با تعریف و تمجید زیبا و پسند از آنها یاد می‌کند، اما مهدی شیعه، صحابه ستیز بوده، به گمان آنها، آنها را از قبرهایشان بیرون می‌آورد، سپس ایشان را می‌سوزاند!

*- همچنین امّهات المؤمنین را مورد کینه و دشمنی قرار می‌دهد، و با عایشه رضی الله عنها دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که یکی از محبوب‌ترین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، از در دشمنی و ستیز وارد می‌شود.

*- مهدی سنی، به سنت پیامبر ﷺ عمل می‌کند و بی‌هیچ چون و چرایی همه سنت‌ها را اقامه می‌کند، و همه بدعت‌ها را سرکوب می‌نماید. اما مهدی شیعه به دینی جدید و کتابی جدید دعوت می‌کند!!

*- مهدی اهل سنت، مسجدها را برپا می‌نماید و آنها را آباد و تعمیر می‌سازد، اما مهدی شیعه، همه مساجد را تخریب می‌نماید، حتی مسجدالحرام و کعبه و مسجد پیامبر ﷺ را هم نابود می‌کند. طبق روایت‌های آنها، یک مسجد هم بر روی کره زمین باقی نمی‌گذارد!!

*- مهدی اهل سنت، با کتاب خداوند متعال و سنت پیامبرش حکومت می‌کند، اما مهدی شیعه با حکم آل داود حکم می‌کند.

*- مهدی اهل سنت از مشرق زمین ظهور می‌کند، اما مهدی شیعه رافضه از سرداب (زیرزمین) سامراء بیرون می‌آید.

*- مهدی اهل سنت، یک حقیقت ثابت شده است، که احادیث پیامبر ﷺ و اقوال علمای قدیم و جدید، بیانگر آن بوده و می‌باشد، اما مهدی رافضه خیال و توهم است و هرگز ظهور نخواهد کرد!^۱

دهم: عقیده‌ی رجعت از دیدگاه شیعه

رجعت یکی از اصول مذهب شیعه است، و در روایت‌های آنان آمده است: «از ما نیست کسی که به رجعت ما معتقد نباشد»^۲. ابن بابویه در «الاعتقادات» گفته است: «اعتقاد ما درباره‌ی رجعت این است که رجعت حق است»^۳.

و شیخ مفید گفته: «امامیه بر این اتفاق دارند که بسیاری از مردگان به این جهان برمی‌گردند»^۴. طبرسی، خُرّعاملی و دیگر بزرگان شیعه گفته‌اند: رجعت مورد اجماع امامیه است^۵. رجعت از بدیهیات مذهب آنها است و آنها موظفند که به رجعت اقرار کنند و بدان معتقد باشند. کیفیت و چگونگی اعتراف کردن بدان در دعاها، زیارت‌ها، در روز جمعه و

۱- بذل المجهود (۱/۲۵۶-۲۵۷).

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۱۱۰۳).

۳- اعتقادات، ص ۹۰.

۴- اوائل المقالات، ص ۵۱.

۵- مجمع البیان (۵/۵۲)، الا یقاظ من المجمع ص ۳۳.

همه اوقات، شبیه به اقرار کردن به توحید و نبوت و امامت و قیامت می‌باشد.^۱ و معنی رجعت: بازگشتن به دنیا پس از مرگ است.^۲

فرقه‌های زیادی از شیعه معتقد به رجوع دوباره ائمه به این زندگی شده‌اند. عده‌ای از آنها هم معتقدند که ابتدا آنها وفات می‌کنند، سپس به رجعت و بازگشت دوباره‌ی آنها اعتراف می‌نماید. عده‌ای از آنان هم مرگ آنها را انکار کرده، گفته‌اند: آنها غایب شده و به زودی بازخواهند گشت. اولین کسی که قایل به رجعت شد، ابن سبأ بود، با این تفاوت که مرگ امام را تصدیق نکرد و گفت: «امام غائب شده و به زودی باز خواهد گشت». اعتقاد به رجعت نزد سبئیه و کیسانیه و دیگران مخصوص به رجعت امام بوده است، اما در نظر شیعیان اثنی عشریه هم به امام مربوط است و هم به عموم مردم. آلوسی به این اشاره می‌کند که در قرن سوم مفهوم رجعت اختصاصی امام به آن معنای عام متحول شد.^۳

اما مفهوم کلی و عام رجعت در نظر امامیه سه گروه را در برمی‌گیرد:

- ۱- ائمه امامیه، بطوری که مهدی از مخفیگاهش خارج می‌شود و از غیبتش بازمی‌گردد و باقی ائمه هم بعد از مرگشان زنده می‌شوند، و به این دنیا باز می‌گردند.
- ۲- والی و رهبر مسلمانان؛ کسانی که - در نظر آنها - خلافت را از صاحبان شرعی آن، یعنی ائمه‌ی امامیه غضب کردند، در نتیجه خلفای مسلمانان زنده می‌شوند که در رأس آنها ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم قرار دارند... و از قبرهایشان به این دنیا بازمی‌گردند، - آنگونه که شیعه گمان می‌کنند - تا از آنها انتقام‌گیری شود؛ زیرا خلافت را به ناحق از اهلش غضب کردند!! و بدینگونه عملیات شکنجه و قتل و اعدام بر آنها جاری می‌شود.
- ۳- عموم مردم، خصوصاً کسی که دارای ایمان خالص و ناب است شیعه هستند، زیرا طبق روایت‌ها و اقوال بزرگان آنها - که هم‌فکر هستند - ایمان خالص به شیعه اختصاص دارد و بقیه مردم - به استثنای مستضعفان - کفرشان محض است!^۴

۱- منبع سابق، ص ۶۴.

۲- القاموس (۲۸/۳)، مجمع البحرین (۳۳۴/۴).

۳- روح المعانی (۲۷/۵)، ضحی الاسلام احمد امین (۲۳۷/۳).

۴- اصول شیعه الامامیه (۱۱۰۵/۲).

به همین خاطر در تعریف رجعت گفته‌اند: عبارت است از رجعت بسیاری از مردگان به دنیا قبل از روز قیامت^۱، و بازگشتن دوباره آنها - پس از مرگ^۲ - با قیافه و سیمای اصلی به زندگی^۳.

شیعه برای اثبات رجعت که در میان مسلمانان آنها یگانه فرقه‌ای هستند که بدان معتقد هستند، به قرآن مراجعه کرده‌اند و چون به خواسته‌ی خود دست نیافته‌اند طبق معمول به تأویل باطنی متوسل شده و بصورت خودسرانه و یاوه‌گویانه در این زمینه پای نهاده‌اند تا جایی که دلیل ارائه شده‌ی آنها، به حجت و مدرکی علیه خودشان مبدل شده است و پوچی و انحراف اعتقاد آنها و بی‌پایگی مذهبشان را نمایش می‌دهد. مثلاً شیخ مفسرین آنها، معتقد است بزرگترین دلیل بر رجعت این آیه است که می‌فرماید:

﴿ وَكَرَّمُ عَلَى قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴾ (انبیاء / ۹۵)

غیرممکن است که به سوی ما (برای حساب و کتاب) برنگردند مردمانی که آنان را (در جهان بر اثر کفر و ظلم) نابود کرده باشیم (و این که همان گونه که خود گمان می‌برند مرگ آخرین مرحله زندگی ایشان باشد).

وی همچنین می‌گوید: این آیه بزرگترین دلیل بر رجعت است، زیرا احدی از مسلمانان انکار نمی‌کند که همه مردم در روز قیامت، بازمی‌گردند چه آن کس که هلاک شده و چه آن که (هنوز) هلاک نشده است.^۴

با وجود اینکه نه تنها به هیچ وجه بر ادعای آنها دلالت نمی‌کند، اصلاً علیه خودشان است، علاوه بر این بیانگر عدم برگشت به دنیا می‌باشد، زیرا معنای آن همانگونه که ابن عباس، ابوجعفر باقر، قتاده و چندین نفر دیگر (از علمایان سرشناس) تصریح کرده‌اند، این است: حرام و ممنوع است بر اهالی همه آبادی‌هایی که بخاطر گناهانشان هلاک شدند، که قبل از روز قیامت، به دنیا باز گردند.^۵

این شبیه این فرموده‌ی خداوند متعال است:

﴿ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴾ (یس / ۳۱).

۱- اوائل المقالات، ص ۵۱.

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۱۱۰۵).

۳- اوائل المقالات، ص ۹۵.

۴- تفسیر قمی (۲/۷۶) در بالای صفحه این عنوان قرار داده شده: بزرگترین دلیل بر رجعت.

۵- تفسیر ابن کثیر (۳/۲۰۵).

مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیش از ایشان چه ملت‌های فراوانی را (به گناهانشان گرفته‌ایم و) نابودشان نموده‌ایم، که هرگز به سویشان باز نمی‌گردند. و شبیه این فرموده‌ی خداوند است:

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ (یس / ۵۰).

(این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتی توانائی وصیت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندان‌شان را پیدا نخواهند کرد.

تکرار «لا» در این آیه، به منظور تأکید معنای نفی از «وَحَكْرًا» می‌باشد و این یکی از اسلوب‌های نزول شگفت‌آور قرآن است، که در اوج دقت می‌باشد. راز این خبر دادن که به دنیا باز نمی‌گردند، در عین اینکه کاملاً واضح و روشن است، رازگشایی از چیزی است که آنها را متأسف و دل‌آزرده می‌سازد و آرزوی بزرگ آنها را بر باد می‌دهد که زندگی دنیا است^۱. پس وقتی که روشن است منظور از اثبات رجعت در آن، رجعت دوباره مردم در روز قیامت است و شکی^۲ در این مسأله نیست (معنی آیه چنین می‌شود که) عدم رجوع آنها بسوی ما، برای نداء، ممتنع است^۳. اندیشه رجعت و برگشت دوباره به دنیا پس از مرگ، که در نزد شیعه مرسوم است، با عبارت صریح قرآن کریم مخالف است و آیات فراوانی از کتاب خداوند متعال بی‌پایگی آن را ثابت می‌کنند، از جمله خداوند متعال فرموده است:

﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (مؤمنون / ۹۹-۱۰۰).

زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید، تا این که کار شایسته‌ای بکنم و فرصتهائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم. نه! (هرگز راه بازگشتی وجود ندارد). این سخنی است که او بر زبان می‌راند. در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

۱- تفسیر قاسمی (۱۱/۲۹۳).

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۱۱۱۲).

۳- فتح القدير (۳/۴۲۶).

بنابراین این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾: (و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که براگیخته می‌شوند). بطور کلی در عدم رجعت صریح و روشن است.^۱

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۲۷) بَلْ بَدَأَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُمْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸) (انعام/ ۲۷-۲۸).

اگر تو (ای محمد!) آنان را مشاهده کنی بدان گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش! (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره مؤمنان می‌شدیم. بلکه کارهایی که قبلاً (در این دنیا انجام می‌داده‌اند و از خود و دیگران) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعده ایمان) دروغ‌گویند.

آری، همه‌اینها به هنگام مرگ و به هنگام روبه‌رو شدن با خداوند متعال و موقع دیدن آتش می‌خواهند که به دنیا بازگرداند، اما (در همان اوقات) به آنها جواب داده می‌شود. زیرا در قضا و قدر خداوند متعال قبلاً چنین قید شده که آنها باز نمی‌گردند.

لذا علما، اعتقاد رجعت و برگشتن به دنیا پس از مرگ را بعنوان شدیدترین مراحل زیاده‌اندیشی و افراط در بدعت شیعه‌گری محسوب می‌کنند.^۲ در مسند امام احمد آمده که عاصم بن ضمره که یکی از یاران حضرت علی علیه السلام بود، به حسن بن علی علیه السلام گفت: شیعه گمان می‌برد که علی علیه السلام بازمی‌گردد، حسن گفت: آن کذاب‌ها دروغ گفته‌اند و اگر این را می‌دانستیم زنانش (بعد از او) ازدواج نمی‌کردند و ما میراثش را تقسیم نمی‌کردیم.^۳

۱- مختصر التحفة، ص ۲۰۱.

۲- اصول شیعة الامامية (۲/۱۱۲).

۳- مسند احمد (۲/۳۱۲)، احمد شاکر گفته است: سندش صحیح است.

مقوله‌ی رجعت و بازگشت به این دنیا - پس از مرگ - به منظور پاداش دادن به نیکوکاران و مجازات بدکاران، با طبیعت این دنیا منافات دارد، زیرا این دنیا، سرای سزا و حساب و کتاب نیست، خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّكَارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَعُ الْعُرُورِ﴾ (آل عمران / ۱۸۵)

هر کسی مزه مرگ را می‌چشد و بیگمان به شما پاداش و پادافره خودتان به تمام و کمال در روز رستاخیز داده می‌شود و هر که از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

ابن سبأ یهودی در پایه‌گذاری اصل رجعت نقش اصلی را بازی کرده است اما او فقط قائل به رجعت علی بود، همانگونه که او مرگ علی علیه السلام را نفی کرد آنگونه که امامیه در مورد مهدی خود ادعا می‌کنند. عقیده به رجعت در نظر شیعه‌ی امامیه، خلاف این قاعده است که یکی از ضروریات و بدیهیات معلوم دین است مبنی بر اینکه: قبل از روز قیامت هیچ حشری در کار نیست و خداوند متعال هر جا که کافر یا ستمگری را تهدید کرده، وی را صرفاً به روز قیامت تهدید کرده است؛ و از سوی دیگر با آیات و احادیث متواتری که بطور صریح و روشن می‌گویند: قبل از روز قیامت، هیچ برگشتی به دنیا وجود ندارد، منافات و تضاد دارد.^۱

یازدهم: مقوله‌ی بداء

یکی از اصول شیعه‌ی امامیه تئوری بداء برخداوند متعال است و در این مقوله تا جایی اغراق و افراط کرده‌اند که گفته‌اند: خداوند متعال با هیچ عبادتی همچون بداء پرستش نشده است!^۲ (یعنی ادعای بداء و تغییر تصمیم برای خداوند از هر عبادتی بزرگتر است!!!!).

نیز گفته‌اند: «خداوند متعال با چیزی مانند بداء تعظیم نشده است.»^۳ «و اگر مردم می‌دانستند که پذیرفتن (تئوری) بداء تا چه اندازه برای آنها پاداش آفرین است، همواره

۱- اصول شیعه‌ی امامیه (۲/۱۱۲۴).

۲- اصول کافی (۱/۱۴۶).

۳- اصول کافی (۱/۱۴۶).

پیرامون آن سخن می‌گفتند^۱، «و خداوند متعال هیچ پیامبری نفرستاده مگر اینکه شراب را حرام کند و برای خداوند متعال به «بداء» اقرار و اعتراف کند.^۲»

چنین بنظر می‌رسد بنیان‌گذار این اعتقاد برای امامیه همان آقای کلینی (ت ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) است که در نزد آنها به (ثقة الاسلام) ملقب است. چون، این نظر و اعتقاد را در بخش اصول اعتقادی الکافی قرار داده و آنها را در قسمت کتاب توحید هم گنجانده و بابی را به عنوان باب (بداء) بدان اختصاص داده و شانزده حدیث از احادیث منسوب به ائمه را در آن ذکر کرده است.^۳

اگر برای تعریف و شناختن معنای «بداء» به زبان عربی مراجعه کنیم، می‌بینیم که قاموس لغت می‌گوید! (بدا، بدواً، بداءة): یعنی آشکار شد و بدا له فی الامر و بداء و بداءة: یعنی در مورد آن رأی جدیدی یافت.^۴

بنابراین، بداء در لغت دارای دو معنا است:

۱- ظهور بعد از خفا و پنهان شدن، می‌گویی: (بدا سور المدینة): یعنی دیوارهای شهر نمایان شدند.

۲- پدید آمدن نظریه‌ای جدید. فراء می‌گوید: بدا لی بداء، یعنی: برای من نظریه دیگری نمایان و ظاهر شد. جوهری گفته است: بدا له فی الأمر بداء: یعنی در ارتباط با آن، رأی دیگری برایش بوجود آمد.^۵ و هر دو معنی در قرآن وارد شده‌اند. به معنای ظهور و آشکار شدن این فرموده‌ی خداوند متعال است:

﴿وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحْسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ (بقره / ۲۸۴).

و اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند.

و بمعنی پدید آمدن رأی و تصمیم جدید این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتِنَا لَيْسَ جُنُودَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ (یوسف / ۳۵).

۱- اصول کافی (۱/۴۸).

۲- منبع سابق.

۳- اصول شیعة الامامية (۲/۱۱۳۳).

۴- القاموس المحيط (۴/۳۰۲).

۵- الصحاح (۶/۲۲۷۸)، لسان العرب (۶/۶۱۴).

بعد از آن که نشانه‌ها (و علائم پاکدامنی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

روشن است که مفهوم مقوله‌ی بداء با هر دو معنی که دارد، مقتضی سبقت جهل و نادانی بر علم و آگاهی است و البته که محال است خداوند متعال ابتدا در مورد چیزی آگاهی نداشته باشد و بعداً آگاهی حاصل کرده باشد. نسبت دادن چنین چیزی به خداوند متعال از بزرگترین کفرها است! پس چگونه انشی عشریه مقوله‌ی بداء را یکی از بزرگترین عبادت‌ها، قلمداد کرده و می‌گوید: هیچ چیز به اندازه‌ی بداء نمی‌تواند موجب تعظیم خداوند متعال گردد؟! پاک و منزهی تو خدایا! براستی که این تهمت بزرگ است.^۱

این مفهوم زشت و ناپسند در کتاب‌های یهود هم ملاحظه می‌شود؛ در تورات که یهودیان به دلخواه خود آن را تحریف کرده‌اند، عبارت‌ها و نصوصی آمده‌اند که در حاوی نسبت دادن معنای بداء به خداوند متعال.^۲

و چنین بر می‌آید که ابن سبأ یهودی درصدد بر آمده که این مقوله را که از تورات خودشان اقتباس کرده در جامعه‌ی اسلامی اشاعه دهد. خواسته‌ی او این بود که به نام تشیع و در زیر چتر دعوت به ولایت علی علیه السلام در جوامع اسلامی این مقوله را رواج دهد، چون سبئی‌ها همه قایل به «بداء» هستند و بر این باورند که خداوند متعال (بعداً به مرور زمان) چیزهایی برایش روشن می‌شود.^۳

سپس این مقوله، به فرقه‌ی کیسانیه، یا مختاریه انتقال یافت. مختاریه به پیروان مختار بن ابن عبید ثقفی گفته می‌شود، همان فرقه‌ای که به تئوری «بداء» و اهتمام و پایبندی به آن به عنوان یک عقیده، شهرت یافت.^۴

شیوخ شیعه پیروان خود را به اینکه بالاخره زمام امور را در دست خواهند گرفت و حکومت از آن، آنان خواهد شد امیدوار کردند. و برای این مسأله هفتاد سال در نظر گرفته و تعیین کرده بودند، آن هم در روایتی که به ابو جعفر نسبت داده‌اند. و چون پس از گذشت آن هفتاد سال، آب از آب تکان نخورد، پیروان گلایه و شکوا سرداند، و آقایان و سران

۱- اصول شیعة الامامية (۱۱۳۵/۲).

۲- همان منبع (۱۱۳۵/۲).

۳- التنبية و الرد، مسلطی. ص ۱۹.

۴- اصول شیعة الامامية (۱۱۳۵/۲).

بزرگ شیعه برای نجات از بحران گفتند: برای خداوند متعال چنین ظاهر شد که این وعده را تغییر دهد!^۱

این در حالی است که قرآن کریم بر اثبات صفت «علم مطلق و بی نهایت» برای خداوند متعال و بطلان عقیده‌ی بدا که رافضیه به او نسبت می‌دهند، دلالت کرده است. همان عقیده‌ای که جهل را به خداوند متعال نسبت داده است، و آیاتی که بیانگر اثبات صفت دانش خداوند متعال هستند، بسیار فراوانند، از جمله:

﴿ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ﴿٦٠﴾ (انعام / ۵۹-۶۰).

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که (خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است) و در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز (که زمان عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید.

و میفرماید: ﴿ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾ (ملک / ۱۴).

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است!؟

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: این آیه از چند جهت برای اهل نظر و اهل استدلال قیاس عقلی بر ضرورت علم و دانش خداوند متعال به اشیاء دلالت می‌کند:

اول: این که خداوند خالق و آفریدگار آنها است و خلق و آفرینش همان ابداع و نوآوری با تقدیر و ارزیابی است و این چنین می‌طلبد که به لحاظ علمی و آگاهی قبلاً مقدر شود و بعداً در خارج پدید آیند.

دوم: اینکه مستلزم اراده، خواست و مشیّت خداست و اراده مقتضی تصوّر مراد، آگاهی و شعور نسبت به آن است.

۱- تفسیر عیاشی (۲/۲۱۸)، بحارالانوار (۴/۲۱۴).

سوّم: آن علم و آگاهی تامّ و مطلق از خداوند متعال صادر می‌شود و سبب تامّ آن هم خداوند متعال است و علم و آگاهی به اصل مسأله و سبب آن، موجب علم به فرع مسبّب است، پس علم خدا نسبت به خود، لازمه‌اش علم به همه چیزهایی است که از او صادر می‌شود.

چهارم: خداوند ذاتاً لطیف است، پس باریک بین است، خبیر و آگاه به هر مخفی و پنهان شده‌ای است و این هم مقتضای علم است و ذاتاً با همه‌ی صفات از همه‌اشیاء بی‌نیاز است، همانگونه که آیات قرآن بر تقدیر و ارزیابی جهان هستی قبل از آفرینش دلالت می‌کند، آن هم بنا بر علم سابق خداوند به جهان هستی قبل از وجود آن است، و می‌فرماید: ﴿وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ نَقْدِيرًا﴾ (فرقان/۲)

همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است.

و فرمود: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ۚ وَالَّذِي قَدَرَفَهْدَىٰ ۚ﴾ (اعلیٰ/۲-۳)

(همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هرچیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید).

این آیات بزرگترین دلیل علیه رافضه است که ادعا می‌کنند خداوند (پناه بر خدا) تا بعد از رخداد حادثه‌ها از آنها خبر ندارد و نیز گمانشان بر این است که خداوند بنا به تجدید مصلحت، تصمیماتش را تغییر می‌دهد. ولی خداوند متعال قبل از آفرینش این هستی همه چیز را ارزیابی کرده و چیزی در جهان وجود ندارد که از تقدیر و تدبیر خدا خارج باشد و نیز چیزی از آنچه خداوند قبل از آفرینش مخلوقات و وجود کائنات در لوح المحفوظ ثبت کرده خارج نمی‌شود، ولی ستمگران آیات خدا را انکار می‌کنند.^۱

همچنین سنّت صحیح بر اثبات صفت علم خداوند متعال دلالت می‌کند، بخاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مفاتیح الغیب خمسٌ لا یعلمها إلاّ الله: لا یعلم ما فی غدٍ إلاّ الله، و لا یعلم ما تغیض الأرحام إلاّ الله، و لا یعلم متى تأتی المطر إلاّ الله، و ما تدری نفس

۱- الفتاوی (۲/۲۱۱)

۲- بذل المجهود (۱/۳۴۰)

بأیّ أرض تموت، و لا يعلم متى تقوم الساعة إلاّ الله^۱: (کلیدهای غیب پنج تا هستند که جز الله تعالی کسی از آنها اطلاع ندارد: کسی جز خداوند نمی‌داند فردا چه اتفاق خواهد افتاد، جز خداوند کسی نمی‌داند درون رحم جاندار حامله نر است یا ماده، کسی جز خداوند نمی‌داند چه وقتی باران می‌بارد، کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد و جز خداوند کسی از زمان برپا شدن قیامت خبر ندارد).

اموری که در این حدیث ذکر شده، مربوط به آینده هستند که قبل از بوجود آمدنشان خداوند متعال از آنها با خبر و مطلع است.

در کتابهای شیعه، در میان آن مجموعه‌ی سرسام آور خرافات و اباطیل، روایاتی ذکر شده که شاید نشان دهنده‌ی پیوند آنها با اهل بیت باشد و چون از معنای حق تعبیر می‌کنند، لایق به آن برگزیدگان باشد و شاید هم اثر شیعیان میانه رو باشند. از منصور بن حازم روایت شده که گفت: از اباعبدالله سؤال کردم: آیا ممکن است امروز چیزی اتفاق بیفتد که دیروز خداوند از آن خبر نداشته باشد؟ فرمود: هر کس چنین می‌گوید خدا خوار و ذلیلش کند، آیا مگر علم گذشته و آینده نزد خدا نیست؟ گفت: البته، قبل از آفرینش خلق، همه برای خدا معلوم بوده‌اند.

دوازدهم: موضعگیری اهل بیت در برابر رافضه

اعتقادات و موضع‌گیری اهل بیت نسبت به شیعه‌ی رافضی، مانند سایر اهل سنت بود، و معتقد بودند که شیعه از سنت و راه و روش رسول خدا ﷺ منحرف و گمراه شده‌اند و از حق فاصله گرفته‌اند. نکوهش و مذمت اهل بیت نسبت به رافضه از دیگران شدیدتر بود، چون شیعه آن عقاید فاسد و دروغهای بیشمار خود را به اهل بیت نسبت می‌دادند. اهل بیت با عبارات متعدّد و متنوع به مذمت و نکوهش رافضه و اظهار براءت از عقاید آنها می‌پرداختند. از جمله بیاناتی که برای اعلام بیزاری از شیعه‌ی رافضه و پایه‌گذاری اصول عقیده‌ی اهل سنت از آنها نقل شده به شرح ذیل است:

۱- از حضرت علی علیه السلام به تواتر ثابت شده که بر منبر کوفه گفت: بهترین افراد این امت بعد از پیامبرش ابوبکر رضی الله عنه است سپس عمر رضی الله عنه.^۱
و نیز از او نقل است که گفت: «هر کس مرا بر شیخین تفضیل و برتری دهد، حد تهمت زنده را بر او اجراء خواهم کرد.»^۲

در صحیحین آمده است که وی به هنگام تشیع جنازه‌ی عمر رضی الله عنه در باره‌ی او گفت: «پس از خودت کسی را باقی نگذاشتی که عمل کردن به رفتار او، از عمل کردن به رفتار و عملکرد تو برای من خوشایندتر باشد و من با آن عمل به دیدار خداوند متعال بروم! و بخدا سوگند من همواره گمان می‌بردم که خداوند متعال تو را در کنار دو یارت جمع می‌کند، زیرا من بسیار می‌شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر رفتیم... و من گمان می‌کردم که خداوند متعال تو را همراه آن دو قرار دهد!»^۳

این روایت‌های به اثبات رسیده از حضرت علی رضی الله عنه، - همانگونه که قبلاً اشاره شد - با عقیده‌ی رافضیه در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما تناقض دارد و نشان می‌دهد که علی رضی الله عنه از رافضه و از اعتقادشان مبراء است، و همچنین نشان می‌دهند که ابوبکر، عمر و همه اصحاب را دوست داشته است - همانگونه که قبلاً بیان کردیم - و به فضیلت و برتری شیخین بر خویشان اقرار کرده است و بیان داشته اگر کسی وی را بر آن دو ترجیح دهد، مجازات می‌بیند و آرزو کرده که با عملی همانند عمل و رفتار عمر رضی الله عنه به دیدار خداوند متعال بشتابد. آری خداوند متعال هم از او و هم از سایر اصحاب پاک و بی‌آلایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راضی شد. اصحابی که از همه افتراوات و تهمت‌هایی که شیعه‌ی رافضی و خوارج گمراه و منحرف به آنها می‌زنند، کاملاً پاک و بی‌گناه می‌باشند.

بعد از علی رضی الله عنه، پسرانش آمدند و از رافضه و عقیده و انتقاد آنها از عقیده‌ی اهل سنت ابراز براءت نمودند.^۴

۱- لالکائی (۱۳۶۶-۱۳۹۷).

۲- سنت، ابن ابی عاصم، ص ۶۱.

۳- بخاری، شماره (۲۶۸۵).

۴- الانتصار للصحب و الآل، ص ۱۴۴.

۲- سخن حضرت حسن بن علی علیه السلام

عمرو بن اصم می‌گوید: به حسن گفتم: شیعه گمان می‌برند که علی قبل از روز قیامت، زنده می‌شود. گفت: بخدا دروغ گفته‌اند. اینها شیعه نیستند، اگر ما می‌دانستیم که او زنده می‌شود، زنانش را به ازدواج (کسی) در نمی‌آوردیم و مالش را تقسیم نمی‌کردیم.^۱

ابونعیم روایت کرده: به حسن بن علی علیه السلام گفته شد: مردم می‌گویند: تو خواهان خلافت هستی؟ گفت: جمجمه‌های عرب در دست من بود، با هر کس که من می‌خواستم بجنگم آنها هم می‌جنگیدند و با کسی که من صلح و آشتی بر قرار می‌کردم، عرب هم می‌کردند. اما خلافت را بخاطر رضایت خداوند متعال و صیانت از ریختن خون امت محمد رها کردم.^۲

۳- سخن حسین بن علی علیه السلام

امام حسین در رابطه با شیعیان عراق که با او مکاتبه کردند، و وعده‌ی یاری و همکاری داده بودند، سپس از او جدا شدند و او را به دشمنانش تسلیم کردند، می‌گفت: «خدایا! اهل عراق مرا فریب دادند. (تو خود می‌دانی) که با برادرم چه کردند. امورشان را آشفته و نابسامان گردان و جمعشان را متفرق و تعداد آنها را کم کن!»^۳.

سرانجام، نتیجه‌ی خیانت و درمانده کردن و رها کردنش از سوی آنها این بود که حضرت حسین و عموم اهل بیت همراهش، پس از آن که خائنان از او جدا شدند، شهید شدند. واقعاً که کشته شدنش لکه‌ی عار و فاجعه‌ای بزرگ بود که قلب هر مسلمانی را داغدار می‌کند.^۴

۴- سخن علی بن حسین علیه السلام

از علی بن حسین ثابت است که گفت: «ای اهل عراق، ما را اسلام‌گونه دوست داشته باشید نه بت‌گونه، حب و علاقه‌ی شما درباره‌ی ما طوری افراطی شده که برای ما مایه‌ی عار و ننگ شده است!!»^۵. از آن مرحوم نقل است که جماعتی از اهل عراق پیش وی آمدند و در مورد ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم زبان به بدگویی گشوند. وقتی که سخنانشان به پایان رسید، فرمود: بگویند ببینیم! آیا شما آن مهاجران نخستین هستید که از دارایی خود دست برداشته و

۱- سیر اعلام النبلاء (۳/۳۶۳).

۲- حلیة الاولیاء (۲/۳۷).

۳- سیر العلام انبلاء (۴/۳۰۲).

۴- سیر العلام انبلاء (۴/۳۰۲).

۵- مصدر سابق (۴/۳۹۰).

سرزمین خود را بقصد کسب فضل و رضایت خداوند متعال ترک کردند و خدا و رسولش را یاری دادند که خدا به آنان وعده‌ی رستگاری داده؟! گفتند: خیر. گفت: پس حتماً شما کسانی هستید که در مدینه و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که بسویشان هجرت کنند، دوست می‌دارند و در دل خود نیازی به آنچه که داده‌اند، احساس نمی‌کنند و بر نفس خود ایثار می‌کنند اگرچه خود شدیداً بدان نیاز داشته باشند، و از بخل و تنگ‌دلی نفسشان در هستند، که قطعاً رستگارند؟! گفتند: خیر. آنگاه علی بن حسین گفت: پس من هم گواهی می‌دهم که شما جزو آن کسانی نیستید که خداوند متعال درباره‌ی آنها

فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾ (حشر / ۱۰).

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلها ایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.^۱

۵- سخن محمد بن علی (باقر) علیه السلام

محمد بن علی علیه السلام می‌گوید: فرزندان فاطمه متفقاً بر این جمع شده‌اند که درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه بهترین سخن را بگویند.^۲ و آن مرحوم به جابر جعفی گفته است: جماعتی در عراق هستند که گمان می‌برند من به آنها دستور داده‌ام که درباره‌ی ابوبکر و عمر بد گویی کنند! به آنها خبر بده که من از آنها نزد خداوند متعال اعلام بیزاری و براءت می‌کنم. خداوند متعال هم از آنها بری است. قسم به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر والی می‌شدم (و قدرتی داشتم) با ریختن خون آنها به خداوند متعال تقرب می‌جستم، اگر من برای آن دو بزرگوار طلب آمرزش ننمایم و نسبت به آنها ابراز محبت و مهرورزی نکنم، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله شامل حال من نمی‌شود. برآستی که دشمنان خداوند متعال از آن دو بی‌خبر و غافل هستند.^۳

۱- الحلیة (۳/۱۳۷).

۲- سیر اعلام النبلاء (۴/۴۰۶).

۳- الاعتقاد، بیهقی، ص ۳۶۱.

و از بسام الصیرفی نقل است که گفت: از ابوجعفر درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پرسیدم: گفت: بخدا ولایت آنها را می‌پذیرم و برای آنها طلب آموزش می‌کنم. و با هر کس از اهل بیتم که برخورد کرده‌ام، دیده‌ام که ولایت آنها را پذیرفته و آنها را دوست داشته است.^۱

۶- سخن زید بن علی رضی الله عنه

زید بن علی گفته است: ابوبکر امام شاکرین بود، سپس این آیه را خواند:

﴿وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران / ۱۴۳)

(و خداوند بزودی شاکران را جزا و پاداش خواهد داد)

سپس فرمود: برائت از ابوبکر به منزله‌ی برائت از علی است.^۲ - خدا از هر دوی آنها راضی باد - پس اگر خواستی جلو بینداز و اگر خواستی عقب بیانداز!^۳

۷- سخن جعفر بن محمد (صادق) رضی الله عنه

عبدالجبار بن عباس همدانی می‌گوید: جعفر بن محمد به سوی آنها آمد و در آن حال آنها می‌خواستند از مدینه کوچ کنند. آنگاه گفت: شما - اگر خدا بخواهد - از شایستگان و صالحان اهل شهر خودتان می‌باشید. پس از طرف من به کسانی که گمان می‌برند من امام معصوم و واجب‌الاطاعه هستم، بگوئید که من از آنها بری و بیزار هستم.^۴ هر کس که گمان برد من از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جویم، باید بداند که من از او بری می‌باشم و بیزاری می‌جویم و نسبتی با او ندارم.

سالم بن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: جعفر به من گفت: ای سالم، آن دو (شیخین) را دوست داشته باش و از دشمنانشان تنفر داشته باش! چون آن دو، امام هدایت من بوده‌اند، سپس جعفر گفت: آیا کسی به جدش ناسزا می‌گوید؟! ابوبکر جد من است، اگر من آنها را دوست نداشته و از دشمنانشان ابراز برائت نکرده باشم شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت شامل حالم نخواهد شد.^۵

۱- سیر اعلام النبلاء (۳۰۴/۴).

۲- شرح اصول اعتقاد اهل سنت (۱۳۰۲/۷).

۳- نھی از ناسزاگویی به صحابه، مقدسی ص ۷۵.

۴- سیر اعلام النبلاء (۲۶۵۹/۶).

۵- سیر العلام النبلاء (۲۵۸/۶).

جعفر بن محمد همواره می گفت: در مورد شفاعت برخودم به چیزی امید ندارم جز اینکه امید دارم شفاعتی که برای پدرم می شود، برای من هم بشود. چون او دوباره مرا به دنیا آورد.^۱

درباره‌ی آن مرحوم نقل است که در مورد حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مورد سؤال قرار گرفت، در جواب گفت: تو درباره‌ی دو مرد از من سؤال می کنی که از میوه‌های بهشت خورده‌اند^۲ و گفته است: خداوند متعال بری و بیزار است از کسی که از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اظهار برائت کند.^۳ امام ذهبی به دنبال این روایت گفته است: می گویم: این قول از جعفر صادق به تواتر رسیده است. خدا را گواه می گیرم که او در سخنش صادق است و برای کسی دورویی و نفاق اعمال نکرده است. خدا رافضه را مقبوح و زشت گرداند!^۴

چنانچه ملاحظه می کنید این سخنان ائمه پاک و طاهر است که شیعه ادعای امامت و ولایت آنها را دارند و عقیده‌ی خود را به آنها نسبت می دهند. دیدگاه و موضع آنان در برابر عقیده‌ی رافضه و دین آنها کاملاً روشن و واضح است. از آنها و همه‌ی آنچه که بوسیله‌ی اعتقاد خود به ائمه نسبت می دهند، بری هستند و طعنه و زبان زخم آنها به صحابه و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را به هیچ وجه قبول ندارند. واقعاً که اعتقاد ائمه‌ی اهل بیت همان اعتقاد اهل سنت است و در ظاهر و باطن در ارتباط با هر مسأله‌ی بزرگ یا کوچک، یکسان است. این عقیده‌ای است که آنها در پرتو آن دینداری کردند و بر اساس آن دوست و دشمن گرفتند. هر کس غیر از این، عقیده‌ی دیگری را به آنها نسبت دهد، بر آنها دروغ گفته و به آنها ظلم کرده است. خدا رحمت کند ایشان را، رحمتی واسع و فراگیر و خدا خوار و ذلیل کند کسی را که این اکاذیب را به آنها چسبانده است!^۵

۱- همان منبع (۶/۲۵۵).

۲- الانتصار للصحب و الال، ص ۱۱۹.

۳- سیر العلام النبلاء (۶/۲۶۰).

۴- سیر العلام النبلاء (۶/۲۶۰).

۵- الانتصار للصحب و الال، ص ۱۲۰.

سیزدهم: دیدگاه تقریب (و وحدت) میان سنی و شیعه

از اثنای مباحث (سابق) برای ما روشن شد که شیعه تا چه حدی دچار بدعت‌گذاری و انحراف از کتاب خداوند متعال و سنت پیامبر ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم شده و فاصله گرفته‌اند. فهمیدیم که کتاب‌های معتبرشان در زمینه‌ی توحید، تفسیر، حدیث و غیره چه خطرها و زیانهای بزرگی را در خود جای داده‌اند! واقعاً که چه آسیب و زیانهایی را این کتابها متوجه اساس دین و اصول اعتقادی مسلمان کرده‌اند!! بنابراین دعوت برای تقریب با شیعه مستلزم اعتراف ضمنی به منابع و مراجع شیعه است، که واقعاً آنگونه و آنقدر که این کتابها توانسته‌اند با نام اسلام دین و شریعت خدا را تغییر دهند، هرگز خاورشناسان و مبلغان مسیحی نتوانسته‌اند، بلکه دسیسه‌های خاورشناسی و تبشیری هم از منابع آنها جوشیده و بر اساس شبه‌افکنی‌ها و افسانه‌های آنها برای فاسد کردن و نابود کردن اسلام و یارانش، توطئه‌گرانه عمل می‌نماید. از همین روی، رابطه‌ی تنگاتنگ و بلکه تشابه تمام عیاری میان شبه‌افکنی، تشکیک و گمانه‌زنی‌های خاورشناسان و مبلغان مسیحی با نظریات شیعه‌ی روافض ملاحظه می‌شود، البته این چیز جدیدی نیست، بلکه جای دارد که رساله و پایان نامه‌ی علمی مخصوصی درباره روابط شیعه با مستشرقین و گروههای تبشیری نوشته شود - بلکه از قدیم‌الایام، دشمنان اسلام «نظرات» رافضه را بعنوان تکیه گاهی جهت اسلام‌ستیزی و مسلمان‌ستیزی استعمال کرده‌اند. سپاهیان شیعه‌ی رافضی بعنوان پیشرفته‌ترین سلاح در دست دشمنان اسلام بودند و شیعه‌گری برای همه کینه‌توزان و دین‌ستیزان و کژروانی که در صدد بودند کاخ اسلام را ویران نمایند پناهگاه بود.

روزهای تاریخ سرشار از توطئه‌ها و دسیسه‌ها و دشمن‌دوستی‌ها و حمایت کردن از دشمنان مسلمانان از سوی شیعه‌ها است. یکی از روشن‌ترین دلایل این است که شیعه به مشروعیت و رسمیت حکومت اسلامی‌ایمان ندارند مگر آن حکومتی که قرار است (مهدی موعود برایشان) بیاورد که بیش از یازده قرن است غائب است!! به همین خاطر، دشمنان اسلام و مسلمانان از این طریق توانستند روزنه‌ای برای وارد شدن به قلبشان پیدا کنند.^۱

ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌فرماید: بسیاری از شیعیان رافضی از صمیم قلب، کافران را بیشتر از مسلمانان دوست دارند، لذا وقتی ترک‌های کافر (مغول) از منطقه‌ی شرق هجوم آوردند، مسلمانان را قتل‌عام کردند و خون آنها را در سرزمین‌های خراسان، عراق، شام، عربستان و غیره ریختند، رافضه در این زمینه با آنها همکاری می‌کردند، همچنین روافضیهای شام و

حلب و غیره بیش از همه آنها را در راستای قتل و کشتار مسلمانان یاری دادند. بدینسان، همان مسیحیانی که مسلمانان شام را کشتند، از پشتیبانی عظیم رافضی‌ها برخوردار بودند. بنابراین آنها همواره کفار اعم از مشرک، مسیحیان و غیره را دوست داشته و آنها را در راستای قتل عام مسلمانان یاری می‌دادند.^۱ برای تأیید این مطلب شواهد تاریخی کافی است، از جمله:

۱- توطئه‌ی ابن علقمی رافضی در سقوط بغداد، سال ۶۵۶ هـ

خلاصه این حادثه چنین است که ابن علقمی وزیر «مستعصم» خلیفه‌ی عباسی بود، خلیفه نیز مانند پدر و جد خود بر مذهب و اعتقاد اهل سنت بود، اما مقداری نرم و آسان‌گیری بود و چنانکه باید هوشیار و آگاه نبود. این وزیر شیعی هم جهت براندازی حکومت خلافت و نسل‌کشی اهل سنت و برپایی حکومت رافضی مدام برنامه‌ریزی می‌کرد. از این روی با سوء استفاده از مقام خود و غفلت خلیفه دسیسه‌ی خود را علیه خلافت به مرحله‌ی اجرا گذاشت. گام‌های این دسیسه در سه مرحله نمایانگر بود:

الف- مرحله اول: از پای درآوردن و ضعیف کردن سپاه و در تنگنا قرار دادن مردم، بطوری که سعی کرد که شهریه‌ی سربازان مسلمانان را قطع کند. ابن کثیر رحمه الله گفته است: این آقای وزیر سعی فراوانی می‌کرد که شهریه و مقرری سربازان را قطع کند و سهمیه‌ی آنان را از دیوان حذف نماید. لذا تعداد سربازان در آخرین روزهای مستنصر بالله نزدیک به صد هزار نفر رزمنده بودند، اما پیوسته برای کاهش تعداد آنها تلاش نمود تا اینکه فقط ده هزار نفر باقی ماندند.^۲

ب- مرحله دوم: مکاتبه و معاهده با مغول‌ها. ابن کثیر می‌گوید: سپس با مغول‌ها مکاتبه کرد و آنها را به این طمع واداشت که آن سرزمین‌ها را اشغال کنند و در این زمینه برای آنها آسان‌کاری کرد و حقیقت حال را برای آنها بازگفت و از ضعف و ناتوانی سپاه اسلام برای آنان رازگشائی کرد.^۳

ج- مرحله سوم: جلوگیری از مقابله با مغول‌ها و دلسرد کردن خلیفه و مردم

۱- منهاج السنة (۲/۱۰۴).

۲- البداية و النهاية (۱۳/۲۰۲).

۳- همان منبع.

او عموم مردم را از جنگیدن^۱ با مغول‌ها بازداشت و به خلیفه و اطرافیان‌ش چنین القاء کرد که پادشاه مغول‌ها خواهان مصالحه با آنها است و به خلیفه اشاره داد که بطرف او خارج شود و خود را به خدمت او برساند تا صلح‌نامه بر سر اینکه نصف مالیات عراق برای آنها باشد و نصف دیگرش برای خلیفه، ما بین آنها منعقد و امضاء شود. در نتیجه خلیفه با هفتصد نفر سواره، از قاضیان و فقهاء و فرماندهان و سرشناسان بسوی او رهسپار شد و بالاخره با این حيله، قتل خلیفه و سایرین که رهبران و پیش‌کسوتان و فرماندهان مسلمانان بودند صورت پذیرفت، بدون اینکه مغول‌ها زحمتی بخود بدهند!

جماعتی از رافضه و دیگر منافقان به هولاکو اشاره دادند که با خلیفه مصالحه نکند و وزیر ابن علقمی به او گفت: اگر صلح بر نصف به نصف مالیات منعقد شود، این امر فقط یک یا دو سال ادامه خواهد داشت، پس مسأله به روال عادی و قبلی خود باز خواهد گشت. علاوه بر این آنها قتل خلیفه را در نظر وی آراستند. و گفته می‌شود: خلیفه با اشاره‌ی وزیر علقمی و نصیر طوسی کشته شد.^۲ سپس به سوی بغداد مایل شدند و هر چه توانستند مردان، زنان، پیرمردان، کهنسالان و جوانان را قتل‌عام کردند و فقط مسیحیان و کافران ذمی و پناهندگان به آنها و به خانه و سرای ابن علقمی نجات یافتند. آنچه‌ان که گفته می‌شود آنها در آن جنگ، کم و چند ملیون به خاک و خون کشیدند، بطوری که اسلام تا آن زمان شاهد چنین جنایت و خونریزی بزرگی نشده بودند. آنها هاشمیان را اعم از زن و مرد و اعم از عباسی و غیر عباسی‌ها را به اسارت گرفتند!

حال سؤال ما این است که آیا کسی که دشمنان کافر را به جان اهل بیت و دیگر مسلمانان می‌اندازد، می‌تواند دوستدار آل بیت رسول خدا باشد؟!^۳

آری، خطیبان، امامان جمعه و جماعت، حافظان و حاملین قرآن را به قتل رساندند و مساجد و جمعه و جماعات چندین ماه تعطیل و منحل شدند. هدف ابن علقمی این بود که سنت را بکلی نابود کند و بدعت رافضی‌گری را غالب و پیروز گرداند و برای رافضه مدرسه و مکتبی بزرگ ایجاد کند، که به وسیله‌ی آن بتوانند مذهب خود را گسترش دهند.

۱- منهاج السنة (۸۳/۳).

۲- نصیرالدین در خدمت هولاکو بود. آنگاه که وی قلعه الموت را از دست اسماعیله در آورد و آن را فتح کرد. البداية و النهاية (۲۰۲/۱۲).

۳- منهاج السنة (۸۳/۳).

اما خداوند متعال او را موفق به انجام این کار نکرد و به آرزوی دیرینش نرسید، بلکه این نعمت را از او پس گرفت و دیری نپایید که پس از چند ماه از آن حادثه چهره در نقاب خاک کشید. و پسرش را نیز بعد از او راهی مسیر او کرد!^۱

۲- حکومت صفوی

در حکومت صفوی که بنیان‌گذار آن شاه اسماعیل صفوی بود، شیعه‌گری به زور به ایرانی‌ها تحمیل شد و بعنوان مذهب رسمی ایران معرفی گردید. شاه اسماعیل بسیار سخت‌دل، و تشنه‌ی خون بود که تقریباً باور کردن آن مشکل است!^۲ و در مورد خود چنین شایعه پراکنی کرد که معصوم است و با مهدی فاصله‌ی چندانی ندارد و تنها طبق دستورات ائمه امامیه حرکت می‌نماید.^۳ وی شمشیر را از نیام کشید و آن را بر ضد اهل سنت بکارانداخت. او فحش و ناسزاگویی به صحابه را بعنوان وسیله‌ای برای امتحان و آزمودن ایرانی‌ها بکار گرفت. دستور داد که بصورت علنی در خیابان‌ها، بازارها و بر روی منبرها به صحابه علیهم السلام ناسزاگویی شود و مخالفان آن را به ذبح و گردن زدن تهدید کرد. هر وقت که وارد شهری می‌شد، اهالی آن را با زور اسلحه و ادا به پذیرش (عقیده‌ی) رافضی می‌کرد.^۴

البته سران شیعه هم سلاطین صفوی را در راستای رساندن آن تا حد غلو و زیاده‌اندیشی یاری و مساعدت نمودند. «شیعه‌گری» با زور آتش و آهن بر مسلمانان ایران تحمیل شد. یکی از بارزترین بزرگان شیعه که از حکومت صفوی پشتیبانی می‌کرد، (علی کرکی) بوده^۵ که شیعه وی را به «محقق ثانی» ملقب کرده بودند. شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل او را به (دربار حکومتی) نزدیک ساخت و بعنوان آمر و دستور دهنده‌ی واجب‌الاطاعه در حکومت معرفی کرد. همچنین یکی از آخوندهای حکومت صفوی مجلسی بود. وی نیز برای تأثیرگذاری در مسلمانان ایران با دستگاه حکومتی تشریک مساعی کرد،^۶ حتی گفته می‌شود کتاب وی «حق‌الیقین» باعث شد

۱- البدایة و النهایة (۱۳/۲۰۲-۲۰۳).

۲- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق، علی وردی، ص ۵۶.

۳- فکر شیعی و گرایشات صوفی، کامل الشیبی، ص ۴۱۳.

۴- اصول شیعة الامامية (۳/۱۴۵۷).

۵- همان منبع (۳/۱۴۷۶).

۶- عقیده شیعه، دونالدسن، ۳۰۲.

که هفتاد هزار نفر از اهل سنت ایران شیعه‌گری را بپذیرند.^۱ ولی به احتمال زیاد این خبر هم یکی از اغراق‌گویی‌های شیعه است، زیرا مقوله‌ی «رفض» در ایران تنها با زور و ترور توانست برای خود جای پای پیدا کند، نه بوسیله‌ی تفکر و اقناع مسلمانان.^۲ جنبه‌ای دیگر از نقش‌آفرینی حکومت صفوی را در جنگ با خلافت اسلامی دولت عثمانی نباید فراموش کرد، که طرف مقابل جنگ و دشمنان اسلام و مسلمانان در آن جنگها کشورهای پرتقال و انگلیس بودند و نیز آنها را به ساخت کلیسا و ارسال مبلغان و کشیشان تشویق کردند، همراه با مبارزه کردن آنها با سنت و اهل سنت.

اینها قسمتی از آثار و دستاوردهای حکومت و افراد آنها در این عرصه است و از جمله سخنان جاویدان شیخ الاسلام ابن تیمیه در این رابطه، که خیلی مهم هستند و اگر با واقعیت تطبیق شوند و از لابلای آنها به بررسی وقایع تاریخ بپردازیم، مصداق آن را همانند خورشید مشاهده خواهیم کرد. پس هر خردمندی باید به آنچه که در زمانش روی می‌دهد و فتنه‌ها و شرارت‌ها و تباهی و فساد که در اسلام پدید می‌آید و به زمانش نزدیک است، نگاه کند! آنگاه خواهد دید که بیشتر آنها از طرف رافضیه روی داده است و آنها را بعنوان فتنه‌سازترین و شرورترین مردم خواهد دید. مشاهده خواهد کرد که از هر چیزی که موجبات فتنه و شرارت و فساد افکنی را در میان مسلمانان پدید آورده دست نمی‌کشند.^۳ ما بصورت عینی و تواتر دانسته‌ایم که منشأ همه فتنه‌ها و شرارت‌های بزرگی که بی‌سابقه هستند، تنها آنها هستند.^۴

پس ای جماعت اهل سنت ما به چه کسی «وحدت» برقرار کنیم؟! با کسی که در قرآن ما طعنه وارد می‌کند و آن را به شیوه نامناسب تفسیر می‌کند و کلمات را از جایگاهشان تغییر می‌دهد، و صدیق و فاروق و ام المؤمنین و محبوب‌ترین زن پیامبر ﷺ یعنی عایشه رضی الله عنها و طلحه، زبیر و دیگر اصحاب بزرگ رضی الله عنهم را کافر می‌داند و با نام تقیه سر مسلمانان کلاه می‌گذارد؟!^۵

۱- اصول شیعة الامامية (۲/۱۴۷۸).

۲- منهاج السنة (۳/۲۴۳).

۳- منهاج السنة (۳/۲۴۳).

۴- منبع سابق (۳/۲۴۵).

۵- مسأله تقریب (۲/۲۸۰).

۳- تجارب علمای معاصر اهل سنت در باره‌ی تقریب (وحدت)

الف - تجربه‌ی مصطفی سباعی

دکتر مصطفی سباعی با بعضی از علمای شیعه در رابطه با مسأله تقریب تلاش‌هایی را انجام داد. وی سعی کرد که یک کنفرانس و همایش اسلامی جهت بررسی راههای تضمین استوار سازی پایه‌های وحدت، الفت، محبت، نوع‌دوستی و نزدیک‌سازی میان دو طرف ترتیب دهد. او معتقد بود که یکی از بزرگ‌ترین عوامل تقریب، دیدار دو جانبه علمای دو طرف و چاپ و نشر کتاب‌هایی است که به سوی تقریب و هم‌دلی فرا می‌خوانند. همچنین معتقد بود که نباید کتاب‌هایی که احساسات یکی از طرفین را جریحه‌دار می‌سازد چاپ و نشر شود.

مصطفی سباعی به دیدار یکی از مراجع بزرگ شیعه رفت، که در نزد آنها بعنوان یکی از بزرگ‌ترین داعیان اتحاد اسلامی، تقریب مذاهب، دعوت برای یک‌پارچه ساختن صفوت و وحدت کلمه محسوب بود؛ و او کسی نیست جز جناب عبدالحسین شرف الدین موسوی از بزرگان شیعه. (پس از بحث وحدت) احساس کرد او شیفته و علاقمند به این اندیشه است. در نتیجه با او چنین توافقی کرد که به منظور این هدف، یک کنفرانس اسلامی میان علمای شیعه و سنی ترتیب دهند. از سوی دیگر، آقای سباعی، برای دیدار و ملاقات سرشناسان شیعه، اعم از سیاستمداران، بازرگانان، ادیبان و (شاعران) - به همان هدف - اقدام کرد و شادکام از این نشست و تماس‌ها بیرون آمد، (چون فکر می‌کرد) به نتایج خوبی دست یافته! هرگز به فکر مرحوم سباعی خطور نمی‌کرد که آن جماعت چه نیت شومی در دل دارند و در پشت دعوت برای تقریب چه نقشه‌هایی کشیده‌اند! تا اینکه، بعد از مدتی، بصورت ناگهانی، سباعی غافلگیر شد، زیرا همین جناب موسوی که دم از تقریب می‌زد، درباره ابوهریره رضی الله عنه کتابی نوشت که سرشار از فحش و ناسزا و بدگویی او بود، بلکه در پایان به این اشاره کرده بود که ابوهریره رضی الله عنه کافر و منافق بوده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بعنوان یک فرد جهنمی معرفی کرده است!!

سپس سباعی می‌گوید: از دیدگاه موسوی در سخن و کتابش تعجب کردم، چون سخنانش نشان می‌دهد که او رغبت و علاقه‌ای صادقانه به تقریب و فراموش کردن گذشته ندارد.^۱

سباعی در ادامه یادآور می‌شود که استقبال آخوندها و اساتید شیعه از اندیشه‌ی «تقریب» و وحدت، تنها در حد تعارف و مجامله در کنفرانس‌ها و همایش‌ها بود. بیشتر آنها به ناسزاگویی خود درباره‌ی صحابه و بدگمانی به آنها و اعتقاد به صحّت همه مرویات و اخبار و شرح حال‌های موجود در کتابهای گذشتگان ادامه داده‌اند.^۲

وی بیان می‌کند با اینکه آنها به تقریب فرا می‌خوانند، اثری از روحیه‌ی نزدیک‌خواهی نه در میان علمای شیعه‌ی عراق و نه ایران دیده نمی‌شود و همچنان بر (صحت) مطالب و مرویات و عقاید موجود در کتاب‌هایشان که مبتنی بر اتهامات زشت و ارائه‌ی تصویری دروغین از اختلاف صحابه رضی الله عنهم می‌باشد، تأکید می‌کنند. گویی هدف از دعوت به تقریب و وحدت تنها نزدیک‌سازی سنی به مذهب شیعه است.^۳

سباعی خاطر نشان می‌سازد که هر بحث علمی در تاریخ سنت یا مذاهب اسلامی که با دیدگاه شیعه متفق نباشد، علمای آنها، کسی که در این باره بحث می‌کند را مورد سرزنش و اعتراض قرار می‌دهند و خود را پشت تقریب مخفی می‌کنند و صاحب این بحث را به عنوان فردی متعصب که می‌خواهد در راه تلاش‌های اصلاح‌گرایان تقریب، سنگ‌اندازی کند، معرفی و متهم می‌سازند. اما بنظر این آقایان عیب‌جو و خشمگین تدوین کتابی همچون کتاب جناب موسوی که بر بزرگ‌ترین صحابی که به نظر اهل سنت به لحاظ روایت حدیث به او اعتماد می‌شود، توهین می‌کند، در راه تلاش‌های مصلحان تقریب سنگ‌اندازی نمی‌کند. وی می‌گوید: من فقط به کتاب «ابوهریره رضی الله عنه» مذکور مثال نمی‌زنم، زیرا در عراق و ایران کتاب‌های دیگری هم چاپ می‌شود که آنچنان به جمهور صحابه طعنه می‌زنند و بد و ناسزا می‌گویند که هیچ شخص باوجدانی طاقت شنیدن آنها را ندارد. امری که باعث می‌شود آتش تفرقه دوباره شعله‌ور شود.^۴ آری، این تجربه و اقدام مرحوم شیخ سباعی است که در

۱- سنت و جایگاه آن، ص ۱۰

۲- منبع سابق، ص ۹-۱۰

۳- منبع سابق، ص ۹-۱۰.

۴- منبع سابق، ص ۱۰.

مقابل تعصب آخوندهای شیعه و اصرار آنها بر تجاوز و تهاجم کلامی به بهترین نسلی که در بهترین عصرها یافت شد، اینچنین ناکام می‌شود.^۱

تقریب به مفهوم شیعه آن است که زمینه و بستری برای آنها فراهم شود که آنها بتوانند عقاید خود را در سرزمین‌های سنی‌نشین انتشار دهند و در آسیب‌رسانی (کلامی) به صحابه‌ی رسول خدا تداوم داشته باشند و اهل سنت از بیان حق خودداری کنند و اگر رافضی‌ها حق را شنیدند بالا و پایین کرده، بگویند: وحدت در خطر است!^۲

ب- تجربه‌ی شیخ موسی جاراالله

این بزرگوار از علمای روسیه است. او موسی بن جاراالله ترکستانی قازانی روس، شیخ مشایخ روسیه در پایان عصر قیصری و آغاز حکم اتحاد جماهیر (شوروی) می‌باشند. او در امور مسلمین روسیه، که بالغ بر سی میلیون نفر بودند، حرف اول را می‌زد، سپس تندباد کمونیستی بر او وزیدن گرفت، که در نتیجه به ناچار از سرزمین و خانواده‌اش فاصله گرفت. ایشان به تألیف کتاب‌ها و رساله‌ها پرداخت و در بین هند، حجاز، مصر و عراق در رفت و آمد بود. ایشان می‌گوید: «من می‌توانستم - در صورتی که از ایمانم شانه خالی می‌کردم - اولین نویسنده‌ی روسی و یکی از رهبران پیش قراول آن بشوم! اما من ترجیح دادم که آخرت را با بهای دنیا خریداری کنم.»^۳

این عالم گرانقدر برای اتحاد و همبستگی مسلمانان تلاش کرد و میان شیعه و سنی وحدت بوجود بیاورد و در این راستا تلاش‌های چشم‌گیری را از خود نشان داد. در نتیجه، بررسی کتاب‌های شیعه را آغاز کرد و با اهتمام آنها را مطالعه نمود. چنانچه که خود بیان می‌کند، وی «اصول و فروع کافی»، «من لایحضره الفقیه»، «کتاب الوافی»، «مرآة العقول»، «بحار الانوار»، «غایة المرام» و بسیاری از کتاب‌های دیگر را مطالعه کرده است.^۴ سپس از سرزمین‌های شیعه دیدن کرد و بیش از هفت ماه در آنها سکونت گزید، که در طی آن مدت، از معابد و حسینیه‌ها و مدارس آنها بازدید کرد و در محافل و مراسم سوگواری

۱- مسأله تقریب (۱۹۸/۲).

۲- مسأله تقریب (۱۹۸/۲).

۳- همان منبع (۲۰۱/۲).

۴- الوشیعة، ص ۱۹، مسأله تقریب (۱۹۹-۲).

آنها حاضر می‌شد و در حلقه‌های دروسی که در خانه‌ها، مساجد و حیاط آنها، مدارس و حجره‌های آن ارائه می‌شد، حضور می‌یافت، در ایام محرم در نجف اقامت گزید و همه کارهایی را که شیعه در ایام عزاداری و روز عاشورا انجام می‌دهد مشاهده کرد. این عالم به یک نتیجه‌ی علمی دست یافت؛ و با دوران‌دیشی و کار آیی و دانش فراوان خود به این نتیجه رسید که نقد عقاید شیعه و واقعیت آن اولین گام در راستای ایجاد همدلی میان مسلمانان می‌باشد، و هیچ اتحاد و همسبستگی‌ای بدون آن میسر نخواهد شد. اولین تلاش در زمینه‌ی تقریب، دیداری بود که با محسن امین در تهران انجام داد. مدتی با هم گفتگو کردند، سپس شیخ موسی ورقه کوچکی را جلوی او گذاشت. تاریخ آن نامه ۱۹۳۴/۸/۲۶ بود. نسخه‌ای از آن را به علمای نجف اشرف و نسخه‌ای دیگر را به علمای کاظمین فرستاد و در آن نوشت: با نهایت احترام این مسائل را تقدیم اساتید نجف اشرف می‌نمایم. به امید آنکه با قلبی سلیم و صادق از آن استفاده کنید. همه‌ی اینها بخاطر علاقه و رغبت جهت ایجاد اتحاد، هم‌آوایی و همدلی جهانی اسلامی میان شیعه‌ی امامیه که گروه بر حق هستند - یعنی به گمان آنها - و عموم اهل سنت و جماعت می‌باشند. امیدواریم که شما اساتید به صورت جمعی و یا یکی یکی به این خواسته جواب مثبت دهید، همه بیان خود را بصورت رسا اعلام دارند و شخصاً آن را با مهر خود امضاء کنید. سپس وی در آن رساله اموری ناپسند را که در کتب شیعه موجود است با ذکر شماره صفحه، ذکر کرده است وی به چند مسائل خطرناک که در کتب شیعه موجود هستند، اشاره کرده، آنها را مانع همدلی و توافق و همسویی برشمرده است، از جمله:

* - تکفیر صحابه.

* - نفرین‌هایی که بر مسلمانان عصر اول می‌شود.

* - موضوع تحریف قرآن.

* - از نظر کتب شیعه حکومت‌های کشورهای اسلامی و قاضیان و همه علمای آنها

طاغوت بحساب می‌آیند!!

* - همه گروه‌های اسلامی - جز شیعه - کافر و ملعون بوده، برای همیشه در آتش جهنم

باقی خواهند ماند.

* - جهاد در کتاب‌های شیعه بدون امام واجب‌الاطاعه، همچون حرامی مردار و گوشت

خوک، حرام و قدغن می‌باشد، شهیدی جز شیعه وجود ندارد، شیعه شهید است، حتی اگر در

بستر خود بمیرد و کسانی که شیعه نیستند و در راه خداوند متعال جهاد می‌کنند، شتابانه به سوی جهنم می‌روند!!

*- پس این استاد گرامی ما پس از نقل شواهد و مدارک این مسأله از خود کتب معتبر شیعه، شیوخ شیعه را مخاطب قرار داده، می‌گوید: اینها شش مسأله هستند که عقاید شیعه در مورد آنها مبرهن و یقینی است، آیا اگر این عقیده شیعه باشد دیگر جایی برای وحدت کلمه‌ی مسلمانان در جهان اسلام باقی خواهد ماند؟!

آیا بعد از همه‌این مسائل و بعد از این عقیده، کلمه‌ی توحید می‌تواند در قلب اهل آن تأثیری داشته باشد؟

آیا ملت‌های اسلامی - که دارای این عقیده هستند - می‌توانند در راه پیروزی اسلام در آینده گام‌هایی بردارند؟!

سپس در کنار مسائل فوق، مسائل ناپسند و منکر دیگری را ردیف کرده، مانند:

*- رد کردن احادیث ائمه‌ی اسلامی توسط شیعه و ادعاهای آنها مبنی بر اینکه هر روایتی که مخالف (نظر) ائمه (اهل سنت) باشد، موجب هدایت است و (شیخ ما) چنین معتقد است که این اندیشه قبل از آنکه کاخ اسلام را فروبریزاند، کاخ دین شیعه را ویران می‌سازد.

*- در کتب شیعه باب‌هایی در مورد آیات و سوره‌هایی وجود دارد که (به گمان آنها) پیرامون ائمه و شیعه نازل شده‌اند و نیز باب‌هایی در رابطه با آیات و سوره‌هایی وجود دارد که در مورد کفر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و کفر پیروان آنها نازل شده‌اند.

*- اغراق شیعه در تقیه.

سپس اباطیل زشت و ننگ‌آور دیگری را از کتب شیعه نقل کرده، مانند:

*- پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه را طلاق داد، در نتیجه وی از دایره‌ی امهات المؤمنین خارج شده است.

*- قائم (مهدی) وقتی که ظهور می‌کند، بر عایشه حد شرعی اجرا می‌کند تا انتقام مادرش «فاطمه» دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، و انتقام پدرش (علی) و فرزندان او بگیرد.

* - قائم وقتی که ظهور کند، مساجد اسلام را نابود می‌سازد.

* - سپس بیان کرده که دین شیعه اساساً و روحاً ستیزه‌جو می‌باشد. حکایت‌هایی در باب دشمنی میان صدیق و فاروق در کتب آنها وجود دارد و بیان کرده که همگی موضوع و ساختگی می‌باشند.

*- بیان کرده که کتب شیعه از زبان بعضی ائمه می‌گویند: اَمّت اسلامی اگرچه دارای امانت و صداقت و وفا باشد، ایماندار به حساب نمی‌آید؛ زیرا ولایت اهل بیت را نمی‌پذیرد! و شیعه اگرچه چیزی از دین در قبضه ندارد، جای سرزنش و عتاب ندارد، زیرا با ولایت امام عادل دینداری می‌کند و مسائل دیگری را ذکر کرده، سپس گفته است: پس ای آقایان بفرمایید و گامی مثبت بردارید! تا اسلام یک‌پارچه شود و سخن و کلمه‌ی مسلمانان پیرامون کتاب مبین خداوند متعال جمع شود. شما (فکر می‌کنید) که شیعه در مقابل این مسائلی که از کتاب‌های طراز اولشان، جهت استیضاح از آنها، آن مسائلی را نقل کردم، چه باید باشد؟! زیرا من به این فرمان خداوند متعال در کتابش که می‌فرماید:

﴿ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (نحل / ۴۳، انبیاء / ۷۰)

(اگر شما نمی‌دانید، از اهل معرفت سؤال کنید).

سپس می‌گوید: «یک سال واندی منتظر ماندم و از کسی جز مجتهد بزرگ شیعه‌ی بصره جوابی نشنیدم. وی به وظیفه خود عمل نموده و در یک کتاب بالغ بر (۹۰) صفحه‌ای این افتخار را به من داد! که همه جواب‌هایش را بنویسید. آن هم با کلمات و سخنانی که عصر اول راه، از کتاب‌های شیعه بیشتر مورد طعنه و عیب و ایراد قرار می‌دهد.» سپس شیخ موسی کتابش (الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة) را پس از آنکه از طرف آقایان شیعه جوابی را ندید، به رشته‌ی تحریر درآورد، و می‌گوید: من با این کتاب از آبروی اَمّت و حرمت و قداست دین دفاع می‌کنم و حقوق عصر اول اسلام را که بر من و بر همه‌ی اَمّت اسلامی است، ادا می‌نمایم.^۱ شیخ موسی جارالله معتقد است که نشر کتابش «الوشیعه» و نصیحتی که به علمای شیعه می‌کند، اولین گام برای الفت و اتحاد و تقریب است و آقایان شیعه بر این باورند که کشفیات موسی جارالله باید در خاک دفن شود و این نوع رازگشایی‌ها شدیداً آنها را ناراحت و متنفر می‌سازد. علت اینکه این آقایان با رازگشایی از باطیل موجود در کتاب‌هایشان از کوره در می‌روند، این است که اهداف و مقاصدشان مفتضح می‌شود و روشن می‌گردد که آنها مجموع مردم ساده لوح شیعه را به نام نیابت از امام معصوم موعود مورد سوءاستفاده دینی قرار داده و آنها را فریب می‌دهند و به لحاظ مالی هم با نام خمس این موعود، آنها را استثمار می‌کنند!^۲

۱- الوشیعة ص ۳۹، مسألة التقريب (۲/۲۸).

۲- مسألة تقرب.

۴- راهکار صحیح تقریب (وحدت)

راه درست وحدت این است که، علمای اهل سنت برای نشر اعتقادات صحیح بر گرفته از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تبیین و تحقیق در مورد صحت آنها و وجه تمایز آنها از مذاهب اهل بدعت تلاش خود را مبذول دارند و از سوی دیگر از دسیسه‌های شیعه و اکاذیب آنها و آنچه که از کتب اهل سنت بدان استدلال می‌کند، رازگشایی کنند و به شبه‌افکنی‌هایی که متوجه اهل سنت می‌کنند از روی علم و عدالت و برهان پاسخ گویند. در تمامی این مراحل، باید به انحرافات و شیعه هم اشاره کرد و گمراهی‌های آنان و مبانی و اصول فاسد آنها را به همگان نشان داد، اگر می‌بینیم ائمه و بزرگان اهل سنت در این مسأله سهیم شده‌اند، لازم می‌آید که تلاشی مضاعف و علمی، گروهی و با برنامه آن صورت گیرد.

راهکار اصیل برای تقریب عبارتست از بیان حق و کشف باطل، نزدیک‌سازی شیعه به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و فهم صحیح اسلام با استفاده از علمای اهل سنت و در رأس آنها، از نظرات فقها و علمای اهل بیت همچون امیرالمؤمنین علی و پسران و نوادگان دانشمند او.

لازم است که در مقابل جریان انتشار و نفوذ تبلیغات رافضی که سعی در بدنام کردن اهل بیت پاک سیرت دارند، ایستادگی شود. امروزه تبلیغات رافضی به شکلی قوی در جهان اسلام و اروپا و آمریکا جریان دارد. (بدیهی است که این منهج و راهکار اصیل می‌تواند بستر را برای آن فراهم کند که) مسلمانان بطور یکسان بر سر یک کلمه متحد شوند و همگی به ریسمان خداوند متعال چنگ زنند و متفرق نشوند.

از آنجا که با استدلال به قرآن و سنت و اجماع و بیان حق در پرتو این مبانی بحث و گفتگو با بعضی از علمای شیعه بی فایده است، چون مخالف اهل سنت هستند، این بدین معنی نیست که ما از روشنگری و بیان مذهب اهل سنت و تبیین درستی و صحت آن غافل شویم و در ارتباط با مذهب شیعه و انحرافات و کژرویهای آن در آن اصول، روشنگری نکنیم. چون به لطف خداوند متعال این روشنگری می‌تواند گسترش اعتقادات شیعه در میان اهل سنت بکاهد و آن را محدود سازد. بر ما لازم است که در خود کتاب‌های آنها بدنبال مسائلی بگردیم که از باطل آنها پرده بر می‌دارد. البته شاید علت این که علمای قدیم ما که به پاسخ دادن شیعه، تکذیب حجتها و باطل کردن ادعاهای آنان اهتمام ورزیده‌اند، به این روش و راهکار توجه نکرده‌اند، این باشد که کتاب‌های آنها در آن زمان چندان شایع و رایج نبوده و فقط در دسترس شیعه قرار داشته باشد، یا شاید به این علت که بعضی از کتاب‌های اساس

آنها توسط متأخرین آنها به رشته تحریر درآمده و به متقدمین نسبت داده شده‌اند، یا در عصرهای متأخر (حکومت صفوی) مطالبی به آنها افزوده شده است. به هر حال دلیل هر چه باشد باید این را بپذیریم که امروزه کتاب‌های شیعه منتشر شده و بسیاری از شیعه به قداست آنها اعتراف کرده و به صحت و درستی آنها ایمان آورده‌اند. آنها جز به محتویات آنها ایمان ندارند و جز بدان استدلال نمی‌نمایند و حتی بوسیله‌ی آنها نصوص ظاهر و روشن قرآن و سنت صحیح را رد می‌نمایند. بلکه عده‌ای از آنها افسانه‌های آنها را که کتاب خداوند متعال را زیر سؤال می‌برند و ادعا می‌کنند که وحی برای ائمه نازل شده و بیانگر آگاهی آنان از غیب می‌باشند، تصدیق می‌نمایند.

بنابراین باید با توجه به خود کتب شیعیان به تصحیح و بازسازی وضعیت آنها پردازیم و یا از مرویات آنها، انحرافات آنها را کشف کنیم و باید آغازگر تقریب صحیح و اصولی از تألیفات و آثار آنها باشیم.^۱

البته در این زمینه تلاش‌هایی صورت گرفته که جای قدردانی هستند و بعضی از کتاب‌ها هم انتشار یافته‌اند. مانند «الامامة و النص» تألیف: فیصل نور، «ثم أبصرت الحقيقة» تألیف: محمد سالم خضر، «أصول الشيعة الاثني عشرية» تألیف: د. ناصر عبدالله بن علی غفاری و «تحقیقی پیرامون گروه‌ها و تاریخ اسلامی» دکتر محمد جلی. این مسلک و روش باید با عنایت و اهتمام خاصی مورد بررسی قرار بگیرد، زیرا کسی که کتاب‌های شیعه را مورد مطالعه قرار می‌دهد، رشته‌های سفیدی را در میان انبوهی از گمراهی و کژروی مشاهده می‌کند و ممکن است بتواند از این رشته‌های سفید، از سرگردانی و گمراهی‌ای که در آن بسر می‌برند، عقیده‌ای راستین برای ائمه بیافند که با کتاب خداوند متعال و سنت صحیح موافقت داشته باشد. این رشته‌ها همانگونه که شامل اصول هستند، فروع را هم در بر می‌گیرند و بر اساس دیدار دو جانبه و تقارب امکان‌پذیر است.^۲

همانگونه که لازم است افرادی از شیعه که صادقانه منادی اصلاحات هستند، مورد احترام، قدردانی و تشویق قرار گیرند و دوشادوش آنها در راستای نصیحت قومشان گام برداریم. مانند همان کاری که سید حسین موسوی - رحمه الله - در کتابش «كشف الأسرار فی تبرئة ائمة الاطهار» انجام داد و تلاش علمی قابل تقدیری که سید احمد در کتابش «تطور

۱- مسأله التقرب (۲/۲۸۲-۲۸۳).

۲- همان منبع (۲/۲۹۶).

الکفر السياسي من الشوری الی ولایة الفقیه»^۱ انجام داده است. بر ما لازم است که با همه عاشقان واقعی و صادق اهل بیت که دنباله‌رو آثار صحیح آنها هستند و از رهنمودهای زیبای آنها در راستای ارشاد مردم به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کند، بایستیم و در کنار آنها قرار بگیریم و با نهایت احترام و قدردانی با آنها تعامل نماییم. و دستشان را بگیریم و آنها را به ساحل امان ببریم. قرآن کریم را مطابق با قواعد زبان عربی، بدون تکلف و تکراری و خودسرانه، تبیین نماییم و برای فهم سنت مطهر به رجال موثق و مورد اعتماد حدیث مراجعه کنیم.^۲ (و این قول را همواره به یاد داشته باشیم) که جز فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که معصوم است، گفتار هر کس قسمتی قابل قبول و حق است و قسمتی مردود است، پس هر چه از سلف صالح آمده اگر موافق با قرآن و سنت است مورد قبول ما می‌باشد، در غیر این صورت قرآن و سنت پیامبرش برای پیروی در اولویت هستند. ولی ما کاری به اختلاف (آن اصحاب) نداریم و با تهمت و طعنه و زخم‌زبان زدن درباره‌ی آنها نظری نمی‌دهیم. بلکه شئون آنها را به نیات خودشان واگذار می‌کنیم، زیرا آنها راهی سرایی شدند که نتیجه اعمالشان در آنجاست.^۳

هرگونه نوآوری و بدعتی که در دین خدا بدون هیچ اصل و اساسی صورت گرفته و مردم از روی تمایلات نفسانی خود آن را زیبا و خوب شمرده‌اند، خواه با زیاد کردن در آن و یا کم کردن از آن؛ یک نوع گمراهی است و باید با آن مبارزه شود^۴ و باید با وسایلی از بین برود که منجر به شرارتی بدتر از آن نگردند. تأیید می‌کنیم که محبت صالحان، احترام‌گذاری به آنها و تعریف کردن آنها با کارهای خوبشان که معلوم است، یک نوع تقرب و نزدیکی به خداوند متعال است.

و اولیاء همان کسانی هستند که در آیه ۶۳ سوره‌ی یونس ذکر شده‌اند:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ (یونس / ۶۳)

(هان! بیگمان دوستان خداوند (سبحان) ترسی بر آنان (از خواری در دنیا و عذاب در آخرت) نیست و (بر از دست رفتن دنیا) غمگین نمی‌گردند).

۱- «تحول فکر سیاسی از شوری به ولایت فقیه».

۲- المنهج المبین شرح اصول العشرین، د. عبدالله و شلی ص ۱۲۶.

۳- همان منبع، ص ۱۵۷.

۴- همان منبع، ص ۲۳۴.

کرامت هم برای اولیاء الله ثابت با شروط شرعی آن، همراه با اعتقاد به اینکه آنها چه در حیات و چه پس از مرگشان، حتی برای خویشان مالک هیچ نفع یا زیانی نیستند، چه رسد به اینکه چیزی از این قبیل را به دیگران برسانند.^۱

زیارت قبرها، هر کس که باشند، با رعایت کیفیت مأثور آن، یک سنت شرعی است، اما استغاثه و طلب یاری از مردگان و طلب نیازها و حاجات از آنها از نزدیک یا دور، نذر کردن برای آنها، برافراشتن و بلند سازی قبرها، پوشاندن آنها، لمس کردن آنها، سوگند خوردن به غیر خداوند متعال و دیگر بدعت‌هایی که به این مسائل ملحق می‌شوند، گناهان کبیره‌ای هستند که لازم است با آنها مبارزه شود. ما برای این اعمال به هیچ تأویلی متوسل نمی‌شویم، تا بتوانیم همه راههای منجر به شرک را مسدود کنیم.^۲

عُرف غلط حقایق الفاظ شرعی را تغییر نمی‌دهد، بلکه لازم است از محدوده‌ی معانی مورد نظر آنها اطمینان حاصل کنیم و از آنها فراتر نرویم. همانگونه که لازم است از نیرنگ لفظی در همه زمینه‌های دنیایی و دینی برحذر باشیم، پس اعتبار به مسمی است نه به اسم (و اسم حقیقت مسمی را تغییر نمی‌دهد).^۳

دین اسلام عقل را آزاد می‌کند و مردم را به دقت نظر و ژرف نگری در جهان هستی تشویق می‌کند، به علم و علماء احترام می‌گذارد، از هر چیزی که شایسته و سودمند و مفید باشد استقبال می‌کند و «حکمت گمشده‌ی مؤمن است» هر جا که آن را یافت، از همه‌ی مردم بدان سزاوارتر است!^۴

هر مسلمانانی که به شهادتین اقرار کرده و به مقتضای آن عمل نموده و فرائض را انجام داده، بخاطر ارائه نظریه‌ای یا ارتکاب معصیتی تکفیر نمی‌کنیم مگر اینکه به کلمه‌ی کفر اقرار کند، یا چیزی را یکی از بدیهیات ضروری معلوم در دین را (بدون تأویل جایز) انکار کند، یا آیات صریح قرآن را تکذیب نماید، یا آن را بگونه‌ای تفسیر کند که به هیچ کدام از اسلوب‌های زبان عربی قابل احتمال نباشد، یا کاری انجام دهد که تأویل و تفسیری جز کفر نداشته باشد.^۵

۱- همان منبع، ص ۲۵۹.

۲- همان منبع، ص ۲۷۹.

۳- همان منبع، ص ۳۰۶.

۴- همان منبع، ص ۳۲۳.

۵- همان منبع، ص ۳۴۳.

آری، چنین اصولی و مفاهیمی، عموم مردم را در راستای فهم اسلام یاری می‌دهد. اسلامی که در قالب کتاب خداوند متعال، سنت پیامبرش و منهج اهل سنت و جماعت نمایانگر است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین ره‌یافته و علما و فقهای که بر راه و روش آنها حرکت کردند، اصول آن را اصالت بخشیدند.

اهل حق و حق‌پویان که به روش اهل سنت چنگ می‌زنند، شکر خدا دارای بدعتی نیستند و مستند و پشتوانه‌ی آنها قرآن و سنت صحیح است. آنها حاضر نیستند که از چیزی از اینها کوتاه بیایند و با این کار دین خدا را در معرض سهل‌انگاری و سازشکاری قرار دهند. اما شیعه‌ی رافضی دارای بدعت‌های فراوانی هستند که چیزی جز تعصب و هواپرستی و در نظر گرفتن مصالح مادی بعضی از آخوندهای منحرف آنها از این رهنمود المؤمنین علی علیه السلام و علمای اهل بیت، مانع کوتاه آمدن از آنها نمی‌شود. علماء یادآور شده‌اند که اهل سنت باید بدعت‌های بدعت‌گذاران را انکار نمایند، اگرچه بدعت‌گذار آن بدعت به هدف عبادت آنرا انجام دهد و معتقد به حقانیت و صواب و درستی آن باشد. در ضمن نباید مبارزه و انکار خود را به قید مصلحتی محدود کنیم، بلکه باید با موازین و معیار قاعده‌ی «ترجیح بین مفسدات و مصالح متضاد» مبنی بر اینکه: مفسده‌ی اندک را بخاطر از بین بردن مفسده‌ی بزرگ تحمل کنیم، و معروف و مصلحت کوچکتر را بخاطر معروف و مصلحت بزرگتر رها کنیم و این قاعده در نزد علما صحیح و بی‌اشکال است. عمل کردن به این قاعده باعث می‌شود که ما گاهی اوقات، یا برخی جاها در مقابل بدعت شیعه ساکت باشیم، تا راه‌های فتنه را مسدود نگه داریم و از اصل قاعده‌ی انکار منکر خارج نشویم، اگر آن انکار منجر به فتنه‌انگیزی، خون‌ریزی و کشمکش میان شهروندان یک ناحیه شود، که در آنجا تعداد شیعه با تعداد سنی برابر است (و در آن صورت انکار منکر تبدیل به منکر بزرگتری می‌شود). اما در حالت عادی که مفسده‌ای از آن انکار ناشی نمی‌شود، این انکار جایز یا واجب می‌شود^۱.

بر علمای اهل سنت لازم است که در راستای نقد و بررسی بدعت‌های بدعت‌گذاران، به اسلوب و روش آرام و علمی و نرم‌خویانه پایبند باشند و با آنها با مهربانی و نرمی تعامل کنند. آنها وقتی در این زمینه سنگ تمام خواهند گذاشت که در حدودی که مورد نزاع نیست از آنها دیدن بعمل آوردند و آنها را یاری رسانند و در وقت تنگی‌ها و ایام مشکلات و سختی‌ها

آنها کمک نمایند، یا اگر در حال درگیری با کافر یا ظالمی بودند، مطابق با سیاست شرعی انعطاف‌پذیر در مقابل مصالح و مفاسد، آنها پشتیبانی و یاری کنند. اما این نرم‌خویی، تعاون و روابط خوب نباید همیشگی باشد. زیرا بعضی از شیعه‌های افراطی در صورت سکوت در برابر آنها، هياهو و داد و فغان پیاپی می‌کنند، بلکه لازم است، بشدت اهل غلو و افراط، متشددان و صاحبان اقوال انحرافی را در همه شرایط مورد انکار و اعتراض قرار دهیم. معیار تعامل و برخورد با این دسته - با اولی نرم‌خویانه و با دوّمی تندخویانه - در این نهفته است که گوینده تا چه اندازه بر نصوص شرعی برای ایجاد شبهه اعتماد و تکیه می‌کند، یا چقدر برای انحراف و مایل کردن اذهان برخی از مردم بر تأویلات تکیه می‌کند. اما کسی که به دنبال نقل‌های عجیب و غریب از انسانهای گمنام، غیر مشهور، متأخرین و کسانی که فاقد تأویلند، می‌دود، انکار کردن - در برابر او - از اولویت برخوردار است و چه بسا که تندخویی در برابر او، واجب‌تر باشد! شورای حل و عقد اهل سنت در اجتماعات طائفه‌ای همان کسانی هستند که موضعهای سیاسی و همسبستگی‌های حزبی را با اقوام دیگر مطابق با فقه مصالح و مفاسد که زیر نظر قواعد سیاست شرعی قرار دارند و کنترل می‌شوند، مقدر می‌نمایند. البته این امر، علماء و دعوت‌گران را از این منع نمی‌کند که اصول منهج اهل سنت را به مسلمانان یاد دهند و بر آن اساس، آنها را تربیت نمایند و در ارتباط با عقاید منحرفی که در میان مسلمانان نفوذ کرده هشدار دهند تا آنها از آن عقاید متأثر نشوند، آن افکار منحرف‌کننده‌ای که دعوت‌گران به آن شب و روز و آشکار و نهان بدون هیچ احساس خستگی و ضعفی در راستای نشر آنها می‌کوشند. این در حالی است که پیامبر ﷺ در اثنای هجرت به مدینه معاهده‌هایی با یهودیان منعقد ساخت که زندگی آبرومندانه را در سایه‌ی حکومت اسلامی برای آنها فراهم می‌ساخت و در عین حال قرآن پیرامون عقاید، تاریخ و اخلاق یهود داد سخن سر می‌داد، تا مسلمانان از حقیقت شخصیت یهودی آگاه شوند و دست‌آخر از جانب آنها فریب نخورند.

مبحث چهارم

روزهای پایانی زندگانی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

واستشهاد ایشان

اول: پس از جنگ نهروان

نبرد علی علیه السلام با آن فرقه‌ی جدا شده و گمراه کرد، دلیل استوار و حجّتی روشن بود بر اینکه او در قتال و نبرد با اهل شام اشتباه نکرده و نسبت به معاویه رضی الله عنه به حق سزاوارتر بوده است! چون در حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «تمرق مارقة عند فرقة من المسلمين تقتلها اولی الطائفین بالحق»^۱: (دسته‌ای) منحرف از (صفوف) گروهی از مسلمانان جدا و منحرف می‌شوند که بوسیله‌ی سزاوارترین دو گروه به حق، کشته می‌شوند!).

بنابراین خواننده چنین انتظار می‌کشد که این سپاه با جدیت بیشتری به نبرد اهل شام بروند، زیرا بیش از جنگ قلبی براهین و دلایل در دست دارند، مانند کشته شدن عمار بن یاسر رضی الله عنه. اما به رغم این انگیزه‌ها، آنچه روی داد، بر خلاف انتظاری بود که از آنها می‌رفت. چون تاکتیکی و نقشه‌ای که حضرت علی علیه السلام پیاده کرد این بود که بعد از فارغ شدن از قتل خوارج، به شام لشکرکشی کند؛ زیرا داخل کردن شام به حوزه‌ی خلافت او و برگرداندن وحدت امت اسلامی هدفی است که باید محقق گردد و غایتی است که برای دست‌یابی به آن تلاش می‌شود. جنگی که با خوارج انجام داد فقط به‌این منظور بود که برای جبهه و نیروی داخلی امنیت را تأمین کند، زیرا می‌ترسید که فرزندان و پیروانش در عراق توسط آنها آسیب ببینند - همانگونه که در خطبه‌اش به‌این مورد اشاره کرده است - اما گاهی باده‌ها، بر خلاف میل کشتی‌ها می‌وزند و او نتوانست به شام لشکرکشی کند تا اینکه شهید شد.^۲

در واقع خروج خوارج در ضعیف کردن سپاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی‌تأثیر نبود، همانگونه که جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، باعث خستگی و نفرت اهل عراق از جنگ گردید و بخصوص اهل شام در جنگ صفین، در واقع جنگ آنها مانند جنگ با غیر آنها نبود، زیرا نبرد خونین صفین همچنان اندیشه و خیال آنها را به خود مشغول کرده بود، چون کودکان زیادی یتیم شدند و زنان بیوه شدند! بدون اینکه مقصود آنها محقق شود و اگر

۱- مسلم (۷۴۶/۲، ۷۴۵).

۲- خلافت علی ابن ابی طالب، ص (۳۴۵).

علی علیه السلام و بسیاری از صحابه از آن صلح یا قضیه‌ی حکمیت استقبال نمی‌کردند، خدا می‌داند چه مصیبت و فاجعه‌ای بر جهان اسلام وارد می‌شد که حتی پیامدهای بد آن قابل تصور نبود! پس در مانده کردن علی علیه السلام و سستی نشان دادن آنها (شیعیان) از حرکت کردن با او بسوی شام، به نظرشان خوشایند بود و بدان علاقه پیدا کردند، اگر چه می‌دانستند که علی علیه السلام بر حق است!^۱

یکی از معضلاتی که باعث تضعیف جانب علی علیه السلام گردید، خروج و ظهور فرقه‌ای بود که در بزرگ‌سازی علی علیه السلام و رفعت دادن او تا مقام الوهیت، غلو و اغراق کرده، تا جایی که بعضی‌ها گفتند: این واکنش در مقابل خوارج است که از علی ابراز برائت می‌کنند و او را کافر می‌دانند.^۲ اما آنها هدف شومی را در سر می‌پروراندند و آن این که به منظور نابودی کاخ دین و ضعیف کردن عموم مسلمانان و سپاه حضرت علی علیه السلام اعتقادات فاسد و بی‌پایه‌ای را بر مسلمانان وارد نمایند.^۳ همانگونه که بیان کردیم، علی علیه السلام با آنها به مقابله برخاست. شکی در این نیست که مبارزه با خوارج جانب علی را بسیار ضعیف کرد. سپس جدایی و پارگی یکی پس از دیگری بر حضرت علی وارد شدند؛ و خُریت بن راشد خارج شد و گفته شده که در میان قومش که از بنی‌ناجیه بودند، نامش حارث بن راشد بوده است. وی یکی از والیان علی علیه السلام بر اهواز بود. آنگاه به خلع کردن حضرت علی علیه السلام (از مقام خلافت) دعوت و تبلیغ می‌کرد، جمع زیادی به او جواب دادند و بر قسمتی از سرزمینها چیره شد و اموال زیادی را به غارت برد، آنگاه حضرت علی، سپاهی را به فرماندهی محقل بن قیاس ریاحی به سوی او اعزام داشت که سرانجام او را شکست داد و به هلاکت رساند.^۴

مالیات دهندگان به این طمع افتادند که دیگر به علی علیه السلام مالیات ندهند و اهل اهواز قیام و شورش کردند و لابد علی علیه السلام بخاطر این مسأله با بعضی از مشکلات مالی و نظامی مواجه شده است. از شعبی روایت شده که وی در این خصوص گفته است: وقتی که علی علیه السلام با اهل نهروان جنگید، جمع فراوانی با او مخالفت کردند و اطرافیانش قیام و شورش کردند و بنوناجیه با او مخالف بودند. ابن خضرمی به بصره آمد و اهل اهواز شورش کردند. مالیات دهندگان در شکست او طمع کردند و سهل بن حنیف، کارگزار علی را از ایران بیرون

۱- خلافت علی ابن ابی طالب، ص (۳۴۵).

۲- نظام خلافت در فکر اسلامی، ص ۱۶، ۱۵، مصطفی حلمی.

۳- خلافت علی ابن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۳۵۰.

۴- تاریخ طبری، (۶/۲۷-۴۸).

کردند.^۱ از سوی دیگر، معاویه رضی الله عنه با هر وسیله‌ای، پنهان و آشکارا جهت تضعیف جانب امیرالمؤمنین علیه السلام عمل می‌کرد و از شکاف و اختلافی که در سپاه علی رضی الله عنه بوجود آمده بود استفاده کرد و با رهبریت عمرو بن عاص رضی الله عنه سپاهی را به مصر فرستاد، که بر آن تسلط حاصل کرد، و آن را ضمیمه‌ی خود ساخت.

برخی از عوامل ناکامی علی رضی الله عنه در نبردها

عواملی چند او را بر این کار مساعدت کردند از جمله:

- * - مشغول شدن حضرت علی رضی الله عنه به خوارج.
- * - کارگزار امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، بر مصر محمد بن ابی بکر بود که مانند والی و کارگزار قبلی قیس بن سعد بن عبادہ ساعدی انصاری، از هوش و زکاوت سرشار بهره مند نبود، لذا با خون‌خواهان عثمان رضی الله عنه وارد جنگ شد و همچون والی سابق، با آنها کنار نیامد و سرانجام با شکست مواجه شد.
- * - توافق معاویه رضی الله عنه در رأی و نظریه با خون‌خواهان عثمان در مصر، موجب تسلط او شد.^۲

- * - دوری مصر از مرکز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و نزدیکی آن به شام.
- * - طبیعت جغرافیایی؛ چون مصر از طریق (کوه) سینا به سرزمین شام متصل است و نمایانگر یک امتداد طبیعی است، لذا مصر، یک قدرت انسانی و اقتصادی بزرگ به معاویه رضی الله عنه بخشید. و بدینسان معاویه نیروهای خود را به جزیره العرب، مکه، مدینه و یمن اعزام کرد، اما دیری نپایید که عقب‌نشینی کردند، زیرا حضرت علی رضی الله عنه کسانی را برای مقابله با آنها اعزام کرد.^۳

- * - معاویه رضی الله عنه برای جذب کردن سرشناسان بزرگ قبائل، و کارگزاران علی رضی الله عنه اقدام نمود و سعی کرد که قیس بن سعد رضی الله عنه کارگزار حضرت علی رضی الله عنه بر مصر را، بسوی خود متمایل

۱- همان منبع (۵۳/۶).

۲- مصنف عبدالرزاق، طبقات ابن سعد (۸۳/۳) خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص ۳۵۱، سندش صحیح است.

۳- تاریخ خلیفه، ص ۱۹۸، بدون سند.

کند اما موفق نشد، ولی توانست شک خدم و حشم و معاونان علی را برانگیزاند، در نتیجه او را عزل کردند.^۱

*- عزل سعد بن قیس دستاورد بزرگی برای معاویه رضی الله عنه بود. همانگونه که سعی کرد موجبات عقب‌نشینی زیاد بن ابیه، کارگزار حضرت علی رضی الله عنه را از ایران فراهم آورد، اما موفق به انجام آن نشد.^۲ معاویه توانست بر بعضی از اعیان و والیان با وعده‌ها و آرزومند کردن تأثیر بگذارد، (و یکی دیگر از دلایل تأثیرپذیری آنها این بود که) می‌دیدند فرمان معاویه در حد بسیار بالایی اجرا می‌شود، ولی امور علی رضی الله عنه نابسامان شده است. زیرا علی رضی الله عنه در یکی از خطبه‌هایش می‌گوید: «آگاه باشید که خرماي نارس (کنایه از شکوفایی مخالفین است) از ناحیه معاویه رضی الله عنه سر بر آورده، بنظر من این جماعت حتماً بر شما پیروز خواهند شد زیرا متفقاً و جمیعاً بر باطلشان چسبیده‌اند و شما از حق خودتان پراکنده شده‌اید، آنها از امیر خودشان اطاعت می‌کنند و شما امیر خودتان را نافرمانی می‌کنید، آنها امانت را ادا کردند و شما به آن خیانت می‌کنید، فلانی را بکار گرفتم، ولی سوءاستفاده کرد و خیانت ورزید و مال را به معاویه تحویل داد، آن فلانی را هم استعمال کردم، او هم خیانت و ظلم کرد و مال را به معاویه تحویل داد، حتی اگر با یکی از آنها بر سر چیزی زشت اطمینان کنم، می‌ترسم که رابطه‌اش را به هم بزند و به من خیانت کند. خدایا من آنها را مغبوض داشتم و آنها هم مرا مغبوض داشتند، پس آنها را از من و من را از آنها راحت کن!^۳ (این شکوای علی رضی الله عنه است از دست شیعه).

دوم: تلاش علی رضی الله عنه برای برانگیختن همّت لشکر خود و آتش‌بس با معاویه رضی الله عنه

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مقابل این مصائب و این بی‌علاقگی و شانه خالی کردن هوادارانش تسلیم نشد، و با همه دانش، حجت، فصاحت و بیانی که به او داده شده بود، تلاش خود را جهت حرکت دهی به اراده و برانگیختن همّت سپاهش بکار گرفت.

۱- والیان مصر، ص (۴۶، ۴۵).

۲- استیعاب (۲/۵۲۶، ۵۲۵).

۳- تاریخ صغیر بخاری، (۱/۱۲۵) با سند منقطع دارای شواهدی است.

خطبه‌ی حماسی مشهور علی علیه السلام

مثلاً آن خطبه‌ی حماسی مشهورش را که از میراث‌ها و دستاوردهای ماندگار محسوب می‌شود، از روی خیال‌اندیشی، یا خودسرانه نگفته است، بلکه واقعیت تلخی است که آن را چشیده است. از جمله خطبه‌های او که موقع راهی شدن برای جنگ و حمله به ناحیه‌ای آن را گفته است این است: *أما بعد: جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند متعال آن را برای اولیای خاص خود گشوده است، جهاد، لباس تقوی و زره محکم و محافظ خداوند و سپر محکم اوست، هر کس از روی بی‌علاقه‌ای آن را ترک کند خداوند متعال لباس ذلت و خواری و رسوایی را بر او می‌پوشاند و با فرومایگان و خواران ذلیل خواهد شد و بر روی قلبش پرده و حجاب خواهد کشید که نتواند هدایت و ارشاد را ببیند و بخاطر از دست دادن جهاد، واقعیت به او روی آورده، با بدبختی‌ها و مصیبت‌ها دست و پنجه نرم خواهد کرد و مسخره‌ی دست فرومایگان خواهد شد و از عدل محروم خواهد شد، آگاه باشید که من شما را شب و روز، آشکارا و پنهان به قتال آن جماعت دعوت کردم و به شما گفتم به آنها حمله کنید قبل از آنکه به شما حمله کنند. بخدا هر قومی که در وسط خانه خودشان (سرزمین) مورد حمله قرار بگیرند، حتماً شکست می‌خورند. اما هر یک از شما امر جهاد را به دیگری موکول کردید و درمانده شدید، تا اینکه هجوم‌ها پی‌درپی شما را در نوریدند و میهن‌دوستی بر شما غالب آمد و این برادر غامر است که گله‌ی اسب‌هایش وارد انبار (شهری در شرق فراق) شده است و حسان بکری کشته شده و گله‌های اسب شما را از مرزهای شما نابود ساخت و به من خبر رسیده که مردی از آنها، بر زن مسلمان و دیگری بر زن معاهد (کافر ذمی) وارد می‌شود و النگو و گردنبد و گوشواره‌ی آنها را می‌گیرند و جز با گریه‌های مکرر و طلب رحم کردن نمی‌تواند جلوشان او را بگیرند. پس بدون اینکه از تعدادشان کاسته شود، یا مردی زخمی یا خون‌آلود شود بازگشتند، اگر مسلمان بعد از این واقع از تأسف بمیرد، نه تنها جای سرزنش نیست، بلکه لایق و سزاوار است.*

شگفتا، به خدا قلب‌ها می‌میرند و غمگین و اندوهناکم از اینکه چرا آن جماعت بر باطل متحد شده‌اند ولی شما بر حق متفرق هستید! *أف و شما و همیشه فقیر و غمگین شوید!!!* که به نشان و هدفی تبدیل شده‌اید که به سوی آن تیراندازی می‌شود و بر شما حمله می‌شود، ولی شما حمله نمی‌کنید و بر شما یورش آورده می‌شود و شما یورش نمی‌برید و خداوند مورد نافرمانی قرار می‌گیرد و شما راضی هستید و اعتراضی نمی‌کنید! به شما در روزهای

گرم دستور دادم که بسوی آنان حرکت کنید، گفتید: هوا خیلی گرم است!! به ما مهلت بده تا هوا خنک شود، وقتی که در زمستان به شما دستور دادم که به سوی آنها حمله کنید گفتید: به ما مهلت بده تا هوا گرم شود!! وقتی که شما از سرما و گرما فرار می کنید، به خدا سوگند از شمشیر بیشتر فرار می کنید!!

ای مردان نامرد! عقلتان عقل کودکان است و زن صفت هستید!! ای کاش هیچ وقت شما را نمی دیدم و با شما آشنا نمی شدم. شناختی که بخدا باعث پشیمانی شد و تأسف و ناراحتی با خود به همراه آورد، خدا شما را بکشد که قلب مرا چرکین کردید و سینه ام را آکنده از خشم و نفرت کردید و جرعه جرعه غم و اندوه را به من نوشاندید، تا جایی که قریش گفت: ابن ابی طالب مردی شجاع است، اما در جنگ مهارت ندارد. خدا پدرشان را بپامزد مگر هیچ یک از آنها در میدان جنگ از من استوارتر و نیرومندتر است؟ و بیشتر و زودتر از من به آن پا نهاده است؟! هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودم که وارد میدان جنگ شدم و تا حالا که تقریباً به سن شصت سالگی رسیده ام، هنوز هم به آن ادامه داده ام. اما کسی که مورد اطاعت واقع نمی شود، هیچ نظری نمی تواند بدهد.^۱

این سخنرانی یک توده آتشین است که امیر المؤمنین همچون بمبهای گرم و آتشین بر سر کسانی می ریزد که او را از ثمره ی جهادش محروم کردند و نگذاشتند به آن پیروزی برسند که برای آن تلاش می کرد. وی این خطبه را با یک اسلوب ادبی شگفت انگیز ساخته و پرداخته است، احساسات مردم را تحت تأثیر خود قرار می دهد و با واژه های آن، نهفته های روان ها و درون را به حرکت وامی دارد، خطبه ای است دور از پیچیدگی و توهم، همانگونه که از سجع و صناعت لفظی خالی است.^۲

موضوع خطبه های ثابت علی علیه السلام

منظورم خطبه هایی است که در رابطه با خلافت خود داد سخن می دهد، انعکاس یک سیمای تاریخی است و از وصف ظاهری فراترند و از احساس امیر المؤمنین علیه السلام در مقابل عکس العمل خفت آور سپاهش بعد از جنگ نهروان، رازگشایی می کند. اما بیشتر خطبه هایی که به او نسبت داده می شود، صحیح نیست، عده ای از علماء می گویند: خطبه هایی که در نهج البلاغه

۱- البیان و التبیین، جاحظ، ص (۲۳۹، ۲۳۸).

۲- الادب الاسلامی، نایف معروف، ص ۵۹۱.

به حضرت علی نسبت داده شده، از جمله دستاوردها و تألیفات شیخ رضی^۱ هستند. لذا به این اعتبار که نهج البلاغه یک منبع تاریخی است، لازم است با روشی انتقاد آمیز با آن تعامل نمایم. علاوه بر این، حضرت علی مناقب، فضایل، جایگاه رفیع و والای خود در دین اسلام را به یارانش یادآور می‌شود و در همین ارتباط تعدادی از شهود عیان بیان داشته‌اند که علی در فضای خانه‌اش مردم را سوگند می‌داد: «چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده که وی در روز غدیر خم گفته است «آیا شما نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از نفس خودشان سزاوارتر هستم؟! گفتند: آری، فرمود: «پس هر کس که من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست بدار و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد.» آنگاه دوازده مرد - و در روایتی شانزده مرد - برخاستند و بر این مطلب شهادت و گواهی دادند.^۲

این بحث ما را به یاد حضرت عثمان رضی الله عنه می‌اندازد آنگاه که آشوب طلبان او را محاصره کردند، او مناقب و فضایل خود را برای یارانش یادآور شد. گویی می‌خواست بگوید: کسی که این همه به اسلام خدمت کرده، آیا اینچنین باید پاداش ببیند؟ ولی این دو مناسبت با هم فرق دارند.

علی به رغم همه این تلاش‌ها و اقدامات طاقت‌فرسا نتوانست، خواسته‌اش را برآورده سازد، زیرا نتوانست به علت تفرقه، اختلاف و نافرمانی که گریبانگیر سپاهش شد، به شام لشکرکشی کند، از همین روی در سال چهل هجری، مجبور شد که با معاویه بن ابی سفیان بر سر اینکه عراق برای او و شام برای معاویه باشد توافق نماید و هیچ یک از آنها حق ندارد با جنگ یا غارت و تجاوز در کار دیگری دخالت نماید.^۳

طبری در تاریخش گفته است: «بالاخره در سال (۴۰ هجری)، بعد از مکاتباتی که میان حضرت علی و حضرت معاویه رضی الله عنه صورت گرفت (که ذکر آنها بعلمت طولانی بودن در اینجا میسر نیست)، میان آنها آتش‌بس برقرار گردید، بر این اساس که عراق به علی رضی الله عنه و شام به

۱- میزان الاعتدال (۳/۱۲۴)، وی در این باره نقد بسیار خوبی دارد، خلافت علی بن ابی طالب، ص ۳۵۵.

۲- فضائل الصحابه (۲/۷۰۵) اسنادش صحیح است.

۳- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۳۵۶.

معاویه رضی الله عنه تعلق گیرد و هیچ یک حق نداشته باشد که با سپاه یا یورش و حمله در کار دیگری دخالت نماید.^۱

سوّم: دعای علی رضی الله عنه برای نیل به شهادت زود هنگام

علی رضی الله عنه با معاویه رضی الله عنه آتش بس نمود و چنین بنظر می‌رسد که این آتش بس مدّت چندانی استمرار نیافته، چون معاویه در سالی که حضرت علی شهید شد، بسر بن ابی ارقطه را به حجاز فرستاد^۲ و چون حضرت علی نتوانست به دلخواه خود سپاهش را آماده نماید و نیز سستی و درماندگی آنها را ملاحظه کرد، از زندگی بیزار شد و از خدا درخواست مرگ نمود، و در مقام دعا از خداوند متعال می‌خواست که مرگش را زودتر بیاورد، از جمله، از وی روایت شده که یک روز در خطبه‌ای گفت: خدایا من از آنها خسته شدم، و آنها هم از من خسته شده‌اند، آنها را دلزده کرده‌ام و آنها هم مرا دلزده کرده‌اند خدایا مرا از آنها راحت کن و آنها هم از من راحت کن! پس چه چیزی بدبخت‌ترین شما از این منع می‌کند که آن را با خون رنگین سازد، سپس دستش را بروی ریش خود گذاشت.^۳

علی رضی الله عنه در روزهای آخر عمر بسیار بر این دعا پافشاری می‌کرد. جنذب می‌گوید: جمعیت در اطراف علی رضی الله عنه ازدحام کردند، تا جایی که پایش را زیر پا بردند، آنگاه گفت: من آنها را دلزده کرده‌ام و آنها هم مرا دلزده کرده‌اند، من آنها را مغبوض داشته‌ام و آنها هم مرا مغبوض داشته‌اند. پس من را از آنها راحت کن و آنها را از من راحت کن!^۴

در روایتی دیگر از ابوصالح آمده است: علی را دیدم که قرآن را روی سرش قرار داده بود تا جایی که صدای ورق‌های آن می‌آمد. آنگاه گفت: خدایا چیزی را که در آن (مصحف) است از آنان درخواست کردم، اما آنان مرا منع کردند. خدایا من آنها را دلزده و ملول کردم و آنها هم مرا دلزده و ملول کردند، آنها را مغبوض داشتم و آنها هم مرا مغبوض داشتند، مرا به غیر اخلاق و سلوکم وادار کردند، پس کسی بدتر از من به آنها بده و افرادی بهتر از آنان به من بده! و قلوب آنان را چنین مطیع ساز که نمک در آب حل می‌شود.^۵

۱- تاریخ طبری (۵۶/۶).

۲- تاریخ صغیر بخاری (۴۱/۱) خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۴۳۱.

۳- مصنف عبدالرزاق (۱۰۴/۱۰) با سند صحیح طبقات (۴/۳) با سند صحیح.

۴- الاحاد و المثانی ابن ابی عاصم (۳۷/۱) با سند حسن، خلافت علی، ص ۴۳۲.

۵- سیر العلام النبلاء (۱۴۴/۳).

در روایتی: تقریباً بیش از سه روز طول نکشید که شهید شد. رحمت خدا بر او باد.^۱
 حسن بن علی علیه السلام گفته است: علی علیه السلام به من گفت: امشب پیامبر صلی الله علیه و آله به خوابم آمد گفتم:
 ای رسول خدا می بینی که از امت تو چقدر لجاجت و انحراف دیده ام؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر
 علیه آنان دعا کن! گفتم: خدایا کسی بدتر از من را به آنها بده، و افرادی بهتر از آنان را به
 من بده! حسن علیه السلام میگوید: آنگاه بیرون آمد و آن مرد ضربه ای به او وارد ساخت.^۲

چهارم: اطلاع حضرت علی علیه السلام از اینکه شهید خواهد شد

بعضی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله که بر نبوت و حقایق او دلالت می کنند چنین می رسانند که
 علی علیه السلام به صف شهدا خواهد پیوست. در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه نقل است که
 پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم بر روی غار حراء بود. آنگاه
 صخره تکان خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إهدأ فما عليك إلا نبیُّ أو صديق أو شهيد»^۳: (آرام
 باش بر روی تو یا پیامبر صلی الله علیه و آله است یا صدیق و یا شهید).

اینجا احادیث خاص تر از این هم وجود دارند، که بیان می دارند که علی علیه السلام در سرزمین
 عراق، شهید خواهد شد. این احادیث حتی کیفیت ترور را بیان داشته اند و همه اینها نشان
 دهنده ی حقایق نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله است و از روی خواسته شخصی سخن نمی گوید. بلکه
 خداوند متعال این مورد را از طریق وحی به او اعلام می دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاقاً را که برای
 علی خواهد افتاد، به وی خاطر نشان ساخت و علی با یقین باور کرد و در این باره با مردم
 سخن می گفت، که از جمله پیش بینی های پیامبر صلی الله علیه و آله، همین حادثه ای است که در عراق
 اتفاق افتاد، زیرا ابوالاسود دؤلی از او روایت کرده که: از علی شنیدم که می گفت: در
 حالیکه پایم را در رکاب گذاشته بودم، عبدالله بن سلام جلو آمد و گفت: کجا می خواهی
 بروی؟! گفتم: به عراق. گفت: اگر به آنجا بروی، تیزی دو طرف شمشیر به تو اصابت خواهد
 کرد. آنگاه علی گفت: سوگند به خدا که قبلاً نظیر چنین سخنی را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم.
 ابوالاسود گفت: از او متعجب شدم و گفتم: مردی رزمنده چنین درباره ی خود می گوید!^۴

۱- المحسن ص ۹۹، ابی عرب، خلافت علی، عبدالحمید، ص ۴۳۲.

۲- تاریخ ذهبی، عهد خلفای راشدین، ص ۶۴۹.

۳- مسلم روایت کرده (۱۹۰/۱۵)، فضائل صحابه.

۴- تاریخ ذهبی، دروان خلافت راشدین ص ۶۴۸.

علی علیه السلام قبل از آنکه مقام خلافت را بدست گیرد، در «ینبع» این حدیث را برای ابوفضاله انصاری بدری که به عیادت وی آمده بود، تعریف کرد و گفت: من در این بیماری نمی‌میرم، یا این درد باعث مرگ من نمی‌گردد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به من خاطر نشان ساخته که من نخواهم مُرد تا زمانی که ریشم با خون رنگ‌آمیزی نگردد! وی این مسأله را با خوراج و یارانش در میان نهاد گذاشت، بیهقی این احادیث و نظیر آنها را در کتاب (دلائل النبوة)^۲ و حافظ ابن کثیر آنها را در کتاب (البدایة و النهایة) جمع آوری کرده است.^۳

عبد الله بن داود می‌گوید: از اعمش و او از مسلم بن سهیل از سالم بن ابی جعد و او از عبدالله بن سعید شنیدم که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بر روی منبر می‌گفت: فقط انتظار یک انسان شقی و بدبخت را می‌کشیم، پیامبر صلی الله علیه و آله به من اطلاع داده که این ریش را از خون رنگین خواهی ساخت. گفتند: به ما بگو که قاتل کیست تا خانواده‌اش را نابود کنیم؟ گفت: از خدا می‌خواهم مردی را بدست من بکشد که قاتلم نباشد.^۴

و این مفهوم را در قالب ابیات زیر بیان کرده است:

اشدُّ حِيازَ یَمکَ للموتِ فانَّ الموتَ لاقیکَا
و لا تجزعُ من القتلِ اذا حلَّ بوادیکَا^۵

آماده باش برای مرگ، چون مرگ تو را ملاقات می‌کند و از مرگ بی‌تابی مکن و ترس به خود راه نده! آنگاه که بر تو فرود می‌آید.

بعضی از روایت‌ها به جزئیات بیشتری از این هم اشاره کرده، این نکته را می‌رسانند که حتی حضرت علی علیه السلام نام این قاتل بدبخت خود را می‌دانسته است، عیبدهی سلمانی با سند صحیح روایت کرده که می‌گفت: وقتی که علی ابن ملجم را دید گفت:

ارید حیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی^۶

زندگی او را می‌خواهم و او مرگم را می‌خواهد. پس دوست را بیاور تا تو را برای مراد من یاری دهد!

۱- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۴۳۳ مجموع طرق روایتی آن صحیح است.

۲- دلائل انبوه (۶/۳۸-۴۱) تحقیق عبدالمعلی قلجی

۳- البدایة و النهایة (۱/۳۲۳-۳۲۵).

۴- کتاب الشریعة، آجری، (۴-۲۱۰۵)، تحقیق دمیجی، سندش حسن است.

۵- تاریخ ذهبی، دوران خلفای راشدین ص ۶۴۸.

۶- طبقات ابن سعد (۳/۳۴، ۳۳) سندش صحیح است.

در روایتی دیگر، علی درباره‌ی ابن ملجم گفت: این شخص قاتل من خواهد بود، گفته شد: پس چرا جلوی او را نمی‌گیری؟ گفت: هنوز من را نکشته است.^۱

مردم از او خواستند که جانشینی برای خود تعیین نماید، زیرا خبر داده بود که کشته خواهد شد. اما وی از این کار خودداری کرد. عبدالله بن واسع می‌گوید: از علی شنیدم که می‌گفت: این (به ریش خود اشاره کرد) از این (به سرش اشاره کرد) رنگین می‌شود. چرا بدبخت‌ترین آنان اقدام نمی‌کند؟ منتظر چیست؟! گفتند: ای امیرمؤمنان به ما خبر بده که او چه کسی است تا خانواده‌اش را نابود سازیم؟! گفت: بخدا در این صورت بوسیله‌ی من، غیر قاتل مرا خواهید کشت. گفتند: پس جانشینی بر ما تعیین کن! گفت: نه، ولی شما را بر چیزی ترک می‌گویم که پیامبر صلی الله علیه و آله شما را بر سر آن ترک گفت، گفتند: وقتی که پیش پروردگارت بروی به او چه می‌گویی؟ و وکیع یکبار گفت: اگر به او برسی؟ - گفت: می‌گویم: خدایا مرا در میان آنها باقی گذاشتی بر وضعیت و حالتی که خودت می‌دانی، سپس مرا به سوی خود قبض روح کردی و خود در میان آنها بودی، اگر می‌خواهی آنها را اصلاح کن، و اگر می‌خواهی آن را فاسد کن!^۲ و از علی علیه السلام روایت است که گفت: از صادق مصدوق شنیدم که می‌گفت: «تو ضربه‌ای در اینجا خواهی خورد، - و به دوگیج گاهش اشاره کرد - خون از آن جاری می‌شود تا جایی که ریشت را رنگین می‌سازد و انجام دهنده‌ی آن بدترین و بدبخت‌ترین مردم خواهد بود، همانگونه که کشنده شتر (صالح) بدبخت‌ترین افراد ثمود بود.»^۳

پنجم: استشهاده حضرت علی علیه السلام و نکته‌ها و عبرت‌ها و فواید موجود در آن

جنگ نهروان داغی بر دل خوارج گذاشت که با گذشت شب‌ها و روزها بر حسرت و درد آنها می‌افزود، به همین خاطر، تعدادی از آنها با هم توافق بستند که حضرت علی را ترور نمایند و انتقام برادران کشته شده‌ی خود در جنگ نهروان را بگیرند. سیره نگاران و

۱- الاستیعاب (۱۲۷/۳).

۲- مسند احمد (۳۲۵/۲) الموسوعة الحدیثیة حسن لغیره

۳- خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ص (۱۶۳-۱۶۴)، احمد میرین بولشی، رحمه الله، محقق و پژوهشگر حکم به صحت این روایت کرده است.

تاریخ‌نویسان بر روایت مشهوری توافق حاصل کرده‌اند، که سالم از انتقاد نیست،^۱ زیرا شامل عناصری ضد و نقیض و مختلف است. البته ما هم به نوبه خود بعید نمی‌دانیم که این حادثه هم مانند سایر حوادث دیگر در قرنهای اخیر دستخوش افزودن و کاستن شده باشد. بررسی‌هایی که در منابع و پژوهشها بعمل آمده است نشان می‌دهد که توافق و اجماعی در این نکته وجود دارد که عملیات ترور و قتل حضرت علی بدست عناصر خارجی صورت گرفته که انگیزه‌ی انتقام‌خواهی برای قربانیان معرکه نهروان عامل اصلی آن بوده است. اما بقیه اطلاعات و معلوماتی که در خصوص عملیات قتل علی اظهار شده است، مانند داستان عشق میان ابن ملجم و قطام، و نقش خیالی اشعث کندی - که بی‌گناهی او را به لطف خدا ثابت خواهیم کرد - پذیرفتنشان چندان آسان بنظر نمی‌رسد. هم اینک ماجرای کشته شدن حضرت علی علیه السلام بطور مفصل بیان می‌گردد:

۱- گردهمایی توطئه گران

از سخن ابن ملجم و اصحابش چنین بر می‌آید که ابن ملجم و بُرک بن عبدالله و عمرو بن بکر تیمی در کنار هم جمع شدند، امور مردم را مورد بررسی قرار دادند، نسبت به والیان خود مورد انتقاد قرار دادند، سپس از اهل نهروان یاد کردند، آنگاه دلشان به حال آنها سوخت و گفتند: دیگر بعد از آنها ماندن ما چه فایده‌ای دارد؟! ما برادرانی را از دست داده‌ایم که مردم را به عبادت پروردگارشان دعوت می‌کردند و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسیدند، چه خوب جان خود را فدا کنیم و به سراغ پیشوایان گمراهی برویم و آنها را بکشیم و مملکت را از شر آنها پاک سازیم. با این کار انتقام برادرانمان را بگیریم. آنگاه ابن ملجم که مصری بود گفت: من کار علی را تمام می‌کنم و بُرک بن عبدالله گفت: من هم برای معاویه کافی هستم. عمرو بن بکر گفت: و من هم عمرو بن عاص را از پای درمی‌آورم. آنگاه آنها سوگند خوردند و با هم عهد و پیمان بستند که تا اتمام وظیفه‌ی خود از پای نشینند، حتی اگر با مرگ روبه‌رو شوند، آنگاه شمشیرهای خود را برگرفتند و آنها را بالا آوردند و پیمان بستند تا هفده روز از رمضان بگذرد، هر یک بر حریف خود

۱- طبقات ابن سعد (۳۵/۳) تاریخ طبری (۵۸/۶ تا ۶۶) با سند منقطع، مروج الذهب (۴۲۳/۳) طبرانی کبیر (۵۵/۱-۸۵) مجمع الزوائد (۲۴۹/۶) تاریخ اسلام و خلفای راشدین ذهبی، ص ۶۴۹، وفيات الاعیان (۲۱۸/۷) البداية و النهاية (۳۲۵/۷).

هجوم ببرد و او را بکشد و بدین ترتیب هر یک از آنها به شهری رفت که قرار بود حریفش را بکشد.^۱

۲- خروج ابن ملجم و ملاقات او با قِطام دختر شجّنه

ابن ملجم مرادی در کنده پرورش و آمادگی یافته بود. از آنجا بیرون رفت و در کوفه با دوستانش دیدار کرد و نیت شوم خود را از آنها پنهان کرد تا چیزی از کارش برملا نشود. وی یک روز افرادی از قبیله‌ی تیم الرُّباب را دید که علی علیه السلام در جنگ نهروان ده نفر از آنها را کشته بود. آنها کشته‌های خود را به یاد آوردند و در همان روز با زنی از همان قبیله به نام قِطام دختر شجّنه آشنا شد که پدر و برادرش در جنگ نهروان کشته شده بودند. آن زن بسیار زیبا بود، لذا ابن ملجم با دیدن او هوش از سرش پرید و فراموش کرد که برای چه کاری آمده است؟! سپس از او خواستگاری کرد. آن زن گفت: با تو ازدواج نمی‌کنم مگر اینکه مرا شفا دهی! گفت: شفای تو چیست؟! گفت: سه هزار درهم، بنده و کنیز و کشتن علی ابن ابی طالب. گفت: این مهریه تو باشد، اما وقتی که مرا خواستی کشتن علی را ذکر نکردی؟! گفت: البته در جست‌وجوی قتل او بودم. اگر توانستی او را بکشی که هم خودت و هم مرا شفا داده‌ای و زندگی خوب و شیرینی با من خواهی داشت، و اگر کشته شدی، (باز هم هیچ ضرری نکردی) زیرا آنچه که در نزد خداست از دنیا و زینت اهل دنیا بهتر است.

ابن ملجم گفت: بخدا من فقط برای این کار به مصر آمده‌ام، و آنچه را که درخواست کردی، برای تو انجام خواهم داد. آن زن گفت: من کسی را برای تو پیدا می‌کنم که در این راه کمکت کند و پشتوانه تو شود. آنگاه دنبال مردی از قومش تیم الرُّباب فرستاد، که به او «وردان» می‌گفتند: قِطام با او صحبت کرد، و او را راضی ساخت.

ابن ملجم نزد مردی از قبیله‌ی اشجع آمد به نام شیب بن بجره و به او گفت: آیا می‌خواهی شرف دنیا و آخرت را بدست آوری؟! گفت: چگونه؟! گفت: با کشتن علی بن ابی طالب. گفت: مادرت به عزایت بنشیند، می‌خواهی کار بسیار زشتی انجام دهی!! چگونه بر علی توانایی می‌یابی؟ گفت: در مسجد برای او کمین می‌کنم، همین که برای نماز صبح خارج شد، به او حمله کرده، او را می‌کشیم. گفت: وای بر تو، اگر یک نفر دیگر می‌بود، این کار چندان برایم سخت نمی‌بود، من خدمات و امتحان وی را در اسلام شناختم، و

۱- تاریخ طبری (۵۹/۶).

می‌دانم که چه سابقه‌ای با پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است. من حاضر نیستم او را بکشم. ابن ملجم گفت: آیا مگر نمی‌دانی که او در جنگ نهروان آن بندگان صالح را کشت؟! گفت: آری. گفت: پس ما هم در مقابل برادرانمان که کشته شده‌اند او را می‌کشیم. بالاخره آن مرد هم راضی شد، سپس آنها نزد قَظام آمدند که در مسجد اعظم اعتکاف کرده بود، به او گفتند: ما بر این توافق کرده‌ایم که علی را بکشیم. گفت: پس هر وقت اراده کردید، پیش من بیایید. سپس ابن ملجم در شب جمعه پیش او بازگشت. - شب جمعه‌ای که در بامداد آن در سال (۴۰ هجری) علی علیه السلام را به شهادت رساند - و گفت: این شبی است که هر یک از ما قول داده است که حریف خود را بکشد، آنگاه پارچه‌ای ابریشمی خواست، و با آن سر همه را بست. و آنها شمشیرهایشان را برگرفتند، و در مقابل دریچه‌ای که علی از آن خارج می‌شد، نشستند. همین که خارج شد، شیب با شمشیر به او ضربه زد، آنگاه شمشیرش بر روی دستگیره در، بر روی طاق فروفتاد، سپس ابن ملجم هم با شمشیر ضربه‌ای به او زد، و وردان تا منزل خود فرار کرد. مردی از قبیله بنی‌ایبه بر او وارد شد در حالیکه او آن ابریشم را از سینه‌اش در می‌آورد، گفت: این ابریشم و شمشیر چیست؟ ماجرا را برایش تعریف کرد برگشت و شمشیرش را آورد، و آن را روی وردان بلند کرد تا اینکه او را کشت. شیب به سوی دروازه‌های کنده در تاریکی شب بیرون شد، و مردم فریاد زدند، آنگاه مردی از قبیله‌ی حضرموت که او را عویمر می‌گفتند، وی را دنبال کرد، در حالیکه شمشیر شیب در دستش بود، آن مرد از بیم جان خود او را ترک کرد. شیب در میان ازدحام جمعیت نجات یافت، آنگاه مردم به جانب ابن ملجم دویدند و او را گرفتند. اما مردی از قبیله‌ی همدان که با کینه‌ی ابا ادماء خوانده می‌شد، شمشیرش را گرفت و به پای ابن ملجم زد و او را بر زمین انداخت.

حضرت علی علیه السلام پا به پا کرد و جا ماند و جعه بن هبیره بن ابی وهب، او را بر روی پشتش بلند کرد. نماز صبح را برای مردم به امامت خواند. بعد علی گفت: آن مرد را برایم بیاورید. ابن ملجم را پیش او آوردند. سپس گفت: ای دشمن خدا! آیا مگر من در حق تو خوبی نکردم؟! گفت: آری، گفت: پس چرا این کار را کردی؟! گفت: شمشیرم را چهل روز تیز کردم. و از خدا خواستم که بوسیله‌ی آن بدترین خلقش را بکشم، علی گفت: تو را نمی‌بینم مگر آنکه با شمشیر کشته خواهی شد و تو را نمی‌بینم مگر اینکه بدترین خلق خدا هستی!!^۱

۳- محمد بن حنفیه ماجرای کشته شدن علی علیه السلام را نقل می کند

ابن حنفیه گفت: بخدا من در آن شبی که حضرت علی علیه السلام زخمی شد، در مسجد اعظم همراه با تعداد فراوانی از اهالی مصر نماز می خواندم. آنها در نزدیکی دروازه نماز می خواندند. آنها تمام شب در قیام و رکوع و سجده بودند و خسته نمی شدند. ناگهان علی برای نماز صبح خارج شد، سپس ندا سر داد که: ای مردم، بشتابید بسوی نماز. بشتابید بسوی نماز... البته من نمی دانم که حضرت علی از آن دریچه خارج شد و آن کلمات را گفت یا نه، آنگاه به درخششی نگاه کردم، و شنیدم: حکم برای خداست ای علی نه برای تو و نه برای یاران تو. آنگاه شمشیری را دیدم، سپس یکی دیگر را دیدم، سپس از علی شنیدم که می گفت: آن مرد از دستتان در نرود! و مردم از هر طرف به وی هجوم آوردند.

گوید: تکان نخوردم تا اینکه ابن ملجم دستگیر، و پیش علی علیه السلام آورده شد. عده‌ای از مردم هم وارد شدند. بعد شنیدم که علی علیه السلام می گفت: قتل نفس در مقابل قتل نفس، اگر من وفات یافتم او را بکشید، همانگونه که مرا کشته و اگر زنده ماندم خودم درباره‌اش تصمیم می گیرم^۱ و بیان کرد که مردم با ناراحتی و نزاع نزد حسن رفتند و او را هم با خیر ساختند، در حالیکه آنها در نزد حسن بودند و ابن ملجم هم جلو او دستهایش بسته شده بود، ام کلثوم دختر حضرت علی با گریه و شیون گفت: ای دشمن خدا، هیچ زیانی به پدرم نمی رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذلیل خواهد ساخت. گفت: برای چه کسی گریه می کنی؟ به خدا آن (شمشیر) را با هزار دینار خریدم و با هزار دینار آن را زهر آگین ساختم. و اگر این ضربه بر همه اهل مصر وارد می آمد، کسی از آنها زنده نمی ماند.^۲

۴- وصیت پزشک به علی و تمایل علی علیه السلام به شوری

عبدالله بن مالک می گوید: در روزی که حضرت علی علیه السلام زخمی شد، همه پزشکان جمع شدند و ماهرترین آنها ائیرین عمرو سکونی بود. وی پزشک صاحب کسری بود. ریه‌ی گوسفند گرمی را برداشت، و از آن رگی گرفت. و آن رگ را بر زخم علی علیه السلام وارد کرد،

۱- تاریخ طبری (۶۲/۶)

۲- همان منبع سابق.

سپس آن رگ باد کرد، و آن را بیرون آورد، که در آن سفیدی مغز به چشم می خورد، و ضربه تا مرکز سرش پیش رفته بود، سپس گفت: ای علی وصیت کن که تو خواهی مُرد.^۱ (نیز حسن) بیان کرده که جندب بن عبدالله بر علی علیه السلام وارد شد و از او پرسید و گفت: آیا اگر تو را از دست دادیم - و خدا نکند تو را از دست دهیم - آیا با حسن بیعت کنیم؟! گفت: نه به شما دستور می دهم و نه شما را نهی می کنم، شما خود بهتر می دانید که چه کار کنید؟^۲

۵- سفارش علی علیه السلام به فرزندان حسن و حسین علیهما السلام

حضرت علی علیه السلام، حسن و حسین را فراخواند، سپس گفت: «شما را به تقوای خدا سفارش می کنم و اینکه دنیا را نخواهید اگر چه او شما را بخواهد و برای چیزی گریه نکنید که از شما دور افتاده است و حق را بگویید و با یتیمان مهربان باشید، و به اشخاص اندوهناک و گرفتار کمک کنید و برای آخرت سعی و تلاش کنید. دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید، به محتویات قرآن عمل کنید و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای متأثر نشوید.» سپس به محمد بن حنیفه نگاه کرد و گفت: آیا آنچه را که دو برادرت را به آن سفارش کردم، حفظ کردی؟!^۳

گفت: آری، گفت: علاوه بر اینکه سفارشات فوق را به تو هم می کنم، به تو سفارش می کنم که احترام دو برادرت را نگاه داری، چون آنها حق بزرگی بر دوش تو دارند، از فرمان آنها پیروی کن! و بدون آنها درباره ی کاری تصمیم گیری مکن! سپس فرمود: به شما دو نفر هم در مورد محمد سفارش می کنم چون او پسر پدرتان است، و می دانید که پدرتان او را دوست دارد، و به حسن گفت: «پسرم! تو را به تقوی خداوند متعال و برپایی نماز در وقت خودش و دادن زکات در جایگاه آن و خوب وضو گرفتن، سفارش می کنم زیرا نماز بدون وضو و طهارت جایز نیست و کسی که زکات نمی دهد، نمازش قبول نیست و به تو سفارش می کنم از گناه و خطای (دیگران) درگذری، خشم را فروخوری، صله ی رحم را بجای آوری، به هنگام جهل و نادانی (دیگران) بردبار باش، در دین آگاهی و تفقه پیدا کن،

۱- استیعاب (۱۱۲۸/۳).

۲- تاریخ طبری (۶۲/۶).

۳- همان منبع (۶۳/۶).

در کارهای ثابت قدم باش، به قرآن متعهد و پایبند باش، در همسایگی دیگران خوشرفتار باش، امر به معروف و نهی از منکر نما و از کارهای زشت اجتناب ورز. ^۱»
وقتی که علی علیه السلام در شرف مرگ قرار گرفت، چنین وصیت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیت علی بن ابی طالب است: وصیت می کند به اینکه شهادت می دهد که معبود برحقى جز الله تعالى نیست و او یگانه و بی شریک است و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست. او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان غالب آید اگرچه مشرکان اکراه داشته باشند، پس نماز و عبادت و قربانی و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است، خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده‌ام و من اولین مسلمان هستم، پس ای حسن به تو و همه فرزندانم سفارش می کنم که تقوای خداوند متعال را داشته باشید که پروردگار شماست و فقط با مسلمانی بمیرید و همگی به ریسمان خداوند متعال چنگ بزنید و پراکنده نشوید. زیرا من از ابوالقاسم شنیدم که می فرمود: به راه انداختن صلح و صفا در میان مسلمانان از عموم نماز و روزه بهتر است، به خویشاوندان خود نظر داشته باشید و ارتباط و پیوند خویشاوندی بر قرار کنید که خداوند متعال حساب را بر شما آسان خواهد ساخت، شما را بخدا مواظب یتیمان باشید، جلوی حرف زدن آنها را نگیرید، و آن را در حضور خود دل شکسته نسازید و شما را به خدا حقوق همسایگی را رعایت کنید! زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شما به آن سفارش کرده است و همواره در مورد همسایه سفارش و توصیه می کرد تا جایی که گمان می بردیم همسایه از همسایه ارث می برد و در ارتباط با قرآن، خدا را در نظر داشته باشید، نکند دیگران قبل از شما عمل نمایند و در این زمینه گوی سبقت را از شما برابند. در ارتباط با نماز خدا را در نظر داشته باشید، زیرا نماز ستون دین شماست، خدا را در ارتباط با کعبه فراموش نکنید، تا زمانی که زنده هستید همواره به آن رفت و آمد کنید، زیرا اگر ترک شود، به چشم نخواهد آمد و توجهی به آن نخواهد شد. شما را به خدا جهاد را فراموش نکنید، با مال و جانتان جهاد کنید، شما را به خدا زکات را به طاق فراموشی نسپارید، زیرا آتش خشم و غضب خداوند متعال را خاموش می سازد، شما را به خدا به کنیزان خود ظلم نکنید، نماز را، نماز را... فراموش نکنید... و در راه خداوند متعال از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌های نترسید، برای شما کافی

است کسی که آهنگ شما بکند و بر شما ستم بورزد، آنچنان که خدا به شما دستور داده است، سخن نیکو به مردم بگویید، امر معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، که در اینصورت، اشرار و افراد ناباب بر شما حکومت خواهند کرد و آن وقت هر چه داد و فغان کنید، به شما جواب داده نخواهد شد. لازم است که با هم رابطه و پیوند داشته باشید و نسبت به دیگران بذل و بخشش نمایید. از پشت کردن به یکدیگر و قطع رابطه و تفرقه خودداری نمایید، در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید، همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید. از خدا بترسید. بیگمان خداوند دارای معجزات شدیدی است. خدا شما اهل بیت را حفظ کرده و پیامبر شما را هم در میان شما حفظ کرده است، شما را بخدا می سپارم و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. «سپس تا وقتی که جان را به جان آفرین تسلیم کرد جز کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان نیاورد و در ماه رمضان سال چهارم هجری جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

در روایت دیگر آمده است: او در بامداد (۲۱) ماه مبارک رمضان شهید شد.^۲

این روایت بر روزی حمل می شود که در آن دار فانی را وداع گفت. زیرا بعد از زخمی شدن تا سه روز در قید حیات باقی ماند.^۳

۶- نهی علی علیه السلام از مُثله کردن قاتلش (ابن ملجم)

آن حضرت علیه السلام گفته بود: این مرد را زندانی کنید، اگر من مُردم او را بکشید و اگر زنده ماندم، پس در ارتباط با زخم‌ها از او قصاص می گیریم.^۴ و در روایت دیگری گفته است: به او غذا و آب بدهید، و در اسارت با او خوب رفتار کنید، اگر من بهبود یافتم، من خود ولی خون خودم هستم، اگر خواستم او را می بخشم و اگر خواستم قصاص می گیرم.^۵ و در روایت دیگری این مطلب هم اضافه شده است: اگر من وفات یافتم همچون من، او را بکشید، و تجاوز نکنید که خداوند متعال تجاوزگران را دوست ندارد.^۶

۱- تاریخ طبری (۶/۶۴).

۲- تاریخ بزرگ، بخاری (۱/۱۹۹) با سند صحیح.

۳- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، (۴۳۹).

۴- فضائل الصحابه (۲/۵۶۰).

۵- المسحّن لابی عرب، ص ۴، خلافت علی ابن ابی طالب، ص ۴۳۹.

۶- الطبقات، (۳/۳۵)، تاریخ اسلام.

حضرت علی علیه السلام حسن را از مثله کردن نهی کرده است و گفته: ای پسران عبدالمطلب، نینم که شما در خون مسلمانان غوطه‌ور شوید و بگویید: امیرالمؤمنین کشته شده امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد، آگاه باشید که نباید جنگ و درگیری به راه افتد. نگاه کن ای حسن، اگر من با این ضربه‌ی او مُردم، پس درست چنین ضربه‌ای به او بزن! و آن مرد را مُثله مکن! زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: « از مُثله کردن پرهیزید حتی اگر این مُثله در رابطه با سگ هار باشد^۱»، در ارتباط با سفارش امیرالمؤمنین به اینکه با قاتلش چه کار بکند، روایت‌های زیادی وارد شده که همه مثل هم نیستند، عده‌ای از آنها صحیح، و عده‌ای دیگر ضعیف هستند. مثلاً روایتی که می‌گوید علی دستور داده تا پس از کشتن قاتلش وی را بسوزانند، به لحاظ سند ضعیف است و روایت‌های دیگر همگی در یک مسیر حرکت می‌کنند و همه بیانگر این هستند که علی وقتی کشتن قاتل را لازم شمرده که خود بمیرد و اگر نمیرد، آنها را از کشتن وی، نهی کرده است، این روایت‌ها یکدیگر را تقویت می‌کنند، و می‌توانند مورد احتجاج قرار گیرند، از طرف دیگر، حضرت علی ابن ملجم را مرتد قلمداد نکرد، تا دستور قتلش را صادر کند، بلکه وقتی بعضی از مسلمانان خواستند ابن ملجم را بکشند، آنها را از این نهی کرد، و گفت: این مرد را نکشید، اگر بهبودی یافتم، که قصاص زخم‌هایم را از او خواهم گرفت، و اگر مردم، او را بکشید.^۲

و این روایت مشهور تاریخی می‌گوید: «وقتی که علی جان به جان آفرین تسلیم کرد، حضرت حسن دنبال ابن ملجم فرستاد. ابن ملجم به حسن گفت: آیا تو در من خصلتی می‌یابی؟! بخدا من هر عهدی با خدا بسته‌باشم، حتماً آن را اعمال کرده‌ام، من در کنار حطیم با خدا عهدی بستم که علی و معاویه را بکشم، یا بخاطر آنها بمیرم، پس اگر خواستی می‌توانی مرا رها سازی تا معاویه را هم بکشم، و اگر او را نکشم - یا نکشتم - تو حق داری به خدا شکایت کنی! (و من باز هم پیش تو باز می‌گردم) سپس همین مانده که بیایم و دستم را در دستت بگذارم. حسن به او گفت: اما بخدا تا آتش را ملاحظه کنی. سپس او را جلو آورد و به قتلش رسانید.^۳ پس مردم او را گرفتند و با آتش او را سوزاندند. اما این روایت منقطع است. و روایت صحیح در این میان این است که حسن و حسین و سایر اهل بیت در

۱- تاریخ طبری (۶/۶۴).

۲- منهاج السنة (۵/۲۴۵) (۴۰۵-۴۰۶)، منهج ابن تیمیه در مسأله تکفیر، ص ۳۰۹.

۳- تاریخ طبری، (۶/۶۴).

روش تعامل و برخورد با عبدالرحمن بن مجلم به سفارش حضرت علی پایبند بوده‌اند. این روایت ثابت نیست که می‌گوید: وقتی که دفن شد، ابن ملجم را آوردند، بعد مردم جمع شدند و نفت و حصیر آوردند و محمد ابن حنفیه و حسین و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفتند: بگذارید تا دق دل خود را از سر او دریاوریم! سپس عبدالله دست‌ها و پاهایش را قطع کرد، و ابن ملجم جزع و فزع نکرد و حرفی نزد، آنگاه چشمانش را هم پر از سرمه کرد، اما باز هم داد و فغانی نکرد و شروع کرد به گفتن این کلمه: که تو داری چشمان عمویت را سرمه می‌کشی! و شروع کرد به خواندن: ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱)﴾ (علق / ۱)، تا اینکه همه سوره را خواند. و چشم‌هایش جاری می‌شدند... سپس دستور داده شد که زبانش را ببرند، آنگاه داد و فغان و ناله کرد و گفتند: چرا بخاطر زبانت جزع و فغان کردی، گفت: این بخاطر جزع نبود، بلکه من از این بیزارم که بی‌زبانم و نتوانم ذکر خداوند متعال گویم، آنگاه زبانش را بریدند، سپس او را سوزاندند، در حالیکه گندمگون و زیباروی بود و دندانهایش از هم فاصله داشت، موهایش تا نرهمی گوش‌هایش می‌رسید و در پیشانی‌اش اثر و نشان سجده نمایان بود.^۱

ذهبی درباره عبدالرحمن بن مجلم گفته است: قاتل حضرت علی علیه السلام است، جزو افراد خوراج و افتراء زننده است، شاهد فتح مصر بوده است و با بزرگان و اشراف برای آن نقشه‌کشی و چاره‌اندیشی کرده است و از جمله کسانی بود که قرآن و فقه را خوانده است و او یکی از پسران تَدول است که سوارکار و جنگ‌جوی آنها در مصر بود. قرآن را بر معاذ بن جبل خوانده و از جمله بندگان و عابدان بود، و گفته می‌شود: او همان کسی است که صبیغ تمیمی را به سوی عمر رضی الله عنه فرستاد و او پیرامون مسائلی از او پرس و جو کرده یک فرهنگ قرآنی بود... تا آنجایی که ذهبی می‌گوید: سپس سرنوشت او را درنوردید و انجام داد آنچه را که انجام داد و او در نزد خوراج یکی از فاضل‌ترین افراد امت است. در رابطه با ابن ملجم عمران بن حطان خوراجی می‌گوید:

ياضريّة من تقى ما اراد بها الا ليبلغ من ذى العرش رضواناً
اتى لأذكره حيناً فأحسبُهُ أو فى البريّة عند الله ميزاناً

بنازم به ضربه‌ای که از طرف آن پرهیزکار (بر علی وارد شد)، با آن ضربه فقط خواست که رضایت صاحب عرش را بدست آورد، من گاهی او را به یاد می‌آورم و گمان می‌برم که در میان خلایق، در نزد خدا ترازویش از ترازوی همه سنگین‌تر و بهتر است!!.

ابن ملجم در نزد روافض، بدبخت‌ترین خلایق در آخرت است و در نزد اهل سنت، از کسانی است که امیدواریم در دوزخ سوزانده شود و جایز می‌دانیم که خداوند متعال از او درگذرد، نه آنچنان که خوراج و روافض درباره‌ی او می‌گویند. حکم او مانند حکم قاتل عثمان، قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل سعید بن جبیر، قاتل عمار، قاتل خارجه و قاتل حسین علیه السلام است. ما از همه این قاتلان بیزاریم، و بخاطر خداوند متعال آنها را مغبوض می‌داریم و مسأله آنان را به خداوند متعال واگذار می‌نماییم.^۱

اما در رابطه بُرک بن عبدالله باید بگوییم که وی در شبی که علی علیه السلام زخمی شد، در نزد معاویه نشست بود. و هنگامی که معاویه برای ادای نماز جماعت صبح خارج شد، بُرک با شمشیرش به وی حمله کرد، و آن شمشیر بر کلن معاویه فرود افتاد، در نتیجه دستگیر شد، بعد گفت: من خبری دارم که امشب تو را با آن شادمان می‌سازم آیا اگر آن را به تو بگویم این برای من هیچ نفعی خواهد داشت یا نه؟ گفت: آری. گفت: من برادری دارم که در چنین شبی علی را کشته است، گفت: شاید او نتوانسته باشد چنین کاری انجام دهد. گفت: چرا، علی خارج می‌شود و کسی از او محافظت و پاسدارای نمی‌کند. آنگاه معاویه دستور کشتن وی را صادر کرد و کشته شد، و معاویه دنبال ساعدی که طیب بود، فرستاد، وقتی که پزشک به آن نگاه کرد گفت: تو دو راه بیشتر نداری، یا اینکه آهن را داغ کنم و آن را به جایی که شمشیر خورده است بگذارم، یا اینکه یک نوع نوشیدنی به تو بدهم که اگر آن را بخوری دیگر بچه‌دار نمی‌شوی زیرا ضربه‌ای که به تو وارد شده سمی بوده است. معاویه گفت: تاب تحمل آتش را ندارم، و درباره‌ی عقیم شدن باید بگویم که یزید و عبدالله می‌توانند مایه سرور و شادکامی من شوند، در نتیجه، معاویه آن نوشیدنی مخصوص را نوشید و بهبودی یافت. از آن پس معاویه دستور داد تا هنگامی که شبانه به مسجد می‌رود، نگهبان و اسکورت داشته باشد.

در مورد عمرو بن بکر هم باید بگوییم که آن شب برای (کشتن) عمرو بن عاص نشسته بود، ولی عمرو بن عاص برای امامت نماز، خارج نشد چون شکم درد گرفته بود، لذا به خارجه بن حدافه که رئیس نگهبانش بود دستور داد تا به جای او نماز را به امامت بجای آورد، او از طایفه‌ی بنی عامر بن لؤی بود، خارجه، بیرون آمد تا در مسجد نماز بگذارد و عمرو بن بکر بر او یورش برد و او را کشت، او چنین می‌پنداشت که عمرو عاص را زده و کشته است، مردم او را دستگیر کردند و او را پیش عمرو بردند و با امیر گفتن بر او سلام کردند، گفت: این چه کسی است؟ گفتند: عمرو، گفت: چه کسی را کشتم؟! گفتند: خارجه بن حدافه. گفت: بخدا ای فاسق فکر می‌کردم تو هستی. عمرو گفت: تو مرا خواستی (بکشی) و خداوند متعال خارجه را خواست، آنگاه عمرو او را جلو آورد و کشت.^۱

۷- مدت خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام و جای قبرش و سنش در روز شهادت

بنا به قول خلیفه بن خیاط، مدت خلافت حضرت علی علیه السلام چهار سال و نه ماه و شش روز - و به قولی سه روز و به قولی دیگر چهارده روز - بوده است.^۲ و چیزی که در این میان روشن تر است این است که مدت خلافت وی چهار سال و نه ماه و سه روز است؛ زیرا در سال (۳۵ هجری)، در روز هجدهم ماه ذی الحجه مسلمانان با او بیعت کردند، و در سال (۴۰ هجری)، در روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان شربت شهادت را نوشید.^۳ مسئولیت غسل دادن حضرت علی را حسن، حسین و عبدالله بن جعفر - رضی الله عنهم - بر عهده گرفتند و در سه لباس کفن شد که در میانشان پیراهنی نبود.^۴ حسن بن علی علیه السلام بر او نماز خواند و چهار تکبیر بر او گفت.^۵ در روایتی که فاقد سند است،^۶ ۹ تکبیر ذکر شده.^۷ و اما در مورد محل دفن و قبرش باید بگوییم که در این مورد آن اختلاف هست، ابن جوزی ضمن ذکر بعضی از روایت‌ها در این زمینه، گفته است: خدا می‌داند که کدامیک از اقوال صحیح‌تر است.^۸ و از روایت‌هایی که در این زمینه آمده است، موارد زیر است:

۱- تاریخ طبری، ص (۵۶/۶).

۲- التاريخ، ص ۱۹۹.

۳- التاريخ الكبير، بخاری (۹۹/۱) با سند حسن.

۴- المنتظم (۱۷۵/۵) الطبقات (۳۳۷/۳).

۵- الطبقات (۳۳۷/۳-۳۳۸).

۶- المنتظم (۱۷۵/۵).

۷- همان منبع (۱۷۸/۵).

*- حسن بن علی علیه السلام او را در کنار مسجد جماعت در رحبه، که روبه روی دروازه‌های کنده می‌باشد، قبل از آنکه مردم از نماز صبح فارغ شوند و به منازلشان بازگردند، دفن کرده است.^۱

*- روایتی مثل این می‌گوید: او در کوفه، در کنار قصر امارت در کنار مسجد جامع بصورت شبانه دفن شده است و جای قبرش کور شده است.^۲

*- روایتی می‌گوید پسرش حسن علیه السلام او را به مدینه انتقال داده است.^۳

*- روایتی هم می‌گوید قبری که ظاهراً در کوفه است - یعنی همان مزاری که در نجف است - همان قبر حضرت علی علیه السلام می‌باشد. بعضی از اهل علم از قبیل شریک بن عبدالله نخعی، قاضی کوفه، (ت ۱۷۸هـ) و محمد بن سلیمان حضرمی (ت ۲۹۷هـ)^۴ این مسأله را انکار کرده‌اند. در حقیقت پدیدآوری آنچه که به مزار حضرت علی در نجف نامیده می‌شود، در روزگار بنی‌بویه در دوران حکومت عباسی روی داد و آنها از جمله شیعیان رافضی بودند. شیعه طبق عادت خود این بدعت را در قرن چهارم هجری پدید آوردند. اهل معرفت بر این اتفاق دارند که آن مزار قبر علی نیست، بلکه گفته شده: قبر مغیره بن شعبه می‌باشد.

ابن تیمیه می‌گوید: «مزاری که در نجف است، طبق نظر دست جمعی اهل معرفت، قبر علی علیه السلام نیست، بلکه گفته شده قبر مغیره بن شعبه می‌باشد. کسی ذکر نکرده که این قبر حضرت علی بوده و اصلاً بیش از سیصد سال است که کسی چنین قصدی نکرده است^۵ و گفته است: «و اما مزار علی، طبق نظر عموم علما، قبر او نیست، بلکه گفته شده، آن قبر مغیره بن شعبه می‌باشد. زیرا این مزار بعد از گذشت سیصد سال از وفات علی در دوران حکومت آل بویه (ایرانی) ظاهر شده است.^۶»

۱- الطبقات (۳۸/۳) خلافت علی ابن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۴۴۱.

۲- المنتظم (۱۷۷/۵)، تاریخ اسلام، دوران خلفاء، ص ۶۱۵.

۳- تاریخ بغداد (۱۳۷/۱).

۴- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۴۴۱.

۵- الفتاوی (۵۰۲/۴) دراسة فی الالهواء و الفرق و البدع، ص ۲۸۰.

۶- الفتاوی (۴۴۶/۲۷).

در مورد سن علی علیه السلام در زمانی شهید شد، اختلاف نظر وجود دارد، بعضی ها گفته‌اند: وی در سن (۵۹) سالگی به شهادت رسیده و گفته شده: و این صحیح‌ترین چیزی است که درباره‌ی او گفته شده است.^۱

۸- خطبه‌ی حضرت حسن بن علی علیه السلام بعد از کشته شدن پدرش

عمرو بن حُنبشی می‌گوید: حضرت حسن بن علی بعد از کشته شدن علی علیه السلام برای ما سخنرانی کرد و گفت: دیروز، مردی با شما وداع کرد که نه پیشینیان در علم گوی سبقت را از او ربودند و نه دیگران هم به او می‌رسند، پیامبر صلی الله علیه و آله او را اعزام می‌کردند و پرچم را به او می‌داد و تا وقتی که فتح و پیروزی را برای او به ارمغان می‌آورد باز نمی‌گشت^۲ طلا و نقره از خود باقی نگذاشت جز هفتصد درهم از عطایش که آن را برای خادم خانواده‌اش در نظر می‌گرفت.^۳

۹- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه علی رضی الله عنه را ستایش و تمجید می‌کند

ربیعۀ جُرشی می‌گوید: در حضور مردی از علی یاد شد، سعد بن ابی وقاص در آنجا حضور داشت. سعد به او گفت: آیا علی را به یاد می‌آوری؟! وی دارای چهار صفت پسندیده بود که اگر من یکی از آنها را داشتم، برایم از فلان و فلان محبوب‌تر و خوشایندتر است و شترهای موسرخ، و این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: فردا پرچم را به کسی می‌دهم که خدا را دوست و خدا او را دوست دارد، خدا خبیر را بر دست او فتح خواهد کرد و فرمود: (ای علی) تو برای من به منزله‌ی هارون برای موسی هستی و این فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله: هر کس که من مولای او هستم پس علی هم مولا و دوست اوست^۴، را ذکر کرد و سفیان یکی را فراموش کرد.

۱۰- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما، علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد
سعد بن عبیده می‌گوید: مردی پیش ابن عمر آمد و درباره‌ی عثمان از او سؤال کرد، او هم کارهای نیک وی را یادآور شد، گفت: شاید از این خوشت نیاید، گفت: آری. گفت: خدا

۱- تاریخ طبری (۶/۶۷).

۲- فضائل الصحابه (۲/۷۳۷) سندش صحیح است.

۳- همان منبع (۲/۷۳۷) سندش صحیح است.

۴- همان منبع (۲/۷۸) سندش حسن است.

بینی ات را به خاک بمالد! سپس در مورد علی پرسید، ابن عمر کارهای نیک او را هم یادآور شد، گفت: او کسی است که خانه‌اش در وسط خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد. سپس گفت: شاید از این هم خوشتر نیاید؟ گفت: آری. گفت: خدا بینی ات را به خاک بمالد، برو هر چه از دستت بر می آید انجام بده.^۱

۱۱- کیفیت استقبال معاویه رضی الله عنه از خبر شهادت علی رضی الله عنه

وقتی که خبر کشته شدن علی رضی الله عنه به گوش معاویه رضی الله عنه رسید، شروع به گریه کرد، زنش به او گفت: آیا بخاطر او گریه می کنی در حالیکه با او می جنگیدی؟! گفت: وای بر تو، تو نمی دانی که مردم چه فضل و فقه و دانشی را از دست دادند؟!^۲

وقتی که معاویه رضی الله عنه با سؤالی روبه رو شد، آن را در نامه‌ای برای علی رضی الله عنه می نوشت و او برایش جواب می داد. وقتی که خبر کشته شدنش را شنید گفت: با مرگ علی ابن ابی طالب فقه و علم از دست رفت. برادرش عتبه به او گفت: اهل شام نباید چنین سخنی را از تو بشنوند، به او گفت: کاری به من نداشته باش^۳ و معاویه در دوران خلافتش از ضرر صدائی خواست که علی رضی الله عنه را برایش توصیف کند، گفت: ای امیرالمؤمنین مرا از این کار معاف کن! گفت: حتماً باید او را توصیف کنی! گفت: حال که حتماً باید او را توصیف کنم، پس می گویم که بخدا بسیار دوراندیش و قدرتمند بود، همیشه سخن فیصله بخش می گفت^۴، عادلانه حکم می کرد، دانش از همه جوانبش فوران میکرد، و حکمت از همه کارهایش هویدا بود، از دنیا و زیور دنیا گریزان بود، با شب و تاریکی آن انس می گرفت، بسیار عبرت گیر و طویل الفکر بود، لباس کوتاه را می پسندید، طعام زبر را دوست می داشت، در میان ما، همچون یکی از ما بود، وقتی که از او سؤال می کردیم، به ما خبر و اطلاع می داد، بخدا به رغم نزدیکی متقابلی که به هم داشتیم، تقریباً بخاطر هیبت و سامی که داشت با او حرف نمی زدیم، اهل دین را گرامی و بزرگ می داشت، به مسکینان نزدیک می شد، انسان قوی را در راستای باطلش آزمند نمی ساخت، انسان ضعیف را از عدالتش ناامید نمی کرد، من

۱- صحیح مسند از فضائل صحابه، ص ۱۴۰، عدوی.

۲- البدایة و النهایة (۱۳۳/۸).

۳- الاستیعاب (۱۱۰۸/۳).

۴- همان منبع (۱۱۰۷/۳).

شهادت می‌دهم که در بعضی موضعها او دیده‌ام، در حالیکه شب پرده‌اش را پایین آورده بود و ستارگان رو به کاهش گذاشته بودند، ریش خود را در دست گرفته بود، و همچون شخص سالم شتابزده و بی قرار بود، ولی غمگین و گریان می‌گفت: ای دنیا، دیگری را فریب بده! خود را به سوی من عرضه کرده‌ای یا شوق و علاقه به من دارد؟ بعید است، بعید است. من تو را سه طلاقه داده‌ام، که رجعتی در آن طلاق نیست، پس عمر تو کوتاه است و کم ارزش هستی، آه و ناله از کمبود توشه و دوری سفر و حشتناکی راه، ... آنگاه معاویه به گریه افتاد، و گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را، بخدا همین گونه بود، پس ای ضرار تو تا چه اندازه بر او غمگین هستی؟! گفت: همچون کسی غمگین هستم که فرزندش را در دامانش سربریده‌اند.^۱

از عمر بن عبدالعزیز نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کنارش نشسته بودند. بر او سلام کردم و نشستم، در آن حال، علی و معاویه رضی الله عنهما را آوردند و آنها را وارد خانه‌ای کردند و در آن خانه بسته و قفل شد و من نگاه می‌کردم و بلافاصله حضرت علی رضی الله عنه خارج شد، در حالیکه می‌گفت: قسم به پروردگار کعبه به نفع من قضاوت شد، قسم به پروردگار کعبه من عفو شدم.^۲

و ابن عساکر از ابی ژرعه رازی نقل کرده که مردی به او گفت: من معاویه را مغبوض می‌دارم، گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه وی علی را کشته است. ابوزرعه گفت: وای بر تو، پروردگار معاویه رحیم و مهربان است و خصم معاویه خصمی بزرگوار است، پس تو چکاره هستی که میان آنها دخالت می‌کنی؟!، رضای خدا از هر دوی آنها باد.^۳

۱۲- آنچه که حسن بصری رحمه الله گفته است

در مورد علی بن ابی طالب رضی الله عنه از حسن بصری سؤال شد، گفت: بخدا، علی تیری از تیرهای خداوند متعال بود که بر دشمن اصابت می‌کرد. فرد ربّانی این امت، صاحب فضیلت و با سابقه‌ی امت و خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله بود. در ارتباط با فرمان خدا بی‌توجه نبود و در رابطه با

۱- استیعاب (۱۱۰۸/۳).

۲- البداية و النهایة (۱۳۳/۸).

۳- البداية و النهایة (۱۳۳/۸).

دین خدا، مورد سرزنش نبود، مال خدا را سرقت نکرد، عزائم و تکالیف قرآن را ادا کرد و از آن، به باغچه‌ای اعجاب آور دست یافت، این است علی بن ابی طالب علیه السلام^۱

۱۳- بیانات احمد بن حنبل پیرامون خلافت علی علیه السلام

عبدالله بن احمد بن حنبل رحمهما الله گفت: من یک روز در حضور پدرم نشسته بودم، جماعتی از کرخی‌ها آمدند و از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را یاد کردند و زیاد سخن گفتند. و خلافت علی را هم ذکر کردند اما بیشتر از همه آن را ادامه دادند. بعد پدرم سرش را به سوی آنها بلند کرد و گفت: ای جماعت، درباره‌ی علی و خلافت و خلافت و علی بسیار سخن گفتید^۲، آیا گمان می‌برید که خلافت، علی را زینت داده است؟! خیر بلکه علی خلافت را زینت داده است.^۳

۱۴- برائت اشعث بن قیس از خون علی علیه السلام

بعضی از روایت‌ها گفته‌اند که اشعث بن قیس در قتل حضرت علی دست داشته است، یعقوبی می‌گوید: عبدالرحمن بن ملجم نزد اشعث بن قیس فرود آمد و چندین ماه در نزد وی ماندگار شد و همواره شمشیرش را تیز می‌کرد^۴. ابن سعد در طبقات گفته است: عبدالرحمن بن ملجم آن شبی که عزم کرده بود بامداد علی را بکشد، با درگوشی صحبت کردن با اشعث بن قیس در مسجد بسر برد تا جایی که نزدیک بود که فجر طلوع کند. آنگاه اشعث به او گفت: صبح هم دمید. آنگاه عبدالرحمن ابن ملجم و شیب بن بجره برخاستند و شمشیرهایشان را برداشتند و رفتند تا اینکه مقابل دریچه‌ای که حضرت علی از آن خارج می‌شد، نشستند^۵. ولی این روایت‌ها ضعیف هستند.^۶

این اتهام که در این باره به اشعث وارد کرده‌اند بدون دلیل و مدرک است، زیرا وقتی اشعث برای اجرای خلافت علی علیه السلام نقش آفرینی کرد و نقش خود را عرضه کرد، می‌بینیم

۱- استیعاب (۳/۱۱۱۰).

۲- تاریخ مدینه الاسلام (۱/۴۲۶).

۳- منبع سابق.

۴- تاریخ یعقوبی (۲/۲۱۲).

۵- طبقات (۳/۴۴۴).

۶- خلافت علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص ۳۵۳.

که اخلاص و وفاداری خود را اثبات کرد و نخستین کسی بود که در اثنای جنگ بر سر آب، با اهل شام جنگید و از همان زمان که خوارج نشأت گرفتند و دشمنی خود را با آنها نمایان ساخت. او بود که به علی ابلاغ کرد که خوارج می‌گویند: علی از گناهش توبه کرده و از قضیه‌ی تحکیم بازگشته است. او در جنگ نهروان با آنها درگیر شد و بسیار علاقمند بود که رابطه‌اش را با علی و اهل بیت تحکیم بخشد، از این رو دخترش را به ازدواج حسن بن علی آورد و هنگامی که حسن خواست با دخترش عروسی کند، خانواده‌ی کنده برخاستند و قبایح خود را از دروازه‌ی حسن تا دروازه‌ی اشعث گستراندند.^۱ چهل شب پس از شهادت علی علیه السلام اشعث بن قیس وفات یافت.^۲ حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که داماد اشعث بود، بر او نماز خواند^۳ و از اهل بیت علی علیه السلام نقل نشده که آنها چنین اتهامی را به اشعث وارد ساخته باشند، یا یکی از آل اشعث را به این سبب رازگشایی کرده باشند، بنابراین گزینه‌ی راجح‌تر همواره این است که علی علیه السلام بوسیله‌ی نقشه و توطئه‌ی خوارج شهید شد تا آنها بدین وسیله انتقام جنگ نهروان را گرفته باشند.^۴

۱۵- خطر آفرینی گروه‌های گمراه و منحرف برای مسلمانان

فرقه‌های گمراه، و طوایف منحرف وقتی که در ممالک اسلامی انتشار می‌یابند، اهالی آنجا را در معرض خطر قرار می‌دهند و امنیت و آرامش را تهدید می‌کنند، مردم را در رابطه با عقیده‌شان دچار شک و تردید می‌سازند و در زمین فساد و تباهی به بار می‌آورند، حال خوارج گمراه که بر علی علیه السلام شوریدند اینچنین بود و جماعتی از آنها که شهیدش کردند، گمان می‌کردند که با این کار، رضایت خدا را کسب می‌کنند، با اینکه در این راستا جز پیروی از هوا و هوس و اطاعت از شیاطین دلیل و مدرکی نداشتند.

حال که معلوم شد عامل قتل علی علیه السلام خوارج بودند و با منهج و روش فاسد آنها آشنا شدیم، لازم است که امت مسلمانان از آنها برحذر باشند و با راه و روش آنها مبارزه کنند و علماء و دعوت‌گران با حضور در صحنه و وظیفه‌ی خود را در این راستا انجام دهند تا امنیت و آرامش استقرار یابد و انوار و پرتوهای تابناک سنت نمایان گردد و آتش بدعت خاموش شود و در یک کلام، ادای هر چه بهتر این رسالت وقتی ممکن می‌شود که عقیده‌ی اهل سنت

۱- تهذیب الکمال (۳/۳۴، ۳۳).

۲- الکامل فی التاریخ (۳/۴۴۴).

۳- تهذیب التهذیب (۲/۳۰۰).

۴- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین محمد ضیف الله بطانیه، ص ۵۲.

و جماعت نفوذ و گسترش یابد و با بدعت و بدعت گذاران پیکار شود. همه‌ی اینها قیام و تکاپوی اجتماعات را می‌طلبد و این ایده‌آل‌ترین روش برای ایجاد وحدت و همبستگی است. کسی که تاریخ طولانی اسلام را مورد مطالعه قرار دهد، می‌بیند که تنها حکومت‌هایی که بر اساس سنت استوار بوده‌اند توانسته‌اند موجبات اتحاد و همبستگی و همدلی مسلمانان را فراهم کنند و بستر مناسبی را برای جهاد و امر به معروف و نهی از منکر ایجاد نمایند. در قدیم و جدید، تنها با چنین حکومت‌هایی اسلام عزت را به آغوش کشیده است. اما برعکس، حکومت‌هایی که بر اساس بدعت برپا شده‌اند، هرج و مرج و ناهنجاری و تفرقه‌افکنی و بدعت‌ها را اشاعه داده‌اند و اتحاد و همبستگی را از اجتماع زدوده‌اند، زود با فروپاشی و پراکندگی و انقراض مواجه شده‌اند.^۱

۱۶- کینه‌های پنهانی در قلب کینه‌توزان خوارج نسبت به مؤمنان صادق

بیانات ابن ملجم در رابطه با شمشیرش، از این کینه‌های پنهانی رازگشایی می‌کند که سراسر وجود آنها را فراگرفته است، آنجا که می‌گوید: «به خدا این شمشیر را با هزار درهم خریدم و با هزار درهم آن را سمی و زهرآگین ساختم و اگر این ضربه بر همه اهل مصر فرود می‌آمد، کسی از آنها باقی نمی‌ماند.»^۲

این سخنان ابن ملجم، از خصومت آشکار و نمایانی که خوارج پنهان می‌کنند، رازگشایی می‌کنند، البته نه علیه مسلمانی عامی، بلکه علیه رهبر بزرگی همچون علی بن ابی طالب علیه السلام که بزرگترین فضایل و سجایای اخلاقی در شخصیتش جمع شده بود! دقت کنید که چگونه روش‌های بی‌پایه و بی‌اساس و افکار منحرف، صاحبان خود را به چاه‌های عمیقی بدبختی و شقاوت می‌کشند! بطوریکه اهل ایمان را ترور می‌کنند ولی مشرکان و بت‌پرستان را رها می‌کنند و کاری به کارشان ندارند!^۳

۱- سیر الشهداء... دروس و عبرت، عبدالحمید سبحانی، ص ۷۷.

۲- تاریخ طبری (۶/۶۶).

۳- سیر الشهداء... دروس و عبرت، ص ۸۷.

۱۷- تأثیر محیط فاسد بر افراد آن

محیط فاسد بر افراد خود تأثیر می‌گذارد، حتی اگر در میان آنان کسانی عدالت خواه باشند و برای آن تلاش نماید بازهم چنین محیطی تأثیرات منفی خود را بر جای می‌گذارد. مثلاً این ابن ملجم است که با شیب بن بجره دیدار می‌کند و به او می‌گوید: آیا می‌خواهی شرف دنیا و آخرت را بدست آوری؟ گفت: و آن چیست؟ گفت: کشتن علی ابن ابی طالب. گفت: مادرت به عزایت بنشیند. چیز زشتی را پیشنهاد کردی. چگونه می‌توانی بر او چیره شوی؟! گفت: در مسجد بر او کمین می‌کنم و هنگامی که برای نماز صبح بیرون آمد، به او حمله می‌کنیم و او را نابود می‌کنیم. پس اگر نجات یافتیم، دق دل خود را در آوریم و انتقام خود را گرفته‌ایم و اگر کشته شدیم، آنچه که در نزد خداست از دنیا و ما فیها بهتر است. گفت: وای بر تو! اگر غیر علی می‌بود، بر من آسان‌تر می‌بود، زیرا من بلا و خدمت و امتحان وی در اسلام و سابقه‌ی او را با پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته‌ام، من حاضر نیستم که او را بکشم. گفت: آیا می‌دانی که او بندگان صالح را کشته است (منظورش خوارج بود)؟! گفت: آری. گفت: پس او را در مقابل برادران کشته شده‌ی خودمان می‌کشیم. روایت طبری می‌گوید: آنگاه شیب به او پاسخ مثبت داد.^۱

خدا شما را مورد حمایت و رعایت خود قرار دهد! دقت کنید که چگونه کژاندیشان و بیراهه‌روان، افرادی را که با آنها نشست و برخاست دارند، مورد تأثیر قرار می‌دهند؟ شیب بدلیل آنکه از خدمات علی علیه السلام و سابقه‌ی او با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه بود، دلش راه نمی‌داد که وی را بکشد، اما چون از شبه‌افکنی ابن ملجم متأثر می‌گردد و با یاد کردن کشته‌های جنگ نهروان احساساتش در مقابل آنها به جوش و خروش می‌افتد، به او پاسخ مثبت می‌دهد و اصلاً به این توجهی نمی‌کند که کشته شدنشان واقعاً به حق و به جا بود نه باطل و ناحق و بدین ترتیب به در خواست ابن ملجم گردن می‌نهد و موجب فاسد کردن افکار، وبدنام کردن شهرت و آوازه، و زیان آشکار و... شد. و این هر مسلمانی را فرامی‌خواند که از مصاحبت و رفاقت با کسانی که دارای روش فاسد اعتقادی و افکارآلود هستند دوری کنند و سریعاً با علمای ربّانی که حق را می‌دانند و بدان عمل می‌نمایند و صلاح دنیا و آخرتش را به او رهنمون می‌سازند، بنای مجالست و همنشینی بگذارد. اگر به این راه درست و مستقیم راضی

نشود و با آن منحرفان اعتقادی قاطبی شود، انگشت پشیمانی را خواهد گزید، ولی دیگر پشیمانی سودی به حال او نخواهد داشت^۱ همانگونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَيَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَوْمَئِذٍ لِيَتَنِي لِمَ أَخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَخْضَلَنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾ ﴾ (فرقان / ۲۷-۲۹).

و در آن روز ستمکار (کفرپیشه) هر دو دست خویش را (از شدت حسرت و ندامت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش! با رسول خدا راه (بهشت) را برمی‌گزیدم. ای وای! کاش من فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم. بعد از آن که قرآن (برای بیداری و آگاهی) به دستم رسیده بود، مرا گمراه (و از حق منحرف و منصرف) کرد. (آری! این چنین) شیطان انسان را (به رسوائی می‌کشد و) خوارِ خوار می‌دارد.

این بود برخی از درس و پند و عبرت‌های حادثه‌ی شهید شدن علی علیه السلام، آن عالم ربانی که همه عمر خود را خاشعانه برای الله تعالی سپری کرد و پیوسته بسوی خدا در بازگشت بود و برای ما راه مبارکی را جهت اقتدا و تأسی و پیروی ترسیم کرد.

ششم: مرثیه‌ها و سوگواری‌هایی که در مورد علی علیه السلام گفته شده است

۱- اشعار ابوالأسود دؤلی در رثاء امیر المؤمنین علیه السلام

ابن عبدالبر گفته است: بخش عمده از این رثاها از ام هیشم دختر عریان نخعی روایت می‌کنند:

ألا تبكي أميري المؤمنيننا	ألا يا عين ويحك أسعدينا
بعبرتها وقد رأيت اليقيننا	تبكي ام كلثوم عليه
فلا قرت عيون الشامتيننا	الا قل للخوارج حيث كانوا
بخير الناس طرّاً أجمعيننا	أفي شهر الصيام فجعثموننا
وذللها ومن ركب السفيننا	قتلتم خير من ركب المطايا
ومن قرأ المثاني والمئيننا	ومن لبس النعال ومن حذاها
وحب رسول رب العالميننا	فكل مناقب الخيرات فيه

۱- سير الشهداء، دروس و عبرت، ص ۷۹.

لقد علمت قریش حیث كانت
وإذا استقبلت وجهه أبي حسين
وكننا قبل مقتله بخير
يقم الحق لا يرتاب فيه
وليس بكماتم علما لديه
كأن الناس إذا فقدوا علينا
بأنك خيرها حسبا ودينا
رأيت البدر فوق الناظرينا^۱
نرى مولى رسول الله فينا
ويعادل في العدا والأقربينا
ولم يخلق من المتحيرينا
نعم حار في بلد سنينا^۲

ای چشم، وای بر تو، ما را خوشبخت کن، آیا بر امیر المؤمنین گریه نمی کنی؟
ام کلثوم اشک ریزان بر او گریه می کند که او یقیناً (مرگ او) را دیده است.
به خوارج بگو، هر جا که هستند، خوشحالی به خود نینند.

آیا در ماه رمضان ما را جمع کرده اید؟! شما، بهترین کسی را که بر چهارپایان سوار
می شد و آنها را رام می کرد و سوار بر کشتی می شد و کفش می پوشید و سوره های مثنوی و
مثنی را خوانده است، کشتید!

همه ارزش ها و فضایل خوب در او بود و محبوب رسول پروردگار جهانیان بود!
قریش در هر جا که بود دانست که تو به لحاظ اصل و نسب و دین از همه آنها بهتر
هستی!

و وقتی که به چهره ی پدر حسین روی می آوردی، بدر (ماه شب چهارده) را بالای کسی
می دیدی که ما را نگاه می کرد!
و ما قبل از قتل او در خوبی و خوشی بودیم و مولای پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان خود
می دیدیم.

او حق را برپا می کرد و در آن تردید نمی ورزید و درباره دشمن و دوست و نزدیک
عدالت را اجرا می کرد.

وی هیچ علمی را که در اختیار داشت، پنهان نکرد، و مستبد و تک رأی و زورمدار
آفریده نشده بود!

مردم وقتی که علی را از دست دادند، همچون گله بی شبان حیران و سرگردان در شهر
هستند و چندین سال بر این حالت (سرگردانی) باقی ماندند.

۱- فوق: فی روایة راق، الاستیعاب (۳/ ۱۱۳۲).

۲- الاستیعاب (۳/ ۱۱۳۲).

۲- شعر اسماعیل بن محمد حمیری در رثای علی علیه السلام

سائل قریشا به إن كنت ذا عَمَةٍ
من كان أقدّم إسلاماً وأكثرها
من وحد الله إذ كانت مكذّبة
من كان يقدم في الهجاء إن نكلوا
من كان أعدلها حكماً وأبسطها
إن يصدقوك فلن يعدوا أبا حسن
إن أنت تلقى أقواماً ذوي صلف
من كان أثبتها في الدين أوتادا
علماً وأطهرها أهلاً وأولادا
تدعو مع الله أوثاناً وأندادا
عنها وإن يخلوا في أزمة جادا
علماً وأصدقها وعداً وإيعادا
إن أت لم تلق للأبرار حسادا
وذا عناد لحق الله جحادا^۱

«اگر تو کور هستی (و واقعیت را نمی بینی) درباره‌ی علی از قریش سؤال کن. چه کسی محکم‌ترین میخ در دین بود؟! چه کسی به لحاظ اسلام مقدم‌تر و بیشتر از همه عالم‌تر و دارای خانواده و فرزندان پاک‌تر است؟!»

چه کسی خداوند متعال را یگانه دانست آن وقت که دروغ‌گویان همراه با خداوند متعال بت‌ها و همتایانی را می‌خواند.

در میان قریش چه کسی به لحاظ حکم عادل‌تر و دارای علم بیشتر بوده و از آنها صادقانه‌تر به وعده و وعید خود عمل کرده است؟!»

چه کسی پیکار و نبرد می‌کند و برای این کار پیش‌قدم می‌شود وقتی که آنها از این کار بهراسند و سرباز زنند و در اوقات بحران بخل بورزند و پیش‌قدم نشوند؟!»

اگر تو را باور کنند، از پدر حسن فراتر نمی‌روند، اگر تو بیایی از ناحیه نیکان با حسادتی روبه‌رو نخواهی شد.

اگر (تو بیایی) با اقوامی روبه‌رو خواهی شد که تو را دشمن می‌دارند و لجوج و خیره‌سر هستند و حق خداوند متعال را انکار می‌کنند.

۳- شعر بکر بن حماد^۱ در جواب و رد شاعر خوارج عمران بن حطان^۲

شاعر خوارج گفته است:

یا ضربةً من تقی ما اراد بها الا لیبلغ من ذی العرش رضواناً
انی لا ذکره حیناً فاحسبه او فی البریة عندالله میزاناً

«بنازم به ضربه‌ای که از طرف شخص پرهیزکار (به علی وارد شد) او با آن ضربه خواست رضایت صاحب عرش را کسب کند.

من گاهی او را به یاد می‌آورم و گمان می‌برم که ترازویش در نزد خداوند متعال از (ترازوی) همه انسان‌ها سنگین‌تر است!»

آنگاه بکر بن حماد تاهرتی در پاسخ گفت:

قل لابن ملجم والأقذار غالبه هدمت ویلک للإسلام أركاننا
قتلت أفضل من یمشی علی قدم وأول الناس إسلاماً وإیماننا
وأعلم الناس بالقرآن ثم بما سن الرسول لنا شرعاً وتباننا
وكان من الحرب سیفا صارما ذکرا لیثا إذا لقی الأقران أقراننا
ذکرت قاتله والدمع منحدر فقلت سبحان رب الناس سبحاننا
إني لأحسبه ما كان من بشر یخشی المعاد ولكن كان شیطانا
أشقی مرادا إذا عدت قبائلها وأحسر الناس عند الله میزاننا
كعافر الناقة الأولى التي جلبت علی ثمود بأرض الحجر خسراننا
قد كان یخبرهم أن سوف یخضبها قبل المنیة أزماننا فأزماننا
فلا عفا الله عنه ما تحمله ولا سقی قبر عمران بن حطاننا
لقوله فی شقی ما أراد بها إلا لیبلغ من ذی العرش رضواننا
بل ضربة من غوي أوردته لظى فسوف یلقى بها الرحمن غضباننا
كأنه لم یرد قصدا بضربته إلا لیصلی عذاب الخلد نیراننا^۳

۱- بکر بن حماد تاهرتی نسبتش به تاهرت مغربی است. به شرق کوچ کرد و مسند بن مسدد بن مسرهد روایت شنید و در مغرب آن را از او روایت کرد و هم عصر بخاری، و شاعر بوده است. الاصابة (۱۷۷/۳).

۲- عمران بن حطان بصری، یکی از رؤسای خوارج و یکی از شعرای مفاوین است در سال ۸۴۵ ه. وفات یافت الاصابة ۱۷۷/۳.

۳- الاستیعاب (۱۱۲۹/۳).

به ابن ملجم بگو: و تقدیرها غالب هستند وای بر تو! تو رکنی از اسلام را نابود کردی. برجسته‌ترین کسی که روی قدم راه می‌رفت و اولین کسی که اسلام و ایمان آورد را کشتی! (کسی را کشتی) که از همه مردم به قرآن و سنت پیامبر که برای ما مشروع و تبیین کرده است، آگاه‌تر است.

داماد و دوست و یارو یاور رسول خدا بود، اخلاق و صفات برجسته‌ی او همچون نور و برهان می‌درخشند.

و در جنگ همچون شمشیر برنده‌ای بود و وقتی که حریفان به هم می‌رسیدند همچون شیر حریف همه بود.

قاتل او را یاد کردم و اشک‌هایم جاری شد و آنگاه گفتم: پروردگار مردم، واقعاً تو پاک و منزّه هستی، من گمان می‌کنم که این قاتل انسانی نیست که از قیامت بترسد. بلکه می‌گویم او شیطان بود.

اگر قبایل برشمرده شوند، بدبخت‌ترین و شقی‌ترین مراد است و در نزد خدا، کفه ترازویش از همگان سبک‌تر است. همچون آن ذبح‌کننده‌ی اول شتر (صالح) که زیان و خسارت را برای قوم نمود در سرزمین حجر به ارمغان آورد.

او به آنها خبر می‌داد که او را باخود رنگین خواهد کرد قبل از آنکه بمیرد.

خدا از او در نگذرد بخاطر کاری که کرد و قبر عمران بن حطان را آب ندهد زیرا درباره آن بدبخت گفت: با آن ضربه فقط خواست به رضایت صاحب عرش برسد!

بلکه ضربه‌ای از طرف آن گمراه و ظالمی (بر علی وارد شد) که موجب رفتن آن قاتل به جهنم شد، بزودی با خشم و غضب خدای رحمان روبه‌رو خواهد شد. گویی وی با این ضربه خواست فقط به عذاب جاودانگی آتش جهنم برسد.

و بدین ترتیب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام بعد از جهادی عظیم از این دنیا بیرون رفت. با وفات او، یکی از درخشان‌ترین و پاک‌ترین صفحات تاریخ در هم پیچیده شد! تاریخ وی را چنین شناخته بود که او رادمردی استثنایی از طراز رادمردان استثنایی و ممتاز بود، تمام هم و غم او رضایت خداوند متعال بود و همتش برای پیروزی اسلام بود. و بزرگترین آرزویش حاکم شدن احکام و دستورات خداوند متعال در دنیا بود و بزرگترین هدفش تحقق عدالت در میان افراد رعیتش بود!

بحث و بررسی و تحقیق و مطالعه‌ی تاریخ صحیح دوران خلافتی راشدین فرزندان این امت را با همت‌های راشدیه آشنا می‌کند و شگفتی‌های ایام زیبای گذشته و شکوفایی آنها را به زندگی ما باز می‌گرداند! و چنین به نسل‌ها می‌فهماند که پایان‌های این مسأله فقط زمانی اصلاح و درست می‌شود که از عناصری بهره بگیریم که نسل اول مسلمانان آن را بکار گرفتند. این بررسی، به دعوت‌گران و علما و دانشجویان و اهل معرفت کمک می‌کند تا به آن دوران راشدی و راه‌یافته تاسی و اقتدا کنند و ویژگی‌ها و نشانه‌ها و صفات رهبری و نسل آن و سیستم حکومتی و روش آن در راستای حرکت در میان دنیای مردم را بشناسند و در یک کلام این بررسی به مسلمانان کمک می‌کند تا دوباره نقش تمدن‌آفرین خود را از سر گیرند.

در روز شنبه ساعت ۱۲/۵۵ دقیقه در تاریخ ۷ ربیع‌الآخر ۱۴۲۴ هـ الموافق با ۷ ژوئن ۲۰۰۳ میلادی بنده این تألیف کتاب را به پایان رساندم. پیوسته و همواره فضل آن خداوند متعال بوده و خواهد بود. و از خدای سبحان می‌خواهم که این کار را پذیرا شود و سینه بندگان را برای بهره‌مندی از آن فراخ بخشد و با لطف و کرم و بزرگی و منت خود برکت فرستد، همانگونه که خود فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

﴿۲﴾ (فاطر / ۲).

خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار بجا است.

در پایان این کتاب چاره‌ای ندارم جز اینکه با قلبی خاشع و رجوع‌کننده، به فضل و کرم و بخشش خداوند متعال اعتراف کنم و از قدرت و حرکت خودم تبری جویم (و خودم را منشأ فضل ندانم)، زیرا خداوند متعال فضیلت‌دهنده و اکرام‌کننده و یاور است و او توفیق‌دهنده است. در آغاز و انجام بخاطر منتی که بر من نهاده است، ذات اقدسش را ستایش می‌گویم و با نام‌های زیبا و صفات بلند بالایش از او می‌خواهم که کارم را برای محض رضای خدا قرار دهد و آن را برای بندگانش سودمند سازد. مرا بر هر حرفی که نوشته‌ام پاداش عطا فرماید و آن را در ترازوی نیکبایم قرار دهد و به همه برادرانم را که مرا در راه به ثمر رسیدن این اقدام ناچیز یاری کرده‌اند، پاداش نیک دهد و از هر مسلمانی که این

کتاب را می‌خواند و از آن اطلاع می‌یابد، می‌خواهم که بنده‌ی نیازمند به عفو، مغفرت، رحمت و رضایت پروردگارش را از دعایش فراموش ننماید. زیرا دعای برادر برای برادرش درغیاب وی ان‌شاءالله مستجاب خواهد شد. کتابم را با این سخن خداوند متعال پایان می‌دهم:

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ (نمل / ۱۹).

پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهائی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و (مرا توفیق عطاء فرما تا) کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی (و من بدانها رستگار باشم) و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته‌ات گردان. پاک و منزهی تو خدایا، حمد و ستایش تو را می‌گویم، شهادت می‌دهم که هیچ خدایی جز تو وجود ندارد، از تو طلب آمرزش می‌کنم، و به سوی تو توبه می‌کنم

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

نیازمند عفو و مغفرت و رحمت و رضایت پروردگارش

علی محمد محمد صلابی

۷ ربیع‌الآخر ۱۴۲۴ هـ.

پایان

این مطالب که مشاهده می‌فرمائید، عبارتست از جمع‌بندی و ترتیب فصول این کتاب که خداوند متعال آن را برایم میسر نمود و من آن را (سیره‌ی امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب... و شخصیت و عصر او) نامیدم. اگر مطلب صواب و حق در آن وجود دارد، از فضل و لطف خداوند متعال است، بنابراین او را می‌ستایم تا وقتی که راضی می‌شود و به هنگام خشنودی هم او را می‌ستایم و بعد از خشنودی هم او را سپاس می‌گویم و اگر مطلب اشتباهی در آن وجود دارد، بخاطر آن از خداوند متعال طلب مغفرت می‌کنم و به سوی او توبه می‌نمایم و می‌گویم که الله و رسولش از آن بری هستند. همین کافی است که من کوشیده‌ام دچار اشتباه نشوم و امید دارم که از پاداش و اجر محروم نشوم، و از خداوند متعال می‌خواهم که این کتاب را برای برادران مسلمان موجب بهره و استفاده قرار دهد و می‌خواهم هر کس آن را می‌خواند، در دعایش مرا فراموش نکند، زیرا دعای برادر برای برادرش غائبانه *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* مستجاب است. این کتاب را با این گفته خداوند متعال پایان می‌دهم که می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ ﴾ (حشر / ۱۰)

و نیز این سخن شاعر ابو محمد محقانی را یاد آوری می‌کنم که می‌گوید :

قل: إن خير الأنبياء محمد	وأجل من يمشي على الكثران
وأجل صحب الرسل صحب محمد	وكذلك أفضل صحبه العمران ^١
رجلان قد خُلقا لنصر محمد	بدمي ونفسي ذانك الرجلان
فهما اللذان تظاهرا لبينا	في نصره وهما له صهران
بتاهما أسنى نساء نبينا	وهما له بالوحي صاحبتان
أبوهما أسنى صحابة أحمد	يا حبذا الأبوان والبتتان
وهما وزيرا اللذان هما	لفضائل الأعمال مستبتان
وهما لأحمد ناظره وسمعه	وبقربه في القبر مضطجعان
كانا على الإسلام أشفق أهله	وهما لدين محمد جبلان

١- العمران: أبو بكر وعمر رضي الله عنهما.

أصفاها أقواهما أخشاها
أسناها أزكاها أعلاهما
صديق أحمد صاحب الغار الذي
أعني: أبا بكر الذي لم يختلف
هو شيخ أصحاب النبي وخيرهم
وأبو المظهرة التي تنزيهها
أكرم بعائشة الرضا من حرة
هي زوج خير الأنبياء وبكره
هي عرسه، هي أنسه هي إله
أو ليس والدها يصافي بعلمها
لما قضى صديق أحمد نجبه
أعني به: الفاروق فرق عنوة
هو أظهر الإسلام بعد خفائه
ومضى وحلى الأمر شورى بينهم
من كان يسهر ليلة في ركعة
ولي الخلافة صهر أحمد بعده
زوج البتول أخت الرسول وركنه
سبحان من جعل الخلافة رتبة
واستخلف الأصحاب كي لا يدعي
أكرم بفاطمة البتول وبعلمها
غصنان أصلهما بروضة أحمد
أكرم بطلحة والزبير وسعدهم
وأبي عبيدة ذي الديانة والتقوى
قل خير قول في صحابة أحمد
دع ما جرى بين الصحابة في الوغى

أتقاهما في السر والإعلان
أوفاهما في الوزن والرحمان
هو في المغارة والنبي اثنان
من شرعنا في فضله رجلان
وإمامهم حقا بلا بطلان
قد جاءنا في النور والفرقان
بكر مطهرة الإزار حصان
وعروسه من جملة التّسوان
هي حبه صدقا بلا إدهان
وهما بروح الله مؤتلفان
دفع الخلافة للإمام الثاني
بالسيف بين الكفر والإيمان
ومحا الظلام وباح بالكتمان
في الأمر فاجتمعوا على عثمان
وترا فيكمل ختمة القرآن
أعني عليّ العالم الرباني
ليث الحروب منازل الأقران
وبنى الإمامة أيما بنيان
من بعد أحمد في النبوة ثاني
وبمن هما لمحمد سبطان
لله در الأصل والغصنان
وسعيدهم وعباد الرحمن
وامدح جماعة بيعة الرضوان
وامدح جميع الآل والنسوان
بسيوفهم يوم التقى الجمعان
وكلاهما في الحشر مرحومان

فقتیلهم منهم وقاتلهم لهم
والله يوم الحشر ينزع كل ما
والويل للركب الذين سعوا
ويل لمن قتل الحسين، فإنه
لسنا نكفر مسلماً بكبيرة
تحوي صدورهم من الأضغان
إلى عثمان فاجتمعوا على العصيان
قد باء من مولاه بالخسران
فأله ذو عفو وذو غفران

بگو! بهترین پیامبران محمد است و بزرگترین کسی است که بر روی تپه شنی (زمین) راه می‌رود و بزرگترین یاران پیامبران، اصحاب محمد ﷺ هستند و نیز بزرگترین یاران پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - می‌باشند.

آن دو رادمردی که برای یاری محمد آفریده شدند، با خون و جانم فدای آن دو راد مرد بشوم!

آن دو، کسانی هستند که برای یاری پیامبر ﷺ دست همکاری به هم دادند و آنها هر دو پدرزن پیامبر ﷺ می‌باشند.

دختران آن دو تابناک ترین زنان پیامبر ما هستند و آن دو دختر، بوسیله وحی آسمانی به همسری او انتخاب شدند.

پدران آن دو، نورانی‌ترین صحابه احمد هستند، ای چه خوب پدران و چه خوب دخترانی!

و آن دو، معاون و وزیر پیامبر ﷺ هستند و در راستای فضایل اعمال، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند.

آنها چشم و گوش احمدند و در نزدیکی قبر وی درازد کشیده‌اند. (مدفون شده‌اند). آنها در میان مسلمانان، برای اسلام دلسوزترین افراد بودند و برای دین محمد به منزله دو کوه بودند.

پاک‌ترین و قوی‌ترین و بیم‌ناک‌ترین و متقی‌ترین افراد در آشکار و نهان می‌باشند! نورانی‌ترین و پاکیزه‌ترین و برترین مسلمانان می‌باشد و کفه‌ی ترازوی آنها به لحاظ وزن و برتری از ترازوی همگان سنگین تر است!

ابوبکر دوست و یار و یاور احمد است، یار غاری که او همراه با پیامبر ﷺ دو نفری در غار بودند. منظور همان ابوبکری است که در دین ما همگان بر فضیلت وی اتفاق نظر دارند. او شیخ و استاد اصحاب پیامبر ﷺ و بهترین آنان است و واقعاً امام آنهاست. و پدر آن بانوی مطهری است که در نور و فرقان خیر پاکی و عفت وی به سوی ما آمد!

چقدر گرامی و بزرگوار است عایشه‌ای که مورد رضایت و آزاده بود! دوشیزه‌ای پاک و متعفف و پاک‌دامن...

او همسر بهترین انبیاء و دوشیزه و عروس وی از میان تعدادی از زنان است! عایشه عروس، هم انس، هم الفت و محبوب صادق و بی‌ریای پیامبر صلی الله علیه و آله است! مگر این پدرش نیست که با شوهر عایشه (محمد صلی الله علیه و آله) یکرنگ می‌شود و آن دو با روح خداوند متعال در یکدیگر جمع می‌شوند.

وقتی که صدیق احمد، جان به جان آفرین تسلیم کرد، خلافت را به امام دوّم واگذار کرد، منظورم فاروق است که میان کفر و ایمان با زور شمشیر فرق و جدایی افکند! او پس از آنکه اسلام خفی و پنهان بود، آن را آشکار و ظاهر ساخت، و تیرگی و ظلمت را از بین برد و کتمان را نابود کرد،

او هم از جهان فانی رخت بریست و مسأله‌ی خلافت به شوری واگذار شد و آنها در مورد عثمان به اتفاق رسیدند؛ کسی که شبی را در یک رکعت و تر بیدار می‌ماند تا یک دوره ختم قرآن را در آن رکعت بخواند.

بعد از عثمان داماد احمد، یعنی علی آن عالم ربانی متولی خلافت شد. همسر فاطمه‌ی پارسا و بتول و عموزاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و رکن وی؛ شیر جنگ‌ها، و کسی که برای حریف طلبها به میدان می‌آمد.

پاک و منزّه است خدایی که خلافت را رتبه رتبه قرار داد و سنگ بنای امامت را گذاشت آن هم چه گذاشتنی!

و اصحاب را به جانشینی منصوب کرد تا بعد از احمد کسی مدّعی پیامبر دوّمی نشود. فاطمه‌ی بتول و شوهر او و فرزندان آنها که نوه‌ی دختری محمد صلی الله علیه و آله هستند، چقدر محترم و بزرگوار هستند؟!

آن دو فرزند دو شاخه هستند که ریشه‌ی آنها به باغچه احمد بر می‌گردد، مرحبا به این اصل و ریشه و آن دو شاخه!

طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن و ابو عبیده‌ی دیندار و متقی هم چقدر محترم و بزرگوار هستند! و جماعت بیعت رضوان را مورد ستایش و مدح قرار بده!

در مورد اصحاب احمد بهترین سخن را بگو! و همه اهل بیت و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد مدح و ستایش قرار بده!

اختلاف واقع شده میان صحابه در حین درگیری در روزی که با هم برخورد کردند، را رها کن.

چه، کشته‌شدگان از خود آنان هستند و قاتلانشان هم برای خودشان می‌باشند، و هر دو طرف (قاتل و مقتول) در روز حشر، مورد رحم خداوند متعال قرار می‌گیرند. و خداوند متعال در روز قیامت همه کینه‌های آنها را از سینه‌هایشان نسبت به یکدیگر می‌زداید. وای بر آن گروه سوار کاری که به سوی عثمان حمله کردند و متفقاً از او نافرمانی کردند. وای بر قاتل حسین، زیرا او با زیان و خُسران از طرف مولایش، بازگشته است. ما مسلمانی را بخاطر گناه کبیره‌ای کافر نمی‌کنیم، زیرا خداوند متعال دارای عفو و مغفرت است.

و شاعر می‌گوید:

أنا المسكين في مجموع حالاتي	أنا الفقير إلى رب البريات
والخير إن يأتينا من عنده ياتي	أنا المظلوم لنفسي وهي ظالمتي
ولا عن النفس لي دفع المضرات	لا أستطيع لنفسي جلب منفعة
كما الغني أبدا وصف له ذات	والفقر لي وصف ذات لازم أبدا
وكلهم عنده عبد له آت	وهذه الحال حال الخلق أجمعهم

من نیازمند پروردگار انسان‌ها هستم، من در همه حالاتم مسکین و بیچاره هستم. من مظلوم نفسم هستم و نفسم به من ظلم می‌کند و خیر و برکت اگر از نزد او بیاید، خواهد آمد.

من برای خویشتن نمی‌توانم منفعتی را جلب کنم و نمی‌توانم مفسده و زبانی را از آن دفع نمایم.

محتاج بودن ویژگی همیشگی من است و بی‌نیازی و توانگری صفت همیشگی ذات خداوند متعال است. و این حال، حال همه خلق است،

و همه آنها در نزد وی، بنده‌وار می‌آید...»

و شاعر می‌گوید:

أبعد الخير على أهل الكسل!	اطلب العلم ولا تكسل فما
تشتغل عنه بمال وحول	احتفل للفقهِ في الدين ولا
يعرف المطلوب يحقر ما بذل	واهجر النوم وحصله فمن
كل من صار على الدرب وصل	لا تقل قد ذهب أربابه

در جست و جوی علم باش و تنبلی نکن!
 زیرا خیر هیچ گاه شامل تنبلان نمی شود!
 به استقبال تفقه در دین برو! و با ثروت و قدرت و توانگری از آن رویگردان مشو!
 و خواب را ترک کن و علم را بدست آور!
 چون کسی که خواسته مطلوب را بشناسد، زحمت و تلاش خود را ناچیز می شمارد.
 نگو که ارباب معرفت و علم دیگر رفته اند،
 زیرا هر کسی که در راه و مسیر علم قرار بگیرد و (زحمت بکشد) به آن می رسد.

(پاک و منزهی تو خدایا، حمد و ستایش تو را می گویم و شهادت می دهم که خدای حق جز تو وجود ندارد از تو طلب آمرزش دارم و به سوی تو توبه می کنم.

احادیث ضعیف و ساختگی در رابطه با علی بن ابی طالب علیه السلام

- ۱- خدا در شب معراج در رابطه با علی سه چیز را به من وحی کرد: اینکه او سالار مؤمنان است و امام متقیان است و فرمانده و مهتری بی نظیر و یگانه است.
 (موضوع) است، سلسله احادیث ضعیف آلبنی شماره (۳۵۳).
- ۲- سه کس سبقت جسته اند: یوشع بن نون به سوی موسی سبقت جسته، صاحب یاسین به عیسی سبقت جسته و علی بن ابی طالب به محمد سبقت جسته.
 (جداً ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۳۵۸، و ضعیف الجامع شماره (۳۳۳۴).
- ۳- علی امام نیکوکاران است و قاتل فاجران است کسی که او را یاری دهد، یاری خواهد شد و کسی که او را خوار کند، خوار و درمانده خواهد شد.
 (موضوع است) سلسله احادیث ضعیف آلبنی شماره ۳۵۷، و ضعیف الجامع (۳۷۷۹۹).
- ۴- مبارزه‌ی علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق، تا روز قیامت از اعمال همه امتم افضل تر است!
 (دروغ است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۰۰).

- ۵- خدایا، بنده‌ی تو علی بخاطر پیامبرت خودش را حبس کرده، پس پرتو و درخشش آن را به او بازگردان! (و در روایتی) خدایا او در طاعت تو و طاعت پیامبرت بوده، پس خورشید را برای او بیاور، اسماء گفت: دیدم که غروب کرد، سپس دیدم که بعد از آن غروب، دوباره طلوع کرد.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۹۷۱، آلبانی
- ۶- خداوند متعال به من دستور داده که چهار نفر را دوست داشته باشم و به من خبر داده که آنها را دوست می‌دارد، گفته شد: ای رسول خدا، آنها چه کسانی هستند؟ (و در روایتی: آنها را برای ما نامگذاری کن!) گفت: علی از آنهاست، این را سه بار می‌گویند، نیز ابوذر، سلمان و مقداد، به من دستور داد که آنها را دوست بدارم و به من خبر داده که آنها را دوست می‌دارد.
(ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف، آلبانی، به شماره‌های (۱۵۴۹ و ۳۱۲۸) و ضعیف الجامع (۱۵۶۶)، و ضعیف سنن ترمذی (۷۷۱)، و ضعیف سنن ابن ماجه (۲۸)، المشکاه (۶۲۴۹)
- ۷- من شهر علم هستم، و علی دروازه‌ی آن است، پس کسی که خواهان علم است، باید از در آن وارد شود.
(موضوع است). سلسله احادیث ضعیف، شماره (۲۹۵۵).
- ۸- من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا و من صدیق اکبر هستم، بعد از من کسی این را نمی‌گوید مگر اینکه کذاب است، هفت سال قبل از مردم نماز گذاردم.
(باطل است) ضعیف سنن ابن ماجه، شماره (۲۳).
- ۹- خدا به علی رحم کند، خدایا به هر جا که رفت، حق را با او بچرخان!
(جداً ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف (۲۰۹۴)، و ضعیف الجامع (۳۰۹۵) و ضعیف سنن ترمذی (۷۶۷) و المشکاه (۶۱۲۵).
- ۱۰- علی با قرآن است و قرآن با علی است آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه بر حوض کوثر وارد می‌شوند.
(ضعیف است) ضعیف الجامع شماره (۳۸۰۲)
- ۱۱- علی سردسته‌ی مؤمنان است و مال و ثروت سردسته‌ی منافقان است.
(ضعیف است) ضعیف الجامع (۳۸۰۵)

- ۱۲- در شب معراج درباره‌ی علی سه چیز به من وحی شد: او سید و سالار مسلمین است، ولی متقین و رهبری بی نظیر است.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف آلبانی ۴۸۸۹.
- ۱۳- ای انس! برو سید عرب را برای من فراخوان - منظورش علی است - آنگاه عایشه گفت: آیا تو سید عرب نیستی؟! گفت: من سرور و سالار فرزند آدم هستم و علی سید عرب است ای جماعت انصار، آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز بعد از آن گمراه نمی شوید؟! گفتند: آری ای رسول خدا! گفت: این علی است، او را همچون من دوست داشته باشید و همچون من او را احترام بگذارید، زیرا جبرئیل از طرف خدای عزوجل آنچه را که به شما گفتم، به من امر فرمود.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف شماره ۴۸۹۰.
- ۱۴- تو آنچه را که امت من بعد از من در آن دچار اختلاف می شوند، برای آنها روشن و تبیین می نمایم.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۸۹۱).
- ۱۵- من انذار کننده هستم و علی هدایت دهنده، ای علی، بوسیله‌ی تو هدایت یافتگان - بعد از من - هدایت می یابند.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۸۹۹).
- ۱۶- وقتی که به معراج رفتم، دیدم که در ساق عرش نوشته شده بود: لا اله الا الله محمد رسول الله، برگزیده‌ام از خلقم، او را با علی تأیید بخشیدم و یاری کردم.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۴۹۰۲.
- ۱۷- هر کس که می خواهد عمل آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم، زهد یحیی و شجاعت موسی را مشاهده کند، پس باید به علی نگاه کند!
(موضوع) سلسله ضعیفه، شماره ۴۹۰۳
- ۱۸- ناکشین و قاسطین و مارقین (گمراهان) در کوچه‌ها و نهرها و قله‌ها با هم مبارزه می کنند.
(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۴۹۲۲.

۱۹- این آیه ﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در روز غدیر خم در رابطه با علی نازل شد.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف شماره ۴۹۲۲

۲۰- وقتی که پیامبر ﷺ در غدیر خم علی را منصوب کرد و ولایت او را اعلام کرد، جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعَمَتِي﴾

موضوع است، سلسله احادیث ضعیف، شمار (۴۹۲۳).

۲۱- این برادر و صی و خلیفه‌ی من در میان شماست، پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید! منظورش علی است.

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره ۴۹۳۲

۲۲- شما را بخدا سوگند می‌دهم: آیا در میان شما هست کسی که پیامبر ﷺ به هنگامی که میان مسلمانان پیوند برادری و اخوت برقرار نمود، - به غیر از من، میان خود و او پیوند برادری برقرار کرده باشد؟ گفتند: نه بخدا،

(موضوع است) سلسله احادیث ضعیف شماره ۴۹۴۹

۲۳- شمشیر نیست الا ذوالفقار، و جوانمرد نیست جز علی.

دروغ است بر علی. منهاج السنه (۷۰/۵).

۲۴- حب و علاقه به علی حسنه و نیکی‌ای است که هیچ گناهی با آن زیانی ندارد و مغبوض داشتن وی یک گناه است که هیچ حسنه و خوبی‌ای همراه با آن فایده‌ای ندارد.

این سخن به دروغ به علی نسبت داده شده است منهاج السنه (۷۳/۵)

۲۵- ثقلین: یکی کتاب خداست که یک طرف آن بدست خداوند متعال و طرف دیگر آن بدست شماست، پس به آن چنگ زنید و گمراه نشوید و دیگری عترت و خانواده‌ی من است. خدای لطیف و آگاه به من خبر داده که قرآن و اهل بیت من از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه (باهم) بر حوض کوثر وارد می‌شوند، این را برای آن دو از پروردگار خود مسألت کردم، پس از آنجا جلو نیفتید که هلاک می‌شوید. و از آنها کوتاهی نورزید که هلاک می‌شوید و به آنها (اهل بیت) یاد ندهید که از شما داناتر هستند.

(ضعیف است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۹۱۴).

۲۶- شناخت آل بیت نجات یافتن از آتش است و محبت به اهل بیت محمد، گذشتن از صراط است و ولایت آل محمد، امنیت یافتن از عذاب است (موضوع است) سلسله احادیث ضعیف، شماره (۴۹۱۷)

۲۷- این برادر من، وصی و خلیفه‌ی بعد از من است، پس به او گوش دهید و از او اطاعت کنید.

این حدیث به لحاظ متن و سند باطل است، از ناحیه‌ی سند بدین دلیل که در آن عبدالغفار بن قاسم وجود دارد، که ذهبی درباره‌ی او گفته است: ابومریم انصاری رافضی است، موثوق و معتبر نیست، علی بن مدینی گفته است: حدیث وضع می‌کرد. میزان الاعتدال (۶۴۰/۲)

۲۸- وصی و جایگاه اسرار و رازهای من همان علی بن ابی طالب است و بهترین کسی که بعد از خودم باقی گذاشتم که وعده‌ام را انجام می‌دهد و قرضم را پرداخت می‌کند، علی بن ابی طالب است.

همیشه این حدیث را در مجمع الزوائد روایت کرده است (۱۴۱/۹) و آن را به طبرانی نسبت داده است و گفته است: در آن ناصح بن عبدالله وجود دارد که متروک الحدیث است.

۲۹- من سرزمین حکمت هستم و علی دروازه‌ی آن است. ترمذی آن را روایت کرده، و ابونعیم در مورد این سخن ترمذی که می‌گوید: این حدیث غریب و منکر است سکوت اختیار کرده است.

این حدیث را ما از یکی از موثوقهای شرح کنندگان حدیث نشناخته‌ایم. شماره (۳۷۲۳) و ابن جوزی گفته است: این حدیث موضوع است، مشکاة المصابیح (۱۷۷۷/۳) و ابن جوزی حکم کرده که این حدیث مکذوب است (الموضوعات ۳۴۹/۱)

۳۰- تو ای علی و شیعیات ﴿ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴾ یعنی بهترین انسان‌ها هستند. در این حدیث، ابوالجارود: زیاد بن منذر کوفی وجود دارد که حافظ ابن حجر درباره‌ی او گفته است: رافضی است. یحیی بن معین او را دروغگو دانسته است. (التقریب ۲۱۰)

- ۳۱- خداوند متعال درباره‌ی علی سه چیز را به من وحی کرد: او سالار مؤمنان، امام متقیان و قائد و فرماندهی غرّ محجلین است.
- حافظ گفته است: حاکم در مناقب گفته است: سند این حدیث صحیح است. می‌گویم: بلکه جداً ضعیف و نیز منتقطع است. تحاف المهره (۳۴۴/۱) گفته که عمر بن حصین عقیلی و اسنادش یحیی بن علاء رازی هر دو متروک الحدیث هستند بلکه تصریح کرده که این حدیث موضوع است.
- ۳۲- به‌به برای تو ای علی، به مولای ما و مولای هر ایماندار مرد و زنی تبدیل شدی. در این روایت علی بن زید بن جدعان وجود دارد که جوزجانی درباره‌ی او گفته است که واهی الحدیث و ضعیف است. الشجره فی احوال الرجال ص ۱۹۴ ابن جوزی در (علل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة)، (۲۲۶/۱) گفته است: این حدیث جایز نیست که مورد احتجاج قرار بگیرد و از بالای او تا ابوهریره، همگی ضعیف هستند و بزار گفته است: جماعتی از اهل علم درباره‌ی آن سخن گفته‌اند (کشف الاسرار ۴۹۰) و دارالقطنی گفته است: قوی نیست. سنن دار القطنی (۳۰۱/۱)
- ۳۳- خدا به علی رحم کند، خدایا به هر جا که رفت، حق را با او بچرخان! حاکم آن را روایت کرده و گفته است بر شرط شیخین صحیح است (المستدرک ۱۲۵/۳) در آن مختار بن نافع تمیمی وجود دارد که ذهبی در توضیح (سخن) حاکم می‌گوید: مختار ساقط است. و حافظ گفته است: مختار ضعیف است. (التقریب ۶۵۲۲)
- ۳۴- علی برادر من در دنیا و آخرت است. ضعیف است (به ضعیف جامع آلبانی ۳۸۰۱ نگاه کنید!)
- ۳۵- علی باب حطه (تخفیف) است هر کس وارد آن شود امنیت می‌یابد، موضوع است. در آن حسین اشقر وجود دارد. بخاری گفته است: در آن نظر وجود دارد (التاریخ الکبیر ۲۸۶۲/۲) و گفته: کارهای منکری از او سر زده (التاریخ الصغیر ۳۱۹/۲) سلسله احادیث ضعیف آلبانی (۳۹۱۳)
- ۳۶- علی بهترین انسان است هر کس سر باز زند، کفر ورزیده است. (موضوع است) حافظ بن حجر گفته است: ابن عدی این روایت از طرقی استخراج کرده که همگی ضعیف هستند. شدید القوس (۸۹/۳)، ذهبی گفته است:

- این حدیث منکر است و ذهبی این حدیث را به این وصف کرده که باطل آشکار است. (میزان الاعتدال ۵۲۱/۱) و ابن جوزی در موضوعات (۳۴۸/۱)
- ۳۷- تو دانستی که علی دو یا سه بار از پدرم برای تو محبوب تر است. آلبنانی این حدیث را ضعیف دانسته است (ضعیف ابی داود، ص ۴۹۱)
- ۳۸- مَثَل اهل بیتم مثل کشتی نوح است. هر کس سوار آن شود نجات می یابد و هر کس از آن عقب بماند، غرق می شود.
- طبرانی این حدیث را در الکبیر (۳۷/۳) و هیشمی (۱۶۸/۹) روایت کرده اند. و در سند آن عبدالله بن داهر و حسن بن ابی جعفر وجود دارد که هر دو - طبق گفته هیشمی - متروک الحدیث هستند.
- ۳۹- هر کس دوست دارد که چون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در بهشت جاویدانی که پروردگرم به من وعده داده ساکن شود، و با دست خود نهال های آن را بکارد، پس علی بن ابی طالب را دوست بدارد و ولایت او را بپذیرد.
- حاکم آن را صحیح دانسته (۱۲۸/۳). ذهبی در مورد آن توضیح داده که در آن قاسم وجود دارد که متروک است، شیخ او هم ضعیف است و او یحیی بن علی اسلمی است. حافظ در تقریب (۷۶۷۷) گفته است: او شیعی ضعیف است. اما او در ذکر نام اسلمی اشتباه کرده و او را محاربی نام نهاده و عبدالحسین در مراجعات از این اشتباه به شدت استفاده کرده است.
- ۴۰- هر چه را که خدا به من الهام کرده به علی هم الهام کرده است.
- حدیث موضوعی است. (الموضوعات ۱۳۱/۱) اسس الطالب (۱۲۶۲)
- ۴۱- دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن دار تو، دشمن دار من است و دشمن دار من دشمن دار خداست.
- حافظ گفته است: ابن عربی آن را روایت کرده که او باطل و بی پایه است. (لسان المیزان ۱۰۹/۲)
- ۴۲- ای علی، مزده بده که تو و یارانت در بهشت هستید. ای علی آیا نماز عصر را خوانده ای؟! گفت: خیر، گفت: خدایا تو می دانی که او سرگرم حاجت تو و حاجت رسول توست، پس خورشید را دوباره برای او بیرون بیاور! گفت: آن را دوباره برای او بیرون آورد و علی نماز عصر را فراخواند و خورشید غایب شد.

فهرست منابع و مراجع

١. المهدي و فقه أشراف الساعة، دكتور محمد أحمد إسماعيل المقدم، نشر علمية، چاپ اول، ١٤٢٣ هـ .
٢. انتصار للصحب و الآل من افتراءات السماوى الضال، للدكتور إبراهيم بن عامر الرحيلي، مكتبة الغرباء الأثرية، چاپ اول ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
٣. النهج المبين للأصول العشرين، عبدالله القاسم الوشلي، دار المجتمع، جدة، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م.
٤. مسألة التقريب بين اهل السنة والشيعة، د. ناصر بن عبدالله بن القفاري، دار طيبة.
٥. اصول مذهب الشيعة الامامية الاثني عشرية، عرض و نقد د. ناصر بن عبدالله القفاري؛ دار الرضا للنشر و التوزيع، الجيزة بمصر، چاپ سوم، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.
٦. بذل الجهود فى إثبات مشاهجة الرافضة لليهود، عبدالله الجميلى، مكتبة الغرباء الأثرية، المدينة المنورة، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
٧. السنة و مكانتها فى التشريع، د. مصطفى السباعى، المكتب الإسلامى ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
٨. انتصار الحق ... مناظره اى علمى با بعضى از شيعه اى اماميه، مجدى محمد على، دار طيبة، چاپ اول ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
٩. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور للامام عبد الرحمن جلال الدين السيوطى، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
١٠. سنن سعيد بن منصور، دار الصمعي، رياض، چاپ دوم ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م.
١١. مسند الدرهمى، لأبى محمد بن عبدالله الدرهمى، دارالمعنى، رياض، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م.
١٢. الموسوعة الحديثية، السنن الكبرى للامام أبى عبدالرحمن أحمد بن سعيد النسائى، مؤسسه الرسالة، چاپ اول، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م.
١٣. ثم أبصرت الحقيقة، محمد سالم الخضر، دار الإيمان للطباعة و النشر ٢٠٠٣ م.
١٤. الحصول فى علم الأصول، لفخر الدين محمد بن الحسين الرازى، مؤسسة الرسالة، چاپ سوم ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.

۱۵. فقه الامام علی بن ابی طالب، أحمد محمد طه، رساله‌ای که به دانشگاه بغداد، به بخش تحقیقات اسلامی تقدیم شد و چاپ نشد.
۱۶. أحكام القرآن اثر ابوبکر بن العربی، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
۱۷. تفسیر القرطبی اثر ابوعبدالله بن محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی، مكتبة الرشد، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۱ م.
۱۸. التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، دکتر وهبة الزحیلی، دار الفكر المعاصر بیروت، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۱ م.
۱۹. فی ظلال القرآن، سید قطب، دار الشروق، الطبعة الشرعية الخامسة و العشرون.
۲۰. سورة الحجرات، د. ناصر العمر، دار الصديق، صنعاء، چاپ سوم ۱۴۲۲ هـ .
۲۱. منهج القرآن الکریم فی إصلاح النفوس، عبدو الحاج محمد الحریری، رساله‌ای که به دانشگاه بغداد تقدیم شد.
۲۲. الدعاء و منزلته من العقیدة الإسلامية، ابوعبدالرحمن جیلان بن خضرالعروسی، مكتبة الرشد، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.
۲۳. مع الشيعة الاثني عشرية فی الأصول و الفروع، د. علی السالوس، دار التقوی.
۲۴. سید الشهداء؛ دروس و عبر، عبدالحمید بن عبدالرحمن السحیانی، دارالوطن.
۲۵. نساء أهل بیت، منصور الحکیم، المكتبة التوفيقية.
۲۶. الامام علی بن ابی طالب، رابع الخلفاء الراشدين، دار الکتب العلمیة، بیروت.
۲۷. تاریخ مدینة السلام و أخبار محدثیها و ذکر قاطنیها العلماء من غیر اهلها و ورادیها، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی، دار الغرب الإسلامي ۲۰۰۱ م.
۲۸. خلافة علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - عبدالحمید علی ناصر فقیهی، رساله علمی است که به دانشگاه اسلامی مدینه منوره تقدیم شد و تا کنون چاپ نشده است، و دکتر اکرم ضیاء عمری بر آن نظارت کرده است.
۲۹. الاستیعاب فی معرفة اصحاب، ابو عمر یوسف بن محمد بن عبدالبر. تحقیق علی محمد البجاوی، دار الجلیل بیروت، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.
۳۰. البداية و النهاية، ابو الفداء الحافظ ابن کثیر الدمشقی، دار الریان، ۱۹۹۸ م.
۳۱. جولة تاريخية فی عصر الخلفاء الراشدين، محمد السيد الوكيل، دار المجتمع، المدینة، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۵ م.

٣٢. الصحيح المسند في فضائل الصحابة، ابو عبدالله، مصطفى العدوى، دار ابن عفان، السعودية، الخبر، چاپ اول ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م.
٣٣. الانسراح و رفع الضيق في سيرة أبي بكر الصديق، د. علي محمد الصلابي، دار التوزيع و النشر الإسلامية، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م.
٣٤. دراسات في الأهواء الفرق والبدع و موقف السلف منها، د. ناصر بن عبدالكريم العقل، دار إشبيلية، الطبعة الأولى ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م. الرياض.
٣٥. دراسة في تاريخ الخلفاء الأمويين، د. محمد ضيف الله بطاينة، دار الفرقان، عمان.
٣٦. الصواعق المحروقة على أهل الرضى و الضلال و الزندقة، اثر ابو العباس أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي، مؤسسة الرسالة بيروت، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م.
٣٧. فرائد الكلام للخلفاء الكرام، قاسم عاشور، دار طريق الرياض، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م.
٣٨. الخوارج في العصر الأموي، د. نايف معروف، دار الطليعة، بيروت، چاپ چهارم.
٣٩. شرح الصدور ببيان بدع الجنائز و القبور، اثر ابو عمر عبدالله بن محمد الحمادى، مكتبة الصحابة، الشارقة، چاپ دوم ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
٤٠. لموسوعة الحديثية. مسند الامام أحمد بن حنبل، توزيع وزارة الشؤون الإسلامية و الأوقات و الدعوة و الإرشاد، چاپ دوم ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
٤١. الأدب العربى من ظهور الإسلام إلى نهاية العصر الراشدى، د. حبيب يوسف مغنية، دار مكتبة الهلال، چاپ اول ١٩٩٥ م بيروت لبنان.
٤٢. الطبقات اثر ابن سعد، دار صادر، بيروت.
٤٣. عقيدة إهل السنة و الجماعة في الصحابة الكرام، د. ناصر على عائض حسن الشيخ، مكتبة الرشد، الرياض، چاپ اول، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
٤٤. السنة اثر ابن بكر أحمد بن محمد الخلا، تحقيق د. عطية الزهرانى، دار الراية.
٤٥. بيعة على بن أبى طالب، أم مالك الخالدين، حسن فرحان المالكي، مركز الدراسات التاريخية، چاپ سوم، عمان.
٤٦. تاريخ الإسلام في عهد الخلفاء الراشدين، محمد أحمد الذهبى، دار الكتاب العربى.
٤٧. فتح البارى، المطبعة السلفية، چاپ دوم ١٤١٠ هـ .

۴۸. المدينة النبوية، فجر الإسلام و العصر الراشدي، محمد محمد حسن شراب، دار القلم - بيروت، الدراسات الشامية، بيروت، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۴ م.
۴۹. تاريخ الطبري اثر ابوجعفر، دار الفكر، بيروت، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.
۵۰. استشهاد عثمان و وقعة الجمل في مرويات سيف بن عمر في تاريخ الطبري، دراسة نقدية د. خالد بن محمد الغيث، دار الأندلس الخضراء، جدة ۱۴۱۸ هـ .
۵۱. سنن أبي داود، الامام أبي داود، سليمان السجستاني، تحقيق و تعليق عزت الدعاس ۱۳۹۱ هـ، سوريا.
۵۲. سنن ابن ماجه، الحافظ أبو عبدالله محمد بن زيد القزويني، دار الفكر.
۵۳. سنن الترمذي أبو عيسى محمد بن عيسى الترمذي، دار الفكر ۱۳۹۸ هـ.
۵۴. سنن النسائي، أحمد بن شعيب بن علي بن بحر بن سنان بن دينار النسائي با شرح جلال الدين السيوطي و حاشية الامام السندی، دار الفكر بيروت.
۵۵. الإحسان في صحيح ابن حبان، علاء الدين علي بن بلبان الفارسي، مؤسسة الرسالة بيروت چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۱ م.
۵۶. السلسلة الصحيحة، اثر آلباني، المكتب الإسلامي.
۵۷. معجم الطبراني الكبير، ابو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، مكتبة العلوم و الحكم چاپ دوم ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۵ م.
۵۸. السنة لعبد الله بن أحمد حنبل، تحقيق: ابوهاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
۵۹. شرح العقيدة الطحاوية، اثر علامه محمد بن علي بن محمد الأذرعي، تخريج احاديث: محمد ناصر الدين الألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، ۱۳۹۱ هـ و
۶۰. النهاية في غريب الحديث و الأثر، محمد الدين أبي السعادات المبارك بن محمد الجزري، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، و محمود الطناحي، المكتبة الإسلامية.
۶۱. صحيح البخاري، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل البخاري، دار الفكر ۱۹۹۱ م.
۶۲. صحيح مسلم، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء التراث، بيروت، لبنان.
۶۳. صحيح مسلم بشرح النووي، المطبعة المصرية درالزهر الشريف چاپ اول ۱۳۴۷ هـ.
۶۴. مجموعة الفتاوى، تقى الدين أحمد بن تيميه الحراني، دار الوفا بالمنصورة، مكتب العبيكان بالرياض، چاپ اول ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م.

٦٥. المصنف فى الأحاديث و الاثار، حافظ أبى بكر بن إبي شيبة، طبع الدرا السلفية، چاپ اول ١٤٠٣ هـ، اثر بمبىء هند.
٦٦. المصنف اثر عبد الرازق بن همام الصنعانى، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ دوم.
٦٧. العواصم من القواصم، القاضى أبوبكر بن العرى، تحقيق محب الدين الخطيب، تهيه و تنظيم محمد بن سعيد مبيض، دار الثقافة، قطر الدوحة، چاپ دوم ١٩٨٩ م.
٦٨. تحقيق مواقف الصحابة فى الفتن من روايات الطبرى و المحدثين، تأليف د. محمد محزون، دار طيبة، مكتبة الكوثر، رياض، چاپ اول، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٤ م.
٦٩. الإجابة فى أصول الديانة، اثر ابو الحسن الأشعري، طبعة الجامعة الإسلامية، ١٩٧٥ م.
٧٠. الامامة و الرد على الرافضة، اثر حافظ أبى نعيم الأصبهانى، تحقيق و تعليق د. على بن محمد ناصر الفقيهى، طبع مكتبة العلوم و الحكم، چاپ اول ١٤٠٧ هـ .
٧١. أصول الدين، اثر عبد القاهر البغدادى، طبع دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
٧٢. الاعتقاد على مذهب السلف أهل السنة و الجماعة اثر ابوبكر أحمد بن الحسين البيهقى، الناشر، نشاطآباد، فيصل آباد، باكستان.
٧٣. الاقتصاد فى الاعتقاد، ابو حامد الغزالى، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
٧٤. المقدمة، ابن خلدون.
٧٥. عبدالله بن سبأ و أثره فى أحداث الفتنة فى صدر الإسلام، سليمان بن حمد العودة، دار طيبة، رياض، چاپ سوم، ١٤١٢ هـ .
٧٦. الوصية الكبرى، شيخ الإسلام ابن تيميه، دار المطبعة السلفية و مكتبتها، نشر: قصى محب الدين الخطيب، چاپ سوم، ١٤٠١ هـ .
٧٧. تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل، قاضى أبى على محمد بن الطيب الباقلانى، مؤسسه الكتب الثقافية، چاپ سوم ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
٧٨. دراسات فى عهد النبوة و الخلافة الراشدة، د. عبدالرحمن الشجاع، چاپ اول ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م، دارالفكر المعاصر - صنعاء.
٧٩. الخلافة بين التنظير و التطبيق، محمود المرادوى، چاپ اول ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.

۸۰. منهج على بن أبي طالب في الدعوة إلى الله، د. سليمان بن قاسم العيد، دار الوطن، الرياض، چاپ اول ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م.
۸۱. ۷۹- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام، السيد عمر، معهد الفكر العالمي.
۸۲. عبقرية الامام، عباس محمود العقاد، المكتبة العصرية - بيروت.
۸۳. خلفاء الرسول، خالد محمد بن خالد، دار ثابت، القاهرة دار الفكر، دمشق، ۱۹۹۴ م.
۸۴. على بن أبي طالب، خالد البيطار.
۸۵. على بن أبي طالب، عبدالستار الشيخ، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۱ م.
۸۶. الأدب الإسلامي في عهده النبوة، نايف معروف، دار النفائس، بيروت، لبنان.
۸۷. الخلفاء الراشدون، عبدالوهاب النجار، دار القلم، بيروت، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م.
۸۸. المرتضى سيرة أمير المؤمنين أبي الحسن على بن أبي طالب، ابوالحسن الندوي، دار القلم، دمشق، چاپ دوم ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م.
۸۹. لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور، دار صادر، بيروت.
۹۰. تاريخ المذاهب، ابو زهرة، دار الكفر العربي، چاپ اول.
۹۱. دار الحكم في الإسلام، عارف أبو عبيد، دار النفائس، الأردن ۱۴۱۶ هـ - ۱۹۹۶ م.
۹۲. الامامة العظمى عند أهل السنة و الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحي. دار طيبة، السعودية، چاپ دوم ۱۴۰۹ هـ .
۹۳. مشكاة المصابيح بغوى.
۹۴. فتاوى في الوحيد، عبدالله بن جبرين.
۹۵. الناهية في التوحيد، عبدالله بن جبرين.
۹۶. الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية، عبدالعزيز بن أحمد بن حامد، غراس للتوزيع، الكويت، چاپ اول ۱۴۲۲ هـ .
۹۷. مسند الامام زيد بن علي، جمع عبدالعزيز بن إسحاق البغدادي، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۳ هـ .
۹۸. صحيح سنن الترمذي، محمد ناصر الدين الألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج، الرياض، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ .
۹۹. صحيح سنن ابن ماجه اثر آلباني، مكتب العربية العربي لدول الخليج، رياض.
۱۰۰. صحيح النسائي آلباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج، رياض ۱۴۰۸ هـ .
۱۰۱. مشكاة المصابيح آلباني.

١٠٢. حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابو نعيم أحمد عبد الله الأصفهاني، دارالكتب العلمية، بيروت.
١٠٣. فضائل الصحابة، ابو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، دار ابن الجوزي السعودية، چاپ دوم. ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م.
١٠٤. الجامع لأخلاق الراوى و آداب السامع، حافظ الخطيب البغدادي، تحقيق د. محمود الطحان، مكتبة المعارف، رياض، ١٤٠٣ هـ .
١٠٥. شرف أصحاب الحديث، خطيب بغدادى، تحقيق سيعد أوغلى، نشر دار الحياء السنة النبوية.
١٠٦. مسند أحمد، تحقيق أحمد شاكر، چاپ سوم، دار المعارف مصر، ١٣٦٨ هـ .
١٠٧. تذكّر السامع و المتكلم فى آداب العالم و المتعلم، سعد الله بن جماعة، دار الكتب العلمية.
١٠٨. تاريخ اليعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر، دار بيروت، لبنان.
١٠٩. جامع بيان العلم و فضله ابو عمر يوسف بن عبد البر النمرى القرطبي، دار الفكر، دار الكتب الإسلامية ١٤٠٢ هـ .
١١٠. ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى، محب الدين الطبرى، دار المعرفة، بيروت.
١١١. تاريخ الخلفاء للسيوطى، دار صادر بيروت، چاپ اول ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م.
١١٢. صفة الصفوة اثر امام أبى الفرج بن الجوزى، دار المعرفة، بيروت.
١١٣. التاريخ الإسلامى، مواقف و عبر؛ د. عبدالعزيز عبدالله الحميدى، دار الدعوة الإسكندرية، دار الأندلس الخضراء، جدة، چاپ اول ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م.
١١٤. أدب الدين و الدنيا اثر مارودى
١١٥. المتجر الرابع فى ثواب العمل الصالح، دمياطى
١١٦. الكامل فى التاريخ، أبو الحسن على بن أبى المكارم الشيبانى، معروف بابن الاثير، تحقيق على شيرى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٩ م.
١١٧. صحيح التوثيق فى سيرة على بن أبى طالب، مجدى فتحى السيد، دار الصحابة بطنطا، چاپ اول، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
١١٨. الامام على بن أبى طالب، محمد رشيد رضا، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٨٣ م.
١١٩. رجال الفكر و الدعوة، ندوى دار ابن كثير.

١٢٠. كنز العمال فى سنن الأقوال و الأفعال، تهيه و تنظيم از نديم مرعشلى، أسامة مرعشلى، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م.
١٢١. أخلاق النبى فى القرآن والسنة، د. أحمد الحداد، دار الغرب الإسلامى ١٩٩٩ م.
١٢٢. روح المعانى، آلوسى.
١٢٣. الزهد، اثر امام أحمد بن حنبل.
١٢٤. أصحاب الرسول، محمود المصرى، مكتب ابو حذيفه سلفى چاپ اول ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
١٢٥. نيل الأوطار، محمد بن على الشوكانى، چاپ اخير، مصطفى البابى الحلبى و همكارانش، القاهرة.
١٢٦. تراث الخلفاء الراشدين فى الفقه و القضاء، د. صبحى محمصانى، دار العلم للملايين چاپ اول. ١٩٨٤.
١٢٧. مفتاح دار السعاده اثر ابن القيم، تحقيق محمد حامد الفقى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٣٩٢ هـ .
١٢٨. مدارج السالكين، ابن القيم، تحقيق محمد حامد الفقى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٣٩٢ هـ .
١٢٩. تاريخ دمشق، دار احياء التراث، چاپ اول.
١٣٠. لطائف المعارف، ابن رجب، دار ابن كثير.
١٣١. عدة الصابرين و ذخيرة الشاكرين، ابن قيم، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٣٢. التوقيف على مهمات التعاريف محمد عبد الرؤوف المناوى، تحقيق د. محمد رضوان الداية، چاپ اول، ١٤١٠ هـ - دار الفكر.
١٣٣. معرفة الصحابة ابى نعيم، تحقيق محمد راضى ابن حاج عثمان، مكتبة الدار المدينة، و مكتبة الحرمين - رياض، چاپ اول ١٤٠٨ هـ .
١٣٤. موسوعة فقه على بن أبى طالب، قلجى، دار النفائس، بيروت، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
١٣٥. فقه التمكنين فى القرآن الكريم، على محمد الصلابى، دار الوفاء، المنصورة، چاپ اول ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م.
١٣٦. شرح اعتقاد أهل السنة و الجماعة، ابوالقاسم هبة الله، بن الحسين بن منصور الطبرى اللالكائى، تحقيق د. احمد سعد حمدان الغامدى، دار طيبة، رياض.

١٣٧. المختصر من كتاب الموافقة بين أهل البيت و الصحابة زخشرى، تحقيق سيد إبراهيم صادق، دار الحديث، چاپ ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م.
١٣٨. الشيخان أبوبكر و عمر من رواية البلاذرى فى أنساب الأشراف، تحقيق إحسان صديق العمدة، نشر مؤتمن، عربستان، چاپ سوم.
١٣٩. نظام الحكم فى عهد الخفاء الراشدين، حمد حمد الصمد، المؤسسة الجماعية للدراسات و النشر و التوزيع، چاپ اول ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م.
١٤٠. الدولة و السيادة فى الفقه الإسلامى، فتحى عبدالكريم، مكتبة وهبة.
١٤١. النظام السياسى فى الإسلام، د. محمد أبوفاس، دار الفرقان، عمان، الأردن.
١٤٢. روضة الناظر و جنة المناظر، ابن قدامة، موفق الدين عبدالله، ابن أحمد المقدسى، المطبعة السلفية، القاهرة، چاپ چهارم ١٣٩١ هـ .
١٤٣. لإدارة العسكرية فى الدولة الإسلامية نشأتها و تطورها حتى منتصف القرن الثالث الهجرى، د. سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، از منشورات دانشگاه ام القرى.
١٤٤. نهاية الأرب فى فنون الأدب، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويرى، مطبعة كوتسا توماس در قاهره.
١٤٥. فن الحم الإسلامى، مصطفى أبوزيد فهميم، المكتب المصرى الحديث.
١٤٦. الشورى بين الأصالة و المعاصرة، عز الدين التميمى، دار البشير، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
١٤٧. المستدرک على الصحيحين، اثر امام ابو عبدالله نيشابورى كه در زير آن تخلص مذهبى آمده است. طبعة ١٣٩٠ هـ - ١٩٧٠ م، دار الفكر.
١٤٨. نخب البلاغه شرح الشيخ محمد عبده، دارالبلاغه، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م.
١٤٩. مسند أبى يعلى، احمد بن على المثنى التيمى، تحقيق و تحرير حسين سليم أسد، دار المامون للتراث، دمشق.
١٥٠. مجمع الزوائد، و منبع الفوائد، نورالدين على بن أبى بكر الهيثمى، دار الريان القاهرة، دار الكتاب العربى، بيروت.
١٥١. الوسيطة فى القرآن الكريم، على محمد الصلابى، دار النفائس، دار البيارق عمان، چاپ اول ١٩٩٩ م.
١٥٢. التوضيح و البيان لشجرة الإيمان، شيخ عبدالرحمن السعدى.

١٥٣. الاستذكار لمذاهب فقهاء الأمصار و علماء الأقطار، ابن عبد البر، تيمه احياء ميراث و دستاورد اسلامى.
١٥٤. الغلو فى الدين، د. الصادق عبدالرحمن الغريانى، دار السلام ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م.
١٥٥. المواعظ والاعتبار، أحمد بن على عبدالقادر المقرئى، چاپ دوم مكتبة الثقافة الدينية قاهرة، ١٩٨٧ م.
١٥٦. الاعتصام، شاطبى، تحقيق محمد رشيد رضا، دار المعارف، بيروت ١٤٠٢ هـ .
١٥٧. الطرق الحكمية فى السياسية الشرعية، اثر ابن قيم جوزى.
١٥٨. فى ظلال الإيمان، صلاح عبد الفتاح الخالدى، مكتبة المنار، الأردن، الرزقاء.
١٥٩. تبصير المؤمنین بفقہ النصر و التمکین فى القرآن الکریم، على محمد الصلابى، دار الصحابة، چاپ اول ٢٠٠١ م.
١٦٠. تفسير الفخر الرازى، أبو عبدالله محمد بن عمر، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم.
١٦١. السيرة النبوية، اثر ابن هشام، ابو محمد بن عبدالملك بن هشام، دار الفكر، بدون تاريخ.
١٦٢. معجم الأدباء، ياقوت الحموى، دار صادر، بيروت.
١٦٣. عيون الأخبار، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، دار الكتب العلمية، ١٩٨٦ م.
١٦٤. الإعجاز و الإيجاز، أبو منصور الثعالبي، دار الراءد العربى، بيروت.
١٦٥. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن على بن الحسين بن على المسعودى، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٢ م.
١٦٦. الشريعة اثر امام محدث أبى بكر محمد بن الحسين الآجرى، تحقيق د. عبدالله بن سليمان الدميحى، چاپ اول، دار الوطن رياض، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
١٦٧. الشرك فى القديم و الحديث، أبوبكر محمد زكريا، مكتبة الرشد، رياض، ١٤٢١ هـ
١٦٨. مختصر منهاج القاصدين، أحمد بن عبدالرحمن المقدسى، مكتبة البيان، دمشق ١٣٩٨ هـ .
١٦٩. سير أعلام النبلاء، محمد بن أحمد عثمان الذهبى، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٩ م.
١٧٠. إحياء علوم الدين، غزالى.
١٧١. معالم السلوك و تركية النفوس، عبدالعزيز محمد عبد اللطيف، دار الوطن السعودية، چاپ اول ١٤١٤ هـ .
١٧٢. بدائع الفوائد، ابن القيم، مكتبة الرياض.
١٧٣. صيد الخاطر، ابن الجوزى.
١٧٤. الأخلاق و السير، ابن حزم.

١٧٥. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، اثر امام عبدالرحمن جلال الدين السيوطى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
١٧٦. الرياض النضرة فى مناقب العشرة، ابوجعفر أحمد مشهور به محب طبرى المكتبة القيمة.
١٧٧. المنتظم فى تاريخ الملوك و الأمم، قاهره. ابوالفرج عبد الرحمن بن على بن الجوزى، دار الكتب العلمية، بيروت .
١٧٨. نظام الحكومة الإسلامية، لكتانى: نامگذاری شده به سازماندهی اداری، محمد عبدالحی الكتانی الإدريسی الحسنى، دار الإرقم بن أبى الأرقم - بيروت.
١٧٩. الأموال، ابو عبيد، تحقيق محمد خليل هراس، مكتبة الكليات الازهرية.
١٨٠. الحياة الاقتصادية فى العصور الإسلامية الأولى، د. محمد ضيف الله بطاينة، دار طارق، دار الكندى، أردن.
١٨١. الهبة فى العصر النبوى و عصر الخلفاء الراشدين، د. فضل الهى، مؤسسة الجريسي، رياض، چاپ سوم ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
١٨٢. المغنى اثر امام علامة ابن قدامه مقدسى، دار الحديث، قاهره، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م.
١٨٣. الخراج، يوسف يعقوب بن إبراهيم، المكتبة السلفية، قاهره، ١٣٨٢ هـ .
١٨٤. ولاية الشرطة فى الإسلام، د. نمر الحميدانى، دار عالم الكتب، رياض، ١٤١٤ هـ .
١٨٥. تاريخ خليفة بن خياط، أبو عمر خليفة بن خياط بن أبى هبيرة الليثى، تحقيق أكرم ضياء العمرى، چاپ دوم، مؤسسه الرسالة، و دار اقليم، بيروت ١٣٩٧ هـ .
١٨٦. الإصابة فى تمييز الصحابة، أحمد بن على بن حجر، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٨٧. على بن أبى طالب، د. على شرفى، دار الكندى، إريد، اردن، ٢٠٠١ م.
١٨٨. الولاية على البلدان فى عصر الخلفاء الراشدين، د. عبدالعزيز أبراهيم العمرى.
١٨٩. من أصول الفكر السياسى، محمد فتحى عثمان، چاپ دوم، مؤسسة الرسالة، بيروت ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م.
١٩٠. النظم المالية فى الإسلام، عيسى عبده، مؤسسه تحقيقات اسلامى قاهره
١٩١. السياسة المائة لعثمان بن عفان، هيئت عمومى مصرى بارى (چاپ و نشر) كتاب، ١٩٨٦ م.
١٩٢. تاريخ العرب، مطول، د. فيليب حتى، ترجمه إدوارد جرجى، د. جبرائيل جبور، دار الشكاف، بيروت، ١٩٤٩ م.

۱۹۳. وقائع ندوة النظم الإسلامية، أبوظبي، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۴ م.
۱۹۴. نظام الحكم فى الشريعة و التاريخ الإسلامى، ظافر القاسمى، دار النفائس، بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.
۱۹۵. إعلام الموقعين عن رب العالمين، شمس الدين أبى عبدالله محمد بن أبى بكر ابن القيم، تحقيق محمد محبى الدين عبدالحميد، المكتبة العصرية، صيدا، بيروت.
۱۹۶. الاجتهاد فى الفقه الإسلامى ضوابطه و مستقبله، عبدالسلام السليمانى، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، المملكة المغربية.
۱۹۷. خلاصة التشريع الإسلامى، عبدالوهاب خلاف، دار القلم، ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م.
۱۹۸. تاريخ القضاء، كتاب عيون المعارف و فنون أخبار الخلائف، اثر امام قاضى محمد بن سلامة بن جعفر الشافعى، مطبوعات دانشگاه أم القرى.
۱۹۹. تاريخ القضاء فى إسلام، د. محمد الزحيلي، دار الفكر دمشق، دار الفكر المعاصر لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م.
۲۰۰. أخبار القضاة لوكيع، وكيع محمد بن خلف بن حيان، چاپ اول چاپخانه استقامت در قاهره، ۱۳۶۶ هـ - ۱۹۴۷ م.
۲۰۱. الأحكام السلطانية، ابوالحسن على بن محمد بن حبيب، دار الفكر، بيروت.
۲۰۲. شرح منهج البلاغة، ابن أبى الحديد، تحقيق حسن تميم، مكتبة الحياة، بيروت.
۲۰۳. صحيح سنن أبى داود، مكتب التربية العربى لدول الخليج.
۲۰۴. شرح صحيح مسلم، اثر امام نووى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱ م.
۲۰۵. المجموع شرح المهذب، امام أبى زكريا يحيى بن شرف النووى، چاپخانه امام در مصر
۲۰۶. المبسوط، محمد بن أحمد بن أبى سهل شمس الأئمة السرخسى، دار المعرفة بيروت.
۲۰۷. المحلى بالآثار، اثر امام ابو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم اندلسى، دار الكتب العلمية، بيروت لبنان.
۲۰۸. معجم الطبرانى، سليمان بن أحمد الطبرانى، الدار العربية، بغداد ۱۳۹۸ هـ.
۲۰۹. جمع الجوامع بحاشية العطار، اثر امام ابن بسكى با شرح جلال المحلى، دار الكتب العلمية - بيروت.
۲۱۰. بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع اثر علامة علاءالدين أبى بكر بن مسعود كاسانى حنفى، ناشر زكريا على يوسف.

۲۱۱. فتح العزیز شرح الوجیز، اثر امام ابوقاسم عبدالکریم محمد الرافی، کہ در حاشیہ المجموع چاپ شدہ است.
۲۱۲. بدایۃ المجتہد و نہایۃ المقتصد، محمد بن أحمد بن رشد القرطبی، ۱۳۸۶ھ - ۱۹۶۶م، مطبوعۃ کلیات الأزہریۃ.
۲۱۳. المنتقی شرح موطأ مالک بن أنیس، قاضی ابوالولید سلیمان بن خلف الباجی الأندلسی، چاپی مصور بر چاپ اول، سال ۱۳۱۳ھ، چاپخانہ سعادت.
۲۱۴. إعلاء السنن اثر محدث ناقد، ظفر أحمد العثماني، بر پرتو آنچه کہ امام فقیہ شیخ اشرف تھانوی افادہ کردہ است. با تحقیق و تعلیق عبدالفتاح أبو غدة - منشورات إدارة القرآن و العلوم الإسلامیۃ پاکستان.
۲۱۵. الإشراف علی مذہب أهل علم، حافظ محمد بن ابراهیم بن منذر نیشابوری، با تحقیق محمد نجیب سراج الدین، دار إحياء التراث الإسلامی در دولت قطر.
۲۱۶. السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار، شیخ محمد بن علی الشوکانی، تحقیق محمود ابراهیم، چاپ اول دار الکتب العلمیۃ ۱۴۰۵ھ - ۱۹۸۵م.
۲۱۷. المدونۃ الكبرى اثر امام مالک بن أنس، چاپ با افسست در سال ۱۳۲۳ھ -، دار صادر بیروت.
۲۱۸. سبل السلام، امیر الصنعانی.
۲۱۹. مقاصد الشریعۃ الإسلامیۃ، د. محمد سعد الیوبی، دار الهجرة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۸ھ - ۱۹۹۶م.
۲۲۰. الحکم و التحاکم فی خطاب الوحی، عبدالعزیز مصطفی کامل، دار طیبۃ.
۲۲۱. الخلافة الراشدة، و الدولة الأمویة من فتح الباری، یحیی بن ابراهیم الیحی، دار الهجرة، چاپ اول، ۱۴۱۷ھ - ۱۹۹۶م.
۲۲۲. عصر الخلافة الراشدة، د. أكرم ضیام العمری، مکتبۃ العلوم و الحکم، مدینۃ منورہ، چاپ اول، ۱۴۱۴ھ - ۱۹۹۴م.
۲۲۳. حقیقۃ البدعة و أحكامها، سعید ناصر الغامدی، مکتبۃ الرشید، ریاض، ۱۴۱۲ھ.
۲۲۴. الموافقات فی أصول الشریعہ، اثر ابو إسحاق شاطبی، تحقیق عبداللہ دارز، دار الباز، مکہ مکرمہ.

۲۲۵. شرف أصحاب الحديث، خطيب بغدادى، تحقيق محمد محمد سعيد الخطيب أوغلى، دار إحياء السنة النبوية.
۲۲۶. الأم، شافعى، دار المعرفة بيروت.
۲۲۷. مسائل الامام أحمد، ابوداود سليمان بن الأشعث، چاپخانه المنار در مصر، ۱۳۵۳ هـ
۲۲۸. مناقب الشافعى، رازى محمد عبدالرحمن بن أبى حاتم، تحقيق عبدالغنى عبد الخالق، دار الكتب العلمية، بيروت.
۲۲۹. تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلانى، برگرفته از چاپ حيدرآباد.
۲۳۰. الإنصاف فيما وقع فى تاريخ العصر الراشدى من خلاف، د. حامد محمد الخليفة، مطابع الدوحة المدينة الرياضية عمان، الأردن، ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲ م.
۲۳۱. الاستبصار فى نسب الصحابة من الأنصار، تحقيق د. على نويهض، دار الفكر، بيروت، بدون تاريخ.
۲۳۲. تهذيب تاريخ دمشق، دار إحياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.
۲۳۳. الأخبار الصوال، اثر ابو حنيفه أحمد بن داود، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه د. جمال الدين الشيال، مكتبة المتنبي، بغداد.
۲۳۴. كتاب الفتوح، أبو محمد بن أثم، چاپ اول، دائرة المعارف العثمانية حيدرآباد، هند ۱۳۸۸ هـ - ۱۹۹۸ م.
۲۳۵. ولاة مصر، ابويوسف محمد بن يوسف الكندى، تحقيق د. حسين نصار، دار صادر، بيروت بدون تاريخ.
۲۳۶. مرويات أبى مخنف فى تاريخ الطبرى، يحيى إبراهيم يحيى، دار العاصمة الرياض، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ.
۲۳۷. النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و القاهرة، جمال الدين أبى المحاسن يوسف بن تغرى بردى، وزارت فرهنگ و ميراث ملى، قاهره بدون تاريخ.
۲۳۸. تيسير الكريم المنان فى سيرة عثمان بن عفان، على محمد الصلابى، دار التوزيع و النشر الإسلامية القاهرة، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ - ۲۰۰۲ م.
۲۳۹. منهاج السنة النبوية، ابن تيميه، تحقيق محمد رشاد، مؤسسة قرطبة.
۲۴۰. الثقات، محمد بن حبان بن أحمد، مكتبة مدينة العلم، مکه مكرمه، ۱۳۹۳ هـ.
۲۴۱. فتنة مقتل عثمان بن عفان، محمد عبدالله الغبان، مكتبة العبيكان، ۱۴۱۹ هـ.

٢٤٢. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يوسف عبدالرحمن المزى، بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٥ هـ .
٢٤٣. آثار الحرب في الفقه الإسلام، د. وهبة الزحيلي، پژوهش تطبيقي، دار الفكر.
٢٤٤. الجرح و التعديل، ابن أبي حاتم عبدالرحمن بن محمد بن إدريس، دار الكتب العلمية، بيروت چاپ اول ١٢٧١ هـ .
٢٤٥. وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقري، تحقيق عبد السلام هارون، چاپ دوم قاهره ١٣٨٢ هـ .
٢٤٦. تفسير تابعين، بررسى و تحقيق تطبيقي، د. محمد عبدالله على الحضيبي، دار الوطن، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ ١٩٩٩ م.
٢٤٧. فصل الخطاب في سيرة أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، على محمد الصلابي، دار الصحابه، الامارات، چاپ اول ٢٠٠٢ م.
٢٤٨. أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ، د. إبراهيم على شعوط، المكتب الإسلامى.
٢٤٩. الفتنة الكبرى - على و بنوه، طه حسين دار المعارف بمصر ١٩٦٦ م.
٢٥٠. الدراهم المضروبة على الطراز الساساني للخلفاء الراشدين في المتحف العراقي، وداد على قزاز، مجله مسكوكات، مديريت آثار عمومى بغداد، الجزء، (١) المجلد (١) ١٩٦٩ م.
٢٥١. الأنساب، اثر ابو سعد عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمي، تحقيق و تعليق الأستاذ محمد عوامه، چاپ اول، نشر محمد أمين دمج، بيروت، ١٣٩٦ هـ - ١٩٦٧ م.
٢٥٢. التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان، محمد بن يحيى بن أبي بكر الملقى اندلسى حقة، د. محمود يوسف زايد، فرهنگستان دوحه ١٩٨٥ م.
٢٥٣. الأساس في السنة و فقهها، سعيد حوى، دار السلام، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م.
٢٥٤. الإدارة و النظام الإدارى عند الامام على، د. محسن باقر الموسوى، الغدير، بيروت، لبنان، چاپ اول ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م.
٢٥٥. النظم الإسلامية، صبحى الصالح، چاپ پنجم، دار العلم للملايين، بيروت.
٢٥٦. الحياة الاجتماعية و الاقتصادية في الكوفة في القرن الأول الهجرى، قاهره ١٩٧٠ م. محمد حسين الزبيدى.
٢٥٧. العرافة و النقابة مؤسستان اجتماعيتان مهمتان في العهد النبوى، محمد يوسف الفاروقى، مجتمع پژوهش هاى اسلامى، دانشگاه اسلامى، إسلامآباد پاکستان، ١٩٨٢ م.

۲۵۸. تفسیر المنیر، د. وهبة الزحیلی، دار الفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۱ م.
۲۵۹. التفسیر الصحیح، موسوعة الصحیح المسبور من التفسیر بالمأثور، د. حکمت بن بشیر بن یاسین، دارالمثأثر، مدینه نبوی چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.
۲۶۰. منهج القرآن الکریم فی إصلاح النفوس، د. عبدوالحریری، رساله کارشناسی ارشد که هنوز چاپ نشده، دانشگاه بغداد.
۲۶۱. دعای الإنقاذ للتاریخ الإسلامی، سلیمان عوده رساله‌ای که بر روی اینترنت منتشر شد.
۲۶۲. تذکرة الحفاظ، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، بیروت، دار إحياء التراث.
۲۶۳. شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، أبو الفلاح عبد الحی بن أحمد بن محمد حنبلی، بیروت، مکتب تجاری چاپ و نشر.
۲۶۴. وفیات الأعیان و أبناء الزمان، ابن خلکان، أبو العباس شمس الدین أحمد، تحقیق: إحسان عباس، دار صادر، بیروت.
۲۶۵. البیان و التبیین، جاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر، نشر خابجی مصر ۱۳۸۸ هـ - ۱۹۶۸ م.
۲۶۶. میزان الاعتدال للذهبی، تحقیق: علی محمد الجاوی، دار المعرفة بیروت.
۲۶۷. المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، اثر ابن حبان البستی محمود إبراهيم زید، دار المعرفة، بیروت.
۲۶۸. لسان المیزان: اثر ابن حجر عسقلانی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۲۶۹. رجال الکشی، لأبی عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی، که احمد سید حسینی برای او مقدمه نوشته و آن را توضیح و تعلیق داده است.
۲۷۰. عبدالله بن سبأ الحقیقة المجهولة، محمد علی العلم.
۲۷۱. الخوارج و الشیعة، یولیوس فلهاوزن.
۲۷۲. السیادة العربیة و الشیعة و الإسرائیلیات، فان فولتن، ترجمه حسن إبراهيم حسن، و محمد زکی إبراهيم، قاهره، مکتب نهضت مصری، ۱۳۸۵ هـ - ۱۹۶۵ م.
۲۷۳. العقیدة و الشریعة الإسلامیة، جولد زیهر آگنس، ترجمه د. محمد یوسف موسی و غیره، قاهره، دار الکتب الحدیثة.
۲۷۴. تاریخ الأدب العربی فی الجاهلیة و صدر الإسلام، نکلسن، رینولد، ترجمه صفاء خلوصی، بغداد، مطبة المعارف ۱۳۸۸ هـ - ۱۹۶۹ م.
۲۷۵. عقائد الشیعة، روندلس، دوایت تعریب (ع)م) قاهره، مکتب خابجی

٢٧٦. أصول الإسماعيلية، لويس برنارد، خليل احمد جل و جاسم محمد الرجب، آن را به عربى ترجمه کرده‌اند. مكتبة المثنى، ١٣١٧ هـ - ١٩٤٧ م.
٢٧٧. عائشة و السياسية، سعيد الأفغانى، دار الفكر، بيروت، ١٣٩١ هـ - ١٩٧١ م.
٢٧٨. الدولة الأموية، يوسف العشى، دار الفكر، چاپ دوم، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٥ م.
٢٧٩. أحداث و أحاديث فتنة الهرج، د. عبدالعزيز دخان، پایان‌نامه دکتري او در فاس مغرب است که چاپ نشد.
٢٨٠. المغنى فى الضعفاء الذهبى، تحقيق نور الدين عتر.
٢٨١. التاريخ الكبير للبخارى، مؤسسة الثقافة، بيروت.
٢٨٢. دور المرأة السياسى فى عهد النبى و الخلفاء الراشدين، أسماء محمد أحمد زيادة، دار السلامف چاپ اول، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م.
٢٨٣. الامام ية و السياسية، منسوب، ابن قتيبه، مؤسسه حلبى، قاهره.
٢٨٤. لمع الأدلة فى عقائد أهل السنة، جوينى، عبدالملك بن عبدالله بن يوسف، تحقيق فوقية حسين محمود، ناشر دار المصرية.
٢٨٥. غياث الأمم فى التياث الظلم اثر امام الحرمين جوينى، تحقيق عبدالعظيم الديق، چاپ‌خانه‌هاى جديد دوحه، قطر، چاپ اول ١٤٠٠ هـ
٢٨٦. التذكرة فى أحوال الموتى و الآخرة، ابو عبدالله محمد بن أحمد الأنصارى قرطبى، فؤاد أحمد زمردى، احاديث آن را مورد تحقيق و استخراج قرار داده است. دار الكتاب العربى.
٢٨٧. حقبة من التاريخ، عثمان الخميس، دار الإيمان. اسكندريه.
٢٨٨. العقيدة فى أهل البيت بين الإفراط و التفريط، د. سليمان بن سالم بن رجاء السحيمى، مكتبة البخارى، چاپ اول ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م.
٢٨٩. إفادة الأخيار ببراءة الأبرار، محمد العربى التبانى، دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٩٠. أعلام النصر المبين، اثر ابو الخطاب عمر بن الحسن بن دحية الكلبي، تحقيق د. محمد أمخزون، دار الغرب، چاپ اول ١٩٩٨ م.
٢٩١. أسد الغابة فى معرفة الصحابة، تحقيق محمد إبراهيم البناء، چاپ‌خانه شعب.
٢٩٢. تقريب التهذيب، اثر ابن حجر.

۲۹۳. الكامل في ضعفاء الرجال اثر ابن عدى، حافظ أحمد بن عبدالله الجرجاني، دار الفكر للطباعة، بيروت، چاپ دوم ۱۴۰۵ هـ .
۲۹۴. الأنصار في العصر الراشدي، سياسيا و عسكريا و فكريا، د. حامد محمد خليفة، پايان نامه دكترى او است از دانشكده ادبيات در دانشگاه بغداد كه چاپ نشد و بصورت مصور است.
۲۹۵. العثمانية، اثر جاحظ، تحقيق عبد السلام محمد هارون، دار الجليل، بيروت.
۲۹۶. خلاصة الخلافة الراشدة من تاريخ ابن كثير، محمد كنعان، مؤسسة المعارف، بيروت، لبنان، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۸ م.
۲۹۷. نسب قریش، أبو عبد الله مصعب بن عبدالله الزبيری، دار المعارف قاهره.
۲۹۸. التاريخ الصغير البخارى، محمد بن إسماعيل البخارى، تحقيق محمود إبراهيم زايد، چاپ اول ۱۴۰۶ هـ - دار المعرفة، بيروت.
۲۹۹. أنساب الأشراف، اثر ابو الحسن أحمد بن يحيى بن جابر بلاذرى.
۳۰۰. كتاب أهل البغى من الحاوى الكبير، اثر ابو الحسن مارودى.
۳۰۱. المنتقى من منهاج الاعتدال فى نقض كلام أهل الرضى و الاعتزال، اثر حافظ أبى عبدالله محمد عثمان الذهبى، مكتبة دار البيان، تحقيق و توضيح از: محب الدين خطيب.
۳۰۲. سير السلف اثر ابو القاسم الأصفهاني، دار الراية، رياض، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.
۳۰۳. أهل الشورى الذين اختارهم عمر رضى الله عنه، رياض عبدالله دار الرشيد، بيروت دمشق، مؤسسه ايمان، بيروت، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.
۳۰۴. عمدة القارئ شرح صحيح البخارى، بدر الدين العينى.
۳۰۵. تحفة الأحوزى بشرح الترمذى، محمد بن عبدالرحمن المبار كفورى چاپخانه اعتماد، نشر محمد عبدالمحسن الكتبى، تصحيح از عبد الرحمن محمد عثمان.
۳۰۶. دراسات تربوية فى الأحاديث النبوية، اثر اعظمى؛ محمد لقمان الأعظمى الندوى، دار العبيكان، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.
۳۰۷. الزهد اثر ابن مبارك.
۳۰۸. الزبير بن العوام، الثروة و الثورة، عبدالعظيم الدير، مكتبة ابن تيمية، بحرين.
۳۰۹. فرسان فى عصر النبوة، أحمد خليل جمعة، بمامه، دمشق، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.
۳۱۰. تاريخ الدعوة الإسلامية، محمد جميل عبدالله المصرى، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م.

٣١١. معاوية بن إبي سفيان، صحابي كبير و ملك مجاهد، منير الغضبان، دار القلم دمشق، چاپ سوم ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٣١٢. المعرفة و التاريخ، اثر فسوى، اثر ابو يؤسف الفسوى، تحقيق أرم ضياء العمرى، چاپخانه ارشاد بغداد، ١٣٩٤ هـ .
٣١٣. الأعلام، زركلى، دار العلم للملايين - بيروت لبنان - چاپ ششم، ١٩٨٤ م.
٣١٤. إرواء الغليل تخريج أحاديث منار السبيل، اثر شيخ محمد ناصر الدين آلبنانى، چاپ اول ١٣٩٩ هـ - نشرمكتب الاسلامى.
٣١٥. الدولة الإسلامية فى عصر الخلفاء الراشدين د. حمدى شاهين دار القاهرة.
٣١٦. مسند أحمد مع الفتح الربانى، اثر ساعاتى أحمد عبدالرحمن الساعاتى، فى ترتيب الامام، چاپخانه فتح ربانى قاهره، چاپ اول.
٣١٧. تهذيب الأسماء و اللغات: اثر امام محبى الدين أبى زكريا يحيى بن شرف النووى، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
٣١٨. تلخيص الحبير فى أحاديث الرافعى الكبير: اثر ابو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى، مراجعة از سيد عبد الله هاشم اليمانى المدنى، مدينه منوره.
٣١٩. عمرو بن العاص الأمير المجاهد، د. منير الغضبان؛ دانشگاه أم القرى، ١٤٢٠ هـ و
٣٢٠. عمار بن ياسر، أسامه بن أحمد سلطان، مكتب مكى، عربستان، ١٤٢٠ هـ .
٣٢١. قصص لا تثبت، سليمان بن صالح الخراشى، دار الصمعى، رياض، ١٤٢٠ هـ .
٣٢٢. تنزيه اميرالمؤمنين معاوية بن ابى سفيان من الظلم و الفسق فى مطالبته بدم امير المؤمنين عثمان، اثر ابو يعلى محمد الفراء، تحقيق دار النبلاء عمان، ٢٠٠١ م.
٣٢٣. أبو موسى الأشعري، الصحابي العالم مجاهد، محمد طهماز، دار القلم، دمشق.
٣٢٤. أنس بن مالك الخادم الأمين، عبد الحميد طهماز، دار القلم، دمشق.
٣٢٥. مناقب عمر، اثر ابن جوزى.
٣٢٦. مجموعة الوثائق السياسية فى العهد النبوى، و الخلافة الراشدة، محمد حميد الله، دار النفائس، چاپ پنجم، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م.
٣٢٧. صحيح السيرة النبوية، إبراهيم العلى، دار النفائس، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.

۳۲۸. السيرة النبوية الصحيحة، د. أكرم العمرى، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م. مكتبة المعارف و الحكم بالمدينة المنورة.
۳۲۹. السيرة النبوية فى ضوء القرآن و السنة، محمد أبو شهبة، دار القلم، دمشق.
۳۳۰. صحيح موارد الظلمآن إلى زوائد ابن حبان، آلبانى، دار الصمىعى السعودية.
۳۳۱. غزوة الحديبية، اثر ابو فارس دار الفرقان، اردن.
۳۳۲. من معين السيرة، صالح أحمد الشامى، المكتب الإسلامى، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲ م.
۳۳۳. إتمام الوفاء بسيرة الخلفاء، محمد الخضرى، دار المعرفة، بيروت، ۱۹۹۶ م.
۳۳۴. فتوح الشام، محمد بن عبدالله الأزدي، تحقيق عبدالمنعم عبدالله عامر، نشر مؤسسه قاهره ۱۹۷۰.
۳۳۵. القيادة العسكرية فى عهد الرسول، دار القلم، ۱۴۱۰ هـ - ۱۹۹۰ م.
۳۳۶. سفراء النبى، محمود شيت خطاب، مؤسسه الريان، دار الأندلس الخضراء، چاپ اول ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م.
۳۳۷. عمرو بن العاص، عبدالحالق سيد أبو رابية، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۸ م.
۳۳۸. عمرو بن العاص، عباس محمود العقاد، ناشر، دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۹۶۹ م.
۳۳۹. المراسيل، اثر ابن أبى حاتم، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ اول ۱۳۹۷ هـ .
۳۴۰. التاريخ، اثر ابو محمد بن عبدالله بن عبد الرحمن الدارمى، تحقيق أحمد محمد نور سيف، دار المأمون للتراث.
۳۴۱. الأحكام السلطانية، اثر ابو يعلى محمد بن الحسين، تعليق: از محمد حامد الفقى، دار الكتب العلمية، بيروت ۱۴۰۳ هـ.
۳۴۲. الجهاد و القتال فى السياسية الشرعية، محمد خير هيكل، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م.
۳۴۳. الإنصاف فيما يجب اعتقاده و لا يجوز الجهل به، اثر قاضى ابو بكر بن الطيب الباقلانى، تحقيق محمد زاهد الكوثرى، چاپ دوم، مؤسسه خابجى ۱۳۸۲ هـ .
۳۴۴. مناقب الامام أحمد بن حنبل، اثر ابو الفرج بن جوزى، تحقيق: كميته احياء ميراث، چاپ دار الآفاق الجديدة، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ .
۳۴۵. مناقب الامام ابن قتيبة، د. على بن نفيىع العليانى، مكتبة الصديق، عربستان.
۳۴۶. المعارف اثر ابن قتيبة، تحقيق از ثروت عكاشه، چاپ سوم، دار المعارف مصر.

٣٤٧. مختصر التحفة الاثني عشرية، اثر سيد محمود شكرى الألوسى مكتبه إيشيق - استانبول - تركيه - ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م.
٣٤٨. السيف اليماني في نحر الأصفهاني، وليد الأعظمي، دارالوفاء مصر.
٣٤٩. منهج كتابة التاريخ الاسلامي، محمد صامل العلياني السلمى، دار طيبة، رياض.
٣٥٠. أثر التشيع على الرويات التاريخية فى القرون الأول الهجرى، د. عبد العزيز محمد نور ولى، دار الحضيرى، مدينه نبوى، چاپ اول، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٣٥١. منهج المسعودى فى كتابه التاريخ، سليمان بن عبدالله المديد السكويث.
٣٥٢. تاريخ عمرو بن العاص، حسن إبراهيم حسن، چاپخانه سعادت، ١٩٢٢ م
٣٥٣. الشيعة و السنة، إحسان إلهى ظهير.
٣٥٤. دراسات عن الفرق و تاريخ المسلمين، د. أحمد محمد جلى، شركت چاپ و نشر عربى سعودى چاپ اول، ١٤٠٦ هـ و
٣٥٥. الامام الصادق، محمد أبو زهرة، دار الفكر العربى.
٣٥٦. الشيعة و القرآن، إحسان إلهى ظهير، مؤسسه مترجمان سنّت، لاهور، باكستان.
٣٥٧. تأويل مختلف الحديث، اثر ابو محمد عبد الله بن قتيبة، تحقيق از: محمد محيى الدين أصفر، المكتب اسلامى، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ .
٣٥٨. الفهم لما أشكل من تلخيص مسلم، ابو العباس أحمد بن عمر القرطبى، تحقيق از: محيى الدين مستو، يوسف بدوى، دار ابن كثير، بيروت، دمشق.
٣٥٩. الكفاية، أحمد بن على الخطيب، چاپ اول ١٤٠٥ هـ، دار الكتاب العربى، تحقيق و تعليق. از دكتور أحمد عمر هاشم.
٣٦٠. فتح المغيث شرح ألفيه الحديث، محمد بن عبدالرحمن السخاوى، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان.
٣٦١. تدريب الرواى فى شرح تقريب النواوى، اثر جلال الدين عبد الرحمن بن ابوبكر سيوطى، از منشورات مكتب علميه در مدينه منوره، ١٣٩٢ هـ - ١٩٧٢ م.
٣٦٢. مقدمة ابن الصلاح فى علوم الحديث لأبى عمر و عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن الصلاح، طبع دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان.

۳۶۳. الباعث الحثيث، شرح اختصار علوم الحديث، إسماعيل بن عمر بن كثير، تحقيق از أحمد شاکر، چاپ مکتب و چاپخانه محمد علی صبيح و فرزندانش ۱۳۷۰ هـ .
۳۶۴. جلاء الأفهام فى الصلاة و السلام على خير الأنام، اثر ابو عبدالله محمد بن أبى بكر بن أيوب مشهور بابن قيم جوزيه، دار القلم، بيروت، لبنان.
۳۶۵. تفسير السعدى، المسمى تيسير الكرم المنان فى تفسير كلام الرحمن، اثر شيخ عبد الرحمن بن ناصر السعدى، تحقيق از: محمد زهرى النجار، مؤسسه سعديه.
۳۶۶. تفسير القرآن عظيم، اثر ابو الفداء إسماعيل بن كثير قرشى دمشقى، دار الفكر للطباعة و النشر، بيروت، چاپ دوم ۱۳۸۹ هـ - ۱۹۷۰ م.
۳۶۷. الفرق بين الفرق، اثر عبد القاهر بن طاهر بغدادى، تعليق از محمد محبى الدين عبد الحميد، مكتبة محمد علی صبيح، مصر.
۳۶۸. أثر الامامة فى الفقه الجعفرى و أصوله، على أحمد سالوس، دار وهدان للطباعة، قاهره، چاپ اول ۱۴۰۲ هـ .
۳۶۹. الخطوط العريضة للأسس التى قام عليها دين الشيعة الامامية الاثنى عشرية، محب الدين الخطيب، چاپخانه سلفى قاهره.
۳۷۰. المحاسن النفسانية فى أجوبة المسائل الخراسانية، شيخ حسين آل عصفور البحرانى، دار المشرق العربى، بيروت، بحرين.
۳۷۱. فتح القدير الجامع بين فنى الرواية و الدراية من علم التفسير، محمد على الشوكانى، چاپخانه مصطفى البابى الحلبى، مصر، چاپ دوم ۱۳۸۳ هـ .
۳۷۲. النهاية فى الفتن الملاحم، اثر ابن كثير، دار المعرفة بيروت، لبنان، ۲۰۰۳ م.
۳۷۳. ضحى الإسلام، أحمد أمين.
۳۷۴. النهى عن سب الأصحاب، مقدسى، محمد عبد الواحد المقدسى، تحقيق از: عبدالرحمن تركى، مؤسسه الرساله، چاپ اول.
۳۷۵. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق، د. على الوردى، چاپخانه ارشاد بغداد.
۳۷۶. الفكر الشيعى و النزعات الصوفية، كامل الشيبى، مکتب نهضت، بغداد.
۳۷۷. نظام الخلافة فى الفكر الإسلامى، د. مصطفى حلمى، دار الدعوة، اسكندريه.
۳۷۸. خصائص أمير المؤمنين على بن أبى طالب، اثر ابو عبدالرحمن أحمد بن شعيب النسائى، تحقيق أحمد ميرين البلوشى، مکتبه المعلاء كويت.

٣٧٩. منهج ابن تيمية في مسألة التكفير، الدكتور عبدالمجيد بن سالم الشعبي، أضواء السلف، عربستان، چاپ اول. ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
٣٨٠. مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، اثر ابو الحسن أشعري، تحقيق از محمد محيى الدين عبد الحميد، مكتبة النهضة المصرية.
٣٨١. هدى السارى، مقدمة فتح البارى، حافظ ابن حجر العسقلانى، چاپخانه سلفيه.
٣٨٢. التنبية و الرد على أهل الأهواء و البداع، اثر ابو الحسين محمد بن أحمد الملطى، مكتبة المثنى، بغداد ١٣٨٨ هـ - ١٩٦٨ م.
٣٨٣. الخوارج، ناصر العقل، دار الوطن، رياض، چاپ اول، ١٤١٦ هـ .
٣٨٤. الوظيفة العقيدية للدولة الإسلامية، حامد عبد الماجد قويسى، چاپ اول ١٤١٣ هـ، ١٩٩٣ م. دار التوزيع النشر الإسلامية.
٣٨٥. تلبیس إبليس، اثر ابن جوزى، با تحقيق محمود مهدى استانبولى ١٣٩٥ هـ .
٣٨٦. الخوارج، دراسة و نقد لمذهبهم، ناصر بن عبدالله السعوى، دار المعارج الدولية، رياض، چاپ اول ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٣٨٧. نصب الراية لأحاديث الهداية، جمال الدين أبو محمد أبو عبدالله يوسف الزيعلى، دار المأمون، قاهره، ١٣٥٧ هـ - ١٩٣٨ م.
٣٨٨. ظاهرة الغلو فى الدين فى العصر الحديث، محمد عبدالكريم، ١٩٩١ م.
٣٨٩. الإباضية فى موكب التاريخ، على يحيى معمر، مكتبة وهبة.
٣٩٠. السياسة فى إصلاح الراعى و الراعية، ابن تيميه، چاپخانه سلفيه و مكتب آن.
٣٩١. فيض القدير فى شرح الجامع الصغير، عبدالرؤف المناوى، دار الفكر للطباعة والنشر، چاپ دوم، ١٣٩١ هـ - ١٩٧٢ م.
٣٩٢. قواعد فى التعامل مع العلماء د. عبدالرحمن بن معلا اللويحق، دار الوراق، عربستان، چاپ اول. ١٤١٠ هـ - ١٩٩٢ م.
٣٩٣. التكفير جذوره و أسبابه، د. نعمان عبدالرزاق السامرائى، دار المنارة جده.
٣٩٤. ظاهرة التكفير، امين حاج محمد أحمد، مكتبه مؤسسه انتشارات جديد. عربستان، چاپ اول ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
٣٩٥. الصحوة الإسلامية بين الجحود و التطرف، د. يوسف القرضاوى، كتاب الأمة (٢).

۳۹۶. مصباح الظلام فى الرد على من من كذب على الشيخ الامام، عبداللطيف بن عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ، دار الهداية، رياض.
۳۹۷. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، إسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق از أحمد عبدالغفور، چاپ دوم، قاهره، ۱۴۰۲ م.
۳۹۸. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير رافعى، تأليف أحمد بن محمد المقرئ الفيومى، المكتبة العلمية، بيروت، لبنان.
۳۹۹. القاموس المحيط، اثر الحسين أحمد فارس، تحقيق از: فيروزآبادى، مؤسسه چاپ و نشر عربى، بيروت، لبنان.
۴۰۰. مقاييس اللغة، اثر ابو الحسين أحمد فارس، تحقيق از: عبد السلام هارون، دار الجليل، بيروت، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ.
۴۰۱. الحجّة فى بيان الحجّة و شرح عقيدة أهل السنة اثر حافظ قوام السنة أبى القاسم إسماعيل الأصبهاني، د. محمد ربيع مدخلى، و محمد بن محمود أبو رحيم، دار الراية.
۴۰۲. اعتقادات فرق المسلمين و المشركين، اثر فخر الدين الرازى، دار الكتب العلمية بيروت، لبنان ۱۴۰۲ هـ.
۴۰۳. الرواة الذين تأثروا بابن سبأ، د. سعد الهاشمى، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲ م.
۴۰۴. الاقتصاد فى الاعتقاد، اثر ابو حامد الغزالى، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
۴۰۵. الصارم المسلول فى شاتم الرسول، اثر شيخ الإسلام ابن تيمية، تحقيق از: محبى الدين عبد الحميد، عالم الكتب، ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۲ م.
۴۰۶. الكشاف اثر زمخشري، جار الله محمود الزمخشري، دار المعرفة، بيروت.
۴۰۷. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الزبيدى، دار مكتبة الحياة، بيروت، لبنان.
۴۰۸. آية التطهير، و علاقتها بعصمة الأئمة، عبد الهادى حسيني.
۴۰۹. تفسير البغوى، المسمى معالم التنزيل، اثر ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى، الشافعى، تحقيق از: خالد عبد الرحمن العك، و مروان سوار، دار المعرفة بيروت.
۴۱۰. الحجج الدامغة لنقض كتاب المراجعات، أبو مریم بن محمد بن الأعظمى.
۴۱۱. تيسير العرايز الحميد لشرح كتاب التوحيد، اثر شيخ سليمان عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب، مكتبة الرياض الحديثة.
۴۱۲. الرسالة التدمرية اثر ابن تيمية، تحقيق از: زهير الشاويش، المكتب الإسلامى.

٤١٣. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، اثر ابو الفضل عياض بن موسى اليحصبي اندلسي، چاپ خانه بابي حلبی، چاپ اخير. ١٣٦٩ هـ - ١٩٥٠ م.
٤١٤. المنحة الإلهية في تهذيب الطحاوية، عبدالآخر حماد الغنيمي، دار الصحابة، بيروت، اثر ابو جمادى الثاني، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
٤١٥. الملل و النحل، اثر ابو الفتح محمد عبدالكريم الشهرستاني، تحقيق از: الأستاذ أحمد فهمي محمد، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤١٣ هـ .
٤١٦. مختصر تفسير القرآن العظيم المسمى عمدة التفسير، از حافظ ابن كثير، اختصار و تحقيق، أحمد شاکر، دار طيبة، دار طيبة، دار الوفاء، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م.
٤١٧. روايات تاريخ الصحابة في ميزان الجرح و التعديل، د. عبدالعزيز صغير دخان، چاپ اول ١٩٩٨ م. شوکانی در يمن.
٤١٨. اليهود في السنة المطهرة، عبدالله الشقاري، دار طيبة، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٤١٩. المروى عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب في التفسير من سورة المائدة إلى سورة الناس، (اين كتاب) رساله کارشناسی ارشد دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامي است که توسط دانشجو فهد عبدالعزيز ابراهيم فاضل نوشته شده، و چاپ نشده.
٤٢٠. خلافة علي بن أبي طالب، رتبه و هذبه، د. محمد بن صامل السلمی، مستخرج من البداية والنهاية، دار الوطن، چاپ اول ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م.
٤٢١. وسطية أهل السنة بين الفرق، د. محمد باكریم، دار الراية، رياض، ١٤١٥ هـ .
٤٢٢. عقائد الثلاث و السبعين فرقه، اثر ابو محمد اليمنى، تحقيق و برسى از محمد عبدالله زربان الغامدى، مكتبة دار العلوم، چاپ اول، ١٤١٤ هـ .
٤٢٣. العزلة و الخلطة، أحكام وأحوال، سلمان بن فهد العودة، ١٤١٣ هـ .
٤٢٤. أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، أحمد السيد يعقوب الرفاعي، دار الفضيلة، قاهره.
٤٢٥. السلسلة الضعيفة، آلبانى، مكتبة المعارف، رياض، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م.
٤٢٦. زاد المعاد، ابن القيم، تحقيق از: شعيب و عبدالقادر الأروناؤوط، دارالرسالة.
٤٢٧. فقه السيرة النبوية، محمد سعيد رمضان، دار الفكر، دمشق، سوريا.
٤٢٨. فصول من السيرة النبوية، عبدالمنعم السيد.
٤٢٩. هجرة الرسول، و صحابته في القرآن و السنة، أحمد عبدالغنى الجمل، دار الوفاء.

۴۳۰. السيرة النبوية فى ضوء المصادر الأصلية، د.مهدى رزق الله أحمد، چاپ اول ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م، مركز ملك فيصل براى تحقیقات و پژوهش‌هاى اسلامى.
۴۳۱. الخلیفیتان عثمان و علی بین السنة و الشیعة، أنور عیسی، چاپ نشد.
۴۳۲. مرویات غزوة الحدیبية، حافظ الحکمی، دار ابن القیم.
۴۳۳. القول المفید علی کتاب التوحید، محمد صالح العثیمین، دار العاصمة.
۴۳۴. التاريخ السياسى، د. علی معطى، مؤسسة المعارف بیروت.
۴۳۵. قراءة سياسية للسيرة النبوية، محمد قلجی، دار النفايس، بیروت، لبنان.
۴۳۶. علی بن أبى طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين، د. محمد عمر الحاجی، دار الحافظ بدمشق، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.
۴۳۷. زواج عمر بن الخطاب رضى الله عنه، من أم كلثوم بنت علی بن أبى طالب، رضى الله عنها، حقيقة و ليس افتراء، تألیف أبى معاد الإسماعیلی.
۴۳۸. عثمان بن عفان، صادق عرجون، الدار السعودية، ۱۴۱۰ هـ - ۱۹۹۰ .
۴۳۹. مجلة البحوث الإسلامية، شماره ۱۰.
۴۴۰. رياض للنفوس اثر مالکی، أبوبکر عبدالله بن محمد المالکی، دار الغرب الإسلامی، بیروت، لبنان، عام ۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳ م.
۴۴۱. فتنة قتل عثمان، محمد بن عبدالله الغبان، مكتبة العبيكان، سعودیه.
۴۴۲. عثمان بن عفان، الخليفة الشاكر الصابر، دار القلم دمشق.
۴۴۳. ليس من الإسلام، محمد الغزالی، دار القلم، چاپ اول ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م.